UNIVERSAL
LIBRARY
OU-234080
UNIVERSAL
LIBRARY

۱۵۴

اکبرنامه جلد سوم

* بسم الله الرحمن الرحیم *

* نظم *

سخن تازه سازم بنام خدای * که نامش بمعنی بود رهنمای
بنامش زبان زیب گفتار داد * که ما را زبانی بهر این کار داد
نگردد سخن تا گران از سپاس * چه[۲] وزنش نهد عقل یزدان‌شناس
و لیکن درین دشت مجمل‌فکن * نرفتند مردان بهای سخن
سخنور که بر آسمان کوس زد * درین هرزمین بانگ افسوس زد

هیهات هیهات ذرّهٔ امکان را (که سرگردان بادیهٔ حیرت و همان است) چه یارا که از دریافت آفتاب وجوب دم زند - و کدام نیرو که از نشیب گم‌گشتگی بفرازگاه شناسائی برآید - و سفال خیال و زخارف معارف خود را (که دست‌خوش روزگار است) از نفائس گنجینهٔ وجوب و شوائف خزینهٔ وجود بر شمارد *

* بیت *

نه در ما گنجد اسرار الٰهی * نه دریا گنجد اندر گوش ماهی
نه دانا زو خبر دارد نه ارباش * که جویا نیز کور آمد چو خفّاش

لیکن خاکیان ساده لوح هرچه (از حروف کمال نامهٔ خویش برگیرند - و از رقوم دفتر آگهی برخوانند) آنرا سرمایهٔ سپاس الٰهی گردانند - و هرچند ذات بی‌همتا از اندیشهٔ ایشان منزّه بود آنرا صفات ایزدی انگارند - (هرگاه دادار بی‌همال ستایش خود را به شیوا زبانی ابداع می‌سزاید

(۲) نسخهٔ [ز] چه وزنش الخ را مصرع اول ساخته (۳) نسخهٔ [بل] برفتند (۴) در[بعض نسخه] مایهٔ خوبیست (۵) نسخهٔ [ز] داور *

و بزبانِ آفرینش داستانِ محمدت برمیخواند) گرفتم (نیروی آسمان پیمای ستایشِ الٰهی (۲) یکے را حاصل آید) هرآینه (در چنین تابشگاهِ خورشیدِ حقیقت از چشم و گوش) دست بازداشته (۳) به نیرنگی خود نپردازد - و از حیرتگاهِ بیخودی سرِ آگاهی برندارد - و همگی برگزیدگانِ الٰهی (که چمن پیرایانِ ریاحینِ اخلاق - و پرده گشایانِ اسرارِ انفس و آفاق اند) آفرینِ ازل و ابد بر ایشان باد که درین بارگاهِ جلال دفترِ دانائی خود را بآبِ فراموشی داده خط بندگانی سپردند - و ورقِ سخن پردازی در نوردیده زبانِ بےزبانی گشادند - پس (۴) همان بهتر که این بادیه پیمای حیرانی بنگاشتنِ سوانحِ دولتِ جاوید طراز روی دل آورد (۵) - و بیک شغلِ والا در کارِ دشوار را قدرے برسازد * رباعی *

سبحان اللّٰه خدای بےشبه و مثال * کافروخت چو شاهِ آینهٔ حسن و جمال
کُنهش زحدِ فکر برون عزّ و جلّ * حرفش ز خطِ عقل فزون جلّ جلال

دیدهٔ باریک بینش اُمطُرابِ آفتابِ ذات - و دلِ حق گزینش رصدخانهٔ سماواتِ صفات - نژادِ بزرگ روی خوش - خوی نیک - پیشانیٔ گشاده - قامتِ معتدل - فطرتِ عالی - همّتِ والا - نیّتِ صافی - توکّل بردوام - دانش برکمال - گردِ آمدنِ گوناگون هنر - حوصلهٔ فراخ - آزرمِ سنگ شجاعتِ شگرف - رای درست - تدبیرِ گزین - بخششِ بےمحابا - بخشایشِ بیکران - افزایشِ عاطفت - مُلکِ کل - انبوهیِ ملک - فراوانیِ اربابِ اخلاص - بسیاریِ مبارزانِ یکجهت فزونیِ مال - فراهم شدنِ نفائسِ عالم - صفای ضمیر - پاکیِ از آلایشِ تعلّق - پیشوائیِ جهانِ معنی - آگهیِ دایمی - چگونه در یک جای فراهم آید - و چسان یک تن بردوشِ همّت بر دارد * قطعه *

سپهرِ دانش و بینش یگانه اکبر شاه * که هیچو صبح بروی جهان گشاده جبین
شهے که دیده ز آموزگارِ دل تعلیم * شهے که یافته از مُرشدِ خرد تلقین

تبارک اللّٰه آفریدگارے که طرازندهٔ اورنگِ شاهی را مظهرِ اسمای جمالی و جلالی گردانید - و دارندهٔ لوای ظلّ اللّٰهی را مصدرِ نعوتِ مکارم و معالی ساخت * نظم *

خضرِ سکندر منشِ چشمه زای * قطبِ رصد بندِ مجسطی گشای (۶)
مایهٔ درویشی و شاهی درو * مخزنِ اسرارِ الٰهی درو (۷)
سرورِ شاهان به تواناتری * نامورِ دهر به داناتری (۸)

---

(۲) نسخهٔ [ب ل] نیابش (۳) در [اکثر نسخه] باز نداشته (۴) نسخهٔ [ز] پردازد (۵) نسخهٔ [ر] آورده بیک شغل (۶) نسخهٔ [ل] محیط نمای (۷) نسخهٔ [ل] پایهٔ (۸) نسخهٔ [ز] خسرو شاهان *

تا شب‌وروز است شبش روز باد * گوهرِ شاهیش شب افروز باد

اگر خویشتنی را افتان و خیزان ببارگاهِ مدحتِ او نرساند گویائیِ زبان را سعادت نه بخشیده باشد و دانائیِ دل را فروغِ حقیقت نداده - و اگر با دستِ کوتاه بنان و خامهٔ شگافته زبان بسرآغازِ آن می پردازد در طوفانِ شرمگینی می‌درآید - و از من (۲) تا خاشاکِ دریا رو نمی‌ماند - شرائفِ شمائل و جلائلِ مکارمِ او (که معلومِ صدرِ نشینانِ افلاک است) چگونه در بیانِ آلودگانِ خاک درآید - و کرا یارا که از حوصلهٔ شناسائی قدمے فراتر نهد - سزاوارِ آگهی آنست که دل ازین برگرفته بدستیاریِ بازوی توکّل به همان شگرف‌کاری پردازد - و پذیرای پیامِ غیبی شده دل را از وسوسهٔ دیو نفس باز دارد - و بارگاهِ صورت و صفوتکدهٔ باطن را بدین جادوی حلال نظر فریبِ زرق نگاهانِ دشوار پسند گرداند - و سپاس‌سرائیِ گوناگونِ حقوق را قدرے بگذارد - و همان شغلِ دولت آرائی را فراپیش نهد - و انسونِ بیداریِ خفتگان و طلسمِ هُشیاریِ مستان بر پیشطاقِ هستی آویزد * نظم *

خیالے دربی نامه کردم نگار * که ماند ز من در جهان یادگار
مگر کز تماشای این بوستان * درودے رسد بر من از دوستان
بدرویزهٔ همّتِ باستان * من و گفت‌وگوی همان داستان

(چون بر منِ تهی‌دست بخشودند - و در مقصود گشادند) چنان برخاطرِ مافی پرتو انداخت که هر سی‌ساله سوانحِ کشورخدای را جداگانه دفترے نگاشته سعادت‌نامهٔ خود را تازه فروغے بخشد - و سخن پژوهانِ روزگار را از بارِ گرانِ انتظار قدرے سبکدوش گرداند - و لختے از نیرنگیِ اقبالِ گیتی خدیو (۳) نشاط افزای جهانیان آید - و فیضِ الٰهی بر دور و نزدیک علی عام در دهد ازین رو سلسلهٔ قرونِ نامتناهی را از عنفوانِ هستیِ خدیوِ خدا آگاهان سرآغاز گردانید - و بدین جوشِ آسمان پیوند کوسِ شادمانی را بلند پایگی بخشید * رباعی *

امّید که این نامه گرامی گردد * مطبوعِ جهان بدوستکامی گردد
از یُمنِ قبولِ شاهِ دانش پرور * نامے یابد (۴) چنانکه نامی گردد

(اگرچه از اورنگ نشینیِ آن سالارِ فرمان‌دهانِ دادگر اواسطِ سالِ هفدهمِ الٰهی ست) لیکن از هنگامِ چهره افروزیِ شاهدِ آفرینش آغازِ قرنِ ثانی پیامِ جاوید دولت آورد * نظم *

فرخنده باد یا رب بر مملکت‌ستانی * از مبدأ ولادت آغازِ قرنِ ثانی
تا بخت (۵) پایدارش افشرده پای دولت * ماندند ملک باقی نامِ جهان‌بانی

---

(۲) نسخهٔ [ز] و این خاشاک دریا رو نمی‌یابد (۳) نسخهٔ [ب] خداوند (۴) نسخهٔ [ب ز] ماند
(۵) نسخهٔ [ل] تخت نامدارش *

صبح سعادت است این بروزگار طالع * تا باختر بگیرد این نور خاوراني
بس دیرپا نشیند کرسیِ بختِ قدرش * آنرا که برگزیند تائیـــد آسمانـــي

از سوانحی (که درین[۲] هنگام بظهور آمد) آن بود که سلیمان کرراني (که در اوڈیسه و بنگاله و بهار دم استقلال میزد) رختِ هستي بربست - امضایای تجرّد و اولیای تعلّق نظر بر آسایشِ جهانیان (که وابسته بیک حُکمي - و بیک حاکمي - و یک راهي[۳] - و یکجهتي - و یک اندیشي ست) انداخته ظهورِ این معني را در چنین وقت از تائیداتِ اقبال دانستند - و معامله نافهمان (که هجوم افغانانِ سیه‌بختِ ممالکِ شرقي را دست‌آویزِ خود ساخته از یورشِ گجرات مانع آمدے) از سنوحِ این سانحه در گوِ ناکامي فرو شدند - و طبقهٔ (که رفتنِ گجرات و تسخیرِ آن ملک در تنگنای حوصلهٔ آنها نمي‌گنجید - و یانسون و افسانه حرف‌سرا گشتے) این سانحه را وسیلهٔ ترّاخانیِ خود ساخته ترغیبِ نهضتِ دیارِ شرق معروض‌داشتند - خدیوِ خدا پرست را چون نظر بران افتاده‌بود (که ستم‌رسیده‌های گجرات را درمهدِ عافیت درآرند) گوش بر ترّهاتِ مردم نمي‌انداختند و برزبانِ اقدس گذشت خوب شد که خبر در گذشتنِ سلیمان در راهِ گجرات رسید - اگر در دارالخلافه رسیدے هرآینه (مراعاتِ احوالِ بیشترے از ملازمانِ درگاه فرموده) یورشِ ممالکِ شرقیّه پیشنهادِ همّتِ والا میساختیم - و چه لایق بود که توجّهِ جهانگشای شاهنشاهي بآنصوب بعد از گذشتنِ او صورت بستے - اکنون فتحِ آن‌نواحي بتدبیر و شجاعتِ اولیای دولت روی خواهدداد - و منشورِ والا بمنعم خان خانخانان در تسخیرِ بهار و بنگاله و اُڈیسه شرفِ ارتفاع گرفت که باتّفاقِ اُمرای آنصوب این خدمت بانصرام رساند *

و ازسوانحِ زخمي شدنِ خان‌کلان است - و شرحِ این سانحه آنکه خان‌کلان و دیگر اُمرای عظام (کهٔ برسمِ منقلا تعیني شده بودند) در قصبهٔ بهادراجن[۴] (که نزدیکِ سروهي ست) رسیده روزگار میگذرانیدند - رائے مانسنگهه دیوهره (که کلانتر سروهي بود) در مقامِ گوشمت درآمد - چندے از راجپوتان را برسمِ رسالت فرستاده دم اطاعت زد - چون این آمدها خان‌کلان را دریافتند در هنگامِ وداع خان برسمِ هندوستان هرینگے را طلبیده پان میداد - و رخصت میکرد - یکے ازان متهوّرانِ مُدبر مابین ترقوهٔ خان‌کلان چنان جمدهر زد که مقدارِ سه انگشت از زیرِ شانه سر برون کرد - بهادر خانِ تربتي[۵] از نوکرانِ او دوده آن راجپوت را بر زمین زد - و صادق‌خان و محمّد قلي‌خان نیز دستي نموده او را از هم گذرانیدند - و دیگران نیز بشومیِ[۶] آن بےاعتدال بخاک و خون برابر شدند - و چون حقیقتِ

---

(۲) نسخهٔ [ل] درین ایام (۳) در [بعضی نسخه] رائي (۴) نسخهٔ [ب] بهار و راجن - و نسخهٔ [د ۵] بهار واجین (۵) در [بعضی نسخه] نرین (۶) نسخهٔ [ا] بشومئ *

حال بمسامع اقبال رسید بر خلاف فهمهای ناقص زمانیان و کنگشهای کوته‌حوصلهای روزگار بتسخیر گجرات گرمتر گشتند - و روز تیر سیزدهم آبان ماه الٰهی در جائے (که اُمرای پیش بودند) نزول رایات اقبال شد - و اُمرای بزرگ و سایر ملازمان عتبهٔ دولت لوازم استقبال بجای آورده بسجدهٔ درگاه روشن پیشانی شدند - و (چون از مردم سروهی چندین غدرے بظهور آمده بود) حکم معلّی از مکمن سیاست و معدلت صادر شد که افواج گیتی‌گشای بسروهی رفته سرکشان آن ناحیت را بر خاک هلاکت اندازند - و خود نیز بتایید اقبال عزیمت آنصوب فرمودند - روز سروش هفدهم آبان ماه الٰهی حدود سروهی مخیّم رایات فیروزمندی گشت - نخوتمندان آن سرزمین در شعاب جبال پناه بردند و بمقتضای رسے که در متهوّران راجپوت معمول است (که جمعے در گرد منازل صاحب خویش و طایفهٔ در حوالی بتخانه پای جرأت افشرده جانثاری میکنند) گروهے انبوه در نزدیک معبد مهادیو (که یک کروهے سروهی بود) جمع آمده بودند - خدیو عالم بهادران تیز دست را از جنگ این اسافل بازداشته بشمشیر باران و تیر اندازان پیاده رو اشارت عالی شد که کار این دلیران خون‌گرفته بانجام رسانیدند - و از ممالیک عتبهٔ اقبال دوست محمّد پسر تاتار خان درین روز غافل از گرد راه رسیده شربت واپسین در کشید *

و از سوانح آنکه یار علی بیگ ترکمان با جمعے از قزلباشیه از جانب سلطان محمّد خدابنده پسر بزرگ فرمان‌فرمای ایران شاه طهماسپ (که از جانب پدر ایالت خراسان داشت) با نفائس امتعهٔ آن دیار برسم رسالت آمد - و بحفوف عواطف ظلّ اللّٰهی گشت - درین منزل رائی رایسنگهه و جمعے کثیر از ملتزمان عتبهٔ اقبال را حکم مقدّس شد که در حدود جودهپور و سروهی بوده دیدبان احوال باشند - که اگر گروهے از باغیان بد نهاد صیت سطوت پادشاهی را شنیده خواهند (که از گجرات برآمده بممالک محروسه تفرقه اندازند) نتوانند - و (چون خاطر مقدّس شاهنشاهی از مهمّات این حدود فراغ یافت) پیشتر نهضت فرمودند - و از حدود پٹن از راه خیر اندیشی شاه‌فخرالدّین را با مناشیر عظمت پیش اعتمادخان (که پیوسته عرضداشت فرستاده - و استدعای آمدن موکب معلّی نموده) رخصت فرمودند که بنصائح هوش‌افزا رهنمون مسالک سعادت شود و چون در حوالی قصبهٔ دیهه نزول اجلال اتّفاق افتاد خبرگذاران بعرض مقدّس رسانیدند که از صیت توجّه افواج جهانگشا شیرخان فولادی (که احمدآباد را در قبل داشت) فرار گزیده بولایت سورت[٣] و حدود جونه‌گذهه شتافت - و محمّدخان و بدرخان[٥] پسران خود را به پٹن فرستاد - که

---

(٢) نسخهٔ [ح] بصدور پیوست (٣) در [بعضے نسخه] راجه مانسنگهه - و نسخه [ح] رائے مانسنگهه
(٤) در [اکثر نسخه] سورته (٥) نسخه [ح ل] نذر خان *

از سوانح عبرت بخش آنکه جوقی از رند و اوباش آن ملک (که هزاران ازان طایفه بی اعتدال باشند) آوازه انداختند که حکم معلّی نفاذ یافته که خلائق انبوه لشکر اقبال اردوی گجراتیان را غارت نمایند - اوباش دست تعدّی دراز کرده آغاز تاراج نمودند - و فتنهٔ عظیم قایم شد - چون بمسامع خدیو معدلت رسید امرای کبار را طلب نموده تعیین فرمودند که این تاراجکنندگان را بسیاست رسانند - و اموال تاراج یافته را کشند(۲) - و خود بدولت بار عام داده فیلان مست را حاضر ساختند - جدّ آوران دیانت مند غارتگران را بحضور اقدس می آوردند - و پایمال فیلان مست میگشتند - و اموال بصاحبان میدادند - در اندک فرصتی این فتنه و آشوب فرو نشست - و فولی امن و امان بر خاست - و از فروغ این معدلت ولایت نو بدست آمده مورد آرامش و آسایش گشت - و روز آبان دهم آذر ماه الٰهی چهاردهم رجب ظاهر احمدآباد مستقرّ رایات اقبال شد و بحضور توجّه شاهنشاهی چنین کاری (که جمهور انام دشوار می شمردند) بآسانی بر آمد و طوائف انام از شرف و وضع روی بندگی بعتبهٔ خلافت آورده کامیاب سعادت گشتند - و هرکدام درخور خویش شکرانهٔ نجات از شدائد روزگار بجای آورده منظور نظر والا شد - و احمدآباد (که مصر جامع این نشانه ایست) با سه صد و هشتاد پوره (که محلّات آن شهر بزرگ است - و هر پوره بمثابهٔ شهری ست) از فروغ مقدم شاهنشاهی و مآثر عدالت و جلالت ظلّ اللّهی مهبط فیوض آسمانی شد - و آنحضرت مکرّرا ظلّ ورود بران بلدهٔ گرامی انداختند - و آرزوهای چندین سالهٔ جهانیان برآمد - مظلومان نوازش یافتند - و ظالمان در گو گدازش فروشدند - صاحبان استعداد از خلوتکدهٔ قوّت بمیدانی فعل خرامیدند - و درین روز بهجت افزا جشن وزن شاهنشاهی شد شادی در شادی و خرّمی در خرّمی روی نمود - آرزومندان(۴) را کام برآمد - و نیازمندان را دعا مستجاب گشت - و درین ایّام (که احمدآباد مخفوف سرادقات اقبال بود) ایلچیان امین خان غوری با پیشکشهای لایق بدرگاه جهانی شتافته دولت پذیر زمین بوس شدند - و ابراهیم حسین میرزا از راه تزویر عرضداشتی با پیشکش فرستاد - چون از صدق ضمایر نداشت بموقف قبول نرسید •

توجه موکب مقدس شاهنشاهی از احمدآباد بجانب کنبایت(۵) بتماشای دریای شور

(چون بمیامن قدوم شاهنشاهی عرصهٔ دلگشای گجرات مورد امن و امان گشت) حکومت و ایالت احمدآباد و این طرف آب مهندری بخان اعظم میرزا عزیز کوکه مکرمت فرمودند

---

(۲) نسخهٔ [ب] گرد کند (۳) نسخهٔ [ل] افروز (۴) در [بعضی نسخه] آرزمندان (۵) در [بعضی نسخه] کنبایت •

و طرف دیگر از بروده و جانپانیر و سورت و آن‌حواشي و حوالي (که میرزایان بران متسلّط و مُتصرّف بودند) بأمرای گجرات (که بتازگي نطاق عبودیت بسته بآستان‌بوس اطاعت استسعاد یافته در سلک اولیای دولت انتظام داشتند) عنایت کردند - و اعتمادخان گجراتي‌را سرکردهٔ آن‌گروه ساختند و این أمرای قدیم و جدید تعهّد انتظام مهمّات این‌مملکت دلگشا نمودند - و استیصال میرزایان را برذمّهٔ کاردانی خود گرفتند - آنگاه رای جهان‌آرای شاهنشاهي اقتضای آن کرد که سیر دریای شور فرموده کوس مراجعت بدارالخلافه بلند آوازه گردانند - بنابرین اندیشهٔ دریا گشای روز آسمان بیست و هفتم آذر ماه الٰهي موافق دوشنبه دوم شعبان بصوب بندر کنبایت (که سي کروهی احمدآباد است) موکب مقدّس شاهنشاهي نهضت فرمود - أمرای گجرات برای سرانجام خود رخصت چند روز گرفته در شهر توقّف نمودند - و بجهت ایتلاف و استیناس این وحشیان بیابان خود آرائي حکیم عین‌الملک را (که رابطه بآنها داشت) گذاشتند *

در اثنای راه بمسامع اقبال رسید که اختیارالملک ازبدنهادی خویش گرخت - و اعتمادخان و دیگر أمرای گجرات نیز در مقام بیراهه‌رفتن اند - لاجرم از پیشگاه اقبال شاهباز خان مامور امر عالي شد - که بسرعت روانهٔ آنحدود گشته خود را بآن‌طایفهٔ خائن(۲) وخایف برساند - که پریشان بیابان ادبار نگردند - و غرّهٔ دی ماه الٰهي بندر کنبایت مخیّم سرادقات اجلال گشت - و آن‌عرصهٔ دلپذیر مجمع بحرین صورت و معني شد - و تجّار روم و شام و ایران و توران مقدم شاهنشاهي را موهبت کُبرای ایزدي دانسته آداب استقبال بجای‌آوردند - و آنحضرت با خاصان بساط اقدس بر جهاز سوار شده سیر دریا فرمودند - و خواطر ارباب اخلاص را عبرتی(۳) تازه بخشیدند - و روز شهریور چهارم دی ماه الٰهي شاهبازخان اعتماد خان و بعضی دیگر أمرای گجرات را بدرگاه والا آورد - (چون این تبه رایان گریزت اساس پیمان بندگي را شکستند) حضرت شاهنشاهي بتازگي در انتظام این‌ملک توجّه فرموده هرکدام ازین‌جماعه را به هریک از مخلصان خدمت‌گذار سپردند - و مجملی از حال این‌گروه ادبار سرشت آنست که هراس و فریب و نادرستي با قدری از راستي و سادگي و فروتني معجون ساخته گجراتي نام کرده‌اند - و ازان‌میان اعتمادخان را سرآمد این گروه گردانیده - (چون میت اقبال پیوند موکب مُعلّای شاهنشاهي در دیار گجرات ارتفاع یافت) أمرای این بلاد را سررشتهٔ تدبیر از دست رفت - آخرالامر حیله اندوزانه سعادت زمین‌بوس دریافتند - و همگي اندیشهٔ نادرست این‌گروه آنکه ایالت این‌دیار بدستور سابق برین فریب‌نهادان قرار یابد - حضرت شاهنشاهي ازانجا (که دریای مردمي اند) از ظلمت‌آباد درون این‌گروه اغماض نظر فرموده بمقتضای حرف‌سرائی

---

(۲) نسخهٔ [ل] خاسر و خایف (۳) در [چندنسخه] عشرتی (۴) نسخهٔ [ل] اقبال موکب معلای *

اخلاص و عقیدت محفوف فنون عواطف گردانیدند - و (هرچند دوربینان بزم اقبال بر نیّات این گروه بد درون قدرے پی برده در گرفتن این طایفه جاشالا و تصریع در اوقات فرصت بموقف عرض مقدّس رسانیدند) بعزّ قبول نرسید - بلکه بر خلاف آن پایهٔ اعتبار ایشان را افزودند - درینولا (که رایات اجلال بتماشای دریا توجّه فرمود) از رخصت گرفته ماندن این گروه خراب باطن ظاهر بود که خیال تباه در سر دارند - کدام سفر کشیده بودند که دربن هنگام البتّه بایستے مرخّص شد - لیکن گیتی خدیو از فرط آزرم و مروّت بمقتضای ظاهر عمل فرموده جانب صلاح اینها را ترجیح دادند و این مُدبران (چون شکوهٔ عدالت و فر اقبال روزافزون پادشاهي دریافتند) دانستند که اکنون (که این عرصهٔ وسیع بفروغ چنین معدلت روشني دارد) محال است که بدستور سابق ما را دربن دیار گذارند - همان بهتر که خود را برکناره کشیده سر بشورش بر داریم - شب روز دیگر از نهضت عالي اختیارالملک فرصت را دریافته راه گریز پیش گرفت - و اعتماد خان و جمعے (که باو پیمان یکجهتي داشتند) در مقام رفتن بودند که میر ابوتراب و حکیم عین الملک خود را رسانیدند و بحرف و حکایت گونه در پی گذرانیدن روزگار شدند - و نزدیک رسیده بود که اینهارا نیز مقیّد ساخته همراه برند - و کار این دوکس را بانجام رسانده مسلک ادبار پیش گیرند - دربن اثنا شاهبازخان رسید - و اندیشهٔ تباه آنها از قوّت بفعل نیامد - شاهبازخان بخود اندیشید که اگر بگرفتن اختیارالملک میشتابم این گروه از دست میروند - پرده از روی کار این بے آزرمان برنداشته متوجّه عتبهٔ اقبال شد - و (چون ذات اقدس حضرت شاهنشاهي عیار جمیع طوائف است) بمقتضای نیّت والا جوهر ناسرگئ این مردم بزودي از باطن بظاهر آمد - و بباد افراه خود رسیدند هم خیر اندیشي و بزرگ منشئ گیتي خدیو برعالمیان ظهور کرد - و هم رابطهٔ جهانداري انتظام یافت - هم دور بینان تازه اقبال خوشوقت گشتند - و هم عموم خلائق را در گرفتاری این گروه حجّت صحیح بدست افتاد - و شاهنشاه زمان رقم نیکنامی خود بر صفائح ضمائر خواصّ و عوام نگاشت - [اگر افسر آرای اقبال (بمقتضای دریافت معنوی خویش یا بموجب التماس بالغ نظران عتبهٔ دولت) این بدگوهران را پیشتر ازین در بند کردے] حقیقت حال بر عامّهٔ خلائق (که فرمان روایان را بیشتر باین ظاهر بینان کار دل کار است) چگونه ظهور کردے *

و (چون خاطر جهان آرای شاهنشاهي از مهمّ این نادرستان دوروی واپرداخت) استیصال میرزایان فتنه جوی پیشنهاد همّت والا شد - چه ازان باز (که این گروه حق ناشناس از مالوه بناکامي باین دیار آمدند) بروده و آنحدود بدست تغلّب ابراهیم حسین میرزا در آمده بود

---

(۲) نسخهٔ [ل] سفر کشیده نبودند (۳) در [چند نسخه] در گذرانیدن روزگار شدند *

و سورت و آن نواحي را محمّد حسين ميرزا متصرّف گشت - و جانپانير با مضافات بشاه ميرزا تعلّق داشت - شهريار جهان آرا حكومت و انتظام بلدر كنبايت را بحسن خان خزانچي تفويض فرموده روز امرداد هفتم دي ماه الهي عنان جهانگشاي بصوب برده انعطاف فرمودند - و از نزديكي برده شاهباز خان و قاسم خان و باز بهادر خان و طايفهٔ از تيردستان عرصهٔ جلادت را بصوب جانپانير فرستادند - كه آن قلعه را از اهل خلاف مستخلص گردانند - و خان اعظم ميرزا كوكه را بايالت احمدآباد و حراست آنحدود رخصت فرمودند - و بسا (۲) از امّهات نعوت رعيّت پروري (از فواتح حوصله و درستداري معدلت و دوام آگاهي و حفظ مراتب طبقات مردم و صيانت عرض و ناموس عموم خلائق و عاطفت عام و ملح كل) خاطرنشين آن سعادت پذير ساخته فرمودند كه جوهر كاردانئ خودرا (كه مظنون خاطر دور بين ماست) بپايهٔ يقين رساند - و شاه فخرالدّين خان و دستم خان و معصوم خان و سيّد حامد بخاري و شيخ (۳) محمّد بخاري و جمع كثير از بهادران اخلاص مند بكمك خان مذكور نامزد شدند - و هر يك ازين دولتمندان را زياده از حالت و رتبت محفوف نوازش گردانيده رخصت ارزاني داشتند - و همگي نيّت والا در فرستادن اين گروه عقيدت كيش آن بود كه اگر ميرزايان بآنحدود شورافزاي گردند سزاي شايسته در كنار اين آشوب گران نهاده آيد و روز آذر نهم ماه مذكور عرصهٔ قصبهٔ برده مخيّم سرادقات اقبال شد - و روز ديگر بموقف عرض مقدّس رسيد كه ميرزايان واژون بخت قلعهٔ سورت را استحكام داده در حدود جانپانير فراهم آمده اند خان عالم و سيّد محمود خان بارهه و شاه قلي خان محرم و راجه بهگونت (۴) داس و مانسنگهه و خواجه غياث الدّين علي آصف خان (۵) و گروهي ديگر از مخلصان كار طلب را بعواطف خسرواني مخصوص فرموده براي آگاه ساختن آن غنوده بختان بيخبر (۶) روانه ساختند - و نيم از شب گذشته بود كه يكي از متفحّصان (۷) حقيقت گذار بمسامع اقبال رسانيد كه چون آوازهٔ موكب اقبال شاهنشاهي بابراهيم حسين ميرزا در قلعهٔ بروچ رسيد رستم خان رومي را (كه عزمت دولتخواهي تميمهٔ گردن همّت خود ساخته ميخواست كه بآستانبوس استسعاد يابد) از هم گذرانيد - اگرچه از شكوه رايات جهانگشاي دران قلعه بودن بخود نتوانست قرار داد امّا از بادهٔ پندارے (كه در سر بيمغز خود دارد) از هشت كروهي معسكر اقبال ميگذرد كه بناحيتے رفته سر بشورش بر آرد - (چون اكثرے از ملازمان اخلاص مند را پيشتر ازين بر سر اين گمراهان تعيين فرموده بودند) شهريار گيتي آرا (كه همواره

---

(۲) نسخهٔ [ب] و بسا از مهمات آن حدود و نعوت رعيت پروري - و نسخهٔ [ح] و بسا از مهمات رعيت پروري (۳) در نسخهٔ [ل] اين نام را نياورده (۴) نسخهٔ [ل] بهگوان داس (۵) در [بعضے نسخه] آصفخاني (۶) نسخهٔ [ل] بيخبر (۷) نسخهٔ [ا] منهيان - و نسخهٔ [ه] مخلصان ۰

از فزونی شجاعت میخواهد که در معارک پُردلان بنفس مقدّس خود شمشیر زند) خوش‌وقت شده قراردادند که خود بذات اقدس ایلغار فرموده آن بد نهاد را تادیب فرمایند *

ایلغار فرمودن حضرت شاهنشاهی بقصد ابراهیم‌حسین میرزا و معرکهٔ نبرد آراستن و شکست یافتن مخالف

(چون سربرآرای اقبال تادیب نخوت‌مندان سرکش را سرآمد امور سلطنت و عُنوان منشور خلافت میداند) شهبازخان میربخشی را بسرعت روانه ساختند که اُمرای اخلاص‌اندیش را (که پیشتر بدفع میرزایان شتافته‌بودند) برگردانیده بموکب مقدّس شاهنشاهی ملحق گرداند و میرمحمّد خان‌کلان و خواجه‌جهان و شجاعت‌خان و صادق‌خان را بخدمت شاهزاده‌های اقبال‌مند در اردوی معلّی گذاشته پای عزیمت در رکاب نصرت نهادند - و خواجه عبدالله و جلال‌خان قورچی و رایسال درباری و آصف‌خان و جیمل و بهادرخان قوردار و مقبل‌خان و آقا سرخ بدخشی و منهرا داس (۴) و آدم تاجبند را همراه گرفتند - و دلاورخان را حکم شد که در حدود اردو بوده نگذارد که کسی دیگر از عقب ما بشتابد - و از مردم این همراه گرفتها زیاده از دو کس را تجویز آمدن نشد - که مبادا از هجوم غازیان نصرت‌مند ابراهیم حسین میرزا از میان بدرود - و [هر چند مُخلصان حقیقت‌گزین (که بار سخن داشتند) تضرّع و زاری نمودند] سودمند نیامد - و فرمودند که وثوق بعنایت الٰهی چنان‌است که دفع این مُدبر تیره بخت را احتیاج به بسیاری لشکر نباشد - و از دور اندیشی (که اساس ملک‌گیری و جهانبانی ست) حکم مقدّس نفاذ یافت که لشکر پیش نیز ملحق گردد - و در همان‌شب (که خبر آن شوریده بخت بعرض مقدّس رسید) قریب دو ساعت از شب مانده بر بادپای جهان‌نورد سوار دولت شده جوانان اجلال فرمودند و ملک اشرف (۵) گجراتی را (که این سرزمین آگاهی داشت) ضمیمهٔ بدرقهٔ اقبال ساختند - و دران تیز رفتاری بمقتضای حکمت الٰهی راهبران را غلط افتاد - آخر برشنائی شمع اقبال راه یافته درمنزل شتافتند *

و از مُبشّرات غیبی (که سرمایهٔ ابتهاج همراهان رکاب نصرت شد) آن بود که (چون صبح دمید - و نور جهان‌افروز نیّر اعظم زمین و زمان را فرا گرفت) آهوی نمودار شد - در خاطر مقدّس

---

(۲) در [چند نسخه] میرمحمدخان کلان (۳) نسخهٔ [ب ه] و وفا و سرخ بدخشی - و در [چند نسخه] و وفا سرخ بدخشی (۴) در [بعضی نسخه] منهرادای سبکل - و در [بعضی] بهنکیل (۵) نسخهٔ [ب ه] شرق *

شاهنشاهي گذشت که اگر این آهو را شکار کنیم هرآینه نشان فتح و فیروزي ست - و بایں (۳) نیّت تلاءٔ چیته را سرداند - سرداد همان بود و صید کردن همان - چون حقیقت حال بر سعادت‌مندان بارگاه حضور منکشف شد یکدل هزار دل گشتهٔ سخن در راه گفتند (۴) - هرچند راه رفته‌میشد گردے از غنیم پدید نمي‌آمد - همانا از فوج نصرت‌قرین پادشاهي آگاهي یافته تیزتر رانده‌بود - و راه گم‌کردن مجاهدان اقبال نیز از اسباب دیررسیدن شد - و چون از روز دو ساعت ماند برهمنے از پیش در چارشد - حقیقت غنیم ازو پرسیدند - گفت از دریاے بیگانیر گذشته در قصبهٔ سرنال با جمعیّت فراوان فرود آمده‌است - و مسافت راه چهار کروه خواهد بود - خدیو آگاهي با ملتزمان رکاب نصرت‌اعتصام در مقام کنگاش شد - جلال‌خان بموقف عرض رسانید که لشکر ما هنوز نرسیده‌است و غنیم را بجمعیّت نشان میدهند - با این جمع معدود (که در رکاب سعادت رسیده اند) در روز بجنگ شدن صرفه ندارد - مناسب دولت آن مینماید که لختے توقّف فرموده شبخون آوریم آن معدن راستي و دلاوري شبخون را (که صورت تلبیس و تزویر داشت) نه پسندیدند - و براے تیزی همراهان و گرمیٔ هنگامه فرمودند که همّت یارگیر (۵) است - و بسا بیدلان از شرم روی کار دلیران (۶) نامور میکنند - همان بهتر که کار روز را بشب نینداخته بهمین چستي و چالاکي که میرویم رزم آراے شویم - و در دلدهي سخنان همّت‌بخش مذکور ساختند - و فرمودند که یاران دل قوي داشته هریکے از ما یکے از مخالفان را گرفته درهم آورد - خواجه عبدالله بعرض اشرف رسانید بخاطر مقدّس باشد که بارها برزبان اقدس میگذشت که فیل خوب آنست که بیکے اکتفا نکرده در برانداختن و مالش‌دادن بسیارے همّت گمارد - آنحضرت تحسین فرمودند که خوب بخاطر آوردي - و بتائید آسماني جنگ روز کردن قرار داده تیزتر روانه شدند - تا آنکه قصبهٔ سرنال (که بر سر تل بود) نمایان شد خدیو آفاق قدرے راه رفته در کنار آب مهندري بانتظام فوج پرداخت - و شروع در جیبه پوشیدن فرمود - دریں هنگام (که آن شیر الٰهي آمادهٔ پیکار میشد - و زیاده از چهل کس نرسیده بودند) خبر رسیدن مخلصان عقیدت‌گزین آمد - آن جهان‌پهلوان ایزدي بواسطهٔ دیررسیدن این طایفهٔ خدمت‌گذار خشمگین شده چندے از همراهان‌را فرمودند - که نگذارند که این‌جماعه در جنگ با ما مشارکت جویند - و چون بوضوح پیوست [که باعث دیررسیدن این گروه قدوي آن بود که بر نقیض راه مطلب شتافته بودند - و شهباز خان (که بطلب ایشان رفته بود) دیررسیده] سورت غضب پادشاهي فرونشست - و چندے از پیش روان عرصهٔ جلادت (که دیررسیده بودند)

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ه] فیروزمندي (۳) نسخهٔ [ل] و بایں نوبت والا چیتهٔ را (۴) نسخهٔ [ل] کردند
(۵) در [چند نسخه] بار گیر - و بارگیر بمعنی مستعار (۶) نسخهٔ [ب] دلاوران ۰

سعادت بار یافتند - خان‌عالم و سیّد محمودخان بارهه و راجه بهگونت داس و شاه‌قلی‌خان محرم و کنور مانسنگهه و بابا خان قاقشال و بهوپت و سلیم خان کاکر و بهوج و حاجي یوسف‌خان و برخی دیگر از اُمرا و یکّه جوانان سرخجلت در پیش افکنده همراه موکب مقدّس شدند - چنانچه سپاهی لشکر منصور قریب بدویست کس شد - و در وقتِ عبور رایات جهانگشای از آب مانسنگهه التماس هراولي نمود - آنحضرت فرمودند که کدام لشکر است که تقسیم افواج باید کرد - امروز همه یکجا بوده دل بر کارزار نهید - او معروض‌داشت که قدمے چند پیشتر رفته جان‌نثاري و جان‌ستاني کردن فرضِ نسبتِ عقیدت‌است - شهریار دادگر اورا کامروای آرزو گردانیده باچندے از بهادرانِ آزموده کار رخصت پیش فرمودند - و خود بهمعنانئ تائید ایزدي گلگونِ جهان‌نورد را بدریای ژرف زدند(۲) - بمیمنت و کرامتِ ذاتِ قدسي‌نهاد دریا پایاب گشت - و جمیع مخلصانِ سعادت‌اندوز بعافیت عبور کردند ابراهیم حسین میرزا پیشتر ازان بزمانے در قصبهٔ سرنال فرود آمده‌بود - (چون گردِ جنودِ اقبال دید و گذشتنِ سوارانِ بادنهاد از آب مشاهده کرد) فرایزدي دریافته با همراهانِ(۳) خود گفت همانا پادشاه اند که باین گرمي و شکوه مي‌آیند - از بخت‌برگشتگي و کوته بیني در ساعت بآمادگئ پیکار از شهر برآمده بر بلندي ایستاد - چون جهان‌گیر جهان‌آرا برهنمونئ اقبال از آب عبور فرمود کنار دریا شکستگیهای غریب داشت - مبارزانِ جان‌نثار از طلیعه‌ئ که داشتند فتراکِ تدبیر از دست داده هرکدام براهے شد - و طایفه طایفه از بهادرانِ نصرت‌قرین بشکستگیها درآمده جویای فیروزمندي گشتند - خدیو جهان با معدودے از خواصِّ بساط قرب نزدیکِ دروازهٔ سرنال (که بجانبِ دریا بود) رسیده‌اند که چندے از تیره بختان در مقامِ مدافعه شدند - مقبل‌خان غلام قلماق شاهنشاهي با بعضے از بهادران در پیش شتافته آن خاک بیزانِ کوربخت را بخاک و خون یکسان کرد - و چون درونِ شهر درآمدند کوچهای شهر پُر از پرتال بود - معلوم شد که ابراهیم حسین میرزا با سایرِ مخالفانِ تیره بخت از راهِ دیگر برآمده هنگامه آرای نبرد است - گیتي خدیو با طایفهٔ از یکجهتان بسعیِ فراوان از تنگناهای شهرِ پُرازدحام بیرون آمده در دلدیهٔ دوستان و جانستانئ دشمنان همّتِ والا گماشتند - بابا خان قاقشال و طبقهٔ از دلیران را که اوقچي بودند مخالفان زور آورده برداشتند - و دیگر بهادرانِ جان‌بناموس ده پاي ثبات افشرده داد دلاوري و مردانگي دادند - و بسیارے از نبردِ آزمایانِ اخلاص‌گزین (که در تنگناها متفرّق شده بودند از هر طرف بغنیم رسیده در جانستاني و جانفشاني کارنامها بظهور آوردند - ازانجمله بهوپت برادرِ راجه بهگونت‌داس با بسیارے از غنیم روبرو شده بفنونِ مردانگي جان‌نثار شد • * نظم *

---

(۲) نسخهٔ [ل] راندند (۳) نسخهٔ [ب ه ح] با همزبانان •

بهر گوشه آویزش سخت شد * سرکار با گردش بخت شد
چو لشکر بود اندک و یار بخت * به از بیکران لشکر و کار سخت
که در جنگ پیروزی از اختر است * نه از گنج و بسیاری لشکر است

(چون زمینها قلب بود - و خاربستهای زقّوم داشت) دو سوار پهلوی هم عبور نتوانستند کرد آن شیر بیشهٔ دلاوری تماشای فنون قدرت الٰهی نموده دران تنگناها آهسته آهسته میرفت راجه بهگونت داس سعادت قرب داشت - و درین وقت (که هرطرف هنگامهٔ جانفشانی و جانستانی گرم بود) سه دلیر بی آزرم از گروه مخالف بصوب شهریار شیر دل تاختند - یکی ازان بدنهادان پیش دستی نموده متوجّه راجه بهگونت داس شده نیزه حواله کرد - راجه پیشتر ازان پا در رکاب محکم کرده ایستاده میشد که برچهٔ خود را باو رساند - نیزهٔ او خالی افتاد - و راجه برچهٔ خود را بران مُدبر آنچنان زد که حال دگرگون شده برگشت - مقارن این حال دو بد اختر دیگر در برابر آنحضرت حمله آور شدند - خاربست زقّوم درمیان حایل بود - خان عالم و شاه قلی خان محرم و چندے دیگر (که دران نزدیکی بودند) . از کم بختی توفیق تاختن نیافتند - آن شیر شکار جهان پهلوان چون دید (که آن دو بدگوهر نزدیک رسیده می آیند) گلگون باد سیر را تیزتر ساخته روبروی آن دو بد کیش ازان زقّوم زار جهانیدند - از شکوه فر ایزدی آن دو متهوّر دل از دست داده رو بگریز نهادند - و ابراهیم حسین میرزا (که دران عرصهٔ ادبار دست و پا میزد) مقهور اقبال بادشاهی گشت * * نظم *

ندانی که چون او شود رزمکوش * زمانه بزنهار گیرد خروش
کدامین دلاور ازو (۲) کینه خواه * به پیشانیش (۳) کرد یارد نگاه
چنان خواست زمے که بالا و پست * فتاده یلان همچو از باده مست
بهر حمله سی گام جستے زجای * بهر زخم فیلے فکندے ز پای
گریزان سپاهی گروها گروه * نهادند سر سوی دریا و کوه

و بنبارگی با هزاران سراسیمگی دست از پا نشناخته فرار نمود - و مبارزان جنود اقبال تعاقب نموده بسیارے را از هم گذرانیدند - و بمیامن ذات مقدّس شاهنشاهی چنین فتحے بزرگ باندک کسے روی داد * * بیت *

چنین رزمها در جهان کس ندید * نه از کار دانان گیتی شنید

شرح این کارنامهٔ والا از کالبد گفت بیرون است - و مثل این سانحهٔ عبرت بخش در وقایع باستانی

---

(۲) در [بعضے نسخه] کزو (۳) در [بعضے نسخه] به پیشانیش کرد یارد نگاه

کمتر نشان میدهند - که چنین پادشاهِ بزرگ (که در رفعهٔ[۲] هزاران لشکر گردِ او فراهم آید) از بلندیِ[۳] فطرت و علوِّ همّت توقّف نفرموده با معدودے خود را بر سرِ چنین معرکه‌ٔ ایران چندین مسافتِ دور و دراز در نوردیده رساند - و بتائید ایزدي لوای نصرت را ارتفاع بخشیده آن مغروران مقهور را چنین از پیش بردارد - هرآینه قوّتِ بشري متکفّلِ این کار شگرف کجا تواند شد که آشنای این معامله نیست - همانا عنایتِ خاصِ ایزدي کافلِ این کارنامهٔ اقبال است - و خاطر جهان‌گشای چنان میخواست که تا او را دستگیر نکنند از تعاقب دست باز ندارند - لیکن (چون پیمانهٔ هستیِ ابراهیم‌حسین‌میرزا پُر نشده‌بود) ظلمتِ شب پرده دارِ او شد - الجرم شاهنشاهِ دوربین معاودت نموده بقصبهٔ سرنال نزولِ اجلال فرمودند - و بمراسمِ سپاسِ ایزدي پرداخته در نوازش خدمت‌گذاران همّتِ والا گماشتند - و فتحنامه (که متضمّنِ فنونِ تائیداتِ غیبي بود) مصحوبِ سرخ بدخشي باردوی معلّی روانه ساختند - و صباحِ آن بفرّخي و فیروزمندي بصوبِ اردوی بزرگ روی توجّه آوردند - و شبِ دوازدهم دی ماهِ الٰهي موافقِ شبِ چهارشنبه هیزدهم شعبان باردوی معلّی ظلّ ورود گسترند[۴] - ابوابِ شادماني و سپاس‌گذاري بتازگي مفتوح گشت *

و از سوانحے که درینولا بظهور آمد آنست که شاه‌قلي خان محرم و صادق‌خان و برخے از بهادرانِ خدمت‌گزین را تعین فرمودند که رفته در حدودِ قلعهٔ سورت باشند - تا کسے از متحصّنان بیرون نتواند شد - و (چون خبرِ آمدنِ فوجِ پادشاهي بمحصورانِ قلعه رسید) گارخ بیگم فرزند میرزا کامران کوچ ابراهیم‌حسین‌میرزا مظفّرحسین‌میرزا پسرِ خود را با چندے از اعتمادیانِ خود همراه گرفته بصوبِ دکن روانه شد - و اُمرا هرچند از پیِ این رفتها شتافتند سودمند نیامد - و آن زن دانش‌سرشت از وفورِ آگاهي مردانه از پیشِ اینها بدر رفت *

و از سوانحِ تادیب نمودنِ شهبازخان بخشي‌بیگي‌ست و هدایت نمودنِ جمهورِ ارکانِ سلطنت و باعث برین هدایت آنکه محمود پسرِ اسکندر افغان را باو سپرده بودند - و او از مساهلهٔ نگهبانان فرار نموده بجانبِ دکن شتافت - آنحضرت او را ادبے بلیغ فرمودند - الحق لطفے بود بصورتِ قهر تا ملازمانِ عتبهٔ خلافت در مهمّاتِ سلطنت (که بمعنيِ عبادتِ الٰهي‌ست) تهاون و تساهل ننمایند و شرائطِ حزم و احتیاط از دست ندهند *

مژیمت نمودنِ شهریار جهانگیر بگرفتنِ قلعهٔ سورت

چون بتحقیق پیوست [که این رخنه‌گرانِ فتنه‌سرشت قلعهٔ سورت را (که در اقصای ولایتِ

---

(۲) در [اکثر نسخه] دفعهٔ (۳) در [اکثر نسخه] بلند فطرتي (۴) فرستهٔ [ل] افکندند *

گجرات برساحل تبتي قريب بدرياي شور است) پناه خود انديشيده در استحكام آن كوشيده‌اند و آنرا بهمزبان[۲] نام (كه پيشتر در سلك توپچيان شاهنشاهي انتظام داشت - و از سيه‌بختي خويش داخل باغيان است) سپرده] همّت والاي اورنگ‌نشين اقبال در تسخير آن توجّه فرمود و راجه تودرمل را (كه بدوربيني و آگاه دلي امتياز داشت) برتو اشارت عالي ثافت - تا رفته مداخل و مخارج آن حصن حصين را نيك ملاحظه كرده بموقف عرض مقدّس رساند - كه تسخير آن بآسان‌ترين وجوه صورت پذيرد[۳] - و قرار يافت كه گشايش اين‌عقده بدانت مقدّس شود - راجه نظر برشكوه اقبال شاهنشاهي انداخته اين‌كار دشوار را آسان نمود - اگر مزاج زمانه ملاحظه كردي هرآينه در عرض مطلب چنين جرأت ننمودي - چه درين وقت (كه چنين ملكي وسيع نو بدست افتاده - و جهانداري دادگر از دارالملك دور آمده - و چند ماهه راه پيمبر عساكر اقبال شده و شور افزايان واقعه‌طلب بهر گوشه سر برداشته‌اند - چه فتنه اندوزان اين ديار - و چه بدگوهران ديار شرق) چه لايق كه چنين خديو بزرگ در تسخير قلعه خود بنفس‌نفيس توجّه فرمايد - گيتي‌خديو ار دوربيني ملاحظه فرمود كه هرچند معامله چنين‌است امّا اگر انصرام‌اين‌مهم بامرا تفويض يابد مبادا كار بتطويل انجامد - و اگر توجّه بتسخير آن مصروف نگردد بيخ اين بي‌سعادتان (كه سرمايهٔ فساد اند) در زمين فتنه بحال خود پاي افشرده ماند - بنابرين انديشهٔ ملك‌گير راي جهان‌آرايي بران قرار يافت[۴] كه بتائيد اقبال بنفس مقدّس همّت گماشته اين كار دشوار را آسان گردانند و برليغ مُطاع نافذ شد كه شاهم‌خان جلاير با فوجي از بهادران اخلاص‌گزين روانهٔ قلعهٔ جانپانير شود و قاسم‌خان ميربحر (كه درانجا ست) متوجّه درگاه معلّي گردد - كه در ساختن ساباط و نقب زدن شاگرد يكتاي اقبال[۵] ماست - و منشور مقدّس باسم خان‌اعظم شرف نفاذ يافت كه تسخير سورت وجههٔ همّت والا شده - بتائيدات الٰهي عنقريب اين‌كار بانجام خواهد رسيد - بايد كه آن اعتضاد دولت قاهره با جميع اُمرا (كه در كمك او گذاشته‌ايم) آگاه باشد كه اگر ميرزايان ادبارمند بآنحدود آيند باعتضاد دولت ابدقرين شاهنشاهي ادبي[۶] لايق[۷] در كنار شان نهد - و ازانجا (كه آداب احتياط اساس ملك‌گيري و جهانداري‌ست) شيربيگ تواچي را با فرمان مُطاع بصوب مالوه فرستاديم - كه قطب‌الدّين محمّد خان و اُمراي مالوه را (كه بحكم معلّي متوجّه ديار گجرات اند)

---

(۲) نسخهٔ [ه ل] بهمزبان - و در [بعض نسخه] بمحراب - اما گمان برم كه صحيح همزبان است چنانچه اشعاري برين خواهد آمد (۳) نسخهٔ [ب] پذيرنيست - و در [اكثر نسخه] پذيرست (۴) نسخهٔ [ه] گرفت (۵) نسخهٔ [ا ح] اقبال است (۶) در [چند نسخه] باختصار (۷) نسخهٔ [ب ه] شاهنشاهي ما ادبي لايق (۸) نسخهٔ [ل] سزاي لايق .

زودتر بآنحدود رساند - تا اگر احتیاج افتد جمیع اُمرای سعادت‌منش بصلاح‌دید او عمل نموده آن‌عرصه را از خس و خاشاک ارباب فتنه و فساد پاک گردانند *

و (چون خاطر جهان‌آرای شاهنشاهی از مهمّات احمدآباد و این ناحیت وا پرداخت) روز بهرام بیستم دی ماه الٰهی موافق چهارشنبه بیست و پنجم شعبان از ظاهر قصبهٔ برده بصوب بندر سورت نهضت روی نمود - صید کنان و داد دهان منزل بمنزل و مرحله بمرحله قطع مسافت میفرمودند - تا آنکه بدولت و اقبال روز اردی‌بهشت سیوم بهمن ماه الٰهی موافق دوشنبه هفتم رمضان حوالیٔ آن قلعهٔ آهنین‌بنیاد مضرب خیام فیروزمندی گشت - چند بار تیر ضرب‌زنها و توپها حوالیٔ محلّ متدّس آمد - و از صیانت ایزدی آسیبی نرسید - و چون منزل بقلعه بسیار نزدیک بود بموجب التماس اولیای دولت مخیّم سرادقات عزّت در نواحیٔ کوٰلے شد - اگرچه این‌مکان نیز نزدیک بقلعه است لیکن بواسطهٔ تراکم اشجار و زمین نشیب و فراز فی‌الجمله حایلے دارد و درین سرزمین نیز تیرهای توپ بحدود منازل متدّسه میرسید - و صیانت غیبی کارخود میکرد گیتی‌خدیو جهانگشا آن قلعه را بجنود نصرت فروگرفت - و هر جانبے را بمخلصان آزموده کار و خدمت‌گذاران کار طلب سپرد - و متحصّنان قلعه از سیه درونی و بخت‌برگشتگی خود از تیر اقبال روی‌تافته بوسیلهٔ مستحکمی جای و فراوانیٔ آذوق و فزونیٔ توپ و اسباب آن و شورافزائی میرزایان تیره بخت تبه رای در گو غفلت فرو رفته بودند - و پیوسته بعضے از بداختران مقهور از قلعه بر آمده در مورچلها شورش نمودے - و بهادران جان بناموس‌ده در سزای آن بدنهادان اهتمام کردے - ازانجمله روزے (که از بالا بارش تیر بندوق و توپ بود - و از پایان چندے از فتنه‌اندوزان دویده بودند - و بر نقب‌زنان مورچلها دست بکار رسانیده) سیف‌خان کوکه تاختے نمایان کرد و کارنامهٔ جرأت و شجاعت بظهور آورد - در اثنای برگشتن بندوقے باو رسید - اگرچه تا یک‌ماه صاحب فراش بود امّا عاقبت بخیر انجامید - یکے از مشارالیه پرسیده باشد که بندگان حضرت راضی نیستند - و بارها صرفهٔ امثال شما مردم چه که بسیارے (که بپایهٔ شما نرسیده باشند) میفرمایند برای چه خود را دیده و دانسته در چنین مهلکه انداخته‌بودید - آن مُبارز اخلاص‌گزین در جواب گفت در جنگ سرنشان راه غلط کردم - و خود را دران هنگامهٔ مرد آزمائی نتوانستم رسانید از شرمندگی و خجالت‌زدگی آنروز زندگی بر من گران‌است - میخواهم که سبکبار گردم *

و از سوانحے (که در ایّام محاصره بظهور آمد) بدست آمدن چند زنجیر فیل و اسباب

---

(۲) در [اکثر نسخه] کولی تلاو شد (۳) در [چند نسخه] اسباب و شورافزائی (۴) در [اکثر نسخه] برد (۵) نسخهٔ [ل] میخواستم *

میرزایان‌است - و مجملی ازین قضیه انکه این کوردلان بیسعادت بعضی از فیلان و اموال خود را نزد رانا رام‌دیو زمیندار آنحدود سپرده‌بودند - دربنولا (که موکب معلّی درینجا نزول اجلال فرمود) عوام اردوی بزرگ بتاخت اطراف رفته‌بودند - آن‌فیلان بأسباب همه بدست در آمدند - و آنرا غارت کنندگان تفاوُل دانسته بنظر اقدس در آورده مشمول عواطف خسروانی گشتند *

و از سوانحی (که دربنولا پرتو ظهور داد) تعیین کردن بعضی اُمرا ست بصوب دارالخلافه و اجمال این کلام آنست که محمّد حسین میرزا و شاه میرزا در حدود پٹن در کمین بوده هنگام شورش میطلوبیدند - ابراهیم حسین میرزا (که از جنگ سرنال خاک مذلّت بر سر و تیرگیٔ ادبار در دل داشت) سرگردان و خسران‌زده خودرا بآن دو مدبر دیگر در حدود ایدر رسانید - و خاصیت این دولت ابدپیوند است که در اعلای اعلام نصرت اعدای نگونسار چنان کوشش مینمایند که آن‌کار از هر درلتخواهے بظهور نیاید - و از تبه‌رائی سود را در زیان خود می‌اندیشند - چنانچه این اقبال‌نامه شرح آنرا برسم اجمال متعهّد است - و آنچه مجدّداً بعالم ظهور آمد آنست که در میان این برادران بیسعادت بر شکستے (که ابراهیم حسین میرزا را در سرنال روی‌داد) گفتگو شد - و از نکته‌گیری بدرشتی کشید - و از درشتی برنجش انجامید - ابراهیم حسین میرزا (که در شمشیر زنی علم بود و در بیعقلی ممتاز) از برادران رنجیده جدا شد - و باندیشهٔ نادرست عازم دارالخلافه گشت و آن برادران مغرور (دوری چنین برادرے را از بخت‌برگشتگی تجویز کرده) در دلاسای او نکوشیدند چون این معنی بسامع اقبال رسید سیّد محمودخان بارهه و شاه قلی‌خان محرم و راجه بهگونت داس را بصوب دارالخلافه تعین فرمودند - که تعاقب ابراهیم حسین میرزا نمایند - و فرمان مُطاع باسم شاهم خان نیز شرف نفاذ یافت - که از محاصرهٔ جانپانیر برخاسته بکالپی (که در جایگیر او ست) شتابد - که زبان‌زد عوام چنان بود که آن مُدبر بصوب کالپی شتافته است - اُمرای کبار چون بنصرت ایزدی بدارالخلافه رسیدند پیشتر ازان فتنهٔ ابراهیم حسین میرزا تسکین یافته شورش افغانان شرقیّه سر برآورده بود - و منعم‌خان خانخانان کمک میخواست - راجه بهارمل (که منتظم مهمّات دارالخلافه بود) این لشکر نصرت‌قرین را بصوب شرق روانه ساخت - و تا اثاره این فوج ظفر قرین رسیده‌بود که لودی از داؤد برگشت - و سنگ تفرقه در جمعیّت آن‌گروه افتاد لاجرم معاودت نموده بدارالخلافه شتافتند *

چون سخن باینجا کشید ناگزیر منصب سخن‌سرائی آنست که مجملی از احوال ممالک شرقیّه گذارش یابد - و شرح این داستان دراز برسم اجمال آنست که سلیمان کرانی (که از اُمرای

---

(۲) نسخهٔ [ل] کارنامه (۳) در [اکثر نسخه] در شمشیر علم بود (۴) نسخهٔ [ل] قرین *

سلیم‌خان بود) چون برارديسه و بهار و بنگاله استيلا يافت ازانجا (که عمل منافقانه داشت) سررشتهٔ بندگی ظاهر را نمي‌گسيخت - و همواره بارسال عرائض و پيشکش خود را مذکور مجفل مقدّس گردانيدے - و بواسطهٔ اين‌حسابداني پردهٔ نفاق او دريده نگشت - دريں‌هنگام (که پيمانهٔ هستيء دولت او پُر شد) مکافات مکنونِ خاطرِ نفاق‌آلود پيش فرزندان او آمد - هرکه خود را بستهٔ فتراک دولت چنين صاحب اقبال نسازد هرآينه زمانه خاک مذلّت برفرق او و منسوبان او افشاند خصوصًا تيره رائے (که دم‌مخالفت بابزرگ‌کردهٔ خدا زند) لاجرم در اندک فرصتے درين دير مکافات بجزاى اعمال رسيده اثرے از دولت او نماند - و بتارگي مصداق اين‌کلمةالحق ماجراى سليمان‌است چون او در گذشت افغانان بايزيد پسر کلان او را بجاى او برداشتند - زيادەسري ذميمهٔ ببخردى او گشت - باتّفاق اوباش قن‌ديار خُطبه بنام خود خواند - و از غروريے که در سر داشت [مُداراى پدر را (که سرکشان نخوت‌مند را رام ساخته بود) از دست داده] بخود رائي در مقام تنگ‌گيري و کينه کشي شد - و برانداختن اعيان پدر خويش را پيشه ساخت - هانسو پسر عماد عمزادهٔ او (که نسبت دامادي باو داشت - و يکجهتي و دوستي هم ضميمه بود) از بد سلوکي او رنجيد و فتنه‌جويان آنحدود او را خام‌طمع ملک گردانيده بران داشتند که اورا از هم گذراند - و آن شقاوتمند چندين فنون نسبت را برطاق نسيان داده مرتکب اين‌عمل شد - و کارے (که اوليای‌دولت بهزاران تکاپو نتوانند کرد) ازان بدکار مخالف بظهور آمد - لودي (که نفس ناطقهٔ آن‌ملک بود) باتّفاق اعيان آن‌ديار پسرخرد سليمان داؤد نام را بسري برداشت - وهانسوى مذکور را بند کرده بقتل رسانيد گوجر کرراني (که شمشير آن‌ملک بود) در صوبهٔ بهار پسر بايزيد را بکلاني برداشته خلاف‌آراى گشت لودي با لشکر فراوان از بنگاله بقصد بهار روانه شد - و از بے‌توجّهيء منعم‌خان خانخانان و فسون و فسانه لودي گوجر را ايل خود ساخت *

و تفصيل اين اجمال آنست که (چون خبر در گذشتن سليمان شهرت گرفت) منعم خان خانخانان از قلعهٔ چنداله متوجّه صوبهٔ بهار شد - و درهمين ايّام سکندر اوزبک نيز در گذشت و اورا و ديگرانرا به افتاد - خانخانان تذکري‌قلي و فرّخ يرغليق و پاينده محمّد سگ‌کش و جمعے را برسر حاجي‌پور فرستاد - و طالبي و ميرزا علي و نديم بيگ و جمعے را برسر پٹنه روان ساخت گوجر را تاب مقاومت اين‌گروه نبود - تُحَف و هدايا فرستاده دم يکجهتي زد - و قرار داد که من داخل ملازمان عتبهٔ اقبال ميشوم - و در فتح بنگاله خدمات شايسته بظهور خواهم آورد - ملتمس من

---

(۲) نسخهٔ [ه] پيشهٔ خود (۳) در [بعضے نسخه] اين‌چنين (۴) نسخهٔ [ل] پيدا کرده (۵) در [چند نسخه] کوجر (۶) در [بعضے نسخه] پيک‌کش (۷) نسخهٔ [ل] ملتمس آنست *

آنست که امروز مرا در سلک ملازمانِ حضرتِ شاهنشاهي درآورده گورکهپور را برای اهل و عیالِ من بدهید - و صوبهٔ بهار را بأمرای پادشاهي جایگیر کنید - یا آنکه سرکارِ حاجي‌پور و بهار را امسال بمن گذارید - که حاصلِ آنرا نقد بسرکارِ اعلی جواب گویم - و سالِ دیگر جایگیرِ من در بنگاله باشد - منعم‌خان خانخانان ملتمسِ او را قبول نموده در مقامِ آن شد که گورکهپور را باو بدهد - دریں اثنا لودي (که دمدمهٔ آن بلاد و حیله‌اندوزِ آن‌دیار بود) از حقیقتِ کار آگاهي یافته باتّفاقِ هاشم خان (که دایم از بیخردي دورنگي داشتے) این مهم را برهم زد - گوجر چون از خانخانان ناامّید شد نا گزیر بلودي ساخت - منعم خان پیشکشِ لایق از لودي گرفته معاودت نمود •

دریں هنگام خبر رسید که یوسف‌محمّد گورکهپور را گرفته دم‌مقامِ شورانگیزي ست - و شرح این سرگذشت آنست که یوسف‌محمّد پسرِ سلیمان اوزبک را منعم‌خان بدرگاهِ معلّی همراه برده بیدولتی او را بسمعِ مقدّس رسانیده بود - حضرتِ شاهنشاهي او را بملاحظهٔ نصیحت پذیري و اصلاح‌مندیِ او مقیّد فرموده بودند - دریں‌وقت (که رایاتِ جهانگشای بصوبِ گجرات نهضت فرموده بود) آن بیسعادت از بندخانهٔ دارالخلافهٔ آگره گریخت - و با بیدولتی چند رفته گورکهپور را از مردمِ پایندهٔ محمّد سگ‌کش[۲] گرفت - چون خانخانان بر حقیقتِ کار آگهي یافت جان‌محمّد بهسودي و پایندهٔ محمّد سگ‌کش و تنگري‌قلي را برای دفعِ فتنهٔ او فرستاد - و خود نیز از قصبهٔ محمّدآباد با محمّدقلي‌خان برلاس و مجنون‌خان‌قاقشال و اُمرای دیگر روانه شد - در اثنای راه مجنون‌خان با سایرِ قاقشالان توهّم بخود راه داده از لشکرِ منعم‌خان جدا شد - و باعث بریں سبکسري آنکه جمعے از ژاژخایانِ دروغ‌ساز ارجونه انداخته‌بودند که باباخان و جبّاري و میرزا محمّد و شاه محمّد و دیگر قاقشالان (که دربورشِ گجرات در رکابِ مقدّسِ حضرتِ شاهنشاهي بودند) شهباز خان را کشته بمیرزایان همراه شده‌اند و فرمانِ گیتي‌مُطاع آمده که مجنون‌خان را بگیرند - خانخانان میر فریدون و محمّد خان اوزبک و ابوسعید را فرستاد که مجنون‌خان را تسلّي داده بیارند - این فرستادها هرچند در اقترای آن خبر و بُهتانِ آن‌سخن حرف میزدند سودمند نمي‌افتاد - دریں اثنا نوشتهٔ بابا و جبّاري مشتمل برعنایاتِ شاهنشاهي ونیکوخدمتیهای خود از گجرات آمد - مجنون‌خان از کارِ خود خجلت زده متوجّهِ لشکرِ خانخانان شد - خانخانان فتحِ گورکهپور کرده معاودت نموده‌بود که مجنون‌خان رسید - و انواعِ مُدارا و دلجوئي درمیان آمد - دریں هنگام داؤد را روزِ ادبار پیش آمد - و از بادِ غروری (که در سرداشت) متوجّهِ جونپور شد - و پیشتر از خود لودي را باخلاصهٔ لشکر و گزیدهٔ فیلان روان‌ساخت - و او باستعداد

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] پیک‌کش •

فراوان آمده زمانیه را گرفت - و محمّد قاسم مُهردار ازانجا بامان برآمد - خانخانان نیز سزاولان فرستاده اُمرا را جمع ساخت - و محمّد قلیخان برلاس و مجنونخان و قیاخان و راجه گجپتی[۲] و جمعی کثیر را پیشتر فرستاد - و خود نیز برآمده آهسته آهسته راه میرفت - خانخانان دران هنگام بدیوان لسان‌الغیب تفاؤل جست - این بیت برآمد * • بیت •

ای پادشهِ خوبان داد از غمِ تنهائی * دل بےتو بجان آمد وقت است که باز آئی

خانخانان این غزل را در عرضداشتِ خود نوشته بدرگاه والا فرستاد - و استمداد از باطنِ اقدسِ شاهنشاهی نموده متوجّهِ اطفای این نایره شد - لودی را بعد از گرفتنِ زمانیه سودای نخوت افزوده پنج شش هزار کس را بسرداری یوسف محمّد مذکور (که از گورکهپور فرار نموده بافغانان ملحق شده بود) از آبِ گنگ گذرانید و میرزا حسن‌خان و راجه گجپتی[۳] و نظر بهادر و طالبی و تنکری‌قلی و جمعِ دیگر از ملازمانِ منعم خان اعتضاد بر دولتِ ابدپیوندِ شاهنشاهی نموده جنگ شایسته کردند - مخالفان را شکست افتاد - جمعِ کثیر علفِ تیغِ سیاست شدند - و بسیارے غرقِ بحرِ فنا گردیدند - و متعاقبِ این فتح محمّدقلی‌خان برلاس و دیگر اُمرا پیهم رسیدند - لشکرے آراسته در غازی‌پور انتظام یافت - و خانخانان نیز با جمعیّتِ لایق آمده باُمرا ملحق شد - و لودی میانِ سیاه‌آب و آبِ گنگ قلعهٔ ساخته با لشکرے گران نشست - و هر روز[۴] درمیانِ بهادرانِ طرفین چپقلشهای نمایان شدے - اگرچه اُمرا بدولتِ شاهنشاهی دلنهاد جنگ بودند امّا غنیم ازروی لشکر و فیل و توپخانه بسیار بود - چون رایاتِ اقبال بمحاصرهٔ سورت اشتغال داشت منعم خان طرحِ صُلحے میانگیخت - لودی از نخوتے که داشت قبول نمیکرد - اُمرا را غریب حالتے دست داده بود نه رای جنگ کردن - و نه روی برگشتن - که ناگاه تباشیرِ اقبالِ شاهنشاهی لمعهٔ ظهور داد و لودی با هزار آرزومندی صلح کرده برگشت *

و شرحِ این سانحهٔ عبرت‌بخش آنست که (چون داؤد از بنگاله بمونگیر[۵] رسید) درانجا یوسف پسرِ تاج عمزادهٔ خود را (باندیشهٔ آنکه لودی اورا خواهد برداشت) از هم گذرانید اگرچه این تخیّلِ او از نتائجِ اقبالِ شاهنشاهی بود لیکن بظاهر جمعے[۶] از حسد پیشهای افترا اندوز نیز سخنها ساختند - و (چون لودی از قدیم نوکرِ تاج بود - و دخترِ خود را نیز بآن پسر نامزد کرده) هرچه بد اندیشان در حقِ او گفتند داؤد آنرا راست پنداشت - چون این خبر

---

(۲) نسخهٔ [ل] کچهی (۳) نسخهٔ [ل] کچهی (۴) نسخهٔ [ل] هرروز بهادران طرفین چپقلشهای نمایان کردے (۵) در [اکثر نسخه] به منگیر (۶) در [اکثر نسخه] جمعے از حسد پیشها افترا اندوز سخنها ساختند *

بلودي رسيد از داؤد برگشت - و پيمنعم خان خانخانان با هزاران نيازمندي اساس مصالحت را استحكام داد - و پيشكشهاي لايق بدركاه والا فرستاده - داؤد (چون برگشتن لودي و آمدن لورا شنيد) با هزاران سراسيمگي برگشته گذهيٰ را مضبوط ساخت - و خزانهٔ پدر را بسپاهي دادن گرفت - جلال‌خان سدهوزي (۲) و كالابهاز (كه راجو نام او بود) از لودي برگشتند - و تفرقه در جمعيّت او افتاد - ناگزير لودي (كه بقصد داؤد ميرفت) برگشته بقلعهٔ رهتاس متحصّن شد و از منعم‌خان استمداد (۳) نمود - و صريح نوشت كه ملازم درگاه والا شده ام - دريں زودي شما را خواهم‌ديد اُمّيد كه بوسيلهٔ شما بآستان‌بوس مقدّس نيز سربلند گردم - منعم خان كمك فرستاده مترصّد آمدن رايات اقبال شد - سخن كجا بود و براى تحصيل سيرابي و شادابيء آن بكجا كشيد - و از سوانح دولت افزا (كه در ايّام محاصرهٔ سورت بظهور آمد) شكست يافتن محمّد حسين ميرزا و ديگر مُدبران است *

نبرد نمودن خان‌اعظم ميرزا عزيز كوكلتاش با محمد حسين ميرزا و فولاديان - و انهزام (۴) اين گروه مدبر

خرد پرور ديده‌ور داند كه (هركاه خديو جهان را نيّت درست‌گردد - و انديشهٔ او بر آسودگيء عالميان مصروف باشد) ملازمان عتبهٔ اقبال برهنمونيء سعادت اخلاص‌گزين گردند - و از يكدلي و يكجهتي كار بادشاه مُرشد و مُنعم خود را فرمودهٔ الٰهي دانسته دلنهاد خدمت شوند - و هرآينه كار جهان بزنيب و زينت گرايد - و شرائف امور ضمنيء ظهور گيرد - هم شهريار عالم كامياب صورت و معني گردد - و هم مخلصان حقيقي از سود و زيان خود گذشته خدمت درگاه سلطنت را از مهين عبادات الٰهي دانند - و مصدر خدماتے شوند كه از سلاطين پيشين كمتر بظهور آمده باشد چنانچه مصداق آن اين (۵) داستان فتح بزرگ است - و مجملے ازين تائيد ايزدي آنكه (چون از ميامن اقبال شاهنشاهي ابراهيم‌حسين ميرزا از گجرات برآمده بصوب دارالخلافهٔ آگره روان شد) محمّد حسين ميرزا و شاه ميرزا و فولاديان (كه دران كوهستان سرگشتهٔ ادبار بودند) پيمان يكجهتي بسته بر سر پٹن آمدند - سيّد احمد خان بارهه در حراست قلعه كمر همّت بست - چون خبر فراهم آمدن ارباب بغي بخان‌اعظم رسيد در مقام جمعيّت شد - و از اتّفاقات حسنه آنكه شيربيگ تواچي (كه بآوردن اُمراى مالوه از درگاه مقدّس رخصت يافته بود) قطب‌الدّين محمّد خان و شاه

---

(۲) در [بعض نسخه] سيدهوري (۳) نسخهٔ [ل] استدعاى مدد (۴) نسخهٔ [ا] شكست - و نسخهٔ [ل] انهزام (۵) در [چند نسخه] اين فتح بزرگ است *

بداغ‌خان و مطّلب‌خان و سایر جایگیرداران مالوه را ملحق ساخت - و شیخ محمّد بخاری (که در دولقه بود - و سامان رفتن ولایت سورت بموجب حکم معلّی میکرد) خان اعظم کسان فرستاده اورا نیز برگردانید *

چون اُمرا مجتمع شدند خان اعظم بآئینی شایسته در انتظام افواج همّت بست - قول بثبات‌پائی آن دانای اخلاص‌گزین رونق گرفت - و شاه بداغ‌خان و معین‌الدّین احمد خان فرنخودی و معصوم خان پسرش و مطّلب‌خان و جمعی کثیر درین‌جای قرار یافتند(۲) - و قطب‌الدّین محمّد خان و میر جمال‌الدّین حسین آنجو مبانی برانغار را استحکام دادند - و در تولقهٔ برانغار مردم او مقرّر شدند - و شیخ محمّد بخاری و محمّد مراد خان و شاه‌محمّد خان و حاجی‌خان افغان پسرخواص(۳) خان فوج جرانغار را زینت بخشیدند - و شاه فخرالدّین و مظفّر مغل و پاینده ارلات در تولقهٔ جرانغار نامزد گشتند - و دستم خان و نورنگ(۴) خان و محمّد(۵) قلی خان توقبای و مهرعلی سلدوز در پیش‌قدمان هراول جای‌گرفتند - و بازبهادر و جمعی دیگر در التمش ایستادند خان‌اعظم بعد از ترتیب و تنسیق افواج نصرت‌اندیش متوجّه نهروالهٔ (که به پتّن شهرت یافته) شد - و روز کوش چهاردهم بهمن ماه الهی موافق جمعه هیزدهم رمضان حدود پتّن مورد لشکر منصور گشت - مخالفان دولت محاصره را گذاشته در برابر لشکر منصور آمدند - شیرخان فولادی و جنید کرّانی قول شدند - و محمّد حسین میرزا و شاه میرزا و عادل حسین میرزا دست راست ایستادند - و محمّد خان پسرکلان شیرخان و سادات‌خان دست چپ مقرّر گشتند - و بدر(۶) خان پسر خرد شیرخان فولادی هراول شد - ارباب خلاف را رای‌نبود که امروز جنگ شود - چه پسر جیهار خان و بعضی از متمرّدان ادبار نهاد بایین(۷) بدگوهران شور افزای هنوز نه پیوسته بودند - شیرخان فولادی از راه گریزت و حیله‌سازی کسان پیش شیخ محمّد بخاری فرستاده حرف مصالحت در میان آورد - اکثر بزرگان لشکر (که سلامت‌جوی وادی عاقبت بودند) غوره در معامله ناکرده دل برصلح نهادند - شاه بداغ خان بخان اعظم بآهستگی گفت زنهار بصلح راضی نشوید - مقصود این‌گروه کج‌نهاد وقت گذرانیدن است - خان‌اعظم جواب داد که رای‌من همین‌است که بخاطر شما رسیده است - (چون اُمرا را دل برصلح بود - و معامله نمی‌فهمیدند - و وکلای شیرخان سخنان عام‌فریب صلح‌نما درمیان داشتند) خان‌اعظم گفت که اگر فی‌الواقع در حرف صلح راستید

---

(۲) نسخهٔ [ه ح] گرفتند (۳) در [اکثر نسخه] و پسرخواص خان (۴) نسخهٔ [ل] اوزبک خان
(۵) نسخهٔ [ب] محمد قلی توغبای - و نسخهٔ [ه] محمد علی توغبای (۶) نسخهٔ [ا] نذرخان
(۷) نسخهٔ [ل] باین شور افزایان هنوز نه پیوسته بودند *

از جای خود عقبتر رفته فرود آئید - تا ما بجای شما آمده فرود آئیم - که برگشتن در آئین ما شایسته نیست - چون سخن آن گروه بحیله اندوز از صدق فروغی نداشت قبول آن نکردند - اولیای دولت بآئین حق اساس متوجّه عرصهٔ نبرد شدند - و چون دلیران عوام بود (که میرزایان از عقب لشکر منصور خواهند آمد) میرزا مقیم و چرکس (۲) خان و طایفهٔ از دلاوران نامور را عقب قول داشته کار طلب گشتند *

و (چون فوجهای هردو طرف نزدیک رسید) اوّل جرانغار غنیم پیشدستی نموده بر سر برانغار سپاه اقبال تاخت - و اکثر مردم قطب‌الدّین خان را برداشته برد - و خان با معدودے پای جلادت افشرده داد مردانگی داد - و شمشیرے برمیان دو دندان فیل غنیم رسانیده حیرت‌افزای شد - و هراول آن بخت برگشتگان بر هراول لشکر نصرت‌قرین تاخت - فیل نورنگ خان (که عنفوان مستی او بود) در عین شورش (۳) و غوغا متوجّه یکے از سواران فوج خود شده او را درهم مالید و مقارن این حال دلاوران مخالف هراول لشکر فیروزی‌مند را برداشتند - الّا تمش نیز تاب نیاورده بے‌همّتی نمود - و این فرارنمودها بعضے بدست راست و لختے بدست چپ عنان تماسک از دست دادند - و افغانان بیشترے بصوب گرنخها شتافتند - و قریب پانصد سوار روبروی خان‌اعظم آمدند و در اندک فرصتے درهم نوردیده گشتند - و آن طایفهٔ دیگر (که هراول و الّا تمش را برداشته بردند) خود را بجرانغار لشکر منصور رسانیدند - بیشترے از مردم جرانغار را همّت یاوری نکرد مراد خان خود یکسوشده تماشائی گشت - و شاه‌محمّد خان را نوکران او زخمی برداشته باحمدآباد روان‌شدند - شیخ محمّد بخاری با بعضے از خویشان (چون پسر سیّد بهاؤالدّین و سیّد جعفر برادر شیخ فرید و جمعے دیگر) داد مردانگی داده جان‌نثار گشت - و این گروه مخالف فتح اندیشیده بتاراج مشغول گشتند - میرزایان خود بمهر فخرالدّین‌خان و آنجماعه رسیدند - و میر بقدر تردّد نموده پای‌ثبات نتوانست افشرد - قطب‌الدّین‌خان با معدودے مانده روی جلادت بغنیم آورد - درین‌هنگام (که آن گروه فوج قطب‌الدّین خان را برداشته خود را بپرتال رسانیده مشغول تاراج بودند) قطب‌الدّین‌محمّد خان از عقب رسیده رزم آرای شد - و بتائید الٰهی (بعد ازانکه مغلوب مطلق شده بود) غالب علی‌الاطلاق گشت - و خان‌اعظم و بهادران قول لشکر منصور افغانان تیره رای را از هم گذرانیده بقول غنیم (که متوجّه قطب‌الدّین‌محمّد خان بود) روی آوردند چون اکثر مردم غنیم بتاراج شتافته بودند بدیدن این فوج دل بای داده برگشتند - و بمحض

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] چرکس‌خان - و نسخهٔ [ل] چترکش (۳) نسخهٔ [ل] شورش وغا - و در [اکثر نسخه] شورش غوغا *

اعانت غیبی و تائید سماوی چنین فتحی شگرف روی داد - خان اعظم با جمعی بر سر پشتهٔ ایستاده از صیت تهنیت و مبارکبادی سامعه افروز برد - درین اثنا شورش میرزایان پدید آمد - ایشان خود توقعهٔ جرانغار را بعد از جنگ بسیار برداشته رانده تا دو کروه شتافته بودند - و این موهبتی بود کبری - اگر متوجّه قول لشکر منصور میشدند کار دشوار بود - (چون مسافتی طی کردند - و مردم ایشان بتاراج جدا شدند) خبر شکست شیر خان شنیده باقبال روز افزون شاهنشاهی مراجعت نموده متوجّه عرصهٔ نبرد شدند - فی الواقع (اگر همچنان رانده باحمدآباد میرفتند) کار آن مُدبران صورت نیک می یافت - لیکن از بخت برگشتگی خود متوجّه میدان وغا شدند - خان اعظم با اکثر ـ از مُبارزان عقیدتمند فوجی آراسته آمادهٔ پیکار بود که فوج میرزایان نزدیک رسید شاه بداغ خان گفت که وقت تاختن است - خان اعظم در صدد تاختن بود که یار محمّد جلو خان را گرفت - که چندین اُمرا ایستاده اند - چه جای تاختن میرزا ست - میرزایان چون نزدیکتر رسیدند حقیقت انبوهی فوج پادشاهی (که از لشکر عیب آراسته بود) دیده مصلحت در جنگ ندانستند و ازانجا (که بخت برگشتگی سر نوشت ایشان بود) جلو گردانیده راه ادبار پیش گرفتند - و بمیامن امدادات غیبی چنین کار مشکل آسان گشت - اگر بهادران یکدل تعاقب این گروه مخذول میکردند مشکل که کسے جان بدر میبرد - همانا احتیاط پیشهای تجربه کار مصلحت وقت ندیدند یا واقعه طلبان بد اندیش را سخن قبول افتاد - و بالجمله بیشتر ے اُمرا از سلوک این طبقهٔ غیبی دامن چند تاره از اخلاص در گردن دل عقیدتمند خود گذاشته در یکجهتی افزودند *

و از غرائب امورے (که دران روز اقبال بظهور آمد) آنست که فیل مست از فوج غنیم (که فیلبانش تیر دوز شده راه عدم گرفته بود) خود سر میگشت - و هرجا که آواز نقّاره میشنود خود را بآنجا رسانیده آن فوج را برهم میزد - نقّارهٔ شادی (که در هر فوج مینواختند) ساعتے موقوف داشتند - شورش او فرو نشست - و بدست کسان شاه بداغ خان گرفتار آمد - و ضمیمهٔ پیشکش او شد *

و (چون شکست چنین بدین سیه بختان بد سرشت افتاد) شیر خان فولادی بصوب جونه گذهه شتافت - و میرزایان راه دکن پیش گرفتند - خان اعظم با اُمرا بتعاقب این گروه روان شد - چون مژدهٔ این عاطفت ربّانی بمسامع اقبال رسید بعد از آداب سپاس ایزدی و مراسم انبساط صوری و معنوی فرمان مقدّس شرف نفاذ یافت که خان اعظم قطب الدّین خان و شاه بداغ خان و مراد خان و مهر علی سلدوز و طایفهٔ دیگر از ملازمان عتبهٔ اقبال را بتعاقب آن گروه

---

(۲) در [اکثر نسخه] تا واقعه طلبان *

بد سرانجام تعین کند - و خود بقدم سرعت شرف ملازمت دریابد - و پیشانی اخلاص خود را بسجدهٔ حضور نوراني سازد - و دستم خان و نورنگ خان و مطلب خان و معصوم خان را همراه آورد خان اعظم درحدود سرنال رسیده بود که رضوي خان فرمان مقدّس آورد - و او امتثال منشور پادشاهي را سرنوشت سعادت دانسته بتارک ادب شناخت - روز دی بمهر پانزدهم اسفندارمذ ماه الٰهي موافق دوشنبه بیستم شوّال بدولت آستان بوس معزّز شد - و بمحفوف فنون عواطف شاهنشاهي گشت *

و از سوانح ایّام محاصرهٔ سورت آمدن مظفّر خان است بعتبهٔ اقبال - پیشتر گذارش یافت که عاطفت شاهنشاهي ناهمواریهای او را بخشیده طلب فرمود - چون باحمدآباد رسید خان اعظم متوجّه دفع فتنهٔ میرزایان شده بود - هرچند گفته فرستاد (که امروز درین خدمت هم پائي کردن لایق مینماید) او را توفیق بر اقدام این کار نشد - و چنین نابوی خدمت را از دست داده پیشتر روان شده ببرده رسیده بود که فرمان قضامثال رسید - خلاصهٔ مضمون آنکه از هرجا که رسیده باشد برگشته بکمک خان اعظم شتابد - و سعادت این خدمت بر دولت حضور راجع دانسته توقّف ننماید - ناگزیر امتثال فرمان مقدّس نموده معاودت کرد - چون باحمدآباد آمد ظاهر شد که اولیای دولت از سعادتمندی بخت نصرت یافته اند - و خان اعظم بحکم مقدّس عازم آستان بوس است مظفّر خان بسرعت روانهٔ درگاه معلّی شد - و پیشتر از رسیدن خان اعظم بدولت کورنش افتخار یافت - و مشمول عواطف خسرواني گشت *

و از سوانح ایّام محاصره آنست که جمعی کثیر نصاری از بندر کوده (۲) و آن ناحیه بپایهٔ سریر اعلی رسیده بسعادت ملازمت کامیاب دولت شدند - همانا که آمدن این گروه باستدعای متعصّبان تبه رای بود - تا قلعه را بآنها سپرده خود را بر ساحل سلامت کشند - (چون شکوه سطوت سلطنت (۳) بنظر آن گروه درآمد - و فزونی لشکر و فراوانی استعداد قلعه گیري معلوم شد) خود را ایلچي وا نموده ببارگاه حضور آمده سعادت کورنش دریافتند - و اقسام نفائس دیار خود را بنظر مقدّس در آوردند و خدیو قدردان هرکدام را بنوازش خاص مخصوص ساخته از عجائب و غرائب پرتگال و اوضاع فرنگ استکشاف فرمودند - و همانا از قسم استعلام معلوم است - چه دل مقدّس گیتي خدیو مورد فنون دانائي موري و معنوي ست - لیکن خاطر عبرت (۴) پیرای میخواست که این استفسار را سرمایهٔ استیناس این گروه وحشي گرداند *

---

(۲) نسخهٔ [ب ح ل] کوه (۳) نسخهٔ [ل] چون شکوه سطوت بنظر آن گروه در آمد (۴) نسخهٔ [ا] عشرت پیرای *

فتح قلعهٔ سورت بمفتاح همت والای شاهنشاهي

آگاه‌دلان دیده ور و دوربینان ژرف نگاه را چرا گون ظاهر پرستان معامله فهم نیکومي شناسند که [هرگاه منتسبان این دولت ابدقرین را بمحض انتساب چه گشایشها که گشایند؛ مشکلات در پیش همّت طایفهٔ ایشان نمي‌آید - خصوصاً بآن ارتباط عقیدتمندي پیرایهٔ سعادت ایشان شود - خاصه آن گروه بختمند (که بمراتب اخلاص این خدیو آفاق سربلند باشند) چگونه در مطالب والا و مقاصد بزرگ کامروا میگردند] پس در هر کاری (که این بزرگ‌ساختهٔ الٰهي بنفس نفیس همّت بندد) هرآینه حصول آن مقاصد بے نقاب توقّف جلوهٔ ظهور دهد - و روزے چند (که صورت تاخیر وتسویف راه مي‌یابد) همانا حکمت بالغهٔ ایزدي چنان اقتضا میکند که کتابهٔ مدارج اخلاص مخلصان و مراتب خدمتگذاریٰ هرکدام بر پیشگاه عیان نگارش یابد - و زنگ‌زدائی جواهر استعدادات شده سبب تربیت خدیو جهان مردم را برعالمیان پدید آید - و مسیهای زر اندود در بوتهٔ گدازش درآید نقد سلطنت خالص‌گردد - و عیار آن افزون‌قدر شود - و بالجمله بعنایت ربّاني تسخیر این حصن حصین (که بسالها در مرآت اندیشهٔ بالغ‌نظران در نیاید) بتوجّه حضرت شاهنشاهي در مدّت یک‌ماه و هفده روز بروجه دلخواه صورت بست - هم نقب کنان ماریچ از راه دور خندقها کنده خود را بدیوار قلعه رسانیدند - و در کافتن آن آغاز کردند - و هم تیز دستان خدمتگذار در حوالي و اطراف آن تلها ساختند - که مُشرف شده سائقان قلعه را تیرباران گردانند - و هم دیگ اندازان کار پردازیهای نمایان بظهور آورند *

(چون قلعه‌نشینان بخودند بر حقیقت کار آگهي یافتند - و از گران‌خواب بیخبري بیدار شده در تضرّع و زاري زدند) همزبان مُلّا نظام‌الدّین لاري را (که پدر زنش بود) بدرگاه معلّی فرستاد و او از طرزداني و آگاه‌دلي بوسیلهٔ بار یافتهای بساط قُدس فنون سراسیمگی متحصّنان را بموقف عرض اقدس رسانید - و الحاح و تضرّع این گروه تبه‌کار را (بطوریکه مؤثّر افتاد) آن زبان‌آور کاردان در پیش آن‌مرزبان عجزدوست عاجز پرور معروض‌داشت - خدیو آفاق را دل برو بخشود - و دریای بیکران عاطفتش بجوش آمد - و[باآنکه این زاري از راه اضطرار بود - و نوئینان بزرگ (که راه سخن داشتند) هرچند در عدم ظهور این‌عاطفت مقدّمات پرداختند] بسمع اصغا نرسید - بلکه هجوم‌عام در کینه‌کشي و سرکش‌کشي آن جهان بخشش را عاطفت افزود - و هر یک از مقرّبان بساط عزّت را بزبانے خاص تسلّي‌بخشیدند - آنرا که افلاکي بود بقدسیّات الٰهي سرخوش گردانیدند و گروه خاکي‌نژاد را بمقالات کوني بآرام‌جای بردند - و بمقتضای ملتمس او قاسم علي خان

---

(۲) نسخهٔ [ح] جهانیان (۳) نسخهٔ [ا ب ح] خواب گران *

و خواجه دوستکلان را (که از مقربان بزم و رزم بودند) فرستادند - که همزبان و سایر متخصّصان قلعه را دلاسا نموده بسجده‌گاه آورند - روز رشن هیزدهم اسفندارمذ ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و سیوم شوّال گردنکشان قلعه بهزاران نیازمندی سجدهٔ خجالت بجای آوردند - و عاطفت شاهنشاهی جمیع شرمساران بدکردار را از مال و جان و ناموس در حوزهٔ حمایت خویش گرفت - و همزبان را (که پیوسته ببدزبانی ژاژ خائیدے) زبان بریدند - و چندے دیگر را (که مصلحت‌بینی مقتضی آن بود که چندگاه در بندخانه باشند) بزندان فرستادند - روز دیگر خدیو مقدّس بسیر آن قلعه تشریف برده عبرت گرفتند - و چند دیگ بزرگ را (که سلیمانی گفتندے) ازانجا بدارالخلافه حکم انتقال فرمودند - همانا این دیگها از سلطان سلیمان فرمان‌روای روم بوده است - او در زمان خود خواست که بنادر فرنگ را (که در حدود هندوستان است) به تصرّف آورد - دیگهای بزرگ را با لشکر فراوان فرستاد - و از بد مدبری حکّام گجرات لشکر روم از عسرت معیشت ادبرام یافته مراجعت نمود - و آن توپهای سترگ را نتوانستند همراه برد *

و از سوانحے (که بعد از فتح سورت روی داد) آمدن بهرجی(۴)ست حاکم ولایت بکلانه (که از زمینداران معتبر آنحدود است) بدرگاه والا - و آوردن شرف‌الدّین حسین میرزا ست زنجیر در گردن بعتبهٔ مقدّس - دادار دادگر از عنفوان دولت روز افزون در پیدائی این سربرآرای سلطنت است تا مستعدّان سعادت بشناسائی و فرمانبرداری او بمعارج نیکبختی توانند برآمد - و سعادتمندان اخلاص‌گزین را سرمایهٔ عقیدت‌افزائی بدست افتد - و از میمنتهای والا (که یمن خدیو خدا شناسان عطا فرموده اند) آنست که (هرکه از اطاعت این سلطنت آرای صورت و معنی سر باز کشد) او را آوارهٔ دشت ادبار ساخته محتاج این عتبهٔ آسمان‌پایه میگردانند - یا در همان گرداب بلا فروبرده تبه‌کرداری اورا پیش او می‌آرند - چنانچه بتازگی حال این خواجه‌زاده معرّف مقصود گردید - و شرح این بطرز اختصار آنست که این تنک شراب بدمست ازان هنگام (که قدر تربیت شاهنشاهی ندانسته باندیشهٔ ناصواب سروری راه بےحقیقتی پیش گرفته آوارهٔ ادبار و در بدر هراس و ناکس گشته آبروی خویش بخاک مذلّت ریخت چراگوم بدگوهری خودرا ظاهر گردانید) اوّل جالور را (که به پشت‌گرمی اقبال شاهنشاهی در همان نزدیکی گرفته بود) بفولادیان داده خود را بآن فرومایگان بست - و چندگاه در پتن بسر برده ازانجا بچنگیز خان التجا آورد - و چون پیمانهٔ هستی او لبریز شد بمیزبان پیوست - و دران وقت (که حاکم خاندیس بقصد گجرات آمد

---

(۲) در [چند نسخه] دولت کلان - و در [بعضی] دوست خان (۳) نسخهٔ [ا] ژاژ خائی کردے
(۴) در [اکثر نسخه] بهرجیو است (۵) نسخهٔ [ح] نعمتهای *

و کارے نساخته بقدم هزیمت مراجعت نمود) همراهیِ او گزید - و ازانجا بحالِ تباه برگشته به محمّد حسین میرزا همراه شد - درین هنگام (که رایاتِ جهانگشای بتسخیرِ گجرات نهضت نمود و سنگِ تفرقه در هنگامهٔ منمرّدانِ این ناحیت افتاد) بایستے که این خواجه‌زاده سجدهٔ این درگاه بجای آوردے - و تدارکِ تقصیراتِ خود نمودے - لیکن چون بد نهاد و بد گوهر بود بصوبِ دکن شتافت - و او را در حدودِ ولایتِ زمیندارِ مذکور عبور افتاد - او (چه بواسطهٔ عزیمتِ دولتخواهي و چه بجهتِ فوائدِ خویش) میرزا را مقیّد ساخت - و همگي اسبابِ او بغارت برد - درینولا (که زن و زادِ ابراهیم حسین میرزا بآنحدود رفت) در گرفتاریِ آنها نیز کمرِ همّت بست - لیکن دستِ او نرسید - امّا دخترِ دوسالهٔ ابراهیم حسین میرزا بدستِ او درآمد - چون این معني بمسامعِ علیّه رسید میرخان یساول را فرستادند که رفته زمیندارِ مذکور را بآن گرفتاران روانهٔ درگاه سازد و چون معلوم شده بود (که حاکمِ خاندیس برادرِ خود راجه علي‌خان را بدرگاهِ والا فرستاده است و او در حدودِ نندربار آمده بمقتضای کوته اندیشیهای زمیندارانه توقّف دارد) بمیرخان مذکور حکم شد که او را نیز مُستمال ساخته همراه آورد - و بعد ازان جونکراو و خیّ تواچي‌باشي و بلیدهر برهمن را فرستادند که زمیندارِ مذکور را از خارستانِ تردّد و توقّف برآورده بگلچینیِ بوستانِ خدمت دماغِ سعادت او را معطّر گردانند - و این فرستادها کار بند حکمِ عالي شده او را با اسیران بدرگاهِ والا آوردند - آن مبیّنهٔ معصومه را در ظلِّ عاطفتِ خود گرفته بمهربانانِ حرم‌سرای مقدّس سپردند - و خواجه‌زاده را بفیلے (که آدمي‌کُش نبود) ترسانیدند - و ازانجا (که شهریارِ معدلت‌پژوه از فزونیِ رافت و فراوانیِ عاطفت بقتلِ مجرمان نمي‌پردازند) او را به بندخانه سپردند - که در انهدامِ بنایِ ایزدي امعانِ نظر و نگاهِ ژرف و غورِ عظیم ناگزیر است *

پوشیده نماند که بکلانه ولایتیست طولِ آن صد کروه - و عرضِ آن سي‌کروه - پیوسته دو هزار سوار و ده‌هزار پیاده درو میباشد - جمعِ آن شش و نیم کرور دام است - و دران ملک هرکه حاکم باشد بهرجي نامند - سالهیر و مولهیر در قلعهٔ سنگین برفلّهٔ کوه واقعاند - و در شهرِ عظیم دارد - انتاپور و چنتاپور - مابینِ ملکِ گجرات و دکن واقع است - و با هرطرف که نیرو بیشتر باشد اطاعت گونه میکنند - درین هنگام (چون گجرات بتصرّفِ اولیای دولت درآمد) از سطوتِ شکوهِ شاهنشاهي خدمتے شایسته بتقدیم رسانیده بسجدهٔ درگاهِ مُقدّس رو سفید شد *

---

(۲) در [اکثر نسخه] نیز همت بست (۳) نسخهٔ [ل] دهسالهٔ (۴) نسخهٔ [ا] جونکرای - و نسخهٔ [ل] جونکرای (۵) در [اکثر نسخه] بلیدهر (۶) نسخهٔ [ا] خوانند (۷) در [بعض نسخه] سالیر و مولیر (۸) نسخهٔ [ا] نیرو *

و از سوانح آنست که آسیبی بدستِ سربرآرای دولت رسید - و بعافیت گذشت - و مجملی ازین سانحهٔ عبرت بخش آنکه پیوستهٔ اورنگ نشینِ خلافت در پردهٔ خاص درآمده نقاب‌آرائی میفرماید - و کار فرمایانِ قضا و قدر آن پرده را برداشته در اظهارِ شکوهِ صوری و معنوی این بزرگ‌کردهٔ الٰهی اند - ازانجمله شیخ نشرهٔ خاص داشتند - و مردانگیهای شجعانِ هندوستان مذکورِ مجلسِ مقدّس میشد که پیشِ این‌گروه جان قدرے ندارد - چنانچه بعضے راجپوتان برچهٔ (که در سنین[۲] دارد) گرفته می‌ایستند - و دو مردانه (که همسرِ یکدیگر اند) از دور محافظتِ آن دو سنین میدوند چنانچه سنینها از پشتِ هردو گذاره میکند - آن جهان‌پهلوانِ الٰهی (بجهت پرده‌آرائی خویش یا عیار گرفتنِ مردم - یا ملولی از کامیابیِ نشأهٔ ظاهر) شمشیرِ خاصه را دسته بدیوارے سرکردند و طرفِ دیگر را نزدیکِ شکمِ اقدس داشته فرمودند که اگر راجپوتان دراین طور شجاعت خود را میفرمودند ما بهمین شمشیر حمله میکنیم - غریب حالتے بر ایستادگانِ بزمِ مقدّس رفت - نه کس را قدرتِ حرف زدن - و نه رخصتِ دم برآوردن - درین هنگام مانسنگهه بپای اخلاص دویده سبکدستی نمود - و چنان دستبرد که آن‌شمشیر جدا شده دورافتاد - اندکے میانِ انگشتِ نر و سبّابهٔ کشورخدیو بوده شد - حاضرانِ بارگاهِ معلّی شمشیررا دور بردند - و آنحضرت خشمگین شده مانسنگهه‌را برزمین زده مالش میدادند - سیّد مظفّر از بیخودی خواست که اورا از پنجهٔ آن شیرِ الٰهی خلاص گرداند از تبه رائی انگشتِ بریدهٔ آنحضرت‌را تاب داده اورا خلاص گردانید - و آن زخم خیاء افزود - و بصیانتِ سبحانی (که همیشه نگاهبانِ ذاتِ مقدّس است) در اندک فرصتے بصحّت گرائید - و (چون خاطرِ انتظام‌بخشِ عالمیان از مهمّاتِ این‌حدود فراغ‌یافت) حراست و حکومتِ این قلعهٔ عالی‌اساس بتلیچ خان تفویض فرموده گوشِ هوشِ او را بنصائحِ فرهنگ‌افزا گرانبار گردانیدند - و روز مهر اسفندارمذ ماهِ الٰهی موافقِ دوشنبه چهارم ذی‌القعده بصوبِ احمدآباد توجّه فرمودند و هم دوبنولا راجه‌علی‌خان بآستان‌بوس عزّت یافت *

آغاز سال هیژدهم الٰهی از جلوس مقدس شاهنشاهی
یعنی سال شهریور از دور دوم

درین هنگام سعادت‌پیرای اشعّهٔ رایاتِ سلطانِ بهار صیقلگرِ مرآتِ طبائع شد - چمن را ببرندِ سوری و پرنیانِ سمن‌آئینی بستند - شمالِ وصبا خس و خاشاکِ خزان از گلستانِ روزگار رُفتند

---

(۲) در [نسخها] سنین آمده - و این یا لفظ عربی بالفتح بمعنی تیز کرده از کارد وغیره باشد - یا اصالهٔ سنان که معروف است - یا سن بالفتح که بفارسی سنان و نیزه را گویند - و سنین از نسخ کاتب است *

اعتدالِ هوا چون عدالتِ شاهنشاهي نیرنگ‌سازِ بدائعِ نگار آمد - و تازگیهای شگرف و نادره کاریهای نو شگفت‌افزای جهانیان شد * * مثنوي *

خواست پریدن چمرو از چابکي * بخواست چکیدن سمن از نازکي
باد نوسنده بدستِ اُمید * قصّهٔ گل بر ورق مشک بید
قافله‌زن یاسمن و گُل بهم * قافیه‌گو قُمري و بلبل بهم
که[۲] بسلام چمن آمد بهار * که بستایش بر گل رفت خار
محضرِ منشورِ نوبسانِ باغ * فتوی بلبل شده بر خونِ زاغ

پس از سپري‌شدنِ هشت ساعت و هفت دقیقه از شبِ چهارشنبه ششم ذی القعده نهصد و هشتاد قمري نیّرِ اعظم فروغ‌افروزِ عالم پرتو مُحاذات ببرجِ حمل انداخت - و عالم عنصري فروغِ ملک روحاني گرفت - از مهین معدلتهای شاهنشاهي (که در عنفوانِ این‌سال بظهور آمد) بیاسا رسیدنِ ججهار خان حبشي‌ست که از اُمرای بزرگِ گجرات بود - و در جمعیّت و نیرو امتیاز داشت چون حدودِ بروچ از سایهٔ[۳] لوای اقبال روشني یافت والدهٔ چنگیز خان تظلّم و دادخواهي بدرگاه والا نمود که حبشيِ زرمست براهِ دوستي در آمده ساغرِ زندگانیِ پسرِ مرا لبریز گردانید - (هر چند این‌معني مشهوربود - و در اُردوی معلّی بسیارے برزبان داشتند - چنانچه در داستانهای پیشین گذارش یافت) لیکن ازانجا (که بسا غیر واقع بدستان‌سرائی نادرستانِ راست‌نما شهرت میگیرد) حزم اندوزي و احتیاط‌گزیني بکار رفت - و فرمانِ همایون شد که دانشورانِ کم‌آز وکاردانانِ حق‌اساس در تشخیص و تحقیقِ این معامله غور[۴] ژرف نمایند - و خلاصهٔ[۵] برسش و پاسخ و گذارش شهود و پیرونهای دور بموقفِ عرضِ اقدس رسانند - بندگانِ سعادت‌آمود کاربند شده بزرگانِ آن رسیدند و در فروگاهِ دوربیني و بےغرضي کشورخدای راستیِ آن دعوي بر فرازِ پیدائي چهرهٔ افروخت باشارتِ همایون سیاست‌گذارانِ بارگاهِ سلطنت آن خراب‌سازِ بنای‌ایزدي و فریب[۶] آرای بےآزرم را در پای فیل انداخته دران هنگامهٔ خاص و عام بیاسا رسانیدند - و آن پیرزالِ درمانده (که بخاطرش نمي‌رسید که چنین قوي‌دستے بحربفِ ناسزا آزرده گردد) از دیدِ چنین حق‌پژوهي و عدالت آرائي بحیرت گوناگون در شد - و سپاس‌گذاریِ خدیوِ خدا شناسان برخود گرفت - و عموم خلائق را ازین داد دهي چراغِ هدایت افروخته گشت - و سرکشانِ تیره رای سر در گریبانِ خمول نهاده بچاره گزیني نشستند *

---

(۲) یا که در هر دو مصرع (۳) نسخهٔ [ب] از سایهٔ اقبال (۴) نسخهٔ [ی] غوریسي (۵) نسخهٔ [ی] و خلاصهٔ تحقیق از سوال و جواب و حقیقت شهود را بموقف (۶) نسخهٔ [ب] فریبده بےآزرم *

چون موکب مقدّس شاهنشاهي نزدیک باحمدآباد رسید اهالي و اماجد آن دیار بفرق[۲] نیازمندي دولت استقبال درپیافته مورد مراحم پادشاهي شدند - روز دین بیست و چهارم فروردین ماه الٰهي موافق جمعه بیست و نهم ذی‌القعدهٔ ظاهر احمدآباد مخیّم سرادقات اقبال گشت - و در ده روز سرانجام مُلکي انتظام پذیرفت - حراست آن سرزمین (که قلمرو سلطنت کُبرا ست) بخان اعظم میرزا کوکه تفویض فرمودند - و سرکار پتن بخان‌کلان[۳] عنایت شد - و سرکار بروچ و آنحدود بقطب‌الدّین‌خان عمّ خان‌اعظم اختصاص یافت - و دولقه و دندوقه بسیّد حامد بخاري دادند - و همچنین محالّ دیگر بسایر اُمرا مرحمت شد - و (هرچند خان‌کلان و قطب‌الدّین محمّد خان عمّ خان‌اعظم بزرگ سال بودند) دور بیني و قدرشناسي شاهنشاهي ایشان را متابع گردانید - چه در آئین سلطنت معدلت‌افروز مدار برخرد است نه برسال - و اعتماد بر فزونی اخلاص است نه بر درازی عمر - عُمده دور بیني ست نه بزرگی جُثّه - اهل جوهر معقول است نه عظیم‌هیکل‌محسوس - اساس فرماندهي بر شمائل و اخلاق است نه نظر برصفات گذشتگان •

مراجعت موکب مقدس شاهنشاهي بعد از فتح گجرات

بدارالخلافهٔ آگره

همّت والای شاهنشاهي (چون از تسخیر ایں ملک وسیع و تادیب گردن‌کشان نخوت‌مند و نواختن مُخلصان خدمت‌گذار و انتظام مهمّات ایں‌ولایت فارغ شد) روز آذرمي‌بهشت سیوم آذرمي بهشت ماه الٰهي موافق دوشنبه دهم ذی‌الحجّه بلوازم جشن‌عید پرداخته از راه پتن و جالور بصوب دارالخلافهٔ آگره نهضت فرمودند - و چون رایات اقبال بحدود سدهپور رسید خان‌اعظم را بتازگي از آداب عطوفت و احتیاط قانون سلطنت و نصائح ارجمند (که تعویذ بازوی دولتمندي تواندبود) گرانبار دانش ساختند - علی‌الخصوص (در فزونی آگاهي - و فراخی حوصله - و اغماض نظر از زلّات مردم - و عذر پذیرفتن گناهکاران - و در فصل خصومات که بغورے عظیم رسد - و دوست و دشمن دران یکسان بود) سخنان بلند فرمودند - و اُمرا (که دران ناحیت جایگیر یافته‌بودند) دربن روز بجمائل تشریف و جزائل انعام اختصاص‌گرفته رخصت انصراف یافتند - و راجه‌علي‌خان نیز محفوف عاطفت خسرواني گشته بخاندیس بازگردید - و مظفّرخان‌را ایالت صوبهٔ مالوه داده بآن‌صوب فرستادند - و مانسنگهه و شاه قلي‌خان‌محرم و مراد خان و محمّدقلي‌خان و سیّد عبدالله

---

(۲) نسخهٔ [ل] بفرق نیازمندي شتافته مورد (۳) در [اکثر نسخه] شدند . بیست و چهارم فروردین ماه الٰهي ظاهر احمدآباد (۴) نسخهٔ [ز ل] بمیر محمد خان‌کلان اختصاص یافت •

و جگّناتهه و راجه گوپال و بهادر خان و لشکر خان و جلال خان و بسوج و جمعی کثیررا برابع مُطاع نافذ شد که از راه ایدر شتافته بدونگر پور و آنحدود روند - و ازنجا متوجّه دارالخلافه گردند - و رانا و سایر زمینداران آن ناحیت را بعواطف خسروانی اُستمالت داده بآستان بوس آورند - و هرکه سر از اطاعت درپیچد او را پایمال عساکر والا شکوه گردانند *

و چون امواج گیتی گشای تعین یافت شاهنشاه دادگر بخاطرے شگفته داد دهان منزل بمنزل نهضت میفرمودند - روزے (که سرهپی مورد موکب متقدّس شد) مادهو سنگهه (۲) و جمعے را بجهت آوردن نونهال حدیقهٔ اقبال شاهزاده سلطان دانیال (که از اجمیر بآنجیر ورود دولت فرموده بودند) فرستادند - که آن گُلبن بختمندی را باجمیر آورده در ظلّ حضور آن نور افزای سریر سلطنت رسانند - و برای سوفرازی راجه بهگونت داس خواهر سعادتسرشت او را (که در حرم سرای مقدّس بمعجر عزّت افتخار داشت) روانه فرمودند - تا مراسم تعزیت بجوپت (که در جنگ سرنال شربت واپسین در کشیده) بتقدیم رساند *

و (چون رایت اقبال شاهنشاهی بسروهی نزول اجلال فرمود) عرضداشت اُمرای پنجاب بموقف عرض مقدّس رسید که ابراهیم حسین میرزا باندیشهٔ فساد بپنجاب درآمد - و سزای لایق یافته گرفتار شد - و عالمیان از شرارهٔ شرارت او نجات یافتند - و شرح خلاصهٔ این تائید غیبی آنست که ابراهیم حسین میرزا (که از تیره بختی و تباه رائی بآن خدیو صورت و معنی بآئین جسارت و خسارت دست و پای متهوّرانه زده شکست یافت - و آوارهٔ دشت ادبار گشته در حدود ایدر با برادران بےسعادت پیوست - و اقبال شاهنشاهی تفرقه دران جماعه (۳) بر انداخت - چنانچه مجملے گذارش یافت) بخیام طمعی فتنه و فساد بصوب دارالخلافه روان شد - و مسعود حسین برادر خرد خود را همراه گرفت - و از نواحی جالور و جودهپور بناکور درآمد - فرّخ خان پسر خان کلان بحراست آن شهر متعیّن بود - تحصّن را صلاح وقت دید - و میزانی گم کرده راه سعادت آن شهر را دست انداز کرده بمحاصرهٔ قلعه پرداخت - و نزدیک بود که کار از چاره بگذرد که رای رایسنگهه و میرک کولابی و محمّدحسین شیخ و جمعے (که آن نخلبند بهارستان اقبال از دوربینی درهنگام عزیمت تسخیر گجرات در حدود جودهپور گذاشته بودند - که اگر کسے از مخالفان باندیشهٔ نادرست رو باین حدود آورد گرفتار گردانند) و رای رام پسر مالدیو (که سوجت و آن نواحی بجایگیر او متعلّق بود) و نقیب خان ولد میر غیاث الدّین علی و طایفهٔ (که احرام ملازمت بسته بصوب

---

(۲) نسخهٔ [ب] رای مادهو سنگهه - و نسخهٔ [ز] رای جهان آرای چنان اقتضا فرمود که مادهو سنگهه

(۳) نسخهٔ [ب ی] جماعهٔ سر بر *

گجرات می‌شتافتند) این همه اولیای دولت یکے شده از دنبالِ میرزای بخت‌برگشته روان شدند چون نزدیک رسیدند از آمدن افواجِ نصرت‌پیوند دستِ از محاصره باز داشته تیز تر روان شد - و روزِ سُروش هفدهم دی ماهِ الٰهی موافق دوشنبه سیوم رمضان این مخلصانِ خدمت‌گذار بناگور رسیدند و فرّخ خان نیز آمده ملحق شد - و اُمرا در تعاقب نمودن این ناعاقبت‌اندیش اندیشه‌مند بودند آخر بسعیِ رای رایسنگهه همه یکدل و یکجهت شده روزِ دیگر گرمِ رفتن شدند - آخرهای روز در حدوده موضعے (که نامِ آن کهنڈوني بود از مضافاتِ ناگور) بابراهیم حسین میرزا پیوستند - چون شب سایه انداخت ناگزیر فوجهارا ترتیب داده ایستاده شدند - که اگر عرصهٔ پیکار آراید لوازم آن سرانجام باشد - رای‌رایسنگهه با جمعیّتِ خود قول‌شد - و رای رام با مردمِ خویش برانغارگشت - و میرک‌خان کولابي و محمّد حسین شیخ و فرّخ خان و نقیب خان و اعتبار خان و علي چولان و محمّد حسین جالهبان و میرقطب‌الدّین جرانغار شدند - قضا را کولابهای آن سرزمین بدستِ غنیم بود پاسے از شب چون گذشت - تشنگي بر مردم هجوم آورد - جماعتے از بهادرانِ مغول بزورِ بازوی پُردلي یک کولاب را مستخلص ساختند - میرزا مردمِ خود را سه جوق کرده بر سرِ لشکرِ منصور آمد نخستین با پیش‌دستانِ فوجِ رای‌رام جنگ در پیوست - مردمِ غنیم بقدر استیلا یافته بودند که رای‌رام خود آمده آن گروه مخذول را از پیش برداشت - و ابراهیم حسین میرزا اوّل جمعے را از فوجِ خود جدا ساخته بر سرِ اُمرای مغول فرستاد - و ازین فوج نصرت‌اندیش نیز تیز دستانِ عرصهٔ شجاعت برآمده نبرد آرای شدند - میرزا بر بوزی مردمِ خود آگهي یافته بر سرِ این گروه آمد میرک خان کولابي داد مردانگي داد - و نزدیک بود که این فوج سعادت اندوز را پای ثبات بلغزد رای رایسنگهه با فوجِ آراستهٔ خود بمعاونتِ این جان‌بلب رسیدها آمد - ابراهیم حسین میرزا تابِ صدمهٔ این فوجِ اخلاص‌اندیش نیاورده رو بگریز نهاد - اکثرِ بهادرانِ لشکرِ منصور بسلامت ماندند نقیب‌خان را تیرے رسید - و بخیر گذشت - و اُمرای ظفرقرین ملاحظهٔ شب کرده میدانِ فتح را از دست ندادند - میرزای مُدبر را آن شب غریب خاکساریٔ پدید آمد - اسپِ او از آسیبِ تیر افتاد - و لختے راه پیاده دران خاک و خون میدوید - تا بیکے از نوکرانِ خود رسیده بر اسپِ او سوار شد - و با معدودے ازان معرکه بدر رفت - و این اُمرا اگر روزِ دیگر هم همّت بستندے میرزا بدست افتادے - امّا بهمین فتح بسند نموده هرکدام بجایگیرِ خویش شتافت - و آن خُسران زده صورت و معني متوجّهِ دهلي شد - راجه بارهمل (که در دارالخلافه بود) کهنکار و جمعے را بدهلي فرستاد و جایگیر دارانِ آنجدود هرکه درین لشکر همراه نبرد در دهلي فراهم آمدند - آن بےسعادت آمدنِ

(۲) نسخهٔ [ا] کندولي - و نسخهٔ [ب] کهوتي - و نسخهٔ [ل] کهسولي (۳) نسخهٔ [ا ب ی] جولاق ،

دهلي را برطرف کرده بصوب سنبل شتافت - و درانجا بقدر سامانے بهم رسانید - حسین خان که در پٹیالي بود با بعضے[۲] از یکّها و جایگیر داران آنحدود انتظام‌دهِ جمعیّت شد - و مقارنِ این خبرِ فتحِ سورت و روان ساختنِ حضرتِ شاهنشاهي لشکرے شایسته برسرِ آن تیره بخت اورا درهم آورد ناگزیر بناکامي دل نهاده باندیشهٔ[۳] تباه متوجّهِ پنجاب شد - که خانجهان[۴] و سایرِ اُمرای پنجاب در تسخیرِ قلعهٔ نگرکوٹ اهتمام دارند - شاید جای خالي یافته دستبردے تواند نمود - و گرنه از راهِ سند متوجّهِ گجرات گردد - بنابرین اندیشهٔ خذلان‌طراز از حدودِ سنبل بجانبِ پنجاب روانه شد هرجا که رسیدے از دراز دستي و بدنفسي دقیقهٔ فرو نمیگذاشت *

حسین قلي خان بمُقتضای حکمِ مقدّس نصیحت‌نامهٔ بمردمے (که در قلعهٔ نگرکوٹ بودند) فرستاد - آنها[۵] پند پذیر نشدند - و اُمرای اخلاص اندیش رفته آنرا محاصره کردند راجه جیچند (چون بدرگاه مي‌شتافت) از دوربیني پسرِ خود را بدیچند نام (که خرد سال بود) براجه گوبند چند جسوال[۶] سپرده بود - درین هنگام راجهٔ مذکور آمده بقلعه در آمد - و در لوازمِ قلعه داري اهتمام نمود - و کارِ قلعه نزدیک بانجام رسیده بود که خبرِ فتنهٔ ابراهیم حسین میرزا ملکِ[۷] پنجاب را فرو گرفت - اُمرای عقیدت‌گزین خبرِ شورش این فتنه اندوز شنیده حرفِ کنکاش در میان آوردند - محبّ علي خان و میرزا یوسف خان و خرّم خان و فتّو و طایفهٔ دیگر را رای بران قرار گرفت که این معامله را بصُلح یکسو ساخته ازین‌کوهستان بمیانِ[۸] ولایت باید شتافت و پیش از رسیدنِ آن شور افزای علاجِ آن را آماده کرد - مخان‌جهان و طبقهٔ دیگر (چون محنتِ بسیار کشیده کارِ قلعه را نزدیک رسانده بودند) نظر را فراخترساخته دل برصلح نمي‌نهادند - اُمرا گفتند که مقدار و اندازهٔ نفع و ضررِ گرفتنِ و نگرفتنِ قلعه معلوم - امّا واقعهٔ فتنه‌افزائی این مُدبر سانحهٔ سنگ است - خان‌جهان گفت بشرطے صلح میکنم که صورتِ مجلس نوشته هرکدام بمُهرِ خود رساند - که اگر این برخاستن مرضیِ رای مقدّسِ شاهنشاهي نیفتد اُمرا از عُهدهٔ جواب برآیند اُمرا خط سپرده درِ صلح زدند - راجه آنرا فوزِ عظیم دانسته خوشدل گشت - و اساسِ مصالحه بر چهار شرط نهاده آمد - اوّل آنکه راجه دخترِ خود را بپرستاریِ حرم سرای مقدّس روانه سازد دوم آنکه پیشکشِ لایق سرانجام دهد - سیوم مردمِ معتبرِ نیکِ خود را از فرزندان و خویشان

---

(۲) نسخهٔ [ل] با بعضے از جایگیر داران آنحدود (۳) نسخهٔ [ب] باندیشهٔ تباه خود روانهٔ پنجاب شد (۴) نسخهٔ [ب] خانجهان و حسین خان و سایر (۵) نسخهٔ [ب] آنها نپذیرفتند (۶) نسخهٔ [ب] چنوال - و در [بعضے نسخه] جیتوال (۷) رسید که ملک پنجاب را (۸) نسخهٔ [ب] بولایت پنجاب باید شتافت - و نسخهٔ [ي] بمیان ولایت پنجاب *

برای جمع خاطر همراه ما سازد - که اگر شهریاررا این صلح پسند نیفتد تا زمان سپردن قلعه این مردم در گرو باشند - چهارم آنکه (چون این ولایت هر روجه جایگیر راجه بیربر مرحمت شده[۲]) مبلغ گران مند باو جواب گردد - راجه قبول هر چهار شرط را سرمایهٔ سعادت خود دانست - خان جهان شرط پنجم انگیخت که راجه گروپی چند آمده ببیند - و برای تسلّی راجه چندے از برادران میرزا یوسف خان درون قلعه تا آمدن راجه باشند - و گرنه میرزا یوسف خان یا خرّم[۳] خان رفته در قلعه توقّف گزیند - آخرالامر برادران میرزا یوسف خان را فرستادند - راجه فرستادها را همراه گرفته باردو آمد - و خان جهان را دیده وداع شد - و عساکر فیروزی مند دفع میرزا را همّت بستند - و زمانے نگذشته[۴] بود که راجه برگشته آمد و از روی عقیدت در میان آورد که درین هنگام (که شما بر سر غنیم میروید) چگونه بخانهٔ خود برگردم[۵] - و از فرط شوق ضمیمهٔ لشکر اقبال گشت •

میرزا بحدود دیپالپور تاراج کنان رسیده بود که خبر توجّه نمودن اُمرای اخلاص گزین شنید حیرت زدهٔ تیه خذلان گشت - و اندیشهٔ لاهور از سر برآورده بصوب مُلتان روان شد - اُمرای نصرت مند احمال و اثقال اُردو گذاشته[۶] جریده روی باستیصال آن فتنه جوی نهادند - چون نزدیک قصبهٔ پلته از صوبهٔ مُلتان اُمرای عقیدت اندیش رسیدند معلوم شد که میرزا روز گذشته بابی قصبه رسیده امروز مقام کرده است - اُمرا بترتیب افواج مشغول شدند - حسین قلي خان و اسمٰعیل قلي خان و جمعے از بهادران در قول جای گرفتند - و محبّ علي خان و میرزا یوسف خان در برانغار مقرّر شدند - و خرّم خان و دوست[۷] خان بهاري و شاه غازي خان تبریزي در جرانغار قرار یافتند و جعفر خان و فتّو و بعضے دلاوران دیگر هراول گشتند - و بابی انتظام نصرت پیوند روان شدند - آنروز ابراهیم حسین میرزا با معدودے بشکار رفته بود - مسعود حسین میرزا چون آمدن افواج گیتي گشای شنود مستعدّ جنگ شد - و کس بطلب میرزا فرستاد - میرزا بقدم ادبار شتافته رسید - و قدرے بترک فوج پرداخته بمبارزت پیش آمد - جنگ بمردم برانغار لشکر منصور رسید - و اندکے بهراول و بعضِ تائید آسماني نسیم فتح از مهبّ اقبال وزیدن گرفت - و حسین خان (که از حدود سنبل در عقب او شتافته بود) مردانه خود را درین جنگ رسانید - مسعود حسین میرزا بدست درآمد و بسیارے از مقهوران مخالف راه عدمستان پیش گرفتند - اُمرا ازین عطیهٔ عُظمی شکرانه بجای آورده بسعیدخان حاکم صوبهٔ مُلتان نوشتند که آنچه برما بود بحسب حسن اخلاص بتقدیم رسید - اکنون

---

(۲) در [اکثر نسخه] شده بود (۳) در [بعض نسخه] با خرم خان (۴) در [چند نسخه] نرفته بود (۵) در [چند نسخه] روم (۶) نسخهٔ [ل] گذاشته روی باستیصال (۷) نسخهٔ [ب] دولت خان (۸) در [چند نسخه] بهاري •

بمحالّ جایگیر خود روانه شدیم - و آن مخذول با معدودے دران حوالی آمده است - باید که بمُقتضای لوازم خدمتگذاري او را بدست آورند - تا فتنهٔ او یکبارگي ازهم پاشد *

ابراهیم حسین میرزا بتکاپوی بسیار خود را بحال تباه ازین هنگامه برآورد - چون بحوالئ مُلتان رسید بلّوچان سر راه او گرفته کار بر و دشوار ساختند - خواست که بجنگ بدر رود - چندے که مانده بودند دریغجا بخاک هلاکت افتادند - و خود زخمي بخانهٔ یکے از بلّوچان پناه برد سعیدخان چون ازین سرگذشت آگاهي یافت بجستجوی او برآمد - و او را درجائے (که خزیده بود) پی برده گرفتار گردانید - و حقیقت حال را ببارگاه اقبال معروض داشت - چون ایستادگاني بساط عزّت عرضداشت اورا بعرض مقدّس رسانیدند گیتي خدیو (اوّلاً از ایمنی عموم رعایا از شر ابن تباه کار و ثانیاً از گرفتار شدن او باین گرند دولت) سپاس ایزدي بجاي آورده مراتب شکر بتقدیم رسانیدند و حکم مقدّس شد که آن اسیر را بدرگاه والا آورند - آن گرفتار کردار خویش پیشتر ازان (از زخم کاریئے که داشت - یا از فرط بیم سطوت شاهنشاهي - یا از فزونی خجالت) قالب تهي ساخت یا آنکه کارپردازان قضا پایهٔ عاطفت شاهنشاهي دریافتند - که اگر بدرگاه برند هرآینه شهریار مهربان برو ببخشایند - بنابران پیوند نفس شریر او را از بدن خبیث گسیختند - و روز بهمن دوم خرداد ماه الهي موافق یازدهم محرّم نهصد و هشتاد و یک ساحت اجمیر مهبط انوار ظلّ اللّهي گشت و آن جوبهاي رضاي ایزدي بمُقتضاي حق‌شناسي خود بمراسم زیارت روضهٔ معینیّهٔ قدسیّه پرداخته بمنسوبان و واردان آن شهر انواع مرحمت فرمودند - و خاصان بساط قرب شاهزادهٔ بلند اقبال سلطان دانیال را از آنجا برآورده درین شهر فیض‌اساس بدریافت دولت حضور حضرت شاهنشاهي شرافت کونین بخشیدند - و بعد از یک هفته ازان خطّهٔ دلگشای بعزیمت دارالخلافه مرحله بمرحله نهضت میفرمودند *

و چون رایات اقبال بحدود سانگانیر رسید عزیمت شاهنشاهي بران قرار یافت که خود بامعدودے بطریق ایلغار متوجّهٔ دارالخلافه شوند - و اردوی مُعلّی بآهستگي منزل بمنزل مي آمده باشد درعرض یک روز - و در شب این راه دراز طی فرموده بقصبهٔ بچونه (که هشت کروهی فتحپور است) رسیدند - چونکه رای بموقف عرض رسانید که بعد از سه روز ساعت مسعود خواهد شد - آنحضرت بدولت و اقبال بدارالخلافه نزول دولت افزا فرمایند - بنابران شاهنشاه جهان آرا سه روز دران قصبه توقّف فرمودند - شیخ سلیم و جمیع اکابر و اماجد دولت استقبال شتافته سعادت پذیر گشتند *

---

(۲) نسخهٔ [ل] گرفتار شدن او سپاس ایزدي (۳) نسخهٔ [ا] فوت حق اساس خود . و نسخهٔ [ی] حق شناسي خود *

وصول موکب مقدس شاهنشاهي بدولت و اقبال بدارالخلا

رگشائي و کامروائي[۳] بزرگانِ دین و دولت و فرمان‌روایانِ صورت و معني وابسته به نیّت نیک و کردارِ شایسته است - که خلاصهٔ طلبگاری رضامندی ایزدي ست - و تفاوت طبقات عالم باین دو امر عالیقدر مربوط - هرکرا این دو گوهر والا بیشتر و بهتر روي شود او را بزرگتر سازند و ذات مقدّس او را مصدرِ کارهای شگرف گردانند - المنّة‌لله که این دو خصلت عالي (که سرمایهٔ دین و دولت اند) در عنصر اقدس شاهنشاهي از روی کمّیّت و کیفیّت از هرچه خیال توان کرد بمرتبهٔ افزون است که بزرگانِ باستاني بآن کمتر رسیده اند - چه جای امثالِ حال - و ازین است که هر زمان بطرزی خاص کامروای صورت و معني میگردند - و کامیابیِ دین و دولت دستاویز نیازمندي بایزدِ بیچون و عاطفت بزبردستان میگردد - هرچند دولت افزونتر مهربانیِ او بیشتر و لهذا درین ایّام سعادت‌افزا درانديک زمانی چنین ملکی وسیع گرفته با هزاران نیازمندیِ درگاه الهي روز دیعادین بیست و سیوم خردادِ ماه الهي موافق چهار شنبه دوم صفر دارالخلافهٔ فتحپور مستقرّ رایات اقبال شد - و طبقات انام و طوائف جهان از بزرگانِ روزگار و سایر مردم مرتبه بمرتبه بدولت کورنش سربلندي یافته کامیابِ عاطفت شاهنشاهي گشتند - و بدیدارِ گرامیِ آن نورافزای دیده و دل مسرّت‌مند گشته بکارِ خود پرداختند - و پدرِ بزرگوار این حیرانِ انجمنِ هستي شیخ مبارک (که در دانائي و ریاضتِ نفس در عزلت و انزوا بسر می‌برد - و غریب پیوندے بایں گیتي‌خدیو داشت - و اگرچه بظاهر کمتر دریافتِ حضور نمودے لیکن همیشه بفروغِ اخلاص این یگانهٔ زمان خلوتکدهٔ ضمیرِ خود را پُرنور میداشت - و در عقیدت و خلوص بایں بزرگِ والا قدر[۴] بلند پایه بود) از روی فرطِ شوق برسمِ تهنیت آمده برکاتِ استقبال دریافت - و بموقفِ عرض رسانید که (اگرچه عموم خلائق مراسمِ تهنیتِ آن خدیوِ جهان بتقدیم میرسانند) لیکن آنچه اکنون از عالمِ غیب بر خاطرِ اخلاص‌گزین میریزند آنست که آن خداوند عالم مبارکبادي یا معتقدانِ اخلاص‌نهاد فرمایند که ایزدِ جهان‌بخش از فزونیِ نیک‌اندیشي و نیک کرداری ما چنین عطیهٔ کُبری و سعادتِ عظمی کرامت فرموده (که عبارت ازان ذاتِ مقدّس است) که از فراخ‌حوصلگي و نیک‌سرانجامیِ نساءِ ظاهر پیشوای ملک معني گردانیده چنین فتوحاتِ عالي را چهره گشا ست - آن قدردانِ والا گوهر را ازین طرز بدیعِ تهنیت بغایت وقت خوش شد - و آن پیرِ عزلت‌گزین را باحترام رخصت فرمودند و بارها این نکتهٔ گرامي را بیاد آورده بر زبانِ مقدّس گذراندند •

---

(۲) نسخهٔ [ا] رسیدن (۳) نسخهٔ [ب] کامرانیِ (۴) نسخهٔ [ب] والا سیرت •

و هم درین ایّام عشرت بخش آمرای عظام از اطراف مملکت روی توجّه بدرگاه مقدّس آورده بمراد خویش رسیدند - ازانجمله حسین‌قلی‌خان حاکم لهور با اکثرے از آمرای آن‌ناحیت بسجدهٔ آستان آسمان‌پایه نورافزای نامیهٔ بخت‌مندی گشت - و مسعود حسین میرزا و تمام اسیران را (که در جنگ بدست درآمده) در پوستهای گاو (که شاخها را ازان جدا نساخته‌بودند) در آورده بهیئتے غریب دربارگاه حضور آورد - خدیو رحیم‌دل بر حال تباه آنها بخشوده در ساعت حکم مقدّس فرمودند که آن طبقه را ازان لباس برآوردند - و از روی تربیت و مهربانی هریکے را بجائے سپردند - تا حقیقت جوهر هریکے بتازگی لمعهٔ ظهور بخشد *

و هم دربنولا کُنور مانسنگهه و دیگر آمرا از راه ایدر آمده بشرف آستان‌بوس سربلند گشتند و مجملے از حال این فوج نصرت‌قرین آنست که چون بحدود درنگرپور رسیدند زمیندار آنجا از تبه‌رائی بنخوت پیش آمده آمادهٔ پیکار شد - و دلاوران لشکر اقبال سزای آن سرکش نموده جمع کثیررا از هم گذرانیدند - و ولایت او را تاراج کردند - و از اعیان این فوج نصرت‌قرین درویشک رخت هستی بر بست - و ازانجا بمقتضای فرمان مطیع نواز عاصی‌سوز پادشاهی بحدود اودیپور (که موطن رانا ست) رسیدند - رانا لوازم استقبال بتقدیم رسانیده خلعت پادشاهی را بآداب عبودیت پوشید - و مانسنگهه را بخانهٔ خود بمهمانی برد - و از بد گوهری در مقام غدر درآمد خیرخواهان او را نگذاشتند - و در روان شدن درگاه معلّی وعدها درمیان آورده عذرها انگیخت و مانسنگهه را رخصت نمود - او نیز مدارائے در میان آورده گذشت - و هم دربنولا حسین‌قلی‌خان را بخطاب مستطاب خان‌جهانی سربلند عزّت گردانیدند - و هریکے از آمرای نیکو خدمت را بجلائل عواطف اختصاص بخشیدند - و اورنگ‌نشین اقبال بر مسند قدردانی نشسته نعمت را بشکر افزون گردانید - و سلطنت را بمعدلت آراست - و عدالت را ببخشش و بخشایش رونق بخشید آسمان را بآفرین - و زمین‌را بمعموری - و زمان را بآرامش - و مکان را بآرایش - و آدم را بکارافزائی و هر جنس را در بلندی پایهٔ آن همّت بست - و بآئین دلخواه پرتو ظهور داد - و معنی فرمان‌روائی بصورت جهان‌آرائی پیوست *

و از سوانح دولت‌افزا (که دربنولا ظاهر شد) توجّه جهان‌گشای شاهنشاهی بتسخیر ملک بهار و بنگ بود - که از استیلای افغانان تبه‌کار رعایای آن مرز و بوم آزار داشتند - خان عالم و اشرف‌خان و معین‌الدّین احمدخان و قاسم‌علی‌خان و میرزا علی و طایفهٔ از آمرای سعادت اندوز را بدیار شرقیّه رخصت ارزانی فرمودند - و منشور سعادت باسم منعم‌خان خانخانان شرف صدور یافت که (چون رایات عالی بتصفیه و تزکیهٔ ولایت گجرات اشتغال داشت) آن نیکو خدمت

مزاج زمانه دریافته راه مصلحت و مُدارا سپرد - اکنون (که بدولت و اقبال پای‌تخت بفروغ معدلت ما روشني‌افزای پیشطاق عالم است) لایق آنکه بمجرّد رسیدن مثال نصرت‌عنوان متوجّه تسخیر آن‌بلاد و تنبیه ارباب ضلال و فساد گردد - و [اگرچه همان اُمرای اخلاص‌اندیش (که دران حدود جایگیر دارند) بعنایت روزافزون ایزدي بسند بودند] لیکن هرچند افزوني بیشتر کار آسان‌تر بنابران بسیارے از اُمرا تعیین شدند - و از کمال دور بیني راجه تودرمل را پیش‌منعم‌خان فرستادند که بالهام اقبال شمّهٔ بسیارے ازقوانین ملک‌گیري (که بزبان او حواله شده‌بود) خاطرنشان سازد و کار طلبي و اتّفاق اُمرا را نیز دریافته حقیقت حال بعرض مقدّس رساند - که اگر همّت جهان‌گشای دران مردم باشد امّید که عنقریب آن ملک در حیطهٔ تصرّف اولیای دولت آید و گرنه نهضت موکب مقدّس از لوازم آئین کشورگشائي خواهد بود - راجه بسرعت شتافته معاودت نمود - و حقیقت فراوانی لشکر و آئین یکجهتي و صدق عزائم و علوّ همم ملازمان عتبهٔ اقبال بموقف عرض مقدّس رسانید - و موجب اطمینان باطن اقدس گشت *

نهضت موکب مقدس شاهنشاهي باردوم بگجرات برسم ایلغار

و بفتح و نصرت مراجعت نمودن

(اگرچه در نظر ظاهربینان بسا کارها سرمایهٔ خوشدلیٔ تنگدلان حسداندوز و نشاط پراگندهٔ خاطران نفاق‌اندیش میشود) امّا در معني آن مقدّمهٔ افزایش دولت و طلیعهٔ تابش اقبال است - هم کلید آمال وامانی ست و هم قفل درِ فتنه و فساد - هم سرمایهٔ افزونیٔ موادّ اخلاص است و هم خمیرمایهٔ هلاکت بیماران نفاق - و ازین قبیل است شورشی‌که در عرصهٔ گجرات درینولا بظهور آمد - و گیتي‌خدیو بدفع آن بذات مقدّس نهضت فرمودند - و شرح این سانحهٔ عبرت‌بخش بآئین اختصار آنست که دران‌هنگام (که حضرت شاهنشاهي خان‌اعظم میرزا کوکه را رخصت داده عزیمت دارالخلافه فرمودند) و چون دانست (که اختیارالملک در حدود ابدر باتّفاق رای نرائن زمیندار آنجا سر بفساد برداشته است - و پسران شیرخان فولادي نیز با او پیمان یکجهتي بسته‌اند) ازانجا (که مُهمّات ملکي تاخیر برنتابد) باحمدآباد نرسیده از همان راه روانهٔ آنصوب شد و میرزا مُقیم (که دران نواحي جایگیر داشت) از استیلای آن فتنه‌اندوزان بدنهاد جای خود گذاشته بار ملحق گشت *

خان‌اعظم در مقام استیصال آن‌گروه بود که غبار فتنهٔ محمّدحسین‌میرزا بتارکي ارتفاع یافت

---

(۲) در [اکثر نسخه] که بالهام اقبال بسیارے از قوانین *

و اجمال این تفصیل آنکه محمّد حسین میرزا از حدود دولت‌آباد دکن خبر ترجّه رایات اقبال بصوب دارالخلافه شنیده بحدود سورت آمده گرد شورش انگیخت - قلیچ خان متحصّن شده لوازم قلعه‌داري بتقدیم رسانید - میرزای شور افزا ازانجا دست باز داشته ببرهانپور آمد - و از ملازمان بی‌حقیقت قطب‌الدّین‌خان گرفت - و ازانجا بکنبایت رسید - و از بیخبری (۲) حسن‌خان بی‌جنگ آن‌جا را نیز متصرّف شد - و حسن‌خان باحمدآباد رفت - خان‌اعظم سیّد حامد و سیّد بهاءالدّین و شیخ محمّد مونگیري و جمعی را بکمک قطب‌الدّین خان فرستاد - درینولا اختیارالملک و ابن جماعه (که در تنگنای کوهستان بودند) استمالت (۳) یافته پیش‌آمدند - خان‌اعظم جائی مستحکم را پناه ساخته نشست - این گروه فتنه‌سرشت دست نتوانستند دراز کرد - اندیشیدند که نشستن تا کي - و ازان چه سود برداشته آید - کار آنست که بر سر احمدآباد بریزیم - که اگر خان‌اعظم ازان قلب‌جای بیرون شتابد بجنگ پیش آئیم - شاید که کارے پیش رود - و اگر نیاید احمدآباد را متصرّف شویم و بابی عزیمت ناصواب روانه شدند - آخرهای روز (چون حقیقت رفتن مخالفان بآنصوب بتحقیق پیوست) خان‌اعظم نیز دستي نموده احمدآباد روبه روان شد - چون روز تنگ شده بود مخالفان در مبارزت مبادرت نتوانستند کرد - و خان‌اعظم شب توقّف نکرده هنگام تباشیر صبح بشهر درآمد - و درهمین‌شب محمّد حسین‌میرزا از کنبایت شکست یافته نزدیک گذشت و بعضے از پرتال بدست او درآمد - و چون تباه حال بود از فوج خان‌اعظم دورتر گذشته باختیارالملک و پسران شیرخان‌فولادي پیوست - و شرح این‌عطیهٔ غیبي آنکه قطب‌الدّین‌خان و سیّد حامد بخاري و نورنگ خان و جمعے از ملازمان خان‌اعظم بکنبایت رسیدند - آن مُدبر (با آنکه مردم کم داشت) زیاده از مقدور دست و پا زده بحال تباه شکست یافت - سیّد بهاءالدّین کارنامهٔ شجاعت بظهور آورده جان‌نثار شد - و آمرا شکست دادن او را فوز عظیم دانسته همّت در تعاقب نبستند - اگر اندکے سعي مبذول میشد آن مغلوب ادبار ابدي گرفتار میگشت •

القصّه (چون بآن جمع بی‌سعادت ملحق شد) اهتمام عظیم در شتافتن باحمدآباد نمود گجراتیان سخن دراز ساخته تا سه روز گفتگوی میکردند - و ابن از نتائج اقبال شاهنشاهي بود و خان‌اعظم درین‌فرصت باستحکام مداخل و مخارج کوشش نمود - و آمرای کنبایت نیز رسیدند و بعد از چند روز ابن‌شوربختان مغرور در حدود احمدآباد آمدند - و هرروز بهادران نبرد دوست برآمده چپقلشهای نمایان میکردند - اگرچه لشکر آنقدر بود (که اگر صف‌آرای شده عرصهٔ نبرد مي‌پیمودند اولیای دولت کامیاب نصرت میگشتند) امّا خان‌اعظم (چون اعتماد بر ملازمان خود

---

(۲) نسخهٔ [ب] بیخبردی (۳) در [چند نسخه] مالش یافته •

و قطب الدّین خان نداشت) درین کار مبادرت نمیکرد - و در هنگام رخصت خدیو دورنین نصیحت فرموده بودند که (اگر بقضای آسمانی تیرهٔ ایران فتنه جوی فراهم آیند - و هنگامهٔ شورش گرم شود) در جنگ نهایت حزم و احتیاط بکار برد - پاس این نصیحت اقبال افزای (که بتلقین دولت شنیده بود) نیز میداشت - روزے فاضل خان نزدیک دروازهٔ خانپور بر آمده مُبارز میجست که جمعے از مخالفان ریختند - و بهجوّم تاختن این فوج را برداشتند - و فاضل خان را زخمے کاري رسید - چون بدرون شهر درآمد نقد حیات سپرد - و سلطان خواجه از اسپ جدا شده در خندق افتاد - و ازانجا بسّه نشانده برسمان بالا کشیدند - لیکن (چون بسرنوشت آسماني رای همگنان برین قرار گرفت که با این مردم جنگ نتوان کرد) خان اعظم عرضداشتے مشتمل برسوانح حال مصحوب سلطان خواجه بعتبهٔ والا فرستاده استمداد از ظاهر و باطن مقدّس شاهنشاهي نمود (چون خواجه بدرگاه والا رسید - و حقیقت ارتفاع غبار فتنه بر ضمیر اقدس انجلا یافت) ازانجا (که آن معدن مردي و لُجّهٔ مهرباني را فرط نظر عاطفت بحال میرزا کوکه بود) همّت جهان گشای بران قرار گرفت که خود نهضت اقبال فرموده بطرق ایلغار متوجّه آنحدود شوند - چون از تنگئ وقت فرصت آن نبود (که مردم را مهمات سامان و سرانجام این یورش عالي داده آید) در گنجینه گشوده بطرز انعام و مُساعدت زرهای وافر در دامن ملازمان عتبهٔ دولت ریختند - و حرم سرای مقدّس را با بسیارے از اُمرای عقیدتاندیش (چون شجاعت خان - و راجه بهگونت داس - و سیّد محمود بارهه - و رای رای سنگهه) رخصت فرمودند - و بر زبان مقدّس گذشت که اگرچه پاس نشأهٔ ظاهر نموده در فرستادن مردم اهتمام میرود امّا چنان در باطن نورآگین پرتو می اندازند که هیچکس پیشتر از ما برسر کار نخواهد رسید - و خانجهان و سعید خان و اکثر اُمرای پنجاب را رخصت فرمودند که رفته بحراست آن ملک پردازند - و میرزا یوسف خان و مخصوص خان را ازان مردم همراه گردانند و یرلیغ مُطاع شرف نفاذ یافت که مظفّر خان اُمرای مالوه را گرفته خود را زود بگجرات رساند و کنور مانسنگهه از کچهواره جایگیر داران آنحدود را جمع کرده بملازمت شتابد - و راجه بارهمل و راجه تودرمل و شیخ ابراهیم و حکیم الملک و شیخ احمد و بسیارے از مخلصان را در خدمت شاهزادهای والا گوهر بحراست مستقرّ سریر خلافت و این حدود گذاشتند ٭

و چون خاطر اقدس از انتظام مهمّات فراغ یافت روز آبان دهم شهریور ماه الهي موافق

---

(۲) نسخهٔ [ب ی] مبارزت (۳) نسخهٔ [ب ل] بسیه نشانده - و سله و سبد هردو بمعنئ زنبیل آمده (۴) نسخهٔ [ل] دردامن عتبهٔ پرستان دولت (۵) در [چند نسخه] پرتو انداز (۶) نسخهٔ [اب] کچهواره و نسخهٔ [ز] کچواره - و نسخهٔ [ی] کنجواره (۷) در [بعض نسخه] بارهمل ٭

یکشنبه بیست‌وچهارم ربیع‌الآخر بشاید تائید و بدرقهٔ اقبال برجمازهٔ جهان‌نورد نرم رفتار * ع *
* کمان‌گردنی تیزروتر ز تیر * سوار دولت شده زمام نصرت در دست باعتصام حبل متین توکّل در راه دور و دراز گجرات جولان جلالت فرمودند - و آمرای عقیدت‌گزین و خاصان بساط قرب وسایر خدمت‌گذاران اخلاص‌طراز (بعضے بر ناقهای باد سیر - و برخے بر هیونان آتشین‌نعل) التزام همراهي نمودند - و چون پاسے از شب گذشت برای آسودگی گرم‌روان شاه‌راه ارادت در قصبهٔ توده وقفهٔ استراحت نمودند - و سحرگاه ازانجا برهنمونی ستارهٔ سعادت پیشتر نهضت فرمودند - و آغاز صبح دوشنبه بمنزل هنس‌محل رسیده زمانے توقّف گزیدند - و ازانجا گرمتر شتافته بعد گذشتی پاسے از شب قصبهٔ معزّآباد را مورد انوار ساختند - و درین روز بسیارے از مُلتزمان رکاب سعادت را قوّت بدني یاوري نکرد که خود را توانند بملازمت رسانید - و اندکے گراني در عنصر مقدّس نیز پدید آمد و باوجود آن بعد از نیم‌شب برگردون فلک‌سیر نشسته بسرعت تمام روان‌شدند * * ابیات (۲) *

میروت ابابه هم تک ابر * زانسان که رود ز عاشقان صبر
از گرم‌روي درون و بیرون * پیچیده صدا برنگ گردون

و حکم اقدس شد که [اگر بجهت استیلای خواب (که ترکیب عنصري را ناگزیر است) بر زبان رود که گردون آهسته برانید] نا شنیده انگاشته همانطور گرم رفتن باشید - خدمت گذاران امتثال فرمان مقدّس شاهنشاهي نموده گردون میراندند - تا آنکه چاشت روز سه‌شنبه خطّهٔ فیض‌اساس اجمیر مورد موکب گیهان‌خدیو گشت - آنحضرت بروضهٔ معینیّه ورود سعادت فرموده خدای خویش را پرستش خاص نمودند - و بروح قدسی خواجه استمداد و استعانت نموده منتسبان آن بقعهٔ خیر را بتفقّدات پادشاهانه اختصاص بخشیدند - و ازانجا منازل آسماني ارتفاع (که دران شهر بجهت نشیمن خاص اساس یافته‌بود) بنزول اجلال کرامت داده استراحت فرمودند و آخرهای روز سوار دولت شده شبدیز اقبال را تیز راندند - هنگام صبح چهارشنبه (۳) در حدود میرتهه شاه قلي‌خان‌محرم و سیّد محمودخان بارهه و محمّد قلي خان توقبای (که از پیش‌فرستاده‌های لشکر منزل کرده بودند) رسیدند - و زمانے توقّف (۴) فرموده متوجّه پیش شدند - پاسے از روز گذشته بود که قصبهٔ جیتاران از قدوم شاهنشاهي پرتو سعادت یافت - و پاسے از روز مانده بر که عزیمت (۵) رفتن پیش نمودند *

آخرهای روز خاطر عشرت‌دوست میل شکار فرمود - مقارن آن آهوئے سیاه سیاهي

---

(۲) نسخهٔ [ی] نظم (۳) نسخهٔ [ا ب] میرتهه (۴) در [چند نسخه] وقفه فرموده (۵) نسخهٔ [ل] عزیمت پیش نمودند *

برزبانِ مقدّس گذشت که اگر این آهو را چیتهٔ سمند[۲] تک شکار کند نشانِ آنست که محمّدحسین میرزا بدست افتد - باین نیّتِ حق‌شناس چیته را گذاشتند - و آن آهو شکار شد - و صید نشاط بدام افتاد - و نیم شب رایاتِ اقبال بسوجت رسید - و تا ظهورِ انوارِ صبحِ پنجشنبه آسایش فرمودند - و چون عالم نوراني شد بخانهٔ زین درآمدند - و درهنگامِ سواري بموقفِ عرض رسید که محلّ مقدّس و لشکرِ پیش در قصبهٔ پالي[۳] فرود آمده است - حکمِ والا شد که مُلتزمانِ رکابِ دولت اعتصام راهے (که در پیش دارند) مي‌شتافته باشند - و خود با معدودے از مخصوصانِ عتبهٔ اقبال متوجّهِ صوبِ پالي شدند - و چون قدرے راه سپرده شد بظهور پیوست که آن خبر از اکاذیبِ اراجیف بوده - ازان ناحیت انصراف فرموده روی بمطلب آوردند - و آخرِ روز (که ملازمانِ رکابِ فیروزي اعتصام در ظاهرِ قصبهٔ بهگوان‌پور فرود آمده از حرمانِ ملازمت و دیرْ رسیدنِ رایتِ اقبال نهایتِ تزلّع خاطر داشتند) خدیوِ جهان‌پرور بسایهٔ عاطفت نور گستر شدند - و عالمے یکدل هزار دل شد - و جهان‌جهان شادماني پدید آمد - خاطرِ جهان‌آرای شاهنشاهي آن میخواست که از راهِ سروهي (که قدرے[۴] قربِ مسافت دارد) موکبِ مُعلّی بگجرات درآید - و خیر اندیشانِ بارگاهِ حضور را التماس آن بود که راهِ جالور پی‌سپرِ موکبِ اقبال شود - و غرضِ این دولتخواهان آنکه دران راه ارباب تمرّد و عصیان بسیارند - و در رکابِ نصرت قرین مردم کم - مبادا بآویزشِ آن گروه تاخیر در مقصد رود - گیتي خدیو را (چون پای برمسندِ توکّل راسخ بود - و دل باعانتِ غیب متوسّل) این مُلتمس بموقعِ[۵] قبول نرسیده و بشگونه قرارِ حکم شد که راهِ سروهي را رهنمون گردد نیک‌اندیشانِ بساطِ حضور چون از قبولِ استدعای خود نا امّید شدند بشگونه ساختند - و قرار دادند که چنان وا نماید که راهِ سروهي میرویم - و بصوبِ جالور شتابد - باین نیّت آغازِ شبِ سعادت متوجّهِ پیش شدند - بدرقه را غلط افتاد - و در درختزارِ پُرلای و گل درآمدند - و مجاهدانِ عقیدتمند را قدرے کُلفت رسید - و بسیارے از رکابِ دولت جدا شدند - و همانا که این بادافراهِ آن صورتِ خلاف بود - آخرهای شب نزدیک بقریهٔ رسیدند - و معلوم شد که این موضع از مُضافاتِ جالور است - و راهِ جالور قطع میشود - گیتي‌خدیو در غضب آمده زمانے درهمانجا توقّف نمودند و صبحِ جمعهٔ متوجّهِ پیش شدند - شیرے از دستِ چپ پدید آمد - سیف خان کوکه و میرزاده علي خان آمادهٔ شکارِ او شدند - آنحضرت فرمودند که یاران قسم بخاکپای مقدّس که متوجّهِ اینکار نشوید که مطلبے دیگر در پیش داریم - صرفهٔ کارِ ما نیست که دیده و دانسته

---

(۲) نسخهٔ [ی] سمند بانگ - و نسخهٔ [ل] سمند تایک (۳) نسخهٔ [ی ل] مالي (۴) نسخهٔ [ز] قدرے قرب دارد - و در [بعضے نسخه] قدرے اقرب است (۵) نسخهٔ [ل] بموقفِ

مُرتکب چنین امرے شویم - مبادا بیکے گزندے رسد - و نیز پیش تجربه‌کارانِ هندوستان مقرّراست که شیر و مانندِ آن اگر از جانبِ چپ نمودار شود شگون میگیرند - و قصدِ آن نمیکنند - بایں داستانِ عاطفت آن شیردلان را از شکارِ شیر باز داشته مُتوجّهِ پیش شدند - قدرے راه شتافته بودند بتحقیق پیوست که لشکرِ اقبال (که پیشتر رخصت یافته‌بود) از همین راه گذشته - شهبازخان را حکم فرمودند که همراهانِ رکابِ اقبال را آهسته‌آهسته میآورده باشد - و خود باچندے از خواص پیشتر روان‌شدند •

و چون رایاتِ اقبال بحوالیِ جالور رسید آوازِ نقّاره ارتفاع‌داشت - معلوم شد که از لشکرِ پیش آوازِ کوس میآید - دو پاس از روز گذشته بود که بجالور درآمدند - و اُمرای کبار بزمین‌بوس والا سربلندی یافتند - و بحکمِ عاطفت شرفِ نفاذ یافت که اعیانِ اردوی‌مقدّس هرکدام از همراهانِ رکابِ نصرت را بمنزلِ خود برده مهمانی کند - و خود زمانے بدرونِ حرم‌سرا توجّه فرمودند و بعد از زمانے بفرِ ایزدی برآمده کورنش دادند - و سوداگرانِ اسپ را (که در اردوی بزرگ همراه بودند[۲]) با طوائل احضار فرمودند - و ببهای دلخواه سوداگر گرفته بسیارے را بگرم‌رفتارانِ رکابِ معلّی قسمت کردند - و حکمِ اقدس شد که شاهبازخان و کمال خالِ جالوری بهمراهیِ اردوی معلّی باشند - و باقیِ اُمرای سعادت‌منش در رکابِ مقدّس بوده همعنانِ اقبال شتابند و چون نیمهٔ از شب گذشت بر بارهٔ باد کردار سوارِ دولت شده تا نیم روز شنبه در گرم‌روی گوی‌سبقت از شهسوارِ[۳] نظر میربودند - بعد ازان در موضع پتن‌وال[۴] توقّف کردند - و بفرخندگی و خجستگی (ماه جمادی‌الاولی) دران سرزمینِ دلکشای دیده و لختے انبساط فرموده) پیشتر روان شدند و چنان گرم رفتار بودند که تا آخرِ روز یکشنبه استراحت در عدم استراحت دیدند - شام دوشنبه رایاتِ جهان‌گشای (که فروغِ صبحِ دولت در مهچه داشت) بقصبهٔ دیسه[۵] (که بیست‌کروهیِ پتن گجرات است) ظلمت زدا گشت - و شاه‌علی لنگاه (که از جانبِ خان‌کلان حکومتِ آنجا داشت) لختے از نافهمیدگی لشکرِ بیگانه خیال‌کرده در قلعه را کشید - و چون از حقیقتِ حال آگاهی‌یافت بزمین‌بوسِ والا سعادت‌پذیر شد - رای همه ملتزمانِ رکابِ نصرت‌اعتصام بران بود که خدیو گیتی‌ستان بپتن شتافته یک روز دران شهر توقّف فرمایند - تا بهادرانِ عقب‌مانده نیز خود را توانند برکابِ دولت رسانید - و آن جهانِ مردانگی و فرزانگی دران پایه که رفتنِ پتن چه صورت دارد - بلکه بخان‌کلان و جمعِ دیگر (که دران بلده اند) خبر کردن چه ضرور - مبادا بمُقتضای

---

(۲) نسخهٔ [ل] بودند احضار فرمودند (۳) در [بعضے نسخه] شهسواران نظر (۴) نسخهٔ [ی] بنس وال
(۵) نسخهٔ [ز] اولیه - و نسخهٔ [ی] دلیه (۶) در [چند نسخه] برکاب دولت توانند رسانید •

کهنه‌عملگي در تیزدستي و سبکپائي موکب مُعلّي سنگ راه شود - و میت رسیدن کوکبهٔ عالي بغنیم رسد - و خود را بیک‌سوکشد - و بسا سخنان همّت‌بخش برزبان اقدس گذشت - و بسعي و الحاح مقرّبان بارگاه عزّت قرار یافت که حضرت راه پتّن را یکسو گذاشته متوجّه گجرات شوند و یکے از چابک روان کاردان رفته لشکر پتّن را ملحق گرداند - خواجه غیاث‌الدّین علي آصف خان باین‌خدمت رخصت یافت - و گیتي‌خدیو بهمعنانئ جنود اقبال نیم شب ازانجا متوجّه پیش شدند - و چاشت دوشنبه ساحت قصبهٔ مالیانه (۲) (که پنج‌کروهی پتّن است) معسکر فیروزمندي گشت و مقارن آن خان‌کلان با لشکر خود و وزیرخان و شاه فخرالدّین و طیّب (۳) خان و کهنکار و دیگر اُمرا (که پیشتر از سنوح قضیّهٔ شورش (۴) از روی دوربیني تعین شده بودند - و چون راه مخوّف بود بواسطهٔ احتیاط در پتّن توقّف داشتند) بدولت زمین‌بوس سرِ بلند (۵) گشتند *

و درین منزل افواج قاهره بآئین شایسته ترتیب یافت - در قول (که محلّ قور خاصه است) میرزا خان و شجاعت‌خان و سیّد محمودخان بارهه و صادق‌خان و طایفهٔ از بهادران قرار گرفتند و برانغار بزور بازوی اخلاص خان‌کلان و دیگر دلاوران کار طلب انتظام گرفت - و در جرانغار وزیرخان و طبقهٔ از دلیران نامور نامزد شدند - و محمّدقلي‌خان توقباي و ترخان دیوانه و جمعے را در جاي هراول اشارت عالي شد - و خاطر دوربین شاهنشاهي بران قرار گرفت که خود با جوقے از مخلصان عقیدت‌منش طرح باشند - قریب صد سوار (که هریک ازان بر هزاران تواند زد) ملازم رکاب نصرت‌قرین شدند *

* نظم *

رُمح هریک شهاب جیبه‌گسل * تیغ هریک درفش خاره‌گذار
همه رستم کمان و آرش تیر * همه آهو سوار و شیـــر شکار
همه در کار خدمتش کامل * همه در شغل طاعتش بیدار

آخرهاي روز دوشنبه از قصبهٔ مالیانه نهضت فرمودند - و شگونه را (که از قرارگاه خاصه بود) حکم شد که مسارعت نموده باحمدآباد رود - و نوید مقدم نصرت‌قرین را بمتحصّنان اُمیدوار رسانده آمادهٔ نبرد گرداند - که چون این جنود غیبي نزدیک شود لشکر احمدآباد نیز برآمده ملحق گردد و تمام شب و برخے از روز سه‌شنبه مجاهدان دولت در رکاب اقبال قرین گرم رفتار بودند *

چون پاسے از روز گذشت بموضع جوتیانه (که از مضافات قصبهٔ گڑي (۶) ست) رسیدند - آنجا بوضوح پیوست که جمعے از مخالفان سیه‌بخت بسرکردگي راولیا ملازم شیرخان فولادي قلعه گیري را

---

(۲) نسخهٔ [ز] بالیسانه (۳) نسخهٔ [ي] قطب خان (۴) نسخهٔ [ل] شورش افزا (۵) در [اکثر نسخه] تارک سای گشتند (۶) در [بعضے نسخه] کري - و نسخهٔ [ز] گهي *

استحکام داده آمادهٔ پیکارند - و همانا این مُدبران را خیال آنست که از پٹن خان‌کلان جمعے را بر سر گڑي فرستاده است - بنابران فوج بیرون‌آمده صف‌آرائي میکند - همان‌زمان بجمعے از دلاوران لشکر منصور حکم متدّس نفاذ یافت که پیشتر شتافته آن گروه شقاوت‌سرشت را از خواب غفلت بیدار گردانند - در لحظهٔ تیزدستان عرصهٔ اقبال جمعے کثیر را از هم گذراندند • و طبقهٔ گریخته درون قلعه درآمدند - و بهادران سعادت‌پیوند درمقام گرفتن قلعه بودند که رایات اقبال بآن نزدیک رسیده در بازار آن‌شهر زمانے وقفهٔ آگاهي فرمود - و خبرت‌گریزان رکاب دولت را طلب داشته پرسیدند که اکنون (که این‌گروه قلعگي[۲] شده‌اند) صلاح‌دیدکار چیست - طایفهٔ مغلوب تهوّر (که از حساب‌داني چندان وقوفے نداشتند) بعرض رسانیدند که بتائید ایزدي گشایش این‌قلعه فرموده قدم پیشتر باید نهاد - آن گوهر یکتایی دانائي و کارشناسي فرمودند که گرفتن این‌حصار مختصر چه خواهد بود همگي همّت والا در تقدیم این‌تعب آنست که شور افزایان گجرات بدست درآیند - اگر توجّه بگرفتن این قلعه مصروف شود ازانجا که عالم قلعه‌گیري‌ست شاید کار بچند روز کشد - درین‌صورت ظنّ غالب آنکه غنیم صیت موکب متدّس شاهنشاهي شنیده خود را بگوشهٔ سلامت رساند و ظاهر آنست که قلعه از آمد شد افواج گیتي ستان (که پیهم میرسند) بے مشقّتے گشوده گردد درهمین‌اثنا بندوقے بیکے از سپاهیان (که نزدیک آن خدیو معلّی ایستاده بود) رسید - و آن ر همّت یاوري نکرده بیدلیها بظهور آورد - و چون ملاحظه رفت[۳] گلولهٔ بندوق ازجامه گذشته سرد شده بود - بمیامن مجاورت ذات متدّس بخیر انجامید[۴] • بیت •

بروز قضا نیزه[۵] جوشن درد • ز پیراهن بےاجل نگذرد

آخر همه را رای بران قرار گرفت که بر زبان اقدس گذشت - ازانجا قطع نظر فرموده پیشتر سبک‌خرا گشتند - و دو کروه گذشته برای آسودگي وقفهٔ استراحت فرمودند - و شب دیگر میرزا یوسف‌خار و قاسم‌خان و جمعے از امرا (که از عقب مي‌آمدند) بمشعلها درسیدند - متحصّنان قلعه این را فوج خاصهٔ شاهنشاهي دانسته بےجنگ برآمده راه ادبار گرفتند - و فرمودهٔ گیتي‌خدا بظهور پیوست - عنقوان سحر روز چهارشنبه بآئینے که انتظام یافته‌بود جهانگیر جهان‌نورد با دل آرامیده و خاطرے شگفته و نیّتے حق‌اساس و کردارے شایسته متوجّه پیش شدند •

و چون سه‌کروهی احمدآباد نزول موکب اقبال شد آصف‌خان را بسرعت روانهٔ آن‌مصر جامع ساختند - که بتائید الٰهي ظلال معدلت برمفارق ساکنان این‌مرز و بوم افکندیم - باید که اُم

---

(۲) نسخهٔ [ی] قلعه گیر (۳) در [اکثر نسخه] رفت بندوق ازجامه (۴) نسخهٔ [ی] گذشت (۵) نسخهٔ [از] تیر •

با دلِ سپاس‌گذار و همّتِ خدمت‌گزین بموکبِ همایون پیوندند - بهادرانِ اخلاص‌مند (که دربن گرم‌روي چون اقبال همعنان و چون نُصرت همرکاب بوده در اکثرِ اوقات دولتِ حضور داشتند) بدیی تفصیل اند - میرزاخان خانِ بیرام‌خان - سیف‌خانِ کوکه - زین‌خان کوکه - حسین[۲] خواجه عبدالله‌خان - جگناتهه - رایسال - جیمل - جگمال پتوار - خواجه غیاث‌الدّین علي آصف‌خان راجه بیربر - راجه دیب‌چند - میرغیاث‌الدّین‌علي[۳] نقیب‌خان - محمّد زمان - بهادرخان[۴] مانسنگهه درباري - سیّد خواجه - شیخ عبدالرّحیم - رامداس‌کچهواهه - رام‌چند - بهادرخان[۵] قوردار - سانول[۶] داس - جادون کایتهه درباري - سرخ بدخشي - دوار بهلا - هرداس[۷] - تارا چند خواص - لعل کلانوت *

و چون رایاتِ اقبال نزدیک بغنیم شد خود بدولت متوجّهِ جیبه‌پوشیدن و جیبه‌بخشیدن شدند - و از سوانحِ عبرت افزا آنکه جیمل پسرِ روپسي بگترِ گران پوشیده در نظرِ اقدس درآمد - آن منبعِ عاطفت را دل برو بخشوده از جیبه‌خانهٔ خاصه زرهے بار مکرمت فرمودند - و بگترِ او را بکرنِ نبیرهٔ مالدیو (که برهنه بود) مرحمت نمودند - جیمل (چون پیشِ روپسي میرود) از حقیقتِ بگتر (که برو اعتماد داشت) مي پرسد - چون از حالِ آن آگاهي مي‌یابد بواسطهٔ کوتهیِ دریافت (از عداوتے که با خاندانِ مالدیو داشت - و از خویشِ که[۸] بگتر را بود - و از همّتے که نداشت) کس فرستاده بگتر را طلب میکند - قاصد از بےدانشي سررشتهٔ تمیز را گم‌کرده پیغام گذار میشود - شهریار آفاق از فراخیِ حوصله قبحِ آنرا در نظر نیاورده فرمودند که ما عوضِ آن زره خاصه عنایت کرده‌ایم - این سخن لطفے ندارد - روپسي از نادانیِ خود جیبهٔ خود را فرود آورده برهنه میشود - این کرّ و وقار و تمکین (که بایستی آن مدهوشِ معامله نافهمي را ادب فرمودے) از قدر شناسي سلاح (که در برداشتند) فرود آوردند - که (هرگاه ملازمانِ ما دربن‌نبرد مردآزمائي خود را ببرهنگي قرار دهند) از مردي نباشد که ما مسلّح باشیم - راجه بهگونت‌داس (چون از بیراهه رفتنِ روپسي خبردار میشود) نصائحِ ارجمند گفته سرکه در کاسهٔ سربدستِ او مي‌اندازد - و او را سرزنشِ عظیم کرده در مقامِ ندامت و معذرت مي‌آرد - و سرِ خجلت در پیش افکنده بدرگاهِ والا مي‌شتابد - و حقیقتِ بنگ‌خوردنِ روپسي را معروض داشته التماسِ مرحمت مینماید - خدیو

---

(۲) نسخهٔ [ا] حسین خان - و نسخهٔ [ب] حسین خان کوکه - و نسخهٔ [ی] خواجه حسین (۳) در نسخهٔ [ی] این نام نیست (۴) نسخهٔ [ب] پهاڑ خان - و نسخهٔ [ی] بهار خان (۵) مانسنگهه درباري - وفا - سید خواجه (۶) نسخهٔ [ز] سانوله داس (۷) در [بعضے نسخه] پتوداس (۸) نسخهٔ [ا] که در بگتر او بود *

عاطفت‌منش ملتمس اورا ارتفاع قبول داده گذرانیدند - و ازانجا بآئین شایسته روانهٔ پیش شدند در اثنای راه اسپ نور بیضا (۲) در عین سواری نشست - راجه بهگونت‌داس آمده فتح گجرات را تهنیت گفته بعرض رسانید که سه نشان فیروزمندی بظهور آمد - که نزد تجربه‌کاران هندوستان هرکدام دلیل مستقل نصرت‌مندی‌ست - اوّل آنکه در امثال این اوقات اسپ‌سواری صاحب اقبال نشیند - دوم وزیدن باد مراد است از عقب لشکر منصور که رو بروی غنیم دارد - سیوم همراه شدن زاغ و غلیواز بسیار که همراه ما میرود - عرضهٔ او پسندیده آمد - و باعث نشاط خواطر بسیار از حاضران محفل مقدّس شد ٭

رسیدن موکب مقدس شاهنشاهی بحوالیٔ احمدآباد - و لوای نصرت افراختن - و فیروزمند شدن بر محمد حسین میرزا

(اگرچه برآمد کارها و گشاد مشکلها از مکامن مشیّت ایزدی لمعهٔ ظهور میدهد) امّا دیده وران آگاه دل (که از سعادت‌پذیری ازلی و تکاپوی همّت خویش نقبی بنهان‌خانهٔ تقدیر زده اند) شناسای رموز تکوین شده‌اند) نیکو میدانند که حصول مقاصد دینی و دنیوی و پرده‌گشائی مخدّرات مطالب صوری و معنوی در گرو همّت درست و اندیشهٔ راست و کردار شایسته است خصوصاً آنچه وجههٔ همّت فرمانروایان عالی‌نژاد میگردد روزگار بسا دیوار عوائق برروی آن میبرآرد امّا (هرگاه اقبالمندان سعادت‌پیوند بسیاری مشغله را از انبوهی اسباب هوشمندی دانسته قدردان منصب والای سلطنت گردند - و مدارج احوال طبقات مردم را دریافته هریکے را بکارش داشته جهان‌آرا شوند - و آراستن نشأهٔ صورت را ترتیب عالم معنی انگارند - و کار دنیا را چون ظاهر پرستان مُغایر و مبایین عالم معنی ندانسته انتظام ظاهر را از گزیده ترین پرستشهای دادار جهان‌آفرین شناسند) هرآینه در هرچه همّت بندند کارسازان جهان ابداع آنرا بخوبترین روشها سرانجام بخشند و کارهای شگرف (که قوّت بشری بآن نرساند - و در حوصلهٔ روزگار نگنجد) در زودترین زمانها میسّر گردد بلکه (آنچه نخواهند - و بخاطر روشن آنها راه نیابد) مُبدعان جهان ایجاد آنرا در بهترین طرزهای ظهور خلعت هستی پوشانند - و امروز این صفات والا (که سرمایهٔ دولت عُظمی‌ست) بے شایبهٔ تکلّف سخن گستران نکته‌طراز در ذات مقدّس شاهنشاهی افزونتر ازانست که اندازهٔ آن بعقل زمانیان درآید و از اینجا ست که افزایش دولت خداداد این‌خدیو والا (۳) و چهره‌گشائی مقاصد این بزرگ‌کردهٔ ایزدی از حیطهٔ مختصر ادراکات امکانی بیرون‌است - اگرچه دانم (که نکوهیدهٔ گوهر کوته‌بین این مقدّمات

---

(۲) نسخهٔ [ب] نور بیضا (۳) نسخهٔ [ب] والا نژاد ٭

محمدت را از جنس ستودن مدّاحان رسمي داند) ليكن مرا (چون دربي اقبالنامه خطاب والاقطرت صاني ضمير دورباب است) از رهگذر بداندیشي آن رمدبيني چشم غبارے پيرامون صفوتكدهٔ خاطر من نمي نشيند - دوربيني تحقيق دوست تقليد دشمن [اگر در روزنامچهٔ احوال مقدّس شاهنشاهي (كه بر صفحات ايّام رقمزدهٔ كلك اهتمام است) نگاهے درست كند - و غورے ژرف نمايد] داند كه آنچه اين نظّارگيهٔ انجمن هستي مي نويسد از دريا قطرهٔ ست - و از بيابان ذرّهٔ - خصوصًا اين يورش عبرت بخش دولت افزا كه طراز كارنامهاي بزرگان دولت تواندشد *

• القصّهٔ بطُولها خديو جهان بعزمے درست و نيّتے حق انديش و توكّلے عظيم و همّتے عالي و فطرتے بلند (با آنكه اگر اندك توجّه فرمايند سه صد چهار صد سوار سرِ سوء باداني اشارتے در كمتر فرصتے فراهم آيد) چنين راه دور و دراز (كه قافلها بدو ماه و سه ماه قطع كنند) چندين مفاوز و محالّ ارباب عصيان را با معدودے از ملتزمان ركاب سعادت طي فرموده در عرض نه روز با هنگامهٔ اوباش خلاف انديز (كه از بيست هزار كس افزون بود) پيوسته روز بهرام بيستم شهريور ماه الٰهي موافق چهارشنبه پنجم جمادي الاولى عرصهٔ پيكار را آراسته فيروزمند گشتند - و شرح اين داستان بديع بطرز اختصار آنست كه رايات نصرت شعاع نزديک بغنيم رسيد - و اثرے از لشكر گجرات ظاهر نشد بعضے از بار يافتهاي درگاه عزيمت شبخون را معروض داشتند - خديو عالم را اين راي (كه صورت خدعه داشت) پسند نيامد * * بيت *

شبيخون بود پيشهٔ بيدلان * ازين ننگ دارند خيل يلان

دل در تائيد ايزدي بسته متوجّه نبرد شدند - حكم نواختن نقّاره و انداختن سورن شد * بيت *

ز نای نبردي برآمد خروش * غُل كوس در كشور افكند جوش

مخالفان تيره راي مغرور كثرت خود گشته محاصره را تنگ ساخته بودند - و آمدن شيرخان فولادي را منتظر *

چون موكب معلّي نزديک دريای سابرمتي رسيد حكم مقدّس نفاذ يافت كه فوجها بآئيني كه ترتيب يافته از آب بگذرند - آمرا انتظار لشكر گجرات برده در پيش شتافتن ملاحظه داشتند دربن اثنا قريب سه صد سوار گجراتي (كه از مقام سركيج برگشته بودند) نمايان شدند - آنحضرت به بندوقچيان خاصه مثل سالباهني و قادر قلي و رن جيت و چندے ديگر از موشكافان كم خطا اشارت عالي فرمودند كه بجانب اين تبه كاران مدبر بندوق اندازند - آن طايفه گريخته بمورچلهاي

---

(۴) نسخهٔ [ل] حيرت بخش (۳) نسخهٔ [ا] بپروين - و نسخهٔ [ب ی] نبردش (۴) نسخهٔ [ا] غر كوس : و در [بعضے نسخه] بم كوس (۵) نسخهٔ [ل] سابرمتي (۶) در [اكثر نسخه] سركيچ *

خود شتافتند - و آواز کرنا و صدای نقّاره دران سر زمین پیچیده بود - جوقی از مخالفان تیره بخت را گمان آنکه شیرخان فولادی ست که می‌آید - و برخی را یقین اینکه خان‌کلان از پٹن بقصد کمک خان‌اعظم میرسد - محمّد حسین میرزا ازین غلغلهٔ هوش‌ربای سراسیمه وار خود برسم قراولی برآمد - سبحان قلی تُرک و چندے از بهادران اخلاص‌گزین پیشترک از موکب مقدّس بکنار دریا رسیده تفحّص حال مخالف میکردند - میرزا آواز بلند ساخته استفسار حال این فوج نمود سبحان قلی ترک (باندیشهٔ آنکه رعب در غنیم پدید آید - و سنگ تفرقه در جمعیّت این گروه افتد) جواب داد که ای بیخبر اینک حضرت شاهنشاهی خود بدولت و اقبال با لشکرے گران میرسند چه ایستادهٔ - و چه میپرسی - زود رفته این جمع مُدبر را بیک‌سو راهبری نمای - [اگرچه دلش از شکوه پادشاهی (که پرتوے ست از فر ایزدی) از جای رفته بود] امّا ازانجا (که گلیم بخت او را سیاه بافته‌بودند) بر زبان آورد که ای[۲] برادر می‌ترسانی - و از خود میگوئی - اگر نموده واقع است از فیلان پادشاهی نشانے بده - و از فزونیٔ لشکر آگاهی بخش - این چه سخن‌است که گذارش مینمائی و حال آنکه چهارده روز است که مُخبران ما پادشاه را در فتحپور گذاشته آمده اند - او چنین پاسخ سزا گشت که شهریار جهانگیر در عرض نه‌روز این راه دراز طی‌فرموده با فدویان جان نثار رسیده اند - آن تیره‌بخت این ماجرا شنیده و صورت صدق خبر در خیال منطبع یافته بجانب اردوی خود تاخت - و بتسویهٔ صفوف متوجّه گشت - و چون معلوم رای جهان‌افروز شد (که غنیم از آمدن موکب مقدّس در خواب بیخبری ست) از غایت مردانگی و فتوّت در کار رزم چندان توقّف فرمودند که قراولان چابک‌دست خبر آوردند که غنیم درمقام جیبه[۳] پوشی و صف‌آرائی ست حکم عالی شد که فوجها از آب بگذرد - و هر چند جد گزینان کوشش‌منش در آوردن خان‌کلان اهتمام نمودند سودمند نیامد - و آن‌مردان از اندیشهای دور رسمی عرض‌داشتند که غنیم بسیاراست تا رسیدن لشکر گجرات این طرف آب بودن سزاوار آئین دور بینی ست - بر زبان حقیقت‌گذار شاهنشاهی گذشت که همّتی همّت حق‌اساس در جمیع مواقف خصوصًا دربن‌یورش اقبال برتائید ایزدی‌ست - اگر نظر براعتصام سلسلهٔ ظاهر بودے چنین جریده نبایستے قدم دربن راه دراز نهاد اکنون (که غنیم استعداد نموده متوجّه جنگ است) ایستادن و انتظار کشیدن چه لایق - چون ظاهر بینی و اسباب شناسی برمزاج این بهادران استیلا داشت در گذشتن از آب توقّف گزیده شهریار گیتی‌ستان را بحرف نگاه میداشتند - آن شهسوار میدان مردی[۴] آزمائی چون از نامیهٔ

---

(۲) در [اکثر نسخه] ای برادر (۳) نسخهٔ [ل] چلته پوشی (۴) نسخهٔ [ل] رزم آزمائی و در [چند نسخه] میدانگی و مرد آزمائی ۰

احوالِ ایمن[۲]خوانِ مسبّب‌نشناس حقیقتِ حال دریافت دریای جلالت جوش زد - بالهامِ اقبال دل از همراهیِ این ظاهر بینان پرداخته بمعنانیِ تائیدِ ایزدی سمندِ جهان‌نورد را با مخصوصانِ سعادت پیوند (که در طرح بهم‌رکابیِ آن اورنگ آرای اقبال مقرّر شده بودند) دران دریای زخّار زدند * * بیت *

دگر ره بکیس رای آویز کرد * سبک خیز شبدیز را تیز کرد
تف نعل‌اسپان زمین برفروخت * بدریا شد و چشم ماهی بسوخت
قضا با سر نیزه انباز شد * نهنگ بلا را دهن باز شد

اسپ انداختن همان بود - و پایاب شدنِ دریا همان - هم سرمایهٔ شکفتگیِ ارباب صورت گشت و هم مقدّمهٔ شادمانیِ نصرت شد - درین هنگام دبلغهٔ[۳] قدسی را (که فرود آورده براجه دیب‌چند سپرده بودند - که بدست داشته همراه باشد) طلب فرمودند - او بنظرِ اقدس آورد - پیش‌بینیِ دبلغه را در تیز آمدنها در راه انداخته بود - بر زبانِ مقدّس گذشت که شگونِ ما خوب شد و پیشگاه[۴] ما گشادگی پذیرفت - و نوید فیروزمندی رسانید - و مقارنِ این یکی از بهادرانِ تیزدست سرِ یکی از مخالفان را بنظرِ اقدس درآورد - و آن نیز موّیدِ آن فالِ فتح‌پیرای شد - و شاهنشاهِ جهان با این گروهِ عقیدت‌مند پیشتر نهضت فرمود - آمرای عظام از دیدِ این‌حال سررشتهٔ حساب‌دانی را گسیخته ناگزیر در گذشتنِ دریا شروع کردند *

میرزا از بخت برگشتگی بجنگِ ولیِ‌نعمت و پادشاهِ وقت برآمد - ولیِ‌خان پسرِ جهارخان حبشی را (که معدلتِ شاهنشاهی در یورشِ اوّلِ گجرات او را بپاسا رسانیده‌بود) سردارِ فوجِ دست‌راستِ خویش گردانید - و جمعِ‌فراوان از حبشی و گجراتی را همراهِ آن سیه‌بخت ساخت - و محمّدخان پسرِ شیرخان فولادی را با طایفهٔ اندوه از افغانان بدستِ چپ مقرّر کرد و شاه میرزا و بسیارے از بدخشی و ماوراءالنّهری را (که مغز و استخوانِ آن ناعاقبت‌بینان از حرام نمکی پرورش یافته‌بود) با خود همراه گرفته بعرصه‌گاهِ محاربت روی‌آورد - و بسعیِ ناگوارِ خویش در استیصالِ خود کمرِ همّت بست - و پیکار با خدیوِ صورت و معنی پیش گرفت - خدیوِ اقبال بیک کوهی دریا بربلندی برآمده نظّارهٔ علاماتِ فتح و نصرت میفرمودند که آصف‌خان آمده سعادتِ زمین‌بوس دریافت - و بموقفِ عرضِ مقدّس رسانید که میرزا کوکه ازقربِ وصولِ رایاتِ اقبال خبرے نداشت - و هرگاه که مژدهٔ مقدمِ شاهنشاهی میرسید آنرا از لطائف الحیلِ میر ابوتراب

---

(۲) نسخهٔ [ی] نبرد جویان مسبب نشناس - و در [بعضے نسخه] مشیت نشناس (۳) دبلغه بضم دال و بای موحده و سکون لام و فتح غین معجمه چوبه که برسر نهند (۴) نسخهٔ [ل] بنگاه ما *

و سایر دولتخواهان آن مرز و بوم میدانست - بعد از قسم بسیاهِ خاطر نشانِ او شد - لشکر گجرات را آراسته مستعدّ برآمدن است - و هنوز سرانداشت خود را تمام بعرض نرسانیده بود - و عساکر نصرت‌قرین پادشاهي نرسیده که فوجهای غنیم از میانِ درختان پیدا شدند - آنحضرت بدستیاری توسّلِ ایزدي عزیمت نبرد را نطاق همّت بسته پیشتر روان شدند * مثنوي *

شهنشاه سرگرم کین بر سمند * چو آتش که از باد گردد بلند
زره در بر خسروِ کامگار * ز دریا برانگیخته چشمه سار
یلان گرم کین غرق جوشن همه * نهان همچو[۲] آتش در آهن همه
بهر سوی رخشنده زرّین علم * شبِ فتنه را شمع راهِ عدم
هزبران بجولان عنان در عنان * بدل دوزی هم سنان در سنان
دلیران پلارک زنان صف شگاف * زمین را بجنبش[۳] درآورد ناف

محمّد قلي‌خان تُوقبای و ترخان دیوانه و چندے از بهادرانِ تیزدست (که تیراندازانِ قول و بمنزلهٔ هراول بودند) پیشترک شتافته بعد از اندکے مبارزت عنان‌تاب گشتند - آن کوهِ تمکین و وقار راجه بهگونت‌داس را مخاطب ساخته بجمیع ملتزمانِ رکابِ نصرت‌اعتصام فرمودند که اگرچه غنیم بظاهر بسیار است - امّا عنایتِ ایزدِ کارساز دربارهٔ این نیازمندِ درگاهِ الٰهي زیاده از آنست که در احاطهٔ اَنهام بشري درآید - طریقِ همراهان آنست که خود را (معتصم بحبلِ متینِ عاطفتِ ربّاني ساخته - و شوائبِ تذبذب و تزلزل در خواطر راه نداده - یکدل و یکروی و یک راه شده پراگندگی ظاهر از خود برکران داشته) باین فوج خون‌گرفته (که بیرقهای سرخ دارد) همرکاب نصرت بیکبار رسانند - که چنان معلوم شده که محمّد حسین میرزا نشانِ فوجِ خود را بیرقهای سرخ ساخته است - و باید که هیچکدام ازین دلاورانِ تیزدستِ عرصهٔ حضور را جوششِ مردانگي از مسلکِ هنجار و کاردانی برنیاورد - و چون کارِ این زیاده سر متهوّر ساخته گردد خاکسارانِ بخت برگشتهٔ دیگر را بآساني خواهیم برداشت - و بسا سخنانِ خرد پسندِ دل بخشِ شجاعت افزا فرموده با هریکے از مخلصانِ سعادت‌مند لشکرے ازجنودِ تائیدِ ایزدي مجدّداً همراه گردانیدند * مثنوي *

یکے کارگهٔ ساخت از هوشِ مغز * ز دیبای دانش بگفتارِ نغز
ز جان پود کرد و ز فرهنگ تار * ز اندیشه رنگ و ز معني نگار

محمّد حسین میرزا با طایفهٔ از خون‌گرفتهای ادبارمند از کمالِ نخوتے که داشت از فوجهای خود

---

(۲) در [چند نسخه] همچو آهن در آتش (۳) در [اکثر نسخه] به پیچش *

جدا شده تیزتر مي‌آمد - شاه قلي‌خان محرم و حسين‌خان بموقف عرض سهنشاهي رسانيدند که وقت تاختن است - تا اين مغرور بي‌ادب سزاي خود يابد - آن کاردان دقائق زرم و بزم را برزبان گذشت که خرد پا برجاي دوربين معامله دان همواره واعظ و نگاهبان و کارفرماي آدمي‌زاد است - و امروز عيار آن گوهر بي‌بها گرفته‌ميشود - هنوز پلّه دور است - و ما بظاهر بسيار کميم مبادا از راه دور تاختن و آويزش کردن در جمعيّت مبارزان پراگندگي پديدآيد - هم کار شايسته صورت نه بندد - و هم جوهر مردانگيِ اين گروه عقيدت‌مند بظهور نيايد - و هم مسلک احتياط از دست رود - و ازانجا (که تمثيلات حسّي معاون تعليم ظاهربينان است) برزبان اقدس گذشت که اگر دست فراهم‌آورده مُشت بسته کار فرمايند هرآينه بهتر باشد ازانکه با پنجهٔ دست گشاده کار گر آيند - اين مقدّمات عقل‌افزا فرموده از روي دانستگي و آهستگي و پُردلي و مردانگي خراسان خراسان مي‌شناختند - و نظّارگيان بساط عزّت هم مدارج خرد مي‌آموختند - و هم مراتب دليري پذيرفته از يکدل هزار دل ميشدند - هم اخلاص را پايه فراتر ميشد - و هم معامله داني رواج و رونق مي‌يافت - هم خداشناسي بتقديم ميرسيد - و هم خُلق ذاتي بظهور مي‌آمد - تا آنکه فوجهاي پادشاهي نيز نزديک پيوست - امّا آن نسق و نظام نمانده بود - جمعي از بيدلان برانغار باندک گرمي محاربه عنان‌گردانيدند - و درين‌هنگام (که مخالف نزديک شد - و آن پهلوان شيرشکار عزم تاختن داشت) هاپا[۲] چارن را نيز برزبان گذشت که وقت تاختن است - گفتن همان بود و تاختن همان - آن گيتي خديو با آن گدائيان کارطلب تيغها آخته تاختند - و غلغلهٔ الله اکبر و زمزمهٔ سوزن[۳] يا مُعين زمان و زمين را فروگرفت * نظم *

سر تيغ چون خون‌فشان ميغ شد * دل ميغ بر تابش[۴] تيغ شد
بپرّيد هوش زمـانه ز جوش * بدرّيد گوش سپهر از خروش

مهابت فرايزدي (که عرصهٔ نبرد را فروگرفته‌بود) نگذاشت که چپقلش عظيم شود - يک دو شمشير بريکديگر زدّ و بدل نشده که مردم دست راست شاهنشاهي گمراهان پيش دست خود را برداشته بردند - و محمّد حسين ميرزا (مردم جانب چپ خديو جهان را برداشته - و بگمان آنکه ميدان بدست اوست قدرے راه رفته) ايستاد - و از فوجهاي خود گردے نديد - چه مقارن اين‌حال دليران نبرد دوست برانغار و جرانغار و طايفهٔ از بهادران قول رسيده داد دلاوري دادند *

و از تائيدات ايزدي (که همواره قرين اين‌دولت ابد پيوند است - و درين‌هنگام جلوهٔ خاص

---

(۲) در [بعضے نسخه] هابا - و در [بعضے] جارن (۳) نسخهٔ [ل] شور يا معين (۴) نسخهٔ [ز] نالش . و نسخهٔ [ل] آتش *

کرد) آن برد که کهک[۲] بانها (که از ادوات آتش‌بازی ست) بصوب لشکر اقبال می‌آمد و بنگاه‌بانی حارسان قضا و قدر مجاهدان دولت را آسیبی نمیرسید - یکی ازانها در زقوم زارے پیچیده چنان شور انداخت که فیلی از فیلان نامور را (که فوج‌آرای غنیم بود) سراسیمه گردانید و از بروم خوردگی او تفرقهٔ عظیم در جمعیّت آن بدنهادان شورش‌طلب پدید آمد - و این نیز ضمیمهٔ تائید مبارزان اقبال گشت - و قدرے راه رفته خسرو آفاق عنان شبدیز کشیده داشت تا سررشتهٔ حساب‌دانی استحکام پذیرد - غریب معامله روی داد - فوج قول هنوز نرسیده - و فوجهای دیگر با مبارزان طرح لشکر غنیم را برداشته بردند - شهریار معرکه شکار تنها دران میدان نبرد ایستاده مبارز طلب میکرد - و غیر از تاراچند و عالم[۳] خان از گروه خواص کسے دیگر در ملازمت اقدس نی همانا که ایزد جهان‌آرا حمایت خویش را خاطرنشان همگنان فرموده سررشتهٔ عقل مخالصان دوراندیش میگسلانید - و الّا بایستے که چندین از بهادران اخلاص‌مند پاس حضور اقدس داشته همراهی آنحضرت را از اجلّ عبادات الٰهی و اهمّ مهمّات پادشاهی می‌شمردند - و درین هنگام تنهائی (حاشا تنهائی چون گویم - که جنود تائید و عساکر اقبال از یمین و یسار جولان میدادند) وا نمودند که محمّد حسین میرزا با طایفهٔ از ناحق‌شناسان دران دشت سراسیمه وار در زد و خورد است مانسنگهه درباری بحضور اقدس با غنیم در منظر شاهنشاهی کارزار نموده غالب آمد - و رائهوداس کچهواهه (که سلاح با خود نداشت) در نظر گیتی‌خدیو جان‌نثاری کرده بخلوتکدهٔ بقا شتافت و محمّد وفا (که از چیلهای اخلاص‌مند کم‌سخنی بسیار گردار خدمت‌نفروش بود) نیز در برابر خدیو جهان داد مردانگی داده زخمی از اسپ افتاد - و کرن نبیرهٔ مالدیو نیز در دیدبانی آن دوربین جلادت نمود * * بیت *

چنان جنگ بر جنگیان تیز شد * که دست و گریبان هم‌آویز شد
همه خون وخوی باهم آمیختند * ز دندان بزخم آنش انگیختند

اگرچه دربن روز جمیع ملتزمان رکاب نصرت اعتصام کارنامها بظهور آوردند امّا این چند کس با آنکه از سریر آرای دولت آگاهی نداشتند در آمرای پادشاهی جوهر مردانگی و عقیدتمندی را ظاهر گردانیدند *

در اثنای شورش زد و خورد یکے از سیه روزان شوره بخت متوجّه آن خداوند جهان شده شمشیر بر سر[۴] اسپ انداخت - اسپ در چراغ‌پائی بود که آن شهسوار عرصهٔ اقبال بدست چپ

---

(۲) نسخهٔ [ل] کنک بانها (۳) در [چند نسخه] خان بالول (۴) نسخهٔ [ب] بر پیشانی اسپ . و نسخهٔ [ی] بر اسپ *

گردن اسپ را گرفته باز داشتند - از روی چستی و چابکدستی برچهه را (که بدست راست آنحضرت بود) چنان حوالهٔ آن مُدبر فرمودند که بضرب دست قدرت از سلاح او گذشته فرو نشست و به نیروی تائید ایزدی در مقام کشیدن بودند که دیگربار کار فرمایند سنین آن شکست و او سراسیمه روی بگریز نهاده بود که سیه‌بختی دیگر آمده شمشیر بر ران مقدّس شاهنشاهی انداخت - نگاهبان حقیقی از آسیب آن حراست فرمود - و از دورباش (۳) قهر الٰهی راه ادبار پیش گرفت این بے سعادت اندکے راه رفته بود که بخت برگشتهٔ خیره چشمے دیگر آمده نیزه بجانب آن پیشوای صورت و معنی حواله کرد - چیله گوجر بزخم برچهه او را مقهور ساخت - خدیو جهان از فزونی شجاعت و فراخیٔ حوصله میدان‌آرای بود - و در میان چندین ازدحام بدگوهران متهوّر کارنامهٔ (که طراز کارنامهای باستانی تواند شد) بظهور آورد * نظم *

یل ازدها کُش بگرز و به تیر * سوار هنرور افکن و گُرد گیر
فشارندهٔ خنجر سر فشان * فشانندهٔ خون گردن کشان
گهے ریخت خون و گه انگیخت گرد * گهے خست پیل و گهے کُشت مرد

درین هنگام قول پادشاهی بهزاران (۳) خاطر دردمند نزدیک شد - چه سرخ بدخشی از بدذاتی و بیخردی زخمی پیش این فوج آمده خبرهای ناخوش از جانب آن سرمایهٔ نظام عالم رسانده بود چون نظر شهریار شیر دل برین فوج افتاد از وفور دوراندیشی و رزم‌آرائی متوجّه قول شده آواز برآوردند که بهادران خود را زودتر رسانده کار این بے‌سعادتان بانجام رسانید - شجاعت خان و چند از سعادتمندان آواز آن پیشوای ظاهر و باطن دریافته عنان‌ریز متوجّه دفع آن تیره بختان شدند - و محمّد حسین میرزا و جمعے را (که دران (۴) عرصه گاه بے‌آزرمی میکشتند). بکبارگی برداشتند - و پیشتر ازین بعضے از کارطلبان قول (چون سیّد محمود خان بارهه - و رای رایسنگه و فرحت خان - و جمعے) بے‌تاب ازین فوج جدا شده نبرد آزمای شده بودند - و بمحض سطوت همّت و علوّ اقبال شاهنشاهی نسائم فیروزمندی وزید - و شقائق بهروزی شکفت - و چنین فتح بزرگ (که عنوان فتوحات جهانگشائی تواند شد) بظهور آمد - خدیو گیتی‌ستان مراسم سپاس ایزدی بدل و زبان و جوارح بتقدیم رسانده آهسته‌آهسته بصوب احمدآباد عنان اقبال تافتند هم تحقیق مبارزان اقبالمند و هم استکشاف سبب دیر رسیدن میرزا کوکه و لشکر گجرات میفرمودند که لعل کلانوت بعرض رسانید که سیف‌خان کوکلتاش جانفشانی کرده مسافر ملک تقدّس شد آن معدن مهربانی و منبع قدردانی را ازین سانحهٔ اندوه افزا توزّع خاطر دست داد - و بفرو

(۲) نسخهٔ [ب] قهر الٰهی (۳) نسخهٔ [ز] بهزران (۴) نسخهٔ [ز] دران عرصه گاه بے‌آزار می‌گشتند *

خردِ عالم‌آرای خویش مسعلهٔ اطمینان افروخته در تحقیقِ آن سرگذشت توجّهِ عالي گماشتند آخر چنان روشن‌شد که سیف‌خان در تاختنِ اوّل چپقلش رستمانه کرده غنیم خود را منهزم ساخت و بدو زخمِ نمایان که بر رو داشت چهرهٔ نگارِ سعادت گشته اجمیري اجمیري گویان جویای رکابِ حضرت شاهنشاهي بود - حسین‌خان‌گفت که چون باز ملاقات‌کردم مبارکباد فتح و سرخروئی ایشان را گفته ازیکدیگر جدا شدیم - و بوضوح پیوست که در حینے (که محمّدحسین میرزا با چندے از اوباش در میدان سر بشورش داشت) کوکه بار میرسد - و آن یگانهٔ اخلاص‌نهاد بتمامِ غیرت دادِ پُردلي و بهادري داده بملکِ تقدّس مي‌شتابد - ازان باز (که بجنگِ سرنال نتوانست رسید) از عقیدت و اخلاص پیوسته مرگِ خود طلبیدے - دریں روز همان باده در سرِ عقیدت‌مندِ او جوش‌زد که تنها خود را بر فوجِ زده سفرِ واپسین پیش گرفت - این نونهالِ عقلمندي هستیٔ خود را از آنحضرت دانسته در اخلاص راسخ‌قدم بود - و والدینِ این وفاسرشت نیز وسیلهٔ ابن عطیّهٔ الٰهي ذاتِ اقدس را میدانستند ٭

و مجملے ازین سانحهٔ هدایت‌بخش آنست که والدهٔ ماجدهٔ او همیشه دختر آوردے - و پدرِ بزرگوارِ او بمُقتضای بشریّت آزرده گشتے - و شورش نمودے - دریں مرتبه (که در کابل باین اخلاص پرورد باروز شد) برافروخته گفت که اگر این‌بار هم دختر آید دیگر راهِ آشنائي را مسدود گردانم آن عفّت‌نهاد پیشِ حضرتِ قدسي‌نشاني مریم‌مکاني آمده اظهارِ گله کرد - و استدعای رخصتِ اسقاط حمل نمود - تا ازین سرزنش برکناره باشد - در اثنای راه حضرتِ شاهنشاهي دو چار شدند چون بر حقیقتِ حال آگاهي یافتند باوجودِ صغرسن فرمودند که اگر پاسِ خاطرِ ما میخواهي پیرامونِ این‌کار نگردي - که ایزدِ دانا ترا فرزندے نیک‌اختر کرامت خواهدفرمود - آن عصمت نهاد باوجودِ رخصتِ حضرتِ مریم‌مکاني فرمودهٔ آن نونهالِ اقبال را مژدهٔ غیبي دانسته ازان عزیمت باز آمد - و همچنان (که بزبانِ آن غیب‌دانِ دوربین گذشته بود) بظهور رسید - و دریں وقت (که آن سرورِ اهلِ بینش در تاسّفِ این سانحه بودند) زین خان کوکه برادرِ خردِ آن نو سفرِ شاهراهِ تقدّس کار بردازي کرده دو کس از مخالفان را فرود آورده و سبحان قلي‌ترک را (که در جنگ‌گاه مانده بود) همراه برداشته متوجّهِ پابوس بود که خبرِ زخمي‌شدنِ برادرِ گرامي میشنود - بیتابِ محبّت گشته خود را بملازمت میرساند - و حال دگرگون مي‌یابد - لختے در غم و اندوه فرومیشود و بفنونِ مراحمِ خسرواني سررشتهٔ عقلِ روز بهٔ را بدست آورده آرامش مي‌یابد - و بحکمِ مقدّس عبدالرّحمٰن پسرِ مودّ بیگ بپاسِ احوالِ غم(۲)آمودِ او نامزد میگردد ٭

---

(۲) نسخهٔ [ل] غم آلود ٭

دریں هنگام (که خدیو عالم از گذشتن این چنین مخلص صمیمي و دیر رسیدن میرزا کوکه انفصام ضمیر مقدّس بود) مبشّران بارگاه تقدّس برای پاس[۲] خاطر همیشه بهار شاهنشاهي مژده برانگیختند - و خبر رسانان سعادت پیوند بموقف عرض رسانیدند که محمّد حسین میرزا بدست اولیای دولت دستگیر شد - بر زبان اقدس رفت که اگر خرد دوربین تجویز کردے خون اینچنین ناحق شناس خوردے - و در سانحهٔ کوکه باین رنگ تسلّي پذیر شدے - امّا چه توان کرد که عاطفت فطري و رافت ذاتي[۳] در گسستن علاقهٔ نفس شریر او راهي ایستد - مقارن این حال آن کافرنعمت خود[۴] شناس حق مدان را بحضور اقدس آوردند - زخمے بر روی داشت - دران هنگام (که این مدبر از فرشکوه شاهنشاهي و هجوم آوردن بهادران قول زخمي شده راه گریز پیش گرفت) پای اسپش بخاریست زقّوم رسیده بر زمین مذلّت مي افتد - گداعلي از یکّهای پادشاهي خود را رسانیده میگوید که بیا ترا ازین معرکه برآرم - او تن در مي دهد - و او را پیش اسپ خود سوار کرده متوجّه بساط حضور میگردد - و یکے از ملازمان خان کلان در هنگام سوار ساختن همراه میشود - چون بحضور والا آوردند هردو بتلاش جلدوی خدمت گرفتن میرزا را نسبت بخود میکردند - ایستادهای بساط قُدس ازو استکشاف نمودند - آن شوربده بخت (چون از خواب[۵] غفلت بیخبري برخاسته بود) حرف راست بر زبان او گذشت که مرا نمک پادشاه دین و دنیا گرفت - آن خدیو مردمي چون این شوربدهٔ شوربخت را بدان حال مي بیند دریاي عاطفت بجوش مي آید - و حکم مقدّس صادر میشود که دستهای او را از پس گشاده از پیش بندند - و به مانسنگهه درباري سپارند - و هم دریں اثنا شاه مدد را (که کوکهٔ میرزا بود - و در بیدولتي همسر[۶] او) بحضور اقدس آوردند - آنحضرت برچهٔ (که به نیروی بازوی تائید ایزدي در دست داشتند) باو حواله فرمودند - همان زمان بقعر نیستي فرو شد - و مذکور بارگاه حضور گشت که در کارنامهٔ سرنال بهوپت برادر راجه بهگونت داس از دست او جام فنا در کشیده بود *

و از بدائع عواطف شاهنشاهي (که درینولا بظهور آمد) آنست که شهریار دادگر ایستاده محمدت و شکر الٰهي بجای مي آوردند - دریں اثنا بقدر شورے شد - چون تفحّص نمودند بظهور پیوست که محمّد حسین میرزا از مانسنگهه درباری آب مي طلبید - فرحت خان چیله بریں آگاهي یافته بدو دست خویش بر سر او میزند - و شورش مینماید که در کدام آئین روا ست که با چنین نادولتخواهي و شور انگیزي آب داده شود - آن سرچشمهٔ احسان و مهرباني از شنیدن

---

(۲) دو [۱۰اکثر نسخه] پاداش (۳) در [چند نسخه] منتسبي (۴) نسخهٔ [ل] حق نشناس (۵) نسخهٔ [ز] خواب بیخبري - و نسخهٔ [اب] بیخبري (۶) نسخهٔ [ب] همیشه همراه او بود *

این سرگذشت بفرحت خان اعتراض فرمودند - و آب خامه بالسب داشته سیراب عنایتش ساختند ابر مرحمت بارید - برق مهرباني اشتعال گرفت - حوصله را روز بازار نمود - قدردانی را آرایش پدید آمد - جرم بخشي و مجرم نوازي را رتبه بلند گشت - جوهر والای فطرت درخشید - گوهر یکتای فتوّت انجلا یافت - نقد اهلیّت را عیار گرفته آمد - معرکهٔ مردانگي را داد داده شد - امثال این امور در نظر ظاهر بین پابستگان سلسلهٔ تعلّق غرابت بخش است - امّا دور بین معني پرست (که اندکے برشرح شمائل بزرگ این مجموعهٔ کمالات انفسي و آفاقي اطّلاع یافته باشد) از شنید و دید این جلائل نعوت استبعاد نکند - بلکه آنرا سجیّهٔ ذاتیّه و عادت مالوفهٔ آن بزرگ نهاد شناسد *

و (چون بتائید روز افزون الٰهي چنین کارنامهٔ حیرت افزا بظهور آمد - و میرزا کوکه و لشکر گجرات نرسید - و بیشترے از روز گذشت) آنحضرت ازانجا (که توقّف فرموده بودند) پیشتر روان شدند - و محمّد حسین میرزا را برای رابسنگهه سپردند که برفیل انداخته بشهر آورد - درین هنگام (که اکثرے از بهادران تردّد و قطوه نموده در مقام استراحت شده بگوشهٔ شتافتند - و قریب صدکس ملازم رکاب فیروزی بخش بودند) ناگاه فوج سترگ از پیش پیدا شد زیاده از پنج هزار کس - ارباب خبرت در مقام قیاس و تخمین شدند - جمعے گمان بردند که میرزا کوکه و لشکر گجرات باشد و برخے خیال کردند که شاه میرزا ست - آن خود در مبادی پیکار راه گریز پیش گرفته بجانب محمود آباد شتافته بود - بعد از زمانے بتشخیص خسروانی محقّق گشت که اختیار الملک ادبارمند مي آید - بر نامیهٔ احوال بیشترے از مردم که در رکاب نصرت بودند (چه از رهگذر فرط خیر خواهی شاهنشاهي که کس کم در رکاب دولت حاضر است - و چه از بیدلی طبقهٔ دیگر) غبار اضطراب نشست - و شهریار صف شکن لشکر شکار چون شیر نر مست (۲) (که در جوش جواني آغاز غرّش و مستي مینماید) شوق و نشاط غریب ظاهر فرمود - و همّت در دلدهي و ثبات خاطر اصحاب حضور پیشتر از دفع مخالف (۳) بست * بیت *

یکے تن که با او بود کردگار * نباید که اندیشد از صد هزار

چو سرسبزیش داد یزدان پاک * دگر از سپاهی دشمن چه باک

و بنفس اقدس آمادهٔ پیکار گشته برخنگ جهان نورد سوار شدند - و در همّت بخشي و شجاعت افزائي سخنان بلند بر زبان اقدس گذراندند - و حکم معلّی بر نواختن نقّاره و کرنا شرف ارتفاع یافت نقّارچي را دهشت چنان گرفته بود که نه گوش او حکم مقدّس مي شنید - و نه در مقام کار خود مي درآمد - تا بتهدید برچهره بهوش آمده بنیاد نواختن کوس اقبال کرد - و شجاعت خان

(۲) نسخهٔ [ا ب] شیر مست - و نسخهٔ [ز ي] شیر سرمست (۳) نسخهٔ [ل] بیشتر در دفع مخالف *

و راجه بهگوندت داس و چندے ازاهل دوران اخلاص گزین نیز دست پیشترک شده شروع در تیراندازي نمودند - و بزبانِ حقیقت ترجمان گذشت که بجلوي مکنید - و منتظرِ فتوح غیبي باشید - که عنقریب سرِ او را خواهند آورد - و درین شوْر و شغب بسعيِ راجه بهگوند داس و رای رایسنگهه بفرمودند تا محمّد حسین میرزا را (که سرمایهٔ شورش و فساد بود) از هم گذراندند کسے را (که ایزدِ توانا خواهد که بکتمِ عدم فرو برد) عاطفت و مهربانیِ شاهنشاهي چه سود کند لیکن یگانهٔ آفرینش را (که متکفّلِ مقاصدِ او رافتِ الٰهي ست) همین سزد که منبعِ لطف و معدنِ عاطفت باشد - آن فوج که بشکوه مي نمود هرچند نزدیکتر شد پراگنده تر گشت - و اختیارالملک جدا شده با معدودے در سرعت اهتمام داشت که خود را از ورطهٔ هلاکت بساحلِ نجات کشد از صدمهٔ خار بستِ زقّوم از خانهٔ زین بروی زمین افتاد - سُهراب ترکمانی (که اویماقهای پادشاهي بود) از دور قصد کرده از عقبِ او میرفت - درین پالغر رسیده دوشِ اورا از بارِ سر سبک ساخت درین هنگام اقسامِ اضطراب بے دلانه کرد - و نا مردانه فرو شد *

و تفصیلِ حالِ ابن بیدولت آنست که با بسیارے از بخت برگشتها در محاصرهٔ احمدآباد اهتمام داشت - و خرسنگِ راهِ میرزا کوکه و قطب الدّین خان و جمعے دیگر بود - گرفتاریِ میرزا محمّد حسین و نصرتِ اولیای دولت را شنیده ازروی اضطراب گریزان میرفت - کور باطنان را کو چشمِ بینش پذیر و کجا دلِ دانش سگال که صلاحِ کارِ خود بینند - و سرانجام پیکار نمایند - آن سیه بختِ تبه (۲) روزگار خود با دویست کس از دستِ راستِ موکبِ مقدّسِ پادشاهي سراسیمه گذشت - و فوجِ کلانِ او با فیلان آراسته از دستِ چپِ آنحضرت غبارِ ادبار بر سرِ خود بیخته بخانهٔ خسران گم شد و بنائید ایزدي بخوبترین وجه صورتِ فتح در آئینهٔ مراد جلوه گر آمد - کارِ چندینی هزار ساله در نه روز ترتیب یافت - چه روزِ اوّلِ عزیمت از دارالخلافه اکثر در وداعِ ملازمانِ عتبهٔ اقبال سپري شده بود - و این روزِ نصرت را (که از مبادیِ آن نزولِ اقبال فرمودند) حساب نتوان کرد از آنچه در معرکهٔ داروگیر و هنگامهٔ زد و خورد از مخالفانِ تیره رای قالب تهي کرده بودند (۳) تا هزار و دویست کس بشمار درآمد - و آنچه زخمین برآمده در مزارع و مراتعِ حوالیِ و حوالیِ معرکه خاکِ زوایای فنا گشتند از پانصد کس متجاوز بودند - و آنها (که زخمین بیرون شتافته بتکاپوی سخت نیم جانے بدر بردند) نیز همین قدر تواند بود - زمانهٔ بزبانِ حال تهنیت گو آمده باین مضمون طنطنهٔ اقبال و ترانهٔ نشاط ترنّم داشت * شعر *

مخالفانِ ترا یک بیک بدولتِ تو * زمانه در فنِ آخرالزّمان انداخت

---

(۲) نسخهٔ [ا] تیرهٔ روزگار - و نسخهٔ [ل] تبه کار (۳) نسخهٔ [ل] تا دو هزار و دویست کس *

یکے بمرد و یکے را فلک بخنجر کین • گلوبرید و یکے را زخان و مان انداخت

و همانا که این نظم بدیع مترجم احوال خسران اساس این برادران بدگوهر فتنه جوی بود - ابراهیم حسین میرزا در بند سعید خان بگو نیستي فرو رفت - و محمّد حسین میرزا در نبردگاه اقبال بر نطع بساط قهرمان شاهنشاهي طعمهٔ تیغ خون آشام گردید - و شاه میرزا خاک بے ناموسي بر فرق خود ریخته بیابان نوردِ مرحلهٔ آوارگي شد - و همگي بهادران نصرت قرین از جمیع افواج فیروزي مند قریب مدکس شربت گوارای[۲] شهادت کشیده باشند - سرآمد آن جان[۳]نثاران حقیقت گزین سیف خان کوکه بود - و سُهراب خاله زادهٔ صادق خان و راگهوداس و تمر[۴]علي جلایر نیز نقد حیات بخانهٔ[۵] اجل سپردند •

و (چون خاطرِ اقدس از سانحهٔ عبرت افزای اختیارالملک وا پرداخته توجّه پیش داشت) قدرے از روز مانده بود که باز فوج آراسته پدید آمد - دلاوران نصرت اعتضاد متوجّه پیش شدند و نزدیک بود که بے محابا با یکدیگر در آویزند - شیخ محمّد غزنوي پیشتر رسیده آمد - و معلوم شد که میرزا کوکه است - خواطرِ اولیای دولت بکبارگي بمسرّت گرائید - و حضرت شاهنشاهي از آمدن میرزا انبساط فرموده انواع تفقّدات بظهور آوردند - و چنانچه پدرانِ شفقت منش بفرزندانِ اخلاص مند خود پیش آیند میرزای سعادت[۶] پیوند را در کنار عاطفت گرفته کامیاب مهرباني ساختند - قطب الدّین خان و سایر اُمرای گجرات بزمین بوس والا سربلندي یافتند - و این گروه شکر جان بخشي چگونه[۷] ادا توانند کرد لوازم نیازمندي بتقدیم رسانده بسجدات مخلصانه روشن پیشاني شدند - درین اثنا سهراب مذکور سرآن سرگشته را آورده مورد استحسان اولیای دولت شد - و آنحضرت جبههسای سجدهٔ سپاس ایزدي گشتند - آنچه برزبان اقدس گذشته بود جلوه نمای مظاهر فعلي شد و بجهت عبرت عوام و خبرت خواص پرتو اشارت تافت که مناري از سر باغیان مرتفع گردانند و آخرهای روز فیروزي آنحضرت بدولت و اقبال دراحمدآباد نزول اجلال فرمودند - و منازل سلاطین گجرات از برکات قدوم شاهنشاهي رفعت پذیر گشت - و فتح نامها باطراف ممالک طُغرای اصدار یافت - و مُسرعان بهر ناحیتے مسرّت رسانِ جهانیان شدند - مظفّر خان و اُمرای صوبهٔ مالوه و راجه مانسنگهه را مناشیرِ توقّف صادر شد که (چون صورت فتح بخوبترین وجهے بر صفحهٔ اقبال

---

(۲) نسخهٔ [ا] خوشگوار (۳) نسخهٔ [ب] جان نشان - و نسخهٔ [ل] جانبازان (۴) نسخهٔ [ل] میرعلي جلایر (۵) در [اکثر نسخه] بخازن مسنوده نامي سپردند - و در [بعض نسخه] بخازن اجل مسنوده نامي سپردند (۶) نسخهٔ [ب] سعادت منش را (۷) نسخهٔ [ب] چگونه توانند کرد - و نسخهٔ [ل] چگونه توانند ادا کرد •

نقش بست - و عزیمت مراجعت عصا گشت) در دارالخلافه شرف ملازمت خواهند دریافت و اورنگ نشین اقبال دران منازل دلگشا در برآوردن پایهای مخلصان جان‌نثار و خدمت پذیری بندگان عقیدت‌مند پرداخته دست نوال برگشادند - و بعطایای گرانمایهٔ خسروانی هریک را عزّ اختصاص بخشیدند - و طوائف انام از خرد و بزرگ بنوازش پادشاهی کامیاب گشتند - میرزا کوکه نسبت ببعضے از ارباب عمائم و اصحاب انزوا شکوه گونه معروض داشت - که باین فتنه اندوزان همراز بودند - چون در تمیزگاه خسروانی بےتصنّعی و بےتصرّفی آنها معلوم شد مشمول عواطف پادشاهی گشتند - ازانجمله از شیخ وجیه‌الدّین (که بعلم معقول و منقول متّصف بود - و بآداب قناعت و عزلت و اصلاح نفس اشتغال داشت) چنان ظاهر ساخت که اموال حرام‌خواران از خانهٔ این مرد برآمد - حضرت از شیخ پرسیدند که شما را بامثال این امور چه مناسبت - مولوی بعرض رسانید که آشنائیها و شرم رو سبب آن شد که خانهٔ از خانهای خود را بآنها داده بودم چون آثار راستی از حال او ظاهر بود از شدائد روزگار ایمنی یافت - و همچنین فرزندان میرغیاث‌الدّین قادری را آوردند - که اموال اختیارالملک در خانهٔ ایشان بود - ایشان نیز بدور بینی و غریب پروری خدیو عالم نجات یافتند - و درهمین ایّام شیخ مظفّر خویش شیخ عبدالنّبی را (که صدر گجرات بود) حاضر ساخت - پیشتر ازین (بواسطهٔ آنکه از آز و آزو رشوتها از مردم گرفتے) میرزا او را کف پای زده بود - چون بنظر اقدس درآوردند در ظلّ فتوّت‌آباد شاهنشاهی درآمده سالم ماند و همچنین جمعے کثیر از مخالفان دولت را زخمین بنظر درآوردند - و از وفور مهربانی خدیو جهان نجات یافتند - و بعد ازان بخانهای اعتماد خان گجراتی شرف ورود ارزانی داشته در انتظام روابط آن ملک آئینهای جهان‌آرای قرار دادند - و ستم رسیدهای روزگار را بمیامن داد و دهش تازه مجازات شد - و شکست و ریخت حوادث تلافی و تدارک یافت - و خراب‌آباد عالم نضارت و طراوت نو پذیرفت •

و درین ایّام (که منازل اعتماد خان محلّ نزول قدسی بود) شجاعت خان از گزاف جبلّی پا از اندازهٔ اعتدال بیرون نهاده هرزه درائی بنیاد کرد - و نسبت بمنعم خان خانخانان حرفهای ناشایسته بر زبان راند - هم ادب مجلس معلّی مرعی نداشت - و هم مراعات تورهٔ این دولت ابد قرین را (که حافظ حدود و مرتّب مراتب است) فروگذاشت - (هرکه با بزرگتری از خود و آنگاه سپه سالار دولت قاهره با ادب زیست نکند) بزم آرای سلطنت (هم بجهت مکافات کردار نکوهیدهٔ او - و هم بملاحظهٔ تربیت و هدایت - و هم بمحافظت عزّت برکشیدهٔ خویش)

---

(۲) نسخهٔ [ل] نشست (۳) در [چند نسخه] فنا - یعنی فنا درطلب معبود ۴

سرزنش زباني (که اصالت‌منشان را زخمش کاري‌تر ازشمشیرِ آبدار است) فرماید - لاجرم او را ادب شایسته فرموده همراهِ قاسم‌علي خان کردند - که از بارگاهِ حضور رانده پیش خانخانان برد تا بهرچه او را سزاوار داند از لطف و قهر و عفو و انتقام درعمل‌آرد - و الحق این تنبیه و تادیب او تنها نبود بلکه درسِ ادب برجمهورِ ساده لوحانِ درگاه فرمودند - و درهمان‌هنگام قطب‌الدّین خان و نورنگ خان و جمعی را بصوب بروج (که شاه میرزا بآنجانب گریخته بود) فرستادند - که آن آوارهٔ تیه ادبار را دستگیر کرده سزای اورا درکنارِ او نهند - و راجه بهگونت‌داس و شاه‌قلي‌خان محرم و لشکرخان و جمعِ کثیر از ملازمانِ عتبهٔ دولت را رخصت کردند که از راهِ ایدر بولایت رانا درآمده جمیع گردن‌کشانِ آنحدود را ایل سازند - و هرکه سر از سجودِ اطاعت پیچد او را به تنبیه و تادیب شایسته از خوابِ غفلت بیدار گردانند - و حکومتِ شهرِ پٹن بدستورِ سابق بخان‌کلان مفوّض شد - و دندوقه و دولقه و بعضِ محالِّ دیگر در وجهِ جایگیرِ وزیر خان داده او را در آنحدود گذاشتند *

معاودت رایات جهان‌گشای بصوب دارالخلافه

(چون خاطرِ انتظام‌بخشِ شاهنشاهي در عرضِ یازده روز از مهمّاتِ کلّیهٔ مملکت گجرات فارغ شد) روز روز سي و یکم شهریور ماهِ الٰهي موافق یکشنبه شانزدهم جمادی‌الاولی بنایدِ اقبال عزیمتِ دارالخلافه پیش‌نهادِ همّتِ والا گشت - و دراین‌روز معمورهٔ محمودآباد مستقرِ اعلام ظفرشعاع شد - روزِ دیگر قصبهٔ دولقه مخیّمِ سرادقاتِ عزّت گردید - و دراین‌منزل دلگشا یک روز مقام فرموده میرزا کوکه را بعواطفِ خسروانی اعزاز صوري بخشیدند - و بتلقینِ نصائحِ ارجمند اعتبارِ معنوي افزوده رخصت ارزاني داشتند - و خواجه غیاث‌الدّین علي قزویني بخشي را (که بحسنِ خدمت و طلاقتِ لسان اتّصاف داشت - و دراین یورش خدمات مستحسنه بتقدیم رسانیده بود) بخطابِ آصفخاني سرافراز ساخته بجهتِ تمشیتِ مهمّاتِ بخشیگري صوبهٔ گجرات گذاشتند - که باستصوابِ میرزا کوکه رونقِ این‌کار را طلبگار باشد - و صورتِ اتمامِ مهمّاتِ گجرات دراین‌منزل بمعنیِ اختتام پیراسته شد - و روزِ اردي بهشت سیوم مهرِ ماهِ الٰهي بسرعتِ انکارِ دورِبین متوجّهِ دارالخلافه شدند * و بدو منزل بقصبهٔ گوي نزولِ اقبال شد - و ازانجا بدو مرحله ستّ‌پور[۳] محلِّ نزولِ موکبِ شاهنشاهي گشت - و درانجا بمسامعِ اقبال رسید که لشکرے (که بسرکردگیِ راجه بهگونت داس براهِ ایدر فرستاده بودند) گردِ شان بقصبهٔ بدهنگر[۴] افتاد - و راولیا غلام

(۲) نسخهٔ [ل] دولقه (۳) در [چند نسخه] سیت پور - و نسخهٔ [ل] بیت (۴) نسخهٔ [پ] بدنگر *

شیر خان فولادی (که در هنگام رفتن رایات جهان‌گشای گوی را استحکام داده بود) بآئین پیش تحصّن نموده دم استکبار میزند - روز دیگر (بجهت مراعات احتیاط و تشخیص آنکه اگر احتیاج بکمک داشته باشد مدد کرده آید) مقام فرمودند - و چون ظاهر شد [که بعون اقبال قلعه مفتوح گشت و راولیا (که بلباس جوگیان بدر میرفت) بدست افتاد] روز دیگر رایات اجلال گرم رفتار شد و چون سروهي معبر اردوی همایون گشت صادق‌خان را با بعضے از ملازمان عقیدت‌مند دران سر زمین گذاشتند که در ایل ساختن متمرّدان آنحدود و ایمن گردانیدن راه اهتمام نماید - و روز سروش هفدهم مهر ماه الهي بشهر فیض بخش اجمیر نزول موکب مقدّس اتّفاق افتاد - و شرائط زیارت روضهٔ منوّرهٔ خواجه معین‌الدّین بتقدیم رسید - و منسوبان آن مقام متبرّک و سایر غبار آلودگان راه احتیاج از انعام پادشاهي احتظاظ وافر یافتند - و آخرهای روز دیگر* بریغ مُطاع شرف نفاذ یافت که اردوی بزرگ آهسته آهسته منزل بمنزل مي‌آمده باشد - و خود با تمکین کوه بهم‌تکوَ صبا و شمال ایلغار فرمودند - و بقیّهٔ آن روز و تمام شب تا انجام روز دیگر طیّ مراحل فرموده نزدیک بیکر[۳] رسیدند - و راجه تودرمل (که او را بسرعت از دارالخلافه طلب داشته بودند) آنجا دولت زمین‌بوس دریافت - و از همان منزل اورا بجهت تحقیق جمع گجرات و تنقیح بعضے مهمّات رخصت فرمودند - که بمقتضای وفور کاردانی بدانچه لایق عدالت و نصفت باشد بے ملاحظهٔ اغراض بشري و دواعیٔ طمع جمعے منقّح قرار داده نسخهٔ آنرا بدرگاه معلّی آورد - تا متصدّیان کارگاه سلطنت موافق آن بسپاهي و رعیّت عمل نمایند *

و بالجمله مبادیٔ شام بموضع نیوته (که خانهٔ رامداس کچهواهه آنجا بود) زمانے استراحت گزیدند - و او مراسم بندگي بجای آورد - و چون نصف شب سپري شد برشدیز برق‌کردار سواري فرمودند - وقت شام به هنس‌محل رسیدند - و توقّف نفرموده آن شب نیز چون روز گذشته گرم راندن گلگون شوق بودند - روز یکشنبه در پرگنهٔ توده وقفهٔ آسایش فرمودند - و پاسے از روز مانده ازانجا سوار دولت شدند - نیمے از شب گذشته بود که عبور آن عرصهٔ نور اقبال بنواحیٔ قصبهٔ بسُاور[۳] افتاد - و دران ساحت خواجه‌جهان و شهاب‌الدّین احمد خان (که از دارالخلافه باستقبال شتافته بودند) سر بلند کورنش شدند - و در رکاب دولت بوده طیّ مسافت[۴] مینمودند و سحرگاه بقصبهٔ بجونه رسیده زمانے استراحت جستند - و ازانجا حکم شد که بهادران نصرت قرین (که اقبال آسا ملازم رکاب دولت اند) برچهه یا نیزه بدست همراه بوده در دارالخلافه درآیند

---

(۲) نسخهٔ [ب] به بکرو - و نسخهٔ [ز] بمکر - و نسخهٔ [ل] بمکرور (۳) نسخهٔ [ا ب] بساور (۴) در [چند نسخه] مسافات *

بعد از سپري شدن یک و نیم پاس از روز باد بیست و دوّم مهر ماه الهي موافق دو شنبه هشتم جمادی‌الاخری جهانگیر جهان آرا متوجّه دارالخلافه شد - و دران روز بهجت‌افروز خلق انبوه از اعیان دولت و اشراف ملک و سران هر دیار باستقبال شتافته بودند - و صحرا (۲) از خواصّ و عوام پُر بود - و آنحضرت پاسے از روز مذکور مانده چون عافیت در جان و روح در تن بدارالاقبال فتحپور در آمدند - آب تازه بجوی آمد - و عالم گلستان شد - حضرات بیگمان و شاهزاده‌های رفعت پیوند و پردگیان سراپردهٔ عصمت بدیدار سعادت‌بخش کامیاب صورت و معني گشتند - و مراسم نثار و ایثار بخوبترین وجه بظهور آمد - دیده‌های مشتاقان نور افزای گشت - و دلهای منتظران بنشاط جاوداني گرائید - و بتائید ایزدي در چهل و سه روز این رفتن بملک دور دست و جهانگیري و عالم‌آرائي و معاودت بظهور آمد *

کدام نکته‌سنج دقیقه پرداز را حد آنست که شرح خصوصیّات این سانحهٔ عبرت‌بخش را تواند در سمط تحریر کشید - جائے (که نظّارگیان در منتهای حیرت و اقصای تعجّب باشند) مُستمعان چه نمودار توانند برداشت - خدیو عدالت‌گستر در چنین ایّام کامروائي و ظهور چندین امور بدیع (۳) که بسا بزرگان پیشین از ظهور هزار یک این مراتب بالغز غفلت یافته در مستلذّات جسماني مي‌پرداختند) بر خلاف مزاج زمانه و زمانیان در افزایش هوشمندي و آرایش مسند داد دهي بوده در ترقّیات معنوي کوشیدن گرفت - و عالم‌را بمیامن نیّت رفعت‌اساس و کردار دانش‌پسند نور پذیر مراتب حق‌شناسي و حقیقت‌پذیرائي گردانید - و بزرگان مملکت و اعیان دولت از اطراف ممالک محروسه نطاق آستان بوس بسته بمطالب خود رسیدن گرفتند - و یکماه نگذشته بود که راجه بهگونت داس با لشکرے (که از راه ایدر فرستاده بودند) خدمات شایسته کرده ادراک دولت آستان بوس نمود و پایهٔ اعتبار شان در افزایش آمد - و پسر رشید رانا امرا (۴) نام را بملازمت آورده در سلک عاکفان آستان جلالت منسلک گردانید - و راولیا را (که در تسخیر قلعهٔ بدهه‌نگر بدست افتاده بود) نیز بدرگاه معلّی آورد - و مشمول عاطفت پادشاهي (۵) گشت *

و مجملے از احوال نصرت‌مآل این فوج ظفر اعتصام آنست که بفر اقبال در اندک فرصتے قلعهٔ متین بدهه‌نگر را باستیلای تمام بتصرّف در آورده متوجّه ایدر شد - و زمیندار ایدر رای نرائن‌داس راتهور بآمرزگاری بخت بیدار قدوم آصرای پادشاهي را سرمایهٔ افتخار خویش دانست - و باستقبال شتافته خدمات شایسته بجای آورد - و پیشکشے درخور حال خویش بعزم نثار (۶) درگاه جهان‌آرای

---

(۲) در [بعضے نسخه] صحرا صحرا (۳) در [بعضے نسخه] که سایر بزرگان (۴) نسخهٔ [ب] پرتاب نام را (۵) نسخهٔ [ل م] شاهنشاهي (۶) نسخهٔ [ل] نیاز درگاه *

صورت و معني سرانجام داد - و [چون بحوالي گلكنده[۲] (كه محلّ اقامت رانا بود) مضرب خيام عسكر فيروزي‌مند شد] رانا كيكا[۳] اظهار خجالت و ندامت از روزگار گذشته و امتداد در تقصير خدمت نموده از راه انقياد و استشفاع راجه بهگونت داس را آمده ديد - و راجه را بآئين بزرگي بخانهٔ خويش برده مراسم ميزباني بجاى آورد - و پسر رشيد خويش را همراه ساخت - و چنان وا نمود كه از نامساعدي بخت توحّشي بخاطر من راه يافته بود - اكنون بوسيلهٔ شما التجا بدرگاه مقدّس مي‌برم[۴] - و فرزند خود را به بندگي مي‌فرستم - و بمرور ايّام خاطر وحشت زدهٔ خود را تسلّي داده خود هم بدولت بساطبوس مشرّف خواهم گشت - و بعد از اندک فرصتي راجه تودرمل نيز از گجرات آمده احراز دولت ملازمت نمود - و جمع منقّح آن مملكت را بدفترخانهٔ عالي[۵] سپرد و در هنگام آمدن رانا او را نيز آمده ديد - و اظهار چاپلوسي و فروتني نمود *

و از سوانح رسيدن مظفّرخان بآستان‌بوس والا ست - و بمنصب بزرگ وكالت سربلند شدن (هرچند چنين اورنگ‌آراى دين و دنيا را وكيلي در نشأهٔ صورت نمي‌باشد - و وزيرے در عالم ظاهر صورت نمي‌بندد - و عقل دوربين فراخ‌حوصلهٔ خديو جهان متكفّل جميع اشغال سلطنت است) ليكن خلافت‌پيراى ملك صوري و معنوي (چه بجهت پرده آرائي خويش - و چه بملاحظهٔ نيازمندي درگاه صمديّت - و چه بواسطهٔ افزودن اعتبار مخلصان كاردان) هرچند گاهے جميع مهمّات كارخانهٔ سلطنت را بيكے از طرز دانان بساط عزّت ميسپارد - ازانجمله درينولا چنان بخاطر الهام پذير شاهنشاهي متمكّن شد كه خدمت وكالت باز بمظفّرخان مفوّض گردد - از گجرات حكم معلّى نفاذ يافته بود كه مظفّرخان را از هرجا كه رسيده باشد برگردانند - و (چون رايات فيروزي بدارالخلافه نزول فيض‌انتما نمايد) دولت بساطبوس[۶] دريابد - مظفرخان خالديني‌خان[۷] و ميرك[۸] خان كولابي و شاه قلي ميمندي[۹] و خواجه شمس‌الدّين و جمعے ديگررا از لشكر مالوه همراه گرفته باستعداد شايسته از سارنگ پور متوجّه گجرات شد - و نزديک آنجين براجه مانسنگهه (كه از گجپهواره عزم گجرات داشت) پيوست - خواجه شمس‌الدّين خافي ميگفت كه دو سيورا از دقائق نجوم اطّلاع داشتند ميگفتند اين لشكر بزودي خواهد برگشت - مظفّرخان آنها را بجهت امتحان مقيّد طور داشته بود بقصبهٔ دهوب[۱۰] (كه برزخے ست ميان مالوه و گجرات) نوشتهٔ آصف خان و قاسم‌علي سيستاني

---

(۲) نسخهٔ [ز] كول كندو - و در [اكثر نسخه] كوكنده - و در [بعضي] لوكنده (۳) نسخهٔ [ل] كتيكا (۴) نسخهٔ [ل] مي‌آرم (۵) نسخهٔ [ب] اعلى (۶) نسخهٔ [ل] آستانبوس (۷) نسخهٔ [ز] خالدين - بدون خان (۸) در [اكثر نسخه] ميركي خان (۹) نسخهٔ [ل] مهمندي (۱۰) در [چند نسخه] دهوب *

بیم رسید - که بمیامن اقبال شاهنشاهي فتح گجرات صورت پذیر بست - و اهل تمرد و بغي فرار استکبار بنشیب ادبار فروشدند - و فرمان مطاع صادر شد که هرجا که امرای عظام رسیده باشند وقف نموده مستعد رفتن دارالخلافه شوند - از دقیقه بینئ آن دو فرد تجرد گزین تعجبها شد از نوید فتح و فیروزي شادمانیها بتقدیم رسانیده لشکر نصرت پیوند معاودت نمود - و مانسنگه سجایگیر خود شتافت - و مظفرخان هنوز بسارنگ‌پور نفس راست نکرده بود که خبر وصول رایات اقبال بمرکز خلافت رسید (۴) - جریده بتاریخ روز انیران سي‌ام آبان ماه الهي احرار دولت آستان‌بوس نموده شرف کورنش در یافت - و محفوف انواع عاطفت شاهنشاهي گشت - و بشرف منصب والای وکالت اختصاص گرفت - و از روی کاردانی (که مودع عقل او بود) در تمشیت مهمات ملکي و مالي بژرف‌نگاهي همت بست - (چون بخدمت مرجوعه روی اهتمام آورد - و به نیرنگی اقبال شاهنشاهي مورد خدمات خرد پسند گشت) از نامساعدی بخت در اندک فرصتی چشم او فروغ تائید دولت خداداد را در نیافته خود بین آمد - و تجرع باده هوش‌ربای دنیا آغاز شد همواره بخود گمان کار پردازي و نیک‌سرانجامي بردے - و انتظام سلسلهٔ صورت را بخود منسوب داشتے و ازان (که اسم وکالت را آن‌گیهان‌خدیو بجهت مصالح دولت بر و اطلاق کرده بود) آن ساده لوح رفته رفته خود را سزاوار آن دانسته در خود آرائي افزود - و بسر تغافل و اغماض شاهنشاهي نرسیده بر خود نظر انداخته خود آرای گشت - تا آنکه سخن داغ سپاهي درمیان آمد - و او (چون نشهٔ بدمستی اعتبار داشت - و عقل او زنگ آلود بود) بحقیقت معامله نرسیده یافه درائي پیش گرفت *

* و اجمال این تفصیل آنست از بسکه میان آقا و نوکر مخالفات میشد بر خاطر اقدس گران مي‌آمد - چه ملازمان درون همت زر بنده (که از فروغ عقل و اخلاص نصیبه نداشت) سود خود را در زیان دیگران مي‌اندیشیدند - و فراوان بے‌انصافي و بے‌تمیزي و قدر ناشناسي بکار میرفت و لهذا نوکر باندک ناملائمي خاک بیوفائي بر فرق احوال خویش انداخته صاحب دیگ گزیدے (۵) - و از تبه‌رائي بر قبح بیوفائي نرسیدے - و آقا و سردار نیز مغلوب آز بوده در جمع مال کوشیدے نه در ابقای ناموس - و همواره چیز اندک بنوکر داده در عوض ناموس درهم و دینا فراهم آوردے - خاطر جهان‌آرای شاهنشاهي [که تقسیم رواتب و وظائف و ادرارات را (که نخستین کا فرمانروایان والا ست) برای پردگي شدق خویش ترک کرده بود] بران شد که این پرده از پیش بردار

---

(۴) نسخهٔ [ا ب] اهل بغي و تمرد (۳) نسخهٔ [ی] مرد تجرد گزین (۴) نسخهٔ [ل] شنیده
(۵) نسخهٔ [ل] گزیدے - و آقای دیگر گرفتے و از تبه رائي *

و این[۲] معدلت را بفروغ خرد دوربین خود سرانجام بخشد - بنابران (معاملهٔ قانون داغ - و خالصه ساختن ممالک محروسه - و مراتب پایهای اعیان دولت مقرّر فرمودن - و در خور جمعیّت و خدمت و اخلاص و بےغرضی و کارطلبی رعایت کردن) در خاطر اقدس میگذشت که از مکامن قوّت بفعل در آرد - و (چون پیوسته مشاغل معنوی فراوانتر از مهمّات صوری بود - و مخاطبه و معاونے لایق این کار نمی‌یافت) بعضے اوقات بمحرمان بزم مقدّس مذکور فرمودے - و راجعه‌تودرمل بعرض رسانیدے که اندیشهٔ صواب پیرامون خاطر اقدس میگردد - و از عموم نا معامله فهمی عالمیان جزایی بدل نمیرسد - خصوصاً هرگاه بیشترے از عساکر نصرت‌طراز سخن شنو اخلاص‌گزین باشد - و باین صلاح کار آن گروه وجههٔ همّت گردد - لیکن ظنّ غالب آنست که منعم‌خان و مظفّرخان باین معامله راضی نباشند - و درین‌هنگام (که مظفّرخان معامله‌آرای درگاه والا شد) با او این سخن درمیان آوردند - و او از خودآرائی و معامله نشناسی در رواج آن آئین مقدّس تساهل نمود و از نظر عاطفت افتاد •

نهضت[۳] موکب همایون باز بصوب بنگ و بهار - و سزا یافتن بد معاشان فتنه شعار

همگی همّت حقیقت‌اساس انجمن آرای سلطنت زمان مسعود ما آنست که ساکنان هر دیار از خرد و بزرگ باندازهٔ دریافت خود پرستش دادار بیچون نموده ظاهر خویش را با باطن همرنگ گردانند - و پای ادب از گلیم خود دراز نساخته در خود پرستی و خود آرائی نباشند - بلکه ازین‌پایه فراتر شده از اسباب انتظام شوند - تا چنانچه خطاب باطلی را مستحق نباشند در خور القاب عاطلی و معطّلی هم نگردند - و بهر دیارے (که گیتی‌خدیو لشکر کشید) و هر طایفهٔ (که از صدمات افواج جهانگشای متادّب گشت) تمامی نهمت جهان‌آرا اصلاح حال آن بلاد و هدایت آن‌گروه بود - لهٰذا درین مدّت سلیمان کرانی (که ایالت بنگ و بهار داشت) (چون پیوسته اندازهٔ حالت خویش دانسته آداب فرمان‌برداری بجای می‌آورد) سرپیچی اقبال همین صورت اطاعت ظاهری را بپیمای فرمان‌برداری باطنی خویشے - و آن گروه از عساکر فیروزی‌مند شاهنشاهی آسیبے ندیدے - و هرچند (بمقتضای خبث باطن در پیشگاه سیاست آوردنی بودند) امّا دانای روزگار را چون ناظمهٔ ظاهر ضمیمهٔ آرایش و انتظام باطنی شده است

• (۲) نسخهٔ [ا] و آئین معدلت را (۳) نسخهٔ [ا ی ل] همت گماشتن حضرت شاهنشاهی بتسخیر بنگ و بهار و لوازم این کار سرانجام دادن •

جلبابِ ظاهري را وسیلهٔ نجاتِ آن گروه گردانیده بود - درین هنگام [که او رختِ هستي بر بست و نوبت بجوانانِ تیره رای بدمست (که از سیه بختي در حفظِ ظاهر غفلت ورزند) رسید علی‌الخصوص درین وقت که ریاستِ آن دیار به داؤد پسرِ خردِ سلیمان منسوب گشت] طیاسانِ تزویر صوری ایشان دریده شد - و او پای از اندازهٔ خود دراز کشیده از اسبابِ شورشِ آن ناحیت شد - چنانچه پیشتر ازین نبذے گفته آمد - همّتِ جهان‌گشای شاهنشاهي بتادیبِ آن گروه و مراعاتِ احوالِ رعایای آن دیار پرداخت - اگرچه پیشتر ازین‌زمان مستوجبِ تنبیه شده بود لیکن بمُقتضای قانونِ سلطنتِ کُبری (که اهم را بر مهم مقدّم ساخته جهان‌آرائي بتقدیم میرسد) این کارِ مهم قدرے در پردهٔ تاخیر مانده بود - اکنون (که گیتي‌خدیوِ جهان پرور خاطر از فتنه‌انگیزانِ گجرات وا پرداخت) روی توجّه والا باصلاحِ ممالکِ شرقیّه و برانداختنِ گردن کشانِ نخوت‌مندِ آن‌حدود آورد - بمجرّدِ رسیدنِ موکبِ مقدّس بمستقرِّ سلطنت لشکرخان میربخشي و پرمانند خویشِ راجه تودرمل را (که سربراهیِ نوارهِ یعني انتظامِ کشتیهای جنگي مشتمل بر توپخانه و عملهٔ آن باُو متعلّق بود) با نوارهِ فرستادند - و مناشیرِ مطاعه مجدّداً بامرای کبار و جاگیردارانِ آنحدود شرفِ نفاذ یافت که یکجهتي و اتّفاق را شیمهٔ خود ساخته از صلاح‌دیدِ منعم‌خان خانخانان بیرون نباشند *

و از خصائصِ دولتِ خدیوِ زمانِ ما آنست که کارے (که اولیای دولت بصد اهتمام نتوانند کرد) مخالفانِ این بارگاهِ مقدّس بتقدیم میرسانند - چنانچه بتارکي مصداقِ این‌معني کشتنِ داؤد است لودي‌خان افغان را - او در گریزت دست دراز داشت - و در تدبیرِ دل قوي و نفسِ ناطقهٔ دیارِ شرقیّه شده برآمدِ کارِ طوائفِ افغانان را طالبگار بود - بتائیدِ اقبالِ روز افزونِ شاهنشاهي از داؤد (که برداشتهٔ او بود) مخالفت کرد - چنانچه پیشتر در ضمنِ سوانحِ گذارش یافت که کشتنِ داؤد پسرِ تاج عمزادهٔ خود را سببِ برهمزدگیِ خاطرِ لودي گشت - و منعم خان خانخانان ازان داهیهٔ خطیر نجات یافت - (چون نسبتِ معنوي باینِ دولتِ ابدقرین درست نساخته بود - و بظاهر با ولیِ‌نعمتِ خود برآمده) آن همه عقل عقیلهٔ او شد - و افغانانِ یکجهت ازو برگشتند - و داؤد بسعیِ قُتلو و گوجر و شمس‌خان موسی‌خیلي و اسمٰعیل سلاح‌دار و جمعے دیگر گدهي را استحکام داد - و در بذلِ خزینهٔ سلیمان دستِ اهتمام گشود - کم‌نظرانِ مگس همّت برو گرد آمدند - و لودي (که بر عقلِ مکر اندوزِ تجربه‌کارِ خود و آشنایانِ بےحقیقتِ گزاف‌گوی خویش در غرور افزائي بود) بناکامي تن داده بقلعهٔ رهتاس متحصّن شد - داؤد جمعے را بر سرِ او

(۲) در [اکثرِ نسخه] باو بود (۳) نسخهٔ [ل] نگارش یافت (۴) نسخهٔ [ا] قیلو - و نسخهٔ [ل] قیلو *

تعیین نمود تا نزدیک رهتاس رسیدند - لودي بناگزیر ملتجي بدرگاه معلّی شده استمداد از منعم‌خان نمود - خانخانان هاشم خان و تنگري قلي خان و باري تواچي باشي و مولانا محمود آخوند و جمعي را فرستاده که بشمشیر و عقل معاهدت او نمایند - و خود هم عزیمت پیش نمود که شاید لودي آمده به بیند - و مهمّ بنگ و بهار بآساني صورت یابد •

درینولا (که دارالخلافه از فروغ معدلت شاهنشاهي روشني افزای عالم بود) شرح این سوانح بمسامع اقبال رسید - و بزبان فعل مؤدّ فتح و نصرت رسانید - آنحضرت شطرے از توجّه عالي را درتحصیل و تیسیر گشایش آن ملک مصروف داشتند - اگرچه لشکر انبوه بآن خدمت نامزد شده بود لیکن همه کس را این حالت نیست که در مراسم خدمت غایبانه برابر حاضرانه باشند - برای تحریض ضعیف اعتقادان و سوداگر طبیعتان (که خدمت بے‌بها و تردّد بے‌مجرا را ضایع انگارند و در گروِ منفعت نقد باشند) راجه تودرمل را (که بامانت و دیانت و عنایت و محرمیّت درگاه امتیاز تمام داشت) تعیین فرمودند - تا در احضار مردم و دیدن شانِ لشکر اهتمام نماید - و آن دو گروه زر بنده او را جاسوس خدمت دانسته بکاهلي و فتنه‌اندوزي (که شیمهٔ این دو طایفه است) نگرایند و بچستي و چالاکي غایب را چون حاضر دانسته بشعار بندگان اخلاص‌مند خدمت آرای باشند •

منعم‌خان خانخانان درکنار ترمهاني[۳] (که مجمع آب گنگ و جون و سرو است) رسیده بود که راجه تودرمل آمد - و در گرمیِ هنگامهٔ دولت‌افزای همّت بست - در اندک فرصتے لشکرے گران مجتمع شد - ترتیب افواج این لشکر اقبال برین نسق قرار یافت - قول بتدبیر[۴] و شمشیر خانخانان و جمعے از ملازمان عتبهٔ دولت استحکام گرفت - و مجنون‌خان و بابا خان و طایفهٔ دیگر در انتظام مهمّات برانغار معیّن گشتند - و محمّد قلي خان برلاس و قیاخان و اشرف خان و جمعے دیگر ناظم جرانغار شدند - و خان عالم و میرزا علي و جمعے دیگر بهراولي کار طلب بودند - و چون راجه شان لشکر اقبال‌مند دید لشکرخان و برخے از ملازمان خانخانان از آب گذشتند - نظام با فوجے انبوه از افغانان (که قلعهٔ بتارگي ساخته در برابر لشکر منصور بود) فرار نمود - و در همین اثنا نوشتهٔ تنگري قلي و آنجماعه که رفته‌بودند رسید که لودي ما را رخصت داد - و خود بداؤد صلح کرد و اینک باستعداد فراوان بر سر برخاش و پیکار است - اگرچه این خبر قدرے بر ظاهر بینان دشوار نمود امّا اقبال ازل‌پیوند اسباب فیروزي سرانجام داده مسرّت آرای شد - چنانچه من بعد سرّ این منصوبهٔ بدیع پدید گردد •

الغرض لودي را تسویلات داؤد (که بتعلیم قتلو و گوجر بود) از راه راست برد - و چنین

---

(۲) نسخهٔ [ل] هرکس (۳) نسخهٔ [ی] ترپیني (۴) نسخهٔ [ز] بتدبیر و شیمهٔ - یا بتدبیر و تمیز •

پیغام داد که تو بجای سلیمانی - اگر بواسطهٔ حبّ این‌خاندان بمن بخشم برآمده باشی حقّ دولت گذاردهٔ - مرا ناخوش نیامده - و بتو درجمیع امور استظهار تمام است - دربنوقت (که عساکر والا شکوه بر سر آمده) از فرط خیر اندیشی (که پیوسته بظهور آورده) کمر همّت به پیکار بربند - لشکر و خزانه و توپخانه را بتو همراه میکنم - بعد از درازی سخن بوسیلهٔ گوجر میان داؤد و لودی صورت صلح نقش بست - و داؤد تسلّی نموده اورا پیشتر از خود فرستاد - و بعد از چند روز لودی از بخت‌برگشتگی آمده روبروی لشکر منصور قلعهٔ ساخته بجنگ و ستیزه پیش آمد - و همواره بر کنار دریای سون جنگ کشتی میشد - و پیوسته نصرت از جانب اولیای دولت بود - بهادران چابک‌دست از آب گذشته جنگ می‌انداختند - و از اطراف و جوانب مخالفان بتک و تاز پیش‌می‌آمدند روزے جمعے را بسرکردگی لعل‌خان از آب گذرانده برسر جرانده[۲]کوت فرستادند - او بقدم اخلاص تیزدستی کرده دست‌بردے شایسته نمود - و چهارده کشتیٔ مخالف بدست او افتاد - بسیارے از اهل عناد بگرداب فنا فرو رفتند - و پسر لعل‌خان این جانِ ناپایدار سپردنی را در خدمت صاحب‌خود داده[۳] سرخ‌روی ازل و ابد شد - و مقارن این‌حال هرج و مرج در افغانان پدید آمد و کشته شدن لودی اشتهار یافت •

و حقیقت این قضیّه آنست که (چون لودی مطمئن‌خاطر شده هنگامهٔ نبرد گرم داشت) داؤد از عقب رسیده بخانهٔ جلال‌خان کدهوریه[۴] آمد - و کس فرستاد که لودی وکالو و پهول[۵] (که وکیل لودی بود) بیایند - که بعضے‌سخنان درمیان‌است - لودیٔ بدلجمعیٔ تمام با پهول روانه شد - و کالو همراهی نکرد - و گفت مرا ازین طلب بوی‌خیر نمی‌آید - داؤد در نخستین‌حال نسبت بلودی لوازم تعظیم بجای آورد - و بعد ازان خود برخاست - قتلو و جمعے آمده در مقام گرفتن او شدند - ملازم لودی (که شمشیر او داشت) چون بر آثار غدر آگاهی یافت شمشیر بقصد قتلو انداخت - دربن اثنا سرهنگان پاره پاره اش کردند - و لودی را مقیّد ساختند - و در افغانان شورش شگرف پدید آمد - و همه اعیان در کشتن او اتّفاق نمودند - داؤد ازو پرسید که چه باید کرد او چنین پاسخ آرای شد که درعرض و ناموس من نبایستے دست‌انداخت - و اکنون (که باغوای کوتاه اندیشان دربی‌بلا افتادم) صلاح حال آنست که بخلوتکدهٔ عدم آرامش یابم - و آن بیدولتان از تبه رائی قصد دولت خویش کرده اورا با پهول بنهانخانهٔ عدم فرستادند - از آثارات[۶] اقبال خداداد آنکه لودی افغان (که بهزار تدبیر دور ساختن او از میان دشوار بود) باهتمام مخالفان برداشته آمد

---

(۲) در [چندنسخه] چرانده کوت (۳) نسخهٔ [ل] سپرده (۴) نسخهٔ [ا ي] کدهوریه (۵) نسخهٔ [ا ي] بهول (۶) نسخهٔ [ب ی] امارات •

و اسمٰعیل پسر لودي را (که بسیار خرد بود) خیراندیشان او پیش خانخانان آوردند - و خانخانان بآئینِ شایسته از آبِ سون گذشت - و از فرطِ مراسمِ حزم و خُدوک اندازی یافه درایانِ هرزه‌گوی کارِ آسان را دشوار گرفت - از کشتیِ لودي چنان تفرقه در لشکرِ مخالف افتاده بود که (اگر مبارزانِ اقبال‌مند همّت و حوصله را فراخ ساخته تیزدستي مي‌نمودند) بزودي و آساني کار بانجام میرسید لیکن (چون گشادِ این کار در گروِ وقتِ خاص بمیامنِ ورودِ رایاتِ همایونِ شاهنشاهي باز بسته بود) در ازای چابکي و چستي مراسمِ احتیاط و تأنّي افزودند - تمامِ لشکر جبهه پوشیده سوار میشد و راجه‌تودرمل و لشکرخان و اعتمادخان خواجه‌سرا پیش رفته جای نزولِ لشکرِ نصرت‌قرین میدیدند و آن‌زمین را بمردم قسمت مي‌نمودند - و در اندک فرصتی قلعهٔ حصین و خندقِ عمیق صورت میگرفت همچنان تا نواحیِ پٹنه راهِ حزم و احتیاط مي‌سپردند •

و از روزافزونیِ اقبالِ شاهنشاهي آنکه داؤد با چندین لشکر و اسبابِ جنگ از راهِ بیدلي رفته درونِ قلعهٔ پٹنه متحصّن شد - و بپای خود مسجنِ گلخانهٔ ادبار گشت - و افواجِ گیتي‌ستان بشکوهِ اقبال‌طراز مورچلها قسمت نموده محاصره کردند - و عرائض مشتمل بر شرحِ سوانحِ تائیداتِ آسماني و تفصیلِ نیرنگِ دولتِ روزافزون نوشته بدرگاهِ مقدّس فرستادند - و آن شرائفِ ارقام سرمایهٔ افزایشِ شکرایزدي گشت - شاهنشاهِ آفاق در دارالخلافهٔ آگره طبقاتِ انام را بعواطفِ خسرواني ممتاز ساخته در عادات و عبادات هدایت میفرمود - هم در بخشش و بخشایش کارنامها مي‌پرداخت - و هم در معموریِ ملک‌صورت و آبادانیِ عالمِ باطن تکاپو میکرد - و برخلافِ بیشترے از بزرگانِ دوران شکرِ الٰهي را بزبانِ فعل ادا مینمود - ولایت را با سلطنت همرنگ ساخته بود - و خاک‌نشیني را با اورنگ آرائي همسنگ کرده •

و از جلائلِ سجایای شاهنشاهي (که درینولا بظهور آمد) آنست که چون بمسامعِ عُلیا رسید [که سیف‌خان کوکلتاش (که در نیکو خدمتي و اخلاص‌افزائي جان‌فشاني نموده کامیابِ ماکِ بقا گشت) و شیخ محمّدبخاري (که در یورشِ اوّلِ گجرات مردانه و مخلصانه بخلوتگاهِ شهادت شتافت) بوامِ مبلغهای گرانمند ذمّهٔ این دو مخلصِ عاقبت‌محمود گرانبار است] مواهبِ عاطفتِ شاهنشاهي ذمّهٔ مخلصانِ فدوي را بادای جمیعِ آن‌وامهای گران سبکسار ساخت - و خواطر برهم‌زدهٔ قرض‌خواهان را نقدِ جمعیّت بخشید - و همواره ازان منبعِ بینش و معدنِ فرهنگ سخنانِ بلند و آئینهای والا بظهور مي‌آمد - اگر انموذجے ازان نگاشتهٔ کلکِ صدق رقم گردد ساده‌لوحانِ دبستانِ آفرینش بے مبالغه

---

(۲) نسخهٔ [ب] گذشتن (۳) نسخهٔ [ي] گلخن - و گلخن بمعنی آتشخانهٔ حمام (۴) در [چند نسخه] بعوارف (۵) نسخهٔ [ز] بجلوه گاه (۶) نسخهٔ [ل] گران •

حمل بر اطرای مادّحان[۲] نمایند - و بارجود آنکه باطن مقدّس شاهنشاهي آلودهٔ علوم رسمي و معلومات مکتسبي نیست لیکن (چون عنصر قدسي بیواسطهٔ بشري و رابطهٔ ملکي پذیرای نور مطلق است) بیخواست کلمات قدسیّه ازان منهل فیض بظهور مي‌آمد - چنانچه در خاتمهٔ این شرفنامه نبذے ازان نکات الهامي تحریر خواهد یافت - ازانجمله دریں ایّام روز جمعه در مسجد جامع فتحپور نزول برکات فرموده نظّارگیٔ مجمع ظاهرپرستان بودند - مولانا عبدالرّحمٰن واعظ (که دران نزدیکي از ماوراء النّهر آمده بود) سخنان موعظت مذکور میساخت - در اثنای آن ذکر کفرآبای نبوي و وعید دوزخ بر زبان آورد - آنحضرت بفرمودند همانا این نقل از صدق فروغے ندارد - چه هرگاه شفاعت چندین گناهگاران باین وسیله مقبول باشد مادر و پدر چون محروم مانند - و بکفر مخلّد چگونه منسوب گردند - حاضران مجلس قدس آفرین گو شده سجدهٔ عقیدت بتقدیم رسانیدند *

و از سوانح جشن ختان شاهزادهای والا گوهر دریا نواد است - ازانجا (که احیای رسوم باستانیان در نظام نشأهٔ ظاهر رکنے ست قوي - و اقتفای[۳] آثار پیشینیان در انتظام ملک صورت اصیلست اصیل علی الخصوص که طیلسان‌آرایان و عمامه‌بندان رسم و عادت را منسوب بنوامیس الٰهي داشته باشند سیّما که فرمان‌دهان چارسوی دنیا برای جشن‌آرائي تقریب‌جوی اند - و بجهت بخشش و بخشایش باعث طلب) بنابران اساس ختان شاهزادهای پاک طینت بخاطر اقدس فراهم آرندهٔ جهان صورت و معني رسید - و کاردانان جدگزین برای سرانجام این انجمن دلگشا نامزد شدند - ابواب خرّمي گشوده گشت - و اسباب شادماني آماده شد - و بخشش و بخشایش را بازار رونق افزود - همّت را اساس بلند نهادند - و فطرت را پرده از روی برداشته آمد - و تجرّدگزینان نغمه دوست را مستي (که پیرایهٔ هوشیاري‌ست) افزایش گرفت - و بنفاس ایقاعات[۴] موسیقي علّت سودا از سر شوریدگان بزم محبّت بیرون رفت - طبیعت پروران غذا جوی را معدهٔ خواهش ممتلي شد - آزمندان دراز آرزو کامروا گشتند - شادي از بزمگاه خاص ببارگاه عام آمد * * ابیات *

دَها و دهش دارد و مردمي * سروشے ست در صورت آدمي

فراخ افکند بارگهٔ را بساط * باندازه خنده چو یابد نشاط

روز آذر نهم آبان ماه الٰهي موافق پنجشنبه بیست و پنجم جمادی‌الآخر این سه قدسي طینتان والا فطرت را بآئین شایسته بختان مسعود پذیرای عشرت ساختند - و نهال پیرای حدائق آمال گشتند * * رباعي *

شد ریخته برگ گل سوري از باد * یا غنچه نقابے ز رخ خویش گشاد

---

(۲) نسخهٔ [ي] مداحان (۳) نسخهٔ [ل] اقتدای (۴) ایقاع - پست ور رست کردن سرود گو آوازرا *

نی‌نی که چو بست میوهٔ[۲] نخل مراد * جرمی که شگوفه داشت از شاخ افتاد

خرد و بزرگ را روزگار خوش شد - و فرمانروای ظاهر و باطن را (که پیوسته بے‌سبب گنجها را در کنار مسکینان و غریبان نهادے) چنین باعث دلکشا بظهور آمد - مستبصر[۳] داند که چه قسم بذل و نوال را روز بازار شده باشد - نخلبند روزگار بظاهر هنگامهٔ خلائق را آرایش می‌بخشد - و بباطن خلوت با ایزد بیچون خود داشته از محو نقوش کونی رنگین خیال و نگارین دل است * * قطعه *

سبحان‌الله ز فرط بے تمثالی * دانش[۴] بود از ساحت دانش عالی

یک قطره ز فیض او نیابم محروم * یک ذره ز نور او نه بینم خالی

از سوانح بهجت بخش سعادت افزا آنکه آن آسمان وقار را بعظائم[۵] امور وزن فرمودند - و از بخشش و بخشایش جهانیان کامیاب مسرّت گشتند * * قطعه *

شاهے که دلش طلسم اعظم دارند * نه گنج فلک بوزن او کم دارند

از فرط بزرگی نتوان وزنش کرد * در یک طرفش مگر[۶] دو عالم دارند

فرستادن شاهزادهٔ والا گوهر سلطان سلیم

بدبستان دانش آموزی

شهریار دانش‌پژوه فرزندان گرامی را بے‌تعیین اتالیقے در حوزهٔ عاطفت خویش داشته همواره بخوبترین وجهے (که در باستانی زمانه مثل آن کمتر نشان دهند) تربیت میفرماید - و بفنون دانائی روز بروز روشنی‌افزای نفوس قدسیهٔ ایشان است - درین هنگام [اگرچه آن نور حدیقهٔ اقبال پیوسته در بساط حضور و محفل[۷] شاهنشاهی اکتساب اقسام کمالات صوری و معنوی می‌فرماید - و زمان زمان از میامن انفاس مقدسه و توجهات منیفهٔ آنحضرت خاطر مصفای آن گلدستهٔ بهارستان دولت پذیرائی مراتب نور است - هم آداب معدلت و رعیت پروری و آئین قطع معاملات (که دران آشنا و بیگانه یکسان‌باشد) می‌آموزد - و هم غرائب رموز نفس و بدائع تصفیهٔ خاطر را دانش‌پذیر میگردد و احتیاج نبود که آن نونهال اقبال را بمکتب سپرده آموزگار گذارند[۸]] لیکن [چون رسے ست باستانی (که بزرگان دوربین فرزندان مستعد را بتعلیم آراسته ظاهران پراسته باطن منسوب‌گردانند) تا بدید و شنید و گفتار و کردار آن مصفی شمائل ملکات گزیده روز افزون شود - و ازانچه در حضور

---

(۲) نسخهٔ [ا] گل نخل (۳) در [چند نسخه] متبصر (۴) در [بعضے نسخه] دانش بود از ساحت دانش عالی (۵) در [چند نسخه] بعظائم امور (۶) نسخهٔ [ا] اگر دو عالم (۷) نسخهٔ [ب] محفل قرب شاهنشاهی (۸) در [اکثر نسخه] گردانند *

اقدس آن والا فطرتان آموخته باشند در هنگام دوری صوری محبّت و مکالمت آنچنان شایسته معین حال شان گردد - و نیز بوسیلهٔ این خدمت مستعدّان روزگار از تنگنای معیشت برآیند - و ذریعهٔ شمول افضال و عموم احسان گردد - و هم دست‌آویز شفاعت مضطرّان و گناهگاران سرانجام یابد چه درین بارگاه عالی اساس انتظام جهانیان (چنانچه برتنبیه و تادیب و مالش وکشش متمرّدان و گردنکشان نهاده اند) همانطور باغماض و عفو و بخشش و بخشایش این نگارخانهٔ نظر فریب را زیب و زینت داده - و هنگام استیلای قُوای غضبی کارپردازان جهان را فرصت عفو کمتر بدست افتد و ازینجا ست که دوربینان عرصهٔ آفرینش پیوسته بتکاپوی سخت جمع از فرمانبران اخلاص‌مند را آن مکنت می‌دهند که در هنگام شورش قوّت غضبی عنان اختیار صاحب بدست آورند - و بوسیلهٔ عرض خویش گناهگاران را نجات بخشند - چه اگر آن مجرم نبوده است خود عبادتی بظهورآمده و نگذاشته که صاحب مصدر امرے ناحق شود - و اگر فی‌الواقع مجرم بوده است چون بنیان آدمی برلغزش و نسیان و سهو و خطاست بسیار مجرمان باشند که نقوش جرائم آن طبقه بزلال عفو و صفح شسته اند که قدر آدمی بغایت گرامی‌ست - و در زمان غلیان غضب فرصت تشخیص و تمیز کمتر باشد - ناگزیر قانون ریاست آنست که هرآنا در خور پایهٔ خود بتکاپوی خویش از نوکر و غیر آن کسے را بهم رساند که او را اینقدر حالت و اعتبار باشد که در چنین اوقات نازک دلیری تواند کرد - و کلمهٔ الحق تواندرسانید] بادشاه دین[۲] و دنیا را برای این مقاصد ارجمند و دیگر امور (که دانای دوربین بیند و داند) بخاطر قدسی مناظر رسید که نور قندیل جلالت گوهر اکلیل خلافت شاهزاده سلطان‌سلیم را (که دانش‌آموز مدرسهٔ الٰهی‌ست) بیکے از مهذّبان اخلاق منسوب ساخته بخدمت تعلیم مشرّف سازد - مولانا میرکلان هروی (که بفضائل صوری و معنوی اختصاص داشت) باین منصب سترگ سربلند گشت - روزخرداد ششم آذر ماه الٰهی موافق چهارشنبه بیست و دوم شهر رجب جشنے دلکش آراستند - و نفس قدسی سمات آن قرّة العین سلطنت (که از فوائح تائیدات الٰهی و روائح توفیقات ایزدی حالت قبول فیض و استعداد ادراکات بلند درو پدید آمده بود) آغاز تعلیم صوری فرمودند - و این درخشنده چراغ ایوان خلافت را بزیت تفهیم روشنی افزودند آغاز این مقصد گرامی بنام مقدّس ایزدی فرموده در معمورهٔ فیض الٰهی گشودند - و پس‌ازان آغاز حروف ابجد (که اساس مقدّمات علمی و مدار مطارحات صوری برانست) نموده بشاهراه دانش رهبری کردند - و مقدّسان ملأ اعلی چون دولتمندان بارگاه حضور بزبان حال و لسان‌مقال مراسم تهنیت بجای آورده ثناگر شدند - و زمزمهٔ دعا از خرد و بزرگ بلندآوازه گشت •

---

(۲) نسخهٔ [ب] دین پناه را •

و از سوانح مسرّت آرای این سال فرخنده ورود بهجت افزای پرده نشین بارگاه عفّت کد بانوی دودمان والا حاجي بیگم است - این مقدّسهٔ سراپردهٔ سعادت ازان باز (که از طواف حرمین شریفین تشریف آوردند) بارجود فرط علاقهٔ محبّت و روابط توجّه (که با خدیو زمان داشتند) در دهلي اقامت گزیده بودند - و در جوار روضهٔ مقدّسهٔ حضرت جهانباني جنّت آشیاني موائد افضال گسترده در لوازم خیرات و مبرّات بسر مي‌بردند - دریولا (که فتوحات گجرات و جشنهای والا بظهور آمد) آن مخدّرهٔ سرادقات کرامت روز سه‌شنبه بیست و نهم ذی ماه الهي برسم تهنیت تشریف آوردند - و شهریار قدردان باستقبال شتافته شرائط اعزاز و جلائل احترام بتقدیم رسانیدند - ایشان دختر طغائی والدهٔ حضرت جهانباني جنّت آشیاني اند - الامان میرزا از ایشان بوجود آمده بود - و حضرت جنّت آشیاني ایشان را بسیار محترم و گرامي میداشتند از زبان اقدس شاهنشاهي سامعه افروز گشتم که آن قدر عنایت و لطف (که از ایشان بنسبت من بظهور مي‌آمد) و آن مقدار علاقهٔ خاطر من (که بایشان بود) از اندازهٔ گفت بیرون است - و هرگه برحقیقت آگاه نبود ایشان را والدهٔ حقیقی من انگاشتی - درزمان شش‌سالگي مرا درد دندان بیقرار داشت - فرمودند که داروئ مجرّب دارم - و برخاستند که آنرا بیارند - حضرت مریم‌مکاني ازانجا که عالم‌حزم و احتیاط است در پیچ و تاب شدند که مبادا دارو بخورد من بدهند - و بجهت ملاحظهٔ حضرت جنّت آشیاني اظهار نمي‌توانستند نمود - و سعي میکردند که مرا برخیزانده بخانهٔ خود برند - و من جدائي از ملازمت این قدسي‌قباب نمیتوانستم کرد - درین‌اثنا دارو آوردند و ازانجا (که مزاج زمانه مي‌دانستند) و از فرط محبّتي (که بمن داشتند) پارهٔ ازان بي اظهار امرے میل فرمودند - و بعد ازان در دندان‌من مالیدند - هم خواطر ظاهربینان تسلّي یافت و هم درد من تسکین گرفت *

و از سوانح آنست که سیّد محمود خان و سایر سادات بارهه و سیّد محمّد امروهه (۲) را با جمعے کثیر از دلاوران کارگذار برسر ولایت مدهکر (که برتعنّت و تمرّد ایستاده بود) تعیین فرمودند و سادات داد مردانگي داده آن ملک را بعمل آوردند - و ارباب تمرّد را دست ازان‌ولایت کوتاه شد و دران نزدیکي پیمانهٔ هستئ سیّد محمود خان پُر گشت *

و همدرین‌سال میرمحسن رضوی مشهدي (که برسم رسالت در یورش اوّل گجرات بدکن فرستاده بودند) پیشکشهای حاکم دکن و عرضه داشت او مشتمل برفرط اطاعت و انقیاد آورده سعادت ملازمت دریافت - و مجمل این مفصّل آنست که درین هنگام (که محمّد حسین میرزا

---

(۲) در [چند نسخه] امیر دة *

و جمعی از سیه گلیمان ادبار گریخته بدکن شتافته بودند) رای ممالک آرای اقتضای آن کرد که یکی از کاردانان را پیش حاکم دکن فرستاده بنصائح ارجمند بشاهراه اطاعت مهتدی گردانند - تا مخالفان فتنه اندوز را بدرگاه والا فرستد - یا ازان حدود برآورد - برای انجام این خدمت میر مذکور مقرر شد و نظام الملک حاکم احمدنگر اگرچه توفیق آن نیافت که آن سیه بختان را مقید ساخته بسپارد امّا این قدر بهره مند سعادت گشت که در ولایت خویش جای نداد - و پیشکشهای لایق مصحوب معتمدان خدمت گزین فرستاده اظهار دولتخواهی نمود - و میر مذکور ناشکیبائی دکنیان و تزلزل در ثبات شان بمسامع اقبال رسانید - که از صدمات موکب پادشاهی و فتوحاتی (که دربنولا روی داده) این طبقه بغریب حالتی مبتلا گشته اند - و اسباب و اموال را از بلاد و امصار خویش در شعاب جبال برداشته نگاه میدارند - لیکن بمقتضای آئین شهنشاه ملک آرای (که اهم را بر مهم تقدیم میفرمایند) تسخیر دکن موقوف داشته همگی همّت خسروانی در گرفتن دیار شرقی و تادیب سرکشان آن سر زمین مصروف ساختند - و چون چشمداشت چنان بود [که از افواج گیتی ستان (که بسرکردگی منعم خان در محاصرهٔ قلعهٔ پٹنه اهتمام دارند - چنانچه گذارش یافت) این مهم باهتمام خواهد رسید] توقّف فرموده گوش بر آواز بودند که اگر وقت چنین تقاضا کند (که خود هم بدولت و اقبال توجّه فرمایند) عنان عزیمت بآن صوب معطوف گردد *

و از سوانح آنکه اورنگ نشین فرهنگ آرای سمند اقبال را جلوه دادند - و بجشن آرائی عید رمضان اضافهٔ انوار فرمودند - دران مجمع بدیع و انجمن عالی بمسامع قدسی رسید که صفوت قباب خواجه عبدالشّهید نبیرهٔ هدایت پناه ناصرالدّین خواجه عبیدالله (که بخواجه احرار معروف اند) سعادت حضور دارند - (چون حق شناسی و خداجوئی این خواجهٔ آراسته ظاهر مظنون بعضی و متیقّن طایفهٔ بود) خدیو زمان از فرط یزدان پرستی و دادار شناسی توجّه فرموده درویش نوازی کردند و خواجه را از اسافل صفوف برداشته نزدیک خود جای دادند - سبحان الله باوجود گنجوری خزائن صوری و معنوی در طلب الٰهی بیقرار اند - و در تکاپوی تحصیل رضای او چنین بی آرام - سطوت سلطنت معنوی هرگاه ازین جست وجوی باز ندارد درریاش شوکت صوری چگونه در آن را فراز تواند کرد کسی را (که از بخت بلندی شناسای مراتب کونی و الٰهی گردانیده جهانبانی این دوعالم سترگ ارزانی داشته شد) اگر ذات اقدس او مظهر چنین بدائع امور گردد چرا شگرف نماید *

توجه فرمودن گیهان خدیو بصوب خطهٔ اجمیر

سریر آرای اقبال (از فراخی حوصله و فزونی احتیاط و بسیاری آرام و فراوانی دریافت)

در عموم مطالب و خصوص مقاصد (چه امور کلّی و چه کارهای جزوی) بر بساط نیازمندی بوده توسّل بدرگاه کبریای احدیّت میفرماید - و از فرط حق‌شناسی از صفوتکدهٔ ضمیر بیرون‌شتافته احترام منسوبان خانوادهٔ دادار پرستان را از لوازم این کار سترگ میشمارد - و با آنکه رموز شناسان جهان صورت بل ظاهر بینان راستی‌منش این‌عالم از گمان بیقین گرائیده‌اند (که روز افزونی سطوت(۲) صوری و دولت‌افزائی معنوی و گشایش ملک ظاهر و باطن و حصول جلائل مستلذّات عنصری و روحانی بمیامن ذات بی‌همال این یگانهٔ بارگاه آفرینش است) لیکن از کمال میمنت ذاتی و یزدان‌شناسی و یکتادلی نظر دور بین آن جوهر یکتای نگارین خانهٔ هستی برخود نمی‌افتد - و آنرا خاص از بارگاه صمدیّت می‌داند - و لهذا هرگاه کارے پیشنهاد خاطر اقدس میگردد نخستین تجدید مراتب بازگشت بعتبهٔ ایزدی میفرمایند - و این‌را غازهٔ چهرهٔ اقبال میشمرند - دربی‌هنگام چنان برپیشگاه ضمیر آسمان‌پیوند پرتو می‌انداخت که همانا خدمت تسخیر ملک بهار و بنگاله ازان‌گروه صورت نگیرد - و در تیسیر این‌مراد و تحصیل این مقصود رایات مقدّس را بآنصوب نهضت باید فرمود - بنابران مدارج توجّهات قدسی بظهور آمد - و طواف روضهٔ معینیّه را ازین باب اندیشیده برای اتمام طرزهای استفتاح و انجام آئینهای استمداد روز اورمزد غرهٔ اسفندارمذ ماه الهی موافق سه شنبه شانزدهم شوّال نهضت موکب مقدّس بصوب اجمیر شد - و منزل اوّل در حواشی دابر(۳) اتّفاق افتاد - و چهار روز دران مرحلهٔ دلگشا توقّف فرمودند - و طبقات انام کامروای ظاهر و باطن گشتند - خواجه عبدالشّهید ادراک محفل مقدّس نموده رخصت شهر حاصل کرد - و روزے (که رایات جهانگشای به توده نزول اجلال فرمود) میرزا کوکه از فرط شوق و وفور اخلاص برسم ایلغار از گجرات رسید - و آنحضرت برای کامروائی او قدمے چند بجانب او شتافته سرباند دولت گردانیدند - و مشمول جزائل تفقّدات خسروانی ساختند - و روز اشتاد بیست و ششم اسفندارمذ ماه الهی درهفت کروهی اجمیر مخیّم سرادقات عظمت شد - روز دیگر پیاده (چنانچه آئین آن‌شهسوار عرصهٔ صورت و معنی‌ست - که قدم ملک فرسا را غبار آلود راه نیاز میسازند) بمرقد منوّر توجّه نمودند - و در آخرهای روز بآن بقعهٔ منیفه رسیده لوازم زیارت بجای آوردند - و ارباب احتیاج و سایر منسوبان این بقعهٔ گرامی بجزائل عطایای شاهنشاهی حظّ وافر بر داشتند - هم باطن را پایه بلند شد - و هم ظاهر بمعدلت رتبت گرفت هم بزرگان روزگار را وقت خوش‌شد - و هم فرودستان زمانه را آسودگی پدید آمد - بعد از استیفای مراسم زیارت بمنازل دلگشای (که دربنولا نزدیک باتمام پیوسته بود) بفرّخی و خجستگی نزول اجلال(۴)

---

(۲) نسخهٔ [ل] مسطوت صورت ودولت افزائی و گشایش (۳) نسخهٔ [ب ی] دابر (۴) نسخهٔ [ی] اقبال •

فرمودند - و توجّه عالي در بر انداختنِ ارباب تمرّد و عصيان و نواختنِ اصحاب عقيدت و انقياد مبذول داشتند - و رای رام داس را (که بکاردانی و آهستگي اتّصاف داشت) بديوانئ سرکارِ اعلی منسوب گردانيدند - و حکم جهان مُطاع نفاذ يافت که دفتردارانِ بدستورِ سابق کسانِ راجه تودرمل باشند - تا هم مهمّ ديواني از دور بودنِ راجه اختلال نپذيرد - و رقمِ عزل بر حالِ او کشيده نيايد و هم خدمت گزيني را اعتبار افزوده گردد *

آغاز سال نوزدهم الٰهي از تاريخ جلوس شاهنشاهي

يعني سال مهر از دور دوم

درين موسم (که بهارستانِ معني در جلوه‌گري بود) صيتِ قدومِ نوروزي ظاهر را همرنگ باطن گردانيد - و باطن را از صفای ملکوت فراتر برده تقدّس لاهوت بخشيد * * بيت *

باز گشته دران شکفته حريم * حجرهٔ غنچه از کليدِ نسيم
گل کُله بر فشانده از سرِ خويش * دلقِ صد توی کرده در برِ خويش
عندليبان بصبحهٔ تهليل * سبحه گردان و لب (۳) بذکرِ جميل
گل بمغزِ جهان شمامه زده * شاخ بر نطعِ گل عمامه زده

روز پنجشنبه پس از سپري شدنِ يک ساعت و چهل (۴) و يک دقيقه هفدهم ذی‌القعده (۹۸۱) نهصد و هشتاد و يکم قمري نور افزای صورت و معني برجِ خاص ببرجِ حمل انداخت - و خاکيانِ افسرده را چون افلاکيانِ مقدّس زيب و زينتِ تازه کرامت فرمود - و آغاز سالِ نوزدهم از دورِ دوم بخرّمي و فرخندگي شد - آن گوهرِ يکتای خلافت در روضهٔ معبّيه جشنی بزرگ ترتيب داد و مجلسِ والا انتظام يافت - عطرِ گلهای بهارِ صوري و معنوي و بخورِ عنبر آميزِ نشأهٔ ظاهري و باطني هوای شادروانِ محفلِ اعلی را غاليه سای و دماغِ مجلسيانِ جشنِ قدسي را بعطرسائي نافه گشای گردانيد - ارباب ظاهر به مسرّت‌آرائي خاطر پرداخته داد دلگشائي ميدادند - و صوفيانِ صفّه‌صفا در وجد آمده آستين بردو جهان مي‌افشاندند - تمامِ روز و شب آن دربادل گنجينهٔ بخشش از زرِ سرخ و سفيد خوان خوان و دامن دامن بر حاضرانِ بارگاهِ اقدس اکرام فرمود - و عموم خلائق فيضِ وافر يافتند - و دلهای آزمندان آرامش گرفت *

و درينولا (که موکبِ همايون خطهٔ دلگشای اجمير را بنورِ معدلت صفای خاص بخشيده بود) بمسامعِ اقبال رسيد که چندرسين پسرِ راجه مالديو از بيخردي و بےطالعي

---

(۲) نسخهٔ [ب] بچهچه تهليل (۳) در [چند نسخه] دل (۴) نسخهٔ [ل] چهل دقيقه *

راهِ اطاعت و انقیاد (که سرمایهٔ امن و امانِ او بود) گذاشته دمِ مخالفت میزند - و قلعهٔ سوانه را (که محکمترین قلاعِ صوبهٔ اجمیراست) استحکام داده پناهِ روزِ ادبارِ خویش اندیشید - خاطرِ جهان‌کشای از استماعِ این سانحه بر رعایای آن دیار بخشود - و شاه قلي خان محرم و رای رایسنگهه و شمال[۲] خان و کیسوداس پسرِ جیمل[۳] میرتیه وال و جگت‌رای پسرِ دهرمچند[۴] و جمعے از بهادرانِ کاردان را برای تنبیهِ آن نخوت‌مند نامزد فرمودند - و همچنانکه شیوهٔ مقدّس شاهنشاهي ست مواعظ ارجمند و نصائحِ والا را آویزهٔ گوشِ سعادت‌پذیرِ ایشان گردانیده رخصت دادند - و حکمِ معلّی شد که عتبهٔ اقبالِ ما جلوه‌گاهِ عاطفت و بخشایش است - آن گمراهِ بادیهٔ نادانی را (اگر چراغِ خردِ در ظلمت‌آبادِ ادبارش افروخته گردد - و از کردارِ خویش خجالت‌مند شود) بعواطفِ خسروانی امیدوار گردانند - فرستادها باعتضادِ اقبالِ روز افزون روی بشهر سوجت آوردند - که نبیرهٔ رای مالدیو آنجا دمِ استکبار میزد - از سطوتِ فوجِ پادشاهي بقلعهٔ سوناري[۵] (که در تلکنای کوهستان است) شتافت - اُمرای اهتمام پیشه تعاقب نموده آن قلعه‌را سوختند - و او ازانجا بکوهِ کورتیه[۶] در آمد - بهادرانِ نصرت قرین گروه را از دشت ندانسته تکاهي شدند - که (چون صورتِ گرفتاریِ خویش معاینه کرد) دست در دامنِ عجز زده بوسیلهٔ راست کیشانِ درست اندیش باشکرِ منصور پیوست - و کیسوداس برادرِ خود را و مهیس داس و پرتهي راج راتهور را برای خدمت گزیني همراه ساخت - و خود برای درست ساختنِ شکستهای خویش رخصت گرفته ماند *

و (چون این کار بتائید سماوي از پیش رفت - و در جمعیّتِ چندرسین فتورے راه یافت) اُمرای عقیدت‌مند متوجّهِ شهرِ سوانه[۷] شدند - راول سکهراج[۸] از هواخواهانِ آن مُدبر برياستِ آنجا سر استکبار مي‌افراخت - درین‌هنگام برخے از ملازمانِ رای رایسنگهه بسرکردگیِ گوپال‌داس بتاختِ ولایتِ او شتافتند - چندرسین سوجا و دیبي‌داس را با برخے از دلیران بمعاونتِ راول فرستاد و دران زمان (که آن‌فوج بعضے از مواضع و قریاتِ او را تاراج نموده راه معاودت مي‌سپرد) راول با جمعیّت رسید - و عرصهٔ نبرد آراسته شد - و دلاورانِ طرفین کارنامهای مردانگي بظهور آوردند سوجا و دیبي‌داس و مان برادرِ راول درین مصافِ مرد آزمائي بگو نیستي شتافتند - و بتائید

---

(۲) نسخهٔ [ا] شمال خان سلطان و کیسوداس - و در [اکثر نسخه] شمال خان و سلطان و کیسوداس پسران جیمل (۳) در [چند نسخه] جیتمل (۴) در [بعضے نسخه] دهرمنکد - و نسخهٔ [ز] دهرمنگد (۵) نسخهٔ [ی] سرياري - و نسخهٔ [ل] سرماري (۶) نسخهٔ [ا] کوربنه - و نسخهٔ [ی] کورسه (۷) نسخهٔ [ی] متهرا (۸) در [اکثر نسخه] میکهراج - و نسخهٔ [ی] میگهراج *

ایزدي علم فتح برافراخته شد - رای رایسنگهه از شنیدن پیکار خود بنارودگاه روی آورد - و پیش از رسیدن او اقبال روز افزون شاهنشاهي چهره[۲] آرائی مراد کرده بود - چون زلول چنین شکست یافت از سر بیراهه رفتن باز آمد - و پسر خود را همراه لشکر منصور ساخت - و افواج نصرت تائید ازانجا متوجّه تسخیر سرانه شدند - چندر سین بودن خود را در قلعه مصلحت ندیده به پناي راتهور و پناي بقّال سپرد - اولیای دولت بمحاصرهٔ آن همّت گماشتند - چون ضمیر اقدس شاهنشاهي از مهمّات این صوبه فراغ یافت روز امرداد هفتم فروردین ماه الٰهي موافق[۳] چهارشنبه بیست و سیوم ذی‌القعده بمعتمنای دولت روز افزون متوجّه دارالخلافه شدند - و داد دهان و عشرت گزیدن نهضت فرمودند - روز رام بیست و یکم فروردین ماه الٰهي لوای نصرت اعتلا در دارالخلافهٔ فتحپور افاضهٔ انوار فرموده ابواب معدلت و رعیّت پروري و ظالم گدازي و مظلوم نوازي بر روی عالمیان گشوده گشت *

درین هنگام (که آغاز موسم باران بود) عرائض منعم‌خان خانخانان از سمت ممالک شرقي بپیهم رسید که محاصرهٔ حصار پٹنه بامتداد کشید - (اگرچه پیوسته عیار مردانگی مبارزان طرفین گرفته میشود - و نصرت قرین اولیای دولت است) لیکن (چون از یک جانب قلعه دریا ست) آذوق بدرونیان وافر میرسد - و سامان قلعه داري بر وجه دلخواه صورت مي‌بندد - و لشکر و توپخانه و خزینه و فیل فراوان سرمایهٔ نخوت آن گروه است - و از درآمد موسم ابر و باران و طوفان خیزی آب و باد خاطر لشکر منصور متزلزل و مضطرب - اگر لوای عاطفت آن خدیو جهانگیر پرتو توجّه برین دیار اندازد هرآینه این عقدهٔ مشکل بآساني گشوده آید - و دران عرائض بسا سوانح و وقائع (که محرّک نهضت والا تواند شد) مذکور بود - ازانجمله شهادت کاکرعلي‌خان و پسر[۴] او (که روزے بر سر غنیم روی مبارزت آوردند - و کارزار نمایان بتقدیم رسانیده گروهے عظیم را بصمصام شجاعت کار تمام ساخته خود نیز[۵] مردانه شربت واپسین در کشیدند) و کارنامهٔ تردّد خان عالم (که سحرے از راه دور بجانب پنج‌پهاڑي گرم‌روي کرد - و بصوب دروازهٔ نخّاس آمده نمایان تاخت - و فیلهای بزرگ و غنائم گرامي بدست آورده مراجعت نمود - و حیرت‌افزای نظّارگیان دشوار پسند گشت) و آمدن حسن[۶] خان پٹني و بکنکش او قصد بند پرپن کردن *

و شرح این‌سانحه آنکه حسن خان پٹني از ابطال روزگار و شجعان زمانه بود - بتصمیم سعادت دولتخواهي از مخالفان ادبارمند جدا شده بلشکر منصور پیوست - و منعم خان او را

---

(۲) نسخهٔ [ی] چهرهٔ مراد گشوده بود (۳) در [چند نسخه] موافق صبح چهارشنبه (۴) در [بعضے نسخه] پسران او (۵) نسخهٔ [ز] نیز شیر مردانه (۶) در [بعضے نسخه] حسین خان *

مستمال عواطف شاهنشاهي ساخته سرکار سازن بجایگیر او مقرّر کرده - او برای اطمینان و دلجمعی اولیای دولت و گرمی هنگامهٔ خود پیوسته در استیصال مخالفان سخنان دلنشین برویباجهٔ ظهور می‌نگاشت - ازانجمله بهرتو بیان روشن ساخت که دوکار ناگزیر وقت است - تا بتائید آسمانی این عقدهٔ مشکل نمای گشایش یابد - نخستین بند دربای پن‌پن را باید شکست - تا درین موسم آبهائی (که روی باین حدود آورده هر روز در افزونی ست) در آب گنگ بریزد - و گرنه آبها اطراف قلعه را خواهد فرو گرفت - و کار برمحاصران دشوار خواهد شد - دوم آنکه بکار فرمائی تدبیر و نیروی تیزدستی حاجی‌پور را از دست تصرّف غنیم مستخلص باید گردانید - که بیشتر آذوق قلعه ازان معموره است - منعم‌خان تسخیر حاجی‌پور بخان‌عالم فرمود - او پاسخ آرای شد که من از بارگاه شاهنشاهي بهراولئ این لشکر مامورم - و ازین‌گفتگوی این معامله در التوا مانده بانجام نرسید و مجنون خان و طایفهٔ از بهادران بجهت شکستن بند مقرّر شدند - این مبارزان سعادت پیوند شباشب رفته آن‌خدمت بطرز دلگزین بتقدیم رسانیدند - و بآئین شایسته عقدهٔ این‌کار گشوده‌آمد و از نیرنگ اقبال‌شاهنشاهي آنکه سلیمان و بابومنکلي از کبار امرای غنیم (که بپاسبانی این بند هوش افزای بودند) دران‌شب بخواب غفلت غنودند - و از خجالت کار خود آوارهٔ برازی ادبار گشته روی بجانب گجوزا گهاٹ نهادند *

و (چون محاصره بامتداد کشیده بود - و عنان همّت والا بتسخیر دیار شرقي میلان انعطاف داشت) بوصول عرائض منعم خان عزیمت جهانگشای مصمّم شد - و موکب جهان‌نورد شاهنشاهي بفاید اقبال از فتحپور بآگره نزول اجلال فرمود - و بوارق اهتمام در انتظام اسباب و موادّ این یورش عالي از پیشگاه اجلال تافت - و بترتیب و تنسیق کشتیهای بزرگ و ابداع و اختراع این کارگاه شگرف چابک دستان خدمت‌گزین مخصوص گشتند - و بتلقین عقل دور بین مقرّر شد که حضرت شاهنشاهي با شاهزاده‌های گرامي و بعضی پردگیان سرادق عصمت و خلاصهٔ مقرّبان بساط بزم و رزم برکشتي نشینند - و دیگر عساکر اقبال و اردوی بزرگ از راه خشکي روانه گردد و سزاولان کارگذار خدمت درست (که غیبت شان برحضور چیره دستي نماید) باحضار عساکر تعیی شدند - و شاهنشاه گیتي‌ستان در دارالخلافهٔ آگره بسرانجام این یورش توجّه داشته جهان‌آرائي را عبادت ایزدي شمردند *

دربن‌هنگام نقش‌بند این نگارین‌نامه ابوالفضل مبارک بموجب اشارت عالي و بشارت غیبي بسجدهٔ درگاه مقدّس شاهنشاهي سربلندي یافت - و بتائید الٰهي نخوت خودپرستي را آغاز چاره‌گري

۱ - ۱ نسخهٔ ۶ : ۲ بابو منکلی *

پدید آمد - و مجملی از این سانحه آنست که تا از خلوتکدهٔ بطون بکثرت سرای وجود آمد در پنج سالگی تمیز رسمی بهم رسید ، و بنظر تربیت پدر صوری و معنوی خود در پانزده سالگی بر فنون حکمی و علوم نقلی اطّلاع یافت - (اگرچه در دانش کشودند - و بپیشگاه حکمت بار دادند) امّا از نامساعدی بخت خودبین و خویشتن آرای شد - لختی در رونق هنگامهٔ خود پای همّت افشرد - و هجوم دانائی طلبان نزد او سرمایهٔ افزونی رونق گشت - و از شورش بی‌تمیزی و بی‌انصافی این گروه تشنهٔ تجرّد و اختیار عزلت در سر افتاد - اگرچه روزها موسمهٔ خویش را بدرس عموم نوافزای بود امّا شبها راه صحرا گرفته بشوریدگان کوی طلب رسیدی - و از ان تهی‌دستان گنجینه‌ها در دریوزهٔ همّت نمودی - و اختلاف دانایان ظاهربین و رواج بازار تقلیدیان صورت پرست مرا در تنگنای حیرت سراسیمه داشت - نه طاقت خموشیدن و نه قوّت خروشیدن بود - اگرچه مقدّمات موعظت پدر بزرگوار بدشت دیوانگی نمی‌برد لیکن شورستان خاطر مرا داغ مفید نمی‌آمد گاه دل بصحبت دانایان خطّهٔ خطا کشیدی - و گاه بمزاحمان کوی لیغان خاطر را میل پدید آمدی گاه شوق پیمودن جویبار تربت آرام دل دشتی - و گاه همنفسی پادزهران پرنیان دامن عزیمتم گرفتی و گاه همنشینی موبدان فارس و رموزدانی زند و استا شکیب ربای خاطر شدی - چه دل از صحبت ارباب صحو و اصحاب سکر بیمار خویش گرفته بود - [اگرچه ناداد طالب من از مصر جامع کمالات صوری و معنوی (که عبارت از ملازمت فیض منقبت پدر بزرگوار است) شکستی] لیکن (چون آن یگانهٔ کارداد آفرینش در جلباب استتار بود) درد مرا درمان نمیشد - و از نادانی خویش تشنهٔ ظاهر بی‌را مخالف تحقیق دانسته از رفع نهایت بیقراری داشتی - و از صحبت این گروه دوری جستی - تا آنکه بخت یاوری کرد - و از آوازهٔ دانش مکتسبی این حیران انجمن هستی مدکور محفل متقدّس شد - برادران فراهمی و دوستان خیراندیش و خویشان محبّت گزین و شاگردان همزبان برزن شدند که ترا احرار دولت ملازمت خدیو صورت و معنی باید کرد - مرا سر این کار نبود و اندیشهٔ سودای تعلّق خاطر تجرّدگزین را سراسیمه میساخت - چه چشم دور بین نگشوده بود و همّت در گرو گسستن سلاسل تقیّد - و بررسم نادانان ملک‌صورت ظاهررا بقیض باطن و قید را مغایر اطلاق می‌شمرد - تا آنکه خدای مجازی پرده از روی کار برداشته رهنمای حقیقت شد - و نیرنگی ابداعیان تقدیر را روشن ساخته طیلسان پندار از سر کشید - و کمالات معنوی اورنگ نشین اقبال را بعبارات دلپذیر در خلوتکدهای حضور و انجمنهای انصاف خاطرنشین گردانید - و به تقریر خردگزین

(۲) نسخهٔ [ی] کوه نشین (۳) در [بعض نسخه] لاهای - و لاب نام حکیمی بود - و بتعامل که مجازا ، ازان حکیم مراد گیرند - و نسخهٔ [ا ل] لافهای - و نسخهٔ [ب] علامهای ه

بر دیباچهٔ اعلان جلوهٔ ظهور داد که ایزد پرستي و دادار شناسئ این گوهرِ قدسي نژاد را کمے کمتر شناسد - امروز قافله سالارِ قوافلِ تعلّق و تجرّد و مجمعِ بحرینِ دین و دنیا و مشرقِ انوارِ صورت و معني او ست - او را کثرتِ تعلّقاتِ صوري مانعِ رحدهِ معنوي نیست - هم قیدِ ظاهر دارد و هم اطلاقِ باطن - گشایشِ کارهای(۲) صوري و معنوي ازانجاست - ناگزیر رعنای اورا برخواهش خویش مقدّم داشتم - و (چون خاطرِ گنجینه دارِ معنئ من از متاعِ دنیا تهي‌دست بود) برای پیشکشِ درگاه والا آیةالکرسي را تفسیرے نوشتم - و درین‌زمان (که رایاتِ اقبال بدارالخلافه نزول اجلال فرمود) سعادتِ کورنش دریافتم - و آن نگاشته را عذرِ تهیدستئ خود گردانیدم - عاطفتِ شاهنشاهي آنرا بحسنِ‌قبول پذیرفت - و نظرهای خاص برمن انداخت - و بدولتِ ملازمت (که اکسیرِ اهلیّت است) آن شورش خاطر روی بتسکین آورد - و محبّتِ ذاتِ این قدسي‌اساس یکباوگي دل را فروگرفت درهمان ایّام یورشِ دیارِ شرقي پیش‌نهادِ همّتِ والا شد - این خاک‌نشین را فطرت نمیگذاشت که با بزرگانِ آن درگاه توسّل جوید - و عاکفانِ آستانهٔ عزّت را از افزونئ اشغالِ سلطنت فرصتِ پرداختن با گم‌نامانِ کنجِ خمول نبود - از ملازمت باز ماندم - (اگرچه اندیشهٔ پیشین در مکامنِ خاطر جلوهٔ حیرت داشت) لیکن رابطهٔ روحانئ این بزرگِ دین و دنیا در دل همواره ناخن زدے و چون گیهان‌خدیو فتحِ بلادِ شرقي کرده بدارالخلافهٔ فتحپور معاودت فرمود پیش‌بیني و دور یابئ آن دانای نهانخانهٔ اسرارِ الٰهي من عزلت گزین را بیاد آورد - و بسعادتِ آستان بوس رسیدم و این سراسیمهٔ گردِ تیهِ حیرت و هیمان را روی براه افتاد - چنانچه مجملے درضمنِ سوانحِ آن هنگامِ سعادت طراز ایراد یابد *

و از سوانحِ آنکه شجاعت‌خان از پیشِ خانخانان آمده شرفِ ملازمت دریافت - پیش‌ازین گذارش یافته که بواسطهٔ تادیب و تنبیه او را مصحوبِ قاسم‌علي‌خان پیشِ خانخانان فرستاده بودند خانخانان ازین‌عاطفتِ کُبری سجدهٔ سپاس بجای‌آورد - و فرستاده را عزیز و محترم داشته گناهِ او را درخواست نمود - و ازانجا که عفوفرمودن و عذر پذیرفتن شیمهٔ والای شاهنشاهي‌ست ملتمسِ او را پذیرفته بسعادتِ طلب اختصاص بخشیدند - روزِ امرداد هفتمِ خرداد ماه الٰهي نه فیلِ گزین از غنائمِ خان عالم بنظرِ همایون گذشت - ازانجمله گج رتن (که فیلِ والا شکوه بود) داخلِ فیلانِ خاصه گشت و دراندک فرصتے و کم زمانے بتوجّهِ جهان‌گشای گیتي‌خدیو اسبابِ این یورش سرانجام یافت و کشتیهای بدیع پیکر بطرّاحئ فکرتِ دوربینِ آنحضرت چنان باتمام رسید که شرحِ شکوه و تفصیلِ نمودِ آن بگفت در نیاید - اقسامِ منازلِ دلگشای و انواعِ مناظرِ فرح‌بخش و حدائق و بساتین

(۲) نسخهٔ [ي ل] کار صوری - و در نسخهٔ [ز] لفظ کار نیست *

(که هنرمندانِ کار شناس در سطحِ زمین نتوانند پرداخت) درکشتیهای فسیح فضا تعبیه نمودند و سر هر یکے ازان خانهای آبي را بصورتِ یکے از جانوران ساخته نظّارگیان را پا لغز نظر گردانیدند و متصدّیانِ اشغال برای هر کارخانه (که بمنزلهٔ ملکے[۲]ست) کشتیهای بزرگ ترتیب دادند - مخصوصانِ عتبهٔ اقبال نیز در خورِ حالت و مکنتِ خویش منازلِ حیرت افزای بر سطحِ آب انتظام بخشیدند شگرفیِ فنونِ طرّاحي و نظر فریبیِ مراتبِ آشیانها[۳] و تعجّب آرائیِ رفعت و لطافتِ پایها[۴] و تعدّدِ نشیمنها و بوالعجبیِ منظرها و نفائسِ پوششهای آن نوادرِ مخترعات اگر راقمِ این منشورِ اقبال از قرارِ واقع گوید زمانیان آنرا از قسمِ مبالغاتِ دبیران انگارند *

و از سوانحِ آنکه حضرتِ شاهنشاهي برای تربیت و برآوردنِ از حجابِ خدمتِ سرکردنِ اردوی[۵] بزرگ و سرانجامِ آن بنامِ مظفّرخان مقرّر ساختند - و او از فسادِ جوهرِ عقل در قبولِ این شغلِ سترگ سخنانِ بے حساب بعرضِ رسانده بارِ دیگر از نظرِ عاطفت افتاد - و این کار بمیرزا یوسف خان رضوي مفوّض شد *

و از سوانحِ آنکه درین هنگام (که رایاتِ همایون متوجّهِ بلادِ شرقي بود) نامنتظمیِ صوبهٔ گجرات بسمعِ والا رسید که پسرانِ اختیار الملک سر بشورش برداشته اند - میرزا کوکه را بجلائلِ تفقّداتِ شاهنشاهي اختصاص بخشیده رخصت فرمودند *

یورش[۶] موکب مقدس شاهنشاهي از راه دریا بصوب دیار شرقي

قانونِ سلطنتِ کبریٰ و آئینِ فرمان‌دهانِ دادگر (که انتساقِ مهمّاتِ دیني و دنیوي و انتظامِ ضوابطِ صوري و معنوي باز بسته بآنست) اقتضا مي‌فرماید که (چنانچه بر ذمّهٔ فرمان‌پذیرانِ سعادت‌مند بداده قناعت گزیدن طُغرای لزوم دارد - تا[۷] از برای گرد آوریِ آنچه در دست نیست پراگنده دل نباشند - و پای ارادت از انداز[۱] سعادت بیرون نیارند) همان نوع فرمانِ روایانِ انصاف‌گزینِ معدلت درست را لازمِ فطرت و فرضِ وقت است که بر مملکتها (که در تصرّف داشته باشند) اکتفا نفرمایند - و دل در تسخیرِ ملکِ دیگر بستن را از عباداتِ گزیده شمارند - و نکته‌ایست بس روشن

---

(۲) نسخهٔ [ي] فلک ست (۳) نسخهٔ [ا] آهنانها (۴) نسخهٔ [ل] خانها (۵) نسخهٔ [ي] اولیای اردوي بزرگ (۶) نسخهٔ [ا] یورش موکب شاهنشاهي بصوب بلاد شرقي - و نسخهٔ [ب] نهضت موکب مقدس شاهنشاهي بدیار شرقیه از راه دریا - و نسخهٔ [ل] گشایش بکر به نیروي اقبال روز افزون (۷) در [چند نسخه] تا بنقد از برای *

که دور بینان را بسواد دیده باید نوشت - دانش‌پروران انصاف گرای از شناسائی مزاج زمانه گفته اند که ایی معمورهٔ عالم (که از رهگذر بی‌توجّهیٔ عالی فطرتان انقسام پذیرفته) اگر بیک از فراخ حوصلهای کاردان دادگر قرار گیرد هرآینه غبار اختلاف فرو نشیند - و جهانیان آسایش یابند ازین‌است که چمن‌آرای اقبال زمان ما پیوسته در بند ملکی و تسخیر ولایتی دیگراست *

و چون سرانجام ایین‌بورش عالی صورت گرفت شهاب‌الدّین احمدخان را (که وکیل دیوان خالصه و رائق و فائق ایی خدمت گرامی‌بود) در آگره گذاشتند - و درهمین‌اثنا طیب[۲] خان را معزول ساخته رای بهگواندداس را مستوفی تمام ممالک محروسه گردانیدند - و رای‌پرکوتم را بمنصب بخشیگری خلعت امتیاز بخشیدند - و پادشاه صورت و معنی دل درخدا و همّت در آسودگی خلائق بستند بتاید توفیق ایزدی روز دیباذر هشتم تیرماه الهی موافق سه‌شنبه بیست و نهم‌صفر بدولت و اقبال با شاهزادهای والا گوهر و مخدّرات تلق عصمت در کشتی نشستند * * ابیات *

ساخته از حکمت کار آگهان * خانهٔ گردنده بگرد جهان
نادرهٔ حکم خدای حکیم * خانه روان خانگیانش مقیم
اهل سفر را همه بر وی گذر * همرهٔ او ساکن و او در سفر

و اسامیٔ[۳] مشاهیر مقرّبان بساط حضور (که درین بورش همایون بسعادت همراهی اختصاص یافتند) بدین تفصیل است - راجه بهگونت داس - راجه مانسنگهه - زین خان کوکه - شهباز خان - صادق خان قاسم‌خان میربحر - راجه بیربر - جلال‌خان - میرزاده علی‌خان - سیّد عبدالله خان - مادهو سنگهه نقیب خان - قمر خان - میر شریف - نیابت خان - سیّد محمّد خان موجی - حکیم عین‌الملک ملک الشّعرا شیخ فیضی - پیشرو خان - و از اهل سعادت شیخ عبدالنّبی صدر و حکیم الملک و قاضی یعقوب و برخی دیگر شرافت حضور داشتند *

و از غرائب آنکه دو فیل کوه پیکر باد رفتار را همراه گرفتند - تخمینی بان سنگر با دو ماده فیل در یک‌منزل جای‌گزید - خوبیهای ایین‌فیل از اندازهٔ گفت بیرون است - با سطوت صف شکنی و کوه‌اندازی کمال تمکین و غایت وقار گلگونهٔ چهرهٔ حال او بود - در عین‌مستی نشان هوشیاری ازو ظاهر میشد - بی اشارت فیلبان پای از اندازه[۴] بیرون نهادی - دیگر فیل سمن‌نام (که همتای آن بیعدیل بود) با دو ماده فیل درکشتی دیگر آرامش گرفت - و دیده ازین معنی تعجّب افزای بود - از کثرت اقسام کشتی و انداختن باد بانهای آسمانی ارتفاع و تلاطم امواج دریا و شدّت باد و طغیان سحائب و امطار و تصادم مواعق و درخشیدن بوارق غریب حالتی نمودار بود

(۲) نسخهٔ [ا ي] طبیب (۳) نسخهٔ [ا ي] اسامیٔ مقربان (۴) نسخهٔ [ب ي] اندازهٔ کار *

روز مهر شارزدهم تیر ماه الهي (که قصبهٔ اتاوه مخیّم شادروان عزّت گشت) در اثنای راه دریای جون جوش و خروش طوفاني کرد - و برخی ازان منازل دریائي بموج خیز فنا فروشد - روز رام در حدود قصبهٔ کالپي برای مصالح ملک توقّف فرمودند - و روز انیران سیم تیر ماه الهي در موضع چکور زنّاردارے سیه درون تباه عقل (که از فزونی شهوت و مغلوبی خرد با دختر خود ملاعبت زنا شوئي کرده) بیاسا رسید - و روز شب بالهاباس نزول اجلال شد - و روز ارمز غرّهٔ امرداد ماه الهي (که ازان منزل دلکشا نهضت روی نمود) آب کمال طغیاني داشت - و عواصف رياح در تیز روي کار از افراط گذرانید و یازده کشتي فرو رفت - و به نقّارخانه نیز آسیبے رسید - و بتائید الهي بسلامت برآمد - و چون خاطر جهانگشای میخواست (که اغروق و اردوی بزرگ در بلدهٔ جونپور توقّف نماید) بموجب فرمان عالي محسن خان (که حراست آن شهر داشت) مراکب سواری راه خشکي آورد - لیکن رای ممالک آرای اقتضای آن نفرمود که ازین مقام سرادق مقدّس را روانه سازند - و در نزدیکی الهاباس قاسم علي خان از پیش خانخانان آمده بسعادت زمین بوس افتخار یافت - و حقیقت استیلای عساکر والا بعرض اقدس رسانید - درین روز حضرت شاهنشاهي حسین خان را یاد فرمودند که درین یورش دولت افزای چرا در رکاب سعادت نیست - بعرض اشرف رسانیدند که سودا بر مزاج او استیلا یافته بتاخت زیردستان و تاراج رعایا روزگار میگذراند - بر مسامع علیّه این معني گراني کرد و چون این یورش عالي درمیان بود هیچکس به تنبیه او تعین نشد - روز بهمن دوم امرداد ماه الهي در شهر بنارس رایت وصول افراخته گشت - درین روز نیز آب طغیان داشت - خصوصًا نزدیک حصار چنانکه که کارشناسان بحار ازو در هراس بودند - جمعے کثیر از کشتي برآمده راه خشکي گرفتند خسرو آفاق دل در مشیّت ایزدي بسته همانطور شگفته خاطر و گشاده پیشاني بر سر کشتي نهضت میفرمودند - و ازانجا شیرینگ تراچي باشي را بر زورق باد سرعت نشانده پیش خانخانان فرستادند - که نوید قرب رایات اقبال رسانیده تائیدبخش عساکر دولت گردد - و سه روز دران شهر دلکش موکب مقدّس توقّف نمود - و روز خرداد بموضع کودي از اعمال سیّد پور (که دران منزل آب کودي بدریای گنگ اتّصال مي یابد) لنگر انداختند - درین روز عبور اردوی بزرگ بقرب رایات همایون شد میرزا یوسف خان و برخی از امرا سعادت زمین بوس دریافتند *

(اگرچه شاهنشاه جهان پرور بموجب خوی و عادت پیوسته در ظاهر بمشاغل سلطنت کبری پرداختے) لیکن همواره بمقتضای خلوت در انجمن با ایزد بیچون راز داشتے - و لحظهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ل] جهان آرای (۳) نسخهٔ [ز ل] که سودا بر مزاج یابس او (۴) نسخهٔ [ا] روزگار (۵) د [اکثر نسخها] دی ماه بود (۶) نسخهٔ [ا ي] کوري *

از محاسبهٔ نفساني فارغ نشده - و براي تقويت اين نسبت و پرده آرائي نغمه‌سنجان دلفريب زمزمهٔ علائق‌گسل و ترانهٔ شوق‌افزا درحواشي و حوالي بارگاه مقدّس سرائيده - و در بسيارے از اوقات حضور میر شریف برادر نقیب‌خان کتاب عشقیّه[۲] را بآواز دلنشین میخواند - و آنحضرت بارها از نقاب استتار برآمده رقّت مي‌فرمودند - و مزها ترميداشتند - يا رب اين دريای دانش و بحر آگاهي از وزيدن تندباد نادانی و بيراهه رفتن مردم قطرات اندوه میریخت - يا برای تعليم نرمدلي و نياز مندی سنگدلان انجمن اين كلاب ريزان بود - يا از هجوم اشغال معني از نگارخانهٔ صورت بتنگ آمده غمگساری خویش میفرمود - يا از فراخی حوصله و بےمنتها بودن بحر فيض ايزدي گنجهای معني را اندک دانسته از معدن دانائی غم‌نايافت مي‌تراويد * قطعه *

هر كشتی نوح ناخدا میطلبم * درخانهٔ خویش آشنا میطلبم
يعقوب نيم هيچ‌كسم در چه نيست * حيرت دارم كه من كرا مي‌طلبم

و پيشتر ازان (كه رايات نصرت شعاع از مستقرّ سلطنت نهضت فرمايد) عرائض خانخانان و ديگر اُمرای عظام برين نمط مي‌آمد كه اگر نهضت موكب مقدّس تا جونپور اتّفاق افتد هرآينه صلاح دولت است - و درين صورت داؤد بناگزير آوارهٔ دشت ادبار خواهد شد - و بر زبان اقدس (كه ترجمان اسرار الٰهي ست) ميگذشت كه اين سخنے بيش نيست - و تا آنكه همای عظمت ما سايه بران عرصه نيفكند و شاهباز جلال ما در هوای آن ملک پر و بال نكشايد صيد اين آرزو صورت‌پذير نيست - ليكن همّت والا (نظر بر تربيت بندهای خويش) چنان ميخواست كه لوای اين فتح از ملاءمان عتبهٔ اقبال ارتفاع يابد - بنابران بحكم مقدّس كشتيها را از دريای[۳] كودي بالا كشيدند كه در جونپور لختے توقّف افتد - تا (آنچه اُمرا عرضه‌داشت مينمودند - و از بارگاه اقبال جواب صادر ميشد) دلنشين خرد و بزرگ شود - لاجرم روز مرداد هفتم امرداد ماه الٰهي رايات اقبال در حدود موضع بهراچ از اعمال پرگنهٔ كراكت نزول دولت فرمود - و روز ديگر بموضع بجيني‌پور از توابع جونپور وقوف معدلت داشت كه عرائض اولياي دولت بموقف اجلال رسيد كه (اگر چتر فلک شكوه شاهنشاهي زودتر سايهٔ عاطفت بر فرق اين گروه اخلاص‌مند اندازد) هرآينه اين عُقدهٔ دشوار بآساني گشوده گردد - و بموجب استشارهٔ عقل كامل (كه ناظم مراتب سلطنت است) روز آذر شاهزادهای اقبال‌مند سعادت منش و مقدّسان شبستان عصمت را براه آب كودي رخصت جونپور فرمودند - و حكيم الملک و شيخ احمد و اخلاص‌خان و جمعے ديگر از ملازمان عقيدت‌مند را بخدمت و ملازمت گذاشته خود علم معاودت افراخته متوجّه پٹنه شدند *

---

(۲) در [اكثر نسخه] عشيقه (۳) نسخهٔ [ب ز ي] از راه دريا بالا *

سبحان‌الله شهنشاه زمان از شمول خیراندیشی کار افزائی ارباب اخلاص میطلبد - و ایزد بیچون بمقتضای هزاران عنایت (که در بارهٔ این برگزیدهٔ خویش دارد) میخواهد که جمیع مهمّات شگرف و کارهای سترگ ازان معدن بزرگی بانجام رسد - تا هم عظمت این بزرگ‌کردار بقین عموم خلائق گردد . و هم نوکران زر بنده را منّتی برچنین یگانهٔ ایزد شناس نباشد - و لهذا آن کار آسان بران لشکر دشوار نمود - تا خود طلبگار نهضت موکب مقدّس شدند - و آنحضرت استمداد از جنود تائیدات غیبی طلبیده تسخیر ولایت بنگ و بهار پیش‌نهاد همّت والا ساختند - درین‌هنگام نوید رسانان مسرّت بخش مژدهٔ فتح ولایت بُکّر را رسانیده عنوان‌آرای فتوحات سترگ گشتند - و مُنهیان غیب درین وقت سعادت‌پیرای تهنیت برتهنیت افزودند - نخستین تسخیر قلعهٔ بکر (که گیتی‌گشایان کامل اقتدار را زود دست ندهد) از ملازمان میانهٔ این‌خدیو صورت و معنی اتمام یافت - دیگر آنکه تفاؤل بر نصرت اولیای دولت (که کمر همّت بگشاد ممالک شرقی بسته بودند) پدید آمد •

گره گشائی مشکلات عالم و حصول مقاصد ارجمند (اگرچه در کار فرمائی معامله شناسان کارطلب جدّآور شناسند) لیکن دانای دور بین داند که بیشتر حصول مطالب بزرگ بنیّت خیر و عمل شایستهٔ فرمانروای جهان باز بسته است - و بر نظّارگیان کارنامهای باستانی پیدا ست که مراد بے طرز نخستین در کنار ننهاده آید - و بے حصول وجه دوم مقصود صورت نه بندد زین روست که اورنگ‌نشینی اقبال هر کارے (که همّت بران گماشت) بآئین دلخواه صورت گرفت و بهر مرے سترگ (که بگوشهٔ چشم نگرست) بانجام رسید - چنانچه بر دانای سوانح و وقائع این دولت ابد قرین کمال ظهور دارد - و بنگارگی چهره آرای این مقصود قائم بکراست - و شرح این داستان سرور افزا آنکه در اساطیر پیشین تحریر یافت که محبّ علی خان و مجاهد خان باستدعای ناهید بیگم بجانب تتّه رخصت یافتند - و سلطان محمود اظهار مخالفت نمود فرستادها بپیامِ تائیدات غیبی و معاضد همّت کارهای شایسته بتقدیم رسانیده به محاصرهٔ بکر پرداختند - و او متحصّن گشته در لوازم قلعه‌داری اهتمام نمود - از اقبال شاهنشاهی دران حصار قحط پدید آمد - و او (بواسطهٔ فرط احتیاط یا مزید خسّت و دناءت) باوجود فراوانی غلّهای نو حبوب بیست ساله و سی‌ساله را (که بمرور ایّام در قلعه فراهم‌آمده بود) بمردم می‌داد و مادّهٔ ارجاع و ارزام میگشت - و از غضب ایزدی وبا شیوع یافت - و از غرائب اتّفاقات آنکه دران دیار (که عارضهٔ وزم پدیدآمد) هرکس (که پوست درخت سرس را جوشانده میخورد) صحّت می‌یافت - و آنرا بوزن طلا می‌خریدند •

---

(۲) در [بعضی نسخه] بهکر را •

و چون زمانه سلطان محمود را در تنگنای معیشت آورد بدرگاه والا معروض داشت که پیوسته در شاهراه اطاعت و فرمانبرداری بودم - از واژونیٔ بخت گذشت[۲] آنچه بر من گذشت اکنون قلعه را پیشکش شاهزادهٔ والا شکوه ستر فطرت بزرگ منش خرد پژوه حقیقت پیرای سلطان سلیم میکنم - و بوسیلهٔ آن گوهر یکتای خلافت خود را بستهٔ فتراک دولت ابد طراز میگردانم - و لیکن (چون میان من و محبّ علی خان غباری پدید آمده) در سپردن قلعه باو جز صورت خواری خود نمی بینم - و نیز کارزارها روی داده از آزار او ایمن نیستم - امّید که یکی از بندگان درگاه رخصت یابد - تا قلعه و ولایت را بار سپرده ناصیه سای عتبهٔ اقبال شوم - آن معدن فتوّت ملتمس اورا بموقف قبول ارتفاع بخشید - و میر گیسو را (که از قدیمان کاردان بود) فرستاد - پیشتر ازانکه او بآن دیار رسد سلطان محمود رخت هستی بر بسته بود - و اهل قلعه منتظر آمدن او - چون بآنحدود پیوست مجاهد خان قلعهٔ کنجایه[۳] را محاصره داشت - دختر محبّ علی خان سامعه بیگم والدهٔ مجاهد خان آمدن میر گیسو را شنیده برآشفت - و از تبه رائی غرابے چند را سرمایهٔ پیکار گردانید - و از بے آزرمی کار برو تنگ ساخت - و نزدیک بود که میر گرفتار شود - خواجه مقیم هروی پدر خواجه نظام الدّین احمد بخشی (که بامینی آن ناحیت رفته برد) محبّ علی خان را بنصائح هوش افزا از پرخاش بیجا و عربدهٔ بے هنجار گذرانید - و چون میر گیسو بقلعه پیوست کلید باو سپردند - و چنین ملک آباد ان بدست در آمد - محبّ علی خان و مجاهد خان از بد نهادی و خام طمعی دل ازان ملک بر نمی کندیدند - و بودن هم بے حکم اقدس مشکل - محبّ علی خان برای مصالحت شتافت - عاقبت کار میر گیسو بران قرار داد که مجاهد خان بجانب پٹنه رود و محبّ علی خان با زن و زاد در قصبهٔ لوهری سکونت گزیند - و چون بقرارداد مذکور عمل رفت میر گیسو جمعی کثیر را بر کشتیها نشانده برسر محبّ علی خان فرستاد - او تاب مقاومت نیاورده[۴] بجانب ماتیاه شتافت - و آیندها بغارت شهر دراز دستی کردند - سامعه بیگم در حویلی خود را مستحکم کرده بمدافعه و محاربه بر خاست - یک شبانه روز از کمال تهوّر و کاردانی آن چار دیوار را نگاهداشت - و دران هنگام که کار برو تنگ شده بود مجاهد خان بابلغار رسید و مردم را شکست داد - و سه ماه دیگر این طرف آب را متصرّف بود - تا وقتیکه بکر به ترسون خان قرار گرفت - و برادران او بآنصوب شتافتند - میر گیسو میخواست که از تبه رائی قلعه را محکم سازد آخر سعادت رهنمون او شد - و ازان خیال فاسد باز آمد - ولایتے (که یکچند بیگانهٔ باستقلال داشته

---

(۲) در [چند نسخه] گذشت برمن آنچه گذشت (۳) نسخهٔ [۱] کنجایه - و در [بعض نسخه] کهانه (۴) در [چند نسخه] شکار (۵) در [اکثر نسخه] سامعه بیگم حویلی ۵

غرور افزای بود) بخاطرش (که دران سرزمین تعبیه نهاده اند) ارباب اطاعت و انقیاد را برسر تمرّد و خلاف مي‌آرد - و گرنه این‌مردم کجا - و خود فروشي و سرکشي کجا *

چون مجملی ازین عطیّهٔ غیبي گذارش یافت بار بهمان شاهراه مقصود شتافته سررشتهٔ معني را پیوند میدهد - روز آبان دهم امرداد ماه الهي کشتیهای پادشاهي از آب کودي گذشته بدریای گنگ پیوست - و حواشي موضع چوچک‌پور مستقرّ رایات منصور گردید - و میرزا یوسف خان با اردوی بزرگ بموکب همایون ملحق گشت - و بعد ازین هرجا که جهارهای پادشاهي را لنگر مي‌نهادند برابر آن مضرب خیام فلک‌ارتفاع میشد - و تمام اردوی بزرگ باآئین عظمت فرود مي‌آمدند روز دیگر آنحضرت برفیل مبارک‌قدم سوار شده بنفس اشرف اهتمام فرمودند - و قریب پانصد فیل بسرکردگي آن شیرِ بیشهٔ هیجا دران دریای موجخیز درآمدند - و نظّارگیان بران نمود حیران بودند - و در عین طغیان آبها بشمول عنایت ایزدي سلامت‌روي قرین حال ایشان بود مگر یک فیل پوسکا[۳] نام (که دران نزدیکي مست طافح[۴] بود) بگرداب فنا فرو رفت - و در اثنای دریا نوردي و موج خیزي ماهیء بزرگ بلندي‌گرای شد - و بر مقدم شاهنشاهي آرامش پذیرفت رمز دانان کارگاه ایجاد این را بر حصول مقصود و کامروائي اشارتي شایسته دانسته سپاس ایزدي بجای آوردند - و روز ماه دوازدهم امرداد ماه الهي عرصهٔ غازیپور مقرّ اعلام ظفرقرین شد *

حضرت شاهنشاهي ازان روز بهجت افروز (که عزیمت این یورش فرمودند) هر روز از کشتي فرود آمده بشکار چیته و آهو عشرت‌پذیر بودند - ظاهربینان را اسباب مشغولي سرانجام مي‌یافت - و منشوران این کارخانه بمقاصد خود فایز میشدند - و شهریار دوربین باین گروه هنگامهٔ صورت آراسته بعیش و عشرت مي‌پرداختند - و بباطن مستغرق انوار خدا شناسي و حق‌پرستي بوده در معموری ملک معني توجّه مبذول میداشتند - و درین میان نظّارگیان انصاف‌گزین ازان مجموعهٔ نسخهٔ تدبیر امارات حصول مقاصد وجهٔ همّت میدانشتند - ازانجمله بقرار هر روزه دران نشاطگاه شکار آهوئی بجلوهٔ ظهور درآمد - یوز تمام[۵] غیرت باد سرعت را گشاد فرمودند - آهو برو باد باري از چدگ او برآمده پیشدستي بر یاد گرفت - درین‌هنگام یوز دیگر رسیده کار او بانجام رسانید آن دوربین غیب‌دان بحاضران بارگاه قرب فرمودند که درعقب این عشرت از حال این نخجیر فال داوَد برگرفته بودیم - چنان برپیشطاق ضمیر آسمان پیوند پرتو مي‌اندازد که او درین مرتبه

---

(۲) نسخهٔ [ی] عاطفت (۳) نسخهٔ [ای] توسکا - و در [بعضی نسخه] لوسکار - و در [بعضی] لوسکا (۴) نسخهٔ [ل] طافح بگرداب فنا فرورفت (۵) نسخهٔ [ی] کامراني (۶) نسخهٔ [ل] تمام عقل باد سرعت را *

لسیر چنگال قهر پادشاهي نشود - و بار دیگر بسعي شکاریان اقبال گرفتار گردد - و عاقبت همان شد که پرتو غیبي بر مرآت خاطر اشراق[۳] پذیر تافته بود - چنانچه شرح آن باسان قلم خواهد آمد •

روز نیر سیزدهم امرداد ماه الهي داس پور (که بر ساحل گنگ است) آرامگاه بختیاران رنگ دریا و لنگرگاه کشتیان بادپا شد - اعتماد خان خواجه سرا از محاصره برسم استقبال موکب منصور بکشتي نیز رو نشسته باحراز دولت بساط بوس سرافراز آمد - و حقیقت موافق و مخالف را بعرض اقدس رسانید - و غنیم را بغایت قوي دل نمود - انجمن آرای اقبال برای انبساط دلهای خواص، پرده از غیب برداشته نوید نصرت و فیروزمندي رسانید - و بجهت اطمینان خاطرهای شوریدهٔ عوام سیّد میرکي پسر میر عبدالکریم جعفري اصفهاني را طلب داشته باستخراج احوال این یورش و استکشاف اوضاع استقبال مامور گردانیدند - و او بآئین ضوابط این فن مفردات حروف را استنباط نموده از ترتیب و تالیف این بیت بر آورد • • بیت •

بزودي اکبر از بخت همایون • برد ملک از کف داؤد بیرون

ظاهر بینان ساده لوح را از صورت این واقعه دستاویز تسکین سرانجام یافت - و حیله جویان تاویل طلب را روز فتح عرق خجالت بر رو نشست - و درانولا (که بدارالخلافهٔ آگره نزول اجلال فرموده یورش مملکت شرقیّه را سامان میفرمودند) نیز میر مذکور را بجهت تسلّي خواطر ظاهربینان باستخراج مطالب حکم فرمودند - و میر این بیت بر آورده بود • • بیت •

گرچه باشد لشکرے جرّار بے حدّ و شمار • لیک باشد فتح و نصرت در قدوم شهریار

روز کوش چهاردهم امرداد ماه الهي (که گذر چوسه[۵] لنگرگاه جهازهای کوه پیکر شد) عرضه‌داشت خانخانان نوید فتح مجدّد رسانید - و تفصیل این مژدهٔ بهجت[۶] افزا آنکه از رنود و اوباش افغان بسرکردگي عیسي خان نیازي (که در کارزار نمودن و کار سر کردن علم برد) بر مورچل قیاخان ریختند و جنگ عظیم در پیوست - و از مورچلهای لشکر منصور برخے از نیز دستان عرصهٔ جلادت خود را رسانیده داد مردانگي دادند - و به نیروی اقبال شاهنشاهي و ثبات پائے قیا خان و رسیدن راجه تودرمل غنیم غبار آلود هزیمت گشت - و مبارزان دولت گلچین نشاط شدند - و عیسي خان بدست یکے از غلامان لشکرخان (بے آنکه او را شناسد) غبار نیستي بر فرق ادبار خود بیخت از استماع این مژدهٔ نصرت (که مقدّمهٔ الجیش فتوحات تواند بود) لشکر اقبال را میت ابتهاج فرو گرفت - و از غایت عاطفت عرضه‌داشت خانخانان را بجنس پیش حضرت شاهزادهای اقبالمند

---

(۲) نسخهٔ [ی] الهام غیبي (۳) نسخهٔ [ل] اشراق پذیرفته بود (۴) در [بعضے نسخه] استنباط
(۵) در [چند نسخه] جوسا - و در [بعضے] چوسا (۶) نسخهٔ [ي] بهجت بخش •

فرستادند که نگرانیِ خواطرِ مقدّسه را چاره‌گر باشد - دریں روز اردوی معلّی (که از راهِ خشکی می‌آمد) از نهرِ کنباس[۲] (که بدریای گنگ ملحق میشود) گذشت - و فیلِ خاصه غرق شد و این نهر را اهلِ هند بشامت نسبت دهند - روزِ دیگر بر ساحلِ دریای گنگ (که از سرچشمهٔ فیضِ ایزدی مالامال بود) مقام شد - و به نیروی صاحب اهتمامانِ بارگاهِ سلطنت تمامیِ افواجِ جهانگشای بسطوت و سلامت عبور نمودند - روزِ مهر (که عرضهٔ موقفِ تومنی از اعمالِ برجپور[۳] مضربِ خیامِ سپهر ارتفاع گشت) عرضه داشتِ منعم خان بنظرِ اشرف در آمد - خلاصهٔ مضمون آنکه رایاتِ ظفرطراز را از راهِ دربا بآئینِ مقرّر آمدن اصلح است - و توجّهِ اردوی بزرگ از راهِ خشکی مناسب میداند - و التماس نموده بود که لشکرِ فیروزیِ مند را دریں امتداد محاصره از توترِ امطار و کثرتِ باران فتورے در ادواتِ مبارزت و آلاتِ محاربت راه یافته - اگر دریں هنگام از قورِ خاصهٔ شاهنشاهی امداد رسد از ترجّهِ ابدیِ تائید دور نیست - ملتمسِ او عزّتِ قبول یافت - و اقسامِ اسلحه و انواعِ آویزش را فرستادند - روزِ رشنِ هیزدهم امرداد ماهِ الٰهی حوالیِ موقفِ لودیپور نزولِ اجلال فرمودند - دریں روز نیز آب در طغیان بود - یکے از کشتیهای چینه‌خانه فرو رفت و از چیتهای خاصهٔ دولت‌خان و دلرنگ را پیمانهٔ هستی پُرشد - و کشتیِ قاضیِ[۴] عسکر و بهگوانداس خزانچی و شیربیگ در موجِ خیزِ طوفانی فروشد - روزِ فروردیں نوزدهم امرداد ماهِ الٰهی رایتِ جهانگیری محاذیِ قصبهٔ منیر[۵] علمِ دولت افراخت - دریں‌جا آب سون بدریای گنگ رسیده گمنام میشود - روزِ دیگر کشتیها را در همان لنگرگاه داشته حکمِ قضا تمثال نافذ گشت که صادق‌خان و شهباز خان اهتمام نموده اردوی بزرگ را از آبِ سون بگذرانند و مبالغے گرانمند میر غیاث‌الدّین علی نقیب‌خان را سپرده رخصت فرمودند - که در روضهٔ منوّرهٔ مغفرت پرور شیخ یحیی منیری (که در قصبهٔ منیر است) رفته بمدهریان آن بقعه تصمت کنند و استمداد همّت نمایند *

شیخ پسرِ شیخ اسرائیل است از جملهٔ اولیای هندوستان - نسبتِ خداشناسی را هم بسلسلهٔ چشتیّه میرساند - و هم بطایفهٔ فردوسیّه - اهلِ زمانه را در حقِ شیخ اعتقادِ بسیار است گویند شیخ را آرزوی فرزند سراسیمه داشت - بملازمتِ شیخ شرف‌الدّین پانی‌پتی[۶] رسید - ایشان از صفای باطن این آرزوی او را در یافته بمژدهٔ فرزند خوشوقت گردانیدند - و فرمودند که همنام ما کنی - شیخ اگرچه از کشورِ هند نبرآمد - امّا سرا پای عالمِ معنی را باقدامِ همّت سیر نمود

---

(۲) نسخهٔ [ي] کرم نامی (۳) نسخهٔ [ا ب ي] برجپور (۴) نسخهٔ [ل] قاضي معسکر
(۵) نسخهٔ [ا ب] مهز * (۶) پاني پتنه *

و عیوب نفس امّاره و فنون تلبیسات او دریافته در تکمیل خویش کمر بست - و سخنان او در طایفهٔ صوفیّه امتیاز عظیم دارد - و کتاب معدن المعانی و گنج لا یخفی و شرح آداب المریدین از جواهر اقلام او ست - و سه مجموعهٔ معارف و حقائق آگین (که ببعضی از مخلصان و منسوبان خویش بآئین مصاحف و طرز رسائل نوشته است) یکی متضمّن بصد و پنجاه مفارضه است و دیگری مشتمل بر صد هدایت نامه - و در سیومین بیست و پنج مکتوب مندرج - و شیخ زمان سلطان محمود را در یافت - و در بدایت حال کوه و صحرا گزیده ریاضتهای سخت کشیدی - تا آنکه در دهلی بشرف ملازمت شیخ نظام سعادت پذیر شد - و باشارت ایشان بخدمت شیخ نجم الدّین فردوسی رفته ارادت آورد - روز رام بیست و یکم امرداد ماه الهی (که رایات نصرت طراز از ساحت شیرپور درخشان شد) راجه تودرمل آمده ادراک زمین بوس نمود - و حقائق احوال لشکر منصور بشرح معروض داشت - و در باب آمدن منعم خان باستقبال و تعیین مسافت راه استمزاج نمود حکم والا شد که (چون مهمّ محاصره در پیش دارد) زیاده از دو کروه نیاید - و سایر امرا بجای (۳) خویش در مورچالهای خود باشند - و همان شب راجه را مشمول عاطفت ساخته رخصت ارزانی داشتند و درین ایّام عرب پسر هاشم خان را (که بآداب خدمت ملتزم بود - و به نیابت پدر خود عرائض مشتمل بر سوانح بلاد شرقی میگذرانید) بخطاب نیابت (۴) خانی عزّ امتیاز بخشیدند •

رسیدن (۵) موکب مقدس شاهنشاهی بظاهر پتنه و همت در گشاد آن بستن

جهانگیر کشور گشای در چنین موسم پر شورش و تواتر باران دائمی و جریان سیلابهای طوفانی بقاید (۶) دولت و رهنمونی اقبال راه دریا گزیدند - و با خاطر آرامیده و دل عشرت گزین روز باد بیست و دوم امرداد ماه الهی مطابق چهارشنبه پانزدهم ربیع الثّانی بآن منزل مقصود نزول اقبال فرمودند - و در دو کروهی این مرحله خانخانان کشتیها را باتمام آتش بازیها و توپچیان و رعد اندازان آراسته شرف ملازمت دریافت - و بجلائل تفقّدات شاهنشاهی مخصوص گشت - و باشارت عالی متکفّلان اشغال آتش بازی توپها را آتش در دادند - غلغلهٔ قرع دخان و بخار و صدمهٔ ارتفاع گرد و غبار زمین و زمان را در لرزه آورد - و آن حوالی و نواحی چند فرسنگ در چند فرسنگ چون روز

---

(۲) نسخهٔ [ی] سلطان محمد تغلق را (۳) نسخهٔ [ز ی] بحال خویش (۴) نسخهٔ [ز ل] نیابت خانی خلعت عز اصطیاز (۵) نسخهٔ [ل] ترجمهٔ رایات عالی بجانب پتّنه و بدست آمدن حاجی پور (۶) نسخهٔ [ز ل] بقاید رهنمونی دولت و اقبال •

اعدای دولت تاریک گشت - و این صدای هولناک در دماغ مخالفان تیره بخت پیچید - و زهرهٔ دشمنان آب شد - و دل بےجگران در اضطراب افتاد - و نقارهٔ فتح بلندآوازه گردید - صفیر(۲) نفیر و کرنا نوید نصرت بگوش هوش زمانیان در داد - و در ساعت مسعود روی توجّه بساحل آورده سمند اقبال را جلوه دادند - و در منزل خانخانان (که نشیمنهای عالي ترتیب یافته(۳) بود) نزول دولت شد و او از شرائف جواهر و جلائل امتعه و نفائس اشیا برسم پیشکش و نثار سرانجام داده پرده گشای آداب اخلاص شد - و محمّد قلي خان برلاس و قباخان و اشرف خان و مجنون خان و خان عالم و سایر امرای والا شکوه (که درین لشکر نصرت طراز بودند) به ترتیب منزلت و آئین رتبت جبهه سای آستان اقبال شدند - و پس ازان دیگر سرداران و ناموران جوق جوق و فوج فوج بدولت زمین بوس • جویای سربلندي گشتند - و هرکدام بنوازشهای خاص امتیاز یافت و بعنایات بیدریغ مخصوص شد •

روز دیگر اطراف قلعه بنظر امعان شاهنشاهي (که محیط عالم صغیر و کبیر است) در آمد و تسخیر حاجي‌پور از اسباب گشایش این حصار دانسته همّت جهانگشای برتحصیل این امنیّت مصروف داشتند - آن قلعه ایست محکمی پٹنه - دریای گنگ بعرض دو کروه تخمیناً بهزاران جوش و خروش درمیان این دو شهر میگذرد - روز دیگر میرزا علي عام‌شاهي و سیّد شمس بخاري با پسران و راجه گجپتي و فوجے از بهادران اخلاص‌مند را بسرکردگی خان عالم تعین فرمودند که بر بختیان دریا نورد کشتي سوار شده با توپخانهٔ شایسته آن قلعه را (که استظهار(۴) گران است) تسخیر نمایند •

و هم درین روز ایلچیء داؤد بوسیلهٔ خانخانان دولت بساط بوس دریافت - پیشتر از ارتفاع رایات اقبال درین‌حدود خانخانان خالدین خان را پیش داؤد فرستاده بنصیحتهای ارجمند برو بخشوده بود - خلاصهٔ اندرز آنکه هنوز سررشتهٔ کار بدست او ست - روز نامچهٔ احوال خود را مطالعه نماید - و نظرے ژرف در نیرنگی اقبال و روز افزونی دولت شاهنشاهي انداخته برخود ببخشاید - و سبب خون چندین جاندارن و باعث(۵) ویرانی مال و ناموس مردم نگردد - مستی دنیا را اندازه ایست - چرا بخود نمي‌آید - و خود را بستهٔ فتراک این دولت خداداد نمي‌گرداند او پس از تامّل بسیار از راه گریزت و حیله سازي مصحوب خالدین‌خان یکے از امینان خود را فرستاده انواع نیازمندي درمیان آورد - و چنان عرضه داشت که حاشا نام سروري برخود نپسندم

---

(۲) در [چند نسخه] صفیر و نفیر کرنا (۳) فسخهٔ [ي] داده بود (۴) نسخهٔ [ی] فتنه انگیزان
(۵) در [بعضی نسخه] باعث وبال و ویرانی •

لودي (که مرا درين ورطهٔ پندار انداخته بود) بسزاي کردار خود رسيد - اکنون اطاعت شاهنشاهي سراپاي خاطرم گرفته است - هر قدر جاي (که بمن مکرمت ميشود) آنرا سرمايهٔ سعادت خود ميدانم - و (چون بمقتضاي خرد سالي و مستيء شباب از من خطائي بظهور آمده است) مادام که در تلافي آن خدمات شايسته بتقديم نرسانم بخود قرار آستان‌بوس نميتوانم داد *

شهريار دانش پژوه مکامن درونيء او را دريافته چنين پاسخ آراي شدند که ما بمقتضاي ظلّيت(۲) حق اندک پذير بسيار بخشيم - چاشني عفو ما در انتقام نيست - اگر داؤد درين سخن(۳) سرائي از مشعلهٔ صدق پرتوي دارد بر عتبهٔ اقبال جبهه‌فرسائي گردد - تا بدست تفقّد ما گرد ادبار از تارک بخت او افشانده شود - وگرنه يکے از سه کار گزيند - تا مال و جان چندين هزار کس عرضهٔ تلف نکرده نخستين آنکه يک کس او در معسکر اقبال آمده نظّارگي شود - و يک کس ازين جانب دران لشکر مراسم ديدباني بجاي آرد - تا هيچ کس از طرفين به نبردگاه نشتابد - و ما هردو در ميدان نبرد درآمده بهر سلاح که(۴) او داند با هم آويزش کنيم - تا بسرنوشت ازلي و تائيد آساني هرکه فيروز شود ملک ازو باشد - و اگر همّت بابي ياوري نکند يکے از لشکريان خود را (که به نيروي مردانگي و زور بازو و فزوني دانش نبرد ممتاز باشد) اختيار کند - و ما نيز يکے از تيز(۵) دستان عرصهٔ شهامت را (که آزرم غارهٔ چهرهٔ او بود) در برابر او فرستيم - و اين در ستيزه مرد دران(۶) نبردگاه رسم مبارزت بجاي آرند - هرکه نصرت يابد لشکر او ظفر طراز گردد - و اگر دران سپاه چنين شيرمرد نباشد از جنود نيلان کار پرداز يکے را انتخاب کند - تا ما نيز فيلے فلک شکوه تمام شدّت را بجلوهٔ خاص در آرم - هر کدام غالب آيد فتح ازان طرف باشد - آن افغان پسر را از سخن آرائے اين شيرشکار عرصهٔ آگاهي زهره دريد - و عقل تباه گشت - چون زنگاربي دل بود توفيق فرمان پذيري نيافت و ازانجا که فطرت نداشت بهيچ يکے ازان وجوه حق‌گراي دلنهاد نشد *

و از سوانح آنکه آن شاه‌سوار عرصهٔ دولت فيل‌کوه پيکر باد رفتار را در جلوهٔ اقبال در آورده بتماشاي فرازگاه پنج پهاڑي (که در برابر آن حصار است) بهمعنانيء تائيد الٰهي و قايد فرايزدي توجّه فرمودند - و اين پنج گنبد خشتي اند مصمت(۷) که فرماندهان باستاني يادگار گذاشته اند پهاڑي بزبان هندي کوهچه را گويند - يعني پنج گنبد که در بلندي به پنج کوهچه ماند و افغانان تيره راي از بے‌آزرمي و سيه‌دلي توپها سر داده بسعي خود نکال ابدي سرانجام نمودند

---

(۲) نسخهٔ [ل] طينت حق (۳) نسخهٔ [ي] سخن پيرائي (۴) در [بعض نسخه] که او صلاح داند
(۵) نسخهٔ [ل] زبردستان (۶) نسخهٔ [ل] دران ناورد گاه . و در [چند نسخه] دران بزم ناورد گاه
(۷) نسخهٔ [ي] مثمن *

و حضرت شاهنشاهي در حصار حضانت ايزدي تماشائ بدائع آفرينش بودند - نگاهبانئ خديو هستي و پايهٔ توكّل والا خاطر نشان آشنا و بيگانه شد *

و از سوانح اقبال بدست آمدن حاجي‌پور است - و اجمال اين تفصيل آنكه روز آراء بيست و پنجم امرداد ماه الٰهي چاشتگاه بلند روشن شد كه قلزم هيجا از جانب حاجي‌پور در موجخيز است - شهريار دوربين بمورچل شاهم خان (كه ازانجا آن مصر نمايان بود) عنان‌تاب گشته در نصرت اولياي دولت توجّه اقليم‌گشاي فرمودند - اگرچه تردّد بهادران جنگ جوي چنانچه بايد تشخيص نمي يافت امّا اين‌قدر پيدا بود كه سواطع سنان آتشبار معركه افروز است و لوامع شمشير صاعقه كردار مخالف‌سوز - و هنگامي (كه جنگ تازه شده بود - و پاسي از روز مانده) حضرت شاهنشاهي چندے از نبرد آزمايان را در كشتيهاي جنگي بتائيد جنود اقبال فرستادند قلعه‌نشينان تهوّرگزين پشته از مشاهدهٔ اين‌حال چند غراب مبارزت برسر راه (۲) داشته آمادهٔ پيكار شدند دليران جنگ‌آزموده باعتضاد تائيد الٰهي دست جلادت گشاده غنيم را برداشتند - و پيشتر ازانكه اين فوج نصرت اعتصام بآن لشكر ظفرقرين پيوندد بميامن دولت روزافزون چنان حصار حصين گشاده شد - و شكوه سطوت شاهنشاهي زهرهٔ آهنين جگران را آب ساخت - و گروهے انبوه ازان بخت‌برگشتگان آشفته دماغ بخاك هلاكت غبار آلود مذلّت گشتند *

و تفصيل اين اجمال آنكه چون خان‌عالم باين‌خدمت سرافرازي يافت جمعے از رود بانان حقيقت‌دان رهنماي او شدند - آخرهاي روز دين بيست و چهارم امرداد ماه الٰهي بكشتي درآمدند راهبران تيز هوش كشتيهاي اين شجاعت‌مندان نبرد دوست را بالا روبه بردهٔ (۳) شباشب بآئيني (كه غنيم اطّلاع نيابد) بنهرے (كه از آب گنگ جدا شده متّصل بحاجي‌پور ميرود) رسانيدند نخوت‌آرايان قلعه نشين در گرداب انديشه فرو شدند - ناچار بختيان دريا نورد را بتوپخانه آراسته در مبارزت مبادرت نمودند - نخستين ضربزنها (۴) و بندوقها را گشاد دادند - و شرارهٔ اين‌طوفان آتش ارتفاع گرفت - و نزديك بود كه صورت استيلا و استعلاي اين گروه بدكار در آئينهٔ اوهام نظّارگيان نمودار شود - دربن‌اثنا آن غرابهاي شاهنشاهي (كه فروغ نصرت باخود داشت) پرتو فيروزمندي انداخت - و يكبارگي پاي ثبات آن بد انديشان تبه روزگار بلغزش درآمد - ليكن (چون از طغيان آب بدشواري كشتيهاي لشكر منصور را سربالا مي‌كشيدند) كار آن گروه بانجام نمي‌رسيد - رهنمونئ مبشّران اقبال اين دريا نوردان را بالا روبه بجانب (۵) گندمك برده بصوب حاجي‌پور سرداد

---

(۲) نسخهٔ [ل] سربراه (۳) نسخهٔ [ل] بردبه برده (۴) نسخهٔ [ي] ضربزنها و توپها و بندوقها را
(۵) در [چند نسخهٔ] بجانب دريا گندك *

اگر چه از فرار قلعه بارش توپ بود لیکن جائی (که حراست ایزدي پیشکار دولت مؤید[۲] باشد) از بداندیشی ذرّات امکان چه گشاید - نبرد آزمایان جنگ جوی بزورِ بازوی تائید یافتهٔ الٰهي از کشتیها برآمده بجولان رخش در آمدند - فتح خان پسر غازي خان و ابراهیم[۳] خان و الٰهدیه سروالي[۴] (که سرداران این گروه بودند) کوچه بند کرده سرگرم پیکار شدند - فتح خان با بسیارے از مخالفان دران هنگامهٔ مرد آزمائي فرو شد - و برخے بتکاپوی هرچه تمامتر ازان ورطهٔ هلاک بیرون شتافتند - بعضے اوباش شهررا آتش زده دست بتاراج گشادند - و قلعه بتائید جنود غیبي بتصرّف اولیای دولت درآمد - راجه گجپتي و پیاده روان شمشیرباز و میرزا علي بیگ علمشاهي و سیّد شمس الدّین بخاري و پسران او درین نبردگاه بخان عالم همپائی شایسته کردند - و جمیع بهادران نصرت قرین را دست بکار رسید - و بمیامن تائیدات سماوي کار دشوار بآساني برآمد *

مفتوح شدن قلعهٔ پٹنه به نیروی اقبال شاهنشاهي و فرار نمودن داؤد و ایلغار فرمودن شهریار جهانگیر

[چون چمن پیرایان نوبهار هستي از مبادی انکشاف سحر اقبال تا امروز (که آغاز گلخندهٔ صبح سعادت است) پیوسته در تربیت این نونهال برومند و آراستن چار چمن این دولت اند] هرگلبن اُمّید (که سایه نشین آن شجرهٔ آسماني ظلال شد) هرآینه از جویبار عشرت و چشمه سار نشاط شاداب گشت - و روز بروز اغصان آمالش بثمرات مراد کامیاب - و هر نالهٔ کام کج سرشت (که سر به بے اعتدالي کشیده خار آشوب در راه گلچینان این سرابستان همیشه بهار افشاند) سوختهٔ برق زوال شد - و هرکه خود را بستهٔ فتراک این عتبهٔ جلال ساخت از حوادث زمان نجات یافته کارش روزافزون گشت - و [هرکه (از نافهمیدگي[۵] یا ازبیخردي یا ازبدمستي) اندیشهٔ مخالفت بخرد راه داد] لکدکوب زمان شد - و پایمال شدائد دوران - نه اسباب دنیا بکار او آمد - و نه معاونان صورت سودمند شدند - و هرکارے (که پیشنهاد همّت والای شاهنشاهي گشت) هر چند بچشم عادتیان روزگار دشوار مینمود بآسان ترین وجوه انجام پذیرفت - چنانچه اندکے از بسیار درین شگرفنامه ایراد یافته و مي یابد - آرے این کار عنایت است نه ساختگي - و این معامله دولت است نه پرداختگي - و بتازگي (آنچه درینولا ببرکات ذات مقدّس شاهنشاهي بانجام رسید) گریختن داؤد است بے جنگ - و بدست آمدن قلعهٔ پٹنه *

---

(۲) در [بعضے نسخه] موید (۳) نسخهٔ [ي] ابراهیم کرراني (۴) در [بعضے نسخه] شروالي * و در [بعضے] سزاولی (۵) در [چند نسخه] نافهمیدگي که از بیخردي یا بدمستي پدید آید اندیشهٔ *

(چون فر الٰهي از ماهچهٔ رایات اقبال بران مرز وبوم افتاد - و بوارق لمعان عظمت و قدرت بران دیار تافت) اساس مبانیٔ غرور الوس افغانان تزلزل پذیرفت - و از سراسیمگي (۲) گمرهي گزیدند و [چون آن پیغامهای شاهنشاهي (که زهرهٔ آهنین جگران از نهیب آن آب میشد) بآن گروه رسید و مقارن آن بهادران والا شکوه فتح حاجي‌پور نمودند] داؤد (که سر خوش نشهٔ غفلت بود) بهوش آمده زمانے در کار خود نگریست - نه چراغ تدبیرش را نوره ماند - و نه شمع ضمیرش را فروغے از تیرگی بخت راه سعادت را گذاشته در هنگامے (که بایستے خجالت‌مند بوده احرار دولت آستان‌بوس نماید) بدشت ادبار درآمد - و شب آراء بیست و پنجم امرداد ماه الٰهي از دروازهٔ خرد قلعه بزکشتی تیزرو نشسته راه بنگاله پیش گرفت - و گوجرخان (که میر شمشیر آن گروه بود) از راه دروازهٔ آهوخانه با تمامی فیلان و عموم سپاهیان براه خشکي رو بگریز نهاد - و نخوت و استکبار این جماعه یکباره بباد فنا رفت - و صلاح کار خویش درفساد دانسته برخے در موج‌خیز دریا و جمعے در تنگنای طُرُق و طایفهٔ در گوهای خندق بهاریهٔ فنا شتافتند - و کشتي را از دریا ندانسته جمع انبوه بقعر نیستي فرو رفتند - و طایفهٔ کثرت را از قلّت تفرقه نکرده با کشتي غرقهٔ بحر فنا گشتند و بسیارے از فزونی هجوم در تہ پا مانده بخاک مذلّت یکسان شدند - پیشروانرا راه گذر بسته گشت و پس‌ماندگان را از دحام پیش سدّ راه آمد - سرها (که نخوتگاه بیخردي بود) بپای مذلّت فرسودگي یافت - و افسرهای استکبار بانسار اشتر و استر پایند شد - طایفهٔ از هول جان فرار و نشیب را یکسان شمرده خود را از اوج ثریّا بثری بر مي‌تافتند - چنانچه خندق قلعه از اقسام جانداران انباشته گشت - و طبقهٔ انبوه از همراهان گوجر غریق بحر فنا شدند - و جمعے از تہوّر خود را در گرداب بلا انداخته قرین سیل هلاکت گشتند - آن شب که صبح فیروزمندي را آبستن بود غریب شورشے در قلعه پدید آمد - جمعے از کم‌فطرتان معامله نا فهم بر شبخون قیاس میکردند - و کار دانان بارگاه مقدّس برهم خوردن و گزختن افغانان را یقین میدانستند - آن شاه سوار میدان اقبال همان زمان بال سندر (۴) را (که در چندین هزار فیل بحس منظر و لطف کردار و شکوه آسماني و تیزی آنش و سبکی باد و وقار زمینی امتیاز داشت) طلب داشته سوار دولت شدند *

و چون بر پیشگاه خاطر اقدس ناکامي و گزختن غنیم پرتو انداخته بود همّت والا اقتضای آن داشت که در همان ظلام شب نور افروز نصرت گردند - خانخانان زمینی نیاز بلب ادب بوسید عرضه‌داشت که (چون علم نور از مشرق اقبال سرزند) عزیمت پیش فرمایند - هم پاس قانون حزم و احتیاط بتقدیم رسیده باشد - و هم درین فرصت احوال غنیم بپرتو تشخیص روشني خواهد گرفت

---

(۲) نسخهٔ [ي] سراسیمگي دل (۳) نسخهٔ [ل] در فرار خود (۴) در [بعضے نسخه] دل سندره

شهریارِ دانا دل ملتمسِ او را بآرایشِ قبول زینت دادند - و صبحِ روز اشنبه بیست و ششمِ امرداد ماهِ الٰهی رایاتِ نصرت طراز از دروازهٔ دهلی بشهرِ بلنده سایه افکن شد - و نوئینانِ بزرگ و خوانینِ والا شکوه و اُمرای نامدار آداب تهنیت بجای آوردند - و غنائمِ فراوان از نقد و جنس خصوصًا فیلانِ نامور بدستِ اولیای دولت درآمد - در ساعتِ نجومی از روز بمهمّاتِ شهر پرداخته خانخانان را با بسیارے از خدمت گزینانِ کارطلبِ عقیدتمند مقرّر فرمودند که بآهستگی و آرامش اردوی سترگ را مي‌آورده باشند - و خود بر نور بیضا (که سرآمدِ اسپانِ خاصه بود) جلوهٔ اقبال داده با فوجے از بهادرانِ اخلاص طراز از راهِ خشکی ایلغار فرمودند - که (اگر داؤد از راهِ دریا شتابانِ بادیهٔ ادبار گشت) گوجر (که خلاصهٔ[2] فیلان را سرکرده میبرد[3]) گرفتار گردد - چون بدریای پن‌بن رسیدند آب در غایتِ طغیان بود - خدیو عالم اعتضاد بر تائید ایزدي فرموده سمندِ اقبال را در آب جولان داد فدویانِ عقیدت‌گزین بیتابانه خود را دران موج‌خیز انداختند - و برهنمونیِ بخت و همعنانیِ دولت عبورِ موکبِ والا شد - و گردِ آسیبِ بدامنِ منسوبانِ این منزل‌گزینِ عرصهٔ توکّل نرسید کرامتِ پادشاهي بظهور آمد - و آثارِ ولایت پدید گشت - که در چنان آبے (که بسیارے از مخالفانِ سبکپای تیزرفتار با شناسائیِ مداخل و مخارج نتوانستند خود را بساحلِ نجات رسانید) شهریارِ گیتی‌ستان با جمیعِ لشکرِ اقبال بقایدِ دولتِ پایدار بآسانی و شگفتگی گذاره فرمود و به‌تیزروي[4] (که برباد پیشي گرفتے) بآئینِ تکاپوي نزدیکِ بقصبهٔ دریاپور (که سي‌کروه تخمیناً باشد) یک‌جلو راند[5] عنان بار کشیدند - و چون روز در جلوهٔ شام بود خاطرِ ملتزمانِ رکابِ نصرت اعتصام منظور داشته در کنارِ آب گنگ وقوف رحمت فرمودند - و مجنون خان و شهباز خان و برخے از اُمرای کارطلب را بدنبالِ هزیمتیان فرستادند - چون قلمِ تقدیر نرفته بود بآن مُدبرانِ گریزپای نتوانستند رسید - امّا بسیارے ازان گروه واژون بخت از سراسیمگیِ عقل و فروگرفتگیِ ادبار در دریاچها و خلیها بگو نیستي شتافتند - و درین فتح (که طرازِ فتوحاتِ سترگ تواند شد) دربست و شصت و پنج فیل از ضمائمِ غنائم گشت - اگر بشرحِ بدائعِ این جانداران کوه پیکر و ذکرِ جلائلِ نوادرِ آن پردازد این شگرفنامه (که غازهٔ اختصار برروی دارد) بر نتابد - و درین شب (که رایاتِ اقبال بکنارِ دریای گنگ نزول سعادت داشت) چندے از کشتیهای افغانان پُر اسباب و اموال بیادبانیِ مُراد[6] در حوالیِ مخیّمِ اقبال پیوست - و غنائمِ فراوان در حوزهٔ تصرّفِ مجاهدانِ همّت گرای درآمد - و درین روز فیروزمندي عمومِ اردوی بازاري از نشیبِ خندق و دریای پن‌بن

---

(۲) نسخهٔ [ل] خاصه فیلان را (۳) نسخهٔ [ب] میرود (۴) نسخهٔ [ب ز] تیز پوئي (۵) نسخهٔ [پ ي] آمده (۶) در [بعضے نسخه] باد مراد .

و از نهر آبے (که در هفت هشت کروهے دریاپور بود) و از ساحل دریای گنگ فرو رفتهای آب را بلطائف الحیل کشیده همیانهای زر و اسلحه بدر آوردند - و عامهٔ خلائق این لشکر بزرگ کامیاب خواهش شدند - و از نیرنگ اقبال و مددگاری بخت بلند و نیروی همّت سترگ شاهنشاهي چنین لشکرے آراسته را (که داؤد باستظهار آن همواره از غرور گزافها گفتے - و یافه[۲]درائي کردے) بے جنگ خاک ادبار برمفارق‌شان رنخته شد - و آبروی دین و دنیا گرفته آمد - و حسین پسر عدلي (که از واژونے بخت و تیرگی عقل گریخته بغنیم پیوسته بود) بدست افتاد - و بسعي خانخانان باسا رسید - و به تنویر روشنان سماوي و امداد جنود غیبي چنین فتحے بزرگ (که دوربینان عرصهٔ صورت دشوار مي‌اندیشیدند) و اتمام[۳] این کار سترگ (که در حوصلهٔ روزگار نمیگنجید) درین موسم باران (که غنیم آنرا حصار[۵] حصین مي‌شمرد) بر وجهے آسان و طرزے دل پسند از پردهٔ خفا بجلوه‌گاه ظهور آمد *

و (چون خانخانان باردوی بزرگ جبههٔ سای عقیدت گشت) باشارهٔ همایون صفونکدهٔ قدس را آراستند - و نزهت سرای خلوت زینت‌گرفت - و انجمن‌زار خسرواني از غیر پرداخته آمد دولت منشان خرد پژوه و بخت آوران دیده ور و معامله شناسان حقیقت بیني (که با راستي و درستي مردانگي و درلتخواهي غازهٔ چهرهٔ روزگار ایشان بود) حفظ مراتب و پاس حدود نموده سخن‌گذار و نکته[۶] سرای شدند - و هرکدام (در خور صفای جوهر و اندازهٔ دریافت) لازم وقت و مستحسن حال را بموقف عرض مقدّس (که عیارگاه نقود جواهر دانش‌اندوزي و محکّ طلای خالص دوربیني ست) رسانیدند - گروهے (که شعاع بینش آنها از مناظر اوراق[۷] صورت نگذرد) چنان معروض داشتند که تا سپري شدن موسم باران ولایت بهاررا (که نو بتصرّف اولیای دولت در آمده) از خس‌وخاشاک مخالف پاک باید ساخت - و در عنفوان طلوع سهیل دلنهاد تسخیر بنگاله شد و جمعے از تیز جلوي و نرط مردانگي و برخے از کارداني و معامله فهمي چنان نمودند که بے‌توقّف دست به بنگاله زدن و غنیم را فرصت سرانجام ندادن ناگزیر است - و حضرت شاهنشاهي از وفور غیب‌بیني و فروغ نیّر باطن سخن این‌گروه را پسندیده همّت جهانگشای بتسخیر بنگاله بستند (اگرچه خاطر اقدس میخواست که خود بگروگشائی این عقدهٔ مشکل نمای پردازند) لیکن (چون ترازوی کارشناسي بدست عقل صلاح اندیش بود) فرمودهٔ سلطان خرد را فرمان ایزدي

---

(۲) نسخهٔ [ی] بیانه درآمدے (۳) نسخهٔ [ب] اهتمام (۴) در [بعضے نسخه] نمي‌گنجید (۵) نسخهٔ [ل] حصارهای (۶) نسخهٔ [ی] نکته پیرای (۷) نسخهٔ [ب ی] صواب (۸) نسخهٔ [اب ی] ناگزیر کار سپاهي ست *

شمرده توقّف گزیدند - چه از کریوه بصر بدستان هدایت[۲] رسیده مشام هوشمندان بختور را عطرآگین ساخته اند که هر خدمتی (که از اُمرای خرد تمشیت یابد) بطبقهٔ اوسط نباید فرمود - و کارے (که از دست این طایفهٔ خدمت گزین انجام یابد) نوئینان بزرگ را حواله نباید کرد - و آنچه ازین گروه والا سریراه شود فرزندان و خویشان را نباید بران کار داشت - و مقاصدے (که ازین طایفهٔ دولت آرا صورت اتمام پذیرد) محافظت حدود رتبهٔ عُلیای خویش (که از مهین عطایای ایزدی ست) نموده خود بنفس نفیس متکفّل آن نباید شد - که انتظام نشاء صورت (که بقدردانی و حفظ اعتبار و پاس جاه و آرایش ظاهر باز بسته است) در معنی پاسبانی عطایای الٰهی و سپاس ایزدی بزبان کردار ادا کردن است - سبحان الله دور بینان تماشائی و سپاس گزینان کردار را چه دیدها و اندیشها ست همین حفظ اعتبار و غم جاه در گروه تجرّد گزینان صحرا نشین نکوهیده ترین صفات آست - و در کاربردازان تعلّق اساس از بهین عبادات ایزدی - و این یورش نصرت قرین در مبادی حال بملاحظهٔ همین دید بلند در احتجاب توقّف بود لیکن (چون از اُمرا همّت محتجب شد - و استدعای حضور اقدس نمودند) ناگزیر مراعات خاطر آن گروه فرموده تشریف ارزانی داشتند - دریغولا (که فتوحات سترگ جلوهٔ ظهور داد و روز افزونی اقبال شاهنشاهی بتازگی رنگ زدای ارباب ظاهر گشت - و همّتها در افزایش در آمد و فطرتها روی ببلندی نهاد - و دلها کارطلب شد) منعم خان خانخانان انجاح این مقصود و انجام این امنیّت را بر ذمّهٔ خود گرفته استدعای این خدمت نمود - ملتمس او بمعرض قبول داشته مشمول عواطف خسروانی گردانیدند - و بسیارے از اُمرای والا شکوه و سایر منصب داران و یکّه جوانان زیاده از بیست هزار کس با سامان یورش و ساز پیکار و سایر اسباب جهانگشائی و ملک گیری همراه ساختند و برای آسودگی و آسانی کار او در حدود بهار جایگیر فرمودند - و جونپور بخالصهٔ شریفه منسوب گشت - و وزارت آن برضوی خان تفویض یافت - و راجه تودرمل را (که کاردان و عقیدتمند بود) علم و نقّاره عنایت فرمودند - و محفوف عواطف[۳] بیکران گردانیده همراه ساختند - و همچنین جمیع ملازمان عتبهٔ اقبال را (که دربن لشکر نامزد شدند) بمنصبهای بزرگ و جایگیرهای[۴] سیرحاصل و اعتبارهای بلند مخصوص گردانیدند - و نصائح ارجمند را (که در هنگام کامروائی و دولت افزائی مصاحب بے غنج بوده نگذارد که مآل کار بیدمستی گراید - و سررشتهٔ حق شناسی گسسته گردد) آویزهٔ گوش هوش این بخت مندان خدمت[۵] گزین ساختند - و چنانچه پایهٔ صورت این مخلصان را افزودند حالت معنوی را افزایش بخشیدند •

---

(۲) نسخهٔ [ی] نوازمت (۳) نسخهٔ [ی] عنایت و عواطف (۴) نسخهٔ [ز] جایگیرهای سره
(۵) نسخهٔ [ل] گزین خدمت •

و روز اورمزد غرهٔ شهریور ماه الٰهی خانخانان را رخصت بنگاله فرموده بجونپور (که فرزندان بخت‌مند و پرتگیان سرادق عزّت آنجا بودند) معاودت نمودند - اُمرای اُمرا (که بتسخیر بنگاله رخصت یافته) بدین تفصیل اند - محمّد قلي خان برلاس - مجنون‌خان قاقشال - قیا خان اشرف خان - خان‌عالم - شاهم خان - باقي‌خان - راجه تودرمل - لشکرخان - بابا خان - حیدرخان میرزا قلي خان - لعل‌خان - پاینده محمّد خان - معین خان - حاجي یوسف‌خان - نقیب خان غازي خان قزویني - میرزا علي علمشاهي - صالح عاقل - وزیرجمیل - و آنروز ظاهر قصبهٔ غیاث پور بر ساحل دریای‌گنگ مضرب خیام ظفر طراز گردید - و مهچهٔ لوای (۳) دولت ابدپیوند چهار روز دران منزل لامع بود - لختی از اوقات خجسته بدیدن فیلان داؤدي مصروف شد - و میرزا یوسف‌خان را بآئین پیش اشارت مقدّس شد که حراست اردوی بزرگ نموده از راه خشکي شتابد - و شب اسفندارمذ پنجم شهریور ماه الٰهی بر فیل آسمان‌شکوه جلوهٔ اقبال کرده ازان مرحله نهضت فرمودند مناشیر اقبال لمعان تباشیر صبح کامراني شد - و روز خرداد ظاهر شهر دلگشای دریاپور از ورود رایات والا نور پذیر گشت - و دران مرز دلگشای زمانے خاطر بهجت پیرای را بنشاط جنگ فیلان مست داؤدي مشغول گردانیدند *

و (چون در دین سلطنت و آئین جهانداري قناعت در ملک‌ستاني چون حرص تجرّد گزیدن نکوهیدهٔ عقل و نا پسندیدهٔ خرد پژوهان است) تسخیر قلعهٔ رهتاس پیشنهاد همّت والا شد آن قلعه در متانت و رصانت عدیل و نظیر ندارد - و چندین دیه برفراز آن آبادان است - و چندان زراعت میشود و آنقدر آذوق بهم میرسد که نگاهبانان را بسنه آید - و چشمهای خوش‌گوار فراوان و با وجود آنکه بر بالای کوهے ست (که بآسمان همسري دارد - و در ما بین آن آب چاه بعمق بسیا پدید آید) دران حصار رفیع باندک کندن آب شیرین لبریز کند - این قلعه را هیبت خان کرراني و پسرش بهادرخان استحکام داده بخواب غفلت غنوده بودند - فرحت خان باین خدمت نامزد شد - و مظفّرخان را (که در روز رخصت اُمرای بنگ از راه خشکي خجلت زده باردوی معلّی پیوسته بود) بے آنکه بسعادت پا بوس استسعاد یابد بهمراهی او تعین فرمودند - و نخود و نازش بیجاپی او را باین‌طرز چاره‌گر آمدند - و حاجي‌خان سیستاني و فتح‌خان میداني (۴) و خدا داد برلاس و خواجه شمس‌الدّین خافي و باقي‌خان کولابي و برخے از نبرد دوستان همّت‌گزیی را بکمک او نوشتند - و این فوج نصرت قرین را به پندهای هوش افزا گرانبار گردانیده رخصت فرمودند *

---

(۲) نسخهٔ [ل] لوای ظفر دولت (۳) در [بعضے نسخه] بانبساط (۴) نسخهٔ [ا] میدغاني و نسخهٔ [ب و غیره] مسند عالي *

و چون خاطرِ خطیر ازین مهم وا پرداخت روزِ مرداد هفتمِ شهریور ماهِ الٰهی از پٹنه گذشته در حدودِ شیرپور نزولِ موکبِ منصور شد - و آن روز منزلِ میرزا یوسف خان (که از راهِ خشکیِ اردوی بزرگ را سرکرده آورده بود) بقدومِ شاهنشاهیِ سعادت افزای گشت - و روزِ دیگر فتحپورِ پٹنه (که بیست و یک کروه راه بود) مستقرِّ اردوی ظفرقرین شد - و درین روز آبِ سون را (که در تلاطمِ طغیان بود) عبور فرمودند - و صادق خان را رخصت دادند که او نیز همراهِ اردوی بزرگ باشد و احتیاط بلیغ نماید که عمومِ خلائقِ موکبِ انجم شمار و سایرِ منسوبانِ بیوتات علی‌الخصوص فیلانِ خاصه در جای مناسب از آب بگذرند - و روزِ آذر نهمِ شهریورماهِ الٰهی ایلغار فرموده آخرهای روز بگذرِ چوسه تشریف آوردند - آبِ گنگ در فرونیِ عرض و بسیاریِ عمق و تلاطمِ امواج بیم‌آورِ پُردلان بود - در حضانتِ تائیدِ ایزدی بکشتی درآمده عبور فرمودند - و میر خان یساول را با جمعی از صاحب اهتمامانِ جدگزین گذاشتند - که درین گذر بوده مردم را باحتیاط و اعتدال گذراند - و خود گرم رفتار شده چنان تند راندند که اکثرے از تیزروانِ عرصهٔ سبکپائی در اثنایِ راه ماندند - و آن شهسوارِ اقبال با چندے از برق‌رفتارانِ سعادت منش روزِ آبانِ دهمِ شهریورِ ماهِ الٰهی بخطّهٔ دلگشای جونپور نزولِ اقبال فرمود - عالمیان را (که ناگاه چشم بران جمالِ جان افزای افتاد) غریو از نهادِ ایشان برآمد و غلغلهٔ[۲] شادی و زمزمهٔ شوق بگوشِ ملکوتیانِ قدسی رسید - شاهزاده‌های والا گوهر شرفِ ملازمت دریافته مسرّت آرای شدند - و مخدّراتِ شبستانِ اقبال ملتزمِ حدودِ مراتب شده کامیابِ سعادت گشتند - و ملازمانِ عتبهٔ اقبال و اعیانِ آن ملک سجدهٔ آستانِ عزّت نموده روسفیدیِ دو جهان را سامان دادند - عالم رونقِ بهار پذیرفت - و جهانیان را جانِ تازه بتن درآمد - آنحضرت هرکدام را نوازش فرموده توجّه به تنظیمِ مهامِ سلطنت و تنسیقِ جلائلِ امور گماشته ابوابِ معدلت بروی زمانیان گشودند - و ازانجا (که دور اندیشی و احتیاط گزینیِ ستونِ دولت است) شهریارِ دانش پژوه دران مصرِ جامع توقّف فرمودند - تا ولایتِ بهار بدل‌جمعیِ اولیایِ دولت از غبارِ فتنه اندوزان یکدارگی مصفّا گردد - و باعتضادِ چنین شهنشاهِ سترگ اقبال ثبات پائی و کارافزائیِ افواجِ کشورگشای (که بصوبِ جنگاله رخصت یافته است) روی دهد - و گشایشِ آن ملک و تسخیرِ آن ولایت بزودیِ دلخواه صورت شایسته گیرد •

و از سوانحِ آنکه قاسم خان (که او را کاسو گفتندے) و محمود خان و جمعے از افغانانِ بد اندیش بحدودِ بهار آمده شورافزای شدند - گیهان‌خدیو میرزاده علی‌خان و شاه غازی خان تبریزی را با بسیارے از بهادرانِ خدمت دوست رخصت فرمودند - و حکم شد که محسن‌خان

---

(۲) در [چند نسخه] غلغلهٔ شوق و زمزمهٔ شادی •

و سایر جایگیرداران آنحدود یکجا فراهم آمده در تسکین شورش و تصفیهٔ آن ملک کمر اهتمام بربندند نام بردها فرمان پذیرفته بسلّم نیکو خدمتی بر غرّهٔ اعتبار برآمدند - و شور انگیزان فرومایه در گو ادبار سرنگون شدند - و غبار فتنه یکبارگی فرونشست *

و از سوانح آنکه بمسامع همایون رسید که خان عالم باعتماد عاطفت و مرحمت (بے آنکه رخصت نامهٔ خانخانان داشته باشد) بدرگاه مقدّس جبهه‌سای است - ازانجا (که پاسبانی حکم ناگزیر فرمان روائی ست) بدورباش عتاب شاهنشاهی دوری گرای شد - طایفهٔ از نیک اندیشان سخن ساز بموقف عرض رسانیدند که او بنده و بار خود را در اردو گذاشته خود بعرض[۲] مهمّات جریده روی نیاز بدرگاه سلاطین مطاف آورده است - اورنگ نشین پوزش پذیر معذرت این گروه صلاح اندیش بسمع قبول پذیرفته بهم دادند - و او کامیاب آرزو گشته رخصت انصراف یافت *

و از سوانح هدایت بخش ظاهر پرستان و مزید آگاهی معنی شناسان پندهای نزول رحمت ایزدی ست - و اجمال این داستان عبرت بخش آنکه چندگاه باران افضال از آسمان تقدیر برکشت و کار زمانیان نزول سعادت نفرمود - و کشاورزان و برزگران و عموم آدمیان از بیم قحط بفغان آمده همه یکدل و یک زبان بدرگاه ایزی یگانهٔ آفرینش (که رأیت با سلطنت فراهم آورده رونق بخش ظاهر و باطن است) التماس نمودند که از دادار توانا گشایش درهای رحمت طلبدارند تا بوسیلهٔ نیازمندی برگزیدهٔ خویش بر عالمیان ببخشاید - و گرو از کار فرو بستهٔ جهانیان گشوده گردد * * فرد *

قوی بندی تو یا قیّوم[۳] دانا * گرو از روزگار خلق بگشای

بر زبان اقدس گذشت که خواستن و دعا کردن رسم و آئین شهرستان صورت است - و گرنه دادار مهربان همه چیز میداند - و پیش[۴] از خواهش آنرا بر لوحهٔ تقدیر نگاشته - و همانا (جمعے از بزرگان دین که براه دعا رفته اند) غرض آنست که خفتگان شب دیجور نادانی بیدار شده راه نیازمندی (که پیرایهٔ عبودیت و سرمایهٔ سعادت است) پیش گیرند - شفقت الٰهی در حقّ بندگان ازان بیشتر است که رحمت خود را موقوف برطلب ما دارد - یا بیادش دهیم یا تعلیم مهربانی کنیم * * مصراع * * خدا[۵] را ره رحمت آموختی *

در همان حال (که این ایزد شناسی ازان گوهر آمود حقیقت تراوش نمود) ابر رحمت پدید آمد

---

(۲) در [چند نسخه] بغرض مهمات (۳) نسخهٔ [ل] قیوم و دانا (۴) در [بعضے نسخه] پیش از خواهش (۵) نسخهٔ [ا] حق را تو کوی رحمت آموختی - و نسخهٔ [ل] حق را کرکبای رحمت آموختی - و در [بعضے نسخه] حق را گوئیا رحمت آموختی - والله اعلم *

و تا یک هفته باران افضال تواتر داشت - و مزارع و مراتع سرسبز و شاداب گشت - تشنه دلان آرزو سیراب شدند - و ضعیف دلان بارگاه معرفت را اطمینان ستگرف و دریافتی یقین گرای روی داد و شناسای مرتبهٔ عُلیای شاهنشاهي گشته در عبودیت و ارادت افزودند *

و از سوانح این ایّام معاتب گشتن صادق خان است - و اجمال این مفصّل آنکه میرزا یوسف خان و صادق خان (که باهتمام ادوی معلّی مامور بودند) روز آبان دهم مهر ماه الهي بدرگاه والا رسیدند - و چنان روشن شد که لال خان فیل خاصه در گذر چوسه فرو رفته است صادق خان (که در گذراندن آن احتیاط لایق وجدّے شگرف بجای نیاورده) از نظر عاطفت افتاده و جایگیر او بخالصهٔ شریفه تعلّق گرفت - و او را بے آنکه دولت (۲) کورنش دریابد بصوب ولایت تتّهه کسیل کردند - و فرمودند که [تا گزیده فیلے (که بدل آن بے بدل تواند شد) بنظر اقدس نیاورد] بکورنش سرافراز نگردد *

توجّه نمودن موکب مقدس شاهنشاهي بدار الخلافه و در اثنای راه خبر فتح بنگاله رسیدن

(چون خاطر جهان آرای شاهنشاهي از مهمّات این ملک پرداخت - و عزیمت دارالخلافهٔ فتحپور مصمّم شد) روز ماه دوازدهم مهر ماه الهي بساعت میمنت بخش سعادت افزا از شهر جونپور رایت مراجعت بر افراشتند - و موضع خان پور مخیّم سرادقات اقبال گشت - حضرت شاهنشاهي باوجود استشمام فتح و فیروزي برای تسکین خاطر برخے از ملتزمان رکاب اقدس (که از ظاهر بینی خویش تردّد داشتند - که حال امرای شرقي بکجا انجامد) درین منزل وقوف اجلال فرمودند - که ناگهاني مژدهٔ نصرت لشکر بنگاله رسید - و جمهور خلائق اطمینان پذیرفتند - و غیب دانی گیهان خدیو خاطرنشین سعادت پذیران بخت بیدار گشت - و تفصیل این اجمال آنکه چون افواج گیتي گشای بعزیمت تسخیر ولایت بنگاله رخصت یافت نخستین قصبهٔ سورج گدهه مفتوح شد - و افغانان تاب لشکر منصور نیاورده بے جنگ راه ادبار سپردند - بعد ازان قصبهٔ منگیر در حیطهٔ تصرّف در آمد راجه سنگرام زمیندار گورکهپور و پورنمل راجهٔ کیدهور (۳) و بسیارے از زمینداران آن ناحیت خود را بفتراک این دولت ابد طراز بستند - خانخانان از روی کاردانی لشکر گران را در چنین موسم باران از راه (۴) دریا و خشکي بآئین شایسته سرکرده روی اهتمام بفیروزمندي آورد - و (چون فرط توجّه

(۲) نسخهٔ [ی] ادراک دولت کورنش نماید (۳) نسخهٔ [ا] کیدوه - و نسخهٔ [ي] کیدور
(۴) نسخهٔ [ز] از راه خشکي بآئین *

شاهنشاهي راهنمای ایں گروه کار طلب بود) هرجا که رسیدند نصرت روی داد - و بهاگل‌پور و کهیل[۲] گانو (که افغان‌نشین بود) باقبال روز افزون بےجنگ بدست آمد *

و چون موضع کونه موردِ لشکرِ ظفر قرین شد بتحقیق پیوست که اسمٰعیل خان سلحدار (که داؤد او را از تهي مغزي خانخانان لقب کرده است) با لشکرِ بسیار آن حصارِ حصین را استحکام داده - و مشکل‌تر آنکه از موردِ لشکرِ اقبال تا گذهي در زیرِ آب‌است - و نزولِ عساکرِ گردون‌شکوه تعذّر دارد - پوشیده نماند که گذهي دروازهٔ بنگاله است - از یک طرفِ او کوه سر بفلک کشیده که عروج بآں بلندي پیاده را دشوار است - تا بسوار چه رسد - و ازیں‌طرف چندیں دریا باگنگ اتّصال یافته موج‌زنان میگذرد - و دراں میاں قلعهٔ متیں اساس نهادهٔ حکّامِ آں‌دیار است - دریں مرحلهٔ دولت اساس مجمعِ کنکاش آراسته شد - و خرد پژوهانِ کار دیده در چاره گزیني در آمدند رای همه براں قرار گرفت که از همیں‌منزل گشایشِ ایں‌عقده را طلبگار شوند - زمینداراںِ آں ناحیت چنیں را نمودند که در ولایتِ تبلّي راجه راےست نهاني - اگرچه چارهای بار بردارد را ازاں گروه گذاره نتواند شد امّا سواراںِ چابک دست را بالطائف‌الحیل عبور میسّراست - مناسبِ دولت آنکه امواجِ گیتي‌گشا دل‌نهادِ گذهي شده دریں‌شاهراه عزیمتِ ملک‌گیري نمایند - و برخے از مبارزانِ همّتمند ازاں راه درآیند - هرآینه دریں صورت غنیم پا لغزِ ناشکیبائي شده مسلکِ فرار پیش میگیرد بنابراں مجنوں‌خان قاقشال را با فوجے از بهادرانِ خدمت‌جوی بآں‌صوب فرستادند - و قیاخان را با طایفهٔ از مبارزانِ ناموس دوست بصوبِ گذهي رخصت دادند - و باقي اعیانِ لشکر در مقامِ رفتن بودند که سطوتِ اقبالِ شاهنشاهي غنیم را از پای در آورد - نخستیں جمعے از ملازمانِ خانخانان آنجا اندکے تردّد کرده بیم‌افزای آں‌گروه شدند - و چون قیاخان با فوجے آراسته بآں حواشي پیوست یکبارگي ازاں‌طایفهٔ مدبر سررشتهٔ تدبیر گسیخت - سراسیمه وار راهِ گریز پیش گرفتند و چناں جائے (که بجنگ کمتر بدست‌افتد) بتائیدِ الٰهي بآسانی روش بدست آمد - و صباحِ آں (که مطلعِ انوارِ اقبال بود) خانخانان رسیده اساسِ سپاسِ ایزدي را بلند گردانید - و مجنوں‌خان بقایدِ نصرت آں‌گروه را در نوردیده همان روز ملحق شد - زمینداراں شایسته درلتخواهي کرده بودند اگر افغانان در حصار محکم شدے بآمدنِ ایں فوج تزلزل در ثباتِ ایشاں بیفتادے - امّا بتوفیقِ ایزدي بےوسیله کار دشوار آسان شد - ازیں نویدِ فیروزمندي اورنگ‌نشینِ فرهنگ آرای ستایشِ ایزدي و نیایشِ دادارِ توانا فرموده بارگاهِ نشاط را فراخ ساخت *

و از سوانحِ آنکه دریں منزلِ نصرت اساس غازي‌خان بدخشي (که از کابل احرامِ سجدهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ز] کهل‌گانو (۳) در [بعضِ نسخه] نیلي - و در [بعضِ] بناي *

آستانِ والا بسته‌بود) جلا افزای جبههٔ اخلاص گشت - او از گروهٔ عالم ظاهر فراتر ک شده بگلشن‌سرای حقیقت استشمام روائح میفرمود - از میامنِ توجّهاتِ قدسیِ شاهنشاهی و برکاتِ ارادتِ آن خدیوِ آگاهی بسیارے از نشیب و فرازِ راهِ خدا طلبیْ برآمده بغرفهٔ(۲) تحقیق بلندی گراست - و فیروزه خاصه خیل (که از مخصوصانِ میرزا حکیم بود) و جمعے دیگر ازان دیار بگرد آوریِ سعادتِ ابدی باندیشهٔ خدمتِ این آستانِ مقدّس روی شرمگین را بدان عتبهٔ اقبال مالیدند - و هر یکے زیاده از رتبت بنوازشِ شاهنشاهی بخت‌مند آمد - و ازان جا گیهان خدیو بقاید اقبال با ضمیرے آسمان پیوند و خاطرے سپاس‌گرای و کردارے خرد پسند روی بدارالخلافه آورد - و منزل بمنزل (بظاهر در عبادتِ معدلت و عشرتِ شکار - و بباطن راز پردازِ ایزدی بوده) داد خلوت در انجمن میدادند - و روز دیبادین بیست وسیوم مهر ماه الٰهی [که اسکندر پور (که نزدیک بمانکپور است) مخیّم سرادقاتِ دولت شد] عرضداشتِ خانخانان رسید - خلاصهٔ مضمون آنکه داؤد راه ادبار پیش‌گرفت و باقبالِ روز افزونِ شاهنشاهی امواجِ قاهره بدارالملک ٹانڈه درآمد - و شرح این‌تائید ایزدی آنست که چون گذهی گشایش یافت داؤد ادبارمند تابِ صدمات لشکرِ منصور نیاورده(۳) - و روی بگریز نهاده بادیه پیمای ادبار شد - و دریای گنگ از ٹانڈه بدو شعبه انقسام میپذیرد - یکے جانبِ بندر سانگام که بارڈیسه منتهی میشود - و دیگر بطرفِ محمود آباد و فتح آباد و سنارگانو و چٹگانو داؤد از راهِ دریا سانگام روبه سرعت نمود - که بحدودِ اُڑیسه شاید غبارِ فتنه تواند انگیخت خانخانان روز کوش چهاردهم مهر ماه الٰهی در شهر ٹانڈه (که مرکزِ بنگاله است) درآمده در رواج و رونقِ آئینهای معدلت (که از بارگاه خلافت شرفِ نفاذ یافته بود) همّت گماشت و گفتارِ شهریارِ جهان پرور بکردار درآمد - لطفِ الٰهی روز افزون شد - زبانِ قول و لسانِ فعل بانعالِ جوارح و اعمالِ دل شکرِ الٰهی را طلبگار آمدند - و منشورِ عاطفت باسمِ خانخانان شرفِ نفاذ یافت و خدماتِ مستحسنِ او بتحسین و آفرینِ شاهنشاهی رسید - و ازان جا بپرده‌نشینیِ عشرتِ شکار با دلِ سپاس‌گزین و ظاهرِ عشرت طلب متوجّه پیش شدند *

و از سوانحِ این ایّام سپهری شدنِ روزگارِ خواجه‌جهان است - او بواسطهٔ انحرافِ مزاجِ عنصری در جونپور بود - بسرنوشتِ آسمانی درین‌هنگام فیلِ مست بجانبِ او دوید - و پایش بطناب بند شده افتاد - و حالِ او یکبارگی تباه گشت - و بحوالهٔ لکهنؤ پیمانهٔ هستیِ او پُر شد - خوشا سعادتمندے که در پیشِ ولیِ نعمت ساغرِ زندگانیِ او لبریز شود - و در نیکوخدمتی و عقیدتمندی

---

(۲) در [اکثر نسخه] بر غرفهٔ بلند تحقیق گراست - و در [بعضے نسخه] تحقیق ترائی ست (۳) نسخهٔ [ی] نیاوردن را نورد بادیهٔ فرار شده *

و رضا جوئي كار او بانجام رسد - و روز اردي بهشت سيوم آبان ماه الهي ساحل دريای گنگ نزديک قنّوج مستقرّ رايات اقبال شد - و چون موكب همايون بحدود بيتالي (۲) رسيد حسين‌خان (كه درين‌لشكر بمزاج سودائئ خويش در ماند، ازسعادت ملازمت محروم بود) بدركاه والا آمد و دولت كورنش نيافت - و چون بسرمنزل دارالخلافه مورد سرادقات جلال شد عزيمت طواف اوليای دهلي و اجمير درخاطر خدا پرست اين يگانهٔ عالم يزدان‌شناسي درجوش آمد - اوائل آبان ماه الهي دهلي مقرّ رايات نصرت اعتصام گشت - و شرائط تعظيم و لوازم احترام گذشتها (كه نيكان جهان را در حق آنها خدا پرستي و خدا شناسي مظنون بل متيقّن است) بتقديم رسيد و از فيوض صوري و معنوي صاحب زمان ساكنان آن مرز و بوم احتظاظ وافر يافتند •

و از سوانح آنكه حسين‌خان از غلبهٔ سودا اسباب دولت را از خود دور ساخته قلندري گزيد شاهنشاه قدردان بداروی عاطفت چاره‌گر آمدند - و تيرے از ترکش خاصه عنايت فرمودند كه باعتضاد آن جايگير خود را (كه بخالصهٔ شريفه اختصاص يافته) در تصرّف آرد - و در سرانجام سپاهيان همّت گمارد - بنارم همّت و حوصلهٔ فراخ را كه در برابر تقصير احسان مبذول است - و در مقابل عصيان افضال در كار - و ازين منزل دلكشای از راه نارنول بخطّهٔ فيض اساس اجمير عنان عزيمت انعطاف يافت - و حوالیٔ نارنول در شكارگاه خانجهان (كه از لاهور احرام آستاس‌بوس نموده بود) ناگهاني درنورستان حضور درآمد - و باعث انبساط خاطر همايون شد - و بشرائف مراحم شاهنشاهي اختصاص گرفت - و هم درحواشیٔ نارنول خان‌اعظم ميرزا كوكه از گجرات ببال شوق راه دراز طی‌كرده ناصيه‌سای عتبهٔ اقبال گشت - و بجلائل عواطف شاهنشاهي سربلندي يافت - و اوائل دی ماه الهي خطّهٔ دلگشای اجمير مطلع انوار شاهنشاهي شد - آداب طواف و مراسم زيارت بتقديم رسيد - و لوازم داد و دهش بظهور آمد - و روزها و شبها دران مشهد نور افزا جشنهای عالي منتظم شد - و طبقات انام فيض وافر برگرفتند - اماجد حُكما و اعاظم عُلما از كلمات قدسيّهٔ آنحضرت استفاضه نمودند و حاجتمندان ملک صورت و معني كامروای گشتند - دادار جهان‌آرای آن عنصر قدسي ملكات را برای تكميل ناقصان و كار افزائیٔ كاملان دير دارد •

و درين ايّام (كه اجمير از قدوم شاهنشاهي مظهر اشاعت فيض و كرامت نور بود) رای رايسنگهه از قلعهٔ سوانه جريده ببارگاه مقدّس آمده بموقف عرض رسانيد كه چندرسين مالديو در حدود جودهپور از سيه گليمی خود سر استكبار برداشت - و لشكرے (كه در تسخير سوانه پای همّت افشرده) بدفع او نمي‌تواند پرداخت - اگر فوجے از مبارزان (۳) اقبال رخصت يابد هرآينه تبعحالی او

---

(۲) نسخهٔ [ز] تيكالي . و نسخهٔ [ي] بنيالي - يا پتّيالي (۳) نسخهٔ [ل] ملازمان اقبال •

باصلاح انجامد - ملتمس او بپایهٔ قبول ارتفاع یافت - و محفوف الطاف ساخته بخدمت مرجوعه رخصت فرمودند - و طیّب‌خان و سیّدبیگ توتیای و سبحان‌قلي ترک و خرّم و عظمت خان و سیوداس(۲) و برخی از مجاهدان خدمت‌گزین‌را بر سر چندرسین فرستادند - آن غنوده‌بخت از حدود رام‌پور خود را بگریوهای سخت کشید - فوج نصرت قرین (اقبال روز افزون گیتي‌خدیو را آسان‌ساز دشواریها دانسته) روی بآن کوهستان آورد - چندے را دست بکار رسید - و بسیارے از ارباب‌عصیان پایمال شدائد گشتند - و آن مُدبر تاب مقاومت نیاورده آوارهٔ دشت ادبار شد - و غازیان سعادت اندوز از معامله نا فهمي و کوتاه بیني گرفتنِ او را انجام کار دانسته بے طلب بدرگاه معلّی معاودت نمودند - چون بمسامع اقبال رسید برای رهنمونیِ آئین خدمت این بیراهه‌روان را (که مسلک نا فرماني را سپردند) از پایهٔ اعتبار برانداختند - و در اندک فرصتے خاطرِ اقدس از جلائل امور این ناحیت فراغ یافت - و روز رام بیست و یکم دی ماه الٰهي خان(۳) اعظم بجلائل تفقّدات اختصاص بخشیده برای انتظام مهمّات گجرات رخصت ارزاني داشتند - و خود بقاید اقبال متوجّه دارالخلافه شدند *

و از سوانح آنکه برای شگفتگیِ رهٔ نوردانِ طلب و آسایشِ رنج‌گزیدگانِ سفر برایغ مُطاع صادر شد که از دارالخلافهٔ آگره تا اجمیر در هریک کروه جائے سرانجام داده منارے بران اساس نهند و آنرا بشاخهای آهو زینت بخشند - تا گم کردگان راه را دلیلے بهم رسد - و واماندگانِ طریق را قوّتے پدید آید *

رسیدن موکب(۴) مقدس شاهنشاهي بدارالخلافه

مسند آرای خلافت بفرّخي و فیروزمندي (که نشانِ فرایزدي ست) در مدّت هفت ماه کار چندین ساله (از گشایشِ ملکِ نو - و انتظام پراگندگیهای کهن - و نوازشِ مخلصانِ خدمت‌گذار و برانداختنِ ناسپاسانِ ملک - و افزونیِ معدلت - و عمومِ مهرباني - و فنونِ عبادت) بتقدیم رسانیده گشاده پیشاني دادگستري را روز بازار دادند - و روز اردي‌بهشت سیوم بهمن ماه الٰهي دارالخلافهٔ فتحپور را بقدوم میمنت‌افزای نور پذیر گردانیدند * رباعي *

چه پرتو ست که اقبال در جهان افکند * چه غلغل است که دولت در آسمان افکند
غبارِ موکبِ شاهي ست یا نسیمِ مراد * که بوی امن و امان در مشامِ جان افکند

---

(۲) نسخهٔ [ز] صبور داس - و نسخهٔ [ی] سورداس - و نسخهٔ [ل] سیوا داس (۳) نسخهٔ [ل] باعظم خان را (۴) نسخهٔ [ل] موکب منصور مقدس *

مراتب سلطنت و مدارج جهانباني (که اساس آن بر هوش افزائي و قدرداني ست) افزودند و آنچه جهانیان را (چه در زمان باستاني و چه در روزگار حال) سرمایهٔ غفلت تواند بود خدیو عالم را از سعید اختري و بلند فطرتي اسباب مزید آگاهي ست - و [هرچند ایزد تعالی این پاک طینت را مراتب عالي (از فزونی ملک - و فراوانی مخلصان - و برافتادن اعدا - و بدست آمدن عجائب دنیا و گشایش در دانش - و ادراکات بلند) عنایت مي فرماید] آن تائید یافتهٔ الٰهي را نیازمندي افزون میگردد - و تشنگی طلب افزایش مي یابد *

درین هنگام (که دار الخلافه از مقدم گرامي روشني افزود) برای آرایش ملک معني عبادتخانهٔ اساس فرمودند که آن خانهٔ رفعت پیرای چهار ایوان داشت - اگرچه همواره فیض الٰهي در باز کرده قابل و مستعد را جویا ست امّا چون خدیو عالم بمقتضای عموم رافت بآئین ظاهر بینان نیز سلوک مي فرمایند بنابران شب جمعه را (که غارهٔ اشتهار سعادت بر روی دارد) برای افاضت گزیدند - و صلای عام شد که دران شب نوراني طبقات انام و طوائف مردم (از گروه دانش پژوهان صوري و معنوي - و آگهي طلبان عموم خلائق - و محتاجان هر طایفه) در حوالی آن بقعهٔ مقدّس گرد آیند - و مراتب نفس دانی و مدارج حق شناسي بآئینهای مختلف و روشهای متنوّع بطراز تنقیح و بیان روشن در منصّهٔ ظهور گراید - عیار دانش و کردار گرفته شود - و جوهر آدمیّت جلا پذیرد - حق اساسان ببارگاه قبول درآیند - و زر اندودان بکنج کساد شتابند - بزم خدا شناسي و ایزد پرستي رونق یابد - و هنگامهٔ خلق پرستي از پایهٔ خود فرود آید - غبار آلودگان کنج خمول چهره آرای دولت گردند - و چرب زبانان تهي مغز معرکه آرائي از پای درآیند - و در فضای دلگشای آن منزل حق اساس هزاران هزار مستعدّان هفت اقلیم بآداب دلنشین آمدهٔ انتظار قدوم شاهنشاهي مي بردند - و گیهان خدیو با پیشانی گشاده و روی شگفته و دل فسیح و خاطر دانا زلال عاطفت بران تشنه لبان بادیهٔ انتظار ریخته نقادي فرمودے - گروه گروه را سرو کردے - و طایفه طایفه را عیار گرفتے - و بهر یکے از مسکینان گرد آلود (تا بعمامه بندان و طیلسان افکنان چه رسد) وا رسیده کامیاب آرزو گردانیدے - و ازان بارعام بنظر دور سیر خود از هر طبقه جمعے را گزیده دران انجمن صفا پژوه اساس بزم حقیقت نهادے - و گاه برای تعلیم حاضران بارگاه اقدس بندگان مزاجدان آدم شناس را فرستادے - و آن دیده وران تامّل گزین هر جنس مردم را بکورنش رسانیدے - و آن صیرفی اهلیّت بتجدید بنظر دوربین درآورده چندے را طلبداشتے - و همواره دران انجمن صورت و معني چهار بزم والا ترتیب مي یافت - در عبادتکدهٔ شرقي نوئینان بزرگ و امرای عالي شکوه (که در حجابستان تعلّق فروغ آگاهي از ناصیهٔ حال ایشان لمعهٔ ظهور داشت) جای میگرفتند

و درنشیمن جنوبی حکمت پژوهان دیده‌ور (از نور پذیرانِ روزستانِ اشراق و آرامش گزینانِ شبستانِ نظر) بدبستانِ[۲] دانش آموزی می‌نشستند - و در انجمنِ مغربی مهین‌نسبانِ عالی حسب کسبِ سعادت میکردند - و در نزهت گاهِ شمال صوفیانِ صافی‌دل محوِ تجلّیاتِ انفسی و آفاقی میشدند - و برخی از فراخ حوصلهای بخت[۳]مند (که بمیامنِ توجّهاتِ قدسی ازین مراتبِ آگهی بهره‌مند بودند) در هر چهار خلوتکده نورِ مشعلِ شناسائی می‌افروختند - نکاتِ بلند و سخنانِ دقیق برزبانِ مقدّس میگذشت - و حقائقِ کونی و الٰهی ازان رموزدانِ بارگاهِ حقیقت تراوش می‌نمود - که پیشرواِن عرصهٔ شهود و چابکدستانِ گروهٔ نظر بحسرت آتش می‌گرفتند - و ازین عالم است آنچه ظهیر میگوید * * بیت *

در معرضِ تجلّیِ افکار[۴] خاطرش * خجلت همه نصیبِ گل و گلستان دهد

و طوائفِ دانش‌اندوزانِ انصاف گرای بتقریرِ مقاصد و تحریرِ مطالب جوهر نمای استعداد میشدند - مشکلاتِ طبقاتِ انام را گشاده شایسته روی میداد - و آئینهٔ دانشِ مستعدّانِ زمان جلا می‌پذیرفت - و تمام آن شب را بچنین طرزِ خاص پسندِ عام‌گزین زنده میداشتند مراتبِ قیاسی و مدارجِ شهودی بعیار میرسید - و انجمن‌آرای حکمت پژوه در جمیعِ نشیب و فرازِ محرابِ آگاهی بے فکر و رویت سخنانِ حقیقت آمودِ هوش افزا گفته چراغِ بینش را نورافزای میشدند - و بمیامنِ توجّهاتِ قدسی محقّق از مقلّد جدا میشد - و ناسرگرز زراندوزانِ دانش پرتوِ انکشاف می‌یافت * * بیت *

قلبِ اندوده‌ٔ حافظ بر او خرج نشد * که معامل بهمه عیبِ نهان بینا بود

و اصنافِ استعدادات از ظلمتِ خفا ببارگاهِ ظهور می‌شتافت - بل از گوهرِ عدم بر فرازِ وجود جلوه میکرد - اگر بتفصیلِ سوانحِ نورآگینِ این محفلِ قدسی پرداخته آید و ذکرِ دانش آموزی این دبستانِ حقیقت نگاشته گردد دفترے علٰحده باید *

درین بهارستانِ آگاهی محرّرِ این‌شگرفنامه تجدیدِ ملازمت نمود - و ولادتِ ثانی جلوهٔ ظهور داد - و اجمالِ این داستانِ هدایت‌بخش آنکه در مبادیِ این‌سال در دارالخلافهٔ آگره بسجدهٔ خدمت ناصیه[۵] افروز گشت - و چون رعونتِ دانشِ رسمی در سر داشت باوجودِ فرطِ اخلاص و عقیدت (که از پدرِ بزرگوارِ خویش اکتساب نموده بود) از سفرِ دیارِ شرقی تقاعد ورزید - اگرچه سامانِ رفتن بسفر نداشت امّا خاطرِ بت‌پرستِ خودبین در آهنگِ این یورش هم نشد - وهمچنان در بتکدهٔ دانشِ

---

(۲) نسخهٔ [ی] دبستان دانش آموزی می‌بستند (۳) نسخهٔ [ل] بخت‌بلند (۴) نسخهٔ [ل] افکار (۵) در [چند نسخه] نامیه سای *

خویش رعونت‌افزا بود - عزیمت غربت صوری و نظّارگی عالم در خاطر جوش میزد - و بے رخصت پدر بزرگوار دران عالم‌نوردي میمنت نمیدانست - و آن معدن عاطفت دلنهاد تودیع نمیشد - تا آنکه از دیار شرقي مرحمت نامهٔ اشرف برادران آمد که شهریار جهان آرا ترا یاد فرموده - چون در نگارخانهٔ اسباب کونه دست بود عزیمت خدمت از قوّت بفعل نیامد *

و از غرائب آنکه در هنگامے (که استیلای افغانان اشتهار داشت - و هزوهٔ گویان شهر ژاژخا بودند) شبے از شبها (که خاطر از تعلّقات کوني فارغ بعالم مثال شتافت) ناگاه دریچهٔ از عالم غیب گشودند - و فتح بلاد شرقي بعنوانے که صورت وقوع یافت (از ابتدای محاصره تا هنگامے که داؤد بعدمخانه فرو رفت) و حصول دولت ملازمت این حیران انجمن آفرینش و مراتب توجّهات (که از مکامن قوّت بفعل آمد) در پیش چشم عبرت بین نمودار ساختند و دران شب دراز هربار (که[۲] از مثال بحس مي‌آمد) بخلاف عادت از استلذاذ آن بخواب میرفت و بدیع تر آنکه باز چون بجهان مثال مي‌شتافت ازانجا (که آن ساحته مانده بود) آغاز میشد همان[۳] سحر بخلوتکدهٔ پدر بزرگوار رفته ازانچه نموده بودند بعرض رسانید - انبساط عظیم فرمودند و بشارتها دادند - آرزوی ملازمت در سویدای دل افزود - و فاتحهٔ سوزهٔ فتح را تفسیر تسویدنمود - تا آنرا تحفهٔ مجلس مقدّس گرداند - و (چون رایات اقبال باجمیر رسید - و مکرّر دران بزم دانش این شوریدهٔ شورستان هستي را یادکردند - و از ملاطفهٔ گرامي برادر سترگ صوري و معنوي حقیقت روشن‌شد) شوق عقبه بوسي افزود - چون رایات اقبال بفتحپور نزول اجلال فرمود رخصت از والد صوري و معنوي حاصل کرده بفتحپور شتافتم - و همّي همّت آن بود که روزے چند تماشای جمال جهان‌آرای گیهان خدیو نموده بکنج خمول رفته با خود هنگامهٔ پیکار آرایم - و تمامی مکامن ضمیر منوّش آنکه بادیهٔ هولناک غربت پی‌سپر اقدام همّت گردد - که دل از دید مردم دیار خود بتنگ آمده بود و سر هنگامهٔ تعلّق نداشت - و هزاران اندیشه گرد سراپای خاطر جولان میکرد - عقل علاقه‌گسل نداشت که بے میانجیء تدبیر خارستان تنهائي را پرنیان آسایش گرداند - و چون دران مصر جامع اتّفاق نزول افتاد مهربانے نبود که تفقّد نماید - رعونت نمیگذاشت که وسیله جوید - و منزل نداشت که زمانے دران چراغ خلوت افروزد - برادر افزون بسال و دانش مرا بزاویهٔ خود رهبري فرمود - و چون از رابطه خواران مایدهٔ معنوي بود ناگزیر خواهش آن سالار معني پذیرفتم - روز دیگر بمسجد جامع (که از عمارات سترگ شاهنشاهي‌ست) عبور افتاد - ناگاه دران انجمن بزرگ گیهان‌خدیو سایهٔ عاطفت انداختند - از دور بدولت کورنش نور پذیر گشتم - و بحساب خرد مصاحبت‌آموز خرسندي داشتم

---

(۲) در [بعضے نسخه] که از خیال بحس (۳) در [بعضے نسخه] همان شب *

که اگر شاهنشاه ترا نمي بيند تو خود آن نور اقدس همي بيني - و اگر ملحوظ انظار شاهنشاهي نيستم بديدار اقدس جلا افزاي بصارت و بصيرت گشته ام - در همين انديشه محو قدرت ايزدي بودم که شهريار قدردان از دوربيني خود نظر تربيت انداخته طلب فرمودند - ازانجا (که حال زمانه و وضع زمانيان برپيشگاه خاطر پايهٔ ظهور داشت - و بُعد مسافت ضميمهٔ آن) انجام خواهش خويش دريافته نظّارگي برد - تا آنکه از فروغ توجّه شاهنشاهي روشن‌شد که بخت من ياوري کرده است و کوکب طالع من از هبوط برآمده - پيشتر شتافتم - و ناصيه‌سای آستان جلال گشتم - زمانے دران مجمع دين و دنيا (که صدهزاران ملل و نحل فراهم آمده بودند) باين حيران انجمن هستي خطاب داشتند و حال مرا (چنانچه من هم نميدانستم) بخاماني بزم اقدس وا مي نمودند - کمندے چند در گردن جان افتاد - و دل‌را بگروگانی بارگاه تعلّق بردند - (اگرچه دو سال ديگر آزوی قريب بفعل گرد سراپای خاطرم گرفته بود - و در تنگنای باطن ما دل شوريده چنين سرائيدے که اينک از اهل مدينه و اصحاب تعلّق برآمده در فسحت آباد يکتائي و نزهت‌گاه وحدت عشرت‌آمود فطرت ميگردي) امّا عاطفت شاهنشاهي روز بروز مرا از زمين خسي براوج کسي برمي‌آورد - و برمدارج تربيت پايه پايه ارتفاع مي‌بخشيد - چنانچه کليد بيت‌المقدّس مقصود بدست افتاد - و حقيقت دين و دنيا پرده از روی برداشت - نخستين از شورش[۲] خواهش برآمدم - و آغاز ولادت دوم شد و از بختمندي بفرقهٔ والای ارادت اين هادی آفاق بلندي‌گرای گرويدم - و بعنقوان[۳] سيومين ولادت مسرّت روی داد - و از شئم پندار بملک نياز آمده ببارگاه اطمينان صلح کل صدرنشين گشتم - و بمياس تائيدات ايزدي از وفور نورافزائی اورنگ‌نشين اقبال از خارستان صلح کل بگلستان هميشه بهار محبّت گل عشرت پيرای شدم - و مادر روزگار را چارمين فرزند پديدآمد - و درين پايه تکاپوی من آنست که دران باغستان بےخارستان و بهارستان ببخزان غرفهٔ عالي عمارت پذيرد - تا بمياس پرتو نظر شاهنشاهي بذريعهٔ ثبات پائي امّ فطرت را مولود خامس جلوه‌گر آيد - و بسعادت‌افزائی رضای کل سرافراز گردد - تا شورش دوئين خواهش روی در نيستي آرد - و (چون درين آسمان تقدّس نشيمن‌دلنشين بدست افتد) برهنمونی اين پيش[۴]بيني بزم‌آفرينش بولادت ششم آبروی تازه گرفته بدرای فروغ درآيد و به پيشگاه چهارطاق تسليم (که خواهش را دران پي کرده اند) مربّع نشين عرصهٔ آگهي گردد تا در ولادت سابع (که زمان گسستن علائق عنصري‌ست) بار تعلّق را از دوش فطرت افکنده بخلوتکدهٔ[۵] هستي نيست نما عشرت آمود شود - و بدل فارغ و پيشانی‌گشاده بآن بارگاه تقدّس فرصت‌تجريد

---

(۲) نسخهٔ [ل] سوزش (۳) نسخهٔ [ا] بعنوان (۴) نسخهٔ [ا] پيشرو بزم (۵) نسخهٔ [ل] بخلوتگاه نيستي هست‌نمای •

و رخصت تفرید را بارمغانی برد - تا در ولادت هشتم در موطن تناسخی یا[۴] موقف حشری در گرد آرزوئی نباشد *

و از سوانح آنکه جایگیر منعم‌خان خانخانان در بنگاله مقرّر شد - دران هنگام (که خدیو آگاهی بصوب دیار شرقی نهضت فرمودند) تیول او در صوبهٔ بهار قرار گرفته بود - دربنولا (که[۳] مخالفان بنگاله شکست بر شکست یافتند - و آن ملک مورد امن گشت) خواجه شاه منصور شیرازی را بدرگاه والا فرستاده التماس جایگیر بنگاله نمود - عاطفت شاهنشاهی ملتمس او را پذیرفت *

و از سوانح آنکه در اطراف دارالخلافهٔ آگره مثل بافتهٔ عنکبوت لیکن بمراتب ازان گنده‌تر برمزارع و مراتع افتاد - و در بعضے جا نیم جریب و بعضے جا کمتر ازان طول و عرض داشت و همانا که حکمت بالغهٔ ایزدی عفونت هوا را چنین چاره‌گر آمده عاطفت خود را بر عالمیان جلوهٔ خاص داد *

آئین داغ را رواج بخشیدن - و جهانیان را براستی و وفا هدایت فرمودن[۴]

زینت بخش اورنگ سلطنت فرهنگ آرای بزم آفرینش هیچ ماهے و سالے نگذرد که آئینهای خجسته را جلوهٔ اختراع ندهد - و بفروغ خرد دور بین خویش (که مرآت حقائق کونی و الٰهی‌ست) مایهای آسودگی نهاده جهان‌آرائی نفرماید - دربنولا بجهت انتظام حال سپاهی و رعیّت و افزایش ملک و بالش دولت نظرهای دور انداخته ضوابط شگرف و قوانین سترگ مقرّر فرمود - ازانجمله رسم داغ است - بر دیده‌وران انصاف گزین بنقاب خفا در نیاید که آدمی پیوسته مقهور آز و مغلوب خشم باشد - و از استیلای قوّت غضبی و شهوی خرد پژوهان بالغ‌نظر را باندک تساهل و کمتر تغافل چراغ والا فروغ خرد خاک‌پوش گردد - تا بفرومایگان نابخرد چه رسد و با این‌حال انصاف و مردمی کمیاب چه که نایاب - و خدیو آفاق در نقاب بے توجّهی - هرآینه در بسیارے از گروه آقا و طبقهٔ نوکر شورش حرص و طوفان بےحقیقتی پدید آید - بآئینی[۵] امداد آنچه از درگاه می‌یافتند آنرا از نوکر بازداشته حرص‌افزای میشدند - و نوکر خاک بیوفائی بر فرق روزگار خویش بیخته در هرچندے بیکے ساختے - و هرجائی بوده از شوه و آز نیاسودے و از هجوم بے انصافان و عموم این بیراهه روی آنکه بآزرم ذاتی و معدلت پژوهی راه سوءنیّت سپرده

---

(۲) در [بعضے نسخه] تا موقف (۳) نسخهٔ [ی] چون مخالفان (۴) نسخهٔ [ل] فرمودن و دیگر پایهای بزرگ (۵) در [چند نسخه] تابین باشی آنچه از درگاه می‌یافت آنرا از نوکر باز داشته حرص‌افزای میشد *

قناعت و حقیقت گزیدے غبارآلودِ تُهمت بودے - [اگرچه در عنفوانِ این سال (قبل ازانکه یورشِ بلادِ شرقي پیشنهادِ همّتِ والا گردد) نیّرِ این اندیشهٔ حقیقت اساس از مشرقِ ضمیرِ صافي پرتو انداخته بود - و کار پردازانِ پیشگاهِ اقبال شروع دران نمودند] لیکن تنسیق و تنظیمِ این کارِ سترگ درین هنگام (که رایاتِ اقبال بدارالخلافه معدلت آرای شد) صورتِ اتمام گرفت - و تنقیحِ این معامله و تعیینِ مراتبِ منصب تشخیص پذیرفته رونق و رواج یافت - و نیز رای جهان آرای شاهنشاهي برای انتظامِ مبانیِ ملک و آسودگیِ رعیّتِ ممالکِ محروسه را بخالصه منسوب ساخت دران هنگام (که شهریارِ معدلت[۲] پژوه در پرده آرائي عیارِ مردم گرفتے) متصدّیانِ اشغالِ سلطنت بلاد و امصار و قصبات و قریات را جمعهای بیحساب افزودے - و در نقصان و افزایشِ آن دستِ تصرّف گشادے - هرکه دلِ این گروه بدست آوردے بکامِ خود رسیدے - و هرکرا دل بحیّز دادن نشدے خسران‌مند گشتے - و نیز هرکه معمورِ نعمت بودے از بےانصافي و حرص‌اندوزي ناسپاسي کردے - و آنکه کم یافتے از بےقناعتي و بےاخلاصي در نالش بودے - درین زمان (که لوامعِ صبحِ اقبال در تابش و خدیوِ اورنگ‌آرای در برانداختنِ نقاب بود) برخے از توجّهِ والا مبذولِ این کار فرمود نخستین ممالکِ محروسه را خالصه گردانیدند - اُمرا و سایرِ ملازمانِ درگاه را علوفهٔ نقد مقرّر شد - و باندازهٔ عقیدت و سرکردیِ جمعیّت پایه‌ها[۳] مناسب تعیین یافت - و کاردانانِ دیانت‌مند نامزد شدند که ملکِ وسیعِ هندوستان را بقیدِ ضبط درآورده حال‌حاصل را قرار[۴] دهند تا یکبارگي تغلّب پیشها را بازارِ طمع کساد گیرد - و (با آنکه صوبهٔ بنگ و بهار و گجرات را بمقتضای دور بیني و قدرداني بحالِ خود داشته بودند - و کابل و قندهار و غزني و کشمیر و ٹٹھه و سواد بجور و تیراه و بنگش و سورت و اردیسه فتح نشده بود) یکصد و هشتاد و دو عاملِ عدالت‌گزین رخصت یافتند که خالصات را حراست نمایند - و چون هرعامل را آنقدر جای سپرده بودند (که مبلغِ کرور تنگه ازان ارتفاع یافتے) بزبانِ روزگار نامِ او کروري شد - و دربذوقت سرآمدِ پیشکارانِ خدمت شهباز خان و خواجه غیاث‌الدّین علي آصف‌خان و رای پرگ[۵]وتم و رای رامداس پاسِ احکامِ پادشاهي داشته فرمان‌پذیر بودند - و باین طرزِ بدیع هم سپاهي را سامانِ شگرف و هم ملک را نظامِ شایسته پدید آمد - و هم از وبالِ خیانت و نکالِ بےحقیقتي صیانتے شد - و نیز ضمیرِ اصابت‌اندیشِ شاهنشاهي برای افزونیِ آبادانیِ مملکت توجّه بتحقیقِ جریب فرمود - در زمانِ باستاني آنرا از رسن میساختند - و در خشکي و تري تفاوت میکرد - و دست‌آویزِ ارباب تغلّب میشد - شاهنشاه

---

(۲) نسخهٔ [ز] معدلت دوست (۳) در [چند نسخه] مناصب (۴) نسخهٔ [ب] قرارهم دهند
(۵) نسخهٔ [ا] پرسوتم ٥

حقیقت بیی از نی (که آنرا بزبانِ هندی بانس میگویند) طنابے اختراع نمود - و آنرا بحلقهای آهنین اتّصال بخشیده پیرایهٔ سعادت گردانید - و بوسیلهٔ اینآئینِ حق‌اساس سرمایهٔ آسودگیِ جهانیان پدید آمد - و آبادانیِ ملک افزایش گرفت - و راهِ تزویر و ناراستی بسنگی پذیرفت *

و از آئینهای سنگ قرارِ واقعهٔ نویسی و تعیینِ نویسندههای هشیار مغزِ حساب دان است درین هنگام ابتسامِ اقبال برخاطرِ دانش پژوه پرتو انداخت - و بفرمانِ والا این طرزِ انتظام بخش فروغِ رونق یافت - و مقرّر شد که بامعانِ نظر و تأمّلِ وافر آنچه از بارگاهِ خلافت لمعهٔ ظهور بخشد در قیدِ تحریر درآید - تا کارپردازانِ سلطنت را اعتضادے شایسته بدست افتد - و احکامِ فرمان‌روائی را پاسبانیئے گزیده قرار گیرد - للّه الحمد که چنانچه مرکوزِ نهانخانهٔ ضمیرِ قدسی سرشت بود همچنان بعمل‌خانهٔ اقبال پیوست - و بفروغِ این طریقِ انیق عبادتِ گزین نشأهٔ تعلّق بتقدیم رسید و تفصیلِ این آئینهای والا در دفترِ آخر نگارش یافته *

و از سوانح آنکه عفّت‌نهاد عصمت قباب قیمه[۲] بانو صبیّهٔ عرب شاه در پرستارانِ شبستانِ دولت درآمد - و جشنِ بزرگ سرانجام یافت - و اعیانِ اکابر و امایجدِ اُمرا و سایرِ ارکانِ دولت سعادتِ حضور دریافته شادی‌آمود گشتند * * بیت *

بوستان بر بوستان افکنده زین بهجت نثار * آسمان بر آسمان افکنده زین شادی کُلاه

نبرد آرائیِ منعم خان خانخانان در اقصای بنگاله و شکست یافتنِ داؤد - و سایرِ سوانحِ آن دیار

(چون بتائیدِ الٰهی و امدادِ سماوی معمورهٔ بنگاله مفتوح گشت) داؤد بجانبِ سانگام و اوڈیسه روان شد - و کالاپهاڑ و سلیمان و بابرمنکلی و برخے از افغانان بجانبِ گهوڑاگهاٹ شتافتند و همچنین هرگروهے بطرفے رفته فتنه افزای شدند - خانخانان باتّفاقِ راجه تودرمل در ٹانده (که دارالملکِ آن ناحیت است) رحلِ اقامت افکند - و به تنظیمِ مهمّاتِ ملکی و مالی پرداخته گرفت و بقوانینِ معدلت‌آئینِ شاهنشاهی آشوبِ ملکِ بنگاله را چاره گر شد - و در حواشی و اطرافِ آن معموره افواجِ نصرت قرین تعیین نمود - تا یکبارگیِ آن نرهنگاه از خس و خاشاکِ مخالف صفا پذیرد محمّد قلی خان توقیای و خواجه عبدالله و نیابت خان و قمرخان و مقبول خان و طالب بیگ و ناصر بیگ و طبقهٔ از مبارزانِ[۳] کارطلب را بسرکردگیِ محمّدقلی‌خان برلاس بجانبِ سانگام فرستاد که داؤد را فرصتِ سامان نداده بدست آورند - و مجنون‌خان و باباخان و جبّاری و میرزا بیگ

---

(۲) نسخهٔ [ل] قسیمه (۳) نسخهٔ [ل] درقضای بنگاله (۳) نسخهٔ [ی] بهادران *

و خالدین و طایفهٔ دیگررا بصوب گهوزاگهات رخصت کرد - تا شورس ان‌صوب را فرو نشانند و مرادخان را با گروهے از گزیده مردان دلاور بجانب فتح‌آباد و بکّله[۲] فرستاد - تا آن ناحیت امن‌آباد گردد - و اعتمادخان را با جمعے از مجاهدان درات بجانب سنارگانو نامزد گردانید تا دست ستمگاران آن حواشي از کار افتد *

(چون چارهٔ[۳] آسودگی عموم رعایای آن‌دیار انتظام گرفت) اشتهار یافت که جنید کرراني (که از درگاه والا فرار نموده بود) خاک ناکامي برفرق روزگار خود ریخته مایوس از گجرات و دکن بحدود چهارکهنڈ آمده درکمین فتنه[۴] اندوزي و شرانگیزي ست - راجه تودرمل و قیاخان و نظر بهادر و ابوالقاسم نمکین[۵] و طایفهٔ از غازیان شهامت اندیش بدفع این شوریده بخت همّت گماشتند - و بتائیدات آسماني فرستادها مصدر خدمات شایسته شدند - و مخالفان دولت خایب و خاسر روی‌بدشت‌ادبار نهادند - قاقشالان درحدود گهوزاگهات کارزار کرده جوهر مردانگي را بعیار رسانیدند - و غنیم غبارآلود ناکامي بجانب کوچ فرار نمود - و سلیمان منکلي بعدم‌آباد شتافت و مبارزان اقبال غنائم فراوان اندوختند - و زه[۶] و زاد افغانان اسیر شد - و آن ملک وسیع آبادان در تصرّف اولیای دولت درآمد - و از میمت سطوت غازیان همّت گزین جنید (که از چهارکهنڈ برآمده سر شورش برداشته بود) برگشته در خفایای جبال گمنامي گزید - و آن فوج ظفراعتصام معاودت نموده ببردوان آمد *

درین‌هنگام محمود خان پسر سکندرخان و محمّد خان و چندے دیگر ازان خودسران بادیهٔ شورش در قصبهٔ سلیم‌پور گرد فتنه انگیختند - راجه فوجے شایسته بر سر آن گروه تبه‌کار فرستاده معرکهٔ جنگ آراست - محمّدخان بخاکستان نیستي گردآلود شد - و پسر سکندر گریخته آوارهٔ دشت ادبار گشت و درین اثنا آگهي آمد که جنید از گوهخمول برآمده شور افزاست - راجه بآئین کاردانان خدمت‌گزین روی‌همّت بآنصوب آورد - او خود از چهارکهنڈ پیش داؤد رفته بود که شاید بار نرد دغا بارد و دست‌آویز شورش بهم‌رساند - از خود سري و زیاده طلبي صحبت او بر نیامده راه معاودت میسپرد که آوازهٔ لشکر منصور اورا در حیرت انداخت - نظر بهادر و ابوالقاسم نمکین و محمّد خان پسر سلطان آدم‌گهر و امام قلي چولک و بهارهمل کهتري و برخے از داوران (که پیش پیش فوج نصرت اعتصام میرفتند) از معامله نافهمي دورتر شدند - و لوازم هوشمندي بتقدیم نرسید - جنید بر سر آنها

---

(۲) نسخهٔ [ل] تکله - و نسخهٔ [زی] بنکله (۳) نسخهٔ [ا] چارهٔ کار عموم (۴) نسخهٔ [ا ب ز] فتنه انگیزي‌ست - و نسخهٔ [ی] فتنه اندوزي‌ست (۵) در [بعض نسخه] تمکین . و در [بعض] نمکي ، (۶) در [چند نسخه] وزن و زاد *

ریخت - محمّد خان و بهارمل و چندے دیگر مردانگي بجاي آورده جانفشاني نمودند - چون این خبر براجه تودرمل رسید بآئین هوشمندي و طرز نبرد شناسان بتادیب آن مُدبر روان شد جنید تاب مقاومت نیاورده بسرعت بجانب جهازکهنه گریخت - و بعنایت روز افزون ایزدي غبار فتنه فرو نشست *

و از سوانح آنکه یار محمّد ارغون قراول نزدیک مولیر(۲) رفته دست بتاخت و تاراج گشود و اسباب و اموال بسیار بتصرّف او درآمد - و اپار (که از فیلان نامور آن دیار بود) ضمیمهٔ غنائم او شد و هرچند منعم‌خان خانخانان اورا طلبداشت بعذر پیش آمد - و در حدود جهازکهنه شتافته درجمع اموال کوشید - و اولشان آن دیار همراهي گزیدند - و ازانجا تا شهر بلمّنه(۳) تاراج کنان بجنگل لوني(۴) وکنکر (که پناه جاي بنه و یار افغانان بود) شتافت - و درانجا دست بردے لایق نمود و غنیمت بسیار بدست افتاد - و همگي نیّت آن داشت که از راه جهازکهنه بدرگاه والا شتابد - و باین ذریعه گردآمدهاي خود را بسامي رساند - چون بمقام تارّه(۵) آمد بهویت چوهان و شهاب پسر دهنیي(۶) بجنگل در آمدند - و فوج نصرت‌قرین همّت در تعاقب بست - بهویت از حیله اندوزي آمده دید و برمکامن حال آگهي یافته در لباس دوستي دشمني‌اندیش شد - و جنید برهنمائي او شبخون برد و همگي اندوختهٔ او و تمامي مال‌سودائر و جمیع اسباب این‌قافلهٔ بزرگ بدست آورد - آن غنوده خود از خواب غفلت بیدار شد - و برهنموني بخت خود را بلشکر راجه رسانید - و از نهیب این‌فوج اقبال جنید باز بهمان خفایاي کوهستان پناه برد *

و محمّد قلي خان برلاس آن لشکر آسماني‌تائید را بطرز هوشمندان معامله شناس سرکرده بصوب پاوّه مرحله پیمائی شد - چون بیست کروهی ساتلام مورد افواج قیامت‌آسائی گشت غنیم را پاي ثبات بلغزش درآمد - خاک ادبار بر فرق خود بیخته بصوب اردیسه پي‌سپر راه گریز گشت این‌فوج ظفر طراز به بندر ساتلام رحل اقامت انداخت - و ابواب معدلت گشوده بانتظام پراگندگیهاي آن ناحیت اشتغال نمود - درین‌هنگام مُسرعان راست‌گوی خبر رسانیدند که سرهري نفس‌ناطقهٔ داؤد نفائس خزینه را برداشته بولایت چهار(۸) شتابان است - محمّد قلي‌خان هرچند سرعت نمود سودمند نیامد - آن‌سبکپاي تمام‌حیله خودرا بسامن رسانید - و همگي اندیشهٔ اعیان این‌لشکر آن بود که درهمین حدود آسایش‌طلب گردند - درین اثنا راجه تودرمل بآن‌فوج عقیدتمند پیوست

---

(۲) نسخهٔ [ا] مولیه (۳) نسخهٔ [ب] بلکنه - ونسخهٔ [ی] تلکانه (۴) نسخهٔ [ب] اوني و لنکر و نسخهٔ [ز] لوني و کهنکر - ونسخهٔ [ی] توني و لنکر - والله اعلم (۵) نسخهٔ [اب] بارة - ونسخهٔ [ز] بارة (۶) در [اکثر نسخه] پسر نجوي (۷) نسخهٔ [ی] نرهر (۸) نسخهٔ [ز ل] جسر - یا چترة

و در توجّه بصوب اوديسه و استيصال داؤد سخنان درشت همت افزای اخلاص‌طراز درميان آورد و به نيروی دانش‌اندوزی و بردباری چارهٔ هزوه‌درايان نادان کرده بسعی شرف محمّد قلی خان برلاس را باين جنود اقبال دليل سعادت گشت - و دران هنگام (که قصبهٔ مندل‌پور مورد افواج جهان‌گشای شد) اواسط دی ماه الٰهی محمّد قلی خان را روزگار سپری گردید - غير ازانکه زمان افطار پان خورد و حرارتی بر وی غلبه کرد سببی ديگر ظاهر نشد - برخی از دوربينان حوصلهٔ آگهی اين را از نتائج بد انديشی يکی از غلامان خواجه سرا فرا گرفتند - و ازين سانحهٔ ناگزير دران اردو بی‌انتظاميئ پديد آمد - و بازار واقعه‌طلبان روزگار گرمی پذيرفت - اکثر مردم قياخان را (که سر هزوه‌درايان بود و از خانخانان رنجيده خاطر) سردار ساخته قرار دادند که از جهازکهند متوجّه درگاه شوند - و دفع جنيد را دست‌آويز کورنش گردانند - هرچند راجه تودرمل عقل و اخلاص خويش را بکار برد سودمند نيامد - مُسرعان فرستادهٔ خانخانان را آگهی بخشيد - و چارهٔ بازداشتن اين گروه را در فرستادن زر با يکی از چرب‌زبانان يکتادل منحصر ساخت - او مبلغ گرانمند مصحوب لشکر خان فرستاده در اميّد و بيم کشود - فرستاده بصلاح ديد راجه زربندها را بقدر آرامش داد - و بدوربينی و سعی منعم‌خان شاهم‌خان و خواجه عبدالله و طبقهٔ از دلاوران خدمت‌گزين نيز درين لشکر پيوستند و از رسيدن اين فوج عقيدت‌مند انتظام گونه پديد آمد - و استيصال داؤد را بخاطرے مذبذب و دلے ناخوش قرار داده راه‌نورد شدند •

داؤد (که در اقصای هندوستان شتافته ميخواست که در گوشهٔ خمول بسر برد) از استماع اختلاف در لشکر منصور و دلدهيهای جهان‌خان (۳) (که ايالت اوديسه از جانب او داشت) بقصد پيکار معاودت نمود - اُمرا از برهوان برآمده براه مدارن (۴) کوچ‌بکوچ بچتوه (۵) شتافتند - (چون پيوسته فضای پيشانی اکثر اعيان اين لشکر غبارآلود ناسپاسی بود) راجه از دوربينی انديشيد که اگر حال برين‌نهج باشد روز نبرد (که زمان جوشش دريای عقيدت و شجاعت است) کار چگونه بانجام رسد بهرگونه اگر خانخانان پيوندد ظاهر آنست که بد دلی و نکوهيده بينی برخی از معامله نافهمان آسيبے نرساند - باين خيال صواب‌قرين نگاشته فرستاد - خانخانان از دور انديشيهای کهن‌سالان روز ميگذرانيد - و اين‌قدر نگاه مستبصرانه نميکرد که اگر آسيبے بآن لشکر نصرت‌اعتصام رسد هرآينه کار بدشواری خواهد کشيد - در چنين هنگام غيب دانی گيهان خديو دستگيری فرمود - و اجمال اين داستان هدايت آنست که سزاولان جدگزين فرمان مقدّس آوردند - خلاصهٔ مضمون آن منشور دولت

---

(۲) نسخهٔ [ل] بيطاقتی (۳) در [بعض نسخه] خانجهان (۴) نسخهٔ [ف] بداؤن (۵) در [چند نسخه] بچيتور •

آنکه (چون بتائید سماوي آن ملک معموره در حوزهٔ تصرّف اولیای دولت درآمده - و ساکنان آن مرز و بوم بمعدلت روز افزون کامیاب خواهش شده اند) از راه دیده وري و دوربیني زبونیٔ غنیم را آسان نشمرده همّت در استیصال آن فتنه‌جوي گمارد - تا یکبارگي توطّن گزینان آن بوم از اندیشهٔ شورش او آسوده گردند - خانخانان ناگزیر امتثال حکم اقدس نموده بعزم این کار برآمد - و با سرانجام خرد پسند در چتره با جنود اقبال پیوست - داؤد با لشکر فراوان در حدود هرپور (۲) (که برزخی ست میان بنگاله و اوڈیسه) در استحکام مداخل اهتمام گزین آمد - بسیارے از اعیان لشکر و عموم سپاهي (از کوتهی حوصله و پستیٔ فطرت و ناشناسائی کار و بداندیشیٔ باطن و کاهلی ذات) دلنهاد خدمت نمیشدند و اقتضای همّت این گروه آن بود که یک‌گونه صلحے درمیان آید - خانخانان انجمنے از کارآگهان ساخته نخستین بارے چند از دفتر اقبال شاهنشاهي برخوانده دردلدهي و جگربخشي استادي بکار برد و پس ازان در گشایش این عقدهٔ مشکل‌نمای و پاسبانیٔ ناموس و دولت سخن‌سرا گشت و هریک باندازهٔ شناسائي و مردانگي و مقدار عقیدتمندي و فراخیٔ حوصله پاسخ آرای شد - برخے صلح را برجنگ مقدّم داشته سلامت‌جوی آمدند - و بعضے محاربت را برمصالحت (۳) گزیده زنگ زدای جوهر مردانگي شدند - و طایفهٔ دل برجنگ نهاده از صعوبت مسالک تامّل گزین بودند - و طبقهٔ از فزونیٔ شجاعت مشکل‌را از آسان تفرقه ننهاده شوق پیکار داشتند - آخر بسعي راجه تودرمل و ثبات‌پائی منعم‌خان خانخانان همه را رای برمحاربت قرارگرفت - لیکن جویای مسلکے دیگر شدند - که عزیمت این کار از رو برو دشوار بود - الیاس‌خان لنگاه و طایفهٔ (۴) از واقفان خبایای ملک راهے آسانتر نشان داده خدمت شایسته بجای آوردند - و جد گزینان کار طلب بتسهیل و تصفیهٔ آن‌طریق رخصت یافتند - و بچستي و چالاکي ازان معبر بملک اوڈیسه درآمدند داؤد را آن‌همه تدبیر در استحکام راه بطلان پذیرفت - با خاطرے پراگنده برگشته بقصد پیکار شد و در مقام نکروهي (۵) تقابل این‌دو لشکر رویداد - و آن عرصهٔ نارودگاه بلمعان سیوف بهادران همّت‌مند آرایش گرفت - دلاوران و نام‌آوران از هردو طرف برآمده آویزشهای نمایان میکردند - و نقد مردانگي را بعیار کامل میرسانیدند - تا آنکه بمیامن دولت روز افزون شاهنشاهي روز دین بیست و چهارم اسفندارمذ ماه الٰهي موافق جمعه بیستم ذی‌القعده داؤد شکست یافت و جمعےکثیر بگور عدم فرو شدند - و شرح این عطیهٔ کُبری آنست که چون خانخانان عزیمت این پیکار دولت افزای را مصمّم ساخت فوجها برین‌نسق قرار گرفت - قول بفروغ کاردانی او روشني افزا گشت

---

(۲) نسخهٔ [ی] دهرپور (۳) نسخهٔ [ز] مسالمت - و در [بعض‌نسخه] مساهلت (۴) در [چندنسخه] و طایفهٔ از دانش منشان خبایای ملک (۵) نسخهٔ [ل] نکروی ٭

و لشکرخان و هاشم‌خان و محسن‌خان و بسیارے از مجاهدان نصرت طراز بهپائے او دلنهاد شدند و القمش بشجاعت قیا خان و خانزاده محمّد خان پسر کچک علي خان بدخشي و برخے از بهادران رونق گرفت - و فوج هراول بمردانگي و عقیدتمندی خان عالم استحکام یافت و خواجه عبدالله و شیرویه خان و سیّد عبدالله و میرزا علي علمشاهي و شاه طاهر و شاه خلیل و طالب خان و نیابت خان و میرزا محمّد جلایر و خان‌قلي دیوانه و حافظ کوسه و شجاع بیگ از پیش‌قدمان این فوج ظفر قرین بودند - و برانغار به نیروی همّت و تدبیر شاهم خان جلایر و محمّد قلي‌خان توقباي و پاینده محمّدخان و اعتماد خان و قتلق قدم خان و سیّد شمس‌الدّین بخاري منتظم گشت - و جرانغار بدیده‌وري و ثبات پائے اشرف‌خان و راجه تودرمل و مظفّرمغل و یارمحمّد قراول و ابوالقاسم نمکین و چندے دیگر از مبارزان خدمت‌دوست منضبط شد *

و چون غنیم روبروی افواج کشور گشای آمد هرروز دران عرصهٔ مرد آزمائي عیار همّت گرفته میشد - و مردانگیها و دلاوریها از جانبین بتقدیم میرسید * نظم *

ز بس خون که هرجای پاشیده بود * زمین همچو روی خراشیده بود

سه روز این‌چنین بود خون ریختن * نماندند گردان ز آویختن

و دران تاریخ بواسطهٔ مواجهت ستاره عزیمت محاربه در سر نداشته بدستور هرروز دلیران مست پیکار بودند - یکبارگي مخالف صفوف مبارزت آراسته برآمد - در قلب‌گاه دارد بسعي خود اسباب نکال مي‌اندوخت - و میمنه بشومئ سکندر برادر خان جهان تیرگي پذیرفت - و میسره از تبه رائے اسمٰعیل خان زبوني(۲) گرفت - و مقدّمه از زیاده سري گوجر خان روی در فساد داشت یکبارگي شورش پدید آمد - خانخانان ناگزیر باعتضاد اقبال شاهنشاهي در ترتیب فوجهای ظفر تائید همّت بست - خان‌عالم از ربعان شباب و افزونئ شهامت سر رشتهٔ تدبیرگسیخت - و تیز جلوي کرده دورتر شتافت - و گروه اوچپي دست بکار بردند - و معرکهٔ زد و خورد شراره افزای شد خانخانان ازین بیراهي بر آشفت - و درشت‌گویان پیروے(۳) را فرستاده او را بعنف باز گردانید و هنوز آن فوج اقبال انتظام شایسته نگرفته بود گوجر خان (فیلان سبک‌پای تیزرو تمام غیرت را در پیش و تهوّر گزیدان نخوت‌مند را در پس داشته) به پیکار درآمد - و چون قطاسهای سیاه و پوستای جانوران بدندان و سر و گردن آن سباع بسته رعب و مهابت افزوده بود اسپان فوج هراول را از دید این اشکال بوالعجب و شنود آوازهای مهیب روی همّت برگشت - هرچند فارسان عرصهٔ شهامت کوشش نمودند سودمند نیفتاد - و جمعیّت دلاوران این فوج را سر رشتهٔ انتظام گسیخت - خان‌عالم

---

(۲) در [اکثر نسخه] کار دشوار بود (۳) نسخهٔ [ل] در پي او فرستاده *

(که بر اسپ آزموده بے هراس سوار بود) پای ثبات افشرده داد مردانگي داد - و بسیارے از افغانان را علف تیغ جلادت گردانید - ناگاه اسپ او از زخم شمشیر چراغ پا شد - و او از سر زین بر روی زمین آمد - و از فور چستي و تیز دستي خود را بر اسپ گرفته باز هنگامهٔ نبرد را آرایش داد درین هنگام چشم زخم باو رسید - ناگهاني فیل عربده(۳) جوی بیباک رسیده او را بر زمین زد - افغانان هجوم آوردند - او ببذل جان گرامي بآئین اخلاص نهادان کاردان ناموس جهان صورت و معني بدست آورد - و ازین سودای پُر سود نیکنامیٔ ابدي منشور روی داد - پیش ازانکه غبار این پیکار ارتفاع گیرد بچندے از ملازمان عتبهٔ اقبال میگفته است که چنان برخاطر عقیدت گزین پرتو مي اندازد که درین بزم ناوردگاه رخت هستي بسته روی بملک تقدّس آورم - توقّع آنست که شرح جانفشانی مرا ببارگاه مقدّس معروض داشته مذکور آن محفل عالي سازند که رضامندی خدیو آفاق سرمایهٔ نجات اصلي و پیرایهٔ حیات ابدي ست - از اشراقات خواطر صافیهٔ ارادت نهادان امثال این دید غیبي چه مستبعد باشد ٭

و چون ناظم فوج را این پیش آمد گوجرخان تمامیٔ این جوق را برداشته روی بالتمش نهاد پیوستن همان بود و برداشتن همان - خان زاده محمّد خان مردانه جان فشاني نموده مسافر ملک بقا شد - و آن متهوّر مُدبر این فوج را نیز بیجا ساخته روی بقول آورد - و تزلزلے در مبانیٔ همّت این طایفه افتاد - و پاداش نیّات ایشان آماده گشت - منعم خان خانخانان با لشکرخان و حاجي خان سیستاني و هاشم خان و چندے از نزدیکان خدمت ایستاده دل میداد - و همّت همراه مي ساخت اگرچه ملازمان او توفیق ثبات(۴) پائي و نیکو خدمتي نیافتند امّا خود بدرستي ناموس مردانه زخمها خورده - و با آنکه زخم فرق و گردن و دوش بسیار بود جاے از دست نداده بتهیّه درآمد - و لشکرخان و حاجي خان سیستاني و هاشم خان نیز زخمي شدند - خانخانان پوسته میگفت که اگرچه زخم سر بهٔ شد امّا بهبودي نقصانے رسانید - و جراحت گردن اگرچه اندمال یافت امّا آن قدر توانائي ندارم که عقب نیک توانم دید - و از(۵) ریش دوش دست چنانچه باید بسر نمیرسد و با چنین زخمهای عنیف اندیشهٔ برگشتن پیرامون خاطر او نمي گشت - درین هنگام جمعے از خدمتگاران هوا خواه او را گرفته برگشتند - و گوجر همچنان رانده مي آمد - تا آنکه باردوی لشکر منصور رسید - و آن مصر معمور تاراج شد - و سرمایهٔ افزایش رعونت و خود بینیٔ او گشت و از بد مستي و خود نمائي برای دادهي بآواز بلند سخن سرای شد - که من خانخانان را

---

(۲) نسخهٔ [ی] ... ارادت (۳) نسخهٔ [ل] عربده ناک (۴) در [بعضے نسخه] همپائي (۵) در [چند نسخه] و از پس دوش ٭

زخمهای کاري زده ام - این همه امتداد جنگ برای چیست - کوشش کذبد - و کار بآخر رسانید و با همرازان خود از نیرنگی اقبال هراسیده میگفت که باوجود آثار فیروزي خاطر نمي‌شگفد و زمان زمان دلبستگي مي‌افزاید - نمیدانم که چه از پردهٔ تقدیر بظهور خواهدرسید - و انجام کار چگونه خواهد شد - و چون آن ادبارمند از اردو گذشت اکثر مردم او بتاراج اموال و اسباب پریشان شدند - درین اثنا قیاخان و پسر او و چندے از بهادران (که روی (۲) در گریز داشتند) برگشته به پیکار درآمدند - خواجه عبدالله و شیربه خان و سلیم خان و حاجي یوسف خان و شجاع بیگ و جبّارقلي دیوانه و حافظ کوسه و جمعے دیگر بهم پیوسته آب رفته‌را بجوی آوردند - و عنایت ایزدي (که کافل آمال این دولت سترگ است) لمعهٔ ظهور داد - و نیرنگی اقبال شاهنشاهي در مقام دستگیري شد - درین هنگام (که دلاوران اخلاص‌گزین و بهادران نصرت اعتصام پای همّت افشرده بکارزار درآمدند) تیرے از کمان‌خانهٔ تقدیر منشور نیستي بگوجر رسانید - چون آن خود کام بخاک هلاک غبارآلود مذلّت گشت همسران و هم بازوان او از ظهور این سانحهٔ جانکاه دل بای‌داده راه گریز پیش گرفتند - و جمعے انبوه را قطع نظر از آنکه قالب تهي گشت آبرو ریخته آمد و خانخانان (که از لشکرگاه سه کروه پیشتر شتافته بود) معاودت نموده روی بمیدان وغا نهاد درین شورش (که بهادران برانغار و جرانغار صف پیرائي نموده نبرد آزما بودند) برانغار غنیم تیزدستي نموده پیش گذشت - وهمانا خبر استیلای گوجر یافته میخواست که خود را باو رساند که آن قضیّه رویداد - دست بکار نرسیده گریخت - و طرز چنان‌نشست که داؤد رو بروی جرانغار لشکر منصور آمد راجه تودرمل به نیروی عقل دوربین ایستاده فوج خویش را بکار داشت - درین اثنا یکے از هزاره داران خبرهای ناخوش از خانخانان و خان عالم رسانید - پای همّتش برجای مانده پاسخ آرای گشت - که پرتو اقبال شاهنشاهي بر سربندهای اخلاص‌گزین همّت (۳) مند نورافزا ست (اگر یکے را روزگار سپري شد - و پای ثبات دیگرے بلغزش درآمد) چهرهٔ اقبال را ازان چه گزند و مجاهدان دولت را برای چه غبار سراسیمگي پیرامون حواشی خاطر گردد - هزاره درای مسرو و ازین‌گونه حرف بر زبان میار - عنقریب نسائم فیروزمندي از مهبّ تائید یزداني وزیدن گیرد و نیّر کام‌روائي از مطلع امّید برآید - و به نیروی سخنان دل‌بخش هوش‌افزای عقیدت‌آموز آن بدگوهررا مهر خاموشي برلب نهاده جواهر نصیحت آویزهٔ گوش هوش او گردانید - و خود کار فرمای بهادران اخلاص‌مند شد - و بابای کولابي و مقصود علي و میربوسف آب‌باراني و حسین بیگ گُرد و جمعے دیگر از تیردستان پیش‌قدم این فوج ظفرطراز رفته دست بکار بردند - و پُردلان جان بناموس ده

---

(۲) در [چند نسخه] روی در زد و گیر داشتند (۳) نسخهٔ [ل] همت بلند ه

بکارزار در آمدند - شاهم خان جلایر از شنیدن دلیریهای گوجر و برهم شدن فوجها بالغز همّت شده در انعطاف جلو بود - سیّد شمس‌الدّین بخاري و طایفهٔ از دلیران جان نثار (که با او بزم یکجهتي را گرم داشتند) در آرامش دل و عزیمت‌افروزي نکتهای تلخ شیرین اثر بجلوه‌گاه زبان آورده چاره گزیدند - تا بابر[۲] آذري این دریادلان نبرد[۳]آرای ناموس‌دوست غیار اندیشه فرونشست نامورانِ برانغار یکدل و یکجهت شده روی بجرانغار غنیم نهادند - و هنگامهٔ کارزار آرایش گرفت و جواهر فطرت را روز بازار شد - در اندک زمانی مخالف را برداشته[۴] بقول رساندند - و درین هنگام (که میان راجه و داؤد کارزار ترازو شده بود) برانغار موکب ظفرقرا بفر ایزدي یکبارگي نمایان شد و شکیب ربای آن گروه نخوت‌گزین گشت - داؤد (هرچند خبر شکست هزاول و القمش و قول عساکر منصور شنود) از شکوه اقبال شاهنشاهي آنرا فریب نبرد شناسان کاردان انگاشته در سنگلاخ بیدلي حیرت داشت که این فوج سنگر نیز نزدیک شد - آن ناسپاس دل ببیآزرمي نهاده بدشت ادبار شتابان گشت - و سنگ تفرقه در جمعیّت او افتاد - و مقارن این حال خبر فرشدن گوجر رسید - سرعت در گریز آورد - و سپاه نصرت‌قرین تیغها آخته از دنبال شدند - و بسیارے ازان بخت برگشتگان بخواب نیستي غنودند - و صحرا از خون کشتها لاله زار گشت • • ابیات •

بهر گوشه مستے بر افتاده خوار • چه مستے که هرگز نشد هوشیار

یکے بزمگه بود گفتي نه رزم • دلیران درو باده خواران بزم

غنائم فراوان فراهم آمد - و دولت صوري و معنوي روی آورد - و سعادت دین و دنیا بحصول پیوست اولیای دولت کامیاب خواهش گشته بسجدهٔ نیایش نامیهٔ بخت را روشني بخشیدند •

ای جویای آگهي چشم عبرت‌بین بگشای - و رنگ‌آمیزی ثائیهٔ ایزدي را بچشم اعتبار بنگر - و انکار را باعتراف و اعتراف را باعتقاد و اعتقاد را بپایهٔ والای اخلاص رسانده کامیاب حقیقت شو • • بیت •

به بخت بلندش خرد ره ندارد • زهے قوّت بخت الله اکبر

خانخانان پس از چنان نا امّیدي بثائیهٔ دولت ابدپیوند بچنین فتح شگرف ارجمندي یافت جراحات عنصري و ریشهای دروني بمرهم نصرت اندمال پذیرفت - اگرچه پیش ازین بنگاله در حوزهٔ تصرّف درآمده بود لیکن بشمار مبصران دیده ور امروز فتح این ملک وسیع روی داد - و موهبتے عُظمی از مکامن غیب بمجلای ظهور شتافت - اقبال بالید - و پایهٔ دولت بلند شد - خانخانان در حواشی

---

(۲) در [بفتح باآبداری (۳) نسخهٔ [ل] نبرد آزماي (۴) نسخهٔ [ب] از شکوه اقبال شاهنشاهي برداشته •

آن نبردگاه منزل گزیده در مسالک شکر قدم فراخ نهاد - و در مراتب سپاس دولت روز افزون همّت گماشت - و روز دیگر از افزونی بدکاری آن گروه کافرنعمت و استیلای قوّت غضبی در گرد آوری اسیران ناوردگاه سعی شگرف نمود - و آن گروهٔ اسیران دشت ادبار را علاقهٔ گسل تن و نفوس شریر آمد و از سرهای بی‌مغز نخوت‌مندان هشت‌مناره آسمانی ارتفاع اساس نهاده عبرت‌افزای نظّارگیان شد چون نوید این فتح سترگ و مژدهٔ بالش دولت بمسامع همایون رسید سرمایهٔ مزید آگاهی گشت و مراسم سپاس بتقدیم آمد - و مراتب شکر بظهور پیوست - مناشیر عاطفت گُبری صادر شد و پایهٔ اعتبار مخلصان خدمت‌گزین بلندی پذیرفت - رتبهٔ صورت این گروه ارتفاع گرفت - و مرتبهٔ معنی این طایفه اعتلا یافت *

و از سوانح این ایّام آنکه لشکرخان را پیمانهٔ زندگی لبالب گشت - ازان زخم عنیف (که در روز هیجا از پای در آورده بود) حال او بصحّت گرائید - لیکن از بی‌پروائی و سهل انگاشتن ایّام نقاهت قالب تهی کرد *

و از سوانح سپهری شدن کار یارمحمّد ارغون است - او از قرولان پادشاهی بود - و خدمت نزدیک کرده - در بنگاله نیکوکاری اورا بخارستان خود آرائی برد - و بتکاپوی خود اسباب مکنت را فراهم آورد - و با لشکر بیگی دم استکبار زد - هرچند فیل اپار را (که بدست آورده بود) طلبداشت نفرستاد - و اندرز اورا سودمند نیامد - درین جنگ نیز در اخذ غنائم با چندے از ملازمان او کار بشورش رسانید - چون آن گروه داد طلبیدند کینهٔ پیشین شرار افروخت - بی‌آنکه غورے در معامله نماید و نگاهے ژرف کند بسیاست دست غضب برگشاد - چندان بزدند که تار و پود هستی او گسیخته آمد - اگرچه بحال او ستم رفت امّا بسیارے از تبه رایان خود سررا بسعادت آباد سخن شنوی رهنمون شد *

آغاز سال بیستم الٰهی از جلوس اقدس شاهنشاهی
یعنی سال آبان از دور دوم

درین هنگام معدلت افروزی و جهان آرائی نشاط افزایان بهار تهنیت گویان رسیدند و جهان جهان عشرت و عالم عالم سرور را ارمغانی آوردند * * نظم *

امروز روز شادی و امسال سال گل * نیکوست حال دل که نکوباد حال گل
گل چیست قاصدے ست ز بستان تهنیت * گل چیست رقعه ایست زجاه و جلال گل

---

(۲) در [چند نسخه] با پیکار بیگی (۳) نسخهٔ [ی] حال ماکه *

روز جمعه بیست و هفتم ذی‌القعده (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دوم هلالي بعد از سپري شدن هفت ساعت و سي و پنج دقیقه چهرهٔ آرای جهان بفرخي و فرخندگي پرتو جمال ببرج حمل انداخت * * ابیات *

بر دست صبا نگار بستند * پیرایهٔ نو بهار بستند
دوران ببهار رنگ و بو داد * گلدسته بدست آرزو داد

و آغاز سال بیستم از دور دوم شد - رسم نشاط و شادماني پایهٔ شمول گرفت - و عیش و عشرت صورت عموم یافت - (همچنانکه ربیع آفاقي سال بسال در افزونیٔ حسن (۲) و آرایش نوخاستگان نبات و شوق افزودن نظّارگیان لوامع صورت است) بهار اقبال اورنگ نشین (روز بروز در نشو و نمای دوشیزگان معني و رواج و رونق پرده‌گیان استعداد (۳) کوني و الٰهي بوده) چمن آرای سلطنت است - عشرت گزینان چمن‌راز معني را آن کامیابي‌ست که گل دستان (۴) صورت را در بهار عنصري بفراغ دلي و مراد پیرائي روی ندهد - درین محمدت نامهٔ الٰهي [اگرچه اساس کار بر شرح نیرنگیٔ اقبال ظاهر نهاده زبان را رنگین و نامه را نگارین میسازد - و (بملاحظهٔ آنکه فرمان روای ماک بے پایان معني را دل فراخ حوصلهٔ بسیار دان بصد مشعل توفیق نتواند سراپای آنرا سرمهٔ بینش سازد) دست و قلم و کاغذ و مداد را کجا زهرهٔ (۵) آن باشد که از عهدهٔ این کار سترگ برآید] لیکن ازانجا (که همّت یاور و بخت مساعد و نطرت قرین است) اندکے ازان دریای مالامال افضال تراوش ظهور داده تفسیده دلان دشت طلب را سیراب میگرداند - و برخے ازان نورستان (۶) حقیقت را بلمع (۷) شرح چراغ بینش افروخته ظلمتیان رسم و عادت را نورآگین میکند - ای غنوده بخت گشایش چشم باطن اگر چنان انگاشتهٔ (که بدست همّت تو نیست) بازکردن دیدهٔ ظاهر بخواهش تو باز بسته‌اند - چرا مستبصرانه نمیگشائي و نگاهے در روز نامچهٔ احوال خدیو جهان نمیکني - و اگر ترا طاقت تماشای آن شواهد قدسي نیست مطالعهٔ اطوار دولت روزافزون منسوبان این درگاه والا چرا از دست میدهي - و اگر از نا مساعدیٔ بخت و غرض اندائی خرد باین سعادت نرسیدهٔ امروز نگاهے باین اقبال نامه کن - تا برکات مقدّس این یکتای بیهمال برتو آشکارا گردد - و اگر سیاه درونی پرده بر چشم ظاهر بین تو فروهشته است از حال منتسبان این دولت عبرتے بر گیر - و از نیرنگیٔ آثار دولت بر ستر گیٔ احوال گیتي خدیو اعتراف گزین - [هرگاه کارے (که در باستاني زمانه از فرمان روایان بزرگ منش بدشواري مي‌برآمد) امروز از ملازمان گیتي خدیو بآساني بجلوه گاه ظهور مي‌شتابد] پس از ظاهر بباطن گرائی که این میمنت

---

(۲) نسخهٔ [ا] جشن (۳) نسخهٔ [ا] استار (۴) نسخهٔ [ا] گل خسپان صورت را (۵) نسخهٔ [ل] بهرهٔ (۶) در [چند نسخه] نورستگان (۷) در [بعضے نسخه] بروز چراغ *

بنفس مقدّس کیست - و نامهٔ دل‌را چون پیشانیِ سر بسجدهٔ این آستانِ آسمانی‌پایه روشنائی بخش تا باین آئینِ سعادت‌منشان نخستین نشأهٔ ظاهر سرانجام شایسته یابد - و هم در گلشنِ همیشه بهارِ باطن گذارت دهند - و بتازگی آنچه در عنفوانِ این سالِ فرّخنده چهره‌آرای اقبال شد آنست که داؤد (که انسرِ فرمانروائی بر سر داشت) آنرا پای‌انداز بارگاهِ اقبالِ شاهنشاهی ساخته داخلِ ملازمانِ عتبهٔ اقبال گشت *

دیدن داؤد منعم‌خان خانخانان را - و بزم یکجهتی باهم آراستن

[چون بتائید جنودِ سماوی (که پیوسته در اقبال‌افزائی گیهان‌خدیو و ارتفاع اعلام دولت است) داؤد خاک بے‌آزرمی بر تارکِ روزگارِ خود ببیخته فرار نمود - و گوجر با بسیارے از نخوت‌گزیدان بگو نیستی فرو شد - چنانچه مجملے ازان گذارش یافت] خانخانان بصلاحِ کار شناسانِ دولت منش شاهم خان جلایر و راجه تودرمل را بتکاسئی آن آوارهٔ دشتِ ادبار رخصت داد - و قبول‌خان و محمّد قلی‌خان توقبای و سعید بدخشی و قمرخان و شاه طاهر و شاه خلیل و طالب بخشی[۲] و بسیارے از مجاهدانِ عرصهٔ اقبال و مبارزانِ خدمت‌گزین را درین لشکرِ ظفرطراز نوشت و این‌جنودِ نصرت‌قرین دل‌نهادِ خدمت شده باقدامِ[۳] آگهی پی‌سپرِ راهِ همّت گشتند - آن بدمستِ بادهٔ کامیابی خمارآلودِ ناکامی شده شتابانِ کنجِ خمول و گرنجِ گمنامی بود - چون قصبهٔ بهدرک مورد افواجِ کشورگشای شد آگهی آمد که آن تیزروِ عرصهٔ ادبار را در عینِ سرعت جهان‌خان پیوست و بدلدهیِ او بقلعهٔ کنک (که از قلاعِ حصینِ آن دیار است) روی آورد - و اوباش آن مالک گردِ او فراهم آمده اند - و تمامیِ اندیشهٔ خود سران آنکه اگر لشکرِ نصرت طراز را گذر باین[۴] حوالی افتد عرصهٔ مبارزت آراسته گردد - که آن شکستِ ناگهانی از عدمِ محافظتِ قوانینِ احتیاط روی داد و اگر توقّف نماید در سرانجامِ اسبابِ پیکار کوشش رود - تا در هنگامِ مناسب بلوامِ انتقام توانیم پرداخت - از شنودِ این‌خبر کهن‌سالانِ غنوده‌بخت سراسیمه شدند - و فتنه‌جویانِ شورش‌طلب را هنگامهٔ هزره درائی گرمی پذیرفت - هرچند راجه تودرمل دانش‌منشی و عقیدت‌مندی را بکار برده در تسلّی و تسکینِ این‌گروه همّت‌بست سودمند نیامد - ناگزیر استدعای حضورِ خانخانان نمود - و صریح نوشت که کارِ دشوار به نیروی اقبالِ شاهنشاهی آسان شده است - اگر بامّیدِ این‌مردمِ خود بینی روزشمارِ کارنساز گذاشته شود هرآینه بدشواری کشد - لایقِ اخلاص و معامله‌شناسی آنکه اهتمامِ این‌کار را برذمّتِ خود لازم شمرند - و بے شایبهٔ توقّف روی توجّه باینصوب آورند

---

* (۲) نسخهٔ [ا ب] بدخشی (۳) نسخهٔ [ز ل] باقدام همت (۴) نسخهٔ [ل] باین دیار *

خانخانان را با آنکه زخمها اندمال نیافته بود سُکاس‌سوار همّت بانجام این امنیّت گماشت و به تیزی و چستی در همان شهر آمده هنگامهٔ افروز خدمت شد - آز بندگان تهی‌مغز را ببخشش و بخشایش و ناموس‌دوستان خودآرای را بخشمین‌نگاه از تبه‌رائی بازداشته عزیمت پیش نمود و بآئین کارشناسان خدمت‌گزین نزدیک آن حصار حصین (که افغانان تیره‌رای پناه اندیشیده بودند) رسید - پای شکیب این گروه مدبر بلغزش در آمد - نه سامان قلعه‌داری - و نه اسباب پیکار و نه جای گریز - و جنود اقبال فوج در فوج - داؤد برهنمائی مکر اندوزان حیله‌مند راه گریزت پیش گرفت - و بعجز و زاری گرائیده در مصالحت زد - و فتّو[۲] و شیخ نظام و برخی از اعیان را فرستاد و این فریب‌کاران جادوفن بزّر[۳] و سخن سران لشکر منصور را بصلح آوردند - و کهن‌سالان غنوده بخت (که از تبه‌رائی بلطائف‌الحیل درآرایش هنگامهٔ غنیم تکاپو نمایند - و آنرا وسیلهٔ مزید اعتبار انگارند) داستان مصالحت را غنیمت شمردند - راجه تودرمل (که بر حقیقت کار آگهی داشت) هرچند دست و پا زد سودمند نیامد - و مشعل هدایت او دران ظلمت آباد غرض نور نبخشید - خانخانان هاشم‌خان و قتلق قدم‌خان را فرستاده شرائط صلح را تنقیح داد - خلاصهٔ پیمان آنکه نخستین داؤد آمده تسلیم نوکران درگاه مقدّس نماید - و فیلان نامور و پیشکش گزیده بدرگاه والا فرستد - و پس از چندگاه (که مورد خدمات پسندیده گردد) روی شرمگین خود را بآستان مقدّس شاهنشاهی برده زنگ زدای عقیدت شود - و بنقد یکی[۴] از خویشان معتمد خود را بدرگاه والا روانه سازد - تا ملتزم حواشی عزّت بوده مذکّر[۵] او باشد *

داؤد (که کارش باضطرار گرائیده بود) همه را بحسن تلقّی قبول نمود - و سیوم اردی بهشت ماه الٰهی موافق غرّهٔ محرّم (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه هنگامهٔ دولت آراسته گشت - و بزم مصالحت زینت گرفت - پیشتر ازان بیرون اردوی ظفرطراز جائی[۶] منزّه دلگشائی ترتیب یافت و بانواع آرایش حیرت افزای نظّارگیان آمد - و خانخانان باعیان دولت بتاریخ مذکور در عشرت‌گاه آمده جشن‌آرای شد - اشرف‌خان و حاجی‌خان سیستانی شتافته داؤد را با بزرگان آن لشکر آوردند - خانخانان تا[۷] سر گلیم باستقبال شتافته گرم‌خوئیها نمود - او شمشیر خود را گشوده گذاشت یعنی از سپاهگری برآمدم - و خود را بآن درگاه مقدّس سپردم - تا بدانچه مصلحت دید ارکان دولت باشد بجای‌آورند - خانخانان آنرا بملازمان خود سپرد - و پس از زمانی از جانب

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ی] قتلو (۳) نسخهٔ [ب] بزور سخن (۴) نسخهٔ [ل] یکی از معتمدان خود را (۵) نسخهٔ [ی] وکیل او (۶) در [بعضی نسخه] جای نزه . و در [بعضی] جای تنزه (۷) نسخهٔ [ل] باعیان لشکر تا سر گلیم *

عتبهٔ خلافت خلعتی والا داده شمشیر بکمر مرصع حمایل ساخت - داروغه به بیعت فرونی روی خود را بصوب دارالخلافه داشته سجدهٔ ملازمت بجای آورد - و نفائس امتعه و شرائف اسباب آن دیار و فیلان نامور و خزینهٔ وافر برسم پیشکش گذرانید - و شیخ محمّد پسر بایزید را (که برادرزادهٔ او بود) بخدمت درگاه مقدّس همراه ساخت - و اکثر آنروز بخرّمی و عشرت آن‌جشن سپری شد - و در هنگام رخصت بعضی محالّ اوتدیسه به تیول او دادند - و اورا از تنگنای زندگی بوسعت‌آباد انبساط رخصت داده نشاط معاودت کردند - و عموم مردم شادمانیها بظهور آوردند - مگر راجه تودرمل که در اندیشهٔ دراز سر بجیب تفکّر داشت - و دران بزمگاه حاضر نشد - و بر صلح‌نامه مهر نکرد و ازانجا (که دنیا جای بادافراه اعمال است) هرکدام بزود ترین اوقات بپاداش رسید •

و از سوانح شورش گهوزاگهات است - و اجمال این تفصیل آنکه درین وقت (که عبور[۲] خانخانان با اکثر عساکر والا شکوه بصوب کنگ اتّفاق افتاد) کالا پهاز و بابوی منکلی و طایفهٔ از افغانان تیره بخت گرد شورش انگیخته بر سر قاقشالان ریختند - و این گروه اندک جنگی کرده آبروی حمیّت و حیا را بخاک بی‌ناموسی انباشتند - و افغانان ولایت گهوزاگهات‌را متصرّف‌شده تعاقب نمودند - و آمرای‌قاقشال در هیچ جای پای‌همّت نیفشرده بحوالی ثانده عنان کشیدند خانخانان بسرعت معاودت نمود - و بشهر ثانده در نیامده از حواشی آن رو بروی غنیم شتافت و مخالف ازهجوم اوباش آنطرف آب گنگ نخوت‌آرای بود - دیده وران لشکر منصور بالا روبهٔ آب جائے (که دریای‌گنگ در شعبه میشود) یک جسر بانجام رسانده همّت در بستن دیگر گماشته بودند که غنیم را پای ثبات بلغزش درآمد - و غبارآلود خاکستان ادبار راه هزیمت پیش گرفت خانخانان با لشکر نصرت اعتصام تا حدود ثانده شتافت - و ازانجا فوج عقیدت‌گزین را بسرکردگی مجنون‌خان بولایت گهوزاگهات فرستاد - و مجاهدان اقبال آن‌ملک را بتارگی مستخلص گردانیدند و فتنه اندوزان بزوایای[۳] خمول فرو شدند - و خانخانان سپاس ایزدی و شکر اقبال پادشاهی بجای آورده معاودت نمود •

سوانح صوبهٔ بهار - و کارافزائی مظفرخان - و بتازگی نواختن اورا

جزائل[۳] عطایای شاهنشاهی (که نسبت بعموم خلائق شرف ظهور دارد) از اندازهٔ احصاء و مقیاس تخمین بیرون‌است - و عامّهٔ مردم در پاداش آن بناتواني اعتراف گزین - تا منسوبان خاص بارگاه خلافت (که صدر نشینان محفل انصاف اند) در برابر نعم نامتناهي چه بار گشایند

---

(۲) نسخهٔ [ی] رفتن خانخانان (۳) نسخهٔ [ی] جلائل •

آلحق کرا یارا و کجا گنجائي که در اندیشهٔ معاوضه باشد - بعمرهای دراز بدست آوریزی کار افزایان یکجهت پیش[۲] کارشناسان آزرم منش از صد هزار یکے را عوض نتوان سامان نمود - لیکن نخستین مرتبهٔ حسابدانی آنست که شناسای مراتب عاطفت گشته فهرست جرائد نیازمندي را فراموش نگرداند - و نطاق همّت بهبندگي بندد - و هر چه از قسم نیکوکاري وسیله گردد مقدّمهٔ سعادت اندیشهٔ خود شمرده یکے از هزاران شکر فعلي انگارد - تا همواره خجلت‌مند و شرمگین بوده سررشتهٔ چنین[۳] از دست ندهد - و دید متاع ناستودهٔ خدمت همگنان و نیکوئی جنس کاربندی خویش را سرمایهٔ بدمستي نسازد - باشد که باین زیست ستوده بمدارج اخلاص رسیده مقیم آستان عبودیت شود - و خدمت فروشي را گذاشته مهر خاموشي برلب نهد - خوشا بختمندے که در مراتب نشیب و فراز ملازمت ازین رهگذر گرد انفعال بر چهرهٔ روزگار او نه نشیند - و اگر از نامساعدی طالع غبار آلود عرصهٔ خجالت گردد بآب صاف فهمیدگي خود را شست و شو داده بگشاده پیشاني و شگفته روئي در قضای گذشته بسر برد - (چون نویسم که این طاعت را بدل نبود) بلکه انفاس مانده را بفروغ نیّت دوام فرمان‌پذیري و کارگذاري پرتو حضور بخشد و زمان زمان از سر شایستگي کون و مکان را نور افزای دارد - و چهرهٔ افروز این داستان بتازگي حال مظفّر خان است *

در داستانهای پیشین گذارش یافت که خدیو عالم بجهت هوشیاري و آگاهي او را هنگام مراجعت از فتح پٹنه از کمکیان فرحت خان ساخته (بے آنکه بکورنش شرف اختصاص یابد) بخدمت گشایش قلعهٔ رهتاس گذاشته بودند - تا قدر رعایت و تربیت شاهنشاهي را اگر بآئین اخلاص‌نهادان نتواند شناخت معاملهٔ سوداگري و سررشتهٔ احسان پذیري از دست ندهد - و پیوسته در عوض جلائل عواطف متاع ستودگي خدمت را آماده دارد - تو چندگاه از دست خوی نکوهیده در خارستان ناکامي دشنه بردل و جگر میزد - و ازانجا (که در سررشت او دولتمندی ودیعت‌نهادهٔ دست قدرت بود) بسخنان هوش‌افزای خواجه شمس‌الدّین خاني از شورش طبیعت برآمده دل‌نهاد خدمت شد - و اندکے از اندوختهای خود برآورده سامان لشکر نمود - و جونده و شهسرام را (که از افزونی اشغال سلطنت بکسے جایگیر نشده بود) به نیروی شجاعت در تصرّف آورد و از روی دریافت بسامان خود پرداخت - و آمادهٔ آن شد که چون فرحت خان با سایر امرا بگرد قلعه پای‌همّت افشرده بخدمتگري[۴] روی عقیدت آورد - ازانجا که نیّت و عزیمت را اثرهاست) در همان چند روز بمردانگي جوهر او روی‌نما آمد - و اجمال این تفصیل آنکه روزے بهادر

---

(۲) نسخهٔ [ب] و پیش شناسان آزرم منش (۳) نسخهٔ [ی] حساب را (۴) نسخهٔ [ل] بخدمتگذاري *

پسر هیبت‌خان از قلعهٔ رهتاس برآمده شورافزای شد - مظفرخان تیزدستی نموده سزای شایسته در کنار او نهاد - و مال و منال و فیلان او بدست آورد - و بمحض آن اندیشهٔ حقیقت‌اساس آب رفته بجوی باز آمد - و بنقد دران حواشی و حوالی قوای اعتبار افراخت - و در همان نزدیکی آمرا بمحاصره پرداختند - او بگشاده پیشانی همراهی فرحت خان گزیده در انجام آن اهتمام نمود - و اندک فرصت گذشته بود که لمعهٔ عاطفت گیهان‌خدیو بر ساحت احوال او پرتو انداخت - و از بارگاه خلافت فرمان عنایت صادر شد که (اگر او باتّفاق سایر ملازمان درگاه میعاد گرفتن قلعه مقرّر سازد) خود در انصرام آن کار سترگ کوشش نماید - و (اگر تعهّد نتواند نمود یا گشایش آن بزمان دراز وابسته داند) آنرا موقوف داشته بسزا دادن افغانان تمرّد نهاد (۲) (که در صوبهٔ بهار فتنه انگیخته اند) تکاپوی نموده نخستین بشاهراه خدمت رهنمون گردد - اگر دولت او طلبگار شده التجا بدرگاه آورند به بخشش و بخشایش سربلند گرداند - و اگر نه آن بدکاران را مایهٔ عبرت سایر کوته‌اندیشان شود *

مظفرخان از ورود منشور سعادت سجدهٔ نیایش بجای آورده معروض‌داشت که اسباب قلعه‌گیری در بن لشکر انتظام نداشت - تعهّد نتوانست نمود - و شایستهٔ دولت ابدپیوند هم آنکه نخستین این عرصهٔ دلگشا از خار و خس نا سپاسان پاک گردد - و پس ازان با دلی نشاط‌مند و خاطری خدمت‌جوی باتّفاق جنود اقبال باستیصال نخوت‌مندان تیره بخت آن ملک همّت بست و میرزاده علی‌خان و برخی از مجاهدان (۳) کارطلب (که حضرت شاهنشاهی هنگام معاودت دربن دیار گذاشته بودند) همراه شدند - و محسن خان و آفاق و عرب بهادر و طایفهٔ از سپاه (که بانتظام جایگیر منعم‌خان اشتغال داشتند) نیز پیوستند - و کارهای شایسته بتقدیم رسید - و معامله دانپی او را عیار گرفته آمد - و در تمامی آن صوبه غبار تمرّد گریبان فرو نشست - و آدم‌خان پتّانی از ابراهیم پور و دریا خان کاشی از قصبهٔ چرکان (۵) بی‌جنگ گریخته بجانب جهارکهند پی‌سپر دشت ادبار شدند *

و چون کارے دران معموره نماند گماشتگان منعم‌خان بر روز بهی مظفرخان حسد برده به بی‌آزرمی وداع کردند - او (چون جایگیر معیّنی نداشت) ناگزیر بصوب جونده و شهسرام معاودت نمود و خدا داد برلاس و خواجه شمس‌الدّین رفاقت گزیدند - در اثنای راه آگهی شد که مستکبران رهتاس آن دو قصبه را متصرّف شده اند - ازانجا (که بخت مساعد و اختر موافق بود) گرد اندیشه بر دامن همّت او ننشست - و با دلی کارطلب روی بآن جانب آورد - و بفروغ شمشیر

(۲) نسخهٔ [ل] بدنهاد (۳) نسخهٔ [ا ب ی] از خس و خاشاک (۴) نسخهٔ [ا] ملازمان - و نسخهٔ [ی] مبارزان (۵) در [بعض نسخه] چرگان - و نسخهٔ [ز] جسرگانو *

و نیروی تدبیر آن در معموره را مستخلص گردانید - و بتائید عقل دوربین (خواهش را در بسته) منتظر بارقهٔ غیبی می بود - و نبذے از اندوختها بکار می برد - و بتاخت و تاراج تمتّع بر میداشت - ناگاه در بهار شورش پدید آمد - و نائمان آن ملک بفراغت تمام استدعای حضور نمودند - مظفّرخان سلوک پیشین را در نظر نیاورده برای برآمد کار صاحب باقدام همّت شتابان گشت - و خدمات شایسته بجای آورد - و تفصیل این برسم اجمال آنکه منعم خان خانخانان در میر (که برزخے ست میان ولایت بهار و جهارکهنڈ) عرب بهادر را گذاشته بود درین هنگام حاجی و غازی دو برادر با برخے از افغانان شورافزای از حدود جهارکهنڈ برآمده بران قلعه تسلّط یافتند - و بسیارے از متحصّنان شریت واپسین نوشیدند - عرب گریخته برآمد - و آمرای آن صوبه فراهم شده تسکین شورش را طلبکار آمدند - و افغانان در تنگناهای کوهستان شتافته نخوت آرای گشتند - و آمرا در برابر شتافته وقتهٔ تامّل نمودند - نه رای برگشتن بود - و نه مصلحت پیش رفتن - روزے قریب سه صد راجپوت از ملازمان راجه بهگونت داس و غیر او دران گریوه مردانه در آمدند - و عاقلانه (۲) کار سر نا کرده هزیمت یافتند - جیا کور و کان کچهواهه و دیدا چوهان و قریب صدکس از بهادران دران زدوگیر نقد زندگي بتاراج دادند - و از ظهور این سانحهٔ نکوهیده آمرا را پای ثبات بجنبش درآمد - ناگزیر شرمگین از سلوک ناهموار پیشین کار دانان فرستاده از مظفّرخان استمداد نمودند - او بهمّتے (۳) سترگ در اندک فرصتے بلشکر منصور پیوست - و درین هنگام (که طلیعهٔ ظفر از مشرق اقبال در طلوع بود) اعیان لشکر را در عزیمتها فتور راه یافت - و همانا که باعث آن نوشتهٔ خانخانان بود - خلاصهٔ مضمون آنکه چندے از راه جهارکهنڈ بصوب بهار شتابان است تنگري پردي با بسیارے از مجاهدان بُر دل تعین یافته - پیشتر از رسیدن کمک در جنگ مبادرت نباید نمود - و سانحهٔ کشته شدن محمّد خان گهر و تاراج گشتن یار محمّد قراول (که مجملے گذارش یافت) مندرج بود •

مظفّرخان در ثبات پائي و دلدهي کوشیده پاسخ آرای شد که مقتضای عقل دوربین چنان است که این سرگذشت موجب مزید دلیري و افزونی اهتمام در پیکار گردد - تا پیشتر ازانکه جنید پیوندد کار این تهور (۴) مندان خود سر ساخته آید - و معلوم نیست که در ده روز دیگر آن مدبر باین نواحي رسد - و امّید آنست که در یک روز این غنیم آوارهٔ دشت ادبار گردد - تر اقبال روزافزون بزرگان لشکر را دل رفته باز آمد - و پیمان یکجهتي بسته آمادهٔ پیکار شدند - و از تائیدات

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] عاقلانه کار نکرده - و نسخهٔ [ی] غافلانه کار سرکرده (۳) نسخهٔ [ز] بآئین سفرگ
(۴) نسخهٔ [ی] تهور منشان (۵) در [اکثر نسخه] بسابقهٔ اقبال •

سماوي آنکه طایفهٔ از شناسندگانِ این مرز راهی دیگر نشان دادند - و قرار یافت که روبروی گریوهٔ افواجِ نصرت طراز روان شود - و آن قدر آهستگي بکار رود که فوجی ازان راه بعقبِ غنیم نزدیک رسد دران هنگام باعتضادِ جنودِ غیبي عرصهٔ مبارزت آراسته گردد ؛ همه را رای بران قرار گرفت - سردارِ قول مظفرخان شد - و در برانغار فتح‌خان میدانی[۲] مقرّر گشت - و بزرگِ جرانغار فرحت خان را ساختند - و در هراول میرزاده علي‌خان و قراطاق خان و حسین خان آخته و آقاق و باقي کولابي و سهراب ترکمان و عرب بهادر و شیر[۳] محمّد دیوانه و کوچک قندوزي[۴] و بسیارے از پُردلانِ کار طلب معیّن گشتند - و خواجه شمس‌الدّین با برخے از بهادرانِ نبرد آزمای نامزد شد که از راهِ دیگر از عقبِ این گروه مخالف درآید - غنیم از استحکامِ گریوه و هجومِ اوباش در کمالِ غرور بود که ناگهاني رسیدنِ افواجِ منصور روبرو و آمدنِ فوجِ عقب مقارن افتاد - و پاي شکیبائیِ این گروه بلغزید - و همّت در نقابِ احتجاب مختفي شد - فتحِ سترگ رویداد - و غنائمِ فراوان بدست آمد - و آمرا اهتمام در تعاقب نمودند - و در حدودِ گریوهٔ رام پور از اعمالِ جهاز کهنه مخالفان فوجها ترتیب داده برگشتند - عُمدهٔ این گروه نخوت مند آدم پتّني پسرِ فتح خان و دریا خان کاکر و جلال خان سور و حسین[۵] خان و غازي خان و یوسف پتّني و عمر خان کاکر و محمود کاسو بودند - مظفر خان از روی کارداني آدابِ نبرد را ملتزم شده میدانِ کارزار را آرایش داد • بیت •

بغرّید کوس و برآمد نبرد • برخشید تیغ و بجوشید گرد
سواران بیک جا برآمیختند • پیاده جدا در هم آویختند
ز خونِ دلیران و گردِ سپاه • زمین گشت لعل و هوا شد سیاه

و مبارزانِ حقیقت گزین گرمِ شکرف کاري بودند که خواجه شمس‌الدّین و طایفهٔ از تیز دستانِ کارشناس بآئینِ پیشین از عقبِ غنیم درآمده دادِ مردانگي دادند - حسین خان و غازي خان و جلال خان سور (که از دلاورانِ نامي و نام آورانِ دلیر بودند) دران[۶] عیارگاهِ مردانگي بخاکِ هلاکت افتادند - چون دستِ مخالف از کار ماند بپاي‌گریز راهِ ادبار پیش گرفت - و بمیامنِ اقبالِ شاهنشاهي فتحِ سترگ چهرهٔ افروزِ شادماني گشت - و مراسمِ شکر و آدابِ سپاس بتقدیم رسید و از پاسِ لوازمِ احتیاط سپاهِ نصرت قرین صلاح در توقّف ندیده بفیروزمندي معاودت کردند و هر کدام بجاي خود شتافته آسایش طالب شد •

جنید (که عزیمتِ بهار داشت) از شنودِ این سانحهٔ دولت افزا قدم پیش ننهاده

---

(۲) در [بعضے نسخه] مسند عالي (۳) نسخهٔ [ز] پور محمد (۴) نسخهٔ [ل] قندهاري (۵) در [چند نسخه] حسین خان غازي و یوسف (۶) نسخهٔ (ی) دران عساکر مردانگي نموده بخاک •

فرصت جوی گشت - و از سوانح آنکه چند روزے ازین گذشته بود که جنید قابو دانسته در نزهت‌آباد صوبهٔ بهار گرد شورش انگیخت - اُمرای آندیار در شهر پٹنه فراهم‌آمده بچارهٔ گري نشستند - و به مظفّرخان مراسلات یکدلي فرستاده استمداد نمودند - و او اعتضاد براقبالِ روز افزونِ شاهنشاهي نموده متوجّه شد - ازانجا (که ثبات پائي و خدمت‌گزیني و عقیدت‌مندي را آثار بدیع باشد) پیش از وصول بمقصد منشورِ مقدّس رسید - و پایهٔ اعتبارِ او افزایش گرفت - از مطاوی عاطفت روشن شد که برزبانِ خموشي حقیقتِ نیکو خدمتیِ او بر پیشگاهِ ضمیرِ خلافت پرتو انداخته است - سرکارِ حاجي‌پور (که در تبدیلِ محمّدقلي‌خان برلاس مقرّر بود) باو مکرمت فرمودند ازین بود کام‌فرا گلچینِ بوستانِ اخلاص شد - و نهالِ همّت بمثالش درآمد - دل‌را گشایش روی‌داد و عزیمت را بال گشود - و خاطر کارافزائی گشت - و با حوصلهٔ فراخ باُمرا پیوست - و در استیصالِ بدنهادانِ فتنه انگیز پای‌جلادت افشرد - و آبِ پرپن را پل بسته عبور کرد •

درین اثنا مستعجلانِ خانخانان رسیدند که در پیکارِ جنید شتاب‌زدگي بکار نبرند که قرارداد خاطر آنست که درین نزدیکي بآن‌دیار رسیده شود - اُمرا فسخ عزیمت نموده توقّف گزیدند هرچند مظفّرخان داستانِ موعظت و کارستانِ معاملات به تنقیح عبارت تفصیل داد سودمند نیامد خاطرش از بودن و برگشتن غبار آرِ تردّد شد - و کارطلبیِ او دران پایه بود که تنها به پیکارِ جنید همّت بندد که شورشِ حاجي‌پور بلند آوازه گشت - ناگزیر بآنصوب عنانِ عزیمت[۳] منصرف داشت و متّصلِ این‌مجمل آنکه تاج خان پنوار و فتح خان موسی‌زائي و شهبازخان عربي و سلیمان پنوار و تهان‌رای آمده میرمتعوّن[۴] شوکتي را (که از جانبِ مظفّرخان در حاجي‌پور بود) از هم گذرانیده و تا صد کس بخوابستانِ نیستي غنودند - ناگزیر همت از کارِ جنید بار داشته (با خداداد برلاس و عرب و خواجه شمس‌الدّین و قلیلے از مجاهدانِ خدمت درست) بصوب حاجي‌پور روی آورد و باوجودِ کثرتِ مخالف باعتضادِ دولتِ[۵] ابدقرین همّت در پیکار بست - چون رو برو گذشتن متعذّر بود از آبِ گنگ عبور نموده بقصبهٔ سوآنه[۶] آمد - درمیانِ او و حاجي‌پور دریاے گنذک طُغیان داشت - افغانان از افزونیِ جمعیّتِ خود و کمیِ لشکرِ منصور مغرور بودند - ازانجا (که همّت کلیدِ مقصود با خود دارد - و اقبال با عزائمِ درست همدوش) اسبابِ فیروزمندي روی در انتظام آورد نخستین آدی‌کن زمیندارِ جیتوان[۷] درسلکِ یکجهتان درآمد - و درین‌هنگام (که آن‌طرف هجومِ اوباش بود - و ازین جانب مبارزانِ خدمت‌گزین آهنگِ گذشتن داشتند - و بظاهر حصولِ این‌امنیّت

---

(۲) نسخهٔ [پ ی ل] نصرت (۳) در [بعضے نسخه] و مجمل این مفصل (۴) نسخه [ل] محمد
(۵) نسخهٔ [ل] دولت روز افزون ا دقرین (۶) در [چند نسخه] سوانح (۷) نسخهٔ [ا] چاپاون •

دشوار مي‌نمود) زميندار مذكور رهنماي منزلگاه نصرت شد كه در دسيس مر و برآمد مقصود چنين بخاطر ميرسد كه بالا رونهٔ اين دريا گروهي از خويشاوندان من توطّن دارند - و كشتيهاي استوار آنجا بهم ميرسد - مناسب دولت آنكه لشكر فيروزي بهمين دستور در برابر غنيم جلوهٔ اقبال كند و ترانهٔ خوشدلي سرايد - و برخي از تيز روان عرصهٔ جلادت نامزد شوند - تا اين گروه را شبانگاه از آب بگذرانم - و هركاه اين مبارزان همّت‌مند نزديك رسند فوجي آراسته روبروي غنيم جنگ‌كنان عبره نمايد در هنگام زد و خورد و صيت آي‌آي آن تيز دستان معركهٔ شهامت سنگ تفرقه در جمعيّت آباد مخالف خواهند انداخت - بنا برين گزيده تدبير سه صد سره مرد جنگي بسركردگي قاسم‌علي سيستاني و عرب بهادر رونورد بادية سعادت گشتند - و قاصدان جلد شتاور مقرّر شدند - كه پي در پي خبر گذشتن و نزديك رسيدن آن‌دلوران نامور رسانند - و (چون جهان بضياي نيّر اكبر و نور اعظم روشني پذيرفت - و آگهي شد كه آن جوق بهادران از آب گذشته نزديكي گراي اند) مظفّرخان كشتيها را پُر از جوانان نبرد آزماي حقيقت اندوز بسركردگي خواجه شمس‌الدّين و خداداد برلاس برابر غنيم روانه گردانيد - افغانان غنوده بخت به بندوق و تير درآمده شور افزاي شدند - درين اثنا آواز كوس و كورانهٔ آن فوج نصرت اعتصام سامعهٔ كوب مخالف گشت - نائرهٔ كار دل بتاراج داده رو بگريز نهاد - جمعي كثير غبارآلود شورستان نيستي شدند - و حاجي‌پور مستخلص شد - و غنائم فراوان بدست مجاهدان دولت افتاد - اهل پٹنه (كه از بد گوهري تماشائي بوده دست از معاونت كوتاه داشته بودند) خجلت‌زده آمدند - اين گروه (اگر بر حسن جهان‌آراي اقبال شاهنشاهي نظر كردے يا بهرهٔ از معامله داني داشتے - يا ريزه[۲] چيني بزم نمك‌شناسان نمودے) در كار ولي نعمت خلاف گراي نشدے - و در چندين اندوه خجالت نبودے *

و از سوانح عبرت‌افزاي آنكه (چون به‌نيروي دولت ابدي تائيد فتح حاجي‌پور روي داد - و پايهٔ حال مظفّرخان بلندي گرفت) خبرگذاران راستي‌منش چنان نمودند كه آن طرف نهر مدهه‌گذك فتح‌خان موسي‌زئي و جال‌خان عزي و سليم‌خان برمبه و ستري و چتّري[۳] و بسياري از افغانان نخوتمند فراهم‌آمده انديشهٔ شورش دارند - مظفّرخان از دور بيني و كارطلبي بعزيمت دفع اين گروه روانه گشت - چون حوالئ آن رود معسكر اقبال شد با تني چند از خواص بشناسائي حقيقت دريا و جاي‌گذر برآمد - تا بچشم ژرف‌نگاه خود مشخّص گرداند - اگرچه عرض آن‌نهر كمتر از گزانداز بود امّا عمق بسيار داشت - در تشخيص گذرگاه از آنطرف قريب دوبست سوار بنظر در آمد خواجه شمس‌الدّين و عرب بهادر و طايفهٔ از دليران كارشناس را اشارت كرد كه دورتر از آب

---

(۲) نسخهٔ [ی] ريزه چين بزم نمك‌شناسان بودے (۳) نسخهٔ [ا] خيري - و نسخهٔ [ز] چروي *

عبور نموده این غفلت اندوزان خود سر را سزا دهند - این تیزدستان روی بخدمت آوردند - مخالفان ازین اندیشه آگهی یافته در طلب کمک شدند - و چون این فوج نمودار شد عنان تاب گشته بصورت خود معاودت نمودند - مظفرخان بشتاب زدگی از آب گذشته بآن فوج ملحق شد و همگی اندیشه آنکه در زیر بار منّت خدمت فروشان نباشد - و مقاران آن غنیم (که برگشته میرفت) از رسیدن کمک روی بجنگ آوردند - از کثرت مخالف و قلّت مبارزان ناموس دوست و نا مساعدی بخت و بے یاوری همّت سپاهیان این فوج[۲] بے زد و خورد شایسته پراگنده شدند بسیارے از سراسیمگی خود را در آب زده بگرداب فنا درماندند - مظفرخان نزدیک بود که خود را دران موج خیز اندازد - خواجه شمس الدّین عنان گرفته بجانب کوهستان روان شد - و یکے از تیزروان حقیقت‌مند را باردو فرستاد - که شاید بهادران کار طلب خود را توانند رسانید - و غنیم دل در تعاقب بسته هجوم آورد - حاجي پهلوان و خواجه شمس الدّین و عرب و برخے ازین همراهان (که قریب پنجاه کس بودند) برگشته برگشته کمانداري میکردند - و در تعجیل غنیم فتور مي انداختند چنانچه روز سر بدامن کشید - و کار بر مظفرخان تنگتر شد - درین هنگام اقبال شاهنشاهي لمعهٔ ظهور داد - و فیروزمندي روی آورد *

و تفصیل این تائید ایزدي آنکه در اردو خبر کشته شدن مظفرخان شهرت داشت - و هر یکے در مقام شماتتی بناحیتے بود که آن فرستاده رسید - دل از پراگندگي باز داشته در چارهٔ کار شدند خداداد بولاس و مهرعلي و برخے از دلاوران نبرد دوست قریب سه صد کس از روی پُردلي و تیزدستي دریا نوردیده رو براه نهادند - و همان قاصد مژدهٔ رسیدن این جوق ظفرطراز رسانید - استشمام روائح کامروائي نموده عنان کشیدند - و گرد آویزش بر انگیختند * * بیت *

چنین تا بشب رزم و پیکار بود * نبُد دست کز زخم بے‌کار بود
زمـا نه تو گفتي بر آمد همي * بهم کوه و دشت اندر آمد همي

درین آشوب جانفشاني و جانستاني (که غنیم را با وجود نصرت از افزونی حرارت آورد جبهه و بسیاری تردّد طاقت طاق شده بود) صیت کوس اقبال آن فوج نصرت‌اعتصام یکبارگي دلربای آمد و بهمعذانی بخت بد در همان شب ادبار رو بگریز نهادند - و بتائیدات سماوي نسائم فیروزمندي بر گلشن آمال اولیای دولت وزید - و چنین فتح پس از چنان شکست روبداد - و فرّخي بعد از شدّت سرمهٔ دیده‌وري کشید - جان تازه و حیات شایسته و غنیمت فراوان و شادی سترگ میسّر شد *

و از سوانح هدایت بخش آنکه شیخ جمال پرسروري از مبارزان نفس امّاره بود - دران

---

(۲) نسخهٔ [ل] این طایفه پس از زد و خورد شایسته *

شورش زد و گیر برزمین آمده از خود رفت - و چون به مظفّرخان پیوست سجدهٔ نیایش شاهنشاهي بجای آورده عموم مردم را بشناسائی این مُرشد آفاق رهنمونی کرد - و چون از حقیقت کار استکشاف رفت بردیباجهٔ اِعلان نگارش نمود که دران حضورِ بیخودي چنان نمودند که گیتي خدیو بر سمند اقبال هنگامهٔ نبرد آراسته مژده رسانِ نصرت اند - و به نیروی سطوت آن شهسوارِ عرصهٔ آگهي غنیم را آبروی ریخته آمد - و بدستِ تفقّد مرا ازان خاکستانِ بیهوشي برداشته یاوري فرمودند بخود آمدم - و توانائی ستگ یافته بدال تائید پرواز کنان نوید اقبال را بارمغاني آوردم - و انعطافِ عنان نموده همّت را پذیرهٔ ظفر گردانیدند - رسیدنِ هزیمتي را کجا دل و کو گوش تا سامعه افروزِ آگهي گردند - این نمودارِ حقیقت را داستانِ تزوّر یا نیرنگئ خیال دانسته برآمدن ازین هنگامهٔ هولناک محال مي‌شمردند - تا بنصرت و فیروزمندي چه رسد - ناگاه آن فوجِ نصرت‌اعتصام رسید و نا‌امّیدانِ زندگاني را مژدهٔ جانِ تازه رسانید - و بای‌دادگانِ عرض را نشاطِ ناموسِ نو بخشید ظاهر پرستانِ سعادت منش را از لوامعِ تائیدِ ایزدي شمعِ بینش افروخته شد - آنان (که از بخت‌مندي و دوربیني بےدیدِ خوارق بر ستر گیِ شمائلِ انجمن‌آرای حقیقت آگاهي یافته پرستارِ بوالعجبیهای قدرت اند) برحصولِ این لمعهٔ اهتدا سپاسِ دادارِ جهان‌آفرین بجای‌آوردند - روزِ دیگر به بنگاهِ افغانان رفته غارتِ عام کردند - و غنائمِ موفور بدست آمد - و شورشِ بدنهادان یکبارگي تسکین یافت *

و از سوانح آنکه افغانانِ مذکور پناه بتاج خان پنوار برده نفس راست کردند - و بتدبیرِ آن بدکیش غبارِ فتنه ارتفاع گرفت - و از افزونیِ مال و کمئ خرد رهجوم‌اوباش پیکار جوی برخاستند مظفّرخان به پیسپری مسلکِ احتیاط از آبِ مدهه‌گندک گذشته معاودت نمود - و در جائے (که سه‌طرفِ آن آبِ مذکور و یک جانب خلابِ عظیم داشت) پای همّت افشرد - و در جمعِ سپاهي و فراهم آمدنِ اسبابِ نبرد چاره‌گزین آمد - آن گروهِ متهوّر را درین معاودت نخوت افزود - رو بروی لشکرِ منصور دایره گزیدند - و از قابوئ جای جز حسرتِ ناکامي بدست نیامد - و هر چند بیشتر کوشش رفت خارِ نا‌امّیدي درپای خواهش فرورشد - و چون روزے چند نیرنگئ اقبالِ شاهنشاهي چنین ظهور داشت بآئینِ دیگر جمال‌آرائي کرد - و سپاهِ نصرت طراز افزود - و بسیارے از زمینداران آن ناحیت دل درمعاضدت بستند - و از فروغِ خرد سرانجامِ جسر را وسیلهٔ فیروزمندي دانسته تکاپوی نمودند - قنطرهٔ شایسته ترتیب یافت - و ازانجا (که احتیاط گزیني طرازِ بختِ والا ست) اندیشیدند که مبادا درهنگامِ عبورِ موکبِ ظفر (که توزکِ نبرد منتظم نمي‌باشد) امرے دیگرای

(۲) نسخهٔ [ی] تدبیره

بظهور آید - رای بران قرار گرفت که شبها برخی از تیزدستان غرضهٔ جلادت در پیشگاه جسر زمین را خندق زنند - و از خاکهای آن پناهی سازند - تا سپاه نصرت را زمان تسویهٔ صفوف بدست آید هیچکدام درین خدمت به گشاده پیشانی دل نمی‌نهاد - خواجه شمس‌الدّین خافی (چون حال ترکان را چنین مذبذب یافت - و سرکردهٔ لشکر را سراسیمه دید) از روی بُردلی و شکفتگی انجام این خدمت را بر ذمّهٔ اخلاص گزین خویش گرفت - و در اندک زمانی به پایان رسانید - افغانان از گریزت و خدیعت دایرهٔ را خالی ساخته بگرانجی شدند - باین خیال که چون جنود اقبال بگذرد غنیم را گریخته اندیشیده بتاراج آن پردازد - شاید درین هنگام غفلت دست بردی توان نمود مظفرخان مراسم حزم را منظور داشته جمعی کثیر از سپاهی و اردو بازاری را تعیین نمود تا درین حال (که آن تیرهٔ رایان مُدبر فریب آرایند) در اتمام این امنیّت کوشش رود - افغانان از حقیقت کار آگهی یافته دست از حیلت بار داشتند - و (چون لشکر انبوه برسر این گذشتها هجوم آورد) پیادها دل بای داده فرار نمودند - و از بیدلی این گروه ضعیف‌خاطر طایفهٔ از سواران جنگ(۳) دوست را نیز پای همّت بلغزید - و از صدمات گریزندها پُل شکست - هزیمتیان خود را بآب زدند - قریب سه صد کس از سوار و پیاده در موج‌خیز دریا فروشدند - و خواجه شمس‌الدّین و خداداد برلاس و چندے از مبارزان ناموس جوی دران هنگام به تیراندازی اشتغال نموده دو مرتبه غنیم را برداشتند - و بار سیوم (که کار خدمت گزینان باضطراب انجامیده بود) تیرے باسب حسین‌خان سرکردهٔ فوج مخالف رسید - و بر زمین آمد - تفرقه دران جمعیّت افتاد - و باین شیرمردان آسیبے نرسید - و بعد از تکاپوی بسیار بسعی چابک دستان کار شناس باز جسر عالی باتمام پیوست اولیای اقبال بشکوه تمامتر از آب عبور کردند - افغانان بپالغزی همّت گریخته خود را به قلب‌گاه تاج خان رسانیدند - و مظفّرخان بهمعنانی دولت تعاقب این ادبار گزینان فتنه افزای نمود و چون لشکر منصور نزدیک شد مُنهیان راست گوی آگهی دادند که اکثر اعیان این فرقهٔ گمراه درین نزدیکی جای خندق ملاحظه میکنند - و در خیال ندارند که فوج ظفرموج باین زودی چندین مسافت دور را پی‌سپر اقدام همّت توانند کرد - مظفّرخان خداداد برلاس و برخے از مجاهدان را بحراست اردو گذاشته عزیمت گرفتاری آن نخوت‌مندان بدکیش نمود - و ناگهانی برسر آن گروه استیلا یافت - و باندک آویزش نسیم تائید ایزدی وزید - و مخالف گریختن را غنیمت دانست و بسیارے ازان گروه بدنهاد بگو نیستی فروشدند - ازانجمله سر تاج خان پنوار را نادانسته حاجی‌خان پهلوان برده آورد - و جمال‌خان غلزی (که از دلاوران نامور بود) زنده بدست آمد

---

(۲) در [چند نسخه] برعلیحی شدند (۳) نسخهٔ [ی] جنگ‌جوی را ه

و بسیارے اسیر شمشیر و گرفتار کمند شدند - و موهبتے سترگ بےنیروی اقبال روزافزون لمعهٔ ظهور بخشید و ظلام شب و تراکم اشجار نگذاشت که اعیان دولت برمنازل آن گروه دستبردے نمایند - امّا بسیارے از بهادران بآن سرزمین رسیده غنیمت فراوان بدست آوردند - صباح آن روانهٔ یورت ایشان شدند پیش از وصول لشکر ظفرقرین آن تیره رایان خود آرای پریشان شده از سراسیمگی و بیچارگی خود را بدریا زدند - و آنچه پناه خود اندیشیده بودند سرمایهٔ هلاکت گشت - و جمعے بصد خون جگر ازان غرقاب بساحل نجات آمدند - و اساس اوباش بد نهادان برکنده آمد *

و از سوانح آنکه چون این شورش تسکین یافت ستری و چتّری (۲) با برخے از افغانان اتّفاق نموده ولایت منگرو (۳) را در تصرّف آوردند - و آن ملکے ست معمور سی کروه در طول و بیست کروه در عرض مجانبین منگیر - و درمیان دریای گنگ موج خیز است - مظفّرخان از آگهیٔ این شورش وزبرجمیل و خداداد برلاس و خواجه شمس الدّین و میرزا جلال الدّین و بنیاد بیگ خان و تنگری قلی و بسیارے از مبارزان خدمت گزین را همراه گرفته روی عزیمت باستیصال آن گروه آورد - و چون این جنود ظفرطراز بآن ناحیت پیوستند تهوّر گزینان آن سرزمین آمادهٔ پیکار شدند - و نبرد سترگ روی داد - فتح خان (که سرآمد اعیان آن مردم بود) با هفتاد و نه سرو مرد مردانه فرو شد و آن ولایت نیز بحوزهٔ تصرّف درآمد *

و (چون لولی بخت مظفّرخان بحسن اخلاص و لطف تردّد ارتفاع گرفت) منعم خان نخواست که دران حدود باشد - نامهٔ بتاکید ارسال داشت که درساعت متوجّه عتبهٔ خلافت گردد درین هنگام (که زمان محنت کشی و ناکامی روی در انجام نهاده وقت تمتّع برداشتن ازان ملک معمور شد) ازین نوشته سراسیمگی روی داد - چه حکم مقدّس چنان بود که هرگاه خانخانان رخصت کند بدرگاه والا شتابد - در چنین شوربدگی باطن منشور عاطفت رسید - که از بےتوجّهیٔ موری همگی مقصود راهنورنے اوست - ملول خاطر نباشد - و التفات معنوی را شامل حال دانسته در خدمات آنچنده سرگرمی نماید - و اگر خانخانان رخصت دهد تا آنکه فرمان طلب صادر نشود عازم این صوب نگردد - از سنوح (۴) این غیب دانی مظفّرخان را اخلاص بلندی گرای آمد و ارباب صورت را درپیچهٔ معنی گشوده شد - و پس از سپاس صوری و معنوی در حدود حاجی پور آمده بساط انبساط گسترد - و گلگشت شادمانی از سرگرفت - و (چون گوهر عقیدت او جلا یافت و از دشت تفسیدهٔ نا معامله فهمی به بستان سرای حساب دانی آمد) در اندک فرصتے دولت روز به

(۲) در [بعضے نسخه] حتری (۳) بصفحهٔ [ز] نکره - و نسخهٔ [ی] نکره - و نسخهٔ [ل] بکر (۴) در [چند نسخه] از فتوح *

روی[۲] آورد - و سرگرم نیکو بندگي شد - و خدیو دوربین خدمتهای اورا پذیرفته اعتبار افزود - و حراست آن ملک وسیع از گذر چوسه تا گذهي بتدبیر و شجاعت او تفویض یافت - و حکم عالي شد که سپاه آن مرزبوم از خرد تا بزرگ در صلاح دید او بوده کارافزای شوند - او از روی عقیدت و دانستگي پاس قوانین سلطنت و احکام خلافت نموده عدالت پیرای گشت •

و از سوانح نوازش فرمودن آمرای گجرات است - خوی ستودهٔ شهریار آفاق لمعهٔ ظهور دارد که به نیروی توجّهات ابداعي ناقصان بارگاه دین و دنیا را استعداد کمال مي‌بخشند - و مستعدّان صافي گوهر را بافزایش مدارج فرهنگ و افزونی مراتب اعتبار بپایهٔ والا میرسانند - و همواره باکسیر نظر عاطفت (از خاک زر و از گل دُر برآورده) رنگ‌آمیزی بزم صورت و معني را بر دوش فطرت لازم دارند - خاصّه گروهی را (که شایستگی کردارشان آئینهٔ مکارم دلها ست) در اندک فرصتی چهره گشای پرده نشینان درونی شده جمال مي‌آرایند - و حسن مي‌بخشند - و بتارگي مصداق این داستان اقبال اعتبار افزودن اعیان گجرات است •

چون در یورش[۴] نخستین رایات اقبال سایهٔ معدلت بران دیار انداخت این گروه بقلاوزی سعادت جبهه‌سای نیاز گشتند - لیکن از راژونی بخت و بدگوهری ذات (چون التجا از صمیم دل نبود - و باطن با ظاهر تطابق و تعاضد نداشت) از کم‌بیني و کوته اندیشي جمعی فرار اختیار کردند و برخی در مقام گریز بودند - خدیو عالم از وفور مهرباني و فرط قدرشناسي نظر بر حال عموم خلائق و خصوص تربیت آن تیره خردان شایستهٔ نیستي را چندگاه از تصرّف باز داشتند - درین سال همایون اورنگ نشین معدلت آثار (پشیماني از نامیهٔ حال آن طایفه دریافته) نظر خاص انداختند اعتمادخان را (که بعقل معاش و وفور تمکین و فرط صلاح امتیاز داشت) بمزید عاطفت اختصاص فرموده ریاست دربار مشکوی اقدس باو تفویض فرمودند - که [آنچه درین بارگاه سترگ (که نمونهٔ مشاغل عالم بالا ست) از تقدیر و تطمیر فیصل یابد - خصوصًا معاملهٔ جوهر و مرصّع آلات] بدیده‌وری و دوربیني و راست‌اندیشی او قرار گیرد - و آلغ‌خان حبشي‌را نواخته به ثیول مناسب سرفراز گردانیدند و[۵] ملک اشرف بحکومت شهر نهانیسّر اختصاص یافت - و وجیه‌الملک را بسر براهی بعضی خالصات گجرات فرستادند •

و از سوانح آنکه صادق خان بمسجدهٔ عتبهٔ قدسي جلا انزای نامیهٔ عبودیت شد - و عاطفت شاهنشاهي پوزش لغزش او پذیرفته محفوف الطاف گردانید - در یورش بلاد شرقي خدیو عالم او را

---

(۲) نسخهٔ [ز] . وزي آورد (۳) نسخه [ل] ندیسته گروهی را (۴) نسخهٔ [ب] دریورش آن ناحیه نخستین (۵) در [چند نسخه] ملک اشرق - و در [بعضی] ملک الشرق •

بپاداش بد خدمتي بدشت غربت فرستادند - تا بباد افراه آن بهوش گراید - و در کار پادشاهان (خُرد را از بزرگ جدا نساخته) بهمگي فطرت و تمامی همّت فرمان پذیر گردد - اگرچه بظاهر چنان حکم مقدّس نفاذ یافته بود (که دران صحرائی طلب درهمست وحوی فیل گزیده گام فراخ زند اگر بدل آن بے بدل نتواند شد در سرانجام جرمانه بکار آید) امّا در معني او را بصوب دبستان عقیدت آموزي و خدمت شناسي گسیل کردند - تا غبار غرور کارداني و نخوت معامله شناسي از پیش بصر و بصیرت او دور گردد - و همواره از روی دانش و بینش نیازمندي گزیند - او درین هنگام نشیب و فراز روزگار را پیموده روی ارادت بدرگاه مقدّس آورد - و بسجدهٔ ندامت زنگ زدای جوهر اخلاص شد و مدفیل برسم جرمانه گذرانید - (چون آثار راستي از پیشانی او تابش داشت - و نشانهای درستي از دیباچهٔ حال او پدید بود) به بخشش و بخشایش بلندي گرای آمد - که کوشش کرد که نیابت و که خاطر را پاک ساخت که کام دل بر نگرفت - در فیض گشوده و صلای عام در داده اند •

و از سوانح کفران نمودن حسین خان و بکیفر آن رسیدن است - هرگرا روز ادبار و زمان نکبت پیش آید نخستین عقل او را تیره گردانند - و اندیشهٔ او تباه شود - سود خود را در زیان اندیشد و از کنار شایسته دور ماند - و از شاهراه سعادت بر کناره رود • • بیت •

چو تیره شود مرد را روزگار • همه آن کند کش نیاید بکار

و بتارگي مصداق این حال شورش این ساده لوح است - او پیشتر با بیرام خان مي بود - ازان باز (که در سلک ملتزمان بارگاه مقدّس درآمد) ازانجا (که دریای عاطفت در موج خیز است - و بازار قدردانی گرم) تهوّر او را بشجاعت خریده و خدمت گزینی او را باخلاصمندي گرفته صحفوف انواع عنایات میساختند - و با آنکه سرانجام انتظام کثرت نمي دانست - بامّید شناسائي پایهٔ والای امارت مي بخشیدند - دران هنگام (که رایات همایون عزیمت دیار شرقي فرمود) او را روز ادبار ازان خدمت متقاعد ساخت - و چون روی خجالت بدرگاه والا آورد خدیو جهان بپاداش آن تقصیر از سعادت کورنش باز داشتند - هنگام آن بود که در مراتب صورت و مدارج معني به نیروی (۲) خدمت همّت افزای گردد - از افزونی سودا و وازونی بخت سرزنشهٔ حساب گسیخت - و از وفور خواهش متاع دنیا (۳) و اسباب دولت را بتاراج داده راه تیزّي پیش گرفت و شهریار خرده دان با دید چنین بیدانشي بر حال او بخشوده نوازش فرمودند - و جایگیر او را مسلّم داشته بسرانجام داغ رخصت دادند - چون از بساط قرب دورتر شد از نیرگی رای و آشفتگی عقل در تاخت و تاراج آن نواحي دست جرأت بر گشاد - و از فنون جنون یا از شعب گریزت گفتی

---

(۲) نسخهٔ [ا ی] به نیروی همت خدمت افزای گردد (۳) در [بعضی نسخه] دین •

که همگي همّت دربن تکاپوی تحصیل اسباب داغ است - و غارت کنان بصوب بسنت پور (که از سرکار کماؤن است) شتافت - که میت معادن و معموری آن ملک در جوهر هوشمندی او اختلال انداخته بود - ازانجا [که کارسازان جهان آفرینش چنین بر دوش همّت نقش لزوم آراسته اند (که بدکاران و بداندیشان این بارگاه خلافت را تکاپوی سخت در سزا یافتن بخشند) تا بوسیلهٔ خود ببادافراه رسند] این مدهوش ادبار در نکال و هلاک خود شتاب آورد - و از گسیختن سررشتهٔ تدبیر دران سرزمین جنگ بی‌تزلزل کرده شکست یافت - و به تیر و بندوق زخمي شد و پیشتر ازانکه حقیقت حال بسمع همایون رسد بنزل مکافات گرفتار آمد - و چون شورش او بسمامع اقبال رسید صادق خان را با بعضے از سادات بارهه و امروهه و طایفهٔ دیگر از مُبارزان فرستادند (اگرچه بواسطهٔ زخم کاري از بد مستي و تخیّلات باطل قدرے بهوش آمده خمار الود بود) لیکن از میت سطوت فوج نصرت اعتصام هشیار تر گشت - و اوباش بد گوهر از گرد او پراکنده شدند و بسعي هوا خواهان مصاحت چنان دید که کشتي سوار شده خود را پیش منعم خان خانخانان رساند شاید که بوسیلهٔ آن سپهسالار جرائم او بطیلسان مسامحت پوشیده آید - از حدود گدهه مُنیسّر بکشتي درآمده روی در سرعت داشت - نیز دستان عرصهٔ آگاهي در حدود قصبهٔ مارهره[۲] رسیده بدست آوردند - و باشارت والای گیهان خدیو بدارالخلافهٔ آگره در منازل او گذاشته باستلام آستان مقدّس شتافتند - و در اندک فرصت بهمان زخم جانکاه روی در نقاب اختفا آورد - و همانا که خاطر غیب دان شاهنشاهي بر حال او آگاهي داشت - از آزرم ذاتي و عاطفت فطري نخواستند که او را در سفر آخرین خجلت زده بینند *

و از سوانح آنکه حکیم ابوالفتح و حکیم همام و حکیم نورالدّین فرزندان مولانا عبدالرّزاق گیلاني (که در[۳] حکمت نظر و طالع بینش فراوان سرمهٔ دیده‌وری او بود) در اواسط امرداد ماه الٰهي نامیه افروز عقیدت گشتند - و بعواطف روز افزون سربلندي گرفتند - (چون گیلان بدست فرمان روای ایران درآمد و خان احمد والیٔ آنجا از معامله نشناسي بزندان افتاد) مولانا عبدالرّزاق از حقیقت اندوزي و راست کیشي در شکنجهٔ[۴] بند قالب تهي کرد - این جوانان سعادتمنش بابن درگاه والا پناه آوردند و جوهر دانش و بخت‌مندیٔ ایشان بتوجّهات قدسي افزایش یافت - (اگرچه هرسه برادر در کمالات رسمي از ممتازان زمان بودند) امّا حکیم ابوالفتح را شناسائیٔ نبض زمانه و دریافت روزگار و خواندن سواد پیشاني و بسا از صفات آدمیّت غارهٔ چ را هوشمندي بود *

---

(۲) در [چند نسخه] بارهره (۳) نسخهٔ [ل] که در حکمت نظر و نداله بینش فراوان (۴) نسخهٔ [ی] در شکنجهٔ عقیدت *

ترجمه برخی از پردگیان بارگاه خلافت و صدرنشینان سرادقات عفت بصوب حجاز

(عصمت نقاب - تقدّس احتجاب - مستورهٔ معجرهٔ[۲] حلم و حیا - مخدّرهٔ مقنعهٔ عزّت و کبریا) گلبدن بیگم عمّهٔ مقدّسهٔ حضرت شاهنشاهي از دیرگاه ندر طواف اماکن شریفه داشتند بجهت ناایمنی راه و سوانح روزگار این عزیمت از مکمن بطون بمنصّهٔ ظهور نیامده - درینولا [که عرصهٔ دلگشای هندوستان دارالامن شد - و اوباش خانهٔ گجرات مسکن معدلت دوستان نیک اندیش گشت - و امیران جزائر فرنگ (که سنگ راه سفر گزینان حجاز بودند) ایل و منقاد شدند و صیت معدلت و خدا پرستی گیهان خدیو قاف تا قاف گرفت - و طبقات انام از شمول آگاهي و دوام داد دهي در آسایش آباد ایمني درآمدند] آن نوراندوز عصمت را نیّر شوق از مشرق گریبان ضمیر طلوع کرد - و آن عزیمت آرام گسل خاطر شریف ایشان گشت - و (چون لوامع حقیقت بر پیشگاه ضمیر[۳] آسمان پیوند پرتو انداخت) با وجود کمال تعلّق و فرط ارتباط خواهش خود را بر ارادهٔ ایشان ترجیح ندادند - و نیز همّتي علیا و تصوای نیّت حق اندیش آنست که هر طایفه بمقتضای عقیدت کامیاب عبادت گشته پرستار ایزد گردند - مبلغهای گرانمند از نقد و جنس همراه ساخته رخصت فرمودند - و بایی تقریب برخی از مخصوصان شبستان اقبال را نیز این آرزو شکیب ربای آمد - شهریار دوربین حق اساس هریک را نقد تمنّا در کنار ریخته از بار آرزو سبکدوش گردانیدند - و اسامی عفّت نهادان (که در ملازمت آن یکتای عرصهٔ آگاهي توفیق خدمت یافتند) نقاب گزین سرادقات دولت سلیمه سلطان بیگم و حاجي بیگم و گلعذار بیگم فرزندان گرامی میرزا کامران - و سلطان بیگم حرم میرزا عسکري - و امّ کلثوم خانم نبیرهٔ حضرت گلبدن بیگم - و گلنارآغا (که در حرمهای حضرت فردوس مکاني انسلاک داشت) و بي بي صفیّه[۴] - و بي بي سروسهي و شاهم آغا (که از خدمت گزینان مشکوی حضرت جهانباني جنّت آشیاني بودند) و سلیمه خانم دختر خضر خواجه خان - اواخر مهر ماه الهي این گروه سعادت منش ناقهٔ شوق را محمل بستند و طایفه طایفه مردم کامیاب زاد و راحله شده متابعت گزیدند - و بجهت تعظیم و احترام سرکردهٔ این سفر گزینان گلدستهٔ اقبال شاهزاده سلطان مراد را اشارت والا شد که تا ساحل دریای جنوبي در ملازمت باشد - روز نخستین در حوالیع دابر نزول سعادت فرمودند - و دران مقام درّة التّاج سلطنت کبری خلف الصّدق خلافت عظمی شاهزاده سلطان سلیم با اکثر امیران دولت رسیده

{ ۲) در [چند نسخه] معجر (۳) نسخهٔ [ی] ضمیر اقدس آسمان پیوند (۴) نسخهٔ [ب ل] حنیفه ٥

مراسم تبجیل و تکریم بجای آوردند - و ازانجا (که خاطر دوربین این پیشوای قافلهٔ سعادت نگرانی داشت که مبادا بآن نوباوهٔ خلافت بواسطهٔ صغرسن، دربن سفر دراز آسیبی رسد) استدعای بازداشتن آن تازه نهال گلشن حق پسندی ثمر مودند - و بذروهٔ قبول رسید - و بحکم مقدّس باقی خان و رومی خان و عبد الرّحمن بیگ و برخی از دیده وران خدمت‌گزین بارگاه اقبال همراه شدند و فرمان والا شد که امرای والا شکوه و اعیان هر سرزمین و مستحفظان ثغور و پاسبانان حدود و رود بانان و امیران بنادر لوازم نیکو بندگی بتقدیم رسانند (۲) •

و از سوانح فرستادن حاجی حبیب‌الله کاشی ست به بندر کوده - دربن هنگام (که ولایت گجرات داخل ممالک محروسه شد - و اکثر بنادر آن ناحیت بحوزهٔ تصرّف در آمد - و حُکّام بنادر فرنگ سلسله‌جنبان نیاز و نیایش گشتند) بسا از بدائع و نوادر هنرمندان کارپرداز آن دیار خاطرنشان همایون شد بنابران حاجی را (که در بارگاه حضور بکارداني و راست‌اندیشي و درست بیني و بندگان شایسته بود) تعیین فرمودند - تا مبلغی گرانمند و گزیده متاع هندوستان با بکوده برده غرائب و عجائب آن دیار را برای نزهت خواطر باین حدود آورد - و بسیارے از دیده‌وران هنر پیشه را (که برسائی فهم و شناسائی کار شوق را با جد هم‌آغوش داشتند) همراه ساختند تا همچنانکه مصنوعات غریبهٔ آن بلاد را نقل افتد منابع بدیعهٔ آن مرز را نیز تحویل شود •

و از سوانح تعیین فرمودن هفت چوکي ست - (اگرچه همیشه ملازمان عتبهٔ اقبال کیشک داشتے و پیوسته لوازم خدمت بتقدیم رسانیدے - و همواره منتظر فرمان مقدّس بوده دوام حضور را عبادات ایزدي شمردے) لیکن ضابطه (۳) طراز تنقیح نداشت - آنان (که نطاق عقیدت برمیان دل بسته از سود و زیان پائدامن زیستے) و آنجماعهٔ کارافزای سوداگر طبیعت (که سود را در سودای خدمت دانستے) بے تعیین وقت جمیع ازمنه را هنگام برآمد مقصود شناختے - و تلاش دوام حضور کردے امّا غیر این دوگروه از تبه‌رائي و خودبیني و کسالت طبیعت نفع را در ضرر اندیشیده بتخیّلات واهي و تسویلات باطل دلنشین خدمت نشدے - و راه کاهلي سپرده ذخیرهٔ نکال ابدي سرانجام دادے دربن هنگام (که عنفوان ابتسام بهار دولت است) بر پیشگاه خاطر اقدس آئین هفت چوکي پرتو انداخت - جمیع بندگان درگاه را (که در بارگاه خلافت سعادت بار داشتند) هفت بخش ساخته هر قسے را بکیشک یک شباروزي مقرّر گردانیده یکے از بزرگان دولت را سالار آن طبقه ساختند تا بر جمیع مهمّات آنروز آگاهي یافته ناظم اشتات معامله باشد - و همچنان یکے از طرز دانان بساط قرب را بمنصب میر عرضي اختصاص بخشیدند - که عرائض و ملتمسات جهانیان را

---

(۲) نسخهٔ [ج] رسانند و بسلامت بگذرانند (۳) در [ ] بعضی نسخه [ضابطهٔ طریقه تنقیح نداشت •

بے ملاحظهٔ اغراضِ نفسانی در هنگامِ کیشکِ خود بموقف عرض رساند - و عالمیان را از محنتِ انتظار و سرگردانیِ گوناگون خلاص کند - ازینِ عاطفتِ کُبری طبقاتِ انام بکامِ خویش رسیدند و مقاصدِ خلائق (که از شکوهِ سلطنت ناگفته ماندے) بعرض رسیدن گرفت - پایهٔ اصحابِ عقیدت ارتفاع[۲] یافت - بازارِ معامله دانان رونق پذیرفت - اهلِ خدمت را روزِ عیار پدید آمد - کاهل‌منشان را بدولت‌آبادِ جد هدایت شد - و نادانانِ بیوقت‌گوی هرزه درای از تباه‌کاری برآمدند - بارگاهِ سلطنت را طراوتِ خاص روی داد - و هنگامهٔ تعلّق گرمی‌گرفت •

و از سوانحِ هبوطِ اختر بخت‌مندیِ میرزا کوکه است - ازانجا (که فرطِ عاطفتِ پادشاهی او را ازحضیضِ خسیِ باج‌کسی برآورده بود - و بدوامِ خدمتِ رموزدانِ بزمِ تقدّس و مزاج‌شناسِ روزگار گشته) از گجرات باسپاں[۳] طلب فرمودند - تا از پیشِ قدمانِ رونق افزائیِ معامله داغ گردد و نیز چون بتحقیق پیوسته بود (که میرزا سلیمان احرامِ سجدهٔ عتبهٔ والا بسته‌است) او نیز دران بزمِ دلکشا شمعِ بینش را نور افزاید - روزِ اشتاد بیست و ششمِ مهرِ ماهِ الٰهی ناصیه سای آستانِ جلال آمد و مشمولِ عواطفِ بیکران گشت - و ازانجا (که جوششِ اعتبارِ پادشاهان را هرحوصله بر نتابد) او را بادهٔ کامیابی و دور بودن از بساطِ عزّت و هجومِ خوش‌آمدگویان پالغز مسلکِ هوشمندی گشت - نخستین در معاملهٔ داغ (که طرازِ نظامِ عالمیان و طرزِ رهنمائیِ سداد گزینی ست) سخنان درمیان‌آورد - که سوداگرِ مشربانِ معامله فهم چندان نسرایند - تا بمخلصانِ صافیِ گوهر چه رسد - و شهریارِ مهر گزین (ازانجا که او را چون فرزندانِ رضا جوی تربیت فرمودے) ناشنوده گرفتے - وچون نصائحِ بختمندیِ سودمند نیامد از فرطِ درستداری (که مبادا در بلای‌ناگزیر افتد که چارهٔ نه پذیرد - و سرمایهٔ بیراهیِ گروهِ دیگر شود) آئینِ سلطنت را با دینِ متّوت قرین ساخته او را چندگاه از غرفهٔ امارت فرود آوردند - و از شرفِ اختلاط بازداشته در باغِ خودش جای دادند که در همان سرای بهجت بوده با مال و منال و اغروقِ خود بنشیند - و عبرت از روزگار برگیرد و قدرِ عاطفت و تربیت شناسد - و از سوانحِ آنکه چندے از نافهمیدگی و تقلیدگزینیِ از چنین باده‌آشامیِ به بیهوشی گرائیدند - مرحمتِ پادشاهی چاره‌گر آمد •

چون قانونِ داغ رواج پذیرفت دکانچهٔ تزویر را کساد پدید آمد - اهلِ جد را زمانِ خدمت بدست افتاد - و کسل‌گزینان را هنگامِ ادبار رسید - آنان (که سپاهی داشتند - و از دیانت‌مندیِ و ناموس‌دوستیِ از مالِ خود سر براهیِ حقِّ نوکر کردندے) زمانِ ظهورِ جوهرِ فطرت و وقتِ بهورِ راستیِ این گروه قریب شد - و از روی دیده‌وریِ داغ کرده اسبابِ مزیدِ دولت برای خود

---

(۲) نسخهٔ [ز] سراسر ارتفاع یافت (۳) در [چند نسخه] باسپ نام (۴) در [اکثر نسخه] غاپور •

سرانجام دادند - و ناکسانے (که مال‌بنده بوده بجای‌لشکر زر مي‌اندوختند) حال‌شان تباه گشت ازانجمله شجاعت خان و میرزا عبدالله و میر عزّالملک و قاسم خان کوه بر و دوست محمّد بابا دوست و محمّد امین صاحبیٔ توجیه را از بساط حضور محروم ساخته به بنگاله فرستادند تا منعم خان خانخانان موافق جمعیّت هرکدام دران حدود جایگیر نماید - چه سجیّهٔ عالي و شیمهٔ والا ست که باربابِ جرائم چنین سلوک رود - و پردهٔ دریدهٔ این گروه را بطیلسانِ فتوّت پوشیده آید (اگرچه صورت پرستانِ ظاهربین ایں‌را از قسمِ عنایت و آثارِ جمال شمرند) امّا درون‌شناسانِ معني‌پرست از بے التفاتیهای سنگ دانسته از سیاساتِ بزرگِ قهري اعتبار کنند - چه اخلاص پیشهای عقیدتمند را عذابے الیم‌تر از حرمانِ صوري (که از راهِ قهر باشد) نشان نداده‌اند - [اگرچه دوربینانِ عرصهٔ معنوي به نسبتِ طایفهٔ (که بپایهٔ والای اخلاص نرسیده اند) از قسمِ عاطفت انگارند] امّا در دیدِ اهلِ تحقیق (که خاصّ‌الخاصِ بزمِ دانائي اند) متیقّن باشد که آن گروهِ مرحوم[۲] گمراه را بطرزِ ایشان گذاشتن در رنگِ بیمارِ علاج پذیر را دارو نکرده بطبیعت سپردن از اعاظمِ فنونِ قهر است •

التجا آوردن میرزا سلیمان بدرگاه مقدس شاهنشاهي

از آغازِ طلوعِ نیّرِ اقبال تا امروز (که عنفوانِ ظهورِ تباشیرِ دولتِ ابد پیوند است) نخلبندانِ بوستانِ قضا و کارگذارانِ بارگاهِ تقدیر دوچیز را برهمّتِ والا طرازِ لزوم داده‌اند - نخستین صافي‌درونانِ عقیدت‌گزین را در خورِ وقت از خلوت‌کدهٔ خمول بر آورده بجلوه‌گاهِ عیان آراسته موردِ جلائلِ نعوتِ سعادت میگردانند - یکے را افسرِ امارت بر سر مي‌نهند - و دیگرے را بتشریفِ کرامتِ اختصاص میبخشند - برخے‌را نیروی رنگِ زدائیِ خرد میدهند - و طایفهٔ را نورافزای گوهرِ شمشیر میسازند دوم بدگوهرانِ تیره دل را بگونیای تحقیق اندازه گرفته بکمترِ توجّهے بل‌بے‌کوششے از اورنگ نشینیِ دولت بدادافراد مشعلهٔ آگاهي مي‌افروزند - جماعتے را بفنونِ خواري و شرمندگي آغشته موردِ انواعِ نکال ساخته به خراب آبادِ عدم میفرستند - و طبقهٔ را باقسامِ بیماریها سرزنش کرده بصد گونه دردمندي و جانکاهیِ شکیب ربا دل شکنند - بعضے را غبارآلودِ خاکستانِ آزستان داشته در نکوهیده ترین زندگاني مبتلا دارند - و بسیارے را سرگردانِ بادیهٔ ناکامي ساخته برای گذارشِ سجدهٔ ندامت بدرگاهِ والا آورند - چنانچه دربن‌شگرفنامه جابجا بدان اشارت رفته - و بتازگي مرآتِ این مقصود سر گذشتِ میرزا سلیمان است - آزان باز (که حضرتِ فردوس‌مکاني او را ابالتِ بدخشان عنایت‌فرموده بودند) پیوسته لوازمِ اطاعت و آدابِ نیکوخدمتي بجای‌مي‌آورد

و ازانجا (که کامروائی صورت وهمنشینی بد و دوستی خوش(۲)آمد گویان چراغ خرد را فرونشاند - و دیدهٔ مصلحت‌بینی را رمدین سازد - راست گویان سعادت‌منش را پیش او قدرے نماند - و مدّاحان تهی‌دست بد درون را بازار گرمی پدیدد - نه صلاح خود دریابد - و نه دیگرے را قدرت گوئی بود و اگر هستی دشمنے از فرط خیرخواهی حرف حقیقت بر زبان آورد از ناشنوائی سر بگریبان اندوه کشد) لهٰذا (چون میرزا را در تنگنای کوهستان بدخشان آرزوهای مختصر برآمد) سررشتهٔ عبودیت از دست داد - و از تیرگی(۳) رای و واژونی بخت در عنفوان این دولت ابد قرین سر استکبار برافراشت و نام بزرگی بر خود نهاده عزیمت گرفتن کابل نمود - چنانچه مجملے گذارش یافته - (هرچند خدیو عالم بواسطهٔ پرده‌آرائی و نقاب گزینی متوجّه آن نشد - و اولیای دولت از افزونی مشاغل ملک وسیع هندوستان بآن نپرداختند) لیکن کار فرمایان ابداع در نیرنگی شکوه این دولت پا برجا بوده او را در مدارج احوال و مراتب ارقات شربت ناکامی چشاندند - و برای اتمام پاداش و ظهور پایهٔ سترگ عاطفت شاهنشاهی بدرگاه سلاطین مطاف ملتجی گردانیدند - ازانجا (که شادابی گلشن سخن‌سرائی در سر دارد) چندے ازان حوادث (که یکے بعد دیگرے از نهانخانهٔ تقدیر جلوهٔ عبرت داد) می‌نگارد - نخستین آمدن خانم است - و غبار نفاق میان او و حرم بیگم بلند شدن - و نجم وحشت کاشتن دران سرزمین - حرم‌بیگم دختر سلطان وبس کولابی‌ست از گروه قبچاق - به تربیت سلطان محمود میرزا بلندی گرای آمد - و (چون این عفّت‌نهاد را بمیرزا سلیمان پیوند کردند) آثار رشد و کاردانی در سرانجام ملک و انتظام سپاهی بظهور آورد - و استیلای او بجائے رسید که میرزا سیاستهائے را (که خود از عهدهٔ آن نتوانستے بر آمد) باو حواله کردے - و خانم محترمه خانم نام دارد دختر شاه محمّد سلطان کاشغری - درحبالهٔ عقد میرزا کامران بود - از کابل عزیمت کاشغر کرد - درانثنای راه چون عبور او به بدخشان افتاد میرزا سلیمان را طبیعت در رنجش آورده درمقام خواستگاری او درآمد حرم‌بیگم کین او در دل گرفت - و بغدن اوستادی پیشدستی نموده او را بمیرزا ابراهیم پسر خود پیوند زنا شوئی داد - ازین باز پیوسته بد اندیشی را در دل گرفتند(۴) - چنانچه نتائج آن برخے برسم اختصار نگاشته آمد *

و از وقائع (که سلسلهٔ انتظام بدخشان از هم گسیخت) آنست که این گروه از بیدانشی دامن عفّت حرم‌بیگم را با حیدرعلی بیگ (که برادر دوستدار بود) گردآلود تهمت گردانیدند و فرط توجّه و مهربانی بیگم قیزو رایان بد نهاد را برین ژاژخائی دلیر ساخت - و میرزا ابراهیم از مستی جوانی بمحض بدگوئی هرزه درایان فتنه دوست آن بیگناه را از هم گذرانید - و در ندامت

---

(۲) در [بعضی نسخه] خوش‌آمد چراغ خرد را (۳) نسخهٔ [ل] تیره رائی (۴) نسخهٔ [ل] گرفت *

جاوید در ماند - و همانا باعث خسارت بدخشیان استیلای بیگم بود - که از بے‌تدبیری و قدر نشناسی [راه مُدارا (که اساس کارگاه تعلّق است) یکبارگی گذاشته] زمان و مکان و محلّ و مقدار سیاست را منظور نداشتے - و چون غبار دروغ سازان فرو نشست بیگم کین را با تدبیر آمیخته در برانداختن اعیان ملک (که بد گویان شورش افزا بودند) همّت گماشت - و از امورے (که سرمایهٔ خُسران ساکنان آن مرز شد) نالهٔ جانکاه میرزا ابراهیم است - چنانچه مجملے گذارش یافت از سنوح این قضیّهٔ دلکوب بیگم با جمیع بدخشیان (که دران لشکر بودند) کمر عداوت بر بست و دشمنیٔ خصوص[۲] بعموم کشید - و با خانم زبان طعنه دراز کرد - و قدم او را شوم گرفت - و بارها در مکالمات رسمی و مطارحات عرفی بطنز گفته که تو رهگذری بودی - ترا بخیال نیکی برداشته تربیت کردیم - ندانستیم که خاصیت چنین داشتی - و امثال این مقدّمات (که کم دانشان سرایند) درمیان آوردے - و همگی خیال آنکه از سلوک چنین ستوه آمده بکاشغر رود - و میرزا شاهرخ را در کنار عاطفت خود تربیت نماید - خانم از اندیشهٔ جدائی شاهرخ میرزا از همه وا پرداخته طعنهای جانکاه را ناشنوده انگاشتے - و پیوسته در کمین انتقام عشرت تخیّلی نمودے - و از اسبابے (که سرمایهٔ تجدید نفاق اهل بدخشان شد) آمدن چوچک خانم کوچ عبدالرّشیدخان کاشغری‌ست با دو پسر خود صوفی‌سلطان و ابوسعید سلطان بجهت مراسم تعزیت میرزا ابراهیم - پس از تقدیم لوازم پرسش و رسوم سوگواری حرم‌بیگم را از سیاه‌پوشی برآورد - و چون مجلس بانجام رسید از فرط اندوه و افزونیٔ غم باز بلباس ماتم درآمد - چوچک‌خانم آزرده گشت - و دل در نکوهش حال او بست و بملاحظهٔ قرابت قریب دلنهاد معاونت خانم شد - و بارها بزبان آورد که حرم بیگم را لایق آنست که سررشتهٔ توره را از دست ندهد - و در مراسم احترام خانم دقیقهٔ فرو نگذارد و در نشستها پستی بطلبد •

و آنچه افروزندهٔ آتش مخالفت[۳] بدخشیان بتازگی شد آنست که میرنظمی اتالیق میرزا شاهرخ و جمعے کثیر از اعیان بدخشان و شیخ بابای والی (که از حرص اندوزی و حیله سازی لباس درویشی را زبان گدیهٔ خود ساخته بود) صوفی‌سلطان پسر چوچک[۵] خانم کوچ عبدالرّشید خان کاشغری را به بزرگی برداشته در تزویر جای درویش مذکور (که بزبان وقت خانقاه گویند) هم‌قسم شدند که نقش هستیٔ حرم‌بیگم از دیباچهٔ روزگار سترده آید - و میرزا سلیمان را عزلت‌نشین کنج خمول گردانند - دربن اثنا یکے از محرمان هنگامهٔ شورش حقیقت را بمیرزا رسانید - همان زمان

---

(۲) در [چند نسخه] عموم بخصوص کشید - باخانم (۳) نسخهٔ [ز] افروزینهٔ (۴) نسخهٔ [ل] مخالفان بدخشان (۵) نسخهٔ [ز] جوچک خانم - و نسخهٔ [ل] کوچک خانم •

باتّفاقِ وقّاص سلطان (که رهینِ احسانِ او بود) بصوبِ فرخار شتافت - و حرم بیگم بجانبِ کولاب رفت - تا سامانِ پیکار نموده شورشِ کاشغریان را چاره گزیند - و چون خانم ازین سانحه آگاهي یافت در خجالت فرو شد - و آن خود سر شوریدهٔ باطن را طالب داشته سرزنش نمود آن جوانِ بیراهه رو پاسخ داد که لغزش از اندیشهای تباهِ میرزنظمي و برخی از بدخشیانِ بداندیش و آن درویشِ آراسته ظاهرِ خراب درون است - چوچک خانم شرمنده[۲] با فرزندان متوجّهِ کاشغر شد و حقیقتِ پاکدامنیِ خویش و بداندیشیِ آن فتنه افزایانِ پراگنده دل نگاشته معذرت‌آرای گشت چون میرزا سلیمان از حقیقتِ کار آگهي پذیرفت کاردانانِ خبرت‌گزین فرستاده عذر خواست و استدعای ملاقات نمود - چوچک خانم صوفي‌سلطان و مردمِ خود را بکاشغر فرستاده خود با ابوسعید سلطان و رحیم خان وقفهٔ یکانگي[۳] کرد - میرزا و حرم‌بیگم دران سرزمین رسیده بزمِ دوستي را نظام بخشیدند - و برای تشییدِ مبانیِ یکجهتي خانم دخترِ کلانِ خود را بابو سعید سلطان نسبت کرده رستاق را بجهاز دادند - و بعد از تجدیدِ مراسمِ یکتادلي و تازه ساختنِ پیوندِ خویشي چوچک خانم بکاشغر شتافت - و فرزندِ خودرا بخدمتِ میرزا سپرد - میرزا درمقامِ تادیبِ فتنه اندوزانِ بدکیش درآمد - برخی‌را بگوِ نیستي فرستاد - و طایفهٔ را بزندانِ ناکامي مقیّد گردانید - و آن درویش[۴] را با گروهی تشهیر کرده اخراج نمود - و طبقهٔ بتکاپوی‌شگرف ازان دیار راهِ گریز پیش‌گرفتند *

و یکی از موادِ پریشانی‌افزای بدخشیان آنکه حرم‌بیگم حکومتِ کولاب را بندیم قبّوزي تفویض نموده سرمایهٔ شورشِ آن ناحیت گشت - و این معني بر لشکرِ کولاب گران آمد - و از بے‌مایگیِ حقیقت و آزرم عبدالغفور پسرِ جهانگیرعلي‌بیگ برادر زادهٔ بیگم را (که در قراتگین بود) برداشته ندیم را از هم گذراندند - حرم‌بیگم میرزا شاهرخ را از قندوز و ابوسعید سلطان را از رستاق همراه گرفته بر سرِ کولاب شتافت - ارباب خلاف بقراتگین متحصّن شدند - بیگم همّت در محاصره بست - و میر اقلاطون (که عمدهٔ لشکر بیگم بود) از آب گذشته در سدّ مداخل و مخارجِ آن‌ناحیت اهتمام داشت - عبدالغفور با برخی از متحصّنان بر سرِ او ریخت - و روزگارِ او سپري شد - مقارنِ این کولابیان لشکر بیگم خاک بے‌حقیقتي برفرقِ روزگارِ خود انداخته بغنیم درآمدند - بیگم ناگزیر برگشتن و تیز رفتن را صلاح دیده معاودت نمود - و او از بدگوهري بتعاقب شتافت - و بخانم و میرزاشاهرخ رسید - و ازانجا (که قدرے ازسعادت در نهادِ او بود) دستِ تطاول جز بمال و منال دراز نکرده باعزاز رخصت داد - حرم بیگم از ناکامیهای روزگار بوقلمون سراسیمگي داشت که ناگهاني میرزا شاهرخ غمزدای‌آمد - بیگم فرمود که شوهرِ من پدرِ ترا در غنیم گذاشته شتاب‌زدگي نمود

---

(۲) نسخهٔ [ی] برهم شده (۳) نسخهٔ [ل] رکابي (۴) نسخهٔ [ی] درویش حیله مند را *

من ترا در گروه مخالف مانده از نادانی سرعت گزیدم - خدای بر من ببخشود - و در اندک فرصتی با میرزا سلیمان و لشکرهای آن سرزمین روی مبارزت بصوب کولاب آورد - عبد الغفور بقرغر پناه برد و اسباب و اموال اندوختهٔ او بدست افتاد - و از بواعث پراگندگی بدخشان[۲] آنست که (ملازمان میرزا سلیمان از کابلستان چون بتوجّه میرزاحکیم و سران آندیار بحال تباه بر آمدند - چنانچه ایمائی بران رفته) میرزا سلیمان بکابل آمد - و چون کار نساخته برگشت محمّدقلی شغالی و چندے را (که در خدمت مساهله نموده بودند) مقیّد گردانید - و برخے را بزدن و طایفهٔ را بسرزنش پیش آمد و حاجي تمن‌بیگ را از تغیر محمّدقلي ایالت قندوز داد - و قنغربای و یوسف[۳]قلي و بیرکچي خادسار و سعیدبیگ پسر او و حاجي‌فخرگي و باقي‌بیگ و جمع گریخته پیش حاجي‌تمن‌بیگ شتافتند و آن فرومایه بآن بدخدمتان ناسپاس همداستان‌گشت - و میرزا شاهرخ هفت‌ساله را باتّفاق خانم برگرفته گرد نفاق انگیختند - و همگي اندیشهٔ این گروه آنکه ولایت میرزا ابراهیم بمیرزا شاهرخ بار گردد - و دکانے دیگر سرانجام یابد - و ملاف بد ذاتان رونق گیرد - میرزا سلیمان فتنه اندوزی این شورش طلبان شنوده متوجّه نشاندن این غبار گشت - بدگوهران شور افزا در قلعه را فرار کرده لوازم تحصّن بتقدیم رسانیدند - قریب چهل‌روز امتداد محاصره کشید - و از جد گزینی میرزا سلیمان و تکاپوی برخے از نیک‌اندیشان میرزا شاهرخ سعادت ملازمت میرزا دریافت - و تمامی آن گروه حق ناشناس گرفتار شدند - میرزا آن بدنهادان مکس‌طبیعت[۴] را بند کرده به قراتگین روانه گردانید و از حیله‌مندي این بدکاران با ساکنان آن قلعه ساخته مهرعلي را (که ایالت آنجا داشت) بے‌ناموس کردند - و هنوز کسے را بکلاني نگرفته بودند که اعیان قراتگین بآن خود سران تبه رای گفتند که نه در ما کسے شایان سرداري ست و نه در شما - از دو کار یکے ناگزیر است - یا میرزا شاهرخ را بدست آورید - تا در پیش او خدمت گزینیم - یا ازین دیار بر آمده اندیشه بخود کنید - و کار بآن پایه رسید که این گروه را دستگیر سازند - ناچار آن شورش‌طلبان بعنوان درویشي به‌بلخ شتافتند و حرم بیگم حاکم آنجا را تنسوقات فرستاده استدعای سزا دادن نمود - آن گروه بوسیلهٔ شیخ‌حسین خوارزمي نجات یافته بکابل آمدند - و از ناسازگاري و تذبذب رای حاجي‌تمن‌بیگ و چندے برگشته به‌بدخشان شتافتند - و سعید بدخشي و تنگري بردي قوش‌بیگي و حاجي‌بیگ و باقي‌بیگ و برخے دیگر بدرگاه جهان‌پناه روی التجا آوردند - و چون این شورش فرونشست محمّدقلي را اعتبار افزوده قندوز باو دادند - و شاه طیّب را (که بحرم‌بیگم قرابت قریب داشت) اتالیق میرزا ساختند *

---

(۲) نسخهٔ [ب] بدخشیان (۳) در [بعضے نسخه] یوسف فخرگي و برکچی (۴) نسخهٔ [ب] طینت *

و از سوانحی (که مکافات قدر نشناسی و ناسپاسی میرزا سلیمان تواند شد) آن بود که فتنه اندوزان خیره چشم بار دیگر میرزا شاهرخ را دست‌آویز شورش گردانیدند - و مجمل این مفصّل آنست که فرمان‌روای برخی از ممالک توران عبداللّه‌خان بتسخیر حصار پرداخت حصاریان از میرزا سلیمان استمداد و استعانت نمودند - میرزا برای پاس مراسم خویشی تازه و ملاحظهٔ دوراندیشی پیش‌بینان (که مبادا آن‌ملک ازان طایفه مستخلص گردد - و نوبت پیکار باو رسد) عزیمت آن نمود که لشکر بدخشان را فراهم‌آورده متوجّه آنصوب شود - و در نظم مهمّات ولایت ، و سرانجام لشکر اشتغال نمود - و ثغور و حدود خود را بمردم کاردان تعهّد گزین سپرد درینأثنا از شورپشتی و بدنهادی محمّدقلی شغالی (که مدار معامله بود) در تعهّد مهمّات سخنان دور از حساب بر دیباچهٔ اعلان نهاد - و در چنین وقت (که اراده را پی باید کرد) خواهشهای‌گوناگون از بدگوهری (چنانچه رسم فرومایهای تهی‌مغز است) بظهور آورد - میرزا از دید بدسرشتی او لختی در حیرت فرو شد - و زمانی ذکر ناهنجاریهای گذشتهٔ او را لطمهٔ سرزنش گردانید - و در همان‌مجلس معتمدان را بطلب حرم‌بیگم فرستاد - تا بادافراه آنرا بآن عصمت‌قباب حواله نماید - محمّدقلی را حال دیگرگون گشت - و از گریزت دردِ شکم بهانه ساخته از مجلس برآمد - و متوجّه قندوز شد - که در استحکام آن کوشیده فتنه‌افزای گردد - و خواجه‌بیگ برادر خرد خود را به طالقان[۲] فرستاد که با خانم تجدید عهود سابق نموده میرزا شاهرخ را بدست آورد و غبار وحشت و گرد شورش انگیزد - آن فتنه افزای به ملّاعلي و مست‌علي (که در سرکار خانم مشار الیه بودند) سخن یکی ساخته اندیشهٔ تباه در سر گرفت - و خانم و میرزا شاهرخ (که بسنّ پانزده سالگي رسیده بود) به بهانهٔ گلگشت از شهر طالقان برآمدند - شاه طیّب ازین برآمدن ناگهاني در اندیشه شد - و بسرعت رسیده بدیدباني اشتغال نمود - و ملّا علي و مست علي و جهانگیربیگ و محرم بیگ و پیرقلي و خاکي خانه‌زاد و چندے از بد سرشتان باستصواب خانم قرار دادند که شاه طیّب تنهاست - کار او را بانجام باید رسانید - امّا از سطوت حرم بیگم هیچ یکے را جرأت یاوري نکرد - و پس از گفت‌وگوی بسیار میرزا شاهرخ باغوای این[۳] گمراهان تیردوز کرد - و نام بردها بکارد از هم گذرانیدند - و میرزا از ساده لوحي و مستی شباب به بدآموزی تیره رایان مصدر این کار ناستوده شد *

و چون خبر گریختن محمّد قلي بمیرزا رسید بسرعت روی به قندوز آورد - محمّد قلي فرصت استحکام قلعه نیافته راه گریز پیش‌گرفت - میرزا قندوز را بتصرّف در آورد - و (چون سانحهٔ

---

(۲) در [چند نسخه] تالقان - و در [بعضی جا] طایقان آمده (۳) نسخهٔ [ب] این جماعه *

شاه طیّب و شورش شاهرخ میرزا معلوم شد) متوجّه فرونشاندن این گرد خلاف گشت - خانم همان زمان (که چنین بیراهي رویداد) میرزا شاهرخ را گرفته بصوب هندوکوه روان شد که (اگر ایماق رجوع آورد - و محمّد قلي ملحق گردد) به بدخشان معاودت نماید - و گرنه بدرگاه والا شتافته نامیه سای آستان جلال شود - چه خانم از قدیم نسبت خدمت و عقیدت بحضرت شاهنشاهي داشت - و بعاطفت خدیو عالم او را استظهارے عظیم بود - چون بحوالئ هندوکوه رسیدند ایماق جوق جوق فراهم آمدند - و محمّد قلي نیز پیوست - میرزا شاهرخ مراجعت[۲] نموده باندک سعي اندراب را بتصرّف درآورد - و ازانجا بجانب کهمرد روان شد - سبز تولکچي حاکم آنجا آمده دید میرزا شاهرخ خانم را درین سرزمین گذاشته بغوري رفت - سلطان ابراهیم (که نسبت خویشي بمیرزا سلیمان داشت) غوري را استحکام داد - هرچند پسر او را روبروی آوردند (که اگر قلعه نسپاري این جگر گوشهٔ تو بخاکستان هلاکت غبار آلود خواهد گشت) او چنان پاسخ پیرا شد که هرکه آبروی حقیقت و وفا بسعي خود ریزد خون او ریخته بهٔ - و در حراست آن قلعه چون اخلاص[۳] نهادان پای همّت افشرد - و میرزا سلیمان این شورش شنوده عزیمت آنحدود داشت که حرم بیگم ودیعت حیات سپرد - بکشم رفته لوازم تعزیت بجای آرد - و ازانجا متوجّه غوري شد - شاهرخ میرزا کارے نساخته باندراب شتافت - میرزا بجانب هندوکوه عزیمت نمود تا اموال و زه و زاد ایماق بدست آید[۴] - و جمعیّت میرزا شاهرخ پراگنده گردد - درین اثنا به مکرافزائي بدنهادان میرزا شاهرخ عرضه داشت که محالّ متعلّقهٔ میرزا ابراهیم را وا گذارند - تا شورش فرو نشیند - و اتّفاق و یکجهتي پدید آید - میرزا سلیمان بجواب آن نپرداخت - چون مال ایماق بدست آمد و بجمعیّت میرزا شاهرخ اختلال راه یافت ناگزیر بسراب رفت - و ازانجا بخوست شتافت که تنگنای[۵] بدخشان را پناه خود سازد - میرزا سلیمان از راه دشت متوجّه آنصوب شد - و در وقتي (که میرزا شاهرخ بدو راههٔ غوري و قندوز رسیده تردّد داشت - که بکدام صوب شتابد) ناگهاني فوج هراول میرزا سلیمان بسرکردگي مهرعلي رسید - و جمعیّت میرزا پراگنده شد - میرزا شاهرخ و محمّد قلي و نور[۶] بیگ برادر او و سبز[۷] تولکچي و قایچ از واژونئ بخت برگشته در مبارزت کارنامه بتقدیم رسانیده غنیم را برداشتند - و خود را بکوه کشیده انجمن روبه روان شدند - میرزا سلیمان اردوی میرزا شاهرخ را تاراج نموده متوجّه حرم شد - و میرزا شاهرخ بعد از کوه پیمائي و گریوه نوردي و ناکامي بسیار از غفلت نگاهبانان قندوز را بدست آورد - چون بنه و بار بسیارے از بدخشیان

---

(۲) نسخهٔ [ل] معاودت (۳) نسخهٔ [ی] بزرگ نهادان (۴) نسخهٔ [ی] آورده (۵) نسخهٔ [ا] ارک بدخشان را (۶) نسخهٔ [ب] نور محمد برادر او (۷) نسخهٔ [ل] میر تولکچي ۰

درانجا بود مردم میرزا سلیمان جدا شده آمدن گرفتند - و اکثر مردم نا مردم اسباب نکال ابدي سرانجام دادند - میرزا از مشاهدهٔ این حال بطالقان روان شد - محمّد قلي شغالي و اکثر اعیان بدخشان را رای آن بود که تعاقب نموده میرزا را از هم گذرانند - میرزا شاهرخ از سعادت ذاتي و آزرم طبعي دران تند باد بے‌تمیزي و سنگ‌لاخ بے‌مهري سخن آن تبه‌کاران بد اندیش نشنوده بگلشن‌سرای حقیقت خرامید - و در قندوز طرح اقامت انداخت - میرزا سلیمان از راه عاطفت مفارقهٔ فرستاده ولایت میرزا ابراهیم را باو مفوّض داشت - و روزے چند نگذشته بود که بد ذاتان آن مرز و بوم درمیان[۲] آوردند که کولاب هم سپاهي‌خیز است - و هم جائے‌ست حصین میرزا سلیمان میخواهد که آنرا استحکام دهد - اگر پیشتر ازان در حیطهٔ تصرّف در آورده شود مناسب می‌نماید - میرزا شاهرخ از مقدّمات این تیره خاطران مگس طبیعت برهم خوردگي بهم رسانده متوجّهٔ طالقان شد - چون بآن‌حواشي پیوست هرکه با میرزا سلیمان بود از بد نهادي و بے‌دولتي راهِ بیوفائي سپرده پیش میرزا شاهرخ آمد - و آن نکوهیده سرشتان بدگوهر فرصت یافته بسخنان زرانده‌رد در اغوا و اضلال آن ساده لوح همّت گماشتند - میرزا با وجود استیلای آن‌گروه سررشتهٔ سعادت نگسیخت - و از راه نیازمندي درآمده استدعای ملازمت کرد - میرزا سلیمان پاسخ داد که نخستین خانم آمده سرمایهٔ تسکین خاطر من گردد - و پس ازان بدیدار گرامي روشني‌افزاي بصر و بصیرت شوند - میرزا شاهرخ ایمنیّت پذیرفت - و بآداب خدمت شتافته شرف ملازمت دریافت - و چندگاه (که در طالقان بودند) میرزا سلیمان از افزونی واهمه خانم را از پیش خود رخصت نمي‌داد - محمّد قلي و برادران او از بدگوهري بمردم میرزا آزارها رسانیدند میرزا شاهرخ چندے ازان خودسران تبه رای‌را تنبیه شایسته نمود - و برای‌افزونی احترام و تمهید اسباب دلجوئي جشنے منتظم شد - و دران سورگاه ایمان[۳] و عهود در میان‌آمد - و قرار گرفت که همواره شاهرخ میرزا از شاهراه رضاجوئی میرزا بیرون نشتابد *

[چون پیمانها تاکید پذیرفت - و سوگندها (که آئین رسمیان است) خوردند] میرزا سلیمان را بزبان[۴] آمد که در زمان حیات میرزا ابراهیم داعیهٔ سفر حجاز و طواف امکنهٔ شریفه پیرامون خاطر میگشت - اکنون آن خواهش دل را سراسیمه دارد - آرزو آنست که بخوشحالي رخصت دهند و بقسے (که بتازگي خورده اند) وفا شود - میرزا شاهرخ از سعادت و آزرم در قبول این‌مطلب والا ایستاد - و چون سلطان راهمه استیلای عظیم داشت هرنیازے که بظهور آوردے آنرا امر دیگر تصوّر کردے - و چون هیچگونه تسلّي پذیر نشد ناگزیر باعزاز و احترام با مال و منال وداع کرد

---

(۲) نسخهٔ [ي] بخاطر آوردند (۳) نسخهٔ [ب] پیمان (۴) نسخهٔ [ي] بزبان آورد *

میرزا ازانجا بکابل آمد - و همگي اندیشه آن داشت که بیک‌رنگي پاداش میرزا شاهرخ نماید اگر حکیم میرزا باوری‌دهد مراجعت نموده انتقام خویش کشد - و اگر در کابل شورشی تواندانگیخت دران هم تکاپوی رود - و آنرا ذریعهٔ گرفتن بدخشان سازد - و اگر نه بدرگاه مقدّس شاهنشاهي شتافته در انجام مکنونِ خاطر جست‌وجوی نماید - میرزا حکیم چون نقوش شورش از نامهٔ حالِ او دریافت معتمدان را همراه ساخته بصوب هندوستان روانه گردانید - میرزا از حدود بکرام عرضداشتی محتوي بر هزاران خجالت و ندامت[۲] بدرگاه والا فرستاد - شهریار فراخ‌حوصلهٔ قدردانِ والا فطرت بگشاده پیشاني و شگفته دلي پوزش پذیرفته نوازش فرمودند - و بأمرای پنجاب منشورِ مُطاع شرف نفاذ یافت که مراسم استقبال و تهنیت بجای‌آورده در لوازم ضیافت و احترام کوشند و خواجه آقا جان[۳] را از ملتزمانِ بارگاه حضور با نفائس و شرائف هندوستان روانه ساختند که پیش‌شتافته فنونِ عواطف شاهنشاهي را خاطرنشانِ آن پادیه پیمای غربت نماید - او برساحلِ دریای سند مسرّت افزای خاطرِ میرزا شد - و دلِ غم‌آمود وهمگینِ او را بشادي هم‌آغوش ساخته اطمینان بخشید و همچنان در هر چندگاه یکی از طرز دانانِ بارگاهِ اقبال را با نوازشی تازه بصوبِ او فرستاده دل میدادند و جان مي‌بخشیدند - و کارگرانِ تقدیر درین کهنه سرای دنیا (که مکافات‌خانهٔ کردار است) او را بواسطهٔ آن‌لغزش باستاني درخاکستانِ ناکامي غبارآلود حوادث گردانیدند - و چون نصیبهٔ از سعادت داشت روی نیاز بدرگاه مقدّس آورد - و ازانجا (که عتبهٔ اقبالِ گیتي‌خدیو چشمه‌سارِ مردمي و آزرم است) بفنونِ عاطفت مشمول شد - و فرستادها میرزا را بعضی در حدودِ سند و برخی در نواحیِ بهیره رسیده بتعظیم و تبجیل خوش دل گردانیدند - و أمرا در حواشي و حوالیِ تیولِ خود مراسمِ استقبال و لوازمِ احترام بجای‌آوردند - و چون نزدیک بدارالخلافه رسید نوئینانِ والا شکوه و أمرای بزرگ و ارکانِ دولت و اعیانِ ممالک بحکمِ والا فوج فوج و جرق جرق آراسته پذیرا شدند و چون در سه‌کروهي بارِ شوق گشود گیهان‌خدیو قدردان از وفورِ بزرگ‌منشي و فرطِ عاطفت بآنصوب سمندِ اقبال را جلوه دادند - کار پردازانِ بارگاهِ خلافت دولتخانهٔ مقدّس و آن مصرِ جامع را آئین بسته بودند - و عالم را نگارخانهٔ چین ساخته - از پیشگاهِ دولت‌سرای عزّت تا سرمنزل فیلانِ کوه تمثال باد[۴] رفتار را بسلاسلِ طلا و نقره و پوششهای زرّین و جواهرِ گران بها حسن افزوده در رویه داشته بودند - پای نظر از جای میرفت - و چشمِ دل را حیرت مي‌افزود - و در میانِ هر دو زنجیرِ فیل یک‌تلاده چیته بشرائفِ جواهر و نفائسِ لباس بر مهدِ گردون مزیّنی جلوه‌گر بود و نظرفریبِ دور بینان میشد - و در زیبِ افزائیِ مسالکِ شهر و زینت پذیریِ مناظرِ صحرا

---

(۲) نسخهٔ [ل] و فراوان ندامت (۳) در [چند نسخه] آقاجهان (۴) نسخهٔ [ی] باد پیمای را ه

روز امرداد هفتم آبان ماه الٰهی گیهان خدیو بوقار آسمانی برسمند سعادت جلوهٔ دولت فرمود - کوکبهٔ شاهی و شکوه سلطنت و فر اقبال جلافزای بینش میرزا گشت - از فراز زین بنشیب[۲] زمین آمد و بپای تارک شتابان شده پیش‌دوید - شاهنشاه والا گوهر (که فزونی مراتب صورت را وسیلهٔ فراوانی نیایش و نیازمندی ساخته اند) نزول صعودی فرموده کورنش دادند - میرزا بسجدهٔ آستان مقدّس ناصیهٔ بخت را ضیای بهروزی بخشید - و بفنون عواطف سرباندی یافت - و یکبارگی اندوه بیراهه رویهای پیشین و غم افزائیهای ناهنجاریهای شاهرخ میرزا و مآل بدسلوکی حکیم میرزا و پراکندگی غربت، از صفحهٔ ضمیر وهم‌گرای او سترده آمد - و آنان جا با دل ستایش‌گزین و زبان سپاس‌گذار نشاط مراجعت فرمودند - میرزا سرا پا شکر سعادت قرب یافته در ظلال موکب همایون ملتزم آداب بندگی شد - و شهریار هشیار خرام قدردان نوازش‌کنان ببارگاه اقبال آمدند - جشن والا ترتیب یافت و بزم عالی پیراسته گشت * بیت *

عجب بزمگاهی برآراسته * فراوان درو جشن[۳] ناکاسته

بهرگوشه خوبان چین و چگل * ربایندهٔ هوش و فریبندهٔ دل

و محفل مقدّس بسخنان دلاویز گیتی‌آرای حکمت پژوه فرهنگ افزای ملکوتیان قدس شد دانش‌اندوزان دیده‌ور را حیرت در گرفت - رامش‌گران را نغمه فراموش گشت - بیداری را بخواب تعبیر کردند - صبح تمیز دمید - و بوارق هوشمندی نورافزای شد - میرزا را ولادتی تازه چهرهٔ افروز هستی آمد - و جوش نشاط دیگر یافت - انجمنی دید که نقش آن در عالم خیال نشان ندهند فرمان‌روائی در نظر آمد که ستارگان شکوهش در اندیشهٔ مختصر او چه که در حوصلهٔ فراخ زمانه نگنجد طبقات مردم پالغز نظر و هوش‌ربای بصیرت شدند *

دران جشن پیراسته شاهنشاه دریا دل دست نوال گشاده میرزا را با جمیع واردان بزم اقدس بجوائل بخشش بی‌نیاز گردانیدند - و ازانجا (که همگی همّت او ایالت کوهستان بدخشان بود) به نوید حصول آن امنیّت نیز مسرور و مبتهج شد - و بر لوحهٔ بیان نگارش یافت که خاطر را بنزهت‌سرای اطمینان مسرّت بخشد - که درین نزدیکی افواج کشورگشای صوبهٔ پنجاب بسرکردگی خان‌جهان از بارگاه اقبال رخصت خواهد یافت - و درکمتر فرصتی بدخشان و آن‌نواحی در حوزهٔ تصرّف او خواهد درآمد - میرزا سجدهٔ نیایش بجای‌آورده بسرور جاودانی انس گرفت *

و از سوانح آنکه راجه تودرمل روز دیبادین بیست و سیوم آبان ماه الٰهی بسجدهٔ حضور معلّی زنگ زدای پیشانی شد - و پنجاه و چهار فیل نامور با جلائل نفائس دیار بنگاله (که در جنگ

(۲) نسخهٔ [ل] به پشت (۳) نسخهٔ [ای] حسن *

نکروهي[۲] و هنگام صلح بدست آمده بود) بنظر اقدس درآورد - و حقیقت سرگذشت آن ملک را بآئینی (که پیشتر گذارش یافته) به پیشگاه تدقیق طراز[۳] بموقف عرض مقدّس رسانید - و مخفوف الطاف گوناگون گشت - و خدمات مالي و ملکي برای زرین او تفویض فرموده او را مشرف دیوان ساختند و او در راستي[۴] و کم آزاري خدمت گزین آمد - و در بي طمعي رواج بخش مهمّات شد - کاشکی کینه ور و انتقام کش نبودے که اندک نامرادیي درکشتزار خاطر نشو و نما یابد - و بالش و افزایش پذیرد - این خصلت را خرد گزیدان دورین در عموم جهانیان از نکوهیده ترین خصائل شمارند علی الخصوص در ریاست مندے که مهمّات عالمیان بار مفوّض باشد - و بوکالت این چنین خدیو عالم مختص گردد - و اگر تعصّب دیني غازهٔ چهرهٔ فطرت او نبودے رذیلت نخستین چندان نکوهیدگي نداشتے - و باین حال نظر بر عموم زمانیان در سیر دلي و بي طمعي (که بازار آن پیوسته کساد دارد) در خدمت گذاري و کدورزي و کاردانی و قدر شناسي کم نظیر چه که بي عدیل بود *

و از سوانح آنکه ولایت گذهه از تغیر رای سرجن صادق خان را جایگیر کرده بانتظام آن حدود رخصت ارزاني داشتند - و رای سرجن را چنانکه جایگیر شد *

و از سوانح آنکه معصوم خان از کابلستان آمده استسعاد ملازمت نمود - او را بمنصب والا اختصاص فرموده به بهار فرستادند - او از سادات تربت خراسان است - عمّش میر عزیز در ملازمت حضرت جهانباني برتبهٔ وزارت رسیده بود - و بمیرزا حکیم نسبت کوکلتاشي داشت - در شجاعت و کار سر کردن نام گرفت - خواجه حسن نقشبندي از غبار خاطر (که دنیا پرستان را باندک توهّمے بهم میرسد) در مقام استیصال او شد - از عاقبت بیني بدرگاه والا پناه آورد - و به نظر عاطفت ملحوظ گشت - و همدرین سال میر سیّد محمّد میر عدل را ایالت بهکر عنایت فرمودند *

و از سوانح آنکه جلال خان شربت گورای واپسین نوشید - پیشتر گذارش یافته که او را بکمک لشکر سوانه فرستادند - چون بمیرٹهه رسید سلطان سنگهه و رام سنگهه برادران رای رایسنگهه و علي قلي خویش شاه قلي خان محرم پیغام دادند که بحکم مقدّس همّت در استیصال چندرسین بسته ایم - او باستظهار کوهستان و دشواری مسالک و هجوم متهوّران جان نثار دم استقلال میزند هنگام مدد است - جلال خان بسرعت روانهٔ آنحدود گشت - چندرسین از آمدن این افواج اقبال بروباه بازي درآمد - و به تزویرگاه شتافت - مبارزان اقبال باطن او را ظاهر دانسته بر سر او رفتند او در کوه کنوجه[۵] پناه گرفته بجنگ آمد - جمعے کثیر بگور هلاکت فرو شدند - و چون آبروی او

---

(۲) در [بعضے نسخه] تکروهي - و در [بعضے] نکروی (۳) نسخهٔ [ي] و طراز تحقیق (۴) نسخهٔ [ب] در راستي و درستي و کم آزاري (۵) در [چند نسخه] کنوچه *

ریخته شد ناگزیر بکنج خمول در شعاب جبال گمنام گشت - و اُمرا در قلعهٔ رامگذهه بهجت آرای گشتند - درین هنگام یکی از حیله‌مندان گریزت[۲] اندیش اظهار آن نمود که من دیپی داس ام - و ارباش گرد او فراهم آمدند - بسیارے را یقین بود که او در جنگ میرزا شرف‌الدّین حسین در حدود میرتهه رخت هستي بربسته است - دربنولا آن مدّعي چنین نمود که دران عرصهٔ نبرد زخمي بر بستر خاکستان بجان‌کندن افتاده بودم - مرا تجرّدنهاد مهرگزین بر دوش عاطفت گرفت - و بزاویهٔ آسایش خود برده بر جراحت من مرهم نهاد - و بطاسم مهرباني و کار شناسئ او زخم من اندمال یافت - و در ملازمت او بطواف مواطن قدس و مشاهد فیض مشرّف گشتم - اکنون برخصت او باز طیلسان تعلّق بردوش گرفته ام - برخے گرویدند - و طایفهٔ لطمهٔ انکار زدند - او بصحبت جلال خان پیوست - تا بدست‌آویز نیکو خدمتي مذکور محفل مقدّس شاهنشاهي گردد که ناگاه روزگار نیرنگ‌ساز مُشعبد بازیچهٔ دیگر بر روی کار آورد - و اجمال این تفصیل آنکه دربنولا (که در جستجوی چندرسین کام تدبیر میزدند) آن تزویر پیشه رسانید که آن گم‌گشتهٔ تیه ادبار در جایگیر کلا پسر رام رای برادر زادهٔ خود روی بدیوار خمول دارد - فوج نصرت‌قرین بر سر منازل او شتافت کلا از سیه‌بختي بگریوهٔ انکار التجا برد - و بفسون و فریب شمال خان‌را بخود یکساخته در استیصال دیپي داس مذکور اهتمام نمود - شمال خان روزے او را بخانهٔ خود آورده در مقام گرفتن شد او به نیروی مردانگي ازان ورطه برآمد - و از اعیان لشکر نصرت‌قرین مایوس گشته از حیله اندوزي به کلا رفته مصاحب شد - روز شهریور چهارم آذر ماه الٰهي (که سپاهیان لشکر منصور باطراف شتافته بودند) دیپي داس را با چندے از تهوّرگزینان نخوت‌مند در تکاپوی کینه‌کشي چراغ بینش فرونشست - منزل جلال خان را خانهٔ شمال خان انگاشته به پیکار درآمد - او بے سازجنگ بآویزشهای مردانه نقد حیات سپرد - و آن بدگوهر حیله اندوز ازانجا بر سر دایرهٔ شمال خان رفت درین اثنا جیمل با بسیارے از مبارزان کار طلب رسیده آن فتنه را فرونشاند - و چون این سانحه بمسامع همایون رسید سیّد احمد و سیّد هاشم و جمعی‌دیگر از سادات بارهه را بمالش نخوت‌مندان آن سرزمین تعین‌فرمودند - فرستاده‌ها جواهر عقیدت و کاردانی را بعیارگاه رسانیده مصدر جلائل خدمات گشتند - و ارباب عصیان و اصحاب شورش را سرنگون نهادند *

تفویض فرمودن حکومت بنگاله بخانجهان[۳]

روز مار اسفند بیست و نهم آبان ماه الٰهي عرائض حقیقت نویسان آن ملک رسید

---

(۲) نسخهٔ [ب] گریزت شعار (۳) نسخهٔ [ی] و از سوانح سپري شدن روزگار صاحم خان است *

که روز خور پانزدهم آبان ماه الهي منعم خان را روزگار سپري شد - و داؤد از بد نهادي نقض پیمان نموده سر بشورش برداشت . و آمرا از کم خردي و تبه رائي و حسد اندوزي پای همّت نیفشرده بے جنگ ازان ملک معمور برآمدند - و اکنون در خلال طرق سرگردانِ بادیهٔ حیرت و هیمان اند - نه رای بودن و نه روی رفتن بآستانِ مقدّس دارند - و تفصیلِ این داستانِ عبرت بخش برسمِ اجمال آنست که چون منعم خان خانخانان هنگامه آرای صلح گشت بصوب گهوڑا گهاٹ شتافته گردِ فتنهٔ آنصوب را فرونشاند - و ازانجا معاودت نموده شهرِ گور را (که در زمانِ پیش دارالملک بود) آبادان ساخت - هم بجهتِ آنکه گهوڑا گهاٹ (که چشمه زای فتنه اندوزان است) نزدیک عساکرِ گردون شکوه باشد - و غبارِ شورش آنحدود یکبارگي فرونشیند - و نیز این جای دلگشای (که قلعهٔ شگرف و عمارات سترگ دارد) تعمیر پذیرد - غافل ازین که بتداولِ روزگار و خرابی عمارات هوای آن جا خواصّ سمّیت اکتساب نموده - خاصه در زمانِ سپري شدنِ موسمِ باران - که در اکثرِ بلادِ بنگاله آب گردش مي شود - و هر چند شناسندگانِ حقائقِ آن مرز گفتند سودمند نیامد - دست بتوکّلِ عام پسنده زده جهانے را در گرداب فنا داشت - توکّلِ خاصانِ بارگاهِ تحقیق آنست که پاسِ مراتبِ تدبیر و فروغِ خرد (که نگاهبانِ عالمِ اسباب است) داشته کارسازیِ آنرا بایزدِ بیچون حواله کند - نه بآن عقلِ صواب اندیش و اسبابِ ظاهر - و ازین جهت اشرف خان حیدر خان معین الدّین احمد خان فرنخودي لعل خان حاجي خان سیستاني هاشم خان محسن خان حاجي یوسف خان قندوز خان میرزا قلي خان ابوالحسن شاه طاهر شاه خلیل و بسیارے از آمرا (که هر یکے شایستهٔ معرکه آرائي و کشورگشائي بود) بربسترِ خوابستان هم آغوشِ نیستي غنودند - و شورش قالب تهي کردن عموم پذیرفت - اگرچه دران سال در تمامیِ دیارِ شرق تندبادِ فنا تزلزل در ارکانِ زندگاني انداخته بود لیکن دران شهر ظهورِ طوفاني داشت *

خانخانان (چون برخلافِ رای اکثرِ مردم کوشیده بود) برسخنِ خود ایستاده عبرت نمیگرفت (چون جوششِ فنا از اندازه گذشت - و از تباهیِ حال آگاهي یافت) درچاره گري نشست درین اثنا خبرِ فتنهٔ جدید در صوبهٔ بهار شیوع پیدا کرد - و باعثِ برآمدن ازان گرداب نیستي بدست افتاد - و بعزیمتِ عبور آن ناحیه ازان شهر مصائب برآمد - شگفت تر آنکه دران طوفانِ وبا (که بلای مصیبت عموم داشت) گردِ آسیبے بردامنِ هستیِ او نه نشست - و بمجرّدِ رسیدن بتاندهٔ باندک بیماري پیمانهٔ حیاتِ او لبریز شد - و ازین سانحه اختلالِ عظیم در جمعیّت آبادِ لشکرِ منصور پدید آمد - [اگرچه اولیای دولت شاهم خان را برياست برگرفتند - و اعتماد خان خواجه سرا

---

۱ ۲ ، نسخهٔ [ا] که نگاهبان - و نسخهٔ [ب] که نگارساز *

(که بعقل و تدبیر امتیاز داشت) طیلسانِ کارسازی بر دوش گرفت] لیکن (از بی‌اتّفاقیِ اعیانِ لشکر - و وهم‌گرانی آمدن بیشترے - و کوتهیِ حوصلهٔ عمومِ مصلحت بینان - و شعله افزائیِ ارباب نفاق) کنکشها بصدرِ یکتائی نه‌نشست - و شمع افروزیِ خیر اندیشان نورِ یکجهتی نه بخشید - داؤد را از شنیدنِ این قضایا رگِ بدنهادی بجنبش درآمد - جلباب آزرم از رو برگرفته شکستِ عهد نمود - و نظر بهادر را در قصبهٔ بهدرک(۲) محاصره کرد - و به پیمان آورده از هم گذرانید و مراد خان از شهر جلیسّر پالغزِ همّت گشته بی‌آویزش به تانده آمد - و در چنین زمانِ غبارآلودِ شورش عیسی زمیندار از بدگوهریِ بر سرِ شاه بردی (که سر براهیِ کارخانهٔ کشتی و توپخانهٔ آن صوبه باو مفوّض بود) گردِ پیکار بر انگیخت - اگرچه پای همّت افشرده علمِ نصرت افراخت لیکن از فورِ توهّم آن سرزمین را گذاشته با توپخانه و نواره باُمرا پیوست - و بزرگانِ سپاهِ نصرت‌طراز از دل‌گرفتگیِ ازان دیار و فقدانِ خیر اندیشِ دانش‌اندوز سررشتهٔ کار از دست داده از آبِ گنگ بصوبِ شهرِ گور(۳) عبره کردند - همگی نیّتِ این کم فطرتانِ تباه‌اندیشه آنکه اندوختهای خودرا ازین دیار برآورند - و سخنِ بیرونیِ آنکه آب را درمیان داده دل‌نهادِ پیکار میگردیم - مردمانِ قاقشال نیز از حدودِ گهوزا گهات خواهند همراه شد - چون ازان آب گذشتند قتلق قدم موزّرنامهٔ ظاهر ساخته خبرهای ناخوش از جانبِ خدیوِ عالم شهرت داد - این آوازهٔ دستانِ ناموس دشمن ارجوفهٔ مذکور را دست‌آویزِ خود ساخته از راهِ پُرنیبه و ترهت متوجّهِ بهار شدند - و چنان ملکِ معمور(۴) را بناشایستگیِ نگاه نداشته از دست دادند - غریب‌تر آنکه درین هنگام آدم تاج‌بند(۵) (که فرامینِ مقدّس بخانخانان و اُمرای بنگاله برده بود) از شرارتِ ذاتی و رشدِ بدگوهران درین شورش فیلخانه و اموالِ منعم‌خان را بتصرّفِ خویش درآورد - و هزاران ابوابِ اخذ و جرگشوده بظاهر نمودے که بحکمِ والیِ شاهنشاهی در حراست میکوشم - و بباطن در آزمندیِ فروشده بزعمِ خود خانهٔ خویش را آبادان میساخت و بتکاپوی سخت اسبابِ نکالِ ابدی سرانجام میداد *

و چون این‌سوانح بمسامعِ اقبال رسید بخاطرِ اقدس چنان راه یافت که بنگاله را بمیرزا سلیمان مرحمت فرمایند - تا دران ملکِ معمور تدارکِ ایّامِ ناکامی کند - و ذخیرهٔ شادمانیِ ایّامِ زندگانی بردارد - و (اگر با این حال آزرویِ سرداریِ بدخشان و بردنِ آن کوهستان در سر داشته باشد) باندک توجّه حصولِ آن امنیّت نیز میسّر خواهد شد - میرزا سلیمان را از تندبادِ کینه‌کشیِ میرزا شاهرخ و فزونیِ موانستِ سنگستانِ مرطن چراغِ فکرت و تدبیر فرونشست - و از نوبدِ این عطیهٔ کُبری

---

(۲) نسخهٔ [ی] بدرکهه - و در [بعضے نسخه] بدرک (۳) نسخهٔ [ا] گهوزاگهات (۴) در [چند نسخه] معمور فراغ را (۵) در [بعضے نسخه] تاج هنده *

آثار بهجت از نامیهٔ اطوار او پدید نیامد - گیتی خدیو برحال آن ساده لوح بخشوده بمزدهٔ پیشتر خواهش کوتاه او را آرام بخشیدند - لیکن ازانجا (که کفایهٔ پیشطاق جهانداري و فرمان روائي آنست که اهم را برمهم گزیده سررشتهٔ اساس سلطنت از دست نگذارند) خان‌جهان‌را (که با لشکر نصرت‌اعتصام بتسخیر بدخشان آماده شده بود) بگشایش ولایت بنگاله و تصفیت آن ناحیت نامزد فرمودند - و بنصائح خرد افزای سعادت‌آموز (که سرمایهٔ آسودگی جهانیان و دست‌آویز رضامندی ایزدي ست) اختصاص بخشیدند - و شب اسفندارمذ پنجم آذر ماه الهي بتفقدات والا پایهٔ اعتبارافزوده برياست آن ملک رخصت کردند - و راجه تودرمل‌را (که از معامله دانان کارشناس بود) نیز همراه ساختند - و حکم مقدّس بنفاذ پیوست که جمیع اُمرای بنگ و زمینداران آن بلاد خان‌جهان را کار فرمای احکام خلافت دانسته صلاح‌دید او را مرضیء خاطر همایون انگاشته در گشایش و آبادانیء ملک تکاپوی شایسته نمایند - و ایالت پنجاب از تغیر او بشاه قلي خان محرم (که در شجاعت‌منشان درست اندیش امتیاز دارد) تفویض یافت •

خان‌جهان بآئین بخت‌مندان عقیدت‌گزین روی بخدمت آورد - اُمرای بنگاله در صوبهٔ بهار حوالیء بهاگل‌پور رسیده بودند که ورود عساکر ظفرطراز شد - این سرگشتگان خطرگاه غرض را سراسیمگي افزود - نه رای برگشتن و همراهي گزیدن - و نه روی برتافتن و عزیمت درگاه نمودن اکثرے نقاب شرم افکنده (ناسازگاری آن ملک و مسموم‌گشتن هوای آن‌دیار و فروشدن بسیارے ازمردم بردیباجهٔ افتضاح[۲] نهاده) از معاودت تقاعد نمودند - و برخے از بدنهادان فتنه‌اندوز معاملهٔ مذهب بمیان آورده در سرداری خان جهان شروع هرزه درائي کردند - بفرسطوت شاهنشاهي و تدبیرافزائی راجه تودرمل و فراخیء حوصلهٔ خان‌جهان همه مهر خاموشي برلب نهاده همراهي گزیدند اسمٰعیل قلي خان با طایفهٔ از دلاوران کارطلب در پیشدستان لشکر منصور جای گرفت - و به نیروی تائید ایزدي و کارافزائي و خدمت‌گزینیء این پیش‌روان عرصهٔ پُردلي گذهي (که دروازهٔ ملک بنگاله است) باندک سعي مستخلص‌گشت - و ایاز خاصه‌خیل (که ضبط آنجا باو متعلّق بود) زنده بدست افتاد - و در گرو نیستي خاکسار شد - داؤد از فرط غرور بدگوهرانه خیال آمدن افواج گیتي‌گشای را باین زودي نمي‌کرد - ناگهاني از شکوه میت جنود اقبال در مقام چاره‌گري شد و به تیزدستي مقام آک[۳] محل را (که یک طرف او دریا حصاري میکند - و جانب دیگر کوه سترگ عوائق وصول سرانجام دهد - و در پیش خلاب‌عظیم مسالک طرق را مسدود دارد) برای معسکر گزید که قطع نظر ازآنکه پناهے ست استوار معظم ولایت بنگاله‌را پیشگاه است - چنانچه نشینندگان این مرحلهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ا] ایضاح (۳) در [بعضے نسخه] آک محل •

دشوار گذار از آسیب حوادث ـــ عموم آن مملکت نیز بنقد از پی سپرئ مواکب اقبال محفوظ ماند - خان جهان با جنود نصرت در برابر صفوف نبرد را آماده گردانید - لیکن از عوائق مکانی و زمانی عرصهٔ مبارزت آراسته نشدے - همواره چابکدستان آوزدگاه از هرطرف برآمده سرفشانی و جانستانی کردن گرفتند - و مایهٔ عیار گوهر مردانگی افزایش گرفت *

و از سوانح آنکه در قصبهٔ پٹن گجرات روز فروردین نوزدهم دی ماه الٰهی میر محمّد خان خان کلان را تعلّق روح از کالبد خاکی گسیخت - و بعالم تجرّد و جهان علوی شتافت - و خدیو قدرشناس مغفرت او در خواسته پس ماندگان او را بنوازش خسروانی غمزدائی فرمود *

و از سوانح رخصت یافتن میرزا سلیمان است بسفر حجاز - ازان باز (که میرزا نامیه افروز خدمت گشت) پیوسته محفوف عواطف شاهنشاهی میبود - و در محافل قدس بشرائف مکارم و جلائل عطایا اختصاص میيافت - ازانجا (که سراپای خاطر او را بادافراه شاهرخ میرزا و خواهش حکومت کوهستان بدخشان فرو گرفته بود) گره از دل او برنمیگشاد - و چون خانجهان بصوب بنگاله رفت و در برآمدن آزوهایش قدرے تاخیر شد از واژونئ بخت و شتابزدگی حقیقت کار در نیافته رخصت حجاز طلبید - که شاید ازان راه خود را تواند بآن سرزمین رسانید - و بوسیلهٔ گریزت کارے پیش برد - آنحضرت پاس خاطر او داشته وداع فرمودند - و قلیچ خان و روپسی و برخے از ملتزمان خدمت را همراه ساختند - که از محالّ دشوار عبور بدرقه شده به بندر گجرات رسانند و زاد چندین ساله و جهازے شایسته برای او مقرّر شد - نام بردها از راه آسایش و آسودگی میرزا را به بندر سورت رسانیده روانهٔ حجاز کردند *

نهضت موکب شاهنشاهی بصوب اجمیر

چمن پیرای خلافت از فنور ایزد پرستی و فرط حق اندیشی نظر بر عموم خواطر ظاهر بینان انداخته سلوک میفرماید - و مقدّمات نورآمود را (که بر پیشگاه ضمیر اقدس از آسمان فتوّت و عرش فطرت برتو میاندازد) از افزونئ توسّع حوصله و فراوانئ نبض شناسئ زمانه کمتر ببارگاه ظهور میآورد - چه طعمهٔ شیران بیشه گنجشکان کنج خانه را بکار نیاید - و راتبهٔ فیلان کوه پیکر برای پشّهای ضعیف بنیه بخرج نرود - و غذای تندرستان روحانی به بیماران طبیعت سودمند نیفتد و لهٰذا سریر آرای سلطنت پاس حال طبقات انام داشته باندازهٔ آن نورافروز سلوک است - و چون ذات مقدّس مجمع بحرین کونی و الٰهی ست - ازین رهگذر غبار فتوری در خلوتکدهٔ معنوی از

(۲) نسخهٔ [ی] صفوت (۳) در [چند نسخه] نورافزای *

نمي یابد - و با وجود اورنگ نشینئ مالک معني و جهان افروزئ بوارق نورستان حقیقت پرستش معبود حقیقي را در نظام ظاهر نیز اندیشیده چون صورت آرایان خدای خود را مي‌پرستد و بتدریج عادتیان روزگار را معني پرست میگرداند - و ازین روی طواف مشاهد جمعے از پیش‌روان قافلهٔ وجود را (که در حقّ این گروه بعضے را تیقّن دادار پرستي و قبول الٰهي ست - و طایفهٔ را گمان یزدان شناسي و نظر مرحمت ایزدي) چون ارباب ظاهر عبادت معنوي شمرده تکاپوی سخت مي‌نماید[۲] - و صورت‌پرستان را باین‌گزیده روش آشنای بزم معامله دانی ساخته بشاهراه حقیقت رهنمون میگردد - و چون نبض‌شناس روزگار علاج این بیماران چنین اندیشیده درین صورت خاک پرسي گروے بر دامن کبریای او نمي‌نشیند - بارها در خلوت سرای تقدّس بر زبان حقائق‌نگار جلوهٔ ظهور داده که [هرگاه نشان ستمگرئ آدم (که بشناسائے حقیقت و گردآورئ کردار شایسته باز گردد) در خانهٔ عنصري (که منزلگاه تعشّق و تولّد است - و آنرا بزبان روزگار بدن خوانند) پدید نباشد] در زندان خاکستاني چگونه جسته آید - و نیز [چون در منازل[۳] اعتدال زماني (که اجساد[۴] عبارت ازان است) شهسوار مقصود را پي گم شود] پس از گسستن تار و پود مزاجي در زندان موني (که گذرگاه تندباد قهر ایزدي‌ست) کجا اُمّید داشته‌آید - هرگاه در خانهٔ خودش نتوان یافت در خانهٔ خاک چگونه نقاب گشاید - اگر دیدهٔ[۵] انصاف‌بین بودے خانهٔ خانه‌خراب را (که گور نامند) معمور نکردندے لیکن این سخن بهرگوش در نرود - و بهر دل نه نشیند - پس ناگزیر فطرت مزاج شناسان فراخ حوصله آنکه از دید این خزان بے‌بهار گلشن خاطر را درعواصف شورش ندارند - و اندیشهٔ[۶] زمانیان را (که بدین‌طرز عبادت ایزدي انگاشته اند) تماشائي بوده عشرت بهار بے‌خزان بجای‌آورند - و ازین رهگذر صدرآرای اقبال شب زمیاد بیست و هشتم بهمن ماه الٰهي از دارالخلافهٔ فتحپور بصوب اجمیر نهضت فرمود - و معدلت افروز و نشاط افزای منزل بمنزل رهگرای شد - و بمعنانئ تائید ایزدي روز اثناد بیست و ششم اسفندارمذ ماه الٰهي خطّهٔ فیض‌اساس اجمیر مخیّم سرادقات همایون گشت و بآئین معتاد از یک‌منزل پیاده روی بمشهد قدسي آوردند - و ظاهر را ذریعهٔ نور افزائے باطن ساخته گلچین بوستان حقیقت[۷] آمدند - و مبلغے گرانمند بعتبه نشینان آن آستان تقسیم یافت و جلائل وظائف باهل انتظار قرار گرفت - آرزمندان را توانگر دل گردانیدند - و آسوده خاطران را صدر نشین بارگاه قبول ساختند - و از میمنت نزول رایات عالي آن دیار نضارت دیگر یافت

---

(۲) نسخهٔ [ا] مي فرماید (۳) نسخهٔ [ا] مناظر (۴) در [بعضے نسخه] اجساد احیا (۵) در [چند نسخه] دیدهٔ انصاف رمدین نبودے (۶) نسخهٔ [ا] اندیشهٔ ایشان را (۷) نسخهٔ [ب] حقیقت اندوزي •

هم مراسم ظاهري بجاي آمد - و هم ملک معنوي نگارين شد - گل را پايه افزودند - و دل را غيا بخشيدند درين کاخستان صورت بزرگ داشتن گروه ايزد پرست و استمداد همّت نمودن از ايشان و تبجيل منسوبان اين طبقه گزيده خصلتي ست حق پسند علي الخصوص از پادشاهان والا شکوه - و للّه الحمد که اين سجيّهٔ ارجمند چون ساير خصال گرامي در ذات مقدّس شاهنشاهي وديعت نهادهٔ دست قدرت است - و هرگاه اين خوي ستوده در بزرگان ظاهر پايهٔ والا دارد در بلند پروازان عالم معني و عالي فطرتان فراخ حوصله (که پيشوائي اين دو نشاه را فراهم آورده اند - چنانچه اين معني از شعشعهٔ ناصيهٔ گيهان خديو مي تابد) اندازهٔ شکوه آنرا که تواند گرفت • • قطعه •

سخنم شد بلند مي ترسم • که مرا جزوے از دهان بجهد
ره نوردِ بيان عجب تند است • ترسم از دست من عنان بجهد

آغاز سال بيست و يکم الٰهي از جلوس مقدّس شاهنشاهي

يعني سال آذر از دور دوم

درين بهارستان عدالت افزاي نسيم اعتدال ربيعي وزيدن گرفت - عالم صورت چون شهرستان باطن خسرو آفاق طراوت يافت • • بيت •

صبا بسبزه بيراست باغ (۲) دنيا را • نمونه گشت زمين مرغزار عقبي را
کجاست مجنون (۳) تا عرضه داده دريابد • نگار خانهٔ حسن و جمال ليلي را

شب يکشنبه نهم ذي الحجّه پس از سپري شدن يک ساعت و نوزده دقيقه آن دور افروز صورت و معني ببرج حمل نظر خاص انداخت - و آغاز سال بيست و يکم از دور دوم پديد آمد - بزم سلطنت را از نگارستان حقيقت بهار بيخزان چهرهٔ افروز نشاط شد • • بيت •

تبارک اللّه ازين جنبش نسيم صبا • که لطف صنعت او را کجاست تا بکجا
بسوي ديده و دل تحفهـا فرستادند • مجاهدان طبيعت بدست نشو و نما

در عنفوان اين سال فرخنده در افزايش آسودگي عموم توطّن گزيدان صوبهٔ گجرات عاطفت والا نگاه تازه فرمود - ازان باز (که ميرزا کوکه از نامساعدي بخت گام بيراهه زد - و حکيم آفاق او را از امارت باز داشته بدبستان دانش آموزي فرستاد) در مکامن صفوت کدهٔ باطن آن بود که اگر از غنودگي بخت بيدار شده راه سعادت پيش گيرد بر همان نمط او را براي حراست آن ملک رخصت فرمايند چون هنگام آن نرسيده بود ميرزا خان و وزير خان و مير علاء الدّوله و سيّد مظفّر و بهاگداس (۴) را (که

(۲) در [اکثر نسخه] دار دنيا را (۳) نسخهٔ [ز] قيس که تا عرضه داده (۴) نسخهٔ [ز] بياک داس •

هر یکے در کار خویش نشان ممتاز روزگار داشت) بپاسبانی مال و جان و ناموس و دین (که کالای عموم جهانیان ازین نگذرد) و فراهم آوردن پراگندگیهای آندیار رخصت فرمودند - و چنانچه بفنون(۲) جلائل عواطف پایهٔ اعتبار ظاهر افزودند گرانبار جواهر اندوز ساخته رتبهٔ معنوی را افزایش دادند سرداری آن صوبه بنام میرزاخان مقرّر گشت - و حلّ و عقد مهمّات برای وزیر وزیرخان تفویض یافت و امینی آن معموره دلگشا بعدالت منشی میر علاءالدّوله منتظم گردید - و منصب جلیل القدر دیوانی بکارگذاری بپاکداس تعلّق پذیرفت - و بخشیگری افواج کشورگشای آن ناحیت بکیاست میر مظفّر قرار گرفت* - نام بردها در اندک فرصتے رفته ایمنی افزای آندیار شدند •

و از سوانح دولت افزای فرستادن جنود اقبال برسر رانا ست - چون گزیده ترین عبادات نشأهٔ تعلّق (که چراغ تجرّد گزیدن فروغ ازان گیرد) آنست [که فرمان روایان والا اقتدار بروشنی خرد دوربین و لمعان شمشیر جهان آرای تاریکی خرابهٔ استکبار زدوده گردن کشان پیغولهٔ نخوت را روندهٔ شهوستان نیار گویند - و اگر واژونی بخت شان توقیع دوام داشته باشد عرصهٔ عبرت افزای گیتی را از خس وخاشاک وجود این گروه (که بیشتر بدگوهر شورش منش و برخے هرزه کار فرومایه اند) پاک سازند - تا بدکاران بباد فراه خود رسند - و جهانیان آسودگی گزینند - و هریک در ظلال ایمنی بطرز خویش عبادات ایزدی و عادات بشری را ذریعهٔ سپاس یزدانی سازد - هم ملک صورت آرامش و آرایش پذیرد - و هم عالم معنی روی در تضاعف و تزاید آرد] بنا برین اندیشهٔ حق اساس چون سرکشی و گردن افرازی رانا و گربزت و حیله سازی او از اندازه گذشت همّت والا در برانداختن او پرتو توجّه انداخت - کنور مانسنگهه (که بعقل و اخلاص و شجاعت از یکتایان بارگاه اقبال است و در بعضے از مدارج عنایت او را بخطاب والای فرزندی اختصاص بخشیده بودند) باین خدمت نامزد شد - و روز دیدار بین بیست و سیوم فروردین ماه الٰهی موافق دوشنبه دوم محرّم سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار از خطّهٔ دلگشای اجمیر رخصت فرمودند - و غازی خان بدخشی و خواجه غیاث الدّین علی آصف خان و سیّد احمد و سیّد هاشم بارهه و چندّانهه و سیّد راجو و مهتر خان و مادهو سنگهه و مجاهد بیگ و کهنکار(۴) و رای لونکرن و بسیارے از بهادران نصرت قرین و دلاوران جلادت منش را همراه ساختند - و از فرط مهربانی بآئین اختصار و جوامع کلم و بیان روشن آنچه بمراتب کوتی و الٰهی درخور باشد دیباچهٔ نصیحت را نگار بستند و فرهنگ افزائی فرمودند •

---

(۲) نسخهٔ [ز] بجلائل قانون عواطف (۳) نسخهٔ [ا] نیکنامان (۴) در [بعضے نسخه] کهنکار - و در [بعضے] گهنکار - و در [بعضے جا] کنکار آمده •

و از سوانح آنکه هم دریغولا میرزا یوسف خان و مسندعالي فتح خان و سیّد عمر بخاري و شیخ محمّد غزنوي و سیّد قاسم را بجانبِ پنجاب فرستادند - که از اسبابِ افزایشِ ایمني و افزونیِ آرامشِ آندیار گردند •

و از سوانح گشایشِ قلعهٔ سوانه است از قلاعِ نامورِ صوبهٔ اجمیر که در تصرّفِ چندرسین بود و پتا راتهور در حراستِ آن اهتمام‌داشت - (چون شاه قلي‌خان‌محرم و رای رایسنگهه با آن جندِ اقبال کار را شایسته سرنکردند - و اسپانِ مجاهدان از پای افتادند - و بنایافتِ قضیم و علیق[۲] حالِ عموم سپاهي باغطرار کشید) نخستین سیّد احمد و سیّد قاسم و سیّد هاشم و جلال خان و شمال‌خان و بسیارے از مبارزانِ همّت‌گزین تعین شدند - که در گشادِ آن حصار کوشش‌نمایند - و لشکرِ پیش بدرگاهِ مقدّس شتابد - آمرا در تبولِ خود شتافته در سامانِ یورش شدند - درین میان سانحهٔ جلال‌خان روی‌نمود - و تمرّدمنشانِ آن‌ناحیت سربشورش برد شتند - علی‌الخصوص کلا پسرِ رام‌رای نبیرهٔ رای مالدیو و بسیارے از سرکشانِ آن سرزمین در قلعهٔ دیوگور[۳] فراهم آمدند - سادات بارهه و سایرِ اعیانِ‌لشکر بدفعِ آن‌گمراهانِ دژنشیی همّت گماشتند - و کارِ سوانه بتاخیر پیوست - بنابران شهباز خان از درگاهِ والا تعینی‌شد که آن لشکررا برسرکار برده خود متوجّهِ عتبهٔ اقبال گردد - و چون قریب بآن‌ناحیت رسید آگهي شد که لشکرِ نصرت قرین در گردِ آن قلعه عبرت[۴] گرای است و از تردّدهای پیاپی و آویزشهای سترگ کار بصعوبت انجامیده - شهبازخان با همّتِ اخلاص‌قرین و دلِ کارپرداز پیوست - و بے‌توقّف متوجّهِ‌تسخیرِ قلعه شد - و عرصهٔ مبارزت به‌بوارقِ سیوفِ مجاهدان روشني پذیرفت - و بتائیدِ سماوي (که هم‌آغوشِ صافي درونانِ جدّآور است) فیروزمندي روی‌داد و گروهے انبوهِ بگورِ نیستي نگونسار آمدند - و آن قلعه مفتوح شد - و گزین‌کشان گرفتار گشتند و برخے از بهادرانِ سادات بارهه را دران تهانه گذاشته روی همّت به تسخیرِ سوانه آورد - در هفت کروهیِ آن قلعهٔ سنگین بود دو بارهٔ[۵] نام - چون بر حواشیِ آن عبور افتاد راجپوتانِ الوسِ راتهور درانجا فراهم آمده نخوت‌آرای بودند - هرچند بشاهراهِ فرمان پذیري ره نمون شد سودمند نیامد - ناگزیر دل‌نهادِ گشایش گردید - و سابقها اساس یافت - در اندک فرصتے به نیروی اقبالِ روزافزون آن قلعهٔ حصین نیز گشوده آمد - و خونِ بسیارے از تهوّرمنشانِ استکبارگزین بخاکستانِ بےناموسي ریخته شد - و این فیروزمندی بزرگ مقدّمهٔ گشایشِ سوانه و بیم افزاے دلهای دژنشینان گشت - و ازانجا باستظهارِ دولتِ ابد پیوند در گرفتنِ سوانه پای همّت افشر

---

(۲) نسخهٔ [ز] علف - و علیق بمعنیِ علف صنور (۳) نسخهٔ [ز] دیکور - و نسخهٔ [ی] دن‌کور
(۴) نسخهٔ [ا ب ی] عشرت (۵) نسخهٔ [ز] دوناره - و در [بعضے نسخه] دوتاره

و لشکر پیش را رخصت درگاه نمود - و در سایاط سازی و سرانجام اسباب گره گشائی این عقدهٔ دشوار نما ظاهر را با باطن یکرنگ گردانید - و فروغ تدبیر را با نیروی شجاعت فراهم آورد و در کمتر فرصتی متحصّنان آن دژ بزینهار برآمدند - و آن قلعه را برادمردان اخلاص‌گزین سپرده بسجدهٔ عتبهٔ اقبال شتابان گشت - و درآن هنگام (که رایات همایون در خطّهٔ فیض اساس اجمیر ورود مرحمت داشت) ناصیه‌سای خدمت آمد - و بغفوان الطاف شاهنشاهی اختصاص گرفت و چون مهمّات این‌حدود سرانجام یافت روز خور پانزدهم اردی بهشت ماه الهی بمعغانی جنود سماوی از اجمیر بجانب دارالخلافه نشاط معاودت فرمودند - دست نوال گشاده و چشم عبرت بین گشوده مرحله آرای گشتند - روز باد بیست و دوم اردی‌بهشت دارالسّلطنت فتحپور مستقرّ اعلام ظفر طراز شد - همّت والای خسروانی بمشاغل جهان‌افروزی بیشتر از پیشتر توجّه مبذول داشت و گلشن روزگار را طراوتے تازه پدیدآمد •

و از سوانح تعیین‌کردن لشکر بهاراست برصوبهٔ بنگاله - پیشتر گذارش یافت که افواج گیهان‌ستان بعد از گشایش گذهی در مقام آک‌محل با غنیم روبروی شدند - و ازان باز پیوسته سواران بام (که زمان(۲) زمان آمدشد نمودندے) دربغولا چنان بمسامع همایون رسانیدند که موسم باران (که دران دیار طوفانی کند) رسیده آمد - اگر فوجے از عساکر ظفرطراز بتازگی تعیین‌شود هرآینه فتح بنگاله دلخواه صورت بندد - بنا بران فرمان متقدّس بنام مظفّرخان و سایر اُمرای صوبهٔ بهار شرف نفاذ یافت که لشکر آن ناحیت را سرانجام داده متوجّه بنگاله گردند - و نیز درین‌هنگام (چون تنگدستی و کم‌آذوقی جنود نصرت خاطرنشین شد) سفائن مالامال نقد و جنس روانه ساختند و نگرانیٔ ضعیف‌دلان آن هنگامه چاره پذیرفت - و خاطرستان غنیم بخاک تذبذب انباشته آمد و نیز در همین‌ایّام ازان افواج گیتی‌گشای چنین گذارش نمودند که روزے خواجه عبدالله نقشبندی (که از فروغ عقیدت نور آگین بود) در مورچال خود با برخے از ملازمان پیشترک رفته طابکار نبرد شد جمعے انبوه از مخالف در عرصهٔ پیکار پیشدستی نمودند - همراهان خواجه غبارآلود بے‌آزرمی شده راه گریز پیش‌گرفتند - و خواجه پای جلادت افشرده بسیارے‌را علاقه‌گسل هستی آمد - و آخر نقد حیات درباخته برآسمان نیکنامی عروج‌نمود - حضرت شاهنشاهی ازین سانحه تاسّفها که غازهٔ چهرهٔ تعلّق است فرموده فرزندان و منسوبان او را بعواطف گوناگون مرهم بند دلهای افگار شدند •

و از سوانح فرستادن شهبازخان بر سرگجپتی ست - و آجه لی این تفصیل آنکه او از میندارانِ نامور صوبهٔ بهاراست - همواره با مبدازان عتبهٔ خلافت همراهی نمودے - و در فتح بنگاله خدمات

---

(۲) نسخهٔ [ا] هرزمان •

شایسته بجای آورده بود - بتخیّلی واهی رخصت گونه گرفته بولایت خود آمد - و در هنگام شورش بنگاله بخانجهان پناه آورد - چون خانجهان باتواجِ نصرت اعتصام در حوالی و حواشیِ بورت او گذشت از واژونیِ بخت و بدسرشتیِ ذات کناره جسته توفیقِ همراهی نیافت - چون تقابلِ جنودِ اقبال بامتداد کشید آن بد کیشِ فساد اندیش رهزنی و ضعیف آزاری را بیشتر طلبگار شد و بدنهادانِ واقعه جوی گردِ او فراهم آمدند - رفته رفته هنگامهٔ فتنه افزائی او رونق گرفت از تیره رائی و کم بینی راهزنی او به بلاد و امصار کشید - و چون بحواشیِ قصبهٔ آره گردِ استیلا برانگیخت فرحت‌خان جایگیردار آن ناحیت مصلحت در پیکار ندیده تحصّن گزید - از بدنهادی سخن با داؤد یکے ساخته در انسدادِ طرقِ سعی گرای آمد - و پیشرو خان را (که از راهِ کشتی بطرزِ ایلغار از دارالخلافه بصوبِ بنگاله شتابان بود) بدست آورده مقیّد گردانید - و از تیرگیِ رای و خیرگیِ بخت پای از گلیمِ خود بیرون نهاد - و ازانجا (که آئینِ مُحدثانِ بارگاهِ تقدیر است که برخے از ناسپاسانِ تبه‌کار را برکشند تا در افتادن سختی بیند - و خورد بشکند) این سیه دل را چند روز چون شعلهٔ خس افروخته بر معارجِ بیراهیِ فرصت دادند - و فرحت‌خان با پسر و قراطاق خان در پیکارِ آن مُدبر فروشدند - و مجملِ این داستان آنکه فرهنگ‌خان پسرِ فرحت خان محاصرهٔ آره شنوده از تبولِ خود متوجّهِ آنصوب گشت - و قراطاق خان (که دران نواحی بود) نیز پیوست - و در قربِ آن حصار با نوادهٔ آن زیانکارِ چارسوی سعادت مبارزت روی داد - و مخالف را شکسته از آبِ سون مردانه[۲] عبور کردند - و آن خود[۳] سرِ تهی‌مغز از فزونیِ غرور با متهوّرانِ اوباش روی به پیکار آورد - و عرصهٔ کارزار آراسته شد - نخستین فرهنگ‌خان چپقلشهای مردانه بجای آورده دو بار شمشیر به‌گچپتی رسانید و نزدیک بود که آن شرارهٔ شورش فرونشیند - شمشیربازانِ چابکدست اسپِ اورا پی‌کردند - پیاده داد مردانگی داده رهنوردِ بادیهٔ نیستی شد - پس ازان قراطاق هم بتکاپوی دلاوری رختِ هستی بربست و فرحت خان ازین سانحهٔ جان‌گزای آگاهی پذیرفته از افزونیِ مهرِ پدری از قلعه برآمد - و بآئینِ دوستداران جان‌نثاری کرده سفرِ ملکِ تقدّس گزید •

چون حقیقتِ شورشِ این بدگوهرِ فرومایه بمسامعِ همایون رسید روز رام بیست و یکم خرداد ماهِ الٰهی شهباز خان را (که بحسنِ عقیدت و خدمتگذاری ممتاز بود) بسزا دادنِ آن بدکار رخصت فرمودند - و حکمِ والا شرفِ صدور یافت که سعید خان و مخصوص خان و سایرِ ملازمانِ عتبهٔ اقبال که دران ناحیت اند بسامانِ شایسته ملحق شوند - و از روی یکتادلی و کارطلبیِ کار اورا سپریِ گردانند شهباز خان کاربندِ فرمانِ مقدّس شده بآن حدود شتافت - و اُمرا امتثالِ برلیغِ والا نموده بزودترین

• (۲) نسخهٔ [ا] عبور مردانه کرده (۳) نسخهٔ [ا] خودبین •

اوقات پیوستند - آن ناعاقبت بین استعلای نزولي را ارتقای عروجي اندیشیده نخوت افزای شد و بسیارے از قصبات و قریات را در تصرّف آورد - و در آهنگ آن بود که بصوب غازي‌پور رود - که بنه و بار و زه و زاد خانجهان درانجا سکونت داشت - درین هنگام لشکر نصرت‌قرین رسید - و او از غرورے که داشت برگشته نبرد آرای شد - و بمیامن اقبال شاهنشاهي در اندک فرصتے سزای سزاوار یافت چنانچه مجملے نگاشته آید ٭

و از سوانح فرستادن شهاب‌الدّین احمد خان است بحدود مالوه - همّت والا (که همواره در معموری ولایت و آبادانی دلها و دادده‌ی ستم رسیدها توجّه دارد) در آسودگی توطّن‌گزینان آن مملک (که ولایتے ست وسیع و دیارے ست دلگشا) پرداخت - و شهاب‌الدّین احمد خان را (که بکاردانی و رعیّت پروري ممتاز بود) پایهٔ اعتبار افزوده بمنصب پنجهزاري عزّ افتخار بخشیدند و روز دیباذین بیست و سیوم خرداد ماه الٰهي بانصرام رخصت فرمودند - و گوش بختمندی او را بجواهر اندرز گرانبار ساخته هوش افزودند - خلاصهٔ این داستان حقیقت آنکه احکام سلطنت را پاسبان بوده غبار شورش بیداد گران فرو نشاند - و ستم رسیدهای حوادث روزگار را کامیاب معدلت سازد - و بدنهادان شرارت منش را اصلاح باستیصال نماید - و نیک ذاتان خیراندیش را نیروی اعتبار بخشد - و در معموری زمین کوشش فراوان بجای آرد - و شکوه صورت را از نظر انداخته در افزایش گوهر جاندادان سطوت را با عاطفت پیوند داده نکاپوی سخت نماید - که بسا جلائل قبائل[۲] از بے توجّهی ناظمان جهان در خاکستان خمول گردآلود خفا مي‌ماند - نخستین آن نظر جهان‌افروز بر مراتب آدمیّت افتد که مشعله افروز انوار[۳] هستي و فهرست جرائد کوني و الٰهي بوده پاسبانی جهانیان از ستمگر نماید - و ستم رسیدهای حوادث را کامیاب عدالت گرداند - و بفروغ دیده‌وري گفت‌وگوی عموم باستانیان را بے‌کاوش فراوان نپذیرفته چراغ آگاهي افروزد - تا در گرو تقلید پرستي فرو نرفته پای رویت نشکند - و اندازهٔ حال طوائف این بوالعجب ترکیب به نیروی ژرف‌نگاهي دریابد تا در عنایت و رعایت تقدیم مرجوح بر راجح نکند - و هر یکرا در پایهٔ خود داشته در انتظام صورت و معني کوشد - اوّلین پایه (که سترگی آن باندیشهٔ مختصر عادتیان رسمي چه که در صفوت‌کدهٔ باطن حقیقت‌پژوهان معني در نیاید) مرتبهٔ آن یکتای جهان‌آفرینش‌است که از تائیدات غیبي بمیامن دوربیني و راست کرداري و فراخ حوصلگي و بار برداري و شمول مهرباني فرمان‌روای عالم ظاهر و باطن باشد - دوم آن گوهر والای خرد پژوه که از دوام آگهیٔ جهان ظاهر به نیروی قدرت الٰهي نظام‌بخش آشوب‌خانهٔ دنیا گردد - و توقیع معدلت‌افزای چهره آرای دیباچهٔ

---

(۲) در [چندنسخه] قوابل - و در [بعضے] عوامل (۳) در [اکثرنسخه] آثار هستي ٭

سعادت او شود - سیوم بختمند دانش(۲) اساسے که این دو بزرگ الٰهي را همراز و این دو گزیدهٔ هستي را یاور باشد - چهارم کاربند حرفه(۳) که رواج سکّهٔ سلطنت بآن وابسته است - پنجم آن جهان‌آرایی معنوی شهامت که از پیکار دایمي با خویش و آراستن دروني و بیروني بر اورنگ ریاست معنوي جمال آراید - و دریں پایه بجهت آن نگارش یافت که او را این دولت پایدار بذریعهٔ آرامش جهان است که بے گیتي افروز صورت تحقیق نیابد - ششم عموم تجرّد گزینان جدّافزای که بکوشش فراوان جویای مرتبهٔ عالي باشند - هرچند تفصیل مدارج هریکے ازیں شش طایفه بردیباچهٔ ایضاح نهادن جای نقاید لیکن برخے از مراتب قسم سادس نوشته رهنمای مدارج سخن میگردد - بزرگترین این گروه آن صافي ضمیر روشن‌درون است که بفروغ آگهي بگلشن سرای تسلیم آرامش یابد - و نقوش خواهش از لوحهٔ باطن سترده بعشرت جاوید پیوندد - و ازاں فروتر آن سترگ‌دانش بزرگ‌کردار است که گلچین چمن‌زار رضای کل بوده خواهش خویشتن را منحصر در مرضیّات الٰهي شمرد - و سوانح ناملایم سرمایهٔ چین پیشانئ دل او نشود - و پس ازاں آن پایهٔ دریافتن(۴) است که بتوانائی سعادت ازلي در عشرت‌آباد محبّت کل اساس منزل نهد - و همگي اطوار را دوستدار باشد - و چنانچه بسیارے از طبقات دوستاں را خار ناخوشنودي در کام خواهش شکند او نیز در برخے از اوضاع غبارآلود گله باشد لیکن در مکامن ضمیر واپس‌ترین این بادیهٔ دانائي آن کوتاه دید انصاف‌طراز است که از چهار دیوار خویشتن‌گزیني قدم فراتر ننهد - و بغوامض تحقیق نرسیده حق را منحصر در آئین خود شناسد و طبقات مخالف را معذور نادانی انگاشته راه مصالحه سپرد - و شورش آویزش و غبار تنفّر در حواشئ دولت‌سرای او راه نیابد - و آن جویای جنگ کل (که از وازونئ طالع و کوتهئ شناسائي فیض عام ایزدي را مخصوص سلسلهٔ خود دانسته عذر بیدانشئ دیگران نپذیرد - و آزار خلاف‌گزینان را عبادت الٰهي اندیشد) بیشترے از صیرفیان حقیقت‌پژوه بیرون از دایرهٔ اهلیّت و آدمیّت شمرده هیچگونه این تیره رای را سزاوار ستودگي ندانند - لیکن طایفهٔ را گمان آنکه اگر مکامن خاطر ظلمانی او تیرگئ غرض و ریا نداشته باشد آن معذور مرحوم را دران بے‌تصنّعي ستایش کنند - و آن ششمین را (که در ظلمت‌آباد تعصّب بآن جهان بے‌خبري خود فروش ریا آلود بود) بدتر از مار و گزدم انگاشته از دیدار او پرهیز لازم دانند - و این مراتب را در نشاهٔ تعلّق چندان بهائے و رواجے نبود - عبادت او را در کارهای دیگر اندرخته اند - مزیّت راستي و بے‌طمعي و مردانگي و حقیقت‌گزیني و معامله داني و جدکاري چهره‌افروز بختمندی او گردد - و بقدر این صفات مراتب بزرگئ او باشد - و نقائض نعوت مذکوره هر مقدار که در آدمي

(۲) نسخهٔ [ا] دانش پرستے (۳) در [چند نسخه] حرفه (۴) نسخهٔ [ا ب] دریافتے ست ٠

فراهم آید فرومایه و بدگوهر خوانند - هر عالي فطرتي (که مدار تربیت و اعتبار و اساس سیاست و تنبیه بران نهد) دولت او پایدار و تائید ایزدي یاور او بود - و بدترین این طبقات آنست که برای سود خود زیان دیگران اندیشد - و در رونق افزائی هنگامهٔ خویش بداندیشي و تبه‌کاري دست آویز سازد - و ناظمان صورت را ازین مراتب تجرّدمندان جز صلح با طایفهٔ (که در کار دولت سرمایهٔ خلل نباشند) مصلحت نبود - و اگر یکے از دولت فرمان‌روائی معني باین مراتب تحقیق پذیرد بظاهر چنان وانماید که ازان آگاهي ندارد - تا سررشتهٔ انتظام کوني گسیخته نگردد - بر ذمّت فراهم آرندگان جهان مشوّش نشان لزوم دارد که شناسای منزلتهای مذکور شده بدوام آگهي پاس دارند - و زندهٔ سخن آنست که مدار مبانی تعلّق بر راستي ست - که از میامن آن حقیقت اندوزي و جان‌نثاري و سایر صفات ستودهٔ این لباس فراهم آید - و مناط تجرّد بر عزلت یعني در کنج خمول بسر بردن تا از چشم خویشتن پنهان گردد - نه آنکه زبان درپوزه سازد - و گوشهٔ(۲)نشیني نام کند - و در هر دو راه شایستگي حسن(۳) نیّت غازهٔ چهرهٔ حسن بل‌مایهٔ خوبي بود - لیکن در نخستین تکاپوی نظام کل (اگرچه درضمن کنّاسي بود و آن دیگررا سگباني) هنجار است - تا از مکائد نفس ایمن شده بتصفیهٔ باطن شرف اختصاص یابد - و چون پاس منازل این زندهٔ پاینده داشته آید به نگاه عاطفت در حراست اقسام کار تکاپوی شایسته بجای آرد که پیشطاق تعیّش را مایهٔ(۴) سترگ است - و باید که مدارج کشاورزي و خرّاسي و عصّاري و بارکشي و سرّاجي(۵) و غیر آن ملحوظ و منظور گردد - و بعد ازان به بینش مهرآموز تیمار اسپ نماید که اورا اساس(۶) دولتخانهٔ سلطنت گویند - و شناسای انواع این نیروی افزای آدمي گشته سررشتهٔ اندازه از دست ندهد - و آنگاه در افزایش جواهر فیل کوشش فرماید - که شکوه افزائي و صفوف افکني و حصارآرائي(۸) و احمال‌پذیري از شمائل اوست - و چون این تربیت چهرهٔ افروز قدرداني شود دلوا ببورش شتر و اشتر(۹) و خر (که در بارپرداري و کم خوري از یاوران هنگامهٔ داروگیر اند) نهاده رونق افزای چهار سوی نشاط تعلّق گردد - الحق هر که این اندرز شایسته(۱۰) بکار برد و سررشتهٔ این قدرداني را دست آویز سلوک سازد بکمتر زمانے کارهای صورت و معنی او دلخواه برآید - و منشور کامروائی ابد بنام نامی او توقیع قبول گیرد •

و از سوانح فروشدن میرشریف قزویني ست - ازانجا [که درضمن چوگان بازي (که در آداب آویزش

---

(۲) نسخهٔ [ب] و خانقاه و ژنده را گوشه‌نشیني (۳) نسخهٔ [ی] خوبی (۴) نسخهٔ [ای] پایهٔ سترگی است (۵) در [بعض نسخه] سرّاجي (۶) نسخهٔ [ب] سر اسپ شمار نماید - و نسخهٔ [ی] اسپ تیمار نماید (۷) در [چند نسخه] اساس کار دولتخانهٔ (۸) نسخهٔ [ب] حصار اندازي (۹) در [اکثر نسخه] خچر (۱۰) در [اکثر نسخه] دانسته •

و تکاپوی چپقلش نیروی سترگ بخشد) تربیتِ مجاهدانِ دولت و جواهرافزائیِ خیول (که گزیدهٔ نشأهٔ سپاهیگریست) سرانجام یابد] خاطرِ حقیقت پژوهِ شاهنشاهي عبادت را در نقابِ عشرت جلوهٔ ظهور میدهد - و باین اندیشه روزِ آراد بیست و پنجمِ خرداد ماهِ الهي بساط چوگان‌بازي چهره‌افروزِ سلطنت بود - و میر غیاث‌الدّین نقیب‌خان و میر شریف فرزندانِ میر عبداللّطیف قزویني بتوجّهِ شاهنشاهي دربن بزمِ آگهي شرفِ اختصاص داشتند - در عینِ گرم‌تازیها آسمانِ این دو برادر مصادمه نمودند - آن جوانِ نوکار از صولتِ آن صدمه بزمین‌آمد - هوش از سر رفت - و خون از گوش تراوید - و دران میدان (که نظّاره‌گاهِ عالمیان بود) خدیوِ عالم نزولِ عاطفت فرموده سایهٔ آمرزش انداخت - و نظّارگیانِ حواشیِ بارگاه چون گیهان‌خدیو را برسمندِ اقبال ندیدند مشاهدهٔ هجوم نمودند غریو و ولولهٔ سترگ پدیدآمد - و فتنه‌اندوزانِ بدنهاد هنگامه ساختند - و لحظهٔ نگذشته‌بود که آن فراهم‌آور پراگندگیهای روزگار بالتماسِ قطب‌الدّین خان سوارشده دران میدانِ شورش جلوهٔ اقبال فرمود و آن غبارِ وحشت فرو نشست - و درکمتر زمانی و اندک فرصتی آن افتاده را پیوندِ عنصريِ گسیخت اورنگ‌نشینِ هشیار خرام برسرِ مزارِ آن مسافرِ اقلیمِ عدم رحمت‌فزای ایزدي شده نقودِ گرانمند بمنسوبانِ او عنایت فرمود - تا دوشِ خاطرِ آن گران‌خوابِ نیستي از بارِ وام سبک گردد - و هنگامهٔ نوال گرمي پذیرد - باشد که خرسندیِ دل او را دربن سفرِ هولناک یاوري نماید *

روشن شدن چراغستان اقبال شاهنشاهي
و فرودن رانا در تیرگیِ گریوِ

درسوانحِ پیشین گذارش یافت که رانا را شکوهِ سلسلهٔ نیاکانِ خود و سلوکِ فرمانروایان باستانیِ عرصهٔ هندوستان نخوت افزودے - و مستحکمیِ جا و فراوانیِ ملک و افزونیِ ولایت و انبوهیِ راجپوتانِ جان بناموس ده پردهٔ بصیرتِ او شدے - فنونِ نیرنگیِ اقبالِ شاهنشاهي را ندیده از شاهراهِ فرمان‌پذیري بیراهه شتافت - چمن‌آرایِ جهان کنورِ مانسنگهه را با فوجے اخلاصمند نامزد فرمود که اورا از خوابِ بدمستي بیدار ساخته رهنمایِ دبستانِ سعادت‌پذیري گردد - آنرا (که سیه‌گلیمیِ ازلي باشد) هرآینه اسبابِ بیداريِ سرمایهٔ افزایشِ غنودگي شود - افواجِ گیتي‌ستان را روزے چند در قصبهٔ ماندل‌گذهه بجهتِ آمدنِ آمرا و فراهم‌شدنِ لشکر توقّف روی‌داد - و رانا دربن‌هنگام آگاهي از بیدانشي استکبار افزوده بشورش درآمد - و نظر بر اقبالِ ابد پیوند نینداخته سردارِ لشکرِ منصور را زمینه‌دارِ زبردستِ خود مي‌اندیشید - و همگیِ تخیّلِ ثباتِ او آن بود که در همان قصبه آمده گردِ پیکار نگیرد - لیکن هواخواهانِ او نمیگذاشتند که ازین جسارت خسارت‌افزای گردد *

و چون عساکر گردون‌شکوه فراهم آمد کنور مانسنگهه باعتضاد دولت[۲] روز افزون صفوف مبارزت آراسته بصوب کوکنده[۳] موطن آن غنوده بخت روانه شد - قول را بشجاعت و فرهنگ خویش آرایش داد و سادات بارهه رونق‌افزای برانغار شدند - و غازی‌خان بدخشی و رای لونکرن مجاهدان جرانغار را اعتضاد بخشیدند - و جگناتهه و خواجه غیاث الدین علی آصف‌خان پیش‌قدمان هراول را نیروی همت افزودند - و مادهوسنگهه و چندے از نامداران جنگ‌جوی در التمش قرار گرفتند - و مهترخان دلاوران چنداول را استظهار آمد - و از طرف غنیم غرورافزای قلب رانا بود - دست راست بسرکردگی رام[۴] شاه راجهٔ گوالیار استحکام داشت - و جانب چپ بکارفرمائی بیدا[۵] مانا از قوم جهاله استقرار گرفت - و رامداس پسر جیمل مقدمهٔ شورش بود - رانا از ظلمت استکبار سر صف‌آرائی نداشت بسعی دوراندیشان ترتیب گونه داده مسارعت نمود - روز امرداد هفتم تیرماه الهی پاسے از روز گذشته بود که در موضع کهمنور[۶] (که دهنهٔ[۷] گریوه بیرون از اعمال کوکنده است) این دو لشکر جنگ دوست هستی دشمن درهم آویختند - و کوششها و کششها چهرهٔ افروز مردانگی شد - نرخ جان ارزان و ناموس گران‌بها گشت • بیت •

چو لشکر بلشکر در آمیختند • قیامت ز گیتی بر انگیختند
به جنبش درآمد در دریای خون • شد از موج آتش زمین لاله گون

مبارزان دست راست غنیم دلاوران جرانغار لشکر منصور را برداشتند - و دلیران هراول مخالف نیز زور آوردند - بسیارے از بهادران عساکر فیروزی‌مند را پای ثبات از جای بلغزید - جگناتهه داد مردانگی داده آمادهٔ جانفشانی بود که جان‌ستانان التمش پیوستند - و کنور مانسنگهه نیز دل‌افزای تیزدستان عرصهٔ پیکار شد - و جرانغار مخالف هم بر برانغار موکب ظفرطراز چیره دستی نمود سید هاشم از اسپ جدا شد - سید راجو یاوری‌کرده سوار گردانید - و غازی‌خان بدخشی از کارطلبی رجوع سعادت کرده بهراول پیوست - جانستانی و جان‌نشانی را روز بازار شد - و نبرد آزمایان طرفین جان را در معرض فنا داشته محافظت ناموس میکردند - و همچنانکه رادمردان هنگامهٔ[۸] بوالعجبیها کرده حیرت افزودند فیلان نامور رزمگاه کارنامهای شگرف بظهور آوردند - از طرف غنیم فیل لونا[۹] معرکهٔ صف‌شکنی آراسته بود - جمال‌خان فوجدار از لشکر منصور فیل گجمکته را

---

(۲) نسخهٔ [ا ی] اقبال (۳) در [بعضے جا] گلکنده آمده - اما این جا در [همگی نسخها] کوکنده است (۴) نسخهٔ [ی] رام‌شاه (۵) نسخهٔ [ا] میدا و مانا - و نسخهٔ [ب] بیداه مانا - و نسخهٔ [ز] بیداه ما و نسخهٔ [ی] سداه مانا - والله اعلم (۶) نسخهٔ [ز] کهمنور (۷) نسخهٔ [ب] دیهه (۸) در [همگی نسخها] چنین است - یا هنگامهای بوالعجب باشد (۹) نسخهٔ [ی] نوبا •

رو بروی آورد - از تصادم این دو کوه تمثال برق‌کردار ثبات‌پایان دیده ور را در قوائم همّت تزلزل افتاد و در هنگامی که فیل لشکر منصور زخمی روی بهزیمت داشت بتائید اقبال روزافزون بندوقی به فیلبان مخالف رسید - و دست از کارزار بازداشته برگشت - و درین اثنا پرتاب خویش رانا فیل رام‌پرشاد را (که سرآمد فیلان او بود) ساز جنگ کرده عربده افزود - و بسیارے از بهادران را برداشت - و در چنین بالغوغا مردانگی کمال‌خان از لشکر نصرت‌قرین فیل گجراج را آورده نبرد آرای شد - و پنجو فیل رن‌مدار را رو بروی فیل رام پرشاد داشته نادره کاری بظهور آورد - نزدیک بود که این فیل آسمان‌شکوه را نیز پای همّت بلرزه درآید - به نیروی اقبال روزافزون فیلبان رام پرشاد نشانهٔ تیر هلاکت گشت و آن فیل نامی (که بارها ذکرش در محافل قدس گذشته بود) داخل غنائم شد - تا نیم‌روز عرصهٔ جلادت و شهامت شگفت‌افزای تجربه اندوزان دیده ور بود * * نظم *

بسے یک بدیگر در آویختند * بسے خون بناوردگه ریختند
جگر تاب شد نعرهای بلند * گلو گیر شد حلقهای کمند

رامداس پسر جیمل از ضرب دست جگّاناته بخراب‌آباد عدم شتافت - و راجه رام‌شاه با سه پسر سالباهن و بهانسنگهه (۲) و پرتاب سنگهه داد مردانگی داده بگو نیستی سرنگون افتاد - و درین شراره افروزی زد وگیر و گرمیٔ نوائر اقبال کنور مانسنگهه و رانا باهم نزدیک رسیده در کارزار شدند - و در پیش ظاهر بینان صورت‌گزین چنان نمود که میدان مبارزت بدست استیلای مخالف درآید که یکبارگی بارقهٔ تائید ایزدی (که استظهار این دولت ابدی‌طراز است) لوامع افروز نصرت شد - و از اسباب ظاهر آنکه درین شورش چنداول با فوجے آراسته رسیده آمد - و چنان شهرت یافت که گیتی‌خدیو بر بارهٔ باد پیمای اقبال بآئین ایلغار سایهٔ سطوت برین رزمگاه انداخت - غریو از مجاهدان دولت بر خاست - و غنیم را (که زمان زمان از کارافزائی صورت رعونت و نخوت افزودے) دل از جای رفت - و از مهبّ امداد سماری نسیم فیروزی بر گلبن آمال قدربان وزیدن گرفت - و غنچهٔ مراد این جان‌فشانان عقیدت منش بشگفتن درآمد - خود بینی و پندار برسوائی و خاکساری تبدیل یافته عیار اقبال ابدپیوند تارگی گرفت - مخلصان را عقیدت افزود - ساده لوحان را اخلاص روی داد - مُنکران را صبح سعادت اعتراف و اعتقاد دمید - غنیم را شب دیجور ادبار پیش آمد - قریب صد و پنجاه کس از غازیان ظفرقرین سرخروی شده رخت هستی بر بستند - و از غنیم زیاده از پانصد کس (۳) گزیده غبارآلود خاکستان نیستی گشت - از تفسیدگی حرارت و واماندگی آرزوش دل در تعاقب ننهادند و کنور بمراسم سپاس دولت روزافزون چهرهٔ بخت افروخته روز دیگر بکوکنده روی آورد - و آن مُدبر

---

(۲) نسخهٔ [ی] بهارسنگهه (۳) نسخهٔ [ز] گزیده مرد *

فرار نموده در تنگناهای کوهستان بگروهٔ خمول شتافت - و لشکر منصور دران مصر جامع اقامت گزیده عرضداشتی مشتمل بر نذیرنگی اقبال ابدی اعتصام و خدمت افزائی مجاهدان دولت و دلیریهای ادبار یافتگان بارگاه ایزدی با جائلیق غنائم خاصه فیل رام‌پرشاد مصحوب مولانا عبدالقادر بداونی (که از جرگهٔ اهل‌سعادت رخصت این یورش گرفته بود) فرستادند - روز ماه دوازدهم تیر ماه الهی مژدهٔ نصرت بمسامع همایون رسید - اورنگ‌نشین قدردان نیایش ایزدی بجای آورده پایهٔ مخلصان جان‌نثار بلند گردانید - و در همین روز سیّد عبدالله خان را بر اسپ بام بدیار شرقی فرستادند - که مژدهٔ توجّه رایات جهانکشای بأمرای آن ناحیت رساند - و هم بنوید این فیروزی شگرف نشاط افزای گردد و اگر سپاه صوبهٔ بهار بمعاونت خانجهان نرفته باشد سزاولی نماید - و در هنگام رخصت بزبان حقیقت‌نگار فرمودند که بر پیشطاق باطن مقدّس (که جلوه‌گاه معنیّات قدسی است) پرتو آگاهی می‌افتد که چنانچه بگذارش این تائید آسمانی شادی را بآن دیار می‌بری همان طرز گوارندهٔ مسرّت قافلهٔ نشاط را بر جناح همّت گرفته مژدهٔ گشایش بنگاه بدرگاه خلافت خواهی آورد *

نهضت موکب جهانگشای شاهنشاهی بصوب بنگاله و از نخستین منزل معاودت فیروزی نمودن

چون زمان پاداش کردار شایستهٔ جهانیان رسد ایزد جهان‌آرای فرمان‌روای معدلت دوست آگاه دل هوشیار خرم خرد پژوه دوربین را ببارگاه ظهور آورد که قدر مراتب طبقات دریافته از روی دیده وری در افزایش جواهر استعدادات همّت گمارد - و کارهای کونی و الٰهی بپایهٔ والای کمال بلندی گرای آید - انجمن بی‌غرضی آراسته فروغ رضامندی ایزدی عالم را فرو گیرد - و از فراخ حوصلگی و نیک‌سگالی آن گیتی‌خدیو هر گروهی بکام دل رسیده پرستش معبود خویش نمایند - و مکافات این گوهرین ریست آنکه همان‌طرز که او را گنجور جهان معنی گردانند کلید خزائن ملک صورت سپرده گره گشائی کارهای دشوار بدو تفویض یابد - چنانچه اختر شناسان از زایچهٔ مقدّس شاهنشاهی و دور بینان از لوحهٔ نامیهٔ نورانی آن خدیو فرهنگ این نقش بدیع می‌خوانند - و سادهلوحان درست‌بین (۲) انصاف‌گزین از دیدن آثار این دولت ابدقرین بجز اعتراف گزیر ندارند - و چهره‌گشای این مراد بتازگی روز نخستین عزیمت بنگاله نوید فیروزی رسیدن و معاودت فرمودن حضرت شاهنشاهی ست بدار الاقبال فتحپور *

و گذارش این داستان هوش‌افزای بآئین اختصار چنان است که برخی معتمدان درست بین

---

(۲) در [اکثر نسخه] درست یاب انصاف‌گزین *

راست گوی از دیار شرقی آمد بعرض داشتند که نیّر اقبال روز افزون این دولت ابدپیوند همواره در لشکر نصرت‌قرین لوامع ظهور دارد - چنانچه اسمٰعیل نام افغانی (که داؤد او را بخطاب خانجهانی داده بود) بمورچل قاتشالان در کوهستان عدم غبارآلود مذلّت گشت - و با این حال اعیان لشکر منصور را رای آنست که بے ورود رایات جهانگشای انوار فیروزمندی از مشرق اقبال تابش کمترکند لیکن پاس مدارج ادب نموده این را بصریح نمی‌توانند در عرائض مندرج گردانید - اورنگ نشین احتیاط اندوز بکارسازان بارگاه والا فرمود که سامان یورش نمایند - که عساکر گردون‌شکوه از راه دریا و مسالک خشکی بآن دیار شتابند - و قاسم خان را بدارالخلافهٔ آگره رخصت فرمودند - که در سرانجام منازل دریا تیزدستی نماید - در اندک فرصت جدّ آوران کارشناس کار چندین ساله را بپرایهٔ انجام دادند *

ازانجا (که اساطین دانش و سلاطین فرهنگ کار امروز را بفردا گذاشتن در هیچ[۲] امر نه پسندیده اند - و در سوانح ملکی نکوهیده‌تر شمرند) شاهنشاه والا همّت در عین شورش موسم باران (که بسا کوشش‌منشان بارگاه کارگذاری را به پناه توقّف باز دارد) توسّل بمبدای فیّاض فرموده روز آبان دهم امرداد ماه الٰهی موافق یکشنبه بیست و پنجم ربیع الآخر از دارالسّلطنهٔ فتحپور نهضت فرمودند * مثنوی *

شاه شد از خانهٔ دولت سوار * خانهٔ دولت شد ازو بختیار
کوکبهٔ چون فلک آراسته * ماه علم تا بفلک خاسته
هیکل فیلان بزمین خم فکند * زلزله در عرصهٔ عالم فکند

عزیمت والا آن بود که از دارالخلافهٔ آگره با برخے از خاصان و جلیسان بساط تقدّس براه دریا توجّه فرمایند - و عساکر گردون شکوه از راه خشکی جهان گشائی و گیتی‌ستانی نماید - هر چند موسم آن نبود که لشکرگران در جنبش‌آید امّا چون خدیو عالم را نظر بر انتظام ملک بود آسودگی سپاه را در دفع مخالف اندیشیدند - و در اثنای راه با چندے از شایستگان خطاب فرمودند که دوش درنیمهٔ از عالم غیب در نشأهٔ مثالی گشاده چنان بر پیشگاه باطن حقیقت پژوه جلوه دادند که در اندک فرصتے و کم‌تر زمانے فتح ممالک شرقی مسرّت آرای سوانح گردد - و ساکنان آن مرز و بوم بمعدلت روزافزون در ظلال عنایت عشرت آسایش نمایند - آنروز (که در حوالیٔ موضع برار از مضافات دارالملک آگره ورود اقبال شد - و آن سرزمین بقدوم شاهنشاهی اهتزاز عزّت یافت) در عنفوان پرده‌آرائی شب سیّد عبدالله خان در یازده روز راه دراز پیموده بفیروزمندیهای اولیای اقبال و فروشدن ناسپاسان

---

(۲) نسخهٔ [ب] هیچ‌گاه (۳) نسخهٔ [ب ی] اچکیان *

نخوت‌گزین و گشایش ملک بنگاله مشاعل تهنیت افروخت - و بجهت عبرت جهانیان سر داؤد را در جلوخانهٔ بارگاه والا انداخت - غریو از نظّارگیان آثار اقبال برآمد • و عالمیان را نشاط گوناگون در گرفت - اگرچه بنظر ظاهربینان فیروزی سنگرگ در عالم صورت روی داد لیکن در پیشگاه دیده وران ژرف نگاه جهان معني گشایش یافت - آبله پایان بادیهٔ جستجوی را رهبري پدیدآمد - جویندگان گم کرده راه (که طلب این گوهر شب چراغ در ظلمت‌آباد ژنده پوشان آرمند کردندے) شهریار آفاق را رهنمای حقیقت دریافته کار از سر گرفتند - و به دو کرامت بزرگ (که تفرّس دران راه نیابد و قیاس و قرینه را گنجائي نبود) شمع دیده‌وري افروختند - کوران گلشن‌سرای هستي از جوشش چشمهٔ بینائي و یافت هزاران چشم آگاهي شادي‌آمود بزم شهود گشتند - و لنگان عرصهٔ شناسائي را پای دانش‌خرام بهم رسید - رمدیافتگان دیدهٔ بینش را توتیای بصارت سرانجام پذیرفت - و لرزندگان شاهراه طلب را اعضای استقامت بدست درآمد - نخستین آنکه در هنگام رخصت سیّد عبدالله برزبان آن خلاصهٔ آفرینش رفته بود که خبر فتح و فیروزي را تو خواهي آورد - دوم آنکه در همین روز در اثنای راه حضور شهودي را به نشانهٔ مثالي تعبیر فرموده نوید فتح و فیروزي میرسانیدند •

حضرت شاهنشاهي بحصول این دو فتح والا نیازمندي افزوده در مراسم سپاس ایزدي همّت بستند - و گشایش این عقدهٔ دشوار اگرچه در حقیقت امر از میامن توجّهات قدسي گیهان‌خدیو است امّا در عالم ظاهر فراخ حوصلگي و کارشناسي و دوام جدگزینی خان‌جهان و راجه تودرمل و اهتمام سزاوران بے‌رو[۳] در چهره‌آرائی مقصود از گزیده تر اسباب توان شمرد - چون لشکر آسماني تائید را در حدود آک‌محل با داؤد مقابلهٔ کارزار افتاد از قلبگاه جای میدان رزم آراسته نمیشد همواره بهادران هر دو طرف برآمده عیار همّت میگرفتند - و جوهر مردانگي را ببازار مي‌آوردند و همگي اندیشهٔ تباه مغروران نخوت‌مند آن بود که هنگام رسیدن موسم باران هرآینه این لشکر روی در پراگندگي خواهد آورد - و اعیان لشکر نصرت‌قرین (که بیشترے از الوس چغتائي بودند) نمي‌خواستند که اینچنین مهمّ بزرگ بسرکردگی خان‌جهان (که از قوم قزلباش است) شرف انجام یابد - آن عقیدت نبود که برای کار صاحب خود مخالفت کیش و آئین منظور داشته در برآمد مراد کوشند - ناگزیر چنین اندیشهای نا درست سدّ راه سعادت این گروه میشد - و نیز لشکر بنگاله بواسطهٔ شیوع وبا دل ازان دیار برکنده تمامی سعي آن داشت که این کار پیش نرود آن فروغ خرد کجاست تا دریابد که در پُر شدن پیمانهٔ زندگاني زمان و مکان سود و زیان فرساند مدّتے (که در عالم ایزدي‌ست) همان‌قدر بظهور آید - خواه در بیشهٔ شیران بسر برد - خواه برکنار

---

(۲) نسخهٔ [ی] عصایه (۳) یعني بے‌انفعال •

چشمهٔ زندگي عشرت گز لو که درخدمتِ ولي‌نعمتِ خود جانفشاني کرده منّت برخود نهد - و نیز چون در چسمِ سورب‌پرستان غنیم در کیفیّت و کمّیّت جلوهٔ افزایش داشت دل بمبارزت نمي‌نهادند - آن دوربیني نداشتند که برجنودِ اقبالِ روزافزونِ شاهنشاهي نگاهِ تشخیص نمایند - و نیز از مستحکمیِ جا هنگامهٔ نبرد رونق نمي‌پذیرفت - آن فطرت نبود که استحکام جا را به نیروی دولت موازنه کنند - و نیز اشتدادِ باران و طُغیانِ آبها از رزم‌آرائي باز میداشت - از فُقدان شناسائي حقیقت آفاتِ آفاقي را بامدادات انفسي نمي‌سنجیدند - و نیز عسرت غلّه و تسعّرِ نرخِ اشیا در نیروی همّت فتور انداخته بود - از بے توکّلي و خود بیني مسبّب نشناخته گردِ اسباب مي‌شدند •

خانجهان و راجه تودرمل از تائید اخلاص‌مندي و مزاج‌شناسی زمانه هزوه گوئیهای مردم نا شنوده دردادهي و همّت بخشي و جدکاري کوششِ فراوان بجای‌آوردند - و نا ملایمی همراهان را ببهای گران خریده جوهرِ خدمت بعیارِ تحسین میرسانیدند - و چون از نقوشِ پیشانیِ حالِ این گروه گشایشِ مقصود خوانده نمي‌شد در آمدنِ لشکرِ بهار همّت گماشته نوشتها فرستادند - و در روائیِ این‌کار و برآمدِ این‌امنیّت از درگاهِ والا استمداد نمودند - مظفّرخان باندیشهای مختصرِ کوته فطرتانِ روزگار وقت میگذرانید - تا آنکه سزاولانِ بےروی جدگزین از درگاه رفتند - او ناگزیر باتّفاقِ شجاعت‌خان و محبّ علي خان و معصوم خان کابلي و میر معزّالملک و سمانچي‌خان و میرزاده علي خان و ترخان دیوانه و سایرِ امیانِ آنصوبه لشکرے شایسته سرانجام داده روی‌بخدمت آورد - و در حدودِ کاکل[۲] پور مظفّرخان را رای برقرارداد نخستین شد - و از سخن‌آرائي و نکته‌گوئي با اکثر بزرگانِ لشکر مقرّر ساخت که موسمِ باران شورشِ طوفاني دارد - درین هنگام رفتن بآن ملک و کارنساختن خود را جای دادن است - مناسبِ دولت آنکه تا سپري شدنِ زمانِ باریدن درهمین‌حدود اقامت گزیده شود خانجهان (که از امتدادِ مقابله و اشتدادِ عسرت ستوه آمده است) معاودت نماید - در عقبِ طلوعِ سهیل (که آبها روی در نقصان آرد - و هواها خوشنما گردد) اولیای اقبال از راهِ یکتادلي متوجّهِ تسخیرِ بنگاله و استیصالِ افغانان شوند - درین‌اثنا محبّ علي‌خان رسید - و از آگهیِ آن شورش[۳] پاسخ آرای شد که این بمیزانِ عقیدت بل معاملت سنجیدگي ندارد - هرگاه فرمان‌روای دانش‌پژوه درین‌هنگام حکم‌جزم فرستاده باشند (که بصوب بنگاله شتافته پیکارآرای شویم) دیگر مصلحت‌بیني و تدبیراندیشي و توقّف‌گزیني را شایستگي نبود - پاسِ منشورِ مُطاع داشته یکدل و یکجهت روی بخدمت[۴] باید آورد - و کارِ دراز شده را بیاریِ ایزدي و اقبالِ پادشاهي بانجام رسانید

---

(۲) نسخه [ز] باکل پور (۳) در [چند‌نسخه] بشورش (۴) در [بعضی نسخه] آورد •

ازانجا که این اندیشهٔ همّت‌افزای از سرچشمهٔ عقیدت و اخلاص بود دلنشین همگنان آمد - و آن طایفهٔ سنگ‌انداز تعویق خواهی نخواهی پذیرفته در میان آوردند که پیشتر از پیوستن بآن جنود سماوی تائید کارشناسان معتمد فرستاده مبانی عهد و پیمان استوار گردانند - که چون عساکر فیروزی لوا یکجا شوند کارزار را در نقاب تاخیر نداشته بانجام این کار سترگ پای همّت بیفشرند - که مبادا رای اعیان لشکر پیش دل‌نهاد مبارزت نشده انتظار موکب مقدّس شاهنشاهی برند - و این لشکر نیز در چنین موسم از پای در افتد - بنابران میر معزّالملک و وزیر جمیل را فرستاده خاطر ازان اندیشه فراهم آوردند *

چون نقش تسویف ستروه آمد ناگزیر روانهٔ آن صوب شدند - روز مار اسفند بیست و نهم تیر ماه الهی لشکر بهار و بنگ پیوسته عشرت اقبال نمودند - خانجهان با کبار آمرا پذیرا شده لوازم احترام بتقدیم رسانید - و در نشیمن خویش آورده جشن نشاط آراست - روز دیگر بمنزل‌گاه مظفرخان رفته خلوتکدهٔ کنکش را مصفّا گردانید - بعد از درازی سخن و کوتاهی داستان دل‌نهاد کارزار شده بترتیب افواج و تسویهٔ صفوف پرداختند - قول بشایستگی خانجهان آراسته گشت - و برانغار بشکوه لشکر بهار رونق گرفت - و در جرانغار راجه تودرمل و جبّاری و باباخان قاقشال و اعتماد خان خواجه‌سرا و راجه گوپال و جمعی دیگر مقرّر شدند - و در هراول شاهم خان و مراد خان و جان محمّد بهسودی و اسمٰعیل بیگ اوزبک و جمعی هنگامه افروز گشتند - و در التمش اسمٰعیل قلی‌خان و قیاخان و برخی از مجاهدان قرار یافتند - و فوجهای غنیم بدین تفصیل پای جسارت افشردند - در قول داؤد جای گرفت - دست راست کالاپهاڑ مقرّر شد - و دست چپ به جنید نامزد گشت - و در هراول خانجهان حاکم اودیسه و قتلو پرخاش‌جوی آمدند - روز سی و یکم تیر ماه الهی موافق روز پنجشنبه پانزدهم ربیع الثانی عساکر نصرت طراز روی برزمگاه آوردند - اگرچه تمام آن عرصه را آب فروگرفته راه جسر بر سر آن نبود بهادران جنود اقبال دامنهٔ کوه پیش‌نهاد همّت ساخته باعتضاد دولت روز افزون عزیمت ناموس‌آرائی و جانفشانی کردند - راهی شایسته پدید آمد - و فوج فیروزمندی ازین یافت ناگهانی شنوده ترانهٔ طرب ساز کردند - و بآرایش صفوف پرداخته جویای کامروائی شدند چون قدرے راه پی‌سپر اقدام همّت گردید سیاه آبے عمیق پیش آمد - نه روی گذشتن و نه رای برگشتن صورت پرستان ظاهر نگاه را بسیلاب اندوه فرو برد - و ژرف بینان اقبال تائید چشم عبرت گشاده منتظر نیرنگ نیروی دولت شدند - در کمتر زمانے لوامع غیبی چهره‌افروز شادمانی گردید و آن دریای دشوار عبور پایاب گشت - کاردانان خبرت منش این سانحه را بمژدگی نصرت برگرفتند

(۲) نسخهٔ [ی] پیگار (۳) نسخهٔ [ی] نامزد گشت *

غنیم برحقیقت حال آگهي یافته نبرد را طلبکار آمد - بابا خان قاقشال و جمعی بهادران جرانغار جنود فیروزي از آب گذشته تیزدستي نمودند - کالاپهاز و دلیران فوج مخالف پای‌ثبات افشرده جوهر مردانگي ببازار نبرد آوردند - هنگامهٔ کارزار گرمي پذیرفت - و عرصهٔ مبارزت رونق افزود • • بیت •

سنان بر سینهـــا سرتیز کرده • جهـان را روز رستـــاخیز کرده
زخون چندان روان شد جوی‌درجوی • که خون میرفت و سرمیبرد چون‌گوي

از نا مساعدی بخت بابا خان عنان‌تاب شد - مقارن آن جبّاري و برخی از دلاوران خدمت‌گزین پیوسته نیروی معاودت بخشیدند - آویزشهای‌سخت زنگ‌زدای جوهر مردانگي آمد - و نزدیک بود که مجاهدان دولت را قوائم همّت بلرزه درآید - راجه تودرمل با همّتی اخلاص‌قرین و نظرتی شجاعت‌پیوند رسید - و پای افشرانِ عرصهٔ نبرد را اعتضاد سترگ روی‌داد - جان‌ستانان همّت‌مند کار از سرگرفته جوشش دیگر کردند - و هوش را پیرایهٔ عزیمت ساخته به چپقاشهای حیرت انزای غنیم را برداشتند کالا پهاز زخمین شده نجات در گریختن دید - بهادران پُردل میدان وغا آراسته صلاح در تعاقب ندیدند - که خلایهای عظیم در پیش بود - و آگهي از فوجهای دیگر هم نداشتند - ناگزیر عنان کشیده تماشائی جلوهٔ اقبال شدند - غازیان برانغار در عیار افروزی شجاعت بودند که غنیم غبارآلود خاکستان ادبار گشت - و کارزاری سزاوار نگارش بظهور نیامد - و جنید (که شمشیر افغانان بود و شناسای فنون نبرد) بتائید آسماني زمین پیمای خواري شد - وباعث آنکه در همین شب (که آبستن صبح فیروزي بود) توپی از لشکر منصور بر جنید (که بر چارپائي غنوده بود) رسید - و از مصادمهٔ پایه[۲] ران او خورد، بشکست - و از والا همّتان هرارل مراد خان و جمعی دیگر از آب گذشته پیشدستي نمودند - تهوّر منشان هنگامهٔ غنیم داد دلیري داده مبارزان اقبال را برداشتند - دربن‌اثنا دیگر غازیان هرارل و التمش پیوسته برگشتها را پای مراجعت دادند - و قدم جلادت افشرده عیار جان ستاني گرفتند • • مثنوي •

دو لشکربهم کینه‌خواه آمدند • دلیران بنارد گاه آمدند
فرو رفت و بر رفت روز نبرد • بماهي نم خون و برماه گرد
یلان‌را زخون لعل تیغ ستیز • یکے جان سپار و یکے درگریز
شکسته سلاح و گسسته کمر • نه یارای‌دست و نه‌نیروی‌سر

خانجهان (که سرگروه مقدّمهٔ غنیم بود) بخراب‌آباد عدم شتافت - و سنگ تفرقه در جمعیّت مخالف افتاد - هنوز جنگ بقول نرسیده بود که انوار ماهچهٔ عنایت ایزدي جهان افروز شد - و نیّر

---

(۲) نسخهٔ [ب] پایه باران او •

اقبالِ شاهنشاهي روشني(۲) افزود - سپاهِ منصور از هرطرف تعاقبِ گریختها نمودند - و فوجهای مخالف از شرارهٔ تیغ آتش بار متاعِ ناموس سوخته سراسیمهٔ دشتِ هزیمت گشتند - بسیارے از سرگردانانِ بادیهٔ ادبار بردها و دریاها شتافته در موجخیزِ طوفاني کالای زندگاني را به سیلابِ فنا دادند - خانجهان بآئینِ گزیده درجستارجوی پیکار راه‌نورد بود که عرصهٔ نبرد را آوازهٔ فیروزمندي فرو گرفت - گلبانگ تهنیت سوامع را افروزش بخشید - از هرجانبِ صیتِ نقّاره صلای(۳) شادي در داد - و درین غلغلهٔ عشرت و ترانهٔ نشاط داؤد تباه خرد را مقیّد آوردند - همانا که اسپِ او در خلاب پای‌بند شد - و طالب بدخشي پسرِ خواجه ابراهیم (که از معتمدانِ میرزا هندال بود) از بدگوهري آن سرمایهٔ شورش را ازان عرصهٔ کارزار اسپ(۴) داده کسیل نمود - ناگاه یکے از ناشناسان مُراد سیستاني و حسین بیگ گُرد را آگاهي داد - آن بهادرانِ حقیقت‌گزین او را گرفته آوردند - دربن هنگام آن بد اندیش نیز همراهي گزیده بعزیمتِ(۵) شراکت بعربده درآمد - و از ظهورِ سانحه خجلت‌آلود گشت - خانجهان ازان فتنه‌اندوز پرسید که آن پیمان که بستي و آن سوگند که خوردي چه شد او جلبابِ شرم از پیش برداشته بجواب درآمد که آن پیوندے بود با خانخانان - زمانے فرودآئید تا داستانِ درستي سرائیده عهدے تازه اساس یابد - ازانجا (که گفتارِ آبادان در تیرگیِ خرابهٔ کردار فروغ نه بخشد) خانجهان از وفورِ کارداني نیرنگِ حیله‌اندوزي و فسانه‌سازیِ آن بدگوهر فرا گرفته فرمود تا او را از گرانبارِیِ سر شوریده مغز سبکبار گردانیدند - و همان زمان همراهِ سیّد عبدالله ساخته حقیقتِ اقبال‌آرائي عرض‌داشت - و تنهٔ آن فرومایهٔ پیمان‌شکنِ ناسپاس را بدّانده (که دارالملکِ آن‌دیار است) بر دار زدند •

• مثنوي •

تعالی الله کرا باشد چنین بخت • که گیرد عالمے بے جنبشِ سخت
زهے چترِ بلندِ گوهرینش • که ظل الله بود سایه نشینش
هنوزش(۶) تیغ(۷) تیز اندر نهفت است • هنوزش یک گل از صد ناشکفته‌است
هنوزش فتحهای غیب پیش است • هنوزش مژدها زاندازه بیش است

چون حقیقتِ این فتحِ بزرگ روشن شد نیایشِ یزدانِ ملک بخش و سپاسِ دادارِ شکوه افزا را اساسِ تازه نهاده آمد - بازارِ بخشش و بخشایش و افزودیِ مراتب رواج پذیرفت - و بنقد سیّد عبدالله بجزائلِ انعامات اختصاص گرفت - و چندان زرِ سرخ و سفید در دامنِ امّید او ریختند که نتوانست

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] روشني افروز سپاه منصور گردید - و از هرطرف (۳) نسخهٔ [ا ز] صدای (۴) در [بعضِ نسخه] دست داده (۵) در [بعضِ نسخه] بدفع ستم شریکي - و در [بعضِ] بعزیمت ستم شریکي
(۶) در نسخهٔ [ز] این را مصراع دوم ساخته و دوم را اول (۷) در [چند نسخه] تیغ و تیر •

برداشت - و فتح‌نامهای نشاط افروز بوالیان اکناف[۲] و ناظمان ملک شرف صدور یافت - زهی بختِ والا که در عرضِ بیست و پنج روز به ثبات پائی و همّت گزینی مخلصانِ حقیقت‌اعتصام چنین دو فتح بزرگ (که از شهریارانِ عالی‌شکوهِ باستانی بروزگاران نقشِ ظهور کمتر بسته) عبرت افزای دیده وران شد - نخستین ریخته شدنِ آبروی رانا بخاکستانِ هزیمت - دوم گشایشِ ملکِ بنگاله و بیاسا رسیدنِ داؤد - اگرچه ظاهربینان را از ظهورِ امثالِ این سوانح شگفت آید لیکن آنان (که بجلائلِ نیّت و شرائفِ[۳] کردارِ خیرسگالیِ اورنگ‌نشینِ اقبال آگاهی دارند - و باندازهٔ دانائیِ خود حق‌شناسی و یزدان پرستی و خدایابیِ خدیوِ مقدّس دریافته اند) از هزاران میمنت یکے انگاشته ناصیه‌آرای عقیدت گردند *

و چون عموم خلائق از چنین یورشِ دور دستِ بی‌هنگام در ستوه بودند آن جهانِ آگاهی سرعتِ مراجعت را پیشروِ قوافلِ سپاس‌گزینی دانسته در عنفوانِ تباشیرِ صبحِ فیروزمندی بمعانیِ اقبالِ روزافزون نشاطِ معاودت فرموده بدارالخلافهٔ فتحپور سایهٔ معدلت گستردند - جشنهای عالی ترتیب یافت - و بزمهای والا چهره‌گشای‌عشرت شد - پایهٔ صورت بلندی‌گرای آمد - و روزبازارِ معنی رواجِ تازه یافت - و موجهٔ بخششهای سترگ تشنگانِ بادیهٔ احتیاج را سیراب ساخت * * نظم *

چو دریائے که موج انداز گردد * گهر بیرون فشانده باز گردد
رعیّت پرور از بخشایشِ عام * چوبارانے که می‌بارد بهنگام

از فروغِ عدالتِ گیهان‌خدیو و حسنِ سعیِ[۴] خان جهان و یاوریِ راجه تودرمل آن ملکِ وسیعِ تازه بدست آمده موردِ امن و عافیت شد - و عموم خلائق با تخالفِ مشارب و تبایینِ اطوار بنزهتگاهِ آسایش در آمدند - و خاطرِ اقدس یکبارگی ازان ملک (که آنرا از قدیم بلغاک‌خانه گویند) فراهم گشت - یعنی همواره از بدگوهرانِ آن مرز و بوم غبارِ شورش ارتفاع یابد و همچنانکه اورنگ‌نشینِ فرهنگ افروز از دیدِ آثارِ نیک اندیشی و خوب کرداری نیایشِ توفیقِ ایزدی بجای آورده دواعیِ همّت را بالش بخشید جمهورِ آدمیان شکرِ نیک اختریِ خویش را (که چنین فرمان‌روای دانش اندوزِ مهرآموزِ پرستارِ ایزد پاسبانِ رعیّت دوستدارِ بخشش و بخشایش یافته اند) عقدِ لزوم بر دامنِ باطن بسته فنونِ سعادت را غازهٔ چهرهٔ زندگیِ خود گردانیدند * * بیت *

زمانه تا بود دورانِ او باد * برات دور در فرمانِ او باد

---

(۲) در [اکثر نسخه] اخلاص (۳) نسخهٔ [ا] شرائف بعوبت گزیدهٔ خیرسگالی (۴) نسخهٔ [ب ز] پاسبانیِ *

و از سوانح انکه قطب‌الدین‌خان برتبهٔ پنجهزاري شرف اختصاص یافت - کدام روز که آن کارشناس ملک صورت و معني منسوبان دولت ابدپیوند را از دور و نزدیک بپایهٔ علیای امارت نرساند - و ازانجا (که سرانجام نشاة صورت باترایش تدریجي انتظام پذیرد) قانون نصفت و سونّت را شمهٔ پیشطاق آگاهي ساخته مدارج خدمت‌گذاران بارگاه سلطنت مرتبه بمرتبه مي‌افزاید - هم عیار جوهر جهانیان گرفته میشود - و هم بازار دنیا رواج مي‌یابد - اگر شرح آن نگاشته‌آید این شگرف‌نامه بر نتابد - ناگزیر باعاظم امور پرداخته از جزئیّات دست باز دارد - نی نی (۲) هرجزئی بارگاه والا کلّی عالم بالاست - لیکن شرح تمامی سوانح این دولت دوام طراز از حیطهٔ حوصلهٔ بشري بیرون است تا بمن شوریده دل انجمن امکان چه رسد - خصوصًا که بارهای تعلّق بردوش عنصري گرفته با دل سبک و خاطر پراگنده آهنگ تجرّد حقیقي و گزیده نشینئ تنگنای خمول و گسستن علاقهٔ هیولاني آرام زیای اطمینان بود - و (چون در نگارش این داستان آگهي برخلاف رسمیان عادتي عبادت ایزدي و سپاس نعمت رسیدگي رهنمای بادیهٔ حقیقت است) با چنین کشاکش مختلف بعزیمتے درست و فطرتے حق‌گزین و دلے (۳) قسیم روی در سرانجام این کار سترگ دارد - و بحکم قدسي توقیع خرد اگر دست بدامن کل نرسد ناچار از جزو کناره نتوان گرفت - و اگر بگلگشت راه نباشد از استشمام روائح نتوان روی درهم کشید - لاجرم بذکر برخے صوادر بارگاه اقبال اوّلاً سرمایهٔ سعادت خود سرانجام میدهد و ثانیًا آگهي‌طلبان انصاف‌منش حال و آینده را ارمغانے تازه آماده میسازد - باشد که ذریعهٔ آن شود که در دلے جاي‌گیرد - و از صدر نشینان قبول گردد •

و از سوانح فرستادن فوجے ظفر طراز بسزادادن دودا پسر رای سرجن حاکم رنتهپور است آن بدنهاد فرومایه بے رخصت بموطن خود بوندي (۴) شتافته دست تطاول برگشود - آورنگ نشین دادگر صفدر خان و بهادر خان و محمّد حسین شیخ و کاندر (۵) رای و جاندون سلطان و جیمل و طایفهٔ از نبرد دوستان خدمت‌گزین را نامزد فرمود که آن بدمست ناعاقبت‌بین را خمارآلود ناکامي سازند و عموم توطّن‌گزینان را حراست نموده استظلال عافیت نمایند •

نهضت موکب مقدس بصوب اجمیر

خدیو خداپرست حق‌سگال را روز اسفندارمذ پنجم مهر ماه الٰهي عزیمت طواف روضهٔ فیض‌بخش خواجه معین‌الدّین سنجري از مشرق خاطر قدسي سربرزد - با برخے از ملتزمان بارگاه تقدّس و طایفهٔ

---

(۲) در [بعضے نسخه] پي غلطم (۳) در [بعضے نسخه] دلے بےفتح (۴) نسخهٔ [ا] لوندي (۵) نسخهٔ [ا] کاندا - و نسخهٔ [ب] کاندي •

از اُمرای عقیدت‌منش سمند اقبال را جلوهٔ مراد دادند - در نخستین منزل میرزا خان بحکم والا از گجرات آمده بسجدهٔ پیشانی و زمین‌بوس مژگانی افتخار یافت - پادشاه دانش پژوه کثرت را نقاب وحدت ساخته شب مهرشازدهم مهر ماه الٰهی در خطّهٔ نیلاب اساس اجمیر نزول رحمت فرمودند مراسم زیارت آن مشهد قدسی بجای آمد - و طوائف انام (که از اکناف جهان و اطراف عالم برای استیفای حاجات گرد آمده بودند) کامروای عشرت گردیدند - و عموم خلائق و جمهور مردم از موائد انضال بهرهٔ وافر و نصیبهٔ وافی برداشتند - نغمه پردازان در فنون موسیقی سامعه افروز آمدند - اصحاب شوق دست افشان و پای‌کوبان غمزها گشتند * ع * مطربان هم باده میدادند لیک از راه گوش * بظاهر شهرستان عادت را آئین بستند - و بباطن آبیاری گلشن سرای حقیقت طراوت تازه آورد *

و از سوانح آنکه کنور مانسنگهه و سایر اُمرای اینصوب جبهه‌سای آستان جلال گشته صفا افزای آئینهٔ پیشانی شدند - این گروه عقیدت‌مند بعد از طلوع لوامع اقبال و فروشدن ستارهٔ بخت رانا بکوهستان هزیمت در کوکُنده (۲) (که بنگاه آن شوریده رای بود) رخت اقامت افکندند - آن راندهٔ درگاه ایزدی در تنگناهای کوهستان روی در خمول آورد - و آمرا دوراندیشی بکار برده در جست‌وجوی او تکاپوی ننمودند - و از رهگذر دشوار یابی آذوق ازان سنگلاخ برآمده در فراخنای صحرا لوای عشرت برافراختند - حیله اندوزان هنگامه ساز چنان بمسامع همایون رسانیدند که در استیصال آن گردآلود خاکستان خواری تساهل ورزیده اند - و نزدیک بود (که اُمرا در عتاب سطوت پادشاهی درآیند) از دیده وری وژرف‌نگاهی (که آئین والای گیتی‌خدیو است) پرده از روی تسویل آن سخن‌سازان بدکیش برداشته آمد - و از سوانح عشرت افزای آنکه روز باد بیست و دوم مهر ماه الٰهی (که سعادت زمان و فرخندگی وقت لمعهٔ ظهور داشت) آن نقد گنجینهٔ آفرینش را بآئین مقرّر بجلائل امور سنجیده بخشش و بخشایش را عیار گرفتند *

و از سوانح آمدن پیشرو خان بدرگاه مقدّس و رسانیدن مژدهای فیروزمندی نخستین شکست یافتن گجپتی و رسیدن بباد افراه - و اجمال این تفصیل آنکه از واژونی بخت و معونت مداخل و دشواری مخارج بنگاه راه فرمان‌پذیری گذاشته نخوت آرای شد - چنانچه مجملی گذارش پذیرفت - و در اندیشهٔ تاراج غاری‌پور بود که شهبازخان با جنود اقبال رسید - اساس ثبات آن ثبه‌کار بلرزش درآمد - صلاح کار درگریز دیده بصوب گذر چوسه شتاب آورد - و مبارزان نصرت‌قرین در تعاقب همّت بسته چدگزین آمدند - او از آب گنگ گذشته بعزیمت پیکار پای‌افشرد بهادران کارطلب بتکاپوی تمام سفائی بهم رسانیده روی در عبور نهادند - از نیروی همّت‌مندی

(۲) نسخهٔ [ا] کوه کنده *

این گروه بدشت انهزام[۲] سرگردان شد - و کشتیها و توپها و برخی از اسباب مکنت او بتصرّف غازیان شهامت‌منش درآمد - در اثنای راه عبور فوج ظفرقرین بحوالی قلعهٔ مهد[۳] افتاد - مبارزان گیتی‌گشا در محاصرهٔ آن پای جلادت افشردند - و سنکرام سردار حصار سپردن کلید را دست‌آویز گشایش مقصود گردانید - شهریاران آن دژ را بکاردانان سپرده سزای گجپتی پیش‌نهاد عزیمت ساخت - آن مدبر بدرختان[۴] حواشی بهوج‌پور (که نشیب و فراز بسیار داشت) پناه برد - مجاهدان عقیدت‌گزین هرچند عرصهٔ تیزدستی پیمودند سودمند نیامد - آن غنوده بخت از درباش سطوت اقبال صلاح در پیکار ندید - لشکر منصور معاودت نموده مسلک دیگر پیش گرفت - روز دیگر آن فابوچی فرصت جوی برکنار رودے آمده تا شب گرد پیکار برانگیخت - و از شکستگیهای زمین و تنگنائیهای مرز بهادران پُردل را خرد صلاح اندیش نگذاشت که روبروی غنیم عبره نمایند - برهنمونی سنکرام بغارت‌گری بنگاه او گام فراخ نهادند - و در چندین جا مبارزتهای سترگ و نصرتهای والا روی نمود چون آن تاریک باطن از نورستان روز ناامّید شد شبخون آورد - و بسعی خویش در ظلمت‌آباد ادبار سرنگون آمده غبارآلود خجالت به جگدیس‌پور (که محکم‌ترین جایهای اوست) شتافت - و کارافزایان لشکر نصرت‌طراز[۵] قریب دو ماه در بریدن درخت‌زار آن حوالی تیزدستی کردند - به نیروی اقبال شاهنشاهی قلعه مسخّر شد - و زه و زاد آن بد سرشت اسیر کمند قهرمان سطوت ایزدی آمد - و او گردآلود خاکستان بےناموسی روی در خمول آورد *

و نیز پیشروخان معروض داشت که دران شب (که آبستن فتح بزرگ بود) بتوجّه شاهنشاهی حمایت ایزدی حصار من گشت - تا ازان بلای جانگاه رستگاری یافتم - و شرح این موهبت والا بطرز اختصار چنان‌است - ازان بار که در بند آن نخوت‌مند خود سر افتادم هیچ روزے نبود که آنرا دم واپسین نشمرده بے - و از برکات یادکرد گیهان‌خدیو گزندے نمیرسید - خاصه زمانے که با جنود اقبال کارزار داشت - و ازهمه بدیعتر شبے (که آن گران‌خواب تیره بختی بادیه پیمای هزیمت گشت) قریب هفتاد آدم از گرفتاران رهنمای عدمستان شدند - ازانجمله چهار کس از همراهان من بودند هرکدام را بیکے از حق ناشناسان سپرد - که دران تنگنای درخت زار از هم گذراند - آنکه بجان‌ستانی این نا امّید مقرّر بود مرا بگوشهٔ برده درگسیختن تار و پرد هستی من همّت گماشت - و من ذات مقدّس شاهنشاهی را وسیلهٔ تقرّب ایزدی ساخته روی نیاز بمبدای فیّاض آوردم - و سر بگریبان توجّه فرو بردم - که اگر حراست این کاخ استخوانی صورت نه بندد در نزهت‌گاه تقدّس غرفهٔ عالی

---

(۲) نسخهٔ [ی] انهدام (۳) نسخهٔ [ب ی] مهدا (۴) نسخهٔ [ا] بدقت بسیار (۵) نسخهٔ [ب] نصرت قرین *

اساس یابد - و چون زمانِ در ... د و اثرے ازان جلّادِ آهن جگر پدید نیامد سر برداشتم او به نیایش و نیازمندی پیش آمده زبانِ استکشاف گشود - که از صدر نشینانِ بزمِ شهریاري یا گزیده مردِ کارگاهِ طلسمي - هرچند همّت گماشتم نیروی دستْ یاوري نکرد - من در پاسخِ او داستانِ نیکوبندگي و نیرنگیِ اقبالِ شاهنشاهي را سرائیده باو روگرای شدم - هنوز این گفتارِ حقیقت سپري نشده بود که گجپتي را گذر برما افتاد - ازانجا (که خواب‌آلودِ ناکامي بود - و بختِ بد پرده بر چشمِ آگهیِ او فرو هشته) این داستانِ عبرت را افسانهٔ سخن‌سازان اندیشیده مرا بجانستانے دیگر سپرد او نیز در برانداختنِ اساسِ عنصوي کوششِ فراوان نمود - و من همچنان تصوّرِ ذاتِ مقدّسِ خدیو صورت و معني را حرزِ خود ساخته متوجّهِ درگاهِ الٰهي بودم - هرچند این تذاورِ زورمند نیروی خود را بکار برد شمشیر از نیام برنیامد - ناگاه آن آوارهٔ دشتِ ادبار را باز برما گذر افتاد - از ظهورِ سرگذشت برآشفته روی درهم آورد - چون سراسیمگیِ ستوگ داشت (از یک جانب بیم جان و ترسِ گرفتاري تیرگي‌افزای جوهرِ عقلِ او بود - و از طرفِ دیگر اندیشهٔ بنده و بار رساندن بمامن[۲]) راهِ سعادت گم‌کرده و باشارتِ او همان جلّاد مرا بر فیل گرفته روان شد - تا در آرام‌جای بفراغِ خاطر کار بانجام رساند فیل نو استیناس و بد راه بود - آن مردِ آزار یافته خود را بپایان انداخت - و در وقتِ افتادن لگدے باو رسید - و هوش از سر برفت - و مقارنِ آن فیل آوازے هولناک کرده رو بگریز نهاد از شنیدنِ این صدای مهیب هرکدام از فیلانِ دیگر بناحیتے شتابان شد - در اندک فرصتے به بیابانے رسیدم که نشانِ آدمیان نبود - دران نیز روي هردو دستِ خود را (که بسته بودند) در گردنِ فیلبان انداختم - تا گلوی اورا بیفشرم - و چون کارِ او سپري شود خود را بگوشهٔ سلامت رسانم - و فیلبان را خیال آنکه خود را بمن‌محکم میسازد - آخرحقیقتِ کار دانسته او بهزار حیله خودرا بپایان‌انداخت و فیل همچنان گرمِ دویدن بود - در لوامعِ سحري آرامش گزید - خویشتن را ناگزیر بر زمین افکندم بر روی افتادم - و از خود رفتم - نیم روز نیّرِ آگاهي لمعهٔ بینش داد - با هزار گونه ناتواني رو براه آوردم - سوارے بنظر درآمد - و مرا بیگانه اندیشیده تیز روان شد - و من از گروهِ آشنا پنداشته آواز برکشیدم - شناسائي پذیرفته سجدهٔ شکر بجای‌آورد - او یکے از منتسبان بود که در جستجوی من گام فراخ میزد - بر شگرف[۳]آثاریِ تصوّرِ آن ذاتِ قدسي و نیرنگیِ تائیداتِ ایزدي نیایش‌کنان بخانهٔ زین درآمده عشرت‌گزین و سپاس‌آرای شدم - درین هنگام آوازِ نقّاره رسید - بآنصوب شتافتم عرب بهادر را با جمعے از سپاه دیدم که در تفحّصِ حالِ من بود - بهمعنانیِ او به شهبازخان پیوسته حقیقتِ دستگیری شاهنشاهِ صورت و معني گذارش نمودم - جهانے از ظهورِ این کرامتِ بزرگ

---

(۲) نسخهٔ [ا] بما منے (۳) نسخهٔ [ا] شگرف کاری ۰

ناصیه سای آستانِ عقیدت گشتند - بنارم برنگ آمیزی تصرّفاتِ والا که دورانِ حواشیِ بساطِ عزّت را بچنان پرتو دیدبانیِ حراست و رهنمائی میفرماید - و سعادت منشانِ بارگاهِ حضور از دیدِ لوامعِ غیبیِ جلا افروزِ دیدهٔ دل میشوند - چنانچه بارها درین یورشِ همایون فرزندانِ گسسته امّیدِ او را بنوید زندگی و مژدهٔ آمدنِ شادی آمود گردانیدند - برخی از فرو رفتگانِ گرداب بےدانشیِ (که تراوشِ حقیقت را دلدهیهای رسمیِ اندیشیدے) از غنودگیِ بےخبریِ عرق آلودِ خجالت برخاستند للّٰه الحمد که همواره اورنگ‌نشینِ وحدت در کثرت بفنونِ بدائع اخلاص‌گزینانِ ملکِ صفا را بنورستانِ افزایش میبرد - و تیره بختانِ ظلمت‌آبادِ نادانیِ را چراغِ هدایت افروخته آشنای روشنائیِ میگرداند انفاسِ مقدّسِ خدا شناسانِ بلند اقبال اگر امثالِ این عجائب نتیجه بخشد چه شگفت - و چهرهٔ سایانِ آستانِ[۲] نفوسِ قدسیِ را اگر اینچنین فرحتی بعد از شدّت روی دهد چه بدیع - لیکن عادتیانِ مختصر همّت از کوتهیِ دریافت برگزیدگیِ حقیقی و پیشوائیِ معنوی در آئنهٔ پوشانِ صحرای تجرّد پنداشته از ظهورِ این چنین خوارق هزاران بارِ استعجاب بر حواملِ گرانِ پای خاطر بربندند و از غرائبِ که عرضه داشت آنکه در اثنای گرم‌رویها بشخصے مسلسل رسیدم - او برتنهائیِ من بخشوده ملازمِ خود را همراه ساخت - در برابرِ این مردمیِ اورا خلاص گردانیدم - و در همین روز چنانچه او از یمنِ جدائیِ آن[۳] مشوم از تنگنای وحشت برآمد من بشومیِ قدمِ او بزندان افتادم - و در مبادیِ شبے که سحرش ازان بندِ جانگاه رهائیِ یافتم اورا با بسیارے از اسیران بگرو نیستیِ فرستادهٔ بودند - و همان‌طرز که از شامتِ صحبتِ او ببلا گرفتار شدم از برکتِ دوریِ او کامیابِ خرسندیِ گشتم •

و از سوانحِ زردیِ نقشِ هستیِ بیریِ‌سال است - [چون پرتوِ سواطعِ[۴] سماویِ[۵] (که چراغِ افروزِ اقبالِ روزافزون ست) گیتیِ را آوارهٔ دشتِ ادبار ساخت - و با آنکه شیرگذه‌آسا دژے پناهِ سترگ بود از سراسیمگیِ و بیم‌ناکیِ خارِ ناکامیِ در پا بکوهستانِ رهتاسِ شتافته طیلسانِ خمولِ بر دوش گرفت] بیریِ‌سال برادرِ او با بسیارے از بهادرانِ شورش‌منشِ درخت‌زارِ پُر نشیب و فرازِ آن حواشیِ را گوشهٔ اطمینانِ خود گردانید - تیزدستانِ عرصهٔ مردانگیِ پیِ آن مُدبر گرفته ناگهانیِ ریختند - او با جمعے انبوه بکوهستانِ فنا فرو شد - و غنائمِ فراوان بدست آمد •

و از سوانحِ اقبال‌افزای گرفتنِ قلعهٔ رهتاس است - ازانجا (که اخلاص‌گزینیِ و کارافزائیِ و خدمت نفروشیِ کلیدِ کامروائیِ و گره گشائیِ معاندِ امور و جلائلِ مقاصداست - که حصولِ آنرا جهانیان دشوار پندارند) بمیاصِ این کردارِ گزین قلعهٔ (که تسخیرِ آن بیاوریِ اسبابِ پایهٔ تعذّر داشت)

---

(۲) در [بعضے نسخه] آستان مقدس را (۳) در [چند نسخه] آن سیّار (۴) نسخهٔ [ای] پریِ‌سال
(۵) نسخهٔ [ب] سعادتِ سماویِ •

بآسان روشے و کمترسعي میسّرگشت - چون گجپتي در خمارستانِ ناکامي بغمهای گوناگون پایمالِ حوادث گردید پسر او سربرام با متهوّرانِ شوریده رای لوازم قلعه داري سرانجام داده در شیرگذهه نفس‌گیر استکبار شد - شهبازخان با جنودِ سماوي‌اعتصام در محاصرهٔ آن پای جلادت افشرد و درساختنِ‌باباط و سایرِ مراسمِ قلعه‌گیري اشتغال نمود - بیشترے از سرکشانِ‌آن سرزمین پی‌سپرِ شاهراهِ فرمان‌پذیري گشتند - درین هنگام از رنگ‌آمیزیِ اقبال گلے تازه چهره‌افروزِ چمن‌زارِ خواهش شد و مجملِ این مفصّل آنکه دربنولا (که این‌ناحیت از امیرے بزرگ خالي بود) رهتاس بدستِ جنید افتاد - و بسیّد محمّد نام از معتمدانِ خود سپرد - چون کارِ او سپري شد چندگاه باندیشهٔ تباه در حراستِ آن اهتمام‌کرد - و از فُقدانِ استظهارِ شایسته با خویشتن سگالید که بذریعهٔ یکے از موتمنانِ بارگاه دولت بدست‌آویزِ چنین پیشکشے خود را از منتسبانِ سعادت اندوز گرداند - لیکن از وفورِ وطانت اظهار نکردے - درین هنگام راه‌دارانِ حواشیِ آن حصارِ آسماني‌ارتفاع (که بے اتّفاقِ آن مردم نزدیک آن‌کوه شدن دشوار باشد) از سهمناکیِ شکوهِ لشکرِ منصور[۲] آمده دولتخواهي گزیدند - و مظفّرخان نیز با عساکرِ صوبهٔ بهار روی‌بتسخیر نهاد - متحصّنان‌را پای‌شکیب از جای رفت - بمقتضای‌جنسیّت معتمدانِ خود‌را پیشِ شهبازخان فرستاده امان طلبیدند - او بگشاده پیشاني قبولِ خواهشهای آن‌گروه نمود - و با برخے از دلاوران بسرعت شتافته درآمد - و دژ نشینانِ حیرت‌زده را کامروای مسرّت گردانیده سپاسِ ایزدي بجای آورد - و مظفّرخان از شنودنِ[۳] آن نصرتِ انبساط بخش اندوهگین بازگشت *

و از سوانحِ گشایشِ قلعهٔ شیرگذهه است - چون بهنیرنگیِ اقبالِ روزافزون رهتاس بدست آمد توطّن‌گزینانِ این کوه‌پایه را پای‌همّت بلرزید - و پیشتر ازآنکه پرده از روی کار برگیرند سربرام سرگروهِ این‌گروه از افزونیِ هوشمندي شکوهِ این‌دولتِ ابدپیوند دریافته شهبازخان را دید - و کلیدِ قلعهٔ سپرده واژونیِ بخت را چاره‌گر شد *

و از سوانحِ فرستادنِ افواجِ نصرت قرین بصوبِ جالور و سروهي و کامیاب شدنِ ایشان - چون بمسامعِ همایون رسید (که تاج‌خان جالوري سر از فرمانبرداري پیچیده[۴] - و دیورهٔ رای سروهي نیز از نادانيِ پاسبانِ احکامِ بندگي نیست) ترسون‌خان و رای‌رایسنگهه و سیّد هاشم بارهه و برخے از کاردانانِ هنگامهٔ مبارزت نامزد شدند که نخستین بسخنانِ دلاویزِ موعظت رهنمای شاهراهِ اطاعت گردند اگر باین طرز دانا پسند خردگزین کار ساخته گردد مسالک پیکار نسپردن احرازِ رضامندیِ الٰهي اعتقاد کنند - و گرنه بعرصهٔ نبردگاه پای همّت افشرده مرغزِ ایزدي منحصر در گسیختنِ تار و پودِ هستیِ آن نفوسِ شرارت اندوز دانند - مبارزانِ خدمت‌گذار در اندک فرصت بجالور رسیدند - و تاج‌خان

---

(۲) در [چند نسخه] بیم ناکیِ (۳) نسخهٔ [ب] صنوح (۴) نسخهٔ [ا ب ی] و سلطان دیوره رای *

دست آویز ندامت خود را به فتراک دولت ابدپیوند بست - و چون این کار بآسان روش ساخته آمد عزیمت سروهي نمودند - رای آنجا را نیز بخت غنوده بیدار گشت - و با روی شرمگین به منتسبان دولت پیوست - و باتّفاق تاج خان بعبادت سجدهٔ آستان مقدّس روانه شد - و بحکم والا نرسون خان بایالت پتن گجرات شتافت - و سیّد هاشم و رای رایسنگهه در قصبهٔ نادوت(۲) رخت اقامت انداخته متمرّدان آن ناحیت را ایل کردند - و مداخل و مخارج رانا بسته آمد *

و از سوانح توجّه رایات جهانگشای بصوب کوکنده است - خاطر مقدّس انتظام ملکي را در شکار آنجانب اندیشید - تا سرکشان آن ناحیت یکبارگي آوارهٔ دشت ناکامي گردند - و از فیض قدوم شاهنشاهي ساکنان آن مرز و بوم نور سعادت گزینند(۳) - و تماشای صنائع ایزدي روشني افزای خداوندان استعداد شود - و برانداختن بدکاران چون نواختن خیر اندیشان (که از گزیده ترین عبادات ایزدي و سرچشمهٔ مکارم کوني و الٰهي ست) بهنجار شایسته بے شایبهٔ منّت خدمت نروشان و بے مداخلهٔ تزویرات گروه فتنه اندوز تحقیق پذیرد - و طراز صورت بطرز معني سرانجام یابد - چه خوش کارے ست که هم غارهٔ عبادت بر روی دارد - و هم چهرهٔ افروزی تربیت را دستاویزے سترگ اگرچه در نظر نخستین خیراندیشي در حق نیکان است لیکن بژرف نگاهي روشن گردد که در بارهٔ بدکاران نیکوئي خواستن بود - و هرچند در دید اوّلي تنبیه کردن سرکشان شورش مند نماید امّا بمعني سرمایهٔ سعادت اخلاص گرینان عقیدت منش باشد - که به نیروی نکاپوی شایسته عیار جوهر بمیزان محک رسد - تا نواختني پیشین و سرمایه افزودن حال خاطر نشین صورتیان عادتي گردد - و پیداست که جمیع اشغال سلطنت اوّلا بالذّات برذمّت اورنگ نشینان فراخ حوصله از بارگاه سلطان خرد نشان لزوم دارد - ازین رو شاهنشاه خداشناس کارے (که از ملازمان عتبهٔ اقبال بخربترین وجهے تمشیت نیابد) در انجام آن بنفس اقدس همّت مي بندند - بنابران دربن ایّام (که عنفوان شعشعهٔ نیّر اقبال است) چون پرتو ظهور انداخت (که رانا در کوهستان جنوبي سر بشورش برداشته است - و رای نرایندای در قصبهٔ ایدر علم استکبار مي افرازد - و همچنان طایفهٔ دیگر از بدگوهري مفارق نخوت مي خارند) شکار آن ناحیت پیش نهاد عزیمت والا شد - روز مار اسفندد بیست و نهم مهر ماه الٰهي باشارهٔ عالي طبقات اُمرا و طوائف ملازمان (که دربن یورش سعادت حضور داشتند) جوق جوق بزیور فولاد آراسته بنظر درآمدن گرفتند * بیت *

یلان غرق آهن ز سر تا بپای * چو صورت که گیرد در آئینه جای

چنان مرد خود را درآهن گرفت * که مژگان او شکل سوزن گرفت

---

(۲) نسخهٔ [ی] نادوت (۳) نسخهٔ [ا] گیرند *

درین روز آن شهسوار عرصهٔ آگهي بیشترے بر فیلِ بالسندر جلوهٔ اقبال داشت - با آنکه عنوانِ سوارِ نشاط افروز شکار بود و بجز چندین ملتزمانِ خدمت سعادتِ حضور نداشتند لشکرگران بظهور آمد و روز سي ویکم مهرماه الهي به پرستش ایزدي (که در انتظامِ نشأهٔ صورت سرانجام پذیرد) از خطّهٔ دلگشای اجمیر بصوب کوکنده نهضت فرمودند - و بحکم والا آمرای کشک هر روز بعد از خدمتگذاري پیشتر شتافته پاسبانِ مراسمِ آگهي شدندے - و هنگامِ نیکوبندگیِ حضور در پیشگاهِ تقدّس شرفِ کورنش دریافتندے - چون رایاتِ اقبال بقربِ گاه مقصد رسید بسیارے از نخوت‌گزینانِ آن مرز جبهه‌سای عبودیت گشتند - و انا از سطوتِ شکوهِ شاهنشاهي در کوهستانِ خمول فرو شد - از راهِ دیده وري و دوراندیشي قطب‌الدّین خان و راجه بهگونتداس و کنور مانسنگهه با برخے از منتسبانِ بارگاهِ خلافت رخصت یافتند که در خلالِ جبال درآمده آن گزیده‌نشینِ بدکیش را بدست‌آورند - و قلیچ‌خان و خواجه غیاث‌الدّین علي آصف خان و میر غیاث‌الدّین علي نقیب خان و تیمور بدخشي و میر ابوالغیث و نورم (۲) قلیچ و بسیارے از مجاهدانِ عرصهٔ نصرت را درین‌تاریخ بصوبِ ایدر فرستادند - که آن سر زمین را از خس و خاشاکِ ناسپاسانِ گردن افراز پاک سازند •

و از سوانحِ توجّه فرمودنِ اورنگ‌نشینِ اقبال بیورشِ حجاز - و بالتماسِ اعیانِ دولت فسخِ آن عزیمت نمودن - گیتي‌خدیو از وفورِ خدا پرستي و فرطِ حق شناسي در گرد آوریِ رضای (۳) ایزدي دراهِ تکاپوی دارند - و با وجودِ گنجوریِ خزائنِ صورت و معني از فراخیِ حوصله و افزونیِ استعداد یافته را ناهارشکرِ خواهش ندارند - و ازانجا (که شمسهٔ پیشطاقِ بینش را نورِ جهان افروزِ حقیقت فروگرفته) برحسبِ روز افزونِ خویشتن نگاه نیفتد - و همواره بینشِ جویائي از سراپاي مشرقِ خاطر تابان و فروزان باشد - و در جست‌وجوی نشانِ آن بے‌نشان پای همّت روگرانی نبود - درین‌اثنا طایفهٔ از لونداني ملکِ ساده لوحي (بیتابیِ شهسوارِ تقدّس را در عباداتِ جسماني خاصه طوافِ مشاهدِ دور دست دیده) سیرِ حجاز را بتارگي سامعه‌افروزِ آن پویاي بادیهٔ طلب گردانیدند و با آنکه از فروغِ افزائیِ خرد در پیشگاهِ خاطرِ حق‌اندیش روشن بود (که آن گامِ نخستینِ تجرّدِ گزینانِ حق‌جوی ست - و رفتگانِ این‌راهِ دراز چه جاي رسیدگانِ سرچشمهٔ مقصود ازین خاکستانِ صورت پرستي دامنِ بر چیده همّت در کارِ دیگر بسته اند - و بزرگانِ ملکِ تعلّق را مهمّ دیگر در پیش - و عبادات این گروه بآئینِ دیگر - خاصه فرمان‌دهانِ دادگر خصوصًا چنین گیتي‌آرای که بارِ جهانیان بر دوشِ معدلت گرفته ولایتِ چندین سلاطینِ والا شکوه را بفنونِ تدبیر و لمعانِ شمشیر دارالامن دارد کجا این‌قسم عبادات در حقِّ ایشان تجویز کرده آید) شهریارِ خدا دوست را بمقتضای سرانجامِ اسبابِ

---

(۲) نسخهٔ [ز] نورِ قلیچ (۳) نسخهٔ [ی] رضاجوئیِ ایزدي •

نشأهٔ جامعیّت عزیمت این سفر دامنگیر همّت شد - منظوران بارگاه سلطنت و دانش‌منشان بزم اقدس پرسنشهای نشأهٔ تعلّق و تجرّد را (چنانچه بر خاطر حقیقت‌آمود روشن بود) مذکور ساختند و بطرزے (که حق‌اساسان راستی‌اندوز معروض دارند) بموقف عرض مقدّس رسانیدند که برخے از حقیقت اندوزان والا فطرت (که به نسبت این طایفهٔ قدسی امثال این امور روا داشته اند) مشروط بآنست که ازان گرد فتورے بنزهت‌آباد رعیّت‌پروری نه نشیند - سریر آرای معدلت بمقتضای دریافت والای خویش و بموجب پاس خاطر اخلاص‌مندان یکتادل نقش آن داعیه از لوحهٔ خاطر ستردند - و چون صورت لزومی انعقاد یافته بود رای صواب‌اندیش بران قرار گرفت - که یکے از درست کرداران معامله دان بآن‌دیار فرستاده شود - تا همچنانکه بآن بازگشت معنوی جوهر[۲] گرانبهای حقیقت زدوده آمد باین ادای نیابتی پاس ظاهر نیز شده باشد - سلطان‌خواجه نقشبندی‌را (که از صفات مذکوره نصیبهٔ فراوان داشت) در تاریخ مسطور امیر حاج گردانیده رخصت ارزانی داشتند - و مبلغ شش‌لک روپیه نقد و دوازده هزار خلعت ضمیمهٔ انضال گشت - تا بفروغ دیده وری مراتب شایستگان احسان دریافته بخشش ستوده نماید - و عامّهٔ غربت‌گزیدان این راه دراز را بجزائل انعام بے‌نیاز گرداند - و حکم مقدّس شرف نفاذ یافت که تجرّدمنشان آن‌مرز (که از شغل پیراستن نفس‌دونفزن فرصت مکاسب و حرف ندارند) و سایر احتیاج‌مندان قناعت پیشهٔ آن‌بوم نگاشتهٔ قلم تحقیق ساخته نسخهٔ منقّح بدرگاه والا آورد - غرض ازین اندیشهٔ قدسی آنکه هر سال یکے از آگاه دلان بارگاه اقبال بدان دیار رفته عموم محتاجان آن‌ناحیت را از مایدهٔ احسان شاهنشاهی چون آرزومندان سایر اقلیم احتظاظ وافر بخشد - درین قافلهٔ سعادت اصناف آدمی علی‌الخصوص منسوبان خانوادهٔ نظر و اشراق و منتسبان استدلال و شهود قراران بار دولت بستند - هرگز چنین ورود برکات طلب از هندوستان عزیمت آن‌صوب نکرده بودند - سعادت یار کوکه و شاه خواجه و ملک[۳] محمود و قاضی عمادالملک و مولانا عبدالرّحمٰن واعظ و ملّا عبدالله وفادار و خواجه اشرف و خواجه حسین‌علی فرخاری و مولانا فضلی نوشاد و شاه میرزا و جمال خان بلوچ زینورد غربت گشتند - و از وفور عاطفت فرمان مُطاع شد که اُمرای رخصت یافته بدرقه باشند - آن[۴] کاروان بزرگ از راه گربوا هلدی با لشکر منصور بکوکنده شتافت - و از تنگیها و عقبها گذشته به پنوار رسید - ازانجا قطب‌الدّین خان و راجه بهگواندای و سایر لشکر فیروزی (که باستیصال رانا تعیین‌شده بودند) بآن[۵] حدود معاودت نموده بصوب کوکنده زانه شدند - و چون بموطن آن شوریده بخت پیوستند از سطوت عساکر نصرت‌اعتصام بگوخمول

---

(۲) در [اکثر نسخه] نشان تخم حقیقت - و در [بعضے نسخه] حقیقی (۳) نسخهٔ [ا] ملک محمود بهار و قاضی (۴) در[چند نسخه] سران کاروان بزرگ (۵) در[بعضے نسخه] بآن خدمت معاودت نموده ۰

فرو رفته طیلسان خفا برسر گرفت - و افواج ظفرطراز (که بصوب بیدر رخصت یافته بود) در ملازمت این سفرگرایان قدسی مقام منزل بمنزل کام عافیت زده روز آمرداد هفتم آبان ماه الهی بآن حوالی پیوستند - نخوت آرایان آن سرزمین خود را به تنگناهای نوهستان کشیدند - و جمعی[۳] از راجپوتان تهوّر منش بمعابد و منازل پای جلادت افشرده قرار مردن دادند - طایفهٔ از بهادران نصرت‌قرین مثل هیرو[۴] بهان و عمر خان افغان و حسن بهادر باستیصال آن گروه شتافتند - تیره بختان غنوده رای تیغها آخته و برچها راست کرده بعرصهٔ جانفشانی تیزدستی نمودند - بسیارے از مجاهدان دولت عنان‌تاب گشته روی گردانیدند - نامبردها جوهر ثبات‌پائی را ببازار شگفت آورده هنگامه‌افروز حیرت شدند عمر[۵] خان و حسن بهادر شربت گوارای واپسین نوشیده بنزهت‌سرای آسایش خرامیدند - و آن گردن‌کشان بے‌دانش درگو نیستی نگونسار[۶] افتادند - و آن شهر با غنائم فراوان بتصرّف اولیای دولت درآمد - و اُمرای صایب‌تدبیر در حراست و عمارت بار[۷] معدلت گشادند - ازانجا قافلهٔ حاج بصوب گجرات عزیمت نمود - تیمور بدخشی با جمعے از اعیان در خدمت بدرقه سعادت اندوخت از بے‌موسمی سفر دریا در احمدآباد توقّف گزیدند *

و از سوانح آنکه شهریار دوربین خواجه شاه منصور شیرازی را (که دانائی رموز حساب‌دانی بود) بمنصب والای وزارت عزت[۸] ستر گ بخشید - او در پیشین زمان باشراف عطریات شرف اختصاص داشت از تیزی فهم و جوشش رُشد با مظفّرخان آویزش زبانی کرده حرمان‌گرای شد - و پس از ناکامی بسیار بمنعم خان پیوست - و دران هنگام (که بکارسازی بنگاله بدرگاه مقدّس آمد) از نقوش پیشانی او رقوم کاردانی بیشتر ظاهر شد - و پس از سپری شدن روزگار منعم‌خان راجه تودرمل بجهت محاسبات سرکار بقید مذلّت کشیده مُسلسل گردانید - بزم‌آرای سلطنت از وفور قدردانی منشور مُطاع فرستاده طلب فرمود - درین ایّام (که عُنفوان ابتسام بهار دولت است) به جبین‌سائی آستان مقدّس جلا[۹] افزای نامیهٔ بخت‌مندی آمد - و بے سپارش نزدیکان بساط حضور (که بیشتر ظهور مکامن استعدادات بآن وسیله تحقیق پذیرد) و بے تجارب روزگار (که کارآگهان آنرا دستاویز برداشتن بندگان سازند) پایهٔ اعتبار خواجه ارتفاع یافت - (اگرچه فراخیٔ حوصله و فزونیٔ دریافت شهریار گیتی‌خداوند از باوری دستور بے‌نیاز است - و فروغ خرد آن یکتای جهان‌آفرینش عموم

---

(۲) نسخهٔ [ل] به تنگنای کوهستان (۳) نسخهٔ [ی] جمعے انبوه (۴) نسخهٔ [ی] پره بهان و نسخهٔ [ل] دهیرو بهان (۵) نسخهٔ [ل] عمرخان بهادر و حسن خان بهادر (۶) نسخهٔ [ی] سرنگون افتادند - و نسخهٔ [ل] نگون افتادند (۷) در [چندنسخه] بازار معدلت گشادند (۸) در [بعضی نسخه] مزسترگ (۹) نسخهٔ [ل] نورافزای *

کارسازان سلطنت را در تنگنای تعطّل دارد) لیکن از فرط حق‌شناسی و چشم پوشیدن از شعشعهٔ جمال خداداد خویش همواره طینتش جویای سره آدم می‌نماید - و پیوسته بر لوحهٔ زبان عنصری و دیباچهٔ لسان حال خواهش چنین گزیده مردمی نگارد - و پایهٔ او را بنفس دوم و چشم سیوم تعبیر کند و همانا ایزد بیچون میخواهد که ذات مقدّس شاهنشاهی از نقاب‌گزینی و پرده‌آرائی بازآید - و قوانین انتظام بخش جهانیان (که دستورالعمل کارفرمایان عالمیان تواند شد) ازین بزرگ کردهٔ خود بظهور آرد - و حسن جهان‌افروز گیهان‌خدیو خاطرنشین خرد و بزرگ گردد - و [اگر چنین دانش‌منشی فراخ‌حوصله بکنای بارگاه بی‌همال (که دل مواب‌اندیش جویای اوست) بدست افتادی] طایفهٔ از کوته نظران چهار(۲) دیوار صورت دربن‌تخیّل خسران(۳) زده شدندی که این آئینهای شگرف از فروغ خردمندی اوست - و با آنکه خرد پژوهان زمانه شایستگی وزارت این پگاه ایزدی ندارند لیکن ازانجا (که خسروآفاق سررشتهٔ ظاهر با سلسلهٔ معنوی پیوند داده پاس لوازم این‌در کار سنگ میدارد) روز کوش چهاردهم آبان ماه الهی خواجه را بایی پایهٔ والا اختصاص بخشیده بلندمرتبه گردانیدند اگرچه از علوم رسمی بهره نداشت لیکن در گروه نیک‌بختان بشیوا زبانی و شگرف‌کرداری سرآمد بکنایان روزگار بود - و با چنین نیروی سنگ از فراخ‌حوصلگی چهرهٔ سعادت افروخته داشتی *

و از سوانح آنکه چون حوالی قصبهٔ(۴) مروی مخیّم سرادقات اقبال شد شهاب‌الدّین احمد خان و شاه فخرالدّین مشهدی و شاه بداغ خان و مطّلب(۵) خان و سایر امرای صوبهٔ مالوه بنامیه‌سائی آستان مقدّس سربلندی یافتند - و هرکدام باندازهٔ جلای گوهر اخلاص مشمول عاطفت گشت روزی چند آن سرزمین بشعاع دانش حقیقت آمود شاهنشاهی روشنی پذیرفت - و حال ساکنان آن مرز انتظام پسندیده گرفت - و از دوربینی و کاردانی بهادران(۶) مثل غازی‌خان بدخشی و شریف‌خان اتکه و مجاهد خان و سبحان‌قلی ترک را با برخی از کار طلبان در قصبهٔ مروی جای دادند و عبدالرّحمن مؤید بیگ و عبدالرّحمن جلال‌الدّین بیگ را با طایفهٔ از همّت‌مندان در مداریه گذاشتند و همچنین در محالّ دیگر مردم مردانهٔ کارکرده تعیین یافتند - تا هرگاه آن بدکیش فتنه اندوز از گریوهٔ خمول برآید بدادافراد رسد - و چون خاطر اقدس از مهمّات این‌حدود وابرداخت روز مهر شازدهم آذر ماه الهی ازان منزل فیروزی از راه بانسواله بصوب مالوه نهضت فرمودند - و همگی مکامن ضمیر قدسی آنکه از برکات قدوم(۷) همایون آن سرزمین فروغ معدلت گیرد - و عامّهٔ خلائق در ظلال عافیت آسایش و آرامش یابند *

---

(۲) نسخهٔ [ا] چهان صورت (۳) در [اکثرنسخه] حیرت زده (۴) نسخهٔ [ب ی] قصبهٔ مری (۵) نسخهٔ [ا] قطب خان (۶) نسخهٔ [ل] بهادرخان و غازی خان (۷) در [چندنسخه] قدم همایون *

و از سوانح مُعاتب شدن قطب‌الدّین خان و راجه بهگونت‌داس است - و اجمال این تفصیل آنکه بزرگان دولت جنود اقبال را سرکرده به بُنگاه رانا هنگامه آرای بودند - چون ازان شوریده‌حال نشانے پدید نیامد از شتاب زدگي (بے آنکه حکم قدسي‌طراز شرف صدور یابد) بمجرّد شنیدن توجّه رایات نصرت روی بدرگاه مقدّس آوردند - و ازانجا (که پاسبانیٔ احکام سلطنت نخستین هر ذمّت فرمانروایان والا شکوه است - و پایهٔ دوم بر صفائح خواطر خدمت‌پذیران نقش لزوم دارد) این وجوه دولت را کورنش‌نداده خجلت آلود عتاب گردانیدند - و چون نقوش ندامت از خطوط پیشاني بذریعهٔ درست خوانان این(۲) سواد روشن شد گفتار کوتهیٔ رسائي و اعتراف لغزش تصدیق فرموده رخصت بار دادند •

و از سوانح آنکه در هنگام عبور موکب آسماني‌سیر بحواشیٔ اودیپور عرائض حقائق گذاران مورچهٔ گجرات بموقف عرض اقدس رسید که طایفهٔ از معامله نشناسان در عموم همراهان قافلهٔ حاج خدوک انداخته از حُکّام بنادر فرنگ بیمناک ساخته(۳)اند - و هرچند حضرات قدسي بسخنان خردافزا نصیحت میفرمایند و اعیان دولت دلدهي میکنند اطمینان خاطر عامّه صورت نمیگیرد - و از وفور عاطفت آن گروه غریت‌گزیده را نمي‌توانند بناکامي گذاشت - بنابران قلیچ‌خان را (که برخے از بنادر گجرات در تصرّف او بود) باسپ بام از لشکر ایدر طلب‌داشته رخصت آن‌دیار فرمودند که بر ساحل دریای‌شور رفته خدمت پذیري و نیایش‌گري آن گروه بیگانه(۴) را بر لوحهٔ(۵) ظهور اندازد - تا ضعیف دلان آن‌قافله بلمعهٔ آرامش درآیند - به نیروی اقبال شاهنشاهي در اندک فرصتے این‌خدمت حسن‌انجام گرفت - و نقاب‌گزینان بارگاه عصمت در جهار سلیمي عشرت‌گرای آمدند - و سلطان‌خواجه با سایر اعیان در جهار الُبي بار سفر بست - و حکّام نصاری و بزرگان هرزمین قدوم‌گرامي را محترم داشته سرمایهٔ سعادت جاوید اندوختند •

و از سوانح آنکه چون شعشعهٔ رایات همایون در حوالیٔ بانسواله(۶) پرتو شکوه انداخت راول پرتاپ بزرگ آن‌ناحیت (که همواره دم استقلال و استکبار زده) و راول اسکرن مرزبان‌دونگرپور(۷) و دیگر سرکشان آن بوم آمده سجدهٔ خجالت بتقدیم رسانیدند - و ازانجا (که شیمهٔ مقدّس گیهان‌خدیو عذر پذیري و عاجزنوازي ست) شرمندگی کم‌خدمتي را بافروختگیٔ کارگذاري گرفته جان و ناموس و ملک آن‌گروه را در حمایت معدلت و رافت درآوردند - و بتفقّدات خاص بلندي‌گرای آمدند •

و از سوانح آنکه میرزاده‌علي‌خان بسجود نیایش جلا افزای پیشاني شد - و شصت و پنج فیل

---

(۲) نسخهٔ [ب ل] آن سواد (۳) نسخهٔ [ب] ساختند (۴) نسخهٔ [ل] نیکان را (۵) نسخهٔ [ب] منصهٔ ظهور (۶) نسخهٔ [ز] بانسواره (۷) در [چند نسخه] ڈونگر پور •

از جملهٔ غنائم دیار شرقي بنظر عالي درآورده حقیقت بدائع آن مرزستان و نیکوخدمتیهای جانسپاران[۲] سعادت‌گزین بتفصیل معروض داشت - و موجب سپاس دادار بی‌همتا[۳] گشت •

و از سوانح آنکه افواج نصرت‌قوا بصوب کوکنده نامزد شد - درین‌هنگام بمسامع همایون رسید که رانا بار گرپورهای سخت و تنگناهای دشوارعبوررا اسباب سرکشي انگاشته تباه اندیش است - روز دي‌بمهر پانزدهم دي ماه الٰهي[۴] راجه بهگونت‌داس و کنور مانسنگهه و میرزاخان بیرام خان و قاسم‌خان میربحر و طایفهٔ از بهادران کارشناس را روانهٔ آنحدود گردانیدند - و بتوجّهات والای شاهنشاهي ساحت آن ملک از خارستان تمرّد پاک ساخته بفرمان‌پذیران انصاف‌مند پیرایه دادند •

و از سوانح آنکه در نواحي بانسواله راجه تودرمل و اعتماد خان خواجه سرا از بنگاله کامیاب خدمت آمده ناصیه‌سای عتبهٔ اقبال گشتند - و جلائل غنائم آن دیار را (که ازان جمله سه صد و چهار فیل نامور بودند) در پیشگاه مناظر قدسي آورده ستایش نیرنگی دولت[۵] روزافزون در کامروائی اولیای دولت و ناکامی اعدا و پاک‌شدن آن دیار از ناسپاسان و آرامش عموم توطّن‌گزیدگان آن بوم گذارش نموده در نیایش ایزدي افزودند •

و از سوانح آنکه در حدود دیبالپور رحمان‌قلي‌خان قوش‌بیگي از سفر حجاز آمده بسجدهٔ خلوص عقیدت پرستش قدرت حقیقی الٰهي نمود - و عرائض شُرفا و سایر اعیان آن ملک در پیشگاه حضور آورده بنظر عاطفت سربلندي یافت - روزے چند آن سرزمین بجهت مصالح ملکي مخیّم سرادقات اقبال بود •

و از سوانح فرستادن راجه بیربر[۶] و رای لونکرن به دونگرپور است - و اجمال این تفصیل آنکه راجهٔ آنجا از بختمندي بوسیلهٔ مقرّبان بارگاه مقدّس عرضه داشت که فرزند او (که بعفّت و دانش از ممتازان زمانه است) داخل پرستاران مشکوی سپهر مثال گردد - هم گوهروالا بجای خویش قرار گیرد و هم منتسبان او را استظهارے سترگ بدست آید - اورنگ‌نشین اقبال برحسب اخلاص او نظرانداخته آن ملتمس را بپایهٔ قبول ارتفاع بخشیدند - و آن درمومنی بارگاه خلافت را رخصت دادند تا بآئین گزیده آن حجاب‌نشین حجلهٔ تقدّس را بشبستان اقبال رسانند •

و از سوانح آنکه روز فروردین نوزدهم اسفندارمذ ماه الٰهي عرضداشت رای‌رایسنگهه نوید گشایش سروهي و تسخیر الوگڈهه[۷] رسانیده بهجت‌افزای شد - و اختصار این داستان مسرّت آنکه رای سروهي سلطان دیوره از بخت برگشتگي و توحّش ذاتي بوطن‌جای خود روی ادبار آورد - باشارت همایون

---

(۲) نسخهٔ [ب] جان نثاران (۳) نسخهٔ [ی] بے همال (۴) نسخهٔ [ب] درین اثنا (۵) نسخهٔ [ا] اقبال روزافزون (۶) نسخهٔ [ا] تودرمل (۷) نسخهٔ [ز] ابوگڈهه •

رای رایسنگهه و سیّد هاشم و طایفهٔ دیگر از بهادرانِ خدمت‌گزین عزیمتِ تسخیرِ آن نمودند و آن آشفته‌رای تیره روزگار را سزای نافرمان‌برداري در کنار نهادند - نخستین دران حدود رفته بمحاصرهٔ او پای همّت افشردند - و ازانجا (که حصارِ دشوارگشا داشت - و عقلِ حسابدان نبود) اعالیِ جبال را پناه اندیشیده نخوتِ غرور افزود - مبارزانِ اقبال رحلِ اقامت انداخته از شتاب‌زدگي بآهستگي گرائیدند - و رای رایسنگهه بُنه و بار را از وطن‌گاهِ خویش طلب‌داشت - آن غنوده بخت با جمعی از دلیرانِ جنگ‌جوی در اثنای راه برانِ قافله ریخت - برخی از راجپوتانِ ناموس‌دوست (که بسرکردگیِ رایمل همراهِ آغروق بودند) بازوی جلادت گشوده جوهرِ مردانگي را بعیارگاه رسانیدند پیکارِ سترگ روی‌داد (۳) - و از طرفین بسیارے از مبارزان رختِ هستي بربستند - و بمیامنِ اقبالِ روزافزونِ آن گردیوه‌نشینِ تهوّر شکست یافته آوازهٔ دشتِ ناکامي شد - و از سروهي دست باز داشته بتکاپوی سخت به اوگذهه (۴) شتافت - و آن ولایت بحسنِ عملِ کارگذاران ضمیمهٔ ممالکِ محروسه گشت و سعادت‌منشانِ خدمت دوست متوجّهِ آنصوب شدند - نامِ این در اصل اردُدا اچل است - بفتحِ همزه و سکونِ را وضمِّ با و دال و الف وفتحِ همزه و جیم فارسي و سکونِ لام - بتداولِ السُن و تحریفاتِ روزگار باین نام خوانند - گویند اردُدا نامِ روحانیئیست که بلباسِ زنان درآمده رهنمائیِ گمراهانِ بادیهٔ طلب فرماید - و اچل عبارت از کوه است - یعني آن پیکرِ قدسي بدان‌جای نسبتِ خاص دارد - و این نزدیک سروهي ست در اقصای صوبهٔ اجمیر گجرات‌رویه - ارتفاعِ آن هفت کروه باشد - و بر فرازِ آن کوهها رانا در زمانِ باستاني قلعهٔ آسماني‌پایه اساس‌نهاد - راهِ برآمد بغایت دشوار - چشمه‌ای گوارا و چاههای شیرین و اراضیِ آبادان آنقدر که تحصّن‌گزینانِ حصن را بسند باشد - و انواعِ گلها و اصنافِ ریاحین و هوای نشاط‌افزا و شوق‌افروز است - اهلِ ثروت برای تیمّن و تبرّک دران‌نواحي معابد و منازلِ خیر ساخته‌اند - این گروهِ نصرت‌طراز باستظهارِ اقبالِ روزافزون بآن‌قلعه پیوستند - و چنین حصارِ حصین را (که فرمان‌دهانِ والا شکوه بدشواري توانند گشود) این جوقِ اخلاص‌گزین بکمترِ سعي بدست آوردند سطوتِ سلطنت شاهنشاهي سلطان را سراسیمه ساخته نیازمند گردانید - بزینهار از ملتزمانِ سعادت شد و کلیدِ آن‌در را سرمایهٔ گشایشِ گروِ بخت ساخته باولیای‌نصرت سپرد - رای رایسنگهه بکاردانانِ آگاه‌دل گذاشته باتّفاقِ رای سروهي روی بدرگاهِ سلاطین‌مطاف آورد *

و از سوانحِ فرستادنِ جنودِ اقبال است بصوبِ خاندیس - راجه‌علي‌خان حاکمِ آن‌مرز باستظهارِ سایرِ حکّامِ دکن درفرمان‌پذیري و خدمت‌گذاري قدم سست نرمیداشت - گیتي‌خداوند از وفورِ عاطفت

---

(۲) در [بعضِ نسخه] بار جلادت (۳) نسخهٔ [ی] روی نمود (۴) نسخهٔ [ز] به اوگذهه (۵) نسخهٔ [ل] اورا *

(که هنگامه‌آرای شریف و وضیع و چهره‌افروز سعادت خرد و بزرگ است) روز بهرام بیستم اسفندارمذ ماه الٰهی لشکرے شایسته بسرکردگی شهاب‌الدّین احمد خان بآنصوب نامزد فرمود - قطب‌الدّین خان و شجاعت خان و باقی خان و نورنگ خان و میرزا نجات[۲] خان و علی‌دوست خان و بسیارے از مبارزان والا قدر باین خدمت قرار گرفتند - و از بارگاه خلافت فرمان شد که نخستین غنودگان بادیهٔ بیهوشی را بسخنان دلاویز آگهی‌بخش بشهرستان حقیقت آورده گلچین بوستان نیکوبندگی گردانند - و اگر از واژونی طالع گران‌خواب بدگوهری باشند کام[۳] همّت فراختر نهاده بلوامع سیوف هندی زنگ‌زدای ظلمتیان آن‌دیار گردند - و آن معموره را بداد گران تامّل گزین بے‌غرض جدکار سپرده پاسبانی عموم رعایا (که ودائع ایزدی اند) بردوش فطرت لازم گیرند *

و از سوانح رخصت فرمودن راجه تودرمل‌است بصوب گجرات - چون بمسامع همایون رسید که آن ناحیت از بے‌پروائی وزیرخان غبارآلود ناایمنی گشت آن کاردان موتمن را رخصت دادند که بزودی رفته باتّفاق امیان ملک در انتظام کوشد - او بتقدّم[۴] سرعت شتافته جوهرکاردانی خویش بجهانیان نمود - و عموم توطّن گزینان و واردان آن‌دیار عشرت‌آمود عافیت گشتند *

و از سوانح آنکه در حدود دیپالپور شهبازخان از دیار شرقی کامیاب نیکوخدمتی جبهه‌سای آستان جلال آمد - چون گشایش رهتاس و فتح گجپتی و سایر نیکوکارپهای او بموقف عرض مقدّس رسید حکم والا شد که رهتاس بحراست محبّ‌علی خان گذاشته روی بندگی بعتبهٔ قدسی آرد روز اشتاد بیست و ششم اسفندارمذ ماه الٰهی جبین عقیدت بر عتبهٔ اقبال سوده سربلندی یافت و محظوظ انواع مراحم پادشاهی گشت - و (چون مکنون ضمیر قدسی آن بود که امواج گیتی‌گشای بصوب دکن زردتر شتافته آن‌دیار را مورد امن و مرکز عدل گردانند) اشارت عالی شد که سامان لشکر نصرت‌اعتصام را بعیار تصحیح رسانده جنود اقبال را بسزاول باشد - بحکم والا این خدمت بجای آورد و دران هنگام (که موکب همایون بدارالخلافه نزول اقبال داشت) بسعادت کورنش بلندی گرای آمد *

و از سوانح گشایش ایدر و آن‌حواشی ست - پیشتر گذارش یافت که چون رای آن سرزمین را اختر بختمندی در افق ادبار فرورشد بمقتضای آنکه سلاطین معدلت‌پژوه طبیب روزگار و حکیم آفاق‌اند فوجے از[۵] دلآوران اخلاص‌گزین فرستادند - که اگر سخنان دلاویز اندرز کارگر نیاید نقش هستی او از صفحهٔ کاینات سترده گردانند - آن بے‌دانش از فرومایگی و بدگوهری داستان موعظت را سرمایهٔ استکبار گردانید - و چون قلیچ خان را بخدمت بنادر گجرات طلبداشتند در اندیشهای تباه‌تر افتاد

---

(۲) نسخهٔ [ب] نجابت علی خان (۳) نسخهٔ [ل] پای همت (۴) نسخهٔ [ل] باقدام سرعت
(۵) نسخهٔ [ب] از دلاوران *

و بسعي خويش غبارآلودِ خاکستانِ بےناموسي شد - و اجمالِ ابن تائيدِ آسماني آنکه آن دو چيز سرمايهٔ رعونت‌افزائي شده پرده بر بينشِ او فروهشتند - و در کمتر فرصتي بيهوشئ او ببدمستي کشيد و از نابينائئ نيرنگي اقبالِ روزافزون آسا راول برخے از تهوّرگزينانِ بادية ادبار را باخود متّفق ساخته بآرايشِ عرصهٔ مبارزت از تنگناي کوهستان برآمد - اولياي دولت بدستياري نيک‌اختري پيمانِ يکجهتي ويکدلي تازه کرده بصوبِ آن نخوت‌گزينِ غرورافزاي عزيمت را مصمّم گردانيدند - شبِ کوشِ چهارديهم اسفندارمذ ماه الهي شيرخان را با جمعے از بهادرانِ حزم‌انديش بپاسباني اردو گذاشته روندِ عرصهٔ[۳] پيکار شدند - در قول خواجه غياث‌الدّين علي آصف‌خان با طايفهٔ از مبارزانِ رزم‌آراي پاي جلادت افشرد - و تيمور بدخشي با جمعے از جنگ[۳] دوستانِ نبرد آزما برانغار را بشکوهِ شجاعت‌مندي پيرايه داد - و مير ابوالليث[۴] با برخے از نگاهبانانِ ثغورِ ناموس نيروي جرانغار آمد و ميرزا مقيم نقشبندي و نور قليچ و دهيرو پرمان و مير غياث‌الدّين[۶] و گروهے از تيزروانِ ميدانِ وغا در فوجِ هراول جوبانِ جانستاني و سرفشاني شدند - شمال‌خان و گداعلي و چندے از کارشناسانِ رزم در کمين‌گاه جستجوي شتافتند - غنيم از فرطِ غرور دروجوق شده پيهم جلوريز مي‌آمد - ميرزا مقيم با برخے از غازيانِ هراول تيزدستي نمود - و مظفّر خود را از قول رسانيد - رادمردانِ لشکر منصور بنمايش يکديگر عنان از دست داده آويزشِ پيکار نمودند - راجپوتانِ تهوّرگزين برچپا راست‌کرده در هم آويختند - چپقلشهاي عبرت‌بخشِ[۷] حيرت‌افزا روي‌داد - و جوهرِ همّت و مردانگي بعيارگاه رسيده تابشِ ديگر بخشيد * نظم *

بغرّند کوس و بر آمد نبـــرد * برخشيد تيغ و بجوشيد گرد
روان خون چومي نعره شان بانگ زير * پياله سر خنجر و نُقل تير

نورقليچ باوجودِ زخمِ بازو دست[۸] از کار باز نداشت - و مظفّر از هجومِ راجپوتان بزمين آمد - و بياوري تيزدستانِ همّت‌گزين سوار شده نبردآرائي گرديد - و دهيرو پرمان دران آوردگاه مردآزما کارنامهٔ حيرت[۹]افزاي بتقديم رسانيد - درين هنگامهٔ زد وگير فوجِ هراول‌را پاي‌همّت از جاي‌رفت - نامبردها پاسِ‌ناموس داشته بجانفشاني ايستادند - ميرزا مقيم دران گرمئ آويزش شربتِ گوارائي واپسين در کشيد - و قطب‌خان نيز از همراهانِ او بآئينِ اخلاص‌گزينان نقدِ زندگاني در باخت - درين هنگام (که هراول را آن چشم‌زخم رسيد)

---

(۲) نسخهٔ [ی] بادية پيکار (۳) نسخهٔ [ل] نبرد دوستان جنگ‌آزماي (۴) در [اکثرنسخه] ابوالفيث (۵) نسخهٔ [ی] دهيره نريان - و در [بعضے جا] هيره بهان - والله اعلم (۶) نسخهٔ [ل] عنايت الله - و در [اکثرنسخه] غياث‌الله (۷) نسخهٔ [ی] مردانهٔ عبرت بخش (۸) نسخهٔ [ل] دست از کار نداشت (۹) در [اکثرنسخه] حيرت افروز *

فوجهای فیروزی‌طراز پدیدار آمدند - و دل باقبال[۲] ابدپیوند بسته بکارزار در شدند - مخالف پای تهوّر افشرده گرد پیکار انگیخت - و باندازهٔ توانائی جلادت نموده غبارآلود بی‌آزرمی روی در هزیمت نهاد اولیای دولت بمیامن تائیدات[۳] روزافزون در نیمروز ناامیدی کامیاب خواهش شده عشرت از سرگرفتند چون داستان نصرت بعرض همایون رسید جلائل سپاس ایزدی بجای‌آمد - خدمتگذاران همت‌منش بعاطفت خسروانی پایهٔ[۴] امتیاز یافتند *

آغاز سال بیست و دوم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی

یعنی سال دی از دور دوم

شهریار معدلت دوست در حواشی دیداپور عبادت نشاط تجرّد و تعلّق را در نقاب شکار بتقدیم رسانیده صورت را با معنی مزاج یکتائی می‌بخشید - و ظاهررا پایهٔ باطن میداد - گلبانگ اعتدال ربیعی چهرهٔ افروز انبساط آمد - نشاط را بارگاه فراخ زدند - و هنگامهٔ بخشش رونق‌دیگر پذیرفت شب دوشنبه بیستم ذی‌الحجّه بعد از هفت ساعت و دوازده دقیقه آن فروغ‌افزای نورستان ایزدی پرتو خرّمی بمحمل انداخت - مناظر صورت را رنگ‌آمیزی مطالع انوار حقیقت درگرفت - آسمان جواهر نیسانی بارمغانی زمین فرو ریخت - و[۶] بنثار قدوم نورسیدگان ملک تقدّس هزاران نقش دلفریب بیرون فرستاد - گیتی خدیو مراسم سپاسگذاری را آئین تازه پیش‌گرفت - و بخشایش را روز بهجت پدید آمد - عموم مردم باندازهٔ دید خویش بمزدگانی زمان خجسته در هر چمنی انجمنی ساخته از بستان‌سرای عشرت دامن دامن گلچین مراد گشتند * بیت *

جهان از نقش قدرت شد چو صورت‌خانهٔ مانی * چمن از نور حکمت شد چو فکر بوعلی سینا

زمین از خرّمی گوئی گشاده آسمانستی * گشاده آسمان گوئی شکفته بوستانستی

بخجستگی سال دهم از دور دوم نوید عشرت جاوید آورد - و پیغام نشاط دایم رسانید - امّید که جمیع منتسبان انفس و آفاق بمیامن این دولت ابدی اعتصام کامیاب یک‌نسبتی گردند *

و از سوانح خرامش فرمودن ماهی بیگم است بجهان معنی - آن نونهال گلشن‌سرای خلافت نبیرهٔ اول هرراج[۸] مرزبان جیسلمیر است - خاک‌تودهٔ دنیا را انبارخانهٔ غم انگاشته هیزدهم

---

(۲) نسخهٔ [ی] باقبال موید بسته - و نسخهٔ [ل] باقبال نصرت پیوند بسته (۳) نسخهٔ [ل] تائیدات ایزدی در نیمروز (۴) نسخهٔ [ب] پایهٔ اعتبار یافتند (۵) نسخهٔ [ل] معدلت افروز (۶) نسخهٔ [ل] و دایهٔ زمین به نثار قدوم (۷) نسخهٔ [ی ل] گیتی خداوند (۸) در [بعضی نسخه] دهرراج *

فروردین ماه الٰهی روی از عالم صورت درکشید - و به گلچینی بوستان خزانی بیش از یک سال نه ایستاد * مثنوی *

ژرف است محیط این جزیره * خاک سیه است و آب تیره
از رفتن آن گل بهشتی * در مرجهٔ دل شکست کشتی

پرستاران مشکوی اقبال خرمن خرمن سرشک ریزان خروشهای آتشین و جوشهای جان‌خراش نمودند حال گیهان‌خدیو را چگونه نویسم - در کابد گفت درنیاید - هرگاه آن سرچشمهٔ مهرباني از فروشدن فرزندان عموم اخلاص‌گزینان باندوه فراوان گراید دوربین ژرف‌نگاه اندکے پے تواند برد که در فوت فرزند خویش بران گیتی‌خداوند(۲) مهرگرای چه رفته باشد - لیکن فرمان‌روای ملک آگهی گزیدهٔ صبر در نوردیده نزهتگاه آرامش گزیدند * بیت *

بقا باد شهٔ را به نیروی بخت * بدو باد سرسبزی تاج و تخت

در عنفوان این سال فرخنده گشایش قلعهٔ بوندي نامیه‌پیرای دولت شد - و دردا پسر رای سرجن بپاداش رسید - پیشتر فوجے بر سر این فرومایهٔ بدکیش فرستاده بودند - چون روشن شد (که آن‌گروه از کارنشناسي راه مُدارا مي‌سپرند) روز بهرام بیستم فروردین ماه الٰهی موافق دهم محرّم سنه (۹۸۵) نهصد و هشتاد و پنج از نواحیٔ رامپور زین‌خان کوکلتاش را باین خدمت رخصت فرمودند و رای‌سرجن که بآن مُدبر نسبت پدري و بهوج که پیوند برادري دارد و رام(۳) چند و کرمسي و چندے از مجاهدان اقبال‌را همراه گردانیدند - و فرمان شد که اُمرای پیش نیز پیوسته یکتاد(۴)لي گزینند - از راه اخلاص در انجام این کار نکاهی شایسته نمودند - درکمترفرصتے قلعهٔ بوندي بتصرّف غازیان شهامت‌گزین درآمد - و آن‌گروه نشین ادبار خود را به‌تنگناهای کوهستان کشید - چون آنحدود از شورش آرامش یافت زین خان کوکه بحکم مقدّس بهوج را با اکثرے از مبارزان دولت بحراست آن‌ناحیت گذاشته باتّفاق رای سرجن عزیمت درگاه والا نمود - در نخستین منزل شورش آن سرزمین شنوده بجز معاودت چاره ندید - و اجمال این‌تفصیل آنکه بیشترے از سپاه دران‌کوهستان از امتداد ایّام بستوه آمده بودند چون کوکه بار همّت بر راحلهٔ شوق بست بدگوهران فرومایهٔ(۵) لشکر آوازهٔ رسیدن دودا انداخته دست غارت گشودند - و اردو بازار با بسیارے ازان شهر معمور بتاراج رفت - و اُمرا از ترسناکي و ناشناسائي در آهنگ برآمدن شدند - کرکلتاش با رای زرین و همّتے شگرف و عزمے درست برگشته رخت اقامت انداخت - و بتائیدات ایزدي و دواعیٔ خرد بر لوامع شوق چیره دستي یافت - خدمت

---

(۲) نسخهٔ [ل] گیتي‌خدیو مهر گرای (۳) در [بعضے نسخه] رام چندر و کرمسي (۴) در [چند نسخه] یکتالي گزینند (۵) نسخهٔ [ل] فرومایه بلشکر آوازهٔ *

غایبانه بر ملازمت حضور پایهٔ افزایش گرفت - رای سرجن را به برخی از مصالح رخصت درگاه داده در نظم پراگندگی آن ناحیت شد - بیسامانی(۲) ظاهر و بیدلیع عامّه را در پیشگاه اخلاص قدرے نماند بکبارگی غبار فتنه فرو نشست - و دلهای رفته عشرت(۳) بازگشت نمودند - تبه‌کاران هرزه اندیش رومی در خمول آرمیدند - و گروه نشیبان تمرّد سزاهای شایسته یافتند - روز کوش چهاردهم اردیبهشت ماه الٰهی قلعهٔ رنتهپور مضرب خیام نصرت گردید - گیهان‌خدیو فراز(۴) قلعه برآمده زمانے در منازل رای سرجن وقفهٔ آسایش فرمودند - و ازانجا داد دهان و رعیّت پروران متوجّه دارالخلافهٔ فتحپور گشتند و چون سایهٔ اقبال بران حواشی و حوالی افتاد اجلّهٔ اُمرا و اعاظم اهالی و سایر طبقات انام جبههٔ سای سعادت آمده لوازم نثار بجای آوردند - و هریک بعاطفتے خاص کامیاب صورت و معنی شد زمانیان عشرت از سر گرفتند - و دولت در بالش آمد - شب روز سی و یکم اردی بهشت ماه الٰهی آن مصر دولت از وصول موکب مقدّس فروغ تازه یافت - معدلت را پایه بلندی گرای شد خدا پرستی را بارگاهے دیگر زدند •

و از سوانح آمدن زین‌خان کوکه بدرگاه والا ست - و داستان نصرتمندی او بموقف عرض مقدّس رسیدن - پیشتر گذشت که او در حدود بوندی رحل اقامت انداخته در تصفیهٔ مناهل آن ملک همّت گماشت - بسیارے از ریزه سپاهی درین هنگام جهت کمیابی اسباب معیشت راه بے حقیقتی سپردند - آن غنوده بخت شوریده حال را چون نظر بر نیرنگ‌سازی اقبال شاهنشاهی نیفتاده بود از فوج نصرت اعتصام حساب نگرفته نخوت آرای شد - و بدگوهرے چند فراهم آورده بر فراز کوه اونث(۵) گردن علم شقاوت برافراشت - آن کوهے ست والا ارتفاع دشوار عبور - همگی اندیشهٔ تباه آنکه فرصت یافته اردوی ظفر قرین را گزندے رساند - زین خان کوکه از وفور دانش و فرط شجاعت مبارزان لشکر را سه فوج ساخته پیشدستی کرد - و برخی از مجاهدان کارطلب را تحریص(۶) برآمدن آن آسمانی پایه نمود - و خود باتّفاق رای بهوج باستظهار گروه نوردان همّت‌گزین پای جلادت افشرد - پیش‌قدمان هنگامهٔ مردانگی از تنگناها گذشته نزدیک فرار بودند که مخالف آگهی یافته بسیارے از تهوّر منشان را پیشتر از خود روانه ساخت - شناسندگان رموز رزم در بندوق‌اندازی شدند - و بمیامن اقبال روز افزون یکبارگی سه مرد نامی غنیم بگوعدم فرورفتند - و سایر پیش‌آیندگان را پای ثبات بلغزش درآمد از ظهور شعشعهٔ تائید یزدانی(۷) کوکه تیزتر شتافت - و در هنگامے (که آن خاکسار با جوقے(۸) مقهوران از گذشتنی

---

(۲) در [چند نسخه] تا بیسامانی ظاهر (۳) در [بعض نسخه] بازگشت عشرت (۴) نسخهٔ [ب ی] از قلعه برآمده (۵) نسخهٔ [ز] اونت کوون (۶) یا تحریض که بمعنی برانگیختن است (۷) نسخهٔ [ی] ایزدی (۸) در [اکثر نسخه] جوقے مقهور •

آن ناموران بشورش درآمده گرد پیکار انگیخته بود) با جمعی از بهادران ناموس‌دوست پیوست و نیروی ستگ روی‌داد - آونزشهای سخت جوهر همّت را بپایهٔ ظهور آورد * * نظم *

ز تیر و سپرها که در کار بود * بیابان نه بستان که گلزار بود

درخشنده شمشیرهای بنفش * ز دیده بصر می‌ربود از درفش

و از بختمندی و نیک‌اختری غنیم در سنگستان ناکامی آبله‌پای آمد - صد و بیست کس از ناموران مخالف دران آوردگاه مردانه فروشدند - و بآئین بیدلان آن گریوه‌نشین استکبار غبارآلود خاکستان هزیمت شد - و چون آن ناحیت از غبار شورش صفا پذیرفت پاسبانی آن برلی‌یورچ سپرد - و نامهٔ سعادت را بسجود آستان مقدّس جلا افزوده مشمول عواطف شاهنشاهی گردید *

و از سوانح تجدید انتظام خزانه است - بحکم ساطان خرد پاس اموال و افزایش نقود در آئین فرمانروائی از گزیدهٔ (۲) عبادات دارالملک تعلّق است - (اگرچه همّت والای گیتی‌خدیو بمقتضای قافله‌سالاری جهان معنی بمعبود حقیقی پرداخته نقش دوئی از پیشطاق بینش سترده دارد) لیکن نگاهداشت مراسم شهودی ملک صورت (که غازهٔ چهرهٔ جامعیّت فراخ حوصلهای بلند فطرت والاگوهر است) چون اورنگ‌نشینان ظاهرآرای طراز دوام و نقش لزوم دارد - و ازان گزیر بر ساحت تقدّس نه نشیند - و غباری در گلشن سرای وحدت ارتفاع نیابد - و ازانجا (که عبادات این (۳) یکتای جهان آفرینش چون طاعات مترسّمان روزگار قضا ندارد - و هر جزو زمان نیت آن آسمانی سیر بنیایش خاص و پرستش مخصوص لب‌ریز) این امنیّت را (که شایستهٔ نشأهٔ تعلّق است) بحجاب تعویق و نقاب تسویف از صفوتکدهٔ باطن ببارگاه ظهور آورد - صادق‌خان و خواجه شاه‌منصور و چندے از کاردانان دیانت‌مند را (که محلّ اعتماد و قسطاس رقوف بودند) از عشرت‌آباد فتحپور بدارالخلافهٔ آگره رخصت فرمودند - که میرفع تحقیق را بخزائن عامره برده عیار راستئ خازنان و مشرفان و پاسبانان بگیرند - بژرف‌نگاهی فرستادها پاک گوهری منسوبان این کارخانهٔ سترگ روشن شد و بنوازش اعتبار بلندی‌گرای آمدند *

سعادت اقالیقی یافتن سعید خان در ملازمت شاهزاده سلطان دانیال

فرمودهٔ خردپروران جهان‌آرای و پسندیدهٔ دانش‌پژوهان آگاه‌دل است که بزرگان هشیار خرام بر دیدبانی خرد بسند نکرده بستان‌سرای زندگانی فرزندان گرامی و سایر نوخاستگان باغ فطرت را

---

(۲) نسخهٔ [ب] گزیده ترین عبادات (۳) نسخهٔ [ب] این جوهر یکتای ۱۰

همواره بآبیاری دانش و بینش سرسبز و شاداب گردانند - و این نخلبندی را اگرچه دست‌افزار فراوان باشد لیکن نخستین تعین خدمت گزبنان شایسته‌خو ست - تا در ماند و بود و نشست و برخاست و سواری و پیادگی و شادی و غمی از فرمان‌پذیری سلطان عقل بیرون نروند - و پیوسته از دید شمائل ستودهٔ آنها نور گوهر افزوده آید - و هنگام غضب (که دران بیشترے را عنان آگهی گسیخته‌گردد) از شاهراه سعادت یکسو نشوند - و انتظام این سلسله بدانست که در خدمت خردسالان جوانان آزرم‌دوست و در ملازمت برنایان پیران تجربه‌مند گدارند - تا تیرگوع سال نرسیدگی بروشنیٔ خرد کارگرده[۲] گراید - دوم گشادگیٔ معیشت که بے خواهش آن گروه اسباب عیش (از منازل دلگشای و مراکب گزیده و همسران[۳] شایسته و غذاهای گوارا) سرانجام پذیرد - و این کار آنگاه منتظم گردد که از روی فهمیدگی به نیروی همّت والا چنان مقرّر گردانند که تاخیر و تعطیل دران راه نیابد - و سررشتهٔ آنرا بدست دیانت‌مندان سعادت‌طراز سپارند - سیوم گزیده اتالیقے که آنرا آستان کاخ دولت شمارند - تا بفروغ رای روشن او خادم و مخدوم ره نورد گلشن‌سرای حق شناسی و سپاس‌گذاری گردند - و بدست آمدن این سه مردم بدوربینیٔ اورنگ آرای ژرف‌نگاه بود بے سفارش دامن آلودگان آز که بچرب‌زبانی خود را در اعیان دولت می‌آرند - اگر حقیقت اندوزی و دانش منشی و فراخ‌حوصلگی و تمکین گزینی وسطوت ظاهری و کارگذاری و مردانگی و آزرم دوستی و کسالت‌دشمنی و حسدنکوهی و آهنگ صائب کل فراهم آید خود چه بهتر که برگزیدن چنین گوهر بے بها نیایش سنگ بود روزگاران باید که این چنین صیدے بدام اقبال افتد - و اگر هریکے ازین خوهای ستوده غائر تمامی بر چهره نداشته باشد بدشوار پسندی بهرهٔ هرکدام را ببهای گران برگرفته اورا بآن خدمت نامزد گردانند - و اگر نشان همه یافته‌نشود بیشتر را بنوع آن برگیرند - که گوهر شایستهٔ افسر بزرگی و اکلیل دولت پژوهی کمتر پدید[۴] آید - و هرگاه نخستین پایهٔ کمال چنین پرده نشین نایابی بود گزیده مرتبهٔ چهارم (که بانسان کامل ازان تفسیر رود) همانا بر فراز عنقا جای دارد - و اگر چنین نادره گوهر هم بدست نیاید از حقیقت اندوزی و مزاج‌شناسی زمانه و گردآوری حیا نصیبه داشته باشد تا یکبارگی این نام گرامی بے معنی نبود - للّٰه الحمد که شاهنشاه دانش‌پژوه همواره در مراتب مناصب سیّما این منصب والا از راه دیده وری خرامش میفرماید - و ازانجا [که سعیدخان را با بزرگیٔ نژاد ازان سه خوی (که سرانجام کارگاه تعلّق بدان بار گردد) بهرهٔ فراوان بود] باتالیقیٔ شاهزادهٔ والا گوهر خجسته طالع سلطان دانیال (که از زمان خرد سالی نشان فرخندگی از آئینهٔ پیشانی او لامع است[۵] - و هنگام غفلت نور آگهی از مشرق حال او تابان) سربلندی بخشیدند - او بسپاسگذاری این موهبت[۶] کبری

---

(۲) در [بعضے نسخه] کار کرده آید (۳) نسخهٔ [ل] همراهان (۴) در [بعضے نسخه] بدست آید
(۵) نسخهٔ [ز] بود (۶) نسخهٔ [ی] موهبت والا ٥

بزمهای عالي ترتیب داد - و پیشکشهای شایسته گذرانید - و بقدوم میمنت افروز شاهزاده منازل او فروغ سعادت گرفت *

و از سوانح آنکه برآوردن شاهزادهٔ والاگوهر سلطان سلیم است - دوازدهم خرداد ماه الٰهي آغاز این نمودار آگهي شد - و آن پیکر قدسي را عارضهٔ تب از جای برد - کشورخدای مهرآمود بر بالین آن نوباوهٔ بوستان اقبال بگریبان تامّل سر کشیدند - و از صفائح تقدیر نقش تندرستي برخوانده پیغام گذار عافیت شدند - همچنان ریاضت‌اندوزان صافي‌دل و ستاره شناسان صواب اندیش و فال‌گیران ژرف‌نگاه نوید شادمانی رسانیدند - لیکن (چون طبیبان مسیحانفس و پزشکان تجربه‌اندوز در تعیین بیماري دلیرتر حرف‌سرائي نکردندے) پردگیان مشکوی اقبال و عموم ملتزمان بارگاه حضور را دل بجای نمي‌آمد - درین کشاکش گفتار قدرے جُدري چهره‌افروز گشت - و اطبّا نیز مژده رسان صحّت شدند - و در کمتر فرصتے بخشکي گرائیده جشن صحّت آراسته شد - جهان عشرت‌گذاري و عالم نشاط‌افروزي را رونقے دیگر پدید آمد - سعادت‌پژوهان بر غیب‌دانی گیهان‌خدیو آگهي‌پذیرفته سجود نیایش بجای آوردند *

و از سوانح آمدن عرائض نظام‌الملک دکني ست با تنسوقات آندیار - باقي‌خان را گرانبار اندوزهای گرامي ساخته برهنمائی او فرستاده بودند - او احکام بارگاه سلطنت را پذیرا آمده وفا خان را از معتمدان خود همراه گردانید - روز دی‌بمهر پانزدهم خرداد ماه الٰهي آمدها بدولت کورنش بهٔ روز گشتند - و فیلان نامور و نفائس آن دیار بنظر مقدّس درآمد *

و از سوانح آنکه بمیامی انفاس قدسي شیخ جمال بختیار از جان‌کاهي رستگاري یافت - درین شوره‌زار دنیا از دیرگاه روائي دارد که (چون فرمان‌روای جهان یکرا نواخته بدولت تقرّب سربلند سازد) دوستان حقیقت‌منش و خیرخواهان تمام‌عیار ازان دولت (که بروزگار او پدید آمد) کارانرائي و رونق معاملهٔ او را طلبگار باشند - و جمهور ملتزمان بارگاه از نکوهیده گوهران و دشمنان دوست‌نما و دوستان کوتاه‌خرد از بیماری حسد همواره در برانداختن بنیان هستی آن گزیده‌مرد کوشش نمایند - و اندیشهای تباه و فکرهای دور بکار برند - و او از میامن انتساب خاص در حراست ایزدي مسرّت‌پیرای باشد - بنا برین خوی ناستوده برخے تنگ‌چشمان ناتوان‌بین از جاه افزائی شیخ برنج درشده شربت زندگي را به بیخبری آبدار مسموم گردانیدند - بمجرّد آشامیدن آثار تغیر از ناصیهٔ حال او پدید آمد - و داراب (که یکے از پیش‌خدمتان حضور است) از دوستي قدرے ازان آب نوشید - او نیز همان زمان بگرداب سراسیمگي درآمد - یکشبانه روز دران خطرگاه جان‌گزا پریشان ماندند - چون بموقف عرض مقدّس رسید لختے

---

(۲) در [بعضے نسخه] و روپ *

از معالجات صوري و نبذے از ادویهٔ روحاني بکار آن مسمومان نا امّید بردند - بیمارِ توجّهات قدسي بعشرتگاه صحّت آسایش یافتند •

و از سوانح شورش‌افزودنِ مظفّرحسین میرزا است - دران هنگام (که رایات جهانگشای تسخیر گجرات نمود) میرزایان سزای کردار یافته هرکدام بناحیتے سرگردانِ بادیهٔ ادبار شد - گلرخ سلطان بیگم والدهٔ او بفنونِ کارداني و جدگزیني آن خرد سالِ نا آزموده کار را ببلادِ دکن برد - چنانچه گفته آمد ازانجا که روی از قبلهٔ اقبال برتافته بود کارسازانِ بارگاهِ قضا او را گردآلودِ ناامیدي گردانیدند چون دران ناحیت خارِ ناکامي در پاي خواهشِ او درآمد بسعي برخے از بدنهادانِ فرومایه گجرات را خالي پنداشته بآنصوب روانه شد - هرزه‌درایانِ ژاژخای پسِ کوچه را زبان دراز گشت چون بسماعِ اقبال رسید ازانجا (که دوربیني و پاسبانیِ مراسمِ حزم ناگزیرِ همّتِ والای فرمان‌روایان آگاه‌دل است) روز مهر شار دهم خرداد ماهِ الٰهي منشورِ مُطاع بنفاذ پیوست که اُمرای عالي شکوه دفعِ شورشِ گجرات را بر تسخیرِ خاندیس و آن ناحیت مقدّم دانسته بدانصوب گرایند - آن‌گروِ از نابینائیِ فروغِ اقبالِ روزافزونِ شاهنشاهي انجامِ آن‌خدمت بیرون از حوصلهٔ خود دانسته رو میگذرانیدند - و نیزجوششِ آزمندي برین داشته‌بود که بطنطنهٔ حرف‌سرائي از حکّام آندیار زرهاگرفته طرحِ مصالحت اندازند - و باین خیانتِ ملکي (که در حقیقت بنیادِ سعادتِ خود کندن‌است خواهند که بامِ قصرِ دولتِ خود اندایند • ع • • زهے تصوّرِ باطل زهے خیالِ محال در بیجاگذهه چنین زمزمهٔ ناسپاسي داشتند که بلاغِ مقدّس رسید - هزاران منّت بر جان نهاد ان‌گروهِ کامیابِ خواهش هریکے به تیولِ خویش بازگشت - و چون نیّت گردآلود بود خدمتِ مرجوعه بے آن‌گروه انتظامِ شایسته گرفت - ماتمِ فطرت و همّتِ نابوده چرا داشته اند - اگر سرِ این بارگانانِ کم‌بین (که سررشتهٔ سوداگري از دست داده اند) گرفته شود گنجایش دارد - امّا که وقت و کو فرصت - حکّامِ دکن (که از توجّهِ جنودِ گیتي‌گشا آرام گسل بودند) آسایش گزیده و از دوربیني (بآنچه اعیانِ لشکر را داده بودند بسنده نکرده) نفائسِ آن‌مرز را مصحوبِ طرز شناسِ بارگاهِ سلطنت فرستادند •

روشن‌شدن عرصهٔ مبارزت بفروغ شمشیر وزیرخان و راجه تودرمل و شکست یافتن مظفرحسین میرزا

ازانجا (که ابداعیانِ فسحت‌جای تقدیر از نیک سگالي و معدلت‌پژوهی اورنگ نش

---

(۲) نسخهٔ [ل] بکار آن مسمومان فرمودند (۳) نسخهٔ [ز] نیت و کردار آلوده بود •

فرهنگ‌آرای قوائم سریر خلافت عُظمی را نیرو بخشیده‌اند - و بکردارهای ستوده آن مهرآمود فراخ حوصلهٔ رموز شناس آفرینش بنقش و نگار جاوید آراسته) هر سبک‌سری کوته خردی (که در نزهت‌گاه مملکت گردِ شورش انگیخت - یا اندیشهٔ تباه تیرگی‌افزای خاطر او شد) بی سعیِ کارفرمایانِ خدمت‌گزین (تا بتوجّه والای شاهنشاهی چه رسد) زمانه بادافراه آنرا بشگرف‌آئینی سرانجام میدهد گاه مال را (که بادهٔ هوش ربای فرومایگان است) بتاراج داده خمار آلودِ خواهش میگرداند گاه جان را (که بُنگاه تبه‌رائی و بدکرداری ست) از افزایش سیه‌دروئی برگیرد - گاه پردگیانِ ناموس را نقابِ عزّت دریده هنگامهٔ پیرای رسوائی گردد - گاه نفائسِ کالای دنیا را غارتیده غُربانِ چهارسوی ازل و ابد سازد - همواره مراتبِ نیک‌بختی و بداختری آن گروه دریافته پاسِ این دولت نماید - هر فرومایهٔ بدگوهر (که نکابتِ حال رهنمای بادیهٔ سعادتِ او نتواند شد) بنکوهیده ترین روش غبارآلودِ خاکستانِ نیستی شود - و آنرا (که ناکامیِ روزگار اندرزگوی حقیقت باشد - و از خشم[۲] گیتی زمانه پندپذیرفته رونورد نزهت‌آباد دولت آید) هنگام سخت‌گیری از تندبادِ فنا جان بسلامت برد - چنانچه چهره‌آرای این مقصود حالِ مظفّرحسین میرزا تواند بود - و اجمالِ این تفصیل آنکه وزیرخان در انتظامِ سپاه و آسایشِ زیردستان و استیصالِ[۳] بدکاران کاربندِ شایستگی نشد - پیش از ظهورِ این سانحه شهریارِ غیب‌دان راجه تودرمل را (که در کارداني و خدمت‌گزینی و مردانگی از یکتایانِ جهانِ هستی بود) بآن دیار فرستادند - که در رواج و رونقِ کارِ او همّت گمارد و بیاورد دیده‌وری پراگندگیهای آن حواشی را منتظم گرداند - راجه بسرعت خود را بدان سرزمین رسانیده در فراهم‌آوردنِ پریشانیهای آن‌ملک تکاپوی ستوده نمود - نخستین بسلطانپور و ندربار شتافته تنسیقِ مناسب داد - پس‌ازان مهمّاتِ سورت و آن نواحی را بفروغِ معدلت روشنی بخشید - و ازانجا مشاغلِ بروج و بروده و جانپانیر را بانجام رسانیده باحمدآباد آمد - و باتّفاقِ وزیرخان حوالیِ آن مصرِ سعادت را بلوامع داد دهی می‌افروخت که شورشِ فتنه بلندی گرای شد - مهرعلی کولابی از نوکرانِ ابراهیم حسین میرزا با لختی از فرومایگانِ بدگوهر همداستان شده آن خرد سالِ ناتجربه‌کار را از مرز دکن بگجرات آورد - و درحواشیِ سلطانپور شرارهٔ فتنه برافروختند - برخی از همراهان عارف و زاهد پسرانِ شریف‌خان از تبه‌کاری و تیره‌رائی داغِ بیوفائی بر پیشانی نهاده باو پیوستند - و چون بنواحیِ بروده رسید داروغهٔ شهر پالغز همّت شده بیرون شتافت - و آن شهر بزرگ بی جنگ از دست رفت - باز بهادر به پیکار برآمد - از فرومایگیِ ملازمانِ ناسپاس کارے نساخت - وزیرخان در بسیجِ آن بود که باحمدآباد تحصّن گزیند - راجه تودرمل به نیروی اقبالِ شاهنشاهی همّت

---

(۲) نسخهٔ [ل] خشم گیتی‌خدیو (۳) نسخهٔ [ل] مالش بد کاران ،

در کارگشائي بست - و او را از شهرینه بصحرا برآورده آمادهٔ مبارزت گردانید - و با دلی کارطلب و خاطرے خدمت‌گزین بصوب بروه رهگرای شدند - چون چارکروهی قصبه اولیای دولت نزول نمودند پای ثبات آن گروه خوابیده بخت بلغزش درآمد - دست از نبرد بازداشته کهنبایت روبه رفتند و لشکر نیروزي بصوب آن دل‌بای‌دادها راه بآهستگي پیمود - مخالف را از آگهی حال دل رفته بازآمد در حواشی کهنبایت عنان ادبار کشیده گرد شورش برانگیخت - سیّد هاشم عامل خالصه نخستین برآمده دستبرده ستوده نمود - و از فزونی غنیم متحصّن شد - چون افواج گیتي‌ستان نزدیک رسیدند محاصره گذاشته بجانب جرنه‌گذهه شتاب آورد - و در حدود دولقه روز زمیاد بیست و هشتم خرداد ماه الهي آمرای عقیدت(۲)گزین پیوستند - و عرصهٔ مبارزت را بفروغ همّت پذیرای نور گردانیدند قلب‌گاه بشهامت وزیرخان اعتضاد یافت - و خواجه یحیی نقشبندي و وجیه الملک و برخے از حقیقت‌مندان برانغار را آراستند - و راجه تودرمل و(۳)روپ رای گجراتي و شیخ رلي و بهاگ(۴) داس با طایفهٔ از راه مردان جرانغار را استظهار آمدند - و ازانجا (که بیدلي(۵) و دورویي ظلمت‌افزای حال افواج بود) غنیم برگشته پای جلادت افشرد - همگي اندیشهٔ این بد نهادان شورش‌منش آنکه بمجرّد رده(۶)آرائي و رو برو شدن صفوف بیشترے هنگامهٔ افروز ما خواهند شد - و برخے شتابان راه گریه همانا وزیرخان و راجه را باچندے روزگار بپایان میرسد - و تمامی همّت در چاره‌گری راجه بسته بودند چه میدانستند که دران صف هستي دشمنان ناموس‌دوست بسیارند - بغابران میزوا با برخے از مدبران ناعاقبت‌بین بجانب وزیرخان گام سست برداشت - و مهرعلي(۷) سرمایهٔ فساد با خلاصهٔ تیز دستان تهرمند(۸) بصوب راجه آمده عرصه‌آرای پیکار شد * بیت

چو لشکر بلشکر درآورد روی * مُبارز برون آمد از هر دو سوی
چنان گرم شد آتش کارزار * که از نعل اسپان برآمد شرار

راجه به نیروی ثبات پائي چهرهٔ افروز نصرت گشت - و بهادران اخلاص‌مند در بساط جانستاني سپاس ایزدي بجای آوردند - هیزده کس نامي از جانب مخالف بخراب‌آباد عدم شتافت و او دورباش اقبال شاهنشاهي پس از آویزش بسیار آبروی او ریخته آمد - و به تباه‌ترین روش غبارآلود هزیمت گردید - سپاهیان دست راست بے چپقلش شایسته روی در گریز آوردند - و همان‌ط بیشترے از قول آبله پای خارستان بیدلي شدند - وزیرخان با برخے از حقیقت اساسان در صد

---

(۲) نسخهٔ [ب] عقیدت‌کیش (۳) نسخهٔ [ا] و رت رای (۴) در [چند نسخه] پیاک داس
(۵) نسخهٔ [ای] بیدلای درونی ظلمت افزای - و نسخهٔ [ز] بیدلي وواژوني ظلمت افزای (۶) نسخهٔ [ا] نبرد آرائي (۷) نسخهٔ [ب] مهرعلي (۸) نسخهٔ [ل] همت‌مند *

جانفشاني شد - و نزديک بود که کار او در نيکوخدمتي بانجام رسد - ناگاه راجه تودرمل غنيم را برداشته با هزاران دل رسيد - و يکبارگي تار و پود هنگامهٔ مغروران تباه راي گسيخته آمد - بسيارے ره نوردِ بادية نيستي شدند - و لختے يکمنزل مذلّت گرفتار آمدند - و مظفّر حسين ميرزا با چندے از بخيت برگشتگان بصوب چونه‌گذه شتافت * * بيت *

چنان بار گشتند هرکس که زيست * که بر زندگي شان بايد گريست

فتحے بسترگ بعشرت‌افزاے جهانيان گشت - و غنيمت فراوان بدستِ اولياے نصرت درآمد - هر دولت‌مندے (که در حصارِ اخلاص اساسِ منزل نهد) اگر عالم‌عالم هوشگانان نادره کار فراهم آيند گزندے باو نرسد و هر بختمندے (که فرمان‌پذيري را جلاافزاے آئينهٔ ناموس گرداند) کارهاے دشوار در پيشگاهِ عزيمتِ او طراز آساني گيرد - هر سعادت‌پژوهے (که نيک‌سگالي با پيمانِ يکتادلي نطاق آراے همّتِ او باشد) از هجومِ فرومايگانِ بد گوهر غبارے بر نزهتگاهِ مقصودِ او ننشيند - و هرکارشناسے (که آهنگِ خدمت‌فروشي در مقامِ خاطرِ او نگذرد - و حرفِ خويشتن‌نمائي بر ديباچهٔ زبان نگارش نيابد) کارسازانِ[۳] ماکِ تقدير هنگامهٔ افروزِ او شوند - و هرکرا بارگاهِ سعادت گشاده باشد و نصيبهٔ ازين خوبهاے سترده بردارد خيرسگالي و نيک‌نامي او گوي برزينِ آسمان و زمين را فرو گيرد - و مالِ فراوان و ناموسِ پايدار و دينِ حقيقي بفرقِ سر پويان جبهه‌ساے آستانِ او آيند - چنانچه اولياے دولت را درين[۴] شوره زارے آزرمي بميامنِ بهره‌مندي از خصالِ ستودهٔ مذکور جمال‌آراے شد - و شناساے اين دولتِ کُبرے گشته ستايش و نيازمندي را طراوتِ تازه بخشيدند - ازانجا (که پيشگاهِ نيايشِ ايزدي بندگانِ خدمت‌پذيرِ سپاسِ فرمان‌روايانِ دادگراست که پرتوِ فيضِ الٰهي اولاً بر بامِ اقبالِ ايشان فروغ[۴] دهد و ثانيًا از برکاتِ آن کاخستانِ آرزوي پيرستگانِ دولت روشني پذيرد) عريضهٔ ستايش‌آمودِ اقبالِ شاهنشاهي با گزيدهٔ نيلانِ غنائم مصحوبِ دهارو روانه ساختند - از استماعِ اين موهبتِ والا سپاسِ الٰهي بلندي‌گراے شد - و عالميان بهجت‌آراے صورت و معني گشتند - و هم درينولا ايلچيانِ سلطان حسين ميرزا از قندهار آمده بسجدهٔ عقيدت ناصيه‌افروز سعادت شدند - خلاصهٔ سفارت تجديدِ پيوندِ نيکوبندگي و خدمت‌گزيني بود - شهريارِ قدردانِ فرستادهارا کامرواے خواهش رخصت فرمودند *

و از سوانحِ فرستادنِ سپاهِ فيروزي برهنمونيِ راجه مدهکراست - ازانجا (که آئينِ ملک‌داري و رسمِ جهانباني ست که همواره بدست‌آويزِ مالش و نکوهش بدمستانِ بادهٔ خودکامي را هوش‌افزوده رهنماے خدمت‌پذيري گردانند - و بافزايشِ عزّت و اعتبارِ آگاه دلانِ بيدار مغز چمن‌زارِ دولت را

---

(۲) نسخهٔ [ل] کارسازانِ تقدير (۳) نسخهٔ [ب] درين مرز شورهٔ زار (۴) در [بعضے نسخه] جلوهٔ فروغ دهد (۵) نسخهٔ [ا ي] خاکستان *

شاداب سازند - تا بندگانِ فرمان‌گزاری و گردن‌کشانِ نخوت‌مند بپاداشِ کردار رسند - و نیایشِ ایزدی و ستایشِ الٰهی[۲] بآئینِ خردگزین بجای آید) دربنولا (چون آن زمیندار از فراوانیِ ملک و فزونیِ تهوّرمنشانی بدکیش و قلبیِ‌جای و تباهیِ خرد و دوستیِ خوشامدگویان شاهراهِ فرمان‌پذیری گذاشته ره نوردِ بادیهٔ ادبار شد) روز اورمزد غرّهٔ تیر ماهِ الٰهی صادق خان و راجه اسکرن و موتهه راجه و آلغ خان حبشی و برخی[۳] از بهادرانِ خدمت[۴]گذار نامزد شدند - که آن گروه نشینِ نخوت را از خوابِ بیدانشی بیدار سازند *

و از سوانح فرستادنِ دستم[۵]خان است بایالتِ صوبهٔ اجمیر - شهریارِ آفاق بمقتضای دیده‌وری (که نقدگنجینهٔ شناخت است) نقوشِ رعیّت‌پروری و معدلت‌اندیشی از ناصیهٔ حالِ او دریافته پایهٔ اعتبار افزودند - و سرکارِ رنتهپور به تیولِ او مقرّر فرموده بحراستِ آنصوب رخصت ارزانی‌داشتند که در گلشن‌سرای فراخ‌حوصلگی رختِ اقامت انداخته بدستیاریِ دل و دیده پراگندگیهای آندیار را فراهم آورد - و پاسِ احکامِ عدالت داشته نیرویِ همّت را بتکاپویِ‌صورت دوشادوش دارا تا عمومِ مردم از تیرگیِ ستم و تاریکیِ بیداد بنورستانِ حق‌پذیری درآیند - و زندگیِ شایسته با کردارِ ستوده پیوندِ دوام یابد - جهانبانیِ گلچینِ چارچمنِ دنیا و عُقبیٰ آید - و فرمان‌پژوهیِ بعشرتگاه جاوید خرامد *

و از سوانحِ رسیدنِ رایِ‌لونکرن و راجه بیربر است - گذارش یافت که از حدودِ دیبال پ این دو موتمنِ بارگاهِ اقبال را بسرافرازیِ رایِ دونگرپور رخصت فرموده بودند - درین‌هنگام نشاط افز و زمانِ طرب‌افزا روز رام بیست ویکم تیر ماهِ الٰهی مسرّت‌آرایِ نیکوخدمتیِ نجیبین‌سائیِ عتبهٔ همایو ناصیهٔ بخت‌مندیِ را جلایِ تازه بخشیدند - و آن عصمت‌اعتصامِ والا گوهر را بآئینِ بزرگان بشبستا تقدّس درآوردند - انجمنِ تعلّق را نگار بستند - و جهانِ‌معنی را آذین‌کردند - گوهرِ یکتا بگنجورِ حقیقت رسید - و گروهی را تکیه‌گاهِ سترگ پدید آمد *

و از سوانحِ رسیدنِ ایلچیانِ شاهرخ میرزا ست - عفّت‌قباب خانم والدهٔ میرزا از فر دیده‌وری و دوربینیِ نقوشِ فرمان‌روائیِ‌معنی و حروفِ جهان‌افروزیِ‌صورت از پیشطاقِ ناصیهٔ مقدّس شاهنشاهی دریافته از مغرسِ پیوندِ عقیدت را استحکام داده بود - لیکن از سرگذشتِ میرزا سلیمه بیمناکی داشت - که برخاطرِ حقیقت‌پیرایِ گیهان‌خدیو چگونه پرتو اندازد - وسخن‌سازانِ بی‌مرزه‌گو بکدام روش بموقفِ عرض رسانند - و هر ناخشنودیِ آن فرمان‌فرمایِ صورت و معنی اختا

---

(۲) نسخهٔ [ب] سپاس الٰهی (۳) در [چند نسخه] برخی دیگر (۴) نسخهٔ [ا] خدمت گزین
(۵) در [بعضی نسخه] اسقم خان *

در مبانی عزّت[۲] و اساس زندگی شاهرخ میرزا اندازد - و اگر مرا سرمایهٔ این شورش تصوّر فرمایند بنکال ابدی گرایم - و نیز از مکامن ضمیر او بود که عاطفت گیتی‌خداوند میرزا را بفرزندی برگرفته سربلندی بخشد - عبدالرّحمٰن بیگ و میرزا عاشق عرائض آن پرده‌نشین عزّت و میرزا شاهرخ را با جلائل نفائس آندیار در اوائل امرداد ماه الٰهی با هزاران بار ضراعت و نیازمندی ببارگاه قدسی آوردند - شهریار آگاه دل از وفور مردمی و فرط مهربانی و محبّت دیرین و عاطفت تازه معذرتها پذیرفته نوازش فرمودند - و کامیاب شادمانی رخصت[۳] انصراف دادند - و هم دربنولا حکیم[۴] عین الملک از دکن نامیه‌سای عتبهٔ اقبال آمد - او را برهنمائی عادل‌خان بیجاپوری فرستاده بودند - درین هنگام آن خدمت بجای آورده نیایش او را بموقف عرض مقدّس رسانید - و رشیدالملک را با عرضداشت و شرائف متاع آن بلاد بنظر همایون سربلندی بخشید *

و از سوانح آمدن ایلچی فرمانروای توران عبدالله خان با نامهٔ یکتائی و شرائف تُحَف و هدایا - از شکوه اقبال روزافزون پیشتر ازین سلسلهٔ جنبان دوستی شده بود - بنا[۵] بر اندیشهٔ تسخیر ممالک موروثی و ظهور حال پیمانهای او چندان توجّه نفرمودند - و مدّتها در اردوی معلّی تکاپوی داشت - چنانکه در نخستین یورش گجرات غبار لشکر منصور بود - کارنامهٔ سرنگال هوش ربای او شد و چون بفیروزمندی بازگشتند بالتماس اعیان دولت پاسخ نگاشته روانه ساختند - و بجهت آنکه سلسلهٔ مراسلت گسسته‌پیوند باشد کسے از بارگاه خلافت همراه او نشد - چون بدان دیار رسید نیرنگی اقبال شاهنشاه صورت و معنی گذارش نمود - مزبان آن ناحیت از[۶] عاقبت‌اندیشی بلابه‌گری[۷] درآمد - و گرمتر حروف نیایش و نیازمندی سرائیده مدارج مصادقت را بر دیباچهٔ ظهور نگاشت - اساس سخن بران نهاده بود که شهریار جهانگیر در صوب هندوستان یورش ایران فرماید - تا به نیروی یکجهتی عراق و خراسان و فارس از اورنگ نشین آن مرز مستخلص گردد - خدیو عالم بمقتضای فتوت و مردمی آمده را بفنون نوازش خرشدل گردانیده رخصت فرمودند - و میرزا فولاد را با برخی از نفائس هندوستان همراه ساخته تورانیان را آرامش[۸] بخشیدند - و پاسخ[۹] آرای شدند که آن سلسله را انتسابے خاص بخاندان نبوّت است - پاس آن داشته اختلاف آئین و کیش را سرمایهٔ آویزش ملک ستانی نمی‌سازیم - و گزیدهٔ آشنائیهای پیشین نیز ضمیر حقیقت‌اندوز را ازین داعیه باز میدارد

---

(۲) در [چند نسخه] عشرت (۳) در [اکثر نسخه] رخصت انصراف شد (۴) نسخهٔ [ل] حکیم الملک
(۵) نسخهٔ [ز] بنابر تسخیر ممالک موروثی (۶) نسخهٔ [ا] از عاقبت‌بینی اندیشیده بلابه‌گری درآمد
(۷) در [بعضی نسخه] بلابه درآمد (۸) نسخهٔ [ز] آرامش بخشیده پاسخ آرای شدند (۹) نسخهٔ [ب]
و دران گذاشتهٔ دوستی پاسخ آرای شدند *

و چون دران گلدستهٔ دوستي والیٔ ایران را بعزّت یاد نکرده بود اندرزهای هوش‌افزای در نکوهیدگی آن فرموده حقّ سترگ ثابت گردانیدند •

نهضت موکب همایون بصوب اجمیر بار دیگر

ازانجا (که یورش فرمان‌روایان معدلت دوست مایهٔ آسایش عالمیان و روزبازار دادگري‌ست) همواره[۲] خاطر اقدس بسیر و شکار توجّه دارد - علی‌الخصوص که درین ضمن احترام یکی از بزرگان صاحبدل باشد - ازین دید ژرف حقیقت اساس بآئین هر ساله عزیمت خطّهٔ فیض‌بخش اجمیر مصمّم شد - و شب بیست و دوم شهریور ماه الهي سمند اقبال را رهگرای مشهد[۳] قدسي گردانیدند - روزے (که مرحلهٔ کروهه[۴] مضرب خیام همایون گشت) در اثنای راه بر فیل زن‌سنگار (که از شورش تندخوئي و جوشش بدمستي تجربه کاران این وادي به نزدیک آن نرفتندے) شکفته دل و گشاده پیشاني به نیروی تیزدستي برآمدند - آن عربده‌کار از شکوه اقبال فرمان‌پذیر آمد نظّارگیان را حیرت فروگرفت - ظاهر[۵] بینان صورت پرست را ازین بدائع شگفت آمد - لیکن دوربینان صفوتکده باندازهٔ معني‌شناسي چهره‌گشای سعادت گردیدند - طایفهٔ یکی از هزاران خوی ستودهٔ گیتي‌خدیو شمردند - و برخے را فروغ تائید بخشید - و گروهے از گروهٔ انکار برآمده بگلشن‌سرای ارادت در آمدند - و همواره ازین[۶] والا خرد عالي‌قدر کارنامهای بدیع تراوش ظهور یابد - ازانجمله دربن‌یورش روزے فتح‌خان چیتدبان از درد چشم بیدلیها نمود - و از ناامیدی پزشکان آزمرده به نیایش درآمد آن مسیع‌نفس بدم‌گیرا چاره فرمودند - و بظاهر نپشتررا بکار داشته آسایش افزودند - طبیبان روزگار حرفت مکتسبي را پیش حکمت موهبتي قدرے ننهاده سجدهٔ نیایش بجای‌آوردند •

و از سوانح لبریزشدن پیمانهٔ زندگی شیخ احمد فرزند میانهٔ شیخ‌سلیم فتحپوري‌ست - درتعلّقیان روزگار بسا خوبهای گزیده غازهٔ چهرهٔ او بود - زبان را شکایت‌آلود جهانیان نکردے - و از دید نامایم چندان زمین غم نگشتے - با آزرم و تمکین همنشیني گزیدے - از دستگیری عقیدت و نیکو بندگي در جرگهٔ آمرا انتظام یافت - و باتگی[۷] شاهزادهٔ بزرگ صورت و معني شهرهٔ آفاق گشت - در یورش مالوه هوازدگي دریافت - و از نا پرهیزي و نه نیوشیدن سخن بدارالخلافه آمد - و انجام کار بفالج کشید - و درین سال (که رایات[۸] جهانگشای بصوب اجمیر نهضت میفرمود) اورا در پیشگاه بیدش

---

(۲) نسخهٔ [ب] پیوسته (۳) نسخهٔ [ز] مرقد قدسي (۴) در [چند نسخه] کروهر (۵) نسخهٔ [ب] ظاهر نگاهان صورت پرست را (۶) نسخهٔ [ب] ازان خسرو عالي‌گردار (۷) نسخهٔ [ا] و باتالیقی (۸) در [چند نسخه] مچهٔ رایات •

گیهان‌خدیو آوردند - بسجودِ نیایش رخصتِ واپسین گرفت - و چون بخانه رسید نفسِ آخرین رهنمای منزل‌گاهِ نیستي شد - زهے والا بختے که اورا درقدمِ مرشد و پادشاه زندگانیِ ناپایدار سپري گردد - اگر در برآمدِ کارِ دولت آن نقدِ گرانمایه در باختْ جوهرِ مردانگي و حقیقت‌منشي ببارگاهِ ظهور آورد - وگرنه بارے پردهٔ ناموسِ نیکوبندگي دریده آمدے - ازانجا (که هنگامهٔ رسمیانِ دورویی و آشنایانِ سرپُل گرم است) چنین داستانِ دیده‌وري بهرگوش ندرآید - لیکن آن بزرگِ دانشِ یکتایی بختمندِ وفاگزیں (که دربی‌نامه خطاب باو میرود) تراوشِ صفوتندهٔ ضمیرِ خود اندوخته بآفرینی گراید *

و از سوانحِ آنکه سیّد حامد بخاري را بایالتِ مُلتان بلندپایه گردانیدند - و پندهاي هوش افزا (که سرمایهٔ دستگیریِ بیچارگان و مالشِ بدکاران و آسودگیِ توطّن‌گزیدنانِ آن دیار باشد) فرموده رخصت دادند - او فرمان‌پذیرِ اندرزهاي سعادت گشته درتکاپوی آن شد که بهنیروی کوشش و آگهي قافلهٔ دانش را بمنزل‌گاهِ کردار رساند *

و از سوانحِ رسیدنِ راجه تودرمل از ملکِ گجرات - و بفنونِ عواطفِ خسرواني محفوف شدنِ در هنگامے (که موکبِ همایون در[۲] حواشیِ قصبهٔ بساور نزولِ سعادت داشت) راجه با بسیارے از اعیانِ بدولتِ آستان‌بوس سربلندي یافت - و نیرنگیِ اقبالِ شاهنشاهي را با هزاران داستانِ دولت گذارش نموده بسجودِ نیایش نامیه‌افروزِ بخت‌مندي شد - و بسے از بدگوهرانِ شورش‌منش را (که سرگروهِ آنها دوده[۳] بیگ بود) مُسلسل در پیشگاهِ معدلت حاضر گردانید - چون زندگاني را درخور نبودند بیاساي آن گروهِ چهره‌گشائیِ عدالت شد - و بدستورِ پیشین تنسیقِ مهمّاتِ وزارت برايِ رزمیِ او تفویض یافت - و بمیامنِ توجّهاتِ قدسي براستي و درستي در انتظامِ امورِ سلطنت آئینِ هوشمندانه گرفت[۴] *

شورش[۵] نمودنِ مظفرحسین‌میرزا بار دیگر - و گردآلود[۶] ناکامي شدن

ایزدِ توانا خرمنِ تباه نبخشاد که هزاران آئینِ نکوهیده ازان پدیدار گردد - و خرابیِ جهان بار آورد - و اگر ازین ناشایستگي پناه یابد از هنرشیني بدگوهرانِ فرومایه اجتناب[۷] لازم شمرد - که بسا هوشمندانِ دوربین را از صحبتِ این شوریده رایان نیکي ببدي گراید - و صلاح بفساد انجامد طبیعتِ آدمي را دانش‌پژوهان دزدِ پنهاني گفته‌اند - ببخواهش خوی دمسازان برگیرد - و ازانچه

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ل] در قصبهٔ بساور (۳) در [چندنسخه] دده بیگ (۴) نسخهٔ [ل] از سرگرفت
(۵) نسخهٔ [ب] شورش مظفرحسین‌میرزا (۶) در [بعضی‌نسخه] گرد آمود (۷) در [چندنسخه] پرهیز *

نفرت داشته باشد بروزگاران برخورد پسندد - و بتازگي چهره‌افروز اين‌داستان حال مظفّر حسين ميرزا ست که با پاک‌نهادي و صفاي گوهر بهمزباني همراهان تبه راي سرمايهٔ نکال خويش آماده گردانيد - و ازانجا (که در سرشت او سعادت بود) جان بسلامت برد - و بداندیشان يافته درآی بگو نيستي غبارآلود گشتند - درين ايّام (که پدران و نياکان اورا آن پيش آمد که گذارش يافت) هنگام آن بود که بتابشگاه غفلت نه غنودے - ليکن از هجوم شورش منشان بے خرد (که سرگروهٔ آنها مهرعلي بود) عنان نيک‌سگالي از دست داده بار گرد فتنه برانگيخت - و بتائيدات سماوي در اندک زمانے فرونشست - چون راجه تودرمل ازگجرات متوجّهٔ آستان اقبال شد آن بد کيشان فساد انديش عبرت نگرفته ميرزا را بار دست‌آويز تباه‌کاري گردانيدند - نخستين بر بازرگانان کهنبايت دست ستمکاري برگشوده مال فراوان اندوختند - وزيرخان باعتضاد دولت ايزدي‌اعتصام از احمد آباد برآمده بآنصوب شتاب آورد - و در حدود پيرپور[۲] داستان بے‌آزرمي همراهان باز بهادر تذبذب در قوائم همّت او انداخت - از قصبهٔ سرنال بقصد مبارزت برآمد - بيشترے از نوکران فرومايهٔ زربنده بتخيّل نادرست جدائي گزيده بغنيم پيوستند - وزيرخان از ظهور اين‌سانحه باندیشهٔ دراز فرو شد - و چون نقوش بيوفائي ار نامايهٔ ملازمان بدگوهر پيدا بود برگشته باحمدآباد تحصّن گزيد روز ديبادر هشتم شهريور ماه الٰهي غنوده بختان بدکردار با هزاران شورش محاصره نمودند - و بسيارے از واقعه طلبان فرصت‌جوی بمخالف پيوسته هنگامهٔ بداندیشي گرم ساختند . مگس همّتان درون حصار را نيز حال دگرگون شد - وزيرخان بفروغ اخلاص روزافزون بچاره گري نشست - گروهے را مُسلسل گردانيد - و برخے را بفنون دلدهي سرگرم پيکار ساخت - چون از کمک ظاهري گسسته اُمّيد بود دل بفرو شدن گرو کرده انتظار نيرنگي اقبال ميبرد - و از دورديان دروني در هراس بوده هر روز مورچل را تغيير ميداد - در زمانے (که از آويزش شباروزي بستوه آمده بود) تائيد سماوي لوامع نشاط افروخت - و گروه مخالف بخاکستان ناکامي غبارآلود شدند - و اجمال اين داستان نصرت آنکه پانزدهم شهريور ماه الٰهي غنيم تبه‌راي سخن با درونيان يکے ساخته هجوم آورد - و نردبانها نهاده در صدد برآمدن گشت - چندے از خود سران بکام خويش رسيده دست بيغما گشادند - و برخے در ميدان راه بودند - از گشادگاه[۳] تقدير بندوقے بمهرعلي رسيد - و همان زمان آن سرفتنه عربده‌کاران بفرامُشخانهٔ نيستي شتافت - از ديد نيرنگ اقبال روز افزون يکبارگي آن گروه بے‌آزرم را در عين چيره دستي پاي جسارت از جاي رفت ، با هزاران سراسيمگي بصوب ندربار روی گريز نهادند

---

(۲) نسخهٔ [ا] هرپور - و نسخهٔ [ب] پوربور - و در [بعضے نسخه] پري پور (۳) نسخهٔ [ب] درين‌هنگام از گشادگاه تقدير ،

از بس که متحصّنان بیم(۲)ناک بودند بگمان فریب‌آرائی کسے بیرون نیامد - چون پاسے از روز دیگر گذشت حقیقتِ اقبالِ گیهان‌خدیو بتاریکیِ خاطرنشانِ دور و نزدیک شد - جهانیان به نیایشِ ایزدیِ شتافته خلودِ دولتِ بیهمال را طلبگار شدند *　　* قطعه *

همیشه تا که ز تاثیرِ مهر و بارشِ ابر * دهانِ غنچهٔ گل را صبا بخنداند
لبِ مرادِ تو ازخنده هیچ بسته‌مباد * که خصم را بسزا دولتِ تو گریاند

دو چیز سرمایهٔ نیک‌بختی و سعادت‌اندوزی ست - دلِ دانش‌پژوه - و دیدهٔ عبرت‌بین - هرکه از واژونیِ بخت ازین دو گوهرِ گران‌مایه تهی‌دست آید روزگار اورا بکمتر زمانے در گوِ نیستی فرو برده رسوای ازل و ابد گرداند - چنانچه حالِ مهرعلی ازین آگاهی بخشید - از فروغِ لوامعِ اقبالِ شاهنشاهیِ پندپذیر نگشته شورش‌افزای شد - و در اندک فرصتے تیره‌روز قدراندازانِ تقدیر گشته بخیرهٔ نکالِ ابد جای گرفت - و آن کس (که در اصلِ فطرت سعادت‌منشِ دولت‌مند باشد) اگر از بد مصاحبیِ روزے چند در بادیهٔ گمراهیِ افتد او را در بوتهٔ ناکامیِ گدازش دهند - تا از غبارِ آلایش برآمده عیارِ کمال گیرد - چنانچه سرگذشتِ مظفرحسین‌میرزا چهره‌آرایِ این‌مراد است - باغوای کوته‌اندیشانِ بدسگال راهِ ناسپاسی رفت - روزگار او را در سنگلاخِ ناامّیدیِ آبله‌پای ساخت - و ازانجا (که سعادت‌نهاد بود) حراستِ ایزدیِ درکنفِ خویش درآورده موردِ مراحمِ خسرواني گردانید - چنانچه در جای خویش نگارش یابد *

و از سوانحِ فروغِ یافتنِ ناصیهٔ مظفّرخان است بسجودِ آستانِ مقدّس - گذارش یافت که بجهتِ پاداشِ کردارِ اورا از بساطِ قُربِ دور داشته بودند - از نیک‌اختریِ در دشتِ هولناکِ حرمان نیایشِ حضور پیش‌گرفته در جدگزینیِ و خدمت‌افزائیِ و فرمان‌پذیریِ فطرت را با همّت هم‌آغوش گردانید - و شناخت را با کردار پیوندِ شایسته داد - از نکاپوی دایمیِ و قدردانیِ و کارشناسیِ و ملائمت(۳)کیشیِ برفرازِ نیکوکاریِ برآمد - جوهرِ نیکوبندگیِ او چون بعیارِ صیرفیانِ بارگاهِ خلافت رسید پرتوِ عاطفت بر ساحتِ احوالِ او تافته فرمانِ طلب شد - بیست و نهمِ شهریورِ ماهِ الهیِ از صوبهٔ بهار آمده در حواشیِ هفس‌محل بسجدهٔ عقیدت روشنی‌افزای ناصیه گشت - و نفائسِ آندیار برسمِ پیشکش ببارگاهِ حضور آورد - و چهار لک روپیه نقد بآئینِ نثار گذرانید - اورنگ‌نشینِ فرهنگ آرای بفنونِ عواطفِ سربلندیِ بخشیده اعتبار افزود - و حکمِ مقدّس شرفِ نفاذ یافت که بنقیر و قطمیرِ مهمّاتِ سلطنت وا رسیده پاسبانیِ احکامِ معدلت نماید - و راجه تودرمل و خواجه

---

(۲) نسخهٔ [ب] سهمناک بودند (۳) در [بعضے نسخه] ملایم کیشي - و در [اکثر نسخه] ناملایم کیشي *

شاه منصور باستصواب او کارنامهٔ خدمت بجای آورند - و بفرّخي و فرخندگي چهارم مهر ماه الهي (۲) شهر دلگشای اجمیر از ورود رایات همایون نورآگین شد - بآئین بزرگان ژرف‌نگاه بآن مشهد مقدّس شتافته ایزد بیچون را پرستش نمودند - و منتظران قدوم قدسي کامیاب خواهش شدند *

و هم درینولا (که زمانه سعادت داشت - و روزگار بالش اقبال) فرمان‌پذیران باگاه خلافت شهریار والا گوهر را بطلا و سایر جلائل امور برکشیده بجزائل بخشش و افضال آرزومندان جهان‌را بی‌نیاز گردانیدند - نخستین آن دریا نوال عالي‌فطرت برای گردآوری رضامندی ایزدي خرمن خرمن و دامن دامن از زر سرخ و سفید مکرمت فرمود - پس‌ازان کارپردازان خدمت باشارت همایون طبقات انام را پاس مراتب داشته زر بخشي کردند - و همدرین اثنا از فرط آگاهي و وفور حق پژوهي بمحبّ‌علي خان میر خایفه (که آثار تجربت و شناسائي از ناصیهٔ حال او پدید بود) خلعت فاخره داده اجازت فرمودند که همواره حاجات خلائق و آنچه در پیشگاه تأمّل او بحسن گراید بموقف عرض اقدس رساند - با آنکه دوام آگهی گیهان‌خدیو بمثابه‌ایست (که آنچه بالغ‌نظران دوربین جدّآور یک‌کار را بلوازم احتیاط بجای آرند گیتي‌خدیو همگي امور سلطنت را بدان طرز شایسته بانجام میرساند) لیکن از بسیاری دانش‌اندوزي و دوربیني و مزاج‌شناسی روزگار و بهبود سگالی بردوام چنین هشیار خرام مي‌باشد - همانا منشور مُطاع سلطان خرد چنان‌است که فرمان‌روایان معدلت‌گزین و سایر بزرگان کثرت‌آرای بر دیده‌وري و رسائی خود اکتفا نفرموده یکی از هوشمندان نیک ذات سیر چشم بی‌آزار را رخصت عرض مکرمت فرمایند - تا درهنگام هجوم مشاغل و چیره دستی قُوای غضبي (که زمان بالغز تیزروان عرصهٔ دانائي ست) شایستهٔ وقت را بموقف ابلاغ رساند - خداوندا (تا سایه و آفتاب است - و سرسبزی چمن از فیض سحاب) این سالار بارگاه تجرّد و تعلّق بر انفس و آفاق نور گستر باد * * منذوي *

خدایا تا مراد است آسمان را * مکن زین پادشه خالي جهان را
فلک چون خاتمش زیرنگین باد * کلید عالمش در آستین باد

و از سوانح فروشدن مجاهد بیگ است نبیرهٔ خواجه کلان بیگ - در حدود موهي از مُضافات صوبهٔ اجمیر به تهانه‌داري نامزد بود - کنور مانسنگهه و بیشترے از دلاوران آن نواحي به تنگناهای کوه شتافته بودند - در مبادی مهر ماه الهي راجپوتان آن سرزمین چندے از زمینداران (۳) نوآبادي آمده دست تاراج گشودند - ازین دُیري آگهي پذیرفته با رنج زدگي جریده بے‌سار پیکار برآمد و کارنامهٔ رستمي را زبردست ساخته رهگرای سفر واپسین شد - و سرمایهٔ نیکنامی جاوید اندوخت

---

(۲) نسخهٔ [ي] چهارم (۳) در [بعضی نسخه] از دیهای نوآباد آمده *

هفدهم مهر ماه الهي بر فراز قلعهٔ اجمیر صعود اقبال نموده غنودگان آن سرزمین را دستمایهٔ رحمت شدند - و در حواشیء مرقد سیّد حسین خنگ‌سوار وقفهٔ آمرزش فرمودند - آن‌شب تا ظهور پرتو خورشید حقیقت شمع آگهي افروخته رهنمای سعادت‌پذیران محفل قدسي بودند - بسا حقائق کوني و الهي سامعه افروز بخت‌وران بیدار دل گشت - و خاطر عمارت دوست شاهنشاهي چون اختلال مبانی آن حصار آسماني‌پایه دریافت کار پردازان بارگاه سلطنت را اشارت همایون شد که همّت در تعمیر بسته آن عمارات فرسوده را تازه گردانند - در کمتر زمانی بخوبترین وجهی صورت انجام گرفت - بیست و دوم مهر ماه الهي از ان خطّهٔ فیض‌اساس عنان توجّه بجانب میرٹھ انعطاف یافت - بظاهر نشاط شکار چهرهٔ عزیمت مي‌افروخت - لیکن معدلت‌آرائي و انتظام آن‌ناحیت و اندوختن مرضیّات ایزدي پیش‌نهاد همّت والا بود •

چون آن سرزمین مخیّم اقبال گشت ضمیر صواب‌اندیش در تعیین قافله‌سالار رهگرایان بادیهٔ حجاز توجّه فرمود - دوم آبان ماه الهي میر ابوتراب بابین‌گزیده خدمت سرافراز شد - او از سادات اسلامی شیراز است - جدّش میر غیاث‌الدّین ثبّته الله (که سیّد شاه میر مشهور بود - و از علوم مکتسبي بهرهٔ فراوان داشت) در زمان سلطان قطب‌الدّین نبیرهٔ سلطان احمد (که احمدآباد بنام او اساس یافته) آمد - و بوطنگاه (۲) خود بازگشت - بار دیگر در شورش شاه اسمٰعیل بحکومت سلطان محمود پیکره (۳) با در فرزند خود میر کمال‌الدّین و میر قطب‌الدّین بگجرات آمده رخت اقامت انداخت و به نیکنامي روزگارش سپري شد - میر ابوتراب فرزند میر کمال‌الدّین دران مرز و بوم اعتبار یافت و ازان باز (که گجرات در حوزهٔ تصرّف اولیای دولت درآمد) بفنون عواطف ظلّ‌اللّهي اختصاص گرفت - و بدولت ارادت چهرهٔ افروز سعادت شد - درین هنگام (که از بارگاه خلافت بابین‌خدمت شرف اعتبار یافت) پنج لک روپیه نقد و ده‌هزار خلعت بجهت محتاجان آن‌مرز در عهدهٔ کاردانی او شد - و اعتمادخان گجراتي (که از سالها آرزوی طراف آن سرزمین (۴) داشت) نیز رخصت یافت (۵) - و از رشحهٔ دریای مکرمت فراوان مردم با گزین سامان محمل شوق بستند - شُرَفا را (که پیوسته بارسال عرائض و تنسوقات آن ولایت سلسله‌جنبان نیکوبندگي اند) بیک لک روپیه نقد و شرائف اجناس یادفرمودند •

و از سوانح تفویض فرمودن ایالت گجرات است برای رزین شهاب‌الدّین احمد خان - چون آگهي شد (که وزیرخان پاسبانی احکام معدلت را بسزا نمیکند - و از ناروائی داد دهي آن ملک

---

(۲) نسخهٔ [ز] بوطن خود (۳) نسخهٔ [ب] بیکره - والله اعلم (۴) نسخهٔ [ل] آن مکان داشت (۵) در [چند نسخه] گرفت •

روی در اختلال دارد) رقم عزل بر صفحهٔ احوال او کشیده خانِ مذکور را (که از شناسائی معامله و جدگزینی در کارها و عدالت پژوهی و رعیّت پروری بهره‌مند بود) ازمالوه بحراست این ملک بزرگ نامزد کردند - و منشور مقدّس مشتمل بر اندرزهای سعادت شرف نفاذ یافت - قاسم‌خان و طاهرخان و سیف الملوک و میر غیاث‌الدّین علی نقیب خان و قمرخان و فیروز و شیخ معظّم و شیخ جنید و برخی از ملتزمانِ بارگاه حضور را فرستادند - تا آسودگی آن دیار افزوده آید - و یرلیغ والا صادر شد که چون موزبان‌نو بآن‌حواشی آید وزیرخان بحدود ایدر آمده بانجام مهمّات قدرافزای جوهر خود گردد و بندگان خدمت‌گزین پیش بدرگاه همایون شتابند *

و از سوانح فرستادنِ افواج گیهان‌ستان[۲] است باستیصال رانا - ازانجا (که گزیده پرستش نشأهٔ تعلّق آنست که باندرزهای شایسته و نیروی تدبیر گردن‌کشانِ نخوت‌مند را فرمان‌پذیر گردانند - و اگر نصیحت و نکوهش سودمند نیاید نقش هستیٔ آن گروه را بسترند - تا وحدت انتظامی اختلال نپذیرد - و نزهت‌گاه جهان از شورش کثرت غبارآلوده نگردد) بسال و مه مذکور راجه بهگونت داس و کنور مان سنگهه و پاینده خان مغل و سیّد قاسم و سیّد هاشم و سیّد راجو و الگ[۳] اسد ترکمان و کجره[۴] چوهان و برخی از مبارزانِ عقیدت‌مند را بانجام این کار سترگ رخصت فرمودند - شهباز خان میربخشی را صاحب اهتمام آن لشکر گردانیدند - و انتظام آن برای رزمی او باز گشت در ضمن عشرت شکار پراگندگیهای این صوب انجام شایسته یافت - کارهائی (که در باستانی زمانه بهزاران نیرنگ عزیمتها صورت اتمام نمی‌گرفت) امروز از افزونیٔ آگهی بشطرے از توجّه طفیلی روی در انصرام می‌نهد *

و از سوانح فروغ افزائیٔ عاطفت گیهان‌خدیو است - از وفور رافت و مهرگزینی گروها گروه آدمی با اختلاف مشربها و تباین ملّتها نطاق نیکو بندگی بر میان دل بسته فدوی[۵] میرپیند چنانچه بر مزاج شناسان روزگار بس شگفت نماید - غریبتر آنکه جانورانے (که رمیدگی در نهاد ایشان سرشته اند) نیز از خوی ستوده کشورخدای آرامش‌گزیده نشاط موانست دارند - اگر ازین نمط داستانهای راستین فراهم آرد هرآئینه در پیشگاه خواهش گزیدهٔ دشوارعبور پدید آید - مبادا پیش از شکسته‌شدنِ ناهار جوانیٔ یورش واپسین حسرت‌افزای گردد - این چابک‌دست تیز رفتار بر بادپیمای استعجال برآمده میخواهد که (اگر بزودی ساغر زندگی لبریز نگردد - و سودای دیوانگی عقل مصلحت‌اندوز را کالبوه نگرداند) بهزاران تکاپوی دایمی انموذجے از بدائع شمائل گیتی خداوند

---

(۲) نسخهٔ [ل] گیهان‌گشای است (۳) نسخهٔ [ل] لک‌لک الله ترکمان (۴) نسخهٔ [ز] کجره چوهان (۵) نسخهٔ [ل] بر فدویت میزیاند *

و فهرستے از نیرنگئ تائیدات سماوي بعنوانِ سپاسگذاري نگارش نماید - و اگر هریکے ازان بستانچهای دلاویز سخن سرائي سیراب گرداند برای شادابیِ هرکدام دفترے جداگانه باید - خاصه از مهرافزائي و عاطفت افروزي - که همانا[۲] بیانِ آن در کالبدِ گفتار نگنجد - و آنچه بنارگي زنگ‌زدای بینشِ نظّارگیانِ دشوار پسند گردید آنکه آهوئے (که سرخیلِ وحشت‌گزیدنانِ ملکِ صحرا ست) بسانِ انس‌پذیران از دستِ آن یگانهٔ عالم‌دلجوئي دانه میخورد - آن خوانای نقوشِ پیشاني نشانِ شگفت‌مندي را از حاضرانِ بارگاهِ[۳] قُدس دریافته فرمود که نااَزاریِ جانوران و بزیانِ عاطفت بدین خموشان گویا پیش آمدن اگر چنین خاصیت بخشد چه دور - این خوی‌گزیده را جاذبه ایست که افلاک و انجم را در کمندِ محبّت در آرد *

تربیت فرمودن فرزندان سعادت‌پژوه والا گوهر

گیهان‌خدیوِ دادگر پیوسته از دوربیني اندازهٔ حالِ طبقاتِ انام را دریافته گلشنِ افزایش را سرسبز و شاداب دارد - و شناسای عیارِ جواهرِ مردم شده هریکے را فراخورِ آن بهنگامِ مناسب برومندِ دولت میگرداند - و چنانچه ناگزیرِ ساقئ بزمِ سلطنت است (که فراخي و تنگئ حوصلهای جهانیان شناخته بادهٔ مردآزمای دنیا را درخورِ آن پیماید) فرمان‌فرمای زمان از فروغِ دیده‌وري این کارِ شگرف را بگزیده آئیني آراسته دارد - از نیرنگئ مزاجِ روزگارِ بوقلمون گروهے را بتدریج پایهٔ اَساس[۴] آسماني اعتبار مي‌بخشد - و برخے را سزاوارِ بزرگي یافته پیکبارگي برفرازگاهِ عزّت جای مي‌دهد - و[چون دریں ایّام (که عُنفوانِ ابتسامِ بهارِ دولتِ روز افزون است) از ناصیهٔ احوالِ فرزندانِ سعادت‌منش لوامعِ آگهي و حق‌پژوهي بر پیشگاهِ ضمیرِ آسمان‌پیوند پرتو ظهور انداخت] صغرسن‌را قدرے پنهاده هریکے را بمنصبِ بزرگ اختصاص بخشیدند - و ازانجا (که سوارانِ خاصه دوازده هزار قوارداشت و آن یگّه‌تازانِ عرصهٔ شهامت را بزیانِ وقت احدي گویند - و سپاهِ نوئینانِ والاشکوه و اُمرای عالي‌قدر از پنجهزار افزون نبود) پایهٔ سترگِ شاهزادهٔ خردپژوه اخلاص‌گزین سلطان‌سلیم ده‌هزاري مقرّر شد - و بر زبانِ گوهرآمود گذشت که نظر بروفورِ رضاجوئي و نیک‌سیرتي و هشیاردلي و بردباري تمامئ جنودِ سماري اعتصام بآن نونهالِ دولت وابستگي دارد - و شاهزادهٔ عقیدت‌گزین آگهي‌منش سلطان مراد بمنصبِ هفت‌هزاري بلندي‌گرای شد - و شاهزادهٔ سعادت‌پذیر خدمت‌گذار سلطان دانیال برتبهٔ سترگِ شش‌هزاري شرفِ اختصاص یافت - بآبیاریِ افضال بستانسرای دولت نگارین

---

(۲) در[بعضِ نسخه] که همانا در کالبد گفتار نگنجد - و نسخهٔ [ل] که همانا آن در کالبد گفتار (۳) نسخهٔ [ل] بارگاه قدسي دریافته (۴) نسخهٔ [ل] آشنائئ اعتبار مي‌بخشد *

گشت - چارچمن دنیا را رونق دیگر پدید آمد - از نیک‌سگالی و کارشناسی عادت پایهٔ عبادت گرفت بیرون‌آرائی پیغام درون‌پیرائی آورد • نظم •

ز تو نقش بست این کهن طاق را • عمارت گری کرد آفاق را
چو معمور شد ملک و دولت درست • بمعموری دل کمر بست چست

اگرچه شهریار هشیار خرام منزل بمنزل بنشاط شکار می‌پردازد لیکن همگی‌همّت در صید دلها مصروف دارد - و بندگیهای انفسی و آفاقی زمان زمان ازان سرچشمهٔ آگاهی می‌تراود - کردارهای شایسته هرزمان بشگرف آئین بر دیباچهٔ روزگار پیرایهٔ ظهور میگیرد - در منزل بامری[۲] از اعمال میرتمه بعرض اقدس رسید که خرابی کول سرمایهٔ ویرانی این مرز است - از وفور مهربانی بآن‌سرزمین ورود فیض فرمودند - کارفرمایان جدگزین بحکم والا آنرا بامرا قسمت نمودند - و در کاوش یکروزه طراوت انجام برگرفت • نظم •

درخشنده حوضی چو لوح ضمیر • چو آئینهٔ عقل صورت پذیر
زلالش بروشن دلی چون بصر • بهر قطره اش مایهٔ صد گهر

و از سوانح فرستادن جوقی از بهادران است بصوب[۳] اجمیر - (چون ایستادگی پایهٔ سریر اعلی عرضداشت شهبازخان برخواندند - و روشن شد که او در انتظام لختی از نفور خواهان طایفهٔ از کارشناسان همّت‌گزین است) بنابران شیخ ابراهیم فتحپوری را با برخی از مبارزان نبردآزمای رخصت دادند که در حدود لولابی رخت اقامت انداخته سرکشان آن سرزمین را رهگرای فرمان‌پذیری سازد و بیاوری شهبازخان پای سعادت افشرده در بنیادافکنی رانا تکاپوی شایسته نماید •

نهضت[۴] فرمودن شهریار دیده‌ور بصوب پنجاب

چون مهمّات این ناحیت حسن اهتمام گرفت عزیمت[۵] جهان‌آرای تصمیم یافت که موکب همایون بورش پنجاب گزیند - تا در نشاط شکار پراگندگیهای آن‌صوب نیز انتظام پذیرد - و عالمیان بفروغ قدرشناسی بمسرّت روزافزون گرایند - نهم آبان ماه الهی سرادقات عزّت بحواشی قصبهٔ ماهور[۶] سایه‌آرای معدلت شد - کشور خدای از خوی کهترنوازی منزل فرایندش برادر رو پسی[۷] را بفروغ قدوم قدسی آرایش داد - او از سپاسگذاری و نیایشگری چهره‌افروز بختمندی آمد - بیست و هفتم آن ماه رایات

---

(۲) نسخهٔ [ل] ماصری (۳) در [چند نسخه] بصوبهٔ اجمیر (۴) نسخهٔ [ز] نهضت فرمودن موکب ه‌ایون به یورش پنجاب (۵) نسخهٔ [ل] پذیرفت (۶) نسخهٔ [ا] ماصور (۷) نسخهٔ [ی] روپ سین را •

اقبال بحدود آنبیر(۲) نزول دولت فرمود - همانروز ایلچیان قطب‌الملک پیشکشهای گزیده بنظر مقدّس در آوردند - ازان میان فیل فتح مبارک در بدمستی و عربده ناکی فتنهٔ روزگار بود - و چابک‌دستان این پیشه از سواری آن بعجز گرائیدے - چون در پیشگاه حضور آمد آن جهان پهلوان الٰهی به تیزدستی برفراز آن شده بزیر پای شکوه درآورده فرمان‌پذیر گردانید - نظّارگیان بارگاه دولت را حیرت فرو گرفت و آمدهارا نزدیک بود که از صولت و صلابت شاهنشاهی قالب تهی شود - بلند اقبالی (که از شکوه والا همّتی تسخیر عالم ملک و ملکوت فرماید) امثال این چیره‌دستی ازو چه شگفت - و بزرگ نهروئے (که بیاوری آگهی نفس هزاران نیرنگ را فرمان‌پذیر دارد) ازو زبون‌ساختن چنین جانوران وحشی چه دور نماید •

و از سوانح رهنمائی راجه تودرمل است - او (چنانچه در معامله‌شناسی و دیانت‌گزینی از یکتایان زمانه است) همچنان در تقلیددوستی و تعصّب اندوزی سرآمد جهانیان - آئین چنان داشت که تا صنم‌پرستی بطرز خاص نکردے و هزاران لابه پیش‌بت ننمودے بکار دیگر نپرداختے و بخوردن و آشامیدن تن در ندادے - ناگهانی در جنبش کوچ و مقام صنمهای آن ساده‌لوح گم شد - ازان دلنهاد بیدانشی شده ترک خواب و آشام گرفت - فرهنگ‌آرای اورنگ‌نشین بر حال آن فرورفتهٔ گلزار تقلید بخشوده گرانبار اندرزهای سعادت گردانید - از بخت‌مندی لختے پذیرا شده روی در کردار آورد •

و از سوانح اساس نهادن قلعهٔ میل منوهرنگر است - ازانجا (که خاطر جهان آرای حقیقت‌بین بمعموری گل چون آبادی دل میل فراوان دارد) همواره در تعمیر این دو عبادت‌گاه عالی هنگامهٔ تعلّق و تجرّد آرایند - دریغولا (که قصبهٔ آنبیر(۳) از ورود موکب مقدّس رونق و بها یافت) بمسامع همایون رسید که دران سرزمین شهرے ست باستانی - از تداول حوادث تل خاکے ازان هیولا زبانی میکند - رای صلاح‌اندیش بر تجدید آن عمارت توجّه فرمود - بیست و نهم آن ماه در خجسته ساعتے بدست همایون اساس آن حصار نهادند - و برخے از امرا بانجام این نامزد گشتند در کمتر زمانے حسن انجام گرفت - و بمنوهرداس پسر رای لونکرن (که زمیندار آنجاست - و بنظر تربیت شاهنشاهی اختصاص دارد) منسوب گردانیده میل منوهرنگر نام نهادند •

و از سوانح پدید آمدن دنبدنب است بعد از نشستن نیّر اعظم عطابخش عالم بکرسی مغرب زمین - حقیقت این نمودار آسمانی برای سیرابی دیباچهٔ(۵) سخن نگاشته میشود - چون پرتو

---

(۲) نسخهٔ [ا] انبرسر - و نسخهٔ [ز] عنبرسر (۳) در [بعضے نسخه] عنبرسر - و در [بعضے] انبرسر
(۴) نسخهٔ [ی] آبان ماه الٰهی (۵) در [چند نسخه] دریاچهٔ سخن •

آفتاب عالمتاب بر خاک نمناک افتد از فروغ آن نیّر والا گرمی پذیرد - و برخی از ریزهای آب سبکتر شده روی ببالا نهد - و باجزای هوائی آمیزش گرفته ببلندی گراید - و ابی آمیخته را بخار گویند و چون زمین خشک تابش گاه آن فروغ آرای عالم گردد مایهٔ تری از مکامن آن بیبوست پیوندد - و بتاثیر حرارت ذرّات خاک را از سوختگی سبکی افزوده آید - و با هوا آمیخته روی بفراز نهد - و آن درهم شده را دخان نامند - هریکی بر دو گونه بود - یکی درون زمین پای بند گردد - و چشمها و کانها و زلزلها ازو فروغ ظهور بخشد - دیگر بر روی بسیط چهره گشای گشته خرامش صعودی کند - ازان ابر و باران و تگرگ و رعد و برق و چنین صورتها پدید آید - نامهای حکمت طبیعی این داستان عبرت بخش را بروشن بیانی گذارش نماید - اکنون لختی از پیدائی آن تمثال بدیع نوشته بستان سرای آگهی را شاداب میگرداند - بر نیوشندگان دانش پوشیده نماند که هرگاه مرّیخ بران ناحیت استیلا یابد آن مرزستان را خشک گرداند - و ابخره و ادخنهٔ غلیظ بسیار برخیزد - خاصه که در طالع سال یا فصل مرّیخ در عاشر بود - و آن برج بادی[۲] یا آتشی منحوس باشد - و قمر با عطارد بادی باشد - تا بنظر دوستی در ایشان نگاه کند - هرآینه کشتها روی در خرابی آورد - و سرمایهٔ قحط پدید آید - بیماریها روی دهد - و نیز قوّت غضبی نیرو گیرد - و سررشتهٔ خردپژوهی گسیخته گردد •

القصّه [چون بخارزرج چرناک از نشست گاه زمین بنخستین طبقات هوا (که بآتش آمیخته است) پیوندد] لطافت در گیرد - چنانچه دود چراغ افسرده از پیوستن شمع افروخته افروزش یابد - آنرا شهاب گویند - و چون بزمین فرود آمدن گیرد عامّه پندارند که ستاره روی در نشیب دارد - و اگر لطف آن پایه ندارد بجهت کثافت مشتعل نشود - لیکن بسوزد - و باعتبار اختلاف[۳] هوا پیکرهای گوناگون نماید - چنانچه شخص گیسودار یا صاحب دم یا نیزه بدست یا بجانوری ماند (که شاخها داشته باشد) و امثال آن - و بواسطهٔ تفاوت پایه زود زوال و دیربقا بود گاه نشانهای سرخ و سیاه هولناک درو نمودار گردد - و در غلیظ علامات سرخ بیم افزاید - و اگر غلیظتر بود نشانهای سیاه هول بخشد - و این صُور را بزبان باستانی ثوابن نجوم و ذوات الاذناب نامند - و هر یکی را بمناسبت آن صورت نامی جداگانه بود - چنانچه گیسودار را ذوذوابه گویند و دمدار را ذوذنب - در کتب هندی از صد متجاوز شمرده‌اند - و در نامهای یونانی هفت قسم داشته همه را بر طبیعت زحل و مرّیخ انگارند - ذوذوابه و ذوذنب را نحس‌تر دانند - بطلیموس گوید که درمیان ذوذوابه و نیّر اعظم یازده برج فاصله باشد - و برخی از یونانیان برآنند[۴] که ذوذوابه جانب مشرق هنگام طلوع صبح چهره افروزد - و ذوذنب از صوب مغرب عنفوان شام ظهور کند

---

(۲) نسخهٔ [ل] بادی و آتشی منحوس باشد (۳) در [بعض نسخه] اختلاف مراد (۴) در [چند نسخه] سرایند •

همانا از دیدِ تکرار چنین توهّم نموده باشند - و دانش‌پژوهانِ هندوستان آنرا درقسم ساخته برسعادت و نحوست پی برند - و همه درین سخن زبانِ یکتائی دارند که آثارِ این بولایتی بارگردد که بر سمت‌الرّاسِ آن گذاره کند - یا توطّن‌گزینانِ آن ملک او را ببینند - و بمنسوباتِ آن برج که درو پیدائی بخشد - و به‌نیروی جذبش کرهٔ آتش حرکت نماید - و باندازهٔ درنگ نتائجِ آن بظهور آید و نیرنگِ آثارِ این در نگاشتهای پیشینیان بیشتر ازان‌است که گفته آید - ازانجمله درسالِ(۶۶۲) ششصد و شصت ودو هجری ذوذوابه پدیدآمد - فروغ افزای عالم در اسد بود - و دران‌شب قریب یازده اصبع کسوف زیرِ زمین واقع شد - غریب‌تر آنکه باندازهٔ سرِ آدمی بزرگ می‌نمود - و دودی از فرازِ آن بر می‌خاست - ببلادِ تبّت و ترکستان و چین و کاشغر و فرغانه و ماوراءالنّهر و خراسان گذشت و هشتاد و پنج روز نمایش‌داشت - درهمهٔ آن‌دیار شورشها پدیدآمد - در ماوراءالنّهر و خراسان حوادثِ قاید(۲) و براق و غیرِ آن چهرهٔ گشائی مقصود است - چنانچه سال و مهِ دیرین ازین گذارش نماید و در (۸۰۳) هشتصد و سه ذوذنبی بر سمت‌الرّاسِ روم پدیدآمد - مولانا عبدالله لسان و محیّ‌الدّین مغربی با سایرِ اخترشناسانِ آن زمان بموقفِ عرضِ صاحب قران رسانیدند که از گفتهای دانش‌پژوهانِ تجربه‌اندوز چنان دریافته میشود که لشکرے از صوب(۳) مشرق بآن دیار چیره‌دستی نماید و فرمان‌روای آن ناحیت دستگیر گردد - آن چهرهٔ افروزِ اقبال (که همواره اندیشهٔ یورشِ آن ملک داشت - و همراهانِ کم‌حوصله تن برضا نداده) توجّه فرموده جوهرِ عزیمت خود را و ژرف‌نگاهی ستاره‌شناسان را خاطرنشینِ خرد و بزرگ‌گردانید - و در سالِ(۸۳۷) هشتصد و سی و هفتِ هلالی در اوائلِ میزان ذوذنب نزدِ اکلیلِ شمالی لمعهٔ بروز داد - طلوع و غروب با وی کرده - چون روزے چند برین سپری شد حرکتِ خاصهٔ او پدید آمد - نیزه‌دار ازان اکلیلِ شمالی روبه دوری گزید - و در هشتِ ماه راهِ کمون گرفت - وبای عظیم درهرات و متعلّقاتِ آن عبرت‌افزای شد - هر روز زیاده از هزار کس(۴) رختِ هستی بربستے - و میرزا ابراهیم والیِ فارس و میرزا بایسنغر ارغون شاه بدخشان و شیخ زین‌الدّین خافی درین شورش فرو شدند - و مخازعتی (که میرزا شاهرخ را با سکندر قرا یوسف روی‌داد) هم از نتائجِ او ست - و رازدانانِ آسمانی‌سیر برانند که اگر ظهورِ او در رتدِ دولتی باشد فرمان‌روای آن ملک یا نیابت‌گزینِ او را روزگار بسر آید - و اگر در مائلِ رتد بود اموالِ آن مرزبان از دست رود و در ساطِ اوتاد وبا و بیماریِ ملال‌افزاید - و فرو شدنِ ناگهانی در عامّه ظهور کند - هزاران شکر ایزدی که بمیامنِ ذاتِ قدسی گیهان‌خدیو آثارِ نحوست از قلمرو برخاسته - اگر احیاناً چنین نمودارِ هولناک

---

(۲) نسخهٔ [ل] رایه و براق (۳) نسخهٔ [ل] ازصوب ما بدیار روم چیره دستی نماید (۴) نسخهٔ [ا] ده هزار کس ٥

بدید آید آسیبی سنگ بدین دیار نرسد - و باوجود چنین حراست ایزدی آن هشیارخرام بزم آگهی بآئین مسلمان و برهمن خیرات فراوان فرمود - و جهان جهان مردم کامیاب شادمانی گشتند - و اجمال این موهبت کُبری آنکه روز آرای بیست و پنجم آبان ماه الٰهی هنگامیکه نیّراعظم در برج عقرب سعادت می‌افزود در برج قوس این نشان آسمانی باختر رویه مایل بشمال چهرهٔ تابش افروخت دنبالهٔ دراز داشت - چنانچه بحدّے رسید که در بعضے بلاد تا پنج ماه دیدند - اختر شناسان آگاه‌دل و رمزفهمان انجمن بالا چنین گذارش نمودند که در لختے از مسالک هندوستان غلّه گرانی پذیرد - و از جایهای خاص نشان دادند - و فرمانروای ایران را روزگار سپری گردد - و در عراق و خراسان گرد آشوب برانگیزد - همچنانکه گفته بودند بے‌کم و کاست بظهور آمد - در همان نزدیکی قافلهٔ از ایران رسید برخے از کاردانان راستی منش بدرگاه همایون شرح گذشتن شاه‌طهماسپ و کشته شدن سلطان حیدر[۲] و بسلطنت رسیدن شاه اسمٰعیل بعرض اقدس رسانیدند - و اختصار این تفصیل آنکه شاه رضوان‌قباب بنجم خرداد ماه الٰهی سال پیش درقزوین رخت هستی بربست - و سلطان حیدر پسر سیومین بسعی برخے از بزرگان آن سرزمین سلطنت را مخصوص خود دانسته درمقام جمعیّت شد - و بسعی پری[۳] خانم خواهر نا مهربان او را روزگار سپری گشت - و اسمٰعیل میرزا را (که فرزند دومین بود و مدّت بیست و دوسال در قلعهٔ قهقهه[۴] محبوس) برآورده بداوری نشاندند - او از تبعه‌رائی اکثر برادران و بنی‌اعمام را بفراموشخانهٔ نیستی فرستاد - چنانکه در یک‌روز سلطان ابراهیم میرزا را با یازده برادر خود بقتل آورد - چون سرگذشت ایران بعرض اقدس رسید فرمودند رعایای آن ملک بادافراه ناسپاسی فرمان‌روای خود می‌بینند - و نزدیک باشد که این جوان سودائی دل‌آزار خون‌ریز را از بادهٔ دنیا لب‌ترنگشته پیمانهٔ زندگی پُرشود - که مزاج روزگار بدمستی برنتابد - و چنانچه بر لوحهٔ زبان گوهرآمود خانت آرایش یافته‌بود بظهور آمد - غیب‌دانی شهریار دانش‌پژوه را عیار دیگر گرفتند - و آن نمایش فلکی در پیش و پس چهره‌افروز خامیت گشت - نخستین شاه‌طهماسپ بیشتر از ظهور این سانحه بعالم قدس شتافت - و پس ازان شاه اسمٰعیل رهگرای ملک نیستی آمد - او یکسال و پنج ماه بخونریزی و بے‌آزرمی و بدمهری روزگار گذرانیده رخت هستی بربست - بسیارے برانند که بسعی پری خانم مصموم از عالم رفت - در حیات شاه طهماسپ مدار معاملات مالی برو بود - و در هنگام حکومت این آشفته بخت جان‌گزا بیشتر ازان توقّع داشت - او از خود بینی و خویشتن آرائی (با آنکه بسعی او بپایهٔ شاهی رسیده بود) رقم عزل بر صفحهٔ حال او کشید

---

(۲) نسخهٔ [ا] جنید (۳) در [اکثر نسخه] پری‌خان خانم - و در [بعضے نسخه] پری جان خانم
(۴) در [بعضے نسخه] قهقه ٥

آن کوتاه خرد بمادرِ حسین بیگ حلواچیِ اوغلی (که تراکیب و معاجین از دستِ او خورده) همداستان گشت - شبِ بهمن دوم آذر ماهِ الٰهی سالِ آینده ازحاکمِ گرجستان اسپهِ چند برسمِ ارمغانی آمده‌بود - بدیدنِ آن بمیدانِ چوگان‌شد - (چون ذوذنب سابقهٔ نحوست انداخته‌بود - و رمزدانانِ سرائرِ تنجیمِ ایران موافقِ دانش‌منشانِ هندوستان می‌سرائیدند) نیک‌اندیشانِ سعادت اندوز داستانِ آسمانی خوانده استدعای توقّف نمودند - سرده‌مند نیامد - و ازانجا بمنزلِ حسین(۲)بیگ (که نزدیکِ آن عرصه بود) شتافت - و کیفِ معتاد را شریفِ قزوینی از خانهٔ او آورده چنان گذارش نمود که مُهرِ حقّه برداشته مینماید - چون هنگامِ ناگزیر رسیده بود سررشتهٔ آکاهی گسیخته پاسخ داد اگر از دستِ والدهٔ حسین‌بیگ گرفتهٔ باکے نیست - قدرے ازان بکار برد - و بحسین‌بیگ نیز داد - و از رازِ داریانِ ایران شنوده آمده که چون لختے از شب گذشت پریِ خانم (که خانهٔ او بهمسایگیِ آن حلوائی پسر بود) شاه وردی را با چندے در کسوتِ زنان فرستاد - و آن سردائی مدهوش را گلو و بعضِ اعضای رئیسه افشرده از هم گدرانیدند - ازانجا (که سوزشِ سودا و سازشِ راهنه اورا در گریوهٔ تنهائی آبله‌پای داشت) هوا خواهانِ حقیقت‌منش و خیرسگالانِ دیده‌ور (که پاسبانانِ دین و دولت اند) در قریهٔ سلطنت راه نیافتند - بل سایرِ اهالیِ(۳) خدمت دران حواشی قدم نمی‌توانستند زد از شامتِ این کردارِ نکوهیده (که در عمومِ تعلّق گزینان بد ترین خویها انگاشته بنگاه بلاها شمرند تا بفرمان‌روایانِ جهان‌آرای چه رسد) آن خودکامِ شوریده‌رای را از آن پیش آمد - و ازان هیبت‌کدهٔ در بسته هیچ‌تراوشے ننمود - تا آنکه شب بروز آمد - و نزدیک بود که روز بشب گراید - هیچکس را یارای جست و جوی آگهی نبود - بصد دلیری میرزا سلیمان وزیر و میرزا محمّد حکیم و چندے از خاصان نزدیک بآن پیوستند - و کتابهٔ یاس ازان پیش‌طاق برخوانده در را شکستند - آن گسیخته رشتهٔ خردمندی را قالب تهی کرده یافتند - خنصرِ دستِ راست شکسته بود - و پوستِ پیشانی و بینی خراشیده - هرکرا بخت بخواب درآید چراغِ خرد افسرده گردد - و نورِ بینش فرو نشیند سلطانِ چاربالشِ کاخستانِ عنصری را بزندانیانِ تبه رای سپارد - و سرهنگانِ نابینای طبیعت سر بکامیابی بردارند - قدرِ نعمت نشناسد - جهانیان را بچشمِ حقارت بینند - حسنِ پیوندِ دلها از پیشِ نظرِ او پنهان شود - آئینِ مُدارا (که گلشنِ خلافت را آبیاریِ ازو ست) خشک رود گردد دوست را از دشمن تفرنه ننهد - سود را در زیانِ خویشتن داند - طبیعت پژوهی را حقیقت‌اندوزی انگارد - تدبیر را (که ستونِ تعلّق است) در شکسته بحسابِ توکّل برگیرد - کارِ خود را گذاشته به پیشهٔ دیگران پردازد - هرآئینه هرچه بیند از خود بیند - چنانچه حالِ ابن شوریده باطن خاطرنشین

---

(۲) در [بعضِ نسخه] حسن بیگ (۳) در [چند نسخه] ذرات خدمت ه

همگنان است - نخستین از بدگوهري در آزار پدر و ولي‌نعمت و فرمان‌روای خویش راه‌گرای ناهنجاري شد - و آن مهرآمود حق‌اندیش از فرط دور بیني و امّید چاره‌پذیري او را پای‌بند زندان گردانید - و چون بسرنوشت آسماني فرمان‌روای ایران شد لوامع خرد فرونشانده در دراز نای خواهش تیرگي افزود - و سرچشمهٔ آگهي انباشته بدرست‌کشي و دشمن‌نوازي مشغوف گشت قدر سلطنت ندانسته در خرابیِ بنیانِ دولت تیزدستي نمود - همانا نیرنگِ ابداعیانِ ملکِ تقدیراست که از میمنت[۲] کردار هوش افزای اورنگ‌نشینِ فرهنگ‌آرای وسعت‌آباد هندوستان را بسرچشمهٔ مردمي و کانِ داد دهي شهرهٔ[۳] انفس و آفاق میگردانند - و عموم رعایای آن نزهت‌آباد معمور را شناسای امام وقت ساخته در سعادت‌گاه سپاس‌گذاري آرامش میدهند • • مثنوي •

ستایش بران معدنِ آب و خاک • که زاید چنین گوهرِ تابناک
بر ان آسمان باد فرخنده روز • که دارد چنین اخترے شب‌فروز
خدا یا تو این شاه درویش‌دوست • که آسایشِ خلق در ظلّ اوست
بسے بر سرِ خلق پاینده دار • بتوفیقِ طاعت دلش زنده دار

القصّهٔ بطُولها دنیا طلبانِ بےحقیقت برخے سوگواری رسمي بجاي آورده و بیشترے جشنها داشته در پي فرمان‌روای دیگر شدند - چون از فرزندانِ شاهي[۴] (که سروري را شاید) نبود روی بهري[۵] خانم آوردند - او مزاج روزگار دریافته ازان کار سترگ سر باز زد - و بسلطان محمّد خدا بنده پسر بزرگ شاه طهماسپ (که از نابینائي[۶] در شورش شاه خونریز جان بسلامت برده بود) رهنمون شد همگي اندیشه آنکه اسم سلطنت بران باشد - و معنیِ فرمانروائي بدو باز گردد - میرزا سلیمان (که بر حیله‌سازي[۷] و مکراندوزي او آگاهي داشت - و از نیک سگالي یار همزبان نمیشد) از بیم گرفتاري گریخته بشیراز آمد - و حقیقتِ بدکرداري او را روشن ساخته با والدهٔ سلطان محمّد خدا بنده (که مادِ حقیقيِ شاه اسمٰعیل بود) قرار داد که این شورانگیزی عربده کار را از هم باید گذرانید - چون سلطان محمّد خدابنده نزدیک بقزوین شد پري خانم از سگالشِ این گروه آگاهي یافته شهر را کوچه‌بند ساخته شمخال[۸] چرکس خالوی او با چند هزار کس هنگامه آرای پیکار شد - و بتکاپوی نیک اندیشا بصلح انجامید - و بانوی ایران پوزش‌کنان پذیرا گشت - فرصت‌جویانِ دوربین هنگامِ کام روائي یار خواهش را بکرسیِ قبول نشاندند - چون نزدیکِ اردو پیوست چنین گذارش نمودند که امروز ساعت

---

(۲) در [بعضے نسخه] بمن کردار (۳) نسخهٔ [ا] شهرهٔ آفاق (۴) نسخهٔ [ی] شاه (۵) نسخهٔ [ای] بهري خان خانم (۶) نسخهٔ [ز] که از بینائی (۷) نسخهٔ [ی] حیله‌بازي (۸) نسخهٔ [ب] شمخان - و در [بعضے نسخه] شمس خان •

خجستگي ندارد - هودج آن پرده نشين عزّت در حواشي اردو　　ايد - و شمخال
با عموم لشكريان در حواشي فلان قريه[۲] فرود آيد - صباح پيش از انكه بمردم اردو آميزش گيرند
نخستين شمخال بزمين بوس مژگاني سرافراز آيد - و پس ازان سائر سپاه بگزين روشي ديده شود
و بچنين داستانهاي دلاويز پالغز غفلت گردانيدند - چون شب طيلسان كحلي بر روي روز كشيد
امير اصلان افشار را (كه از درستان رسمي شمخال بود) برين داشتند كه رفته در خلوتكدهٔ او بزم
دوستي آرايد - و در اوّل[۳] بيخبري كار او بانجام رساند - و آن زربندهٔ را حكومت اصفهان بجلدي
اين خدمت قرار دادند - آن نافهميدهٔ معنئ آشنائي (تا برموز دوستي چه رسد) ساغر زندگي
او را لبريز گردانيد - و آن حقيقت‌گزين عراق را همان زمان گرفتند - و باندك فرصتي حجلهٔ نشين
خلوتگاه نيستي شد •

و از سوانح آنكه دوم آذر ماه الهي در حواشي قصبهٔ كوت[۴] بوقلي مظفّر خان و راجه تودرمل
و خواجه شاه منصور را بحريم بساط عزّت طلب‌فرموده در انتظام مهام سلطنت سخن‌سرايي شدند
و بسا كارها تنسيق شايسته يافت - سركار بهار بشجاعت‌خان و ميرِ معزّالملك و برخي ديگر از ملازمان
مقرّر گشت - و دار الضّرب ممالك محروسه را (كه بعهدهٔ چودهري گشته بود) تقسيم فرمودند
صاحب اهتمامي اين كارخانهٔ متبرّك در دارالخلافهٔ فتحپور بعهدهٔ خواجه عبد الصّمد شيرين‌قلم
مقرّر شد - و در لاهور بمظفّر خان - و در بنگاله براجه تودرمل - و در جون‌پور بخواجه شاه منصور
و در گجرات بخواجه عمادالدّين حسين - و در پتنه بآصف خان نامزد گشت - و در همين روز
فرمان شد كه روپيه را چهار گوشه مسكوك سازند - نهم آذر ماه الهي لواي نصرت‌اعتصام سايهٔ بعدلت
بر ساحت قصبهٔ نارنول انداخت - ازانجا (كه فروغ خداطلبي و ايزد شناسي سرابستان
خاطر اقدس را در گرفته است) بمنزل شيخ نظام عزلت‌گزين نزول همايون شد - و آن دكّان‌آراي
ساده لوح را نشاط جاويد بخشيدند - و به نيروي بخت‌مندي از نايافت نشان آگهي ملالي بخاطر
قدسي راه نداده جويائي افزودند - [چون از فراخي حوصله و افزوني طلب نظر دوربين بر نقد حال
خويش نمي‌افتد - و ازان رموز انفسي و آفاقي (كه راقبه‌دار مايدهٔ فيض ايزدي ست) نشاني
در آينهٔ پوشان زمانه و عمامه‌داران روزگار نمي آيد] تشنگي زلال حقيقت زمان زمان افزايش ميگيرد
ازينجا ست كه محرمان حريم كبريا دردِ خداجوئي را (كه صمت حقيقي ازان تعبير رود) ابدي
گفته اند - نه ايزد بيچون در خاطر زار امكانيان درآيد - و نه پاي جويائي فرسودگي پذيرد - روز آسمان

---

(۲) نسخهٔ [ب] ديه (۳) نسخهٔ [ا] منفون - و نسخهٔ [ز] غنودن (۴) نسخهٔ [ا ب] پوزلي
و نسخهٔ [ز] پوقلي - و نسخهٔ [ی] بوملي - و نسخهٔ [ل] توملي •

بیست و هفتم آذر ماه الهی دار الملک دهلی بقدوم شاهنشاهی فروغ سعادت یافت - نخستین در طواف مشهد مقدس حضرت جنّت‌آشیانی آداب زیارت شایسته بجای‌آمد - و از جوش دریای اتصال معتکفان حواشی آن مهبط انوار لبریز خواهش شدند - و ازانجا بر سایر آسودگان آن شهر گذار آمرزش فرموده بداداری جان‌آفرین (۲) روی نیاز آوردند - و منسوبان هر بقعه (۳) ببخشش فراوان اختصاص گرفتند - سیوم دی ماه الهی منازل شیخ فرید بخشی‌بیگی (که اکثر نشیمنهای آن نزهت‌گاه دلنشین بر ساحل دریای جون و حواشی پرستش‌جای نیایش‌گران هندوستان واقع است) بمقتضای التماس آن اخلاص‌گزین خدمت‌گذار از پرتو گیهان خدیو نور آگین شد و او را دست‌مایهٔ سربلندی جاوید فراهم آمد - پنجم آن ماه سرای بالوی مورد اعلام ظفرقرین شد و بجهت مشاغل ملکی و انبساط شکار روے چند توقف گزیده آمد - مستمندان آن حوالی از موائد عطایای شاهنشاهی کامیاب گشتند •

و از سوانح رسیدن حاجی حبیب‌الله است بدرگاه والا - پیشتر گذارش یافت که او را با مبلغی گرانمند و صنعت‌گران آگهی‌منش روانهٔ بندر کوده ساخته بودند - تا بجدکاری و ژرف نگاهی شرائف منائع و جلائل مصنوعات آن بلاد را هنگامه‌آرای این دیار گرداند - نهم ماه مذکور با گروهی انبوه در لباس نصاری نقاره و سرنای فرنگی نواخته بآستان‌بوس درگاه قدسی سربلند آمد و گزیده کالاهای آن ملک بنظر اقدس در آورد - و حرفه‌گرانے (که بدانش‌پذیری شتافته بودند) هنرها آموخته در عیارگاه مشکل‌پسندی آفرینها اندوختند - و نوازندگان آن سرزمین با گزیده سازهای آن‌ملک خامه ارغنون بمحفل همایون پیوسته افسون‌آگهی دمیدند - از یک جانب شنوائی با بینش کشاکش شادمانی داشت - و از یکطرف دل با خیال (۴) دوشادوش نشاط بود - و همدرین منزل خواجه غیاث‌الدّین علی آصف خان از ایدر بسجود نیایش سپاس‌گذار آمد - و برادر زادهٔ خود جعفر بیگ را (که از عراق آمده بود) بسعادت کورنش سرافراز گردانید •

هزیمت یافتن راجه مدهکر باقبال روز افزون شاهنشاهی

هر کرا ستارهٔ بخت فرو شود و روزگار به تیرگی گراید نخستین روشنی خرد ازو برگیرند تا بسعی خویش آبروی خود را بشورهٔ زار ناکامی بریزد • و غبارآلود خواری و خجلت‌زدهٔ جهان صورت و معنی آید - چنانچه حال این زمیندار فرومایهٔ تبه رای ست - درین روزبازار دیده‌وری

---

(۲) نسخهٔ [ب] جهان آفرین (۳) نسخهٔ [ل] هر بقعه را ببخشش فراوان اختصاص دادند
(۴) نسخهٔ [ا ب ی] با تخیل •

(که فروغ معدلت عالم را فروگرفته - و کارسازان ابداع در دولت‌آرائي تکاپو دارند) آن کوتاه بینِ کج‌گرای ثروت صورت و مکنت ظاهر و مستحکمیِ جای و افزونیِ گروهِ تهورگزین را سرمایهٔ نخوت ساخته از شاهراهِ فرمان پذیري بیرون رفت - گیهان‌خدیو دادگر صادق‌خان را با لشکرے انبوه بآنصوب نامزد فرمود - که اگر بسخنانِ دالویزِ نصیحت ره نورد سعادت نگردد سزای شایسته در کنارِ او نهد[۳] عساکرِ فیروزي‌طراز از حدودِ نرور داستانِ اندرز درمیان نهادند - آن شوریده رای شولیده‌اندیشه را سودمند نیامد - ناگزیر سرانجام جنگل‌بري نموده بقصبهٔ اوندچه[۴] (که بنظرِ آن مدبر لست) روی‌آوردند - چون بنواحیِ قلعهٔ کرهره جنودِ اقبال را گذر افتاد پرماندند پنوار از همسرانِ آن تیره روز تحصّن گزید - افواجِ گیتي ستان آن دژ را حلقه‌آسا گردگرفتند - و گشایشِ آنرا پیش‌نهادِ همّت گردانیدند - هر روز برخے درونیان گرد پیکار انگیخته بادیهٔ[۴] پیمای هزیمت گشتے - و زمانِ زمان آثارِ فیروزي در مُعسکرِ اقبال چهرهٔ افروختے - در کمتر زمانے پیمانهٔ توانائیِ او لب‌ریز شد - زبانِ زاري و امان‌طلبي بر گشود - ازانجا (که آئینِ شاهنشاهي عاجزنوازي و پوزش پذیري ست) اولیاي دولت پاسِ آن داشته زنهار دادند - نخستین عقدا مشکل‌نمائی این ملک گشوده آمد پاي عزیمت افشرده قدم پیشتر نهادند - و ازبسکه آن‌حواشي درخت‌افکني همّت گماشته صمغِ دیگر برهمنائی[۵] تائید آسماني آهنگِ پیش مي‌نمودند - و بدین طرزِ هوشمندي منزل بمنزل راه نوردیده نزدیکِ آب دهاره[۶] (که شمال‌رویهٔ اوندچه است) وردِ سعادت شد - آن گروه‌نشینِ وازون‌بخت لشکرِ گران فراهم آورده بر ساحلِ آن معرکه آرائی گشت - دلاورانِ هر طرف روز بروز عرصهٔ نبرد را آرایش دادندے - و چهقلشهاي مردانه (که عیارِ ناموس ازان برگیرند) زمانِ زمان حیرت افزودے پنجم دی ماهِ الهي قرارِ گذشتنِ دریا و جنگ صف دادند - از نامساعدیِ جای و شایستگیِ راه جنودِ فیروزي‌اعتصام بدان تورک نماند - صادق‌خان با گروهے کار طلبانِ اخلاص‌گزین یک جوق شد و قاسم علي خان و الغ[۷] خان و شیخ فیروز را با برخے از مجاهدانِ دیده‌ور پیش داشته روی در عبره نهاد - هراول از شورشِ آتشبازیِ غنیم نقوانست گذشت - و کارِ غازیانِ شهامت‌اندیش بدشواري کشید - درین لغزشگاه دلها فوجدارانِ پادشاهي کمال‌خان و محمودخان فیلانِ صف‌شکن را بآب زده جرأت‌افزاي گردانِ لشکرِ منصور گشتند - نخستین صادق‌خان با طایفهٔ از تیزدستانِ عرصهٔ شجاعت گذاره شد - و شگرف‌آویزشے چهرهٔ افروز گذاري گشت • • مثنوي •

---

(۲) نسخهٔ [ی] نهاد (۳) نسخهٔ [ا ب] اندوچه - ونسخهٔ [ي] اونچه (۴) نسخهٔ [ز] بادپیمای هزیمت
(۵) نسخهٔ [ا] بنائیده آسماني (۶) نسخهٔ [ی] دهارو (۷) نسخهٔ [ز ز] الفخان - ونسخهٔ [ی] قلي‌خان •

بیابان چو دریای خون شد درست • تو گوئی بروی زمین لاله رست
زمین شد بکردار دریای قیر • همه موجش از خنجر و گرز و تیر

و ازانجا (که در سواطع تائیدات ایزدی نیروی اسباب کارگر نیاید - و بنزهت‌گاه حق‌گذاری از انزونی تیرو[۲] رایان باطل ستیز غبار فتور بر نخیزد) دستبردهای راه مردان حقیقت اندوز شکیب‌ربای ارباش گشت - معرکهٔ سترگ بدگوهران نخوت‌فروش روی در پراگندگی آورد - یکبارگی آن فرومایه بادیه‌پیمای هزیمت شد - و بسیارے را آب زندگی ریخته آمد - جندوی نصرت طراز خان و مان او را بیغما بردند - و از انبوهی درخت و بیگانگی زمین حال آن بدروز معلوم نشد - لختے را آن گمان که بکمین‌گاه شقاوته فرصت جوی است - و برخے را اندیشه اینکه بر سر اردو شتاب‌آورده صادق خان این رای را برگزیده متوجّه معسکر اقبال گردید - و فوج هراول را چندان گذاشته دفعه دفعه مردم را پیش میفرستاد - درین اثنا آن غنوده بخت کالیوه خرد از عقب برآمده غبار شورش انگیخت - بیشترے ازان فوج پالغز همّت شده روی برتافتند - الغ خان با چندے از مبارزان آورد دوست عنان کشیده هنگامه آرای کارزار شد - صادق‌خان با فوجے از بهادران رزم‌جوی رسیده آن قدم افشران عرصهٔ جان‌فشانی را عزیمت جان‌ستانی بخشید - ابو المعالی و دیگر گریز آوران بهزاران دل پیوستند - و هریک دل از جان برگرفته بپاس ناموس ایستاد - آویزش گُنداوران رونقے تازه پذیرفت - و جوهر مردانگی زنگ‌زدای ناشُدّاسائی آمد - الغ خان و ابو المعالی و میرزا محمّد سلدوز چپقلشهای نمایان کرده سرخروئی کونین بدست آوردند - هراول دیو پسر بزرگ آن خوابیده عقل از مصادمهٔ گچ‌نال بعدم‌خانه فرو رفت - خانجهان برادر آن تبه رای بفیل کوه پیکر در آویخته بر زمین آمد - و بچابک دستی برجسته جمدهر حواله نمود - و کارنامهٔ شجاعت آراسته خود را زخمی بدر برد - رام ساه پسر آن نخوت‌گزین نیز بعد از واماندگی تردّد و رنجوری شکاف تیر خویشتن را از ناوردگاه بیرون انداخت - از نیرنگ اقبال روز افزون آن خرابه نشین ادبار خاکسار بادیهٔ ناکامی گشت - قریب دویست راجپوت نامی را روزگار سپری شد - و چندے از جان‌نثاران سعادت‌گرای بآسیب‌گاه زخم درآمده بحراست ایزدی عشرت‌آموز عافیت گشتند - صادق خان در تراوش سپاس اقبال گذارش می‌نمود که چون کار از دست رفته بنظر آمد ذات مقدّس شاهنشاهی را در پیشگاه تصوّر داشته بمبدای فیّاض روی آوردم - و توجّه خدیو عالم را قافله‌سالار سفر واپسین گردانیده گرم‌نبرد شدم - ناگاه رایات همایون نمودار گشت - و آن پیکر نورانی بجلوه‌گاه درآمد لحظهٔ این نمایش والا نورافزای دیده و دل بود - در لجّهٔ حیرت فرو شده کارزار میکردم - و زمان زمان

---

(۲) نسخهٔ [ی] تیره دلان باطل ستیز (۳) نسخهٔ [ا ل] ناسپاسان •

نیروی تازه فروغ دیگر می‌بخشید - درین کشاکش عنصری و روحانی بمیامن آن مشاهدهٔ غیبی لوامع فیروزی نیرگی زدای آمد - و با پراگندگی دوستان و بسیاری مخالف فتحی (که در اندیشهٔ مختصر عادتیان روزگار نگنجد) چهرهٔ افروز نشاط شد - پیوسته امثال این سوانح (که در نقاب[۲] گاه ظاهر بینان شگرف نماید) از نفوس قدسیّه دانسته برای رهنمونی بیدانشان نیک‌اختر آشکارا گردد - و گاه کارسازان تقدیر بی‌آگاهی آن یکتایان ملک هستی بجهت شناسائی صفای گوهر بظهور آورند - تا جهانیان از وحشت آباد انکار برآمده بفرهت‌سرای عقیدت در آیند - نیوشای این داستان عبرت‌افزای (اگر از گروه محرمان بزم تقدّس و همرازان بارگاه صفا ست - و بر حقائق خداشناسی خدیو عالم آگاه) این آعجوبهٔ صورت را نخستین قسم انگارد - و (اگر از سعادت[۳] منشان منزلگاه معامله دانی ست - و بر نیک‌اندیشی و شمول مهربانی گیتی خداوند قدری اطّلاع دارد) از جنس دوم اندیشد *

و از سوانح فرستادن قاسم‌خان است بایالت دارالخلافهٔ آگره - از خاصیت آب وهوا عموم رعایای آن حوالی در سرکشی و مردانگی و جانبازی انگشت‌نمای عرصهٔ پهنای هندوستان اند از سطوت ظلّ اللّهی فرمان‌پذیر گشته پرستاری کردے - درین‌زمان (که موکب همایون نهضت فرمود) از بدگوهری و ناعاقبت بینی سر بشورش برداشته بآزار فرو دستان چیره‌دستی نمودند - بنابران شهریار معدلت اندوز او را (که براستی و کاردانی و دلاوری از نامورانِ زمانه بود) چهاردهم دی ماه الٰهی باندرزهای حوصله افزای آگهی[۴] افروز گرانبار دانش بآن خدمت رخصت ارزانی داشتند او شناخت را فروغ کردار داده جهانے را نشاط آرامش بخشید *

و از سوانح لشکر کشیدن خانجهان است بجانب سانگانو[۵] - که زه و زاد داؤد بدگوهر درآنحدود می بود - و متی و جمشید خاصه‌خیل او با بسیارے از افغانان خیره سر دران بُنگاه سر شورش می‌خاریدند - چون میانهٔ ولایت بنگاله از تمرّد گزینان تیره رای صاف شد خانجهان بآن صوب همّت گماشت - متی (که لختے اندوختهای گزیدهٔ داؤد را فراهم آورده بود) از نیک بختی خواست که در سلک بندگان پادشاهی در آید - جمشید با سایر افغانان بد سرشت سخن یکے ساخته به پیکار او برخاست - او پس از آویزش سترگ هزیمت یافته تنگنای خمول گزید - و بسیارے از اسباب مکنت او بدست آمد - یوسف بلوچ و سرمست افغان با برخے از دوستان متی بکیین‌توزی فرصت‌جوی شدند - روزے (که آن‌عربده کار برای دلدهی این‌مردم بخانهٔ ایشان رفته بود) پیمانهٔ

---

(۲) در [بعضے نسخه] تفاوت گاه (۳) نسخهٔ [ب] عقیدت منشان (۴) نسخهٔ [ا] آگهی افزوده

(۵) نسخهٔ [ز] سانگانو که ذخیرهٔ زه و زاد - و نسخهٔ [ی] سانگانو و جسر که زه و زاد *

زندگی او را بآب خنجر لبریز گردانیدند - از نیرنگی تائیدات سماوی بے مبارزت اولیای دولت مخالفان واژون‌بخت باهم درافتاده گرد آشوب فرو نشاندند - مادر داؤد با سایر اغروق زنهار خواسته قرار داد که چون جذوهٔ اقبال بحدود ثانده شتابد با منتسبان خود روی نیاز بدرگاه آورد خانجهان لابه گری او را پذیرفته از سانگانو بقرارگاه خود بازگشت - و آن گروه پاس پیمان داشته خود بدین دولت ابد قرین پیوستند •

بیست و ششم آن ماه شهریار والا شکوه جریده بشکار حواشی حصار شتافت - و ازانجا بران مصر جامع سایهٔ معدلت گستر - و خانهٔ مهرعلی‌خان سلدوز از فر قدوم شاهنشاهی رشک‌افزای سپهر برین گشت - و مراسم نثار و پیشکش بجای آمد - مسند آرای اقبال اندکے پذیرفته کامیاب عشرت گردانیدند - و ازانجا ظاهر قصبهٔ هانسی مضرب خیام همایون گردید - کشور خدای از فزونی نیازمندی و نیایشگری به بقعهٔ شیخ جمال[۲] وارد سعادت نموده توجهات قدسی بایزد جهان‌آرا گذارد و منسوبان روضه بجلائل مواهب اختصاص گرفتند - او از جانشینان شیخ فرید شکرگنج است باشارت پیر درین خطّه برهنمائی جویندگان آبشخور شناسائی نامزد بود - هرگاه شیخ از پیش‌طاق ناصیهٔ گزیده مردے چنین نقش دلفریب برخواندے او را بناحیتے مخصوص گردانیده فرمودے که اجازت‌نامهٔ مرا بنظر شیخ جمال در آر - اگر رای صواب اندیش او مطابق افتد بخیراندیشی خدابندگان تکاپوی شایسته بجای آرد - وگرنه در گذارش[۳] خویش کوشش کن - تا سزاوار این پایهٔ عالی گردی - چنانچه گویند یکے را بدهلی تعین فرموده بودند - بامضای شیخ نرسید - و در نوبت شیخ نظام‌الدین آن توقیع فروغ قبول یافت - همانا مقصود آن باشد که حقیقت صفای او خاطرنشان همگنان گردد - و بلند مرتبگی خود را بدین بزرگ داشت مرید چهره گشای گرداند - وگرنه چه گنجائی که مستفیض را این پایه بخشند - و چگونه در فراخنای ارادت چنین خرامش ستوده نماید •

و همدرینولا مولانا[۴] محمّد امین بسجود آستان مقدّس دریوزهٔ فروغ نامیهٔ بختمندی نمود - او بزرگ زادهٔ یزد است از قریهٔ اقدا - در شیراز بدرس‌گاه علّامهٔ روزگار مولانا میرزا جان برخے از حواشی مطالع و تجرید و عضدی را شناسا آمد - و بدریوزهٔ دانش‌کدها اندکے از نجوم و رمل و قدرے از تاریخ آشنا شد - بروشن بیانی چهره‌افروز مقاصد شدے - و بچیره‌روئی و چرب‌زبانی خویشتن را ببهای سترگ فروختے - درین هنگام از عراق روی بدین عتبهٔ اقبال آورد - و بذریوزهٔ مقرّبان

---

(۲) نسخهٔ [ا] شیخ جمال‌الدین (۳) در [چندنسخه] گذارش (۴) نسخهٔ [اب ل] مولانا محمد بسجود و نسخهٔ [ی] مولانا امین •

بارگاه خلافت جبین[۲] نیاز بسود - خدیو عالم بحسن ظنّی (که در بارهٔ سفارش‌گذاران داشتند) پایهٔ اعتبار افزود، همراه شاهزاده سلطان‌مراد بخانهٔ شیخ عبد النّبی (که مدار طبقهٔ اهل سعادت بود - بل انجام هر کار بزرگ بے رای او صورت نبستے) فرستاده گرانبار افضال گردانیدند - و بفنون نوازش اختصاص گرفت - (چون از فطرت نصیبهٔ نداشت - و نسخهٔ همّت نخوانده بود - و فراخی حوصله در نیافته) در اندک زمانے عیار ناسرگیهای او گرفته آمد - و نرانده‌دی او خاطرنشین خرد و بزرگ گشت - چنانچه در جای خود گذارش یابد ●

و از سوانح گرفتار شدن مظفرحسین میرزا ست - هرکه سر از فرمان‌پذیری خدیو خدا پرست برتابد زمانه به پیکار او برخیزد - و زود خار ناکامی بپای مراد او درشکند - اگر بهرهٔ از سعادت‌اندوزی نداشته باشد در گو نیستی نگون‌سار آید - و در خسران جاوید افتد - و گرنه نیرنگ روزگار کالیوه ساخته آن‌خوابیده بخت را بدست صاحب‌اقبال دهد - تا در بند[۳]خانه که دبستان حقیقت‌آموزی‌ست روگرانی نیکوخدمتی گردد - چنانچه بتارگی داستان میرزا چهره‌گشای بیان است - هرچند فرومایگان بدگوهر او را دست‌آویز شورش گردانیدند در کمتر فرصتی گردآلود خجالت گشته آبله پای ادبار شد - از صوبهٔ گجرات باز بجانب دکن شتاب آورد - و در ولایت برار ببوخی از فتنه‌افزایان بدکیش پیوسته هنگامه آراست - سپاه آنملک بجنگ برخاستند - و عرصهٔ نبرد گرمی پذیرفت و ازانجا (که روی از قبلهٔ حقیقی برتافته بود) غبار[۴]آلود هزیمت بخاندیس آمد - راجه علی خان او را گرفته از تصرّف باز داشت - اگرچه درمعنی گرد شورش ملک خود را فرو نشاند لیکن بظاهر دست‌مایهٔ درلتخواهی درگاه مقدّس گردانید - چون حقیقت حال بمسامع همایون رسید فرمان مُطاع مصحوب مقصود ءنبه صادر شد که او را بدرگاه والا روانه سازد ●

و از سوانح آغاز غبار[۵]آلود شدن نزهتگاه اعتبار شیخ عبدالنّبی ست - جهانبان خداپرست حق‌اندیش خویشتن‌را درمیان نیاورده پیوسته در معدلت‌اندوزی و دادده‌ی چهره افروزد - و بفرمان‌پذیری سلطان خرد دوست از دشمن بازنداند ● [چون صفوت و صفای شیخ بوسیلهٔ ساده‌لوحان بیغرض (که از نهرنگی خامهٔ تقدیر ناشناسائی ایشان بدانائی فروخت رفته) و ثنای دامن آلودگان حرص‌اندوز (که درطیلسان تزویر بے‌طمعی و پاکدلی بظهور دارند) خاطرنشان اقدس شد] او را از نشیب ناکامی بفرازگاه عزّت برآوردند نخستین کارسازی ارباب سعادت برسم استقلال بار تفویض یافت - و بمرور ایّام جلائل امور سلطنت بصوابدید او باز گردید - ازانجا (که در عیارگاه میرقیان آدم‌شناس ناسرگیهای زمانیان پایدار[۶] نماند

---

(۲) نسخهٔ [ی] جبین‌نیاز بسجود بسود - و نسخهٔ [ل] جبین‌نیاز بسجود آستان نوراني گردانید (۳) نسخهٔ [ی] پنج‌خانه (۴) نسخهٔ [ب ل] غبارآلود (۵) نسخهٔ [ب ل] نزهت‌کدهٔ (۶) نسخهٔ [ی] پدیدار نماند ●

آن گروه نیکوئی بسیج را بر حقیقت کار آگاه گردانیدند - و درین هنگام لختی از داستان دکان آرائی و خویشتن داری او بعرض شهریار دیده‌ور رسید - از فرط حزم‌اندوزی و تامّل‌گزینی (که بسا راستان درست‌کردار به نیرنگسازی بدنهادان بی‌آزرم دامن‌آلود تهمت شده اند) تحقیق حال را بر بی‌غرضی و ژرف نگاهی خود گرفتند - و بشگرف آئینی رهگرای معامله شدند - نه در بارگاه فتوّت غبار فتور نشست و نه عامّهٔ مردم ازان آگهی پذیرفتند - و چون سپهرگردان بربن اندیشه چندی گذشت بطرزهای مختلف نشان راستی گفتار پیشین پدید آمد • • بیت •

اگر چند پنهان کند مرد راز • پدید آردش روزگار دراز

از کمال دور اندیشی (که ناگزیر آشوب گاه دنیا ست) در حدود قصبهٔ کوهانه[۲] شیخ فرید بخاری را فرمان شد که چون موکب همایون ازین راه گذرد خداوندان سیورغال این سرزمین را بنظر اقدس درآورد - تا در پیشگاه حق‌اساسی پایهٔ حال هرکس پدید آید - و جوهر شایستگی هرکدام خاطرنشین ما گردد - در کمتر فرصتی پیدائی پذیرفته که از زر دوستی و سفارش پذیری سررشتهٔ کفاف و استحقاق از دست رفت - خدیو عالم از فزونی مردمی پرده از روی کار برنگرفته نکوهیدگی کردار را بر هوشیاران خدمت نهاده - و بر زبان گوهر آمود گذارش یافت که آگهی از انبوهی مشاغل بهمه تتواند رسید - خاصه این شغل بزرگ افزون‌تر ازانست که یک تنه تواند پرداخت - ناگزیر دوربینی آنست که بهر صوبه سرِ مردی مقرّر گردد - و این عبادت سترگ تقسیم پذیرد - که حق بمرکز خویش قرار یابد - و پایهٔ هدیٰ یعنی حق‌دانی بلندی گراید - درین نزدیکی صدارت صرنهٔ پنجاب بمولانا عبدالله سلطانپوری نامزد شد - و بآگاه دلان روشن‌ضمیر برتو اشارت تافت - که چندی از دیانت مندان معامله شناس جدّ آور (که شایائی این کار داشته باشند) بعرض مقدّس رسانند درین وقت قصبهٔ سیام[۳] از فروغ رایات همایون ظلمت زدای آمد - میرزا یوسف‌خان را بشرف خطاب اختصاص بخشید، فرمودند که چنان بر پیشطاق ضمیر صواب‌اندیش مینماید که عرصهٔ جهان‌گشای کشمیر درحوزهٔ تسخیر اولیای اقبال در آید - و از وفور عاطفت آن ملک دلپذیر در تیول او مقرّر گردد بنازم صفای گوهر و نور بینش را - آنچه پس از چندین سال چهره آرای ظهور خواهد گشت در صفوت‌کدهٔ باطن (که آئینهٔ غیب نماست) امروز لمعهٔ وضوح دارد - بست و یکم بهمن ماه الهی شادی‌وال مضرب خیام دولت شد - و برهنمائی ایستادگان عتبهٔ اقبال اندرزهای سعادت افزا فرمود بسا حقّ پق کوئی والٰهی را تراوش دادند - میفرمودند که اگر طیلسان تعلّق بردوش نبود، خود را از غذای گوشت بازداشتی - و ازانجا که بر گرگ‌خوئی زمانیان آگهی ست یکبارگی یله کرد

---

(۲) نسخهٔ [ا] کهانه (۳) در [بعض نسخه] شیام •

عادتیان زمانه را در تنگنای اندوه بشکنجه آوردن بود - بنابران بخاطر قدسي چنان پرتو انداخت که بتدریج و آهستگي دست کشیده آید - تا بر پیروان حقیقت‌گزین کار دشوار نگردد - و عامّه را اندیشهٔ دراز کالبوه نگرداند - اکنون چند گاه روز جمعه از خورش حیواني خویشتن را باز میدارد و بروزگاران گذاشته شود •

و از سوانح عنایت فرمودن پرگنهٔ تهاره است برچمن(۲)قلي قوش‌بیکي - زمانے بمقتضای پیشوائی ملک معني در محاسبهٔ نفساني شناور دریای شهود بودند - و پس از بازگشت این بخشش والا بظهور پیوست - برخے از ملتزمان بارگاه حضور در پیدائی سبب تامّل داشتند - آن خوانای نقوش نامیهٔ دل بر حیرت‌زدگی این گروه بخشوده گذارش فرمود - چون آن قصبه در پیشگاه بینش در آمد و معنی نام ازلي‌ست چنان بر پیشگاه خاطر آسمان پیوند پرتو انداخت که هر چیز از فروغ ذات قدسي نمایش دارد - و آن جز صورت نمودارے بیش نیست - از شورش ما و من وگرفتاری نسبت و اضافت دل خراشیده شد - و از بارگاه تعلّق افسردگي روی‌داد - و نزدیک بود که پیوند صوري گسیخته گردد - چون نیرنگ تقدیر ایزدي بملک اسباب آورد در صفوت‌کدهٔ باطن گذشت که بسپاس‌گذاري این قصبه را بکسے (که نام دادار بے‌همال ملاحق اسم او باشد) داده شود - درین هنگام آن خدمت زرین بنظر همایون درآمد - و بعاطفت والا اختصاص گرفت - و دران محفل مقدّس بسا سخنان دلاویز فرموده بخت مندان بیدار مغز را گران بار دانش گردانیدند - و ازین آوازهٔ آگهي گران خوابان شبانگاه نادانی بیداري گزیده رهگرای بادیهٔ جویائي شدند - زهے سترگ نیروئے که در تند باد کثرت چراغ وحدت افروخته خلوت در انجمن میدارد - و خوشا بزرگ‌شناسائي که سلطنت را با ولایت دوشادوش داشته یکرنگي مي‌گزیند(۳) •

• قطعه •

شاهے که بعقل هادیے راه خدا ست • دریاب که از خدائی یکدم نه جدا ست

هرچند که سایهٔ خدا خوانندش • ما سایه نگوئیم که او نور خداست

نهم اسفندارمذ ماه الهي از نواحی لکهي قیام پور جسر بسته رایات اقبال از آب ستلج گذشت و جهان‌جهان لشکر و عالم‌عالم جانور بآسودگي و آرامیدگي گذاره شدند - و درین نزدیکي شاه‌قلي‌خان محرم از لاهور جبین‌سای بختمندي آمد - و بنوازش پادشاهي اختصاص گرفت •

و از سوانح فرستادن جغوو سماري تائید است بصوب بلوچستان - (چون اعیان آن الوس از وحشت ذاتي و وازونی بخت از فرمان‌برداري سر پیچیده آداب نیکوبندگي بجای نمي‌آوردند) میرزا یوسف‌خان و شاه قلي‌خان محرم و سیّد حامد و محمّدزمان و برخے از مجاهدان اخلاص‌منش را

---

(۲) در [بعضے نسخه] بچمن قلي (۳) نسخهٔ [ا] می‌گیرد •

رخصت آن سرزمین فرمودند - تا نخست باندرزهای هوش‌افزا رهنمای سرگشتگان بادیهٔ ادبار شوند اگر داستانِ پندگذاري سودمند فیاید بلوامع سیوف تیرگي‌زدای استکبار گردند - دوازدهم آن‌ماه موکب قدسي در حدودِ بتن نزولِ اجلال فرمود - شهریار هشیار خرام بزیارتِ شیخ فرید شکرگنج توجّه گماشت برای فیض‌پذیري و نورافزائي انجمنِ آگهي انتظام یافت - از مبادیِ شب صبحِ حقیقت روشني‌بخشید و بیشتر از روز دیگر نیز دران مطاف بوده رسومِ پیشوائی ملکِ صورت و معني بجای آمد - و مجاورانِ آن بقعه و عمومِ توطّن‌گزیدگان بوالا[۲] پایه رسیده آسایش گزیدند - و درین بزم آگهي صوفي‌ناصر از بلخ و ملّا مشفقي از بخارا سعادتِ حضور دریافتند - و معرفتِ او را چون شعرای ایں دیار عیار گرفته شده و زبان‌زدگی عمر را شناسا گشته کار را از سر گرفتند •

آغاز سال بیست و سیوم الٰهي از جلوس[۳] اقدس شاهنشاهي

یعني سال بهمن از دور دوم

روز سه‌شنبه دوم‌محرّم سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش پس از سپري‌شدنِ پنجاه و سه دقیقه نیّرِ اعظم فروغ‌افزای دیده و دل برجِ حمل را نوراگین ساخت - و عنفوانِ سالِ یازدهم از دورِ دوم نوید فرخندگي آورد - زمانیان از اعتدالِ هوا و خرّمیِ وقت جوشِ عشرت زدند - و بنشاطِ گوناگون هنگامهٔ سپاس‌گذاري آراستند - ترانهٔ بي‌غمي بساز آمد - و طنطنهٔ شادماني سامعه‌افروز همگنان شد • نظم •

نقشبندي میکند در بوستان ابرِ بهار • عطرسائي میکند در گلستان بادِ سحر
کهٔ نسیمِ مشکبوی از غیب مي‌آرد عبیر • کهٔ شمالِ جانفزا برخاک مي‌ریزد گهر

درعنفوانِ ایں سالِ خجسته سیومِ فروردین ماهِ الٰهي حوالهٔ خان‌پور دریای راوي را قنطرهٔ سرانجام داده گذارد[۴] فرمودند - و ماهچهٔ رایاتِ همایون پرتوِ اقبال بر ساحتِ آن‌حواشي انداخت •

و از سوانحِ نامزد فرمودنِ شیخ ابراهیم است بایالتِ صوبهٔ دارالخلافه - او از مزاج‌شناسی عالمِ صورت و کاردانی ملکِ ظاهر بهرهٔ داشت - حکم شد که از لهانه‌داری لولاي بداں مصرِ دولت آمده پاسبانِ احکامِ سلطنت باشد - و به نیروی دیده‌وري بارِ فرمان‌پذیري بر دوشِ همّت گرفته گره گشای بستگیها گردد - (اگرچه دورباشِ شکوهِ معدلت دوران را چون نزدیکان بدبستانِ خدمت‌گذاري عشرت‌گزین دارد - و پرستاري را سرمایهٔ سعادتِ دیں و دنیا مي شمرند) لیکن

(۲) نسخهٔ [ل] بدست مایه رسیده (۳) نسخهٔ [ب ی] جلوس سعادت‌قرین شاهنشاهي (۴) نسخهٔ [ل] عبور فرمودند •

ازانجا (که حزم‌اندیشي و دور سگالي خرمی پسندیدهٔ اورنگ‌نشینِ اقبال است) هر ملکے بیکے از هوشیارمغزانِ آگاه دل میسپارد - و بر ستودگیِ حال نغنوده سایهٔ دیدبانیِ خویش مي‌گسترد و بآئینِ خردپژوهانِ ژرف نگاه چهارچمنِ دولت را آبیاري مینمایند - و پرستشِ ایزدِ جهان‌آفرین بدین طرز والا مینماید •

و از سوانح فرستادنِ شجاعت خان است بصوبهٔ[۳] مالوه - چون بمسامع همایون رسید (که اُمرای آن ناحیت خوابِ آسودگي کرده بنگهسارئ زیردستان نمي پردازند - و بسطتِ دنیا را پیرایهٔ طبیعت ساخته از شاهراهِ خرد کناره مي‌گیرند) باندازهٔ هریکے اندرزهاي بیدارساز فرموده رهنمونِ شناسائي گشتند - و نام برده (که با وفورِ مردانگي از معامله داني و معدلت اندوزي نصیبه داشت) بسپهسالاریِ آن گروه رخصت یافت - و فرمان شد که شاه بداغ خان و تولک‌خان و مطّلب خان و عموم سپاه درفراهم‌آوردنِ پراگندگیها یکرنگي گزیده بمصلحت‌دید او گرایند •

و از سوانح لخشیدنِ رخشِ گیهان‌خدیو است - هرگه در سرشت قدسي و صافي گوهر و ستوده‌کردار باشد همواره درمدارجِ احوال رهگرای دیده‌وري بوده زیب‌افزای سعادت گردد - (اگر بمُقتضاي نشأهٔ بشري غنودگي روي‌دهد - و از طیلسانِ امکاني فراموشي پیش آید) ازرا بگزندنما نمودارے بیدار گردانند - و بنمایشے شگرف آگهي بخشند - و نمودارها باندازهٔ خوابِ هرکس بر مسندِ آموزگاري نشیند - و بسا بیداریِ جهانے بپایهٔ آن شادخواب نرسد - و نظّارگیان در شگفت‌زار درآیند و بچگونگيِ آن نرسیده بحیرت درشوند - و همانا ازین جهت شیے از عشرتِ شکار بصوبِ اردوی همایون خرامش داشتند - شبدیزِ آن شهسوارِ عرصهٔ آفرینش بلغزش درآمد - فرهنگ‌آرای دوربین آنرا پیغام ایزدي انگاشته سجودِ نیایش بجاي آورد - و پرستشِ الٰهي را اساسِ دیگر نهاده شد دادارِ بےهمال[۴] پیوسته آن ذاتِ قدسي را هر نشاطگاه مانیت داراد - و گردِ ناملایم بر دامنِ اقبالِ روزافزونِ آن یکتاي ملکِ شناسائي نرساد • • مثنوي •

زهے دارندهٔ اورنگِ شاهي • حوالت گاهِ تائیدِ الٰهي
بحمد الله که با قدرِ بلندش • کمالے در نیاید جز سپندش[۴]

ظاهرنگاهِ ساده‌لوح (که جز هوشیاري و دوام آگهي ازان یگانهٔ بارگاهِ هستي در نیابند - و نیم گامے از چهارسوی اسباب بیرون نیایند) هرآینه بکهبن وسایل برخیزند - چنانکه یکے از پیشینیان مي‌سراید • • رباعي •

---

(۲) نسخهٔ [ل] بصوب مالوه (۳) نسخهٔ [ل] بےهمتا (۴) نسخهٔ [ا] جز بسندش - و در [بعض نسخه] جز سپندش •

رفتم بر اسپ تا به‌تیغش بکشم • گفتا بشفوتخمت این عذر خوشم
نے کار زمینم که جهان بردارم • نے چرخ چهارمم که خورشید کشم

و از سوانح گشایش قلعهٔ کوهلمیر[۲] است - آن دژیست دشوار عبور بر کوه آسمانی‌پایه رانا آنرا بآئین نیاکان خویش بنگاه گردانیده - در زمان باستانی کمتر کسی برو دست[۳] گشای چیرگی شده امروز از نیرنگ‌سازی اقبال شاهنشاهی باندک توجّهی آرام جای جنود فیروزی‌اعتصام است چون شهبازخان با دلی کارطلب و نیّتی خدمت‌گزین بآن فاحیت پیوست راجه بهگونت داس و کنور مان‌سنگهه را رخصت درگاه والا داد - همگی بسیج آنکه مبادا بمناسبت زمینداری بادافراه آن باطل‌ستیز دیرتر سرانجام یابد - و خود با شریف خان و غازی‌خان و میرزاخان و دیگر مجاهدان عقیدت‌منش روی در گشایش آن حصار نهاد - و از رهنمونی ستاره و کارگشائی طالع بنگاههای ژرف و رایهای صواب‌اندیش سنگستانهای[۴] سترگ آن حواشی پایمال عساکر منصور گشت - و بنور افزائی اختر بختمندی گروههای شگفت و تنگناهای شکیب ربا را بآسانی گذاره نمودند - و در هنگامی (که[۵] باندیشهٔ بومی و غریب نمیوسید) شهبار خان با عزیمتی همّت آمود بگشادن قلعه پای جلادت افشرد - و بچابکدستی و تیزپائی ره نورد تنگناها شد - و به نیروی تائید آسمانی درهٔ کیلواره را (که بپای[۶] خیال بدانجا نتوان رسید) بتصرّف در آورد - و بهادران ناموس‌دوست بر بلندیها برآمده چیره‌دستی نمودند - مرزبان دژ را از دید لوامع تائیدات سماوی دل از خود رفت - و دست از کار افتاد بیست و چهارم فروردین ماه الٰهی قلعه را گرد کرده کوس شادمانی برزدند - و ترانهٔ اقبال برکشیدند از شکوه سطوت غازیان عرصهٔ شهامت پای همّت آن شوریده بخت بلغزش در آمد - و سراسیمگی افزون‌تر از پیش او را روی داد - از شگرف‌کاری تقدیر توپی بزرگ از درون حصار شکسته خرمن سامان اورا خاکستر گردانید - و یکبارگی سررشتهٔ مردانگی گسیخت - جریده بخفایای کوهسار[۷] شتاب آورد بسیارے از راجپوتان نامور به پیشگاه دروازه و حوالی پرستش‌جای خویش آویزش تهوّر پیش گرفته بجان‌فشانی ایستادند - وچپقاشهای رادمردان نموده بفرامشخانهٔ نیستی غنودند - در عنفوان لوامع صبح دولت آن عقدهٔ آسمانی گشوده گشت - و کارے (که بحوصلهٔ عادتیان زمانه در نگنجد) پرتو ظهور داد - و (چون آن نافرجام بدگوهر را در کوهستان بانسواره[۸] نشان دادند) قلعه را بغازی‌خان بدخشی سپرده[۹] بآن ناحیت گام سرعت برداشت - و روز دیگر در رواروِ تعاقب به نیم روزے حصار

(۲) نسخهٔ [ا] کونهمیر - و نسخهٔ [ب] کومنامیر - و نسخهٔ [ل] کونهلمیر (۳) نسخهٔ [ل] دست‌یافته
(۴) نسخهٔ [ب] سنگریزه‌های سنرگ (۵) نسخهٔ [ل] که باندیشهٔ آدمی غریب نماید (۶) نسخهٔ [ا ل] بدل خیال (۷) نسخهٔ [ی] کوهستان (۸) در [چند نسخه] بانسوار (۹) در [اکثر نسخه] بآن خدمت •

کوکنده را بدست اقتدار در آورد - و نیم‌شبی قلعهٔ اردیپور را متصرّف شد - و مُبارزانِ فیروزی غنائم فراوان اندوختند •

و از بدائع آنکه یکی از تجرّدگزیدانِ گوشه‌نشین از دیرباز درنخستین حصار کنجِ خمول گزیده بود و همواره مردم آن سرزمین از انفاسِ گرامیِ او تبرّک و تیمّن می‌جستند - پیشتر ازین سانحه بسه‌روز سحرے برفراز پرستشگاه رانا برآمده ترانهٔ اذان برکشید - و زبان بنوید فیروزی لشکرِ پادشاهی برگشاد مرزبانِ آن دژ در حیرت فرو شده ازین زمزمه باز پرسید - پاسخ داد که امشب مرا بخودوار چنین گشایش بیدار گردانیدند - آن غنوده رای جوشِ خشم زده او را از هم گذرانید - آورنگ‌نشینِ اقبال از مژدهٔ این مهین بخششِ الٰهی نیایشِ ایزدی را پایهٔ دیگر افراخت - و کارگذاران اخلاص‌گزین بالطافِ گران‌مایه اختصاص یافتند - سی و یکم آن ماه در نواحیِ جنوب آن شهسوارِ عرصهٔ آگاهی حوالیِ جسر آمد - برخم از اردوی بزرگ بدیدبانی والا گذاره گشت - و پیش‌خدمتان رکابِ همایون را بتازگیِ دستمایهٔ دانش کرامت فرمود - چنین لشکرِ انبوه را اگر چنان راهنمائے نباشد که بهنجار تواند داشت - و کرا نیروی آنکه سامانِ آنرا تواند نمود - طرزِ رهنوردیِ کوه و صحرا باز گوید - یا روشِ انجامِ قنطره و آئینِ کشتی نویسد - یا طریقِ روانه ساختنِ فیلانِ کوه پیکر در موجخیزِ دریا بنگارد یا داستانِ اسپهبدیِ مالکِ معنی طراز - دران روز از ناشناسائیِ نوآموزانِ خدمتِ فیلِ خاصه پندریک نام بزرفائی دریا فرو شد - شهریارِ ژرف‌نگاه از فروغِ بینش کاهشِ مال را افزایشِ عمر انگاشته بزمِ نشاط آراست - و روزے در شکارگاه تگرگِ بزرگ جوز آسا ریختن گرفت - و آنحضرت در سکهپال با ایزدِ بیچون رازگزاری داشتند - و در ظلالِ میمنتِ شاهنشاهیِ دران صحرای بے پناه همراهانِ سعادت گزین را آسیبے نرسید •

و از سوانحِ فرونشاندنِ ابر و ریزشِ باران است - و اجمالِ این طلسمِ قدسی آنکه روزے چند بارشِ بےهنگام تواتر داشت - لشکریان و عمومِ زیردستان ستوه آمده نالش نمودند - آن بدائع طراز انفاسِ گرامی بآئینه دمیده درآتش نهاد - از نیرنگیِ دمِ گهرباری آن سپهرِ مُطاع عرودهٔ سماوی فرو نشست • • نظم •

چو همّت شود اهلِ دل را ضمان • زمین را برآرند بر آسمان
بهمّت سرانجام ده کار ها • که آسان شود بر تو دشوار ها

و از سوانحِ بخشیدنِ گناهِ بلوچان است - گذارش یافت که اعیانِ آن الوس از تیرگیِ خرد و خوابیدگیِ بخت چشم بر دوریِ راه و محکمیِ جای انداخته گریوه رو بیراهی شدند - ازانجا (که

---

(۲) در [بعضِ نسخه] جوبای خبر آمد •

برانداختن تباه کاران چون نواختن نیک‌سگالان شمسهٔ پیشطاق جهان‌آرائی‌ست) فرمان شد که برخی آمرای پنجاب بیورت آن گروه شتافته سزای سزاوار دهند - آوازهٔ افواج گیتی‌گشای غنودگان پندار را رهگرای نیکو بندگی گردانید - از بیمناکی و دوراندیشی کاردانان بخرد فرستاده جویای زینهار آمدند - تا بدان دست‌آویز آرام‌بخش جبهه‌سای عتبهٔ قدسی گردند - شهریار پوزش‌پذیر نیایش و نیازمندی آن رمیدگان دشت بیخبری[۲] را ببهای خدمت‌گزینی برگرفت - و منشور مقدّس بنفاذ پیوست که عساکر گردون شکوه ازان عزیمت باز آیند - چه همگی نیّت[۳] والا در فرمان پذیری جهانیان آنست که کثرت ظلال وحدت گیرد - و سرمایهٔ آلودگی و آرامش عموم مردم انتظام یابد - نه چون چیره دستان زر دوست لغزش را بهانهٔ مالش ساخته جز بریختن خون و اندوختن مال نیاسایند •

و از سوانح فراهم آوردن پراگندگیهای سیورغال است - بیشترے قناعت‌گزینان سعادت‌اندوز چون زمین کشت و کار بکجای نداشتند از بی‌یاوری و کم‌نیروئی رنجزده گشتے - و گاه از انبازی عمل‌گذاران خالصه و گماشتگان تیول‌دار آزرده شدے - و نیز گروهے آرمندان بی‌آزرم به نیرنگ حیله‌سازی در چند جا زمین گرفتے - و اختلاف امکنه‌را دست‌آویز خیانت انگاشته در نکال ابدی شتافتے کشورخدای معدلت دوست از وفور عاطفت حکم فرمود که محالّ ایمه با خالصه و جاگیردار آمیخته نباشد - و نیز تعدّد مکان را برداشته در جای‌گزیدهٔ هرکه‌ام تلخواه نمایند - کاردانان آگاه دل در هر صوبه و سرکار بعمل آورده عدالت را رونق افزا شدند - بفروغ فرمان قدسی زاویه نشینان حق‌گزای را چراغ خرسندی افروخت - و هرزه گردان بادیهٔ ناراستی بسعادت گاه درستی روی آورده کار از شر گرفتند - و پاس مال (که بهترین عبادت جهان داروگیر است) بآئین خرد پژوهان بجای‌آمد و نیّر معدلت برساحت عالم تابش دیگرداد •

و از سوانح در شگفت ماندن ظاهر بینان صورت آرای بغیب‌دانی گیهان خدیو - روزے بخلوتگاه قُدس آوازهٔ نقّاره بمسامع اقبال رسید - هرچند بار یافتگان بزم حضور جولانگاه تفرّس[۵] پیمودند نوازنده را در نیافتند - بر زبان گوهر بار گذشت که بر پیشگاه باطن پرتو ظهور میدهد که نادره کاری یار محمّد باشد - چون بار جستند همچنان بود - همواره چندین دور بینیهای شگرف ازین پیشوای خداشناسان برای رهنمونی سعادت‌مندان مشعل آگاهی می‌افروزد - روزے نگذرد که نقوش گوناگون صحائف ضمیر مردم چون کتابهٔ پیشطاقها بسوادخوانی آن یکتای دوربین ندراید - اگر تنها

---

(۲) نسخهٔ [ل] بیخبردی را (۳) نسخهٔ [ل] نیت‌والای فرمان‌فرمای جهان آنست (۴) در [بعضی نسخه] پرتو معدلت (۵) نسخهٔ [ی] تفرس و قیاس (۶) نسخهٔ [ی] پیشطاق •

دریافت باطنی این حیران آرامیده نگاشته آید دفترے جداگانه نگارش یابد - تا بدانستهای کارنگ جهانیان و رازدانیهای دیگران چه رسد •

نشاط آرائی اورنگ نشین اقبال بشکار قمرغه و صید مقصود بدام افتادن

خدیو دانش‌پژوه را همواره بسیچ والا در عشرت شکار آنست که بدربار سطوت شاهنشاهی میانجیء سخن‌گذاران حرف سرای (که بیشترے دامن‌آلوده غرض باشند) بر سوانح روزگار آگهی ندیوفته چیره دستان ستم پیشه را از پای اندازد - و سعادت‌گزینان کنج خمول را بر فراز اعتبار کشد نیز پیوسته از باطن اقدس آهنگ دریافت نفس قدسی تراوش شوق کند - باشد که در صحرای بی‌تعیني بسره مردے اتفاق صحبت افتد - و بحقیقت‌طرازی آن شناسای رموز معرفت کاخ دانائی را ماس تازه نهاده آید - یا از زبان گویای خموشی گوهرآموز معرفت گردد - و از کششهای درونی او ل را از چون و چرا باز مانده یکجای بگروگاني برد - تا درین دشت تفسیدهٔ خود رائي آرام‌گاهے رانجام یابد - و در نشیمن قدسي دم آسایش برگرفته شود - و بدین ناهارشکنی جست‌وجو دوازدهم ردي‌بهشت در حوالی بهیره شکار قمرغه بخاطر سعادت‌پیرای رسید - آب بهت را گذاره فرموده فوئینان بزرگ و آمرای والا شکوه فرمان شد که از کرجهاک تا بهیره (که مسافت بیست و پنج کروه باشد) آئین گزیده از اطراف نخچیر برانند - جدآوران کاربرداز قشون‌تشون و جوق‌جوق روی بخدمت آوردند درین شغل‌سنگ حاجي‌خان و سایر بزرگان بلوچستان با هزاران شرمساري جبهه‌سای عتبهٔ خلافت شتند - و پیشانی تضرّع و ابتهال بر خاک آستان معلّی سودند - و ازانجا (که پاس پیمان سرآمد ارهای تعلّق است) جرائم آن گروه تیره رای بخشوده از خاکستان مذلّت برداشتند - و باشارت همایون ران جرگه جای یافتند - جد گزینان عرصهٔ آگاهي فرموده را بانجام رسانده بودند - که طایر آرزو دام افتاد - و شیوا زبانان خاموش شادي‌آگین رستگاري آمدند - آن طلبکار حقیقت درین بادیهٔ فراخ ام جویائي زدے - و بنزهت‌گاه صیدافکني با خود هنگامهٔ رزم داشتے - و جابهای تنزّه و مزههای لگشای صفوت‌کدهٔ نیایش را فروغ یکتائي بخشیدے - و چون جویندگي پابندگي دربی دارد چراغ دیده‌وري افروخته شد - و شگرف‌نشاطے آن پیکر قدسي را فروگرفت - جذبهٔ شناخت ایزدي برتو انداخت - گویائی آنرا نیروی عادتیان کوتاه‌همّت برنتابد - و هردانائی روشن‌ضمیر راه بدان

---

(۲) نسخهٔ [ب] و پیوسته (۳) در [چندنسخه] شناسای نظر و تالهٔ (۴) در [بعضی‌نسخه] زبان گویای خاموش (۵) نسخهٔ [ب] و چهنه خان و سایر - و نسخهٔ [ل] و چینه خان و سایر (۶) نسخهٔ [ب] دانا دلے •

نتواند برد - برخی پیش‌بینان نورستان معرفت اندکی از بسیار بیاورند ذوق شهودی دریابند جرعه‌نوشان بزم حضور تا مروّق آن‌باده درنکشند چه دانند که شناسائی چیست - و بینائی کدام ساغرپیمایان مصطبهٔ وحدت را بی، چاشنی این می هوش‌افزا کجا یارای دریافت آنکه این نشا از کدامی خمکده است - گروهی تیزهوشان بار یافته را چنان اعتقاد که نقشبندان بارگاه ابداع جمال جهان افروز را در فروغ بصیرت آن والا نگاه داشته اند - و با دل رازدار حریم قدس گرم همزبانی ست - و جمعی بالغ‌نظران انجمن قدس را چنین خیال که دران صحرای جان‌پذیر یکی از تجرّد نژادان دادار پرست را دریافته کامیاب خواهش گشتند - طبقهٔ از نظّارگیان آگاه‌دل را آن‌تصوّر که با یکی از صاحبان نفوس قدسیّه پیوسته جوش حقائق می‌زنند - و شطرے از بینش(۲)وران حاشیهٔ قرب را آن یقین که گویائی زبان‌خموشان دشتی پیام مراد گذارش نمود - و چندے از دوربینان بساط عزّت را آن‌تخیّل که جانوران آن دشت دلکشا بزبان بی‌زبانی یا بلسان متعارف افشای اسرار الوهیّت(۳) کرده‌اند - زمانے دراز آن حقیقت‌آمود وحدت را انوار تجلّیات ایزدی درگرفته بود بندگان سعادت‌مندش باندازهٔ نیرو زلّه‌بردار خوان افضال آمدند - و چون کاربردازان نهانخانهٔ مشیّت برای انتظام جهان آفاقی آن کامیاب(۴) خواهش ملک معنی را از عالم انفسی نزول صعودی دادند بسپاس‌گذاری این مهین بخشش چندین هزار جانور را فرمان رستگاری شد - و چابکدستان تیزرو هر سو تکاپوی نمودند - که هیچکس پیرامون صعوهٔ نگشته جانداران گوناگون را بآئین خویش گذارند قوافل جانها را زندگانی تازه چهره‌آرای نشاط شد - زبان‌خموشان سرائی(۵) دنیا بگلشن فارغبالی شتافتند ازانجا (که صفوت‌کدهٔ ضمیر صاف قدسی از خواهش مستلذّات صوری پاک است - و همواره تجرّد ظاهر فروغ‌افروز تقدّس معنی میخواهد) عزیمت آن در باطن‌اقدس بجوش درآمد - و آهنگ یکتائی چیره دستی نمود - نزدیک بود که خاطر آگاه ازین دار و گیر را پردازند - و دامن همّت از زخارف دنیا یکبارگی درچینند - لیکن بفرمان شاهنشاه خرد خود را ازین آرزو گذرانده قدرے بآن‌گروه مانند گردانیدند - و موی سر را (که در درازی و دلربائی فریب‌گاه نظر بود) کوتاه ساختند - و بسیارے از دوستداران این سلسل بی‌تابانه پیروی نمودند - بدیع‌تر آنکه پیشتر ازین بچندگاه برزبان گوهرافشان میگذشت که درعفوان فرمان‌روائی برای استیناس هندی‌نژادان حقیقت‌اندوز برخلاف آئین نیاکان محبّت موی سر پدیدآمد - از نیرنگی قدرت ایزدی چه دور باشد که دل ازین برگیریم - و بومیان این سرزمین بطرز دلنشین ما گرایند - همان‌روز دربای بهت‌را گذشته بارد و نزول اجلال فرمودند - و اندیشهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ی] از پیش روان (۳) نسخهٔ [ب ل] رویبت (۴) نسخهٔ [ب] کامیاب ملک معنی
(۵) در [بعضی نسخه] سخن سرائی ۰

پیش رفتن از ساحت قمبر متردد آمد - و همدرین ایّام برساحل این رودبار را ۸ بهگونت‌داس و کنورسنگهه از صوبهٔ اجمیر آمده بسجودِ نیایش جلالفزای پیشانی گشتند ۸

و ازسوانح وارد حضرت مریم‌مکانی ست بمعسکر اقبال - درین هنگام (که کنارهٔ دریای بهت مرزِ رایات همایون بود) بموقف عرض رسید که هودج آن پرده‌نشین شبستانِ تقدّس دران حواشی پرتو سعادت انداخت - و شوقِ دیدار گرامی قافله‌سالارِ راه - شهریار قدردان ازین مژدهٔ نشاط بهجت افزوده در لوازم احترام و مراسم تعظیم (که غازهٔ چهرهٔ تعلّق است) توجّه والا فرمود - نخستین بفرمان شاهنشاهی صدرآرای بارگاه اخلاص گوهرافروز ارادت شاهزادهٔ رضاجوی دانش‌پژوه سلطان سلیم پذیرا شده گام عشرت برداشت - و بسیارے از نوئینان بزرگ و اُمرای عالی‌شکوه بهمرکابیِ آن بیداردلِ هشیار خرام نامزد شدند - و سپس آن اورنگ‌نشینِ فرهنگ‌آرای برسمندِ سعادت خرامش فرموده بزرگ‌داشتِ خدای‌مجازی را سرمایهٔ پرستشِ دادارِ حقیقی گردانید - هم رسم‌دانی بکار بستند و هم خداشناسی را پایه افزودند ۸ بیت ۸

از مرتبه‌دانی ست درین مرتبه آرے ۸ ایزد ندهد مرتبه جز مرتبه‌دان را

و از سوانح آمدنِ پیشکشهای ولایتِ بنگاله و کوچ است بدرگاهِ معلّی - درین ایّام (که کنارِ دریای بهت مخیّم سراپردات مقدّس بود) خدمت‌گذارانِ طرزدانِ عرائضِ خانجهان را به پیشگاه حضور آوردند - نقارهٔ مضمون آنکه بمیامنِ فیک‌سگالی و خوب کرداریِ فرمان‌روای زمان ممالکِ شرقی آرامش دارد - و عموم توطّن‌گزیدگانِ این ناحیت نیایشِ گیتی‌خدیو ناگزیر همّت دانسته گشاده پیشانی و شگفته‌دل اند - و راجه مال گوسائین (که زمین‌دارِ ولایتِ کوچ است) بتازگی از شعشعهٔ بوارقِ جهان‌افروز گیهان‌خدیو بنورستانِ فرمان‌پذیری نامیهٔ بخت‌مندی را روشن گردانید - نخستین نفائسِ بنگاله با پنجاه و چهار فیلِ نامور در پیشگاهِ خلافت پرتو قبول یافت - و سپس آن تنعوقاتِ برمی را پذیرفته کامیابِ مسرّت گردانیدند - و پرتاب[۴] تار فرنگی (که از اعیانِ بازرگانانِ بندرِ بنگاله است) سعادتِ بار یافت - و با شورنا[۵] زن خود از نیک‌اختری حیرت‌زدهٔ خوی ستردهٔ شهریار گشت - و بآراستگیِ عقل و شایستگیِ حال در نظرِ اکسیرآسای گیتی‌خداوند اعتبار یافتند و هم درینولا عبدالباقی ترکستانی بسعادتِ کورنش دولت اندوخت - کشورآرای از فرطِ حق‌جوئی هرکس را بخورد راه دهد - و گوشِ پذیرای حقیقت را بشنودنِ داستانهای سخن‌طرازانِ حرف‌سرای

---

(۲) نسخهٔ [ز] رایات همایون نزول داشت (۳) نسخهٔ [ی] اقبال (۴) نسخهٔ [ب] پرتاب مار فرنگی و نسخهٔ [ز] پرتاب بارو فرنگی (۵) نسخهٔ [ب] با نسورنا زن خود - و نسخهٔ [ز] با یسورنا زن خود و نسخهٔ [ی] با نسورنا زن خود ۸

بار دارد - باشد که بدلِ روشن یا سخنی دلپذیر بستانِ سرایِ باطن بشادابی گراید - درین عرصهٔ جویائی (تا بصد ناملایم نسازد - و با گروها گروه مردم گشاده‌روئی نکند) آن درِّ یکتای آگهی بدست نیاید - و کامیابِ شناسائی نتواند شد - بسا روشنانِ آسمانِ تقدس پرده نشینِ ظلمت‌گاهِ تیره‌خاطرانِ خاکستانِ نادانی شوند - و بسیارے بر خلافِ آن خویشتن‌آرائی کنند - و از دیدِ این شورش پویندگانِ بادیهٔ طلب را دل از جست و جوی باز ماند - و پای از تکاپوی بازداشته گُرنجه گزین افسردگی آیند - شهریارِ دیده‌ور از نایابیِ آن گوهرِ شب‌تاب جوششِ خواهش بیشتر فرماید - و همواره بحکمِ والا طرزشناسانِ بزمِ مقدّس هر طایفه را بنظرِ ژرف نگاه درآرند - بنابران درین‌هنگام برهنمائی برخے از نزدیکانِ درگاهِ همایون آن بادیه پیمای غربت را (که از حجاز آمده بود) دران انجمنِ آگهی آوردند زمانے به تیز زبانی افسانه‌گوئی بنیاد کرد - و لختے گفتگوی مذهب و ملّت (که باحبارِ نصاری کرده بود) گذارش داد - در اندک فرصتے ظاهر شد که بچشمِ دلیل دیدبانی نمیکند[۴] - و بصفوت کدهٔ ریاضت گذاره ندارد - از نیکنهادی[۳] از تهیدستی و زیان‌زدگیِ زندگانی آگاه گردیده کار از سر گرفت •

و از سوانحِ رخصت فرمودنِ سکینه‌بانو بیگم است باندرزگوئی حکیم میرزا - یکے از مکارمِ ضمیرِ مقدّس درین یورش آن بود که بصوبِ کابل شتافته میرزای غنوده[۴] پندار را بیدار گردانند - و پراگندگیهای زابلستان فراهم آورده عموم رعایا را سایه‌نشینِ معدلت سازند - و چون نمودارِ غیبیِ گره‌گشای بستگیها آمد نقشِ آن ارادهٔ نیز از پیشگاهِ خاطرِ اقدس ستردند - و چنان بر زبانِ گوهربار گذشت که همگیِ خواهشِ خاطرِ حق‌پژوه آنست که میرزا ازان گریوهٔ رمیدگی برآمده محفوفِ مراحمِ خسروانی گردد - و ارانجا (که خردسال و نا آزموده[۵] روزگار است - و با کوتاه‌خردانِ تنگ‌حوصله خوی گرفته) مبادا بقربِ رایاتِ همایون روی از قبلهٔ اقبال برتافته پیِ‌سپرِ خرآبادِ غربت شود - اگرچه آگاه‌دلانِ دوربین برادرِ کهین‌را در پایهٔ فرزند داشته‌اند لیکن برضمیرِ آسمان‌پیوند چنان پرتو می‌اندازد که وجودِ فرزندانِ رضاجوی بتازگی محتمل و بهم‌رسیدنِ برادر محال - همان بهتر که او را از دور بنصائحِ هوش‌افزای یاوری فرمائیم - باشد که بخت خوابیدهٔ او بیدار شده راهِ فرمان‌پذیری گیرد - و از هرزه‌گرائی باز آمده رهنوردِ منزلگاهِ سعادت آید و (اگر از همزبانیِ تیره‌رایانِ شوریده مغز و همنشینیِ فرومایگانِ کوتاه بین از شاهراهِ بندگی و نزهتگاهِ خدمت پژوهی بیرون شتافته بخارستانِ ناسپاسی افتد) شایانِ فطرتِ عالی و سزاوارِ حوصلهٔ والا آنست که برخلافِ تنگ‌چشمانِ زمانه و مختصراندیشانِ ظاهرنگاه آن بادیه‌نوردِ نکالِ روز افتاده را دستگیری شود - و بگوناگون پندِ خردِ افروزِ سعادت‌بخش گزین چاره‌گری کرده آید - بنابران از وفورِ

---

(۲) نسخهٔ [ل] میکند (۳) نسخهٔ [ی] سبک‌نهادی و تهیدستی (۴) در [چند نسخه] غنوده را
(۵) نسخهٔ [ب] نا آزموده کار است •

عاطفت پرده‌نشینِ بارگاهِ عفّت را (که همشیرهٔ اعیانیِ میرزا ست) برهنموني نامزد فرمودند که بیشترے مردم سخنانِ حقیقت‌طراز را از دوستان و نزدیکان بپذیرند - و گفتِ دورانِ خیر بسیج بگوش درنیاید - و ازان شمارے نگیرند - اگر عقلِ روشن و چشمِ بینا و دلِ آگاه بودے بفروغِ دیده‌وري گوهر را از خرمهرهٔ شناخته چون جوهریانِ چهارسوی معامله‌داني از هر که و مه گرفتے - و گوینده را از پیش‌گاهِ بینش انداخته نظر بر جمالِ معنوي گماشتے - و نیز در خلوتگاهِ باطنِ اقدس آن بود که (اگر میرزا بآن طرزِ داناپسند داستانِ مهرگزیني را آویزهٔ گوشِ هوش گرداند) برای دلدهي و خاطرجمعی او نسبتِ تازه چهره‌افروز گردد - هرچند نزدِ خردپژوهانِ حقیقت‌نگاه پیوندِ نزدیک ستودگي ندارد لیکن دوربینانِ ملکِ آگهي برای مصلحت روا داشته اند - و شرّ اندک را برای خیرِ بسیار پذیرفته - ازین جهت فرمان شد که اگر آن مقدمه‌گزینِ عصمت‌نشان بهروزي از نامهٔ حالِ او دریابد بدامادی فرزند سعادت‌پژوه گوهرِ اکلیلِ هوشمندي شاهزاده سلطان سلیم نوید شادماني رساند نوزدهم خرداد ماهِ الٰهي از مقامِ سیدري رخصت ارزاني داشته میرعلي‌خان سلدوز و میر ابو اسحٰق صفوي را همراه گردانیدند •

و هم دریں روز ایلچیانِ شاهرخ میرزا دستوری انصراف یافتند - و عبدالله خان و عابدي خواجه را برای دلدهي و خاطرافروزی بدخشیان دستوري دادند - پیشتر گذارش یافت که خانم از جانبِ میرزا کارداناں فرستاده در ناهنجاریهای آن‌ملک معذرتے خواسته بود - چون بر حقیقتِ حال آگهي آمد شورشِ میرزا از خردسالي و کم‌تجربگي و کوته‌بینیِ او و هجومِ خوش‌آمد گویانِ بدگوهر و انبوهیِ فتنه‌اندوزانِ سخن‌ساز و کمیابي و ناروائی دانش‌پژوهانِ صواب‌اندیش دانسته پوزش پذیرفتند - و بعاطفتهای گوناگون دلهای سراسیمه را آرامش‌بخشیده شادي‌آمود گردانیدند و چنان پرتوِ عنایت تابش نمود که چون آن پرده‌نشینِ عصمت شرفِ دولتِ حضور دریابد بنویدِ تازه چهره‌افروز نشاط خواهد گشت - و همدریں نزدیکي پیشوائی جهانِ معني بران پیکرِ قدسي چیره‌دستي نمود - و جمالِ جهان‌آرای گیتي‌خداوند فروغِ دیگر بخشید - در نشاط‌گاهِ شکارِ خنیاگرانِ جادوکار بنغمه‌پردازي درآمدند - و زمانے خاطرِ همایون بدان روی توجّه آورد - از شنیدنِ این افسونِ گشایش تار و پودِ تعلّق بهل طلسمِ شناسائیِ گنجِ حقیقت یکبارگي گسیخته آمد - آن شهسوارِ عرصهٔ بینائي را حال دگرگون شد - آنچه پیشروانِ صفوت و وارستگي در جست و جوی آن حیران‌گرای اند جلوهٔ نمایش فرمود - و نظّارگیانِ حواشیِ قدس زلّه‌بردارِ فیضِ ایزدي شدند - در کمترِ فرصتے

---

(۳) نسخهٔ [ل] میار هرکه ومه گرفتے (۳) نسخهٔ [ل] سهیدري (۴) در [بعضِ نسخه] صوفي را (۵) نسخهٔ [پ ل] بنغمه‌سرائي (۶) در [چند نسخه] قرب •

به نیرنگ قدرت خداداد روی بظاهر آورده بناگزیر رفت پرداختند - اگر این قسم داستان معنوی بازگشای تحریر گردد دفترها انتظام یابد - و قلم رهگرای را در قدم نخستین پای جنبش فرساید همگی نیّت[۲] مصروف آنست که جلائل سوانح عالم صورت برپیشطاق بینش نگاشته آید - ازانجا که بسیج معنی عنان دل گسیخته گرداند ناچار برخی از جهان تقدّس بر زبان قلم رود - درینولا عاطفتی تازه چهرهٔ نشاط افروخت - و بزرآمودن انوب تلاو کوشش فرمودند - در دولت‌خانهٔ خاص‌فتحپور حوضیست بیست در بیست - بزرنائی درقامت آدمی - بسنگ سرخ اساس یافته - دیده‌وران مشکل‌پسند را بالغز نظر است - پیشتر زین یورش همایون[۳] از چشمه‌سار افضال تراوش نموده بود که یکچندے خاصان بزم تقدّس از صفای گرهرآب و رامشگری آبشارها بینائی و شنوائی را جلای تازه داده اند اکنون بذقوهٔ گوناگون لبالب شود - تا گنجیهای ستر در پیشگاه بینش بماند[۴] - و عامّهٔ جهانیان از نوال والا فراوان بهره بردارند - و آرزومندان عالم از کشاکش انتظار بار مانند - درین هنگام کارسازان بزم سلطنت را در پُر ساختن آن اهتمام رفت - راجه تودرمل بموقف عرض مقدّس رسانید که تا رسیدن رایات عالی انپاشته خواهد شد - هفده کرور دام در شمار آورده اند - و قیاس میرود که بمثل آن برآموده گردد •

و از سوانح آمدن شهبازخان است بدرگاه همایون - و آوردن دردا پسر رای سرجن - گذارش یافت که اورا بایل ساختن گردن‌کشان گریوه‌نشین صوبهٔ اجمیر و سزا دادن بدکاران شورش نهاد آن سرزمین فرستاده بودند - او خرد را پیشوای مردانگی گردانیده کردارهای شایسته بجای آورد بسیارے[۵] نقد زندگانی بغارت دادند - و برخی پرستاری و خدمت‌گزینی را سرمایهٔ رستگاری اندیشیده در ظلّ ایمنی بر آسودند - رانا بندگاه را بتاراج داده در تنگنای ناکامی خوابه‌نشین خمول گشت و دردا (که همواره از شور پشتی و بد نهادی گرد فتنه بلند ساختے) زینهاری شده راه‌گرای فرمان‌پذیری آمد - شهبازخان آن لابه‌گرای را همراه گرفته احرام بارگاه خلافت را سرمایهٔ بختمندی[۶] گردانید - پنجم تیر ماه الٰهی در حدود قصبهٔ نهاره نامیهٔ دولت یزوهی را بجبهه‌سائی آستان مقدّس فروغ تازه بخشید - و از روشنی ستاره و بیداری بخت بفزایشهای خسروانه اختصاص یافت و دران موج‌خیز عاطفت تبه‌حالی او بعرض همایون رسانید - پوزش‌پذیر مهرافزای پایهٔ قبول داده آن ناخشودنی را رخصت بار فرمود - و بر زبان گوهرآمود گذشت که ادبار جاوید از پیشانی حال او پرتو ظهور میدهد - در مزاج بدنهادان نوش‌داروی مهربانی سودمند نیاید - ازانجا که پاس داشتن

---

(۲) نسخهٔ [ب ل] همت (۳) نسخهٔ [ز ل] همایون چشمه‌سار (۴) در [بعضی‌نسخه] نماید (۵) نسخهٔ [ل] بسیارے ازان مردم (۶) نسخهٔ [ل] بختمندی او •

پیمان ناگزیر فرمان‌روائی‌ست در ظلال بخشایش در آمد - و سایه نشین آرامش گشت - چون رایات جهانگشای متوجّه دارالخلافه شد او را در پنجاب گذاشتند - دران نزدیکی از تباه اندیشی بادیه‌گرد گریز پائی گشت - و غیب‌دانی گیتی‌خداوند بتارگی نابش ظهور داد - نهم ماه موکب والا نزدیک قصبهٔ کهلور دریای چناب را والا جسرے بسته گذاره فرمود - بیست و یکم از حواشی کلانور تنظرهٔ عالی انتظام داده از دریای راوی گذشتند - ازین نواحی رخشورے (۲) بمرزبانی کشمیر رفت چون علی‌خان حاکم آن ملک بشاهراه فرمان‌پذیری نشتافته شهریار معدلت اندوز بیست و چهارم ملّا عشقی غزنوی و قاضی صدرالدّین لاهوری را روانهٔ آنصوب فرمود - تا آن گروه‌نشین استکبار را رهگرای بندگی سازند - روز دیگر دران خطّهٔ دلگشای نزول همایون شد - و بکلشن‌سرای آن مصر اقبال (که دران گلزمین تخت دولت بجلوس آن یکتای آفرینش فروغ جاوید گرفته) سعادت ورود ارزانی داشتند - و فرّخ بزمے آراسته مسرّت‌پیرای گشتند - چهارم امرداد ماه الٰهی از حوالی کهوکهروال (۳) رایات همایون دریائی (۴) بیاه را براه پل عبور نمود - و درین حواشی سعید خان را بایالت پنجاب رخصت فرمودند - آغاز رسیدن موکب فیروزی اعتصام بدین ملک جمع انبوه دادخواه آمدند که شاه قلی خان محرم در بازپرس ستم‌دیدگان پی‌سپر ناپروائی شد - و از بے‌توجّهی و پیش‌آمد بدگوهران هنگامهٔ دادده‌ی فروغ ندارد - آورنگ نشین معدلت‌آرای سرزنش فرموده دلهای آزرده بدست آورد - و بدکاران تباه‌سگال به تنگنای خمول شتافتند - ازان باز ضمیر صواب‌اندیش آهنگ آن داشت که یکے از بندگان دادگر جدگزین را بپاسبانی نامزد فرمایند - درین هنگام (که عزیمت دارالخلافه پیش‌نهاد باطن قدسی شد) آن خدمت سترگ را بکاردانی و دیده‌وری آن هشیار خرام عدالت دوست اختصاص بخشیدند - و اندرزهای گرانمایه جوهر هوشمندی را جلا افزود - فراوان زر برای دریوشان خرسند و آرزومندان تهی‌دست مصحوب او بدارالملک لاهور روانه گردانیدند - و براجه تودرمل فرمودند که چنان بمسامع همایون میرسد که در قصبات و قریات پنجاب بسیارے از افغانان بُنگاه ساخته اند - اگرچه بظاهر برخے بسوداگری (۵) و طایفهٔ بکشت‌وکار می‌پردازند لیکن آثار بدگوهری (۶) از ناصیهٔ احوال ایشان روزافزون است - و ضعیف‌آزاری زمان زمان از ایشان بظهور می‌آید - و تحقیق آن دیرتر میشود - و زبردستان بگواهی چیره‌دستی نمیتوانند نمود - بخاطر اقدس میرسد که این گروه (۷) انبوه را پراگنده گردانند - و هر طبقه (۸) را بصوبهٔ فرستاده آید - تا خلائق از ستم‌پذیری سبکدوش گردند

---

(۲) نسخهٔ [ل] دستوری (۳) نسخهٔ [ز] کهرکروال (۴) نسخهٔ [ب] دریای بیاه را عبور نمود (۵) نسخهٔ [ز ل] بسودا و طایفهٔ بکشت و کار (۶) نسخهٔ [ی] بدکرداری (۷) نسخهٔ [ی] گروه را (۸) نسخهٔ [ی] هرطایفه را ٠

و آن طایفه نیز راه آوارگي نسپرند - و همدریں ولا راجه بیربر و سیّد مظفّر را بحواشی جالندهر[۲] رخصت فرمودند - که روزے چند در تابش‌گاه دوربي آداب بندگي آموزند - و بغمخوارگري بیچارگان سعادت اندوزند - و هرکه جویاي مدد‌معاش باشد و نتواند خود را ببارگاه خلافت رسانید - باندازهٔ کفاف از اراضي خالصه بنام او مقرّر گردانند •

و از سوانح نامزد فرمودن محبّ‌علي‌خان میرخلیفه است بدارالسّلطنهٔ دهلي - با سال‌خوردگي مصاحب باشعور بود - و کاردانے خود را از پرتو عقیدت‌مندي شمردے - بادشاه دانش‌پژوه او را درگزیدن یکے از چهار کار بزرگ دستوري فرمود - منصب میرعرضي بارگاه اقبال - خدمت گذاري دربار شبستان - امارت ولایت دور دست - حکومت آن شهر فیض‌اساس - چون نیروی تکاپوی در استخواني کالبد کمتر دید از راه انصاف‌پذیري بشغل پسین خرسندي گزید - بیست و ششم آنماه در حدود رحیم‌آباد سطح دریاي ستلج تخته‌بند فرموده عبور جنود فیروزي‌اعتصام شد - دریں روز حاجي‌خان و سایر اعیان الوس باوج از رمیدگي و نادانی راه گریز پیش گرفتند - سطوت و شکوه اردوی بزرگ ندیده بودند - و از بنگاه خود دوري نگزیده - مبادا خدمت درگاه مقدّس بدیشان باز گردد در مشغلهٔ دریا گذشتن پرواي بیراهي گشتند - کنور مانسنگهه و زین‌خان‌کوکه و خواجه غیاث‌الدّین علي‌آصف‌خان را پي آن وحشت‌گزینان دشت بےخبري فرستادند - از دیرآهي نتوانستند رسید سخن‌سازان بدگوهر چنان وا نمودند که در راه جویائي گام سرعت برنداشته اند - روزے چند از دولت بار بازمانده پرده‌نشین عتاب آمدند •

و از سوانح گذاشتن راجه تودرمل است در صوبهٔ پنجاب - چون خاطر شوق‌پیرای گیتي‌خداوند فتن دارالخلافهٔ فتحپور را طلبکار شد برای انتظام جایگیر امراي الوس کچهواهه آن خدمت‌گزین کارپرداز را رخصت فرمودند - و پرتو اشارت والا چنان تابش‌یافت که برخے از معمورهٔ کوهستان شمالي که مرزبانان آنجا رهگراي فرمان‌پذیري نیستند) اگر از اندرزگوئي غاشیهٔ[۳] بندگي بر دوش خجالت یرند ببخشش و نوازش خسرواني آرامیدگي بخشد - وگرنه استیصال آن گروه ناسپاس نموده محالّ و مساکن ایشان مبارزان دولت را تنخواه نماید - در کمتر زمانے فرموده حسن انجام گرفت سیارے بومیان کوه‌نشین شرمساري را عذرخواه حال گردانیده خود را آویزهٔ فتراک اقبال ساختند چندے سزا یافته آوارگي گزیدند - هنگامے (که رایات اقبال بمرکز خلافت سایهٔ معدلت انداخته بود) اجه بهگونت‌داس و او[۵] بسجود آستان قدسي روشن‌پیشاني گشتند •

---

(۲) در [چندنسخه] جلندهر - و در [بعضے‌نسخه] جلندر (۳) نسخهٔ [ب] بدارالخلافهٔ (۴) نسخهٔ [ل] غاشیهٔ خجالت را بر دوش کشند (۵) نسخهٔ [ب] و برخے از منصبداران بسجود •

و از سوانح فرستادن فتح‌خان است بایالت بهکر - در بورش مالوه حدود دیبال‌پور چنان آگهي رسید که سیّد[۲] محمّد میر عدل را روزگار سپري شد - جهان‌خدیو اعتمادخان خواجه سرا را (که بعدالت‌پژوهي و کارشناسي امتیاز داشت) بدان ناحیت روانه فرمود - او از کارطلبي لشکرے بصوب سهسوان[۳] برد - و چیره‌دستي نموده بمصالحت بازگشت - ازانجا [که بیشترے مردم درکامیابي و مقصودآرائي سررشتهٔ خرد از دست[۴] داده غرورافزایند - و زبردستان را اعتبار نگرفته پیوند دلها (که مهین‌بخششے ست از دادار بےهمال) در نظر نیارند] این مرد هوشمند از چهره‌افروزی مراد درین رفیع دشوار گرفتار آمد - از خودبیني و ناپروائي دوست از[۵] دشمن نشناختے - و چاپلوسی مدارائي را از حق‌گوئی تاج‌نما جدا نکردے - بدگوهران شورش‌منش برفراز اعتبار برآمدند - و نیک‌اندیشان راست‌گذار در نقاب بےتوجّهي نشستند - و باین‌خوی‌نکوهیده با نوکر درداد و ستد گفتگوی بےآزرمي کردے - و حیله‌افروزي[۶] را تدبیر اندوزي نام نهاده حق نگذاردے - درین هنگام (که رایات همایون پرتو اقبال بر ولایت پنجاب انداخت) در مقام آن شد که سپاه او بدرگاه مقدّس رفته اسپان خودرا بنشان خاص آرایش دهند - از خردغنودگي پیشین وامها که بروزگاران داده‌بود سرمایهٔ[۷] انجام اندیشید هرچند تهیدستی خود را نمودند دل‌نهاد حق‌گذاري نشد - صبحے مقصودعلي نام نوکرے با برخے از بدگوهران فرومایه آن‌خواب‌آلود غفلت را از هم گذرانید - جمعے گرفتار شدند - و چندے بصوب قندهار شتاب آوردند - اورنگ‌نشین اقبال فتح‌خان را (که بعدالت‌اندوزي آراسته بود) بپاسبانی آن‌ملک نامزد فرمود - پنجم شهریور ماه الٰهي عبور موکب والا نزدیک سهرند اتّفاق افتاد - و بستان‌سرای مصر دولت بقدوم شاهنشاهي طراوت بهار گرفت - اُمرای عالي‌شکوه و حکمای نکته و استدلال و سایر خاصان بزم مقدّس باندازهٔ منزلت دران انجمن آگهي بسخن‌سوائي و نکته‌پردازي نشستند خدیو فرهنگ را بحرشناسائي بموج درآمد - تشنه‌دلان دشت نادانی سیراب دانش گشتند •

و از سوانح دربانوردشدن حضرت شاهنشاهي‌ست - از هجوم مراکب فیروزي و انبوهی گوناگون مردم بخاطر عشرت‌گزین پرتو انداخت که عساکر گردون‌شکوه راه خشکي سپرد - و خود با چندے خاصان بزم عقیدت بدان مسلک نشاط اندوزند - چهاردهم ماه از گذر سلطان‌پور خضرآباد بمناظر نظر فریب دریا درآمده رهگرای شدند - و خلاصهٔ نزدیکان و نقاوهٔ بیوتات بآئین شگرف سعادت همراهي یافتند اردوی بزرگ و عامّهٔ سپاه راه صحرا گرفت - نوزدهم ماه ظاهر دارالملک دهلي مورد جنود اقبال شد

---

(۲) نسخهٔ [ی] سید محمود میر عدل را (۳) نسخهٔ [ی] سیهون (۴) نسخهٔ [ب ل] از دست فروهشته غرور افزایند (۵) نسخهٔ [ز] تا دشمن - و نسخهٔ [ی] و دشمن (۶) نسخهٔ [ب] افزائي (۷) نسخهٔ [ب] سرمایهٔ انجام از بدگوهران اندیشید •

اورنگ‌نشینِ قدردان بزیارتِ مشهدِ حضرتِ جهانبانی[۲] توجّه فرمودند - و پس از[۳] زمانی بکشتی درآمده لنگر گشادند - چون رعایای آنحدود از عملگذاران بفریاد آمده بودند مظفّرخان و شاه منصور را دران مصر اقبال[۴] گذاشتند - که بداد آنها رسیده بملازمت شتابند •

ایلغار[۵] فرمودن خدیو جهان بصوب اجمیر

و ازانجا بمرکز خلافت شتافتن

• آئین چنان بود که سالے یکبار در عنفوانِ رجب بدان مطافِ قدسی نزولِ همایون شود و بخشش و بخشایش طرازِ شمول یابد - و عبادتِ ایزدی بدان‌طرزِ والا انتظام گیرد - و ازین روی (که پرستشِ الٰهی را جائے برنتابد - و کرمِ عام را مکانِ خاص نزیبد) بر نورآگینی باطن چنان پرتو انداخت که سلسلهٔ التزامِ رسم و عادت گسیخته آید - و حق‌پژوهی را بارگاهے فراخ‌تر زنند - درین سال آن عزیمت نیروی کردار نداشت - ناگاه بخاطرِ مقدّس تابش داد که بصوبِ قدسی مطاف گامِ سرعت برداشته‌آید بنابران بیست و چهارم در حواشیِ متهرا بر تکاورِ بادپیمای برآمده خرامش فرمودند - و برخے نزدیکانِ عقیدت‌گزین سعادتِ همراهی یافتند - درین روز خواجگی فتح‌اللّٰه را (که از ملتزمانِ خدمتِ حضور بود) رخصتِ گجرات فرمودند - تا قطب‌الدّین خان را ببارگاهِ اقبال[۶] آورد - ازان باز (که میرزا کوکه باعتمادِ وفورِ مراحمِ شاهنشاهی کنج‌نشین آمد) همواره مکنونِ خاطرِ مهرآمود بهروزیِ آن‌سعادت‌پژوه بود - و بدین اندیشهٔ نیکوئی او را درین یورش[۷] طلبداشتند - که اگر ازان شورشِ درونی آرامش یافته باشد دستوریِ بار داده محفوفِ خسروانی الطاف گردانند - از فزونیِ راهمه و نایابیِ اندرزگوی همچنان آشفتگی رای داشت - بنابران قطب‌الدّین خان (که عمِّ حقیقی و پدرِ مجازیِ او ست) بدان حکم اختصاص گرفت - باشد که بمصلحت‌اندوزی و دستان‌طرازیِ او راهِ سعادت پیش گیرد - و شهریارِ جهان‌نورد چنان گرم‌رفتار شد که مسافتِ افزون از صد کروه در چهار روز پیموده گشت نخست در قصبهٔ حاجی‌پور بخانهٔ دودا نزولِ همایون اتّفاق افتاد - روزِ دیگر مولِ مذهرنگر از فروغِ مقدمِ شاهنشاهی روشنی پذیرفت - و سپس آن در حواشیِ قصبهٔ سانبهر[۸] ورودِ آسایش فرمودند •

---

(۲) نسخهٔ [ب] جهانبانی جنت‌آشیانی (۳) در [بعضی‌نسخه] از زیارت (۴) در [چندنسخه] اقبال (۵) نسخهٔ [ب] ایلغار فرمودن گوئی‌خداوند بصوب اجمیر - و ازانجا بمرکز خلافت - و نسخهٔ [ز] قصد فرمودن حضرت شاهنشاهی حسب دستور بسوی خطهٔ اجمیر برای زیارت روضهٔ معینیه - و نسخهٔ [ل] ایلغار فرمودن حضرت گیهان‌خدیو بصوب اجمیر (۶) در [بعضی‌نسخه] خلافت (۷) در [چندنسخه] وقت (۸) نسخهٔ [ی] سنام •

دریں روز طرازندهٔ شگرفنامه را بینائی خاص جلاافزای دیده[۲] و دل شد - و اجمال ابن داستان آنکه دریں تیزرویی گردونی برای خردسالان سعادت‌آمود (که از وفور مهربانی کشور خدای آبا و امّهات فراموش کرده بدیدار گرامی آرامش داشته همراه بُودند) از خاصان عقیدت‌گزین هر روز درکس نامزد شدے که کاوان سرانجام‌نموده بمنزل[۳] رسانند - دراں‌هنگام (که رایات اقبال از مول مفوهرنگر پیشتر روان شد) بدیں خدمت مہین برادر بزرگ صورت و معنی شیخ‌ابوالفیض فیضی و این حیران انجمن‌آفرینش اختصاص‌گرفتند - عنفوان‌کوچ اشرف برادران در رکاب‌همایون سخن‌سرا شتابان گشت - و این نوآموز جهان دار و گیر یک‌تنه بدان خدمت پرداخت - چون آن سرزمین جانشین کوهیان وحشی‌نهاد[۴] است هرجا بسیج کار گرفتن کردے - و گرد شورش برخاستے - بیشترے باور نیاوردے که پادشاه وقت را باین مرز گذاره باشد - از بے یاوری لختے در سراسیمگی افتادے - و زمانے از نیک اختری بهوش گرائیدے - خاطر درکشاکش بود - که اگر فرموده انجام شایسته نگیرد چه کرده باشی - و اگر بآویزش دل‌نهاد گردی بسبک‌سری افسانه شوی - و شاید از تنهائی کارے هم پیش نرود - ناگاه دراں عرصهٔ ناامیدی هاتف غیبی نوید شادمانی داد - و ستارهٔ بختمندی بدرخشید - بروهنمائی بشارت قدسی گیهان‌خدیو[۵] را سرمایه یاد کرد - و او گروگشائی بستگیها نمود یکبارگی دراں تابشگاه گرمی و افسردگی تکاپو شتابان بکوهچهٔ برشد[۶] - ماده گاوان نمودار گشت خود را رسانیده گاوے در جدا گردانید - از فیرنگی تائیدات قریب بیست گاو بقلاوزی موانست بی آن روانه شدند - کار دشوار بآسانی گرائید - دل را فروغ تازه پدید آمد - و گلشن عقیدت را شادابی دیگر شد *

بیست و هفتم شهریور ماه الهی شهر[۷] دلگشای اجمیر از پرتو قدوم شاهنشاهی روشنی پذیرفت و خلوتکدهٔ نیایش نورستان آگهی گردید - لوازم طواف مشهد فیض بجای آمد - و مستمندان منتظر کامیاب خواهش گشتند - روز دیگر چون نیم‌شب سپری‌شد نه کس از ملتزمان حضور همراه گرفته هُبدیز[۸] خوش‌خرام را بصوب دارالخلافه گرم‌عنان ساختند - نورنگ‌خان - شیرویه‌خان - حسین‌خان مقبول‌خان - فتح‌الله شربت دار - عبدالله بلوچ - هلال افتابچی - شاکرخان آبدار - محمودخان خواص مسافت صد و بیست کروه در دو روز نوردیده سلخ ماه بدان مرکز سلطنت ورود اقبال فرمودند عالمیان را نشاط دیگر پدید آمد - بستان‌سرای دولت بسرسبزی تازه چهرهٔ افروخت - و روشنی افزای دیده و دل شد *

---

(۲) در [بعضی‌نسخه] دیدهٔ دل (۳) در [چندنسخه] منزل بمنزل (۴) نسخهٔ [ی] نژاد (۵) نسخهٔ [ی] ذکر گیهان خدیو را (۶) نسخهٔ [ا ی] برسید (۷) نسخهٔ [ب] سواد (۸) نسخهٔ [ب] همند *

و هم درینولا (که ساحت ممالک هندوستان از فروغ معدلت شاهنشاهي جهان‌افروز بود) صورهٔ گجرات عرضداشت اولیای دولت ببارگاه همایون آمد که قوافل حضرات عفائف خطرهای با گذرانده بصورهٔ گجرات رسیده اند - چون اسباب سفر خشکي آماده گردد کوچ بکوچ بعزیمت دار قدسي نائهٔ شوق را محمل بسته آید - از نیوشیدن این نوید خاطر مقدّس نشاط اندوخت فرمان مُطاع[۲] بشهاب‌الدّین احمد خان شرف نفاذ یافت که بزودي سرانجام قافلهٔ شریفه نموده نهٔ کعبهٔ اقبال سازد *

روشني افزودن[۳] عبادت‌خانه بفروغ دیدهٔ‌وریهٔ حضرت شاهنشاهي

اگرچه ذات مقدّس را دانش خداداد و فنون شناسائي طراز حال قدسي و غازهٔ چهرهٔ وراثي‌ست لیکن از کمال نیرنگی فطرت در هرچندے پردهٔ خاص برروی کشیده جهانباني فرماید باندازهٔ بایستِ وقت زبان کردار و زفان گفت بسرایند - امروز (که صبح اقبال میدمد - و ستارهٔ مختمدي زمان زمان نور دیگر مي‌افروزد) آگهی صوري را نقاب معفوي گردانیده ارچ گدازندگان نفس نرخ شناسندگان حکمت بکارشناسي و دور بینی خویش برگرفت - گذارش یافت که اورنگ‌نشین رهنگ‌پژوه از وفور حق‌جوئي و فرط معدلت‌دوستي نشیمن عالي برای انجمن آگاهي اساس نهاد نمگي اندیشهٔ والا آنکه (چنانچه درین دولت ابدي اعتصام از ژرف‌نگاهي و انصاف‌طرازي گوهر یارداران ملک صورت تابش ظهور داده - و بهانه‌ورزي و سفارش‌گزیني را بازارگرمي نمانده) همچنان خداوندان علم و عمل و منسوبان نظر و تاله[۴] را عیار گرفته آید - و حقیقت ادیان و ملل و تشخیص مذاهب و مشارب لمعهٔ ظهور ببخشد - و دلائل و براهین هریک بر فراز تنقیح شتابد - و زیر سره و کالای ناسره از آمیزش غلط‌انداز جدا گردد - درکمتر زمانے بمیامن نیّت صافي نزهتگاه جداگانه حسن انجام گرفت - و حیله‌آرایان تزویرفروش بنهان‌خانهٔ خمول غنوودند - جهان معني را بارگاه شکرف دند - و پایهٔ شناسائي بلندي‌گرای شد - درینولا (که مرکز خلافت از فروغ مقدم شاهنشاهي پرتو اقبال پذیرفت) آئین پیشین را سرآغاز شد - و صفوفهٔ شناسائي شبهای جمعه از نورستان باطن قدسي پرتو[۵] یافت - بیستم مهر ماه الهي دران عبادت‌خانه خلوت تجرّد را در بزم تعلّق چراغ افروختند - و نقد دانش‌اندوزان مدرسه و خانقاه بعیارگاه بردند - صاف از درد و سره از مغشوش

---

(۲) در[بعضے نسخه] جهان مطاع (۳) نسخهٔ [ز] اصلی‌نو نهادن بعلوهمتي - و جمع بودن موبدان هرفرقه در هفته یکروز و کاوش فروعه‌ی در هر باب (۴) نسخهٔ [ز] طالع را (۵) در[بعضے نسخه] روشن شد *

جدا کردن آغاز شد - و فراخیٔ حوصله و بسطت ظلّ الٰهي چهره‌آرای گشت - صوفي حکیم متکلم فقیه سني شیعه برهمن جتي سیورا چارباک نصاری یهود صابي زردشتي و سایر گوناگون مردم از دید آرامش محفل همایون و نشستن گیهان‌خدیو بر فراز منبري و آراسته شدن نرهنگاه بیغرضي نشاط فارغدالي نمودند - و بے بیم پرخاش کنان جنگجوی گنجینه‌گشای راز گشتند - انصاف طرازان حقیقت‌بین هر گروه از رعونت و خودپرستي برآمده کار از سر گرفتند - و بدست‌آویز ژرف‌نگاهي و تامّل‌گزیني بر مسند بزرگي نشاط جاوید اندوختند - خودآرایان لجاج‌پیشه از بدگوهري و کم اندیشي در گلزار پندار فرو رفته سود در زیان اندیشیدند - و از رهنمائی همنشینان نادان و پیش‌روی بخت خوابیده برسوائي گرائیدند - از قصور دیده‌وري و فرط حق‌جوئی گیهان‌خدیو انجمنهای والا انتظام شایسته یافت - و هر زمان دل و دیده را نورے تازه جلا افزود - چراغ شب زنده داري تابش دیگر داد - تاریکي‌دوستان هنگامهٔ تقلید را شمع تحقیق افروخته شد - و عیار دودمان مدرسه و خانقاه گرفته آمد - مفتقران ذروهٔ امّید را عروهٔ غنی و دستمایهٔ بے‌نیازي بچنگ افتاد - و صیت این طرز دین‌آرائی دنیابخش طالبان را از وطن تاخ کام ساخته غربت‌دوست گردانید - درگاه شاهنشاهي موطن مستعدّان هفت‌اقلیم ومجمع دانایان ملل ونحل گشت - زراندوزي و قلبیهای جمع (که بدستیاری گریزت و حیله‌اندوزي در لباس اهل دانش درآمده بودند) ظاهر شد - برخے بے‌آزمان حیله اندوز باظهور حق و پیاپی ملازم‌شدن بر همان نمط ایستاده لجاج‌فرسود بآن خیال که چنانچه درمجالس سترگ فرمان‌روایان پیشین از هجوم مردم و بے‌توجّهی بزم‌سالار و بازارگرمی هرزه‌سرایان تهي‌مغز و بودن سررشتهٔ تمیز بدست بے‌دانشان دانانما و دانایان بیمناک مقاصد علمي و مطالب حکمي کمتر تشخیص یافته شاید درین محفل همایون نیز بزبان‌درازي کار پیش برده آید - و فراروی حقیقت پرده فروهشته گردد خدیو حکمت‌پژوه از فروغ باطن قدسي انجام کار بر رسائي و دوربیني و بے‌غرضي و آهستگی خود گرفت و ازین خوی ستوده (که در بزرگان تجرّد کمتر یافته شود - تا بفرمان‌دهان عالم چه رسد) نقد گوناگون جهانیان را عیار گرفته آمد - بسا مردم غبارآلود شرمساری گشته گمنامي گزیدند - و طایفهٔ خرد پژوهان دلیل بنده از نشیب‌گاه خمول برآمده بلندي‌گرای شدند - عقل را پایه بر فراز نهادند - دانش‌اندوزان را ستارهٔ دولت درخشید - بر علمای تعصّب و فقهای تقلید (که خودرا بچرب‌زباني و نقل‌آرائي از فحول حکما و سرآمد خانوادهٔ آگهي شماره کردندے) کار دشوار شد - و بسیارے را پرده از روی برداشته آمد - خانهٔ قلبکاران تبعرای بنگاه هزاران تهمت و بهتان گشت - (اگرچه بدگوهران

---

(۲) نسخهٔ [ب] عروه‌وثقی و دستمایهٔ (۳) نسخهٔ [ی] عالي (۴) در [بعضی نسخه] درست بیني
(۵) در [بعضی نسخه] فسر - و در [بعضی] بصره

کج‌منشِ شورش‌اندیش همواره دربارهٔ این خدیوِ خداپرست بژاژکده‌ها هرزه[۲] لائی و یاوه گوئی کردند) لیکن درین‌هنگام پایهٔ بدسگالی را اساس تازه نهاده درگو خسرانِ ابدی فرشدند - ازانجا (که عاطفت[۳] شاهنشاهی را تابشِ روزافزون است - و بر نادانی آن شوریده‌مغزانِ آشفته‌رای آگهی بود) با نیروی صوری و معنوی و سطوتِ ظاهری و باطنی در پاداشِ آن گروه توجّه نفرمودے - بلکه زبان و دل از نفرین و نفرت بازداشته گردِ ملالِ پیرامونِ نرهنگاهِ خاطرِ مقدّس برنخاستے - در کمتر زمانے بمیامنِ خوی شایسته بسیارے ببلاهای جان‌فرسا و بگزندهای ناموس‌کاه رسیده رختِ هستی بر بستند - و برخے نیک‌ذاتان خجلت‌زده کار از سر گرفتند - از دیرگاه روائی دارد که تیرهٔ‌خاطرانِ صورت‌گزین سخنانِ دلاویزِ قدسی‌نفوس انسانه پندارند - و دانش را جز بدبستان و درس‌گاه نشناسند و ندانند که علومِ مکتسبی بیشترے غبارآلودِ شبهه و شکوک باشد - آگهی آنست که بے‌آموزشِ دبستانِ صفوتگاهِ دل روشنی پذیرد - و نزهتگاهِ باطن از آسمانِ تقدّس پرتو گیرد - از عنفوانِ ابداع دریای افضالِ الٰهی در موجخیز است - و پیمانهٔ مستعدّانِ جهانِ آفرینش ازان لبالب - و همواره بزرگانِ رسم و عادت با دانشِ ستزگ گشادِ کارِ علم و عمل ازین گروهِ صافی‌ضمیر جویند - و در پیشگاهِ ساده‌لوحانِ نگارین‌دل بآئینِ پرستاریِ دلاویز گشته سعادت اندوزند - چنانچه تاریخ نامها ازان بازگوید - و بسیار تراود للّٰه الحمد امروز خدیوِ خداوندانِ علمِ لدنیِ ذاتِ مقدّسِ شاهنشاهی ست - مشکلاتِ گروهاگروهِ مردم از لوامعِ باطنِ قدسی بآسانی گراید - پذیرائیِ آگهیِ اوّلین خلعت نیست که خیّاطِ ازل دوخته باشد رازدارِ باستانی و خوانای داستانِ کهن نیکو داند - چه جای دیده‌وزانِ حقیقت‌گزینِ آگاه‌دل - ایزدِ تقدّس و تعالی دایم این شجرهٔ برومندِ صورت و معنی را سرسبز و شاداب دارد • نظم •

خدایا تا جهان را آب و رنگ‌است • فلک را سیر و گیتی را درنگ‌است

جهان را خاصِ این صاحب‌قران کن • فلک را یارِ این گیتی‌ستان کن

شبِ انجمنِ عبادت‌خانه روشنی‌افزای حقیقت بود - پادری ردیف[۴] (که از دانشورانِ نصاری بفهم و فطرت نشانِ بکتائی داشت) دران بزمِ آگهی نکته‌طراز شد - چندے از نادرستانِ تعصّب‌اندیش بمغلطه‌آرائی و پاسخ‌گوئی در آمدند - از آرامیدگیِ محفلِ همایون و نوازفزائیِ انصاف روشن گشت که هرکدام گردِ پذیرفتهای باستادیانِ خود تنیده شاهراهِ دلیل نمی‌سپرد - و گشایشِ معمّای حقیقت بر وجهِ همّت نیست - و نزدیک شد که یکباره پرده از رویِ کار برداشته آید - شومسارانه ازان گفتگو دست بازمانده در تحریفِ انجیل سخن‌کردند - و در اثباتِ این‌نیز خصم‌را خاموش نتوانستند کرد - پادری

---

(۲) نسخهٔ [۱] هرزه درائی (۳) نسخهٔ [۱] عاطفت شاهنشاهی تابش روزافزون داشت - و در [بعضی‌نسخه] بالش روز افزون (۴) در [بعضی‌نسخه] روبق •

با خاطر آرامیده و دلِ یقین‌پیرای بر زبان راند حاشا امثالِ این امور از فروغِ صدق ضیائی داشته باشد در واقع اگر این گروه کتابِ ما را چنین[۲] اعتقاد دارند و فرقان را کلامِ خالصِ ایزدی می‌شمارند شایسته آنست که خرمنِ آنش افروخته گردد - و ما انجیل بدست و عُلمایِ این دینِ کتابِ خود بدست گرفته بدان عیارگاهِ راستی درشویم - رسنگاریِ هرکدام نشانِ حق‌طرازی باشد - بے‌جگرانِ سیاه‌دل بالغز گشته در پاسخِ آن بتعصّب و لجاج پیچیدند - بر خاطرِ عدالت‌پژوه این شتردلی و بے‌آزرمی گران آمد و بفروغِ نکته‌آرائی بزمِ آگهی نورآگین‌شد - همواره دران‌شبهای روز آسا جلائلِ نکات و سخنانِ دلاویز برزبانِ گوهرآمود گذارش یافتے - ازانجمله بر لوحهٔ بیان نگارش فرمودند که بیشتر از همزبانیِ ظاهرآرایانِ خرابه‌درون چنان بخاطر میرسید که صورت‌آرائی و حرفِ مسلمانی بے‌پذیرائی درونی فایده بخشد بدین‌جهت بسیارے گرویدگانِ[۳] کیشِ برهمن‌را به بیم‌افزائی و زورآوری رهگوای دینِ بزرگانِ خود گردانیدیم امروز (که پرتوِ حقیقتِ شهرستانِ باطن را فراگرفته) چنان فروغِ آگهی مینماید که درین آشوب‌گاهِ اختلاف (که تیرگیِ پندار و تاریکیِ خودبینی تو برتو فراهم آمده) بے مشعلِ دلیلِ قدسے نتوان رفت و آن روش سودمند آید که بصوابدیدِ خرد برگیرند - از نهیبِ سلطانیِ کلمهٔ شهادت بر زبان راندن و پوست‌پاره جداکردن و سرِ استخوانی بر زمین مالیدن خداپژوهی نبود • • بیت •

طاعت آن نیست که برخاک نهی پیشانی • صدق پیش‌آر که اخلاص به پیشانی نیست

نخستین گامِ این بادیهٔ خطرناک آنست که با همّتے عالی و فطرتے والا بکارزارِ نفسِ خودآرای بوقامون بر خیزد - و به نیروی شناسائی خواهش و خشم را فرمان‌پذیرِ سلطانِ عقل دارد - و از ساحتِ دل نقشِ خوبهای ناستوده بسترد - باشد که نیّرِ برهان از پردهٔ مغالطه برآمده حق‌پرست گرداند و یکی‌از جویندگانِ[۴] راه را از کششِ درونیِ بخروشتن کشد - و چنین مغناطیسِ از معدنِ ریاضت پدیدآید یا بدستیاریِ طلسم و نیرنگِ نیرنجے در گرو خود آورد - و اگر بسیچے گم‌کرده در گو نارضامندیِ ایزدی افتد هرآینه غبارآلودِ عتاب نبود - و نیز بر دیباچهٔ دیوان نگاشته آمد تا حقیقتِ دینداریِ بر پیشِ طاقِ ضمیرِ آسمان‌پیوند پرتو انداخت ما خود را از آئینِ پیشینی نکوهش میکنیم - بخت‌مندانِ سعادت‌اندوز از سامعهٔ افروزیِ بذورستانِ طلب شتافته در چاره‌گریِ نشستند - و غنودگانِ شوریده‌رای گردآمدِ شورش آمدند - و ازانجا (که تندبادِ بے‌تمیزیِ چهاردیوارِ جهان فروگرفته آئینِ کیشهای مختلف برزبان می‌آورند - و سنجیدگیهای آنرا مذکورِ محفلِ دانائی بسازند) شهریار دیده‌ور یافته‌دانشِ عامّهٔ را قدرے ننهاده گزینِ هرکیش تحسین‌فرمودن گرفت - و بارها بر لوحهٔ زبان آرایش یافت که آدمی آنست که انصاف را پیشرو راهِ طلب سازد - و از هر گروه آنچه پسندِ خرد باشد برگیرد - شاید بدین زیست

---

(۲) نسخهٔ [ی] این چنین (۳) در [بعضی نسخه] گروندگان (۴) در [چند نسخه] و جویندگان راه را •

قفل گم شده کلید گشایش پذیرد - بدین تقریب در حقیقت گزینی هندی نژادان ستایش نمو- دند و داستان همراهی مردان این مرز بروز ناکامی در ظلّ وفاداری و مال و جان و ناموس و دین (که کالای چهارسوی دنیا ازین برنگذرد) در باختن بشیوا زبانی گذارش نمودند - و شگرف حالی خاکسترشدن زنان این بوم[۲] (هرچند بناکامی روزگار سپری شده باشد) بروشن بیانی گذارش فرموده عبرت افروز گشتند •

این طایفهٔ سعادت اندوز چندگونه باشند - لختی پیش قدمان راه نیک اندیشی بمجرّد شنودن واقعهٔ ناگزیر شوی جان بسپارند - بسا بوالهوسان باستانی از کم دانشی و بے تأمّلی چنین گزیده مردم را از نقوش پیشانی و روزنامچهٔ احوال در نیافته بگروهٔ امتحان زبان زده گشتند - و آن گوهر بے بها رایگان از دست دادند - و گروهے برارستگی و شگفته پیشانی با کالبد عنصری یا آنچه نشان آن روگرانی ملک نیستی بود برگرفته بآتش سوزان درشوند • • بیت •

سوزند بهم زعشق سیماب • همچون دو نتیله خورده یکتاب

و برخے را اگرچه جان نثاری و همراهی چهره افروز انبساط نکردد لیکن از بیم بیغارهٔ مردم پاس حرف دوستی داشته بکام شعله فروزند[۳] - باحبار نصاری فرمودند (چون در آئین شما احترام زن از دین شمرند و بر مردان جزءے روا نباشد) اگر چنین وفاداری و جانفشانی از زنان این گروه بگوش رسیده چندان شگفت نبود - بوالعجبی در حال برهمن کیشان است - چندین همخوابه فراهم آورند - و بسا از کم پروائی و بے باکی و قدر نشناسی حال کنج نشینان خلوت سرای عفّت بناکامی گراید - و باچنین تلخ زندگانی همچندان گرم شعلهٔ دوستی و همپائی باشند - از شنودن این شگرف داستان حاضران حضور[۴] در پیشگاه پاسخ خاموش دل و لال زبان حیرت گردیدند - و پیام الٰهی عموم دانش پژوهان محفل همایون را نشاط آمود گردانید •

و از سوانح تقسیم فرمودن اوقات گرامی ست - (هرچند ذات مقدّس گیهان خدیو پاسبانی انفاس قدسی نماید - و مهمانان آسمانی را بدایست آن محترم گردانند - و زمان را بنا گزیر آباد دارد و هیچ وقت را رایگان و بیهوده مصروف نسازد) لیکن درین خجسته ایّام برای رهنمونی سعادت پژوهان بخت بیدار داستانهای هوش افروز دولت اندوزی برزبان قدسی گذارش یافت - و شبانروز خود بخش فرموده مردم را شناسای آگهی گردانیدند - [اگرچه همواره در هر جنبش و آرامش وجههٔ همّت آگاه دل ایزد بے همال باشد - و رضاجوئی دادار جهان آرای (که در گرو فرمان پذیری سلطان خرد است) طلبگار] لیکن چون از خواب و پرداز دست از همه باز داشته ظاهورا بسان باطن نیایش پژوه گردانده

---

(۲) در [چند نسخه] قوم (۳) نسخهٔ [ی] روند (۴) در [بعض نسخه] حاضران حضور خاموش دل و لال زبان حیرت را در پیشگاه پاسخ گردانیدند •

و خاطر بیادکرد جهان[۲] آفرین نورآگین سازد - و در ناگزیر وقت شکر تازه زندگانی بجای آورد - و سرآغاز را بشایسته کرداری آراید - و درین شغل سعادت کمتر از پنج گهری (که دو ساعت نجومی باشد) برنگذرد و آنرا کلید ابواب مقاصد شناسد - و ازانجا (که مارا نظام‌آرای کثرت ساخته اند) شایسته آنست که لختی ببدن پرداخته آید - و بپوشش و تیمار آن قدرے توجّه برگمارد - و درین کار زیاده از سه گهری نگذراند - و سپس آن بارعام داده ابواب معدلت برگشاید - و در بازپرس ستم‌رسیدگان بشهود و قسم (که دست‌آویز حیله‌اندوزان است) اعتماد ننماید از اختلاف تقاریر و سواد پیشانی و پیرویهای شگرف و حدسهای[۳] عالی بی بمقصود برده آید - و حق بمرکز جای گیرد[۴] - و آن از یک و نیم پهر کمتر نباشد - و چون عالم تعلّق است لختے بغذا پرداختن و بشایستگی کار فرمودن ناگزیر - زیاده از دو گهری بدین کار نپردازد - و چون بر ذمّهٔ فرمان[۵] دهان نقش لزوم دارد (که عدالت را بارگاه بلند برفرازند و از زبان خموشان بے یاور آهی جویند) ناگزیر زمانے بفیل و اسپ و شتر و استر و امثال آن باید پرداخت - و از قضیم و علیق خبر گرفته به تیمار ایی مشتے بے‌تصنّع توجّه فرمود - چهار گهری را بدین کار جدا گرداند - و نیز دو پهر درین شبستان اقبال بمهمّات پرده‌نشینان مشکوی دولت و سایر عفائف (که روی‌نیاز آورند[۶]) دل نهادن ضروری - تا سوبّتے بکار رفته باشد - و پایهٔ معدلت شمول گیرد و چون اساس این کاخ استخواني برخواب نهاده اند به نیّت تنومندي (که به سپاسگذاري مصروف آید) دو و نیم پهر را بشادخواب گذراند - ازین بیان حقیقت شرف یافتگان حضور سعادت اندوختند - و آئین بخت‌بیداري بدست درآمد •

و از سوانح فرستادن راست‌گویان ژرف‌نگاه است بدیدبانی خزائن - برخے غرض آلودگان بدگوهر بموقف عرض مقدّس رسانیدند که گنجورانِ دارالخلافه را پای امانت لغزیده دست خیانت گشوده اند - ازانجا (که سرانجام جزئیّات کارگاه سلطنت تا بکلّیّات چه رسد نخستین برهمّت دادگران جهان‌بان نقش لزوم دارد) اورنگ‌نشین اقبال مظفّرخان و خواجه شاه منصور و قاسم‌خان و چندے معامله دان خردپژوه را به پیروي و شناسائی آن نامزد فرمود - خدمت‌گزینان راستکار در کمتر فرصتے نقد گنجینه را به محکّ چوني و چندي عیار گرفتند - و سخن‌سازان شورش اندیش بیدادافزاء خویش رسیدند •

و از سوانح آغاز گشادن خزینهٔ انوپ[۷] تالاو است - پیشتر اشارت عالي بآمدن آن از گوناگون نقود شده بود - چون بتکاپوی جدکاران راستي منش مالامال گشت شهریار دریادل بیست و سیوم مهرماه الهي

---

(۲) در [چندنسخه] جان‌آفرین (۳) نسخهٔ [ی] حزمهای‌عالي (۴) در [چند نسخه] یابد (۵) در [چند نسخه] فرمان‌دهي (۶) نسخهٔ [ز] آوردند (۷) نسخهٔ [ی] انوب تالاو •

برکنارهٔ آن مسندآرای گشته آغاز بخشش فرمود - نخستین توجّه بایزد بخشایش نمود ستایش کالای گزین نیایش‌گری بجای آورد - سپس آن مهر و روپه و دام یکان یکان خود برداشتند - و چند باردانگان حضور را همان‌قدر مکرمت شد - راقم شکرف‌نامه نیز بدین عاطفت اختصاص گرفت و ازان بار هرروز مشت مشت و دامن دامن بگروهاگروه مردم بخشایش می‌یافت - و با نخستین طایفه از زبان غیب‌گذار خطاب رفت که هرکس از عقیدت پژوهی عطیّهٔ بادشاهی را نمودِ باروی هوشمندی اندیشیده پاسپانی نماید - و برای پابندگیِ دولت و گشایش مراد پیمان بندد - که ازانچه از کالای این جهان فراهم آید بخشی معیّن به تهی‌دستانِ آرزومند رساند - تا درکمترزمانی بگونا‌گون کامیابی نشاط جاودانی اندوزد - بختمندانِ سعادت‌سرشت این‌سخن را پیغامِ الٰهی دانسته گروه‌گشای مقصود آمدند - و بدگوهرانِ تیره‌خاطر افسانهٔ انگاشته خارِ ناکامی بپای‌دولت شکستند - خاطرِ آگاهی‌جوی هر روزنامچهٔ احوالِ مردم زرف‌نگاهی بکار می‌برد - و نشانِ نیرنگی دم گیرا می‌جست - بکم مدّتی پاسدارانِ پیامِ ایزدی برفراز پایهٔ امارت جای گرفتند - و آنها (که از غنودگیِ بخت بدان نپرداختند) بجائی نرسیدند - چون گروهِ حالتِ پیشین نیز از دست دادند - و زیان‌زدهٔ صورت و معنی گشتند شرحِ این شگرف داستان دراز است - تنانی که برخواند - و پردهٔ کدام بردرد - لختی سرگذشتِ خود می‌نگارد - و سرمایهٔ شناسائی افزوده[۲] میشود - بهمین عقیدت از فروغِ گوهرِ اخلاص به یتانداریِ آن همّت گماشت - و از میامنِ آن گلچینِ بستان سرای اقبال گشت - ازانجا (که دولتها در کمینِ وقت جویای استعداد است - و نیرنگ‌سازانِ تقدیر نو سفرانِ ملکِ تفید و تجرّد را در مبادیِ حال به تنگناها درآرند) مرا در آوّلین منزلِ درازنای تعلّق بدان شورستان بردند - از یاریِ اندیشهٔ درست و نیرویِ بختِ بیدار بگشاده پیشانی ثبات پائی پیش آمد - و برهنمونیِ تائیداتِ سماویِ زبانِ خواهش بسته و دل را بنزهت سرای خرسندی جای داده آستانِ گیهان‌خدیو را آرامش‌گاه ساخته عشرت می اندوخت - بوقلمونیِ زمانه گردِ فتوری دران صفوتکده نمی انداخت - و تنگدستیِ رهنمای فراخ‌نشاطی میشد - همراهان از خیرهٔ روئی روزگار و دشواریِ زندگانی جدائی گزیدند - مگر چندے از وفاکیشی و فتوّت‌پرستی گرمِ همپائی بودند - و از شگفتگیِ من شگفت‌حالی داشتند - روزے این تهی‌دستان تنگ آمده درخرجِ آن دستمایهٔ دولت کوشش نمودند - از پیشگاه فطرت چنان پاسخ شد که آن دو روزه را بسندنکند - هر آن تدبیر (که سپسِ آن چاره‌گر آید) اکنون بکار برده خرسندی باید نمود و اگر زندگانی جاوید را ضمان باشد نیز دل از هرزه گرائی باز داشته دامنِ پیمان نگذاشت - ازانجا (که نصیبهٔ سعادت داشتند) اندرزِ سماوی پذیرفته گردِ دل‌آزاری نگشتند - همچنان از نشیب و فرازِ گردشِ سپهر

---

(۲) نسخهٔ [ی ل] می فروشد .

چندین بار نفسِ سر بوقلمون بآویزش برخاست - و غبارآمودِ هزیمت گشت - در کمتر زمانے بمیامنِ آن نفسِ قدسي در دولت گشود - و بے تکاپوی جویندگي و سفارشِ مردم نوازشِ شاهنشاهي گم‌نامِ خاک‌نشیں را بپایهٔ آسماني برد - و زر و سیم را در ترازوئ همّت وزنے و سنگے نماند - بسیارے بزرگانِ زمانه در خارستانِ نا توان بیني افتادند - اُمّید که بکام‌روائے ملک معني نیز چهرهٔ نشاط افروزش یابد - و لختے از کشاکشِ خواهش باز مانده روی در نابود آورد - پندارِي که مدحت‌سرائي میکند - برخے نعمت رسیدگي را بآئینِ نیایش مي‌نگارد - جلائلِ صفاتِ برگزیدهٔ الٰهي افزون از حوصلهٔ عادتیانِ روزگار است - مرا شمولِ رافت برین میدارد تا نبذے از سرگذشتهای خویش خاطر نشانِ اربابِ ظاهر سازم - باشد که نابینایان را چشمے و بینندگان را سرمهٔ روشني افزا بدست آید - و بیارگاهِ حقیقت پیوسته سعادت اندوزند *

و از سوانحِ آمدنِ عرضداشتِ خان‌جهان است بدرگاهِ والا - (چون بفروغِ آگهي و کارشناسي ملکِ دلگشای بنگاله از خس و خاشاکِ ناسپاسان رُفته آمد) ابراهیم نرل[۲] و کریم‌داد موسی‌زئي همچنان در حدودِ ولایت[۳] بهاتي بکمین‌گاهِ شورش بودند - و عیسی زمین‌دارِ آن مرز بحرف سرائي روز گذراندے - و شاه بردي[۴] میر نواره نیز سرِ استکبار مي‌افراخت - کارگذارِ خدمت‌افروز سپاه آراسته روی بآنصوب آورد - در نواحیِ قصبهٔ کواس نُولکا[۵] مادرِ داؤد با سایرِ اغروق و محمود خان خاصه‌خیل مشهور بمتي و بسیارے افغانانِ سرکش بدست‌آویز زینهار پیوستند - مالِ فراوان بدست آمد و گزیں اندرخته برگرفت - میانِ نولکا و متي غبارِ خصومت برخاست - خان‌جهان (که در اندیشهٔ فرستادنِ او بفراهمشخانهٔ نیستي بود) او را بخرابهٔ عدم کسیل کرد - تا بظاهر دادِ ناسزائي (که بدو نسبت میکنند) یافته باشد - و هم گرفتها در کنجِ پنهاني ماند - شاه بردي (که آوارهٔ دشتِ خودسري بود) اندرهای حقیقت پذیرفته رهگرای نیکوبندگي شد - و چون قصبهٔ بهوال[۶] موردِ جنودِ آسماني اعتصام گشت ابراهیم نرل و کریمداد و دیگر افغانانِ آن سرزمین داستانِ فرمان‌پذیري درمیان آورده سخنِ سرائي بکجهتي بنیاد کردند - عیسی همچنان گریوه نشینِ سرتابي بوده بخجوت‌افروزي گران لشکرے بسرکردگي شاه بردي و محمّد قلي روانه ساخت - دریای کنارهٔ سندر در نوردیده بحدودِ کستل[۷] آویزش سخت روبداد - عیسی شکست یافته راه گریز پیش گرفت - و نفائسِ غنائم بدستِ مجاهدانِ دولت افتاد - ازانجا (که غرور تیزگي‌افزای دیده و دل است) ناگهاني مجلس[۸] دلاور

---

(۲) نسخهٔ [ی] ترول - و در [بعضے نسخه] نرل (۳) نسخهٔ [ا] ولایت بهاوني - و نسخهٔ [ب] ولایت بهار و نسخهٔ [ز] ولایت بنهاتي - و در [بعضے نسخه] پنهاني (۴) نسخهٔ [ل] شاه ویردي (۵) نسخهٔ [ب ي] لونکا (۶) نسخهٔ [ب] بهلوال (۷) نسخهٔ [ب] کیتهل (۸) نسخهٔ [ل] مجلس و پرتاب که از *

و مجلس پرتاب (که از نامداران آن حواشي بودند) از رودها و جویها کندلان نواره آورده آتش زد و گیر افروختند - مبارزان[۲] لشکر فیروزي پالغز همّت گشته رو گردان شدند - و دران چپقلش برخي از دریانوردان کشتي گذاشته گریختند - محمّد قلي از تیزدستي و مردانگي خود را بر سفینهٔ مخالف انداخته نبردآرایی گشت - و باندازهٔ توانائي تکاپوی نمود[۳] دستگیر آمد - و از بدائع اقبال روز افزون آنکه در عنان تابی جنود نصرت اعتصام تیلهٔ[۴] غازي زمین‌دار رسیده دست جرأت و جلادت برگشود • در نیم روز ناامیدي لوامع نصرت چهرهٔ افروز اولیای دولت گشت - و با فراوان غنیمت کامیاب خواهش شدند - و مخالفان تیره رای در موجهٔ خجالت افتادند - مقارن این ابراهیم نرل پسر خود را با گزیدهٔ کالای آن سرزمین فرستاده زینهار خواه آمد - سپه‌آرای پوزش پذیرفته معاودت نمود - و بصحّت پور (که در حوالی ثانده شهرے اساس نهاده بود) علم عشرت و کامراني برافراخته نیایش تائید آسماني بموقف عرض همایون رسانید •

درین ایّام بسطت گدائي نام نغمه‌سرائے بنظر اقدس در آمد - و روشن شد که از یک زن بیست و پنج پسر دارد - ایستادگان بارگاه حضور شگفتها نمودند - بدین تقریب بر زبان گوهر آمود گذشت که بلوچے را بیست پسر از یک زن بوجود آمده بود - بدرگاه همایون عرضداشت که چندے میگویند این پاکدامني از بسیار زائي حرام شده - چارهٔ من چیست - و تباه حالی مرا چه علاج ما فرمودیم خاطر جمع دار که این سخن فروغ راستي ندارد - حرف‌سازان بدگوهر از خود بافته اند اگر در کیشے چنین نگاشته باشند از قبیل احترام خواهد بود - نه از برای حرمت - تا بتازگی پیوند از سر نو حقّے بر مرد پایهٔ ظهور گیرد - و زن را اعتبارے دیگر پدید آید - این[۵] نکتهٔ سیراب را ادا فرمودند و دلها طراوت دیگر پذیرفت •

و از سوانح تابش نور حقیقت‌است از باطن قدسي - (اگرچه اورنگ‌نشین فرهنگ آرای از فراخی حوصله و سترگی فطرت کثرت را نقاب وحدت دانسته چنان پاسباني نماید که هرکدام از دیده‌وران عرصهٔ صورت و تیزروان بارگاه معني آن شاه‌سوار آگهي را پیشوای خود انگارد) لیکن ازانجا (که اندیشهٔ تجرّد در نهاد قدسي سرشته اند) هرچند گاه رشتهٔ پرده گزیني گسیخته گردد - چنانچه درین هنگام بخشو قوّال بطرز دل‌پسند دو بیت دلفریب سامعه‌افروز گردانید - فهرست جریدهٔ شناسائي در لوامع انوار ایزدي چهرهٔ افروخت - آنان (که نظر دوربینان از ساحت ظاهري برنگذرد) احتظاظ

---

(۲) نسخهٔ [ل] بهادران (۳) نسخهٔ [ل] نمود چندانکه دستگیر آمد (۴) نسخهٔ [ب] تیله غازي و نسخهٔ [ی] تبله غازي (۵) نسخهٔ [ی] این نکته را سیراب ادا فرمودند (۶) نسخهٔ [ای] بچهري قوال - و نسخهٔ [ل] بیچو قوال •

روحاني برگرفتند - چه جاى دوربينان معنى[۴] آگاه - چون ازان شگرف حالت باز آمدند سپاس ايزدي بجاى آورده دامن اميد رامشگر بنقود گرامي آموده ساختند •

و از سوانح برآوردن ميرزا عزيز كوكلتاش است از تنگناى حرمان - بهمزبانى معامله‌نشناسان خوش‌آمد گوى و شورش برزاني در خارستان خواهش تباه افتاده - اورنگ آراى معدلت درست از وفور عاطفت و كارداني روزے چند از دولت كورنش باز داشته بدبستان هوش‌افزائي فرستاد - (چون از پيشانى روزگار او نقوش پشيماني برخوانده شد - و فروغ پرستاري تابش ظهور داد) دوازدهم آبان ماه الهى از راه عاطفت و مهرافروزي ازان ظلمت‌كدهٔ اندوه برآورده بانواع نوازش اختصاص بخشيدند از ستاره روشني و بخت‌بيداري بتدارك آن ايام آئين خدمتكاري پيش گرفت •

و از سوانح آمدن راجه مدهكر[۳] است بدركاه والا - پيشتر گذارش يافت كه او گرد مصاف انگيخته غبارآلود هزيمت گشت - ازان پس خجلت‌زده در[۴] تنگناها روزگار گذرانيدے - صادق‌خان از وفور كارداني رخت اقامت دران حدود انداخت - چندانكه از هجوم مبارزان همت‌گزين كار برو دشوار شد ناگزير بعجز گرائيده نيكو بندگيهاى پيشين را دست‌آويز بازگشت گردانيد - و بهزاران لابه‌گري و پوزش‌آرائي درآمد - امرا پاسخ دادند كه اگر عرضهٔ پيكار آراسته نگشتے گنجائي داشت كه زاري پذيرفته شود - اكنون سرگذشت بموقف عرض همايون ميرسانيم - و او نيز كارداني آگاه فرستاده تباه‌حالى خويش ايستادگان بارگاه حضور را خاطرنشين سازد - باشد كه موجهٔ افضال درگيرد - و ازگرداب نااميدي بساحل مراد اندازد - بنابران سوم[۵] چند برادرزادهٔ خود را با پيشكشها روانهٔ آستان جلال گردانيد - درحوالى بهيره فرستادها سعادت بار يافتند - و ازانجا (كه خوى ستودهٔ شهريار عذر پذيرى سيه‌كاران پشيماني‌گزين است) بر حال او بخشوده نوازش فرمودند - چون نويد جرم‌بخشي سامعه‌افروز شد - بهمراهى اعيان دولت روى نياز بقبلهٔ اقبال آورد - بيست و يكم آبان ماه الهى صادق خان با ساير سرداران (كه دران لشكر چهره‌افروز خدمت بودند) آمده ناصيه‌سائى عتبهٔ والا گشت و گريوه‌نشين استكبار بسجودِ[۶] نيايش سعادت اندوخت - خديو عالم پاس پيمان داشته بگوناگون نوازش سربلند گردانيد •

و از سوانح آوردن مظفر حسين ميرزا ست مسلسل بدركاه همايون - نگارش يافت كه از دمسازي و همنشينى فرومايگان بدگوهر در مورهٔ گجرات روى سعادت از بارگاه اقبال برتافت - و چگونه سر بشورش برداشت - و چسان آوارهٔ دشت ادبار گشته درخاندیس گرفتار آمد - از روى مهرباني

---

(۲) نسخهٔ [ل] معني نگاه (۳) نسخهٔ [ب] بدهكر (۴) نسخهٔ [ى] دران تنگناها (۵) نسخهٔ [ى] پيوم‌چند (۶) نسخهٔ [ل] سجدهٔ نيايش بجاى آورده سعادت اندوخت •

و تیمارداري مقصود دنبه را فرستادند که او را به پیشگاه حضور آورد - مرزبان آن ملک در سپردن تامّل‌گرای شد - و شرطهای دور از کار درمیان آورد - همانا از توجّه رایات عالي بصوب پنجاب در نکوهیده اندیشها افتاد - قطب‌الدّین خان خواجگي فتح‌اللّه را فرستاده اندرزگوی آمد - و آوازهٔ بازگشت موکب مقدّس بصوب دارالخلافه جهان را فروگرفت - ناگزیر ازان سگالشهای ناسزا باز مانده او را مصحوب بندگان بارگاه خلافت روانه گردانید - و از دور بسیچي و حزم‌اندوزي مطّلب خان با برخی سپاه مالوه تیزدستي نموده همراه شد - بیست و هفتم آذر ماه الهي آن آوارهٔ دشت ناکامي را بقدسي بارگاه آوردند - گیهان‌خدیو از فراخی حوصله و فراوانی رافت بزندان‌بان حواله فرمود تا اندازهٔ پند پذیري و سعادت آموزي گرفته آید - در کمتر فرصتي آثار نیک‌بختي از ناصیهٔ حال دریافته قلم عفو بر جرائم‌نامهٔ او کشیدند - و بفنون الطاف ظل‌اللّهي شرف اختصاص یافت - روز دیگر قطب‌الدّین خان از صوبهٔ گجرات آمده ناصیهٔ بختمندي را بسجود آستان قدسي جلای تازه داد و بگوناگون توجّهات شاهنشاهي سربلندي گرفت - و همدرین نزدیکي راجه بهگوانت داس و جگناتهه و راجه گوپال و جگمال پنوار و چندے دیگر از مجاهدان دولت بصوب پنجاب رخصت یافتند و هر کدام را گرانبار اندوز ساخته بوالا اسپ و گرامي خلعت سربلندي بخشیدند - و فرمان شد که در لوازم خدمتگاري جدگزین آمده از صلاح‌دید سعید خان بیرون نروند - و در انتظام آن صوبه و آمادگي خود زمانے نغنوند •

و از سوانح فرستادن شهباز خان است بصوبهٔ اجمیر - چون آگهي شد (که رانا درین حواشي سر بشورش برداشته) چهارم دی ماه الهي غازي‌خان و محمّد حسین و شیخ نیمور بدخشي و میر زاده‌علي خان و بسیارے از مبارزان همّت‌مند را بسرکردگي آن خدمتگذار عقیدت گزین دستوري کرامت فرمودند - تا آن فتنه‌اندوز کج‌گرای و سایر سرکشان نخوت‌فروش از تبه‌کاري بازآمده رهگراي نیکوبندگي گردند - و گرنه خرمن هستي آن مشتے ناسپاس بصمصام آتشین‌کردار مجاهدان دولت سوخته گردد - و فراوان خزائن همراه کردند - بکمتر زمانے کار آن تیره‌رای بخواري پیوست - و کافّهٔ خلائق در ظلال عافیت نشاط گزین و سپاس آرای شدند •

و از سوانح بنیاد نهادن غریب‌خانها - از وفور مهرباني و شمول عاطفت بکاربردازان سعادت‌گزین فرمان شد که اطراف دارالسّلطنه سراهای فراخ اساس نهند - و بسیر چشمان مهربان دل سپرند - تاغریبان و مسکینان چهار رکن عالم بےنگرانی خاطر و بارکشي انتظار خانه نشین گردند - و تهي‌دستان

---

(۲) نسخهٔ [ب] و حزم‌اندوزي و احتیاط ورزي مطلب خان (۳) نسخهٔ [ی] و همدرین‌ولا (۴) نسخهٔ [ی] همت بلند را (۵) نسخهٔ [ب] سپاس‌گذار شدند •

بی‌مایه را خورش و پوشش آماده باشد - در اندک زمانی فرموده حسن انجام گرفت - و بی‌نوایان مستمند را در تابش غربت وطن‌گاه آسایش پدید آمد •

و از سوانح پدرود کردن خان‌جهان است سپنج‌سرای را - (چون از ولایت بهائی کامیاب خواهش بازگشته بصحّت پور بار اقامت گشود) از بادهٔ هوش‌ربای خودکامی خاطر اخلاص‌گزین او قدری غبارآلود شد - از سعادت‌نهادی پردهٔ آزرم او دریده نیامد - در کمتر زمانی بربستر رنجوری افتاد - تابش تب بیستگی شکم کشید - پزشکان هندی نافهمیده داروی گرم دادند - و سررشتهٔ زندگی گسیخته آمد یک و نیم ماه دردمندی شکم کشیده شب دیبادر هشتم دی ماه الهی رخت هستی بربست کشور خدای ازین فروشدن تأسّف سترگ فرمود - و آمرزش او را طلب‌گار شد - و بمقتضای فرمان‌روائی ملک معنی در نزهتگاه رضا شتافته بستان‌سرای بی‌خزان تسلیم بدست‌آورد •

و از سوانح ناصیه‌سائی سلطان‌خواجه است بسجود عتبهٔ اقبال - چون بمنصب سالاری حاج اختصاص یافته رخصت آندیار گرفت میرین بخششهای شاهنشاهی را بشریف و وضیع رسانید و بومی و غریب آن بلاد را کامیاب خواهش ساخت - و کارهای سترگ آن سوزمین انتظام داده با قافلهٔ بزرگ رهگرای آستان جلال شد - و با دلی عقیدت‌گزین و همّتی ارادت‌طراز راه دراز بتارک شوق سپرد - یازدهم ماه گیهان‌خدیو اخلاص‌دوست عشرت شکار پیش گرفته صحرا را بپرتو قدسی قدم طراوت بهار بخشید - او دران عرصهٔ دل‌گشای برزمین‌بوس مژگانی سربلندی یافت - اسپان عربی و سایر نفائس و شرائف آن‌دیار را بنظر همایون درآورد - و نشاط صیدافکنی بجای آمد - و پایهٔ اعتبار آن سعادت‌منش افزوده گشت - و هر کدام از همراهان فراخور منزلت بافضال شاهنشاهی چهرهٔ شادمانی افروخت خواجه بسا دستگیریهای کشور خدای گذارش نموده دل و گوش مردم نگارین گردانید - ازانجمله درهنگام رفتن شیخ خردسالهٔ از بالای جهاز بغرقاب افتاد - هرچند سفینه تیزتر میرفت آواز گریه نزدیکتر میشد - و بگوش کشتی‌نشینان عالم بی سر و بن میرسید - خواجه نذر گیتی‌خداوند کرده سُنبُک مصحوب خلصیان فرستاده انتظار نیرنگ قدرت می‌برد - دریا وزران ازین جست و جوی بیجا افسوس میگرفتند - زمانی دراز سپری شد - و نشانی ازان پدید نیامد - و زبان بیغاره‌سرایان دراز گشت - و این سعادت‌آموز بغم فرو رفت - در نیم شب ناامیدی فرستادها فرورفتهٔ غرقاب را سلامت آوردند - عامّهٔ مردم را حلقهٔ بندگی در گوش هوش کشیده آمد - در کمتر زمانی نیکوخدمتیهای خواجه جوهر او را جلای دیگر بخشید - و بمنصب ترخانی اختصاص یافت و شغل صدارت بژرف‌نگاهی او بازگشت - و از بخت فرّخی و اختر سعادتی در صدر نشینان بزم اخلاص جای گرفت - و همدرین ایّام فرمان شد که میرفخرالدّین مشهدی (که بخطاب نقیب‌خانی

بلند پایگي دارد) از آجین بحکومت پتن گجرات روانه گردد - و چون بدانجا رسد ترسون خان را (که بایالت آن حدود معدلت مي افروزد) متوجّه درگاه همایون گرداند •

و از سوانح فرستادن میرحاج است بهاریگری دلها - همگي عزیمت شهریار حقیقت پژوه آنست که نهي دستان قناعت گزین هردیار از دولتخانهٔ احسان گیتي خداوند کامیاب خواهش گردند و عموم محتاجان بوایهٔ خود رسیده مایهٔ خرسندي برگیرند - (چون روشن شد که بگلبانگ زرنخشی هرساله از اقصای روم و شام بے نوایان آرزومند در جزیرهٔ عرب فراهم آمده اند - و داستان نشاط افزائي و سپاسگذاری بومي و غریب آن ملک بموقف عرض همایون رسید) دریای عاطفت بموجه در آمد و بکارگذاران بارگاه خلافت اشارت شد که یکے از سیرچشمان آگاه دل بایین خدمت والا نامزد گردانیده دو برابر آنچه پیشتر فرستاده بودند سرانجام نمایند - خواجه یحیی را سزاوار دانسته عرضه داشتند و بنظر قبول تحسیني یافت - بیست و ششم دی ماه الٰهي بقافله سالاری حجّاج و رساندن عطایای بزرگ رخصت فرمودند - آو نبیرهٔ پسری قُدوهٔ اصفیا خواجه احرار است - بیک واسطه بخواجه عبدالله (که تورانیان خواجگان خواجه خوانند) میرسد - اگرچه جوان گاه نظر و تالّه کمتر پیموده لیکن قدرے طب و برخے سخنان صوفیه برخوانده بود - و در راستي و درستي از یکتایان روزگار - و همدرین هنگام قلیچ خان را بصوب گجرات دستوری دادند - تا در انتظام رعیّت و سپاه یاور کارپردازان آن ناحیت باشد - و سرمایهٔ افزونی آرامش آن دیار گردد - و از اقطاع خویش نیز آگهي پذیرد - و در آبادی آن همّت برگمارد - و حاجي ابراهیم سهرندي را بصدارت آن ملک فرستادند - او قدر این تربیت ندانسته جوهر دنائت فطري و سفاهت ذاتی خود آشکار کرد - و بپاداش آن گرفتار آمد - چنانچه درجای خود نگاشته آید - و همدرین ایّام خواجه غیاث الدّین علي آصف خان را بصوبهٔ مالوه (۲) و گجرات فرستادند ازانجا که ناگزیر فرمانروائي ست (که در هر چند گاه کاردانان سعادتمند بهر ناحیتے کسیل کرده (۳) از چگونگی سپاه چراغ شناسائي برافروزند) بیستم بهمن ماه الٰهي آن معامله گذار شیوا زبان را رخصت فرمودند - که سپاه مالوه را بداغ رسانده بگجرات رود - و باستصواب شهاب الدّین احمد خان و قلیچ خان رونق افزای جنود اقبال گردد •

آغاز سال بیست و چهارم الٰهي از جلوس اقدس شاهنشاهي

یعني سال اسفندارمذ از دور دوم

درین هنگام (که از رفور دیده وري و سامان حق پژوهي اورنگ نشین فرهنگ آرای بهار انفسي ر

---

(۲) نسخهٔ [ب] بصوب مالوه (۳) در [بعضے نسخه] هشتم بهمن •

جشنِ آراسته دارد) ربیع آفاقي بزمِ نشاط گسترد • • نظم •

مجلس‌آرا شو درین موسم که با برگِ نشاط • گل چمن‌آرای و شاهنشه جهان‌پیرای شد
شاه اسکندر منش اکبر که در بزمِ مراد • همچو خضر از چشمهٔ حکمت قدح پیمای شد (۲)

روز چهار شنبه دوازدهم محرّم (۹۸۷) نهصد و هشتاد و هفت پس از سپري شدنِ شش ساعت و چهل و هفت دقیقه روشني‌افزای جهانِ صورت و معني بازگشای دانش و بینش (۳) معیارِ گوهرِ آفرینش دیدبان پیدا و پنهان ببرجِ حمل پرتو انداخت - دلها جوشِ حقیقت برزد - و پیکرها صفای روحاني گرفت - عقلها (۴) را بآبِ دانش تازه روئي آمد - و مغزها را سرمایهٔ گران‌تر نهادند از شعشعهٔ لوامع درون و بیرون مالامال فیض شد - و دامن و جیبِ روزگار از گلهای آرزو برآمود - و هزاران نقشِ دلفریب پالغز والا نگهانِ دشوارپسند آمد - کشورخدای بر مسندِ کامروائي گنجینه گشای افضال گردید - و گروها گروه مردم بوابه رسیده سرمهٔ چشم و داروی دل و سرمایهٔ زندگاني اندوختند ابرِ بے‌همال خسروِ آفاق را در گران سایهٔ پایندگیِ خویش با خردِ خزائن نما و طبعِ جواهر فشان طرب پیرای داراد • • نظم •

مدام تا همي امروز باشد از پيِ دي • همیشه تا همي امسال باشد از پیِ پار
بقاش باد و سرش سبز و روزگار بکام • فلک مساعد و دولت رفیق و داور یار

در منفوانِ این سال مظفّرخان را بایالتِ بنگاله دستوري دادند - و غمگساریِ زبردستانِ آن دیار فرمودند آنچه نخست بر همّتِ فرمان‌روایانِ دادگر طرازِ لزوم دارد آنست که امصار و ولایات را (که طوائفِ انام و گرناگون جانور دران فراهم آیند) بدورویناني معدلت اندوز فراخ حوصله بسپارند - تا بدستاویزِ فروغِ بینش گوهرِ آدمیان روشن شود - و بترازوی راستي سنجیده آید - و داد دهي و دولت‌افزائي بپایستگاه روی آورد - و از گشادگیِ همّت بار بردار و ناملایم‌کش گردد - و به نیروی خوی گزیده هنگامِ ناکامي پاسبانِ خویش کند - و پیش‌بیني را دستیارِ خرد گرداند - تا پریشانیِ روزگار انتظام پذیرد - و بخت پایمردي نماید - و آسودگي و شادماني چهره افروزد - وگرنه آدمي‌زاد در چنین آشوبگاه کالیوه شود و با عقلِ صلاح اندیش بیگانگي ورزد - چون خان جهان را پیمانهٔ زندگي لبریز آمد - بایالتِ آن‌ملکِ دلگشای مظفّرخان را (که از گزین‌خوبها فراوان بهره داشت) نامزد فرمودند - و باندرزهای هوش افزا گرانبار گردانیده سیوم فروردین ماهِ الٰهي بآن صوب فرستادند - منصبِ بخشیگریِ آن سپاه برضوي خان تعلّق گرفت - و شغلِ دیواني بکاردانیِ میرادهم و رای پتر داس مفوّض شد - و حکیم

(۲) نسخهٔ [ز] قدح فرسای (۳) نسخهٔ [ی] بینش دیدبان پیدا و پنهان (۴) در [بعضِ نسخه] عقلها بآب دانش تازه‌روی آمد (۵) نسخهٔ [ی] دستار خود •

ابوالفتح را بصدارت و امیني اختصاص بخشیدند - و میرزا نجابت[۲] خان و میر جمال‌الدّین حسین آنجو و بسیارے از ملازمان عتبهٔ اقبال را بهمراهي نوشتند - و همه را بخلعتهای فاخره و اسپان خاصه نوازش فرموده شرف رخصت ارزاني داشتند - و منشور سپهرمُطاع باسمٰعیل‌قلي خان نفاذ یافت که چون مرزبان نو بآن سرزمین پیوندد گشاده پیشاني ولایت باو سپرده خود احرام آستان بوس نماید - تا ریش سوگواری او بنوازش والا مرهم پذیرد - و خاطر برهم‌زده بآرامش گراید - و بقیا خان و بابا خان و جدّاري و سایر اُمرای آنصوب فرمان صادر شد که از صوابدید سپه آرا بیرون نباشند[۳] و همدرین ایّام دیهیم خدایی از نیروی فطرت والا و همّت خداداد نقوش جرائم مظفّر حسین میرزا را از دیباچهٔ اعتبار سترده بخشش و نوازش فرمود - ازانجا (که روز بازار مهرافروزي‌ست - و غرضهای بشري در گرو نیستي) فتنه اندوزی گجرات را (که لختے در جای خود گذارده آمد) ناکرده انگاشت (اگرچه گیتي‌خداوند از جان‌شکری جانور خویشتن را برکنارہ گیرد - و همواره بنوش داروی مهرباني بدگوهران روزگار را چاره‌گر آید) دریں بخشش والا بر صافي ضمیر پرتو انداخت که سرچشمهٔ عصیان خاطر ساده لوح او نبود - فتنه اندوزان نافرجام و کوته‌اندیشان بے آزرم او را دست‌آویز شورش گردانیده بودند - و همدرین هنگام میرزا عزیز کوکلتاش از فزونی واهمه به تنگنای خمول شقاوت و روزے چند او را کج‌گرائي بکنج حرمان بر نشاند - میر عزّالدّین عمل‌گذار را بگمان[۴] نادرستي بپرستاری خود سپرده بود - از ناخوشیئے که داشت در شکنجهٔ بے‌آزرمي تار و پود زندگی او را از هم گسیخت میرزا از وفور عدالت آن فرصت‌جوی بے‌باک را بقصاص رسانید - و از ایزدپرستي بے‌خواهش[۵] کس چنین داد نیکوئي داد - پدر میر از ایران زمین دادخواه آمد - و ستم‌رسیدگی میر بموقف عرض همایون رسانید - کارگیهای حق‌پژوه (که در عدالت‌گاه او از خویش تا بیگانه تفاوت نرود - و از بیگانه‌یگي تا ژولیده موی بے سر و پا تفرقه نگیرند - و از زیردست تا زبردست دگرگوني نبود - و با گرانمایه و تهي‌دست[۶] یکسان‌نسبتي رود) اشارت فرمود - تا امیران داد بازپرس نمایند - و حقیقت را بے غبارآلود مداهنه عرضه دارند - آن نادیده‌ور عاطفت از نیرنگ خیال بے‌عذوبتي نهمیده بگرشمهٔ عزلت نشست - و بزرهای گرانمند خوشنودی آن ماتم‌زده بدست آورد •

و از سوانح رخصت ایلچی عادل‌خان بیجاپوري‌ست - اگرچه از غذودگی بخت فرمان‌پذیری شایسته ننمودے لیکن بآئین سایر حکّام دکن همواره مردم کاردان و پیشکش گزیں فرستاده خود را مذکور

---

(۲) در [چندنسخه] نجات خان (۳) نسخهٔ [ب ی ل] نباشند - و فرمان‌پذیري و خدمتگذاري را سرمایهٔ دین و دنیا شمرند (۴) در [بعض نسخه] بکمال نا درستي (۵) نسخهٔ [ی] نه بخواهش کس (۶) نسخهٔ [ی] تهي جیب •

محفل همایون گرداند - درینولا نیز یکے از طرزدانان شیرا زبان را با تنسوقات آنديار فرستاده بود کشورخديو از نهاد مهراندیشي و نیک سگالي آمده را کامیاب خواهش گردانیده دستوری بازگشت کرامت فرمود - و حکیم‌علي را باندرزگوئي او همراه گردانید ، تا شرائط خیربسیچي بجای آید و لوازم نصیحت‌سرائي بتقدیم رسد - و با این‌همه مدارا اگر آئین پیش نگذارد و رهگرای نیکوبندگي (۲) نشود جذوه فیروزي‌اعتصام رفته بمالش بیدار گرداند - هرگه چنین خیراندیش و تامّل‌گزین بود زمانه کارسار آید - و بخت پذیرا کند - و ستاره همرهي - و همه سرکشان جهان فرمان پذیري را سرمایهٔ سعادت شمرند •

و از سوانح دبستان‌نشیني و دانش‌آموزی شاهزاده سلطان مراد است - درین هنگام (که آن نونهال برومند خلافت بهشت‌سالگي رسید - و از بیماربهای پیاپی تندرستي رویداد) اورنگ‌نشین فرهنگ‌آرای خواست که آن گوهر آگهي پذیرای نقش حروف و معانی الفاظ گردد - و بسواد باستاني‌نامها چراغ حقیقت افروزد - بپرورش سایهٔ الٰهي لوح تعلیم در کنار سعادت‌آمود نهاده بشیخ ابوالفیض فیضي (که در دانش و کردار یکتا ست - و جهان بینش را مرزبان - و بخطاب ملک الشّعرائي شهرهٔ آفاق) اشارت همایون شد که آموزگار نوخاستهٔ بزم اقبال باشد - در کمتر زمانے خواهش بر کرسی قبول نشست - و دریچهٔ صورت و معني گشوده آمد - و دامن دانش فراخ و روزن‌کهٔ بینائي بافزایش (۳) نور روشن شد •

و از سوانح آمدن میر نظام (۴) بوالا درگاه - پیشتر گذارش یافت که شهریار دیده‌ور عبدالله خان و عابدي خواجه را مصحوب ایلچیان بدخشان بآنصوب کسیل فرمود - میرزا شاهرخ قدوم آیندگان را سرمایهٔ جاوید دولت اندیشید - و پذیرا را سرمایهٔ سترگ دوستکامي برشمرد - (چون خانم بیمار بود و ستارهٔ زندگی او بغروب نزدیک) مهمان‌بیگم دختر خود، و میر مذکور را (که نسبت دامادي داشت) با نفائس آن‌دیار روانهٔ درگاه مقدّس گردانید - تا خود را بتارگي بستهٔ فتراک اقبال گرداند - و دستمایهٔ آبادی دین و دنیا سرانجام یابد - درین هنگام برخے از نزدیکان بارگاه خلافت پذیرا شده باحترام آوردند و بیست و یکم اردي بهشت ماه الٰهي آیندگان بخاک‌بوسی عتبهٔ اقبال روشن پیشاني و آسوده روزگار گشتند - و بگوناگون توجّهات شاهنشاهي شرف اختصاص گرفتند - شانزدهم خرداد ماه الٰهي وزیرخان بسجود قدسي‌آستان نامیهٔ بخت‌مندي برافروخت - و بفنون نوازش سربلندي یافت - چون ایالت گجرات بشهاب‌الدّین احمد خان قرار گرفت او فرمان‌پذیر شده خدمت ایدر را پیش‌نهاد همّت گردانید - در اندک فرصتے رای آنجا گردنکشي از سر نهاده بلابه‌گري نشست - آن ملک را

---

(۲) نسخهٔ [ی] نیکوخدمتي (۳) نسخهٔ [ز] بافروزش گرائید (۴) نسخهٔ [ب] نظام‌الدین •

باشارت والا بار داده نامیه‌سای عتبهٔ اقبال آمد - و همدرین نزدیکی آمدن شهبار خان است ب در پیشگاه سلطنت - (چون مهمّات مربهٔ اجمیر انتظام شایسته یافت - و فخرت‌گرایان آن سرزمین ب روی در خمول آوردند) هرجا مردم کارگذار گذاشته بیست (۲) و هفتم آنماه بزمین‌بوس مژگانی نامیهٔ ا سعادت را جلا افزود •

گرویدن (۳) عموم دانش‌اندوزان روزگار باجتهاد گیهان‌خدیو

ژرف‌نگاهان انصاف طراز از عنفوان صبح ایجاد ذات مقدّس شاهنشاهی را فهرست جرائد کمال دریافته همزبان نفس قدسی و دانش‌اندوز درسگاه ایزدی میدانستند - و از آغاز لوامع آنهی تا هنگام جلوس بر اورنگ خلافت و از عنفوان (۴) افزایش بخت و اقبال روز بروز نامیه‌شناسان حال و کاردانان رموز را آرامش دیگر پدید آمده - و بر دیده‌وری و سنگ‌اندیشی خود آفرین گر بوده نیایش افزود ے و ستایش بیشتر بجای آورده - ازآنجا (که کارافزائی ملک صورت برجمال جهان‌افروز معنوی پرده فروهشته بود) هر رسائی دوربین پی بدین شناخت نتوانستی برد - و بازار نایافت روائی داشت خاصه مدرسه‌نشینان قرطاس‌پرست و فروزنگان گلزار تقلید - که حقیقت‌دانی جز پذیرفتن اندوخته‌های باستانی و میناهای بازار خود؛ کم بها و نگشنهای کهن‌اوراق سیاه و سفید بسمچیان قالبی ندانند بے زیاده گوئیهای ستایش‌گران‌سخن پیرا و لفظ تراشان خماهن‌فروش هرکه (بر روزنامچهٔ گرامی احوال نظر عبرت اندازد - یا درین گوهرین نامه بچشم راست‌بین در نگرد) داند که آن شگرف کارها از حوصلهٔ بشری افزون‌است - و بر بینائی سواد خوانان پیشانی آباد سوائی نماید - ازآن باز (که آن وحدت‌گزین کثرت‌آرای توجّه همایون بمقاعد حکمت و مطالب گوناگون مردم برگماشت - و پرد؛ چند برداشته رالانگی و دور بینی را بر منصّهٔ ظهور (۵) آرایش داد) در غوامض نظر و نالّه و دقائق علم و عمل چندان سخنان بلند از ضمیر دریابار ریزش یافت که تفسیده دلان تابشگاه تعلیم (۶) در حیرت‌زار افتادند - و گروه (۷) دیستانی بشگفتگاه فروشدند - داستان کشف و شهود نیست که در شناسائی آن اندیشهٔ قدسی فطرت والا و همّت (۸) عالی بگذارش پی در پی صفای ضمیر یابد - این گفتگوی دانش‌منشان حرف سرا ست بے آمیزش آویزش دست ندهد - مگر آنانکه از بخردمندی در دانش‌گاه ایزدی نقوش کوی و الهی

---

(۲) نسخهٔ [ل] بیست و یکم آنماه (۳) نسخهٔ [ز] اجتهاد فرمودن گیتی‌خداوند در اصول امور و ازین باعث پایهٔ دانش دانشوران افزودن (۴) در [بعض نسخه] و از عنوان فراز نشینی نعمت اقبال (۵) نسخهٔ [ی] شهود (۶) نسخهٔ [ال] تعام (۷) نسخهٔ [ی] گروهاگروه (۸) در [بعض نسخه] نهمت عالی (۹) نسخهٔ [ل] آمیزش و آویزش •

بے میانجي بر گیرند نسخهٔ عقلِ نخستین و اسطرلابِ آسمانِ تقدّس بر خوانند - جاي آنست که صورت‌پرستانِ چاردیوارِ تقلید به تنگنای حیرت در شوند - و ظاهر بینانِ کوتاه نگاه را پای اندیشه بلغزد - فراخنای نادانی و کم بیني انباشته گردد - و خاکدانِ تیره درونی از آبِ سیاه برجوشد احوال نشناسان دران تخیّل که همگي عمر گرانمایهٔ شهریارِ دانش‌پژوه در آموزگاري آبادي پذیرفته و بسیارے از تیره دلي و واژون بختي و تباه سرشتي بشورستانِ حسد درشده زیان زدهٔ دین و دنیا گشتند - لختے از ستارهٔ روشني و سعادت‌نهادي و کارسازیِ بخت رهگرای چهار سوی آگهي شده چشم و گوش فراهم آوردند - و برخے ظاهرنگاهان (که فراوان سال در جستجوی دانش رنجها کشیده بر پیشطاقِ انصاف دیدباني نمودے) بزارگوئي انجمن ساختند - و پذیرفتهای شگرف داد و ستد کرده با یکدیگر سرائیدند - فروغِ نفسِ قدسي‌ست که هنگامِ تابشِ او رسیده - یا امروز نورِ ولایت بردرونِ صافي پرتو مي‌اندازد - و از خیرسگالیِ گیهان‌خدیو ایں‌منزلتِ والا کرامت میشود - یا در صفوتکدهٔ خلوت چراغِ دانش(۲)آموزي افروخته داشتے - و امروز ایزدي‌عاطفت یاوري نموده جلوه آرائي میکند یا بجادو نفسي و سحر طرازي کوسِ بلند آگهي میزند - و نیرنگِ کاردانی برفراز پیدائي میگذارد و آنان (که بسعادت یاوري و نیک اختري از رسم پرستي فراتر میزیند) چشمِ بینش گشوده و دانش را چراغِ افروخته ایں‌یگانهٔ آفاق‌را پیشوای جهانِ انفس دانسته زنگِ تعجّب زدودے - بلکه گروهے گردآورد تقلید به نیروی کهن‌نامهای باستاني زمزمهٔ انصاف‌پژوهي برگرفتے - و راهِ سعادت بسیچي سپردے - هرگاه ژولیدهٔ مویانِ دشتِ آوارگي و گران پایانِ دیوارِ سرگردانی برفرازِ چنین(۳)مسندِ بلند اقبالي گزیدند از کارگیای معدلت اندوزِ خیرسگال چراشگرف نماید - برهنمونیِ بخت گشاده پیشاني گرویدند و آئینِ نو را بازار گرم داشتند • • نظم •

شناسندگانِ سرانجـــامِ کار • دعا تازه کردند بر شهریار
که تا چرخ گردنده پُراختراست • وزین هردو آمیزش گوهراست
چراغِ جهان گوهرِ شاه باد • رخِ شاه روشن‌تر از ماه باد

و (چون محافلِ مالي بنورِ آن یکتای بزمِ حقیقت و توانای‌کارشناس روشني گرفت - و نیّرِ شناسائي بر دور و نزدیک تابش داد) دیده‌وران آگاه دل و خردگزینانِ دانش‌گرای (که در کیشهای رنگارنگ و راههای گوناگونِ پیشینیان پس کوچهای پیچ در پیچ و بیغولهای خراب در خراب درمانده چاره‌پژوه بودند) با دانشورانِ سعادت پذیر و خیرسگالانِ بیدارِبخت جرگه ساختند - [هرگاه مرتبهٔ اجتهاد (که فروتر از پایهٔ نفسِ قدسي‌ست) تیرگي‌زدای اشتباه شود] اورنگِ نشینِ فرهنگ‌آرای بگزیدهٔ آئین

---

(۲) در [چند نسخه] دانش آرائي (۳) در [بعضے نسخه] مسند اقبال •

آرامش‌افزای تفته‌دلان اختلاف خواهد شد - لیکن این را هرکس نداند - و آن را همه دریابند پس آن سزاوار که دانش اندوزان سعادت طراز فراهم آمده کهن درد دلگزای را بدین پزشک نو بازگویند - و گوارای مزاج روزگار آنکه بار خدیو را بعنوان اجتهاد نیایش کند - و سپس دگرگونگی کیشها و مذهبها بعرض رسانده خواهش گوشائی رود - چون اندیشهٔ ایشان بسمع قدسی رسید گیتی‌خداوند یکچندے از نقاب درستی پذیرای آن نشدے - و آن گروه دیده‌ور لابه‌گر بوده خواهش افزودے *

ازانجا (که مراد بخشی ستوده خوی آن هشیار خرام آگاه‌دل است - و چاره‌گری و کارآسانی پیشه) بر پیش‌طاق نگه زار آن دوربین آغاز شناس انجام رسان پرتو ظهور انداخت که از سپه سالاری جهان معنی بدین پایه برآمدن و دل برو نهادن پرده‌آراستن و نقاب‌گزیدن است - کام شان برآورده شادی‌آمود گردانید - بیستم شهریور ماه الهی انجمن کارآگهان سامان پذیرفت - و سگالشهای دانشوران یکتائی گرفت - که گیتی‌خدیو امام وقت و مجتهد روزگار است - از مختلفات گذشتگان و گروها گروه سخن‌آرای حقیقت پژوه آنچه برگزیده سایر مردم را پذیرفتنی آن خشنودی ایزدی اندوختنی باشد بدین معنی گزین سجلے نگاشته آمد - و آئین‌نامهٔ منتظم شد - مولانا عبدالله سلطان پوری (که بخطاب مخدوم الملکی سربلندی داشت) و شیخ عبدالنبی صدر (که کوس شیخ الاسلامی برنام او میزدند) غازی خان بدخشی و حکیم‌الملک و دیگر بزرگ‌دانشان روزگار بنقش نگین و دست‌نگار خود آرایش دادند - سرگردانان بادیهٔ شکوک و اوهام را گردن ارادت بپالهنگ تعیین بسته آمد - و تاریک‌نشینان زمان را پرتو یقین داد - درون بیگانگی را چراغ آشنائی بر افروخت - و دلهای پراگنده را آرامش دیگر چهره آرای نشاط گشت *

و هم دربنولا فراز منبر بهای آسمان سای شاهنشاهی بلند پایگی یافت - و بارگاه دانش سرافرازی دیگر گرفت - و زمان را آسمانے دیگر پدید آمد - ازانجا که تکاپوی گیهان‌خدیو آنست (که اندازهٔ توانائی شایسته کارها بجای آید - و گوناگون نیکوئیها بکوشش آن یکتای بزم آگهی انجام دیرد) هر گزین‌کردارے (که بقدسی خاطر فروغ بخشد - یا از ایزدپرستان باستانی بشنود) دست‌آویز نامندهی الهی شده پذیرای آن شود - و چون درین‌هنگام بسمع همایون رسید (که ایمهٔ هدی و خُلفای شدین آن عبادت بدیگرے نگذاشته این کار بزرگ بر دوش همّت گرفته اند) بر باطن نورآگین پرتو انداخت که آن صدرنشینان حقیقت‌گذار را درین شایسته خوئی نیز پیروی شود پاداش سزاوارکاری اندرخته آید - و چون جهان‌آرائی و معدلت پژوهی فراوان شغل است

از درار گفتاري بناگزير بسندي گريده آمد - بارها در جامع دارالخلافه مجمع آگهي انتظام گرفت و بار يافتگان همايون محفل گوناگون سعادت اندوختند - و از خطبهائي (كه باشارت والا اشرف برادران شيخ ابوالفيض فيضي در رشتهٔ نظم كشيده بود) اين است • • نظم •

بنام آنكه ما را خسروي داد • دلِ دانا و بازوي قوي داد
بعدل و داد ما را رهنمون كرد • بجز عدل از ضمير ما برون كرد
بود وصفش ز حدّ فهم برتر • تعالى شانهُ اللّٰه اكبر

ازانجا كه انديشه هاي بود بزيان دل افروز و دم گيرا و سخن شايسته سعادت اندوزان نيك اختر را فيروزي تائيد ايزدي بر گرفت - و شگرف گشايشها چهرهٔ بختمندي بر افروخت - و ازان رو (كه شورهٔ ناك زميني گزيده تخم را تباه گرداند) خراب درونان تيره راي را دل ترنجيده ترگشت - و سيه كاران پريشان مغز را آئينهٔ سيه نابتر - و چون رسم ست باستاني (كه همواره با خداپندهاي حق پژوه كالبوسان ديوناخ نادانيي يافته درائي و هرزه گوئي نمايند - و خرف ريزها را جواهر گران ارز نام نهند و سنگ شكسته را گيتي نماي خدايگاني و شب چراغ روشنائي بر شمرند) در برزنهاي بيدانشي و پس كوچهاي بد گوهري هر گروهي بروشي ياوه گذاري نمودے - و اغالش خجلت زدگان هنگامهٔ دانائي و پنهان سرائي نادانان دانا نمائي بد سرشت سرباري آمد - و از هر طرف گرد شورش بر خاست و سيه دود تيره دروني و تاريك پيشاني در گرفت - و انجمنهاي بدگوئي فراهم آمد - طايفهٔ ازان خاكساران غنوده خرد (كه جانوران شب آشيان و پاي كوبان روز كور اند) آن يگانه بندهٔ ايزدي را (كه زاد برزاد روشن دودمان است) تهمت آلود دعوي خدائي كردند - و بچنين نامزا گفتن در گور خسران ابد فرو شدند - و در دبوسار سيه ناكي در افتادند - همانا غلط انداز اين گروه خدا آزار آن بود كه چندے از پيش قدمان بكجهتي (كه بر مشرب نصير بودند) با ذوق حسين منصور خدوم معاني را مظهر حق دانسته سخن سرا گشتند - و اورنگ نشين اقبال از مسند آرائي صلح كل بے صرفه گويان آشفته عقل و هرزه درايان پريشان مغز را چندان سرزنش نفرمود - بد نهادان نابخرد را پاي سعادت از جاي رفت - و از كج گرائي و تباه سرشتي در گلزار باطل بسيچي فرو شدند - و مفتريان ترفند گذار را ازين رهگذر روز بازار شد - برخے از نفتهٔ دلان بادية ادبار را زيان آور شدے كه خسرو زمان را خواهش وخشوري دادار بے همال سراپاي دل ميگيود - دست آويز تخيّل اين فتنه اندوزان آنكه شاهنشاه حكمت پژوه همواره آئينهاي شگرف درميان آورد - و چهارچمن دين و دنيا را شاداب گرداند - و در سخنان شك آمود

---

(۲) نسخهٔ [ی] نيروي (۳) در [اكثر نسخه] رنجيده تر (۴) نسخهٔ [ب] بدگوهري (۵) نسخهٔ [ل] باطل فروشدند (۶) نسخهٔ [ل] باور شدے •

پیشینیان ناخنها زند - کالیوه‌دلان کوتاه‌بین بدین خیال درشدند - و دید خطبه خواندن بر خلاف آئین و پای همّت افشردن بر منبر برهنمونیِ جهانیان یارِ تباه اندیشی شد - و بسیارے را از گوش‌بندگی و تُرهات پرستاری باورآمد - و سخن‌سازانِ فتنه‌جوی را روزبازار نشاط پدید گشت •

چون حقیقتِ رازِ خائیهای بدگوهران بمسامع اقبال درآمدے از فراخیِ حوصله و تماشائی بودنِ نیرنگِ ابداع ازان اعتبار نگرفته بارها فرمودے سبحان‌اللّه در تنگنای خاطرِ نادانان چگونه می‌درآید که امکانِ حدوث آمدِ درمانده طبائع نسبتِ الوهیت بخود دهد - و گروهے از هادیانِ آفاق (که بهزاران شگرف‌کارِیهای اعجاز اظهارِ نبوّت کرده اند) روزگاران برآمد و دورها سپری شد که این معنی پرورش می یابد - و روی در افزونی دارد - و هنوز گرد انکار فرو نمی‌نشیند - مرا چنین سگالش چسان در صفوتکدهٔ ضمیر راه یابد - و ظاهرنگاهانِ صورت پرست را این تبه‌خیالی چرا سراسیمه دارد - و ازانجا (که ملامت‌کشی و طَنزپذیری در دلهای صافی فروغِ دیگر بخشد) سزنشِ آن تیره رایان نور افزای نشاید کرد - و طایفهٔ تباه سگالانِ بے‌آزرم را آن خیال که شهریارِ آفاق دینِ احمدی را دانسته میداند همگی دست‌آویز بے‌راه‌رویِ خراب‌دروناِن زنگین خرد آنکه خسرو دانادل از فراخیِ مشرب و عموم مهرافزائی و بسطتِ ظلّیّت گروها گروهِ آدمی را بهرستی برگزیند - خاصه دانش‌پژوهانِ هرکیش و ریاضت اندوزانِ هر دین و مذهب را همواره در مطالبِ دینی و مقاصدِ حقیقی دلیل پژوهد و از شورشِ بیدانشی و کم‌پژوهی گزین پاسخ نیابد - خصوصًا درین هنگام فیلسوفانِ نصاری در محافلِ همایون گرفت و گیرها بر متفقّهانِ روزگار کردند - و آویزهٔ دانش‌گذاری درمیان آمد - بدنام کنانِ دودمانِ آگهی (که بخیله‌ساریِ دانش نابوده را بر خود بسته بودند) بشورش برخاستند - و از روزبازارِ دادگری و هنگامهٔ گرمیِ تمیز در پیشگاهِ سلطنت خجلت‌زده سر بجیبِ نادانی فرو بردند - در خلوتکدهای تیرگی افزا با دمسازانِ خود سرائیدے که ما را غمِ دین فرو گرفته - و پادشاهِ وقت را از جانب‌داریِ پاسخ بسمعِ قبول نمیرسد - و از بدنهادیِ آن گزین عقیدتِ روشن درون را تهمت‌آلود گردانیدند - و از تیره‌دلی و آشفتگیِ پرده دریِ نظر بدین نهنداختند که بزرگ‌داشت و احترام (که ازین قدردانِ اورنگ‌نشین نسبتِ بخاندانِ نبوّت بظهور می آید) از پادشاهانِ باستانی کمتر گذارش نمایند - بسیارے از سادات سعادت اندوز بتوجّهِ آن خدیوِ اعظم بمراتبِ عالی و مناصبِ والا سربلندی دارند - و زمان زمان بافزایشِ مغفرت بستان‌سرای آرزوی شان سوسبز و شاداب میبُوده و رضا نمیدهد که یکے ازین خاندان سر بر پای اقدس نهد - یا ناصیه سای آستانِ اقبال آید

---

(۲) نسخهٔ [ل] طعن پذیری (۳) نسخهٔ [ز] باوزم سنجیز را (۴) نسخهٔ [ل] بیخرد آنکه (۵) نسخهٔ [ب] نمیرود (۶) نسخهٔ [ل] و پرده دری •

طبقهٔ ازکج‌بیني و بدکیشي آن صافي‌اعتقادِ پاک‌باطن را دامن‌آلود تشیّع گردانیدند - و سنّیانِ ساده لوح را بهزه درائي از راه بردند - دستمایهٔ پالغز این‌گروه آنکه پیوسته در محافلِ همایون ادّلهٔ این‌دو فریق چون دلائلِ دیگر طوائف بر لوحهٔ بیان نگارش یافتے - و شاهنشاهِ آگاه‌دل از حقیقت‌اندوزي و نصفت‌طرازي بے میل طرفِ راجح برگزیدے •

• بیت •

بیائے که باشد بحجّت قوي • ز نافرّخي باشد از نشنوي

و توجّهِ خاطر و نفرتِ ضمیر و انبوهي و کمیِ گذارندگان و آشنائي و بیگانگیِ ایشان گردِ فتور برنینگیختے - و کوتاه بینانِ بےتأمّل از دیدِ مخالف‌گزیني دل را یاوه[۲] بالا ساختے - و اعتبار یافتنِ[۳] ایرانیان (که بیشترے بدان روش زندگاني نمایند) سرباري بدگماني و افروزندهٔ شورشِ عربده کاران آمدے - و از بیدانشي و تقلید پرستي داستانِ برگرفتنِ موافق بیاد نیاوردے - و بزرگي یافتنِ تورانیان از چشمِ تعصّب‌گزینِ آن قوم پوشیده ماندے - یا خود را بنادانی زده بهانه‌جوی شدے گروهے از ناپاک‌طینتي آن قافله سالارِ خداشناسان را بکیشِ برهمن بیغاره زدند[۴] - سرمایهٔ سگالشِ ناسزا آنکه شهریار دیده‌ور از فراخیِ حوصله براهمهٔ دانش‌اندوز را در بساطِ قرب جای‌دادے - و طوائفِ هنود را بجهتِ مصالحِ ملکي و افزونیِ حقیقت پایه افزودے - و برای شایستگیِ تمدّن گرم‌خوئي فرموده عاطفت بظهور آوردے - دست‌آویزِ جوششِ یافه‌درایانِ بدگوهر سه چیز شد - نخستین از فزونیِ شناسائي بارگاهِ مقدّس مجمعِ دانشورانِ ملل و نحل آمد - و ازانجا (که هر آئین شایستگی چند با خود دارد) هر کدام نصیبهٔ آفرین برگرفت - و از فرطِ انصاف‌گزیني نکوهیدگیِ هیچ طایفه پرده بابِ نیکوئیِ او نتوانست شد - دوم هنگامهٔ صلح‌کل در پیشگاهِ خلافت رونق پذیرفت - و گروهاگروه مردم با گوناگون احوال کامروای صورت و معني گشتند - سیوم تباه‌سرشتي و کج‌گرائیِ فرومایگانِ روزگار از خیربسیجي و حق‌سگالیِ گیهان‌خدیو درکمترزمانے شومسارِ نادانيِ گشته بچاره‌گریِ ایّامِ بیدانشي تکاپوی نمودند - و بسیارے بکیفرِ کردارِ خویش در شکنجهٔ ناکامي فروشدند •

عزّت[۵] افزودن قطب‌الدین خان باتالیقیِ گوهر اکلیل

سعادت شاهزاده سلطان سلیم

آدمي‌زاد آعجوبهٔ نگارخانهٔ آفرینش است - نادره کاخے از دیوارپست چرآخشیج اساس یافت آنگاه جوهرِ قدسي را (که یگانهٔ تجرّدگاهِ ایزدي ست) بکدگیائي آن برگزیدند - حکمتهای دادارِ بےهمال

---

(۲) نسخهٔ [ز] یافه‌بلا - و در [بعضے نسخه] یافته‌بالا (۳) نسخهٔ [ب] گرفتن (۴) نسخهٔ [ب] زدندے (۵) نسخهٔ [ز] اثرپذیرشدن شاهزادگان والاشان بیمن صحبت خدیوزمان •

کجا در تنگنای حوصلهٔ امکان درآید - لیکن خرد دوراندیش داند که کارفرمای قهرمان قدرت درین در نادره پیوند پیام آگهي میرساند - که به نیروی شناسائي دامن اعتدال از دست نگذارد - و این چاردیوار عنصري را از گزند کیفیّات باهم دشمن شایسته نگاهباني نماید - و خوردن (۲) و آشامیدن و پیوند همخوابه و کسب هوا بطرزے (که دانش‌وران آزمون اندوز نگاشته اند) بکار برد - سپس خواهش (۳) گري و خشم‌گیني را فرمان‌پذیر خود (۴) داشته بهوش‌افزائي و مهرافروزي نشیند - و بوالا دانشها (که در نشأهٔ صورت و معني بکار آید) چهرهٔ نفس پیراسته دارد - و بآمیزهٔ نکوهیدهٔ مردم دامن‌آلای نگردد - که ستودهٔ خوبان عالي‌فطرت را از راه برد - تا بساده‌لوحان سقیم‌دل و فرومایگان کوتاه‌بین و کج‌گرایان تباه بسیج چه رسد - هرگاه چنین دیدباني در هر آدمي فائزپذیر بود بر بزرگان کثرت‌آرای آنگاه بر فرمان‌روایان روزگار چه مایه ضرور باشد - للّه الحمد که از آسماني تائیدات آنچه درین کار سترگ پیش‌قدمان باستاني برنج دراز دریافته اند کشورخدای را در نهادمانی سرشته اند - و بے آمیزش آموزش خوبهای ستودهٔ غازهٔ چهرهٔ سعادت است - و با این هشیار خرامي پیوسته دیدبانان گزین (که بر خود بلرزند - و حق را بے کم و کاست بموقف عرض رسانند) باز داشته اند - تا نیّر اقبال هرزمان فروغ دیگر دهد - و جاوید دولت چهره افروزد - و با این بسند نکرده محفل همایون و بارگاه خلافت را برخلاف سرافرازان عالم بآگاه‌دلان حقیقت پژوه آراسته دارند - و فرومایگان خوشامدگوی ناراستي‌آرای کمتر درین دو جای گزین راه یابند • • بیت •

چوشاهنشهان دور بیني کنند • بدانشوران همنشیني کنند
کسانے که دانادلي خواستند • بدانا دلان مجلس آراستند

و ژرف گزیدهٔ آئین گوناگون مردم و گروهاگروه آدمي شناسائي پذیرفته سعادت مي‌اندوزند - اندازهٔ فرخندهٔ بختي و نیک سگالی فرزندان آن گیتي‌خدیو که تواند گرفت - فراخنای حوصلهٔ قیاس بر نتابد - المنّة للّه که بهمیامن توجّه آن دانش‌آرای فرهنگ‌افروز اولاد و احفاد والاگوهر را در آغاز برنائي پا که همگنان را بگرانخواب غفلت دارد) بیدار عقلي و ژرف نگاهي و صواب اندیشي و شایسته کرداري از تیرونهٔ جمال روزافزون است - و از فروغ قدسي‌عاطفت و خجستگی طالع بر خلاف خردسالان روزگار بستودهٔ اخلاق پیراسته اند - و بنظر کیمیاسار شاهنشاهي پرورش یافته پذیرای منّت آموزگار و اتالیق نیستند - خاصه فرزند سعادت پژوه رضا جوی گلدستهٔ بختمندي فیروزبخت جرائد آگهي سلطان سلیم (همچنانکه بظاهر مهرین فرزند گیهان‌خدیو) در پیروی خجسته خصال آن یکتای ملک

---

(۲) در [بعضی نسخه] و در خوردن و آشامیدن نگذارد - و ... [بعضی نسخه] خواهش گرمي
(۳) نسخهٔ [ی] خرد •

دانائي فراوان تكاپوي دارد - ليكن ازانجا (كه شهريار دوربين نيرنگي مزاج آدمي‌زاد را سراپا بشناسد و پيش‌بيني و حزم انديشي خوي ستودهٔ اوست) بديدبانيِ خود بسند نفرموده فرزانهٔ از هوشمندانِ آزرم دوستِ وفا طرار را نام اتاليقي نهاده سراپستانِ دور بسيچيِ شاداب ميگرداند - آئينِ والا نگاهي بكار ميبرد - و رسومِ احتياط‌گزيني بجاي مي‌آيد - يكي از شايستگانِ سعادت‌گزين برفراز بزرگي (۲) جاي ميگيرد و جهانيان را آئينِ دانش‌آموزي بر منصّهٔ ظهور جلوه‌گر ميشود - تا بيدارداني هشيار مغز دريناقداريِ اعتدالِ اين آغشتهٔ آخشيجان تن بغنودگي ندهند - و آراستگيِ ظاهر و باطن فتوري دران سگالش نيندازد

ازين رو خديوِ عالم بيست و دومِ شهريورِ ماهِ الٰهي قطب‌الدّين خان را (كه از باريابانِ بارگاهِ سلطنت و بزرگانِ پيشگاهِ خلافت بود - و آثارِ حقيقت و كار شناسي از ناصيهٔ حالِ او روشن - و خيربسيچي و حيا دوستي از نشست و برخاستِ او پيدا) بدين بلند پايگي كامياب سعادت گردانيدند - و بخلعتِ گرانمايهٔ داتو (كه درين قدسي دودمان بس پايهٔ سترگ دارد) سرفرازي جاويد كرامت شد - و بخطابِ بيگلربيگي (كه از اعاظمِ القابِ اين خاندانِ والا ست) بلندنامي يافت - او بسپاس‌گذاريِ اين‌مهين‌بخشش ترتيبِ جشنِ بزرگ بخيال آورد - و آرايشِ بزمِ همايون انديشيد؛ استدعاي گرامي‌مقدم نمود - ازانجا (كه خواهش پذيري و كامروائي شمسهٔ پيشطاقِ فرمان‌روائي ست) آرزو پذيرفته آمد - و منزلِ آن عقيدت گزين از ميمنتِ قدومِ اقدس رشک افزاي سپهرِ برين گشت - دران مهبطِ انوارِ الٰهي و مطرحِ اشعّهٔ ربّاني شاهزادهٔ والاگوهررا برِ دوشِ او گذاشته سرمايهٔ سرمدي‌سعادت بخشيدند - و پيرايهٔ افتخارِ كونين سرانجام يافت - اسبابِ خرّمي و شادكامي آماده گشت - و لوازمِ نثار بتقديم آمد - طبقاتِ مردم بمرادِ خود پيوستند - و گروها گروه جهانيان شادماني اندوختند • بيت •

عجب بزمگاهي شد افلاک‌تاب • كه كم بيندش چشمِ اختر بخواب
بنظّاره‌اش ديده مدهوش بود • خرد بي زبان و زبان گوش بود

چالش (۳) فرمودن گيتي‌خداوند بصوب اجمير

اورنگ نشينِ فرهنگ آرائي پيوسته از رفورِ حق پژوهي و فرطِ ديده‌وري خوبشتن را بچشم در نياورده گام آگهي بردارد - و زمان زمان پاسباني احوال كرده چهارسوي دنيا را روزبازارِ تازه بخشد سراپستانِ دين را شاداب گرداند - و سراپاي هركردارے بنظرِ اعتبار در آورد - پاسِ مراتبِ شناسائي داشته خرامش فرمايد - و از سعادت اندوزي و خيرسگالي برسومِ طوافِ مشاهدِ بزرگان (كه والا نگهانِ حقيقت اندوز بدان كمتر گروند) نيز پردازد - و درضمنِ آن چندين حقيقتِ (۴) عبادت چهرهٔ ظهور برافروزد

---

(۲) نسخهٔ [ل] بندگي (۳) نسخهٔ [ل] نهضت فرمودن (۴) نسخهٔ [ب ی] حقيقي عبادت •

ظاهر بینان صورت پرست را سرمایهٔ نشاط پدید آید - و معنی بسیچان تقدّس طراز را گوناگون شادمانی در گیرد - درین هنگام (که لوامع خداشناسی پایهٔ ظهور گرفت - و پیکرگزینان روی در سیرت افروزی داشتند) بخاطر همایون چنان پرتو انداخت که این نیکوئیهای رسم و عادت بی آهنگ گزینی عبادتی بر منصّهٔ میان ننهاد - و بی ملاحظهٔ مصالح ملکی بورشهای پادشاهی فروغ نبخشد - و جویای آن گشتند که اگر چنین باعث خردگزین نباشد بخلاف هر سال درین مرتبه عزیمت مطاف اجمیر در پایهٔ توقّف افتد و چون روشن شد (که نهضت آن صوب سرمایهٔ آرامش خلائق و پیرایهٔ نیازمندیش گردن کشان است) بیست و ششم شهریور ماه الهی پای اقبال در رکاب کشورگشائی نهاده رهگرای گشتند - و با ستوده آئینی منزل بمنزل نشاط شکار چهره آرای شد - معدلت را شادروانی دیگر بر افراختند - و گروها گروه مردم کامیاب آرزو گشته شادی اندوختند - برخی را مطالب دنیا و مشاغل ظاهر انتظام گرفت - و جمعی را مرادات معنوی و خواهشهای عالم باطن سرانجام یافت - آن شهسوار عرصهٔ آگهی با ایزد بیهمال بوده ظاهر بر آراستی - و با گوناگون مشاغل آزاد خاطر خرامش فرمودی - ازان باز (که داستان تعلّق و تجرّد در نرهنگاه هستی غریو نشاط انداخته - و سررشتهٔ نگاهداشت آثار پیشینیان دوتائی دارد) مراسم این دو آخشیج در یگانه پرستار ایزدی بایی فزونی و فراوانی فراهم آمده کمتو نشان دهند - دیده وران هرگروه از دید شگرف آرائی آن یکتای بدائع طراز چنان سر بجیب حیرت فرو می برند که بقالب گفت نگنجد و بحوصلهٔ شنود در نیاید - هر طایفه را دلنشین که همتی همّت والای خدیو عالم بهمین آئین خاص بسر میبرد و چنین چیره دستی از دوام توجّه بدان پیشه روی در ظهور دارد - بایزدی تائید (چنانچه در آرامش آشوبگاه دنیا شگفت کارنامها پدید آورند - و فیض آن بدور و نزدیک رسد) افزون تر ازان نادره پروارها در وسعت آباد ملک معنی آشکار میشود - و شمع رهنمونی سعادت پژوهان دیده ور افروخته میگردد و بتارکی آنچه به مصوّری قلم چهره گشائی میگردد فرمان پذیری شیر شرزه است - بیست و ششم مهر ماه الهی رایات اجلال نزدیک حوض خواص خان پرتو اقبال انداخت - برمیان آن سرزمین جبین نیایش سوده بعرض همایون رسانیدند - که روفوردی را درین حدود به بیشهٔ هولناک گذر افتاد - درّندهٔ ناآشنا بجان گزائی برخاست - آن قوی دل را خاطر سعادت گزین چاره گر آمد همان دم خطّ بگرد خود برکشید - و دعائی گیتی خدیو بر زبان آورد - از شنودن نام گرامی هر جائی ایستاد - و از گزند جان شکر رستگاری یافت - آگهی پذیران آن سرزمین بتازگی گردن سعادت بکمند اخلاص در آوردند - و دست افزار راه یابی طایفهٔ و سرمایهٔ افزایش عقیدت گروهی سرانجام پذیرفت

---

(۲) نسخهٔ [ل] برافراشتند (۳) در [چند نسخه] شگرف کاری (۴) نسخهٔ [ی] بهمه دانی همین
(۵) نسخهٔ [ب ی] بصور قلم (۶) نسخهٔ [ل] ژنده شیرے (۷) شاید که دعائی باشد ۰

و چون شگرف‌کاریِ اقبال بمسامع همایون پیوست از سترگی همّت و پرده‌آرائی حسابی بر نگرفته بر زبان مقدّس گذارش یافت - اگر براستی پیرنده دیگر شکار این‌جانور نکنیم - و بجان‌شکریِ او چیرودستی نفرمائیم - نیرنگیِ[۲] بدائع کرامات آن یگانهٔ روزگار برتر ازان است که چابک‌روانِ عرصهٔ آگهی بساحت کنه آن توانند رسید - و والاپایگیِ آن وحدت گزین کثرت‌آرای ازان دورتراست که بلند پروازانِ علوی‌خرام در هوای شناخت آن پر توانند گشود • • قطعه •

مائیم گه نظارهٔ او • حیرت زدگانِ آفرینش
از کنه کمالِ او چه[۳] دانیم • ما هیچ‌مدانِ آفرینش

سیوم آبان ماهِ الٰهی سایهٔ همایون چتر بدان شهر سعادت پرتو معدلت انداخت - و مراسم[۴] دادارپرستی و آداب زیارت بظهور آمد - منتسبانِ آن مشهد و دیگر منتظرانِ آرزومند بگوناگون افضال شادکامیها اندوختند •

و از[۵] سوانح فرستادن شیخ عبدالنّبی و ملّا عبدالله سلطان‌پوری ست بحجاز - نظرت گنجینه‌پرداز شاهنشاهی آن میخواهد که تهیدستانِ هفت کشور و نیک‌سگالانِ هر دیار از موائد احسان فراوان بهره برگیرند - و همواره جویای خیرپیشگان آگاه‌دل و کارشناسانِ راستی‌کردار است - تا مصارف عطایا در شهرستانِ بیگانه تشخیص یابد - و بے ستم شروکی و بیش طلبیِ آزدوستانِ[۶] آن دیار شایسته قسمت پذیرد - و پیوسته از جهان‌نوردانِ روزگار هرکه براستی و درستی امتیاز دارد برگزیده مبلغهای گرانمند حواله مینماید - تا بخشش ظلّ الٰهی پایهٔ شمول گیرد - و سپاس بلندا‌قبالی چهرهٔ دولت برافروزد (چون فزونیِ احتیاج‌مندانِ جزیره نشینِ حجاز و افزوا گزینانِ آن دیار خاطرنشینِ همایون شد) هرسال خروارهای زر مصحوبِ کاردانانِ سعادت منش روانه ساختے - و اندیشهٔ قدسی آن بود که پیوسته دریای بخشش[۷] در جوش باشد - لیکن چون آگهی آمد (که چیرودستانِ آزمند آن مشاهد گرد شورش می‌انگیزند - و تست شایستگی نمی‌پذیرد - و تهیدستانِ آزرم‌دوست را بخشے نمیرسد - یا کمتر بهره بر میدارند - و خیرهٔ رویانِ عربده‌ناک فراوان ستانند) چندان بخاطرِ معدلت آرای قرار یافت که دیگر آن والا مکرمت بظهور نیاید - و چنانچه مساکینِ هر دیار پنهانی کامیابِ عشرت گشته خلودِ دولت را طلبگار اند دران بلاد نیز همان آئین رواج گیرد - و همانا چنین گرد دلها گشتن و خاطرهای نژند شادمان گردانیدن دستینهٔ قبول داشته باشد - درین‌ولا (که خرد بلند پایگی یافت - و تشخیص را

---

(۲) نسخهٔ [ز] بدائع کرامات - و نسخهٔ [ی] نیرنگیِ کرامات (۳) نسخهٔ [ل] چه‌گوئیم (۴) نسخهٔ [ل] مراتب (۵) در نسخهٔ [ز] دریخجا این‌عنوان آورده - فرستادن شیخ عبدالنبی و ملا عبدالله سلطان‌پوری بحجاز (۶) نسخهٔ [ز] دراز دستان آن دیار (۷) نسخهٔ [ی] بخشش و بخشایش •

روزبازار پدید آمد) شیخ عبدالنّبي و ملّا عبدالله سلطانپوري (که از افسانه طرازي و دستان سرائي و پیش‌آمدن ساده لوحان کار نشناس و مدارای فرمان‌دهان روزگار برمسند پیشوائي جا گرفته در نفس پرستي و طبیعت پرستاري گام فراخ میزدند) پردهٔ کار ایشان برداشته آمد - و دریافته شد که بجز اوائل مقدّمات رسمي (که اسافل صف‌نشینان بساط تحصیل گردآورند) چیزے نیندوخته اند و بغیر زبان‌درازي و نقل‌فروشي (که آئین بیدانشان هنرورائی است) هنرے نشناسند - و با این همه تهیدستي از دادار پرستي و حق پژوهي کمتر نصیبه بردارند - و غرورافزائي و نخوت فروشي را بزرگي حال و گزیدگي منزلت خیال کنند - شهریار فراخ حوصلهٔ والا عاطفت از آزرم ذاتي و حیاي فطرتي نخواست که آن گروه دربین عیارگاه دانش و بینش زیاده ازین بنادانی و بےانصافي شهرهٔ آفاق گردند و برسوائي انگشت‌نمای خاص و عام شوند - بمنصب میرحاج اختصاص بخشیدند - و نیازمندان آن سرزمین را یاد فرمودند - و بدین عنوان از قلم‌رو برآوردند - و فرمان شد که پیوسته دران معابد به پیراستن نفس پردازند - پاس اعتبارها داشته آمد - و لوازم آزرم بتقدیم رسید - زیرکان آزرم‌پرست بسرّ این نرسیده در توقّف هزاردستان بکار بردند - اندیشهٔ آن پست فطرتان اندوختن درهم و دینار بود - نه فراهم آوردن نام و ناموس - لیکن گیتي‌خدیو دانش پژوه (چنانچه حکمای مهرگزین بیماران نادان را کام و ناکام تلخ دارو بخورش میدهند) دستوري داده مدارا فرمودند - و بصیارے از تهیدستان آزرمنده را سامان سفر سرانجام یافت - هفدهم آبان ماه الٰهي ازان مصر سعادت بدارالخلافه بازگشت شد و راه میرات بےسپر همایون‌موکب آمد - و راغ و کهسار طراوت بهار گرفت - اگرچه بصورت نشاط شکار چهره مي‌افروخت لیکن درمعني دادار پرستي و رعیّت پروري بجاي مي‌آمد - بیست و نهم حواشيء سانبهر شهیار خان با برخے جنود فیروزي دستوري یافت که دران حوبه پاسباني احکام سلطنت نماید - و درایمني ملک و آبادي ولایت همّت گمارد •

و از سوانح گزند رسیدن بزین خان کوکلتاش است - بیست و سیوم آذر نواحي بهیره (۲) گیهان‌خدیو در خلوت‌سراي تقدّس بنیایش ایزدي بود - از پیشگاه دولت‌خانه غوغائے بلند شده فرونشست - بهوبت چوهان از واژونی بخت چندے سر از بندگي تافته بدیار بنگاله شتافت - دربن‌ولا (که آن ناحیت بدستیاري اقبال گشوده گشت) ناگزیر همایون درگاه پناه آورد - ازانجا (که خوی بد از نهاد مردم بدشواري رود - خاصه که نکوهیده نشمرند زوال نپذیرد) آن بدگوهر باز بمنگاه خود آثار رفته دزد (۳) افشاري و رعیّت آزاري پیش گرفت - چون آن قصبه از تیول کوکلتاش بود رخصت یافت

---

(۲) در [بعض نسخه] منهرا (۳) نسخهٔ [ز] بدزد افشاري و رعیت پروري آزادي پیش گرفت •

که او را و دیگر نخوت آرایانِ آن مرز را باندرزهای هوش افزا رهگرای نیکو بندگي گرداند - و هرکه از بخت غندگي سخنانِ دلاویز نشنود بفروغ پارکِ هندي تیرگي زدای استبصار آید - چون بدان سرزمین گذاره نمود بد گوهرانِ آن بوم غاشیهٔ فرمان پذیري بر دوش کشیدند - و همگي گردن‌کشان آزرم ستیز برهنمونیِ کوکلتاش دولتِ کورنش یافتند - آن شوریده مغز از تباه سرشتي نتوانست همراهي گزید - ازین آگهي فرمان شد که اقطاع داران آن نواحي او را بدست آورند - از بیمناکي در معسکرِ اقبال آمد - و راجه تودرمل و راجه بیربر را پناه اندیشید - بظاهر حرفِ جرم‌بخشي درمیان داشتي - و ملازمتِ گیهان‌خدیو را آرزو نمودے - لیکن همواره در کمینِ کوکلتاش بسر بردے و هرزه درآئي کردے - کوکه اندیشهٔ تباه او را بدرگاهِ همایون باز گذارد - شیخ ابراهیم بقدسي فرمان آن تیره رای سرگشته را طلب نمود - تا سراپاي دل برگیرد - و ضامن گرفته بخدمت نامزد گرداند با برخے از راجپوتانِ تهوّرگزین درین نزدیکي آمده عرضه داشت که اگر کوکلتاش مرا در زینهارِ خود گیرد و شما در یاوری من پیمان بندید ببارگاهِ سپهر تمثال بتارک سر مي‌آیم - وزنه آماده شده ام که نقدِ زندگاني سپرده آید - شیخ بهمراهيِ کوکه آن وحشت‌زدهٔ بے‌دانشي را بخوش‌زباني آرامش بخشیده آورد خواست که در ساحتِ قدسي درآید (۲) - ازانجا (که چاوشانِ بارگاه بے‌فرمانِ مقدّس سلاحدار نگذارند خاکي‌دل دست بجمدهرِ او برده بازداشتند - شوریده مغز فریب انگاشته دشنهٔ عربده‌ناکي برآهیخته آویزش نمود - کوکه به نیروی مردانگي درآویخته زخمي شد - چندے از ملازمان او را دستگیر کرده بغرامش‌خانهٔ نیستي فرستادند - خدیو مسیحا نفس روزِ دیگر منزلِ کوکلتاش را بفروغِ همایون‌قدوم رشک افزاي سپهر بوین گردانید - و بدلِ مهرگزین و دم گیرا و زبانِ عاطفت مرهم بر جراحتِ نهاد از مهامِ توجّهاتِ اقدس آن گزندِ جان‌گزا چاره پذیرفت - و سپاسگذاري (۳) و نیایش‌گریها بجاي آمد بنصرت و فیروزي بیست و نهم بدارالسّلطنهٔ فتحپور نزولِ اجلال شد - از روزافزونیِ دولت پایهٔ حق‌پژوهي بلندتر گردید - و فرمان روائي را بر قدردانيِ و کار آگهي اساس نهادند - چهارسوی دنیا را تازه رونقے پدید آمد - و کالاشناسي (۴) بگرم‌بازاري چهره افروخت - طبقاتِ انام و طوائفِ عالم روی نیاز بروالاآستان آوردند - و حاکمانِ اطراف و والیانِ نواحي گزین پیشکشها و نثارها روانهٔ درگاه ساختند سعادت‌منشانِ انصاف‌طراز سزاوار دانسته نیایش‌گذار شدند - و ظاهرنگاهانِ چاروسگال از بیمناکي راهِ لابه‌گري سپردند •

و از سوانحِ پناه آوردنِ یوسف خان کشمیري ست بهمایون درگاه - پدرِ او علي‌خان چک مرزبانِ کشمیر داشت - (چون در تکاپوی چوگان بازي بآسیبِ پیش‌کرهٔ زین رهگواي ملکِ نیستي

---

(۲) نسخهٔ [ل] درآرد (۳) نسخهٔ [ز ل] و بسپاس‌گذاري نیایشگریها (۴) نسخهٔ [ب] وکارشناسي •

شد) بزرگان آن دیار انجمن ساخته او را بکلانی برگرفتند - ابدال عمّ او اندیشهٔ سری بخرد راه داده بخامکاری نشست - یوسف‌خان تیزدستی نموده خانهٔ او گرد گرفت - و دران زد وگیر آتش بندوق رخت زندگانی او بسوخت - زمانه هنوز نیارمیده بود که سیّدمبارک و ابوالمعالی[۲] پسرش و علی خان و حیدر[۳] چک و علی‌ملک و جمع دیگر بران شدند که یوسف بن حسین خان[۴] را (که عمزادهٔ اوست و بخطاب خانخاناني نامور) جای‌نشین گردانند - او از دوراندیشي سر باز زد - عموم فتنه‌انگیزان[۵] سیّد مبارک را برداشته آتش شورش برافروختند - میدان عیدگاه گردآلود آویزش شد - یوسف‌خان لشکر آراسته بکارزار برخاست - محمّدخان (که هراول بود) پس از فراوان زد وخورد نقد زندگي درباخت یوسف خان بآوردگاه نارسیده راه گریز سپرد - و از گروه پیرو[۶] بنحال گذشته در حواشی[۷] تتّه دمی برگرفت بد گوهران نامهای فریب‌آمیز[۸] فرستاده برگردانیدند - درسرزمین مراج[۹] سیّد مبارک بعزم پیکار برآمد در رویان هرزه‌سرای از هنگامهٔ گفت یک گام کردار برنداشتند - بسعادت بسیجي از راه قرمز براجه مانسنگهه و میرزا یوسف‌خان پناه آورد - خاصان بارگاه تقدّس او را برگرفته از پنجاب[۱۰] رهگرای پیشگاه اقبال شدند - و بیست و یکم دی ماه الٰهي بسجود آستان قدسي روشن پیشاني ساختند - دست عاطفت گیهان‌خدیو از نشیب‌گاه خاکساري برگرفت - و بگوناگون نوازش اختصاص یافت •

و همدرین روز پیشرو خان از سمت جنوبي ناصیه سای آستان جلال آمد - و بنوازش خسرواني سرافراز گردید - او را باندرزگوئی نظام‌الملک دکني فرستاده بودند - وخشوري را بسزا فرمود و از کارداني بسا سخنان شکوه‌افزا دلنشین گردانید - (با آنکه جوهر دماغ او گردآمود سودا بود و دست از آمیزش مردم بار داشته در کنج تنهائي بسر برد) لختی بهوش گرائید - و آصف خان را (که از معتمدان او بود) با تنسوقات آندیار همراه آن سعادت‌گرای گردانید - آیندگان نوازش یافته کامیاب شادماني گشتند •

و از سوانح نامزد فرمودن عساکر گیتي‌گشای بتسخیر بندر فرنگ - ازانجا (که مهین آئین فرمان‌روائي ملک‌گیري و کشورستاني ست - و بدین طرز شکوه‌افزا پریشانی کثرت قدم در آرامش وحدت مي‌نهد - و جهان براگنده روی در انتظام مي‌آرد) آمرای صوبهٔ گجرات و مالوه بسرداری قطب‌الدّین خان هیزدهم بهمن ماه الٰهي باین خدمت نامزد گشتند - و مرزبانان دکن را فرمان شد جنود فیروزي‌اعتصام رخصت آن‌صوب یافته - که فرنگي‌گروه را (که سنگ راه بادیه‌نوردان حجاز اند)

---

(۲) نسخهٔ [ی] و ابو المعالي و علي‌خان (۳) نسخهٔ [ز] حیدر جنگ (۴) نسخهٔ [ی] خان‌چک را (۵) نسخهٔ [ب ی] فتنه اندوزان (۶) نسخهٔ [ز] برنجال (۷) نسخهٔ [ب ل] حوالی (۸) نسخهٔ [ب] فریب‌انگیز (۹) نسخهٔ [ی] میراج - و نسخهٔ [ل] مراج (۱۰) نسخهٔ [ی] ازین جانب •

از میانه بردارند - این مژدهٔ دولت‌افزا را سرمایهٔ ظهور جوهر اخلاص دانسته هرکدام بشایسته سامانی و گزین‌سرانجامی بلشکر نصرت‌قرین پیوندد - تا حرف سرائی بندگی (که همواره از زبان فرستادگان گذارش می‌یافت) بیقین گراید - و فراخور خدمت و اخلاص بوالا پایهٔ عاطفت اختصاص یابد و هم رعایای سمت جنوبی از آسیب موکب همایون سایه‌نشین عافیت گردند •

و همدرین روز سرکار غازیپور بمعصوم خان فرنخودی مرحمت گشت - و خطهٔ دلگشای جونپور از تغیر او بترسون محمّد خان مکرمت فرموده دستوری انتظام آنحدود دادند - و مولانا محمّد یزدی را بصدارت آن صوبه[۲] همراه گردانیدند - و آذیسه در اقطاع معصوم خان کابلی قرار گرفت سبحان‌قلی ترک فراز باد پیمای استعجال بر نشست[۳] - که او را از بهار باذیسه[۴] برد - و قیاخان کنک را بفواجی بهار آورد •

و از سوانح بازآمدن میر ابوتراب از حجاز - نگاشته آمد که میر[۵] را بوالا منصب قافله‌سالاری حجّاج سربلندی بخشیده رخصت ارزانی داشته بودند - درینولا آگهی آمد که آن سفرگزین خدمت بتقدیم رسانیده نقش پای نبوی صلّی اللّه علیه وسلّم می‌آرد - و چنان برگزید که این همدست آنست که[۶] سیّد جلال بخاری در زمان سلطان فیروز بدهلی آورده - دین پناه (هرچند میدانست که اصلی ندارد - و میرنیان دیده‌ور ناسرگی آن را نموده اند) از وفور پرده داری آن انتساب ستگ را پاس داشته حق‌گذار تبجیل آمد - و بهمایون فرمان چهار کروهی دارالخلافه قافله توقّف‌گزید - کارفرمایان بارگاه سلطنت نزهتگاه دلگشا بر آراستند - شاهنشاه حقیقت‌پژوه با بزرگ نوئینان و دانشوران بیدار دل پذیرا شده قدمی چند آن پارهٔ سنگ را بردوش آسمان سای نهاده خرامش فرمود - و بترتیب منزلت اعیان دولت بر تارک ادب گرفته بمصر اقبال آوردند - و باشارت قدسی بخانهٔ میر[۷] برگذاشتند و از فروغ شناسائی و آزرم دوستی و قدردانی و فراخی حوصله (باندیشهٔ آنکه آبروی آن سیّد ساده‌لوح بخاک نادانی ریخته نیاید - و شناسندگان شوخ طبع لبریز خنده نگردند) چنین احترامی بزرگ بجای آمد - و بنقد کاسهٔ خیال کوته اندیشان روزگار خاک‌آمود گشت - فتنه اندوزان بدگوهر در گو خجالت فروشدند - و بی‌مایگان تیره‌رای [که از استکشاف دلائل نبوّت و گذارش یافتن شبهه وشکوک آن (که کلامی‌کتب ازان پراست) درشورش بودند] یکبارگی رسوای بازار شرمندگی آمدند و آنان (که از بیدولتی و تباه سرشتی با ظهور دینداری و یزدان‌شناسی آن پیشوای صورت و معنی بهتان‌سرائی و یاوه‌درائی داشتند) زبان‌زدهٔ دین و دنیا گشتند - بزم‌آرای جهان‌آگهی را نه آن روز

---

(۲) در [بعض نسخه] آن صوب (۳) نسخهٔ [ی] برگشت (۴) نسخهٔ [ی] بآن‌دیار (۵) نسخهٔ [ل] که او را (۶) نسخهٔ (ل) که مخدوم جهانیان سید جلال بخاری (۷) نسخهٔ [ی] میر مذکور گذاشتند •

(که شولیده مغزان بد کیش گرد فتنه مي انگیختند) در نزهتگاه باطن قدسي غبارے - و نه امروز (که گروه باطل ستیز سر بگریبان شرمساري دارند) نشاط افزائي - هرکرا سراپاي خاطر چنین بود روز بروز نهال دولت دربالش آید - و زمان زمان تازه اقبال نوید کامیابي رساند - همواره ژرف نگاهي بکار رود - و نیرنگ تقدیر عبرت افروزد (۲) * • نظم •

براه شکرفي همه گام زن • همه خنده بر نقش ایّام زن
بر آفاق رندانه چشم افکنان • نمطهاي عالم تماشا کنان

نیک اندیش (۳) خداپرست را از غم و شادي چه پروا - لیکن مخلصان نو ارادت را دیرو پدید آمد - و عامّه را ساز راه آماده گشت *

و از سوانح دوازده بخش گردانیدن عرصهٔ پهناي هندوستان - ناگزیر والافطرت کارگیا آنکه زبردستان سعادت گزین مملکت را ببخشش و بخشایش نوازش فرماید - و تباه سگالان گردن‌کش را بفروغ اندرز و لمعان شمشیر چاره گزیند - ملک را به پیوندهاي شایسته لخت لخت گرداند و بستان‌سراي آفرینش را بگونیاي شناسائي طرح گزین اندیشد - و پاسبانان سیرچشم حق‌شناس بسپرد - و چار چمن دنیا را از چشمه سار آگهي آبیاري کند - و ازین روي بصواب‌اندیشي گیتي‌خداوند وسعت‌آباد ملک هندوستان شایسته قسمت پذیرفت - و در هر صوبه سپهسالارے و دیوان و بخشي و میرعدل و صدر و کوتول و میربحر و واقعه نویس نامزد شد *

و از سوانح قرار جمع ده ساله - ازانجا (که زمان‌زمان روزگار نرخ را طرح دیگر اندازد - و نشیب و فراز سنگ پدید آرد) آئین آن بود که هرسال برخے از کاردانان راستي‌منش تفصیل آنرا از هرناحیت روانه ساختے - و سال بسال دستورالعمل در ادائی (۴) حقوق دیواني قرار گرفتے - (چون ممالک محروسه فراخي پذیرفت - و قلمرو چندین فرمان‌دهان (۵) والاشکوه در سایه‌گاه معدلت گیهان خدیو درآمد) آن نگاشتها بتفاوت رسیدے - و سپاهي و رعیّت گزند یافتے - و خواهش باقي و فاضل شورش افزودے و نیز کناره شدن برخے از نرخ نویسان از راه درستي شهرت گرفت - کاربردازان بارگاه خلافت ستوه آمده بچاره گري او درماندند - شهریار دانش پژوه بابداع این طرز حق‌گذار گروها گروه مردم را نشاط سنگ بخشید - نگارهٔ این مخترع آنست - که حال ده سالهٔ هر پرگنه از مراتب کشت‌وکار و مدارج ارزش شناخته دهم بخش را مال هرساله مقرّر فرمود - چنانچه در آخرین دفتر این گوهرین نامه مفصّل نگاشته آید - اگرچه انجام این شغل عالي براجه تودرمل و خواجه شاه منصور حواله شد

---

(۲) نسخهٔ [ل] افزاید (۳) نسخهٔ [ز] یک اندیش (۴) نسخهٔ [ز] واده‌ش (۵) نسخهٔ [ل] فرمان‌روای •

لیکن راجه بخدمت‌گذاری شرقی دیار رخصت یافت - و خواجه بفروغ خردمندی اشارت والا دریافته گزین نسخهٔ انتظام داد *

سرتابی[۲] امرای بهار - و نامزد شدن افواج گیتی‌گشای بسزای آن ناسپاسان

نیرنگی روزگار بوقلمون چگونه گذارد - و شگرف کاری کهن دیر بکدام نیرو نوبسد - از نکوهیده خوبهای او آنست که در پورش بدسیرتان فتنه اندوز و آرایش هنگامهٔ گروه باطل ستیز همّت گمارد - و غم‌افزائی نیک سگالان سعادت گزین و جان‌گزائی خرد پژوهان حقیقت منش را هزاران فن آورد - دوربینان هشیارخرام در چهرهٔ گشائی این نقش بدیع دست جرأت دراز نکرده لب فرو بسته اند - و بر نطع آگهی پای خواهش ننهاده[۳] زبان چون و چرا نگشاده - چنانچه آن رازدان بیدارول می‌سراید * نظم *

بسے اندیشه کردم پیش و پس را * بحکمتهای او ره نیست کس را
دریں بستان زبان باید دررکرد * خموشی را بحیرت پیش‌رو کرد

اگرچه بر باطن والا نگهبان ملک شناسائی کمتر داروئے باشد که پرتو ظهور نبخشد لیکن در کبریای ایزدی فرو رفته از نایابی سخن‌نیوشان انصاف طراز خرد را بنادانی شهرهٔ آفاق گردانند - و از شورش فهماندن گوش‌آمودگان سیماب غفلت خواب آسایش گزیدند - ابوالفضل ترا (که اندیشهٔ آشوب دوران بخاطر راه داده نیروی فهماندن داده اند) چرا سر حقّه باز نمیکنی - و درج حقیقت نمی‌گشائی * بیت *

دلے داری از معرفت نکته سنج * ز دریای دانش فرو ریز گنج
کلید در علم در جیب تست * چو برخلق نگشائیش عیب تست

همانا گروگشائی این معمّای دشوار آنکه بینندگان سوانح روزگار کم‌بین و کوتاه حوصله اند - چشم شان بر تماشای نشیب و فراز نیفتد - خار پای را آشوب جهانے اندیشند - و گزند شخصے بلای عالمے انگارند و گزنه بر تیز نگاهان حقیقت‌پژوه روشن[۴] است (همچنانکه از روئیدنیها زهرگیا و تریاق نشان نشو و نما کند - و درجانوران دل‌صید کن و جان شکر جنبش نشاط نماید) در آدمیان نیک و بد را ظهور و خفائے باشد - و بآئینے (که در ادوار جسمانی هردو بکار رود) در معالجهٔ روحانی این دو گروه مردم درخور باشند و بر سخن[۵] شناسان زمانه پیدا که کام روائی والا گوهران نیک اختر و تباهی لئیمان بد کیش افزایش

---

(۲) نسخهٔ [ی] سرتابی بعضے امرا و شورش افزودن میرزا سلیمان و ناکام برگشتن (۳) نسخهٔ [ب] نهاده (۴) نسخهٔ [ی] روشن‌ضمیر - و در [بعضے نسخه] روشن‌دل (۵) نسخهٔ [بی] نبض‌شناسان زمانه *

فروغ هستي و سرانجام دادنِ اسبابِ پاداش است - و نیز فرازداشتنِ فتنه اندوزانِ جهانِ آسایش بجهتِ نگونسار گردانیدنِ ایشان باشد در گوزپان‌زدگي • بیت •

• این باده که اوزگار دارد • یک مستي و صد خمار دارد

گر بود فراز از نشیبت • هشدار که میدهد فریبت

و بسا این دست‌آویز خار پیرائ چارچمنِ آدمیّت و طراوت افروزیِ نو نهالانِ سعادت‌آمود شود و نیز دانای طرز تعلّق شناسد - که کامیابیِ دولتمندانِ حق پرست آرایشِ جمال است - و برآمدِ کارِ شقاوت‌اندوزانِ بطلان منش زیب و زینتِ جلال - و شناسای خلوتکدهٔ تجرّد را یقین که لطفِ ایزدي و جمالِ الٰهي درین نمودارهای شگرف جلوه میدهد - امکان آنش[۲] جلال بر ننابد - و باطل همخوابهٔ محال - اکنون ازین بوالعجب رازگوئي زبان بار گرفته انموذج ازین داستانِ هوش افزا مینگارد (با آنکه اورنگ نشینِ اقبال از سترگیِ عاطفت و افزونیِ معدلت و آرایشِ صلحِ کل فراوان بخشش و بخشایش دارد - و مانندِ ابرِ رحمت بر کشت‌زارِ جهانیان ریزشِ سودمندي نماید) یکبارگي بسیارے از اُمرای بهار (که پرورده نعمتهای گوناگونِ این دولتِ ابدي اعتصام بودند - بلکه بستان‌سرای نیاکانِ این گروه از جویبارِ افضالِ شاهنشاهي سرسبز و شاداب بود) در شورستانِ عصیان افتاده رهگرای باد ساري و نخوت گشتند - و روزگار زهرخندي نموده هریکے را ببرآمدِ آرزوهای کوتاه خرسندي بخشید و اجمالِ این مفصّل آنکه اوائلِ این فرخنده سال گیهان‌خدیو پاسِ جهانداري داشته رای پرکهوتم و مولانا طیّب و شیخ نجم‌الدّین و شمشیرخان خواجه‌سرای را بصوبِ بهار رخصت فرمود که در انتظامِ آن صوبهٔ[۴] معموره جوهرِ کارداني بظهور آورند - و در آبادیِ ملک و تیمارداریِ سپاه و غمخواریِ زیردستان تکاپو نمایند - آن فرومایگانِ تنگ‌حوصله از بے‌دانشي رختِ اقامت به پٹنه انداخته در فراخنای آن افتادند - و در معاملهٔ سان[۵] واجب و کار داغ سخت‌گیري و خیره‌روئي پیش گرفتند از چشم‌تاریکي خواهشِ مدارا و پوزش پذیري (که جهان‌دارو گیرے او نظام نگیرد) از دست داده هوش گسل شدند - یک دولے (که بصفوتکدهٔ اخلاص گذاره کردے) تنگنای طبیعتِ خود[۶] دوست را از وسعت‌آبادِ جهانِ عقیدت چاره‌گر آمدند - و چندے (که رئیسانِ چارسوی معامله بودند) پیشین نعمت را جوابده ناکامي حال گردانیده نیز ساحتِ باطن را خارستانِ شکوه نساختند - و دیگر بارگانان شورابهٔ محنت درکشیده ظاهرِ خود را نیالودند - و بسیارے از بدگوهرانِ زراندوز سر بشورش برداشتند - و از پادشاهِ دین و دنیای خود برگشته گردنِ مخالفت برافراختند - نه در خلوتگاهِ ایشان

---

(۲) نسخهٔ [ز] بخش جلال (۳) در [چندنسخه] و طیب و مجدالدین و شمشیرخان (۴) در [بعضی نسخه] آن معموره (۵) در [بعضی نسخه] شان واجب (۶) نسخهٔ [ی] خرد دوست •

فروغ اخلاص - و نه در معاملهٔ شان جدائي از سود و زيان - نه عقل صواب‌انديش - و نه راي ظاهربين و نه همنشين دانادل همّت‌گزين - چون معصوم خان کابلي (که پرتنه و آن نواحي در اقطاع او بود) و سعيد بيگ بخشي (۲) و عرب جايگيردار سهسرانو و سعادت علي (که پرگنهٔ تمودائين (۳) داشت) و حاجي کوالي و چندے ديگر (که تيول ايشان در دلوارة (۴) بود) و سعيد بدخشي و پسر او بهادر و درويش علي سنجر (۵) (که در ترهت و آن حواشي بر خوان نعمت مي‌نشستند) و ديگر مردم نامردم از سخت‌گيربهاي کار پردازان آن‌صوب جمعے از خامکاران قسم دوم را چون شاهم خان جايگيردار حاجي‌پور و مير معزّ الملک و مير علي اکبر و سماجي خان (که پرگنهٔ آره و آن حواشي داشتند) بچرب زباني و حرف سرائي از راه برده شور انزاي گشتند - و بدست‌مايهٔ تباه سرشتي بسرکردگي خرد تيره‌انديش کج رو و سربراهي طبيعت هوش ربای از پيش‌طاق اخلاص سرنگون افتادند - که دامن شان بعيار سوداگران خوش معامله نرسيد - و چنان در نشيب آباد بدذاتي و نادانی در شدند که ايشان را با گروهے (که با يکديگر جز مشارکت جنسي مناسبتے ندارند) نسبتے نماند - شخصے اگر از ديوارے بزميني آيد بخاک برابر شود - تا بتلے و کوهے چه رسد - مدهوشے (که از نخستين فلک برفروتريں طبقهٔ زميني افتد) اندازهٔ خاکسارئ او که تواند گرفت - و از شناسائي خرامش‌گاه حواس که نهايت پذير است گذارش خرابهٔ نگونسارانِ مدبر (که از آسمان اخلاص برخاکستان بےحقيقتي آيند) چگونه در نيروی کلک حقيقت‌سرا بود - آی جويای آگهي از سگ و گربه و امثال آن که در (۶) خست انبار يکديگر اند گوناگون مهرباني و دستگيري تراوش ظهور کند - و ببني نوع آن دوستي و موانست دارند که سنجيده مرد آن صفت را بتکاپوی سترگ برگيرد - و مواسا و مدارای همسران صنفي (چون ايراني و توراني و رومي و هندي) ازان روشن‌تر است که نگاشته آيد - ازينجا ديده‌ور شناسد که بر فطرت آشنايان و يکجانشينان و اسيران فنون احسان و پای‌بندان گوناگون نوازش چه کارها ناگزير - پاس اين مراتب جز هشيار مغز دوربيني که تواند نمود •

و چون رمزے از معدن حقيقت و منبع (۸) مفوت نگارش يافت اکنون بيدولتيع آدم‌صورتان ناسپاس آن ملک را ملاحظه کن که چون آن آزمندان معامله نشناس بدان‌ديار پيوسته در خواهش گشودند کار بر عموم لشکري دشوار شد - آنانکه از زرپندگي بجاي سپاه زر اندوختے در خرج رشوه و پاره و سامان اسپ درماندند - و گروهے (که آنرا در کار سپاه صرف کردے) بتسلّي و پر ساختن

---

(۲) در [بعضي نسخه] بدخشي (۳) نسخهٔ [ب] نمودائين - و در [بعضي نسخه] نمودای (۴) نسخهٔ [ب] ولوارة - و نسخهٔ [ی] ديوارة (۵) نسخهٔ [ب ی] شخرو (۶) نسخهٔ [ی] نواحي (۷) نسخهٔ [ب] در جنسيت (۸) در [چند نسخه] صورت •

معدهٔ حرص آنان بحیرت‌گاه شتافتند - هر دوگروه فتنه‌اندوزی را بهانه یافته در خیال شورش افتادند محبّ علی‌خان (که از حقیقت و معامله شناسی فراوان بهره داشت) فرمان‌پذیری را سعادت دین و دنیا دانسته بانجام آن کار همّت گماشت - و آن مردم را از پٹنه بمحبّ[۲]علی پور (که بنزدیکی رهناس است) برده شروع در داغ نمود - و بکام روائی آن گروه نافرجام نشست - و دیگر اُمرا بسیاه روئی و خیره چشمی گردن افراشتند - درین اثنا (که محبّ‌علی خان هنگامهٔ داغ گرم داشت) قافلهٔ بزرگ از بنگاله رسید - و سیه درونی آن تیره رایان تباه‌گوهر برملا افتاد - مظفّرخان اندرختهای خانجهان و گزیدهٔ[۳] فیلان او و نولکا مادر داؤد را با سایر اغروق مصحوب فتح‌چند منکلی روانهٔ درگاه ساخته بود - و بسیارے از سپاهی و بازرگانان با فراوان خواسته همراهی داشتند - فرصت‌جویان ناسپاس در کمین‌گاه تاراج نشستند - و در استوارئ پیمان یکدیگر تکاپوی نمودند - ازین آگهی محبّ‌علی خان باندرزگوئی شتاب آورد - بر که پردهٔ آزرم شان دریده نگردد - و از بیدانشی و کم‌بینی در کیفرگاه معدلت رسوائی و بے‌ناموسی نیابند - در مقام آره بآیندگان شرقی‌دیار پیوست - همانا از ناانجامی رسوم یکجهتی شورش‌مذشان دلیری نتوانستند نمود - و ازانجا (که عموم کاروانیان از چیره‌دستی فتنه اندوزان در هراس بودند) طایفهٔ را بسرکردگی حبش‌خان بدرقه گردانیده بیورت خود بازگشت درین هنگام تباه‌کاران جلباب شرم برگرفته شهر پٹنه را تاراج کردند - و سکالشهای آن‌فرومایگان تنگ‌حوصله پدید آمد - محبّ‌علی‌خان بسیج قلعه‌داری نموده با طیّب و مجدالدّین فراز رهناس شتافت رای پرکهوتم بآن‌خیال (که معصوم خان فرنخودی را بکارزار درآرد) روی بغازی‌پور آورد - شمشیر خان بجانب بنارس رفت - بآن‌تصوّر که سپاه راجه تودرمل فراهم‌نموده آمادهٔ پیکار گردانده - درینولا عرب عربده جوی در پی آن قافله گام فراخ بزده - ره نوردان قبلهٔ حقیقی بپاس ایزدی از گذر چوسا گذشته بودند - بجز فیلے چند باز پس‌مانده بدست او در نیامد - حبش‌خان دران عرصهٔ مردآزمائی کارپردازی نموده گرفتار شد - آن شوریده مغز خواست که محبّ‌علی‌خان را برویاه بازی او همداستان گرداند - از صواب‌اندیشی و درست رائی پاسخ‌گذارد که او را بحرف سرائی نتوان فریفت - و هیچگونه یکتائی نگزیند - لیکن همه دانند که از صحبت او دل برگرفته ام - و از دیر باز اندیشهٔ جدائی در سراپای دل جوش میزند - (اگر پیمان استوار دلدهی بخشد - و خواهش من فروغ قبول برگیرد) هرآینه را جهت‌مند گردانم - و بآسانی پیمانهٔ زندگی‌آن مرزبان لبریز کرده - سپهر آسا قلعهٔ بدست آید - و پناه حوادث انجام یابد - آن دوست دشمن‌نما بچرب‌زبانی و افسانه‌گوئی خود را ازان خطرگاه برآورد - و با خداوند خویش آن دستان‌سرائی گذارش نمود

---

(۲) نسخهٔ [ی] بمحب‌علی خان‌پور (۳) نسخهٔ [ب] گزیده فیلان نولکا مادر داؤد ٭

و جوهر حقیقت دل‌نشین میرفیاض چهارسوی دنیا گردانید - درین اثنا سانحهٔ ناگزیر رای پرکهوتم پدید آمد - و شکیب ربای ضعیف دلی کارنشناس شد - او چون بغازی‌پور شتافت معصوم خان فرنخودی بهانه‌سازی و حیله‌اندوزی پیش گرفت - و بدین قرارداد (که در حواشی گذرچوسا خواهد پیوست) او را کسیل کرد - آن ساده لوح فریب‌زدهٔ هرزه‌گوئی شده روی بدان‌جانب آورد - و در حواشی خطّهٔ بکسر بفراهم آوردن سپاه آن ولایت تکاپو نمود - کمال‌الدّین حسین سیستانی و سیّد حسن و دود راج و چندے دیگر از اقطاع‌داران آن حدود پیوستند - روزے بر ساحل دریای گنگ بشست و شوی بدن و پرستش دادار بی‌همال می‌پرداخت - ناگهانی عرب با بسیارے از زر بندگان فتنه‌اندوز بدان حدود آمد - و شناسای قابو شده چیره‌دستی نمود - پیوستگان ببدل بهانهٔ آمادگی خود را بر کنارهٔ کشیدند - او پای همّت افشرده گرم پیکار شد - و بسرنوشت آسمانی زخمیی بر زمین افتاد همراهان درکشتی انداخته بغازی‌پور بردند - پس از دو روز جان[۲] سپنجی به نیکنامی سپرد - و روزگار او بسعادت‌منشی و حقیقت‌اندوزی بسرآمد - محبّ علی خان ازین آگهی بآن شوریده بخت رسیده نابودگاه را افروزش بخشید - حبش خان گوا را شربت جان‌فشانی درکشید - و عرب گردآلود ناکامی روی در بادیهٔ هزیمت نهاد - واسط اسفندارمذ ماه الٰهی سرگذشت بمسامع همایون رسید و بیست و سیوم راجه‌تودرمل و شیخ‌فرید بخشی و مهرعلی‌خان سلدوز و راجه اسکرن و رای لونکرن و نقیب‌خان و قمرخان و شاه خواجه ابوالقاسم و ابوالمعالی و باقرسفرچی و گروهے ابنوه را فرمان شد که بدان ملک شتافته ناسپاسان بد سگال را بدادافراه رسانند - و منشور سپهر مُطاع باسم ترسون خان و معصوم خان فرنخودی و غازی خان بدخشی و رای سرجن و دیگر جایگیرداران صوبهٔ آلهاباد[۳] و اودهه شرف نفاذ یافت - که چون لشکر فیروزی بآن دیار پیوندد بساز و سامان گزین پیوسته رهگرای یکتائی و یکجهتی گردند - و از صواب‌دید ترسون خان و راجه بیرون نشوند[۴] - و اشارت والا شد که صادق‌خان و باقی‌خان و الغ‌خان‌حبشی و طیّب خان و میر ابوالمظفّر از نواحی چندیری و نرور نیز بدان طرف گام همّت بردارند - اگرچه کشورخدای نظر بدیدبانی ملک صورت هنگامهٔ پاداش را رونق بخشید - لیکن بمقتضای اسپهبدیی جهان معنی از سود و زیان روزگار سیمای فارغبالی دارد و زمان‌زمان از سرابستان رضا و تسلیم گلچین نشاط است - و همدرین ولا قاضی‌علی بغدادی (که بکم آزی و کاردانی از یکتایان زمانه بود) بمنصب والای بخشیگری شرف اختصاص یافت •

و از سوانح نامزد فرمودن افواج گیتی‌گشای بصوب بدخشان - و بازماندن آن - نگاشته آمد که میرزا سلیمان از نزاریٔ عقل صلاح اندیش و تنومندیی سلطان واهمه رخصت حجاز گرفت

---

(۲) نسخهٔ [ل] جان ازین سپنج‌سرا (۳) در[چندنسخه] الهاباس (۴) نسخهٔ [ل] نروند •

سواد خوانان ناصیهٔ احوال و کاردانان حقیقت شناس محفل همایون دریافته بودند که راه بهانه می‌سپرد - و آن در سر دارد که خود را بکوهستان اندازد - و بچیرهٔ دستی یا بدستان سرائی بدست آورد - و بکین‌توزی میرزا شاهرخ عشرت اندوزد - همان طرز بر فراز پیدائی برآمد - ازان طواف گاه بعراق عجم شتاب آورده بود - که بدستیاری فرمان‌فرمای ایران کام‌روای خواهش گردد دران هنگام شاه اسمٰعیل شاه طهماسپ (که بمرزبانی آنجا جوش شورش میزد) پاس بزرگی والا دردمان نمرده مقدم او را ارجمند داشت - و برخی سپاه را بکمک نامزد فرموده دستوری داد - در هری خبر برشدن پیمانهٔ زندگی شاه در رسید - کتابهٔ یاس از پیش‌طاق روزگار برخوانده بقندهار آمد - و بمظفر حسین میرزا خویشی کرد - درانجا نیز چون کارے بر نیامد روی بکابل آورد - میرزا حکیم پذیرا شده گرم‌خوئیها نمود - سگالش آن ناسپاس آنکه برهنمونی این کهن‌سال آزمون‌کار بنگش روبه شتافته آشوب هندوستان گردد - میرزا شکوه شاهنشاهی (که بچشم عبرت‌بین دیده بود) گذارش نموده او را از تباه‌اندیشی باز آورد - و یورش بدخشان پیش‌نهاد خاطر گردانید - دهم آبان ماه الٰهی سال (۹۸۷) نهصد و هشتاد و هفت در شورش ابر و ریزش برف رهگرای شدند - ازین سرگذشت چون بدرگاه والا آگهی آمد ازانجا (که شاهرخ میرزا خود را بدین دولت ابدی‌اعتصام پیوند داده بود) یاوری او بر صفوتگاه باطن اقدس پرتو انداخت - بسعید خان و راجه بهگونت داس و مانسنگهه و میرزا یوسف خان و دیگر امرای صوبهٔ پنجاب و ملتان مناشیر قدسی شرف نفاذ یافت که بدان‌ملک رفته دستگیری نمایند - امرا کاربند فرمان شده درسامان سفر بودند که داستان آشتی و بازگردیدن مرزبان کابل گذارش نمودند - جنود فیروزی ازان عزیمت باز مانده عرضه داشتند - و اجمال این تفصیل آنست که میرزایان در حدود تالقان گرد پیکار انگیختند - شاهرخ میرزا اگرچه پای همّت افشرده نبرد آرای شد لیکن از هرزه درآئی دوربان بدگوهر و کوته اندیشی یکجهتان خیرسگال و کم‌بینی و ناآزمون خود کارے نتوانست پیش‌برد - یافه‌گذاران خدک‌انداز بر زبانها انداختند که میرعماد سرآمد کارپردازان آن ملک با میرزا سلیمان نیک(۲)بسیجی گزیده میخواهد که در گرمی زدوگیر میرزا شاهرخ را گرفته بدو سپارد - و دولتخواهان صواب اندیش را دامن‌آلود تهمت گردانیدند(۳) - و گروهے بدخشیان بمرزبان قدیم پیوسته هنگامهٔ افروز بدگمانی گشتند - هنوز گزین‌آویزشے عیار انزای بهادران نشده بود که میرزا شاهرخ عنان تافته بقندوز شتاب آورد - لشکر زابلستان (که در خارستان خوف و رجا اندوهناک بود) ازین رهزانی جلوا نشاط گزیده قدمے چند براه تکاپوی برداشت - میرزا چون بقندوز رفت آن دژ را محکم ساخته بکواب شتافت - و محمّد قلی‌شغالی را از تنگنای زندان

---

(۲) نسخهٔ [ز] یکسان نسبتی گزیده (۳) نسخهٔ [ی] گرداند ه

برآورده زمام وکالت سپرد - میرزایان بیست روز در حواشی نالقان توقّف داشتند - چون حال شاهرخ میرزا بتحقیق انجامید از راه قلعهٔ ظفر برسناق[۲] آمدند - و بحرف‌سرائي و افسانه‌طرازی محمّدقلي گفت و گوی مصالحت درمیان آمد - او با فریدون پیرسته پیوند آشتي داد - و از دور اندیشي و حزم‌اندوزي میرزا شاهرخ دیدن نیارست - و بصوابدید خیرسگالان آرامش جوی از نالقان تا هندوکوه (که در اقطاع میرزا ابراهیم بود) بمیرزا سلیمان مقرّر شد - و او بدان خرسندي گزیده[۳] بکولاب رخصت گرفت - میرزا[۴] حکیم در نواحی قندوز بخواجه چارطاق جهت انجام کار روزے چند توقّف نمود چون گفتار غازهٔ کردار گرفت بکابل بازگردید •

نیرنگی اقبال شاهنشاهي در سرتابی امرای بنگاله - و سزا یافتن آنها[۵]

(هرکرا ایزدي تائید چهرهٔ افروز دولت باشد - و کار سازان تقدیر باقبال افزائي در تکاپو) هرآئینه روزگار بهرستاري[۶] برخیزد - و بآراستن[۷] دو کار همّت گمارد - بداندیشان فرومایه را (که از رویاه بازي و حیله اندوزي بصورت نیک‌سگالان برآمده باشند) پرده از روی کار برگیرد - و سرابستان خلافت از خس و خاشاک پاک سازد - و حقیقت اندوزان سعادت بسیج را (که از نارسیدگی وقت و پیش آمد بد کاران غبارآلود ناشناسائي بودند) بر فراز شناخت کامیاب عشرت گرداند - و بآبیاری گوهر شناسي گلبن دولت را ببالاند - بیشترے بفراخ ساختن روزي و فراهم آوردن اسباب شادماني و پیش آوردن ناملایم و بشکنجهٔ غم درانداختن مردم سرآغاز را بسرانجام رساند - و آنرا (که درستی دریافت با شایستگی کردار هم‌آغوش بود) تلخکامي از نزهت‌جای آرامش بآشوب‌گاه بے‌آرامي نبرد و افزونی جاه و فراوانی مال گزندے بآگهي نرساند - بلکه دربن دو زمان آزمون منشور[۸] فرمان‌پذیري و خدمت‌گذاري برسر نهاده نشاط اندوزد - و بداستانهای حقیقت نفس یافته‌درآی را خاموش گرداند - و هرکه در اصل سرشت بدگوهر و غنوده بخت باشد از شاخسار شناخت برنخورد - و اگر بهرهٔ بردارد نسیمے از گلشن[۹] سرای کردار باو نرسد - هم در افزونی معیشت چراغ خود برهگذر باد نهاده ببدمستي گراید - و هم روز ناکامي از شاهراه سعادت برکناره شده طریق بے‌اعتدالي سپرد - چنانچه سرگذشت آمرای بنگاله ازین آگهي مي‌بخشد - داستان پندگذاري و هوش افزائي کتابهٔ پیش‌طاق شناسائي میگرداند - از ایمنی روزگار و آبادی اقطاع و افزایش مال گوهر شب افروز بینائي زمان‌زمان

---

(۲) نسخهٔ [ب‌ی] بررستاق (۳) نسخهٔ [ز] گرفته (۴) نسخهٔ [ل] میرزا درنواحی (۵) در [چندنسخه] ایشان (۶) نسخهٔ [ی] بدستیاري (۷) در [بعضی‌نسخه] بآراستن کار (۸) نسخهٔ [ی] صدشور اقبال فرمان‌پذیري (۹) نسخهٔ [ی] گلشن کردار •

تیرگی افزای شد - از بیدانشی و کج‌گرائی سود خود را در زیان‌کاری اندیشیده زر اندوختنی - و سپاه کمتر نگهداشتنی - و سگالشهای نکوهیده بدل راه داده در کمین‌گاه شورش چشم انتظار گشوده دربغولا (که مظفرخان رخت اقامت انداخت) قدر بزرگی نشناخته در انتظام ملک و لشکر نکوشید - و حساب دانی (که سرمایهٔ اعتبار او بود) از دست داده همواره پیشانی دل را چین آمود[۲] چون گویم که ناصیهٔ سر گردانیده داشتی - بلکه لوحهٔ زبان را بحروف شکایت و رقوم آزردگی سیاه گردانیدی - دران[۳] هنگام (که بایالت بنگاله سرافرازی یافت) از افزونی عاطفت دیوان و بخشی و امین بیاوری او نامزد فرموده بودند - از کوتاه بینی انباز پنداشته برنج درشد و دست از کار برگرفته شکوه فروش آمد - و مهمّات را بآن گروه گذاشته خود را از تیمار سپاهی و رعیّت باز داشت - در خلوتکدها چه بهنگامها سپاس نعمت‌رسیدگی نگذارده گلها سرائیدی و آن غارت زدهٔ آگهی نمیدانست که در ملک دار و گیر هرچند باور بیشتر و یاری ده افزون باشد انجام کار را شایستگی دیگر پدید آید - همانا آزمندی درونی او را بآشوب‌گاه بردی و از تیرگی دل بایستِ زمان در نیافتی - گرفتم که در سودا زیانی رفت - و پایهٔ جاه بهستی گرائید - در چنان فتنه زار چنین زیستن چگونه سزاوار بود - و با طیلسانِ تعلّق راه مدارا نسپردن کجا بمنزل رساند •

دیار بنگاله سرزمینی ست که همواره از هوای سفله[۴] پرور غبار فتنه برخیزد - و از بدگوهری مردم خاندانها برافتد - و دولتها زوال یابد - ازینجا در باستانی نامها آنرا بلغاک‌خانه نامند - سپه آرا بهندار جاه درمانده دلسای آشنا و بیگانه نکردی - و دیگر کارپردازان حرص‌اندوز از پارهٔ اندوختن گدازنده بزورستدن هجوم آوردندی - کاشکی درین آزمندی (که خاک بر سر آن) بکبارگی از راه آزرم بر کنار نشدی - و قدری بهنجار رفته سررشتهٔ معامله دانی نگسیختی - (هرکه خانهٔ زیردستان خراب سازد - و بدین دستمایه نشیمن خویش نگارین گرداند) زود[۵] آبروی بزرگی او ریخته آید - و بنیاد زندگی پراگنده گردد - آغاز درآمدن کارفرمایان معامله نشناس به پیروی اندوختهای خان‌جهان آریختند اسمٰعیل‌قلی‌خان و سایر ترکمانان بهرخاش پیش آمدند - و ازانجا (که از کاردانی و عقیدت مندی بهره بود) ناملایم برداشته ناشتای معدهٔ حرص‌آلود آن گروه را چاره گزیدند - و گرگ آشتی نموده بدرگاه والا روی عزیمت آوردند - سپس با عموم ترکمانان[۶] آن ناحیت در زرطلبی و سخت گیری بآئین کارگذاران صوبهٔ بهار چیره دستی نمودند - چنانچه سرحلقهٔ بدگوهران بابا خان بارها درد دل

---

(۲) نسخهٔ [ز] آمودی (۳) نسخهٔ [ل] هرگاه که (۴) نسخهٔ [ل] سفله پرور (۵) نسخهٔ [ل] روا دارد که آبروی (۶) نسخهٔ [ب ل] ترکان •

مي‌سرائيد که تا حال هفتاد هزار روپيه برسم ارمغاني گذرانده‌ام - و هنوز صد سوار بداغ نرسيده تباه‌تر ازين حال ديگر تيولداران اين صوبه است - (چون ناظمان پراگنده دل بار خواهش کشودند و از سيه دروني در آبادئ خويش و خرابئ ديگران همّت گماشتند) زر دوستان شوريده مغز آزار يافته از بد گوهري و تبه رائي گردن فرمان پذيري بر تافتند - هشتم بهمن در حواشي دارالملک ثانته آب گنگ را گذاره نموده جدائي گزيدند - و هفدهم (که عيد قربان بود) ظلمت درون را بيرون کشيده غبار فتنه بر انگيختند - گرنتم فرمان‌روائي عالم گوان خاطر است - و باشارت همايون دلازاري ميرود نقد مروّت کجا درباختند - حقوق نعمت رسيدگي چرا فراموش شد - و نمک‌شناسي چسان از پيش نظر پنهان گشت - قدسيان اخلاص را گزند جان‌گزا چگونه رهگراي نيستي گردانيد - و خرد مصلحت‌آموز بازرگاني از کدام باده بيهوشي گزيد - سپهر گردان دورا چند بگوناگون حکمت آن بد سرشتان تباه‌گوهر را پرده مي‌تنيد - و برخي خيرسگالان عقيدت اندوز را غبار آلود ناشناسائي ميداشت - چون زمان آن شد (که بفروغ نيّت گيهان‌خديو تيرگيهاي ملک صورت و معني بروشني گرايد) کارسازان بارگاه آفرينش آن ظلمت‌آموزان دروني را نقاب از روي برگرفتند - و دهخداي کاخستاني عنصري را (که عقل صلاح انديش آزرم درهمت باشد) خرابه نشين خمول گردانيدند - و آن را سرمايهٔ نوازش بسيارے گم‌نامان سعادت‌اندوز ساختند - سرفتنهٔ بنگاله بابا خان و جبّاري و وزير جميل بودند ليکن سعيد توقبائي و ميرزا حاجي لنگ و عرب بخشي و صالح و ميرکي خان و مرتضي قلي ترکمان و فرخ يور غليغ افروزيدهٔ آتش خلاف گشتند - قيا خان در آوديسه و مراد خان از فتح‌آباد و شاه‌بردي بسنارگانو حرب يکجهتي درميان داشته توفيق نيکو خدمتي نيافتند - و با نيروي سترگ گوهر ياوري ببازار نياوردند - نخستين آسباب بے راهه رفتن عقل کج‌گرا ست - که پاي از هنجار بيرون نهد - و سود را در زيان انگارد - دوم نکوهيدهٔ ذاتي که تيرگي‌افزاي دل بود - و از چراغ احسان فروغ نگيرد - سيوم افزايش مال - که فروهيدهٔ خردمند نيکو سرشت را از جاي برد - تا ببد نهادان بيخبرد چه رسد - چهارم تباه بسيچي رضوي خان در حواشي جرفپور - بجهت اماره گذاريِ خالصات آنجا (که چندگاه در عهدهٔ او بود) توقّف گزيد - اران پيش که پيوندد معاملهٔ داغ را باغراض اندوزي پيش گرفته بودند - چون خطاب بخشي‌گري بنام آن نکوهيده راي بود درين هنگام طامعهٔ آن فرومايهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] و از آزوري و سيه دروني - و در [بعضي نسخه] و از آزوزي و سيه دروني (۳) نسخهٔ [ی] هفتم بهمن (۴) نسخهٔ [ل] ناسپاسي (۵) در [بعضي نسخه] بلخي (۶) نسخهٔ [ب] و ميرزا قلي ترکمان (۷) نسخهٔ [ی ل] پور غليق (۸) نسخهٔ [ی] افروزنده (۹) نسخهٔ [ب] نکوهيدگي ذاتي (۱۰) نسخهٔ [ل] رگ طمع آن فرومايه ٥

گدا طبع بجنبش درآمد - تصحیح پیشین نکرده کار از سر گرفت - و بران تنگ چشمان زرنده هموار تر آمد - و در اندیشهٔ تباه سراسیمه گشتند پنجم خمول‌گزینی فروهیده مرد خبرسگال که شورش هنگامها بکارداني و نیک‌اندیشی آن دانادل سیرچشم همّت‌گزین فرونشیند - دران چارسوی گفت و شنود چنان کسے بر فرازِ ظهور نبود - و غنودگانِ زرمصمت آهنگ جستجوی آن گرامي گوهر هم نداشتند دانش‌پژوهانِ بیدار مغز از هواوری چنین سرو مرد بے‌نیاز نباشند - طبیعت گدا آدمي همواره فروغ خرد نگیرد - فاچار فارغ خاطرے اندرز گوی باید که از زبانِ خود نیندیشد سزاوار وقت بخلوتها بے‌آمیزد خوش‌آمد گذارش نماید - دیگر مردم چگونه و چه مایهٔ باین خیربسیج آرزومند باشند - ناگزیر سعادت گزینانِ بختور که بدستمایهٔ نیک‌گمانی و والانهمي شناسا گشته از صوابدید او درنگذرند و پای جست و جوی از مدرسه و خانقاه فراترک نهاده در هنگامهای تعلّق و انجمنهای داد و ستد تکاپو نمایند - و بژولیده مویانِ برهنه پای دشت و برزن لیز دیده‌وري بکار برده قدم جویائي بفرسایند بو که بیگانهٔ آشناروی دو چار شود - و کارها بشایستگي گراید - و تا برآمد آرزو از آشنایان و ملازمان یک دوئے گزینند - تا بایستِ وقت بیاد آورند - و اندازهٔ شناخت خود گذارش نمایند - و همواره صواب اندیشی او بحسن جزا پیوندد - و در هنگام لغزش بگرم‌خوئي و گشاده پیشاني چاره گزینند کیمیاسازانِ کارگاهِ اهلیّت بدین شگرف‌کاري از خاکستانِ ناکسي جواهرآبدار بیرون آورند - و در قحط‌سالِ حقیقت‌گذاري بدین شایسته‌سامان عشرت اندوزند - و از گزندِ روزگار و آسیبِ آشوب برکنارهٔ زیند ششم ریختنِ آبروی خالدین خان - جلیسر بمیر جمال‌الدّین حسین‌انجو نامزد کرده از تیولداری او برگرفتند - چون مبلغ برداشته بود مظفّرخان سررشتهٔ مدارا (که انتظامِ ملک تعلّق بدو ست) گسیخته او را درتنگنای شکنجه بیک دست آویخت - و سرمایهٔ بیمناکیِ عموم زردوستان آمد - بجهت آبادیِ اقطاع و گم نمودنِ سیاه باندیشهٔ دراز در شد - و نیز دران هنگام (که خانجهان را روزگار سپهري شد) اسمٰعیل‌قلي خان را برای تسلّی فرومایگانِ بدگوهر بے حکم مقدّس جایگیر افزوده برد - مظفّرخان هردو وجه بار خواست نمود - و از غنودگیِ خردِ مصلحت بینی وقت را نشناخت - هفتم بیاسارسیدنِ روشن بیگ - از عمل‌گذارانِ خالصه بود - دامن‌آلود خیانت بکابل گریخت - و باشارت فتنه‌اندیشانِ آنجا ببنگاله آمد - و بشورش‌افزائي و بدآموزي بر نخست - چون بمسامعِ همایون رسید فرمان شد که آن تبه‌کار را ازهم گذرانند - مظفّرخان از زمان‌نشناسي در آغاز شورش گسیختنِ تار و پود هستیِ او سرمایهٔ نیازمندیِ مردم اندیشید - و پیرایهٔ سرکشیِ آن گروه آمد - و از زردوستي و خویشتن‌داري بکین‌توزي برخاستند - هشتم کفایت‌اندوزی ناهنگام خواجه شاه منصور دیوان - چون به‌نیروی اقبالِ شاهنشاهي

---

(۲) نسخهٔ [ب] و پیوسته (۳) نسخهٔ [ب] خالصهٔ شریفه (۴) نسخهٔ [ی] ازانجاه

فتح بهار و بنگاله شد نظام‌بخش جهانیان از کاردانی و دوربینی (ازانکه آب و هوای آن ولایت باسپ ناسازگار است - و در برخی از محال مردم را نیز طبیعت گزا) برای گرمی هنگامهٔ جمود فیروزی در بنگاله ده بیست و در بهار ده پانزده علوفهٔ سپاه عاطفت فرموده بود - خواجه هنگام نشاخته بنگاله را ده پانزده و بهار را ده دوازده جواب گرفته فرمان فرستاد - مظفرخان کابلی حکم شده اماره نویسی از سرسال برگرفت - و طالبگار فراوان خواسته شد - زردوستان[۲] فتنه اندوز را بهانهٔ بدکاری بچنگ آمد اگرقدرے انصاف داشتے از نمایش گوناگون نوازش شاهنشاهی بکار دیگر نپرداختے - تا بناسپاسی و گردن‌تابی چه رسد - نهم آراسته شدن بزم صاحِ کل در پیشگاه سلطنت - گذارش یافت که اورنگ‌نشین اقبال از فور حق‌پژوهی دانایان ملل و نحل فراهم آورده عیار برگرفت - و بآبیاری بینش آن فراخ حوصلهٔ ژرف‌نگاه چار چمن آشتی روی در طراوت نهاد - فرومایگان تباه سرشت آن یگانهٔ ملک آفرینش را تهمت‌آلود ساخته دستمایهٔ شورش گردانیدند - و از آزمندی و حرص‌آمودی بهانه انگیخته در زیانکاری جاوید فرو شدند - چون پردهٔ آزرم دریده عربده‌آرای گشتند مظفرخان میرجمال‌الدین حسین رضوی خان تیمورخان رای پترداس میر ادهم حسین بیگ غتراغلی حکیم ابوالفتح خواجه شمس‌الدین جعفربیگ محمد قلی ترکمان قاسم‌علی سیستانی عوض بهادر زلف‌علی یزدی بکه‌آویز سید ابو اسحق صفوی مظفربیگ حسن بیگ گرد و بسیارے از بهادران خدمت گزین رو بروی آن گروه باطل ستیز بر ساحل دریای گنگ معرکهٔ نبرد آراستند - و نجات خان با پیوند خویشی از بیخردی و شتردلی خود را نرسانید - وزیر جمیل پیوست - لیکن دو روئی باختن گرفت - آن گروه نافرجام برزیان‌زدگی خود قدرے آگهی یافته سلسله جنبان مصالحت گشتند - و اعیان دولت از نظر اعتبار انداخته گوش بران نمی[۳] نهادند - و منتظر آن می‌بودند که یکے از بندگان خیرسگال تنگ گیریها بموقف عرض رسانیده منشور عاطفت آورد - ازانجا (که در بارگاه خلافت جرم‌بخشی را وسیله نمی طلبند و پوزش پذیری را بهانه نمیجویند) فرمان سپهرمطاع در نکوهش مظفرخان شرف نفاذ یافت و آن بیراهه روان را بفزود بخشش و بخشایش شادی‌آمود گردانیدند - و در گرمی آویزش قاسم‌نوچه[۴] باسپ بام خود را رسانید - اولیای دولت را چشم بپوزش باز شد - بلابه‌گری و معذرت گذاری برخاستند - و سرگردانان بادیهٔ خود سری از قدمی مثال تازه جانے یافته جشن نشاط آراستند چون پای از جادهٔ راستی یکسو شده بود آرزو نمودند که مظفرخان بمیانجیگری برخی اعیان لشکر پیمان نیک اندیشی استوار کند - تا بهشت گرمی آن نقش بیم از ساحت ضمیر سترده رهگرای بندگی گردند - نخستین میر ابواسحق را فرستاده سرابای خاطر فراگرفت - چون نشان پشیمانی از نامیهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب پ] از دوستان (۳) نسخهٔ [ز] نمی‌داشتند (۴) در [چند نسخه] نوچه ٥

احوال پیدا بود دیگر روز رضوی خان و رای پترداس و سیّد ابواسحٰق و میر احمد منشی را بدلدهی کم‌گرایان شرمسار روانه کرد - سران آن گروه بآئین خاکساران پذیرا شده خلوتکدهٔ نیایش آراستند و در توکید مبانی اتّفاق و تصفیهٔ مناهل اتّحاد سخن طراز گشتند - ازانجا (که سرنوشت ایزدی برخلاف خواهش بود - و زمانه رای آشوب داشت) انجمن دوستی غبار آلود گشت - و گرد فتنه برخاست - نرایندامس کهلوت[۲] و برخی از راجپوتان رای پترداس را بر دل گذارده کرد که قابوئ ازین بهتر کجا دست دهد - آن سزاوار که مشتی ناسپاس را از هم گذرانند - یکی ازان[۳] میان با رای سرگوشی کرده آگهی بخشید - هر از ساده لوحی و آدم نشناسی برضوی خان گذارش نمود - آن شتردل بدگوهر باشارت طرازی و رمزگذاری سگالش فتنه‌زبان[۴] را دلنشین شولیده مغزان گردانید - در کمتر زمانی هرکدام ببهانهٔ ازان نشیمن یکجهتی برآمده سر بشورش برداشت - رضوی خان را سیّد ابواسحٰق در زینهار خود گرفته آن کارنشناس پرده در را دستگیر گردانید - راه مردان ناموس‌درست بکارنامهٔ مبارزت پرداخته بواپسین خواب آسودند - از هر طرف طوفان فتنه آتش‌بار گشت - و غبار آویزش بلندی گرفت آگاه‌دلان بیدارمغز ازین داستان چنان پند برگیرند که پیمانه‌گسیختن و راه بیدلی سپردن و سر از فرمان‌پذیری برتافتن و جای راز گوئی نشناختن بنگاه بلا آباد گردانیدن و سرمایهٔ زیان‌زدگی اندوختن باشد - همانا هنگام رسیده بود که دو رویان نافرجام را پرده برداشته آید - و نزهتگاه گیتی از گرد هستی تباه اندیشان پاک گردد - چون بدرگاه والا آگهی آمد باریافتگان بزم همایون عرضه‌داشتند و رای هواخواهان خیربسیج و درست بینان ژرف نگاه براین قرار گرفت که رایات فیروزی اعتصام نهضت فرماید - آن غیب‌دان پیش‌بین ببرخی سعادت پذیران محفل مقدّس فرمود - چنان بر پیش‌طاق ضمیر آسمان‌پیوند پرتو می‌افتد که در کمتر زمانی به نیکو خدمتی بندگان اخلاص‌طراز غبار شورش فرو نشیند - و هر یک از ناسپاسان فرومایه ببادافراه خود خاکسار ناکامی آید - و جنبش موکب والا پیرایهٔ شرف باطل‌ستیزان نگردد - و نیز دلیری فتنه‌اندوزان بدسرشت بهشت گرمن سرزبان کابل می‌نماید - دور نیست که خرشامدگویان یافه درا و هرزه سرایان بی‌دانش آن سبکسر تباه‌اندیش را بهندوستان آورند - اگر رایات همایون بشرقی‌صوب نهضت فرموده باشد عموم رعایا و کافّهٔ زبردستان را دران آشوب حال چگونه شود - سزاوار آنست که ما بمرکز خلافت و مسند اقبال چهرهٔ[۵] نیایش دادار بیهمال افروخته داریم - و داد و دهش را (که خوی ستودهٔ ما ست) لشکر غیب انگاشته تماشای فیروزگی روزگار کنیم - هم دیده‌وری والا بتازگی دلنشین جهانیان گردد - و هم

---

(۲) نسخهٔ [ز] کهیرت (۳) در [بعضی نسخه] ازینان (۴) نسخهٔ [ز] مردمان را (۵) نسخهٔ [ل] چهره به نیایش ۰

حزم‌اندوزي و پاسباني بگزين روشي انتظام پذيرفته باشد - در کمتر فرصتي آنچه بر زبان گوهربار[۲] گذارش يافته بود بر قرار ظهور بر آمد - و کونه نگاهان صورت پرست را ترتيباي بيناني بدست افتاد • • بيت •

بدين قلبگاه اميد و هراس • بدلهاي بيدار دارنده[۳] پاس

آغاز سال بيست و پنجم الهي از جلوس مقدّس هاهنشاهي
يعني سال فرزرديين از دور سيوم

سپاس و ستايش ايزدي که دور دوم بفرّخي انجام گرفت - و سرآغاز سيوم چهرهٔ نشاط برافروخت - جاي آنست که زمزمهٔ[۴] نيايش جهان‌آراي جان‌آفرين سرايد - و بترانهاي دل‌افروز محمدت پردازد - ليکن روستائين دهکدهٔ امکان را کدام ياراي و چه نيرو که درين سرابستان همیشه بهار طاؤس‌خرامي کند - و با لطمهٔ حيرت پيش رو و سيلي جهل از قفا گام شناسائي برگيرد •

• نظم •

درانجا که هست از خدائي بسيچ • نيايش‌گريهاي ما جمله هيچ
دلا زين سخن تا تواني خمش • قدم بربلندي‌ست هش‌دار هش

بفروغ فرخندگي شب جمعه بيست و چهارم محرّم سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت پس از سپري شدن سي و هفت دقيقه نورافروز شبستان عالم را پرتو خاص بر حمل افتاد - عشرت و نشاط را روز نو پديد آمد - و کلبن معدلت را گل اقبال بشکفت - آسمان بر زمين سعادت بار شد - و زمين نيرنگي آسمان برگرفت • • مثنوي •

بهار عقل را پيرايه نو شد • بهش سرمايهٔ هستي گرو شد
رسيد ايّام بااليدن جهان را • زمين سرمايه بخشد آسمان را
جهان را تازه شد رسم جواني • خوش آمد باز چندے زندگاني

ازانجا (که آگاه دلان بيدارمغز نقوش انجام از نامهٔ آغاز برخوانند - و حسن خاتمت از عنوان کار برگيرند) لوامع فتوات روزافزون اين دور همايون روشني‌افزاي ديده و دل گشت - و نويد خرابي ناسپاسان آزرم ستيز و فروشندي فتنه اندوزان شورش‌منش رسانيد •

و از سوانح بخشيدن باج و تمغا ست - اگرچه در عنفوان لورنگ نشيني بدين مهين بخشش

---

(۲) نسخهٔ [ب ی] گوهرآما . و نسخهٔ [ل] گوهرآمود (۳) نسخهٔ [ب] داننده (۴) نسخهٔ [ل] که از هرمو نيايش •

حکم مقدّس نفاذ یافته بود لیکن از نقاب گزینی گیهان‌خدیو و آزمندی پاسبانان احکام خلافت بر فراز روائی نشناخت - چه هر بیماری دراز عمر دشوار دوا بے فراوان نکاپوی پزشک مطاع چاره نپذیرد خامه که آمیزش آز و حرص باشد - و انفسی طبیب پرده نشین - درینولا بمیامن والا همّت بتازگی در نفاذ آن سترگ احسان اهتمام رفت - و روی در انتظام آورد - (با آنکه قهرمان فرمان‌روائی و سطوت جهانبانی سرکشان روزگار را به نیایش و نیازمندی سرافکنده دارد - و کرا یارا که از قدسی احکام سر بازکشد) لیکن از وفور مهرباني بسخنان دلاویز آن کهن بیماری را چاره‌گر آمدند - و نبرزبان گوهرآمود گذارش یافت - نظام‌بخشان باستانی و کشورآرایان پیشین چنین گرفت وگیررا برای آمادگی اسباب جهانگیری و انتظام شغل سلطنت (که دستمایهٔ آرامش عالم و پیرایهٔ انجام فنون عبادات است) روا داشته اند - امروز (که دادار بیهمال ملک چندین سلاطین والا شکوه درحوزهٔ اقتدار ما درآورده و خزائن انبوه را گنجور اقبال ما پاسباني میفرماید) چگونه این بازخواست شایستگی داشته باشد و چسان در ترازوی سنجیدگي سخته آید - عقل حقیقت اندوز آنرا نزل جهانباني شمرده دستوري داده بود - اینون (که از فروغ خیربسیچي گنجهای سترگ در دست باشد - و بدان احتیاجی نے) هرآینه خواستگاری آن از شاهراه فرمان‌پذیری سلطان خرد کناره گرفتن و راه آزستان بقدم ناسپاسي پیمودن بود - بنابرین اندیشهٔ صواب اساس برابغ مطاع از مکمن عنایت شرف صدور یافت که از همگي قلمرو باج و تمغا (که از خراج اقلیمها افزون است) وا گذارند - و دست خواهش از عموم بازرگان کوتاه داشته پیراصون نگردند •

زهے فیروزی دل و فراخی همّت که والا بخششهای افزون از حوصلهٔ روزگار پرتو ظهور میدهد و جهان‌جهان مردم در نشاط جاوید سپاس‌آرای میگردند - کجاست حاتم‌طائي و معن زایده و دیگر زرپاشان همّت افروز - تا قدرے شناسای مراتب کرم گشته بسجده‌گاه خجالت جبهه سای سعادت گردند • • بیت •

بهوی خاق بهار از خزان همي‌آید • ببذل گنج خزان از بهار میسازد

هر دولت پژوهے روشن ستاره (که ابر انفضال او بدین گونه ریزش کند) هرآینه چمن پیرایان تقدیر زمان زمان نهال دولت او را بالش دهند - کلید جهان‌گشائي بدست افتد - و گنجهای روزگار روی بدان آستان نهد - و بتازگي چهره‌آرای این‌داستان آگهي آمدن مال بنگاه است ببارگاه خلافت گذارش یافت که مظفّرخان اندوختهای خان‌جهان را با بسیارے از نفائس آن دیار مصحوب فتح‌چند روانهٔ درگاه گردانید - و چگونه از شورش‌گاه بد گوهران فرومایهٔ بهار بسلامت برآمد

---

(۲) در [چندنسخه] که نیش (۳) در [اکثرنسخه] بذل (۴) در [بعضی‌نسخه] حسن پیرایان •

درین هنگام بپاسبانی نگاهبانانِ آسمانی داخل گنجینهٔ اقبال گشت - و صد و هفتاد و یک فیلِ نامی در حلقهای پادشاهی جای گرفت - رمز شناسانِ جداول(۲) هستی مژدهٔ گشایشها برگرفتند - و نقشِ دولتِ روزافزون از دیباچهٔ روزگار بر خواندند زمزمهٔ شادی برکشیدند •

و از سوانح اختصاص بخشیدنِ میرزا خانِ بیرام خان بوالا منصبِ میرعرضی - اگرچه هرروزے از هفته یکے از سرهٔ بندگانِ معامله دان باین گرامی خدمت سرافراز شدے - لیکن از انبوهیِ حاجتمندان و افزونیِ کارها و گرمیِ بازارِ آزمندی و افزایشِ شکوهِ درگاهِ همایون بر باطنِ نورآگین پرتو انداخت که گزین بندهٔ از بزرگ نژادانِ عالیفطرت (که ژرف نگاهی و کارشناسی و بے غرضی و راستکاری از نامیهٔ کردارِ او پیدا باشد) رونق افزای این شغلِ سترگ گردد - تا از فروغِ صلحِ کل خویش از بیگانه و دوست از دشمن نشناخته خواهشهای بهنجار بموقفِ عرضِ مقدّس رساند و در زمانِ خجسته(۳) پاسخ برگیرد - و اگر از نیرنگیِ حال (که ناگزیرِ مصطبهٔ دنیا ست) جوابِ پسندیده نشنود ملالے بخود راه نداده وقتے دیگر بتکرارِ آن جرأت نماید - که درین جهانِ پرآشوب بیشتر بمنزکار نرسند - و اگر بدان راه یابند از بیم ناکیِ چیره دستان و اندوختنِ پاره و ناشناسائیِ وقت بسا گفتنیها از تنگنای سینه بیرون نیاید - و نابودهای باطل برفرازِ ظهور شتابد - شهریارِ دانش پژوه نشانِ خوبیهای ستوده از لوحهٔ پیشانیِ آن اخلاص طراز دریافت - و باینِ عالی خدمت شرفِ اعتبار افزود - هر بختورے (که با سترگ رسائی و صوابانديشی نقشِ طمع و ریا بستردِ - و از دوربینی و انصافمنشی بر دریافتِ خویش بسند نفزاید - و همواره(۴) چنین آئینهای نیکو اندیشد - و مقاصدِ خلائق بشایسته مردم باز گذارد) هرآینه جویبارِ اقبالِ او بشادابی گراید - و چهارچمنِ دولت طراوتِ جاوید گیرد • • ایدت •

خوشا شهسوارانِ آفاق پوی • که در دین ودولت ربودند گوی
درین عرصه زین شهسواران یکست • که بسیار بستودنش اندکے ست
دو حرفم بود در ستایش تمام • که افضل بوصف است و اکبر بنام

و از سوانح رسیدنِ ایلچیانِ قطب الملک بقدسیِ آستان - اگرچه موزیانِ دکن در لوازمِ بندگی و فرمانپذیری بشایستگی سعادت نمی اندوزند لیکن همواره بفرستادنِ عرائض و پیشکشها خود را وابستهٔ فتراکِ دولت می شمرند - درین هنگام واقع گلکندهٔ لابه گری و نیایش گذاری نموده عرضداشتے با تنسوقاتِ آن دیار بهمایون درگاه فرستاد - ازانجا (که روزگار مهرافزائی و پرورش پذیری ست)

---

(۲) در [چند نسخه] جدول هستی (۳) نسخهٔ [ب] خجستگی (۴) نسخهٔ [ب] و پیوسته (۵) در [بعض نسخه] نیایش •

فرستاده فروغ قبول گرفت - و دلهای بیمناک آرامش یافت - و همدرین(۲) ولا آگهی آمد که عادل‌خان بیجاپوری سامان نفائس آن بلاد نموده میخواست که چون بندگان سعادت گزین حکیم علی را (که بوخشوری رفته بود) روانهٔ درگاه سازد - ناگهانی ساغر زندگی او لبریز آمد - و اجمال این تفصیل آنکه آن زنگیی خرد تباه ساز فرمان‌پذیری شایسته نکردے - و همواره بدستیاری(۳) روباه‌بازی از آسیب جنود اقبال برکنارہ بودے - و از خودکامی راه سعادت گذاشته آلای گزیده را در نا رضامندی ایزدی بکار بردے - و همواره دامن عفّت آلوده داشتے - ازانجا که از دیرباز روائی دارد (که هرگه گوهر شب‌تاب خرد بخاکستان طبیعت برآید بتکاپوی خود خرابه نشین نیستی گردد) آن(۴) نا جوانمرد بکوشش فراوان دو خواجه‌سرای را (که گمان صفائی داشت) از ملک برید (که یکے از مرزبانان دکن است) طلب داشت - چون خواسته نزدیک آمد از بے آزرمی و فرومایگی پذیرا شد - و درخلونکدهٔ ظلمت‌آمود با یکے دست ناسزا خواهش دراز کرد - آن سعادت سرشت پارسا گوهر از پاک دامنی و ناموس‌دوستی تن در نداد - و بدشنهٔ (که از دور بینی با خود پنهان داشته بود) کار او بانجام رسانید - ابراهیم برادرزادهٔ او بسعی حکمای تذکرهٔ پیشین امیر فتح‌الله شیرازی و برخے سران آن دیار جانشین شد •

و از سوانح پای‌بند شدن میرزا علی علمشاهی(۵) و چندے دیگر بدبستان زندانی آن غنوده‌بخت تیره روز با برخے از شور پشتان هرزه‌گوی (چون میرکی وعیدی‌کور و شهاب بدخشی و کوچک بسارل) همداستان شده در اندیشهٔ تباه افتاد - و فرومایگان(۶) هدّه نشناس نوازش گوناگون بزاویهٔ فراموشی نهاده در فراهم آوردن بدذاتان فتنه‌اندوز شدند - تا هنگام فرصت دست‌بردے نموده روی‌ادبار بصوب ناسپاسان شرقی دیار نهند - آگهی‌آوران راست گذار سگالش بدگوهران بار نمودند - و بوالا اشارت چابک‌دستان خدمت (پیشتر از انکه راه آوارگی سپرند) بپرسش‌گاه معدلت حاضر گردانیدند نخستین دوربینان انصاف گزین خرده دانیها بکار برده حقیقت شناس آمدند - و سپس از راه حزم اندوزی (که نگزیر مزاج‌دانان روزگار است) شاهنشاه سعادت پژوه بفروغ دیده‌وری ژرف نگاهی بجای‌آورد - و چون کج‌گرائی تباه بسیجان فرومایه پایهٔ ظهور گرفت ازانجا (که اورنگ‌نشین هشیار خرام این عنصری کاخ را بنای ایزدی دانسته دبدبای نماید - و در گسیختن پیوند جان و تن تیزدستی نفرماید) این گروه سزاوار نیستی را به بندلاخ فرستاد - مکر میرکی را (که سرمایهٔ شورش بود) نشان نومیدی از خطوط پیشانی شناخته حکم بیاسا شد - و بسیارے از شوریده مغزان هرزه سگال را رهنمونی پدید آمد •

---

(۲) نسخهٔ [ا] همدرین ایام (۳) نسخهٔ [ب] بدستیابهٔ (۴) نسخهٔ [ا] آن کوتاه خرد ناجوانمرد
(۵) در [بعض نسخه] اکبرشاهی (۶) نسخهٔ [ب] حق‌نشناس •

و از سوانح سپهري شدن روزگار مظفّر خان - نیرنگ آرای ابداع اقبال روزافزون گیهان خدیو را (چنانچه بفیروزی اولیای دولت خاطرنشین سرخوشان بزم حضور میفرماید) بنادر زمانے در شکست این گروه سعادت گزین چهره افروز میگرداند - بنقد بادافراه لغزش عقیدت‌منشان سرانجام مي‌یابد و بوخے از نهانخانهٔ درونگي بیرون شده بچهارسوی رسوائي مي‌نشیند - چنانچه سرگذشت بندگان سعادت‌منش و ناسپاسان نافرجام بنگاله ازین داستان حقیقت آگهي بخشد - گذارش یافت که پاسبانان احکام خلافت دربن ملک رفته چگونه بار خواهش گشودند - و از خرد بیني و کارشناسي چسان بخواب پندار غنودند - و اقطاع‌داران آن سرزمین از شاه راه فرمان‌پذیري کناره گرفته گرد شورش برانگیختند چون بر ساحل دریای گنگ از دو طرف به تیر و تفنگ پاسخ‌آرای شدند از آسماني تائید مخالف باوجود انبوهي شرمسار ناکامي گشتے - و زمان زمان کارپردازان سخت گیر را جرأتے دیگر پدید آمدے - آشفته دلان نافرجام چنان خیال بستند که فوجے بجانب دارالملک تانده فرستاده جنود فیروزي‌اعتصام را دودله گردانند - و باین اندیشهٔ تباه میرزا بیگ قاتشال و همزبان با برخے بدگوهران دورتر از جنود فیروزي از آب گذشته بصوب آن مصر جامع غبار فتنه انگیختند - مظفّر خان خواجه شمس‌الدّین و میر (۲) رفیع‌الدّین نیشاپوري و قاسم علي سیستاني و حسن (۳) بیگ گرد و جوقے از بهادران همّت‌گزین را بچاره گري کسیل کرد - فرستادها بپای همّت شتافته عرصهٔ نبرد آراستند و بفیروزی سعادت غنیم را گردآلود هزیمت گردانیدند - و بسیارے غبار آمود خرابهٔ نیستي گشتند - یکبارگي از عموم گردن فرازان ناسپاس شکیبائي برخاست - بزاري گرائیده زینهاري شدند دربن هنگام عذر پذیري بزرگان دولت را استکبار افزود - و لابه‌گري و نیازگذاري سودمند نیامد - هرچند آشوب بهار بگوش رسیدے ازان حساب برنگرفتے - و پیوستن سرکشان آن ناحیت بخاطر نرسانیدے ازانجا (که مستی غرور خمار ناکامي در پی دارد) آن فتنه اندوزان ببدگوهران بنگاله پیوسته تبه‌کاري از سر گرفتند - و مغروران بکردار خود درمانده ملک را بای دادند - چون آمدن افواج گیتي‌گشای بصوبهٔ بهار بلندآوازه شد فرومایگان بدسگال درگرو حیرت فرو رفتند - نه راي آویزش - و نه راه گریز دربن سراسیمگي سرتابی آمرای بنگاله و برهم خوردگی آن ملک بیقین گرائید - بمیانجیگری کارشناسان پیمان یکجهتي بسته بآن صوب شتافتند - چون رسیدن بدگوهران گرمي پذیرفت بهزاران گفت وگوی صواب بسیچیان مظفّرخان نمرخان و خواجه شمس‌الدّین و جعفربیگ و برخے دیگررا روانه گردانید - تا گذهي را (که دروازهٔ آن‌ملک است) پاسباني نمایند - پیش ازرسیدن این‌گروه بیک روز سرکشان نافرجام آن جای را گرفته بودند - اگرچه عرصهٔ مبارزت آراسته گشت لیکن بیشترے از همراهان

---

(۲) در [چندنسخه] میرزا رفیع‌الدین (۳) نسخهٔ [ب] حسین بیگ گرد •

بسرکردگی تمرخان راه بیدلی سپردند - خواجه شمس‌الدّین با چندے از ناموس‌دوستان کارنامهٔ مردانگی بظهور آورده زخمی باز گردید - درین هنگام بابا خان قاقشال با بسیارے ازبدکرداران سبکسر براق[۲] محل از دریای گنگ گذشته بشورش‌افزایان بهار پیوست - مظفّرخان حسین بیگ غتراغلی[۳] را با لختے مبارزان حقیقت‌اندوز فرستاد - که سرکهازی[۴] گنگ را گرفته مخالف را راه ندهند - آن رودے ست که پیشینیان ازان دریا بریده اند - بهادران عقیدت گزین دران حواشی بخدمتگری نشستند شبے (که طغیان آب و طوفان باد بود - و بتاق‌داران بر بستر غفلت غنوده) گروه خلاف اندیش ازان جوببار گذشته گرد شورش انگیختند - و دیگر بدگوهران (که در برابر مظفّر خان بودند) نیز پیوستند اولیای دولت مورچلهای آن جانب برهم زده روی بدین صوب آوردند - هر روز دلیران پرخاش‌جو عرصهٔ نبرد را آراسته گردانیدے - و هنگامهٔ زد و خورد گرمی پذیرفتے - جانها در پاسبانی ناموس فرو شدے - و گوهر همّت را فروغ دیگر پدید آمدے • نظم •

دریای مصاف[۵] گشت جوشان • گشتند مبارزان خروشان
شمشیر زخون چو جام دردست • میکرد بجرعه خاک را مست
مرغان خدنگ تیز رفتار • بر خوردن خون گشاده منقار
خرنابهٔ تیغ مغز پالای • سرهای سران فکنده بر پای

روزے جوقے مخالف از آب گذشته بغتراغلی[۶] دست استیلا برگشود - خواجه شمس‌الدّین با برخے مجاهدان پیوسته آوردگاه را تازه فروغے بخشید - و به نیروی اقبال روز افزون دست گشای چیرگی شد - اگرچه دران آویزش حسین بیگ را روزگار سپهری شد لیکن غنیم گردآلود هزیمت گشت نوزده روز میان این دو لشکر عرصهٔ جانفشانی آراسته بود - و هربار شکست بران گروه تباه‌کار افتادے از گشایشهای پی‌درپی تیره رایان بدکیش بستوه آمدند - و آوازهٔ رسیدن عساکر گردون شکوه نیز در شکیب‌ربائی یاوری نمود - هرزه درایان باطل ستیز انجمن رازگوئی برساخته درمیان آوردند هنوز (لشکرهای آسمانی تائید نرسیده) حال چنین است - دران هنگام (که امواج گیتی‌گشای بکجا فراهم گردد) کار چگونه خواهد شد - ناگزیر ازین رود بدریای گنگ شده بصوب آذیسهٔ پناه برم و اگر قابو باشد دست جرأت بمورچل نیز گشوده آید - شب بیستم باین تباه اندیشی روان شدند قاسم‌علی سیستانی و جمعے (که در آخرین مورچل بودند) این جنبش را ویرانی دانسته بچیره‌دستی کشتی چند برگرفتند - مظفّرخان ازین آگهی کوس شادی بلند آوازه گردانید - و از دورانده‌یشی

---

(۲) نسخهٔ [ز] بر اراک محل (۳) در [بعضی نسخه] و عنبر علی را (۴) نسخهٔ [ا] گهانی (۵) نسخهٔ [ب] نبرد (۶) در [بعضی نسخه] بعنبر علی •

رده آرای شد - مبادا آن فرومایگان بد گوهر فریبی اندیشیده باشند - صبحگاه استیلای مخالف شکیب‌ربای خاص و عام گشت - و بادافراه آزمندی و نخوت گزینی سرانجام یافت •

و اجمال این داستان عبرت آنکه چون بدسگالان سراسیمه شده کشتی را لنگر گشادند قافلیان و بسیارے از فتنه اندوزان ازان رود بدریای بزرگ پیوستند - و چندے سفینه بتاراج رفت و سرمایهٔ شادخواب غفلت شد - (چون معصوم بدان‌جایگاه آمد و از همزباني که داشت ترپے بصوب آن مردم سرداد) عموم سپاهیان آن مورچل را پای همّت بلغزش درآمد - و بے آنکه آویزشے رود غبار آلود هزیمت گشتند - زلف‌علي[۲] بدخشي و کوچک قندوزي (که عمدهٔ این گروه بودند) با بسیارے از فرومایگان خاک بیحقیقتي بر تارک روزگار بیخته بمخالف پیوستند - و نامهاسان غنده خرد فراهم آمده هنگامهٔ شادماني آراستند - آزین آگهي مظفّرخان را سرشتهٔ تدبیر گسیخت - و از بدگماني و بیدلي کالبد شد - نه عقل چاره[۳] گر رهنمای - و نه نیروی سخن شنوي فریادرس - هرچند کارشناسان خیرسگال گذارش نمودند (که از ویرانی آن جوق کوتاه بینی چه طرف برهندد - و ازین چیره دستي چه سود بردارد - سزاوار وقت آنست که پراگندگي بدلها راه نیابد - و فیروزي جنود بشایسته آئین عرصهٔ مبارزت آراید) این پندگذاري و حقیقت سرائي سودمند نیامد - و زمان زمان آشفتگي حال افزایش گرفت - از اختلاف راے و تذبذب عقل و توهّم بیجا و دشمن نشناسي و درست داري جان سپنجي کار از انتظام گذشت - نه خود سرانجام امواج گیهان گشاے نمود پیکار جوی میشد - و نه آمرا را (که جوق جوق بهرجا انتظار خدمت میبردند) رخصت مبارزت میداد بهزاران گفت و گو برخے سپاه را بسرکردگي خواجه شمس‌الدّین کسیل کرد - که بدان صوب[۴] شتافته طلبکار قابو شوند - و ناصیهٔ روزگار برخوانده از حقیقت کار آگهي بخشند - جمعے از اندیشهٔ عیال و برخے از شتودلي توفیق همراهي نیافتند - و بسیارے از نکوهیده سرشتي راه بے آزرمي پیش گرفتند هرگاه کارفرمای را دل از جای رود بر فرمان‌پذیران چه گرفت وگیر باشد •

خواجه گذارش مي‌نمود قدرے راه درنوشته دیدم که از هر طرف گروها گروه مردم بخانهم درمي‌آیند - و زمان‌زمان همراهان جدائي میگزینند - درکمتر فرصتے غیر از مطلّب[۵] (که رابطهٔ مصاحبت داشت) کسے نماند - دریافته آمد که عبرت ایزدي لطمهٔ برروی و سیلي از قفا برگروه خروشتن‌بین نخوت‌آرا میزند - و نیازمندي و عجزگذاري شوریده سخنان نافرجام را سرآغاز دستگیري دارد - ناگزیر دل از جان برگرفته بآن تهمتن حقیقت‌گزین روی در کارزار نهادم - چنانچه آن یکتای عرصهٔ مردانگي زخمها خورده

---

(۲) نسخهٔ [ا] الف‌خان بدخشي (۳) نسخهٔ [ل] چاره‌گر مانده - و نه (۴) نسخهٔ [ز] بدان سو (۵) در[بعضی نسخه] مطلب حجام •

بزمین آمد - و زندگانی به نیکنامی فروخت - درین اثنا محمّد علی اولات(۲) (که با او حقوق دوستی درمیان بود) رسیده آمد - پنداشتم که یاوری خواهد نمود - آن بیوفای سبکسر نیزه(۳) حواله کرد - و من یکبارگی از پای افتادم - نزدیک بود ده پیمانهٔ زندگی لبریز گردد - ناگاه میرزا محمّد (که ازو گسسته امّید بودم) مرا بمهربانی برگرفته پیش معصوم خان برد - و او دلدهی نموده بقاضی زاده سپرد - دران عرصهٔ عبرت بر فراز پیلے (که مرا باز داشته بودند) نیرنگی چهرهٔ گشایان تقدیر را تماشائی بودم و از شیوا زمانهٔ روزگار اندوز می نیوشیدم - و پند می پذیرفتم - (با آنکه آویزش درمیان نبود - و هنگامهٔ ایشان زمان زمان افزایش یافتے) بد سگالان ناسپاس شگوف بیمناکی داشتند - و تذبذب سترگ شکیب گسل بود - ناگاه فوجے بزرگ پدید آمد - نزدیک بود که انتظام بدگوهران پراگندگی پذیرد آگهی شد که وزیرجمیل بآهنگ دوستی می آید - دل رفته بجای آمد - و زمزمهٔ نشاط برگرفت(۴) این ده زمان در رو درین شب (که آبستن حوادث بود) گزیده مردم را همراه خود گرفته در پیکار آرائی یانه درا گشت - و هنگام کار بهرزه گوئی و ژاژخائی بسے دلهای آسوده(۵) را برهم زد - و در آخر خاک آمود بے آزرمی گردیده جوهر خود را برملا انداخت - و دیرین حقوق را برطاق فراموشی نهاده بغنیم پیوست - باوجود آن مخالف هراسان بود - که انجام کار بکجا کشد - و با مظفّر خان نبرد چگونه روی دهد - درین اثنا قلعه گزینے آن سیه سالار بتحقیق انجامید - او درتشخیص بایست فرصت را از دست داد - و چندان در گرو دودلی ایستاد که بجز میر جمال الدّین حسین آنجو و حکیم ابوالفتح و جعفر بیگ و باقر انصاری و تردی بیگ یکّه آویز و عیسی ترکمان و چندے از ملازمان و خیل تاشان همراه او نماندند - تا آنکه از واژونے بخت زندگانی تباه را بر فرشدن دلیرانه گزید و با نام بردها در شهربند ثانده در آمد - و اندوخته را پراگنده ساختن گرفت - خوشخوئی و گرم خوئی بے هنگام چه سودمند آید - و زر افشانی و کالاهدیٔ بے وقت چه هنگامه آراید - آگاه دلان هشیار خرام در زمان بیکاری ببخشایش و عاطفت دلهای شیر مردان بدست آورده اند - و جان گزائی ناکامی را بفروغ دل پیشتر شناسا آمده چاره گزیده اند - بیمناکان ناسپاس حصاری شدن را به آمد دانسته ترانهٔ کامروائی برکشیدند - و راه دلیری سپرده بمحاصرهٔ آن پرداختند - و چنان گذارش نمودند که اگر بر جان خود ببخشوده راه ما پیش گیرد او را بپایهٔ والای اعتبار اختصاص داده یاوری نمائیم وگرنه دستوری گرفته رهگرای حجاز شود - چون همّت جان نثاری نبود پاسخ آرای گشت که ناسپاسی و بیراهه روی زیان افزائی دین و دنیا ست - پاسبانی ناموس داشته دربائی(۶) سازند - که بدان مشاهد

---

(۲) نسخهٔ [ا] اولان (۳) نسخهٔ [ا] تیر (۴) در [چند نسخه] برگرفته (۵) نسخهٔ [ا] شوریده را (۶) نسخهٔ [ل] درمانے ۰

قدسي رفته تاریکي زدای غفلت آید - و عذر آرای لغزشها گردد - بد گوهران شورش‌منش پذیرفته قرار داده‌اند که سیوم بخش اموال او بازگذارند - ازانجا (که بر سخن آن گروه اعتماد نبود - و نگاهبانی قلعه از حوصله بیرون میدید) برخی رازداران را پنهاني پیش معصوم خان فرستاده دست‌گیریهای دیرین بیاد داد - و بیست هزار اشرفي روانه ساخته استعطاف(۲) نمود - چنان گذارد که بسرنوشت ایزدي بشوریدن نه رای خرد پژوهان بیدار دل است - اکنون در پاداش آن میخواهد که پاسبانی ناموس بر خود گیرد - تا بنگاه آرامش دست‌زدهٔ حوادث نشود - و در کشاکش یغما گریبان عرض کشیده نیاید او بدین‌لابه گرائیده پاسخ دلدهي فرستاد - شبے که آبستن تاراج بود میرزا شرف‌الدّین حسین از قلعه گریخته بمنزل معصوم خان فرود آمد - گیهان‌خدیو در اواسط سال پیش آن سزاوار گسیختن تار و پود هستي را خلاص فرموده از راه دریا فرستاده بود - که (اگر نقوش پشیماني از دیباچهٔ نامهٔ او خوانده شود - و طرز نشعت و خاست او بر تدارک و تلافي آگهي بخشد) دران حدود جایگیر نماید وگرنه او را روانهٔ حجاز گرداند - در خواجه زاده اثرے از ندامت پیدا(۳) نبود - بلکه پیوسته با فتنه‌اندوزان هرزه‌درا انجمن آراستے - و در تباه بسیجي کالبوده بود - مظفّرخان از فرمان‌پذیري و خیراندیشي او را زنداني گردانیده انتظار موسم کشتي مي‌برد - که این طوفان آشوب برخاست - روز دوم با برخے نگاهبانان ساخته از قلعه فروشدن گرفت - جمعے آگاه شده تیرها برگشودند - زخمي بمخالف پیوست و از بیدلیء تحصّن‌گزیدن بیمناک شناسائي بخشیده ناسپاسان بدگوهر را دلیرتر ساخت - سحرگاه بد سگالان باطل‌ستیز پیمان استوار فراموش کرده بشورش برخاستند - قاقشالان پیش‌دستي نموده گرد تاراج برانگیختند - و هر گروهے از جانبے برفراز قلعه شتافته آن مصر معمور را یغمائي کردند معصوم‌خان بقرار خود گرائیده حوالی بنگاه مظفّرخان آرامش گزید - تا تیره دلان آزمند صفوتکدهٔ ناموس او را غبارآگیں نسازند - و بیشتر مالها بچنگ او در آید - مظفّرخان با چندے از غلامان خود سلاح پوشیده سراسیمگي داشت - نه رای پیکار - و نه روی گریز - معصوم با یک‌دوئ آمده گرم خوئی در روبان پیش گرفت - درین هنگام غوغائے درون حرم سرّائی(۴) او شکیب ربا آمد - چنان قابوئ را از دست داده بدان‌صوب شتافت - آن سرآمد فتنه‌اندوزان غنوده خرد بیدارگشته جان بدرون برد همواره ازین جرأت خود را نکوهش کردے - (اگرچه نهیدستان بے آزرم را جیب آزرو پُر گشت و اندوختهای خدابندگان را برگرفتند) لیکن از شگرفی زمانه میرزا شرف‌الدّین حسین زرفراوان بغنت درین برهم‌زدگي مظفّرخان از دور بیني هشتصد هزار روپیه بکوالے فرودن - تا در زمان عافیت بکار آید

---

(۲) نسخهٔ [ل] استعفا نمود (۳) نسخهٔ [ا] پدید نبود (۴) نسخهٔ [ب] درون حرمسرا شکیب‌ربای او آمد ه

آن نافرجام آگهي پذيرفته به نيرنگ سازي آن را برگرفت - و صندوقها را سنگ آمود ساخته دران ارزناي آب گذاشت - و آن را بروزگاران سرمايهٔ شورش گردانيد - درين چيره‌دستي نيما آن اصبهبد را در همان منزلِ او ديدباني مي‌نمودند - و برخي را پاي‌بند ساخته به بندالخ فرستادند - و بسيارے از بد گوهري خود بغنيم پناه بردند - حكيم ابوالفتح و راي پترداس به نيروي دل و نورِ تدبير از تنگناي زندان رهگراي خلاص شدند - و خواجه شمس‌الدّين را سعيد بيگ پاس آشنائي نموده در زينهار خود گرفت - بدقد از آسيبِ جان‌كاهي رستگاري يافت - ليكن درشكنجهٔ زرطلبي گرفتار آمد و جعفر بيگ از بداء گوئي و نكته سرائي ازان باز خواست نيز رهائي يافت - و طرزِ فرستادنِ او بدان ديار هم از اسبابِ نجات شد ٥

هشتم[۲] اردي بهشت مظفّرخان را پيمانهٔ زندگي لبريز ساخته بقرارِ مناصب و تقسيمِ ولايت و خواندنِ خطبه بنامِ ميرزا حكيم انجمنها برساختند - غرّهٔ خرداد هنگامهٔ ناسپاسان انتظام گرفت و سيه درونانِ بدگوهر فراهم آمدند - بارگاه خان‌جهان (كه بجهتِ پيشكش آرايش يافته بود) برپاي شد و پهناي آن عرصه را بسايه‌بانهاي رنگارنگ و فرشهاي گوناگون آراستند - نخست در مدارجِ اعتبار و بخش‌كردنِ ملك سخن رفت - و آويزشهاي بدگوهري درميان آمد - و بدستان سرائيِ حيله اندوزان فرونشست - و هريك بچيزے خرسند گشته آرامش گزيد - خطابهائ (كه از پيشگاهِ بے‌دولتي آن بے‌سعادتان بريكديگر بستند) تفصيلِ آنرا نگاشته داستانِ پندپذيري سرانجام ميدهد معصوم خان برفرارِ وكالت نشسته بخان‌دوراني بدنامي گزيد - و بابايي قاقشال بخانخانائي و ايالتِ بنگاله نامزد گشت - جبّاري بخان‌جهاني و سوبراهي ده هزار كس قرار گرفت - و وزير جميل بلقبِ خان زماني و منصبِ توزك بيگي اختصاص پذيرفت - و خالدين اعظم خاني و جان محمّد بهمودي خان‌عالمي و عبدالباقي خداوند خاني و ميرزا بيگ بهادرخاني يافت - و لشكرخاني بخواجه شمس‌الدّين و آصف‌خاني بجعفربيگ خيال كردند - اين دوكس بفسون[۳]سازي تدبير پذيرش را برقتِ ديگر انداختند - و عرب غايبانه بشجاعت‌خاني مخصوص گشت - و سعيد خان توقباي را خان ساخته هزار و پانصدي كردند - و بهريكے جايگير و علم و نقّاره نامزد شد - ميرزا حاجي لنگ فرّخ برغليق فريدون[۴] تيمورتاش عزيز دستم[۵]بيگ محمّد توقباي محمّد قلي تركمان حمزه بيگ تركمان عبدالله بيگ بدخشي قاسم‌علي برلاس مقصود علي‌كور عوض[۶] بهادر ميرزا عرب دوست‌محمّد نولكپي مراد قاقشال تاش بيگ زلف علي لنگ خدا بردي غضنفربيگ فيروز بيگ را بمنصبِ هزاري

---

(۲) نسخهٔ [ل] هفتم (۳) نسخهٔ [ز] بفنون‌سازي (۴) نسخهٔ [ل] فريد و حسين (۵) نسخهٔ [ل] رستم بيگ (۶) نسخهٔ [ا] عوض بهادر ٥

لقب خاني و علم و نقاره نامزد ساختند - و میرکلان بیگ وفابیگ میرزا کیچک یار بیگ محمّد شیرم بهادر لطیف حسین ایلانچق(۲) بابا دوست محمّد مهرعلي محمّد بیگ قربان بیگ خاني و علم و پانصدي مخصوص گشتند - و چندے دیگر اویاش را خطاب سلطاني مقرّر شد براهاني بے سر و پا را بخاطر میرسید که باندوختن زر و چیرہ دستي والا پایۂ امارت توان بدست داد - غافل از انکه ناشایسته بار بزرگي بر نتابد - و بے یاوري کارگشایان تقدیر خیال پیمائي بدمند نیاید •

• قطعه •

خاقاني آن کسان که طریق تو میروند • زاغ الد و زاغ را روش کبک آرزو ست

گیرم که مار چوبه کند تن بشکل مار • کو زهر بهر دشمن و کو مهرہ بهر دوست

چون گفت وگوی منزلت و اقطاع سپري شد بسیجے آن نمودند که خطبه بنام میرزا حکیم خواند، پیش و عشرت پردازند - نیرنگ سازی اقبال شاهنشاهي بجلوہ درآمد - باد بشورش طوفاني برخاست - و ابر جوش دریافشاني برزد - از هر طرف دور باش قهرمان ایزدي هنگامۂ ناسپاسي گرم نوردید، تار و پود آن بارگاہ عالي و شامیانهای والا و فرشهای بوقلمون گسیخته بخلایها در آورد هر یکے از فرومایگان کُی(۳) گرا افتان و خیزان بگوشۂ خزید - سعادت پژوهان ژرف بین نا فرجامی بدگوهران فتنه اندوز از کتابۂ تائید سماوي برخواند، ترانۂ نشاط برکشیدند - و بخت مندان والا نگاه بشم عبرت گشود، زمزمۂ نیایش دادار بیهمال سرائیدند •

• بیت •

جهان بین که صد رنگ افسون درو ست • شگرفي ز اندازہ بیرون درو ست

خوشا کو دهد جلوہ اندیشه را • کشد زین معاني رگ و ریشه را

درین اثنا آمدن جنود فیروزي طراز گرم آوازہ شد - و از آرایش بزم وآلایش منبر باز آمد، ذکر اندیشۂ دراز افتادند - و از زرمستي و تباه بسیچي ازان ملک بعزیمت پیکار برآمدند - در ظاهر میرزا شرف الدّین حسین بسري چهرہ برافروخت - و از راہ معني معصوم و بابا خان - و برخے از بدگوهران شورش افزا را دران ملک معمور گذاشتند •

سخن بدینجا گذاشته سرگذشت صوبۂ بهار تا رسیدن عساکر(۴) نصرت قرین مي نگارد - و ناگزیر سوانح نویسي بکار مي برد - در همان ایّام (که بدگوهران این سرزمین گرد شورش برانگیختند) بهادر هنگامۂ ناسپاسي جدا گرم ساخت(۵) - او پسر سعید بدخشي ست - آن سیاہ دل از بدنهادي بغاکام از بنگاہ خویش برآمد - و در فراخنای هندوستان بدست مایۂ گربزت چهرۂ نشاط برافروخت

---

(۲) نسخۂ [ا] میدالحق - و نسخۂ [ب] الاء الحق (۳) نسخۂ [ب] کج رای (۴) نسخۂ [ا] فوج نصرت قرین (۵) نسخۂ [ا ب ل] ساخت - و جهاے در شگفت فرو مانده •

درین ولا عمل‌گذار سرکار ترهت بود - که آمرای بهار تارک فاسپاسي بر افراختند - پور بد گوهر را درانجا گذاشته با سرکشانِ خلاف‌گرا پیوست - و بیاوری آن گروه نافرجام تکاپو نمود - درین اثنا دود سودا جوهر دماغ آن غنوده عقل را پریشان ساخت - مالِ خالصه در گرد آوری نومایگان مکس همّت بکار برد - و جوش شورش زده نامِ بزرگي بر خود بست - معصوم خان ازین آگهي سعید را دستوري داد که[۲] آن شوریدهٔ شولیده رای را باندرز پدرانه رهگرای یکجهتي گرداند - آن تباه اندیش را نصیحت سودمند نیامد - از بے آزرمي خدای مجازي را به تنگ‌نای زندان فرستاد - در کمتر زمانے از بیدانشي و شتردلي آن خیرهٔ روی زیاده سر را بسرداري برداشته هنگامهٔ آرا شدند - درین کشاکش بیراهي آوارگان عساکر گردون شکوه بلندي گرفت - معصوم خان با بسیارے از باطل ستیزان بصوب بنگاله شتافت - و عرب را با چندے از کچ‌گرایانِ تباه اندیش در پٹنه گذاشت - بو که درین صوبه دست‌بردے نماید - و بتاخت و تاراج همّت گمارد - شاهم خان از سعادت ذاتي پیمان گسیخته بحاجي پور علم دولتخواهي برافراخت - و بجهت آنکه بسیجِ او خاطر نشینِ اولیای اقبال گردد بر سر بهادر فوج نامزد کرد - آن گروه شکست خورده بازگشتند - و نخوت او افزوده شد - سپس خود لشکر کشیده کامیاب فتح آمد - و سعید سیه گلیم بگو نیستي فرو رفت - محبّ علي‌خان به نیروی مقیدت بار دیگر به پیکار عرب چیره‌دستي نمود - آن[۳] تباه سگال از پٹنه برآمده نبردآرای شد - ازانجا (که نیّت درست بود - و همّت اخلاص آمود) بر فراز فیروزي برآمد - و آن شوریده مغز کچ‌گرا پاي‌ریش خارستانِ هزیمت گشت - و چون شکست یافته بدان شهر رسید سعادت‌علي‌خان (که در بدآموزي پیش‌آهنگي داشت - و بنگاه باعتماد او گذاشته بود) از بختمندي ازو روی برتافت - آن غنوده بخت بیورت از رفته آویزش نمود - و بکار سازی روشنانِ ابداع زخمي راه گریز پیش گرفت - و مقارنِ این محبّ علي خان آن شهر معمور را بتصرّف درآورد - افواج گیهان ستان روزے چند بسرانجام یورش اشتغال داشتند - پس ازان بعزیمتے درست و عقیدتے دل‌افروز روانه شدند - در حدود جون پور ترسون‌خان صادق‌خان غازي خان الغ‌خان و بسیارے از آمرای نامزد بعساکر فیروزي[۴] اعتصام پیوستند و فوجها را آرایش دیگر پدید آمد - در دو کروهی غازي پور معصوم خان فرنخودي باردوی بزرگ پیوست - و چون هرزه درائي و یاوه‌گذاری او زبان‌زد خرد و بزرگ بود چنان مقرّر گردانیدند که او برسم هراولي یک دو منزل جدائي گزیند - بنقد از گزند او برکناره باشند - و در پردهٔ آزرم جویاي شناسائي شوند - بر ساحل دریاي گنگ از سرگذشتِ مظفّرخان آگهي پذیرفتند - و گاوریشانِ

---

(۲) نسخهٔ [ب] که آن شولیده رای را (۳) نسخهٔ [ل] آن تباه اندیش بدسگال (۴) نسخهٔ [ل] نصرت اعتصام ۰

یعنی[۲] زبانِ ژاژخائي برگشودند - اگرچه برخی را دل باضطراب درشد لیکن دیده‌وران والانگاه ژرفای بدولتي را اندازه گرفته در نوشتنِ آن بساطِ خودسري از کتابهٔ روزگار بر خواندند - و پذیرای نسیمِ پیروزمندي از چارچمنِ گیتي شده ترانهٔ نشاط برکشیدند - و هم درین نزدیکي محبّ‌علي خان شاهم خان و سمانجي خان و باقي کوالبي بحضورِ اقبال رسیدند - در حواشیِ شهر پٹنه گزین محفلے تنظام یافت - و بزرگانِ دولت به پیمانِ یکجهتي و یکتادلي نشستند - خاطر ازان پرداخته لختے سخن در رده‌آرائي رفت - و هرکدام جای خود را شناسا آمده بآبادیِ وقت کوشید - درقول نرسون خان راجه تودرمل رای سرجن راجه اسکرن مهترخان و جمعے دیگر از بهادرانِ عقیدت‌منش قرار گرفتند - و در برانغار محبّ‌علي خان شاهم خان میر ابوالمظفّر و طایفهٔ دلیران عرصهٔ جلادت نامزد گشتند - و در چرانغار صادق‌خان الغ‌خان نقیب خان قمرخان و جوقے از دلاورانِ نامور تعین شدند و در هراول معصوم خان فرنخودي شیخ فرید بخاري سیّد ابوالقاسم سیّد ابوالمعالي سیّد عبدالواحد سیّد عبدالهادي و گروهے از مبارزانِ شیردل پای‌همّت افشردند - و ازانجا (که برخے بزرگانِ لشکر را دل دگرگون بود - و طایفهٔ از ناسپاسان بعنوانِ قزّاقي میگشتند) دور اندیشي و حزم‌آرائي نموده ازین مرحله سلاح‌پوشي درمیان آمد - و آمادهٔ نبرد بوده رو نوردیدے - عرب و حبیبی[۳] و چندے از شوریده مغزانِ تیره[۴] رای (که دران حدود غبارِ فتنه انگیختے) بآوازهٔ عساکرِ گردون‌شکوه پی‌سپرِ تنگناهای خمول گشتند و بدسگالانِ آزدوی بزرگ را (که اولیای دولت ازآنها اندیشه مند بودند) قابوئے[۵] گزیده بدست نیفتاد هفتم خرداد لشکرِ اقبال بمنگیر نزولِ سعادت نمود - معصوم خان فرنخودي (که از دیرباز سگالشِ تباه جوهرِ هوشمندیِ او را ظامت‌آمود داشتے) در خیالِ آن شد که راجه تودرمل را (که نظامِ این لشکر بفروغِ تدبیر و شجاعت و اخلاصِ او باز میگردد) ازهم گذراند - تا سر از فرمان‌پذیري برتابد و گامے چند فراخ بآرزوی خود زند - گروهے انبوه ازاوباش (که فراهم آورده بود) بآئینِ شایان[۶] آراست و چنان خواهش نمود که راجه بنظرِ خود درآورد - آن سعادت اندوز آگهي پذیرفته عذرآرائی شد و پردهٔ بےآزرمی او دریده نیامد •

دریں‌هنگام واژون‌بختانِ بدنهادِ بنگاله از گذهي گذشته باندیشهٔ مبارزت نخوت فروش آمدند و گروهے از قراولانِ لشکرِ منصور با پیش‌آهنگانِ مخالف آویزش نمودند - جلال‌الدّین مسعود وجي قراچي‌باشي و چندے دیگر گزیں دست‌بردے بجای آوردند - راجه تودرمل با دیده‌وران آگاه دل و سعادت گزینانِ بیدار بخت انجمنے ساخته بچاره گري نشست - بسیارے از نیروی پردلي و دیا

---

(۲) نسخهٔ [ا ل] لاابالي (۳) نسخهٔ [ا ب ل] و چینه (۴) نسخهٔ [ل] تیره‌رای (۵) در [بعضی نسخه] قابوی گزندے (۶) در [چند نسخه] سان •

برنگ اقبال شاهنشاهي پاسخ گذاردند که همّت بایزدي تائید آوخته معرکهٔ کارزار آرایش یابد برخي ژرف نگاهان هشیار خرام چنان گذارش نمودند - که امروز تندباد شورش از هرطرف برخاسته ک اندیش نیک سگال از در روی تبّاه بسیچ بار دانسته نمیشود - و از معصوم خان فرنخودي (که برگرفتهٔ گوناگون احسان گیتي‌خداوند است) خاطر آرامش ندارد - حصاري شده راه دوربیني سپردن سزاوار مي‌نماید - چندے (که بضرورت بدان گروه نافرجام پیوسته اند) خود را بمعسکر اقبال میرسانند و از چگونگي همراهان آگهي بسزا روی‌میدهد - از کاردانی و حزم اندوزي آخربی رای پذیرفتند چون قلعهٔ منگیو گنجائي جنود فیروزي اعتصام نداشت ازان گذشته سرزمینے شایستهٔ حصار گزیدند شازده‌هم اُمرای خدمتگذار مورچل گرفتند - و در فرو بردن خندق و بر آوردن دیوار کوشش رفت در کمتر فرصتے چهار دیوارے بلند پهناور انتظام یافت - و حصار شهر پایهٔ ارک گرفت - بیست و چهارم تیره رایان باطل ستیز بدان حوالي گرد شورش برانگیختند - و بتوپ و تفنگ هنگامهٔ پاسخ آرائي گرمي پذیرفت - همواره جوانان چابک‌دست از هرطرف عرصهٔ مبارزت آراستے - و کارنامهای مردانگي چهرهٔ نشاط افروختے - درین زد و گیر بسیارے از اردوی انجم شکوه خاک بیحقیقتي بر تارک بخت افشانده بغنیم پیوستند - سرگروه این گروه کج‌گرا ترخان دیوانه و همایون قلي شاه دیوانه بودند از آسماني تائید یکمتر زمانے غبار بے‌راهه روي فرو نشست - و ازان گروه جوق جوق آمده سجود نیایش بجای آوردن گرفتند •

و از سوانح نواختن و فرستادن میرزا کوکه بشرقي دیار - چون از رازداران حرم قدس داستان شرمندگي و پشیمانی کوکلتاش بمسامع حقیقت نیوش رسید گیهان‌خدیو پوزش پذیرفته بفنون نوازش پایهٔ اعتبار افزود - و بستوک منصب پنج هزاري اختصاص گرفت - درین هنگام عرائض مجاهدان فیروزي بدرگاه خلافت آمد - سرگذشت قلعه‌گزیني و بدگوهري همراهان و هجوم مخالف و التماس کمک بتازگي گذارش یافته بود - شهریار دیده‌ور بسرانجام لشکر اشارت همایون فرمود کوکلتاش از سعادت وري و نیک‌اختري جوبای این خدمت آمد - بو که بتدارک ایّام گذشته چهره افروز نیکو بندگي گردد - از فروغ راستي خواهش پایهٔ قبول یافت - بیست و نهم بخطاب خان‌اعظمي سربلندي بخشیده دستوري دادند - و سیّد عبدالله خان قاسم خان میرزاده علي خان عشقي خان مختار بیگ یونان بیگ سکندر چکني (۲) حیدر دوست قادر علي استا ذکریّا قنبرسهاري و دیگر بهادران کارطلب را همراه گردانیدند - و رو گردانان بادیهٔ خدمت بگران مایه خاتم و گزین اسپان سرفرازي یافتند - و مذشور والا بنفاذ پیوست که چون کوکلتاش بفیروزي جنو

(۲) در [بعضے نسخه] چکني •

پیوندد امرای عالی شکوه و دیگر مبارزان سعادت سرشت بفروغ عقل دور اندیش او راه گرای نیکو بندگی گردند •

و هم دربنولا حکیم ابوالفتح بناصیه سائی آستان اقبال سعادت اندوخت - و برهم زدگی بنگاله و ناسپاسی سپاه آن دیار بشیوازباني گذارش نمود - و انداختن خود از فراز دژ و ره نوردیده آبله پای شدن و بدستگیری قدسي توجّه بماس رسیدن گذارده سجود نیایش بجای آورد - و عرضه داشت که میرمعزّالملک اگرچه نخست از تبه رائي و بدگوهري با گروه شورش افزا یکتائي گزید لیکن از دوراندیشي راه جدائي سپرد - شگفت آنکه دربن زمان (که هنگامهٔ ناسپاسان روی در شکست دارد - و سراطع اقبال روز افزون) آن تباه بسیج عربده کار در جونپور هرزه درائي میکند - و بد نهادان واقعه جوی را فراهم مي آورد - و مولانا محمّد تبریزي (۲) در اژخائي و فتنه اندوزي دوشادوش گام برمیدارد - پرتو اشارت نافت که اسد خان ترکمان از مانکپور بآن حدود شتافته آن زیادهٔ سران آشفته رای را بدرگاه همایون آورد - آن عقیدت گزین کاربند فرمان شده شایستگي نیستي را بدست آورد - در حدود قصبهٔ اثاوه کشتي بدگوهران در موج خیز دریائی جون فرو شد - و عالم لختي از آلایش نادرستان کج گرا پاک گشت و از حزم اندوزي و کارشناسي والا فرمان یافت که میر علي اکبر برادر خرد معزّالملک را از زمانیه مسلسل بدرگاه والا روانه سازد - اگرچه بهنگامهٔ ناسپاسان در نیامده - لیکن همواره بپیغام گذاري و هرزه سرائي افروزینهٔ شورش شده - با کوکلتاش در (۳) مقام سرکشي و حیله اندوزي درآمد - ازانجا (که معامله دان دیده ور بود دستان فروشي سودمند نیامد رام چند و حیدر دوست او را ببارگاه (۴) خلافت آوردند - رافت پادشاهي دست از سیاست باز کشیده بدبستان زنداني فرستاد •

و از سوانح دریده شدن طیلسان تزویر شیخ قطب - در قصبهٔ جلیسر از مضافات دارالخلافهٔ آگره زاویهٔ سالوسي آراسته داشتن - و راه سادهٔ لوحان زده روزی خود فراخ گردانیده - ناگاه شیخ جمال بختیار بدام تسویل او در آمد - و نیرنگ حیله را کرامات اندیشیده در قفسي محفل گذارش نمود ازانجا (که جویائی سره آدم خوی ستودهٔ گیهان خدیو است) دیدن او آرزو کردند - چون ایزد بیهمال در پاسبانی آن یکتای بزم آفرینش توجّه دارد چنان بر پیشگاه ضمیر آهان پیرند پرتو انداخت که نخستین چندے کارآگاهان دیده ور (که از نقش کردار بیروني اندیشهٔ دروني در یابند - و رازهای پوشیده از لوحهٔ پیشاني برخوانند) باید فرستاد - اگر دریافت این گروه معاضد افتاد رفتن بصرمعهٔ او سزاوار - وگرنه دستمایهٔ گرویدن (۵) فراوان مردم گردد - میرزاخان و حکیم ابوالفتح (که در دبستان

---

(۲) نسخهٔ [ا ل] بزدي (۳) نسخهٔ [ب] در معرکهٔ (۴) نسخهٔ [ا] بدرگاه والا (۵) در [بعضی نسخه] گردیدن •

حقیقت‌آموزیِ اورنگ‌نشینِ فرهنگ‌آرا دیدهٔ بینا را توتیای شناسائی میکشیدند) باین خدمت نامزد شدند - از دوربینی و راست اندیشی بر خوابیِ ظاهر و باطنِ او آگهی یافته درپیشگاهِ عدالت آوردند - خدیوِ جهان دریافتِ ایشان بتوازوی دانش سخته به بندخانهٔ زندانی جای داد - تا از نکوهیدهٔ خوئی مردم فریب باز مانده - و حق هم‌آغوشِ باطل نگردد - شیخ جمال سجودِ نیایش بجای آورده هشیار مغزی از سر گرفت - و آن تهیدستِ تزویر فروش شرمسارِ کردار آمده بچاره‌گری نشست •

المنّة لله که بمیامنِ دانای رموزِ انفسی و آفاقی بسا مکراندوزانِ روزگار و ترفند گذارانِ خیره روی از تبه کاری برآمده ره نوردِ صفوت سرای سعادت آمدند - و از سجّادهٔ تلبیس بر خاکِ نیازمندی روی نهاده از خود بینی بحق پرستی شتافتند - بزرگانِ باستانی بیشترے در پیراستنِ داراستانِ صورت نکاہوی نمودے - و از دشوارکاری و فاتوانائی بآراستنِ دروغ زنانِ معنی کمتر پرداختے امروز از فروغِ ایزد شناسیِ خدیوِ آگاهی این کارِ سترگ نیز بانجام میرسد - فرهیدهٔ مردِ انصاف‌گزین داند که پیرایشِ صورت و معنی و آرایشِ ظاهر و باطنِ چندین گروها گروه در زمانِ باستانی بهمّتِ یک کس پرتو ظهور نگرفته - و گوناگون مردم از نفسیدهٔ دشتِ تقلید بشهرستانِ تحقیق نیاسوده ازین پیش سخن بقدرِ دریافتِ مخاطب از خلوتکدهٔ کمون ببارگاهِ ظهور می‌آمد - امروز باندازهٔ حالِ متکلّم پذیرائی فیض میگردد - اشرفِ برادران در نیایشِ آن جهانِ بینش چه خوش می‌سراید •

• نظم •

ساقیِ قوارهٔ سبکدست • ساغرشکنِ حریفِ بدمست
صرّافِ عیارِ قلبِ کاران • نقّادِ ضمیرِ کم عیاران
با دانش و بینشِ فلک‌سیر • بگرفته عیارِ کعبه و دیر
بر مسندِ کبریا نشسته • مُد بتکدهٔ ریا شکسته
بر بسته دکانچه‌های تزویر • بگشاده نقابِ خاک و اکسیر
برتخت بفقر بوده خرسند • اطلس بگلیم داده پیوند
بر تاج نشانده آستینها • بر تخت کشیده اربعینها

سر بلندی یافتن شریف[۲] خان باتالیقیِ شاهزادهٔ سعادت‌سرشت سلطان مراد

کار آگاهانِ بیدردا دل و معامله دانانِ هشیار مغز یکتائی گزیده اند - و براهینِ عقلی و امارات

---

(۲) نسخهٔ [ب] یوسف خان •

عرفي دست یکدیگر زده - که کارهای دیني و دنیاوي و فیاوارهای صورت و معني از خرد صواب‌اندیش انتظام گیرد - و بے این چراغ آگهي بی بصفوت‌گاه آرامش نتوان برد • • نظم •

چه نیکو متاعیست کار آگهي • کزین نقد عالم مبادا تهي

جهان آنکسے راست کاندر جهان • بود آگه از کار کار آگهان

بدوربی نکوهیده خویان و آمیزهٔ نیکوان اموزش یابد - و ازین نمط زهدکاني کام دل توان برگرفت و صید مقصود بدام آورد - در هزاران یکے پدید آید که بے‌میانجي پذیرای(۲) آن پرتو گردد - و از گزند همنشینان بد برکنارهٔ زید - [هرگاه یکتایان تجرّد گزین (که همگي بسیج ایشان دست از اختلاط باز داشتن است - و دل از غیر وا پرداختن) براه انتظار آن تابش حقیقت نشسته در آموزش گام همّت بر دارند - و بدبستاني هنگامه شتافته عقل هیولاني را بنقوش بینائي آرایش بخشند] پیدا ست که بختمندان کثرت آرا چگونه در گوهرین ساختن دل بصحبت شایسته سرشتان خردپژوه آرزومند باشند - و (هرگاه شورش طبیعت نابیدا و نیرنگ نفس بوقلمون و ناروائی عقل ده خدای و رنگینهٔ بساط دانا فریب و انبوهی صورت پرستان خویشتن دوست و بے توجّهی طبیب انفس فراهم آیند) جای‌آنست که دلهای شناسا خون پالا و پایهای‌طلب آبا خاک گردد - و بجست و جوی سخت و بے آرامی شگرف پای تکاپو فرساید - هرکرا بخت بیدار باشد وعنایت ایزدي یار ازین آشوب‌لاخ خطرناک بسعادت جای عافیت رسد - و بنزهت‌گاه اطمینان رخت اقامت اندازد و نشان پایندگی مقصود پیوستن نیک‌مردان خیرسگال است - تا اوّلین پایه بدستمایهٔ آموزگاری از همنشین بد و دمساز تباه برکنارهٔ شود - و نقش نکوهیده سیرتها از لوحهٔ خاطر ستوده آید - آنگه بهنیّتے صافي و کوشش فراوان بستوده خویها آراستگي جوید - بو که از بختمندي و ستارهٔ روشنی کامیاب ظاهر و باطن گردد - و آزمون گروها گروه مردم و گونا گون آدمیان است که پیرایهٔ دولت سرمدی و سرمایهٔ نکال جاوید همزبانان محفل‌نشین اند - فرومایگان زبان‌زده را از همدمی خردپژوهان دیده و شایسته کاران نیک‌اندیش نشان سیه گلیمي زدوده آید - و برفراز سعادت جاوهٔ بختمندي نمایند و دولتمندان سود(۳) اندوز را از آمیزش گریزان بدگوهر و خراب درونان آراسته ظاهر کار واژون گردد - چنانچه کهن‌نامها بدان شیوازباني میکند - و دانش گزینان حال زبان گویا گشاده دارند - و هرگاه ناگه هرکه و مه آنست (که شناسا(۴) گشته درباسباني همّت گمارد - و در کار همنشینان گزین تأمّل بجای آرد فرمان فرمایان والا شکوه و مسند آرایان اقبال را چه مایه اهتمام درین شغل شگرف خواهد بود - و چگونه درین مهمّ خطیر توجّه دایمي مبذول خواهند داشت - ازین رو پادشاهان ژرف نگاه گرامي فرزندان

---

(۲) نسخهٔ [ا] پذیرائی آن پرتو گهره (۳) نسخهٔ [ل] سود وزرا را (۴) نسخهٔ [ر] پینا گشته •

از بیم چشم زخم همواره سپندسوزی بکار برند - و فرلوان نیایش دادار بی‌همال نمایند - و در پیش‌گاه خلافت داشته اندرزهای سعادت افزا و پندهای دل‌افروز گذارش فرمایند - و از مهراندوزی و عاطفت بهمزدانی خویش از آمت نکوهیده مصاحب باز دارند - و از دوربینی و ژرف‌نگاهی بآن دیدبانی بسند نفرموده بابزدان اخلاص اندوز و روزگاردیدگان خیرسگال را باتالیقی نامزد گردانند تا از گفتار و کردارشان سعادت آموز و خرد پیرا باشند - و دیگر پرستاران نیز بدان آئین گرائیده نور بینش افزایند - و از دوربانش سطوت هنگام غیبت از محفل همایون ناسزائی نتواند خرد را بعنوان نیکوئی فروخت - و نکوهیده خوئ بتزویر پیشگی راه نیابد •

المنّة للّه که دربی فرخنده روزگار کشورخدای این ستوده خوی را چون سایر گرامی صفات بروجه کمال دارد - وذات مقدّس بی آموزش آخشیجی از دبستان ایزدی فنون آگهی پذیرد - و گزند بی از طبقات عالم بدان نزهت‌گاه تقدّس نرسد - و با این والا پایهٔ شناخت و عالی رتبهٔ کارکرد بر بساط نیایش و نیازمندی بر نشسته پناه‌داری جهان برقلمرو نماید - و از میامن آن پیکر نورانی تکوین بیگانگان و دوران محفل همایون بگوناگون سعادت رسیده سجود سپاس گذاری بجای آرند و عالمیان از اقلیمهای دور دست نوربذیر نیّر اقبال شده روی التجا بدرگاه سلاطین مطاف آورند ازینجا پایهٔ حق‌پژوهی فرزندان رضاجوی قدرے توان شناخت - و مرتبهٔ حقیقت اندوزی آن والا نژادان بحضور بحوصلهٔ قیاس توان آورد - زمان زمان باصناف تربیت و عاطفت اختصاص می یابند و بانواع عنایت چهرهٔ نشاط می‌افروزند - چنانچه شهریار دوربین درین بهار دولت تازه توجّه بفرزند عقیدت‌گزین سعادت پژوه سلطان مراد فرمودند - هشتم امرداد شریف خان را (که باقدم نصبت جوهر بختمندی از ناصیهٔ حال او تابش میداد) بابن گرامی خدمت سرافرازی بخشیدند - هم آنهی خرد را رونق افزود - و هم پایهٔ اعتبار آن بابری بلندی گرای شد - او بسپاس‌گذاری این مهین بخشش گزین جشنی اندیشیده استدعای مقدم شهریار عقیدت‌پرست نمود - آن کامروای دودمان اخلاص ملتمس او را پذیرفته سرمایهٔ جاودانی مهمات کرامت فرمود - و چهرهٔ دولتمندی او فروغ دیگر گرفت •

ابیات •

یکے محفل عیش دادند ساز • که دوران نیارد بعهد دراز
فراهم شد از شرق هنگامها • که خوانند نقش هنر نامها
فرلوان درو نعمت و ناز بود • در دولتش بر جهان باز بود

و از حوانح سپهری شدن روزگار شجاعت خان - درین ایّام (که بدگوهران شرقی دیار

---

(۴) نسخهٔ [ب] روز (۳) نسخهٔ [ب] پناه •

غبار شورش برانگیختند) برخے مخلصانِ حقیقت اندوز و سوداگر منشانِ معامله شناس را از ولایات دوردست فرمانِ طلب شد - و پرایغ والا نفاذ یافت که اُمرای گجرات و مالوه از یورشِ دکن دست بازکشیده آمادهٔ خدمت باشند - وجهی (۴) یساول بآوردنِ شجاعت خان روانه شد - اوائل تیر او از سارنگ پور بخاکبوسیِ آستانِ قدسی رهگرای آمد - و پنجستین منزل پیمانهٔ زندگیِ او لبریز گشت و ستارهٔ پایندگی بنشیب‌گاهِ نیستی فرونشست - عوض (۳) بیگ برلاس و محمّد قاسم و هزاره بیگ و خسرو و خداقلی و بسیارے از نوکرانِ بےآزرم و ناسپاسانِ پریشان سر همداستان شده حاجی شهاب‌الدّینی را بسرداری برداشتند - و گم‌نامی را بلند آوازگی و خاکبازی (۵) را تاجداری نام برنهادند و باندیشهٔ نکالِ جاوید در کمین‌گاهِ فرصت نشستند - پایانِ شب بیشترے با پرتالِ لشکر همراهِ بنه و بار ره نوردیدند - و برخے گرمیِ شغلِ کوچ داشتند - بدگوهرانِ آزرم ستیز هنگامه آراسته در شورش زدند - فریادے سترگ برخاست - و آوای عظیم درگرفت - پسرِ او قویم خان جویای آگهی شد - و بگزندِ جان فرسا نقدِ زندگی درباخت - شجاعت خان بیرون شتافته زبانِ پرسش برگشاد - و خود را آماجگاهِ یافته ازان وحشت‌جای دیوبار و آشوب‌گاهِ دهشت‌انگیز بخیمه شتاب‌آورد آنجا نیز تا رسیدنِ لشکر گزندے چند بار رسید - هنوز رمقے از جان بود که پیش‌خدمتانِ حقیقت‌اندوز و نزدیکانِ کارآگاه بعماری درانداخته روانهٔ سارنگ پور شدند - و از پختهٔ کاری و زمانه شناسی چنان رهنوردیدند که بسیارے زنده انگاشتند - و چندے بدان تصوّر یک گونه همراهی گزیدند - آن دوربینانِ فراخ حوصله و کار شناسانِ راست‌کردار در کمتر زمانے بحصارِ آن شهر پناه بردند - و مزدهٔ رستگاری برزبانها انداخته کوسِ شادمانی بلندآوازه گردانیدند - گردِ شورش فرونشست - و بدسگالان کنارهٔ گرفتند شگفت‌تر آنکه بربنه و بارِ او دران صحرای بےیاور و بیابانِ بےزینهار دستبردے راه نیافت - و با هجوم یغمائیانِ خیره رو و غارتگرانِ شوریده مغز بعافیت‌گاه پیوست - بیشترے زرپندگانِ ناسپاس انجامِ کار دانسته بدست درازی و کام ربائی گام سرعت برداشته بودند - خبرِ زندگیِ یارِی نموده برخے بپاسبانی برخاستند - تبه بسیچانِ بےهنجار و کوته اندیشانِ درازِ سودا هراس‌گرفته راهِ خمول سپردند در اندک فرصتے بدکارانِ تباه اندیش بقهرمانِ معدلت گرفتار آمدند - و بگوناگون بادافراه عبرت‌نامهٔ جهانیان گشتند - عُمدهٔ اسبابِ شورش بدگوهری و سیه دلی قلقچیانِ فرومایه و سخت‌گیری و نارسائی آقا بود - سرباری مواجبِ سپاهی به بیحسابی باز داشتے - و بنکوهیده دشنامها سرزنش کردے - و ناخوش سخنانِ قهر برگذاردے - اخلاص‌گزینی و خیرسگالی نا پدید - حقیقت‌گذاری و نمک شناسی کم‌یاب - و درشت خوئی و سست پیوندی را بنیاد محکم - چرا درین آشوب‌زار

---

(۴) نسخهٔ [ب] برخے بساول (۳) نسخهٔ [ا] عیوض بیگ (۵) در [بعضے نسخه] خاکساري را •

بیعت[۲] و وحشت سرای ناشناسائي نرهنگاه دل غبارآگین نشود - و گلبن حق‌شناسي برگ‌ریز نیاید گان بیداربخت سررشتهٔ سود و زیان بدست داشته سپاس نعمت‌رسیدگي بجای آورند - و از فروغ نش نیک از بد جدا ساخته و فرار از نشیب دانسته نخستین آشنائي نکنند - و روی کرم نیارند گراز نیرنگ روزگار و تخیّل‌بازی زمان آمیزا ناگزیر رو دهد بگشاده پیشانی و آرام‌گزینی پرده‌باقي ... و داد و دهش چنان فرایش گیرند که از گرسنگي بفغان[۳] نیایند - و سرمایهٔ شورش بدست نیفتد یاره از کارکرد اینان آگاهي بکار برند - و از همزبانان و دمسازان پژوهش نمایند - بر که بدین آئین ازند فتنه رستگاري روی دهد - و تریاق دور بینی چارا هلیلهٔ ... بیدانشي گردد - و چون ببارگاه خلافت ... آمد الحمدُ لله ... سید کیني‌خداوند آن سفرگزین ملک تقدّس را خواستگار آمرزش آمده در انتظام آن صوب توجّه فرمود - و بفراهم آوردن پراگندگیها شریف خان را روانه گردانید - و فرمان شد که باز بهادر پور او از گجرات آمده بیاوري همّت گمارد - و دیگر اقطاع‌داران آن سرزمین از صلاح دید او بیرون نه رفته یکتائي ورزند •

و همدرین ولا شهباز خان بآستان مقدّس جبهه سای آمد - او بمالش نخوت آرایان صوبهٔ اجمیر دستوري یافته بود - از خدمت‌گزیني و جدپیشگی او رانا پرتاپ آوارهٔ دشت ادبار گشت و بروز ناکامي افتاد - هر بامداد را شام رابسیی شمردے - و در دراوِ بیمناکي آبله پای گشتے - و نیز بر بورت تیجمال سیسودیه تاخت شایسته آورد - و بسیارے بداندیشان قالب تهي کردند - و بنده و بارِ او یغمائي شد - و آن حواشي را از بدگوهران پاک ساخته سپه‌نشین گردانید - و سنگ[۴] همیں او در سرایای تیره دلان نافرجام افتاد - و چون گرد شورش در شرقي‌بلاد بلندي‌گرای شد آن‌خدمت‌گزین را بانده‌پیشهٔ فرستادن آن دیار طلب فرمودند - هفتم تیر بسجود قدمي‌آستان سود دین و دنیا اندوخت دران نزدیکي عرضه داشت مشرقي سپاه رسید که فرو نشستن غبار شورش بے توجّه موکب همایون دور مي‌نماید - هرچند ضمیر پیش‌دان گیتي خداوند آگهي داشت (که این خام فتنه را خمیرمایهٔ پایندگي نیست - و ناسپاسان تباه اندیش در کمتر زمانے بباد افراء میرسند - جنبش رایات قدسي چه - بلشکر دیگر آرزومند نخواهند شد) برای دلجمعئ اولیای دولت و احتیاط گزیني در فرستادن چربک اشارت والا رفت - و کارپردازان سلطنت بدان همّت گماشتند - پانزدهم آن پسندیده خدمت را گران‌بار اندرز رخصت فرمودند - بابوی منکلي سلیم‌خان سرمور قاسم بدخشي شیخ آدم نصیب ترکمان شیخ کبیر حکیم مظفّر عبد القدّوس بهادر علي و بسیارے از کار طلبان حقیقت اندوز و هنرنزادان رزم‌آرای را با فراوان خزینه همراه ساختند •

---

(۲) در[بعض نسخه]بیعت وحشت‌سرای (۳)نسخهٔ [ز] بیاسایند (۴)نسخهٔ [ا] سنگ‌رهمے در سراپای •

و از سوانح درآمدِ نوارهٔ مخالف بدستِ مجاهدانِ شرقیِ دیار - از فزونیِ سرتابانِ ناقرجام و کمیِ گذداورانِ اقبال و حصاریِ شدنِ اولیایِ دولت و نقشِ دو روئیِ باختن و درونگیِ نمودنِ برخی جنودِ فیروزیِ مخالف سرِ استکبار برافراشت - و راهِ نخوت فرایپش گرفت - چون آذوقِ مبارزانِ قلعه نشین از بحر و بر میِ آمد میرزا شرف‌الدّین حسین و معصوم خان با چندے براهِ پتنه فرود آمده گذرگاهِ خشکیِ گرفتند - و نوارهٔ خود را دریائیِ ساخته بستنِ دیگر مسلک اندیشیدند و چون آگهیِ آمد (که کشتیها نه کرده اِزان طایفهٔ واژون بخت دور مانده) صادق خان الغ خان نقیب خان باقرسفرچیِ و بسیارے چابکدستان براهِ خشکیِ شتابان شدند - و رای پترداس را با برخے از دلاوران از راهِ دریا فرستادند - و مهترخان را با جمعے از آب گذرانیدند - که اِزان جانب شتاب آورد - کارآگاهانِ خدمت‌گذار رو نوردیده دستِ چیرگیِ برگشادند - نزدیکِ سه صد کشتیِ پُر از سازِ پیکار بتصرّف در آمد - اولیایِ دولت را سرمایهٔ نیروی سترگ شد - و تیره‌رایانِ غنوده‌خرد(۲) را سر بسنگِ ادبار رسید •

و همدریں ولا خواجه شمس‌الدّین خانیِ از هنگامهٔ ناسپاسان بیرون شده گوهرافروز نیکوبندگیِ آمد - دراں‌هنگام (که بر مظفّرخان گردشِ روزگار سپهریِ شد) معصوم خان خواجه را بکمالِ زرداریِ در حمایتِ(۳) خود گرفت - چون بخوش‌خوئیِ کارے نساخت بخیره‌رویانِ بےآزرم سپرد - نزدیک بود که دراں تنگنای شکنجه قالب تهیِ سازد - از نیرنگِ تقدیر عرب بهادر بهاداشِ پیشینِ دوستیِ برخاست - و باندیشهٔ آنکه اندوختهای او را باندرزگوئیِ فراگیرد پیشِ خود آورد - و بند از پا گرفته بلابه‌گریِ نشست - خواجه بهنگامِ فرصت با چندے سعادت‌گزیدانِ بختور از انجمنِ باطل‌ستیزان برکناره شد - و در قصبهٔ کهرگ‌پور براجه سنگرام پیوست - و از راه بستگیِ و تنگ میدانیِ بسپاهِ فیروزیِ نیارست رسید - لیکن سراسیمگیِ مخالف را گزین سبب آماده گشت - همواره کاروانِ بازرگانِ لشکرِ مخالف زدے - و هر مواشیِ آں گروه (که بچپرا بر آمدے) دستبردے نمودے - در کمتر زمانے حسن علیِ عرب و آفاق دیوانه و میرزا حسین نیشاپوریِ و علیِ‌قلیِ و عزیز و بسا نیک‌مکانِ پاکیزه گوهر (که از بیچارگیِ بغنیم درآمده بودند) خواجه را دریافتند - قریبِ هزار و دویست کس فراهم گشتند - معرکهٔ تباه بسیچانِ سست پیوند لختے پراگندگیِ پذیرفت - و هنگامهٔ بدکاران ازاں رونق افتاد •

و از سوانحِ زندانیِ شدنِ شاه منصور دیوان - از اواره نویسیِ و کفایت‌اندوزیِ در داد و ستدِ سپاه باریک بینیها نمودے - و کارِ وزارت یکسو نهاده آئینِ استیفا پیش گرفتے - وزیر آنست که بفروغ

---

(۲) نسخهٔ [ب] بجهت را (۳) نسخهٔ [ل] پناه خود •

دیده‌وری و نیروی راستی پاسبانی مال نماید - و در نگاهداشتِ بندگانِ خدایگانی همّت برگمارد و در داد و دهش و درشتی و نرمی میانه روی را شاهراه شمرد - و با دوست و دشمن یکسان زیستن از راست میزانی داند - و بایستِ وقت و سزاوارِ حال از دست ندهد - و زراندوزی را بهپیش کار نه انگارد و بگشاده پیشانی و شیرین زبانی و دلِ توانگر و خاطرِ مهربان و انصافِ بردبار زندگی نماید و چشمِ ناتوان بینی بربسته درفراخ حوصلگی برگشاید - و دکانِ مکسل پسندی و سخت‌گیری برچیده از جهانیان بارگانی بهنجار را بفراوان‌نرخ برستاند - بوکه بدین شگرف‌طرازی گروها گروه مردم از چهار سوی سود و زیان بیرون شده در سرابستانِ عقیدت عشرت جاوید اندوزند - و مستوفی را جز لوازم نیک‌بسیجی و ناخن زدن و باقی کشیدن و مال افزودن کاری نباشد - و غرض از میانه برداشته سررشتهٔ اماره[۲] را یتاق داری نماید - خواجه از جادهٔ خویش پا کشیده کفایت اندوزی پیش گرفت - و شورش زمانی و دستبردِ روزگار را منظور نداشته بازخواستِ بقایا درمیان آورد راجه تودرمل عرضه داشت که اولیای دولت هنگامهٔ نبرد گرم دارند - و بازارِ سرپازی تیز[۳] - و آویزش جانفشانی و دل شکری درمیان - کارپردازانِ سلطنت از بے تأمّلی و وقت نشناسی در چنین معرکهٔ زد وگیر داد و دهش را سرِ کیسه بوبسته مالِ برگرفته را بازمی‌طلبند - این بار یافت را چه توان نام نهاد - و طلبگارِ بے هنگام را از کدامی گروه توان شمرد - شهریارِ معدلت‌دوست او را از تصرّف بازداشته بشاه قلی خان محرم حواله فرمود - و منصبِ والای وزارت بوزیر خان بازگردید - مبارزانِ شرقی دیار ازین سنگ عاطفت کمرِ جانفشانی از سر بستند - و پای جوانمردی پیشتر نهادند بسیارے از ناسپاسی[۴] به نیایش‌گذاری آمدند - بوکه بصفوتگاهِ عقیدت نیز گذاره نمایند - و از آسیبِ جان‌گزائی و تباه‌بسیجی برکناره زیند *

و از سوانحِ دستوری یافتنِ گوهرِ اکلیلِ خلافت شاهزاده دانیال بصوب اجمیر - آورنگ‌نشینِ فرهنگ آرای از دستگاهِ حق پژوهی و دیده وری بدو گونه ایزدی پرستش کاخِ دولت بر افراز و اساسِ فرّخیٔ روز افزون برآن نهد - نخستین از دوامِ آگهی سعادت نامهٔ کردار را فروغِ حقیقت بخشد و از دمسازیِ خود (که خانه خدای این نگارین سرا ست - و معامله گذارِ این چارسوی داد و ستد) طبیعت را فرمان‌پذیر دارد - و درین عبادت دگرگونی نرود - و ازانجا (که اسبهبدیِ سپنجی سرای را نقابِ پیشوائیِ جهانِ معنی ساخته است) آنچه ظاهرنگاهانِ صورت‌گرا پرستاریِ دادارِ بیهمال شمرند بجای آورد - و باندازهٔ مزاجِ زمانیان پذیرای کمی و افزونی گردد - چه همگی مقصود

---

(۲) نسخهٔ [ا] حساب اماره را (۳) نسخهٔ [ل] لفظ تیز نیست (۴) در [چند نسخه] از نا سپاسان *

پاسبانیِ ساده‌لوحان است از کج‌روی و تباه‌سگالی - و صاف داشتنِ عرصهٔ جهان از غبارِ کوته اندیشی زیارتگهِ تربتهای غنودگانِ بیدار دل ازین گونه انگاشته اند - اگر توسّل بروحِ آن دادار پرست مطلوب است آنجا دوری و نزدیکی نگنجد - و اگر بزرگ‌داشتِ فرسودهٔ خاک در نظر شریک معبودی و بت‌پرستی - دریں هنگام (که معنی‌پژوهانِ حقیقت اندوز افزایش گرفتند - و دیده‌وران گوهر شناس روائی یافتند - و کوته بینانِ صورت پرست در لباسِ سعادت[۲]گزینی در آمدند) از ساحتِ اندیشهٔ گیتی‌خداوند نقشِ لزومِ ایں گونه عبادت سترده آمد - خاصه دریغولا که بدان حواشی شغلِ ملک آرائی نبود - و بارگاهِ خلافت را گوناگون کار در پیش - ناگزیر ازاں عزیمت باز آمده وقتِ گرانمایه را بسزاوارِ آن آباد گردانیدند - لیکن (چوں آن مشهدِ فیض وسیلهٔ بخششِ فراوان میشد و بسیارے آرزومندان کامیاب خواهش میگشتند) بخاطرِ آسمان پیوند پرتو انداخت که یکے از فرزندانِ والا گوهر بدان قدسی‌مطاف شتابد - و خواهش گرانِ بادیهٔ انتظار را بوابه رساند - نوزدهم امرداد آن نیّرِ آسمانِ اقبال را دستوری دادند - و شیخ جمال و مادهوسنگهه و شیخ فیضی و جمال خان و برخے نزدیکانِ عتبهٔ دولت را همراه فرمودند - چهارمِ شهریور آن یکتا خدیوِ آفرینش را بگوناگون مال برکشیدند - و جهانے لبریز بخشایش آمد •

و از سوانحِ فرستادنِ حکیم‌الملک بصوبِ حجاز - از آروزی دل بدنیا بسته بود - و این اندیشه گرد خاطرِ او نمیگشت - بدادافراد لغزشها دستوری یافت - چندانکه وسائل برانگیخت سودمند نیامد پنجم با همگی اندوختها روانه شد - و چشمِ حسرت بازپس نگران •

و از سوانحِ رسیدنِ شاهزادهٔ والاگوهر از خطّهٔ فیض‌بخشِ اجمیر - در کمتر زمانے بدان سرزمین گشاده رو و فراخ دامن شتافته صلای افضال درداد - و عمومِ تهیدستانِ آرزومند شادکامیها اندوختند هشتم بسجده‌گاهِ مقدّس ناصیهٔ بخت‌مندی را تابش دیگر شد •

و همدریں روز یکے بدرگاهِ همایوں آمد - نه شکلِ گوش داشت - و نه شگافِ آن - شگفت‌تر آنکه گفته را بے تفاوت شنودے - همانا زمزمه سازانِ بارگاهِ تقدیر طنطنهٔ سترگیِ[۳] این دولتِ ابدی اعتصام بگوشِ جهانیان میرساندند - و نیرنگِ اقبالِ روز افزوں بے گوشانِ روزگار را سامعه افروز آمد •

و از سوانحِ اعتبار افزودنِ اعتماد خان گجراتی - از شایسته کرداری (که در عنفوانِ گشایشِ گجرات بظهور آورده بود) پیوسته خاطرِ جهان آرای گیهان‌خدیو پاداشِ آن میخواست - دریغولا (که کتابهٔ سعادت پژوهی و بختمندی از لوحهٔ پیشانیِ او برخوانده آمد) شهریارِ کام‌بخش

---

(۲) در [چند نسخه] سعادت درآمدند (۳) نسخهٔ [ب] سترگ •

نوازش فرموده سرکار پُرن باقطاع او داد - و آبادیهٔ خالصات گجرات بدو باز گردید - سي فیل و صد اسپ بدو بخشوده دستوري دادند - و میر ابوتراب را باندرز گوئي و صلاح اندیشي همراه گردانیدند •

و از سوانح باز رسیدن یوسف خان چک بمرزبانی کشمیر - نگاشته آمد که از بدگوهري(۲) و ناسازگاري(۳) بومیان آن سرزمین بچه روز ناکامي نشست - و برهنمونی بخت بیدار روی نیاز ببارگاه اقبال آورد - سیّد مبارک بنذیرنگ دستان سرائي و جادوزبانی فتنه(۴) اندوزان دیه زبان فراز مسند حکومت بر آمده - و پیش از سپري شدن دو ماه بد نهادان بی‌آزرم و بی نشانان ناهنجار او را زاویه نشین خمول گردانیدند - و لوهر چک عم زاده یوسف خان‌را ببزرگي برگرفتند - چون او جبهه‌سای آستان قدسي گردید بگوناگون نوازش نیرو بخشیده بکشمیر رخصت فرمودند - و فرمان مقدّس نفاذ یافت که اُمرای پنجاب شایسته فوج همراه سازند - کشمیریان از شادخواب غفلت برآمده بچاره سازي نشستند - و از بیم فیروزي جنود بدلاویز سخنان لابه‌گري نمودند - و گزند لشکر آوردن دلنشین گردانیده تنها طلب داشتند - پیشتر ازآنکه لشکر سرانجام یابد و بی‌آنکه این(۵) راز را درمیان نهد گام سرعت برگرفت - در پرم(۶) کله چندے ناموران ملک آمده دیدند - مرزبان نو آگهي یافته شمس چک و حیدر چک و بسیارے را بچاره‌گري نامزد گردانید - نام بردها با ساز پیکار روبرو آمدند - او در خود توانائي آویزش ندیده این‌راه گذاشته بسونپور(۷) شتافت - لوهر چک با برخے سپاه در برابر آمد - چون خلاصهٔ لشکر بدان صوب رفته بود یوسف خان قابو یافته بیست و هشتم آبان آب بهت را گذاره کرد و بی سزاوار آویزش فوج غنیم پراگندگي یافت - لوهر چک بدست در آمد - و از پیش‌بیني ره نوردیده بگرفت - و بدان والا استظهار آب رفته بجوی‌آمد - و بحکومت کشمیر سربلندي یافت •

و از سوانح ریختن آبروی چندین سین مالدیو - این فرومایهٔ کم‌دانش با آنکه سعادت آستان‌بوس دریافته بود از کوتاه بیني و واژونی(۸) بخت سرکشي و خود سري پیش‌گرفت - چنانچه گذارده آمد از بیمناکی سپاه کشورگشا بکنج خمول بسر بردے - و هنگام شورش را طلبگار بودے - دربنولا ازان تنگنا برآمده در برخے محالّ صوبهٔ اجمیر گرد فتنه برانگیخت - قدسي منشور باسم پایندهٔ محمّد خان مغل و سیّد هاشم و سیّد قاسم و سایر اقطاع داران آن حدود شرف صدور یافت که راه دیده‌وري و یکجهتي سپرده آن خود رای شوریده بخت را سزای شایسته در کنار نهند - نام بردها کاربند

---

(۲) نسخهٔ [ب] بدگوئي (۳) نسخهٔ [ا] ناسازي (۴) در [بعضے نسخه] فتنه اندوزان فراز مسند (۵) نسخهٔ [ل] این راز درمیان آید (۶) نسخهٔ [ز] بپرم کله (۷) در [بعضے نسخه] بسوپور (۸) نسخهٔ [ک] واژون بختي •

حکم والا شده روی بخدمت نهادند - آن تیره روزگار برگشته دولت[۲] در برابر جنود اقبال آمد و آویزش سخت روی داد - و بهزاران زیان‌زدگی آبله‌پای بادیهٔ ناکامی گشت •

هزیمت یافتن ناسپاسان شرمی دیار

ازان باز (که رو بروی سپاه فیروزی نشستند - و پردهٔ آزرم برگرفته کج‌گرا شدند - چنانچه در پیشین داستان گذارده آمد) هر روز ناموس‌دوستان رزم‌آرا برادمردی و گندآوری چهرهٔ نشاط بر افروختند - و گرد نارودگاه را بآب تازه روئی بر نشاندند - تهوّر گزینان باطل ستیز را آبرو ریخته شد - و بباد افراه تباه‌بسیچی بر خاکستان شرمساری نشستند - اگرچه ترسون خان و راجه تودرمل و محبّ علی خان و معصوم خان فرنخودی پاس سرداری داشته چالش بیرونی نکردند لیکن صادق خان و شیخ فرید و الغ خان و دیگر مبارزان کارطلب تازه جوهری ببازار آوردند - و هنگامهٔ داد و ستد جانها گرمی پذیرفت - آورنگ نشین فرهنگ آرای بر نیرنگ ایزدی تقدیر چشم عبرت گشوده گاه از مهرافزونی و خدایگانی نوازش بر بیدانشی و زیان‌زدگی نادانان کج‌گرا بخشودند و گاه از غیب دانی بنزدیک شدن باد افراه بدگوهران شرارت منش و پیش آمدن خیراندیشان خردپژوه عشرت سپاس بجای آوردند - و از فرمان روائی ملک معنی بسا هنگام آن گروه را معذور داشته بی شایبهٔ دگرگونی بچاره گری دل ننهادند - لیکن ازانجا (که سبب آرائی جهان صورت را دادار بیهمال بر دوش فطرت آن یگانهٔ[۳] بارگاه آفرینش بار گذاشته بود) ناگزیر برخی توجّه در فروفشاندن غبار رمیدگی برگماشت - و لشکرهای گزیده بسرکردگی نایبت قدمان بزم عقیدت پی بکدیگر فرستاد و فراوان خزینه همراه ساخته دلهای عامّه را تازه نیرو بخشود - و پیوسته خدمت گزینان پیشگاه حضور مثل پیشروخان و جمیل و صالح و زین‌الدّین و تارا چند و دیگر تیز هوشان آگاه دل را باسپ بام فرستاده همّت و آگهی افزود - آب نیروی اقبال گرمی هنگامهٔ مخالفان را افسرده گردانید - و جمعیّت این بی سر و پایان ادبار را بسیلاب نیستی در داد - درین دوماه (که بدگوهران شوریده رای آمده بگرد حصار نشستند) هر روز ایشان تباه‌تر از پیش میشد - چندانکه پای شکیب از جای رفت و از نخوت فروشی (که بدیوار بست و خندق نپرداختی) بدان روی آوردند - هرچند خان اعظم و شهباز خان و دیگر اُمرا نه پیوستند لیکن آوازهٔ آمدن فیروزی افواج بیم افزای تباه بسیچان شد و هنگامهٔ ایشان ازان رونق افتاد - احتیاط گزینان دور اندیش (که جنگ صف قرار ندادند) همّت بران گماشتند که از حصار برآمده گوهر رادمردی را ببازار آورند - و نارودگاه را بکارنامهای گندآوری

---

(۲) نسخهٔ [ا] بخت (۳) در [چند نسخه] آن یگانهٔ آفرینش •

برآیند - بدگوهران باطل ستیز ازین آگهي پانزدهم امرداد روی در گریز نهاده بیابان آوارگي را پیش گرفتند - برخی سپاه نصرت اعتصام را آن خیال که راه تزویر مي‌سپرند - و بیرون آمدن لشکر و بد جلوی بهادران را طلبکار - غافل ازین دریافت که ناسپاسان واژون بخت را سرمایهٔ توانائي از دست شده تکاپوی آن دارند که پیش از فراهم آمدن افواج گیتي‌گشا خود را بپناه جائی رسانند دیده‌وران والا نگاه اردو اگرچه بر حقیقت حال آگهي داشتند لیکن از دور سگالي و حزم‌اندوزي قدم بیرون نمي نهادند - روز دیگر بهزاران گفت وگوی فروهیده مردم بعزیمت نکامشي از شهربند برآمدند محبّعلي خان و مهرعلي خان و جوقه مبارزان سعادت سرشت را هرارل گردانیدند - و از ناشناسائي و احتیاط گزینی گام دو دلي بر میداشتند - تا آنکه خواجه شمس‌الدّین (که دران کوهستان راه پیوستن مي‌جست - چنانکه گذارده آمد) با هزار و دویست سوار در رسید - و برهم‌زدگی مخالف گذارش نمود - بر عموم لشکر تباه حالي و نگونساری غنیم روشن شد - و اندیشهٔ کار دیگر در سر افتاد با[۲] افزونی بدسگالي و کمئ خیراندیش و گرم بازاری در روئي تائید آسماني چهرهٔ نشاط برافروخت چون بهروزي و نصرت مندی اولیای دولت و خدمت‌گذاران خدا[۳] پرست بمسامع همایون رسید سپاس و ستایش را هم آغوش نیایش و نیازمندي گردانیدند - و عبادت را با عشرت پیوند خاص کرامت شد - هنگامهٔ کامروائی بندگان بیدار بخت و افزودن مراتب اعتبار گرمي پذیرفت •

چون سخن بدینجا رسید ناگزیر خامه پردازی آنکه برخی حال بنگاله نگاشته[۴] آید - و عبرت‌نامهٔ آگهي‌پژوهان سرانجام یابد - حوادث آن سرزمین چون عیار قلب کاران گرفت و نا راست‌میزاني پذیرا شد تنگ مایگان تیره رای ارتفاع هبوطي را ارتقای عروجي اندیشیدند - طایفهٔ بهمان ملک توقّف گزیده بجاوید نکال در شدند - و بسیارے بزبانگاه پیکار شتاب آوردند - چنانچه گذارش یافت قیا خان در آذیسه و مراد خان در فتح‌آباد و میرزا نجات خان در ساتگانو حرف نیکو بندگي بر زبان گذاردے - لیکن از فراخنای گفتار بصفوتگاه کردار قدم گامے برنداشتے - پیش ازانکه پردهٔ آزرم دریده آید مراد خان بمرگ طبیعي در گذشت - و مکند زمیندار آن ناحیت پسران او را بمهماني طلب داشته از هم گذرانید - و تیول او برگرفت - قیا خان را روزگار به تنگنای ناکامي کشید - و بنوش داروی حیات زهرگیای نیستي برآمیخت - بومیان آن حواشي چیره دستي یافتند - قتلو بر سر میرزا نجات رفت - میرزا در حدود سلیم‌آباد آویزش ناهنجار نموده راه گریز پیش گرفت - و در پناه پرتاب بار فرنگي شتافت - درورویان هرزه‌کار را زمانه پندے بسزا داد - و بادافراهے در خور - بابای قاتشال را دران نزدیکي بیماری سخت درگرفت - و باوجود جانکاه زندگي همزبان را با برخی بدنهادان

---

(۲) نسخهٔ [ا] و با افزونی بدسگال (۳) در [بعض نسخه] خدایگان پرست (۴) نسخهٔ [ک] نوشته آید •

غنوده بخت بر سر میرزا نجات فرستاد - او از میانهٔ راه چیره دستی قتلو شنوده شتاب آورده و در نواحی منگلکوت با قتلو آویزش نمود - و شکست یافته آبله پای دشت ناکامی شد - بابا بکین توزی هنگامه آراست - قتلو بافسانه سرائی و حیله فروشی راه آشتی پیش گرفت - ازانجا (که کارسازان ابداع و پیش بینان کارگاه تقدیر بدخواهان دولت جاوید طراز را پیهم سزا میدهند) بیماری آن سرگروه شورش و دست(۲)مایهٔ دردمان آشوب بدرد بی درمان خوره انجامید - هر روز دوسیر گوشت دران ریشگاه نهاده طعمهٔ جانوران ساختی - (چون از خواب دراز بیخبری و بیهوشی داروی مستی قدرے بیدار شده بود) پیوسته گفتی بدکاری و نمک حرامی مرا بدین حال تباه نشانده ناسپاسان بهار جانکاهی او شنوده پراگنده شدند - میرزا شرف الدین حسین و جبّاری با برخے زبان کار بصوب هنگاله ره نوردیدند - معصوم خان کابلی با طایفهٔ بیخردان واژون بخت برهنمونی زمیندار کیدهور بهار رویه شتافت - و عرب بهادر و نورم پسر ترخان با چندے بے دانشان دل بقزاقی نهادند - و بزودی آبروی ایشان به نیروی اقبال ریخته آمد - چودهری کشنه برلی یاوری نیرومندان خزینه می برد - عرب و نورم و چندے دیگر تنگ چشمان بے سر و پا بتاراج آن گام سرعت برداشتند او از کاردانی و آگاه دلی تیز رفتاری نموده بحصار پٹنه درآمد - تیره بختان غنوده خرد قلعه را گرد گرفتند - بهادر خان در دژبانی و یقاق داری همّت را هم آغوش عقیدت گردانید - و دیده وری را بمردانگی درشا درش - درین هنگام (که امرای نصرت اعتصام نیایش فیروزی داشتند - و در تعاقب غنیم آهسته آهسته راه می سپردند) ازین آگهی راه معصوم خان گذاشته بصوب پٹنه روی آوردند و رایها بران قرار گرفت که افواج کشور گشا بشایسته آئین منزل بمنزل کوچ کنند - و برخے تیز دستان نارد گاه داروی پیشتر شتابند - معصوم خان فرنخودی خواهش این خدمت نمود - چون راجه تودرمل از بد سگالی(۳) او بستوه آمده بود رخصت داد - و از دور بینی محبّ علی خان و مهرعلی خان را با برخے حقیقت منشان از پی روانه ساخت - هنگامے (که نخستین قلعهٔ آن شهر گرفته بودند - و کار بر دژ نشینان جان نثار دشوار شده) نامبردها پیوسته دست جلادت برگشودند - فرومایگان بدگوهر و شتاب زدگان ستیزه کار قدرے پیکار نموده غبار آلود هزیمت گشتند - و خزانه و قلعه را بایزدی حراست گزندے نرسید - معصوم خان فرنخودی اگرچه شایسته خدمت بجای آورد لیکن بے صلاح دید اولیای اقبال باندیشهٔ تباه کاری جدائی گزیده روانهٔ جونپور شد - در اثنای راه حاجی پور را از گماشتگان بهادر بدست آورد - و آنروز (که زمانه آشفتگی داشت - و جنود فیروزی گرم پیکار) آن نافرجام از حوالی ترهت بر آمده بسیارے معموره بگرفت - ازان باز سرکار حاجی پور در تصرّف او بود •

---

(۲) نسخهٔ [اب] خمیرمایهٔ (۳ نسخهٔ [ک] بدسگالیهای او •

شبخون آوردن معصوم خان کابلی - و بخارستان ناکامی افتادن

دران هنگام (که شورش عرب فرو نشست) لشکر ظفرقرین از مرلی راني روانهٔ بهار شد - تا کار معصوم خان کابلي بانجام رسد - و سرانجام ملک از خس و خاشاک نا سپاسان رُفته آید - از فزونی ریزش ابر و بارش بی در پی بر کنار دریای پن‌پن توقّف گزیدند - چون هوا طوار اعتدال گرفت راه خدمت سپردند - آن بدگوهر از بهار برآمده بدامنهٔ کوهستان شمالي رو گرای شد - پانزدهم مهر عساکر نصرت اعتصام بقصبهٔ گیا نزول سعادت نمود - غنیم تباه سگال بامدادان ازین سرمنزل برآمده بمعمورهٔ شهر بهیره[۲] دمه برگرفت - روز دیگر چهار کروه درنوشته دایره شد - و از بسیاری آب سلسلهٔ تورک فرود آمدن از هم گسیخت - هجوم مبارزان سعادت‌گزین و کمین مخالفان کج گرا بسیارے را بخواب غفلت درآورد - آن شوریده[۳] مغز در دو فرسنگي نخوت آرای بود - (هرچند آوازهٔ تباه‌بسیچی او در مردم افتاده - و کارشناسان آگاه دل و روزگار دیدگان بیدار بخت در انتظام سپاه سخنی گذاردند) سودمند نیامد - لیکن راجه تودرمل در یورت خویش و صادق خان در جای خود سررشتهٔ دوربیني نگسیخته آمادهٔ پیکار بودند - آن شب نوبت قراولی الغ خان حبشي[۴] و جمعے بود - سرگروه بر بستر غفلت غنوده نوکران خواب‌آلود را بکار آگهي فرستاد - از احتیاطهای دور از کار و آهسته شتافتن انواج گیتي‌گشا غنیم را دل رفته باز آمد - و سر افسرده مغز بشورش درشد - و چون درخود توانائی آویزش روز نیافت بوم‌وار در ظلمت‌آباد شب دست‌بردے اندیشید - پاسے از شب گذشته بود با فراوان مبارزان آهنگ پیکار گرفت - و پیش‌آیندگان غفلت آمود را مالش داده چیره‌دستي نمود ماه بیگ و چندے حبشیان را روزگار سپري شد - نخوت افزوده برمعسکر اقبال دست جرأت برگشود آن سیلاب شورش و طوفان آشوب بسرمنزل صادق‌خان روی آورد - او ثبات پائي نموده داد مردانگي داد بهادران ناموس‌دوست جانفشاني نموده کارنامها بظهور آوردند • • نظم •

دو لشکر نگویم که دو کوه قاف • ستادند در جلوه[۵]گاه مصاف
چنان گشت هنگامهٔ رزم گرم • که خارا شد از تیغ فولاد نرم

دریں هنگام (که کار ترازو شده بود - و گزندے ازدور چهره مي‌نمود) کمال خان فوجدار دو فیل باد رفتار سراپا همّت آورده هنگامهٔ کارزار را رونق بخشید - بد نهادان فتنه جوی در سراسیمگي افتادند و نسیم فیروزي بر گلبن آمال بندگان سعادت گزین وزیدن گرفت - و ناورد گاه را بآب تازه‌روبان گلها

---

(۲) در [چندنسخه] بهره (۳) نسخهٔ [ا] شوریده بخت (۴) در [بعض‌نسخه] بدخشي (۵) در [چندنسخه] در جلوه اندر مصاف •

شگفت - از یک‌طرف دلاوران[۲] نصرت پیوند و از جانبِ فیلانِ آسمانی‌شکوه شگرف‌کارها بجای آوردند هر تیرے که بفیل میرسید آنرا محرّکِ تیزدستی دانسته همّت افزودے - و چابک سوارانِ خلاف گرلی را بخرطوم درهم آوردے[۳] - بیک فیل هشتاد و دو و بدیگرے پنجاه و پنج تیر بند شده بود و شگفت افزای دیده‌وران کاردان - بسیارے بندگانِ سعادت منش زخمي شدند - لیکن بایزدي‌حراست گزندِ جاني نرسید - و به نیروی سماوي‌تائید فتحے بزرگ روی داد - اگر تنگنای همّت را قدرے فراخي بخشیده گام نکاپو برمیداشتند غنیم را دورهٔ سپهر آخر شدے - لیکن آن سرزمینها[۴] پرآب بود و عزیمتها در نشیب آباد - و راهها شاخ در شاخ - جنودِ فیروزي تا صبح حزم‌اندوزي داشتند چون نورِ جهان افروز عالم را درگرفت ازان آوردگاه بیرون شده نزدیکِ شهر بهیره فرود آمدند - و با آنکه مخالفانِ ستاره سوخته را در سه کروهي نشان میدادند توفیق نگامشي نشد[۵] •

و از سوانح پیوستنِ خان‌اعظم بلشکرِ ظفراعتصام - ازانجا (که ایزدِ بےهمال در اقبال‌افزائی گیهان‌خدیو است) پیشتر ازانکه لشکرها فراهم آید شورشِ سترگ فرو نشست - و روزافزونیِ دولت که و مه را بتازگي خاطرنشین گشت - دیر آمدنِ کوکلتاش ازان شد که چون از گذر چوسا گذاره نمود سرکشي و مردم آزاریِ دلپت آچینیه باعثِ توقّف آمد - همراهانِ کوتاه بین پیرایشِ حالِ زمین‌دار را سزاوارتر باز نمودند - گوش بر سخنانِ آن گروه نهاده درمالشِ آن بد مست توجّه نمود و در همان نزدیکي شهباز خان رسید - خان‌اعظم او را نیز از رفتن باز داشت - و همان سزای بومي پیش‌نهادِ همّت گردانیدند - چون کارسازانِ آسماني در نمایشِ نیرنگیِ اقبالِ روزافزون بودند شایسته بندگانِ خدایگاني را نگاهِ صواب اندیش نشد - و بانجامِ این جزوي کار پای همّت افشردند جگدیس‌پور بنگاهِ آن خود سر بتاراج رفت - و درخت زارے (که از اطرافِ خلاب داشت) هنگامه جای سرکشانِ کج‌گرای شد - تیزدستانِ عرصهٔ مردانگي رختِ اقامت انداختند - و بکازار هر روزه جوهرِ رادمردي را عیار برگرفتند - درین اثنا از ژاژخائیِ سخن‌سازانِ هرزه‌لا میانِ خان‌اعظم و شهباز خان غبارِ دوئي برخاست - و پرتوگاهِ یکجهتي تیرگي[۶] پذیرفت - کوکلتاش دست از کار باز داشته روی بدان‌معسکر آورد - و فردای آن شبخون هیزدهم بدان لشکرگاه پیوست - و هنگامه را رونقِ دیگر پدید آمد •

و از سوانح فرو شدنِ سعادت علي خان - عرب بهادر با برخے شورش منشان و لختے آزرم فروشان بصوبِ شهباز خان شتاب آورد - آمرا از راهِ حزم اندوزي و احتیاط سگالي سعادت‌علي خان و قمرخان

---

(۲) نسخهٔ [ا] بهادران نصرت‌مند (۳) نسخهٔ [ا] آویختے (۴) نسخهٔ [ز] سرزمین تمام پرآب بود
(۵) نسخهٔ [ل] نیافتند (۶) نسخهٔ [ا] تاریکي پذیرفت •

و پاینده و سیّد حسین و رستم را بآئین چریک فرستادند - از رسیدن مبارزان سعادت‌گزین فرومایگان بدگوهر پراگنده شدند - شهبازخان برای پاسبانی ملک جا بجا مردم گذاشت - و قلعهٔ کذت از مضافات رهتاس بسعادت علي خان و پاینده و رستم و روپ‌نرائن بومي نامزد گردانید - عرب و دلپت قابو یافته چیره دستي نمودند - شگرف آویزشے روی داد - اگرچه حصار را یتاق‌داري نتوانستند نمود پاس ناموس داشته جان‌سپنجي بشایستگي درباختند - سعادت علي خان اگرچه درآغاز شورش افروزینهٔ فتنه شد لیکن واپسین نفس بدولتخواهي سپرد - عرب از تباه سرشتي قدرے خون او بیاشامید - و بلختے ازان پیشاني برآلودهٔ بدگوهري را آب دیگر داد •

و از سوانح برآمدن بسیارے شورش منشان از صوبهٔ بهار - چون خان‌اعظم بجنود اقبال طراز پیوست عشرت را پایه بلند شد - بدگوهران تنک‌مایه دل از اندیشهٔ کارزار برگرفته بصد ناکامي بنگاله رویه شتافتند (اگرچه از تباه سگالي برخے همراهان و خدک انزائي نارسایان دانش فروش نکاهشي نشد - و از راه همّت افروزي و یکتا دلي روی به بنگاله نیاوردند - تا نا سپاسان بال و پر ریخته بباد افراه رسند - و گرد شورش یکبارگي فرونشیند) لیکن از سعادت اختري در انتظام ملک بهار تکاپوی شایسته رفت - و دران دیار سنگ آرامشے روی داد - ببستم (۲) محبّ علي خان را رخصت دادند و از شهر بهیره تا رهتاس بدیدبانی او باز گردید - سیّد مظفّر و میر معصوم بهکري و دیگر خدمت گزیدان کارشناس را همراه گردانیدند - و آن روز ساحت قصبهٔ گیا مورد جنود فیروزي گشت - و در حوالي راج‌گدهه دوست‌محمّد بابا دوست (که از بخت برگشتگي بآن گروه دم یکجهتي زدے) از روشن ستارگي شومگیں و پشیمان با دویست کس آمده پیوست - و چون فیروزي لشکر نزدیک غیاث‌پور رسید آگهي آمد که عرب ناسپاس از شهبازخان شکست یافته بصوب سارنگ‌پور میرود - و دست ضعیف کشي و زبردست آزاري گشاده دارد - بنابران شاهم (۳) خان را با جمع دران حوالي جایگیر کرده فرستادند - که آن آوارهٔ دشت ادبار را بباد افراه رساند - و گوشمال آن بدمست روزگار دهد - و هم دریغولا غازي خان بدخشي را با جوقے (۴) مبارزان در بهار گذاشتند - و چون آوارهٔ فتنه اندوزی معصوم خان فرنخودي بگوش روزگار پیچیده بود ترسون خان را بجونپور دستوري دادند - و صادق خان و شیخ فرید بخاري والغ خان حبشي وطیب‌خان وبرخے مبارزان را بصوب منگیر فرستادند - تا آن نواحي از خس و خاشاک مخالف پاک (۵) گردد - و عموم رعایا سایه‌نشین آسایش گردند - و خان‌اعظم و راجه تودرمل و دیگر سپاه سعادت‌گزین به پٹنه و حاجي‌پور روانه شدند - دریں هنگام شهبازخان پیشتر ازانکه اُمرا (۶) پیوندند

---

(۲) در [بعضی نسخه] هشتم (۳) نسخهٔ [ا] شاهم خان جلایر را (۴) نسخهٔ [ا] از بهادران (۵) نسخهٔ [ل] پاک رفته شود (۶) نسخهٔ [ک ل] باامرا پیوندد •

در پٹنه آمده دکانے دیگر برآراست - (چون دلپت و عرب را مالش بسزا داد و حاجي‌پور را از کسان بهادر بزور گرفت) بخود نظر انداخت - و شگرف نخوت بسر او آمد - معصوم‌خان فرنخودي چون بجونپور رفت بهادر تیزدستي نموده بدست درآورده بود - اگر عقل صلاح اندیش او را آفتے نرسیدے بایستے باعیان دولت پیوسته بزم مصلحت آراستے - و بصواب‌دید یکدیگر انتظام مهمّات نمودے - از کامرواي (که پارسا گوهر را به نیازمندي و نیایش گوي بود (۲)) برخلاف آن گرائیده بآویزهٔ دشمني برخاست - نخست در گذاشتن حاجي‌پور (که از درگاه والا بکوکلتاش مقرّر شده بود) لختے توقّف نمود - و بشیرین زباني و کاردانیٔ راجه تودرمل ازان باز آمد - خان اعظم و راجه در حاجي‌پور رخت اقامت انداختند - و شهباز خان در پٹنه - پیشیدان در سرگرداني (۳) و عشوه فروشي - و آن تازه مست نارسیده (۴) زمان‌زمان در دکان آرائي و سرپراهي - بافزودن منصب و دادن جاگیر بسیارے از آمرا روی بدو آوردند - خان اعظم دل از همه برگرفت - و راجه کار را در طرح انداخت - و تمامیٔ مهمّات آن صوب بشهباز خان باز گردید هرچند نیک اندیشان روزگار و کارگذاران راست (۵) میزان درمیان آمدند بهیچگونه رشتهٔ یکجهتي دوستي نگرفت - و راه مدارا سپرده نشد - هرچند گذارش نمودند (که از نیرنگیٔ تقدیر فیروزي جذوه درنخشد شده اند - و بخواهشها درمانده راه یکتادلي نمي‌سپرند - ناگزیر وقت آنست که گروهے خدمت بنگاله را بر خود گیرند - و آن دیگر از بهار تا دارالخلافه پاسباني نماید) ازانجا (که غرض پرده بر چشم حقیقت‌بیني فرو هشته بود - و فراخ (۶) حوصلهٔ خیرسگال در نقاب خفا) گفته پذیرائي نگرفت - خان اعظم و راجه با برخے آمرا بجانب ترهت روان شدند - اگرچه عنوان عزیمت دفع بهادر بود امّا بنقد دوري شهباز خان را طلبکار شدند - لختے راه رفته غازي خان را پیشتر فرستادند آن شوریده سر معرکهٔ نبرد آراست - و از نیروی اقبال خاک‌آلود ناکامي گشت - و بنه و بار او بدست درآمد - شهباز خان با فراوان لشکر متوجّه جونپور شد - اگرچه او را نیز جدائي ازان هنگامه و خلاصي از گفت وگوی هر روزه برین آورد لیکن چنان وانمود که معصوم خان فرنخودي را رهگراي بندگي گردانده *

و از سوانح سپهري شدن روزگار شرف الدّین حسین میرزا - هرچند سران فیروزي جذوه بخیرخشتن‌داري افتادند نیرنگیٔ اقبال همچنان چهره گشای دولت بود - چون معصوم خان کابلي راه‌گریز سپرده به بنگاله شتافت میان او و میرزا گرد خلاف برخاست - و هریک بکمین (۷) یکدیگر برنشست

---

(۲) نسخهٔ [ب] بردارد (۳) در [چند نسخه] سرگرداني (۴) در [بعض نسخه] نورسیده (۵) نسخهٔ [ل] راست سراي (۶) نسخهٔ [ل] و فراخ حوصلگي و خیرسگالي در نقاب خفا (۷) در [اکثر نسخه] بکین یکدیگر *

میرزا از بسیاری مال یغما و هجوم سگ‌مگسان بد گوهر بغرور در شد - آن روباه باز دستان سرای بچاپلوسي و لابه‌گري درآمد - و بحیله‌اندوزي اورا مسموم گردانید - میرزا محمود نام هندي پسرے را از ظاهر پرستي و آدم نشناسي بدرستي برگرفته بود - معصوم او را بزر بفریفت - و بگفتهٔ او آب خشخاش زهر آمیز بخورد میرزا داد - و بکمتر زمانے بپاداش کردار نقد هستي[۲] درباخت و زمانیان از شرارت او رهائي یافتند •

و از سوانح لبریز شدن پیمانهٔ زندگي دستم[۳] خان - سال گذشته بجهت برانداختن سرکشان و نیرو بخشیدن زبردستان صوبهٔ اجمیر دستوري یافت - و کارآگهي را با بےغرضي و جدگزیني هم‌آغوش گردانید - دربن اثنا اچلا پسر بلبهدر[۴] و موهن و سورداس[۵] و تلوکسي برادر زاده‌هاي راجه بهارمل از پنجاب بے رخصت بدان نواحي آمدند - و در قصبهٔ لوني[۶] (که بنگاه ایشان بود) گرد شورش برانگیختند - آن فروهیده مرد پاس خاطر کچهواهه[۷] داشته باندرزگوئي درآمد - ازانجا (که انگاره را سوهان درشت بکار آید - و همواره را نرم سا) ملایمت و مدارا به تباه سرشتان نساخت - و سرمایهٔ افزایش بدگوهري شد - و سرکشي را سر دیگر برافراختند - دربن هنگام آدم تاج بند از بارگاه خلافت فرمان آورد که دستم خان بنصیحت[۸] گذاري و بیم افزائي تباه بسیچان پوشان خرد را براه آورد - واگر پذیراي آن نشوند سزاي شایسته درکنار شان نهد - او سررشتهٔ تدبیر گسیخت - و بشتاب‌زدگي گرائید بے آنکه سپاه فراهم آید بهنگاه آن گروه شوریده[۹] سر بشتافت - دهم آبان در موضع تهوري با غنیم پیوسته عرصهٔ پیکار را آرایش داد - موهن داس و سورداس و تلوکسي بر سر هراول (که بسردگي مسکیني علي بود) چیره دست آمدند - او در آویزش از اسپ جدا شد - و بیاوري برخاسته دست بکار برد - دستم خان ازین آگهي بیشتوے همراهان را فرستاده آوردگاه را رونق داد - و هنگامهٔ جان‌نشاني و جان‌ستاني گرمي پذیرفت - موهن داس و سورداس بگرو نیستي افتادند - تلوکسي بطرف دیگر در آویزه قالب تهي کرد - اچلا سرگروه خدا ستیزان جوار زارے پناه ساخته جویاي فرصت بود یکبارگي از کمین‌گاه برخاسته دستم‌خان‌گویان بعرصهٔ نبرد درآمد - او ازین آگهي برافروخته روی بکار زار آورد - و کمي مردم در پیشگاه بیمش پوشیده شد - آن نافرجام دیوهنجار ببرچه زخم کاري رسانید و او با گزند جان‌فرسا کارفرماي شمشیر شده بخاک هلاکت برنشاند - و خود درزمان از دگرگوني حال بر زمین آمد - دربن اثنا برخے از مبارزان رسیده بر اسپ سوار کردند - چون هنگامهٔ زد و گیر

---

(۲) نسخهٔ [ل] زندگاني (۳) نسخهٔ [کل] رستم خان (۴) در [بعض نسخه] بلبهدر - و در [بعض] بلبدهر (۵) نسخهٔ [ب] سیوداس (۶) نسخهٔ [ا] لولي - و در [بعض نسخه] نولي (۷) نسخهٔ [اب] سران کچهواهه (۸) نسخهٔ [ب] بنصیحت‌گري (۹) نسخهٔ [ا] شوریده بخت •

گرمي داشت گزند را بگفت نیاورده بمردم دل میداد - و همّت مي‌بخشید - گندآوران عرصهٔ فیروزي بسیارے را بخاک و خون برآغشتند - و گروهے غبارآلود ناکامي گشته راه گریز سپردند و بنگاه سرکشان تیره بخت بتاراج رفت - و بهمیامن اقبال روزافزون سنگر فتح چهرهٔ نشاط برافروخت چون خاطر از آویزش فراهم آمد در همان نزدیکي منزل گرفت - روز دوم بهنگام بازگشت در قصبهٔ شیرپور رخت هستي بربست - و ازحسن اخلاص ویاوري بخت در نیکوکاري روزگار سپري ساخت و جان‌سپنجي نثارکرده سرمایهٔ جاوید نیکنامي اندوخت - گیتي خداوند لختے باندوه در شد - و از اسبهبدي جهان معني بگلشن‌سراي تسلیم خرامش فرمود - و بگوناگون مهرباني و دلاویز سخنان بےتابیٔ مادر تفسیده درون او قدرے چاره پذیرفت - برزبان گوهرآمود گذشت - ازعنفوان بهار هستي سه سال بے او بسر برده ایم - و ازان باز در پیشگاه عاطفت جاي داشت - خدمت‌گذاري را با مزاج داني فراهم آورده بود - همگنان دانند که آن پرده نشین عفّت چندین سال بے او بوده است - همانا جدائی او برو دشوار تر باشد - سزاوار آنکه او در دلجوئی ما مرهم خاطر سرانجام دهد - بس گزیده سخنے گذارش یافت - و شگرف نکتهٔ بروی کار آمد - ایزد بے همتا سالهاي دراز بر اورنگ آگهي کامیاب صورت و معني داراد - پس‌ماندگان سفرگزین ملک تقدّس را بنوازشهاي رنگارنگ آرامش بخشیدند - و غمزدگان سوگواري را نشاط تازه پدید آمد - و بانتظام آن ناهیت میرزا خان بیرام خان را فرستادند - و سرکار رفته‌پور در اقطاع او مرحمت شد - و بسا جواهر اندرز آویزهٔ گوش هوش او گردانیدند *

و هم دریں والا خواجه شاه منصور بعاطفت خسرواني اختصاص گرفت - گذارده آمد که اورا برای چه از وزارت بازداشته بدبستان زنداني فرستادند - چون روشن شد (که خواجه را دران حساب‌فریبي و بازخواست دیواني بجز کفایت اندیشي و وقت‌نشناسي امرے دیگر نبوده) باز بهمان منصب والا سربلندي بخشیدند - و بشایسته نصیحتها جوهر خرد او تازه جلائے یافت *

و از سوانح فرستادن وزیرخان بصوبهٔ اودهه - چون آن صوبه از بزرگ امیرے خالي بود رعیّت و سپاه را دستگیري فرمودند - و ایالت آن دیار بدو تفویض شد - اواخر ماه روانه گشت و بسیارے بندگان خدمت گزین و پیکار پرستان درست آئین بهمراهي او نوشتند *

و از سوانح سزا یافتن نیابت خان - این فرومایهٔ نافرجام پسر میرهاشم فیشاپوري ست

---

(۲) در [چندنسخه] خدمتگاري را (۳) نسخهٔ [ز] گران سخنے (۴) نسخهٔ [ل] بےهمال (۵) نسخهٔ [ا] مالوه *

عرب نام دارد - از خردي باز در پرستاران گیتي خداوند پرورش یافت - و بفراوان اعتبار سربلندي گرفت - چندے عمل پرداز خالصه بود - آواره نوبسان خرده گیر باقي بر آورده بودند - آن زربنده سرکشي را از حق‌گذاري بهتر اندیشید - وبتکاپوی خویش درجاوید نگل افتاد - دست فتنه دراز کرد و قصبهٔ کره را مصادره نمود - الیاس خان لنگاه با برخے از نوکران اسمٰعیل قلي خان عرصهٔ پیکار برآراست - و برادرمردي شربت واپسین درکشید - بسیارے را بے‌آزرمے او باور نیامد - و لختے بشگفت‌زار افتادند - کشورخداي ازین آگهي سیدم آذر اسمٰعیل قلي خان و عبدالمطّلب خان و شیخ جمال بختیار و دیگر بهادران اخلاص‌مند را دستوري داد - و بوزیر خان و سایر امرای آن صوب فرمان شد که پیوند یکجهتي نموده گام همّت فراخ برزنند - و بادافراه ناسپاسے او سرانجام نمایند - (چون فیروزي جنود نزدیک شد - و بازوی بالادستي برگشادند) آن باطل ستیز استیکام برخے قلاع داده بجانب اربل شتافت - وزیرخان با جوق دلاوران در گشایش آن پاي جلادت افشرده نخست برکوتل الهاباس همّت گماشت - اسمٰعیل‌قلي خان با دیگر نامووران در پے آن تباه سرشت رهگرای گشت - و قریب آب کشت مطّلب خان و شیخ جمال پیشتر رسیده آوردگاه را به نیروي گندآوري آراستند - و از هرطرف رادمردان جنگ‌جوی با هم در آویختند - و بجان خریدار متاع بیش‌بهای ناموس شدند و درست و دشمن بازوی یکدیگر را آفرین کردند * • نظم *

نخستین به تیرخدنگ از دو سوی • بصد شاخ کردند یک تار موی

چو ماندند از تیر جوشن شگاف • کشیدند شمشیر تیز از غلاف

نزدیک بود که گزندے بلشکر منصور رسد - ناگاه اسمٰعیل قلي خان با دلیران نبرد آزمای در رسید و آتشکدهٔ پیکار از سر گرمي پذیرفت - بایزدي تائید کار دیگرگون شد - و چهرهٔ دستي برافروخت بسیارے قضاستیزان نافرجام را روزگار سپوي شد - و آن شوریده مغز بادیه پیمای ناکامي گشت و پیغوله نشین دیوسار گم نامي - گوناگون غنیمت بدست درآمد - و بکمتر فرصتے بنگاههای ا گشایش یافت •

و از سوانح تهمتنی گیتي خداوند - مقرّر فرمودند که هرروز پهلوانان نامور در پیشگاه حضر با هم کشتي گیرند - و پیرایهٔ خوشدلی برخے ایستادگان بارعام سرانجام یابد - روزے جگ‌سود

---

(۲) نسخهٔ [ز] اربل - و در [بعض نسخه] ارمل (۳) در [چندنسخه] رهگرای سرعت (۴) نسخهٔ [ز] آب‌کنت (۵) در [چندنسخه] بےبهای (۶) نسخهٔ [ا ب] بر دست و بازوی یکدیگر آفرین کردند (۷) نسخهٔ [ل] روسپربادیهٔ ناکامي گشت (۸) نسخهٔ [ل] روی بگشایش آورد (۹) در [بعض نسخه] سوانح نادره •

و هیبت تهمتن درآویخته حیرت افزای نظّارگیان بودند - هیبت (که تنومند بود) رسم پهلواني گذاشته بدیو بازی خود زور آورده انگشتانِ حریف از هم درید - آزانجا (که سرانجام کیفر نخستین بر ذاتِ مقدّسِ پادشاهان طرازِ لزوم دارد) گیهان خدیو مشتی حوالهٔ آن بیراهه رو فرمود - از نیروی ظلالِ بد اللّهي آن عفریت‌پیکر بسانِ ناتوان بیهوش افتاد - تهمتنانِ نیرنگ ساز بحیرت در شدند و ظاهربینان صورت پرست روی در معني آوردند *

دریدن[۲] معصوم خان فرنخودي پردهٔ آزرم - و بخاکستان ناکامي غبارآلود گشتن

گذارش یافت که آن فرومایه براهِ خودسري شتافته از لشکر اقبال جدائي گزید - و ببخت‌مندي پای ادبار برزد - و بجونپور آمده درگرد آوری بد اندیشانِ تیره‌رأی[۳] شد - مگس منشانِ زربنده بر انگبینِ زهرآلود[۴] فراهم آمدند - (اگرچه از دیرباز فتنه اندوزي از نشست و برخاستِ او تراوش داشت - و حوفهای نکوهیده درانجمنهای رازگوئي مي سرائید) امروز (که شورشِ بدگوهرانِ ننگ و بهار فرونشست - و هنگامهٔ باطل ستیزان پراگندگي یافت) زمانِ آن بود که بر سیاه‌کاری خود پرده باقي نماید - لیکن از بد ذاتي و دیوسرشتي[۵] تاروپودِ آزرم یکبارگي از هم گسیخت و بسوگ سرای سیه روزي در نشست - آنرا (که هنگامِ بادافراه در رسد) عقلِ صلاح اندیش باز گیرند و دیدهٔ عبرت نگاه رمدبین گردد - پندهای زمانه فروغِ بینائي نبخشد - سود[۶] را در زیان انگارد و نکوهیده را سزاوار شمرد - چنانچه سرگذشتِ آن شوریده بخت آیین[۷] داستانِ آگهي بر خواند اقبال افزائي جاوید طراز و زبان‌زدگی سرتابانِ نا فرجام (بآوازهٔ آمدنِ حکیم میرزا بحواشی پنجاب و عزیمتِ شهریار دانش خدای بدان صوب) بوشیدهٔ باطنِ خبث‌آگین را بیرون فرستاد - و حرفِ ناسپاسي و خودسري از تنگنای سینه بفراخنای[۸] ظهور آورد - و جونپور را از گماشتگانِ ترسون خان بزور برگرفت - زمانے دراز در بارگاهِ همایون بار نمي شد - سرے (که گرو چندین افضال باشد) چگونه باربردارِ این مایه ناخوشي گردد - و چسان مغزِ حقیقت‌آما را بدودِ سودای باطل برآمیزد و آنکه از خودي برگرفتهٔ گوناگون نوازش باشد چرا آوازهٔ دشتِ ناکامي شود - لیکن چون بخت تیرگي پذیرد چراغِ خرد افسرده گردد - و سلامت درنیستي اندیشد - و آسایش در زیان زدگي

---

(۲) نسخهٔ [ل] دریدن پردهٔ آزرمِ معصوم خان فرنخودي و بخاکستان (۳) در [بعضِ نسخه] و تیره رایان شد (۴) نسخهٔ [اب] زهرآلود (۵) نسخهٔ [ب] بد سرشتي (۶) نسخهٔ [ز] سود را زبان انگارد (۷) در [بعضِ نسخه] ازین داستان آگهي افخشد (۸) در [بعضِ نسخه] بفراخسار *

دیرین حقوق را در نهانخانهٔ فراموشي نهد - و از خواهشِ گرانبهای و خشمِ[۲] سبکسر در سیه چالِ ناکامي نگونسار افتد •

• بیت •

بهر جا طمع گام محکم زند • طرب‌خانهٔ عمر برهم زند
غرض درضمیرے که افشرد پای • اساسِ وفا را نماند[۳] بجای

چون تبه‌رائی آن نافرجام بتواتر پیوست عاطفت والا برین داشت که چندے خرد پژوهانِ صلاح‌اندیش فرستاده رهنمای منزل‌گاهِ سعادت گردند - تا بلشکر نصرت‌قرین پیوندد - یا روی نیاز بدرگاه مقدّس آورد - داستانِ نصیحت سرمایهٔ افزایشِ ماخولیا گشت - و عذرهای تباه را دست‌آویز فتنه اندوزي ساخت - ازانجا (که هشیار خوامي آئینِ گیهان‌خدیو است) فرمان شد که اگر از بے‌سرانجامي بدان دو کار همّت نمي‌گمارد دست از جونپور باز داشته باوده رود و جایگیر خود دانسته در انتظام سامان شود - آن بد اختر رستگاري اندیشید بدان صوب شتافت بظاهر فرمان پذیرفت - و در معني بآماده ساختنِ اسبابِ شورش فرصت یافت - هرچند اولیای دولت برخے نکوهیدگیهای او بعرضِ همایون رسانیدند چون روز بازارِ عاطفت بود بسمعِ قبول نرسید شگونه قراول و چندے نزدیکان را برای پژوهشِ حال فرستادند - که در بارگاه دنیا بسا خیراندیشانِ سعادت اندوز از بے‌پروائی فرمان‌روایان والا شکوه و فتنه سازي و غرض آمیزی پرستارانِ حضور دامن آلودِ تهمت شده غارت‌زدهٔ جان و ناموس گشته اند - و سودا[۴] فروشي را دستمایه ساخته بازارِ دیگر گرم داشته - فرستادگان از خرد کوتهي وحرص درازي آن مگرفروشِ تباه‌اندیش را مخلص و خدمت‌گذار وا نموده برگذاردند - که از آوازهٔ نادرست سخنان قدرے برخود مي‌لرزد - اگر یک‌دوئے از نزدیکانِ بزرگ‌منش رفته آرامش بخشند با هزاران متاعِ نیازمندي جبهه‌سای آستانِ والا خواهد شد خدیو عالم از فرّخے ذات گذارده را حقیقت طرازي پنداشته شاه قلي‌خان محرم و راجه بیربر را بدین خدمت رخصت فرمودند - چون دران حوالي پیوستند از راهِ دوربیني نامهٔ یکجهتي فرستاده ازین موهبتِ کبری آگاهي بخشیدند - آن غنوده بختِ آشفته رای از پردهٔ آزرم برآمده حرفهای ناشایسته درمیان آورد - کار از اصلاح بیرون دانسته باز گردیدند - پیشتر ازانکه بسعادتِ حضور اختصاص یابند شهبازخان با جنودِ اقبال پیوسته غبارِ فتنه فرو نشاند - و آن نخوت‌فروش را آوارهٔ دشتِ هزیمت گردانید - هرکرا ایزد بیچون سعادتِ هوش افزای کرامت فرماید درازعمر و فراخ نشاط سازد و بدخواهانِ دولتِ او بے گزین تکاپوی غبارآلودِ ناکامي گردند - و [هرکه بارنامهای باستاني برخواند

---

(۲) نسخهٔ [ا] چشم سبکسر (۳) نسخهٔ [ا] ندارد - و در [بعضے نسخه] نمانده (۴) نسخهٔ [کل] سواد فروشي را •

یا بنگاهبانان سخن (که کتاب‌خانهٔ دل را می‌آرایند) هوشمندانه صحبت دارد] پذیرا گردد وگرنه چشم آگهی برگشوده با دل انصاف[۲] گرای برخی حال گیتی‌خداوند دریابد - و بتازگی سرگذشت نگونساری این شوریده مغز نافرجام شناسائی می‌بخشد - از گم شدن سررشتهٔ کاردانی و نا پدید بودن میانجی آگاه دل و افزونی سخن چینان فتنه افزای و بسیاری حرف سازان بدگوهر و دوستی خوش‌آمدگویان و عیب پژوهی دیگران میان اعیان لشکر فیروزی بزم یکجهتی چرا گویم صورت نبست مجلس مدارا (که ناگزیر نشأهٔ تعلّق است) دست نداد - و هنگامهٔ اولیای دولت ازان انتظام باز ماند - خان‌اعظم و راجه تودرمل بجانب ترهت رهگرای شدند و شهباز خان با بسیارے بصوب جونپور گام خدمت برداشت - تسخیر ولایت بنگاله و مالش شورش منشان بدگوهر در نقاب تاخیر افتاد - و از دولت روز افزون آنچه از اسباب گزند اقبال تواند شد سرمایهٔ بهروزی و سعادت افزائی گشت - چون شهباز خان حوالی قصبهٔ بهیه[۳] رسید آگهی شد که عرب بهادر از مردم ترسون خان شکست یافته دران نزدیکی میگردد - و سرمایهٔ آزار زبردستان میشود - برخے تیزدستان عرصهٔ جلادت را فرستاده سزای شایسته داد - و ازانجا متوجّه جگدیسپور شده بمالش گردن‌کشان آن سرزمین همّت گماشت - دریں هنگام بپایهٔ یقین رسید که معصوم خان فرنخودی بیراهه میرود - و نیابت خان و عرب هنگامه آرای آن بدگوهر گشته‌اند - ناگزیر بجانب لوده شتاب آورد - و نامهٔ هوش افزا مصحوب یکے از دیده‌وران کاردان فرستاد - خلاصهٔ مضمون آنکه عرب و نیابت خان و شاه دانه را گرفته متوجّه درگاه شود - یا پیشتر روانه سازد - تا پرده از روی کار او بر نیفتد - و نکوهیدگیهای او را بشایستگیها برگیرند - ازانجا (که چراغ خرد افسرده بود - و بخت رهنمون غنوده) اندرز داستان را افسانه پنداشت - و یاره درآئی پیش گرفت - و بنه و بار از آب سرو گذرانده بقلب‌جا فرستاد - و خود با ترکان[۴] شولیده رای پذیرای پیکار شد - شهباز خان آمادهٔ کارزار گردید - و بگزیدگی رده‌آرائی نمود - در قول خود با برخے مبارزان سعادت گزین همّت آرای گشت و در برانغار ترسون خان با طایفهٔ دلاوران نامور چهرهٔ افروز خدمت آمد - و مهتر خان و بهاز خان و سیّد عبدالله خان و قمرخان و چندے دیگر جرانغار را انتظام دادند - و مهرعلی خان سلدوز و چیون خان کوکه و میر ابوالقاسم و میر ابوالمعالی در پیش قدمان هراول جای گرفتند - و مفاخر محمّد با بسیارے از کارشناسان نارد درکمین طرح بجویائی نیکوبندگی ایستاد - مخالف تیره روزگار دراز اندیش قلب‌گاه را بسرکردگی گروهے منتظم گردانید - و دست راست را بناراستی عرب

---

(۲) نسخه [ب] انصاف گزین (۳) نسخهٔ [ب] بهنبر - و نسخهٔ [ز] بهنه (۴) در [چندنسخه] با بزرگان شولیده رای ۰

بیداراست - و در بسار شاه دانه و عابدي نخوت افزودند - و میرزا قلي توقیاي با جمعي از شوربختان مقدّمهٔ ادبار شد - و نیابت خان را در التمش جای داد - و خود با برخي زیاده‌سران آشفته‌رای در کمین‌گاه خسران نشست •

سیزدهم بهمن پاسي از روز گذشته بود نزدیک سلطان‌پور بلهري بیست و پنج کروهي اردوي لشکرها باهم درآویختند - و بشمشیرهای صاعقه کردار طوفان آتش برانگیختند • • بیت •

بغرق سر یکدگر کوفتند • بزم اندر از کینه آشوفتند
فلک دامن از کینه درخون گرفت • نم خون همه کوه و هامون گرفت

هزاران جنود نصرت قرین پیش‌دستي نموده نبرد‌آرای شد - و التمش سعادت همپائي یافته بآویزشهای سخت غنیم را غبار آلود هزیمت گردانید - میرزا قلي بفرامشخانهٔ نیستي گام برزد - و بنابود سرای گمنامي رخت بربست - مبارزان برانغار نیز بکوششهای شگرف فوج مقابل برداشتند - درین اثنا معصوم خان بقول رسیده گرد پیکار برانگیخت - شهباز خان را دل از جای رفت - و راه گریز پیش گرفت برانغار و هزاول ازین آگهي بازگردیدند - از شگرف کاري چهره آرایان اقبال آوازهٔ سپهري شدند معصوم خان هنگامهٔ مخالف را پراگنده گردانید - آن تهي مغز قدرے راه شتافته بمیدان آمد - واثرے از مردم خود ندیده بژرفای حیرت فرو شد - ناگهان فوج آراسته نمودار (۲) گشت - آن آشفته‌رای مردم خود اندیشید - و شادي نموده بدان صوب رهگرای شد - و پدید آمد که فوج جرانغار لشکر منصور است در تباه حالي سراسیمه تر گشت - عنفوان پیکار به نشیب زمینے درخت‌زار گذارا شدند - و از کاردانی و مردانگي جلو ریز غنیم را برداشته بخیمه گاه مخالف دست یغما برگشودند - و الوس بیگوتي ازان گروه نیز دران تاراج همراهي نمودند - سیلاب‌وار بنگاه آن فرومایگان بےبنیاد را برداشته کامیاب فیروزي آمدند - غنائم بآوردگاه رسیده بود که آن عصیان‌گرا پیوست - هرچند همراهان گذارش نمودند که این مردم از حال شهباز خان آگهي ندارند - شایستهٔ وقت آنکه لختے توقّف رود چون حقیقت حال روشن گردد بے آویزش پراگنده خواهند شد - گوش بران ننهاده متوجّه پیکار گردید - و کارے نساخته زخمي دست ازان بازداشت - و بر بلندیئے (که بحقیقت پستي بود) عنان برکشید - اگرچه میدان بدست مجاهدان اقبال درآمد امّا توفیق دستیار نشد که قدمے چند برگرفته آن درمانده را گرفتار سازند - آن برگشته بخت آبت نومیدي برخوانده بصوب منزل‌گاه روان شد - چون ازان اثرے ندید پایمال اندوه گشت - و با درونے تیره و برونے خراب بقصبهٔ اردو شتاب آورد - جرانغار فیروزمند از دل‌بای دادن دیگر افواج آگاهي پذیرفته باکبرپور دوازده کروهی اردو

(۲) نسخهٔ [ل] پیدا شد •

نزول عشرت نمودند - و شتابندگان چابک‌دست بمژدهٔ فیروزی پیش شهبازخان و دیگر اعیان لشکر فرستادند - شهبازخان از فتوحی واهمه در جونپور سی‌کروهی جنگ‌گاه عنان کشیده بود - و فوج برانغار و هراول در سرهرپور دوازده کروهی میدان توقّف داشتند - بمحض اقبال افسر خدایگان (که فروغ الٰهی تائید است) چنین شکستی سترگ بر مخالف افتاد - و چون سردار لشکر منصور از بادهٔ[۲] دنیا سرخوش بود چنین خمارے غم افزا کشید - بیست و یکم نوید آسمانی سامعه افروز شد گیهان‌خدیو نیایش[۳] ایزدی و سپاس الٰهی بزبان کردار گذارش فرمود - و شایستگان خدمت را بگوناگون نوازش سربلندی بخشید - سرمهٔ چشم دل فراوان شد - و روشنائی بینش برتو دیگر بخشید *

و از سوانح فدر فرمودن شاهنشاهی از فور ایزد اندیشی - زمانے نگذرد که بروزگار سعادت‌آموز اماره نویسی نفرماید - و در مراتب کردار گذشتگان ژرف‌نگاهی بکار نبرد - همگی همّت والا آنکه شورش اختلاف فرو نشیند - و غبار آویزش از میان برافتد - و در صفونگاه حضور (که بخلوتکدهٔ قدس تعبیر رود) از مذاهب گوناگون جهانیان درستره بوده جویای رضامندی الٰهی باشد - و از راست‌بازی عیّاران مذهب تراش و شیدپیشگان سالوس[۴] گذار کنارهٔ گزیند - و همواره دل و زبان آن یکتای جهان آفرینش بایین ترانهٔ نیاز خواهان مراد بود *

* نظم *

یا رب رهِ قرب آشکارا بنمای * یک جلوه ازان حسن دل‌آرا بنمای
آن حرف که‌خواندنی‌ست در دل بنگار * وآن‌نقش که دیدنی‌ست ما را بنمای

بیست و پنجم از بسا پردگیان حقیقت نقاب برداشته حق را ببارگاه ظهور جلوه دادند - و بر زبان بدائع طراز[۵] گذشت که اگر این امنیّت انجام پذیرد و در ناگزیر کارها رضامندی ایزدی دلنشین همگنان گردد بکدام دستمایه سپاس آن تواند نمود - و بچه نیرو شکر آن بجای‌توان آورد - لیکن بموجب گفتهٔ خرد[۶] پژوهان باستانی (اگر همه نتوان کرد همه نتوان گذاشت) بخاطر میرسد که ما و هر کدام از باریافتگان باندازهٔ توانائی یک چیز را بر خرد لازم شمرد - و آنرا سرمایهٔ سعادت اندیشد - و چنان بر پیشگاه خاطر میریزند که چون بزرگان ما دوره را دوازده سال قرار داده‌اند در هر سالے یک‌کار شایسته بتقدیم رسد - سچقان‌ائیل موش را نیازارند - اودائیل در تفرمندی کار کوشش رود - و ببخشش آن بزرگوار را یاوری نمایند - بارس‌ائیل بگرفتن یوز و صید افکنی او دست خواهش نیالایند تشقان‌ائیل بخورد و شکار خرگوش پرداخته نشود - لوی‌ائیل[۷] بماهی همان روش پیش گیرند

---

(۲) نسخهٔ (ب) بادهٔ خود بیني (۳) نسخهٔ [ا] نیایش الٰهی و سپاس ایزدی (۴) نسخهٔ [ا] سالوس کردار (۵) نسخهٔ [ک] گذار (۶) نسخهٔ [ز] خرد پروران (۷) نسخهٔ [ا] بوی‌ائیل - و این هم صحیح است *

ایلن ایل[۲] مار را زحمت نرسانند - یونت ایل[۷] اسپ را نکشند - و نخورند - و ببخشش آن همت[۳] بر گمارند - قوی ایل[۸] با گوسپند این ماجرا رود - موچن ایل[۹] بشکار میمون نپردازند - و گرفتها بصحرا یله کنند - تخاقوایل[۱۰] مرغ بسمل نکنند - و ازو هنگامهٔ آویزش نسازند - آیت ایل[۱۱] بشکار سگان عشرت نگزینند - و در تیمار این جانور وفا سرشت توجّه گمارند - خاصه بینوایان کوچه گرد - قنکوز ایل[۱۲] گوار را آزار نرسانند - و نیز هر ماه هلالي بدین گونه شایسته کاری بجای آید - محرّم جاندار نکشند عشر بندي آزاد کنند - ربیع الاوّل سي گزیده مستمند بانعام اختصاص یابند - ربیع الآخر بشست و شوي پیکر عنصري ترفّه نجویند[۵] - جمادی الاوّل بلباس فاخره و نسیج ابریشمي خود را نیارایند[۶] - جمادی الآخر چرمینه را کار نفرمایند - رجب باندازهٔ توانائي چهل[۷] هم سال خود را دستگیري کنند - شعبان هرروز ستمگاري از خویشتن یا دیگرے دور نمایند - رمضان سي را مانده را بخوراک و پوشش یاوري کنند - شوال هرروز هزار بار نام جهان آرائی جان آفرین بر زبان آرند - ذیقعده نخستین شب زنده دارند - و هرروز چندے مخالف کیش خود را ببخشش و گرم خوئي خوش وقت گردانند - ذالحجه سي بنای خیر اساس یابد - و پیوسته این نذر حقیقت تروز در سنین و شهور معمول باشد دوربین آگاه دل دانش خدای هنرپژوه نیکو شناسد که این آئین گیتي خداوند برای گروها گروه مردم است - که راه سعادت گذاشته درگو تقلید و سیه چال پیروی گمراهان فرو رفته اند - و جهان پناهی او جوش این آرزو میزند - و گرنه آن دریای آگهي و گنج خانهٔ دانش را (آنچه در سلطنت صوري و خلافت عالم معني بکار آید) در دانش کدهٔ او فراوان بار در بار است • نظم •

خدایا تو این شاه آگاه را • فرازندهٔ افسر و گاه را

بده برسر آسمان تخت او • همان کن که او خواهد و بخت او

و از سوانح سپري شدن وزکار بهادر بسکي[۸] - او از ناسپاسان سرآمد بنگاله است - در اقصای صوبهٔ بهار باتّفاق جان محمّد بهسودي و برخے از روزگار برگشتگان گام تجدّد میزد - (چون در آمرا غبار دورئي برخاست - و توجّه جنود ظفرطراز بصوب بنگاله در گرو تاخیر ماند) صادق خان با طایفهٔ بهادران در حدود منگیر رخت اقامت انداخت - و الغ خان حبشي و بابوي منگلي و ابابکر و باقر انصاري در بهاگل پور رفته بساط غفلت گستردند - آن غنوده بختان روزگار دلیر شده برین گروه چیره دستي نمودند - آن جماعت تاب مقاومت نیاورده بمنگیر باز گشتند - صادق خان جوق دلاوران

---

(۲) و ایل ایل هم آمده (۳) در [بعضے نسخه] دست همت برگشایند (۴) و موچن ایل نیز آمده (۵) در [بعضے نسخه] بجویند (۶) در [چند نسخه] بیارایند (۷) نسخهٔ [ل] کهن ساله هم سال خود را (۸) نسخهٔ [ب] خویشي •

نبرد آزما و پیش‌دستانِ بم افروخته نیرو را روانه گردانید - و با دلے نیازمند و خاطرِ آزاد روی در پیکار نهاد - میدانِ مردانگي افروزش یافت - و طوفانِ سربازي برخاست - و چپقلشهای رادمردان حیرت افزود - بیاوری اقبالِ روز افزون بهادر را (که سرمایهٔ شورش بود - و بنگاهِ آشوب) پیمانهٔ هستي لبریز گشت - و بنابود سرای نیستي در نشست - و دیگر بد گوهران بصوبِ بنگاله گریز آوردند - و عرصهٔ دلگشای بهار از خس و خاشاکِ ناملایم رفت و روب یافت - و بجای خارین مردم گیا برآمد - و هنگامهٔ[۲] عشرت گرمي پذیرفت •

نهضت[۳] موکب همایون بصوب پنجاب - و بناکامي بازگردیدن حکیم میرزا بکابل

فراخ حوصلهٔ سترگ رافت (که از نیک سگالي و خیر بسیجي با نیروی والا چارهٔ فتنه‌اندوزانِ بدنهاد را بداد او توانا باز گذارد) هرآینه کارسازانِ نهانخانهٔ تقدیر همّت بران گمارند - اگر سعادت‌سرشت و نیک منش بود ازان نکوهیده طرز برآورده بنیایشگری درگاهِ گیتي‌خداوند فرستند - وگرنه سرگردانِ خواهشهای تباه ساخته بناکامي روزگار سپري سازند - چنانچه حالِ این[۴] جوانِ شوریده‌مغز ازین آگهي بخشد - هرچند بمسامعِ همایون ناهنجاریهای او رسید بمالش روی نیاوردند - و بپرستارانِ حضور مي فرمودند - که یادگارے ست از حضرتِ جهانباني - فرزند توان بهم رسانید - برادر کجا بدست افتد - و او از باده پیمائي و بد مستي برنائي و دمسازی خوش‌آمد گویانِ هرزه لا و ناپدید بودنِ اندرز گوی دانش سگال بهمان تباه بسیجي سرگرم بودے - و آهنگِ[۵] آویزهٔ دولتِ خداداد درخیال بیاوردے - و ندانستے که آتشِ بلند را نیروی تنک آب چاره‌گر نیاید - و ناسور کهن را داروی خارش مرهمي نکند - دریغولا (که طایفهٔ بدگوهر بدیارِ شوقي گردِ شورش انگیختند - و فتنها روی‌داد - چنانچه لختے برگذارده آمد) هرچند اولیای دولت یورشِ آن صوب التماس نمودند پذیرائي نیافت و همگي ناپذیرش برای آنکه بر قدسي ضمیر پرتو انداخته بود که آن تباه خواهش بصوبِ پنجاب تُرکِ فتنه خواهد برانگیخت - و همان طور پیدائي گرفت - و جهانیان را سرمهٔ بینش بدست آمد - میرزا پیشینی سال میخواست که در عافیت‌گاهِ هند غبارآسای دلها گردد - میرزا سلیمان او را بجانبِ بدخشان برد - و آن چیره‌دستي سرمایهٔ افزونیِ دلیری او شد - و ژاژخائی بداندیشانِ

---

(۲) نسخهٔ [ا ک ل] و عشرت هنگامه گرمي پذیرفت (۳) نسخهٔ [ل] فتنه انگیزی میرزا حکیم و رخصت یافتن عساکر ظفرقرین و اختصاص یافتن کنور مانسنگهه بحراست حدود سند (۴) نسخهٔ [ب ک ل] این نوجوان (۵) نسخهٔ [ل] و آهنگِ دولت خداداد •

شرقي ديار سرواري - اواسط آذر جمعے را بسركردگي حاجي نورالدّين فرستاد - آن فرومايه آب سند را عبره نمود - ميرزا يوسف خان اقطاع دار آن نواحي فوجے مبارزان سعادت گزين را بباشليقي حسين بيگ روانه گردانيد - و سعيد خان كهكر و برخے مجاهدان آن حدود پيوستند - و چون در تيزروي لشكر كمتر رسيده بود بسيچ آن شد كه پس از روزے چند عرصهٔ پيكار آرايش يابد - ليكن اقبال افزايان تقديررا كه تواند عنان گرفت - در كمتر زمانے هنگامهٔ آويزش سرانجام پذيرفت - و مخالف به تندباد ادبار غبار آلود هزيمت گشت - هنگامے (كه فوج نصرت[۲] اعتصام در مقام فرودآمدن بود) ناگاه گلّهٔ آهو نمودار[۳] شد - و حسن بيگ را شوق شكار گريبان همّت گرفت - و بچستي و چالاكي يكے را تيز دوز گردانيد - و با چندے تيزدستان در پي آن شتابان گشت - ازان طرف مستعجلان جان[۴] گدار سركردهٔ آن گروه را بسير و تماشا برآورده بودند - حسن بيگ و حاجي نورالدّين باهم در آويخته كوشش مردانه بجاي آوردند - از شكوه اقبال روزافزون آن بدگوهر زخمي رو بگريز نهاد - و يكبارگي شرارهٔ فاسپاسان فرو نشست - برخے شوربده بختان دستگير گشتند - و بسيارے را در موج خيز دريا رخت زندگي فروشد - و خمير مايهٔ سودائيان آشوب گاه در حدود بشاور گرگ شده بنشيب آباد نيستي سرنگون آمد - او از فرومايگان حصار است - لختے در پيش محمّد حسين ميرزا آئين ناسپاسي بر گرفت - و چون روزگار او سپري شد بهزاران تكاپو خود را در تباه بسيچان كابل انداخت و قدرے اعتبار يافت - اگرچه خدمت گذاران پيكار پرست پاداش[۵] نيكوكرداري يافتند ليكن چون روشن شد (كه ميرزا يوسف خان در سرانجام سرحد دوربيني و حزم سگالي بكار نبرده است) از و تغيّر يافته مزبانی حواشي سند بكنور مانسنگهه قرار گرفت - او برای انتظام آن ملک از سيالكوت روانه شد - و از دوربيني و كارشناسي جوقے بهادران بسركردگي زين الدّين علي پيشتر فرستاد - درحدود راول بندي از رسيدن شادمان بر ساحل سند آگهي آمد - بسرعت رهگراي پيكار شد - و به نيروی اقبال روز افزون آويزش نموده بباد افراه رسانيد - چون سانحهٔ نورالدّين روی داد ميرزا از غنودگي خرد عيارے نگرفته او را (كه شمشير لشكر خود ميدانست) با گروهے انبوه روانه ساخت - ششم دي آن مغرور مردانگي از آب سند گذشته بمحاصرهٔ قلعهٔ نيلاب پای افشرد - زين الدّين علي و ديگر گماشتگان كنور مانسنگهه در استحكام حصار همّت را با حوصله همدوش گردانيدند - كنور چون نزديک رسيد الوخان[۶] كچهواهه را هراول ساخت - و سورج سنگهه برادر خود را التمش - مخالف خواب بيخبري داشت - بآواز تبيره بيدار شده جوياي پيكار گشت - دوازدهم عرصهٔ ناورد گاه

---

(۲) نسخهٔ [ا] نصرت قرين (۳) نسخهٔ [ل] پديدار شد (۴) در [اكثر نسخه] جان گزا (۵) نسخهٔ [ب] نيكوكاري (۶) در [بعضے نسخه] ابوخان - و در [بعضے] منشي الوخان ؛

آرایش یافت - ناموس دستان هستي دشمن با یکدیگر آویزش حیرت‌افزا نمودند - و به نیروی اقبال روز افزون نسیم فیروزمندي نشاط آورد - همانا دران چپقلش مرد آموما راجه سورج سنگهه شکیب ربای سردار شد - و زخمي آبله پای دشت ناکامي گشت - و در همان نزدیکي آن غنوده بخت را خاک آلود نیستي یافتند - او پسر سلیمان بیگ اندجاني ست - جدّ او لقمان بیگ منظور نظر حضرت فردوس‌مکاني بود - مادر او بخدمت گهوارهٔ میرزا امتیاز داشت - و از خردي‌باز همراه او نشو و نما یافت - از رشد مردانگي و فیروز جنگي بالوس افغان عزّت و اعتبار او در کابل زمین افزود گیهان‌خدیو از استماع دیرینگی اقبال سپاس و ستایش الٰهي بجای آورده بخاصان محفل همایون اشارت فرمود - همانا زمان یورش ما بصوب پنجاب نزدیک شد - اگرچه همواره معاملهٔ[۲] گذاران آسماني بے سعي ما کار ساخته و میسازند لیکن انتظام اسباب را تائید دادار جهان‌آرا میدانیم - میرزا از شنود فرو شدن شادمان بے‌تابانه بهندوستان خواهد آمد - شایستهٔ وقت آنکه در سرانجام یورش کارگذاران سلطنت اشتغال نمایند - و از پیش بیني و معامله شناسي رای رای سنگهه و جگناتهه و راجه گوپال و برخے آمرای اخلاص اندوز را با بسیارے فیلان نامور روانه ساختند - و بأمرای سند فرمان شد - اگر میرزا ارادهٔ گذشتن آب نماید سر راه او نگیرند[۳] - و پیکار را در پردهٔ توقّف اندازند برهنمونی توفیق الٰهي رایات اقبال درین نزدیکي سایهٔ معدلت بران دیار خواهد انداخت و همان‌طور (که بر پیشگاه ضمیر آسمان پیوند پرتو انداخته بود) لمعهٔ ظهور داد - چهاردهم بهمن خبر آمدن میرزا بصوب پنجاب بمسامع همایون رسید - اخترشناسان آسماني سیر باشارت والا در اختیار ساعت سعادت افزا انجمن ساختند - و در انتظام مشاغل دارالخلافه[۴] برخے توجهٔ بکار رفت - و بجهت آنکه خاطر اقدس از دیار شرقي نگراني داشت برای آرامش ملک چنان مذکور شد که درّهٔ التّاج اقبال سلطان سلیم را با برخے از آمرای هالي شکوه گذاشته بصوب پنجاب نهضت فرمایند - شاهزادهٔ والا اخلاص حضرت مریم مکاني را وسیلهٔ عرض ساخته التماس همراهي نمودند - شهریار آگاه دل ملتمس را پذیرفته برای آن کار بزرگ گوهر اکلیل خلافت سلطان دانیال را نامزد فرمودند - و سلطان خواجه و شاه‌قلي خان محرم و شیخ ابراهیم و بسیارے ملتزمان بارگاه حضور درخدمت آن رهنمودی ارادت گر قرار گرفتند - و چون لختے ضمیر صافي از سبب آرائي وا پرداخت

با جنودے ایزدي تائید بیست و هشتم موافق دوشنبه دوم محرّم (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نهم هالي در زمانے (که گزیدهٔ منجّمان دانش پسند بود) بدان صوب توجّه فرمودند - اقبال همعنان و ظفر همرکاب موکب همایون شد - ستارهٔ کامروائي درخشید - و سفیدهٔ صبح دولت برآمد • • نظم •

---

(۲) نسخهٔ [ل] معامله شناسان (۳) نسخهٔ [اب] بگیرند (۴) نسخهٔ [ل] دارالسلطنه •

بجنبید با قلب زرم آزمای • چو سیلاب طوفان بجنبد ز جای
بخصم آزمائي عام برکشید • همه دشت در زیر لشکر کشید
خرامیدن بادپایان بگشت • تزلزل در افکند در کوه و دشت
عرق کردن توسنان در شتاب • بطوفان آتش روان کرد آب

دوربینان بارگاه از زبان آوران بی‌زبان آفرینش بمژدهٔ فیروزمندي سامعه افروز گشتند - و فال گیران انجمن آگهي در نمودار آسمانی (۲) چشم پژوهش گشودند - از راه حزم اندوزي و دوربیني جای مبارزان اقبال قرار یافت - و اسباب پیکار آمادگي پذیرفت - کشک داران پنجشنبه و جمعه در ظلال رایت همایون جای گرفتند - و آمرای شنبه و چهارشنبه بآراوش برانغار نامزد گشتند - و امیران دوشنبه و سه شنبه در جرانغار قرار یافتند - و مبارزان یکشنبه هرارل را اعتضاد بخشیدند در عنفوان این یورش نوید فتح تازه ظاهر نگاهان روزگار را چون روشنان باطن کامیاب آرامیدگي و نشاط گردانید •

فیروزي یافتن اولیای دولت - وآوارهٔ دشت ناکامي شدن

معصوم خان فرنخودي

شهبازخان از کام روائي و ناکامي (که گذارد، آمد) از شاد خواب خود بیني بیدار شد و به تیزدستي و کاردانی هنگامه آرائي پیش گرفت - و راه هنجار سپرد، در کمتر فرصتی آمادهٔ کارزار گردید - و آن (۳) ناسپاس بد گوهر (که زمان هشیاري و شرمساری او برد) بخواب گران افتاد و در فراهم آوردن فرومایگان نافرجام شد - و اندوختهٔ این دولت ابدي اعتصام را در کافر نعمتي خرج کردن گرفت - و بذه و بار خود (۴) و مردم (که درجابهای قلب فرستاده بود) طلب داشت - او را آن اندیشه که سرمایهٔ جمعیت مردم انتظام گیرد - و کار آگاهان قضا از خنده لبریز - که دستمایهٔ تباه شدن ناموس را خواهان است - مبارزان اقبال فوجها بآئین پیش منتظم ساخته بصوب مخالف رهگرای شدند - و آن بی‌آزرم شولیده رای نیز از بنگاه خود برآمد - در قول ججهارخان خاصه خیل جوهر بدگوهری ببازار آورد - و عرب از آبرو ریختگان دست راست شد - و نیابت خان نجوست افزای یسار - و شاه دانه در مقدمهٔ ناکامي - و خود طرح شده درکمین هزیمت سراسیمه‌گي مي‌اندوخت - هفت کروهی قصبهٔ اودهٔ بیست و چهارم بهمن رادمردان سعادت سگال میدان

---

(۲) در [چندنسخه] جسماني (۳) نسخهٔ [ل] وآن سراسیمه ناسپاس بد گوهر (۴) نسخهٔ [ز] خود که در جابهای •

آراستند - و بجوبائی کارزار ایستادند - آن فرومایه بحیله سازی برنشست - و در آمدن درنگی نمود بیشترے گمان بردند که امروز هنگامهٔ آویزش نخواهد شد - جنود سماری تائید فرود آمده بسرانجام خذق آئین کوشش از سر گرفتند - درین(۲) هنگام آن دستان سرای غنوده بخت با لشکرے آراسته جویای نبرد شد - بهادران اخلاص منش بجستی و چابکدستی روی در کارزار آوردند - نخستین پیش قدمان هزارل لشکر نصرت قرین با فیلان کوه پیکر تیزدستی نموده بکوشش مردانه هزارل غنیم را برداشتند - برانغار مخالف بر جرانغار لشکر فیروزمند زور آورد - و در آخر از دل افروزی و ثبات پائی مجاهدان اقبال نزدیک شد که بادیه پیمای هزیمت گردد - طرح غنیم دل‌بای‌دادها را نیرو بخشید - و از نیرنگی تقدیر کار بردلیران فیروزی فوج قدرے دشوار گشت - درین هنگام هزارل و التمش لشکر منصور مقابل خود را برداشته همّت افزود - و از ایزدی تائید ناسپاسان بد گوهر آبرو ریخته آبله پای راه گریز شدند - درین تابش‌گاه اقبال برانغار لشکر ظفرطراز بر جرانغار غنیم چیرودستی نمود - و عرصهٔ آوردگاه را ازان گروه تباه کردار پاک گردانید - برخے پیلان نامور (که در نخستین پیکار بدست مخالف درآمده بود) برگشته کارنامهای نمایان بتقدیم رسانید - و فتح و فیروزی را گزین اسباب شد - پانزدهم روز از نخست نیرنگ‌سازی و شگرف‌کاری تقدیر نشاط افزود و شادکامی را چراغان برافروخت - و آن زیان‌زدهٔ دین و دنیا بهزاران سراسیمگی بقصبهٔ اوده باز گردید همه اسباب حشمت و فراوان خواسته (که سرمایهٔ بدمستی او بود) بدست اولیای دولت درآمد و بیشترے گمراهان بادیهٔ کج‌گرائی از فروغ آگهی راه سعادت گرفتند - و از تنگنای ناسپاسی و سیه چال گمراهی کناره گزیدند - شهبازخان فیروزمندی را غنیمت دانسته از(۳) نبرد جا تیم گام برنداشت - همّت باوری نکرد - یا دوراندیشی بکاربرد - وقت را گنجائی نماند - یا هرزه سگالی شتردلان پیش راه گرفت - ازین باز ماندن ناهنگام آن دل‌بای‌دادهٔ تباه سرشت رستگاری یافت - و کار آخر شده لختے روی بدرازی نهاد - و بهزاران ناکامی به هنگاه درآمد - هرچند خواست (که دستے بر دل هزار پارهٔ خود نهد - و پای در دامن شکیبائی و ثبات پائی کشد) در خود نیروی آن نیافت - ناگاه ناخوش آوازه از شهبازخان زبان زد ارجوفهٔ سازان شد - و آن نافرجام لختے بخود گرائید - همانا برخے تیزدستان لشکر منصور کنارے از شهر تاراج کرده باز گشته بودند - عرب بابرخے رسیده در پیکار شد - و چندے را ازین فوج روزگار سپری گشت - سگ‌مکسان شورش منش چنان آوازه انداختند که این شهبازخان بود - آن بد گوهر از شنودن این به بهجت آمد - و در کمتر زمانے آگهی یافته در تنگنای غم فرو رفت - و بر نگاهداشت بیرون و درون شهر و ضبط برج و باره کوشش

---

(۲) نسخهٔ [ل] درین اثنا (۳) نسخهٔ [ل] نبرد گاه ٥

پیش گرفت - (چون سدارهٔ ان ژولیدهٔ روزگار تفسیدهٔ آرزو هر زمان فروتر میشد) هرچه دران سود می‌انگاشت زیان میدید - چنانچه توپے بر فراز دروازه برده آماده[۲] نبرد شد - و از سطوت قهر ایزدی بمجرّد گشادن بام درهم شکست - و نوید ناکامی رسانید - دغل دوستان زبونده پراگندگی گرفتند و به تباه حالی و سراسیمگی افتاد - همراهان پا برجا گم - و شکوه افواج گیتی‌گشا زمان زمان در انزایش - نه نیروی برآمدن ازان شهر بند حوادث - و نه[۳] هنجار نشستن دران تنگنای آشوب از انزونی بنه و بار تارو پود تعلّق نمی‌گسیخت - درین[۴] اندیشهٔ جانکاه عرب و نیابت خان و شاه دانه (که سرمایهٔ مدهوشی او بودند) راه جدائی سپردند - و نعل واژون بربسته راه[۵] چلپا در نوشتند - آن شایان آوارگی زه و زاد خود را با اندوختهای چندین سال گذاشته راه گریز پیش گرفت - و لختے شقاوته از دورویان وا مانده نیز تنهائی گزید - و با هفت نفر چهار ضرب شده دیوانه وار رو بخرابهٔ خمول نهاد - درین ناکامی زمیندار کورج[۶] پیوست - و بحکم پیشین شناسائی به بنگاه خود آورد - و بآشنا روئی و ابله طرازی از نقد و جنس آنچه داشتند برگرفت - و پاس دیرین حقوق را زبون قرّائی داده کسیل نمود - آن سزاوار رسوائی گاه خود سوار شده و زمانے پسر را برآن سوار[۷] کرده - با حالے تباه از آب سرو گذاره کرد - راجه مان بومی آن سرزمین او را بخانهٔ خود برده بدستگیری برخاست - شهباز خان ازین آگهی داستان امّید و بیم گذارش نمود - که او را گرفته روانه سازد - یا بفراموشخانهٔ نیستی فرستد - براه انکار شقاوت - و پنهانی او را بآوارگی سرداد - و چندے را بدرقه گویان همراه گردانید - و از جواهر (که با او گمان می‌برد) قرار جان شکری داد - او از نامیهٔ حال دریافته فرومایگان را بزر بفریفت و بخسولستان ناکامی گام فراخ برزد - روز دیگر فیروزمندی شهباز خان با جنود سماوی اعتصام بقصبهٔ اوده درآمد - و همگی زه و زاد و بنه و بار او بدست افتاد - ازانجمله صد و پنجاه فیل و سرمایهٔ دین و دنیا و ناموس آن ناقرجام دست فرسود یغما گشت - و جهانیان را عبرت‌نامهٔ سرانجام یافت - و زیان‌زدگی ناسپاسی بتازگی دلنشین روزگار آمد - در نواحی دارالخلافه این نوید دولت کوس نشاط را بلند آوازه گردانید - دور بهنان محفل همایون آنرا مژدهٔ دیگر گشایشها دانستند شهریار خوش خرام فیایش ایزدی بجای آورد - و خدمت گذاران عقیدت گزین بنوازش سترگ سربلندی یافتند - و از وفور مردمی فرمان شد که شهباز خان زه و زاد آن عصیان گرای را پاس دارد

---

(۲) در [بعضی نسخه] نبرد آرای شد (۳) نسخهٔ [ل] نه جای نشستن (۴) نسخهٔ [ل] درین آشوب‌گاه حوادث (۵) نسخهٔ [ا] راه چپیا - و نسخهٔ [ز] چاپیا (۶) نسخهٔ [ا] کوارخ و در (چند نسخه) گوارج (۷) در [اکثر نسخه] بار کرده (۸) در [اکثر نسخه] و دین و دنیا ه

دران شورش این ناتوان خاوت‌نشین را چه گناه - جهانیان را بینشے دیگر پدید آمد - و اخلاص‌گزینی را خرامش تازه شد - هنگام آنست که زمانه و زمانیان نازش نمایند - و بایزدی نیایش کردار خانه را آباد سازند - بر زبانها افتاده بود که آن کج‌گرا از راه دامنهٔ شمالی کوه میخواهد خود را بکابلیان فتنه اندوز رساند - از روی حزم‌اندوزی قلیچ‌خان را با برخے تیزدستان عرصهٔ آگهی رخصت آن صوب فرمودند - دهم اسفندارمذ ساحت دارالملک دهلی از خیام اقبال رفعت آسمانی یافت - و تربت بزرگان آن مرزبوم بفروغ نیایش نور آگین شد - سابق پیش‌خانه زیاده از چهار کروه نرفتے - ازین جا فرمان شد - که از شش‌کروه کم نبود - دوازدهم بر ظاهر قصبهٔ سنپت رایات جهان‌گشا سایهٔ معدلت انداخت - قلیچ خان ازان خدمت باز آمده سجود سعادت بجای آورد - و آوارگی و خمول‌گزینی آن شوریده مغز نا فرجام چنانچه گذارش یافت دلنشین شد •

و از سوانح پرشدن پیمانهٔ هستی قیا خان کنک - ازان باز (که عرصهٔ دلگشای بنگاله غبارآلود شورش گشت) او با برخے بهادران یکجهت در ولایت آذیسه روزگار گذرانیدے - اگرچه همّت باوری نکرد که از اسباب تسکین شورش شود لیکن آن سرزمین را از گرد خلاف رفت و روے میداد درین هنگام (که آن ملک از امواج نصرت قرین خالی شد) قتلوخان با بسیارے آویزش نموده چیره دستی یافت - او لوازم کارزار بجای آورده حصاری شد - و از امتداد پیکار و جدائی همراهان بے‌حقیقت به تنگنای ناکامی نشست - و در آخر با برخے از بهادران ناموس دوست آویزشهای سخت نموده نیکنامی جاوید اندوخت - هفدهم نزدیک تهانیسّر رایات همایون نزول اقبال فرمود ازانجا (که شهریار دیده‌ور برخود کمتر نظر اندازد - و همواره صحبت الٰهی‌بنده پژوهش نماید) بخلوتکدهٔ شیخ جلال (که سال‌خوردهٔ ایزدی پرستش بود - و مردم را اعتقاد ولایت بدو) گذاره فرمود شیخ باندازهٔ شناسائی نیایش بجای آورده عرضه داشت - امروز آزروها گرد دم گیرای اورنگ‌نشین حقیقت طراز است - و آسمان بکام او جنبش نشاط میکند - دعاهای صافی کرده التماس گذارش حقائق نمود - و خود را پذیرای آن ساخته بدریوزه‌گری نشست - کشور خدای لختے بنکته طرازی و گره گشائی درآمد - و سخن سرائی پیش گرفت - بسا دلاویز سخنان روشنی افزای صفوتکدهٔ درویش شد - راقم شگرف نامه باشارت همایون از شیخ پرسید که عمر دراز بسر برده اند - و صحبت نیکان روزگار دریافته - زحیر خاطر را چاره باز گویند - و دل سراسیمه را از تفرقهٔ اختلاف نجات بخشند

---

(۲) در [چند نسخه] حزم اندیشی (۳) نسخهٔ [ل] گرفت (۴) نسخهٔ [ل] سونیت (۵) در [بعضے نسخه] لبریز شدن (۶) نسخهٔ [از] تانیسر (۷) نسخهٔ [ب ل] جمال (۸) نسخهٔ [ل] آرزوهای مردم (۹) نسخهٔ [ا] بزرگان •

متیی بآب دیده پاسخ گذارد - و پس ازان این بیت بر زبان آورد • بیت •

آه از استغنای دلبر آه آه • کز تعظّم بست بر گردون راه

و از سوانح سپهری شدن روزگار خواجه شاه منصور دیوان - سکندر ذوالقرنین همواره با خاصان سلطنت گذارش فرمودے - که ندیمان (۲) و بندگان گردان دیگر اند - و کار ایشان جزین نه که بشاداب ها و نادر حکایتے (هرچند فروغ راستي نداشته باشد) افروزند (۳) شگفتگي گردند - و چراغ طرب را بر افزایند - و بگزندے دلنشین (که حاضران بساط عزّت را رسانند) معرکهٔ خوشحالي آراسته دارند روس نشاط را از شگرف کاري بهر هفت آرایند - و اساطین دولت و بزرگان درگاه (که بمثابهٔ دست ازو باشند) دیگر - همگي بسیچ ایشان سرانجام دادن داوری فساد عالم و تریاک شکسته (۴) کاران و مرهم بر زخمان روزگار گزیده - آن بر زبان آورند که پراگندگی زمانه فرو نشاند - و کار برهم شده فراهم آید جهان آسوده (۵) بخسپد - و شادماني با ایمني همدوش گردد - و اگر خریدار نایاب باشد بخموشي نیک اندیشي چاره سگالند - بارگاه دولت را هر آسیبے که رسد بیشتر ازان است که این دو گروه کار خود را گذارند - و نیز همواره بکار پردازان دولت فرمودے (هرگه باندیشهٔ خشنودی ما پا از شاهراه راستي برون نهد - و درست عیاري را عنان فروگذارد - و از تنگ گیري سپاه و رعیّت گشایش ما را طلب کار شود از وجه ناروا بدستان سرائي خواهد گنجینهٔ دولت برآماید) هرآینه چیره دستان ملک تقدیر الهای ما را هرکمتر فرصتے ازو برگیرند - و بدست قهرمان سیاست ما گردش سپهر گردان او را باز ماند امور بتازگي حال خواجه ازان باز گردد - همواره از جاه طلبي و آزمندي در محاسبات دیواني خرده گوئتے - و سخت گیري نمودے - و غمخوارگی بندگان پیرامن خاطر نگشتے - همگي بسیچ ایشان خانهٔ خود بود - و با آلایش دامان بشیوا زباني کار از پیش مي برد - یکبارگي در زیر بار ناستوده کردار آمده در کو نیستي فرو شد - و ندانست که قلبکاري دو روزه نا پایدار است - و چراغ آب افروخته فروغ ندهد - پیشتر ازین چاد پروانچه بخطّ منشی میرزا حکیم (در رخت گاه شادمان (که کشته شد) یافتند - کذورمانسنگیه آن را برالا درگاه فرستاد - یکی ازان بنام خواجه بود خلاصهٔ مضمون آنکه عرائض یکجهتي و نیک اندیشي پی هم میرسد - و سرمایهٔ بالش توجّه میگردد - درین نزدیکي به نتائج آن اختصاص خواهد یافت - شهریار فرخ خوصلهٔ نظام آفرین گشاده (۶) نیرو آموا سازش بدکاران پنداشته برروی خواجه نیاورد - در نواحی سنپت ملک (۷) مانی

---

(۲) نسخهٔ [ل] ندیمان بنده گوی دیگر اند (۳) در [بعض نسخه] افروزینهٔ (۴) نسخهٔ [ل] شکستگان (۵) در [بعض نسخه] نیاساید (۶) نسخهٔ [ل] گشاده روی (۷) در [بعض نسخه] ملک ثانی و در [بعض] ملک تانی •

از قدیمان میرزا با بنه و بار بدرگاه آمد - و شهرت یافت که او را فرستاده اند تا رنجش را پیش رو خود سازد - و بلوازم چاپلوسي (۲) پردازد - و صید دلهای ساده لوحان نماید - و به کاران را تیزتر گرداند از دور اندیشي و احتیاط گزیني (که نیروی بازوی دولت است - و یارانی پنجهٔ اقبال) او را از تصرّف باز (۳) داشتند - دران روز از خواجه بسا سخنان جانب‌داري بظهور آمد - و غبار شورش بلندي‌گرای شد - و روزگار ناخن‌زن پرستار - و آشوب زمانه تارگي داشت - او را در خلوتکدهٔ قدس طلب داشته آن نامه را برخواندند - چون ستارهٔ بختِ او در فرو شدن بود پاسخهای او بد گماني را یاور افتاد - از اختلاط باز داشتند - و دوربیني بکار رفت - نوزدهم ملک علي کوتوال اردو برخی نوشتها در نظر آورد - و تباه سگالیٔ خواجه را تازه گردانید - ازان نگاشتها معلوم شد که سپاه خواجه از فیروزپور (که در اقطاع او ست) بمیرزا زیان یکتائي گشوده درین نزدیکي بدر خواهد پیوست - ازین آگهي قهرمان سلطنت شعله افروز گشت - و فرمان شد اگر خواجه آوازهٔ مردم تعهّد نماید و براستي منشي ضمان شود همان طور در زندان باشد - و گر نه او را از هم گذرانند تا گوشمال کوته اندیشان دراز (۴) آز شود - و تنبیه بد گوهران کج‌گرا گردد - او در پاسخ سخنان برج گذارش نمود - و ضامن نتوانست سرانجام داد - از راه عاطفت و کارشناسي فرمودند اگر خواجه سلیمان (که پیوند خویشي و القیام برادري دارد) تعهّد نماید بپذیرند - آن بے دل هول زده را حال دگرگون شد - و از بیم جان خود را برکنار گرفت - ازانجا (که روزگار از نانوان بینان فرومایه برآشفته بود - و وقت نارک - و بزرگان دولت در جان گزائی او بهانه آرا) ناگزیر حکم سیاست شد خدمت پذیران کار بند شده نزدیک سرای کرک کچهواهه بدرختے از حلق آویختند - از طبیعت دوستي و نا فهمیدگي ترک و تاجیک را وقت خوش شد - و نشاط ستر ک در اردوی مقدّس پدید آمد بیشتر آنست که حسودان سخن ساز و باد سرایان غرض گذار بدین روز نشاندند - و باد افراه خویشتن بیني و بد سگالیٔ زیردستان سرانجام یافت •

• نظم •

نباشي بکار جهان سخت گیر • که هر سخت گیرے بود سخت میر

غم زیر دستان بخور زینهار • بترس از زبردستیٔ روزگار

فتنه اندوز بود - یا عقل معاش نداشت - بآبادانیٔ ویرانهٔ خویش خانهای مردم خراب کردے و برای آسایش روزگار خود گروه بے برگ را بنیاد برافکندے - نیرنگیٔ مزاج زمانه برنخواندے و هنگام مدارا از وقت گرفت و گیر بار نشناختے - و لیکن چنین اماره نویسے خرده گیر و نکته سنجے بار بزدار و شیوا زبانے مشخّص گو کمتر یافته شود - اگر قدرے نیایش درگاه ایزدي و لختے

---

(۲) نسخهٔ [ب] جاسوسي (۳) نسخهٔ [ل] بازداشته مقید گردانیدند (۴) نسخهٔ [ا] دراز سودا •

اخلاص خدیو عالم و برخی مهربانی با خلائق و اندکے بےطمعی و کم‌آزاری با او بودے هرآینه از قهر شاهنشاهی بدین روز ننشستے - و دران نمودار غضب الٰهی گرفتار نیامدے - آن قدردان را بارها بر زبان گوهربار گذشت - ازان روز بازار حساب سرد شد - و سررشتهٔ محاسبه از دست رفت اورنگ نشین اقبال انتظام مهام وزارت بقلیچ خان تفویض فرمود - و حکم شد که زین خان کوکلتاش و حکیم ابوالفتح نیز بدار الوزارت حاضر میشده باشند - و کار آگهی بجای آرند *

بناکامی[۲] شتافتن حکیم میرزا بصوب کابل

تجربه اندوزان آگاه دل و روشن روانان هشیار خرام در پذیرائی[۳] انتظار دلیل نکشند و در گرویدن بدریزه گری حجّت نشتابند - هر والا شکوهے (که هنگام افزایش ملک و بالش دولت گلشن همیر او بآبیاری معدلت سرسبز و شاداب باشد - و آن را سرمایهٔ نیایش ایزدی ساخته اندیشه و کردار را زمان زمان پیرایهٔ سعادت بخشد - و خود را امانت دار ایزدی شمرده نگاهبانی سپاه و رعیّت کند - و خستگان روزگار گزیده را مرهم چرب زبانی و مهرگذاری بکار برد) هرآینهٔ خواهشهای او بے منّت پذیری خدمت فروشان بر آید - و کارهای دشوار بدلنشین طرزے چهره افروز نشاط گردد - چنانچه از دیباجهٔ قدسی حال گیهان‌خدیو تابش پیدائی دارد - و این شرفنامه لختے ازان باز گوید - و بتازگی زبان‌زدگی میرزا آگهی بخشد - و سعادت پژوه بیدار بخت بے گرهٔ دل پذیرا[۴] گردد - (چون در هند زمین لختے گرد شورش برخاست - و یک‌چند آتش‌گاه آشوب در گرفت) فرومایگان این دیار و هرزه درایان زابلستان آن جوان آشفته رای را در خواهش ناهنجار سراسیمه گردانیدند - برخی سپاه پیشتر فرستاده غبار فتنه برانگیخت - و در سیه چال باد افراه سرنگون آمد - جای آن بود که از گران خواب پندار برخاسته راه شرمساری پیش گیرد و بچاره‌گری لغزشهای خود در[۵] آویزد - بر خلاف آن بقصد پیکار شتاب آورد - چون از دریای سند گذاره نمود آمرلی آن ناحیت کاربند فرمان والا شدند - و بدار الملک لاهور فراهم آمده قلعه داری را آماده گشتند - میرزا یوسف خان بپاسبانی رهتاس پای همّت افشرد و از نا شناسندگان کسے بدان تباه اندیش نا راست نه پیوست - تا برو شناسان چه رسد - از سپاهی نقش ناکامی بر میخواند - و رعیّت را دل بسوی خود نمیدید - زمان‌زمان نا امّیدی اندوهے تازه

---

(۲) نسخهٔ [ب] نهضت موکب والای گیهان‌خدیو بصوب پنجاب برای اطفای نایرهٔ شورش میرزا حکیم و فرار نمودن میرزا (۳) نسخهٔ [ب] پذیرائی کار دامن دلیل نکشند (۴) نسخهٔ [ب] پذیرای نیرنگی نقدیر گردد (۵) در [چندنسخه] روی آورد *

مي‌آورد - و بدروغهای هرزه[۲] لایان دلے خوش میکرد - و بخیالهای پریشان روزگار مي‌گذرانید - بادے بهاون میگرفت - و آبے بغربال مي‌بیخت - تا آنکه بمحاصرهٔ لاهور پرداخت - و بآهنگهای بے آهنگ در گشایش گرهِ ادبار شد - اگرچه کنارهٔ[۳] شدنِ مبارزانِ والا شکوه زمانے اورا بشادي مي‌آورد کارنامهای دلاویز ناموس دوستانِ هستي دشمن بسیار شنوده بود - درین هنگام دل به پیکار ننهادن بسیچیهای او را یاور مي‌افتاد - و از رادمردي و تیزدستیِ گیهان‌خدیو بر خود مي‌لرزید لیکن از نشنیدنِ آوازهٔ موکبِ همایون دل نیرو مي‌گرفت - چون گزیده ساعتِ آسماني رسید عنانِ عزیمت بصوبِ پنجاب انعطاف فرمودند - گردنا گون عشرت در مغز روزگار پیچید - و زمانهٔ محمدت‌گوئی اقبالِ روزافزون برگرفت - آسمان زمینِ خدمت ببوسید - و بخت و دولت به نیایش درآمدند • نظم •

جهان بکام و فلک بنده و ملک داعي • امید تازه و دولت قوي و بخت جوان
فتوح سوی یمین و سعود سوی یسار • سپهر پیشِ رکاب و زمانه زیرِ عنان

گیتي خداوند با خاطرِ آرامیده و پیشانی گشاده و دلے حق پژوه و قدمے استوار و عزمِ شگرف و نیّتے والا داد دهان و شکارکنان خرامش داشت - هرچند منزل بمنزل پیشتر میشد داستانِ گریزِ او نمیرسید - و غبارے در نرهتگاهِ ضمیرِ آسمان پیوند راه نمي یافت - و خراب درونانِ شوریده خرد بآن خیال (که در سر اندیشهٔ آویزش دارد) نشاط گزیدے - و سعادت منشانِ دیده ور را تخیّلِ فرو شدنِ او عشرت آمود داشتے - بر زبانِ گوهربار گذارش یافت - چنان بر پیشطاقِ باطن پرتو مي‌افتد که این همه ایستادِ او ازانست که نهضتِ رایاتِ همایون باور ندارد - و هرزه درایانِ ژاژ خا طورِ[۴] دیگر خاطرنشین کرده اند - بیشتر آنست که در حوالیِ سهرند خبرِ گریزِ آن پریشان رای بسمعِ همایون رسد - همچنانکه آن رازدارِ تقدیر گذارش فرموده بود چهره گشای راستي گشت همان روز (که رایاتِ جهان پیما از دارالخلافه روانه شد) میرزا نزدیکِ لاهور غبارِ شورش برانگیخت بیست[۵] روز در باغِ مهدي‌قاسم خان بدستمایهٔ مالیخولیا شادماني میکرد - و هدف‌گاهِ وهم را تیرے بخیال مي‌انداخت - سعید خان و راجه بهگونت داس و کنورمانسنگهه و سیّد حامد و محمّد زمان و دیگر جایگیرداران پنجاب قلعه را قدرے استحکام داده آمادهٔ کارزار بودند - چون فرمان بآرایشِ هنگامهٔ پیکار نبود بهادرانِ حقیقت گزین در مورچالهای خویش بآگهي میگذرانیدند - و از کارشناسي یانه‌گردانِ عمامه‌بندِ شهر را از اختلاط باز میداشتند - و بهنیروی الٰهي اعتصام دروازها گشوده مبارز

---

(۲) نسخهٔ [ک ل] هرزه درایان (۳) نسخهٔ [ل] از کناره شدن مبارزان والا شکوه زمانے روی بشادي مي‌آورد (۴) نسخهٔ [ب] طرز دیگر (۵) نسخهٔ [اب] بیست و دو روز •

بیخواستند - بارها شیرخواجه[۲] و ناد علي و قربان[۳] علي و میرسکندر ازان‌طرف جوشش مردانگي کردند بلطفهای ید اللّهي مالش یافتند - میرزا از نا روائی کار و بستگی مقصود زمان‌زمان آشفته تر شده و بهزوالیان همراه سرگرانی[۴] نمودے - ناگاه آوازهٔ موکب شاهنشاهي جوهر دماغ او را پریشانتر گردانید - راه گریز را گام شتاب برگرفت - و یک کروهي بالاورنهٔ باغ مهدي قاسم خان از آب راوي عبور نموده سراسیمه بصوب کابل شتافت - دران شب نواحی شاهم علي زمانے بخواب پریشان بسر برد و از حدود جلال‌آباد از دریای چناب گذشته رهگرای شد - بسیارے همراهان دران‌گذاره فرو رفتند و در نواحی بهیره از دریای بهت عبور نمود - و در موج‌خیز آن نیز چندے بسیل فنا افتادند از گریوهٔ قهار[۵] براه کهیپ[۶] آب سند عبره نموده به بنگاه خود باز گردید - چون بمسامع اقبال رسید عاطفت خسروانی در جوش آمد - و منشور والا نفاذ یافت که جنود فیروزی عنان از تعاقب کشیده دارند - مبادا در شورش آبها کشتی میرزا فرو نشیند - و کار آن سلیم دل از چاره بگذرد (اگر آن غنوده بخت از نارسیدگي شناسای منزلت نشود - و پذیرای آگهي نیاید) ما باوجود چندین فروغ خرد چگونه نقش هستی او بستریم - بو که بروزگاران سعادت پذیر گردد - و شاهراه بینش را دیدبان آید - و نیز در میزان قدرداني برادر گران‌سنگ‌تر از پسر باشد *

بنازم خدیوزمان را که چنین گوهرنیک اندیشي ببارگاه ظهور آورد - و سلطان خرد را بر اورنگ کامرانی[۷] سربلندی بخشد - همانا آزرم و مردمي را سرآغاز مي‌نهند - و جاردانی دولت را بتارگي مي‌پیرایند - دانش والا را ثناگري نماید - یا رافت سترگ را بازگوید - فطرت عالي را محمدت برخواند یا فراخ سازی حوصله را داستان طراز - پس از کوتهی سخن بهزاران نیایش ایزدي بصوب پنجاب نهضت فرمودند - تا بمعدلت روزافزون پراگندگی آن‌دیار فراهم آید - و شکستگان را بمومیائی مهربانی[۸] درستي بخشند - بیست و چهارم ظاهر سهروند معسکر اقبال شد - گیتي خداوند بباغ دلگشای آن مصر دولت عشرت اندوخت *

و از سوانح تجدید آئین ملک‌داري - ازانجا (که شهریار دوربین زمان هشیار خرامي را تازه اساسے برنهد - و جهان آرائي را عبادت ایزدي برشمرد) درین هنگام طرزے دلگشا بخاطر آسمان پیوند رسید - و برایغ والا صدور یافت که جایگیرداران و شقداران و داروغگان قلمرو ده بده ساکنان را بنام و حرفه بقلم آورند - و در یکدیگر منتظم‌گردانند - و نگذارند که بے دستمایهٔ پیشه

---

(۲) نسخهٔ [ا] شیرعلي و ناد علي (۳) در [بعضی‌نسخه] قربانعلي زرچه (۴) در [چندنسخه] سرگردانی (۵) نسخهٔ [ب] قهارا - و نسخهٔ [ک] کهوارة (۶) نسخهٔ [ا] کمپ - و نسخهٔ [ب] کهیت (۷) نسخهٔ [ب] کامروائي (۸) نسخهٔ [ل] رافت و مهرباني *

و التزام هنرے زندگاني نمایند - و در دخل و خرج مردم ژرف‌نگهي (که از بدگوهري و نیک‌ذاتي فراهم آمده باشد) بکار برند - تا بکمتر زمانے اندیشهٔ بیرون‌آرایان خراب درون پیدائي گیرد و قلب کاران زراندود نیز بوزنگاه درآیند - ازین فرمان آگهي روزبازار عاقبت شد - و فراخنای هندوستان ایمنی سترگ پذیرفت - بیست و هشتم حوالی ماچهیواره دریای ستلج را جسرعالي انتظام داده عبور فرمودند - درین نواحي اُمرای پنجاب بسجود قدسي آستان نامیهٔ سعادت نورآگین گردانیدند - و هریکے بعنایت خاص سربلندي یافت - و از مکافات نیک کرداري بسپاس‌گذاري درآمدند *

آغاز سال بیست و ششم الٰهي از جلوس مقدّس شاهنشاهي
یعني سال اردي بهشت از دور سیوم

* نظم *

عالم دولت نوروز بصحرا برخاست * فیض روح القدس از عالم (۲) بالا برخاست
چه هوائے ست که خلدش بتخیّر بنشست * چه زمینے ست که چرخش بتولا برخاست

شب پنجشنبه پنجم صفر (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه هلالي بعد از سپري شدن شش ساعت و بیست و دو دقیقه نوربردار جهان صورت و معني بارخدای عالم پنهان و پیدا ببرج حمل نظر خرّمي انداخت - و عنصري عالم را چون روحاني ملک نورآگین گردانید - جشن شادماني آرایش (۳) تازه یافت - و صلای عیش بلند آوازه شد - ازانچه در سرآغاز این سال خجسته تابش ظهور داد نهضت رایات همایون است بصوب دریای سند - ازانجا (که پاسبانی عموم خلائق بر دیباجهٔ فرمان روائي نقش لزوم دارد) بر ضمیر آسمان پیرند پرتو انداخت - که (چنانچه بیداری تائیدات آسماني نزهت‌گاه پنجاب از خس و خاشاک فتنه اندوزان رفت و روب یافت) بنگاه گزیدان ساحل سند بآبیاری داد و دهش سرسبز گردند - و تیمار آفت زدگان حوادث سرانجام یابد و نیز چندے مزاج شناسان خرد پژوه فرستاده بگرانمایه اندرزها اصلاح حال (۴) میرزا کرده آید - سخنان هوش افزا آنچه در نزدیکي کارش تاثیر نماید هزار یک آن از دور کارگر نیاید - و نیز مکنون خاطر صواب اندیش آن بود که بر کنار دریا قلعهٔ سپهر آسا اساس یابد - تا وحشیان تمرّد گزین بذقد سعادت پذیر آیند - و بذدگان خدمت گذار را پناهے سترگ باشد - بدین قدسي بسیچها عزیمت آن صوب فرمودند *

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ز] بولا (۳) نسخهٔ [ک] آرایش دیگر یافت . (۴) در [بعض نسخه] بزار میره *

و از سوانح توجّه نمودن گیهان خدیو بتماشای نگرکوت - چون نیرنگهای آن باستانی مطاف (خاصه درست شدن زبانهای بریده) بسمع همایون رسیده خاطر حقیقت پژوه بدان صوب کشیده دریغولا (که آن سرزمین نزدیک شد) آن داستان شگرف بتازگی گذارش یافت - پانزدهم با چندے خاصان بزم سلطنت بعزیمت تماشا راه پیما گشتند - نخستین منزل راجه جیچند مرزبان آن دژ بدولت زمین بوس سربلندی یافت - چون پاسے از شب در گذشت برای آسودگی مردم در قصبهٔ دیسوهه نزول اجلال فرمودند - راجه بپربر تیول‌دار آنجا بلوازم نثار و پیشکش سعادت اندوخت - از دشواری راه و سختی گروهها همرکابان دولت را لختے پیشانی عزیمت چین زده بود - و از دورباش شکوه خدایگانی (که زبان بندے عظیم است) کسے یارای گفتار نداشت - دران شب روحانی پیکرے (که نادره کاری بدو منسوب دارند) در خلونگاه منزل چهره برافروخت - و بلند پایگی گیتی خداوند گذارده ازان بسیچ باز آورد - عنقوان صبح آگهی آن نمودار را گذارش فرموده باز گردیدند - و نشاطے سترگ همه (۲) را فرو گرفت - میان کهوکهوال (۳) و کانواده‌ن (۴) دریاے بیاه را پل بسته گذاره نمودند - هفدهم شهر دلگشای کلانور از فروغ قدوم گیتی خداوند نورآگین شد - و در بوستان آن مصر اقبال گلدستهٔ عشرت فراهم (۵) آمد •

و از سوانح غبارآلود شدن عرب بهادر بخاکستان هزیمت - چون معصوم خان فرنخودی از سیه بختی روی در ادبار آورد عرب بهادر و نیابت خان و شاه دانه و بسیارے بد نهادان شورش طلب در حدود سنبل گرد فتنه برانگیختند - بدان اندیشه که اندوختهای آن صوب برگرفته دست‌آویز افزایش بد گوهری سازند - و گرنه شبگیر (۶) کرده خود را بمیرزا حکیم رسانند - حکیم عین‌الملک فوجدار آن حدود آگهی یافته بر استحکام قلعهٔ بریلی همّت گماشت - و در فراهم آوردن سپاه آن ناحیت کوشش نمود - نام بردها بدان تخیّل (که حکیم را بخود یار و یاور سازند) داستان امّید و بیم گذارش نمودند - و در کمتر زمانے نقش نا امّیدی برخوانده گرد حصا برآمدند - و آتشے برگردهٔ نیمهٔ شهر بسوختند - حکیم به ثبات پائے خرد و نیرو گشاده پیشانی فیروزی یافت - دران آشوب شورش شب درآمد - و تیره رایان بد گوهر و روز کوران پی گم کرد انجام کار را بروز انداختند - چون زمین شکستگی داشت و آوازهٔ آمدن سپاه بدان نواحی سامعه کوه بد گوهران فرومایه از گرد قلعه برخاسته قدرے دورتر نشستند - آن دانش‌اندوز یکے از هرشیار مغزان باگین جاسوسان بصوب اردوی مخالف روانه گردانید - تا آن بخته کار خود را ببزرهندگان غا

---

(۲) نسخهٔ [ا] که و مه را (۳) نسخهٔ [ا] کهوکهوال - و نسخهٔ [ز] کهوندوال (۴) نسخهٔ [ب ک ل] کالواده‌ن (۵) در [چند نسخه] فراهم آوردند (۶) نسخهٔ [ا] شبگیر زده •

در گیراند - و پس از آزار بسیار باستوار پیمان چنان برگذارد که غاربان نصرت طراز از اطراف فراهم آمده اندیشهٔ شبخون دارند - و مرا بخبرگیري فرستاده اند - تدبیر[۳] چهرهٔ اقبال برافروخت. نیمهٔ شب گام هزیمت برگرفتند - و حصاربان نومید ترانهٔ نشاط برساختند - رخسارهٔ طرب را گلهای تازه شکفت - و کوس شادمانی بلند آوازه شد - درکمتر فرصتی بختیار بیگ از بداؤن و شیخ محمّد غزنوي از شمس آباد و شیخ معظّم و میر ابوالحسن از امروهه[۳] و غلام حسین از سلیم پور و قاسم از لکهنؤ و مولانا محمود و ابوالقاسم از سنبل پیوستند - و هنگامهٔ اولیای دولت رونق[۴] تازه گرفت - حکیم با دلِ کاردان جویای پیکار شد - سراسیمگان بادیهٔ ناکامي و شوریدگان دیوسار سرگرداني اگرچه ازین نواحي دورتر شدند لیکن در اطراف آن ملک دست یغما برگشاده آزار دلهای زیردستان میکردند - و زبون کشي را سرمایهٔ مردانگي پنداشته دراز دستي مي‌نمودند جه کمادون[۵] و رام ساه و مکت[۶] سین و راجه کرن و بسیارے زمینداران کج‌گرای و خود سران تهي‌مغز مراهم شده شورش برانگیزدند - حکیم نخست بزبان گیرا تفرقه دران هنگامه انداخت - رام ساه و مکت سین و راجه کرن ره نورد نیکو بندگي گشتند - و بمیانجیء ایشان نیابت خان نیز بجنود فیروزي پیوست - در حدود اکلي[۷] کارطلبان خدمت دوست رده آرائي کرده ناموس یکتائي نمودند - و پاس حزم داشته نوگروندگان سعادت را هراول نام نهادند - و بحقیقت بختیاربیگ با برخے ناموران مقدّمه آرای شد - سرآغاز پیکار شاه دانه برهراول دست چیرگي گشود - بختیار بیگ با چندے مبارزان عقیدت سرشت دیده وري را با مردانگي همدوش گردانید - و مجاهدان تیزدست از هر طرف پیوسته داد مردانگي دادند - اقبال شاهنشاهي نوید فیروزي رسانید - و روزگار مژده آورد غنیم غبارآلود ناکامي دشت پیمای هزیمت شد - سیّد میان و سیّد مصطفی و بسیارے از غنوده‌بختان بگورنیستي نگونسار افتادند •

گیتي خداوند در حوالیء کالنور آب راوي را جسر آراسته عبور فرمودند - و از حوالیء رام‌گذهه آب چناب را گذاره کردند - و آب بهت را از میان گذر[۸] جهیلم و رسول پور براه پل عبور نمودند - و در نواحیء بهت چند روز عشرت شکار بجاي‌آمد - و بومیان آن سرزمین کامیاب خواهش گشتند

دریں هنگام (که بهار دولت روز بازار داشت - و چشمهٔ بخت گشایش روزافزون) دهم اردي بهشت

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] بدین تدبیر - و نسخهٔ [ل] نیر اقبال چهرهٔ برافروخت (۳) نسخهٔ [ا ب] انبروهه (۴) در [بعضے نسخه] تازه رونق گرفت - و در [بعضے] تازه روئي گرفت (۵) نسخهٔ [ا ل] کماؤن و نسخهٔ [ب ل] کمایون (۶) در [بعضے نسخه] منکت‌سین (۷) نسخهٔ [ز] واکلي - و نسخهٔ [ل] واکلي (۸) نسخهٔ [ب] گذر جیلم - و نسخهٔ [ز] از میان جیلم •

دلکشا بانی اساس نهادند - همواره خاطر فیض‌آمود گیهان‌خدیو بآبادی صورت و معنی توجّه فرماید - و از فروغ جهانبانی گلشن[۲] دلهای زمانیان بشکفتگی گراید - و شورهٔ سار دنیا بآبیاری همّت کشت‌زار گردد - برسم شکار بقصبهٔ نندنه[۴] عبور واقع شد - چون پرورده زمین و چشمهٔ خوشگوار داشت سرابستانے بخاطر آوردند - در کمتر زمانے حسن انجام برگرفت - و بجهت مسرت پذیری بر فراز قلعهٔ آن قصبه (که از عمارات باستانی ست چون فطرت بزرگان والا پایه) صعود اقبال فرمودند •

و هم دربغولا قدسی خاطر بزیارت خلوتگاه بالذاتهه ثلّه متوجّه شد - بکسر تای فوقانی هندی و فتح لام مشدّد و های مکتوب کوهے ست آسمانی پایه نزدیک رهتاس از دیرباز که آغازش پدید نیست - او را نیایش‌کدهٔ بالذاتهه جوگی دانند - و در بزرگ داشت آن کوشش رود جمع انبوه روی نیاز آورند - در فراخنای هندوستان گوناگون راه آزادی روائی دارد - طایفهٔ را جوگی نامند - بضمّ جیم و سکون واو مجهول و کسر کاف فارسی و سکون یای تحتانی - کردار این‌گروه برقانون پاتنجل است که لختے ازان در آخرین دفتر گذارش یافته - در ملک نیستی جاوید هستی اندوزند - و خلاف عادات فراوان بظهور آید - بسیارے بخرسندی و کم‌آزاری نامور - و یکان یکان تیزرو عرصهٔ آگهی پدید آمد - بالذاتهه از سرآمد پیش روان این گروه است بیا و الف و لام و نون و الف و سکون تای‌فوقانی و های مخفی - گویند کهین برادر رامچند بود مشهور است که از دوربینی و کارآگهی راه تجرّد سپرد - و این‌نزهتگاه برای گدازش نفس بوقلمون برگزید - کرتهیٔ سخن آنکه گیتی خداوند از کمال آگهی نظر بر فروغ حسن معنوی خویش نینداخته پژوهش الٰهی بنده نماید - و با هر طایفه (که گمان را یافتگی باشد) یا[۵] جانبی (که مردم بدان روی نیاز دارند) پیوسته ایزدی نیایش بجای آورد - ازین رو بدان خلوتگاه نیز پرستان شتافتند - و انجمن تجرّد منشان آن‌حواشی از فروغ توجّه گیهان خدیو روشنی پذیرفت - سی و یکم منازل میرزا یوسف خان بقدوم شاهنشاهی جاودانی سعادت گرفت - حصار رهتاس (که از قلاع نامور است) در اقطاع او بود - چون آن‌نواحی مخیّم سرادقات اقبال شد بذریعهٔ باریافتگان محفل همایون ابن‌آرزو درخواست - و از والا عاطفت پایهٔ قبول گرفت - و بلوازم نثار و پیشکش پرداخت و جاوید دولت اندوخت - و برای میمنت افزائی و نشاط افروزی اندکے پذیرش یافت - اگرچه رای بیشترے آن بود (که شهریار دادگر درین مصر جامع روزے چند توقّف فرماید) لیکن

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] گلبن (۳) نسخهٔ [ل] جهانیان (۴) نسخهٔ [ب] بندنه - و نسخهٔ [ز] تندنه
(۵) نسخهٔ [ا ب] یا بجائی •

(باندیشهٔ آنکه هرچند رایات همایون بکابلستان نزدیکتر شود مهمّ مرزبان آن دیار دلخواه صورت خواهد گرفت) بصوب سند ساگر (که به نیلاب اشتهار دارد) نهضت والا شد *

و از سوانح فروشدن خواجه عالم خواجه سراست - کارگذار بےرو[۲] بود - برخی پهلوانان باهتمام او خدمت داشتند - در مقام خربوزه[۳] بیکی ازان گروه چوبے چند میزند - و پاداش را سرانجام میداد آن شوریده مغز بدشنه کار او بانجام رسانید - شاهنشاه قدردان آن خدمتگذار دایم حضور را آمرزش خواست - و از معدلت اندوزی کشنده بیاسا رسید - و بسا شولیده عقل را چراغ آگهی برافروخت - و کج گرایان خود بین را راهے پدید آمد *

رسیدن موکب همایون بر ساحل سند ساگر

گیهان خدیو داد دهان و نوازش کنان با هزاران شکوه صوری و معنوی بر کنار دریای سند سیزدهم خرداد نزول اجلال فرمود - سپاه و رعیّت بدست آویز نیایش روی بدرگاه آوردند - و هریک کامیاب گوناگون بخشش و بخشایش عشرت از سر گرفت - و الوس افغان (که سراسیمگان بادیهٔ ناسپاسی اند) نامیه سای نیکوبندگی گشتند - آرانجا (که پیش نهاد قدسی خاطر انتظام حال میرزا حکیم بود) منشور موعظت شرف نفاذ یافت - و خیرسگالی و اندرز گوئی پرتو عاطفت انداخت - و بکاردانان آشنا روی عقیدت گزین شیرین گفتار دلاور کم آزار دستوری دادند تا نخست دانش خویش برملا نیاورده سرایای او را برخوانند - و سپس سخنان دلاویز بخت آور گذارش نمایند * * بیت *

توان ساخت دلهای فولاد نرم * به نیروی پیوند گفتار گرم

(اگرچه کجگرائی او در پیشگاه دانش والا و آزمون دیگر خرد پژوهان پیدا بود) لیکن بقدسی خاطر آن میرسید که (چون بتازگی بهادران فیروزی را از تکاپوی باز داشته اند - و درین ناکامی گوناگون عنایت ما را شنوده) بو که دلاویز پندها فروغ پذیرش گیرد - و ببستان سرای حق پژوهی رود لیکن (هرکه غنوده بخت باشد - و خرد او در شورستان خواهش پا بند) بینش و دانش او در واژونی شتاب آورد - و خویشتن را بکوشش فراوان زیان زدهٔ دین و دنیا گرداند - چنانچه زندگانی این جوان خوابیده[۴] عقل شیوا زبانی می نماید - و ماتم روزگار او میدارد *

خلاصهٔ پیغام آگهی آنکه هر بزرگ شکوهے (که با والا توانائی و فراوان نیرو دست از مالش بار داشته بنصیحت طرازی و حقیقت سرائی همّت برگمارد - و دستمایهٔ او جز

---

(۲) نسخهٔ [ب] پیرو (۳) نسخهٔ [ب] خیربوزه (۴) نسخهٔ [ا] خوابیده بخت *

خیرسگالي و خلوص عاطفت امرے دیگر نباشد) هرآینه سعادت پذیرانِ نیک اختر در پالغز بیدانشي بیدار شده بروی شرمگین و دلِ حق پذیر انجمن آرایند - و به نیایش و لابه گری درونی و بیروني چاره بر سگالند - و بد گوهرانِ تیره رای دران سیه چالِ خطرناک دستانِ سرائي و حیله فروشي پیش گیرند - و بر تبه کاری خود هزاران یافهٔ حجّت گذارش نمایند - اکنون آن برادر (که پایهٔ فرزندي دارد) پذیرای شناسائي آید - و جاوید دولت اندوزد - سلاطین نژادانِ والا تبار و بزرگانِ هر سرزمین از فروغ عنایتِ ما پرتو میگیرند - او با این همه نسبت چگونه و تا کی گریبه نشینِ ناسپاسي باشد - و تا چند بهمنشینی فرومایگانِ نافرجام در نشیب آبادِ زیان کاري طُفره[۲] خواهد زد - باید که بر طنینِ مکس سیرتانِ خدک افزا گوش ننهاده باندیشهٔ درست و دلے پشیمان و اعتقادے[۳] شایسته و خاطرے امیدوار بسجودِ قدسي آستانِ نامیهٔ بختمندي را برافروزد تا فنونِ مهر اندوزی ما خاطر نشینِ دور و نزدیک گردد - و او روزے چند زندگاني بشایستگي گذراند - پایهٔ دنیای او چون رتبهٔ عقبی ببلندي گراید - و انجامِ کار به نیک نامي کشد - مورچهٔ مسکین را کم روي و نا تنومندي از سپردنِ بادیهٔ مقصود باز ندارد - بوکه بآویزهٔ طایرِ بخت بر فرازِ مراد برآید - مردم زاد با چندین فروغِ آگهي چگونه بشادخوابِ غفلت در افتد - و نیم گامے در فراخنای جست و جو بر ندارد •

• نظم •

پایه بسیار سوی بامِ[۴] بلند • تو بیک پایه چون شوي[۵] خرسند

اندرین راه اگرچه آن نکني • دست و پائے بزن زبان نکني

اگر پیش نهاد کامیابي ست خود آزموده را چه آزماید - و تا چند خود را بر دمِ تیغ بردارد و (اگر از شرمندگي و بدکاري روی بدرگاه نمي آرد - و از بیم ناکي دل بخدمتکاري نمي[۶] نهد) داستانِ عاطفتِ روز افزون از آغازِ سلطنت تا حال (که عنفوانِ بهارِ اقبال است) بر عالمیان ظاهر و بخشش و بخشایشِ گناهگارانِ بزرگ دور و نزدیک را دلنشین - ازانجا (که شولیدگانِ بادیهٔ ادبار داستانِ اندرز گران شنوند) از غنودگیِ بخت و نا یاوری خرد دلاویز گفتارِ آگهي را افسانه سرائي پنداشت - و پاسخ بگفتارِ بے فروغ گذارش داد - و چون روز بازارِ مردمي بود مهر افزائی گیتي خدارند بروی ببخشود - و اشارت والا شد (اگر در حرفِ نیکوبندکي زبان با دل یکتائي دارد و از افزونیِ واهمهٔ سعادتِ ملازمت را روزے چند نمي تواند قرار داد) باید که یکے از فرزندان مصحوب پرده نشینِ عفّت و صفوت گزینِ عصمت بختِ نساء بیگم روانه سازد - و اگر از تنگدلي و بیدانشي

---

(۲) نسخهٔ [ل] نعره (۳) در [چندنسخه] اعتمادے (۴) نسخهٔ [ک] نام بلند (۵) نسخهٔ [ا] شدي (۶) نسخهٔ [ل] نمي دهد •

بابن هم نگارد خواجه حسن نقشبندي را با برخي اعيانِ آن سرزمين فرستاده رسومِ پيمان و سوگند بجاي آورد - هرآينه در ضميرِ آسمان پيرند پايهٔ قبول يابد - و بخشودن و بازگشتن را دست‌آويزے سرانجام گيرد - چون بگوشِ خواهيده بختانِ شوريده رأي پندهاي هوش افزا در نيايد فرمان شد که راجه مانسنگهه با جوقِ دلاورانِ اخلاص‌گزين آب سند را گذاره نموده بپشاور شتابد و سرکشانِ آن ناحيت‌را براهِ نيکو بندگي درآورد - و ازانجا که همگي انديشهٔ حقيقت‌پژوه آن بود (که آن غنودهٔ بيخبري از شکوهِ جنودِ سماري تائيد پذيرلي سعادت گردد) يازدهمِ تير گوهرِ اکليلِ آبهت و بختياري شاهزاده سلطان مراد با بسيارے اُمرا دستوري يافت - که ازان آب عبور کرده بآهستگي متوجّهِ ولايتِ پشاور گردد - اگر ميرزا بيدار شده راهِ فرمان پذيري سپرد بگوناگون نوازش اميدوار سازد - و گرنه بکابلستان شتابد - و براي مزيدِ آگهي فوجها ترتيب يافت - و رده‌آرائي بگزيده آئين شد - قبل بنورافروز[۲] انجمنِ خلافت زينت گرفت - ميرزا يوسف خان و راي راپسنگهه و راي درگا و گوجرخان و سورج سنگهه و مدن چوهان و شيخ عبدالرّحيم و بالکا[۳] راي و رامچند و ٹهاکرسي و سليم خان و کاکرعلي و سيّد محمّد مرجي و کرم اللّه کنبو و پرتهي راج و رام داس چوهان و منّهرا[۴] داس و سانول داس و کله کچهواهه و اسکرن و کچره و هزاره بيگ و شيخ ولي جلال و ميرمحسن و جمع کثير از مبارزانِ خدمت گزين و يکّه جوانانِ دلاور درين فوج فيروزي اعتصام جاي يافتند و سپه‌آرائي جرانغار بسيّد حامد بخاري و مخصوص خان و سيّد مهدي[۵] قاسم و ابوالقاسم تمکين و عرب و سيّد حسين و حسن قلي بيگ و عبد اللّه بلوچ و طايفهٔ راد‌مردانِ نامور قرار يافت - و برانغار را قليچ خان و جلال خان و شيخ جمال بختيار و نور قليچ و ميرزا فولاد و جمال خان بلوچ و شيخ گهر و ملک درويش جانوهه و عالم نوحاني و مولانا آلهداد انبوهه و شهبازخان لودي و برخے از مجاهدانِ ناموس‌دوست رونق بخشيدند - و راجه مانسنگهه و نورنگ خان و شيرويه خان و مادهوسنگهه و محمّد بيگ تکلو و مانسنگهه درباري و جگمال سلهدار[۶] و بهادرخان قوردار و سرجن و پهلوان علي و سکت سنگهه و جگت راي و رامچند و بهگواندداس و شيخ کبير و جبّار قلي و نقيب[۷] ديوانه و گروهے ديگر از نبرد آزمايانِ عرصهٔ جلادت بآرايشِ فوجِ هراول پرداختند - و از خاطفِ قطري و رافتِ ذاتي باز مشورِ نصيحت (که حرزِ بازوي بختوري تواند شد) مصحوبِ حاجي حبيب‌اللّه کاشي فرستادند - که هنگامِ يورشِ آن صوب ميگذرد - و لشکرِ انبوه در تنگناها قدرے دشواري

---

(۲) نسخهٔ [ز] بنور انجمن خلافت (۳) نسخهٔ [ا] بانکا - و در [بعض‌نسخه] مانکا
(۴) در [چندنسخه] سهرا داس (۵) نسخهٔ [ز] مهدي و ابوالقاسم (۶) نسخهٔ [ل] سلهدي
(۷) نسخهٔ [ز] نصيب ديوانه ٠

میکشن - باید که زود تر یکے ازان طرزهای فرمان پذیری بجای آرد - تا جنود فیروزی از حدود بکرام بار گردد - و کار او به نیک نامی گراید - و در نوازش او دست آویزے سرانجام یابد - و همگی اندیشهٔ صافی آنکه مبادا از شکوه فیروزی جنود میرزا آوارهٔ دشت[۲] ناکامی گردد - و در بیگانگان فرصت جو افتد - و ازانجا (که دوربینی شمسهٔ پیشطاق اقبال است) بکارگذاران جد گزین فرمان شد که آن دریا را گزیده جسرے بر بندند - خدمت جوبان کار طلب بگرد آوری کشتیها پای تکاپو برداشتند - و کشک داران هفت روز و اُمرای عالی شکوه در ساختن منازل دریائی همّت گماشتند - که (اگر از واژون بختی میرزا افسانهای هرزه کاران بگوش درآورده راه زبان کاری سپرد و از کج گرائی فرموده نپذیرد) آن سزاوار که موکب همایون نیز بدان صوب نهضت فرماید *

و از سوانح فرو شدن فتح دوست پور علی دوست باربیگی - طبیعت پرستاری کرده و بظاهر پارسا گوهر وا نموده - و پیوسته براقم گوهربی نامه گذارده که آرزوی ارادت گیهان خدیو در سر دارم - بموقف عرض رسانیده کامیاب خواهش گردانید - چون این سواد خوان پیشانی زبان[۳] را با دل یکتائی نمیدید اورا بپاسخے[۴] از سر وا کرده - درین هنگام (که رایات اقبال بکنار سند رسید مرا در انجام آن کار بسخن گرفت - خدیو دوربین آگاه شده از کمترین پژوهش فرمود - سرگذشت بعرض رسانید - تبسّم نموده تحسین کردند - از خیر اندیشی معروض داشت ازین که شهریار مهربان دل خود آگهی یافتند باشد که به نیروی این دولت جاوید ازان حال بر آید - و رهگرای سعادت گردد - برگذاردند با آنکه روز بهی از نامهٔ حال او نمی تابد لیکن ملتمس پایهٔ پذیرائی یافت - ارادت این نیازمند ایزدی عیار مردم برگزید - و درون برملا اندازد - باین قدسی شست کرامت فرموده این مصراع بزبان گوهر بار خواندند[۵] *

* مصرعه *

* شست پاک و نظر پاک خطائے نکند *

و گرامی اندرزها گذارش یافت - (چون از صمیم خاطر نبود - و زبان او با دل یکتائی نداشت) در همان[۶] دو روز غبار آلود نیستی شد - و گران خوابان غفلت لختے روی به بیداری نهادند - بیکے پیوند طبیعت داشت - و در نزهتگاه آن حواشی با او بادهٔ پیمائی میکرد - شوریدگان[۷] رشک بدو پیوسته از هم گذرانیدند - گریند مطّلب خان چنین بیراهه شتافت - و آن جوان را از حوالی خانهٔ او بر آوردند و مطّلب خان بعقابگاه[۸] بازپرس در آمد - و تشخیص آن بآمدن پدر او بار گذاشتند *

---

(۲) نسخهٔ [ل] دشت ادبار (۳) نسخهٔ [ل] دل را با زبان (۴) نسخهٔ [ا] بپاسخ ازسر دور کردے (۵) نسخهٔ [ا] راندند - و نسخهٔ [ل] گذشت (۶) در [بعضی نسخه] در همان روز (۷) نسخهٔ [ل] شوریدهٔ رشک بدو پیوسته ازهم گذرانید (۸) نسخهٔ [ا ل] بعقابگاه *

و از سوانح اساس نهادن قلعهٔ اٹک بنارس - مکنون ضمیر جهان آرا آن بود که چون رکب همایون بآن حدود رسد حصارے عالي عمارت یابد - درینولا آنجاے که دوربینان گزیده بودند بشم حقیقت پژوه پسندیده آمد - پانزدهم خورداد بعد از گذشتن دو پهر و دو گهڑي بدست قدّس بنیاد نهاده بدان نام اختصاص دادند - چنانچه در اقصاے شرقي ممالک قلعه ایست م آن کنک[۲] بنارس - و بعهدهٔ اهتمام خواجه شمس الدّین خاني (که درین نزدیکي از بنگاله مده بود) قرار گرفت - در اندک فرصتے بحسن انجام رسید - میان ولایت هندوستان و کابلستان زخے شگرف انتظام یافت - و سرمایهٔ فرمان پذیری گردن کشان آن حدود شد - آرزومندان ے مایه را دستاویز روزي پدید آمد - و خواسته داران را بضاعت اطمینان سرانجام یافت جهان نوردان روزگار را ایمني روی داد •

نهضت موکب شاهنشاهي بصوب کابل

در همان ایّام (که ساحل دریاے سند مخیّم سرادقات اقبال شد) آن عزیمت بود بقلاوزی دولت از دریا گذشته بزابلستان خرامش رود - بهشتے خاصان جذوهٔ فیروزي باز داشت این یورش دستان سرائي نمودند - و برخے از نارسائي و طایفهٔ از تنگ حوصلگي ثروهے از بیمناکي ولایت سرد سیر و طبقهٔ از تن پرستي و هند دوستي و چندے از زیان زدگیهاے ه سفر با خود دارد) و بعضے بهوا خواهي آن غنوده بخت نافرجام و مدارای گیتي خداوند ر ساز و عنان گسل گروها گروه مردم بودند - چون سررشتهٔ دوربیني و ژرف نگهي دوتائي داشت نگی دستان طرازان بجائے نرسید - دران وقت راقم شگرف نامه را فرمان بود که گذارشهاے ان دولت را بروشن روشے بنگارد - و دلنشین خود ساخته بعرض همایون رساند - از گفت و گوی ان در شگفت زار افتادے - و از نیروی ایزدي تائید دستان زدهٔ این گروه نشدے - سوی سفید بش دراز نداشت - و خرقهٔ زرق آلود کهن سالي روی ریا نمي افروخت - سخنان دلاویز نشنوده ن نوازي نشستے - و چون پسند قدسي خاطر بود اندیشهٔ این و آن پیرامون دل نگشتے گي تاخیر در عزیمت شاهنشاهي ازان بود که میرزا را عقل مصلحت بین یاوري نماید عادت اندوزي دستگیري کند - و او خود از بیهوشي و غنودگي به تباه بسیچي افتادے رور افزودے * • بیت •

دشمنان از سخن نرم تو مغرور شدند • وقت باشد که زیان کار بود خوش سخنے

---

۲) نسخهٔ [ل] اٹک بنارس •

و با آنکه بر پیشطاق ضمیر آسمان پیوند پیدائي داشت - و همواره در محافل همایون بر زبان گوهر آمود میگذشت (که خردمندان حکمت پژوه را آئینه ست گزیده - و دستوریست شایسته که هرگاه بیکسو شدن مزاج از اعتدال طبعي کار عضوے بفساد انجامد آنرا از بدن جدا سازند تا گزند آن بدیگر اعضا نرسد - همچنان در افراد انساني اگر یکے را در جوهر سعادت اختلال افتد و مایه ده پراگندگی دیگرے آید هرآینه نقش هستی او از صفحهٔ جهان ستردن سزاوار باشد) لیکن خاطر مهر آمود بهیچگونه قرار نمي یارست داد - و در گذشتن از آب توقّف میفرمود - مبادا از عبور رایات همایون کار از صلاح بگذرد - و زندگانی این جوان غفلت (۲) آلود بسر آید - و چون عاطفت از اندازه گذشت و مدارا بمداهنه کشید ناگزیر گیتي خداوند هرهنموني خرد والا و پیش روی بخت بیدار سي و پنم تیرماه گذاره فرمود - و جائے (که دریای سند و رود کابل بهم مي پیوندد) مخیّم سرادقات همایون شد - و اردوی بزرگ را با فراوان پرتال بر کنار سند گذاشتند - و حکومت آن سرزمین بقاسم خان مقرّر شد - که سرکشان آن ناحیت را ایل سازد - و گزیده جسرے سرانجام دهد هشتم امرداد حاجي حبیب الله نامیه سای آستان جلال آمد - و عرضه داشت میرزا بمسامع همایون رسید - (اگرچه لختے پشیماني و شرمندگي خامه نگار او بود - و پیمان فرمان پذیري بسوگندها استوار کرده) لیکن چون فرموده نپذیرفته بود گفتار او فروغ راستي نداد - پوزش آنگاه برگرفته آید که گفتار با کردار یکتائي گزیند - و گرفه دستان سرایان فریب آرا زبان را به نیایش گري فرستند - و عمل را به بیکاري - بسیارے ساده لوحان باستاني از ناشناسائي کارکرد گفتار پذیرفته اند - و زبان کاري سترگ اندوخته - شایستهٔ مدارا آنست که اگر عمل خانهٔ او نگارین تر از گلشن سرای لسانی نباشد کمتر ازان نبود - و گرنه گریزت و ابله طراري ببازار آوردن باشد - بنابران شهریار هشیار خرام پذیرای آن نشده فرمان داد که شاهزاده بلند اقبال از حوالي بکرام متوجّه پیش شود - و ما نیز بیاوری سماوي تائیدات یزدان صوب نهضت مَیمَنت تَوَئم نهم رایات جهان گشا ازین منزل کوچ فرموده کنار آب کابل نزول نمود - چون دریای عاطفت در موج خیز بود باز خواجه محمّد علي و جمعے را فرستادند - بو که یکے ازان گذاردها بجائی آورد و در زیان زدگی جاوید نیفتد - روز دیگر نزدیک دولت آباد منزل شد - دریں روز خسرو آفاق میرزا غیاث الدّین علي قزویني را (که در گوناگون تاریخ یگانهٔ روزگار است - و به نیک ذاتي و خیرسگالي سعادت پژوه) بخطاب نقیب خاني سربلندي بخشید - و بخلعت فاخر و اسپ خاصه و فراوان خواسته اختصاص یافت - هرزه لایحهٔ (۳) نسب ساز را زبان بسته آمد - و ناسزا گویان جاه (۴) جو را

---

(۲) نسخهٔ [ک] غفلت آمود (۳) نسخهٔ [ک ل] هرزه درایان (۴) نسخهٔ [ک ل] چاره جورا •

رهنموني شد - و درين سر منزل شاطرے عرضه‌داشت ميرزا آورد - پشيماني از كردار گذشته و پيمان نيكو بندگي از آينده گذارده بود - چون فروغ راستي از ناصيهٔ حال تابش نداشت در صفوتگاه قدسي خاطر جاى نگرفت - و ازانجا (كه تامّل گزيني و كنكش‌طلبي خوى ستودهٔ شاهنشاهي ست) اشارت شد كه نوئينان بزرگ و امراى والا شكوه تا بيست كس انجمن خاص برسازند - و از راه دور بيني و كار شناسي سزاوار پاسخ را عرضه دارند - و بنگارندهٔ شگرف نامه فرمان شد كه صوابديد هركس را دلنشين خود ساخته بعرض همايون رساند - فرموده بكردار آمد و هر كس بدستور پيشين سخن‌سوا شد - و چون سگالش رفتن در سر نبود بخشودن و باز گرديدن را برگذاردند - و يكتا مقصود را بگوناگون روش برآراستند - بر زبان راقم گذشت (هرگاه لشكرے بزرگ بسركردگي چغين بلندااقبال والا شكوه راه دردست سپرده باشد - و تامقصد زياده از هفت هشت روزه راه نبود - و بارها بخشودن جرائم و بازگشت رايات همايون بيكے ازان چهارگانه صورت وابسته شده) چگونه بے آن بمجرّد گفتار فرستادگان گمنام و نگاشتهاى بےفروغ راستي مراجعت سزاوار بود و نيز امروز در هندوستان زمان بازندگي ست - اگر تا سپري شدن درحدود سند توقّف شود چه لايق و اگر كوچ كرده آيد درين ريزش ابر زيانے سترگ باسباب سپاهيگري بازگردد - و سودے بار نياورد شايسته آنست كه كار نزديک شده بانجام رسد - و مالشے بسزا با بخششے نمايان چهره افروزد - مردم از آميزهٔ گوناگون غرض برآشفتند - و به تباه انديشي سر فرو بردند - سلامت روے از نارسائي بآئين درستي گذارش نمود - اگرچه دانم (كه پايهٔ شناسائي بظهور مي‌آيد - و حق‌گوئي برفراز پيدائي مي‌شتابد) ليكن در آشوب‌گاه تعلّق سازش با زمانيان و آنگاه چيرهٔ دستان بارگاه سلطنت ناگذران گفتم در انجمن رازگوئي و صفوت جاى كنكش بايست وقت پوشيدن و برخلاف آن گرائيدن سرآمد ناخوشيها شمرده اند - و بنگاه زيانكارى دين و دنيا - چگونه براى ايمنى صورتگاه زود زوال گزند جان فرسائى معنوي دانسته برگزيند - چون بجوبائى آوازه راه فضولي نمي‌سپرد اميد كه گردے بدامن نفشيند - گذارده آمد كه هركدام صلاح‌ديد خود را بعرض همايون رساند - و از كمترين تا نهرسند گذارش نكند - باين قرار داد از هم جدا شدند - آن روز مرا درد سر و جوشش تب از كورنش باز داشت - برخے تباه بسيچان فرصت‌جو پيمان يكتائي(۲) بستند - و گزند اينكس را بفتواى نادرست برخود گرفتند - بسيارے ساده لوحان راستي‌منش را بگفتار(۳) ناروا از جاى بردند - و بعرض اقدس رسانيدند - كه همگي اولياى اقبال را راى آنست كه برحكيم ميرزا بخشوده بازگشت شود گيتي‌خديو فرمود فلاني يعني راقم اقبال نامه را انديشه چيست - يكے ازانها (كه بدلپذيري

---

(۲) نسخهٔ [ل] بكجهتي (۳) نسخهٔ [ل] بگفتار دلاويز ٥

و چرب زبانی خیره[۲] رو بود) عرضه داشت - او نیز بدین آهنگ یکتائی گزید - کوتاه اندیشان از ناتوان بینی و تن‌داری چنین بی‌راهه رفتند - و بآئین پخته کاران چنین تباه بسیچی رفت بندگان ظلّ‌اللّهی برآشفته فرمودند که چنین اندیشهای کم‌بینی بخاطر نمیرسد - همانا آمرا از سرمای زابلی بیمناکی دارند - همه را گذاشته با شاگرد پیشه بدان‌صوب توجّه خواهد شد - روز دیگر مرا جان‌آفرین تندرستی داد - بی آلایش تاخیر ببارگاه کورنش سربلند شد - آثار افروختگی از نامیهٔ مقدّس تابان بود - و محفل والا را بآئین دیگر یافت - باندیشهٔ دراز در شد - و در پژوهش اسباب ژرف‌نگهی رفت - درین هنگام شهریار والا نگاه در پیشگاه قرب طلب داشته پرسش عتاب‌آلود فرمود - و از خلاف[۳] رائی همه روزه باز پرسید - روشن شد که ناتوان بینان سخن‌ساز تزویری ساخته اند و تدبیری انگیخته - باندوهی درافتاد - و بحالتی در شد که هیچ بدکاری را مرساد - شورش برنائی و ریعان عقیدت و مستی راستی و هستی‌دشمنی بجوشش درآورد - نزدیک بود که خرد صلاح اندیش بیگانگی گزیند - و ناشنای صبح تعلّق را (که نوسفر ناشناسائی مزاج روزگار است) دور سپهر سپری گردد از ستارهٔ روشنی ایزدی تائید مرا از نشیب‌گاه بی‌تأمّلی برگرفت - و عقل دانش سگال سایهٔ عاطفت انداخت - لختی از آشوب دل برآمد - و بعرض همایون رسانید - آنچه نسبت میکنند بگوش یکی گفته یا دران انجمن برزبان آورده - آن زیاده سر آخرین را برگرفته پاسخ داد - خدیو معدلت دوست همه را طلبداشته بپژوهش درآمد - چندی (که با او همداستان بودند) یکی پس از دیگری راه بی‌آزرمی شتافتند - نزدیک شد که جوهر خرد تباه گردد - و خویشتن را بگونیستی آرامش بخشد شهریار دوربین آثار راستی از لوحهٔ پیشانی برخوانده از شورش فرود می‌آمد - و از دلیری بدگوهران افترا پرداز درست‌گذاری برگرفته حال دگرگون میشد - درین آشوبگاه نااُمیدی یکی[۴] از شیرمردان راستی منش (که بر خویشتن بلرزد - و از بسیاری مخالف اعتبار نگیرد - و مرا از کم آشنائی گمان راستی هم بدو نبود) بزبان[۵] آمد - دران محفل فلانی بخلاف این گروه سخن میکرد - مگر در جای دیگر گذارده باشد - گره از دل من گشوده گشت - و از فراخی حوصله شهریار دیده‌ور طومار گفت‌وگوی در نوردید - بسپاس آن مهین بخشش ایزدی (که داروی این سانحه بدیگرے باز نگردید) بهوشگانی گیهان خدیو حقیقت حال خاطرنشان دور و نزدیک شد - و ازان خیال عزلت گزیدن و فرو شدن باز آمد - و پایهٔ پرستاری و خدمتگذاری برافزود - گیتی خداوند پرسش کنکش یکسو نهاده کوچ بکوچ متوجّه زابلستان شد - چهاردهم نزدیک بکرام مستقرّ رایات جلال

---

(۲) در [بعضی نسخه] چیره تر بود (۳) نسخهٔ [ز] و از خلاف همه روزه (نسخهٔ [ب] یکی از سره مردان (۵) نسخهٔ [ل] برزبان آورد (۶) نسخهٔ [ا] اقبال ۰

گشت - آنحضرت در کورکهتری (که طواف‌گاه جوگیان است) زمانی توقّف فرمود - دران جا سنرگ مغاک ست - گزاف گویان هرزه لای گذاردے که اندازهٔ ژرفائی آن کس نشناسد - و در میانهٔ راه خلوتکدهٔ مرتاضان باستانی ست - از دشواری و تاریکی راهٔ و فراوان پیچ‌وتاب بدان نتوان رسید ازانجا (که نیایش‌کدهٔ بزرگان ایزدی بود) خود بنوبر خرد تنها درآمدند - و چندے از ملتزمان حضور یکے پس از دیگرے نیز بدین سعادت اختصاص یافتند (۲) - کمترین ازانجمله بود - شگرف راهے پیش آمد - نشسته و خوابیده بدستاویز توکّل سپرده شد - بسیارے راه مردان را دل یاوری نکرد و از نیمهٔ راه بازگشتند - ازانجا بحصار بکرام آرامش گزیدند - و این ولایت را پرشاور نامند و عامّهٔ شهر را نیز بدین نام خوانند - حکومت آن بیارعلی ناظر بیوتات تفویض یافت •

ایلغار فرمودن گیهان خدیو بصوب کابل

چون همگی قدسی بسیج آن بود (که میرزا رهگرای حق‌شناسی گردد - و از گفتار نیکوبندگی بشایسته (۳) کرداری روی آرد) بآهستگی خرامش میشد - و در هر منزل چندین مقام میفرمودند و بشاهزادهٔ والا گوهر نیز منشور همایون شرف نفاذ یافت که در رفتار سرعت نرود - باشد که میرزا آئین سعادت برگیرد - و بروز ناکامی زیان‌زدهٔ دین و دنیا نشود - آن غنوده بخت از چیره دستی واهمه و همنشینی بدگوهران خوشامدگو بهیچگونه قرار دیدن نداد - هرچند همشیره‌اش خواست (که بدرگاه رفته پوزش نماید) پذیرای آن نشد - از کج‌گرائی خواجه حسن بصوب بدخشان عزیمت (۴) گزید - میرزا بنه و بارخود را بمحکم جایها فرستاده بآهنگ قرّاقی آماده شد و چون وا نمودند (که شاهنشاه والاشکوه در نواحی بکرام توقّف دارد - و لشکر بسرکردگی شاهزاده می‌آید) از هرزه‌لائی ناشناسندگان اندیشهٔ کارزار در سر گرفت - و در ریزش آبروی خویش تکاپوی نمود گیتی‌خداوند ازین آگهی کارشناسی را با حزم اندوزی همدوش گردانید - و جریده تیزروی قرار گرفت پانزدهم شاهزاده سلطان سلیم را بدیدبانی اردوی بزرگ گذاشتند - سعید خان و راجه بهگونت‌داس و بسیارے بندگان عقیدت‌گزین بدین خدمت سعادت اندوختند - و فرمان شد که اردو بآهستگی منزل بمنزل می‌آمده باشد - آنروز چون بیگاه شده بود رایات همایون در جمرود نزول اجلال فرمود بامدادان گلگون اقبال را گرم رفتار ساختند - و سخت گریوهای کتل جُذیر (۵) گذشته حواشی دکه کنار دریا لختے دم آسایش گرفتند - آخرهای روز (که هوا ازان گرمی فرو نشست) بآهنگ شبگیر

---

(۲) نسخهٔ [ا] گرفتند (۳) نسخهٔ [ل] بکردار شایسته (۴) نسخهٔ [ب] غربت گزید (۵) در [چندنسخه] خیبر •

راندند - آنروز در حدود لاجي[۲]پور دایره شد - صباح آن ظاهر جلال‌آباد از ماهچهٔ لوای نصرت نورآگین گشت - بومیان آن سرزمین کامیاب خواهش آمدند - و برای آسایش ره نوردان جان‌درویش خان و شمس‌الدّین کوزي را گذاشتند - روز دیگر ببلاغ صفا عشرت اندوختند - همواره تیزروان رکاب همایون و چابکدستان جنود فیروزي پی‌هم میرسیدند - و از تباه بسیچیٔ میرزا و کار طلبیٔ مبارزان اقبال آگهي مي‌بخشیدند - درین منزل کسے نیامد - و قراولان نیز برگشتند که راه پیش را افغانان بسته اند - روز دیگر رایات جهان‌گشا در حدود گندمک ورود اقبال فرمود آخرهای روز حاجي محمّد احدي (که از دلاوران نامور بود - و او را دانسته فرستاده بودند) از نیمهٔ راه برگشته آمد - و از نافهمیدگي حرفای دور از حساب بعرض رسانید - و از گزند فیروزي لشکر آگهي بخشید - آورنگ نشین اقبال فرمود همانا این خبر فروغ راستي ندارد - و گرنه تا حال ازان لشکرگران چندین‌کس رسیدے - و از دوراندیشي انجمن رازگوئي برآراستند - و بایستِ وقت را طلبگار آمدند - جمعے برگذاردند که توقّف باید نمود - تا لشکرے (که همراه شاهزادهٔ والاگوهر مي‌آید) پیوندد - و چندے بعرض رسانیدند که اگر امرے ناگزیر شده باشد ما مردم کمیم - ایستادن در خور نبود - باز گردیده باردو باید پیوست - و سپس جویای پیکار شد - و برخے را (که نظر بر عنایت ایزدي و اقبال روزافزون بود) عرضه داشتند که اگرچه در چندگي کمي راه یافته امّا چگونگي افزایش دارد - سعادت پذیران حضور همه رادمردان آزموده کار و جان‌بازان اخلاص قرین اند سزاوار آنست که پیشتر نهضت شود - اگر بسرنوشت آسماني امرے ناملایم سر برزده باشد مخالف از میت موکب همایون پراگنده خواهد شد - شهریار دیده‌ور این راے را پسندیده با همّتے آسمان پیوند و شجاعتے خدا داد و خاطرے همیشه بهار و دلے حق شناس عزیمت پیش فرمود - در اثنای راه چندے کلانتران آن سرزمین بدرگاه آمده سخنان مهرافزای صلح[۳] افروز گفتن گرفتند - آن گوهر یکتای دانائي فرمود - از سخنان این گروه ظاهر میشود که آن خبر اصلے ندارد و دران روز سرخاب مخیّم سرادقات اقبال شد - و از دوربیني و کاردانی رده‌آرائي کردند - و فوجها ترتیب یافت - قول بوجود شهریار شیر شکار آرایش گرفت - و جمعے دلاوران ناموس درست بسرکردگي زین خان کوکلتاش زیب افزای برانغار شدند - و گروهے فدویان هستي‌دشمن را ببداشلیقی مطّلب خان جرانغار ساختند - و لختے بیگچیها و احدیان در هراول نامزد شدند - آخرهای آنروز (که مجاهدان دولت دل در کارساز حقیقي بسته آمادهٔ نبرد بودند) یکبارگي نوید فیروزي سامعه افروز شد - لیکن (چون قاصدان از قوم افغانان بودند - و عرضداشت کُرم[۴]الله کنبو) تامّل گزیدند

---

(۲) نسخهٔ [ب] لاجوپور (۳) نسخهٔ [ل] صلح انگیز (۴) نسخهٔ [ک] عبدالله کنبو •

حزم‌اندیش را اطمینان سترگ روی نداد - مبادا دستان سرایان فریب کار بتزویر[۲] نویسانده باشند و گرنه بایستی عرضداشت شاهزاده و اعیان آن لشکر رسیدے - گیتی خدیو از برخے زمینداران آن نواحي پژوهش فرمود - و از ناصیهٔ سخن‌سرائی آن گروه مژدهٔ فیروزي برگرفت - و با شایستگان خطاب فرمودند اگرچه از نفاق وزي و بددروني حقیقت را نمیگویند امّا داستان طرازی پیش را گذاشته اند - روز دیگر از سرخاب رایات جهان‌گشا متوجّه جگدلک بود - چندے از تیزروان عرصهٔ آگهي آمده عرضداشت شاهزاده و داستان فیروزي آوردند - عالمیان را نشاط فروگرفت - و بزبان کردار سپاس[۳] ایزدي و شکر الٰهي گذارش یافت •

نصرت یافتن شاهزاده سلطان[۴] مراد - و غبارآلود هزیمت شدن میرزا حکیم

آگاه دلان هشیار خرام (که به نیروی روشن اختري در نزهت آباد نیک سگالي منازل دلگشا سرانجام داده اند) هرآینه بمیامن خیراندیشي کردار شایسته چون دریافت بلند قرین خجسته روزکار ایشان میگردد - و از بخشش خانهٔ ایزدي سترگ حصارے (که دست‌آلای هیچ[۵] کس نباشد) کرامت میشود - و گرداگرد گزند را گزین پناهے سرانجام مي‌یابد - و زمان زمان نیرنگي اقبال چهره مي‌افروزد - و کلید بستگیهای زمانه بآستین همّت او درمي‌نهند - چنانچه روز نامچهٔ این دولت روز افزون شیرازباني نماید - و این اقبالنامه بر دور و نزدیک آگهي بخشد - (هرگاه بندگان دوردست بهنیروی عقیدت در ظلال قرب معنوي شگرف کاري نمایند) دانا داند که فرزندان اخلاص سرشت (که بصورت و معني نزدیک باشند) چگونه کارپرداز اقبال گردند - از سرآغاز دولت جاوید طراز آئین تقدیر چنان است که (هرکه از غنودگی خرد و تیرگی ستاره اندیشهٔ خلاف در سر آورد - یا پالغز کردار شده سر استکبار افرازد) آبله پای تفسیده دشت زیان‌زدگي شود - و جهانیان از و عبرت‌نامها برسازند - و بتازگي این داستان فیروزي ازان برمیگزید - و سعادت پذیران بیداردل را رهنموني میکند •

میرزا از دمسازی فرومایگان بدگوهر (که بنای خانه کنانند - و بام[۶] قصر انداز) از شاهراه فرمان پذیري برآمد - و در زمان شورش ناسپاسان شرقي دیار نزهتگاه هندوستان را غبار[۷] آمالی

---

(۲) نسخهٔ [ب] بزور - و در [بعض نسخه] مزور (۳) نسخهٔ [ز] سپاس ایزدي گذارش یافت (۴) نسخهٔ [ز] شاه مراد (۵) در [بعض نسخه] هرکس (۶) نسخهٔ [ا] بام قصر اندایند (۷) نسخهٔ [ا] غبار آلای •

خلاف گردانید - ازان روز (که شرمنده بازگردید) گاه طالع را نفرین کردے - و زمانے برکیمگرائی خود برافروختے - وقتے هرزه‌لایان مجلس را سرزنش نمودے - و در پذیرائی گفتار بیفروغ خود را در نکوهش داشتے - درین سراسیمگی آوازهٔ آی‌آی موکب همایون پراگنده‌تر گردانید - نه روی بودن و نه رای آویختن - نه صفای گوهر عقل که بسجود قدسی آستان ناصیهٔ بخت را برافروزد و نه در همراهان هوشمندی که فرزندان او را بملازمت آورند - همشیره و خواجه حسن از بیمناکی نافرمانی ببدخشان شتافتند - فریدون و برخے دیگر (که خود را سرمایهٔ شورش میدانستند) از ترسناکی دل‌نهاد آستان بوس نمی‌شدند - لختے در اندیشهٔ استواری گریوهٔ خیبر شد - و زمانے بدین خیال افتاد که از راه بنگش غبارانگیز هندوستان گردد - و چندے دران فکر شد که حصار کابل را استحکام داده در تنگنای کوهستان زاویه‌نشین خمول آید - از شکوه جنود سماوی اعتصام و تیز رسیدن افواج گیهان‌گشا هیچکدام را سرانجام نیارست داد - و رعایای کابل بشهر بند و آویزه دل نتوانستند نهاد - که بروئی نعمت خود چگونه در فراز کنیم - ناگزیر کلید قلعه بارباب شهر سپرد تا بنظر همایون درآورند - و خود با چندے بقراباغ شتافت - و هرکدام بنه و بار خود را بگوشهای دوردست برد - همگی اندیشهٔ تباه آنکه اگر جنود اقبال زورآورد خود را بتوران زمین رساند - و اگر نه در همان‌نواحی کوه وصحرا در نوردد - (هرکرا از درون خرد نبود - و از بیرون دوست تاغ‌گو نباشد) هرآئینه گردآلود ناکامی آید - روزے در کنار آب غوربند سراسیمگی داشت - و بایست وقت را طلبگار - برخے گذارش نمودند که موکب همایون از پشاور نمیگذرد - و در فیروزی جنود یکتادلی نیست - و بهزاران هرزه لائی ازان عزیمت باز داشته گرم‌کارزار گردانیدند - و نادان دوستان یافته درا کار دشمنان دانش پژوه بجای آوردند - فریدون را با بسیارے همراهان روانه گردانید - که در آق سرای بوده در فراهم‌آوردن سپاه و رعیّت اهتمام نماید - و از پی آن خود هم ره نوردیده جویای آویزش شد - و (چون جنود سماوی‌اعتصام نزدیک رسیده بود - و لختے لشکر او پراگنده) قرار داد که خود تا فراهم آمدن سپاه در سنجد دره باشد - فریدون کمین‌گاهها گرفته اگر تواند بعساکر گردون شکوه گزندے رساند - و حیدرعلی را با برخے روانهٔ شهر کابل ساخت - تا خاطر ازان وا پرداخته بفراوردگاه رسد - قابوطلبان عرصهٔ ادبار در مقام بیدی پدراو (که میان دوآب و بتخاک است) فرصت‌جوی بودند - و امواج گیتی‌گشای از باریک آب کوچ کرده بود - آن آشفته رای بچنار تو رفته

---

(۲) در [چندنسخه] لفظ آوازه نیست (۳) نسخهٔ [ا] آورد - بران تقدیر لفظ هوشمندے را بیای مجهول باید خواند (۴) نسخهٔ [ب ک] که دران سرای بوده (۵) نسخهٔ [ا] بنی بدراو و نسخهٔ [ل] ندراو - والله اعلم (۶) نسخهٔ [ل] بخت (۷) در [چندنسخه] بچنارتوت •

برغنجي شد - چون فوجهاي نصرت‌قرين ازان كمين‌گاه گذشتند سيّد حامد بخاري و مخصوص خان و طايفهٔ بهادران همّت گزين (كه چندادل لشكر منصور بودند) سررشتهٔ دوراندیشي از دست داده پیشتر شتافتند - و غير از سيّد بهاءُ الدّين و چندے ديگر در عقب نمانده بود - هيزدهم امرداد تيره‌رايان نافرجام بپرتال درازدستي نمودند - و لختے اسباب يغمائي شد - درين اثنا مبارزان چندادل شنوده بعزم پيكار گام سرعت برداشتند - بدگوهران ناسپاس كامياب نشده راه گريز پيمودند - فريدون بصوب بادام چشمه پناه برد - و مردم ديگر بطرف قورقساي[۲] و آلچ پور نيزپائي نمودند - و آن روز (كه احدي برخي خبرهاي ناخوش آورده - چنانچه پيشتر گذارش يافت) همانا كه نشانے ازين شورش ديده باشد - و در خيال تباه افتاد - شيخ جمال بختيار از نشاني دلاوري و كارشناسي با طايفهٔ سيخواست كه از راه چنارتو بمنزلگاه شتابد - و اگر غنيمے دوچار شود دست بردے نمايد - درهمين روز ميرزا بچندار تو آمده چوبناي حال فريدون بود - ناگاه فوجے از دور سياهي كرد - و آگهي شد كه چندے از جنود فيروزي مي‌آيند - برخے از دلاوران تهمّورگزين را بسركردگي علي‌محمّد اسپ روانه گردانيد - شيخ بر سر قاليزے توقّف داشت - آگهي يافته آوردگاه را آئينے شگرف بست - درين زد و خورد فريدون از عقب رسيده آمد - غنيم بگمان آنكه كمك لشكر منصور ميرسد دست از مبارزت باز داشته دور ترك ايستاد - و بايزدي‌نائيد شيخ آغاز بيگانه شمرده كارزار را بدان صوب انداخت - آويزش سترگ روي داد - نظّارگيان را حيرت فرو گرفت - شيخ دولت و متهراداس و جمعے بهادران ديده‌ور دران نبرد مرد آزما داد گند آوري دادند - و از مخالف بخت بيگ و غيور بيگ و شادمان پرغليق[۳] و ملا غيوري[۴] راد مردي كردند اولياي دولت جنگ‌كنان بخرد كابل (كه معسكر شاهزادهٔ والاگوهر بود) پيوستند - و هم درين روز شگونه قراول (كه برای آگهي رفته بود) جان‌نثاري كرد - احمد بيگ و بخت بيگ و زاهد و چندے (كه از قرتكاري باز گشته بودند) بابي شيرمرد ميرسند - او بآئين راد مردان ناموس دوست جان‌فشاني كرد - و هرزه‌انديشان يافته درا ازين سرگذشت نخوت افزودند - و نيز درين سال ميرعبدالله[۵] نقد همّت درباخت - مصحوب او مبلغے برای پيشدستان لشكر فيروزي فرستاده بودند شيرخواجه و لال[۶] بيگ و جمعے درمي‌يابند - و از بيدلي گرفتار ميشود - و زر بتاراج ميرود •

حكيم ميرزا با بسيارے ناسپاسان بر بلندي (كه نزديك لشكرگاه اقبال بود) فرود آمد اگرچه اين تاراج و آويزش نخوت آن گروه نافرجام را بالش داد ليكن ميرزا دل بجنگ روز

---

(۲) نسخهٔ [ك] فرقساي (۳) نسخهٔ [ب] برغليق - و نسخهٔ [ز] پرغليق (۴) نسخهٔ [ز] عيغوري
(۵) در [اكثر نسخه] ميرعباد الله (۶) نسخهٔ [ا ب] لاله بيگ •

نمي توانست نهاد[۲] - یک شبانه روز پیکار در نگرفت - همانا در فراهم آوردن سپاهي و رعیّت اهتمام داشتند - و از دستان سرائي نوشتهٔ چند مصحوب یکے از خونگرفتگان بنام قلیچ خان و میرزا یوسف خان و نورنگ خان و علي[۳] مراد و برخے از الوس چغتائي فرستادند - و در یکجهتي حرفها برساخته بودند - میرزا یوسف خان از وفور آشفتگي آن نامها را دران معرکه بردرید و علي مراد گذارنده را از هم گذرانید - رسمے ست باستاني که حیلهٔ اندوزان مکراندیش در چنین هنگامها امثال این خطها (که دلالت بربازگشت گروهے نماید) ظاهر میسازند - کوتاه حوصلگان پریشان رای بندگان یکجهت را گزند جاني رسانیده اند - و از بدگماني اعتبار برگرفته - و دوربینان ژرف نگاه بر غرض اخلاص آن طایفه پی برده نوازش افزوده اند - چاره سگالان هنگامهٔ مخالف نمي دانستند که اولیای دولت دانش آموز عنایت اقبال اند - از چنین تدبیرهای نا درست در ایشان[۴] گرد دودلي برنخیزد •

القصّه کابلیان را شکوه عساکر فیروزي سراسیمه گردانید - صلاح کار گذاشته گاه بشبخون دل نهاد شدے - و لختے بکازار روز گرائیدے - شب بیستم برفراز آن کوه آتشها افروخته بشورش درآمدند - و تباه سگالي درسرگرفتند - قزّاق و امیر[۵] خان اسلام آبادي و افضل ترکچي و جمعے را از جانب دست راست روانه گردانید - و نور محمّد خواجه خضري و جماعهٔ پیادهای هزاره را از طرف دست چپ فرستاده بود - که دران تیره شب گزندے توانند رسانید - شکوه دولت ابد پیوند ازین گروه همّت برگرفت - و بهادران فیروزي جنود پا برجائي نموده جوبای پیکار شدند و ازین فریب اندوزي و گاوتازي اعتبار نگرفتند - بیستم امرداد موافق چهارشنبه غرهٔ رجب میرزا ازان تنگنا بیرون آمده آوردگاه را آرایش داد - مجاهدان دولت شگفته دل و گشاده پیشاني روی درجان ستاني نهادند •

• اشعار •

ز شوریدن نالهٔ کرّناي • درافتاد تب لرزه در دست و پاي
چنان گرم گشت آتش کازار • که از نعل اسپان برآمد شرار
ز غرّیدن رُندهٔ فیلان مست • گوه در گلوی هزبران ببست[۶]

بسماوي تائید (که همواره قرین روزگار منتسبان دولت روز افزون است) هنوز نوبت پیکار همگي دلیران هراول نرسیده بود تا بمبارزان افواج دیگر چه رسد - میرزا دل بای داده راه گریز پیش گرفت

---

(۲) نسخهٔ [ل] بست (۳) نسخهٔ [ب] علي مردان خان - و نسخهٔ [ز] علي مرد (۴) نسخهٔ [ز] اثرے دریشان نگردد (۵) نسخهٔ [ب] و امیر خواجه خان (۶) نسخهٔ [ز] شکست - و نسخهٔ [ل] نشست •

و اولیای دولت نشاط آمود گشتند - صباح آن فریدون با جوقی اندازهٔ کار نگرفته گرد پیکار برانگیخت از اُمرای هراول نورنگ خان نزدیک دهندهٔ[۴] گروه آماده بود - باو در آویخت - کابلیان قدرے دست شوخی دراز کردند - فوج نصرت قرین اندکے عقب‌ترک شد - نورم بیگ و ترسون بیگ اندجانی ازین گروه بمردانگی فرو شدند - میرزا لختے دل یافته ازان گروه بصحرا آمد - بهادران تیزدست هراول مثل شاه بیگ کولابی و رفیع رستاقی و فتح مبارک جوهر دلاوری بظهور آوردند پسین چهرهٔ افروز نیک نامی شده رخت هستی بربست • • اشعار •

بجنبش در آمد دو دریای خون • شد از موج آتش زمین لاله گون
دوارو[۳] بر آمد ز راه نبرد • هزاهز در آمد بمردان مرد
چه گویم ازان جنگ و آن کارزار • که یک شمّه نتوانم از صد هزار

و چون آوردگاه بلمعان پلارک دلاوران نبرد دوست آرایش گرفت نزدیک بود که زابلیان چیره‌دستی نمایند - دریں هنگام راجه مانسنگهه بجنبش در آمد - نخستین مادهو سنگهه و صورت سنگهه و طایفهٔ دلاوران تمام جگر را توپ توپ ساخته رخصت کارزار داد - و فیلان کوه پیکر صف شکن را بآئین شایسته[۴] پیشتر فرستاد - ابراهیم خان فوجدار بر پیل خاصهٔ شاهنشاهی زن موهن سوار بود و ججهار خان بر پیل خاصه جگت رای نبردآرائی کرد - و محمود خان بر فیل خاصه گج مکهل عرصهٔ جلادت را آرایش بخشید - و چاند خان بر فیل لکهمی سندر کار طلب شد - این فیل اگرچه خاصه نبود امّا دریں روز جوهر خویش را ظاهر کرده داخل فیلخانهٔ خاصه گردید - و حسین خان بر فیل خاصه مکت نام صف آرا گردید - و توپهای جانگداز را (که بر فراز فیلان داشته بودند) بدل‌شکنی[۵] جوش[۶] برداشتند - چون این فوج هراول (که حکم چندین دیوار آهنی داشت) در جنبش در آمد کابلیان را سررشتهٔ همّت از دست رفت - علی محمّد اسپ و چتری هراخواهان جلو میرزا گرفته رو بدشت ادبار آوردند - نسیم فیروزی بر گلبن آمال مجاهدان دولت وزید - یکپاس و چیزے از روز گذشته بود که پرتو اقبال جهان را فرو گرفت - و شاهزادهٔ جوان بخت را باوجود خرد سالی آن بُردباری و تمکین از نامیهٔ روزگار می‌تافت که مردان معارک ازان کارطلبی و تهاتپائی یاد میگرفتند - ازانجا که شهرت یافته بود - و بسیارے بریں بودند (که میرزا از عقب لشکر منصور

---

(۲) نسخهٔ [ز] ده گروه - و نسخهٔ [ک] ده کروه - و نسخهٔ [ل] داهنهٔ گروه (۳) نسخهٔ [ل] زده‌زد - و این را بمصراع ذاتی گردانیده (۴) نسخهٔ [ب] شایسته فرستاد (۵) نسخهٔ [ب] بدل‌شکنی دشمن جوش بر دادند - و نسخهٔ [ل] بدل‌شکنی و جان‌شکری جوش بر آوردند (۶) نسخهٔ [ک] بر دادند •

و با آنکه بر پیشطاق ضمیر آسمان پیرند پیدائی داشت - و همواره در محافل همایون برزبان گوهرآمود میگذشت (که خردمندان حکمت پژوه را آئینه ست گزیده - و دستورے ست شایسته که هرگاه بیکسو شدن مزاج از اعتدال طبعی کار عضوے بفساد انجامد آنرا از بدن جدا سازند تا گزند آن بدیگر اعضا نرسد - همچنان در افراد انسانی اگر یکے را در جوهر سعادت اختلال افتد و مایه ده پراگندگی دیگرے آید هرآینه نقش هستی او از صفحهٔ جهان ستردن سزاوار باشد) لیکن خاطر مهرآمود بهیچگونه قرار نمی‌پارست داد - و در گذشتن از آب توقف میفرمود - مبادا از عبور رایات همایون کار از صلاح بگذرد - و زندگانی این جوان غفلت[۲] آلود بسر آید - و چون عاطفت از اندازه گذشت و مدارا بمداهنه کشید ناگزیر گیتی خداوند برهنمونی خرد والا و پیش روی بخت بیدار سی و یکم تیرماه گذاره فرمود - و جائے (که دریای سند و رود کابل بهم می‌پیوندد) مخیّم سرادقات همایون شد - و اردوی بزرگ را با فراوان پرتال بر کنار سند گذاشتند - و حکومت آن سرزمین بقاسم خان مقرّر شد - که سرکشان آن ناحیت را ایل سازد - و گزیده جسرے سرانجام دهد هشتم امرداد حاجی حبیب الله نامیه سای آستان جلال آمد - و عرضه داشت میرزا بمسامع همایون رسید - (اگرچه لختے پشیمانی و شرمندگی خامه نگار او بود - و پیمان فرمان پذیری بسوگندها استوار کرده) لیکن چون فرموده نپذیرفته بود گفتار او فروغ راستی نداد - پرسش آنگاه برگرفته آید که گفتار با کردار یکتائی گزیند - و گرفته دستان سرایان فریب آرا زبان را به نیایش‌گری فرستند - و عمل را به بیکاری - بسیارے ساده لوحان باستانی از ناشناسائی کارکرد گفتار پذیرفته اند - و زیان کاری سترگ اندوخته - شایستهٔ مدارا آنست که اگر عمل خانهٔ او نگارین تر از گلشن سرای لسانی نباشد کمتر ازان نبود - و گرنه گریزت و ابله طرازی ببازار آوردن باشد - بدانران شهریار هشیارخرام پذیرای آن نشده فرمان داد که شاهزاده[۳] بلقیاس از حوالیع بکرام متوجّه پیش شود - و ما نیز بیاوری سماوی تائیدات [illegible] بدان صوب نهضت میفرمائیم نهم رایات جهان گشا ازین منزل کوچ فرموده کنار آب کابل [illegible] نزول نمود - چون دریای عاطفت در موج خیز بود باز خواجه محمّد علی و جمعے را نوازشها دادند - بر که یکے ازان گذارده بجای آورد و در زبان زدگی جاوید نیفتد - روز دیگر نزدیک [illegible] دولت آباد منزل شد - درین روز خسرو آفاق میرزا غیاث الدّین علی قزوینی را (که در گوناگون [illegible] تاریخ یگانهٔ روزگار است - و به نیک‌ذاتی و خیرسگالی سعادت پژوه) بخطاب نقیب خانی سر [illegible] ازبلندی بخشید - و بخلعت فاخر و اسپ خاصه و فراوان خواسته اختصاص یافت - هرزه لاف[۴] زبان نسب ساز را زبان بسته آمد - و ناسزا گویان جاه[۵] جو را

---

(۲) نسخهٔ [ک] غفلت آلوده (۳) نسخهٔ [ک ل] هرزه‌درایان (۴) نسخهٔ [ک ل] چاره جورا •

نمونی شد - و درین سر منزل شاطرے عرضه داشت میرزا آورد - پشیمانی از کردار گذشته پیمان نیکو بندگی از آینده گذارده بود - چون فروغ راستی از ناصیهٔ حال تابش نداشت صفوتگاه قدمی خاطر جای نگرفت - و ازانجا (که تامّل گزینی و کنکش طلبی خوی ستودهٔ اهنشاهی ست) اشارت شد که نوئینان بزرگ و امرای والا شکوه تا بیست کس انجمن خاص سازند - و از راه دور بینی و کار شناسی سزاوار پاسخ را عرضه دارند - و بنگارندهٔ شگرف نامه فرمان شد که صوابدید هرکس را دلنشین خود ساخته بعرض همایون رساند - فرموده بکردار آمد هر کس بدستور پیشین سخن سرا شد - و چون سگالش رفتن در سر نبود بخشودن و باز گردیدن را گذاردند - و یکتا مقصود را بگوناگون روش برآراستند - بر زبان راقم گذشت (هرگاه لشکرے بزرگ سرکردگی چنین بلنداقبال والا شکوه راه دوردست سپرده باشد - و تا مقصد زیاده از هفت هشت روزه راه نبود - و بارها بخشودن جرائم و بازگشت رایات همایون بیکے ازان چهارگانه صورت وابسته شده) چگونه بے آن بمجرّد گفتار فرستادگان گم نام و نگاشتهای بے فروغ راستی مراجعت سزاوار بود نیز امروز در هندوستان زمان بارندگی ست - اگر تا سپری شدن درحدود سند توقّف شود چه لایق اگر کوچ کرده آید درین ریزش ابر زیانے سترگ باسباب سپاهیگری بازگردد - و سودے بار نیاورد شایسته آنست که کار نزدیک شده بانجام رسد - و مالش بسزا یا بخششے نمایان چهرهٔ افروزد - مردم از آمیزهٔ گوناگون غرض برآشفتند - و به تباه اندیشی سر فرو بردند - سلامت روے از نارسائی بآئین درستی گذارش نمود - اگرچه دانم (که پایهٔ شناسائی بظهور میآید - و حق گوئی بر فراز پیدائی میشتابد) لیکن در آشوبگاه تعلّق سازش با زمانیان و آنگاه چیره دستان بارگاه سلطنت ناگذران گفتم در انجمن رازگوئی و صفوت جای کنکش بایست وقت پوشیدن و برخلاف آن گرائیدن سرآمد ناخوشیها شمرده اند - و بنگاه زیانکاری دین و دنیا - چگونه برای ایمنی صورتگاه زود زوال گزند جان فرسای معنوی دانسته برگزیند - چون بجویائی آوازه راه فضولی نمی سپرد امّید که گردے بدامن ننشیند - گذارده آمد که هرکدام صلاح دید خود را بعرض همایون رساند - و از کمتریی تا نپرسند گذارش نکند - باین قرار داد از هم جدا شدند - آن روز مرا درد سر و جوشش تب از کورنش باز داشت - برخے تباه بسیچان فرصت جو پیمان یکتائی (۲) بستند - و گزند اینکس را بفتوای نادرست برخود گرفتند - بسیارے ساده لوحان راستی منش را بگفتار (۳) ناروا از جای بردند - و بعرض اقدس رسانیدند - که همگی اولیای اقبال را رای آنست که برحکیم میرزا بخشوده بازگشت شود گیتی خدیو فرمود فلانی یعنی راقم اقبال نامه را اندیشه چیست - یکے ازانها (که بدلیری

---

(۲) نسخهٔ [ل] یکجهتی (۳) نسخهٔ [ل] بگفتار دلاویز •

و چرب زباني خيره[۲] رو بود) عرضه داشت - او نيز بدين آهنگ يكتائي گزيد - كوتاه انديشان از ناتوان بيني و تن‌داري چنين بي‌راهه رفتند - و بآئين بخته كاران چنين تباه بسيچي رفت بندگان ظلّ‌اللّهي برآشفته فرمودند كه چنين انديشهاى كم‌بيني بخاطر نميرسد - همانا آمرا از سرمای زابلي بيمناكي دارند - همه را گذاشته با شاگرد پيشه بدان‌صوب توجّه خواهد شد - روز ديگر مرا جان‌آفرين تندرستي داد - بي آلايش تاخير ببارگاه كورنش سربلند شد - آثار افروختگي از ناصيهٔ مقدّس تابان بود - و محفل والا را بآئين ديگر يافت - باندیشهٔ دراز در شد - و در پژوهش اسباب ژرف‌نگهي رفت - درين هنگام شهريار والا نگاه در پيشگاه قرب طلب داشته پرسش عتاب‌آلود فرمود - و از خلاف[۳] رائي همه روزه بار پرسيد - روشن شد كه ناتوان بينان سخن‌ساز تزويرے ساخته اند و تدبيرے انگيخته - باندهي درافتاد - و بحالتي در شد كه هيچ بدكارے را مرساد - شورش برنائي و ريعان عقيدت و مستي راستي و هستي‌دشمني بجوشش درآورد - نزديک بود كه خرد صلاح انديش بيگانگي گزيند - و ناشتائی صبح تعلّق را (كه نوسفر ناشناسائي مزاج روزگار است) دور سپهر سپري‌گردد از ستاره روشني ايزدي‌تائيد مرا از نشيب‌گاه بي‌تاملي برگرفت - و عقل دانش سگال سايهٔ عاطفت انداخت - لختي از آشوب دل برآمد - و بعرض همايون رسانيد - آنچه نسبت ميكنند بگوش يكے گفته يا دران انجمن برزبان آورده - آن زياده سر آخرين را برگرفته پاسخ داد - خديو معدلت دوست همه را طلبداشته بپژوهش درآمد - چندے (كه با او همداستان بودند) يكے پس از ديگرے راه بي‌آزرمي شتافتند - نزديک شد كه جوهر خرد تباه گردد - و خويشتن را بگونيستي آرامش بخشد شهريار دوربين آثار راستي از لوحهٔ پيشاني برخوانده از شورش فرود مي‌آمد - و از دليرى بدگوهران افترا پرداز درست‌گذاري برگرفته حال دگرگون ميشد - درين آشوب‌گاه نااميدي يكے[۴] از شيرمردان راستي منش (كه بر خويشتن بلرزه - و از بسياري مخالف اعتبار نگيرد - و مرا از كم آشنائي گمان راستي هم بدو نبود) بزبان[۵] آمد - دران محفل فلاني بخلاف اين گروه سخن ميكرد - مگر در جاى ديگر گذارده باشد - گره از دل من گشوده گشت - و از فراخي حوصله شهريار ديده‌ور طومار گفت و گوى در نورديد - بسپاس آن مهين بخشش ايزدي (كه داورى اين سانحه بديگرے بار نگرديد) بموشگافي گيهان خديو حقيقت حال خاطرنشان دور و نزديک شد - و ازان خيال عزلت گزيدن و فرو شدن باز آمد - و پايهٔ پرستاري و خدمتگذاري برافزود - گيتي خداوند پرسش كنكش يكسر نهاده كوچ بكوچ متوجّه زابلستان شد - چهاردهم نزديک بكرام مستقرّ رايات جلال[۶]

---

(۲) در [بعضي نسخه] چيره‌تر بود (۳) نسخهٔ [ز] و از خلاف همه روزه (- نسخهٔ [ب] يكے از سره مردان (۵) نسخهٔ [ل] برزبان آورد (۶) نسخهٔ [ا] اقبال •

شت - آنحضرت در کورکهتری (که طواف‌گاه جوگیان است) زمانے توقّف فرمود - دران جا ننرگ مغاکے ست - گزاف گوياني هرزه لای گذاردے که اندازهٔ ژرفائی آن کس نشناسد - و در میانهٔ او خلوتکدهٔ مرتاضان باستانی ست - از دشواري و تاریکی راه و فراوان پیچ‌وتاب بدان نتوان رسید زانجا (که نیایش‌کدهٔ بزرگان ایزدي بود) خود بنور خرد تنها درآمدند - و چندے از ملتزمان حضور یکے پس از دیگرے نیز بدین سعادت اختصاص یافتند - کمترین ازانجمله بود - شگرف راهے پیش آمد - نشسته و خوابیده بدستاویز توکّل سپرده شد - بسیارے راه مردان را دل یاوری نکرد و از نیمهٔ راه بازگشتند - ازانجا بحصار بکرام آرامش گزیدند - و این ولایت را پرشاور نامند و عامّهٔ شهر را نیز بدین نام خوانند - حکومت آن بیارعلي ناظر بیوتات تفویض یافت •

ایلغار فرمودن گیهان خدیو بصوب کابل

چون همگي قدسي بسیج آن بود (که میرزا رهگرای حق‌شناسي گردد - و از گفتار نیکوبندگي بشایسته کرداري روی آورد) بآهستگي خرامش میشد - و در هر منزل چندین مقام میفرمودند و بشاهزادهٔ والا گوهر نیز منشور همایون شرف نفاذ یافت که در رفتار سرعت نرود - باشد که میرزا آئینی سعادت برگیرد - و بروز ناکامي زیان‌زدهٔ دین و دنیا نشود - آن غنوده بخت از چیره دستی واهمه و همنشینی بدگوهران خوشامدگو بهیچگونه قرار دیدن نداد - هرچند همشیره‌اش خواست (که بدرگاه رفته پوزش نماید) پذیرای آن نشد - از کج‌گرائي خواجه‌حسن بصوب بدخشان عزیمت گزید - میرزا بنه و بارخود را بمحکم جایها فرستاده بآهنگ قزّاقي آماده شد و چون وا نمودند (که شاهنشاه والاشکوه در نواحی بکرام توقّف دارد - و لشکر بسرکردگی شاهزاده می‌آید) از هرزه‌لائی ناشناسندگان اندیشهٔ کارزار در سرگرفت - و در ریزش آبروی خویش تکاپوی نمود گیتي‌خداوند ازین آگهي کارشناسي را با حزم اندوزي همدوش گردانید - و جریده تیزروي قرار گرفت یازدهم شاهزاده سلطان سلیم را بدیدبانی اردوی بزرگ گذاشتند - سعید خان و راجه بهگونت‌داس و بسیارے بندگان عقیدت‌گزین بدین خدمت سعادت اندوختند - و فرمان شد که اردو بآهستگي منزل بمنزل می‌آمده باشد - آنروز چون بیگاه شده بود رایات همایون در جمرود نزول اجلال فرمود بامدادان گلگون اقبال را گرم رفتار ساختند - و سخت گریوهای کتل جگدیر گذاشته حواشی دکه کنار دریا لختے دم آسایش گرفتند - آخرهای روز (که هوا ازان گرمي فرو نشست) بآهنگ شبگیر

---

(۲) نسخهٔ [ا] گرفتند (۳) نسخهٔ [ل] بکردار شایسته (۴) نسخهٔ [ب] غربت گزید (۵) در [چند نسخه] خیبر •

راندند - آنروز در حدود لاجي[۲]پور داپره شد - صباح آن ظاهر جلال‌آباد از ماهچهٔ لوای نصرت نورآگین گشت - بومیانِ آن سرزمین کامیاب خواهش آمدند - و برای آسایش ره نوردان جان‌درویش خان و شمس‌الدّین کوروي را گذاشتند - روز دیگر بباغ صفا عشرت اندوختند - همواره تیزروانِ رکابِ همایون و چابکدستانِ جندِ فیروزي پی‌هم میرسیدند - و از نبأ بسیچیِ میرزا و کار طلبیِ مبارزانِ اقبال آگهي مي‌بخشیدند - درین منزل کسے نیامد - و قراولان نیز برگشتند که راهِ پیش را افغانان بسته اند - روز دیگر رایاتِ جهان‌گشا در حدودِ گندمک وردِ اقبال فرمود آخرهای روز حاجي محمّد احدي (که از دلاورانِ نامور بود - و اورا دانسته فرستاده بودند) از فیمهٔ راه برگشته آمد - و از نافهمیدگي حرفاي دور از حساب بعرض رسانید - و از گزندِ فیروزيِ لشکر آگهي بخشید - آورنگ نشینِ اقبال فرمود همانا این خبر فروغِ راستي ندارد - و گرنه تا حال ازان لشکرگران چندین‌کس رسیدے - و از دوراندیشي انجمنِ رازگوئي برآراستند - و بایستِ وقت را طلبگار آمدند - جمعے برگذاردند که توقّف باید نمود - تا لشکرے (که همراهِ شاهزادهٔ والاگوهر مي‌آید) پیوندد - و چندے بعرض رسانیدند که اگر امرے ناگزیر شده باشد ما مردمِ کمیم - ایستادن در خور نبرد - باز گردیده باردو باید پیوست - و سپس جویای پیکار شد - و برخے را (که نظر بر عنایتِ ایزدي و اقبالِ روزافزون بود) عرضهٔ داشتند که اگرچه در چندگي کمي راه یافته امّا چگونگي افزایش دارد - سعادت پذیرانِ حضور همه رادمردانِ آزموده کار و جان‌بازانِ اخلاص قرین اند سزاوار آنست که پیشتر نهضت شود - اگر بسرنوشتِ آسماني امرے ناملایم سربرزده باشد مخالف از میتِ موکبِ همایون پراگنده خواهد شد - شهریار دیده‌ور این رای را پسندیده با همّتے آسمان پیوند و شجاعتے خداداد و خاطرے همیشه بهار و دلے حق شناس عزیمتِ پیش فرمود - در اثنای راه چندے کلانترانِ آن سرزمین بدرگاه آمده سخنانِ مهرافزای صُلح[۳] افروز گفتن گرفتند - آن گوهرِ یکتای دانائي فرمود - از سخنانِ این گروه ظاهر میشود که آن خبر اصلے ندارد و دران روز سرخاب مخیّم سرادقاتِ اقبال شد - و از دوربیني و کاردانيِ رده‌آرائي کردند - و فوجها ترتیب یافت - قول بوجودِ شهریارِ شیرشکار آرایش گرفت - و جمعِ دلاورانِ ناموس دوست بسرکردگیِ زین خان کوکلتاش زیب افزای برانغار شدند - و گروهے فدویانِ هستي‌دشمن را بهاشلیقی مطّلب خان جرانغار ساختند - و لختے بیگچها و احدیان در هراول نامزد شدند - آخرهای آنروز (که مجاهدانِ دولت دل در کارسازِ حقیقي بسته آمادهٔ نبرد بودند) یکبارگي نوید فیروزي سامعه افروز شد - لیکن (چون قاصدان از قومِ افغانان بودند - و عرضداشتِ کُرم‌الله کنبو) تامّل گزینان

---

(۲) نسخهٔ [ب] لاجوپور (۳) نسخهٔ [ل] صلح انگیز (۴) نسخهٔ [ک] عبدالله کنبو •

حزم‌اندیش را اطمینانِ سترگ روی نداد - مبادا دستان سرایانِ فریب کار بتزویر[۲] نویسانده باشند و گرنه بایستی عرضداشتِ شاهزاده و اعیانِ آن لشکر رسیدے - گیتی خدیو از برخے زمینداران آن نواحي پژوهش فرمود - و از نامیهٔ سخن‌سرائی آن گروه مژدهٔ فیروزي برگرفت - و با شایستگیِ خطاب فرمودند اگرچه از نفاق وزي و بددروني حقیقت را نمیگویند امّا داستان طرازی پیش را گذاشته اند - روز دیگر از سرخاب رایاتِ جهان‌گشا متوجّهِ جگدلک بود - چندے از تیزروانِ عرصهٔ آگهي آمده عرضداشتِ شاهزاده و داستانِ فیروزي آوردند - عالمیان را نشاط فروگرفت - و بزبانِ گردار سپاسِ[۳] ایزدي و شکرِ الٰهي گذارش یافت •

نصرت یافتن شاهزاده سلطان[۴] مراد - و غبارآلود هزیمت شدن میرزا حکیم

آگاه دلانِ هشیار خرام (که به نیروی روشن اختري در نزهت آباد نیک سگالي منازلِ دلگشا سرانجام داده اند) هرآینه بمیامنِ خیراندیشي کردارِ شایسته چون دریافتِ بلند قرینِ خجسته روزگارِ ایشان میگردد - و از بخشش خانهٔ ایزدي سترگ حصارے (که دست‌آلای[۵] هیچ‌کس نباشد) کرامت میشود - و گوناگون گزند را گزین پناهے سرانجام مي‌یابد - و زمان زمان نیرنگیِ اقبال چهرهٔ مي‌افروزد - و کلیدِ بستگیهای زمانه بآستینِ همّتِ او درمي‌نهند - چنانچه روز نامچهٔ این دولتِ روز افزون شیرازباني نماید - و این اقبالنامه بر دور و نزدیک آگهي بخشد - (هرگاه بندگانِ دوردست بنیروی عقیدت در ظلالِ قربِ معنوي شگرف کاري نمایند) دانا داند که فرزندانِ اخلاص سرشت (که بصورت و معني نزدیک باشند) چگونه کارپرداز اقبال گردند - از سرآغازِ دولتِ جاوید طراز آئینِ تقدیر چنان است که (هرکه از غنودگی خرد و تیرگیِ ستاره اندیشهٔ خلاف در سر آورد - یا پالغز کردار شده سرِ استکبار افرازد) آبله پای تفسیده دشتِ زیان‌زدگي شود - و جهانیان از و عبرت‌نامها برسازند - و بتازگي این داستانِ فیروزي ازان برمیگزید - و سعادت پذیرانِ بیداردل را رهنموني میکند •

میرزا از دمسازیِ فرومایگانِ بدگوهر (که بنای خانه کنانند - و بامِ[۶] قصر انداز) از شاهراهِ فرمان پذیري برآمد - و در زمانِ شورشِ ناسپاسانِ شرقي دیار نزهتگاهِ هندوستان را غبار[۷] آمای

---

(۲) نسخهٔ [ب] بزور - و در [بعضِ نسخه] مزور (۳) نسخهٔ [ز] سپاس ایزدي گذارش یافت (۴) نسخهٔ [ز] شاه مراد (۵) در [بعضِ نسخه] هرکس (۶) نسخهٔ [ا] بلم قصر اندازنده (۷) نسخهٔ [ا] غبار آلاي •

خلاف گردانیده - ازان روز (که شرمنده باز گردیده) گاه طالع را نفرین کرده - و زمانے برکج گرائی خود برافروخته - وقتے هرزه‌لایان مجلس را سرزنش نموده - و در پذیرائی گفتار بیفروغ خود را در کوشش داشته - درین سراسیمگی آوازهٔ آی‌آی موکب همایون پراگنده‌تر گردانید - نه روی بودن و نه رای آویختن - نه صفای گوهر عقل که بسجود قدسی آستان نامیهٔ بخت را بر افروزد و نه در همراهان هوشمندی که فرزندان او را بملازمت آورند - همشیره و خواجه حسن از بیمناکی نافرمانی ببدبختان شتافتند - فریدون و برخے دیگر (که خود را سرمایهٔ شورش میدانستند) از ترسناکی دل‌نهاد آستان بوس نمی‌شدند - لختے در اندیشهٔ استواری گریوهٔ خیبر شد - و زمانے بدین خیال افتاد که از راه بنگش غبارانگیز هندوستان گردد - و چندے دران فکر شد که حصار کابل را استحکام داده در ثغنای کوهستان زاویه‌نشین خمول آید - از شکوه جنود سماوی اعتصام و تیز رسیدن افواج گیهان‌گشا هیچکدام را سرانجام نیارست داد - و رعایای کابل بشهر بند و آویزه دل نتوانستند نهاد - که بروئی نعمت خود چگونه در قرار کنیم - ناگزیر کلید قلعه بارباب شهر سپرد تا بنظر همایون درآورند - و خود با چندے بقراباغ شتافت - و هرکدام بنه و بار خود را بگوشهای دوردست برد - همگی اندیشهٔ تباه آنکه اگر جنود اقبال زورآورد خود را بتوران زمین رساند - و اگر نه در همان نواحی کوه و صحرا در نوردد - (هرکرا از درون خرد نبود - و از بیرون دست تاخ‌گو نباشد) هرآئینه گردآلود نا کامی آید - روزے در کنار آب غوربند سراسیمگی داشت - و بایست وقت را طلبگار - برخے گذارش نمودند که موکب همایون از پشاور نمیگذرد - و در فیروزی جنود یکتادلی نیست - و بهزاران هزه لافی ازان عزیمت باز داشته گرم کارزار گردانیدند - و نادان درستان یافته درا کار دشمنان دانش پژوه بجای آوردند - فریدون را با بسیارے همراهان روانه گردانید - که در آی سربلی بوده در فراهم آوردن سپاه و رعیّت اهتمام نماید - و از پی آن خود هم ره نوردیده جریای آویزش شد - و (چون جنود سماوی اعتصام نزدیک رسیده بود - و لختے لشکر او پراگنده) قرار داد که خود تا فراهم آمدن سپاه در سنجد دره باشد - فریدون کمین‌گاهها گرفته اگر تواند بعساکر گردون شکوه گزندے رساند - و حیدرعلی را با برخے روانهٔ شهر کابل ساخت - تا خاطر ازان پرداخته بغارزدگاه رسد - قابوطلبان عرصهٔ ادبار در مقام بینی‌پدراو (که میان دوآب و بتحاب است) فرصت‌جوی بودند - و افواج گیتی‌گشای از باریک آب کوچ کرده بود - آن آشفته رای بچنار تو رفته

---

(۴) در [چندنسخه] لفظ آوازه نیست (۳) نسخهٔ [ا] آورد - بران تقدیر لفظ هوشمندے را بیای مجهول باید خواند (۴) نسخهٔ [ب ک] که دران سرای بوده (۵) نسخهٔ [ا] بني بدراو و نسخهٔ [ل] ندراو . والله اعلم (۶) نسخهٔ [ل] بخت (۷) در [چندنسخه] بچنارتوت .

برغنجي شد - چون فوجهاي نصرت‌قرين ازان كمين‌گاه گذشتند سيّد حامد بخاري و مخصوص خان و طايفهٔ بهادران همّت گزين (كه چنداول لشكر منصور بودند) سررشتهٔ دوراندیشي از دست داده پيشتر شتافتند - و غير از سيّد بهاؤ الدّين و چندے ديگر در عقب نمانده بود - هيزدهم امرداد تيره رايان نافرجام ببرتال درازدستي نمودند - و لختے اسباب يغمائي شد - درين اثنا مبارزان چنداول شنوده بعزم پيكار گام سرعت برداشتند - بدگوهران ناسپاس كامياب نشده راه گريز پيمودند - فريدون بصوب بادام چشمه پناه برد - و مردم ديگر بطرف قورقسای (۲) و آلغ پور تيزپائي نمودند - و آن روز (كه احدي برخے خبرهاي ناخوش آورده - چنانچه پيشتر گذارش يافت) همانا كه نشانے ازين شورش ديده باشد - و در خيال تباه افتاد - شيخ جمال بختيار از نشاني دلاوري و كارنشناسي با طايفهٔ سيخواست كه از راه چنارتو بمنزلگاه شتابد - و اگر غنيمے دريابد دست بردے نمايد - درهمين روز ميرزا بچنارتو آمده چوپاني حال فريدون بود - ناگاه فوجے از دور سياهي كرد - و آگهي شد كه چندے از جنود فيروزي مي‌آيند - برخے از دلاوران تهوّرگزين را بسركردگي علي‌محمّد اسپ روانه گردانيد - شيخ بر سر فاليزے توقّف داشت - آگهي يافته آوردگاه را آئينے شگرف بست - درين زد و خورد فريدون از عقب رسيده آمد - غنيم بگمان آنكه كمك لشكر منصور ميرسد دست از مبارزت باز داشته دور ترك ايستاد - و بايزدي‌تائيدون شيخ آنرا بيگانه شمرده كارزار را بدان صوب انداخت - آويزش سترگ روي داد - نظّارگيان را حيرت فرو گرفت - شيخ دولت و متهراداس و جمعے بهادران ديده‌ور دران نبرد مرد آزما داد گند آوري دادند - و از مخالف بخت‌بيگ و غيور بيگ و شادمان برغليق (۳) و ملا غيوري (۴) راد مردي كردند اولياي دولت جنگ كنان بخيرد كابل (كه معسكر شاهزادهٔ والاگوهر بود) پيوستند - و هم درين روز شگونه قراول (كه برای آگهي رفته بود) جان‌نثاري كرد - احمد بيگ و بخت بيگ و زاهد و چندے (كه از ترکتازي باز گشته بودند) باين شيرمرد ميرسند - او بآئين راد مردان ناموس دوست جان‌فشاني كرد - و هرزه اندیشان بانه‌درا ازين سرگذشت نخوت افزودند - و نيز درين سال ميرعبدالله (۵) نقد همّت درباخت - مصحوب او مبلغے برای پيشدستان لشكر فيروزي فرستاده بودند شيرخواجه و لال (۶) بيگ و جمعے در مي‌يابند - و از بيدلي گرفتار ميشود - و زر بتاراج ميرود •

حكيم ميرزا با بسيارے ناسپاسان بر بلندي (كه نزديك لشكرگاه اقبال بود) فرود آمد اگرچه اين تاراج و آويزش نخوت آن گروه نافرجام را بالش داد ليكن ميرزا دل بجنگ روز

---

(۲) نسخهٔ [ک] فورقسای (۳) نسخهٔ [ب] برغليق - و نسخهٔ [ز] پورغليق (۴) نسخهٔ [ز] عيفوري
(۵) در [اكثر نسخه] مهرعباد الله (۶) نسخهٔ [اب] لاله بيگ •

نمي توانست نهاد[۲] - یک شبانه روز پیکار در نگرفت - همانا در فراهم آوردن سپاهي و رعیّت اهتمام داشتند - و از دستان سرائي نوشتهٔ چند مصحوب یکے از خون‌گرفتگان بنام قلیچ خان و میرزا یوسف خان و نورنگ خان و علي[۳] مراد و برخے از الوس چغتائي فرستادند - و در یکجهتي حرفها برساخته بودند - میرزا یوسف خان از فرور آشفتگي آن نامها را دران معرکه بردرید و علي مراد گذارنده را ازهم گذرانید - رسمے ست باستاني که حیلهٔ اندوزان مکراندیش در چنین هنگامها امثال این خطها (که دلالت بر بازگشت گروهے نماید) ظاهر میسازند - کوتاه حوصلگان پریشان رای بندگان یکجهت را گزند جاني رسانیده اند - و از بدگماني اعتبار برگرفته - و دوربینان ژرف نگاه بر فروغ اخلاص آن طایفه پی برده نوازش افزوده اند - چاره سگالان هنگامهٔ مخالف نمي دانستند که ارلیای دولت دانش‌آموز عقبهٔ اقبال اند - از چنین تدبیرهای نا درست در ایشان[۴] گرد دودلي بر نخیزد *

القصّه کابلیان را شکوه عساکر فیروزي سراسیمه گردانید - صلاح کار گذاشته گاه بشبخون دل‌نهاد شدے - و لختے بکازار روز گرائیدے - شب بیستم بر فراز آن کوه آتشها افروخته بشورش درآمدند - و تباه سگالي درسرگرفتند - قزّاق و امیر[۵]خان اسلام آبادي و افضل ترکچي وجمعے را از جانب دست راست روانه گردانید - و نور محمّد خواجه خضري و جماعهٔ پیادهای هزاره را از طرف دست چپ فرستاده بود - که دران تیره شب گزندے توانند رسانید - شکوه دولت ابد پیوند ازین گروه همّت برگرفت - و بهادران فیروزي جنود پا برجائي نموده جوبباي پیکار شدند و ازین فریب‌اندوزي و گاوتازي اعتبار نگرفتند - بیستم امرداد موافق چهارشنبه غرهٔ رجب میرزا ازان تنگنا بیرون آمده آوردگاه را آرایش داد - مجاهدان دولت شگفته دل و گشاده پیشاني روی در جان ستاني نهادند * اشعار

ز شوریدن نالهٔ کرّنای * درافتاد تب‌لرزه در دست و پای
چنان گرم گشت آتش کارزار * که از نعل اسپان بر آمد شرار
ز غرّیدن ژندهٔ فیلان مست * گره در گلوی هزبران ببست[۶]

بسماوي تائید (که همواره قرین روزگار منتسبان دولت روز افزون است) هنوز نوبت پیکار همگي دلیرا هراول نرسیده بود تا بمبارزان افواج دیگر چه رسد - میرزا دل بای داده راه گریز پیش گرفته

---

(۲) نسخهٔ [ل] بست (۳) نسخهٔ [ب] علي‌مردان خان - و نسخهٔ [ز] علي‌مرد (۴) نسخهٔ [ز] اثرے دریشان نگردد (۵) نسخهٔ [ب] و امیر خواجه خان (۶) نسخهٔ [ز] شکست - و نسخهٔ [ل] نشست *

و اولیای دولت نشاط آمود گشتند - صباح آن فریدون با جوق اندازهٔ کار نگرفته گرد بیکار برانگیخت از اُمرای هراول نورنگ خان نزدیک دهندهٔ[۴] گردنه آماده بود - باو در آویخت - کابلیان قدرے دست شوخي دراز کردند - فوج نصرت قرین اندکے عقب‌ترک شد - نوروز بیگ و ترسون بیگ اندجاني ازین گروه بمردانگي فرو شدند - میرزا لختے دل یافته ازان گردنه بصحرا آمد - بهادران تیزدست هراول مثل شاه بیگ کولابي و رفیع رستاقي و فتح مبارک جوهر دلاوري ببازار آوردند پسین چهرهٔ افروز نیک نامي شده رخت هستي بربست • • اشعار •

بجنبش درآمد دو دریای خون • شد از موج آتش زمین لاله گون
رواروِ[۳] بر آمد ز راه نبرد • هزاهز در آمد بمردان مرد
چه گویم ازان جنگ و آن کارزار • که یک شمّه نتوانم از صد هزار

و چون آوردگاه بلمعان پلارک دلاوران نبرد دوست آرایش گرفت نزدیک بود که زابلیان چیره‌دستي نمایند - درین هنگام راجه مانسنگهه بجنبش درآمد - نخستین مادهو سنگهه و صورت سنگهه و طایفهٔ دلاوران تمام جگر را توپ توپ ساخته رخصت کارزار داد - و فیلان کوه پیکر صف شکن را بآئین شایسته[۴] پیشتر فرستاد - ابراهیم خان فوجدار بر پیل خاصهٔ شاهنشاهي زن سرهن سوار بود و ججهارخان بر پیل خاصه جگت رای نبردآرائي کرد - و محمود خان بر فیل خاصه گج مدکل عرصهٔ جلادت را آرایش بخشید - و چاند خان بر فیل لکهمي سندر کارطلب شد - این فیل اگرچه خاصه نبود امّا درین روز جوهر خویش را ظاهر کرده داخل فیلخانهٔ خاصه گردید - و حسین خان بر فیل خاصه مکت نام صف آرا گردید - و توپهای جانگداز را (که بر فراز فیلان داشته بودند) بدل‌شکني[۵] جوش[۶] برداوند - چون این فوج هراول (که حکم چندین دیوار آهني دشت) در جنبش درآمد کابلیان را سررشتهٔ همّت از دست رفت - علي محمّد اسپ و چتر هراخواهان جلو میرزا گرفته رو بدشت ادبار آوردند - نسیم فیروزي بر گلبن آمال مجاهدان دولت وزید - یکپاس و چیزے از روز گذشته بود که پرتو اقبال جهان را فرو گرفت - و شاهزادهٔ جوان بخت را باوجود خرد سالي آن پُردلي و تمکین از نامیهٔ روزگار مي‌یافت که مردان معارک ازان کارطلبي و ثبات پائي یاد میگرفتند - ازانجا که شهرت یافته بود - و بسیارے بربن بودند (که میرزا از عقب لشکر منصور

---

(۲) نسخهٔ [ز] ده گریوه - و نسخهٔ [ک] ده کروه - و نسخهٔ [ل] دامنهٔ گریوه (۳) نسخهٔ [ل] زدازد - و این را بمصراع ذاتي گردانیده (۴) نسخهٔ [ب] شایسته فرستاد (۵) نسخهٔ [ب] بدل‌شکنی دشمن جوش بر دادند - و نسخهٔ [ل] بدل‌شکني و جان‌شکري جوش بر آوردند (۶) نسخهٔ [ک] بر دادند •

دست برد خواهد نمود) دیگر فوجها در انتظار آن وقت گذرانیدند - و تعاقب بر وجه شایسته نشد - و از برکات نیک اندیشی و خوب کرداری فتحی بزرگ بآسانی روی داد - در گریختن و افتادن فراوان سپاهی بعدم خانه شقاوت - و ناسپاسان کج‌گرا و هرزه لایان یافه گذار را بادافراه آماده شد - و مالش بسزا یافته بدرازنای شرمساری افتادند - لاف درایان بی آزرم پیوسته با یکدیگر گذاردی - آنچه در معسکر اقبال ایرانی و تورانی ست بی آویزه خواهد پیوست - و رادمردان راجپوت و افغانان گند آور را روزگار سپری خواهد شد - و دیگر هندی‌نژادان گرفتار خواهند آمد بدین افسانه طرازی میرزای غفوده خرد را خواب پندار می‌افزودند - نی نی آن جوان نا آزمون اگرچه از ملک معنی آگهی نداشت در شناسائی ظاهر آن پایه نبود که بدین نادرست گفتار از جا شود - و هرزه سرایان شوریده سر آن مایه بیهوشی نداشتند که اخلاص تورانی و ایرانی را (که ببارگاه همایون دارند - و آوازهٔ آن معمورهٔ عالم را فرو گرفته) چنان اندیشند - و کارنامهای مبارزان راجپوت و نادره کاری شیخ زادگان هندی بوم و رادمردیهای دیگر بومیان هندوستان پوشیده باشد - همانا ازین (۲) ژاژخائی همّت افروزی زابلی دلها و بیم افزائی فیروزی جنود خیال کرده بودند •

روزی که میرزا از بکرام میگذشت یکی از برهنه پایان روشن دل گذارش نمود که پیکار با فیروزی‌جنود خجستگی ندارد - همان به که عنان کشیده نقش این اندیشه بسترد - از خودپسندی و خویشتن بینی نشنود - میرزا آهنگ تاختن و فرو شدن داشت - درین زمان چندی نزدیکان را خرمن هستی بآتش توپ خاکستر شد - قاسم خواجه شکوه فیروزی جنود گذارده روگردانی و گریزپائی مردم خود را دلنشین گردانید - و جلو گرفته خواست که ازان هنگامه برآورد - میرزا ازانجا (که از زندگی بستوه آمده بود) گوش بران ننهاده سرزنش نمود - درین اثنا علی‌محمّد اسپ بیداری او برخاست - میرزا بخشم درشده نهیب جان گزا داد - آن سعادت آموز گفت نخست مرا بقرامشخانهٔ نیستی روانه کن - آنگاه بتاز - بدان جان نثاری و خیرسگالی میرزا پذیرائی ملتمس شده گام سرعت برگرفت - در حوالی کتل مذار برخی سپاه نصرت طراز درسید میرزا افتان و خیزان بهزاران تکاپو خویشتن را بدر برد - و آنروز بقراباغ دم آسایش برگرفت و ازانجا باسترغج (۳) شتافت - برخی نزدیکان و میرزا کیقباد فرزند نخستین او پیوستند - و ازانجا بغوربند رفت •

شاهزادهٔ جوان بخت بیست و یکم (۴) بجلگهٔ سیاه سنگ رفته انجمن‌آرای شد - گرداگرد

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] این ژاژخائی را (۳) در [چند نسخه] با سترغ (۴) نسخهٔ [ب] بیست و سیوم •

مردم نور[۲] فرمان روای حقیقی یافته شادمانی از سر گرفتند - و آن بنگاه باستانی (که نزهتجای دل افروز است) بآبیاری معدلت شادابی دیگر پذیرفت - دران هنگام (که رایات اقبال از سرخاب عزیمت جگدلک داشت) تیز روان خجسته پی نوید فیروزی رسانیدند - و نیرنگی دولت سماوی تائید بتارگی دلنشینی خرد و بزرگ شد - و سپاس گذاری و نیایش گری را تازه اساس برنهادند - روز دیگر باریک آب دایره شد - بیست و پنجم نزدیک بتخاک ماهچهٔ رایات همایون پرتو انداخت - رعیّت و سپاه زابلستان مرد و زن از هرطرف روی نیاز آوردند - و بگونا گون نوازش کامیاب خواهش آمدند - و همدرین منزل کنور مانسنگهه و بسیارے مخلصان خدمت گزین فاصیه سای عتبهٔ جلال گشتند - و بالطاف شاهنشاهي سربلندي یافتند - مباح آن قدسي موکب متوجّه پیش بود - در اثنای راه شاهزادهٔ رضا جوی عقیدت پژوه و دیگر اُمرای والا شکوه بعزّ آستان بوس سربلند گشتند - و در جلگهٔ سیاه سنگ (که بسفید سنگي رو شناس مردم است) نزول سعادت شد - و ترک و تاجیک جوق جوق درین سرزمین کورنش یافته درلنها اندوختند و از خوی ستودهٔ خدیو عالم بشگفت زار افتادند - و پاس گذاردهٔ اختر شناسان آرمون کار داشته روزے چند مقام شد - و از همین[۳] جا بباغ شهر آرا و برخے سیر گاههای آن مصر سعادت بعشرت پرداختند - و جایهائے (که در خرد سالي دیده بودند) بیاد آورده نشانهای خاص گفتند چون پژوهش رفت بے کم و زیاده همچنان برآمد - و بهوشیاري و یاد داشت گیتي خداوند اعتماد دیگر شد - و همدرین نزدیکي لشکر خان بقلاني را (که از شورش افزایان نامور بود) کشاورزان آن بوم مسلسل بدرگاه آوردند - و بدادافراد کردار گرد آموز نیستي شد - و [چون عزیمت آن بود که لختے درین سرزمین (که بستان سرای انس و نزهت جای دل افزای ست) ایزدي پرستش رود و ریشهای بومیان این دیار مرهم پذیرد] فیلان همراه را بصوب جلال آباد روانه ساختند - و سیّد حامد و سیّد بهاء الدّین و برخے[۴] اُمرا را بدرته گردانیدند - درینولا آگهي آمد که میرزا دیوانه وار سراسیمگي داشت - از آوازهٔ همایون موکب بغوربند شتاب آورد - و آن اندیشه در سر دارد که اگر فوجے بجویائی او در رسد قلندر آسا بتوران زمین غربت گزیند - از افزونی عاطفت لطیف خواجه و قاضي عبد اللّطیف را باندرز[۵] گذاري روانه فرمودند - همگي سگالش آنکه او را الطاف شاهنشاهي دلنشین ساخته بدرگاه والا آورند - و در سعادت سعادت افزا بیست و نهم برفراز ارک کابل قدسي نزول شد - سنگ روشنائي آن دیار را فرو گرفت - و دران انس جا بارگاه عشرت زدند

---

(۲) نسخهٔ [ز ل] پور (۳) نسخهٔ [ک] همین منزل (۴) نسخهٔ [ب] برخے دیگر را (۵) نسخهٔ [ا] باندرز گوئي •

و جشن عالي ترتیب یافت - و همدرین سال گرامي وزن بهجت افزود - و بگزیده کالا برسنجیدند جهانیان از افضال پادشاهي نشاط آمود گشتند •

بخشیدن گناه میرزا حکیم - و بازگشت موکب همایون بصوب هندوستان

گیهان خدیو از خدا شناسي و یزدان پرستي همواره درمراتب آرایش جهان و جهانیان و آراستن هنگامهٔ بزم و رزم و برآوردن خواهشها و سزا دادن بدگوهران و نواختن شایستگان[۲] رضامندی دادار جان آفرین را طلبگار - و هرگز دامن کردار ستودهٔ او بخویشتن بیني نیالاید و از فروغ خیربسیجي و حقیقت پژوهي پراگنده[۳] آهنگها بیکجهتي گراید - و خداوندان کیشهای گوناگون در دوستداری این یکتای جهان آفرینش بے اختیار - هرگاه در کارکرد[۴] نیکوئي نقش غرض ستوده آید هرآئینه چنین برفراز نیکنامي نشیند - و گروها گروه مردم بدستیاری او برخیزند ازینجا ست که بخشودن گناههای سترگ و ولایتهای آباد در پیشگاه همّت او قدرے ندارد و ناهنجاریهای پیشین در عاطفت ندامت گزینان حال فتورے نیندارد - و هرگاه زبان پیشاني گویای پشیماني یابد[۵] در یکزمان از قهر جهان سوز بلطف عالم آرا گراید - و بارے بران قدسي خاطر نباشد - و (چون فرمان روای روزگار صوري سلطنت را ثمرهٔ ایزدي پرستش اندیشد) او را نخست خوبهای گزیده فراهم آید - و در کمتر زمانے به پیشوائی جهان معني سربلندي یابد بارها برخے مخلصان جان نثار اندیشیدند که نوکرے را کمین گاه ساخته میرزا را ازهم گذرانند آن مهرآمود حقیقي با وجود شورش افزائي خموشي هم روا نداشت - و بزرگان گوهرآمود گذشت چگونه آدمي زاد نیروی ایزدي تائید را در برآمد خواهشهای نفس نیرنگ ساز برگذارد - و چرا برای آسایش خود در جانکاهي برادر کوشش رود - و از قدرنشناسي یکے از قدردان را روزگار سپهي گردد - اگر او نیک اندیشیده راه خلاف میپود طریق عبادت مي‌سپرد - و اگرنه بیمار نادانی ست - رنجوران بادیهٔ بیدانشي را نتوان آزارکرد - درین ایّام (که موکب همایون در عرصهٔ دلگشای کابل نزول سعادت فرمود) نزدیک بود که طومار زندگي میرزا در نوردیده آید - دران جانکاهي فرستادگان بارگاه خلافت مژدهٔ بخشش و بخشایش رسانیدند - و آن پراگنده حال گسسته امّید را بعنایت روز افزون دستگیري نمودند - میرزا لختے خواب و خیال پنداشت - و زمانے بیغاره گذاري دانسته باور نکرد - چون بر حقیقت کار آگهي یافت و درگاه پوزش پذیري گشاده دید

---

(۲) نسخهٔ [ل] شایستگان شایستگي دارد - و رضامندی (۳) در [بعضے نسخه] پراگندگیها (۴) در [چندنسخه] در کار نیکوئي (۵) نسخهٔ [ل] آید •

بارگشای[۲] گریه و زاري شد - و از نارسائي خود و نامساعدي بخت و بيوفائي همراهان و شرمساري خويش داستان برخواند - و چنان پاسخ برگذارد که مرا پيشتر بايستي ناصيه سای آستان مقدّس شد - و خاک والا آستان را توتيای ديده و دل گردانيد - اکنون (که بدين روز افتاده ام و هول جان افزوده) بکدام دل و چه دست آويز خود را در پيشگاه حضور رسانم - و اين رفتن چه[۳] نمايد - و چه آرزو داشته باشم - از بخت برگشتگي هرچند بهمشيره و خواجه حسن روی آوردم (که بدرگاه همايون رفته عذرخواهي نمايند) صورت نبست - و از بيمناکي مرا بروز ناکامي پسنديده بدخشان شتاب آوردند - ليکن از پيام روح افزا دم آسايش برگرفتم - اميدوار[۴] آنم که درين مرتبه مرا از ديدن معاف دارند - فرزند خود را بخدمت ميفرستم - چون خاطر رهمگين قدری آرامش پذيرد بسعادت کورنش سرمايهٔ جاويد دولت خواهم‌اندوخت - بدين مضمون عرضداشتي مصحوب علي محمّد اسپ روانه گردانيد •

غرّهٔ شهريور لطيف خواجه وقاضي عبد اللّطيف ببارگاه حضور آمده حقيقت سراسيمگي ميرزا معروض داشتند - بر ضمير قدسي‌طراز گران آمد - و فرمان شد که برخي مجاهدان عرصهٔ تيز دستي شتاب آورند - تا آن غنوده خود ره گرای نيکوبندگي آيد - درين هنگام علي‌محمّد اسپ بوسيلهٔ ايستادگان سرير همايون سعادت بار يافت - چون از قديمان اين والا دودمان بود و طرزدان[۵] نيايش گرائي و لابه‌گری او پذيرش يافت - گناهان ميرزا بخشيده آمد - و بتازگي زابلستان عنايت شد و چون بودن رايات اقبال سرمايهٔ سراسيمگي ميرزا بود روز دوم ره نورد هندوستان شدند - نخست بگدرگاه رفته بروضهٔ مقدّسهٔ حضرت فردوس‌مکاني دعای آمرزش فرمودند - و سپس بباغ شهرآرا عشرت اندوختند - و آخرهای روز آمرای والا شکوه را در خدمت شاهزاده سلطان مراد فرمان شد که منزل بمنزل راه سپرند - و خود بصوب جلال‌آباد (که اردوی بزرگ آنجا بود) ايلغار فرمودند مخصوص خان و شيخ جمال و راقم شگرفنامه و چندے ديگر سعادت همراهي يافتند - آغاز شب زمانے نزديک بکراميِ آسايش گرفتند - چون پاسے سپری شد گلگون سبک[۶] خرام را تيز گردانيدند نيمهٔ روز باريک آب آرامش گاه شد - در عنفوان چراغ افروزي سمند اقبال گرم رفتار شد - و صباح آن نيمهٔ روز ساحت جلال‌آباد از موکب همايون پرتو گرفت - شاهزادهٔ والا گوهر سر در پای مقدّس نهاده نيايش بجای آورد - و پردگيان شبستان دولت انجمن پرستاري نشاط آمود گردانيدند - و آمرا سجود عقيدت نموده بسپاس‌گذاري سعادت اندوختند - هرزه سگالان شگرف ترفندها[۷] از جانب ميرزا

(۲) نسخهٔ [ا ب] بارگشای (۳) نسخهٔ [ل] بچه ماند (۴) نسخهٔ [ل] امیدوارم (۵) در [بعضی نسخه] طرز دان نیایش گرائي لابه‌گری او (۶) نسخهٔ [ل] خوشخرام (۷) نسخهٔ [ل] ترانها •

سرائیدے - و آوازۂ چنان بود که رایات فیروزي عزیمت توران زمین دارد - و آمرا از بیگانگی جای و شبخون کابلیان لختے اندیشه داشتند - که یکبارگي آن شهسوار عرصهٔ آگهي در رسید - و در معسکر اقبال سترگ نشاطے پدید آمد - هفتم بصوب هندوستان نهضت والا شد - و ساحل دریا منزلگاه فیروزي گشت - گیهان خدیو با برخے پردگیان تماشای باغ صفا فرموده شب باردو رسیدند - روز دیگر شاهزاده و آمرا از عقب آمده پیوستند - و همدرین منزل شیخ[۲] فرید از بهار آمده بسجدهٔ اخلاص نامهٔ بختمندي را روشني داد - و نا کامي مخالفان و صاف شدن آن صوبه از گرد عصیان گرا بعرض همایون رسانید - پانزدهم از گریوهٔ خیبر گذشته بجمرود نزول اجلال فرمودند •

و از سوانح بخشودن گیتي خداوند تباه کاري معصوم خان فرنخودي - آزاں باز (که در آویزهٔ شهباز خان آبروی او ریخته شد - و از گزند آن بومي رستگاري یافت - چنانچه گذارده آمد) دران صحرای پر درخت بنا کامي میگذرانید - و هرروز بخارزارے پای نکاپو ریش کردے و بتارۂ اندوے سزای بد گوهري یافتے - درین تیره بختي و سرگرداني از ملازمان او مقصود نامي بدو پیوست - و اندوختهٔ روزگاران نثار گردانید - آن شورهٔ[۳] پشت بد نهاد را باز اندیشهٔ ناسپاسي کالیوه ساخت - و بشور افزائي و رمیّت آزاري دوا دو برگرفت - در کمتر زمانے مگس منشاں زربندہ فراهم آمدند - و شهر بهرایچ دست فرسود تاراج شد - فخر علي وزیر خان لختے بآویزش برآمد - و از نا مساعدی ستاره و بد گوهری همراهان کارے نساخت - و آن شهر آباد با توابع بتصرّف آن بد کار در آمد - وزیر خان و مهتر خان و دیگر اقطاع داران آن ناحیت انجمن یکتائي را فروغ بخشیدند - و بیاوری اقبال روزافزون به پیکار آن نا فرجام آماده گشتند - و دریای سرو درمیان داده بتوپ و بقدوق آغاز آویزه کردند - آن عصیان گرا از بیمناکی فو پیوستگان روز در معرکه بوده سوانجام بدکاري نمودے - و شب با چندے همراهان از اردو بیرون شده کنج تنهائي گزیدے - در کمتر زمانے بومیان آن سرزمین هنگامه آرای بندگان خدمت گزین آمدند - و فیروزی سترگ در معسکر اقبال روشني افروخت - شبے بنه و بار گذاشته گریز پای شد - و چنود نصرت اعتصام تا کلیان پو تکاپوي نموده باز گشتند - آن پریشان بخت شوریده رای بجلو پاره شتافت - و از گران خوابی بے دولتي دران حدود نیز شراره افزائی شورش شد - و بسیارے فرومایگان مگس خو فراهم آمدند و قصبهٔ محمّد آباد را یغمائي گردانید - و در اندیشهٔ تاراج جون پور شد - شاهم خان از گرهت[۴] و پهار خان از غازي پور و قاسم خان از چاندپور[۵] بچارہ سازي برآمدند - و هنگامهٔ بندگان سعادت پژو

---

(۲) نسخهٔ [ا ل] شیخ فرید بدخشي (۳) نسخهٔ [ا ب] شوریده بخت (۴) در [بعضے نسخه] تروین و در [بعضے] نرهن (۵) نسخهٔ [ز] جلد پور •

تازه گرمي پذيرفت - آن کج گرلی آزرم ستيز کاليوه شد - و بد گوهران نافرجام پراگندگي يافتند و اندوختها را گذاشته با چندے آب سرو را از گذر هلدي[۲] گذاره نمود - چون هرطرف عساکر فيروزي ترانه سرای اقبال بودند لختے ازان فتنه‌انديشي فرو نشست - و بدستان فريشي روی نهاد - خان اعظم ميرزا کوکه در حاجي‌پور بود - نيايش‌نامه فرستاده زينهاري شد - او پاس ديرين آشنائي داشته مردمي بجای آورد - و بنقد و جنس و جايگير ياوري کرد - و از بارگاه خلافت التماس بخشش نمود شهريار بخشايش‌گر از پورش پذيري و مهرگزيني کوکلتاش را بدان نوازش اميدوار گردانيد و عالم بشگفت زار درشد • بيت •

تايب اندر خواب نام تربه نتواند شنيد • گربه بيند عشق بازيهای عفوش برگناه

و از سوانح فرو شدن سيّد هاشم بخاري - در آغاز اين يورش مير بحکومت سروهي رخصت يافته بود - و ميرکلان و کمال الدّين حسين ديوانه و برخے ديگر مجاهدان همراه ساخته بودند چون بدان سرزمين رخت اقامت انداخت سلطان[۳] دهوره زميندار بزرگ آن مرز بفرمان پذيري بر خاست • و بدستان سرائي راه دوستي برگرفت - و از لابه گري چندے راجپوتان بد گوهر را (که با او بودے) بخود همداستان گردانيد - و در کيمن گزند جان فرسا نشست - درين ايّام (که يکجهتان اخلاص‌گزين دوري داشتند - و دوران ناسپاس نزديکي) آن تباه انديش نافرجام بران غنوده حال هجوم آورد - دوم امرداد با چندے مردانه فرو شد - و نقد زندگي بشايستگي درباخت - لختے (که دران آويزش راه بيدلي سپردند) بسزا رسيدند - و آن کج گرای مالشهای سترگ يافت - شانزدهم شهريور نزديک بکرام نزول رايات اقبال شد - و آگهي آمد که دريای سند را بآن بزرگي و شوريدگي قاسم خان گزيده جسرے انتظام داد - گروها گروه مردم شادي‌آمود گشتند و نشاطها برساختند •

و از سوانح سودائي شدن شيخ جمال بختيار - مرکب همايون از گرپوا خبير ميگذشت از وی بوی باده شنودند - لختے بانکار گرائيد - و زمانے بعذرهای ناسزا پرداخت - برای رهنموني و پند پذيري نکوهش فرمود از کورنش بازداشتند - او از نيرنگ جنون سبکسري نموده اسباب دولت يغمائي ساخت - و از بيدانشي راه بيدوائي سپرد - گيهان خديو از مهراندیشي او را به پند آموزي زنداني گردانيد - شيخ عبد الرّحيم لکهنوي و چندے دمسازان او را نکوهش نموده از نظر انداختند • بيست و دوم دريای سند را از راه پل گذاره فرمودند - و هندوستان را بقدوم

---

(۲) نسخهٔ [ا] لهدي - و نسخهٔ [ب] ملدي (۳) نسخهٔ [ز] سلطان دهوره بزرگ آن مرز
(۴) نسخهٔ [ل] نا فرجام •

عالم آرا آذین بستند - پاسبانیٔ دیار سند بآگاه دلی کفور مانسنگهه باز گردید - لختی دران حواشی شکار قمرغه سرانجام یافت - و نشاطها اندوختند - و همدرین ایّام راجه تودرمل ناصیه سای قدسی آستان آمد - او در انتظام شرقی بلاد(۲) با فیروزی جنود تکاپو نمود - (چون در صوبهٔ بهار چندان کار نماند - و امرا را توفیق رفتن بنگاله نشد) او را بپاسبانی احکام وزارت طلبداشته بودند تازه جائے برگرفته رهگرای بندگی شد - غرّهٔ مهر بدان سعادت والا اختصاص یافت - و دران سال و مه از ساحل دریای سند کوچ شد - گیتی خداوند با دلے آسمان پیوند و خاطرے حق آموز درعشرت شکار آگهی می‌اندوخت - و جهانبانی می‌فرمود - بیستم مهرماه آب بهت از گذر رسول پور پیل عبور فرمودند - و بیست و پنجم در حدود هیلان از گذر جوگالی(۳) برفراز جسر شده دریای چناب را گذاره نمودند - پنجم آبان آب راوی را (که پایاب بود) گذشته نزدیک سرای دولتخان مضرب سرادقات دولت شد - و درین روز صدور نامزد فرمودند - و چمن زار آمال در ماندگان شاداب شد خدیو آگهی نظر برافزونیٔ سیورغال داران و رفاهیت حال آن گروه این منصب والا از یک کس برگرفته بکاردانان سعادت منش سپرد - تا رنج انتظار برخیزد - و دستان سرائی بجائے نرسد مدارت صوبهٔ دهلی و مالوه و گجرات بحکیم ابوالفتح تفویض یافت - و آگره و کالپی و کالنجر بشیخ ابوالفیض فیضی - و از حاجی پور تا سرو بحکیم همام - و بهار بحکیم علی - و بنگاله بحکیم عین الملک - و پنجاب بقاضی علی بدخشی(۴) - و نیز جا بجا در شهرهای بزرگ یکے از دانش اندوزان بے تعصّب را سرکردهٔ قاضیان آن ناحیت گردانیدند - تا ازین گروه بزرگ دستار دراز آستین آگاه باشد - و همدرین ایّام سپه آرای پنجاب راجه بهگونت داس آرزوی مقدم قدسی نمود گیتی خداوند خواهش پذیرفته هشتم(۵) سایهٔ عاطفت انداخت - و بجاوید دولت اختصاص گرفت بیست و یکم دریای بیاه براه پل و بیست و هشتم از آب ستلج برفراز پیل گذشتند - روز دیگر ساحت سهرند مخیّم اقبال شد - و بستان سرای آن شهر عشرت گزیدند - و ازین سرمنزل راجه بهگونت داس و رای رای سنگهه و سیّد حامد بخاری و جگناتهه و دیگر نیول داران پنجاب رخصت یافتند - در حدود پانی پت هفتم آذر شهباز خان بسجدهٔ ارادت سربلندی یافت ازان باز (که معصوم خان فرنخودی را سراسیمهٔ بادیهٔ ادبار گردانید) بدارالخلافهٔ فتحپور پاسبانیٔ احکام خلافت میکرد - آوازهٔ بازگشت رایات اقبال شنوده برآمد - و سعادت اندوخت - دهم ماهجهٔ رایات اقبال بدارالملک دهلی پرتو انداخت - و بزیارت خوابگاه حضرت جنّت آشیانی

---

(۲) بعضهٔ [ل] دیار (۳) نسخهٔ [ب] چوگانی - و در [بعض نسخه] چوگالی (۴) نسخهٔ [اب] بخشی (۵) نسخهٔ [ل] ششم ●

توجّه فرمودند - مستمندانِ آن سرزمین کامیابِ افضال گشتند - و از قدردانی (که سرمایهٔ جاوید دولت است) بآرام‌جای مهدِ عُلیا حاجی بیگم رفته فیایش‌گری نمودند - انجمنِ شادمانی انتظام گرفت - و آرزوها برفرازِ روائی برآمد - و آخرهای روز آگهی آمد که هودج کبریای قدسی‌طراز حضرتِ مریم مکانی نزدیک رسید - گیهان خدیو پایه شناس پذیرا شده بمراسم بزرگ‌داشت چهرهٔ دولت برآراست - در ملازمتِ آن پرده نشینِ عفّت شاهزادهٔ سعادت پیوند سلطان دانیال بسجودِ عقیدت نامیهٔ بختمندی برافروخت - و سلطان خواجه و شاه قلی خان محرم و بسیارے بندگانِ اخلاص سرشت جبهه سای آستانِ جلال آمدند - هفدهم نزدیک متهرا مضربِ خیامِ اقبال شد و بدان باستانی مطاف رفته تماشای غنودگانِ ملک شناسائی فرمودند - و زمانے بالتماسِ متهرا داس (که از خدمت گزیدانِ شایسته است) منزلگاهِ او فروغِ قدسی قدوم یافت •

رسیدن موکب همایون بدارالخلافهٔ فتحپور

گیهان خدیو معدلت پژوه بفروغِ خردِ پیش بین و رهنمونی اقبالِ روزافزون گرانِ لشکرِ هندوستان را بشکفته‌پیشانی با تباه اندیشهای جهانیان بزابلستان برد - و بکارآگهی وحساب دانی حسنِ انجام برگرفت - اندرز گوئی را پایهٔ والا نهاد - و تازه گوهرِ مردمی بظهور آورد - حزم اندوزی را با مردانگی درشادوش ساخت - و کرم را با بزرگ منشی هم آغوش گردانید - از دیده وری طرحِ جنگے انداخت - و جهانے را بشگفت زار درآورد - خویشتن را لختے دور گرفت - و غنیم کچ‌گرا را راهِ دلیری نمود - و بگزیده آئینِ بادافراه تیره رایان انتظام یافت - چندین یورشِ بزرگ (که نورمان[۲] دهانِ وسعت آبادِ هند را بخاطر نرسیده بود) به بهترین روشها بجای آمد - و گوهرِ بردباری و فراخ حوصلگی و غیب دانی بچهار سوی عالم حیرت انداخت - (هرچند نا سپاسانِ شرقی دیار بیراهه رفتند - و اعیانِ دولت نهضتِ رایاتِ والا بدان سو خواستند) فتنهٔ پنجاب گذارده ملتمسِ پذیرائی نیافت - و چندان آهستگی و بردباری بکارِ رفت که گفتها برفرازِ پیدائی نشست - و پراگندگیِ زمانیان را گزیده چاره گری کرد - و قدردانی و مرتبه آرائی افروزشِ دیگر یافت بتادیبِ نا سپاسِ برادرِ فرزندِ بزرگ را رخصت نداده ناموس‌آرای شد - و به تنها آمرا بار نگذاشته رشتهٔ مرتبه شناسی را دوتائی بخشید - و با چندین گناهِ سترگ ملک و مال و جان و ناموس میرزا بخشش فرمود - و مدارجِ بزم و رزم و لوازمِ کوچ و مقام و برآوردنِ خدمت گذارانِ اخلاص گرای و مالشِ بدکارانِ سرکش بجای آورد - و بقایدِ اقبال و پیشروی ستارهٔ دولت نوزدهم آذر

---

(۲) نسخهٔ [ل] فرمان روایان •

پس از ده ماه بفرخي و فيروز مندي پاي‌تخت را بقدوم قدسي عرش‌سای گردانيد • • نظم •

نسيـم خوشدلي از فتحپور مي‌آيد • كه پادشـاه من از راه دور مي‌آيد
چه دولت است قدومش كه هردم از دل خلق • هزار گونه طرب در ظهـور مي‌آيد
خجسته بـاد بعـالم قدوم او فيضي • كـه عالمي بمقـام حضـور مي‌آيد

درين روز بهجت از چار كروهي مصر از دو طرف نوئينان والا شكوه و اُمراي اخلاص گزين و ديگر ملتزمان بارگاه دولت نظّارگي نيرنگ اقبال بودند - و فيلان كوه پيكر بشگرف آرايشي ايستاده شكوه افزائي داشتند - خديو عالم برفراز فيل فلك آسا بدورباش فرايزدي راه مي‌سپرد - و شاهزادگان رضا جوي هريكي در جاي خود خرامش داشت - و برخي از بزرگان سعادت سرشت از يساولان پيش برده چالش داشتند - و تور بشايستگي شوكتي رهگرا بود - و سپس گرناگون اعيان دولت بگزيده آرامشي راه مي‌نوردیدند - آواز كوس اقبال و ترانهٔ خنياگران جادوكار تازه تازه مژدهٔ بهروزي ميداد - و نونو پيام عشرت ميرسانيد - و گروها گروه مردم بسجود سعادت نائيه مي‌افروختند - و گوناگون خلائق بر در و بام شهر حيرت مي‌اندوختند - و دستها برداشته خلود دولت روزافزون مي‌طلبيدند و بسپاس گذاري جان و مال نثار ميكردند - آخرهاي آن روز بدولتخانهٔ عالي نزول سعادت كرده بر اورنگ سلطنت نشستند - و داد دهي و مخاص نوازي و دشمن‌گدازي را پايه فراتر نهادند و افزايش دولت و كاميابي را وسيلهٔ پرستش و نيايش گردانيدند - و آئينهاي آسودگي و آسايش درميان آمد •

و از سوانح بياسا رسيدن بهادر - آن نافرجام سياه رو پور سعيد بدخشي ست - از پريشاني جوهر دماغ رعيّت آزاري كردے - و شگرف ژاژخائيها نمودے - چنانچه لختے گذارده آمد كهستان ترهت را بنگاه شورش گردانيده روز ميگذرانيد - و هنگام فرصت برآمده دست يغما مي‌گشاد - (چون آن حواشي بجايگير غازي خان بدخشي قرار گرفت - و خان اعظم بيداريش او توجّه نمود - و كاردانيي را با مردانگي پيوند بخشيد - و خدمت گزيني را بآگاه دلي همدوش گردانيد) شكستهاي دلشكن يافت - و ادبار روز افزون در گرفت - بنه و بار او بتاراج رفت - و زن و زاد بدست افتاد - ازآن(۲) رو راه گريزت پيش گرفت - و بلابه گري درآمد - و غازي خان را آمده ديد چون آثار فتنه اندوزي و شورافزائي از ناصيهٔ گفتار و كردار او پيدا بود مقيّد پيش خان‌اعظم بحاجي پور فرستاد - و او بدركاه مقدّس روانه گردانيد - دربغا (كه رايات عالي سايهٔ معدلت بدار الخلافه انداخت) آن سيه بخت تباه سرشت را زنجير در گردن و كنده در پاي آوردند - و بسياد افراد رسيد •

---

(۲) نسخهٔ [ب ل] ازان رو •

و از سوانح ناصیه سائی حیدر بدرگاه والا - اورنگ نشین اقبال از وفور ایزد شناسی از مرزبانان روزگار جز فرمان پذیری باز خواستی ندارد - و تا بسخنان دلاویز آگهی این خواهش حسن انجام گیرد نیروی شکوه سلطنت بکار نمیدارد - بنابرین صالح عادل را باندرزگوئی یوسف خان مرزبان کشمیر فرستاده بودند - از بختمندی پند پذیرفته بشکرانهٔ والا عاطفت پسر سیومین را با گزیده کالای آن دیار روانهٔ درگاه مقدّس گردانید - و بگوناگون الطاف شاهنشاهی اختصاص گرفت •

و از سوانح نشاندن(۲) شهبازخان بزندانی دبستان - ناگزیر(۳) آدمی زاد آنست که در ایّام شکرخندگی روزگار و فزونی دولت پاسبانی خویش نماید - زیاده ازهنگام تنگدستی و غلبهٔ آرائی دنیا (که دیوسار کامیابی) زود از جای برد - و به تخیّلی در زیان زدگی جاوید اندازد - (چون به نیروی اقبال روزافزون از خدمات شایسته پدیدآمد - و بادهٔ دنیا زیاده از حوصله درکشید) لختی خودسریها از ظهور یافت - و درهنگام پرسش(۴) خود آرائی و خویشتن فروشی درمیان آورد - گیهان خدیو ازانجا (که از دار و گیر جهانبانی عنان بازکشیده با خرد دوربین و کارشناسان بی غرض جانقی فرماید) در کار این تنگدل بد زبان ژرف نگاهی فرمود - بیست و چهارم دی موکب مقدّس برسم شکار بجانب نگرچین برآمد - سیوم بهمن آن سرمنزل فیض اساس بقدوم انجمن آرا فورستان ایزدی گشت - آنروز هنگام تسلیم چوکی بخشیان بارگاه خلافت او را از میرزا خان (که امروز بخطاب عالی خانخانان سربلندی دارد) پایان تر داشته بودند - در امتثال قدسی فرمان بیراهه شناخت - و سلسلهٔ شناسائی و عقیدت منشی را گسیخت - بل سررشتهٔ بارگاهی فروهشت - چون حوصله تنگ و شراب تند بود بر نطع بندگی نیارست آرامش گزید - از ظلال عقل برآمده پرستار طبیعت شد گیتی خداوند برای پند پذیری و سعادت آموزی برایسال(۵) درباری سپرد - و بدبستان معامله دانی برزشاند - بامدادان ازانجا بدولت و اقبال بدارالخلافه نزول همایون شد •

و از سوانح سپهری شدن روزگار ملکهٔ جهان حاجی بیگم - ازان هنگام (که از حجاز بازگشت فرمودند) برای حق(۶) گذاری نزدیک مشهد مقدّس حضرت جنّت آشیانی منزل گزیده در آبادی آن روضهٔ قدسی همّت بسته بودند - و آن خدمت را سرمایهٔ سعادت اندوزی دین و دنیا می پنداشتند و آرزومندان آن سرزمین از موائد افضال آن مهین بانوی دولت کامیاب خواهش میزیستند - ازانجا (که چارسوی دنیا اقامت را سزاوار نبود - و گذرگاه بازرگانی نشیمن جای روحانی نباشد) آن پرده نشین عزّت هفتم ازین رباط مزوّر رخت هستی بربست - و ازین کاروانی سرا روی درهم کشید

---

(۲) نسخهٔ [ب] فرستادن (۳) نسخهٔ [ا ل] ناگذرن (۴) در [بعضی نسخه] پرستش (۵) نسخهٔ [ل] بیساولان درباری (۶) نسخهٔ [ل] خدمتگذاری •

جهانے راه سوگواري برگرفتند - و روزگار غم‌آمود شد - حال اورنگ آرای مهوگرا را چگونه برنویسد و چه مایه تواند نگاشت - حوصلهٔ زمانیان بوننابد - و بقالب گفت درنگنجد - و چرا نباشد که انتظام عالم اسباب را گزیده دست افزارے ست - و سرانجام این نشاه را مهین دست آویز - (هرگاه آن چشمه سار مردمي از فروشدن آدمیئے (که یک گونه شایستگي داشته باشد) بفراوان اندوه در شود) بزمانئ گسیخته‌تر چنین پیوند جاني را توان اندازه برگرفت - کدبانوی دودمان دولت دریا بار نیکوئیها بود - و از آغاز آگهي شهریار را فراوان دوست داشتے - و دل محبّت طراز شاهنشاهي را نیز بار شگرف پیوندے بود - ازین درد بے‌درمان پردگیان مشکوی اقبال (۲) مویه کُنان و موی کَنان نعرهای دلخراش برآوردند - و فریادهای جانکاه برکشیدند - ازانجا (که اورنگ نشین دادگر را از نیکوسگالي و پسندیده کرداري پیشوای ملک معني ساخته اند - و دران نرهنگاه مقدّس ناملایم نباشد - و پیشانئ خاطر چین زده نشود) بهمّت والا و حوصلهٔ فراخ نفس قدسي را از دست ناشکیبائي را گرفته بصفوت‌جای رضامندي شتافتند - و باندرزهای هوش افزا مرهمهای گوناگون بر جراحتهای خسته دلان برنهادند *

آگاه دل روشن‌ضمیر نیکو شناسد که سه کاروان درین سپنجي‌سرا روا رو دارند - نخستین قافلهٔ نطفه که از اصلاب آبا بارحام امّهات گذاره کند - دوم بجان آسماني شدن - و بتن بخاک فرو رفتن سیوم نیرنگی حال زندگان است - که درین منقّش رباط بغم و شادي گرایند - گاهے مردمے را بدان روز نشاند - و زمانے طبیعت بدین سبکسري دارد - و آگاه دل درین شورش بپای همّت بشتابد - و بچاره گري خویش و بیگانه تکاپو نماید - و ناشناسا را شوربدگي درگیرد - و سراسیمگي پراگنده گرداند - و از وفور عاطفت قاسم علي خان را بدارالملک دهلي فرستادند - که فنون مهربانئ سربرآرای سلطنت بمنسوبان آن پرده گزین تقدّس رساند - و از غمزدگي و دل (۳) گرفتگي بار آورده به تیمار داري نشیند - و آنچه درین سفر بذات آن بانوی میونوگار بکار آید بآئیني شایسته بکار آرد - ایزد تعالی پرتوے از بقای خویش بر ساحت هستی این شهریار قدردان هشیار خرام تابان کناد - و جهانیان از فروغ عاطفت و معدلت کامیاب زندگي گردند * * رباعي *

* مقیم جاودانی باد جانش * حریم زندگاني آستانش *
* جمالش باد دایم عالم افروز * شبش معراج باد و روز نوروز *

و از سوانح آمدن معصوم خان فرنخودي بوالا درگاه - اواسط بهمن آن سرگردان بادیهٔ ادبار بدارالخلافهٔ فتحپور درآمد - ازانجا (که هنوز بدستوري او فرود نیامده بود) روی‌نیاز بآستان اقبال

---

(۲) نسخهٔ [ل] نوحه‌کنان - و مویه بمعنی نوحه آمده (۳) نسخهٔ [ل] دل تنگي *

نیارده بیرون شهر نزدیک پیرغیب منزل گزید - باوجود چندین جرائم همگي اندیشهٔ تباه آنکه شهریار والا شکوه پرسش نماید - اگر پشیماني سراپای خاطر گرفته بود بدرگاه آمده برخاک انکسار غبار آلود پیشاني شدے - تا ایزد بےهمال بخشش نمودے - و بسایهٔ عاطفت گرائیدے •

سرگذشت این جوان غنوده(۴) بخت و خرد آنکه چون بیچارگي او را در گرفت بچاپلوسي زمانے بخان اعظم میرزا کوکه پناه برد - میرزا از درست نهادي و ساده لوحي سخنان فروب آلود او را راست انگاشته بدستگیري برنشست - و گوناگون یاوري نموده بنفقد و جایگیر سراسیمگي او را چاره گر آمد - و ولایت مهیسه(۳) که دامنهٔ کوه بود ضمیمهٔ آن گردانید - و قرار یافت که چون رایات جهانگشای بهندوستان بازگشت فرماید او را بدرگاه والا برده پذیرای عاطفت گرداند - (۴) ازانجا (که بد درون بود - و خیالهای تباه در سر داشت) رخصت گرفته بدان اقطاع شتافت - و بسیارے از بندگان بےآرام نزد او فراهم آمدند - میرزا از فرستادن پشیمان شده بچاروگري روی آورد - چون دیروی پیکار نداشت دل ازانجا برگرفت - و بعزیمت آنکه بهمایون درگاه میرود روانه شد - همگي بسیج آنکه اگر قابو بدست افتد سر بشورش بردارد - و گرنه بدارگاه خلافت رفته لابه گري نماید - میرزا بسعي بد گوهران آن فتنه اندوز را بے آنکه لشکرے همراه سازد دستوري داد - و سهوے سترگ در کار دولت رفت - او در بیراهه رفتن و حیله انگیختن تکاپوی نمود - لیکن از کمے دست افزار پیکار و بسیاری اولیای دولت از هر طرف و زفداني بودن والده و همشیره و کوچ نتوانست گرد فتنه بر انگیخت - و نیارست خود را بگوشهٔ ادبار کشید - ناگزیر بدین مصر افضل(۵) پیوست و بخمار پندار افتاد •

و همدرینولا قاضي عبدالسمیع(۶) را بقضای عسکر والا سربلندي بخشیدند - او از اعیان اندجان است - و بدانش رسمي و تدقیع تقریر و راست اندیشي از یکتایان زمانه - پیشتر قاضي جلال ملتاني باین خدمت اختصاص داشت - چون آگهي شد (که آن مرد آزمند را اغراض دنیوي جوهر دماغ پریشان دارد - و از راستي و درستي برکرانه میزند) و نیز روشن شد (که پسر او بنزوبر(۷) خزینهٔ معموره را دست آلای خیانت ساخته) او را از پایهٔ منصب و اعتبار انداخته رقم عزل بر ناصیهٔ روزگار او کشیده آمد - و بملاحظهٔ آنکه برگرفتهٔ پادشاهي در نظر سبکسار ننماید بصوب دکن اخراج فرمودند - که ازان راه بگجرات رود - آن تنومند(۸) از دران دیار توقف گزید

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ل] غنوده خرد آنکه (۳) نسخهٔ [ا ب] مهیسي - و نسخهٔ [ل] مهاي (۴) نسخهٔ [ل] چون بد درون بود (۵) نسخهٔ [ل] اقبال رسید (۶) نسخهٔ [ا] عبدالواسع را (۷) در [بعض نسخه] نیز خزینهٔ (۸) نسخهٔ [ا] آن آزمنده دران •

و همانجا فرو رفت - ازان باز بابن خدمتِ عالي کسے نامزد نشده بود - چون کاردانی و کم طمعیٔ ابن گزیده آدم دلنشین شد بدین پایهٔ والا سرفراز گردانیدند - بیست و چهارم خان اعظم از صوبهٔ بهار آمده سجدهٔ اخلاص بجای آورد - وبُرناگون نوازش خسروانی اختصاص گرفت *

آغاز سال بیست و هفتم الٰهی از جلوس سعادت پیوند شاهنشاهی یعنی سال خرداد از دور سیوم

درین (۲) هنگام از ابتسام بهار صورت و معنی غلغلهٔ شادمانی در دودمان موالید افتاد (۳) - و هریکے به نیرنگی ابداع چهره‌افروز کمال شد - چون آرای اقبال را در گلبن خاطر همیشه بهار آراستن چشمهای باستانی گل کرد - و آذین بستنِ جهان صورت دلنشین آمد - اگرچه همواره بزرگ‌داشت آن گرامی ایام از صفوت (۴) گاه قدسی باطن تراوش فرمودے لیکن از انبوهی تقلید پیشگان خرد دشمن و بیدانشی عامهٔ ظاهرنگاه غارهٔ پیدائی نپذیرفتے - (چون پا بستگان تعصّب را چشم دل رمدین بود و عقل صلاح اندیش زنگار نایافت داشت) شاهنشاه حقیقت گزین بر مزاج زمانیان شفاقتے و از خلوتکدهٔ دل ببارگاه ظهور نفرستادے - پزشکان روزگار و جهانبانان آگاه دل پرهیز از عبادتے (که سرمایهٔ شورش جهانیان گردد) ناگزیر دانند - و آرامش گروهاگروه مردم از مهین پرستشهای ایزدی اندیشند - امروز (که عقل بلندی گرای شد - و که وهم را جویائی دلیل در گرفت - و پیرانِ روشن‌ضمیر و جوانانِ سعادت اندوز و خردانِ بیداربخت دل کور برهان ساخته یقین پژوه گشتند) رای مقدّس شاهنشاه کارآگاه بآئین پیشینیان دل نهاد - و خرد را بر عادت برگزید * اشعار *

* خوشا جذبش رهنمایان (۵) دین * که کردند روشن چراغ یقین *
* خوشا شهسواران آفاق پوی * که در دین و دولت ربودند گوی *
* درین عرصه زین شهسواران یکست * که بسیار بستودنش اندکست *
* دو حرفم بود در ثنایش تمام * که افضل بوصف است واکبر بنام *

از فروغ ایزد پرستی در پیشطاق ضمیر آسمان پیوند از گوینده اعتبارے نگیرند - و نگارنده را چندان ارزش نباشد - هر صورت کهتره که گزیدهٔ خرد بر گوید روائی یابد - و هر بزرگ ظاهره که گفتار را بدان نمط نسراید دست رد بران نهاده آید - و از گوهرافروزی انصاف اگر گذارد باستانیان دلپسند گردد بر فراز پیدائی برآید - و از (۷) اشتیاق پیروی دیگران نیندیشد - و فرمان سلطان

(۲) نسخهٔ [ل] درین هنگام بهار صورت (۳) نسخهٔ [ل] انداخت (۴) نسخهٔ [ب] مفوتکدهٔ (۵) نسخهٔ [ا] رهگیران دین (۶) نسخهٔ [ا] نمایش (۷) نسخهٔ [ل] و از پیروی *

عقل فرمودهٔ ایزدی شمرده در تکاپوی کردار گام فراخ برزند - پیداست که بیدار از غنوده نیاموزد و نور از تیرگی نجویند - ازین سال آغاز جشن‌آرائی نوروز و دیگر عیدهای باستانی رواج گرفت ونقد رایج چهارسوی دنیا آمد - قدسی‌نفوس باستانیان را سرور تازه روی داد - و بزرگان زمان به پیوستگی سعادت و پیوند بهجت کامیاب صورت و معنی گشتند - و آیندگان آگهی‌جو را گزیدهٔ ارمغانی سرانجام یافت - پرستش الٰهی بجای آمد - و در لباس صورت‌آرائی معنی بالش یافت زمان اعتدال طبائع و هنگام دیگر جشنهای شهور فارسی (که حکمای پیشین بپرستاری الٰهی و دل بدست آوردن و بهانهٔ افضال جستن خیال کرده اند) رونق پذیرفت - چنانچه نبذے ازان در عنفوان این شارستان آگاهی و در آخرین دفتر مذکور شد - چون نوروز نزدیک بود بفرمایش والا کارپردازان بارگاه همایون در کتابخانهٔ بزرگ را (که در دور آن صد و بیست ایوان سنگین اساس یافته) آئینی بستند - و اُمرای بزرگ و دیگر بندگان سعادت‌گرای در آرایش آن ژرف نگهی بجای آوردند زرین پارچهای گران‌ارز بکار رفت - و بگوناگون جواهر بیاراستند - بخرّمی و خجستگی روز یکشنبه پانزدهم صفر (۹۹۰) نهصد و نود هلالی پس از سپری شدن چهارده دقیقه و سی و هفت ثانیه شمع پیشطاق این بلند طارم برج حمل را تازه روئی بخشید - و زمانه را غارهٔ شگفتگی برآراست بفرّخی آغاز خرداد سال سیوم از دور سیوم شد - شاهنشاه آگاه دل فراز اورنگ اقبال برآمد و صورت و معنی را آئینی تازه برنهاد - گوهر شناسائی بر روی‌کار آمد - و کاردانی و مهراندوزی را سر آغاز دیگر شد *

* اشعار *

* یکے محفل عیش دادند ساز * که دوران نیارد بعهد دراز *
* چه هنگامهٔ عیش و جوش(۲) نشاط * هوس پای کوبان بروی بساط *
* دکان هوس‌را نظر فتنه خیز * متاع نظر را خریدار تیز *

قفل از گنجینه بر گرفتند - و نقد امّید در دامن جهانیان ریخته آمد - و قرار یافت که همه سال از زمان تحویل تا بهنگام شرف جشن‌آرائی شود - و یکے از بندگان سعادت سرشت هر روز کارفرمای این همایون سور باشد *

و درین محفل والا فرمودند - امروز هرکدام گزین کارکردے برگذارد - و آنرا پیرایهٔ سعادت اندیشد - نخست گیتی خدیو را بر زبان گوهر آمود رفت - خداوندی بحقیقت جز بایزد بے‌همال نسزد - و بندگی جز بمردم زاد - این مشتے ضعیف را چه یارا که نام صاحبی برخود بندد و بنی‌نوع را بعبندگی برگیرد - و همان زمان چندین هزار غلام آزاد فرمودند - و چنان گذارش یافت

---

(۲) در [اکثر نسخه] جشن نشاط *

که گرفتاران بزور را بدین نام خواندن و پرستاری فرمودن چگونه شایستگی داشته باشد - و آن گروه سعادت گرا بخطاب چیلگی اختصاص یافتند - و آنچه روشنی پذیران نورستان حضور عرضه داشتند گیهان خدیو پیشتر ازین بیان فرموده بود - لیکن از گرم بازاری مدارا و بے انصافی پاسبانان احکام طراز کار کرد نگرفت - ازانجمله شاهزادهٔ والا گوهر سلطان سلیم بموقف عرض همایون رسانیدند کمتر از دوازده ساله پیوند زنا شوئی نگیرد(۲) - که زبان آن فراوان - و سود بس نا پدید - خان اعظم میرزا کوکه معروض(۳) داشت - مرزبانان ممالک محروسه در گسیختن تار و پود هستی دلیری ننمایند و تا بعرض همایون نرسد در خرابی این بنای ایزدی دست نیالایند - با ژرف نگهی و دوربینی (که هردو کمیاب باشد) بیغرضی و کم آزاری را از کجا فراهم آورند - میرزا خان خانخانان التماس نمود - اگر جاندارانِ ریزه چون گنجشگ و ماهی را گرفتار نسازند شایستگی دارد - بگمان کمتر سودے فراوان جان بکوی نیستی شتابد - راجه تودرمل چنان برگذارد - هر روز در بارگاه دولت گوناگون خیر میشود - قانونے نگشته آید که آمرا نیز هرهفته یا ماه یا سال بحال تهی دستان پردازند میرزا یوسف خان استدعا کرد که از همگی شهرها و قصبات سوانح را روزنامچه می آورده باشند راجه بیربر خواهش نمود پیوسته چندین راستی منشان جد گزین در حواشی و حوالی بجاسوسی نکاو نمایند - و حال ستم رسیدگان داد پژوه و دیگر کارهای ناگزیر را بے آلایش نفسانی بپایهٔ سریر اعلی عرضه دارند - ملتمس قاسم خان آن بود که در رهگذرهای قلمرو سراها آبادان ساخته شود که سرمایهٔ آسایش سفرگزینان گردد - شیخ جمال بعرض اقدس رسانید که چندے از بے غرضان مردم شناس نامزد گردند - و شکستگان کم مایه را ببارگاه حضور آورند - شیخ فیضی آرزو کرد که در شهرها و بازارها برخے کار شناسان مهرگزینی مقرّر شوند - و ارچ هرچیز بدیده وری قرار گیرد - حکیم ابو الفتح اساس دارالشّفا خواهش نمود - و راقم شگرفنامه عرضداشت - داروغگان هرشهر و قصبه بنه داران آنچنا را نام بنام و حرفه بحرفه نوشته بفرستند - و همواره در دخل و خرج ایشان ژرف نگهی بکار رود و بیکار و هرزه گرد و نکوهیده روش را براندازند - چون از گفتار گیتی خداوند دریوزه کرده بودند جمیع گدازدها پرتو پذیرائی یافت - جهان افسرده تازه روئی گرفت - فیض ایزدی را در بازشد چشم آگهی را سرمه کشیدند - زمین بستایش برخاست - و آسمان بسپاس گذاری آفرین برخواند هر روز یکے از آمرای بزرگ محفل آرا میشد - گیتی خداوند سایهٔ عاطفت بدان نگارین جا انداخته بخشش و بخشایش را بلند آوازگی داد - و نیایش ایزدی بشگرف آئین انتظام پذیرفت و هریکے از بخامندان خدمت گزین اندکے از فراوان دادهٔ پادشاهی را پذیرفتند نام نهاده

---

(۲) نسخهٔ [ل] نگزیند (۳) در [بعضی نسخه] بعرض رسانید .

جاوید سعادت اندوخت - و شاهنشاه آزرم دوست لختی پذیرفته دستمایهٔ والا پایگی گردانید[۲] - و چون هنگام شرف نزدیک رسید در لنخانهٔ خاص را آذین بستند - جادو منشان سحر پرداز کارنامها بروی کار آوردند[۳] - و خرد را روز بازار شد - روان دانش اندوزان باستانی تازگی پذیرفت - و شاهنشاه افضال دوست را گزین بهانه بدست افتاد *

در آغاز این خجسته سال گیهان خدیو لختی در انتظام مهمّات ممالک محروسه توجّه برگماشت - و آئینهای ملک و مال را تازه رونقی بخشید - راجه تودرمل را پیشتر خدمات دار الوزارت تفویض یافته بود - لیکن از خطرناکی این سنگرک کار و چیرهٔ دستی دوروبان دهٔ زبان دل ننهادے آن دوربین کم آز (که شناسای رموز کارداني ست) باشراف دیوان شرف اختصاص یافت و در معني پایهٔ وکالت کرامت شد - همگي مهمّات برای صواب اندیش او بازگردید - و معاملات مالي و ملکي را گزین نگهباني پدید آمد - بیمن بخت بیدار دامن خواهش نیالوده ببایست دولت پرداخت - و نیکنامی جاوید اندوخت - بدستمایهٔ توانگر دلي پاسبانی احکام خلافت نمود و از مردانگي[۴] بیمے از دراز دستان حیله فروش بخود راه نداد - و از دیده وري و مزاج شناسي فصلے چند عرضداشت - تا بتازگي فرمان مقدّس شرف نفاذ پذیرد - و نیروی دیگر بدست آید برای افزایش آگهي رقم زدهٔ کلک حقیقت گذار مي سازد - و ارمغانی آیندگان سرانجام میدهد نخستین آنکه عمل گذاران خالصه و جایگیرداران مال و جهات را موافق دستورالعمل بار یافت نمایند و اگر از بدگوهري و ستمگاري از کشاورزان زیاده از قرار داد برآید[۶] از مال واجبي برشمارند - و از ستانندگان جرمانه برگیرند - و در ماهیانه حساب کنند[۷] - و هر فصل بجزو را رسیده به تیمار زبردستان پردازند - و رشتهٔ داد و ستد را دوتائي بخشند - ملتمس پذیرائي یافت - و بسزای بدکاران رخصت شد - دیگر عامل خالصه دو بتکچي دارد - کارکن و خاص نویس - بیشترے این در آزمند بکلانتران راست آمده سرمایهٔ زیان کاری زبردستان میشوند - اگر بجای آن دو تا فرجام یکے از معتمدان راست کردار نامزد شود هرآئینه ملک آباد و رعیّت آسوده خواهد شد - دیگر چنان آگهي میرسد که در پرگنات خالصه اراضي سال بسال کم مي آید - اگر یکبار زمین کشت پذیر پیموده آید فراخور توانائی رعایا سال بسال زیاده نموده نسق جزو قرار دهند - و یکدیگر را بضمان داده

---

(۲) نسخهٔ [ب] گردانید * بیت * عجب بزمگاهی شد افلاک تاب * که کم بیندش چشم اختر بخواب
(۳) نسخهٔ [ب] آوردند * بیت * نشستند صاحبدلان جا بجای * سجود خداوند را جبهه سای
(۴) نسخهٔ [ل] و از مردانگی ذاتي و کمی از دراز دستان حیله فروش را بخود راه نداد (۵) در [بعض نسخه] برای آیندگان (۶) نسخهٔ [ل] بگیرند (۷) در [بعض نسخه] بخبر *

نوشته برگیرند - و در بازخواست راه نیکوئی سپرند - و زمین افتادهٔ چهارساله را سال اول از قرار نصفی و سال دوم چهارم بخش کم و سال سیوم موافق دستور جواب گویند - و نا کاشتهٔ دو ساله را نخستین چهارم بخش کم ستانند - و در زمین نا کاشته اندک غلّه بازگیرند - چندانکه نیروی مال‌گذاری یابند - و اگر کشاورزان بیمایه را یاوری کنند از مردم روشناس نوشته بستانند و برخی در ربیع و لختی در خریف بازگیرند - که در کمتر زمانی ملک آباد و رعیّت آسوده و خزینه فراوان گردد - و چون عامل جمع افزاید از کمی بعضی محال بازخواستی نرود - و هرسال حقیقت عمل‌گذاران بعرض همایون رسد - تا نیکوکردار ببخشش و افزونی منصب آبروی تازه بهم رساند و آن دیگر را بمالش و سزا چشم راستی گشوده آید - دیگر چون زراعت ایستاده باشد چند طناب باندازهٔ زمین نامزد گرداند - و از راه آگهی آغاز پیمایش کند - و نیرنگی کشت و کار هرزمین را شناسا گردد - و میانهٔ جا برای خود گزیند - و بآئین پخته‌کاری خود را بهرجای رساند - و پژوهش حال نماید - و بهنگامیکه بارش دلخواه باشد و زمینها آب‌نشین گردد تا دو نیم بسوه نابود دهد و در جنگل و ریگستان تا سه بسوه - و سیاههٔ ضبط هفته بهفته و روزنامچهٔ تحصیل ماه بماه بدفترخانهٔ عالی روانه سازد - دیگر فرمان مقدّس صادر شود که زمین آفت(۲)زده را راست(۳) کرده نسخهٔ آنرا بدرگاه والا فرستد - تا بحکم قدسی کارگذار آید - دیگر گروه نشینان تمرّد نهاد زمینهای قلب را بناه‌جای خود اندیشیده درازدستی میکنند - بسپهسالار و فوجدار و صاحب تیول و عمل‌گذار فرمان شود که یکتائی گزیده چاره گر آیند - نخستین راه اندرز گوئی سپرند - اگر سود مند نیاید بمالش(۴) لوای چیره دستی بر افرازند - و آبادی ایشان را خراب گردانند - و جایگیردار عوض یابد و مستوفی وجه آنرا بازخواست ننماید - و اگر ازین آسانی(۵) سپاه زبان زدگی کشد تاوان دهد دیگر آنچه از رعایا باز ستانند رو برو بفوطه دار سپارند - و او برعایا قبض الوصول دهد - و ماهیانه عمل‌گذار چهارمرتبه رساند - بخش آخرین هنگامیکه نزد رعایا باقی نگذارد - دیگر با رعایای ایل چنان بسربرد که بی خواهش محصّل خود ها خواسته(۶) را بخزینه رسانند - و از سرکشان و گردن‌تابان ضامن گرفته بخاطرجمعی گراید - و اگر چنین فروهیده مرد یافته نشود پاسبانی خودمنها نموده مال ستاند - دیگر توجیه محصول فراخور کشت و کار هرکدام نموده وقت را پس و پیش نکند و پتواریهٔ هرموضع بکارند ها اسم باسم قسمت نماید - و عمّال نقد آنرا با دستخط پتواریان

---

(۲) در [بعضی نسخه] آفت رسیده را (۳) در [اکثر نسخه] تیپ کرده (۴) نسخهٔ [ل] بمالش چیره دستی نمایند (۵) نسخهٔ [ب] اسامی سپاه کدیور زبان‌زدگی - و نسخهٔ [ک] آسائی سپاه کدیور بزرگر زبان زدگی (۶) نسخهٔ [ل] بازخواسته را •

بغوطه خانه رسانند - و از ژرف نگهي ستم را براندازند - و از دیده وري گفتار را بکردار آمیزند دیگر مهر و روپیه و دام آنچه بگرامي نام نقش پذیرد گنجور جمع برگیرد - و در برابر مسکوک پیشین سنوات پادشاهي را باز دهد - تا عمل گذاران و صرّافان نو و کهن بر شمرده تفاوت نهند لعل جلالي درست وزن تمام عیار چهار صد دام - روپیه چهار گوشه چهل دام - اشرفي دستوري و روپیهٔ اکبرشاهي گرد از دست فرسودگي چنین داد و ستد نمایند - اشرفي اگر دو برنج هم تفاوت داشته باشد درست پنداشته بسه صد و شصت دام برگیرند - و از سه برنج تا یک سرخ کاسته بسه صد و پنجاه و پنج دام - و یک سرخ تا یک و نیم سرخ کم سه صد و پنجاه دام - و روپیه تا یک سرخ کم تمام وزن شمرده سي و نه دام - و یک و نیم سرخ تا دو سرخ نقصان سي و هشت دام - و لعل جلالي تمام عیار و وزن و روپیهٔ جلالي اگر از یک و نیم سرخ تا دو سرخ و سکّهٔ سنوات اکبرشاهي از سه برنج تا یک سرخ کم باشد بخزانه گذارد - و اگر ازین زیاده کم باشد تحویلدار جدا نگاهدارد و مُشرف تفصیل آنرا داخل روزنامچه ساخته روز بروز بدفترخانهٔ عالي فرستد - و جایگیرداران و خزانچیان و صرّافان بشرح مذکور عمل نمایند - دیگر کارپردازان خالصه و جایگیرداران نیکوکار و تباه کردار و فرمان پذیر و سرتاب محّال خود را بشایسته گذارش عرضه دارند - تا پاداش آن سرانجام یابد - و رشتهٔ انتظام دوتائي گیرد - دیگر عوض خرجهای پاسباني یکدام در بیگهٔ مزروع نیز قرار گرفته امّید که ازینوجه بیست و چهار دام بکشت و کار پیمایان مرحمت شود - پانزده سیر آرد بارز هفت دام - و دو سیر یا کم روغن زرد بیهای پنج دام - و دوازده و نیم سیر دانهٔ ستور بقیمت چهار دام و هشت دام نقد - آمیزن را پنج سیر آرد و نیم سیر روغن زرد و هفت سیر دانه و سه دام - نویسنده را چهار سیر آرد و نیم سیر روغن زرد و پنج و نیم سیر دانه و دو دام - و سه نفر دیگر شش سیر آرد و سه پاو روغن و سه دام - در ایّام ربیعي (که روزهاش دراز است) از دو دست و پنجاه بیگه کمتر جروب نکشند - و در ایّام خریفي (که روز کوتهي دارد) از دو دست بیگه کمتر نکشند(۳) - فصل مذکور بژرف نگاهي طراز آفرین گرفت - و خواهشهای او پذیرفتگي یافت •

و از سوانح بخشیدن معصوم خان و نیابت خان - نخستین ازان باز (که در حدود فتحپور منزل گرفت) لختي بعشوه فروشي نشست - و زمانے در دیوسار حیرت افتاد - و بدست گیری سعادت بسپیچان روی بدرگاه حضرت مریم مکاني آورد - و آن تبه کار دیگر از واماندگي بعین الملک پیوست - و از غنودگی بخت راه جدائي سپرد • و خیال شورش پیش گرفت - و چون کارے بر نساخت بهمان ملاذ عالم لابه گري نمود - و بدست کسان شهباز خان گرفتار گشت - چون زنهارنامهٔ

---

(۲) نسخهٔ [اب] یافته (۳) نسخهٔ [اب] پیمایش نکنند •

آن مهین بانوي روزگار در داست داشت بدان قدسي عتبه رسانیدند - و ازانجا (که فرمودهٔ آن پرده‌نشین اقبال حسن پذیرائي گیرد) شانزدهم فروردین این نابخشودنی چند در سایهٔ بخشایش شاهنشاهي آسایش گرفتند - و جهانے بشگفت زار درآمد *

و از سوانح فرستادن خان اعظم میرزا کوکه بگشایش بنگاله - (چون عشرت نوروزي بجای آمد و نیایش ایزدي بتقدیم رسید) بکار ملک پرداختند - و در نظام عالم کوشش رفت - بر حال زبردستان بنگاله بخشوده جنود فیروزي اعتصام نامزد شدند - بیست و هفتم کوکلتاش ببالیقی عساکر سماري تائید دستوري یافت - ترسون خان و شاهم خان و شاه قلي خان محرم و شیخ فرید و بسیارے اُمرای خدمت درست را درین لشکر نوشتند - و بگرانمایه خلعتها و گزیده اسپان و شایسته اندرزها صورت و معنی بندگان عقیدت‌گزین آبادي پذیرفت - و بصادق خان و محبّ علي خان و عموم سپاه صوبهٔ بهار و اوده فرمان شد - که آمادهٔ پیکار شده بلشکر نصرت‌قرین پیوندند - درین هنگام آگهي آمد که ناسپاسان بنگاله از غفودگی بخت شورش افزوده اند - و جبّاري و خبیطه (۲) و ترخان دیوانه و بسیارے بدگوهران ازانجا بصوب بهار آمدهٔ رعیّت آزاري دارند - و حاجي‌پور و برخے بلاد را بتصرّف درآورده اند - صادق خان و محبّ علي خان بچارهٔ آن تباه بسیچان تکادو دارند معصوم خان کابلي بیاوري این شورهٔ پشتان خوابیده بخت گام برگرفته بود - بهادر کوره با فوجے افغانان قتلو بحوالی شهر رسانده آمد - آن تیره رای بچاره‌گري آنملک برگشت - کشور خدا کارے (که اکنون سرانجام بایستے فرمود) از فروغ ضمیر آسمان پیوند پیشتر ازان برساخته بود ازین پیش بیني و دور نگاهي مردم را دل و دیدهٔ دیگر بدست افتاد *

و از سوانح رو در نقاب کشیدن شمس النّسا بیگم - درین چمن زار آفرینش آن نو بارهٔ سرابستان خلافت شش ماه عشرت‌گزین بود - و دل مهرآمود شاهنشاهي از دیدار او نور افروز از نیرنگی روزگار بوقلمون سي و یکم قدسي روح او از تنگنای عنصري پرواز نمود - و این زندان سرای را گذاشته بنزهت گاه سماري چالش فرمود - ازین واقعهٔ دل کوب و حادثهٔ جان فرسا پرستاران حرم سرای تقدّس را گوناگون اندوه در گرفت - و عالمے در گرداب غم سراسیمه شد * نظم *

ز داغ جهان هیچکس جان نبرد * کس این رقعه پاره بپایان نبرد
ندارد جهان دوستي با کسے * نیابي درو مهرباني بسے

کشور خدای را بمقتضای قافله سالاریٔ جهان تعلّق رنجے سنرگ پیش آمد - و دل از همه برگرفت و ازانجا که پیشوای ملک معني ست چاره‌گریٔ خاطر شوریده فرمود - و پرده‌گیان مشکوی دولت

---

(۲) در [بعضے نسخه] خبطه - و در [بعضے جا] چینه آورده - والله اعلم *

برهنمائی آن فرمان روای حقیقت بگلشن سرای شکیبائی خرامیدند - و در چمن زار رضامندی[۲] آرامش گزیدند *

آمدن مهین بانوی روزگار گلبدن بیگم و دیگر پردگیان عفت[۳] قباب از سفر حجاز

ازانجا (که پایه شناسی و باندازهٔ آن کردار[۴] گذاری سرمایهٔ دولت جاوید و پیرایهٔ اقبال روز افزون است - و برآمد خواهشهای سترگ و افزایش ملک صورت و خدمت گزینی شایستگان دنیا بسا دانش مندشان جهان را بخوابگاه[۵] بے پروائی برد - و در ذات بے همال شهریار دیده ور مایهٔ[۶] ده بیداری گردد) از خبر بازگشت این گرامی قافله گوناگون شکر گذاری بجای آمد - (چون هودج کبریای آن محفّه نشین پارسائی بحدود اجمیر رسید) گوهر اکلیل خلافت شاهزاده سلطان سلیم را باستقبال دستوری دادند - و در هرچند روز یکے از بزرگان بارگاه والا و نزدیکان محفل همایون را گرانبار تحیّت فرستادے - و چون حدود خانوه بخجسته قدوم پرتو سعادت یافت گیتی خداوند دم اردی بهشت پذیرا شد - در اثنای راه خواجه یحیی آمده بسجود اخلاص ناصیهٔ بختمندی بر افروخت - و عرضداشت اعیان حجاز با فهرست پیشکشها بنظر همایون گذرانید - و بهمعنانی ایزدی تائید بدان ارد وی والا نزول نشاط فرمودند - آرزومندان اخلاص گرای کامیاب شادمانی شدند و بگوناگون پرسش و مهربانی دلها بدست آمد - و غمزدگان تفسیده دشت جدائی سیراب خوشدلی گشتند - و گرامی هدایا در پیشگاه نظر همایون گذشت - و میمنتها افزود - و آن شب را بداستانهای دلاویز زنده داشته روز دیگر با شکوه دولت بازگشت شد - پردگیان شبستان دولت سه سال و شش ماه دران سرزمین بودند - چون خواجه یحیی خواهش شاهنشاهی بکوشش[۷] فراوان باز نمود ناگزیر ترک توطّن نموده در جهاز تیز رو رهگرای بادیهٔ شوق شدند - خواجه با قافلهٔ حاج در جهاز[۸] سعی منزل گزید - نزدیک عدن بیشتر کشتیها تباهی شدند - و هفت ماه آن شورش بود مرزبان آنجا راه آداب گذاری بشایستگی نسپرد - سلطان مراد فرمان روای یمن ازین آگهی آن غنوده بخت را بپای افراه رسانید - دران هنگام (که رایات اقبال بیورش کابل شتافت) بگجرات نزول سعادت فرمودند و از ریزش اسر و توجّه گیتی خداوند بزابلستان دران دیار چندے توقّف رفت *

---

(۲) نسخهٔ [ل] رضای ایزدی (۳) نسخهٔ [ب] عصمت قباب (۴) نسخهٔ [ل] کارگذاری (۵) در [بعض نسخه] بخواب بے پروائی (۶) در [چند نسخه] مایهٔ بیداری (۷) نسخهٔ [ل] بگوش آنها (۸) نسخهٔ [ا ب] در جهاز سیفی منزل گزید *

و از سوانح بخشودن گناه خواجگي فتح‌الله - در خدمت گذاران نزدیک راه داشت و در پرستاری حضور سعادت مي‌اندوخت - بهمنشینی بدگوهران فرومایه از دولت روز افزون دوري جست - و از بخت غنودگي آوارهٔ دشت ناکامي شد - دران هنگام (که گیتي خداوند از کشتي فرود آمده بطواف اجمیر ایلغار فرمود) او را بآوردن قطب‌الدّین خان روانه ساخته بودند فرمان مقدّس آن بود که از راه مالوه آورد - تا ازانجا کاردانان فرستاده بمرزبان خاندیس اندرزگوئي نماید - و در فرستادن مظفّر حسین میرزا داستان امّید و بیم برخواند - چون بدان حواشي رسید کاربند فرموده شد - و در فرمان پذیري شیوا زباني نمود - و خواجگي بدستان سرائي نیز همراه فرستاده بهرهانپور شتافت - پس از انجام آن کار بصوب حجاز شتاب آورد - همانا از تن‌آساني و تنگ حوصلي بار خدمت نیارست کشید - و از ناشناسائي چنین سترگ زبان‌زدگي برخود روا داشت - سپهر نیرنگ ساز در بادافراه شد - و بهزاران ناکامي گرفتار آمد لیکن از سعادت سرشتي بهرنکوهیده کردار خویش آگهي یافت - و در زینهار پردگیان عصمت (که از حجاز مي‌آمدند) لختي دم آسایش برگرفت - دربنولا بسپارش آن گرامي آیندگان بخشایش یافت - و دامن (۲) دولت روز افزون برگرفت •

و از سوانح شرمسار آمدن شیخ عبدالنّبي و ملّا عبدالله سلطانپوري - نگاشته آمد که (چون خدیو حکمت پژوه بعیارگیري دودمان دانش برنشست - و زر اندودگي دستان فروشان برملا افتاد) کار برایشان دشوار گشت - و بگوناگون سراسیمگي در شدند - نه نیروی آگهي - تا بگزیده پاسخي گوهرشناسائي ببازار آورند - و نه فروغ انصاف - تا بدستاویز آن کار را از سر گیرند - و نه رهنمونی سعادت - تا از آمیزه برکنار زیند - از افزونی آز همگي بسیج آنکه کهن طیلسان تزویر رفو پذیرد و بگرد آوری خواسته روزگار آبادي گیرد - شهریار آزرم دوست بهبود ایشان در سفر حجاز دانسته کام و ناکام روانه گردانید - و بقافله سالاری حاج خوشوقت ساخته پرده بر تباه حالی ایشان فروهشت - و فرمان شد که بي قدسي منشور بدین دیار نیایند - ازانجا که درونه آزآگین بود روباه‌بازي پیش گرفتند - و لابه‌گریها نمودند - بو که ازین سفر باز دارند - اندیشهٔ ناسزا بجائي نرسید و دستان سرائي سودمند نیامد - زیان زدهٔ صورت و معني بآن سرزمین پیوستند - و زبان هرزه لای افترا ساز برگشودند - درین اثنا ژاژخایان نافرجام شورش فرومایگان هندوستان بهزاران آب و تاب برگذاردند - و یکے را صد ساخته نشاط ناتوان‌بیني کردند - و باندیشهٔ تباه عالم را بکام خویش پنداشته در بازگشت زدند - بو که افروزینه گردند - و کام تیره‌دلان برآید - (هرچند دوستان و آشنایان

---

(۲) در [انثر نسخه] و دولت روز افزون •

مضمونِ فرمانِ پادشاهي بياد دادند - و مرزبانِ آن سرزمين پاسِ فرمانِ گيتي خديو داشته دستوري نميداد) بهنيروي پارهٔ ازلي ديار برآمدند - (چون درحدودِ گجرات شنودها دگرگون يافتند و بباداِفراه رسيدند كچ گرايانِ باطل‌ستيز كاليوه‌تر ساخت) ناكام خجالت‌زده پناه بپردگيانِ دولت بردند (چون آمدنِ تباه بسيچيان بسمعِ (۲) همايون رسيد - و سگالشِ ايشان شهرت يافت) فرمان شد كه چندے از تيزدستانِ عرصهٔ آگهي شتاب آورند - و آن بيدانشانِ نافرجام را بآئينِ (كه پردگيانِ اقبال پي‌نبرند) بزندان برنشانند - ملّا عبدالله از بيمناكي قالب تهي كرده بود - و بد سگالِ ديگر را بآن‌طرز برگرفتند و از معدلت دوستي پرسش رفت - جز خموشي و شرمساري پاسخے نداشت - از مهرباني و آزرم منشي او را بدبستانِ پندپذيري فرستادند - و همانجا پيمانهٔ زندگانيِ او لبريز شد *

فيروزي يافتن صادق خان - و بگونيستي فروشدن خجسته (۳)

فرمانروايانِ پيشين زمان جريباي دولت و اقبال بودند - و امروز اين دوگوهرِ بختياري عشقِ گيهان خديو مي‌ورزند - آن هنگام طلسمِ پاسباني آن دو والا گوهر بخونِ دل مي نگاشتند و در يتاق‌داري گوناگون رنج برده ميشد - اكنون اين دو پاكباز افسونِ توجّهِ پادشاهي برميخوانند و بهنيايش و نيازمندي شبها بروز مي‌آرند - و ازين (۴) رو (هركه انديشهٔ تباه در دل گرفت - يا گامِ سركشي برزد) در كمتر زمانے (۵) با فراوان نيرو سرگردانِ بادية جانكاهي گرديد - و فرمان‌پذيرانِ نيكوكردار با تنكدستي و ناسامانيِ كامياب خواهش چرا گروم آنچه در فراخناي خاطرِ دوراندیش شان نگذرد بگرد آمدنِ آن شادي‌آمود مهگردند - چنانچه داستانهاي اين شگرف‌نامه چشم را بينائي و گوش را شنوائي افزايد - و بتازگي چهرهٔ افروز مقصود نصرت طرازي بندگانِ اخلاص گزين و خانه‌ساريِ (۶) فتنه اندوزانِ صوبهٔ بهار است - (چون خان‌اعظم و بسيارے اُمراي آن ديار بتهنيتِ قدسيِ‌قدومِ نو روزي جشن بدرگاهِ همايون درآمدند) خجسته با برخے واژون بختانِ شوريده راي از بنگاله بصوبِ بهار آمده گردِ شورش برانگيخت - و بآزارِ زيردستان دراز دستي نمود - حاجي پور را مردمِ خان اعظم نيارستند نگاهداشت - آنرا با بسيارے از پرگنات برگرفت - صادق خان در پٹنه پاي همّت افشرد - و اقطاع‌دارانِ آن (۷) صوبه را فراهم آورد - انديشها در بسيجِ آويزش يكتائي گزيد و از (۸) راهِ مردانِ ناموس دوست فوجها آراسته شد - قولِ بديده‌وريِ او شايسته انتظام گرفت - برانغار را

---

(۲) نسخهٔ [ل] بعرض همايون (۳) نسخهٔ [ا] خنيطه - و در [بعضےجا] خيطه آورده - والله اعلم
(۴) نسخهٔ [ز] و ازين رو (۵) نسخهٔ [ا] فرسخے (۶) نسخهٔ [ز] خاكبازي (۷) در [چندنسخه] آن صوبه را (۸) نسخهٔ [ل] و راهِ مردانِ ناموس دوست فوجها آراسته *

محبّ علي خان نيرو بخشيد - و در جرانغار الغخان حبشي جوباني نبرد آمد - بهارخان[۲] وابوالمعالي و برخي بهادران در پيش‌قدمان هراول جوباني پيكار گشتند - محمّدقلي‌بيگ تركمان بآرايش توپخانه پرداخت - گج‌گرايان ناسپاس نيز رده‌آرائي كرده دلبستهٔ نارد شدند - خبيطه (كه شمشيرباطل ستيزان بود) در قلبگاه جاي گرفت - جبّاري در دست راست علم نادرستي برافراشت و بدست چپ دستم و رستم خواهرزادگان خبيطه بخيره روئي ايستادند - ترخان ديوانه و سعيدبيگ و شاه‌دانه مقدّمهٔ نگونساري آمدند - بندگان سعادت گرا برخي جوانان چابكدست را با توپخانه از دريائي گنگ بصوب حاجي پور گذراندند - و بر ساحل آب گندك حصارے اساس نهادند - پيوسته از هردو طرف گزيده آويزشها روي ميداد - و متاع جان‌نثاري را روز بازار ديگر شدے - ازانجا (كه گروه اخلاص‌گزين را بر نيرنگ اقبال اعتضادے سترگ بود) نيروي فيروزي افزودے - و تباه سرشتان ناعاقبت‌انجام با انبوهي شرمسار گريز پائي ميگشتند - (چون كشاكش[۳] چپقلش بچهل روز كشيد و بوم نهادان بےآزرم در نورستان روز كارے برنساختند) شورش شبخون پيش گرفتند - رادمردان دولت ابد پيوند بدست‌آويز مردانگي همّت را پايه بالاتر نهادند - علي بيگ عم‌زادهٔ صادق خان پس از فراوان جان‌ستاني نقد زندگي سپرد - و بسيارے دست بكار برده ترانهٔ نشاط برگشيدند مخالفان غنوده بخت بادپيه پيمائي ناكامي شدند - بامدادان بيست و چهارم آمرا نيز از آب گذشته رده برگشيدند - غنيم (كه از ناگذشتن مبارزان دولت و حصاري شدن سپاه نصرت طراز نخوت مي‌افزود) روي در عرصهٔ نبرد آورد - نخستين خواهرزادگان خبيطه از هراول گذشته ببرانغار فيروزي در آويختند - محبّ‌علي خان پاي‌ثبات افشرده چهرهٔ گندآوري برافروخت - و هنگام تراز شدن جنگ هراول غنيم بجرانغار منصور رسيد - حبيب علي خان پسر محبّ علي خان كارزار نموده حيرت افزاي نظّارگيان شد - نزديك بود كه چشم زخم بابن فوج همگي دل رسد - درين اثنا هراول نصرت قرين پيوسته داد داد مردي داد - حمزه بيگ غزا[۶] علي و حسن ميانه از قول رسيد آوردگاه را رونق ديگر دادند - خبيطه با فوجے انبوه برابر صادق خان هنگامهٔ پيكار برآراست محمّدقلي بيگ و جنيد[۷] مرل و بسيارے مجاهدان پيروزي آويزش را پايه بالاتر نهادند - استا زكريا و قادر علي و چندے توپ‌اندازان بحكم‌اندازي سبكدستي نمودند - در چنين آويزهٔ[۸] سترگ

---

(۲) يا پهارخان باشد (۳) نسخهٔ [ز] كشاكش اين چپقلش - و نسخهٔ [ك] اين كشاكش چپقلش و نسخهٔ [ل] اين كشاكش و چپقلش (۴) نسخهٔ [ب] بيست و چهارم تير از آب گذشته (۵) نسخهٔ [ل] آويزش نموده (۶) نسخهٔ [ا] عنبرعلي - و نسخهٔ [ز] غبراعلي (۷) در [بعضے نسخه] و جنيد و قزل (۸) در [چندنسخه] آميزهٔ سترگ •

و فراوان نیروی غنیم ناگهانی برانغار مخالف روی در گریز نهاد - و در کمتر زمانی تهوّر گزینان شوریده بخت غبارآلود خاکستان هزیمت گشتند - مجاهدان اقبال ازین آسمانی تائید لختی بحیرت فروشدند - و پژوهش اسباب کردند - زمانی نیرنگی اقبال بر شمردند - و بسپاس گذاری روی آوردند - ناگاه میرک حسین برادر عرب[۲] خانجهانی سر خبیطه آورده نوید شادمانی رسانید - همانا در گرمی تاختن توپ از لشکر نصرت طراز بآن سرگروه خدا ستیزان رسید - و هنگامهٔ بی آزرمان پراگنده ساخت - هوا خواهان پیکر بیجان او را برگرفته روان شدند - و از سراسیمگی و شتردلی در میان راه انداخته رو بگریز نهادند - نامبرده سر بیمغز او را برده آورد - و شگرف کاری اقبال خاطر نشین خرد و بزرگ شد - سجود نیایش بجای آمد - و اخلاص انزائی را سپاس الٰهی دانستند - غنیم[۳] از پنجهزار پرخاش طلب بیشتر بود - و در لشکر فیروزی دو هزار کس هم شایستهٔ مبارزت نبودند - بخیال نظّارگیان روزگار نمیرسید که چندے توانند در برابر ایستاد - این سرمایهٔ شورش از گمنامان اوس مغل است - در سپاه بدخشان بسر بردے - بهمراهی معصوم خان کابلی چندان آثار تهوّر ازو پیدائی گرفت که در کمتر زمانی[۴] سرگروه فتنه اندوزان روزگار آمد و بسزای ناسپاسی پندنامهٔ بدگوهران شورش افزا گشت - سر او را بدرگاه والا فرستاده حقیقت تائید آسمانی گذارش نمودند - و بگوناگون نوازش شاهنشاهی سربلندی گرفتند - چون موسم باران نزدیک بود شاه قلی خان محرم و شیخ ابراهیم و شیخ فرید بخاری را (که ملتزمان بساط قرب بودند و بجهت شورش بنگاله و بهار رخصت یافته) باز طلبیدند •

و از سوانح بناکام باز گردیدن میرزا خان از سورت - شهاب الدّین احمد خان را لشکرے بسرکردگی میرزا خان (که پیوند خویشی داشت) بر سر امین خان غوری بتسخیر سورت فرستاد او از بے تدبیری و شتردلی کارے نساخت - و آسان را دشوار کرده بناکامی برگشت - اگر خرد را (که[۵] کدکیای کاخستان عنصری ست) آسیب بیدانشی رسد تندرستی فرمان پذیران این ملک سودمند نیاید - همچنان سپه آرا را هرگاه بر شناسائی و مردانگی سگالش نرود از دیگر راه مردان چه گشاید - گیتی خداوند او را دران خودسری و کار نشناسی سرزنش فرمود - او از سعادتمندی در برابر لغزش دل نیایش گزین و زبان لابه گر فرستاد •

و از سوانح روانه ساختن ایلچی بمعرفهٔ دلگشای کشمیر - (چون صالح دیوانه داستان اخلاص مرزبان آن ملک بعرض همایون رسانید - و بیمناکی او را از رهگذر نا آمدن گذارش نمود) خدیو

---

(۲) نسخهٔ [ب] عرب خان - و نسخهٔ [ز] عزت خانجهانی (۳) در [چندنسخه] با آنکه غنیم (۴) نسخهٔ [ز] روزگار (۵) نسخهٔ [ل] که حاکم کاخستان •

اندک پذیرِ بسیار بخش بسرافرازي ودلدهي شیخ یعقوب کشمیري را با فرمانِ عاطفت و گرامي افضال دستوري داد - و حیدر پسرِ او را نوازش نموده رخصت فرمود *

و از سوانحِ فرو شدنِ معصوم خان فرنخودي - اورنگ نشینِ اقبال آن شایانِ نیستي را از انوزنوع عاطفت بخشایش فرمود - و بادافراه کردارِ او را بایزدِ بےهمال گذاشت - چنانچه لختے گذارده آمد - ازانجا که نقشِ هستیِ او ستردني بود کارگرانِ تقدیر بانجام رسانیدند با شکوهِ پاي(۲) نخت و هنگامه آرائے معدلت و عزت گزینے شورش طلبان بیست و سیوم تیر نیم شبے از درگاهِ همایون به بنگاهِ خود میرفت - چندے برو ریخته از هم گذرانیدند - و با فروغِ شناسائي و ژرف نگهي و پژوهشِ شگرف راه بجائے نرفت - گیتي خداوند بر حالِ او بخشوده فرزندانِ او را سایه نشینِ عاطفت گردانید *

و از سوانحِ بیاسا رسیدنِ جلا - (همچنانکه در داروخانهٔ(۳) پزشکانِ جسماني تریاق و زهر بکار رود - و نگاهداشتِ این در جنس نا گزیر) همچنان در عطّار خانهٔ شاهانِ دادگر (که طبیبانِ روحاني اند) پارسا گوهر و بد کیش را پرورش دهند - و بدست آویز تباه سگالانِ نا فرجام نیکوئیها پیدائي گیرد - و بدکاران را سرمایهٔ بلد افراه انتظام یابد - فرمان دهانِ باستاني در دیدبانیِ این مردم ژرف نگهي بجاي آورده اند - و بدورباشِ سطوت کوتاه دست و سرنگون داشته در هرچه این گروهِ آزور خویشتن درست بگذارند فراوان تامّل بکار برده اند - و سرانجامِ آنرا نیکو فرا گرفته و آنان (که از دیدنِ این گروهِ زیان کار پرهیز لازم شمرند - تا بنگاهداشت و پرورش چه رسد) همانا بسرِ این کار نرسیده اند - یا باندازهٔ نیِ وی خود کاربند شده - فراخ حوصلگان از شنودنِ آن درهم نشوند - و خویشتن را بخورشِ خشم درنده هند - و بآهستگي و نهیدگي کاربندِ بلد افراه گردند چنانچه ستوده خوی شهریارِ خجسته زمانِ ما ست - با چنین دستگاهِ آگهي این گونه مردم در بارگاهِ دولت راه(۴) یابند - و آن مایه مدارا رود که آزمندانِ کج گرا خود را فراموش کنند و بگوناگون ستم دستِ بےآزرمي برگشایند - شاهنشاهِ فرهنگ آرای باین طرز عیارِ مردم برگیرد و زهر را مایهٔ تریاق بخشد - همگي بسیجِ پاسِ اعتدالِ مزاجِ روزگار و پرستشِ دادارِ بےهمال باشد و بتارگي چهره آرای مقصود حالِ این فرومایهٔ تنگ شراب بد مست است - دلّال پسرے بود بےآزرمي و درشت خوئي از پیشهٔ اسپ دلّالي دولتِ بار یافت - و شرف(۵) اعتبار گرفت و چون هنگامِ پاداش نرسیده بود زمانے دراز در راهِ طبیعت پرستي گام فراخ زده - درینولا

---

(۲) در [بعضِ نسخه] پای تختي (۳) نسخهٔ [ب] در داروطبلهٔ (۴) نسخهٔ [ا] بار یابند (۵) نسخهٔ [ا] و شگرف *

بسمع همایون رسید که آن تسبکسر نافرجام بزن یکه دست خیانت آلوده است - و شوی او را گزند جانی رسانیده - آن زود رس دیرگیر او را بزندان فرستاد - و چون در جویائی حق پژوهش شایسته رفت گذارده طراز راستی گرفت - و بسا ناشایستگیهای او برملا افتاد - و سرنامهٔ نکوهیده کردار او برخوانده آمد - با هزدانهٔ بردوام و عاطفت سنگ ازانجا (که روزبازار معدلت بود) سی(۲)ام پاداش او سرانجام یافت - و بخاکستان نیستی غبارآلود شد - ترفند(۳) نارواثی گرفت و حق برفراز پیدائی برآمد - جهانیان پند پذیرفتند - و خیرهٔ رویان دستان سرا بیم زده گشتند سرمهٔ بینائی فراوان شد - و گروها گروه مردم برحسن روزافزون گیهان خدیو چشم گشودند *

درینولا فرمان مقدّس بآمدن تذکرهٔ حکمای پیشین امیرفتح‌الله شیرازی شرف نفاذ یافت و بخواهش آن نرخ افزای دانش دیرین آرزوی از برآمد - از دیرباز بسیج قدسی آستان داشت و روزگار نیرنگ ساز یاوری نمیکرد - تا آنکه بالتماس عادل خان از شیراز بدکن آمد - و چون روزگار او سپری شد - کهن اندیشه نوی پذیرفت - گیتی خداوند ازین آگهی نشاط فرمود - و بگوناگون نوازش اران نگرانی برآورد - و مفاشیر مقدّس بفرزبانان دکن و اقطاع داران ممالک محروسه نفاذ یافت که در سگالش آن سرآمد دودهٔ آگهی یاوری نموده رهبری نمایند - و بگرم خوئی و دل جوئی گوهر شناسائی ببازار آورند *

و از سوانح پُر شدن پیمانهٔ هستی جیون(۴) خان کوکه - دهم امرداد به بیماری شکم درد و گزند بواسیر در گذشت - شهریار مهرآمود آمرزش او را از درگاه ایزدی خواهش نمود و بقدوم عاطفت سوگواران جانکاه را دستگیری فرمود - و بنوازش افزائی و اندرزگوئی دلهای شوریده آرامش گرفت *

و از سوانح درهم شکستن کولاب - برفراز کوه فتحپور شمالی درگاه حوضی دلگشا بحکم والا انتظام یافته بود - برخی بندگان عشرت دوست بر حاشیهٔ آن انجمن نشاط داشتند - گیتی خداوند بران سرزمین سایهٔ عاطفت انداخت - و شاهزادگان سعادت پیوند و آمرای عقیدت‌گرا و دیگر خاصان قدسی محفل فراهم آمدند - و هرکدام بآئین خاص نیایش‌گری را پیش گرفت - ازانجا (که خردپژوهان دیده‌ور به نیروی شناسائی جد را درآئین بازی بکار برند - و در طرز بی‌نمونی عیار مردم برگیرند) هنگامهٔ خرّمی گرمی پذیرفت - برخی بچوپو و طایفهٔ بشطرنج و جمعی بگنجیفه پرداختند - و هرکدام ببازی خاص چهره‌آرای عشرت شد - کشور خدا بهرانجمنی بگونیائی(۵) شناسائی

---

(۲) نسخهٔ [ل] سی ویکم (۳) در [اکثر نسخه] ترفند کج (۴) در [چند نسخه] جنون خان (۵) نسخهٔ [ل] بگوناگون *

بینای احوال میشد - (چون اسم‌بدیع ملک صورت (۲) و پیشوائی جهان معنی برکمال داده اند)
ایزد بی‌همال قدسی پیکر شاهنشاهی را از هر نابایست باز دارد - و هرچند بسیج مقدّس آن بود
که نگاشته آمد لیکن آنچه درین نشاء باری نما باشد نپسندید - هیزدهم نیمه از روز سپری شده بود
ناگاه ضلعی ازان دریاچه فرو ریخت - و آب بشورش شگرف طوفانی کرد - اگرچه سعادت پذیران
حضور از میامن ذات قدسی از گزند رهائی یافتند لیکن بسیار (۳) مردم پائین را دران موج خیز
آزار رسید - و بسی خانهای زیرین را سیل برد - بارجود انبوهی خلائق از پادشاه شناسان جز
مدی (۴) چیده بان کسی رخت هستی بآب نداد - شناسای راز آسمانی آنرا ایزدی پیغام شمرده
از آراستن چنین (۵) هنگامها دل برگرفت - و دانست که ایزد بی‌همال ازو این کارکرد باری نما
هم نمی‌پسندد - و بسپاس این پاسبانی الهی دست نوال برگشاد - و جهانی را کامیاب خواهش
گردانید - محفل‌نشینان سعادت نهاد هرکدام بیدار شده آگهی را طلبگار آمدند - و ذات قدسی را
دستمایهٔ رهائی ازین سماوی آسیب دربافته اخلاص را پایه برتر نهادند - و آن پذیرای پند ایزدی
برای نیایش گذاری و یاد کرد این مهین بخشش قرار فرمود - که در هر ماه شمسی درین روز
گوشت غذا نشود - و نیز پیمان بستند که هرسال آن پیکر روحانی تمثال را دو بار برکشند
و (چنانچه از عنفوان طراز هستی بحساب سال قمری پنجم رجب در روز ولادت بگونا گون کالا
می‌سنجیدند - و آرزومندان روزگار را بی نیاز میگردانیدند) همچنان بشمار شمسی سال برای
شادابی نیایش روز اورمزد آبان بسنجند - و بارگاه خیرات فراخ برزنند - و دوازده چیز بسال
شمسی قرار گرفت - طلا ابریشم سیماب خوشبو مس بسّد مکیف روغن زرد شیربرنج آهن اقسام
غلّه و نمک - و نیز با دادار جان‌آفرین پیمان رفت که درین ماه غذا گوشتی نباشد - و بشمارهٔ
سالهای گرامی زندگی از ماه آذر نیز ازین روز آگهی دارند - و باندازهٔ سال گوسفند و بز و مرغ
جداجدا بطایفهٔ (که جانور نیازارند) داده آید - و ارادت گزینان عقیدت سرشت را فرمان شد
که در هرسال شمسی ماه مولود خود بسپاس‌گذاری بگزند (۶) جاندارے بر نیایند - و شکم را مرغزن
جانور نگردانند - و در وزن قمری هشت چیز معیّن شد - نقره پارچه سرب قلعی میوه شیرینی
رستنی (۷) روغن کنجد - و نیز وزن فرزندان رضا جوی و نبائر سعادت پیرای (که در سال گره هلالی بود)
درین هنگام شمسی قرار گرفت - شاهزاده سلطان سلیم را بجای هفدهم ربیع الاوّل هیزدهم شهریور

---

(۲) نسخهٔ [ل] ملک معنی و صورت و پیشوائی جهان ظاهر و باطن (۳) نسخهٔ [ل] بسیار مردم را
(۴) نسخهٔ [ز] مدوی (۵) نسخهٔ [ز] چنین مکانها دل برگرفت (۶) نسخهٔ [ک] گزند بجاندارے
نرسانند (۷) نسخهٔ [ل] ترشی - یا رستنی باشد که بمعنوی حلوا و نان آمده •

ماه الٰهي مقرّر شد - و شاهزاده سلطان مراد را عوض سیوم محرّم بیست و هفتم خرداد قرار گرفت و شاهزاده سلطان دانیال را (که دوم جمادی‌الاوّل بود) بیست و هشتم شهریور نامزد شد •

و از سوانح عیار گرفتن خموشان گویا - سال بیست و چهارم الٰهي والا محفل انتظام داشت و از هر گونه آگاهي گذارش میرفت - برزبان قدسي گذشت زبان‌دانی هر گروهے از شنودن پیامی دست دهد - و از یکدیگر یاد گیرند - اگر از آغاز هستي بروشے بزرگ شوند (که گفت و گوی زمانیان بگوش در نشود) هرآینه نیروی گفت نخواهد بود - و اگر یکے را چشمهٔ گویائي بر جوشد آنرا ایزدي گفتار دانسته پذیرش نمایند - چون نقوش انکار از پیشانی برخے شنوندگان پیدا بود برای دلنشینی آن گروه بسرزمینے که آواز آبادي نرسیدے سرائے اساس نهادند - و نوزادگان را دران آزمونگاه بار داشتند - راستي کیشان جدگزین بپاسباني نامزد شدند - زمانے دایگان زبان بسته دران انجمن نورسیدگان راه یافتے - ازانجا (که دروازهٔ سخن برآورده بودند) عامّهٔ گنگ محل برخواندند - بیست و نهم بعشرت شکار خرامش شد - آن شب در فیض آباد نزول همایون فرمودند - و روز دیگر با برخے مخصوصان آگاه دل بآن عیارگاه عبرت سرا گذاره نمودند - صدائے ازان خاموش خانه برنیامد وگفتارے ازان آرامگاه برنخاست - باوجود چهار سالگي از طلسم گویائي بهره نداشتند - و غیر از ادای گنگان بر فراز پیدائي نیامد - آنچه اورنگ‌نشین فرهنگ‌آرا پیشتر ازین بچند سال دریافته بود امروز خاطر نشین صورت پرستان ظاهر گرا گردید - و دستمایهٔ شناسائی گروها گروه مردم شد فرمودند اگرچه گفته روشني پذیرفت لیکن بزبان بے‌زباني چنین مي‌سرایند - عالم آشوب‌جای نامحرمان است - لب[۲] فرو بستن آئین حرف سرائي ست - جمازهٔ چون و چرا را پی کرده اند و دروازهٔ گفتار بآهنین دیوار بر آورده • • ابیات •

نظامي بس ازین گفتار خاموش • چه گوئي با جهانے پنبه در گوش
حکایتهای این نه شیشهٔ تنگ • همه در شیشه کن بر شیشه زن سنگ

سربلندي[۳] یافتن میرزا خان باتالیقیٔ شاهزاده سلطان سلیم

ژرف نگاهان خرد پژوه چنانچه آبادی جهان معني از شناسائي انگارند شمهٔ پیشطاق نگارین‌سرای صورت آگاهي برشمرند - لیکن نخستین در مسبّب‌داني و سبب سوزي چهره افروزد و پسین در واسطه‌آرائي - و نگاهداشت این گوهر شب‌تاب بدیدبانی همنشینان سعادت‌آمود و دمسازان شایسته کردار تواند بود • درین آشوب‌خانه آدمي زاد را از هیچ چیز گزندے چنان نرسد که از آمیزهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ا] لب فرو بستن حرف سرائي ست (۳) نسخهٔ [ب] سرافرازي •

بد گوهرانِ فرومایه - و چرا نباشد عقل آفت نرسیده یکے از هزاران پدید آید - و خرد بیمار گرهاگروه - سرکردهٔ انجمنِ بیدانشان آنکه نداند و بخویشتن شناسائي نپرد - دوم نا بخردے که سود از زیان بار نداند - سیوم شناسائے که از بیدلي و آزمندي نیروی کارکرد ندارد - چهارم آزورِ بے‌آزرم که باوجودِ دانائي بدي را بصورتِ نیکي آراید - و شایسته را نکوهیده وا نماید - و از شگرفیِ روزگار پرده بر روی کارِ بسیارے ازین گروهٔ فروهشته آید - بل در زمرهٔ سعادت سگالانِ بارگاهِ عالم و عمل صدر نشین باشند - پس درین آشوب گاهِ شورش زار هریکے از سعادت اندوزانِ بختور را گزیده همزبانے ناگزیر - تا بفروغِ گوهرِ او از تیرگیِ آمیزشِ تباه برکناره زید - و ستوده خویها روی در افزایش نهد - هرگاه تن[۲] تنها را چنینی دمساز ناگزیر بود کدکیا و خدیوِ محلّه و رئیسِ ده و اربابِ شهر و پاسبانِ ملک و پادشاهِ وقت چه مایه بدین فروهیدهٔ مردِ پارسا سرشت آرزومند باشند - روشهای هوش ربای مردم افزون‌تر ازانست که گذارش پذیرد - و مستانیِ این میِ ناگوار ازان بیشتر که بشماره درآیند - بسا هرشمندانِ بیدار مغز را بخوابستانِ غفلت سرخوش گرداند - تا بغنودگانِ بسترِ نادانی چه رسد - و (هرگاه گزیدگانِ جهان با انبوهیِ اسبابِ آگهي بگزینی دمسازانِ نیازمند باشند) اندازهٔ آرزومندیِ دیگر مردم که تواند برگرفت - خاصه فرزندانِ فرمان روای روزگار را اگر فروهیده مردے یاور نباشد سترگ زیان پدید آید - و عالمے بآشوب درشود - ازین رو گیتي خداوند در بهروزیِ شاهزادهٔ والاگوهر سلطان سلیم تارهٔ توجّهے فرمود - اگرچه قطب الدّین خان بایزید[۴] منصبِ والای اتالیقي سربلندي داشت لیکن (چون درین هنگام آبادیِ اولکهٔ دور دست باو قرار گرفت - و این شگرف خدمت دوري را برنتابد) میرزا خانِ بیرام خان را (که خردِ دوربین و اخلاصِ روزافزون داشت) بدین عاطفت سربلند گردانیدند گوهرِ دیهیمِ خلافت را گزینِ گنجورے پدید آمد - دوراندیشي بکار رفت - و گزیدهٔ بندهٔ را پایهٔ عزّت افزود - آن چهرهٔ افروز بختمندي بسپاس‌گذاري گزین جشنے برآراست - و آرزوی مقدم گرامي نمود بیست و هفتم شهریور کشورخدا نگارین محفلِ او را نوراگین ساخت - و گروها گروه مردم کامیابِ عشرت گشتند •

و از سوانحِ دگرگونیِ قدسي مزاج - و گرائیدن به تندرستي - (چنانچه گروهِ پالغز جویائي را بگزندے در خور آگاه ساخته بشاه راه آورند) بهشیار خرامانِ فرهت‌گاهِ قدس[۵] نیز این ماجرا رود کوتاه بین کج اندیش پاداش انگارد - و دیده‌ورِ ژرف‌نگاه افروزشِ سپند پندارد - ازین رهگذر بیستم مهر

---

(۲) نسخهٔ [ک] تنها تن را (۳) در [بعضِ نسخه] نا گذران (۴) نسخهٔ [ا] باین مهین منصب سربلندي داشت (۵) در [اکثرِ نسخه] قرب (۶) نسخهٔ [ب] دهم مهر •

گیتی خدیو را بے‌آرامی شکم‌درد روی داد - و جهانے را سراسیمگی در گرفت - هرگاه بداندیشان نا پارسا گوهر بغم درشده باشند اندوهناکی نیک سگالان سعادت سرشت و پاسبانان رسوم بازرگانی را که اندازه تواند برگرفت - و از حال جانکاهی مخلصان حقیقت‌اندوز و قدربان یکتائی گزین کرا یارای شناخت - شهریار ایزد پرست نظر بر پزشک حقیقی انداخته بداروی طبیبان روزگار نمی‌گرائید و ایستادگان بارگاه حضور را بمهین اندرزها تسلّی میفرمود - پس از گفتگوی دراز[۲] باخلاص گزینان سراسیمه دل بخشوده دستوری مداوا شد - یونانی و هندی بدوا سازی بر نشستند - بیشترے برانکه ملیّن بکار رود - و هندیان بدان دل نمی‌نهادند - کارساز حقیقی در علاج هیچ گزیده آدمی (چه جای پادشاهان داد گر) چنین هنگامه مسازاد - یکطرف بے توجّهی گیتی[۳] خدیو بدارو پذیری و یکجانب شورش این گروه خویشتن آرا - راقم اقبالنامه را دل بجوش آمد - و سر رشتهٔ مدارا از دست فروهشته لختے در آویخت - و بشیوا زبانی گذارش نمود - گرفتم همه راستی منش و سعادت گرائی اند - طرزهای شاخ در شاخ و روشهای گوناگون را چه توان کرد - خاطر بیمار نازک گفتگوی بےجا چه سود - ایرانیان[۴] میگویند اگر مسهل بکار نرود در کمتر زمانے خون پدید آید و کار آسان بدشواری کشد - یکے را (که کم‌تعصّب و نیک ذات و آگاه دل و آزمون‌کار تر باشد) برگزیدند و راه گفت‌وگوی در نوردند - نزدیک بود که گفته پذیرائی یابد - و کار بر یونانی قرار گیرد - لیکن چندے از ناتوان بینی نگذاشتند - چندانکه خون پدید آمد - ناگزیر بر طبّ یونانی مدار نهادند و حسد پیشگان کج‌گرا را زبان بسته آمد - روز اول نشان سودمندی پیدائی گرفت - و در کمتر فرصتے آن قدسی‌عنصر بنزهتگاه تندرستی خرامش فرمود - سه روز غذا وارد مزاج قدسی نشد - و هفده روز خورش بےروغن قدرے بکار میرفت - پس از یک ماه و شش روز آن والا پیکر را صحّت برکمال شد عقیدت اندوزان اخلاص سرشت را تازه جانے نشاط آورد - و بازرگانان نیک کردار دکان سپاس گذاری گشودند - و عامّه از سراسیمگی رهائی یافته عشرت گزیدند • نظم •

ای نوبت تو گذشته از چرخ بسے • بے نوبت تو مباد گیتی نفسے
آوازهٔ نوبتت بهرکس برساد • لیکن مرساد از تو نوبت بکسے

و همدرین ولا بآگینے که گذارش یافت آغاز وزن شمسی شد - بخشش و بخشایش را روز بازار دیگر پدید آمد •

و از سوانح رهائی یافتن شهباز خان از تنگنای زندان - چون نقوش پشیمانی از ناصیهٔ حال آن پالغز گریوهٔ غفلت بر خوانده آمد از دبستان هوش افزائی بفزهت گاه نوازش سربلند گردانیدند

---

(۲) نسخهٔ [۱] بسیار (۳) نسخهٔ [۱] گیتی‌خداوند (۴) در [بعض نسخه] یونانیان •

و او بسپاس گذاري اخلاص گزيني و خدمت پذيري را به بهتر روشي وگزيده آئيني افزايش داد و از نيک سگالي گلچين مراد گشت، - چنانچه در جاي خويش گذارده آيد •

و از سوانح نامزد فرمودن ديدبانان نا آزور - چون بسمع همايون رسيد (که از فزونيء کار و درازي آز در خريد و فروخت ستم گران کج گرا دست خواهش دراز دارند - و سرمايهء زيان زدگي بازرگانان ميگردد) از راه معدلت دوستي و مهرافدوزي گوناگون کالا بطرز دانان راستي منش حواله فرمودند - تا از دورباش آگهي بيداد گران نافرجام بکنج ناکامي برنشينند[۲] - بميرزا خان ديدبانيء اسپ بار گرديد - براجه تودرمل فيل و غلّه - بزين خان کوکه روغن - بشاه قلي خان محرم ميوه و شيريني بصادق خان زر و سيم - باعتماد خان گجراتي جواهر - بشهباز خان زربفت - بميرزا يوسف خان شتر بشريف خان گوسفند و بز - بغاري خان بدخشي نمک - بمخصوص خان سلاح - بقاسم خان عقاقير بحکيم ابوالفتح مکيّف - بخواجه عبدالصّمد چرمينه - بنورنگ خان رنگ - براجه بيربل کار و گاوميش بشيخ جمال عطريات - بنقيب خان کتاب - بلطيف[۳] خواجه جانور شکاري - بحبيب الله چيني بواقم اقبالنامه پشمينه - و از مزاج شناسيء روزگار فرمان شد که پاسبانان سعادت گرا درين گونا گون متاع از خرنده صد نيم و از فروشنده صد يک ستانند - و نيمه بانعام قرار گرفت - و باقي خان را تومان بيگي فرمودند - و ازانچه بآن گروه بخشش رود ده نيم بدو بار گردد - بدين گزيدهء آئين مراسم ديدهوري بجاي آمد - و چار چمن صورت سرسبز و شاداب گشت - عامّه بنزهت گاه آسايش عشرت گزيدند - و گوهر بندگان فرمان پذير فروغ پيدائي يافت •

و از سوانح آوردن نور محمّد بدرگاه والا - از غنودگي بخت و آميزهء تباه در ناسپاسان شرقي ديار نام برآورد - و بدل آزاري رعيّت گام فراخ برگرفت - چون خان اعظم ميرزا کوکه رخصت يافته بجونپور[۴] جونپور رسيد آگهي آمد که آن ناحق ستيز از بنگاله براه[۵] ترهت آمده با خواجه عبدالغفور نقش بندي همداستان شده گرد شورش برانگيخته است - و در حدود ساران[۶] دست يغما برگشاده ازانجا (که کارسازان آسماني بادافراه تباه بسپچان سرانجام ميدهند) پيشتر ازانکه عساکر نصرت اعتصام پيونده آبروي آن گروه تيره روز ريخته آمد - شوريده رايان پريشان روزگار از آوازهء رسيدن جنود فيروزي باندیشهء پيکار درشدند : قافلهء بزرگ بازرگانان ملک را گذاره افتاد - بد سگالان کج گرا بتاراج برآمدند - سوداگران جوالها را پناه ساخته پاي جلادت افشردند - بيراهه روان درکمتر زماني شرمسار هزيمت گشتند - ازان پس در دوازده کروهي ترهت[۷] پناهے گزيده آزار زبردستان مي انديشيدند

---

(۲) نسخهء [ب ک] برنشستند (۳) نسخهء [ک] بعبداللطيف خواجه (۴) نسخهء [ل] بجونپور
(۵) در [بعضي نسخه] بترهت برآمده (۶) در [چندنسخه] پيارن (۷) در [اکثرنسخه] ترهن •

درین هنگام فیروزي جنود لوای معدلت افراشتند - و بر ساحل دریای گنگ بسرانجام جسر و سزای نا سپاسان همّت گماشتند - چون پل نزدیک بانجام رسید پای شکیب[۲] از جای برفت و بزمیندار کلیان‌پور پناه بردند - و جای نیافتند - و از شکوه اقبال روزافزون ناکام باز گردیدند راه مردان کارشناس پی آن بخت برگشتگان تیز دستي نمودند - عبدالغفور بران شد که از راه ترهت به بنگاله رود - گروه کهینه[۳] او را با هفتاد کس بگو نیستي فرستادند - و عرصهٔ جهان از شورش آن فتنه اندوز پاک شد - این طایفه دران کوهستان فراوان باشند - بصورت و سیرت قلماق اند - لیکن سیاه فام نور محمّد پور ترخان (که پی‌سپر راه گیا بود) در حواشي جیدّار[۴] بدست مردم خان اعظم گرفتار آمد - زنجیر در گردن و کنده در دست آوردند - از داد گري و عدالت افروزي بیاسا رسید - و فرمایگان بد گوهر را چشم سعادت گشوده آمد - و همدرینولا منزل راجه بیربر از پرتو قدوم شاهنشاهي روشني گرفت - او در زمرهٔ محرمان حریم انس و دمسازان محفل همایون امتیاز داشت - برای او بفرمایش گیتي‌خدیو سنگین‌کاخهای دلگشا اساس نهاده بودند - چون حسن انجام گرفت آن خواهش نمود که بمقدم شاهنشاهي فروغ میمنت یابد - و پایهٔ اعتبار او بلندي[۵] گرا شود - هفتم بهمن شگرف بزمي آراست - و بنوازش شاهنشاهي کامیاب خواهش گردید - و همدرین هنگام سپه سالاري صوبهٔ پنجاب برای صوب اندیش راجه بهگونت داس بازگردید و سعید خان را در نواحي سنبل جایگیر کردند - و سزا دادن عرب بهادر (که در کوهستان آن ناحیت غبار شورش بلند کرده بود) بدو فرمودند - هشتم اسفندارمذ گیهان خدیو بعشرت میدانکي سواري فرمود - و پایان روز در قصبهٔ جلیسر[۶] ورود همایون شد - ده کروهي فتحپور بر بالای کوهچهٔ جگمال پذوار گزین منزل اساس نهاده است - و بدان نام روشناس - سواد آن تا چشم کارکند سبزهای دلکش بزبان حال ثنای ایزدي برخواند - و هوای شاداب آن دماغ هوش را تر دارد - سه روز دران حواشي نشاط نخجیر را نقاب ایزدي پرستش ساخته معاودت اقبال فرمودند •

آغاز سال بیست و هشتم الٰهي از جلوس مقدس شاهنشاهي

یعني سال تیر از دور سیوم

درین هنگام (که زمانه کار گشا - و ستاره راهنمون - و فروغ یزدان پرستي روز افزون

---

(۲) نسخهٔ [ل] شکیب شان (۳) نسخهٔ [ا] کهیسه - و نسخهٔ [ک] کپته - و نسخهٔ [ل] کهندرا و در [بعض نسخه] کهینه (۴) نسخهٔ [ا] چنارین - و در [بعض نسخه] چنپارین (۵) نسخهٔ [ل] بهلندي گراید (۶) نسخهٔ [ب] چیکنر - و نسخهٔ [ز] جکیر - والله اعلم •

و معدلت اندوزي در افزايش) آوازهٔ نوروزي سامعه افروز آمد - عشرت و شادماني چهرهٔ ديگر برافروخت - برآرندهٔ تخت و ديهيم آذين فرموده انجمن نيايش گري را در آرايش ظاهر فراهم آورد چابک دستان جادو کار دولتخانه را از هر چه خوبتر برآراستند - و سرمايهٔ پا لغز والا نگهان دشوار پسند شد - روز دوشنبه بيست و ششم صفر (۹۹۱) نهصد و نود و يک آفتاب عالم افروز بر فراز حمل نور افزود - و خرّمئ بهار را سرآغاز شد - و چهارم سال از دور سيوم پيام جاويد زندگي آورد - عالميان ترانهٔ بيغمي بر کشيدند - و گونا گون خوشدلي هنگامه برآراست - و تا روز شرف بزمهاي والا ترتيب يافت - و بخشش و بخشايش را روز بازار شد • بيت •

محتاج بود ملک به پيرايهٔ چنين • آخر مراد ملک روا کرد روزگار

دل روشن و زبانے فصيح و وقتے برمراد بايد تا لختے ستايش اين جشنها گذارش سيراب يابد من کج مج زبان شوريده درون بسيار مشغلهٔ کم فرصت را کجا يارا که اين خواهش دشوار را پيش گيرم • بيت •

چه لايق مگسان است بامداد بهار • که در مقابلهٔ بلبلان کنند طنين

و از سوانح گشايش بنگاله بار سيوم - سال پيش خان اعظم ميرزا کوکه از درگاه مقدّس دستوري يافت - که فتنه اندوزان بهار را سزاي شايسته در کنار نهد - و همّت بتسخير بنگاله گمارد - (چون ناسپاسان بهار باقبال روز افزون پيشتر از رسيدن جنود فيروزي اعتصام باداغراه يافتند چنانچه گذارده آمد) صادق خان باسپ بام بدرگاه والا آمد - و موسم بارش نيز سر راه گرفت دران سال آن عزيمت بانجام نرسيد - چون شورش ابر و ريزش باران فرو نشست شاه قلي خان محرم و صادق خان و شيخ ابراهيم و شيخ فريد بخاري رخصت يافتند - و سزاولان جد کار بے رو بسايهٔ تيول داران صوبهٔ الهاباس و اوده و بهار نامزد گشتند - در کمتر فرصتے گران لشکرے در حاجي پور فراهم آمد - و همّتها گشايش کار را طلبگار شد - خان اعظم با بسيارے مبارزان اخلاص گزين راه گذهي گرفت - ترسون خان و شيخ ابراهيم و ميرزاده علي خان و سيّد عبدالله خان و کبيچک خواجه و سبحان قلي ترک و ديگر بهادران مصاف پژوه از آب گذشته همّت در گشايش آنسو بستند - از بسيارئ درخت زار و انبوني جرها و گلابها دران راه صرفه نديدند - قريب منگير لشکرها باهم پيوست - و از حدود کهل گانو ترسون خان و شاه قلي خان محرم و محبّ علي خان و ميرزاده علي خان و شيخ ابراهيم و راي پترداس يک دو منزل پيش جا گرفتند - آشفته رايان خفوده بخت

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ک] پيراستند (۳) نسخهٔ [ز] هشتم (۴) نسخهٔ [ل] دست يابد (۵) در [بعضے نسخه] کشند طنين (۶) نسخهٔ [ب] تيزرو (۷) نسخهٔ [ا ب] کهل گانو •

در حواشیٔ کالپی‌گنگ پای تهوّر افشرده آمادهٔ پیکار شدند - پیشتر ازین میرزا شرف‌الدّین حسین و بابا خان قاقشال و بسیارے فتنه‌اندوزان بدگوهر بفرامشخانهٔ نیستی در شده بودند - و هنگامهٔ آرائیٔ نا سپاسان معصوم خان کابلی داشت - و قتلوی نوحانی بر ولایت آذیسه بدستاویز دستان سرائی چیره دستی یافت - و برخے از بنگاله نیز بتصرّف درآورد - معصوم‌خان از آوازهٔ جنود فیروزی نخست روی دل بصوب قتلو آورد - و بنادرست گفتارها پیمان یکتائی بستند که چون اُمرای نصرت‌اعتصام در رسند با سامان گزیده پیوندند - ازو چون لختے دل فراهم گردانید بگهوڑا گهاٹ شتافت - و جبّاری و میرزا بیگ و سایر الوس قاقشال را تسلّی داده همراه گرفت - و برای خاطر جمعی زن و زاد خود را در بنگاه ایشان گذاشت - و خود با گروه نا سپاسان بکالپی‌گنگ آمد - و در استواری جا و آمادگی پیکار پای همّت افشرد •

نهم فروردین پیشروان جنود نصرت پیوند گذهی را (که دروازهٔ آن ملک است) بآسانی گرفتند - و بدستیاری اقبال روزافزون اُمرای والا شکوه با دلے کارطلب و خاطرے سپاس گزین شاردهم بغنیم پیوسته صف آرا گشتند - و مورچالها بر ساحل کالپی‌گنگ قرار گرفت - و کشتیهای پیکار آماده شد - چون اولیای دولت از قتلو نگرانی داشتند سیّد عبد الله خان و میرزاده علی خان و شیخ محمّد غزنوی و خواجه عبد الحی و دیگر بهادران خدمت گزین قریب چهارهزار سوار را بسرکردگیٔ وزیرخان بجانب بلگه[۳] فرستادند - و این فوج نصرت پیوند دوازده کروهی معسکر اقبال بدیدبانی و چاره جوئی نشست - هرروز به تیر و تفنگ آویزش سترگ رفتے - و کارنامها بظهور آمدے - از هزده درائیٔ کوچک دلان کار نشناس در عزیمت بزرگان لشکر فتوری رفت - و انبوهی غنیم را گران ورنے پدید آمد - چنانچه جویای کمک شدند - و حقیقت عرضه داشتند - چون شیربیگ تواچی‌باشی (که باسپ بام رفته بود) آگهی رسانید گیتی خداوند را بس شگفت آمد و بر زبان گوهربار رفت - اگرچه بر خاطر صافی پرتو می‌افتد (که بکمتر زمانے نوید فیروزیٔ جنود سماوی اعتصام میرسد) لیکن حزم اندوزی فرمودن و ملتمس ایشان پذیرفتن زیبا ندارد بنابران سیزدهم اردی بهشت میرزا خان و زین خان کوکه و اسمٰعیل قلی خان و مخصوص خان و مطّلب خان و رای سرجن و شیخ جمال بختیار و شیرویه خان و خضر[۴] بیگ و میر ابوالمظفر و میرمعصوم بکری و بسیارے از ملتزمان بارگاه حضور دستوریٔ شرفی دیدار یافتند - و هریک را بخلعت فاخره و اسپ خاص سربلندی بخشیدند - هنوز این جنود ایزدی‌نائید برنیامده بود که مژدهٔ فیروزمندی و هزیمت یافتن ناسپاسان سامعه افروز گشت - و بتارگی غیب‌دانیٔ کشورخدا خاطر نشین

---

(۲) در [چندنسخه] کالپی‌گنگ (۳) نسخهٔ [ز] بلکسته (۴) نسخهٔ [ل] جعفربیگ •

خرد و بزرگ آمد - گروهے را چشم و طایفهٔ را سرمه و چندے را عصا بدست افتاد - قریب یکماه عساکر اقبال در مقابل مخالفان شبا روزي بتوپ و تفنگ ناموس آرا بودند - و از هردو جانب شگرف کاریها بظهور آمدے - با آنکه نا امّیدي طراز چیرهٔ دستي داشت اقبال شاهنشاهي به نیرنگ سازي درآمد - چهاردهم صفحهٔ لوای فتح جهانتاب شد - و سرتابان سوخته اختر بادیه پیمای گریز شدند - و هریکے از گاوریشان لا اُبالي بسراسیمگي افتاد •

اجمال نیرنگي اقبال آنکه درگرمي آویزش قاضي زاده (که از نامواران گروه بداندیش بود) از صوب فتح آباد آمده پیوست - و فراوان کشتهٔ پیکار با شایسته سامان آورد - و نخوت افزای گروه باطل ستیز شد - ناگهاني توپے بدو رسید - و خرمن هستي او را بسوخت - معصوم خان کالا پهاز را (که در نبرد رودبار طراز یکتائي داشت) جا گزین او گردانید - و در کمتر فرصتے بهمان طرز خاکسار نیستي آمد - و نیز میان معصوم خان و الوس قاقشال و خالدین غبار دوئي تیرگي افزود - و سرخوشان بادهٔ پندار را شگرف خمارے کالیوه ساخت - کاردانان سخن سرا بصید دلها نشستند - و دلاویز گفتار را دست آویز آن برساختند - بسیارے بفرمان پذیري سعادت اندوختند - نخستین خالدین آمده بسوگند و پیمان آرامش گرفت - و سپس میرزا بیگ قاقشال و جبّاري و دیگر مردم غایبانه پیمان نیکوبندگي بستند - بران قرار گرفت که دست از کارزار بازداشته رو به بنگاه خویش نهند - و پس از روزے چند بمعسکر اقبال رسیده گزین پرستاري بجای آرند - گفتار را بکردار آبادي بخشیدند - و مخالفان نخوت فروش بفراوان سراسیمگي درشدند ناگزیر بدل دژم و خاطر پژمرده روی در گریز آوردند - خان اعظم هرچند در تکاپشي کوشش نمود از هزیمه گوئے برخے و بیدلے جمعے پیش نرفت - آن بال و پر ریخته بر کناره شد چون فوید فیروزي رسید نیایش ایزدي بجای آمد - و پایهٔ خدمت گزیدان سعادت سرشت بلندي گرا شد - مبارزان اخلاص منش را (که بکمک دستوري یافته بودند) باز داشتند •

و از سوانح پیوستن آمرای قاقشال باولیای دولت - چون معصوم بادیه پیمای هزیمت گشت به بنگاه قاقشالان شتاب آورد - تا بزه و زاد او گزندے نرسد - و کین خود را ازان گروه بر توزد - میرزا محمّد قاقشال از دوستداري بیجای او را بسلامت گاه برده بود - قاقشالان در نواحی گهورا گهات استوار جائے برگزیده آمادگی پیکار کردند - معصوم خان گهورا گهات را تاراج کرده بآویزهٔ آن گروه روی آورد - خان اعظم محبّ علي خان و شیخ ابراهیم فتحپوري و بابوی منگلي و سکندر چکني

---

(۲) نسخهٔ [ل] لایعني را سراسیمگي افتاد (۳) نسخهٔ [ل] غبار دوئي برخاست و سر خوشان (۴) نسخهٔ [ا] از پیکار - و نسخهٔ [ک] از کار (۵) نسخهٔ [ل] آمادهٔ پیکار گردیدند (۶) نسخهٔ [ب] جنگلي •

و دیگر مبارزان سعادت گرا قریب چهار هزار سوار را بسرکردگی ترسون خان بآن ناحیت روانه گردانید بهنگامیکه کار برآنها[۲] تنگ داشت فیروزی جنود نزدیک شد - و سرتابان نافرجام راه گریز سپردند بهادران نصرت‌قرین دل درتکامشی نهادند - و در گوزاگاهات عنان عزیمت بازکشیدند - میرزا بیگ و خالدین و وزیر جمیل و دیگرمردم پاس پیشین وعده داشته به نیایش‌گری پیوستند - و بادافراه معصوم خان را بر خود گرفته از فیروزی سپاه جدائی گزیدند *

و از سوانح آمدن امیر فتح‌الله شیرازی - در حکمت نظری و عملی طراز یکتائی داشت اگرچه در دانش‌گاه خواجه جمال‌الدین محمود[۳] و مولانا کمال‌الدین شروانی[۴] و مولانا احمد کرد فراوان شناسائی اندوخت لیکن پایهٔ دانش ازینان بلندتر نهاد - عادل‌خان بیجاپوری بهزاران خواهش از شیراز بدکن آورد - و پس از سپری شدن روزگار او بحکم دیرین آرزو و فرمان طلب بصوب قدسی‌آستان کام سعادت برگرفت - بیست و پنجم این دولت والا دریافت - و شاهنشاه حکمت‌پژوه بگوناگون نوازش سربلندی بخشید - آن مایه شناسائی دارد که اگر کهن‌نامهای دانش به نیستی سرا درشوند اساس نو برنهد - و بدان رفتها آرزو نبرد - و از انصاف پژوهی با چنین شگرف آگهی در کمتر فرصتی جویای ارادت گیهان خدیو شد - و از سعادت منشی کامیاب خواهش آمد - و بارها در انجمن میگفت و نازش میکرد اگر بخدمت این کثرت آرائی وحدت گزین نمیرسیدم راهی بایزد شناسی نمی‌بردم - او را از خجستگی ذات و سترگی جوهر بادهٔ حکمت گوارا شده بود - دانش رسمی پرده برروی حق‌پژوهی نهشت - پیداست که مردم بردو گونه بود - درس‌آموز[۵] ایزدی دبستان که بی آلایش نکاهی و سعی صفوتکدهٔ خاطر بفروغ شناسائی نورآگین باشد - و آن بروزگاران پدید آید - و پیکرپرستان زمانی او را کمتر شناسند - دیگر آن رنج‌گزین ظاهرگرای - بهزاران دراندو برخی اندوختهای پیشینیان فراگیرد - و بینش عامّه ازین برنگذرد[۶] - و امروز از فرخندگی روزگار و بیداربختی مردم گیتی خداوند پیشوای نخستین گروه است - خوشا روشن ستارهٔ که بدین شناسائی جاوید سعادت اندوزد - و کردار نامه را فروغ پذیرائی بخشد *

و از سوانح فرستادن شهباز خان بصوب بنگاله - چون معصوم بادیه پیمای ناکامی شد چنانچه گذارده آمد فیروزی جنود دفع قتلو را دل‌نهاد شده بصوب او چالش نمودند - خان اعظم چون از هوای آن دیار دل گرفته بود خدمت دیگر ناحیت را طلبگار آمد - و ملتمس را بدرگاه والا عرضداشت - شهریار مهربان دل خواهش او پذیرفت - و فرمان شد که (اگر یکی از امرا انتظام لشکر

---

(۲) نسخهٔ [ب ک] بر سر آنها تنگی داشت (۳) نسخهٔ [ل] مسعود (۴) نسخهٔ [ک] شیرازی
(۵) نسخهٔ [ب] دانش آموز (۶) نسخهٔ [ب] ازین برگزارد *

و آبادیٔ ملک روزے چند تواند بر خود گرفت) بدو باز گذاشته بصوب بهار آید - و در اقطاع خود آسایش گزیند - و گرنه چندے توقّف نماید که درین نزدیکي شهبازخان را بدان کار روانه میفرمائیم هشتم خوردادِ آن گزیده خدمت را بانده‌زهای حوصله افزا گران بار گردانیدند - و با بسیارے از ملتزمان بارگاه حضور دستوري شد *

و از سوانح جانِ تازه یافتنِ نبیرهٔ مالدیو - در فراخنای هندوستان از حقیقت گزینی و غیرت‌منشي چون شوهر را زندگي بسر آید زنِ او هرچند بناکامي روزگار گذرانده باشد بشکفته دلي و گشاده‌پیشاني خود را بآتش در اندازد - و اگر (۲) تردامني و حیات پرستي ازین بازدارد خویشاوندان فراهم شده کام و نا کام این شعله برافروزند - و پاسبانیٔ آبرو و ناموس پندارند - ازان باز (که این ملکِ همیشه بهار بداد گریٔ گیتي خداوند سرسبز و شاداب است) در هر شهرے و ناحیتے دیده‌وران راست گوی نامزد اند - که پیوسته این دو طرز را از یکدیگر باز شناسند و آن سوختنِ بزرگ را نگذارند *

درین ایّام جیمل را پیشِ اُمرای بنگاله باسپ بام فرستاده بودند - از تیزروی بے‌هنجار و افزونیٔ تابش در حدودِ چوسا چراغِ زندگانیٔ او افسرده گشت - دخترِ مونه (۳) راجه (که همخوابهٔ او بود) بسوختنِ همّتش یاوري نکرد - او دبسنگهه پسرِ او با برخے از گذاورانِ بیخبرد بربن بیداد همّت گماشت - چاشتے بلند بود که در شبستانِ دولت آگهي رسید - شاهنشاه معدلت‌اندوز باندیشهٔ آنکه مبادا در فرستادنِ دیگران تاخیر راه یابد بر تکاور باد پیما برآمده رهگرای آن سرزمین شدند وچون از حقیقتِ کار آگهي نبود لختے زمانه شورش گرفت - هزه لایانِ شوریده سر و ساده لوحانِ خیال پرست داستانِ آویزه بگوناگون روش گذاردن گرفتند - و فدویانِ اخلاص نهاد و مبارزانِ سعادت سرشت جرق جرق بر جرشیدند - و شورش را هنگامها شد - و بسالح پوشي و رزم آرائي پرداختند - کوتاه حوصلگانِ اخلاص‌گوا را کار از دست رفت - لختے نیرو مندانِ نیکو نهاد تکاپو گرفتند در رویانِ تباه سرشت در بساطِ نافهمیدگي یانه گو - و کج‌گرایانِ تاریک درون ترانه سازِ خوشدلي درین تیزروي اُمرای کشک هم نیارستند رسید - و از پرستارانِ حضور چندے نزدیک بمقصد پیوستند - از شکوهِ شاهنشاهي آن گروه را دست از کار رفت - دران زمان (که آن شهسوارِ عرصهٔ اقبال بدان هنگامه نزدیک شد) جگّناتهه و رایسال پیشتر رفته سرگروهِ نادانانِ آشفته رای را گرفته آوردند شهریارِ قدردانِ نقشِ پشیماني از پیشانیٔ آن گروه برخواند - و در چنان جوششِ خشم جانِ بخشوده زندانی گردانید - شهریارِ هشیار خرام در کمتر زمانے عدالتِ سترگ و رافتِ والا و شجاعتِ بزرگ

---

(۲) در [چندنسخه] و گاه تردامني (۳) در [چندنسخه] مونه راجه *

بجای آورده بآرامگاه آمد - گرد شورش فرو نشست - و ترانهٔ شادي بلند آوازه شد •

و از سوانح فرستادن اعتماد خان بایالت گجرات - عففوان گشایش آن دیار بحکم پیشین وعده بدین پایه نامزد گردانیده بودند - از تباه‌سگالي و کج‌گوئي ناسزا اندیشه را بخود راه داد - و اقبال شاهنشاهي سلسله بر پای نهاده بدبستان زندان بر نشاند - چنانچه گذارده آمد - از فزونئ (۲) آز حکومت آن سرزمین را طلبگار بود - چون گیتي خداوند او را بنواخت میر ابو تراب برای کام‌روائی خویش او را دران آرزو گرم‌تر گردانید - شاهنشاه حقیقت پژوه را بسیچ آن بود که اگر ستوده (۳) خوئي از نامهٔ بخت او قدرے تابش دهد و خواهش او باشد آن‌گفته طرار کردار پذیرد - دریغولا چون لختے پیدائي گرفت در برآمد دیرین آرزوی او توجّه فرمودند - و سپه آرائي و رعیّت پروری (۴) آن صوب بدو باز گردید - پایهٔ عالي چهرهٔ اعتبار برافروخت - و گفتهٔ خود را پاسباني فرموده امّید را ببالش درآورد - هرچند خیر بسیچان دوربین برگذاردند - آن روز (که نیرو برکمال بود - و دست یاران یکرو فراوان) چارهٔ خود سران گجرات نیارستے نمود - امروز (که عنصري پیکر او در کاهش - و همراهان یکدل ناپدید) فرستادن او بدین خدمت چگونه سزاوار باشد - چون سر نوشت آسماني رفته بود گفتار دانش پژوهان در نگرفت - و بهزاران شوق پذیرفته روانه گردید - و میر ابو تراب بامینے آن دیار دستوري یافت - خواجه نظام‌الدّین احمد را بخشي ساختند - خواجه ابوالقاسم دیوان شد محمّد حسین و شیخ (۵) ابوالمظفّر و بیگ محمد توقبای و میر محبّ‌اللّه و میر شرف الدّین و میر صالح و میر هاشم و شاه بیگ و میر معصوم بهکري و زین‌الدّین کنبو و سیّد جلال بهکري و سیّد ابو اسحٰق و قنبر و ایشک آقا و پهلوان علي سیستاني و دیگر مجاهدان اخلاص گرا را همراه ساختند - و هرکدام بگرامي خلعت و گزیده بارگي سربلندي یافت - و گوناگون اندرزها آویزهٔ گوش هوش آمد - هفتم تیر رخصت یافتند - و کرم علي داروغهٔ خوشبو خانه را بآوردن شهاب الدّین احمد خان فرستادند فرمان شد که چون مرزبان نو بآن بلاد رسد اورا با سپاه بدرگاه آورد - و همدرین هنگام میرشریف گیلاني از جانب نظام الملک و دیگر ایلچیان حکّام دکن بسجود قدسي آستان نامهٔ سعادت برافروختند و اقسام پیشکشها گذرانیدند - و از بارگاه خلافت نوازشها یافتند (۶) •

آبهاري فرمودن چهار چمن دولت - و برافراشتن کاخ جهانباني

ازانجا (که ملک فراخ - و سپاه فراوان - آز روز افزون (۷) - و خیر بسیچي در کمي - راستي بپشکان

---

(۲) نسخهٔ [ل] فزونئ خواهش (۳) نسخهٔ [ل] ستودهٔ کارے (۴) در [اکثر نسخه] آبادی (۵) نسخهٔ [ز] و میر ابوالمظفر (۶) در [بعض نسخه] اندوختند (۷) در [بعض نسخه] دولت روزافزون •

دلیر نایاب - و نادرستان چرب زبان بسیار - دستان سرایان بدگوهر فوج فوج - و حق‌سگالان دیده‌ور خال خال - دراندک زمانی فراوان فتوری درعزائم راه یابد - و تباه کرداری بالش گیرد) کشور خدا هرچند گاه ژرف‌نگهی را پایه برتر نهد - و سرابستان ملک را طراوت دیگر بخشد - چنانچه درین هنگام از فروغ دوربینی و حق پژوهی فرمان‌دهی را بارگاهی دیگر برافراخت - و قدردانی را بر فراز شناسائی برآورد - هر کار را بنام‌آوران عقیدت‌گزین و سیر چشمان سعادت سرشت حواله فرمود و شکوه شاهنشاهی را با عطوفت ابوالآبائی همدوش گردانید - مهم الٰهی انجام لطف و قهر و انتظام بزم کدخدائی و ولادت (که سرچشمهٔ پایندگی و پیرایهٔ جاوید دولت است) بنوباوهٔ گلشن فرمان روائی شاهزادهٔ سلطان سلیم فرمود - هرچه شاهنشاه دادگر برگذارد آن گوهر اکلیل سلطنت پیرایهٔ انجام بخشد - و بر روائی آن همّت گمارد - چون وحدت گرایان کثرت آرا را از همزبانان خیرسگال ناگذران میرزا خان و شیخ ابوالفیض فیضی و فتح‌الله وفادار را باور و دیدبان گزیدند - و سرانجام منزل (که بی آمیزش گفتار برابر کاربردازی بزرگ ملکی بود - بل برخی کارخانه را آن پایه) بشاهزادهٔ سعادت‌پژوه سلطان مراد سپرده آمد - رایسال درباری و کرم الله و خواجه عبدالصّمد شیرین قلم و محمّد علی خزانچی در ملازمت آن نونهال اقبال قرار گرفتند - و پژوهش دین و مذهب و سره کردن دانش و کار کرد بشاهزادهٔ فرّخ‌فال سلطان دانیال باز گردید - غازی‌خان بدخشی و رای سرجن و راقم شکرنامه به پیشکاری این سترگ خدمت نامزد شدند - نخست گزیدهٔ آئینی (که بر خاطر آسمان پیوند پرتو انداخته) بر آموزند - و هیولائی طبع ساده‌لوحان بآن نگارش پذیرد - سپس سراسیمگان این دیولاخ خونخوار را بشاهراه ایزدپرستی درآرند - وظائف و خیرات بسلطان خواجه و حکیم ابوالفتح و میر ابوتراب و قاضی و مفتی بار گذاشتند - و آبادی ملک و عزل و نصب کارپردازان خالصه براجه تودرمل و خواجه یحیی و رای درگا و یار علی سپردند - آگهی سپاه و قرار علوفه بشهباز خان و جغر بیگ و علی‌دوست خان مقرّر شد - و دیدبانی فرخ کالا بزین خان کوکه و اسمٰعیل قلی‌خان و پایندهٔ خان و خواجه حبیب‌الله معیّن گشت - خبرگیری اسلحه و دیده‌وری راه بقلیچ خان و جگناتهه و لون کرن و صالح عاقل رجوع کرد - و به یقاق‌داری مال فروشوندگان و رساندن بخداوندان میراث شریف خان و راجه اسکرن و نقیب خان و عبدالرّحمٰن مرید بیگ سعادت اندوختند سررشتهٔ خورد و فروخت جواهر و دیگر معدنیّات بدست اعتماد خان گجراتی و باقی خان و جمال

---

(۲) نسخهٔ [ک] فرمتی (۳) نسخهٔ [ل] خلافت را (۴) نسخهٔ [ل] عطوفت والا (۵) در [بعضی نسخه] نهم ماه الٰهی انجام (۶) در [اکثر نسخه] فتح‌الله وفا را (۷) نسخهٔ [ل] اقبالنامه (۸) نسخهٔ [ا ب ک] حاجی حبیب‌الله (۹) نسخهٔ [ب] و جمال خان ●

و حکیم عین‌الملک و نعمت خان دادند - و بسرانجام عمارت نورنگ خان و قاسم‌خان و مخصوص‌خان و لطیف خواجه سربلندی یافتند - بداوری دادخواهان راجه بیربر و قاسم علی خان و حکیم همام و شمشیرخان کوتوال بلند پایگی گرفتند - و گذارندهٔ اقبال‌نامه نیز بدین سرافراز گردید - و فرمان شد که بگوید و سوگند بسند نکرده ژرف نگهی بکار برند - کار آن بس تباه - و حال این کاهوه تر - زرافشانی ستمگر و بلند پایگی او و تهی‌دستی و بیکسی مظلوم باید که سستی در کار پرسش نیارد - و نه اندیشهٔ پارهٔ دلها را از راه برد - و نه تیردوزی گزند بکوچهٔ بیدلی برده حق را پوشیده دارد - درکمتر زمانی جهان صورت گزین انتظام گرفت - و ملک معنی بالش دیگر یافت - قدردانی شهریار دیده‌ور را تازه بارگاهی برافراختند - و جوهر آدمیّت را در چهار سوی شناسائی عیار گرفته آمد - بدکاران بنشیب‌گاه گمنامی در شدند - و نیک اندیشان بر فراز روائی عشرت اندوختند - هر بزرگ (که داروی بیهشی بکار نبرد - و با هزاران چشم دل بیداری گزیند) هرآئینه دولت پیرستاری نشیند و اقبال روز افزون بخدمتگری او ایستد - لشکرهای انبوه فرمان‌پذیر و جهان‌گشای گردند - و نامور فرمان دهان سایه‌نشین معدلت او آید • شعر •

زهی باغ دو عالم خرّم از تو • اساس زندگانی محکم از تو
سلیمان را نگین بود و ترا دین • سکندر آئینه دارد تو آئین
ندیده آنچه می‌بینی ز ایّام • سکندر ز آئینه کیخسرو از جام

و از سوانح فیروز شدن وزیرخان و شکست یافتن قتلوی نوخانی - چون ایزدی تائید شکیب ربای ناسپاسان شد معصوم خان کابلی و دیگرسرکشان غنوده بخت راه گریز سپردند - چنانچه گذارنده آمد - خان اعظم و سایر امرای والاشکوه بچاره‌سگالی قتلوی حیله پرداز بر نشستند - او بدستان سرائی و لابه‌گری گفتار آشتی درمیان آورد - و کاردانان سخن‌سرا بدرگاه فرستاده نیایش‌گری نمود - پاسخ شد که کارگذاران شرقی‌دیار اگر گفتار او را با کردار یکتائی بینند درسلک بندگان درآرند و آذینه را بدو باز گذارند - درین اثنا خان اعظم چون ازان ملک دل برگرفته بود گرم رفتن شد و خواست که پرسیدن فرمان دستوری بصوب اقطاع خویش شتابد - و صادق خان درین چند روز بار سرداری برکشد - و این کار بزرگ را به نیروی جدکاری برگیرد - او خواهشهای نارا درمیان نهاد - بوزیرخان روی آورد - او بگشاده پیشانی پذیرفت - و خود بصوب حاجی پور رزه گرا شد ازین رفتن قتلوی کج‌گرا از کوتاه بینی و تنگ حوصلگی سرنخوت برافراشت - و انتظام صلح را

---

(۴) نسخهٔ [ا] و قسم (۳) نسخهٔ [ل] کار بی دشوار (۴) نسخهٔ [ا زک] چشم و دل (۵) نسخهٔ [ا] بغفان (۶) نسخهٔ [ل] روانه گردد •

برگفتار بیحساب نهاد - و شرطهای نا هنجار درمیان آورد - مرا (که تن باکشتي داده بودند) لختي برآشفتند - و از حدود شیربور بر پیکار آن تزویرپیشه همّت برگماشتند - و سگالشها در آویزش پکتائي پذیرفت - دهم تیر نواحی بردوان لشکرگاه اقبال شد - و آن شولیده مغز نا فرجام در شش کروهي روباه‌بازي را سرآغاز نهاد - و نیایش و نیازمندي را پیش‌رو گردانید - دم آن فسون‌ساز درگرفت - و مداران و میدني پور و دیگر محال بر آذیسه برافزودند - و پیمان بست که غاشیهٔ فرمان پذیري بر دوش (۲) خدمت برنهد - و برادرزادهٔ خود را با گزیدهٔ کالا بدرگاه همایون فرستد ازین پذیرش باز (۳) باندیشهٔ سرتابي درشد - و تباه خواهش در سرافتاد - و بران شد که یکے از سران لشکر را دستان سرائي نموده بچنگ آورد - بر که بدین دستاویز کام دل برگیرد - گذارش نمود که قرّة العین خود را بدرگاه والا روانه میسازم - صادق خان جریده از اردو برآید - و من نیز با چندے بیرون شوم تا بدیدن یکدیگر دل بآرامش گرایند - و خلاصهٔ زندگي را بدو سپارد - او از دوربیني خویشتن را برکنارهٔ گرفت - و شیخ فرید بخشي بدین خدمت قرار یافت - از نیک اندیشي و ساده‌لوحي باتّفاق حسین (۴) خان و ابوالقاسم و عبد الهادي و محمودخان خواص روانه شد - چون بقرار جای رسید نشانے ازان بد گوهر نیافت - ازانجا (که همواره پیامهای یکجهتي افسون دوستي دمیدے) آن خیره‌سگال پیشتر روانه شد - چندانکه چرب زبانان حرف سرا بمنزلگاه او برزند - بزم نیایش‌گري برآراست - و زمان زمان نیازے تازه بظهور آوردن گرفت - همگي اندیشه آنکه چون مردم بجای خود آسایش گزینند شیخ را گرفته بگوشهٔ برنشاند - و بگروگانی او کامیاب خواهش گردد - شیخ دریافت و سرآغاز شب آهنگ رفتن پیش گرفت - در جلوخانه بارگي نگذاشته بودند - و چند جا راه بگرفته لختے هنگامهٔ آویزه گرمي پذیرفت - و چندے را پیمانهٔ هستي لبریز شد - درین‌میان شیخ بفراز فیل خود برآمد - و از نیرنگی تقدیر فیل فرمان‌پذیري گذاشته بیراهه شتافت - و از تیرگی شب پی نیارستند برد - شیخ از رودبارے گذشته اندیشهٔ برآمدن داشت - و از پی گذاري حیرت مي‌اندوخت - تا گاه چندے در رسیدند - و به تیراندازي گزندے رساندند - شیخ از فراز فیل خود را بکنارهٔ انداخت - و برهنمونی کارسازان غیب رهگرا شد - اندیشهٔ بدگوهران آنکه شیخ در عماري ست - راه برآمد میجوید - و دران رواروِ بےتابي حقیقت (۵) منش ملازمے پیوست و بارگي آورده بارده‌وی بزرگ رسانید - آمرا از گران خوابِ بیخبري برآمدند - و آویزهٔ آن شعبده‌آرای دراز سودا را پیش گرفتند - آب دمودر گذشته بدو کروهي رده آرا شدند - آن فرومایه قلعها ساخته

---

(۲) نسخهٔ [ز] بر دوش و بر خدمت برنهد (۳) نسخهٔ [ل] او را باز اندیشهٔ شوخي و تباه خوئي در سر افتاد (۴) نسخهٔ [اب ک] حسن خان (۵) نسخهٔ [ل] عقیدت منش ٠

پای تهوّر برافشرد - و در حصارے قتلو[۲] با بسیارے پناه اندوخت - و دیگر جا بهادر کورو[۳] با جمعے آمادهٔ پیکار شد - غرّهٔ امرداد صادق خان و شاه قلي خان محرم و دیگر مبارزان سعادت سرشت بآویزهٔ بهادر روی آوردند - و بستوک آویزشها آن قلعه گشایش یافت - او گریخته به قتلو پیوست - روز دیگر دلاوران ناموس دوست برهنمونیء ستاره بدان بنگاه هجوم آوردند - و توپها را بر فراز جایها برچیدند بالٰهي تائید آبروی گروه نافرجام ریخته آمد - و به تباهحالي بادیهٔ گریز پیمودند - از غنودگی عزیمت و بزمردگی همّت لوازم تکاهشي بجای نیامد - و بر کنار همان رود طرح اقامت انداختند - دوم آن گران مایه را (که در میزان سپهر نگنجد) بهشت چیز برکشیدند[۴] - و جشن سالگرهٔ قهري آرایش یافت - و نیازمندان روزگار کامیاب عشرت آمدند •

و از سوانح پناه آوردن برهان الملک بدرگاه والا - او کهین برادر مرتضیٰ نظام الملک است چون حسین نظام الملک را روزگار سپري شد بظاهر نظام الملکي بپسر نخستین قرار گرفت و در معني مرزباني بوالدهٔ او باز گردید - او بآئین پدر برهان را بیشتر دوست داشتے - و از همه گرامي شمردے - چون بوقلمون سپهر چندے دوره نمود بکوشش فتنه اندوزان شورش[۵] طلب مادر و برادر را پابند گردانید - و هرکدام را بدژے فرستاد - و از آزوري و بیدانشي ناگذران وقت را از دست واهشته فرمان پذیریء روحاني گروه را طلبگار آمد - و از خام کاریء رهنمون و سختیء راه مغز آگهي کالیوه شد - از آمیزش خلق کناره گزیده کارها بفرومایهٔ حسین نام باز گذاشت - او از خروس بازي بهمزباني رسید - و از نا شناسائي خطاب آصف[۶] خاني یافت - بادهٔ هوش ربای دنیا آن ننگ شراب را بدمست گردانید - تباه اندیشي فرا پیش گرفت - و خودسري را اساس دیگر بر نهاد - جهانے بدین خیال که خلوت گزین را روزگار سپري گشته - تا آنکه آن ناسپاس کج گرا به پیکار برید رو آورد - و گرد شورش برحوالیء قندهار بلند شد - ازین آگهي آن سودائي بیرون آمد و از پي او گام سرعت برگرفت - درین هنگام برهان بیاوریء دژبان ازان تنگنا برآمده سر بشورش برداشت - و هنگامهٔ اوباش گرمي پذیرفت - چون خرد در زندان و بخت در خواب بود چشم بر مال مردم دوخت - و در آزار دلها گام فراخ برگرفت - نظام الملک ازین آگهي بآشتي گرائیده برگشت - و بروزے (که میخواست باحمدنگر درآید) خرد را رسانید - از دیدنش هنگامه افسرده شد با همرهان خود درمیان آورد - دیرباز است که خلوت پژوه گشته ام - و از آمیزهٔ مردم دل گرفته برادر من طلبگار حکومت است - دست از من باز داشته باو به پیوندید - چنین گذارند - سزاوار

---

(۲) نسخهٔ [ل] پسر قتلو با بسیارے تباه اندوزان رخت اقامت انداخت (۳) نسخهٔ [ب] کوره (۴) نسخهٔ [ل] برکشیدند (۵) نسخهٔ [ل] شورش منش (۶) نسخهٔ [اک ل] مصاحب خاني •

آنست که هنگامهٔ فرومایگان درهم شکسته آید - آنگاه چنین اندیشها گنجائي دارد - وگرنه کمترکسے بر حقیقت کار[۲] آگهي یابد - و بیشترے زبوني و ناتوانمندي انگارد - ازین گذارش دم نشاط برزد و از پیوند دلها ترانهٔ شادي سازکرد - با دلے کارطلب و همتے درست جویاى پیکار شد - با آنکه در چندگي هم ترازو نبود از خیرسگالي و راستئ همراهان کار بآویزه نکشید - گروها گروه مردم از برهان باز گردیدند - و بے آویزش بادیه پیماى هزیمت گشت - و لختے ببومی حدود بیجاپور[۳] پناه برد - و ناکام باز گردید - ازانجا پیش عادل‌خان به بیجاپور شتافت - چون فسون و حیله‌سازي کارگر نشد بآئین جوگیان باحمدنگر باز آمد - و بنهانخانهٔ درشده بدستاویز بدکاران در فریفتن مردم و استوار ساختن پیمان برنشست - و برده از روی کار برگرفته شد - بتکاپوی سخت بمزبان بکلانه التجا آورد - ازانجا ناکام پیش قطب الدّین خان بندربار آمد - و بدرگاه والا سعادت اندوخت پانزدهم بسجود قدسي آستان روشن پیشاني گشت - ازانجا (که برگرفتن افتادگان و نواختن محنت زدگان خوی ستودهٔ شهربار دادگر است) بگوناگون عواطف ظل اللّهي سربلندي یافت - پیشتر ازین بدو سال یکے را به پیشگاه[۴] خلافت آوردند - خود را برهان نام کرده بود - میر جمال‌الدّین حسین آنجو پذیرفته سفارشها کرد - و بالطاف کشورخدا بلند پایگي گرفت - درین هنگام هر دو را روبرو داشته کارش فرمودند - آن بے آزرم لختے در زبان درازي گریخت - و بموشکافي و ژرف پژوهي راست برگذارد که من پور فلان دکني ام که خطاب حکیم الملکي داشت - مادر نظام الملک مرا بفرزندي برگرفته[۵] بود - از آز وزي و کوتاه بیني لغزشے رفت - و از بیمناکي بیمجابا براه گریز شتافت - جویندگان از راه دارالخلافهٔ آگره گرفته بدستان زندان برنشاندند •

و از سوانح مالش یافتن عرب بهادر - نگاشته آمد که آن بد گوهر نافرجام چگونه بناسپاسي درشد - و چسان غبارآلود ناکامي گشت - ازان باز (که در حدود سنبل آواره شد) بصوب بهار گرد شورش برانگیخت - درین هنگام (که خان اعظم میرزا کوکه از بنگاله بآن ناحیت پیوست) برخے دلاوران را بسرکردگئ سبحان قلي ترک بیادافراه او روانه گردانید - و از دوراندیشي خود نیز رهگرا شد - میان ترهت و جیذارن[۶] با پیشدستان آویزه شد - و بناگاي آبروی او ریخته آمد ازانجا بجونپور گام خجالت برگرفت - بفرمان شاهنشاهي راجه تودرمل گوردهن پور خود را بسزاى آن باطل‌ستیز روانه گردانید - آن زبان‌زدهٔ دین و دنیا به تنگناهاى کرهستان درشد - و همدرینولا حاجي ابراهیم سرهندي را باندرزگاه زندان برنشاندند - به بے‌آزرمي و چرب زباني چند گاه

---

(۲) نسخهٔ [ل] حال (۳) در [چندنسخه] بیجانگر (۴) در [بعض نسخه] درباركاه خلافت (۵) نسخهٔ [ل] برداشته بود (۶) در [بعض جا] چنپارن •

در جرگهٔ دانش پژوهان درآمد - و لختے بصدارتِ گجرات کامِ طبیعت برگرفت - درین هنگام چندے دادخواه آمده نالشِ ستم رسیدگي نمودند - (چون آزمندي و نکوهیده کرداري پیدائي گرفت - و مردم آزاري و پاره ستاني آشکارا شد) آن نادرستِ تباه اندیش را بقلعهٔ رنتهبور فرستادند - و ستم رسیدها را دل بدست آوردند - خواست بکمندے آویخته فرود آید - طناب از میان گسیخت - و روزگارش بسر آمد *

فرستادن میرزا[۲] خان بفرونشاندن شورش گجرات

نیرنگ آرای هستي هرچه را گلگونهٔ پیدائي بر رو کشد حکمتهای آنرا که تواند بر شمرد و کرا نیروی شناسائی آن - دست آلای دودمانِ امکان نشود - تا بمردم زاد چه رسد - لیکن دانای روزگار لختے بدان پی برد - با وجودِ حق پژوهي و نیک سگالیِ فرمانروای زمان وزیدنِ تند بادِ فتنه و بلند شدنِ گردِ شورش برای آن تواند بود که شگرف کاریِ اقبالِ گیتي خدیو دلنشینِ مردم آید - و زبان زدگوی نا[۳] فرمان پذیران بر روی روز افتد - یا آنکه فرومایگانِ بد گوهر را (که از فراخیِ حوصلهٔ کشور خداوند و دستان سرائیِ خود در گروهِ سعادت اندوزانِ خیر اندیش جا دارند) پرده از روی کار برگرفته آید - و بباد افراهِ ایذان چراغِ آگهي افروخته گردد - یا آنکه سعادت سرشتي و نیک بسیچیِ آنان که نقاب آرائي و خدمت نفوشي دارند بر پیشطاقِ پیدائي نگاشته آید - بدین دوربینیها نزهتگاهِ گجرات غبار آلودِ شورش شد - و آوای هرزهٔ سگالان جهان را فروگرفت - اگرچه سرمایهٔ فتنه افروزي بدگوهریِ نوکرانِ شهاب الدّین احمد خان و قطب الدّین خان است لیکن بے پروائي و کار نشناسیِ این دو امیرِ بزرگ دستاویز نا سپاسي شد - پیوسته با ژاژخایانِ هرزه گو راهِ مدارا سپردے - و سرابستانِ عقیدتمندي گرد آمود شدے - از شادِ خوابِ غفلت برفراهم آوردنِ یاورانِ یکجهت (که بزمانِ کار افتادگي گوهرِ حقیقت ببازار آورند) همّت نگماشتے - و شناسائي را بجویائیِ سرهٔ مردانِ حقیقت سگال نفرستادے - چون مرزبانیِ آن دیار باعتماد خان بازگردید زربندگانِ تباه گوهر جدا شدن گرفتند - و از خوانِ درگاه و سرانجامِ داغ سرباز کشیدند - خواسته پرستي و کم فکریِ اعتماد خان و دیر رسیدنِ کمک دست افزارِ ناهنجاري آمد - فتنه جویانِ نا فرجام بیست و سیوم شهریور مظفّر را برداشته بر احمد آباد چیره دستي نمودند - نیاکانِ آن فرومایه را کس نشناسد - مردم نمّو برخواندے - در پیشینِ زمان اعتماد خان آن نام نهاده او را بفرزندیِ سلطان محمود گجراتي روشناس گردانیده بود - در نخستین یورشِ گجرات بدست افتاد - چندے

---

(۲) نسخهٔ [ا] میرزا خان بیرام خان (۳) در [اکثر نسخه] نا فرمان پذیري *

نزد کرم علي داروغهٔ خوشبوخانه زلداني بود - و سبس پیش منعم خان خانخانان فرستادند چون روزگار او بسر[۲] آمد بدرگاه باز گردید - خواجه شاه منصور دیوان او را دیدباني مي‌نمود سال بیست و سیوم از نا پروائي گزبخته بصوب بنگاه شتافت - و ببومی[۳] بلیلیه پناه برد قطب الدّین‌خان بر سر او لشکر کشید - بحواشیء جونه‌گذهه در حمایت لونیه[۴]کاتهي آرامش گرفت و آمرا بنظر در نیاورده بدو نپرداختند - درین هنگام بیاوری ملازمان شهاب الدّین احمد خان ازان گوشه برآمده غبار آمالی دلها گشت - ازان باز (که اعتماد خان از درگاه همایون روانه شد و فرمان طلب شهاب الدّین احمد خان شرف نفاذ یافت) نوکران او در تباه بسیچي افتاده بودند دهم از احمد آباد بعزیمت درگاه والا روان شد - روز دیگر اعتماد خان بشهر در آمده مسند آرای حکومت گردید - میرعابد و خلیل بیگ و میربوسف بیگ و میرم بیگ و چندے بدخشي و توراني جوش بتحقیقي برزدند - و بصوب دولقه راه نا سپاسي سپردند - ازان پیشتر (که مرزبان نو در رسد) در کمین جان‌گزائی آقا بودند - یکے را نمک شناسي گوبای راز گردانید - و بمدارای بی‌هنجار خس پوش شد - اکنون[۵] اندیشهٔ تباه از سر گرفتند - و بدستگیری نتّو روی آوردند - عمر حاجي[۶] افروزندهٔ شورش شد - و هنگامه آرای فرومایگان آمد - این بد گوهر چندے در بارگاه خلافت دیوان صدارت بود - و در تباه بسیچي بمیرزا شرف الدّین پیشاپیش - بگجرات لختے اعتبار یافت و چون آن دیار گشوده آمد بدکن شتافت - ازان باز (که شهاب الدّین احمد خان بدارائی این ملک نشست) بدست آویز پیشین آشنائي بدو پیوست - همگي سخن زربندگان بتحقیقت آنکه امروز جایگیر از دست رفت - تا بدار الخلافه رسیده نشود و خرجها درمیان نیاید و معاملهٔ داغ صورت نگیرد بلب نانے رسیدن دشوار - همان بهتر که نتّوی شوریده مغز را بدست آورده سر بشورش بردایم - هرچند خیراندیشان کار آگاه برگذاردند [که شهاب الدّین احمد خان دست از دلاسا باز گرفته بدرگاه میرود - و آمرای کمک هنوز نرسیده - آن سزاوار که اورا ازین سفر باز آورند و انقطاع را روزے چند بدو وا گذارند - یا لختے خزینه برگشاده چارهٔ شورش سگ‌مگسان نموده آید یا هنوز (که هنگامهٔ نا سپاسان فراهم نیامده است) بچستي و چالاکي کار این مشتے حرام‌نمک بانجام باید رسانید] هیچکدام پذیرفتني نیافت - اعتماد‌خان پاسخ[۷] گذارد - فتنه را نوکران شهاب‌الدّین احمد خان بنیاد کرده اند - او فرو خواهد نشاند - یا جواب خواهد گفت - چون لختے راه رفت

(۲) نسخهٔ [ا ل] سپري شد (۳) نسخهٔ [ب] بسوی راج‌پیله پناه برد (۴) نسخهٔ [ل] لونصه (۵) نسخهٔ [ا ب] اکنون که برآمد اندیشهٔ (۶) نسخهٔ [ب] عمرحاجي سیاه - و در [اکثرنسخه] سپاه (۷) نسخهٔ [ل] پاسخ آرا شد .

نا سپاسان افزودند - و آوازهٔ نزدیک رسیدن نقّو بلند شد - ناگزیر بنخستین رای دل نهادند او چون قدرے راه سپرده بود پذیرا نشد - اعتماد خان آن سگالش نمود که خود رفته پیغام‌گذاري را کوتاه سازد - و بهر روشے که تواند باز گرداند - هرچند دیده وران سعادت پژوه گفتند (که دریں شورش شهر را پرداختن کار آسان بر خود دشوار کردن است) سود مند نیامد - و با میر ابو تراب و نظام الدّین احمد شب‌روی گزید - و راه گم کرده بامدادان بگذهي رسید - و بشهاب الدّین احمد خان پیوست - پس از فراوان گفت و گو باز گردیدن قرار یافت - و خواهشها پذیرفته آمد - اقطاع مسلّم داشتند - و دولک روپیه مساعدت گویان افزودند - و پس ازانکه بیشتر ے از روز در استواریٔ پیمان و سوگند بسر آمد شهاب‌الدّین احمد خان با بنه و بار روانه گردید - پایان شب هشت کروهے احمدآباد زین الدّین کنبو و میر معصوم بهکري از پیش آمده گذارش نمودند - نقّو بدان هنگامهٔ فتنه اندوزان پیوست - آهنگ کنبایت در سر بود - شهر را خالي پنداشته جلوریز آمد - و بر احمدآباد چیره‌دستي یافت - پهلوان علي سیستاني کوتوال شهر نقد زندگي بای داد - و مال و ناموس مردم دست فرسود یغما گشت - لختے باندوه[۲] و کالبوگي در شدند - ناگزیر بچاره سگالي نشستند - و بعد از گفت و شنود بسیج پیکار قرار گرفت - بامداد بیست و چهارم در حوالیٔ عثمان‌پور بر ساحل دریای سابرمتي فرود آمدند - و بشاد خواب غفلت غنودند - هرچند پیش‌بینان درست‌اندیش باز نمودند - که ناسپاسان دریں بزرگ مصر پراگندهٔ اند - و بکشاکش تاراج در مانده - صفها آراسته فرومایگان اوباش شهر را بر شکنیم - بیشتر[۳] آنست که گرد شورش فرو نشیند و کارها بمراد[۴] گراید - اُمرا آسان بر گرفته دل بدین نهادند - و پنداشتند که نوکران کهن مرزبان باستمالت نامهای او خواهند پیوست - و هنگامهٔ ناسپاسي پراگندگي خواهد پذیرفت - بدین سگالش اعتماد خان و میر ابو تراب از اردو بهنگامهٔ آشنائي شتافتند - شهاب‌الدّین احمد خان بنگاشتهای[۵] دلسا پرداخت - چندانکه مخالف خود را فراهم آورده آمادهٔ پیکار شد - و رده آرائیٔ گروه نافرجام انتظام گرفت - شهاب‌الدّین احمد خان لختے از خواب برآمد - و بسرانجام سپاه رو آورد بهنگام صف‌آرائي مصطفی شرواني با برخے بدگوهران جوش بتحقیقتي برزد - و حاجي بیگ اوزبک و پاینده محمّد سگ‌کش و صالح‌قندوزي و خضر خواجه و گروهے از روشناسان نزدیک پانصد کس راه بیوفائي سپردند - هنوز عرصهٔ کارزار دست بهم نداده بود که از پایان عثمان‌پور جمعے انبوه پایاب گذشته بر اردو ریختند - بسیارے بغنیم پناه بردند - و برخے بزه و زاد خود در ماندند - و لشکرے

---

(۲) نسخهٔ [ل] باندوه کالبوه شدند (۳) نسخهٔ [ل] بیشتر امید آنست (۴) در [بعض نسخه] بمرام

(۵) نسخهٔ [ک] بنوشتهای •

(که از هفت هزار سوار افزون بود) بجز چندے از خویشاوندان در گرد او نماندند - درین سراسیمگي یکے از نوکران بر شانهٔ راست او شمشیر رسانید - و به بندوقے اسپ اورا از پای در آورد - ناکام(۲) بزمین آمد - چندے وفاکیشانِ حقیقت منش بر فراز بارگي گرفتند - و ازان آشوب‌گاه بے‌آزرمي بنکاپوی سخت بیرون آوردند - از گرم‌بازاری تاراج کسے دنبال نشناخت - بیست و پنجم شهاب‌الدّین احمد خان و اعتماد خان و نظام‌الدّین احمد و برخے دیگر قریب سه‌صد کس در پٹن فراهم آمدند - مظفّر خان احمدآباد را بکام دل یافته نام بزرگي بر خود بست - و خود آرائي و بد مستي پیش گرفت - از تباه اندیشي بر فراز فرماندهي برآمد - و فرومایگان نکوهیده سرشت را القاب اُمرای پاهنشاهي بر نهاد - عابد بدخشي خانخانان - خلیل بیگ خان زمان میرک بلاق(۳) اتکه خان - میرک بیگ بدخشي خان‌عالم - قربان‌علي بهاري خان‌کلان - شاه میرزا نورنگ خان - فیروز فراچه خان - محمّد امین بدخشي مخصوص خان - پایندهٔ محمّد سگ‌کش خانجهان - میر عبدالله آصف خان و میر بخشي - صالح بدخشي مظفّرخان و دیوان - ابوالفتا افضل خان و مشرف دیوان - شاطر(۴) محمّد نعمت خان و میرسامان - و ندانست تا عنایت ایزدي یاوري ننماید و گزیدهٔ خوبها فراهم نیاید شب چراغ بزرگي تابش ندهد • بیت •

آفتابے بباید انجم سوز • بچراغ تو شب نگردد روز

نام بزرگان بر خردان نهادن خود را با ایشان در نشیب‌گاه رسوائي انداختن است - چنانچه در کمتر زمانے هریکے خاکسار بے‌آبروئي و ناکام جاوید آمد - لختے در گفت‌وگوی منصب و علوفه سپدسري نمودند - و زمانے در خواهش تیول آبروی هم ریختند - پایندهٔ(۵) محمّد سگ‌کش و تهمک(۶) در کمین یکدیگر نشستند - و دشمني بخون‌ریزي کشید - تهمک مزوّر خطے از جانب او بشهاب‌الدّین احمدخان برنگاشت - و مهردار او را فریفته کار خود بانجام رسانید - مظفّر بے ژرف نگهي و تامّل گزیني غبارآلود زیستي گردانید - از نیرنگ تقدیر از دشمنان گزین کار دوستان پدید آمد - در همان نزدیکي شیرخان فولادي از سورت آمدهٔ پیوست - و (چون مظفّر از قطب‌الدّین خان نگران خاطر بود - و همواره نوکران مکس منش لورا طلبداشتے) عابد را احمدآباد مهرده خود بدان صوب شتاب آورد - و شیرخان فولادي را با برخے بدگوهران کج‌گرا بپٹن روانه ساخت - همدرین شورش سیّد دولت (که از خدمت گزینان ملک شرق گجراتي بود) مظفّررا نادیده با چندے اوباش

---

(۲) نسخهٔ [ک] گام و ناگام (۳) نسخهٔ [اب] یلاق - و نسخهٔ [ل] بواق (۴) نسخهٔ [ا] شاه‌محمد
(۵) نسخهٔ [ک] چنانچه پایندهٔ‌محمد (۶) در [بعض‌نسخه] تمک - و در [بعض] سمک و در [بعض] سهمک •

بکنبایت دست یغما برگشود - خواجه عماد الدّین حسین چهارده لک روپیه ازان بندر برآورد و تیزدستی نموده بقلعهٔ بروچ بقطب الدّین خان رسانید - قریب چهل لک دام بدست آن نافرجام افتاد - برخی ازان فرستاده بدان باطل ستیز گروید - و سه کروه آمد •

و چون سرگذشت بمسامع همایون رسید - ازانجا (که قدسی خاطر آئینهٔ غیب نما ست) بر زبان گوهرآمود گذارش یافت - زود است که شورش فرو نشیند - و نا سپاسان بسیاد افراه رسند و در فراهم آوردن پراگندگیهای آن ملک و غمخواری بومیان آن مرز و مالش سرتابان بد سگال دوربیني رفت - و گزین لشکرے بدان صوب نامزد شد - نهم مهر سیّد قاسم و سیّد هاشم و شیرویه خان و رای درگا و رای لون کرن و میدني (۲) رای و میان (۳) بهادر و درویش خان و رفیع سرمدي و شیخ کبیر و نصیب (۴) ترکمان و بسیارے مجاهدان اقبال را بسرکردگی میرزا خان بیرام خان رخصت فرمودند - که از راه راست بگجرات شتابند - و بسزای بدگوهران تباه سگال همّت برگمارند - قلیچ خان و نورنگ خان را بصوب مالوه دستوري شد - تا آهرای آن سرزمین را گرفته بفیروزي جنود پیوندند و بکتادلي و خیرسگالي را دوشادوش داشته چهرهٔ نیکو (۵) خدمتي برافروزند - و بقطب الدّین خان قدسي منشور صدور یافت - اگرچه درحساب داني او برای فرونشاندن گرد آشوب بسند بود لیکن از حزم اندوزي فراوان لشکر نامزد شد - اگر بآسماني سرنوشت آن شراره فرو ننشسته باشد بیاوري مبارزان سعادت سرشت چاره سگالد •

و از سوانح سپري شدن روزگار جگمال و رای سنگهه - نخستین برادر رانا پرتاب است - دیگر نبیرهٔ مالدیو - (چون اوّلین برهنمونی بخت بسجدهٔ آستان روشن پیشاني گشت - و بخسرواني نوازش سربلندي یافت) سروهي و آنحدود در تیول او قرار گرفت - سلطان دیوره بران سرزمین چیره دست بود - اعتماد خان را فرمان شده بود که چون بدان نواحي پیوندد یاوري نماید - و آنجا را بدست آورده بدو سپارد - و اگر ناگزیر باشد چندے مبارزان کارآگاه بکمک گذارد - چون بدان بوم پیوست فرموده طراز کردار گرفت - و جگمال بسروهي درشد - و آن نخوت آرا خود را بهتدگداها کشید رای سنگهه و بیچه (۶) دیوره و جالوریان را بمددکاري گذاشت - چون جنود فیروزي بصوب گجرات رفت آن کج گرا شورش از سرگرفت - و بیچه دیوره با بسیارے جالوریان بچاره سگالي برآمد - آن تباه سرشت در راههای پنهاني خود را بر سر بنگاه رسانید - آن در مرد مردانه با چندے از شاد خواب غفلت درآمده بجان نشاني ناموس آرا شدند - و کارنامهٔ دلوري گذاشته نقد زندگي سپردند - بیست و پنجم

---

(۲) نسخهٔ [ا] میدانی رای (۳) نسخهٔ [ب] بهان بهادر (۴) نسخهٔ [اک] نقیب ترکمان (۵) نسخهٔ [ا] نیکوبندگي (۶) در [بعضی نسخه] تیجه دیوره •

عید شوّال شاهنشاه جهان آرا شادیٔ عام را بر نشاط خاص افزوده بزم‌عشرت برآراست - خنیاگران جادوکار هوشدارو از راه گوش میدادند - و گوناگون هنرپیشگان شگرف کرداري را بچهرهٔ مي‌افروختند کمانداران قبق‌اندازِ موشگاف حیرت افزا بود - و گوی‌ربائی تیزدستانِ چوگان باز عنانِ تماشائي از دست مي‌برد - و گروها گروه مردم کامیاب خواهش مي‌بودند - تا گاه در نشاط چوگان بازي راجه بیربر از فرازِ اسپ بنشیب آمد - و از سخت افتادگي آگهي از سر رفت - گیهان خدیو سایهٔ عاطفت انداخت - و بقدسي انفاس چاره فرمود - در کمتر زمانے بهوش آمد - و بنیایش گري سعادت اندوخت •

و از سوانح سپهري شدنِ روزگارِ میر گیسوی خراساني ست - خود را بسیادت منسوب کردے - چندے شرفِ بکارلي داشت - و لختے حکومتِ بهکر - درین هنگام (۲) فوجدارِ میرٹهه و برخے برگنات میانِ دوآب بود - همواره از معامله نشناسي با سپاهیانِ فرومایه گفت و گو کردے - آقا از حرص اندوزي برآنکه پارهٔ از علوفهٔ نوکرانِ بد گوهر برستاند - و بد ذاتانِ حق‌نشناس را خیال آنکه زیاده از بخشِ خویش بر گیرند - از تیره رائي نه از آز دل برمیگرفت - و نه از همراهیٔ آن گروهِ ناسپاس فراغِ خاطر مي‌جست - تا آنکه شبِ بیست و چهارم (که آبستنِ عید شوّال بود) در قصبهٔ میرٹهه گفتارِ داد و سند بیآرمي کشید - و برسوائي و سرزنش برخے نوکران را از خانه بدر کرد - بامدادان سرخوشِ باده بعیدگاه رفت - موسی بهیلم ازان گروه به نیایش‌گري درآمد او را از بدمستي زنداني ساخت - درین هنگام ابراهیم نارنولي با برخے بد اندیش در رسید مدارا از دست داده بنکوهش پیش آمد - آن نمک حرام بشمشیر پاسخ آرای شد - چندے از دو رویانِ فتنه اندوز بروشِ صلاح اندیشي او را جدا کردند - و برخے فرومایگان بخلاصیٔ موسی روی آوردند - ازین آگهي بر سر بنگاهِ ایشان شتافت - و آتش درزد - ناسپاسان بآویزه برخاستند همراهان راه بیدلي سپردند - و روزگارِ میر سپري شد - و از بدگوهري کالبد را خاکستر گردانیدند چون آگهي آمد در پیدا ساختنِ بدکارانِ تباه سرشت کوشش رفت - بسیارے بباد افراء رسیدند و برخے آوارهٔ دشتِ ناکامي گشتند - و داد گري چهرهٔ برافروخت •

نهضت فرمودن رایات همایون بصوب الٰه‌آباد (۳)

شاهنشاهِ آگاه دل در هر کردار گوناگون آگهي بکار برد - و در آرامش و یورش گزین سگالشها فرماید - گرامي انفاس را بشایستگي گذارد - و سود و زیان را بترازوی دوربیني بر سنجد - از دیرگاه

---

(۲) در [چندانسخه] هنگام نانرجام (۳) نسخهٔ [ا ل] آلهابلس •

بخاطر قدسي برد که قصبهٔ بیاک را (که دریای گنگ و جون بدو پیوسته جوش یکتائي میزنند و دانشوران هندي بوم آنرا بس بزرگ انگاشته اند - و ریاضت کیشان این سرزمین را طواف گاهے ست) والا شهرے برسازند - و گزین حصارے اساس یابد - و چندے درانجا برارزنگ دادگري برنشینند سرتابان آن نواحي غاشیهٔ فرمان پذیري بر دوش گذارند - و تا دریاے شور ایمني پذیرد - و همگي قدسي اندیشه آن بود که چون بنیاد آن مصر اقبال نهاده آید برفراز کشتي بشرقي دیار گذاره شود و خار نا سپاسان ازان دیار برکنده آید - و اگر بآوازهٔ موکب همایون دران بلاد آرامش روي دهد دکن[۲] بي سپهر فیروزي جنود گردد - و آن سرزمین (که آرزومند مرزبان دادگر است) بکاردانان معدلت پژوه سپرده آید - و چون فراخنامی هندوستان بفرمان پذیران سعادت سرشت آبادي گیرد گلگون گیهان نورد بصوب توران زمین خرامش نماید[۳] - و میرزا حکیم را (که از همنشیني و دمسازی خوش آمد گویان کوتاه بین بر نطع نیکو بندگي نمي نشیند - و بپاسخهاي ناهنجار کالیوگي دارد) چاره کرده آید و میرزا سلیمان و شاهرخ میرزا را (که در بدخشان با هم گرد شورش مي انگیزند) رهنمونی شود ملک نیاگان بدست افتد - و گوناگون مردم را شادی یکتائي در یابد - بدین دور بینیها پنجم آبان از دارالخلافهٔ فتحپور نهضت شد - و چون یورش شرقي دیار بود بآئین آرمون کاران هندوستان بر فراز فیل آسماني شکوه بر آمده سه و نیم کروه در نوردیدند - دوازدهم نزدیک قریهٔ برولي دریائي منازل بقدوم شاهنشاهي فروغ اقبال گرفت - و چندے از خاصان درگاه نیز سعادت همراهي یافتند و بزرگ اردو پي سپر خشکي شد - افزون از سه صد کشتي بجهت نشست خاص و برخے کارخانها آراسته بودند - هفدهم برابر قصبهٔ اتاوه لنگر انداختند[۴] - زین خان کوکه را درانجا سرمنزلے دلگشا و بستان سرائے بود - گرامي مقدم را طلبگار شد - شهریار کام بخش پذیرائی خواهش شده بدان نزهت گاه لختے آسایش فرمود - بیست و دوم نزدیک کالپي دایره شد - مطلب خان تیول دار آن سرزمین بر ساحل دریاے جون رنگین بزمے برآراست - و بقدوم شاهنشاهي بلند پایگي یافت روز دیگر نزدیک اکبر پور به بندگاه راجه بیربر گذاره شد - بخانهٔ او رفته دیرین آرزوی او برآوردند موکب مقدس داد دهان و شکار افگنان منزل بمنزل نهضت میفرمود - جهانیان را نشاط کامیابي در میگرفت - غرهٔ آذر بدان نیایش جا رسیدند - و روز دیگر پنجسته ساعت اساس شهر نهادند چهار قلعه را بیرنگ زدند - و در هرکدام والا نشیمنها باز نمودند - سرآغاز جائیکه آن دو دریا بهم پیوسته در نخستین دوازده منزل قرار یافت - و در هرکدام چندین کاخ دلگشا - و این سرابستان بخلوت گاه خاص شاهنشاهي بلندي گرا شد - در دوم بیگمان و شاهزادگان را جا کردند - سیوم برخے خویشان دور

---

(۲) نسخهٔ [ک] اولکهٔ دکن (۳) در [چندنسخه] یابد (۴) نسخهٔ [ل] انداخته ایستادند ٭

و خدمتگاران نزدیک را بنگاه اندیشیدند • چهارم گونا گون سپاه و گروهاگروه رعیّت را آرام جای آمد مهندسان تیز هوش کارنامها پدید آوردند - و در کمتر زمانے اوّلین حسنِ انجام برگرفت - هر گوشے بجائے در خورِ حال دلگشا خانهٔ بسر برد - و در اندک مدّتے سنرک شهرے آباد شد •

و از سوانح رسیدنِ قدسی هودج مریم مکانی - عنفوانِ پویش بجهتِ برخے مصالح همرهی نیارستند گزید - درینولا محمل جوپائی را بر جمازهٔ شوق بستند - و با بسیارے از بیگمان و پردگیانِ شبستانِ دولت راهِ دریا سپردند - شهریار قدردان پذیرا شده آداب دانی را رسمِ نو برنهاد - انجمنِ نشاط انتظام گرفت - و کلشن سرای خلافت بآبیاریِ پایه شناسی شاداب گشت •

فیروزی یافتن شهباز خان - و آواره شدن معصوم خان کابلی

نگاشته آمد که پس از هزیمت یافتنِ نا سپاسانِ غنوده بخت طایفهٔ فیروزی جنود آدینه ربع شقاقته بر ساحلِ دریای دمودر آرامش گرفتند - و برخے بزرگان بگهورا گهات رفته خلاصیِ قاقشالان را سرمایه شدند - چون لختے گذشت معصوم خان با بسیارے فتنه اندوزان از ملکِ بهاتی[۳] بآویزهٔ میرزا بیگ قاقشال برخاست - لو بحدودِ تاج پور بترسون خان پناه برد - ازے آزرمی چندے را بتاراجِ آن حواشی نامزد گردانید - ترسون خان قلعه نشین شد - سوتابان کچ گرا تا هفت کروهی ثانده ملک را یغمائی ساختند - و شگرف شورشے بر روی کار آمد - شهباز خان ازین آگهی خود را پیشرو همّت گردانید - و در سرانجامِ سزای بد سگالان شد - چندے را بر کشتیهای تیز رو روانه ساخت - که آمدنِ او را برگذارند - و خود سپاه آراسته از پٹنه برآمد - و راهِ خشکی سپرد در کمتر زمانے بدان آشوب گاه رسیده آرامش داد - نخوت فروشانِ خلاف اندوز باز گردیدند و معصوم خان (که نزدیکِ دریای جمنه رسیده بود) همانجا توقّف گزید - و از ثانده بآمرائی (که منسوبِ[۴] آدینه بودند) برنوشت - قتلو را آن نیرو نماند که با جنودِ فیروزی درآویزد - همان بهتر که برخے بایں جانب روانه شوند - بفابران وزیر خان شیخ ابراهیم شیخ فرید بخشی سیّد عبدالله خان پهاڑ خان میرزاده علی خان بابری منکلی حسن خان شاه قاسم بدخشی حیدر دوست میر ابوالغیث شیخ محمّد غزنوی جلال الدّین مسعود کمال الدّین حسین سیستانی کیچک خواجه سکندر چکنی ابابکر[۵] و جمعے دیگر دفع قتلو برخود گرفتند - و شاه قلی خان محرم صادق خان محبّ علی خان راجه گوپال کهنکار فرزندانِ سیّد محمّد میر عدل و چندے دیگر بیاورِی شهباز خان روی آوردند

---

(۲) نسخهٔ [ل] سلامتی (۳) نسخهٔ [ک] بهالی (۴) نسخهٔ [ل] منسوب باذیسه (۵) در [بعضے نسخه] ابابکر ارمز - و در [بعضے] اوبمز •

شهباز خان دریای گنگ گذارده بمالش نا سپاسان گام فراخ برزد - و از ایزدی تائید سه هزار توپچی از ملازمان شاه برذی (که دران نزدیکی رخت هستی بربسته بود) از بهائی آمده ملازم شدند - و نوید فیروزمندی آوردند - سپس ترسون خان و میرزا بیگ قاقشال پیوستند - و نیز شاه قلی خان محرم و دیگر نام بردها هنگامهٔ آرای سپاه نصرت قرین شدند - درین هنگام آگهی رسید که فوجی از تیره بختان بسرکردگی بابای بهکری بصوب (۴) قصبهٔ سنتوس رفته است - و فوکران ترسون خان راه هزیمت سپرده اند شهباز خان بچاره سگالی برنشست - و محبّ علی خان و قاسم خان و تیمور بدخشی و سلیم (۳) خان را روانه گردانید - و سپس خود شتاب آورد - غنیم بآوازهٔ پیشین فوج راه گریز پیش گرفت - و فراوان غنیمت بدست مجاهدان درآمد - وازانجا بآویزهٔ معصوم خان هیزده کروه راه دشوار عبور در نوردیده بر ساحل جمنه عنان باز گرفت - آن واژون بخت بکنار دیگر پناه ساخته آمادهٔ پیکار بود - اندرز نامه فرستاده فرمان پذیری رهنمون شد - و شایسته خوبهای شاهنشاهی برشمرده بلغزشهای او نکوهشها نمود بسا داستانهای هوش آور نگاشته چهرهٔ بیم و امّید برآراست - دران شبانه روز سه بار پیغام گذاری شد بگزین پاسخها شرمسار گردانید - روز دیگر آمرا هنگامه برآراستند - و او دو بخش دریا گذشته نز اندازے رسید - و پذیرای نیکو خدمتی شد - و پیمان نامه بمهر سران لشکر نگاشته آمد قرار یافت که فردا عذر گذشته برجوید - و بزم یکجهتی آراسته گردد - برخے فتنه (۴) درستان بنگاشتهٔ نهانی بیم افزودند - و داستان فرو شدن معصوم خان فرنخودی برخواندند - آن غنوده بخت ریب را از پند باز نشناخت - و سرگذشت را نوشته عذر آرای شد - شهباز خان بر آشفت با آشنا و بیگانه بے هنجاری پیش گرفت - غبار دوئی برخاست - و نخوت مایهٔ ناسپاسان شد ادمردان جنگ جو در بارش تیر و تفنگ از دریا گذشته آویزش نمودن گرفتند - و هنگامهٔ پیکار رمی پذیرفت - از نیرنگ کارے اقبال روز افزون چهارم آذر سرتابان ناسپاس راه گریز سپردند آوازهٔ فیروزی دور و نزدیک را فرو گرفت - درین شتاب روی نوازهٔ پادشاهی نه پیوست - لیکن راین بومی و مراد قاقشال کشتیهای خود آورده هنگامه (۵) آرای پیروزی شدند - محبّ علی خان سلیم خان سرمور و چندے دلاوران نامور درپی او گام فراخ برزدند - میرزا محمّد و دستم برخے شوره بختان برگردیده کارزار پیش گرفتند - شهباز خان ازین آگهی شتاب آورد - و دران هنگام که کار بر پیشدستان تنگ شده بود) با جنود سماری تائید پیوست - بزرگ پیکار چهره آرای اموس شد - و بسیارے بدگوهران بگو نیستی نگونسار افتادند - قرا نقدی گرفتار آمد - و شکست

---

(۴) نسخهٔ [ب] سنتوس را گرفته است (۳) در [بعض نسخه] سلیمان خان (۴) نسخهٔ [ل] فتنه اندوزان (۵) نسخهٔ [ل] هنگامه آرا شدند ۰

درست برین گروه ثبه کار رسید - و آبله پای بادیهٔ ناکامي گشتند - بتاریکی شب تیره روزان غنوده بخت رستگاري یافتند - پیل هرپرشاد[۲] و دیگر فیلان و فراوان اسباب غنیمت بدست در آمد میرزا بیگ قاقشال و سنگرام و دایت شایسته خدمت بجای آوردند - بامدادان جنود فیروزي از رودها و خلابها گذاره شده نزد گهوزا گهاٹ فرود آمدند - و لختے آن شهر یغمائي شد - معصوم خان با چندے بولایت بهاتي پناه برد - و جبّاري با برخے بملک کوچ - و هرگروهے بکنجے درشدند و بسوی شیرپور[۳] (که بنگاه بسیارے بود) گام سرعت برنهادند - روز دیگر بآنها پیوسته لختے زه وزاد اینان بدست آوردند - و فراوان غنیمت اندوختند - قریب صد و پنجاه کس نامي دستگیر شد - در الهآباد[۴] این آگهي رسید - و گوناگون سپاس‌گذاري بجاي آمد - و خدمت گذاري را روز بازار دیگر شد *

و از سوانح جدا شدن صادق خان - نخستین روز (که آمرا پیوستند) در میانهٔ راه فیل صادق خان بسوی شهبازخان دوید - نزدیک بود که کار او سپري سازد - اگرچه بظاهر آسیبے نرسید لیکن کینه[۵] در دل نشست - و ازان روز برهم شدن هنگامهٔ آشني دشمني برملا انداخت - و راه ناهنجاري پیش گرفت - از یاوریها که کرده بود چشم دیگر داشته از بدگمانی سنگرک آشفتگي فروگرفت - درینولا (که بجانب بهاني میرفت) او بعزیمت سجود قدسي‌آستان جدائي گزید *

و از سوانح هزیمت یافتن شیرخان فولادي - (چون عرصهٔ دلکشای گجرات غبارآسای شورش شد - چنانچه گذارده آمد) شهاب الدّین احمد خان و اعتماد خان و نظام الدّین احمد بخشي و برخے اولیاي دولت در پٹن فراهم آمدند - و نزدیک بود که بجانب جالور شتاب آورند و ازین ملک برکناره شوند - درین دودلي محمّد حسین و شیخ ابوالقاسم و میر ابو المظفّر و بنیاد بیگ و فیروز[۶] و میر محبّ الله و میر شرف الدّین و بیگ محمّد توقباي و بلند خان خواجه‌سرا و سیّد ابو اسحٰق و دیگر مبارزان هزار و پانصد کس از کمکي سپاه رسیدند - و هزار کس بشهاب الدّین احمد خان از غنیم جدا شده پیوست - و هفتصد سوار اعتماد خان - لیکن زرنده‌گان فرسیده از تهي دستي بنالش درآمدند - و دکانچهٔ خواهش برگشوده بقه درائي نمودند - اعتماد خان (که از پیشین حال پندے گرفته بود) زرها داده سرگرم خدمت گردانید - و اندیشهٔ بیرون شدن از خاطرها برآمد - درین هنگام راولیه خاصه خیل شیرخان در قصبهٔ جونهانه غبار شورش برانگیخت - بیگ محمّد توقباي (که دران نزدیکي بود) مردانگي را بکارداني برآمیخت - و به نیروی اقبال روزافزون فیروزي یافت

---

(۲) در [اکثر نسخه] پرشاد (۳) نسخهٔ [ز] شیرپور سرجه (۴) نسخهٔ [ا ب] الهاباس (۵) نسخهٔ [ل] مایهٔ کینه (۶) در [چند نسخه] فیروزه *

شیرخان ازین آگهي حسین داماد خود را با فراوان مردم روانه گردانید - بیگ محمّد صلاح در پیکار ندیده پسترآمد - اولیای دولت شیخ محمّد حسین و خواجه نظام الدّین احمد و میرابوالمظفّر و سیّد محبّ اللّه را با برخے راه مردان آزمون کار بیاوري نامزد گردانیدند - غنیم از شکوه فوج نصرت قرین باز گردید - بیگ محمّد با چندے تیزدستي نموده بدان گریزندگان پیوست - و سخت آویزش در گرفت - بسان راجپوتان از فراز اسپ فرود آمد - و بجان ستاني و جان فشاني پاي همّت برافشرد - نزدیک بود که روزگار او بسر آید - خواجه نظام الدّین احمد با برخے مبارزان در رسید و پراگندگي در غنیم افتاد - اقبال روز افزون چهرهٔ آرای فیروزي شد - و اولیای دولت انجمن شادي برآراستند - سپس شیرخان با بسیارے بدگوهران رو به پیکار آورد - لشکر بار خواهش در گشود - و نالش تهي دستي از سر گرفت - اعتماد خان نا گزیر لختے[۲] از را چاره گر شد - و خود با شهاب الدّین احمد خان به بنگاه داري ایستاد - و دیگر مردم را بسرکردگي شیرخان پرور خود به نبرد آرائي روانه گردانید - در قول شیرخان و رادهن خان و بهاز خان و دیگر مبارزان جاي گرفتند و محمّد حسین شیخ و میرصالح[۳] و چندے دست راست آماده شدند - و خواجه ابوالقاسم دیوان و بقیادبیگ و میرزا خان نیشاپوري و سیّد ابواسحٰق و حاجي سنبل دربسار ایستادند - و میرابوالمظفّر و بیگ محمّد توقباي و میرمحبّ اللّه و میرشرف الدّین و فیروز و سورداس و سیّد مصطفی هراول شدند و خواجه نظام الدّین احمد و میرمعصوم بهکري وائل گهر طرح را دیدباني کردند - بیست و هشتم آبان نزدیک میانه هیزده کروهي پٹن در آویختند - و آوردگاه از فروغ همّتها روشني پذیرفت - عیار رادمردي گرفته آمد - و فیروزي غم زداي دلها شد - جرانغار لشکر منصور را لغزش رفت - لیکن حسین خان سردار برانغار مخالف از دست مقصود آقا قالب تهي کرد - و کار دگرگون شد - و میسرهٔ تباه کاران با طرح در افتاد - و آویزش نموده آبروي خود ریخت - و قلب گاه ناسپاسان بے آویزه بادیه پیمای نا کامي گشت - و بایزدي[۴] تائید فیروزي چهرهٔ افروز خدمت گذاري شد - فراوان غنیمت بدست در آمد - و بسیارے کج گرایان باطل ستیز به نیستي جاي در شدند - کار آگاهان را سگالش آن بود که یک جلو باحمد آباد در شوند - و دشوار کار را آسان سازند - لیکن گفتار هزه لایان پذیرا شد - و عزیمتها یکتائي نگرفت - در[۵] آله آباد نوید فیروزي رسید - و سرمایهٔ کامروائي خدمت گذاران آمد •

---

(۲) نسخهٔ [ا] لختے را از زر چاره گر شد (۳) در [بعضے نسخه] صالح داعي (۴) نسخهٔ [ز] و بایزدي تائید و هزاران کوشش و بسیارے زد و کشت فیروزي چهرهٔ افروز الخ (۵) نسخهٔ [ب] بیست و سیوم آذر در آلهٔ باد •

و از سوانح فرستادن زین خان کوکلتاش و راجه بیربر بآوردن راجه رامچند - او مرزبان ولایت پٹنه است - و از ناموران فراخنای[۲] هندوستان - خویشتی را از فرمان‌بران وا نمودے - و پسر بزرگ خود را نیز بخدمتگری فرستاده بود - لیکن از کم بینی بدرگاه والا نیامدے - و دورئ راه را دست‌آویز آن گردانیدے - درین هنگام (که آله آباد از قدوم شاهنشاهي فروغ آسماني برگرفت و پیشین عذر را جای نماند - و بسیچ آمدن پیدائي نداشت) فرمان شد که فوجے به بیداری آن گروه نشین خواب آلود روانه شود - که جهانبانی خود سري برنتابد - درین هنگام پرور او همیانچی خیراندیشان قدسي محفل بعرض همایون رسانید که نا آمدن او از خویشتن داري و سرتابي نیست - از گژ نشیني و مردم ندیدگي بیمناکي برو چیرگي دارد - اگر یک دولے از رو شناسان والا درگاه دستوري یابند هرآئینه دل یافته بفرق سر مي‌شتابد - ازانجا (که شاهنشاه داد گر شمشیر را واپسین چارهٔ گردن کشي برشمارد) پذیرفته آمد - بیست و چهارم کوکلتاش و راجه را رخصت فرمودند - که آن وحشت گرای را بزینهار آورند •

و از سوانح فرو نشستن شورش جبّاري - نگاشته آمد که از سپاه بنگاله شهباز خان و برخے امراي بهاتي رو بکارزار داشتند - و وزیرخان و دیگر امیران بصوب آذیسه آماده آویزش بودند و میان ولایت از مبارزان خالي - درین هنگام جبّاري از ولایت کوچ بکهوزاگهاٹ آمد - و شولیده سران نا فرجام گرد او فراهم شدند - تاجپور از مردم سلیم خان سرمور و پرنیه از خویشان ترسون خان برگرفت - و ازانجا رهگرای دارالملک ٹانده شد - حسن علي کوتوال شهر بر بستر بیماري افتاده بود شیخ‌الله بخش صدر دست و پای میزد - و از کم مردمي حیرت مي‌اندوخت - ناگهاني شیخ فرید در رسید - و ایمني روی داد - او از لشکر اوذیسه آزرده بدرگاه میرفت - بفرمان والا باز گردید - چون بدان حدود پیوست جبّاري خود را برکنارهٔ کشید - شیخ بتاجپور شتافته بدلدهوی مردم برنشست[۳] و گماشتگان امرا بر تیول خود چیره دستي یافتند - درینولا بعرض همایون رسید که بهنگام بارش دریای گنگ جوش طوفاني میکند - و فراوان مردم را گزند میرسد - شهریار دیده‌ور بدورازی یک کروه و پهنای چهل گز و بلندی چهارده ذراع استوار بندے اساس نهاد - و سرمایهٔ ایمني و آبادی جهانیان شد - چون دران حدود از خشک سالي گران ارزي برد زندگي مایهٔ گروها گروه مردم سرانجام یافت •

و از سوانح آمدن خان‌اعظم میرزا کوکه بوالا درگاه - ازان باز که از بنگاله باز گردید درحاجي‌پور بسر مي‌برد - از رسیدن همایون مرکب بدین سرزمین آرزو مندانه شتاب آورد - و چهارم دی ماهیهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ا] راجهای (۳) نسخهٔ [ل] پرداخت •

عقیدت برافروخت - و بگوناگون نوازش سربلندي یافت - فریدون برلاس و حکیم مظفّر و خواجه مقیم و جمعے دیگر بهمراهی او سجود نیایش نمودند - و همدرین ایّام سعید خان از سنبل آمده بسجدهٔ اخلاص روشن پیشانی شد - و بخسروانی توجّهات بلند پایگی یافت •

نهضت رایات همایون بصوب دارالخلافهٔ فتحپور

چون[۲] مهمّات شرقي دیار بگزین روشے انتظام یافت قدسي بسیچ آن بود که بسوی دکن خرامش رود - و آن سرزمین از غبار سرتابي روشني پذیرد - ناگاه شورش صوبهٔ گجرات بلند آوازه گردید - و لختے بچاره‌گري توجّه رفت - به دید[۳] چنان شد که بدارالخلافه رسیده ازان راه چالش فرمایند سر آغاز یورش که و مه را آن خیال بود که چون میرزا خان بدان دیار رسد و قطب‌الدّین خان پیونده بشایسته روشے گرد فتنه فرو خواهدنشست - دریدولا فرو شدن قطب‌الدّین خان و دولاے رخصت یافتگان بسمع همایون رسید - سزاے بدگوهران نافرجام و فراهم آوردن پراگنده‌گیهاے آن ملک پیش‌نهاد همّت والا شد - و اجمال این سرگذشت (که آبستن چندین ایزدي تائید و نیرنگ اقبال روز افزون است) آنکه چون ناسپاسان شوریده بخت آن نزهتگاه را غبارآسای شورش گردانیدند قطب‌الدّین خان از ناشناسائي و خویشتن داري بچاره گري نشد - و چندانکه اُمراے پٹن گذارش نمودند [امروز (که کج‌گرایان نافرجام برجایگیر و منصب آوزه دارند - و نظامے در حال شان پیدا نیست) آن سزاوار که بچستي و چالاکي روانه شوند - هرآئینه هنگامهٔ ناسپاسي[۴] پراگنده خواهد شد - و دشوار کار بآساني خواهد گرائید] دران عزیمت گران پائي نمود - و توفیق شایسته‌کاري نیافت - لختے بے[۵] سر و سامانے سپاه درمیان آورد - و چندے انتظار رسیدن لشکر مالوه برگذارد چندانکه گرد فتنه بلندي گرفت - و از بارگاه والا تا سرزنشها نرفت از شاه خواب غفلت در نیامد - و بچاره گري برنخاست - پیشتر از خود فوجے روانه گردانید - این تیزدستان رودبار مهندري گذشته نزدیک بقصبهٔ سرنال آویزش نمودند - سپاه آن سرزمین شرمسار هزیمت شد از خود[۶] سري و خویشتن بیني (بے آنکه قلعهٔ بروچ را گزین سامان نماید و زربندگان را دل بدست آورد) هشتم آبان ازان حصار برآمد - هرچند خیرسگالان دیده‌ور برگذارند (شورش بزرگ را آسان برگرفتن برای چیست - و بلشکرے نپرداختن چرا ست - نا گزیر وقت آنست که برمیدگان دراز زبان خواسته دهند - و در بستگی زبانها و مید دلها کوشش رود) ازانجا که سرنوشت دگرگون بود

---

(۲) نسخهٔ [از] چون شرقي دیار (۳) نسخهٔ [ل] صلاحدید - و در[بعض نسخه] بسیچ (۴) در[بعض نسخه] ناسپاسان (۵) نسخهٔ [اب] بے سامانے (۶) نسخهٔ [ب] خود کامي •

داستانِ آگهي بگوش در نشد - چندانکه بیست و پنجم آبان مظفّر نا فرجام با فراوان لشکر نزدیک رسید - از هردو سو فوجها سرآراستند - درین میان چرکس خان و میرک افضال[۲] و بسیارے بغذیم در آمدند - قطب الدّین خان با برخے خاصه خیلان خود را بدیوار[۳]بند کشید - روز دیگر تیرو رایان نخوت فروش گرد گرفتند - درین زمان هزیمت یافتنِ شیرخان بلند آوازه شد - و نزدیک بود که آن بد گوهر کار نا ساخته بدان سو شتابد - مبادا جنود فیروزي بر احمد آباد چیرو دست آیند از خبر بازگشتِ مجاهدانِ اقبال ازان اندیشه بر آمد - و در گرفتنِ حصار دلیر تر شد - قطب الدّین خان از خواسته پرستي و جان دوستي همّتِ جان فشاني نیافت - و خیالِ آشتي در سر گرفت زین الدّین و هیّد جلال[۴] را فرستاده خواهش را بزبان آورد - و رخصتِ حجاز را باندوخته طلبگار آمد و چون[۵] آز بینش را برگرفته بود ندانست که خواسته اندوزي بجهتِ پاسبانیِ آبرو ست و گزین زندگاني همان است که در سرِ ناموس شود - آئینِ سپاهي آنکه زیستِ ناپایدار را مردانه درکارِ خداوند دربازد - و بدین رادمردي جاویدزندگي و دایمي ناموس اندوزد - همانا شبِ ادبار تیرگي افزاي بود - و خردِ رهنمون در گران خوابي - آن فرومایهٔ باطل ستیز را ازان پیغام گذاري نخوت فرو گرفت - نخستین را پا[۶]سپارِ نیل گردانید - و آن دیگر بیاوریِ خویشان زنداني شد جاي آن بود که ازین شورش به بیداري گراید - هستيِ دوستي غنوده تر گردانید - و بفرمانِ لابه گري عهد نامهٔ بدست آورد - سیزدهم آذر خویشتن را برآراسته پیشِ آن بد گوهر آمد و جاودانيِ عار برخود پسندید - لختے پرسش نموده بجان گزایان سپرد - و ستارهٔ زندگي فرو شد و جلال الدّین مسعود خواهرزادهٔ او را نیز از هم گدرانید - سپس قلعهٔ برونج را گرد گرفت - خواجه عماد الدّین حسین با برخے بزبونهار در آمد - کوتوال راه بیحقیقتي رفته کلیدِ قلعه سپرد - نوزدهم بے آویزه بران حصار چیرو دستي یافت - خزینهٔ کنبایت با فراوان مالِ مرزبان یغمائي شد - از زرمستي خیالِ دامادي در سر افتاد - مادرِ دانا فرزند را مسموم گردانید - و خارِ نا کامي بهاي خواهش در شد - از تباه سرشتي رعیّت آزاري و بازرگان گیري پیشه کرد - و هنگامهٔ نا شناسائي گرمي پذیرفت - ازین آگهي یورش گجرات پیش نهادِ همّتِ والا شد - خان اعظم را ولایتِ گذهه[۷] رایسین و آن نواحي در تیول مقرّر فرمودند - بیست و نهم[۸] دی رخصتِ حاجي پور یافت - که سامان

---

(۲) در [بعضِ نسخه] افضل (۳) نسخهٔ [ا ب] بدیوار بند برده کشید . و نسخهٔ [ل] بدیوار بند برده دور کشید (۴) نسخهٔ [ا] جمال (۵) نسخهٔ [ز] و چون از بینش او برگرفته بوده (۶) نسخهٔ [ل] پامال (۷) نسخهٔ [ل] گدهه و رایسین (۸) در [بعضِ نسخه] بیست و نهم رخصت و نسخهٔ [ل] بیست و چهارم دی .

نموده خود را بدرگاه رسانده - و سعید خان را سه هزاري ساخته حاجي پور و آنحدود جایگیر کردند و همدران روز گرانبار نصیحت دستوري یافت - دهم بهمن برهنمونی اقبال از راه خشکي متوجّه دارالخلافه شدند *

نمونگ سازیٔ اقبال شاهنشاهي - و شکست یافتن سلطان مظفر گجراتي

درین آشوب[۲]جای گیتي (که آویزش گاه خواهشها ست) هرکه (بار تعلّق بر دوش و انسر گیهان خدیوي بر ثارک نهد - و خاطر از آلایش پاک دارد - و صفوتکدهٔ درون را بایزد شناسي و دادار پرستي فروغ بخشد - و بآسایش جای صلح کل چهرهٔ نشاط برافروزد - و در نزهت گاه رضا[۳] عشرت گزیند - و بر آستان[۴] تسلیم نیرنگسازیٔ تقدیر را تماشاگر آید) کارسازان ابداع دولت آرائی آن یکتای ملک آفرینش بر دوش همّت خویش گیرند - و زمان زمان اقبال ببالش درآید و دشمن گدازي و درست نوازي برملا افتد - چنانچه گرامي احوال گیهان خدیو چهرهٔ این دلاویز داستان بر گشاید - و بتارگي این سانحهٔ آگهي افزا حلقهٔ پرستاري در گوش دور و نزدیک کشد شهریار کارآگاه با خاطرے آزاد و دلے نور آمود مرحله پیمای بود - و دور بینان بزم اخلاص چشم بر شگرف کاریٔ اقبال داشته گام فراغ بالي میزدند - و ساده لوحان عقیدت گزین با فراوان اندوه میرفتند - و یانه گویان لا ابالي از تباه سگالي راه عشرت مي سپردند - یکبارگي تیزروان فرخنده پی در رسیدند - و نگونساریٔ سرنابان کج گرا برگذاردند - عالم طراوت بهار برگرفت - و تازه دولتے چهرهٔ اقبال برافروخت - (چون سپاه گجرات بدان نافرجام گروید - و فراوان مال گرد آورد) آمرای پٹن اندیشهٔ بیرون شدن ازان دیار نموده عزیمت جالور در سر گرفتند - درین هنگام میرزا خان با لشکر فیروزي در رسید - و سرمایهٔ آرامش شد - چندے بجهت فراهم آمدن آمرا توقّف داشت - و لختے از هزوه درائیهای کار نشناسان بآهستگي راه مي سپرد - در نواحی میرٹھه خواجگي طاهر از پیش آمرای پٹن آمده بر حقیقت حال آگهي بخشید - میرزا خان از کارشناسي سرگذشت قطب الدّین خان پنهان داشت - و از روشن ستارگي طلبگار فیروزي شد - بیستم دي لشکر نصرت پیوند بر ظاهر پٹن فرود آمد - و سپاه آن سرزمین پذیرا شده شادیها اندوخت انجمن آگهي برساختند - و ژاژ گوئي درمیان آمد - برخے را گفتار آن بود که تا نزدیک شدن فیروزي جنود مالوه دران جا اقامت رود - و گروهے برانند تا خدیو عالم بدین سو خرامش نفرماید

---

(۲) نسخهٔ [ل] آشوب گاه گیتي (۳) نسخهٔ [ل] رضا و تسلیم عشرت گزیند و بر آستان ارادت الٰهي نیرنگسازی (۴) در[بعض نسخه] و بر آسمان (۵) نسخهٔ [ل] لابعني *

گام برگرفتن راهِ دوربیني گذاشتن است - و طایفهٔ جز چست و چالاک درآمدن را سزاوار ندانسته مي‌سرائیدند که نظر بر اقبالِ روزافزون بے سرانجام ظاهر دل بآویزه نهادن گزیدگي دارد - چه جای آنکه سامانِ کارزار آماده باشد - و راه مردانِ کاردان فراوان - و بسا دلاویزسخنان باز گذاردند از رهنمونیِ ستاره و فرّخیِ بخت همه را دل بدیں رای شد - و عزیمتها طوارِ یکتائي گرفت اعتمادخان را در پٹن گذاشته رو به پیکار آوردند - و بقافله سالاریِ الٰهي تائید ره نوردیدند قول بفروغِ اخلاصِ میرزا خان روشني گرفت - و شهاب الدّین احمد خان و جان درویش خان و سلطان راٹھور و میر مظفّر و ابو الفتح و میرزا قلي مغل و شیخ محمّد مغل و جمعے از مبارزانِ کارگذار دران جا قرار گرفتند - و در برانغار شیرویه خان و محمّد حسین و شیخ ابو القاسم و بنیاد بیگ و فیروزه و میرهاشم و میر صالح و برخے نامورس دوست مقرّر گشتند - و در جرانغار مونه[۳] راجه و رای درگا و تلسي داس و جادون و بیچا[۴] دیوره و رای نرائن داس زمیندارِ ایدر و دیگر مبارزانِ دلاور[۵] نامزد شدند - و هراول به پایندهٔ خان مغل و سیّد قاسم و سیّد هاشم و رای لون کرن و رامچند و آدمی‌سنگهه و سیّد بهادر و سیّد شاه علي و سیّد نصر الله و سیّد کرم الله و بسیارے گند اورانِ همّت گزین انتظام گرفت - التمش را میدني رای و رام ساه و راجه مکت من و خواجه رفیع و مکمّل بیگ سرمدي و نصیب ترکمان و دولت خان لودي و سعید خان کراني و شیخ ولي و شیخ زین و خضر آقا و گروهے پردلانِ تمام جگر نیرو دادند - طرح بخواجه نظام الدّین احمد بخشي و میر ابو المظفّر و میرمعصوم بهکري و بیگ محمّد توقیای و میر حبیب الله و میر شرف الدّین و هاتهي بلّوچ و دیگر اخلاص مندانِ کارطلب شایستگي یافت میان[۶] بهادر اوبک با گروهے کارآگاه بقراولي قرار گرفت - فیلانِ کوه پیکرِ باد رفتار در هر فوجے شکوهِ دیگر بخشیدند •

مظفّر ازین آگهي با فراوان لشکر باحمدآباد آمد - و صفها برآراست - در قلبگاه آن نامزهٔ بدگوهر پای افشرد - و میمنه از شیرخان فولادي نحوست گرفت - و در میسره لونیه کانهي جای گرفت و در هراول صالح بدخشي خیره روئي نمود - گذشتِ عثمان پور آویزش گاه برگزیدند - و توپها را با دیگر اسبابِ آتش بازي بشایستگي برچیدند - ازانجا (که ساختگیهای مصلحت آمیز طوارِ گزیدگي گیرد) فرمانے از بارگاهِ خلافت برساختند - و پذیرا شده بآداب برگرفتند - خلاصهٔ مضمون آنکه

---

(۲) در [بعضے نسخه] اعتماد خان گجراتي را (۳) نسخهٔ [ا ب] مونه راجه (۴) نسخهٔ [ل] سوجا دیوره (۵) نسخهٔ [ب] دلاوران رزم آرا نامزد شدند (۶) نسخهٔ [ا] سان بهادر - و در [بعضے نسخه] بیان بهادر •

در فال فرخنده ساعت ببددکاری فیروزی جفود برآمدیم - و بر فراز گلگون جهان نورد برسم شکار ره نوردی از پیش گرفتیم - تا قدوم همایون در کارزار شتاب زدگی ننمایند - سپس بزم نشاط برآراسته کوس شادی بلند آوازه گردانیدند - سراسیمگان دل یافتند - و همّت منشان را بسیج دیگر شد و غنیم نخوت فروش را بیمناکی از جا درآورد - و اولیای اقبال (باندیشهٔ آنکه لشکر مالوه نیز پیوندد - و نبردگاه مخالف تغیر یابد - و مژدهٔ رسیدن همایون رایات بدلها نشیند) از رو برو یکسو شده عزیمت سرکیچ نمودند - ششم بهمن بدان سرمنزل رسیده ناورد جا برگزیدند - یکطرف بشهر پیوسته - و دیگر بدریا - و آن دلگشا جا را شاخ بندی کرده استوار گردانیدند - مظفّر از جای گرم کرده بدان سو روانه شد - گروهی بخت برگشتگان بشبخون آمده نا کام برگشتند - بامدادان لشکر اقبال دوراندیشی کرده خاربست را بدیوار گلین محکم میکردند - غنیم خداستیز بآرایش نارد شتاب زده شد - مبادا رایات همایون پرتو شکوه اندازد - یا لشکر مالوه پیوندد - و سران لشکر را که دل بمعرکه آرائی نبرده (چه ازان جهت که چشم بر راه اُمرای مالوه داشتند - و چه ازانکه بیشتری از روز سپری شده بود) ناگزیر همّت بران گماشتند - و چهرهٔ ناموس افروزش یافت - چون آوازه آن بود (که مظفّر با برخی از عقب نمودار خواهد شد - و روبرو دیگر لشکر) بدبی‌اندیشه رای درگا با جوق طرح بدانسو شتافت - و دیگر فوجها بآئینی که قرار یافته بود گام همّت برداشتند - در راه بزرگ جرّے (۲) و ریگ زارے بود - هراول در گذشتن لختے عنان بازکشید - دلیران التمش پیش‌دستی نموده هراول را همّت افزودند (۳) - چون ازان تنگنا پراگنده گذشتند چند جا هنگامهٔ آویزش گرمی گرفت (۴) - سرافشانی و جان‌ستانی آرایش یافت • نظم •

برآمد زقلب درلشکر خروش • رسید آسمان را قیامت بگوش
زمین گفتی از یکدگر بردرید • سرافیل صور قیامت دمید

سیّد هاشم بارهه جان سپنجی هشته جاوید نیکنامی اندوخت - پیشتر ازین برگذارده بود که در عالم مثال هیزده نشتر بمن رسید - و فراوان خون تراوش نمود - شگفت آنکه بهیزده زخم وایسین خواب در گرفت - و خضر آقا نیز چهرهٔ نیکو خدمتی برافروخت - مبارزان هردو لشکر باهم در آویختند - و برادر (۵) مردی فروشدند - شعلهای پیکار از هردو سو افروزش گرفت - یلان هراول و التمش پراگنده چپقلش داشتند - و هرجوقی از بهادران بگروهی درآویخته بود - میرزا خان با سه صد جوان و صد فیل چشم برنیرنگ اقبال روز افزون داشت - مظفّر با شش‌هفت هزار کس

---

(۲) نسخهٔ [ا] جوئے (۳) نسخهٔ [ا] دل افزودند (۴) نسخهٔ [ل] پذیرفت (۵) در [بعضی نسخه] و برادر یزدی فروشد •

در برابر آمده نخوت میفروخت - هوا خواهان کوتاه بین جلو خان گرفته بسیج گردانیدن نمودند آن پیش سوار اخلاص سرشت پای همّت سخت تر برفشرد - و عنان از دست آن اقبال نشناس بازگرفته راه پیکار سپرد - و فیلان صف شکن را بجوش درآورد - پیل شیر مار(۲) و چندے دیگر تیز دستی نموده شکوه افزودند - پیشتر از پیوستن مخالف را پای ثبات از دست شد - و باد پیروزی طراز رایات را بجلوه در آورد - رای درگا آن ضاع پیموده در برانغار غنیم بیم افزود - و بر زبان این و آن افتاد - خدیو جهان بایلغار در رسید - سرتابان باطل ستیز را سراسیمگی فرو گرفت و بے آویزه راه گریز سپردند - مظفر (که برگزیدهٔ غرور خود آرای بود) به تباه حالی بادیه پیمای نا کامی شد - و از راه معمور آباد بصوب دریای مهندری شتاب آورد - و هر گروهے بجانبے بیهشانه گام سرعت برداشت - برخے را خون بخاک آمیخت - و بسیارے را آبرو ریخته آمد - تا آخر روز هنگامهٔ جانستانی گرمی داشت - و اقبال شاهنشاهی در چهرهٔ افروزی - با آنکه فیروزی جنود بیش از ده هزار سوار نبود - و از ان جانب قریب چهل هزار سوار و صد هزار پیاده * نظم *

بس اندک سپاهی که(۳) روز نبرد * ز بسیار لشکر برآورد(۴) گرد
که در جنگ پیروزی از اختر است * نه از گنج و بسیاری لشکر است

از فزونی پیکار و سپری شدن روز از پی گریختگان تکاو نشد - و در همان جلوه گاه نصرت منزل گرفته ایزدی نیایش بجای آوردند - بامداد ان در احمدآباد بزم عشرت برآراستند - و بهرکوی و برزن ترانهٔ شادی بلند آوازه شد - بیست و پنجم(۵) در حدود کوره(۶) کهاتم پور قاصدان فرخنده پی در رسیدند - و شگرف کارے اقبال روز افزون بر گذاردند - گیهان خدیو ایزدی نیاز مندی را پایهٔ دیگر نهاد - و بگوناگون سپاس گذاری روزگار را برآراست - غیب دانے شهریار آگاه دل بتارگی خاطر نشین همگنان شد - پرستاران پارسا گوهر را گلشن عقیدت شاداب تر گشت - و ساده لوحان بیدار بخت ببستانچهٔ همیشه بهار ارادت عشرت از سر گرفتند - فردای این روز دل افروز زین خان کوکلتاش بسجود قدسی آستان نامیهٔ بختمندی برافروخت - راجه رامچند از در آمده روگرای والا درگاه شد - کوکه از فزونی آرزو مندی پیشتر آمد - سی ام فروردین اثاوه سراپردهٔ اقبال برافراختند - و زمانے در درخت زار آن قصبه (که نزهت گاهے ست دلگشا) بخواهش کوکلتاش فرود آمدند - روز دیگر هنگام کوچ کوکه را گذاشتند - تا آن بومی را بنوید نوازش شاهنشاهی خوشوقت ساخته همراه آورد - چهارم اسفندارمذ مهچهٔ لوای ظلّ الٰهی بر عرصهٔ دارالخلافهٔ فتحپور

---

(۲) نسخهٔ [ا] شه باز (۳) نسخهٔ [ب] بروز (۴) نسخهٔ [ل] برآرند گرد (۵) نسخهٔ [ب] بیست و پنجم بهمن ماه الٰهی (۶) در [بعض نسخه] کهوه کهاتم پور *

نورافشان شد - و گروها گروه مردم شادمانیها بجای آوردند - حق پژوهي را بارگاه دیگر زدند و قدردانی را تازه آئینی برنهاده آمد - کامیابي دور و نزدیک را فرو گرفت - و مژدهٔ جاوید دولت سامعه[۲] افروز جهانیان آمد •

و از سوانح نامیهٔ افروزی راجه رامچند بسجود قدسي آستان - (چون فرستادگان بدر پیوستند و داستان والا شکوه برخواندند - و مهین اندرزها گذارش یافت - و بمهین روشها افسون بیم وامّید دمیده شد) از بختمندي و سعادت منشي دیرین غرور از سر نهاد - و سگالش سجدهٔ درگاه پیش گرفت - دوازدهم بسجود نیایش گري سربلندي یافت - و پیشکشها بنظر همایون در آمد ازان جمله صد و بیست فیل برای دلجوئی او پذیرفتند - و از باقي تنسوقات لعل بیش بها ملک و قلعه را بدو باز گذاشتند - و بمهین بخششها پایهٔ او افزودند - ازانجمله صد و یک اسپ عنایت کردند •

و از سوانح فرو شدن محمّد زمان - او عم زادهٔ میرزا یوسف خان است - از شورش برنائي و گفتار کوتاه بینان آزور بر سر جانیا[۳] (که از بزرگ بومیان صوبهٔ مالوه است) لشکر کشید - او بلابه گري در آمد - و خواسته فرستاده پیمان نیکو خدمتي استوار گردانید - از آزمندي و کار نشناسي تازه عهد را فراموش کرد - و بقصبهٔ مهریه[۴] شتافته دست یغما برگشود - سپس دیوگدهه را غارت کرد از کوتاه فکري راه سورت نزدیک شنوده بدان سو روانه شد - گریوهای دشوار گذار پدید آمد - با چندے ایستاده لشکر و پرتال را گذرانید - و از خرد غنودگي بباده پیمائي برنشست - آن بومي قابو یافته در رسید - و روزگار او سپري گشت - هرکه (راه بے فرماني سپرد - و سخن هوا خواهان بگوش در نیارد - و بر گفته نه ایستد) در کمتر زمانے کار او چنین بسر آید - و در زبان زدگیهای گوناگون افتد •

ریخته شدن آبروی سلطان مظفر گجراتي بار دوم

دلهای فرمان روایان والا شکوه و اورنگ نشینان دادگر (که گفتار و کردار را چون صفوتگاه ضمیر بفروغ حق پژوهي روشن دارند) جامع ست گیهان نما - خامهٔ گیتي خداوند ما که از خیر بسیچي و شایسته کاري و فزونی دریافت و فراخی حوصله بزرگان جهان معني را بسان برگزیدگان عالم صورت نشاط آمود پرستاري دارد - هرآینه خواهش او ترجمان تقدیر باشد - و هرآنچه در نظر دور بینان

---

(۲) نسخهٔ [ل] جهانیان را سامعه افروز آمد (۳) نسخهٔ [ب] جانیا - و نسخهٔ [ل] جابیا (۴) نسخهٔ [ا] بریه - و نسخهٔ [ب] هریه •

هستي گرای نباشد بآسان روشه برفراز پیدائي برآید - چنانچه بتازگي حال این شوریده برگوید و غنودگان نخوت را افسون بیداري بر دمد - پس ازان (که آن ستاره سوخته راه گریز سپرد - و گذارش شاهنشاه آگاه دل جهانیان را بیدش افزود) اگر لختے تکامشي رفته گرفتار شدے - و آن خاربن از بیخ برکنده آمدے - لیکن از شادمانیء فیروزمندي بدان نپرداختند - و ژاژخائیء بدگوهران کج گرا سرباري شد - یک روز درمیان قلیچ خان و شریف خان و نورنگ خان و تولک خان و دیگر سپاه مالوه پیوستند - و هنگامهٔ حرف سرائي گرمي گرفت - درین هنگام آن تباه کار خود را به نیروی زرپاشي راست کرد - و بکفایت رفته از بازرگانان فراوان مال برگرفت - زربندگان فرومایه گرد آمدند - و رعایا فرزند پیشین سلاطین خود انگاشته وفاداري پیش گرفتند - هجوم مردم و عنان بار کشیدن فیروزي جنود آن دل بامی داده را دلیرتر گردانید - و از سرآمادهٔ پیکار شد - و میسرائید که بآوازهٔ رسیدن همایون موکب پای همّت از جا رفت - اولیای دولت از نالش تهي دستی سپاه و یافه درائی بیدلان کار نشناس رو بآریزه نهادند - و آزوی مقدم همایون نمودند - و خواهش را فراخ تر ساخته بنادرست اندیشها درافتادند - کشورخدای توانا خرد بهمین اندازها دل بخشیده و بهمین پندها گرانبار شناسائي گردانید - و بر زبان گوهر آمود گذارش یافت - بزودي آن فتنه انگیز خوابیدهٔ بخت خاکسار گریز پائي خواهد شد - و جنود فیروزي کامیاب نشاط - چندے نگذشته بود که غبار شورش فرو نشست - و غیب دانے شاهنشاهي خاطرنشین جهانیان گشت والا نصیحتها کارگر آمد - آمرا دل یافته اندیشهٔ آویزش در سر گرفتند - بسیارے برین بودند که همگنان یکدل (۲) شده در آوارگی آن نا فرجام کوشش نمایند - و برخے را رای آنکه چون پیشین لشکر محنت کارزار دیده دم آسایش برکشد - و قلیچ خان و نورنگ خان با سپاه مالوه بدین کار دل نهند - و میرزا خان و دیگر مجاهدان دولت باحمد آباد رفته در آبادیء ملک همّت گمارند آخر بدین سگالش یکتائي نمودند - و بدفع آن شوریده سر گام برگرفتند - یک دو منزل شتافته درگذراندن روزگار شدند - میرزا خان باعتضاد اقبال شاهنشاهي دل بر بودن نهاده سیّد قاسم که زخمي بود و محمّد حسین شیخ و شادمان و خواجه ابوالقاسم دیوان و برخے دیگر از کاردانان را با دوهزار کس بحراست آن شهر بزرگ گذاشت - و خود با دیگر اُمرا بلشکر پیش پیوسته بصوب کنبایت (که شورش گاه آن نا فرجام بود) روانه شد - آن بدگوهر سیّد دولت را با برخے تباه بسیچان دولته روبه فرستاد - و پسران اختیارالملک و مصطفی شرواني را بجانب معمور آباد و از خود رائي و کوته نگهي آمادهٔ پیکار گردید - چون فیروزي سپاه بده کروهي رسید آن غنوده بخت

(۲) نسخهٔ [ب] بکدل و یکجهت شده ٥

نخوت‌فروش را پای همّت از جای شد - و بصوب قصبهٔ سبد[۲] (که بنگاه اچل هرپار[۳] بومي ست) شتافت - لشکرها ببرده رفت - و تولک خان را روانه گردانیدند - که سزای سیّد دولت داده باز پیوندد - و دیگر سپاه برمالش آن سرگروه تباه خواهش همّت بربست - نوزدهم اسفندارمذ نشیب و فرازها پدید آمد - و دشوار راهها در نوردیده دلوران تیزدست را با فراوان خدا ستیز لختي آونیزش رفت - و بایزدي تائید چیرهٔ دست آمدند - و از تابش گرما تکاهشي نشد آن شولیدهٔ مغز آب نبرده گذشته خود را بقصبهٔ نادورت کشید - و ازانجا بکوه جهانیه[۴] برآمد آن قریه ایست شصت کروهي احمدآباد - از استواري او روزگار سخن پیرا - مشرق و مغرب و شمالي او کوه آسماني پایه - و جنوب او رود تبتي - چون نادورت سرمنزل فیروزي جنود شد انجمن کنکاش برساختند - و هرکدام باندازهٔ دانائي در پیش رفتن و باز گردیدن و ایستادن رای برزد و نسختین اندیشه قرار گرفت - و هرزه لایان خموشیدند - درین هنگام تولک خان فیروزمند آمد و رمز دانان آگاه دل شکوهِ فیروزي برگرفتند - و همدرینولا فروشدن لنگ[۵] بهجت دیگر بخشید - هرکه از واژون بختي و تبه رائي روی دل ازین دولت ابد پیوند گردانید در کمتر زمانے کار سازان آسماني خاک ناکامي بر تارک روزگار او بیختند - و به پیغولهٔ نیستي برنشاندند - این تباه[۶] سرشت سرمایهٔ شورش بود - و در بدگوهري کم همتا - (چون آوازهٔ امواج گیتي گشا گرم شد - و عساکر گیهان نورد زمیني را در جنبش آورد) مظفر غنوده بخت نصیرا و چرکس و آن شوریده را در بروج گذاشته بود - ازانجا (که دو رویان ده دل زبان را بحرف دوستي برآرایند - و باطن را آگهي نباشد) همواره به پایندهٔ خان مغل یکتائي نامها فرستادے - برخے بدست نصیرا افتاد - و در کمین جان گزائي نشست - دستان سرائي را در باز کرد - و خویشتن را رنجور وا نمود - آن بد گوهر ببرسش آمد - و کار او سپهري ساختند - و سه صد تورانی از همراهان او بنشیب گاه نیستي درشدند - و نیز شکست یافتن سیّد دولت نوید شادماني آورد - تولک خان چون او را بیرون کرده برگردید آن تیره روزگار باز کدبانیت را برگرفت - و بتاراج پیلاد[۷] رو آورد - خواجم[۸] بردي تهانه دار عرصهٔ نبرد را آرایش داد - و بپاورزی کارسازان اقبال فیروزمند شد - درین هنگام اتالیق بهادر گریخت - درین فیروزي یورش ایبی اوزبک بے‌آرزم از غنیم جدا شده بمعسکر همایون پیوست و میان[۹] بهادر دولتخواهی او برگذارده بپاسبانی خود گرفت - هردو از بدسرشتي و کج‌سگالي

---

(۲) در [بعضے نسخه] باشد (۳) نسخهٔ [ب] پرمار (۴) نسخهٔ [ز] چهانیه (۵) نسخهٔ [ز] شمک و نسخهٔ [ل] سمک (۶) نسخهٔ [ا] بدسرشت (۷) نسخهٔ [ک] پتلاد - و در [بعضے نسخه] بتلاد (۸) نسخهٔ [ا] خواجم‌رای - ونسخهٔ [ز] خوجم‌بردی (۹) نسخهٔ [ز] بیان بهادر - ونسخهٔ [ک] سان‌بهادر ٥

سخنانِ هرزه گفتنی - و ساده لوحان را سراسیمه گردانیدے - روزے (که اردوی بزرگ بنادرت آمد) آن قابوچی خراب درون با برخے پی‌سپر بیراهي شد - و آن‌دیگر را به بند خانه فرستادند - هنگامهٔ یافه‌گذاري شکسته آمد - و(۲) رده آرائي گرمي پذیرفت - قول بمیرزا خان و شهاب الدّین احمد خان و دیگر ران مردانِ خدمت گزین آرایش یافت - و شریف خان و نورنگ خان و دیگر بهادرانِ همّت منش برانغار را بر آراستند - و قلیچ خان و تولک خان و جایگیر دارانِ مالوه جرانغار را نیرو بخشیدند - پایندهٔ‌خان و رای درگا و چندے چابکدستانِ همه دل هزارل شدند - و خواجه نظام‌الدّین احمد و میر معصوم بهکري و دیگر دلاوران در کمین‌گاه طرح ایستادند - بیست و نهم از نادرت برآمده جویاے پیکار شدند - مظفّر خوابیده بخت از بیم جنودِ سماري‌اعتصام بر کوه بلند برآمده سراسیمگي مي‌اندوخت - و بسیارے نهور گزیدان پیشتر شده آمادهٔ کارزار بودند - جرانغارِ فیروزي لشکر شگرف آویزه نمود - و چند بار یکدیگر را برداشته چهرهٔ رادمردي برافروختند - لختے دلاوران هر دو سو پیاده شده کارنامها پدید آوردند - درین زد وگیر جوقے بهادرانِ برانغار برفراز کوهے عالي برآمدند - و بتوپ اندازي و گشادِ بندوق شکیبِ آن نخوت آرا ربودند - پیوسته این کاردانانِ طرح جائے دل‌گزین بدست آورده توپها سر دادندے - درین هنگام جنگ آزمودگانِ پرخاش جو (که در برابرِ جرانغارِ نصرت اعتصام بودند) یکبارگي تاختند - بیشترے بخاک و خون آغشته روی در گریز نهادند - و بسیارے راهِ نیستي سپردند • نظم •

همه دل خدنگ و همه مغز چاک • همه جامه خون و همه گام خاک

یکے درع دربر سر از گرز پست • یکے بر سر افتاده خنجر بدست

آن سرگروهِ ناسپاسان را نیز دل از جای رفت - و(۳) راهِ هزیمت پیمود - هنگامیکه کار بزور بازو بود سرمایان کج‌گرا دست و پا میزدند - چون اقبالِ روز افزون بشگرف کاري در شد سرپنجهٔ توانائي برتافته آمد - و برسوائي راهِ نا کامي سپردند - رادمردانِ چابک دست بجان‌شکري در آمدند و در کمتر زمانے نزدیک دو هزار کس را به نیستي سرا فرستادند - و پانصد دستگیر گشته بخوابِ واپسین غنودند - خدیوِ کارآگاه ازین بزرگ فیروزي تازه نیایش نمود - و سپاس‌گذاري را بارگاهِ نو برزد - و خدمت گذارانِ اخلاص مند را بگونا گون نوازش سربلندي بخشید - و میرزا خان بوالا خطابِ خانخانانی و بزرگ منصبِ پنج هزاري سرافرازي یافت - آنرا (که نیک سگالي با خوب کرداري هم آغوش باشد - و فراخ حوصلگي با مهرباني دوشا دوش) هرآئینه دولت چنین چهره برافروزد - و کارها بشایستگي گراید - دران هنگام (که شورشِ گجرات بسمعِ همایون

(۲) نسخهٔ [ک] و بسیچ رده آرائي (۳) نسخهٔ [ب] و راه گریز پیموده •

رسید) از امیر فتح الله شیرازی (که اختر شناسی کهین پایهٔ حکمت اندوزی او بود) پرسش حال دوست و دشمن نمودند - و از انجام کار پژوهش رفت : میر لختی در خوامش آسمانی پیش سواری نمود - و چندان برگذارد که همانا درین سال دو بار عرصهٔ پیکار آراسته گردد و اولیای دولت را نشاط فیروزی درگیرد - همچنانکه گذارش یافته بود طراز پیدائی گرفت و شناسائی رواج دیگر یافت *

آغاز سال بیست و نهم الٰهی از[۲] جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال امرداد از دور سیوم

درین سرآغاز اقبال نو روز بتازه کاری دولت ابد پیوند رسیده نو خاستگان دیرین بقا جهان را شادمانی دیگر بخشید - و بے برگان آفرینش را تازه آبے بر روی کار آمد * * نظم *

شکایتها همین کردی که بهمن برگ ریز آمد * بیا برخیز و گلشن بین که بهمن درگریز آمد
ز رعد آسمان بشنو تو آواز دهل یعنی * عروسی دارد این عالم که بستان در جهیز آمد

نقشبندان کارگاه سلطنت در فیرنگی آرایش دولت خانه والا نگهی بکار بردند - و بگزین روشے اساس آذین برنهادند - بیست و پنجم اسفندارمذ[۳] در بستان سرائے (که چهار کوهی فتحپور بفرمایش حضرت مریم مکانی سرسبز و شاداب است) بزم عشرت برآراستند - و برخے پردگیان دران روحانی نزهتگاه بار یافتند - پس ازانکه چهار دقیقه از شب چهارشنبه هشتم ربیع الاوّل (۹۹۲) نهصد و نود و دو هلالی سپری شد آفتاب عالمافروز برج حمل را افروزش[۴] دیگر بخشید - و گلگونهٔ یکسانی[۵] بر چهرهٔ روز و شب درکشید - و آغاز سال پنجم از دور سیوم شد - و عالم رونق دیگر گرفت همدرین روز خان اعظم میرزا کوکه از حاجی پور آمده سجود فیایش بجای آورد - و سرمایهٔ افزونی نشاط شد - پانزدهم بباغ خاصه والا بزمے آراسته شد - و گروهاگروه مردم کامروا گشتند - از زمان تحویل تا هنگام شرف هر روز بزرگ جشنے چهرهٔ نشاط برافروختے - و گوناگون کام بخشوع شاهنشاهی که رمه را خواهش برآوردے - عنفوان این خجسته سال تاریخ الٰهی را سرآغاز روائی شد و سرمایهٔ سرور جهانیان گشت - چنانچه گذارده آمد *

و از سوانح آمدن میرزا بیگ قاقشال و دیگر مردم بنگاله - چون بار سیوم گشایش یافت بدم گیرائی کارآگاهان نیک سگال میرزا بیگ و وزیر جمیل و خالدبی و فرّخ برغلیق و چندے دیگر

---

(۲) نسخهٔ [ب] از ابتدای جلوس - و نسخهٔ [ز] از مبدای جلوس (۳) نسخهٔ [ل] بیست و چهارم
(۴) نسخهٔ [ل] لباش دیگر (۵) نسخهٔ [ا ل] یکنائی *

راه دولتخواهي سپردند - ليكن از نكوهيده كردار خود همواره بيمناك و سراسيمه بودندے - چون شهبازخان فيروزي يافت و صادق خان بدرگاه همايون روانه شد نامبردگان بدو پيوستند - و آنرا دستاويز بخشايش پنداشتند - ازين آگهي موهنداس را باسپ بام فرستادند - كه صادق خان را بر گرداند - و بلشكر وزير خان (كه در برابر قتلو ست) روانه سازد - و زينهاريان را بنوازش خسرواني اميدوار ساخته بدرگاه همايون بيارد - آن تيز رو در ثانده بدو پيوست - صادق خان فرمان پذير شده بدان سو شتافت - و براى شكيبائى بيمناكان زاهد پسر بزرگ را همراه ساخت - درينولا آن گروه برهنموئى بخت بيدار بسجود قدسي آستان سعادت اندوختند - شاهنشاه پوزش پذير بگوناگون نوازش سربلندي بخشيد - و هزاران گسسته اميد را شادماني در گرفت •

و از سوانح سپري شدن روزگار ترسون خان - چون شهباز خان معصوم خان را برشكسته نصرت يافت رو بملك بهائي آورد - و طوفاني جوش رود بارها بچشم در نيارد - و به پايمردي اقبال روز افزون گام همّت برگرفت - بدين انديشه كه عيسى مرزبان آن ولايت را (كه با زبان عقيدت گذار روز ميگذراند) عيار گرفته آيد - اگر معصوم خان و ديگر نا سپاسان را بمبارزان دولت بسپارد هرآئينه يكرنگى دل با زبان پيدائي گيرد - وگرنه پرده از روى كار برگرفته آيد - و بپاداش نا درستى خويش رسد - بهائي بدا و هاى خفي و تاى فوقانى هندي و ياى تحتاني زمين نشيب چون بنگاله از و بلند تر است آنرا بدين نام خوانند - قوريب چهارصد كروه از مشرق بمغرب دارمى اوست - و از جنوب بشمال نزديك سه صد كروه - مشرق اين ملك دريهاى شور و ولايت حبشه (۲) - و مغرب او كوهستان بنگاله گروه كهين (۳) - جنوب ثانده - و شمال نيز دريهاى شور - و منتهاى كوهستان تبّت - پدر اين بومي از راجپوتان بيس است - پيوسته دران زمين رود زار فتوحات فروختى و سركشي نمودے - در روزگار سليم خان تاج خان و دريا خان با فراوان سپاه بدان ديار رفتند و پس از شگرف آويزشها بزينهار آمده ديد - و در كمتر زمانے باز سر ناسپاسي بر افراشت - او را بدستان سرائي برگرفتند - و بنهانخانهٔ نيستي فرستاده عيسى و اسمعيل دو پسر او را ببازرگانان فروختند - و (چون سليم خان را پيمانهٔ هستي لبريز شد - و در ولايت بنگاله تاج خان چيره دست آمد) قطب (۴) الدّين خان عمّ عيسى به نيكو خدمتي تازه روئي يافت - و بسخت تكاپو هر دو برادران را از توران زمين آورد - عيسى بپختگي و آهستگي نام برآورد - و دوازده زميندار بنگاله را ايل خود گردانيد - از پيش بيني و دور انديشي اگرچه پيوسته با مرزبانان بنگاله راه خدمت سپرد و پيشكش فرستد ليكن از دبدن سر باز كشد - و از دور حرف پيروي بر زبان

---

(۲) نسخهٔ [ا ك] خسرو (۳) نسخهٔ [ز] كهسن (۴) در [چند نسخه] قطب خان •

راند - چون ساحلِ دریای گنگ نزدِ خضرپور معسکرِ اقبال گشت ازانجا (که این گذرگاه درآمد جای آن دیار است) هردو طرفِ آب استوار قلعهٔ اساس داده بود - در کمتر زمانے بستوگ آویزشها آن دو حصار گشایش یافت - و سنارگانو بدستِ اولیای دولت درآمد - و بکرابو[۲] که بنگاهِ او ست رسیدند - و آن شهرِ آباد یغمائي شد - فوجها بر سرِ بارهسندر (که مصرے ست بزرگ) شتاب آوردند - و فراوان غنیمت بدست افتاد - و ازانجا بر ساحلِ برم پترا رود فرود آمدند آن بزرگ دریائے ست - از آسام[۳] مي‌آید - معصوم را باندک چپقلش (که بقراولان روی داد) پای شکیب از جای رفت - در جزیرهٔ پناه برد - نزدیک بود که آن فرومایه را دستگیر گردانند درین هنگام عیسیٰ (که بولایتِ کوچ رفته بود) با فراوان لشکر و گزین سامان در رسید - اُمرای والاشکوه مقامِ تونک[۴] بر کنارِ دریای مذکور در برابرِ شهرِ کُنارہ[۵] سندر پای همّت افشردند - و قلعهٔ اساس نهادند - از هردوسو نبردِ دریا و هامون گرمي پذیرفتے - و هربار تازه فیروزي چهرهٔ نشاط بر افروختے - ترسون خان را فرستادند تا سامانِ لشکر نموده نزدِ بجسوا[۶] پور غنیم را دو دله گرداند از قصبهٔ بهوال در راه بود - یکے از مخالفانِ تیزو روز دور ترک میبود - و دیگر کنارِ دریا - و این بس نزدیک - بسرنوشتِ آسماني ترسون خان پی‌سپرِ این‌راه شد - معصوم خان ازین آگهي یافته با جمعے انبوه تیزدستي نمود - شهباز خان محبّ علي خان و راجه گوپال و کهنکار و برخے دلاورانِ نامور را روانه گردانید - و تیزروے را برای آگهي فرستاد - که تا پیوستنِ کمک باستوار جا پناه برد و بآویزش نیاید - او در غمِ شهباز خان شد - که نا سپاسان بفریب‌کاري درآمده اند - و بدین بهانه گروهے از وی جدا ساخته - فرستاده چون فراوان کوشش میکند و همراهان سود مندی احتیاط و زیان زدگی بے پروائي گذارش مي‌نمایند ناگزیر با چندے در جست وجوی پناه میشود و گزین جائے بدست[۷] مي‌آرد - و ازین رو (که آن سخن را بهیچ برنگرفته بود) درنگ نکرده باردو مي‌شتابد - درین اثنا آگهي میرسد که فوجے نمودار است - سررشتهٔ دوربیني از دست داده کمک مي‌پندارد - و در سامانِ مهماني میشود - قدمے چند رفته بود که شورشِ غنیم عرصهٔ ایمني را غبارآما گردانید - هرچند هوا خواهان بران شدند (که شتاب آورده بدان پناه جا رود - تا مردم اردو پیوندند - بو که اُمرای کمک نیز همراه شوند) سودمند نیامد - با دلے همّت قرین و خاطرے آزاد دل بکارزار نهاد - و برخے سامانِ نبرد گفته جدائي گزیدند - با آنکه بیش از پانزده کس همپائي

---

(۲) نسخهٔ [ز] بکفرابو - و در [بعض نسخه] بکسراتو　(۳) نسخهٔ [ا ب ز] از خطا مي‌آید　(۴) نسخهٔ [ا] تنگ - و نسخهٔ [ک] لونک　(۵) نسخهٔ [ا] کنارهٔ سمندر　(۶) نسخهٔ [ب] بجهرا پور و نسخهٔ [ک] بحرپور　(۷) نسخهٔ [ل] مي‌آید ه

نکردند عرصهٔ نبرد را بشایستگی آرایش داد - فرزدون حسین و علي یار را (که پیوندِ خویشي بود) روزگار یاوري کرد - و جاودان ناموس را بنقدِ زندگي خریدند - ترسون خان زخمي بدست درآمد معصوم خان سخندانِ مهر و محبّت سرائید - و بانسونِ دوستي گفتار خواست که همداستانِ خود گرداند - ازانجا (که اخلاص سرشت بود) بسرزنش و نکوهش پیش آمد - و بوالا اندرزها پامنع آرا گشت - آن بے آرام تنگ حوصله از خوابیدگیِ خردِ رهنمون و بیداریِ چشمِ سبکسر از هم گذرانید او در پیرانه سري جاوید[۲] نیکنامي اندوخت *

و از سوانح فرو شدنِ دسونتپه مصوّر - کهار[۳] پسرے بود - بدور بیني و آدم شناسي گیتي‌خدیو هرپژوه مهین پایهٔ نگارگري بدست آورد - چنانچه خامه‌نگار[۴] او را از کارنامهای بهزاد و پیکرنگارانِ ختا باز نتوان شناخت - یکبارگي سودا بر دماغِ او ریخت - و خنجرے بر خود زد و پس از دو روز وامِ زندگي باز گذارد - کارشناسان را دل بدرد آمد *

و از سوانح زخمي شدنِ سانول داس - او برادرزادهٔ راجه گوپال جادون است - در خدمتگذارانِ نزدیک سعادت اندوختے - آخرهای روز بجهت کشک رانده مي‌آمد - بیچا[۵] بهاتي از شورشِ خشم دران شتاب روی بد خواهے (که درکمینِ جان‌گزائی او بود) انگاشته شمشیرے بران[۶] حواله میکند و چنان کارگر میشود که پزشکانِ آرمون کار و طبیبانِ کهن‌سال دل بچاره‌گري او نمي نهند - خدیو عالم از مهربان دلي بمنزلِ او رفته سایهٔ عاطفت انداخت - و از نفسِ گیرا از گزندِ جاني باز رست و پس از سه سال به تندرستي گرائید *

و از سوانح شورشِ بدخشان - و پوزش[۷] نمودنِ میرزا حکیم - فتنه‌سازانِ بد گوهر میان میرزا سلیمان و میرزا شاهرخ گردِ دوئي انگیختند - ایشان از بے پروائي و خوشامد درستي و فزونی واهمه دوست از دشمن باز نشناختے - و با یکدیگر افتاده بملک داري نپرداختے - سپاهي نا خشنود - و رعیّت بیداد کش - ولایت خراب - و قلاع بے سامان - هرکه بآسوده روزگار بے نوائي از پیشِ چشم میراندارد زود پایش بسنگِ ناکامي در آید - و هرکه پیوندِ دلها ستوَد نعمتِ ایزد برنشمرد در کمترِ زمانے آوازهٔ دشتِ زیان‌زدگي شود - و با چندین خوی نکوهیده بشاهنشاهي جوان بخت سر نیایش تافته داشتے - و بخجوت فروشي و خود بیني زندگاني کردے - فرمان روا توران عبدالله خان اوزبک هنگام یافته ببدخشان آمد - و آن ملکِ دشوارگشا بے آویزش بدسر

---

(۲) نسخهٔ [ا] چراغ جاوید نیکنامي افروخت (۳) در [چندنسخه] قهار (۴) نسخهٔ [از] هر خامه نگار او را (۵) نسخهٔ [ب] بیچا (۶) نسخهٔ [ب ک] بر ران (۷) نسخهٔ [ک] نوازش نمودن *

آورد - میرزایان بصحرای بینوائی افتاده‌اند - میرزا حکیم از گران خوابِ خود(۲) رائی در آمد - و کار آگهانِ طرزدان فرستاده هزاران لابه گری نمود - خدیو عالم آمدها را کامیاب خواهش دستوری داد خلاصهٔ پاسخ آنکه میرزایان(۳) بدخشان باد افراه فا سپاسیِ خود می‌یابند - او بیرون و درونِ خود را بفروغ اخلاص روشنی بخشد - چنانچه بردور و نزدیک پیدائی گیرد - هرآئینه دیگران ازو اندیشه‌مند خواهند بود - و اگر پیش از شناسائی بسیجِ آن دیار کند نخستین دانشورانِ عقیدت گرا فرستاده اندرز گوئی بجای خواهد آمد - اگر سود مند نیاید مبارزانِ فیروزی اعتصام و دلیرانِ صف شکن و ستوک خزینه و بزرگ توپخانه بسرکردگیِ یکے از فرزندانِ بخت ور نامزد خواهیم فرمود - هنوز فرستادگان بیرون نیامده بودند که عرضداشتِ دیگر رسید - که میرزایانِ بدخشان با دلِ پژمان و روی شرمگین پناه بدین جاوید دولت آورده اند - فرمانْ چیست - و آسیمه سریِ خود بازنموده بود حکم شد که بدرگاه ما پشیمانی را ببهانه‌گران میخرند - میرزایان را فوید شادمانی رسانه - و بنوازش شاهنشاهی امیدوار ساخته روانه گرداند - و خود تکیه بر درات روز افزونِ ما نموده ثبات پائی نماید(۴) و هیچ اندیشه بخود راه ندهد - سخن همان است که در پیشین منشور نگاشته آمد •

و از سوانح فرمان پذیر شدنِ قتلوی کورانی - گذارده آمد که جنود نصرت پیوند بنگاله لختے با شهباز خان بصوب ولایت بهائی شتافت - و برخے با وزیرخان در حدودِ بردوان بچاره سازیِ قتلو بر نشست - این لشکر از مُدارای بے‌هنجار او روز میگذرانید - چون صادق خان پیوست کاربند معامله دانی آمد : و تازه رونق چهرهٔ اقبال برافروخت - آن نخوت فروش را پای شکیب از جای رفت - و برخاسته بسوی آدیسه گام خجالت برگرفت - آمرا تکامشی نموده بیک‌کروهی رسیدند و حالِ آن شوریده بخت بسراسیمه‌گی کشید - در درخت زار هرپور(۵) دم آسایش برگرفت - و از(۶) دستان سرائی زر بزاری برآمیخت - آمرا از آزردی و آزارِ لشکرکشی دل بدان برنهادند و پیشین منشور را دست‌آویز گردانیدند - بدین مضمون که اگر آن گروه نشینِ ادبار خود را بفتراکِ دولتِ ابد پیوند بربندد بگذشتهٔ او نگیرند - و آدیسه را بدو باز گذارند - او بسپاس‌گذاری برادرزادهٔ خود را بخدمتگریِ بارگاهِ خلافت روانه ساخت - و شصت فیل گزیده با تنسوقاتِ دیگر فرستاده سعادت اندوخت - شیخ ابراهیم فتحپوری اوائلِ تیر بسجدهٔ نیایش سربلندی یافت - و فرستادها را بدرگاه همایون آورد - چون انجمنِ آشتی پیراسته شد وزیرخان بگانده باز گردید - و صادق خان

---

(۲) نسخهٔ [ک] خود رائی (۳) نسخهٔ [ب ک] چون میرزایان (۴) نسخهٔ [ا] ورزد
(۵) نسخهٔ [ز] دهرپور - و نسخهٔ [ک] دهرم پور (۶) نسخهٔ [ل] و دستان سرائی را با زرریزی در آمیخت •

به پٹنه - و هرکدام باقطاع خود هنگامهٔ شادي برآراست - سیزدهم وزن قمری گیهان خدیو شد و دلکشا بزمے سرمایهٔ کامروائی دور و نزدیک گردید *

و از سوانح تازه‌جان یافتن راجه بیربر - عرصهٔ چوگان بازي آراسته بود - و آویزهٔ فیلان شگرف پیکر حیرت افزا - ناگاه فیل چاچر(۲) (که در تیزي و تندي و بد خوئي و آدم کشي یکتا بود) بجان شکرے پیادهٔ روی آورد - دربن تکادو او را گذاشته بسوی راجه بازگردید - نزدیک بود که بخرطوم در کشد شاهنشاه والا نیرو از عموم مهرباني و خصوص عاطفت و افزونی شجاعت رخش دولت تیز ساخته میان آن عفریت پیکر و راجه در آمد - آن خشم آلود باد رفتار متوجّه شهسوار عرصهٔ دلیري شد غریو از جهانیان برخاست - و جگر آهنین دلان آب شدن گرفت - و از دور باش شکوه شاهنشاهي یکبارگي باز ایستاد - و بینندگان را حیرت دگر گرفت *

و از سوانح درگذشتن غازي‌خان بدخشي و سلطان‌خواجه نقشبندي - نخستین گندآوري را چهرهٔ افروز دانائي داشت - و شمشیر را پایه افراز قلم - با فرو رفتگي در علم زار رسمي از دولت ارادت گیهان‌خدیو با دانشوران اشراق و صوفیان صافي نیایش‌گري داشتے - و با وجود پابستگي صوري از وارستگي بهرهٔ اندوختے - و همواره چشم گریان و دل تفسیده داشتے - چهارم امرداد در قصبهٔ اوده سفر واپسین پیش گرفت - بظاهر پیوند زن و خورش ناهنگام رهنمای بادیهٔ نیستي گشت دوم (اگرچه حکمي مطالب کمتر اندوخته بود - و برفراز و نشیب علمي بر نیامده) لیکن بسا دلاویز سخنان صوفیه جوهر او را زدوده داشت - و از فروغ نظر شاهنشاهي مزاج‌شناس روزگار آمد و از ارادت درستي آهنگ نزهنگاه اطلاق جوش بر زد - پانزدهم بضعف معده و دل بدار الخلافهٔ فتحپور در گذشت - شهریار مهرآمود از رفتن این دو فروهیده مرد آزرده خاطر و اندوهگین شد و فرزندان و سوگ نشینان را بمهین اندرزها آرام بخشید - و تیمارداری آن گروه را بر خود گرفت *

و از سوانح فرستادن خان اعظم میرزا کوکه بصوب مالوه - نگشته آمد که در آلهآباد از جایگیرداری صوبهٔ بنگ و بهار دل کنده(۳) بود - بنابران رایسین و گدهه و آن نواحي در تیول او نامزد شده بود - هفدهم گرانبار اندرزها بدان سو روانه گردید - بیست و پنجم شهریور باقي خان برادر ادهم خان راه نیستي سرا پیمود - و پس‌ماندگان او را پرسش و نوازش شاهنشاهي غمگسار آمد *

و از سوانح ریخته شدن آبروی سیّد دولت - درین هنگام (که ملک گجرات لختے شورش داشت) آن ناپارسا گوهر باز بر کنبایت چیره‌دستي نمود - مرته راجه میدني‌رای راجه مملکت من

---

(۲) نسخهٔ [ا] جاچو (۳) نسخهٔ [ک] کشیده بود *

رامساه آدی‌سنگهه رامچند باگهه رانهور تلسی‌داس جادون بهادر انول[۲] گهر ابوالفتح مغل قرا بحري دولت خان لودي و برخے دلاوران کارطلب بسزای او نامزد شدند - ازان پیشتر (که فوج نصرت پیوند در رسد) بغارت‌گری معمورهٔ پیلاد[۳] چشم سیاه[۴] کرده بود - خواجم بردي با گروے دلاوران عرصهٔ رادمردي بر آراست - و او زخمیی آبله پای گریزگاه شد - فیل و دیگر اسباب برگرفتند - و همدرین‌ولا عابد و میرک[۵] یوسف و میرک افضال و عبدالله و ثمرحسین[۶] از کوهستان راج[۷] پیله برآمده نزد قصبهٔ مونده گرد شورش برانگیختند - و رعیّت آزاري پیش گرفتند - خانخانان از نواحی مهندري خواجه نظام‌الدین احمد میر ابوالمظفّر خواجه رفیع میر معصوم بهکري[۸] سلطان رانهور سیّد[۹] هاشم و برخے نامورانِ همّت منش را روانه گردانید - فرستادگان بدولقه رسیده بودند که هنگامهٔ بدگوهران پراگندگي پذیرفت - و جنود فیروزي باز گردید - و نیز درین هنگام بهار[۱۰] خان گهر در حدود بدهه نئر فتنه را بشورش درآورد - قابل خان گجراتي و رادهن خان و دیگر اقطاع داران آن سرزمین کارزار نمودند - و بسیارے فتنه اندوزان بگو نیستي درشدند - و آن شوریده مغز بکنج ناکامي نشست •

و از سوانح فرستادن فیروزي‌جنود بر سر سلطان مظفّر گجراتي - پانزدهم اردي بهشت خانخانان باحمدآباد آمده بآبادئ ملک و دلسای زیردستان همّت گماشت - و پراگندگیها لختے رو بکمي نهاد - درین هنگام آن تباه سرشت از تنگنای کوهستان راج[۱۱] پیله بیرون آمد - و بصوب پتن روانه شد - مقصود آقا و برخے دلیران نامور بسرکردگي شادمان بیگ نامزد گشتند - او ازین آگهي ایدر روبه گام سرعت برزد - و بکانهیوارو[۱۲] پناه برد - و ازانجا به بندر کهوکهه[۱۳] بکنج گمنامي درخزید و هرکدام از همراهان خود را بگوشهٔ برگرفت - شیرخان فولادي بولایت بکلانه افتاد - و مرزبان آن سرزمین در بی گرفتن شد - مال و منال گذاشته بحیله سازي راه دکن سپرد - و لختے ازبخت یاوري بفیروزي‌جنود پیوستند - چون مهدي سلطان برادر خضر خواجه خان و پسر میرزا مقیم نقشبندي اگرچه لختے تکاهشي رفت لیکن اگر گام فراخ برزدے آن خوابیده بخت دستگیر شدے •

و از سوانح گشایش قلعهٔ بروچ - چون از نیرنگي اقبال شاهنشاهي سلطان مظفّر بار دوم

---

(۲) در[بعض‌نسخه] انول گهر (۳) نسخهٔ [ا] نیلاد - و نسخهٔ [ک] پنلاد - و نسخهٔ [ل] تیلاد
(۴) نسخهٔ [ا] خیره کرده بود (۵) نسخهٔ [ا ب ک] میرکي یوسف (۶) در[بعض‌نسخه] ثمرحسین
(۷) نسخهٔ [ز] راج بتیلیه (۸) نسخهٔ [ب] بکري (۹) در[بعض‌نسخه] پسر سید هاشم (۱۰)
نسخهٔ [ل] بهادر خان (۱۱) نسخهٔ [ا] راج پلپلیه - و نسخهٔ [ب] راج بیله (۱۲) در[بعض‌نسخه]
بکانهیوارو (۱۳) نسخهٔ [ب] کوکهو - و نسخهٔ [ز] کوکهه •

غبار آلود گریز پائي شد تلیچ خان نورنگ خان شریف خان تولک خان و دیگر اقطاع داران مالوه بگشودن بروج روانه شدند - سرآغاز فروردین آن حصار حصین را گرد گرفتند - و (چون بسیچها بسمتي گرائید - و گشاد آن دیر کشید) خانخانان شهاب‌الدّین احمد خان را با بسیارے از مجاهدان خدمت گزین بکمک فرستاد - و آن سرکار را در تیول او مقرّر گردانید - اُمرا کار از سر گرفته سخت کوشیدند - دهم مهر سرگروه بندوقچیان از قلعه بیرون آمد - و از ستوه آمدن و غنودن درونیان آگهي بخشید - و برگذارد اگر مجاهدان اقبال بدروازه شتابند یکجهتان من در بروی ایشان باز(۲) نمایند و کار دشوار بآساني گراید - چون آثار راستي از ناصیهٔ گفتار پیدا بود همان زمان دل بران نهادند گفتار فروغ کردار گرفت - و فیروزمندي چهره آرای نشاط شد - نصیرا بدستان سرائي از مورچل شریف خان بدر رفت - و چرکس با بسیارے از بد گوهران فرومایه بخاکستان نیستي فرو شد بیست و یکم مهر منزل راجه بیربر بفروغ قدوم شاهنشاهي روشني پذیرفت - و خواهش او سعادت پذیرائي یافت - جشن والا انتظام گرفت - و کامیاب آمد *

و از سوانح ناکام بر گردیدن شهباز خان از ملک بهائي - و چاره نمودن آن - چون بدان حدود رسید بر کنار رود پنار (که شعبه ایست از برم پترا) بنگاه ساخت - و به پیغام‌گذاري و اندرزگوئي بر نشست - سگالش آن بود که ناسپاسان را بسپارد - یا از پیش خود آواره سازد - عیسی بلابه‌گري در آمد - و لختے بسخن سرائي روزگار گذرانید - و چون پیدائي گرفت که زبان و دل یکتائي ندارد شورش آویزش درمیان افتاد - تا هفت ماه زمان زمان فیروزي بلندي گراي بود و بدگوهران نافرجام شرمسار ناکامي - هنگام آن بود که هردو چراغ آگهي برافروزند - و نیایش‌گري پیش گیرند - از خرد غنودگي تیرگي افزایش گرفت - و نخوت بلندي‌گرائی شد - شهباز خان از خود بیني بدل‌آزاري روی آورد - و اُمرا سر رشتهٔ مُدارا گسیخته بیانه‌گذاري در آمدند و مخالف را نیز تبه کاري برانگیزد - مرگ پدید آمد - و سرمایهٔ زندگاني گران‌ارز شد - غنیم برانکه هنگام ریزش ابر فیروزي جنود ناگزیر برمیگردد - از نیرنگ اقبال بارش کمتر شد - و به تیره روز شرمگیني برنشست - فراوان بیلدار گرد آورد - و دریاے برم پتر را پانزده جا بریده باردو سرداد چندانکه مورچلها را آب فرو گرفت - بزرگ کشتیهاے نارد (که سرهاے آن بس بلند و دراز باشد و بزبان آن دیار پتّاره(۳) نامند) نزد قلعهٔ شهباز خان آورد - از هردو سو توپ اندازي و بندوق‌افروزي شد و لختے پراگندگي در مجاهدان دولت افتاد - از سماوي‌تائید بسرگروه بندوق رسید - و به نیستي در پیوست - و کشتي چند درهم شکست - یکبارگي آبها رو در کمي نهاد - ناگزیر راه گریز سپردند

---

(۲) نسخهٔ [اک] صي‌گشایند (۳) در [بعضي نسخه] بتاره - و در [بعضي] بتاره - و در [بعضي] بیاره *

و فراوان غنیمت بدست افتاد - بسیارے را سیلاب نیستي برد - و در هر مورچل شگرف هنگامها روی داد - و اقبالِ شاهنشاهي بآئینِ دیگر جلوه گر شد - لیکن بر سیّد حسین تهانه دارِ ڈهاکه چیرہ دستي نمودند - و بدست در آوردند - عیسی از گران خوابِ نادانی برآمد - و بمیانجیی آن گرفتار طرحِ آشتي انداخت - شهباز خان پذیرا شد - و عیسی فرمان پذیري را میان (۲) بربست و خدمتگذاري را سرمایهٔ رستگاري اندیشید - و قرار داد که بندرِ سنار گانو را داروغه نشینِ بادشاهي گرداند - و معصوم را بحجاز روانه سازد - و تنصوقات را به پیشکش فرستد - بفراوان مال دلهای آمرا بدست آورد - و جنودِ فیروزي بازگردید - شهباز خان چون رودها گذشته بحدودِ بهوال (۳) رسید و چشم بران داشت که گفته طرازِ کردار گیرد بد گوهرانِ لشکر بناسزا گفتارها آن بومي را دو دله گردانیدند چندانکه سخن را دگرگون ساخت - و شرطها درمیان آورد - سپه آرای را دل برآشفت - و برگذارد که هزمان رای بشولیدن و نو سخنے سرائیدن آئینِ آسوده دلانِ درست اندیش نبود - سخت روئي و درشت گوئي را آغاز نهاد - و آویزش را آماده شد - نوزدهم مهر ماهِ الٰهي آن (۴) کج گرا روی به پیکار آورد - آمرا از کوتاه بیني و تباه سگالي سود را در زیانِ خویش اندیشیدند - و شکستِ شهباز خان را درستی خود پنداشتند - نخستین محبّ علي خان بے آویزہ برخاسته روان شد و هر یک جای خویش گذاشته بے راهي پیش گرفت - شاه قلي خان محرم قدرے ایستاده دست بردے نمود - و از نا همپائی مردم و زخمي شدنِ خود بهوال (۵) را گذاشت - شهباز خان از خوابِ پندار سر برگرفته لختے شناسای پیوندِ دلها آمد - لیکن پشیمانی بیجا سود نداشت ناگزیر بصوبِ دارالملک ڈانڈه رہ گرای شد - و اندوختها برباد رفت - پسرانِ میر عدل و برخے مردم دستگیر گشتند - شیخ محمّد غزنوي و چندے را سیلابِ نیستي برد - کهنکار و سیّد عبدالله خان و راجه گوپال و میرزاده علي خان و طایفهٔ مبارزان درین بارگشتِ ناهنجار بترخان دیوانه و میرزا محمّد و نوروز علي قاقشال هنگامیکه از غارتگري برگشته مي آمدند در رسیدند - و از بخت نیرگي این گروه را از خود پنداشته پیوستند - و با هم در آمیخته گرمِ پیکار گشتند - نوروز را روزگار سپري شد و دیگران نیم جانے بتکاپو بدر بردند - فیروزي چهرهٔ نشاط بر افروخت - و فراوان غنیمت بدست افتاد - آمرا پس از هشت روز بشیرپور (۶) دم آسایش برگرفتند - شهباز خان بران بود که از همین جا سامان نموده برگردد - و بکین توزي برنشیند - همراهان از بد خوئي او بستوه

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ک] پیمان (۳) نسخهٔ [ل] بتهوال (۴) نسخهٔ [ب] آن بومی کج گرای (۵) نسخهٔ [ز] بوبال - و در [بعضی نسخه] بهوال (۶) نسخهٔ [ا] بشیرپور هرچه ، و نسخهٔ [ز] بشیرپور هیرچه - و در [بعضی جا] سرچه ،

آمده بودند - دل بران ننهادند - چون بدار الملک ثانته رسیدند وزیرخان بگشاده پیشانی و گرم‌خوئی پیش آمد - شهباز خان همان پیشین سگالش درمیان آورد - لیکن رایها یکتائی نگرفت و دلها از دورنگی برنیامد - ناگزیر بسیج قدسی آستان نمودند - ازین آگهی سزاولان جد کار برای بار گردانیدن نامزد شدند - و درخور هرکدام سرزنشها بکار برده اندرزهای هوش‌افزا فرمودند و سعید خان و دیگر جایگیرداران صوبهٔ بهار و بنگ را فرمان شد که از روی یکجهتی در سزلی آن بومی کوشش نمایند - نخستین پیشروخان و خواجگی فتح‌الله را بدین خدمت برگماشتند و سپس رامداس کچهواهه و مجاهد کنبو را - تا بتلخ سخنان شیرین‌کام ساخته هنگامه را گرم‌تر سازند شانزدهم آذر ماه الهی خانهٔ راجه تودرمل از قدوم شاهنشاهی نورآگین شد - از دیرباز این آرزو نمودے - و آذرا بگزین روشے برگذاردے - درین هنگام بفروغ پذیرش کامیاب آمد - و بسپاس‌گذاری بزرگ جشنے برآراست •

و از سوانح فرستادن جگمّاتهه بصوبهٔ اجمیر - آگهی آمد که رانا از تنگنای کوهستان برآمده سر بشورش دارد - و بآرار زیردستان درآردستی میکند - ازانجا (که مالش بد کاران ایزدی پرستش باشد) لشکرے بسرکردگی آن سعادت پژوه نامزد شد - و بخشی گری بمیرزا جعفربیگ باز گردید بیست و چهارم آذر ماه الهی دستوری یافتند - و بهین پندها آویزهٔ گوش هوش برساختند در کمتر زمانے بدان دیار رسیدند - آن بومی کناره گرفت - و مردم زار برآسودند - پس از روزے چند سیّد راجو را با گروهے در منزل گذهه گذاشته به بنگاه او شتاب آوردند - آن کج گرای در خود نیروی آویزه ندید - و از گریوهٔ دیگر سر برآورده در ملک ایل‌نشین شورش انداخت و برخے جا دست تاراج برگشاد - سیّد راجو آهنگ پیکار نموده بسوی او روانه شد - آن نافرجام بصوب چیتور بازگردید - از سرمنزلے که او رخت می‌بست سیّد فرود می‌آمد - اگرچه دست‌بردے ننمود لیکن زیردستان را رهائی شد - و جگمّاتهه بنگاه او تاخته بدین سپاه پیوست •

و از سوانح ولادت آرام بانو بیگم - دوازدهم دی ماه الهی بطالع نوزدهم درجهٔ قوس و بگذارش هندیان یک درجه و پنجاه و چهار دقیقه آن گوهر شب‌تاب اقبال چهرهٔ افروز هستی گشت و شبستان شاهنشاهی فروغ دیگر گرفت - انجم شناسان ژرف نگاه نوید فرّخی برگذاردند و گیهان خدیو آن نام والا برنهاده طرب پیرای گشت - امّید که قدوم آن بانوی ذیشان آن پارسائی سرمایهٔ افزایش شایسته زندگانی و پیرایهٔ افزونی دولت گردد • مرقوم

(۲) نسخهٔ [ا ب] بصوب (۳) نسخهٔ [ا] با زیردستان (۴) نسخهٔ [ل] زبردستی (۵) نسخهٔ [ب ک] از منزل (۶) نسخهٔ [ل] شبچراغ انجم نمایان •

جبین افروزیٔ شاهرخ میرزا بسجود قدسی آستان شاهنشاهی

در انجمنی (که کالای خوشامد گوئی گران ارز باشد - و متاع راستگذاری کم ارج) هرآئینه کدکیای آن بزم را داستان راستی بگوش درنیاید - و کتابهٔ پیشانی نیارد برخواند - راستی سرایان دولت خواه به تیرهٔ روز بی اعتباری نشینند - و هرزه درایان افسانه‌گو را روز بازار باشد - پیوند دلها را بزرگ[۲] دولت چه که بهیچ بر نشمرد - و بازگشت مردم زاد را سرمایهٔ خویشتن‌بینی گرداند مدارا و مردمی را بروز ناکامی اندیشد - و نشناسد که دران روز خوشخوئی بکار نیاید - و زرپاشی سود بر ندهد - ناگزیر نزهتگاه او حوادث آمالی گردد - و هزاران ناخوشی رونمای سراسیمگی شود خردمند بیداربخت روز ایمنی (که بمردم چندان نیازی نبود) بسان کارافتادگان زندگانی کند و رعنای کوته اندیش زمان بیغمی بخوابستان بی‌پروائی بغنود - و هنگام کار خونی جگر پالاید و بجز اندوه طرف بر نبندد - و هرگاه با توانگر خاطری آرزم دوست فراخ حوصلهٔ صلاح اندیش درمیان نبود هرآئینه دوستی بدشمنی گراید - و عافیت بسراسیمگی کشد - مالها دست فرسود یغما آید - و خان و مانها بتاراج رود - عرض و ناموس دست آلای بدگوهران شود - و هزاران شورش بار آورد - چنانکه سرگذشت میرزایان بدخشان ازین برگوید - و بر غنودگان افسون بیداری بردمد - از نکوهیده خویها بیکدیگر در آویختند - چنانچه برخی نگاشته آمد - و چون میرزا حکیم از بدخشان بکابل بازگردید میرزا شاهرخ بران شد که بملازمت میرزا سلیمان شتابد - و راه یکجهتی سپرد - میرزا از چهرهٔ دستیٔ واهمه و دید حال بی‌وفایان آن مرز نمی‌پذیرفت - پس از فراوان گفت‌وگو قرار گرفت که اوزبک سلطان مرزبان حصار (که آئین خویشی و دوستیٔ تازه برنهاد) جمعی را بیاوری فرستد - و درمیان دریای‌آمویه درگذرے (که دریا آنجا نه بخش شده) یکدیگر را ببینند - و پیمان یکتائی را نوی بخشند - و مقرّر شد که چهار نهر میرزا سلیمان برگذرد - و پنج را میرزا شاهرخ میرزا سلیمان چون بکنار رسید یک بخش گذشته از بیمناکی عنان بازکشید - نزدیک بود که خدک اندازان هزه‌لای سنگ راه میرزا شاهرخ گردند - لیکن از سعادت منشی و خیر بسیچی هشت حصّه برگذشت - و پس از دیدن بآئین پخته[۳] کاران نیایشگری نمود - و بسرمنزل[۴] میرزا شتافته دستوری گرفت - میرزا سلیمان بکولاب روانه شد - و از هجوم بدگوهران (که بدی را غارهٔ نیکوئی بر کشند - و خوبی را نکوهیده وا نمایند) در کمتر زمانے میرزا سلیمان خواهش را فراخ‌تر گردانید[۵]

---

(۲) در [بعضے نسخه] بزرگ داشت (۳) نسخهٔ [ب] گنهگاران (۴) در [بعضے نسخه] روز دیگر بسرمنزل (۵) نسخهٔ [ا] نهاد ٠

و گرد شورش برخاست - و پیام داد که مهرعلي و چوچک و میرعماد را بسپرد - و اگر بدین دل نهد از پیش خود آواره سازد - میرزا بپسین دل‌نهاد - و شورابهٔ غم درکشید - آنان خار ناکامي در پای بکابل شتافتند - و میرعماد بگوشهٔ برنشست - دربنولا محمّد قلي شغالي (که شمشیر و خرد آن‌ملک برد) از پیش میرزا شاهرخ نزد میرزا سلیمان رفت - و ثباه سگالي را پایه برتر نهاد و چندے نگذشته برد که مهرعلي[۲] از زابلستان پیش میرزا شاهرخ آمد - میرزا سلیمان (چون ازان پیشین تردید بشیماني داشت) چنان پیغام فرستاد که زغامندیٔ خاطر در سپردن او شناسند میرزا او را بهمراهی حاجي تمن روانه گردانید - حاجي را ملازم و مهرعلي را زنداني ساخت و شیخ بابای ولي[۳] را (که در پناه زنده دام تزویر یافتے) فرستاده گذارش نمود که هنگام آشتي و قسمت ملک محمّدقلي و حاجي تمن و مهرعلي پیش او بردند - اکنون آن سزاوار که تالقان و برخے ولایت در بخش من افزوده آید - شاهرخ میرزا پاسخ داد آئین مردمي و مهرباني آنست که نزهتگاه یکتائي بفتنه‌گري بے‌آزرمان فتنه‌جوی غبارآلود نگردد - و گروے را (که از پیش من بدان آستان شتافته اند) باز گردانند - میرزا سلیمان دل بران ننهاده رهگرای آویزش شد - و او نیز از مستي برنائي و شورش خودکامي و نبودن مصاحب دانا و ملازم خرد پژوه خیراندیش روانه گردید - و در حدود رستاق عنان برکشیده عرضداشت - و لابه‌گري پیش‌گرفت - بو که گرد آویزه بر نخیزد - و دشمن‌کامي روی ندهد - نزدیک بود که میرزا سلیمان بروشن‌رای معامله داني چالش نماید - تیره‌رایان فتنه اندوز نگذاشتند - و آزها برجوشید - و هنگامهٔ آویزش گرمي‌پذیرفت ازانجا (که پیمان شکني و پوزش نپذیري خجستگي ندارد) بے گزین نبرد میرزا سلیمان راه هزیمت پیمود - و بحصاریان پناه برد - میرزا شاهرخ از پی نرفته لختے بکار ملک پرداخت کولاب بمحمّد زمان پسر کلان خود سپرد - و مهرعلي را تالیق گردانید - و خود بقندوز آمد میرزا سلیمان از اوزبک سلطان مرزبان حصار کمک گرفته روی ببدخشان نهاد - و میرزا شاهرخ نیز سگالش کارزار در سر گرفت - و برخے تیز دستان یکجهت را بسرکردگی قنغر پیشتر روانه گردانید و بیاورد کولابیان عرصهٔ پیکار آراسته گشت - میرزا سلیمان نیز درین مرتبه هزیمت یافته بحصار باز گردید - دربنولا ایلچیان شاهنشاهي درسیدند - و میرزا شاهرخ را سترگ نیرو چهره برافروخته دران یورش (که موکب همایون سایهٔ معدلت بزابلستان انداخت - و میرزا حکیم را در آویز شاهزادهٔ والا گوهر آبرو رنخته آمد) کاردانان شیردل[۴] فرستاده میرزا شاهرخ را (که سلسله جنبا عقیدت بود) پرسش فرمودند - و فرمان شده بود که بسجود قدسي‌آستان روشن پیشاني گرد

---

(۲) نسخهٔ [ل] میرعلي (۳) در [چندنسخه] والي (۴) نسخهٔ [ب] میردل ٥

یا خانم والدهٔ خود را روانه سازد - میرزا بهنیایشگری درآمد - و کار او رونق دیگر گرفت - و حصاریان خود را از یاوری میرزا سلیمان بر کناره کشیدند - لیکن از نکوهیدهٔ همنشینان ملازمت را بخود نیارست قرار داد - و در سرانجام آن شد که آن مهین بانو را بعذرخواهی فرستد - از خبر باز گشت گیهان خدیو و رنجوری آن پردهٔ نشین عفّت آن نیز صورت نبست - میرزا سلیمان از حصاریان ناامّید شده خواست که بحرف دوستی کار دشمنی سرانجام دهد - با چندے اوزبکان بحواشی بدخشان آمد - و سخن آشتی درمیان آورد - میرزا شاهرخ پذیرا شد - و قرار یافت که در همان پیمانگاه نخستین مراتب دریا را یکدیگر بگذرند - و بزم دوستی سرانجام یابد - و تازه عهدے ببرندند میرزا شاهرخ گفته را بکردار آورد - و میرزا سلیمان گذاره نشد - و گذارش نمود که بدین سوی آمدهٔ غبار دوئی بردارند - میرزا شاهرخ سگالش دریافته عنان بار کشید - دربن هنگام والدهٔ میرزا شاهرخ خلوت‌گزین صفوتکدهٔ نیستی شد - و یکبارگی اندرزگوئی از میان رفت - میرزا بخویشتن بینی و خودکامی در افتاد - و حال سپاه پراگندگی گرفت - و هزل و بازی روائی یافت - و رعیّت به تباه‌کاری افتاد - میرزا سلیمان پیش عبدالله خان اوزبک فرمان روای توران رفت - بو که کامیاب خواهش گردد - او لشکر بر تاشکند برده بود - سکندرخان پدر او را دریافت - و صحبت بشایستگی درگرفت - عبدالله خان ازین آگهی بخیال دیگر افتاد - و چنان برنوشت که تا آمدن من نظربند گردانند - میرزا از دورنگاهی دریافت - و تیره شبے راه حصار پیش گرفت - چندے تیزدستان پیوستند - و به نیروی همّت ازان خطرگاه (۲) برآمد - چون عبدالله خان از لشکر باز گردید قل‌بابا را (که وکیل و سپه‌سالار او ست) پیش اوزبک سلطان فرستاد - همگی بسیج آنکه میرزا را بسپرد او پاس مردمی داشته پیش از رسیدن او ببدخشان روانه ساخت - ناکام از راه قراتگین بنواحی کولاب رسید - میرزا شاهرخ به نیایش‌گری پیش آمد - و به پیشین نمط در تقسیم ولایت شد میرزا سلیمان از پخته‌کاری دل بران ننهاد - و کشم را برسم سیورغال برگرفت - میرزا شاهرخ از بادهٔ خودکامی و ستایش دوستی جز بگفتار چشم نیفکندے - و سوار پیشانی برنخواندے - و درست از دشمن باز ندانستے - در کمتر زمانے گفتار فروشان را روزبازار شد - و خیر سگالان راستی سرای بگوشه نشستند - سررشتهٔ داد و ستد و بست و گشاد میرعماد و میر کلان و چوچک بیگ بدست گرفتند و معاملهٔ بخشیگری بیار بیگ بازگردید - اینان را حرص اندوزی و حسد افزونی کالبوه داشت همواره گرد شورش با یکدیگر انگیختے - و از بے پروائی ده خدا و آزورزی پیشکاران و کارشناسی خدمتگاران (۳) در تیول مردم فراوان گردش پدید آمد - و بازار خود (۴) فروشی و پایهٔ خرّمی گرمی پذیرفت

---

(۲) نسخهٔ [ز] خطرناک جا (۳) نسخهٔ [ب] خدمتگذاران (۴) در [بعض نسخه] خره فروشی •

و بتارگي کولاب را بقادر قاي کوکه داد - و قندوز بقورچي[۲] بيگ - و تالقان برا عبدالرحمن - و غوري بمير نظام - و کهمرد بخشچر علي - و اندراب باطفي کوکه - و رستاق بمست علي - و بقلان بشيربل - در چنين نافرجام زمان عبدالله خان قابوداسته ببدخشان در رسيد[۳] و آن ملک دشوار گشا بے آويزه برگرفت - او همواره از ميرزايان بدخشان نگراني داشت - چون دانست (که بدرگاه شاهنشاهي بار گشت ندارند - و با يکديگر آويخته سررشتهٔ ملک داري از دست نرو هشته اند) بهرده کاري درآمد - و پيام فرستاد که غوري و کهمرد بما بازگذارند - و ايماق توران (که از روزگاران بدان ديار بسر مي برند) بدين سو فرستند - ميرزا شاهرخ بپاسخ نپرداخت و نه در کارآگهي افزود - از يانه‌درائي هزره سرايان بر زبان اين و آن افتاده بود که والي توران را روزگار سپري گشته - قل‌بابا چنين خواهشها مي نمايد - بدين افسانه بگران‌خواب بے پروائي درشد - درين حال (که دلهاي ميرزايان خواب - و قلاع بےسامان - و سپاه در پريشاني - و دو[illegible]ي در خملستان - و دشمنان کامياب خواهش) غنيم چيره‌دست درسيد - ميرزايان بسخت[illegible]ستان آبله پا گشتند - قورچي بيگ از بدگوهري بمخالف درآميخت - و قندوز (که عمدهٔ آن ملک ا[illegible]وبها بے آويزش از دست رفت - و همچنين شيربل و برخے اعيان بدخشان نيز راه بحقيقتي[illegible]ست) و بسيارے بزه و زاد خود در ماندند - و بهنه‌وبار از خدمت باز داشت - کولابيان[illegible]ي سپردند دل بهپشطاق جان‌فشاني آويخته پاي همّت افشردند - هرکه (ن[illegible] با محمّد زمان و طبيعت پرستي پرداز - و خوش‌خوئي و تيمار مرده[illegible]ر آسودگي بخويشتن داري بروز ناکامي اندازد) در آشوب‌گاه تعلّق بهتنهائي افتد - و بےباري بےنوائي آورد - [illegible]م پيوند دلها از فراوان توجّه در هنگام بيکاري پديد شود - و از چندين سره معامله جانها در بازار کار افتادگي نگشايند - و دکّان [illegible]ر گرو آيد - بد مستان دنيا بار گرم‌خوئي جز [illegible]دارا تا اين روز بسته دارند - و چون ميرزايان چنين بسر برده بودند با هرکه مي پيوستند رو[illegible]ل ميگردانيد - ناگزير از تنگناي بدخشان گذشته در بهارک (که قلعه‌گاه ديرگشا ست) دم توقّ[illegible]ت برگرفتند - بوکه نمک پروان بابري را غيرت بجوش درآورد بيشتر همراهي نيا[illegible] خوشنده نمود - و از سختي برف و باران و برگشتن کوه دوستان درانجا نيز نتوانست[illegible] دمي برگرفت - و خود را بحدود پنجشير از مضافات کابل برکشيدند - سگالش آنکه اگر ميرزا حکيم ياوري نمايد درگرفتن بنگاه تکاور[illegible] - وگرنه بدرگاه شاهنشاهي پناه برده آيد - ميرزا سليمان [illegible]ران باز (که بسجود قدسي آستان سربلندي يافت - و آرزوي چيره‌دستي بدخشان را بزيارت گوي حصار فروخت) از شرمساري بدرگاه همايون روي نيارستے نهاد - و ميرزا شاهرخ را آرزوي آن بود

---

(۲) نسخهٔ [ز] بقدرچي بيگ (۳) در [چند نسخه] به تيربل .

که خود را بدولت جاوید طراز بر بندد - و چون در زمان عافیت با کابلیان نیک پیش نیامده بود میخواست که میرزا حکیم را نادیده از راه کوهستان روی بهندوستان نهد - میرزا حکیم میرزا سلیمان را پیش خود طلبید - و احترام کرده بلمغانات فرستاد - و دران سر زمین دیهی چند مقرّر گردانید شاه محمّد میرزا پور میرزا شاهرخ همراه بود - و میرزا شاهرخ را بدست آورده بشادمان هزاره سپرد - که آواره سازد - و نگذارد که بهندوستان رود - میرزا با سه پسر خود حسن و حسین توأمین و بدیع الزّمان و والدهای ایشان و چندے از ملازمان (که بسي‌کس میکشید[۴]) دران تنگنای کوهستان بهزاران دل‌گرفتگي در هزار جات مي‌بود - و هرروز را آخرین روزگار خود میدانست از نیرنگ[۴] تقدیر بر زبانها افتاد که عبد اللّه خان شکست خورد - و کولابیان چیره دستي یافتند آن هزاره (که در اندیشهٔ دیگر بود) براه امّید شتافت - و میرزا را بصوب بدخشان روانه گردانید از بیم آنکه مبادا آن وحشي را رای دگرگون شود لختے ره نوردیده بیراهه گام فراخ برزد - و در سخت گریوها پیکار کنان بحدود کمهرد دم آسایش برگرفت - صحرا نشینان آن سرزمین گرد آمدند و در کمتر زمانے پیدائي گرفت که آن گفتار پرتو راستي ندارد - و کولابیان بهمان آئین در تنگنای محاصره اند - میرزا بتاخت[۵] تالقان روانه شد - درینولا آگهي آمد که کولاب را برگرفته فوجے برای کوچانیدن ایماق نامزد کرده است - در همراهان پراگندگي رفت - و حالے تباه تر از پیش گشت نه رای بودن و نه روی گردیدن - نزدیک بود که بدست مخالف درافتد - با هزاران تکادر بصوب کابل شتاب آورد - و در سال آلنگ میرزا سلیمان را دریافت - میرزا حکیم از همان خبر بسوی بدخشان رخصت داده بود - درین منزل چشم بر راه کمک داشت - لختے قدر یکدیگر شناختند - و بیچاره[۶] بر نشستند - ناگاه برخے اوزبکان گرد شورش بر انگیختند - میرزا شاهرخ را دران نزدیکي پسرے چهرهٔ هستي بر افروخته بود - بزن صحرا نشینے باز گذاشته گام سرعت برداشتند - مهر علي و قادربردي و جهانگیر و الغ بیگ و چندے دیگر از عقب دست وگریبان مي‌آمدند - سحرگاهان اوزبکان در رسیدند - و تاراج پرتال جدائي افداخت - از نیرنگ روزگار پای تکاور میرزا سلیمان از جای رفت - و میرزا بزمین آمد - میرزا شاهرخ فرود آمده اسپ خود را پیش کشید - و آن نیز صحرا گرای شد - یکے از همراهان پیادگي گزید - و میرزا سلیمان را سوار گردانید - و میرزا شاهرخ بچابکدستي بران گریز پا چیره دستي یافت - دران تیز پویگي در راه پیدا[۸] شد - و جدائي

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] نمي‌کشید (۳) نسخهٔ [ل] کهسار (۴) در [بعض نسخه] درینولا از نیرنگ (۵) نسخهٔ [ا] بناحوت (۶) نسخهٔ [ب] و چاره گر نشستند ۷) نسخهٔ [ب] تیزنوردي (۸) نسخهٔ [ا ب] پدیدار شد .

در میرزایان افتاد - غنیم از پی میرزا شاهرخ شتافت - دریائے پیش آمد - میرزا در نوردیده پل در هم شکست - و دم آسایش برگرفت - حسن پسر خرد دربی روارو جدا شد - و زمانه تازه داغے بر نهاد - دربی هنگام آگهی شد که میرزا سلیمان در ایسا[۲] و بجرا ست - میرزا بشوق راه پیموده بدریافت ملازمت مسرّت اندوخت - دربی خوشدلی سیونگ[۳] خان از پیش میرزا حکیم در رسید و پیغام دوستی برگذارد - چون نکوهیده خوئے او میدانستند تازه اندوهے شکیب ربا آمد - آگاه نه که از بارگاه خلافت میرزا حکیم را دراں[۴] سلوک نکوهش رفته بود - و از کرده پشیمانی داشت دوستی پیام باور نیامد - چندے را همراه او فرستادند - تا از انجام کار آگهی پذیرند - و استوار پیمان برگیرند - دربی هنگام قاصد کنور مانسنگهه بخسروانی نوازش امیدوار تر گردانید - میرزا سلیمان (که از درگاه والا شرمساری داشت - و از میرزا حکیم چشم دست گیری) توقّف نمود - و میرزا شاهرخ بسجود قدسی آستان روی نهاد - و والدهٔ ترآمین را با یک پسر و چندے از بابریان در حدود چاریکاران بپژوهش آن خرد سال جدا افتاده گذاشت - و خود از راه دامنهٔ کوه بدکه آمد - قافلهٔ بزرگ از بیم راهزنان درانجا سراسیمه بود - همراهی گزید - عمّهٔ میرزا خانزاده خانم و شاه محمّد میرزا دربی کاروان بودند - میرزا حکیم رخصت هندوستان داده بود - میرزا بدستان سرائی شاطی افغان رهگرای آن گروهٔ سخت گذار شد - هرقدر راه که در نوردیدے بد سگالان آن دره تنگناها را بسنگ برآوردے - بدشوار تر جایها تاریکیان پیش راه گرفتند - شاطی از مکراندوزی قلندرباشی و جهانگیر و خنجرعلی و یار بیگ و ابدال را (که هر یکے رستم روزگار بود) ببهانهٔ پیغام گذاری پیش آن گروه نافرجام برد - و بفریب کاری از هم گذرانید - سگالش آنکه تیرگی شب سایه اندازد - و دشوار کار بآسانی گراید - چون پاسے از روز ماند و لختے از حال[۵] آگهی شد از علی مسجد باز گردیدند - و تاریکیان خیرگی[۶] کرده بدست[۷] اندازی در آمدند - از سراسیمگی بازرگانان سپاهی را نیز سررشتهٔ دلاوری از دست بشد - مال و جان دست فرسود تاراج آمد میرزا شاهرخ بیداوری همّت سخت آویزش نمود - و از اسپ بزمین آمد - و بتوانائی خویش و دستگیری خدنگ بیگ بر فراز نگاور شد - و از سرکارنامهٔ دلاوری بجای آورد - پور او بدیع الزّمان از اسپ افتاد - و بدستیاری جام علی بمنزل رسید - و ازان گروه جنگ کنان برآمد - و آخرهای شب در دکه[۸] دم آسایش برگرفت - بامدادان چارهٔ کار خود میجست - و جز کوهستان بدخشان

---

(۲) نسخهٔ [ا] در ایساد بخیر است (۳) در [چند نسخه] سیونوی (۴) در [بعض نسخه] دران بد سلوکی (۵) در [چند نسخه] کار (۶) نسخهٔ [ا] چهرهٔ دستی کرده (۷) نسخهٔ [ب] بدست اندازی بازرگانان در آمدند (۸) نسخهٔ [ل] دهکه ٥

پناهے نمیدید - درین هنگام آگهي شد که میرزا سلیمان دراَن[۲] نزدیکي ست - بدیدار او لختے آرامش گرفت - لیکن از فرو شدن پسر نوزاده اندوهناک شد - ایماق اورا از حقیقت مندي پنهان داشته پرورش مینمود - بار اوّل (که در لمغانات بهم پیوستند) آنرا طلبداشته در پاسبانی عاطفت میرزا سلیمان گذاشته بود - گلے از زندگاني نچیده در گذشت - میرزا حکیم میرزا سلیمان را بدستور پیش بلمغانات فرستاده بود - درین هنگام فوجے از میرزا حکیم پیوست - و چنان برگذارد که از والا درگاه شاهنشاهي فرمان رسیده که میرزا شاهرخ را بدرقه داده بشایستگي بگذرانند - بدین خدمت نامزد شده ایم - آرین نوید بختمندي اگرچه لختے دل شاد شد لیکن چندان باور نیامد تا آنکه از گریوهٔ خیبر گذرانیده باز گردیدند - و اُمرائے (که در حواشی دریای سند بودند) بگوناگون بزرگداشت پیش آمدند - کنور مانسنگهه مقدم را بس گرامي شمرد - و مهماندار[۳] بشایسته روشے بجاي آورد - ازانجا بآسودگي و خرّم دلي ره گراي شد - و از سلامتي پور جدا گشته تازه مسرّتے اندوخت - اورا دران دراندو اوزبکے بدست آورد - و دران روارو بر پرتالے نظر افتاد - اورا گذاشته بدو شتاب آورد - غلامے در کمین بود - برگرفته بسال اولنگ رسانید - و تاجیکان آن سرزمین پیش میرزا حکیم آوردند - و بوالدهٔ خود که از دوري جگر[۴] سوخته مي بود پیوست - درین هنگام (که میرزا شاهرخ آب سند برگذشت) بمژدهٔ این شادماني خجسته فال برگرفت - میرزا را تیول داران هر سرزمین گرم خوئي مي نمودند - چون بدار السّلطنت لاهور آمد راجه بهگونت داس بزرگ جشنے برآراست - و خود نیز همراهي گزید - در یک منزلي دار الخلافهٔ فتحپور رضاجوی بلند اقبال شاهزاده سلطان دانیال را به پذیره فرستادند - و بسیارے سران دولت را همراه کردند - بیست و سیوم دي بسجود قدسي آستان سربلندي یافت - و مهمان نوازي را روز بازار دیگر شد - خدیو عالم (چون از نقوش پیشاني طومار دل را برخواند) رقم فرخنده ذاتیّ او در نظر در آمد - و بدست عاطفت برگرفته نوازشها فرمود - و ستارهٔ دولت که فرو رفته بود بر فراز پیدائي آمد - و هر یکے از وفا گزیدان فیروز گرا (که شورابهٔ ناکامي درکشیده بود) بکامروائي نشاط اندوخت - اگر در همگي بدخشیان زمانے والا نگهي بکار رود پدید آید که گوهر پاک آگهي را از آشوبگاه بے تمیزي جدا کرده اند - و اگر بدور بینان بارگاه والا اندازه برگیرند ساده لوحي را بدبستان دانش اندوزي سپرده - زهے نیرنگ اقبال که عیار ایزدپرستي و آدم شناسي درین هنگامهٔ همّت وري میگیرند - و کار آگاهان خرد پژوه از گزند نا شناسائي رهائي مي یابند - ساده لوحان هیولاني منش را اینجا نگارین دل بدست مي آید

---

(۲) نسخهٔ [ل] نزدیک است (۳) نسخهٔ [ا] مهمانداري شایسته بجاي آورد (۴) در [اکثر نسخه] جگر مي پالود پیوست ۰

و گوناگون شناسائي چهرهٔ مي‌افروزد - میرزا بکارکردِ روزگار که بیدار سازِ غنودگانِ شایسته نهاد است از خواب در آمده پذیرائی سعادت شده بود - که بدیی دولتِ والا سربلندي یافت *

و از سوانح شکست یافتنِ معصوم خان کابلي - گذارده آمد که از خود پرستي و نادانی بهني هر لشکرِ بهائي را چه پیش آمد - شهباز خان با زبانِ شکوه طوازِ عزیمتِ درگاه در سر گوفت آمرای صوبهٔ بهار غیر از محبّ علي خان به تیولِ خود برنشستند - عیسی از دور اندیشي بنگاهِ خویش نگذاشت - معصوم باشارتِ او بشیرپور آمد - برخي ناسپاسان تا مانده دوازده کروهي ثانده بدست آوردند - وزیر خان را توفیق یاور نشد که نظر بر پیروزی[۲] دولتِ روز افزون اندازد و بسیج پیکار در سر گیرد - لیکن از سعادت منشي پای همّت افشرد - و آن شهر بزرگ را با بسیارے بلاد نگاهداشت - سزاولان براست گذاري و تاخ گوئي شهباز خان را ببهار گشت و دیگر جایگیرداران بهار را بهمراهي و یکجهتي رهگرای مقصود گردانیدند - و فرمانِ والا بشهباز خان رفت - اگر دیگر سپاه در کار باشد راجه تودرمل و مطّلب خان و شیخ جمال بختیار و بسیارے بندگانِ کارگذار[۳] یکدل را رخصت فرمائیم - عرضداشت که لشکر فراوان است - و همه دل بر کارگذاري نهاده - هیزدهم دی به بنگاله در آمد - و تسخیرِ ولایتِ بهائي پیش نهادِ همّت شد - بر کنارِ جمنه آگهي رسید که معصوم خان در شیرپور توقّف دارد - و گذشتنِ لشکر از آب بخیال نمي‌آرد دلیرانِ عرصهٔ پیراهي را سراسیمگي در گرفت - و بے جنگ روی در پراگندگي نهادند - شهباز خان بگذاره شدن و پیش رفتن روی[۴] آورد - آمرا دل بدین نمي نهادند - بکار داني و جد کاري رامداس و خواجگي فتح اللّه بهانه وزي و گران پائي را جائی نماند - کام و نا کام ازان دریای بزرگ بر گذشتند - چون نزدیک رسیدند آن شوریده سر آبله پای گریز شد - و چندے دستگیر گشتند و فراوان غنیمت بدست افتاد - و کامروئي چهرهٔ برافروخت - (چون ملک را گذاشتن و همه را از پي گریختگان رفتن سزاوار نبود - و در ناصیهٔ حالِ بیشترے از همراهان فروغ یکجهتي پیدائي نداشت) شهباز خان خواست که صادق خان و برخے دیگر را در میانهٔ جا گذارد - و خود با چندے پیشتر روانه شود - مردم بدان نگرائیدند - آخر شهباز خان و شاه قلي خان محرم با جمعے از بندگانِ سعادت اندوز دران جا توقّف گزیدند - و سعید خان و وزیر خان و صادق خان و محبّ علي خان و سیّد عبد اللّه خان و گروهے دیگر هشتم بهمن روانهٔ پیش شدند - رامداس و خواجگي فتح اللّه بایشان همراهي گزیدند - و چنان مي‌شتافتند که غنیم آگاهي یافته بیرون شدے - [چون ملکے (که بدر رفته بود) بدست در آمد - و برخے غنیمت اندوختند] آمرا بشیرپور باز گردیدند

---

(۲) نسخهٔ [ل] نیروی (۳) نسخهٔ [ل] کارطلب (۴) نسخهٔ [ل] روارو داشت *

بیداری سماری نیرو غبار دوئی و شورش دو روئی برخاست - و فیروزی بجلوه در آمد - و غنیم بروز ناکامی نشست *

و از سوانح هزیمت یافتن دستم قاقشال - او از سرقندگان شور افزا ست - از دون همّتیهای مردم و هجوم فرومایگان کار آن نافرجام بلندی گرفت - درین هنگام (که فیروزی جنود در شیرپور فراهم آمد) معصوم بجانب فتح آباد آذیسه روزه شتافت - و آن باطل ستیز درین سو توقّف نمود اندیشهٔ[۲] آنکه درین صورت سپاه در لخت خواهد شد - بو که دران هنگام دست بردے بکار رود ازان پیشتر (که از معصوم آگهی رسد) آن تیره رای بدوازده کروهی لشکرگاه[۳] اقبال شورش افزود شاه قلي خان محرم و محبّ علي خان و راجه گوپال داس و میرزاده علي خان و خواجه باقر و چندے دلاوران همّت گزین رهگرای پیکار شدند - و خواجه مقیم (که دران نزدیکي بواقعه نویسي آمده بود) با[۴] سي کس همراه شد - آوازهٔ رسیدن نارد دوستان آزمون کار شکیب مخالف در ربود و آمرا تا شاهزاده پور تکاهشي نمود باز گردیدند *

و از سوانح دو جا شدن فیروزی سپاه - ازانجا (که تباه بسیچي و غرض پرستي عقل صلاح اندیش را کاهیده گرداند - و گوش حقیقت شنو را بسیماب غفلت آکنده سازد) قدسي اندیزها سود مند نیامد - و پندهای روزکار چراغ آگهي نیفروخت - شهبازخان را بد سگالی همراهان بشورش درآورد - و راه مدارا باز گذاشت - صادق خان دل از کار برگرفت - و بدل شکني زبان طلسم سار برگشود - آن گروه اگرچه همّت جانفشاني داشتند لیکن خرد معامله دان همراه نبود که در برآمد کار[۵] خداوند و پادشاه خود خویشتن بیني گذاشته بزم آرای درستي یا هنگامه افروز آشنائي بهنجار گردند - با خود برنیامده در زیربار خواهش ناستوده و خشم بے هنگام بودند و شاهراه انصاف یکسو گذاشته بیراهه رفتند - اگرچه این گروه حرف اخلاص برزبان مي آوردند چون نوبسم که از فروغ راستي بهرهٔ نداشتند همانا دربن گلشن سرای شادماني نصیبهٔ عوام بر گرفته بودند *

در آگهي نامها سرایندگان ترانهٔ اخلاص را بر دو گونه شمارند - نخستین آنانکه[۶] آئین یکتائي را بسود اندوزی خویش برگزینند - و بدین روش پایهٔ خود کامي را بلند تر گردانند - و این گروه اگرچه لختے از بازرگانان قدم فرا ترک دارند لیکن ژرف نگهان آگاه دل نام یگانگي برین سود بندگان ننهند - و آن جهت مندی نا پایدار را وزنے نباشد - دوم والا نگهان حقیقت پژوه که دل

---

(۲) نسخهٔ [ز] باندیشهٔ آنکه (۳) نسخهٔ [ل] لشکر اقبال (۴) در [چند نسخه] بامیني همراه شد (۵) نسخهٔ [ا ب] کار پیر و خداوند (۶) نسخهٔ [ل] آنانکه یکتادلي را *

غرض دشمن را بفروغ دوستي نور آگین دارند - و برگزیدگانِ دادار را بسروري برگیرند - و شگفت تر آنکه این طایفه را سرمایهٔ کامروائي چون کشاورز را علفِ ستور فراهم آید - پس از درازیِ داستان و کوتهیِ گفتار بهنگامِ مدارا درشت[۲] گوئي و سخت گیري پیش گرفتند - دربنولا شورشِ معصوم خان بر زبانها افتاد - و قرار یافت که چون غنیم دو جا هست فیروزي سپاه نیز دوفوج شده رو در خدمت نهد - بیستم بهمن وزیرخان و شاه قلي خان محرم و صادق خان و محبّ علي خان و راجه گوپال و کیپک خواجه و برخي دیگر شکستِ معصوم خان بر خود گرفته جدائي گزیدند - و سعید خان و شهباز خان و بهادر[۳] خان و سیّد عبدالله خان و میرزاده علي خان و بابوی منکلي و ابابکر و ارمز برادرانِ ترسون خان و تمر[۴] بدخشي و شاه قاسم و چندے دیگر در همان حدود بوده بیچاره گري بد نهادانِ این صوب بر نشستند - و خانگي پرخاشِ هرروزه یکسو گشت - و هرجوفے روی در خدمت آورد *

و از سوانح فرستادنِ مزبانِ کشمیر پورِ خود را بدرگاه والا - یوسف خان چون خود را پرورده و برکشیدهٔ درگاه والا میدید یعقوب پسرِ کلانِ خود را با نفائسِ آن دیار بملازمت فرستاد - که در خدمتِ حضور سعادت اندوزد - و سرمایهٔ یادگردِ او در همایون محفل شود - بیست و نهم بهمن آمده بدولتِ کورنش رسید - و پذیرای نوازش شد *

آراسته شدن بزم کدخدائیِ شاهزاده سلطان سلیم

آگاه دلانِ ژرف نگاه و شناسندگانِ راست اندیش از پاسبانیِ پنج چیز نغنوند - و نگاهداشتِ آن مهین گوهرها ایزدي رضامندي شمرند - نخستین استخواني کاخِ مردم را ایزدي عمارت بر شمرده پاسِ آن دارند - و گناهگارانِ نیرو رای را بدرشت گفتن و زدن و آواره ساختن و بند کردن چاره نمایند - دوم چراغِ خرد از تند بادِ طبیعت پرستي نگاه دارند - و گرنیای بایست را در آبادیِ درون و بیرون از دست نهلند - سیوم خواسته (که برآمدِ کارهای دیني و دنیوي بدو وا بسته است) بشایستگي فراهم آرند - و بجای خویش رسانند - چهارم غرض و خواهش و خشم را فرمان پذیرِ خرد[۵] داشته ناموسِ مردم بتاراج ندهند - و بسیرابیِ آبروی که و مه چهارچمنِ دولت سرسبز دارند پنجم از نگاهداشتِ نسب در پیوندِ آدمیان سررشتهٔ نخمه را دوتائي بخشند - تا فرزندانِ سعادت سگال چهرهٔ هستي بر افروزند - زمینِ شوره و تخم پذیرا ازین راستي داستان برگوید - لله الحمد که شهریا

---

(۲) نسخهٔ [ل] درشتي و سخت گیري (۳) در [چندانسخه] بهارخان (۴) نسخهٔ [ب] حمزه بدخشي و نسخهٔ [ل] امیربدخشي (۵) در [بعضنسخه] خود *

زمانِ ما بهمه وا رسد - و پایهٔ کارآگهي برافراخته دارد - خاصه در کارکردِ عروسي - اگر چون وا رستگانِ تنهائي گزین پیوندِ یگانگي بکار نرود هرآئینه سرچشمهٔ گرامي نوع انپاشته گردد - و دریای ایزدي فیض (که از دیرگاه روائي دارد) در و برزنِ او فروشود - و اگر گوهرِ همتائي فروغِ بینش نگیرد در کمتر زمانے زوالِ زندگاني شورابه گردد - ازین رو بخاطرِ قدسي رسید که پارسا گوهرے در عقدِ اختر برجِ شهریاري شاهزاده سلطان سلیم در آورند - تا از نوبدِ آن کارگاهِ دولت را تازه افروزشے پدید آید درین هنگام بعرضِ همایون رسید که راجه بهگونت داس کچهواهه (که از عقیدتمندي بپایهٔ والای امارت برآمده - و با گزین نسب شرائفِ حسب را که ستوده خوبها ست فراهم آورده) دخترے دارد که گوهرِ پارسائي پیرایهٔ بزرگ نژادي او ست - و بسیرت و صورت آراسته - و آرزوی[۲] این خاندان آنکه آن پاک[۳] سرشت بدان مشکوی مینو مثال پیوندِ جاوداني یابد - شهریارِ قدردان خواهش پذیرفت - و گروهے را شادي آمود گردانید - و ازانجا (که پیش بینان این رازِ نهاني برملا اندازند و هنگامه آرایند) اورنگ نشینِ اقبال برای جشن آرائي کارشناسانِ[۴] جد گزین نامزد فرمود در کمتر زمانے دولتخانهٔ خاص و عام را آذین[۵] بستند - و نظّارگیانِ دشوار پسند را دل از دست رفت جشنهای شوق[۶] افروز و مجلسهای غم زدا انتظام گرفت - و بخشش و بخشایش را روز بازار شد عشرت و شادماني را پایه بلند گشت - و رسومِ ساچق و نثار و دیگر نیک عادتها بروشِ بزرگانِ والا همّت پدید آمد - پنجهزاري اسفندارمذ کشورخدا با سوارِ ملک و بزرگانِ دولت منزلِ راجه را بفروغِ قدسي قدوم روشني افزود - و پیوندِ یکجهتي بگزیده آئین انجام گرفت - و همان روز آن پیکرِ قدسي را بشبستانِ اقبال آورده طرب‌کدهٔ زفاف آراستند • • قطعه •

دین و دنیا را مبارک باد کین فرخنده عقد • از برای انتظامِ دنیا و دین بسته اند
در نگارستانِ دولت نورِ چشمِ شاه را • حجلهٔ چون پردهای دیده رنگین بسته اند

مهین برادرِ صوري و معنوي شیخ ابوالفیض فیضي قطعهٔ در سلکِ نظم در آورده - هر مصرعهٔ آن تاریخِ این سانحهٔ[۷] دولت افزا ست • • قطعه •

زهے عقدِ دُر پاشِ سلطان سلیم • که پرتو دهد سالِ امّید را
ز پروردنِ آفتابِ دول • قرانے شده ماه و ناهید را

امّید که این پیوندِ جسماني فروغ افزای اقبال گردد - و فرزندانِ[۸] والا خرد برخیزند[۹] •

---

(۲) نسخهٔ [ب] همگي آرزوی (۳) نسخهٔ [ل] عفت سرشت (۴) نسخهٔ [ل] کارگذاران جدکار
(۵) نسخهٔ [ز] آئین بستند (۶) نسخهٔ [ل] ذوق افروز (۷) نسخهٔ [ل] عقد (۸) نسخهٔ [ل] و از فرزندان (۹) نسخهٔ [ل] برخورند •

ریخته شدن آبروی سلطان مظفر گجراتي بار سیوم

درین هنگام (که زمانه جوش نشاط میزد - و عالمیان هم آغوش شادماني) قاصدان فرخنده پی از صوب[۲] گجرات رسیدند - و نوید تازه فیروزي رسانیدند - ایزدي سپاس را بارگاه بلند بر زدند - و زبان کارکرد[۳] از روزگار خیرباد عروسي برگذارد - بخترے (که شکوه افزائي را پیرایهٔ ایزدي نیایش گرداند) و زمان زمان درین بالغز هوشمندي آگهي برافزاید) هرآینه کارگران آسماني بپرستاري او برخیزند - چنانچه درلت شاهنشاهي بارگوید - و این شگرفنامه لختے بسراید گذارش یافت که[۴] بدگوهران فرومایهٔ گجرات مظفّر نافرجام را دستاویز شورش گردانیدند - و با هجوم مردم و فراوانی مال چگونه پی دربی خجلت زدهٔ ناکامي گشت - وقت آن بود که آن شوایدهٔ مغز از گران‌خواب غفلت بیدار گردد - لیکن ازانجا (که غرض بینائي برد - و سود را در زیان وا نماید * و روزگار قدرے کالی دنیوي داده برکشد - تا از مستي[۵] بنسیب‌گاه رسوائي افتد) آن بیخرد آنرا سرمایهٔ بزرگي پنداشت - فراوان خواسته در خانهٔ بازرگان نیز فراهم آید - و دستمایهٔ سري و سروري نشود - آن پرتو فرایزدي ست - به نیروی تکاپو بدست نیاید * * قطعه *

سر کشد با سرو در بستان کدو * یعني این سر برکشیدن سرسري ست

آسمان داند که از سرو و کدو * خود کدامي سر سزای سروري ست

چندین خوی ستوده در مردم‌زاد فراهم آید - تا شایستهٔ افسر فرمان‌روائي شود - و اورنگ‌نشیني را سزاوار گردد - شمارهٔ آن از من کج‌مج زبان برنیاید - لیکن لختے برگوید - و نمونهٔ بر روی روز اندازد نخستین دریافت والا - تا مرتبه شناسي فروغ گردار بخشد - و حق بر فراز پیدائي برآید - دوم هنگام[۶] داد دهي خویش و بیگانه و دوست و دشمن را نه بیند - تا ستم[۷] رسیدگان بے‌زر و زور کامیاب گردند - و بدگوهران مردم‌آزار پیغوله نشیني ناکامي آیند - سیوم خدا داد داوري - تا شکوه ستمگاران از دادگري باز ندارد - و هنگام شورشها از جای نرود - چهارم جدکاري - در جهانباني شب از روز باز نشناسد - و راحت بر محنت نگزیند - پنجم فطرت عالي - سیم و زر را در پیشگاه خاطر او وزنے نباشد - و ببخشش و بخشایش جهان زر بنده را بپرستاري در آرد - ششم فراخ حوصلگي ناخوشیهای روزگار بگشاده پیشاني بردارد - و از ناکامي به تنگنای غم در نشود - هفتم دگرگونگئ کیش و مذهب از پاسباني باز ندارد - و گروهاگروه مردم را ایمني باشد - تا ظلّ الٰهي فروغ بخشد

---

(۲) نسخهٔ [ا] صوبهٔ (۳) نسخهٔ [ب] کارکرد روزگار (۴) نسخهٔ [ب] که چگونه بدگوهران (۵) نسخهٔ [ب] مستي بلندي (۶) در [چند نسخه] داوري (۷) نسخهٔ [ل] تا ستم رسیدگان روزگار *

هشتم مهر افزوني - از ناخوشي مردم آزرده گردد - و بخوشخوئي بچاره‌گري نشيند - تا سرتابان کج‌گرا غاشيهٔ بندگي بر دوش کشند (۲) - و غبار دوئي از نزهت‌گاه دولت برخيزد - نهم گزيده تدبير شناسائي بکردار رسانده بايست وقت را بشايستگي برگذارد - تا خاربن بدکاري برکنده آيد و آشوبگاه جهان آرامش پذيرد - دهم کم آزي - خواهش ناهنجار را از پا در اندازد - و از گزيدهٔ خرد بر نگذرد - تا خشم از چيره‌دستي باز ماند - و روز افزون دولت چهره برافروزد - يازدهم راي زدن - بر دانش و بينش خود اعتماد نکند - و از کارآگهان پژوهش نمايد - بهرکس راز برنگشايد و از ديده‌ور خيرسگال شرم (۳) باز ندارد - تا گزند روزگار بدو نرسد - و دايمي نشاط جلوه‌گر آيد دوازدهم تقليد دشمني - همواره تحقيق دوستي پيش‌کار او باشد - و دليل پرستي شعار (۴) - تا از ديد فراوان مردم بروشي خاص از جا نرود - و از جست‌وجوي حجّت نشکيبد •

القصّه (چون مظفّر ازين خوبها بهره نداشت - و فراوان خواسته او را کالبوه ساخته بود) با آنکه دو بار سر بيمغز او بسنگ ادبار آمد عنان خود بار نگرفت - و در افزوني (۵) شورش شد اندوختها را گشاده بهنگامه آرائي برنشست - مگس همّتان زرپنده گرد آمدند - و در قصبهٔ کوندل (۶) پانزده کروهي جونه‌گذهه رفته فتنه جوشد - و با امين خان غوري و جام طرح دوستي انداخت بوميان بدستان سرائي زرها گرفتند - و پيوستن را بهنگام ديگر انداختند - آن بدگوهر بکمين‌گاه فرصت نشسته بود - درين هنگام (که فيروزي جنود بازگرديد - و تيولداران آن سرزميني را از شورش کمتر خيرے (۷) بدست آمد - و لختے پراگندگي راه يافت) آن شوريده راي قابو دانسته گرد فتنه برانگيخت خانخانان قليچ خان را با برخے کارشناسان خدمت دوست بپاسباني احمدآباد گذاشت و دو فوج را بر دو طرف نامزد گردانيد - ميدني‌راي بيگ محمّدتوقباي سيّد لاد سيّد بهادر کامران‌بيگ رام‌چند آدي سنگهه خواجم بردي و برخے نصرتمندان را در موضع هڈاله (۸) هفت‌کروهي دندوقه گذاشت - و بيان بهادر محمود سبزواري شيخ محمّد هروي (۹) مير محبّ الله (۱۰) مير شرف الدّين بنياد بيگ بهوپت راي و جوقے مبارزان کاردیده را در بيراهي هشت‌کروهي شهر برنشاند و سيّد قاسم را با سادات بارهه در پٹن گذاشت - و خود با نورنگ‌خان و خواجه نظام‌الدّين احمد و ديگر رادمردان نبرد آزمون دوازدهم آذر بمالش آن بدنهاد روانه شد - او در مورپي (۱۱)

---

(۲) نسخهٔ [ل] گيرند (۳) نسخهٔ [ل] از شرم (۴) در [بعض نسخه] شعار سازد (۵) نسخهٔ [ا ب ک] و در افزوني شورش اندوختها را گشاده (۶) نسخهٔ [ل] کندل (۷) نسخهٔ [ز] چيزے (۸) در [بعض نسخه] هژاله (۹) نسخهٔ [ا ب] مروي (۱۰) نسخهٔ [ب] حبيب الله (۱۱) نسخهٔ [ز] مورپي •

چشم بر راهِ زمینداران داشت - و هرطرف فرومایگان فرستاده مال مي‌اندوخت - و رادهن‌پور را بغمائي گردانيد •

دربن اثنا رسيدنِ فيروزي جنود بر زبانها افتاده آن بدگوهر را سراسيمه گردانيد - و بجانبِ کهرري و راجوت کوت (که از بزرگ شهرهای گهاتي‌وار است) شتاب آورد - خانخانان اردو را گذاشته تيز روي پيش گرفت - از بيرم[۲] کانو تا کهرري شصت کروه آبادي نبود - غازيانِ نصرت قرين آذرق برداشته جويای نبرد شدند - آن سرگردانِ بادیهٔ ادبار نتوانست پای افشرد - و بصوبِ کوهستانِ بهره[۳] شتافت - آن کوهے ست بس بلند - نزدیکِ دریای شور - سي کروه دراز و ده کروه پهنا آبهای گوارا و ميوهای خود رو فراوان درو - دوارکا بيست کروه شمال رویهٔ او ست - افواجِ گيهان گشا دران نواحي پای همّت افشرد - بومیان ازین آگهي لابه‌گري پيش گرفتند - و آمدنِ آن واژون بخت بدانسو و همراه نشدنِ خود دستاویز دولتخواهي گردانيدند - امين خان غوري قرار داد که پسرِ خود را بپرستاري فرستد - مير ابو تراب رفته پورِ او را آورد - و نهالِ آرزوی او طراوت پذيرفت - و کُلّی جام برگذاردند که مظفّرِ نافرجام در چهل‌کروهي نخوت آرا ست - اگر برخے تيزدستان نامرد گردند هرآينه بدست درمي‌آيد - خانخانان جريده روی در تکاپو نهاد - و نشانے ازو نيافتند - گذارش رفت که ازين سرزمين بکوهستانِ بهره رفته است - خانخانان لشکرِ منصور را چهار توپ گردانيد - برخے بسرکردگیِ نورنگ خان نامزد کرد - و فوجے بخواجه نظام‌الدّين احمد همراه ساخت - و لختے دليرانِ کار طلب به پيشبازیِ[۴] دولت خان لودي - هر جوقے بگوشهٔ ازان ملک درآمد - و راجپوتانِ آن مرز سخت آويزش نموده نقدِ زندگي درباختند - و آن آباد زمين بغمائي شد - و فراوان غنيمت اندوختند - اگرچه ازان پريشان روزگار نشانے پديد نيامد ليکن حيله اندوزي و فريب آرائيِ جام خاطر نشين شد - همانا آن شوريده بخت بحوالیِ ولايتِ جام رفت - و پسرِ خود را پيشِ او گذاشته خود باحمدآباد شتاب آورد - خانخانان رفتنِ او را بدان سو بهيچ بر نگرفت - و مالشِ جام را پيش‌نهادِ همّت گردانيد - او نيز بدين خيال (که فيروزي سپاه از شنودنِ خبرِ مظفّر سراسيمه خواهد شد) تهوّر گزيدان فراهم آورده پيش آمد - و در چار کروهي از گران‌خوابِ خود بيني بيدار شد - و بزاري و لابه‌گري روی آورد - و بميانجیِ رای درگا و کليان رای خواهشهای او پذيرائي يافت - جيسا[۵] پسرِ خود را با فيلِ شرزه و ديگر تنصوقات روانه کرد - و در پناهِ نيکو بندگي درآمد - خانخانان از ده کروهی نوانگر (که بنگاهِ او ست)

---

(۲) نسخهٔ [ب] پرم گانو (۳) نسخهٔ [ا] بره - و نسخهٔ [ز] باره (۴) نسخهٔ [ک] به پيش تازیِ و نسخهٔ [ل] بهشياريِ (۵) در [بعض نسخه] جسا •

بازگردیده بصوب احمدآباد شتابان شد - و در حواشی مورپی[۲] آوازهٔ فیروزی اولیای اقبال و آوازهٔ شدن آن ناسپاس نشاط آورد - آن سرگردان بادیهٔ ادبار بفسون سازی زمینداران بدگوهر بصوب احمدآباد آمد - و زر بندگان نافرجام فراهم شدند - فوجی که در هداله بود با لشکر پرانتی[۳] یکجا شد و دیگر جایگیرداران سامان پیکار پیش گرفتند - آن نخوت گزین (باندیشهٔ آنکه لشکرها یکجا شود و کار بدشواری کشد) خود را نزدیک پرانتی رسانید - اولیای دولت صفها برآراستند - مدن[۴] چوهان رام چند آدی سنگه سیّد لاد سیّد بهادر سیّد شاه علی بهوپت دکنی کیسوداس راتهور باگهه راتهور و دیگر مبارزان هراول کارنامهای دلاوری بجای آوردند - در گرمی زد وخورد خواجم بردی با برخی تیزدستان قلبگاه در پیوست - آن شوایدهٔ مغز راه گریز سپرد - اگرچه بسیارے از بهادران لشکر منصور زخمی شدند لیکن سران مخالف (مثل قربان علی بهارکی و شیخ عبدالله و صالح میانه و تیمور حسین و گدا بیگ) به نیستی خانه در شدند - به نیروی اقبال روزافزون شاهنشاهی فتحے بزرگ چهرهٔ نشاط برافروخت - و ناسپاسان بدگوهر لختے بگو نیستی و طایفهٔ در نشیب خمول فروشدند - و شورش بآرامش گرائید - گیهان خدیو ازین نوید شادمانی در خدا پرستی وداد دهی افزود و شگون دیگر بر فرخندگی عروسی گرفتند •

آغاز سال سیم الٰهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال شهریور از دور سیوم

درین هنگام نشاط افروز (که بزم عروسی طرب آما بود - و فروغ آذین نظر فریب) گلگونهٔ بهار چهرهٔ روزگار برافروخت - و گلشن دولت را طراوتے تازه پدید آمد - اورنگ نشین اقبال بر فرخندگی همایون جشن مژدهٔ دیگر برگرفت - و آذین را فوطرزے بر نهاد • • قطعه •

جشن فرخندهٔ فروردین است • روز بازار گل و نسرین است
بچه ماند بعروسی عالم • که سبک روح و گران کابین است

پس از سپری شدن شش[۵] ساعت و پنجاه و هفت دقیقه بفرّخی و فرخندگی فروغ افزای نه گلزار شب پنجشنبه نوزدهم ربیع الاول (۹۹۳) نهصد و نود و سه هلالی ببرج حمل پرتو انداخت خدا پرستی را بدستباف عشرت جلوه گر ساختند - و بخشش و بخشایش را بارگاهے دیگر زدند سرآغاز این همایون جشن آمرای برار بسجود قدسی آستان سربلندی یافتند - و بنوازش خسروانی

---

(۲) نسخهٔ [ا] مورلی - و نسخهٔ [ک] مورنی (۳) نسخهٔ [ز] برانتی - و نسخهٔ [ل] میرانی
(۴) در [بعضی نسخه] مندن (۵) نسخهٔ [ل] هفت ساعت •

کامیاب خواهش آمدند - آن معموره ایست از جنوبی بلاد - پیوسته بولایت مالوه - حال او در آخرین دفتر نگاشته آید - در تصرّف مرتضی نظام الملک بود - بآزمندی و به همنشینی از کار خود کناره گرفت - و بخدمتگری قدسی ارواح برنشست - آن کارے ست خطرناک وارستگان پارسا گوهر را برهنموني و دیدبانیِ راه پیمودگان کمتر دست دهد - تا بتر دامنان پای بند چه رسد - در کمتر زمانے گوهر تابناک خود بسیه چال سودا درافتاد - و بزیانکاری دین و دنیا سراسیمه تر شد - از بیرونیان (۲) دل گرفتگي روی داد - و آمیزش (۳) بنامه نویسي قرار گرفت - زرنگان کار از پیش خود گرفته اورا دستاویز سودمندي گردانیدند - صلابت خان چرکس در سودائي مزاج او راه یافت - و بر سر آن ملک چیره دستي گرفت - و کهنه بدگمانیها و نوسخت گیریها (که آئین بدمستان دنیا باشد) درمیان آورد - و در برانداختن نیولداران برار شد - میر مرتضی سبزواري (که سرآمد آن گروه بود) با خداوند خان مشهدي و جمشید خان شیرازي و چندا خان دکني و شیرخان نوحاني و دیگر مردم لشکرها فراهم آورده بحوالئی احمدنگر شتافت - او بسرکردگی پور نظام الملک بآویزش برخاست - از هر دو سو بسیارے فرو شدند - انجام کار شکست بر براریان افتاد جمشید خان دستگیر شد - و فراوان مال از دست دادند - یارای بودن دران دیار نماند - روی نیاز بدین درلت جاوید طراز آوردند - و امرای سرحد ایشان را بار داشته بعرض همایون رسانیدند قدسي منشور شرف نفاذ یافت که بارگاه ما در بر روی جهانیان باز دارد - هرکه بناگزیر هم پناه برد کامیاب خواهش آید - درین هنگام بهجت افروز بسجود قدسي آستان رسیدند - و تیرگی بخت بر زدوده آمد - گوناگون نوازش یافتند - و بمنصبهای سترگ و جایگیرهای آباد کام دل بر گرفتند هر روز تازه جشنے آرایش مي یافت - و جرائد روزگار به نیکنامي پر میشد - یکے از نوئینان بزرگ سرمایهٔ پیرایش آن از اقبال روز افزون دربوزه کردے - و شهریار کام بخش (که خوش ساز بهار معني ست) بقدسي قدوم نور آگین ساختے * * شعر *

شاه بر تخت سعادت بذله گوی و نکته سنج * با دل دانش پژوه و خاطر حکمت نیوش

روز فروردین جشن شرف کشور خدا انجمن آگهي بر آراست - و نیایش دادار بے همال را پایه افزود * * نظم *

بماناد تا جاودان نام او * همي مشتري باد فرجام او

ازو دیدم اندر جهان نام نیک * ز گیتي ورا باد فرجام نیک

درین سور بزرگ بندگان سعادت گرا بافزونے منصب سربلندي یافتند - شهاب الدّین احمد خان را

---

(۲) نسخهٔ [ز] پروانیان (۳) در [بعض نسخه] آمرزش *

ایالت مالوه کرامت فرمودند - راجه بهگونت داس پنجهزاري شد - راجه تودرمل چهارهزاري زین خان کوکه و میرزا یوسف خان دو هزار و پانصدي - عبدالمطّلب خان هزار و پانصدي - راجه اسکرن هزاري - حکیم ابوالفتح هشتصدي - شیخ فرید هفتصدي - میر جمال‌الدّین ششصدي برهان‌الملک پانصدي - و راقم شکرنامه را بےدستاویز خدمتے بمنصب هزاري سرافراز گردانیدند امّید که (۲) نیکوخدمتي چهرهٔ سعادت برافروزد - و جوهر شناسیٔ گیهان خدیو بر روی روز افتد همگي سران لشکر بوالا عنایتها اختصاص گرفتند - و همدرین روز امیر فتح‌اللّه شیرازي را بامین‌الملکي بلند پایه گردانیدند - و فرمان شد که راجه تودرمل مهمّات مالي و ملکي بصوابدید میر رو براه کند و کهن معاملها (که از زمان مظفّر خان تشخیص نیافته بود) بانجام رساند - و آنچه بعقل دوراندیش رسد عرضه دارد - میر با دل آزاد روی بدین کار شگرف آورد - و بکار آسانیٔ خویش فصلے چند بعرض رسانید - و گزین پاسخها رهنمون خود ساخت - برای کارآگهي بجنس نگاشته آمد - نخستین آنکه امارة نویسان حسابها را تنقیح نداده اند - و پاسبانیٔ آئینهای مقدّس نشده - اساس این کار را (که بر تحقیق و تشخیص است) بر قیاس و تخمین نهاده اند - دران سال (که همگي قلمرو خالصه شد) کارگذاران سلطنت از افزونیٔ کار بجزو نرسیده فراوان بقایا نوشتند - و به پنجم و ششم بخش فیصل دادند - دراز دستان کام دل برگرفتند - و پارسایان بیجانکاهي افتادند - و آنان را (که اندک لغزش رفته بود) فراوان خواهش از دادن باز داشت - اگر اوارة نویسي از روی شناسائي شود پیشیني ناخوشیها برافتد - دیگر آئین (۳) آن بود که مال ستاننده‌گان برعایا یافته بدهند - و نهرست بگیرند - و نویسندگان مدار حساب بران گذارند - اکنون آن سررشته از دست رفته است - هرچه عمل گذاران خالصه بنام کشاورزان مي‌نویسند و آنرا رو پوش خیانت میگردانند از پیش میرود باید که سپس آن دو سند را بکار دارند - دیگر حساب نویسي را بر سال کامل مي‌نهند - یا بنسخهٔ کروربندي که باد بیمایان بےصرفه گو نگاشته اند - و ازین رهگذر بسیارے زندانی اند - دادگري آنست که باز خواست را بر پیوسته سال بےتزویر برنهند - دیگر از خوابیدگیٔ عمل‌گذار گماشتگان چیره دستي نموده اند - و از بزرگران ناستدني برگرفته - نگاشتهای مخصّص (۴) و قابض (که بزبان روزگار کاغذ خام گویند) پتواري از قرار واقع همه را وا گوید - و شایسته آنکه هرچه دران نوشته بنام او باشد جواب گوید - و گرفتهٔ فرستادگان اگر حاضر نسازد باز دهد - وگرنه ستمگر از عهده (۵) برآید - و هرچه بنام چیره‌دستان (از قانونگو و مقدم و پاکار) برآید آنها پاسخ گویند - دیگر آنچه ازین گونه زیادتي پیدائي گیرد

---

(۲) نسخهٔ [ا] نیکوبندگي (۳) نسخهٔ [ز] آئین بود (۴) در [بعض نسخه] محقق و قابض والله اعلم (۵) نسخهٔ [ل] عهدهٔ جواب •

آنرا در بقایای رعیّتی نام بنام رانند - یا از وجه سال آینده محسوب داشته درباره خواهش نکنند و نیز از عامل بار دیگر پژوهش نرود - و [چنانچه سیاق نویسان حال مَنبَه[۲] را (که بزبان قلم استصوابی و اخراجات گویند) طلبدارند] هم وجه کمی را خواستگاری نمایند - دیگر نشیب و فراز آبادی بر همگنان روشن است - اگر در موضع زمینی از شیار و شدکار می‌افتد در جای دیگر بکوشش او آباد میگردد - و همچنین اگر جنسی نقصان می‌پذیرد تدارک آن جای دیگر میشود - اهل سیاق تنها کمی را در پیشگاه نظر داشته بار خواهش می‌گشایند - اگر در جمعی مبلغ نگاه رود هرآینه سرمایهٔ کشاورز آسودگی خواهد بود - دیگر مستوفی چهارم حصّهٔ عمل گذار را بجهت گذاشتن بقایا نگاه میدارد - اگر از ویرانی‌ست یا سرکشی بزرگران (و تکاپوی عامل سودمند نیامده) یا بجهت معزول شدن اوست تا بهنگام او را جرم نباشد - و اگر در باز خواست مال مساهله رفته آن وجه را بران باقی نویسند بشرط آنکه بقایا توجیه نماید - دیگر چندے[۴] بکمک عامل مقرّر می‌شوند و علوفهٔ مدّت معیّن برو می‌نویسند - گاهے بیشتر می‌مانند - و ماهوار آن نیز می ستانند - و مجرا نمیشود - اگر آن بودن ناگزیر بود بخرج او رانند - و سپس چنین سرگذشت را عرضه دارد - دیگر اگر طالب حسابی عامل و تابیدان پیش از عمل بخرج او رانده آید هرآینه معطلت خواهد بود - دیگر عمل‌گذاران پس از عزل برای تحصیل بقایا در پرگنه می‌مانند - اگر علوفهٔ حسابی آنزمان را و طالب مدّتے (که نشان عزل بار نرسیده باشد) و ماهیانهٔ زمان راه در خرج او مجرا دهند از دادگری میداند - دیگر اگر ماهوار عامل و تابیدان داغی پس از عزل در مدّتے (که در درگاه کشک داشته باشند) بتصدیق چوکی‌نویسان بخرج باقی او مجرا دارند سرمایهٔ آسایش میگردد دیگر گاه ماهیانهٔ کمکیان بر بقایای پیشین عمل نوشته اند - و بجهت آنکه رعایا نیستند یا قبول ندارند یا سرکشی میکنند وصول نیافته - عامل اگر بکارسازی آنجماعت ماهوار داده باشد آنرا مجرا دهند - دیگر بکارگذاران گرفت و گیر می‌نمایند که چرا عرضداشت نکردی - و پاسخ آن گروه آنست که بعرض همایون رسانیده ایم - و جواب نیافته - اگر واقعه نویسان این سررشته را نگاه دارند و جواب را بوکالای ایشان سپارند راه گفت وگو بسته خواهد شد - دیگر اگر عامل نیمهٔ آزناس زمان کار کرد تنخواه باید مایهٔ آسودگی خواهد شد - دیگر بجهت عمل‌گذاری بشمارهٔ سواران یا نیمهٔ آن به پیاده میدهند و عامل پیشتر نگاه داشته اگر ناگزیر باشد معتبر دارند - دیگر قانون‌گویان را فراوان سود میرسد - اگر از هر پرگنه یکے بدرگاه باشد هرآینه آگهی بالش یابد - دیگر خزینه داران

---

(۲) در [اکثر نسخه] مابه را - والله اعلم (۳) نسخهٔ [ب ک] کشاورز آسودگی و افزونی مال خواهد ...

پرگنات را دادنی بسیار است - چندے کارآگهان درست کردار نامزد گردند - تا این شغل بانجام رسانند - دیگر آنچه عمل‌گذاران پیشین باقی نوشته اند تحقیق نکرده تن‌ندهند - دیگر هرکه اقطاع خویش آباد گرداند بملاحظهٔ غلّهٔ بخش سراسری زمان زیان زدگی و خرابی محالّ دیگر اگر توفیر برآید آنرا در اضافهٔ منصب و علوفه اعتبار کنند - دیگر اسپ سپاهی سقط میشود و همان زمان اسپ دیگر میخرد - و تذکره درست می‌نماید - و گاه پس از دو سال یا بیشترے اسپ عوضی برگیرد - در نخستین سپاهی زیان زده گردد - و در دوم نقصان مال پادشاهی و نیز از دوردستی اسپ نیارد بداغ رسانید - اگر از تاریخ نیست شدن اسپ علوفه بار پس گیرند کار دشوار میشود - اگر آزناس را بعوض آن دارند و ازان وجه گسسته نگردد سرمایهٔ آسایش خواهد بود - چون این فصول از خیرسگالی نگارش یافته بود پذیرفته آمد - و کهن حسابها رو براه شد و بکوشش آن دانای نیکو بسیج دارالوزارت نشاط‌گاه خلائق آمد *

و از سوانح ریختن آبروی معصوم خان‌کابلی - (هرچند از تباه بسیچی و غرض پرستی در عزیمت آمرا پراگندگی راه یافت - و گاه آن بود که ناسپاسان نفسے چند بکام دل برنشینند) لیکن ازانجا (که سماوی تائید پیهم بود - و اقبال روز افزون) به پیمناکی در افتادند - معصوم بدان صوب که گذارده آمد شتاب‌آورد - و از دگرگونگی رایها و آوازهٔ رسیدن فیروزی جنود کارے نیارست ساخت استوار جائے برگزیده در اساس برج و باره شد - و در مقام ترمهانی (که گنگ و جمنه و ساکنی[۲] باهم می‌پیوندند) قلعهٔ بنیاد نهاد - و بیگ محمّد و الغ بیگ و چندے بدگوهران را با برخے زمینداران درانجا گذاشت - و این را در بند اندیشید - و خود پسترک جای گرفت - آمرا بشایستگی هنگامه آرای پیکار شدند - عیسی کاردانان فرستاده بلابه گری در آمد - و چون نشان پشیمانی پیدائی نداشت بکوش در نیارده بر گشایش قلعها همّت بستند - سخت آویزشها چهرهٔ راد مردی برافروخت - و هربار غنیم با انبوهی راه گریز سپرد - بیست و یکم فروردین لشکر فیروزی هنگامهٔ نبرد کشتی برآراست - در کمتر زمانے یکے را بر گشودند - و بامدادان دیگرے را دلیران ناموس درست درهم شکسته بمعصوم روی آوردند - او تاب نیارده دریا نوردی پیش گرفت و از هجوم ناسپاسان و شورش دریا کشتی فروشد - بتکاپوی برخے نیم جانے بکنار برد - و بار دیگر آبروی او ریخته آمد - و اولیای دولت سپاس‌گذاری از سر گرفتند *

و از سوانح سزا یافتن ترخان دیوانه و طاهر ایلانچق[۳] - از پیشین مالش بکنج خمول در کمین فرصت بودند - دریں هنگام (که آمرا شادخواب بےپروائی داشتند) طاهر بتاج‌پور رفته گرد شورش

---

(۲) نسخهٔ [ز] ساکنی - و نسخهٔ [ل] ساکی (۳) نسخهٔ [ز] ایلاجق *

برانگیخت - و تمربدخشي پیکار ناهنجار کرده شکست یافت - و آن باطل ستیز را مایهٔ بدمستي بدست افتاد - و ترخان دیوانه بدارالملک تاندة آمده غبارافزای فتنه شد - و در برخی خانهای نی بست آتش درزد - شهبازخان قاسم‌خان و محمّدخان نیازي و جوقي دلاوران را بمالش فرستاده درکمترزمانے آوازهٔ دشت ادبار شد - و در ولایت مورنگ به‌پیغولهٔ نیستي درنشست - و برفرق آن دیگر نیز غبار ناکامي ریخته[۲] آمد •

و ازسوانح فرو شدن حبیب‌علي پور محبّ‌علي خان - چون امرای بهار بخدمت گذاري به بنگاله شتافتند یوسف[۳] متي نام افغانے چند فراهم آورده دست بتاراج برگشود - حبیب‌علي از شورش جواني بر جوشید - و ساز پیکار ناکرده نبرد آرای شد - و کارنامهٔ دلیري بجای آورد و نقد زندگي درباخت - محبّ علي خان ازین آگهي کالیوه شد - و هرچند دررفتن بیتابي نمود امرای بنگاله نگذاشتند - و شاه قلي‌خان محرم را (که از دیرباز آرزوی قدسي آستان داشت) بمالش آن فرومایگان فرستادند - که این خدمت بانجام[۴] رسانده رو بدرگاه نهد - در کمترزمانے ناسپاسان بباد افراء رسیدند - و گرد شورش فرو نشست •

و ازسوانح قرار یافتن بنگاله بصادق خان - گذارده آمد که امرای بنگاله از خود بیني و غرض پرستي رشتهٔ یکدلي برگسیختند - صادق خان با برخے یکطرف را بر خود گرفت و شهباز خان با گروهے بجانب دیگر - ازانجا (که ناشناسائي در بالش بود) جدائي سودمند نیامد دست از کار باز داشته بکین‌توزی یکدیگر نشستند - از پیشگاه خلافت خواجه سلیمان را باندرزگوئي فرستادند - و فرمان شد که یک کار بدو[۵] گروه فرمودن شایستگي ندارد - کار دیدگان خیرسگال انجمن برسازند - و در سران سپاه ژرف نگهي بکار برند - هر کدام که انتظام بنگاله بر خود گیرد دیگر بصوبهٔ بهار باز گردد - خواجه نخست پیش صادق خان رفت - او از خامکاري بے‌آنکه هردو طایفه فراهم آیند بر خود گرفت - شهبازخان و سعیدخان و دیگر مردم ازین درهم شده بے‌آنکه آن ناحیت سرانجام یابد برآمدند •

و ازسوانح درآویختن شهباز خان بسنکرام - با آنکه سعادت یار نیدرخته همواره با امرای بهار دست از خدمت‌گذاري باز نکشید - و از خوب کرداري راجه تودرمل او را پسر خوانده بود شهبازخان از غرض پرستي در بازگشت از بنگاله در برانداختن او شد - او به تنگناها در آمده به پیکار برنشست - چون کار لختے دراز شد سعیدخان جدائي گزیده ببهار آمد - شهبازخان پورنمل

---

(۲) در [اکثرنسخه] یخته آمد (۳) نسخهٔ [ل] یوسف نام (۴) نسخهٔ [ل] بتقدیم رسانیده

(۵) در [بعضی نسخه] بدو گروه مخالف فرمودن •

زمیندار کیدهور[۲] را که با او دشمن بود برنواخت - و در شکستِ آن بومي او را یاور اندیشید - و از نا فهمیدگي در کمتر زمانے اورا زنداني ساخت - راجپوتے که پیشتر با او بسربرده دربی فزدیکي ازو جدا شده بسنگرام پیوست - و بهوا خواهیِ او بجان‌گزائی شهباز خان آمد - و در کمینِ آن نشست روزے در نشستگاهِ شهباز خان یکے با پورنمل حرف سرائي داشت - آن سرگشته بے آنکه ژرف نگاهي بکاربرد بخیالِ شهباز خان شمشیرے حواله نمود - پورنمل از تیزدستي برگرفته او را از هم گذرانید و شهباز خان غور نا کرده آن بیگناه را پای‌بند ساخت •

و از سوانحِ فرمان پذیر شدنِ عیسی زمیندار - ازان باز (که بلشکرِ منصور آن گزند رسید که لختے گذارده آمد) سترگ بیمناکي داشت - از رسیدنِ فیروزي جنود کالیوه شد - و (چون بزرگانِ لشکر را غرض پرستي از راه برد - و از کوتاه بیني با یکدیگر در افتادند) آن بومي لختے دم آسایش برکشید - و از عاقبت بیني کارداناں پیشِ صادق خان و دیگر سرانِ لشکر فرستاده لابه گري پیش گرفت - و قرار داد که معصوم خان کابلي را بحجاز روانه سازد - و خود چون بندگانِ سعادت سرشت خدمت گذاري نماید - و یکے از خویشان را بر آستانهٔ خلافت بپرستاري فرستد - و گزین پیشکشے روانهٔ درگاه سازد - و آنچه دران شورش از لشکرِ همایون رفته باشد باز سپارد و در سامانِ این‌کار بود ناگاه شهباز خان و سعید خان و دیگر اُمرا چنانچه گذارش یافت بر آمدند آن بد گوهر سررشتهٔ نیاز از دست واهشته[۳] بدراز خواهشها افتاد - اُمرا از نا شناسائي برخے رائیت باو باز گذاشتند - و او لختے فرمان پذیري گرفت - فیل و توپ و جزآن که بدستِ او درآمده بود روانهٔ درگاه گردانید - و معصوم خان را اگرچه از بداندیشي کسیل نکرد لیکن قدرے از فتنه اندوزي باز داشت - شهریارِ دوربین پذیرش فرمود - لیکن بر آمدنِ اُمرا بدانسان پسندیده نیامد - خواجه سلیمان بعرض رسانید چندانکه گفتم شهباز خان روزے چند توقّف نماید از خشمناکي قبول نکرد - او را همراهِ ناظر دولت ساخته باز بدان صوب فرستادند - تا از کارِ او آگاهي پذیرد - و اُمرا را نکوهش بسزا نماید •

و از سوانحِ فرو نشستنِ شورشِ اولیاي کوراني - درین هنگام (که آن دیار لختے بآرامش بود و اُمرا بجهتِ آنکه عیسی قرارداد خود را کاربندد در نواحی آذیسه چشم بر راه داشتند) آن شولیده عقل بدستیاریِ سلیمان سربني[۴] غبارِ فتنه برانگیخت - و هنگامهٔ افغانان فراهم آمد دستِ تاراج برگشود - و بر صالح پور وزیرخان شتاب آورد - و در حوالیِ بردوان پیکار درگرفت

---

(۲) نسخهٔ [ا] کندنپور را - و نسخهٔ [ک] کندهور را (۳) نسخهٔ [ا] داده (۴) نسخهٔ [ا] سرمني - و نسخهٔ [ز] شیرني •

او گزین آونزش نموده ببردران حصاري شد - اُمرا ازین آگهي فوجي روانه کردند - و خود نیز از پی شتافتند - پیش فرستادگان چون بشش کروهی غنیم رسیدند زیاده سران تباه اندیش دست ز محاصره باز داشته بکارزار برخاستند - گنداوران کارآگاه بکنار دریای منگل کوت پای همّت برافشردند - و در همان نزدیکي فیروزي جنود نیز پیوست - و ازیی (که دریا پایاب فیل بود) عشرت دیگر روی داد - درین اثنا خواجه سلیمان و ناظر دولت از بارگاه خلافت در رسیدند - و نوید فتح[۲] و بهروزي رسانیدند - در کمتر زمانے برابر دابرها در قلعهٔ گلین بر ساختند - تا هنگام گذشتن مخالف چیره دستي نتواند کرد - سیم خرداد اُمرا فیروزي یافتند - و انجمن نشاط آراسته شد - تمام آن شب ریزش ابر بود - بامدادان سپاه نصرت[۳] قرین در بارش گذاره شدن گرفتند برخے آدم و اسپ را سیلاب برد - غنیم از کوتاه بیني رده برکشید - صادق خان صفها آراسته بقلعه در شد - و خود را بخواب انداخت - و گار آگاهان برگذشت - تا فوجها از هم نگسلد چون نیم روز سپري شد باطل ستیزان بدان خیال که امروز آویزه نمیشود به بنگاه باز گردیدند درین هنگام صادق خان بسیچ پیکار در سر گرفت - و بامرا گفته فرستاد همگي اندیشه عنان تابی آن گروه بود - اکنون دل بکارزار برنهند - دلاوران پذیرفته بآویزش در آمدند - غنیم با هزاران سراسیمگي دو بخش شد - فوجے بر سر وزیر خان آمد - و جوقے به پیکار صادق خان و محبّ علي خان عرصهٔ جان فشاني و جان ستاني گرمي پذیرفت - و راه مردي را بارار دیگر شد - ناظر دولت و سیّد مبارک و خواجه سلیمان و خواجه درست و حریف و تاج خان پیوسته نمایان کارها کردند و صادق خان بشایسته آئین غنیم خرد را بر داشت - درین هنگام پیدائي گرفت - نزدیک است که وزیر خان و آن گروه را پای همّت از جای رود - محبّ علي خان و میرزاده علي خان و کیچک خواجه جدا شده بدان مصاف پیوستند - و در کمتر زمانے آبروی مخالف ریخته آمد و بآسماني تائید بزرگ فتحے چهرهٔ نشاط افروخت - نزدیک سه صد کس غنیم به نیستي سرا در شدند - و تا صد کس از غاریان اقبال جان سپنجي باز سپرده جاوید نیکنامي اندوختند و در تکاپوي هزار کس از گریختگان را روزگار سپري شد - و خاربن فتنه ازان ماتک برکنده آمد زیردستان به ثنا گوي و نیایش گذاري نشستند •

و اسوانح فرو شدن دستم قانشال - نیرنگ اقبال شاهنشاهي را که تواند اندازه گرفت و شگرف کاري او کي برشمرده آید - آن بد گوهر (که چاره گري او را سعید خان و شهباز خان و بهار خان و بسیارے مجاهدان دولت بر خود گرفته بودند - و کارے از پیش نرفت) امروز

---

(۲) نسخهٔ [ز] کشایش و بهروزي (۳) نسخهٔ [اب] ظفر قرین •

از چندے میانه مردم نقش هستئ او سترده آمد - چون آمرا از تبه رائي آن ناحیت را انتظام نداده متوجّهِ بهار شدند آن شوریده مغز با بسیارے قلعهٔ گهوڑا گهاٹ را گرد گرفت - طاهر و سیف(۲) الملک و خواجه مقیم جوهر کارداني و شجاعت را بر روی کار آورده شایسته نگهباني نمودند - دریں اثنا بابوی منکلي از شیرپور(۳) سرچه رسید - و بر زبانها افتاد که محبّ علي خان پیوسته است - غنیم از گردِ قلعه برخاسته دور تر نشست - بندگانِ سعادت گزین بیرون شده هنگامهٔ پیکار برآراستند - ازانجا (که غرور مستان را زود خمارِ ناکامي درگیرد - و بے آزرمانِ شورش افزا دیر زندگي بر نتابند) آن کوتاه بینی راهِ گریز سپرده با گروهِ انبوه فرورفت - و فیروز مندي پیرایهٔ شگفتِ دیده وران گردید - فیل سون کدره با دیگر اسباب بر گرفتند - و پور او خوش(۴) فال بدست افتاد - همانا سببِ برخاسته رفتنِ آمرا آن بود که بے دستیاریِ خدمت فروشانِ اقبالِ روز افزون چهره افروزد - و بسیارے ناسپاسان را رهنموني شود •

و همدریں ولا مهین بخشی از بارگاهِ خلافت برروی کار آمد - و فراوان کدیور(۵) را آسودگي در گرفت - از نیک سگالی گیتي خدیو ازاني پدید آمد - و ازیں رو دست مزدِ جهانباني لختے بر بزرگان دشوار گشت - گیهان خدیو از صوبهٔ الٰه آباد و اودهه و دهلي در فصلِ ربیع از پنج و نیم حصّه یکے برعایا بخشش فرمود - و از حوالیِ الٰه آباد پنج یک - و در خریف از صوبهٔ الٰه آباد و اودهه شش یک - و آن در خالصه هفت کرور و هفت لک و چهل و هفت هزار و شصت(۶) و دو دام شد - و ازینجا حالِ انقطاعِ داران را لختے توان اندازه برگرفت - و بچنین بخشش کشاورزان را آسودگي در گرفت - و نیایش گوي بلند آوازه گشت - شاردهم تیر قمري وزنِ گیهان خدیو شد و بهشت چیز برسنجیدند - آرزو مندانِ روزگار کامِ دل برگرفتند - و ثناگري را داستانها برساختند دریں روز شاه قلي خان محرّم از بنگاله آمد - و بسجودِ والا(۷) درگاه روشن پیشاني گشت - دوازدهم امرداد صادق خان بایلغار از بنگاله رسید - چون بے طلب آمده بود بار نیافت •

و از سوانحِ آمدنِ خانخانان بدرگاهِ عالي - اشارت والا رفته بود که هرگاه خاطر از گجرات فراهم آید رو بقدسي آستان نهد - (چون به نیروی دولتِ روزافزون شورِ بختانِ فتنه افزا بکنج خمول نشستند - و خرد و بزرگ بآسایش گرائید) هشتم از احمدآباد روانه شد - و بیست و چهارم بدولتِ بار چهرهٔ بختمندي برافروخت - رایسنگهه جهاله بسعادتِ کورنش رسید - سرگذشتِ او

---

(۲) نسخهٔ [ل] سیف الملوک (۳) نسخهٔ [ب] شیر پور هرچه رید - و نسخهٔ [ز] شیر پور مرچه رسید - و نسخهٔ [ل] شیرپور رسید (۴) نسخهٔ [ل] خوشحال (۵) نسخهٔ [ل] مردم را (۶) نسخهٔ [ل] شصت دام شد (۷) نسخهٔ [ل] قدسي آستان •

لختے شگرفي دارد - از زمینداران گجرات است - با جام و کهنکار خویش - و بدلاوري نامور در پیشین زمان بجشن عروسي نقّاره نواخته رهگرا بود - چون نزدیک بنگاه جسّا[۲] پسر عمّ کهنکار رسید پیغام آمد که دور گذرد - یا نواختن برطرف سازد - ورنه آمادهٔ پیکار شود - با آنکه سامان نبرد کم داشت دل بآویزه نهاد - و بگزین کوشش فیروزي یافت - جسا بفرامشخانهٔ نیستي در شد برادر خرد او صاحب بکین‌توزي درآمد - او نیز نقد هستي در باخت - و با وجود فیروزمندي و فرو شدن غنیم از فیرنگی نیلي سپهر ناپدید گشت - رسم راجپوت آنست که در هنگام آویزش از اسپ فرود آیند - و دورتر از بارگي گرم[۳] پیکار شوند - مبادا اسپ سرکشي نموده از معرکه بیرون برد - و بگریز پائي بیغاره کش همسران گردد - یا همّت را بسیچ آویزه نماند - و خویشتن را به نیروی تکاور بر کنارهٔ کشد - رایسنگهه بعد از فیروزي چون به نزدیک اسپان رسید راجپوتان صاحب (که بپاسباني گذاشته بود) آگهي یافته دست مردانگي بر گشودند - و دلیرانه نقد زندگي سپردند - او را نیز زخمهای کاري از پا درآورد - و به نیم جانے درمیان مردگان نفس مي‌شمرد - شبانگاه جوگیئے را برو گذر افتاد - و بخلوت کدهٔ خویش برده بچاره گري نشست و پس از بهي پذیرفتن بهمراهي او بادیه[۴] نوردي پیش گرفت - الوس او را یقین که بفرامشخانهٔ نیستي جا گرم کرده - اگرچه برخے از ناپیدائي نعش بگمان زندگي میشدند لیکن زنان او بآئین خویش خود را در آتش[۵] افکندند - و زن درستدار او تن بسوزش در نداد - و بگدازش دل برنشست در اواخر پیشین سال بدستوری آن آلهي بندهٔ کارداں پس از نوزده سال به بنگاه خود آمد - و از سر بار تعلّق بر دوش گرفت - دیده وران او را شناختند - خاصه آن همخوابهٔ تفسیده جگر - و بیاوری خانخانان بمرزبانی ولایت خود رسید •

و از سوانح فرستادن خان اعظم بجنوبي دیار - گذهه رایسین و آن حوالي باقطاع او قرار یافت - و گرانبار اندوزها بدان صوب دستوري شد - همگي قدسي بسیچ آسایش زیردستان دکن و پیرایش مرزبانان آن دیار بود - اگر دادگري و رعیّت[۶] آبادي فرا پیش ندارند مالش آن بد سگالان ستم گرا بگزین روشے نموده آید - و غمخواری مردم زاد آن سرزمین بسعادت منشان خیرسگال باز گردد از پیشگاه حضور عبد المطّلب خان و راجه اسکرن و شیرویه خان و میر جمال الدّین حسین آنجو و برهان الملک دکني و عبد الرّحمٰن مویّد بیگ و حاجي عبد اللّه کاشغري و سبحان قلي ترک[۷] و علي مراد و شیر محمّد و علي‌قلي و دیگر راه مردان کارآگاه رخصت یافتند - و فرمان شد

---

(۲) در [بعضےجا] جیسا - بزیادت یا آمده (۳) نسخهٔ [ب] گرم پویه شوند (۴) نسخهٔ [ا] بادیه پیمائي (۵) نسخهٔ [ل] بآتش زدند (۶) نسخهٔ [ل] رعیت پروري (۷) در [بعضےنسخه] ترکمان •

که هر کدام به تیول خویش رفته سرانجام یورش دکن پیش‌نهاد خاطر گرداند - و بشهاب الدّین احمد خان و شریف خان و تولک خان و رای درگا و سمانجي خان و حکیم عین‌الملک و بازبهادر و شیخ عبد اللّه خان و مدهکر و جگمن و کشنداس و دیگر اُمرای آنصوب منشور والا نفاذ یافت که همراهی فیروزي جنود را آماده گردند - و حکم شد که آصف خان از صوبهٔ اجمیر با برخی سران آن ناحیت نیز پیوندد - و خواجگي فتح اللّه را بخشي و مختار بیگ را دیوانِ آن لشکر ساختند و دانای روزگار میر فتح اللّه شیرازي را بخطاب عضدالدّوله بلند پایگي داده برهنمونی راجه علي خان مزبان خاندیس فرستادند - و چندے کارشناسان آزرم دوست را همراه کردند که اگر سزاوار باشد بنصیحت‌گوئی دیگر حکّام دکن روانه سازد •

و از سوانح فرستادن شهباز خان از بهار بصوب بنگاله - درین هنگام آگهي آمد که او در رفتن بدان خدمت عذر میگذارد - و بجهت عرضِ حال بدرگاه والا مي‌آید (۲) - کرم اللّه برادر او را فرستادند که ازین تباه بسیچي باز دارد - و بفرموده سرگرم سازد - و حکم شد که میرزا یوسف خان از اودهه ببهار رفته بپاسبانی آن ملک همّت گمارد •

نهضت فرمودن رایات اقبال بصوب پنجاب

(هرکه پرتوے از آفتاب (۳) جهان افروز برگیرد - و کتابهٔ پیشطاق دل برخواند) بے دلنشین سبب بیکجا بر ننشیند - و در هرچندے بتازه نزهت‌گاهے عشرت اندوزد - خاصه اورنگ نشینانِ فرهنگ آرا - که آسایش گروها گروه مردم بدید بانی این خیربسیچان داد گر در گرو است و پیرایش چارچمنِ دنیا بآبیاری داد دهی ایشان - ازینست نشیمنِ قلمرو بسیر (۴) و شکار ساحتِ آن از خس و خاشاک شورش رفته آید - و بے میانجي برچگونگی روزگار آگهي افتد - بد گوهران ناهنجار در گرو نا کامي فرو شوند - و نیک اختران سعادت سرشت را بهروزي پدید آید - دُرم اورلکای مخالف چون بستان سرای مملکت گزیی رفت و روے یابد - و بفروغ معدلت روشني پذیرد سمندِ گیهان نورد بدان سو خرامش نماید - و آگهي افزاید - ملک فراخي پذیرد - و انبوهي رو بیکتائي نهد - و فروغِ ظلّ الٰهي جهانیان را در گیرد - ازین رو شهریار دیده ور در هرچندے ناحیتے را نشیمن‌جای خویش سازد - و کاخهای دلنشین و بستان سراهای نظرفریب و آبشارهای سامعه افروز و پرستش‌کدهای شگرف و منازلِ خیر اساس نهد - هرکرا نگاه از ظاهر برنگذرد

---

(۲) نسخهٔ [ب] مي‌گراید (۳) نسخهٔ [ل] آفتاب جهان تاب خرد برگیرد (۴) نسخهٔ [اک] همواره بسیر و شکار •

از گذاشتن آن نگارین خانها و پیمودن دشت و صحرا بشگفت زار در شود - درین هنگام (که بفروغ دیهیم خدا فتحپور رشک افزای روزگار بود - و دیده وران کارآگاه برآنکه شاهنشاه را بدان فراوان دلبستگي ست) بصافي خاطر نخچیر افگنی فراخنای پنجاب پرتو انداخت - و زمان زمان این سگالش افزایش میگرفت - مردم از ناپدید بودن باعث در حیرت - و دوربینان آزمون کار چشم بر راه سبب دریغوقت آگهي رسید که میرزا حکیم مرزبان کابل شاردهم امرداد رخت هستي بر بست و در زابلستان گرد شورش برخاست - سپاه آن دیار از نکوهیده کاري چنان مي‌اندیشند که آوازهٔ دشت ناکامي گشته بتوران زمین روند - ازین گذارش دوربینی کشور خدا بتارگي چهره برافروخت و بسیارے از سراسیمگي بار رستند - خود پژوهان باستاني و حال برانند که دلهای فرمان‌دهان داد گر برای سعادت منشان اخلاص گرا و بازرگانان درست اندیس حصارے ست آهنین و جوشنے ست آسماني - و در رویان شورش طالب و بد نهادان تباه‌کار را شمشیرے ست جان گزا و خنجرے ست دل‌شگاف - بختمندے (که دران آله آباد جاگیرے - یا گاه گاهے برگذرے) از دراز دستی زمانه بار رهد - و بکام دل بر فراز روز بهي نشیند - و نا بخردے (که بدین گروه الٰهي اعتصام آهنگ آویزش در سر گیرد - یا تباه سگالي بخاطر برگذراند) خود را بر دم تیغ تیز برزند - و بتکاپوی خویش بروز نا کامي نشیند *

* بیت *

بخت هرکس که سر بخواب کشد * تیغ بر روی آفتاب کشد

آنانکه چشم دوربین باز گشایند پندارند که قرین این بزرگان ایزدي تائید است - و ایشان ازانجا که بیمار نادانی شمرند جز مهر افزائي بدل نگذرانند - چنانچه از سرآغاز اورنگ نشینی شاهنشاهي (هر که از سرشت تباه یا بدمسازی تیره دلان کج‌گرا نکوهیده اندیشه نمود - یا سرتابي پیش گرفت) کیفر شایسته سرانجام یافت - و بے کوشش کارسازان بارگاه خلافت پیغوله گزین تیره روزي گشت - چنانچه خوانندگان این اقبالنامه بخواهش گري دلیل نشتابند - و بتارگي فرو شدن این جوان آگاهي بخشد - در ناسپاسیهای پیشین چون خردسال و نادیده کار بود چنان گزندے بدو نرسید - لیکن گروهے بد گوهران (که اورا دست آویز شورش داشتند) بگزین سزاها رسیدند - هنگام آن بود که پندے برگیرد - و به نیایش گري برخیزد - از بخت غنودگي تباه بسیچي افزایش یافت - و بار غبارآمای نرهنگاه هندوستان شد - و زیان زده برگردید - و در آویزگاه آبروی او ریخته آمد - شهریار مهربان‌دل بار بخشوده کابلستان مرحمت فرمود - چنانچه گذارده آمد جای آن بود که از شرمساري سر برندارد - و از شاه‌راه رضا جوئي بیرون نشتابد - لیکن در سرشت تباه

---

(۲) در [چندنسخه] نخچیر افگنی پنجاب (۳) نسخهٔ [ا ب] بر دم تیغ برزند *

فیکوئی دستمایهٔ بدکرداری گردد - و عاطفت افزونی کجگرائی آرد - کارسازان تقدیر اورا گرفتار باده پیمائی گردانیدند - و آن را چشمهٔ سار بیمارپها ساختند * • نظم •

خوردن می هر بدیئی را ست سر * وانکه بدش میخورد آن خود بتر
بود بریشم زن ما رعشه دار * لرزهٔ آرنج بـدو گشت یار

از افزونی سودا برنجیهای دشوار دوا در شد - و سـ ندگی لبریز گشت - با نژاد بزرگی و دودمان سترگی از همنشینی فرومایگان طبیعت پرستار و دمسازی بدگوهران نابخرد از نخل حیات گل برنچید - و بوئی از بهار دولت نشنیده رخت زندگی بربست - بازار فتنه اندوزان کساد گرفت و دورویان فتنه افروز بیکجهتی گرائیدند - درین هنگام (که زمان شگفته دلی و نشاط افزائی بود) گیتی خداوند را غم درگرفت - و بآگاهدلی شگرفی تقدیر دانسته چاره گر آمد - و بیداردلی والا فطرت بگلشن سرای تسلیم خرامش فرموده به تیمارداری فرزندان او برنشست - و بغمخواری خرد و بزرگ آن دیار توجّه رفت - و (چون برخی زابلی مردم از تباه بسیچی بیمناک بودند و چنان اندیشیدند که بتوران زمین پناه برند - و فرزندان میرزا را دستمایهٔ خود کامی گردانند) فرمان والا بدست ولی بیگ ذوالقدر و فتح‌الله بسرعت روانه فرمودند - تا بیم زدگان کجگرا را بنوازش شاهنشاهی دل دهند - و ازان نکوهیده بسیچ باز دارند - و چنان برگذارند که از پیشطاق ضمیر آسمان پدوند نقوش کردارهای پیشین سترده آمد - و از خاطر دریا بار جز موجهٔ بخشایش برنخیزد و فرمان شد که کنور مانسنگهه با برخی فیرزی جنود زود بکابل رسد - و داستان داد گری و مهراندوزی بر که و مه بار خواند - و پس ماندگان میرزا و دیگر مردم را از ترک و تاجیک غمخواری کند بنابر پیشینی سگالش و دلدهی کابلیان چون آسمان آرامش دیگران در جنبش خویش دیدند - و بسان ستاره آسایش ایشان در خرامش خود - یازدهم شهریور پس از یک پهر و دو گهڑی (۴) از شب شاهنشاه بلند اقبال بر شبدیز دولت برآمد - و بسیچ پنجاب نمود - نزدیک دولت‌آباد بارگاه اقبال بر افراختند - شیخ ابراهیم و برخی خدمت‌گزاران را بپاسبانی دارالخلافه رخصت فرمودند و بیست و دوم نزد سرای آباد کنار کولاب (که راجه تودرمل ساخته است) زمانی آسایش فرمودند راجه رسم نثار و پیشکش بجای آورد - و گزین سپاسها برگذارد - ازین منزل خانخانان دستوری گجرات یافت - سی و یکم بدارالملک دهلی نزول (۵) همایون شد - و بر تربت اولیا رسیده فیض برگرفتند بیشتری از روز بخوابگاه جنّت آشیانی بداد و دهش گذرانیدند - درین روز میرزا یوسف خان بسجود

(۴) نسخهٔ [ل] تباه کاری (۳) نسخهٔ [ل] و دو رویان ده زبان بیکجهتی (۴) نسخهٔ [ز] یک گهڑی
(۵) نسخهٔ [ل] نزول اجلال شد •

آستانِ اقبال نامهٔ بختمندي برافروخت - چون شهباز خان را از بهار بشرقي ديار فرستادند ميرزا را در بهار جايگير كردند - چون منشور والا بدو رسيد مردم را بدان سو روانه گردانيد - و خود جريده سرعت[۲] گرا آمد - و كارها رو براه كرده رخصت گرفت - بامدادان منزلِ شيخ فريد بخشي بيگي از قدوم شاهنشاهي فروغ جاويد گرفت - و كامياب ديرين آرزو شد - رايات اقبال از راه سنپت و پاني پت سيزدهم مهر بتهانيسّر در رسيد - چون تباه بسيچيهٔ كابليان لختي بلند آوازه شد از افزوني مهرباني ميرصدر[۳] جهان مفتي و بنده علي ميداني را بدان حدود فرستادند - كه تيزتر رفته بداورند سخنان چارهٔ بد سگالان غنوده راى نمايند - و نيك بسيچيان ساده لوح را دلدهي بخشند موكب همايون از حدود شاه آباد و انبالهٔ گذشته هيزدهم بر ظاهر قصبهٔ سهرند سايهٔ معدلت انداخت - و بدلگشا باغ آن شهر (كه از طراوت و شادابيء آن روزگار حرف سرا ست) نشاط افروختند و شگرف انجمن بتازه روئي فراهم آمد - و درين روز آگهي شد نزديک بود كه رانا بدست افتد ازانجا (كه دير گيري سخني آورد) بتكاپو رهائي يافت - چهارم جگّناتهه و جعفر بيگ و سيّد راجو و وزير جميل و شيخ سيف[۴] اللّه و محمّد خان و جان محمّد و شير[۵] بهاري هر كدام با چندے گام فراخ بر گرفتند - پاياني روز به بدگه رسيدند - همانا يكے از همراهان غنوده بخت بران آگهي داد رانا با زنِ و زادِ خود دران تنگناها پناه برد - و بر خان و مالِ او دستِ غارت برگشودند - و از دور انديشي بهمان راه بر گرديدن بهبود نديدند - و بصوبِ گجرات پويه رفت - و قدرے[۶] راه نورديده بجانبِ دونگرپور باز گرديدند - و راى آنجا را كه دوروئي پيشه بود يكبارگي دريافتند - و مبلغ گرانمند و چاروای[۷] بسيار ساوري گويان گرفته باز گشتند - رانا ميخواست كه از كوهستان برآمده درميانِ ولايت فتنه انگيزد - ناگهان آن سپاه در رسيد - و بناكام باز پس رفت •

و همدرينولا دودا پورِ راى سرجن را روزگار سپري شد - و عالم از آلايش پاک گشت و نيز شيخ اسمٰعيل را پيمانهٔ زندگي لبريز شد - او نبيرهٔ شيخ سليم فتحپوري ست - شايستگي از پيشاني او ميد[۸] خشيد - از هنشيني طبيعت پرستان نا بخرد از پارسائي به باده گساري افتاد چندانكه سودائي مزاج شد - و بيمارپهاى سخت روى داد • نظم •

مبادا خردمند　　غرقِ شراب • كزين سيل شد قصر دانش خراب

شراب از پيِ ترکِ هستي خورند • نه از بهرِ شوخي و مستي خورند

---

(۲) نسخهٔ [ب] سرعت گر آمد (۳) نسخهٔ [ل] ميرسيد جان مفتي (۴) نسخهٔ [ز] شجاع سيف الله (۵) در [چند نسخه] و شير محمد بهائي (۶) در [اكثر نسخه] و قدرے نورديده (۷) نسخهٔ [ل] و چاروای بسيار برگرفته باز گشتند (۸) نسخهٔ [ب] برمي افروخت •

او را از افزونی رنجوری بتهانیسر[۲] گذاشته بودند - شانزدهم بسختی درگذشت - و کارآگاهان را پند نامه بازگذاشت •

و همدرینولا آگهی رسید که کنور مانسنگهه با برخی جنود فیروزی آب سند عبره نمود و جوقی از لشکر منصور بپشاور درآمد - و شاه بیگ از بیمناکی راه گریز سپرد - و الوس افغانان قبیله قبیله آمده نیایش گری مینمایند - بیست و چهارم از حدود ماچیواره دریای ستلج را پل برگذشتند - و نزدیک قصبهٔ دهکدار[۳] عساکر گردون شکوه فرود آمد - و از نزدیکی هادیاباد و جالندهر و سلطانپور چالش رفت - غرهٔ آبان در حوالی جلال آباد دریای بیاه را پل بسته فیروزی جنود برگذشت - و گیتی خداوند بر فراز فیل عبره نمود - درین روز جشن شمسی وزن کشور خدا شد و گلبانگ نشاط که و مه را درگرفت - هنرنامهای شادی روشنی[۴] افزای دیده و دل آمد و در حواشی بیروال[۵] و انبالهٔ به نخچیر افکنی عشرت اندوختند - ششم کلانور بقدوم[۶] همایون فروغ گرفت - و در بستان سرائی (که باورنگ نشینهٔ کشور خدا روشناس روزگار است) هنگامهٔ نشاط فراهم آمد - و ایزدی پرستش را روز بازار دیگر شد - درین روز حکیم علی و بهاؤ الدین کنبو را بکشمیر فرستادند - یوسف خان مرزبان آنجا پیوسته خود را از برگشیدگان شاهنشاهی میدانست و همواره بفرستادن پیشکش خویشتن را بیاد داده - و دوری راه دستاویز نیامدن گردانیده - اران بار (که به پنجاب درآمدند) بقدسی خاطر میرسید که یکی از بندگان فرستاده او را طلبدارند از عرائض نیایش آمود او برخی برآنکه خود این سعادت براندوزد - و بسجود آستان مقدّس نامیهٔ بخت برافروزد - یعقوب پور او از اندیشهٔ پژوهش پدر بدیگر خیال شد - و از اردو گریخته رو به بندگاه خود آورد - بنابرین نامبردها دستوری یافتند - که باندرزهای سعادت افزا رهنمون شوند و آن گریخته را بفکوهش بیدار سازند - اگر خود این والا دولت نیندوزد آن آشفته رای تبعه کار را روانه سازد •

و از سوانح سپهری شدن روزگار شیخ جمال - او از بزرگ زادگان هندوستان است - همشیرهٔ او در پرستاران حرم سرای اقبال عزّت دارد - بمردانگی و آزرم مندی طرار یکتائی داشت - از نیکوکاری و گزین خدمتی بامارت رسید - و از فراخ روزی بدمستاری بدکاران[۷] افتاد - و زنگ پذیر نکوهیدگی آمد - و ببادهٔ پیمائی و هرزه کاری دامن آلای شد - انجام کار بروشه کشید - چون روز بروز

---

(۲) در [بعضی نسخه] بتانیسر (۳) نسخهٔ [ز] دهکدهار (۴) نسخهٔ [ز] بلند آوازه از زمین تا آسمان آمد (۵) در [بعضی نسخه] بروال - و در [بعضی] بردال - و نسخهٔ [ل] بهلوال (۶) نسخهٔ [ل] بمقدم (۷) نسخهٔ [ل] بد گوهران •

اعتدالِ مزاج کمتر شده و بیماري افزوده او را بلوهیانه گذاشتند - هشتم ازین آشوبگاه گیتي[۳] رخت برداشت - و دیگران را اندرزنامه بازگذاشت *

* نظم *

در حصنِ خرد مي حرامي بگذار * وین ملک چنین بدین بد آئین مسپار
هشدار که این شرم بر عقل شکار * دزد است و فشارندهٔ او دزد افشار

ناگزیر آدمي زاده آنست که یکے از خرد پژوهانِ دوربین و فراخ حوصلگانِ مهرآئین برگزیند و گفت و گویِ او را دستورِ خویش گرداند - چندے کار آگهان پیشین (که دست آلای باده گساري شده اند) هنگام و اندازه را وا نهشته دارو وار بکار برده اند - نه آنکه خویشتن را بخورش او داده سرمایهٔ بد مستي و مدهوش مغزي گردانیده - رایاتِ اجلال از حدودِ پوسروز چهاردهم دریاي چناب را پل بسته گذاره نمود - و نزدیکِ سیالکوت دایره شد *

و از سوانحِ سودائي شدنِ شیخ عبد الرّحیم الکهنوي - از نکوهیده آمیزش بیاده نوشي افتاد از دیرباز تا بخوردي از پیشانی او پیدائي داشت - درین روز پرده از کارِ او برگرفته آمد - در منزلِ حکیم ابوالفتح سرگرم هرزه گوئي بود - از شورشِ جنونِ جعفرِ حکیم را برخورد - مردم فراهم آمده از دستِ او باز کشیدند - و در پیشگاهِ اقبال زخمِ او را برموخته بچاره گري نشستند - اگرچه حکیمانِ آزمون کار عرغه داشتند (که جراحتِ شیخ زاده مرهم پذیر نیست) لیکن گیهان خدیو از نهفته داني نوید تندرستي برگذارد - ظاهر بینان افسونِ دلدهي پنداشتند - و دورنگاهان مژدهٔ بهي دانستند - دو ماه و چهارده[۴] روز با آنکه دوسه قاشوق شوربا هر روز میخورد هیچ طبیعت اجابت نکرد - نبض شناسانِ قاروره دان دست بار داشتند - شاهنشاهِ دوربین بسانِ نخستین روز نوید عافیت برگذارد - و پالوشِ خوروزه چاره گري فرمود - بمجرّد خوردنِ طبیعت گشادگي پذیرفت - و روز بروز تندرستي برافزود - چنانکه در کمتر زمانے بحالِ خویش باز آمد - بیست و چهارم نزدیکِ رسول پور همایون لشکر فرود آمد - صادق خان را ملتان و بهکر اقطاع داده ازین منزل دستوري فرمودند بیست و هفتم دریاي بهت را ببیل برگذشتند - و درین روز گیتي خداوند بشکارِ آهو از سپاه جدا شد - ببالیدگي و خوش شبحي و دلبري آهوی این سرزمین دیگر نشان ندهند - یک هفته عشرت اندوخته[۵] بار پیوستند - هفتم آذر بظاهر رهنماس سردگانِ عزّت برافراخته آمد - درین رو برفرازِ تلهٔ بالناته[۶] بر آمدند - و با برخے ژنده پوشانِ برهنه پا خلوت[۶] داشتند - و ازین منزل قاسم خان را دستوري پیش شد که ازینجا تا دریاي سند نشیب و فراز را هموار گرداند - و سپس

(۲) در [بعضے نسخه] هستي (۳) نسخهٔ [ز] چهار روز (۴) نسخهٔ [ب] اندوخته هشتم آذر (۵) نسخهٔ [ل] دگرپوهٔ بالاتهه (۶) نسخهٔ [ل] صحبت *

کتل خیبر و راه کابل را گردون گذار سازد - درکمتر زمانے فرموده بروی کار آمد - و درینجا فتح الله ولي بیگ از کابل رسیدند - و روشن شد که از نوازش شاهنشاهي زابلستان آرامش پذیرفت و بیمناکان آن دیار دل نهاد بندگي شدند *

و از سوانح آمدن قدسي محفه حضرت مریم مکاني - از فزونی شوق گیهان خدیو بدار الخلافه نیارستند بود - شهریار قدردان را ازین اگهي نشاط افزود - یازدهم به نیایش گري پذیرا شده بگوناگون بزرگ داشت بقدسي منازل آوردند - بسیارے را رای آن بود که رایات همایون از رهگذر نگذرد - و لیکن چون قدسي بسیج انتظام زابلستان و مالش افغانان بود پیشتر روانه شدند بیست و پنجم بروال پندي دایره شد *

و از سوانح فرو نشستن شورش مظفر گجراتي - چون خانخانان بسجود قدسي آستان ره گرا شد آن فرومایه عرصه را خالي پنداشته سر فتنه برداشت - سگالش آنکه بر احمد آباد دست یغما برگشاید - جام بنصیحت گري برنشست - که زود بدان صوب گام نتوان برگرفت و آن کار سترگ را آسان نتوان برشمرد - نخست خاطر از امین خان غوري فراهم آرد - اگر همرهي نگزیند مالش او دهد - و سپس جونه[۳] گذهه ستاند - من نیز با گزین سامانے خواهم پیوست و بآساني ملک گجرات بدست خواهد آمد - بدین داستانهای خواب آور آن سودائي بر قصبهٔ ابربلي[۴] تاخت آورد - و بر ولایت امین خان لختے چیرگي یافت - آن بومي بکار برداران گجرات برنگذارد - مرا نیروی آویزش نیست - اگر لختے یاوري شود بآساني شورش فرو خواهد نشست درم قلیچ خان با برخے بهادران کار طلب در احمد آباد آمادهٔ پیکار نشست - سیّد قاسم و خواجه نظام الدّین احمد با چندے نیز دستان عرصهٔ مردانگي بدان سو رہ نوردیدند - و از کاردانی بیگ محمّد توقیای و امیر محبّ الله و سیّد سالم را با گروهے نبرد آرا پیشتر فرستادند - فیروزی جنود سي کروهي رسیده بود که پای آن شوریده مغز از جای رفت - و بصوب کاتي واره شتاب آورد پیشبی شتابندگان چون بامین خان پیوستند دل برگرفت - و نیروی دیگر پدید آمد - گذارش نمود که اگر هزار سوار دیگر پیوندد ازین راه از پی درآئیم - و از جانب دیگر فیروزی جنود تکاسي پیش گیرند - بنابران قلیچ خان و سیّد لاد و سیّد بهادر و نصیب ترکمان و ابابکر شیخ و جوق دلاوران را فرستادند - و دیگر سران دولت براه دیگر گام فراخ برگرفتند - امین خان قصبهٔ راجکوت را که پناه جای او بود یغمائي گردانید - و آن واژون بخت برن آمد - آن زمینے ست شوره زار - پیوسته مدّ و جذر درنا شگفت آورد - دراز دویست کروه - و پهنا از سي تا پنجاه - در آخر تابستان

(۲) در [چند نسخه] ولي بیگ و فتح الله (۳) نسخهٔ [ل] بجونه گذهه شتابد (۴) نسخهٔ [ز] بروالي *

بخشکي گراید - آب شیرین چون ازان سرزمین بگذرانند شوري گیرد - آمرا نزدیک مزار داور الملک عنان بازکشیدند - درانجا امین خان بآن جوق بهادر پیوست - و جام بدستاویز پیمان آمده دید هر دو زمین دار را دلاسا نموده دستوری بنگاه دادند - آنها فرزندان خود را در خدمت گزینی فیروزي جنود گذاشتند - و یکبارگي گرد شورش فرو نشست - و پس از انجام کار در همان نزدیکي خانخانان رسید - او در اثنای راه لختي بسرانجام مهمّات سروهي و جالور پرداخت - رای سروهي در کمترزمانے آمده دید - و غزني (۲) خان جالوري بسرتابي نشست - چون پاي همّت افشرده دید و رستگاري دشواري نمود - بزینهار پیوست - چون بفاگزیر دل بران نهاده بود از تصرّف بازداشته همراه آورد - و جالور را باقطاع دیگران داد - و بابرديي تائید از خطرگاهے سترگ رهائي یافت نزدیک سروهي بخاطر هوس پیما رسید که با پردگیان نشاط شکار براندوزد - و از جوش برنائي بدین عزیمت لختي از سپاه جدا شد - و از فرونے نکادو و گرمیء هوا بسایهٔ درختے آرامش گزید ناگاه یکے از شکاریان دست ستم برگشود - و گاوے برگرفت - راجپوتان آن مرز بآویزش در آمدند و خانخانان به پیکار آن گروه برخاست - و چندے نزدیکان پیوستند - سترگ کارزارے رو داد (۳) نزدیک بود که کار دگرگون شود - دران نومیدي فیروزي یافتند - و مالش بسزا دادند - و همدرنولا کهنکار زمین دار کچهه رخت هستي بر بست - و بهارا (۴) پور او جانشین گشت - جام اگرچه در مردم و ملک افزوني دارد لیکن اورا بزرگ دانند (۵) - و هنگام جانشیني و دیگر کارها ازو دستوري خواهند •

آمدن فرزندان حکیم میرزا و زابلي سپاه بدرگاه والا

آوازهٔ داد و دهش شاهنشاهي و حق پژوهي و قدرداني وطن دوستان را اندیشهٔ غربت زنجیر گسل دارد - و هیچ روزے نگذرد که گروهے دور دستان سعادت کورنش نیندوزند - و بگوناگون خواهشها کامیاب نگردند - ازین رو که و مهِ زابل را خواهش آن بود که خود را بدرگاه والا رسانند و ازین درلت ابد طراز کام دل برگیرند - لیکن وفا پرستي و نمک شناسي پیش راه میگرفت چون میرزا درگذشت لختے گرد شورش برخاست - و هرکسے بچاره گري خود برنشست - فریدون خان میرزایان و ترکان ساده لوح را از رفتن بدرگاه والا باز داشت - همگي گفتار آن نادرست آنکه کج گرائي میرزا از کابلیان میدانند - در باد افراه آن نکوهش و مالش خواهد رفت - اورا نظر

---

(۲) نسخهٔ [ز] عزلي خان - یا عدلي خان باشد (۳) نسخهٔ [ل] روی نمود (۴) در [چندنسخه] بهاره (۵) در [بعضے نسخه] دارند •

بر تباه‌کاریِ خود سگالش آن بود که بمرزبانِ توران پیوندد - و بفسون‌طرازي بسے شناسندگانِ کم‌بینی را از جای برد - و نزدیک بود که بیشتر مردم بدو گروند - درین‌اثنا قدسي‌فرمان پی در پی رسید و هنگامهٔ بدگوهران درهم شکست - آن نا فرجام دران اندیشه که خردانِ میرزا را با خود گرفته بماوراء النّهر گریزد - دور بینانِ خیر سگال بدیدبانیِ او همّت گماشتند - درین هنگام آوازهٔ فیروزي جنود بلندي گرفت - او نیز از پیشین بسیچ باز آمده به نیایش‌گري روی آورد - لیکن از کم بیني و دگرگونیِ رای بیک جا نه استادے - تا آنکه کنور مانسنگهه رسید - و سگالشها یکتائي گرفت از ساحلِ سند خواجه شمس الدّین و برخے دلاورانِ کارشناس از آب گذشته پیشتر روان شدند و شاه بیگ از پرشاور (۲) بکابل رفت - و رعایا بایلي سعادت اندوختند - و سپس چون فیروزي لشکر در بکرام فراهم آمد ازانجا خواجه شمس الدّین و محمّد علي و حمزه بیگ و چندے مبارزانِ همّت منش پیش رفتند - راهِ خیبر (که از هجومِ تاریکیان کج‌گرا بسته بود) گشایش یافت - و رهِ زنانِ فتنه‌اندوز بکنجِ ناکامي خزیدند - این جوقِ نصرت قرین بجلال‌آباد رسیده بدادگري آرامش بخشیدند علي محمّد اسپ و جمعے (۳) کابلیان دولت‌خواهانه پیوستند - بخت نسا بیگم درانجا بود - ازین آگهي نشاط اندوخت - میرزا آن پرده‌نشینِ پارسا را با افراسیاب فرزندِ دوستدارِ خود بدرگاهِ والا رخصت کرده بود - تا ببارگاه خلافت رفته نیایش‌گري نماید - و عذرِ کم خدمتیها برگذارد - و حسن و حسین فرزندانِ توام شاه رخ میرزا را نیز همراه کرد - ازین سانحهٔ ناگزیر افراسیاب چون نزدیک بود برگشت - و فریدون از تباه بسیچي بران شد که بیگم را نیز برگرداند - درینوقت آمرای پادشاهي رسیدند - و نقش تباه اندیشها بزدوده آمده - بیست و نهم آبان مانسنگهه به بتخاک شتافت - میرزا کیقباد پانزده (۴) ساله و افراسیاب چهارده ساله با بسیارے سپاه پیوستند - و از نوازشِ گیتي خداوند چهرهٔ امّید برافروختند - بامدادان بکابل در آمدند - و گروهاگروه مردم را بگشاده دستي و شیرین زباني دل بدست آوردند - چهارم آذر کنور مانسنگهه پاسبانیِ آن ملک بجگت سنگهه پسرِ خود و خواجه شمس الدّین باز گذاشت - و خود با اغروقِ میرزا و سرانِ ملک رو بقدسي آستان نهاد بیست و پنجم در قصبهٔ راول پندي بسعادتِ کورنش سربلندي یافت - و آیندگان را باندازهٔ پایه نوازش فرمودند - نخست افراسیاب و کیقباد و دوالي همشیرزادهٔ میرزا دولتِ بار اندوختند و سپس فریدون خان و علي محمّد اسپ و شاه بیگ و گدا بیگ و تاش بیگ قوچین و تخته بیگ و قاسم پروانه و مظفّر کوکه و جانش بهادر و تاتار بیگ و غیور بیگ و الغ بیگ و نور محمّد خواجه خضري و دوست محمّد ترنابي و خاکي گلّه‌بان اتالیق و قاسم کوکه و خواجه یاقوت و اتم بهادر

---

(۲) نسخهٔ [اب] پشاور (۳) در [بعضي نسخه] جمیع (۴) نسخهٔ [ز] یازده ساله ٠

و خوشحم[۲] بهادر و حیدرعلي عرب و قاضي عزّت الله و فرّخ بیگ مصوّر و دیگر بهادران و یکّه جوانان[۳] بهرکدام در خور منزلت خلعت و اسپ و خوانهای مهر و روپیه بخشش شد - و گوناگون عواطف شاهنشاهي در گرفت - فریدون را (که بناسپاسي و فتنه اندوزي خوگر[۴] بود - و بحقیقتي و شورش افزائي پیشهٔ او) بزبن خان کوکه سپردند - تا بتازگي نسخهٔ احوال او برخواند - و ژرفای اطوار اورا دریابد - دوم دی بحدود حسن ابدال دایره شد - و نزدیک آن بشکار قمرغه نشاط اندوختند دربنجا حکیم علي و بهاؤ الدّین از کشمیر آمده سجود نیایش نمودند - مرزبان آنجا از فزونی خوشامد گویان و استواری جا رهگرای نیکوبندگي نیامد - اگرچه بآئین در رویان[۵] بدگوهر لابه گریها نمود لیکن نه خود عزیمت آستان بوسي نمود - و نه آن گریخته را روانه ساخت - و از بیدانشي پایهٔ او افزود غضب پادشاهي (که بي هنگام نشود - و از جا نگذرد) بجوش آمد - فرمان شد که فیروزي جنود اورا از خواب پندار درآورند *

نامزد فرمودن عساکر گیتي[۶] گشا بتسخیر کشمیر

اورنگ نشینان فرهنگ آرا را همگي بسیج آنکه جویبار معدلت روز بروز بسیرابي گراید و چهار چمن گیتي زمان زمان شاداب تر گردد - و هرچند فراوان ملک بدست یکه از فراخ حوصلگان دادگر در آید هرآینه این آرزو بگزین روش چهره افروزد - و (چون قلم رو از آبیاری دیده ور انصاف گزین آباد شود - و که وبه آن مرز سایه نشین آسایش گردند) ناگزیر آنکه بکار همسایگان (که راه مدارا سپرند) ژرف نگاهي بکار برند - و دور بیني بجای آورند - اگر پوشین نشست و برخاست ایشان را بدوستي و هنجار گزیني آورده باشد - و از سعادت پژوهي با زبردستان نیک سگالي پیش آرند - دست از مال و ملک بازداشته یاوري فرا پیش گیرند - ورنه آئین داد گري آنکه لختي مالش دهند و بوم بازستانند - خاصه غنوده رائي که با گوناگون نوازش راه پندار سپرد - و دل از رعیّت پروري برگرفته بطبیعت پرستي نشیند - بذابران چون فرستادگان از کشمیر باز گردیدند - و نخوت فروشي و نکوهیده کاري او برگذاردند شاهنشاه دیده ور نهم دي میرزا شاهرخ و بهادر و واجه بهگوفت دامر و شاه قلي خان محرم و مادهوسنگهه و مبارک خان و جلال خان و بسیارے از احدیان بسرکردگي میرزا علي اکبر شاهي و شیخ یعقوب کشمیري و حیدر چک و دیگر مبارزان کارطلب را دستوري دادند - و امین الدّین ببخشي گري اختصاص یافت - و همدرین روز زین خان کوکه را برهنمونی

---

(۲) نسخهٔ [ا ز] خوشم بهادر (۳) نسخهٔ [ب] و یکه جوانان بسعادت کورنش رسیدند و بهر کدام (۴) نسخهٔ [ل] خو کرده بود (۵) نسخهٔ [ل] بد گوهران دوروی (۶) در [چند نسخه] پادشاهي *

الوس یوسف زئي و گشایش سواد و بجور رخصت فرمودند - این گروه انبوه پیشتر در قندهار و قراباغ بسر مي‌بردند - ازانجا بکابل آمده دست چیرگي برگشادند - میرزا الغ بیگ کابلي بدستان سرائي از هم گذرانید - پس ماندگان ازانجا بلمغانات دم آسایس برگرفتند (۲) - و سپس باستغر (۳) بار اقامت گشودند - و نزدیک صد سال است که در سواد و بجور برهزني و سرقابي روز میگذرانند - درین سرزمین گروهے (که خطاب سلطاني داشتند) مي‌بودند - و خود را از نژاد (۴) دختري سلطان سکندر مي‌پنداشتند - این سرگردانان تباه بسیچ چندے بپرستاري جا گرم کردند و بحیله اندوزي راه ناسپاسي پیش گرفتند - و گزین جایهای ایشان بدست آوردند - و تا امروز برخے ازان پیشین مردم دران تنگناها بناکامي بسر مي‌برند - و از وطن دوستي بیرون شدن نیارند در یورش کابل کلانتران این قوم جبهه سای گشته لابه گریها نمودند - و از پیشین نکوهیده کردار شرمساري کشیده پیمان پرستاري بستند - ازان میان کالو را بفزوني عاطفت پایه افزودند - و از تباه سرشتي و غنوده بختي در اندک زمانے بآئین پیش گرائیدند - و بر راهزني و خلق آزاري همّت گماشتند - و آن کالوی تیره روزگار از دارالخلافه روی بگریز نهاد - خواجه شمس الدّین از نواحي اٹک دستگیر ساخته بدرگاه فرستاد - شهریار مهربان دل بجاي پاداش نوازش فرمود ازانجا (که بد سرشت را نیکوئي سود مند نیاید) بتازگي آن شوریده مغز راه گریز پیش گرفت و به پیشین بنگاه پناه برد - و سرمایهٔ کجگرائي دیگر بومیان شد - گیهان خدیو حسن خان پٹني راجه مکت من جانش بهادر اسکرن پنچانن هیرا (۵) پردهان رامچند شیخ کبیر فولاد محمّد علي سلدوز رگهناتهه سیسودیه سنار چند خان محمّد شیخ معروف خانزاده محمّد پادشاه قلي دولت (۶) بلوچ محمّد سعید یار محمّد پسایل کنارو بدگوجر میر طوفان رحمت الله عالم یادگار ملّا شیري حسن بیگ گرن الله بخش مرل شاه محمّد عیسی و جمع دیگر را بسپه آرائي کوکلتاش دستوري دادند و عرب خانجهاني را بخشي گردانیدند - همگي سگالش آنکه آن گروه کج گرا را رهزمون گردند و تیره دلان اندرز نپذیر بباد افراه رسند - و فریدون خان را ازو گرفته براقم شگرفنامه سپردند *

و همدرین سال اسمٰعیل قلي خان ببلوچستان رخصت شد - چون (۷) آگهي آمد (که این گروه راه ناسپاسي مي‌سپرند - و پرستاري بجاي نمي‌آرند) آن گزین خدمت را نامزد فرمودند رای رایسنگهه ابوالقاسم نمکین و بسیارے مبارزان کارطلب را همراه کردند - هاشم ببخشیگري

---

(۲) در [اکثر نسخه] برکشیدند (۳) نسخهٔ [ب] باستنقر - و نسخهٔ [ز] باشنغر (۴) نسخهٔ [ل] نژاد سلطان سکندر (۵) در [بعض نسخه] دهیرا نوپان (۶) نسخهٔ [ز] عجائب دولت (۷) نسخهٔ [ل] و همدرین ولا *

اختصاص گوئت - و همدرین روز کنور مانسنگهه را رخصت کابل شد - تا بداد گری آن ناحیت را آباد سازد - سیّد حامد بخاری و بختیاربیگ و محمّد قلی بیگ و حمزه بیگ و بسیارے دلاوران نامور را همراه ساختند - و فرمان شد که چون بگریوهٔ خیبر نزدیک شود روزے چند عنان باز گیرد و تاریکیان تیره بخت را مالش دهد - و چنان سازد که راه ایمنی پذیرد - و پویندگان را فراغ خاطر باشد - شهریار کشور گشا دوازدهم دی در چهار ماه و یک روز سه صد و پنج کروه و کسرے راه در شصت و پنج کوچ در نوردیده درائک بنارس بخجستگی درآمد - و داد گری و کار آگهی برافزود - بامداداں بمنزل زین خان کوکه و کنور مانسنگهه (که دران نزدیکی فرود آمده بودند) سایهٔ عاطفت انداخت و بتازگی گرانبار مهین اندرزها گردانید - پانزدهم فریدون خان را بحجاز فرستادند - بوکه آلایش بد گوهری شست و شوی یابد - و سرمایهٔ سعادت اندوزد - از دریای بهت بکشتی برآورده ببهکر بردند - و ازانجا صادق خان دریائی ساخت - و بدان طواف گاه رسانید - هرچند دوربینان بارگاه عرضداشتند (که چنین شورش منش اگر از بار هستی رهائی نیابد در زندان داستان پند پذیری بر خواند) گیتی خدارند پاس طلب داشته برگذارده گوش ننهاد - حاجی سیندوک (۲) احمد بیگ علی محمّد الف احمد قاسم کیچک علی قاقشال ناد علی بیگ خرّم بای میربانی پیر محمّد جایر درویش علی قوش بیگی القمش (۳) بهادر کفشی بهادر لاله بیگ محمّدی بیگ مشتاق بیگ از بیمناکی نظر برپیش آیندگان داشتند - چون از فواخت آنان آگهی شد از کابل بسیج قدسی آستان نمودند - بیستم سعادت بار اندوختند - و بخسروانی نوازش بلند پایگی یافتند ٭

و از سوانح فرستادن سپاه بتاخت یوسف زئی - بنگاه این گروه ناسپاس کوهستان سواد و بجور است - و بسیارے در دشت بسر برند - از دو سو دریای سند دارد - و از دو جانب دیگر دریای کابل و کوهستان شمالی - درازی آن سی کروه - پهنا بیست تا پانزده - جلگهای دلگشا و مرغزهای نگاه فریب چهرهٔ افروز نشاط - کوکلتاش چون بدین دشت نپرداخته بجور شقاوت بیست و پنجم گیتی خداوند قرا بیگ و ضیاء الملک و برخے بهادران خدمت گزین را بسرکردگی شیخ فرید بخشی فرستادند - گزین تاختے نموده بازگردیدند - و چنان برگذاردند که کار دشت فراوان است - آن سزاوار که فوجے دیگر نامزد گردد - تا بشایستگی خاربن ناسپاسی (۴) برکنده آید و سپس از طرف دیگر بکوهستان درشده پیش کوکلتاش روند - بنابرین چهارم بهمن سعید خان ملک الشّعرا شیخ فیضی شیر خواجه علی محمّد الف قاضی علی صالح دیوانه فتح اللّه شریعت دار یوسف بیگ یعقوب بیگ عبد الرّحمن بیگ شیخ ابو البرکات و طایفهٔ دیگر از مجاهدان سعادت اندوز

---

(۲) در [بعضے جای] سیوندک (۳) د [بعضے نسخه] القمش بهادر (۴) بعضهٔ [۱] ناسپاسان ٭

و سه صد سوار نگارندهٔ اقبالنامه را دستوري دادند - در نخستین منزل (که کهتربن بوداع برادران رفته بود) گیهان خدیو از راه کهتر نوازي سایهٔ عاطفت انداخت - و بگوناگون نوازش سربلندي بخشید - و قور خامه نامزد شد - تا بکورنش آن سعادت اندوزد - و بهنگام سواري فیروزي جنود در پس آن خرامش نماید - و در مقام نردان انجمن کارآگهان انتظام یابد - هفتم میر شریف املي را بزابلستان فرستادند - بمنصب امیني و صدارت آنصوب بلند پایگي یافت - و دران روز قاسم بیگ تبریزي بمیرعدلي اردو سرفرازي یافت - و بر زبان گوهربار رفت که همواره نیایش ایزدي و رضامندي الٰهي را پژوهش نماید - و شناسائي را با نیازمندي برآمیزد - و از آزمندي و شتردلي (که لغزشگاه هوشمندان است) برکرانه زید - چه بسا پارسا گوهر را رنگینيِ دنیا و شکوه ستمکاران از حق گذاري باز دارد - و داوري را بگواه و سوگند باز نگذارد - و از دورنگهي پرهیزهاي رنگارنگ را با سواد خوانی پیشاني آمیخته دارد و بزرگ آویزش را بدانچه خود نرسد بعرض همایون رساند و تن آساني را نا روا دانسته گاه و بیگاه بدین کار پردازد •

و از سوانح فرستادن راجه بیربر بصوب سواد - چون آگهي آمد (که اگر کار به پیش فرستادگان بار گذاشته آید از فزونی کج گرایان این ناحیت و دشوار گذاری تنگناهای کوهستان دیر تر بانجام میرسد) بنابران بسیج آن شد که لشکرے تازه بسرکردگی یکے از بندگان کارشناس نامزد گردد ازانجا (که این شوریدهٔ آرمیده را آهنگ نبرد درسر بود - و آرزوی آن سراپای خاطر فروگرفته) بعرض همایون رسانید - اگرچه خدمت حضور اکسیر بخاوري ست لیکن میخواهد که پرستاري غایبانه را (که آزمونگاه یگانگي و یکروئي ست) عیار باز نماید - و بتازگي پایهٔ گوهرشناسی گیتي خدیو بروی روز افزاید - و مرا (که از پیغولهٔ خمول برآورده رو شناس روزگار گردانیده اند) دوش فطرت قدرے سبکبار آید - و بدین اندیشه دل را نیرو افزودے که اگر بمددکاری زمانه و یاوری سپهر در ناورد گاه بگزین کارے چهرهٔ ناموري برافروزد شایستهٔ بندگي (که پیرایهٔ دین و دنیا ست) بجاي آمده باشد - و هم دهان هزده سرایان ناتوان بیني (که دروازهای نامزائي ست) بسته آید - ورنه سپنجي جان را نثار دولت ابد طراز ساخته جاوید نیکنامي برگیرد - شهریار آگاه دل نقش راستي از گذارده برخوانده پذیرش فرمود - و مرا بنشاط گاه برده نیروی دیگر بخشید - و بر زبان گوهرآمود گذارش یافت که چندے از سپاهیان آزمون کار را همراه خواهیم ساخت - که ایستادن و کازار شدن بصواب دید آن گروه شود - پایان روز که هنگام دستوري بود کشورخدا فرمود - بر پیشگاه خاطر

---

(۲) در [بعض نسخه] بردان - والله اعلم (۳) در [بعض نسخه] تنگنای کوهستان (۴) نسخهٔ [ا] بخت دولت است (۵) نسخهٔ [ا ب ک] که دروازهٔ نا سزا سرائي ست •

چنان پرتو مي‌افتد که میانِ تو و راجه بیربر قرعه اندازند - تا بے خواهشِ یکدیگر ایزدي سرنوشت پیدائي گیرد - ازانجا که خواهش دیگر[۲] بود نقش بسیار[۳] برگرفته آمد - یکبارگي[۴] رقم کم بنامِ او بر آمد - و ما هر دو باندوه دراز در شدیم - ناگزیر خارِ غم بدل فروشکسته باندرز[۵] سوائی خود نشست و آن سزاوارِ بزم و رزم بسرنوشتِ آسماني دوازدهم بهمن رخصت یافت - قاسم خواجه و گدا بیگ و حاجي سیندرک و احمد بیگ و تاش بیگ و خواجه حسام الدّین و برخے بهادرانِ نامور را همراه نوشتند - بامدادان خدیوِ عالم در بازگشتِ شکار بدایرهٔ راجه سایهٔ عاطفت انداخت و بنوازشهاي گوناگون سرافرازي بخشید - در کمتر زمانے باهم پیوسته دشت را گزین رفت و روے کردند - هرکه سرکشي پیش‌گرفت مالش بسزا یافت - و هرکه نیایش‌گري نمود مال و ناموسِ اورا پاسباني نمود جاي دیگر آباد کردند - و فیروزي‌جنود بآهنگ گشایشِ نبیر رو بگریوه[۶] نهادند چون لختے تنگنا ها سپرده بمنزلِ درک رسیدند افغانانِ واژون بخت چارهٔ[۷] آویزش ساخته[۸] به پیکار برخاستند - و شگرف کارزار چهرهٔ راد مردي برافروخت - جمعے انبوه دستگیر شدند - و بسیارے به نیستي[۹] گرائیدند - شیرخواجه احمد بیگ علي محمّد الف ضیاء الدّین بهرام بیگ کارنامهاي دلاوري بروی کار آوردند - و چون بیگاه بود و احوالِ پیش پیدائي نداشت برگشته بمنزل‌گاه آمدند و چون آگهي شد که ازین راه بدان مقصد نتوان شد بدشت باز گردیدند - تا از راهِ دیگر درآیند •

و همدرینولا حکیم ابو الفتح را با جرگے بهادران کار آگاه بسواد رخصت فرمودند - زین خان کوکلتاش عرضداشت کرده بود که بایزدي عنایت سخت گریوها گذارده شد - و بجور و بیشترے سواد بدست در آمد - لیکن از افزونی تکاور لشکر بستوه آمد - افغانان در گریوهٔ کراکر میانِ سواد[۱۰] و نبیر فراهم آمده‌اند - اگر لختے گنداوران پیوندند بشایستگي بادافراهِ ایشان سرانجام یابد - و همگي ملک بگزین روشے بدست افتد - بنابرین نوزدهم حسن بیگ شیخ عمري احمد قاسم طوفان بیگ ملّا غیوري موهنداس را با چرورها و شمشیر بازان بسرکردگی حکیم دستوري دادند - و فرمودند که اگر پیشین سپاه در دشت باشد پیوسته بزودي بکوکلتاش رسند - و از گریوهٔ[۱۱] ملکند (که نزدیک ترین راهها ست) شتاب آورند - پایانِ روز بدایرهٔ حکیم رفته جاوید دولت بخشیدند - و بهبین پندها آویزهٔ گوشِ هوش شد

---

(۲) در [بعضے نسخه] دیگرے بود (۳) در [بعضے نسخه] بسیار برابر گرفت (۴) نسخهٔ [ا] یکبارگي بنام او بر آمد (۵) نسخهٔ [ل] باندرز گوئی (۶) نسخهٔ [ا] بگریوهٔ حمله نهادند - و نسخهٔ [ز] بگریوه جماله (۷) نسخهٔ [ز] جاي آویزش (۸) نسخهٔ [ب ک] شناخته (۹) نسخهٔ [ل] بگونیستي (۱۰) نسخهٔ [ا] سواد و تیره - و نسخهٔ [ب] سواد و نیر - و نسخهٔ [ک] سواد و تیره (۱۱) نسخهٔ [ل] از کوه ملکند •

در کمتر زمانے لشکرها یکجا فراهم آمدند - و بدان راه که حکم شده بود گام برگرفتند - و همدرین روز آگهي رسید که ایلچي عبدالله خان فرمانروای توران و نظربے[۲] (که از دیرباز بلغ در تیول او بود) با بزرگ کاروانے نزدیک رسیده - و از رهزنی تاریکیان گریوهٔ خیبر دشوارگذار است - بنابران مبارک خان نوخاني و غازي خان و چندے از راه مردان را بسرکردگی شیخ فرید بخشي بیگي فرستادند - که آیندگان را بآساني برگذرانند •

و از سوانح آرامش یافتن صوبهٔ بنگاله - دران هنگام (که یورش پنجاب بخاطر همایون پرتو انداخت) آگهي آمد که وزیرخان تنها از مهمّات آنحدود نمیتواند برآمد - و سرکشان آن مرز تارک ناسپاسي برافراخته دارند - بنابران کهین برادر شهباز خان را فرستادند - که اورا از صوبهٔ بهار بدان ملک رساند - بر ساحل دریای بهت بعرض همایون رسید که شهباز خان را آرزومندی سجود قدسي آستان بیتاب دارد - و از مدارای ناهنجار فرستاده ره گرای بارگاه اقبال است - سزاولان جدکار را روانه فرمودند - که کام و نا کام اورا برگردانیده بدان خدمت رسانند - نزدیک جونپور بدو پیوسته ازان خواهش بازداشتند - بیستم بهمن بپاسبانی بنگاله برنشست - و بزبان دلاسا و دست گشاده بصید دلها پرداخت - بکمتر فرصتے افغانان کج‌گرا نیایش‌گري فرا پیش گرفتند و گرد شورشها فرو نشست - و زیردستان برآسودند - و بکین توزی عیسی بملک بهاٹي سپاه روانه ساخت - از نیرنگی اقبال یارای آویزش نشد - و ولایتے (که صادق خان بآشتي داده بود) بدست آمد - و تا بندر چاٹگانو[۳] چیرگي یافت - و کارها بشایستگي گرائید - عیسی گزین تنسوقات فرستاده بلابه گري پیش آمد - و گذارش نمود که چون معصوم از واژون بختي راهِ ناسپاسي پیموده بر خویشتن میلرزد چندے میخواهد که غایبانه شایسته پرستاري کند - و اکنون پور خود را بدرگاه میفرستد - پاسخ شد بهبود آنست که بحجاز شتابد - و ازانجا روی نیاز ببارگاه آورد و بسیارے از افغانان قتلو نیز جدا شده پیوستند - او دستان سرائي پیش گرفت - شهباز خان از ساده لوحي پذیرفته آدیسه را باو بازداد •

و همدرینولا گزین فوجے بولایت کوکره فرستاد - میان آدیسه و دکن ملکے ست آباد - ماده سنگهه بومی آن (ازینکه کوهے دشوارعبور درپیش دارد) سرنخوت برمي‌افرازد - مجاهدان اقبال بدانجا شتافته دست بغما گشودند - و غنیمت فراوان اندوختند - او از بخت مندي مالگذاري پیش گرفت - و در سایهٔ‌دولت بےهمال آسایش یافت - و نیز مرزبان مکه (که نزدیک ببیگوست) فراوان خواسته و فیل فرستاده داستان یکجهتي برخوانده - و از نیرنگی اقبال آنکه از امرای بزرگ

---

(۲) نسخهٔ [ب] نظري که (۳) نسخهٔ [ا] جاتو •

جز وزیرخان نبود - و کارها بشایستگي انجام گرفت - و نواره که گزیدن اسباب نبرد آن دیار است نیز انتظام نداشت - و غنیم را کشتن فاورد فراوان •

و از سوانح آمدن یوسف‌خان مرزبان کشمیر بدرگاه والا - چون سپاه نصرت پیوند بگشودن کشمیر دستوري یافت سران لشکر را همگي اندیشه آن بود که از راه بهنبهر درآیند - برای آنکه گران لشکرها ازین‌راه بزودي و آساني خرامش نمایند - و برخی زمینداران آنسو سخن یگانگي مي‌سرائیدند[۲] - سگالش آن بود که چون راه از برف واگشاید و هنگام زمستان بانجام رسد گروه نوردي پیش گیرند - ازانجا که پاداش بدگوهران درنگ برنتابد فرمان‌شد که درین ریزش برف (که غنیم خواب بي‌پروائي در سر دارد) از راه پکلي[۳] (که برف کم بارد) فیروزي جفود بدان ملک شتابد - ناگزیر دل بدان صوب نهادند ازین آگهي یوسف خان آهنگ پیکار در سر گرفت - و بسیارے کارآگهان را روانه گردانید - که نزد دریاي نیلسکهه حصارے برآرند - و در هرتنگي استوار جائے ساخته آمادهٔ آویزش شوند - فرستادگان از بارهموله شش کروه گذشته بودند که اقبال روز افزون بشگرف کاري در آمد - مرزبان کشمیر نقش آن سگالش بر ستره - و رخصت کردها را باز گردانید - و از حرف سرائي زنان کم‌بین و کوتاه نگاهان زر دوست بگران خواب غفلت در شد - و دشوار گذاري گروها و رسیدن برف و باران و گرم سیري بودن فیروزي جفود غنوده‌تر ساخت - و خوبشتن درستي و مال پرستي غبار آلود بي‌پروائي گردانید - هنگامیکه کار از دست رفته بود آگهي پذیرفتند که مجاهدان دولت بگشایش این ملک همّت بسته اند - و در نزدیک پکلي رسیده - گرد شورش بلندي گرای شد - و گوناگون رایها بدید آمد - هرکه دوربیني از دست دهد و در کامیابي اندیشهٔ ناکامي نخماید هرآینه بهتیره روز دشمن[۴] کامي نشیند - و پای خواهش بسنگ ناامیدي درآید - پس از کوتهي داستان بهزاران آسیمه‌سري بارش پیکار در سر گرفت - زمان زمان دگرگونی رای کالیوه‌تر ساخته - درین هنگام (که سپاه ایزدي اعتصام نشیب و فراز در نوردیده نزدیک بولیاس[۵] فرود آمد) یوسف خان از شاد خواب پندار برخاست - و بچاره گري ناسپاسي برنشست - و (چون بجز زینهاري شدن و بکورنش رسیدن دست آویز ملک داري نیافت) از کتل کوارمست[۶] بپهانهٔ دیدن ناوردگاه با چندے جدا شد و کاردانے فرستاده راز دل درمیان آورد - آمرا (که از سختی سرما و گرانی آذوق و دشواری راه و ریزش برف و باران بستوه آمده بودند) از پیش خود پذیرفته آمده را دستوري دادند - و او با چندے از دمسازان چهارم اسفندارمذ بفیروزي سپاه پیوست - آمرا گوناگون بزرگ داشت بجاي آورده

---

(۲) نسخهٔ [ب ک] مي‌گذاردند (۳) نسخهٔ [ل] پکهلي (۴) نسخهٔ [ب] ناکامي (۵) نسخهٔ [ب] الیاس - و نسخهٔ [ل] کولالیاس (۶) نسخهٔ [ا] گذارمست •

انجمن آراستند - و آهنگ بازگشتن در سر گرفتند - چون بدرگاه والا آگهي رسید فرمان شد که آمدن او پسند خاطر اقدس آمد - و بخسرواني نوازش سربلندي خواهد یافت - لیکن اندیشهٔ بازگشت امرا شایستگي ندارد - اگر یوسف خان را حیله اندوزي در سر نیست و شاهراه راستي میرود باید که فیروزي سپاه دران عرصهٔ دلگشا در آید - و آن ملک گرفته بدو سپارند - امرا کام و ناکام قدم پیشتر نهادند - سران کشمیر از واژونیٔ بخت و غنودگیٔ رای حسین(۲) خان چک را نزدیک کوارمست بکلاني برگرفتند - و در استواریٔ گریوه نشستند - درین هنگام یعقوب پسر یوسف خان بدان هنگامه پیوست - و از مرزبان نو دل برگرفته بدو گرویدند - و بر سر گریوهٔ آویزش را روز بازار شد مادهوسنگهه و امین الدّین و برخے از سپاه فیروزي سر آن گریوهٔ دشوار گشا برگرفتند - حسن بیگ احدي و چندے راجپوتان بجان سپاري جاوید نیکنامي اندوختند - و چهل کس نامور از غنیم رخت هستي بربست - و پراگندگي دران گروه افتاد - درین اثنا بسخن سرائیٔ شیخ یعقوب کشمیري زمینداران کرنا(۳) آمده دیدند - و قرار یافت که از بنگاه ایشان فوج درون کشمیر درآید کشمیریان لابه گري پیش گرفتند - و حرف آشتي برگذاردند - و گذارش نمودند که مرزبان این دیار رو بدان درگاه آورده است - سزاوار آنست که گرد آویزه فرو نشیند - و منابر و دراهم بگرامي نام شاهنشاهي چهره برافروزد - و سرائی(۴) ضرب و زعفران و ابریشم و شکاري جانور بسرکار والا باز گردد و بهر کدام داروغه فرستاده فیروزي جنود باز گشت نماید - چون بستوه آمده بودند بکوشش یوسف خان مرزبان کشمیر پذیرفتند - داروغگیٔ زعفران زار و ابریشم بقلندر بیگ - و دارالضّرب بخواجه میرکي - و جانوران بملّا مظهري باز گشت - اگرچه شهریار کشور(۵) ستان را پسند نیامد لیکن بروزگار سپاه فیروزي و کشمیریان بخشودند - و قرارداده پذیرائي یافت *

و از سوانح چشم زخم رسیدن به نیکوکاریٔ زین خان کوکلتاش - چون بگشایش سواد و بجور دستوري یافت نخستین گرفتن بجور را پیش نهاد همّت گردانید - سي هزار خانه دار الوس یوسف زئي آنجا بسر مي برد - و از گریوهای دشوار گشا سر نخوت برافرازد - فیروزي سپاه بچابکدستي از راه دانش(۷) کول درآمد - و کج گرایان را فرصت گرفتن راه نشد - جانش بهادر با برخے دلاوران شهرگیران را برتاخت - و بسیارے مالش بسزا یافتند - و چون روزگار برومندان تنگ شد غازي خان و میرزا علي و طاؤس(۸) خان و قظر و دیگر سران زینهار خواسته دیدند - و بکبارگي خاریٔ شورش برکنده آمد

---

(۲) نسخهٔ [ا] حسن چک را (۳) نسخهٔ [ز] کرناو - و نسخهٔ [ک] کرناد (۴) نسخهٔ [ا] دار الضرب (۵) نسخهٔ [ل] کشور گشا را (۶) نسخهٔ [ل] بلشکر سواد و بجور زین خان (۷) در [بعضے نسخه] از راه کول (۸) در [بعضے نسخه] کاؤس خان *

ازانجا آهنگ ولایت سواد شد - چهل هزار خانه‌دار یوسف زئي دران کوهستان بسر برد - چون افواج گیهان‌ستان بر کنار دریا رسید تهوّر منشان آن بوم بآویزه پای افشردند - هزاول لختے در گذشتن عنان باز کشید - دلاوران التمش به تیزدستي برگذشتند - و از دیدن آن دیگران نیز براه افتادند سترگ آویزش چهرهٔ راد مردي برافروخت - و غنیم ناکام راه گریز سپرد - و کوکلتاش در چکدره (۲) (که میان ولایت است) قلعهٔ اساس نهاد - و بر مالش دیگران همّت گماشت - بیست و سه بار فیروزي یافت - و هفت لشکر برشکست - و غیر از گریوهٔ کراکر (۳) و ولایت نبیر (۴) همه بدست آمد لیکن از کوه نوردي و فزونی کارزار سپاه لختے بستوه آمد - کوکلتاش خواهش کمک نمود گیتي خداوند راجه بیربر و حکیم ابوالفتح و دیگر مبارزان را نامزد فرمود - چون پیوستند غبار دورنگي برخاست - پیشتر میان کوکلتاش و راجه گفت وگوی تنگ (۵) خشمي بود - و همچنین راجه و حکیم نیز با یکدیگر صفائي نداشتند - از نیرنگی روزگار با فهم عالي و اعتبار سترگ به تنگنای حسد درشدند - در پادشاهي عاطفت (که دور و نزدیک را فروگرفته دارد) انباز نخواهند و آن مایه شناسائي بدست نیفتد - با آنکه این طرز گزیدن بژرفای رنج دراز درشدن است و بدایمي اندوه افتادن - بایزد بےهمال درآویختن - و خود را بیغاره کش که و مه گردانیدن است آزان باز (که فوجهای دشت بکمک کوکلتاش روانه شدند) راجه پیشانی سر و دل را چین آلوده داشتے و با دمسازان خویش سرائیدے - همانا روزگار برگشته است - که بهمراهی حکیم و یاوری کوکه دشت و کوه پیموده میشود - تا انجام کار بکجا کشد - در ره نوردي هر روز بحرف ناسزا باهم در افتادے - چون بگریوهٔ ملکند رسیدند کوکلتاش پذیرا شد - و گرم خوئیها نمود - و خود بر سر آن (۶) گریوه بگذراندن لشکر و پرتال برنشست - و شب همانجا بروز آورد - و حکیم ابوالفتح با چندے بقلعهٔ چکدره شتافت - راجه ازپی جدائي برآشفت - و باندیشهٔ تباه درشد - بامداد ان بدان قلعه فراهم شدند - کوکلتاش جشنے برآراست - و قدوم گرامی رسیدگان را خواهش نمود - راجه پیشین خشمگیني برملا انداخت ٭ و بدان انجمن در نشد - و گذارش نمود سزاوار آنست که همگي کارآگاهان گرد تور پادشاهي فراهم آیند - و راز گوئي و بزم یکجهتي درانجا آرایش گیرد - کوکلتاش خشم فرو برده پیش راجه آمد - و سران دیگر نیز پیوستند - شایسته آن بود که خدمت تور را بکوکلتاش مي‌سپردند - و در خانهٔ او فراهم شده جانقي مینمودند - بارے دربی انجمن میان راجه و حکیم از درشتي بدشنام کشید - و ببردباری کوکه لختے شورش بیگانگي فرو نشست

---

(۲) در [چندنسخه] چکدرة (۳) در [بعضےنسخه] کراکرة (۴) نسخهٔ [اک] تبر - و در [بعضےجای] تیراه (۵) در [اکثرنسخه] تنک چشمي (۶) در [اکثرنسخه] آن پچ - و پچ بمعنیٔ کوه ٭

و پس از گذشتِ نا بایست کوکلتاش گذارش نمود - مهمِّ کوهستان بانجام نزدیک است - و سرتابانِ کراکر و نبیر نیز لابه گري فرا پیش دارند - لیکن از دیرباز گفت بکردار نمي‌آید - همگي پژوهشِ کمک ازان بود که جوقے را درین قلعه گذاشته در مالشِ فتنه اندوزانِ حیله گذار تکاپو رود - اکنون باید که لشکرِ تازه زور این خدمت را بر خود گیرد - و من با پیشین سپاه میانِ ولایت را پاسباني کنم - یا آنکه بودنِ چکدره را اینان بر خویشتن گیرند - و من بسزای کوه نشینانِ بیراهه رو شوم راجه و حکیم هیچ یک را نپذیرفته پاسخ دادند - فرمان بتاختِ ملک است - نه بنگاهداشت همه یکجا مالشے بسزا داده از همان راه بدرگاهِ والا مي‌شتابیم - کوکلتاش جواب داد - ولایتے (که بچندین آویزش بدست آمده باشد) چگونه سرانجام ناکرده گذاشته آید - و شتافتن بدان راه پر نشیب و فراز پسندیدگي ندارد - و اگر آن در روش فراپیش نمیگیرند و برفتن قرار میدهند همان بهتر که از راه آمده باز گردند - که آن سو سپه نشین است - و غنیم را نیروی دستبرد نے - این (۲) را نشنوده بهمان نخستین اندیشه دل نهادند - کوکلتاش از مدارای بے‌هنجار آئینِ سرداري یکسو نهاد - مبادا این نزدیکانِ شیوا زبان حرفے ناشایسته برسازند - و شاهنشاهِ بسیار مشغله زمانے گران خاطر شود - و ایشان را همگي اندیشه آنکه مبادا به تنهائي کارے از پیش نرود - و شرمندگي بار آورد - از نیرنگِ تقدیر رفتنِ بے‌هنجار قرار گرفت - و سخن در آرایشِ فوجها رفت - راجه و حکیم بهمان اندیشه از سر کردنِ برانغار و جرانغار سر باز زدند - سربراهي برانغار بحسن بیگ بازگشت - و جرانغار بقاضي علي - و پیش قدمي هراول بمحسن بیگ گرد - و بگفتگوی فراوان حکیم در التمش جاي گرفت - دوم اسفندارمذ از چکدره بصوب کراکر روانه‌اند - و پنج کروه راه رفته در موضع کانداک فرود آمدند - و روز دیگر چون راه پرتنگ بود برانغار را چندان گذاشتند - و نیم کروهي دره قرار منزل شد - و چنان اندیشیدند که امروز هراول لختے بتاخت پرداخته بازگردد - بامدادان چون آن گروه بران کتل برآمدند آغاز پیکار شد - زمان زمان فیروزي چهره بر افروختے - در کمتر فرصتے تنگناها را در نوشته فراوان غنیمت اندوختند - و هزاران بندي بدام افتاد - التمش که بیشتر کابلیان بودند داستانِ یغما شنوده شتاب آوردند - و بسیارے از فوجهاي دیگر نیز از پي شتافتند - کوکلتاش (که منزل گزیده بود) ناچار خود هم روانه شد روارو بے‌روش پیش آمد - افغانان از پس دستِ غارت برگشادند - حسن خان پتّني سخت آویزش نموده زخمي کناره گرفت - و کار بر روندگان تنگ تر شد - کوکلتاش ازین آگهي عنان باز کشید و پاي همّت افشرده بکارزار درآمد - آن روز و تمام شب و بیشترے از روز دیگر هنگامهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ا] این سخنان را •

زد و خورد گرمي داشت - چهار سرگروه را کوکه خود به بندوق آتش برخت هستي درزد و افغانان لختي از هم گسيختند - اگرچه پايان روز فيروزي نشاط آورد ليکن بار شتر و بار تاراج رفت و آنچه بر فيل و استر بود بمنزل رسيد - روز ديگر شش کروه رفته نزد خانپور فرود آمدند - کوکه چنداولي بر خود گرفت - و همگي راه جنگ کنان بمنزل پيوست - و بدايرهٔ راجه رفته انجمن کنکاش برساخت - و پيشين گفت و گو و نکوهش شتاب زدگي و به ديد خود را بشيوا زباني گذارش نمود - اکنون صلاح چيست - و چه پيش بايد گرفت - چون راه کمتر مانده بود نشيب و فراز آن بنظر نيامد - همه پاسخ دادند سزاوار آنست که گروه گذشته روزے چند برنشينيم و چارهٔ اين گروه ناسپاس از سر کرده آيد - کوکلتاش برگذارد که تنگناي پيش دشوارترين جايهاست چنين ره نوردين آبروي خود ريختن است - آن درخور که در همين مرحله (که لختي فراخي دارد - و اسپ سرکوب نيست - و آب و گياه فراوان است - و آذرق بسيار) ديوار بندے سرانجام داده پاي همّت برافشاريم - و بدکوهران نخوت افزا را (که همگي کوه فرا گرفته دارند) مالشي بسزا داده آيد - يا آنکه زه و زاد و فراوان مال ايشان بدست ما ست - استمالت نامها فرستاده پيمان فرمان پذيري بر گيريم - و بندپان بديشان باز سپاريم - و بيغمال چندے را نگاه داريم - و اگر اين راي هم دلنشين نيست چندان توقّف افتد که ببارگاه اقبال آگهي رود - و فوجے از بهادران از آنصوب آمده سرگروه نگاه دارد - ازانجا (که سرنوشت آسماني دگرگون بود) بر سگالش خويش ايستادند و سود در زيان خود انديشيدند - ششم اسفندارمذ بصوب گروهٔ بلندري[۳] روان شدند - کوکه از کارآگهي چنداولي بر خود گرفت - و سخت تر از پيشين روز آويزش پديد آمد - چون لختي راه بسپردند و روز بيگاه گشت اردو سر دره را آغار بزرگ گروه دانسته فرود آمد - و از رسيدن کوکه روشن شد که هنوز تنگنے ديگر بايد گذشت - تا بسر آن پے رسيده آيد - و چون سرکوهها نزديک داشت در پيش رفتن کوشش نمود - و چنان قرار داد که هراول بسر گروه رسيده بلنديها را بگيرد - و اردو در پايان فرود آيد - و سرآغار پرتو صبح آن دشوار پے را گذاره نمايند - چون از پس افغانان رانده مي آمدند کوکلتاش با برخے دلاوران بر گرديد - و ديگران ازين کوچ ناهنگام و پيش شتافتن هراول نوردين گروه دانسته شتاب آوردند - و آئين رفتن از هم ريخت - هرچند در فهماندن و برگرداندن تکاور شد سودمند نيامد - افغانان از هر سو به تير و سنگ چيره دستي نمودند - از ناشناسائي و سراسيمگي از فراز کوه به نشيب گاه رو آوردند - دران رو او از دل بے دادگي فيل و اسپ و آدم با يکديگر آميخته افتادند - و عالم نقد[۴] هستي در باخت - بسيارے ناموس درست ايستاده

---

(۲) نسخهٔ [ا] ملکندري - ونسخهٔ [ل] مکندري (۳) نسخهٔ [ل] بسرنوشت ازلي نقد هستي در باخت .

مردانه جان نثاري نمودند - و برخي پردلان راه شناخته گام بر گرفتند - انجام روز برخي ديگر آن گروهٔ دشوار را گذاشته پائيني فرود آمدند - کوکلتاش بران بود که در همان آويزش روزگار بسر آيد جانش بهادر جلوگرفته گام و ناکام برگردانيد - و لختي آمده از بيراهي پياده شد - و بصد دشواري بمنزلگاه پيوست - و بر زبان هزاره گويان بيهده گذار افتاد که افغانان از پي مي آيند - بصد بيتابي ازانجا نيز کوچ بے هنگام کردند - و مردم از تاريکي راه گذاشته بدرها افتادند - افغانان در گوشتن و بخش کردن مال درمانده بودند - روز ديگر بسيارے راه گم‌کردگان را جان از دست بشد - و برخے دستگير گشتند - درين شورش تا پانصد کس را روزگار سپري گشت - آنانکه بر شماس گيهان خديو بودند راجه بيربر حسن پتني گدا بيگ راجه دهرمکنڈ سنگر خان محمد ملا شيري عرب شيخ کمنه ملا غيوري جان محمد بخشي شيخ جنيد فرملي بهادر امان الله سعيد - هفتم آگهي رسيد ازين گزند ناگهاني و فرو شدن سعادت اندوزان اخلاص نهاد خاصه سپري شدن روزگار آن همزبان معني آفرين راجه بيربر گوناگون اندوه سراپاى خاطر قدس را فرو گرفت - و دل از همه را پرداخته آمد چون در وابستگي صوري بر خلاف را رستگي شيون ستوده باشد گيهان خديو با پيشوائي ملک معني پاس ظاهر داشت - و شبارز بخورش مکيف هروزه ميل نفرمود - و بکوشش مرسم مکافي و زاري بندگان عقيدت طراز بدان گرائيدند - قدسي بسيچ آن بود که دران کوهستان رايات همايون بر افراخته آيد - و آن گروه کج‌گرا مالش بسزا يابد - ليکن بابه‌گري اخلاص‌گزيدان سعادت آمود دست ازان بورش بازداشته نهم گوهر اکليل خلافت شاهزاده سلطان مراد را با بسيارے از قديمان کارگذار رخصت دادند - و راجه تودرمل را بآن نونهال اقبال همراه کردند *

و در همين روز فيروزي جنود دريای سند و رودبار کابل گذشته در مصر دايره کردند و بفرمان والا زين خان کوکه و حکيم ابوالفتح و قاضي علي از لشکر پيش پيوستند - (اگرچه در ديدهٔ ظاهربينان شکستے برروی کار آمد - و از ناتوان بيني و کار نشناسي چشم زخمے رسيد) ليکن نزد ژرف نگاهان سنگ فتحے را سرآغاز شد - از زمان ميرزا الغ بيگ کابلي الوس يوسف زئي (که از صد هزار بيشتر است) بدستاويز کوهستان دشوار گذار پيوسته راه زدے - و گوناگون گزند برهگذري رسيدے - مرزبانان کابل را نيرو نبود که مالش بسزا دهند - و فرمان روايان هندوستان از فزونی کار و همزباني تنگ حوصلگان بدان نپرداختند - دريغولا قدسي سگالش آنکه از مردم‌آزاري و تباه کاري باز آيند - و فرمان پذيري و خدمتگذاري فرا پيش گيرند - خوی بد (که از ديرباز

(۲) نسخهٔ [ب] دهرم سنگهه - و نسخهٔ [ز] دهرمکنه (۳) نسخهٔ [ب] شيخ کنکه (۴) نسخهٔ [ا] خان محمد (۵) نسخهٔ [ب] بدخشي (۶) نسخهٔ [ا ب] دوشبارز (۷) نسخهٔ [ز] و بخشن کوشش *

جا کرده باشد - و از نیاکان برگرفته) دورشدن بس دشوار - و از مهربانی‌هاي بگسیختن پیوند جاني نگرایند - و مهین جرم‌ناکان را به نیستي جا ننشانند - و بر نیرنگی تقدیر چشم برگشوده شگرف کاري اقبال را انتظار برند - چون افواج کشورگشا بتاخت نامزد میشد کوشش میرفت که در کشتن مردم زاد (که نهال برومند و والا بنای ایزدي ست) تیزدستي ننمایند - و هربار (که بهادران نصرت قرین جوق جوق ازان کج‌گرایان باطل ستیز بدرگاه میفرستادند) خلعت و زر داده رها میکردند - ازانجا که زمان بادافراه رسیده بود کارسازان تقدیر چنین نقشے برروی کار آوردند و پیمانهٔ عمر بهادران اخلاص‌مند در نیکو خدمتي لبریز آمد - و گرم‌روان شاهراه خدمت بلندنامي گرفتند - و شاهنشاه مهربانی[۲] را در مالش ایشان دید - و از نزهت‌گاه عالم نقش ناسپاسان آزرم ستیز سترون شایسته برشمرد - آن کوهستان ازینان نهي شدن بدانش زمانیان همدوش محال بود - در کمتر زمانے گزیني رفت و روبے یافت - جمعے انبوه را نقد زندگي بتاراج رفت - و بسیارے را در توران و ایران فروختند - و ملک سواد و بجور و نهیر (که از روی آب و هوا و میوه و ارزاني مانند[۳] آن کمتر نشان دهند) ازین بدکاران پاک شد •

و از سوانح فیروزي‌یافتن کنور مانسنگهه - چون بعرض همایون رسید (که ایلچي توران و نظرے با قافلهٔ بزرگ مي‌آید - و راه خیبر قدرے از تیرگي گردن‌کشان قاروان) شیخ فرید بخشي بیگي را فرستادند - که بدرقه شده بدرگاه آورد - چون بجمرود رسید مادهو سنگهه و چندے را کنور مانسنگهه همراه ساخت - این گروه از خیبر گذشته در حواشي دکه[۴] بآن کاروان پیوستند - مانسنگهه با بسیارے از مجاهدان اقبال خود هم بعلي[۵] مسجد شتافت - تاریکیان مردم کم دانسته دران شب تار قلعهٔ علي مسجد را گردگرفتند - و چندے بر فراز دژ برآمدند - رادمردان فیروزي سپاه پاي همّت افشرده بر غنیم چیرگي[۶] یافتند - شاه بیگ خان و پور او نیز کار فاضهٔ دلاوري برروی کار آوردند - بدگوهران از گرد قلعه برخاسته بربلندي دیگر جاي کردند - و درکمین بد اندیشي نشستند - بامدادان دلاوران نصرت پیوند خود سران بے سر را از پاي در آوردند - و بسیارے را نقش هستي سترده آمد - هفتم سرآغاز روز آمدن مرزبان کشمیر و درمیان آن فیروزي راجه بیزور و پایان آن مژدهٔ شادماني بعرض رسید - روز دیگر قافلهٔ توران آن طرف سند بسوی خیرآباد آمد و ازین آگهي [که فرمان روای توران گزیده کبوتران آن دیار را همراه حبیب کبوتر باز (که از

---

(۲) نسخهٔ [ل] مهربان را مالش ایشان پیشنهاد شد (۳) در [بعضے نسخه] مانند کشمیر نشان دهند (۴) نسخهٔ [ا ل] دهکه (۵) نسخهٔ [ا ب] از جمرود بعلي مسجد (۶) در [بعضے نسخه] چیره دستي •

عشق بازانِ نامور است) روانه گردانیده] پیش ازانکه ایلچیِ بسعادت(۲) بار رسد او را بآن خیلِ نشاط طلب داشته عشرت اندوختند - و همدرین روز نظربے و فرزندانِ او قنبربے و شادیِ بے و باقیِ بے بسجودِ قدسیِ آستانِ روشن پیشانی گشتند - و بنوازش سربلندیِ یافتند •

و از سوانحِ بار یافتنِ ایلچیِ توران بدرگاهِ والا - [چون رایاتِ جهانگشا بکنارهٔ دریای سند(۳) رسید - و آهنگِ خرامشِ زابلستان پیدائیِ گرفت - و کتلِ خیبر را (که اسپ و شتر بدشواریِ گذشتے) گردون گذار ساختند - و بر دریای سند پل بسته شد] شگرف شورشے در توران زمین افتاد از بیمناکیِ ایلغارِ گیتیِ خداوند دروازهای بلخ بیشتر بسته داشتے - فرمانروای توران عبداللّٰه خان از کار آگهی و اندازه شناسی به(۴) نیایش گری در آمد - و نیاز مندی فرا پیش گرفت - و میر قُریش را (که از بزرگ سادات(۵) ست) با اسپانِ گزیده و شترانِ تنومند و استرانِ سبک رو و جانورانِ شکاریِ و پوستینهای گزین و دیگر نفائسِ آن دیار روانهٔ والا درگاه گردانید - و دل آویز نامه فرستاده سلسله جنبانِ دوستی شد - چون گیتیِ خداوند را از سوگدشتِ راجه بیربر اختے دل برگرفته بود روزے چند ایلچیِ بار نیافت - و سرمایهٔ پراگندگیهای او گشت - ازین آگهی بر حالِ آیندگان بخشوده رخصتِ بار دادند - بیست و یکم در دیوانخانهٔ (که دران نزدیکیِ اساس یافته بود) خسرواني جشن بر آراستند - و ایلچیِ بسجودِ قدسیِ آستان سربلندیِ گرفت - و تنسوقاتِ آن دیار در پیشگاهِ نظر آورد •

و از سوانحِ طلب فرمودنِ شاهزاده سلطان مراد - راجه تودرمل عرضداشت - آن روز (که بندگانِ حضرت خود رو بدین کار میِ آوردند) بزارئ بزرگانِ دولت این خدمت بدان نونهالِ اقبال بار گردید - سزاوار آنست که فرزندانِ سعادت پژوه بگشایشِ ولایتهای دور دست و ایل ساختنِ فرمان دهان بزرگ نامزد گردند - و این کار را بیکے از بندگانِ خدمت گزین فرموده آید - شهریارِ سخن شنو گذارده را پذیرفته آن والا گوهر را طلب داشتند - و کنور مانسنگهه را (که نزدِ جمرود مالشِ تاریکیان میِ اندیشید) بدان خدمت برگماشتند - که به دیدِ راجه را دستیارِ کارِ خود گرداند مانسنگهه بجانبِ نبیر نزدیکِ سند (که از بزرگ شهرهای باستانیِ ست - و امروز تل خاکے ازان شیوا زبانی کند) بر ساحلِ دریا منزل گزید - و قلعهٔ اساس نهاده بآبادی برنشست - و راجه تودرمل نزدِ کوهِ لنگر (که بسواد پیوسته است) بنگاه برساخت - رادمردانِ چابکدست این دو گذرگاه افغانان گرفته کار برایشان دشوار گردانیدند - هرروز از هر دو سو تیز دستانِ

---

(۲) نسخهٔ [ل] سعادت بار یابد (۳) در [بعضے نسخه] سند ساگر (۴) نسخهٔ [ل] راه نیایش گری و نیازمندی فرا پیش گرفت (۵) نسخهٔ [ز] سادات گیتی ست •

كارشناس بكرهستان درشدے - و در مالش بدگوهران و بند كردن و تاراج نمودن سخت كوششها بر روی كار آوردے - ناچار راه زاري سپردند - و گرد شورش فرو نشست - و زمان را تازه روئے ديگر پديد آمد •

آغاز سال سي ويكم الٰهي از جلوس مقدس شاهنشاهي

يعني سال مهر از دور سيوم

چمن آرای سلطنت از فوزي نوبد چهرهٔ شادماني برافروخت - و گوناگون نشاط را پايه برافراخت - كار پردازان كوه و دشت را آذين بستند - و صورت را بمعني پيوند دادند شب جمعه بيست و نهم ربيع الاول سنه (۹۹۴) نهصد و نود و چهار پس از سپري شدن يازده ساعت و سي و هفت دقيقه چهره گشای بينش بحمل پرتو انداخت - شهر عنبرين و دشت نگارين شد • • قطعه •

شكايتها همين كردي كه بهمن برگ ريز آمد • بيا برخيز و گلشن بين كه بهمن درگريز آمد
ز رعد آسمان بشنو تو آواز دهل يعني • عروسي دارد ابن عالم كه بستان در جهيز (۲) آمد

شهريار ديده ور شگرف بزمے بيراست - و خرد و بزرگ را كامياب عشرت گردانيد - نوزدهم فروردين (كه والا جشن شرف بود) ميرزا شاهرخ و راجه بهگونت داس و شاه قلي خان محرم و ديگر آمرا دولت بار يافتند - و سرزبان كشمير را بدرگاه آوردند - غايبانه ببازپرس درآمد كه نوازشهای شاهنشاهي چرا از ياد رفت - و بور خود را (كه از درگاه گريخته بود) اعتبار افزود - و فيروزي لشكر را بدستان سرائي برگردانيد - و گفتار آشتي را فروغ كردار نداد - او از سعادت منشي بشرمساري و خاموشي پاسخ آرا گشت - كشور خدا از مهربانيهاي يزدان شد كه كشمير را بدو بازگذارد - ليكن اوليای دولت بعرض همايون رسانيدند شايسته آنست كه لختے بادافراه لغزش سرانجام يابد - و كشمير گرفته بدو باز دهند - شهريار آگاه دل پذيرش فرموده او را براجه تودرمل سپردند - و همدرين روز سياهے (كه بر سر بلوچستان رفته بود) آمد - و غازي خان و چيته و بهادرخان و نصرت خان و ابراهيم خان و ديگر سران بلوچ دولت بار يافتند - فوج نصرت قرين چون بدان ملك درشد لختے بوميان سرتابي فراپيش گرفتند - و ازانجا كه سعادت در نهاد بود بزودي بايست را دريافتند و زينهاري شده راه نيايشگري سپردند - و از بارگاه خلافت پذيرائي يافت - و بخلعت و اسپ سربلندي بخشيدند - و آن ملك آباد بدان گروه باز دادند - و همدرين روز راجه تودرمل از كوهستان

---

(۲) در [چند نسخه] بر جهيز (۳) در [بعض نسخه] پاسخ آراست •

يوسف زئي بازگرديده بزمين بوس مژگاني سعادت اندوخت - و صالش افغانان تنها براجه مانسنگهه بازگشت •

و از سوانح تاختن فيروزي جنود ولايت برار را - جنوبي ملكے ست پيوسته بصوبهٔ مالوه چنانچه حال او در آخرين دفتر گذارده آيد - ازانجا (كه مرزبانان دكن شايسته فرمان پذيري نداشتند) خان اعظم ميرزا كوكه با بسيارے اُمرا بمالش ايشان نامزد شد - او در هندويه رفته سرانجام يورش پيش گرفت - و جوقے را فرستاده سانولي(۲)گڈهه از ناهر(۳)راو برگرفت - او بزينهار درآمد - و ديگر زمينداران بلابه گري درشدند - لختے هنگامه گرمي پذيرفت - گيتي خداوند گزين جايهاي مالوه بتبيل او دادند - چون اُمراي نامزد فراهم آمدند دوروئي و ده زباني شورش افزود - سپه سالار از چيره دستيء بدگماني سراسيمه شد - و كار از روش افتاد - شهاب الدّين احمد خان رنجيده بے دستوري بجايگير خود شتافت - و سپاه آرا بآويزه درپي شد - و بجاي نيايش گري پرخاش پيش گرفت - اگرچه بكوشش فرهيده مردم آوزش نشه ليكن با يكديگر نه پيوستند و از حرف سرائے نابخردان توك خان (كه از اُمراي بابري ست) دامن آلاي تهمت گرديده زنداني شد - و يادگار پيشين دانشوران اميرفتح الله شيرازي فراوان آزار يافت - و بناكامي از پيش مرزبان خانديس بازگرديد - و اندرهناك نزد خانخانان بگجرات رفت - از توقّعهاي بيجا و غوغاهاي پراگنده سپاه نصرت قرين در(۴) چندي و چوني كمي پذيرفت - غنيم (كه بر خود مي لرزيد) دلير شد - راجه علي خان حاكم خانديس و فرهاد خان و جمشيد خان و ازد(۵)رخان و ميرتقي و ديگر لشكر برار و احمد نگر فراهم آمده بآهنگ كارزار روانه شدند - بزرگان دولت لختے از شاه خواب بے هنجاري درآمدند - و براز گوئي برنشستند - جائے (كه درست از دشمن باز ندانند و مدارا از مداهنه جدا نباشد) كار چسان بانجام رسد - و خواهش چگونه روائي گيرد - از دوروئي نيروي آويزش نديدند - و همّتها بكارزار يكتائي نگرفت - از برابر غنيم يكسو شده بصوب برار روانه شدند - و پوتال را بگوشهٔ فرستاده گام فراخ برزدند - درين راه هتيا راو بومي (كه رهنموني كردے) بگمان دوروئي از هم گذرانيدند - و از كم آگهي بنواحيء كهرله(۶) جوقے را بايلغار فرستادند كارے برنيامد - و گزندے سترگ بچاروا رسيد - و پس از تكاپوِ بسيار هزار خالي يافته يغمائي گردانيدند - و روز نوروز ايلچ پور (كه دارالملك آن سرزمين است) تاراج شد - برخے را بسيچ آن بود

---

(۲) در [چندنسخه] سالولي (۳) نسخهٔ [ا] ناهراو - و نسخهٔ [ز] باهر راو - و نسخهٔ [ک] ناهراو (۴) نسخهٔ [ب] در چند روز بچوني و چگونگي كمي پذيرفت (۵) نسخهٔ [ک] و داورخان (۶) نسخهٔ [ک] كدله •

که تا احمد نگر عنان برگرفته نشود - و جمع برانکه این ملک آباد نگاه باید داشت - و پایه پایه پیشتر شتافت - پس از گفتار نا شناسندگان هیچ یک بروی کار نیامد - و با فراوان غنیمت بصوب گجرات چالش رفت - سگالش آنکه چون غنیم دررسد و کار بدشواري گرايد سپاه گجرات بیاوري برخیزد - و اندوختها از دست برنیاید - مخالف از برگردیدن بحیرت در شد - و چارهٔ کار مي‌جست - توپخانه و دیگر چشم گذاشته از پی درآمدند - و بر هندیه دست تاراج برگشودند و آتش زدند - و از نوردیدن سخت گریوها لشکر را توان نماند - بسیارے نتوانستند رسید در بازگشت فیروزي جنود نمودار گشتند - و قراول از دور سیاهي میکرد - برخے لشکر را در نزدیک قصبهٔ چاندور (۳) با برمیان آن سرزمین آویزش رفت - اگرچه فراوان مال بدست آمد لیکن حاجي عبد الله سلطان کاشغري را پیمانهٔ زندگي لبریز شد - او پور عبد الرّشید خان مرزبان کاشغر است نزدیک خاندیس محمّدقلي اوزبک از غنیم جدا شده پیوست - و نا تنومندي و کمی مخالف باز نموده برگذارد که اگر عنان بازکشیده آویزش را فراپیش گیرند فیروزمندي چهرهٔ نشاط برافروزد مرا پابند ساخته همراه دارند - اگر گفته بکردار نیاید از هم گذرانند - انجمن کنکاش برساختند و بکوشش کاردیدگان پیکار قرار گرفت - و یک روز در آمادگي گذشت - از هزره لائی نا شناسندگان و بیمناکی (۴) سپه آرا بامدادان طبل کوچ برزدند - و بے آگهی یکدیگر گرم رفتار گشتند - شب پرتال و چار پا میرفت - و روز آمرا راه مي‌سپردند - غنیم را ازین روش دل مي‌بالید - و از پی دلیرانه مي‌آمد - دوبار میان چنداول و هراول لختے آویزش روی داد - و شکست بر مخالف افتاد (اگرچه قابوی کارزار نشناختند - و دکن گرفته از دست رفت) لیکن فراوان غنیمت گرفتند بیست و دوم به ندربار عنان بازکشیده آرامش گزیدند - پیشتر ازین چندے دکنیان دران حدود رفته فتنه بر انگیخته بودند - و گماشتگان قلیچ خان به تیمارداری رعیّت نپرداخته کنارهٔ برگرفتند از رسیدن فیروزي جنود خاربن شورش برکنده آمد - و مخالف از نهایت خاندیس بیرون شد خان اعظم جریده رو بگجرات نهاد - بدان اندیشه که سپاه آن ملک را بیاوري آورد - خانخانان گرامي داشته گرم خوئیها نمود - و در کمتر زمانے گزین لشکرے سرانجام داده برآمد - و از یافه‌گوئی بد گوهران و هرزه سگالی مردم بسیج دگرگوني گرفت - میر ابو تراب را باندرز گوئی دکنیان و پیوند آشتي فرستادند - و هر یک بجایگیر خود باز گردید - غنیم ازین سرگذشت نشاط اندوخت و پیشکشها فرستاد - میرزا کوکه از حوالئ مندو بر سر حمیر جیت پوري تاخته سزای شایسته

---

(۲) نسخهٔ [ل] کشد (۳) نسخهٔ [ز] چاندور - و نسخهٔ [ک] چاند پور (۴) در [بعض نسخه] و وهناکی ٥

در کنار نهاد - او از زمینداران مالوه است - درین هنگام که لشکر بیرار شقاوت ملک را خالي یافته بر سر مندو آمد - و برخي جا را دست تاراج برگشود - و لختي را آتش در زد - گویند یکي از دمسازان آن بومي از ربوده ایزدي یاوري باز خواست - و بخشم درشده بر گفت - کرا یارا که در ملک پادشاه صورت و معني دراز دستي نماید - و بدشنه کار او سپري گردانید *

و از سوانح فرستادن راجه بهگونت داس بپاسبانی زابلستان - چون کنور مانسنگهه را بسزای یوسف زئي فرستادند راجه (که سپه آرای پنجاب بود) بدان[۲] نامزد گشت - از اختر تیرگي خواهشهای بي هنجار پیش گرفت - و شهریار کار آگاه دیوانگي پنداشته از فرستادن باز داشت و بکارسازان فرمان شد که گوهر اکلیل سعادت شاهزاده سلطان دانیال را آماده این خدمت گردانند و شاه قلي خان محرم و اسمٰعیل قلي خان و بسیارے از آمرا همراه نوشتند - راجه بهگونت داس ازان گفتار بهزاران پشیماني درشد - و بلابه گري و پوزش گذاري نشست - گیتي خداوند بخشوده پذیرش فرمود - بیست و سیوم با بسیارے بندگان سعادت سرشت دستوري داد *

بازگردیدن رایات اقبال بصوب دار الخلافهٔ فتحپور

دیهیم خدیو سه ماه و دوازده[۳] روز در اتک بنارس عشرت پیرا بود - (اگرچه چندے بشکار پرداختے - و لختے در آهنگرخانه تماشای بندوق سازي فرمودے - و زمانے در دولتخانه بتفنگ[۴] اندازي نشاط اندوختے - و شبارروزي بمهمّات ملکي و مالي پرداختے) لیکن سگالش آن بود که چندے بر ساحل سند بسر رود - تا سپاه[۵] کاران یوسف زئي مالشے بسزا یابند - و سپس بسیر زابلستان چالش رود - از سراسیمگي تورانیان و زاري ایلچیان آن بوم و گران ارزي آذوق باز گردیدن قرار گرفت - بیست و چهارم پس از سپري شدن یک پهر شب هندوستان روبه نهضت شد و فراوان مردم نشاط اندوختند - پانزدهم[۶] اردي بهشت دریاي بهت را پیل گذشته بجهت برخے کارها عنان باز کشیدند - درین روز عمّهای میرزا شاهرخ با میاني پسر او شاه محمّد میرزا و برخے کابلیان بدرگاه همایون نامیه سای آمدند - دران زمان (که رایات اقبال بر کنار سند بود) آن پرده نشینان پارسائي عرضداشتند - که آرزوی آستان بوسي بے تاب دارد - در ماندگي و کم نیروئي ازین سرمایهٔ بخت وري باز داشته است - خانزاده خانم همراه میرزایان بکابل آمد و بشوق ملازمت روانهٔ هندوستان شد - و بمیرزا شاهرخ پیوست - و آن پیش آمد که گذارش

---

(۲) نسخهٔ [ب ل] بدان جا (۳) در [بعض نسخه] و ده روز (۴) نسخهٔ [ا] بتیراندازي (۵) نسخهٔ [ل] تباه کاران (۶) نسخهٔ [ا] یازدهم *

يافت - تا چار در حوالي گرديز بسر مي برد - و با پسر ميرزا چشم روشن داشت - و بيگم سلطان در سفر حجاز و عراق با ميرزا سليمان همراه بود - و از پيوندے که روداده بود در قندهار چندے ماندند - و قابو يافته خود را بکابل رساندند - و چون بران آگهي رفت - شهريار مهربان دل الغ بيگ کابلي را فرستادند - و فرمان شد که خواجه شمس الدّين سامان نموده گرامي مهمانان را روانه گرداند - درين سرمنزل سعادت ملازمت اندوختند - و حيدرعلي و شادمان هزاره و نظربيگ (که از نکوهيده کاري نيامده بودند) بسجود قدسي آستان ناصيه افروز بخت مندي گشتند و بنوازش خسرواني سربلندي گرفتند •

و از سوانح سودائي شدن راجه بهگونت داس - چون رخصت کابل يافت از دريای سند گذشته در سرای خيرآباد فرود آمد - روزے چند چشم بر راه سپاه داشت - ناگاه جوهر خرد تيره شد و سنگ رنجوري آسيمه سر گردانيد - ناگزير بر گردانده بشهر اٹک بنارس آوردند - و به تيمارداري بر نشستند - سامان نام پزشکے پژوهش نبض ميکرد - ناگهاني راجه جمدهر او را کشيده بر خود زد - شهريار چاره سگال ازين آگهي حکيم حسن و مهاديورا بهمراهي کهنکار و دولت خان فرستاد - تا دوستان او بهريکے ازينان که دل نهند بدرمان پردازد - مهاديو را برگزيدند و پس از دير بهي يافت •

و از سوانح فرستادن کنورمانسنگهه بزابلستان - چون راجه بهگونت داس رنجور شد اسمٰعيل قلي خان را بجاي او نامزد گردانيدند - او از معامله نشناسي و گرم بازاري مدارا خام آزوها درميان آورد - و هرزه سگاليها پيش گرفت - و از پيشگاه نظر برافتاد - و فرمان شد که از همين جا برگشتي نشانده از راه بهکر بحجاز روانه گردانند - لختے از شاد خواب بيدانشي در آمد و به نيايش گري و لابه گذاري برخاست - اگرچه پوزش پذيرش يافت ليکن ازانجا بازداشته مالش يوسف زئي بدو فرمودند - و مادهوسنگهه و سعيد خان کٹهر و ابو القاسم نمکين و مردم راجه بهگونت داس بياوري نامزد گشتند - و کنورمانسنگهه با ديگر سپاه بکابل شتافت •

و از سوانح فرو شدن عرب بهادر - بکوهستان بهرايچ بنگاهے برگزيد - شمالي روبهٔ دوگون نزديک کوه سياه - بياوري زميندارانِ بد گوهر اساس قلعه برنهاده همواره دست غارت بر گشودے و آنجا پناه برگرفتے - روزے بآن آئين گام فراخ برداشته بود - کهرک(۲) راي بومي پور خود دولهٔ راي را بر سر آن قلعه فرستاد - و چندے از تابينان حکيم ابو الفتح (که دران نزديکي بودند) نيز همراهي گزيدند - بيست و پنج کروه در نوريده بدان حصار رسيدند - نگاهبانان دژ عرب دانسته(۳)

---

(۲) در [بعضے نسخه] کرک (۳) نسخهٔ [۱] پنداشته •

بپاسباني برنخاستند - بچيره‌دستي برآمدند - و گزيده اندوختها برگرفته بار گرديدند - آن نافرجام ازين آگهي بر سرراه كمين‌گرفت - دوله راى اسباب را راهي ساخته خود بخوردن ايستاد - ناگهاني آن مردم بے سر بدو رسيدند - و گرفتها باى داده رو بگريز نهادند - درين هنگام دوله راى با چندے رادمردان پيوست - و به تيزدستي در هم شكست - بسيارے نقد زندگي درباختند - و برخے دستگير گشتند - و لختے راه پراگندگي سپردند - آن سرمايهٔ شورش با دوكس بنجالے[۲] افتاد - و دوله راى آگهي يافته از پى رفت - و كار آن بد گوهر را بانجام رسانيد - پيش ازين بسه روز عرب نام ميرشكارے بدربارى بهت فروشد - بر زبان گوهر بار رفت كه بر ضمير صافي پرتو مي‌اندازد كه كار عرب شورش‌افزا سپري شده باشد - ازين نهفته داني بسا مردم از خواب غفلت برخاستند[۳] و بسيارے نابينايان را چشم گشوده آمد - شب شانزدهم در خانهٔ شاهزاده سلطان سليم از دختر راجه بهگونت‌داس فرزندے سعادت‌پيوند پديد آمد - و گوناگون نشاط روى آورد - طالع بروش يونانيان هيزده درجهٔ قوس و بآئين هندوبان يک درجه و چهل و يک دقيقه - شهريار ديده‌ور بسلطان خرد نامور گردانيد - و برخلاف زمانيان انجمن[۴] سپاس گذاري برآراسته شد - در منزل مريم مكاني بزرگ جشنے پيراسته آمد - و ساچق و بخشش را روز بازار شد - و همدرين ولا ميرزا شاهرخ را با برخے بهادران بگشايش كشمير رخصت فرمودند - (چون كشميريان سررشتهٔ آشتي از دست فرو هشتند - و دستان سرائے ايشان پيدائي گرفت) ميرزا را بپاداش پيمان گسيختگان نامزد گردانيدند - و چون روشن شد (كه ميرزا دل نهاد اين كار نيست - و انديشهٔ وطن دوستي او را بحبال خود نميگذارد) ازان بازداشته بفرستادن ديگرے توجّه رفت - چون خاطر گيهان[۵] پيرا لختے از مهمّات وا پرداخت از ساحل بهت كوچ فرمودند - پنجم خرداد آب چناب را از گذر دوكان[۶] والي نزديک كنجا[۷] پل گذشتند •

نور[۸] آگين شدن دارالسلطنهٔ لاهور بقدوم شاهنشاهي

بسيچ بيشترے آن بود كه گيتي خديو تا دارالخلافهٔ فتحپور عنان بازنكشد - ليكن شهريار آگاه‌دل بدان خواهش نگرائيد - و دلكشا كاخهاى آن بخاطر نياورد - همگي قدسي‌آهنگ آنكه چند گاه در پنجاب توقّف رود - و زابلي ملک آرامش يابد - و سواد و بجور از آلايش ناسپاسي

---

(۲) نسخهٔ [ا] بچاهے افتاد (۳) نسخهٔ [ل] بيدار شدند (۴) نسخهٔ [ب] آئين سپاس گذاري
(۵) نسخهٔ [ب] گيهان خديو لختے (۶) نسخهٔ [ب] دوكاني والي (۷) نسخهٔ [ل] كنجاه
(۸) نسخهٔ [ز] نهضت رايات عاليات بصوب لاهور و عشرت اندوختن درانجا •

پاک گردد - و از تیراه و بنگش خار بی‌تاریکیان برکنده آید - و هرابستان کشمیر گرفته شود - و آباد ملک تتّه بقلمرو درآید - و نیز مرزبان توران را اگر پای دوستي از جای رود عساکر گردون شکوه بدان سرزمین فرستاده خود نیز از پی نهضت فرمایند - بدین ژرف نگاهي قرار یافت که بدارالسّلطنهٔ لاهور چندگاه عشرت اندوخته آید - صد (۲) و دوازده و نیم کروه از اتک بنارس در بیست و شش کوچ درنوردیدند - شب پانزدهم بخجستگي بدان شهرستان اقبال نزول همایون شد - خانهای راجه بهگونت داس بقدسي نشیمن برگزیدند - و هرگروهے کام دل برگرفت - بازرگانان گوناگون سود اندوختند - و نقاید پرستان تاریک درون را لختے چراغ آگهي افروخته آمد - دوم تیر جشن قمري وزن کشور خدایی شد - و آن گران‌مایه را بدستور هرسال بهشت چیز برکشیدند - و خواهش آرزومندان روزگار روائي یافت •

دریذولا عروسي بزم شاهزاده سلطان سلیم نشاط آورد - چون بسمع همایون رسید که رای رایسنگهه آرزوی آن دارد (که فرزند عفّت گزین او در شبستان آن والا گوهر درآید) شاهنشاه قدردان خواهش پذیرفت - و مراسم ساچق و لوازم نشاط بجای آمد - شانزدهم گیتي خداوند با شاهزادگان و سران دولت بمنزل آن سعادت پژوه رفته بلند پایگي بخشید - و بفرخنده ساعت این شایسته پیوند شادکامي آورد - خوشدلي و خرّمي را روز بازار دیگر شد - و همدرین فزدیکي دختر سعید خان کبهر بپرستاری آن نونهال خلافت (۳) دولت اندوخت - و پیرایهٔ سربزرگي بدودمان او بستند •

و از سوانح پدید آمدن مهین‌بخشش از والا بارگاه - از نیک سگالي فراوان ارزاني در صوبهٔ آله آباد و اودهه و دهلي روی داد - و کشاورزان را گذاردن پارنع پاسباني ستوه آورد - شهریار داد گر شش یک بخشید - در خالصه چهارکرور و پنج لک و شصت هزار و پانصد و نود و شش دام شد ازینجا لختے قیاس جایگیرداران توان کرد - انبوه مردم سایه نشین آسایش گشتند - و بهنیایش گري و خرّمي انجمنها برساختند • • نظم •

چو نیّت نیک باشد پادشا را • گهر خیزد بجای گل گیا را

فراخیها و تنگیهای اطراف • ز رای پادشاه خود زند لاف

و از سوانح تباه شدن حیله‌گاری مظفّر گجراتي - آن غنوده بخت را چون فیروی پیکار نماند راه دستان سوائي پیش گرفت - یکے را (که خطاب هامافي داده بود) پنهاني باحمد آباد فرستاد و نامهٔ چند باولیای دولت برنوشت - همگي بسیچ آنکه اگر بکارپردازان آن صوب رسد بر که

---

(۲) نسخهٔ [ب] صد و دوازده کروه (۳) نسخهٔ [ب] اقبال •

لختے دامن آلود نهست گردند - و در برخے گرد در روئي برانگيزند - و چندے ازا بسوی خود بازکشد از اقبال روزافزون آن نامه بر با نگاشتها بدست درآمد - و باطل بسيچي پيدائي گرفت - و آن بدگوهر بسیاست رسید - و نیز آن فریب کار جمعے ز(۲)بندگان را بجان شکری اولیای اقبال باز داشته بود چنانچه شهبازخان نام افغانے را (که با مکمّل بیگ بودے) بزر بفریفت - آن ناسپاس قابوبیافته کار او سپري ساخت - او را نیز بدست آورده بپاداش حرام نمکي از هم گذراندند - آگهي را روزبازار آمد - و سررشتهٔ باطل اندیشي گسیخته شد •

و همدریں ولا کار الوس یوسف زئي بدشواري کشید　هرکه سر از فرمان پذیری خدیو جهان بر تابد هرآینه بگوناگون خواري در افتد - با آنکه آمرلی سعادت اندوز در تاخت و تاراج کوشش مینمودند و در کشتن و بستن تکاور داشتند آسمان نیز بکین توزي برخاست - آذوق گراني گرفت - و هوا ناسازگار شد - بیماریهای شُرنے پدید آمد - و توانائي و حیله سازي نا بود گشت - سلطان قریش بوستان کالو(۳) سلطان بایزید کریم داد ابراهیم خان جهان مصري خضرخان و دیگر سران الوس پیش اسمٰعیل قلي خان آمده بعجز گرائیدند - و برلی قرار شد که چون از کوهستان با اغروق خویش برآیند هرآینه در خواست گناهان از بارگاه خلافت نموده آید •

و از سوانح تاخت بردن صادق خان بر سیهوان - از بارگاه اقبال بملتان آمد - و فوجے را بدان ولایت نامزد گردانید - میرزا جاني بیگ مرزبان آنجا برتق(۴) و کوچک ارغون و میرزا بیگ و رستم(۵) ترخان را با بسیارے به پیکار فرستاد - و سترگ آویزش روی داد - کوچک و میرزا بیگ را نقد زندگي برباد رفت - و رستم زنده بدست(۶) افتاد - ازیں چیره دستي دلیر تر شده بے آنکه اندازهٔ سپاه آن ملک برگیرد پیشتر شتافت - و قلعهٔ(۷) سیهوان را گرد گرفت - و بنقب(۸) برخے دیوار را برانداختند - چون خاک(۹) زیر آن بس بلند بود نیارستند درآمد - و چندان درنگ شد که قلعه نشینان دیوار دیگر بسر بردند - چون انجام کار دشوار نمود دست ازان باز داشته تا فصیلپور برگرفت و غنیمتها اندوخت - حاکم آن سرزمین با سار ستگ روی بجنگ آورد - و پیشتر از رسیدن او صادق خان برگشتن را سزاوار دانست •

---

(۲) نسخهٔ [ز] جگمال بیگ - و نسخهٔ [ل] صفل بیگ (۳) نسخهٔ [ل] کالو بایزید (۴) در [بعض نسخه] برتق - و در [بعض] برونق (۵) نسخهٔ [ا] رستم خان را (۶) نسخهٔ [ا] بدست درآمد (۷) نسخهٔ [ب] سیهوان را (۸) نسخهٔ [ل] و برخے دیوار را بنقب برانداختند (۹) در [بعض نسخه] خاک ریز آن •

فرستادن قاسم خان بتسخير کشمير (۲)

(چون کشميريان از بخت غنودگي بر آشتي نه ايستادند - و يعقوب بد گوهر گريوهاي دشوار عبور را پناه انديشيده در بے آزرمي گام فراخ برزد) شهريار داد گر از سر (۳) دل بگشايش آن ملک برنهاد - و در فرستادن فيروزي سپاه سخن درميان آمد - بسيارے سران دولت آنرا دشوار گشا دانسته بدان نگرانيدے - راقم شگرفنامه هرچند در گرفتن گزين روشها بر ميگذارد سود مند نمي آمد - بفرمان گيتي خديو انجمن اختر شناسان برآراسته آمد - و در طالع سال و حال کواکب ژرف نگهي بکار رفت نمودار شد که اگر لختے تکاپو رود بزودي گشوده آيد - چون بموقف عرض همايون رسيد شاهي سگالش يکتائي گرفت - درين هنگام حيدر چک و شيخ يعقوب کشميري چنان برگذاردند که بزرگان آنملک از بهديد ما سر باز نکشند - اگر لختے (۴) بومي سپاه پنجاب همراه شوند همانا بے آويزش بدست درآيد بنابران مبارک خان و جلال خان گکهر و ديگر زمينداران را دستوري دادند - آن دو کشميري نزد نبير بانتظار کمک نشستند - درين هنگام بر خاطر مقدس پرتو انداخت - آنکه بجز بردن بومیان دل نمي نهند ياد از تباه (۵) بسيچي ميدهد - بنابران قاسم خان را (که در کار شناسي و بردلي از يکتايان زمانه بود) بدين خدمت سر بلند گردانيدند - و ار بگشاده پيشاني پذيرا شد - هيزدهم تير فتح خان مسند عالي گوجر خان ميرزا علي اکبر شاهي شيخ دولت خنجري شيخ سکندر رفيق شاه محمد ميرعبد الرزاق معموري يادگار حسين لعل ديو سنار چند خواجه ظهير پادشاه قلي شفقت ولي بيگ هزاره بيگ و بسيارے منصبداران و احديان و نوکران امرا بسرکردگي او رخصت فرمودند - و هريک را باندرزهاي درخور هوش افزودند - و در آگهي و داد گري و ندبين نکوهيدگيها و عذر پذيري و مالش تباه کاران کوشش رفت - و شريف سرمدي را ببخشي گري ايشان سربلندي بخشيدند - و فرمان شد که پيشين مردم پيوسته از گفتهٔ سپه آرا بيرون نروند •

و از سوانح واپس فرستادن ايلچي توران - (اگرچه از بازگشت رايات همايون از کنار سند فرمان روای آنجا از سراهيمگي برآمد) ليکن چون بعرض رسيد (که از بسيار ماندن فرستاده سترگ نگراني دارد) شهريار قدردان بگونا گون روش نواخته دوازدهم شهريور رخصت فرمود و برخے نفائس بارمغاني جدا ساختند - و حکيم همام را (که کار آگاه و اخلاص منش بود) به پيغام گذاري دستوري دادند - تا نامهٔ والا را بگزين آئين رسانيده گزيده خوبهاي شاهنشاهي را

---

(۲) نسخهٔ [ل] کشمير جنت نظير (۳) در [بعضے نسخه] از سر نو دل (۴) نسخهٔ [ب] لختے سپاه پنجاب (۵) در [بعضے نسخه] تباه انديشي •

دلنشين گرداند - و درونهٔ كه رمه را برخوانده شناسائي آورد - و ميرصدرِ جهان مفتي را نيز براى پرسش سانحهٔ ناگزيرِ سكندر خان نامزد فرمودند - پيش ازين بسه سال رختِ هستي بربسته - چون انديشهٔ گرفتنِ آن ديار در سر بود عزا پرستي بجاى نيامد - دربندولا (كه عبدالله خان لابه گري برگذارد - و آئينِ يكتا دلي پيش گرفت) ميررا بدان كار فرستادند •

سواد[۲] نامهٔ شاهنشاهي

استشمامِ گلدستهٔ بهارستانِ يكدلي و يگانگي - و استطلاعِ كارنامهٔ نگارستانِ دوربيني و فرزانگي (كه آراستهٔ نخلبندانِ بستانِ سراى آشنائي - و نگاشتهٔ نقشِ پيوندانِ نگارخانهٔ دل‌افروزي و دلگشائي آن والادودمان - خجستهٔ خاندان - گوهرافزاى افسر و اورنگ - پرده گشاى چهرهٔ دانش و فرهنگ[۳] - نوآئينِ نامدارِ جهانِ دانش پروري - خديوِ بزرگِ كشورِ دادگستري - فروزندهٔ چراغِ خانيِ - فرازندهٔ چترِ كياني بود) در خوشترين هنگامے [كه كوسِ نوروزي آوازهٔ جهان‌افروزي در گنبدِ نيلگون بلند ساخته و نيّرِ اعظم عطيّهٔ بخشِ عالم يعني آفتابِ جهانتاب (كه سلطانِ چاربالشِ ايّام - و قهرمانِ هفت اقليمِ عناصر و اجرام است) سايهٔ فرّخي و فرخندگي بر تارك جزو و كل انداخته بود و بادِ بهاري روحِ نباتي در كالبدِ نورستانِ شهرستانِ آب و گل دميده - و ابرِ آذري پاى نورسيدگانِ لشكرِ بهار را از گردِ راه شست و شو داده] پيرايهٔ خوشدلي و خرّمي و سرمايهٔ دلگشائي و شادماني شد - بنيادِ دوستي از سرِ نو بلندي گرفت - و آئينِ يكتا دلي تازه ارجمندي يافت - سخنانِ دلاويزِ دوستي و خويشي و يگانگي و نيك انديشي (كه بخامهٔ عنبرين شمامه نگارش يافته بود - و بكلكِ گوهرين سلك گذارش پذيرفته) برفرق پيوست - و بسيار مستحسن افتاد - و موجبِ بهجت و فرحت گرديد - بر دلِ دانش پسند و ديدهٔ آسمان پيوند (كه گنجينهٔ رازِ خداوندي و آئينهٔ چهرهٔ هوشمندي ست) پوشيده نخواهد بود كه اين نيازمندِ درگاهِ بے نياز درين سي سال (كه از نيروى آسماني بتختِ كامراني رسيده) هميشه پيش‌ديدِ دانش و بينش آن داشت كه اين همه جهانگيري و فرمانروائي و تيغ گذاري و كشور[۴] گشائي براى بجا آوردنِ گيرودارِ شباني و سركردنِ كاروبارِ پاسباني ست - نه گرد آوردنِ گنجهاى زر و سيم - و آراستنِ تخت و ديهيم - و پا بگل ماندن در خواهشهاى ناپايدار - و سر فرو بردن در گريبانِ آرزوهاى نا استوار - چنانچه هميشه با دوست

---

(۲) در نسخهٔ [ل] اين نامه را نياورده (۳) در نسخهٔ [ب] صدرنشين ايوان شهريارى - چابك خرام پيشگاه سپهداري - سپهرالارِ نبردگاه دلاوري و دليري - شهسوار جولانگاه شيرمردي و شيري - اين قدر افزوده است (۴) نسخهٔ [ا] كشورگشائي بجا آوردن •

و دشمن و خویش و بیگانه جز نیکي و نیکوخواهي[۲] چیزے دیگر نبود[۳] - و همواره در آسودگی جهانیان (از خرد و بزرگ) و مهرباني با مردم روزگار (از نزدیک و دور) کوشش مینمود - خدا آگاه است که پاک ساختن چهاردانگ هندوستان و خس و خاشاک رفتن ازین بوستان (که از سه پهلو بدریای شور پیوسته است) از سر خود خواهي و خود کامي نبوده - و پیش نهاد آرزو جز نوازش خاکساران و گدازش ستمگاران نشده - و ازینست که بهرسو (که روی آورد) کارهای دشوار بآساني گشایش یافته - و چهرهٔ آرزو از پردهٔ امید بخوبي نمایش پذیرفته - هرگاه شیوهٔ فرخندهٔ ما بادیگر بندگان خدا چنین باشد با آن والادرمان (که از بزرگ تائید یافتگان درگاه خداوندي اند - و با این معني پیوند درستے قدیمي و خویشی نزدیک درمیان) چگونه خواهد بود - بر هوشمندان خرده بین هویدا ست که یک ازینها در یکچهتي بسند است - و هرگاه این همه یکجا شده باشد پیدا ست که جز یکدلي درمیان نخواهد بود - و این یکدلي سرمایهٔ آبادانی جهان و پیوند جهانیان خواهد شد و ایمائے (که در وادی موانع ارسال رسل و رسائل مرقوم شده بود) هرچند در نظر عقل دران باب سخن نا کردن ترجیح بر کردن داشت اغماض ازان وادي در رنگ تطویل کلام درین مقام نا ملایم پنداشته باین قطعه (که از اجلهٔ اکابر دین منقول است) اکتفا نموده شد • قطعه •

قیل انّ الالٰه ذو ولد • قیل انّ الرّسول قد کهنا
ما نجا اللّٰه و الرّسول معًا • من لسان الوزی فکیف انا

الحمد للّٰه که از بدو انکشاف صبح ایجاد و تکوین و ظهور شمشعهٔ نیّر سلطنت سعادت قرین همواره مطمح نظر منهج قویم ملّت و دین و مسلک مستقیم حقّ و یقین بوده - لاجرم بموجب (الملک و الدّین توامان) ارتقای مدارج سلطنت همایون و اعتلای اعلام دولت روز افزون کمال دینداری ما را دلیل قاطع و حجّتے ساطع است - اللّٰه تعالی همگنان را در مرضیّات خود راسخ دم و ثابت قدم دارد و چون جوامع همم سلاطین عدالت انتما (که صدرنشینان ارائک اعتلا اند) آنست [که کافهٔ خلائق و جمهور برایا (که بدائع ودائع حضرت صمدیّت اند) در مهاد امن و امان بوده در لوازم عبادت الٰهي و مراسم معاش خیرخواهي جهد بلیغ نمایند] بنابران درین مدّت در تنسیق و انتظام این ممالک وسیعهٔ فسیحه (که مقرّ چندین سلاطین عالي قدر و حکّام والا اقتدار بود) سعي مینمود و بعنایت ایزدي (که شامل حال این نیازمند درگاه الٰهي ست) از سرانجام مهام این ممالک فراغ کلّي دست داد - امکنه و محال (که از زمان طلوع نیّر اسلام الی هذه الایّام حوافر خیول سلاطین کشورگشا و لمعات سیوف خواتین فرمان روا پیرامون آن نگردیده بود) مساکن و مواطن اهل ایمان

---

(۲) نسخهٔ [ب] خیرخواهي (۳) نسخهٔ [ل] در دل نبود •

شد - وكنائس و معابد اهل كفر و خذلان مساجد طاعت و مشاعر عبادت ارباب ايقان گرديد الْمنّة للّه تعالى و تقدّس آنچنانكه دل ميخواست انتظام و التيام يافت - و حسب المدّعا سامان و سرانجام پذيرفت - جميع سرداران و گردنكشان از جنود هنود و غيرهم حلقهٔ اطاعت بگوش انقياد[۲] كشيده داخل عساكر نصرت مآثر شدند - و طوائف انام را باهم ارتباط و انضباط تمام دست داد - و ما نيز بمصداق (احسن كما احسن اللّه اليک) همگي توجّه بتمهيد قواعد رافت و تاسيس مباني نصفت و اشاعت انوار عاطفت مبذول داشته حدائق اماني و آمال ايشان را از رشحات سحاب مكرمت و احسان و قطرات مطرات فضل و امتنان تازه و سرسبز ميداريم و پيش نهاد خاطر فيّاض آن بوده است كه چون ازين مهمّات بالكلّيّه فراغ حاصل شود ببدرقهٔ عنايت الٰهي و هدايت ازلي بدفع كفّار فرنگ [كه در جزائر دريای شور درآمده سر بشورانگيزي بر آورده اند و دست تعدّي بر زايران حرمين شريفين (زاد هما اللّه شرفا) دراز كرده - و جمعے انبوه گشته سنگ راه زاير و تاجر شده اند] خود بتوفيق ايزدي متوجّه شده آن راه را از خار[۳] و خس پاک سازد - و ليكن چون شنيده ميشد [كه بعضے از اُمراى عراق نسبت بوالي خود در مقام بےاخلاصي شده از عروهٔ وُثقاى حسن عقيدت (كه باعث ارتقاى ايشان بمراتب[۴] عليّه بود) عدول نموده بعضے بےاندامیها كرده اند] در خاطر حق شناش ميگذشت كه يكے از فرزندان كامگار نامدار (كه بارقهٔ سعادت از ناصيهٔ حال ايشان روشن - و لايحهٔ رشد از زايچهٔ طالع اقبال مبرهن است) بدان جانب تعيين فرمائيم - و تا خاطر از معاهدت آنها جمع نشود بامرے ديگر متوجّه نشويم - الحال (كه سلطان روم عهود و مواثيق جدّ و پدر خود را كَاَنْ لَمْ يَكُنْ انگاشته نظر بر ضعف صوري والي عراق كرده بدفعات افواج فرستاده) قطع نظر ازانكه از شاهراه سنّت و جماعت انحراف ورزيده اند بمحض انتساب بخاندان نبوّت خود متوجّه شده معاونت فرمائيم - سيّما كه تعارف اسلاف منظور باشد - علي الخصوص دربنوقت (كه مسموع ميشود كه فرمانروايي ايران كاردانان آنملک را با تحف و هدايا بالتماس كمک و مدد روانه كرده است) برهمّت عالي فهمت ما واجب و لازم است كه عنان عزيمت بصوب عراق و خراسان منعطف شود - و بخاطر چنان ميرسد كه (چون رابطهٔ محبّت و نسبت قرابت بآن سلطنت دستگاه از قديم الايّام است - و بتجديد از فرستادن مكتوب محبّت اسلوب بمصحوب سيادت و نقابت پناه مير قريش ضوابط وداد و قواعد اتّحاد استحكام گرفته است) دران زمان (كه حدود خراسان مخيّم سرادقات اقبال و مضرب خيام عزّ و جلال شود) آن سلطنت پناه نيز از ولايت خود متوجّه شده بآن حدود تشريف شريف ارزاني دارند - تا آن سرزمين مجمع البحرين عزّ و علا و مطلع الصّعدين

---

(۲) در[چند نسخه] اعتقاد (۳) نسخهٔ [ا] از خس و خاشاک پاک گردانده (۴) نسخهٔ [ب] بمدارج عليه •

مجد و بها گردد - و بالمشافهه بوساطت قاصد وپيغام اساس محبّت و يگانگي مستحكم‌تر ساخته
بعضي سخنان دلاويز و اسرار حقيقت(۲) آميز (كه مخزون و مكنون خاطر است) و شرح خداشناسي
و حق پرستي (كه بقدر استعداد بفاضت فيّاض علي الاطلاق دريافته) مذكور مجلس انس سازد
و از نفائس حقائق الٰهي و شرائف دقائق آگاهي (كه برخاطر آن ابّهت دستگاه پرتو انداخته باشد)
نيز استماع نمايد - خلاصهٔ زندگاني و زبدهٔ كامراني صحبت اشباح انساني و موانست اجسام
روحاني ست - فكيف كه اين معني درميان دو برگزيدهٔ خدا و نظر كردهٔ بارگاه كبريا متحقّق شود
هرآينه اين معني باعث شمول فيض و عموم فضل خواهد بود - دران زمان كه بعنايت ايزدي
اين آرزو بوقوع آيد (چون همّت منظوران الٰهي و سرفراز كردگان خدائي بر تحصيل رضاي حق تعالي
است نه استحصال نام و تسلّط بر افراد انام) بنابران امركوز خاطر حق جو آنست و اميد كه مطالب
و مقصد ايشان نيز آن باشد كه دريك كه حق شناسي و حق طلبي بيشتر باشد دیگر(۳) استرضاي
خاطر او را لازم داند - و در مقام يكجهتي بوده از صلاح او در نگذرد - و الحال (كه نسبت يگانگي
و اتّفاق بر عالميان ظاهر و اشكار شده است) در ايفاء امداد و كمك حاكم عراق و خراسان آنچه
صلاح‌ديد ما و شما خواهد بود از مكمن بطون بعالم ظهور خواهد آمد - و معذرتي (كه در باب
قضيّهٔ فرزند ارجمند شاهرخ ميرزا رقمزدهٔ قلم محبّت شده بود) مستحسن خاطر انصاف گزين افتاد
و الحق كه مشار اليه براسطهٔ خردسالي و خودپسندي از بد مصاحبي منشأ چنديني امور
نالايق گرديد - هركدام ازانها بانفراده مستدعي آن بود كه كار او بدان حد رسد - اوّلاً بواسطهٔ اغواي
بعضي كوتاه بينان از لوازم اطاعت و مراسم عبوديت ما بسيارے تساهل نمود - و ثانياً بآن عظمت دستگاه
چنانچه بايد آشنائي نكرد - و ثالثاً بجدّ بزرگوار خود (كه چنديدن حقوق دیني و دنيوي بر ذمّهٔ او
داشت) آنچنان سلوك نمود - هر تنبيهي كه نسبت باو واقع شد از قسم القاي رباني و الهام يزداني
بود - الحال چون از خواب غفلت بيدار شده التجا بعُروهٔ وثقاي عاطفت ما نموده غير ازان كه
بتفقّدات عزّ امتياز بخشيم امرے ديگر مخطور نميگردد - مامول از مراسم مودّت آن عظمت دستگاه
آنست كه از زلّات اقدام او اغماض نمايند - و بجهت تشئيد مباني محبّت و استحكام قواعد مودّت
اغاضت و حكمت پناه زبدهٔ مقرّبان هواخواه و عمدهٔ محرمان كارآگاه حكيم همام را (كه مخلد
راست گفتار و مربد درست كردار است - و از ابتداي ملازمت ملازم بساط قرب بوده - و دوري او
بهيچ وجه تجويز نكرده بوديم) برسم رسالت فرستاديم - چون در ملازمت ما او را آن نسبت محقّق است
(كه مدّعيات را بيواسطه بموقف عرض ميرساند) اگر در مجلس شريف ايشان همين اسا

---

(۲) نسخهٔ [ب] حقيقت انگيز (۳) نسخهٔ [ا] آن ديگر .

مرعي باشد گويا نيمابين مكالمه بيواسطه خواهد بود - و بجهت پرسش واقعهٔ غفران پناه رضوان دستگاه سكندر خان سيادت مآب نقابت نصاب صدر جهان را (كه از اعاظم سادات كبار و اجلّهٔ اتقياى اين ديار است) مقرّر كرده بوديم - بواسطهٔ بعضے امور در حيّز تراخي افتاده بود - درينولا برفاقت مشار اليه فرستاديم - و انموذجے از تحف و هدايا بتحويل عمدة الخواص محمّد علي بموجب تفصيل عليحده ارسال يافت - بايد كه بمقتضاى غرّاى نهادوا تعاباً عمل فرموده هموارهٔ از طرفين طريق ارسال رسل و اتحاف تحف مسلوك باشد - و از فرغانه طالبداشتن و فرستادن كبوتران پري پرواز و حبيب عشقباز طايرذي بال شوق را در انتعاش و اهتزاز آورد - و استشمام شمائم يكجهتي و وداد نمود - اگرچه توجّه باين مشتے پرندها در نظر اولّي از لهو و لعب مي نمايد ليكن در نظر ثانوي چرخ و بازي ياد از نسبت شوقي و مناسبت ذوقي ارباب وجد ميدهد - و موجب توجّه بمبدأ ميشود - وگرنه حضرت واجب تعالى شأنه سرائر ضمائر آگاه است كه اشتغال صوري احياناً بامثال اين امور بر جمال توجّه بمبدأ جلباے بيش نيست - و بر مجرّد بال و پر ظاهري اكتفاى خاطر حق انديش نه • • بيت •

نامه بر حرف اختصاص تمام • كرده شد و السّلام و الاكرام

و از حوادث بزرگ سيل آمدن بسرهند - بيست و هشتم آغاز باران شد - و سه شبانه روز پيوسته بارش بود - و تند سيلے از شمالي كوه آمد - در شهر بلندي آب بسه گز رسيد - و در بيرون به پنج نزديك دو هزار خانه دران موجخيز فرو ريخت - و يك صد و پنجاه گز ديوار قلعه فرو افتاد - و از كهن باغ پانصد گز و از نو صد ويران شد - و فراوان مال را آب برد - و صد كس بگرداب فنا شتافتند و دو هزار چارپا بسيل نيستي درشد - و شاهراه دارالخلافه چندے از روانی باز ماند - كاربردازان تقدير چنين نمودارے برسازند - و فرو ماندگان بے پروا را آگهي بخشند - و غفودگان پندار را از خواب درآرند - همانا اقبال گيهان خديو بچنين روشها آگاه گرداند - و اگر بادافراه نكوهيده كارپها سرانجام يافتے - هرآينه طوفانے از آتش و آب بايستے - ليكن خير بسيچي و حق پژوهي فرمان روايى روزگار مردم زاد را بروز پاداش ننشاند •

گشايش يافتن آباد ملك كشمير بهنيروى اقبال شاهنشاهي

باستاني رسم ست - چون پژوهندگان دولت را شايسته نيّت با گزيدن كردار فراهم آيد هرآرزو (كه بخاطر ايشان گذارد كند) ايزد توانا بآساني در كنار نهد - و معشوقان اقبال را بآن در سرمايهٔ

---

(٢) نسخهٔ [ل] بسهرند (٣) در [بعضے نسخه] سه صد گز •

بهروزي ناخواستهٔ دين و دنيا بهرستاري برخيزد - چنانچه حالِ گيهان خديو ازان باز گويد - و اين نامه قدرے بسراید - و بتازگي چهرهٔ گشاي مقصود درآمدنِ اين ديار است بدستِ اولياي دولت هرکه لختے گروهاي راه شناسا گردد بداند که چيرگي بيگانه انديشهٔ او برنتابد - هر چهار طرف کوهها سر بر آسمان افراخته پاسباني کند - اگرچه شش هفت راه دارد ليکن گران لشکر نيارد شتافت و در هريک ازينها جايهاست - اگر پيرزالے چند بلخشاندنِ سنگها نشينند مردانِ مرد ازان گذاره نتوانند کرد - ازين رو پيشين فرمان دهان دل بگرفتنِ آن ننهاده اند - و کارشناسي ازان خواهش بر گذرانده از ديرباز بر خاطرِ آسمان پيوند پرتو مي انداخت که گشايشِ آن فراپيش گيرند - ليکن سخن سرايانِ همايون بزم (که از ظاهرنگهي يک پايه فراتر نميشوند) گشودنِ آنرا بخاطر نمي آوردند - درين هنگام (که رايات اقبال سايهٔ دادگري بر پنجاب انداخت) آن سگالش افزايش گرفت - و هرچند پيشکارانِ بارگاه لشکرهاي نابسامان فرستادند کارسازانِ تقدير به نيرنگسازي پاي همّت افشردند - نخستين يعقوبِ بدگوهر نخوت افزوده سرتابي پيش گرفت - و سراسيمگي فيروزي جنود شنوده آشتي را برهم زد - و از ستايش سرايانِ خويش آمد گو خود را شاه اسمٰعيل نام نهاد - و نکوهيده خويها به نيکوئي برگرفته بپاي خويش باديه پيمائي ناکامي گشت - و بناسزا خواهشها در افتاد - و بگرفت و گير بيجا دلهاي عامّه بر شوراند - و کارِ دنيا نساخته باربرهٔ انديش و مذهب درافتاد - و تندخوئي و مردم آزاري فرا پيش گرفت - دران ملک اگرچه آئينِ برهمن و شامروفي باشد ليکن از ديرباز هنگامهٔ سنّي و شيعه گرمي دارد - از نيرنگيِ روزگار در هرچندے يکے بر ديگرے افزون آيد - و دکانچهٔ خود فروشي بر آراید - به نيک سگالي معامله شناسان پردهٔ مدارا فروهشته بود - و گردِ شورشِ برنخاستے - درين هنگام نقابِ آزرم باز گرفت - و بآزارِ سنّيان برنشست - قاضي موسیٰ کهن سال را از هم گدرانيد - و خان و مانِ او بتاراج رفت - غنوده شورش بيدار گشت - و شمس چک باندیشهٔ سري و کين توزي بر آمد - محمّد بهت (که دمدمهٔ نيرنگسازِ آن ملک بود) قابو يافته عرصهٔ بدسگالي فراخ ساخت - و آن جوانِ شوريده مغز را برين داشت که شمس چک و علي شير مانوي و سيّد حسين و ديگر بزرگانِ اين روش را پنهاني کار بسازد - اينان آگهي يافته همان راهے که او انديشيده بود پيش گرفتند - محمّد ازين هنگامه گريخته بر کناره شد - و باندک پژوهش گرفتار آمد - و چون آن فريب کار زندانے گشت شمس چک دل بسري نهاده هنگامه آراي شد - يعقوب نيز آويزه پيش گرفت - ناگاه آوازهٔ فيروزي جنود شکيب رباي خرد و بزرگ آمد - و بسخن سرائيِ کار شناسان آشتي پذيرفتند - کامراج از بشمس چک باز گذاشت - و در کمتر فرصتے يعقوبِ خوابيده بخت

---

(۲) نسخهٔ [ا] انجهز سه راه نيارد شتافت (۳) نسخهٔ [ب] بآويزش دين و مذهب ه

پيمان را فراموش كرده برو لشكر كشيد - و بچيره دستي غنيم را بچنگ[٢] آورد - فيروزي سپاه چون از درگاه روانه شد تا دريای چناب لختی هرزه لايان يانه درا را روز بازار بود - و انجام كار بس دشوار مي انديشيدند - چون گذاره شدند تباه رائی يعقوب و آويزه يكديگر و التجا نامهای سران آن ملک خاصه علي شيرماكوي يكه پس ديگرے رسيد - كار آگاهان (كه آينده را از پيشانی حال برخوانند - و از سرآغاز انجام كار شناسند) داستان فيروزي برخواندند و برده آرائي نشستند - و هركس جای خود را برشناخت - قول بسپه آرا و گردے راه مردان آرايش يافت - و برانغار را مسند عالي و فتح خان و مبارک خان و ديگر مبارزان همّت منش رونق افزودند - و در جرانغار جلال خان و برخے دلاوران جويای نبرد گشتند - و ميرزا علي اكبر شاهي و گوجرخان[٣] و شيخ دولت و شريف سرمدي و جوقه احديان و ديگر يلان در پيش دستان هراول پای همّت افشردند - بيست و يكم شهريور گزيده بهنبهر گذشتند - سليم زميندار كناره گرفت قاسم خان از كارشناسي بهلول[٤] برادرزاده او را بكلاني برگرفته راه ايمني پذيرفت - در اندک زمان[٥] آن كج گرا نيز بلشكر فيروزي پيوست - و در راجوري بهرام نايک و اسمٰعيل نايک و شنكي[٦] چارور راهبانان بزرگ كنل آمده ديدند - و مبارکبادي گشايش ملک برگفتند - و چنان برگذاردند كه يعقوب ناسپاس بكنج خمول شتافت - و سران اين ديار چشم براه فيروزي سپاه دارند ازينجا دو راه است - يكے كپرتل[٧] - و آن گشاده ترين راهها ست - و ديگر پيرپنجال - و ما پاسبان هر دو - اگر گام فراخ بر گرفته آيد بداد گري زيردستان آرامش يابند - ازين نويد نشاط در گرفت - و چشمها برآراستند - و بصراب ديد كار آگهان خيرسگال راه كپرتل قرار گرفت آيندگان چنان گذارش نمودند كه از دشوارگذاری بچها و فزونی لشكر ديرتر رسيده خواهد شد و بزرگان كشمير بر گزيده انتظار مي برند - شايسته آنكه برخے نيک بسيچيان كارشناس را پيشتر روانه سازند - نخستين ايشان را بخسروانی نوازش اميد[٨] برافزايند - و سپس به تيزدستي بشهر درآمده كوس فيروزي بلند آوازه گردانند - گذاره را بدورهيني برسخته پذيرفتند - و شيخ يعقوب و جي[٩] تراچي باشي و شير و سليم را با برخے بدوقچيان پيش فرستادند - و شنكي چارور همراه شد فيروزي سپاه نيز از پي رهگرا آمد • چون بر فراز كنل كپرتل بر آمدند عالمے ديگر پديدار گشت

---

(٢) نسخهٔ [ل] بدست آورد (٣) نسخهٔ [ا] گوهر خان (٤) در [چند نسخه] ابهول (٥) در [بعضے نسخه] فرصتے (٦) در [بعضے نسخه] شلكي جارو - و در [بعضے] شنكي چاروره (٧) در [چند نسخه] كنريل - و در [بعضے] كنرتل (٨) نسخهٔ [ا] اميدوار سازند (٩) در [چند نسخه] جتي •

در سر این گریوه سه دیوار به پهنای چهارگز و بلندیِ ده گز برآورده بودند - و سي گزي چوبها[۲] را در یکدیگر چیده - و پیشینیان طلسمے برساخته اند - که هنگام درآمدنِ لشکر بیگانه برف و باران و تگرگ پدید آید - بنابران شورشے شگرف برخاست - و دران ریزش نشیب و فرازِ هنجار درنوردیده نزدیکِ گریوهٔ اکرم بال فرود آمدند - باران افزوده گشت - و بسیارے جانداران از سختیِ سرما به نیستي گرائید - دریں اثنا چندے تفنگ اندازان (که همراهِ جي رفته بودند) زخمي باردو پیوستند - و از فریب کاریِ کشمیریان آگهي بخشیدند - دریں راه سه گریوهٔ سترگ است - که روزگار از دشوار گذاریِ آنها حرف سرا - گذارده بودند که کشمیریان بستي وتر (که سیوم گریوه است از سوی هندوستان - و نخستین از جانبِ کشمیر) چشم بر راه دارند - پیش فرستادگان درانجا آن گروه را نیافتند - و پیدا بود که جمعے آمده بازگشته اند - از شنکي چاروز پرسیدند که آمدن چه بود و رفتن چرا ست - پاسخ داد همانا باندیشهٔ آنکه یعقوب سر گریوه را برگیرد برگردیده باشند دریں میان محمّد لنده[۳] و دلاورخان و بهادرخان و جمعے سرانِ کشمیر پیوستند - و بآویزش درآمدند شیخ یعقوب بدو زخم از پا درآمد - و نزدیک بود که قالب تهي کند - آشنائے دستمایهٔ رهائي شد و جي نیز بدوازده زخم برزمین آمد - چندے دادِ مردانگي داده برابسین خواب در شدند یکبارگي برف و باران بشورش درآمد - و مردم را پراگنده ساخت - از جي شنیده شد که دران برفستان[۴] هوش رفت - و دران بیهوشي گیتي خدیو نمودار شد - و دلدهي فرمود - همان زمان بخود آمدم - و نیرو گرفتم - لیکن بسیاریِ زخم و فزونیِ برف و سختیِ تنهائي و بیتابیِ گرسنگي سراسیمه داشت - ناگاه چندے پدید آمدند - و مرا برگرفته پیشِ شمس چک بردند - او گرم خوئیها نموده بشهر فرستاد ٭

سرگذشتِ شگرفیِ تقدیر آنکه چون یعقوب از گرفتنِ شمس چک بگران خواب غرور درآمد سررشتهٔ خرد از دست واهشته به تباه کاري گرم تر شد - و در برآوردنِ راهها کوشش نمود - ابیا[۵] برادرِ خود را و ابیا پسرِ ابدال چک و نورنگ خان و ظفرخان[۶] و فتح خان و حسین خان و بهادرخان و دلاورخان (که از خود سري آن فرومایگان بد گوهر را بدین گرامي خطابها نامزد کرده بود) و دیگر مردم را رخصتِ پیش داد - و خود در شهر بسامانِ پیکار برنشست - پیش آمدگان در بند و بستِ تنگناها کوشش نمودند - و لختے خاطر ازیں کار وا پرداختند - دریں هنگام بسیجِ بد گوهران در رنگي پذیرفت - و هنگامهٔ از رونق افتاد - حیدر چک (که هوائي[۷] مرزبانیِ آن ملک

---

(۲) در [چند نسخه] چوبها و افزون ازان (۳) نسخهٔ [ب] بسد - و در [بعض نسخه] بلند - و الله اعلم

(۴) نسخهٔ [ا] برف افتادن (۵) نسخهٔ [ب] ابیا (۶) نسخهٔ [ب] مظفرخان (۷) نسخهٔ [ز] همواره ٭

در سر داشت - و در لشکر فیروزي بود) حسینی[٢] پور او آمدن پدر را شنوده در پرم کله انتظار مي برد بسیارے نامبردگان کشمیر بحسینی انجمن درستي آراسته قرار دادند که اگر حیدر چک از پیمان در نگذرد همه باو بگرویم - او ازان سپاه برآمده بما پیوندد - و لشکر بیگانه را بگوناگون پیشکش و لابه گري برگردانیم - و کشمیر بآرامش گراید - فتح علي (که بنورنگ خاني سرنخوت مي افراخت) بدان دل ننهاد - او را بے آبرو گردانیدند - و آن در ابیا بدستان سرائي راه گریز پیش گرفتند - و نایکان را که گریوه بان بودند به فیابشگري فرستادند - همگي بسیچ آن بود که چندے از فیروزي سپاه برده منبر را بنام گیهان خدیو بلند پایگي بخشند - و آمرا را به نیروی خواسته باز گردانند *

کوتهی سخن آنکه یعقوب نافرجام بآهنگ پیکار بهیره پور رسیده بود که آگهی دل برگرفتن کشمیریان ازو سراسیمه گردانید - و حسین خان عموی او نیز جدا شده بآن کشمیریان پیوست بکارپردازان بیدانش خود انجمن ساخت - و بچاره ش چاره بر نشست - رای براں قرار گرفت که شمس چک و محمّد بهت را از بند برآورند - و از به دید این دو کس کارزار پیش گیرند چون آن دو فتنه ساز را بیرون آورد از کین توزي چنان برگذاردند که روزے چند از شورش بر کنارہ زید - و بکنهواره[٣] پناه برد - چون زمانه آرامش پذیرد و دوست از دشمن باز دانسته آید کار سازي نموده شود - بهزاران ناکامي بدان خملگاه روی آورد - و از میانهٔ راه آن در شورش منش با بسیارے جداي گزیدند *

درین هنگام (که کشمیریان بر گریوه راه حیدر چک میدیدند) از نوشتهٔ او سراسیمگي اندرختند - گذارده بود که مرا بچشم پاسباني میفمایند - بیرون شدن من و باز گردانیدن آمرا بس دشوار - کشمیریان ازان اندیشه دل برگرفته بهیره پور هنگامه آراستند - و حسین چک را بکلاني برداشته رو به پیکار نهادند - درین میان شمس چک پیوست - و مرزبان نورا از کار باز داشته بدو گرویدند - و بیازش[٤] پیکار گروهے را بگریوه فرستادند - و ازانجا بشیخ یعقوب و جي آن گزند رسید - چون نزدیک اکرم[٥] بال حقیقت بد گوهران تباه بسیچ خاطر نشین اولیای دولت شد آمدگان را مقیّد گردانیدند - و در پاس حیدر چک بیشتر اهتمام رفت - انجمن راز گوئي برآراستند - و در گذشتن گریوهٔ ستي[٦] وتر و در آمدن ملک جانقي نمودند - لختے از برف و باران سقوه آمده در بازگشت

---

(٢) نسخهٔ [ل] حسن (٣) نسخهٔ [ا] بکستوار - و نسخهٔ [ک] بکهتواره - و نسخهٔ [ل] بکشتواره و در [بعض نسخه] بکنهوار (٤) نسخهٔ [ل] بآویزش و پیکار (٥) در [بعض نسخه] اکرم سال (٦) در [چند نسخه] هستي وتر *

يافته‌را شدند - و برخي سخن توقّف درميان آوردند - قاسم‌خان با چندے از والا نگهان آهنگ پيش رفتن برگذارد - ناگزير ديگران نيز بدين‌راي گرائيدند - درين هنگام شمس چک کاردانان فرستاده بلابه گري در آمد - و همان صلحے (که با ميرزا شاهرخ قرارداده بود) از سرگرفت - پاسخ چنان شد که اين‌بار افسون فريب بکار نيايد - و افسانهٔ حيله بگوش در نشود - فرمان چنان است که کشميرِ از خود سران شوريده راي بازستانند - هرکرا بخت ياور باشد خود را بلشکر فيروزي رساند - و سايه نشين عاطفت گردد - سخن حقيقت بگوش در نيارده آمادهٔ نبرد شد - قاسم خان به نيّتے درست و همّتے بلند نوزدهم مهر متوجّهٔ پيکار شد - و غنيم نيز فوجها آراسته در برابر آمد - در قول آن شوريده مغز جاي داشت - و دست راست ظفرخان - و دست چپ شمس دولي (۲) - حسين چک طليعه شد - و محمّد بهت چنداول - چون هراول فيروزي سپاه بگريوه درآمد از سرکوبها بندوق و سنگ انداختن پيش گرفتند از هجوم بدگوهران و تنگيء جا عنان‌تاب شده بجرانغار پيوست - قاسم خان ازين برگشتن برآشفته خود بدان سو روانه شد - و شريف سرمدي و ميرعبدالرّزاق معموري و جلال‌الدّين مسعود و حاجي محمّد ترشيزي و ميرشاه‌محمّد را پيشتر فرستاد - و خنجري که از جرانغار بازمانده بود نيز همراهي گزيد - محمّد چک (که از راه‌مردان کشمير بود) از برانغار دويد - لاکها نام مبارزے بدو آويخت و دست و گريبان بزير افتادند - جهانے بشگفت زار درشد - و غريو از نظّارگيان برخاست - در گرمي آويزش ظفرخان تيردوز بندوق گروبد - و آن فوج يکبارگي ازهم پاشيد - و هنوز ديگر فوجها بآويزه در نيامده بود که لطفهٔ يداللّهي پديد آمد ، پل‌ستيزان برگردانيده - و پراگندگي دران بزرگ هنگامه افتاد و هريکے از بخت برگشتگان به پيغو و کوس فيروزمندي بلند آوازه گشت - و از نيرنگيء اقبال روزافزون شاهنشاهي فتحے سترگ روي داده هراول و جرانغار تکامشي نموده پايان کتل دايره نمودند قاسم خان و ديگر سپاه از دوربيني برگريوه منزل گزيدند - و يادگار حسين و حاجي محمّد ترشيزي و طوفان و عبداللّه و سليم و چندے تيزدستان عرصهٔ داوري را بسري نگر (که دارالملک کشميراست) فرستادند - بيست و چهارم مهر مخالفان را بگرامي نام افسر خدا پايه برافراخته آمد - و از دادگري و مهرافزوني بيگانگان وحشت‌گزا آرامش يافتند - چون چهارکروهي سري‌نگر لشکرگاه شد حيدر چک بيدستوري (۳) بشهر رفت - و درلشکر قدرے شورش پديدآمد - و زود فرونشست - بيست و پنجم قاسم خان و ديگر اُمرا درنزهت سراي سري‌نگر درآمدند - و گوناگون نشاط اندوختند - درين روز ميانهٔ راه حيدرچک با فراوان مردم پيوست - قاسم خان ازکارآگهي او را از تصرّف بازداشت - و نقش تباه بسيچي از خاطرها بزدود •

---

(۲) نسخهٔ [ز] دوني (۳) در [چند نسخه] بدستوري •

پيش ازين بذهصد سال در زمانِ اُدَّت[٢] ابلائيل مرزبانِ كشمير اين فيروز مندي گذارده بودند - چنانچه كهن‌نامها بازگويد - از فيروزگيِ روزگار باده فروشان بزرگي يافته بودند و هنگامهٔ ساغر كشي و ستمگاري گرمي داشت - شيودت[٣] برهمن در سري نگر در برزنِ رتنهور بگزيده خوبها طرازِ يكتائي داشت - اورا همخوابهٔ بود بخوبروئي و پاكدامني كم همتا - همواره از هنگامه‌هاي تردامنان گرفته دل بودے - و از ايزد بيهمال ازان مشتے ستمگار رهائي خواستے - يكے از شناسندگانِ كارآگاه اورا بپتال‌سادهنه آموزش‌نمود - بفتحِ با و سكونِ ياي‌تحتاني و تاي‌فوقاني و الف و لام و سين و الف و دال و هاي خفي و فتحِ نون و هاي مكتوب - دانشورانِ هندوستان بپتال را از قدسي نفوس انگارند - و سادهنه آئينِ حاضرساختنِ او - هرگاه در رسد حقيقتِ[٤] هركار بازگويد هركس در احضارِ او چندے بكردارهاي خاص گرايد - و افسونهاي مخصوص برخواند - و در آخرين روز آدم مرده را (كه اعضاي ظاهرِ او درست باشد) در چوبس تاريك بساعتِ خجسته در زميني (كه مرده را بسوزانند - و آنرا سسان گويند) خواباند - و از هر چهار سو بآهنين ميخها استوار كند و برنرازِ پشتِ او نشيند - و در كاسهٔ سرِ آدمي چراغ افروزد - و فتيله از كفن سازد - و روغن از چربي آدم - و افسونها بر دندانِ مردم زاد دميده آنرا بران افتاده گل آسا انشاند - با نيروي نبرد دران نزديكي صورتهاي هولناك پديد آيد - چون دلِ خواننده ازان نهراسد آن قالب بجنبش درآيد و مهيب آوازها بركشد - سپس آن روحاني بشايسته پيكرے رو نمايد - و برگويد چرا برخواندي و اين همه رنج كشي بهرِ چيست - آنچه بازگويد پاسخ نه رد - و در شدني كارها چاره برگذارد و در جزِ آن شكيبائي آموزد - آن ستم رسيده بفراهم آوردنِ اسباب شد - و پس از فراوان تكاپو چنان قالب بدست آورد - و برخے فراهم نيامده بود كه در نگاهداشتِ آن سراسيمه شد - بشهر نيارست برد - و در صحرا از گزند مي‌ترسيد - بقچه آسا بسته بخانهٔ چرم سازے كه پيوند آشنائي داشت بآئينِ امانت گذاشت - تا دران گنده بوهاي خانگي راز برملا نيفتد - و خود در پسِ كار رفت نيم شب آن روحاني برحقيقتِ كار آگاهي يافته چرم‌ساز را آواز داد - او لختے بترسيد - بآراي دلدهي اورا آرامش بخشيد - و گفت فلان برهمن فراوان رنج مي‌برد - اورا برگوي كه زمانِ فرمانروائي آن بيدادگران دراز است - پاي در دامنِ صبر كشيده از سراسيمگي باز آيد - بيست تن ازان گروه يكے پس از ديگرے بصبري برنشينند - و چون روزگارِ اين ستمگاران سپري شود بزرگيِ اين ديار بقوم كاينهه بازگردد و سپس مرزباني آن باهمدي كيشان قرارگيرد - و هرطايفه را مدّتِ معيّني برگذارد - و چون نوبتِ

---

(٢) نسخهٔ [ا] ات بلائيل ، و نسخهٔ [ز] اس بلائيل - و نسخهٔ [ك] آت ئيلائيل (٣) نسخهٔ [ب ك] صورت (٤) نسخهٔ [اب] نگاهباي (٥) در [بعض نسخه] حقيقت حال هركار ،

چكان رسد چندے ازان گروه كامروائي كنند - و مرتبهٔ هشتم سلطنت ازين گروه برگيرند - و يكے از بزرگان صورت و معني (كه سگالش و كردار و گفتار او گردآوري رضامندئ الٰهي باشد) بدادگري اين ديار نشيند - آن برهمن چون بخانهٔ چرم ساز آمد از سرگذشت شناسائي اندوخت - و دست ازان بازداشته بگوشهٔ خمول برنشست - و مضمون آن را بشعر هندي برگذارد - كهن نامها و سنگين الواح ازان باز گويد - سلطان زين العابدين (كه اورا بدّو شاه نيز گويند - و از مرزبانان كشمير بولايت زبان زد روزگار بود) پيوسته ميگفت كه زود حكومت اين ديار بچكان رسد - و از دست ايشان بازستانند دران هنگام (كه خبر آمدن ميرزا شاهرخ و راجه بهگونت داس در كشمير بلند آوازه گشت) يوسف خان مرزبان آنجا پيش و احد صوفي در پنج براره رفته در يوزهٔ همّت نمود - آن الٰهي بندهٔ روشن ضمير پاسخ برگذارد - اگرچه اين لشكر از مهابهٔ راه برگردد ليكن ايزد بے همال اين ملك را بپادشاه صوري و معنوي داده است - بزودي سپاه او در آيد *

چون مژدهٔ فيروزي بهمايون بارگاه رسيد الٰهي سپاس[۲] افزوده شد - و خدمتگذاران شايسته كار بگوناگون نوازش سربلندي يافتند - و درست گوئي اختر شناسان هندوستان برفراز پيدائي برآمد غرهٔ آبان شمسي وزن گيهان خديو شد - و بدوازده چيز برگشيدند - جشن والا آرايش يافت و تهيدستان روزگار كام دل برگرفتند - درين روز راجه بهگونت داس بسجود قدسي آستان رسيد گفتار سودائي شدن و يازش خويش كردن او نگارش[۳] يافت - چون از توجّه گيهان خديو بهي پذيرفت رو بدرگاه آورد - چهارم منازل كرم الله كنبو از قدوم كشور خدا فروغ ديگر گرفت - بزرگ كاخها اساس نهاده بود - و از ديرباز اين خواهش در سر داشت - ازانجا (كه كام بخشي سترده خوي شهريار است) آرزوي او روائي گرفت - و جاويد دولت اندوخت - نثار و پيشكش بجاي آمد و لختے ازان پذيرفته شد *

و ازا سوانح شبخون آوردن يعقوب و بناكامي باز گشتن - فرومايگان كشمير اورا از تنگناهاي كتهواره برآوردند - و بسيارے در گرد او فراهم آمدند - بچندركوت هفت كروهي پنج براره گرد شورش برانگيخت - مبارك خان و شيخ دولت و برخے زادمردان بدان سو شتافتند - او درخور فيروزي آويزهٔ روز نديده باندیشهٔ شبخون افتاد - ميخواست كه با پيش آيندگان آويزد - چندے برگذاردند كه سپه آرا در شهر بفرستادن آن گروه لختے غفلت دارد - جوقے را روبروي آنان گذاشته خود آهنگ شهر پيش گرفت - بهشتم از سعدي[۴] منزل گذشته نيم شب بشهر در آمد - و برخے قراولان را در خواب از هم گذرانيد - يعقوب و بسيارے بدگوهران به بزرگ دروازه شورش نمودند - قاسم خان با برخے بهادران

---

(۲) در [بعضے نسخه] سقايش (۳) نسخهٔ [ا ب] گذارش (۴) در [اكثر نسخه] سعدي وارد گذشته *

كارنامهٔ دلاوري بجاى آورد - و شريف سرمدي و حاجي محمّد ترشيزي كاربردارِ رادمردي آمدند و چون خاطر از حيدر چک ناايمن بود آن زنداني را از هم گذرانيدند - برخي كشميريان كشتي سوار بدريچهٔ كه بدان سو ميگشايد هجوم آوردند - طوفان كابلي و قاضي زاده و ديگر گنداوران بكارزار پا افشردند - جوقي بدروازهٔ كه بشهر مي برآيد غوغا انداختند - ميرِ عبد الرّزاق معموري و چندے دلاوران ثبات پائي نمودند - سردار اين گروه به بندوق درگذشت - برخے بر منزلِ ميرزا علي اكبر شاهي دستِ چيرگي برگشودند - او برابر ايستاده شايسته آويز شها كرد - و ايّوب بيگ و يار بيگ و مومن از احديان شگرف كاري نمودند - درين رستخيز صالح بيگ را نقدِ زندگي يغمائي شد - و بر هر خانه سپاهے چيرگي يافتند - در هر گوشهٔ سترگ پيكار درگرفت - پس از فراوان زد و خورد بايزدي تائيد فيروزي چهره بر افروخت - ازان روى آب فتح خان ازبي آگهي محمّد خان پورِ خود را با جوقے فرستاده بود - او نقّاره زنان مي آمد - و از سوى ديگر خنجري و شاداب و اسكن و برخے ديگر كوس را بنوا داشته راه مي سپردند - ناگهاني بآواى آن بيروني كوس غنيم را پاى شكيب از جاى رفت و از اقبالِ روز افزون آتش زدنِ كشميريان در شهر شكسته تر ساخت - در فروغِ آن موشگافانِ كار آگاه بسيارے را تيره روز گردانيدند - و پايانِ شب بهزاران شرمساري رو بگريز نهادند - و فراوان كس را در گريختن نقدِ زندگي از دست رفت - بامدادان ميرزا علي اكبر شاهي و گوجرخان و محمّد خان و جمعے تيزدستان بتكاپوي گامِ فراخ بروزدند - و از بوم بيگانگي و راه نشناسي آن شوريده بصوبِ ديسو بدر رفت •

و از سوانحِ آمدنِ ايلچيِ مرزبانِ تتّه - اگرچه مسند نشينِ آن ديار ميرزا پايندهٔ محمّد ارغون است ليكن او سودائي مزاج شد - بكارِ ملک پرداختن نيارستے - بست و گشودِ آن ميرزا جاني پورِ او نمايد - بيست و هشتم سيّد جلال (كه از بزرگ زادگانِ آن سرزمين بود) دولتِ بار يافت - و تنسوقات و عرائض به پيشگاهِ نظر در آورد - دران پرستاريِ نياكان و عذرِ نيامدنِ خويش برگذارده بود - شاهنشاهِ پوزش پذير آمده را نوازش فرمود - و كامياب خواهش دستوري داد - پنجم آذر راجه باسو با روى شرمسار و دلِ پشيمان سعادتِ كورنش اندوخت - از زمينداران شمالي كوهِ پنجاب است - همواره فرمان پذيري و نيكوبندگي بجاى آوردے - درين هنگام (كه رايات همايون سايهٔ فرّخي بدين ديار انداخت) از بخت غنودگي سرتابي پيش گرفت - بذابران حسين بيگ

---

(٢) نسخهٔ [ک] برانگيختند (٣) نسخهٔ [اب ک] برايستاده (٤) نسخهٔ [ز] با فوج (٥) نسخهٔ [ز] سادات اسكوه و برخ (٦) نسخهٔ [ز] گوجرخان و جمعے (٧) در [چند نسخه] از پسرزادگان (٨) در [بعض نسخه] حسن بيگ •

شيخ عمري و حاجي سيندوك و قنبر بے و قرا بيگ و ناظر دولت را فرستادند - اگر اندرز نپذيرد مالش بسزا دهند - راجه تودرمل نامهٔ بفر برنگاشت - و بر زبان زدگي سركشي آگاه ساخت فيروزي سپاه به بتهان رسيده بود كه بگيرا سخن راجه از خواب درآمد - و اولياي دولت را آمده ديد و ازانجا بهمراهي بندگان اخلاص گراي بسجود قدسي آستان روشن پيشاني گشت •

و از سوانح فرستادن زين‌خان‌كوكلتاش بمالش تاريكيان بدنهاد - هركرا ستارهٔ بخت فرونشيند بنكاپوي خويش راه ناكامي سپرد - و زود بباد افراه تباه بسيچي برسد - چنانچه حال احشام مهمند و غوريه (۲) خيل ازان باز گويد - ده‌هزار خانه‌دار در پشاور بسر برند - پيوسته نيكو خدمتي را سرمايهٔ رستگاري دانستے - درين هنگام (كه ستم رسيدگي خود را بايستے بدركاه همايون عرضداشت) از كوتاه بيني و بدگوهري جلالهٔ تاريكي را بسري برداشتند - و روزگار سيّد حامد بخاري در آويزهٔ ايذاى سپري شد - او اقطاع دار پشاور بود - كشك كابل داشته بدانجا رسيد - و سپاه او بجايگير هندوستان باز گرديد - با چندے در حصار بكرام (۳) دم غفلت ميشمرد - و كاررا بموسى نام نابخردے باز گذاشت - و بے آنكه اندازهٔ شناسائي او برگيرد سررشتهٔ داد و ستد بدست او داد - و ندانست كه دران ديرين خدمتي بكار نيايد - او از آزمندي بران گروه تنگ گرفت - و برمال و ناموس دست برگشود - الوس از ناتهيدگي بدان فرجام همداستان شد - نزديك بكرام غبار فتنه برخاست - از كمي مردم بران بود (كه تا آمدن سپاه كابل و اتك و رسيدن برادران حصاري شود) ليكن از سخن سرائي كوتاه بيغان بران نيارست بود - يكے را فرستاده پژوهش احوال غنيم نمود - او از بيدانشي يا بداانديشي اندك و پراگنده را نمود - بے آنكه ژرف‌نگاهي بكار برد باصد و پنجاه كس بيرون آمده گرم پيكار شد - و با آنكه در آغاز نبرد تيرے رسيد دست از آويزش باز نداشت - دران چقلش اسپ او بجوئي (۴) در شد - و كارش بانجام رسيد - و چهل كس از خويشان او را برادر مردي روزگار بسر آمد - سپس افغانان قلعه را گرد گرفتند - سيّد كمال پسر خرد او با چندے پاى‌همّت افشرده شايسته نگاهباني نمود - ازين آگهي هفتم شاه قلي خان محرم شيخ فريد بخاري تاش‌بيگ خان و بسيارے منصب داران بسركردگي كوكلتاش رخصت يافتند - و فرمان شد كه اگر احتياج افتد كنور مانسنگهه از كابل نيز لشكرے بكمك فرستد - و مادهو سنگهه را پرليغ رفت كه خود را از تهانهٔ لنكركوت پيشتر از رسيدن افواج گيتي‌ستان با مردم راجه بهگونت داس به بكرام رساند •

و از سوانح آبيارى چهار چمن دولت - همكي والا همّت شاهنشاهي آسايش جهانيان

---

(۲) نسخهٔ [ا] غوريه خيل - و نسخهٔ [ب] غريه خليل - و نسخهٔ [ز] غريه خيل (۳) نسخهٔ [ب] بكرم (۴) نسخهٔ [ا] بگوے درشد •

ميخواهد - و پايه‌شناسي و دادگري در روزافزوني - پادشاهي را پاسباني دانسته رنج از راحت باز نشناسد - و دولت افزائي را سرمايهٔ ايزدي‌نيايش انگاشته خداوندي را هم‌آغوش پرستاري دارد - آرين رو راستي‌منشانِ خرد پژوه را در هرصوبه بار گمارد - تا جاي مالش (٢) را از نوازش بر شناسند - و از بے‌آزوري و بيمناكي بايستِ وقت را از دست ندهند - و همچنان خامه پردازانِ درستكار را بوالا منصبِ ديواني و بخشيگري بلند پايگي دهد - و رشتهٔ داد و سند را دوتائي بخشد و آنانجا (كه آز و خشم سپنجي سرا را درهم دارد - و نيكوان را از همنشينانِ بد (٣) روز به تيرگي گرايد) شهريارِ ديده‌ور در هرچندے دوربيني را تازه‌روائي (٤) بخشد - و بگرفتن از يكے و باز سپردن بديگرے بستان‌سراى دنيا پيرايش يابد - ازين رو چهاردهم دو اميرِ كار آگاه بهر صوبه نامزد فرمود - تا اگر يكے بدرگاه آيد يا رنجور شود ديگرے بكارِ او پردازد - و ديوان و بخشي نيز همراه ساخت - آله آباد به شهاب الدّين احمد خان و عبدالمطّلب خان - رحمٰن قلي ديوان - جعفر بيگ بخشي - اودهه بفتح خان و قاسم علي خان - ملّا ناظر (٥) ديوان - تاراچند بخشي - اجمير بجگدّاتهه و راى درگا مجاهد ديوان - و سلطان قلي بخشي - احمد آباد خانخانان و قليچ خان - ابوالقاسم ديوان نظام الدّين احمد بخشي - بهار سعيدخان و ميرزا يوسف خان - راى پتّرداس ديوان - عبدالرّزاق معموري بخشي - بنگاله وزيرخان و محبّ علي خان - كرم الله ديوان - شهبازخان بخشي - ملتان صادق خان و اسمٰعيل قلي خان - خواجه عبدالصّمد ديوان - مقيم بخشي - دارالخلافهٔ آگره شيخ ابراهيم و راجه اسكرن - محبّ علي ديوان - حكيم عين الملك بخشي - دهلي شاه قلي خان محرم و نگارندهٔ شگرفنامه - طيّب ديوان - حسن خان بخشي - كابل كنور مانسنگهه و زين خان كوكه - نظام‌الملك ديوان - خواجه شمس الدّين بخشي - مالوه خان اعظم و نورنگ خان مختاربيگ ديوان - فتح الله بخشي - لاهور راجه بهگونت داس و راى راى سنگهه - و چون رايات اقبال درآنجا بود بديوان و بخشوع درگاه بسند شد •

و از سوانح فرو شدنِ كله سيسوديه - از الوسِ رانا ست - با او بعرض مي‌برد - از بيداربختي دولتِ ملازمت اندرخت - و نوازشها يافت - و از اختر تيرگي و خرد غفودگي راهِ گريز پيش گرفت صلاح الدّين و رامچند را فرمان شد كه در پيِ آن كج‌گراى بدگوهر گام فراخ بردارند - و بدو پيوسته اندرزگوئي فرا پيش گيرند - اگر پذيرا گردد گزندے نرسانيده بدرگاه آورند - ورنه نقشِ هستيِ

---

(٢) نسخهٔ [ل] مالش و نوازش (٣) در [بعضي‌نسخه] ازهمنشينان بدروز تيرگي‌گرايد (٤) نسخهٔ [ب ك] تازه روئي (٥) در [نسخهٔ ب] اين تاريخ نيست (٦) نسخهٔ [ز] ملا نظير - و در [اكثرنسخه] ملا نظر •

اورا بستردند - تيزدستان جد گزيني صد و هشتاد كروه درنورديده بقصبهٔ فتحپور رسيدند - او خاطر وا پرداخته سوگرم خوردن بود - پيغام نصيحت برگذاردند - آن نخوت فروش افسون مهربانی را افسانهٔ بيدلي پنداشت (۲) - و با نه تن بآويزه برخاست - و با دوكس درگونيستي فرو شد و ديگران بزينهار رستگاري يافتند •

و از سوانح سپري شدن روزگار علي مراد - از شيخ زادگان هندوستان شاه محمّد نام ديرين ملازم او بود - نيروی برداشت ناملايم نداشت - پيوسته زيادهٔ سري نمودے - و آقا اورا گرداندے و قدرشناسي و بردباري نام نهادے - هركه سزا گاه را از تحمّل جا باز نشناسد هرآئينه بزبان زدگي سنگ در افتد - در پرگنهٔ برودہ از صوبهٔ اجمير جايگير داشت - روزے بشكار باشه عشرت مي اندوخت - آن شيخ زاده آمده بدست چپ كورنش كرد - چون ازان بازپرسيده شد پاسخ داد - دست راست برای شمشير زني ست - نه نيايش گري - و ناسزاها برگذارد - آن لبريز پيمانهٔ زندگي بدشنام سرزنش نمود - و پيادگان جلو راندن و زدن برگرفتند - آن خون گرفته جمدهر كشيده دويد - پيادگان از شتردلي كذاره گرفتند - زخمے بران راست رسانيد - و او باشه را برزده (۳) دست بحربه كرد - تا بكار برد - گزندے ديگر رسيد - و با دو زخم كاري اورا بشمشير از پا انداخت - و يكے از همراهان كار آن ناسپاس بانجام رسانيد - و در كمتر زمانے روزگار آن يكتای عرصهٔ مردانگي نيز سپري شد • (۴)

و از سوانح مالش يافتن تاريكيان - غرهٔ مهر ميرزا سليمان بكابل آمد - چون آرزوی درگاه همايون در سر بود كنور مانسنگهه خواجه شمس الدّين خاني و چندے را بانتظام آن ملک گذاشته خود بدرقهٔ ميرزا شد - نزد جلال آباد در پيش بولاق (۵) تپ درگرفت - و سخت رنجور شد و غرومايگان (كه از فرو شدن سيّد حامد نخوت داشتند) ازين استادن نا بهنگام بسگالش ديگر شده بد مستي افزودند - و از گرد قلعه برخاسته تباه انديشي در سر گرفتند - الوس مهمند و غوربه خيل از پشاور تا تيراه هر دو راه خيبر را سنگ چين ساخته استوار گردانيدند - و يوسف زئي و ديگر افغانان هنگامهٔ غنوده بختان را گرم ساختند - تيراه كوهستانے ست بدرازي سي و دو كروه و پهنا دوازده كروه - خاور روبه پشاور - و باختر سر ميدان - و شمالي جانب باره (۶) - و جنوبي روبه قندهار - تنگناهای پرنشيب و فراز دشوار گذار دارد - [چون فيروزي سپاه (كه از بارگاه اقبال

---

(۲) نسخهٔ [ل] افسانه پنداشت (۳) نسخهٔ [ا] بزورزده (۴) در [نسخهٔ ز] اينجا عنوانے آورده و آن اينست - سزای اعمال يافتن مشتے بد معاشان و بدرقه شدن كنور مانسنگهه بميرزا سليمان (۵) نسخهٔ [ز] بلاغ - و نسخهٔ [ل] بالا باغ (۶) نسخهٔ [ا] پاره - و نسخهٔ [ب] پاره •

دستوري يافته بود) ديرتر رسيد - و كنور مانسنگهه دران نزديكي بيمار شد - و يک و نيم ماه رنجوري كشيد] افغانان پيكار كنور را در سر گرفتند - درين هنگام تندرستي چهره برافروخت - و دل بمالش آنها برنهاد - ميرشريف آملي و جانش بهادر و اتاليق و خواجگي محمّد حسين و غازي خان قزويني و همّت سنگهه پور خود را با بسيارے در ملازمت ميرزا گذاشت - و تخته بيگ و محمّد قلي و جگت سنگهه و مبارک خان نوحاني و نورم كوكه و ولي بيگ ذوالقدر (٢) و ديگر مبارزان تا سه هزار سوار نبرد آزما همراه گرفت - همگي بسيچ آنكه از راه ناروان (٣) بتيراه درآيند و ازانجا الوس افريدي را (كه خميرمايهٔ شورش است) بتازند - و از همان راه ازگونهٔ شادي يكبارگي بعلي مسجد فرود آيند - تا لشكرها پيوندد - و راه گشاده گردد - سكت سنگهه پسر مانسنگهه درباري و زين الدّين علي (كه عزيمت كابل داشتند) قضيّهٔ سيّد حامد شنيده خود را بايلغار ببكرام رسانيدند - و از جهت بستگي راه آنجا عنان گرفته بودند - و نيز مادهوسنگهه لشكر راجه بهگونت داس را سركرده نزديک باتک رسيده بود - بدين سگالش سيوم دي از پيش بولاق جريده روان شد - و شبگير كرده صبحدم بكنل چهارچوبه درآمد - آن گروه را برف گرفته بود نشيب و فراز ستبرگ را بسختي در نوشته در حدود بازارک دم آسايش برگرفت - روز ديگر فوجے از بهادران بسركردگي محمّد قلي بيگ الوس افريدي را تاختند - و فراوان مال اندوختند برخے را راے آن شد كه بازگردند - و غنيمت را بمنزلگاه رسانند - و بار ديگر پيشبي بسيچ بكردار گراند - اين را نشنوده آهنگ پيش گرفتند - و از درهٔ چوره (٤) بكوه نوردي درآمدند - گذاره بربنگاه غوريه خيل افتاد - و بدست آويز لابه گري رستگاري يافتند - چون به تنگناها دررسيدند جلاله از پس نمودار شد - و از هرطرف افغانان بر جوشيدند - تخته بيگ و ديگر مجاهدان كه چنداول بودند سخت آويزش نمودند - و چون ستوه آمده در پيوستند كنورمانسنگهه هنان بار كشيد - و برخے راه مردان تازه نيرو را بكازار فرستاد - پس از فراوان پيكار غنيم ازان شوخي دست بار كشيد - پسر بزرگ خود جگت سنگهه را بچنداولي گذاشته راه علي مسجد پيش گرفت - و بكمتر زماني باز تيره روزان از هرسو سربرآوردند - و كار دشوار تر گشت - نه ميدان كه شايسته نبرد چهرهٔ گنداوري برافروزد - و نه پناهے كه سنگ افكني و تيراندازي بكاربرده آيد - بهادران بغنيم دست و گريبان مي شتافتند - و زمان زمان شگرف آويزه روي ميداد - ناگاه اندک گشاده جائے پديد آمد - مانسنگهه برخلاف راے همراهان پاي همّت افشرد - و تخته بيگ و برخے كابليان بكازار در آمدند - و سپس

---

(٢) در [بعضے نسخه] و ذو القدر (٣) نسخهٔ [ا] از راه ناردان - و نسخهٔ [ک] از راه ناروان (٤) نسخهٔ [ا] خوره •

محمّد قلي بيگ و نورم كوكه و ديگر تيز دستان هراول پيوستند - و كارنامهٔ يلي[۲] بر روى كار آوردند - و در سخت دشوارى نسيم فيروزى وزيد - غنيم تباه‌كار شكست خورده به پيغولها در شد ايزدي سپاس برگذاردند - و شگرف نشاط[۳] مندي درگرفت - برخي بران بودند كه چون روز بپايان رسيده دربى نصرت‌گاه دايره شود - و بسيارے رفتن علي مسجد را كه بدو كروهي بود سزاوار دانستند و چون آب هم كمتر بود روانه شدند - محمّد قلي بيگ با جوق دلاوران بگشاده پيشاني چندالي برخود گرفت - و از راه شادي يكبارگي اوائل شامگاه فيروزي جفرد بدان منزل رسيدند - جلالهٔ تباه سرشت پاسے از شب گذشته دران فزديكي در كمين قابو نشست - و افغانان تيره راى[۴] جابجا هنگامه آراستند - چندے را سگالش آن بود كه بامداد ان از قاعه بيرون شده دست‌بردے نمايند ليكن از بسيارى ماندگي صورت نگرفت - و پس از نيم روز مادهوسنگهه با لشكر راجه بهگونت داس نمودار شد - و تاريكيان غنوده بخت يكبارگي پراگنده گشتند - بيشترے كار شناسان بران بودند كه مانسنگهه در همين‌جا بايستد - و برخے أمرا پيشتر رفته آن بزرگ كاروان را از راه خيبر آورند بخاطر ميرزا سليمان و قراوان بنه و بار مردم از راه خيبر به پيش بولاق رفت - و ميرزا را با كاروان از راه كهريه[۵] ببكرام آورد - و درين نزديكي زين خان كوكه با فيروزي سپاه رسيد - و در كندن خار بن تاريكيان بيشتر كوشش رفت *

آمدن ميرزا سليمان بدركاه والا بار دوم

ازان باز كه دستورى حجاز يافت لختے ناكامى او در پيشين داستانها گذارده آمد - چون ميرزا شاهرخ بدركاه آمد او در لمغانات بسر مي‌برد - و در آزرى بدخشان روز مي‌شمرد - ميرزا حكيم برحال او بخشوده لختے بدخشي و كابلي را همراه ساخت - او به تيزدستي بدان كوهستان درآمد و بگوتن قالقان رسى آورد - محمود سلطان اوزبك به پيكار برخاست - او از فزونى غنيم كوه پايه را شاخ‌بند كرده پاى همّت افشرد - و زمان زمان هنگامهٔ زد و خورد گرم‌تر مي‌ساخت - و فيروزمندي را پايه بر مي‌افراخت - از كاميابي بغرور در شد - و سررشتهٔ دوربيني از دست وا هشت - و آهنج بيرون شدن و آويختن در سر گرفت - كار آگهان گذارش نمودند كه شتاب زدگي شايستگي ندارد - هرچند درنگ ميرود بندگان بابري مي‌پيوندند - و هنگامهٔ غنيم كمي مي‌پذيرد - بے سببے چنيں استوار پناه از دست گذاشتن و با اوزبك[۶] ازخود به پيكار در آمدن از كار آگهي دور - ازانجا (كه خودكامي خرد

---

(۲) نسخهٔ [ل] بهادري (۳) در [بعض نسخه] نشاط در گرفت (۴) نسخهٔ [ل] تيره روزگار (۵) نسخهٔ [ز] كريه (۶) نسخهٔ [ك] با استوار تر ز خود *

صلاح اندیش را برکنارهٔ نشاند - و درگوش هوش سیماب ناشنوائي فرو ریزد) پذیرای گفتار خیرسگالان نشد - تیزجلوي کرده برآمد - و کارفرمایان مردانگي بجای آورد - نزدیک بود که غنیم پراگنده شود - و کامیاب خواهش گردد - ناگاه عبدالمومن سلطان از بلخ خود را رسانید - و آویزه از سر گرمي پذیرفت - در لشکر میرزا ازین آگهي نبود - دلاوران جنگ‌جو سرگرم کارزار بودند - و دو بار غنیم را برداشتند - بار سیوم عنان دوربیني از دست واهشته در آویختند - و پیوست آن قورچي‌بیگ ناسپاس جوقهٔ اوزبک را سرکرده برسرکوبه آورد - میرزا را یکبارگي نیروی پیکار از دست بشد و توانائي ایستادن نماند - ناگزیر عنان‌تافته زابل رویه گام فراخ برزد - بختیاربیگ در آب‌باران بود - پذیرا شده بکابل آورد - و کنور مانسنگهه از جلال‌آباد بدانسو شتافت - و گوناگون بزرگ‌داشت بجای رسانید و بدرقه شده بولایت پشاور آورد - چنانچه گذارده آمد - و ازانجا جگت سنگهه و محمّد قلي‌بیگ و مانسنگهه درباري و هلال آقتابچي را همراه ساخته روانهٔ دارالخلافه گردانید - چون بدو کروهي رسید شهریار پایه شناس شاهزاده سلطان مراد را بپذیرگي (٢) فرستاد - و راجه تودرمل و شاهم خان و حکیم ابوالفتح و آصف خان و خداوند خان و راقم اقبالنامه و بسیارے آمرا را همراه کرد - بحکیم و نگارندهٔ شگرفنامه حکم شد که نزدیک بوده در کمین پاسخ باشند - میرزا سلیمان از دور پیاده شد و آن نونهال دولت نیز از اسپ فرود آمد - و بآئین بزرگان یکدیگر را دریافتند - و سخن‌سرایان روگرانی درگاه شدند - چهاردهم اسفندار مذ بسجود قدسي‌آستان ناصیهٔ بختمندي برافروخت و بگوناگون نوازش کام دل برگرفت *

و از سوانح فرو نشستن شورش یعقوب - از شبخون ناکام برگشته بهتنگناهای کتهواره پیغوله گزین بود - سپاه کشمیر اورا باستوار پیمان بیرون آورد - و در نواحی هرناک (٣) بیست و پنج کروهی شهر گرد فتنه بر انگیخت - قاسم خان برین شد که فوجی بچاره‌گري فرستد - و خود به پاسبانی شهر نشیند آمرا خواهش گریهای بی‌هنجار پیش گرفتند - همانا گرم سیریان رعنا ازان دیار سرد سیر دل زده بودند و از نوردیدن گروهها و دست بهپیکار کردن ستوه درشده - ناگزیر سپه آرا خود بدان پرداخت - و فتح خان و چندے را در شهر گذاشت - و چون نزدیک آن نافرجام رسید بر زبانها افتاد که آن فرومایه (٤) بآهنگ شبخون بسوی شهر گام برگرفته - بسراسیمگي باز گردید - و فوجے را بسرکردگي میرزا علي پیشتر روانه ساخت - در پنج کروهی شهر روشن شد که نزد کوه (٥) الر چهار کروهی شهر کمین‌جو ست فیروزی‌جنود عنان کشیده بچاره‌گري بر نشستند - روز دیگر بدان کهسار پیوستند - و قراولان لختے

(٢) نسخهٔ [ل] بپذیرا گري (٣) نسخهٔ [ا] برنک - و نسخهٔ [ز] برنگ (٤) در [بعض نسخه] آن فرومایه چندے را گذاشته بسوی شهر (٥) نسخهٔ [ا] گریوهٔ الو - و نسخهٔ [ب] کوه البرز *

آويزش نموده فيروزي يافتند - غنيم نيروى آويزهٔ روز در خود نديده شبخون آورد - و از ايزدي تائيد به نى بست خانهاى آن سرزمين آتش افتاد - و باطل ستيزان نافرجام آماج گاه راد مردان گشتند - و از ناكامى شب و پاى افشردن مبارزان اقبال و در روئي و ناسازگارى يكديگر پراگنده شدند - و سخن سرائى اولياى دولت و اسمالت نامها فرستادن نيز بار افتاد - يوسف كشميري (كه خانخانان خطاب داشت) و محمّد بهت[۴] با بسيارے جدا شده بكوهچهٔ پناه بردند - و داستان ديدن گذارش نمودند - بامدادان بيست و نهم آذر عساكر والا بدان كوه[۵] درآمد - يعقوب با چندے كتهواره روبه تيزپائي نمود - و آباد جايها بغارت رفت - و ازانجا جنود فيروزي بدان كوهچه (كه نااميدها بودند) روى نهادند - روز ديگر آن مردم بميانچيى ميرزا علي بيگ و خنجري سپه آرا را ديدند همه را بگرداگرد دلدهي همراه خنجري روگردانى قدسي آستان گردانيد - و آن شورش فرو نشست بيست و دوم اسفندارمذ فرستادگان بدولت بار سربلندي يافتند - و بخسروانى نوازش چهرهٔ بختمندي افروخته شد - بديى تفصيل - سيّد مبارك كه بسري برداشته بودند چنانچه گذارش يافت - و پنج برادر يعقوب - حيدر[۶] علي - محمّد حسين - احمد حسين - حسين خان چك كه در آغاز شورش اورا بحكومت برگرفته بودند - حسين خان و ابراهيم خان پسران سيّد مبارك - محمّد بهت با پسران علي حسن و بابا خليل و بابا مهدي كه در لباس اهل سعادت پيشواى كشميريان بودند - بهادر علي بهكرو لوهر - ملا حسن - و پسران حيدر چك هرچند در[۷] آغاز درآمد فيروزي جنود در آويزش و حيله اندوزي تكاپو داشتند ليكن شهريار هشيار خرام پاس پيمان داشته نوازش فرمود - و آوازهٔ نيكنامي جهان را درگرفت - و همدرينولا سيّد عبدالله خان و مبرزاده علي خان را بكشمير فرستادند چون در شرقي ديار شايسته خدمت بجاى نيارده بودند بيست و هفتم بكشمير روانه گردانيدند تا خوب كرداري عذر گذشته باز جويد •

و از سوانح پاسبانيء بندگان سعادت گزين - (اگرچه همواره بار يافتگان همايون محفل از گران بار غم سبكدوش زيند - و گفت و كرد افسر خديو سرمايهٔ دين و دنيا گردد) ليكن بتازگي گذارش يافت كه بر پيشطاق ضمير آسمان پيوند چنان پرتو مي افتد - هركه دولت حضور دارد بشمارهٔ سال عمر خود يك دام يا يك روپيه يا يك مهر بفلان خيرسگال سپارد - تا بدان چاه و حوض و كاروان سرا و باغ سرانجام دهد و بديى كاركرد از هرگونه گزند رهائي يابد - و سرمايهٔ بالش صورت و معني گردد - فرمود حسن انجام گرفت - و نيك سگالي چهره برافروخت •

---

(۴) نسخهٔ [ب ك] بت - و نسخهٔ [ز] بث (۳) در [بعض نسخه] گروه (۴) نسخهٔ [ب] حيدر بيگ
(۵) نسخهٔ [ك] از آغاز (۶) نسخهٔ [ل] آوازهاى •

آغاز سال سي و دوم الٰهي از جلوس مقدّس شاهنشاهي

يعني سال آبان از دور سيوم

درين هنگام (كه زمانه[٢] نيايش گر اقبال روز افزون بود - و سپاس سرائي را روز بازار ديگر) عطر آميزي بهار روزگار را عنبر آگين گردانيد - وكه و مه را تازه شادماني فروگرفت - ديهيم خديو گيهان پيرا آذين را آئين ديگر برنهاد - و زمين را رشك افزاى سپهر[٣] ساخت * شعر *

آراست جهاندار دگر بار جهان را * چون خلد برين كرد زمين را و زمان را

روز شنبه يازدهم ربيع الثّاني سنه (٩٩٥) نهصد و نود و پنج هلالي پس از سپري شدن پنج ساعت و بيست و هفت دقيقه سرچشمهٔ روشني برج حمل را[٥] نورآگين ساخت - فرمان روائي صورت و معني بر سرير كامبخشي و دادگري برنشست - هر روز تازه بزمي پديرايش مي يافت - و يكي از بزرگان دولت بسالاري آن چهرهٔ سعادت بر مي افروخت - شازدهم خانخانان و عضدالدّوله از گجرات آمدهٔ ناصيهٔ بخت وري برافروختند - فرمان شده بود كه چون آن ملک آرامش پذيرد سپه آرا بپرستاري حضور شتابد - و عضدالدّوله و قليچ خان و خواجه نظام الدّين احمد بخشي مهمّات آن ديار را رو براه كنند - و اگر بديد در بودن خود داند قليچ خان و خواجه نظام الدّين احمد را روانهٔ درگاه سازد - چون آن ملک ايمني پذيرفته بود ازين نويد سعادت بر جمازهٔ تيز رو نوردي پيش گرفت - و چنين راه دراز را در پانزده روز سپرد - و مير فتح الله از فزونيء آرزوى ملازمت نيز ره گراى شد - نور قليچ و قاضي حسن و ديگر سعادت اندوزان (كه درين سبک روي همراهي داشتند) بدولت بار رسيدند و بايان اين روز ميرزا يوسف خان از بهار آمدهٔ بكورنش سعادت اندوخت - خديو عالم بر اورنگ اقبال برآمد - و فرزندان رضاجوى و خويشان سعادت پژوه و نوئينان بزرگ و دانش اندوزان عياني و بياني جا بجا نشستند * نظم *

عجب بزم گاهي شد افلاک تاب * كه كم بيندش چشم اختر بخواب

بنظّاره اش ديده مدهوش بود * خرد بے زبان و زبان گوش بود

گروها گروه مردم كام دل برگرفتند - و گوناگون نشاط بر ساختند - بامدادان شهريار آگاه دل بگلگشت باغ شهباز خان عشرت اندوخت - و ايزدي سپاس را بتازه آئين بجاى آورد *

و از سوانح بازگرديدن مرزبانيء زابلستان بزمين خان كوكه - چون آگهي شد (كه از الوس راجپوت

---

(٢) نسخهٔ [ب] زمانهٔ نيايشگريء اقبال (٣) نسخهٔ [ا] سپهربرين (٤) نسخهٔ [ا] سه شنبه (٥) نسخهٔ [ا ب ک] فروغ آگين *

بزبردستانِ آن سرزمین بیداد میبرد - و کنور مانسنگهه در ستم رسیدگان ژرف نگهي بکار نمي‌برد و ازان زمینِ سرد سیر ستوه آمده) آن ملک را ازو برگرفته بمالشِ تاریکیان نامزد گردانیدند و تیولِ او بشرقي دیار قرار گرفت - روزِ شرف فرمان شد که کوکلتاش از حدودِ بکرام بکابل شتابد و در دادگري و پاسباني دوربیني بجای آرد - فرموده طرازِ کردار گرفت - و زابلستان آبادي پذیرفت •

آرایش عروسي[۲] بزم شاهزاده سلطان مراد

خردِ دوربین چنانچه از وارستگانِ پیغوله[۳] گزین بهوگاني نکوهیده داند همچنان تعلّقیانِ شهربند را مهین دست آویزِ کامروائي برشمرد - خاصه فرمان دهانِ والا شکوه - که به نیروی دل[۴] بسیارے را بگلگونهٔ یکتائي چهره[۵] بر آرایند - و غبارِ دورنگي بآبِ یکرنگي فرو نشانند - ناگزیر آنکه بزرگ نژادے به همخوابگي بر گزینند - و ازان تخمه فروغِ شایستگي برگیرد - چون ژرف نگهي بکار رود (که بچندین پشت سلسلهٔ آفرینش از نخستین پدر بدو رسیده) چگونه در سیرابیِ آن چشمه سارِ ایزدي همّت نتوان گماشت - و آنرا برآموده داشتن چه نکوهیدگي دارد - گرفتم که چنین نبود - پیدا ست که مردم‌زاد را شورشِ خواهش بچه مایه سراسیمگي در اندازد - و هرگاه در سرآغازِ برنائي (که بنگاهِ نامزا آرزوها ست) این سرمایهٔ عشرت سرانجام یابد هرآینه لختے تباه اندیشي بکمي گراید - اگرچه نیکوئی گوهر و فرّخی نژاد در گلِ آدمي‌زاد سرشته اند و به نیاگان کمتر باز گردد لیکن اگر در والا دردمانے پدید آید خجستگی دیگر دارد - در فراخنای هندوستان بایی گزیده پیوند در خرد سالي تیزدستي نمایند - و خمیر مایهٔ نکوهیدگیها گردد کشور خدای تواناخرد بهیچ‌گونه پیشتر از رسائي دل بران ننهد - و بایستِ وقت را از دست نهلد بنابرین چون گوهرِ اکلیلِ خلافت شاهزادهٔ سلطان مراد بهفده سالگي رسید افسر خدیو بآهنگِ آن بر نشست - و دور اندیشي فرا پیش گرفت - درین میان یکے از رازداران شبستان بعرض همایون رسانید که خان اعظم میرزا کوکه آرزوی آن دارد که فرزندِ پارسا گوهرِ او این سرمایهٔ بختوري برانندوزد و بر دودمانِ او پیرایهٔ دیگر بسته آید - شاهنشاهِ کام‌بخش بپذیرش برنواخت - کاربردازانِ بارگاه بگزیني روشے سرانجامِ این دلاویز بزم نمودند - و مراسمِ این بزرگ توی به بهبیِ آئین آرایش گرفت نشاط انجمنها فراهم آمد - و عیش گذاري را روز بازارِ دیگر شد - بیست و پنجم اردي بهشت

---

(۲) نسخهٔ [ا ل] بزم عروسی (۳) نسخهٔ [ل] پیغوله نشین (۴) در [بعضی نسخه] اقبال بسیارے را (۵) نسخهٔ [ل] چهره برافروزند •

کشور خدا بوالا نصر مریم‌مکاني محفلِ شادکامي آراست - و در پیشگاهِ حضور این مهین پیوند طرازِ فرّخي برگرفت • • نظم •

خردمندے طلب کردند هشیار • ز دل دریا روش و از لب گهربار
در آمد کاردان و راز پرسید • دو یک دل را رضاها باز پرسید
پس آنگه بر طریقِ آن دو هم کیش • معیّن کرد کابینے زحد بیش
چو فارغ شد دل از تقریرِ این فقد • فرو خواند از لطافت خطبهٔ عقد
ببارییدن در آمد گوهر و در • چو دریا شد تهي‌گاهِ زمین پر

بمشکوی دولت بخسرواني‌روش فرستادند - و عیش را پایه بلندي گرا شد •

و از سوانح امن پذیرفتنِ زابلیِ راه - از کابل تا رود بارِ سند گروها گروه افغان بسر بردند - و در هرچندے از بیدانشي و خودکامي بگزندِ روندگان برخیزند - و دستِ ستم بر زیردستان برگشایند اورنگ‌خدیو داد خدا براں شد که درین بیم‌گاه سراها آباد کردد - و در هریکے جوقے دلاوراں بنگاه گزینند آبادیِ سرخ دیوار (که نزدیکِ خرد کابل است) زین خان برخود گیرد - و میانِ دوآب و بادام چشمهٔ خواجه شمس‌الدّین - و باریک آب حمزهٔ عرب - و جگدلک حیدرعلي عرب - و سرخ آب حیدرعلي خویش - و سفید سنگ مظفّرکوکه - و تاریک آب درویش اسلام‌آبادي - و بساول کفشي بهادر - و دکه تخته‌بیگ - و غریب‌خانه بنده‌علي میداني - و میانِ بکرام و اٹک بنارس شاهبیگ - و گرانمند[٢] زرے بدستِ هلال آفتابچي پیشِ کوکلتاش فرستادند - که بنامبردها بخش نماید - و به دیدبانیِ خویش این کار را سرانجام دهد - در کمتر زمانے فرمودهٔ فروغِ کردار گرفت - و بگلگونهٔ دادگري چهرهٔ روزگار افروزش یافت - و همدربغولا الوسِ غوریه خیل از پیشین کردار پشیمان شده بمرزبانِ کابل پناه بردند و بخواهشِ او برایغ بخشایش نگاشته آمد - چند گاه بالتماسِ او نزدِ جلال آباد جاے دادند و سپس در پشاور (که بنگاه ایشان بود) آباد گشتند - بیست و دوم خوردادِ جشنِ قمري وزن شد و آن آسماني شکوه را بهشت چیز برسختند - و آزرومندانِ روزگار کامِ دل برگرفتند - و درین روز صادق خان از بکر[٣] آمده بسجدهٔ آستانِ اقبال سربلندي یافت •

و از سوانح زخمي شدنِ راجه تودرمل - شبِ هفدهم از درگاه بخانه میرفت - شوریده سرے از کمیں برآمده شمشیرے انداخت - همراهاں برگرفته از هم گذرانیدند - هواخواهانِ او بر برخے پارسا مردم بدگماني میکردند - و از ناتوان بیني (که در ابتداے دنیا بهم رسد) ساده لوحاں باور میداشتند چوں دورپیناں خسروي بارگاه بپژوهش مغزکار برنشستند روشن شد که تهتري‌زادهٔ بدگوهر (که او را

---

(٢) نسخهٔ [ل] و نقدے گرانمند (٣) در [بعضے نسخه] بکرام •

بدادافراد نکوهیده کردار سزا داده بود) قابو یافته کین خود برتوخت - و همزبانان او نیز بدست افتادند - و هریک بپاداش رسید - از گیرا دم افسرخدا در کمترزمانے بهي یافت •

فرستادن فیروزي سپاه بسرکردگئ مطلب خان - و ریخته شدن آبروی جلالهٔ تاریکي

ازان بار (که میان سنگلهه دران تنگنا آویزش نموده بدان سخت[۲]کاري فیروزمند آمد) دیگربارہ درون شدن دران کهسار بخود راه نمي‌داد - و در جمرود نزد گریوهٔ خیبر روزگار بسر مي‌برد و بدستان سرائي روز[۳] میگذرانید - گیتي خداوند نکوهش فرمود - و در کندن خارین تاریکیان کوشش نمود[۴] - لشکرے دیگر نامزد شد - که از راه بنگش بدان کوه درشود - و مانسنگهه از جانب بکرام درآید هفتم اردي بهشت بیگ فوربن خان و شیرویه خان و سلیم خان و محمّد حسین و شیخ علي و محمّد الف و احمد بیگ و تاش بیگ و محمّد قلي بیگ و مظفّر کوکه و کفشي بهادر و شادي بے و حسن علي عرب و شیخ معروف و شیخ کبیر و ولي[۵] بیگ و موهن داس و آله بخش و خواجه قطب‌الدّین و بسیارے دلاوران کارطلب را بسرکردگئ مطلب خان دستوري شد - چون بکنارسند نزدیک سنبله رسیدند زلي[۶] خان و دیگر سران الوس نیازي (که دران نزدیکي بنگاه داشتند) بفیروزي لشکر پیوستند - از گذر چو[۷] بارہ آب سنه را گذشته بیورت عیسي خیل فرود آمدند - فیروز خان و جمال خان و علي خان و دیگر سرداران آن سرزمین آمده دیدند - بیشترے بران بودند که از جانب دور و نغر به بنگش بالا رفته شود - و ازانجا به بنگاه تاریکیان گام فراخ برگرفته آید - جمال خان تاریکي برهنمونی روشن‌ستارگي خود را بانواج گیهان‌ستان رسانید - و گذارش نمود که بهتروی راهها آب دره است - درمیان بنود[۸] و درسمند تنگنائے ست که دریای بنگش ازانجا میگذرد - و در دارهٔ کوهي آب چندجا گذشته بقصبهٔ درسمند میرود - چون راستي ازگفتار او پیدا بود آن راه سپردند - نزدیک بلند خیل کشت و کار تاریکیان چرام ستور گشت - و آگهي آمد که جلاله از لوچک[۹] (که قلب جا و دژنشین او ست) فرود آمده بسه کروهي درسمند در بسیج شبخون است - آمرا شبانگاه از دایره بیرون آمده پاس داشتند - روز دیگر درسمند منزل شد - مخالف (چون دانست که شب کارے از پیش نتوان برد - و آوازهٔ رسیدن لشکر جمرود بیتاب داشت) بران شد که هنگام فرود آمدن

---

(۲) نسخهٔ [ا] سخت کار (۳) نسخهٔ [ل] وقت (۴) نسخهٔ [ا] رفت (۵) نسخهٔ [ا ب ک] شیر بیگ و ولي بیگ (۶) نسخهٔ [ز] رنگي خان - و نسخهٔ [ل] رمکي خان (۷) در [چند نسخه] چو بارہ (۸) نسخهٔ [ل] بنون (۹) نسخهٔ [ک] نوچک - و در [بعضي نسخه] نوخاک •

اردو که سپاه توزک ندارد دست‌بردے نموده آید - بنا بریں سکالش چهاردهم امرداد در نیمه روز که هوا سخت گرم بود آن غنوده خرد[٢] با هزارسوار و پانزده هزار پیاده ناگهاني در رسید - و آن شوره پشت بشیرویه خان و بیگ نوربی خان و سلیم خان (که خدمت چندراولي داشتند) آویزش نموده پیشتر آمد - دربی اثنا محمّد قلي بیگ و حسن علي عرب و برخے تیزدستان پیوستند - و به نیروی اقبال پیش آیندگان را برگردانیدند - آن تیره روزگار عنان تافته براه دیگر نزدیک اردو شد - محمّدالف[٣] و احمدبیگ و شادي[٤] بے و موهنداس و دیگر بهادران پي یکدیگر پیوسته کارزار شایسته بجای آوردند و هنگامهٔ جان[٥] نثاري و دلشکري گرمي پذیرفت - (هرچند رشتهٔ رده آرائي گسیخته بود - و سپه‌آرا توفیق سواري نیافت - و بسیارے بهادران خود را نتوانستند رسانید) از نیرنگ بخت‌بیدار که نمونهٔ ایزدي تائید است فیروزي چهره برافروخت - پانصد و پنجاه تن از غنیم دربن نارد گاه بگو نیستي درشدند - و هزارکس در گریز پائي رخت هستي بباد دادند - آن نابخرد بهزاران ناکامي بکوهستان پناه برد - و از فیروزي سپاه بروشناسے گزند نرسید - و نه تن تورانی را پیمانهٔ زندگي پرشد[٦] - و شازده جوانمرد بزخم بروشنس آمدند - اگر لشکرجمرود در رسیدے هرآینه آن نافرجام دستگیر گشتے - لیکن از بی شتافته بر بنگاه او دست تاراج گشودند - و خان و مان اورا آتش[٧] زدند - همگي الوس افریدي و اورک زئي (که پناه آن بدگوهر بودند) برغمال داده ایل شدند - و لشکر فیروزي برگشته به بنگش آمد - اگرچه از گران ارزی آذوق درانجا بودن دشواري داشت در سر مطلب خان شکرف سودائے رنجخت - اورا بدرگاه فرستادند •

و از سوانح فرستادن میرزا یوسف خان بهاسبانی[٨] کشمیر - قاسم خان بنگاپوری سخت و حوصلهٔ فراخ ملک دلگشای کشمیر گرفت - و سنگر رنجها برکشید - بسیارے سرتابان کجگرای را مالشها بسزا داد - و بسے سران را بدرگاه والا فرستاد - و جمع انبوه همراهي گزیدند - ولایت بدادگري آباد گشت - و دشمن به پیغولهٔ ناکامي در شد - دربن هنگام سپاس‌گذاري پای اندیشه لغزش یافت - از بد همنشیني خواهشهای ناهنجار فراپیش نهاد - و بگرفت و گیر کشمیریان همّت بربست - و آنچه سپاهیان آن بوم درهنگام چیره‌دستي از یعقوب برگرفته بودند بازخواست در زمستان (که زمان آمد و شد نبود) مردم بتلخ کامي گذرانیدند - چون هوا روی باعتدال آورد زنبور خانهٔ بدگوهران برآشفت - بیشترے جدائي گزیدند - و یعقوب فرومایه را از خمول‌گاه برآوردند در حوالی جنیر بیست و سه کروهی شهر هنگامهٔ شورش گرم شد - هرچند فوجها رفتند کارے

---

(٢) نسخهٔ [ل] بخت (٣) نسخهٔ [ا ک] علي‌محمدالف (٤) نسخهٔ [ک] شادي بیگ (٥) نسخهٔ [ل] جانفشاني (٦) نسخهٔ [ک] لبریز شد (٧) در [چندنسخه] بآتش دادند (٨) در [بعض‌نسخه] بموزباني •

از پیش نتوانستند برد - ناگزیر خود بدان روی آورد - چون نزدیک رسید او از راههای نهاني شهر روبه شتاب آورد - آمرا نیز چند جوق شده در پی گام سرعت برداشتند - آن غنوده رای در بهارگ[۲] سه کروهی شهر به پناه کوهچهٔ درکمین وقت نشست - افواج کشورگشا پی‌هم رسیدند - اگرچه دارالملک به تیز آمدن از یغما رهائي یافت لیکن از استواری جا و دشواری راه کارے نیارستند برساخت بایست کار گذاشته بشهر آمدند - و غنیم را نیرو افزود - پس از چندے قاسم خان باز بآویزه برآمد اگرچه هرروز میان قراولان آویزش روی میداد لیکن پنج بار چپقلش سنگ[۳] چهرهٔ رادمردي برافروخت و فیروزي روی داد - بارشش در نوبت سیّد عبدالله خان چشم‌زخم رسید - و میرزاده علي خان را نقد زندگي بتاراج رفت - دلاوران تیزدست غنیم را برشکستند - و برفراز کوه برآمدند - درین هنگام بارش شد - کاردانان را رای آن بود که دایره شود - دل بدان ننهاده باز گردیدند - چون رو بنشیب نهادند تباه کاران از هر سو به تیر و سنگ درگرفتند - از نا بهنگامي و تنگي و ناهمواري و لغشیدگی راه مردم از بیدلي و کار نشناسي در یکدیگر افتادند - و روزکار میرزاده علي خان درین آشوبگاه بسر آمد - سري رنگ عمزادهٔ رای رای سنگهه با چهل کس ایستاده گرم کارزار شد - و بمردانگي جان سپنجي داده جاوید نیکنامي اندوخت - پای افشردن رادمردان همّت منش سرمایهٔ رستگاری بسیارے گشت - و نزدیک سه صد کس را روزگار سپري شد - روز دیگر قاسم خان با دل همّت گزین رو به پیکار آورد - کشمیریان دل بای داده پراگنده شدند - یعقوب بجانب کامراج[۴] رفت - و آمرا بازگشته انجمن نشاط برآراستند - یعقوب و شمس چک با هم پیمان یکجهتي بسته سربشورش برداشتند - و ازانجا (که یکنادلي دران مرز نا پدید) نزد اندرکول باهم درآویختند - و در کمترزمانے بتکاپوی برخے بآشتي گرائیدند - و قرار یافت که چون در یکجا بودن نزاع نوکر بنا خوشئ آقا میکشد شایسته آنست که دو جا باشند - یعقوب بدین سگالش نزد کوه سلیمان رفته هنگامه آرای شد - و شمس چک باندرکول - برخے برلی بودند که فیروزي جنود نیز دوبخش شود - و بیشترے دوربیني بکار برده پذیرا نشدند - مبادا از دوجا شدن گزندے رسد - که چاره نپذیرد - همه دفع یعقوب را پیش‌نهاد ساخته بدانسو شتافتند - هرروز جوقے دلاوران هنگامهٔ پیکار برمي‌آراستند و به نیروی اقبال روزافزون فیروزي چهرهٔ برمي‌افروخت - روز پنجم قاسم خان با گروهے گندادران رفت و سنگر آویزش روی داد - دران زد و گیر فتح علي (که سرگروه بود) بگزند تیر جان سپرد - و هنگامهٔ نا سپاسان پراگنده شد - اولیای دولت بغراوان عشرت باز گردیدند - و یعقوب ازانجا خود را بشمس چک رسانید - و بکمتر زمانے باز نزدیک شهر آمده گرد فتنه برانگیختند - در یک کروهی

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهای نگر (۳) نسخهٔ [ب] لفنگ (۴) در [چندنسخه] کمراج ٥

شهر زمینے ست بلند - بدرازي نیم کروه - و پهنا چار یک - و کوتلے چند در گرد آن - و در پیش خلے دشوار گذار - آن دو فرومایه با بسیارے[۴] پناه اندیشیدند - و گاه و بیگاه ازانجا بیرون شده دست بتاراج میگشودند - و هرروز جوق بهادران به پیکار باطل ستیزان بر آمدے - قاسم خان نیز دل برگرفته[۳] عرضداشت - و طلب خود را خواهش نمود - شهریار دوربین پذیرفته میرزا یوسف خان را بسپه آرائے آن دیار روانه فرمود - و جگناتهه و حسین بیگ شیخ عمري و سیّد بهاء الدّین و قرا بیگ و محمّد بهت و بابا خلیل و ملّا طالب اصفهاني و بسیارے مجاهدان دولت را همراه گردانید - فرمان شد که چون تیره رایان نخوت فروش مالش یابند قاسم خان بدرگاه والا باز گردد - کشمیریان از آوازهٔ فیروزي جنود برخے را بگروه فرستادند - که بیکجهتے نایکان راه را استوار گردانند - میرزا یوسف خان ازین آگهي محمّد بهت و بابا خلیل و ملّا طالب را بدستان سرائي پیشتر روانه ساخت - اگرچه راهبانان نیارستند دید لیکن بگفتار دلاویز ایشان کنارهٔ گرفتند - جگناتهه را پاے کتل گذاشته خود بآساني بر آمد - پیشتر ازانکه بدان لشکرگاه پیوندد هنگامهٔ بد سگالان پراگنده شد - بعقرب به کتهواره شتافت و شمس چک بکوهستان کامراج پناه برد - قاسم خان را بدرگاه والا دستوري داد - و جگناتهه را غایبانه وداع کرد - و زبان مدارا گشاده بصید دلها برنشست - و رمیدگان مردم را چاره گر آمد - مبارک خان و جلال خان و سیّد دولت و جمع را بر سر شمس چک فرستاد - آن شوریده از نره[۴] گانو شبخون آورد و فراوان غنیمت برگرفت - بامدادان فیروزي سپاه تکامشي نموده چنان برشکستند که دیگر برنخاست و به پیمان سیّد بهاء الدّین آمده دید - میرزا یوسف خان او را با میر روانهٔ درگاه ساخت •

و از سوانح چهرهٔ هستي برافروختن سلطان خسرو - ایزد جان آفرین گرامي ذات افسر خدیو را بهزاران خوبی ستوده پیراسته دارد - و از شایسته کرداري اقبال روز افزون شیفتهٔ او - لیکن رسیدگی هر کار بخرامش آسمان و پیوستن هنگام در گرو - درین زمان (که سرآغاز بهار دولت است) وجود نواده[۵] (که از گزین نعمتهاي ایزدي و بهین میوهٔ زندگي ست) عالم را شگفتگی دیگر بخشید و جهانباني را نیروی دیگر پدید آمد - پس از سپري شدن ده ساعت[۶] و مي و شش دقیقه روز دین بیست و چهارم امرداد بشهر لاهور در شبستان شاهزاده سلطان سلیم از خدر پاک فرزند راجه بهگونت داس آن گوهر سعادت پرتو چهره برافروخت - و بفرخ ساعتے نوید خجستگي نشاط آورد زمانه به تهنیت گذاري برنشست - و روزگار بعشرت پیرائي برخاست - رازداران آسماني

---

(۲) نسخهٔ [ل] با بسیارے تباه اندیش گاه و بیگاه (۳) در [بعضے نسخه] گرفته طلب خود را (۴) نسخهٔ [ا] برو گانو - و نسخهٔ [ز] نره گانو (۵) در [بعضے نسخه] نوادها (۶) نسخهٔ [ز] دو ساعت •

چشم دوربين بازگشادند - و لختي از شگرف کاري سپهر و اختر دريافته برگذاردند • نظم •

بسير سپهر انجمن ساختند • ترازوي انجم برافراختند

چنان طالع کامد آن پور ازو • چکويم زحے چشم بد دور ازو

طالع بآئين يونانيان نهم درجهٔ جدي است - و بطرز آرمون پيشگان هندوستان بيست و دوم درجهٔ قوس - (اگر روزگار مهرفرسا مهلتے دهد و من باد پيماے بهيچ شکيب را در تعلّقيان بودن ناگزير شود و از سخن سرائي دل گرفته نباشد - و والا خاطر انسرخديو خواهد) اين زائچه را بسيراني گذارش دهد - گيهان خديو آن فرزانه فرزند را بسلطان خسرو نامور گردانيد - اميد که ببهين دمسازان آگهي ببالد - و شايسته خوبها روزافزوني گيرد •

و از سوانح فرو نشستني شورش گجرات - پنچانن (۲) برادرزادهٔ کهنکار مرزبان ولايت کچهه فرومايگان را فراهم آورده بتاخت پيلود (۳) آمد - راي سنگهه جهالا (۴) بآويزش برخاست - و براه مردي نقد زندگي در باخت - قليچ خان با برخے آمرا در احمد آباد بپاسباني بر نشست - و سيّد قاسم نظام الدّين احمد ميدني راي ابوالمظفّر خواجه رفيع حسين خان معصوم بهکري شريف سرمدي مير شرف الدّين قابل خان خواجه بابا سيّد سالم بارهه و گروهے ديگر بسزاي فتنه انديزان گام سرعت برداشتند - از شکوه فيروزي جنود باطل ستيزان نافرجام بکهسار بري (۵) پناه بردند - و بنگاه ناسپاسان بيغما رفت - جام و کهنکار نيايش گري فرا پيش گرفتند - آمرا باز گرديده انجمن نشاط آراستند - هفتهٔ نگذشته بود که مظفّر از پيغوله برآمده سر بشورش برداشت - و دولقه روبه غبار فتنه برانگيخت نامبردگان روي همّت بدان سو نهادند - او ازين آگهي بجانب مرولي پادشاهي بادية گرز شد و از تن آساني شايسته جست وجو بجاي نياسود - از اقبال روزافزون ناموس مصطفوي پرور سيّد جلال بايزيدي پاسباني درآمد - بنه و بار خود را به بيرم گانو مي برد - درين هنگام (که آمرا تکاپوي داشتند و آن فرومايه سراسيمگي) او بدهے پناه آورد - آن شوريده بخت درگرفتن شد - و آنجا را دست فرسود تاراج گردانيد - او در خانه پاي همّت افشرده بغرور شدن دل نهاد - درين ميان آواز نقّاره درگرفت آن تباه انديش فوج دانسته به تيزپائي بدر رفت - فيروزي سپاه اگرچه گام فراخ برنداشتند ليکن چندے را فرستادند - که دران نزديکي کوس بدّوا (۶) دارند - و همدرينولا اليوس يوسف زئي مالش بسزا يافتند - از واژون بختي استواري جا و لغزش فيروزي جنود ايشان را در سرکشي و بدگوهري دليرتر ساخت - اگرچه در ميامدن يلان نصرت پيوند بکوه سرباري نخوت گشت ليکن راه درآمد

---

(۲) نسخهٔ [ب] نجايس - و در [بعض نسخه] نجايس (۳) در [چند نسخه] هلود (۴) نسخهٔ [اب] بےساز با ويزش (۵) نسخهٔ [ب] برسري (۶) نسخهٔ [ل] بنوازند •

و بيرون شدن را بسته بتاخت و تاراج پرداختند - و بسياري(٢) بفروخت رفت - و فراوان مردم را بيماريهاي گوناگون از پاي درآورد •

و از سوانح فرستادن سعيد خان بحكومت بنگاله - آگهي آمد كه وزيرخان بيست و يكم امرداد بشكم روي جهان گذران را پدرود كرد - ازانجا (كه ديده وري بكار ميبرود - و هشيارخرامي روز افزون) فرمان شد كه سعيد خان از صوبهٔ بهار بدان ديار روي خدمت آورد - و پايندهٔ خان را (كه درانجا اقطاع داشت) درگهوزا گهاث جايگير كردند - و راجه بهگونت داس و كنور مان سنگهه را تيول از پنجاب باز سنده در بهار دادند - شانزدهم شهريور ميرمراد را دستوري شد كه بزودي اين دو جا را در تصرّف جايگيرداران درآرد - و سعيد خان را به بنگاله برد - و مان سنگهه را از حدود بكرام طالب داشتند - كه راجه بهگونت داس به يتاق داري شبستان اقبال باشد - و او باقطاع نو رفته در آبادي آنصوب كوشد - غرّهٔ آبان شمسي وزن گيتي خديو شد - و مهين بزمي پيرايش يافت - و بآئين هربار آن گرانبار آفرينش را بدوازده چيز برسختند - گرد خواهش از چهرهٔ روزگار برخاست - و آرزومندان جهان عشرت كامياب نمودند - و همدرينولا شادمان بنوازش خسرواني سربلندي يافت - و غزنين در جايگير او دادند - او پسر مراد هزاره است - ميان غزنين و قندهار بنگاه دارد - نياكان او سعادت بندگي داشتند - و او از كج انديشي و كوتاه بيني تا حال صحرانشين بود - درين ايّام روي نياز بدرگاه همايون آورد - شهريار ديده‌ور بگوناگون روش برنواخت - غرّهٔ آذر رخصت يافت - بيست و هشتم كنور مان سنگهه از جمرود آمده بسجود قدسي آستان سعادت اندوخت - و ششم دي بمهار فرستادند و همدرين روز يوسف خان مرزبان كشمير را از زندان برآورده نوازش فرمودند - و او را در حدود بهار جايگير دادند - همگي بسيج آنكه آداب برآموزد - و رعيّت پروري و آگاه دلي اندوزد - و چون هشيارخرامي از روز نامچهٔ احوال او خوانده آيد عرصهٔ دلگشاي كشمير بدو سپرده شود •

و از سوانح فرستادن زين‌خان‌كوكه بگرفتن سواد و بجور - اگرچه الوس يوسف زئي شايسته سزاها يافتند ليكن از رهزني و بدكاري دست باز نميكشيدند - درينولا چون كار بر جالهٔ تاريكي دشوار شد از تنگناي تيراه بيرون شده به بنگاه ايذان شتافت - و فرومايگان واژون بخت او را درميان خود جاي دادند - ازانجا كه در ضمير صافي چنان بود (كه كوكلتاش از پيشين شرمندگي بيرون آيد) فرمان شد كه خواجه شمس‌الدّين و جمع را به نگاهباني كابل گذاشته با اُمراي آنصوب روي بسواد و بجور نهد - و بفيروزي لشكر جمرود و بنگش نيز يرليغ رفت كه هركدام آگاه بوده بگرفتاري آن سرگروه تاريكيان همّت گمارد - و آگاهي بكار برند كه ازان سو بدر نرود - و نيز اسمٰعيل قلي خان

---

(٢) نسخهٔ [ا] عيال و اطفال بسيارے •

از اوهند[۲] برخاسته نزد قبيلهٔ ايازي پيوست - تا بپاسبانی اشنغر[۳] برنشيند - و صادق‌خان با برخی کارپردازان از درگاه رخصت يافت - که در دشت سواد جای گيرد - تا آن سرگروه تاريکيان بهرسو که رود گرفتار گردد - و جگّاتهه را (که از راه کشمير برگشته بود) حکم شد که با کوکه پيوندد - بيست و يکم کوکلتاش سرانجام نموده روی دل بخدمت آورد - و حيدرعلي خويش و تخته بيگ و بختيار بيگ و نادعلي و حسن‌علي[۴] عرب و حمزه عرب و قاضي عزّت‌الله و جمعی ديگررا همراه گرفت - و از راه کامه و کشکه رو براه سمچ نهادند - تاريکيان نافرجام با يوسف زئي گرير[۵] تاراني استوار کرده آمادهٔ پيکار شدند فيروزي سپاه عنان تافته دامن کوه رويه چالش نمود - و بر سر سه‌راههٔ بجور و اشنغر و تيراه قلعهٔ اساس نهاد - و از لمغانات غلّه آورده انبارها برساخت - و دلهای لشکري فراهم آمد - و از فاشناسا راه بجور درآمد - لختی آويزش روی داد - و گوهر راد مردي را تابش ديگر شد - بسياری بدگوهران را روزگار سپري گشت - و برخی را زينهار دستمايهٔ رهائي آمد - نزديک بود که تاريکي گرفتار آيد ليکن از درهٔ (که اسمٰعيل قلي خان پاس ميداشت) بيرون شده به تيراه شتافت - او از تهانه داران دشت بود - از فرستادن صادق خان بدانجا تباه‌خيالي فرا پيش گرفت - و از سبک سري بدرگاه والا روانه شد - و گذرگاه را خالي گذاشت - درينوقت آن فرصت جو اران تنگنا خود را برکنارهٔ کشيد - و چون بپيراهه روی اسمٰعيل قلي خان بسمع همايون رسيد بعتاب‌گاه داشتند - و بجای او آصف خان را فرستادند ٭

و از سوانح مالش يافتن راجه مدهکر - اين کوه نشين غنوده بخت از همرهی فيروزي لشکر دکن سرباز زد - و بجای پوزش گذاری سرتابي فرا پيش گرفت - شهاب‌الدّين احمد خان با ديگر تيول داران روی بمالش آورد - بيست و سيوم [چون بچهار کروهی قصبهٔ اوندچه (که بنگاه او ست) رسيدند] بابه‌گري پيش‌آمد - و بميانچی راجه اسکرن و راجه جگمن فرمان‌پذيري را دست‌آويز رستگاری خود گردانيد - و سپه آرا را آمده ديد - و از کوتاه انديشي به تباه خيالها درافتاد و بادپه پيمای گريز شد - چون داستان نصيحت سودمند نيامد پورت او بپيغما رفت - و از کم آذرقي نيارستند بود - و بگرفتن قلعهٔ کجرو[۶] گام برداشتند - آنرا اندرجيت و سترائي[۷] پسران آن خوابيده بخت و هرديو نبيرهٔ او استوار کرده بودند - در تنگناها بآويزش درآمدند - و مالشها يافتند - روزے راگهوداس برادرزادهٔ او درآويخت - سمانجي خان و ميرزا بيگ[۸] قاقشال داد مردانگي داده فيروزي افدرخشند

---

(۲) نسخهٔ [ب] از هند - و نسخهٔ [ز] از هنه (۳) نسخهٔ [ب] اسنغر (۴) در [بعض نسخه] حسين علي عرب (۵) در [چند نسخه] ناوکي (۶) نسخهٔ [ا] کچوه - و نسخهٔ [ب] کچهوه (۷) نسخهٔ [ز] سرائي - و نسخهٔ [ل] بياي راي (۸) نسخهٔ [ز] مراد بيگ قاقشال ٭

و آن فرومايه به نيستي سزا درشد - و تا يک ماه بگرد قلعه نشستند - هربار که بکارزار برخاستند غنيم شرمسار ناکامي گشت - و چون نيروی پيکار نماند راه گريز پيش گرفتند - و هريک به تيول خويش باز گرديد •

و از سوانح بياسا رسيدن ميرزا فولاد پور خداداد برلاس است - ازانجا (که کشور خدا برفراز صلح کل جهانباني کند) هرگروهے قرارداد خويش را بےانديشه بسرايد - و هريکے باآئين خويش ايزد پرستي نمايد - و ازين رو ملّا احمد تتوي (که در رسمي دانش فراوان رنج برده بود - و در امامي روش استوار پا و زبان دراز داشت) پيوسته گفت و گوی سنّي و شيعه برگذاردے - و از فرومايگي گذارش را بےهنجاري رسانيدے - آن جوان شوريده مغز در تسنّن بدان نمط راه بے آزرمي سپردے - از شورش برنائي و مستيء مردانگي جان شکريء او را فرا پيش گرفت - شب بيست و يکم دی ماه آن تباه انديش با يکے از همسران بتاريک کوچهٔ درکمين نشست - و يکے را بعنوان چاؤشان شاهي بطلب او روانه گردانيد - درميان راه قابوطلبان بدسگال بشمشير (٢) گرفتند - دست او از ميان ساعد قلم شد - و از فراز زين بر زمين افتاد - دليران تباه کار جدائيء سر انديشيده پی گم کنان به پيغوله درآمدند - او دست برداشته با چنين زخم کاري خود را بخانهٔ حکيم حسن انداخت خواجه ملک (٣) علي عسس بپژوهش و جست و جوی سخت آن دو خود سر غنوده راي را بدست آورد - اگرچه به نيروی پايندگي برخے نشانهای خون و جز آن حال پيدائي داشت ليکن چون ببارگاه آورد براستي نيامدند - و هرچند آلايش شمشير و جامهٔ گويای درست گذار بود نمي گرويدند خانخانان و آصف خان و خداوند خان و راقم اقبال (٤) نامه را فرستادند - که ازان روند ملک نيستي پرسش نمايند - چون لختے آگهي داشت درد دل واگفت - و سرگذشت را باز گذارد - شاهنشاه دادگر آن دو بدگوهر را از بند هستي رهائي داد - و بپای فيل بسته تمام شهر گردانيدند - هرچند سران دولت در رهائي تکادو نمودند سودمند نيامد - و سرمايهٔ رهنموني بسيارے بيراهه رو گشت و آويزش سنّي و شيعه فرو نشست - و در همان نزديکي ملّا احمد نيز ازان گزند جانگاه رخت هستي بر بست - و همدرين ولا برهمنے در قصبهٔ سنده (٥) به پخته کاري چذان وا نمود که راجه بيربر است زخمي بدستگيرش بکے از وا رستگان ازان آشوبگاه يوسف زئي برآمده - و بروش آن سرمايهٔ رستگاري بسر برده ميشود - ساده لوحان آدم نشناس از اشتباه پيکري و فراوان دليري پذيرفتند - با آنکه تيز نگاهان محفل همايون بران بودند (که اين فروغ راستي ندارد - و بجز افسانهٔ حيله اندوزان دستان سرا

---

(٢) نسخهٔ [ل] در ته شمشير (٣) نسخهٔ [ل] ملک علي عسس بجستجوی و پژوهش سخت (٤) در[بعضے نسخه] شکرف نامه (٥) نسخهٔ [ا] سهنده - و نسخهٔ [ب] سهند •

نبود) ديدهٔ وران آگاه دل بوارسي مغز کار روانه فرمودند - مردم آن سر زمين بدارگاه اقبال مي آوردند پيشتر ازانکه رسد و پردهٔ بي آزرمي از دريده آيد راه نيستي سپرد - دهم اسفندارمذ قاسم خان از عرصهٔ دلگشاي کشمير آمده بچوند قدسي آستان سر بلندي يافت - و علي شير ماکوي و بسيارے از سران آن ديار بسعادت بار رسيدند - و کامياب خواهش آمدند •

آغاز سال سي و سيوم الٰهي از جلوس مقدس شاهنشاهي يعني سال آذر از دور سيوم

درين هنگام خجسته آغاز فرخنده انجام کوس نوروزي گوش روزگار برافروخت - خاطر هميشه بهار شاهنشاهي بيزگ داشت اين همايون جشن شهر و بزن را آذين بست • • نظم •

عالم بهزار رنگ و دستان • بيرون و درون همه گلستان
بالد چمن چمن نهالش • بگرفت جهان جهان جمالش
شد صنع ازل چنانکه داني • اورنگ نگار کامراني

روز يکشنبه بيست و دوم ربيع الآخر سنه (٩٩٦) نهصد و نود و شش هلالي پس از سپري شدن ده ساعت و چهل و هشت دقيقه نور بخش صورت و معني برج حمل را فروغ ديگر بخشيد هر روز تا شرف تازه بزمے بر آراستے - و کامروائي را پايه برتر نهادے - در سرآغاز اين فرخنده سال عروسي جشن شاهزاده سلطان دانيال نشاط آورد - ازانجا (که بيوگاني پيوند آبياري بستان سرلي آفرينش و شهر آرائي جهان تعلّق باشد - خاصه در دردمان فرمان دهي) گيتي خداوند بران شد که آن بيدار بخت را بفرزند عفّت نهاد سلطان خواجه اين گزين نسبت دهد - پيشکاران بارگاه خلافت همايون بزمے بر آراستند - و گروها گروه مردم را شادماني در گرفت - بيستم خورداد در سعادت سراي مريم مکاني والا محفل انتظام يافت - و بآئين خسرواني فرخنده عقد بستند - و بخجستگي همدران فرّخ ساعت آن پرده نشين پارسائي را بشبستان اقبال سپردند • • نظم •

شه از بهر عروس آرايشے ساخت • که چرخ از شرم آن آرايش انداخت
بدين رونق بدين آئين بدين نور • چنين آرايشے از چشم بد دور

و همدرين روز جشن قمري وزن کشور خدا پيرايش يافت - و جهانيان کام دل برگرفتند •

و از سوانح فرستادن سپاه بياوري صادق خان - چون مهمّات دشت سواد را زين خان برخود گرفت (٢) اورا به تيراه فرمان شد - و شاهم خان جلاير و برهان الملک و خواجه فيضي و حاجي

---

(٢) در [چند نسخه] برگرفت •

محمّد اردستاني و فرّخ و سيف اللّه و ميركلان بدخشي و احمد قاسم و ديگر مبارزان كارشناس را از پيشگاه حضور دستوري شد كه بدو پيوسته راه مردي را بكار آهي برآميزند - و به نيروي يكجهتي خاربن تاريكيان بركنند - و همدرين روز فرمان مقدّس نفاذ يافت كه در همگي قلمرو جز گزالهي (۲) بكار نرود - چنانچه لختي در آخرين دفتر گذارش يابد •

و از سوانح ولادت سلطان رستم - چهارم شهريور پس از هفت گهري شاهزاده سلطان مراد را فرزند سعادت پيوند از پارسا دخت خان اعظم فروغ اقبال آورد - گيتي خداوند بدان نام روشناس گردانيد - انجمنهاي نشاط برآراسته شد - و نيايش گريها بجاي آمد • • نظم •

طرب را باز نو شد روز بازار • قدح خندان و ابريشم در آزار

بدين گونه بعيش و كامراني • بسربردند خوش خوش زندگاني

فرخنده طالع بطور يونانيان و هنديان عقرب است - و دگرگونگي درجه زائيچها بازگويد - اگرچه وقت را گنجائي نيست كه شرح گرامي زائيچها نگاشته آيد همانا بهديد وقت چنين است - تا شادي و غم از اندازه نگذرد - و سرشتهٔ هشيار خرامي گسيخته نيايد •

و از سوانح آمدن شهباز خان بهمايون بارگاه - چون سعيد خان از بهار بصوب بنگاله رفت او روي بآستان اقبال نهاد - دوم مهر بدركاه والا رسيد - كورنش نداده بعتاب گاه داشتند - و چون پديد آمد كه در سرآغاز دستوري فرمان بود (كه هرگاه خاطر از ملك فراهم شود اگر خواهد سعادت بساطبوس اندوزد) دولت بار يافت - و بخسرواني نوازش برگرفتند - راجه تودرمل را با او لختي گفت وگوي داد و سند شد - فرمودند كه خانخانان و عضد الدّوله و حكيم ابوالفتح و راقم شگرفنامه ژرف نگهي بكار برند - چون پژوهش رفت هويدا شد كه غرض پرستي پرده هردو را برچشم حق گذاري فروهشته - و بشايستگي غبار آويزش فرونشست - گيتي خداوند نوزدهم بعشرت شكار برآمد - و در نه روز از پنج گرامي تا قصور خرامش فرمود - بيست و هفتم (كه آهنگ درآمدن شهر بود) نزديك چك گويال هفت كروهي لاهور چشم زخمي بدان قدسي پيكر رسيد - و بعافيت گرائيد - گرگي را به بندوق زدند - او قالب تهي كرده ميغنود - خديو عالم آنرا نگاه ميفرمود - ناگاه پاي راست گيتي خديو برگرفت - و دندان پايان فرو رفت - آن الهي شير بپاي ديگر چندان برزد كه از كار برفت اندك گزندے رسيد - و زود بهي يافت - غرّهٔ آبان ماه الهي جشن شمسي وزن شد - و آن آسمان شكوه را بآئين هرسال بدرازده چيز بركشيدند - هنگامهٔ شادكامي فراهم آمد - و آرزومندان تهي دست كام دل برگرفتند •

---

(۲) در [چند نسخه] فحر الهي (۳) نسخهٔ [ا] كه ابريشم •

و از سوانح فرو نشستي شورش گجرات - پنچيانن (۲) و جسا (۳) برادر زادگان کهنکار با مهراون (۴) عمّ جام و مظفّرارغون سر بفتنه برداشتند - و قصبهٔ رادهن پور را گردگرفتند - رادهن خان بلوچ و ديگر رادمردان در پتاق داري آن مردانگي را با آگاهي همدوش گردانيدند - و به نيروي همّت و پامردئي اخلاص دربار شبخون آوردند - و نيز در روز برآمده سخت آويزشها نمودند - سيّد قاسم و کامران بيگ و سيّد بايزيد و قاضي حسين (۵) و ميرزا قلي مغل و ديگر بهادران بياري گام فراخ برگرفتند - و در کمترزماني بر زبانها افتاد که مظفّر گجراتي و کابليان سر بشورش برداشته اند - خواجه نظام الدّين احمد بخشي و خواجه رفيع و ميرمعصوم بهکري و بهوبت راى و باگهه راتهور و ديگر بهادران از پى روانه شدند - و نورنگ خان بيرم گانو روبه (که فتنه اندوزان دران بسر بردند) شتافت - قليچ خان با برخي مردم در احمدآباد پاى آگهي افشرد - و بايزيدي تائيد همان نخستين فوج چون بده (۶) کروهي رسيد کچ گرايان شوريده مغز (۷) بناکامي پراگنده شدند - و چون فوج ديگر پيوست پرتال گذاشته به تيز رفتاري درآمدند - و رن را در نوردديده قصبهٔ کناريه (۸) بنگاه بدگوهران يغمائي ساختند - و فراوان اولجا اندوختند - بهمارة (۹) سرگروه آن ولايت بلابه گري درآمد - آمرا پذيرفته بسوى قصبهٔ مالنه (۱۰) شتاب روي فرا پيش گرفتند - و عرصهٔ هولناک رن را از راه ديگر بر گذشتند - شگفت آنکه رن در سيزدهم و چهاردهم و پانزدهم در افزايش باشد - باقبال گيتي خداوند آب افزوني نگرفت - و فيروزي انواج بعافيت برگذشتند اگرچه تيرو راياني فتنه (۱۱) انرا بدست نيامدند ليکن آنجا بتاراج رفت - و فراوان غنيمت بدست افتاد و ازانجا بقصبهٔ مورني (۱۲) رو آوردند - و در راه بسيارے از آباد جا يغمائي شد - و سنگ سنگرها گشايش يافت - چون فيروزي سپاه نزديک موربي شد بوميان برينهار درآمدند - وزبرخان در زمان خود بکهنکار داده بود - و خانخانان نيز بدو باز گذاشته ٭

و از سوانح سپهري شدن روزگار بهرجي - آباد ملکے ست از مضافات گجرات - آنرا بکلانه گويند رياست مند آن سرزمين را بدين نام خوانند - برادران او از بد گوهري در شورش زدند - او بقلعهٔ مولير (۱۳) که بس استوار است پناه برد - چون غائلهٔ بندگي بردوش عقيدت داشت آلتون (۱۴) قليچ و خواجه رفيع و برخے دلاوران بياري برآمدند - پيشتر از رسيدن لورا بدست آويز دشمنان درست نما

---

(۲) نسخهٔ [ا] نجاين - و نسخهٔ [ز] بچاين (۳) نسخهٔ [ب] جيسا (۴) نسخهٔ [ا] مهراو و نسخهٔ [ل] مهروان (۵) نسخهٔ [ا ب] حسن (۶) نسخهٔ [ا] بدو کروهي (۷) نسخهٔ [ب] بخت (۸) نسخهٔ [ب ل] کناريه (۹) نسخهٔ [ا] بهاره (۱۰) نسخهٔ [ا] عاليه - و نسخهٔ [ب] نالبه و نسخهٔ [ل] بالبه (۱۱) نسخهٔ [ب] فتنه اندوز (۱۲) نسخهٔ [ا ب] مورني - و در [بعضے جا] موربي (۱۳) در [بعضے جا] مولبير (۱۴) نسخهٔ [ا ب] التون ٭

گذرانده بودند - رفتگان را مدار ای تباه بسیچیان از جای برد - و باداغراه نیارستند آماده ساخت •

و از سوانح فرو نشستن شورش گجرات - فتح خان پسر خرد امین خان غوری با پدر پیکار آراست - و آلایش تخمه برروی روز انداخت - مظفر نیز بدر پیوسته گرد فتنه برانگیخت - امین خان در خود نیروی آویزش ندیده کناره گرفت - و بولایای دولت نیایش نامه فرستاده یاوری طلبید نورنگ خان و خواجه نظام الدین احمد و میدنی رای و معصوم بهکری و قاضی(٢) حسین و کامران بیگ و دولت خان و برخی سادات بارهه بمددکاری گام همّت برگرفتند - مظفر از شکوه لشکر فیروزی بکوهستان درشد - باندیشهٔ آنکه مبادا ملک از دست برآید - و پسر یا پدر راه آشتی سپرد - سیدی(٣) رجهان و لوکهن(٤) و کرهل و جوتی دیگر آمرا را دیدند - و بخواهش امین خان و جام میدنی رای رفته پسران هردورا آورد - و بیکباری شورش آن دیار فرو نشست - و همدرینولا اسمعیل قلی خان را بصوب گجرات فرستادند - و فرمان شد که قلیچ خان بدرگاه والا باز گردد •

و از سوانح آواره شدن تاریکیان - گذارش یافت که صادق خان را ببرانداختن فرومایگان تیراه نامزد گردانیدند - شاهم خان و برخی را از پی فرستادند - چون لشکر فراهم آمد او بدانجا رفته بچاره گری برنشست - بفنگناها درشدن بعدید ندانست - لیکن راه تدبیر سپرد - و هرسو چندے را بپاسباني برنشاند - شاه بیگ خان در موضع بارة(٥) قلعهٔ اساس نهاد - و احمد بیگ و محمّد قلي بیگ در میدان بنگاهباني برنشستند - شاهم خان جلایر و علي محمّد الف و جانش بهادر و برهان الملک و بیگ نوروز خان و سلیم خان در جنگي(٦) پای خدمت گذاري افشردند - و همچنین جا بجا کار آگهان قرار گرفتند - مجاهدان دولت دست تاخت گشوده گران ارزی آذوق را چاره گر آمدند - صادق خان زبان دلاسا و دست دهش برگشاد - و الوس افریدی و اورک زئي را (که بنگاه تاریکیان بدگوهر اند) ایل ساخت - کشت و کار ربیع برمیان بدست سپاه فیروزی درآمد - و خریف نیارستند کاشت ملّا ابراهیم را (که جاله خود را پور او مي شمرد) بدست آورد - و کار بران تباه بسیج فانرجام دشوار شد و اورا بهمراهان و هم نشینان اعتماد نماند - هرروز بقبیلهٔ میرفت - و بصد ناکامي بر مي آمد تا آنکه از راه کان(٧) کرم بصوب توران شتاب آورد - بیست و چهارم مهر افغانان زه و زاد اورا گرفته سپردند - و خاطر اولیای دولت لختے فراهم آمد - افریدی و اورک زئي با چنین نیکو بندگي پرغمال داده ایمنی راه خیبر بر خود گرفتند - و جنود اقبال نشاط فیروزی نموده بار گردیدند •

---

(٢) نسخهٔ [ب] قاضي حسین کابلي و دولت خان (٣) نسخهٔ [ب] سید رجهان (٤) نسخهٔ [ب] نوکهن - و نسخهٔ [ز] نوکهن (٥) نسخهٔ [ل] بازه (٦) در [بعض نسخه] در چنگي (٧) نسخهٔ [ب] کرن کاوم - و نسخهٔ [ل] کان کوریم •

و از سوانح گشایش سواد - چون زین خان کوکه ببیجور درآمد چند جا قلعه را اساس برنهاد و تیروروان بدگوهر خود را بتفنگها کشیدند - شبانگاه بیرون شدے - و غلّه درو کرده بردے کوکه از فروغ بینائي مقرّر گردانید تا بهر دره از عنفوان شب جوقے بهادران گام سرعت برمیداشتند و در دامنهٔ کوهستان در کمین قابو مي نشستند - و نیم شبان برخے دیگر روانه مي(۲)ساخت - چون افغانان باطل ستیز از فراز کوه فرود آمده غلّه برمیداشتند هردوفوج از پس و پیش رسیده مالش بسزا میدادند - هشت ماه آویزش بود - بسیارے را نقد زندگي بتاراج رفت - ناگزیر بازماندگان غاشیهٔ بندگي بر دوش گرفتند - کوکلتاش بسیچ گرفتن سواد نمود - جگّناتهه و آصف خان را که در دشت بودند پیش خود آورد - و بدان صوب روگرداند - نخست برساحل دریای بیچکوره(۳) (که سرآغاز درآمد آن ملک است) استوار قلعهٔ برساخت - یوسف زئي راهها را سنگ چیں گردانیده آمادهٔ کارزار گشت - از نیروئی اقبال پنهان راهے پی بردند - فهم آیان (که غنیم سرگرم جشن عید قربان بود) فیروزي سپاه بعرصهٔ دلگشای سواد درآمد - افغانان سراسیمه بهپیغولها درشدند - و چندے بمرد انگي جان سپردند - فراران ازانجا بدست درآمد - و فرومایگان دربخش شدند - برخے در کوه بت(۴) خرے سنگر کردند - و لختے در کهسار مهره - کوکه در تلاش شد - و در چکدره(۵) و ملکند و دیگرجایها قلعها برساخت - و دردشت پیوست کوه نزد سروبي حصارے بنیاد نهاد - و کارآگهان خدمت درست جابجا گذاشت - راهها ایمني پذیرفت - و دشت و کوه را باهم پیوند شد - باررگان از هرسو روی آورد و ارزاني پدید آمد - درینولا محمّد بحري(۶) و ملک اصغر از کوه مهره براه شیرخانه بدشت آمدند و قلعهٔ سروبي را گرد گرفتند - ازانجا بسیارے جلال آباد رویه رفته بودند - که قافله را بدرقه شوند حمید خان با چندے بیرون آمده برادمردي فرو شد - و فرزندان سعید خان را همّت یاوري نکرد و از شگرفی تقدیر نیارستند دست بقلعه گشود - اندوختها گذاشته راه گریز فرا پیش گرفتند - چون در سواد کارے چندان نماند آصف خان رخصت درگاه گرفت - و جریده از ملکند رو ببارگاه اقبال نهاد - چندے نوکران او از پی مي آمدند - ناگهان کوس را بلند آوازه گردانیدند - فرومایگان تبه(۷) رای را سراسیمگي فرو گرفت - و بیتابانه راه گریز سپردند - و بسیارے اسباب خود نیز انداختند سپس ابوالقاسم نمکین و شیرخان را بپاسبانی آنجا گذاشتند - و شایسته کار بجای آوردند •

و از سوانح سزا یافتن کالوخان - همان تیره رای بدگوهر است که با آنچنان نوازشهای

---

(۲) نسخهٔ [ل] مي فرستاد (۳) نسخهٔ [ا] بچکوله - و نسخهٔ [ب ل] بچکوره (۴) نسخهٔ [اب] بت جري (۵) در [چندنسخه] چکدره (۶) در [بعضي نسخه] لانجري (۷) نسخهٔ [ل] تبه کاررا (۸) نسخهٔ [اب] نمکین - و در [بعضي نسخه] نمکي •

شاهنشاهي بگريخت - و بشورش منشان همرهي گزيد - افغانان دمّار[۲] او را بكلاني برگرفته بكوه مهره روانه گشتند - بوكه كارے از پيش رود - كوكلتاش ازين آگهي شبگير نمود - پيشدستان هراول نقّاره نواختند - و غنودگان بيخبري آگاهي يافته در پراگندگي تكاپو نمودند - اگرچه آن نافرجام بدررفت ليكن بيش از هفتاد گزيده مرد را روزگار سپري شد - و همدرين اثنا محمّد بحري و ملك اصغر بر سروپي[۳] ريختند - ميرابوالقاسم بكازار در آمد - و شيرخان كه برغنجي شده بود بهنگام تاخت و تيروزي روى داد - نزديك چهار صد افغان بخاكدان نيستي غبارآلود گشتند - و هنگامهٔ فرومايگان لختے ازهم پاشيد •

و از سوانح ناصيه سائى آمدن راجهٔ رودر[۴] مرزبان كوه كماؤن[۵] - از بزرگ بومیان هندوستان است اگرچه از استواري بنگاه و فزوني نيرو و شنيدن داستان نياكان خود بدركاه همايون نيامدے ليكن نيايش گري نمودے - و پيشكشها فرستادے - درينولا (كه متهرا داس سهكل[۶] بعمل برپلي رفت) بدو پيوند يكجهتي نمود - و در رفتن بدركاه والا كوششها بجاى آورد - او چنان نمود كه اين دولت ديرين آرزوى من است - ليكن دست آويزے ندارم - كه بهشت گرمئ او بديدن سعادت رسم - اگر راجه تودرمل مرا در زينهار خود گيرد روانه ميشوم - راجه پورُ[۷] خود كليان داس را بدلاسا روانه ساخت و باعتضاد آن خدمت گزين والا اعتبار رهگراى سجود آستان مقدّس شد - نهم آذر بدين سعادت رسيد - و كامياب آمد •

و از سوانح مالش يوسف زئي - از قلعهٔ (كه برسر گريوه بنياد نهاده بودند) فراوان سراسيمگي داشتند - و در كمين آن بودند كه بران دستے برگشايند - درينولا بسيارے با مردم مهره يكجا شده بران قلعه هجوم آوردند - از بامداداں تا شامگاه آوردگاه بفروغ شمشير آراسته بود - از زميں شكستگي و بلندئ كوه پايها پيكار بدرازي كشيد - انجام كار نسيم فيروزي طراوهٔ دولت را بجلوه درآورد و بسيارے بداندیش را خرمن هستي[۸] بآتش پلارك خاكستر شد - و در كمترزمانے آن دژ حسن انجام يافت - و سرمايهٔ ايلغ گردنكشان گرديد •

و از سوانح مهمّين بخشش شاهنشاهي - از انديشهٔ آبادي و دادگرئ فرمان روا سنگ ارزاني چهرهٔ نشاط برافروخت - چنانچه بركشاورزان بوخي صوبها گذاردن دست مزد جهانباني دشوار شد بنابران در ربيع از صوبهٔ دارالخلافهٔ آگره و دهلي شش يک و در خريف از صوبهٔ آلهاباد از چهار و نيم يكے و در دارالخلافهٔ آگره و اودهه و دهلي چهار يک بخشش يافت - در خالصه نوزده كرور

---

(۲) نسخهٔ [ب] دمقار (۳) در [چندنسخه] سروپي (۴) نسخهٔ [ب] رور (۵) نسخهٔ [ا] كماچون (۶) در [بعضے نسخه] سوكل (۷) نسخهٔ [ا] پور خرد خون (۸) نسخهٔ [ز] زندگي •

و سي و دو لک و هشتاد هزار و يکصد و هفتاد و پنج دام شد - و ازينجا اندازهٔ اقطاع داران توان برگرفت - و همدرينولا زين خان کوکه بسجود قدسي آستان نامية بختمندي برافروخت - چون سواد و بجور لختي انتظام گرفت کوکلتاش را بدرگاه والا طلب داشتند - و صادق خان را حکم شد که بدان ديار شتابد - و باقي ماندگان سرکش را ايل سازد - پانزدهم بهمن بکورنش کام دل برگرفت و گوناگون نوازش يافت •

و از سوانح شورش نمودن صالح - چون روزگار وزيرخان سپري شد شهباز خان نوکران او را بهپيوند پسري بدو سپرد - و ندانست که در سري و سپه آرائي نسبت آخشيجي و شايسته کرداري نياگان کارگر نيايد - مزاج شناسي زمانه و فراخئ حوصله و خيرسگالي و آگهي بردوام تا فراهم نيايد سزاوار آن نگردد - دران هنگام (که شهباز خان به بساطبوس روی نهاد) آن تباه گوهر بهمنشينئ هرزه لايان يافه(۲) درا و نيروی خواسته اندوختهٔ کم گرائي فرا پيش گرفت - و در کمين عربده(۳) ناکي براه انتظار نشست - پيشتر ازانکه پردهٔ آزرم بردرد فرمان شد - ميرمراد (که بسزاولی اُمرای بهار و بنگاله رفته است) از سپاه وزيرخان هرکه از اميدوران آن سرزمين راضي باشد نوشتهٔ برگيرد - و ديگران را با پور او بدرگاه آورد - او در رفتن دستان(۴) سرائي پيش گرفت - ازانجا (که معامل ديده ور بود) سودمند نيامد - کام و ناکام روانه شد - و همه روز قابو ميطلبيد - و بسيج شورش بر مي انگيزد ميرمراد باقطاع داران هر سرزمين نوشتها ميفرستاد - و هنگامها مي آراست - از فزونی بندگان شاهنشاهي هر مکری که اندوخت کارگر نيامد - و چون پيوسته گزيرت نمودے و لابه گري کردے اُمرای سرراه بر دشمنئ يکديگر فرود آورده گرفتار نساختے - ليکن از دور بيني مردم همراه گردانيدے چون بجونپور رسيد پسر راجه را بفريفت - او از ساده لوحي و پاره اندوزي کس همراه نساخت ميرناگزير ازو دورتر شتافت - و خواجه خليل(۵) از سعادت منشي ازو جدائي گزيده پيوست درين هنگام آن فرومايه در پراگندهٔ ساختن زر و فراهم آوردن سگ مگسان دون همّت پرداخت و بندوقچيے بسيار گرد آورد - و خان کمال و بهائي(۶) خان (که در افغان بد نهاد بودند) با بسيارے پيوستند - نزديک فتحپور هنسوه روزگار را بکام خود انديشيده با فوجے بدگوهران برمنزل ميرروان شد او پيشبيني نموده در قلعهٔ فتحپور هنسوه درآمد - و آن شوريده راي گرد گرفت - و راهها سپرده دست بتاراج گشود - و از پوست گاو پناهها سرانجام نموده نردبانها ترتيب داد - و آن(۷) قصبه را آتش در زد

---

(۲) در [چندنسخه] يافه سرا (۳) نسخهٔ [ل] عربده براه (۴) نسخهٔ [اب] آزمندي و دستان سرائي (۵) نسخهٔ [ز] جليل (۶) در [بعضے نسخه] وبائي خان (۷) در [چندنسخه] دوم آن قصبه را •

و يغمائي گردانيد - نزديک بود که بر قلعه چيره دستي يابد[٢] - ناگاه جايگيرداران اطراف شورش او شنيده پيوستند - و از همه پيشتر آله بخش[٣] مرل بجمعيتي شايسته در رسيد - پسر راجه چون شناسای بدگوهري آمد اورا از جون‌پور روانه گردانيد - و از کردهٔ خود شرمندگي کشيد - چون کار آگهان سعادت سرشت در رسيدند هنگامهٔ ناسپاسان پراگنده شد - و اورا بند کرده بدارالخلافه آوردند - شيخ ابراهيم ازانجا با مردم خود بدرگاه[٤] همايون فرستاد - بيستم بهمن به پيشگاه حضور آوردند و عاطفت شاهنشاهي آن[٥] شايان نيستي را بزندان برنشاند - غرهٔ اسفندارمذ گيهان خديو برادر راقم اقبال نامه شيخ ابوالفيض فيضي را (که بسال و دانش بزرگ بود) بخطاب ملک‌الشعرائي روشناس روزگار ساخت - و از کار آگهي در هنگامهٔ سخن‌سرايان جهان بر نواخت - الحق در همگي مراتب شعر طراز يکتائي دارد - بزبان فارسي و تازي دلاويز مضمون برگذارد - و بيدرنگ گهرها برفشاند - و از نيروی آگهي بحکمت‌نامها پردازد - و بکارکرد روزگار آبادي بخشد - پيشتر ازين بدو سه روز قصيدهٔ بديهه گفته بود - اين چند بيت ازو ست • • ابيات •

آنروز که فيض عام کردند • ما را ملک الکلام کردند
مارا بتمام در ربودند • تا کار سخن تمام کردند
از بهر صعود فکرت ما • آرايش هفت بام کردند

و از سوانح دستوري يافتن ايندر برهمن بدشت وارستگي - از سخن‌سرايان همايون محفل است بگرم بازاری خويش آزوی گسيختن سررشتهٔ تعلق را نمود - بر زبان حقيقت‌گذار رفت اگر خاطر هوس پيما ازين رنگين بساط دلفريب برگرفته خود چنين آزاده را بازداشتن سزاوار نبود - و اگر چارهٔ سگالش افزايش پايه است رخصت دادن پاداش سرانجام نمودن بود - در اندک زماني نقد عيار او برگرفتند - و عاطفت شاهنشاهي پردهٔ آزرم او را بردوخت - مرا ازين گفتار دلاويز لختي نشاط درگرفت - و بر در اميد نشستم - بوکه عيار خاطر سودائي مرا برگيزد - و بقدسي فرمان ديرين آرزو برآيد - و (پيشتر ازانکه اين دنيای بے وفا غنج و دلال نمايد - يا سفر نيستي ملک پيش آيد) بگشاده پيشاني پشت پا برين عجوز عاجز کش زده باشد - و از ديد آدم پيکران صورت پرست وارهد - و (چنانچه از دولت پرستاري زنّار دانش گسيخته لختي دستان سرائي دشمن خانگي برشناخت) از آلايش صورت وارسته چندے بآزادي زيد - اگر نفسے چند پيمودني بود در نکوهش نفس و پيرايش آن فهميدگيهای خويش را بکار برد - و ستودهٔ خوبها گرد آورد - و ازانجا

---

(٢) نسخهٔ [ل] نمايد (٣) نسخهٔ [ا] الله بخش (٤) نسخهٔ [ا] بدرگاه والا فرمتاد (٥) نسخهٔ [ز] آن قابل کشتني را (٦) در [بعض نسخه] گهرريزها •

فرا ترک شده در بستان سرای همیشه بهار بے خواهشي عشرت اندوزد - و اگر بدین والا پایگي نیارد رسید امّید که بقیّهٔ دردي (که در ساغر زندگي گمان است) اگر بیوندِ وقوع گیرد چون صافیِ سوابق لوقات بجرعهٔ ذهول بر خاکِ تُرّهات ریخته نشود • • بیت •

چشم دارم که دهي اشکِ مرا حسنِ قبول • اي[۲] که در ساختهٔ قطرهٔ بارانے را

آغاز سال سي و چهارم الٰهي از جلوس مقدس شاهنشاهي

یعني سال دهی از دور سیوم

دریں هنگام (که زمانه بداد[۳] گستریِ افسر خدیو جوشِ نشاط برمیزد - و روزگار کلاهِ عشرت بر آسمان مي‌انداخت) رسیدنِ بهار شادکامي را آئینِ دیگر نهاد - و جهانِ کهن سال را آب برنائي بروی آورد - آذین بتارهٔ روشے چهرهٔ نشاط برافروخت - و پایهٔ خدا شناسي برافراخته آمد شبِ سه شنبه چهارم جمادی‌الاول سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفتِ هلالي پس از چهارساعت و سي و شش دقیقه چهره گشای جهان بحمل در آمد - و آغازِ سالِ دهم از دورِ سیوم نوبدِ دولتِ جاوید آورد - گیهان[۴] خدیو بدستورِ هرسال تا شرف هرروز دلاویز جشنے برآراست - و گروها گروه کامیابِ خواهش گشتند • • قطعه •

درخت غنچه برآورد و بلبلان مستند • جهان جوان شد و مردم[۵] بعیش بنشستند

بساطِ سبزه لگدکوب شد بپای نشاط • ز بس که عارف و عامي برقص برجستند

عنقوانِ ابن خجسته سال در شبستانِ شاهزاده سلطان سلیم دخترے نیک اختر چهرهٔ هستي برافروخت - بیست و هشتم دخترِ سعید خان گهر باین سعادت بلند پایگي یافت - و برخلافِ زمانیان سرمایهٔ فرّخیها دانسته عشرت افزودند - اورا عفّت بانو نام نهادند - و همدرینولا محبّ‌علي خان از رهناس آمده سجودِ نیازش بجای آورد - از دیرگاه خاطرِ همایون میخواست که او سعادتِ حضور اندوزد - بنابران تیولِ اورا براجه بهگونت داس داده ملتان بجایگیرِ او خیال کردند - چون منشورِ والا بدو رسید بگشاده پیشاني رو بآستان[۶] بوس نهاد - چهاردهم اردي بهشت بدین والا دولت سربلندي یافت - و بگوناگون نوازش کامِ دل برگرفت - پانزدهم میان تانسین را روزگار سپري شد - بحکمِ مقدّس همگي نغمه پردازانِ جادو کار نعشِ اورا بآئینِ عروسي نفس کوبان بخاک سپردند - و گزندے بنشاطِ روزگار رسید - بر زبانِ قدسي گذشت که نقاب گزیدنِ او ازین

---

(۲) در[اکثرنسخه] تو که در ساختهٔ (۳) نسخهٔ [ل] بدادگری (۴) نسخهٔ [ز] گیهان پیرا بدستور (۵) نسخهٔ [ل] یاران (۶) در[بعضے نسخه] بآستان والا نهاد •

سپنجي‌سرا به نيستي گرائيدن نغمه است - همانا درين هزار سال بدين شيريني و خوشگوئي و نقشبندي كمتر كسے گذشته باشد *

نهضت رايات همايون بعزمهٔ دلگشاى كشمير

گيتي خداوند از كارآگهي چشم بر نيرنگ ابداع وا گشايد - وكهن‌سال دنيا را تازه آرايش آفرينش داند - دل بيكجا ننهد - و از هرسرزمين فيضے ديگر برگيرد - ليكن ژرف نگهي (٢) بكار برد و شناسائي بكار كرد آميزد - هرجا كه شگرف‌كارى تقدير افزون خاطر دوربين بدان بيشتر كشد آرين رو همواره كشمير بياد آوردے - و آب وهواى دلگشاى او پيش نظر داشتے - چون ايزد بے‌همال آن دل‌گزين ملك را بقلمرو شاهنشاهي درآورد خواهش گلگشت آن هميشه بهار افزايش گرفت هرچند سخن‌سرايان بزم والا برگذاردند (كه اورنگ خديو را چنين فراخنا گذاشته بے جهت ملكي بگوشهٔ درشدن خرد نپسندد) پذيرش نيافت - و بر زبان گوهرآمود گذشت كه دادار كام بخش درين يازش بے اختيار دارد - و نيز جنّت آشيانى اين آرزو با خود بردند - همانا يورش ما بدانجا برآمد گرامي خواهش ايشان است - بنابرين شب شازدهم پس از سپري شدن دوساعت و چهل و هشت دقيقه از آب راوي گذشتند - و نزديك سراى‌مادهوسنگهه نزول همايون شد - يک كروه و (٣) دوازده بانس درنورديدند - سه هزار سنگ‌تراشان كوه كن و خارا شگافان فرهاد فن و دو هزار بيلداران كارگذار بسركردگي قاسم خان دستوري يافتند - تا نشيب و فراز اين راه شگرف را هموار سازند درين منزل سيالكوت و برخے جا در تيول زين خان كوكه دادند - و سركارسنبل جايگير قليچ‌خان شد - و ملتان بمحبّ علي خان - و شهباز خان را كوتوال اردو ساختند - راجه بهگوفت داس و راجه تودرمل و قليچ خان را بدارالملك لاهور گذاشتند - تا همگي مهمّات به بهديد ايشان سرانجام يابد بيستم دو كروه و پنجاه بانس در نوشتند - و نزديك شاه دره شاهراه عزّت برافراشتند - چهارم روز چهار كروه و چهل و يک بانس رفته نزد موضع جورا مخيّم همايون شد - و پس از يک مقام سه كروه و ربع و هفتاد و دو بانس شتافته نزد امنّاباد (٤) فرود آمدند - درين روز راجه رودر (٥) دستورى بندگاه يافت گزين خلعت و صد و يک اسپ بخشش شد - و چند پرگنه بر اقطاع او افزودند - يک روز درميان چهار كروه و ربع پيموده در زمين سُترام (٦) دايره شد - بامدادان پنج كروه پاره كم و سي و پنج بانس

---

(٢) نسخهٔ [ل] بكارآگهي برآميزد (٣) در [بعضے نسخه] پانزده بانس (٤) نسخهٔ [ب] ايمناباد (٥) در [بعضے نسخه] راجه ردر (٦) نسخهٔ [ز] سرسهرام - و در [بعضے نسخه] سهرام و در [بعضے] سهسرام *

سپرده در تاوندي سرادقات دولت برافراختند - پس از یک روز از سودهیره[۲] گذشته کنار دریای چناب لشکرگاه آمد - شش کروه و چهل و یک بانس راه بود - درین روز جشن قمري وزنِ گیتي خداوند نشاط افزود - و بهشت چیز آن هم سنگِ آسمان را برکشیدند - و روزگار کام دل برگرفت - سي و یکم از آب[۳] گذشتند - و حکم شد که سپاه فیروزي چوکي بچوکي و تشون تشون از پل بگذرند - یک کروه و ربع و پنجاه و یک بانس سپرده آمد - و پس از دو روز به گوناچور[۴] از مضافات سیالکوت منزل گزیدند چهار کروه و پنج بانس راه بود - دریںجا بعرض مقدّس رسید که الله بردي شقدار تپهٔ[۵] هنو را[۶] گماشتهٔ صادق خان دستِ ستمگري گشاده دارد - و پردهٔ ناموسِ زیردستان برمیدرد - فرمان شد که عضدالدّوله و شهباز خان و قاسم خان میر عدل بداوري برنشینند - در کمتر زمانے بیدادیِ او پیدائي گرفت - و بیدادفراه رسید - اگرچه روزگارِ او سپري شد لیکن سرمایهٔ زندگانیِ مردم سرانجام یافت - روز دیگر چهار کروه و ربع و پنجاه و یک بانس در نوشتند - در قیکري از اعمالِ سیالکوت عرشي خیام برزدند - بعد از دو روز چهار کروه و ربع و شصت بانس سپرده در موضع جیپور[۷] کهیري از اعمالِ بهنبهر فرود آمدند - نهم خرداد با چندے بدیدنِ گرو بهنبهر (که کشمیریان آنرا کاجیوار[۸] گویند - و دیگر کوهیان ادي[۹] دت) خرامش شد - و برفرازِ آن نشاط اندوختند - ناگهاني اندیشهٔ جریده رفتن بر خاطرِ صافي پرتو انداخت - شاهزاده سلطان مراد را دستوري شد - که در همایون اردو برسرِ اغروق بوده منتظمِ فیروزيِ جنود باشد - و شیخ فرید بخشي بیگي را در سرِ گروه گذاشتند - که جز نامبردگان را از پي نگذارد - و بهمعنانیِ ایزدي تائید رخشِ اقبال را گرم رفتار ساختند - و آن نشیب و فراز نا بهنجار بسواري و پیادگي در نوشتند - و نیمهٔ روز لختے بسایهٔ درختے دم آسایش برگرفتند - سعادت اندوزانِ رکابِ همایون میرزا خان خانخانان زین خان کوکه عضدالدّوله حکیم ابوالفتح جگّناتهه میر شریف آملي قاضي حسن نورقلیچ رامداس راقم شکرنامه و چندے پکّه جوانان •

درین روز در سرآغازِ گروه برهان الملک را گرانبار اندرز گردانیده بکشایشِ دکن فرستادند (چون در زمانِ مرتضی نظام الملک مهین برادرِ او رعیّت و سپاه لختے بآسایش بودند - و هرچند سودائي و خلوت گزین بود سررشتهٔ دادگري دوتائي داشت) بنابران برهان الملک را که بدرگاه والا پناه آورده بود لشکرداده بدانصوب رخصت نمیفرمودند - چون از فرودنِ او و شورشِ دکن آگهي آمد برهان را از لشکر نیراه باندیشهٔ فرستادن باز طلبیدند - سرگذشت آنکه شاه قلي گرجي را

---

(۲) در [چندنسخه] سودهره (۳) نسخهٔ [ا ب ل] بکشتي از آب (۴) نسخهٔ [ز] کرلاجور
(۵) نسخهٔ [ب] پته (۶) نسخهٔ [ل] جیو ورپي والله اعلم (۷) در [بعضنسخه] جي پوکهري
(۸) در [چندنسخه] کاجیدار - و در [بعضے] کاچهیوار (۹) نسخهٔ [ب] دهکت - والله اعلم •

فرمانروای ایران شاه طهماسپ بارمغاني فرستاده بود - در دکن اعتبار یافت - و بخطاب صلابت خاني سربلندي گرفت - و در دوازده سال (که از سودا خلوت‌دوست بود) مهمّات مالي و ملکي بدو باز گردید - و ازینکه مزبان خرد بر جا نداشت و بار نداد بے آشوبے برخاست - از نیرنگ جنون آن شولیده مغز به بیرونیان برنوشت که صلابت را در فلان قلعه پای بند گردانند - آن شایسته خدمت ازبی آگهي خود را بدان دژ درآورد - هرچند سران برگذاردند (که بگفتهٔ چنین بیخردے تن بزندان نتوان داد) سودمند نیامد - وگفت از فرمودهٔ خداوند خود نتوان گذشت - سپس ناپارسا(٢) زنے در سودائي مزاج او راه یافت - و برادر او اسمٰعیل در شغل ملکي دست برآورد - و بیاوری او میرزا خان سبزواري اعتبار گرفت - آن فرومایه پرور آن شوریده را از قلعهٔ دولت‌آباد برآورده بسري برداشت - و آن سودائي را از هم گذرانید - و در کمتر زمانے گرد دوروئي بلند شد - و بکیں توزی یکدیگر نشستند - تا آنکه میرزاخان قابو یافته اورا در قلعهٔ احمدنگر زنداني گردانید - و اسمٰعیل پور برهان را بکلاني برگرفت - جمال خان دکني با بسیارے مردم هجوم آورده قلعهٔ احمدنگر را گرد گرفت آن تباه سگال سرزنداني برده بیرون انداخت - بوکه هواخواهان او از پا درآیند - از دید آن گومتر شدند - و قلعه برشکستند - پنهاني برآمده رو بگریز نهاد - از راه گرفته به فیستي سرا فرستادند و همان اسمٰعیل را ناگزیر بسري برداشتند - او از کین توزي تورانی و ایراني را جان‌شکري نمود و سه هزار کس بیگناه را رخت هستي بباد رفت - دریں هنگام (که افسر خدیو بتماشای عرصهٔ دلگشای کشمیر متوجّه بود) برهان از لشکر تیراه رسید - اندرزها فرموده بدکن روانه گردانیدند - و بخان اعظم سپه آرای مالوه و راجه علي خان مرزبان خاندیس و دیگر اُمرا فرمان شد - که گزین لشکرے همراه سازند - و چنان همّت برگمارند که بزودي بران ملک چیره دست آید •

چون هوا باعتدال گرائید خدیو خدا شناس گلگون اقبال را بخرامش درآورد - و گریوهٔ (که میان سرای جوگي و نوشهره است - و آنرا گهاتي بدو نامند) گذشته پاے از شب بر ایستاد سیزده کروه و ربع در نوشتند - برخے مرزبانان کشمیر (که با فرمان‌روایان هند آویزش میکردند) نخستین گریوه را استوار کردے - لیکن بیشترے این پیچ را - درین منزل پر نشیب و فراز اندک کسے همراهي توانست کرد - بامدادان گریوهٔ غاري‌کوٹ (که درمیان نوشهره و سرای(٣) جوگي ست) بدشواري نوردیده آمد - از راجوري گذشته در خیمهای قاسم خان (که راه را پاک و هموار کرده میرفت) فرود آمدند - هشت کروه و نه بانس راه بود - (چون ازینجا چند راه میشد - و هریک برف آمود) کار آگهان را بپژوهش روانه گردانیدند - و انجمن راز گوئي فراهم آمد - پیدائي گرفت

---

(٢) نسخهٔ [ا] چون بر کنارهٔ شه نا پارسازے (٣) نسخهٔ [ز] سرای چنگیز است •

که بهترین راهها برای لشکرگران گریوا[۲] هستي وتر است - چون از بسیاری برف وباران دشوار گذار بود پیربخیال برگزیدند - و شاهزادهٔ بزرگ را فرمان شد که باردو رفته سلطان خسرو و چندے پرگنهاي شمستان اقبال را آورد - و چون میرزا کیقباد پور میرزا حکیم بیمار شد در همین منزل گذاشتند و ملک‌الشعرا شمع فیضي به بیمارداري فرار نرمت - و پس از دو روز از راجوري بیشتر روانه شدند سه کروه و ربع و نوده بانس در نوردیدند - و نزدیک لاها از مضافات راجوري لشکرگاه شد - روز دیگر دو کروه بارگم راه رفته نوتهه[۳] دم آسایش برگرفتند - این موضع‌ست پائین گریوا رتن پیربخیال - انجا رتن کشمیري را بانیاه شود - میگویند وقتها از یکدیگر نکوه و دریا و هامون و رتن جدا بوده برگذشتن دشوار سرحد کشمیر باشد - و بر پشین این سرمنزل - تا آنکه شهسوار عرصهٔ اقبال تهاري دارد فراوندي از دامنهٔ همایون میدرخشد - و در هر منزل که میرسد چوق چوق صوت و رتن هزاران نیایش و ثنا مددي بجاي آورد - و هریک دیرین نذور را به پیشگاه حضور آورده جاوید سعادت مي اندوزد - درانجا قاریان گریوه بدان این راه بسرکردگي بهرام دنگ کورش یافتند - و محتشم بهت و جمع از سران کشمیر بدولت‌بار سربلندي کردند - روز دیگر رو بگریوه نهادند - گذشتن دامن رتن پیربخیال (که بآسمان همسري دارد) برداشته به پرم‌کله[۴] دامن شد - پارگم سه کروه و پانج بانس راه بود بس دلکشا جائی ست - در آب و هوا و رنگارنگ بس کم همتاست - گلهاي خودرنگي را که نوتل مي آورند پا خطا شد - و نسائے او دیافتند - بسیارے سه‌پیدگي کوه مي‌نوردیدند - و دزین نور از دگرگون خاصه لغزش رفت - و دیدهاي جان فیز بر شکر خدمتهاي دگردهٔ شهریارعالم افروده آمد - در تنگی راه میرزا یوسف خان از کشمیر آمده سجود دیانش انجا آورد - و گروے دیگر از سران آن دیار سعادت بار اندوختند - بامدادان موکب همایون دو کروه و پنجاه و پانج بانس راه سپرد - و در پوشانه[۵] لشکرجا[۶] گزید - شگرف کوههاي پردرخت و بسیار دل و چشمهاي جان‌پرور نشاط افزود - و بر بسیارے جسر (که بر جوها بسته بودند - و بزبان کشمیري کدل گویند) عبور شد - چون منزل پیش از دو کروه برف داشت همراهان بستگ بیمناکي در تاختند - و دادههاي کشور خدا انجنی بآرامش آورد - چون رسم چنان است که روندگان فراز برف پانزار از رسمان عاف شالي یافته[۷] بکار دارند بیستے بدان‌نمط آماده شدند - شهریار را چندے (که بخاطر نمیرسید) آن بود - بامداداں گریوا پیربخیال گذشته در موضع هوند نزدیک کریوا قاري برابري فیروزي فیروزي رایات شد - سه و نیم کروه و بیست بانس راه بود - بر فراز برف خرامش شد - از سختي سرما سخن سوابد - با شگرفي

---

(۲) در [بعض‌نسخه] گریوا زند (۳) در [چندنسخه] نهته (۴) در [چند‌نسخه] پرم‌کله (۵) در [بعض‌نسخه] پوشانه (۶) نسخهٔ [ز] لشکرجا گزیدند (۷) در [چندنسخه] نافته •

برف و سراسیمگی هندي نژادان باز نماید - از بلندیهٔ گردنه حرف زند - یا داستان تنگیٔ راه برگذارد - از نشیب و فراز این مرحله باز گوید - یا از چشمه و درخت و گل بر نویسد - در هنگام گذشتن باران و تگرگ باریدن گرفت - و از میامن قدسي ذات جهان خدیو گردے نرسید - چون منزل گرفته شد سخت بارے تا یک ساعت بارید - از پس آیندگان هرکه آن روز دوربیني نموده برگشت بعافیت راه پیوست - و چندے باشندگان را که گرم رفتار بودند از شورش برف و باران نقد هستي بباد رفت *

زبان دِ که و مهِ این مرز آنست که پیشین حکما درین دو راه طلسمے گذاشته اند - (هرگاه درین لشکرے بگذرد - یا اسپے یا قاطرے بکشند - یا مقداره بآزار درآید) در کمتر فرصتے تیره ابرها فراهم شود و برف و باران بریزش درآید - و هربار که لشکر ازین راه گذشت این گمانه پیدائي گرفت - و (چون تعلق همایون طالب شده بود - و دشواریٔ راه خاطرنشان گشت) حکم شد که امرا (که در رکاب سعادت حضور دارند) کارداران خدمت گذار خود را منزل بمنزل برفشانند - و از بهنبهر تا هیرہ پور هر منزل بیني قرار گرفت - که خیمه و خیمه و علف و اسباب خوردني آماده دارند - تا هنگام آمدن پرتابیان قبال را دل نگراني نباشد - روز دیگر قاري براري (که دشوارترین گریوها ست) درنوردیده در هیرہ پور دم آسایش برگرفتند - چهارگروه و ربع راه بود - چهل و چهار پل گذشته شد - میرزا یوسف خان الحجا را خیمه و خرده آراسته بود - از بهنبهر تا این جا هرگریوه که پیش مي آمد گذشته سخنیها فراموش میشد - سخن کوتاه از بهنبهر تا هیرہ پور یک گریوه است که در تگي و دشواري و نشیب و فراز بابهنجار بے همتا - از تیرگیٔ درخت زار و شگفتگیٔ گلها و شگوفهٔ هوا و فغمهٔ سرائیٔ آبشارها رمن زمان حیرت مي افزود - و آزردگیٔ راه را از دل میبرد - لیکن امروز (که از کوهستان بدشت گرده گذاره شد) شامت نمایشے کرد - جهانے دیگر پدید آمد - و نو بهشتے نقاب از رو برگرفت - عاطفان سبب بین را محنت راه یکبارگي فراموش شد - و برف درگذان خدا پرست بخرمیٔ دیگر در شدند گروها گروه مردم از ریاضت کوشان خدا پژوه و عمامه داران دانش گرا و خدمتداران نادره کار و خفیه گران جادو نفس جوق جوق از دارالملک کشمیر آمده سعادت بار اندوختند - و بخسروانی نوازش کام دل برگرفتند - درین روز خانخانان را دستوري شد تا در ملازمت شاهزاده بوده در آوردن پرتگیان دولت یاور باشد - و همدرین منزل میرزا کیقباد و ملک الشعرا شیخ فیضي بسجدهٔ نیایش ناصیهٔ سخت وري

---

(۲) نسخهٔ [ا] نگاشته (۳) نسخهٔ [ل] ساخته اند (۴) در [بعض نسخه] لفظ تیره را نیاورده (۵) نسخهٔ [ز] از تهنه تا هیرہ پور (۶) نسخهٔ [ب] قاري براري (۷) نسخهٔ [ب] بیرپور و نسخهٔ [ز] هرپور *

برافروختند - و پس از یک روز در کروه و هفتاد و نه بانس شتافته در دیور[۲] فرود آمدند - و آخرهای روز غبار برچهرهٔ نشاط نشست - درین هنگام (که گیتي خداوند چشم بر راهِ سرادقات اقبال داشت) شاهزادهٔ بزرگ جریده رسید - از دشواری راه آوردنِ پردگیان سزاوار ندید - و در نوشهرهٔ گذاشت - چون فرمان چنان نبود شاهزاده[۳] را کورنش ننمودند - و منشورِ نکوهش بخانخانان فرستادند - اگر شاهزاده را خواهش تباه برین داشت او چرا گذاشت که از پیشِ خود چنین دلیري نماید و از خشمناکي در ریزشِ ابر و لغزشِ پشتها سواري فرمودند - همگي بسیجِ والا آنکه خود رفته راهبري[۴] آیندگان نمایند - جگناتهه و رامداس و نقیب خان و چندے احدیان را همراه گرفتند - و زین خان کوکه و حکیم ابوالفتح و راقم گرامي نامه را بانتظامِ اردو گذاشتند - و فرمان شد نگذارند که غیراز نامبردگان کسے از پی شتابد - آنروز تا بهنگامِ شام ره نوردیده بهیرهپور عنان برکشیدند - نزدیک بود که مرا سررشتهٔ خرد از دست رود - و لباسِ تعلّق از دوش افتد - از ایزدي تائید جوششِ طبیعت بر عقلِ معامله فهم چیره دست نیامد - همگي برهم خوردگي ازان بود که در چنین هنگام شاهنشاهِ عالم[۵] را چه سزاوار است که چنین بخشم درشود - و این کار (که از کمتر ملازمان سرانجام یابد) چگونه بر خود گیرد - و چرا حق گوئي بندگانِ اخلاص سرشت پذیرفته نیامد - شاهزاده در خیمه بسته دست از خورد و خواب باز کشید - چون بندگانِ عقیدت گزین عرضداشتند شهریار دانش پژوه بر مخلصانِ سعادت اندوز بخشوده باز گردید - و فرمان شد که خانخانان اغروق همایون را بشایستگي آورد - سه کروه و ربع و هشتاد و یک بانس رفته در موضع کوسو فرود آمدند - روز دیگر ربع کم چهار کروه و سیزده بانس در نوشته نزدیک خانپور[۶] از قدسي قدوم فروغ یافت - و شگفت آنکه درختے هل[۷] نل نام در سرراه بنظر درآمد - و سرمایهٔ حیرت دیدهوران شد - با تنومندي تنه و بسیاري شاخ و انبوهي برگ اگر نزار شاخے ازان برجنبانند همگي آن درخت بجنبش درآید این جنسِ درخت فراوان است - لیکن چنین نبود •

درآمدن[۸] رایات اقبال بدارالملک کشمیر

بیست و پنجم خرداد پس از هشت ساعت و بیست و چهار دقیقه یک و نیم کروه و هیزده بانس در نوردیده بشهرِ سري نگر رایاتِ همایون برافراخته آمد - جوق جوق مردم پذیرا شده

---

(۲) در [چندنسخه] بدر دیور (۳) نسخهٔ [ل] شاهزاده بار نیافت (۴) نسخهٔ [ا] همراهي
(۵) نسخهٔ [ل] عادل را (۶) نسخهٔ [ا] جهانه پور - و نسخهٔ [ب] جهاله پور (۷) نسخهٔ [ا] هل هل - و نسخهٔ [ل] هل مل (۸) نسخهٔ [ز] ورود رایات همایون بخوشئ خاطر در ولایت سري نگر •

بنوازش کام دل برگرفتند - و به نثار و پیشکش بهروزي اندوختند - بوالا کاخ یوسف خان مرزبان کشمیر قدسي نزول شد - و سپاهي خانها بدیگر بندگان بخش کردند - و فرمان شد که لشکري در منزل رمیّت فرود نیاید - از دارالملک لاهور تا این جا نود و هفت کروه و هفت بانس در بیست و چهار کوچ سپردند - اگرچه بشمار کروه دوري ندارد لیکن ازان نشیب و فراز ناپهنجار بس دور و دشوار نما الّمنة لله که دیرین آرزوی کشور خدا بآسان روئے برآمد - و در خواهش آنچه فرمان‌دهان باستاني غرو شدند بکمتر توجّه فرا دست رسید - و از گریوهائے (که پیادگان نیارند سپرد) خدیو عالم با گران لشکر و فراوان فیل برگذشت - سري‌نگر بزرگ شهرے ست بدراز آباد - رودبار بهت از میان آن برگذرد - و دران بیشتر چوبین کاخها تا پنج آشیانه برسازند - و بر فراز بامها لاله و رنگارنگ گل بکارند - و در بهاران رشک افزاي گلستان گردد - در هنگامیکه بهند بارش شود درانجا نیز بارد - و چون توران و ایران در زمستان فراوان برف ریزش کند - و در بهار باران - و از کم بارش کشت وکاررا کمتر زیان رسد - ثنا طرازی این ملک به تنگنای گفت درنیاید - لختے ازان در پسین دفتر برگذارد - مهین برادر صوري و معنوي در محمدت شاه و ستایش کشمیر بزرگ قصیدۂ بر طرازیده - بیتے چند ازان بر مینویسد •

• قصیده •

هزار قافلۂ شوق میکند شبگیر • که بار عیش گشاید بعرصۂ کشمیر
تبارک الله ازان عرصۂ که دیدهٔ او • ورق نگار خیال است و نقشبند ضمیر
هوای او متنوّع چو فکرت نقّاش • زمین او متلوّن چو صفحۂ تصویر
بطرزهای گزین کارخانۂ ابداع • بنقشهای عجب کارنامۂ تقدیر
غبار او بتوان خواند چشم را دارو • گیاه او بتوان گفت روح را اکسیر
بتن موافقت آب او چو باده و گل • بجان مناسبت باد او چو شکّر و شیر
به پیش فیض نسیمش دم مسیح سموم • به نزد آب روانش زلال خضر غدیر
گرو بعیدۂ عشق خانقاه ورع • بدل بنعرۂ مستانه صیحۂ تکبیر
غریو کوس ز جوش و خروش می ایما • صدای آب ز آواز ارغنون تعبیر
زهوش میبرد الله اکبر این چه صدا ست • فداش نعرۂ تهلیل و غلغل تکبیر
فصول او متشابه ز اعتدال هوا • بهم یکے دی و اردي بهشت و بهمن و تیر
زمین صندلیش نم ز برف کافوري • بباد داده ز آمیزش گلاب و عبیر
نسیم او ز سر آب تیز میگذرد • که باد را نتوان داشت پای در زنجیر

---

(۲) نسخۂ [ا] درازنما (۳) نسخۂ [ز] آنرا بر مي‌نویسد •

ز سر جوان شود از یک نسیم صبحدمش • کنند قسمت بر جزو جزو عالم پیر
درو بجای گیا زعفران همي روید • که آب و خاک طرب را چنین بود تاثیر
بهر طرف روي از بحر فیض مالامال • هزار چشمهٔ جوشنده چون دل تحریر (۲)
ز اعتدال هوایش شگفت نیست شگفت • که سر زند همه عنّاب از نهال زریر
بحیرتم که چه آثار قدرت ازلي ست • بهر نظاره بتازد نظر بصنع قدیر
درین دیار مغنّي ترانه ساز مکن • بس است از لب مرغان نغمه سنج صفیر
شراب خورده حریفان بجای آب درو • که تشنگان هوس را همي برد تدبیر
خراب آن مي بیغش شوم که هست چو عشق • بعقل در تک و تاز و بصبر در زد و گیر
بعینه زر محلول آیدت بنظر • اگر ازو فکني قطرهٔ بچشمهٔ قیر
کند مشاهده نصف النّهار جرم سها • شعاع جوهر او گر فتد بچشم ضریر
اگر دماغ لطافت شود گلاب طلب • کنند از تف این باده برگ گل تقطیر
خروج کرده عنب در چمن سپاه سپاه • کش از میان فواکه گرفته اند امیر
شمیم سیب دهد مغز روح را ترطیب • نسیم به فکند طبع فرق در تعطیر
بسنده نیست مگر یکدلش چو من در عشق • که با هزار دل آمد درین چمن انجیر
بعجز معترفم در شمار (۳) میوه و گل • که هست برقد معني لباس حرف قصیر
بجلوهای فریب آهوان مشگینش • کشیده شیر دلان را بدام عشق اسیر
ز بسکه مست کند نکهت ریاحینش • کنند دست حمایل بگردن نخچیر
زمین او چو دل بیغمان طرب خیز است • سپهر کرده مگر خاک او بباده خمیر
زمانه تا برسد پای شهریار برو • فکند لاله و گل را بجای فرش حریر
بهین گزیدهٔ ایزد یگانه اکبر شاه • خدیو غیب سپه پادشاه عقل وزیر
نه چرخ را بتکاپوی خدمتش اهمال • نه بخت را بسرانجام دولتش تقصیر
نموده همچو صفات خدای عزّ و جل • مصون مکارم ذاتش ز وصمت تغییر
نوشته اند در الواح آسمان نامش • چو اسم اعظم در لوحه لوحهٔ تکسیر
چنانکه واجب بر جزو و کل بود عالم • بود احاطهٔ او بر نقیر و بر قطمیر
نظام کل بکف همّتش چو داد قضا • باطف و قهر شد آفاق را بشیر و نذیر
بدفتر کرمش جمع نه سپهر قلیل • بمخزن نظرش نقد هفت گنج حقیر

---

(۲) در [بعضی نسخه] تحریر (۳) در [چندنسخه] در ثنای •

دران زمین که بدولت نشانده گنج روان • نوشته عاملِ جودش بر آرزو توقیر
ز موج برخ دریا نه چین نمودار است • که دستِ همّتِ او زد طپانچهٔ تشویر
چو اوست کرهٔ گهرنبخش گو عدو میکاه • چو اوست زندهٔ جاوید گو حسود بمیر
چنانچه عقلِ کل آمد نخست سطرِ وجود • کتبِ فضل بنامش خرد کند تسطیر
بدورِ صیرفیٔ عقلِ راست معیارش • نماند قلبِ ریا در دکانچهٔ تزویر
دگر صلای هدایت دهند عالَم(۲) را • نه عقل درلمعان است و فیض در تکثیر
رسید وقت که دیگر ز هفت اقلیمش • نرویدِ فتح رسانند منهیـــانِ بشیر
دیارِ دلکشِ کشمیر را مسخّر کرد • بدان صفت که سلیمان پری کند تسخیر
چو داد ایزدش آن ملک خواست تا گردد • دران زمینِ سعادت بسجده شکر پذیر
غرض ز سیر و سلوکش همین که از نظرے • خرابهٔ دلِ درویش را کند تعمیر
چوکارها همه در وقتِ خویشتن گرو است • محال اگر سرِ موئے دران رود تاخیر
بساعتے که بود زبدهٔ زمانِ شرف • بساعتے که بود نخبهٔ قرانِ کبیر
چه مشتري بسعادت چهارهٔ عیش‌سگال • که ماه در شرف و آفتاب در تنویر
ز عیش در رهِ آن عرصه راند مرکبِ عزم • که شوق را ز تماشای او نبود گزیر
زهے چو طالعِ عاشق همه نشیب و فراز • زهے چو فکرتِ عاقل همه مدار و مسیر
بچشمِ دانا چون راههای معني صعب • به پیشِ سالک چون کوچهای عشق خطیر
ز مار پیچِ رهش رم کند نظر که درست • هزار کوه و همه چون فلک بصد تدویر
بدان صفت که دلِ من بود ز سنگ‌دلان • ز سنگِ او بخطر شیشهٔ سپهر اثیر
اگر نه ایذیمه ارتاد کوه مي‌بودے • زمین ز جای نرفتی عجب بود عسیر
بحکمِ خسروِ والا ز تیشه کوه کنان • هزار جوی روان کرد صافتر از شیر
چنان بکوه و کمر خاره را تراشیدند • که بهرِ مرکبِ شاهي سزد ممرّ و مصیر
بچشمه چشمه نظرکن بسیل‌سیل به بین • مگر گرانیِ او کرده کوه را تعصیر
زمینِ عرصهٔ کشمیر ز آسمان بگذشت • بفرِّ دولتِ تقبیلِ پایهای سریر
شدند نورپذیر از رخش وضع و شریف • شدند فیض‌ستان از کفش کبیر و صغیر
دران فضای فروبنده مجلسے آراست • کزان بحسنِ مجسّم نظر کند تفسیر
دلِ نظارگیان مستِ بوی لاله و گل • دماغِ مجلسیان تازه از نبیذ و عصیر

(۲) نسخهٔ [ل] در عالم •

هوس پياله بلب در ترنّم ني و نوش • نشاط دايره بر كف بنغمهٔ بم و زير
صبا بمروحهٔ برگ در پي تنسيم • شمال مجمرهٔ گل بدست در تبخير
بغمزه[۲] و نگه افتاد كار اهل نظر • اگرچه بزم طرب نيست جاى خنجر و تير
دميده دمبدم افسون بيخودي بر دل • مغنّيان لطافت سرا بهر تحرير
ز بس كه ريخت بداماني از نقد مراد • بر آستان هوس آرزو نماند فقير
پرند پوش شدند اوفتادگان نياز • كه سرنوشت ازل داشتند نقش حصير
ثنا طرازى اين بزم در نمي گنجد • بنظم شاعر معني نگار و نثر دبير
بسال سي و چهارم اواسط خرداد • ز ابتداى جلوس خديو عالمگير
ز نهصد و نود و هفت بود ماه رجب • كه يافت كوكب اقبال او چنين تيسير
خدايگانا تقدير شد بفرمانت • بهفت كشور فرمان بران بريى تقدير
شمايلى كه خداوند در تو تعبيه كرد • خرد نيافت در آئينهٔ خيال نظير
بظاهر از شمر دهر را تو صاحب و شاه • بباطن ار نگرم خلق را تو مرشد و پير
ترا سه گوهر يكتا ست گوشوارهٔ بخت • جلاى آئينهٔ چشم فتدان بصير
ازان سه جوهر قدسي يكي سپهر كمال • دوم محيط سعادت سيوم سحاب مطير
بمكرمت همه آفاق را ملاذ و معاذ • بمعدلت همه آفاق را معين و ظهير
خدا ز انفس و آفاق برگزيد ترا • كه كس بايهمهٔ دولت نبود جزتو جدير
بعيش بزم فروز و بجيش رزم بساز • بشوق رخش بتاز و به تيغ ملك بگير
قسم بقبضه[۳] و قدر كمان قدرت حق • كه با تو نيست كس از روزگار در تكبير
بصورت ارچه مشابه بود ولى فرق است • ز غنچهٔ گل صد برگ تا بعقدهٔ سير
رخ سخن چه نگارم كه قدر عالى تست • برون ز حيطهٔ فهم و احاطهٔ تقرير
سخن شناسا من فيضم ثنا گويت • كه بر بساط سخن مدحتت كنم تحرير
چو در نگارش معني قلم بجنبانم • هزار رقص كند آسمان بهانگ صرير
اگرچه هند نزادم ولى باقبالت • مرا ز دانش يونانيان دلى ست خبير
بچشم عقل نظر كرده ام سواد سواد • بدست فكر نوردیده ام شفير شفير
باتّفاق عطارد ز فرق خود برجاس • نهاده بر سر عقلم عمامهٔ توقير
مبين زبان خموشم كه از سرادق شوق • دلم رسانده بنه پردهٔ سپهر نفير

---

(۲) در [چند نسخه] بغمزهٔ نگه (۳) در [بعض نسخه] بقبضهٔ قدر كمان •

جواهرِ سخنم بر جمازهٔ مي گردد • که میرِ قافله نتوان شدن بجنسِ بسیر
عزیز ساخت مرا کبریای لطف ترا • فلک نیارد دیدن بدیدهٔ تحقیـــر
دگر سخن بدعایِ تو ختم خواهم کرد • چنانکه نظم شود منتظم بحرفِ اخیر
همیشه تاکه بود سال را دوازده ماه • که در دوازده برج آید آفتابِ منیر
دوازده صفتت خواهم ارچه میدانم • که این دوازده ز اوصافِ تست عشرِ عشیر
جهان مسخّر و طالع سعید و عمر دراز • فلک مشاور و دولت جلیس و بخت مُشیر (۲)
خزینه وافر و لشکر فزون و ملک آباد • قضا مطیع و قدر یاور و خدای نصیر

همدرین روز شهبازخان از بزرگ اردو بسواد نامزد شد - میر مراد اسفرایني را فرستاده که اورا سزاولي نموده بدانجا رساند - و صادق خان را بدرگاهِ والا آورد - درینولا گوهر(۳) صوفي بسعادتِ ملازمت رسید - آزاده‌ایست از درویشي(۴) گروه - پیش ازین بسي سال غازي خان مرزبانِ کشمیر مرشدِ اورا (بتهمتِ آنکه چندے ناسپاسان بخانهٔ او پناه برده اند) به نیستي خانه فرستاد - درویش ازین آگهي دل از زندگي برگرفت - و کارد بشکمِ خود فرو برد - و چندانی کارگر نیفتاد - بار دیگر بدیوار پیوسته شکم را بردوخت - و شگاف را گشاده رونده را از هم جدا ساخت - و بزندگي گزندے نرسید لختے که درون‌است سرش خشک شده - و از بخشِ بالائي نزدیکِ یکدست بیرون - برآز او برآید - و اورا شسته در چوبین آوند باز گذارد - شهریارِ قدردان آن خسته دل را نوازش فرمود - و ایزدي نیایش را پایهٔ دیگر افراخت - بیست و هشتم بسیرِ شهاب‌الدّین پور خرامش رفت - دلگشا جائے ست بر ساحلِ دریای بهت - چنارهای او سر بآسمان برکشیده - و سبزه‌زارِ او نظر را بالغز - چنان برگذارند - هرگاه که از گذارهٔ مردم آلایشے یابد و استخوان و جزِ آن دران نزهت‌گاه افتد بامدادان نشانے ازان پدید نباشد - گویند روحاني گروه آنرا رفت و روب دهند - چون خدیوِ ژرف‌نگاه راست گذارانِ دیده‌ور را بپژوهش برگذاشت فروغِ درستي برنگرفت - مبالغهٔ سرائی پیشین ثناگران است و کوتاه بینان از سلیم‌دلي بدان‌گرویده - هنگامِ بارگشت بمیدانِ چوگان گذاره شد - جائکهٔ بدان سرسبزي و شادابي جهان‌نوردان کمتر نشان دهند - سي و یکم شاهزادهٔ بزرگ را رخصت فرمودند که در آوزدِ اغروق کوشش نماید - ازان پیشیی لغزش شرمگین بود - و همواره خواهشِ آنخدمت مینمود - شاهنشاهِ کام‌بخش پذیرفته دستوري داد - و آصف خان و مادهوسنگهه و برخے بندگان را بهمراهي نوشتند - و همدرین روز لختے بشکارِ مرغابي عشرت اندوختند - و بعض خوش آمد

---

(۲) در [بعضِ نسخه] منیر (۳) نسخهٔ [ا ل] کوتر - و نسخهٔ [ز] کوته (۴) در [چند نسخه] از ریشي گروه •

در هرچندے بدان نشاط پرداختے - میرشکاران هر زورقچها باز بر دست دارند - و قابو یافته رها کنند آن چابک خرام تیزپر مرغابي از هوا برگرفته بر سطح آب بزیر پا دارد - و بر فراز آن نشیند تا آنکه برداشته بکشتي رساند •

و از سوانح رسیدن همایون اغرق - شاهزاده سلطان مراد و خانخانان و قاسم خان و دیگر بندگان سعادت پژوه در راست کردن راه و یاوریٔ کهاران فراوان کوشش بجائی آوردند - در پوشانه بزرگ شاهزاده پیوست - شاهزاده سلطان مراد بپاسبانی سترگ آردو باز گردید - و چون بدو کروهي رسیدند نهم تیر ماه الهي گیهان خدیو پذیرا شد - و بگوناگون مهرباني دلهای رسیدگان را نشاط بخشید و امرای خدمت گذار عزّتے تازه یافتند •

و از سوانح شگرف سیل آمدن در اجمیر مالوه - دوازدهم آغاز باریدن کرد - و سه روز پیهم بارش داشت - دریای شپرا (۲) بطوفاني جوش برآمد - و کولاب درونی و برونی لبریز شد - هزار و هفتصد خانه بآب رفت - اگرچه آدمي کمتر راه نیستي سپرد لیکن فراوان چهارپا را موج (۳) خیز برد - سیلاب بدروازهٔ شهر رسیده بود که کول بیرون شکست - و آب پراگنده گشت •

و از سوانح گرفتن رهج کشمیر - چون امارة نویسان کارآگاه در جمع سخن داشتند شهریار دادگر پژوهش نشست - شیخ فیضي و میر شریف آملي و خواجگي محمّد حسین را بژرف نگهی مزاج فرستادند - و خواجه شمس الدّین خافي (که دران روز از کابل رسیده بود) و کنور را بدور بینی کامراج - اگرچه خریف گذشته بود بکار آگهي اندازه برگرفتند - در هندوستان زمین را لخت لخت ساخته هر یکرا بیگهه خوانند - در عرصهٔ دانشای کشمیر هر بخش را پتّه - بفتح بای فارسي و تای فوقاني مشدّد و های خفي - و آن یک بیگهه و یک بسوه بالهي گز شود - و کشمیریان در و نیم پتّه و کسرے را یک بیگهه دانند - و بدیوان از فراز سه توده جنس برگذارند - و بشمارهٔ آن هر دیهے را چند خروار شالي اندازه گرفته اند - و بے تازه وارسي همان خروار باز خواهند - و خروار سه من و هفت (۴) سیر اکبرشاهي ست - و چندگي را به ترک (بفتح تای فوقاني و را و سکون کاف) برسنجند و آن هشت سیر بادشاهي ست - در ربیع از یک پتّه گندم و جو و عدس و سرشف دو ترک دست مزد جهانباني باشد - فرستادگان در لار و جز آن از گندم یک من و بیست و شش سیر و از جو یک من و بیست و شش سیر و سه پار و از عدس و سرشف یک من و سي و نیم سیر یافتند و در خریف ازان مقدار شالي یک خروار - و از مونگ و موته و ماش دو ترک - و از گل وازن چهار - چون خام کاغذ هر موضع (که حقیقت را برگذارد) بدست آوردند در شالي پنج من پارنج فرماندهي بر آمد

---

(۲) نسخهٔ [ل] سرو (۳) نسخهٔ [ل] موج برد (۴) نسخهٔ [اب] هشت سیر •

و از مونگ و موٹھه و ماش یک من و سي و نیم میر- و از کنگني و ارزن دومن و بیست و دو و نیم سیر و پژوهندگانِ مرراج نیز بسانِ ایشان برگذاردند - (چون هرزه‌لایانِ حق‌پوش فراوان بودند - و مرزبانِ کشمیر برآنکه راستي بروی روز نیفتد - و شهریاررا نشاطِ تماشا در سر- و بزرگر بیشتر سپاهي) جمع ازروی قرارِ واقع نشد - و بر بیست لک خروار شالي دو لک افزودند - همانا نظرِ دوربنگاه بران افتاده بود که جمع‌افزوني (هرچند از حساب نگذرد) برهم(۲) خوردگی کشاورز آورد - خاصه در ملکِ نوگشوده بیست و دوم راقمِ شگرف‌نامه‌را بدیدنِ واحد صوفي رخصت فرمودند - ازانجا (که افسر خدیو را جویائی سرّ مردانِ ایزد پرست روز افزون است) بندگانِ سعادت گرای در سراغ گیری آن تکاپو دارند درین هنگام ملک‌الشّعرا شیخ فیضي بکمترین نوشتند - که دربنجا پیغوله گزینِ آگاه دل بنظر آمد سي سال است که درکنجِ ناشناسائي برکهنه بوریا نشاط مي‌اندوزد - ساختگي و خویشتن‌فروشي پیرامون نگشته - از درون زدودگي لختي شاهنشاه را مي‌شناسد - و نادیده غاشیهٔ ارادت بر دوشِ دل دارد - چون بعرضِ همایون رسید این ره نوردِ حق پژوهي را فرمان شد که خود رفته ژرف‌نگهي بکار برد - اگر گذارده براستي پیوندد و دل‌نهادِ آمدن شود همراه آورد - از بخت فرخندگي آن پي‌گم کرده را دریافت - و ناسور ایزدي خواهش از سر تارگي گرفت - ازدیرباز بسانِ اویس و کرخي خرابه نشیني است - و ازانکه بآئینِ زمانیان کمتر پردازد برخي دیوانه گویند - و گروهي ملحد - و او از غم و شادي فراترک زدد - جز نان‌ریزه از کس باز نستاند - و کهن‌دلقي پس‌از چندین سال برگیرد - رازِ دیرین درمیان آورد - و صحبت درگرفت - اگرچه از کنجِ نشینی بخردي زبانِ کشمیر نداند از رسائي میانجي فراوان فیض اندوخت - و گوش را روزبازارِ دیگر شد - و ازانکه از مردم(۳) زاد بس دل گرفته بود آهنگِ بیرون شدن نداشت - گیتي خداوند ازین آگهي نشاط اندوخت - و قرار یافت که خود رفته تاریک زاویهٔ اورا برافروزند •

و از سوانحِ نهفته‌دانیِ گیهان خدیو - بعرض رسیده بود که مرزبانِ کشمیر در مستي یکي از پردگیانِ خود را از بلند بامي انداخته - روزے (که تماشای کشمیري کاخها میفرمودند) با چندین غرفهای والا و منظرهای دلگشا بر زبانِ گوهربار گذارش یافت - همانا از فرازِ ایں بام یوسف آن بیگناه‌را افکنده باشد - چون پژوهش رفت همچنان بود - و همدرین روز جگّاتبه (که از بے‌منزلي شکوه داشت - و خواهشگری خانهٔ قرا بیگ درسر) درین میان از فرازِ بامے کورنش داد - زود بدو فرمودند که دور فرود آمدهٔ - منزلِ قرا بیگ فراخ و نزدیک است - بنگاهِ تو باشد - غریو از همگنان برخاست - و همدرین نزدیکي سحرے آوازِ خفیاگورے بگوشِ والا رسید - بنقیب خان فرمودند که هیچ

---

(۲) نسخهٔ [ز] برهم زدگی (۳) نسخهٔ [ل] از صردم دنیا •

از آواز سال گوینده میتوان دانست - پس از فرزانگان اندیشه پاسخ داد زیاده از چهل سال و کمتر از پنجاه مي‌نماید - فرمودند همانا بیش از بیست سال و کمتر از سي باشد - چون پرسش رفت بیست و پنج سال برآمد - درین هنگام آمدن مریم‌مکاني خواهش رفت - و بنگارش عرضداشت اشارت شد - بر زبان گوهربار گذشت - ابن بیت که همین‌نفس گفته شد عنوان سازند • • بیت •

حاجي بسوی کعبه رود از برای حج • یا رب بود که کعبه بیاید بسوی ما

بیست و سیوم هاشم بیگ پور قاسم خان را براست‌کردن راه پکلي دستوري شد - چون سگالش آن بود (که بازگشت ازان سو شود) بسیارے سنگ تراشان بخارا شگاف و بیلداران سخت بازو بهمراهی آن گزیده (۲) خدمت فرستادند - و زین خان کوکه را فرمان شد که بازگردد - و آردوی بزرگ و دیگر مردم را برهناس برد - و خود از راه پکلي بملازمت آید - و درین روز آگهي آمد که خداوند خان در پتن گجرات غرهٔ خرداد ماه الهي درگذشت - از دلاوران جنوبي دیار است - بهمراهی امرای برار سعادت بار اندوخت - و بخسروي عنایت سربلندي گرفت •

و از سوانح خوامش فرمودن گیتي‌خدیو مزاج رویه بر فراز کشتي - ازین رو (که دریا نوردي نشسته رو پیمودن است - و گوناگون نشاط را پیش آهنگ) بخاطر دوربین چنان پرتو انداخت که تماشای آنسو بدین روش شود - و (چون درین ملک از سي هزار کشتي افزون لیکن سزاوار نشیمن کشور خدای نبود) کار آگهان خدمت گذار در کمتر فرصتے گزین کاخهای دریائي سرانجام نمودند و گلزارے بر سطح دریا اساس نهادند - و نام آوران و نزدیکان نیز به بهین روشے آماده گردانیدند افزون از هزار کشتي آراسته شد - و شهرستانے بر فراز دریا آبادي گرفت - بیست و چهارم تیر ماه الهي گیتي خداوند با همایون اغرق بکشتي برآمد - بامدادان لنگر گشوده بالا کشیدند - پاوکم شش کروه و چهارده بانس در نوردیده برابر میدور (۴) دایره شد - هردو روی دریا گلزارهای نظرفریب و سبزهای نشاط افزا چشم افروز بود - و هر در سو یتاق داران شایسته خدمت نامزد گشتند - در پاسبانی زیردستان و کشتکاران کوشش رفت - (هرچند دستمایهٔ خوشدلي و کامروائي بیشتر پالغز خداوندان کار (۵) آگهي ست) جهان‌سالار هوش افزائي را پایه برتر نهد (۶) - دوربینان سعادت‌گرای (که دولت وري و اقبالمندي را از کام‌بخش حقیقي دانند) زندگي را چنین آباد دارند - و آنان را (که نگاه از سبب و صورت در نگذرد) خواهش روائي بشرایند مغزي در اندازد - روز دیگر چهار و نیم کروه و شصت بانس شتافته نزدیک پنج براره دایره شد - و بامدادان پنج کروه و ربع و هشتاد بانس در نوردیده

---

(۲) نسخهٔ [ا] سزیده خدمت (۳) در [چندنسخه] پکهلي (۴) در [بعضے نسخه] پنتور و در [بعضے] پیتور (۵) نسخهٔ [ل] آگهي ست (۶) نسخهٔ [ال] پایه بالاتر نهند •

برابرِ جلگهٔ نندي‌مرگ فرود آمدند - اگرچه در هر منزلِ گزين مرزها شگفت افزايد ليکن آن الذگ چشم و دل را تازه بينش بر افروخت - بفراخي سه هزار بيگه - بس همواز و خرّم و شاداب جهان‌نوردانِ دوربين همتاي او کمتر نشان‌دهند - ديهيم خدا بتماشاي آن عشرت اندوخت - و به نيايش دادارِ جهان‌آفرين برنشست - نذدي زنے بود از پرستارانِ مهادیو - و مرگ ميدان - افسانه سرايان چنان برگذارند که آن پارسا گوهر بچوانے پيوندِ خاطر داشت - چون درين نشاط‌گاه بچوگان بازي درآمدے لختے از ديدارِ او برآسودے - مرزبانِ کشمير براں شد که آنرا کشت‌پذير گرداند - از انديشهٔ هرمان بگران ارز خريد - و بهماں نشاط‌بازي وا گذاشت - و بر دگرگونگيِ آن نفرين‌نامه بر نوشت و تا امروز که دورها سپري شده پاسِ آن دارند *

و از سوانحِ درگذشتنِ ميرزا سليمان - ازاں باز (که بار دوم بسجودِ قدسي‌آستان روشن پيشاني شد) بآسودگي و نشاط اندوزي گذرانيدے - درين يورش اورا در لاهور گذاشته بودند - تا در آرامشِ آن سال خورد گزندے نرسد - درين منزل آگهي آمد که سيزدهم تير ماهِ الٰهي جهانِ گذران را پدرود کرد - گيتي خداوند آمرزش درخواست - تاريخِ ولادتِ او بخشي - هفتاد و هفت سال زندگي يافت - در مردانگي و رزم شناسي يگانه بود - صبحِ آن سه کروه و چهل و چهار بانس سپرده بموضع کهنه پل که کشتي ازيں برنگذرد نزولِ سعادت شد - و در راه زاويهٔ واحده صوفي را (که لختے حالِ او گذارده آمد) بقدسي‌قدوم روشني افزودند - و دلاويز سخندان گذارش يافت - و آن درويش را تواندر دل گردانيدند - فرمودند همگي بسيچ آنست که باندازهٔ توانائي گرامي‌انفاس در رضامندي ايزدي شمرده آيد - و در شغلِ جهانباني سررشتهٔ بايست از دست نرود - اميّد که آن روشن ضمير در انجامِ اين خواهش همّت گمارد - او نيايش‌گري نموده برگذارد که لختے از والا پايگيِ خديوِ عالم آگهي دارد - صوري شکوه نقابے ست برحسنِ روز افزونِ معنوي - ديرين آرزو در سر که ازاں خديوِ صورت و معني درپوزهٔ فيض کنم - درين هنگام شاهزادهٔ بزرگ ازپي رسيدند - فرمان شد که به نيايش‌کدهٔ صوفي رفته فروغِ نظر برگيرد - و نگارندهٔ اقبالنامه را همراه ساختند - شاهزاده نخست برای گيهان‌خديو درپوزهٔ[٢] توجّه نمود - و او همان پيشين پاسخ برگذارد - و سپس دربارهٔ خويش دعا درخواست جواب داد آرزو ازاں پيشوای صورت و معني برآيد - ازيں سرمنزل گيتي آرا بر بارهٔ اقبال برآمد و بديں سرچشمهٔ الٰنج[٣] (که نشاط جای ديده‌وران و عبادتگاه باستانيان است) عشرت اندوختند مائي حوضے ست - پيوسته ازو آب بر جوشد - در هرچندے زرد ماهي خالدارِ خوش‌نما نمودار گردد و آن سال را فرّخ شمرند - درين نزديکي نمودار گرديد - و شادي آورد - و ازانجا بشکار پرداختند

---

(٢) نسخهٔ [ل] درپوزهٔ دعا التماس نمود (٣) نسخهٔ [ب] پنج *

سگالش آن بود که تا سرچشمهٔ رود بار بهت خرامش رود - لیکن تراوش ابر و لغزش تنگناها ازان بسیج بازداشت •

و از سوانح فرستادن ایلچي به تبّت - چون آوازهٔ افواج گیتي‌گشا بآن دیار رسید مرزبانان آنجا همّت نداشتند که خود را ببالا درگاه رسانند - و در چاره‌گري سراسیمه(۲) وار بودند - چون پیوسته بفرستادن پیشکش فرمان پذیري میگذاردند میرزا بیگ را پیش علي رای حاکم تبّت خرد فرستادند - و ملّا طالب اصفهاني و مهتر یاري(۳) را پیش مرزبان تبّت کلان - و در دادهي و آرامش افزائي ایشان دلاویزسخنان نگاشته آمد - بیست و نهم تیر ماه الهي خدیو جهان را گراني شد و آن روز بسخت دردمندي گذشت - روز دیگر کارساز حقیقي نشان بهي فرستاد - پس از دو روز(۴) دو قاشوق شوربا خوردند - و درکمتر زماني تندرستي شد - میفرمودند بسا بیماري کشیده شد بدشواري روز اوّل رنجوري پیش نیامد - ایزد جان بخش جهان آفرین بدادگري و تنومندي دیر دارد • • نظم •

مبادا دولت از بالین او دور • مبادا تاج را بے فرق او نور
مقیم جاودانی باد جانش • حریم زندگاني آستانش

بازگشت(۵) حضرت شاهنشاهي از کشمیر جنت نظیر

[چون تماشاي آن گلشن همیشه بهار (که همگنان را بطبیعت پرستي برد) دیهیم خدا را بهنیایش دادار گرمتر ساخت - و لختي ازان گلگشت نشاط اندوختند - و سپاه و رعیّت کام دل برگرفتند] بسیج بازگشت شد - هرچند سازگاري آب و هوا و فزوني گل و بسیاري میوه راه بیرون شدن بستے لیکن شاهنشاه فراخ ملک از خرد چیرگي بیش ازین نیارست بود - غرهٔ امرداد ماه الهي لنگر برگرفته بادبان کشیدند - و راه پکلي پیش‌نهاد خاطر دوربین شد - سه کروه و بیست و پنج بانس آمده برابر جلگهٔ نندي مرگ همایون رایات برافراختند - و درین روز ابیا بدولت بار رسید - و نوازش یافت - [چون یعقوب کشمیري (که لختے غنوده‌رائے او گذارده شد) بشکوه شاهنشاهي از خواب درآمد - و آرزوی آن درسر گرفت که بدستاویز پیمان بسجدهٔ قدسي‌آستان چهرهٔ بختمندي برافروزد] شهریار پوزش پذیر آمدگان را کامروا باز گردانید - و چون اورا از گنه سترگي درگذشت باور نیفتادے درین هنگام برادر خود را فرستاد - تا مژدهٔ بخشایش بدو رساند نقش بیمناکي بستره - کامیاب

---

(۲) نسخهٔ [ا] سراسیمه بودند (۳) نسخهٔ [ب] مهترباري (۴) در [چند نسخه] دو قاقه شوربا خوردند (۵) نسخهٔ [ب] بازگردیدن موکب همایون بصوب هندوستان •

خواهش بازگردید - روز دیگر همدران سرزمین عشرت فرمودند - صباح آن چهار کروه و ربع و نه بانس رفته نزد جورس[٢] خیمه‌گاه شد - و درین روز برخی پردگیان از بزرگ اردو آمده بدولت ملازمت رسیدند آصف خان و خواجه دولت و چندے سعادت کورنش اندوختند - و درینجا انجمن رازگوئي آراسته شد و بورش کابل قرار گرفت - پس از یک مقام پنج کروه شتافته نزدیک میدنور[٣] فرود آمدند - و پس از یک روز چهار کروه و سي و شش بانس درنوردیده نزدیک کوه سلیمان سراپردات اقبال برافراشته آمد درین روز بمنزل محب علي خان رفته پرسش فرمودند - و آن آماده واپسین سفر لختے نشاط اندوخت و بزورقچه برآمده روی بشهر نهادند - همگي سگالش آنکه امیر فتح الله شیرازي را بپرسیدن بلند پایگي بخشند - از آغاز درآمد شهر رنجور شد - و در سیر نیارست همرهي کرد - بر سر آن گزیده دودمان[٤] رسیده نوازشها فرمودند - روز دیگر مقام بود - محب علي خان را روزگار سپري شد یک گفته باشد لا اله الا الله بگوئید - از دیر زبان از سخن باز گرفته بود - پاسخ داد هنگام لا اله گفتن نیست - گاه آنست که همگي دل بالله پردازد - خدیو پایه‌شناس را لختے دل بدرد آمد و پس‌ماندگان اورا نوازش فرمودند - فهم امرداد ماء الهي سه کروه در نوشته گذشت سري‌نگر دابره شد - در راه کشتي پیل خورد - و از ایزدي پاس آسیبے نرسید - و پس از دو روز چهار کروه و شصت بانس سپرده شهاب الدّین پور لشکرگاه شد - درینجا قریش سلطان کاشغري بدرگاه همایون رسید و بخسرواني عنایت سربلندي یافت - والا نژاد او بقاآن بزرگ میرسد - قریش سلطان بن عبد الرّشید خان بن سلطان سعید خان بن سلطان احمد خان المشتهر بالنجه[٥] خان بن یونس خان بن اویس خان بن شیرعلي اغلان بن خضرخواجه خان بن تغلق تیمور خان بن ایسابوقا خان بن دواخان بن براق خان بن بیسون‌توا بن موانکلن بن چغتای خان بن چنگیزخان - لختے حال چغتای خان در نخستین دفتر گذارده آمد - موانکلن پسر دوم چغتا ست - قاآن بزرگ پدر بزرگوار او را از همه فرزندان دوستر داشتے سال ششصد و هیزده درپای قلعهٔ بامیان به تیر درگذشت - بیسون‌توا دوم پور موانکلن در خدمت قاآن بزرگ سعادت مي‌اندوخت - تا روزگارش بسر آمد - براق خان پیشتر نزد قاآن مي‌بود - قاآن اورا بماوراء النّهر فرستاد - او بستمگاري چیره‌دستي یافت - و در خراسان با ایاق خان بن هلاکو خان نبرد آراسته شکست خورد - و در بخارا باحمدي کیش در آمد - و سلطان غیاث الدّین نام کرد و چون رخت هستي بر بست دواخان پس از مدّتے بر اورنگ سلطنت برآمد - و شکوه سترگ بهم رسانید - ماوراء النّهر و ترکستان و بدخشان و کابل برگرفت - و چند بار خراسان را تاخت کرده

---

(٢) نسخهٔ [ا] خوربن (٣) در [چندنسخه] پیتور (٤) نسخهٔ [ل] دودمان دانش رسیده (٥) در [بعضی نسخه] بالانجه خان ٥

بازگشت - و لشکرها بهندوستان روانه ساخت - و ناکام بازگردیدند - ایسابوقاخان پس از پدر در ترکستان و کاشغر و مغولستان فرمانروائي یافت - تغلق‌تیمور خان گذارش نماید که ایسابوقا خان دوحرم داشت - بزرگ سابتلمش(۲) خاتون خرد منسلیک(۳) - ازانجاکه آئین الوس مغل است (که حرم کلان در نگاهداشت دیگران اختیار دارد) در زمانے (که خان بیورشے رفته بود) از آبستن بودن منسلیک آگهي یافت - لورا بشراول(۴) دختري (که از امرای معتبر بود) داد - و چون خان از سفر بازگشت ازین سرگذشت آزرده شد - و سودمند نیامد - پس از سپري‌شدن روزگار خان پراگندگي در الوس افتاد امیر بولاجي دوغلت جدّ میرزا حیدر در مقام جست وجوی آن شد - و تاشی(۵) تیمور نامي را بهزوهش فرستاد - تا از منسلیک و شکم او آگهي آورد - پس از تکاپوی بسیار پدید آمد که او فقد زندگي سپرده پسر او تغلقتیمور خان را بهزاران رنج از ولایت قلماق برگرفته آورد - و در شانزده سالگي بسریر خاني رسید - و در بیست و چهار سالگي باحمدي دین درآمد - و از شورش ماوراءالنّهر عزیمت آن دیار نمود - و بدادگري آرامش داد - و از نامیهٔ صاحبقراني اقبال جاوید دریافته ولایت کش(۶) را گذرانید و ماوراءالنّهر بمردم خود سپرده بمغولستان بازگذشت - پس ازو الیاس(۷) خواجه خان جانشیني شد و چون پیمانهٔ زندگي او لبریز آمد الوس مغول پریشان شدند - امیر قمرالدّین دوغلت هیزده تن را از فرزندان و خویشان تغلقتیمور خان از هم گذرانید - و بر سریر خاني نشست - از نژاد تغلقتیمور خان جز خضر خواجه خان کسے نمانده بود - امیر خداداد برادر زادهٔ قمرالدّین باتّفاق والده آن گرامي فرزند را پنهان داشت - صاحب قراني را با قمرالدّین جنگهای سخت روی داد و چون فرو شد خضر خواجه خان را بکالاني برداشتند - لو با صاحب قراني راه آشتي سپرد و بهشیاری او مغولستان آبادي پذیرفت - چند بار لشکر بختا برد - و طرغای(۸) و قرا خواجه را بدست آورد - و دختر او تکل(۹) خانم در شبستان صاحب‌قراني بلند پایگي یافت - و ازینجهت (که دامادرا کورگان گویند) بدین نامور شدند - شیرعلي اغلان پس از پدر همراه برادران بسر مي‌برد در سرآغاز جواني درگذشت - و اویس خان در خدمت عمّ خود شیرمحمّد خان (که مرزبانی مغولستان داشت) مي‌بود - راه تزاقي فرا پیش گرفت - و نبیرده نمود - چون شیرمحمّد خان را روزگار سپري گشت مسند آرائی خاني شد - گویند باقلماق شصت و یک جنگ کرد - و یکبار چیره آمد - ودو بار گرفتار شد - تاشي سردار قلماق بزرگ‌داشت دودمان نموده گذاشت - و چون

---

(۲) در [چندنسخه] سانلمش (۳) نسخهٔ [ا] صنسلک (۴) نسخهٔ [ا] بشراول - و نسخهٔ [ل] بحراول (۵) نسخهٔ [ب] تارسوتیمور (۶) نسخهٔ [ا] کس (۷) نسخهٔ [ل] الیاس خان (۸) نسخهٔ [ز] طاغرن (۹) نسخهٔ [ا] بکل خانم .

سُلْتُق[٢] خان بر سر او آمد به نبرد آرائي شتافت - و دران زد و گير از ملازمان خودش تيرے نادانسته رسيد - و درگذشت - و پراگندگي در اوس مغول راه يافت - يونس خان را پس از سانحهٔ پدر برخے بسمرقند پيش ميرزا الغ بيگ بردند - و ايشا بوقا را بسرداري اوس مغول برگرفتند - ميرزا بسيارے را کشت - و هرچه داشتند برگرفت - و يونس خان را پيش شاهرخ ميرزا فرستاد و ميرزا ازروي مهرباني بمولانا شرف الدّين علي يزدي سپرد - و از و لختے آگهي اندوخت - و چون روزگار[٣] مولانا سپري شد بعراق[٤] عرب و آذربايجان و فارس گذاره نمود - و شيراز را بنگاه ساخت - و زمين خريد - و هنر آموخت - و از دست مزد خود باندکے بسر ميبرد - و در چهل و يکسالگي سلطان ابوسعيد ميرزا طلبداشته ساز بزرگي همراه ساخت - و با لشکرے فراوان بر سر برادرش که بتاخت ولايت آمدے روانه فرمود - و پس از آويزش بسيار شکست يافت - و بمکر و تزوير پرداخته نزد فرغانه جا کرد - و مردم فراهم آمدند - درين اثنا ميرسيّد علي از نبائر اميرخدادان (که بزرگ اميرِ مغولستان بود) در گذشت - و کار يونس خان رواج گرفت - در اندک فرصتے ايشانرا نيز بدان ملک شتافت - چون درگذشت دوست محمّد خان بسر او سرير آرائي شد - و درکمترزمانے حکومت مغولستان باستقلال بيونس خان بازگرديد - و از شکرگذاري سه دختر خود را بفرزندان ميرزا ابوسعيد خان داد - مهرنگار خانم بسلطان احمد حاکم سمرقند - و سلطان نگار خانم بسلطان محمود خان ميرزا - پدر ميرزا سليمان از بزاد - و قتلق نگار خانم بعمر شيخ ميرزا - و حضرت ايشاني ستاني ازان مطلع اقبال بظهور آمدند - هفتاد و چهارسال عمر يافت - در آخرها از بدگوهريهٔ نوکران گوشه برگرفت - سلطان احمد خان پسر دوم يونس خان است - ملک را نيک ضبط نمودے - با قلماق آويزشهاي مردانه کرد - و فتحهاي شگرف روي داد - و با اوزبک و غزّاق دستبردهاي گزيده نمود - چون شاه[٥] بيگ خان بر ولايت برادر بزرگ او سلطان محمود خان چيره دستي يافت بيلوري رفت - و از نيرنگ روزگار شکست خورد - و هر دو برادر گرفتار شدند - شاه بيگ خان پاس ديريني[٦] حقوق داشته گذاشت - سلطان احمد ازين اندوهناکي بيمار شده در گذشت - سلطان سعيد خان سپرمين پور سلطان احمد است از شازده پسر - چندگاه در قيد شاه بيگ خان برد - ازانجا گريخته پيش عمّ خود سلطان محمود خان رفت - و او نيز جدا شده به پيش برادر خود خليل سلطان بمغولستان روي آورد - و درميان ايندو کس و منصور خان که برادر بزرگ بود آويزش رفت - سلطان سعيد خان صحرا و هامون نوردي گرفت - و بايزدي تائيد پيش گيتي ستاني بکابل آمد - و نوازش يافت - و صدّت سه سال

---

(٢) نسخهٔ [ا] سانوق خان (٣) در [اکثرنسخه] ملا (٤) نسخهٔ [ب] بعراق و آذربائجان (٥) در [چندنسخه] شاهي بيگ خان (٦) نسخهٔ [ا] پيشهن ٥

در ملازمت آن قدردان عشرت اندوخت - و لشکر همراه گرفته بفرغانه آمد - و بیشتر ملک را برگرفت - میرزا ابابکر دوغلت که حاکم کاشغر بود به پیکار آمد - و شکست یافت - و پس ازین سونج خان حاکم ترکستان با لشکر بسیار آمد - خان پیش قاسم خان مرزبان دشت قبچاق رفت و ازانجا لشکر بکاشغر آورد - و با میرزا ابابکر نبرد آراسته فیروزمند آمد - و با منصور خان برادر بزرگ آشتي نمود - و خطبه و سکّه بنام او شد - گوینده چندگاه اسم خاني بعد از منصور خان بشاه خان پسر او قرار گرفت - چون روزگار او سپري شد حکومت بسلطان سعید خان بازگشت - چند بار لشکر بر ولایت مغولستان کشیده نصرت اندوخت - و باهل تبّت آویزشها کرد - و گشایشها روی داد و اسکندر سلطان پسر خود را باتّفاق میرزا حیدر از راه تبّت بکشمیر فرستاد - و آن ملک دلگشا را بدست آورد - و از دو روئ مردم آشتي گونه کرده باز گردید - و از دم گیري و ناسازگاري هوای تبّت بیمار شده درگذشت - عبدالرّشید خان این نام را فردوس مکاني بخواهش پدر او نهاده بودند چون نوبت سلطنت بدو رسید داد و دهش پیش گرفت - و بر اورنگ و قزّاق چیره دست آمد و پیوسته با جهانباني سلسله جنبان دوستي بود - میرزا حیدر تاریخ را بنام او نوشته است - چون درگذشت عبدالکریم خان جانشین شد - و بآزرم مندي و نیک سگالي سي سال فرمان(۲)دهي نمود و شش برادر او صوفي سلطان محمود(۳) سلطان قریش سلطان ابو سعید سلطان عبدالرّحیم سلطان عبدالله سلطان بحکم وصیّت پدر و نیکوگوهري خدمت‌گزین آمدند - درین اثنا میان خدا بنده پسر قریش سلطان و عمّ او محمّد خان آویزش شد - او بدغوي شتافت - و بیاوري آنها طرفان و آن نواحي برگرفت - خان ازو باندیشه درشد - و قریش سلطان را دستوری حجاز داد - او با زن و زاد و هفت پسر شاه محمّد عادل خان مظفّرخان عبدالله خان سنجر احمد غضنفر بیدخشان آمد و ازانجا ببلخ بردند - و برخصت عبدالله خان متوجّه آستان اقبال شد - و بملازمت گیهان خدیو شرف سعادت یافت - و هشتمین پور خدا بنده را دران حدود ماند - سنجیدگي و نیکوئي از پیشانی او میدرخشید - و چون عبدالکریم خان نقد زندگي سپرد و حکومت او به برادرش محمّد خان قرار گرفت عبدالله خان از ماوراءالنّهر لشکر گران برسر او فرستاد - و شکست یافته برگشتند - آبیاری سرا بستان سخن‌سرائي کجا انجامید - اگرچه لختي بیهنا رفته شد لیکن گلشن سوانح نویسي شاداب گشت ٭

سیزدهم امرداد ماه الهي سه گروه و ربع و دوازده بانس در نوردیده فرد ست‌پور نزول همایون شد - در راه ببلغ صفا (که سبز کرده میرزا حیدر بود) تشریف بردند - و برفراز کوهچه (که بسیارے

---

(۲) نسخهٔ [ا] فرمان روائي (۳) در [بعضی نسخه] محمد سلطان ٭

از ولایت کشمیر ازانجا بچشم درآید) برآمده شگرف نشاط اندوختند - روز دیگر چهار کروه و ربع و هفتاد و دو بانس راه پیموده نزد پتن لشکرگاه شد - و از کشتي فرود آمده بخشکي پرداختند (۲) و درین روز ملک‌الشّعرا شیخ فیضي و میر شریف آملي را گرانمند زرے همراه کرده بشهر فرستادند تا بوارستگان پیغوله‌گزین و حاجتمندان خاموش و دیگر خواهش‌وران بخش کنند •

و از سوانح آمدن یعقوب خان کشمیري بدرگاه والا - از بادافراه خودسري و سرتابي سنوه آمده در تنگنای کهتوار (۳) سراسیمگي مي‌اندوخت - از رسیدن موکب همایون بستوه بیمناکي در شد - مبادا او را زمینداران گرفته بسپارند - و چون برادر او مژده بخشایش رسانید لختے ازاں آسیمه سري برآمد و در لابه‌گري افزود - و رستگاری خود را جز در آمدن ندید - لیکن چون از کارکرد خود فراوان هراس در سر داشت بمیانجیگري میرزا یوسف خان عرضداشت که از مستي برنائي و دمسازی بدگوهران گذشت آنچه گذشت - اکنون گرداب پشیماني فرو گرفته دارد - آرزو آنست که پاي‌افزار خاصه بفرستند - تا آنرا بر تارک نهاده بسجود قدسي آستان گرایم - شهریار مهربان دل پذیرفته کامیاب خواهش گردانید آن پریشان روزگار ازین مهرباني کام سرعت بر نهاد - و هیزدهم امرداد ماه الٰهي کام دل برگرفت پس از سه‌مقام کوچ شد - سه کروه و ربع و شصت بانس رفته نزد نوبره خیام دولت برزدند - (چون دران ملک باربردار خشکي آدمي ست - بزرگ بارها بردارد - و گربوها بسان هموار زمین در نوردد) بسیارے اسباب را ازین گروه برداشته بردند - شگرف نمایشے داشت - بامدادان دو کروه و بیست بانس رفته نزد بارهموله بارگاه دولت برافراختند - ابن دروازهٔ کشمیر است - یک‌طرف کوه فلک (۵) آسا - و از دیگرسو دریای بهت جوش برزده بهندوستان شتابد - و درمیانه تنگ راهے ست - از دیرباز مرزبانان درے برنشانده - پاسبانان بےنوشته نگذارند - درین روز زین‌خان کوکه از راه یکلي بسجود نیایش سربلندي یافت - و از همین منزل لوارا پیش فرستادند - تا رودبار سند را استوار پل بربندد - فیروزي سپاه هشت بخش شد - چندے خاصان را در رکاب همایون نوشتند - دیگر هفت فوج موافق کشک هرروزه قرار یافتند - و کار آگهان جد کار نامزد شدند - تا بدوري درخور هر بخش را بشایستگي بگذارانند بیست و سیوم خدیو جهان از آب بهت گذشت - و پاو کم یک کروه و بیست بانس سپرده منزل شد و درین روز میر عارف اردبیلي (۶) بسجدهٔ نیایش روشن پیشاني گشت - میر از فهم و فطرت فراوان بهره دارد - و برپافتگري روشنضمیر - پیشتر ازین چند سال از گفتگوی ناتوان‌بینان هرزه‌لای از لاهور بکشمیر شتافت - علي‌خان مرزبان آنجا بس گرامي داشت - و بدامادي برگرفت - حسدپیشگان سخن‌ساز

---

(۲) در [چندنسخه] و ده بانس (۳) نسخهٔ [اب] بساز راه خشکي پرداختند (۴) نسخهٔ [ا] کشتوار (۵) نسخهٔ [ا] فلک فرسا (۶) در [بعضنسخه] اردوبیگي - و در [بعضے] از دهلي •

چنان رسانیدند که اندیشهٔ سري در سر دارد - و با چندے بدان آهنگ است که چون مرزبان بدیدن آید دران خلوت‌گاه از هم‌گذرانند - میر از ناسازگاریٔ زمانیان و آشفتگیٔ روزگار شبے صحرای آوارگي پیش گرفت - از راه گرفته آوردند - و بناسزاگوئي آزردند - ازانجا به تبّت رفت - و علي(۲)زاد حاکم آنجا خواهر خویش را بدو داد - دران وقت که ایلچیان به تبّت روانه گشتند حکم شده بود که میر را بملازمت رهنموني کنند - ازانجا که غایبانه ارادتمندی بود (با آنکه مرزبان رخصت نمیداد - و دوستان و یکجهتان افسانهٔ بےدلي مي‌خواندند) پا از سر نشناخته قدم در راه نهاد - و بخسروي نوازش روشناس(۳) آمد - پس از یکروز سه کروه و بیست بانس در نوردیده نزد خانپور فرود آمدند - و دربنجا آگهي شد که بیست و چهارم خواجهٔ صندل رختِ هستي بربست - چون آن نامور عشقبازان رنجور شد پیشتر روانه گردانیده بودند - درمیان راه واپسین سفر پیش گرفت •

و از سوانح سپري شدن روزگار عضدالدّوله - از بیماري در شهر گذاشته بودند - بسرنوشت آسماني حکیم علي را در مداوا لغزش رفت - جهان سالار حکیم حسی را بچاره‌گري فرستاد - درپنولا او باردري همایون پیوست - و روشن شد که ازین سپنجي سرا دل برگرفت - پادشاه پایه شناس را از گذشتن آن یادگار حکمای پیشین اندوه در گرفت - و بارها بر قدسي زبان رفت که میر وکیل و حکیم و طبیب و منجّم ما بود - اندازهٔ سوگواریٔ ما که تواند شناخت - اگر بدست فرنگ افتادے و همگي خزائن عوض خواستے بآرزو آن سودای فراوان سود کردمے - و آن گرامي گوهر را ازان اندوختمے - این حیرانِ انجمنِ هستي چنان میدانست که قافلهٔ دبستاني دانش را یکباره ره زده اند از دیدن این معنوي بزرگ دریغته دگرگونگي پذیرفت - بآن مایه شناسائي در راستي و درستي و معامله‌داني نایاب گوهرے بود - فرمان شد که از خانقاه میر سیّد علي همداني برداشته فراز کوه سلیمان (که دلگشا جائے ست) نگاهدارند - روز دیگر چهار کروه و شصت بانس سپرده بموضع کانپلا(۴) فرود آمدند - بیشترے تا اینجا برف بارد - دوطرف درکوه بس بلند - دربازگشت یکے براست درخت ندارد - و دیگرے پر از سرو و صنوبر - با آنکه دوري درمیان این دو کهسار بس کم بامدادان چهار کروه ربع کم و شصت بانس در نوردیده نزد پاهوّنار(۵) از اعمال دجن(۶)کهارو موکب همایون نزول فرمود - از بارهموله تا دریاي کشن‌گنگ دست راست را در بازگشت دجن پارو گویند و چپ را دجن‌کهارو - روز دیگر کوار مست را (که دشوارترین گریوهای این راه است) در نوردیدند

---

(۲) نسخهٔ [ا ل] علي ربی (۳) نسخهٔ [ا] روشناس روزگار آمد (۴) نسخهٔ [ا] کانپلا - و نسخهٔ [ب] کاهن پلا (۵) نسخهٔ [ا] پاهوار (۶) در [بعضے نسخه] وجن‌کهارو - و در [بعضے] وجن‌کهادر و در [بعضے] دجن‌کهادر - و در [بعضے] وجهن‌کهارو والله اعلم •

و موضع ماهي(٢)پره مخيم اقبال شد - سه كروه و ربع و هشتاد و نه بانس راه بود - چندين بار از نشيب بآسماني فرار رفتند - و در گذشت گريوه گيتي خداوند بر سر تربت خواجه صندل لختي عنان برکشيد و با لقاى آش که آئين عشقبازانست پرستش رفت - درين روز مردم همراه نتوانستند رسيد - ناگزير مقام شد - درين ولا ميرابوالقاسم تمکين از سواد آمده بسجدهٔ نيايش روشن پيشاني گشت - کالو افغان را (که گريخته شورش يوسف زئي را سرمايه شده بود) همراه آورد - (چون فيروزي سپاه آن کهسار را گرد گرفت - و کار بر سرکشان آن سرزمين تنگ شد) هر گروهي بيکي از آمرا پناه برد - اين بدگوهر ميررا دستاويز رستگاري گردانيد - گيتي خداوند آن نيستي سزاوار را بزنداني دبستان فرستاد - صبحگاه چهار کروه و ربع و بيست و شش بانس که تنگناها داشت درنورديده نزديک بولياس سراپرده برافراختند - اينجا ولايت کشمير انجام گيرد - و ملک مسنگ(٣) آغاز - از بولياس تا دريای کشن گنگ بدين نام خوانند - و نيز شيخ اسمٰعيل (که الوس يوسف زئي بولايت او گردد - و کرامات ازو برگذارند) بپابوس رسيد - بوکه بلابه گری او گناهان آن گروه بخشوده آيد - و درين روز گرانمند زرے بمير عارف اردبيلي سپردند - که بآزومندان تبّت فرستد - حکيم ابوالفتح که شکم روي داشت سخت رنجور شد سايهٔ عاطفت انداخته پرسش فرمودند - صباح آن چهار کروه راه آمده گريوهٔ بولياس در نوردیدند و نزد نوپره دايره شد - در سختي و تنگي و نشيب و فراز فاهنجار کم همتا - و درين روز بخانهٔ حکيم رفته دلدهي فرمودند - روز ديگر چهار کروه و ده بانس در نوشته نزد برکه منزل گزيدند - سلطان حسين پکلي وال با پيشکش بدرگاه والا رسيد - و نوازش يافت - غرهٔ شهريور ماه الٰهي از دريای کشن گنگ پل بسته گذاره شد - و سه کروه و ربع و هشتاد و دو بانس راه نورديده نزديک سيکري فرود آمدند دلکش رودے ست صافي آب بس سرد و گوارا - از پايان تبّت جوش برزند - ازين جويبار تا رود پکلي مستنک خوانند - و تا اين منزل کنارهٔ دريای بهت گذاره بود - روز ديگر گريوهٔ سترگ که سه و نيم کروه بود گذشته نزد دريای نيلي سهه لشکرگاه شد - اين در شيريني و گوارائي از پيشين آب کمي ندارد و برخے گزيده تر انگارند - و قاسم خان را دستوري شد که در بستن پل بر دريای سفد کوشش نمايد پس از يکروز گريوهٔ بتراس را گذشتند - پنج کروه و سي بانس درنوشته نزد گهي(٥) از مضافات پکلي لشکرگاه شد - و ميدانے نمودار گشت - و پس از گراني شگرف ازاني پديد آمد - سلطان حسين چنار آرزو کرد که از قدوم گيها ن خديو خانهٔ او نوراگين گردد - از مسکين نوابي پذيرفتند و بجاروبي بر مي سعادت رسيد - روز ديگر چهار کروه و ربع و هشتاد بانس سپرده نزديک دادهال(٦) فرود آمدند

---

(٢) در [چند نسخه] ماهي پره (٣) در [بعض نسخه] هسنگ - و نسخهٔ [ب] مهک - و در [بعض نسخه] پشم] گ نگ - والله اعلم (٤) در [چند نسخه] دهلي (٥) نسخهٔ [ل] کني (٦) در [بعض نسخه] دها دهان .

و صبحگاه سه و نیم کروه و نود بانس نوردیده نزد گذهسه[۲] دایره شد - شاهرخ زمیندار دمنور[۳] آمده بسجدهٔ نیابش نامهٔ بختوري بر افروخت - چون حکیم بس رنجور بود مقام فرمودند - شب هفتم شهریور ماه الهي آن حدیقه پیرای نکته داني دقیقه شناس دوربین بیداردل شبستانِ ضمایر هشیار مغزِ انجمنِ نهفته‌داني نبض شناسِ روزگار را هنگام بسر آمد - و ازین آشوبگاه بر کناره شد تا واپسین نفس آگهي بر جا بود - و شورشِ فروشدن به بیمناکي نبرد - چه نویسم که برتدسي خاطر ازین حادثهٔ غم‌اندوز چه برآمد - هرگاه خرد و بزرگ را سوگواري در گرفته باشد حالِ آن قدردانِ بزمِ آگهي را که یارد اندازه شناخت - اخلاص‌مندي و شناسائی مزاج و خیراندیشیِ عام و شیوائیِ زبان و حسنِ منظر و امارتِ عالي و تمکینِ خداداد و کرمِ ذاتي و دانشِ بزرگ بروزگاران فراهم آید بحکم والا خواجه شمس‌الدّین و جمعی بحسن ابدال برده در گنبدے که خواجه بنا کرده بود بخاک سپردند - نگارندهٔ اقبالنامه ابوالفضل بخود گمان آن داشت که از خارستانِ ناشکیبائي بدر آمده بنزهتگاه خرسندي آرامش گزیده باشد - آنروز پرده از روی کار برداشتند - نزدیک بود که بشورشِ بے‌آرامي[۴] در افتد - او خود جاودانيِ سعادت اندوخت - و عاریتي جان در قدمِ خداوند سپرد - امّید که همگي پرستارانِ نزدیک و دور در پیشِ او جانِ سپنجي بسپارند - ملک الشّعرا شیخ فیضي قصیدهٔ در مرثیهٔ عضدالدّوله و حکیم برشتهٔ نظم کشیده - بیتے چند ازان مینویسد و دل خالي میکند •

• قصیده •

ایزد که ساخت عقلِ تو گنجینهٔ نهان • سي و دو قفل ماند ترا بر درِ زبان
دانستهٔ که این همه قفل از برای چیست • تا گنج خانه را بگشائي زمان زمان
غافل مشو که نقب زنانند در کمین • ای هوش در سرِ تو چو بر بام پاسبان
در جدولِ قوانلِ امکان چو بنگـــرم • شایان دلِ تو بود باین گنجِ شایگان
ترکیبِ تست کشتیِ دریای معرفت • حبل‌اللّه از دو جانبِ کشتي‌ست ریسمان
ای مخزنِ حیاتِ ترا دم کلیـــد وار • وی کشتیِ وجودِ ترا دیده دیدبان
مخزن مکش بدیدهٔ نقّاب هین وهین • کشتي مبر بورطهٔ گرداب هان و هان
خواهي که کشتیِ تو نگردد ز راه گم • اوّل بدست گیر سطرلابِ آسمان
و آنگه شعاع زن نگر از ثُقبهٔ[۵] نظر • خورشیدِ وحدت از افقِ اوجِ امکان
وه زین شعاع رو که بدین گونه رفته اند • دریا دلانِ عشق دربن بحرِ بے‌کران

---

(۲) نسخهٔ [ا] گدا دایره شد - و نسخهٔ [ب] گداهسله (۳) نسخهٔ [ل] دهنور (۴) نسخهٔ [ل] دلهي (۵) در [چند نسخه] نقبهٔ •

از آز و آرزو سبک اولي دماغ عقل • دريا نوردني ست کشتي کند گران
مردان برين سفينهٔ اقبال بسته اند • از پردهای ديدهٔ ابرار بادبان
با اين محيط فيض که سيراب ميرود • آخر ترا که گفت که کشتي بخشک ران
کشتي مگر که قنطرهٔ بحر رحمت است • تا بگذرد ز عالم توفيق کاروان
همّت طلب که نيست پي بام برشدن • طاؤس را پسند(٢) تر از بال نردبان
در پيشطاق قصر وجودت نهاده اند • بر آفتاب معرفت از ديده تابدان
اي ساده لوح گنبد سر بيستون مگوی • کش درميانه عقل ستونی ست بس گران
ذوق فنا نيافتهٔ ور نه در نظر • رنگين تر از بهار بود جلوهٔ خزان
بر سجدهٔ گاه زانوی انديشه سر بغه • مردان زدند بر کرهٔ زين پرنه صوتجان
عريان و مست و پای گل‌آلوده جلوه کن • تا روند از تن تو چو طاؤس پرنيان
از نشأهٔ شراب الهي نشاط خواه • سهل است انتعاش طبيعت بزعفران
نام خدا نگار بدل تا شوي عزيز • تکثير اسم(٣) شد شرف چتر کاويان
بر خفتگان خاک بخواري نظر مکن • شيران بروی خاک نخسپند جاودان
بازو چه سود اگر نه بنيروی همّت است • خرطوم دار پشّه نه پيلي برد دمان
هر نطفهٔ که زاد ز آدم نه آدمي ست • هر سنگ اصفهان نبود کحل اصفهان
بنگر طريق پای ز سر کردگان فقر • سر بر زمين و توسن افلاک زير ران
هشيار گام نه که درين بهن بادیه • هرخاربُن بقصد تو شيرے بود ژيان
هنگامهٔ مصاف خلائق نظارهٔ کن • فرصت کم و حريف زبردست تو چنان
خواهي که پايمال کني نفس خويشتن • سر بر زمين بيفکن و پهلو بخاک مان
ديدي که در مصاف بافکندن حريف • پهلو بروی خاک نهد مرد پهلوان
از حرص تا بچند زبون گير خود شدن • بر ناتوان خويش ببخشای ناتوان
خاک تمام روی زمين در دهان حرص • کو زيزد(٤) آبروی قناعت برای نان
صفرای تو ز سرکهٔ ابرو چو کم نشد • دندان آز ترش(٥) چه سازي بناروان
از کج بگير راستي از بنگری ازين • چون تير راست ميرود از صحبت کمان
بر ملک و مال غرّه مشو کامّهات دهر • اقبال زاده اند بادبار توأمان

---

(٢) در [چندنسخه] بلند تر (٣) در [چندنسخه] رسم (٤) نسخهٔ [ب] برد (٥) نسخهٔ [ا] کند •

در سرگذشتِ ملک بعبرت نظاره کن • کاندر فلان زمان بفلان آمد از فلان
در گردشِ سپهر نظر کن که روزگار • شمشیرِ قهر و نیزهٔ کین میزند فسان
ای نورسیدگانِ جهانِ صلا که هست • جان میهمان نواله اجل دهر میزبان
الماس سوده اند بجای طبرزدش • کارد چنین سفید (۲)قطائف به میهمان
برباد رفته لاله رخانِ بنفشه موی • در خاک خفته نخل قدانِ رطب لسان
دورِ سپهر حادثه خیز است الحذر • سیرِ ستاره فتنه نگار است الامان
دهقان بخاک بهرِ کفن پنبه کاشت است • مسکین پدر بزادنِ فرزند کامران
رنگِ بقا و بوی وفا نیست در چمن • زین غم بدل شگاف شگاف است خیزران
گلگشتِ باغ چیست دران کوش تا شود • از اعتدالِ طبع ضمیرِ تو ضیمران
ابر از فراز سایه فکن بر حریمِ باغ • در زیرِ سایبانِ تو هفتاد سایبان
گلهای باغ بر نظرت خنده می زند • شرمے بدار بکرم ازین باغ و بوستان
ابر آن بود که سیل برد خانهٔ ترا • باد آن بود که در زند آتش بخان و مان
عطّار گو به بند دکان کز اثر گذشت • کردم هزار بار عقاقیرش امتحان
سبّابهٔ طبیب ببرْ تا مریض را • ماند زسرزنش برحا نبض در امان
تریاک کارِ زهرِ هلاهل همیکند • پنداشتم که افعیِ او باز یافت جان
گر قرصِ کوکب است بریزش به تیرهٔ گل • ور مرهمِ رسل فکن آنرا بخاکدان
حبل الخناق گیر و گلوبند و گریه کن • حبّ السّعال ریز بمنقارِ ماکیان
قارورهٔ خورد کن بسرِ ناطبیبِ شهر • نشتر بزن بدیدهٔ فصّادِ قلتبان
بنیادِ امتزاجِ عناصر بظلمت است • زان روی آشکار و نهان اند انس و جان
تو روح خوانیش نه غمِ آنکه در بدن • باشد بخار را بتجاریف احتقان
چندین خدیو بخت سعادت که میکشند • طغرای دعوی لِمن المُلک بر نشان
چندین وزیرِ مرتبه افزای تیغ و ملک • بر شه‌نشینِ عقل بتدبیر شه نشان
چندین هزار معرکه آرای صف شکن • چشمِ سها کشیده بنوکِ سرِ سنان
چندین هزار عالم و عامل بعلمِ دین • کز مشتری عمامه گرفتند و طیلسان
چندین هزار صوفی بزدوده چشمِ دل • بشمرده مو بمو ز مکان تا بلا مکان
چندین حکیم دور خیالِ بلند فهم • مرآتیِ عناصر و اجرام را ضمان

---

(۲) نسخهٔ [ا] وظائف •

چندین طبیبِ نبض‌شناس و مزاج‌فهم • آگاه از روابطِ پیوندِ جسم و جان
چندین هزار شعرِ فنِ نکته آفرین • در درس‌گاهِ علم لدن درسِ غیب خان
مسنده‌ع(۲) اجل بنهانخانهای خاک • برد آن یگانهای جهان را یکان یکان
تاریخِ نامهای کهن گر کنند باز • از نامِ این گروه نیابی بجز نشان
زانها دو نامور خلف‌الصّدقِ روزگار • کافلاک شان بزاد(۳) بحمل دو صد قران
اوّل امامِ دین عضد الدّوله بحرِ علم • قوّامهٔ حقیقت و علّامهٔ زمان
شاهِ سهیل ناصیه فتح‌اللّه آنکه عقل • با چرخِ آفتاب نهد پلّه اش گران
در جنبِ پرتوِ خردِ دوربینِ او • بنمود نورِ مشعلهٔ عقلِ کل دخان
از حکمتِ الٰهیِ او عقل مستفید • وز دقّتِ ریاضیِ او غیب(۴) مستهان
هم علم را بقوّتِ عقلش سرِ قدر • هم عقل را بشوکتِ علمش علوّ شان
دانندهٔ حقائقِ اشیا کمالگون • بینندهٔ وجودِ دقائق گمان بران
دیگر حکیمِ عهد ابوالفتح آنکه بود • مجموعهٔ معانیِ و دیباجهٔ بیان
دانا دل و رموز شناس و سخن‌گزین • معنی نگار و نکته طراز و دقیقه دان
تقریرش از حقائقِ تقدیر ترجمه • تدبیرش(۵) از دفاترِ اقبال ترجمان
عقلش پیِ مکارمِ اخلاق اسطقس • فکرش پیِ مبانیِ آداب اسطوان
بر صدرِ دولت از گلِ تجرید تازه مغز • در عینِ کثرت از میِ توحید سرگران
آن از ولادتش درِ شیراز بابِ علم • وین از سعادتش شرفِ بخت ابه‌خوان
همّت باتّفاقِ قضا کام جوی ازین • دولت بالتّماس(۶) فلک وام خواه ازان
قطبین و نیّرینِ سپهرِ کمالِ علم • عینین و ساعدینِ تنِ فضل و امتنان
درپیشِ چشمِ من که پر از خاکِ دهرباد • در عرضِ هفته هردو گذشتند ناگهان
بودم دران سفر من بد روز تیره بخت • از کف عنان گسل برکابِ خدایگان
با هردو همنشیمن و با هردو همنشین • با هردو هم تکلّم و با هردو همزبان
وا حسرتا که رفت فلاطونِ دوربین • وا عبرتا که مرد ارسطوی کاردان
از فوتِ آن دو قدوهٔ سکندر هرانچه کرد • کرد از برای آن دو شهِ دیده ور همان
در خاک خفت دانش و سر برکشید جهل • درخواب رفت عزّت و بیدار شد هوان

---

(۲) نسخهٔ [ل] مستوفی (۳) نسخهٔ [ل] نژاد سیوم در دوصد قران (۴) در [بعضی نسخه] غیب مستبان - و در [بعضی] علم مستبان (٥) در [چندنسخه] تحریرش (٦) یمکن که باشتمال باشد •

لیکن چو در حقیقتِ این کار بنگرم • آبے ست این تراوش و بادے ست این فغان
هرگز نمرده اند و نمیرند اهلِ دل • حرفے ست نامِ مرگ برین قوم ترجمان
بر قدِّ روح پیرهنے بیش نیست تن • گیرد چو کهنه گشت سپهرِ کهن ستان
بارے(۲) ست بر حباب و غبارے ست برنشاط • پوشیدنِ لبـــاسِ کهن بر توانگران
لیکن کریم کیست درین قحط سالِ جود • کو جامه کهنه ناشده بخشد بناتوان
آنرا که شد گشوده برویش درِ بقا • از زندگي غمین بود از مرگ شادمان
کی باشد از خراشِ زمین گنج را ضرر • کی آید از فسادِ جسد روح را زیان
تن چیست بر تو راز دل ابراز میکند • با آســمـان معاملهٔ ماه با کتان
فیضي سخن ز مبدأ فیّاض میکند • دانستـــهٔ خموش ندانستهٔ بدان
او مردِ این زمانهٔ نیرنگ‌ساز نیست • افسانه اش جدا ست ز افسونِ همگنان
دور امت مشربِ وی از آلودگانِ حرص • دانی ز چشمه فرق بود تا بناودان
در دیدهٔ سیاه دروغانِ تنگ چشم • تیراست در کمانِ من این خامه در بنان
دارو فروش هندم و کس نیست همچو من • دانندهٔ مزاجِ تر و خشکِ بحر و کان
از موعظت سقیم مزاجانِ نقص را • داروی تلخ برسرِ هم چیده در دکان
گر تلخ دارویم نه پسندي(۳) برو که هست • شربت فروش نیز درین نیشکرستان
بودم بدستهای(۴) نوائب جگر شگاف • کین خونِ تازه کرد تراوش روان روان
یارب چه گویم و چه نویسم ز دردِ دل • بر کبریای علمِ الٰهي بود عیان
در موقفِ قضاش تو واثق نظر بدار • در مشهدِ رضاش تو ثابت قدم بمان

روز دیگر چهار و نیم کروه و ربع و هشت(۵) بانس (که بس تنگ و پرآب بود) رفته نزدیک دهکاري مخیّم اقبال شد - بامدادان پار کم چهار کروه و هشتاد بانس شتافته درمیان کهورا(۶) و مانک ژال (که اورنگ نشین است) فرود آمدند - فردای آن چهار کروه و ربع گذشته نزدِ شیرخان منزل شد صبح چهار کروه در نوشته نزدِ سرای هید(۷) دایره گزیدند - میرزا یوسف خان دستوري یافته بکشمیر بار گردید - روز دیگر از بابا حسی ابدال گذشته نزدیک سرای زین‌الدّین‌علي سراد‌قات جلال برافراختند چهار کروه و ربع و پنجاه بانس در نوشتند - بامدادان از دریای تراپردي و سرای بهادرخان گذشته

---

(۲) در [بعضے نسخه] بادے ست (۳) نسخهٔ [ب] نه پذیري (۴) نسخهٔ [ا] بدشتهای (۵) نسخهٔ [ب] هشتاد و هشت بانس (۶) نسخهٔ [ب] کهورا تامک‌راو - و نسخهٔ [ز] کنورا و نانک را (۷) نسخهٔ [ب ل] برسبز •

فرود آمدند - پار کم چهار کروه راه بود - چهاردهم شهریور چهار و نیم کروه سپرده بر ساحل دریای سند نزد اٹک بنارس موکب همایون نزول اجلال فرمود - از سري‌نگر تا اینجا نود و شش کروه و هفتاد و هفت بانس باشد - دراینجا زین خان کوکه و قاسم خان و شهباز خان سعادت کورنش دریافتند روز دیگر شاهزاده سلطان مراد با پردگیان شبستان اقبال بسجود نیایش نامیهٔ بختوري بر افروخت رای رایسنگهه و بسیارے بندگان سعادت گرای بدولت زمین بوس رسیدند - شاذدهم صادق خان بسجدهٔ قدسي‌آستان سر بآسمان برافراخت - او بموجب فرمان والا بدرگاه شتافته بود - برای تنبیه افغانان دستوري یافت - و از راه گریوهٔ ملکند بسواد درآمد - شاه بیگ خان و شاهم خان و جانش بهادر و احمد بیگ و تخته بیگ و دیگر بهادران بکمک پیوستند - و بتدبیری تدبیر و مردانگي افغانان را بفرمان پذیري در آورد - و سواد لختے رعیّت نشین شد - درین اثنا میر مراد شهباز خان را بسزلوي نزدیک اٹک بنارس آورد - صادق خان بدین اندیشه که دو چار او شود بس زود برآمد •

چالش فرمودن گیتي خداوند بزابلستان •

ازانجا (که قدسي[٢] بسیچ آرامش آندیار و نواختن بابري بومیان بود) نوزدهم شهریور از پلے (که پایان اٹک بسته بودند) گذاره شد - و بیست و هشت بانس در فوردیده نزد سرای خیرآباد فرود آمدند - و فیلخانه و توپخانه و بزرگ اردو را در اٹک گذاشتند - واماندگان راه و سایه پروردگان خانه دوست چشم داشتند که شهریار با چنین سفردشوار بکابل نمي‌رود - و همگي بسیچ سیر و شکار ساحل سند دارد - درین روز شهبازخان بسواد دستوري یافت - پس از سه مقام سه کروه و ربع و بیست[٣] بانس رفته نزد الیاس[٤] گذهه منزل شد - آگهي آمد که حسین بکلي‌وال راه گریز سپرد کارپردازان دولت چون لختے فراوانی محصول آن ولایت برگذاردند آن روستائي به تبه سگالي افتاد همانروز (که رایات همایون از رودبار سند برگذشت) رو به بنگاه خود نهاد - ازین رو بیست و سیوم بکلي و آنحدود را به تیول حسن[٥] بیگ شیخ عمري نامزد فرموده روانهٔ آن سو گردانیدند - و بتدبیری اقبال روزافزون چیره دست آمد - و آن بومي مالشها بسزا یافت - بیست و هفتم (که دایره نزدیک کورکهتر بود) شاه بیگ از سواد آمده درمیان راه دولت بار یافت - و بخواهش او لختے بکرام را که در اقطاع او بود سیر نمودند - بنگارندهٔ اقبالنامه فرمان شد که دران پرستشگاه رفته

---

(٢) در [چندنسخه] قدسي آهنج (٣) نسخهٔ [ب] هشت بانس (٤) نسخهٔ [ز] کري الیاس و نسخهٔ [ل] کهري الیاس (٥) نسخهٔ [ا] حسین بیگ •

بزاویه نشینان خواسته بردهد - هزاران مستمند بوایه رسید - و گنجینهٔ دعا برآموده آمد - غرهٔ مهر گریوهٔ خیبر درنوردیده نزد دکه بارگاه اقبال برافراختند - این راه که اسپ و شتر بدشواري سپردے قاسم خان چنان راست کرده بود - که ارابه بآساني گذشت - چهارم نزدیک سرای خواجه یاقوت کرم الله از مالوه آمده دولت آستانبوس اندوخت - و در منزل سفید سنگ سگالش بایانجار شد چون رنگ آمیزي بر خزان کابل نزدیک رسیده بود همایون اغروق و بزرگ اردو را بسرکردگی شاهزاده سلطان مراد گذاشتند - که بآهستگي از پی آورد - و آخرهای روز هشتم تکاور اقبال را بگرمروي در آوردند - نیمهٔ روز نزد باریک آب دم آسایش برگرفتند - در راه حکیم همام از توران آمده پیشانی نیایش بر زمین نهاد - و تازک بختمندي بآسمان سود - در غمگساری او بر زبان گوهرآمود گذشت

نوا یک برادر از عالم رفت - و ما را دده • شعر •

از حساب دو چشم یکتن کم • وز شمار خرد هزاران بیش

چون بدم گیرای شاهنشاهي دل برهم خوردهٔ حکیم بجایی آمد ثنا و نیاز فرمان فرمای توران بموقف عرض مقدّس رسانید - و چنان گذارش نمود که گرفتن هري و گشایش خراسان از فرّخی پرستش گیتي خدیو میداند - و احمد علي اتالیق را که از دمسازان لوست با ارمغاني فرستاده نیایشگري میگذارد - او و میر صدر جهان از پی مي آیند - درین روز صحرا نشینان این ملک گروه گروه بکورنش رسیده کامیاب خواهش گشتند - چون نیمے از شب گذشت رو به پیش نهادند - دهم کابل بفروغ قدسي قدوم روشني گرفت - و در همگي راه ترک و تاجیک با پیشکش و نثار از دو سو میرسیدند میر صدرجهان نیز امروز سجدهٔ نیکو بندگي بجایی آورد - از اتک بنارس تا کابل پار کم نود و سه کروه و چهل و یک بانس در بیست و یک روز بپیمود کوچ درنوردیده بر فراز ارک برآمدند - و بگلگشت باغ و جلگه چشم و دل فروغ دیگر برگرفت - که و مه را صلای بخشش دردادند - و تا درون شهر بودند هر روز گروهے بهره ور میگشتند - پانزدهم شاهزاده سلطان مراد با بنه و بار پیوست - و آخرهای روز دیهیم خدا از ارک فرود آمده در دولتخانهٔ والا (که نزد سفید سنگ[۳] برافراخته بودند) نزول اجلال فرمودند - بامدادان که روز جشن بود لختے بآرایش پرداختند - و بخشش و بخشایش را روز بازار شد احمد علي اتالیق سعادت بار یافت - و نیایش نامه را با گزیده کالای آن دیار بنظر همایون درآورد و بپذیرش و نوازش سربلندي یافت - حکیم همام عرضداشت شانزدهم آذرماه پیشین سال در توران زمین شگرف سانحهٔ بدید آمد - تا پایان شب پرنده جانوران جانگاه آوازے داشتند - چندانکه صیدگران[۴]

---

(۲) نسخهٔ [ل] گیهان خدیو (۳) نسخهٔ [ز] سپه سنگ (۴) در [اکثر نسخه] صید گران را دل بدرد آمد •

مهر را دل بدرد آمد - بامدادان صحرا صحرا مرغابي و قو و قاز و کلنگ[٢] و مانند آن نزد بخارا مرده و زخمي و کمر شکسته و پر ریخته بنظر درآمدند - و همچنین در کنار کول کوراک چندین لک جانور بدین حال تباه افتاده بود - و آنانکه از کنار جیحون و جز آن رسیدند نیز بهمین نمط گذاردند گروها گروه مردم بارابه و شتر و اسپ بار کرده بخانها کشیدند - و تا شش ماه قاق آن میخوردند و از چربي چراغ مي‌افروختند - توراني وخشور بعرض رسانید - عبدالله خان کار آگهان فراهم آورده پژوهش نمود - چون برف و باران نبود در پاسخ فرو ماندند - برخي گفتند همانا لشکر یوم را گذاره افتاده باشد - و چندے سرائیدند شکاري جانورے ست صدایق نام - چنین جان‌شکري ازان گروه دور ننماید - در پرندها به تناوري و زور مندیی آن دیگرے را نشان ندهند - و چنان برگذاردند هنگامے (که یکے پس از پرواز ماندگي داشت - و نفس میزد) میر شکارے بدو رسیده به بند زره بربست چون آسوده گشت آنرا برداشته هوا گرفت - و از نظر ناپدید شد - و آن زره دران دشت پس از زمانے از بالا افتاد - هفدهم بسوی باغ جهان آرا چالش رفت - و لختے عشرت شکار اندوختند بامدادان بدیدن بنگاه ایماق خرامش شد - و هر یکے را بنقد و جنس سرمایهٔ نشاط سرانجام یافت بیست[٣] و یکم از جلگهٔ سفید سنگ کوچ فرموده ببناغ[٤] خواجه حسن (که در فراخي و دلگشائي گزیدگي داشت) منزلگاه ساختند - میرزا سنجر و میرزا[٥] باشي و شادمان و دیگر سران هزاره که بشهر کمتر آمدے بدرگاه والا رسیدند - و بدرخور نوازشها از رمیدگي برآمدند ٠

و از سوانح دستوري دادن راجه تودرمل بصحرای وارستگي و بازداشتن - درین روز عرضداشت آن کار پرداز سلطنت رسید - که پیري و بیماري چیره دستي نموده - همانا زمان فرو شدن نزدیک باشد - اگر رخصت یابد دست از همه بازدارد - و بر ساحل گنگ رفته واپسین نفس را بیاد کرد ایزدي برآرد - شهریار دیده در بخواهش روائی[٦] او فرمان فرستاد بو که بدین دستمایه طبیعت ازاں فرو بستگي برآید - بعد ازاں منشور اندرز روانه گردانید - که هیچ ایزدي پرستش به تیمار زیردستان نرسد - همان بهتر که ازاں آهنج بازماند تا آخرین نفس بکار مردم پردازد - و آنرا زاد واپسین سفر برشمرد - بیست و پنجم قاضي عبدالسمیع از لاهور آمده بسجدهٔ نیایش سعادت اندوخت - دوم آبان گیتي خدیو را بدوازده چیز بر سخته نشاط را بارگاه دیگر برزدند - و خرد و بزرگ کام دل برگرفت - روز دیگر بباغ شهر آرا و ازانجا بگذرگاه گذاره شد و زیارت تربت فردوس مکاني فرمودند - و میرزا هندال و میرزا حکیم را که دران نزدیکي آسوده اند

---

(٢) نسخهٔ [ا] کلنگ و مانند آن (٣) نسخهٔ [ا] بیست و دوم (٤) نسخهٔ [ا ب] بخانهٔ خواجه حسن
(٥) در [بعضي نسخه] میرزا باسي (٦) نسخهٔ [ل] پذیرش او ٠

آمرزش خواستند - و بقاسم خان فرمان شد که درین گل‌زمین بستانسرائی دلگشا بنا کند - و باشندگان آن قدسي مکان بفراوان بخشش کامروا گشتند - نهم رنگ آمیزی خزان مأما[۲] خاتون نشاط آورد و زمانے بباغ[۳] خواجگي محمّد حسین بشادي پرداختند - و شبانگاه بمدارل خواجه حسن برآسودند بامدادان شکار تشقان رمه فرموده بار گردیدند •

و از سوانح رسیدن مریم مکاني - چون مهین بانو را شوق دیدار شاهنشاهي بیتاب ساخت باندیشهٔ کشمیر سفر گزیدند - گلبدن بیگم و بسیارے پردگیان بارگاه عفّت نیز بدین یارش برآمدند قدسي توجّه گیهان خدیو بکابل شنوده بدینصوب راه سپردند - ازانجا (که قدرداني و هشیار خوامي خجسته آئین گیتي خداوند است) نخستین شاهزاده سلطان دانیال را با برخے آمرا پیشتر فرستادند - سپس شاهزادهٔ والا گوهر سلطان مراد را با چندے نامووان رخصت دادند - و پس ازان گوهر اکلیل خلافت شاهزاده سلطان سلیم با بسیارے از بزرگان دولت دستوري یافت - سیزدهم اورنگ آرای اقبال خود پذیرا شده نزدیک بکرامي گونا گون بزرگ‌داشت بجاے آورد - و همانروز بار گردیده گرامي رسیدگان را بدلگشا منازل خاصه فرود آوردند - و گزین بزم آرایش گرفت •

و از سوانح رفتن برهان الملک بدکن - و نا ساخته کار برگشتن - چون فرمان شاهنشاهي بخان اعظم میرزا کوکه رسانید او بران شد که گزیده لشکرے باو همراه سازد - ازانجا که تباه سگالي در سرداشت چندان برنگذارد - از بسیاری سپاه دکنیان بزودي نخواهند گرویدن - و کار آسان بدشواري خواهد کشید - بدینران ازان باز آمده چغتائی خان و چنده خان و چندے را با هزار سوار و سه صد بندوقچي همراه ساخت - او از راه کالي بهیت ببرار در آمد - و ایلچپور را دست راست گذاشته بسوی دادا پور شتافت - جهانگیرخان نهانه دار و برخے دیگر بلابه گري در آمدند همراهان تنگ حوصله از پذیرش باز داشته به پیکار ره نمودند - لختے آویزش رفت - ناگاه بندوقے چغتائی خان رسید - و خرمن هستي او پاک بسوخت - و چنده خان زخمي دستگیر شد - و بادافراه تباه سگالي یافته نا کام بمالوه آمد •

و از سوانح بهشتي خرامیدن سلطان پرویز - نوزدهم آبان پس از نه و نیم گهري در مشکوی اقبال شاهزاده سلطان سلیم از دخت خواجه حسن عمّ زین خان کوکلتاش فرزندے فرخنده اختر پدید آمد - و سترگ نشاطے چهره برافروخت - و هنگامهٔ کامروائي رونق پذیرفت • • نظم •

شه از مهر فرزند فیروز بخت • در گنج بگشاد و برشد بتخت
بفرزانه فرزند شد سر بلند • که فرّخ بود گوهر ارجمند

---

(۲) نسخهٔ [ب] بابا خاتون (۳) نسخهٔ [ل] بتماشای باغ خواجگي محمد حسین پرداختند •

کشور خديو آن روشن ستاره را بدان نام روشناس گردانيد - اميد که از زندگي برومند گردد و از پرورش شاهنشاهي نامية دولت برافروزد - بيست و پنجم ملا طالب و مهتر ياري و ميرزا بيگ از تبت باز گرديده دولت بار يافتند - و وخشور آن جا را با پيشکش بنظر اقدس در آوردند *

مراجعت رايات همايون حضرت شاهنشاهي پس از انتظام کابل بسوي هندوستان

جهان شهريار درين ديرين بنگاه لختي نشاط انديخت - و عيش داروي که و مه آماده گردانيد سکالش آن بود که باريدن برف و يخ مالان رفتن جوانان تيزدست تماشا کنند - و هندي نژادان را بديں دلگشا نمايش شاد کام گردانند - ليکن (چون شکوه کشور خديو توران زمين را برهم (٢) ساخت و توانيان را از خواب آسودگي برآورد) برايشان بخشوده بسيچ هندوستان شد - چهارم آذر ماه کوچ فرمودند - و در جلگهٔ سفيد سنگ رايات اقبال برافراخته آمد - در راه پيدائي گرفت که يکي از فرومايگان بد گوهر پردهٔ ناموس کشاورزے بردريده - آن بدکيش بياسا رسيد - و شريف پور خواجه عبد الصمد شيرين قلم (که با او همراز و همداستان بود) بسزا مالش يافت - و سرمايهٔ هنجار گزينى بيراهه روان شد - درين روز قاسم خان را بمرزبانى کابلستان نامزد فرمودند - دهم نزديک بکرامي مرکب همايون فرود آمد - و بعرض رسيد که بيست و هشتم آبان راجه تودرمل رخت هستي بربست - و به نيک خواهي و هشيار خرامي ناپايدار زندگاني بسر آمد - چون قدسي فرمان دستوري رسيد با دل نغدرست و پيکر رنجور بهرديوار رو آورد - بآبگيرے (که نزد لاهور ساختهٔ اوست) پرليغ بازگرديدن سايهٔ شکوه انداخت - ازانجا (که نافرماني افسر خديو را نا رضامندي ايزدي ميدانست) باز گرديد - يازدهم روز جهان (٣) پرورده پيکر را پدرود کرد - در راستي و درستي و مردانگي و معامله شناسي و سربراهي هندوستان يگانهٔ روزگار بود - اگر تعصب پرستاري و تقليد دوستي و کينه توزي نداشتے و بر گفتهٔ خود نه تنيدے از معنوي بزرگان بودے - کارسازي بيغرض را چشم زخم رسيد - و چارسوي معامله گذاري بدان گرمي نماند - گرفتم ديانت ور (که هم آشيان عنقا ست) بدست افتد آن اعتماد که بروزگاران کمتر روي دهد بچه افسون فراچنگ آيد و بدست مايهٔ کدام طلسم فراهم شود - سيزدهم در بورت پادشاه بارگاه والا بر افراختند - در راه بر پارچهٔ زميني بيع آگين گذاره شد - گيتي خداوند يخ مالان (٤) رفت - و برخي جوانان چابک دست

---

(٢) نسخهٔ [ا ب] برهم زده ساخت (٣) نسخهٔ [ل] جهان پر درد را پدرود کرد (٤) در [چند نسخه] مالک *

پيروي كردند - چون در پيش هيمه كم نشان ميدادند فرمان شد كه و مه چوبے بردارد - همگنان فرموده را بكار بستند - و شگرف نمايشے بر روي كار آمد •

دريں روز خانخانان وقائع فردوس مكاني را (كه از تركي زبان بفارسي آورده بود) بهمايون نظر در آورد - و فراوان آفرين بر انديخت - پانزدهم نزديک باريک آب خبر در گذشتن راجه بهگونت داس بعرض رسيد - و از اسبهبدي جهان تعلق لختے باندوه درشدند - روزے (كه راجه تودرمل را بآتش ميسپردند) همراه بود - چون بخانه آمد استفراغ كرد - و حبس بول شد - و پس از پنجروز سيوم آذر ازيں سپنجي سرا رخت هستي بربست - از راستي و گرانسنگي و مردانگي بهره داشت كنور مانسنگهه مهين پور او را بخطاب راجگي و والا منصب پنجهزاري برافراختند - همانا بسر آمدن روزگار ايں دو كارگذار بر صافي باطن پرتو انداخته بود - پيوسته شهريار بهنگام يورش در دارالسّلطنه بيش از دو امير بزرگ نگذارد - و قرار گرفته بود كه راجه بهگونت داس و راجه تودرمل در دارالملک لاهور باشند - در همان روز كوچ قليچ خان نيز دستوري يافت - و امروز سرّ آن آشكارا شد •

و از سوانح شكار قمرغهٔ دشت ارژنه (۲) - چون رايات جهانگشا بگندمک رسيد بسيے (۳) نخچير افكني شد - بفرمان والا كارپردازان در بخش مورچلها شدند - روز ديگر از باغ وفا گذشته بزمين كوشل فرود آمدند - و از راه پاتاق (۴) بر عروان (۵) صحرا نشين گذاره فرمودند - و بهركدام از نقد و جنس بخشش رفت - و ازانجا بموضع بهار (كه بروزگار سلطان محمود غزنوي آباد بود) رسيدند - و حكم آبادي و قلعه ساختن شد - و آنرا شهباز (۶) نام نهادند - دريں روز شاه بيگ خان از سواد آمده نوازش يافت - نوزدهم نعمت خان را روزگار سپهري شد - ملّا مير نام داشت - و بشايستگي زندگي بسر برد - از آباد سگالي مهين منصب بكمال بيگي داشت •

و همدريں سال مادهو سنگهه را دستوري شد كه با قليچ خان در مهمّات ملكي و مالي ياور باشد - بامدادان نزديک ديه وليد لشكرگاه شد - در ميانهٔ راه بباغ صفا عشرت اندوختند روز ديگر مقام شد - و خواجه شمس الدّين را بوالا منصب ديواني برنواختند - و تازه آبروئے چهرهٔ روزگار او برافروخت - و همگي اُمرا دستوري يافتند كه بمورچلهاى خود رفته رشتهٔ پاسباني را درتائي بخشند - يكطرف نيمله و ديگر سو دكه (كه دوازده كروه باشد) جانوران را از كهسار

---

(۲) نسخهٔ [ز] ارزيد (۳) در [بعضے نسخه] كوشلك (۴) در [بعضے نسخه] باتاق - و در [بعضے] پايان (۵) نسخهٔ [ز] مرعرياں - و در [بعضے نسخه] برعرعيان - و الله اعلم (۶) نسخهٔ [ز] سها نام نهادند •

رانده بدشت ارزنه آوردند - چون جرگها بهم دست داد بیست و هفتم آن شهسوار عرصهٔ اقبال با شاهزادگان و برخی نزدیکان بصید افکنی نشاط انفرخت - و بشکفتگی بانجام رسید - غرهٔ دی جلال آباد گذشته بارگاه والا زدند - و از میانهٔ راه بسیر لمغانات خرامش رفت - از تومان سندآور تا مسعود آباد گذاره فرمودند •

و از سوانح نیایش گری نمودن محمّد زمان - عبد اللّه خان چون کولاب را بر گرفت نخستین پور شاهرخ میرزا (که بدان نام روشناس بود) دستگیر شد - و بزندان سرا در گذشت درین هنگام دستان فروشی در قراگین خود را محمّد زمان وا نمود - چنان برگفت که خواجه کلان خواجه پسر خواجه جویباری بخیر بسیچیی دردمان والا مرا از دست جان شکران رهائي داد - و بجای من خرد سالِ دیگر را عنصري پیوند گسیختند - بسیارے سادهٔ لوحان بدو گرویدند - و دران کهسار کرد شورش بر خاست - و بآویزه کولاب و بسیارے جا برگرفت - محمود سلطان سپاه آراسته به پیکار شد - و زخمي راه گریز سپرد - و اللّه داد بیگ و نورم بیگ را روزگار بسر آمد - دوم عرضداشت او با سرهای ایشان رسید - پس از نیایش و لابه گري نگاشته بود - چون بخیر اندیشی خواجه کلان خواجه اران بیمهاگ رستگاري شد بهندوستان آمد - و در آئین وارستگان بسجود قدسي آستان پیشانی روزگار خود برافروخت - چون با خواجه پیمان بود (که در زندگی او آشکار نشود) سرگذشت خود را بعرض مقدّس نرسانیده بحجاز شتافت - اکنون به بنگاه آمده با اوزبک آویزش دارد - و شمشیر خدیو عالم میزند - اگر توجّه والا بدستگیري برخیزد بآسایش جای بهروزي برنشیند - اگرچه در پیشگاه شاهنشاهي فروغ راستي نداد لیکن آمدگان را امّیدوار ساختند - و فرمودند مرزبان توران پیمان یکجهتي بسته - بآویزهٔ او برخاستن بزرگی ما برنتابد - همان بهتر که خود را بدرگاه والا رساند - و فرستادگان را بنوازش باز گردانیدند - و لختے نقد و جنس را همراه ساختند - و سرمایهٔ کامروائی او شد - نهم نزدیک کوه اللّه بقا دایره کردند - قاضي علي (که بکوشش راجه تودرمل در زندان بود) رهائي یافت - با آنکه در راستي طراز یکتائي داشت لیکن از بلند اقبالی دشمن نا کامي کشید - و چون بیکسی او پیدائي گرفت نوازش فرمودند - دوازدهم نزدیک باریک آب سرای خواجه یاقوت بقدوم شاهنشاهي روشني پذیرفت •

و از سوانح بازگردیدن وکالت بخانخانان - چون کارداني و بے آزي از ناصیهٔ حال آن گزیں دودمان آگهي پیدائي داشت سیزدهم بدین والا پایه سر بلندي گرفت - و جونپور اقطاع او شد - و گجرات از و برگرفته بخان اعظم میرزا کوکه دادند - و مالوه از و باز ستده

---

(٢) در [چند نسخه] پردگیان (٣) نسخهٔ [ا] بند آور (٤) در [چند نسخه] نیکئ او •

بشهاب الدّين احمد خان سپردند - پانزدهم بدار السّلطنهٔ لاهور در شبستانِ شاهزاده سلطان سليم از دختِ دریا ملبهاس(۲) فرزندے نیک اختر نوید فرّخي آورد - گیهان خدیو نامِ آنرا دولت نسا برنهاد •

و از سوانح چشم زخم رسیدن بقدسي پیکر - هیزدهم که لشکرگاه دکه بود - در شکار کفتارے نمودار شد - و دران سنگلاخ بي‌آن تاختند - بارگي بسر(۳) شد - و از خانهٔ زین بزمین آمدند و روی مقدّس نیز برسنگها رسید - و جراحتهای دلشکن که رمه را باندوهناکي در آورد - آن شیرِ خدا بدستیاریِ ایزدي نیرو برخاست - و زخمها بربست - بینندگان را نزدیک بود که قالب تهي شود - خدیو آگهي بدلاویز سخنان دلدهي فرمود - حکیم علي گیلاني ریشها را بروغنے (که از هندي پزشکان فرا گرفته بود) اندود - در همان روز نشانِ تندرستي پدید آمد - بزرگانِ(۴) دولت بران بودند که روزے چند دایره برندارند - از دور بیني کوچ شد - و برسکهال چالش رفت مهین برادر شیخ ابوالفیض فیضي دربن سانحهٔ غم اندوز این قطعه گفته • قطعه •

دوش از آسمان ضمیر مرا • گرهِ غصّه بر جبین افتاد
حالتے رفت کز تصوّر آن • لرزه در چرخ هفتمین افتاد
هم بروی زحل غبار نشست • هم در ابروی زهره چین افتاد
خاکم اندر دهن مگر(۵) کز رخش • شاه والا جلالِ دین افتاد
بیخود افتادم از فتادنِ من • در جهان عقل سهمگین افتاد
آسمان بانگ زد که غصّه مخور • نور خورشید بر زمین افتاد
چه زیان نور را ز افتادن • نور(۶) را جوهر این چنین افتاد
ملک روشن کند جهان یکسر • بزمین نور چون قرین افتاد
گفتم احسنت نکتهٔ گفتي • که دلت نکته آفرین افتاد
عالم افروز باد آن جوهر • که بخورشید دلنشین افتاد
بر خورد یا رب از فروغ نظر • هرکرا دیده دوربین افتاد

چنان برگذاردند که پیش ازین بنه روز نزاین مصر در اتک بنارس و پیم‌ناتهه بجلال‌آباد رختِ هستي بربستند - این در پزشکِ آزمون‌کار در فراخنای هندوستان یکتائي داشتند - قال‌گیرانِ بزمِ همایون بے نیازي از طبیب دانسته جاوید نشاط اندوختند - بیست و پنجم تندرستي چهره برافروخت

---

(۲) در [بعضے نسخه] مناس - و در [بعضے] نهامن - و الله اعلم (۳) نسخهٔ [ل] تند شد (۴) نسخهٔ [ز] ارکان دولت (۵) نسخهٔ [ل] نگر (۶) نسخهٔ [ل] چون ورا •

و بدیوانخانهٔ والا بر نشستند - فرمودند ازین سرگذشت شگرف بیداري روی داد - و بخاطر رسید اگر واپسین سفر پیش‌آید تهیدست باید رفت - خواب هرکس بانداز‌هٔ بیداریش او بود - مهین خوی (که سرمایهٔ اسپهبدیی صورت و معني باشد) آنکه از رنگینیی جهان دل برگرفته جز بدریافت دادار جان‌آفرین نشکیبد - و با گنجینه داریی حقیقت خود را تهي‌دست انگارد - ازین رو درد خدا پژوهي انجام پذیرد - و این رنجوري را جاوید صحّت اندیشد - درین روز قاسم خان دستوریی کابل یافت - و بهمین اندرزها آویزهٔ گوش‌هوش او گردانیدند - و تخته بیگ را غزنین جاگیر داده رخصت فرمودند •

و از سوانح گشایش نبیر[۲] - فیروزي سپاه بمالش یوسف زئي پیهم رفت - و از بوم استواري چیره نیارستند شد - درین هنگام عرضداشت شهباز خان از سواد رسید - غرهٔ بهمن (که یازش آویزش نبود) سحرگاه گیتي خداوند در عالم مثال ره نمونی پیکار فرمود - بکارزار برآمد - و چهرهٔ فیروزمندي برافروخت - و بآسماني نیرو آن سرزمین بدست درآمد - بسیارے از تیره بختان رخت هستي بربستند - علي‌محمّد الف جانِ سپنجي در نیکوخدمتي سپرد - دهم دریاي سند را بر پل گذاره فرمودند - و بخشیان را فرمان شد که فیروزي سپاه را چوکي‌بچوکي بشایستگي بگذرانند - حسین[۳] بیگ شیخ عمري با پیشکش از پکلي بدرگاه والا درآمد - و نوازش یافت درین روز نگارندهٔ اقبالنامه لختے از خود رفت - و بگونا گون غم درشد - آگهي آمد پنجم[۱۴] در لاهور کدبانوی خاندان سعادت و خاتون دودمان عصمت مادر مهر اندوز از جهان نا پایدار بعلوي عالم شتافت • • بیت •

چون مادر من بزیر خاک است • گرخاک بسرکنم چه باک است
دانم که بدین شغب فزائي • زانجا که تو رفتهٔ نیائي
لیکن چه کنم که تا شکیبم • خود را ببهانه مي‌فریبم

سزاوار آن بود که رخت هستي بربستے - و خود را بدین سفرگزیی همراه ساختے - همانا از خامکاري سرنوشت آسماني نبود - لیکن در سنگلاخ تاشکیبائي سراسیمه گشت • • بیت •

صد هزاران دیده بایستے دل ریش مرا • تا بهر یک خویشتن بر خویشتن بگریستے

آن بخت کجاست که از آگهي ردّ ودائع را استرداد مواهب نام نهد - و از کارکرد ایزدي کالیوه نگردد - لیکن از خرد یاوري اندرز سرائي با خود داشت - و ماتم‌گساري میکرد - شهریار غمگین نواز سایهٔ عاطفت انداخت - و بر زبان گوهربار رفت - اگر جهانیان طراز پایندگي داشتندے و جز یکے

---

(۲) نسخهٔ [ل] سواد (۳) نسخهٔ [ب] حسن بیگ ز (۴) نسخهٔ [ا] نهم بهمن در لاهور •

راه نيستي نسپردے دوستانِ شناسا دل را از رضا و تسليم گزير نبودے - هرگاه درين كارواني سرا هيچكس دير نماند نكوهشِ نا شكيبائي را كجا اندازه توان برگرفت - ازين دلويز گفتار مرا دل بخود آمد - و بايستِ وقت را فراپيش گرفت - بيست و دوم نزديكِ سراى زين الدّين علي[۳] دايره شد - و دو روز بعشرتِ شكار پرداختند - روز ديگر نزديكِ حسن ابدال خسرواني بارگاه برافراختند - كشور خدا بخرابگاه حكيم ابو الفتح گذاره فرمود - و آمرزش خواست - بيست و چهارم ازين منزل خواجگي محمّد حسين بكابل رخصت گرفت - دوم اسفندارمذ نزد كهربه[۴] آگهي آمد راجه گوپال جادون را روزگار سپري شد - بسرِ راهي صوبهٔ اجمير نامزد شده بود - در شهرِ بيانه ناگهاني در گذشت - نهم نزديكِ رهناس فرود آمدند - چنان برگذاردند كه مسند عالي فتح خان در اودهه به نيستي خانه درشد - از راستي فراوان بهره داشت - چون بارش بود مرزم مكاني خواهش فرمود كه گيتي خداوند روزے چند در گزيني نشيمنهاى اين دژ برآسايد - پاسخ رفت مردمي برنتابد كه ما بآسايش و جهانے در آزار - دوازدهم دران نزديكي لختے بشكارِ قمرغه نشاط اندوختند - شانزدهم دريای بهت را از گذرِ رسولپور دو جا پل بسته گذشتند - بيستم (كه دايره نزدِ هيلان بود) در راه چشم زخمے بقدسي پيكر رسيد - و جهانے در غم شد - نوبتِ فيلِ ملول[۵] راى بود - با تبه كاري و بد مستيِ او خديوِ عالم بر ماده فيل سوار شده بر فرازِ آن برآمد - پيش ازان كه پا بكلاوه استوار شود آن عربده[۶] كش بر ماده دويد - شهسوارِ عرصهٔ آگهي بزمين برآمد - اگرچه حقيقي نگهبان آن شوريده مغز را نابينا كرده بديگرسو برد ليكن از افتادگي لختے بيهوشي روى آورد * بيت *

رفتم بر فيل تا به تيغش بكشم * گفته بشنو نخست اين عذرِ خوشم
نے كارِ زمينم كه جهان بردارم * نے چرخِ چهارمم كه خورشيد كشم

دران زمان از فدائيان كسے نيارست رسيد - و شگونِ سرنوشت برودى كار آمد - با دادگري و هشيار خوامي چگونه گزند رسد - بنا شايست نسازد - تا بادافراه شمرده آيد - راهِ غفلت نسپرد - كه پيامِ آگهي نام نهاده شود - ازانجا (كه يزداني كبريا پيدائي دارد - و حالِ پيشين بزرگان روشن) لختے اين دشوار مشكل بآساني گرايد - و اگر بدور بيني نزولِ صعودي گيرند كار آسان تر گردد درکمتر زمانے آن قدسي ذات بخود آمد - و بايزدي نيرو سمندِ اقبال را بجلوه آورد - اگرچه در نخستين افتادگي زخمها رسيد ليكن اين سخت تر بود - فتنه اندوزانِ نا فرجام سخنها برساختند

---

(۲) نسخهٔ [ز] علي خان (۳) در [چند نسخه] كهربه (۴) ب] هول راى (۵) نسخهٔ [ا] عربده ناك (۶) نسخهٔ [ب] حقيقي دادار - و نسخهٔ [ز] حقيقي نگهباني *

و بسیارے پرگنات دوردست بتاراج رفت - چون بدابرہ رسیدند شگرف درد مندي روی داد بزشکان فراهم آمدند - و بچارہ گري انجمن ساختند - افسرخدیو را بچارہ سگالی هیچیک دل نگرائید و بر زبان رفت - همانا خون گرفتن سودمند باشد - کارآگهان پسندیدہ رگ دست برگشادند و هماندم آسودگي چہرہ برافروخت - و از کارآگهي مقام نشد - بیست و دوم دریای چناب را از گذر بانی (٢) کابیني از دو پل عبور شد - بامدادان تندرستي روی داد - و فیل سوار چالش رفت روز دیگر میانهٔ راه آن یکتای آفرینش را درد شکم برخاست - و زمانے بندگان را تباه حالي گذشت - و زود بصحت گرائید - بیست و پنجم نزهِ امناباد قلیچ خان و مادهوسنگهه جبینِ نیاز بر آستانهٔ اقبال سودند - از آنروز که آب چناب برگذشتند هر روز جوئے (٣) از ملازمان آمده فیایش پذیرا بجای مي آوردند - دربن منزل بسیارے بایسعادت رسیدند - بیست و نهم در دو (٤) کروهی لاهور فیلان بنظرِ همایون میگذشتند - و بهر کدام در پیشگاہ حضور چیزے بخورش میدادند - در نوبتِ یکے فرمودند همانا فیلبانِ این غلام باشد - آن نپذیرفت - آن وحشي خود را از خوردن باز گرفت چون پژوهش رفت و گروید بار بخورش پرداخت *

آغاز سال سي و پنجم الٰهي از جلوس مقدّس شاهنشاهي

یعني سال بهمن از دور سیوم

دران دلگشا صحرا (که بسیچ درآمد شهر داشتند - و چشم برگزین ساعت بود) کوس نوروزي بلند آوازه شد - و نشاط تازه در دماغ روزگار پیچید - بهار شگفته رو بپذیرہ آمد - و نوید شادمانئ (٥) دولت آورد - اگرچه کاربردازانِ سلطنت دستوري یافتند که دولتخانهٔ شهر را بآذین بیارایند آن دشتِ طربناک را نیز آئین بستند - و عیش جاها ساختند * * بیت *

آراست دگربار جهاندار جهان را * هم خلد برین کرد زمین را و زمان را

گوئي که همه غالیه آمیخت بخروار * پر کرد ازان غالیها غالیه دان را

شب چهارشنبه چهاردهم جمادی الاول سنه (٩٩٨) نهصد و نود و هشت هجري پس از ده (٦) ساعت و بیست و هفت دقیقهٔ خدیو نورستان برتو سعادت ببرج حمل انداخت - و آغاز سال یازدهم از دور سیوم شد - کشور خدا داد و دهش را پایه فراتر نهاد - و چهرهٔ شادماني آب و رنگه دیگر گرفت دوم فروردین بشهر در آمدند - از کابل تا لاهور یکصد و نود و شش کروه و بیست و هشت بانس

---

(٢) نسخهٔ [ب] ثاني کاتین - و در [بعضے نسخه] پاني کامین - و الله اعلم (٣) نسخهٔ [ا ب] جوئے بندگان آمده (٤) نسخهٔ [ب] در دہ کروهی (٥) نسخهٔ [ا] شادابی (٦) نسخهٔ [ز] دو ساعت *

در چهارماه دو روز کم به پنجاه و سه کروج در نوردیدند - و همگي یورش بده ماه و چهارده روز کشید شهریار بر فراز اورنگ بر آمد - و کامیابي چهرهٔ بر افروخت - نو روز را روز نو پدید آمد و تازه بهار را بهاري تازه شگفت - هر روز یکے از بزرگانِ دولت بجشن آرائي برنشست - و گوناگون سعادت اندوخت - دهم میرزا یوسف خان از کشمیر آمده جبینِ نیایش بزمین بر نهاد و تارکِ بختمندي بآسمان بر افراخت •

و از سوانح چیرگي یافتنِ محمّد زمان بر عبد المومن سلطان پور فرمانروای توران - (چون موزندیی میرزا شاهرخ برخود بست - و خود را از عقیدتمندانِ بارگاهِ والا برشمرد) در کمتر زمانے فراوان مردم فراهم آمدند - و بسیارے سپاهِ اوزبک برشکستِ عبدالمومن به پیکار او بر آمد - عبّاس سلطان و دستم بے و حمید قراول و بسیارے را پیشتر فرستاد - و از آب آمویه گذشته بجرگان(۲) کولاب سنگر نمود - و استوار گروهها را پناه اندیشیده پای همّت افشرد - با نخستین جوق عرصهٔ نبرد آراسته در هم شکست - و در تکاپوی ایشان بعبد المومن رسید - و نزدیک بود که دران تنگنا اورا دستگیر گرداند - بدستیاریِ هوا خواهان بر آمد •

و همدرینولا پیشکشِ راجه مانسنگهه رسید - چون از درگاهِ والا بصوبهٔ بهار دستوري یافت آگهي را با مردانگي همدوش گردانید - و همّت را با جدکاري هم آغوش - باقبالِ گیهان خدیو آنسو گزیده انتظام یافت - و سرکشانِ تباه سگال رو در فرمان پذیري نهادند - پورنمل کیدهوریه(۳) بخود بیني و نخوت فروشي درشد - راجه بچابکدستي بر بنگاهِ او شتاب آورد - و فراوان اولجه بدست درآمد - و قلعه را که پناهِ روز ناکامي مي اندیشید نیارست نگاهداشت - شورشِ بد مستے او با فسردگي خمار کشید - بلابه گري درشد - و زینهار خواست - نامور فیلان و گزیده کالا بسپاسگذاري آورد و دختِ خود را بچندربهان برادرِ راجه پیوند داد - ازانجا بنیازشِ(۴) راجه سنگرام جالش نمود او پذیرا شد - و بآئینِ نیکوان پیش آمد - و فیلان و تنسوقاتِ آن دیار بر گذرانید - راجه به پٹنه باز گردید - و ازانجا بر سرِ اونت(۵) چیره تاخت برد - و فراوان غنیمت اندوخت - درین هنگام جگت سنگهه پور راجه خدمتے شایسته بجاي آورد - در قصبهٔ بهار یتاق داري کردے - ناگهاني سلطان قلي قلماق و کچکنهٔ(۶) بدگوهر از نا سپاسانِ بنگاله دست فتنه دراز کردند - و از راهِ گهوزاگهاٹ تاجپور و پرنیه را یغمائي ساختند - و ازانجا بدربهنگه شدند - فرّخ را همّت یاري نکرد - و به پٹنه آمد - جگت سنگهه از نیک اختري بکارزار برخاست - و فرّخ خان و دیگر اقطاع داران دل یافته

---

(۲) در [اکثر نسخه] تا بجرگان کولاب (۳) نسخهٔ [ا] کندنپوریه (۴) نسخهٔ [ل] بیالش (۵) نسخهٔ [ب] اندت چروه (۶) نسخهٔ [ا] کچکنه - و نسخهٔ [ب] کچکیه •

همرهي گزيدند - چون بهفت كروهي حاجي پور رسيدند غنيم درخود نيروي آويزش نديده راه گريز سپرد - او به تيزدستي گام تكامشي برگرفت - و اندوختهاي ايشان بدست در آمد راجه نفائس غنيمت را با پنجاه و چهار فيل روانهٔ درگاه والا گردانيد - بيست و سيوم بنظر همايون گذشت - بيست و ششم پادري فرمليون (٢) از بندر كرده بدرگاه والا رسيد - و از قدرداني بلند پايگي يافت - فراوان عقلي كلام و نقلي مقال ميدانست - برخي خردان تيز هوش را بآموزگاري سپردند - تا سرمايهٔ ترجمه كردن يوناني نامها فراهم آيد - و گوناگون دانش بهمه فرارسد و نيز گروهي انبوه از فرنگي و ارمني پارچهٔ (٤) چيني و ديگر كالاي آن ديار آوردند - و لختي بتماشاي آن گذشت *

و از سوانح شورش پكلي - هندال بومي از خامكاري خود را سلطان نصير نام نهاد و چندے فرومايه بدو پيوستند - مردم حسين بيگ شيخ عمري را همّت ياوري نكرد - و پكلي را بزور برگرفت - بيست و هشتم او را با بسيارے ايماق بدخشان روانه فرمودند - در كمتر زماني رفته مالشے بسزا داد - غرهٔ اردي بهشت شاه قلي خان محرم را بميوات فرستادند - دران هنگام (كه گيتي خداوند از فيل بزمين آمد) برخے راجپوتان سنجاوت (٥) را خرد تباه گشت - و با آنكه سران ايشان در پرستاري حضور سعادت مي اندوختند بيراتهه (٦) را تاراج كردند - و نزد ريواري گروهے دراز دستي نمودند - شهبازخان عمل گذار آنجا بيدلي كرده بكول رفت - و ديالهٔ نزديك ميرتهه بيغما بر خاست - ازين آگهي آن گزين خدمت را بمالش بدگوهران دستوري دادند - در اندك فرصتے خارزبن فتنه بركنده آمد - و جهانے بر آسود - نهم غزنين خان را نوازش فرمودند - و جالور مرحمت شد - ازان باز كه سرتابي نمود خانخانان بنگاه او را بتيول ديگرے داد - پس از چندے بدرگاه والا روي آورد - همواره پرستاري كردے - چون پشيماني از نامهٔ او بر خوانده آمد گيتي خديو ديرين بنگاه را بدو باز بخشيد - بيستم جشن قمري وزن پيرايش يافت - و بهشت چيز آن همسنگ آسمان را بر سختند - و تهي دستان را سرمايهٔ فراخ روزي آماده شد - دوم خرداد زين خان كوكه باتاليقوع گلدستهٔ اقبال سلطان پرويز سربلندي گرفت - و آن نوباوهٔ بستانسراي دولت را بمنزل او فرستادند عزّت افزودند - چهارم مهيني بخشش از بارگاه خلافت چهرهٔ نشاط بر افروخت - و سرمايهٔ آسودگي فراوان مردم فراهم آمد - از انديشهٔ آبادي و شايسته كرداري اورنگ نشين بس ارزاني شد - و برخے كشاورزان را گذاردن پارنے فرمانده دشوار گشت - از صوبهٔ

---

(٢) نسخهٔ [ز] بادهري فرمليون (٣) نسخهٔ [ب] فرملون (٤) نسخهٔ [ا] پارچه و چيني (٥) نسخهٔ [ا] شيخاوت (٦) نسخهٔ [ا] بيرات - و نسخهٔ [ل] برانه *

آله آباد و دار الخلافهٔ آگره و اودهه و دهلي و سرکار سهارنپور و بداون هشت یک بخشیدند - و از سرکار سهرند و حصار ده یک - و آن در خالصه هفت کرور و نود و هفت لک و هشتاد و یک هزار و هشتصد (۲) دام شد - پنجم در شبستان شاهزاده سلطان دانیال از دختر سلطان خواجه فرخ فرزندے چهرهٔ همتي بر افروخت - امّید که مهین بانوی روزگار شود - و قدوم او خجستگي افزاید - دهم ولایت پکلي بدیرین مرزبان عنایت فرمودند - از دیوبار او باره و زاد بدرگاه والا آمده بود - و از پیشین لغزش شرمساري داشت - درینولا آگهي آمد که حسین بیگ از ناشناسائي (۳) به تنگناهاي کوهستان در شده - و هندال تبه کار برو چیرگي یافته - گیتي خداوند بسیج فرستادن فوجے دیگر بسرکردگي یکے از شایسته کاران نمود - درین هنگام شاهزاده سلطان سلیم بخشایش حسین در خواست آن پایه شناس پذیرفته نوازش فرمود - او کامیاب به بنگاه رفت - چهاردهم دهارو پور راجه تودرمل از جونپور آمده دولت بار یافت - و نوکران پدر را بنظر همایون در آورد - و بشایسته روش کارسازي شد - بیست و هشتم فرستادهٔ عبد المومن سلطان به نیستي سیل در شد - در گذشتن دریاي بهت کشتي بغرقاب فرو رفت - اگر چه نامه خوانده نشد لیکن برخے گذارش نمودند که از مستي برنائي ایماق بدخشان را (که رو بدرگاه آورده اند) در خواسته بود - همانا کارسازان آسماني (۴) آن بد مست را رهنموني میکنند - و همدرین روز خواجگي محمّد حسین و خواجه عبد الصّمد کاشي از کابل رسیدند - و بسعادت کورنش کام دل بر گرفتند •

و از سوانح رستخیز ابر بخواهش گیتي خداوند - چند روز بارش نشد - و نزار دلان را سراسیمگي در گرفت - یکے از نزدیکان عرضه داشت - اگر از دادار توانا خواسته آید بس در خور فرمودند جهان آفرین بهبود بندگان نیکو داند - و سخنے چند (که نیروی شناسائي بر نتابد) بر گذاردند - او همچنان زاري میکرد - و خواهش مي افزود - شهریار آرزو پذیر سیوم تیر ایزدي نیایش فرا پیش گرفت - در کمتر زمانے ابر بر جوشید - و جهانے را شاداب ساخت - هشتم خان اعظم میرزا کوکه باحمد آباد در آمد - پایان پیشین سال گجرات از خانخانان برگرفته بدو نامزد شده بود او باندیشهٔ آنکه مالوه بهتر باشد در رفتن درنگ نمود - و بدرگاه والا عرض داشت - چون بمغز کار رسید بدان سو روی آورد - و گزیده سامان نمود •

و از سوانح سزا یافتن کشمیریان کجگرا - شانزدهم حسین خان و محمّد خان و ابوزید (۵) خان و غازي خان و لوهر چک و حسین دیو باندیشهٔ فتنه اندوزي از بارگاه والا گریختند - و از راه جمّو

---

(۲) نسخهٔ [ل] هفتصد دام (۳) نسخهٔ [ز] از نا سپاسیها (۴) نسخهٔ [ا] تقدیر (۵) نسخهٔ [ا] نوبدان - و نسخهٔ [ب] تونداں •

بدان کهسار در آمده بعلي رينا پناه بردند - پيش ازانکه دست و پای برگشايند کار پردازان کشمير بدست آورده در شهر بياسا رسانيدند - و سرمايهٔ پند پذيرئ هرزه سگالان شد - درينولا قاضي علي بناظرئ بيوتات سربلندي يافت - (اگرچه صادق خان در ميرسامانی کار آگهي داشت - و خواجه غياث[٢] الدّين بيگ ديوان بود) ليکن (چون هر کارخانه فراوان دخل و خرج دارد) هرچند ياور بيشتر کار شايسته تر - ازين رو چهارم امرداد آن کاردان راستي پيشه را بدان شغل نامزد فرمودند - و چون ميان قليچ خان و صادق خان ناسازگاري بود فرمان رفت که در کار بيوتات قليچ خان در نيايد •

و از سوانح ريزش باران بخواهش شاهنشاهي - اختر شناسان گذارده بودند - بيست و سيوم کسوف است - و همگي آفتاب گرفته شود - آزمون پيشگان دانش اندوز هندوستان چنين گذارند - اگر هفت روز پيش يا پس بارش شود نکوهيدگئ آن بر روی کار نيايد - ايشان هرچند کوشش نمودند سودمند نيامد - و از شرمساري کناره گرفتند - چون هنگام دررسيد گيتي خداوند به نيايش گری دادار بيهمال بر نشست - و از دم گيرا ابرها فراهم آمد - و بارش در گرفت چندانکه آن ساعت در گذشت - و جهانی بشگفت زار افتاد - فرمودند ايزد توانا خواهش اين نيازمند را پذيرفت - و پرده بر حال اختر شماران يانه درا آويخت - اگر گذارده طراز راستي داشته تاريکي افزودے - سيزدهم شريف خان از مالوه آمد - و بسجود قدسي آستان سر بر افراخت •

و از سوانح عروسي بزم عبد الرّحمٰن - ازانجا (که گيتي خداوند نگارندهٔ اقبالنامه را بگوناگون نوازش سربلند دارد) خواست پور اورا (که آگهي و آزرم از لوحهٔ پيشانئ او مي تابد) بيکے از شايستگان درگاه بيوگاني پيوند دهد - بيست و هشتم بهرادرزادهٔ سعادت يار کوکه که بپارسائي نامور بود عقد يگانگي بستند - و هنگامهٔ شادماني آراسته گشت - اميد که ايزدي چشمه سيرابي پذيرد - و بسعادت سگالي و بخشندگي تخمه افزوني گيرد[٣] - سيم قاسم علي خان از خيرآباد آمده دولت بار يافت •

و از سوانح بآشتي بار گرديدن فيروزي سپاه از اوڈيسه - (چون صوبهٔ بهار از کاردانئ راجه مانسنگهه انتظام يافت - و گردنکشان بايلي گرائيدند) پايان سال گذشته از راه جهارکهنڈ کشايش اوڈيسه را فرا پيش گرفت - و نزديک بهاگلپور درنگ نموده بسعيد خان حاکم بنگاله سگالش برگذارد

---

(٢) نسخهٔ [اب] غياث بيگ ديوان - و نسخهٔ [ل] غياث الدين ديوان (٣) در [بعضے نسخه] بيست و هشتم - و در [بعضے] بيست و هفتم (٤) در [چند نسخه] گردد •

و همراهي خواست - او از نزديک رسيدن بارش بهنگام ديگر انداخت - راجه ازکار پژوهي سر آغاز
ايں سال از راه بردوان روانه شد - پهاڑ خان[۲] بابوی منکلي رای پتر داس با توپخانه از بنگاله
همراهي گزيدند - در جهانآباد بنگاه ساخت - بسيچ آنکه تا سپري شدن بارش سعيد خان و مخصوص
خان و زميندداران و ديگرمردم خواهند پيوست - قتلو (که در اوديسه سرانجوت برافراخته بود)
بدهر پور[۳] بيست و پنج کروهي فيروزي جنود آمد - و در سرانجام پيکار شد - و بهادر کورو را
با بسيارے برائي پور فرستاد - راجه فوجے بسرکردگي جگت سنگهه بمالش او روانه ساخت
آن نافرجام حصاري شده بلابه گري درآمد - و ديو افسانها بر خوانده آن نوجوان کم آزمون را بشاد خواب
بے پروائي برد - و از قتلو مددگاري خواست - دهم خردان هنگاميکه از سرخوشي باده غفوگي داشت
ناگهاني آن بد گوهر با فراوان لشکر برو ريخت - و چيره دست آمد - قتلو جلال خان و بسيارے
دلاوران را بسرکردگي عمرخان برادر زادهٔ ميرو پور کاسو و خواجه عيسي وکيل روانه ساخت - هرچند
حمير برمي[۴] حيله سازي بهادر و روان شدن لشکر بياوري او گذارش ميفمود بگوش در نمي آورد
بهزاران کوشش چندے را بقراولي فرستاد - غنيم بدرخت زار فرود آمد - و خيمه و پرتال را آنجا
گذاشته از نهفته راه شتاب آورد - پيش آيندگان کمپني فرود آمدن غنيم برگذارده بے پروائي افزودند
پايان روز غنيم در رسيد - از گسيختن رشتهٔ تدبير و تورک بيشترے بے آونزه پراگنده شدند
و برخے پاي همّت افشرده به پيکار ايستادند - بيکهٔ[۵] راٹهور و مهيس داس و نرو چاون بمردانگي
نقد زندگي درباختند - اگرچه چشم زخمے بفيروزي سپاه رسيد ليکن عمرخان و ميرو و پسران
همايون تلي با چندے خويشان بگو نيستے فرو رفتند - حمير آن نوجوان مدهوش را بر آورده
بيورت خود بشن پور برد - و آوازه افتاد که روزگار او بسر آمد - راجه انجمن رار گوئي بر ساخت
و بچاره گري بر نشست - بيشترے گذارش نمودند - سزاوار آنست که بسليم آباد (که زه و زاد
سپاهي آنجاست) باز گشته آمادهٔ پيکار بايد شد - پاسخ داد - باز پس شدن غنيم را دليرساختن
و مهم را پاي دادن است - اغروق را طالب داشت - و سگالش آونزه فرا پيش گرفت - درزمين اقبال
شاهنشاهي شگرفي نمود - پس از ده روز قتلوی نافرجام درگذشت - بيمار بود از شتاب روي
پيمانهٔ زندگاني او لبريز شد - خواجه عيسي نصيرخان خرد پور او را بسري بر داشت - و هنگامهٔ
افغانان لختے از افسردگي برآمد - بلابه گري و حيله سازي جوياي آشتي شدند - فيروزي سپاه
از نزار دلي و بارش فزوني پذيرفتند - و پيمان شد که بخطبه و سکّهٔ شاهنشاهي روزگار ايشان

---

(۲) در [بعضے نسخه] بهاڑخان (۳) نسخهٔ [ا] بدهيرپور - ونسخهٔ [ب] بدهرم پور (۴) نسخهٔ
[ب] جميربومی (۵) نسخهٔ [ا] پيکهه •

پيرايه برگيرد - و جز فرمان(٢) پذيري و خدمتگذاري سگالش نورد - و جگّاتهه كه مهين پرستش كده است با توابع بخالصه باز گردد - و زميندارانِ درلتخواه را آسيبي نرسد - از زمانه سازي و فريب كاري همه را خط سپردند - چهارم شهريور خواجه عيسى پسر قتلو را نزد راجه آورد - و صد و پنجاه فيل و ديگر گزيده كالا پيشكش درگاه مقدّس سپرد - او گوناگون دلدهي داده به بهار باز گرديد - بيست وسيوم ميرزا يوسف خان را دستوري كشمير شد - گيتي خداوند در نخستين منزل رفته گرانبار اندرز گردانيد - سليم زمين خان كوكه را بشمالي(٣) كهسار فرستادند - چون زميندارانِ آنسو از جا استواري و خرد زيوني سزاوي فراپيش گرفتند آن شايسته كار را به پندگذاري و شمشير آرائي با فراوان سپاه فرستادند - بيستم(٤) مهر نردي خان از اقطاع خود آمد - و دولت بار يافت - بيست و سيوم پس از سه ساعت و سيزده دقيقه در شبستانِ شاهزاده سلطان سليم از دختِ كيسوداس راتهور فرزندے روشن اختر پرتو انداخت - گيتي خداوند بهار بانو نام نهاد - و همدرين شب از دختِ مونه راجه گزين گوهرے جهرهٔ اقبال(٥) بر افروخت - كشور خدا به بيگم سلطان نامور ساخت *

و از سوانح روانه شدنِ مريم مكاني بفتحپور - بآرزوي ديدار(٦) حضرت شاهنشاهي جزيده آمده بودند - و بخاطر چنان بود كه شهريار ديده ور بزودي باز خواهد گرديد - چون نقش آن سگالش ستره ديدند بيست و چهارم آن مهين بانو بسرانجام بنه و بار خود دستوري گرفتند - بيست و هشتم انصرخديو پايه شناس در نخستين منزل بنيايشگري رفتند - و شيے بروز آورده دستوري گرفتند بزرگ شاهزاده را فرمان شد كه چند منزل همرهي گزيند - دوم آبان عارف پور شريف خان در آگره فرو شد - از تباه خوئي دل آزاري كنيزانِ او ستوه آمده بهنگام مستي از هم گدرانيدند - و بادافراه ناسپاسي بر گرفتند - سيوم جشنِ شمسي وزن شد - و كشور خديو را بدوازده چيز برسنجند - و صلاى بخشش در دادند - و كه وهه بكام خويش رسيدند - هفتم راى رايسنگهه را به بيگانير دستوري شد و مسيع الملك از گجرات آمد - يازدهم در مشكوى شاهزاده سلطان مراد از دختر خان اعظم نيك اختر فرزندے جهرهٔ هستي برافروخت - گيتي خداوند عالم سلطان نام بر نهاد - هفتم آذر ميداني راى از گجرات آمده بسجودِ نيايش سربلندي گرفت - در پيشكشِ او آهو و يوز بود آهو را بصيد صحرائي گذاشته بودند - يوز از كمين بيازش او برخاست - و پا در دام افتاد و آهو را سراسيمه ساخت - و گرفتار شد - در جشنِ اين ماه بادهٔ هوش افزا مي پيمودند

---

(٢) در [چند نسخه] فرمان بري و خدمتگذاري (٣) نسخهٔ [ب] رخصت شمالي كهسار دادند (٤) نسخهٔ [ز] هشتم مهر نردي خان (٥) نسخهٔ [ل] سعادت (٦) نسخهٔ [اب] ديدار شاهنشاهي *

میر صدر جهان مفتي و میر عبدالحي میرعدل نیز ساغرے درکشیدند - گیتي خدیو را این بیت بر زبان رفت • بیت •

در دور پادشاه خطا بخش جرم پوش • قاضي[۴] قرابه کش شد و مفتي پیاله نوش

یازدهم احمدعلي اتالیق وخشور توران را روزگار سپري شد - ناپهنگام خورش بیمار ساخت - و ناپرهیزي سرباري آمد - از آگهي و گران سنگي فراوان بهره داشت - سیزدهم[۳] خانخانان را سیوم پور نشاط افزود - او همواره خواهش فرزند میکرد - و در جویائي بیتابي داشت - هنگامے که در گجرات بود شیخ براتم اقبالنامه فرمودند - در فرمانے (که بخانخانان نامزد شود) برنگارد که ایزد جان آفرین لو را درین زودي سه پسر دهد - ایرج و داراب و قارن نام برنهد - درکمتر فرصتے گفته پیدائي گرفت و بتازگي نهفته دانوء شاهنشاهي را که رمه دانست - بزرگ جشنے برآراست - و قدسي قدوم را خواهشگر آمد - آرزو پذیرش یافت - و پایه برافراخته تر شد - درین روز آگهي آمد که شیرخان فولادي (که در گجرات شور افزائي داشت) به نیستي خانه شتافت - و فتنه اندوزان به پیغولهٔ ناکامي در شدند - چهاردهم دختِ میرزا سنجر پیرستاری شاهزادهٔ بزرگ سعادت اندوخت - لو پور خضرخان هزاره است - بفرمان افسر خدیو از بنگاه آورده بود - درین روز بآرزوی خویش رسید •

و از سوانح گرفتار آمدن یعقوب و فرو شدن ابیا[۴] - این در برادر در کمین گریز بودند - زمانه فرصت نداد - شهریار مهربان دل زنهار دادگان را بادافراه نه پسندید - و با حسن بیگ گرد نزد راجه مانسنگهه فرستاد - تا از بنگاه دور باشند - و هم لختے بآسایش گرایند - هیزدهم در قصبهٔ (که نزد بابر پور است) راه مي سپردند - حسن بیگ همراهان را سه توپ ساخته بود - جمعے با زه و زاد - و جوقے بهاسبانے یعقوب - ازانکه بیمار را نموده بود بسکاس میرفت - و گروهے با خود داشت - چندے از حیله سازان تباه کار بفریاد شدند - که رهزن دست بیرزال در آورد - حسن بیگ همراهان را بدانسو فرستاد - درین هنگام ابیا (که درین سخن بود) ناگهاني مشعلچیئے را بشمشیر جان بشکود - و حسن بیگ را زخمي ساخت - او در آویخته بزمین آورد - و از هم گذرانید دران اثنا و خیز محمد کوکهٔ یعقوب گزند پارک رسانید - آنرا نیز برگرفته بر زمین زد - درین هنگام مردم رسیدند - و یعقوب با دیگر غنوده بختان گرفتار آمد - دریدولا راوت[۵] دت پیکار را (که ده کیاي مؤ از ولایت بکربود) دشمنان جان ستان زخمے برپشت و بی گوش رسانیدند - دران نزدیکي

---

(۲) نسخهٔ [ا] حافظ پیاله کش شد و مفتي شراب نوش (۳) در [بعضے نسخه] دهم (۴) در [چند نسخه] ابیا - و در [بعضے نسخه] رینا (۵) نسخهٔ [ب] راوت پیکاره •

رامداس خویش او را فرزندے بزاد - بدانسان دوزخم داشت - بر زبانِ روزگار افتاد که فرو شده پیکر گرفت - و برخے نشانهای او را میسرائیدند - بآوردِ او فرمان رفت - بیست و ششم آن چهارساله را آوردند - و بفروغ دوربینی گیتي‌خداوند هزاره سرائی ایشان بروی روز افتاد - فرمودند در تناسبِ پیکرها دگرگون بود - آن نی زخمي بود نه جان - همانا چنین شکرفي بیاوری مخیّله و مصوّره چهره افروزد - دور نیست که مادرِ او اندیشیده باشد - که آن فرو شده از شکمِ او پدید آید در هنگامِ بستنِ نطفه زخمها در خیال داشت - مصوّره برگرفته همان نقش بربست - و داستانے برجای خود داشتند - فرمودند روزے پیش از زادنِ من مریم مکاني در پا خالِ چند بسوزن نقش میکردند - جهانباني ازان پژوهش نمود - عرضه داشتند آرزو آنست که یادگارے در پاي پسرِ من پدید گردد - چون هستي چهره بر افروخت همان طرز خالها در پا پیدائي گرفت و ساقِ پا کشاده بیداریافتن نمودند •

و از سوانح رسیدنِ زین خان کوکلتاش بدرگاه والا - گذارش یافت که آن پسندیده خدمت را بشمالي کوهستان فرستادند - از نزدِ نیپال (٣) در آمد - و تا کاهلور (٤) کنار دریاي ستلج تکاپو رفت - و همگي بوم نشیفان فرمان پذیر گشته پیشکشها آماده ساختند - راجه بدهي (٥) چند از نگر رفت - پرسرام از کوهِ جمّو - راجه باسو از مرُو (٦) - راجه انرودء از جسوال - راجه تیله از کاهلور - راجه جگدیس چند از گوالیار - راجه سیصپال چند از ده پال - رای سنسار چند از سیمه - رای پرتاب از مانکوت - رلی بهونر از جسروته (٧) - رای بلبهدهر از لکن پور - رای دولت از شیرکوت بهرته - رای کرشن از قلعهٔ بهیلا رلی نرائن بومی هسکنت - رای کرشن یلادیه - رای اودیه بهدري (٨) وال - اگرچه سوارِ ایشان بده‌هزار کشد لیکن پیاده از یک لک فزون - هفتم دی با همهٔ بومیان سعادتِ کورنش اندوخت - و هریک بگوناگون نوازش سربلندي یافت - هژده فیل و صد و پانزده اسپ و دربست و پنج شکاري جانور از باز و شاهین و جز آن و قطاسها و دیگر تنسوقاتِ آن سرزمین و گرانمند خواسته بنظرِ همایون در آورد - و آفرین برگرفت •

و از سوانح آمدنِ ایلچیِ توران - مرزبانِ آنجا ازان بار (که شکرفي جاوید دولت دریافته) درسفي و نیایش فراپیش دارد - و در هرچندے بنازه روشے لابه گري نماید - و داستانِ یکجهتي برخواند - از باز نگردیدنِ احمد علي اتالیق دل نگراني داشت - درین هنگام از ناهنجاریِ پورِ خود (که ایماقِ بدخشان درخواسته بود) آشفته تر شد - و آن شوریده مغز را سوزنشها کرد - و نفرینها نمود

---

(٢) نسخهٔ [ز] بیست وهشتم (٣) نسخهٔ [ا] بنهان (٤) نسخهٔ [ب] کاهور (٥) نسخهٔ [ب] بدیچند (٦) نسخهٔ [ا] از منو (٧) نسخهٔ [ا] جنروته (٨) نسخهٔ [ل] همروال •

و پوزش آن سرنامه ساخته در برآمد پیشین کارها سخن برگذارد - و مولانا حسین خراساني را (که از بابریان او بود) با گزین ارمغاني پدر و را فرستاد - پانزدهم سعادت بار یافت - و دلاویز گفتار آرامش آورد - و همدرین سال شهاب الدّین احمد خان در اجین رخت هستي بربست - درین بزرگ سلطنت فراوان شایسته کاري بجای آورد - در ملک آبادي از یکتایان زمانه بود - خدیو روزگار برای غمخواری پس‌ماندگان او خواجه محبّ علي خان را دیوان مالوه ساخته فرستادند - و اقطاع او را بنوکران باز گذاشتند •

و از سوانح فرستادن شهباز خان بزنداني دبستان - هدهم بے فرمان از سواد آمد - و در کشاکش عتاب افتاد - و نیز روشن شد کاري را که در تبول او بود از زر مسّاي بار گذاشت - گرانیٔ خاطر اقدس برافزود - و قابرچیان کین‌توز دیگر کجرویهای او بروش درست گویان بے غرض رسانیدند شهریار او را در بند خانه باز داشت - و دوربیني را بشناسائي فرستاد - درین روز حکیم عین‌الملک بسعادت کورنش دولت قدرخت - هدیه (۲) و مالوه جاگیر او بود - چون بے فرمان بدرگاه رسید بار نیافت - و از آنجا که خان اعظم میرزا کوکه جاگیر او را گرفته است و بداد خواهي آمده به پیشگاه حضور طلب دند - بیستم خاصه کبوتره پرواز داشت - چرغے بدو یازش کرد - و نزدیک بود که در شکرد - چون نظر همایون بران افتاد بر زبان گوهربار گذشت - هزنده - و بر گیرید فاگاه جرقے از صحرائي زاغ فراهم شده آن را گرد گرفتند - او چنگ از کبوتر باز داشته بسراسیمگي افتاد - و از نظّارگیان غریو برخاست - والا همّتے (که جز ایزدي رضا نپژوهد) آسمان را بکام او گردانید - پذیرائي مشکے جانور چه شگفت •

و از سوانح فرستادن فیروزي جنود بگشایش قندهار - جمّت آشیاني بفرمانروای ایران شاه طهماسپ گذاشته بود - ازین رو دیهیم خدا بگرفتن آن دل ننهادے - درینولا (که ایرانیان ر ستارهٔ بخت‌مندي بدان تابش نماند - و مظفّر حسین میرزا و رستم حسین میرزا فرزندان سلطان حسین میرزا بخشورش بوتهائي از مرزبان ایران سر باز زدند - و در فرمان پذیرش شاهنشاهي گفتار اینان بکردار نمي گرایید) بخاطر همایون رسید که گزیده لشکرے بدانسو فرستاده یاوری (۳) کارکنان ایران نموده آید - اگر میرزایان رو بدرگاه نهند فراخته آنکای دیگر داده شود - و آن آباد بو بهاسبانی یکے از طوزادان دادگر باز گراید - و اوزبک از اندیشهٔ گرفتن باز ماند - و آن یاوري دلخوا صورت بندد - بیست و چهارم خانخانان را دستوري شد - و شاه بیگ خان سیّد بهاءُ الدّین بخشور بیگ گورهن راول بهیم دولت جانش بهادر بهادر خان قوردار محمّد خان قیاری

(۲) در [چندنسخه] هدیهٔ مالوه (۳) نسخهٔ [ز] یاوری کار گشائي بر ایرانیان نموده آید •

علي‌مردان بهادر بابهدهر راتهور شيرخان قرابيگ فريدون برلاس سرمدي ميرمعصوم بهكري حسن‌علي عرب خواجه حسام‌الدّين سيّد درويش قاسم[٢] كوكه خاكي كلّه‌بان نورمحمّد خواجه خضري عبدالغني الغ بيگ سال الدّگي خاكي بيگ سيّد ميرعلي ميرزا بيگ سالار قلي ميرزا محمّد سيّد بنده‌علي ابراهيم بيگ مرشدقلي جولک شمشير عرب محمّد زمان باقي چهاردانگي عبداللّطيف بهادرملک عزّت‌علي[٣] كاباي اللّه بردي توكچي الياس توپچي محمّدقلي تنگري بردي قرخ‌بيگ قل[٤]محمّد و بسيارے راد مردان كارآگاه را بمهرهي نوشتند - و خواجه مقيم به بخشيگري سربلندي يافت فرمان شد كه از بلوچستان بدان سو گرايد - اگر فرمان پذيري فراپيش گيرند آن آباد ملک بآنان وا گذارد - و همراه گيرد - ورنه بسزا برمالد - و بدادگران سعادت پژوه بسپرد - و نيز مرزبان تتّهه بناصيه سائي درگاه نيامده است - كارآگهے فرستاده داستان اندرز برخواند - اگر خود پيونده يا فوجے همراه سازد بهتر - ورنه بدارا بگذراند - و در باز گشت مالش بسزا دهد - غرهٔ بهمن گيتي‌خداوند كشتي‌سوار به نخستين منزل خانخانان (كه بيک فرسخي بود) سايهٔ عاطفت انداخت و والا بزم آراسته شد - و به نثار و پيشكش سعادت اندوخت - و بهمين پندها آويزهٔ گوش آگهي گردانيدند - و همدرين روز سلطان پرويز را خواهرے نيک اختر بزاد - اميد كه قدوم او فرّخي افزايد - ششم اسمٰعيل قلي خان از گجرات آمده بسجدهٔ قدسي‌آستان نامهٔ بختمندي برافروخت نهم قاسم علي‌خان را بكالپي (كه در اقطاع او بود) دستوري شد - بيست ودوم گيتي خداوند را دندان بدرد آمد - و زلوک برنهاده چاره‌گر آمدند - سيوم اسفندارمذ خديو جهان از آب راوي برگذشت - و هشت روز بعشرت شكار پرداخته از گلگشت صحرا نشاط اندوخت •

آغاز سال سي و ششم آلهي از جلوس مقدس شاهنشاهي

يعني سال اسفندارمذ از دور سيوم

روز پنجشنبه بيست و چهارم جمادي‌الاول سنه (٩٩٩) نهصد و نود و نه پس از چهار ساعت و شانزده دقيقه نوراافزاي نشيمب و بالا حمل را نورآگين ساخت - كارپردازان سلطنت و دولتخانه را آئين بستند : صورت را حسن معنوي پيرايه دادند - و روزگار آخشيجان چون جهان خرد سرسبز و شاداب شد • • قطعه •

اى عروس طرب از بخت شكايت منماى • حجلهٔ حسن بيارايى كه داماد آمد
برى بهبود ز اوضاع جهان مي شنوم • شادي آورد گل و باد صبا شاد آمد

---

(٢) در [بعضي نسخه] هاشم كوكه (٣) نسخهٔ [ا] عنبر علي كابلي (٤) نسخهٔ [ب] قلي محمد •

هر روز جشنے دیگر آراسته گشت - و الٰهي سپاس را روز بازار دیگر شد - ششم زین خان کوکه را پایه افزودند - و بوالا منصب چهار هزاري و نقّاره سربلندي یافت - نهم با برخے پردگیان کشتي سوار به بستانسرای میرزا کامران خرامش رفت - و تماشای رنگ آمیزی بهار عشرت افزود - هفدهم پیشکش خان اعظم میرزا کوکه بنظر همایون درآوردند - لختے گزیده فیل و دیگر تنسوقات از گجرات فرستاده بود - و خود را بدین دست‌آویز بیداد داده - روز شرف که بزرگ جشن بود ایلچیان تحفه بار یافتند - و عرضداشت با پیشکش گذرانیدند - همگي گذارش آنکه از خرد غنودگي گذشت آنچه گذشت - اگر نبود بخشایش رسد پیشین لغزشها چاره پذیرد شهریار پوزش پذیر آمدگان را امیدوار ساخت - و منشور دلدهي برنگاشت - نهم آرذي بهشت بزم قمري وزن شد - افسر خدیو را بهشت چیز برسختند - و داد و دهش را هنگامه برساختند *

و از سوانح یهي یافتن نگارندهٔ اقبالنامه - چهارم بهمن ماه پیشین سال بیماري افزایش یافت - پزشکان روزگار سنگ مثانه پنداشتند[۲] - و دواي آن بکار میرفت - و زمان زمان رنجوري مي افزود - چندانکه کار آگهان گسسته امید شدند - ازین آگهي لختے شادي مي اندوخت از سر آغاز آگهي سر و برگ زندگي نبود - و از تقلید رائي و خلق پرستي ناسور دل بیتاب داشت - لیکن چون بآئین سپاه بود طبیعت از فرمان خرد بیرون رفته باندوه درمیشد - این آمد شد غم و شادي را همواره بدل در گذرد - که داستانے چند بزبان شمشیر گذارده آید - و گوهرشناسی گیتي خدارند را بتازگي دلنشین که رمه گردانند - و تنگ حوصلگان را (که از نخوت مردانگي ناهنجار روند - و دستارچهٔ لاف‌گذاري کج نهاده عشوه فروشند) بزبان گردار خموش گردانند دیهیم خدا هربار که بریں رنجور سایهٔ عاطفت انداختے نوید تندرستي رسانیدے - دیگران داستان دلدهي نام نهادے - دو روز از نوروز مانده برد که دانش اندوز حکمت آموز حکیم مصري از دکن آمد - و بسجود قدسي آستان سربلندي یافت - همان دم شهریار مهربان دل او را بر سر این آمادهٔ سفر واپسین فرستاد - از شگفته روئی او تازه نشاطے پدید آمد - آن پزشک آزمون کار نارسائی پیشینیان دریافت - و بمغز بیماري را رسیده بچاره گري برنشست - در کمتر زمانے نشان بهي پیدائي گرفت و نفس نفس تندرستي افزود - پانزدهم صحّت یافته بکورنش رفت - و نهفته گذاري افسر خدیو بتازگي خاطر نشان خرد و بزرگ شد - امروزي دیرو درین رنجوري شگرف یاوري نمود - فراوان سال در شناسائي نفس ناطقه سراسیمگي داشت - و هر دلیل (که گذارندهٔ پیشینیان بود) ناخن زده آمدے

---

(۲) در [چند نسخه] انگاشتند *

و احتمال آنکه دانائي باعتدالِ آخشيجانِ مزاج باز گردد - از سراپاي خاطر برنياسته - در آشوبِ بيماري برمن پيدائي گرفت - و بنورستانِ آگهي آرامش يافت *

و از سوانح چيره دستيِ برهان الملک بر جنوبي ديار - چون نخستين بار ناکام برگشت چنانچه لختي گذارده آمد درمالوه باقطاعِ خود بسر ميبرد - دربنولا (که خان اعظم بگجرات رفت و شهاب خان را روزگار سپري شد) نزدِ راجه علي خان مرزبانِ خاندیس رفت - او بتقديمِ فرمانِ شاهنشاهي سرگرمِ ياوري شد - و بعادل خان بيجاپوري قرار داد که چون باحمد نگر روی آورد ازانسو نيز لشکر درسد - و بدين سگالش برخي سپاهِ او روانه شد - تا بسرحدِ خويش انتظار برد جمال خان (که سپه آرای احمدنگر بود) از انديشهٔ فراهم شدنِ هردو سپاه تزلزلي نمود - و پيشتر ازانکه برهان الملک نزديک شود اسمٰعيل پورِ او را برداشته به پکارِ بيجاپوريان شتافت - و بکمتر آويزه چيرگي يافت - برهان الملک چون بيرار آمد امجد الملک و عظمة الملک و سيف الملک و شجاعت خان و جهانگيرخان و صدر خان و عزيز الملک و ديگر سران پيوستند - و بےجنگ خاطر ازان آلکا را پرداخت - و همانروز (که جمال خان را بادِ نخوت بسرافتاد) ازين آگهي در سبکروي شد - و سررشتهٔ تدبير از دست داده بےشايسته آمادگي گامِ فراخ برنداد - و از گزوهٔ فردا پور برگذشت - هفدهم دران نزديکي عرصهٔ نبرد برآراست - راجه علي خان از دور بيني برهان الملک را با آمراي برار دورتر داشت - و خود بکارزار درآمد - و هنگامهٔ آويزش گرمي پذيرفت - دران زد و خورد بفدوقي بجمال خان رسيد - و خرمنِ هستيِ او پاک بسوخت - لشکرِ دکن پراگنده گشت و ستارهٔ فيروزي چهرهٔ نشاط برافروخت - در کمتر زماني اسمٰعيل را گرفته آوردند - و زنداني شد سپس مرزبانِ خانديس برخي مردم را همراه ساخته خود باز گرديد - و در کمتر فرصتي باحمد نگر شتافت - و برهمگي ملک چيره دست آمد * (٣)

واز سوانح رسيدنِ ايلچيِ فرمانروای ايران شاه عبّاس - از کار آگهي و نيک سگالي افسر خديو هرگونه مردم بدرگاهِ والا بارِ خواهش برگشايند - و فروبستگيها گشايش يابد - دگرگونيِ کيش راهِ کارسازي نگيرد - و آشنائي و بيگانگي گردِ دوئي نينگيزد - که رمهٔ درستداريِ او را جويا و هر يک بآرزوی خود کامياب - دران هنگام (که دارائيِ ايران بپدرِ او سلطان محمّد خدا بنده رسيد) فتنه انديزانِ خويشتن بيني او را ببزرگي برگرفته در هري غبارِ شورش انگيختند - و آن برنای ناآزموده را دستمايهٔ خود کامي ساختند - اورنگ نشينِ ايران بخراسان آمد - و از نابينائيِ

---

(٢) نسخهٔ [ا] چيره دستي يافت (٣) درنسخهٔ [ل] اينجا عنوانِ آورده - رسيدن ايلچيِ خرمان روايِ ايران شاه عباس *

خود و نخوت فروشیِ دستور و دورنگیِ سپاه کار ناساخته برگشت - او مرشد تبریزي را بدرگاه والا فرستاده یاوري درخواست - شاهنشاه دادگر سزاوار پاسخ ندانست - و بر زبانِ گوهرآمود گذشت هرگاه آویزش با مجازي خدا رود چگونه دستیاري نموده آید - دربندولا پاکدامنیِ خود و چیرهدستیِ بد سگالانِ خود کام بتازگي برگذارد - و تازه و کهن پیوندِ نیاگان فرایادِ اقدس داده از ناپرسیدن (۲) شکایت گونه نمود - و دربوزهٔ همّت کرد - ششمِ خرداد یادگار ساطان روملو (که کهن سالِ نو خرد بود و از بابریانِ آن دردمان) بسعادتِ کورنش سربلندي یافت - و نیایش نامه را با گزین ارمغاني گذرانید - شهریارِ پوزش پذیر فرستاده را بنواخت - و در برآمدِ کارِ او جانقي رفت - برخي بران بودند که یکي از فرزندانِ بختور را با فیروزيِ سپاه فرستاده خراسان از اوزبک برگیرند - و بگزین روشِ دستگیري نیکنامي آورد - چون فرمانروایِ توران پی در پی گزیدهٔ مردم فرستاده پیمانِ یکجهتي استوار ساخته بود پذیرائي نیافت - فرمودند سزاوار آنکه نخست داستانِ اندرز فروخوانده شود بر که آویزه از میان برخیزد •

لختي حالِ صفوي سلسله برمي‌طراز - و سرابستانِ سخن را شاداب میگرداند - او بهشت پشت بشیخ صفي اردبیلي میرسد - و آن آگاه دل به بیست واسطه بامام موسی کاظم - شاه عباس بن سلطان محمّد خدا بنده بن شاه طهماسپ بن شاه اسمٰعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ صدرالدّین موسی بن شیخ صفي الدّین ابو اسحٰق بن شیخ صدر الدّین ابراهیم بن شیخ خواجه علي بن شیخ امین الدّین جبرئیل بن شیخ صالح بن شیخ قطب الدّین بن صلاح الدّین رشید بن محمّد حافظ بن عیوض (۳) بن فیروز شاه زرّین کلاه بن شرف شاه بن محمّد بن حسن بن محمّد بن ابراهیم بن جعفر بن اسمٰعیل بن محمّد بن احمد غزّالي ابو محمّد بن ابوالقاسم حمزه بن امام موسی کاظم - فیروز شاه در زنگان نزدیکِ سلطانیهٔ اردبیل میبود - بفراخ روزي و نیک نامي بسر مي برد - عیوض در اسفرنجانِ اردبیل بنگاه ساخت - قطب الدّین باردبیل خانه گرفت - و خدا پرستي از نامیهٔ شیخ صفي تابشِ دیگر داد - او با خود در آویخت و فیروز مند آمد - بهذر پژوهي بشیراز رفت - و شیخ سعدي و دیگرنیکوان را دریافت - برخي ساقي دورانِ نهفته بین گشایشِ کار بگیرا دمِ شیخ زاهد در گیلان نشان دادند - او چراغِ شناسائي از شیخ جمال الدّین گیلاني افروخته داشت - و سر چشمهٔ او شیخ جنید بغدادي - ناگزیر بدانسو روانه شد - و در دیهِ هلک گران دیدار (۴) یافت - و سعادت اندوخت - شیخ عنصري دخترِ خود را بدان معنوي فرزند سپرد - و نژاد را فرّخي افزود - دران هنگام (که صاحبقراني روم برگرفته

---

(۲) نسخهٔ [ز] از فا رسیدن سپاه (۳) در [چند نسخه] عوض (۴) نسخهٔ [ل] دریافت •

باز گرديد) شيخ صدرالدّين موسي را باردبيل دريافت - و دريوزهٔ همّت نمود - و از خواهش باز پرسيد - شيخ آزادي بنديان روم درخواست - و پذيرفته آمد - و قراولان كس از استجلو و تكلو و رستاق و روملو و ذوالقدر و افشار و قراچار (۳) و اغلو و جز آن را بنده بر گشودند - و بسيارے از ايشان بسپاسگذاري غاشيهٔ عقيدت بر دوش دل كشيده صوفيگري گزيدند - شيخ جنيد را خواهش اسباب آرائي از گوشهٔ وارستگي بيرون آورد - و فراهم آمدن گروندگان ياور افتاد - جهانشاه قراقوينلو مرزبان عراقين و آذربائيجان ازين هنگامه باانديشه درشد - و شيخ را از قلمرو برآورد - او بجانب رفت و ازانجا بديار بكر - حاكم آن اذن حسن آقا قنلو به نيايشگري برخاست - و بخديجه بيگي آغا خواهر خود پيوند بيوگاني بست - سلطان حيدر ازو بزاد - و چون در پيكار شيروان شاه بساط زندگي در نورديد پور او در اردبيل در پناه درويشي سروري بژوه شد - و كلاه دوازده ترکي قرمزي از سقراط بر سر گروندگان خود برفهاد - و چون اذن حسن بر جهان شاه چيره دستي يافت فرزند خود را حليمه بيگي آغا يا علم شاه خاتون بسلطان حيدر (كه خواهرزادهٔ او بود) داد - و ازو سه پسر شد سلطان علي ميرزا - ابراهيم ميرزا - اسمٰعيل ميرزا - او بكين توزي شيروان رو آورد - و فرخ (۴) افشار كه شروان شاهي باو رسيده بود پيكار نمود شكست يافت - ديگر بار آويزش رفت - روزگار سلطان حيدر سپري شد - و يعقوب بيگ هرسه پسر او را در اصطخر زنداني ساخت - امير قرا عثمان در زمان صاحبقراني و شاهرخ ميرزا ايالت ديار بكر داشت - چون روزگار او بسر آمد اذن حسن بجاي پدر برنشست - و با امير جهانشاه بن قرا يوسف آويزشها نمود - و به فيستي سرا برنشاند دو پسر داشت - سلطان خليل - ميرزا يعقوب - نخستين جانشين شد - ليكن از دست نشناسي سپاه ازو برگشته ببرادر گرائيد - و در آويزهٔ او قالب تهي كرد - چون يعقوب بيگ را واپسين خواب در گرفت فرماندهي برستم بيگ بن مقصود بيگ بن اذن حسن رسيد - او هرسه پسر سلطان حيدر را از زندان برآورد - روزے چند نگذشته بود كه از فزوني مردم و فيايش گروهي اينان به بيمناكي افتاد - و در بسيج ديگر شد - برادران اردبيل سر (۵) كام ناكامي بر گرفتند - لشكرے از پي فرستاد - و سلطان علي ميرزا را در پيكار نقد زندگي يغمائي شد - و آن دو برادر پگيلان شتافتند - و كاركيا علي مرزبان آن ديار دستگيري نمود - و در محرّم نهصد و پنج شاه اسمٰعيل بايران شد - و صوفيان برو گرد آمدند - او بكين توزي فرّخ افشار برآمد - و در پيكار روزگار او سپري شد - آن ملک بر گرفته روي بآذربائيجان آورد - و چيره دستي يافت - و بنهصد و هفت

---

(۳) نسخهٔ [ا] قاچار (۴) در [چند نسخه] آن قونبلو (۴) نسخهٔ [ا] فرخ يسار (۵) نسخهٔ [ل] كام و نا كام راه بر گرفتند •

در پانزده سالگي در تبريز خطبه بنام خود ساخت - و بجاى كلاه حيدري تاج دوازده ترکي برساخت - او را پنج پسر شد - طهماسپ ميرزا - القاص[۲] ميرزا - سام ميرزا - رستم ميرزا بهرام ميرزا - با سلطان مراد پور يعقوب بيگ نزد همدان كارزار نموده فيروزمند آمد - و عراق و فارس و كرمان برگرفت - و بر علاءالدوله ذوالقدر چيرگي يافت - و بغداد و برخي عراق عرب را بر قلمرو افزود - و خوزستان بدست آورد - و شاه بيگ خان اوزبک را نزد مرو از هم گذرانيد - و خراسان تا كنار جيحون ازو شد - بيست و چهار سال بفرمانروائي برنشست - و در سي و هشت سالگي عالم را بدرود كرد - دوشنبه نوزدهم رجب نهصد و سي (كه واپسين روزگار او بود) شاه طهماسپ در دوازده سالگي بر اورنگ سلطنت برآمد - لفظ ظل ازان سال باز گويد - در روزآباد جام با عبدالله خان كارزار نموده فيروزي يافت - سلطان سليمان[۳] فرمانروای روم بيارش ايران برآمد شاه را آويزه بهديد نيامد - و بتاخت آلكای او تيزدستي نمود - و گزيده قلمرو خود را از[۴] گزند رومي سپاه نگاهداشت - گرجستان و گيلان بدست آورد - وخان احمد را بقلعهٔ قهقه[۵] زنداني ساخت - و اسمٰعيل ميرزا درمين پور خود را چون كجرو و بے آزرم بود از هرات طلبداشته بزندان فرستاد - و فراوان سال در قزوين بكارداني و آهستگي فرمانفرمائي نمود - و بسا نيكوئي چهرهٔ روزگار او برآراست - جز آنكه درنهصد و شصت و شش سلطان بايزيد پور سلطان سليمان با چهار پسر و دوازده هزار كس پناه آوردند - او از هرزه درائي خوشامد گويان خانه براندار بخوبي گراي مهمانان دست برآلود - اگر شكوه سلطان روم برين داشتے در برابر زر و سيم بر نگرفتے - پنجاه و چهار سال بر اورنگ فرمانده‌ي برنشست - چهارم خرداد بيست و يكم سال الهي پايان شب از ناسور درگذشت - برخے برانكه بكوشش سلطان حيدر مسموم شد - و از هم گذراندي صوفي[۶] حكيم ابونصر پور صدر شريعه را درمحفل شاهي ياور آن - و گروهے گويند ابراهيم ميرزا از دشمني[۷] و از دمسازي بدان بدين روز نشاند - چون رنجوري افزود سلطان حيدر از دمسازي خوشامد گويان يانه درای انديشهٔ بزرگي در سر گرفت - و با وكالت بے انبار گرامي پدر بسيچ سروري جوهر عقل او را ثباه گردانيد بسيارے زر بندگان بدر گرويدند - درين هنگام شاه تندرستي يافت - اگرچه او را از دور بيني ببازپرس در نياورد ليكن در وكالت آن پايه نماند - و چون روزگار او سپري شد پريجان[۸] خانم دختِ او درمين پسر او اسمٰعيل ميرزا را طلبداشت - و بدستان سرائي سلطان حيدر را درين

---

(۲) نسخهٔ [ا] الفاس ميرزا - و نسخهٔ [ب] القاس ميرزا (۳) در [چندنسخه] سليم (۴) نسخهٔ [ز] از آسيب (۵) نسخهٔ [ا] قهقنه - و نسخهٔ [ز] فيفه (۶) نسخهٔ [ز] صوفيان (۷) در [بعضي نسخه] از دشمني آن بهتنگ آمده بدين روز نشاند (۸) در [بعضي نسخه] پري‌جان‌خانم - و نسخهٔ [ل] پري‌خانم •

حرم‌سرا آورد - و خلفای روملو و شمخال چرکس و شیب(۲) خان و ولي سلطان و امیران تکلو و دیگر هواخواهان اسمٰعیل میرزا کشک داشتند - درآمد و برآمد درلنخانه را بمنه بازش سلطان حیدر نمودند - پریخان خانم از درون بجانستاني برخاست - دربی هنگام سلطان مصطفی میرزا و زال بیگ و حسین بیگ و پیرخان و دیگر اُمرای استجلو نزدیک ده هزار کس فراهم شده به برآوردن سلطان حیدر روی آوردند - شمخال به تیزدستي درون شده کار او بانجام رسانید و سر او را بیرون انداخت - و شورش فرو نشست - اسمٰعیل میرزا باورنگ فرماندهي برآمد و نزد قم خطبه بنام خود کرد - آن سودائي مزاج را بدمستی دنیا بقدر نشناسي و خونریزي برد - یک و نیم سال و چهارده روز طبیعت پرستاري نموده سیوم آذر سال بیست و سیوم الٰهي درگذشت - و درین کوتاه دولت در جان شکری برادران و خویشان و دیگر بزرگان دراز دستي نمود - از شش برادر خود سلیمان میرزا سلطان محمود میرزا امام قلي میرزا سلطان احمد میرزا را روزگار بسر آورد - و سلطان علي میرزا را فروغ چشم برگرفت - و سلطان ابراهیم میرزا و بدیع‌الزّمان میرزا پسران بهرام میرزا و سلطان حسن میرزا نخستین فرزند سلطان محمّد خدابنده را رهنمای نیستي شد - و در روائع آئین سنّیان کوشش نمود - و بجائے نیارست رسانید سلطان محمّد خدابنده برادر بزرگ او در سال بیست و سیوم الٰهي اورنگ نشین آمد - و جهانے بشگفت از افتاد - شاه خونریز چندے را بجانگزائی فرستاد - و نزدیک بود که کار او بانجام رسانند که آوازهٔ فرو شدن او جهان را بر گرفت - و ناگهاني بدولت رسید - و داد و ستد بر فخرالنّسا بیگم دختر میر عبدالله والی ماژندران (که همخوابهٔ او بود) قرار گرفت - او نیز گسیختن پیوند دلها فرا پیش نهاد - و (چون رومي سپاه بشروان رو آورد و ایرانیان شکست خورده برگشتند) شاه را در قزوین گذاشته بدان سو گرائید - و بگزین آویزها اولکای خود برگرفت - چون باز گردید قزلباش از بے‌آزرمي برآشفت - و آن مهین بانو را بهنیستي‌سرا فرستاد - آغاز دولت ایدان بدستیاری اخلاص بود - اکنون که چنین بیراهه میروند ندانم که حال این غنودگان بکجا کشد باز شورش روم بلندي گرا شد - شاه بهنیروي نیکو خدمتی میرزا سلیمان وزیر آن بورش را بحسن انجام رسانید ●

درین هنگام اُمرای خراسان عبّاس میرزا را دست‌آویز شورش گردانیده در گرفتن مشهد دلیري نمودند - اگرچه مرتضی قلي آویزش نموده شکست یافت لیکن در نگهبانی شهر کار آگهي بجای آورد - شاه لشکر بدانسو کشید - و توبت را (که سرراه هري بود - و مرشد قلي خان

---

(۲) در [بعضی نسخه] درویش خان ●

داشت) گرد گرفت - و از در روئی ناسپاسان پس از ششماه آشتي کرده بعراق باز گردید - درین میان آگهي یافت که عبّاس میرزا ببازش پیکار مي آید - و از باز گشت شاه خواب بےپروائي دارد پرتال گذاشته بشبگیر بوم وار بران اردو ریخت - بسیارے سران لشکر را روزگار سپري گشت و برخے گرفتار آمدند - و فراوان غنیمت بدست افتاد - میرزا با چندے در هرات حصاري شد آنرا گرد گرفتند - از یافه درائي هرزه سگالان نافرجام درونیان و برونیان بر فراز بیحیائي بر شدند و میرزا سلیمان را بزور از درلنخانه بر آورده رهنمای نیستي گردانیدند - ناگزیر شاه ژرف آشتي نموده باز گشت - و بفرو نشاندن رومي شورش لشکر بآذربائیجان کشید - و سپه آرائي بحمزه میرزا باز گردید - ترکان بےحقیقت با میرزا نیز راه ستیزه فراپیش گرفتند - و کارے نیارستند ساخت جدا شده بقزوین آمدند - و طهماسپ میرزا خرد پور شاه را بکلاني بر گرفتند - حمزه میرزا بنگاه را گذاشته به پیکار ایشان تیزدستي نمود - و فیروزي یافته به پیشین شغل باز گردید - درین میان مرشد قلي مشهد را بدستانسرائي برگرفت - و عبّاس میرزا برهنمونی علي‌قلي به پیکار برخاست و هزیمت یافته بهري رفت - او اتالیق میرزا مرشد قلي شد - درین هنگام حمزه میرزا را دلّال پسرے از هم گذرانید - و اُمرا ابوطالب میرزا پسر خرد شاه را پیشوا گردانیدند - آوازهٔ آمدن عبداللّه خان بگشایش هري جهان را درگرفت - مرشد قلي‌خان عبّاس میرزا را گرفته بعراق رو آورد قزلباش روز بروز جدا شده مي‌پیوستند - تا آنکه شاه سلطان‌محمود و ابوطالب میرزا نیز با چندے رسیدند - هردو را بگوشهٔ باز داشت - و در سال سي و دو الٰهي خطبه بنام او شد - و بسیارے را ببدگماني از هم گذرانید - (اگر چه آذربائیجان نیارست گرفت - و چندے خراسان بای داد) لیکن چون فرمانروای توران در گذشت خراسان را بر گرفت - و آنکه از شورش برنائي بےمحابا خون ریختے و بناموسها گزند رسانیدے از توجّه گیتي‌خدیو لختے فرو نشست - امّید که روزبه آید و همدرین سال مهتر ابراهیم عرضداشت مظفرحسین میرزا از قندهار آورد - پیشکش را بر لابه گري افزوده بود - شاهنشاه پوزش پذیر آمده را نوازش فرمود - هیزدهم پیلانے (که راجه مانسنگهه در آشتیٔ آرمیده بر گرفته بود) بدرگاه والا رسید - و لختے بتماشای آن عشرت اندوختند •

و از سوانح رسیدن مریم‌مکاني از دارالخلافهٔ آگره - چون از نزدیک شدن آگهي آمد خدیو عالم فرزندان والا گوهر را یکے پس از دیگرے به پذیرگي فرستاد - بیست و یکم خرداد اورنگ آرای هشیارخرام کشتي سوار پذیرا شد - و در سراپردهٔ آن مهین بانو رفته نیایشگري نمود - بامدادان بدریائي کاخها عشرت گزیده باز گردیدند •

---

(۲) در [چند نسخه] دلاک •

فيروزي يافتن خان اعظم ميرزا كوكه - و ريخته شدن آبروي مظفر گجراتي

(چون گجرات از خانخانان بر گرفته بكوكلتاش نامزد ساختند - و او ديرتر بدانسو رفت و رايات همايون بصوب پنجاب بر افراخته آمد) تباه سگالان آن ديار از كوته انديشي و كم بيني طيلسانِ آزرم دريده از فرمان پذيري سر باز زدند - جام (كه سرگروه آن گروه بود) در فراهم آوردنِ فرومايگانِ بد نهاد شد - و اندرخُنَهٔ[۳] روزگاران بيرون آورده مظفّر گجراتي را (كه از بيدانشي سرِ سروري خاريدے) سپه آرايي ساخت - و دولت خان پسرِ امين خان غوري مرزبانِ جونه‌گڈهه و سورت و كهنكار بزرگِ كچهه را بياوري برخواند - پيش ازانكه هنگامهٔ بدگوهران گرمي پذيرد كوكه بدانجا رسيد - لختے پروا نكرد - و چندے آسان بر شمرد - تا آنكه مشتے ناسپاسان بشورافزائي برخاستند - دست از همه باز داشته بچاره گري برنشست - برادرانِ قليچ خان و فرزندانِ اسمٰعيل قلي خان (كه از بزرگ اقطاع‌داران بودند) بناشايست عذرها همهي نگزيدند - همانا فرسيدنِ آن گروه ايزدي تائيد بود - هرچند در سپه كشي خود سرانِ كچكرا كمتر كار شايستگي بيشتر - بيدلئ يك كس گروهے را از جاى برد - و ناهنجار سخنے جهانے برهم زند با افزونيِ غنيم و هزه لائي هوا خواهانِ كارنشناس باقبالِ روزافزونِ شاهنشاهي جنگ روزيد[۴] و درمالش فرصت جويانِ كم بين شد - نزدِ بيرم گانو فتح‌خان پسرِ امين‌خان غوري و چندرسين زميندارِ هلود[۵] و كرن[۶] پرمال كلانترِ مورپي[۷] و بسيارے نخوتمندان بفيروزي جنود پيوستند - نورنگ خان و سيّد قاسم و خواجه سليمان و برخے راد مردان را پيشتر روانه گردانيده - ايشان در مورپي بيست و پنج كروهي ولايتِ غنيم بيانه گذاري نشستند - گرفتن سگالشِ خدمتگذاري نبرد شگرفے جاويد دولت چرا در پرده ماند - از كج بيني داستانِ آشتي درميان آوردند - و كار نشناخته رو بفروتني نهادند - بدگوهرانِ نخوت فروش نپذيرفته آهنگِ پيكار در سر گرفتند كوكلتاش از بيدار بختي و روشن ستارگي بچاره سگالي نشست - و با آنكه فيروزي سپاه از ده هزار م و غنيم از سي هزار بيش بود آمادهٔ آويزه شد - و از هفت كروهي رده برآراست - قول خرّم خواجه ابوالقاسم ذيوان حكيم مظفّر اردستاني قول ابدال و ديگر بهادران در هزاركس

---

(۲) نسخهٔ [ز] نهضت رايات همايون بصوب گجرات و تاديب و تنبيه يافتن بدسگالان خصوصا جام بدانجام

(۳) نسخهٔ [ز] ديرين اندوختهٔ (۴) در [چند نسخه] در زد (۵) در [بعضے نسخه] بلود - و نسخهٔ [ل] بهلو (۶) نسخهٔ [ل] كرن مال (۷) در [چند نسخه] مورپي ٠

برانغار نورنگ خان با هزار و پانصد - جرانغار خواجه رفیع محمّد حسین شیخ قاضي حسین سیّد ابواسحٰق چندر سین هزار و هشتصد - هراول سیّد قاسم سیّد بایزید سیّد بهادر سیّد عبدالرّحمٰن سیّد سلیم میر شرف‌الدّین سیّد مصطفیٰ هزار و چهار صد کس - التمش هزار و ششصد فروهیده مرد کوکلتاش و کامران بیگ و محمّد توقبای و خواجه بابا و قادر قلي کوکه با چهار صد آزمون کار ناموس درست طرح شدند - و گوجرخان با ششصد جوان طرح برانغار قرار گرفت - و خواجم بردي با همان قدر دلاور طرح جرانغار - و ازان سو در قلب گاه مظفّر با چهار هزار از گروه لونبه کانهي و جز آن - برانغار دولت خان با چهار هزار و پانصد کس - جرانغار جام با هشت هزار سوار مقدّمه آجا پسر رشید جام با منیه عموی او و دیگر برادران و جسا با خویشان چهار هزار و پانصد کس قرار داد آن بود که از سیه آب گذشته سیم تیر آویزش رود - و عیار همّتها بر گرفته آید چون ازان آب گذاره شد غرّیدن تندر و باریدن ابر چنان در گرفت که در شبانه روز یکدیگر را نیارستند دید - غنیم بفراز[۲]گاه فرود آمده بود - اولیای دولت از نشیب زمین و آب فزوني و کم آذوقي ستوه آمدند - دو بار شبخون آوردند - و ناکام باز گردیدند •

چون سختي از اندازه گذشت ناگزیر نوانگر[۳] رویه بنگاه جام کوچ کردند - تا هنگامهٔ مخالف پراگندگي یابد - و روزي فراخي پذیرد - چهار کروه سپرده بآباد دهے فرود آمدند - علف و فراوان غنیمت بدست افتاد - ناچار مخالف برخاست - و در سه کروهي رودے درمیان داده جای گرفت - و بسیارے بپاسبانی بنگاه جدا شدند - چهارم امرداد فوجها بآویزش در آمدند و عرصهٔ کارزار گرمي پذیرفت - تیز دستان جرانغار از هراول بر گذشتند - دولت خان سخت در آویخت - خواجه شیخ پگزیده آئین خود را برغنیم زد - و خواجه رفیع به پیوند درستي با چندے همپائي نمود - جلوگیر کرده از هم گذرانیدند - و پانزده دلاور از خویشان او بنامووري در گذشتند - شیخ کبیر پور مکمّل خان نیز بمردانگي فرو شد - طرح این فوج کارے بر نساخت بسیارے از پنها راه گریز پیش گرفتند - و چندے پس قول آمدند - محمّد حسین شیخ زخمي درین مردم بود - بزودي در گذشت - و برخے از میان قول و التمش عنان کشیدند - غنیم از چیره دستي بنخوت درآمد - و دنبال کرده دست در پرتال زد - درین میان پردلان التمش تیزدستي نموده بدولت‌خاني در آویختند - و برخے گریختگان باز گردیده بجنگ پیوستند - برانغار مخالف (که به تیزدستي مي آمد) لختے عنان کشید - و در سرآغاز آویزه هراول غنیم با پیشدستان فیروزي سپاه در آویخت - و سخت کوششها درمیان آمد • • شعر •

---

(۲) در [چند نسخه] بقرارگاه (۳) نسخهٔ [از] تومگر •

دلِ تيغ گفتي بناله همي • زمين زيرِ اسپان بنالد همي
پر از نالهٔ كوس شد مغزِ ميغ • پر از آب شنگرف شد جامِ تيغ

كار از تير و شمشير برگذشت - و بكارد و خنجر درهم آميختند(٢) - ميرشرف‌الدّين برادرمردي جان نثار كرد - نزديك بود كه چشم زخمي باين فوج رسد - بهادرانِ النمش برانغارِ غنيم را بر شكسته بيداري پيوستند - راجپوتانِ غنيم بآئينِ خويش از اسپان فرود آمده بخون گرفتگي ايستادند - دريں ميان كوكلتاش رسيد - و فيروزي چهرهٔ برافروخت - مهراران با برادر و دو پسر و جسا با پانصد راجپوت يكجا نقدِ زندگي سپردند - ظريف‌الملك وكيلِ دولت خان دستگير شد - جام و مظفّر بےآويزش راهِ گريز فراپيش گرفتند - و دولت‌خان زخمي بجونه‌گذهه رفت - دو هزار گنداوران از غنيم جان سپردند - و از فيروزي سپاه صد كس بواپسين خواب غنودند و پانصد جوان را نمايان زخمها چهرهٔ مردانگي برافروخت - و هفتصد اسپ فرو شد - توپخانه و فيلخانه و ديگر اسباب غنيمت اندوختند - سپه آرا بسپاسگذاري بر نشست - و كه و مه را دل بدست آورد - بيست و هشتم نويدِ فيروزي بعرضِ همايون رسيد - و الٰهي سپاس افزايش گرفت - كوكلتاش نگاشته بود كه از هرزه سرائيِ كه و مه نااميدي داشت - دران نزاردلي گيهان خديو بعالم مثال همّت را نيرو بخشيد - و آب رفته بجوي آمد - اگر شگرفيِ اين نمودار يک بر گذارد گوشِ ظاهر نگهان بر نتابد *

درينولا قاضي نورالله و قاضي علي را بكشمير فرستادند - برطوطه(٣) (كه از رازدارانِ ميرزا يوسف خان بود) دشمنان برو سخنے چند بر ساختند - و دامن آلودِ خيانت را نمودند ميرزا ناكرده پژوهش بشكنجه در كشيد - او ستوه آمده راهِ گريز پيش گرفت - و ببارگاهِ اقبال داد خواه آمد - چنان برگذارد كه حاصلِ كشمير بيست و دولک خروار بود - و هريک بنرخِ شازده دام تن يافته - اكنون شمارهٔ خروارده پانزده افزودگي دارد - و هريک را بيست و هشت دام شد - و دريافتِ همواره برگشت - شازدهم آن دو كاردانِ كم آز را بوارسي فرستادند - هيزدهم عرفي شيرازي رختِ هستي بربست - درے از سخن‌سرائي برگشوده بود - (اگر در خود نگريستے و زندگي را بشايستگي سپردے - و زمانه لختے فرصت دادے) كارِ او بلنديِ گرا شدے - دريں نزديكي اين رباعي بر سنجيده(٤) بود *

* رباعي *

عرفي دمِ نزع است و همان مستي تو • آيا بچه مايه رخت(٥) بر بستي تو

---

(٢) نسخهٔ [ل] آويختند (٣) در [بعضِ نسخه] هرطوطه (٤) نسخهٔ [ا] برگفته بود . و نسخهٔ [ب] بر سخته بود (٥) نسخهٔ [ل] بار *

فردا ست که دوست نقد فردوس بکف • جویای متاع است و ندیدستي تو

سیم بي‌بي روپه از آشوبگاه گیتي رو پوشید - و شهریار مهر اندوز را دل بسوخت - و از ژرف نگهي برضا گرائیده آمرزش خواست - از گزین دایگان افسرخدیو بود - همواره وقت را بدایست گذرانیدے - ازخیرسگالي دراز زندگاني یافت - درین روز احدیان گزین خدمت نموده بدرگاه والا آمدند پیشتر ازین برخے راجپوتان کرم‌بیگ پور شیربیگ را از هم گذرانده گام فراخ بر زدند - حمزه عرب در بهدبهر (۳) جاگیرداشت - و امرا برادر رای رایسنگهه از فرمان‌پذیري بیرون شده دراز دستي میکرد ازان تیولدار مالشهاي در خور یافت - دریغولا کیسوداس برادرزادهٔ او بکمین برنشست - شے آن لبریز پیمانهٔ هستي را پسر حمزه عرب پنداشته جان‌بشکرد - و با چندے راه گریز پیش گرفت چون ازین آگهي آمد دیده وران چابکدست هرسو روانه ساختند - شیخ آدم و شیخ عزیزالله احدي براه ملتان پویان گشتند - میان دیبال پور و دغولا (۴) نزد قصبهٔ نوشهره رسیدند - و چندے راجپوتان رای رایسنگهه و برخے ملازمان خانخانان نیز پیوستند - کیسوداس با پنج کس در آویزه فرو شد و سه کس را زنده بدرگاه والا آوردند - و نوازش یافتند - درین شب پس از سه پهر و یک و نیم گهڑي عبدالرّحمن پور نگارندهٔ شکرنفانمه را فرزندے روشن ستاره فروغ افزود - و گونا گون نشاط را هنگامه شد گیتي خداوند بشوقش نام نهاد - امّید که فرّخي افزاید - و در اندک مدّتے بشایسته کاري پیوندد - و همدرینولا روزگار شیخ ابراهیم سپري شد - از معامله داني فراوان بهره مند بود و بدیدباني و کار شناسي او صوبهٔ دارالخلافهٔ آگره انتظام داشت - چهارم شهریور درگذشت گیتي خداوند آمرزش درخواست - و پس ماندگان او نوازش یافتند - شاه قلي خان محرم بفرمان والا از میوات بدانجا شد - و در کمتر فرصتے بدادگري و نیکوکاري ازو برگذراند •

و از سوانح فرستادن وخشور بجنوبي دیار - چون برهان‌الملک بر احمد نگر چیره دستي یافت جاي آن بود که بپرستاري و سپاسگذاري برافزاید - و سرمایهٔ فرمان پذیري دیگر مرزبانان آن سرزمین گردد - بادهٔ کامروائي هوش اورا بربود - و گونا گون نوازش شاهنشاهي بفراموشي رغبت از بخت برگشتگي آزار زبردستان فراپیش گرفت - و سود خود را در زیان دیگران اندیشید گیتي خدیو از بخشایش منشي و مهر افزوني بران شد که نخست کار آگهے نزد راجه علي خان (که برهان دست نشاندهٔ اوست) فرستاده آید - و بصلاح دید او بآن غنوده خرد و دیگر مرزبانان آن سو اندرزها رود - اگر نیوشند و پوزش فراپیش نهند دست از بادافراه باز کشیده آید - وزنه

---

(۲) نسخهٔ [ا] عمر دراز (۳) نسخهٔ [ز] در شهر - و نسخهٔ [ل] در تهانیسر (۴) دو [بعضے نسخه] قیولا •

فيروزي‌جنود نامزد گردد - و مالش بسزا داده شود - چهاردهم ملک الشّعرا شيخ ابوالفيض فيضي را پيش راجه علي‌خان و برهان‌الملک دستوري دادند - و امين‌الدّين را همراه ساختند - و ميرمحمّد رضوي را نزد عادل خان و مير منير را نزد قطب‌الملک رخصت فرمودند - و بسا پيغام آگهي گذارش يافت *

و از سوانح وقتي امرا بجونه‌گذهه - چون ميرزا کوکه فيروزي يافت بامدادان بفوانگر شتاب آورد - و فراوان غنيمت اندوخت - جام و مظفّر بکهسار برپره (٢) گام فراخ برزدند - کوکلتاش برای مالش بدگوهران ايستاد - و بچاره گري بر نشست - نورنگ خان سيّد قاسم خواجه سليمان و برخي را بگشايش جونه‌گذهه فرستاد - همگي بسيج آنکه خاطر ازان سرزمين را پرداخته خود نيز از پي شتابد - فرستادگان از ملک ويراني و گران ارزي فراوان رنج کشيدند - و چون با افسردگي و گران پائي نزديک شدند دولت‌خان پور امين خان (که زخمي برآمده بود) فرو شد - و لختي آهنگ دژ گشائي تازگي پذيرفت - بدرونيان بر گذاردند - دژ کيا فروشده - و فيروزي سپاه در رسيده - آن سزاوار که بدست‌آويز پيمان کليد بسپارند - پاسخ آمد يکي از معتمدان بفرستند - تا خواهش برگفته دلجمعي بدست آوريم - درين هنگام آگهي شد که گروهي کانهي دست بيرتال در زده اند ناگزير بدان سو رو سپردند - و پيوست اين مظفّر خود را بدانجا رسانيد - و دژ نشينان نخوت از سر گرفتند - خان اعظم بر آشفت - و بسيج گشايش فراپيش نهاد - مظفّر بيرون رفت و بر زبانها افتاد که احمدآباد رويه گام فراخ برزده است - کوکلتاش فوجي بسرکردگي خرّم (٣) از پي فرستاد - و خود ميلخواست که دژ را گرد بر گيرد - درين ميان روشن شد که جام از نزديکي به بنگاه ميرود - بدانسو گام سرعت برگرفت - او برگشته بلابه‌گري نشست - درين هنگام شورش نظربے و فرزندان او برخاست - ناگزير پوزش پذيرفته باز گرديد - در دندوقه ميرابوتراب از درگاه والا رسيد - و قدسي منشور و گزيني اسپان و گرانمايه خلعتها برای بندگان خدمت‌گذار آورد - آمرا نويد بهروزي شنوده بسپاسگذاري برنشستند - و پيوست اين فروشدن ناسپاسان مالوه بچهرهٔ شادماني آب و رنگ ديگر در آورد - کوکلتاش را سگالش آن بود که بگشايش دژ باز گردد وا ماندگي همراهان سنگ راه شد *

روانه (٤) شدن شاهزاده سلطان مراد بدارائي صوبهٔ مالوه

بهين پرستش کارگيا آنکه شايستگان خيرسگال را برگزيند - و به تيمارداري زيردستان باز گذارد

---

(٢) نسخهٔ [ا] براه (٣) نسخهٔ [ب] خرم پرخود (٤) نسخهٔ [ب] فرستادن *

خاصه که فزاد بزرگي پيرايهٔ شايسته کاري شود - چنانچه خوی ستودهٔ انسرخديو ماست همواره عيار خويش و بيگانه بر گيرد - و فروهيدگان را پايه برتري بخشد - و از نيک بسيچي در مرزبانان همسايه ژرف نگهي رود - اگر غمخور جهانيان باشند بدادگري و آباد زندگي بايشان گزندے نرساند - و بيباوري دل برنهد - ورنه لابه گري از بادافراه باز ندارد - ليکن نخست اندرز گوئي رود و داستان بيم و اميد برخواند - چون سران دکن ناهنجاري پيش گرفتند کار آگهان را به پند گذاري فرستادند - و شاهزاده سلطان مراد را (که بشايستگيها آراسته بود) بر نواختند - و بعلم و نقاره و چتر و نوغ[۲] اعتبار افزودند - و صوبهٔ مالوه در اقطاع او قرار گرفت - شب چهارم مهر پس از سپري شدن دو ساعت گرانبار اندرز بدان سو دستوري شد - همگي بسيچ آنکه اگر بمرزبانان جنوبي ديار نصيحتگري سود مند نيايد سرمايهٔ مالش ايشان آماده باشد - از مهين پندها (که آويزهٔ گوش هوش آن گرامي فرزند شد) لختے ميذويسد - و دستمايهٔ هوشمندي بر ميگذارد *

نخست انديشه را بپژوهش ايزدي رضا آباد دارد - تا کارکرد بشايستگي گرايد - سپس بيروني پيرايش فرا پيش نهد - خورش و پوشش را مقصود نه پندارد - و ژرف نگهي بکار برد - از کار ستم آلود بپرهيزد - و از هنگام و اندازه بر نگذراند - هر عضوے را بگزين کار باز دارد - و از بسيارگوئي و خنده افزوني برکنار زيد - و خواب از سيوم بخش شبا روزي بر نگذراند - در آبادي سپاه و ملک و ايمني راه و فرمان پذيري سرتابان و بر انداختن دزد و رهزن کوشش رود - پس ازان بافروزش دروني پردازد - خواهش و خشم را بفرمان خرد دارد - که دادار جهان آفرين استخواني کاخ را دو باسبان پديد آورد - بخستين در خور برگيرد - و بدوم از ناسزا بپرهيزد آدمي زاد از خرد غنودگي آن دو را عنان گسسته دارد - و پيرايهٔ زندگي را مايه دهِ مردگي گرداند شناسائي را از بايست نگذراند - و نيروی کارفرمائي را بشايستگي تنومندي دهد - و برين چهار اعتدال گرا شود - و از کمي و فزوني (که سرمايهٔ نکوهيدگي ست) دوري جويد - درين روز بازار تقليد و دروئي انصاف و هوشمندي بکار برد - پرستش پيغمبر گزيدان علاقه گسل ديگر است و نيايش دلبستگان جهان[۳] آرا ديگر - اگرچه انديشهٔ آبادي ناگزير هردو ليکن نخستين از آگهي در نگذرد و پسيں را غفلت سزد - کار مايهٔ هريک دريابد - و بديد ناملايم از جا نرود - و مهر و کين و بيم و اميد را از اندازه و جا برنگذراند - بسا کس را چين پيشاني آن کند که ديگرے را شمشير و دشنه - دگرگونئ کيش از کارسازي باز ندارد - و در بادافراه شورش نيندازد - انجمن راز گوئي بکاردانان بر آراید - اگر پوزش رود به پذيرد - و بر راهی خود غره[۴] نشود - و جز دوربين

---

(۲) در [بعضے نسخه] تمن تو غ (۳) نسخهٔ [ز] جهان آرائي (۴) در [چند نسخه] فتنه *

خير سگال (كه بر خويشتن نلرزد) شايانِ اين كار نداند - خوشخوئي را عادتِ خود نگرداند و دستگيري را بروز ناكامي فيندازد - و از فزونئ آن شكوه برنشكند - و پاسِ پيمان برهمه سود برگزيند و چنان زيد كه گروهاگروه مردمِ بيگانه دلگرفته نباشند - خامه بازرگان كه آوازهٔ نيكنامي ازو بلند گردد از هرگس باندازهٔ نيرو چشمِ خدمت دارد - ودر شناسائي بچرب‌زباني فريفته نگردد - دوستداري بيكے از چهار چيز پيدائي‌گيرد - دنيوي سود اگوچه بگمان باشد - و اين دير فراچنگ آيد - و زود از دست رود - ديني بهره - و آن برعكسِ نخستين - سيوم نيكذاتي - و آن با جان همدوش پايندگي و ناپايداريِ آن بخرد باز گردد - چهارم اخلاص - ازين جوببار چهار گانه در عقيدت گذاران ژرف نگهي بجاي‌آرد - و باندازهٔ شناسائي كاركرد را بنياد نهد - در آموزشِ آگهي‌نامها برگوشد - و دانش را بكردار رساند - گوشه نشينانِ خرسند و ژوليدهٔ مويانِ برهنه پا را دل بدست آورد - و در ديدِ رهروگانِ جلال دلير نباشد - بر غمگساريِ سپاه همّت گمارد - و ماهوار بهنگام رساند - و از هرگس در خورِ آن ستور و سلاح و خيمه طلب دارد - نيكو خدمت را پايه افزايد - و ديرين پرستار را از نظر نيندازد - از كشاورز آبادي نغنود[٢] - و بهر شغلے راستي منشانِ آگاه دل برگذارد - تا بے خواهشِ بادهٔ بزرگي فروختن و آرزوي ستايش كارها بشايستگي گزايد و ديد بانوئ خود را از ايشان باز ندارد - حق سگالان را پايه برافرازد - و باطل بسيچان را بنصيحت و مالش پيرايش دهد - دردآوري بسوگند و گواه بسند نكند - پرسشهاي گوناگون و خواندنِ پيشاني نامه ياور سازد - و تازه رسمے (كه سودِ آن اندك و زيان بسيار بود) درميان نيارد - ثغور را برادرمردانِ آزمون‌كار بسپارد - و از ايمنيِ راهها زمانے نشكيبد - هنگامِ عافيت زمانِ ناكامي بياد آورد و هر چيز را چاره آماده دارد - همنشينِ شايسته كردار برگزيند - و از راست گوئي كه رود درهم و دلگرفته نگردد - و در فرمانِ خرد بوده از شورشِ طبيعت بر كناره زيد - و بسا دلاويز اندرزها فرموده گرانبارِ آگهي ساختند - اميد كه بخت ياوري نمايد - و لختے گفته بكردار رسد

اسمٰعيل قلي خان جگّاتهه راي‌درگا عبدالله‌خان حاجي سيندوك رضا قلي ميرزا خان مختار خان قابل بيگ[٣] قاسم بيگ تبريزي قاسم بيگ ذوالقدر محمود خان اتم بهادر سيدي ريحان عالم خان نصيب[٤] ديوانهٔ شيخ معروف ميرزا محمّد شيخ عبدالله بختيار سعيد ميركلان كولابي ضياءالدّين يوسف رايسنگهه افضل تولكچي بهوپت عارف عماد عبدالرّحيم لعل‌بيگ كانه اميربيگ انفاس‌بيگ قيابيگ كلياندداس كوچك زمان بيگ محمّد ويس كولابي بايزيد امام قلي‌سلطان‌محمود محمّد اتم محمودبيگ رنجيت ايسّرداس امير قراول خواجه مبارك بنوالي‌داس، وفادار حسن بيگ

---

(٢) نسخهٔ [ا] نيايد (٣) در [بعضے نسخه] خان (٤) نسخهٔ [ا] نقيب •

محمّد بیگ ترکمان نیرم[۲] سال سازدهم سال لکهمیداس و بسیارے را همراهِ آن نونهالِ اقبال دستوري شد - و اقطاع دارانِ مالوه نیز بخدمت گزیني نامزد گشتند - ازین‌میان بمهین پایهٔ وکالت اسمٰعیل‌قلي‌خان سربلندي یافت - و ببخشیگري مختاربیگ - روز دیگر نگارندهٔ شگرفنامه را فرستادند که لختے ازان اندرزها باز گوید - و معنوي پیوند گذارده در صوري جدائي دل بردهد - و خواهشهاي آن گوهرِ اقبال عرضه دارد - و در برآمدِ آن کوشش بکار برد - انجمنِ خلوت پیرایش گرفت و دلاویز سخنان آن درّةالتّاج خلافت را خوش وقت گردانید - شهریار از شنود مسرّت اندرخت و بر زبانِ گوهربار رفت - امّید که کامیابي بخنودگي نبرد - و آمیزهٔ نیکوان بپاسباني نشیمند بیست و یکم افسر خدیو بآهنگ نخچیر برآمد - و برخے پردگیان را همراه گرفت - تا ساحلِ دریاي چناب چالش رفت - و گوناگون نشاط اندوختند - اگرچه بسیجِ شکار بود لیکن فراوان ستم زده بداد رسیدند - و بسیارے سرتابان مالش یافتند - بیست و پنجم نزدیکِ شاهم علي از بیراهه رفتنِ نظرے و فرو شدنِ او آگهي رسید - او را با فرزندان منصبِ والا داده سرکارِ هندیه جایگیر کرده بودند - ازانجا (که بادهٔ خود کامي هر تنگ حوصله برنتابد) در کمتر زمانے بستمگاري بر نشستند - چون برهان الملک بدکن روانه شد فرزندانِ او بے فرمانے همرهي گزیدند - و خرد گجرات را خالي پنداشته بدانسو گام فراخ بر زد - میرزا کوکه ازین آگهي با جام آشتي کرده باز گردید - چون آن کجکرا روزگار را بکام خود ندید حال‌گذاري را دست‌آویز آمدن برساخت کوکلتاش شنوده هرزو نیاورد - و بشایستگي کسیل کرد - او بجایگیر نیامده راه دکن فرایپش گرفت و چون بخاندیس رسید راجه علي خان لختے گرم خوئي نمود - لیکن از دوربیني بناکام باز گردانید نزدیکِ ساول کولیان سر راه گرفتند - در آویزه کارِ او سپري شد - درین هنگام فرزندانِ او از برهان‌الملک جدا شده بمالوه گرد شورش برانگیختند - خواجه محبّ علي دیوان جمال‌الدّین حسین و دیگر اقطاع دارانِ آنصوب را فراهم آورده بچاره گري بر آمد - بدگوهران ازین آوازه راهِ پراگندگي سپردند و نزدِ بیجاگڈهه با بومیانِ آن سرزمین در آویختند - و آبروی ناسپاسان ریخته آمد - قنبرِ بے رحم بے هدو فرو شدند - و شادي بے با چندے بندربار افتاد - گماشتگانِ قلیچ[۳] خان بسته بدرگاه آوردند - گیتي‌خداوند از مهر افزوني نواخته به بنگاله فرستاد - غرهٔ آبان شمسي وزن را جشن‌آراستند و در زمینِ بادل‌گڈهه آن گرانبار دین و دنیا را بدوازده چیز برسنجیدند - عالم را شادماني درگرفت - و هر گروے کامیاب خواهش آمد - و فرمان شد سختن‌گاه را زین‌خان کوکه که اقطاع دار است گزین باغے برسازد - و آنرا زیناباد نام نهادند - درینولا بخاطرِ همایون رسید که بر کنارِ دریاي چناب

---

(۲) نسخهٔ [ا] پري سال (۳) در [بعضے نسخه] اسمٰعیل قلي‌خان ٠

والا شهرے اساس نهاده شود - و دیرین سگالش بکارکرد گراید - کار آگهان چند جا را گذارش نمودند ششم حکیم مصري و حکیم علي و خواجه[۲] محمّد حسین و میر طاهر را فرستادند - که هر دو رویهٔ آن رودبار ژرف در نگرند - فرستادگان دو جا برگزیدند - یکے آن رو میان پرگوال و حاجوال از مضافات بهلولپور - دیگر این سو نزدیک قصبهٔ سودهره - فرمان شد که اختر شناسان یوناني و هندي فرّخ ساعتے بر اندیشند[۳] - چون دورتر گذاردند بدان کار پرداخته نشد - درین روز میر شریف[۴] را دستوری بهار و بنگ شد - و بچهارهزاري منصب والا سربلندي یافت - امیني و صدارت داد و ستد و پایهٔ قضا - و شریف سرمدي ببخشیگري آن صوبه نامزد شد - بیست و هشتم مهچهٔ همایون رایات بدارالملک لاهور بر افراخته[۵] آمد - و گروها گروه مردم بدیدار خسرواني نشاطها اندوختند - روزے درین شکارگاه آهو برهٔ نمودار شد - بفرمان خسرو تیزتک قنچقے در پي او رها کردند - نزدیک بود که دریابد مادر آگهي یافته حیله آرا شد - و خود را لنگ را نموده نزدیک او رسانید - آن درنده چیرهٔ دستي برو آسان دانسته بدو بازید - آهو برهٔ از نادانی ازو جدا نشدے - از پخته کاري او را بگله رسانید و خاطر ازان وا پرداخته از لنگي برآمد - و به تیزپائي بدر رفت - مي فرمودند چنین شگرفکاري در شکار قمرغه در بدرک دیده شد - لیکن ماده آهو رهائي نیافت *

و از سوانح شکست یافتن ارغونیان - گذارش یافت که گزین لشکرے بسرکردگي خانخانان بگرفتن قندهار نامزد شد - چون ملتان و بهکر در اطاعت او بود راه نزدیک غزنین و بنگش گذاشته باندیشهٔ سربراهے جایگیر دراز راهے فراپیش نهاد - درین میان زربندگان کار نشناس خواستهٔ فزونی تُنهه و کمی قندهار باز نمودند - مپه آرا بگشایش سند دستوري گرفت - نزدیک ملتان سران بلوچ به پیمان دیدند - و نزد بهکر رده آرائي شد - درین هنگام ایلچیان میرزا جاني بیگ نزد خانخانان رسیده چنین بر گذاردند - فیروزي سپاه را گشودن قندهار درپیش است - سزاوار آن بود که درین یورش همرهي میکرد - لیکن (چون شورش فتنه اندوزان باز میدارد) فوجے بخدمتگذاري میفرستد - آمدگان را بکنجے بر نشاندند - و در رفتن لختے تیزتر شدند - پیوست این آگهي آمد درون قلعهٔ سیهوان[۶] آتش افتاد - و آذوقه بسوخت - فیروزي[۷] جنود شنیده از دشت و دریا گام فراخ بر زدند - در پایان قلعهٔ سیهوان گذشته لکهي[۸] را برگرفتند - او چون گذرهٔ بنگاله و بارهموله کشمیر است - از توپ و بندوق دژنشینان آسیبے نرسید - و دروازهٔ ملک بدست درآمد

---

(۲) نسخهٔ [ب] خواجگي (۳) نسخهٔ [ا] نشان دهند (۴) نسخهٔ [ا ب] مهر شریف آملي را

(۵) در [چندنسخه] سایه انداخته (۶) در [بعضی نسخه] سیهوان (۷) نسخهٔ [ز] فیروزي نوید شنیده

(۸) نسخهٔ [ب] لهکي - و نسخهٔ [ز] بگهي - و نسخهٔ [ل] لکي - و الله اعلم *

خانخانان نزد قلعه رسیده بچاره‌گری گشاد برنشست - لختی این ملک را سیرستان گویند - و این حصار حاکم نشین برساحل سنه فراز پشته اساس یافته - خاکریز آن چهل گز - و دیوار هفت گز - نزد او کوله ست بدرازی هشت کروه - و پهنا شش - سه شاخ دریا بدو پیوندد - و پناه جای حصاریان است - و مردم برخی در جزیره و لختی در کشتی آباد - قرا بیگ با برخی در غرابها رو بدانسو نهاد - و ناگهانی رسیده فراوان غنیمت اندوخت - بومیان بزینهار در آمدند - میرزا جانی بیگ ازین آگهی بیازش پیکار بر آمد - و در گذشت نصیرپور جائے (که از یک سو دریا (۲) و دیگر جانب رودها ست) حصارے برساخت - و آنرا بکشتیهای جنگی و توپخانه استوار گردانید - فیروزی سپاه در پیش رفتن دودله شد - درین هنگام راول بهیم بزرگ جیسلمیر و دلپت پور رایسنگهه برگذاردند - بسیج آن بود که از راه بهکر رسیده شود - از گمراهی براه امرکوت مي آئیم - باندیشهٔ آنکه مبادا غنیم بران فوج چیره دستي نماید کار قلعه و راه ناساخته بخشکي و دریا روانه شدند - و مقصود آقا و برخے را در (۳) معابر گذاشتند - تا دژ نشینان در خدوک باشند و راه لختے ایمنی پذیرد - هیزدهم آبان شش‌کروهی غنیم رسیدند - و از دور اندیشي چهار دیوارے اساس نهادند - بیست و یکم خسرو (۴) چرکس کشتیها آماده ساخته به پیکار آمد - با آنکه بالا رویه میراندند از تیزی آب سر در نشیب داشت - از در آمدن شب آویزه بیامداد افتاد - و از آوازهٔ آنکه میرزا جانی براه خشکي مي‌آید فریدون برلاس سیّد بهاؤالدّین سکندر بیگ قرا بیگ بهادرخان دران تاریک شب از آب گذشتند - صبحگاه توپ اندازي گرمي پذیرفت - و شگرف آویزه درمیان آمد - غنیم از کمی آب فتوانست نزدیک شد - آب گذشتها ازان کنار رسیده به تیر در گرفتند - و پردلان فیروزي سپاه در جنگي غرّابها در سر نشیب آب گرم رفتن شدند چندانکه آویزش به تیر رسید - و در اندک فرصتے به برچه و جمدهر کشید • • بیت •

درخشیدن تیغ الماس گون • سنانهای آهار داده بخون

تو گفتي که برشد زگیتي بخار • برافروخت زان آتش کارزار

غنیم دست از کار بازداشته راه گریز سپرد - و ستدگ فیروزي نشاط آورد - برداّنه (۵) که از ناموران بود بگرنیستي فرو رفت - و میرزا قلي زخمي بدست افتاد - و چهار غراب پر از آدمي و خواسته غنیمت برگرفتند - هر یکے ازان وخشور (۶) هرموز بود - آئین چنان است که حاکم هرموز یکے را بشهر نگهه گذارد - تا در بازرگانان امن باشد - میرزا جاني برای چنین آوازه (که چندین گوه بکمک

---

(۲) نسخهٔ [ل] بزرگ دریا (۳) در [بعضے نسخه] بر دریا گذاشتند (۴) در [چند نسخه] خسرو و چرکس (۵) نسخهٔ [ب] پروانه . و در [بعضے نسخه] پروانه (۶) در [چند نسخه] قیطور •

آمده اند) همراه آورده بود - و چندے نوکران خود را بپوشش ایشان در آورده - دریست کس از مخالف در موجخیز فنا افتاد - و بیش از هزار کس زخمي رفت - و بایزدي پاس از فیروزي سپاه کم کسے را گزند رسید - تیزدستان غرابے رسانیده خسرو را زخمي گردانیدند - و نزدیک بود که گرفتار گردد - ناگهاني توپ بشکست - و کشتي از هم ریخت - و خرمن هستی برخے خاکستر شد دوربینان کارشناس بران بودند که از راه خشکي و دریا بر بنگاه میرزا جاني دست چیرگي برگشایند چون در شام نا امّیدي صبح کامراني دمیده بود بیشترے را دل بدان نگرائید - و کار آسان شده را دشوار گردانیدند - سیزدهم آذر دیهیم خدا پژوهش حال تُتّه داشت - و چندین بار فرمود - نیک بجوئید که کسے ازآنسو آمده باشد - ناگاه تیز روے بختي سوار نوید فیروزي رسانید - ایزدي سپاس را تازه آئیني برنهادند - بیست و ششم آصف خان را بسوی دریاي چناب و بهت فرستادند - چون آگهي شد (که بومیان آن سرزمین بآزار زبردستان برخاسته اند) آن شایسته کار را دستوري شد تا مالشے بسزا دهد - جانجا کار دیدگان بفوجداري برگذارد - ضیاء الملک در مونک نامزد شد اللّه بخش مرل در رسول پور - و از جُندالله (۲) تا لاهور حافظ ولي - در کمتر زمانے بسیارے بادافراه برگرفتند - و برخے را دستگیر بدرگاه آورد - و نام بردها را سامان نموده بجا گذاشت •

و از سوانح فرستادن مرزبان تبّت دخت خود را بدرگاه والا - ازان باز (که آنکاي کشمیر بر قلمرو افزود) پیوسته حاکم آن جا نیایشگري کردے - علي راي حاکم تبّت خرد را در سر افتاد که فرزند او در شبستان بزرگ شاهزاده پرستاري نماید - کشور خدیو پذیرش فرمود - بیست و دوم دی او را با تنسوقات آن دیار آوردند - و کامیاب خواهش گردید - دریغولا فرّخ فرزندے چهرهٔ هستي برافروخت - و بزم شادماني برآراسته شد - ازانجا (که دادار بهمال آبیاري چهار چمن جاوید دولت میکند) فرزندان سعادت گرا و نو باوهاي فرّخ بخت یکے پس از دیگرے کرامت میفرماید و بستانسراي اقبال را سرسبز و شاداب میگرداند - چنانچه این شگرفنامه بار گوید - و بتازگي بیست و ششم پس از چهار ساعت و بیست و چهار دقیقه بطالع میزان در مشکوی شاهزاده سلطان سلیم از دخت مونه راجه فرزندے نیک اختر پدید آمد - و شادي را هنگامها برساختند و سلطان خرّم نام برنهادند • ۰

و از سوانح نامزد شدن فیروزي سپاه بقندهار - چون خانخانان گشایش تُتّه برگزید بیست و نهم شاهزادهٔ والا منش سلطان دانیال را با گران لشکرے بدانسو دستوري دادند - فرمودند اگر میرزایان از نیک اختري پرستاري برسگالند بپذیرد - و بخسروانی نوازش امّیدوار سازد - ورنه

---

(۲) در [چند نسخه] چندالله •

آن ملک بر ستاند - و بیکے از کار شناسان دادگر سپرد - برخے اولیای دولت در باز گردانیدن داستان بر طرازیدند - و از مدارا پژوهي پذیرائي یافت - چهارم بهمن خدمت رای نکدري[۲] از اسهال در گذشت - از گروهے بود که در هندوستان به بدکاري ایمان کسے نرسد - باري[۳] و چندال نیز گویند - افسر خدیو او را نواخته سرگروه ساخت - و از گیرا دم براستي رهنموني شد - لختے دریچهٔ دل بر گشودند - و از همزبانے او بسیارے از تباه[۴] روي برآمدند - و امروز در هرخانه پاسبان ازان گروه است - وچون خطاب خدمت رائي یافت هریکے را ازان قوم خدمتیه گویند - ششم گزین کالای کهسار (که بهادر سنگهه راجهٔ کهتوار فرستاده بود) بوالا نظر در آمد - و آمدگان نوازش یافتند بیستم نونهال اقبال سلطان خسرو را بدبستان بر نشاندند - نخست ایزدي نیایش نموده خود حرف الف در آموختند - و بنگارندهٔ گوهرین[۵] نامه فرمان شد که هر روز لختے بآموزگاري[۶] بر نشیند و انجام آنرا ببرادر خرد شیخ ابوالخیر (که در نیکذاتي و دانش اندوزي غازهٔ یکتائي بر رو دارد) وا گذارد - ایزد توانا دولت صوري آموزش را دستمایهٔ حقیقي دریافت گرداناد - و از گزند رسمي علوم (که لغزش گاه جهانیان است) نگهداراد •

و از سوانح یغمائي شدن بنگاه راجه مدهکر - چون شاهزاده سلطان مراد دستوري مالوه یافت سران هرجا و بومیان هر سرزمین به نیایشگري مي آمدند - و نوازش یافته باز میگردیدند - در دارالخلافهٔ آگره آگهي آمد که این بومي را از نخوت فروشي بسیج دیدن در سر نیست - اندرز نامه فرستادند نزد نرور آن غنوده رای پور زادهٔ خود را فرستاد - و در نیامدن پوزش گذار شد - دیگر بار نصیحت گذاري رفت - و داستان امّید و بیم برخواندند - از گران خواب بیخبري[۷] برآمده روانهٔ ملازمت شد - چون بچهار کروهي رسید خواهش نمود که اسمٰعیل قلي خان و جگّناتهه بزینهار خود در آورده ببرند - و پذیرش یافت - اسمٰعیل قلي خان نیز برآمد - و جگّناتهه را لختے درنگ رفت - آن بومي از بیمناکي باز گردید - و گام فراخ بر زده بتنگناها پناه برد - شاهزاده برین خامکاران لختے بر آشفته فرمود که از پی رفته باز گردانند - یا مالش او بر خود گیرند از خرد کوتهي سر باز زدند - پایه نشناخته خود بدان یارش راهگرا شد - او لابه گري فراپیش گرفت و پور خود رام ساه و رنجیت را بملازمت فرستاد - و تاخت بنگاه او بدرنگ افتاد - و نزد قلعهٔ کرهر[۸] پسر همیر سین زینهار درخواست - پذیرفته آمد - و بهرزه سرائي کارنشناسان پیمان برگسیخته

---

(۲) نسخهٔ [ا] مکندي . و نسخهٔ [ب کیدی (۳) نسخهٔ [ب] ماوي و چندال (۴) نسخهٔ [ا] تباه کاري (۵) نسخهٔ [اب] اقبالنامه (۶) نسخهٔ [ا] بآموزگاري آن گلدستهٔ اقبال نشیند (۷) نسخهٔ [ب] ← خمري (۸) نسخهٔ [ا] کدهر . و نسخهٔ [ب] کوهرد •

بگشایش آن بر نشستند - زینهاري راهِ گریز پیش گرفت - و شاهزاده قلعه را بچیره دستي بر گشود - چهار صد راجپوت بر بنگاه خود بمردانگي فرو شدند - رامساه از دیدنِ این سست پیماني نیم شب گریخت - و جگّناتهه که دیدبان بود از شرمساري پاسخے نداشت - شاهزاده همان پیشین آهنگ در سر گرفت - آن بیم زده خود را بکناره کشید - و یورت او دست فرسود غارت شد و دران سرزمین رخت اقامت انداختند - شهریار پسند نفرمود - و فرمان شد پایه‌شناسي و قدردانيِ را چه گزند رسید - و نافرموده بیومي چرا در آویخت - و همراهان را فراوان نکوهش رفت - اکنون بچاره‌گري آن از شرمساري برآیند - و شاهزاده را بزودي بمالوه برند - اگر او سر بفرمان در نیاورد گران لشکرے نامزد خواهد شد - شاهزاده سیّد راجو و جوتے را درانجا گذاشته خود بمالوه آمد - و آن بومي ازین آگهي لابه گذار شد - صادق خان پوزش او بعرض همایون رسانید - و پذیرفته آمد - بیست و هفتم باز[۲] بهادر را فرستادند که او را به نیایشگري شاهزاده برد - درین ایام تازه رسے بکار رفت - شهریار گیهان پیرا از کار آگهي و هشیار خرامي دوم اسفندارمذ خالصات قلمرو را چهار لخت برساخت - و هریکے را بکردارے سپرد - صوبهٔ پنجاب و ملتان و کابل و کشمیر بخواجه شمس‌الدّین - و صوبهٔ اجمیر و گجرات و مالوه بخواجه نظام‌الدّین احمد بخشي - صوبهٔ دهلي برای پترداس - و صوبهٔ دارالخلافهٔ آگره و آله‌آباد و بنگ و بهار برای رامداس - اگرچه قلیچ خان را میرسید لیکن از فراوانیِ ملک این دوربیني شد - و لختے بکارِ نقود پرداختند - و کهن بیماریِ زر و سیم چاره پذیرفت - چنانچه در آخرین دفتر گذارده آید دوازدهم بلرام از زندگي بسر آمد - او برادر زادهٔ راجه بهگونت داس است - چون برنائي او را بناهنجاري برد از قدسي خاطر افتاد - و بصوب بهار نزد راجه مانسنگهه کسیل کردند - در بنارس نشاط باده در سر فیل سوار بود - از بدمستي خواست بجیجا فرود آید - مصري خنیاگر بجای نیلبان بود - چون لختے هشیاري داشت نه پذیرفت - بر آشفته زبان را بدشنام بیالود او بدشنه کار او سپري ساخت - و خود را بزیر افکنده بیرون رفت •

و از سوانح بدست آمدنِ امرکوٹ - چون[۳] دلپت و راول بهیم با گزین فوجے بعزیمت تتّهه بدانسو گذارده کردند آن زادگاه[۴] گیتي خداوند بے آویزش بدست در آمد - و رای آنجا بخدمت گذاري همرهي گزید - نیرنگي اقبال آنکه دران راه برخے بومیان چاهها بر انباشتند - و زهر آلود[۵] گردانیدند دران ریگ زار کم آب کار بر سپاه دشوار شد - بختمندان قدسي ذات را سرمایهٔ یاد کرد ایزدي گردانیده

---

(۲) نسخهٔ [ب] یار محمد را فرستادند (۳) نسخهٔ [ز] دلیپ (۴) در [بعضے نسخه] نژادگاه
(۵) نسخهٔ [ل] زهر آمود •

بردر انتظار نشستند - ناگهاني باران بےموسم در رسید - و خشک کولابها لبریز آمد •

و از سوانح فرستادن رای رایسنگهه بصوب تُتّهه - (چون فیروزي جنود در آویزهٔ دریا چیره‌دست آمد - و از هزره سرائی کوتاه بینان پیش رفتن بدرنگ افتاد) غنیم که آسیمهٔ سر بود پا استوار کرد پس از فراوان گفت و گو نهم آذر قلعهٔ (که میرزا جاني اساس نهاده بود) گرد گرفتند - و هنگامهٔ آویزه گرمي پذیرفت - و هر روز راه مردان هرسو داد مردانگي میدادند - روزے ازین جانب سکندر بیگ را (که از ناموران بود) تیرے بر ران رسید - و پس از چندے نقد حیات سپرد مخالف از جا استواري و سپه فزوني و آذوق[۲] فراواني و رعیّت یاوري بیغم بوده چشم بر بارش داشت - که آب همه جا فرو گیرد - و بیگانه لشکر بےآویزه بر خیزد - و در فیروزي سپاه شگرف گران روزي پدید آمد - و نزار دلان را سراسیمگي در گرفت - خانخانان سرگذشت عرضه داشت و خواهش مدد کاري نمود - بیست و یکم رای رایسنگهه را دستوري دادند - و خاکي گلّه بان و خواجه حسام‌الدّین و برخے دلاوران را از راه دریا روانه گردانیدند - و آذوق و تورچ و دارو و دیگر دستمایهٔ[۳] نیرو فرستادند •

و از سوانح سپهري شدن روزگار گوردهن پور راجه اسکرن - راجه پرتهیراج بزرگ الوس کچهواهه هیزده پسر داشت - ده از یک مادر - چون این جهان پدرود کرد پورنمل مهین پور را براجگي برداشتند - در آویزهٔ میرزا هندال پیمانهٔ زندگي او پُر[۴] شد - سوجا پسر او خرد سال بود - رتن‌سي[۵] برادر او را بسري برگرفتند - او از آشوب برنائي و شورش خود کامي و بد همنشیني پردهٔ ناموس مردم دریدن گرفت - برخے اسکرن برادر مایندریں او را بامّید سري بر جان شکري او داشتند بیاوري تبه سگالان اندیشه بکردار گرائید - و روزے چند بکام خود رسید - در اندک فرصتے بارهمل عمّ او ببزرگي بر نشست - فرزندان او همواره درکمین اسکرن بودنده - کرن[۶] بکین بزرگ نیاگ خود نوکري اسکرن برگزید - بیست و سیوم قاهو یافته پور راجه را در پیش پدر از هم گذرانید و بیازش او روی آورد - ستون از آسیب نگاهداشت - تیز دستان رسیده نامهٔ زندگي او در نوردیدند شهریار غمگین نواز بمنزل او سایهٔ عاطفت انداخت - و بدلاویز پرسش ناسور مانم زدگان لختے بهي پذیرفت •

---

(۲) نسخهٔ [ز] فراوان سامان (۳) نسخهٔ [ل] دستمایهٔ نبرد فرستاده (۴) نسخهٔ [ل] لبریز شد (۵) نسخهٔ [ز] رتن سي - و نسخهٔ [ل] رتن هني (۶) نسخهٔ [ا] تا آنکه پسر بزرگ او نوکري اسکرن برگزید •

آغاز سال سي و هفتم الٰهي از جلوس مقدّس حضرت شاهنشاهي

يعني سال فروردين از دور چهارم

روز جمعه پنجم جمادی‌الاخری سنه (۱۰۰۰) هزار هجري پس از سپري شدن ده ساعت و پنج دقيقه خورشيد والا دولت‌سرای حمل را برافروخت - و جهان را بگونائين نشاط برآمود جمال بجلوهٔ ديگر درآمد - و روزگار را نوآئين بستند • • بيت •

کشيده تا بگردون سايبانها • فرو پوشيده عيب آسمانها

بهر ديوار نقشی کرده پرکار • فلک حيران شده چون نقش ديوار

بيارمی آباد انديشه و دستياری اقبال دور سيوم غازهٔ انجام گرفت - و چهارم را سرآغاز شد به تنومندی دل و فروغ صبحگاهي لختی آگهي دريچه گشودند - و من تاريک درون را روشنائي در گرفت - بسيج سخن‌گذاري تازگي يافت - و نيروی گذارش برافزود • • نظم •

دگر بار بختم سبک خيز شد • نشاط سخن بر دلم تيز شد

چو دولت دهد بر گشايش کليد • ز سنگ سيه گوهر آيد پديد

از نو روز تا شرف بنوبنو روش بزم شادماني برآراستند - و افزون از خواهش بخشش و بخشايش رفت باده پيمائي را هنگامهٔ گرمي پذيرفت - و تازه نقابي بر معنوي جمال فرو هشتند - جام بجهتمندي و غمگساري آمد - ليکن باقبال شاهنشاهي مايهٔ هوش افزائي گشت - آنروز عقل دشمن عربده آموز هرزه لاي پارسائي دزد بود - امروز خرد افزا حکمت گذار درستي در بر است •

درينولا آگهي آمد - جلاله از توران ناکام بازگرديد - و به تذگنای تيراه سر شورش ميخارد و الوس افوبدي و اورک زئي فرمان پذيري گسيخته اند - و آن شوريده را جا داده - فرمان شد قاسم خان زابلي سپاه را فراهم آورده بمالش آن آشفته سران رو نهد - روز نو روز آصف خان و سعيدخان گکهر و برخي از درگاه والا دستوری يافتند - فرمودند اقطاع داران سند و پيشاور را يکجا ساخته بلشکر تيراه پيوندند بکمتر فرصتي آن کهسار را گرد برگرفتند - افغانان بدستان سرائي و لابه گري نشستند - و برگذاردند آن نافرجام جا نيافت - و بناکام بازگرديد - قاسم خان (بے آنکه ژرف در نگرد - و سر گذشت بدرگاه عرضه دارد) بکابل باز گرديد - آصف خان و ديگر آمرا دران نزديکي چشم براه فرمان داشتند گيتي خداوند را شتاب زدگی قاسم خان پسند نيامد - و فرمان شد که باز گرديده در پژوهش کوشش نمايد •

---

(۲) نسخهٔ [ل] پنجشنبه (۳) در [چندنسخه] نقش پرگار (۴) نسخهٔ [ب] افغانان دستان سرا بلابه‌گري •

فيروزي يافتن اولياي دولت و شكست خوردن ميرزا جاني بيگ باقبال شاهنشاهي

چون خانخانان قلعه را گرد بر گرفت از هوم بيگانگي و راه بستگي آذوقه گران ارز شد و بر فيروزي سپاه لختے كار بدشواري كشيد - ناگزير بيست و هفتم دي پيشين سال از گرد حصار برخاستند - و بيش از ناگزير در كشتيها انداخته بسيهوان فرستادند - و سيّد بهاءالدّين بختيار بيگ قرابيگ و جمعے ديگر را بپاسباني همراه ساختند - و بيشتر سپاه تتّهه سو روان شد - تا بتاخت و تاراج سرمايهٔ فراخ روزي آماده شود - و پراگندگي در هنگامهٔ مخالف افتد - و ملک بدست درآيد در قصبهٔ جون (۲) (كه ميانه جائے ست) خانخانان بنگاه ساخت - و شاه بيگ خان محمّد خان نيازي قاسم كوكه مرتضى قلي داد مال دوده بيگ و جمعے باهم نامزد شدند - كه آن آباد زميني بگيرند و در حال ميرزا جاني ديده باني رود - و دهارو بهادر خان قوردار و چندے را بسوى (۳) مدبن روانه كردند - و ميرزا فريدون برلاس جانش بهادر علي مردان بهادر سرمدي غاري خان بلوچ بشهر تتّهه رو نهادند - و هرگروهے بناحيتے رفته بر آسود - غنيم از غم زه و زاد لختے بپراگندگي درآمد بسيارے زميندارا ن سر بفرمان پذيري در آوردند - و هرگروهے به نيكوكاري چهرهٔ سعادت برافروخت مگر فوجے كه بسوى تتّهه رفته بود آنجا نيارست رسيد - بدگوهران نافرجام شهر را آتش درزدند ميرزا فريدون و راول بهيم برخے را بامركوت فرستادند - و بشايستگي پوزش پيشين كم خدمتي بر گذاردند - ميرزا جاني بيگ ازان قلعه بيرون شده سيهوان روبه شتاب آورد - بدان سگالش كه بر كشتيهاى فرستاده دست يابد - آزين آگهي خانخانان خواجه مقيم بخشي دهارو بهادر خان محمّد خان نيازي دولت خان لودي سعيد خان كراني و برخے كار آگهان را بدانسو روانه ساخت و خود نيز از پي رهگرا شد - دران هنگام (كه كشتي نشينان سراسيمه بودند) فرستادگان رسيده بچاره (۴) گري نشستند - بسيارے بران انديشه كه لكهي استوار كرده انتظار كمك رود - بگفتار دلاويز راه مردان آويزش قرار يافت - و بگزيدن روشے رده آرائي شد - قول محمّد خان نيازي بهادر خان قوردار شيوخان كلان خان دولت خان لودي سعيد خان كراني خواجه مقيم بخشي - برانغار دهارو مير معصوم بهكري و گروهے از دلاوران نامور - جرانغار سيّد بهاءالدّين ناهرخان و ديگر دلاوران هراول بختيار بيگ قرابيگ شمشير عرب ابراهيم (۵) بيگ جولک بيگ مرشد قلي شاه قلي تركمان بيدارى دل و رهنمونى ستاره از لكهي گذشته شش كروهى غنيم دايره كردند - بيست و يكم بآهنگ

---

(۲) نسخهٔ [ز] چون (۳) نسخهٔ [ل] بدين سو - و در [بعضي نسخه] بسوى بدس (۴) نسخهٔ [ب] بچارهٔ سگالي (۵) نسخهٔ [ب] ابراهيم چک ٠

پيكار چهار كروه پذيرا شدند - و پيش از آويزه مژدهٔ فيروزي نشاط آورد - درين چند روز باد از آنسو مي وزيد - درين هنگام ازين سو نويد كامراني داد - در كمتر زماني كارزار در گرفت - نخست هراول مخالف بسركردگي خسرو بر برابر خود چيرگي نمود، برانغار را نيز پراگنده گردانيد - شمشير عرب در هراول بشايستگي در آويخت - هوا خواهان او را زخمي بيرون بردند - و دهارو با چندے داد مردانگي داد - و زخم نيزه بر پيشاني خورده از اسپ جدا شد - و در كمتر زماني نقد زندگي سپرد - برانغار غنيم بكار فرمائي ملك محمّد مقابل خويش را از جاى برد - و جوئے ناهموار را برداشته تا دايره رفتند - و دست تاراج برگشودند - سيّد بهاءالدّين با گروهے جدا شده بر هراول غنيم (كه از چيره دستي نخوت فروش بود) رسيد - و جرئے درميان داده به نبرد ايستاد - از شورش باد و خاك از يكديگر آگهي نبود - دران آشوب گاه قول فيروزي سپاه را گذارو بر برانغار غنيم افتاد - بسخت آويزه بر شكستند - ليكن از هوا تيرگي راد مردان اين فوج از هم جدا شدند - بهادر خان دولت خان و چندے ديگر در نبردگاه پاى همّت افشرده نظّارگي بودند - ناگاه محمّد خان نيازي سيّد بهاءالدّين ميرمعصوم بهكري خواجه مقيم پيوستند و بزرگ هنگامه فراهم آمد - و همچنان غنيم پراگندگي يافته از يكديگر آگهي نداشت - ميرزا جاني با چهار صد كس در نبردگاه سراسيمه برد - فيروزي سپاه بدانسو گام همّت برداشت - ميرزا (باندیشهٔ آنكه قول اكنون ميرسد) سراسيمه تر شد - و درين ميان فيلے از آنسو در شوريده هنگامهٔ خويش را پراگنده ساخت - لختے آويزش شد - و بايزدي تائيد غنيم راه گريز پيش گرفت تا سه صد كس مخالف را روزگار بسر آمد - و از فيروزي سپاه تا صد كس بهنيك فرجامي درگذشت اگرچه ميرزا چند بار برگشته در آويخت ليكن ستيزه باقبال پرويز افزون چه سود دهد - (با آنكه غنيم از پنج هزار افزون - و فيروزي سپاه هزار و دويست بود) به نيروى جاويد دولت چيره دستي روى داد - و نيرنگ سماوي تائيد همگنان را دلنشين آمد - سپه آرا دور - و بزرگ اميرے درميان نه در سر آغاز جنگ آنچنان برهمزدگي - و دلپت با گزين فوجے از سپه دلي نه پيوست - درين فيروزي نشاط از تاراج اردو آگهي رسيد - چندے تيزدستان بدانسو گام فراخ بر زدند - و غارتگران گرفته را فروهشته رو بگريز نهادند - و لشكرگاه ايمني يافت - خانخانان ازين مژده بقلعهٔ (كه ميرزا جاني بهگ پناه خود ساخته بود) رسيد - و آنرا خراب ساخت *

بيست و دوم فروردين گيتي خداوند كشتي سوار ببباغ ميرزا كامران خرامش فرمود - و از تماشاى بهار نيرنگي چشم و دل روشن شد - بامدادان در شبستان بزرگ شاهزاده از خواهر ابيباى (٣) كشميري

(٢) نسخهٔ [ب] بر گرفت (٣) در [چند نسخه] بياى - و در [بعضے] بپاى *

نیک اختر دختے بزاد - و نوید سعادت آورد - درینولا آگهي آمد که قریش سلطان درحاجي‌پور بشکم روي در گذشت - و پس ماندگان او را شاهنشاهي نوازش از نیرو روز سوگواري برآورد بیست و پنجم نگارندهٔ اقبالنامه را بمنصب دو هزاري بر نواختند - و بے گزین خدمتے بدین والا پایه بر آوردند - امّید که بزبان کردار لختے سپاس برگذارد - و گوهر شناسے بینش خدا بروی روز افتد بیست و نهم جشن قمري وزن شد - و دور و نزدیک کام دل برگرفت •

گشایش آباد ملك اورنیسه باقبال روز افزون شاهنشاهي

همواره دربن (۱) آلکا جداگانه مرزبانے کارگیائي کردے - ازین پیش چندے جاگا پرتاب دیو فرمانروا بود - پور او نرسنگهه (۲) دیو ازبدگوهري و تباه دمسازي بیارش پدر بر خاست - و بخواندن افسانهٔ بے پروائي برنشست - هنگام بافته زهر برخوراند - و جاوید مردگي اندوخت - دران نزدیکي مکند دیو از (۳) تلنگانه آمده ملازم راجه شده بود - از دید این کجروي بر آشفت - و در سگالش باد افراه شد - چنان وانمود که زن او بدیدن مي‌آید - تولیهاي سلاح آمود بدان روش روانه ساخت و پیشکش و کالا بدست کاردیدگان پردل داده بحصار در شد - و ازانجا (که پدر آزار دیر نپاید) کار او زود بانجام رسید - و بزرگي بدیگرے گرائید - رسم نبود که راجه اندوختهٔ نیاکان و پیشین بزرگان برگیرد - هفتاد باستاني گنجینه را قفل بشکست - و نهاد چندین گذشتگان برگرفت اگرچه دست بخشش برگشود لیکن از فرمان‌پذیري خرد سر برتافت - و بطبیعت پرستاري گردن برنهاد - دران هنگام (که سکندرخان اوزبک از جاوید دولت برگشته نزد سلیمان کرراني رفت) او پسر خود بایزید را از راه جهازکهند بیارش آنملک فرستاد - و سکندر را نیز همراه گردانید - راجه از تن آساني دوگزیده امیر خود را جهته رای و درگه (۴) پنج با گزین ساز پیکار بآویزش فرستاد - آن ناسپاسان بد گوهر سران لشکر را بزر بفریفتند - و بیاوري زر بندگان تباه کار بکارزار خداوند باز گردیدند سخت آویزها روی داد - راجه بناکامي تن در داده بایزید را دید - و بدستیاري او سترگ پیکا چهره بر افروخت - راجه و جهته رای بمردانگي نقد زندگاني سپردند - و مرزباني بدرکه پنج باز گردید - سلیمان اورا بدستان سرائي نزد خود آورده از هم گذرانید - و بران ملک چیره دست آمد و در زمان منعم خان خانخانان و خانجهان اگرچه بسیارے ازین ملک برقلمرو افزود از بسیج پراگندگي و کار نشناسے اُمرا قتلوی لوحاني چیرگي داشت - و برویه بازی او گزندے بدانجا نرسید -

---

(۲) نسخهٔ [ا] ملک (۳) نسخهٔ [ب] برسنگهه دیو (۴) نسخهٔ [ا] از ملک تلنگانه (۵) نسخهٔ [ل] و درگا با گزین •

چون در گذشت راجه مانسنگهه از نا شناسائي بآشتي باز گردید - هرچند پسند خاطرِ دوربین نبود پیمان برگسیختند •

چون تبه کار را هنگام باد افراه رسد در بر انداختنِ خویش تکاپو نماید - تا خواجه عیسی وکیلِ قتلو زنده بود سررشتهٔ پیمان از دست نمیداد - چون روزگارِ او بسر آمد افغانانِ تیره رای پرستش کدهٔ جگّناتهه برگرفتند - و بر ولایتِ حمیر (که از دیرباز فرمان پذیر بود) دست غارت گشادند - راجه مانسنگهه (که از آشتي پشیمان بود) آهنگِ گشایشِ آن در سر گرفت - و از درگاهِ والا دستوري یافت - و سپاهِ بنگ و بهار را بدین خدمت نامزد گردانیدند - بیست و سیوم آبان پیشین سال راجه از راهِ دریا روانه شد - و تولک خان فرّخ خان غازي خان میدانی[۴] میرقاسم بدخشي رای بهوج سنکرام سنگهه اثّر پنجانن چترسین بهوپت سنگهه برخوردار و دیگر مبارزانِ گیتي گشا راهِ خشکي پیمودند - و مادهو و لکهي رای کوکره[۴] و پورنمل کیدهوریه و روپ نرائن سیسودیه و برخي زمینداران را بسرکردگي یوسف خان مرزبانِ کشمیر از راهِ جهازکهنذ روانه ساخت چون فیروزي سپاه به بنگاله درآمد سعیدخان سپه‌آرای آن دیار بیماري داشت - راجه از کار طلبي پیشتر روانه شد - و چون او را تندرستي رویداد با مخصوص خان بهادر خان طاهرخان بابوی منکلي خواجه باقر انصاري مخدوم زاده پسرِ ترسون خان میرزا محمّد دیوانه و دیگر اقطاع دارانِ آن ملک با شش هزار و پانصد سوار پیوست - و بسیارے ازان آگا بدست در آمد - افغانانِ تبه کار داستانِ آشتي برخواندند - ازانجا (که آزموده را بآزمایش بردن دور بیني برنتابد) گوش بدان دیو افسانه ننهادند - و نکوهشِ پیمان گسیختن برگذاردند - لیکن بهدید آمرای بنگاله در آشتي بود - تیره رایانِ کجگرا بدرخت زارِ ملذاپور (.که میان جای اوڈیسه[۵] است) رود بارے گرد گرفته پای آویزش افشردند - و از گفت و گوی صلح و جنگ گزین رده آرائي نشد لشکرِ بنگاله دور تر فرود مي آمد - و ازینان مخصوص خان و پهاڑ خان و طاهرخان و بابوی منکلي لختے پیش دایره میکردند - و سپاهِ بهار آمادهٔ پیکار - قول راجه مانسنگهه - دستِ راست رای بهوج راجه سنکرام باقر خان - دستِ چپ تولک خان فرّخ خان - هراول درجن سنگهه سجان سنگهه سبل سنگهه نورم کوکه میرقاسم بدخشي برخوردار شهاب‌الدّین کور پسرانِ الغ خان حبشي مظفر انجي[۶] خواجگي عنایت اللّه - هرروز چندے تیزدستانِ هرسو مي آویختند و سرتابانِ نخوت فروش شرمسارِ گریز میشدند - سي و یکم فروردین راجه هراولِ خود را دستوري داد

---

(۴) در [اکثر نسخه] مندن (۳) در [بعضے نسخه] شاها اکرا (۴) نسخهٔ [ل] کهوکهر (۵) در [چند نسخه] اولیه (۶) نسخهٔ [ز] ایلچي •

سرکوبے را که نزد غنیم است برگرفته قلعهٔ اساس نهند - و اگر بسیج پیکار در سر گیرند بآویزش در آیند - ما نیز خواهیم پیوست - مخالف ازین آگهي بآسیمه سري در آمد - و فوجها آراسته از آب گذشت - قول نصیب[۴] خان جمال‌خان پسران قتلو دلاورخان آلداد خان حبیب خان سه هزار سوار و بیست و پنج فیل - برانغار جلال خان خاصه خیل تاتارخان غازي مبارک خان خواجه ویس دو هزار سوار و بیست و پنج فیل - جرانغار بهادر کورره شیرخان لوحاني حبیب خان سه هزار و چهار صد سوار و بیست و پنج فیل - هراول خواجه سلیمان عنمار عیسی خان اولیائي بني‌سلطان سور هزار و دویست سوار و هشتاد فیل - در کمتر زمانے هردو لشکر باهم در آویختند - و سپر و دشنه را روز باران شد *

بیت

یلان گرم کین غرق جوشن همه * نهفته چو آتش در آهن همه

ز هندي نژادان فولاد پوش * چو ابرسیه گرم جوش و خروش

برخے بتوپ اندازي و آتشبازي هنگامهٔ آوردگاه بر افروختند - و لختے با یکدیگر آویخته مردانگي تازه رسمے بر نهادند - سپرے را (که گرز و گوپال کارگر نشدے) پلارک[۳] اندازِ فیروزي سپاه از فو گردن بر انداختے - توپے (که نخست بر گشودند) میان لهري را (که سرامد فیلان غنیم بود با دیگر فیل خرمن هستي بسوخت - دلیران آنسو فیل کنهر (که بس نامور بود) در پیش داشت آمدند - پردلان پای همّت افشرده کارنامهٔ گنداوري بجای آوردند - میر جمشید بدخشي در آویخت بتهمتني جان سپنجي در باخت - آن فیل در شده لختے هنگامه پراگند - اوتچیان فیروزي سپ از هر سو بهتیر درآمدند - فیلبان قالب تهي کرد - چندے پیاده شده پای پیل را افگار ساخ بر گرفتند - درین میان بهادر کورره پر فوخ خان چیرگي نمود - رای بهوج و راجه سنگرام بیاوری کام فوخ بر زدند - جثت سنگهه با جوتے بهادران بدرجن سنگهه پیوسته غنیم را برداشت - درین هد برانغار مخالف بسپاه بدگاله در آویخت - بابوی منکلي آویزش نموده باز پس رفت - بهادرخ از پی رسیده شگرف آویزه نمود - و دو بار بر زمین آمد - بار دوم نوجوانے اسپ خود پیش آورد - پاسخ داد تو از زندگي برے نگرفتهٔ - سوار شو - و کام دل بر گیر - مرا (که در[۴] مردانگي عمر بپایان شده) آن بهتر که در کار خداوند سپهري گردد - از نیک سگالي بارگي او در و و بایزدي پاس در شد - مخصوص خان بشایستگي رسید - و نمایان کارزار بجای آورد - نزدی بود که پای همّت از جای شود - خواجه عبدالحلیم با جوتے پیوست - و سرمایهٔ فیروزمند گشت - خواجه ویس براد مردي در گذشت - و سلطان سور زنده بدست افتاد - در کمتر زم

(۲) نسخهٔ [ل] نقیب خان (۳) نسخهٔ [ب ل] پلارک آنداز (۴) نسخهٔ [ب ل) که در کامروائي

بايزدي ياوري سرتابانِ كجگرا آباه پاي دشتِ گريز شدند - افزون از سه سد اعيان در آوردگاه افتاد و از فيروزي سپاه چهل كس به نيكنامي نقدِ زندگي سپرد *

درينولا زين خان كوكه آرزو نمود كه خسروي سايه بتارهٔ منزلِ[٢] او برافتد - و بدين نوازش روزگارِ او پيراسته شود - سيوم اردي بهشت خواهش پذيرائي يافت - و آن نيكو پرستار را كامِ دل برآمد - غرهٔ خرداد گيتي خداوند بآهنگِ كشمير دريای راوي گذاره نمود - چون شكرنسا بيگم سخت رنجور شد[٣] شهريارِ مهراندوز را دل از شهر برگرفت - و بدان آهنج بيرون شد - چون ايزدِ جان بخش بهي زود فرستاد بخواهشگريِ كه و مه باز گرديدند - دوم زين‌خان كوكه بسواد و بجور دستوري يافت - آگهي آمد كه افغانانِ شوريده بخت باز كهسارِ دشوار گذار را پناه انگاشته انديشهٔ سرتابي دارند - كوكلتاش بمالشِ ايشان نامزد شد - چهارم پس از سپري شدنِ ده[٤] ساعت و چهار دقيقه در شبستانِ شاهزاده سلطان دانيال از دختِ سلطان خواجه فرّخ فرزندے پديد آمد شهريارِ دوربين سعادت بانو بيگم نام برنهاد *

آشتي كردن ميرزا جاني بيگ و سپردن سيوستان

چون بروز افزون اقبال (كه جلوه‌گاهِ ايزدي ياوري‌ست) فيروزي سپاه چيره دست آمد هنگام آن بود كه ميرزا از گران خوابِ بيدانشي درآمده به نيايش برنشستے - و پوزش را دستمايهٔ فرمان پذيري ساختے - از خردِ غنودگي و طبيعت پرستاري آنرا ناگهاني گزند پنداشته بسيجِ آويزش تازه گردانيد و آن يازش داشت كه تيزتر شتافته در همان پيشين پناه جا گيرد - در ميانهٔ راه شنود كه لشكرِ فيروزي سپاه است - باندينهٔ دراز در شد - و در پژوهشِ استوار جا انجمن برساخت - پس از فراوان نگريستن نزدِ انپور[٥] چهار كروهي بالاكندي[٦] چهل كروهي سيهوان دلپذير جائے بدست آورد دران سرزمين بر ساحلِ سند قلعهٔ اساس نهاد - و ژرف خندقے پهناور برکند - بيست و ششم فروردين خانخانان بدانجا رسيده گرد گرفت - و به تير و بندوق پاسخ گذاري شد - و هنگامهٔ جانفشاني و جانستاني گرمي پذيرفت - نخوت مايهٔ غنيم ديرين بنگاه بسياري لشكر افزونے كشتنِ نبرد و نزديكيِ بارش بود - درينولا فيرن كوت[٧] (كه گزين قلعهٔ آن ديار ست) بدست افتاد - و سنگرِ نبرد چهرهٔ فيروزي بر افروخت - چوقے عرب و كرد (كه دران حصار ميبودند) از قاسم علي دژبان

---

(٢) در [چندنسخه] منازل (٣) در [اكثرنسخه] بود (٤) نسخهٔ [ل] دو ساعت و چهارده دقيقه (٥) نسخهٔ [ب] نزد انرپور - و نسخهٔ [ز] بزوايرپور (٦) نسخهٔ [ب] هالاكند - و نسخهٔ [ز] هالاكندي (٧) نسخهٔ [ز] برن‌كوت - و نسخهٔ [ل] نرت كوت *

ستوه آمدند - و سر از آورده دولتخواهي دلنشيي گردانيدند - اولياي دولت را نشاط در گرفت و در گشايش آن کوشش افزودند - و بآئين روم ريگ تودها بر افراشته مورچال پيش بردند و خندق را بر آمودن گرفتند - از درون رخنها بر ساخته تهي ميکردند - و سخت کوشش از هردو سو ميرفت - چند بار بيرون شده آويزش نمودند - و بناکامي باز گرديدند - ليکن از بوم بيگانگي و رعيّت سرتابي آذوق بفيروزي جنود کم ميرسيد - و باز شگرف گراني روی آورد - و سخت بيماري پديد آمد - شگفت آنکه جز سندي رنجور نشدے - دران آشوبگاه جانکاهي چندے پيغولهٔ گزينان رياضت گر را بخواب نمودند - امروز سنّهٔ ولايت بنام شاهنشاهي ميزنند - و آسمان بکام او ميگردد مردم بادافراه ناسپاسي مي بينند - و بسزاي نافرماني ميرسند - جان داروی که و مه آنکه شناسا گردد - و به نيايش آن يگانهٔ روزگار سعادت اندوزد - و باندازهٔ دستوس نذرے بربندد و بمستمندان بردهد - بامدادان راز برملا افتاد - و نمودهٔ بکردار آمد - و رنجوري رو در کمي نهاد چون بعرض همايون رسيد فرمودند حقيقي کارساز پيرزنے را دست آويز تندرستي گروهے گردانيد اگر بندهٔ را (که بوالا پايهٔ فرماندهي بر نشانده) مايهٔ بهي بر سازد چه شگفت - در زمان قاآن بزرگ چنگيزخان شش صد و بيست و سه فيروزي سپاه قلعهٔ کرَبْ[۲] سيستان را گرد گرفته بود - شگرف وسائے پديد آمد - رنجور نخستين روز تب ميکرد - دوم دندان بر جنبيدے - سيوم پيمانهٔ زندگي بر آمود[۳] گشتے - پيرزالے دخترے داشت - در آرزوی کدخدائيش شبها بروز آوردے - بوکه بزرگ شود - و بحنابندی او نشاط اندوزد - درين هنگام آن کهن سال را بيماري در گرفت - روز دوم که جنبش دندان بود از مهرباني و ساده دلي بحنا بستن جگر گوشهٔ خود پرداخت - و بآئين عامّه لختے آب دهن بکار برد - و در خيال عروسي شب بروز آورد - و اشک حسرت ريخته دل بناکامي در داد - بامدادان (که آمادهٔ گذشتن بود) دندان از جنبش باز ماند - و نشان بهي پديد آمد - همسايگان بشگفت در افتادند - و چون پژوهش رفت جز رسيدن حنا در نيافتند که و مه بکار بردند - و جهانے از جانکاهي رهائي يافت - حنا نرخ مروارید گرفت - و بازرگانان فراوان سود اندوختند - شهريار کار آگاه از پيش بيني فراوان آذوق و خزينه با اللّه‌بخش و قزّاق بهادر روانه ساخته بود - در جوش تنگدستي در رسيد - و دلها را تازه نيرو بر افزود - آهنجها فروغ ديگر يافت - و کارکرد افزايش گرفت - در کمتر زمانے قلعه را تنگ تر گرفتند - و مورچالها چنان نزديک شد که سنان از دست يکديگر مي ربودند - درونيان ستوه آمدند - و بهزاران لابه‌گري آشتي داستان بر خواندند - فيروزي سپاه از کم آفوتي پذيرفت - بدان پيمان که سيستان را با قلعهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ز] کوک (۳) نسخهٔ [ا] لبريز گشتے ٥

سيهران و بيست غراب بسپارد - و ايرج پور خانخانان را بدامادي برگيرد - و چون هنگام بارش بسر آيد بسجود قدسي آستان روي آورد - و قرار گرفت كه نخست دست از محاصره بازدارند و سپس پيوند خويشي استوار گردد - چون سيهران بسپارد موسم بارش بدانجا بگذرانند - شانزدهم خرداد مورچالها برخاست - و رسوم نامزد بيوگاني بجاي آمد - و مردم بسپردن و گرفتن قلعه شتافتند - هفدهم قاضي حسن را بشمالي كوه فرستادند - چون تموز لاهور بس گرم بود بپژوهش ييلاق بدانسو روانه كردند - نزديك قصبهٔ پهنان (٢) شايسته جاها برگزيدند - ليكن برخي سگالشها ازان باز داشت •

و از سوانح ايل شدن سرتابان شرقي ديار - چون فيروزي سپاه چيره دستي نموده از پي شتافت ديگر روز بجليسر (كه از گزين شهرهاي اوڈيسه است) در آمد - و بخسروي نام درهم چهره بر افروخت - و منهر پايه برافراخت - هرگروهي از افغانان تيره راي به بيغوله در شد راجه بكندن فتنه بن پيشتر چالش نمود - سعيد خان از دل نگراني به بنگاله باز گرديد - و لابه سرائي راجه در نگرفت - پهاڑ خان بابوي منكلي باقرخان ميرفازي باقر انصاري ازان لشكر جدا شده پيوستند - در كمتر زماني بوميان زينهار خواسته ديدند - و آن آباد ماك بدست در آمد در قصبهٔ بهدرك آگهي شد كه پسران قتلو خواجه سليمان دلاور خان جلال خان بهادر كورو الغ خان عبدالغفور ملك هيبت ملك داؤد كهم كرن (٣) راجه مانو (٤) ملك سكندر و پركهوتم با سه صد فيل در قلعهٔ كنك فراهم شده اند - آن حصارے ست پايان ملك كنار شور دريا - از راجه رامچند كه بزرگ بومي آن ديارست - سارنگ گڈهه ميخوانند - راجه مانسنگهه سجان سنگهه و برخي را دران شهر گذاشته بيارش آنجا رد نوريدند - افغانان بجنگاے (كه پيوست شور دريا ست) پناه بردند - و بے آويزه حصار بدست آمد - علاول خان خاصه خيل قتلو قلعهٔ آل سپرد - و نزد كلكل گهاٹي ٹيلهٔ (٥) راجه (كه گزين بومي آن سرزمين است) بفيروزي سپاه پيوست - راجه رامچند پناه بردگان را بسارنگ گڈهه راه داد - چون راجه مانسنگهه بكنك رسيد يوسف خان حاكم كشمير و پسران الغ خان حبشي و مظفر ايجي و گروهے را بگرد آن گذاشته خود بزيارت جگناته شد - بدان بسيچ كه براجه رامچند نزديكتر شود • و هنگام يافته دست در بارد - چون انديشه بكردار رسيد باز گرديده نزد سلي (٦) بنگاه ساخت - هرروز تيزدستان بدان سرزمين رفته مالش ميدادند - بانوز گذاري دل بفرمان پذيري برنهاد - وبيرنل پور خود را با پيشكش روانه ساخت - راجه بكنك باز گرديد

---

(٢) در [بعضي نسخه] پنهان - و نسخهٔ [ل] ملتان (٣) نسخهٔ [ز] كهكرن - و نسخهٔ [ل] كهم كرن
(٤) در [چند نسخه] مالو (٥) در [بعضي نسخه] پنيله راجه (٦) در [چند نسخه] سيلي •

و نزد قلعهٔ سارنگ گذهه پای گشایش برفشرد - درین هنگام آگهي آمد که حبیب خان دریا خان سنجاری خان میرو خان (که پناه بفتح خان هجلي برده بودند) بر جلیسّر ریختند و بابوی منکلي نیروی آویزش ندیده کناره گرفت - پهاز خان را با برخی دلاوران بدانسو فرستاد و باقبال یاوري درکمتر زمانے بے آویزه پراگنده شدند - و جلیسّر باز بدست افتاد - غنودگان سارنگ‌گذهه از خواب غفلت در آمدند - بیستم زینهار گرفته راجه را دیدند - و هریکے را بخسرواني نوازش امّید برداد •

درینولا فیروزي سپاه سند لختے بغم در شد - و زود شادي اندوخت - چون آشتي شد و مورچلها برخاست میرزا جاني بیگ (پیش ازانکه دستوري گیرد - و سیهوان بسپارد) راه تٹهه فراپیش گرفت - فیروزمندان فریب‌کاري دانسته باندیشه در شدند - و کار آگهے فرستاده پژوهش نمودند - میرزا برگذارد از فزونی فروشدگان هولی قلعه جانگزا شد - و کار بر زندگان تنگ - برخے سپاه و رعیّت آرزوی بنگاه نمود - برانها بخشیده دستوري دادم - و همگي اردو از ستوه آمدگي ناگفته از پي رفت - و با من کسے نماند - ناگزیر بدانسو شتافته در نصیرپور عنان کشیدم - وحاشا که سررشتهٔ پیمان از دست واهشته آید - و گفته بکردار نگراید - سي و یکم قصبهٔ سن[۲] بنگاه ساختند درین روز رستم دژبان سیهوان آمده تازه پیمان برگرفت - و قلعه بحسن علي عرب و متصوف آنا بسپرد و همگي سیوستان برقلمرو افزود - بیست و دوم تیر شاهزاده سلطان دانیال بگشایش قندهار دستوري یافت - چون فرمانروائ آن ملک نه باندازهٔ نیروی میرزایان بود آن گوهر اقبال را بدانسو فرستادند - از آب راوي برگذشته در باغ رامداس فرود آمد - بیست و چهارم گیتي خداوند بتماشای کشمیر روانه گشت - و در همان باغ نخستین منزل شد - بیست و هفتم سه صد ستارچه[۳] از خاور بیاختر افتاد - اختر شناسان هندي برگداردند - اگر بدین‌سان نمودار نخستین منزل رو دهد بار گشته بگزیده ساعتے برآیند - ناگزیر شاه و شاهزاده باز گردیدند •

چالش[۴] فرمودن گیهان خدیو بگلگشت همیشه بهار کشمیر

از دیرباز جهان سالار را دل بدانسو میکشید - بیشترے مردم از راه دشواري ازان سگالش باز داشتے - و آنانکه دل گرو نشاط گزینی خداوند داشتند سختی گریوه آسان برشمردے - لیکن چنان برگذاردے - که جهان خدیو را از هرسو (که یکساله راه قلمرو باشد) کناره شفن و بدان کهسار

---

(۲) در [چندنسخه] من (۳)نسخهٔ [ا ب] سفید پارچه (۴)نسخهٔ [ز] قصد فرمودن حضرت شاهنشاهي از پنجاب بسوی کشمیر در عین اشفداد برشگال •

در آمدن چگونه سزد - و برخے دوربین را از نهفته دانے دیهیم خدا دلنشین بود که درین والا بسیج نهاني رازے ست - و این یورش سرمایهٔ فرّخیها - دوازدهم امرداد با ریزش ابر و باز داشت مردم بدان آهنج کوچ شد - و برخے پردگیان را همراه گرفتند - هفدهم از رام باژي پیشتر چالش رفت و از آب فزوني جاي پیشخانه نیافتند - اردو و سپاه را بسرکردگي شاهزاده سلطان سلیم گذاشتند که بآهستگي بیارد - و خود با چندے خاصان فیل سوار ره نوردیدند - ازانجا شاهم‌علي قلیچ خان و خواجه شمس‌الدّین دستوري شهر یافتند - درین نزدیکي زنے پور خود را به پیشگاه حضور آورد و چنان برگذارد که هرسال سر او مي‌بالد - و گردن نزار مي‌گردد - و از پزشک و دیگر چاره گر ناامّید فرمودند چرمین کلاے تنگ بر سر او باز گذارد - همچنان کرد - و سود مند آمد - کارآگهان را ازین چاره سگالي شگفت در گرفت - بیست و هشتم نزد خیمهٔ چهنّه(۲) شورش کشمیر بروی روز افتاد از قدسي آهنج پرده برگرفته آمد - و جهانے چشم سرمه اندوخت - شگفت تر آنکه چون دریاے راوي میگذشتند چنان پرسش فرمودند که ابی شعر در بارهٔ که گفته اند * بیت *

کلاه خسروي و تاج شاهي * بهر کل کی رسد حاشا و کلّا

چون راز دار میرزا یوسف خان جمع فزونے کشمیر برگذارد قاضي نورالله و قاضي علي را بپژوهش فرستادند - چون گماشتگان میرزا از پارهٔ پذیرے ناامّید گشتند تباه سگالي پیش گرفتند - قاضي نورالله بدرگاه آمد - و ناسازگاري مردم و تباه بسیچي وا نمود - ازین آگهي برخے بد نهادان را طلبداشتند - و حسین بیگ شیخ عمري را بیاوري فرستادند - چون لختے حال بد گوهران پیدائي گرفت درویش علي عادل بیگ یعقوب بیگ ترکمان امام قلي چولاق قیابیگ و دیگر نوکران میرزا یوسف خان همداستان شده بفتنه سازي بر نشستند - نخست نزد کمال‌الدّین حسین اسکو که(۳) از احدیان است رفتند - تا او را بسرداري برگرفته شورش بر افزایند - از سعادتمندي نپذیرفت یادگار عم زادهٔ میرزا یوسف خان را دست آویز آشوب گردانیدند - هر روز اندیشهٔ فتنه در سر گرفته و زبان زده بازگشتے - روزے وله زدگان بر خانهٔ حسین بیگ شیخ عمري تهر باران کردند - یکے از نوکران او درین گروه پیوند بیوگاني کرده بود - برهنمونی بد گوهران ازان سرباز زد - هنگامه برساخته ناگهاني برمنزل او ریختند - مردم او بجاها رفته بودند - در فراز کرده پاي همّت افشرد - قاضي علي و شیخ بابا درمیان شده شورش فرو نشاندند - ازانجا بر گروهٔ(۴) ماران هنگامه آراستند - حسین بیگ مردم فراهم آورده بآویزهٔ ایشان شد - لختے کارزار رفت - و بآشتي گرائید - و چندے را به پیمان

---

(۲) نسخهٔ [ا] چته - و نسخهٔ [ب] خایشه - و نسخهٔ [ز] جهته - و الله اعلم (۳) نسخهٔ [ل] که بخشي احدیان است (۴) در [چند نسخه] کوه باران *

از هم گذرانيدند - نزديک بود که تبه سگالش اينان بکردار رسد - ناگزير حسين بيگ و قاضي علي از شهر برآمده بقلعهٔ ناگرنگر منزل گزيدند - و لختے بشاد خوابِ نا پروائي در شدند - دوازدهم امرداد رهگذرها بسته بناسپاسي برنشستند - و شگرف آنکه گيهان پيراي نهفته دان دريں روز از لاهور برآمد چندے بيهانهٔ سيرِ فالیز فراهم شده پيمانِ يکجهتي بربستند - حسين بيگ و قاضي علي را همّت ياوري نکرد که بهتيزدستي اين شورش فرو نشانند •

ازيں آگهي شهريار ديده‌ور تيزتر روانه شد - غرهٔ شهريور کنارِ دريای چناب بارگاهِ اقبال برافراختند - و (با آنکه طوفاني جوش ميزد - و باران در ريزش) خود بر ساحل نشسته سپاه را بشايسته آئيں برگذرانيدند - بامدادان بگذرِ چوکاني کشتي‌سوار برگذشتند - چهارم پيدائي گرفت که همگي سپاهِ ميرزا با کشميريان در ساختند - و قاضي علي نقدِ زندگي در نيکو پرستاري سپرد و حسين بيگ بسخت تکاپو رستگاري يافت - چوں يادگار از شهر برآمد و ايشان فرصت و قابو از دست دادند بکامراج رفت - و هنگامهٔ بدگوهران افزايش گرفت - درين هنگام از گران خوابِ ناپروائي درآمده از پي شتافتند - و ناساخته کار برگرديدند - اگرچه فرزندانِ ميرزا بدو نه پيوستند و اولياي اقبال نيز ياوري نکردند آن نافرجام کاليوه سر بشهر باز آمد - و نزدِ باغِ الٰهي بکمتر آويزه چيرگي يافت - ناگزير از آب گذشته بشهر در شدند - و پل را هر دو گروه ويران کردند ناسپاسان از بيم آنکه مبادا همراهان جدا شوند - و اينان بدان انديشه که از پي بيايند قاضي‌علي بران بود که بفتح خان جنگلي پناه برند - و بانتظارِ کمک برنشينند - حسين بيگ پاسخ داد - مردمِ ميرزا يوسف خان همگي در ناسپاسي - بدانجا رسيدن بس دشوار - ناگزير بهندوستان گامِ فراخ برزدند - نزدِ هيرو پور يکے از کم شناسائي نقّاره بآواز در آورد - راه بافان آگهي يافته پلها بر شکستند - ناکام خود را بآب درزدند - برخے فرو شدند - و لختے گرفتار آمدند حسين‌بيگ و قاضي‌علي و چندے بدخشي بر آمده رو نوديدند - چون راهِ پيرِپنجال بسته بودند گريوهٔ هستي‌وتر سپردند - و بسخت تکاپو و کارنامهٔ تيراندازي رهائي يافتند - از نشيب و فرازِ ناهنجار قاضي‌علي را نيرو از دست بشد - دستگير کرده جان بگشودند - چون حسين‌بيگ با چندے ازاں گريوه پايان شد زميندارِ آنجا تاراج کرده بجانِ شکري نرخاست - بهيو (۲) رئيسِ راجوري در رسيده دستمايهٔ رستگاري گشت •

ازيں آگهي گيتي‌خداوند بدانسو تيزتر راند - و فرمان رفت زين خان کوکلتاس با سپاهِ آنسو از راهِ سواد درآيد - و صادق خان با جوقِ بهادران براهِ برنچ (۳) شتابد - و بوميانِ شمالي کهسار

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهلبو (۳) نسخهٔ [ز] قرنج •

از جمّو رهگرا شوند - و اقطاع داران و عمل گذاران پنجاب لختي کشاورزان پر دل را دلاسا نموده روانه کنند پنجم شهریور شیخ فرید بخشي بیگي از والا درگاه دستوري یافت - و میر[٣] مراد میر عبدالحي خواجگي فتح‌الله شیخ عبدالرّحیم رحمت خان مظفّر کوکه قاضي عزّت‌الله سیّد کمال خواجه اشرف جي‌تواچي سیّد قلي ابوالفتح دوست محمّد هروي[٤] شیخ ابوزید شیخ کبیر نصیب ترکمان شیخ ولي شیخ مودا شیخ معصوم شیخ حسین هاشم شیخ زین شیخ آدم هزاره بیگ شیخ جنید بحیی بیگ میرک جلایر کلب علي شیخ جمال عوض ولي[٥] بیگ خان قلي سیّد مصطفی سیّد عبدالهادي شیخ ابوالخیر شیخ مودود ایماق بدخشان تاج خواص ملک زر بخش جلال عالم دولت ملک جوهر شیخ عبدالرّحمن شیخ حیدر سیّد کمال‌الدّین سیّد جلال دولت بلوچ کلیان رای و بسیارے رادمردان بهمرهي نامزد گشتند - از نزدیکي برف ریزي فیروزي سپاه از هر سو فرستاده شد - تا در بادافراه درنگ نورد - دران روز نگارندهٔ شگرفنامه از دیوان لسان الغیب فال بر گرفت - این دو بیت فرخ فیروزي رسانید *

* بیت *

آن خوش خبر کجا ست کزین فتح مژده داد * تا جان فشانمش چو زر و سیم در قدم

از بازگشت شاه درین طرفه منزل است * آهنگ خصم او بسراپردهٔ عدم

درین روز در دوربیني میرزا یوسف خان را براقم اقبالنامه سپردند - چون زه و زاد او از کشمیر بر آمد رهائي یافت - نزد گجرات شاهزادهٔ والا گوهر با بزرگ اردو پیوست - و شادماني بر افزود - شانزدهم صادق خان دستوری پیش یافت - و چون منزلے چند سپرد بناهنجار خواهش افتاد - از نیرنگ روزگار رنجور شد - و از میانهٔ راه بر گردانیدند *

گشایش جونه‌گڈهه و سومناتهه و چیره دست آمدن اولیای دولت بر ولایت سورتهه

آباد سگالش و شایسته کردار فرّخیها بردهد - و کامروائي را پایه برتر نهد - پرستاران را چهرهٔ خواهش برآراید - و گوناگون نصرت چهرهٔ دولت برافروزد - و شگرف کاریها دور و نزدیک را بشگفت اندازد - و بتازگي این فیروزي داستان ازان برگزید - چون خان اعظم به نیروی اقبال روز افزون فیروزي یافت آن بسیچ داشت که آن دژ برگشاید - و ملک برگیرد - لیکن از دل نزاری همراهان بدرنگ افتاد - درین هنگام چون سپاه لختے برآسود آن یازش تازگي یافت - و روی بدان کار آورد

---

(٢) نسخهٔ [ل] رخصت یافت (٣) در [بعضے نسخه] میر عماد (٤) نسخهٔ [ز] مروي (٥) نسخهٔ [ا] علي بیگ *

پسر جام کهوکهن[۲] جلال خان غازي ملک راجي ملک[۳] امن و بسیارے سرکشانِ آن مرز نیایش‌کنان پیوستند - و سومناتهه و کوکه و منکلو و مهوه و بیرو[۴] و جز آن تا شازده بندر بے‌آویزش بدست درآمد و سپس بگشایش قلعهٔ جونه‌گذهه (که نبائر امین‌خان غوري داشتند) روانه شد - آن نامور دژے ست ولایت سورتهه وابسته بدو - از پیشینی فرمان روایان کم کسے برو دست یافته - بیست و دوم خرداد فیروزي سپاه بدان‌نزدیکي پیوست - و آن آسماني پایه را بهفده مورچال گرد برگرفت - نورنگ‌خان و چندے بمالش گروه کانهي که بدرونیان مددکاري نمودے رو آوردند - و درین روز درونِ حصار آژش افتاد و فراوان دستمایهٔ دژ استواري بسوخت - و فرنگي توپ انداز (که احمدي کیش بر گرفته بود و دران پیشه بس جابکدست) از سراسیمگي بخندق افتاد - اولیاي دولت مژدهٔ فیروزي برگرفتند و ترانهٔ شادي برکشیدند - لیکن درونیان از آذوق فزوني و جا استواري فخوت فروشي داشتے - و هر روز صد توپ (که برخے را تیر یک و نیم منې بود) چند بار برگشادے - و زبان بنکوهش برآلودے و پاسخ یافتے - هرچند سپاه ستوه آمدے کوکلتاش بگوناگون روش دل دادے - و سرشتهٔ کوشش وا نهشتے - برهنمونیِ اقبال برکوهچهٔ آگهي یافتند - لختے بلند ساخته سرکوبے آماده گردانیدند - و از فرازِ آن دیگ اندازي آغاز شد - غنودگان از خواب برآمده لابه‌گري فراپیش گرفتند هفدهم شهریور پس از آویزشِ شبارروزي سه ماه دژنشینان هزیمنهار آمده دیدند - و کاید سپردن را دستاویزِ گشایش بستگیها دانستند - میان خان تاج‌خان نبائرِ امین‌خان غوري پسرانِ دولت خان (اوّلین هفت‌ساله جانشینِ پدر - دوم دوازده‌ساله از قما) همّت برادرزادهٔ امین‌خان محمّد کدخداي خانه ملک‌دهن زنجان حبشي لونبه کانهي محمّد مهرک محمّد افضل و دیگر مردم - ازان پنجاه و هفت کس نامور - از درست‌پیمانیِ کوکلتاش مال و جان و ناموسِ این گروه بپاس درآمد و هر کدام را بآباد جاگیر و مهین خلعت و گرنی بارگي شگفته دل و کامروا ساخت - سلطان محمود پیکره[۵] فرمانروای گجرات با گران لشکر و شایسته سامان دو بار بگشاد این دژ یازش نمود - و فراوان رنج کشید - بار دوم پس از روزگارِ دراز بدست آورد - گیتي خدیو باهنگ مالشِ یادگار نزدِ بهنبهر بود فیروزي‌نزد رسید - و ایزدي سپاس را پایه برتر شد *

فرو نشستن شورش کشمیر - و آوردن سر یادگار کل بدرگاه والا

هرکه بناسپاسي بر نشیند آسمان بکین‌توزیِ او برخیزد - روز او بشب گراید - و بخشتِ

---

(۲) نسخهٔ [ب] کوکهن (۳) در [بعضے نسخه] ملک دهن (۴) در [بعضے نسخه] بروه (۵) نسخهٔ [ا] بنکره - و نسخهٔ [ب] بیکره - و نسخهٔ [ز] نذکره - و الله اعلم *

او را خواب درگيرد - بنكاپوي خويش بيدادافراه شتابد - و بسبكسري و بيدلي جان و ناموس در بازد و حالِ اين شوريده مغز دور و نزديک را ازان آگاهي بردهد - وكه وسه را پند پذير گرداند - (چون مگس خويانِ زر پرست فراهم گشتند - و اوليای دولت را آن پيش آمد) فرزندانِ ميرزا يوسف خان بدو لابه‌گري نمودند - و او بگرمخوئي و تازه روئي بهندوستان كسيل كرد - و از آب گذشته بمنزلگاهِ ميرزا فرود آمد - خزينه و زرينه و فيل و اسپ و توپ و ديگر مال برگرفت - و پردهٔ آزرم بردريده بجای بزرگان نشست - و فرازِ منبر و روی سكّه را برآلود - از شگرفی اقبال دران هنگام اورا تبِ لرزه درگرفت و چون مهركن نگينِ او ميكند فولاد ريزه برجسته بچشمِ او درشد - و ديده وران ژرف بين را بر ناپايداری اين تبه راي رهنمون گشت - از ناپخردي فرومايگانِ نافرجام را گرامي خطابها بر نهاد - بهرام نايک خانخانان - درويش علي خان جهان - عادل بيگي عادل خان - مقصود علي احدي مخصوص خان خواجه محمّد مومن آصف خان - موسی ميرزا خان - درويش مسكين بابا خان - جمّن پورِ او مصاحب خان - شاه علي بيگ تركمان شهباز خان - شاه منصور بهادر خان - ميرصالح نقيب خان نظام‌الدّين نظام‌الملک - داؤد چكّتي بجلي خان - تيا بيگ تيا خان - و همچنين هزاري(٢) و بازاري را نام بزرگان نهاده نخوت آرائی شد * نظم *

ز دارنده نتوان ستد بخت را * نشايد خريد افسر و تخت را
كلاغ تگ كبک را كوش كرد * تگِ خويشتن را فراموش كرد

غافل از نهفته دانی كشورخديو چنان برسگاليدے - كه چون راهها ببسته(٣) اند بدركاه والا زود آگهي نرود - و اگر برسد باور نيفتد - و چون دلنشين آيد درچنين ريزشِ ابر سپاه ديرتر فراهم گردد و چون زمستان در رسد بدين سرد سير در آمدن بس دشوار - و چون سالے بگذرد گزين سامان نيرو افزايد - از ديرباز مرزبانِ كشمير چنين دستگاه نداشت - از نهفته دانی كشورخديو آگاه نبود ازان باز (كه زمانه بدو زهر خندگي كرد) همواره با هيچ‌كسان بزم باده گساري بر آراستے و هزده درائيدے - او را باشاندنِ اندوختها و دستبازي بناموسِ ميرزا رهنمون شدے و او از درستي و پيوندِ خويشي ببهانه گذرانده - چون شنيد كه ميرزا را بزندان برنشانده اند ناچار زه و زادِ او را كسيل كرد - هنوز از آمدنِ ايشان آگهي نبود گيتي خداوند از نهان‌بيني حاجي ميرک را (كه از بابريانِ ميرزا ست) با برخے بآوردنِ آن مشتے ناتوان فرستاد - نزدِ تهنه بد نهادانِ آن سرزمين بسيجِ تاراج داشتند - ناگاه فرستادگان دررسيدند - جان و خواسته را يتاق‌داري شد - و يكبارگي آوازهٔ رسيدنِ همايون رايات جهان را فرو گرفت - و آن تبه سگال لختے بخود آمد

---

(٢) نسخهٔ [ا] هركسے بازاري را (٣) نسخهٔ [ل] مسدود است *

و عرضداشت که حسین بیگ شیخ عمري را در سربود که (۲) پور میرزا شاهرخ را از بدخشان بدین دیار در آورد - و دست آویز شورش گردانند - بآویزش او برخاستم - او بسخن سازي مرا بدنام گردانید بحکم والا نگارندهٔ شگرفنامه نا درست گفتار او را پاسخ برنگاشت •

و چون (۳) دستان فروشی او کارگر نیفتاد درویش علي را با بسیارے روانهٔ گریوه ساخت و در استواری آن کوشش نمود - اگرچه سپاه از هرسو برسید (۴) شیخ فرید بخشي بیگي با همراهان پایان گریوه قلعهٔ برساخت - و پرتال گذاشته رده آرا شد - بیست و ششم شهریور هراول بدرهٔ پیش روان شد - و برانغار و جرانغار آمادهٔ پیکار گشتند - درویش علي با گروهے در دیوار بر فراز گریوه بر آورده بسیج آویزش داشت - و جا بجا مردم گذاشته نخوت میفروخت - بایزدي تائید پیش دستان هراول بکمتر آویزه غنیم را برشکستند - و دلیران جرانغار بتیزدستي (۵) محکمهٔ پیش خود را برگرفتند - و شگرف کارزار شد - و فراوان مخالف روانهٔ خراب آباد نیستي گردید - و چهار کس را از فیروزي سپاه روزگار بسرآمد - و برانغار سرکوبے که غنیم داشت بے جنگ گرفت - و چون پیشتر راه نبود برگردیده پس هراول آمد - دیگر روز غنیم از پناه دیوارها بے آویزش باز پس رفت - سران سپاه از وا گویهٔ هوزه درایان فریب کاري انگاشتند - هراول و جرانغار تیزدستي نموده گریوهٔ کپرتل (۶) برگرفتند و لختے چاروا بدست درآمد - یکے نادانسته اسپ دران بنے بکشت - و از بارش تارگ فراوان رنج رسید بامدادان گریوهٔ اکرم بال گذشته دایره کردند - سگالش آن بود که پنج کروهے گریوهٔ هستي‌تر فرود آیند - پیش‌روان خالي دانسته بیازش آن تیزدستي (۷) نمودند - شیخ فرید چندے را بپاس داشت ایشان فرستاد - کار آگهان قابو دانسته تا سر (۸) گریوه عنان بازنکشیدند - و فرستادگان نیز همرهی گزیدند و شبانگاه پیدائي گرفت که غنیم در کمر این گریوه بسیج پیکار دارد - آن شب بایستادگي و هشیاري گذشت - چون صبحگاهي فروغ چهره برافروخت جوق جوق کشمیري بکوهچها برشدن گرفت بسیارے بدان اندیشه که بآهنگ کارزار برمي‌آیند - درکمتر زمانے پراگندگي ایشان دانشین شد پایان روز شیخ با برخے مردم رسید - چون لشکر پس بود و ستاره درپیش فرود آمدن بدرنگ افتاد درین میان محمّد کاشي بزینهار آمد - و چنان برگذارد که یادگار شکیب از دست داده راه گریز سپرد (۹) - و هر گروهے به پیغولهٔ در شد - بامدادان دوم مهر گریوه در نوردیده بهیره (۱۰) پور فرود آمدند

---

(۲) در (بعضے نسخه) که میرزا شاهرخ را (۳) نسخهٔ [ل] دستان‌سرائی او (۴) در [چند نسخه] نرسید (۵) شاید که این لفظ جلکه باشد که بمعنی زمین آمده (۶) نسخهٔ [ب] کترتل (۷) نسخهٔ [ا] پیش دستي (۸) نسخهٔ [ا] تا سه کروه (۹) نسخهٔ [ل] پیش گرفت (۱۰) نسخهٔ [ل] در بهنیهر فرود آمدند •

درلی نزدیکي تنے بے‌سر بنظر درآمد - و گمان بردند که کلِ زیاده سر بادافراه یافته است - و در کمتر زمانے سرِ او آوردند - و بیقین گرائید •

چون آن نافرجام از گرفتنِ گریوه آگهي یافت عادل بیگي را با گروهے بسري‌نگر گذاشته بهیره پور آمد - دیگر روز لختے خواسته بعردم داده پیشتر روانه ساخت - سي و یکم شهریور نیم‌شبان فوجے اللّه‌اکبر گویان فرورفخت - و آوازهٔ رسیدنِ افسرخدیو جهان را درگرفت - همگي اردو یغمائي شد - و آن تبه سگال را به نیستي سزا فرستادند - شهباز خان نیازي ابراهیم خان کاکر ابراهیم‌خان میانه سارو[۳] بیگ شاملو حسین بیگ مصلو یاربیگ اوزبک ملک‌محمّد و چندے دیگر از نوکرانِ میرزا یوسف خان پیمان بسته در کمین بودند - چون نیمے از شب سپري شد سورن اللّه‌اکبر انداخته دستِ غارت برگشادند - آن بدکیش از زیرِ سراپرده بیرون شده راهِ صحرا گرفت - و جز یوسف نام پرستارے همرهي نگزید - لختے راه سپرده بدونهٔ پناه برد - و همراه را بآوردنِ اسپ بار پس فرستاد - برخے هرا خواهانِ جاوید دولت چندانی به یغما نه پرداخته بپژوهشِ او کوشش داشتند - و از ناپیدائي حیرت مي‌اندوختند - ناگاه سارو بیگ را نظر بر یوسف افتاد او را بشکنجه درکشید - ناچار سرگذشت برگذارد - و برهنمونی او گرفتار آمد - و مدارا فراپیش گرفت شهبازخان از پي رسید - و دوشِ او را از بارِ سر سبک گردانید • • بیت •

سر کشد با سرو در بستان کدو • یعني این سر برکشیدن همسري ست
آسمان داند که از سرو و کدو • خود کدامین سر سزايِ سروري ست

ششمِ مهر نزدِ بهنبهر مُتهرا[۴] داس سرِ آن تهي مغز را بدرگاه آورد - و ایزدي سپاس را روز بازار شد نهفته دانیِ کشور خدا دلنشینِ خرد و بزرگ آمد - و جهانے را چشم سرمه بدست افتاد - روزے (که از شورشِ این فرومایه آگهي رسید) این بیت بر زبانِ گوهربار رفت • • بیت •

ولدالزّنا ست حاسد منم آنکه طالعِ من • ولدالزّنا کش آمد چو ستارهٔ یماني

مادرِ این آشفته سر دختر نقره - در بدکاري و بےآزرمي در لولیان همتا نداشت - فرمودند بر پیشگاهِ باطن پرتو مي اندازند که فرو شدنِ این نافرجام و برآمدنِ سهیل نزدیک هم باشد بفرمانِ والا اختر شناسانِ یوناني و فارسي و کشمیري و هندي آسماني سیر نموده برگذاردند از دو ماه تا سه به نُهره[۴] روز بادافراه نشیند - فرمودند بخاطر آسمان پیوند چنان میریزند[۵] از چهل روز کم و از دو ماه افزون نباشد - امروز روشن شد که همگي ناسپاسي پنجاه و یک روز بود

---

(۲) نسخهٔ [ا] شاد بیگ (۳) در [بعضی نسخه] سره داس - و نسخه [ا] سردة داس (۴) نسخهٔ [ل] این نهره روز بیادافراه نشیند (۵) در [بعضی نسخه] پرتو داده اند •

همان روز که يعاني ستاره برآمد اين بد اختر فرو شد - و نهان بيغوله گيتي خدارند بتازگي دلنشين که رمه گرديد - و شگفت آنکه در همان نزديکي شانهٔ در نظر آمد - آن استخوان صفحه برخوانده فرمودند که اين شورش بزودي فرو نشيند - و جز آن ناسپاس گزند نيابد - گفته بکردار آمد - و کارآگهان ازين دانش بحيرت فرو رفتند •

درين فرخنده سال از چهار سو بزرگ فيروزي چهرهٔ نشاط بر افروخت - فرمان پذيرفتن مرزبان تتّهه - و سپردن سيوستان - گشايش آذيسه - و ايل شدن سرتابان شرقي ديار - گشايش جونه‌گذهه و سومنات - و گرفتار شدن مظفّر - سزا يافتن بادگار کل - و چيره دستي بر کشمير چون شورش فرو نشست سيزدهم افسر خديو بگلگشت آن سرا بستان چالش فرمود - و بر زبان حقيقت سرا رفت - بار نخست جلوهٔ بهار ديده افروز بود - اکنون عشوهٔ خزان بينش زدا - آنروز پردهٔ گشائي جمال بود - امروز نمايش جلال - همايون اغرق و بزرگ اردو را بسرکردگي شاهزاده سلطان دانيال گذاشتند که تا بازگشت در رهتاس بحر برند - چون سلطان خسرو را لختي پيکر گراني بود بايزدي پاس سپرده دل بجدائي نهادند - چنان خواهش بود که چندے پردگيان همراه باشند - ليکن راه دشواري و سرما فزوني لختي ازان باز ميداشت - شاهزاده سلطان سليم را بژرف نگهي فرستادند آنروز گريوهٔ بهنبهر گذشته دايره شد - بامدادان از بادِ[۲] ناهنجار دايره بر نگرفتند - فرمودند همانا امروز در کابل ريزش برف باشد - چون سال و مه را پاسباني شد نهان بيني پيدائي گرفت - و شناسائي سرمهٔ بينش افزود - ديگر روز نزد نو شهره سراپرده بر افراختند - درين روز شاهزاده باز گرديد - از راه هستي وتر بکشمير در آمد - و از پيرپنجال باز گشت شد - دشواري و برف آمودگي راه بر گذارد - و انديشهٔ بردن پردگيان از دل بيرون شد - و چون راه پيرپنجال لختي آسان‌تر وا نمودند همايون يورش بدانسو قرار يافت - روزيکه پشانه[۳] منزل شد ميان راه پاي تکاور شهريار از جاي رفت آن چابک سوار خود را بچستي بر زمين گرفت - بامداداں گريوهٔ پيرپنجال گذشته نزد ناري برابري بارگاه والا بزدند - درين روز نيز بدان سان لغزش رفت - و آلهي پاس پيدائي گرفت - بيست و سيوم (که ساعت فرخنده بود) سري‌نگر دارالملک کشمير بقدسي قدوم روشني پذيرفت - ميان راه پيش رفتگان فيروزي سپاه سجدهٔ نيايش بجاي آوردند - بهتنهٔ چنارے (که بروزگاران تهي شده بود) بفرمان والا سي و چهار کس در شد - و اگر تنگتر مي نشستند چندے ديگر نيز بر مي نشست با آنکه ناسپاس بُن بر کنده آمد از آوازهٔ آنکه گيتي خديو بجانشکري خرد و بزرگ فرمان داده که رمه پراگنده بود - و هيچ ديهِ آبادي نداشت - هرچند پيش روندگان دلاسا مينمودند باور شان

---

(۲) نسخهٔ [ا] از ابروباد ناهنجار (۳) نسخهٔ [ب] بشانه • و نسخهٔ [ز] بسانه •

نميشد - (چون بسيج شاهنشاهي پيدائي گرفت - و مهر افروني دلنشين آمد) از دشت آوارگي رو بشهر نهادند - و از ديد بخشش و بخشايش گوناگون نشاط اندوختند - كارشناسان راستي منش بهر سو نامزد شدند - و بر گرفتهٔ ناسپاسان در پارنج فرماندهي شمردند - چندے كه خميرمايهٔ شورش بودند بادافراه برگرفتند - جز عادل بيگي كه بآئين قلندري دكن روبه شقاوت - و آنانكه از دوربيني خويشتن را بركنارهٔ گرفتند بلند پايگي اندوختند - جهان سالار نيايشها بجاى آورد و سپاسگذاري را تازه اساس برنهاد - شكار مرغابي اگرچه نخستين بار عشرت آورد ليكن از نابهنگامي دلپذير نشد - درين بار بگزين روشے نشاط افزود - دوم آبان والا جشنے بر آراسته شد - و شمسي وزنِ گيتي خداوند شادماني را آب و رنگ ديگر داد - آن همسنگ آسمان را بدوازده چيز برسختند وكه ومه بنوال شاهنشاهي كام دل برگرفت - چندے را بزر بخشي برنشاندند - نگارندهٔ شگرفنامه در عيدگاه چهارده هزار آزرمند را خواسته برداد - درين آباد بوم دزد و گدا كم بود - درين هنگام از نكوهيده آميزش دامن آلود خيانت گشتند - و بسيارے را شكيبائي و خرسندي نماند •

و از سوانح فيروزمند شدن زين خان كوكه - با آنكه شورشے بر نخاسته بود از نهان بيني ازين پيشتر بسواد و بجور نامزد شد - درين آشوب كشمير افغانان تبدسگال بناسپاسي برخاستند - چون درانجا گزين سپاه نبود الوس كيائي و محمّدزئي (كه پيوسته راه دولتخواهي سپردے) با تاريكيان و يوسف زئي همداستان شدند - و بجان شكريِ محمّد قلي تركمان (كه نزد بكرام بود) بر نشستند تا بر همگي آن ملك دست چيرگي برگشايند - ناگاه كوكلتاش درسيد - و هر گروهے از ناسپاسان بهپيغولهٔ درشد - يوسف زئي با لختے تاريكي بسركردگي وحدت علي بكهسار بجور درآمد - و جلاله زه وزاد خود را همراه او ساخته بهتيراه رفت - همگي بسيج آنكه وحدت علي ولايت كافران (كه پيوست كاشغر است) برگرفته پناهے آماده گرداند - و هرگاه از فيروزي جنود كار بسختي گرايد خويشتن را بدانجا رساند - كوكه همتم امرداد از گريوهٔ ملكند بسواد درآمد - و آن آباد جاى دشوار گشا را بآساني برگرفت - و از راه ميدان ببجور شد - تيره راياني بدگوهر نيروى آويزش در خود نيافتند - ناگزير بولايت كافران شتاب آوردند - و در اندك زمانے كهسار هردل را ازان گروه برگرفتند (خاور روبهٔ او سواد - باختر سو كنر و نورکل - شمال كاشغر و بدخشان - جنوب بجور) و قلعهٔ چنگاري استوار كرده بنخوت فروشي برنشستند - كوكه برانداختن ايشان فرا پيش نهاد - و با راه مردان

---

(٢) نسخهٔ [ل] از نهان داني (٣) نسخهٔ [ز] كلياني (٤) نسخهٔ [ل] ترك (٥) نسخهٔ [ا] بردل و نسخهٔ [ب] برول - و نسخهٔ [ل] پرول - والله اعلم (٦) نسخهٔ [ا] كنير - و نسخهٔ [ب] كز (٧) نسخهٔ [ا] چكاري - و نسخهٔ [ل] جنكاري •

آزمون کار بدانسو شد - و منزل بمنزل قلعه ساخته گرپوه مي‌نوردید - هرگاه شبخون آوردند زیان‌زده برگشتند - کوکه آن قلعه را گرد برگرفت - و غرا آبان بستوک آویزش برگشود و هنگامهٔ ناسپاسان بپراگند *

نهم گیهان خدیو بآهنگ تماشای زعفران زار بکشتي برنشست - و بامدادان بدان نشاطگاه عشرت اندوخت - گلزارے بدین شادابي و نشاط بخشي و بویائي کار آگهان جهان‌نورد نشان ندهند - اگرچه به نیلوفر ماند لیکن دل افروزي و شوق افزائي بگذارش در نگنجد - بزم نشاط آراسته گشت - و ایزدي‌فیض (۲) را دریگر گشودند - و هم درینولا ملا حسین وخشور توران در گذشت اورا بلاهور گذاشته بودند - که بازگشت را آماده شود - و چون رایات همایون بازگردد دستوري یابد - امتلا بواپسین روز برنشاند - و بفرمان والا بنه و بار اورا بوطنگاه رسانیدند - و همدرین روز خواجه شمس الدّین بمجوز قدسي آستان سربلندي یافت - اورا از لاهور طلبیدند - که کشمیر چندے بخالصه باز گردد - و بغمخواري او روی بآبادي نهد - دوازدهم جشن دیوالي عشرت آورد و بحکم والا کشتیها و کنار دریا و بامها بچراغ (۳) آراستند - و شگرف نمایشے بروی کار آمد و همدرین روز دخت شمس چک در پرستاران مشکوی والا در آمد - او از بزرگان این سرزمین است از دیر باز این آرزو در سر داشت - درین هنگام بر فراز خواهش روائي برآمد - و نیز برای رام ساختن بومیان دخت مبارک خان حسین چک را بشبستان شاهزاده سلطان سلیم سپردند - و همچنین برخے نزدیکان را بدل‌گزین پیوندها مسرّت بخشیدند - درین سال میرزا قباد بزرگ پور میرزا حکیم لختے سزا یافت - و بدانشگاه زندان بر نشست - از نا شناسائي خویشتن را بباده گساري داده بود بادافراه او بسیارے را براه آورد - و درین هنگام سیاهیئے در پیشگاه حضور آوردند - هرچه بدنگارش یافتے پرسیدند آب و مالش دست محو نشدے - و بنگاشته گزندے نرسیدے - شهریا دریافته بکار آگهان بیاموخت *

بازگشت (۴) رایات جهان افروز بصوب هندوستان

از گزیدگي آب و هوا و سازگاري آن بقدسي‌مزاج و دید شگرفیهای آفرینش سگالش آن بر که زمستان عشرت درین دیار کرده آید - لیکن ازین رو (که گران ارزی آذوق که و مه را ستد داشت - و سخت سرمای این مرز بگرم سیربان اردو دشوار تر شد) کشور خدیو بسیج بیرون شد

---

(۲) نسخهٔ [ل] و ایزدي سپاس را اساس دیگر برنهادند (۳) نسخهٔ [ا] بچراغها (۴) نسخهٔ [ز] مراجعت گیتي خداوند بسوی هندوستان پس از فراغ سیر کشمیر *

فرمود - خواست که کشمیر را بمیرزا یوسف خان بردهد - او در جمع آن باز سخنسرا گشت و از نیرنگ روزگار آنکه نسخهٔ (که قاضي علي فراهم آورده بود) بدست آمد - و گذاردهٔ رازدار میرزا آشکارا شد - و شرمندگی نا پذیرنده چهره برافروخت - جهان خداوند بدان پیشین آهنگ کشمیر را خالصه فرمود سربراهي بخواجه شمس‌الدّین سپرد - و سه هزار سوار همراه ساخت - و چون قدسي خاطر ازان ملک وا پرداخت بفرّخي و فیروزمندي بیستم آبان کشتي سوار رو بهندوستان نهادند - و فیروزي سپاه از راه خشکي - دران روز باندرکول گذار افتاد - بنگاه میرزا حیدر بود والا عمارتے ازو یادگار - بخواهشگري شاهزاده سلطان سلیم کشمیر در اقطاع میرزا یوسف خان داده آمد - و بدانسو رخصت برگرفت - و جاگیر هندوستان و زعفران‌زار و ابریشم و جانور بخالصه بازگردید - و دیگر افزوني بخشش یافت - بیست و سیوم بکول ابسر[۲] گذاره افتاد - و از تماشای آن آلکا آگهي برگرفتند - فراخ آبگیرے ست - گرد او بیست کروه - رود بهت بدو درشده بهند شتابد سلطان زین العابدین درمیان آن بهزاران رنج سنگین صفّه بر ساخته - بدرازي صد و نوزده گز - و پهنا هشتاد و دو - بر فراز آن گزین کاخها یادگار ازو - سپس دیگر مرزبانان نشیمنها برافراخته - همواره تندباد برخیزد - و کشتي بطوفاني موج درشود - امروز از قدوم[۳] فرّخي آب آرامش داشت - که وه را شگفت درگرفت - بامدادان والا بارگاه نزد بارهموله برافراختند - با آنکه در ماه است هیچ روزے بر نگذرد (که چندے دستوري هند نیابند) سپاه انبوهي بر همان‌نمط بود - گیتي خداوند از هفت چوکي برخے را بهمرهي برگزید - و دیگر کار آگهان جدّ آور را بهرجوتے نامزد گردانید که بدوري در خور یکے پس از دیگرے روانه شود - سیوم آذر (که دایره گذشت پکلي شد) همه شب بارش بود - و گرد اردو برف بارید - پیشخانه نیارست رفت - گیتي خداوند بسگالش منزل گزیدن سواري فرمود - و چون دلخواه جائے بدست نیامد بنه و بار را گذاشته با چندے تیز روي فرا پیش گرفتند - میانهٔ راه برف و باران بریزش درآمد - و در دهٔ مانکلي[۴] از مضافات پکلي بر آسودند - زمانے دراز شگرف بارش بود - و خرد و بزرگ در تماشا - پیشتر ازین بیک ماه (که سرما چیرگي داشت - و هندیان از برف ریزي هراسان) افسر خدیو را بر زبان رفت - امّید که (چون همایون‌رایات از پکلي برگذرد - و نشان هندوستان نمودار گردد) ریزش برف نشاط آرد - و گرم سیریان بسراسیمگي درنشوند - و بتماشاهای آن عشرت اندرزند - گیرا دم پیدائي گرفت - و چراغ رهنموني برافروخته شد - بامدادان هوا برگشود - ره نوردي فرا پیش گرفتند - و دران[۵] روز بخواهش

---

(۲) در [چندنسخه] الر (۳) در [بعضي‌نسخه] قدم فرخي (۴) نسخهٔ [ا] تا بکلي (۵) نسخهٔ [ز ل] دران روز ۰

پورِ میرزا شاهرخ لختی در دمتور (که بنگاهِ اوست) فرود آمدند - هفتم چنان تیز راندند که از راولپندي و رباط و نگرکوٹ و تهنه و سرای چروه (۲) برگذشتند - و دشوار گریوه در نوردیده نزدِ سرای هر فراز (۳) کوهچهٔ لختی بر آسودند - درمیانِ راه صادق خان بسجودِ نیایش سربلندي یافت در آغازِ یورش رنجور شد - او را بلاهور بار گردانیدند - چون بهبي یافت رو بکشمیر آورد ناگهاني بدین سعادت کامروا آمد - و باز پورِ او با رام ساه بآستانبوسِ والا فرّخي اندوخت دستوري یافته بود که راجه مدهکر و این بوم نشین را از رمیدگي بر آورده نزدِ شاهزاده بمالوه برد و آن وحشیانِ بیم زده را ازان شرمساري بر آورد - بومیان ازین خسرواني نوازش تازه جانے یافته بهنیایشگري درآمدند - و راجه با رنجوري بسیچِ همرهي داشت - از سخت بیماري درگذشت - رام ساه پور او را باجین برد - و ازانجا بدرگاهِ والا آورد - و نوازش یافت - چون دابر (۴) صادق خان برپا بود آرزو کرد که شهریار شب دربنجا بگذراند - چون شامگاه درآمد او را دستوري دادند که آهسته از پی آید - و ره نوشتن فراپیش گرفتند - بزرگ شاهزاده و دیگر بندگان لابه نمودند که لختے بسگالس بر آسایند - پذیرش نیافت - شبا روز بیست و دو کروه در نوردیدند - هشتم ناگهاني برهتاس (که اغرق همایون درانجا بود) سایهٔ عاطفت انداختند - گروها گروه مردم (که تکاپوی کشمیر داشتند) در راه بدولتِ کورنش رسیدند - شاهزاده دانیال و سلطان خسرو نزدِ شهر بسجدهٔ نیایش پیشاني برافروختند •

گرفتار شدن سلطان مظفر گجراتي - و بسر آمدن روزگار او

(چون چرنه گذهه گشایش یافت و بومیان بفرمان پذیري و لابه گري بر نشستند) کوکلتاش رادمردي را بکار آگهي همدوش گردانید - و همگي همّت بگرفتاری مظفّر (که خار بنِ فتنه بود) برگماشت - آن ابله اندیش بناکامي تن در داده بسیوآباد هیل (۵) پناه برد - او بزرگِ ولایتهای لار است - و پرستشکدهٔ دوارکا بدستِ او - کوکلتاش نورنگ خان گوجرخان انور نظام الدّین احمد بابا خواجه قادر قلي کوکه سادات کنبایت میرزا قلي مغول و دیگر سپاه را بدانسو فرستاد شانزدهم مهر بیست و پنج کروهی غنیم اردو گذاشته چاشت بدوارکا رسیدند - و بے آویزش برگرفتند درانجا آگهي شد که مظفّر در بسینه بنگاهِ سیوا ست - و در قصبهٔ امره (۶) سنگرام خویش آن بومي خیره سري دارد - قادر قلي و چندے را دران پرستشگاه گذاشته درلخت شدند - نورنگ خان

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] جروه (۳) در [چندنسخه] سحرگاه فراز کوهچهٔ (۴) نسخهٔ [ل] دبرا (۵) نسخهٔ [ز] بیل (۶) نسخهٔ [ا ب] رام ره •

با بسیارے بمالش مظفّر رو آورد - و نظام الدّین احمد بابا خواجه و جوقے بهادران بدانسوی دیگر رفتند - پایان روز به بنگاه او در رسیدند - و سنگ آویزش رفت - لختے ازین پیشتر آوازهٔ فیروزي سپاه آن بوم نشین را کالیوه ساخت - آن شورش مایه را با زه و زاد او بکشتي بر نشاند و بجزیرهٔ که استوار کرده بود فرستاد - و خود نیز از پی روانه شد - تیزدستان فیروز مند در رسیدند از خون گرفتگي بازگردیده در آویخت - از نشیب و فراز نا هنجار بهادران از بارگي فرود آمده بکارزار در شدند - نورنگ خان بر پشتهٔ تماشاگر بود - گروهے کم دانسته بدو رسیدند - و بالهي تائید شرمسار بر گشتند - تا شام دست و گریبان بجنگ بودند - درین زد و خورد تیرے بدان شوریده[٢] رسید - و به نیستي سرا در شد - تیرهٔ راپان پراگنده شدند - و بسیارے را روزگار بسر آمد - آنانکه مالش سنگرام فرا پیش داشتند نیز روی چیرگي برافروختند - و بایزدي نیرو نسیم فیروزي بر طراوهٔ دولت وزید - و در هردو جا فراوان غنیمت بر گرفتند - و بر زبان این و آن افتاد که مظفّر در موج خیز فرو شد - او از سراسیمگي نیارست بود - بولایت کچهه شتافت - بهارا چار[٣] کچه کلانتر آن سرزمین او را به پیغوله بر نشاند - بیست و ششم آبان خان اعظم از جونهگذهه رو بدانجا نهاد - و عبد اللّه پور خود را با برخے دلاوران پیشتر روانه ساخت - میر عبد الرّزاق معموري (که به بخشیگري آن ملک نامزد شده بود) امروز پیوست - نهم آذر پنجاه و پنج کروه بده کوچ سپرده بموضع امران (که خوابگاه داور آن ملک است) رسید - جام با فرزندان و خویشان آمده پیوست و پیمان نیکو بندگي را تازه استواري بخشید - مرزبان کچهه کار دیدگان فرستاده بالابهگري در آمد و (در آنکه سر بفرمان پذیري در آورد - و پور خود را بهرستاري فرستد) سخن بر گذارد - کوکلتاش را انسانه سرائي او بغنودگي نبرد - پاسخ داد اگر از فیروزي سپاه رستگاري خواهد مظفّر را بسپارد و یا خود پیوندد - درینولا لوکن[٤] کوهل از نا رسیدگي و تباه سگالي بے دستوري به بنگاه شتافت - و سپاه جونهگذهه خان و مان او یغمائي ساخت - و هرسه پور او را زندگي بسر آمد - خان اعظم از دور بیني خرّم پور خود را با برخے دلاوران بدانسو فرستاد - و خود از موربي به پنج کوچ سي و یک کروه در نوردیده بموضع چار[٥] بارة فرود آمد - چون گفت آن بومي دران دو کار بکرد نمي گرائید خواست که اقطاع او بجام بر دهد - از دستان سرائي باز آمده پیغام گذارد - اگر قصبهٔ موربي (که از دیرباز نیاگان من داشتند) بجلدو بر دهند مظفّر را بسپرم - پذیرفته بخواهشگري او چندے را از پیشین فوج فرستاد - سیزدهم دي بدانجا رسیدند - گماشتگان بومي بدان شورش مایه

---

(٢) نسخهٔ [ل] شوریده سر (٣) نسخهٔ [ا] خارچهه (٤) در [بعض نسخه] نوکن کوهل (٥) نسخهٔ [ب ل] جاوبارة •

رسانیدند - که بهارا بدیدن مي آید - خوشوقت گشته پذیرة بر آمد - و چون نزدیک رسید او را بر گرفته باز گردیدند - و آنشب برة نوردي گذشت - بامدادان آن شولیده بیهانهٔ خلاخانه به پناهے در شد - و استرة (که با خود نهان داشتے) بگلو راند - و بادافراه خود بدست خویشتن سرانجام داد - همانا به دید چنین بود - ورنه خان اعظم بے فرمان والا به نیستي سزا بر ننشاندے و اگر در پیشگاه حضور مي آوردند فزون مهربانی افسرخدیو جان شکرے او برنمي تافت - بکین قطب الدّین خان سر از تن برگرفته بر در نورنگ خان در آویختند - و نظام الدّین احمد بدرگاه والا آورد پیشتر ازین بدو روز میفرمودند - ازانجا (که ایزدي یاوري در بارهٔ این نیازمند روز افزون است) هر که از فرمان پذیري سر بر تافت زود بگو نیستي فرو شد - ناسپاسے مظفّر دیر کشید - چنان بقدسي خاطر بگذرد که درین نزدیکي قالب تهي کرده باشد - از دید این آگهي چشم سرمهٔ ارزاني گرفت • و بسیارے را سعادت در باز شد •

در آمدن همایون رایات بدار السلطنهٔ لاهور

ایزد را سپاس که از نهان بینے جهان سالار بتازگي پرده برگرفته شد - و که و مه را سرمایهٔ رو یابي فرا دست آمد - درین بازگشت سگالش آن بود که چندے بکنار سند لشکر بر نشیند و لختے بشکار آن سر زمین نشاط بر گرفته آید - سپاه آنسو را نیرو بر افزاید - و سرتابان راه فرمان پذیري سپرند - ازین رو خواجه شمس الدّین خاني برنت و روبه نشیمنگاه اٹک (۲) دستوري یافته بود - ازانجا (که دوربیني و رای سخنگي ستوده خوی افسرخدیو است) در رهتاس عنان باز کشیدند - و از زمین خان کوکلتاش و دیگر آمرا (که بمالش تاریکیان نامزد بودند) به دید پژوهي رفت - و چون چالش بدانسو گزیدگي نگرفت دوم آذر لاهور سو خرامش شد - و بشازده کوچ نوزدهم دی آن مصر اقبال را فرّخي بر افزودند - گروها گروه مردم بپذیرة شدن سرمایهٔ بختوري بر گرفتند - و نثار افشاني را روز بازار شد - از هري نگر تا رهتاس صد و دوازده کروه و سي بانس بهیزده کوچ در نوشته آمد - و تا لاهور صد و شصت و دو و نیم کروه و شازده بانس بسي و چهار مناشیر والا بهرسو روانه شد - و شمارهٔ ایزدي عنایت (که درین یورش چهرهٔ دولت برافروخت) نگاشته آمد - جهانے بنشاط اندوزي برنشست - و روزگار بکام بخشي برخاست - درینولا بلبهدهر (۳) پور راجه رامچند مرزبان تتّهه بلغد پایگي یافت - پدر او را بپرستاري حضور گذاشته بود - درین هنگام آگهي آمد که بیست و هفتم شهریور درگذشت - گیتي خداوند بیست و هفتم دی او را بهمین پایهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] آنک - و نسخهٔ [ز] لک (۳) نسخهٔ [ا] بل بهدر - و نسخهٔ [ب ل] بیربهدر •

راجگي برآورد - و نوازش فرموده بدان آباد ملک فرستاد - درین روز خواجه سلیمان بخشیِ گجرات را بار دادند - پیشکشِ میرزا کوکه بنظر[٢] درآورد - بیست و نهم گیتي خدیو بر خلافِ عادتِ صحکاهي بدولتخانه بر آمد - و معتاد دیده بشبستانِ اقبال خرامش فرمود - کبوتر خانهٔ (که فراوان جاندار در سایهٔ آن برآسودے) فرو ریخت - و نابهنگام برآمدن را سبب پیدائي گرفت - دوم بهمن آگهي آمد - غازي خان قزویني در بنگاله بشکم‌روي در گذشت - چهارم ماده فیلے (که مورچهٔ فیارده‌ے) بر شوریده - و نگهبان را با چهارده کس جان بشکرد •

و از سوانح فرستادنِ لشکر بشمالي کوه - (چون بومیانِ آن سرزمین سرکشي فراپیش گرفتند و در یورشِ کشمیر همرهي نگزیدند) شانزدهم گیتي‌خدا لوند بخواهشگریِ قلیچ خان پورِ او سیف[٣] الله را دستوري داد - و قاضي حسن را بیاري همراه گردانید - اگرچه برخے بومیان آمده دیدند لیکن لال دیو بزرگ جمّو از سرتابي برنگذشت - زین خان زینهار داده اورا بدرگاه آورد - و شمالي شورش فرو نشست - درینولا لختے بنگاهِ راجه رام چند یغمائي شد - او از نامور بومیانِ آدیسه است بروشن ستارگي فرمان پذیر شد - و پورِ خود را بپرستاري فرستاد - راجه مانسنگهه آمدنِ او را طلبگار شد - او سربار زد - راجه از قدر نشناسي نیکوئیهاي او بفراموشي داد - و جگت سنگهه میر شریف سرمدي میرقاسم بدخشي برخوردار ابوالبقا محمود بیگ شاملو شهاب الدّین دیوانه و جوقے را بآویزهٔ او فرستاد - و گرد شورش برخاست - رام چند بقلعهٔ چورگڈهه[٤] که استوارترین قلاعِ اوست درشد - فیروزي سپاه نزدِ آن بنگاه ساخته بتاختِ آن ملک پا افشردند - و قلعهٔ سهجپال[٥] و کهارا گڈهه و کالوپاره[٦] و کهنان[٧] و لون‌گڈهه و بهون[٨] مال و بسیارے آباد جا بدست آوردند - ازین آگهي شهریارِ پایه شناس برآشفت - و نکوهش فرمود - راجه سپاه برگردانید - و بپوزش بر نشست رامچند از دیدِ مهربانيِ افسرخدیو سگالشِ دیدن در سر گرفت - بیست و یکم بهمن براجه پیوست و فراوان سر بزرگي برگرفت •

و از سوانح بے راهه رفتنِ افغانانِ تیره رای - چون سرتابانِ آدیسه سر بفرمان درآوردند راجه از کارداني خواجه سلیمان خواجه عثمان شیرخان و هیبت[٩] خان را در خلیفه‌آباد تیول برداد و طاهرخان و خواجه باقر انصاري را بهمرهي برگزید - و از کم بیني و هرزه درائي خامکاران

---

(٢) نسخهٔ [ب] بنظرِ اقبال (٣) نسخهٔ [ا] سیف خان را (٤) در [اکثرنسخه] خورده - با چورده
(٥) نسخهٔ [ب] سهجپال - و نسخهٔ [ز] سهچتال - و نسخهٔ [ل] سچال - والله اعلم (٦) نسخهٔ [ب] کالوباره - و نسخهٔ [ل] کالومارہ (٧) در [بعضے نسخه] کمهیا - و در [بعضے] کشنها (٨) نسخهٔ [ا] بهون بال (٩) نسخهٔ [ا ب] حبیب خان را •

جايگير ايشان برگرفته نزد خود طلبيد - از بيدانشي به بيمناكي درشدند - و فتنه افزائي را دست آويز رهائي انديشيدند - بيست و هفتم نزد گورکهپور (۲) باتر با فيلي چند باقطاع خويش ميرفت آن گروه کوته انديش پردهٔ آزرم بر دريده دست تاراج گشودند - و او زخمي کناره گرفت - اگرچه بهاز خان تولک خان فرّخ خان با مردم سعيد خان بچاره‌گري فراهم آمدند ليکن از کم ياوري همّت دل بآويزه ننهادند - راجه پور خود همّت سنگهه را با فوجي روانه ساخت - افغانان غنوده بخت تاراج کنان به بندر سنگانو رفتند - و چون دستي نيارستند يافت ناکام برگشته به بنگاه چاند راي روي آوردند - آمرا از جهان آباد هريکي بناحيتي رو نهاد - همّت سنگهه لختي پيشتر رفته باز گرديد چون نزديک بدان بورت رسيدند چاند راي بگفت پدر در بسيج گرفتن شد - و از خام دستي خود را درباخت - چون دلاور و سليمان و عثمان در چهار کروهي دايره گرفتند طرح مهماني انداخت غرّهٔ اسفندارمذ دوي نخستين به بنگاه او شتافتند - دلاور چون بکارے برخاست دستگير گردانيدند سليمان ازين آگهي بشمشير درآمد - و مردم را پراگنده ساخت - و سه کس را جان بشکرده خود را بدروازهٔ قلعه رسانيد - و چندے را پيوند زندگاني گسيخته بمردانگي بيرون شد - در راه برخے پيوستند - و فراز اسپ برشده بمنزل گام فراخ برزد - چاند راي از پي در آمد - عثمان ازين آگهي بياوري روانه شد - و در راه سليمان گرفتاري دلاور و رهائي خويش و در آمدن غنيم برگذارد فاگزير دل بفروشدن برنهادند - و هنگامهٔ آويزش گرمي پذيرفت - نوکران آن بومي (که بيشتر افغانان بودند) از بيوفائي بدان گروه پيوستند - و روزگار او بسر آمد - يغما برگرفته رو بهمان (۳) قلعه نهادند - درونيان چاند راي پنداشته دروازه برگشادند - و بدين شگرفکاري دست چيرگي برگشودند بافسانه سرائي عيسي زميندار بدو پناه بردند - و قلعه و ولايت را بهکيدا راي پدر چاند راي سپردند دربنولا قلعهٔ مانهور گشوده آمد - ميان اودبسه و تلنگانه است - فوجي بيارش آن رفت - و بکمتر کوششي برگرفت - راجه مانسنگهه او را برام چند داد *

و از سوانح بيوگاني جشن شاهزاده سلطان سليم - همچنان (که ديگران را زنا شوئي پيوند جز بيکے نسزد) بزرگان والا دستگاه را افزايش آن ناگزير - تا منزل آبادي فروغ ديگر گيرد - و فراوان کس را دست آويز پناه آماده گردد - خاصه که با بزرگوار نژاد گزيني خوبها زيور روزگار باشد - سرآغاز اين نوبهار کدبانوي عصمت گلرخ بيگم فرزند ميرزا کامران آرزو کرد که دخت او بشبستان (۴) مهين پور شاهنشاهي در آيد - شهريار پايه شناس بپذيرفت - بزم نشاط پيرايش گرفت - و رسوم نثار و ساچق را آئين ديگر برنهادند - شب هفتم اسفندارمذ خديو عالم بقدسي منزل مريم مکاني

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] کهرک پور (۳) نسخهٔ [ا] رو بقلعه نهادند (۴) نسخهٔ [ز] بحبالهٔ منتسبان *

انجمن برساخت - و بفرخنده ساعت پيوند بيوگاني[۲] بربستند - و بمشكوى دولت سپردند - بيست و سيوم در بردوان روزگار پهاڑ خان سپري شد - و پس ماندگان بخسرواني نوازش برآسودند •

آغاز سال سي و هشتم الٰهي از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهي

يعني سال اردي بهشت از دور چهارم

شب يكشنبه هفدهم جمادى الآخر سنه (۱۰۰۱) هزار و يك هلالي پس از سه ساعت و پنجاه[۳] و پنج دقيقه روشني افزاى صورت و معني ببرج حمل پرتو انداخت - افسردگان خاكي را افلاكي شوق هم‌آغوش شد - و زمينيان را با آسمانيان همرنگي پديد آمد • شعر •

دست صبا بر فروخت مشعلهٔ نوبهار • مشعله داري گرفت كوكبهٔ شاخسار

گشت ز پهلوى باد خاك سيه سبز پوش • گشت ز پستان ابر هر خزفي شيرخوار

گيتي خديو بياورى نوبهار برنشست - و درلنخانه را پايه دهٔ فروردين برساخت - و تا شرف هرروز والا جشنے پيرايه برگرفت - و كامروائے كه وسه چهرهٔ بر افروخت •

هشتم فروردين خانخانان از سند آمده بسجود نيايش سربلندي يافت - ميرزا جاني بدولت بار نشاط اندوخت - و جبين نيايش بر زمين نهاد - و تارك بختوري بآسمان برافراخت فيروزي سپاه پس از آشتي در قصبهٔ سن بيست كروهي سهسوان[۴] بنگاه ساخت - چون هنگام بارش بسر آمد انتظار آمدن ميرزا و روان شدن بدركاه والا مي بردند - ناگاه پيغام رسيد كه (چون لختے پريشاني روى داده - و دراز راهے در پيش) پس از گرفتن محصول خريف رو بدركاه والا خواهد نهاد و نيز پيمان بود كه اين روى سهسوان بما باز گذارند - و هنوز پرن[۵] كوت و هالاكندي[۶] نگذاشته اند اولياى دولت آمده را نگاه داشته تيزدستي فرايش گرفتند - شاه بيگ خان غازي‌خان جانش بهادر نورم خواجه خضري و برخے بهادران از آب سند گذشته براه خشكي تتهه سو روانه شدند - و بختيار بيگ قرابيگ محمّدخان نيازي بهادرخان توردار خواجه مقيم بخشي علي‌مردان بهادر خواجه حسام‌الدّين سالاربيگ سرمدي مبارزبيگ سبحان قلي تاج‌خان نورالدّين سعيدبيگ و جوتے ديگر بجنگي غرابها دريا نوردي گزيدند - و شيرخان خولكان لنگاه دده بيگ علي آقا و چندے كنار دريا پاى همّت در راه نهادند - و قرار يافت كه هرسه فوج از يكديگر آگاه بوده راه بسپرند - و به تيزدستي نصيرپور را (كه ميانه جاى آنكا است) بدست آورند - همگي بسيج آنكه ميرزا بازش درگاه

---

(۲) نسخهٔ [ز] يگانگي (۳) نسخهٔ [ا] پنجاه دقيقه (۴) در [چندنسخه] سيهوان (۵) نسخهٔ [ب] بران كوت - و نسخهٔ [ز] برن كوت (۶) نسخهٔ [ب] والا كندي - و نسخهٔ [ز] بلا كندي •

پیش گیرد - پس از روزے چند خانخانان ایلچي را گرانبار اندرز فرستاده خود نیز از پی درآمد و فوجها بر نصیر پور چیره دستي یافت - میرزا از تٹھه بر آمده در سه کروهي منزل داشت بدان آهنج که عقبات تا[۲] جویبار را استوار گرداند - چون خانخانان بنصیرپور رسید آن سه فوج را بر همان آئین پیشتر روانه ساخت - چابکدستان بر اردوی میرزا دست تاخت برگشادند - و چندے ارغونیان نیز پیوستند - میرزا بلابه‌گري در آمد - و کار دیدگان را فرستاده از پیمان شکني باز پرسید پاسخ دادند عهد ما گسیختگي بر نتابد - و اندیشهٔ دیگر پیرامون خاطر نیست - لیکن چنان شنوده شد که فرنگي سپاه هرموز یارش این سرزمین دارد - ازین رو یورش بندر لاهري در پیش است و یغما را پوزش برگذارده برگرفته باز فرستادند - خانخانان نیز پیوسته بپیام یکجهتي گرم‌خوئیها نمود دهم آبان پیشین سال سواره یکدیگر را دیدند - از دوربیني خانخانان بشهر تٹھه روان شد - بظاهر آهنگ سیر آنجا بود - لیکن همگي اندیشه آنکه پایان آب برگیرد - و دگرگونگي در خاطر ارغونیان راه نیابد - (چون لختے بدانسو رفت - و خاطر فراهم آمد[۳]) برگذارد - چون پیوند دوستي شد سزاوار آنست که نواره بسپرند - تا دور و نزدیک را جاے سخن نماند - و یافه درایان زبان بکنج خموشي درکشند - میرزا ناگزیر پذیرفته همگي ملک بفیروزي سپاه باز گذاشت - و در سامان رفتن والا درگاه شد - خانخانان پس از سیر تٹھه به بندر لاهري رفت - و شاه بیگه خان بختیار بیگ فریدون برلاس و برخے کارآگهان را رخصت کرد - که با میرزا روانهٔ پیش گردند - و چوتے در تٹھه گذاشته براه خشکي باز گردید - و نزد باغ فتح خود نیز پیوست - بیست و نهم بهمن سیّد بهاؤالدّین حسن علي عرب محمّد خان نیازي خواجه مقیم بخشي بهادر بیگ مبارز بیگ سالار بیگ محمّد زمان بدخشي نورمحمّد خواجه خضري خاکي کلّه‌بان خولکان دولت خان و بسیارے را بران ملک یتاقي گذاشته با میرزا روانهٔ درگاه شد - هرچند خواست که اهل و عیال را به تٹھه بگذارد نپذیرفت - زن و زاد خود و نوکر را از راه دریا و خشکي راهي ساخت - و خود همراه خانخانان به تیزروي میان بر بست - و بآستانبوس کام دل برگرفت - شاه بیگ خان میرزا فریدون برلاس جانش بهادر بختیار بیگ قرا بیگ شیرخان علي‌مردان بهادر شریف سرمدي بهادرخان توردار میرزا حسام‌الدّین شمشیرعرب سیّد درویش قنقري بردي تاج‌خان و از اعیان تٹھه شاه قاسم ارغون خسرو باقي[۴] خان ایل دستم سیف‌الله[۵] عرب ندیم کوکه بدولت بار رسیدند - و هریک بخسرواني نوازش سربلندي یافت •

---

(۲) در [بعضے نسخه] با جویبار را (۳) نسخهٔ [ب] آورده (۴) در [بعضے نسخه] پاقي خان و در [بعضے] ماهي خان (۵) نسخهٔ [ا ب] سیف الدین عرب •

میرزاجاني بور پاینده محمّد بن میرزا باقي بن میرزا عیسی بن عبد العلي بن عبدالخالق از نژاد مُغل[۲] بیگ ترخان - چون پدر او ایکوتمر[۳] در آویزهٔ تغلمش[۴] خان جانِ سپنجي مردانه برفشاند صاحبقراني اورا در خرد سالي بر نواخت - و بپایهٔ ترخاني برآورد - بچهار پشت بارغون خان بن ایاغ خان بن هلاکوخان بن تولي[۵] خان بن چنگیز خان میرسد - فرمانروایان داد گر از چندے بندگانِ سعادت سرشت برخے کن و مکن برگرفته - و بدان نام روشناس گردانیدے - ترخانِ صاحبقران چنان بود که چاؤشان اورا از هیچ جا باز نداشتے - و تا نه گناه ازو و فرزندانِ او باز نپرسیدے - قاآنِ بزرگ چنگیز خان قشلیق[۶] و بانا را (بپاداشِ آنکه از غنیم آگهي داده بودند) بدان پایه نوازش فرمود و از عاطفت فزوني از بارِ فرمایش نیز سبکدوش گردانید - و از یغماي او شهنشاهي بخش بدو باز گذاشت - و برخے ترخان را بهفت چیز سربلند گردانیدے - طبل تمن توغ و نقّاره دو کس را از گزیدگانِ خود قشون توغ بردهد - و چتر توغ و قور نیز بردادند •

و آئینِ مغول آنست که جز فرمانروا ترکشِ هیچ یک بزری دست نگیرد - و شکارگاه او نیز فرق باشد - و هرکه بدانجا درشود تن بنوکري دهد - خواه بزرگِ الوسِ خود باشد - در سرِ دیوان آمرا از هردو سوی او - و کماندارے دورتر نشیند - چون تغلق تیمور امیر بولاجي را بدین نوازش سر برافراخت داد و ستد تا هزاري نیز برای او باز گردانید - و فرمود که از فرزندانِ او تا نه شکم باز خواست نباشد و چون گناه از نه بگذرد به باز پرس درآیند - و در پاداش چون بر اسپِ نقرهٔ دو ساله برنشانند تا پاي اسپ سفید نمد اندازند - گذارش او را یکے از بزرگانِ برلاس عرضه دارد - و پاسخ را یکے از سرانِ ارکیوت[۸] بدو بار رساند - سپس شهرکِ او بگشایند - و آن دو بزرگ از دوسو نگاهدارند - تا کارِ او بانجام رسد - آنگاه از پیشگاهِ حضور برآورده بسوگواري بر نشینند - خضر خواجه امیر خداداد را بدین پایه برآورد - و سه دیگر برافزود - روزِ توی (که همگي بزرگان پیاده باشند - و یک بسارلِ فرمانروا سواره مردم را بهنجار دارد) همچنان ازو نیز سوارے هنگامه را بیارآید - و (چنانچه دران بزم شادکامي بر اشیای کارگیا یک پیالهٔ[۹] خمر داشته باشد) از دستِ چپِ آن نیز ساغرے بدانسان دارند - و مهرِ او نیز بر روی فرامین باشد - لیکن سکّهٔ فرمانروا بر سرِ آخرین سطر بود - و ازو در پایانِ آن همگي نوازشها اگر از روی فهمیدگي بود رضامندیِ جهان آفرین را همدوش - و آنکه تا نه گناه

---

(۲) در [چندنسخه] سنکل بیگ (۳) در [بعضےنسخه] ایکوتیمور (۴) نسخهٔ [ب] تقمش خان و نسخهٔ [ز] بقیمن خان (۵) نسخهٔ [ا] تولي خان - ونسخهٔ [ل] بولي خان (۶) در [بعضےنسخه] قشلق - و در [بعضے] قبلق (۷) نسخهٔ [ا ب] برنواخت (۸) در [چند نسخه] ازکبوت (۹) در [اکثرنسخه] پیالهٔ قمر داشته باشد •

هر گونه باشد نپرسند همانا بشایستگي پیوندے ندارد - و اگر بزرگانِ دوربین بآزمون فراگرفته باشند (که ازو نکوهیده کارے سر بر نزند - و برای سرفرازي چنین حکم رفته باشد) لختے گنجائي دارد لیکن آنکه از نه شکم بازپرس نرود همانا ایزد توانا اورا آینده دانی کرامت فرموده باشد - سخن کجا بود - برای شادابي کجا کشید *

• بیت •

چه مي گفتم سخن محمل کجا راند • کجا رفتیم و رخت ما کجا ماند

میرزا عبدالعلي نزدِ سلطان محمود میرزا پورِ سلطان ابوسعید میرزا بوالا پایگي رسید - و دارای بخارا شد - شیبک[۲] خان اورا بک پیشِ او مي بود - چون بسلطنت گرائید از تبه رائي خدیوِ خود را با پنج پسر از هم گذرانید - و سرمایهٔ جاوید زیان فراهم آورد - میرزا عیسی شش ماهه بود - الوس ارغون از بے سري ماوراءالنّهر را گذاشته لختے بخراسان آمد - میر[۳] ذوالنّون بیگ ارغون نزدِ سلطان حسین میرزا بزرگ بود - قندهار و سیستان و زمینِ داور باقطاعِ او داد - چون بدیع الزّمان میرزا ببدگوهري از سلطان حسین میرزا رو برتافت میر ذوالنّون با او همراه شد - و دخترِ خود بدو داد - چون روزگارِ سلطان حسین میرزا سپري شد در پورِ او بدیع الزّمان و مظفّر میرزا سریر آراستند - و پراگندگي دران دیار راه یافت - شیبک خان بآویزه آمد - میر ذوالنّون در پیکارِ او فرو شد - شاه بیگ پورِ او قندهار را نگاه مي داشت - فردوس مکاني را از کابل برخواند - که در خدمت بوده بخراسان رود چون نزدیک رسیدند بآویزه درآمد - و بستگرگ آویزش شکست یافت - و قندهار و اندرخنهٔ سالها از دست رفت - فردوس مکاني ناصر میرزا را گذاشته بکابل برگشت - او برهنمونی مقیم برادرِ شیبک خان بقندهار آمد - و ناصر میرزا بازبن روش بناقدراني نمود - چون شورشِ خراسان بلند آوازه شد بآشتي بازگردید - و پس از چندے ناصر میرزا قندهار را بے جهت گذاشته بکابل رفت - شاه بیگ خان نیز دستي نموده برگرفت - و چون شیبک خان در آویزهٔ شاه اسمٰعیل صفوي بباد افراه خداوند کشي رسید شاه بیگ بطلبِ شاه بهري رفت - و زنداني شد سنبل نام غلامے از نیکذاتي و حقیقت منشي با چهل سرهٔ مردِ ارغون پیمان بربست - و بهرات رفته بازرگاني فرا پیش گرفت - و دکانے چند بر آراست - بخجسته روشها بهمانهٔ خبر رساندن بزندان شدے - و به پخته کاري راز برگذاردے - شاه بیگ دیگر بندیان را بخود یاور گردانید آن وفا کیشِ کار آگاه تکاورانِ تنومندِ جنگ بدست آورد - و واژگون نعل برزد - شبے داروی بیهوشي بخوردِ نگاهبانان داده از زندان برآورد - و از خرد رهنموني بقندهار آمد - و پس از چندے فردوس مکاني بیازشِ پیکارِ او رفت - او در خرد نیرو ندیده بقلعه در شد - و پس از دو سال

---

(۲) نسخهٔ [ب ز] سیبک خان - یا سنبک خان باشد (۳) نسخهٔ [ب] میرزا ذوالنون •

بآشتي برگرفتند - و او بسوی دمسال[۲] رفته در کمین میبود - ازانجا بسهسوان آمد - و از جام[۳] بنده (که از الوس جادون بود - و برهمه[۴] زبان زد روزگار) سیوستان برگرفت - و در زمان پور او جام فیروز بر همگي صند چیره دستي یافت - و ملقان را از لنگاهان بدست آورد - و چون رخت هستي بربست میرزا شاه حسین پور او جا نشین شد - جنّت آشیاني دران ناکامي بسر وقت او رسیدند از خرد غنودگي بستیزه درآمد - چنانچه لختي در نخستین دفتر گذارش یافت - از بادافراه تباه کاري سررشتهٔ شناسائي از دست داده نیکوخواه از بد اندیش نشناختي - و عیار نیکوئي بچرب زباني و حرف سرائي گرفتي - پیوسته شش ماه پایان روبهٔ آب شدے - و شش ماه بالا روبه شناختي - دران هنگام که بهکر روبه رفت کُستک[۵] میر شاهم و کوچک (که در الوس ارغون نامور بودند) میرزا عیسی را (که در پیشین زمان بزرگ الوس در نیاگان او بود) برداشتند - و تغلق آباد و تٹّهه برگرفت - میرزا شاه حسین ازین آگهي ببهکر نارسیده برگردید - و بیاوری سلطان محمود کوکلتاش او (که ایالت بهکر داشت) نزدیک کوه هفت[۶] دختر رودبارے بر رو داده بآویزه نشست و شش ماه پیکار کشتي درمیان بود - از بد گوهري سلطان محمود آشتي گونه کردند - و ملک تٹّهه پنج حصّه شد - سه بخش بمیرزا عیسی بازگردید - و دو بمیرزا شاه حسین - و سپس آن ناسپاس سراب را از خداوند خویش که بآن خود داشت بازگرفت - دران سال (که جنّت آشیاني بعلوي سرا خرامید) درگذشت - و همگي آن ملک بمیرزا عیسی بازگردید - چون پیمانهٔ هستي او پر شد پور او میرزا باقي جا نشین گشت - سودا بر مزاج او چیرگي یافت - قبضهٔ شمشیر بدیوار بند کرد - و نوک آنرا بر شکم خلانده فرو شد - ارغونیان بر بسر او میرزا پاینده (که پیغوله دوست و دیوانه وش بود) نام سري برنهادند - و کار ملک بمیرزا جاني بیگ پور او گرائید - پیشین سال آن ربودهٔ خاموش رخت از دنیا برداشت - برائی سخن شادابي لختے بپهنا رفت - و باز بهمان راستي داستان (که پایان مباد) میگراید •

پانزدهم فروردین شاهم خان جلایر و قاسم خان نمکین از تبول آمده دولت بار یافتند و بخسروانی نوازش سر برافراختند - روز شرف جشن قمري وزن نشاط افزود - و آن والا گوهر را بهشت چیز برسختند - و فراوان آرزومند کام دل برگرفت - درین روز ولایت تٹّهه در اقطاع میرزا شاهرخ دادند - و میرزا جاني بیگ را منصب سه هزاري و صوبهٔ ملتان عنایت شد

---

(۲) نسخهٔ [ب] دسال - و نسخهٔ [ز] وشال - و در [بعضے نسخه] دمتال (۳) نسخهٔ [ب] جام نندہ (۴) نسخهٔ [ا] بهمه (۵) نسخهٔ [ب] کبک - و نسخهٔ [ز] کبیک (۶) نسخهٔ [ا] هفت دختران •

و هر کدام از خدمت گزینان سند پاداش نیکوکاري برگرفت - شاه بیگ خان دو هزار و پانصدي گشت - و سیّد بهاءالدّین هزاري - و همچنین هریک در خور نوازش یافت - دریں روز میرزا قباد را (که بزنداني دبستان آگهي مي آموخت) رهائي شد ٠

و از سوانح رفتنِ میرزا کوکه بحجاز - از دیرباز واهمه برو چیره دستي داشت - چنان پنداشتي که دیهیم خدا ازو دلگراني دارد - و نوازش را بنکوهش برگرفتي - دریں هنگام (که نیکو پرستاري نمود) از مهر افزوني به پیشگاهِ حضور برخواندند - کهن سودا بر جوشید - و بنا درست اندیشها فرو رفت - نه همّت یاور که راهي خیال را واقع شمرده رو بدرگاه آورد - و نه فروغِ شناسائي که چاره ساز کج اندیشي گردد - نورنگ خان گوجرخان خواجه اشرف و بسیارے شاهي بندگان را رخصت جایگیر داد - و خود بجونه گذهه روان شد - و بدانجا نرسیده دوارکا سو باز گردید - که برسم پخته کاران راهِ غربت گزیند - و سربسته راز را پیش[۲] چندے دمسازان برگشود - و بپور بندر شتافت - آن معموره ایست بر کنارهٔ شور دریا - سنگین حصار - بیشتر دیوارخانه از سنگ - و ازانجا ببنگلور[۳] شد - چنان را نمودے که گشایش بندرِ دیو در سر است - و از همگي بنادرِ گجرات (که آبادي دیو ازانست) آمد و شد بازرگانان باز داشت - گروهِ ترسا ستوه آمده بآشتي گرائید - و پیمان شد جهاز آلهي (که پیوسته در دیو بر آمایند) امسال نیمه پر سازند - و نیمهٔ دیگر هرجا که خدیو آن خواهد برآموده گردد - و ده هزار محمودي از خراج آن باز نخواهند - و درآینده هرجا که خواهد رود - و هیچکس را بدو باز خواستے نباشد - و برای غلط اندازي بجام و بهارا نوشت که از راهِ سند بدرگاه والا مي شتابد - آمادهٔ همرهي باید شد - و آن راه را منزل بمنزل بر نوشت و آب و آذوق را اندازه برگرفت - چون به پتّن سومنات رسید میرعبدالرّزاق بخشي و سیّد بایزید را پابند گردانید - و با سپاه پیمان بست که از رفتن باز ندارند - پانزدهم فروردین از بندر باول[۴] (که نزدیک سومنات است) بجهاز آلهي درآمد - و شش پسر خرّم انور عبدالله عبداللّطیف مرتضی عبدالغفور و شش دختر و مامکانِ ایشان را بکشتي در آورد - و خواجه بابا حافظ عبدالرّحمن ملّا یوسف[۵] حکیم مسعود محمّد حسین قاسم علي و جز آن تا صد کس را همراه گرفت - شب لنگر برداشته از قبالهٔ اُمید دوري جست - گیتي خداوند ازین آگهي بر گیبتي و تبه رائی او ببخشود و رستگاري و راه یابیِ او از ایزد درخواست - و بر قدسي زبان رفت - هرگاه با جهود و نصاري و دیگر مردم راهِ آشتي سپرده میشود چگونه بآزارِ پروردگانِ خویش برخیزیم - عزیز را چنان دوست

---

(۲) نسخهٔ [ا] با چندے دمسازان (۳) در [بعضے نسخه] به منکل پور - و در [بعضے] بمنکلو (۴) نسخهٔ [ا] بلادل (۵) نسخهٔ [ل] یونس ٠

میدارم که اگر یازش کج‌اندیشي نماید ما بجز نیکوئي بر نسگالیم - اگر مام او را در رنج دوري کار سپري شود رهائي او از سختي روزگار دشوار مینماید - ورنه زود از کرده پشیمان گردد - فرمودند پیشتر ازین مادر میرزا بحضور آمد - تا آگاه شدن کاسهٔ آب آمود بکرد سر من گردانیده بر آشامید چون پژوهش رفت پاسخ داد - امشب چنان بخواب نمودند که ناملایم بروزگار شاهنشاهي راه یافته - آنرا برخویشتن برگرفتم - همانا پور خود را در پیکر من دیده بود - فرزندان و منسوبان او (که بدراز اندیشه آسیمه سر بودند) بخسرواني نوازش نشاط اندوختند - شمسي بزرگ پور او را بهزاري سرفراز گردانیدند - و شادمان پسر دیگر را پانصدي - و آباد جایگیر مرحمت شد - از دیه مهربانیها تازه زندگاني یافتند - و از کردار پدر بشرمساري بر نشستند *

و از سوانح باز گردیدن مرزبانی گجرات بشاهزاده سلطان مراد - (چون میرزا کوکه راه نافرماني سپرد - و آن ملک بي‌پاسبان ماند) دهم اردي بهشت بدان نونهال اقبال فرمان شد که کار دیدگان سیر چشم فرستاده آنرا بداد گري خویش برگیرد - و چون پاسدار مالوه برسد آنرا بدو سپرده بآن دیار شتابد - بیست و هشتم یادگار حکمت پژوهان ملک الشّعرا شیخ فیضي از دکن باز گردید - و پس از یک سال و هشت ماه و چهارده روز بسجود قدسي آستان فرّخي برگرفت - و بگوناگون نوازش سر برافراخت - او بوخشوري رفته بود - برهان از بدمستي خود کامي اندرز پذیر نشد - و نا در خور پیشکش فرستاده سرمایهٔ زیان زدگي فراهم آورد راجه علي خان لختي فرموده نیوشید - و دخت خود را با گزین عروسي رخت بخواستگاري بزرگ شاهزاده فرستاد *

و از سوانح گشایش کشان (۲) - چون زین خان کوکه قلعهٔ چنکاري (۳) برگشود بقلعهٔ فتح آباد که در بجور اساس نهاده بود) بر نشست - و مبارک خان جلال خان و برخي سپاه را بدید بانی سوی رستاد - درین هنگام نگاهبانی آنروی سند تا هندوکوه بدو باز گردید - و اقطاع داران آنجا بیاوري امزد گشتند - بکندن خار بن تاریکیان دست برگشود - و به تیراه رو آورد - قاسم خان نزد جلال آباد جریده آمد - و بزم یکجهتي آراسته قرار داد که او از راه بازارک بهسار در شود لشکر بنگش ازان سو درآید - کوکه از ایلم (۴) گذر بدین سگالش بکابل باز گردید - نزد کیاني آصف خان بنگش برآمد - و همرهي گزید - و در بکرام خواجه شمس الدّین و دیگر آمرا (که از درگاه دستوري یافته بودند) پیوستند - کوکه دران گذر بنگاه ساخت - قاسم خان سپاه کابل را سر کرده

---

(۲) نسخهٔ [ا] کبشان - و نسخهٔ [ز] کشال (۳) نسخهٔ [ل] جهنکاري (۴) در [بعضي نسخه] پلم گذر - و در [بعضي] گذر ملیم *

از راه بازارک به تیراه درآمد - و یاران[۲] را که از سران افریدي بود در آونزش کار سپري شد - و با آنکه دیگر سپاه نرسیده بود الوس افریدي و اورک زئي لابه‌گري فراپیش گرفتند - و بفرمان پذیري تن در داده چندے را بیرغمال سپردند - جلاله تاریکي تیراه گذاشته رو بولایت کافران نهاد - دران هنگام (که کوکه قلعهٔ چنکاري برگرفته باز گردید) وحدت علي خویش او بیاوري یوسف زئي بر قلعهٔ کنشان و برخے ولایت کافران چیرگي یافته بود - قاسم خان را در جلال‌آباد و محمّد قلي و حمزه بیگ اتالیق را در بکرام گذاشت - و آصف خان و خواجه شمس‌الدّین و سعید خان کهر و تخته بیگ و برخے را همراه گرفته بدانسو رو نوردید - پیشتر ازانکه تاریکی غنوده بخت از آب کابل بگذرد فیروزي سپاه بر گذشته راه برگرفت - ناکام بکهسار تیراه باز گردید - برخے را سگالش آن بود که بمالش او کوشش رود کوکلتاش برگفت - بومیان تیراه فرمان پذیري فراپیش گرفته اند - همانا بدانجا راه نیابد و سر بآوارگي برنهد - اکنون همگي یارش بران شود که وحدت علي از پا درآید - و پیش ازانکه این کهسار دشوار گذار را استوار کند بآساني ازو خاطر وا پرداخته آید - همه را دلپسند آمد پرتال گذاشته از راه شاهزادي بکافربوم درآمدند - و نزد موضع کندي‌کهار از دریاي بیجور (که پهناي آن هفتاد گز و بس ژرف و تند بود) بتازگي پل بسته برگذشتند - تاریکیان بهنگام گذشتن برشکسته بودند - خواجه شمس‌الدّین را بپاسباني پل و ایمنی راه گذاشتند - و هفده منزل نشیب و فراز در نوردیده بکتل بزرگ هشت کروهی غنیم رسیدند - او قلعهٔ کنشان استوار کرده نخوت آرا بود نیمهٔ راه بدان تنگي و ناهمواري (که یک سوار بدشواري گذشتے - و چهار کروه تیغه بود) ده جا سنگ چیني کرده یارش بیکار داشتند - ششم خرداد کوکه با چندے پیش‌رفته در پژوهش منزلگاه بود تخته بیگ سعید خان حیدرعلي عرب و دیگر راه مردان هزاول را پیشتر فرستاد - که گزین جائے گرفته بنشینند - و دست بآویزش نیالایند - افغانان برسر آن گروه هجوم آوردند - و ناگزیر آورد گاه فروغ دلاوري برگرفت - و غنیم را چهار بار برداشتند - کوکه ازین آگهي بهمان اندک مردم پیوست آوای کرنا دل بای دادگان هزاول را بخود آورد - بسیارے جا گذاشته بودند - تخته بیگ سعید خان حیدرعلي عرب با چندے پا از میدان بیرون نهاده گرم پیکار بودند - از رسیدن کوکلتاش جانفشاني و جانستاني از سر گرفتند - و دلیران آزمون کار از پی هم رسیده بآویزه مي پرداختند - نخست آصف خان خود را بچستي و چالاکي رسانید - تنگی جای و سه پهر آویزش برچه و جدهر شگفت مي‌افزود - ناگاه وحدت علي از تیغه نیارست برآمد - با گروهے انبوه بژرف نشیبے فرو رفت و بایزدي تائید هنگامهٔ غنیم پراگنده شد - و فیروزي دلها را ببالش آورد - و قلعهٔ کنشان و بسیارے

---

(۲) در [چاپ‌نسخه] باران را •

آباد جا بدست درآمد - و نیایشگري را روز بازار شد - بدگوهران بکوه بزرگ رسیده فرود آمدن گرفتند - ابن کهسار داروغه نشین مرزبان کاشغر است - همه سال برف آمود باشد - تیز دستان از پی رفته فراوان مرد و زن به بند گرفتند - بسیارے سوان کافر پیوسته بسپاس گذاري در آمدند و در ناکامی افغانان کوشش نمودند - برخے بسوی (۲) چغانسرا بدخشان رویه شدند - که از دریاي بیجور گذشته بدیگر کافرزمین پناه برند - جوقے از فیروزي سپاه به تیزدستي پل آنسو برشکستند ناگزیر سران یوسفزئي (حاتم بابا علي هندال شیخ حسین) قاسم خان و چندے را بزینهار دیدند وحدت علي را نیز از آمدن گزیر نماند - از قدیم چهارصد کس را روزگار بسر آمد - و هفت هزار کس گرفتار شدند - و ازین سو سي کس به نیکنامي رخت هستي بربستند - و صد و پنجاه کس را شگرف زخمها غارة روشناسي گشت - و تا کاشغر و بدخشان برگرفتند *

درینولا شهباز خان رهائي یافت - از کامرواني گوهر هوشمندي لختے به تیروگی گرائید - شهریار مهربان دل او را بدبستان پندپذیري برنشاند - و چون نشان آموزش پیدائي گرفت پس از دوسال و چیزے بیست و چهارم خرداد برنواختند - سي ام شیربیگ تواچي باشي از بنگاله رسید و صد و بیست و هفت فیل و دیگر کالا (که درگشایش اودیسه راجه مانسنگهه گرفته بود) بهمایون نظر در آورد - درینولا نصیب (۳) خان بهمایون عرض رسانید که قاضي عیسی عمّ من دخت خود را نذر آنحضرت کرده بود - و از دیرباز آن پرده نشین پارسائي بدان آرزو بسر مي برد گیتي خداوند (با آنکه درین هنگام کمتر بدین پردازد) پذیرش فرمود - دوازدهم تیر به نیایش خانهٔ نصیب خان بآئین بزرگان آن پاکدامن را برگرفتند - و کهن آرزوی نیکوان برآمد - درین روز مونه راجه دستوری سروهي یافت - تا بومی آنجا را بفرمان پذیري درآورد - ورنه بادافراه سرتابي آماده گرداند *

و از سوانح فرستادن صادق خان باتالیقی شاهزاده سلطان مراد - چون اسمٰعیل قلي خان بدین کار نیارست نیک پرداخت سیزدهم بدین والا پایه برآورده رخصت فرمودند - و بکار آگهی او مهمّات آنسو بشایستگي گرائید - دوازدهم امرداد گیتي خداوند بخانهٔ رای رایسنگهه سایهٔ مهر بگستره و دلاویز پرسش درد او را مرهم شد - دوستدار دخت او پور راجه رامچند داشت - چون راجه را روزگار بسر آمد اورا نواخته بدان بوم فرستادند - در راه از سکاسن افتاد - و بچاره گري خون گرفت و از شصت و شوی تا بهنگام نزد بنگاه در قصبهٔ کهوره درگذشت - ازین آگهي دخت رایسنگهه بسیچ سوختن در سر گرفت - از خرد سالی فرزندان ازان سگالش باز آوردند *

---

(۲) نسخهٔ [ل] بسوي چغانسران و بدخشان روانه شدند (۳) نسخهٔ [ا ب] نقیب خان *

و از سوانح بازگردیدن ماک ٹٹھہ بمیرزا جاني بیگ - اگرچه شهریار دوربین شایستگي از پیشانیِ میرزا برخوانده بسیچ آن داشت لیکن از وا گویهٔ نا شناسندگان لختے بدرنگ کشید درینولا آگهي آمد که الوسِ ارغون تا ده هزار مرد و زن بکشتي بالا روبه مي آیند - و از ملک رفتگي کشتیبانان و خدمت گذاران بازمانده اند - و خودها بدست و دندان میکشند - افسر خدیو را مهرباني بجوش آمد - هفدهم میرزا بدان والا نوازش کام دل برگرفت - و هرچند برخے نزدیکان بازداشتنی بآئین بخته کاران گذارش نمودند سود مند نیامد - بندرِ لاهري بخالصه بازگردید و سیوستان را (که نیست پیشکش کرده بود) جایگیرِ بختیار بیگ و چندے شد - آیندگانِ درمانده تازه جانے یافته از نزدیک بهکر باز گردیدند - بیستم زین خان بسجودِ قدسي آستان ناصیهٔ بختمندي برافروخت - چون کشان[۲] و آن نواحي برگرفت و همگي سرتابان بدست درآورد سرانِ کافر را بدلدهي آباد گردانید - و دل ازان سرزمین وا پرداخته بازگردید - میانِ راه آگهي شد که جلاله بدو منزلي رسیده - همانا از شنیدِ فیروزمندي و گرفتاریِ وحدت علي بازگشته به تیراه مي شتابد - کوکه برلن شد که گروهے بپاسبانیِ اردو گذاشته تیز روي فرا پیش گیرد - یا لختے سپاه بدانسو فرستد - از نا شناسائي همراهان هیچ یک بکرد نیامد - نزدِ بجور روشن شد که جلاله از نزدیکي میگذرد - راهها برگرفته در پژوهشِ او بر نشستند - او از خوابناکیِ برخے شبے از نواحیِ اردو برگذشت - کوکه چندے از نوکرانِ خود را بسرکردگیِ طالب بیگ بدخشي از پی فرستاد او باندک کس پیوست[۳] - و جان درباخت - پایانِ روز (که آن تیره[۴] روز بکوه برشده بود) خود با چندے رسید - و آن بد گوهر بسخت تکاپو به تیراه رو آورد - بوم نشینان چون برغمال سپرده بودند راه نیافت - سراسیمه وار بکان‌کوم رفت - کوکه ببکرام آمد - و اندیشهٔ درشدنِ آن کهسار داشت - درین هنگام فرمانِ طلب رسید - و راهِ قدسي آستان فرا پیش گرفت - و درین سال کامیابِ خواهش آمد - آصف خان و خواجه شمس الدّین و برخے از همراهانِ او سعادتِ بار یافتند و هریکے بشاهي نوازش سربلند شد *

و از سوانح نشستنِ نگارندهٔ شرفنامه بروزِ دل آسیمگي - پایانِ بیست و چهارم موافق یکشنبه هفدهم ذي‌القعده گرامي پدر اوستادِ روزگار رهنمونِ کارآگاه رخت بعلوي عالم کشید - دنیا بگردن برآمد - و پس از یازده روز ازین سپنجي سرا دل برگرفت - خرد بسوگواري برخاست و دانش بسیه روز بیکسي بر نشست * نظم

---

(۲) نسخهٔ [ب] کنشال - و نسخهٔ [ز] کشاول - و در [بعضے جا] کشال آمده (۳) نسخهٔ [ا] رسیده جان درباخت (۴) نسخهٔ [ل] تیره روزگار *

امام علم و دستور معظّم اوستاد کل • که در نظم جهان با عقل کل میکرد دمسازي
دو صد بونصر رفت و بوعلي تا او پدید آمد • بسے دارد قضا در نه دکان زینگونه بزّازي
گہے با محمل مشّائیان کردے زمین‌گردي • گہے با موکب اشراقیان کردے فلک‌تازي
مباهات از وجود کامل او بود دوران را • بدوران جلال‌الدّین محمّد اکبر غازي
کرا گمان بود که دریا بدو گز زمین فرو نشیند - و کوهے بدمے از جای برخیزد - اگر بدل پذیرفتے
فراوان هستي درست جان برفشاندے - چه جای هستي دشمن - مرا با لختے شناسائي حال
دگرگون گشت - و نزدیک بود که دست از زندگي برفشانم • نظم •

دل خون شد و خون از کمر من بگذشت • کان جان جهان از نظر من بگذشت
غم بهر کدام روز ماتم کامروز • هم پیر من و هم پدر من بگذشت

در عقلي و نقلي دانائي والا پایه داشت - و گذارش حکیم و متکلّم و صوفي و هر نهج مذهب بر زبان
هر گونه شناخت را از مهین آموزگار بر گرفته - و بر معنوي جمال پردهٔ رسمي دانش را هشته
خلوت در انجمن داشتے - و رسوم زمانیان دامن دل برنیالودے - بشگرف بینش نظر و تالّه خود را
ندیدے - و کالاي خویش را ببازار نبردے - حالت نفروختے - و حیلت ندانستے - و برنگ آمیزي
دنیا دل در نبستے - دلیل‌پژوهي او بزرگ را از خرد بازنشناختے - و از کارآگهي با دل گرفتگي راه
مدارا سپردے - حق را از توانا باز نداشتے - و در اندرزگذاري بر خویشتن نلرزیدے - پایان بخدگي
بخواهشگري دوستدارے باندک روزگار بزرگ تفسیرے برنوشت - و در هر گونه دانش فراوان یادگار
گذاشت - و کاردیدگان بشگفت ماندند - در صد سالگي گرمي برنائي جوش میزد - و سال خودگي
از گدازش جان و تن باز نداشتے - سرآغاز رنجوري این حیران انجمن هستي را طلبداشته در بر
گرفت - و برخے دلاویز سخنان گذارده وداع فرمود - از خامکاري سراسیمه شد - و بقدسي توجّه
لختے برخموشید - پیش ازین بده سال سخت بیماري درگرفت - کشور خدیو فرمود - اگر در
ده گهري کار بانجام نرسد اندیشهٔ ده روز در میان است - وگرنه در ماه دهم خطرے در راه - ورنه
آخرین روز دهم سال - پسین پیدائي گرفت - و نهفته دانِ گیهان‌خدیو بتازگي نقاب بر گرفت
از سنگدلي و گران جاني قالب تهي نکرد - و بار هستي بر دوش ناتواني کشید - قضا
نه آن چیره دستے ست که با وی توان آویخت - و جان شکري و شکیب ربائی او را چاره
توان بر ساخت • بیت •

رفت آنکه فیلسوف جهان بود از جهان • در هاي آسمان معاني گشوده بود
بے او یتیم و مرده دل اند اقربای او • کو آدم قبائل و عیسي دوده بود

خجا یارا که ماتم آن یگانه ایزدي بنده برگیرد - بسوگواري خویش دل میخراشد - من خلوت گزین رضا و تسلیم را سیلي زده کام و نا کام بهنگامهٔ نا شکیبائي آوردند - نمیدانم که این نوزلي گردش است یا از تخیّل فزوني واقع پنداشته بود - این داستان درد و عزا بس دراز است - و این حکایت ناسور فراوان جان سوز - همان بهتر که درین اقبال نامه این جان کاه سرگذشت در نوردد و بهمین تفصیده خاطر برگیرد • • بیت •

خوش آن گروه که تلخ آبهای زهر اجل • سبو سبو بدم[۲] و زیر ارغنون زده اند

زبان به بند که ناسوریان زخم قضا • ز خود برون شده و نعره از درون زده اند

بیست و ششم میرمنیر (که باندرز گوئی مرزبان گلکنده[۳] دستوري یافته بود) با ایلچي و پیشکش رسید - و سعادت بار اندوخت •

و از سوانح بفرزندي گرفتن شاهرخ میرزا - یازدهم شهریور آن گوهر دودمان بزرگي را (که آزرم مندي با شناسائي همدوش دارد) سر برافراختند - و در منزل مریم مکاني شکرنسا بیگم (که دوستدار فرزند شاهنشاهي ست) بدو نامزد شد - و چون این خجسته انجمن بانجام رسید والا بزمے دیگر برآراستند - و دیگر فرزند خانم سلطان را بمظفّرحسین میرزا پور ابراهیم حسین میرزا پیوند یگانگي بستند - نوزدهم دخت راجه علي خان را بشبستان بزرگ شاهزاده سپردند - آن دودمان را گزین پناهے سرانجام یافت - بیست و سیوم ادهم پور نیابت خان را روزگار سپري شد کشورخدیو ماما[۴] آغا را پرسش فرمود - و ازانجا بمنزل زین خان لختے برآسودند - بامدادان میرزا یوسف خان از کشمیر آمد - و بدولت کورنش سعادت اندوخت •

و از سوانح فرستادن شاهرخ میرزا بدیدبانے مالوه - ازان باز (که گجرات بشاهزاده سلطان مراد باز گردید) پژوهش سپه سالار مالوه داشتند - چون کاردانی و رعیّت پروري ازو پیدا بود هفتم مهر بوالا پایهٔ پنج هزاري برآوردند - و گرانبار اندرز بدان سو دستوري شد - شهباز خان را بمنصب اتالیقي برنواخته همراه گردانیدند - و حیدر دوست سیف الله درجن کچهواهه را چند چوهان کله راتهور مقصود میر آب فتح الله کنبو محمّد زمان فرهرداس صالح علي دوست میر فاضل یار محمّد قوردار رانا سانگا دوست محمّد سورجمل و دیگر راد مردان نامزد شدند •

جبین افروزیٔ رستم میرزا بسجود قدسي آستان

ازان باز (که بوالا فرمان شاه محمّد خان قلاتي قندهار را بگماشتگان فرمان فرماي ایران

---

(۲) نسخهٔ [۱] چوبم و زیر (۳) در [بعضے نسخه] کوکنده (۴) در [چند نسخه] بابا آغا را •

شاه طهماسپ وا گذاشته بهندوستان آمد) شاه ببرادر زادهٔ خود سلطان حسین میرزا پسر بهرام میرزا داد - او همواره نیایش‌نامه با تنسوقات بهمایون درگاه فرستادے - و خویشتن را از بندگان بر شمردے و چون همواره سلسله جنبانِ پرستاري بود با آنکه شاه را روزگار بسر آمد برنگرفتند - سالِ بیست و یکم الهي از میگساري درگذشت - ازو چهار پسر ماند - مظفّرحسین میرزا رستم میرزا ابو سعید میرزا سنجر میرزا - از مردمي و پایه شناسي آن آباد ملک بدیغان باز گذاشتند شاه اسمٰعیل خونریز از مغز شولیدگي بجانشکري برادران و خویشان برنشست - و چندے را بجانستانیِ ایشان نامزد گردانید - فرستادگان بدست آوردند - و آزمندي و خواهش پذیري سرمایهٔ زندگي شد - شاه ازین آگهي برشورید - و قندهار را بشاه قلي سلطان ذوالقدر نامزد گردانید او بداغ بیگ را بزندگي گسیختن و ملک برستدن روانه ساخت - جان‌شکران برخویشتن لرزیده بران شدند که بامدادان ازهم گذرانند - ناگاه آوازهٔ فیروشدنِ آن خونریز جهان را درگرفت - و آن بیگنهان رستگاري یافتند - و چون مرزبانیِ ایران بسلطان محمّد خدا بنده رسید آن ملک را بدیشان وا گذاشت - میرزا مظفّرحسین مهینی برادر در قندهار بودے - و رستم میرزا با دو برادرِ دیگر بزمین داور بسربردے - از خود کامي و شورش بزائي و بد همزباني بهم درآویختند - مظفّرحسین میرزا شکست یافته بقلعه در شد - چهل روز رستم میرزا گرد برگرفته بود - بحرف سرائي یکدیگر را دیده بآشتي باز گردید - و چون فرمانروای توران عبداللّٰه خان بگرد هرات برنشست (۲) یگان سلطان افشار (که ایالتِ فراه داشت) رستم میرزا را به نیایشگري نزد خود آورد - او بتوراني سپاه در آویخته فراه را نگذاشت - و از دوست نشناسي و غنوده رائي یگان سلطان را جان بشکرد - سلیمان خلیفه (۳) از خراسان بدو پیوست که میرزا را شورش مایه برسازد - از سعادت اختري نپذیرفت - لیکن یاوري او بر سیستان (که بملکِ نیمروز زبان زدِ روزگار است) دستِ چیرگي برگشود - مظفّرحسین میرزا قابو یافته بیازشِ داور زمین شتاب آورد - رستم میرزا بدانسو شد - و سترگ آویزه درگرفت مظفّرحسین میرزا تاب نیاورده بقندهار باز گردید - همواره زر پرستانِ مگس خو از یکه بدیگرے رفته و آرمیده روزگار را بر شوراندے - و چون دیرین (۴) دشمني بچیرگي برنشست از بخت خفتگي لهن پیوندِ ایران خدیو برگسیختند - و بوالا درگاهِ شاهنشاهي نیز خویشتن را بشایستگي بر نبستند تا آنکه بزرگ برادر دستِ چیرگي برگشاد - و زمینِ داور گرفت - میرزا رستم به هري آمد و قلات بستد - درین میان آوازهٔ رسیدنِ فیروزي جنود جهان را درگرفت - میرزا رستم ز سعادت سرشتي بشریف خان آنکه حاکمِ غزنین دوستي داستان برخواند - و بدین دستاویز

---

(۲) نسخهٔ [ب] برفت (۳) نسخهٔ [ا] خواجه (۴) نسخهٔ [ب ل] دیرین دشمن بمرگ برنشست •

فيايشنامهٔ بوالا درگاه فرستاده بسيج آستانبوس نمود - بدلدهي او منشور والا با ميرک جلاير و مهتر ابراهيم فرستادند - و باقطاع داران سر راه فرمان شد که رسيدن ميرزا را گرامي دانسته درخور بزرگ داشت نمايند - چون بقلمرو درآمد قرا بيگ و حکيم عين الملک و بختيار بيگ را پايه پايه پذيره فرستادند - و چون نزديک رسيد شريف خان اتگه و شاه بيگ خان و آصف خان و برخي امرا دستوري يافتند - دوازدهم مهر که جشن دسهره بود خانخانان و زين خان و برخي ديگر پذيرا شده به پيشگاه حضور آوردند - و بسجود نيايش پيشانئ بخت برافروخت سنجر ميرزا خرد برادر او و چهار پسر مراد شاهرخ حسن ابراهيم با چهار صد ترکمان دولت بار يافتند - و هريکے بخسرواني نوازش سربلندي يافت - شهريار پايه شناس والا منصب پنج هزاري و ملتان و بسيارے پرگنات و بلوچستان (که افزونتر از قندهار است) عنايت فرمود - هيزدهم قاسم خان از کابل آمده بسجود قدسي آستان روشن پيشاني گشت - و بشاهنشاهي نوازش کام دل برگرفت *

و همدرين سال شاهزاده سلطان دانيال از ناگهاني گزند بايزدي پاس درآمد - سترگ غوغائے از شبستان اقبال برخاست - و جان بندگان بگدازش افتاد - و گيتي خداوند بيرون آمده بسپاس گذاري برنشست - دبدبانان قدسي آستان را شامگاهان لختے غفلت رفت - يکے از سودائيان آشفته سر بارعام دانسته بشبستان اقبال درشد - بنظر شاهزاده درآمد - و از پي او گام سرعت برزد - نزد کبوترخانهٔ درون بر زمين انداخته فرار او برنشست - و باندیشهٔ آنکه حربهٔ بکار برد - دو دست او را استوار برهم پيچيد - دروني پرستاران از چرکس و قلماق و اردس و حبشي از پي هم ريختند - و شاهزاده را بيگانه پنداشته بخشت و چوب درگرفتند از کارآگهي دست ازان باز نکشيد - درين هنگام گيتي خداوند رسيد - و حال پيدائي گرفت ميفرمودند چون نزديک شدم (۲) بسيج شمشير انداري کنيزان را از پيش راندم - چرے که بران دام کبوتران گذاشته بودند ازان باز داشت - شاهزاده را بخيال بيگانه مرگرفته بکشيدم و خواستم که سنجگي بلارک رسانم ناگاه شورش خشم فرونشست - و سترگ مهرے دامن دل برگرفت - هماندم پديد آمد که شاهزاده ديوانهٔ را عاقل ثباه گوهر دانسته در زير دارد و آن ربوده خرد رهائي يافت *

و از سوانح فرستادن شاهزاده سلطان دانيال بمالش برهان الملک - (چون آگهي داستان بگوش او در نشد - و اندرز گذاري را بافسانه سرائي برگرفت) قدسي بسيج آن بود که تا دارالخلافهٔ اگره

---

(۲) در [بعض نسخه] رسيدم *

خرامش رود - و ازانجا فیروزي سپاه نامزد گردد - لیکن چون دران سو لختي گران ارزي بود اندیشه بکردار نیامد - ناگزیر بانجام این کار شب بیست و پنجم مهر شاهزاده سلطان دانیال را دستوري شد - و خانخانان و رای رایسنگهه و بسیارے اُمرا و خزانه و توپخانه و فیلخانه همراه گردانیدند - و بشاهرخ میرزا و شهباز خان و دیگر اقطاع داران مالوه فرمان شد - که سپاه را سر براه ساخته بشاهزاده همرهي گزینند - و براجه مانسنگهه نیز حکم شد که اگر از بنگاله دل وا پرداخته باشد ازانسو بدکن درآید - و فرمان والا بشاهزاده سلطان مراد نگارش یافت - که آماده گشایش دکن شود - و چون سپاه از هرسو نزد آن گرامي فرزند فراهم آید از کار شناسي و گرم خوئي فرموده بانجام رساند - چهارم آبان همایون جشن شمسي وزن شد - و بدوازده چیز گیتي خدیو را برسنجند - و جهانے کام دل برگرفت *

درینولا عروسي بزم شاهزاده سلطان دانیال آراسته شد - از دیرباز قدسي بسیچ آن بود که دخت قلیچ خان بآن درّة التّاج سلطنت پیوند یابد - درین هنگام سگالش تازگي یافت - پنجم بیرون شهر بزرگان دولت فراهم آمدند - و خجسته عقد بانتظام گرائید - گوناگون خرّمي بجای آمد و نشاط را روز بازار شد - قلیچ خان را در سر افتاد که جهان خداوند خانهٔ او را بقدمي قدوم فرّخي بخشد - و بسپاس گذاري این مهین نوازش جشن آراید - پذیرش یافت - و سیزدهم هنگامهٔ عشرت پیرایش گرفت - بیستم بباغ رام (۲) باري لختي دل شگفتگي اندوختند - و میرزا یوسف خان بکشمیر دستوري یافت - و کارپردازان بفرمان والا آغاز جهاز کردند - هفتم آذر سلطان خسرو بآموزش هندي دانش برنشست - شیودت (۳) برهمن (که ببهتاچارج زبانزد روزگار بود - و در فنون دانشوري کم همتا) بدین خدمت نامزد شد - سلطان رستم و سلطان پرویز را بدانش اندوزي برنشاندند - و بفرمان شاهنشاهي نگارندهٔ اقبالنامه لختے حروف تهجّي بیاموخت - هفدهم فیلان میرزا کوکه (که درگجرات گذاشته بود) آوردند - و به پیشگاه نظر در آمد - سیوم دي بآهنج شکار سلطان پور خرامش رفت هشتم نزدیک هیبت پور آگهي شد که شاهزاده دانیال هنوز در سهرند است - و آن سپاه بکارطلبي گام همّت بر نمیدارد - قدسي خاطر نهسندید - و پیشین بسیچ تازگي بذیرفت - خانخانان را باسپ بام برخواندند - نزد قصبهٔ شیخ پور بدولت بار رسید - و عرضداشت - هنگام درشدن فیروزي سپاه بدکن پس از سپري شدن بارش است - آب و گیاه فراوان - و غلّه ارزان - ازین رو در رفتن درنگ میرود - چون براز گوئي بر نشستند سگالشها برین یکتائي گرفت که شاهزاده دانیال برگردد - و پس ازانکه ریزش ابر بانجام رسد رایات اقبال چالش فرماید - و شاهزاده بپاسبانی

---

(۲) در [چندنسخه] آرام باري (۳) در [اکثرنسخه] بهودت برهمن *

بانجاب برنشيند - و نيز بر زبان گوهربار رفت - چون اين خدمت بشاهزاده سلطان مراد فرموده ايم مبادا ازين فرستادن او را دل گراني رو دهد - قليچ خان را دستوري شد که شاهزاده را باز گردانده درين روز بشکارگاه بزرگ آهوئ سيه‌فام پديدار شد - شهريار چنان به‌تير بر زد که از جا بر نخاست چون پژوهش رفت استخوان کمر شکسته بود - پيکان بدشواري برآمد - برخي برگذاردند که در يورش (۲) اجمير بزرگ شيرے را بدين روش از پا در آوردند - و سرمايهٔ شگفت ديده وزان شد - پانزدهم نزد سلطان پور خانخانان دستوري يافت که در آگره سپاه را فراهم آورد - و خود بدولت باز گرديدند هفدهم نزديک پنّيالهٔ شاهزاده سلطان دانيال بسعادت ملازمت رسيد - و شگرف آنکه درين روز عرضداشت شاهزاده سلطان مراد آمد - بر گذارده بود - ششم آذر باحمدآباد در رسيد - و يورش دکن را آماده ميگردد - چنان شنوده که شاهزاده سلطان دانيال نيز بدين خدمت نامزد ميشود - والا سگالش سرمايهٔ ايزدي رضا ست - ليکن انديشه ناک است - که مبادا نابايستے از من سرزده باشد يا سخن سازے فاسزائے برگذارده - افسر خديو از نهفته داني پيشتر ازين آرزوی او برآورده بود بيست و دوم بدارالسّلطنهٔ لاهور همايون نزول شد - و روزگار آرامشے ديگر گرفت •

و از سوانح افزونی زعفران در عرصهٔ دلگشای کشمير - در پيشين زمان هر تخم کم از سه گل افزودے - و پارنچ فرماندهي از بيست هزار تنگ بر نگذشتے - و از هفت هزار کمتر نشدے مگر يک بار در (۳) مرزبانی ميرزا حيدر افزايش به بيست و هشت هزار رسيد - درين سال چون بخالصه بازگشت نود هزار تنگ دست مزد جهانباني آمد - اگرچه زميني لختے بيشتر کشتمند شد ليکن گل افزوني کرد - از هرتخمے تا هشت بر شگفت - هيزدهم بهمن آگهي رسيد و ايزدي سپاس برگذاردند •

و از سوانح فرو شدن بار برداران کشمير - فراوان بازرگاني کالا مي آوردند - نزد پير پنجال برف‌ريز شد - و کوهچهٔ ازو جدا گشت - و صد و پانزده کس در زير آن جان سپردند - از روزبازار دادگري کالا بخداوند رسيد - و تيره روزان نوميد کام دل برگرفتند - درينولا رای پترداس را بگشايش قلعهٔ (۴) باندهو فرستادند - از گزين دژ هاي روزگار است - چون راجه رامچند و پور او را سپهر گردش بانجام رسيد بد گوهران نبيرهٔ خرد سال او را دستمايهٔ سرتابي گردانيدند - و برعيّت آزاري برنشستند شهريار داد گر غرهٔ اسفندارمذ آن خدمتگذار را بآبادی ملک و مالش ايذان و برگرفتن قلعه دستوري داد - ديگر روز ابو سعيد ميرزا دولت بار يافت - برادر رستم ميرزا ست در قندهار مانده بود - درين هنگام بسجود قدسي آستان سرافرازي اندوخت - و بخسرواني نوازش کام دل

---

(۲) نسخهٔ [ز] يازدهم (۳) نسخهٔ [ب] در زمان (۴) نسخهٔ [ب] ماندو •

بر گرفت - سيزدهم راجه مانسنگهه بسجدهٔ نيايش پيشانئ بختمندي بر افروخت - پس از گشايش اوقيسه برهتاس آمد - شهريار مهربان دل او را نزد خود بر خواند - چون بيک منزلي دار الملک لاهور رسيد بزرگ شاهزاده را رخصت شکار فرمودند - و فرمان شد که چون در سوگواري راجه بهگونتداس او را نپرسيده است از شکارگاه بمنزل او شتابد - فرموده طراز کردار گرفت - و آن گزيده خدمت بلند پايگي يافت - نصيب و لودي و جمال پسران قتلو جلال خان خاصه خيل مبارک خان کهمکرن[۳] چوهان بلوي لوحاني خواجه مندوري ملک سکندر محمّد خان نيازي محمود خان ميرک[۳] نصو سرواني علي خان ارمز نظام خان سور شمس خان لوحاني سليم خان مندوري يوسف کاشي پانتے پرسوتم را (که سران اوقيسه بودند) راجه به پيشگاه بار آورد و هر يکے را در خور نوازش شد - چهاردهم اسمٰعيل قلي خان از گجرات آمد - و دولت کورنش اندوخت - بيست و دوم ميرزا يوسف خان از کشمير رسيد - و کام دل بر گرفت *

آغاز سال سي و نهم الٰهي از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهي

يعني سال خرداد از دور چهارم

شب[۴] دوشنبه بيست و هشتم جمادي الاخرى سنه (۱۰۰۲) هزار و دو هجري پس از نه ساعت و چهل و چهار دقيقه و بيست و دو ثانيه خورشيد جهان افروز والا شرفگاه را بر افروخت و آغاز سيوم سال از چهارم دور روزگار را فرخنده تر ساخت - زميں بستايشگري[۵] بر خاست و آسمان به تهنيت گذاري بر نشست * * نظم *

صبا از نقش قدرت[۶] شد چو صورتخانهٔ ماني * چمن از نور حکمت[۷] شد چو عقل بوعلي سينا

صبا در طبلهٔ غنچه بسان نافهٔ خلّخ * هوا در هاون لاله بسوده عنبر سارا

سرير آراي اقبال از سرآغاز اين والا جشني تا روز شرف دلگشا بزمها بر آراست - و ايزدي نيايش را پايه برتر نهاد - هشتم فروردين ده هزار سوار بخدمت گذاري بزرگ شاهزاده سپردند - پنجهزار در بنگاله جايگير يافت - از آنان جگت سنگهه درجن سنگهه سکت سنگهه باقر سفرچي ميرزا محمّد باقر انصاري مير قاسم بدخشي يعقوب کشميري شريف سرمدي و برخے - و چهار هزار در نزديکي دار السّلطنهٔ لاهور - ازان ميان تخته بيگ راي منوهر بهادر خان قوردار صلاح الدّيں بانگا شيخ خوبو ميرمراد سرمست مقيم خان خواجه محبّ علي خاني شيخ کبير حکيم مظفّر

---

(۲) نسخهٔ [ز] کهمکرن (۳) نسخهٔ [ا] پيرک (۴) نسخهٔ [ل] روز دوشنبه (۵) نسخهٔ [ا] بسپاس گذاري (۶) در [بعضے نسخه] صورت (۷) نسخهٔ [ا] از نور گلشن شد چو فکر بوعلي *

و هزار احدي قرار گرفت - که ماهوار از خزينه برستانند - و سلطان خسرو را (که با خرد سالي خرد بزرگي دارد) بوالا منصب پنجهزاري بلند پايگي بخشيدند - راجه رامچند همّت سنگهه بهاو سنگهه شيرخان بهادر کورو سليم‌خان لوحاني سلطان سور الّه داد لوحاني عيسى خان مسواني (۲) نورم کوکه سعيد خان مندوري نصيرخان ميانه منّوخان لوحاني (۳) تاج خان لوحاني سنجارل خان جيلم الغ خان لوحاني و چندے ديگر بدان نوباوهٔ دولت باز گرديدند - و ملک اوديسه در اقطاع قرار گرفت - و راجه مانسنگهه را (که کار شناسي و اخلاصمندي ازو آشکار است) باتاليقي نواختند و جايگير او در بنگاله تن شد - و آن ملک به يتقداري او نامزد گشت - سعيد خان پاسدار صوبهٔ بهار گرديد - درين روز ميرزا رستم را بعلم و نقاره پايه افزودند - و بهمين نوازش سربلندي يافت هشتم جشن قمري وزن گيتي خداوند شد - و آن والا گوهر را بهشت چيز برسنجيدند - بخشش و بخشايش را روز بازار شد - و گوناگون مردم کام دل برگرفت •

دربنولا مظفرحسين ميرزا بپيوزش گذاري در آمد - چون بمغز روزگار پيچيد (که فيروزي سپاه سيچ گشايش قلعه‌ها فرا پيش دارد - و رستم ميرزا به تيزدستي دولت آستانبوس دريافت) او ز نکوهيده آميزش لختے عنان برکشيد - و از بيمناکي بدل آسيمگي افتاد - و از روشن ستارگي مادر را با بزرگ پور خود بهرام ميرزا فرستاده زينهار در خواست - نهم آمدگان بار يافتند - و آرزو پذيرائي گرفت - قرا بيگ (که بآن سلسله ديرين پيوند بود) و ميرزا بيگ قديمي را فرستادند که ميرزا را نويد بخشايش رسانده بدرگاه آورند - و ديديانيم آن ملک بشاه بيگ خان نامزد گردانند - روز شرف خواجه دولت ناظر را از نيک پرستاري برنواختند - و بوالا پايهٔ خاني بر آوردند - درين روز ميرحيدر معمّائي از ايران آمده سعادت بار اندوخت - و بخسرواني نوازش کام دل برگرفت - بيستم شيرويه پور شيرافکن را بخطاب خاني پايه افزودند - و آن نيکو پرستار را آرزو برآمد - سي‌ام جبّاري پور مجنون خان قاقشال را رها ساخته نوازش فرمودند - از همسازي بد گوهران در بنگاله ناسپاسي نمود - چون دستگير شد بزنداني دبستان برنشاندند پشيماني از پيشانيء او برخوانده بخشايش فرمودند - غرهٔ اردي بهشت ملّا صالح بخاري ز توران آمده دولت آستانبوس اندوخت - از رسمي دانش آگهي دارد - و لختے از تعصّب برکناره زيد دربنولا حکيم علي گيلاني شگرف حوضي برساخت - راهے از درونهٔ آن بکاشانه ميرفت شگفت آنکه آب ازيں برکه بدانجا در نميشد - مردم فرو شده براه پژوهي فراوان رنج بردے بسيارے آزار يافته از نيمه راه باز گرديدے - پنجم گيتي خداوند بتماشاي آن خرامش فرمود

---

(۲) نسخهٔ [ا] مسواني (۳) در [بعضے نسخه] منوخان •

و خود آهنگِ در آمد فرا پیش گرفت - باز داشتِ مردم نشنوده بدان در شدند - و لختی درنگ رفت - نزدیک بود که بینندگان[٢] را سر رشتهٔ زندگي از دست رود - از نویدِ عاطفت[٣] بخود آمدند - من ازین بیجا دلیري بخویش نیامدم - و به نیرنگِ تقدیر پی برده خموشیدم - غرهٔ خرداد حاجي حبیب الله رختِ هستي بر بست - از نیک مردانِ دنیا بود - و از فروغِ چراغِ افروزش گیهان خدیو بهره ور - دریں روز شریف وقوعي آنچهاني شد - سیزدهم سمانچي خان را از صوبهٔ اودهه برخواندند - و بسجودِ قدسي آستان سر برافراخت - بامدادان قاسم خان را نوازش فرموده بکابل دستوري دادند - و شاه بیگ خان را باقطاعِ خود خوشاب و بنگش و فرمان شد که آمادهٔ یورش گردد - و چون فرستادگان قندهار طلب دارند بدان سو رهٔ نوردد دریں سال[٤] جام نزدِ شاهزاده سلطان مراد آمد - و جاوید سعادت اندوخت - دریں روز نورنگ خان نزدِ جونه ڈهه بشکم روي درگذشت - و پس ماندگانِ او را شاهنشاهي نوازش غم بزدود *

دریںولا خارُبنِ ناراستي برکنده آمد - و جهانے برآسود - عملگذار خالصه و تیول دار و صیرفي سکهٔ خالص طلبداشتے - و از نقد درست عیارِ تمام[٥] وزن برگرفتے - پانزدهم اهتمامِ ایں کار بخواجه شمس الدّیں باز گردید - او بنا آزموري و جدکاري کهن بیماري سیم و زر را در دو ماه چاره گر شد - و خیانت پیشگاں به پیغوله برنشستند - و همدریں روز اسمٰعیل قلي خان بکالپي دستوري یافت - که بجایگیر آبادي درکوشد - و خویشتن را آمادهٔ خدمت گرداند - بیستم عبد الرّزاق معموري از گجرات درسید - و بدولتِ بار سعادت اندوخت - بامدادان محمّد یار دخت زادهٔ گلبدن بیگم از بخت برگشتگي با چندے راهِ کهسار پیش گرفت - و بسگالشِ باسپاسي[٦] گامِ فراخ برزد - سلهدي و دنمندان[٧] و برخے را از پي فرستادند - خیر الله کوتوال لختے پیشتر رسیده بسخن در گرفت * چندانکه ایشان پیوستند - چندے را نقدِ زندگي از دست رفت و او با هفت کس دستگیر شد - چهارده لعل و تسبیحِ گزیده مروارید و مرصّعات و فراوان خواسته ازو برگرفتند - بیست و چهارم راجه مانسنگهه گرانبار اندرز دستوری بنگاله یافت - تا آئینهاي افسرخدیو را دیدباني کند - و بدیں آبهاري آن ملک را آباد دارد - سي ام جهازے برکنارِ راوي بانجام رسید - درازی چوبے (که بنیادِ ایں چوبیں کاخ برو باشد) سي و پنج گزِ الٰهي - دو هزار و نهصد[٨] و سي و شش شهتیرِ بزرگ از سال و ناخود و چهارصد و شصت و هشت من و دو سیر آهن

---

(٢) نسخهٔ [ب] بندگان را (٣) نسخهٔ [ا] عافیت (٤) در [چندنسخه] سال و مه (٥) در [اکثرنسخه] تمام وزن صرف برگرفتے (٦) در [هوشنگ نسخه] نادرستي (٧) نسخهٔ [ب] دلهندامي (٨) نسخهٔ [ا] پانصد *

خرج رفت - و دربست و چهل کس از درود گو و آهنگر و جز آن درکار بودند - گیتي خداوند تماشای آن خرامش فرمود - بشگوف جرها هزار کس درکشیدن کوشش داشت - در ده روز ز خشکي بآب در شد - و به بندر لاهري روانه کردند - و از کم آبي بس بدشواري رفت - بیستم تیر میان کرم الله در سرونج برنجوري در گذشت - و فرزندان او را خسرواني عاطفت شکیبا گردانید هفتم امرداد درجن کچواهه (که از پرستاران نزدیک بود) رخت هستي بر بست •

و از سوانح بصر آمدن روزگار قاسم خان و بدادافراه رسیدن محمّد زمان - گذارش یافت که اندجاني پسرے دستان فروش در بدخشان خود را پور میرزا شاهرخ وا نمود - و ناشناسندگان بدو گرویدند - تا خویشتن را بدین جاوید دولت بر بسته بود لختے بکامروائي مي زیست - چون بفرومایگي آن سررشته از دست وا هشت بناکامي گو فروشدن گرفت - از ناهنجاري او کوه نشینان دل برگرفتند - و تورانی سپاه برو چیره دستي یافت - ناکام بزابلي هزاره طرح دوستي انداخت - بر که بدستیاری ایشان شورش‌مایهٔ زابلستان گردد - چون قاسم خان بدرگاه آمد بآهنج آنکه بدان انوس پیوندد با صد کس بدان دیار آمد - و براهداران چغان وا نمود که بوالا درگاه میرود - باور کرده بهاشم بیگ پور قاسم خان آگهي دادند - او از کار شناسي علي شیر مانکوي و سلیم بیگ و الله دوست را با پانصد کس روانه ساخت - که بدرقه شده آورند - آن تبه سگال چون از پنجشیر گذشت بیراهه شده به بنگاه هزاره شتاب آورد - هاشم بیگ ازین آگهي خود نیز به تیز روي در آمد - و نزد میدان بدو رسید - لختے آویزش رفت - و قرا بیگ بهادر و جهانگیربیگ و چندے از فیروزي سپاه بنهانخانهٔ نیستي در شدند - و بایزدي تائید ظفر یافته او را پابند بکابل آورد - چون قاسم خان بدانجا رسید از ساده لوحي نزد خود جاي داد - و پاسباني را آسان برگرفت - و همراهان اورا بنوکري برگزید - و بقدسي فرمان در سرانجام فرستادن او بدرگاه والا شد و هاشم بیگ را بهمراهي نامزد گردانید - آن بد سرشت با پانصد کس بدخشي همداستان شده بکمین جان شکري نشست - سرگروه ناسپاسان میر شمس خان و عاقل قاضي زادهٔ بقلاني و گدا بیگ حصاري - چندے بران بودند که میان راه هاشم خان را از هم گذرانیده کام دل برگرفته آید - و گروهے برانکه در همین شهر پدر و پسر را روزگار بسر آورند - فراوان کالا و خواسته نیرو برافزاید - و آن آباد ملک بدست افتد - دوازدهم امرداد آن بد گوهر نزد هاشم بیگ کس فرستاده دلگرفتگي برگذارد - و خواهش آمدن و بنزدیاري عشرت اندوختن وا نمود همگي بسیچ آنکه در یک زمان کار هر دو ساخته آید - او در آمادگي سفر بود - رفتن نیارست

---

(۲) نسخهٔ [ز] هشتم (۳) نسخهٔ [ا] خبیر •

نیمروز قاسم خان از خورش وا پرداخته بخواب درشد - جز برخے پرستاران فزدیکِ او نبود ناسپاسان چندے را برسرِ خانهٔ هاشم بیگ نامزد کردند - و بیارشِ قاسم خان تیزدستي نمودند او نقدِ زندگي مردانه سپرد - و سرِ او بریده بر نیزه کردند - خواجه ارباب وخدا داد خاصه خیل به نیکوکاري جان درباختند - هاشم بیگ بفرو نشاندنِ شورش برآمد - تیزدستان فرستاده دروازهاے حصار بربستند - در کمتر زمانے حال پیدائي گرفت - بهمان بسیچِ گنداوري بارک روی نهاد - در بستگي برآمدِ کار را یاور افتاد - بسیارے تیره بختان درون شدن نیارستند - چون بدانجا رسید در بند[٢] برشکست - و بشگرف آویزه چندے را به نیستي سرا فرستاد - و برخے تیزدستان بدیوار برشده هنگامهٔ[٣] تیر و بندوق برآراستند - بسیارے ناسپاس را روزگار بسر آمد و برخے در توشکخانه که پیشتر سلاح خانه بود در آمدند - بدان سگالش که پناه گرفته سازِ آویزه برگیرند - راه مردان در برگرفتند - هرکه بیرون شدے جان بسپردے - بام برشگافته آتش در زدند با هزاران سراسیمگي بگرمابهٔ (که دران نزدیکي بود) خود را در انداختند - از سخت گیري یکیک برآمدے - و جان دادے - از نیمهٔ روز تا پایانِ شب حال برین روش بود - بامدادان هشتاد کس یکجا برآمدند - و بآویزه نقدِ زندگي درباختند - درین میان آن سرگروهِ ناسپاسان بگو نیستي فروشد - و آویزش تا نیمهٔ روز دیگر کشید - و گزین فیروزي چهرهٔ اقبال برافروخت چون سرنوشت بود قاسم خان دوربیني گذاشت - و هرچند هواخواهانِ خیرسگال غدر بسیچي برگذاردند سودمند نیامد - اگرچه همگي سپاهي و شاگرد پیشه را دست بکار رسید لیکن میرزا احمدي و میر مومن و میر عبد اللّٰه و اللّٰه درست و محبّت خان درهم پائي هاشم بیگ فراوان کوشش بجاي آوردند - و پردلي و کارشناسي او بروی روز افتاد - و کسے را گزندِ جاني نرسید - پایانِ روز باز لختے شورش برخاست - هاشم بیگ و دیگر گنداوران بسلاح در شدند - پنج کس (که دران گرمابه دم واپسین میکشیدند) شب پنداشته برآمدند - بوکه به پیغولهٔ در شوند - در کمتر زمانے بگو نیستي فرو شدند - هاشم بیگ دیگر روز هرجا که بدخشي شنید برگرفته جان بشکرد - و لختے دست بیدادي برگشود - چنان برگذارد که نخست روز از یاور کمي و مخالف فزوني دل بفروشدن نهاده بود - آوازِ شاهي دلاسا بگوشِ فراوان کس درآمد و نزاردلان را نیرو برافزود - و ملک مظفّر مسعودآبادي میگفت - روز شورش بشهر کابل مي آمدم میانهٔ راه بسوارے چند بشگرف پیکر رسیدم - چون ژرف نگهي بکار رفت دران میان پادشاه را شناختم - مشگین تاجے بر سر - و گرد خرقه در بر - نیایش نموده بشگفت زار افتادم - فرمودند

---

(٢) نسخهٔ [ل] در و بند (٣) در [بعضے نسخه] به تیرو بندوق هنگامهٔ نبرد بر آراستند .

واهگوی - که کارے فرایش دارم - و مادهو داس چنان گذارش نمود - شبے (که آبستنِ مرگذشت بود) پیر خود را بخواب دیدم - از آمدن پژوهش رفت - پاسخ داد که شهنشاه را ے دریں سو گذار افتاد - و بسیارے اولیای[۲] دولت در رکاب نصرت اعتصام اند - و چندے گانِ سعادت پژوه را گفتند - بشمارهٔ که میرفتیم بس کم بودیم - لیکن از هرسو جوق جوق سپاه کار مي برآمدند - هیچ جاے شگفت نیست - بزرگانِ آفاتي بدیں پایه میرسند - تا بگزیدگانِ ي چه رسد - بیست و سیوم حاجي محمّد مشهدي و یوسف برادرِ علي[۳] داد کشمیري سرِ آن هر را بدرگاه آوردند - گیتي خدارند از فرو شدنِ چنان امیرے کارگذار لختے باندوه درشد - و از ے فیروزي بایزدي سپاس برنشست - و در بارهٔ خدمت گذارانِ سعادت گرا نوازش پادشاهانه کار آمد - میرک و قراحدي را با منشورِ عاطفت و گزیں خلعت و شمشیر و کمرِ مرصّع ادند - و پاسبانی کابلستان بقلیچ خان باز گردید - و خواجه شمس الدّین را بجاے او دیوانِ کل ناختند - جونپور (که جاگیرِ قلیچ خان بود) باقطاعِ میرزا یوسف خان قرار گرفت - و کشمیر را مد بیگ و محمّد قلي بیگ و همزه بیگ و حسن بیگ کرد و حسن علي عرب و محمّدي بیگ ق بدخشان دادند - و شریف خان بپاسداری غزنین دستوري یافت - و دیرین آرزوی او برآمد شهریور آصف خان را بکشمیر فرستادند - تا بتارهٔ جاگیرداران در خور بخش نماید - و زعفران نگاري جانور بخالصه باز دارد - یازدهم قلیچ خان گرانبارِ اندرز رخصتِ کابل یافت - و بگزیں لعت و خاصه بارگي برنواختند - سي ام آگهي آمد که میرزا کوکه بگجرات باز گردید - از همان در (که دریائي شده بود) رخت بساحل کشید - و آرزوی آستانبوسي در سر دارد - و بسامانِ نودي سرگرم - شهریارِ مهربانِ دل بر شگفته گزیں خلعت و فراوان بارگیِ تیز رو و بختي وازشِ او فرستادند •

و از سوانحِ نامزد شدنِ فیروزي سپاه بشمالي کوه - راجها و رایانِ این کهسار اگرچه هیچ گاه مرشتهٔ نیایشگري از دست وا نهلند لیکن کوتاه بیني و جا استواري لختے از راه برد - درین هنگام یز دیو پندار راه ایشان بر زد - و ناهنجاري فرا پیش گرفتند - غرهٔ مهر شیخ فرید بخشي بیگي حسین بیگ شیخ عمري علي محمّد درباري بهادر خان فوردار احمد قاسم محمّد خان ترکمان نصیر خان جنید مرل الغ بیگ کولابي ابدال سیاه گوش دوست محمّد برلاس و بسیارے دستوري یافتند که اگر پندگذاري کارگر نشود بفروغ شمشیر زنگ کج گرائي برزدایند - دوازدهم نگارندهٔ شگرفنامه بخوابگاه پدر بزرگوار و گرامي مادر رفت - و فرموده را پاس داشته نعشِ این دو آگهي برگزیده را روانهٔ

---

[۳] در [بعضے نسخه] علي کشميري •

دارالخلافهٔ آگره ساخت - و دران دیرین بنگاه برآسودند - دوم آبان جشن شمسي وزن شد - افسرخدیو را بدوازده چیز برسختند - و گروها گروه آرزومند کام دل برگرفت - چهارم بآهنگ نخچیر از آب رادي برگذشتند - بامدادان بفضل آباد (که نگارندهٔ اقبالنامه منزلے بر سر راه ساخته) قدسي نزول شد و سرمایهٔ جاوید فرّخي بدست آمد - چهاردهم نزدیک شاهم علي خواجه نظام الدّین احمد بخشي را از تب فزوني حال دگرگون شد - فرزندان دستوري گرفته بدارالملک لاهور بردند - و بر ساحل دریای راوي درگذشت - شهریار پایه شناس را لختے دل بگرفت - و از الٰهي درگاه آمرزش خواست - آشنا و بیگانه بافسوس برخاست - و راستي بسوگواري نشست - امّید که خیرسگالئ او زاد این دراز سفر گردد - بیست و یکم پس از گذشتن هشت ساعت و بیست و هشت دقیقه سلطان پرویز را خواهرے پدید آمد - آئین چنانست که افسرخدیو فرزندان و نوادها را بزودي نام برنهد - دروني پرستاران هرچند خواهش نمودند پذیرائي نیافت - ناگاه آن نوزاد به فیستي سرا درشد - و نهان(٣) بابی گیتي خدیو بتازگي پیدائي گرفت - بیست و هشتم بدارالملک لاهور سایهٔ داد(٤) گري انداختند - و خرد و بزرگ را شادي درگرفت - تا حافظ آباد چالش رفت - و بفرّخي باز گشت شد - ششم آذر قاضي حسن را بشمالي کوه دستوري دادند - چون بسے کارهاي آنسو را شیخ فرید رو براه کرده بود فرمان شد که بهوالا درگاه باز گردد - و فرستاده بیاورند حسین بیگ شیخ عمري بانجام رساند - دیرین روز شیرویه خان را بصوب اجمیر فرستادند - تا از سپاه و رعیّت آگاه باشد و بداد دهي سعادت افزاید - سیزدهم میرزا کوکه سعادت بار یافت - چون جبین نیایش بسجده بر افروخت بدست عاطفت سر او برداشته در آغوش گرفتند - او از مهر فزوني اشک از چشم ریخت و مرا و او را بحضور آورده از جانکاهي بر آوردند - بمنصب پنج هزاري نوازش یافت - و بخطاب خان اعظم نامور گردید - و گرفتن(٥) جاگیر گجرات و پنجاب و بهار و جز آن بدو باز گذاشتند او صوبهٔ بهار برگزید - فرزندان او را نیز بمنصب و تیول برنواختند - که و مه را اندیشه آن بود که دیگر باهم دیار باز نگردد - سحرے در شکار سلطانپور فرمودند - زود میرزا کوکه پشیمان شده چهرهٔ پوزش گري بدرگاه والا برساید - در کمتر زمانے خاطر او ازان تیرگي برآمد - و در سراسیمگي فرو ماند - نه روی آمدن - و نه رای بودن - ناگاه بر تازه مهربانیهای گیتي خدیو آگهي یافت و دل از همه وا پرداخته دریا نوردي فراپیش گرفت - در بیست و چهار روز از بندر بالول باز رسید و بشرف ارادت جاوید سعادت اندوخت و نیایش گري را آئین نو برنهاد - دیرین روز بهبو(٦)

---

(٢) نسخهٔ [ل] بدرد آمد (٣) در [چند نسخه] پنهان بودئ (٤) نسخهٔ [ب] داد گستري (٥) نسخهٔ [ا] وگرفت جایگیر - و در [چند نسخه] واکثر جایگیر (٦) نسخهٔ [ا] پهنو - و نسخهٔ [ب] بهبو ه

زميندار جسرونه را علي محمّد اسپ به پيشگاه حضور آورد - چون شيخ فريد بشمالي كهسار رفت او بدستانسرائي آمده ديد - چون فريب كاري او دلنشين شد گرفته بدركاه فرستاد - شانزدهم سعادت يار كوكه درگذشت - از فزوني باده پيمائي اخشيجي پيوند بگسيخت - اورنگ نشيني اقبال آمرزش درخواست - و از مهرباني بخانهٔ حاجي كوكه همشيرهٔ او رفته پرسش نمود - و فرزندان او را در خور نوازش رفت •

و از سوانح بار گردانيدن ايراني وخشور - از دير باز يادگار سلطان شاملو نيايش نامهٔ فرمان فرماي آن ديار را با تنسوقات آورده بود - بيست و سيوم بفرمان نوازش دستوري يافت ضياءالملك را بوخشوري و ابو ناصر را بتحويلداري ارمغاني كالا همراه گردانيدند - و فرمان شد كه از دريای راوي به بندر لاهري شتابند - و ازانجا بهرمز رفته راه ايران برگيرند[۲] - گرامي نامهٔ بارگاه خلافت نگاشته آمد - تا ديده وران بكار بندند - و تعويذ باروی دولت برسازند •

نامهٔ حضرت شاهنشاهي بايران

الله اكبر ستايش و نيايش عتبهٔ كبريای احديّت جلّ جلاله بمثابهٔ[۳] ايست كه اگر جميع نقاط عقول و جداول فهوم با جنود مدركات و عساكر علوم فراهم آيند از عهدهٔ حرفي ازان كتاب يا پرتوے ازان آفتاب نتوانند برآمد - اگرچه در ديدهٔ تحقيق جميع ذرّات مكوّنات سرچشمهٔ حمد ايزدي اند (كه از زبان بے زباني برآمده تشنه لبان و تفسيده زبانان بيدای ناپيدائی حمد حقيقي را ترزبان و سيراب دهان دارند) پس همان بهتر [كه كمند انديشه از كنگرهٔ جلال صمديّت (كه جانهای پاكان آويختهٔ اوست) كوتاه داشته در جلائل نعوت گروه قدسي شكوه حضرات انبيا و رسل علي نبيّنا و عليهم التّحيّة والسّلام درآمده اوّلاً شرائف حالات و ثانيًا نبائل عطايا (كه جمهور انام را از گروهٔ ضلالت و غوايت بشاهراه عنايت و هدايت آورده اند) برمذاق تبيان ادا نموده شرح معالي احوال و مكارم اخلاق طايفهٔ مقدّسهٔ اهل بيت (كه راز داران اسرار كبريا و پرده گشايان سرائر انبيا اند) بران افزوده از ذروهٔ عزّت استدعای رحمتے تازه كرده آيد] ليكن چون بديدهٔ انصاف ملاحظه ميكند مدائح[۴] اين مظاهر كوني و آلهي و معالي اين مجامع انفسي و آفاقي را (كه مستهلك در حقيقت حق و فاني در بقای مطلق اند) ظلّ محامد كبريای خداوندي و پرتو صفات عُلياي ايزدي مي يابد - شايسته آنست كه ازان دامنه نيز دست باز داشته نكتهٔ چند از مقاصد متعارفهٔ ارباب دانش و بينش (كه بموجب حكمت عملي نظام سلسلهٔ امكاني بآن منوط و مربوط است) در ديباجهٔ اظهار

---

(۴) نسخهٔ [ا] برگزيده (۳) در [اكثر نسخه] قدسيه بمثابه ايست (۴) در [بعض نسخه] مدارج •

نهد - که هرآینه درین صورت روانِ گرم روانِ مسالکِ دین و سیراب دلانِ مناهلِ یقین (که ارواحِ جداولِ ظهور و بطونِ پیش‌نهادِ همّتِ قدسي اساس داشته اند) باین دست‌آویز نیاز مستفیضِ سعادتِ خاص میگردد •

المنّة للّه تعالی و تقدّس که مشاهدهٔ صفوت نامهٔ گرامي (که مصحوبِ یادگار سلطان شاملو مرسل شده بود) در اواسطِ ایّامِ بهار و مناظرِ اعتدالِ لیل و نهار اهتزاز بخشِ باطنِ مهرآگین شد - بادِ طرب‌آمیزِ شقائق و ریاحین در دماغِ روزگار پیچیده بود - که این گلدستهٔ محبّت و ولا نکهت رسانِ مشامِ یگانگي گشت - آنچه در توقّفِ تسطیرِ تماثیلِ خلّت و وداد رقم‌پذیر کلکِ ظهور شده بود بغایت در موقعِ خود جلوهٔ استحسان داد - فی‌الواقع روابطِ معنوي چنان اقتضا میکرد که این همه دیر نکشد - لیکن از صادر و وارد مسموع شده باشد که چگونه مشاغلِ عظیم و محاربات قویم با سلاطینِ ممالکِ هندوستان و اساطینِ این مرز و بوم (که مسّاحانِ جداولِ آسماني چار دانگِ هفت اقلیم گفته اند) اتّفاق افتاده بود - درین مدّتِ مدید این سوادِ اعظم با همه وسعت و فسحت (که درمیانِ چندین رایانِ خود رای و فرمانروایانِ سیه آرا انقسام یافته بود - و همواره برسرِ تمرّد و تجبّر بوده باعثِ تفرقهٔ خواطرِ خلقِ اللّه میشدند) به نیروی توفیقاتِ آسماني بتسخیرِ اولیایِ دولتِ قاهره درآمد - و از گریوهٔ هندوکوه تا اقصای دریای شور از سه طرف جمیعِ سرکشان و گردن‌فرازان از فرمانِ روایانِ زبردست و راجها و رایانِ بد مست و افغانانِ کوه نشینِ کوته بین و بلّوچانِ باد پیمای بادیه گزین و سایرِ قلعه نشینان و زمینداران شمولاً و استقلالاً در ظلِّ اطاعت و انقیاد درآمدند و در اقیامِ صدور و ایتلافِ قلوبِ طبقاتِ انام شرائفِ مساعي مبذول شد - و بمیامنِ توفیقاتِ غیبي آنچه در پیشگاهِ ضمیرِ حق‌گزین میتافت بر وجهِ اتم پرتوِ ظهور داد - اکنون (که صوبهٔ پنجاب مستقرِّ رایاتِ منصور شد) مکنونِ خاطرِ حقیقت مناظر بود که یکی از طرزدانانِ بساطِ عزّت روانه شود درین هنگام سانحهٔ چند رو داد - اعظمِ آنها استخلاصِ عمومِ رعایا و کافهٔ سکنهٔ ولایتِ دلپذیرِ کشمیر از ایادیِ غیهٔ متسلّطهٔ اوباش بود - با وجودِ غایتِ استحکام و انسدادِ طرق و ارتفاعِ جبال و تراکمِ اشجار و وفورِ گریوه و مغاک (که عبورِ مواکبِ اوهام بے ارتکابِ مصاعبِ ازانجا صعب‌تر تواند نمود) باستیثاقِ عروهٔ وثقای توفیقاتِ الٰهي و استمدادِ ارواحِ طیّبهٔ حضراتِ ایمّهٔ معصومین (سلام اللّه علیهم) بآئینِ شگرف حکم بمرورِ عساکرِ عالیه فرموده شد - چند هزار خارا تراشِ چابکدست منزل بمنزل پیش پیش میرفتند - و در قلعِ احجار و قطعِ اشجار ید طولی نموده در تفسیحِ و توسیعِ طرق و مسالک

---

(٢) نسخهٔ [ل] خاطر (٣) نسخهٔ [ب] رقم پذیر شده بود (٤) در [بعضی نسخه] کافهٔ اوریا سکنهٔ
(٥) در [اکثر نسخه] عروهٔ توفیقات الٰهي •

میکوشیدند - چنانچه در اندک فرصتی آن ولایت دلگشا مفتوح شد - و عموم رعایا از الویهٔ معدلت استظلال نمودند - و چون آن عشرت آباد (که ممدوح جمهور نظّارگیان حسن‌پسند است) از عنایات مجدّدهٔ الٰهي بود خود نیز دران گل زمینی رسیده سجدات شکر (۲) بجای آوردیم - و تا بکوهستان تبّت سیر کرده از راه ولایت بکلي و دمتور (که راهی ست در نهایت صعوبت) عبور نموده عرصهٔ کابل و غزنین مخیّم عساکر اقبال شد - و تنبیه افغانان سباع سیرت و قطّاع سریرت (که در ولایت سواد و بجور و تیراه و بنگش سنگ راه متردّدان توران بودند) و تادیب بلّوچان بدنهاد و دیگر صحرا نشینان بهائم طبیعت و ثعالب خدیعت (که خار راه مسافران ایران میشدند) نیز بطریق استطراد روداد و اصل در توقّف بعد از سنوح واقعهٔ ناگزیر حضرت شاه علیّین مکان (انارالله برهانه) عدم انضباط احوال ایران و هرج و مرج آن دیار بود - که بمقضای سبحاني وقوع یافت - درینولا (که ایلچی خجسته پیام رسید) معلوم شد که آن اختلال رو درکمي نهاده - هرآینه از استماع این خبر خاطر نگران رو باطمینان آورد - در باطن حقیقت تاسیس مي‌ریخت که دریندوقت محض پرسیدن شایان آئین مروّت و فتوّت نباشد - چنان پرسش بظهور رسد که هر نحو کمک و امداد که مطلوب باشد بوقوع آید - لیکن [چون مهمّ قندهار درمیان بود - که میرزایان آنجا در لوازم معاونت و معاضدت آن دودمان عالي تکاسل و تقاعد مینمودند - و در مواقع حوادث و مکاره (که محلّ استطلاع عیار جوهر وفاق است) قطعًا آثار یکجهتي و یگانگي بظهور نیاوردند - و نیز بمامن ارفع ما (که موطن صاحبان ناز و نعیم است) توسّل شایسته بتقدیم نمیرسانیدند] مخطور خواطر باطن بود که اولاً قندهار را بکسان خود بسپاریم - و (میرزایان اگر نشأهٔ دولت روز افزون داشته باشند - و از ماجرای سوانح ایّام نادم گشته اعانت و خدمت آن جانشین نقارهٔ طیّبین و طاهرین را ملتزم شوند) درین صورت امواج قاهرهٔ بایشان متّفق بوده هرگونه امدادے (که مرکوز خاطر آن قرّة‌العین سلطنت باشد) بجای آورند - لیکن (چون میرزایان از منتسبان این خاندان قدسي بودند - و بے آنکه استفسار شود فرستادن جیوش منصوره در نظر عوام کوتاه بین مشتبه بعدم ارتباط میشد) ازین اراده منحرف گشت - درین اثنا رستم میرزا ورود سعادت نمود - و صوبهٔ ملتان (که بچندین مرتبه زیاده از قندهار بود) بار اختصاص یافت - و مظفّرحسین میرزا شمول عواطف و روابط ما شفیده والد و پسر کلان خود را فرستاده عزیمت آمدن دارد - بعد از رسیدن او عساکر فیروزمند در قندهار بوده هرگونه امداد و معاضدت بآساني خواهند نمود - چون در آئین سلطنت و کیش مروّت اتّفاق مقدّم بر اختلاف و صلح اصلح از حرب است [علی‌الخصوص نیّت حق طریّت ما که از مبادی انکشاف صبح شعور

---

(۲) نسخهٔ [ل] شکرپروردگار ۰

تا اين زمان همواره اختلاف مذاهب و افتراق مشارب منظور نداشته و طبقات انام را عبادالله دانسته در انتظام احوال عموم خلائق كوشش نموده ايم - و بركات اين نيّت عُليا (كه مقتضاى طينت[٢] عظيم است) مرةً بعد اخرى مشاهد و ملحوظ گشته] درينولا (كه ممالك پنجاب مخيّم عساكر عزّ و جلال گشت) مكرراً عازم[٣] جازم شده بود كه انتهاض الوية عاليه بجانب ماوراءالنّهر (كه ملك موروثي ست) اتّفاق افتد - تا هم آن بلاد در تصرّف اوليامى دولت درآيد - و معاونت خانداني نبوّت بطرز دلخواه سمت ظهور يابد - درين اثنا بتواتر و توالي آنحضرت پناه شوكت و ايالت دستگاه عبدالله خان والي توران مكاتبات محبّت طراز (كه مذكّر قرابت سابق و ممهّد محبّت لاحق باشد) بوساطت ايلچيان كاردان فرستاده محرّك سلسلهٔ صلح و صلاح و موسّس مباني وداد و وفاق گشت (چون در جنگ زدن با كسي كه در صلح زند در ناموس اكبر شريعت غرّا و قسطاس اعظم عقل بيضا ناپسنديده و ناسنجيده است) خاطر ازين انديشه باز آورده شد - غريب تر آنكه هنوز از واردان آنصوب اخبار تدارك اختلال ايران و ايرانيان (كه موجب اطمينان تام گردد) شنوده نميشود و قرارداد خاطر دولت اساس آن صفوت نژاد انكشاف صريح نمي يابد - مامول آنكه خاطر مهرگزين ما را متوجّه هرگونه مطلب و مقصد دانسته طريق انيق مراسلات را مسلوك داشته حقائق احوال يوميّه را ابلاغ نمايند - و امروز (كه ايران زميني از دانايان كار ديدهٔ عاقبت بين بسيار كم شده) آن نقارهٔ اصلاب كرام را در انتظام ملك و التيام احوال جمهور انام جهد بليغ بايد نمود - و در هركارے مراتب حزم و مآل انديشي بكار برد - و بتسويلات ارباب غرض و اكاذيب سخن آرايان مفسد خاطر خود را مشوّش نساخت - و بردباري و اغماض نظر از زلّات اقدام ملازمان موروثي و بندگان جديدي شيمهٔ كريمهٔ خود ساخته ارباب اخلاص را پيش آورد - و اصحاب نفاق را بنور مهرباني زنگ زداى ظلمت شد - و در قتل آدمي و هدم اين بنيان ربّاني احتياط تمام بتقديم رسانيد بسا دوستان جاني بحيله سازى دشمنان خود كام از بساط قرب دور شده خونبهاء اجل نوشيده اند و بسا دشمنان دوست نما لباس عقيدت پوشيده در تخريب اساس دولت كوشيده - در مراقبهٔ ضمائر و سرائر اين مردم توجّه موفور مبذول بايد داشت - و دولت مستعار اين نشأهٔ فانيه را بمرضيّات الهي معاضد و معاون گردانيد - و طبقات خلائق را (كه ودائع و خزائن ايزدي اند) بنظر اشفاق منظور داشته در تاليف قلوب كوشش فرمود - و رحمت عامّهٔ الهي را شامل جميع ملل و نحل دانسته بسعي هرچه تمامتر خود را بگلشن هميشه بهار صلح كل در آورد - و همواره نصب العين مطالعهٔ دولت افزائي خود بايد داشت - كه ايزد توانا بر خلائق مختلف المشارب

---

(٢) نسخهٔ [ب] طبيعت (٣) نسخهٔ [ل] عزم جزم •

متلوّن الاحوال در فیض گشوده پرورش مینماید - پس برذمّت همّت والای سلاطین (که ظلال ربوبیت اند) لازم است که این طرز را از دست ندهند - که دادار جهان آفرین این گروه عالي را برای انتظام نشأهٔ ظاهر و پاسبانی جمهور عالم[۲] آورده است - تا نگهبانی عرض و ناموس طبقات انام نمایند آدمي زاد در کار دنیا (که گذران و ناپایدار است) دیده و دانسته خطا نگزیند - در کار دین و مذهب (که باقي و مستدام است) چگونه مسامحه[۳] نماید - پس حال هر طایفه از در شق بیرون نیست یا حق بجانب اوست - دران صورت خود مسترشدان انصاف مند را جز تبعیّت گزیر نتواند بود و اگر در اختیار روش خاص سهوے و خطائے رفته است بیچاره بیمار نادانی ست - و محلّ ترحّم و شفقت - نه جای شورش و سرزنش - در فراخی حوصله در اهتمام باید زد - که بمیامن آن وسعت صورت و معني و فسحت عمر و دولت پرده گشا ست - و از نتائج این شیمهٔ دولت افزا آنست که در هنگام کم فرصتي و استیلای قوّت غضبي دوستان باشتباه دشمنان پامال نشوند - و دشمنان دوست نما را یارای مکر و فریب نماند - در پاس قول خود بر مسند سعي باید نشست - که ستون بنیان فرمانروائي ست - تحمّل و بردباري را مصاحب دایمی خود باید گردانید - که اساس دولت پایدار در ضمن آن منطوي ست - و بر ضمیر دلپذیر مخفي نماند - اراده چنان بود که یکے از مختصّان حریم عزّت را مصحوب یادگار سلطان فرستاده شود - تا اوضاع ایران از قرار واقع آمده بعرض مقدّس رساند - درین اثنا در ولایت کشمیر جمع از شوربختان بغي و طغیان ورزیدند - و ما جریده با معدودے از ملتزمان رکاب سعادت[۴] اعتصام در شکارگاه بودیم که این خبر رسید - باشارهٔ ملهم اقبال بطریق ایلغار بآن ناحیت روان شدیم - هنوز رایات منصور بکشمیر در نیامده بود که بهادران نصرت منش (که بضرورت همراه این فرقهٔ[۵] طاغیه شده بودند) قابو یافته سر آن سرمایهٔ فساد را بدرگاه والا آوردند و (چون آن ملک بمیامن برکات قدوم عالي مهبط امن و امان گشت) معاودت فرمودند بدارالملک لاهور نزول اجلال شد - درین هنگام حاکم سیوستان و ٹٹھه و سندھ[۶] (که سر راه ایران است) با لشکر نصرت قرین از بخت برگشتگي در پیکار بود - و راه عراق و خراسان مسدود - فرستادن ایلچي در توقّف افتاد - اکنون (که خاطر اقدس از همه امور فراغ یافت - و سیوستان و ٹٹھه در سلک ممالک محروسه درآمد - و میرزا جاني بیگ حاکم آنجا بآستانبوس استسعاد یافت) چون نقوش ندامت از گذشته و حروف عقیدت آینده از لوحهٔ پیشانی او ظاهر بود آن ملک بجنگ گرفته را بار باو مرحمت فرمودیم - و راه عراق و خراسان نزدیک تر و ایمن تر از سابق پدید آمد

---

(۲) نسخهٔ [ل] انام (۳) در [بعضے نسخه] تساهل (۴) نسخهٔ [ا] نصرت اعتصام (۵) نسخهٔ [ل] طایفهٔ باغیه (۶) در [بعضے نسخه] نواحی سنده

مشارالیه را رخصت فرمودیم - و سلالة الکرام مخلص معتمد ضیاءالملک را فرستادیم - و چندے از مقدّمات محبّت اساس و کلمات خبرت اقتباس بزبان او تفویض یافت - که در وحدت سرای خلوت ابلاغ نماید - و نیز حقیقت احوال ایران را از قرار واقع فهمیده معروض (۲) دارد - و برخے قنسوقات این دیار تحویل خواجه ابو ناصر شد - مرجو آنکه این دولتخانه را خانهٔ خود دانسته برخلاف ایّام گذشته سلوک فرمایند - و ارسال رسل و رسائل را (که ملاقات روحانی و مجالست معنوی ست) همواره از شمائل یکجهتی شمارند - حق سبحانهٔ آن نقاوهٔ خاندان اصطفا و ارتضا و خلاصهٔ دودمان اجتبا و اعتلا را از مکاره و مکائد آخرالزّمان محفوظ و مصون داشته بتائیدات غیب الغیب مؤیّد و مشیّد دارد *

بیست و چهارم آذر آصف خان در سه روز از کشمیر بدرگاه آمد - و جمع را بدستور قاضي علي و یک لک خروار و هریک بیست و چهاردام قرار داد - و سپاه و رعیّت را دلاسا نموده اقطاع را بشایستگي بخش نمود - بیست و ششم عمادالملک شاهین تونیغی (۴) خوش سنج بدرگاه والا فرستاد - و شگفت مایهٔ دیده‌وران شد - فرمودند دران سال که سورت گشایش یافت چنین شاهین آورده بودند - بدست سبحان قلي ترک بمنعم خان فرستادیم *

غرّهٔ دی ملک‌الشّعرا شیخ ابوالفیض فیضي نل دمن بعرض پیشگاه والا برد (۵) - و فراوان آفرین برگرفت - سال سي‌ام الٰهي آن فارس عرصهٔ سخنوري را بسیج آن شد که زمین خمسه را جولانگاه طبع آسمان‌گرا سازد - برابر مخزن اسرار مرکز ادوار بسه هزار بیت گوهر افزای بینش گردد - و مقابل خسرو و شیرین سلیمان و بلقیس نو باوهٔ از بستان سرای دانش سر برزند - و بجای لیلی و مجنون نل دمن (که از دیرین داستانهای ایرمرز است) بر سخته آید - و هریک بچهار هزار بیت پیرایهٔ بلند نامي گیرد - و در وزن هفت پیکر هفت کشور به پنجهزار بیت انجام پذیرد - و در بحر سکندر نامه اکبر نامه قرار گیرد - و در همان قدر ابیات فهرستے از جرائد شکوه شاهنشاهي نگاشته آید - دران روزگار آغاز نخستین نامه شد - ازانجا (که همّت آویزهٔ پیشطاق آگهي ست) خاطر (۶) او بهیچ سرد نبود - و بجهت سرگرمي و دلاویزي هر زمان نقش دیگر برون کار آورد در کمتر زمانے عنوان هر پنجنامه با برخے داستان هوش افزای آگاه دلان سخن شناس آمد - و چون بنیاد شعر و شاعري بر تخیّل و ناراستي نهاده اند گیهان پیرا بدان کمتر پردازد - و با این حال آن یکتای بزم شناسائي را بنظر شاعري گزیده (۷) خواهش سخن‌گذاري میفرماید - و او از ارادت درستي

---

(۴) نسخهٔ [ل] بعرض اقدس رسانده (۳) نسخهٔ [ل] سوالف ایام (۴) تونیغی - باز سفید را گویند (۵) در [بعضی نسخه] آورد (۶) نسخهٔ [ل] و خاطر سخن مرا بود بجهت سرگرمي (۷) در [اکثر نسخه] نگزیده *

و سعادت یاوري خویشتن را از گروه باد سنجانِ قافیه پیما برکناره دارد - و همزبانِ خامشي بوده بحکمت نامها ژرف در نگرد - و پاسِ گرامي انفاس داشته در ایزدي آفرینش دوربیني بکار برد هرچند دمسازان در برافراختنِ آن پنج کاخ والا اساس برکوشیدند درنگرفت - و از[۲] معنوي گشایشهای روز افزون همگي آهنگ خاطر ستردنِ نقشِ هستي ست - نه نگارین ساختنِ پیشطاقِ بلندنامي تا آنکه درین سال اورنگ نشینِ فرهنگ آرا آن دانای رموزِ انفسي و آفاقي را طلبداشته اهتمامِ پایان بردنِ آن پنجنامه فرمود - و اشارتِ همایون بران رفت که نخست افسانهٔ نل دمن بترازوی سخن سنجي برسخته آید - در چهار ماه چهار هزار بیت بلغونهٔ[۳] انجام پیراستهٔ او گشت *

چهارم شیخ فرید بخشي بیگي از شمالي کهسار بازآمد - و بسجودِ قدسي آستان سربلندي یافت - ششم آدت داس کشمیري رختِ هستي بربست - دران یوم بشناسائي و درست بابي یکتا بود - و از روشن‌ستارگي در بزمِ همایون راه داشت - هشتم میرزا یوسف خان را داروغهٔ توپخانه گردانیدند - و شاه بیگ مستوفي بدیوانیِ این کارگاه نامزد شد - درین روز موته راجه از جودهپور جایگیرِ خود آمده دولتِ بار اندوخت - درین هنگام (که بهندوستان تاک بار نهاده) در حسن ابدال لنگورے (که دیدهٔ گاو نامند) پدید آمد - و میر حسین بهمایون نظر در آورد بامدادان هاشم بیگ از کابل آمده سجودِ نیایش بجای آورد - و بخسروانی نوازش سر برافراخت بیست و چهارم پس از گذشتنِ سه و نیم ساعت در مشکوی شاهزاده سلطان سلیم از فرزند عبدالله بلوچ نیک اختر دختے پدید آمد - امّید که سرمایهٔ اقبال افزوني گردد - در پایانِ این ماه سلطان مراد فرمانروای روم را روزگار بسر آمد - و پس از دوازده روز چون سلطان محمّد پور او را از قلعه آوردند بخاک سپرده آمد - و او باورنگِ فرماندهي برشد - از خرد غنودگي و دلسنگي نوزده برادرِ خود را (که بزرگترِ ایشان بیست ساله بود) از هم گذرانید - و بآرزوی سودِ ناپایدار جاوید زیان اندوخت - آزین آگهي گیتي خداوند را بر زبان رفت - بس شگفت که رودبارِ کارگیائي در برزنِ او سیراب ماند - اگر چنین خویشتن دوستِ جانگزا را لختے کام روا دارند همانا برای بادافراهِ مردم باشد - خرد بندگي پژوه بشگرفی تقدیر بي نیازد برد * * رباعي *

فیضي بگشا گوشِ دل و دیدهٔ هوش * در کارِ جهان وقف کن این دیده و گوش
نیرنگِ زمانه بنگر و لب بربند * افسانهٔ دهر بشنو و چشم بپوش

---

(۲) در [بعضي نسخه] و پاسخ داد که همگي آهنگ (۳) لغونه بروزن نمونه بمعنی زیب و زینت و آرایش باشد *

سلطان ملک شاه سلجوقي اردستان از ناتوس پرستان برگرفت - و آنرا بخویشان و ملازمان خویش برداد - و چون دولت آل سلجوق در عراق و خراسان بسر آمد سلاجقهٔ روم را لختی شکوه افزود نخستین سلطان علاءالدّین قلیج ارسلان - پس سلطان رکن الدّین پسر او - سپس سلطان غیاث الدّین بعد او عزّالدّین کیکاؤس - پس ازان سلطان علاءالدّین کیقباد - بسیارے آخرین این طایفه را عزّالدّین برگذارند - و برخے دولے دیگر از نژاد علاءالدّینی بر افزایند - سلجوق به بیست و چهار پشت بافراسیاب رسد - او را چهار پسر بود - میکائیل و اسرافیل و موسی و یونس - در سه صد و هفتاد و پنج هجري از تنگدستي ترکستان گذاشته بماوراءالنّهر آمدند - و ازانجا بخراسان شدند - دران سرزمین پسران میکائیل طغرل و جعفر بیگ هر بزرگي برافراشتند - و دولت ایشان پس از صد و هفده سال بانجام رسید - و کامروائی قراسان بیگ آغاز شد - و در صد و هفتاد و سه سال در نوبت ابراهیم بیگ این نیز بسر آمد - در ششصد و هشتاد و هشت آغاز فرمانروائی عثمان شد - و بدو عثمانیه سال و مه آن - و بگذارش در ششصد و چهل و هشت پیدائي - و کامیابی او چند گونه برگذارند سي و هفت سال یا سي و نه اورنگ نشیني بود - در برخے کهن نامها او را از نژاد آغرخان برگذارند عثمان بن طغرل بن سلیمان بن قیالت بن قزل بوقا بن پایندر بن اجول صفي آقا بن طغان بن قندسون بن مایانوقون بن باقي آقا بن سونچق آقا بن بختمور بن بوساقي بن لک علي بن آغر بن قراخان - گوینده بزرگ نیاگ عثمان سلیمان شاه شهرهامان داشت - چون مغل روزگار برشوراند با خیل و حشم برومستان شد - از کیش دگرگوني تاخت و تاراج نمودے - در عباسیه کارزارها کرد و ازانجا بحلب رو آورد - و در گذارهٔ فرات رخت هستي بآب داد - اوزخان پور او بجاے او بر نشست - و پنجاه و پنج سال یا سي و دو بداد گري در گذشت - غازي مراد پسر او بافسر فرماندهي تارک بر افراخت - و فراوان ملک برگشود - و بمراد خان روشناس آمد - و ازو پنجم بخش بندیان برای سرکار خاصه گزوتن آغاز شد - و سپاه نیکچري ازان سرانجام یافت در شکار ترسا سپاه در رسید - و بمردانگي آریخته فیروز مند آمد - ناگاه کمین گیرے از مغاک برآمده اخشیجي پیوند برگسیخت - پس از چهل و هفت سال یا سي و دو زندگي بسپرد - سپس فرزند او ایلدرم بایزید باورنگ فرمانروائي برآمد - عجم و قراسان بدو پیوسته و الا پایگي اندوختند

---

(٢) در [بعضے نسخه] اعزالدین (٣) نسخهٔ [ب ل] هفتاد سال (٤) در [چندنسخه] قیا الب (٥) نسخهٔ [ب] مایند (٦) نسخهٔ [ا] مانیوقون (٧) در [بعضے نسخه] ماهان (٨) نسخهٔ [ا] اماسنه - و نسخهٔ [ب] اماسیه (٩) نسخهٔ [ز] اورخان (١٠) در [چندنسخه] یکچري - و در [بعضے] سکچري - والله اعلم •

خزانه اندوزي و آوازه نويسي و بزم باده پيمائي درين بوم ازو روائي گرفت - با صاحب قراني نزد انگوزيه[۲] عرصهٔ نبرد آراست - و دستگير شد - چهارده سال يا شازده کام دل برگرفت - اورا شش پسر بود - مصطفی چلپي دران آويزه ناپديد گشت - و سليمان که سليمان چلپي گفتندے برخے ملک بر گرفت - و بدرگاه صاحبقراني پيشکش فرستاده نيايش نمود - و لختے جا بدو باز گذاشتند - و بمرزباني برخے روم موسی را که ملازم رکاب بود برگزفتند - برادران بهم در آويختند سليمان روزے در گرمابه ميگساري داشت - موسی برو ريخت - او يک تنه بر آمده بدهے پناه برد - و کشاورزان از هم گذرانيدند - هفت سال کامروا بود - موسی خان از بے انداري نخوت بر افزود - از واهمه فزوني و کم خردي بزرگان روزگار را از پايه انداخت - و زر بندگان را بيزرگي برآورد - سلطان محمّد برادر او بآويزش بر خاست - و کارزارها رفت - بهنگام گريز بارگي اورا پا بگل فرو ماند - و زندگي چراغ بيفسرد - شش سال يا سه مرزباني کرد - سلطان محمّد لواي فرماندهي بر افراخت - مصطفی نامي دعوی پيغامبري کرد - سلطان او را بآويزه از هم گذرانيد - پنج سال يا دو کارگيائي نمود - و در مرگ رنجوري سلطان مراد پور خود را از روملي[۳] طلب داشت - پيش از آمدن او فرو شد - پس از چهل روز رسيد - گذشتن او را بروی روز انداخته بخاک سپردند - و برخے سپاه بناسپاسي در شد - و ناروشناسے خود را مصطفی چلپي پسر ايلدرم بايزيد وا نمود - بسيارے گرويدند - ملک رومللي بر گرفت - و بارش آباداني نمود - سلطان برهنمونی برخے نزد پارسائی[۴] (که اميرجعفري[۵] گفتے - و در شهر برسا مرزغن[۶] فرمانروايان روم بسر بردے) به نيايشگري رفت - درويش همّت بخواهش روائی او بست - و در کمتر زمانے آن شورش مايه را سپاه گرفته آورد - و به نيستي پيوسته بر نشاندند - در گرمی کامياني از دنيا دل سرد شده کناره گرفت - و سلطان محمّد پور خود را جانشين ساخت - او جهانباني بشايستگي نيارست کرد و آشوب فرنگي کرده لختے ملک را برشوراند - باز گرمی سران سپاه آن عزلت گزين ديگر بار اورنگ فرماندهي بر آراست - و شورش بر نشانده در معنيا باز به تنهائي بر نشست - و کارگيائي بهمان پور باز گذاشت - و پس از چندے لشکر نيکچري از فرومايگي بناهنجاري افتاد و بجان شکری خادم پاشا بزرگ دستور برخاست - او گريخته بخلونکدهٔ[۷] سلطاني پناه برد - و بدستاويز بردباري و تدبير اندوزي و ماهواره افزائي گرد شورش فرو نشست - کار آگهان بفراوان خواهشگري

---

(۲) در [چندنسخه] انگوريه (۳) در [بعضی نسخه] روملي - و نسخهٔ [ل] ری (۴) در [اکثرنسخه] وارسه - و نسخهٔ [ز] وارسر (۵) نسخهٔ [ز] حفروني - يا جفري باشد که علم جفر دان را گويند (۶) مرزغن و مرغزن بمعنی گورستان (۷) نسخهٔ [اب] خلوتسرای ٥

باز پيغوله نشين را ببارگاه سلطنت آوردند - و فيروزيها چهره بر افروخت - همگي زمان فرمانروائي سي سال يا بيست و هفت سال - چون بخاونگ نيستي در شد سلطان محمّد پس از شازده روز بر تخت نشست - و اقبال به نيايش برخاست - همانا افسر فرمانروائي در زندگي پدر بفرمايش او نيز فرّخي ندارد - قسطنطنيه را (كه باستنبول نامور است) برگشود - و دارالملک ساخت و بمرزغن بگزيد - سي و يک سال فرماندهي كرد - و چون پيمانهٔ او لبريز گشت پسر او سلطان بايزيد خسروي تاج بر سر گرفت - مصريان برو چيره دستي نمودند - برخي بيوفا سپاه بسلطان سليم پور او گرويدند - و آن شوريده سر با مجازي خدا در آويخت - و از سپهر نيرنگي چيرگي يافت - بزهر زندگي در نوريده جاويد نفرين اندوخت - سي سال كامروا بود - سپس آن پدر آزار كار گيائي يافت و در دشت خالداران ميان ديار بكر و آذربائيجان با شاه اسمٰعيل صفوي عرصهٔ نبرد آراست و برشكسته بآويزهٔ مصريان روي آورد - و سلطان قانصوي مرزبان آذرا جان بشكرد - و دولت چراكسته بسر آمد - ملک صالح (كه آخر سلاطين آل ايّوب بود) در سهٔ صد و چهل و هشت بمصر در گذشت - خاصهٔ خيلان و بندگان مادر او را بفرماندهي برگرفتند - و سپهسالاري عزّالدّين (كه ازين گروه بود) باز گرديد - و چون چندے برگذشت فرومايگان زر پرستار عزّالدّين را بفرمانروائي بر كشيدند - و نخستين ملوک چراكسته اوست - ازان هنگام بزرگي مصر و شام بفرومايه بندگان باز گرديد - و نيز دولت بني عبّاس (كه نمونهٔ بيش نبود) سپري گشت - از روزگار شگرفي ده سال يا هفت كام طبيعت بر گرفت - سپس پور او سلطان سليمان جانشين شد - شاه اسمٰعيل گزين ارمغاني فرستاده عزا پرسي و مباركبادي بجاي آورد - او بے نيازانه پاسخ نگاشته مهر برو كرد - و در جانگاه اندرو انداخت - فرس و بسيارے ملک از ترسا گروه برگرفت - چهل و هشت سال فرمانروا بود - سپس سلطان سليم پور او اورنگ آرا شد - برادر او سلطان بايزيد با چهار پسر بفرمان فرمانروا ايران شاه طهماسپ پناه برد - و جان درباخت - هفت سال يا شازده كام دل برگرفت - سلطان مراد پسر او جانشين گشت - اگرچه قلمرو فراخ شد سپاه نيكپري چيره دستي يافت - و بزرگ دستور محمّد پاشا را بزور از دولتخانه برآورده بخواري جان بشكرد - بيست و پنج سال خسروي داشت - برائي سخن شادابي لختے راه بيرون شده ازين سلسله را گفت - و سرمهٔ بينش افروزي برسائيد - و بسوانح نويسي جاويد دولت (كه پيش نهاد همّت است) برگرديد •

---

(٢) در [چند نسخه] جالداران (٣) نسخهٔ [١] خايصوي (٤) در [بعض نسخه] چرا گسته - و در [بعض] چراكشته - و نسخهٔ [١] چراک (٥) در [بعض نسخه] ششصد (٦) نسخهٔ [١] ملك ترسا گروه •

فهم بهمن میرزا یوسف خان دستوری جونپور یافت - تا کختے سرانجام نموده باز آید پانزدهم شیدا بیگ درگذشت - تحویلداری توشکخانه داشت - از تن پرستي و باده پیمائي بکشک کمتر آمدے - رنجوري درگرفت - اورا زمانے برهنه داشته آب سرد افشاندند - از سرما چیرگي جان بسپرد - پیدائي گرفت که در خاصگي خلعت گستاخ دستي نموده بود - فرمودند ایزد توانا از پوشش دزدي در برهنگي سزا داد - دریغوا نیایش‌نامهٔ خان احمد گیلاني بدرگاه والا رسید از عافیت درازي و جا استواري و بدهمنشیني بفرمانروای ایران شاه طهماسپ نخوت فروخت و بزنداني دبستان رفت - سلطان محمّد خدا بنده رها ساخته بمرزبانی (۲) گیلان باز فرستاد سخن‌سازان نادان بین شاه عبّاس را برآشفتند - از واژون بختي بآویزه برخاست - و شکست یافته پناه بروسستان برد - از پایه نشناسي بدر نپرداختند - بیست و سیوم فرستاده دولت بار یافت - و عرضه داشت گذرانید - گذارده بود که از دیر باز بسیچ والا درگاه در سر دارد از راه درازي و نا ایمني نیارست رسید - اکنون در بغداد بناکامي روزگار میگذراند - و همان دیرین آرزو پیرامن دل میگردد - آمده نوازش یافت - و بخسرواني عاطفت امّیدوار شد غرهٔ اسفندارمذ پس از ده ساعت شاهزاده سلطان دانیال را از فرزند قلیچ خان دختے پدید آمد امّید که قدوم او فرّخي افزاید *

و از سوانح گشایش سیوي - استوار قلعه ایست نزد قندهار - در باستان زمان مرزبان بهکر داشت - و از دیر باز افغانان بغي برو چیره دست - سیّد بهاءالدّین بخاري تیول دار آنجه و بختیار بیگ اقطاع دار سیوستان و میر ابوالقاسم نمکین حایگیر دار بهکر و میر معصوم و دیگر سپاه صوبهٔ ملتان را فرمان شد که بدانجا شده اندرز گوئي را دستمایهٔ گشایش بر سازند و اگر نپذیرفتند بسزا بر مالند - بیست و سیوم دی بدین بسیچ برآمدند - زمیندارانِ کنجهابه (۳) و دیگر سرانِ آنسو (چون دریا خان و داؤد) سر بفرمان در آوردند - سیوم اسفندارمذ نزد قلعه رسیدند - پنج (۴) هزار کس بیرون شده بآویزش در آمدند - و بکمتر آویزه شکست یافته حصاري شدند - پس از گرد گرفتن و آماده ساختنِ دست افزارِ گشایش زینهاري شده کلید سپردند و ازین فیروزي تا قندهار و کچي و مکران بفلمرو در آمد - دران دشت از کم آبي فیروزي سپاه آسیمه سري داشت - گیتي خدیو را دست آویز آلهي توجّه ساخته بخواهش آب نیایشگري فراپیش گرفت - از ایزد یاوري در کمتر زمانے خشک رودے آب آمود گردید - و سپاسگذاري را

---

(۲) نسخهٔ [ل] باز بمرزبانیِ گیلان فرستاد (۳) نسخهٔ [ا] گجانه - و نسخهٔ [ب] کنجانه . و در [بعضے جا] کنجابه (۴) نسخهٔ [ب] پنج هزار سوار بیرون شده *

هنگامها برساختند - بیست و هفتم جشنِ قمري وزن شد - و جهان سالار را بهشت چیز برسختند و جهان بروز کامیابي بر نشست •

آغاز سال چهلم الٰهي از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهي
یعني سال تیر از دور چهارم

روز سه شنبه نهم رجب سنه (۱۰۰۳) هزار و سه پس از سه ساعت و سي و سه دقیقه آفتابِ گیتي افروز حمل را نورآگین ساخت - و چهارم سال از دورِ چهارم پیامِ جاوید دولت آورد - جهان سالار ایزدي سپاس را پایهٔ دیگر بر افراخت - و نوزده روز بگوناگون پیرایه انجمن برافروخت - وا بستگانِ دژم دل را شگفتگي در گرفت - و وارستگانِ رمیده[۲] را آمیزش مایه بدست افتاد • • بیت •

الله اکبر چه حسن[۳] جاوید است این • الله اکبر چه شمعِ امّید است این
یک ذرّه ز[۴] نور مي‌نه بینم خالي • الله اکبر چه نور خورشید است این

پنجم فروردین حسین بیگ شیخ عمري با برخي از شمالي کهسار آمد - و راجه باسو و چندے زمینداران را با خود آورد - و هر یکے در خور نوازش یافت - دربندولا گشایشِ بسته[۵] شد استوار قلعه ایست - آباد ولایتے بدو گراید - چون راجه مانسنگهه بتاندهٔ دار الملک بنگاله درآمد لشکرها بهرسو روانه ساخت - جوقے را بسرکردگي همّت سنگهه بدان صوب فرستاد - نوزدهم چیره دست آمد - و گروهے را بسزا برمالید - گیتي خدارند چون نوروزي سپاس بجاي آورد آبِ راوي گذشته بباغِ دل آمیز (که درین نزدیکي بوالا فرمایش سرانجام یافته بود) ایزدي فیض برگرفت - و ازانجا برام باري با برخي پردگیان خلوت بر آراست - و شباروز نشاط گل برچیده آگهي بر افزود •

و از سوانح فرو شدنِ برهان نظام الملک - (هرکه نیکوئي بفرامشي دهد - و بناسپاسي برنشیند) زود[۶] بتکاپوی خویش بادافراه یابد - و بتازگي داستانِ این فرومایه گواه راستي گذار خسرواني نوازش و رسیدن بمرزباني و افتادن بناسپاسي و نفیوشیدنِ اندرز و نامزد شدنِ فیروزي سپاه گذارش یافت - از راه دوري و آهنگ سستي سپاه فراهم نیامده بود که روزگار او را بخود افکني برنشاند - خرد رائي شیفته گردانید - و خژشامد پذیري نخوت افزود - بمال و جانِ مردم

---

(۲) نسخهٔ [ب] آرمیده را (۳) نسخهٔ [ا] جشن (۴) نسخهٔ [ل] ز نور او نه بینم خالي (۵) در [بعضے نسخه] پسنه - و در [بعضے] سرشه (۶) نسخهٔ [ز] زودا زود •

درازدستي نمود - و ناموس خانداننها بتاراج داد - و دوست از دشمن و خویش از بیگانه باز نشناخت - لشکر بیازش عادل خان برد - و ناکام برگردید - و بدان سگالش (که بندر ریگ[۲] دژ را که پیوست خیول[۳] ست از دست ترسا برگیرد) فرهاد خان و اسد خان رومي را با بسیارے بدانسو فرستاد - و از بے‌آزرمي همخوابهٔ فرهاد خان را دامن برآلود - او از شرمگیني بنصاری درساخت - بسیارے دکنیان را گزند جاني رسید - و اسد خان دستگیر شد - برای باد افزائي و طبیعت پروري شنگرف[۴] داروها بکار برد - و بسخن نا آزمون کارانِ هرزه درا خود را رنجور گردانید - چندانکه از زندگي نومید شد - ابراهیم بزرگ پور را از زندان بر آورده جا نشیني ساخت - اخلاص خان حبشي با برخے نگروید - و بران شد که اسمٰعیل دیگر پسر او را (که پیش ازین مرزبان بود) ببزرگي بر گیرد - باندک تندرستي در سکالس نشسته آویزه فراپیش گرفت - و در سه کروهے احمدنگر[۵] در آویخته فیروزمند آمد - و فتنه اندوزان پیغوله نشین گشتند - ازین چیره دستي کالیوه‌تر شد - و بادسگاري[۶] برافزود - چون به‌بدگاه رسید لختے دارو بکار برد - و رنجوري بسختي کشید - بیست و پنجم روزگار او بسر آمد - بسیارے برآنکه خواهر او چاند بي‌بي زهر بخورش داد - و دیده وران بادافراه ناسپاسي برشمردند - سران لشکر ابراهیم را ببزرگي برگرفتند - او از کم بیني چشمانِ برادر را نخست بیفروغ گردانید - و سپس به نیستي سرا فرستاد •

در آمدن فیروزي سپاه بقندهار - و آرامش یافتن آن سرزمین

[چون قرابیگ و میرزا بیگ (که بآوردن مظفر حسین میرزا رفته بودند) نزدیک شدند] میرزا پذیرا شد - و از منشور والا گوناگون نشاط اندوخت - فیاپشگریها بجاے آورد - و از همانجا بسیمِ والا درگاه نمود - چون شاه بیگ خان نرسیده بود بکوشش نام بردگان باز گردید - و لختے از هرزه سرائے بد گوهران بدیگر اندیشه افتاد - و از سعادت سرشتي ژرف نگهي بکار برد و بگشاده پیشاني قلعه سپرده بیرون شد - بیست و هشتم زر و سیم بستگهٔ شاهنشاهي چیره برافروخت - و منبر بگرامي نام پایه برافراخت - شاه بیگ خان میرزا را گوناگون یاوري کرده با زه و زاد و دو هزار قزلباش ره گرا ساخت - بے آویزش آباد ملکے بدست در آمد

---

(۲) نسخهٔ [ا] ریگ دند را - و نسخهٔ [ب] ریگ زندان را - و نسخهٔ [ز] ریگ دیده را - و نسخهٔ [ل] نلک دژ را - و الله اعلم (۳) در [بعضے نسخه] جیول (۴) نسخهٔ [ا ب] شگرف (۵) نسخهٔ [ل] احمد آباد (۶) در [بعضے نسخه] بادة گساري •

و بزرگ نژادے از آسیمگي رهائي یافت - اوزبک از تاخت آن سرزمین (۴) لختے عنان باز کشید و کشاورزان قدرے بر آسودند - و الوس هزاره و افغان و دیگر بومیان سرتاب مالشها بسزا یافتند درینولا بزرگ پایهٔ وکالت بخان اعظم میرزا کوکه باز گردید - چون خیرسگالي و کم آزي پیشانی او برمیگذارد نهم اردي بهشت بدان نوازش بلند پایگي گرفت - (اگرچه کار آگهیٔ کشور خدا یارد بر نتابد - و هر کار بکوشش آن فراخ حوصله بشایستگي گراید) از خرد بیداري و مزاج شناسی روزگار هر شغلے بفروهیدهٔ باز گردد - و رشتهٔ پتاقداري درتائي گیرد - نوزدهم سترگ قافلهٔ با گزیدهٔ کالا از بندر کوده رسید - دران میان چندے دانشوران ریاضت گذار ترسا گروه (که بپاداري زبان زد روزگار اند) بشاهنشاهي نوازش کام دل برگرفتند •

و از سوانح گشایش زمین داور و ملک گرمسیر - این دو آباد جا بقندهار گراید - اوزبک از میرزایان برگرفته بود - چون آوازهٔ فیروزي سپاه بدانسو بلندي گرا شد کلانتران آن سرزمین فراهم شده چیرهٔ دستي نمودند - و اوزبک ناکام وا گذاشت - درینولا سلطان محمّد اوغان و تنگري بردي و مراد خان و برخے دیگر بکین توزي برخاستند - و حصار را گرد برگرفتند - چون شاه بیگ خان در رسید بوم نشینان داد خواه آمدند - او بے فرمان والا در یاوري اندیشه مند بود - از اقبال شگرفي برخے ازان گروه نزد قندهار دست پنما برگشودند - و میرزا عوض قلعهٔ هري بزور برگرفت شاه بیگ خان پس از اندرز نپذیري به پیکار بر آمد - او تیري را استوار کرده بآویزه برخاست و در کمتر زمانے دستگیر شد - و قلعه گشایش یافت - سپس آب هلمند گذشته بزمین داور تارش (۳) نمود - غنیم سراسیمه وار بقلعهٔ درغور (۴) شتاب آورد - و از تکامشي بے آویزه هرات ربه راه گریز سپرد - فیروزي سپاه ازانجا باز گردیده بزمین داور آمد - و گرمسیر نیز بے آویزش بر قلمرو افزود توراني سپاه را لختے چشم آگهي باز شد - و قل بابا سپه آراي خراسان در پاس آن باندیشه در آمد - و از دوربیني بفیروزي سپاه دوستي فرا پیش گرفت - بیست و هشتم تیر آگهي رسید و هر یکے را بدر خور جلدو بلند پایه گردانیدند - سیام مرته راجه از نفس تنگي رخت هستي بر بست - و چهار همخوابهٔ او گشاده پیشاني استخواني رخت را بآتش در افکندند - شهریار دیده ور بحقیقت آموزي از راه دریا بآن نزدیکي شد - و بے قدري جان وا نموده برخے را بهنگاه برد •

و از سوانح فرو شدن ابراهیم نظام الملک - ازان باز (که دیهیم خدا نظر عاطفت از دکن

---

(۲) نسخهٔ [ل] آن دیار (۳) در [چند نسخه] یارش (۴) در [بعضی نسخه] ورغور - و در [بعضے] درغر (۵) نسخهٔ [ا] بدلخواه جلدو •

برگرفت) زمان زمان تازه گزندے بدان ملک رسید - و بادافراه ناسپاسي آماده گردید - چون برهان در گذشت و ابراهیم پور او جانشیني شد ناهنجاري فرایش گرفت - لشکرے از بیجاپور بمالش او برآمد - شانزدهم امرداد چهل کروهی احمدنگر عرصهٔ کارزار آراسته شد - ناگهاني تیرے بدو رسید - و روزگار او بسر آمد - بیجاپوریان فیروزمند باز گردیدند - و نظام الملکیان سراسیمه به بنگاه آمدند - بسیارے احمد پور خدا بنده را بکلاني برگرفتند - و برخے موسی پسر قاسم را برهان نظام الملک پیشین شش پسر داشت - قاسم - عبد القادر - حسین - خدا بنده - شاه علي محمّد باقر - چون پیمانهٔ زندگی او پر شد جانشیني به نخستین گرائید - و چون در گذشت بزرگ پور او مرتضی نظام الملک شد •

سي و یکم دوازده دیوان نامزد گشت - (اگرچه وزارت از راستي منشي وجد گزیني خواجه شمس الدّین خاني روز بهي دارد) لیکن از کار فزوني و دور بیني بهره صوبه وزیرے نامزد شد - و پیشین خواهش بکردار آمد - حسین بیگ به آله آباد - بهارتي چند به اجمیر رای رامداس باحمد آباد - کهنور (۲) باودهه - کشنداس به بنگاله - رامداس به بهار - رام رای بدهلي - خواجه غیاث بیگ بکابل - متهرا داس بلاهور - خواجه محبّ علي بملتان - کیسو داس بدار الخلافهٔ آگره - خواجه مقیم بملتان - و فرمان شد که هریک کار خود را بصوابدید خواجه بعرض همایون رساند •

و از سوانح چیرگی بجرناتهه - در جشن شهریور اورا با بلبهدهر (که سرآمد گروه مل (۳) است) بکشتي در انداختند - نظّارگیان بحیرت در شدند - که چگونه داد خدیو این نزارتن را با آن توانا پیکر آویزه فرمود - در کمتر زمانے بهمّت یاوري فرو دستے آن زبردست پیدا شده گرفت - و از ناموس پاسباني برابر جدا گردانیدند - درینولا آگهي شد که برخے از رنجور در گذره تمغا گونه مي ستانند - داد گرے انسرخدیو بر تافت - و بهرسو فرمان رفت که در باد افراه آنرا فراوان کوشش رود - از دار الملک لاهور تا هندوکوه بزیر خان کوکلتاش باز گردید - و از انجا تا پایان بنگاله بدولت خان - و تا گجرات برام داس کچهواهه - و تا زمین داور بدولت خرد - و دهلي تا اودهه بمیان خانو •

جبین افروزیٔ مظفر حسین میرزا بسجود قدسي آستان

هرکرا بخت بیداري برخیزد و ستاره از فرو رفتگي برآید روزگار بشگرفي بر نشد

---

(۲) نسخهٔ [ا] کهنبور - و نسخهٔ [ب] کنسور (۳) نسخهٔ [ا] بل - و نسخهٔ [ب] بل •

و بے تکادو روزبهي چهرهٔ افروزد - و حالِ میرزا ازین آگهي بخشد - و بیدائي سرمه برساید از سرگرانیِ فرمانفرمائی ایران و هراسِ جان شکري به نیایشِ او تن در نمیداد - و از هرنائي شورش و بد همنشیني بوالا درگاه خود را بر نبسته بود - ناگاه اوزبک بر خراسان چیره دست آمد - و کارِ میرزایان دشوار تر شد - از نامزد شدنِ فیروزي سپاه بسراسیمگي افتاد رستم میرزا از فرّخ اختري خود را بجاوید دولت بر بست - و آن نیز آشفتگیِ میرزا بر افزود از ستاره رهنموني مادر و بزرگ پورِ خود را ببوزش گذاري فرستاد - و از مهرفروزني پذیرش یافت و فرمانِ دلدهي پیهم رفت - ازان شولیدگي برآمده آمادهٔ پرستاري گشت - و چون شاه بیگ خان پیوست ملک سپرده رهگرا شد - و امرا و گذربانان بفرمانِ والا آن مهین نژاد را بزرگ داشت نمودند - هر هفته یکے از باریافتگان با گزین کالا پذیرا میشد - بسه منزلي میرزا جاني بیگ و شیخ فرید بخشي بیگي و حسین بیگ شیخ عمري و برخے بندگان دستوري یافتند - و بسه کروهي خان اعظم میرزا کوکه و زین خان کوکلتاش و بسیارے - پنجم شهریور میرزا پیشانی بخت را بسجودِ نیایش برافروخت - و پایهٔ سعادت وري برافراخت - صد اسپ عراقي و دیگر تنسوقات بوالا نظر در آورد - ازان میان گزین مهرهٔ شگفت آورد - چون بمار گزیده بر سودے بجنبش درآمده زهر برمکیدے (۲) - و سرمایهٔ تندرستي گشتے - میرزا را بوالا پایهٔ پنجهزاري برآوردند - و سرکارِ سنبل (که افزین از قندهار است) در اقطاع دادند - و فراوان نقد و جنس سرمایهٔ نشاط آورد - چهار پسرِ او بهرام میرزا حیدر میرزا القاس (۳) میرزا طهماسپ میرزا و همراهان بمهین بخششها کام دل برگرفتند •

درین سال منصب دار را سه گونه برساختند - اول آنکه سواران برابر منصب باشند دوم نیمه و افزون - سیوم کمتر ازان - و هر کدام را ماهوار قرار گرفت - چنانچه در آخرین دفتر بر گذارد - درین روز تاش بیگ خان بمالشِ عیسی خیل دستوري یافت - و از رنجوري کار بشایستگي نیارست نمود - ششم در شبستانِ بزرگ شاهزاده از دختِ ابراهیم حسین میرزا فرزندے نیک اختر پدید آمد - امّید که مهین بانوی روزگار گردد - نهم سعید خان از شرقي دیار آمد - و گونا گون نوازش اندوخت - از دیرباز آرزو داشت - چون از بنگاله به بهار رسید گام سرعت برگرفت - صد فیل با دیگر کالا پیشکش گذرانید - یازدهم حکیم عین الملک در هندیه رختِ هستي بربست - شهریار قدردان آمرزش درخواست - و فرزندانِ اورا بخسروي عاطفت برنواخت - از نیک مردانِ دنیا برد - در برآمدِ کارِ مردم سخت کوشیدے - شانزدهم سعید خان

---

(۲) نسخهٔ [ل] میکشیدے (۳) نسخهٔ [ا] انقاس - و نسخهٔ [ز] انقاس •

پیشکش عیسی خان بومی بهاتي بر گذراند - و پذیرش یافت - غرهٔ مهر آذوق بقندهار فرستادند - لختے گراني دران سرزمین پدید آمد - و سپاه آنجا به تنگ روزي بر نشست کارداناں از صوبهٔ ملتان هر گونه غلّه چند بار رسانیدند - و در کمتر فرصتے فراخي شد - قل باباً سپاه آرای خراسان بدراز اندیشه افتاد - و به بتاقداران آن سو (۲) دوستي پیوند استوار تر گردانید درین روز باقرخان سفرچي را در بنگاله روزگار بسر آمد - و فرزندان او بعاطفت روز افزون شاهنشاهي از غم رهائي یافتند - دردنولا برآورد ماهوار بدیگر نمط قرار گرفت - یازدهم مهر فرمان شد که مغل و افغان و هندي سه اسپه هزار دام و دو اسپه هشتصد و یک اسپه ششصد دام برگیرد - و راجپوت اول هشتصد و میانه ششصد برستاند •

و از سوانح امروز جوهر راستي - یکے از هزاره ایان ناسزائے بپارسا گوهرے بربست داد خدا بیزدش (۳) برنشست - او گفت اران بیطار شنوده ام - چون پرسش رفت بپذیرفت او را بآتش سوگند دادند - راست گو برآمد - و سرمایهٔ شرمساری گذارنده گردید - و جهانے بشگفت زار درشد - یکے از سوگندهای برهمن آنست که بآتش آهن پارهٔ تفسیده گردانند و برگ درخت پیپل بر دست نهاده افروخته را بر فراز آن گذارند - نسوختن از راستي برگوید او خود درین روز ببرگ نپرداخته آتش پاره را بر دست گرفت - و لختے نگهداشته بآهستگي بر زمین انداخت - آسیبے بدو نرسید - و زمین از تپش بسوخت - حق پژوهی فرمانروای زمان چنین شگرف نمودارها پدید آرد - شانزدهم مهر مقدّس را بخان اعظم میرزا کوکه سپردند و بتازه نوازش پایهٔ او بر افراخته آمد - مولانا علي احمد بفرمان قدسي گرامي نامهای نیاکان شاهنشاهي تا صاحبقراني برکند - و کارنامهٔ برساخت - فرمان شد هنگي ثبتي اسناد و برخے بیاضي منشور بدین پیرایش یابد - درین روز فرستادهٔ وزیر هرمز بسعادت زمین بوس رسید - دو شتر مرغ آورد پس شگرف پیکر و کردار - سنگ ریزه را میوه آسا بکار مي بردند هنگي هستي ذرّات حیرت مایه - لیکن بسیار دیدگي مردم را بخواب بود - و بچز کم دید شگفت ننماید •

و از سوانح بر افتادن پرده از روی کار نگارندهٔ اقبالنامه - پس از چندین افت و خیز و سپردن فراوان نشیب و فراز گاه گمان (۴) صاع کل بخود بردے - و زمانے رضامندي بر خویشتن بستے - و لختے پیکر دهگي آفرینش را هستي فروغ دانستے دم دوستداري بر زدے

---

(۲) در [چاپ سنگی] آن - و نسخهٔ [ل] آن طرف (۳) نسخهٔ [ل] بژوهش نمود (۴) نسخهٔ [ز] گمان بهره‌ي بخود بردے •

و چندے آرامگاه سپهر را نشیمن خود انگاشته بیخواهشي وا نمودے - ناگاه طشت از بام افتاد و خامکاري و دل نزاري که و مه را دلنشین گردید • • بیت •

دو هزار عهد کردم که سر جنون نخارم • ز تو در شکست عهدم زتو باز شد قرارم

بیست و یکم مهر روز شنبه دهم صفر (۱۰۰۴) هزار و چهار هجري ملک الشّعرا شیخ فیضي را (که مهین برادر بود) فرمان در رسید - و آن آزاد خاطر آگاه دل از آهنگ سفر باز پسین گشاده پیشاني بشهرستان تقدّس خرامش فرمود • • بیت •

یوسفے از برادران گم شد • نه ز ما کز همه جهان گم شد
دست بوچیم ما ببازیء عشق • کُجّه او داشت کز[۲] میان گم شد

ناظرهٔ سخنوري بسوگواري نشست - و گروها گروه مردم به تنگناي غم در شدند - پادشاه پایه شناس را دل بهم برآمد - که حکمت پژوه مدحت سرا پرده بر رو فروهشت - و صدر نشین بزم اخلاص را ساغر زندگي لبریز گردید - شاهزادگان والا گوهر بانسوس گري بر نشستند - که اوستاد دانا دل و مزاجدان دانش آموز از گفت و گو برخموشید - نوئینان بزرگ را گلدستهٔ شادماني پژمرد - که سرآمد دمسازان بزم و رزم را پیمانهٔ عشرت پرگشت - کار فروبستگان را نفس در دل شکست - که گره گشاي دشواریء روزگار رخت هستي بربست - رهگرایان بادیهٔ غربت را آه در جگر و گریه در گلو گره شد - که منزل آراي آسایش خاطر از جهانیان برگرفت - جهان نوردان آگهي طلب به تنگدلي نشسته اندیشهٔ سفر از دل سترودند - که سخن آفرین حقیقت گذار را چشمهٔ زندگاني انباشته شد - تهیدستان آرزومند را خار ناکامي در پا فشرد - که کام بخش بے خواهش بر کارگاه تعلّق آستین برفشاند - هر طایفه را شیونے خاص درگرفت - و بادهٔ نارهٔ کیف افسوس برکشیدند - داستان صاعقه ریز بکالبد گفت در نیاید - و بچوبین پاي قلم در نوشته نگردد - هرگاه زمانیان[۳] را حال چنین شد اندازهٔ درد ناکي من دوستدار صورت و معني که تواند شناخت - و جان تابي و تن افسردگي چگونه بگذارش درگنجد - من بر دوخته لب را طفل وار بمویه درآورد - و گریه طوفاني جوش برزد - شکیبائي (که مهین پور خرد بود) بسوگواري جان بسپرد - و آن مایه ده روشني بروز تاري برنشست - طبیعت نابینا بدرازدستي درآمد و رهم سبک سر چیرگي یافت - گذاشتن استخواني کاخ را مردن انگاشت - و گزیدن جاوید زندگي را نیستي برشمرد - زندگاني وبال دل و بار خاطر شد - و خواب و خور راه بیگانگي سپرد - نزدیک بود که عنصري پیوند بگسلد - و بار هستي از دوش برنهد - دیرانه آسا گاه با آسمان درآویختے

(۲) نسخهٔ [ل] از میان (۳) نسخهٔ [ا] جهانیان را •

و گاه بنفرین قضا زبان برگشودے - دوری عنصری برادر مرا بدین روز بنشانده - و جدائی معنوی دوستدار گروگشای بستگیها کالبوه گردانید - این وحدت‌گزین کثرت آرا جز او رازپذیرے نداشت و مرهم درونی ناسور آرزو سرانجام می یافت - ناگزیر به پیغولهٔ درشده بجانکاهی سر راه انتظار نشست - و ناخن بر دل زدن و جگر پالودن پیشه گرفت - شاهنشاهی اندرز و کششهای آن سنگ نیرو مرا بگریوهٔ صبر آبله پا آورد - و جان(۲) بخشی و دلدهی او شهر بند گردانید - عقل رفته باز آمد - و هوش خفته بیدار شد - بر زبان حقیقت طراز گذشت - کردگار بےهمتا بندگان را از راه وا رستگی و دلبستگی بخود برخواند - و بدین‌در روش بهم نا سازگار کام دل بردهد - در فروشدن حقیقی دوستان نیکوان نخستین را جز رضامندی و تسلیم پیشگی نسزد - و اگر همگی مردم را جاوید زندگی باشد خرد دوستان گشادهٔ پیشانی و تازه رو باشند - خاصه درین کاروانی سرا که درنگ بر نتابد - و اگر پسین این طرز پیش گیرد پیوند دلها بگسلد - و شهر از آبادی برافتد نا خشنودی ایزدی بار آورد - و زیان زندگی دین و دنیا اندوزد - (اگر یکے را از معنوی بهره غم پیرامون نگردد - و خود را بران ندارد) انسی فطرت را بهیمی طبیعت نام نهاده آید و مردمی را درندگی برخوانده شود - فرخا شهربندے که درین عالم هریک را پای خرد بسنگ آید - و سر رشتهٔ اختیار از دست فروهشته بگونا گون غم در افتد - آن نا شکیبائی (که از تو رفت) ناگزیر وابستگی برد - و بسا دلاویز گفتار آن روحانی پزشک چاره گر آمد دو روز آن سفرگزین دل را از همه برگرفته با ایزد بیچون بود - و نشان آگهی پیدائی نداشت ناگاه جهان سالار دانش نواز بر بالین او آمد - چشم برگشود - و بزرگ داشت بجای آورد افسر خدیو بخهای مهربان سپرده باز گردید - و همان دم بعلوی عالم شتافت - در گوهرین نامهای خود از واپسین سفر آگهی داده •

• مثنوی •

فیّاضی ازین ترانه بس کن • مرغت بنوا ست در قفس کن
از ساحت این بسیط بگذر • مستسقی ازین محیط بگذر

• دیگر •

شاهنشاها خرد پژوها • دریا گهرا فلک شکوها
بزمے ست جهان بعیش پیوست • دور تو شراب آسمان مست
من مطرب پرده های خونی • کلکم بنوای ارغنونی
زین بزم که عشرت تو ساقی ست • گر من بروم ترانه باقی ست

---

(۲) در [بعض نسخه] معاونت و دلدهی •

سازند سبو کشان فسانه • مطرب نه و بزم پر ترانه

• دیگر •

کس را قدمِ سلوکِ من نیست • این کارِ دل است کارِ تن نیست
روبه منشان بمن چه دارند • پیشانئ شیر را چه خارند
من سیر نظر ز خوانِ قدسم • نعمت خورِ دودمـــانِ قدسم
این سگ منشانِ کو بکو را • مردار خورانِ بے گلـــو را
با کرگسِ(۲) روزگار مانـــدم • در مزبله جیفه خوار ماندم
با عیسئ جان صبوح کردم • درپوزهٔ عمـــرِ نوح کردم
چون از نفسِ من این سخن زاد • خضر آمد و عمرِ خود بمن داد
گر در برخم فراز کردند • عمرِ سخنـــم دراز کردند

گیتی خداوند را بسیچ شکار بود - آن آمادهٔ واپسین سفر چنان آرزو کرد که نگارندهٔ اقبالنامه دستوریٔ چهار روز گرفته نزدِ او باشد - چون عرضه داشت ازان سگالش باز ماندند - چهارم روز رو از جهانیان درکشید - و نهفته دانئ او بروی روز افتاد - و پیش ازین بچهار ماه درسرآغاز رنجوری این رباعي بر سخته بود • رباعي •

دیدي که فلک چه زهره نیرنگي کرد • مرغِ دلم از قفس شب‌آهنگي کرد
آن سینه که عالمے درو مي‌گنجید • تا نیـــم دمے بر آورم تنگي کرد

و در بیماري چند بار این بیت بر زبان رفت • بیت •

گر همه عالم بهم آیند تنگ • به نشود پاہی یکے مورِ لنگ

از دیرباز تنهائي دولت داشتے - و راهِ خموشي سپردے - با شاهنشاهي کوشش خمسه انجام نگرفت - خود ازان آگهي میدهد • نظم •

بس قافله رفت کز درائے • نشنید فلک چنین صدائے
بر بسته بپاي مرغ خامه • دارم بخیالِ پنجنامـــه
بگرفته هواي آسمـــاني • مانده بمیان ز بس گراني
دانم که کم است چرخ فرسای • پروازِ کبوترانِ هر پای
گر پای نه پیچدش بدامے • امّید رساندش پیامے
زین هفت رباطِ چار منزل • بندم بجمازهٔ پنج محمل

---

(۲) نسخهٔ [ب] گردش •

آن چار عروس هفت خرگاه • کاوردم شان به نیمهٔ راه
چندے اگرم امان دهد بخت • یکیک ببرم بپایهٔ تخت
سازم دل ازین فسانه سیراب • زان پیشترک که گیردم خواب
گر نشکندم سپهر پیمان • بلقیس برم بر سلیمان

لختے از هرکدام که یافت برمینویسد •

* ایزدی فرایش * • مثنوی •

زمزمه سنج نفس آتشین • غلغله سای دل آتش نشین
عربده آموز نگهبای مست • حوصله بخش جگر دل بدست
جوش صراحی طبرزد لبان • آب صبوحی قدح غبغبان
باده چکان لب آتش رخان • آب ده خندهٔ گل پاسخان
مهره کش تختهٔ مینای صبح • پنجه گشای ید بیضای صبح
بتکده آرای بتان بهار • تاب ده مینکدهٔ (۲) لاله زار
نکته نگار لب نطق از بیان • چشمه شگاف رگ خشک از زبان
ذره درین دشت سر افراز او • ریگ روان قافلهٔ راز او
نه کره را بر سر کرسی نهاد • هرچه درین دایره پرسی نهاد
معرفت از خاک درش ناامید • عجز بسرچشمهٔ او رو سفید
رفت ازو صاف گزینان زدست • دُرد کشان نیز ازو نیم مست
دیده رمد سنج وجهان پرشعاع • عقل تهی دست و دکان پرمتاع
نطق یکے واله گفتار او • درک یکے مفلس بازار او
علم درین قافله بیگانه ایست • عقل درین سلسله دیوانه ایست
جان سخن در کف کنهش قتیل • خون قلم در ره حرفش سبیل
جلوهٔ خورشید و سخن روز کور • صفحهٔ (۳) افلاک و قلم پای مور
نکته گران محمل و دانش خراب • قافله مستسقی و دریا سراب
راه به تیغ اندر و دل خواب گیر • دشت همه آتش و کشت آبگیر
غیر نه و خانه باغیار در • جام نه و باده بسرشار دور
قافلها هست نشان برنشان • بادیه در بادیه محمل کشان

---

(۲) در [چند نسخه] منکدهٔ (۳) در [بعض نسخه] صفهٔ •

قافلهٔ شد بچراغِ دلیل • قافلهٔ یافت بوجدان سبیل
رنگ نه[۲] بر کردهٔ روزِ بهي • هر دو درین راه بدستِ تهي
قافله را رفت بمشرق نشان • تو سرِ مغرب شده محمل کشان
شوق بجز باد چه سنجد بکیل • فرق بجز خاک چه بیزد ز میل
شوقِ تو مستسقي و معني شراب • موجهٔ سیماب و فروغِ سراب
بحرِ سخن تشنهٔ تحمید او[۳] • ریگِ روان سبحهٔ توحید لو[۴]
دست و گریبان بخردم چون کنم • سر ز گریبان که بیرون کنم
چاک زدم پردهٔ سامانِ خویش • بوکه زنم دست بدامانِ خویش

ثنای گیتي خدیو

من که چو می جوشِ سحر میزنم • موجه بجیحون نظر میزنم
موجِ سخن جوهرِ تیغِ من است • بر دلِ دریا گهرم روشن است
بادهٔ من پخته تر از روزگار • ساغرِ من شسته تر از نو بهار
صیقلهٔ صبحم ز نشاطِ دماغ • شعله فکن بر سرِ مرغانِ باغ
اینکه ندارم[۵] بسخن راه یافت • بال و پر از مدحِ شهنشاه یافت
جوهرِ کل گوهرِ دیهیم او • دورِ فلک سر خطِ اقلیمِ او
ساغرِ او همّتِ دانا پسند • بادهٔ او پرتوِ عقلِ بلند
نشأهٔ او جوهرِ بینش زدای • نکتهٔ او جرعهٔ دانش فزای
سرِّ الٰهي دلِ ربّانیش • خطبهٔ شاهي خطِ پیشانیش
دست ده لجّهٔ بے ساحلان • نرخ نه گوهرِ دریا دلان
نامه که مانند شهان بر سرش • آمده طغرای هو الاکبرش
نقدِ خرد گوهرِ تمکینِ او • نظمِ جهان نسخهٔ آئینِ او
خسروِ خندان دلِ فرخنده چهر • خندهٔ او عقده گشای سپهر
خلق سبکدل ز گرانبارِیش • فتنه گران خواب ز بیداریش
شیرِ دل و شیر کش و شیر گیر • داد گر و زور رس و دیر گیر
شاهدِ او دانشِ[۶] معني نگار • ساقیِ او همّتِ دریا نثار

---

(۲) در [چند نسخه] نه پز کردهٔ (۳) نسخهٔ [ز] تو (۴) نسخهٔ [ز] تو (۵) نسخهٔ [ا] نه دردم
(۶) نسخهٔ [ز] معنیِ دانش نگار •

همت دو منشور جهانبانیش • جوهر تیغ و خط پیشانیش
هر دو جهان عقل مسلّم ترا[۲] • دور شهنشاهی عالم ترا
در ازل از مدح تو بستند طرف • ده قلم و نه ورق و هفت حرف
با همه نور سخنستانی تو • شب نتوان یافت بدورانی تو
عمر ابد بے تو بدورانی شتاب[۳] • عالم پیر از تو بعهد شباب

• پیرایهٔ آغاز کلام •

باز دل تنگ بهم برزدم • آبلهٔ چند به نشتر زدم
آنچه برون رفت ز مدهوشیم • روح قدس گفت بسر گوشیم
انجمن شوق ضمیر من است • رقص ملائک ز صفیر من است
چرخ بسے گشت که تابد شبے • از پس نه فرق چو من کوکبے
زین دم روشن که زدم صبحگاه • آئینه بستند بر اکلیل ماه
حرف من از صبح دلاویز تر • کلک من از مرغ سحرخیز تر
این چمن تازه که پرورده ام • شام[۴] و سحر خون جگر خورده ام
آمدم اینک ز شبستان غیب • میکده در دست و گلستان بجیب
زین دم گیرا که زدم سینه تاب • عطسه گرد شد بدماغ شراب
حکمتے از پرده بساز آورم • مغز فلاطون بگداز آورم
چشمه بکام نفس تازه را • تا دل دریا بروم آوازه را
بر سر ساحل بکنم پای سخت • تا جگر بحر کشم لخت لخت
گر دهدم دست نوائے بلند • در گلوی صاعقه پیچم کمند
نور ز خورشید برات آورم • از دم خضر آب حیات آورم
مه بکف راهنمونان دهم • نکته رد آورد بیونان دهم
صد گل مهتاب بکلکم دراست • صد درنایاب بسلکم دراست
راه سخن را بسخن بسته ام • این[۵] چه طلسم است که من بسته ام
خامهٔ من جلوه کنان گل بدست • بر رخ[۶] اندیشه کند خار بست
رشحهٔ کلکم ز نشاط نعیم • مجمرهٔ آویخت ز جعد نسیم

---

(۲) در [بعضی نسخه] ای دو جهان (۳) نسخهٔ [ز] بدور شتاب (۴) نسخهٔ [اب] از دمن صبح برآورده ام (۵) نسخهٔ [ل] طرفه طلسم است (۶) نسخهٔ [اب] بر دل اندیشه •

از تف این باده که آمد بجوش • آبله زد برلب دریا خروش
فخر(۲) معالي بفلک کوسیم • فرق معاني بزمین بوسیم
من خم و دریا دل و گرداب جوش • بادهٔ من لنگر طوفان هوش
بر در همّت به تهي مایگان • گنج ببخشم ز سخن شایگان

* بهار آفرینش *

پیش که هنگامهٔ عالم نبود • غلغل باربچهٔ آدم نبود
چهرهٔ وحدت خط کثرت نداشت • طرّهٔ معني خم صورت نداشت
داشت بیک دانه جهان فراخ • نه چمن و هفت گل و چار شاخ
بسکه سر ماشقی خویش داشت • هرده هزار آئینه درپیش داشت
پرده نشینان شبستان غیب • باز کشیدند برون سر ز جیب

* خلوت در انجمن *

صبح که نقد دو جهان ریختند • خلوتی از انجمن انگیختند
خلوتی از انجمن آفتاب • شاهد او صبح سفید نقاب
خلوتی انداخته نطع فراغ • سوخته یک شمع و هزاران چراغ
شاهد خلوت گل کثرت بدست • آمده و بر رخ امکان نشست
صبح ازل شعشعهٔ روی او • شام ابد سایهٔ(۳) گیسوی او
پرده ز رخسار بر انداخته • آئینه را برقع رو ساخته
زلف تقیّد بسر دوش او • خال تعیّن به بناگوش او
یک روش و جلوه کران تا کران • یک نگه و غمزه جهان در جهان
هم مژه انذار هنگامه خیز • هم نگه اندر نگه افسانه ریز
چار چمن ساخته از رنگ و بو • هفت قدح کرده پر از نه سبو
غمزه نظر گاه صنم دوستان • بتکده در بتکده هندوستان
روی برو شاهد برقع شکاف • کعبه بکف آئینهٔ مینا غلاف
چشمه و صد میکده مستي درو • نازه و صد بتکده هستي درو
مرحله در مرحله نظّارهٔ زار • قافله در قافله آئینه بار
برق رخش آئینه بگداخته • آئینه در آئینه پرداخته

---

(۲) نسخهٔ [ل] مغز معاني (۳) نسخهٔ [ل] حلقهٔ •

شیشه حلي بسته ز دست نگار * نغمه گلو شسته بخون بهار
شعله به پیچیده بگلبانگ نی * شیشه برقص آمده بر بوی می
رفته و آینده بیک حال در * عالم تفصیل باجمال در
تشنه نگاهان مژه انگیخته * چون مژها بر سر هم ریخته
من بچنین محفل ناکاسته * با دل خود خلوتي آراسته
خلوتي انگیخته در انجمن * دل بمن و من بدل اندر سخن
نعره زنان سر بعبادت زدم * تا در معني باشارت زدم
وحدتي از وحدت کثرت بري * بیخودي محو تماشاگري
نعل دریي بادیه واژون زدم * بر قدم صبح شبیخون زدم

* شائع (۲) شدن عشق حقیقي در عالم مجازي *

صبح ازل ریخت چو باران عشق * شد دو جهان غرقه طوفان عشق
عشق بدل ریخت چو ساغر بجام * شور (۳) بسر خاست چو آتش ببام
نکته گران است بگفتار عشق * چشمه روان است برفتار عشق
صاعقه عشق چو ریزد بفرق * نبض برقصد ز تپش همچو برق
بارقه عشق چو گردد بلند * کوه سراسیمه جهد چون سپند
تاب زدند آتش نظاره را * از مژه سفتند دل خاره را
دیده گشادند و دل اندوختند * گوش بلب لب بگلو دوختند
باز گشادند لب خون چکان * نغمه الماس گدازي دکان
من که درین بتکده ام پیر عشق * زمزمه پیرای بم و زیر عشق
لعل طرازم دل گنجینه را * خط بدخشان بکشم سینه را
بلبل ما شعله پرستي کند * نے رخ گل بیند و مستي کند
صد قدم از خویش فرود آمدم * تا بچنین بانگ و سرود آمدم
این همه تفسیده درونان راه * شست فکندند درین چشمه گاه
نادره لعلے گهر آمود بین * باده صفت آتش بیدود بین

* نحافت (۴) تن و بانتها رسیدن عمر *

ای شده خورشید سر بام خویش * چند زني پا بسر انجام خویش

---

(۲) نسخهٔ [ل] جوش بهار عشق (۳) نسخهٔ [ا] سوز (۴) نسخهٔ [ب] خزان فنا *

شبنم گلبرگ تو وقف سراب[۲] • تر شده نیلوفر این آفتاب
آئینه بگذار درین زنگبار • از نفس خویش مشو سنگسار[۳]
کفّه میزانی که سنگیت نیست • جامه میرانی که رنگیت نیست
خانه میندای بگرد وجود • بر ورق آب کش این نقش بود
گرچه دم سحر بیان من است • حیرت من بند زبان من است

• در[۴] مقصود بکف آمدن باوجود کشاکش دنیا •

شکر که جمّازه بمنزل رسید • زورق اندیشه بساحل رسید
گام نخست از قدم جست و جوست • منزل اوّل ز ره آرزوست
گرم روان چون نشوم آه زن • ره همه یک گام و در صد راهزن
ره نه باندازهٔ پای من است • گر روم از دست سزای من است
خضر درین بادیه گم کرد راه • نوح فرو رفت درین موجگاه
نیست مرا چون برهِ دل قدم • رفته ام این راه بپای قلم
ره چه کنم با قلم رهگرای • بادیهٔ آتش و چوبینه پای
نادره طفلی ببقا نامزد • عمر طبیعیش ز ازل تا ابد
جوش صنمخانهٔ بالاست این • غلغل ناقوس مسیحاست این
بر در این کعبهٔ روحانیان • بر نهد اکلیل چو نصرانیان
کاخ نخست از رصد کبریا • ریخته از بیختهٔ کیمیا
کرده بیک دست سطرلاب دل • دست دگر عقدهٔ پروین گسل
از پی هنگامه کشیدم ز جیب • لعبتی از پرده نشینان غیب
غمزه زنان چون شود ابرو نما • گوهر انصاف برد رو نما
از رخ این شاهد شیدائیان • تا چه به بینند تماشائیان
بشکنم این کلک حقیقت سرای • حرف جگرریش وزبان سینه خای
فیضی ازین فیض دلت تازه باد • مغز ز جوش تو پر آوازه باد

• سلیمان بلقیس •

الهی پردهٔ تقدیس بگشای • سلیمان مرا بلقیس بنمای

---

(۲) نسخهٔ [ل] شراب (۳) نسخهٔ [ب] سنگبار (۴) در نسخهٔ [ب] این عنوان نیست . و نسخهٔ [ل] ترانهٔ واپسین •

درین بتخانهٔ[۲] ناقوس جویان • زهانی ده مرا قدّوس گویان
حصارِ قدس را کنگر بلند است • بهر کنگر چه سرها در کمند است
همه ذرّات در تقدیس و تهلیل • مرا لب پر ز انسونِ عزازیل
چه سازم با بتان پیوند دارم • پری در شهر[۳] و دل در بند دارم
بلائی نیست کان بر جانِ من نیست • که دیو نفس در فرمانِ من نیست
بتانِ هند تسبیحم گسستند • بهر موئم دو صد زنّار بستند
درین مسند[۴] بغفلت هرکه تن داد • نگینِ دل بدستِ اهرمن داد
دلِ من با بتانِ آذری چند • سلیمانم گرفتارِ پری چند
چنانم از بلندی در ده آواز • که آید هدهدِ شوقم بپرواز
نشینم چاره گر خلعِ بدن را • ز دوشِ جان گذارم بارِ تن را
و زین منزل بکوششهای والا • سبکروحانه گیرم راهِ بالا
یکی الحانِ داؤدی کنم ساز • سلیمان را دهم زان عالم آواز
به بندم ارغنونِ عشق را تار • کنم زین پرده مغزِ خفته بیدار
گره شد هفت دریا در گلویم • گشایش نیست ممکن تا نگویم
اگر گویم تهی شد لجّهٔ ژرف • زمن باور که خواهد کرد این حرف
بخواهم[۵] گنجِ را از دل برون داد • که خواهم آسمان را بند بگشاد
ز دیگِ آرزو سر پوش بر داشت • کفِ چند از دلِ پر جوش برداشت
ز شورِ[۶] طبع سحرے تازه انگیخت • ز نوکِ خامه بر کاغذ شکر ریخت
مگر هندوستان فردوس گشتست • که چوبِ خشکِ او شکّر سرشتست
دگر رقتم که بگذارم مقابل • شکافِ خامه را تا روزنِ دل
که آن نورے که جان را رهبر آید[۷] • ازان روزن بباین روزن درآید[۸]
اگرچه رفت ازین دیوان بیداد • سلیمانِ سخن را تخت بر باد
بمن آمد یکے تدبیر کردن • بانسون دیو را زنجیر کردن
بتخت معنی از سر پایه[۹] بستن • ز گنجِ خود برو پیرایه بستن

---

(۲) نسخهٔ [ا] میخانهٔ ناموس جویان (۳) نسخهٔ [ال] در شیشه دل در بند (۴) در [بعضی نسخه] مشهد (۵) نسخهٔ [ب] نخواهم (۶) نسخهٔ [ا] زنور (۷) در [چند نسخه] آمد (۸) در [چند نسخه] در آمد (۹) در [اکثر نسخه] مایه بستن •

بیا فیضي که داد دل ستانیم • سلیمان را بتخت خود نشانیم

• محمدت[۲] جهان آفرین •

بنام آنکه دل را نقد جان داد • سخن را زندگی جاودان داد
بجان ما ازو منّت پذیریم • که گر صد ره اجل آید نمیریم
زمین را آن کرامت داد جودش • که افتد نه سپهر اندر سجودش
رصد بند سپهر آفرینش • صفائح سار اسطرلاب بینش
حلاوت بیز معجون معاني • ملاحت ریز ذرق نکته داني
ورق سوز کتاب کج حروفان • رقم شوی خیال فیلسوفان
بهار انگیز باغ زندگاني • طراوت بخش ریحان جواني
فسون آموز چشم عشوه سازان • جنون آمیز مغز عشقبازان
جواهر سای کحل چشم خوني • نمک افشان ناسور دروني
دعا گردان دشنام از زبانها • هلاهل را طبرزد سار جانها
زلال چشمه سار چشم پاکان • نشاط سینهٔ اندوهناکان
در آتش افکن درّاعهٔ شید • در آب انداز آب و دانهٔ صید
بذرقش مو بمو پشمینه پوشان • بشرقش سو بسو اطلس بدوشان
سخن سنج از ترازوی دل ما • سخن زو حرز بازوی دل ما
جهان نم قطرهٔ نیسان جودش • عدم گنجینهٔ نقد وجودش
دران نطعی که گسترده جلالش • ازل گنجید در صفّ نعالش
قضا در کارگاهش[۳] پیشکارے • قدر از قدرتش صنعت نگارے
ز عالم نسخهٔ برداشت مجمل • بنام آدمي کردش مسجّل
ز صد نقش عجب کز آب و گل ساخت • مزاج آدمیّت معتدل ساخت
زبان در کوی قدسش بینوائے • سخن با شهر علمش روستائے
خموشي هیچ ز قیل و قال هیچست • که کشف اینجا چو استدلال هیچست
ازو مشّائیان را در قدم خار • و زو اشراقیان را سر بدیوار
کجا آید ز من اندیشهٔ ذات • من و اندیشه اش هیهات هیهات
تو جرأت بین که همّت میزند جوش • بکوزه قطره دریا را در آغوش

---

(۲) نسخهٔ [ز] مناجات کردن بجناب باري مزاسمه بکمال عجز و زاري (۳) نسخهٔ [ا] پیشگاهش •

خرد در جستجویش اشتلم کرد • نرفته خویش را در راه گم کرد
حدیث آنجا که از یزدان شناسی ست • سپاس اندیشی ما ناسپاسی ست
درین بستان زبان باید درو کرد • خموشی را بحیرت پیشرو کرد
اگر فیضی دلِ مرتاض(۲) داری • سرے با مبدأ فیّاض داری
سخن را چند باشی محمل آرای • بدست آویز عجز اینجا بنه پای
ز من تا ذرّه باشد آنقدر فرق • که میترسم ز یک شبنم شوم غرق
ازان منبع که دریای فتوح است • مرا نم قطرهٔ طوفان نوح است
من آن مستم که بخروشم بیک جام • نه زان دریاکشان آتش آشام
گذشتند آن همه مردان آزرم • که طوفان خشک کردند از دم گرم
کشیده صد هزاران چشمه و جوی • ولیکن همچنان لب العطش گوی
درین درگه نهان و آشکارا • بر اینان باد هر خواهش گوارا
بسے پرواز دادم دیدهٔ سیر • تفاوتها ست در مستان این دیر
یکے از صد قدح ناگشته سرمست • یکے بینی ببوئے رفته از دست
ز فیض ابر احسانش چه گویم • که گنجانید دریا در سبویم
چو شد فیض ازل در چاره سازی • تنِ خود(۳) از نے کردم نمازی
نیم آخر ازان آلوده صوفان • جگر بے‌آب و لب پرموج طوفان
معاذالله ازین مشتے تهی دست • بگفتار بلند و همّت پست
رفیقِ کاروان کعبه جویان • بنانِ حرص را لبّیک گویان

* آغاز مثنوی نلدمن بحمد خداوند ذوالمنن *

ای در تک و پوی تو ز آغاز • عنقای نظر بلند پرواز
دانا که سخن بکنه او بست • بر کنگرِ شعله تار مو بست
این مرحله گرچه دلنشین است • هشدار که بادش آتشین است
زین باغ سخن بباد ازان • دارم قلمے چو بید لرزان
آتش زنم این بهار امّید • تا میوه طمع ندارد از بید
هیهات چگونه سر کند کس • رو بردم تیغ و پای از خس
هم پاشنه ریش و هم کف آماس • چون پای نهم بدشت الماس

---

(۲) نسخهٔ [ا] بے قاف (۳) نسخهٔ [ل] خود را ز می کردم •

کج دار و مریز ساقی دیر • می بین و مکن حواله بر غیر
نطقم چه کند بسرّ تحقیق • دریا شده میهمان ابریق
ای از تو دلیل در قدم خار • وی از تو حدیث سر بدیوار
آن نور کزو دو دیده بازاست • مژگان گسل و نظرگداز است
بر لوح وجود چون قلم زد • هر نقش بجای خود رقم زد
اندازهٔ کارگاه تدبیر • بگرفت بگونیای تقدیر
هر گل که طراز این ادیم است • چون نقش قرینه (۲) در گلیم است
هر تار که بند این حریر است • چون رشتهٔ پرد ناگزیر است
خاموش که راز بس شگرف است • این نکته برون ز صوت و حرف است
حرفش ز خیال ژرف بیرون • حرف از وی و وی ز حرف بیرون
آنکس که بجست از کتابش • پیچیده ورق ورق حجابش
ای ساده ز خط مباش غافل • کین مورچه خورد جوهر دل
در پرده چنین که میزند چنگ • یک زخمه و صد هزار آهنگ (۳)
هر ذرّه که از وجود گل کرد • آئینهٔ رو نمای کل کرد
بشگاف درون آگهان را • پیچیده درو جهان جهان را
در هر بن مو که مي نهي گوش • فوارهٔ فیض او ست در جوش
انگیخت ز عشق آتشین خوی • آتشکدهٔ بهر بن موی
صد دیده (۴) و دل بیکدگر بست • گلدستهٔ حسن و عشق بر بست
بیهوده چه میزنم نوائی • این راه نمیرود بجائی
زین رشته شدم گسسته امّید • خاکی چه کند سپاس خورشید
فیّاضي ازین خروش بگذر • گر بخته دلي ز جوش بگذر

* مناجات (۵) *

ای دیده فروز شب نشینان • اندیشه زدای پیش بینان
هر ذرّه ز جرعهٔ تو گل خیز • هر قطره ز بادهٔ تو لبریز
عقلم برهٔ تو نعل و اکلیل • کنهت بخیال سنگ و قندیل

---

(۲) نسخهٔ [ا] فریب (۳) در [چند نسخه] فرسنگ (۴) نسخهٔ [ا ب] دیدهٔ دل (۵) نسخهٔ [ز] مناجات در پیشگاه مبدأ فیاض که ذرات الوان جهان محو خورشید جمال و جلال او بند •

از هودج عزّت شب تار • پس مانده ازل بپای انگار
بر من غم روزگار سخت است • دریاب مرا که کار سخت است
من غافل و دیو هم نشینم • من خفته و فتنه در کمینم
سخت است سپاهیِ شبِ من • لختی ز شب است کوکبِ من
هم کوکب و هم شبم سیاه است • میگویم(۲) و آسمان گواه است
زین شب بدر آر کوکبم را • پیشانیِ روز ده شبم را
این قفلِ غم از دلم جدا کن • دستم بکلید آشنا کن
از شمع مرا مساز مایوس • پیراهن اگر کشم ز فانوس
خونابهٔ ریش مي تراوم • دردِ دلِ خویش مي تراوم
نشتر زنم این رگ و زبان را • در خون کشم این لب و دهان را
فیّاغي ازین ترانه بس کن • مرغت بنوا ست در قفس کن
تن زن که فسانه بس دراز است • گنجشک نه مردِ شاهباز است

* در مدح حضرت شاهنشاهي *

نالان من و مرغ در چمن زار • از من قلم و ز مرغ منقار
طبعم ز بهار گل نشان تر • کلکم ز نسیم گل فشان تر
در جلوه من از صبا روان تر • وز من نظرم سبک عنان تر
در وهم نیاید از سترگي • در عقل نگنجد از بزرگي
دربار نه آسمان سرِ او • ناموسِ دو کون افسرِ او
دریا و فروغِ عقل موجش • چون چرخ و نظر بلند اوجش
بر عقل فزوده کوکبِ بخت • بر عدل نهاده کرسیِ تخت
طبعش ببهار ارغوان کار • بزمش ز نشاط زعفران زار
چون می بمزاجِ نا توانان • چون عشق بطبعِ نو جوانان
هم عشق پسند و هم خرد دوست • او مغزِ جهان و نه فلک پوست
دانای ازل بپاک زادي • شاگردِ خرد بارستادي
عهدِ طربش بروزگاران • چون باده بموسمِ بهاران
ساقی قرابهٔ سبکدست • ساغر شکنِ حریفِ بد مست

---

(۲) نسخهٔ [ب] من گویم •

دانا دل و دردمند پرور * دادار پرست و داد گستر
چون نکهتِ گل بعطر بیزي * چون بادِ صبا بصبح خیزي
یکدل ز پیِ جهان پناهي * درویشی او بپادشاهي
بر تخت بفقر برده خرسند * اطلس بگلیم داده پیوند
عقلش بصبوحِ می پرستي * از طبعِ شراب برده مستي
از خواب نه دیده اش گرانبار * نے دیده که مو بمو بیدار
ور کرده بناز نیم خوابے * یا ساخته با دمِ شرابے
بیداریِ عالم است خوابش * هشیاریِ مجلس از شرابش
او مستِ می و زمانه هشیار * او خفته و نه سپهر بیدار
بزمیست جهان بعشرتِ خاص * عهدش بترانه چرخِ رقّاص
فیّاضي ازین حدیث خاموش * درگاهِ ادب به بین و مخروش
فکرِ تو و مدحِ شه چه حرف است * ساحل بگزین که بحرِ ژرف است

* تمهید سخن (٢) *

رخشنده شبے چو آهِ شب خیز * پیمانهٔ مه ز نور لبریز
از جوشِ طرب زمانه سیراب * پا لغزِ نظر زمین ز مهتاب
مي ببخت هوا طرب بر آفاق * مي جست صبا چو نبضِ عشّاق
من بر درِ صحنِ خانه نشسته * مژگان بخطِ شعاع بسته
دانش بسرم چو دُر بگرداب * معني بدلم چو می بمهتاب
دل اوج نورد و من ز دنبال * کامد ز فلک سروشِ اقبال
یعني که نقیبِ بارگاهي * آورد نویدِ پادشاهي
گلبانگِ نشاط زد که بشتاب * وقت است حضورِ وقت دریاب
برخیز که یاد کرد بختت * شه خوانده بسجدهٔ گاهِ تختت
برخاستم از زمین فلک تاز * برخاسته مو بمو بپرواز
پایی از مژه چون برو گشادم * بر هر مژه منّتے نهادم
چشمے که برهگذار کردم * چشمِ دگرش نثار کردم

---

(٢) نسخهٔ [ب] تعریف سخن - ونسخهٔ [ز] تقریب ترتیب این افسانهٔ افسون پرورد که با دل شب همدوش و معانیِ آن با نسیم صبح هم آغوش است .

تابنده درے چو چشم بینا • رفعت شکنِ سپهرِ مینا
بر روی زمین و آسمان[۲] ناز • با درگهِ کبریا هم آواز
زان در بگذشته پیش رفتم • و انجا نفسے ز خویش رفتم
خود را قدرے ز خود کشیدم • زان در بدرِ دگر رسیدم
بگذشتم ازان درِ ادب نیز • کونین گذاشته بدهلیز
من با دل و دل بمن سخندگوی • من بودم و دل درین تکاپوی
گفتم به بلندیِ چنین جای • از بامِ فلک بلغزدم پای
گفتا برو ای حریفِ سرمست • بگرفته عصای عقل در دست
طبعِ تو اگرچه وهم ناک است • چون من بتوام تراچه باک است
دیدم دو جهان بیک جهان در • صد عمرِ ابد بیک زمان در
بزدوده ز چهرهٔ جهان زنگ • مه برگردون و شه براورنگ
در پای سریر سر نهادم • از سجده جلای جبهه دادم
پیوندِ زمینیان گسستم • نزدیک بآسمان نشستم
گفت ای چینت ز شبنمِ ما • جادو گرِ آتشین دمِ ما
از دل شررے بدم بیفکن • آتش بنیِ قلم بیفکن
در هند ز عشق سرگذشتے ست • جان را بنواش بازگشتے ست
آید ز تو حرفِ عشق گفتن • دانی تو شرر بموی سفتن
نو ساز فسانهٔ کهن را • عشقِ نل و خویش دمن را
رازِ دلِ نیکوان نکو گوی • موئے شو و نکته همچو مو گوی
صد نغمهٔ درد در سخن ریز • در ساغرِ نو میِ کهن ریز
مو برتنِ من زبیم برخاست • دودم ز دلِ دو نیم برخاست
لیکن چه کنم نداشت از بیم • بیچاره دلم بغیرِ تسلیم
آنرا که شد آسمان بفرمان • فرمان نبرد زمین چه درمان
گیرم ز نوای هندی آهنگ • در پهلوی دری زنم چنگ
شمعے که بود انیسِ سوزم • ز آتشکدهٔ فرس[۳] برفروزم
بر فارسیان ازین معانی • آتش ببرم[۴] بارمغانی

---

(۲) یا آسمان تاز باشد (۳) در [چند نسخه] فارس (۴) نسخهٔ [ب] سپرم •

از خامه تنور دل بکاوم • طوفان طوفان سخن تراوم
خیزد چو دلم بدرفشاني • دریا طلبـم بمیهماني
بندم کمرے بباغبانی • دلها(۲) شگفانم از معاني
خود ساقئ خود شوم درین دیر • منّت نکشم ز شیشهٔ غیر
از آب بر(۳)آرم این جگر را • آتش زنم این دماغ تر را
صد غوطه بخون دهم قلم را • تا تازگیئ بود رقم را
در سینه متاع بار دارم • صد قافله در دیار دارم
این نامه که بود نطع این فرش • من مي برمش بکنگر عرش
این لعل که داشت پای در گل • بر(۴) مي نهمش بکرسئ دل
این نامه که سرگذشت عشق است • صحرای(۵) جنون و دشت عشق است
این درد دلست و بانگ نی نیست • خون جگراست و شهد و می نیست
سرجوش قرابهٔ دل است این • خون دو تدرو بسمل است این
این نامه که بانگ رود عشق است • یک زمزمه از سرود عشق است
این پردهٔ نو که کرده ام ساز • انجام ز بخت وز من آغاز
آلودهٔ خون دل نوائے ست • از عشق شکفته ماجرائے ست
هم دشنه زند رفوگران را • هم رشته دهد جگردران را
سرگند بباده کاندرین جوش • یک جرعهٔ کس نکرده ام نوش
یک ساقي و یک شراب و یک دیر • من چون بکشم می از کف غیر
جامے که زدند این خموشان • من نیز ازان میم خروشان
یکچند قرابه نوش کردم • جوشے زنم و خموش گردم
بحرے شوم و بگوهرین تاب • موجے زنم و روم بگرداب
فیّاضي ازین خروش بگذر • جوشے بزن و خموش بگذر
در بزم سخن بلند دستان • آهسته که خفته اند مستان

• نواختن کوس تفاخر بپام تعلي واعتلای خویش •

امروز نه شاعرم حکیمم • دانندهٔ حادث و قدیمم

---

(۲) اگر گلها باشد نیز درست آید (۳) نسخهٔ [ا] طرازم (۴) نسخهٔ [ل] من مي نهمش (۵) نسخهٔ [ل] دریای جنون •

چهلم]

شاخ چمن طرب نسیم • کلکم سفری و من مقیم
آنکس که سرشت نکته سنجم • در هر بن مو نهفته گنجم
هر موی ز من تمام گوش است • خاموشی من دو صد خروش است
این دل که نیرزدت بخارے • بشگاف و به بین درو بهارے
پیوندیٔ شاخ و گل درین باغ • کلک ست مرا چمن ازو داغ
صیت قلم چو بانگ خلخال • در هر ورقم چو چهره و خال
تا نازه و تر زنم رقم را • در باده کشیده ام قلم را
سوگند بمنظر الٰهی • یعنی بجمال پادشاهی
کین شیشه نهاده ام بران طاق • کانجا نرسیده دست عشّاق
در یاب که از نظارهٔ چند • بگداخته ام ستارهٔ چند
تا مدحت شاه نقش بستم • بالیدنم قلم بدستم
پیراستگیٔ نه چمن را • در گل بگرفته ام سخن را
این رخت منست رخت کس نیست • نو باره ام از درخت کس نیست
زین مرحله بار خویش بندم • محمل برباط پیش بندم
هر چند که راه من دراز است • جمّازه جوان حدی بساز است
آنم که ستاره بار دارم • در راه (۲) بسپهر کار دارم
با او بفروشم اختری چند • بندم بزمانه گوهری چند
لطف تو دلم بکارش آورد • صد بحر بیک تراوش آورد
ور نه ندهم بسحر هاروت • یک قطرهٔ خون بکلک یاقوت
این چشمه که من گشادم از پیش • از فیض تو نیست قطرهٔ بیش
آن قطره که دید فیلسوفان • آبستنی صد هزار طوفان
از نست طلسم این خزانه • من هیچ نیم درین میانه
در من سخن آفریدهٔ نست • روح سخنم دمیدهٔ نست
چون خود تو کنی بلند کوسم • من هم در آسمان بپوسم
از مرجعهٔ فیض نست این جوش • من مهر بلب نهاده خاموش
میگویم و نیست در کفم صبر • خیزش ز گل است و ریزش از ابر

(۲) ف [بعض نسخه] در راه سپهر •

دارم بخیالِ دلفریبان • راهے بدلِ خود از گریبان
آن گرم روم که گاه و بیگاه • صد قافله جان برم ازین راه
در راه ز زانویم رباطے ست • کانجا ز پی دلم بساطے ست
زانو مبرش گمان که طور است • سنگش همه ذرّه ذرّه نور است
بنگر که چسان بصد تک و تاز • بر تارِ معانیم رسن باز
حیران خودم درین تکاپوی • بر موی سوار و میزنم گوی
دل را شکفانده ام بصد آه • اینک گلِ خلوتِ سحرگاه
در بزمِ نشاط اوست ساقي • این ساقي و این نشاط باقي

* داستان[۲] عشق *

ای خامه سرے ز عشق برکن[۳] • از شعله و پنبه نکته سرکن
دارم ز نیِ قلم منِ مست • آتشکده گاهِ عشق در دست
تا جوش زنم ز مشربِ خویش • صد غوطه بخون دهم لبِ خویش
آتشکدهٔ کنم دهان را • در آتشِ دل کشم زبان را
از دیدهٔ خشک غم ببارم • اخگر دروم شرر بکارم
بیرون کشم از دماغ خون را • روغن زنم آتشِ درون را
در شعله مکیدنم[۴] نظر کن • زین ذوق بعاشقان خبر کن
ای عقلِ هزار جان بلب باش • در حضرتِ عشق با ادب باش
شاهنشهِ بے نبرد عشق است • سلطانِ خرابه گرد عشق است
در رگِ روان دفینهٔ او • در دستِ تهي خزینهٔ او
صد معرکه آرزو سپاهش • صد ناله نقیبِ بارگاهش
از دیده بدیده شاهراهش • وز سینه بسینه جاده گاهش
برق افکنِ فرقِ خاندانها • پرتو برِ شمعِ دودمانها
از خونِ خرد[۵] نگار پیوند • وز سلسلهٔ جنون حلي بند
گاه از گلِ گریه لاله انگیز • گاه از لبِ خنده ارغوان ریز
گمره کنِ کاروانِ امّید • آتش زنِ نو بهارِ جاوید

---

(۲) نسخهٔ [ا] بیان از عشق - و نسخهٔ [ب] تمهید عشق (۳) نسخهٔ [ب] پر کن (۴) نسخهٔ [ا] فکندنم (۵) نسخهٔ [ز] جگر •

اینجا همه آبروی محفل * چاک جگر است و سوزش دل
حسن آمد و بر جهان صلا زد * عشق آمد و صد در بلا زد
نے حسن فریب ناگهانی * نے عشق بلای آسمانی
تا صید کند دلے بنا کام * از تار نگه بتافت صد دام
عشق است سر سبو گشاده * معشوق پیاله حسن باده
این شعله بهند گرم خیز است * زینجا ست که آفتاب تیز است
هند است هزار عالم عشق * هند است جهان جهان غم عشق
خاکش همه ذرّه ذرّه مهر است * هر ذرّه چراغ نه سپهر است
یغما گر شهر عافیت باش * در عشق قتیل بے دیت باش
بیدار دلان بخت هستی * سوزنده ندیده خواب مستی
گام دل پیش بین شمارند * هر دم دم واپسین شمارند
فیّاضی ازین جهان قدم کش * بر عرصهٔ آنجهان علم کش

* داستان فنا (۲) *

موجے ست سپهر وهم بنیاد * سیماب فنا چو ریگ بر باد
عکس است جهان و موج سیماب * آئینه بیار (۳) و عکس دریاب
نفسیده دلان درین سراب اند * کز تشنگی جگر خراب اند
یکچند نسیم سرد خوردند * چشمے بخیال گرم کردند
دیدند خرابی بنا را * خواندند کتابهٔ فنا را
بس زنده سرے برده بر دست * در ماتم روزگار بنشست
اینجا همه رخت خانه نیل است * دستان همه قرحهٔ رحیل است
تا چند فنا پسند بودن * بر هیچ نظاره بند بودن
این نقش بجز خط فنا چیست * دلبستگی تو بر هوا چیست
تو آبله پا و کاروان تیز * برخیز ازین گروه برخیز
بر ساز حدی که کاروان رفت * هان رو که هنوز میتوان رفت
این قافله راه پیش و پس داشت * تا خود بجدی رد ل جرس داشت
تنها رو اگرچه مونس هست * بس راهنمای راهزن هست

---

(۲) در [بعض نسخه] خانه (۳) در [چند نسخه] بساز *

برکوه راه است رخت بربند • محمل بجمازه سخت بربند
هم پای بجست و جو ضمان کن • هم گوش در آی کاروان کن
چون صبح میان درین سفر بند • صد بادِ صبا بپای بربند
راهے ست بدشتِ آتشین هین • در شعله مرو بپای چونین
این باغ که آه سنبلِ او ست • حسرت گل و ناله بلبلِ او ست
هر گل که بباغِ روزگار است • چون شعله بباد استوار است
تو کاغذ باد و سر بسر باد • آبت بچراغ و راه بر باد
در خود منشین چو پای در گل • زین پیش مبند بار بر دل
سبکبارگیِ دل و جگر کن • چون مرغ زبالِ خود سپر کن
دارند مسافرانِ این راه • در لقمه ز شیشه ریزه نان‌خواه

* خاتمه (۲) *

هر نغمه که بسته ام درین (۳) تار • ناقوس نهفته ام بزنّار
هر نکته بشعله ایست همدوش • هر نقطه پاخگرے هم آغوش
بس رنگ بنو بهار بستم • کین غنچه بخون نگار بستم
گشتم بخیال نکته پیوند • از مغزِ معاني استخوان بند
پیچیده بنه فلک سخن بین • جانِ نو و قالبِ کهن بین
بانگِ قلمم درین شبِ تار • بس معنیِ خفته کرد بیدار
هم کرده جنونِ مست هشیار • هم ساخته عشقِ خفته بیدار
گل خندهٔ آتشین بهارے ست • آبستنِ گل شراره زارے ست
این گل که ببوستان نثار است • از من ببهار یادگار است
یک صاعقه از سحابِ عشق است • یک شعشعه زآفتابِ عشق است
آنم که بسحر کاریِ ژرف • از شعله تراش کرده ام حرف
هر صبح بفیضِ پادشاهي • من بودم و بادِ صبحگاهي
دروازهٔ صبح بر رخم باز • کلکم ز شگاف پرتو انداز
دستِ سخنم زدل حلي بند • پای قلم از جگر حنا بغد
گل کرد ز من بهارِ معني • بستم بسخن نگارِ معني

---

(۲) نسخهٔ [ز] خاتمهٔ کار این آتشکدهٔ خرد سوز (۳) نسخهٔ [ز] برین •

هر صبح که ساز راه کردم • در آتش خود شناه کردم
نسجی ست بخون دل طرازش • لب‌ریز حقیقت از مجازش
بر کوهش اگر کنند آهنگ • خونابه بجوشد از دل سنگ
در بادیه گر کنند ازین ساز • در ریگ روان برقصد آواز
فکرے که بود معانی انگیز • بحرے ست ز آب خود گهر ریز
این بادیه که جوشد از ایاغم • خونے ست چکیده از دماغم
صد سحر و فسون بتار بستم • کین نقش بروی کار بستم
صد بلبل مست نغمه‌گر خاست • کز هند گل عراق بر خاست
پیراسته ام معانی بکر • در گنجوی طبع و دهلوی فکر
بزمم ز نسیم طبع گل خیز • جامم ز مے نشاط لبریز
از هم من و بخت جرعه کش تر • روزش خوش و روزگار خوشتر
چون دور تو گشت باغبانم • بالید نهال غیمرانم
این چار هزار گوهر ناب • کانگیخته ام بآتشین آب
بپذیر که آب گوهر تست • از بهر نثار افسر تست
پیمانهٔ من اگر نشد پر • دریا کنمت نثار نے دُر
زین جوش که داد موج خیزم • گوهر[۲] همه نا شمرده ریزم
تا چشم مرا ز خود ربودند • در خاب من آسمان نمودند
صد دیده بورطهٔ دل افتاد • کین موج گهر بساحل افتاد
این باغ که پر ز نکهت تست • یک گل ز بهار دولت تست
دارم طرب ایاغ دیگر • در طرح چهار باغ دیگر
گر عشق چنین بسوزدم پاک • مهتاب برون برآرم[۳] از خاک
بگداخته آبگینهٔ دل • آئینه دهم بدست محفل
بر خواب نهد فسانه بازار • من گشتم ازین فسانه بیدار
این عرصهٔ آسمان نوردان • کانجا ست نظر ز کند گردان
از همّت طبع در نوشتم • منّت کش آسمان نگشتم
دکّان هنر چنین گشودن • سامان سخن چنین نمودن

---

(۲) نسخهٔ [ز] هان گوهر نا شمرده (۳) در [اکثر نسخه] نراوم •

این کار منست کار کس نیست * اندازهٔ اختیار کس نیست
سبّابهٔ کلکم از خط ژرف * شد نبض شناس معني و حرف
امروز ز دودمان ایّام * زد نوبت من سپهر بر بام
سلطان سخن که شد امانم * اورنگ نهاد بر زبانم
هم با اُمرا نظیر گشتم * هم بر شعرا امیر گشتم
شمشیر زنان ملک معني * تارک فکنان رزم دعوي
چون بر سپهم نظر فکندند * در معرکه ام سپر فکندند
کلکم ز سر بلند نامي * طغرا کش قادر الکلامي
فخر الحکما خط جبینم * ختم الشّعرا گل نگینم
این خامه که کرد نامه ام طی * در ناخن کج رقم زند نی
مضمون صحیفهٔ ابد بین * در عشق نهفته صد خرد بین
آنکو بسخن فتاد کارش * انصاف دهاد روزگارش
رسمے ست ز عقل قاصران را * صد طنز زدن معاصران را
آنانکه بنطع خاک خفتند * داني ز زمانیان چه گفتند
ریزند دخان اگر برین نور * من دارم شان بدیده معذور
و آن نیز رسد که من نباشم * دستان زن این چمن نباشم
آنانکه بگل زدند خارم * افسوس دمند بر مزارم
ای دولت تازه روزگارے * کانگیختمے . چنین بهارے
در مجلس شاه مي نشستم * گلدستهٔ صد سخن بدستم
لو شب همه شب چو عقل بیدار * من روی برو چو مغز هشیار
مي بود درین دقیقه ریزي * دریای دلم بموج خیزي
من خاک رهِ گهر شناسان * کامروز برغم ناسپاسان
این گنج گهر چو بر گشادند * انصاف گزین نظر گشادند
این دم که ز عشق یادگارے ست * از جوش درونه ام بخارے ست
هم داروی بیهشی مستان * هم هوش دهِ خرد پرستان
یاقوت بمغز جانِ پاکان * الماس بچشم خوابناکان
بر تارک آرزو گل سور * پیشانی عشق را خط نور

روشنگر دیده[۲] و دلِ من • هنگامهٔ فروزِ محفلِ من
بس گردِ شرر ز سینه رفتم • کین لعل بنوکِ آه سفتم
چون خامه بخونِ دل نشستم • بر آبِ در دیده نقش بستم
یک رشحه بصد جگر خریدم • کین گلبنِ عشق بر کشیدم
فیّاضي ازین طلسم سازي • تا چند کني نفس درازي
آن به که فسانه در نوردي • زان پیش که خود فسانه گردي
ای سوخته ضبطِ این نفس کن • بس کن زحدیثِ عشق بس کن

و از سوانح عروسي بزمِ شاهزاده سلطان دانیال - شبِ بیست و دوم مهر شادکامي انجمن آراسته شد - و آن گلدستهٔ اقبال را بدخترِ رایمل پورِ رای مالدیو بیوگاني پیوند نشاط افزود - دوم آبان جشنِ شمسي وزنِ دیهیم خدا شد - شادماني را فراخ بارگاه برزدند آن گران سنگ را بدوازده چیز برسختند - و بخشش و بخشایش را در دیگر برگشودند دربن روز رستم میرزا دستوری چیتور یافت - چون گماشتگانِ او در ملتان سررشتهٔ دادگري بدست وا هشتند خالصه ساخته بخواجه مقیم سپردند - و میرزا را چیتور و آن نواحي اقطاع دادند - و امین الدّین را همراه ساختند - تا ناسپاس[۳] ترک بر زیردستِ ستم ننماید و نبه سرائی همراه از نزد سپهرند بازگردانید - دربنولا حکیم همام را زندگي بسر آمد - دو ماه[۴] ق رنجوري داشت - شانزدهم روزگارِ او سپري شد - نیک سیما پارسا گوهر تازه رو و شیوا زبان بود - در کارسازیِ مردم فراوان کوشیدے - بطبیعي دانش و پزشکي شناخت لختے آشنا بوالا پایهٔ بکمال بیگي سر بلندي داشت - شهریار آمرزشِ او درخواست - و پس ماندگان بگوناگون مهرباني بر آسودند •

پیوستن راجه علي خان مرزبان خاندیس بفیروزي سپاه

همواره پرستاري داستان برگذاردے - لیکن چندان کردار بگفت هم[۵] ترازو نبود گرامي خطبه جز نزدِ فرستادگان نخواندے - و باندیشهٔ خودکامي کالیوه سر بودے - چون خان اعظم بگشایشِ دکن روی آورد او با دیگر دکنیانِ ناسپاس بآویزه برخاست - و بسترگ پشیماني برنشست - همواره بیم زده بوده دست آویزِ رستگاري وا پژوهیدے - چون ملک الشّعرا

---

(۲) نسخهٔ [ا] دیدهٔ دل من (۳) نسخهٔ [ز] نا شناس ترک - و در [بعض نسخه] سپاه ترک (۴) نسخهٔ [ا] نهم (۵) نسخهٔ [ز] همطراز •

شیخ ابوالفیض فیضی باندرز گذاری رفت لختی ازان سراسیمگی بر آمد - و چون شاهنشاهی بازش بگشودن دکن شد پند سرائی تازگی پذیرفت - فرستادگان او را به پیشگاه حضور طلبداشتند و بسوگند و پیمان نقش بیمناکی او برزدودند - (چون شاهزاده سلطان مراد از گجرات دکن سو خیمه بر زد - و شاهرخ میرزا و خانخانان و شهباز خان و دیگر آمرای (۲) مالوه روانه شدند) از سعادت سرشتی پیش بینی بکار برد - و خدمت گذاری فراپیش گرفت - بیست و هفتم سی کروهی برهانپور شاهرخ میرزا و دیگر اولیای دولت را دید - آمرا گرم خوئیها نمودند و بفرمان والا بر آباد ملک او ندربار افزودند - درین روز اکبر نگر (۳) اساس یافت - چون راجه مانسنگهه به بنگاله در شد از دوربینی حاکم نشین جائے بر اندیشید - که آسیب کشتی بدو کمتر رسد - پس از فراوان پژوهش نزد آک محل گزیده جائے بدست افتاد - همانا شیرخان نیز آنرا خوش کرده بود - بفرّخ ساعتے بنیاد نهاد - و در کمتر زمانے گزین شهرے آباد گردید - و بدان نام فرّخی بر گرفت - درینولا بسیارے ولایت عیسی بدست افتاد بیست و هفتم آذر راجه مانسنگهه ازان تازه شهر لشکر بدان سو برد - غنیم در خود نیرو ندیده از دریای برم پتّر بر گذشت - و همگی این روی آب بر گذاشت - راجه از نزدیکی بارش در شیرپور (۴) هرچه بنگاه ساخت - و در آنجا قلعهٔ اساس نهاد - و بسلیم نگر نامور گردانید - و همدرین ولا قلعهٔ کاکروده گشایش یافت - زمیندار او بقطب الملک دکنی نیایشگری کند - درجی سنگهه با برخے راه مردان بدان سو شد - و در کمتر فرصتے بسزا مالش نمود و بنگاه او بر گرفت *

و از سوانح سزا یافتن الوس کاکر - بید گوهری و جا استواری از دیرباز فرودستان را بیازرد - و راه قندهار بر زد - سرآغاز دی شاه بیگ خان بباد افراه ایشان روانه شد شگرف آویزش چهرهٔ راه مردی بر افروخت - و سترگ سنگرها درهم شکست - بسیارے بگو نیستی فرو شدند - و برخے راه آوارگی سپردند - و جوقے بفرمان پذیری سعادت اندوختند سیوم دی راجه سورج سنگهه را نوازش فرمودند - و بپاسبانی گجرات (که لختے از سپاه خالی شده بود) فرستادند - شانزدهم کالای (۵) کرکیراق خانه بنظر میگذشت - جامهٔ را دیده فرمودند همانا از اخلاص خان است - این خواجه سرا از بندگان جنّت آشیانی بود - از نیکو پرستاری پایهٔ امارت یافت - پیش ازین بهفده سال رخت هستی بربست - بسیارے ساده لوحان

---

(۲) در [چندنسخه] آمرا از مالوه (۳) نسخهٔ [ا] اکبر پور (۴) نسخهٔ [ب] شیرپور صرچه (۵) نسخهٔ [ز] کالای کرکیراق بنظر میگذشت *

در اندیشیدند - و کهن دفتر راستی آن برگذارد - و نیز بازرگانی بفرمایش والا همه اسپان خود را
بیاره بنظر در آورد - تا بهین برگزیده آید - فرمودند همانا جز یکی ازو نباشد - و بکمتر پژوهش
چنان برآمد - و نیز بندهٔ عرضه داشت که مرا بنام بلبل میخوانند - و دل گرانی دارد
سر خدیو بلکرن (۲) نام برنهاد - او سر بر زمین سوده برگذارد - مادر و پدر مرا بهمین نام
برخواندے - گذارش نهان بینوا داد خدا را جداگانه دفترے باید - طفیلی داستان بر نقابد
یازدهم بهمن بخواهش زین خان قدسی قدوم منزل او را تازه فروغ برداد - از پیشکشهای او
صد و هفتاد فیل بود - جز چندے نپذیرفتند *

درینولا گیهان خدیو بگشایش دکن چالش فرمود - چون نامدارانی (۳) شاهزاده و دو روئی
آمرا دلنشین آمد و نا خوش خبرها پیهم رسید یورش آنسو قرار گرفت - بسیارے بارپافتگان
از آزوری و غرض پرستی (۴) در نا رفتن هرچند دستان سرائی نمودند در نگرفت - بیست و یکم
پیشخانه را بیرون برافراختند - و از شگرفی تقدیر دران روز اندکے بارش شد - هندی اخترشناس
عرضه داشت - هرگاه آفتاب در یکے از پهمین چهار برج باشد و لختے ابر ریزش شود
پیشخانه فرستادن را بساعتے دیگر اندازند - پذیرائی نیافت - و ازان پس سخت بارش درگرفت
شب بیست و هفتم اورنگ نشین اقبال خود هم برآمد - همگی سگالش آنکه اگر بارش
کمی پذیرد بهمین برآمدن بدانسو خرامش شود - آنروز در موضع بهائی خان پس از شکار
فرود آمدند - و تگرگ بر باران هر روزه افزایش یافت - اگرچه ابر تراوش بس نمیکرد هر روز
نشاط شکار بجای می آمد - از نزدیک رام تیرتهه سیزده کروهی بازگشت همایون شد - و پنجم
اسفندارمذ بیک کوچ بدار الملک لاهور درآمدند *

درآمدن فیروزی سپاه بدکن و گرد گرفتن قلعهٔ احمد نگر

چون بگشایش این آلکا فرمان شد شاهزاده . آمادهٔ یورش گردید - و خانخانان و
از فراهم نیامدن مردم درنگ رفت - پیشتر از پیوستن لختے گرد دوئی برخاست - شاهزاده
بسیج آن بود که سران سپاه همه بدو پیوندند - و ازان راه بدان ملک درشوند - و سپهسالار
اندیشه آنکه خود از راه مالوه در گشایش همت بندد - و چون سگالشها بیکرنگی گرائی
بیستم آبان پیشین سال شاهزاده از احمد آباد برآمده لختے در بروچ بانتظار مردم نشست

---

(۲) نسخهٔ [ب] بلکرت - و نسخهٔ [ل] بالکرن (۳) نسخهٔ [ا] نا دلاسائی (۴) نسخهٔ [ل]
از دو روئی و غرض پرستی (۵) نسخهٔ [ا] بیست و هفتم *

بیست و دوم خرداد ازانجا روانه شد - خانخانان پس از فراهم شدن سپاه در بهاسه[۲] که اقطاع او بود لختے بسر برد - نهم امرداد باجین رو نهاد - شاهزاده ازین آگهي برآشفته خشم آلود پیامے برگذارد - او عرضه داشت مرزبان خاندیس یگانگي داستان برمي سراید همانا بفیروزي سپاه خواهد پیوست - دل ازو پرداخته میرسد - سزاوار آنکه چندے در گجرات بخوشچیر نشاط پردازند - شاهزاده از بسیج آگهي لختے بخشم درشد - و دستان سرائی غرض پرستان افروزینه گردید - بهمان لشکر گجرات باحمد نگر روی آورد - درین هنگام (که اولیای دولت و راجه علي خان بسوی آن نونهال اقبال ره مي سپردند) آگهي رسید وبه تنگنای غم افتادند - خانخانان لشکر و توپخانه و فیلخانه را بمیرزا شاهرخ و دیگر امرا سپرده خود با راجه علي خان تیزروي فراپیش گرفت - نوزدهم آذر نزد قلعهٔ چاند[۳] درسي کروهی احمد نگر بشاهزاده پیوست - از کم آزموني و تبه آموزي کورنش نداد - و درار[۴] راهے بسپرد و پس از فراوان گفت و گو بار داد - چون لشکر از پی رسید نوازشگري نرفت - خانخانان با بسیارے کمکي بآزردگي در شد - و دست از کار باز کشید - و صادق خان از دیرین کینه بشهبازخان درآویخت - او از بیم زدگي کمتر بدربار رفتے - هفتم دی نیم کروهی شهر منزل شد و فراوان سپاه و رعیّت دلاسا نامه برد - آنروز خانخانان و شهباز خان بشهر رفتند و از نا پروائی اینان ریزه سپاهي دست یغما برگشود - و بسخت کوشش باز داشتند - لیکن شهرنشین از دید پیمان شکني دل بر گرفت - هشتم فیروزي سپاه قلعه را گرد بر گرفت و چاند بي‌بي همشیرهٔ برهان به پتاقداري برنشست - چون احمد را بسري برگرفتند اخلاص خان بدست آویز موتي باحمد نگر آمد - و شکست یافته پشّ رویه شتافت - چون فیروزي سپاه بیکبار در رسید منجو[۵] احمد را گرفته با برخے خزینه و فیل خانه به بیجاپور رو نهاد نزدیک بود که دستگیر گردد - از کونه بسیچیی سران سپاه بیرون رفت - و قلعه گشائي که ازان روز درنگشتے بدرنگ افتاد - چاند بي‌بي (که بیم گرفتاري داشت) ازین آگهي آویزه در سر گرفت نهم شاه علي و ابهنگ خان با فراوان مردم بر مورچال خانخانان شبخون آوردند - سترگ آویزش چهرهٔ راد مردي برافروخت - و بسیارے غنیم را خون بخاک آمیخت - و نا کام بقلعه رو نهاد اگر لختے نگامشي رفتے گرفتار شدے - یا تیز دستان بدو آمیخته بقلعه درآمدے - از سپاه دوروئي و راه بستگي و کم آذرقي کار بسختي کشید - هرچند فروهیدگان خیرسگال

---

(۲) نسخهٔ [ب] پهلسه - و نسخهٔ [ل] بهاوه (۳) نسخهٔ [ل] چاند رور سي کروهی (۴) نسخهٔ [ز] دراز رائي (۵) در [بعض نسخه] مفجوره •

گذارش نمودند (سه بزرگ سپاه فراهم آمده اند - سزاوار آنست که هرکدام یکے از سه کار برخود گیرد گشایش قلعه - برگرفتن ملک - پاسبانیٔ راه) در نگرفت - سیزدهم گروهے بدگوهر بر اردو[۲] و چاروا گزند رسانیدند - و نا ساخته کار بار گردیدند - سیّد راجو با چندے برادران بمردانگي فرو شد افسرخدیو جائیر بفرزندان او باز گذاشت - شاردهم کاروان گجرات را (که نزدیک رسیده بود) سعادت خان بغمائي ساخت - و سیّد عالم و چندے را روزگار بسر آمد - شیخ معروف با جوقے به تیزدستي برآمد - صادق خان راجه علي خان و بسیارے را با خود گرفته مالش او فرا پیش نهاد و کارے برنساخت - جز آنکه خود را و مرزبان خاندیس را قدرے سبک گردانید - پایه شناسے سررشتهٔ بایست را از دست نهلد - و بآویزهٔ شغال شیرے نفرستد - نوزدهم شیرخواجه شیخ دولت کامران بیگ دولت خان و برخے رادمردان را پشت رویه فرستادند - و بشگرف آویزهٔ اخلاص خان را برشکستند - فراوان انجا بدست آمد - چون سرگروه (که دوربانش او دست ستمگري وا کشیده دارد) نبود باشندگان پشت را (که امان نامها داشتند) دست غارت بےمایه ساخت - و که و مه از دیدبد عهدي رم خورد - یازدهم اسفندارمذ لختے دیوار قلعه برشکستند در مورچال شاهزاده[۳] بسخت کاوش بنیاد قلعه را تهي کردند - و باروت آموده آتش در دادند سي گز دیوار فرو افتاد - تیزدستان آمادهٔ درشدن بودند - چون نقب مورچال صادق خان را یافته تهي کرده بودند انتظار درگرفتن باز داشت - مبادا بسان چیتور گزندے برادمردان رسد - و چندان درنگ رفت که درونیان دیوار بتازگي برآوردند - دیگر روز چندے گذداوران بدان سو دویدند و جز زیان مندي سود برنگرفتند - و از نارسائي پایان روز افروزش یافت - و شب تیرگي از چیره دستي بازداشت - درونیان (که از دوروئي بیرونیان فراهم دل بودند) لختے بآسیبه سري درشدند - و آشتي داستان برسرائیدند - برگذاردند بهادر پور زادهٔ برهان را از زندان برآورند و آن خردسال را بخطاب نظام الملکي داده نوکر والا درگاه سازند - و آباد ملک احمد نگر در اقطاع او قرار گیرد - و بسپاس گذاري ولایت بوار بفیروزي سپاه بازگردد - و جواهر و گزین فیلان و دیگر تنسوقات بپیشگاه حضور رود - گروهے از کار نشناسي و برخے از فتنه دوستي آن نا درست گفتار پذیرفتند - هرچند کار آگهان کم آذوقي و سراسیمگي و دستانسرائي درونیان برگذاردند سودے بر نداد - از پاره پذیري و افسانه نیوشي سیزدهم اسفندارمذ آشتي داستان پذیرفتند - و آویزه یکسو شد - پانزدهم جشن قمري وزن گیهان خدیو شد

(۲) نسخهٔ [ا] بر اردو و بچاروا گزند رسانیدند - و نسخهٔ [ب] بچاروا گزند رسانیدند - و نسخهٔ [ل] بچاروای اردو گزند رسانیدند (۳) نسخهٔ [ا] میرزا شاه رخ •

و والا بزمے آراسته گشت - قدسي پيكر را بهشت چيز برسختند - و خواهشگران را كام دل برآمد *

آغاز سال چهل و يكم الهي از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهي

يعني سال امرداد از دور چهارم

روز چهارشنبه بيستم رجب سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار پس از نه ساعت و بيست[۲] و دو دقيقه آفتاب گيهان فروز پرتو خاص بحمل انداخت - و جهان را بهروزي[۳] فروغ در گرفت و پنجم سال از چهارم دور سرآغاز شد - و روزگار را فرخي[۴] نويد رسانيد - تا شرف هر روز بگزين روشے بزم والا آرايش يافت - و كامروائي را هنگامه گرم تر شد * * منظومه *

دگرباره درجنبش آمد نشاط * بر آموده شد خسروانی بساط
در و لعل چندان فرو ريختند * كه دريا و كان باهم آميختند

زين خان كوكه و صادق خان بپايهٔ پنج هزاري سر برافراختند - و شاه قلي خان محرم بچهار هزاري و بها خدمتگذار پاداش نيك پرستاري بر گرفت - بيست و ششم نابينائے بدرگاه والا رسيد و كه و مه را بشگفت انداخت - از فراوان وزش بدو دست و بغل سخن سرائيدے و هرگونه گفتار بے كم و كاست برگذاردے - چندے ساده لوح نيرنج برشمردند - و برخے جن ياوري - بيست و هشتم گيهان خديو بباغ خرامش فرمود - و بتازه رويان بستانسراى دل آميز و رام بازي انجمن نشاط برساخت *

افزودن[۵] پايهٔ دولت شاهنشاهي

ازانجا (كه انسر خديو برآمد هر كار از دريوزه گرى ايزدي درگاه داند) نفس نفس پايهٔ جاويد دولت برافزارد - و ناسپاسان فتنه اندوز به تيره روز ناكامي برنشينند - و تبه بسيچان هرزه راى بگرو شرمساري فرو شوند - چنانچه درين هنگام با آشوب ناهنجاري و شورش دورنگي و دل گرفتگي سپاه دكن و چيره دستي غنيم آباد ملك برار گشايش يافت - و تبه سگالان بدنهاد را زبان يانه درا فروبسته آمد - چون آشتي داستان باور افتاد لختے چشم بر راه پيمان روائي داشتند و پيشتر ازانكه گفت بكردار در[۶] آيد دهم فروردين از دروغ آوازهٔ لشكر بيجاپور و كار شكنى برخي سران

---

(۲) نسخهٔ [ب] وهشت دقيقه (۳) نسخهٔ [ز] بهروزي در گرفت (۴) نسخهٔ [ل] فراخي نويد
(۵) نسخهٔ [ا ب] افزون شدن آلكاى برار بر قلمرو شاهنشاهي (۶) نسخهٔ [ا] گرايد *

سپاه از گرد احمد نگر برخاستند - و لختی بدانسو رفته باز گردیدند - فرو مایگان از پی در آمده منزل بمنزل دست بپرتال میگشودند - و از دو روئی شورش را گزین چارهٔ نمی شد - چهاردهم اردی بهشت بقصبهٔ بهکر[۲] هزار فرود آمدند - از اقبال شگرفی غنیم از ولایت برآمده بود در نگهداشت این ملک انجمن بر ساختند - بسیارے پتاق‌داری از نیرو برتر وا نمودند صادق‌خان از روشن اختری پاسپانی سرحد برخود گرفت - و میر مرتضی از کارآگهی ملک آبادی را ضامن شد - نخستین دران شهر (که پیوست ولایت احمد نگر است) بنگاه ساخت - میرزا علی بیگ اکبر شاهی شیخ دولت میر مظفر محمّد خان شیخ سکندر و بسیارے خدمتگذار همرهی گزیدند و آن دیگر بایلچپور (که مرزبان نشین برار است) دستوری گرفت - حسن خان میانه ابوالفتح کلب علی عبدالرّحمن بیگ و دیگر بندگان بیاوری نامزد گشتند •

و از سوانح در آمدن فیروزی سپاه به تیراه - چون قاسم خان را روزگار بسر[۳] آمد تاریکیان سرتابی فرا پیش گرفتند - و راه خیبر نا ایمنی پذیرفت - قلیچ خان بانتظام زابلستان و مالش ایدان[۴] دستوری یافت - مبارک خان جلال خان شیرخان نظر خان میر عبدالرّزاق معموری و بسیارے را از پی فرستادند - او سرانجام کابل نموده رو به تیراه نهاد - و از بازارک دشوار پیچها گذشته بدان سرزمین نزدیک شد - سران افریدی پیوسته پیمان هواخواهی تازه گردانیدند - و پامال شدن کشت و کار را دستمایهٔ بازگشت فیروزی سپاه برساختند آن ساده لوح نادرست گفتار پذیرفته به بکرام آمد - و خواست که از ایلم[۵] گذر بدان ملک در شود - از گریوه سختی نیارست رفت - ازانجا بکوهت[۶] روانه شد - بوکه ازان سو کارگشائی چهره برافروزد - راه دشواری باز داشت - آهنج بنگش در سر گرفت - و بخرمابه[۷] آمد - لختی آویزش رفت - و پس از فیروزمندی قلعهٔ اساس نهاد - و تاریکیان راه را شاخ بند کرده آمادهٔ پیکار بودند - از اقبال نیرنگی بوم نشینان نهفته راهے نشان دادند - سپه آرا مبارک خان شاه محمّد میرزا علی اسلام آبادی و برخے سپاه را درانجا گذاشته بدانسو تیزدستی نمود - همه شب تا نیمهٔ روز سوار و پیاده سخت بچها نوردیده بدان سرزمین در شد - جلاله آگهی یافته بفرو بستن این راه تکاپو نمود - و نیارست رسید - ناکام بے‌آویزه بسخت تنگناها درشد - و شاخ بند را ویران کرده لشکر و پرتال از همان راه در آمد و از نا ایمنی راه و کمی آذوق فیروزی سپاه به تنگ روزی نشست - لختے بیگ

---

(۲) نسخهٔ [ز] مهکر برار (۳) نسخهٔ [ا] سپری شد (۴) نسخهٔ [ب] افغانان (۵) نسخهٔ [ا] پلم گذر - و نسخهٔ [ز] یلم گذر (۶) نسخهٔ [ز] بکوهست (۷) نسخهٔ [ا] بخرمانه •

میر عبدالرزّاق معموري و برخے بهادران را بآذرق آوردن روانهٔ بکرام گردانید - سیوم خرداد آهن پوش (که میانه و سخت جای تیراه است) لشکرگاه شد - و چون فرستادگان را درنگ رفت بکابل باز گردید - و این سو بسو رفتن و باز گردیدن پسندِ قدسي خاطر نیامد - بیستم (۲) بهمایون عرض رسید - که متهراداس توربیگي را روزگار بسر آمد - راستي و مردانگي جبینِ او بر میگذارد - چون بیراهه روی سپاهِ دکن پیدائي گرفت فرمانِ عتاب آمیز اندرز (۳) پیرا نگارش یافت - و او را باسبِ بام فرستادند - و بها آگهي پیام برزبانِ درست گذارِ او سپردند نزدِ ملکابپور رهزنان دست بپرتال در زدند - او بآویزش باز گردید - یغمائیان پراگنده شدند بیارش پیادهٔ روی آورد - و بگزند نیزه خویشتن را در باخت - پیش ازین بیک روز هنگام خورش شانهٔ بهمایون نظر در آمد - فرمودند استخواني صفحه چنان بر میگذارد که یکے از محبّانِ ما را دور سپهر بسر آمده باشد - بامدادان نهفته دانیٔ گیهان خدیو بتارگي دلنشین آمد - درینولا شاه پور آباد شد - شاهزاده سلطان مراد چون از یقاقداری برار لختے دل وا پرداخت باتّفاقِ میرزا شاهرخ و خانخانان و راجه علي خان و شهباز خان و جگّدانهه و رای درگا و دیگر امرا یازشِ میانهٔ (۴) ولایت فرمود - و بیست و پنجم شش کروهي بالاپور بنگاه ساخت - بکمتر فرصتے گزین شهرے آباد گشت - و بدان نام زبان زدِ روزگار آمد دریں روز ثبه سگالے که خود را پرهان وا نموده بود بیاسا رسید - چون دستان سرائیٔ او پیدائي گرفت بومیان بزنداني دبستان فرستادند - درینولا از گذارش پشیماني رها کرده نوازش فرمودند - آن فرومایه بهمان کج اندیشي راهِ گریز فرا پیش گرفت - بومیانِ شمالي کهسار گرفته آوردند - و بباداگراه رسید •

و از سوانح فرستادنِ ایلچي بتوران زمین - دران سال (که همایون رایات بر ساحلِ سند (۵) رسید - و بهموار ساختنِ راهِ خیبر فرمان شد) شگرف شورشے بتوران زمین بر جوشید عبدالله خان از کار آگهي و پیش بیني میر قریش را با نیایش نامه و تنسوقات روانه ساخت - و در آشتي درستي پیمانها بر گذارد - شهریار مهربان دل پذیرفته بفرستادنِ حکیم همام از سراسیمگي بر آورد - چو احمد علي اتالیق و ملّا حسینئ (۶) (که یکے پس از دیگرے به نیایش گذاري آمده بود) برنجوري در گذشتند تورانیان بدیگر اندیشه در شدند بیست و ششم خواجه اشرف نقشبندي را با گزین ارمغاني فرستادند - و شیخ حسین لکهنوي

---

(۲) نسخهٔ [ب] هشتم (۳) در [چند نسخه] اندرز مرا (۴) نسخهٔ [ب] ولایت میانه (۵) نسخهٔ [ب] دریای سند (۶) در [بعض نسخه] حسین •

بحویلداري نامزد شد - و نامهٔ آکهي افروز دوستي افزا نگارش یافت - آن را بے کم و کاست بر مي نویسد •

خطاب[۲] گیهان خدیو حضرت شاهنشاهي بعبدالله خان اوزبک والیٔ توران

سپاس[۳] بیقیاس مر مُبدعے را سزد که عالم گوناگون را با چندین شیون و فنون (که عبارت از صور علمیهٔ اوست) به نیروی قدرت ابداعي از نهانخانهٔ بطون ببارگاه ظهور آورده طوائف انام را گاه در قهرمان فرمان روایان معني (که نفوس قدسیهٔ انبیا و رسل علی نبیّنا و علیهم الصّلوة و السّلام اند) بوحدت ارادي منخرط ساخته انتظام و التیام بخشید - و گاه در سطوت جلال مسند آرایان صورت (که سلاطین اساطین بارگاه جبروت اند) انسلاک داده بوحدت قهري نظام کارگاه ظاهر را آرایش داد - پس جهان جهان نیایش بر روان قافله سالاران شاهراه مقصود (که سالکان مراحل معني و ناسکان مشاعر صورت را از هامون ضلالت و بیابان اختلاف بدارالملک اهتدا و ایتلاف آورده محمود العاقبة و مسعود العاقبة بخلوتخانهٔ بقا شتافته اند) باد - و عالم عالم تائیدات علوي و توفیقات سماوي قرین روزگار بزرگان والا نژاد (که زمان حال را از شورش فتن و آشوب حوادث[۴] زمن نگاهداشته همگي همّت علیا مصروف آن دارند که جمهور انام را از متّفق و مختلف در بساط امن و بسیط عافیت داشته[۵] در معموري خراب آباد صورت کوشند) گرداد - در هنگام رفور نشاط و شمول انبساط (که زمانه را سعادت بود و خاطر را بهجت) در نزهت آباد کابل بمشاهده و مطالعهٔ لوحهٔ صفوت و صفا و دیباچهٔ قربت و اصطفا (که کارنامهٔ نگارستان یکتا دلي بود) مسرور و منشرح شد و بشمائم نورانی خلّت و ولا و روائح روحانی بسطت و ضیا از شقائق حدائق مبانی و ریاحین مضامین و معانی آن مشام فیض انتسام روح طراوت تازه گرفت - و دماغ فردوس ابتسام ضمیر نضارت بے اندازه پذیرفت - ریاض محبّت و قرابت قدیمي سرسبز گشت و اساس خلوص و وفاق صمیمي استحکام یافت - الحق ابی سجیّهٔ رضیّه (که در حقیقت ملائات روحاني و مکالمهٔ زباني ست) مسرّت افزای دل مشتاقان و طرب پیرای ضمیر صافي همان تواند بود - و مجالست صوري و مصاحبت ظاهري را بدل عدیم البدل توان شمرد

---

(۲) نسخهٔ [ب] سواد نامهٔ شاهنشاهي (۳) نسخهٔ [ا] سپاس قدمي بساس (۴) نسخهٔ [ا ب] حوادث نگهداشته (۵) نسخهٔ [ب] آورده •

و آنکه رقم(۲) پذیر خامهٔ مراسلات شامه بود (که در تولید مبانی صلح و تصفیهٔ مناهل وفاق از جانبین اهتمام رود - و هندو کوه فیمابین باشد) بر منظر استحسان جلوه نمود پیدا ست که امرے شریفتر در عالم کون و نشأهٔ تعلّق از تودّد و توافق نشان نداده اند که انتظام سلسلهٔ کاینات بآن منوط و مربوط است - و هرگاه این معنی در طبقهٔ سلاطین (که اساطین بارگاه جبروت اند) بظهور آید هرآینه مُثمر برکات و مُنتج حسنات حال و مآل خواهد بود - و الوف نفوس و صنوف ذي حیات در مهاد امنیت آرام خواهند یافت - در اظهار مراسم مصالحت و ابراز لوازم مصادقت ما را بایستے بادي شد - که همگي نیّت حق طویّت ما از مبادی انکشاف صبح سعادت بر خلاف اکثرے از فرمان روایان گذشته باصناف بني نوع همواره برمنهج ایتلاف و ارتباط است - هرگاه بادی این وادي آن والا قدر شده باشند درین مرتبه چند در چند بر ذمّت همّت ما مراقبت این نسبت و مراعات این رابطه لازم باید کرد - و لهٰذا درین ایّام حاکم ایران نظر بر سوابق معرفت و سوالف حقوق آشنائي انداخته یادگار سلطان شاملو را فرستاده استعانت نموده بود - بموقف قبول نرسید - و نیز شاهرخ میرزا آرزوی آن داشت که در کابل یا در کشمیر یا سواد و بجور یا تیراه (که ولایت سرد سیر است) جایگیر داشته باشد - ملاحظهٔ قرب و جوار فرموده ملتمس او باجابت مقرون نشد - و در صوبهٔ مالوه جایگیر کردیم - و نیز مرزایان قندهار را بدرگاه طلب داشته حراست آن دیار (که از قدیم داخل ممالک محروسه است) بملازمان بابري تفویض یافت که مبادا جنود توران آنحدود را از منسوبات ایران اندیشیده قصد نمایند - و خلط عظیم درمیان ولایت آن والا شوکت و ممالک محروسه واقع شود - و نیز یکے از اوباش بد طینت در کوهستان بدخشان سر بشورش برداشته مدعی آن شد که فرزند شاهرخ میرزا ام و زمینداران آن ناحیت بار پیوستند - هرچند عرائض فرستاده استمداد نموده توجّه نفرمودیم تا آنکه آوارهٔ دشت ادبار شد - ازانجا که پاس سخن ناگزیر همّت والا ست چون نخستین حرف صلح درمیان آمده دل میخواهد که صورت این سانحه چنان بمعني گراید که شایان بزرگ کردگار ایزدي باشد - فی الواقع اگر(۳) تحقیق آن سخنان دلاویز (که قاصد و نامه گذارش نماید) صورت بندد ازین چه بهتر - و الّا جائے مقرّر سازند - تا دران قرارگاه بزم یکجهتي آراسته شود - و بے میانجی غیرے مقاصد دیني و دنیوي و مطالب صوري و معنوي به بیان تنقیح و طراز تحقیق روشن گردد - و چنان بسمع همایون رسید که جمعے از مکس طینتان

---

(۲) نسخهٔ [ا] رقم زدهٔ (۳) در [بعض نسخه] اگر آن سخنان دلاویز ۰

بودن ما را در حدود پنجاب دست آویز سخن ساخته آئینی (که مخالف مبانی درستی باشد) مذکور کرده اند - حاشا امرے که در خلوتسرای دل نباشد به پیشگاه زبان ظهور یابد - و آنچه بطراز تقریر[۲] پیوندد عمل برخلاف آن رود - با آنکه آب و هوا و شکار این دیار خوش آمده بود چنان بخاطر میرسد که بصوب دارالخلافهٔ آگره نهضت فرمائیم - تا زبان ژاژخایان بسته آید و آنکه تحریر رفته بود (که بنسبت شاهرخ میرزا همان غبار در خاطر است) موجب تامّل شد که [اگر در بواطن قدسیهٔ فرمان روایان والا شکوه (که مطالع انوار الٰهی و مظاهر اطوار صفوت و صفا اند) غبار اکفا و همسران انطباع و استقرار می پذیرد] از سایر طبقات چگونه قرار گیرد - علی الخصوص که منشای آن خرد سالی و نادانی باشد - چرا بزلال عفو و صفح محو نگردد - و او از خود کامی مورد تقصیرات نسبت باین دودمان والا شده بود - و بمکافات آن سرگشتهٔ بادیهٔ غربت شد - (چون پناه بابن[۳] جانب آورد - و نقوش ندامت از ناصیهٔ حال او ظهور داشت) در گذرانیده شد - و آنکه ایبا رفته بود (که التجا نمودن شاهرخ میرزا و فرزندان محمّد حکیم میرزا باین آستان دولت از آثار محبّت آن نقاوهٔ دودمان مجد و علا ست) چگونه ورود این منتسبان خاص باین جانب آنچنان تصوّر نموده آید - و آنکه بمقتضای محبّت و یگانگی تفصیل فتوحات رقم پذیر خامهٔ اتّحاد شده بود آنرا از نتائج حسن نیّت آن والا نژاد شمرده خوشوقت شدیم - و آنکه مصحوب مولانا حسینی نگاشتهٔ کلک محبّت گردیده بود [که فرزند عزیز بموجب خرد سالی خواهشے چند (که نه درخور او باشد) نموده است] دل نگرانی دارد - که مبادا غبارے بر دامن محبّت نشسته باشد - و در استعذار آن تفصیل رفته بود - قاصد پیشتر از ورود در اثنای راه در آب فرو رفت - و مضمون آن معلوم نشد و خاطر حق گزین از سنوح این واقعه تاسّف داشت - روابط قرابت قدیم با ضوابط محبّت جدید آن گونه انتظام نیافته است که اگر بالفرض چیزے می بود غبار ملال بر دامن مصادقت بنشیند - فرزندان را با پدران حقیقی ناز گونه می باشد - خصوصًا با آن والا دستگاه - اگر با پدران مجازی نیز این معنی بظهور آید چه دور است - سعادتمند فرزندے که رضا جوئی پدر وجههٔ همّت او بوده در نگاهبانی این رشته تکاپو نماید - همان جلائل عهود و شرائف مواثیق (که بذریعهٔ ایلچیان کاردان مرّةً بعد اخری قرار یافته) در خاطر حق پسند مرتسم و منقش است در رسم اسلام و آئین کرام از برای ابقای ارکان دوستی و یکجهتی (خاصه حقیقت گزینان فتوّت منش) عشر عشیر آن وافی و کافی ست - و آنکه مرقوم بود (که بعضے بورشها بآمدن

---

(۲) نسخهٔ [ب] تقریر و تحریر (۳) نسخهٔ [ب] بدرگاه ما آورده ٠

احمد علي اتالیق موقوف است) برفوح پیوست - حقیقت پدرود کردن او جهان گذران را بسمع همایون (۲) رسیده باشد - که بعد از رخصت این امر نا گزیر پیش آمد - نیکذاتے و آگاه دل بود - اگر بمحفل قدسي رسیدے بسا اسرار مصادقت و غوامض مرافقت (۳) از زبان راست گوی او معلوم آن والا گوهر شدے - هر اراده (که مکنون ضمیر صواب اندیش باشد) از مکامن قوت بفعل آورند - و هر گونه معاونتے (که لازم نشاء دوستي بمخاطر حقیقت طراز رسد) ابلاغ نمایند - که دران مساعی مشکوره لوامع ظهور دهد •

و لله الحمد که از عنفوان جلوس بر اورنگ فرمانروائي تا حال (که سنه عاشر است از قرن ثاني - و اوّل انکشاف صبح اقبال - و مبدأ ابتسام بهار دولت و اجلال است) همگي نیّت حق اساس این نیازمند درگاه الهي آنست که اغراض خود منظور نداشته همواره در القیام و انتظام جهانیان کوشد - و از میامن این کردار سعادت پرتو مملکت وسیع هندوستان (که بر چندین فرمانروایان والا شکوه انقسام یافته بود) در حیطهٔ تصرّف و احاطهٔ اقتدار ما در آمد و طبقات انام (که در جبال مرتفعه و قلاع حصینه و محالّ مشکله تارک استکبار و جبینِ استجبار بر زمین اطاعت نیاورده راه مخالفت میسپردند) بمقتضای درستی نیّت راه اطاعت و ارادت مسلوک داشتند - و طوائف النّاس را با یکدیگر با وجود تباین ارشاع و تخالف اطوار روابط پیوند پدیدار شد - چون سخن دلاویز نتائج درستی نیّت و راستی گفتار و حسن عمل باینجا کشید ناگزیر بذکر (۴) برخے از نعم الهي نیایش ایزد و ستایش دادار بتقدیم رسانیده بزم یکجهتي را شادي آمود میگرداند •

بر مرآت ضمیر انور (که انطباع پذیر اشراقات عالم قدس است) مختفي و محتجب نماند - درینولا (که ورود موکب والا بصوب ممالک پنجاب اتّفاق افتاد) اگرچه نخستین نظر بسیر و شکار اینحدود بود امّا تسخیر ولایت دلکشای کشمیر [که تا این زمان قدم هیچ یکے از سلاطین روزگار دران سرزمین (که در استحکام و استحصان سهیم و عدیل ندارد - و در نزاهت و لطافت غرب المثل نظّارگیان دشوار پسند است) نیارست در آمد] نیز مرکوز باطن بود - که همواره بیدادش حکّام آن دیار بمسامع قدسي میرسید - بنائیدات سماوي بهادران نبرد دوست و غازیان شهامت اندیش در اندک فرصتے آن ملک را در احاطهٔ تصرّف در آوردند - اگرچه حکّام آنجا در جنگ و جدل تقصیر نکردند امّا نیّت حق اساس چون محض خیر بود باحسن وجوه مفتوح شد - و خود همدران سرزمین خجسته آئین (که از عطیّات مجدّدهٔ الهي بود) رفته شکر

---

(۲) در [بعضی نسخه] شریف (۳) نسخهٔ [اب] موافقت (۴) نسخهٔ [ا] بتعداد برخے •

پروردگار بجا آوردیم - و نهز چون سیر و شکار کابل و گلگشت آن عشرت سرا مانوس(۲) طبیعي بود تا اقصای کوهستان کشمیر و تبّت سیر نموده نوادر آن نگارستان صنع الٰهي بچشم عبرت بین نظّاره کرده از راه ولایت بکلي و دمتور (که از تصادم جبال و تزاحم گریوه و مناک بحدّے ست که افکار آسماني سیر و لوهام بلندي پیما عبور ازان طرق هایله دشوار میدانند) جریده بعرصهٔ دلنشین کابل رسیده شد - و نهز از مکنونات خاطر حق پرست آن بود که حاکم تتّه را (که غربي دروازهٔ مملکت روز افزون بر ساحل دریای شور است - و بزبردستان آن مرز و بوم راه معدلت نمي سپرد) نخستین نصائح هوش افزا فرموده بشاهراه فرمانبرداري رهنمون گردد - اگر از نامساعدی بخت گوش نصیحت نیوش نداشته باشد آن(۳) آنکا را (که ملکے ست وسیع و ولایتے ست آبادان) بیکے از داد گران فرمان پذیر سپرده آید - چون عقل صلاح اندیش و دیدهٔ دوربین و گوش شنوا نداشت داستان موعظت را فسانه انگاشته از بادهٔ خود کامي سررشتهٔ هوشمندي گسیخت - لشکرے شایسته بآن ناحیت فرستادیم - و تا قریب دو سال بهادران اخلاصمند در هر گونه قطره و تردّد اهتمام نموده چه در دریا و چه در صحرا اقسام جنگ و جدل کردند - و چون همگي نیّت حق پذیر برخاهیت عالمیان بود همه جا نصرت و فیروز مندي قرین حال فرخنده مآل آن گروه عقیدت منش گشت - و ازانجا که آئین قدیم است (که کار معامله نشناسان کوتاه بین تباه کردد) حاکم آنجا را شکست بر شکست افتاد - و چون در نهاد او مایهٔ سعادت بود بزینهار و پیمان اولیای دولت را دید - و تمامی آن مملکت وسیع و قلاع آن دیار ضمیمهٔ(۴) ممالک محروسه شد - و با آنکه چندین جنگ کرده بود بعد ازانکه بخدمت مشرّف شد از نامیهٔ احوال او نقوش سعادتمندي فراگرفته باز آن ملک را (که بجنگ عظیم بدست آمده بود) بار مکرمت نمودیم - و نیز از مطوّبات(۵) ضمیر صواب انذیش تنبیه و تادیب افغانان وحوش سیرت بهائم مریوت (که از مرور و ملمع بیش بودند - و در جبال حصینهٔ سواد و بجور و تیراه مساکن ساخته هموارهٔ متعرّض قوافل راه توران مي شدند) بود - آن نیز بمقتضای عدالت صورت شایسته پذیرفت - اکثرے حلقهٔ اطاعت و انقیاد بگوش هوش کشیدند - و گروهے ازان قطّاع الطّریق (که بخار شقاوت و انحراف در دماغ آنها پیچیده بود) پایمال فیلان کوه نهیب شدند - و بسیارے بحبال سطوت قهر الٰهي اسیر گشته بفرخت رفتند - و نیز از مکنونات بطون حقیقت شیون اصلاح و افلاح بلّوچان بد نهاد بود - که پیوسته در خوف

---

(۲) در [بعض نسخه] مانوس طبع بود (۳) نسخهٔ [ا] آن ولایت را (۴) در [چند نسخه] داخل ممالک محروسه شد) ۵) نسخهٔ [ا ب] منظورات ۵

و رجای انحراف و اطاعت مانده بر بادیه پیمایان ایران راه میگرفتند - و یغما را تمغا نام نهادند - آن هم بدستور دلپسند نقش بست - و هرگونه صورت دلپذیر (که در سنجیل ضمیر[۳] مخیّل بود) خوشتر ازان بر منصّهٔ ظهور جلوه[۴] نما شد - و از برکات نیک نیّتی با آنکه رایات اقبال در پنجاب بود سلطان مظفّر گجراتی (که با چهل هزار کس دم نخوت میزد) بسعی مجاهدان نصرتمند گرفتار آمد - و جمیع سرکشان و گردن فرازان آن دیار زینهار خواسته غاشیهٔ عبودیت بر دوش کشیدند - و از بدائع سوانح آنکه در هنگام آوردن او بعتبهٔ خلافت خود را خود کشت و همانا مصلحت چنان بود - که خاطر مهرگزین در کشتن آدمی و هدم بنیان ربّانی ملاحظهٔ تمام دارد - و غالب آن بود که چون در پیشگاه نظر می آوردند بسلامت ماندے - و نیز باهتمام مبارزان کارطلب سومنات مشهور و جونه گذهه و سایر ولایت سورت (که جنوب رویه بر ساحل دریای عمان است) در تصرّف درآمد - و نیز برهان الملک برادر نظام الملک (که معظم ولایت دکن داشت) از حوادث روزگار پناه باینجانب آورده بود - ما دام که معدلت آن بلاد بمسامع حق نیوش میرسید او را بعواطف جلیله مستمال فرموده تسخیر دکن را موقوف داشته بودیم - چون خبر طغیان و ستم رسیدگی رعایای دکن رسید امرای ولایت مالوه و خاندیس حکم والا را کاربند شده برهان الملک را حکومت آن ولایت داده معاودت نمودند - چون کوتاه حوصله بود تاب بادهٔ مرد آزمای دنیا نیاورده دم استقلال زد - ازانجا (که بمسلک نا سپاسی شناقتی استیصال خویش نمودن است) در اندک زمانے اثرے ازو و فرزندان او نماند - و سران آن دیار یکے از منسوبان آن سلسله را بر داشته نخوت آرای شدند - بتائیدات سماوی عساکر ظفر طراز بسرکردگی غرّهٔ ناصیهٔ اقبال قرّهٔ باصرهٔ دولت و اجلال فرزند سعادتمند سلطان مراد رخصت فرمودیم - بسیارے آن ملک وسیع را (که هندوستان دیگر است) نیز در حوزهٔ تصرّف آوردند و نیز نبرد آزمایان حقیقت مند در اقصای بلاد شرقیّه ولایت وسیع اوڈیسه را (که متّصل دریای شور است) تسخیر نمودند - و چندین هزار سپاهی امان یافته در سلک ملازمان عتبهٔ خلافت درآمدند - چون تعداد نعمتهای ایزدی داستانے دراز است برای انبساط خاطر آن عظمت دستگاه چندے[۵] بر شمرده بر دیباچهٔ اعلان می نگارد - که چون مولانا[۶] حسینی بملازمت استسعاد یافت دران نزدیکی بکاربردازان اشغال سلطنت اشارت شد که بزودی رخصت ارزانی دارند - درین اثنا برخے از واژونی بخت در عرصهٔ دلنشین کشمیر آغاز

---

(۲) نسخه [ا] ضمیر صافی بود (۳) نسخهٔ [ب] جلوه نمود (۴) در [بعضے نسخه] همین قدر بعد نموده بر دیباچهٔ (۵) نسخهٔ [ب] ملا حسینی •

فتنه و فساد نموده با دولت خدا داد دم مخالفت و منازعت زدند - مرکب اقبال با جمعی از مقربان بساط عشرت برسم شکار بر آمده بر مظاهر قدرت ایزدی چشم عبرت بین گشوده بود که آن شورش مسموع شد - با وجود طغیان باران بطریق ایلغار متوجه شدیم - و پیشتر ازانکه غازیان نصرتمند قطع گریوها نموده بآن ملک در آیند بعضی از سعادت اندوزان حقیقت مند (که بحسب ضرورت دران طرفان بے تمیزی افتاده بودند) قابو یافته سر سرگروه آنها آوردند چون مرکب اجلال نزدیک شده بود مجدداً بآن باغستان بے خزان عبور افتاد - و دران گل زمین فیض بخش استلذاذ صوری و معنوی نمود - و فرستادن ایلچی در تعویق ماند و چون رایات همایون باز گردید در اثنای راه خبر واقعهٔ مولانا حسینی رسید که بابتلای امتلا در گذشت - و موجب مزید تاسف گشت - بنابران بعضی سخنان محبت افزا بسلالهٔ اولیای عظام خلاصهٔ اصفیای کرام خواجه اشرف (که از قدیمان این دودمان والا ست) گفته فرستاده شد - تا حقیقت حال را مشهود ضمیر انور گرداند - و هم مبین روابط عهود و مواثیق (که برسائل و رسل تنصیص و ترصیص یافته) گردد - ترصد از جلائل مآثر محبت و یگانگی آنکه پیوسته بمژدهای مسرت افزا حدیقهٔ باطن را طراوت بخشند * تمام شد *

* سی ام خلوتکدهٔ دانش بشاهنشاهی فروغ پرتو داشت - و چندے خاصان فیض پذیر ناگاه آوای عروسی هنگامه برخاست - فرمود بودند ساز را از نوا باز گیرند - که آگهی بزم بیگانه خروش بر نتابد - از آهسته گذاری و دوربینی و زبان کوتهی و گفته پذیری بینندگان بینش سرمه برگرفتند - دریدولا بزرگ شاهزاده را شگرف دلبستگی بدخت زین خان کوکه شد و بیوگانی سگالش در سر گرفت - گیتی خداوند را ازین بے روشی دل گران شد - و چون خاطر شیفتگی از اندازه بیرون دید ناگزیر دستوری داد - والا جشنے پیرایش گرفت - و نشاط تازه آئین بر نهادند *

* ابیات *

فراوان بارگه بر پای کردند * زمین را چرخ انجم زای کردند
ز هر سو پرده بر درگاه بستند * تتق را تازه نور از ماه بستند

شب هشتم تیر در قدسی نشیمن مریم مکانی فرخ پیوند خرمی افزود - و آن پارسا گوهر بشبستان اقبال سپردند *

---

(۲) نسخهٔ [ا] مراجعت نموده (۳) نسخهٔ [ا] ساز را با نوا باز گیرند (۴) در [چند نسخه] راه دوری (۵) در [بعضی نسخه] زمان کوتهی (۶) نسخهٔ [ب] دانش سرمه (۷) در [چند نسخه] بیست و هشتم تیر *

و از سوانح گشایش قلعهٔ بسینه[۲] - از نا پروائی یتاق دار افغانان باز دست چیرگی برگشاده بودند - و نخوت فروشی را دستمایهٔ زبان زدگی برساخته - راجه مانسنگهه گزین فوجے بسرکردگی درجن سنگهه بدان سو فرستاد - سلیمان و کیدا رای آن قلعه را استوار کرده بآویزش برنشستند - فیروزی سپاه گرد بر گرفت - هر روز سخت آویزه چهرهٔ دلاوری مي افروخت دهم از نیرنگ اقبال درونی توپے در هم شکست - سلیمان و بسیارے را روزگار بسر آمد و کیدا زخمي از پا افتاد - نا گزیر راه گریز سپرده بعیسی پناه برد - درین روز بکرماجیب پورزادهٔ راجه رامچند بسجودِ قدسي آستان سربلندي یافت - چون پدر در گذشت بد گوهران این خرد سال را دست آویز خود کامي برساختند - و باندهو را پناه اندیشیده بکچ گرائي نشستند - چون رای پتر داس دستوری یافت از کاردانی و مردانگی بسیارے ملک برگرفت - دژنشینان از دستان سرائي عرضه داشتند که یکے از بزرگان دولت دست گرفته بوالا درگاه برد - جهان سالار مهربان دل پذیرفت - و بفرمان والا اسمٰعیل قلي خان بهمایون درگاه آورد - و در خور نوازش رفت •

و از سوانح چیره دستی فیروزی سپاه دکن - (چون صادق خان در مهکر[۳] بنگاه ساخت و لختے برار از پراگندگي برآمد) اژدر خان عین خان حبیب خان و دیگر دکنیان بشور افزائي برخاستند - گزین فوجے بسرکردگی میرزا علي بیگ اکبر شاهي بچاره گري برآمد - دوازدهم نا گهاني بر اردوی عین خان گذاره شد - و بسزا مالیدند - با چندے سراسیمه بدر رفت و فراوان غنیمت اندوختند - و نفسے بر نیاسوده از پنهان راهے بهنگامهٔ ایذان پیوستند - و باندک آویزش برشکستند - زمان اکهاره و قیلان و دیگر کالا بدست آوردند - شازدهم تولک خان در بنگاله رخت هستي بربست - دیرین پرستار جاوید دولت بود - بیستم[۴] سعید خان را بصوبهٔ بهار دستوری شد - و بسا آگهي اندرز گوهر هوشمندي برافروخت - شب بیست و دوم آگهي انجمن گرمي داشت - ناگاه ابرها پدید آمد - و تراوش در گرفت - فرمودند باران مردمي بکار بر و درین روحاني بزم پراگندگي میفکن - بزودي هوا بصافي شدن رو نهاد - و شگرفی گیرادم شگفت آورد - همه جا سخت بارید - و از دولتخانه باز گشت •

دریغو گیتي خداوند بر ساده لوحی میرزا مظفر حسین قندهاري بخشود - او از تن آساني و نا پروائي کار خود را بآزمندان ستمگر وا گذاشت - چند بار زبردستان اقطاع او و برخے[۵] بازرگان داد خواه آمدند - اندرز گذاري بآن نا آزمون بر نا گرفت - از روز بازار داوري

---

(۲) در [چند نسخه] بسنه (۳) نسخهٔ [ب] بهکر (۴) نسخهٔ [ا] بیست و دوم (۵) نسخهٔ [ز] وبرخے بزرگان •

دلتنگ شده دستوری حجاز درخواست - و پذیرش یافت - پس از چندے پشیمان شده و بآسیمه سري برنشست - بیست و چهارم شهریار پایه شناس او را بازخواند - و بتازگي برنواخت - بیست و هفتم میرزا کوکه چوبے بوالا نظر درآورد - و چنان برگذارد که هنگام شگافتن سبز جانورے از میان پدیدار گشت - و پس از چندے جان بسپرد - و براے نمودن همان روش بدانجا باز گذاشته شد - فرمودند هرگاه در دندان نیل و سنگ پیکرون (۲) جان برگیرند پیدائی آن در چوب که لختے نرم تر است چه شگرف - لیکن مردم زاد را جز کم دیدار بشگفتي نبرد - سي و یکم میرزا رستم را بشمالي کهسار فرستادند - چون باسو و برخے بوم نشین از بد گوهري سر از فرمان پذیري برتافتند میرزا را بتهان و آن نواحي اقطاع داده بدانسو دستوري شد - و آصف خان و هاشم بیگ و بسیارے را بیاوري همراه کردند - یازدهم امرداد رامچند را ببرار فرستادند - (چون ناهنجاري جنوبي سپاه بعرض همایون رسید - و نیز روشن شد که شهباز خان با لشکر مالوه بے دستوري شاهزاده به تیول خود باز گردید - و یک لک مهر که بسامان لشکر روانه شده بود از راه نا ایمني در گوالیار است) آن نیکوپرستار دستوري یافت تا خزینه را بگزین پاسباني برد - و سپاه مالوه را باز گرداند - و هریک را اندرز بر گذارد دریں هنگام بارش از کم بارانے که و مه بسراسیمگي افتاد - دوازدهم به نیایشگري امرخدیو ابر ریزش در گرفت - و دلهاے پژمرده سیراب شد - دریں روز محمّد بیگ و پور او طاهر بیگ از ایران رسیدند - و سعادت بار یافتند - خود را از نژاد خواجه شمس الدّین محمّد صاحب دیوان برگیرند - و لختے از جفر آگاه - گیتي خداوند یورش دکن برسگالیده راز پژوهي فرمود - ایں بیت بر آمد • بیت •

سفر کن سفر کن سفر کن سفر • سفر کن که بسیار یابي ظفر

و از سوانح چشم زخم رسیدن بقدسي پیکر - و بایزدي پاسباني بعافیت انجامیدن

هیزدهم جهان سالار آوبزا آهوان تماشا میفرمود - و مردم از دور نظّارگي - ناگهاني آهوئے دوبده شاخ بند گردانید - آن تهمتن شاخ را استوار برگرفت - و هرچند بزمیں آمد دست ازاں بار نداشت - خراشے در یکے از بیضهاے دو گانه رسید - و خونے بر تراوید - آن توانا دل شمارے بر نگرفته بکار جهانباني پرداخت - هفتم روز آسیب آفتابه رسید و آماس برافزود - از گونا گون گفتار پزشکان دارو قرار نمیگرفت - و نفس نفس درد در افزایش بهزاران گفت و گو چاره بحکیم مصري و حکیم علي باز گردید - و سامان دارو براقم اقبالنامه

---

(۲) در [بعضے نسخه] پیکرے •

و شیخ بینا و شیخ هنسو[۲] پور او در نهادن مرهم و بند و گشاد لیک اندیشی بجای آوردند اگرچه بیماری بیکماه و بیحست و دو روز کشید لیکن بیست و نه روز بدشواری گذشت - با آنکه از کار آگهی همه روز بار عام دادند سنگ شورشی افتاد - و فتنه پژوهان یانه درا را بازار گرم شد و که و مه را سراسیمگی در گرفت - هفت روز بخلا جا نرفتند - و خرد و بزرگ کالیوه تر شد یازدهم روز زلو بر نهادند - و نشان بهی پدید آمد - بیست و چهارم شهریور میرزا یوسف خان از جونپور رسید - و بخسروانی نوازش سربلندی یافت - دیرین روز فتح الله شریف دار را بدکن دستوری شد - و پانصد احدی بهمراهی او فرستادند - هفتم مهر قدسی پیکر شست و شو فرمودند[۳] - و والا بزم پیرایش گرفت • • نظم •

جشنی که چنین بروزگاران • در خواب ندیده نوبهاران
نے بزم که نقش چرخ و اختر[۴] • مجموعهٔ حسن هفت کشور

گوناگون بخشش و بخشایش رفت - و روزگار را شادمانی دیگر در گرفت - بسا زنداني رهائي یافت - و دیرین خواهشها برآمد - (هرکرا کامیابی فیایشگری بوافزاید - و از فاملایم روزگار سررشتهٔ نیازمندی وا نهلد - و بداد و دهش جهان را آباد دارد - و بتازه روئی نیکوئی همگنان بر سگالد) چنین گزند را اپاداش نتوان خواند - و پیام آگهی چسان شمرده آید - اگرچه نزد آنانکه جان پس از تن گداري دیگر پیکر بر گیرد چندان شگفت نیارد - ازانجا (که لغزش[۵] پایهٔ الهی بزرگان هر دور بیند در نیابد تا ظاهر نگهان چه طرف بر بندند) پیچش دل لختی فرو نشیند - همانا عقیدت افزائی مردم و پیدائی درستداری جهانیان بود - ازین رنجوری خرد و بزرگ آسیمه سري داشت - و مال و جان خود را بدل تندرستی گیهان خدیو میخواست پانزدهم قاضي نورالله را به پژوهش سیورغال صوبهٔ آگره فرستادند - و فرمان شد که مستمندان تهي دست را از نوزمین بردهد - بیست و ششم انسر خدیو بر سمند اقبال برآمد - و ببانغ دلامیز[۶] عشرت اندوخت - شب در آهو خانه بعیش گذراندند - و پایان آنروز مهین بانوی دودمان عفت مادر شاهزاده سلطان دانیال را روزگار سپري شد - دیگر روز دیرین پرستارے بشبستان اقبال در گذشت - گیتي خداوند بسرّ ایزدي خواهش رسیده شکیبا گردید - و آمرزش درخواست - بیست و هشتم بقدسي منزل باز گردیدند - دیرین روز بمشکوی بزرگ شاهزاده دخت مرزبان خاندیس را پیمانهٔ زندگي لبریز شد •

---

(۲) نسخه [ب] هتو (۳) نسخهٔ [اب] فرمود (۴) نسخهٔ [ا] هفت اختر (۵) یا لغزش مایه باشد (۶) نسخهٔ [ب] دلاویز •

و از سوانح ناکامیِ عیسی - چون راجه مانسنگهه از رسیدنِ هنگام بارش نزدِ گهوڑا گهاٹ بنگاه برساخت سخت رنجور شد - و پزشکانِ آزمون کار بروز (۲) نومیدی نشستند - آن بومی با معصوم خان کابلی و دیگر بد گوهرانِ نافرجام بکار زار آمد - دران سال بدوازده کروهی رسید و فیروزیِ سپاه آمادهٔ پیکار شد - از نیرنگِ اقبال بارش و آبِ دریا کمی پذیرفت - بهزاران دشواری بار گشتند - و در کشتی راندن بس رنج کشیدند - چون راجه بهی یافت گزین لشکرے بسرکردگیِ همت (۳) سنگهه بمالشِ ایشان روانه ساخت - بد گوهران از میانهٔ ولایت بیرون شده در کنارهٔ سفدر دمِ آسایش بر گرفتند - چون فیروزیِ سپاه نزدیک شد لختے از سراسیمگیِ رختِ هستی بسیلاب در دادند - و فراوان اولجا بدست در آمد •

درینولا بهر شهرے آشخانها آماده گشت - درین سال کم بارید - و گران ارزیِ جهانے را برنج در افکند - سر سال ذرذوابه نمایش کرد - اختر شناسان خشکی و تنگی برگذاردند - شهریارِ مهربان دل بهرجا کارآگهے نامزد فرمود - تا هر روز مستمندانِ تهیدست را خورش برسازد و همواره بولا فرمایش آزرمندان به پیشگاهِ حضور رسیدے - و کامِ دل برگرفتے - و همچنان جوق جوق درویش را بخواسته داران سپردند - دوم آبان شمسی وزن شد - انعر خدیو را بدوازده چیز برسنجند - و فراوان مردم را کامِ دل برآمد - دهم (که روز جشن بود) توراني نواشے دو شتر را با بار برکشید - و بینندگان را شگفتی درگرفت - و درین روز شاهم خان از انقطاعِ خود آمد - و بشاهنشاهي نوازش سر برافراخت - سگالش آن بود که رستم میرزا را بپاسبانیِ گجرات روانه گردانند - و او را باتالیقي برنواخته همراه سازند - تا شاهزاده سلطان مراد از خسرواني نواخت و پور نزدیکیِ نشاط اندوزد - لیکن اندیشه بکردار نیامد - درینولا در بکرام زعفران گل کرد - گیتي خداوند این سرزمین را شایستهٔ آن دانسته تخم را به تخته بیگ فرستاده بود - یازدهم از سرسبز شدن و بر شگفتنِ آن آگهي رسید - و دوربینيِ پیدائي گرفت درین روز میرزا یوسف خان دستوریِ گجرات یافت - او را در آنسو جایگیر کرده فرستادند تا بکمکِ فیروزیِ سپاهِ دکن باشد •

فیروزي یافتن صادق خان باقبال شاهنشاهي

چون میرزا علي بیگ اکبر شاهي چیره دستي یافت نظام الملکیان بکین توزي تازه پیمان بر بستند - خداوند خان حمید خان عبدالفتّاح اودے خان جمال خان دستور خان

---

(۲) در [چندنسخه] بر در نومیدي (۳) نسخهٔ [ز] هیم سنگهه •

و دیگر مردم ده هزار سوار و نزدیک هشتاد فیل بسیچ پیکار در سر گرفتند - فیروزی سپاه با آنکه بسه هزار نمیکشید بدلاویز گفتار سپه آرا دل به پیکار بر نهاد - قول صادق خان سانول داس محمّد جان[۲] بیگ مولانا محمودی و برخی راد مردان - برانغار میرزا خان سیّد بایزید عزّت خان ملک رادهن[۳] عبد الرّحمن[۴] قبول خان و چندے نامور - شاه قلي طاهر اورکنچي[۵] تلغمهٔ این فوج - جرانغار اعتبار خان وفادار[۶] خان و لختے بهادر - و چندے کار آگهان تلغمهٔ این - هراول میرزا علي بیگ دوست[۷] سیّد لاد صالح پور وزیرخان محمّد حسین شیرانکن محمّد امین مودودي میرطوفان و برخی دیگر - میر حسیني بهادر میر[۸] هزار قابل یرغلیغ اتم بهادر باولچي گري این پیش قدمان نامزد گشتند - از مهکر[۹] چهل کروه پدیرای[۱۰] کارزار شدند - و هشت کروهی پانهري[۱۱] بر ساحل[۱۲] بان گنگ دم آسایش برگرفتند - و آن دریا را پیش و رود بارے در پس داده استوار جائے بنگاه برساختند - هفتم آذر فوجها برآراسته دل بآویزش نهادند - نخست خداوند خان با پنج هزار سوار و چهل فیل بهراول در آویخت میرزا علي بیگ با برخے کارنامهٔ مردانگي بجاي آورده درهم شکست - دوست سیّد لاد احسن داد گنداوري داده زخمي بزمین آمدند - و برانغار از مخالف انبوهي بے آویزه برگردید - صادق خان رود بارے در پیش داشته نیرنگ نیلي سپهر میدید - فراوان کس از مخالف روی[۱۳] جنگ بدر آوردند - پای افشرده بتوپ و تیر در گرفت - و از ایزدي تائید فیروزي چهره بر افروخت - بسیارے فرومایه را زندگي پیوند برگسیخت - و فراوان اولجا بدست افتاد - ازان میان چهل فیل گزیده - و از فیروزي سپاه جز چندے نا روشناس را روزگار ابسر نیامد - هیزدهم قلیچ خان بوالا درگاه پیوست - چون سرانجام لشکر تیراه بشایستگي[۱۴] نیارست نمود و پسند قدسي خاطر نیامد بپوزش گذاري بدرگاه رسید - بیست و سیوم حسین بیگ شیخ عمري به بنگش دستوري یافت - و آبادی آن ملک و مالش تاریکیان بدو باز گردید - درینولا گزین جهازے بانجام رسید - نخستین بار از کم آبي در روان ساختن فراوان رنج رفت - بخاطر همایون رسید که بر فراز بزرگ کشتئے (که پانزده هزار من و افزون

---

(۲) در [چند نسخه] خان بیگ (۳) نسخهٔ [ز] خیربت خان (۴) در [بعضے نسخه] راودهن (۵) نسخهٔ [ب] طاهر اورانکچي (۶) نسخهٔ [ا] قادر داد خان (۷) در [بعضے نسخه] دوست میرزا سیدلاد (۸) در [بعضے نسخه] میرهزاره (۹) نسخهٔ [ب] بهکر (۱۰) نسخهٔ [ا] آماده پیکار شدند (۱۱) در [بعضے نسخه] با نهري (۱۲) در [بعضے نسخه] برساحل گنگ (۱۳) در [چند نسخه] رو بدو آوردند (۱۴) نسخهٔ [ا] دوم ۰

بار برد) بر سازند - و آسان بسر منزل رسید - بیست و چهارم تیر آغاز گردید - و بیست و هشتم آذر بانجام رسید - در درازي سي و هفت گز - شازده هزار و سه صد و سي و هشت روپیه بخرج رفت - و بشایستگي به بندر لاهري روانه شد - بینندگان بشگفت در شدند - پنجم دی ما ما آغا رخت هستي بر بست - او کوچ شهاب الدّین احمد خان است - بشایستگي زندگي بسر آورد - چون با مریم مکاني پیوند خویشي داشت بامدادان گهتي خداوند بقدسي منزل رفته پرسش فرمود - و ازانجا آب راوي گذشته بآهوخانه گذاره شد - بسیچ آن بود که شب همانجا بسر برند - لختے دست مبارک بدرد آمد - و بشهر باز گردیدند پانزدهم شاهم خان را بقنّوج باز گردانیدند - و بهبود پند ها آگهي افزود •

و از سوانح فرمان پذیري لچهمي نراین - او مرزبان کوچ است - چهار هزار سوار و دولک پیاده و هفت صد فیل و هزار کشتي جنگي بدو گراید - آباد ملک ست - دراز دویست کروه - پهنا از چهل تا صد - خاور سو دریاي برم پتر - شمال پایان تبّت و آسام جنوب سو گهوڑا گهاٹ - باختر رو ترهت - پیشتر ازین بصد سال در پرستشگاه جالیس (که اورا بمهادیو نسبت دهند) پارسا زنے به نیایشگري بر نشست - و خواهش فرزند فرمان فرما در پیش گرفت - و بایزدي نیرو آبستن شد - و پسر بزاد - بشنا نام نهادند - و راجگي آن دیار یافت - نبیرهٔ او مال گسائین فراوان آگهي داشت - و ستوده خوبها پیرایهٔ حال او لختے بمعني حسن بر سترگي بار خدیو شناسائي انفروخت - و در شاهنشاهي ستایش کتابے برساخت - و آنرا با گزین کالا روانهٔ قدسي درگاه گردانید - همواره به نیایشگري عبادت مي اندوخت - با وابستگي آزاد بزیستے - و از بیوگاني پیوند بر کنارہ بودے - در پنجاه سالگي جا نشیني ببرادر زادهٔ خود پات کنور نامزد گردانید - بزرگ برادر او شکل گسائین خواهش کدخدائي نمود - از فزون دوستي پذیرفت - او را پسر شد - و لچهمي نراین نام کرد - چون روزگار او بسر آمد راجگي بدو باز گردید - و پات کنور سر بشورش برداشت - بیاوري عیسي لختے کار او پیش رفت - درین هنگام لچهمي نراین به نیایشگري والا درگاه برخاست - و بمیانجي راجه مانسنگهه خواست که خود را بجاوید دولت بربندد - راجه از سلیم نگر بانند پور شتافت او چهل کروه پذیرا شد - سیزدهم دی سوارهٔ دریافت - و بگرم خوئي بزم دوستي بر افروخت سپس راجه ببورت خود روانه شد - بآن اندیشه که در بنگاه خود بزرگ داشت بجاي آورد میانهٔ راه راجه از نامیهٔ حال او دلتنگي برخوانده بشایستگي پدرود کرد - و پس از چندے

---

(۲) در [اکثر نسخه] بیسا (۳) در [اکثر نسخه] حسن (۴) نسخهٔ [ب] سوکل گسائین •

همشیرهٔ خود را براجه داد - مرزبانِ کوچ حاکم بنگاله را نبیند - سلیمان کرانی باآوزهٔ او رفت و نا کام باز گردید - درینولا ملتان در اقطاعِ خان اعظم دادند - چون سگالش داشت (که پیشبین هرمساری را چارهٔ گر آید) جایگیرِ نزدیک خواهش نمود - و پذیرش یافت - بیست و ششم رای رایسنگهه بدولتِ بار رسید - یکے از نوکرانِ دوستدارِ او ستمگری نمود - داد خدا بباز پرس برخواند - و آن تبه سگال چون پنهان داشته گریختنِ او برگذارد چندے از کورنش باز داشتند و پاسِ پیشین نوازش فرمود؛ بدکنی فرستادند - و سورت در اقطاعِ او قرار گرفت - بو که از غنودگي بیدار گردد - و تبه کاري چاره پذیرد - آن خوابیدهٔ خرد لختے در بیگانیر بنگاهِ خود درنگ نمود - و چندے در راه - هرچند اندرزگوئي شد سودمند نیامد - صلاح الدّین را فرستادند - که اگر بدان خدمت نمي شتابد بقدسي آستان باز گردانند - نا گزیر بوالا درگاه آمد چون کچروي را شایسته پاسخ نداشت چند گاه دستوری بار نشد - دران روز بر آسیمه سری او بخشود؛ باز کورنش دادند - و ستارهٔ بختِ او از سرِ نو فروغ گرفت - بیست و نهم پایهٔ میرزا شاهرخ بر افراختند - پنجهزاري ذات و نیمهٔ سوار را برآوردي تنخواه شد - و اجیین و گزین جایهای مالوه از شاهباز خان بر گرفته در اقطاعِ او دادند - و چون او در لشکرِ دکن بود امیر کلان بدخشي را فرستادند - که گماشتگانِ پیشین جایگیر دار را دست کوتاه دارد *

درین ولا هر روز هفته بکارے نامزد شد - اورنگ نشینِ اقبال همواره بهشیار خرامي و اوازه نویسي گرامي زندگاني آباد دارد - و از کار افزوني هرچندے بنمط خاص تازگي بخشد چهارم بهمن یکشنبه بدیدنِ اسپ قرار گرفت - دو شنبه بشتر و خچر و گاو - سه شنبه بسپاه - چهار شنبه بدار الوزارت - پنجشنبه بداد خواه - آدینه بدیدنِ نیکان - شنبه بفیلخانه نخست کارهای گفته سرانجام یابد - سپس بدیگر کار کرد پردازند - پنجم رای رایسنگهه را دستوری دکن شد - بو که پیشبین تبه سگالي چاره پذیرد - و او را تازه آبروئے بدست افتد هفتم رانا کهنکار را روزگار سپري شد - همانا اصرا پورِ بد کیشِ او زهر بخورش داد - و در کشیدنِ سخت کمانے نیز گزندے رسیده بود *

فیروزي یافتن اولیای دولت و شکست یافتن سپاه دکن

از سرگذشتِ احمد نگر و دورنگ شورشِ دکنیان به تبه سگالي افتادند - و چشم بر روز افزون اقبال نگشوده دل بگازار نهادند - شاهزاده سلطان مراد بسیجِ آویزش در سر گرفت آمرا از پایه شناسي بدین نگرائیدند - و انجمنِ راز گوئي برساخته بچارهٔ گري نشستند

میرزا شاهرخ را بسرکردگي برگزیدند - و خانخانان را بسپه آرائي بسیارے راه مردان دستوري شد - و خزینه و فیلخانه و توپخانه نیز بشایستگي سرانجام یافت - دل بایزدي تائید بسته رده برآراستند - قول میرزا شاهرخ و خانخانان میرزا علي بیگ شیخ دولت اعتبارخان وفادار خان افضل تولکچي شیرافکن میرشریف گیلاني محمّد(۲) خان علي خان میرنظام قادر قلي کوکه اسلام خان میر قطب الدّین میرمحمّد امین موزدي هزاره بیگ میرطوغان میرک(۳) بیگ علي قلي سعید گوالیاري موسی ترکمان فرّخ علي آبادي عبد القدّوس و دیگر بهادران - برانغار سیّد قاسم بارهه با خویشاوندان ابو الفتح نوبان بیگ میرزا محمّد جهانگیر میرزا زاهد شریف خان فرزندان سیّد ججهو(۴) بهائي خان حسن(۵) خان بلوچ ملک محمّد شیخ مکهن شیخ مصطفی عالم خان کیسو داس شیخ صالح شیخ عثمان سیّد جلال شاه علي و دیگر مجاهدان - جرانغار راجه علي خان - هراول جگّناتهه راى درگا راج سنگهه رامچند کیسو داس سانول داس رایمل بهیم نرائن داس مغوهر پسران کهنکار پرتهي راج نرهر داس کیوان کله سکت سنگهه سلطان(۶) بهاتي ٹهاکرسي بهوج راج پرسرام شیخ جمال و دیگر تیزدستان التمش علي مردان بهادر کامران بیگ سبحان قلي لشکري عسکري مرتضی قلي حیدر قلي مظفّر دوست محمّد حافظ میرزا - طرح دهنه راست غزنین خان حسن خان میانه شیخ ولي فتح خان شیخ هنسو(۷) شیخ کرم الله دولت خان ابو القاسم و دیگر بهادران - طرح دست چپ حسن علي بیگ شاه نظر بیگ و برخے ترکمان - تلغمهٔ برانغار شیر خواجه یعقوب بیگ کوچک علي میرهزار سیف الله خواجه باقي خان علي قلي حیدر دوست اتم بهادر میرحاج ابراهیم بیگ میر یحیی الله یار خان قلي عرب و برخے احدي - تلغمهٔ جرانغار میر ابو المظفّر بهادر خان قابل یرغلیق صفدر بیگ عبد الرّحمن علي قلي پادشاه قلي بهادر بیگ محمّد مغول ولي محمّد هاشم میر شجاع ابراهیم بیگ دوست محمّد اوزبک خان زاده ایمن علي جان بیگ چنداول ملک رستم مرل غازي خان علي خان بجلي خان شمس خان لاهاني داؤد چک و چندے دیگر - با دلے نیایش گزین و همّتے نیرو پژوه از شاه پور بسوی غنیم چالش رفت و دوازده کروهی پاتهري نزد اشتي ناوردگاه برگزیدند - غنیم نیز فوجها برآراسته چوریای پیکار شد سپاه نظام الملکي درمیان - عادل خانیان دست راست - لشکر قطب الملکي دست چپ

---

(۲) نسخهٔ [ب] محمد علي خان (۳) میرک جان علي قلي (۴) در [بعض نسخه] چجو (۵) نسخهٔ [ز] حسین (۶) نسخهٔ [ا] سلطان باقي (۷) نسخهٔ [ا] حسنو - و در [بعضے جا] هنو ه

بیست و هشتم بهمن پاسے از روز برآمده بود - دریای گنگ گذشته بکنارزار دل نهادند - آغار نبرد از اوقچیان دست راست شد - و شیر خواجه کارنامها پرداخت - مخالف استوار جائے گزیده ایستاده بود - و آتشبازي چیده از جا بر نمي آمد - تیزدستان هرسو بیرون شده در مي آویختند - پایان روز بزرگ آویزش درگرفت - راد مردان بهم درآمیختند - و از انبوهی غنیم و افزونی آتشبازي بسیارے را پای همّت از جای رفت - جگّدانه با چندے و رای درگا و راج سنگهه و دیگر سران راجپوت جدا جدا عنان کشیده دران عرصه ایستادند - عادل خانیان را گذاره بر مرزبان خاندیس افتاد - او پای استوار کرده داد راد مردي داده بمردانگي فرو شد و سي و پنج نامور و پانصد پرستار او بهمرهي جان بشایستگي سپردند - میرزا شاهرخ خانخانان میرزا علي بیگ رو بروی خود را برداشته نظّارگی نیرنگی اقبال بودند - سیّد قاسم و دیگر مجاهدان نیز بر هم آویزی خود چیره دست آمدند - مخالف مرزبان خاندیس را قول انگاشته فرو شدن او را بسر آمدن روزگار میرزا شاهرخ و خانخانان پنداشت - دران تیره شب از یکدیگر جدا شده ایستادند - و هردو گروه گمان فیروزي بخود برده فراز اسپ گذرانیدند - بسیارے بیمناکان گریز پا باز گردیده پیوستند - سران فیروزي سپاه بران که راجه علي خان بغنیم پیوست پا کذاره گرفت - ازین رو بنگاه او تاراج شد - دوارکا داس در هراول و سیّد جلال در برانغار سپنجي جان را به نیکوئي درباختند - رامچند (که دران روز سخت تکا دو داشت) در فوج راجه علي خان بیست زخم خورده بزمین آمد - دران شب با کشتگان هم آغوش بود بامدادان برداشته بخانه آوردند - پس از چند روز نقد زندگي سپرد - بامدادان (با آنکه فیروزي سپاه هفت هزار کس بود - و مخالف بیست و پنج هزار) بسگالش درست و دلے نیایش گر رو بآویزش نهادند - و چون همه شب به تشنگي گذشته بود دریا سو گام برداشتند - غنیم که دو دلي داشت ازین نا هنجار جنبش آهنگ پیکار در سر گرفت - و بکمتر آویزه رو بگریز نهاد و فراوان مخالف نقد زندگي درباخت - انکس خان میان زین الدّین هیبت خان شریف خان سرکش خان بهیلم خان سرمست خان رومي و دیگر سرداران عادل خانیه فرو شدند شمشیر الملک عزیز الملک دلپت رای یاسین خان اژدر خان از نظام الملکیه دست فرسود نیستي گشتند - اخلاص خان طاهر خان و چندے از قطب الملکیه را روزگار بسر آمد - چون فیروزي سپاه از پیکار درازي ستوه آمده بود به تکاپشي نپرداخته بسپاس گذاري نشست (با آنکه غنیم از شصت هزار سوار افزون بود و اولیای دولت پانزده هزار) بایزدي تائید ستارک فتحے چهره برافروخت - و که و مه را شگفت درگرفت - چهل گزین فیل و توپخانه

بدست در آمد - دیگر روز راجه علي خان را در آورد گاه شناخته بر آوردند[۲] - و تباه اندیشان هرزه درا بشرمساري درافتادند - شناسائي داستانِ ناورد گاه همان سرگذشتِ گوران و فیل است هر یکے دگرگون برگذارد - و آنکه از فوجها آگاه باشد ناپدید - و هرجوق را در آشوب و آمیزه نیروی دریافت نماند - همان بهترکه بدین مایه گفتار بسند نماید - دربنولا زمین خان کوکه بکابل دستوري یافت - چون قلیچ خان زابلي ملک را بشایستگي رو براه نکرد چهارم اسفندار مذ آن گزین خدمت گرانبار اندرز دستوري یافت - و کابل را در اقطاع او دادند - و جایگیرداران کابلستان را تا بهت فرمان شد که از به دید او بیرون نروند - ششم جشنِ قمري وزن عشرت افزود - و آن همسنگِ آسمان را بهشت چیز برسختند - هنگامهٔ نشاط فراهم آمد و خرد و بزرگ عشرت نامه برگرفت •

آغاز سال چهل و دوم الٰهي از جلوس مقدّس شاهنشاهي
یعني سال شهریور از دور چهارم

نوروزي آوازه جهان را در نشاط گرفت - و هوا خرّمي مزاج برنائي آورد - جهان خدیو الٰهي نیایش را رسمِ نو برنهاد - و بآذین بهار را سرمایهٔ پیرایش بخشید • • نظم •

دوران ببهار رنگ و بو داد • گلدسته بدستِ آرزو داد
بسپرد چمن بباد شبگیر • دشتِ تبت و بهارِ کشمیر

شبِ جمعه دوم شعبان سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج پس از سپري شدنِ سه ساعت و دوازده دقیقه نور افروز آفرینش بشرف خانه در آمد - آسمان برنگ ریزي برخاست - و زمین بنگار پذیري برنشست - ششم فروردین همّت سنگهه پورِ راجه مانسنگهه را روزگار بسر شد - بمردانگي و سربراهي روشناس بود - بشکم روي درگذشت - و الوسِ کچهواهه در غم افتاد مهر افزونیِ جهان سالار مرهمي کرد - و لختے شکیبائي فراچنگ آمد - نهم صادق خان را بساطِ زندگي درنوشتند - پس از فیروزمندي با شاهزاده سلطان مراد در شاه پور میبود - سپه آرائي و ملک آبادي به نیکو پرستاریِ او شایستگي داشت در هرکار کرد بایست را از دست وا نمي هشت - امثلا با سهال کشید - و بغواق نفس بر گسیخت - شگفت آنکه چندے ازین پیشتر خان اعظم میرزا کوکه در خواب بدینسان نمودارے دیده بود - هفدهم اورنگ نشینِ اقبال در بزمِ خواجگي فتح اللّٰه عشرت مي افروخت

---

(۲) نسخهٔ [ا ز] برداشتند •

ناگاه سپیدے بر چهرهٔ اقبال برسوختند - در نوروزي پیرایه آنش در گرفت - و افروزش از بارگاه بقدسي منزل رسید - همانا از شبستان والا در طنابے شعله بر زد - و ازانجا بلندي گرا شد - و چند روز در انصرفِ آن نکاپو رفت - شهریار والا بینش را درین سال بدینگونه جشن آرائي در سر نبود - همگي سگالش آنکه بگلگشتِ کشمیر نشاط اندوخته آید - و شگفت آنکه محفلِ شاهزادهٔ سلطان مراد نیز بدینسان برافروخت - دیگر روز بدان سان آئین بستند و بزم شرف دران همایون بارگاه برآراستند شد - قلیچ خان بپایهٔ چهارهزار و پانصدي برآمد و اسمٰعیل قلي خان بچهار هزاري - و میرزا جاني بیک و شاه بیگ خان بسه هزار و پانصدي و دور و نزدیک که و مه را در خور نوازش رفت •

چالش (۲) گیتي خداوند سیوم بار بتماشاي سرابستان کشمیر

سگالش آن بود که چون بدار الخلافهٔ آگره خرامش شود نخست دران فیض گاه نیایشے چند بدادارِ بے همتا رود - که و مه از گرویدهٔ سختي بسامانِ هربار در باز ماندن داستان بر سرائیدے - برخے بر گذاردے فیروزي سپاه را با دکنیان آویزه میرود - شاهنشاهي کوچ کشمیر سو چگونه سزد - هرچند نهان بینی گیتي پیرا بآرمونِ ایشان رسیده بود از غرض پرستي بفرامشي میرفت - تا ناگاه از فیروزي جغربي سپاه آگهي رسید - و بوالا سگالش یاور افتاد لیکن بپاسِ دلها لختے درنگ رفت - و فرمان بآذیني شد - و افروزش افروزندهٔ خواهش آمد شبِ بیست و یکم پس از دو گهري بدانسو کوچ شد - و بباغِ دلاویز (۳) بر آسودند - پیکر نگهانِ رسم نثار را پیشانی دل چنین آلود گشت - و دور بینانِ آگاه دل در انتظارِ پیدائی نهفته پایي بر نشستند •

و از سوانح فرستادنِ شاهزاده سلطان دانیال بآله آباد - ازانجا (که افزایشِ والا پایگی فرزندانِ رضا جو آبیاریِ گلشن سرای سلطنت است) درین شب آن گوهرِ اکلیلِ خلافت را دستوري شد - هفت هزاري ذات و سوار قرار گرفت - و دران صوبه اقطاع دادند - قلیچ خان اسمٰعیل قلي خان میر شریف آملي و بسیارے را همراه ساختند - و نخستین باتالیقي سر برافراخت - و بگرامي خلعتها و گزیدهٔ اسپان و افزایشِ منصب چهرهٔ بختمندیِ ایشان افروخته آمد - و زیردستانِ آن سو را نوید تازه ایمني رسید - و بما آگهي اندرز آویزهٔ هوشمندي گردانیدند - لختے ازان بر مي نویسد - نخست مردم زاد در آبادیِ اندیشه برکوشد

---

(۲) نسخهٔ [ب] چالش فرمودن (۳) نسخهٔ [ا] دلاسهز •

و آنرا بکار کرده آراید - در خورش و پوشش و خواب و بیداري خرد افزائي بر جوید نه تن فربهي و جان نزاري - در فرماندهي آن سگالش رود که زیردست را از ستم توانا بازو نگاه دارد - و آبادیِ ملک و سپاه بر افزاید - همواره با نیکوان برآمیزد - که مایه ده شایستگي ست - از پیکر آرایانِ خراب درون پرهیزد - که چشمه سارِ هر نا خوشي ست - با هرزه لا و بسیار گو و مست و دشنام ده و هرزه خند و بد دل و فرو مایه و سودائي مزاج و نا توان بین و سخن چین و حرف ساز و نادانِ دانائي فروش و جوانِ رعنا و زنِ خرد سال ننشیند - که آدمي بآرامیدگي خوی دمساز برگیرد - برخي اگرچه در هم نشینان پاسِ این دارند لیکن از پرستاران شمار آن برنگیرند - و ازان غافل که نکوهیده خوئي این گروه بیشتر در گیرد - و آوازهٔ بدنامي از ایشان بلند گردد - در شناختِ مردم زاد فراوان ژرف نگهي بکار برد - یکے جاندار - دیگرے زهرگیا - و برخے غذا آسا - و لختے دوا سان - بسا بد گوهر بدستان سرائي و سفارش داستان در پایگاهِ نیکان جاي گیرد - و بسیارے خیر اندیش از خامش زباني و راست گذاري و کم آمیختگي و پیغوله نشیني ببد کاري نام بر آورد - از تلخ مزاجي راست سخن رو در نکشد و بر نشورد - و افزونی دیدارِ خیر سگال دلگرفتگي نیارد - و فراوانی هوا خواه پیرایهٔ دولت شمرد نه دست آویزِ بے توجّهي - ذات فرّخي و نژاد بزرگي از گوهر شناسد - نه از نیاکِ نیکي و تخمه سترگي - از دود (که پورِ آتش است - و از نور بے بهره) براستي گذارده پی برد با فرو تر آن کند که از برتر چشم دارد - و در پس همان گوید که در پیش - در باز پرس آهستگي و ژرف نگهي بکار برد - و بر نگاشته و گواه و سوگند بسنده نکند - و گونا گون پرسش و پیشاني سواد را یاور سازد - و رونامهٔ احوال و خوی همنشینان لختے برآمیزد - و در پژوهش ایزدي نیایش فرا پیش دارد - و پاداش را از هنجار بر نگذراند - و هنگامِ خشمگیني و گرسنگي بدان نپردازد - از دگرگون کیش بسرگراني ننشیند - و بسخت تکاپو سایه نشینِ صلحِ کل گردد بکیں توزي دل برنیالاید - و در باد افراه راهِ حیله نسپرد - راز پاسباني بر خود گیرد - و جز با یکدوئ نیک سگالِ ژرف بین درمیان ننهد - هنگامِ مشورت بنا سزا جانقي نپردازد نخست جدا جدا را بپژوهد - سپس فراهم ساخته بکاوش گذارده بر نشیند - و گذارنده را نشان ندهد - بلغزش نگهي خویش و آشنا[۲] و همسایه برنیازارد - اگر بمهرباني چاره پذیرد بشهرمان نشتابد - افتاده را جان نشکرد - و گریخته را از پي نرود - بسوگند زبان بر نگشاید و عبرت از دیگران برگیرد - نه از خود - هرکه از پند گذاري روزگار دانش بیندوزد برنج آموزگار

---

(۲) نسخهٔ [ب] اقربا و آشنا •

سودے برنیارد - از هرکه نیکي رسد بفرامشي ندهد - و در پاداش آن برکوشد - کار امروز بفردا نیندازد - و نیکنامي را جاوید زندگي برشمرد - از مزاح و بازي برکنارہ زید - خاصه با بزرگتر از خود - اگرچه پیشینیان بمقال زدائي لختے بدان پرداخته اند نه چندان که دل بیفشرد و بایست وقت از دست رود - هیچکس را با خود (۲) گستاخ نسازد - و بشرمگیني در نیندازد پلارک شمشیر و خامه را دو بازوی دولت برشمرد - نخست با دلیر آزاد خاطر بسپارد - و پسین بسیر چشم راستي کردار - سپاه بچهار چیز بلند نامي گیرد - یکجهتي با خداوند - دوستي با خیلتاش - فرمان پذیري - آزمون کاري - و اسبهبد آنگاه نامور گردد که پیوسته از ماهوارہ و سلاح وستور نوکر آگهي ورزد - و همواره بساز و برگ دارد - به بخشش و بزرگ داشت دلها بدست آورد - پس ماندگي رفتگان را تیمارداري نماید - و بخواستهٔ ایشان دست درنیارد از روزگار آسودگي بخواب در نشود - و مُدارا بهنگام کار درنیندازد - خرج کمتر از دخل برسازد - لختے بر خورد - و برخے برافشاند - و چندے براندوزد - خویشتن را بخورد مکیّف ندهد - و شکار شیفته نباشد - از نهفته پژوهي غفلت نورزد - خاصه از نزدیکان از سگالش دشمن آگهي جوید - و بهرکارے چندے بهم نا آشنا برگذارد - و گذارش ایشان خود برسنجد - و اگر نتواند براستي منشے سیر چشم خدیو صاحِ کل سپارد - ورنه در پی جاسوسے فراولي شود •

غرّهٔ اردي بهشت شیخ ضیاء اللّه جهان را پدرود کرد - پور شیخ محمّد غوث است لختے نقلي دانش اندوخته بود - و بدلاویز گفتار صوفي بس آشنا - ششم همایون موکب بامنباد سایهٔ داد گري انداخت - و نهفته دانی کشور خدیو بتازگي دلنشین که و مه گردید - ازانجا (که هوای کهسار کشمیر و دشوار گذاري و دیرگشائي او آرمیدگانرا برشورانده تا بغرو مایگان سبک سر چه رسد) غوري زادے جمیل نام دران ملک بایماتي بدخشان برآمیخت - و بدستان هرائي خود را عمر شیخ پور میرزا سلیمان وا نمود - میرزا را هنگام ناکامي درحصار از کنیز فرزندے شد - و این نام برنهادند - چون ازانجا برآمد نزد اوزبک خان عم زادهٔ عبد اللّه خان گذاشت - و همانجا درگذشت - گویند تنگ چشمان نا توان بین از هم گذرانیدند - و چندے برآنکه از گزند آبله قالب تهي کرد - و برخے زنده برگذارند - آن حیله پرداز شورش در سر گرفت - و پنهاني در پیمان بستن مردم و بخود یار گردانیدن تکاپو نمود - تا هزار بدخشي و فراوان کشمیري بدو گرویدند - هنوز پرده از روی کار

---

(۲) نسخهٔ [ا] از خود •

برنگرفته بود که آوازهٔ همایون رایات بلند شد - چندے از رازداران او را گرفته بمحمّد قلي بیگ ترکمان سپردند - و درین سرمنزل آن شوریده سر را آوردند - و باد افراه یافت - اگر والا نهضت نمیشد سنگ شورش برمي خاست - و بسیارے بروز ناکامي مي نشست صورت گرایان سعادت سگال را بینش چشم برگشودند - و بازدارندگان این یورش سر بجیب شرمساري فرو بردند - فهم خداوند خان دکني از خود سري برکناره شد - چون در آویزهٔ صادق خان شرمسار ناکامي گردید اندیشهٔ بندگي در سر گرفت - بدوستي پیوند شیر خواجه را دید - و در کمتر زمانے ازو جدا شد - سپس از ستاره رهنموني بمیانجیے میرزا علي بیگ اکبر شاهي بپرستاري شاهزادهٔ آمد - ازانجا (که رشتهٔ مدارا درتائي نداشت - و خود رائي او روز افزون) دران سال و مه راه گریز سپرد - شانزدهم جگت سنگهه پور راجه مانسنگهه را بشمالي کهسار دستوري شد - از ناسازگاري رستم میرزا و آصف خان در کار درنگ رفت و باسو مؤ را استوار کرده نخوت فروشي فرا پیش گرفت - گیتي خداوند کنار دریاے چناب میرزا را نزد خود بر خواند - و آن گزیده خدمت را بسر کردگي سپاه فرستاد - هیزدهم افسر خدیو شکارکنان بقصبهٔ گجرات (که درین نزدیکي بفرمایش شاهنشاهي آباد[۲] شده بود) گذاره فرمود - و در نشیمن آن شهر دلگشا لختے برآسودند - نوزدهم میرزا یوسف خان باتالیقي شاهزادهٔ سلطان مراد سربلندي یافت - شهریار نهان بین پیشین سال او را در گجرات جایگیر کرده دستوري داده بود - درین هنگام (که صادق خان را سپهر گردش بسر آمد) او را بدان سنگ پایه برآوردند - و فرمان شد که زود با شاهزاده پیوندد و بایست وقت را پاس دارد •

و از سوانح شکست یافتن پات کنور - (چون لچهمي نرایں مرزبان کوچ سر بفرمان درآورد - و کار او بلندي گرا شد) آن همسر را ناتوان بیني کالیوه ساخت - لشکر فراهم آورده برخے ولایت برگرفت - او بقلعه درشده از راجه مانسنگهه یاوري خواست - فوجے گزین بسرکردگي ججهار خان و فتح خان سور کام تیزروي برداشت - بیست و دوم بدو پیوست و بستگ آویزش برشکست - بسا کس نا بود و دستگیر شد - و فراوان اولجا بدست افتاد بیست و سیوم رایات همایون در بهنبهر[۳] سایهٔ اقبال انداخت - و منازل میر[۴] مراد اقطاع دار آنجا بقدمي قدوم روشني گرفت - و فیروزي سپاه را دو لخت گردانیدند - نخست خود با چندے خاصان - دوم پردگیان شبستان اقبال - نگارندهٔ شگرفنامه را با لختے مردم

---

(۲) نسخ [ا ب] آماده شده بود (۳) در [چند نسخه] در اکبرآباد بهنبهر (۴) نسخهٔ [ز] میرداد •

به پتاقداریِ این جوق گذاشتند - سیوم بزرگ شاهزاده با مردمِ خود - دیگر هفت کشک دارانِ هر روز - غرّهٔ خرداد نخستین گروه در نوردیدند - ششم (که روزِ جشن بود) در راجوری مقام شد و شاهزاده بے دستوری بدرگاه رسید - و در راه لختے ناهنجاری رفت - چندے کورنش نداده بعتابگاه داشتند - و درین داوری پرسش راقمِ گوهرین نامه را بر خواندند - از مهر افزونی گیتی خداوند و شرمگینیِ آن نونهالِ دولت بخشایش رفت - درین روز بعرضِ همایون رسید که خواجگی فتح اللّه را در پاسِ راه لغزش رفت - و یکے از خدمتگذارانِ بزرگ شاهزاده را روزگار بسر آمد - او را نزدِ شاهزاده فرستادند - تا بپاداش رساند - آن نوبادهٔ اقبال ازین عاطفت نشاط اندوخت - و بر نواخته بخدمت فرستاد - هشتم شاهزاده دستوری یافت که به پیشین روش چالش رود - و کمتریی نیز بدان خدمت باز گردید - یازدهم از پسانه[۲] کوچ شد - و گروهٔ پیربنجال را برف بریده و مالیده برگذشتند - و نزدِ ناریِ برارِی در نشیمنے (که محمّد قلی بیگ برافراخته بود) همایون نزول شد •

درین سال فتنهٔ بهادر فرو نشست - او پورِ مظفرِ گجراتی ست - چون بنا کامی جهان را پدرود کرد پسرِ او به پنوارِی زمیندار پناه برد - او پنهان داشته پرورش میِ نمود درین هنگام (که بسیارے اقطاع دارِ آن ملک بخدمتِ شاهزاده در دکن بود) پسرِ نخستین سر بشورش برداشت - و فرومایگانِ مگس خو بدو پیوستند - و قصبهٔ دندوقه بتاراج رفت راجه سورج سنگهه با چندے آهنگِ پیکار در سر گرفت - درین روز فوجها از هر دو سو آراسته شد - و لختے قراول در آویخت - و از شاهنشاهیِ اقبال آن شورش مایه راه گریز سپرد چهار دهم شگرف پچها گذشته بهیره پور فرود آمدند - و ازین سر منزل بتماشای بهارِ جمال نگرِی خرامش رفت - و فرمان شد که اردو شاهراه سپرده بشهر درآید - در باستان مرزبان نشین بود - خرابهٔ او آگهیِ داستان برخواند - و صحرا دژم دل برگشاید - کمتریِن بوالا فرمایش از هیره پور دران فرخنده بسجودِ قدسیِ آستانِ سربلندیِ یافت - نوزدهم در پنج هزاره بارگاهِ والا برافراختند - و پردگیانِ شبستانِ دولت پیوستند - دران نزدیکیِ میرزا یوسف خان بر بلند پشتهٔ شهر بندے برآسگالیده بود - بدان سرزمین گذاره شد و اکبر نگر نام نهادند - و آبادیِ آن بمحمّد قلی بیگ باز گردید - درین منزل بزرگ شاهزاده بدولت کورنش سعادت اندوخت • بیست و سیوم با برخے نزدیکان بمیرِ بالا رویه چالش رفت نخست به انچه[۴] سایهٔ اقبال انداختند - و ازانجا بمچهلی بهون نشاط اندوخته نزدِ خان پل

---

(۲) یا بسانه باشد (۳) نسخهٔ [ا] به رتواري - و نسخهٔ [ز] بتواري (۴) نسخهٔ [ا] بالچه •

بگشتي برنشستند - از هر دو کنار دل فريب جلگها بينش سرمه ميسائيد - گيتي[۲] خديو بر گلگنِ اقبال برآمده عشرت شکار ميفرمودند *

و از سوانح گشايش قلعهٔ موٴ - راجه باسو از واژون بختي وجا استواري راه ناسپاسي رفت - و بسا بوم نشين را بخود ياور گردانيد - چون فيروزي سپاه بدانجا رسيد برخي بومي جدا شده پيوست - آن شوريده مغز بدان دشوارگشا دژ درشد - فيروزي سپاه گرد برگرفت غرض پرستاري از کارپژوهي باز داشت - چون بفرمانِ والا ميرزا رستم روانهٔ درگاه شد ديگر بندگان پيمانِ يکتا دلي بسته بخدمتگري پاي‌همّت افشردند - دو ماه سترگ آويزه گوهرِ رادمردي مي‌افروخت - يکسو آصف خان با گروهے کار طلب - و از ديگر جانب تاش بيگ خان با چندے پر دل - از طرفِ هاشم بيگ با جوقِ ناموس دوست - و از جهتِ محمّد خان با گروهِ خدمتگذار - بيست و چهارم آن غنوده خرد بر آمده بديگر استوار جا پناه برد - اوليای دولت دژ برگرفته بنگاه را يغمائي ساختند - و خان و مانِ او را آتش در زدند - بيست و ششم نزدِ بي پور رستم نامبه سا آمد - و بخسرواني نوازش سر برافراخت - بيست و هفتم نزدِ کوهِ سليمان دايره شد - و شهريار بسيرِ کولابِ ذل چالش فرمود - و ازانجا بديدنِ امرتسر که گزين پرستشکدهٔ آن ديار است - و نزدِ آن دلگشا چشمهٔ بر جوشد - افسر خديو صد و پنج کروه را در سي و چهار روز در نورديد - و يکماه و پنج روز در راه مقام شد - بيست و هشتم بشهرِ ناگزنگر سايهٔ اقبال انداختند - نزدِ سري نگر بلند کوهے ست - بزرگ آبگيرے در گردِ او شهريارِ دوربين آن سرزمين را بمصر آبادي بر گزيده بود - ميرزا يوسف خان بفرمانِ والا آباد گردانيد - و نشيمنے چند و گلبن شهربندے اساس نهاد - و سپاه نيز در خور خانها برساختند - جهان سالار در منزلِ محمّد قلي بيگ بر کنارِ کول قدسي نزول فرمود - و فرمان شد که قلعه را سنگين برسازند - هر لخت بامپرے نامزد گرديد - امروز پيدائي گرفت که شورشِ آن غوري زاده چسان برخاسته بود - و از آوازهٔ همايون موکب چگونه فرو نشست سپارندهٔ او پاداشِ نيک پرستاري برگرفت - و نيز روشن شد که از ستمکاري اقطاع داران سترگ خرابي راه يافته - از کار نشناسي همگي جمع طلبيدند - و ازان ملک غلّه[۳] بخش زر و سيم بار خواستند - شهريار داد گر گروها گروه مردم را بخشايش فرمود - و گزيده آئينها برنهاد - ستم گرانِ تاريک درون را باد افراه سرانجام شد - و کشاورزانِ زيان زده را مهرباني دستگيري نمود - همگي ملک را چهارده بخش کرده بهريک دو بتکچي ايراني و هندي

---

(۲) نسخهٔ [اب] گيتي خداوند (۳) در [چند نسخه] نغله بخش *

فرستادند - تا خام کاغذ هردو برخوانده از کاشته و افتاده و برگرفته آگهي بر جويند و نيمهٔ جنسے را در پارنج فرماندهي برشمرده افزون را باز دهانند - اگرچه هموارهٔ توده نام برنهند ليکن نا کشتمند بزرگر بسيوم بخش آرزومند - قرار گرفت در کشت و کار ناکشت مند افزون از ده ساله نخستين سال ششم بخش برستانند - و در دوم چهارم - و در سيوم سه توده و در چهارم نيمه - و از ده ساله تا چهار ساله اولين بار پنجم بهره - دوم سه توده - سيوم بدستور و از چهار تا دو ساله نخست سه توده - و ديگر نيمه - در اندک فرصتے سترگ آرامش پديد آمد - از بارش کمي و کشاورز پراگندگي لختے گران ارزي بود - در آمدن فيروزي سپاه اگرچه آن سختي افزود ليکن شاهنشاهي نوازش چاره گر آمد ٠- دران شهر دوازده جا بفرمان والا که و مه را خورش آماده ساختند - هر يکشنبه در عيد گاه صلاى عام برزدے - و چندے از پيشگاه حضور رفته خواهشگران را خواسته و خورش دادے - هشتاد هزار مستمند و گاه کم و بيش کام دل برگرفتے - و در ساختن قلعه نيز فراوان آرزومند جان داروى زندگي يافت - و بدست آويز مزدوري از تنگناى جانگاهي برآمد - درين هنگام در سايرِ جهات لختے ژرف نگهي رفت - و پنجاه و پنج نا ستوده رسم بخشش يافت - کشاورز تا روزگارے دراز بسان سابق برگذاردے - و تا قدسي فرمان بخشش فرا چنگ نيامد باور نکردند - ازان ميان داستان زعفران - پارنج جهانداني را ببازرگان و دهقان براى پاک ساختن بخش کردے اگرچه دريازده ترگ يکے مزد برشمردے ليکن دو سير خشک زعفران و تره برگرفتے - و سترگ زيان زدگي رفتے - خاصه هنگام بارش - و نيز ديرين رسم بود که رعيّت لختے چوب از دور دستها بريده آوردے - ور نه خواسته بردادے - و همچنين از درودگر و بافنده و ديگر پيشه ور زر برگرفتے - دوم تير بتماشاى نو نشيمنها چالش رفت - فراز کوهچهٔ (که نزد ناگر[۲] نگر است) ميرزا يوسف خان دلنشين کاخها براى شاهي آسايش برافراخته بود و در يکے سه صد زينه انجام يافته - ششم بشهاب الدّين پور رفته فيض برگرفتند - و ازانجا بزين لنکا يازش رفت - چون بکول درآمدند موج خيز برجوشيد - کشتي را بکناره کشيدند و بدامن کوه برآسودند - و صبحگاه بدان فيض جا رسيده تازه آگهي برانديختند - نهم از بزرگ شاهزاده در سير آن سترگ آبگير لختے ناهنجاري رفت - خواجه بهول[۳] خشم آلود پيام شاهنشاهي برگذارد - و شاهزاده از درشت گفتار او برآشفت - شهريار مهربان دل سر زبان او را لختے تراشيده دل بدست آورد - درين ولا بفرمايش شاهنشاهي غرابے بسان

---

(۲) در[چند نسخه] ناک نگر (۳) يا بهلول باشد ٠

شور دریا بانجام رسید - و که و مه را شگفت درگرفت - بیستم دران بر نشسته رودبار بهت را تماشا فرمودند *

و از سوانح گشایش باندهو - اورنگ نشین داد ور را (چون افزایش ملک و مال به نیایش فزونی برد - و صوری کامیابی دست آویز آبادی جهان معنی گردد) هر آئینه شگرف کارها (که فرمان فرمایان باستانی را بفراوان کوشش برنیامده باشد) بندگان فرمان پذیر را بآسانی فراچنگ آید - و گشودن این دژ دشوار گشا ازین شیوا زبانی نماید - پنه[۲] آباد ملکی ست - جداگانه مرزبان - این قلعه نشیمن[۳] جای او - خاور سو شصت کروه - و سپس بوم دیگر راجها - که لختی بدو نیایش نمایند - پس ولایت سرکچه و رهتاس - باختر سو دوازده کروه پس زمینداران دیگر - بدو قدرے ایل - گذشت آن ملک گدهه - شمال آب گنگ و جون شصت کروه پیوست صوبهٔ آله آباد - جنوب تا شازده کروه - پس ولایت گدهه - میان جنوب و مشرق رتنهپور تا چهل و پنج کروه - و میان شرق و شمال هفتاد کروه - سپس صوبهٔ آله آباد میان شمال و غرب پنجاه کروه پیوسته بقلعهٔ کالنجر - و میان غرب و جنوب بیست و پنج کروه و آن سوی او ولایت گدهه - دشوار گشائی این دژ بگفت نیاید - کرهچه ایست گرد - نشیب آن هشت کروه - و فراز و بلندی از یک و نیم کروه افزون - سه طرف یک لخت کوه - شمال رو چهار دیوار سنگین - نخستین دروازه را گنیش[۴] پور نامند - فراخ آبگیرے دران نزدیکی - دوم هنداپی پور - سیوم کرن پور - چهارم هرهر پور - دران بنگاه راجه - و آن قلعه ایست چهار دیوار گرد دلگشا بستانے - و نظر فریب حوضے - و بزرگ بتخانهٔ درو - و بگرد او خویشان و نزدیکان را منزلگاه - هیچ فرماندهے بدو دست نیافته - سلطان علاء الدّین این آرزو در سر گرفت فراوان گنجینه بخرج رفت - و جانها فرو شد - و کارے بر نیامد - امروز از اقبال نیرنگی بکمتر توجّهے گشایش یافت - دژ نشینان چون آن خرد سال را بدرگاه والا فرستادند همگی اندیشه آن بود که بزرفشانی از دژ یازش باز دارند - شهریار دیده ور را گفت و گوی پارهٔ پذیران در نگرفت و فرمان شد که آئین بندگی آنست که یکبار قلعه بسپارند - تا باز بخشیدن طراز شایستگی گیرد - از خرد غنودگی و دژ استواری پند نپذیرفته بسرتابی نشستند - رای پتر داس جدکاری فراپیش گرفت - و داد و دهش را کلید گشایش گردانید - بستگ آویزشها بران ملک چیره دست آمد - و بفرّخ ساعتے آنرا گرد برگرفت - پس از هشت ماه و بیست روز بیست و دوم تیر درونیان از کم آذوقی برونهار دیدند - و قلعه بدست در آمد - و فراوان غنیمت

---

(۲) در [بعضے نسخه] پنه - و در [بعضے] تپه (۳) نسخهٔ [ب] نشیمنگاه او (۴) نسخهٔ [ا] کشن پور *

گرد آورد - چهارم امرداد بشبستان شاهزاده سلطان دانیال پسرے از دختر قلیچ خان چهرهٔ هستي برافروخت - و بزودي آنجهاني شد •

و از سوانح نمایش قوس قزح - در شبانگاه پنجم شب سیزدهم ذی‌الحجّه در شهر سري‌نگر بزه آگهي آراسته بود - سیوم پهر خاورسو قوس‌قزح (۲) (که فارسي کمان دو رنگ نامند) پیدائي گرفت - رنگ آمیزی او کمتر ازان بود که بروز نماید - اگرچه چندے آنرا خاص روز انگارند لیکن خرد مخصوص نداند - نزد برخے باستان از پرتو ماه نیز پیدائي گیرد و برنگها برنیاید - مولانا سعد الدّین تفتازاني برگوید - سال هفتصد و شست و سه بترکستان خلاف جهت ماه نمودارے بسان قوس قزح دیدم - لیکن نه بدان درازي و روشن رنگي - هشتم دران شهر پس از سپري شدن پاسے از روز طُفاوه در ساعت پیدائي داشت - هندي دانشور شایسته نشمرد - و بزرگان را بمستمندان نوازي رهنمونی کرد - گیتي خداوند فراوان خواسته به تهیدست داد - و دلها بدست آورد - چگونگی پیدایش این دو نمودار را (اگرچه این نامه بر نتابد - و فرهنگ نامها برگذارد) لیکن آگهي شورش مرا خواهي نخواهي بران آورد که لختے برگرید - و بر پژوهنده (۳) گوهر بینش برافروزد •

منّشائیان این شگرف کمان و هاله و شمسیّات را نمودے بود خیالي پندارند چون نمایش صورت در آئینه - و اشراقیان حقیقي وجود انگارند - آمیزشهای زدوده هرگاه بآئینی دایرهٔ فرد خاوري افق یا باختري فراهم گردند و از پس کوه یا ابر تیره و دیگر سو نیّر اعظم هرآینه عکس آن برو افتد - و کمان دو رنگ پدید آید - اجزای آئینه تمثال از جزوي فروغ (۴) و رنگها برگذارد - نه پیکر - و در بلاد فزون عرض چون آفتاب در جنوبي برج باشد بشمالي سو نیز نمایش دهد - اگر خورشید بر افق حسّي باشد افق بمرکز آن دایره برگذرد - و نیمهٔ کمان پدیدار گردد - و اگر از افق بلند بود قوس کمتر ازان نماید - چون بالای طرف قوس بآفتاب نزدیک است و نیروی انعکاس افزون سرخ خالص نماید - و پائین سو را از دوري و کم فروغي ارغواني بینند - و میان از آمیزش فروغ بالائي و تیرگی پائین بسبزي گراید - برخے گویند (هرگاه آئینه را رنگ خاص بود - و مقابل آن گونهٔ دیگر باشد) رنگے که درو دیده شود مرکّب ازین دو باشد - چون اجزای مائی زدایش یافته از تیرگی کوه و جز آن سیاه فام باشد و مقابل آن سه چیز (آفتاب که روشن و سفید بود - دوم قطعهٔ از آسمان که گرد او ست - اگرچه

---

(۲) در [بعضی نسخه] که در پارسي کمان دورنگ نامند (۳) نسخهٔ [ز] و بر پژوهش بینش برافروزد (۴) در [چند نسخه] فروغ دو رنگ برگذارد •

روشني دارد ليكن نه بدانسان - سيوم پارچهٔ ابر كه پيوستِ آن قطعه است - لختے تيره تر از و) از انعكاسِ نخستين زرد چهره گشايد - كه آميختهٔ سفيدِ خالص با سياه چنان باشد - و از دوم سرخ نمودار گردد - چه سفيد (كه باندك سياهي مايل باشد) با سياه بدان رنگ برآيد و از سيوم سبز نمايد - كه سياه بآميزشِ سفيدِ[۲] بسيار (كه بسياهي زند) آن فام برگيرد - اگر چنين بودے رنگها يكساني نداشتے - و پايه پايه دگر گوني گرفتے - و نيز پديد آمدنِ سبز از سرخِ خالص و ارغواني بس دور - و همچنان پيدايشِ سبز در پسين صورت دشوار - چه او از زرد و سياه صورت بندد - و بالجمله وجهے كه در آميزشِ رنگها بكار آيد پيدائي ندارد •

پيدايشِ هاله (كه فارسي خرمنِ ماه گويد) ازانست كه بصري شعاع از ابر بجرمِ ماه منعكس گردد - و با سحاب چهار صفت بود - نخست زدوده باشد - تا انعكاس پذيرد دوم آن اجزاى خرد و غير متّصل رنگ و روشني برگذارد - نه پيكر - سيوم آن ريزها در سفيدي برابر - ور نه بدان رنگ چهره نگشايد - چهارم دران اجزا اختلاف در وضع نبود يعني دوريِ ايشان از ماه برابر باشد - تا خطوطِ (كه از بصر بابر پيوندد و همچنان خطوطے كه ازين خطها منعكس شده باشند) با هم مساوي باشند - (چون چنين ابر بهم رسد و جرمِ ماه بربالا - و بيننده پائين) دو مخروطه چهره برگشايند - يكے تا جرمِ ماه بود و ديگر تا چشمِ بيننده - و قاعدهٔ هردو آن پارچهٔ ابر باشد - و گرد نمايد - (هرگاه خطِّ مستقيم از بصر بجرمِ ماه رسد و همچنان خطوط بدان پارچهٔ ابر برسد - و هر يك منعكس گردد) متّلذاتِ متساريةِ الاضلاع پديد آيد - قاعده همهٔ آن خط باشد كه از بصر بابر رسد و از ابر بماه و اضلاعِ خطوطِ ديگر - خطها (كه از بصر بغمام پيوندد) بعضے ببعضے برابر باشد - چنانچه خطهائيكه از ابر بماه - پس از خطے كه بر سرِ تمامِ متّلذات نزدِ ابر بگذرد دايره پديد گردد - پس هاله دايره آسا بضرورت نمايد - و از تابشِ ماه سفيد نمودار شود - و ابرے كه در برابرِ ماه باشد از ضعف ننمايد - و از كمىِ آبريزها گاه دايره نا تمام نمايد - بخلافِ قوس قزح كه او از نيمهٔ دايره افزون نبود - چه وضعِ هاله موازات است با زمين - و قوس مقاطعِ افق و تا هفت هاله در يك زمان ديده اند - برخے گويند چون زيرِ ماه تنك ابرے لطيف فراهم آيد در تابشِ آن سحابِ ميان ننمايد - چه از شانِ حسّ است (هرگاه منفعل شود از محسوسِ قوي و آنرا در يابد) محسوسِ ضعيف را نيارد دريافت - چنانچه هنگامِ شنودنِ سترگ آواز ضعيف بگوش در نشود - بدانرون هرگاه بيننده ماه و فروغِ او بيند ابر

---

(۲) نسخهٔ [اب] سفيد كه بسيار بسياهي زند •

روشني يافتهٔ رو برو را نيارد ديد - و آن موضع چنان نمايد كه روزے ست تيره - و آنچه در برابر هر سو بود بسان دايرهٔ باشد - و از پرتو ماه سفيد نمايد - و غير اين دو ديگر قصّها گذارش يافته كه خرد نه پسندد - چنانچه گويند شعاع ماه چون بر ابر تنك افتد بسان اتتادن سنگ در آب موجها برخيزد - و شيخ در شفا گويد در همدان هالهٔ برنگ قوس قزح ديدم - پوشيده نماند كه هاله مخصوص ماه نيست - به بسيارے كواكب ديده اند - و آنچه نسبت بآفتاب پيدايش گيرد آنرا طُفاوه خوانند - پور سينا دران نامه چنان گذارد - درميان سه صد و نود يك طُفاوه برنگ آميزش قوس قزح ديدم - چون هاله از همه سو كمي پذيرفتن گيرد آگاهي رساند كه ابرها دور گردد - و هوا صاف شود - و اگر از يك جهت از هم پاشد بادے ازان سو وزد - و اگر بفزونے ابر نا پديد شود بارش شاداب گرداند - سيراين اين شگرف داستان اين گوهرين نامه بر نتابد - همان بهتر كه دست ازان باز داشته بنا گزير سوانح نويسي پردازد *

دوازدهم سنگ پارچهٔ بوالا نظر در آوردند - لختے آب از درونه نمايان بود - بينندگان را بشگفت در انداخت - و دران هماين محفل برخے ايراني بر گذارد كه سنگ بعراق بر شكستند وزے بيرون آمد - بامدادان رومي رسن باز به پيشگاه حضور آمد - و بسا شگرفي بنمايش آورد شازدهم سارنگ(۳) بنوار رخت هستي بر بست - از راجپوتان نامور بود - پس ماندگان او را خسروي نواخت بآرامگاه برد *

درينولا ايلچيان دستوري تبّت يافتند - درين هنگام (كه رايات اقبال بكشمير در آمد) سگالش آن بود كه لشكرے بگشايش آن ملك نامزد گردد - چون چهل روزه آذوق سپاه از خشكسالي بدشواري سرانجام مي يافت و قدسي بسيج اندرز گذاري بود انديشه بكردار نيامد - و امّيد علي جولك و طالب اصفهاني و محمّد حسين كشميري را نزد علي زاد مرزبان خرد تبّت فرستادند و ايّوب بيگ سليم كاشغري عبد الكريم كشميري را پيش كولتاش كليو(۲) حاكم بزرگ تبّت راجوراي(۴) سپه آراي آن ملك لختے از زرمستي بنا سپاسي گرائيد - مرزبان آنجا لشكر فراهم آورده اقطاع بر گرفت - و آن سر تاب آوارگي گزيد - درين هنگام علي زاد بكين او برخاست و برهنموني و بد گوهرئ دستور او چيره دست آمد - و دستگير ساخته به بنگاه او شتافت فراوان خزينه اندوخت - و بسيار جا بر گرفت - و از آوازهٔ موكب هماين آن نام برده را (كه يكے از نژاد پيشين مرزبانان بود) حاكم برساخته باز گرديد - و نيز وخشورے بكاشغر

---

(۲) نسخهٔ [ب] سارنگ پنوار (۳) نسخهٔ [ا] كليوم (۴) نسخهٔ [ا] واجوراي *

رفت - (چون عبد الکریم خان رختِ هستي بربست - و بسریِ آن دیار محمّد خان بر نشست) روشن شد که نیایشگریِ والا درگاه دارد - و شاه محمّد را بگزینِ ارمغان روانهٔ درگاه ساخته بود - در راه دهست فرسودِ تاراج گشت - و از ساده لوحي و شرمگیني بحجاز رفت دریں هنگام بسعادتِ کورنش سر بر افراخت - و سرگذشت عرضه داشت - بیستم برنواخته باز گردانیدند - و میرزا ابراهیم اندجاني را باندرزگذاري فرستادند - و برخي گزیده کالا به فتّاحا سپردند - اندیشهٔ والا آن بود که ایلچي بختا رود - که از دیرباز ازان دیار آگهي نیست - فرمان فرما کیست - و او را با که آویزش - بیدار مغزي و داد گري چه پایه دارد - و کدام دانش را رو بازار - از ریاضتکرانِ صافي درون کرا چراغِ رهنموني روشن - و از هنر پردازان با که طرازِ یکتائي - و فرمان شد که این راز بمزبانِ کاشغر درمیان نهد - و پاسخ آورد - بیست و یکم گنگا ریشي گرامي محفلِ داد خدا دریافت - از بزرگ ریشیان است بوم نشینانِ کشمیر بولایتِ او گروند - بزرگ شاهزاده خواهش آمدن نمود - آن خدا پژوه بآرزوی شاهنشاهي دیدار رهگرا شد - و از دیدِ انصر خدیو تازه آگهي بدست آورد - دریغولا شهباز خان بدرگاهِ والا آمد - و کورنش نیافت - چون رامچند را به باز گردانیدنِ سپاهِ مالوه فرستادند او ناگزیر بهمراهي میرزا شاهرخ باز گردید - نزدِ برهان پور آگهي آمد که لختے انقطاعِ او شاهزاده برگرفته بدیگرے داده اند - و با گماشتگان آویزش رفته - و چندے از هر دو سو فرو شده - هراس افزود - و از رفتن باز ماند - میرزا شاهرخ و دیگر سپاه را بهمراهي رامچند بدکن فرستاده خود برگردید - چندے انتظارِ رامچند در مالوه مي برد - چون او را روزگار بسر آمد روانهٔ والا درگاه شد - ؤ در عتابگاه داشته بار ندادند - چون روشن شد که آمدن از بیچارگي بود بیست و ششم دستوریِ کورنش یافت - دریں هنگام جایگیرِ آصف خان در کشمیر تی شد - از گزین اسبابِ ویرانیِ ایں دیار آنکه در انقطاعِ داران بزرگ امیرے (که همه از به دیدِ او در نگذرند) نبود - بدیں سگالش او را از شمالي کهسار بر خواندند - سي و یکم بسجدهٔ نیایش سر بلندي یافت - و پاسبانیِ آن[۳] دیار بدو باز گردید - دوم شهریور شگرف چراغان برافروختند - دراں بوم از دیرباز روائي دارد - شبِ سیزدهمِ ماهِ بهادوں بشمارهٔ شکل پچهه که و مه چراغ افروزد - و نیایشگري نماید - و برگذارند درپای بهت (که از میانِ شهر میگذرد) دریں شب پیدائي گرفت - بسپاس گذاریِ آں جشن آرایند ازیں رو فرمان شد که شاهي بندگاں بر کنارِ کول و فرازِ کوه کشتي و چراغاں بر افروزند

شگرف نورستانے برری کار آمد - و عالم دیدگان در شگفت افتادند - درین روز دلگشا کاخے بفرمایش شاهنشاهي بانجام رسید - آنرا بکشمیري زبان لري (۲) برخوانند - جهان سالار ششم بدان نزهتگاه جشن آراست - و عشرت اندوخت - سیزدهم پیدائي گرفت - حافظ قاسم از طبیعت پرستاري دامن پارسا زنے بر آلود - او را آخته ساختند - اگرچه لختے بهي یافت لیکن در کمتر زمانے جان بسپرد •

و از سوانح فرو شدن درجن سنگهه - درین هنگام (که لچهمي نراین بدستیاری جاوید دولت کامروا آمد) عیسی بومي لشکر فراهم آورده بیاوری پات کنور روانه شد - ازین آگهي راجه مانسنگهه شایسته فوجے از راه خشکي روانه ساخت - و برخے را بباشلیقی درجن سنگهه پور خود دریائي گردانید - تا بنگاه بومیان یغمائي شود - ازانجا (که خانگي شورش سترگ زبان آورد) یکے از دو روبان کجکرا آن مردم را آگاه ساخت - بیست و پنجم دریا نوردان بسیار جا دست فرسود تاراج کرده یازش قصبهٔ کرابوه (۳) داشتند - شش کروهے بکرم پور عیسی و معصوم با فراوان نبرد کشتي در رسیدند - و از چند سو گرد گرفتند - پس از سترگ آویزش سرگروه با بسیارے نقد زندگي سپرد - و برخے دستگیر شد - و لختے رهائي یافت - اگرچه چشم زخمے رسید لیکن مرزبان کوچ از گرند رستگاري اندوخت - عیسی از دوربیني بلابه گري بر نشست - و برگرفته را باز پس فرستاد - یازدهم مهر پس از سه ساعت و چهار ثانیه در شبستان بزرگ شاهزاده فرزندے از دخت مونه راجه پدید آمد - امید که مهین بانوی دودمان گردد - بیستم گیتي خداوند از راه دل به بهت در آمد - و ازانجا بشهاب الدین پور نشاط اندوخت - و شب در همان نزدیکي بسر شد - بامدادان شکارکنان بزین لنگا گذاره افتاد و شب باز گردیده بهمان نزهتگاه بر آسودند - فردای آن بسیر درهٔ لار چالش رفت خزان شگرفي دشوار پسندان را از جای برد - و فراوان فیض بر گرفته بناک نگر باز گردیدند رنگ آمیزی برگ ریز این مرز بر بهار بسیار جا بیغاره بر زند - خاصه سیب و شفتالو و انگور و چنار • • بیت •

ذوق فنا نیافته وزنه در نظر • رنگین تر از بهار بود جلوهٔ خزان

بازگردیدن رایات همایون بهندوستان - و رسیدن بدار الملک لاهور

جهان سالار سه ماه و بیست و نه روز درین مصر نو آباد بعشرت گذرانید - چون هنگا

---

(۲) نسخهٔ [ا] لوي (۳) نسخهٔ [ا] کنوابوه - و نسخهٔ [ب] کرا پور •

بارش بود درین ملک نیز ابر تراوش شد - شهریار دیده ور بگوناگون روش نشاط می اندوخت و ایزدی نیایش بجای می آورد - سگالش آن بود که زمستان درین عشرت گاه بگذرد - لیکن از سر آغاز مهر سرما سخت روئی فرا پیش گرفت - و بر گرم سیریان لختی دشوار شد از مهربانی فرمودند بسیج توقف فرمودن از خاطر بزدوده آمد - پس از تماشای گلزار زعفران یورش هندوستان از همان راه پیر پنچال قرار گرفت - و بامرا زر سپردند - تا در هر منزل بایست همایون موکب آماده گردانند - بیست و پنجم کشتی سوار به بسیج هندوستان بدان تماشا چالش رفت - بامداد ان بزعفران زار رسیده شادی هنگامه بر آراستند - و هفت روز دران فراخ سار خرمی درنگ رفت - هر روز خرمنهای گل بر انباشتی - و بر آمرا بخش فرمودی - تا از آلایش پاک سازند - دران هنگام (که رعیت را بزور بدبی کار میداشتند و کمی را ناکام برمی ستاندند) از یازده ترگ و گاه از سیزده دو سیر خشک زعفران برمی آمد - ازان مهین بخشش از هفت و هشت ترگ همان قدر زعفران برآمد - از بسیاری گلچین و فروتنی احتیاط بزدی و شایستگی برچیدند - و باران گزندی نرسانید چون خاطر همایون ازین دلکش تماشا لختی فیض برگرفت سیوم آبان کوچ فرموده بخانپور فرود آمدند - بامداد ان جشن شمسی وزن شد - و گیتی خداوند را بدوازده چیز برسختند طلای بخشش بلندی گرا آمد - و جهانی بشادکامی برنشست - درین منزل فیروزی جنود را لخت لخت گردانیدند - و آئین گریوه روی قرار یافت - شاهزاده والا گوهر دستوری گرفت که این بار آخرین همه باشد - تا پشانه (۲) پردگیان نیز همراه بودند - نهم خود پیشتر روانه شدند - و درین روز آصف خان را باز گردانیدند - در راه لختی برف و باران فرو ریخت و بعافیت گذشت - پانزدهم از گریوه بهنبهر پایان شده باکبر آباد فرود آمدند - و گروها گروه مردم را نشاط در گرفت - نوزدهم نزدیک گجرات مقصود بیگ عم آصف خان از عراق آمد و سعادت بار یافت - بیست و دوم فیل سوار از دریای چناب برگذشتند - و اردو راه پل سپرد - بگجرات و دولت آباد و حافظ آباد شکارکنان گذاره شد - سیوم آذر شاهنشاهی چتر سایه بر دار السلطنت لاهور انداخت - و جهانی بپذیره و نثار فرخی اندوخت - یک ماه و ده روز در راه بسر آمد - و بیست و هفت گرج شد - بتازه کاخستان بر آسودند و بایزدی سپاس برنشستند - بوالا فرمان دولتخانه و برخی قدمی نشیمن آتش رسیده را از نو پرداخته بودند •

---

(۲) در [بعضی نسخه] پسانه - و نسخهٔ [ب] بشانه •

و از سوانح غم افزا بسر آمدن روزگار سلطان رستم پور شاهزاده سلطان مراد - شهریار مهربان دل نباثر را افزون از فرزندان دوست دارد - و بوالا مهر خوگر شده دید پدر و مادر پیرامن دل نگردد - از سر آغاز آگهي بکمتر نا ملایم بر آشفتے - و از خشم فزونی بیمار شدے و در پاس خاطر او فراوان کوشش رفتے - و مهین بانوی دودمان سعادت بچند پیوند درستي بپروردے - اگرچه گرامي زندگي نه سال و سه ماه و پنج روز شمسي بود لیکن هوشمندی پیران برنا خود داشت - و آگهي فروغ از جبین او پرتو میداد - و سترگ گوهري از کارکرد او پیدا (۲) - شب هفتم پس از پاسے معده گرانی کرد - و هوش از سر بشد - نهم سیوم پهر یکشنبه آن گلدستهٔ آگهي پژمرد - و جهانے در دیوسار غم افتاد • بیت •

بر سفله جهان ناکس مهر گسل • هان تا ننهي دل و نباشي غافل

بس زلف چومشک ازوست در نافهٔ خاک • بس روی چوگل ازوست در پردهٔ گل

خرد و بزرگ دلخراش نواها برآورد - و غریو موئیدن زمان و زمین را فرو گرفت - از بیوفائی روزگار سست پیوند و نیرنگ نیلي سپهر چه یارد نوشت - و چرا نویسد - که آب بغربال پیمودن و باد بدام گرفتن باشد - درین سوگواري که و مه را خرد کالبد شد - گیتي خداوند از ایزد یاوري بفرهنگ رضا و تسلیم شتافت - و از فزون آگهي درون ریشها را مرهم برنهاد اگر زمانه در تنزّل بودے (چنانچه برخے بر گذارند) این والا پایه بفرمان فرمای روزگار نرسیدے •

گویند کیخسرو در سرگ پور از فرمان پذیری خرد بیرون شد - و بشورستان طبیعت درافتاد - یکے از ربودگان آزاد خاطر او را درست داشتے - و در همه جا راه یافتے - هرچندے از صحرا بشهر آمدے - و بخلوتگاه شاهي رفتے - درین هنگام بآئین خود بخلوتکدهٔ او رفت و بدم گیرا آن زبان درکشیده را بسخن درآورد - پرسید شورش چرا ست - و دل آزردگي از چیست - او فرو شدن جگر گوشه را بر گذارد - پاسخ داد نمي‌خواستي که برود - گفت آنرا خرد مند چگونه بر سگالد - لیکن آرزو داشت که چندے از دنیا بهره بر گرفتے - گفت از برگرفته هیچ با او نبود - گفت نے - جواب داد پس چنان برگیر که همگي خواهش روائي یافت - و با او همرهي نکرد •

و نیز سکندر ذوالقرنین را بآن بینائي و اقبال در چنین سانحه آسیمه سري در گرفت دمسازان را زبان پرسش لال گشت - مزاج شناس روزگار ارسطو در خلوتگاه رفته بعرض رسانید

---

(۲) نسخهٔ [ا] پیدا میشد •

بخاطر قدسي نرسد بعزا پرستي آمده - همگي بسيج آنكه دربن هنگام (كه آشوبگاه آرميدگان والا خرد است) دستور[۲] نامهٔ شكيبائي ازان مجموعهٔ مكارم اخلاق برگيرد - ازين دل آميز گفتار بيدار شد - و انجمن شناسائي برافروخت - پنجم بهمن چينهٔ را بآهوئي دست آموز سر دادند برگشته روبرو شد - و چندان بشاخ برزد كه يوز راه گريز پيش گرفت - و دبده وران شگفت ماندند - بامدادان عرضه داشت شاهزاده از دكن آمد - برخي نيل و شمشير[۳] و باز پهلوان فرستاده بود - لختي بكارپردازي ايشان عشرت اندوختند •

و از سوانح فرو شدن فرمانروای توران عبد الله خان - لختي بداد گري زندگي سپرده ليكن از فرزند پرستي ستمگري او نيارستي برافكند - او از سگالش جانشيني بسا بي گناه را جان بشكرد - و خاندانها برانداخت - تا بهنجار مهرباني آن تباه سرشت را بدمست گردانيد - و بمال و جان و ناموس مردم درازدستي نمود - كارگيا را نخستين آگهي آنست كه حال فرزندان و خويشان و نزديكان (كه فرياد ايشان ديرتر رسد) زمان زمان وا پژوهد و در داوري ايشان را از ديگران باز نداند - و از بارپرس پادشاهانه نغنود - او خود از مهر افزوني پدرانه اندرز نيارستي گفت - و پس از دبرے مادرانه نصيحت كردے - و آن خوابيده بخت شورش برافزودے - پيرئ مزبان و روائي خوش آمد هردو را از شايسته كاري باز داشتے - و گذارش خير بسپچان راست گو (كه بر خود نلرزند) غرض آمود پنداشتے - تا آنكه رفته رفته بجاني گزند پدر خيال بازي كردے - و در كمين بوده قابو پژوهيدے - روزے با چندے خاصان عشرت شكار داشت - آن تباه انديش بدان يارش تيزروي فراپيش گرفت - يكے از سعادت منشي خان را آگاه ساخت - تيزدستي نموده بُه بخارا درآمد - و آن شوريده شرمسار ناكامي گرد آن شهر بر نشست - بندگان حقيقت منش و ياران[۴] سعادت سگال در كمتر وقتے[۵] فراهم آمدند - آن نافرجام ناكام باز گرديد - خان بمالش او روانه شد - آن شوليده مغز نيروی ايزيش ندبده آب آموبه بر گذشت - و كشتيها بر شكست - درين ميان نوكل قزاق از دشت بتاخت آمد - و خان بچاره گري باز گرديد - آن يغمائي سمرقند نارسيده برگشت - و او دران شهر سخت رنجور شد محمّد باقي بے و برخے نزديكان دوروی آن بد سگال را بر خواندند - آن سبك سر از بلخ گام فراخ برزد - خان چون لختے بهي يافت پيام باز گرديدن فرستاد - او نپذيرفته آهسته آهسته مي آمد - محمّد باقي (كه پايهٔ وكالت داشت) خان را بهيماني برد

---

(۲) در [چند نسخه] خبر دستورنامهٔ (۳) نسخهٔ [ز] شمشيرباز و پهلوان (۴) نسخهٔ [ا] و بابريان سعادت سگال (۵) نسخهٔ [ب] فرصتے •

و دران نفاق‌کده چهاردهم بهمن روزگار او سپري شد - همانا آن ناسپاس زهر بخورش داد و جاوبدنفرین اندوخت - برای سیرابی چشمه‌سار سخن لختی نژاد نامه بر میگذارد •

بشازده پشت بمیانجی جوجي بقاآن بزرگ چنگیز خان میرسد - عبدالله خان بن سکندر خان بن جاني بیگ بن محمّد سلطان بن ابوالخیر خان بن شیخ دولت اغلان بن ابراهیم بن پولاد بن سوراچه(۲) سلطان بن محمود خواجه خان بن قاآن(۳) بای بن رابل(۴) باک بن منکا(۵) تیمور بن باداقل(۶) بن جوجي بوقا بن شیبان بن جوجي بن چنگیز خان - جوجي پیش از قاآن بگذشت - و از نژاد او بزرگ فرمانروائی برنخاست - لیکن برخی را سري بوم نشینان دشت قبچاق روزي شد - ازین میان ابوالخیر خان لختی بلند پایگي گرفت - سلطان ابوسعید میرزا بیاورزی او از میرزا عبدالله بن ابراهیم میرزا بن خدیو اعظم شاهرخ میرزا بآویزه سموقند برگرفت - چون پیمانهٔ هستی او لبریز گشت در الوس اوزبک سترگ پراگندگي راه یافت - پس از چندے شیبک خان بن بداق خان بن ابوالخیر بدرگاه سلطان احمد میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا پناه آورد - و از روزگار سختي وارست •

و چون سلطان ابوسعید میرزا را روزگار بسر آمد در توران سرانداز بر افراخت - و پس از سلطان حسین میرزا شیبک خان بخراسان شد - و با فرزندان او در آویخته ملک برگرفت و نزد مرو با شاه اسمٰعیل صفوي کارزار نموده با بسیارے سران نقد زندگي در باخت - مرزبانی ماوراء النّهر بکوچک(۷) ونجي خان بن ابوالخیر خان (که بکوچم(۸) خان نامور بود) باز گردید - و چون او بنهانخانهٔ نیستي درشد ابوسعید خان پور او جا نشین گشت - و پس ازو عبدالله خان بن محمود خان بن شاه بداق بن ابوالخیر خان فرمان روائي یافت - و توران لختی آباد شد ازو دو پسر ماند - عبدالعزیز خان محمّد رحیم سلطان - لیکن مرزباني بعبید خان بن کوچم خان رسید - سپس عبداللّطیف خان برادر او مسند آرا گشت - و چون کار او بانجام رسید براق خان بن سونچک(۹) خان بن ابوالخیر خان بفرماندهي بر نشست - و بر ترکستان و ماوراء النّهر و برخے خراسان چیره دست آمد - و چون گردش نیلي سپهر برو بسر آمد ملوک طوائف شد - درویش خان و بابا خان پسران او در ترکستان بحکومت بر نشستند

---

(۲) نسخهٔ [ز] سوراچه سلطان (۳) نسخهٔ [ا] قاآن نای - و نسخهٔ [ب] آقان پای (۴) در [بعضے نسخه] رابل باک (۵) نسخهٔ [ا] هسکا - یا صنگا بکاف فارسي باشد (۶) نسخهٔ [ب] صاواقل والله اعلم (۷) در [بعضے نسخه] بکوچکوکي خان (۸) در [چند نسخه] بکوجم خان (۹) نسخهٔ [ز] سونچک خان •

و برهان نبیرهٔ عبد اللّٰه خان در بخارا - در سمرقند سلطان سعید خان بن ابوسعید خان بن کوچم خان - و در باغ پیر محمّد خان بن جانی بیگ خان - عبد اللّٰه خان بفرمان پذیری او روزگار میگذرانید - به نیروی آگهی و مردانگی بر خویشان خود چیره دست آمد - و به پیر محمّد خان برگذارد - چون درین الوس از پدر من کهن سال ترے نیست آن سزاوار که بآئین نیاگان خطبه و سکّه بنام او شود - ناگزیر پذیرفته شد - و چند گاه نام کارگیائی برو بود و فرماندهی عبد اللّٰه خان میکرد - سال بیست و هفتم الٰهی سکندر خان را روزگار بسر آمد و پور او عبد اللّٰه خان خطبه و سکّه بنام خود ساخت - و چون در گذشت عبدالمومن پسر او بجای او برنشست - بیست و هشتم بهمن جشن قمری زن شد - در منزل مریم مکانی بزم والا برآراستند - و بهشت چیز آن افزون از اندازه را برساختند (۲) - و گوناگون مردم کامیاب خواهش آمد *

آغاز سال چهل و سیوم الٰهی از جلوس مقدس شاهنشاهی
یعنی سال مهر از دور چهارم

شب شنبه سیزدهم شعبان سنه (۱۰۰۶) هزار و شش هلالی پس از نه ساعت و یک دقیقه و سی و هفت ثانیه فروغ بخش صورت و معنی بارونگ حمل بر نشست و جهان سالخورد را برنائی نوید آورد - و سرآغاز هفتم سال از چهارم دور شد - افسر خدیو کارآگهی را اندازهٔ دیگر برگرفت - نوزده روز والا چشنها آراسته گشت - و که و مه را سرمایهٔ خرّمی سرانجام یافت *

• بیت •

هوس از ریاحین معطّر دماغ • ز بوی چمن آرزو باغ باغ
دکان هوس را نظر فتنه خیز • متاع نظر را خریدار تیز

روز نو روز فرو شدن فرمان روای توران بهمایون عرض رسید - و بسیارے خوشدلی نمودند گیتی خداوند برآشفته فرمود - چنین شادمانی از کم بینشی او گوید - همواره نیایش نمودے و رشتهٔ سازگاری از دست وا نهشتے - و اگر نه چنین بودے شادی نسزیدے - ازان باز (که موکب همایون به پنجاب آمد) سگالش آن بود که بکشایش توران چالش رود - چون مرزبان آنجا از کارآگهی نیایش فرا پیش گرفت شهریار آزرم دوست خود را ازان بسیج برگذراند - درین هنگام (که ستمگاری پور او از اندازه گذشت) لختے دیرین آهنج تازگی

---

(۲) در [چند نسخه] برسنجیدند *

پذیرفت - لیکن از پایه شناسي خواهش چنان بود که بسرکردگي بزرگ شاهزاده فیروزي سپاه بدانسو رود - آن برنای عشرت دوست از هرزه سرائي خوش آمد گویان دل از هند برنگرفت چون از فرو شدن عبد اللّه خان آگهي رسید برخي سران سپاه بتوراني یورش سخت برکوشیدند - فرمودند اکنون (که توران شورش گاه شد) یازش آن مرزي ما کجا برتابد همان بهتر که فروهیدهٔ بعزا پرستي و اندرز گوئي رود - پنجم قلعهٔ آهوبره (۲) از مضافات دولت آباد دکن گشوده آمد - میرزا علي بیگ اکبرشاهي گرد برگرفت - پس از یک ماه دژ نشینان از کم آبي زینهاري شدند - و کلید سپردند - هفتم مختار بیگ بدولت بار رسید او بخشي صوبهٔ بهار بود - چون آن خدمت بالغ بیگ کابلي بازگردید او را بوالادرگاه برخواندند چهاردهم میر شریف آملي و میرزا فریدون از اقطاع خود آمدند - و سعادت کورنش اندوختند بیست و پنجم سالیاهی را بدکن فرستادند - چون آگهي آمد (که شاهزاده سلطان مراد پیوند دلها را آسان مي شمرد - و از بایست لختي برکنارهٔ میزید - و خانخانان از نا روائي تباه خواهشها بجایگیر خود بازگردید) آن شایسته خدمت را دستوري شد که شاهزاده را بدرگاه والا آورد - تا به بهین پند ها رهنموني ساخته باز فرستند - و روپ خواص نامزد شد که خانخانان را بنکوهش بازگرداند - که تا رهیدن آن گوهر اکلیل خلافت بانتظام جنوبي سپاه و ملک پردازد - سي و یکم عباد اللّه پور عبد اللّه خان را از زندان رهائي بخشیدند در خاوري سرتابان بیراهه رفتند - پس ازانکه دستگیر شد در قلعهٔ کالنجر بزنداني دبستان سپردند چون حسین دژبان پشیماني برگذارد بخشوده نوازش فرمودند - دهم اردي بهشت خواجه اشرف و شیخ حسین از توران آمده بسپهر قدسي آستان روشن پیشاني گشتند فرمان روای آنجا از پیوستن ایشان و برخواندن والا نامهٔ شاهنشاهي نشاطها برساخت و بآئین یکرنگي قدوم ایشان را گرامي داشت - و میر قریش را با گزین ارمغاني همراه ساخت دهم امرداد پیشین سال باز گردانید - بے آزرمئ پور او شنوده از میانهٔ راه برگشتند بیست و نهم شهریور در قرشي بخان رسیده دستوری راه هري و قندهار گرفتند - نزد هرات آوازهٔ گذشتن او شورش آورد - فرستادگان به تیزدستي و مردانگي بقندهار رسیدند - و میر قریش همراهي نیارست کرد - چهاردهم اردي بهشت ابو القاسم پور میر عدل و پانزدهم شیرخان داماد خان کلان رخت هستي بربستند - و پس ماندگان را خسرواني نوازش مرهم بر ناسور دل نهاد - بیست و هفتم رای پترداس از باندهو بدرگاه والا آمد - و بخسروي نواخت

---

(۲) نسخهٔ [ا] راهولره •

سربلندي يافت - ازان باز (كه آن دژ بر گرفت) در آبادئ ملک ميکوشيد - چون آن ولايت بشاهزاده دانيال دادند بسجود قدسي آستان باز گرديد - درين روز زين خان کوکه بآهن پوش در آمد - و از سر نو ملک تيراه گشايش يافت - بکارآگهي و مردانگي تبه کاران را بسزا برسانيد و چند جا قلعه ساخته سپه نشين گردانيد - تاريکي انوس از نيرو افتاده به پيغولها درشد و سرگروه آن گروه نافرجام بکوه سفيد خزيد - و راه ايمني پذيرفت •

و از سوانح بينش افزوني نگارندهٔ شگرفنامه - آن در سر داشت که در آرامشگاه صلح کل گزيني منزلے دارد - و از نا ملايم بسيکسري نرود - از خامکاري زمان زمان نشاط مي اندوخت و دست نوازش بر سر همّت ميکشيد - از بختمندي بدلخواش سيلابئ بيدار کردند و درونے چاره از سر گرفت - ازانجا (که گيتي خداوند بفراوان کار باز داشته بود) بديگر چيزے نيارستے پرداخت - ازين رو صوري خدمت بزرگ شاهزاده کمتر بجا مي آمد و ناهنجار نيايشها بکار کرد نميرسيد - بژرفا نوسيده لختے سرگران شدند - فرومايگان نا توان بين را دست آويز فرا چنگ آمد - و خشمگينئ آن گرم خو را افروزينه گشتند - و در دل آزاري انجمنها فراهم آمد - و بسا نا راست را گريه بدرستي بر فروختند • بيت •

نقّاش چيره دست که آن نا خداترس • منقا نديده صورت عنقا کشد همي

از مهر نيرنگي شاهنشاه آگاه دل لختے بشنود - يازدهم خرداد ازين آگهي مرا دل برآشفت دست از همه باز گرفته پا بدامن درکشيد - و در بروي آشنا و بيگانه فرو بست - آنگا باستانيان بر گفتے (گروه پرستاري زود بوالا پايگي رسانه - ليکن از حسد چيرگي دوستان نيز بخصومي برخيزند) و بگوش در نميشد باور افتاد - (هرچند بوالا بارگاه برخواندند - و در آنک به پيشين خدمتها پردازد کوشش رفت) پاسخ برگذارد - چون از روزگار شگرفي خاط نهفته دان بگفتار کهين دشمنان لختے گران شده آن سزاوار که مرا بمن بار گذارند - تا از بار زندگي سبکدوش گردد - اگر کام و نا کام شهريند ميدارند صوري دستگاه برستانند - از سر آغ آگهي دل بدنيا نگرائيدے - خسروي نواخت مرا کام و نا کام گرم بوابستگي آورد - اگر هما سرگرمي بر جويند خديو عالم بداوري بر نشيند - و ژرف نگهي فرا پيش گيرد - تا راستي م بروي روز افتد - و نا توان بين بشرمساري در افتد - (اگر دشمنئ گروها گروه مردم از خاطر رُف کهن شورش و قازه کين را شمارے بر نميگيرند - و پژوهش را برگواه ميگذارند) نيکوان زما دروغ گذاري را در گزند من ايزدي پرستش مي انگارند - آن در خور سيارش آسا من و بد گو بآتشکده در شوند - تا عيار چهره برافروزد - حسد پيشگان دستان سوا ازان سرتافته جز بگ

دل برنتابد - خدیو عالم ازین گفت وگو اگرچه لختے ببد گوهری ایشان پی برد لیکن مرا سبکسری افزایش داشت - ناگاه ایزدي یاوري دروني شورش را چاره سگال آمد - بسر در دادند - اگر بآشتي گاه جهانیان آرام جائے دارد و در هر چندے بدان نزهتگاه گذاره افتد چندین چرا مي خروشد - و چگونه سررشتهٔ شناسائي از دست بشد - زبان بد خواه بستگي نپذیرد - او باندازهٔ شناخت راه نیکوئي سپرد - شگرفکاري ایزدي خواهش است باین و آن چه بر مي بندد - لختے بخود آمد - و آگهي را در باز شد - ازانجا (که بر راستکاري خویش و دوربینی گیتي خداوند چشم برنمیگشود) طبیعت برخرد دراز دستي کرد و گاه به نیستی خویش دربازیدے - و زمانے آوارگي آسیمه سر داشتے - ناگاه وارستهٔ آگاه دل را گذاره شد - و بے موري شناسائي حال برگذارده بآرامش برنشست - گفت بر شهریار دور نگاه تهمت کم بیني منه - بینش و گرانباری تو دانشین - خاطر بد گوهران بدست مي آر - چه در سر افتاد - که واژون میروي - و نا بهنگام میخروشي - اگر در خوابي نمودار شهریار را گران دل نیابي دل آمیز گفت مرا بپذیر - و نارسائی[۲] خویش بگو - گفته همان شب پیدائي گرفت - و شورش دل کمي پذیرفت - دربن هنگام از زانچهٔ خویش برخواندم - دربن سال خدیو عالم از نا راست گفتار زمانیان لختے آزرده گردد - و در کمتر زمانے پرده از روی کار برداشته آید - یکبارگي آشوب دل فرو نشست - شهریار پایه شناس چون برخواند نقش پیشین خواهش بزدوده بوالا درگاه رفت - و از گوناگون عاطفت سبکدوش آمد * • شعر *

که شنیدي که برانگیخت سمند غم عشق • که نه اندر عقبش گرد ملامت برخاست

هفدهم رای پتر داس را بدیواني پایه برآوردند - و فرمان شد که بسان مظفّر خان و راجه تودرمل او و خواجه شمس الدّین بیاوری یکدیگر در انجام این کار بر کوشند - در کمتر زمانے مهمّات پنجاب بخواجه باز گردید - همانا غرض چهره برافروخت - و شهریار را از ژرف نگهي باز داشت - بیست و هفتم کلیار[۳] بهادر بسجود قدسي آستان روشن پیشاني گشت - و بشاهي نوازش سربلند آمد - و بخطاب بهادر خان نامور گردید - او از سران[۴] سپاه توران است - عبد اللّٰه خان هري بدو داده بود - (چون او را واپسین خواب درگرفت - و بابریان آن دودمان از ناهنجاری پور او پراگنده شدند) او به تیزدستي خود را بقندهار رسانید

(۲) نسخهٔ [ا] ناسپاسی خویش (۳) نسخهٔ [ب] کلیا و بهادر - و نسخهٔ [ز] گلباد بهادر (۴) نسخهٔ [ا] از سران تورانی سپاه است *

و ازانجا بوالا درگاه آمد - و کام دل برگرفت - غرهٔ تیر حسن[۲] خان (که از دیرین بندگان بود) برنجوري درگذشت - و خواجگي محمّد صالح نبیرهٔ خواجه عبد اللّٰه مروارید را (که چندگاه صدارت داشت) در دهلي روزگار بسر آمد - مهربانی خدیو عالم تیمار پس ماندگان او فرمود پنجم جگت سنگهه و هاشم بیگ و دیگر سپاه شمالي کهسار سعادت بار یافتند - و پاداش نیک پرستاري برگرفتند - و ملوک[۳] چند راجهٔ نگرکوت را بدرگاه آوردند - به بخشش و بخشایش سرافرازي یافت *

و از سوانح بنارگي دلنشیني شدن فهفته دانیٔ گیتي خدیو - در زندگي عبد اللّٰه خان مرزبان توران (چون از بے آزرمي پور او آگهي رسید) فرمودند - اگر از تبه کاري باز نه ایستد از جواني و دولت بهرهٔ نگیرد - و زود بگو نیستي فرو شود - و چون پدر آزاري فرا پیش گرفت بر زبان قدسي رفت - شگفت که فرو شدن او بدیر کشید - درینولا آن کج گرا به نیستي سرا درشد - و جاوید نفرین اندرخت - چون روزگار عبد اللّٰه خان بسر آمد اوزبک خان عم زادهٔ او سمرقند را گرد برگرفت - و محمّد باقي بیاسباني برنشست - نائزیر باخسي[۴] بار گردید - و توکل[۵] بیارش بخارا آمد - و از آوازهٔ آمدن عبد المومن نا ساخته کار برگشت حصار نشینان بیرون شده درآویختند - و او زخمي بدر رفت - و بهمان زخم از عالم بشه و پس از ده روز عبد المومن با فراوان لشکر رسید - و در سمرقند بارونگ فرماندهي برنشست و محمّد باقي را بوکالت برگزید - و قل بابا را (که وکیل پدر بود - و پسر از راست گوئی او برنج اندر) از راه هري بیوفا نوکران او گرفته آوردند - و بدیرین کین جان بشکرد - و آزندگان را نیز از پس فرستاد - و بسیارے ز دران رستاخیز جاني گزند رسید - و ازانجا بتاشکند شد و دستم سلطان عمّ خود را با دو پسر (که از دیرگاه پیغوله نشین بود) زندگي بسر آورد و بیارش اوزبک سلطان اخسي را گرد برگرفت - پس از سه روز آن قلعه نشین به بیماري درگذشت - سپس بسمرقند و بخارا باز گردید - از هوا گرمي شبانگاه ره سپردے - چندے بکمین برنشستند - فهم نزدیک غامض تیردوز گردانیدند - و ماوراء النّهر طوائف الملوک شد دهم آصف خان نامیه سا آمد - چون خاطر از انتظام کشمیر لختے فراهم شد او را باسپ بام برخواندند - در سه روز کوه و دشت در نوردیده بوالا درگاه رسید - و بخسروانی نوازش چهرهٔ بختمندي برافروخت - بیست و چهارم بهارل انگه رخت هستي بر بست - او

---

(۲) نسخهٔ [ب] حسین خان (۳) در [بعضي نسخه] تلوک چند (۴) نسخهٔ [ا] باقشي (۵) در [بعضي نسخه] توکل *

دخت رای چوکا(۲) پرهار است - در زمان فردوس مکاني در شرقي دیار(۳) پدر او را بپرستاری جنّت آشیاني فرستاد - صورت و سیرت او دلپذیر افتاد - چندے در شبستان دولت سربلندي داشت - چون مریم مکاني را خواستگاري شد او را بجلال گزیده پیوند دادند گیتي خدیو را نخست شیر او داد - و بشایستگي روزگار گذرانید - جهان سالار را از جدائی او دل بسوخت - و از بخشاینده دادار آمرزش درخواست - سي و دوم جگّناتهه سعادت کورنش اندوخت - از شاهزاده سلطان مراد دستوري گرفته بیورت خود آمد - و بے فرمان بدرگاه والا رسید - و چندے بار نیافت - درین روز بر ساده لوحے او بخشوده نوازش رفت - درین سال پتن دکن گشایش یافت - باستاني شهرے ست بر ساحل دریای گوداوري - بکوشش میرزا علي بیگ اکبرشاهي گشوده آمد - و غنیم آویزش نموده راه گریز سپرد - درینولا بزابلي کشاورز سترگ بخشش رفت - بیست و پنجم امرداد هشت یک خراج کابل و مضافات آن تا هشت سال بخشودند - و فراوان مردم را نشاط در گرفت - سي و یکم میرزا کیقباد را پسر بزاد - او بزرگ پور میرزا حکیم است - گیتي خداوند بدخت عاقل حسین میرزا برادر محمّد حسین میرزا پیوند فرمود - درین هنگام فرزند روشن اختر فرّخي(۴) آورد - کشور خدیو بزم نشاط بر آراست - و بهرمز نامور گردانید - غرهٔ شهریور آصف خان را بکشمیر بار گردانیدند و بسا اندرز آویزهٔ گوش هوش شد - نهم مولانا شاه محمّد شاه آبادي بعدم فلوني(۵) در گذشت - از عقلي و نقلي کلام آگهي داشت - و بارادت گیهان خدیو کام دل بر گرفت هیزدهم سرمست پور دستم خان نقد زندگي بسپرد - از باده پیمائی در جواني روزگار او بسر آمد - سي و یکم شیر بیگ یساول باشي به بنگاله دستوري یافت - تا ازان ملک آگهي آورد - و از گزیده فیلان آمرا برخے بارمغاني بر گزیدند - و درین سال و مه دیگر بار بر ساده لوحے مظفّر حسین میرزا قندهاري بخشودند - چون ترکان نا بخرد بار دست ستمگري برگشودند از روزبازار داوري نقدي قرار دادند - و اقطاع او بخالصه بازگردید - او دستوری حجاز گرفته راهي شد - در نخستین منزل از سختي کار و کم نیروئي سراسیمه گردید - و از سبکسري شرمسار آمد - اورنگ نشین پایه شناس بخشوده باز خواند - غرهٔ مهر بسجود قدسي آستان سر برافراخت - یازدهم قلعهٔ پونا(۶) گشایش یافت - از نامور قلاع برار است بر تلے اساس یافته - سه طرف آن رودباد - هرگز پایاب نشود - بهادر الملک و برخے رادمرد

---

(۲) در [چند نسخه] جوکا پرهار (۳) نسخهٔ [ب] دیار بود پدر او را (۴) نسخهٔ [ا] پدید آمد (۵) در [بعضے نسخه] فلغموني (۶) نسخهٔ [ا] پوتار - و نسخهٔ [ب] پورنا ٥

گرد برگرفتند - نصیب الملک از کم آذرقي بیذار شد - و کلید سپرده به نیایشگري درآمد بیست و ششم خواجه اشرف را روزگار بسر شد - او پسرِ خواجه[۲] عبد الباري ست - بدو پشت پورِ خواجه احرار - پس از گذارشِ توراني پیام رنجور شد - و رختِ هستي بربست بیست و نهم سالباهی و روپ سعادت بار یافتند - شاهزاده سلطان مراد بفرمانِ طلب آهنچِ آستانبوس در سر گرفت - سوارِ لشکر از دکان گرمي و مزاجداني نگذاشته عرضه داشتند برآمدنِ شاهزاده ازین ملک سرمایهٔ برهم زدگي ست - سپس هرچه فرمان شود پذیرفته آید و خانخانان باز گردیدنِ خود را و برآمدنِ شاهزاده برگذارد - افسر خدیو را پسند نیامد و بر قدسي خاطر گران آمد - سي ام جشنِ شمسي رزن شد - و جهان سالار را بدوازده چیز برسختند - دل شکفتگي جهان را درگرفت - و تهیدستانِ آرزومند را روزي فراخ گردید درین روز شاه قلي خان محرم از دارالخلافهٔ اگره آمد - و بنوازشِ روزافزون بلند پایگي گرفت درین سال و مه پرتاب سنگهه پورِ راجه بهگونت داس را شگرف سودائي بر دماغ ریخت و بجان شکري خویش روی آورد - جمدهر برگلو زد - و زندگي دشوار شد - بفرمایشِ والا کار آگهان زخم بردوختند - و بگیرادم بهي پذیرفت •

و از سوانح گشایشِ قلعهٔ کابل - ازو گزین تر دژے در برار نباشد - درو خوشگوار آب فراوان - و نشیمنگاه مرزبان - ازان باز (که این ملک برقلمرو انزود) از کج گرائيِ سوارِ سپاه دستِ چیرگي نشد - درینولا میر مرتضی گشادِ آن را بافسون سرائي بر خود گرفت - دران نزدیکي بنگاه ساخت - و لختے شکوه جاوید دولت برخواند - از کم آذوقي دلاویز گفتار او پذیرفتند - نهم آبان وجیه الدّین و بسواس رای کلید سپردند - و منصب و اقطاع و خواسته برگرفته بیرستاري درآمدند - دهم نزدیک[۳] پاتهري سي و پنج ماده فیلِ صحرائي نمودار شد شیرخواجه سپاه را فراهم آورد - و همه را دستگیر ساخت - شگرف آنکه صد و پنجاه کروه چراگاه نشان دهند - یازدهم اجمیر در اقطاعِ میر شریف املي قرار گرفت - و بسربراهي آن دستوري یافت - دوازدهم خانخانان بوالا درگاه آمد - و بسجودِ قدسي آستان سربلندي یافت شهریار مهربان دل برکج گرائيِ او بخشوده نزدِ خود برخواند - هوکه باندرزسرائي راستکاري فراپیش گیرد - روز دیگر قلیچ خان بزمین بوس سعادت اندوخت - از خدمتِ شاهزاده سلطان دانیال لختے سرگران شده جدائي گزید - از داد پژوهي باز یافت •

---

(۲) نسخهٔ [ا] خواجه عبد العلیم است (۳) نسخهٔ [ا] نزدیک ماتهري سي وپنج - و نسخهٔ [ب] نزدیک پاتهر سي وپنج •

و از سوانح آمدن ایلچیِ فرمان فرمای ایران - گذارده آمد چون ضیاء الملک و ابوناصر بدانجا رسیدند شاه عبّاس از روشن ستارگیِ بمیانِ شایسته فرزندان به نیایشگری بر نشست و پا افزارِ شاهنشاهی را (که با ایلچیان بود) انصر بختمندی گردانید - دستور نامهٔ جهان سالار برستاند - و بکارکردِ آن سعادت اندوخت - و منوچهر بیگ(۲) را که از خاصانِ او ست با نیایش نامه و گزین ارمغانی روانهٔ درگاه ساخت - بیست و سیوم دولت بار یافت و بخسروانی نوازش سر برافراخت - صد و یک اسپ گزیدهٔ عراق (کزان(۳) میان اسپے بود پنجساله - از دریای گیلان برآمده - جز دو سه مو بر کاکل و دم نداشت - بخوش سنجیِ و کردار بے همتا - در راه بمرد) و گزین قِسراق (یکے را پنجهزار روپیه ارج برنهادند) و سه صد پارچه قماش (همه دست بافِ اوستادانِ نامور) و پنجاه کارنامهٔ غیاث نقشبند و نادر قالیها (جفتے ازان در ایران سه صد تومان ارز داشت) و گزین تکیه نمدها و شگرف پائینچها و رومیِ اوتکها و توشکهای مرصّع و گوناگون تخم و نه بز مرغز (که صوف و خارا از پشمِ او برسازند) و دیگر تنسوقات و پانصد ترکمان بشگرف پوشش به پیشگاهِ حضور آورد - و فراوان عراقیِ تکاور درین قافله بود - درین روز راجه باسو را بزرگ شاهزاده بکورنش رسانید - و لغزشِ او بخشوده آمد •

چالش همایون رایات بگشایش احمد نگر

شاهنشاهیِ بسیجِ آن بود که فیروزیِ جنود بسرکردگیِ بزرگ شاهزاده بتوران شتابد و آن موروثیِ ملک بقلم رو درآید - (چون آن نونهالِ دولت از دستان سرائیِ برخے هند پرست دل بدین ننهاد) اندیشه آن شد (هرگاه دیگر فرزندان بسجودِ قدسیِ آستان نامیهٔ بختمندیِ برافروزند) از پیشانیِ هرکه این خواهش بیشتر برتابد او بدان یورش نامزد گردد - درین هنگام هرزه لایانِ نا توان بین برگذاردند - شاهزاده سلطان مراد را بسیجِ آستانبوس در سر نیست و نا سزا گفتارها بزبانِ این و آن دادند - و شاهزاده دانیال را (که از آله آباد پیشتر شتافته بود) نکوهیده روش وا نمودند - شهریارِ دوربین یورشِ جنوبیِ دیار از راهِ دارالخلافهٔ آگره فرا پیش گرفت - اگر گذارده راستیِ فروغ دارد نخست بیچارهٔ گروی آن دل باید برنهاد و سپس بگشایشِ دکن - که از دیرباز فیروزیِ سپاه بدانسو رفته - و از غرض پرستیِ در انجامِ آن کار درنگ میرود - سپس اگر روزگار یاور افتد بتوران زمین چالش رود - و چون چهاردهم

---

(۲) نسخهٔ [ا] و منوچهر را (۳) در [بعضے نسخه] ازان میان •

ی است (که پنجاب بقدمی قدوم آبادی دارد - و گروها گروه مردم را فراوان دلبستگی)
ین یورش دل نمی نهادند - گاه شورش تاریکیان بے سر و بن را دستمایهٔ بار داشت
ی ساختند - و زمانے آشوب سرتابان شمالی کهسار - از گرم بازاری مدارا لختے درنگ افتاد
ز انجا (که ایزد توانا بایستِ جاوید دولت را از هنگام بر نگذراند) پیشین آهنچ فیروز گرفت
بیست و ششم آبان پس از یک ساعت و دوازده دقیقه شب پنجشنبه فیل سوار
رامش شد - مریم مکانی و دیگر بیگمان و بسیارے پردگیان اقبال و سلطان خرم را
ر دارالملک لاهور گذاشتند - خواجه شمس الدین بخدمت گذاری والا درگاه و سربراهی
ی صوبه و میر مراد به بخشی گری و ملک خیر الله بکوتوالی نامزد گردیدند - سی ام
ر نخستین منزل ابو القاسم نمکین از کشمیر آمد - و دولت بار یافت - سیزدهم آذر نزد
یند وال دریای بیاه بفیل گذشتند - و فیروزی سپاه براه پل - درین روز منزل ارجن کور
قدوم شاهنشاهی تازه فروغ هر گرفت - پدر بر پدر پیشوای برهمن کیش است - و فراوان
ایش دارد - چون آرزوی او از روی عقیدت بود پذیرفتند - درین ولا قلعهٔ سیل گدهه برار
شایش یافت - مسعود خان حبشی داشت - وسکه (۲) جل کانو بحیله سازی بر گرفت
خست زه و زاد را درون فرستاد - و بدان بهانه برخے بوم نشین را بدانجا برد - و چیره دست
مد - شاهزاده سلطان مراد سندر داس را با چندے نامزد فرمود - و او گرد بر گرفت - نوزدهم
ز نشینان بزینهار کلید سپردند - و درین سال ولی بیگ پور پایندہ خان از بنگاله آمده
سجود قدسی آستان سربلندی یافت - از پیشکش او بیست و دو فیل گزیده بود •

و از سوانح گشایش پرنالہ (۳) - همان زنگی نژاد داشت - انسون کار آگهان در نگرفت
کوشش رای گوپال دونکر خان گوند یکجهتی گزید - و برخے عیال آن دژنشین (که
رده آمده بود) برگیراند - ناگزیر به نیایش گری در آمد - چون شاهزاده بتماشای کابل
یرون شد نزد آن قلعه گذاره افتاد - و آن دژبان آمده دید - بیستم بارگیای دولت سپرد
ر بلندی و استواری و فراخی و عمارت فزونی کم همتا - شاهزاده بر فراز آن برآمد - و ازانجا
شاه پور باز گردید - و درین روز قلعهٔ مانپور بدست آمد - لختے میرزا خان گرد گرفته بود
چون گزین کوشش نرفت شاهزاده او را نزد خود برخوانده نذر (۴) خان را با برخے فرستاد
زنگو (۵) نانو (۶) هیبت راو علی خان گوز رای و برخے چند بار برآمده آویزش نمودند - و از

---

(۲) در [بعضے نسخه] و بسهکه - والله اعلم (۳) نسخهٔ [ا] برنالہ (۴) در [چند نسخه]
الله خان را (۵) در [بعضے نسخه] زنگو - و در [بعضے] لنکو (۶) در [چند نسخه] نانو •

آذوق کمي بزينهار سپردند - بيست و يكم نزديك لودهيانه رود بار ستلج فيل سوار برگذشتند و فيروزي جنود از راه پل گذاره شد - ديگر روز ميرزا شاهرخ بسجدهٔ نيايش كام دل برگرفت فرمان والا بطلب رفته بود - غرهٔ شهريور از شاهزاده سلطان مراد دستوري گرفت - و لختي در مالوه بر آسود - و ازانجا بوالا درگاه رسيد - بيست و ششم سپهر سراپردات اقبال شد ابوسعيد عمل گذار آنجا از ديربار نشيمني چند برافراخته بود - آرزوي قدسي قدوم كرد و پذيرفته پايان روز بدانجا فرود آمدند - چون آگهي شد (كه بدست آويز ستمگري برافراشته است) درنگ را دران منزل سزاوار نديدند - و با آنكه خيمه و خرگاه برپا نبود و شب تاريك بصحرا رفته برآسودند - بامدادان سير دلگشا باغها فرمودند - و عشرت و عبادت فراچنگ آمد - درين روز چليپي بيگ بآستان بوس رسيد - و نوازش يافت نياگان او از رئيسان تبريز اند - در خرد سالي بدانش اندوزي نشست - در قزوين پيش خواجه افضل ترك (كه در فهم و فطرت يگانهٔ روزگار بود) و در شيراز نزد مولانا ميرزا جان (كه در حكمي علوم كم همتا) فراوان بهره برگرفت - چون حال او و نقباي نسّاب بهمايون عرض رسيد منشور طلب با فراوان خواسته فرستادند - او بدين دولت كامياب خواهش آمد و پسين را كهن سالي و بنگاه دوستي باز داشت •

و از سوانح بخشش ده دوازدهٔ پنجاب - چون لاهور چندے تختگاه شد كارپردازان سلطنت از گران ارزي ده دوازده بر دست مزد جهانباني افزودند - چون آگهي شد (كه از كوچ رايات اقبال ارزها بنخستين پايه باز گرديد) شهريار دادگر افزوده را بخشود (۲) - و كه و مه را گران دوش بخشش گردانيد - چهارم دي حيدري پور خانخانان بسوخت - در سرائے پس از باده پيمائي غنوده بود - آتش درگرفت - از بيمهشي نيارست بيرون شد - پنجم ميرزا مظفر حسين خويش از تذرّج آمد - و بحجرهٔ قدسي آستان كام دل برگرفت - چون آگهي رسيد (كه از ميگساري راه دادگري نمي سپرد) برلي رهنموني نزد خود برخواندند - هفتم ماه بانو همشيرهٔ خان اعظم ميرزا كوكه در گذشت - او كوچ خانخانان است - باگهي و پارسائي روشناس در انبالهٔ رنجوري او افزود - و درانجا بار داشتند - و آن دو امير چند روزه دستوري گرفتند دران سال وصه نقد زندگي بسپرد - شهريار را دل بدرد آمد - و آمرزش درخواست - هشتم رستم ميرزا را در شكارگاه زخم رسيد • باشه پور رايسال بدرختے برنشست - همراهان ميرزا برگرفتند برخم راجپوت بآهوزه برجوشيد - ميرزا بآهنگ آرامش آن آشوبگاه رفت - ناگهاني شمشير

---

(۲) نسخهٔ [ا] سيوم دي بخشود (۳) در [بعضي نسخه] خانجهان •

بدست رسید - و از کارآگهي آن بے راهه روان را بسته برایسال فرستاد - شهریار دوربین بر بردباري و مردمي او آفرین فرمود - قهم ابو القاسم نمکین را در بهار اقطاع دادند - و بهاسبانیے آنجا دستوري یافت - درین روز شیخ سلطان را از حلق کشیدند - در گروه عمامه داران مي زیست آزروی عمل گذاري اورا کالبوه ساخت - تهانیسّر (که بنگاه او بود) بدو سپردند - از بدمستی دنیا کهن کینها را تازه بر ساخت - و بجان گزائی نیکوان بر خاست - (چون داد خدا را بدان شهر گذاره شد - و لختے ستمکاریی او خاطر نشین گشت) بسزای کردار خود رسید - نوزدهم دارالملک دهلي خیمه گاه شد - دیگر روز خواهش شیخ فرید بخشي بیگي پذیرائي یافت - مراسم پیشکش و نثار بجای آورد - و لختے پذیرفته آمد - ازانجا کشتي سوار بر قربت جنّت آشیاني رسیدند - و آداب زیارت گوهر بزرگي بر افروخت - درینولا ایالت دهلي بمیر عبد الوهّاب بخاري باز گردید - چون پیدائي گرفت (که شاهم خان شهر را بچندے آزور سپرده خود بتن آساني مي زید - و زیر دستان را بیدادي آزرده دارد) او را بعتاب گاه داشته بر گرفتند - و آن سیّد را از گوشه نشیني بر آورده بدان خدمت بر گماشتند - و بپایهٔ پانصدي بر آوردند •

فروغ یافتن دارالخلافهٔ آگره بقدمي قدوم شاهنشاهي

گیتي خداوند دو ماه و بیست و یک روز داد(۲) دهان چالش فرمود - از هر سر زمین تازه فیضے بر گرفت - و سه روز برای مردم آهودگي مقام شد - گروها گروه مردم پذیرا شده گونا گون نشاط اندرختند - و نثارها بر افشاندند - شهریار پایه شناس هر یک را بنمطے خاص دل بدست آورد - در والا نشیمنهای قلعه همایون نزول شد - بهر گوشهٔ بزمے آراسته گشت و در هر ناحیتے جشنے انتظام گرفت • • نظم •

بیا که رایت منصور پادشاه رسید • نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید
سپهر دور خوش اکنون زند که ماه آمد • جهان بکام دل اکنون رسد که شاه رسید

سگالش آن بود که بشهر در نشده همان جنوبي بورش فرا پیش گیرند - ازانجا (که خاطر والا از دیر آمدن شاهزادگان نگراني داشت - و یانه درایان بیصرفه گو نو نو داستانها بر مي طرازیدند) عنان باز کشیده بژرف نگهي نشستند - و شاهزادگان را بتازگي بر خواندند ازانجا (که نگارندهٔ شگرفنامه همواره دریافتهٔ خویش را بے اندیشهٔ فلان و بهمان عرضه میدارد

(۲) در [اکثر نسخه] داد کنان •

و به دید دولت را بشیوا زباني بر میگذارد) فرصت طلبان کم گرا غرض آلود را نمودند و بدستان‌سرائی ایشان بیست و پنجم بآوردن شاهزاده سلطان مراد دستوری یافت - فرمان شد اگر آمرای دکن نگهداشت آن ملک بر خود گیرند با شاهزاده بدرگاه آید - ور نه آن گرامي فرزند را روانه سازد - و خود با دیگر سران پیمان یکجهتي بر بندد - و به دید میرزا شاهرخ را یاور گرداند ازین رو میرزا را علم و نقاره داده دستوری مالوه شد - که در اقطاع خود سامان(۲) سپاه نماید - و چون بدکن باز خوانند خود را زود رساند - دریں روز میرزا رستم را رایسین(۳) و آنحدود جایگیر(۴) کرده رخصت دادند - و شهباز خان را اجمیر سو فرستادند - تا آمرای رانا را مالشي بسزا دهد و بهر یکے از بندگان گزیں اسپ و خاصه خلعت دادند - و نگارندهٔ شگرفنامه را فیل مست بر افزودند - بیست و هشتم ایلچی کاشغر رسید - شهریار کاردانان را با برخے تنسوقات فرستاده بود از راه نا ایمني نیارستند رفت - محمّد خان ازین آگهي در خود بالید - و سپاسگذاري یاد کرد - میر امام را با ارمغاني روانهٔ درگاه ساخت - و در راه یغمائي شد - با نیازنامه رسید و نوازش یافت - دریں روز سعید خان از بهار آمد - و بسجود قدسي آستان پیشاني بر افروخت غرهٔ اسفندارمذ قلعهٔ لوهگڈهه دولت آباد دکن گشایش یافت - میرزا علي بیگ اکبر شاهي نزدیک یکماه گرد بر نشست - دژنشینان بے یاور از کم آبي و کم آذوقي زینهاري شده کلید سپردند سیوم میر عارف اردبیلي در دارالخلافهٔ آگره نقد زندگي سپرد - گویند او پور سام میرزای صفوي ست - ریاضت گر و تجرّد گزیں بود - ازو شگرف کارها بر گذارند - یازدهم مغزلگاه میرزا کوکه را فرّخي بخشیدند - و مادر(۵)ش را (که در سوگواری ماه بانو بجهان گذاري افتاده بود) بدل‌آمیز پرسش غم زدائي فرمودند - در مردن‌گاه دخمے لختے او را درنگ رفت - و دریں هنگام رسید - و بجان‌داروی مهرباني زندگي یافت - دریںولا ایراني وخشور برسید - چون فرمانروای توران را روزگار بسر آمد شاه عبّاس یارش خراسان در سر گرفت - و اُتم(۶) سلطان خویشاوند عبدالله خان را بشگرف آویزه بر شکست - و آن ملک بر گرفت - و میرزا علي بیگ یوزباشي را با نیازنامه و برخے گزیں بارگي و دیگر کالا فرستاد - و دستمایهٔ این گشایش یکجهتي والا درگاه بر شمرد - و داستان سپاسگذاري بر خواند - پانزدهم بسجود قدسي آستان سر بلندي یافت و بخسرواني نوازش کام دل بر گرفت •

---

(۲) نسخهٔ [ب] سامان نماید (۳) نسخهٔ [ا] اردیس و آن حدود (۴) نسخهٔ [ز] جایگیر داده رخصت دادند (۵) نسخهٔ [ا] بچه را - و نسخهٔ [ب] منیجه را - ونسخهٔ [ز] بچه را (۶) در [اکثرنسخه] تتم سلطان خویشاوند •

آغاز سال چهل و چهارم الهي از جلوس مقدس شاهنشاهي
يعني سال آبان از چهارم دور *

روز يكشنبه بيست و سيوم شعبان سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت پس از سه ساعت و سيزده دقيقه خورشيد گيهان افروز بحمل پرتو انداخت - و كهن روزگار را نوي بخشيد ايزدي فيض را در بار گرديد - و پژمرده گيتي تازه روئي گرفت - افسرخديو اورنگ را بسپاسگذاري برآراست - و بر فراز داد و دهش برنشست * بيت *

جهان پير برنا شد دگر بار * بنفشه زلف گشت و لاله رخسار
زمين از بس گل و سبزه چنان بود * كه گوئي پر ستاره آسمان بود

تا هنگام شرف خرّمي بر خرّمي افزود - و كه و مه را دل شكفتگي در گرفت - روز نو روز شاهزاده سلطان دانيال سعادت بار يافت - و بسجود قدسي آستان روشن پيشاني شد صوبهٔ آله آباد را بدادگري و كار آگهي آباد گردانيد - و بشاهنشاهي فرمان داده پيمائي (كه از اندازه برگذشته برد) واهشت - (چون قلعهٔ باندهو بآن نونهال دولت نامزد شد - و بتماشای آن رفت - و ازانجا بحاجي پور) دلپت اجينيه (كه از جا استواري و سامان فزوني سرتابي داشت) آمده ديد - و گزيده فيلان پيشكش آورد - و از كم خردي آهنگ گريز نمود - او را برگرفته بدركاه آورد - پس از چاره سازي اين بومي بنخچير افكني و مالش سرتابان لختي پيشتر چالش رفت - و چون از دستان سرائي غرض پرستان آگهي يافت دست از همه باز داشته بوالا درگاه باز گرديد - بيست و هفتم اسفندارمذ ازان كنار جون نيايش برگذارد و دستوري بار نيافت - هرآغاز همايون جشن برخوانده نوازش فرمودند - از گزيدن پيشكش او دربست و شش فيل نامور بود - نه ازان خاصگي پايه برگرفت - جهان سالار را از ديدار گرامي فرزند دل برشكفت - و يانه گذاران فتنه دوست سر بجيب شرمساري دركشيدند كيچك خواجه افتخار بيگ حسن قلي ولي بيگ (۲) و بسيارے همراهان دولت (۳) كورنش اندوختند درين روز لاله پور راجه بيربر از بنگاله آمد - او را باندرز گذاري برخے آمرا فرستاده بودند و اگر نامور فيلے يابد همراه آرد - فرموده بجاي آورد - شازده گزين فيل برگذراند - ششم رام سنگهه پسر مدهكر بناصيه سائي روشن جبين گشت - از ديربار بشور انزائي ميزبست از رسيدن همايون رايات بيدار شده راه بندگي سپرد - و نوازش يافت - يازدهم آصف خان

(۲) در [بعض نسخه] چين قليچ (۳) نسخهٔ [ا] سعادت *

بسجود نیایش سربلندي اندوخت - بفرمان والا در بیست[۲] روز خود را از کشمیر رسانید و بخسروي نوازش سر بر افراخت - درین روز راجه راج سنگهه دولت بار یافت - در لشکر دکن بود - بخواهشگري او منشور طلب رفت - و کابند آمد - و نیز چترپهرج بدان سعادت رسید پدر او جگمن از بومیان مالوه است - چون رخت هستي بربست روی نیاز بدرگاه والا آورد و جانشین او ساخته راجگي دادند *

درینولا کهیرله[۳] گشایش یافت - از گزین قلعهای براراست - و برزخم میان آن و گوندوانه شاهزاده سلطان مراد برخی را بسرکردگی شیخ ابراهیم برگماشت - گرد برگرفتند - و شگرف آویزشها رفت - چون آذرق لختی کمي پذیرفت سیّد حسین[۴] و بسواس رای و دیگر دژ نشینان از خواب سرکشي برآمدند - سیزدهم امان گرفته کلید سپردند - و بپاداش آن منصب و جایگیر یافتند - چهاردهم سمانجي خان و میر شریف آملي و شیخ عبد الرّحیم از تیول خود رسیدند - و بزمین بوس مژگاني سعادت اندوختند - نوزدهم جگت سنگهه از ناگور بوالا درگاه آمد - و نوازش یافت - بیست و سیوم قاسم بیگ تبریزي بواپسین خواب غنود - در نظر و تالّه فراوان رنج برده بود - و بسا دلاویز گفتار صوفي برزبان داشت[۵] - بیست و پنجم ایلچي بدخشان رسید - چون ماوراء النّهر طوائف الملوک شد دران کهسار یکے از فرومایگان خویش را محمّد زمان پور میرزا شاهرخ وا نمود - و دیگرے خود را همایون پسر میرزا سلیمان - و یکدیگر را دیده ولایت را دو بخش گردانیدند - نخستین نیایش نامه با نعمت اللّه روانهٔ درگاه ساخت - و زر کامل[۶] را شاهنشاهي سکّه برزده با چند اسپ پیشکش فرستاد - و چگونگی برآمدن خویش از شورش کابل و شرمساري از سرگذشت قاسم خان گذارده بود - هرچند بسیارے نه پذیرفتند و بساختگي برگرفتند آمده نوازش یافت - هشتم اردي بهشت نورای احدي بیاسا رسید در پیشخانهٔ شریف ارمني[۷] باده پیمود - و با یکدیگر درآویختند - و بخانهٔ او رفته جان بشکرد و باد افراه برگرفت *

و از سوانح گشایش ناسک - باحمدنگر گراید - دو ماه ازین پیشتر شاهزاده سلطان مراد بهرجیو و برخے سپاه خاندیس را بدانسو نامزد فرمود - و امیني و کار آگهی آن لشکر بعظمت خان باز گردید - او دلهای هران را بهم پیوند داد - و گزین آویزشها رفت - دهم فیروزي سپاه چیره دست آمد - یازدهم نگارندهٔ شگرفنامه نزدیک[۸] برهان پور رسید - بهادر خان

---

(۲) نسخهٔ [ز] هشت روز (۳) نسخهٔ [ا] کهیرل - و نسخهٔ [ب] کهرله (۴) در [چندنسخه] حسیني (۵) در [بعضی نسخه] راند (۶) نسخهٔ [ز] کابل را (۷) در [بضی نسخه] با امیني (۸) نسخهٔ [ا] ببرهان پور رسید

مرزبان خاندیس در چار کروهی آسیر پذیرا شد - و قدسی فرمان و خلعت را بآئین بندگان سعادت گرا برگرفت - و سجود نیایش بجای آورد - هرچند خواهش نمود که روزے چند بایستد نه پذیرفت - بامدادان از برهانپور دوردستے[۲] گذشته فرود آمد - پایان روز تند بادها برخاست - و سخت بارید - دیگر روز ناگزیر درنگ نمود - بهادر خان آمده همگی روز بسر برد چون بسیارے سخنان تلخ نمای شیرین اثر گفته بیورش دکن رهنمون شد او از نی آسانی بعذر سرائی بر نشست - و کبیر خان پور خود را با دو هزار سوار روانه ساخت - خواست که مرا بخانهٔ خویش برد - و بمیزبانی بردازد - پاسخ رفت اگر همرهی میگزید پذیرفته میشد چون این راه بسته دید برخے کالا و خواسته بارمغانی فرستاد - چنان بر گذارده شد با ایزد بیهمال پیمان رفته که تا چار چیز فراهم نشود از کس بر نستاند - نخست دوستی - دوم آنکه دهش را بزرگ نشمرد - سیوم خود بداده آزرومند نبود - چهارم احتیاج خویش - گرفتم سه طراز پیدائی دارد - چهارمین را چه چاره برسازد - شاهنشاهی نواخت نقش خواهش بزداید - و زر و سیم بار در بار از کار آگهی فرا گرفت - از شگرفی گفتار بشگفتی در شد •

سپری شدن روزگار شاهزاده سلطان مراد

هزار افسوس که بادهٔ این خمخانه درد آلود است - و نبات این شکرستان هلاهل اندود مستی این نشاط بزم را خمار اندوهگینی در پی - و هشیاری این[۳] سور را بخمار ناکامی در سر - کرا ازین سرگذشت جان فرسا جگر خون نیست - و گدام دیده ازین خونابه جگر گون نه این تودهٔ خاک گذشتنی ست - و گذاشتنی - و این تیره مغاک نیفروختنی و انباشتنی پیوند ها همه گسیختنی ست - و تلخ آبها همه کشیدنی - نیرنگ کهن روزگار بر گرید یا توانا تری دست تقدیر برگذارد - شایسته کار و آزرم دوست بود - با کشاده دلی فراخ دستی داشت - و با آهستگی رادمردی - دریوزهٔ دلها رفتے - و از گرد آلودگان روشن درون همت خواستے - از بد گوهری خود کامان خویشتن بیں لختے بسرگرانی افتاد - و برخے سران سپاه بکارشکنی دل[۴] نهادند - از احمد نگر ناکام باز گردید - و بدراز غم در شد گوهر هوشمندی را آن تابش نمانده - و سررشتهٔ دل بدست آوردن قدرے از دست رفت - و مداهنه را از مدارا نیارست باز شناخت - چون پور او در گذشت بکبارگی جوهر خرد تیرگی پذیرفت - و بدمسازی طبیعت پرستاران نا بخرد بباده پیمائی

---

(۲) در [چند نسخه] ورود تبتی گذشته (۳) نسخهٔ [ب] این سورا را (۴) نسخهٔ [ز] دل بر آلودند •

نشست - می افزوني بصرع آورد - و دل بچاره گري نمي نهاد - چنين درد جانکاه را بر نهفتن و خورش کم گوارندے[۲] - سيزدهم آبان پيشين سال بديدن کابل روانه شد - پس از تماشای آن بايلاق پور رفت[۳] - و درانجا تب کرد - چون قراز پرناله بر آمد افزايش گرفت - و شکم درد افزود - و تيرو[۴] و حس کمي پذيرفت - نهم دي بشاه پور باز آمد - و پزشکان بچاره گري بر نشستند - لختے بهبي روی داد - و از آوازۂ رسيدن شاهنشاه والا شکوه بدار الخلافۂ آگره و طلب او بدرگاه مقدّس بفراخناي اندوه در شد - چه از شرمگينے باده شيفتگي دل بآستان بوس نهادے - و آمرا بديگر روش وا نمودے - چون از آمدن نگارندۂ اقبال نامه آگهي رسيد نهم اسفندارمذ بسوی احمد نگر کوچ فرمود - همگي سگالش آنکه اين يورش را دستمايۂ نا رفتن سازد - و نوروزي جشن اين سال را نزد تمرني[۵] بر آراست - شانزدهم اردي بهشت نزديک ديهاري بر ساحل پورنا بيست[۶] کروهي دولت آباد فرع[۷] سختي گرفت - و بيست و دوم دران بيهوشي بعلوي عالم شتافت • شعر •

فغان ز آفت اين رنج ساز راحت سوز • فغان ز گردش اين جان شکار جور پرست
که مورتے که بعمرے نگاشت خود بسترده • که گوهرے که بسے سال سفت خود بشکست

که رمه را دل بسوخت - و آشنا و بيگانه را ماتم در گرفت - چون از بيماري آگهي شد خديو عالم جالينوس روزگار حکيم مصري را روانه ساخت - و آصف خان نيز نامزد شد که در راه درنگ نورد - فرستادگان اين سرگذشت شنوده از راه باز گرديدند - گيتي خداوند را بغارم که با فزون دلبستگي خويشتن را از پراگندگي نگاهداشت - و دروني غم را چاره گر آمد به نيروی اسبهبدی جهان معني آرامش گرفت - و هوشداروی بيهشان آماده گردانيد - کيقباد از فرو شدن جگر گوشۂ خود شکيبائي در باخت - و خويشتن را به بے آرامي سپرد - لقمان حکيم بپزشکي روی آورد - و از گيرادم مداوا برساخت - اندرز نامۂ بر نوشت - و چنان بر گذارد رفتن عنصري فرزند ازين تيره خاکدان بقدسي عالم اندوه مايۂ دانا نگردد - و پيوستن را گسيختن نشمرده دلتنگ نزيد - مرا غم آن فرو گرفته - مبادا پور خرد را که صبر نام دارد روزگار سپري گردد - و پيمانه پر شدن خاکي فهاد سرمايۂ نيستي آسماني نزاد آيد - اين دلاويز پيام از شاد خواب بيخبري در آورد - و بايست وقت فرا پيش نهاده بدل آبادي کوشيد

---

(۲) در [بعض نسخه] گوارا آمدے (۳) نسخۂ [۱] شفاقت (۴) در [اکثر نسخه] رو بر پای نيرو و حس کمي پذيرفت (۵) در [چند نسخه] تمرلي (۶) نسخۂ [۱] هشت کروهي دولت آباد (۷) در [اکثر نسخه] صرع بسختي گرفت •

و زمانه فرّخي را سپاس گذراند - شهريار روزگار کار حکيم آموزگار ميکند - با چندين بار وابستگي آزاد ميزيد - و هنگام ماتم نشيني داروی سوگواران بر مي سازد •

انتظام يافتن فيروزي سپاه دکن به شگرفئ اقبال روز افزون

نگارندهٔ گوهرين نامه چون دستوري يافت برخي بزرگان بکار شکني برنشستند - و بدستانسرائي اينان بسا ديرين همراهان جدائي گزيدند - ناگزير بنگهداشتن تازه سپاه دل بر نهاد از بخت ياوري فراوان لشکر فراهم آمد - هرچند هواخواهان نکوهش وام برگذاردند دست ازان بار نداشت - و چشم بر شورشے گشادهٔ بود - چون بسي کروهي اردوی شاهزادهٔ رسيد تيز رو پيکان نگاشتهای ميرزا يوسف خان و ديگر کارپردازان دولت آوردند - برگذارده بودند شاهزاده را شگرف رنجوري فرو گرفته - جريدهٔ خود را رساند - بر که دگرگونئ بد سگالان چاره پذيرد - و که و مه از آوارگي باز ماند - از دستان فروشي بزرگان والا درگاه دل افسردگي داشت هرچند همراهان در بازداشت ديو افسانها برخواندند بشتافتن گرم تو شد - همگي انديشه آنکه نقد زندگي در کار ولي نعمت بسپرد - و لختے سپاس دولت رسيدگي بزبان گردار برگذارد - نوزدهم از ديول گانو با چندے تيزتر راند - و شامگاه بدانجا رسيد - آن ديد که هيچ کس مبيناد - کار از چاره برگذشته - و گردها گرد مردم آسيمه سر - و جوق جوق رهٔ سپر آوارگي - سران سپاه را انديشه آنکه باز گردنده شاهزاده را بشاه پور رسانند - برگذاردم در چنين آشوبگاه (که که و مه را دل نزاري فرو گرفته - و شگرف شورشے برخاسته) با غنيم نزديکي و بوم بيگانگي باز گرديدن بگزند خويش در بازيدن است - درين گفتگو آن گلدسته پژمرده و شورش بلندي گرا شد - چندے از تبه سگالي و برخے بهاسبانئ بنه و بار و لختے به يقاقداری فرزندان جدائي گزيدند - بازيد ياوري ازين شمارے بر نگرفته دل بسرانجام سپاه و بايستِ وقت بر نهاد - و نعش را با درونيِ پرستاران روانهٔ شاه پور گردانيد - و آن سفرگزين را درانجا بامانت سپردند - لختے توراني از اردو بيرون شده فتنه افزائي در سر گرفتند - هرچند اندرز گوئي رفت نخوت افزود - درين هنگام سپاه پس مانده (که افزون از سه هزار سوار بود) در رسيد - گفتار مرا فروغ ديگر شد - و کج گرايان آزرم ستيز بسخن نيوشي گوش دل بر نهادند - ليکن خرد و بزرگ را خواهش باز گرديدن در سر - داستان فرو شدن منعم خان خانخانان و برهم زدگي بنگاله و بر آمدن شهاب الدّين احمد خان از گجرات و شورش

---

(۲) نسخهٔ [ب] و زمانه فراخي را (۳) در [اکثر نسخه] پژشگان (۴) نسخهٔ [ا ب] بوساندن •

آن ملک و مانند آن بگونا گون روش بر گذاردند - (چون نیایشگری خاص با ایزد بیهمال بود و چشم از فروغ اقبال شاهنشاهي نور آگین) نپذیرفت - جهانے بگراني در شد - و بسیارے خشم گرفته جدائي گزیدند - بحقیقي کارساز روی دل آورد - و بسیج پیش رفتن در سر افتاد بیست و هفتم بگشایش دکن کوچ کرد - و ازین پیشروي دلها را نیروی دیگر شد - و لختے پیاسداران سرحد و دیگر نگهبانان ملک اندرز نامها فرستاد - و تنگدلان را دستیاري نمود - (آنچه خزینهٔ شاهزاده بود - و از کالا آنچه سزاوار فرستادن درگاه والا نبود - و هرچه با خود داشت و بوام قرانست بهمرساند) بو انشاند - در کمتر فرصتے رفتگان باز گردیدند - و هنگامهٔ گرمي پذیرفت همگي قلمرو شاهزاده را بگزین روشے پاسباني شد - مگر ناسک که از راه دوري و ناایمني آگهي دیر تر رسید - و آوازهٔ در گذشتن شاهزاده و ناامیدي از کار پرداز ملک پاسبانان آنجا را پراکنده ساخت - و از کوته بسیچیی فرستادگان اگرچه آن ملک گرفته نشد لیکن بسیارے جا بر قلمرو افزوده آمد - هرچند دمسازان والا درگاه عرائض مرا برنخواندند و چنین سرگذشت را به تبهٔ سگالي بر نهفتند - ازانجا (که بایزدي درگاه نیایشگري داشت - و توجّهٔ گیتي خداوند روز افزون) سر براهے فیروزي سپاه (که اندیشهٔ زمانیان بر نتافته) بگزین روشے دست داد - و دور و نزدیک بشگفت در شد - ایزدي سپاس از نیروی امکان بیرون است از من ناتوان چه آید •　　•شعر•

نه من مانده ام خیره در کار او • که گفت آفرینے سزاوار او

لیکن بخیال پرستي لختے به نیایشگري پرداخت - و مراپا سپاس گذار آمد - گاه این در دل که نهفته دانی کشور خدا بتازگي دلنشین که و مه آمد - بے تکاپوی من و سفارش این و آن مرا از خاکستان گمنامي بر گرفت - و از پیغولهٔ دانش(۲) اندوزي بر آورده بوالا پایگي رسانید و گاه این اندیشه که سگالش مرا بے منّت این و آن فراز کردار بر آورد - و طنز(۳) سرایان بارگاه را زبان خاموشي و دل پشیماني در گرفت - و گاه این در خاطر که باقتضای حسد ناتوان بینان کجگرا بر من یکجهت زبان تهمت بر گشودند - و از درگاه والا دور انداختند - و کارساز حقیقي سرمایهٔ بلند(۴) پایگي ساخت - و اینان را بجاوید شرمندگي بر نشاند - و ازین (که بے آویزهٔ مرد آزما این دشوار بآساني گرائید) طبیعت چندان شادماني نیندوخت بنام ایزد که صفوتگاه دل را این دشوار پسندي تیره نمي سازد - و بارش خانگي دشمن گزندے نمي رساند •

---

(۲) نسخهٔ [ز] دانش آموزي (۳) در [بعضے نسخه] و باطل سرایان دولت را (۴) نسخهٔ [ب] بلندناميِ •

و از سوانح فرو شدن معصوم کابلي - ازان باز (که بناسپاسي کاليده شد - و در بنگاله گرد شورش بر انگيخت) بناکاميها افتاد - و چون بدلخواهش سپهري روزگار از خواب در نيامد زمانه برنجوريها در انداخت - سي ام به نيستي سرا در شد - و هنگامهٔ خاوري ناسپاسان بپفسرد - سيوم خرداد مهين پرستاري از شبستان دولت آهنگ قدسي عالم نمود دوازدهم از لاهور آگهي آمد - پردگيان شاهي مشکو را غم در گرفت - و فرزندان پرده نشين شاهزاده خانم را حال دگرگون گشت - و بدلدهي و اندرز سرائي جهان سالار لختي آرامش پديد آمد - درينولا ستوده گشايش يافت - (چون راقم شکرف نامه پس از فرو شدن شاهزاده سلطان مراد بکارسازي سپاه و نگاهباني ملک و گرفتن ناگشوده جاها پرداخت) سندر داس را با بسيارے بگشودن قلعهٔ تلنوم(۲) نامزد کرد - او از کار آگهي برخے بوم نشين را بخود يار گردانيد - يکے از ايشان دژبان را بپورت بر خوانده آن خدمت گذار را آگاه ساخت تيزدستان پيوسته دل بکشايش بستند - درونيان لختے در آويخته زينهاري شدند - بيست و هفتم کليد سپرده کام دل بر گرفتند - سي ام مريم مکاني بدار الخلافهٔ اگره رسيدند - چون در جنوبي يورش لختے درنگ رفت داويز نامه فرستاده آرزوي گرامي ديدار فرمودند - و سلطان خرّم و بسيارے شبستاني پرستار را بهمرهي بر خواندند - چون نزديک رسيدند بزرگ شاهزاده با برخے سران پيشواز رفته سعادت اندوخت - و دران روز انسر خدا پذيرا شده مراسم بزرگ داشت بجا آورد - تا امروز سانحهٔ ناگزير شاهزاده سلطان مراد را کسے بهمايون عرض نيارست رسانيد - و عرائض نگارندهٔ اقبالنامه را ديگر آئيني بر ميگذاردند - آن مهين بانو آگاه ساخت - و جهانے بسوگواري بر نشست - گيتي خديو به نيروي اسپهبدي جهان معني شورش طبيعت بر نشاند - و چاره سازي غمزدگان مشکو فرمود - دم گيراي آن ايزد پرست کارگر آمد - و بے آرامان جانگاه را شکيبائي بدست افتاد • • بيت •

فهرست مکارم باد کردار تو عالم را • تاريخ معالي باد آثار تو عالم را
کار تو بعون(۳) الله از عين کمال ايمن • مهر ابدي بادا بر کار تو عالم را

فرستادن شاهزاده سلطان دانيال بدارائي دکن

تيمار زير دستان فرمان پذير و مالش بدکاران سرتاب مهين ايزدي پرستش اورنگ نشينان دادگر است - و دادار بيهمال از فرمانگذاران جز اين دو کار بزرگ نخواهد - لله الحمد شهريار

---

(۲) نسخهٔ [ا] بلنوم (۳) در [بعضے نسخه] بعين الله •

داد خدا در شناسائی (۲) این دو کردار والا پایه دارد - و اندوه و شادی از خسروانی بهیچ باز نگیرد با دردناکی گذشتن گزیی پور و غمخوارگی گروها گروه سوگواران بآسایش زیردستان جنوبی دیار توجّه برگماشت - قدسی خاطر آن میخواست که بزرگ شاهزاده را بدین خدمت والا پایگی (۳) بخشند - بهنگام دستوری از رهنمونی تبه بسیچان ببارگاه والا نیامد - ازانجا (که ملک پاسبانی درنگ برنتابد) شاهزاده سلطان دانیال را دران فرّخ ساعت نامزد فرمودند - و شب دوم تیر گرانبار اندرز رخصت یافت - کشور خدیو نخستین منزل را از فروغ والا قدوم نور آگین ساخت - و شب همانجا بوده نوازشگری و پند گذاری تازگی گرفت - و به بخشش سراچهٔ سرخ (که بجز شاهنشاه دیگرے بر نیفرازد) بر نواختند - و قدسی فرمان براقم شگرفنامه آمد - خواهش آن بود که او را نزد خود برخوانیم - لیکن چون شاهزاده را بدانسو فرستادیم چندے بصوری جدائی دل برنهد - و بسر براهی مهمّات ملکی و مالی آن نونهال اقبال برنشیند - مرا (که از سر آغاز آگهی جوش وارستگی روز افزون - و از شگرف کاری نیلی سپهر دنیا در افزایش) دریغولا (که روشنی گوهر برافزوده بودند) از سخن سازی بدگوهران و روائی نادرست گفتار رستگاری از بار هستی خواهش رفتی - (چون لختے بایزید یاوری بلند نامی اندوخت - و صوری دستگاه را پایه برتر نهادند - و درین کشاکش روحانی و نفسانی منشور والا رسید - و هردو آهنج را مایه ده آمد) از دوری آن سرچشمهٔ آگهی آسیمه سری در گرفت و از اندیشهٔ آبادی بخویش (۴) آمد - و همان کار را پیش گرفته بانتظار قدوم آن گوهر کان شهریاری بر نشست - دریغولا روزگار سیّد قاسم بارهه بسر آمد - شاهزاده سلطان مراد اورا درین یورش پیشتر فرستاده بود - و بسیارے راه مرد آزموں کار همراه ساخته - چون آن برهمزدگی روی داد جریده باز آمد - و براقم شگرف نامه پیمان بر بسته کامیاب خواهش باز گردید - و چندے آبادجا برگرفت - ششم نزد قصبهٔ کنهر دولت آباد بامتلا در گذشت - هشتم نگارندهٔ شگرفنامه میرزا خان را با بسیارے بناسک روانه ساخت - و میرزا یار را (که بدانسو فرستاده بود) نوشت که زود بلشکر پیوندد - اگرچه از رنجوری او گزیی سامان نشد لیکن از غنیم چندان گزند نرسید - پانزدهم مادر شاهزاده سلطان پرویز بعلوی عالم شتافت - و پردگیان والا مشکو را بغم انداخت - بچاره سازی شهریار دیده ور برخے بصبر گرائیدند - و چندے را بگلشن سرای رضا خرامش شد - هفدهم راجه مانسنگهه بجوار قدسی آستان نامیهٔ بختمندی بر افروخت و گزیی پیشکش بنظر همایون در آورد - ازان میان پنجاه الماس گران ارز - آرامش افزای بنگاله

---

(۲) نسخهٔ [ز] شناسائی و کردار (۳) نسخهٔ [ا] بلند پایگی (۴) نسخهٔ [ا] بهوش آمد .

بود - و فرمان داشت هرگاه خاطر از ملک وا پردازد بدرگاه باز گردد - و چون دران دیار لختی ایمنی روی داد این سعادت اندوخت - و نوازش بر گرفت - بیست و هشتم قلیچ خان از جونپور رسید - و دولت بار یافت - شاهزاده دانیال بپاسبانی آن صوبه (۲) گذاشته بود - خاطر ازان فراهم آورده بوالا درگاه آمد - دوم امرداد بر خورداری پور عبدالرحمن مویّد بیگ زندانی شد دولت اجینیه را رها ساخته کامیاب خواهش دستوری بنگاه دادند - بکین آنکه پدر او در آویزه آن بومی نقد زندگی سپرد در صحرا با برخی سرگشتگان برو رنخت - و آن بوم نشین از کار آگهی بدر رفت - گیتی خداوند نکوهش فرمود - و او را به بند خانه بر نشانده - داد خدا می خواست که بسته بدان بومی فرستند - لیکن بدستیاری برخی رهائی یافت - چهارم شیخ عبد الرحمن را بدولت آباد فرستاد - کار ساز حقیقتی چون راقم شگرف نامه را بآرامش دکن بر گماشت هرسو کار آگهی نامزد کرد - تا بدم گیرائی و فراخ دستی و راد مردی چارهٔ سرتابان بر ساره - درین هنگام دژ نشینان دولت آباد بر گذاردند (اگر درست پیمان ایمنی بخشد و جائی (۳) برای بنگاه داده آید) کلید سپرده پرستاری گزیده شود - لیکن برخی حبشی و دکنی درین نزدیکی میباشند - فوجی بمالش ایشان نامزد گردد - ازین رو پور خود را (که شایستگی از جبین او بر تابد) دستوری داد - و هزار و پانصد سوار از خود و بهمین شماره دیگر سپاه همراه گردانید - درینولا آصف خان بدیوانی کل سر بلندی یافت - گیتی خدیو همواره در کار ملک ژرف نگهی بکار برد - و از گزیر وقت در نگذرد - (چون رای پتر داس دست پاره ستانی بر گشود - و بغل آزاری بر نشست) یازدهم او را به باندهو فرستادند - و نامبرده را بدین راه پایه بر آوردند - قلیچ خان را میر سامان ساختند - و رفته رفته دست ازین باز کشید بیست و ششم میرزا شاهرخ بلشکر دکن پیوست - چون از در گذشتن شاهزاده سلطان مراد شگرف شورشی بر خاست نگارندهٔ شگرف نامه او را بکوشش نزد خود بر خواند - میرزا آهنگ تیز روی نمود - لیکن هرزه لایان نگذاشتند - و ارجوفهای عامّه (که در چنین هنگام بر سازند) سر باری شد - چون ایزدی خواهش آن بود (که این نا آزموده نے یاور را بکار آگهی رو شناس گرداند - و ناتوان بینان را به تیره روز شرمساری برنشاند) با آنکه چشمداشت از یکجهتی میرزا آن بود (که اگر فرمانی نبود - در کار افتادگی بیتابانه خود را رسانیدے) بنا درست گفتار این و آن از آمدن باز ماند - و هرچند فرمان عتاب آمیز پیهم رسید از عذر سرائی برهگرائی نیامد - چندانکه حسین را بسزاولی فرستادند - او کام و نا کام روانه ساخت

---

(۲) در [بعضی نسخه] آن صوب (۳) نسخهٔ [ب] و جائے نو برای بنگاه •

و دران سال بفیروزي سپاه رسانید - پذیرا شده بمنزل آورد - و از پیوستن چنین مردانهٔ پارسا گوهر دل بشکفت - سیوم شهریور ملک خیرالله را روزگار بسر آمد - او عسس[۲] دار السّلطنهٔ لاهور بود - و بشایستگي این خدمت بجای مي آورد - روزے در خلوتگاه نامور دزدے را (که در بند بود) نزد خود برخوانده پژوهش دزدیده میکرد - آن بدکیش بدستان سرائي چندے همراهان را بدرون آورد - و خدمتگران او را بیرون فرستاد - و دران تنهائي کار او بانجام رسانیدند - و پسر او نیز دران آشوب در گذشت •

و از سوانح فرونشستن شورش[۳] بیر - فراخ ملکے بدین شهر گراید - هزار و یک ده آباد دارد هر یکے بسان شهرے - یکماه پیش ازان (که شاهزاده را روزگار بسر آمد) شیر خواجه با برخے راد مرد بر گرفته بود - چون شاهزاده در گذشت بیشترے ارکان دولت بوا گذاشتن آن بر کوشیدے - ازانجا (که گشوده آنکا را بے جهت واهشتن غنیم را دلیر ساختن است) نپذیرفت چون کارها بشایستگي گرائید[۴] ناتوان بیغي بسیارے را کالیوه ساخت - و مخالف را (که از پانزده هزار افزون بود) بران داشتند - که هنگام بارش (که دریا لبریز گردد) شیر خواجه را بردارند - سر آغاز ریزش دران نزدیکي فراهم شدن گرفتند - همگي سگالش آنکه فیروزي جنود زیاده از سه هزار نیست - چون دریا برجوشد و کمک نیارد رسید دست یازش برگشائیم ازین آگهي بامرائے (که پیوستن ایشان آسان بود) نامها فرستاد - و در یاوري نمودن سخت بر کوشید - برخے از ناشناسائي و گروهے از تباه سگالي درنگ کردند - چندانکه ریزش افزایش گرفت - و دریا بطوفاني جوش برخاست - پانزده هزار حبشي و دکني با شصت فیل و دیگر ساز پیکار نزد بیر آمدند - شیر خواجه (که در راه مردي و کار پژوهي یکتائي دارد) فوجها برآراست - و خود طرح شده از کار نشناسي و آنش خوئي رودها و شکستها گذشته پیشتر شتافت - (هرچند کارآگهان غنیم فزوني و سود مندیء احتیاط و نشیب و فراز پیش دادن برگذاردند) بگوش در نیاورد - ازان رو سپردن نا بهنجار فوجها لختے به پراگند - و غنیم آراسته در رسید - هراول (که راجپوتان بودند) بشایستگي در آویختند - و کار نامهاي مردانگي بجاي آورده چیره دست آمدند - قول و برانغار و جرانغار به نیکو خدمتي دست نیافت دریں میان گروهے (که برغنجي بودند) اوّل زور آورد - چگروپ پور جگدّاتهه گوپال داس راتهور سلطان بهائي محمّد امین چولي و بسیارے بشایستگي جان نثاري نمودند - و فوجها پراگندگي

---

(۲) نسخهٔ [ا] بخشی (۳) نسخهٔ [ب] شورش تبر و در [بعضی نسخه] شورش پیر - و در [بعضے] شورش هر (۴) نسخهٔ [ا] برآمد •

پذیرفت - غنیم از پی در آمده رو بشهر نهاد - شیر خواجه پس از گذاره شدن بآویزش درآمد - و بشگرف کارزار رو بروی خود را بر داشت - وفادار خان و جمعی کار آگهان از برانغار پیوستند - یعقوب بیگ کوچک علي بیگ و چندے گوهر دلاوري بر افروختند - چون بازگردید ناوردگاه را پر از غو شدگان یافت - و از چیرو دستیے غنیم آگاه شده بدراز نامی غم در افتاد و ناگزیر شهر سو تیز روي فرا پیش گرفت - و دران نزدیکي سخت آویزه روی داد - زخمي بدرون شد - و پیوستِ این بهادر العالک با گروهے گند آور در رسید - و کار نامهٔ آویزش نموده بشهر جا گرفت - و شکست یافتگان را تازه نیرو پدید آمد - او از دهٔ (۲) دوازده کروهي (با آنکه خواجه ازو لختے سر گران بود) بیتابانه خود را رسانید - هرچند شنود که خواجه را روزگار سپري شده عنان بر نقانت - و باندیشهٔ فرو شدن تیزتر راند - سعید عرب و برخے همراهان شگرف مردانگیها بجاے آوردند - از اقبال نیرنگي آنکه امروز (۳) و فردای آن غنیم از وا ماندگي دست درازي نکرد - و بدرست ساختنِ شکست و ریخت خویش پرداخت - اگر بهمان گرمي دست درازي کردے کار بس دشوار شدے - درونیان شهر را کوچه بند گردانیدند - و از هرسو هنگامهٔ آویزش گرم بود •

چون آگهي آمد انجمنِ راز گوئي برساخت - و از که و مه چاره وا پژوهید - از تبه سگالیها و نکوهیده رایهاے بشگفت زار افتاد - از غیر وا پرداخته بدرویزهٔ دل بکارساز حقیقي رو آورد چهارم شهریور در گرمی بارش چریده رو بدان سو نهاد - و اردو و توپخانه و فیلخانه را بمیرزا شاهرخ و خواجه ابوالحسن سپرد - تا از پی بجالندا پور آورند - و شیخ عبد الرحمن را از دولت آباد نزد خود بر خواند - اندیشه آنکه تا کنار گنگ شتابد - و سپاه فراهم آورد - اگر یکے از بندگانِ سعادت گرا بگذاره شدن و بآویزه شتافتن دل بر نهد اورا فرستد - و خود بر ساحل باشد - تا کار پیش صورت گیرد - و از پس خاطر فراهم آید - ورنه خود بچاره گري پردازد چون این یورش باور نمي افتاد از خاصگي مردم هم کم کس بر آمد - ناگزیر در پنج کروهي دایره کرد - و خود با چندے سوی آهوبره گام فراخ بر زد - همان اندیشه که میرزا یوسف خان را درین کار سرگرم سازد - بیست کروه در نوردیده سر آغاز شب بدو پیوست - و پنجم در یورت او بسر برد - اگرچه نخستین روز ازو نا امید شده بود لیکن میرزا علي بیگ و لشکر دولت آباد و دیگر راه مردان فراهم آمدند - بوام خواسته بر گرفته بسرانجام سپاه پرداخت و جمعے بکنار گنگ فرستاده گذر را بدست آورد - میرزا علي بیگ گرد کردن لشکر و آویزه

---

(۲) در [چند نسخه] از دهٔ کروهي (۳) نسخهٔ [ا] آن روز که فردای آن •

برخورد گرفت - و هر که میرسید بدلاسا از پی روانه می ساخت - و چون لختی از لشکر دل وا پرداخت خود نیز از پی گام بر داشت - همگی آهنج آنکه چون سگالشها یکتائی ندارد مبادا آویزش بشایستگی چهره فیفروزد - همان بهتر که خود را دران نارودگاه رساند چون آمرا بر ساحل گنگ یکه بی دیگرے رسیدند از جوش در نیارست گذشت - شیخ عبدالرّحمن چون بکنار دریا پیوست ایزدی تائید موجه برزد - و دریا یکبارگی پایاب گشت - فیروزی نوید شنوده سجود نیایش بجای آورد - و سواره ازان آب دشوار گذار برگذشت - کهن سالان آن مرز تقدیر شگرفی را بطلسم کاری بر گرفته بشگفت در شدند - بیستم بر ساحل گنگ رسید و همان روز فیروزی نوید شنوده عنان باز کشید - هیزدهم چون فیروزی سپاه گذاره شد برخے غنیم (که نزدیک ساحل بود) بکمتر آویزۂ قرارل راه گریز سپرد - مخالف را از شنود گذشتن لشکرها ازان طوفانی آب و رسیدن راقم شگرفنامه از پی دل بر شکست - نوزدهم از گرد قلعه برخاسته سراسیمه راه احمدنگر فراپیش گرفت - ازین مژده نیایشگریها بجای آمد - و شادی انجمنها برساخت - قلعه نشینان نوزده روز در تنگنای غم بودند - اگرچه در نخستین روز بسیارے رادمرد را همّت یاوری نکرد لیکن درین[۲] هنگام شهریند کارنامهای داوری بجای آوردند (با تبه حالی و نا امّیدی از یاور) جنگ هر روزه شکیب ربای بود - مردم بگوشت اسپ روز گذرانیدے - و اسپان بگاه نی بست خانها - نزدیک بود که بهادران زه و زاد خود را از هم گذرانده بجان نثاری در آیند - و بمردانگی فرو شوند - با دگرگونی همراهان و کمی خرج و دشواری کار دادار بیهمال چنین نقش دلفریب برانگیخت - و جهانے بشگفت در آمد سگالش آن بود امروز (که سپاه نظام الملکی آسیمه سر - و بسا رادمرد فراهم) بگشایش احمدنگر چالش رود - لیکن آهنج همراهان یاور نیفتاد - شگفت آنکه همان وا گذاشتن بیر را درمیان نهادند - برخے از کجگرائی جدائی گزیدند - و شورشے دیگر پدید آمد - از بردباری و مدارا چاره برساخت[۳] - ازانجا (که سپاه بیر سختی کشیده بود - و از هرزه سرائی مردم تنگدل) خواست که بپاسبانی آن شیخ عبدالرّحمن را برگذارد - شیرخواجه از سعادت سرشتی پیشین سگالش بزدوده چنان را نمود - چون این کار را آغاز برنهادم همان بهتر که بانجام رسانم - لیکن چندے در شاه گذهه بیاوری برنشینند - و اگرچه بیر سنگینی قلعه دارد لیکن گلین شهربندے نیز اساس یابد - ازین رو بدو باز گذاشته شد - و خدمت گزینان آنجا را بمنصب افزونی و خلعت و اسپ و در خور خواسته سرگرم ساخت - و خود برای دل جمعی ایشان بر ساحل گنگ

---

(۲) نسخهٔ [ا] در هنگام شهریندی (۳) در [بعضے نسخه] پذیرفت ٭

هنگاه گزید - بالهي عنایت بزرگ شورش فرو نشست - و سرتابان هرسو بلابه گري در آمدند ایزدي سپاس را هنگامه گرم‌تر ساخت - و بهنیایشگری شاهنشاهي اقبال بر نشست در قلعهٔ شاه گدهه کهن درخت نیم شگفت آورد - تنهٔ او دو شاخ دارد - یکے شیرین - و دیگرے تلخ - نخستین را در تنومندي و چارهٔ برص و جزام آن کارگر دانند - ببارگاه والا عرض داشت و بقدسي فرمان لختے از هردو روانه گردانید •

درینولا بایزید یاوري رسیدن خزینه پیهم چهرهٔ دولت بر افروخت - (چون بسیارے را انقطاع نبود - و جاگیر برخے شایسته نظام نداشت) بارخواهش برگشودند - گیتي خداوند ازین آگهي فرمان داد - تا خزانهٔ گجرات پایه پایه رسانند - و از پیشگاه حضور بیش از سه لک روپیه بهندي روانه شد - بضمّ ها و نون خفي و کسر دال هندي و سکون یای تحتاني درین مرز و بوم آئین چنانست - چون خواهند (که زر بے گزند راه و رنج بار بدور دستها رود) بخواسته دارے بسپارند - او نگاشتهٔ بردهد - و بجائیکه خواهد حواله کند - و او بدیدن آن دست نگار زر برگذارد - و شگرف آنکه مهر و گواه درمیان نباشد - آن برنوشته را بدان نام خوانند - و از دگرگونگی جا و حال گاه برابر بدست افتد - و گاه سود بیکے بار گردد گیهان خدیو از کار شناسي زر را بامرای حضور بخش فرمود - و فرمان رفت - هر کدام بدان روش رساند - در کمتر فرصتے گفته بکرداو آمد - و فیروزی سپاه را نیروی دیگر شد بیست و یکم روزگار دخت قلیچ خان بسر آمد - آن مهین بانو در مشکوی شاهزاده سلطان دانیال از گزین پرستاران بود - نزد گوالیار در گذشت - و شاهنشاهي اندرز سوگواران را بشکیبائي آورد - دریں روز قلعهٔ تلنوم (۲) (که از گزین قلاع برار است) گشوده آمد - راقم شگرفنامه سندرداس را بگشایش آن فرستاد - او بدان نزدیکي پای همّت افشرد - و سترگ آویزشها رفت - شیر دژ نشینان را شاد خواب غفلت در گرفت - بزینه بر شدند - قتلو خان دژبان بدر رفت و دیگر سرتابان رو بایلي نهادند •

برافراختن همایون رایات بصوب مالوه

(چون شاهزاده سلطان دانیال را بگشایش دکی روانه گردانیدند - و در راه لختے درنگ رفت) انسر خدیو بسیج شکار مالوه در سر گرفت - تا آن گرامي فرزند بانجام فرموده تیز تر شتابد - ششم مهر دار الخلافهٔ آگره بقلیچ خان سپرده پس از چهار ساعت و بیست (۳) و چهار دقیقه

---

(۲) نسخهٔ [ا] تلنوم (۳) نسخهٔ [ب] بیست دقیقه •

هر شبدیز اقبال برآمدند - و بسگالشی آباد و دلی آزاد یورش دکن فرا پیش گرفتند - سلطان خسرو سلطان پرویز سلطان خرّم و بسیارے پردگیان را بهمرهي بر گزیدند - درین روز بزرگ شاهزاده را دستوری صوبهٔ اجمیر دادند - شهریار بزرگ مهر هر زمان عاطفت را پایه برتر نهد - او از باده پیمائي و بد همنشینی سرد از زیان باز نداند - ازین رو چندے بار ندادند - بسفارش مریم مکاني دولت کورنش یافت - و در هنجار روي و خدمتگذاري تازه پیمان بر بست کشور خدا او را بمالش آمرای رانا فرستاد - و بسا اندرز بیفش افزا بر زبان گوهر آمود گذشت راجه مانسنگهه و شاه قلي محرم و بسیارے آمرا بهمراهي نامزد گشتند - و بخواهشگری راجه پور او جگت سنگهه را بپاسبانی بنگاله دستوري شد •

و از سوانح فرو شدن عیسی - او بزرگ بومی بنگاله بود - از هوشمندي لختے بهره ور از بخت غنودگي بآستان بوس نرسید - درین هنگام (که گیتي خداوند بجنوبي دیار چالش فرمود) راجه مانسنگهه از کار نشناسي پتانداری بنگ را آسان بر شمرد - و با آنکه خود در صوبهٔ اجمیر باشد ایمنی آن ملک بر خود گرفت - از تقدیر شگرفي آن شوریده بومي رخت هستي بر بست - و خار بن شورش برکنده آمد - نوزدهم خانخانان را نزد شاهزاده سلطان دانیال فرستادند - چون شهریار مهراندوز آگهي یافت (که راقم شگرفنامه از درری والا درگاه بس تنگدل میزید) آن بزرگ نوئین را (که از سرگذشت دکن لختے از نظر افتاده بود) برنواخت - و در نیکو پرستاري تازه پیمان برگرفت - از دوم منزل دستوري یافت - و فرمان شد چون شاهزاده بدانجا رسد نگارندهٔ اقبال نامه آهنگ سجود قدسي آستان فرا پیش گیرد ازین آگهي نشاطها اندوخت - و نیایشگریها بجای آمد - بیست و دوم درمیان راه بمنزلگاه خانخانان فرود آمدند - و تا پایان روز عشرت اندوختند - در پذیرش او اسپے بود که با فیل در آویختے - و شگفت آوردے - بیست و ششم جگت سنگهه درگذشت - چون به بنگاله رخصت شد نزد دارالخلافهٔ آگره بسامان راه مي پرداخت - ناگهان واپسین خواب در گرفت و الوس کچهواههٔ بدراز نای غم افتاد - خسروي پرسش ناسور سوگواران را مرهمي کرد - پور خرد سال او مهاسنگهه را برنواخته بجای او فرستادند - و جهانے را چمن زار امید شاداب شد درینولا گشایش قلعهٔ پرنالهٔ (۲) نشاط آورد - در باستان مرزبان برار تلتوم را در پایان ملک خود اساس نهاده بود - و حاکم احمد نگر آنرا در گشایش - نخستین پور قتلو خان (که هر دو بدست او بود) سندر داس را فراچنگ افتاد - و ازان باز آزوی بندگي در سر داشت - درین روز بمیانجی

---

(۲) نسخهٔ [ب] شاله - و نسخهٔ [ز] پتیاله •

اعتبار خان پرستاري گزيده کليد سپرد - و دولت راد و دولت[۲] خان و ديگر دژنشينان کام دل برگرفتند - چهارم آبان جشن شمسي وزن افسرخديو برآراسته شد - و بدوازده چيز برسختند و بارگاه بخشش و بخشايش فراخ برزدند - پنجم همايون موکب نزد دهول[۳] پور رسيد - و ببباغ صادق خان لختے برآسودند - زاهد پور او به نثار و پيشکش سرمايهٔ سعادت برگرفت *

درينولا راقم سپاس نامه پردگيان شاهزاده سلطان مراد را بوالا درگاه روانه ساخت چون روزگار او بسر آمد چندے را که همراه بودند بشاه پور فرستاد - و همه را يکجا ساخته کار آگهان را به تيمارداري برگماشت - تحويلدار و مشرف و داروغه را فراهم آورد - و کالا را يک يک برنويسانيد - از راه نا ايمني و زرکمي فرستادن ايشان لختے بدرنگ افتاد - درينولا (که خاطر فراهم آمد) پانزدهم روانه ساخت - و نعش آن سفرگزين را نيز همراه گردانيد (چون بد گوهران بسيچ پيکار در سر داشتند - و آوازهٔ آويزه گرم بود) از چهار صد فيل نيمه را نگاهداشت - راى درگا ميرزا فريدون و ديگر منصب دار و احدي را بدرقه ساخت - و از سنگ بارے سبکدوش گشت - در مالوه بوالا درگاه رسيدند - بقدسي فرمان آن ايزدي آموزيده را بدهلي بردند - شازدهم نزد گواليار همايون نزول شد - و دهيم خدا فراز دژ برآمد - و شب همانجا بسر برد - راج سنگهه دژبان نيايشگري بجاى آورد - و فرّخي مايه[۴] برگرفت - بامداداں فرود آمده خانهٔ شيخ عبد الله خان را بقدسي قدوم جاويد روشني بخشيدند - بيست و ششم ميرعبد الحي ميرعدل را نزد بزرگ شاهزاده فرستادند - چون آگهي آمد (که در راه درنگ ميورد) او را باندرز گذاري فرستادند - و چون راجه مانسنگهه در سوگ پور نا شکيبائي داشت اسب و خلعت بنوازش او همراه گردانيدند - و دلاويز پندهاى آرام بخش برگذاردند - غرهٔ آذر روزگار شهباز خان بسر آمد - او بسيماب خوري شيفته بود - چون سال از هفتاد برگذشت دست و کمر بدرد آمد - و لختے بي يافت - در شهر اجمير همان بيماري بار گردد و تب افزود - از چاره گرئ پزشکان تندرستي روى داد - و دران سال و مه ناگهان در گذشت در هر گونه پرستاري و سربراهئ سپاه کم همتا بود - اگر تقليد پرستي واهشتے و زبان بهنجار بر گشودے طراز فروهيدگي بر گرفتے *

درينولا راقم شگرفنامه احمد نگر سو روانه شد - چاند بي بي بهادر نبيرهٔ برهان بسوي بر داشته دران حصار مي بود - و آن استوار جا را پناه خرد مي انديشيد - و لختے سو بدو نيايش گر - و بيرون ابهنگ خان زنگي با بسيارے شورش افزا - اگرچه آن خرد سال

---

(۲) نسخهٔ [ب] ديانت خان (۳) نسخهٔ [ب] هول پور (۴) در [بعضے نسخه] پايه *

مزبان مي پنداشت ليكن در كمين[۲] آن پارسا زن مي بود - آن بانو پيوسته با فيروزي سپاه زبانِ لابه گر فرستد - و هم با دكنيان دوستي داستان سرايد - بنگارندهٔ گوهرين نامه نيز همان روش پيش گرفت - پاسخ هر گذارد اگر از پيش[۳] بيني و روشن اختري خود را بوالا درگاه بر بندد چه بهتر - هر پيمانے كه رود پاسِ آن بر خود گيرد - ورنه بيفروغِ كردار سخن درميان نهادن سزاوار نبود - و راهِ آمد شدِ پيام ناسود مند - (چون بد گوهري بيرونيان برملا افتاد - و خير بهيچ اينكس لختے فرا گرفت) هوا خواهان فرستاده دوستي پيوند استوار كرد - و در عهد نامهٔ دست نگارِ خود درست سوگندها بر نوشت - و بر گذارد چون ابهنگ خان مالش يابد كليدِ قلعه سپرده آيد - ليكن بير به تيولِ من قرار گيرد - و دستوري شود تا لختے بدانجا رفته بر آساید و هر گاه خواهد بوالا درگاه شتابد - و بهادر را به پرستاري انسرخديو روانه كند - از دگرگونيِ بهيچها و دل نزاري همراهان لختے درنگ رفت *

(چون نشستن در شاه گذهه بدرازي كشيد - و برخے جداني گزيدند - و آوازهٔ آمدنِ شاهزاده فرو نشست) ابهنگ خان را تبه سگالي در سر افتاد - شمشيرالملك پور ميان[۴] خان را (كه پيشتر حكومتِ برار داشت) از زندان بر آورده اعتبار افزود - و لشكرے همراه ساخت تا از دولت آباد بدان سرزمين در آيد - و چون زه و زادِ سپاه دران آباد بوم است هر آينه در فيروزي جنود پراگندگي راه يابد - بو كه درين هنگام دستبردے توان نمود - چون از ديرباز درين نا سزا انديشه آگهي داشت ميرزا يوسف خان را با بسيارے بچاره گري آن گذاشته بود ميرزا آسان بر شمرده بشاد خوابِ نا پروائي[۵] در شد - و او بولايت برار در آمد - و شگرف شورشے برخاست - و بسا پاسدارانِ آن ملك را پاي از جا رفت - و گروهے[۶] نا رسيده بغمخواري بنه و بار رفتند - بيازري كار آگهان بسيجِ احمد نگر و مالشِ بروني بد گوهران و عيار گيري گفتار چاند بي بي در سر افتاد - و دوازدهم روانه شد - و دلاورانِ هرسو را فزد خود بر خواند - چون منزلے چند سپرده آمد مخالف از هر جا باز گرديده باحمد نگر فراهم گشت - درين ميان مژدهٔ فرو شدنِ شمشير خان نشاط آورد - ميرزا يوسف خان ازان شورش به بيداري گرائيد - و به تيزروي از پي[۷] در آمد - و ميرزا خان و ميرزا لشكري و عادل خان و سندر داس و چندے ديگر را پيشتر روانه ساخت - آن بد گوهر يازشِ ايلچپور داشت - پيش فرستادگان در رسيدند

---

(۲) نسخهٔ [ا] در يازش آن پارسا زن (۳) در [بعضے نسخه] از دور بيني و روشن اختري (۴) نسخهٔ [ب] بهال خان - و نسخهٔ [ز] پتال خان (۵) نسخهٔ [ا] غفلت و نا پروائي (۶) نسخهٔ [ب] گروهے نا پرسيده بغمخواري بنه و بار رفتند (۷) نسخهٔ [ا] از پي آن بد گوهر *

ازین آگهي آسیمه سر گام سرعت بر زد - و ایلغار برهنمونی برخي بوم نشین عنان باز کشیدند شب هفتم آذر در منزلگاه او از هر سو به تیر در گرفتند - لختي آویزش رفت - ناگاه جان شکر تیرے بدو رسید - هنگامهٔ بد گوهران پراگندگي پذیرفت - و کوس شادي بلند آوازه گشت بیست و هفتم همایون رایات نزد بهلسه (۲) فرود آمد - میرزا رستم از انقطاع رسید - و بسجود قدسي آستان نامیهٔ بختمندي بر افروخت •

دریغولا نگارندهٔ گرامي نامه از بسیچ احمد نگر عنان بار گرفت - پنجم دی بمونگي پتن رسید - و میخواست آب گنگ گذاره شود - امر عالي شاهزاده سلطان دانیال پیهم رسید کار پژوهي او دانشین دور و نزدیک - خواهش آنست که احمد نگر پیش ما گشایش یابد خویشتني را ازان آهنج باز دارد - پس ازین در راه درنگ نخواهد رفت - نهم کشور خدا بر فراز بارگي برشد - و جهانے را شادي در گرفت - چند روز شکم پیچش بیازردے - و بر سکهپال چالش رفتے - بعنایتے که ایزد را بر جهانبان است نزد سجاولپور (۳) تندرستي روی داد و نیایشگریها بجاي آمد - دریغولا تازه شورشے بغیروزي سپاه در افتاد - چون شاهزاده بهیرهانپور رسید بهادر خان از قلعه فرود نیامد - و از سعادت ملازمت سر باز زد - بسیچ مالش آن تبه سگال در سر گرفت - میرزا یوسف خان را (که آهنگ پتن داشت) نزد خود بر خواند - و از دیدهٔ آن دیگر مردم بدان سو روی نهادند - و بسیارے از راقم شگرفنامه برخصت جدائي گزیدند غنیم (که بر خود میارزید) ازین بیجا درنگ و پراگندگي سپاه چند بار شبخون آورد - و نا کام باز گردید - همواره بچراگاه دست درازي نمودے - راه مردان بآویزه دل بر نهادند - و بشایستگي در آویختند - از ایزدي پاس و فیروزي پي در پي نا سپاسان بپراگندند - و ابهنگ خان نیایشگري و لابه گذاري فرا پیش گرفت - پانزدهم بهمن نزد اجین جشن قمري وزن شد و بهشت چیز آن فزون از اندازه را بر سختند - بخشش را صلاي عام در دادند - و گروها گروه مردم را کام دل بر آمد - بیست و پنجم شکم رنجوري گیتي خداوند را لختے بیازرد - و پس از چهار روز به تندرستي گرائید - که و مه بسپاس گذاري بر نشست - و نشاط انجمنها آراسته گشت •

چالش فرمودن گیهان خدیو بگشایش آسیر

بیست و نهم نزد اجین والا بارگاه بر افراخته شد - سگالش آن بود که چندے در مالوه

---

(۲) در [چندنسخه] بهیلسه (۳) نسخهٔ [ز] شجاول پور •

عشرت شکار اندوخته آید - تا فیروزی سپاه بچستی و چالاکی دل بکشودن احمد نگر بر نهد چون آگهی رسید (بهادر خان مرزبان خاندیس چشم[۲] بر دژ استواری و سامان فزونی انداخته شاهزاده را ندید - و آهنگ گشایش و مالش در سر دارد) فرمان شد همان یارش احمد نگر فراپیش گیرد - همانا ندیدن او از سرتابی نیست - و آن[۳] بسیج دارد که نخست ما را کورنش کند - ورنه بمغز کار رسیده بچاره گری آن همایون رایات نزد برهان پور بر افراشته آید - آن نونهال اقبال فرمان پذیرفته روانه[۴] شد - بهادر خان گزین پیشکش بر گذراند - و پور خود کبیرخان را با برخی مردم بهرستاری همراه ساخت - از بارگاه خلافت نخست خواجه مودود بنصیحتگری رفت - او چهار فیل نا درخور فرستاده در ندیدن نا درست گفتار بر گذارد سپس میرصدر جهان باندرز گوئی نامزد شد - پس پیشرو خان - آن دژنشین از خرد غنودگی بواژرن سگالش افتاد - چون نیاگان او را بفرمان پذیری و خدمتگذاری روزگار بسر آمد شهریار پایه شناس از دور بر نواخته ملک را بدو باز گذاشت - از بخت تیرگی بلشکر دکن نرفت و شاهزادگان را ندید - جهان خدیو هربار لغزش را گزین محمل بر می انگیخت - دربنولا (که همایون رایات نزدیک رسید - و پند سرائی در نگرفت) ناگزیر بمالش آن بد گوهر و بازستدن ملک یارش رفت - از راه دیپالپور و دهار رو ببرهان پور آوردند - یازدهم اسفندارمذ سالباهن[۵] پور مندی شیخ فرید بخشی بیگی هاشم بیگ قرابیگ قاضی حسن میرزا یوسف باز بهادر مقیم خان بهادر خان تولک خان میرزا برخوردار الغ بیگ بدخشی رحیم هروی میر جلال قزل ابدال علاء الدّین حسین بکرماجیت لکهمین سین بهنگن[۶] خان و برخی سادات بارهه و بسیارے راد مرد را بگرد گرفتن آسیر دستوری دادند - بیست و یکم فتح الله شربت دار در گذشت درست خرد پسندیده خدمت بود - از نیک پرستاری بپایهٔ امانت بر آمد - و از خرد کامی بباده پیمائی افتاد - او را بدکن فرستادند - بوکه دوری رنج درای او برساند - از سعادت سرشتی دست ازان باز کشید - و سخت رنجور شد - چندانکه پزشکان نومید گشتند - شهریار مهربان دل او را نزد خود بر خواند - و بچاره گری لختی بهی یافت - بسیر مندو رفت - و ناگهانی در گذشت - بیست و سیوم کنار نربده همایون نزول شد - بامدادان بآب یاری نشاط اندوختند بیست و ششم ازان رود بار گذشته در زمین بیجاگذهه بارگاه اقبال بر زدند - و نوروزی جشن دربن فرخنده مرز عشرت آورد *

---

(۲) در [بعض نسخه] نظر (۳) نسخهٔ [ا] و آهنج دارد (۴) نسخهٔ [ب] پیشتر روانه شد (۵) نسخهٔ [ا] ساس پور مندی - و نسخهٔ [ز] سالهن پور مندو (۶) نسخهٔ [ا] بهنکهن - و نسخهٔ [ز] بهنکین *

آغاز سال چهل و پنجم الٰهي از جلوس مقدس شاهنشاهي

يعني سال آذر از دور چهارم

شبِ دوشنبه چهارم رمضان سنه (۱۰۰۸) هزار و هشتِ هلالي پس از هشت ساعت و چهل[۲] دقيقه خورشيدِ گيهان افروز بحمل پرتو انداخت - و نهم سال از چهارم دور فرّخي نويد آورد - جهان از دمِ بهار و نسيمِ صُبحگاهي برنائي نشاط در هر گرفت[۳] - و ايزدي سپاس را روز بازارِ ديگر شد - که سپهرِ نيرنگ ساز را هرزمان تازه گردشي دهد - و زمينيان را نو نو طرازي[۴] بر سازد - کوته نگهي نقش آرائي بکبار نه بيند - و نمودارِ هر بار را نو پندارد - نے نے رنگِ چندگي را نمايشے بيش نيست - شگرفکاريِ تقدير يکے را هزار نمايد - و بگوناگون روش چهره برگشايد • نظم •

آن دل که ز نورِ شوقِ اکبر مي تافت • در حق طلبي چو شمعِ انور مي تافت
چون نيک نگاه کرد يک حضرت ديد • کز هر چيزے بنوعِ ديگر مي تافت

شهريارِ والا دانش لختے دل بآرايش نهاد - و با کمالِ يکرنگي بهار از خزان بار شناخته بميزبانيِ نو رسيدگان بر نشست - و چون يورش فرا پيش بود بصوري پيرايه کمتر پرداختند پنجمِ فروردين کوچ شد - ليکن (چون بسيارے در باز داشتِ گيتي خداوند بر ميکوشيدند) نزدِ کرگانو بيجاگذهه درنگ رفت - دهمِ فروردين راقمِ نگارين نامه دران سرزمين بسجود قدسي آستانِ نامية بختمندي برافروخت - و از شاهنشاهي ديدار کامِ دل برگرفت - چون شاهزاده از برهانپور برگذشت فرمانِ والا رسيد که سپاه را بميرزا شاهرخ سپرده رو بدرگاه نهد دل بپرواز آمد - و شگرف شادي درگرفت - نزدِ ميرزا رفته انجمن برساخت - و فرمان برخواند چون از رواروِ مردم ببرهانپور لختے پراگندگي راه يافته بود ميرزا با سرانِ لشکر سر بار زد و عرض داشتند که آرامشِ اين آشوبگاه يارائي ما بر نتابد - با دلِ پژمان[۵] به بنگاه بار گرديد و بانتظار بر نشست - (چون چندے برگذشت - و روزگار برآرميد - و شاهزاده نزديک تر شد) ميرزا شاهرخ و مهر مرتضي و خواجه ابوالحسن و ديگر کارآگهان بناقدارئ اردو بر خود گرفتند - خزانه و توپخانه و ديگر کالا سپرد - و بفرمايشِ والا فيل خانه همراه گرفت دوازدهم اسفندارمذ روانه شد - هفدهم نزدِ آهوبره[۶] شاهزاده را دريافت - و سه روز نگاهداشتند

---

(۲) نسخهٔ [ا] انه دقيقه (۳) در [بعضي نسخه] صبح (۴) نسخهٔ [ا] طرزے (۵) نسخهٔ [ب] بريان (۶) نسخهٔ [ا] راهوره - و نسخهٔ [ز] راهوبره •

دریں میان دیگر برلیغ والا رسید - که چون ببرهانپور رسد اگر بهادر باندرزسرائی او همراهي گزیند فوید بخشایش پیشین لغزشها داده با خود آورد - ورنه لشکر و فیل خانه را دران نزدیکي گذاشته تیزتر پویند - تا در پیش آمدن و گجرات سو رفتن کنگاشے رود - چون بدان آباد مصر رسید بهادر آمده دید - و پند نیوشیده بهمرهي دل بر نهاد - چون بخانه باز گردید بکچ گرائي در شد - و نا سزا پاسخ بر گذارد - بقدسي فرمان لشکر و فیل خانه را گذاشته گام فراخ برزد و بفرّخ ساعتے بر والا درگاه نامیه برسود - و بخسروي نوازش سر برافراخت - و این بیت بر زبان گوهر بار گذشت *　　* بیت *

فرخنده شبے باید و خوش مهتابے * تا با تو حکایت کنم از هر بابے

(چون همایون رایات نزدیک رسیده برد - و فیروزي سپاه بگشایش احمدنگر شتافته) به دید در پیش رفتن شد - بیست و یکم برهانپور بقدسي قدوم فرّخي بر گرفت - از آگره تا این شهر دویست و بیست و شش کروه در صد و نود و پنج روز بشصت و نه کوچ در نوردیدند بیست و دوم خان اعظم آصف خان شیخ فرید و راقم شکرفنامه را بگرد گرفتن آسیر و مورچال بر نشاندن فرستادند - در کمتر زمانے فرموده طراز کردار گرفت - و بسیارے فیروزي سپاه را دریں خدمت گذاشتند - آن لشکر (که بسرکردگي شیخ فرید بخشي بیگي بگشایش آسیر روانه شده بود) از مردم کمي و غنیم فزوني دوربیني بکار برد - و در سه کروهي عنان باز کشید - و برخے ناتوان بین برنگ دیگر وا نموده شهریار را لختے گران ساختند - چون نگارندهٔ گوهرین[۲] نامه دولت بار یافت حقیقت بر گذارد - و قدسي خاطر از گراني بر آمد دریں روز پاسبانی خاندیس براقم شکرفنامه باز گردید - بیست و سیوم در جا مردم بر نشانده از یکسو گرامي برادر شیخ ابوالبرکات را با برخے کار آگهان فرستاد - و دیگررو شیخ عبدالرّحمن پور خود را - بهمّت الهي بندگان در اندک فرصتے گردنکشان مالش بسزا یافتند - و بسیارے بفرمان پذیري عشرت اندوختند - و سپاه خاندیس بندگي برگزید - و کشاورز را دلاسا شد و بکشت و کار پرداختند - هفتم اردي بهشت مظفرحسین میرزا را بالنگ[۳] فرستادند (چون دران نزدیکي فولاد خان حبشي و روپ رای و ملک شیر و چندے سران خاندیس بندگي داستان بر میگذاردند) رای درگا رای مذهور خواجگي فتح الله میرزاهد[۴] میرزاهد میرگدائي میر عبد الحي و بسیارے را بسرکردگي میرزا بدانسو دستوري شد - اگر اندرز سرائي در گیرد روانهٔ والا درگاه سازد - و خود بگشایش آن در پای همّت بیفشرد - ورنه مالش بسزا دهد

---

(۲) نسخهٔ [ب] اقبالنامه (۳) نسخهٔ [ب] به للنگ (۴) در [بعض نسخه] میرزا زاهد *

از شگرفی اقبال روپ رای فرو شد - و باد افراه کج گرائی یافت - او در بوم نشیفان خاندیس بگنداوری و مردم فرزنی نامور بود - و پیشتر ازان که فیروزی سپاه بدان نزدیکی رسد فولاد خان به بسیج قدسی آستان جدا شد - راقم شگرفنامه چون در پتن بود او را بفرمان پذیری رهنمون شد - و استوار پیمان بر بست - درین هنگام اندرز نامه فرستاده او را بر خواند و منشور والا در دادهی او نگارش یافت - او بدین دست آویز از هنگامهٔ ناسپاسان بیرون شد مسعود بیگ صد فیل شاهنشاهی بگجرات میبرد - او نیز پیوست - روپ رای بد گوهر کم دانسته بیارش فولاد خان شتاب آورد - چون گفتار او در باز گشت در نگرفت آویزش درمیان آمد - از اقبال یاوری زخمی رو بگریز نهاد - فیل و دیگر کالای او یغمائی شد و در کمتر زمانے راه نیستی سپرد - و نیک پرستاری فولاد خان بروی روز افتاد •

درینولا بنگاله لختے بر شورید - راجه مانسنگهه از ناشناسائی با آنکه در صوبهٔ اجمیر باشد پاسبانی آن ملک بر خود گرفت - و فتنه اندوزان را دولتخواه پنداشته دران دور دست بخود کامی گذاشت - عثمان و سجاول و دیگر افغانان آشفته رای (که پرستاری نمودے) سر بشورش برداشتند - مهاسنگهه و برتاب سنگهه چارهٔ آن آسان بر شمرده بآهنگ آویزش بر آمدند - هیزدهم در بهدرک هنگامهٔ نبرد گرمی پذیرفت - و چشم زخمی بفیروزی سپاه رسید - اگرچه بنگاله از دست نرفت لیکن برخے جا بر گرفتند - درینولا مظفر حسین میرزا راه کج گرائی سپرد - گیتی خداوند از پیشین لغزشها شمارے بر نگرفته بچندین نوازش سر بلندی بخشید - او از بد سرشتی ببادهٔ پیمائی افتاد - و گوهر خرد را تابش نماند - روزے با خواجگی فتح الله در آویخت - و درشت گفت و گو تیرگی افزود - دران سال چهار کروهی النگ اُمرا بدیدن آن قلعه رفته بودند - او قابو دانسته با چندے راه آوارگی سپرد و از سپه دو رنگی کسے از پی نرفت - دلپت پور رای سنگهه بپهانهٔ پژوهش جدا شد و از بد گوهری به بنگاه خود شتافته بشور افزائی نشست - خواجه ویس (۲) پس از سه روز بجست و جو بر آمد - چون آن بد گوهر گجرات رو گام فراخ بر زد از اقبال نیرنگی همراهان پایه پایه جدائی گزیدند - نقش خواهش واژگون بر آمد - و کار بناکامی افتاد ناگزیر میان سورت و بکلانه بورارستگی پرشش در شد - درین سراسیمگی خواجه رسید و پنجم خرداد دستگیر ساخت - درین روز راجه پرتاب زمیندار بکلانه بسجود قدسی آستان سربلندی یافت - و بخسروانی نوازش کام دل بر گرفت - و بپایهٔ سه هزاری بر آوردند

---

(۲) نسخهٔ [ز] ویسی •

و بعلم و نقاره سربلندي بخشيده دستوري بنگاه دادند - دريندولا بهادر خان در پوزش گذاري و زينهار پژوهي در آمد - چون لختي از پندار غنودگي بر آمد بدست آويز برخي دو رويان درگاه مادر كلان و پور خرد خود را با شصت فيل روانه ساخت - و بر گذارد - ازين لغزش سترگ بيمناكي سراپاي خاطر گرفته از سعادت آستانبوس باز ميدارد - آرزو آنست كه چندے مرا بخدمتگري غايبانه وا گذارند - تا هراس بر خيزد - و بدست آويز فيكو پرستاري بوالا درگاه ناصيه برساييد - دخت خود را بمشكوى سلطان خسرو ميسپارم - و فراوان كالا و خواسته پيشكش ميفرستم - همگي انديشه آنكه چون آذوق گران ارزي دارد بديں لابه‌گري گيتي‌خداوند بخشوده كوچ خواهد فرمود - پاسخ رفت جز ديدن ازو پذيرش نيابد - بدست آويز درست پيمان از بيمزدگي بر آيد - و بخدمتگذاري شتابد - دريندولا ابراهيم بهاد افراه رسيد چون سر براهي خانديس براقم شگرفنامه باز گرديد بگشايش قلعهٔ سنبل(۲) دول و جامو سندر داس و بسيارے را فرستاده بود - آن بدگوهر درآويخت - و بايزد ياوري شكست يافته دستگير شد - بسيارے گندآوران فيروزمنه زخمي شدند - و سندر داس برادر مردي نقد زندگي سپرد - دهم آن شور افزا بهاداش رسيد - دوازدهم فولاد خان سعادت بار اندوخت و بخسرواني فوازش سربلندي گرفت - بپايهٔ هزاري برآوردند - و آباد جاگير تر شد •

و از سوانح سپهري شدن روزگار بيچه(۳) جيو - اگرچه مام خان اعظم ميرزا كوكه است ليكن با گيتي خداوند مادري پيوندے داشت - شانزدهم بسخت رنجوري درگذشت - و جهان‌سالار را غم در گرفت - در سوگواري موى سر و بروت سترد ند - و هرچند كوشش رفت (كه جز فرزندان آن مهين بانو ديگرے نسترد) بندگان اخلاص سرشت پيروي كردند - شهريار پايه شناس تابوت او را لختي بدوش خود بر نهاد - با كهن سالگي برنا خرد بود - بس خير سگال و مهربان دل - هفدهم مظفر حسين ميرزا را بدرگاه والا آوردند - و بر كم بينوى او بخشوده بزندانى دبستان برنشاندند - چون آگهي رسيد (كه از پي آن غفوده بخت اميرے گام جست و جو بر نزده) نكوهش فرموده راى درگا و راى منوهر را بدان نامزد كردند - خواجه ويس آن كجكرا را دستگير ساخته نزد سلطان پور آورده بود - اينان نيز پيوستند - نزد چوپره(۴) خواجه ناظر و عنبر حبشي و ديگر نا سپاسان خانديس بآويزش بر خاستند - و بايزد ياوري آبروى شان ريخته آمد - بيست و پنجم راقم شگرفنامه را بمنصب چهار هزاري سربلندي

---

(۲) نسخهٔ [ز] پلپل دول و جامو و در [بعض نسخه] سنهل دول و جامو - والله اعلم (۳) در [بعض نسخه] بيچه جنيو (۴) در [بعض نسخه] چوريره •

بخشیدند - و بسیارے (۲) به تیره روز ناتوان بیني بر نشست - دریں روز صفدر خان بسجودِ قدمي آستان نامیهٔ بختمندي بر افروخت - و بمنصبِ هزاري بلند پایگي یافت - او نبیرهٔ راجه علي خان و همشیره زادهٔ نگارندهٔ سپاس نامه است - گیتي خداوند از دار الخلافهٔ آگره بر خوانده بود - تا نوازش فرماید - سپاهِ برم نشینِ خاندیس بدو گروند - سي و دوم فیروزي سپاه فرازِ کوهِ ساپُن (۳) بچیره دستي بر گرفت - بس بلند و دشوار گذار است دژ نشینانِ آسیر برو بر آمدے - و گزند رسانیدے - قرا بیگ میرزا یوسف میرزا تولک رحمت خان شیخ علاء الدّین خواجه ابو ناصر میر قاسم بدخشي عبد الرّحیم شهاب قندهاري نظام الدّین حیدر و برهم بآویزش پاے همّت افشردند - و پایه پایه غنیم را بر داشتند چندانکه بقلعه در شد - و شگرف فیروزي چهرهٔ دولت بر آراست - در نگاهداشتِ آن قرا بیگ با برخے پا استوار کرد - و لختے کار بر اهالیِ دژ نشین تنگ شد - غرهٔ تیر شاهم خان جلایر سعادتِ بار یافت - بدین یورش بر خوانده بودند - سامان نموده از پی رسید و بخسروي نواخت سر بلند آمد - سیوم ناسک گشایش یافت - چون سعادت خان فرمان پذیري فرا پیش گرفت راجو فرمایه پرستارِ او بدستان سرائي نوکرانِ او را بفریفت و فیل و دیگر کالا برگرفته بران ملک دستِ چیرگي برگشاد - ازین آگهي شاهزاده پنجهزار کس را بسرکردگي دولت خان بمالشِ او فرستاد - و راجه سورج سنگهه سادات بارهه رستم عرب شمشیر عرب شهباز خان برهان الملک و بسیارے را همراه نوشتند - کار آگهان پیوسته گزیں آویزش نمودند - و از ایزد یاوري فیروزي چهرهٔ بختمندي بر افروخت - دریں سال خواجه شمس الدّین خافي را روزگار بسر آمد - او را بسرانجامِ خالصهٔ پنجاب در لاهور گذاشته بودند - تا جیزو را از کل باز ندانسته بگشاده پیشاني خدمت گذاري مینمود - دران شهر در گذشت - در وا رسیدگي و راستکاري و مردانگي از یکتایانِ روزگار بود - و کار شناسیِ او فروغِ کرا داشت - نامایم او را بر نشوراندے - شهریار از رفتنِ این فروهیده مرد بغم درشد - و از دادارِ بیهمال آمرزش خواست و پس ماندگانِ او را در خور نوازش فرمود - و آن خدمت بهمین برادرِ او مومن (که بشایستگي روشناس است) باز گردید - بیست و هفتم زینهاریان را بزندان بر نشاندند - چون فیروزي سپاه احمد نگر را گرد گرفت سعادت خان فرهاد خان شجاعت خان شیره خان عبد الستّار و بسیارے زنگي و دکني پیمان گرفته دیدند - گردِ شورش فرو نشست - دشمنانِ دوست نما را مغز کالیده شد - بکار شکنی ایشان بر نشستند - و بآئینِ پخته کاران شاهزاده را بر شوراندند

و برهنمونی ایشان بسیارے را برگرفت - و فرهاد خان و چندے (که بهمراهی میرزا خان در راه ایمنی خدمتگذار بودند) راه گریز سپردند - و آوازهٔ پیمان شکنی شورش را تازه گردانید و هرکه آرزوی دیدن داشت عنان باز گرفت •

و از سوانح ناهنجاری بزرگ شاهزاده - چون آن نونهال دولت را بمالش رانا فرستادند از تن آسانی و باده پیمائی و بد همنشینی بسیارے در اجمیر بسربرد - سپس باودیپور شتافت - و رانا از دیگرسو برآمده شورش افزود - و مالپور و دیگر آباد جاها یغمائی گردانید مادهو سنگهه (۲) و گروے را بدانسو فرستاد - او باز بکهسار درشد - دربن بازگشت بر برخے سپاه شبخون آورد - رضا قلی لاله بیگ مبارز بیگ الف خان پای همّت افشردند - و ناکام باز گردید و پیش ازانکه شاهزاده این خدمت را بشایستگی انجام دهد برهنمونی ناشایستگان بسیچ خرد سری نمود - خواست خود را به پنجاب رساند - و لختے کام طبیعت برگیرد - ناگاه شورش افغانان بنگاله بلند آوازه شد - و راجه مانسنگهه بدانسو رهنمائی کرد - غرّه امرداد چهار کروهی دارالخلافهٔ آگره آب جون برگذشت - مریم مکانی را ازین نافرمانی و بکوزنش نیامدن شگفتی درگرفت - و از مهراندوزی لختے از پی رفتند - بوکه بهمین پندها راه سعادت برگیرد - ازین آگهی از شکارگاه بکشتی بر نشست - و به تیز روی دریا نوردید - آن مهین بانو آزرده دل بار گردید و بآله آباد رفته جاگیرهای مردم برگرفت - و خزانهٔ بهار (که از سی لک روپیه افزون بود) برستاند و نام پادشاهی بر خود نهاد - گیتی خداوند از فزون مهربانی و دید سخن سازان همگی را باور نفرمود - و بزرگان دولت نیز بدانسان همزبانی کردند - و چون فرمان فرستاده از بیراهی پژوهش رفت - از پخته کاری بندگی داستان بر سرائید - و خرده را بےگنه وانموده بسیچ آستانبوس برگذارد - چهارم میرزا رستم را بدکن فرستادند - (چون گشایش احمد نگر بدرنگ افتاد و از گران ارزی فیروزی سپاه لختے به تنگ روزی نشست) بد گوهران جا بجا سر برداشتند شاهزاده خواهش (۳) کمک نمود - بنابران باز بهادر خان قلی رحیم داد پاینده بیگ و بسیارے را بسرکردگی میرزا دستوری شد - و بسا آگهی سخن آویزهٔ گوش هوش گردانیدند - و یک لک مهر بافتخار سپردند - تا بدان نونهال دولت رساند - بیست و دوم خواجگی فتح الله با زاهد و میر عبدالحی و دیگر همراهان سعادت بار یافتند - چون بیازش النگ رفتند در نشیبان از کم آذوقی زینهاری شده کلید سپردند • ملک شیر و برخے سپاه خاندیس را (که دست آویز فرمان پذیری می جستند) پیمان داده بدرگاه والا آورد - و هر یک در خور نوازش

---

(۲) نسخهٔ [ز] مانهو سنگهه (۳) در [بعضے نسخه] التماس کمک نمود •

یافت - درینولا ناسک از دست اولیای دولت بر آمد - فیروزی سپاه را در گشایش احمد نگر کوشش میرفت - لختی لشکر بیجاپور بپاس سرحد خویش آمده سنگ نگرانی داشت غرض پرستان فتنه دوست بسگالش گوم بارای آمدن اینان را بدیگر روش وا نمودند - نزدیک بود که از گرد قلعه بر کنار شوند - اقبال یاوری نگذاشت - لیکن سپاه ناسک را بے هنجار طلبیدند ناگزیر آن ملک بر گرفته را واهشته بنکوهیده آئین باز گردید - چهاردهم باحمد نگر پیوست پنجم شهریور شاهم خان جایر بشکم روی در گذشت - گیتی خداوند آن کهن سال دیرین پرستار را آمرزش در خواست •

گشایش قلعهٔ احمد نگر باقبال شاهنشاهی

فرمانروائے را (که ملک فرونی نیایش و نیازمندی افزاید) هرآئینه بے خواهش دولت بپرستاری بر خیزد - و خواسته با هزاران(۲) سنگ راه بپای تارک شتابد - و بتازگی چهرهٔ افروز گذارده این سنگ فیروزی ست - بعضے فرستادگان آن بود که پس از بارش دل بدین کار نهند گیتی خداوند پیهم کوشش فرمود - و همایون رایات سایهٔ شکوه ببرهانپور انداخت - ناگزیر رو بدان آوردند - چاند بی بی همان پیمان (که براقم شگرفنامه بسته بود) برگذارد - و ابهنگ خان با فراوان زنگی و دکنی بر سر گریوه آمدهٔ آهنگ کارزار در سر گرفت - شب بیست و ششم فروردین روز افروز اقبال بشگرفی در آمد - و گرد دوئی در سپاه دکن شورش افزود - برزبان این و آن افتاد که برخے سران با فیروزی سپاه درساخته اند - آن سرگروه کج گرا را پای همّت از جا بشد - و بے آویزش پرانند - بامدادان پے بر گذشته نزد احمد نگر خیمه گاه شد - و دیم اردی بهشت مورچالها جدا گردانیدند - نخست خاصگی پرستاران شاهزاده برگرفتند - سپس شاهرخ میرزا خانخانان میرزا یوسف خان میر مرتضی جگّانهه شیخ خواجه میرزا علی بیگ خواجه بیگ میرزا افتخار(۳) خان کیچک خواجه محمّد جان و دیگر زادمردان - چاند بی بی بتازه کاری پیمان بر نشست - ازین آگهی حبشه خان خواجه سرا با برخے درونی بدگوهران آن گزین بانو را جان بشکرد - و بیاوری اعتبار خان و میر صفی و میرزا تقی و حاجی محمّد توپ اندازی فرا پیش گرفت - و از درنگ(۴) دوستی برخے سران سپاه کار آسان بدشواری کشید چند بار از قلعه بیرون شده در آویختند - و ناکام باز گردیدند - بسخت(۵) کوشی شاهزاده

---

(۲) نسخهٔ [ب] با هزاران فرسنگ بپای تارک (۳) نسخهٔ [ب] اختیار بیگ (۴) نسخهٔ [ا ب] و از دو رنگ دوستی برخے (۵) نسخهٔ [ا] بسخت کوشش •

نیکو پرستارانِ کار پژوه بخاکریزی دل بر نهادند - چندانکه خندق برآمده بدیوار پیوستند پهنای آن از سي گز تا چهل - و ژرفا هفت - دیوار از سنگ کبود آسا - بباندي بیست و هفت اگرچه بسیارے تلاش نکوکاري داشت لیکن در مورچالِ خاصه و میرزا یوسف خان کوشش بیشتر میرفت - چند[۲] جا آهون بر زدند - و درونیان پی برده بر انپاشتند - شگرف آنکه از درون نقب برکنده آتش دادند - درخاکریز بیفسرد - و گزندے نرسید - و از آسیبِ آن سست پیوندي در برجِ قلعه راه یافت - ازین آگهي بخالي ساختنِ آن کوشش رفت چون این شگافگاه در دامنه بود نیارستند یافت - و صد و هشتاد من دارو بر آمودند ششم شهریور چاشتگاه بر افروختند - بسیارے ازان برج که بلیلي منسوب است و سي گز دیوار بر هوا شد - و از اقبال شگرفي سنگهاي مخالف را خورد بشکست - و پارچهٔ سنگي بسوی فیروزي سپاه نیامد - تیز دستان بدان راه در شدند - و بسیارے خود را از مورچالِ میرزا یوسف خان بدرون انداختند - هزار و پانصد از درونیان بدمِ تیغ در گذشت - و برخے را بیدانجیے آشنایان رهائي شد - بهادر پور ابراهیم نبیرهٔ برهان (که او را نظام الملک برساخته بودند) بدست درآمد - گرانمایه جواهر و مرصّع آلات و شگرف کتابخانه و بسیارے کالا و خواسته و بیست و پنج فیل غنیمت انفوختند - و توپ[۳] و باروت از شماره افزون از اقبال فیروزي بهنگامِ گرد گرفتن (که موسمِ بارش بود) ریزش نشد - و خاکریز آسان بانجام رسید و دیگر روز فیروزمندي باران درگرفت - و سخت بارید - پس از چهار ماه و چهار روز گشایش یافت - و کوسِ شادي بلند آوازه گشت - در دو روز آگهي ببرهانپور رسید - و هنگامهٔ نیایش گرمي پذیرفت - فیروزي نامها بهرسو رفت - و شادي را روز بازار پدید آمد - هشتم شورشِ کشمیر فرو نشست - چون همایون رایات بجنوبي دیار چالش فرمود برخے شوریدگانِ آن مرز ابیا[۴] چک پورِ حسین خان را بسري برگرفته آن نزهنگاه را غبار آمود گردانیدند - علي[۵] قلي پور محمّد قلي و قلب علي و شاه بیگ نکدري و دیگر بندگانِ سعادت سرشت نزدیک[۶] بهاک نگر آویزش نمودند - و فیروزمندي چهره بر افروخت - و همچنین در کهراج گروهے بفتنه گري برخاستند - جمیل بیگ و چندے راه مردان در تیله گانو بسزا برمالیدند و آن عرصهٔ دلکشا آرامش پذیرفت - دوازدهم امان الله پورِ سیف خان کوکه در برهان پور

---

(۲) نسخهٔ [ا] چند آهون برزدند (۳) در[بعضے نسخه] و سرب و باروت از شماره افزون (۴) در [چند نسخه] پهنا چک - و نسخهٔ [ز] ابیاک چک (۵) در[بعضے نسخه] علي قلي خان و محمد قلي (۶) در[بعضے نسخه] نزدیک بهاک آویزش نمودند ٥

گذشت - آن شایسته برنا از دیدن زمانیان به باده پیمائي انقاد - و هستئ خود را دران کار درباخت •

و از سوانح فرو شدن جلالهٔ تاریکي - لوحاني الوس بخرید و فروخت در غزنین آمد و شد نماید - پیشتر ازین هزاره کمین گرفته برایشان تاخت آورد - پای انشرده هفت روز در آویختند - و از تشنگي شکست یافته باز گردیدند - و ازان سرگروه تاریکیان یاوري برجستند دیگر بآئین بازرگان بغزنین در آمد - لختے نوکران شریف خان و رعیّت آویزش نموده کفاره گرفتند آن بد گوهر بفریب کاري بر نشست - و بهانهٔ خرید فراوان کالا بستد - شاردهم خواست که برگرفته را به بنگاه رساند - شادمان هزاره با دیگر مردم در آویخت - و باندک آویزه چیره دست آمد - تاریکیان نا فرجام راه پراگندگي سپردند - و آن غنوده بخت زخمي بکوه رباط بر شد - مراد بیگ و چندے رسیده کار او بانجام رسانیدند - مایه ده بزرگ شورش بآساني فرو شد - از دیرباز فراوان سپاه بمالش او نامزد میشد - و چند سال است که زین خان کوکه با بسیارے راه مرد یارش او فراپیش دارد - از اقبال یاوري برخے نا رو شناس کار او برساختند - درین سال در برهانپور (۲) بهان پسر سجان سنگهه را روزگار بسر آمد - او بوم نشین خاوري مرز است - و بگنداوري نامور - دیرین پرستار او را سودا کالیده مغز گردانید - بهنگامے (که او برهنه بود - و دست افزار آویزه با خود نداشت) ناگهاني شمشیرے چنده بدر رسانید - و در کمتر زمانے از جانشکر زخمها رخت هستي بربست •

غرهٔ مهر سادات خان برالا درگاه آمد - چندے از دژ نشینان آسیر پیام گذاري نمیرسید بقدسي فرمان راقم شگرفنامه اندرزے چند ببهادر خان برنگاشت - او آن سیّد را (که یزنه و میر شمشیر او بود) با ده فیل روانه ساخت - دولت یار یافت - و همان پیشین گذارش عرضه داشت - از نا درستي پذیرفته نیامد - و فرمان شد آمده بار گردد - که دژبان از غنودگي پند نه پذیرد - زود باشد که روزگار از خواب درآورد - و لابه گري سودے برندهد - او بر گذارد بفراوان کوشش خود را ازان تنگنا بیرون آورده ام - و پرستاري والا درگاه دیرین آرزو - چون گفتار او فروغ راستي داشت پذیرفته آمد - و بپایهٔ هزاري بر آوردند - و پاسخ را شیخ پیر محمّد حسیني از همراهان او برد - سیوم آبان اکبیراج از احمد نگر رسید - قدسي منشور از بارگاه خلافت برده برد - شاهزاده برخے پرده نشینان نظام الملکي را با او روانه ساخت و هریک را در خور نوازش رفت - پنجم (۳) جشن شمسي وزن گیهان خدیو شد - و بدوازده چیز

---

(۲) نسخهٔ [ز] در برهان پور سجان سنگهه را (۳) نسخهٔ [ب] شازدهم •

هر سختند - آگهي بزم پيرايش يافت - و كه و مه را آرزو بر آمد - بيست[۲] و سيوم فيروزي سپاه بجنير در آمد - آن آباد مصر بنگاه نياگان نظام الملک است - دژ او بير[۳] نام دارد - چون احمد نگر گشوده شد ميرزا خان را بدانسو فرستادند - و برهان الملک عماد خان حبيب خان علي شير خان و جمعے را همراه ساختند - و بايزدي تائيد بے آويزه گرفتند - چندے نگذشته بود كه هندبا بومي با برخے ديگر كم دانسته به پيكار آمد - و بسزا مالش يافت دژ نشيفان داستان فرمان پذيري و كليد سپاري درميان آوردند - هشتم آذر بتربت بيچه خرامش رفت - چون خان اعظم ميرزا كوكه نعش او را بدهلي ميفرستاد شهريار پايه دان بدانجا رسيده آمرزش درخواست - و ازانجا بلعل باغ لختے برآسود - چون پاس آن گلشن سرا بنگارنده شگرفنامه بود لختے نيايشگري رفت - و سعادتها را در باز شد •

گشايش مالي گذهه به نيروی اقبال[۴] روز افزون

آسير گزين دژے ست - در استواري و بلندي بيهمال - و در كمرگاه آن باختر و شمال سو نامور قلعهٔ مالي گذهه - هركه خواهد (بدان شگرف حصار درشود) نخست بديبي دژ گذارد رود - در بائب و شمال و ايسان مالي - و آنرا جونه[۵] مالي گويند - ليكن از ديوار او لختے مانده - و از خاور تا نيرت نيز كوهچها درگرفته - جنوب سو بلند كوهے ست گوذهيه[۶] نام - و در نيرت بزرگ كوهے ست ساپن[۷] خوانند - بد گوهران سرتاب همه جا را بتوپ و آدم استوار ساخته بودند - پيمين پيشتر گشايش يافت - انديشهٔ كوتاه بينان گشاد آن را بر نقاقے - از گران ارزي و بنگاه دوري كه و مه را دل نزاري فرو گرفته بود - و زرفشاني دژ نشيفان برخے نزديكان را از جاي برد - يكے از درونيان با قرا بيگ پيوسته نهان راهے باز نمود كه ازان بر ديوار مالي توان برآمد - ازانجا كه كار پژوهي نبود گوش در نياوردند - چون بعرض همايون رسيد گذارنده را بسودا زدگي بر آوردند - و فرو شدن فراوان مردم بر گذارده افسر خديو را از دستوري باز داشتند - در هرچندے راقم شگرفنامه را بديدبانی موركالها مي فرستادند - هرچند كوشش ميرفت دل بكار نمي نهادند - و از مدارای بے هنجار نكوهش و سرزنش نميشد - هفدهم آذر باز بدان خدمت روانه گردانيدند - چون لختے از مغز كار

---

(۲) در [چندنسخه] بيست و هشتم (۳) نسخهٔ [۱] سپر- و در [بعض نسخه] سپير (۴) نسخهٔ [۱] روز افزون اقبال شاهنشاهي (۵) در [بعض نسخه] خواجه مالي (۶) نسخهٔ [۱] كودنيه نام (۷) در [بعض نسخه] سپاس •

آگهي داشت دستوري گرفت - هر روشي که ابن خيرسگال برگزيند ديگران بدان گروند - چون درانجا رسيد از قرا بيگ پژوهش آن راه نمود - و فرا گرفته را نيروی ديگر شد - بخداوندان مورچال قرار داد که درين هفته بحقيقي کارساز رو آورده بدژگشائي خواهد دويد - چون آرای نقاره و کرنا بگوش رسد هريک بزينه برآيد - و کوس را بلند آوازه گرداند - اگرچه کام و نا کام پذيرفتند ليکن بسيارے بديو افسانگي بر گرفت •

شب هيژدهم (که بس تاريک بود - و ابر در ريزش) خاصگي مردم را جرق جرق ساخته فراز کوه سابين برآمد - نيم شبان نخست قرا بيگ را با گروهے روانه ساخت - و همچنين پايه پايه مردم را از مورچال و نوکران خرد مي فرستاد - پاياني شب چندے از پيشين جرق بدان نهفته راه در شدند - و دروازهٔ مالي برشکستند - و بسيارے راه مرد بقلعه در آمده کوس و کرنا را بنوا در آوردند - و از دير رسيدن مردم لختے دژنشينان فراهم شده بکارزار ايستادند ازين آگهي خود نيز از پي روانه شد - و دران کوه نوردي رهبر را لختے خطا رفت - در گرمي آويزش و بارش توپ صبحگاهي بطناب برشد - و اولياي دولت را که کار تنگ شده بود نيروی ديگر افزود - در کمتر زمانے نا سپاسان کجگرا باز گرديدند - و بآسيمه سري راه آسير سپردند - و حقيقي کارساز سنگ فيروزي بخشيد - و اين نيازمند کم نيرو را ببلند نامي برآورد چون فروغ خورشيد جهان را بگرفت ديگر مورچال نشينان از هرسو بدان يازش برخاستند پيشرو خان. ميرقاسم بدخشي جلدير نيزدستي نموده بر کوتهيه برآمدند - و آغا ملا با مردم آصف خان نيز بشايستگي از پي رسيد - و مردم شيخ فريد بخشي بيگي بهادر خان رحمت خان سيام سنگهه پسران سمانجي خان و ديگر بهادران بچابک دستي بر جونه مالي بر شدند - باقبال روز افزون بزرگ فتح چهره برافروخت - و بسيارے بشکنجهٔ نا توان بيني در شد • بيت •

صبح بمبارکي بر آمد • ديجور شب بلا سر آمد
آورد ظفر ز شش جهت روی • دولت ز دو سوی نهضت کوی

کجا نيرو که ايزدي سپاس برگذارد - و بکدام دستمايه بدان در يازد - همان بهتر که بآئين نيازمندان گنهگار پيشانی دل[۲] را بسجود فيايش خراشيده دارد - و بتقديرشگرفي پي برده خويشتن را از دادار انباري باز آورد •

لله الحمد که نهفته يابع افسر خدمو بتازگي دلنشين خرد و بزرگ آمد - و گوهر

---

(۲) در [بعضے نسخه] دل و سررا •

بینش را تازه فروغ بر افروخت - ازانجا که در اندیشه ره نداشت (که مرزبان خاندیس بروی گیتي خداوند در فراز کند) دست افزار دژگشائي همراه نبود - و پس از رسیدن بهزاران کوشش اگرچه تربے چند از پرناله و کاربل و احمد آباد آوردند لیکن از ناپروائي چذداني بکار نداشتند - و با این حال همواره بر زبان گوهربار گذشتے - زود این دژ گشوده گردد و بسیارے دالسا داستان پنداشته بخواب درشدے - بیست و هفتم میر مرتضی از احمد نگر آمد - و بدولت کورنش سربلندي یافت - و بعلم و نقاره و آباد جاگیر پاداش نیکو پرستاري اندوخت - بیست و نهم خانخانان بسجود قدسي آستان ناصیهٔ بختمندي بر افروخت و بهادر را (که بنظام الملکي برداشته بودند) بوالا درگاه آورد - کبیرخان پور بهادر خان خواجه ابوالحسن کامل الملک وزیر خان و چندے سران خاندیس (که در بساط دکن بودند) دولت بار یافتند - و نوازشها بر گرفتند •

و از سوانح آمدن بهادر خان بدرگاه والا - همان روز (که بایزدي یاوري مالي گذهه گشایش یافت) از غنودگي در آمد - و خشورے نزد نگارندهٔ شگرفنامه فرستاد - و گفتار (۲) زینهار و دیدن درمیان آورد - نپذیرفته از پاسخ بر خموشید - و از فراوان زارئ او فرستاده را بوالا درگاه روانه ساخت - بیست و سیوم آذر ام داس را نزد او فرستادند - و چهارم روز مقرّب خان را (که گزین پرستار او بود) همراه آورد - خلاصهٔ پیام آنکه (اگر دژ و آلکا بدو باز گذارند و زندانیان رهائي یابند) بفرق سر میشتابد - دیرین رسم ست - یکے از فاروقیان مسند نشین گردد - و دیگر برادران و خویشان در بند باشند - و در نهانخانها با زنوزاد بسر برند گیتي خداوند پذیرفت - و جان و ناموس را زینهار داد - دیگر روز آن زنگي باز آمد و عرضه داشت - اکنون آرزوی او آنست که خان اعظم میرزا کوکه دست گرفته بدرگاه آورد پذیرش یافت - او تا مالي رفت - و بهادر خان از آمیر فرود آمد - سي ام بر آستان اقبال ناصیه بر سود - و از گوناگون غم رهائي یافت - دو پسر خرد افضل خان و خداوند خان و بسیارے را دولت بار شد - و در پیشخانهٔ شیخ فرید بخشي بیگي جا دادند - و بچهشم دیدباني فرمان شد - هفدهم دی شیخ عبد الله خان و راجه راج سنگهه از گوالیار و میر شریف آملي از جاگیر خود و شیر بیگ از بنگاله آمده هر یک بخسرواني نوازش کام دل بر گرفت چهارم بهمن جشن قمري وزن شد - و گیهان خدیو را بهشت چیز برسنجتند - که و مه را آرزو بکنار آمد - و نشاط را بارگاه دیگر افراختند •

---

(۲) نسخهٔ [ا] و گفتار زینهار درمیان آورد •

برگشودن آسیر بدستیاریٔ والا اقبال

در آذوق افزوني و توپ انبوهي و فراوانئ يتاق دار و ديگر دهت افزار پاسباني بدينسان دژے نشان ندهند - شگرف آنکه هرچند سامان قلعه گيري نبود همّت درگشايش بستند - پس از چندے از گرد برگرفتن دران دژ بيماري پديد آمد - هرروز گروهے بنيستي سرا در شدے - و چون ريزه رعيّت را چنين گزند رسيدے بزرگان دژنشين ار گران خواب کج گرائي در نيامدے - و زمان زمان نوحيلها بر انگيختے - از گرفتن مالي گذهه راه آمد و شد بستگي پذيرفت - و لختے از خواب در آورد - آخرين داستان برهنمونئ برخے شاهنشاهي پرستار برين قرار گرفت - بهادر بدرگاه والا جبين بر ساييد - هرانچه گيتي خديو ملک و دژ بدو بار خواهد گذاشت - ورنه چنان برگذارد که درونيان از گفت من بيرون اند چون انديشه بکردار آمد و آموخته را عرضه داشت نگارندهٔ شگرفنامه را دستوري شد تا بدان آسماني حصار در يازد - اين دريوزه گر ايزدي درگاه الٰهي نيايش را پيشرو ساخته بدان رو آورد اگرچه در پيش بردن مورچالهاي خاصه از نزد کردهيه کوشش رفت و بآوردن بزرگ توپها دستوري گرفت ليکن پنهاني کار آگهان فراهم آورده بانسون سرائي دژنشينان بر نشست و بدلاويز سخنان دلهاي ايشان بسوي خود کشيد - چنان برگذاردند که از بهادر نگشتهٔ چند بدام فلان و بهمان برگيرند - تا در سپردن بيوفائي غارهٔ بدنامي برو نگشد - و در پاس مال و جان و ناموس قدسي فرمان آرزو کردند - پذيرفته شد - بهادر خان چندے در نوشتن ايستاد - و نا درست گفتار درميان آورد - و چون تنگ گرفته شد ناگزير نگاشته بمهر خويش داد والا منشور را با آن نوشتها بدرون فرستاد - و بيم زدگان ستوه آمده را آرام پديد آمد - خود بر دروازه نشست - و در چهار روز سي و چهار هزار کس با زاد و مال بشايستگي فرود آمدند - و خويشتن را بعافيت جا رسانيدند - پنجم بهمن اختيار خان الغ خان حبشي مرجان زنگي وبرخے (که مدار دژباني بر ايشان بود) فرود آمدند - و بگوناگون طرز دلها بدست آورده شد - هفتم پور خود شيخ عبد الرّحمٰن را با برخے کار آگهان فراز قلعه فرستاد درونيان بگزيده آئين پذيرا شده کليد سپردند - و شگرف فيروزي چهرهٔ اقبال بر آراست پنجاه و سه تن از اعمام و برادران و فرزندان بهادر (برخے پير و جوان - و گروهے خرد سال) فرود آمدند - همه را در خور ديده بدرگاه والا روانه ساخت - هفت کس پور مبارک خان

---

(۴) در [بعضے نسخه] از خواب ے پروائي در نيامدے •

که پیشتر مزبانی خاندیس داشت - داؤد خان حامد خان قیصر خان بهرام خان شیر خان غزنی[۲] خان دریا خان - اولین را دو پسر - فتح خان محمّد خان - دومین را یک پسر بهادر خان - سومین را سه پسر - لطیف خان دلاور خان مرتضی خان - نخست را دو پسر حبیب خان ابراهیم خان - چهارمین را سه پسر - اعظم خان موسی خان جلال خان پنجمین را دو پسر - اسمٰعیل خان احمد خان - ششمین را یک پسر - احمد خان - هفتمین را سه پسر - محمّد خان محمود خان مظفّر خان - هشتمین صاحب خان را (که پیشتر گذشته بود) دو پسر - طاهر خان و صدق اللّه - سکندر خان و ابراهیم فرزندان طاهر خان مذکور - همگی اولاد مبارک خان بیست و هشت کس - نژاد محمّد خان (که پیش از راجه علي خان حکومت داشت) حسن خان با دو پسر - قاسم خان و ابراهیم خان شش پسر راجه علي خان - بهادر خان (که پیشتر سعادت ملازمت اندوخت) با پنج پسر کبیر خان محمّد خان سکندر خان مظفّر خان مبارک خان - دوم احمد خان با سه پسر مظفّر خان علي خان محمّد خان - سیوم محمود خان با دو پسر - ولي خان ابراهیم خان - چهارم طاهر خان - پنجم مسعود خان - ششم محمّد خان - دختر زادهٔ مبارک خان دلاور خان - پسر او تاج خان نوادهٔ فرید خان - ولي خان نصیر خان سیّد اسمٰعیل هر سه داماد راجه علي خان - محمّد خان داماد چاند خان - علي خان داماد حسن[۳] خان - گیتي خداوند همه را بگرانمایه خلعت و گزین بارگي بنواخت - و هر کدام را مهمان یک از بندگان گردانید - و فرمان رفت که همواره بکورنش سعادت اندوزند - اندیشه آنکه عیار گوهر بر گرفته بمنصب سرافراز گردانند - خزانه و جواهر و دیگر خواسته و کالا را بگزیده روش پاسباني شد - بایزدي عنایت کار پیش گرفته حسن انجام یافت - دور و نزدیک بشگفت[۴] ماند - اگرچه موروچال فراوان بود لیکن گزین همه موروچال خان اعظم میرزا کوکه و آصف خان و شیخ فرید بخشي بیگي - خرد و بزرگ خدمت گذاری در خور بجای آورد و پاداش اندوخت - حواله داران بهادر خان را با شماره دانان بر همان قلعه گذاشت - و کار آگهان دولت را بهر جا نامزد گردانید - و خاطر فراهم آورده بسجود قدسي آستان سربلند شد و بخسرواني نوازش سر بر افراخت •

این کوه نشین نابخرد از یک لک جاندار پیشتر فراز دژ برده بود - از جانور انبوهي

---

(۲) در [چند نسخه] عرفي خان (۳) در [بعضی نسخه] حسن خان - عالم خان داماد قیصر خان گیتی خداوند (۴) نسخهٔ [ا] بشگفت زار افتاد •

هوا دگرگون شد - و شگرف بیماري آورد - و بیست و پنج هزار رنجور درگذشت - از اقبالِ روز افزون در بارش لختے درنگ رفت - و غلّه از هرسو فراوان رسید - و آسایش مایهٔ فیروزي سپاه آمد - و موجها پیشتر رفت - و از دولت نیرنگي در توب ریزشِ شبا روزي بروشناسے گزند نرسید - جز الغ بیگ بدخشي و سیّد ابو اسحٰق صفوي که به بندرق درگذشتند نظرِ بهارش تیر اگر هر روز افزون از صد کس جان بسپردے هیچ دور نبرد - لیکن ایزدي حمایت پاسباني فرمود - و سرمایهٔ حیرتِ کارآگهان گشت - و شگرف آنکه دران نزدیکي (که فتح چهره گشاي دولت گردد) دیوارِ قلعه (که آسماني کردے) از شکوه افتاد - آوازِ توپ را گوش بدان مهابت بر نگرفتے - گیاهي خداوند سرآغاز در آمد برهانپور به نیایشگرے خاص بر نشست - و اسمِ اعظم بر خواندن گرفت - و بواقعِ اقبالنامه فرمان شد در هر ختم گوناگون حلوا در پیشگاهِ حضور آورد - و سررشتهٔ تقدیر نیرنگي نگهدارد - پاسِ آن شگفت افزود - سرآغازِ نخستین ختم مظفّر حسین میرزا را گرفته آوردند - و همچنین در هربار فیروزي نوید سامعه افروز شد - از فتحِ احمد نگر - و به نیسي سرا در شدنِ سرگروهِ تاریکیان و گشایشِ مالي گذهه - و بدست آمدنِ آسیر - هرکه در بے غرضي و خدا پرستي کشور خدیو نیک در نگرد بدینسان شگرفي را دور نشمرد - و اندے از بسیار داند - دریغولا ایلچیان به بیجاپور و گلکنده و بیدر[۲] فرستادند - عادل خان مرزبانِ بیجاپور نخست گرانمایه لعل فرستاده نیایشگري نمود - و همچنین قطب الملک و ملک برید نیاز مندي فرا پیش گرفتند - همگي خواهش ایشان آنکه چندے از بارگاهِ خلافت بدلدهي نامزد گردند [چون در شورشِ فرو شدنِ شاهزاده و آویزهٔ بغو و گرد گرفتنِ احمد نگر (هرچند نظام الملکیه از ایشان یاري خواستند) سررستهٔ دولتخواهي وا نهشته گوش بدان ننهادند - و بسیارے اولیاي دولت در بازگشتِ همایون رایات سبب پزوهي داشتند] آوزهٔ پذیرائي گرفت دوازدهم شریف سرمدي را نزدِ عادل خان و مسعود بیگ را پیشِ قطب الملک و مومن را نزدِ یک ملک برید فرستادند - و بهبین اندرزها بزبانِ خامه و وخشور گذارش یافت *

و از سوانحِ سپري شدنِ روزگارِ میرزا جاني بیگ مرزبانِ تٹّهه - از موري دانش لختے آگهي داشت - در پارسي شعر و نظم و موسیقي توانا دست - ازان بار (که بدرگاهِ والا آمد) اخلاص از پیشانیِ گفتار و کردارِ او تابان برد - و شفاسائي و آهستگي از نشست و برخاستِ او پیدا - لیکن از خودي باز شیفتهٔ بادهٔ بود - شگرف آنکه ازو ناهنجاري سربر نزدے

(۲) نسخهٔ [ا] و بندر - و نسخهٔ [ب] و بدر *

و در کارکرد و گفت پاسبان خود بودے - بکنج خانه ساغرکشي از اندازه بیرون بردے - و از نا بودن اندرز سرا عنان بر نگرفتے • • رباعي •

چه خوري چیزے که از خوردن آنچیز ترا • نی چو سوزے بنماید بمثل سرو چو ني
گر کني بخشش گویند که می کرد نه او • ور کني عربده گویند که او کرد نه می

آن (۲) صافي آب زلال زندگي بر آلاید - و آن عشرت مایه جان کاستگي بر دهد - از می فروني رنجور شد - و برعشه (۳) و سرسام کشید - سیزدهم ازین کاروانی سرا رخت بر بست - و آشنا و بیگانه را دل بسوخت - گیتي خداوند از قدردانی آلکای او را به پور او میرزا غازي غایبانه بار گذاشت - و منشور والا و گرانمایه خلعت فرستاد •

و از سوانح خرامش نمودن حکیم مصري بعلوي عالم - در موري دانش و معنوي شناسائي طراز یکتائي داشت - طبابت را بدان پایه میدانست که اگر پزشکي نامها بر افتادے از یاد بر نوشتے - دلاویز گفتار صوفي نیک اندرخته بود - شگفتگي و فرخندگي جبین او بر گذاردے - و از مهربانی او خویش و بیگانه نشاط اندوختے - از هر گونه بیمار رو در نکشیدے و گشاده پیشاني چاره بر ساختے • • بیت •

همچو اوئے سزد معرفت او • این زمان در جهان چو اوئے کو

اگرچه بهشتاد رسیده بود گرمئ برنائي جوش بر زدے - یکبارگي هوا زدگي شد - و مزاج او را قبض بر آشفت - و تب شورش افزود - شاردهم نیم شبان زمان زمان هوش رفتن گرفت چون لختے بخود آمد راقم شگرفنامه را از حال آگهي فرستاد - ببالین او شد - و از دیدن آن از خویش رفت - با آگهي و یاد کرد الهي ازین آشوب گاه چشم پوشید - و خرد و بزرگ بدراز غم افتاد • • بیت •

خیز تا زار گریه بر گریم • خوش بگریم و مویه در گریم
نوحهای جگر خراش کنم (۴) • چون بپایان رسد ز سر گریم

شهریار پایه شناس را دل از جای بشد - و آمرزش را طلبگار آمد •

شب بیست و سیوم راقم شگرفنامه را بناسک نامزد فرمودند - ازان باز (که زینهاریان در بند افتادند) زمان زمان از نا پروائی کارسازان دولت فتنه می بالید - و هرچند از اقبال نیرنگي احمد نگر گشایش یگوت لختے کار را بطرح وا گذاشتند - و گران ازي فیروزي سپاه را

(۲) در [بعضے نسخه] آن صافي زلال زندگي (۳) نسخهٔ [ا ب] و رعشه بسرسام کشید (۴) در [بعضے نسخه] کشم •

از نیرو انداخت - خود کامانِ دکن فراهم شده سر بشورش برداشتند - و علي پورِ شاه علي همّ مرتضی نظام الملک را بسري برگزفتند - و آن کوچه گردِ بینوائي را دستمایهٔ کامروائی خود گردانیدند - اگرچه همگي حال بر شهریار پیدائي نگرفت لیکن بد گوهري پورِ شاه علي و فتنه افزائي راجو بر زبانها افتاد - ازین رو خانخانان را بچاره گري نخستین احمد نگر روبه نامزد کردند - و نگارندهٔ خسروي نامه را ناسک سو - دران سال دستوري یافت - بگزین خلعت و خاصگي نگارو علم و نقاره سر بر افراختند - و رای رایسنگهه رای درگا رای بهوج هاشم بیگ تولک مقیم خان فولاد خان کامل الملک و بسیارے بندگانِ سعادت سرشت را همراه نوشتند - بامدادان گیتي خدیو بتماشای آسیر بر آمد - و در راه خانخانان را با دیگر بندگان بدان خدمت رخصت فرمود - و چهار روز تماشای دژ و غنائم نموده ببرهانپور باز گردیدند •

و از سوانح سزا یافتنِ فتنه اندوزانِ بنگاله - گذارش یافت که گروهے افغانانِ آشفته رای پسرِ قتلو را دست آویز شورش گردانیده سر فتنه بر افراشتند - چند بار مردمِ راجه مانسنگهه لشکر کشیدند - و شکست یافتند - میر عبد الرّزاق معموري (که بخشش فیروزي سپاه بود) دستگیر شد - چون راجه بهمراهی بزرگ شاهزاده باله آباد شد دستوری بنگاله گرفت چندے در رهتاس بسامان ایستاد - و ازانجا بمالش بد گوهران رو آورد - نزدیک شیرپور(۲) بدان گروه آزرم ستیز پیوست - و هر دو لشکر قلعه ساخته رو برو نشستند - غرهٔ اسفندارمذ رده بر آراسته آمد - و لختے آویزش بسزا رفت - از اقبال نیرنگي نامور فیل غنیم تیره روز شد - و در شوربده بفوج خویش بازش نموده بپراگند - و بسیارے را نقدِ زندگي یغمائي گشت - چون روز به پایان شده بود چهار کروه نگاهشي نموده عنان باز کشیدند میر عبد الرّزاق معموري طوق در گردن و زنجیر در پا بدست افتاد - او را بدین روش بر فیل داشتند - و یکے را بر گماشته بودند که بهنگام شکست از هم گذراند - ناگاه دران زد و خورد بآسیبِ بندوق در گذشت - و میر از جاني گزند رهائي یافت - بایزدي عنایت شورش فرو نشست - و خدمت گذاران بنوازش سربلندي یافتند - درین روز گیرا دمِ شاهنشاهي بینش سرمه بر سود - پورِ شمس چک از بد گوهري گریخت - و بکهمارِ کشمیر رفته سر بشورش بر داشت - گیتي خداوند را بر زبان رفت - زود از فرازِ کوه سرنگون افتد - و باد افراه ناسپاسي را گیرد - درین سال و مه آن نافرجام از قلّهٔ کوه

---

(۲) نسخهٔ [ز] شیرپور عطائي بدان گروه •

بپایان آمد - و خورد بشکست - پنجم فرمانِ مقدّس براقمِ شگرفنامه آمد که بر پورِ شاه علي فراوان مردم گرد آمده اند - سزاوار آنست که باز گردیده بدان سو روانه شود - و باتّفاقِ خانخانان کار را بشایستگي انجام بخشد - (چون بسیارے راه مرد همرهي گزید - و اسبابِ گشایشِ ملکِ ناسک و مالشِ سرتابانِ آن سو بگزین روشے آماده شد) حسد پیشگانِ حیله[۲] پرداز شهریار را بر بار گردانیدنِ این فدوي آوردند - ندانم که حال پیدائي نگرفت - یا خاطر داشت از اندازه گذشت - لختے از شگرفی روزگار بشگفت در شد - و بشاهي فرمان از قصبهٔ[۳] رانو بدان سو روانه شد - هفتم حسن پورِ میرزا شاهرخ راهِ آوارگي سپرد - در احمد نگر با پدر میبود از تنگدستي بر آشفت - و بیکے از کشمیریان ساخته براهه رفت •

و از سوانحِ رسیدنِ شاهزاده سلطان دانیال بدرگاهِ والا - ازان باز (که احمد نگر گشوده آمد) آرزوی آستانبوس بیتاب داشت - بفرمانِ[۴] والا احمد نگر را بمیرزا شاهرخ و برخے بندگان سپرده روی نیاز آورد - دهم بسجدهٔ نیایش نامیهٔ دولت بر افروخت - و بگوناگون نوازش سربلندي گرفت آمیر با فراوان خواسته و کالا بخشش یافت - و خاندیس را بدان نونهالِ اقبال داده دان دیس نام نهادند - سیزدهم دولت خان لودي بقولنج در گذشت - از گند آوري و کار آگهي فراوان بهره داشت - چندے پیشِ میرزا کوکه مي بود - و بسیارے نزدِ میرزا خان خانخانان - شاهزاده سلطان دانیال او را ملازمِ خود گردانیدند - و بپایهٔ دوهزاري برآوردند - چون بسجودِ قدسي آستان ره سپردند او را بکمکِ میرزا شاهرخ باحمد نگر گذاشتند - و درانجا روزگار او سپري شد بیستم خواجگي فتح الله را ناسک سو فرستادند - چون سعادت خان از پیمان شکني برکناره شد آرزو داشت که بدست آویزِ فرهیدهٔ رو بدرگاه آورد - بنابران او را بدان خدمت نامزد فرمودند دربین روز خواجه ملک علي بخشیِ اردو کامِ دل برگرفت - چندے از ستمگري بعنا[۵] بگاه افتاد این خدمت بابو ناصر باز گردید - پشیماني از حالِ او فرا گرفته نوازش فرمودند - بیست و دوم بهادر خان را بگوالیار فرستادند - تا دران زنداني دبستان لختے آگهي اندوزد - و از مهرباني زه وزادِ او را همراه ساختند - ولي بیگ سام بیگ ابو ناصر و برخے سپاه را همراه گردانیدند بیست و نهم میر جمال الدّین حسین انجو دستوري بیجاپور یافت - چون عادل خان آرزو نمود (که صحبتِ خود را بشبستانِ شاهزاده سلطان دانیال بسپرد) میرزا را با سازِ خواستگاري فرستادند •

---

(۲) نسخهٔ [ا] حیله اندوز (۳) نسخهٔ [ب] از قصبهٔ راونیر (۴) در [بعضے نسخه] درین والا بفرمان والا (۵) نسخهٔ [ب] بعتاب افتاد •

آغاز سال چهل و ششم الٰهي از جلوس مقدس شاهنشاهي
يعني سال دهم از دور چهارم

درين هنگام (که روزگار بفرمان پذيري افسر خديو تازه روئي داشت - و بار خديو بسپاسگذاري سرگرم) آسمان بمشّاطگي برخاست - و زمين بآراستگي برنشست - شب شنبه پانزدهم رمضان سنه (۱۰۰۹) هزار و نه نور بخش نشيب و فراز حمل را فروغ ديگر بخشيد و دهم سال از چهارم دور فرّخي آورد • بيت •

بهار[۲] خاک جهان را بمشک معجون ساخت • سحاب آب روان را بمی مطرّا کرد

درست گوئي با عشق ساخته است بهار • خدای گوئي عشق از بهار پيدا کرد

بفرمايش جهان سالار بگزين طرزها آذين بستند - و دلفريب نقشها بروی کار آمد[۳] - از تحويل تا شرف محفل افروزي بيکے از بندگان دولت باز گرديد - و نشاط هنگامها بر آراسته شد هشتم فروردين رامی پتر داس را بوالا منصب سه هزاري برنواختند - دهم تاتار بيگ باتالیقی سلطان خرّم نامزد شد - کار آگهي و پاسباني بجای آمد - و شايستگي سر برافراخت درين روز فيروزي نويد سپاه بنگاله آمد - چنانچه گذارش يافت - ايزدي سپاس بگزين روشے چهره بر افروخت - و پايهٔ خدمتگذاران برتوي گرفت - يازدهم شير خواجه و ميرزا علي بيگ اکبر شاهي را (که در دکن خدمتگري بجای آورده بودند) علم و نقاره دادند - و پاداش نيکوکاري بر گرفتند - سيزدهم ميرزا يوسف خان دولت بار يافت - و از فراوان غم رستگار آمد - (چون هنگامهٔ پور شاه علي گرمي پذيرفت - و راه احمد نگر بستگي) لختے از شاد[۴] خواب در آمده بچاره گري برنشستند - ميرزا رستم و ميرزا يوسف خان و بسيارے را فرستادند - که از گنگ گذشته نزد شاه گذهه برنشينند - تا راه ايمني پذيرد - و دست تبه سگالان از بازش ملک کوتاه گردد - بايستے وقت آن بود که فيروزي سپاه بدهار درشدے - و آن شورش مايه را برافکندے - ليکن فتنهٔ دوستان نگذاشتند - ميرزا ازين آگهي آزردگي داشت - نه نيرو که وا يافته برگذارد - و نه يارا که کارے برسازد - همواره آرزوی آستانبوس برميگذارد و دل افسردگي از دکن گذارش مينمود - شهريار داد گر آرزو پذيرفته جريده نزد خود برخواند درين روز اکبراج ناگهاني درگذشت - در الوس کچهراهه بس شايستگي داشت - چهاردهم جگنّاتهه را بوالا پايهٔ پنجهزاري برآوردند - و مير خواجه پور سلطان خواجه را بهانصدي

---

(۲) نسخهٔ [ز] شمال (۳) نسخهٔ [ا] آوردند (۴) نسخهٔ [ا] از شاد خواب غفلت در آمده •

بر نواختند - شانزدهم بهادر خانِ گیلاني شکست یافت - او را با[۲] کم سار ناورد در تلنگانه گذاشته بودند - عنبرجیو با بسیارے دکني و زنگي برو ریخت - او لختے در آویخته یکسو شد - چون آگهي[۳] را بغرض پرستي در پوشیدند آن حبشي تبه سگال بفراهم آوردنِ خود سرانِ روزگار شد و هنگامهٔ ناسپاسي بر آراست - در جشنِ شرف شاهزاده سلطان دانیال گزیني بزمے بر آراست و گرانمایه جواهر (که در گشایشِ احمد نگر بدست آمده بود) بنظرِ همایون در آورد و پذیرش یافت - اگرچه سنگریزهٔ چند (که از سپهر نیرنگي گران ارزي دارد) بر افشاند لیکن والا گوهرِ اخلاص را (که بکالبدِ ارج نگنجد) ببازار در آورد - درین روز شهریارِ بزرگ مهر مظفّر حسین میرزا و افراسیاب را از زندان بر آورده بر نواخت - و که و مه را ازین عاطفت شگفتي در گرفت - و درین روز منوچهر و میرزا علي ایلچیانِ ایران دستوري یافتند - که پیشتر رفته در دار السّلطنهٔ لاهور آماده گردند - وخشورے از والا درگاه با ارمغاني از پی خواهد رسید چون پیونده ره گرای آن ملک شوند •

و از سوانح آوارگی علي پور ولي خان از آمرای پیشین برید - نزد بیجاپور باندیشهٔ بزرگي روزگار گذرانیدے - چندے او را بر خوانده بشهرِ بیدر پنهان داشتند - درین هنگام (که مومن از بارگاه خلافت باندرز گذاري رفت) علي بسگالش پذیرا شدن از قلعه بر آمد و در شهر بر آسود - بیستم ناسپاسانِ زر پرستار او را بدرون برده شور افزودند - علي ناگزیر با زه و زاد از راهِ ناروان بگلکنده شتاب آورد - بد نهادان از پی در آمدند - مادر و برخے نزدیکانِ او را دستگیر ساختند - و از بد گوهري جان بشکردند - ازانجا (که بوالا درگاه لابه گریِ او فروغِ کردار نمیگرفت) روزگار چنین بر مالید - و جهانے را چشمِ عبرت گشوده آمد - درین روز جانش بهادر بشکم[۴] درد رخت هستي بر بست - از گزین سپاهیان است - در رام[۵] پوري بود بیست و دوم خاوري سرتاب فرمان پذیري گزید - چون راجه مانسنگهه را فیروزي دست داد از کار شناسي با برخے تیز دستان تکاپوي نمود - و تا مهیش پور نزدیکِ بشنه[۶] و جسر عنان باز نکشید - افغانانِ بد کیش استوار جائے بر نشستند - چون همه سو خلاب داشت و بآساني بدو دست نمیرسید جابجا کار آگهان بر نشاند - و در ملک گشائي و بوم آبادي همّت بر گماشت - بیست و دوم شجاع پورِ معصوم خان کابلي و سعید پسرِ لاچین[۷] و دیگر مردم بزینهار آمده دیدند - و فیلان و گزین کالا گذرانیدند - ایّان پس (که معصوم خان را سپهر گردش

---

(۲) در [بعض نسخه] با کم یاور (۳) نسخهٔ [ا] آگهي را غرض پرستي در پوشید (۴) در [بعض نسخه] بشکم روي (۵) نسخهٔ [ا] در راجوري بود (۶) نسخهٔ [ز] بسنه (۷) در [بعض نسخه] ارچین •

بسر آمد) قلماق زرخرید مظفّر خان به نیروی شمشیر نام برآورد - و باز بهادر لقب نهاده همه توراني ناسپاس را با خود یار گردانید - درینولا از اختر روشني ایشان را با پسر خود پیشتر فرستاد - و خود پیمان استوار ساخته آمد - راجه بهر یک در خور نیکوئیها نمود - و شورش آن دیار کمي پذیرفت - بیست و سیوم دوازده گزیده بنکچي باشراف خامگي اسپان نامزد گشت - و بهر یکه پاسبانی هزار بارگي باز گردید - بیست و ششم جرجودهن (۴) نبیرهٔ راجه رامچند را بپایهٔ راجگي برآوردند - و دژبانی باندهو بدو داده برنواختند و بهارتهي چند را باتالیقی آن خرد سال برگماشتند •

درینولا نگارندهٔ گوهرین نامه بچارهٔ پور شاه علي روانه شد - گدارش یافت این کار را بزرگتر وا نموده از ناسک باز داشتند - پایان اسفندارمذ پیشین سال نزد برن گانو بخانخانان پیوست - ناگاه آگهي رسید - ونکو (۳) بومي از مالش عادل خان بیجاپوري نزد احمد نگر آمد اگرچه داستان فرمان پذیري برخواند لیکن از دست بازی او ایمن (۵) نیست - بزرگ بومیئے ست از آلکای احمد نگر - پنجهزار سوار و دوازده هزار پیاده بدو گراید - دران سال نزد جالنا پور دلاسای او ناگزیرتر دانسته خود بدانسو جدائي گزید - و مرا بچارهٔ گرئ پور شاه علي پدرود کرد بیست و هفتم بر ساحل گنگ رسیده شد - میرزا رستم میر مرتضی بهادر الملک میرزا لشکري (با بسیارے نوکران میرزا یوسف خان) شجاعت خان و دیگر بندگان (که پیشتر بهمین کار نامزد بودند) پیوستند - بیست و نهم قلعهٔ کالنه گشایش یافت - از گزین قلاع آلکای احمد نگر است - سعادت خان داشت - از دیرباز آرزوی بندگي در سر - چون خواجگي فتح الله بدان دژ نزدیک شد او بشایستگي آمده دید - و آن آسماني حصار بسپرد - سیوم اردي بهشت دو لک مهر بشاهزاده سلطان دانیال بخشش یافت - و نیروی ملک گشائي بر افزودند چهارم علي مردان بهادر دستگیر شد - سرداری سپاه تلنگانه داشت - نزد پاتهري بیاوری شیر خواجه آمده بود - چون شکست بهادر خان گیلاني برشنود بدانسو باز گردید - و از خیره سري بے گزین آمادگي رو به پیکار نهاد - بیشترے بے آویزه راه گریز سپرد - او پای همّت افشرده داد مردانگي داد - و گرفتار آمد - درین روز آگهي رسید که دشمن (۵) داس را روزگار بسر آمد - او پور رامداس است - بے دستوري از والا درگاه به بنگاه رمت - و بدل آزاری زیر دستان بر نشست - بخواهش پدر فرمان شد - نوکران شاه قلي خان او را بدرگاه آورند

---

(۲) در [چند نسخه] در جودهن (۳) از [اکثر نسخه] بکوار بومي (۴) در [بعضي نسخه] ایماني نیست (۵) در [چند نسخه] دیمن داس •

آن شوریده سر بآویزه بر خاست - و جان سپرد - و از فرزندي پیوند آن گزین پرستار را غم در گرفت - شهریار مهربان دل به پیشخانهٔ او رفته پرسش فرمود - و درونی ناسور را مرهم بر نهاد •

و از سوانح فرستادن شیخ عبد الرّحمٰن به تلنگانه - نگارندهٔ گوهرین نامه را سگالش آن بود که پرِ شاه علي را مالشي بسزا دهد - (چون علي مردان بهادر را آن پیش آمد - و تلنگانه از دست رفت - و شورش بلندي گرا شد) خواست میرزا رستم را با برخي فیروزي سپاه بدانسو روانه سازد - او برهنمونی کج منشان سر باز زد - ناگزیر پرِ خود را بدین خدمت فرستاد - هزار و دویست سوار خود همراه ساخت - و بهادر الملک رستم عرب شمشیر عرب و برخي بندگانِ شاهنشاهي را درین لشکر بر نوشت - و بشیر خواجه و چندے (که در پاتهري[۲] بودند) نیز دلاویز نامها فرستاده بآویزش سرگرم ساخت - درین روز شیخ دولت سعادت بار یافت - او در فیروزي سپاهِ دکن نیکو پرستاري داشت - از نا پروائی کارسازانِ این ملک ستوه آمد - و آزردی والا درگاه نمود - پذیرفته بر خواندند •

بازگشت همایون رایات بدار الخلافهٔ آگره

پیشتر از گشایش احمد نگر اولیای دولت برخي از بنگاه دوستي و گروهے از گران ارجي و چندے از دکان آرائي سخت بر کوشیدے که شهریارِ داد گر آسیر نا گشوده باز گردد گیتي خداوند هر یکے را بپاسخے زبان بند میگردانید - درین هنگام (که آن دژ بر گرفتند) دران سگالش داستانسرائي افزودند - همگي بسیجِ شاهنشاهي آنکه آلکای احمد نگر از خس و خاشاکِ نا سپاسي رفته آید - و سپس بر بیجاپور و گلکنده و بیدر چیره دستي رود - تا مرزبانانِ آن جایها پیمانِ فرمان پذیري استوار بر بندند - درینولا نیایش نامهای ایشان بدرگاه والا رسید و کوشندگانِ کوچ را گزین دستاویزے پدید آمد - در قدسي خاطر نبود که پیشتر از آمدنِ ایلچیان باز گشت فرمایند - لیکن از سخت کوشی که و مه یارد هم کوچ فرمودند - و با روز بازارِ آگهي حال پیدائي نگرفت - شبِ دوازدهم بسیارے نا پرسیده از راتم شگرفنامه جدائي گزیدند از دیر باز بآوازهٔ شاهنشاهي کوچ مردم رو بهندوستان داشتند - چون خبرِ رفتن گرمي پذیرفت شگرف رو ارو پدید آمد - ناسپاسانِ دکن بشورش بر خاستند - و آویزهٔ هر روزه فرا پیش آمد جعفر پرِ میرزا یوسف خان درین بیراهه روي بدست دکنیان افتاد - و نخوت مایهٔ ایشان شد

(۲) در[بعضِ نسخه] باتهري - و در[بعضِ] پاتهري

بسر آمد) قلماق زرخرید مظفّر خان به نیروی شمشیر نام برآورد - و باز بهادر لقب نهاده همه توراني ناسپاس را با خود یار گردانید - درینولا از اختر روشني ایشان را با پسر خود پیشتر فرستاد - و خود پیمان استوار ساخته آمد - راجه بهریک در خور نیکوئیها نمود - و شورش آن دیار کمي پذیرفت - بیست و سیوم دوازده گزیده بتکچي باشراف خاصگي اسپان نامزد گشت - و بهر یکه پاسبانی هزار بازگي باز گردید - بیست و ششم جرجودهی (۲) نبیرهٔ راجه رامچند را بپایهٔ راجگي برآوردند - و دژبانی باندهو بدو داده برنواختند و بهارتهي چند را بانالیقی آن خرد سال برگماشتند •

درینولا نگارندهٔ گوهرین نامه بچارهٔ پور شاه علي روانه شد - گدارش یافت این کار را بزرگتر وا نموده از ناسک باز داشتند - پایان اسفندارمذ پیشین سال نزد برن گانو بخانخانان پیوست - ناگاه آگهي رسید - ونکو بومي (۳) از مانش عادل خان بیجاپوري نزد احمد نگر آمد اگرچه داستان فرمان پذیري برخواند لیکن از دست بازی او ایمن (۴) نیست - بزگ بومیئ ست از آلکای احمد نگر - پنجهزار سوار و دوازده هزار پیاده بدو گراید - دران سال نزد جانثا پور دلاسای او ناگزیرتر دانسته خود بدانسو جدائي گزید - و مرا بچارهٔ گریخ پور شاه علي پدرود کرد بیست و هفتم بر ساحل گنگ رسیده شد - میرزا رستم میر مرتضی بهادر الملک میرزا لشکري (با بسیارے نوکران میرزا یوسف خان) شجاعت خان و دیگر بندگان (که پیشتر بهمین کار نامزد بودند) پیوستند - بیست و نهم قلعهٔ کالنه گشایش یافت - از گزین قلاع آلکای احمد نگر است - سعادت خان داشت - از دیرباز آرزوی بندگي در سر - چون خواجگي فتح الله بدان دژ نزدیک شد او بشایستگي آمده دید - و آن آسماني حصار بسپرد - سیوم اردي بهشت دو لک مهر بشاهزاده سلطان دانیال بخشش یافت - و نیروی ملک گشائي بر افزودند چهارم علي مردان بهادر دستگیر شد - سرداری سپاه تلنگانه داشت - نزد پانهري بیاوری شیر خواجه آمده بود - چون شکست بهادر خان گیلاني برشنود بدانسو باز گردید - و از خیرهٔ سري بے گزین آمادگي رو به پیکار نهاد - بیشترے بے آویزه راه گریز سپرد - او پای همّت افشرده داد مردانگي داد - و گرفتار آمد - درین روز آگهي رسید که دنمن (۵) داس را روزگار بسر آمد - او پور رامداس است - بے دستوری از والا درگاه به بنگاه رفت - و بدل آزاری زیر دستان برنشست - بخواهش پدر فرمان شد - نوکران شاه قلي خان او را بدرگاه آورند

---

(۲) در [چند نسخه] در جودهن (۳) در [اکثر نسخه] بکوار بومي (۴) در [بعضی نسخه] ایمني نیست (۵) در [چند نسخه] دیمن داس •

آن شوریده سر بآویزه بر خاست - و جان سپرد - و از فرزندي پیوند آن گزین پرستار را غم در گرفت - شهریار مهربان دل به پیشخانهٔ او رفته پرسش فرمود - و درونی ناسور را مرهم بر نهاد •

و از سوانح فرستادن شیخ عبد الرّحمٰن به تلنگانه - نگارندهٔ گوهرین نامه را سگالش آن بود که پور شاه علي را مالشے بسزا دهد - (چون علي مردان بهادر را آن پیش آمد - و تلنگانه از دست رفت - و شورش بلندي گرا شد) خواست میرزا رستم را با برخے فیروزي سپاه بدانسو روانه سازد - او برهنمونی کج منشان سر باز زد - ناگزیر پور خود را بدین خدمت فرستاد - هزار و دویست سوار خود همراه ساخت - و بهادر الملک رستم عرب شمشیر عرب و برخے بندگان شاهنشاهي را درین لشکر بر نوشت - و بشیر خواجه و چندے (که در پانهري[۲] بودند) نیز دلاویز نامها فرستاده بآویزش سرگرم ساخت - درین روز شیخ دولت سعادت بار یافت - او در فیروزي سپاه دکن نیکو پرستاري داشت - از نا پروائی کارسازان این ملک ستوه آمد - و آزردی والا درگاه نمود - پذیرفته بر خواندند •

بازگشت همایون رایات بدار الخلافهٔ آگره

پیشتر از گشایش احمد نگر اولیای دولت برخے از بنگاه دوستي و گروهے از گران ارجي و چندے از دکن آرائي سخت بر کوشیدے که شهریار داد گر آسیر نا گشوده باز گردد گیتي خدارند هر یکے را بپاسخے زبان بند میگردانید - درین هنگام (که آن دژ بر گرفتند) دران سگالش داستانسرائي افزودند - همگي بسیج شاهنشاهي آنکه آلکای احمد نگر از خس و خاشاک نا سپاسي رفته آید - و سپس بر بیجاپور و گلکنده و بیدر چیره دستي رود - تا مرزبانان آن جایها پیمان فرمان پذیري استوار بر بندند - درینولا نیایش نامهای ایغان بدرگاه والا رسید و کوشندگان کوچ را گزین دستاریزے پدید آمد - در قدسي خاطر نبود که پیشتر از آمدن ایلچیان باز گشت فرمایند - لیکن از سخت کوشی که و مه یازدهم کوچ فرمودند - و با روز بازار آگهي حال پیدائي نگرفت - شب دوازدهم بسیارے نا پرسیده از راقم شگرفنامه جدائي گزیدند از دیر باز بآوازهٔ شاهنشاهي کوچ مردم رو بهندوستان داشتند - چون خبر رفتن گرمي پذیرفت شگرف روا رو پدید آمد - ناسپاسان دکی بشورش بر خاستند - و آویزهٔ هر روزه فرا پیش آمد جعفر پور میرزا یوسف خان درین بیراهه روي بدست دکنیان افتاد - و نخوت مایهٔ ایغان شد

---

(۲) در [بعضے نسخه] باتهري - و در [بعضے] پاتهري

و برخواندن شاهزاده پردگیان را از احمد نگر آشوب بر افزود - و میرزا رستم با سپاه میرزا یوسف خان بیراهه رفت - و شهریار ازین آگهی چندے از کورنش باز داشت - ازانجا (که دل بایزدي نیایش در آویخته بود) شمارے ازین بر نگرفت - و همواره فیروزي روی (۲) داد چهاردهم رای درگا رای بهوج بدین لشکر پیوستند - رای رایسنگهه و این دو را با بسیارے بهمرهی راقم شگرفنامه نوشته بودند - لختے را بخواهشگري درنگ افتاد - و نخستین شورش بنگاه شنیده دستوری یورت گرفت - هرچند کار پژوهي نداشتند پیوستن ایشان نیرو بر داد - پانزدهم میرزا شاهرخ بسجود قدسي آستان پیشاني بر افروخت - شاهزاده او را بپاسبانی احمد نگر گذاشته بود - چون خانخانان بدانجا رفت بفرمان والا رو بدرگاه نهاد - و کام دل برگرفت درین روز خواجگي محمّد حسین بپایهٔ هزاري سربلندي یافت - کهین برادر قاسم خان است در راستي و درستي کم همتا - و ببکاول بیگي سعادت (۳) افروز - بیستم خرّم پور میرزا کوکه دستوری جونه گدهه یافت - چون آن ملک را باقطاع کوکلتاش دادند آنجا رخصت گرفت بیست و پنجم حسین بیگ شیخ عمري را (که در بنگش نیکوپرستاري دارد) بمنصب دو هزار و پانصدي بر نواختند - بیست و ششم بیست فیل و بهمین شماره هنتال و ده اسپ و لختے خواسته برای این فدري از بارگاه خلافت آمد - و سرمایهٔ فیروزیها شد - بیست و هشتم شاهزاده سلطان دانیال را از نزدیکی نربده دستوری برهان پور دادند - سگالش آن بود که آن نو نهال دولت را بشکار فیل همراه برند - چون لختے پراگندگی جنودي سپاه بهمایون عرض رسید باز گردانیدند - میرزا شاهرخ میرزا رستم میرزا یوسف خان یوسف برخوردار شهاب الدّین قندهاري مسعود خان حبشي و سه هزار ایماق بدخشي (که نو از توران آمده بودند) و بسیارے بندگان را همراه کردند - و لختے زوارو کمي پذیرفت •

درین روز قلعهٔ ترینگ بدست اولیای دولت در آمد - از گزین قلاع صوبهٔ احمد نگر است سرچشمهٔ آب گنگ از درون او برجوشد - و بزرگ پرستش کده بر شمرند - سعادت خان داشت - (چون از نیک اختري آمده دید و کالنه بسپرد) فرستادگان را بدانسو برد و آن دژ را با پانزده (۴) نامور فیل (که فراز آن داشت) پیشکش شاهنشاهي بر داد و جاوید سعادت اندوخت - سران سپاه از دلگرفتگي سامان دژباني نکرده باز گردیدند راجو با فراوان کس از پی رسید - و جنگ کنان ره نوردیدے - هربار که آویزش رفت

---

(۲) در [چندنسخه] روی آورد (۳) نسخهٔ [ب] سعادت افزا - و در [دونسخه] سعادت افزودند
(۴) نسخهٔ [ا ب] با پانزده فیل •

فیروزي روی داد - راجه بهرجي[۲] و هاشم بیگ و فولاد خان و ملک شیر و سادات بارهه و عظمت خان نمایان کارها کردند - و هرکدام باقطاع خویش رفت - و آن شوریده سر بار گردیده بران قلعه چیره دست آمد *

و از سوانح فیروزي یافتن شیخ[۳] عبد الرّحمن - چون او را بفرو نشاندن شورش تلنگانه فرستاده در کمتر زمانے شیر خواجه پیوسته بزم یکجهتي برآراست - و کار آگهي را با مردانگي همدوش گردانیدند - پور شاه علي فرهاد خان و دیگر حبشي و دکني را روانه ساخت - و هنگامهٔ نا سپاسان گرمي پذیرفت - فیروزي سپاه دل بایزدي تائید بسته بشایستگي رده آرا شد قول شیخ عبد الرّحمن میر هزار میر محمّد امین موددي میر عبد الملک بجلي خان یوسف ججهار سیّد علي و برخے منصب دار - هراول شیر خواجه بار بهادر ظهیر الدّین سیّد لاد میرزا کوچک علي رحیم داد بابا یوسف علي یعقوب بیگ خواجه باقي خان میر حاج حسن علي اندجاني و چندے کار آگاه - برانغار حمید خان حیدر دوست محمّد حسین غازي خان گهر شیخ قطب آدم خان - جرانغار بهادر الملک بهادر خان گیلاني محمّد خان ترکمان سیّد کرم علي رستم خان عرب سعید خان عرب میرزا عرب زال[۴] بیگ بداغ بیگ و دیگر رادمرد - نزد نادیر از دریاي گنگ گذشته ره سپردند - نزدیک رود بار مانچرا[۵] آن گروه نا فرجام با فراوان سپاه در رسید - در قلب عنبر جیو با بسیارے بیباک - دست راست فرهاد خان زنگي با جوقے - دست چپ منصور خان حبشي با گروهے - روز یکشنبه ششم خرداد گذشت نیمهٔ روز با یکدیگر در آویختند - و شگرف آویزش چهرهٔ راد مردي بر افروخت باقبال روز افزون فیروز مندي روی داد - و که و مه را شگفت در گرفت - پیشتر از آمادگی غنیم فیروزي سپاه فوجها بر آراست - و پس از فراوان درنگ آن گروه باطل ستیز بدان شورشے (که آئین این دیار است) در رسید - بسیارے را پاي همّت از جاي رفت - و لختے پرتال بغمائي شد - دل آویختگان ایزدي تائید پاي بیفشردند - چند بار از هرسو برداشتن و پس شدن شگرفي آورد - و لختے در ترک پراکندگي راه یافت - دربن هنگام قول بگزیدگي در رسید - غنیم شکیب از دست داده راه گریز سپرد - چهار صد کس از مخالفان در میدان افتاد - و بسیارے زخمي بدر رفت - فیل و فراوان غنیمت بدست در آمد و از بخت یاوري روشناسے را جاني گزند نرسید - رستم خان و زال بیگ و بداغ بیگ

---

(۲) نسخهٔ [ز] بهي جي (۳) نسخهٔ [ب] شیخ عبد الرحمن پور نگارندهٔ شگرفنامه (۴) در [چند نسخه] سید کرم الله (۵) نسخهٔ [ا] لال بیگ (۶) در [بعض نسخه] پانچرا *

و میر عبد الملک و میر حاج و سیّد علي را لختے زخم رسید - و بهي اندوختند - لیکن اسپ بسیار بکشش رفت - چون روز اندک مانده بود لختے از پی رفته عنان باز گرفتند و بسپاس گذاري انجمن آراسته شد - اگرچه بیشترے شاهي بندگان آویزش نموده نیکو پرستاري بجاي آوردند لیکن شیر خواجه و بهادر الملک و حمید خان سخت تر کوشیدند (با آنکه غنیم از پنجهزار افزون بود - و فیروزي سپاه سه هزار) بیاوري الٰهي عنایت چنین دشوار کار آسان بر آمد - نهم (که رایات همایون نزد نعلچه بود) کبیک خواجه در گذشت او از گزین پرستاران شاهزاده سلطان دانیال بود - و بآزرم مندي روزگار میگذرانید - دهم رای چند نصرت یافت - چون سپاه پاتهري بتلنگانه رفت برخے بدگوهران نظام الملکي بیارش تاخت بدانسو آمدند - صد سوار خود را گذرانده سپاه را بسر کردگي آن گزین ملازم خویش فرستاد - بشایستگي در آویخت - و فیروزمند آمد - درینولا میرزا خان از جاگیر بر آمد - از گران ارجي فتورے در فیروزي سپاه رفت - هندیا بومي با سرور حبشي و محمّد خان زنگي و دیگر کج گرایان هنگامه برساخت - از کم باوري و گران ارجي و تهیدستي آویزش کنان راه احمد نگر سپرد - پانزدهم خرداد بدان شهر رسیده دم آسایش گرفت - درینولا بدخشان بفروغ شاهنشاهي خطبه روشني گرفت - نا روشناے خود را همایون پور میرزا سلیمان وا نمود آن کهسار را داشت - میرزا بدیع الزّمان خواهرزادهٔ گیتي خداوند پور خواجه حسن با برخے از حصار رسید - سیزدهم در آویخته چیره دست آمد و آن بد گوهر در آویزه فرو شد - میرزا از سعادت سرشتي فیروزي را دست آویز نیکو پرستاري گردانید - و منبر و زر و سیم را بگرامي نام افسر خدیو بر آراست - و عرضه داشت عذر پیشین کم خدمتي برگذارد - شهریار مهربان دل آمده را برنوازخت - و خواسته و دست افزار نبرد بیاوري فرستاد *

و از سوانح لایه گري نمودن پور شاه علي - دران هنگام (که رایات همایون در برهان پور بود) کار آگهان بوالا درگاه فرستاده بندگي برگذارد - آنانکه خواهش شاهي کوچ داشتند گذارده را بگران ارز فروخته فرمان مقدّس در دلسا برگرفتند - و با هربنس روانه ساختند چون آوازهٔ کوچ گرمي پذیرفت فرستاده نزدیک بیر بسراسیمگي برنشست - نه بآئین دلخواه مي برد - و نه پاسخ میگذارد - (چون نگارندهٔ سپاس نامه برساحل کنگ رسید - و بسیج پیش رفتن در سر گرفت) بپوزش گذاري نشست - و فرستاده را نزد خود برخوانده - و بسا نا درست گفتار در میان آورد - ناگاه شورش تلنگانه و گرفتار شدن علي مردان بهادر و پور میرزا

یوسف خان و آوازهٔ کوچ فرمان فرما و گذاشته رفتن فراوان مردم از فیروزی سپاه در میان آمد آن بد گوهر کم بین باز بسرتابی رفت - و برخی اوباش را نزد اردو فرستاده شورش انداخت ازانجا (که چشم همّت بر کار سازِ حقیقی گشوده بود) هر بار فیروزی نشاط می اندوخت ناگاه آوازهٔ شکست بد گوهران تلنگانه جهان را فرو گرفت - و باد از سرِ آن نخوت فروش بدر رفت زاری و پوزش گری پیش گرفت - و پیهم لابه گذاری نمود - و گزین پاسخها شکیب ربای او شد - شرمساری داستان بر گذارد - و بغراوان بزرگ داشت فرستاده را با پورِ میرزا یوسف خان روانه ساخت - بیستم باردو پیوستند - و ابو الحسن و تیمّا (۲) پوزش و وفا خان و اعتمادیان او پورِ میرزا یوسف را سپردند - و قرار یافت چون علی مردان بهادر را بیارورند و پیمان نامهٔ بلدگی بسخت سوگندها بسپارند سرکار اودیسه و دهارور و برخی بیر بدو وا گذاشته آید - روز افزون پرستاری فرا پیش گیرد - و از خدمتگذاری سر باز نزند - سیم رای درگا و رای بهوج نا پرسیده راه بلنگا سپردند - از نا پروائی کارسازانِ ملک و واهشتنِ سرشتهٔ امید و بیم چلیی بیراهه رفتند - یازدهم تیر حسن بیگ آنجهانی شد - هر سوی دولت آباد را پاسبان بود - و بشایستگی بسر می برد - شکم رنجوری بسختی کشید - و رخت هستی بر بست - ترک نژاد است - از گروه بهارلو (۳) - از تواریخ بهره مند بود - و لختی قافیه بر سختی شاردهم شاهنشاهی رایات از دریای چلبل بر گذشت - و (چون رود در طوفانی جوش بود و کشتی بس کم) اردو فراوان رنج کشید - ازانکه رو به بنگاه داشتند چلدان دشوار نیامد بیست و دوم جگناتهه بفرمانِ والا از برهانپور آمد - و دولت بار یافت - سی و یکم سر انداز خان را کوتوالِ احمد آباد ساخته دستوری دادند : سیوم امرداد گیتی خداوند فراز رنتهپور بر آمد - و جگناتهه به نثار (۴) و پیشکش سعادت اندوخت - دریی روز شاه قلی خان محرم و مهتر خان بآئین پذیره از دار الخلافهٔ آگره آمدند - و سعادت بار اندوختند - چهارم لفسر خدیو از رود بار پلاس برگذشت - پنجم جگناتهه دستوری (۵) دژ یافت - ششم لطفای شیرازی رخت هستی بر بست - یاختر شماری و باستانی سر گذشت و قافیه پیمائی آشنا بود و بظرفه گذاری در همایون مجفل گذاره داشت - نهم تقیا (۶) دولت بار یافت - او لختی سپاه کابل بود - بقلعهٔ فرمان آمده سعادت اندوخت ٭

و از سوانح فرو نخستین شورش راجو - چون دولت خان را تا بهنگام گردانیدند او

---

(۲) نسخهٔ [ا] تیماد پورش - و نسخهٔ [ز] تیمار پورش (۳) نسخهٔ [ب] بهارلو (۴) در [بعضی نسخه] بیست و سیوم (۵) در [بعضی نسخه] به نیاز (۶) نسخهٔ [ب] دستوری یافت (۷) در [بعضی نسخه] تقلیا ٭

دست جیرگی بر گشاد - و ناسک و برخے جا بر گرفت - و (چون خواجگی فتح الله بدان سو رفت - و نا ساخته کار بر گردید - و از فیروزی سپاه بسیارے نا سپاس بدو پیوست) خیره سری کالیوه تر ساخت - درین هنگام (که کارسازان ملک خواب نا پروائی داشتند و نگارنده شگرفنامه لختے رنجور) آن بد گوهر از راه دولت آباد در آمد - و تا جالناپور بر گرفت (با آنکه بکارے دیگر نامزد بود - و ازان شورش مایه لختے دور) از ایزد یاوری با ناتواني مالش او را فرا پیش گرفت - یازدهم از کنار گنگ (که نزد حسن آباد بنگاه بر ساخته بود) در گرمی بارش روانه شد - و میر مرتضی وفا دار خان میر هزار و برخے راد مرد را درآنجا گذاشت - مبادا پور شاه علي پیمان برشکند - و ازانسو گرد شورش بر خیزد - چون تیز تر بآهوبره رسید آن نا فرجام لختے یاور نکرد - و چون دلنشین گردید باز پس رفت - و جالنا پور و آنسو (که رو بویراني داشت) بآبادي گرائید - پانزدهم شیخ خلیل رهائي یافت - پور شیخ ابراهیم فتحپوري ست - با آنکه از خرد سالي نا بینا ست شطرنج و چوپر بشایستگي بازد و بسا کارکرد بینایان ازو سر بر زند - آرزوی عمل گذاری خالصه برد - و نفساني خواهش بزندان بر نشاند - نیکو پرستاری نیاگ او پوزش گذار آمد - و والا مهر شاهنشاهي رستگاري بخشید - شانزدهم راقم شگرفنامه به دولت آباد در آمد - چون آگهي رسید (که راجو نا فرجام دران نزدیکي ست) بنه و بار را در آهوبره گذاشته بمالش او روانه شد - آن شوریده مغز خود را بکهسار کشید - و نزد حوض قتلو بسراسیمگي بر نشست - چون فیروزي سپاه پایان گریوه فرود آمد از دولت آباد بر گذشته ناسک سو رفت - بیست و دوم نگارندهٔ اقبالنامه پی در نوریده نزد آن آبگیر منزل گزید - سگالش آن بود که از پی رفته بسزا بر مالد - گونه گونه بسیچی همراهان بار داشت - بیست و سیوم بفتحپور همایون نزول شد - و گرامي دیدار مریم مکاني نشاط افزود آن مهین بانو آرزو داشت که پیشتر آمده چشم دل را فروغ افزاید - لیکن جهاندار پایه دان ازان آهنج بار داشت - بیست و چهارم فرزندان ونکو گرفتار شدند - گذارش یافت از مالش سپاه بیجاپور پناه باحمد نگر آورد - و از خواهش فراخي و بد گوهري راه گریز سپرد - چون بوم خود را خالي پنداشت بدانجا رفته بسرانجام خمیر مایهٔ شورش شد - همان پیشین مردم بجان گزائی او رو نهادند - بسخت کوشي باز خویشتن را نزد احمد نگر رسانید - و بلابه گري و زینهار خواهي بر نشست - خانخانان پذیرفته گرم خوئي را دست آویز گرفتاري اندیشید از دور بیني لختے عنان کشیده باباجي بزرگ پور خود را با برادرش دهار راو پیشتر فرستاد تا از سواد پیشاني سگالش بر خوانند - و عیار گفتار بر گیرند - دران سال و مه چون بقلعهٔ

آن گزین مصر در آمد سپه سالار پای بند گردانید - و بسیارے را بدست در آوردن آن بومي روانه ساخت - و خود نیز از پی بر آمد - ار سست بسیچی برخے و خام کاری گروهے اگرچه دستگیر نشد لیکن بیست و نه فیل و فراوان مال بر گرفتند - و آن تباه سرشت پیش پور شاه علي رفت - او از تبه سگالي بزندان بر نشاند - درین روز هاشم بیگ از دکن آمد - و از نیک اختري همان روز کورنش یافت - و درین روز میر عبد الوهّاب بخاري از دهلي و بیگ محمّد خوباني از تیول خود رسیدند - و کام دل ایشان بر آمد *

در آمدن همایون رایات بدار الخلافهٔ آگره

از گذشت دیبالپور شش کروهی اجین راه سارنگ پور گذشته زنتهپور سو چالش رفت دویست و بیست و هشت و نیم کروه بچهل و هشت کوچ در نوردیدند - و شصت مقام شد همواره بندگان اخلاص گرا یکے پس از دیگرے سعادت پذیره مي اندوخت - و دولت بار مي یافت - نزد بیانه قلیچ خان و بسیارے پرستار بدین سترگ فرّخي کام دل بر گرفتند سي و یکم (که ساعت فرّخي بر گرفت) دار الخلافهٔ آگره بقدسي قدوم خجستگي یافت و که و مه را بخواهش روائي دل بر شگفت - درین روز نزد مندهاکر زمین خان کوکه دولت بار یافت - او در خدمت تیراه بود - (چون سرگروه تاریکیان را اقبال شگرفي بباد افراه رسانید و زابلي شورش فرو نشست) بفرمان والا دار السّلطنهٔ لاهور بنگاه ساخت - درین هنگام نزد خود بر خواندند - از پیشکش او گزین لعل بود - دوم شهریور پایندهٔ خان نقد هستي سپرد - پور قتلق قدم خان است - از مردانگي و آگهي بهره ور - چون راقم شگرفنامه را نزد حوض قتلو لختے درنگ رفت دژ نشینان دولت آباد را بیمناکي در گرفت - توپ اندازي را دستمایهٔ رستگاري اندیشیدند - دران سال و مه توپے بزرگ بر گشادند - دو کس را همانده جان بشکرد و بدین سره مرد چنان بر گذشت که شکم بر درید - و روده بیرون افتاد - از پردلي سررشتهٔ شکیبائي از دست وا نهشت - و نیم شبان سپنجي جان بسپرد - بامدادان راجو لختے مالش یافت آن بد گوهر بران بود که ناسک سو شتابد - برخے دو رویان نا فرجام او را باز گردانیدند - و از راه دیگر بدولت آباد گذشته ستاره و برخے جا یغمائي ساخت - نگارندهٔ گوهرین نامه در فروغ صبحگاهي از کوه فرود آمد - و بیازش او رو آورد - و از گریوه نوردي تیزروي نرفت - چون بسیارے باز گردیدن او بر گذاردند نزد چنوارهٔ (۲) خیمه بر زد - پایان روز (که مردم در فرود آمدن

(۲) در [بعضے نسخه] جیوارهٔ - و در [بعضے] چهوره *

بودند) آن بدمکال فوجها آراسته نمودار شد - دل بایزدي نیایش درآویخته بآویزه برآمد و بے آنکه رده آرائي شود برخے تیز دستان پیش رفته در آویختند - و رای گوپال را گوهر راد مردي پیدائي گرفت - (با آنکه مخالف از پنجهزار افزون بود - و اولیای دولت نزدیک بسه هزار - و آن هم بے توزک) فیروزمندي رو داد - و سنگ نشاط جهان را در گرفت - و چون روز بشب گرائیده بود تکامشي نرفت - هشتم آن فرومایهٔ سبکسر باز بسیچ پیکار در سر گرفت - این نیازمند ایزدي درگاه نیز بر آمد - پیشدستان هراول اعتبار خان عادل خان رای گوپال در آویختند - او بآئین خویش جنگ در گریز فرا پیش گرفت - میرزا زاهد میرزا ناصر میر گدائي از برانغار رسیده آویزش نمودند - اسپ آن بد گوهر از پا در آمد - و بر زمین افتاد - چندے هوا خواه بر بارگي گرفتند - و بهزاران افت و خیز رهائي یافت - کجکنه و برخے رادمردان برانغار را نیز دست بکار رسید - سه کروه آویزش کنان نزد دولت آباد شدند - و داد نشینان بیاوري آن بد کیش پیوستند - نزدیک بود که فیروزي گذاوران را پای از جا رود - درین هنگام نگارندهٔ اقبالنامه از پی رسید - و هنگامهٔ غنیم بهراگند - چون روز بپایان شده بود بر گردیده لختے فرود آمد - باز بد گوهران از هرسو ریختند - با آنکه توزک نمانده بود شگرف آویزش رفت - و برخے فرومایه را خون بخاک در آمیخت - و چندے دستگیر شد - و فیروز مندي چهرهٔ دولت بر افروخت - و بایزدي سپاس بر نشست - پس ازین آن سبکسر چندے خویشتن را نیارست نمود - در پناه دژ دولت آباد بآسیمه سري روزگار میگذرانید - پانزدهم با فراوان انبوه رسید - و بکمتر آویزش راه پراگندگي سپرد *

و از سوانح شورش تلنگانه - چون شیخ عبد الرّحمٰن فیروزي یافت حمید خان باز بهادر بهادر الملک و چندے رادمرد را به یکتاداري گذاشته باز گردید - ازانجا (که کار سازان ملک را شاد خواب نا پروائي فرو گرفته بود - و نگارندهٔ گوهرین نامه ازان سر زمین لختے دور تر) عنبر حبو با بسیارے بد گوهران ملک برید سر بفتنه افزائي برداشت - و سپاه آنجا با یاورکمي از غرور مردانگي پاي آویزه افشرد - درین سال و مه بر ساحل مانجرا آویزش در گرفت نزدیک بود که چیره دست آیند - لیکن بآسماني سر نوشت شکست افتاد - بهادر الملک با برخے بسخت تکاپو از گنگ بر گذشته به پناه جا آمد - و حمید خان و باز بهادر دستگیر شدند آباد ملک تلنگانه باز از دست رفت - و خوبرویان بد گوهر آرمیده جاها را بر شوراندند بیست و دوم تلسي داس از بلگاه خود آمده دولت بار یافت - شب ششم مهر زین خان

---

(۴) نسخهٔ [ا] میرزا باقر - و نسخهٔ [ب] میرزا یار *

کوکه در گذشت - کامروائی میگساري بود - چون بدرگاه والا بر خواندند - لختے ازان دست باز کشید - و برنجوري افتاد - و فروغ چشم و دل کمي پذیرفت - همانا در پرستاري پیوند او سستي رفته بود - روزگار بادافراه آماده گردانید - شهریار آزرم درست واپس ماندگان را نوازش فرمود - و پور او را بمنصب هفتصدي بر نواخت •

و از سوانح ریخته شدن آبروی راجو - دیگربار چهاردهم باز آن نا فرجام بیازش پیکار هنگامه آراست - و بکمتر آویزه راه گریز سپرد - شازدهم آن تباه سرشت چند جوق شده نزد آردو آمد - و تا رده آراستن هر گروهے خود را به پناه کوهچهٔ کشید - و برخے گردیده دولت آباد سو تیزروي پیش گرفت - و بر زبانها افتاد که آن سبکسر میرود - خود بدانسو روانه شد و بمالش دیگران فوج فوج نامزد گردانید - بسیارے در آویخته برشکستند - و چندے نا رسیده باز گردیدند - برخے پیشدستان نگارندهٔ شگرفنامه بغنیم آویخته بشهر در شدند - و بفیروزي بر گشتند - و پایان روز باردو بازگشت شد - میانهٔ راه آگهي رسید که آن بد کیش با چندے برهزني رفته بود - محسن پور غازي خان (که باردو مي آمد) آویزش نموده دستگیر شد اکنون از دامنهٔ کوه بدولت آباد میرود - ناگزیر بدانسو عنان ریز شد - میرزا علي بیگ اکبر شاهي قاسم خواجه میرزا زاهد تاش بیگ رای گوپال پیشدستي نمودند - و آویزه کنان بدولت آباد در آمدند - نزدیک بود که گرفتار گردد - بحیله سازي خویشتن را بخندق در انداخت و بنه و بار او یغمائي شد - نزدیک پانصد اسپ و فراوان کالا غنیمت اندوختند - از اقبال نیرنگي دران توپ بارش گزندے بفیروزي سپاه نرسید - چون این نیازمند آلهي درگاه نزدیک شد بزرگ کمانے (که تیر او ده مني بود) بر گشودند - و هباندم بر درید - و از زور آن لختے دیوار قلعه ریخت - و دژنشینان بزینهار پژوهي آواز بر داشتند - از روزکوتهي و دوربیني عنان باز کشیده باردو آمد - و آن فرومایه مالش یافته در پناه دژ به تنگ روزي بر نشست فراوان کس از و جدا شدند - از یاور کمي به بیمناکي در افتاد - اگر کارسازان ملک لختے بیاوري دل بر نهادے آن خاربن فتنه برکنده آمدے - بیست و یکم نگارندهٔ شگرفنامه بسوی خانخانان روانه شد ; چون عنبرجیو تلنگانه بر گرفت و آهنگ پیش آمدن نمود پور شاه علي فرهاد خان وبسیارے را بر سر شیر خواجه فرستاد - خانخانان از احمد نگر بر آمد و آب گنگ بر گذشته نزد جایگیر بر نشست - و پیهم نامها فرستاده مرا بیاوري بر خواند (چون از نا پرداختن بکار ملک و درنگ نمودن باحمدنگر و کمک نفرستادن پوزش برگذارده بود) پذیرفته بدانسو روانه شد - و میرزا علي بیگ اکبر شاهي و سادات بارهه و فرزندان

حسن خن میانه و برادرانِ جانش بهادر و برخی زادمردان را بچاره گری آن نا فرجام بر گذاشت و از سپهر نیرنگي گرفتاری راجو که دم بدم بود بدرنگ افتاد - سیم میر مراد(۴) چولي درگذشت او را به بخشیگری سپاه پنجاب در لاهور گذاشته بودند - به نصب لوزه روزگار او بسر آمد ششم آبان جشنِ شمسي وزن شد - و افسرخدیو را در قدسي نشیمنِ مریم مکاني بدوازده چیز برسنجند - نشاط را بارگاه فراخترزدند - و مستمندان بکام دل رسیدند - نهم راجه راج سنگهه از گوالیار آمده بسجود(۳) نیایش روشن پیشاني شد - درین روز شیخ حسین را بتولیت مشهد فیض بخش خواجه معین الدّین (قدّس سرّه) فرستادند - خود را از دخترِ نژادِ خواجه میداند - از ناهنجاري چندے بزداني دبستان برنشاندند - و روزگارے پی سپرِ ناکامي دشت بود - درین هنگام نوازش فرموده بدیرین بنگاه فرستادند - تیمار داری گوشه نشینانِ آن قدسي تربت و سرانجامِ آشخانه بدو باز گردید - یازدهم رای رایسنگهه بدرگاهِ والا آمده نوازش یافت او را بلشکرِ دکن همراهِ نگارندهٔ شگرفنامه نوشته بودند - چون آگهي رسید (که دلپت پورِ او به بنگاه شتافته دراز دستي دارد) بچاره گری آن دستوري گرفت - آن شوریده سر لختے از خواب در آمد - و خواهش نمود که پدر را بدرگاهِ والا باز خوانند - و فرمانِ بخشایش او را از هراس بر آورد - تا بهاي تارک بوالا درگاه شتابد - پذیرفته او را طلبداشتند - آن خود سر نیز گفته بکردار آورد - و از جاوید زبان بر کناره شد - شازدهم قلیچ خان دستوری پنجاب یافت - چون دراّن(۴) سرحد بزرگ امیرے نبود آن گزین پرستار را بدان خدمت نامزد فرمودند - آهنگ آن بود که کابل دارائي بشاه قلي خان محرم باز گردد - او پاسبانی هردو جا را خواهش نمود پذیرفته فرمان دادند - درین سال رمه خواجگي(۵) فتح الله نا کام باز گردید - چون از ناسک ناساخته کار باز آمد شاهزاده دیگربار بدانسو فرستاد - سعادت خان فولاد خان ملک شیر سیّد علي سیّد جلال و دیگر تیولدارانِ داندیس وندربار را همراه نوشتند - سپاه از کوته بسیچي دیرتر فراهم شد - چون ببابل رسید راجو بپارش برخاست - و ایشان پای همّت نیارستند فشرد لیکن آویزه کنان خود را بقلعهٔ سونگر(۶) در آوردند - او لختے گرد بر گرفت - سپس واگذاشته(۷) دست یغما برگشود - و در پانهري(۸) بر بنده و بارِ سعادت خان چیره دست آمد - فراوان مال اندوخت - و از نیرو فزوني بپارش قلعه باز گردید - درین هنگام آوازهٔ رسیدنِ عظمت خان

---

(۲) نسخهٔ [ا] میرداد جوئي (۳) نسخهٔ [ب] بسجود قدسي آستان (۴) در [بعض نسخه] دران سو (۵) در [بعض نسخه] خواجگي فتح الله باز گردید (۶) نسخهٔ [ا ب] سونکر (۷) نسخهٔ [ب] قلعه را وا گذاشته (۸) نسخهٔ [ب] درپاتبر ه

با برخے سپاہ بہرجي گرم شد - و عنایت اللّٰہ با برخے از برہان پور نزدیک رسید و بازگشتِ راقمِ شگرفنامہ بدانسو نیز این و آن بر میگذارد - ناگزیر دست از حصار باز داشتہ دولت آباد سو رفت - و کالنہ بر گرفت - خواجگي فتح اللّٰہ بہ(۲) یعقوب بیگ شغالي و سعید بیگ بدخشي سپردہ بود - چون قلعگي شد ایشان را بیاوري بر خواند گماشتگانِ این دو کس از فرومایگي و زر پرستاري دو هزار هون بر گرفتہ آن گزین دژ را از دست دادند •

و از سوانحِ شبخون آوردنِ فرہاد خان و بنا کام باز گردیدن - شیر خواجہ میرزا یوسف میرزا کوچک علي یعقوب بیگ محمّد خان برہان الملک ابو الحسن و بسیارے خدمتگذار در پانہري فراهم بودند - (چون نگارندۂ گوهرین نامہ نزدِ پرنور بخانخانان پیوست - و هنگامۂ فیروزي سپاہ گرمي پذیرفت) آن کالیوۂ زنگي (کہ با بسیارے بد گوهر برابرِ شیر خواجہ بود) در اندیشۂ دراز افتاد - و در خود نیروی آویزش روز ندیدہ شب هیزدهم فرو ریخت و سخت در آویختہ راہ گریز سپرد - شبِ بیستم حسین قلیچ خان را بدخت آصف خان بیوگاني پیوند شد - دو لک و پنجاہ هزار دام بکار سازیِ عروسي بخشش یافت - بیست و نہم افسر خدا کشتي سوار منزلِ همشیرۂ زین خان را فرّخي بخشید - و بدلاویز گفتار از سوگواري بر آورد - دوازدهم آذر دختِ رامداس را بسیام سنگهہ پیوند دادند - شهریار مهربان دل بہ پیشخانۂ پدرِ دختر رفتہ بر نواخت - و پنج لک دام بسازِ این کار بخشید - هیزدهم شاہ قلي خان محرم بشکم روي در گذشت - از مردانگي و راستکاري فراوان بہرہ داشت و با کہن سالي برنا دلي(۳) - همواره سوار شدے - و نشاطِ شکار اندوختے - خسروي نواخت پس ماندگان را بآرامش برد - بیست و یکم انبہ چوکا گشایش یافت - راقمِ اقبالنامہ را آن خواهش بود کہ از پرنور با گروهے تیز دست(۴) بمالشِ فرہاد خان پیشتر شتابد - تبہ سگالي برخے همراهان باز داشت - چون فیروزي سپاہ پس از فراوان درنگ رود بارِ گنگ بر گذشت بسخت کوشي با جوقے راہ مرد یازشِ آن زنگي فرا پیش نہاد - او بریلي گذاشتہ گریوۂ در نوردیدہ بانبہ چوکا (کہ گزین قلعہ دارد) بر نشست - و آن آباد جا بدست در آمد - درین روز صالباهن از والا درگاہ رسید - پرِ خاصہ و دلاویز گفتارِ شاهنشاهي رسانید - و ازین بهروزي نوید بر خود بالید - و نیروی کار بر افزود - بسیارے همراهان از کوتہ بسیجي سگالشِ پیش رفتن

(۲) در [بعضے نسخہ] بہ یعقوب بیگ بدخشي سپردہ بود (۳) نسخۂ [ب] برنائي (۴) در [چند نسخہ] نبرد درست •

داشتند - دران سال و مه بفراوان کوشش باز آهنگ پیش نمود - دست راست میرزا زاهد میر گدائي و برخے راه مرد - دست چپ بهادر الملک و کچنه و چندے دیگر - در پیش میر خواجه با جوقے نامور - چون از پے بر آمد بکمتر آویزه پیشدستان غنیم (که از چهار هزار فزون بودند) راه پراگندگي سپردند - اگرچه از شب نزدیکي نگامشي نرفت لیکن قلعه برگرفتند و آن آباد شهر بغمائي شد - و فیروزي سپاه فراوان غنیمت اندوخت - و همان شب آگهي آمد - پور شاه علي (که قلعهٔ دهارور را پناه دانسته لشکر فراهم میآورد) بیتابانه بکوهستان اوسه (۲) در شد - بسیے آن بود که بامدادان به تیز روي آن آسیمه سر را بسزا بر مالد - از دو رنگی برخے اندیشه بکردار نگرائید - و در کمتر زمانے پسین لشکر نیز پیوست - لیکن پور شاه علي (که راه نجوت میرفت) لابه گذار آمد - و پوزش نامها پیهم فرستاد - دریغولا حمید خان و پور او یوسف رسیدند - پسین ازان چشم زخم تلنگانه بسخت کوشش بر آمد - و بکار آگهي لختے مردم گرد آورد - و فراوان آویزش با سرتابان آنسو نمود - و از کم نیروئي با صد و پنجاه کس بفیروزي سپاه پیوست - پدر او چون دستگیر شد پور شاه علي او را بیکرنگی خویش بر خواند - از نیک اختري نپذیرفت - او را بچشم نگاه میداشتند - شبے پیاده بر آمد و بیست و ششم برهنمونی برمیئے پیوست - و بگونا گون پرسش بکام دل رسید - بیست و هشتم میرزا یوسف خان نقد زندگي بسپرد - چون بهرسو شورش برخاست شاه زاده میرزا رستم و میرزا یوسف و چندے را بیاوري فرستاد - چون بجالنا پور رسیدند آن شایسته خدمت از درد دنبل در گذشت - نهم دی جشن قمري وزن نشاط آورد - و بخانهٔ مریم مکاني گیتي خداوند را به هشت چیز برسختند - و داد و دهش را روز بازار شد - و که و مه را آرزو بر آمد •

و از سوانح بازگردیدن فیروزي سپاه بآشتي - برخے را از فتنه دوستي و گروهے را از کوته بسیچي و چندے را از ساده لوحي دیو افسانهٔ پور شاه علي بشاد خواب برد - چون بساحل مانجرا خیمه گاه شد آن دستانسرا در زاري افزود - و فرو شدن میرزا یوسف خان و شورش راجو و فاروقي پسر خواهش ایذان را یار افتاد - قاسم نام (که پدر او در نیکو بندگي فرو شد) کارسازان ملک تیول او را بر گرفتند - و از شکنجهٔ نا کامي براجو پیوست - او جوقے بدو همراه ساخته بگرد داندیس فرستاد - و خود نیز از پی روانه شد - ناگزیر آشتي قرار گرفت بدین پیمان که باز بهادر و علي مردان بهادر و هزاره بیگه را روانه سازد - و از فرمان پذیري

(۲) در [چند نسخه] آدیسه •

سر بر نتابد - و لختی ملک بدو گذاشته آید - یازدهم در پنج کروهی آردو اعتبار الملک و برادر تنیگ(۲) راو و برخی دیگر گرفتاران را آوردند - میر مرتضی ازین‌سو رفته پیمان نامهٔ برگرفت و فرمان امان برداد - درین روز بهگوان داس مستوفی در دار الخلافهٔ آگره رخت هستی بربست در بنکچپان بسیار کار آگاه بود - بامدادان بازگشت فیروزی سپاه شد - چون نزد رام پوزی(۳) رسیدند گرفتن تلنگانه و پاسبانی آن بمیر مرتضی باز گردید - بهادر الملک رستم عرب شمشیر عرب سعید عرب برهان الملک و دیگر مردم را همراه نوشته بدانسو جایگیر کردند - هیزدهم میر رخصت یافت - و قرار گرفت که خانخانان بیاورد سپاه پانهری و تلنگانه نزد پرنور برنشیند - و راقم شگرفنامه بمالش راجو بار گردد - و میرزا رستم و راجه سورج سنگهه و مقیم خان با(۴) برادران و راجه بکرماجیت و برخی را کمک نوشتند - و میرزا علی بیگ و سادات بارهه و برادران جانش بهادر و عادل خان با برادران و چندے دیگر (که در جالنا پور بودند) نیز بهمرهی نامزد گشتند و لختی خزانه و بارگی را نیز نام بردند - نوزدهم پدرود شد - بست و نهم لاله دستوری وارستگی گرفت - او بزرگ پور راجه بیربر است - از تند خوئی و خود کامی خرج از اندازه برگذراند و خواهش را فراخ‌تر ساخت - ناروائی بسبکسری برد - و آن بسیچ در سر گرفت - خدیو عالم کسیل کردن او مدارای آسیمه سری برساخت - دوم بهمن نگارندهٔ گوهرین نامه ببرهانپور رسید - و دولت ملازمت شاهزاده دریافت - چون بیارش راجو بجالنا پور آمد تنگ چشمان ناتوان بین به تبه‌سگالی افتادند - ببهانه از کمکیان تیول برگرفته گرمی هنگامه را پای بیفشردند اردو گذاشته تیزتر روانه شد - بدان سگالش که از شاهزاده دستوری گرفته رو بدرگاه والا نهد و از آشوب ناتوان بینی لختی بر کناره زید - درین سال زمه(۵) میر مصطفی قلی از همایون بارگاه رسید - و خسروانی نوازش رسانید - ازان میان دو اسپ خاصگی یکے برای راقم شگرفنامه و دیگرے برای پور عبدالرحمن - و پایان این روز بیست اسپ دیگر از والا درگاه آمد - ازین پی درپی نواخت دل پژمرده برشگفت - هشتم بعرض همایون رسید - برخی آزمند از باج ستانی دست باز نمیگیرند - پاسبانی قلمرو بچندے سیر چشم نیک سگال سپردند - دار الخلافهٔ آگره بآصف خان - و راه دکی و مالوه برام داس - و راه گجرات بکلیان داس - و راه لاهور بشیخ فرید بخشی - لختی شورش خواهش کمی پذیرفت - و سپاس انجمنها برآراسته شد - دوازدهم دلپت پور رای رایسنگهه بوالا درگاه آمد - و پوزش پذیرفته بخشایش رفت - سیزدهم دخت

---

(۲) نسخهٔ [ا] تنک راو (۳) نسخهٔ [ب] رام پور (۴) در [بعضی نسخه] و برادران راجه بکرماجیت
(۵) نسخهٔ [ا] میر مصطفی بیگ ۰

میرزا کوکه را بسعد الله پور سعید خان بیوگانی پیوند دادند - و خرّمی را روزبازار شد - بیست و چهارم در شبستان شاهزاده از دخت خانخانان پسر بزاد - و بکمتر زمانی آنچهانی شد بیست و پنجم شیخ موسی (۲) قادری را روزگار بسر آمد - محمود لنگاه با پور ناهرخان در قصبهٔ آچهه (۳) ملتان برو ریخت - و آن راد مرد در آویزش نقد زندگی بسپرد - از عمامه داران خانقه پرست بود بارادت گیهان خدیو امارت یافت - و سعادت اندوخت - دریں روز محمّد خان پور دولت خان را شگرف سودائی در سر ریخت - و بسخت نکاپو خویشتن را به نیستی سرا انداخت از برنائی شورش و خواهش چیرگی و دید ناملایم لختی آسیمه سر شد - و کار بدیوانگی کشید و از چاره گری لختی بهی پذیرفت - دریں سال رمه بیارش شکار برآمد - و پایان روز از همراهان جدائی گزید - نزد قصبهٔ (۴) مال با کولیان در آویخته فرو شد - غرهٔ اسفندارمذ راقم شگرفنامه را بناسک فرستادند - چون ملازمت شاهزاده دریافت و خواهش خویش درمیان نهاد نپذیرفته همان مالش راجو را برخواستند - پاسخ رفت از فرموده سر برنمی تابد - لیکن آن گوهر اکلیل خلافت خود بکار ملک نمی پردازد - و آن سترگ کارکرد را بچندے آزور تنگ چشم وا گذاشته اند - دریں آشوب ناپروائی و ناتوان بینی چگونه کارے فرا پیش نهاده آید لختی آگاه شد - و کارسازی را برخود گرفت - و اسپ و خلعت داده بدانسو روانه ساخت در نخستین منزل بخجسته قدوم خویش بلند پایگی بخشید - و بخاصگی جمدهر و نامور فیل برنواخت - شب چهارم درونی پرستارے درگذشت - گنجینه داری بشایستگی میکرد و گینی خداوند را برو فراوان اعتماد - چهاردهم گنگادهر دولت بار یافت - او را (۵) باندرز گذاریں سرجیو زمیندار چاندا فرستاده بودند - او در نیوشیده با چهارده فیل باز گردانید بیست و پنجم بهادر خان بسجود نیایش پیشانی برافروخت - ازان سرتابی و دستان سرائی (که در آسیر سپردن بکار برده بود) لختی بقلعهٔ گوالیار برنشاندند - و والا مهر شاهنشاهی او را برخواند •

آغاز سال چهل و هفتم الٰهی از جلوس مقدس شاهنشاهی
یعنی سال بهمن از دور چهارم

شب پنجشنبه بیست و ششم رمضان سنه (۱۰۱۰) هزار و ده هجری پس از

---

(۲) فسخهٔ [ز] شیخ غوثی قادری را (۳) در [بعضی نسخه] آچ ملتان (۴) نسخهٔ [ا] قصبهٔ نال با کولیان (۵) نسخهٔ [ب] او را باندرز گوئی بجیو زمیندار چاندا •

هشت ساعت و چهل و دو دقیقه سر چشمهٔ نور را بحمل گذاره شد - و یازدهم سال از چهارم دور فرّخي آورد * نظم *

نوروز شد و غم از جهان برطرف است * شبنم بر برگ همچو دُر در صدف است
بر تختِ جلال شاه مي بخشد فیض * درياب که خورشید به بیت‌الشّرف است

بفرمانِ گیهان خدیو بارگاهِ اقبال را گلگونه بر رخسار کشیدند - و نظر فریب آرایشها را نمودند از نوروز گیتي افروز تا رسیدنِ سلطانِ خاوري بدرجهٔ شرف هنگامهٔ داد و دهش و روز بازارِ بخشش و بخشایش گرمي داشت - اعیانِ سلطنت و ارکانِ خلافت بگزینِ نوازشهای خسرواني مخصوص گشتند - و فراوان پیشکش و نثار از بزرگانِ دولت رتبهٔ پذیرائي یافت - درین همایون جشنِ دل افروز شیخ ابوالفضل را بعطای باد پای خاصگي اختصاص بخشیده آن تکاور بابوالخیر سپردند که بعلّامي رساند *

و از سوانح تعیین فرمودنِ جمعي از بندگان بجهتِ مالشِ مرزبانِ مؤ و جمّو آگهي آمد که باسو بومی مؤ از تبه‌سگالي حدودِ پُنهان(۲) را تاخته - و کشاورزانِ آن مرز و بوم را سخت بیازرده - و برخي را بعنف و اشتلم بجایگاهِ خویش برده - تاج خان میخواهد که بقصدِ دفعِ آن بد سرانجام متوجّه گردد - و زمیندارِ جمّو نیز از تیره بختي دستِ یغما و تاراج بر دیهاتِ پرگنهٔ مظفّروال و بهلول پور دراز کرده - حسین بیگ شیخ عمري (که این دو جا در تیولِ او ست) از رهتاس کیفرِ آن بد سگال را آماده شده بآن جانب روی آورده - ازین جهت بقلیج خان صوبه دارِ پنجاب فرمان شد - حسن قلیج پورِ خود را با جمعي از نوکران بفرو نشاندنِ آشوبِ بد گوهران بفرستند - و سزاوالان از پیشگاهِ خلافت دستوري یافتند - که حسین بیگ شیخ عمري و تاج خان و احمد بیگ و سایر بندهای آن صوبه را بحسن قلیج خان همراه سازند - و خواجه سلیمان بخدمتِ بخشیگري این فوج معیني گردید *

و از سوانحِ توران زمین آنکه (چون روزگارِ سپه سالار عبدالله خان سپري شد - و پورِ او عبدالمومن را از خودسري و بیمناکي بادهٔ زندگي ناگوار افتاد) تخت نشینِ ملکِ ایران شاه عبّاس (که همواره در کمینِ فرصت زیستي) بیارشِ خراسان بر آمد - هاشم خان و باقي خان و پایندهٔ محمّد خان خواهرزاده‌های عبدالله خان نبرد آزما گشتند - شاه بران ولایت چیره دستي یافت - هاشم خان را دران سنگ آویزه نقدِ زندگي یغما شد - و آن دو شکسته رکاب و گسسته عنان

---

(۲) در [بعضي جا] پنهان *

از خراسان بدر شدند - پایندہ خان را نیرنگی تقدیر بولایت قندهار آورد - و آنجا بدست مردم شاہ محمّد خان اسیر گردید - و انجام کار او در جای خود نگارش خواهد یافت - و باقي خان بتوران رفت - چون آن مملکت کار گیائے نداشت و جز او در الوس اوزبک کسے (که باین کار سترگ قیام تواند نمود) نبود ناگزیر خانی بررو قرار گرفت - و پس از چندے لشکر برتاشکنده کشید قلندر خان والی آنجا چون در خود نیروی آویزه ندید لابه گري پیش گرفت - باقي خان او را ایل ساخته نواحی سمرقند و بخارا فروکش کرد - و بدخشان را بولي محمّد خان برادر خود داد و شاہ عبّاس پس از گرفتن خراسان یکچندے در هرات کام دل برگرفته باصفهان باز گردید دوم سال با سپاہ بسیار بارادۂ گرفتن بلخ رو نورد گشته حوالی آن را معسکر ساخت - باقي خان (که هنوز استقلالے در فرماندهي نیافته بود) بهبود کار در نکردن جنگ صف دانسته برابر اردوی شاہ خیمه گاہ کرد - و خندق بر دور لشکر زده بچاره گري بر نشست - چون مدّتے برین وضع برآمد سران قزلباش از بسیاری توقّف و فقدان ناگزیر و تلف شدن چاروا ستوہ آمدند - و شاہ را ازان مهم بر گردانیده بخراسان بردند •

دریں هنگام شاهزاده سلطان دانیال عرضه داشت که رای رایان بجهت خدمات دکن مقرّر گردد - و لشکرے بمالش زمینداران گذهه و آن نواحي تعین شود - پذیرفته آمد و رای رایان را فرمان شد که نخست بملک گذهه (که در تیول او ست) رسیده خاطر از بند و بست آنجا فراهم آورد - و سپس خود را بآن نوباوۂ بوستان اقبال رساند و همدریں ایّام شادمان و عبد اللّه فرزندان خان اعظم هر کدام بمنصب هزاري سرافرازي یافتند - و پس از چندے انور پور خان مذکور را (که در سال ازیں در بزرگ بود) بهمان منصب سربلند ساختند - (چون بیاده گساري افتاده بود • و ببالین پرستي خوگر شده و در خدمت خدیو عالم خویشتن داري ظاهر میکرد •) این روش پاداش او سرانجام یافت - ده سر اسپ که بخانخانان مرحمت شده بود بوکیل او حواله فرمودند - و چهل راس اسپ حوالۂ خواجه لطیف گشت - که بشاهزاده دانیال رساند - پسران میرزا یوسف خان و رحیم قلي و پسر خانجهان از جایگیرهای خود آمده نامیۂ بندگي بسجود قدسي آستان آراستند •

و از سوانح فرو شدن جمیل بیگ پسر تاج خان بمردانگي - تاج خان بفراهم آوردن کمک پرداخته تلبیه باسو مرزبان مرو را پیشنهاد همّت ساخت - چون بهرگنۂ پنجان رسید توقّف ناکرده متوجّه پیش شد - و در سرزمینے که میخواست منزل گزید - هنگام کوچ فوج غنیم

نمودارى كرد - جميل بيگ را رگ غيرت در جنبش آمد - و بے محابا با چندے خود را بر غنيم زد - نخست فيروزمند شده سران فوج را به نيستي سرا فرستاد - سپس با دو فوج ديگر (كه از چپ و راست برو حمله آوردند) در آويخته فراوان كوشش بظهور رساند و پاى استقلال افشرده مردانه شربت واپسين نوشيد - و پنجاه كس با او رفيق آن جهان شدند رضا قلي پسر خانجهان بمنصب پانصدي صد سوار و اسلام قلي خان برادر شاه قلي خان محرم بمنصب پانصدي صد و پنجاه سوار سرافراز شدند - محمّد قلي تركمان را بعنايت فيل مرتبه افزودند - زاهد بيگ پسر صادق خان از دكن آمده بدريافت سعادت كورنش سربلند شد علّامي شيخ ابو الفضل بوالا پايهٔ پنجهزاري برآمده فراخور اخلاص و خدمت مشمول مراحم پادشاه پايه شناس گرديد - از عرضداشت شاهزادهٔ بلند اقبال سلطان دانيال آگهي شد كه پسر شاه علي در حوالى احمد نگر فكر ترتيب اسباب فساد دارد - و سر شورش و فتنه انگيزي مي خارد - و عنبر جيو دو سه ماه پيش بجانب ولايت[۲] برار رفته بود - ملك برويد حاكم آنجا بدفع او ابراهيم نامي را فرستاد - او با عنبر سخت در آويخته دليرانه فرو شد - و چهارده فيل و ساير اسباب بزرگى او بدست عنبر افتاد - و ضميمهٔ اسباب خود سري و نخوت او شد و ازانجا بنودلس[۳] شتافته با مردم قطب الملك آويزهٔ قوي نمود - و فيروزي يافته بر بيست و نه زنجير فيل متصرّف گشت - سپس بصوب تلنگانه روى آورد - چون ميرمرتضى نيروى آويزه نداشت قلعه نشيني شد - و آن تيره روزگار بعضے از محال را متصرّف شده جماعهٔ را بر ديگر پرگنات برار فرستاد - و ملك برويد چارهٔ كار در لابه گري و چاپلوسي دانسته مبلغے نزد او روان كرد - و در صلح زد - و بے اعتداليهاى آن تيره راغي بجائے رسيد كه درين زودي با پسر شاه علي به پيوندد - و هر دو باتّفاق هم خاك فتنه و فساد بر تارك بخت خويش بيزند - ازين آگهي مقرّر شد كه علّامي شيخ ابو الفضل با فوجے گران بجالنا پور و آن نواحي متوجّه گردد - و خدمت احمد نگر و مالش راجوى مقهور و ديگر مفسدان بمشار اليه مفوّض گرديد - و ضبط ولايت برار و پاتهري و تلنگانه و استيصال پسر شاه علي و عنبر جيو بخانخانان باز گشت ٭

و از سوانح عنان تافتن بزرگ شاهزاده از نواحى اتاوه بجانب آله آباد بموجب فرمان خديو دوران - در ايّام نوروز خواهش آستانبوس ظاهر نموده عرضه داشته بود - دور از دولت حضور باطن را بے آرام مي يابم - چون فروغے از راستي نداشت پذيرفته نيامد - درينولا

---

(۲) نسخهٔ [ا] ولايت پيدر رفته برو (۳) در [بعضے نسخه] بنوبلاس ٭

آگهي آمد که باندیشهٔ نا درست هزار سوار با خود بسوی آستانِ اقبال رو نورد است - فرمانِ قضا مثال از پیشگاهِ سطوت و جلال شرفِ نفاذ یافت - صلاحِ کار و فلاحِ روزگارِ خود در معاودت و بازگشت دانسته بآله آباد برود - و اگر شوقِ ملازمتِ اقدس گریبان گیر گشته است جریدهٔ بعتبهٔ اقبال شتابد - ازانجا که مشربِ اخلاص صافي نبود از وصولِ فرمان سررشتهٔ تدبیر گم کرده بحرمان قرین گردید - و از اثارهٔ عنانِ تصرّف بآله آباد پیچید - و در جوابِ فرمان عرضداشتی مشتمل بر انواعِ زاري و اظهارِ شرمساري و عذرهای نا مسموع مصحوبِ میر صدرِ جهان بدرگاهِ والا ارسال داشت - مقارنِ آن فرمانِ دیگر از جنابِ سلطنت بشاهزاده صادر شد - که او را صوبهٔ بنگاله و آذیسه مرحمت فرمودیم - خود را بآن ملک رسیع رساند - و براجه مانسنگهه برلیغ والا صادر شد که صوبهٔ بنگاله را بوکلای شاهزاده وا گذاشته احرامِ طوافِ قدسيِ آستان بندد - لیکن شاهزاده صرفهٔ کارِ خود درخلافِ حکمِ خدای‌مجازي دانسته بصوبه داری آن آباد ملک رضا مند[۲] نگشت - برای رایان فرمان شد مابین نرور و چندیري بنگاه ساخته ضبطِ آن حدود بهوشیاري و حزم کاري بجای آرد - خان اعظم میرزا کوکه بسنگ منصبِ هفت هزاري ذات و شش هزار سوار ممتاز گردید - هاشم خان بمنصبِ هزار و پانصدي سرافراز شد - شیخ دولت بختیار منصبِ در هزاري یافت پیشکشِ شاه بیگ خان حاکمِ قندهار بنظرِ گیتي خداوند گذشت - با صبیهٔ خان اعظم بپوگاني پیوند شاهزاده خسرو مقرّر شد - حکمِ والا نفاذ یافت که سعید خان و عبد اللّه خان و میر صدرِ جهان مبلغِ یک لک روپیه برسمِ شیربها بمنزلِ خان اعظم برند - مبلغِ پنجاه هزار روپیه بعلّامي شیخ ابوالفضل انعام شد - پسرانِ میرزا یوسف خان بسجودِ قدسيِ آستان جبین آرا گشته فرا خورِ حالت مناصب یافتند - چون پریشاني و نا سامانی کدیورِ کابلستان بعرضِ خاقانِ جهان رسید همّتِ ملک بخش خراجِ یکسالهٔ کل ولایتِ مذکور بخشید - و حکم شد کارپردازانِ آن صوبه تا هشت سال هر سال هشتم حصّهٔ مال تخفیف داده به تیول‌داران تنخواه نمایند - منصبِ شمس‌الدّین حسین پورِ خان اعظم (که نائبِ صوبهٔ گجرات بود) از اصل و اضافه دو هزاري مقرّر شد - آگهي آمد که خداوند خان حبشي در سرکارِ پاتهري و پاتم غبارِ فتنه بلند کرده بود - خانخانان فوج را بسرکردگی راجه سورج سنگهه و غزنین خان جالوري بمدّش او روان کرد - سعادت اندوزان بدان سو شتافته غنیم را شکست دادند - و در امنیّتِ آن حدود مساعی حمیده بتقدیم رسید •

---

(۲) نسخهٔ [ا] رفتار مند نگشت •

و از سوانح فیروزمند شدن ایرج پور خانخانان و هزیمت عنبر جبو - آگهی آمد که خانخانان (چون رفتن عنبر بجانب تلنگانه و تاب نیاوردن میر مرتضی در قصبهٔ ناندیر و رسیدن او و شیرخواجه بموضع جهری و دست درازی مخالف دران نواحی و اضطراب شیرخواجه و میرمرتضی ازین رهگذر معلوم کرد) ایرج پور خود را با فوج عظیم از بندهای درگاه بدفع فتنه (۲) کسیل نمود - ایرج با میر مرتضی و شیرخواجه پیوسته آویزهٔ خصم بد نهاد پیشنهاد همّت ساخت - عنبر ازین آگهی بجانب دمنور رفت - و ازانجا بطرف قندهار روانه شد - درین اثنا فرهاد حبشی با دو سه هزار سوار به عنبر پیوست - و دلاوران لشکر منصور در هیچ جا عنان بار نکشیده نزدیک بغنیم رسیدند - چون مخالف پای ثبات افشرده بود سران لشکر فیروزی اثر به ترتیب افواج پرداختند - قول ایرج با لشکر پدر خود و برخی منصبداران - هراول راجه سورج سنگهه بهادرالملک شیخ ولی برنت (۳) سین کهتریه مکنه رای گردهر داس پسر رای سال درباری راگهو داس پور کهنکار شیخ (۴) مودود زاهد پور شجاعت خان قاسم حسین خان شیخ ابوالفتح پور شیخ معروف شیخ مصطفی فتح خان لودی اختیار خان شیرخان و دیگر بهادران نصرت شعار - برانغار میر مرتضی و جمعی کارطلبان - جرانغار علی مردان بهادر و جوقی از مبارزان - عنبر نیز باراده پیکار و آهنگ کارزار تعبیهٔ افواج کرده معرکه آرا شد - نخست هراول غنیم آراسته فیلان پیش را برداشته بر هراول لشکر منصور زور آورد و آتش زد و خورد بلندی گرفت - و از دود توپ و تفنگ روز روشن مشگین لباس شب در پوشید - بهادران تهوّر شعار خصم را بضرب بندوق و شپهٔ تیر ببیجا ساختند - سپس بهادران قول حملهای مرد آزما بروی کار آوردند - پیکار پرستان به نیروی اقبال جهانشاهی پای همّت پیش نهاده تیغ در دستی زدند . و از خون دشمن گلگونهٔ فیروزی بر چهرهٔ بختمندی کشیدند - و مخالف تیره روز نیل عار فرار بر روی روزگار خود پسندیده پشت بمیدان کارزار داد - درین شگرف آویزه تردّد نمایان از دلاوران هراول و گردان قول جلوهٔ ظهور داد - اگر مردم جرانغار و برانغار دست جرأت می کشادند مخالف را پای گریز نبود - و البتّه عنبر و فرهاد اسیر میگشتند - درین اثنا بیست زنجیر فیل با سایر اسباب غرور و پندار مخالفان در تصرّف اولیای دولت قاهره در آمد - چون مژدهٔ این فتح شگرف از عرضداشت شاهزاده دانیال بمسامع جلال رسید سپاس ایزدی بجای آمد - سعادتمندانه (که درین

---

(۲) در [بعض نسخه] فتنهٔ عنبری سپاه کسیل نمود (۳) در [بعض نسخه] پریت سنگهه (۴) نسخهٔ [ا] شیخ عبد الرحیم لکهنوی شیخ مودود ۰ ا

رزم نامور مصدر تردّدات گشته بودند) عنایت پادشاهي (باضافهٔ مناصب و عطایای اسپ و خلعت) پایهٔ قدر هریکے بر افزود - شاهزاده از جملهٔ فیلان مذکور ده زنجیر روانهٔ والا درگاه ساخت - و ده نزد خود نگاهداشت - باین سگالش که هرگاه بدولت ملازمت مستسعد گردد پیشکش نماید •

و از سوانح فتح جمّو ست - چون حسین بیگ شیخ عمري بموجب حکم قضا شیم قلعهٔ جمّو را محاصره کرد زمیندار نگرکوٹ و باسوی مقهور سایر مرزبانان و کوهیان پرگنهٔ لکهن پور و جسرونه و مانکوٹ بکمک آن بومي فراهم آوردند - و کوششهای بلیغ نموده نا کام بر گشتند - و هنگام شب با بخت سیاه رهگرای دشت ادبار و گام فرسای بادیهٔ فرار شدند رام گدهه و جسرونه و جمّو و مانکوٹ و کوٹست (۲) به نیروی اقبال والا گشایش یافت •

از بنگاله گوناگون آگهي چهرهٔ نشاط بر افروخت - نخست راجه مانسنگهه بولایت ڈهاکه رسیده کیدا رای مرزبان را بداستان اُمید و بیم رهگرای نیکو بندگي گردانید - دیگر چون آگهي یافت (که جلال کهکڑ (۳) وال با جمعے از تبه کاران بد مآل قصبهٔ آگره و مالیره را تاخته فراوان تشویش ببازرگانان و باشندگان آنجا رسانید) خواجه باقر انصاري را بگهرا گهات نزد مها سنگهه فرستاد - که باتّفاق هم ایں شورش فرو نشاند - چون مها سنگهه بکهکره پیوست جلال دریای مندري را پیش رو داشته با پنج هزار پیادهٔ جنگي و پانصد سوار نمودار گردید مهاسنگهه بے تامل اسپ بآب انداخت - چون از بلندیٔ کنار رود بر آوردن اسپان دشوار بود برخے همراهان او رخت هستي بآب نیستي دادند - و بیشترے به نیروی اقبال برآمده آتش بخرمن زندگی مخالفان بزدند - و آن کجگرای خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته چون باد بدر رفت - مها سنگهه خاطر از مهم وا پرداخته دفع فتنهٔ قاضي مومن (که هم دران ایّام در پرنیه تیره روزگاران بسیار را فراهم آورده و گرد شورش بر انگیخته بتاراج آن نواحي دست دراز کرده بود) ناگزیر وقت دانسته عنان همّت بآنصوب تافت - آن برگشته بخت بر کنار آب کوسي قلعهٔ ساخته در فکر گریز بود - همین که از قرب افواج ظفر قرین آگهي اندوخت با زنه و زاد در کشتي نشسته بآن طرف بدر رفت - مها سنگهه پانصد سوار بنگامش او از آب گذراند - و او در جزیرهٔ در آمد - فوج نصرتمند را از جنگل انبوهي نشان بر قرار نمي ماند - چابک خرامان نبرد دوست پراگنده شده از هر طرف بآن جزیره در مي آیند - مومن را نخست نظر بر چندے دلاوران مي افتد - و مجاهدان را در شماره

---

(۲) با گوسٹ باشد - والله اعلم (۳) در [بعضے جا] کنگره وال •

اندک فرا گرفته و از دیگر مبارزان بیخبر گشته با برخی رزم جوی میشود - و فوج پیش را برهم مي سازد - مراد بیگ اوزبک و نور الدّین محمّد خویش محبّ علي خان از برهم خوردگي حساب بر نداشته با دلِ قوي و همّتِ درست غریب آویزشی میکنند - نور الدّین محمّد خان در راهِ اخلاص جان مي بازد - درین هنگام بیم آن بود که گزندے بفوج فیروزمند رسد - امّا از اقبالِ[۲] شاهنشاهي قاضي مومن از بارگي سرنگون مي افتد - و همان جا کشته میشود - و بهادران مظفّر و منصور مي گردند - دیگر براجه آگهي رسید که عثمانِ ملعون با جمعِ کثیر از دریای[۳] بهرم پتر گذشته - و باز بهادر قلماق تهانه دارِ آن ناحیت را پای قرار از جای رفته - و ازانجا در بهوال آمده - راجه در عرضِ شبانه روز ببهوال رفت - و روز دیگر بر لبِ آبِ بهار محاربهٔ خصم بد فرصت را آماده گردید - و پس از در آویختن بسیارے افغانانِ تباه بسیچ را رهگرای نیستي سرا ساخته فراوان آنجا از نواره و توپخانه بدست آورد - و تهانه را بمردانِ کار استوار ساخته بدهاکه آمد - و جمعِ مبارزان را بگذشتن از آبِ انچهامتي و مالشِ عیسی و کیدا مرزبانِ بکرم پور و سرهر پور امر کرد - افغانانِ تیره روزگار باتّفاقِ داؤد پورِ عیسی و زمینداران گذرها را بند کرده آمادهٔ محاربه گشتند - و روزے چند فوجِ منصور را از عبور مانع آمدند - راجه از صورتِ کار آگهي حاصل کرده از دهاکه بشاه پور آمد - نخست جمعے را بکمکِ مبارزانِ پیشین تعین نمود - چون از اندازهٔ طاقتِ آنها زیاده بود و جنگِ قوي برگذرِ آب رو داده چارهٔ کار در رسیدنِ خود دانسته در پیوست - و بے محابا فیل سوار بآب در آمد - و سایرِ مردم قوي دل گشته شنارِ دریای مردانگي شدند - و از آب گذشته غنیم را بر شکستند - گروهِ مخالف را پای ثبات بلغزش در آمد - و راهِ ادبار فرا پیش گرفت و راجه از عقبِ رفتها شبگیر کرده در برهانپوري و ترہ توقّف گزید - شیر خان بومی آن سرزمین از سعادت منشي راجه را دید - و ازانجا بسرهرپور و بکرم پور شتافت - داؤد و سایرِ افغانانِ واژون طالع بحدودِ سنارگانو بدر رفتند - راجه از غنیم خاطر فراهم نموده بدهاکه روی آورد - درین ولا رائی سال درباري را بمنصبِ دوهزار و پانصدي ذات و هزار و دویست و پنجاه سوار سربلند ساختند - ازدیرین بند های درگاه بود - و نقشِ خدمت و جانسپاري درست داشت - رائی پهنگهه راتهور را (که از کم مایگی خرد لغزشها ازو سر زده بود) ببادافراه کردار یک چندے از کورنش محروم داشته بودند - درینولا چون رقوم پشیماني از صفحهٔ احوالِ او خوانده شد عفوِ جرم پوشِ پادشاهِ عذر نیوش کردهٔ او را ناکرده انگاشت - و حکمِ

---

(۲) در [بعضے نسخه] از شگرفی اقبال (۳) در [چند نسخه] از آب دریای ٠

کورنش صادر گشت - و نوازش پور او را (که همواره برخلاف خواهش پدر زیستے) مشروط برضا جوئی پدر داشته بر زبان حقائق ترجمان گذشت - تا از پدر (که خدای مجازی ست و رضامندی او مستلزم رضای خدای حقیقی ست) خشنودی حاصل نکند از عواطف خسروانی بهره نخواهد اندوخت •

از عرائض کارپردازان دکن بعرض رسید که شاهزاده سلطان دانیال محال جایگیر میرزا شاهرخ تغیر نموده - ازین جهت میرزا دل شکسته گشته عزم طواف قدسی آستان دارد بنابران بشاهزاده فرمان شد تغیر جایگیر میرزا ازو بغایت ناپسندیده نمود - باید که آن محال بمیرزا وا گذارد - و بزایغ عنایت نشان بنام میرزا زینت صدور یافت - فواهم آوردن پراگندگیهای صوبهٔ مالوه برای صواب انتمای او بازگذاشته آمد - سرگرم خدمت باشد و بے طلب بجانب والا درگاه قدم نفرساید - و بعنایت اسپ خاصه میرزا را سربلند فرمودند - نظم و نسق صوبهٔ ملتان بسعید خان بازگشت - و مشمول عنایت بآنصوب رخصت یافت - پرتاب سنگهه برادر راجه مانسنگهه از بنگاله آمده دولت کورنش دریافت بعرض رسید که عساکر منصور بر باسوی مرهود مظفّر آمد - و قلعهٔ کولیر مفتوح شد برامداس حواله گردید •

و از سوانح دکن بمسامع قدسی رسید - خانخانان از پی برکندن خار و بن راجوی فتنه جوی را پیش نهاد همّت ساخت - و شاهزاده سلطان دانیال خیرگی یکے از فاروقیان در حوالی بابل گذهه معلوم نموده تردی بیگ خان و خواجه ابوالحسن را با فوجے بمالش او کسیل نمود - او ازانجا بدولت آباد گریخت - و خواجه ناظر خواجه سرا در قلعه برمبارزان فیروزی نشان بسته آغاز جنگ کرد - نصرت قرینان در محاصرهٔ قلعه لوازم اهتمام بجای آورده کار بران خیره سر تنگ نمودند - چون راه گریز مسدود یافت ناگزیر زینهاری شده بدولتخواهان پیوست - بعلّامی شیخ ابوالفضل فرمان شد جریده عازم درگاه اقبال مطاف گردد - و لشکر خود را با شیخ عبد الرّحمٰن پور خود گذاشته او را به نظم مهمّات پذیرد - بقراط دانش علّامی فهّامی شیخ ابوالفضل مقتدای ارباب فضل چون عقیدت درست و اخلاص راسخ بخدیو صورت و معنی داشت در خور آن پایه پایه بر مراتب قرب و منزلت و مدارج دولت و شوکت برمی آمد - ناتوان بینان از دید احوال او شعلهٔ حسد در کانون ضمیر می افروختند - و کین توزی و غدر اندوزی را فرصت می بودند - تا حمایت ایزدی شامل حال و عنایت سرمدی کافل [illegible] آن پاک نهاد

بود کار او ببلندي مي گرائيد - و از هيچ رهگذر گزندے نميرسيد - اما کينهٔ حسه پيشگان پيوسته تفرمفدي ميگرفت - رفته رفته مزاج شاهزاده سلطان سليم بناخش زني ترفند گذاران بران پيشواي اهل دانش بر شوريد - (چون اطوار شاهزاده نا ملائم طبع خاقاني ستوده سير بود - و پيوسته بر خلاف خواهش آن حضرت زيستے) بے توجّهي گيتي خديو روز بروز افزون ميشد - بد انديشان سرگراني و نا خشنودي کشور خدا از سعايت شيخ وا نمودہ دلنشين ميکردند - که شيخ در ريختن آبرو و زدودن نقش اعتبار شما ميکوشد - و ازين قسم مقدّمات چندان خاطر گزين شاهزادهٔ گرم خو (که از دوام بادہ گساري و مستي شراب برنائي و کامگاري سرمايهٔ کار آگهي و هوشياري در باخته بود) ساختند - که بر جان شکري آن يکتاي روزگار کمر بست - در هنگام (که شاهزاده بيطلب ميخواست که بدرگاه برسد - و ديهيم خدا از باطن غيب دان برسگالش او آگهي حاصل کرده آمدن نگذاشت) خبر طلب شيخ از دکن بر سبيل ايلغار معلوم نمود - فرصت را غنيمت شمرد و برسنگهديو بندیله را (که از ديرين رهزنان بود - و وطن در سر راه دکن داشت - و از مدّتے در رکاب بادشاهزاده بسر ميبرد) فرمان داد - چون شيخ بشوق ملازمت اقدس جريده رو نمود است سر راه برو گرفته کارش بانجام رساند - و به بسا نوازش آن تيره کار را اميدوار ساخته کميل نمود - و آن عوانِ نادان از هرچه زود تر بوطن آمده و جماعهٔ وحوش سيرت سباع خاصيت بندیله را با خود يکجا کرده در کمين فرصت نشست - شيخ چون فرمان گيتي خدا را کاربند شده از دکن گام[۲] سعادت برگرفت در اجين شنيد که آن کج انديش سر راه گرفته است - اين سخن را وزلے ننهاده به ديد هوا خواهان (که ميگفتند - ازينجا عنان تافته از راه گهاتي چاندا برويم) نه پسنديد[۳] - همانا از قرب زمان ارتحال سررشتهٔ تدبير از کف رفته بود - يا آنکه خاطر بگسيختن آخشيجي پيوند رغبت تمام داشت - و دل از دريافت نيرنگيهاي روزگار و ديد اوضاع زمانيان سير شده بود - غرهٔ ربيع الاول هزار و يازده هلالي مابين سراي بير و انتري برسنگهديو از کمين گاه برآمده نمودار گرديد - آن هشيار خرام ميدان آگهي بخاطر آزرده و پيشاني گشاده و دل پرتوکّل و همّتے فراخ آمادهٔ پيکار گشت - گدائي خان افغان (که از ديرين ملازمان و پروردهٔ احسان بود) پيش آمده عنان گير گرديد و از سر نيک بسيجي و خيرسگالي ظاهر کرد - که دشمن بجمعيّت فراوان ظاهر گشته

---

(۲) يا (گام سرعت) باشد (۳) نسخهٔ [ا] پسند نکرد ۱۲

ز کم یاوري چیره دست نمیتوانیم آمد - آن سزاوار که من با چندے گوبروی خصم شوم
و شما بآهستگي راه بسپرید - تا خصم از کار ما وا پردازد زمان دراز درمیان مي افتد
و شما بآنتري (که ازینجا سه کروه است - و درانجا راي رایان و راجسنگهه با دو سه هزار
سوار فرود آمده اند) بفراغت میرسید - آن غیرت مند شجاعت آئین پاسخ برگذارد - فروهیدگان
آزرم دوست را جان بناموس درباختن و بغیرتمندي و دلیري فرو شدن خوشتر است
از روزگارے ببد دلي بسر بردن و عار بیچگري بر خود پسندیدن - در آئین راد مردان
ازین نکوهیده تر چه باشد که بر حیات مجبولة الانصرام اعتماد نموده خصم را پهلو دهند
و دل در جهان ناپایدار بسته جاوید نفرین اندوزند - اگر واپسین روز (که هرآینه
بے شایبهٔ شک و شبهه همه کس را در پیش است) مرا همین روز است چه چاره و کدام
تدبیر - دیگر بر زبان راند - بندهٔ نوازی خدیو صورت و معني مرا از پایهٔ طالب العلمي
بعالي درجهٔ امارت و وزارت و گزین مرتبهٔ سرداري و سپه سالاري بر آورده است
امروز اگر از من خلاف شناخت آن حضرت ظاهر گردد در عالمیان بچه نام نامزد گردم
و در همچشمان چگونه رو سفید توانم شد - این بگفت - و متوجّهٔ غنیم گشت - گدائي خان
از پیش شده باز بالحاح تمام گفت - سپاهیان را ازین نوع کارها فراوان روی میدهد
در وقتے (که جنگ با خصم مناسب نباشد) از یک سو شدن و عنان برتافتن و بار دیگر
انتقام کشیدن خلل در ارکان شجاعت راه نمي یابد - هنوز فرصت باقي ست - میتوان
خود را ازین مهلکه بکنار کشید - آن آمادهٔ سفر واپسین (که قدم بر جان نهاده بود)
التفات بر کلمات دلسوزانهٔ او نکرده بگفت - از پیش این دزد رو ناشسته گریختن از من نمي آید
هنوز سخن درمیان بود که برسنگهدیو مقهور رسیده آمد - و آن والا همّت توسن جرأت
بر انگیخته بر فوج مخالف زد - و بزخم نیزه که بر سینه رسید از گلگون زندگاني جدا شده
بر خاک هلاک افتاد - گدائي خان و چندے دیگر توفیق جانفشاني یافتند - افسوس
ازان معدن دانائي - و دریغ ازان بحر شناسائي - شمع سبستان علم و دانش فرو مرد
و سرچشمهٔ فضائل و کمالات بیفسرد - فطرت را روز بد پیش آمد - و دانش و بینش
جگرریش شد - فهم و فراست را پیوند گسست - و دوربیني و دقیقه شناسي رخت
از عالم بربست •

• بیت •

دریغا آسمان معرفت با خاک یکسان شد • ستون علم ازجا رفت و کاخ فضل ویران شد

چون این کیفیت غم افزا ببارگاه گیتي خداوند رسید شهریار پایه شناس مهربان را دل

بدرد آمد - که بزم افروز قدسي محفل و مصاحب آگاه دل را پیمانهٔ حیات لبریز گشت نوئینان والا مرتبه بدراز نای غم درشدند - که صدر آرای بارگاه وزارت را رشتهٔ زندگي کوتاهي کرد - دانش اندوزان حکمت پژوه بغم اندوزي نشستند - که مربّع نشین چاربالش فضل از جهان برخاست - هشیار مغزان بیدار باطن آه سرد برزدند - که هنگامه گرم ساز آگهي را خواب واپسین درگرفت - عموم خلائق نوحه و زاري آغاز نهادند - که پیشوای ارباب ملح کل و مزاج شناس زمانه را روزگار سپري شد - غم و غصّهٔ که خاتان قدردان را روی داد از اندازهٔ گفت بیرون است - از ثقات بگوش خورده که خدیو زمان دو پهر روزي بعشرت تماشای پرواز کبوتران مشغول بودند - و بر سر پا ایستاده نظّاره بازی آن بدیع کرداران میفرمودند - که شیخ فرید بخشي بیگي ازین واقعه آگهي داد - آنحضرت بے اختیار شهقه زده از خود رفتند - و بعد از زمانے دراز بافاقه آمدند - و چند روز متوالي (از فدای آن مصاحب دانش آئین نوئین اخلاص گزین مخاطب بلند فطرت مخلص صافي طبیعت (۲) انیس مجلس خاص همدم خلوتکدهٔ اختصاص مستشار مائب رای هوا دار راستي سرای) دیدهٔ نمین و چهرهٔ غمگین داشتند - و هرگاه ازان قضیّه یاد میکردند آه درد آلود کشیده دست بر سینه میمالیدند - شاهزاده از برای چنین لغزشے (که ازو واقع شد) بانواع ملامت و اقسام عتاب ملوم و معاتب گشت - و در خاطر قدس مظاهر کدورتے تمام از شاهزاده جای گرفت - چنانچه تا آخرین نفس آزرده بودند - و با کمال تضرّع و ابتهال برو نه بخشودند - وزیر شهنشاه حق جوی - ابو الفضل آگاه دل - این دو فقره هرکدام تاریخ خوب آن قدوهٔ ارباب دانش میشود - که محرّر ارقام را در اثنای مسوّدهٔ این اوراق رو داده برای رایان فرمان شد - برسنگهدیو مقهور را مستاصل بسازد - و تا سر از تن او جدا نکند از پا ننشیند - راجه راجسنگهه و رامچند بندیله و سایر زمینداران آن نواحي بیاوري مقرّر شدند - ضیاء الملک بخدمت بخشیگری این لشکر سربلند گردید - و جمع از منصبداران حضور بهمراهی او معیّن گشتند *

و از سوانح رسیدن عرضه داشت نیاز میرزا بدیع الزّمان همشیرهٔ زادهٔ میرزا محمّد حکیم از بدخشان - در سال چهل و شش آنهي نگاشتهٔ خامهٔ درست گذار علّامي شده که او پس از چیرگي بر ولایت بدخشان خطبه و سکّه زد بنام نامی خاقان جهان زینت داد و کار دانے با عرضداشت عذر پیشین کم خدمتي بدرگاه والا فرستاد - و شهریار ناتوان نواز

---

(۲) در [بعضی نسخه] طویت *

مهربان دل فرستادهٔ او را با فراوان کالا و بسیارے اسلحه و یراق جنگ برگردانیده نیرو افزود درینولا باز بوسیلهٔ عریضه خود را مذکور همایون محفل ساخته خواهش لختے دست افزار جنگ کرد - خاقان کام بخش بیست شتر بار آلات جنگ و کالا مصحوب ملک محمّد بدخشي (که بداروغگی کان لعل بدخشان مقرّر گردید) بجهت میرزا مرحمت فرمود و فرمان عاطفت نشان مشتمل بر انواع دلدهي شرف ارتفاع یافت *

و از سوانح بسر آمدن روزگار خواجه سلیمان بخشی لشکر کوهستان پنجاب - جمعے را بر سر موضعے میفرستد - و انتظار خبر میبرد - چون آگهي نمي یابد خود از پي فرستادها میرود - و در هنگامے (که آن جماعه بمخالف در آویخته بودند - و از هردو طرف تیر و تفنگ در کار) بآنها مي پیوندد - درین اثنا تفنگے بشقیقه‌اش رسیده جان میشکرد - بعرض اقدس رسید - شاهزاده دانیال یک چندے بنابر تاکیدات آن حضرت از می گساري باز آمده و جام بر سنگ زده و بر نخوردن شراب قسم بفرق فرقدسای خدیو صورت و معني یاد کرده بود - درین اوان پیمان گسل شده باز بباده پیمائي افتاده - و در خوردن آن آب آتش مزاج از حد اعتدال تجاوز نموده - فرمان اندرز نشان بآن نونهال سلطنت نافذ گشت چرا بر برنائي و رعنائی خود رحم نمیکند - و از واقعهٔ بزرگ برادر خود شاهزاده سلطان مراد پند پذیر نمیشود - ازین آتش کردار برق خصلت استخوان کاخ انساني را (که گزین بنا بر آوردهٔ یدالله است) چه زیانها که متصوّر نیست - اگر جویای خشنودی آفریدگار حقیقي و خدای مجاري ست دل از همدمی آن مصاحب زیانکار بر گرداند - و از یک لحظه خرسندي (که ازان مي اندوزد) طلبگار خسران جاوید نباشد - از عرائض صوبه دار کابل و دیگر متصدّیان مهمّات آنجا [سر فتنه بر افراختن احد داد بد نهاد در تیراه - و پیوستن الوس افریدي و پني و اورک زئي و سوري با او - و رسیدن تخته بیگ (که بجهت دفع خصومت یوسف زئي و اورک زئي در نگر کوت اقامت داشت) ازین آگهي به پشاور - و ازانجا متوجّه تیراه شدن و ایل گشتن الوس افریدي با او - و رفتن احد داد از تیراه بآهن پوش و آن نواحي - و مالش دادن تخته بیگ جمعے از اغانه را (که باشارهٔ احد داد قلعهٔ ارخیل و درمندي (۲) را ویران ساخته در میان علي زئي نشسته بودند) : و ازان پس تهانه نشاندن و رودبندي و آمده دیدن کلانتران الوس افریدي او را - و پیوستن سران قبیلهٔ اورک زئي پس از گرفتن عهد و بستن پیمان باو - و برهم خوردن هنگامهٔ احد داد - و گام ناکامي برگرفتن او بطرف

---

(۲) در [بعض نسخه] دروندي *

چوهانه] مفضّل معروض عاطفانِ سدّهٔ اقبال گردید - چون از حسین قلیچ پور قلیچ خان در پنجاب تردّدات بلیغ بظهور رسید و تلوک چند مرزبانِ نگرکوٹ را ایل ساخت حسین قلیچ ببخشش خلعت و قلیچ خان بعطای پرم ترم خاصه و تلوک چند بومي بانعام پرم ترم دیگر سرافراز گشتند - از شاهزاده سلطان سلیم چون تقصیر بزرگ بوقوع آمده بود و مزاج اقدس آشفتگی تمام داشت هیچکس نیارستی درخواستِ لغزش نمود - مهین بانوی روزگار مریم مکاني و خاتونِ شبستانِ عفّت گلبدن بیگم آرزوی بخشایش درمیان آوردند ازانجا (که شهریار قدردان را در پاسِ خاطرِ مریم مکاني و نگهداشتِ جانبِ گلبدن بیگم اهتمام تمام بود) خواهش پذیرفته حکم بآمدنِ شاهزاده بقدسي آستان فرمودند و مقرّر شد که عفّت قباب سلیمه سلطان بیگم رفته شاهزاده را نوید بخشایش رساند - و با خود بدرگاهِ اقبال بیارد - آن عصمت نقاب بجهتِ تسلّی خاطرِ هراسانِ شاهزاده یک زنجیر فیل فتح لشکر نام و اسپِ خاصه و خلعتِ مبارک ازان حضرت گرفته با خود برد و همدرین ایّام فوجداری میوات بافتخار بیگ مقرّر گشت - دوم آبان جشنِ شمسي وزنِ گیتي خداوند شد - بزم نشاط آرایش یافت - و آن شاه سنجیده را بدوازده چیز برسنجیدند - و آزمندان را سرمایهٔ بے نیازي فراچنگ آمد - پیشکشِ قاسم خان از ماوراء النّهر رسیده پذیرائي یافت - شاه بیگ خان ناظمِ قندهار را بمنصبِ پنج هزاري پایهٔ اعتبار برافزودند - و حکومتِ غزنین از تغیرِ شریف خان باو بازگشت - و درباب ایمنیِ[۲] راه قندهار و غزنین (تا آمد و شدِ بازرگانان بجمعیّت خاطر باشد) حکم بقدغنِ تمام نافذ گردید - سالباهن توپچي بخطابِ راجگي نام برآورد - او در تفنگ بازي بے همتا بود و از دوامِ خدمتگاري سربلندي گرفت - از عرضداشتِ میرزا شاهرخ رنجوري و ناتوانیِ او ظاهر گردید - بینی داس پزشک بمعالجهٔ او دستوري یافت - منوچهر وخشور کارگیای ایران را گرانبار عطا کسیل فرمودند - و از متعلّقاتِ سوادِ اعظمِ هندوستان فراوان متاع مصحوبِ او ارمغانی کارفرمای آنجا شد - و هنگامِ رخصتِ منوچهر چهارلک دام دیگر بر انعاماتِ سابق افزوده آمد - آگهي رسید ایرج پورِ خانخانان را با عنبر جیو سنگ آویزه روی داد و بنه نیروی اقبالِ جهانگشا فیروزمند آمده فیلان و سایرِ اسبابِ استکبارِ او را متصرّف گردید خدیو بنده نواز در جلدوی اینخدمت خطابِ بهادري باو مرحمت فرمود - و جادون داس برادر زادهٔ رای بهاري چند رخصت یافت - تا منشورِ عاطفت بشاهزادهٔ والا گوهر سلطان

---

(۲) در [بعضے نسخه] روانیِ راه •

دانیال و خانجانان و ایرج بهادر رسانیده فیلانے (که از غنیم بدست آمده) با خود بدرگاه آرد - و کمر خنجر مرصّع مصحوب او بشاهزاده مرحمت گردید - و بشیخ عبدالرّحمٰن پسر علّامي ابو الفضل فرمان شد که برای رایان پیوسته از برسنگهدیو متهور کیني پدر مغفور بکشد و جایگیر شیخ عبدالرّحمٰن در صوبهٔ مالوه مقرّر گردید - بالتماس شفیعان جرم بزرگ شاهزاده را خلعت خاصه و اسپ خاصگي مصحوب برهان‌الملک خواص مرحمت شد - و بسا کلمات موعظت آمیز بزبان او حواله گردید - شاهزاده دانیال الماسے بوزن بیست و هفت سرخ و لعلے بگرانی چهار مثقال برسم پیشکش ارسال داشت - بابوالقاسم تمکین فرمان نافذ گشت - میرزا غازي را با خسرو نام غلامے که معتمد او ست روانهٔ درگاه والا سازد - هاشم خان و قاسم خان پروانه و حسن قلیچ از انطاع خود آمده بشرف ملازمت اقدس جاوید سعادت اندوختند حکیم رکنا و حکیم حیدر را قاید توفیق زمام طالع گرفته از عراق بدار النّعیم هندوستان آورد و از دولت ملازمت پادشاه غریب پرور کامیاب مطالب گردیدند - نخستین پزشکي را با صوري دانش فراهم آورده بود - و بقافیه سنجي میل تمام داشت - و مضامین بلند در رشتهٔ نظم کشیدے - درمین در فنون حکمت صاحب دستگاه - و از طبابت نیز آگاه و بر انشای نظم و نثر قادر - و آراسته باطن و ظاهر بود - عرضداشت بزرگ شاهزاده از نظر انور گذشت - خلاصهٔ مضمون آنکه درمنزل مهد عفّت شعار را پذیرا شد - و سجدات مراحم خاقاني بجای آورد - و دران عریضه خواهش تکوزے (که ایراني وخشور پیشکش کرده) ظاهر ساخته بود - خرّم پور خان اعظم بیست راس اسپ کچهي (که از ولایت جونه‌گدهه برسم پیشکش ارسال داشته بود) از نظر مقدّس گذشت - بعرض رسید که برسنگهدیو تباه کار در پناه جنگلها و دشوار درها در آمده قزّاقانه میگردد - و رای رایان چندین بار آن شولیده مغز را مالشها بسزا داده - درینولا چون آگهي اندوخت (که این سیه کار بقلعهٔ بهاندیر در آمد - و پس از گرد گرفتن بهادران منتقلا ازانجا بحصار ایرج در خزیده و فیروزي جنود او را نیز قبل نموده است) تیز تر ره نوردیده بنصرت‌مندان پیوست آن سیه بخت از قلعه بر آمده بر لب آب شورش افزود - و جنگ تفنگ گرم گردید رای رایان از آب رود گذشت - و ازین جهت که کنار رودبار بلند بود مردم بدشواري بر آمدند و زد و خوردے درمیان آمد - آن بد کار منهزم گشته بقلعهٔ ایرج در شد - رای رایان بمحاصرهٔ آن پرداخت - چون کار نزدیک شد شبے دیوار قلعه را شکافته از طرف مورچال راجه راجسنگهه بدر رفت - غالبًا راجهٔ مذکور در دستگیر کردن او مسامحت نمود - بهادرا

فیروزمند تکامشي نموده چهل کس آن مخذول را به نیستي سرا فرستادند - و چون جنگل انبوه و لونده‌ای بسیار در راه بود مبارزان از تعاقب باز ایستادند - و آن شوریده سر جان بسلامت بدر برد *

و از سوانح سپهري شدن روزگار میرزا بدیع الزّمان - از نابسامانی خواهش لختی اشیای قور خانه از درگاه والا نموده بود - و خاقان مهربان خواسته را با فرمان استمالت مصحوب ملک محمّد بدخشي فرستاد - پیش از رسیدن او باقي خان والی توران با لشکرے گران بدخشان آمد - و میرزا با کم نیروئي دل بآویزه بر نهاد - و غنیم چیره دست آمده زنده بر گرفت - و از بے مهري جان بشکرد *

و از سوانح رسیدن پاینده خان برادر باقي خان بوالا درگاه - نگارش یافت پس از کشته شدن تتم خان باقي خان بتوران رفته کارگیائی آن ملک یافت - و او در ولایت گرم سیر اسیر شاه بیگ خان گردید - درینولا او را بدرگاه فرستاد - چون از نظر اقدس گذشت بمیرزا والي حواله شد - او بکین برادر خود بدیع الزّمان (که باقي خان از هم گذرانید) خون آن بے گناه ریخت *

و از سوانح بسر آمدن روزگار مهد عفّت نقاب گلبدن بیگم عمّهٔ گیتي شهریار چون هنگام رفتن ازین کاروانی سرا در رسید روزے چند تب عارض مزاج گشت - و معالجهٔ پزشکان سودمند نیامد - دوشنبه ششم[۲] ماه رمضان سال هزار و یازده رو در نقاب عدم کشید - هشتاد[۳] و دو سال درین جهان نا پایدار ایزدي رضا فراهم آورد - خاقان جهان را غریب محبّتے بآن قدسي ذات بود - بمقتضای آداب دانی محقّهٔ آن سفر گزین ملک تقدّس را بر دوش خود گرفته گاهے چند بمشایعت بر داشتند - و دلهای آزمندان بحیرات و مبرّات بدست آورده خرسندی روح پاک آن محمل آرای کشور بقا حاصل کردند - ملکهٔ روزگار مریم مکاني هنگام غلبات غمرات موت (که وقت بیخودي و فراموشي ست) بر بالین ایشان حاضر شده هرچند بیگم جیو گفتند پاسخ نیافتند - چون از دیر باز یکدیگر را مهرآمیز خطاب میفرمودند مرتبهٔ دیگر بآن خطاب و نام بر خواندند - دیده بر روی مبارک ایشان وا کرده باین مصراع جان گداز لب گشودند * ع * * من زار بمردم عمرت بادا ارزاني *

مرضداشت عفّت نقاب سلیمه سلطان بیگم بموقف عرض رسید - داستان حسن عقیدت و اخلاص شاهزاده را بآب و تاب نوشته بردند - و نیز معروض داشته که غبار وحشت

---

(۲) نسخهٔ [ا] ششم ذي الحجه (۳) در [نسخها] ۵ هشتاد و دو سال *

و توهّمات از صفحهٔ ضمیر شاهزاده پاک کرده ام - بزودي باتّفاقِ ایشان عازم طوافِ سدّهٔ اقبال مطاف میگردم •

آغاز سال چهل و هشتم الّهي از جلوس مقدس شاهنشاهي

یعني سال اسفندارمذ از دور چهارم

روز جمعه هشتم شوّال (سنه ۱۰۱۱) هزار و یازده هجري پس از سپري شدنِ دو ساعت و چهل دقیقه طارسِ آتشین پر حمل را آشیانه ساخت - و دوازدهم سال از چهارم دور بعالمیان نوید شادماني رسانید • • نظم •

نوروز رسید و بوستان رنگین شد • خورشید زمانه را پي‌ترئین شد
از بسکه هوا تربیتِ آب نمود • شورابه بچشمِ عاشقان شیرین شد

بفرمانِ خدیوِ دولت دولتخانه را از بستنِ آذین چهره رنگین کردند - و تا هنگامِ پیوستنِ نور بخشِ عالم بدرجهٔ شرف بزم عیش و طرب سرور افزای خاطرِ خدیوِ گیتي پیرای گردید از کام بخشی شهریار(۲) جهان جهانے را دامنِ امّید بر آمود - بزرگانِ روزگار بگذرانیدنِ پیشکشها سرمایهٔ سعادت جاوید بکف آوردند - پردهٔ گزینِ حریمِ عفّت سلیمه سلطان بیگم معروض داشته بود - شاهزاده سلطان سلیم را با خود گرفته بصوبِ آستانِ اقبال زمین پیما شد - چون منهیان بعرضِ والا رسانیدند (که شاهزاده دانیال از همدمی صراحي و ساغر پهلو تهي نمي کند - و از دوام میگساري زار و زبون شده است) عاطفتِ آن معني پرشک خواست که شیخ ألهداد را بطلبِ او فرستند - بوکه چون بدولتِ ملازمت کامیاب گردد بنوش داروی شاهنشاهي اندرز بیماري از دوري گزیند - شیخ ألهداد از ارادهٔ گیهان خدیو بشاهزاده آگهي فرستاد - دریغولا شاهزاده عرض داشت - چون بر طلبِ خود آگاه شدم ازین جهت خانخانان را ببرهان پور خواندن مصلحت وقت نبود - بقصدِ ملاقاتِ او گامِ فراخ برگرفتم - تا او را بایستِ وقت آموزم - و صلاحِ کار را نمایم - و چون شیخ ألهداد برسد بصوبِ قدسي آستان رہ نورد گردم ازین آگهي بخاطرِ غیب یاب پرتو انداخت که شاهزاده دل نهادِ آمدن نیست - و رفتنِ او از خاندیس بصوبِ دکن بهانه جوئي ست - بنابران فرمان شد روانه شدنِ او نزدِ خانخانان حیله ایست برای نیامدن - و نیامدنش از شراب شیفتگي و تن آساني ست و گرنه خانخانان را باندرز گوئي و پند گذاری او چه احتیاج - اگر دوباره چنین حرف

---

(۲) نسخهٔ [ا] شهریار جهانے را •

فرمود آزردگی خاطر مقدّس نسبت باو یکی هزار خواهد شد - و نیز فرمان شد که چند مراتب حکم بطلب خواجه فراست خواص (که بسبب رنجوری درانجا گذاشته شده است) و نیلاے (که در جنگ عنبر و فرهاد بدست آمده) صادر گشته - و از بے سعادتی در روانه ساختن آنها عذرها می گذراند - و بتماشای آویزهٔ نیلاے (که از نظر مقدّس نگذشته اند) بے حکم معلّی عشرت می اندوزد - این نکوهیده کردارها هر کدام دلیل سیه گلیمی و واژون طالعی او ست - باید که تمامی فیلان را با خواجه فراست ببارگاه فرستد - منشور عنایت با پرم ترم خامه بجهت سربلندی میرزا شاهرخ بمالوه روان شد و نامور اسپان با گزین خلعتها بسر افرازی امرای دکن صرحمت گردید - راجه سورج سنگهه بیافت نقّارهٔ کوس امتیاز در اشباه نواخت - در دکن تردّدات ارجمند ازو بظهور پیوسته بود خدیو قدردان در جلدوی خدمات نقّاره مرحمت فرمود - دوازدهم فروردین بیچه جان انگه مادر زین خان کوکه را زندگی بسر آمد - پادشاه مهربان دل وا ماندهای او را در خانه اش رفته پرسید - میرزا شاهرخ آرزوی آستان بوس ظاهر کرد - فرمان شد حکم بطلب شاهزاده دانیال شرف ارتفاع یافته - اگر او پرایغ مقدّس را کار بند شده بقلاوزی بخت بصوب آستان اقبال گام بردارد آمدن او بوالا درگاه مناسب نیست - چه آن ناحیه از دولتخواهان خالی میشود - و در صورتے که شاهزاده از خویشتن داری و بالین پرستی و بد همنشینی و دوام مستی قرار بر نیامدن دهد جمعیّت خود در صوبهٔ مالوه گذاشته بجانب سدّهٔ سپهر مرتبه ره نورد گردد - و برای رایان فرمان شد - چون بر سنگهدیو مقهور آوارهٔ دشت ادبار شده است با بند هائے (که با او یاور اند) رو بسوی قدسی آستان نهد دوازده زنجیر فیل فرستاد؛ شاهزاده دانیال از نظر همایون گذشت - ازانجمله شاهرخ نام در حلقهٔ خاصه جای گرفت •

و از سوانح آمدن شاهزاده سلطان سلیم بدرگاه والا - چون نزدیک بمرکز اقبال رسید عرضداشت - حضرت ملکهٔ جهان مریم مکانی دست مرا گرفته در پای سپهر فرسای حضرت اندازند - خواهش پذیرفته آمد - و حضرت مریم مکانی یک منزل پیش رفته بتازه دلدهی خاطر هولناک شاهزاده را خرسند ساختند - و روز دیگر بدولتخانهٔ معلّی آوردند - شاهزاده چهرهٔ عجز و شرمساری بر قدم خاقان جهان نهاد - و بر بے سعادتی خود اعتراف نموده بهای های گریست - شهریار آگاه دل عذر نا پذیرفتنی بحسب ظاهر پذیرفته در آغوش مهرباني کشید - لیکن این لا به گذاری نا خشنودی باطن آن حضرت را

چاره گر نیامد - دوازده هزار مهر نذر و نهصد و هفتاد و هفت فیل پیشکش شاهزاده از نظر قدسي گذشت - از جملهٔ آن سه صد و پنجاه فیل رتبهٔ پذیرائي یافت - بشاهزاده دانیال فرمان شد (چون راجه سورج سنگهه از دیرباز دران صوبه است - و آرزوی ملازمت اقدس میکند - و ارادهٔ نظم مهمّات وطن نیز دارد) گوبند داس بهائي کارپرداز او را با جمعیّت او نزد خود نگاه دارد - و او را جریده بآستان دولت رخصت نماید - تا از سعادت ملازمت بهره اندوخته در وطن بسر برد - پون نام فیل خاصه را (که در خوش فعلي و تیز تگي طراز یکتائي داشت) بزرگ شاهزاده خواهش نمود - و از عنایات خاقاني بآرزوی خود رسید - شاهنشاه فراخ حوصله بجهت صید دل رم خوردهٔ شاهزاده دستار والا از سر خود برداشته بر فرق او گذاشت - این شگوفے بود برای آن زیبندهٔ تاج و سریر - هرچند خاقان بعد از خود بر خلافت شاهزاده راضي نبود اما سرے را (که شایستهٔ اکلیل فرماندهي ساخته باشند) بخواست تاج دولت بران قرار مي گیرد - و همای سعادت سایه مي گسترد شیخ عبد الرّحمٰن پور و ابو البرکات برادر علّامي شیخ ابو الفضل مرحوم از دکن آمده ناصیهٔ سعادت بسجود بندگي روشن ساختند - و پرسش پادشاه بنده نواز بر درونی زخمهای ایشان (که از واقعهٔ هایلهٔ شیخ مبرور داشتند) مرهم بست - و آبے بر آتش آن جگر تفتها زد سه زنجیر فیل و چهار قبضه شمشیر و هفت عقد مروارید و لختے آلات مرصّع پیشکش گردید و پایهٔ قبول یافت - پرم نرم خاصه بشیخ عبد الرّحمٰن مرحمت شد - هر هر رای پور راجه بیربر عرضداشت شاهزاده دانیال آورد - معروض داشته بود - ترک باده پیمائي کرده ام شش ماه است که بآن آرزو نبرده - و نیامدن خود را عذرها گذارده بود - چهار اک دام بمیرزا علي اکبر شاهي انعام فرمودند - ابو البقا اوزبک از توران آمده آئینهٔ بخت را بخاک آستان اقبال جلا داد - از بزرگ امیران عبد المومن خان بود - و ایالت مشهد داشت - چون روزگار ولي نعمت او سپري شد بخدمت باقي خان تن در نداد - و دم از وارستگي زده و دشت پیمائی مکّه را دست آویز ساخته از توران بر آمد - و برهنمونی طالع بسوی کعبهٔ اقبال و قبلهٔ آمال فراخ رو شد - پادشاه غریب نواز بمنصب پانصدي ذات و پنصد و پنجاه سوار سر افراز ساخت - قلیچ خان را (که از دیرین بند های درگاه بود) بوالا منصب پنج هزاري ذات و سوار بر نواختند - حسین بیگ شیخ عمري را به یناق داری صوبهٔ کابل و بنگش پدرود کردند - مادهو سنگهه بمنصب سه هزاري ذات و دو هزار سوار فرق عزّت بر افراخت ..

و از سوانح بنگاله آنکه زمیندار مکنه(۲) با نوارهٔ بسیار آمده نخست به بندر سنارگام رسید و قلعهٔ پرمهاني را (که سلطان قلي قلماق مظفّر خاني با جمعي بندها درانجا بود) گرد گرفت او رزم جویان از قلعه برآمده با غنیم در آویخت - و به نیروی اقبال روزافزون فیروزي اندرخت سپس بر قلعهٔ (که احمد خسر پورهٔ یوسف کشمیري نگاه میداشت) روی آورد - او با جماعهٔ کشمیریان رده آرا شد - از یارانش چندے فرو شدند - و خود نیز زخمي گشته هنگام شب از معرکه روی بر تافت - راجه از چیرگی غنیم آگاه شده ابراهیم بیگ اتکه راگهو داس اسکرن دلپت رای و چندے را با فوج بیداري تعین کرد - غنیم در هر چند روز بر تهانجات مي ریخت - و چپقلشهای قوي با بهادران میشد - ابراهیم بیگ دل بر دفع او نهاد و ترتیب اسباب نبرد کرده دلیرانه بجنگ پیش آمد - و سخت در آویخته آن بد گوهر را بسزا بر مالید - و فراوان کس را جان بشکرد - غنیم آب را از آتش شمشیر مجاهدان پناه دانسته بکشتي در آمد - و نوارهٔ را لنگر انداخته هنگامهٔ توپ اندازي و تفنگ افکني گرم ساخت - مبارزان نصرت مند داد مدافعه داده برخے خراب ته نشین آب ساختند - میرزا شاهرخ بفرمان گیتي خدا لشکر به تنبیه مرزبان بانسواله کشید و بکوشش بسیار آن بومي را آواره ساخته بر ولایت او دست یافت - و چندے درانجا پاي آسایش دراز کرد - آن بے خان و مان ولایت مالوه را از یکاندار خالي یافته دران حدود شورش افزائي و ترک تازي پیش گرفت - میرزا ازین آگهي ولایت بدست آورده را وا گذاشته بچاره گري باز گشت - چون بمالوه رسید مرزبان مذکور به بنگاه خود در آمد - میرزا موسم برشکال را مانع تصوّر کرده نتوانست دو باره بآن ملک رفت •

و از سوانح تنبیه یافتن میرزا حسن پور میرزا شاهرخ درنواحی قندهار - در اواخر سال چهل و پنجم الهي نگاشتهٔ خامهٔ راستي شعار علّامي شده است - که حسن میرزا از تنگ دستي کالیوه شده با یکے از کشمیریان بیراهه رفت - تا ایں تاریخ اثرے ازان بے گم کرده پیدائي نداشت - درینولا آگهي آمد که آن نکوهیده کردار نخست نزد کارگیای ایران شاه عباس رفت - و هنگامیکه شاه سفر آذربائیجان پیش گرفت آن بد گوهر را نزد حسین خان حاکم هرات فرستاد - دران ایّام چون لشکر اوزبک از ترکتاز ولایت مرو ومارو چاق و مرغاب دست باز مي کشید حسین خان توهّم بخود راه داده بشاه نوشت - بودن پور میرزا شاهرخ در اینجا

---

(۲) در [بعضے نسخه] منکه •

مناسب نمي دانم - شاه باخراج او فرمان داد - و حسين خان او را به بدخشان كسيل كرد آن تبه سگال چون در بدخشان مجال شورش انگيزي نمي يابد باحشام ميگذرد - و با هزاره مي پيوندد - و واقعهٔ طلبان آن دو گروه برو گرد مي آيند - و بر شمالي كوهستان قندهار (كه ولايتي ست وسيع بنگاه هزاره - و پس از فتح قندهار فيروزي جنود از اوزبک بزور برگرفته) دست يارش مي‌گشايد - چون شورش افزاى بسيار با خود داشت پناهداران آن ولايت سنيزه با او از اندازهٔ نيروى خود افزون يافته بشاه بيگ خان آگهي مي دهند - او از قندهار متوجّه فرو نشاندن اين آشوب ميشود - آن خام خيال سيه مغز باندک زد و خورد رو بگريز مي نهد - مبارزان اقبال از پى شتافته فراوان خون گرفته را (كه گردن بشمشير مي خاريد) جان مي شكرند - او نيم جانے بسلامت بدر برده بكوه حقچران پناه مي جويد اول مهر ماه الهي ضياء الملک بمنصب هفتصدي ذات و سه صد سوار سربلند شد - بالتماس شاهزاده سلطان سليم لغزشهاى راجه باسو زميندار مؤ بخشيده شد - تاتار بيگ سفرچي بمنصب هفتصدي سرافراز شد •

و از سوانح دستورى شاهزاده سلطان سليم بمالش رانا - در سال چهل و پنجم (رخصت شاهزاده باين خدمت - و بيراهه رفتن آن سرو جويبار خلافت - و بتحكم بالله آباد شتافتن) رقمزدهٔ راستي گذار علّامي شده است - درينولا خاقان جهان(۲) باز شاهزاده را بمهمّ رانا فرمان داد - بيست و يكم مهر ماه الهي (كه جشن دسهره بود) گرانبار اندرز كسيل فرمودند - شاهزادهٔ آسايش دوست (كه بے چين پيشاني اين بار بر دوش همّت كشيده بود) از دار الخلافه ده كروه پيش(۳) رفته عذرهاى نا پذيرفتني معروض داشت - و كمبود لشكر و نا بسامانى خود را دستمايهٔ نرفتن ساخته در فتحپور توقّف گزيد - خاقان والا خرد (كه عيار اخلاص شاهزاده مي‌گرفت) عذر نيوش گشته و بظاهر مهرباني نموده فرمان داد كه برگشته آمدن او و اندوختن سعادت ملازمت درين هنگام (كه ستاره شناسان از زيوني آگهي ميدهند) مناسب نيست - چون در ساعت خجسته دستوري گرفته است آن بهتر كه بصوبهٔ الله آباد رفته كام دل برگيرد - ازين آگهي شاهزاده با دل خرّم و خاطر كامياب باده كشان و عشرت كنان از گذر نزديک متهرا آب جون گذشته گام فراخ برداشت - كار آگهان نيكو دانند - اين دستوري و تجويزدورى را عنايت مي توان گفت - و كردار شاهزاده اگرچه بحسب ظاهر بيگانگى تمام بملک داري و دارائي داشت اما ايزد توانا را باو

---

(۲) نسخهٔ [ا] جهان ستان (۳) در [بعضي نسخه] پيش نرفته •

نظرهاي خاص بود که با چنین حال بسریر آرائي بر گزید - آرے در جنابِ کبریای دادارِ کردگار نظر بر کردار نیست •

• بیت •

آنجا که عنایتِ تو باشد باشد • نا کرده چو کرده کرده چون نا کرده

دهم آبان میرزا مظفر صفوي را سپهر گردش بسر آمد - بمحمّد بیگ خوباني حکم شد نعشِ او را بدهلي رساند - چون مدّتِ بودنِ میر جمال الدّین حسین انجو نزدِ عادل خانِ بیجاپوري بدیر کشید باطنِ غیب دانِ قهرمانِ جهان بر حیله سازیِ عادل خان آگاه گشت از موقفِ جلال بشاهزاده دانیال و خانخانان فرامینِ قضا آئین شرف نفاذ یافت - (چون به نیروی تائیداتِ آسماني از تدبیرِ ممالکِ محروسه خاطرِ گیتي پیرای را فراغِ کلي حاصل است اگر دولتخواهان صلاح دانند عرضه دارند - تا با بخت بیدار و طالعِ قوي بصوب دکن چالشِ اقبال فرمائیم - و ناسپاسانِ برگشته روزگار خاصه عادل خان را از غنودگی غفلت بگوشمال بیدار سازیم - مناشیرِ اقبال حوالهٔ عنایت الله کتابدار شد - چون او نزدِ شاهزاده رسید، فرامین رسانید شاهزاده او را پیشِ عادل خان فرستاد - و نشانے مشتمل بر کلماتِ اندرز و نصیحت باو بر نگاشت - خاقانِ جهان دستارے (که بر فرقِ فرقدسای بسته بودند) بجهتِ سربلندیِ شاهزاده سلطان دانیال بدستِ محمّد شریف کولابي فرستادند - و اسپِ خاصه هربرشاد نام نیز ضمیمهٔ این عنایت شد - خواجه عبد الله ملازم بزرگ شاهزاده از بد سلوکیِ کارگذارانِ آن نو باوهٔ اقبال ستوه آمده روی بعتبهٔ جلال آورد - خدیو بنده نواز او را بمنصبِ هزاري ذات و خطابِ صفدر خاني سرافراز ساخت - او خواهرزادهٔ خواجه حسن نقشبندي ست - نخست روزگار با شیرِ خواجه بسر بردے - و در دکن گزینِ کارها از دستش بر آمد - سپس بقلاوزیِ بخت بخدمتِ شاهزاده روی آورد و در زمرهٔ احدیان جای گرفت - رفته رفته بمنصبِ هزاري و خطابِ خاني روشناس شد درینولا دولت بآستانبوسِ اقبال رهنمونی کرد •

و از سوانحِ فرو نشستنِ شورشِ علي رای مرزبانِ تبّت[۲] - پیش ازین معروضِ مقدّس گردیده بود - او از فیروزي یافتن بر زمیندارِ تبّتِ کلان و بدست آوردنِ طلای فراوان آشفته دماغ گشته در حوالیِ کشمیر گرد فتنه بلند کرده است - از پیشگاهِ جلال بقلیچ خان صوبه دارِ لاهور فرمان شد که جمعِ شایسته بمددِ محمّد قلي حاکمِ کشمیر فرستد - تا آن پشّهٔ بد مست را (که دران خمکده طنینِ خود سري بلند کرده است) بپاداش رسانند

---

(۲) اغلبکه تبت خرد باشد اگرچه در نسخها یافته نشد •

درینولا بعرض رسید[۲] قلیچ خان سه هزار سوار و پانصد برق انداز بسرکردگی سیف الله پور خود بیاوری محمّد قلي بیگ تعین کرد - علي رای چون بر رسیدن فوج نصرت اعتصام آگهي اندوخت دل بای داده و جگر باخته بے آنکه آویزه رود ویران شده ره نوردِ بادیهٔ گریز گردید - مبارزانِ ظفرشعار تکاپوي تا جائے که اسپ توانستے رفت کرده عنان باز کشیدند یازدهم آبان لاهوري بندر در انعام بزرگ شاهزاده مرحمت شد - و اسپ خاصه شاه عنایت نامي حوالهٔ دوست محمّد گشت - که بشاهزاده برساند - و مقرّر شد که شاهزاده دانیال یک لک روپیه هر سال از محصولِ بندرِ کنبایت بوجهِ انعام مي یافته باشد - بخواهش بزرگ شاهزاده خواجگي فتح الله بخشي را به پایهٔ هزاري بر آورده نزد شاهزاده رخصت دادند - محمّد قلي دوازده راس اسپ باد پای از خانه زادانِ کشمیر ارسال داشته بود از نظرِ مقدّس گذشت •

و از سوانح نصرت یافتنِ فیروزي جنود در بنگاله - و فرو شدنِ کیدار[۳] زمیندار - و برگشتنِ راجه مکهیر - آگهي آمد - کیدار (که از نامور بومیانِ سرحدِ بنگاله است) با نوارهٔ بسیار پارهٔ زمینداران مکهیر شده بر تهانهٔ سري نگر زور آورد - راجه مانسنگهه ازین آگهي لشکرے آراسته با توپخانهٔ شکوه مند بر سرِ آن بخت برگشته فرستاد - در نواحی نگر سور آن خون‌گرفته با فیروزي سپاه آویزه نمود - و سنگ نبردے چهرهٔ عبرت بر افروخت - پیکارپرستان داد راد مردي و دلیري داده غنیم را از جای بر داشتند - و فراوان کس را معرضِ تیغ خونخوار گردانیدند - کیدار زخمِ تیر و تفنگ بر داشته در علامتِ سپردنِ نیم جانِ باقي مانده پای گریز تیز کرده مي رفت - بهادرانِ دشمن شکار از پی رسیده او را دستگیر ساختند - چون نزدِ راجه آوردند رمقے داشت - و پس از لحظهٔ فرو رفت - و از بسر آمدنِ روزگارِ او شعلهٔ آشوب بنگاله فرو مرد - آزان پس راجه مانسنگهه (که در بهوال آمادهٔ پیکارِ عثمان افغان بود) شورش زمیندارِ مکهیر شنیده بدفعِ او روی آورد - او صرفه در مقابله ندیده بملکِ خود عنان تافت و راجه باز متوجّهِ عثمان گردیده به بهوال آمد - درین نوبت او نیز از دیدِ نیرنگی اقبال رو بگریز نهاد - و راجه خاطر از برهم خوردگیهای آن حدود فراهم آورده و تهانجات را به شناسایانِ سره و مردانِ کار سپرده بدّهاکه باز گردید - خاقانِ مهربان نظر بر فراغت و آسودگی مرحله پیمایان و صحرا نوردان کرده حکم فرمود - که در سراها و رباطات (که بر شاهراه واقع است) لنگرها و مطبخها مقرّر سازند - و ره نوردانِ تهیدستِ بے مایه را انواعِ

---

(۲) نسخهٔ [ا] رسانید (۳) در [بعضے نسخه] کیدا زمیندار •

خوردني مهيّا دارند - چون مشقّتِ راه كشيده بمنزل پاتابه گشايند بے محنت لقمه بدهن گذارند - مير گدائي پسرِ مير ابوتراب را بمنصبِ هفتصدي ذات و چهار صد سوار و مير مرتضى را بمنصبِ دو هزاري ذات و سوار پايهٔ عزّت بر افراختند - ميرزا كيقباد پورِ ميرزا محمّد حكيم را حوالهٔ جگناتهه فرمودند - كه در قلعهٔ رنتهپور بزنداني دبستان نشاند از بد همنشيني بباده گساري افتاده بود - و نكوهيده كردارِ فراوان ازو ظاهر ميشد بادافراهِ او اين بود كه خديوِ عالم فرمود - شادمان و عبد اللّه پسرانِ خان اعظم هر كدام بمنصبِ هزار و پانصدي سرافرازي يافت - نخستين را بصوبه داريِ گجرات و دومين را بحكومتِ جونه گدهه رخصت شد - معروضِ اقدس گرديد كه مير معصوم بهكري (كه بيست و هفتم آذر ماهِ اين سال بسفارتِ ايران از بنگاهِ خلافت دستوري يافته بود) شاه عبّاس فرمان روايِ آن ملک را هنگاميكه بمحاصرهٔ قلعهٔ ايروان توجّه داشت ملازمت نمود شاه در بزرگ داشتِ او فراوان مبالغه فرموده نامهٔ حضرتِ شاهنشاهي را بدو دستِ ادب گرفته بر سر نهاد - و پرسيد حضرتِ شاه بابا ام چونند - و چه حال دارند - و اشيائے كه از درگاهِ والا ارمغاني شده بود در بارگاهِ وسيع به ترتيب و آئينِ شايسته چيده تمامي را بنظرِ خود ملاحظه نمود - و تا دو سه روز ايلچيانِ گرجستان و سرداران(۲) تركستان و ساير مردمِ بيگانه را بتماشاى آن نادره اشيا مي فرستاد - و بمشاهدهٔ آن اجناسِ والا كه حيرت افزاى همگنان ميشد سرافرازي مي اندوخت *

آغاز سال چهل و نهم الٰهي از جلوس مقدس شاهنشاهي

يعني سال فروردين از دور پنجم

روزِ دوشنبه هيزدهم شوال (سنه ۱۰۱۲) هزار و دوازده هلالي بعد از سپري شدنِ هشت ساعت و بيست دقيقه سلطانِ(۳) روز بر چهارگوشهٔ حمل برآمد - و سالِ چهل و نهم از جلوسِ خاقانِ جمشيد فر بگوشِ جهانيان ترانهٔ شادماني رسانيد * * بيت *

نوروز شد و سروِ سهي قد بر خاست * سنبل بخمِ زلفِ مجعّد بر خاست

باران بچكيد و سبزهٔ تر بدميد * از دور نگر كه چون زبرجد بر خاست

ايوانِ سلطنت و شه نشينِ خلافت را از بستنِ آذينْ رشکِ نگارخانهٔ چين گردانيدند دستِ عطا بلند گرديد - و سرِ آرزو پست شد - گزين پيشكشهاى بزرگانِ بارگاه از نظرِ

(۲) در [بعضِ نسخه] صاحبان تركستان (۳) نسخهٔ [ا] سليمان روز *

خاقانِ عالم گذشت - تا رسیدنِ شاهِ خاوران بدرجهٔ شرف آرایشِ جشنِ فریدونیِ افزونی داشت - سر آغازِ این سال در مشکوی شاهزادهٔ سلطان دانیال از دختِ دلپت اجینیه فرزندے بوجود آمد - خدیوِ عالمِ فرهنگ هوشنگ نام نهاد - [چون شاهزادهٔ والا قدر سلطان سلیم را بآرزوی ایشان پوستینِ روباهِ سیاه (که زین خان کوکه پیشکش کرده بود) با پوستینِ دیگر از روباهِ سفید از روی عنایت مرحمت فرموده بودند] درین ولا عرضداشتِ شاهزادهٔ مشتمل بر شکرِ مراحمِ پادشاهی و تهنیتِ جشنِ نوروزی از نظر گذشت - منصبِ حسن قلیچ بر آورده سه صدی ذات و پانصد سوار مقرّر فرمودند - میرزا بهرام و میرزا انفاس و میرزا اسمٰعیل و میرزا حیدر اولادِ میرزا مظفّر صفوی را بمناصبِ مناسب سربلند فرمودند بعرض رسید (چون تخته بیگ الوسِ علیِ زئی را مالشهای قوی داد - و برخے را اسیر و دستگیر کرده مراجعت نمود) افغانان در تنگنای کوهستان سرِ راه برو گرفتند - و مبارزانِ نصرت مند آویزهٔ سنگ نموده بسیارے را بگورِ هلاک انداختند - چون از میگساریِ شاهزادهٔ دانیال بارِ دیگر بعرض رسید مزاجِ اقدس بغایت برآشفت - و حکیم فتح اللّٰه پورِ حکیم ابو الفتح دستوری یافت - که رفته از زبانِ اقدس شاهزاده را سرزنش نماید و ازان کارِ جان گزا باز دارد - پس از چند روز ایاس نام پادپائے (که از سوغاتِ دارای ایران بود) برای شاهزاده فرستادند •

و از سوانحِ پدرود کردنِ مادرِ سلطان خسرو جهانِ گذران را - او دختِ راجه بهگونت داس کچهواهه است - چون پیوسته از شاهزادهٔ بزرگ بار نا ملایم میرسید روزے حوصلهٔ آن غیرت مند تنگی کرده بهارهٔ[۳] افیون چارهٔ کارِ خود ساخت - و واپسین خواب پیش گرفت - خدیو روزگار را (که بسلطان خسرو مهربانی افزون بود) ازین واقعه دل بهم بر آمد - رای رایان بخطابِ راجه بکرماجیت سرافراز گردید - او بشکرانهٔ این نوازش دو زنجیر فیل با برخے اجناس پیشکش گذرانید - قاضی عزّت اللّٰه و ناد علی بیگ میدانی از کابل آمده شرفِ آستانبوس اندرختند - خواجه رحمت اللّٰه بخدمتِ بخشیگریِ کابل و ملک احمد بمشرفی عمارات[۳] آن بلده مقرّر گشتند - زاهد پورِ صادق خان بخطابِ پدر نامور گشت - راجه بکرماجیت را بگزین پایهٔ پنجهزاری بر آوردند - و شیخ عبد الرّحمٰن را با او همراه ساختند - و دیگر بار بسزا و تنبیه برسنگهدیو بندیله رخصت فرمودند - راجه راجسنگهه راجهٔ پرهار و چندے دیگر از مرزبانان و منصبداران بیاوری راجه معیّن گردیدند

---

(۲) نسخهٔ [ا] بهارهٔ افزونی (۳) در [بعضی نسخه] اصداد عمارت •

رحمت خان فوجدار بمنصب سه صدي سربلندي يافت - راجه راج سنگهه را بمنصب سه هزار و پانصدي ذات و سه هزار سوار و عطای نقّاره و انعام پرم ترم خاصه کامیاب آرزو گردانیدند - تردي بیگ خان (که بواسطهٔ لغزشها از پایهٔ عزّت فرود آمده بود) درین ولا دست عنایت پادشاه بنده نواز نواختهٔ خود را بمنصب دو هزاري ذات و پانصد سوار از خاک ناکامي بر داشت •

و از سوانح بهوگاني پیوند شاهزاده دانیال با صبیّهٔ عادل خان بیجا پوري - چون مرزبان مذکور آرزو کرد (که دخت او بمشکوی اقبال شاهزاده در آید) خواهش او پذیرفته بیست و نهم اسفندارمذ سال چهل و پنجم الهي میر جمال الدّین حسین با ساز خواستگاري دستوري یافت - و چون به بیجا پور رسید عادل خان مهمان پذیري و بزرگ داشت را آئین تازه بر نهاد - و پس از سه سال و چند ماه میرزا را با فراوان دلجوئي و عذر خواهي رخصت داد - و فرزند خود را بگزین روش روانه ساخته مصطفی خان وکیل را همراه کرد خانخانان از نزدیک رسیدن آنها آگهي اندرخته ایرج پور خود را با پنجهزار سوار به پیشواز فرستاد - او آیندگان را چند منزل پذیرا شد - و باحمد نگر آورد - میر جمال الدّین حسین ازانجا تیز تر شتافته در برهان پور ملازمت شاهزاده دریافت - و بر قرار دادے که با عادل خان کرده بود شاهزاده را باحمد نگر برد - خانخانان همراه بود - نهم تیر ماه (۲) جشن طوی انتظام گرفت - و به پسندیده آئین آن بانوی پرده سرای عفّت را بشبستان شاهزاده سپردند در همان ایّام مصطفی خان رخصت بازگشت یافت - و شاهزاده بسگالش آسنان بوس روانهٔ برهان پور گردید - لیکن افراط باده پیمائي او را ازین دولت باز داشت - و چون بتارگي معلوم اقدس شد (که آن تازه نهال سرابستان اقبال را از ادمان شراب تن نزاري در افزایش است - و بغایت نا توان و بد حال شده) خدیو مهربان یکے از پردگیان حریم اقبال را (که شاهزاده در کنار او بزاد - و بزرگ گشت - و در گذارش تند و تلخ گفتار بر خود نلرزیدے) نزد شاهزاده رخصت فرمود - و فراوان گوهر اندرز (که آویزهٔ گوش فرو سزد) بزبانی او حواله رفت - و حکم شد بهر نهجے که باشد شاهزاده را با خود بحضور ببارد - از عرضداشت راجه مانسنگهه بمسامع اجلال رسید - خاطر از بند و بست بنگاله فراهم آورده ام - و موسم برشگال (که مانع جنبش است) در ناظر پور (که درمیان ملک بنگاله است) بگزین جائے خواهم گذرانید •

---

(۲) در [بعض نسخه] رفعت •

و از سوانح مالش یافتن حسن پور شاهرخ میرزا و جنگ قزلباش با شاه بیگ خان نگارش یافت آن بد سرانجام از پیش شاه بیگ خان گریخته به حقچران در آمد - درینولا آگهي آمد که شاه بیگ خان مي خواست تعاقب آن بد سرشت کند - چون خبر یافت (که زمینداران گرم سیر از کوتاه بیني و تبه رائي با قزلباش پیوسته قلعهٔ بست را گرفتند) دفع این فساد ناگزیر وقت دانسته از تکاسلي چندے عنان باز کشیده بقندهار آمد - آن بد فرصت باتّفاقِ علي خان (که از قبل والیِ ایران حاکم نکدر و مزارجات بود) فراوان کس از مردم غور و آن نواحي فراهم آورده بر ولایتِ زمین دار (۲) مرو زور آورد - شاه بیگ خان ازین آگهي با چندے خوش اسپه ایلغار کرده خود را برسانید - آن بخت برگشته سترگ جنگ کرده راه گریز پیمود - و از یارانِ او فراوان کس را روزگار بسر آمد - شاه بیگ خان از ضبطِ حدودِ زمیندار دل جمع کرده عنان بسوی بست تافت - و دل بر آویزهٔ قزلباش نهاد - درین اثنا تبے بر مزاجش راه یافت - باین حال در سکهپال نشسته با اسمٰعیل قلي خان حاکم فراه (که با پنج شش هزار سوار آمادهٔ پیکار شده بود) نبرد آرا شد - و شگرف آویزه بروی کار آمد برخے مردمِ شاه بیگ خان بکار آمدند - و بیشترے دل بای داده خود را بقندهار کشیدند و شاه بیگ خان با وجودِ ضعف و نا توانی کوششها نموده پس از چندے بقندهار رسید چون معروضِ اقدس گشت (شاهزاده دانیال از وفورِ باده پیمائي حال تباه دارد - و قوای طبعي رو در نقصان نهاده روز بروز ضعف و نا توانی چیرگي فرماید - و هر چند عفّت مرتبت که بطلبِ او رفته بر عزیمتِ آستانِ اقبال کوشش دارد شاهزاده شرمساري و خجالت پیش آورده قدم بر راه نمي نهد) شیخ ابو الخیر دستوري یافت که بسرعت شتافته بهر روش شاهزاده را بقدسي آستان بیارد *

چالش موکب اقبال بجانب الّه آباد و عنان تافتن از نخستین منزل

چون شاهزاده سلطان سلیم بالّه آباد رفت از بد همنشیني و خویش آمد دوستي و طبیعت پرستي و خود سري و درشتي نا فرماني پیش گرفت - و بسا نا ستوده کردار شیوهٔ خویش ساخت - هربار که ناهنجاریهای او بعرضِ خاقانِ نیک سیرت میرسید مناشیرِ اندرز آئین برای همنوني نافذ مي گشت - درینولا از راست گویانِ بے غرض بعرض رسید - خاطرِ آن سرو جویبارِ اقبال بباده گساري بغایت مائل افتاده - لحظهٔ لب از جام

---

(۲) در [بعضی نسخه] پرو - والله اعلم *

بر نمیدارد - چون طبیعت بآن آمیزش گرفته است بیشتر مي خورد - و کمتر نشا مي بخشد - ازین جهت افیون بران اضافه میکنند - دربن مقام مطلع بیاد آمد - و نگارش آن مناسب نمود •

• بیت •

(۲) ما سویدای دل اندر اشک ناب انداختیم • بے اثر بود این می افیون در شراب انداختیم

و در هنگام غلبهٔ کیف آن دومغزي (بس که روز بازار دماغ خشکي ست - و آشوب طبیعت) باندک لغزشے مردم را سیاستهای نا پسندیده مي فرماید - چنانچه واقعه نویس را بحضور خود پوست بر کند - و یکے از خواصان را خواجه سرا کرد - و خدمتگارے را چندان زد که بمردن رسید - گویند آن واقعه نویس را بآن خواص شیفتگي بود - و خواص را با خدمتکار پیوند دلي - و هر سه یکدل شده راه گریز مي سپرند - و جمعے (که بگرفتن از پي مي شتابند) بدست آورده هنگام زبانه زدن آتش خشم شاهزاده در مي آورند و این چنین ستمے برانها مي رود - خاقان کم آزار مهربان دل را از شنیدن این مردم آزاري دل برنجید - و بر زبان حقیقت بیان انصاف ترجمان گذشت - ما درین مدت جهانداري در آزردن مورے نکوشیده ایم - و بر پوست کندن گوسپندے (که بحسب ظاهر گناهے نیست) رضا مند نیستیم - گرامي فرزند ما چگونه برین قسم کارها جرأت مي نماید - و در خرابي بنای ایزدي دلیري مي ورزد - ازانجا (که جهانداري خود کامي و زیاده سري و ظلم پرستي و بے اعتدالي بر نتابد) ازین نوع کارها و دیگر نکوهیده اطوار ضمیر اقدس سخت بر آشفت و سگالش رفت تا الله آباد شکار کنان و داد دهان چالش رود - اگر شاهزاده نخوت از سر نهاده موکب اقبال را پذیرا شود از تقصیرات او در گذشته در رکاب همایون بمرکز دولت بیارند و اگر اندیشهٔ تباه در سر داشته باشد مالش بسزا داده از خواب بیدار سازند - بنابرین تدبیر درست حکم ببر آوردن پیشخانه شد - و در سه کروهی فتحپور بر لب آب جون مخیم دولت مقرر گشت - و سرادق اقبال سر بگنبد زرنگار کشید - و شب دو شنبه یازدهم شهریور ماه الهي آن دریای معارف الهي محیط دانای قلزم آگهي بطالع ممتاز و ساعت معین سوار کشتي شد - و در سفینهٔ حفظ و تائید ایزدي نشست - باد بان اقبال بر کشیدند و لنگر عزیمت بر داشتند - چون قدرے مسافت نوردیده آمد ازینجهت که آب تنگ بود کشتي بریگ نشست - لے لے جاریه از تحمل بار مخالفت طاقت دوش دزدیده یافت

---

(۲) ما سویدای دل اندر اشک خونین ساختیم • بے نشا بود این می افیون اندران انداختیم
این بیت را چنین یاد دارم - والله اعلم •

سر بر زمین نهاد - کشتي بانان هرچند سعي در بر آوردن کردند بجائے نرسید - و نتوانستند کشتي ازان جای بآب ژرف رسانید - ناگزیر شب درمیانِ دریا بسر آمد - هنگامِ طلوعِ آفتاب آمرا و بزرگانِ دولت کشتیها پیش آورده بسعادتِ کورنش مستسعد گشتند - هرچند باطنِ بیدارِ خدیوِ جهان بر حقیقتِ کار آگهي داشت و از برجای ماندنِ کشتي بی بنا سزا کامي برد لیکن ازانجا (که بے بزرگ مانعے فرمان روای والا شکوه را از مهمّ عنان بر تافتن طراز شایستگي ندارد) همان سگالش بنظر داشته بسرادقِ اقبال نزولِ همایون فرمودند روزِ دیگر ابر بریزش در آمد - و تا سه روز شگرف بارشے حیرت افزا شد - از فزونیِ باران و وزیدنِ تند باد جز سراپردهٔ دولت و پیشخانهٔ چندے ملتزمانِ بساطِ قرب هیچکس را خیمه برپا نماند - و گونا گون تشویش ریزهٔ سپاهي و سایرِ مردمِ اردو را کالبوه ساخت - ناگاه از رنجوریِ ملکهٔ روزگار مریم مکاني آگهي رسید - و چون بر اختیارِ این سفر آن مهین بانوی دهر رضا مند نبود گیتي خداوند را بارور نمي افتاد - و بیماري را تعارض فرا گرفته دلنهادِ مراجعت نمي گشتند - تا آنکه این خبرِ دل کوب پیهم رسید - و معتمدانِ درست گذار سختیِ بیماري و دست باز کشیدنِ پزشکانِ آزمون کار از دوا بمبالغه بر گذاردند ناگزیر خدیوِ مهربان دل از سفر بر گرفت - و ازانجا بمستقرّ دولت شتافته دیده بدیدارِ گرامي مادر بر گشودند - آن آمادهٔ سفرِ قدسي عالم دل بدادارِ جان آفرین داشته لب از گفتار فرو بسته بود - چندانکه پرسش رفت پاسخ نیافتند - گیهان خدیو را از دیدِ دیگر گونیِ حال و برهم خوردگیِ نظامِ کارگاهِ عنصري خونِ محبّتِ صلبي در جوش آمد - و در بیطاقتي و زاري اختیارے و قرارے نماند - نا چار آن قدسي ذات را بخداوندِ حقیقي وا گذاشته و خلوتکدهٔ یکتائي گزیده بغم خواري و دل کاهي بر نشستند •

مجمل آراستن مریم مکاني بملک تقدس

دوشنبه نوزدهم شهریور ماهِ الٰهي ملکهٔ زمان رو در نقابِ عدم کشید ، و در خلوت سرای قدس آرامش یافت - فغان از نهادِ جهانیان بر آمد - و نوحه و زاري را روز بازار شد - آرام و قرار از خرد و بزرگ دوري جست - نا شکیبائي و بیطاقتي گرفت - دل فگاري و جان گزائي عام گشت ، اشک از خلوتکدهٔ دیده مضطربانه بیرون دوید - آه از سراپردهٔ دلها بے اختیار بر آمد - اهلِ حرم و خادمانِ قدسي محلِ موي کنان و مویه کنان نالهای درد آلود بگردون رسانیدند - و چهرها خراشیده گریبانها چاک بر زدند - از غم اندوزي

و سینه سوزی خاقانِ جهان که شرح تواند داد - آنحضرت تراش بر موی سر و محاسن و برون و دستار زده کسوت عزا در پوشیدند - و نعش آن ملکهٔ جهانِ عفّت را نخست بر دوشِ اقدس کشیدند - سپس بزرگانِ دولت نوبت بنوبت حصولِ این سعادت نمودند - و محفّهٔ مقدّس روانهٔ دهلي شد - زبانِ حالِ روزگار مضمونِ این منظوم ادا میکرد • * ابیات •

نعشِ سلطانِ عفائف ز جهان میگذرد • قدسیان دیدهٔ خورشید روان بر بندند
چشمِ انجم نسزد باز برین مهدِ عفاف • عنبرین پردهٔ کران تا بکران بر بندند

خاقانِ جهان لختی همراهي کرده بدولتخانهٔ والا باز گشتند - و آخرِ روز هنگامِ تسلیمِ اهلِ کشک بهمان وضع و لباس بر آمده لحظهٔ ایستادند - بندهای درگاه را از دیدِ آن حال آرام از دل برخاست - و جهان در نظر تیره نمود - بشیخ فرید بخشي بیگي فرمان شد - چون فردا عیدِ دسهره است بندهای درگاه را بگویند از لباسِ تعزیت بیرون آیند - روزِ دیگر در جهروکهٔ خاص و عام نشسته کورنشِ منتظرانِ دیدار گرفتند - نخست بخانِ اعظم شالِ طلا دوز خاصه مرحمت شد - و همچنین بدیگر بندها از پنج هزاري تا هزاري شالِ طلا دوز و از نهصدي تا پانصدي دوپٹهٔ گجراتي و از چهار صدي تا صدي شالِ کلابتون دوز و ازان پایان شالِ ساده عنایت فرمودند - و از اهدیان رو شناس را مندیل بخشیدند - نعشِ مقدّسِ حضرتِ مریم مکاني را در عرضِ یازده پهر بدهلي رسانیدند - و در خوابگاهِ حضرتِ جنّت آشیاني جای دادند - شاهزاده دانیال را از مادرِ طهمورثِ خجسته پوری بوجود آمد - از خدیوِ دوران التماسِ نام کردند برزبانِ غیب ترجمان با پسغر گذشت - از عرضداشتِ شیخ ابو الخیر معروضِ اقدس گردید - شاهزاده دانیال بقصدِ آستانبوس پیشخانه بیرون کشیده - همانا پیشخانه بطرفِ اولکای عدم بر آورده بود - سیوم آبان جشنِ شمسي ونی شد - و خاقانِ گران قدر را بدوازده چیز برسنجیدند - آزمندانِ تهي دست را دامنِ امید پر گردید - چون پور میر صدرِ معمّائي روزگار بهرهٔ درائي میگذرانید حکم شد - او را از قلم رو بدر کنند - راجه سورج سنگهه آن بد سرانجام را مقیّد به پٹنِ گجرات رسانید - و مرتضی قلي حاکمِ آنجا بیکے از بندادرِ شور دریا فرستاده کشتیِ او را دریائي ساخت - دوست محمّد یکے از ملازمانِ (۲) معتمدِ بزرگ شاهزاده بقصدِ آستان پناه آورد - غمامِ خواجه عبد الله بود - چون او بدرگاه والا آمد آوردنِ او را بهانه ساخته جریده را از آسیبِ خشمِ شاهزاده در حمایتِ لطفِ پادشاه عالم کشید •

---

(۲) در [بعضِ نسخه] ملازمانِ بزرگِ شاهزاده •

و از سوانح آمدن عابدي خواجه پور خواجه کلان جویباری از توران زمین - (چون باقي خان نسبت بأمرا و سران لشکر ناهنجاري پیش گرفت - و در دل آزاری بزرگان دولت کوشید) همگنان بر جان‌شکری او دل نهاده قرار دادند - عابدي خواجه را بجای او بر سریر خاني بردارند - و باین سگالش بهبود نامي را بانجام کار باقي خان بر گماشتند آن بے جگر روزے فرصت یافته خواست که بیازش خان کارد از بغل برآرد - از غلبهٔ دهشت دست و پا گم کرده یکے از نزدیکان خان را برین حال آگهي داد - باشارهٔ خان او را بر گرفت - و چون سخت گیري رفت پاسخ بر گذارد - باشارهٔ ایشم[۴] لیدر و پسران او برین کار میخواستم دلیري کنم - قضا با من یاري نکرد - و اندیشهٔ آمرا تمام باز نمود باقي خان پسران ایشم لیدر را بیاسا رسانید - و ایشم را با عابدي خواجه از ملک بر آورد - خواجه زیارت کعبه را وسیلهٔ رستگاري ساخته بصوب درگاه غریبان پناه شتافت و روی نیاز بر آستان قدس (که کعبهٔ مراد است) مالید - خاقان غریب نواز بعطای خلعت و انعام بیست هزار روپیه سرمایهٔ بے نیازي بخشید - نیکو خدمتی تحفه بیگ کابلي منظور داشته بخطاب خاني روشناس گردانیدند - راجه سیام سنگهه و راجه جگمن چوهان هرکدام بمنصب هزاري از امثال خود ممتاز گشت - و برگنهٔ بهنگانو بجایگیر راجه جگمن مقرّر گردید •

و از سوانح رسیدن شاهزاده سلطان سلیم بملازمت خدیو جهان - (از توجّه گیتي خدا بسوی آله آباد و در توقّف افتادن آن عزیمت از واقعهٔ ناگزیر مریم مکاني) شاهزاده چون آگهي یافت غم گساری خاقان جهان را دست آویز ساخته بصوب والا درگاه گام سعادت بر گرفت - و روز پنجشنبه چهارم آذر ماه الٰهي جبین بسجود اخلاص آراست - و سر بر قدم مبارک خدای مجازي و قبلهٔ حقیقي نهاد - خاقان مهربان از روی عاطفت آن گلبن اقبال را در آغوش مهرباني کشیدند - شاهزاده یک قطعه الماس (که یک لک روپیه ارج داشت) و دریست و نه مهر صد تولگي و دریست پنجاه تولگي و چهار بیست و پنج تولگي و سه بیست تولگي نذر گذرانید - و دو صد زنجیر فیل پیشکش کرد - پایندهٔ محمّد خان و مخصوص خان و خواجگي فتح اللّٰه و برخے بندگان (که همراه شاهزاده بودند) سعادت ملازمت اندوختند - و نذر هرکدام پذیرائي یافت - (چون شهریار سنوده صفات از نادانی و کجگرائي و سرکشي و خود رائي و اندیشهای تباه و دیگر نکوهیده کردار شاهزاده دل گراني داشت

(۴) این نام مشکوک است - واللّٰه اعلم •

و با آنکه بارها از فراخ حوصلگي کرده را ناکرده و شنیده را ناشنیده انگاشته شاهزاده از بد همنشیني و طبیعت پرستي جویاي خشنودي آنحضرت نگشت) دریغولا راي گیتي آرایي بران قرار گرفت که یکچندے آن سر خوش نشاء پندار را در دبستان زندان پند پذیر گردانند - تا از گران خوابِ غرور بیدار گشته سررشتهٔ آگهي و هوشیاري بچنگ آرد هم جوشِ بادهٔ خود کامي آن والا قدر فرو نشیند - و هم کم بینانِ تیره درون را (که شکوهِ شاهنشاهي نیک نه بینند) سرمه سا گردد - و هم کار آگهانِ معامله دان را سرمایهٔ مزیدِ شناسائي بدست افتد - بایں اندازِ رسا و سگالش درست شاهزاده را گرفته بحرم سراي مقدّس بردند - نخست بزبانِ طنز و سرزنش اظهارِ گله مندي فرمودند - و لغزشها بر شمرده بسا گفتارِ خشونت آمیز بیان رفت - شاهزاده چشم بر زمین نهاده غرقِ (۴) عرق شده و پاسخ بآب دیده برگذارده عجز و زاري درمیان نهاد - سپس بخادمانِ محل اشارهٔ والا شد شاهزاده را در حجرهٔ جاي دهند - و شراب را (که طبیعت بآں خو گرفته است) بر گیرند دشوار ترین سیاستها دور داشتنِ شراب بود - شاهزاده را دراندرے سرا پاي خاطر فرو گرفت و بسخت دلشکني افتاد - همشیرهاي گرامي نژاد آمد و رفت داشتند - و دلدهي و غمخواري بجاي مي آوردند - و لابه گذاري و پشیماني شاهزاده بعرضِ خاقانِ پوزش پذیر میرسانیدند - بعد از ده روز عاطفتِ ذاتي و کرمِ طبیعي جوش بر زد - و فرمان باطلاقِ آن سرو آزادِ بوستانِ خلافت شد - و بحکمِ والا بمنزلِ خود رفت - خاقانِ جهان چنان مي خواست که شاهزاده بایں وضع تنها باشد - لیکن (چون از جانبِ سلطان دانیال بیشتر نومیدي دست داده بود) پاداشِ کردار بایں روش سرانجام داده بآئینِ پیش منصب و جایگیر بحال داشتند •

و از سوانح گریختنِ باسو بومی مرُ - سابق داستانِ سرتابي و سزا یافتنِ او نگارش یافت دریں ولا خود را نزدِ شاهزاده سلطان سلیم رسانیده خواهشِ پابوسي کرد - و بوسیلهٔ درخواستِ شاهزاده از آب گذشته بسعادتِ ملازمت رسید - و دور اندیشي بکار برده همان جا توقّف گزید و چون پادشاهزاده را در پیش گاهِ خلافت سلوک برنگِ دیگر شد خدیو عالم مادهوسنگهه برادرزادهٔ راجه مانسنگهه را در خلوت طلبداشته بگرفتنِ باسو فرمان داد - آن عیّار پخته کار پیش از رسیدنِ مادهوسنگهه خطوطِ نیرنگي از پیشانی روزگار بر خوانده راهِ گریز پیش گرفت - دریں ایّام اُمرا بانعامهاے مناصب سرافراز شدند - و برخے بخدماتِ حضور

(۴) در [بعضِ نسخه] عرق عرق شده •

و موجبات سربلند گردیدند - و چندے بانعامات اختصاص یافتند - بدین تفصیل آصف خان بمنصبِ چهار هزاري ذات و دو هزار سوار و عطای والا علم و نقاره و خدمتِ صوبه داری بهار - شیخ فرید بخشي نیز بمنصبِ چهار هزاري ذات و دو هزار سوار و بخشش علم و نقّاره - مشار الیه پنج دانه مرواریدِ گران ارج و چهار قطعه لعل و یک زنجیر فیل پیشکش کرده شکرانهٔ مواهبِ خاقاني بجای آورد - شیخ عبد الرّحمٰن بانعامِ شالِ خاصه و خدمتِ تنبیهِ بندیله - میر ابوتراب پور اشرف خان بمنصبِ هزاري ذات و پانصد سوار و خطابِ پدر و خدمتِ فوجداری اوده - شیخ بایزید بمنصبِ هزاري ذات و پانصد سوار و بحال ماندنِ خدمتِ الٰه آباد - که بزرگ شاهزاده باو داده بود - پاینده خان بمنصبِ سه هزار و پانصدي ذات و دو هزار سوار - امین الدّین خان بآوردنِ شاهزاده دانیال - مقیم دیوانِ بیوتات بجای آصف خان به بلند مرتبهٔ دیواني و خطابِ وزیر خاني - معز بخدمتِ دیوانی بیوتات کلیان داس پور راجه تودرمل بمنصبِ هزاري ذات و پانصد سوار و خدمتِ قلعه داری کالنجر - افتخار بیگ هزاري - میرزا ولي پانصدي - شیخ کبیر پانصدی - صادق خان هزار و پانصدي ذات - خواجه عبد اللّٰه بخدمتِ کالپي - میر شریف آملي بخدمتِ سرکارِ بهرایچ قاضي عزّت اللّٰه هفت صدي - میر شریف کولابي هزاري - حسن بیگ خاکي بدیوانی سرکارِ جونپور - عابدي خواجه هزاري ذات و پانصد سوار - راجه بکرماجیت بهدوریه و رای مکند عمِّ او و میر شریف مخدوم زاده هر کدام بمنصبِ در خور - درین هنگام چون بوالا عرضِ خدیو دادگر رسید [باقي خان آئینِ ملکداري و پاسباني (که عبارت از رعیّت پروري ست) گذاشته دستِ ستم و تعدّي بمال و ناموسِ زیردستان دراز میکند - و بیداد گري در قلم رو رواج گرفته] مالشِ آن ستمگارِ جور پرست و یارشِ ولایتِ موروثي از باطنِ قدسي سر بر زد - همگي سگالش آنکه سکنهٔ آن سر زمین از تابِ آفتابِ ظلم و جفا در سایهٔ معدلت در آیند - و در لباسِ جهانگیري و ملک ستاني عبادتِ ایزدي بجای آید - چون خانخانان و راجه مانسنگهه و قلیچ خان بزرگ نوئینانِ درگاه دولتِ حضور نداشتند فرمانِ طلبِ هر کدام رفت - که زود بآستانِ والا رسیده در یساقِ توران زمین ژرف نگهي بکار برند - و دور اندیشي و نیک بسیچي بعرضِ اقدس رسانند - خانخانان ازانجا (که خمیر مایهٔ صد هزار مکر و فریب بود) مهمِّ دکن را بس گران وا نمودهٔ ماندنِ خود دران دیار برگزیده - و ازین سعادت دوري جست - و راجه مانسنگهه از بنگاله و قلیچ خان از لاهور برایغ والا را کار بند شده

---

(۲) در [بعضے نسخه] معزز .

زمین پیمای راهِ فرمان پذیری گشتند - لیکن سگالش و تسخیر بکردار نگرائید - و فلکِ نیرنگ‌ساز شعبدهٔ دیگر باخت •

و از سوانح تنبیه یافتنِ مرزبانِ کشمیر - [چون چندے از گروهِ چک (که خود را از نژادِ فرمان دهانِ کشمیر دانند - و سر بایالتِ آنجا خارند) بیشتر در حوالیِ کشمیر غبارِ فتنه بلند میکردند] محمّد قلي دفعِ آن زمرهٔ کجگرا پیش نهادِ همّت ساخته بمالشِ مرزبانِ کشنوار (که پناهِ آن شوریدگان میشد) روی آورد - چون بگریوهٔ کشنوار رسید علي قلي پورِ خود را با برخے آزمون کار پیشتر روانه ساخت - زمیندارِ کشنوار از روی دوربینی و عاقبت اندیشي وُکلا فرستاده دم از ایلي و فرمان برني برزد - و پیمان گرفته علي قلي را دید - و جانوران شکاري باج گویان آورد - و عهد کرد که مفسدانِ چک را در ولایتِ خود راه ندهد - و در هر وقت از دولتخواهانِ درگاه بوده در تنبیهِ متمرّدان مبارزانِ اقبال را یاوري نماید - محمّد قلي خاطر از مهمّ کشنوار فراهم آورده مالشِ چکان که در کوهِ مرو بسر میبردند پیش گرفت - و (با آنکه دران موسم آفتاب در میزان جای‌داشت - و گریوها برف آگین و مسالک مسدود بود) بکمالِ جرأت و جسارت دامنِ همّت برزده و آستینِ کوشش مالیده با بسیارے مبارزان پیاده شده بر فرازِ پیچے برآمد - و با ابدال چک و حسین چک نبردِ مرد آزما کرده نصرت اندوخت - و آن هردو بومي تباه شده بهزار دشواري جان بدر بردند - هنگامِ شب زیدا بومي باتّفاقِ گریختها بر بهادرانِ فیروزمند شبخون زد تا طلوعِ نیّرِ اعظم مجاهدان را با مخالفان زد و خورد درمیان بود - چون روز شد بخت برگشتگانِ تیره رای بدر رفتند - محمّد قلي بر دورِ لشکرِ خندق زده بهشیاري و آگاهي نشست و آن تبه سگالان را بداستانِ امید و بیم برخواند - برخے از یارانِ آن سیه مغزان پیمان بسته نزدِ محمّد قلي آمدند - و ابدال چک و حسین چک و زیدا و جبّاري و دیگران پای ستیزه افشرده رده آرا شدند - محمّد قلي دستِ تهوّر گشاده به پیکارِ آنها روانه شد - شوریده مغزان در پناهِ سنگها جنگِ سخت کرده شکست یافتند - و مبارزان تا بنگاهِ تیره روزان رفته همه را سوختند و در هم شکسته برگشتند - روزِ دیگر پاینده بیگ برادرِ زادهٔ محمّد قلي با مردمِ تازه زور بر سرِ آنها رفته کار بر بخت برگشتها تنگ کرد - زیدا بومي بیچاره شده پاینده را دید - و اظهارِ بندگي کرد - و پسرِ خود را با چند دست جانورِ شکاري نزدِ محمّد قلي فرستاد - و عهد کرد که باز فتنه انگیزي نکند - و مفسدان را یاور نشود - و بهمین دستور اکثرِ زمینداران اطاعت اختیار کردند - و پسرانِ خود را بیرغمال سپردند • و محمّد قلي بیگ باقبالِ شاهنشاهي

فیروزي اندرخته بشهر باز گردید - میر جمال الدّین حسین انجو از دکن رسیده جبین بسجود قدسي آستان نوراني ساخت - میر محمّد معصوم بهکري (که بسفارتِ ایران نزدِ شاه عبّاس رفته بود) آمده بدولتِ ملازمت رسید - و نامهٔ والیِ ایران و مکتوبے (که عمّهٔ شاه بحضرتِ مریم مکاني نگاشته بود) از نظرِ اقدس گذرانید •

آغاز سال پنجاهم الٰهي از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهي

یعني سال اردي بهشت از دورِ پنجم

شبِ شنبه بیست و هشتمِ شوال سنه (۱۰۱۳) هزار و سیزده هلالي پس از سپري شدنِ چهار ساعت و چهل دقیقه خورشیدِ جهانتاب شعبدهٔ خانهٔ بهرام را روشن ساخت و سالِ پنجاهم از جلوسِ خاقانِ جهان روی بآغاز(۲) نهاد - دولتخانهٔ والا را بدستورِ هرسال آذین بستند - و تا آفتابِ جهانتاب بدرجهٔ شرف رسید ابوابِ عیش و عشرت گشاده و اسبابِ جشن و خرّمي آماده بود - نوئینانِ والا مرتبه و اُمرای عالي شکوه پیشکشها از نظرِ مقدّس گذرانیدند - و از داد و دهشِ پادشاهِ دریا نوال جهانے بکامِ دل رسید تردي خان بمنصبِ دو هزاري ذات و پانصد سوار و انعامِ پنج لک دام سربلند شد رحمت خان فوجدار بمنصبِ هزار و پانصدي ذات و شش صد سوار و پرتاب سنگهه هزاري ذات و پانصد سوار و حکیم علي سه هزاري ذات و دویست سوار و سکت سنگهه هزاري ذات و سه صد سوار و کشک بهادر پانصدي ذات و پنجاه سوار نوازش یافتند درین جشن شاهزادهٔ والا گوهر سلطان سلیم یک زنجیر فیل پیشکش کرد - و شاهزاده دانیال فیل گجپتي با دو فیلِ دیگر ارسال داشته بود - رتبهٔ پذیرائي یافت - از عرضداشتِ شیخ عبد الرّحمٰن و خواجه عبد اللّٰه معروضِ اقدس گشت که اوندچه باقبالِ شاهنشاهي گشایش یافت - و برسنگهدیو سنگ شکستے خورده بهزار دشواري با چندے جان از نبردگاه بیرون برد - و از عرضداشتِ امین الدّین خان بعرضِ خاقانِ جهان رسید شاهزاده توهّمے بخود راه داده بودن بزرگ شاهزاده را در رکابِ معلّی موجبِ نیامدنِ خود میسازد - منصبِ راجه راجسنگهه سه هزاري شد - و حمزه بیگ بمنصبِ هزاري و میر عبد اللّٰه بمنصبِ سه صدي سرافرازي یافت - راجه راجسنگهه عرضداشت بر سرِ برسنگهدیو ناگهاني رسیده بسیارے از همراهانِ او را بفرامش‌خانهٔ نیستي رساندم - و او هم زخمي گشته

---

(۲) نسخهٔ [ا] بآغاز نهاد • ع • افسوس که آغاز تو انجام ندارد •

جان بسلامت برد - بهار[۲] سنگهه پسرِ راجه مانسنگهه را بمنصبِ هفت هزاري ذات و پانصد سوار کامیابِ آرزو گردانیدند - میر جمال الدّین حسین لخت جواهر و دیگر کالای دکن پیشکش کرد - و همگي پذیرفته آمد - بیست راس اسپ پیشکشِ حسین قلیچ از نظرِ اقدس گذشت - رامداس کچهواهه را منصبِ دو هزاري ذات و دویست سوار مقرّر گشت سلهدي بمنصبِ هفتصدي ذات و چهار صد سوار - و سیّد احمد قادري چهار صدي پنجاه سوار - و امین الدّین پانصدي و یک صد و پنجاه سوار - و حکیم مظفّر هزاري دویست سوار سربلند و کامیاب شدند *

لبریز شدن ساغر زندگیٔ شاهزاده دانیال

آن باده پیمای میگسار شاهنشاهي اندرز گوش نکرد - و چندانکه ازان کار جان شکر باز داشتند (از بسکه خو کرده خود را ندای شراب نموده بود) پند نیوش نگشت - چون پاسبانانِ[۳] بے روی گماشتند و در نداندِ شراب اهتمام رفت بنزدیکانِ خود ساخته بتقریبِ شکارِ سواري رودے - و آن درستانِ نادان برخ شراب در نالِ تفنگ انداخته و چندے در رودهٔ گاو پر کرده آن را زیرِ جامه بکمر پیچیده در صحرا بآن آشفته میرسانیدند - و آن پا بر جان نهاده و دست از زندگي شسته بخوردن دلیري میکرد - و چنانچه اندیشه از خسرانِ ابدي نداشت بر برنائي و تباهیِ خود نظر نمي انداخت - آرے *

* ع *

* حریصِ باده کجا فکرِ دردِ سر دارد *

رفته رفته اعضاي رئیسه خاصه دماغ را آزردگي تمام بهم رسانید - و بسخت رنجوري و ناتواني افتاد - و قواي طبیعي روی بانحطاط آورد - و در رگ و اعضا فتورِ حواس افزوني گرفت - و از خوردني روی برتافت - بجز نامِ شراب هیچ بر زبان نراندے - تا چهل روز پهلو بر بستر نهاده بود - روزِ شنبه بیست و هشتمِ شوال پیمانهٔ عمرش در آرزوی شراب بر گشت سي و سه سال و شش ماه درین دیرِ فنا بادهٔ زندگاني خورده بخمارِ مرگ افتاد - سه پسر نخستین طهمورث درمین · هوشنگ سیومین بایسنغر و چهار دختر یکے سعادت بانو دوم بولاقي بیگم از دخترِ قلیچ خان سیوم ماهي بیگم همشیرهٔ هوشنگ چهارم برهاني بیگم خواهرِ طهمورث ازان سفرگزینِ ملکِ تقدّس باز ماند - شاهزاده را بخانخانان بیگم دخت خانخانان غریب شیفتگي بود - آن بانوی نیک سیرتِ وفادار درین مصیبتِ جان فرسا بیطاقتیها

---

(۲) نسخهٔ [ا] بهاوسنگهه (۳) در [بعضِ نسخه] بی روي *

کرد - و مي خواست که با شاهزاده رفیق آن جهان گردد - توفیق نیافت - و منع پندگویان و اندرزسرایان را دست آویز ساخته درین منزلگاه پر حوادث فروکش نمود - لیکن در جدائی شاهزاده سراپای خود را بداغها سوخت - و فراوان سال بعد ازان زیست - و تا آخرین نفس هر روز در فراق جانان برای او روز اوّل بود - چندے تبه کاران طبیعت پرست (که بشاهزاده پنهاني شراب میرسانیدند - و در سود خود بزیان او پی برده دیده و دانسته در جان شکري آن شیفتهٔ باده میکوشیدند) خانخانان بفرمود(۲) تا ایشان را در بند کردند - نخست شمسي برادرزادهٔ خواجگي فتح اللّه - دیگر مرشد توپچي - دیگر علي بیگ ندیم - دیگر مبارک کوکناري و شجاع پسر غیور بیگ کابلي و سه خواجه سرا و دو نفر حجّام - و این زمرهٔ نا عاقبت اندیش را بعد از سه روز هوا داران شاهزاده (که درونها خراشیده داشتند) بضرب سنگ و چوب و خشت و لگد بیاسا رسانیدند - این خبر شکیب ربای جانکاه چون بسمع سالک شاهراه خدا آگاهان رسید از کمال گرد آوري ایزدي رضا دگرگونگي در حال اقدس راه نیافت - با این همه جگر پالودگي و دل ریشوی آن حضرت را که تواند اندازه گرفت پیشکش قطب الملک مرزبان گلکنده سي زنجیر فیل با یراق طلا و نقره و قدرے مرصّع آلات و برخے نفائس آن دیار از نظر اشرف گذشت - قلیچ خان بیست راس اسپ از لهور ارسال داشته بود - بنظر مقدّس در آمد - هاشم خان چهار زنجیر فیل پیشکش کرد - بعابدي خواجه از روی عنایت فیل مرحمت شد - از عرضداشت خواجه عبداللّه صفدر خان معروض اقدس گردید - چون برسنگهدیو واژون بخت آب کولها و چاهها نزدیک قلعهٔ اندچه بانداخت زهر گیا و دیگر سمّیات جانگزا ساخته است در چند روز فراوان کس را تب جانکاه گرفته - ناگزیر درانجا بودن نیارست - و آن دژ را با عمارات ترتیب داده گذاشته جاي دیگر گزید - نوآئین بزرگ راجه مانسنگهه از بنگاله آمده بپیشگاه بخت بسجدهٔ بندگي نوراگین ساخت - و هزار مهر و دوازده هزار روپیه نذر گذرانید - نورم قلیچ و برخے که همراه راجه بودند شرف ملازمت اندرختند - یوسف پور حسین خان بگزیدهٔ منصب دو هزاري ذات و سه صد سوار فرق عزّت بر افراخت(۳) - عاطفت خاقاني خواست که بزرگ شاهزاده را نوازش بے اندازه فرماید - بایں قصد بے آگهی کسے سوار کشتي شده منزل شاهزاده را بنور طلعت همایون منوّر ساختند - شاهزاده بقدم اخلاص پذیرا شده خاک پاي اقدس را توتیاي چشم کرده بسپاس گذاري لب بگشاد - و بعد از یک پهر شاهزاده را سرمایهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ا] بفرمودهٔ مردم حزم در بند کرد (۳) در [بعضے نسخه] بر افروخت •

جاوید سعادت بخشیده بدولتخانهٔ والا تشریف فرمودند - راجه مانسنگهه از ره آورد بنگاله فراوان فیل پیشکش کرد - شریف خان کولابي بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار نوازش یافت - نورم قلیچ نوزده زنجیر فیل پیشکش گذرانید - قلیچ خان از لاهور رسیده از دولت ملازمت اقدس سرمایهٔ نیک بختي اندوخت - و بتاقداری سرکار جونپور باو مرحمت شد - راجه راجسنگهه چون در مهم برسنگهدیو بندیله فراوان کوشش بجای آورد و آن مخذول را آوارهٔ دشت ناکامي ساخت عنایت خاقاني نظر بر نیکو خدمتی او کرده بمنصب چهار هزاري کامیاب آرزو گردانید - فریدون برلاس بمنصب هزاري و پانصد سوار سربلند گردید - پنجم شهریور ماه الهي سکینه بانو بیگم خواهر میرزا حکیم چهره در نقاب عدم کشید - شازدهم صوبهٔ بهار در جایگیر خان اعظم میرزا کوکه مقرّر گشت - و در همین تاریخ شاهزاده سلطان خسرو بمنصب دو هزاري و عطای نقّاره و تُمن توغ سربلندي یافت - و راجه مانسنگهه تسلیم منصب هفت هزاري ذات و شش هزار سوار و خدمت اتالیقی شاهزاده سلطان خسرو بجای آورد منصب مهاسنگهه نبیرهٔ راجه مانسنگهه دو هزاري ذات و سه صد سوار مقرّر گشت - حکم شد دیوانیان مهمّات سلطنت را بصوابدید شاهزاده سلطان سلیم سرانجام دهند - و تصدیقات مناصب اُمرا بمهر ایشان میرسیده باشد - چهاردهم مهر ماه الهي سعید خان با پور خود ابوالقاسم خان تمکین ملازمت نمود - و میرزا غازي پور میرزا جاني ترخان از تتّهه آمده جبین بسجود آستان اقبال نوراني ساخت - و گزیده پیشکش بنظر انور گذرانید - هیزدهم بمیرزا غازي و ابو البقا اوزبک گوهر مرصّع و بعابدي خواجه جمدهر مرحمت شد •

و از آخرین سوانح و واپسین وقائع سانحهٔ جان گزای هوش ربا و دل فرسای جگر پالا چالش خاقان مملکت طراز و خرامش آن قافله سالار راه حقیقت از زین فاني سرای کارواني بعالم قدس و ملك جاوداني

در عنفوان زمستان (که هوا سردي پیش گرفت - و طبیعت خشک مغزي بنیاد نهاد)

• نظم •

از سردی بادِ مهرگاني • شد باغ فسرده زندگاني
از مرغ فغانِ سرد برخاست • و ز چشمهٔ غنچه گرد برخاست
هم عادیه ناقه در رحل ماند • هم نامیه را سرِ عمل ماند

---

(۴) در [بعضی نسخه] ابو السبق اوزبک •

گل شد ز حریر عمر عریان * بربست دل فسرده شریان
گلزار شد از گل فسرده * غم خانهٔ صد چراغ مرده
در باغ شکسته از سمن آب * چون کرد خسوف روی مهتاب
بازار گل و بهار بشکست * هنگامهٔ روزگار بشکست
هم افسر لاله واژگون شد * هم رایت سرو سرنگون شد

باد خزانی بر سرا بستان جهانبانی وزید - و مرصر مهرگانی در گلستان کامرانی گذاره کرد گل همیشه بهار چمنستان سلطنت را پژمردگی دست داد - و نخل سرسبز بوستان خلافت را برگ ریز دریافت - چرا صریح نگویم - اورنگ آرای کشور اقبال از ملک و اقلیم دامن کشید - و مسند نشین بارگاه جلال بر تخت و دیهیم آستین فشاند - نیّر گیتی افروز جهانداری (که برخلاف مهر و ماه روز و شب نورافشان بودے) دفعةً مظلم گردید و کوکب اقبال پرتو عالم مدار (که برعکس ثوابت و سیّار لیل و نهار لمعهٔ ظهور بخشیدے) بغتةً مختفی گشت - آوازهٔ کوس دولت (که فلک سالها برصدای آن چرخ نشاط میزد) بیکبار فرو نشست - و آوای نای عشرت (که زهره شبها باستماع آن رقص طرب میکرد) بیکدم گرفته شد - بیان این سانحهٔ جگرسوز و دل گداز (که سوگواری زمین و زمان و دل افگاری انس و جان کفایت ازان است) اینکه دوازدهم مهر ماه الٰهی در مزاج اقدس (که هزار ربیع و بهار را سرمایهٔ اعتدال بخشیدے) تغیرے بهم رسید - از حکیم علی با فراوان دعوی پزشکی دانش سهوے عظیم رفت - و بیدانشی او برفراز پیدائی برآمد تا هشت روز تدبیرے نکرد - تا آنکه ضعف قوّت گرفت - و رنجوری تنومندی یافت مرض باسهال دموی کشید - و شگرف بیماری روی نمود - درین وقت پزشک بے خرد در فکر دوا افتاد - و از نارسائی دانش هر دوائے (که در دفع عارضه بکار برد) یاور مرض شد چنین لغزش آن حکیم را در علاج علّامة الزّمان شاه فتح اللّه شیرازی نیز روی داده بود درین ایام روزے خاقان زمان از روی عتاب بار فرمودند - ما ترا از پایهٔ درویشی بے سابقهٔ خدمت بوالا امارت برآوردیم - باین آرزو که وقتے بکار ما بیائی - آخر برخلاف آن ظاهر شد - آنگاه یاد دانای روزگار حکیم ابوالفتح گیلانی و جالینوس زمان حکیم مصری فرموده برفوت آن دو حکیم نامور تاسّفها کردند - این چند بیت درینوقت حسب حال آنحضرت تواند بود * ابیات *

عطار گو به بند دکان کز اثر گذشت * کردم هزار بار عقاقیرش امتحان

سبّابهٔ طبیب ببر تا مریض را * ماند ز سرزنش برحی نبض در آمان
تریاق کار زهر هلاهل همي کند * پنداشتم که انعوی او بار یافت جان
گر قرص کوکب است بریزش به تیره گل * ور مرهم رسل فکن آنرا بخائدان

مداوای آن حکیم را اثرے مطلقًا پیدائي نداشت - رفته رفته ناتواني افزایش گرفت و کار بدشواري کشید - با چنین حال آن اسپهبد ملک معني و صوري در کمال استقلال هر روز بدرشن برآمده کورنش بندهای درگاه میگرفت - و منتظران بارگاه خلافت از لمعهٔ آفتاب دیدار همایون نور مي چیدند - چون شدّت ضعف قوای ظاهري و باطني را فرو گرفت چند روز پهلو بر بستر گذاشتند - روز نوزدهم حکیم در کار مداوا مبهوت شده دست از علاج باز کشید - و از سطوت قهر پادشاهي اندیشناک گشته یا از مردم حرم سرا (که کمال ناشکیبائي ظاهر مي ساختند) ترسیده ازانحضرت (که در غایت ضعف بودند) خود را بکنار انداخت - و در پناه شیخ فرید میربخشي گریخت - زهے سنگدلی آن امیر که بر حمایت او دل نهاد - آزانجا (که دوام بقا ممکنات را امرے ست محال - و زندگی جاوید را جز خدای بےهمتا در خور نه) شب چهارشنبه چهارم آبان آنحضرت سایهٔ فلک پایهٔ خود را از سر زمینیان برگرفت - و بر فرق آسمانیان ظلّ مکرمت گسترد - اهل این جهان به تیره روز ناکامي نشستند - و ساکنان آن جهان کامیاب دیرین آرزو گشتند - سفوح این سانحهٔ پرآشوب ولوله در زمین و آسمان انداخت - و روز بازار اضطراب و وحشت و هنگامهٔ کابت و کربت گرم گردید - عالم را ظلمت اندوه فرو گرفت - و عالمیان را در نیم روز خرسندي شام غم افتاد - صاعقهٔ محنت و بلا بر خرمن خرّمی خلائق ریخت - سنگ ستم و جفا بر شیشهٔ دلهای ارباب اخلاص خورد - سبحان الله چه ذاتے بود مقدّس از همه آلایش و متّصف بکل کمالات - و چه جوهرے مبرّا از تمام خسائس و پاک از جمیع کدورت اقبال بلند طالع خجسته بخت بیدار سعادت تمام دولت روز افزون نصرت رفعت افزا لطیف دوستي دوست لطیفي دوست نوازي دشمن گدازي همّت ملک بخش صولت خصم افگن شکوه عالمگیر عزم جهان گشا تمکین و شوکت با کرامات ظاهره و مقالات عالیه اشراق ضمیر عقل خدا داد باطن نور سرشت علم لدنّي کشف اسرار حلّ غوامض فتح مضائق دوام توجّه بمبدأ فیّاض کمال آگهي محاسبهٔ اعمال و صلح باصناف عالم دران گرامي ذات قدسي جوهر فراهم آمده حیرت افزای ارباب نظر میشد * نظم *

محقّقان که کمالات کل حساب کنند * امام اهل زمان جمله اش خطاب کنند

خدیو صولت و معنی یگانه اکبر شاه * که فقر را ز دانش مالک نصاب کنند
گذشت کاید عنصری که پاک دلان * حقائق ازل از روحش اکتساب کنند

صباح روز چهارشنبه (که از شام نکبت و تیره شب محنت تفسیر توان کرد) جسد مطهّر (که بزلال رحمت ایزدی شست و شو یافته بود) بآئین اهل زمان نیز غسل داده در محفّه محفوف بمغفرت خداوند رؤف گذاشته از قلعهٔ دارالخلافهٔ آگره بیرون کشیدند خلائق را از دیدن آن وضع نامرغوب درد از نهاد برآمد - و طوفانهای گریه جوش برزد زخمهای کاری در دلها آغوش برگشاد - و آههای سینه سوز از هرسو قد کشید - شیونهای دل شگاف از هر کرانه برخاست - و آوای نالهای آرام ربا در گوش سماریان جا کرد و صداها و نعرهای طاقت فرسا در خم طاق نیلگون پیچید - از استماع نوحه و ندبهٔ خاکیان معتکفان صوامع قدس سر از گریبان استغراق برآورده سراسیمه وار مضمون این ابیات بر زبان راندند * ابیات *

دگر بمرحلهٔ کون شور و غلغله چیست * که بست محمل رحلت زمین برارله چیست
اجل گسسته مهار است و غم دریده نقاب * چه فتنه خاست معلّم خبر ز مرحله چیست
جنازهٔ که بدوش ملائک است روان * ز گریه بار بچشم ستاره آبله چیست
فتاد روز سیه بر سر جهان ورنه * مسافران ابد را سبیل قافله چیست
اگر جنازهٔ آن رهنمای کل بگذشت * بدان که عمر ابد یافت ست ولوله چیست

روز پسداخیر بود - در هوا طرفه تغیر بهم رسید - که گرد و غبار غریب (که کهن سالان مثل آن یاد نداشتند) برخاست - همانا دست تقدیر بر فرق اهل روزگار خاک میریخت اسپهبدے (که فلک بفراوان تک و پو ترکیب وجود او ساخته نظام بخش سلسلهٔ ظاهر و باطن گردانیده بود) رخ از عالمیان برتافت - و یگانهٔ (که روزگار پس از هزاران سال بتصریف لیل و نهار در عرصهٔ وجود آورده پیشوای جهان ساخته بود) روی از جهانیان پوشید * نظم *

بریست رخت آنکه بحمل دو صد توان * آمد پدید از شکم مادر زمان
در صد هزار سال نگردد چو او پدید * گیتی ستردن است ز آبستن چنان

روز عالمیان تیره و تار بود - جمیع آمرا و نوئینان خاک بر سر افشان و نوحه و زاری کنان بهمراهی نعش معلّی بودند - روضهٔ متقدّس (که موسوم است ببهشت آباد) خوابگاه مقرّر گشت - و قالب خاکی را بخاک سپردند - اقامت درین سرای سپنجی را اهل عالم

زندگانی گویند - اما درگاه صمدیّت را که اندازه تواند گرفت - بر امثال این باطن بیدارانِ اطلاقِ حرفِ مرگ خطا ست * بیت *

هرگز نه مرده اند و نمیرند اهلِ دل * حرفیست نامِ مرگ برین قوم ترجمان

این جمله از تاریخِ رحلتش آگاهی می بخشد * وفاتِ اکبر شد * ۱۰۱۴

و این بدیعه نیز آگهی افزا ست * ابیات *

در جهان مشتهر چو مهر و مه است * اعدلِ خسروانِ جلال شه است
از وجودش به نهصد و چل و نه * روزِ اقبالِ دهر را پگه است
در سنه شصت و نهصد اندر دهر * تختِ شاهنشهیش جلوه که است
عزمِ تسخیرِ آن جهان چون کرد * رحلتش در هزار و چارده است
نامِ والای او به نیکی بر * بجنابش گمانِ بد گنه است
هرکه راهِ عداوتش بسپرد * بیقین دان که منحرف زره است
وانکه نقصی بوی کند منسوب * عقلِ او رفته مغزِ او سیه است
آن شهِ راستان و بد گویش * کجرو و کج نهاد و کج نگه است

ایزد تعالی دانش منشانِ حقیقت بین را از طعنهای کاذب (که ظاهر نگاهان کورِ باطن در حقِ آن شهریارِ هوشیار خرامان رهنمای حق طلبان خدیوِ خدا آگاهان گمانِ فاسد برده بخسرانِ جاوید افتاده اند) نگاه دارد *

خاتمه - نوشتهٔ شیخ ابوالفضل علّامی پس از اتمام سال چهل و ششم

بنام ایزد ای فکرت تیز رو * که دادی سخن را سرانجامِ نو
قلم یکدم از جنبش آرام یافت * سوادِ سیوم دفتر انجام یافت

ازانجا (که فطرت یاور و ارادت درست و بخت بیدار و سعادت مساعد بود) به نیروی جد پیشگی و هشیار دلی برخی سوانحِ قرنِ ثانیِ دولتِ جاوید طراز نگاشته آمد - و بدستیاریِ ریشه‌دانِ ابداعِ همّت قدرت سیمدوش گشت * بیت *

منوّر چو شد نیمهٔ زین مهر بست * مرا نیمهٔ عالم آمد بدست
دگر نیمه را گر بود روزگار * چنان گویم از طبعِ آموزگار
که خوانندگان را برآرد ز خواب * برقص آورد ماهیان را در آب

بس جویهای پیشانیِ فطرت بدامنِ امید ریخت - تا نیم قطرهٔ از دریای آگهی تراوش نمود

و چه بخارهای دل سرجوش زد - تا سخن بدین نمط سامعه افروز آمد - بو که پذیرش دلها بلند نامي بخشد - و مرا میزبان جاوید گرداند • • بیت •

من از جانش برون دادم بپرواز • خدایش جای در جانها دهد باز

زهی شگرفنگاری حال و نیرنگسازی قلم - پای بند زندانکدهٔ بشریّت پرواز بسوی آسمان میکند و در ساختگی چار سوی معامله بسیج نرهنگاه قدس مینماید - در عیار گیری زمینیان صرفی نقد آسمانیان میگردد - و در سپردن مراحل بندگي اسرار الوهیت مي طراز و در افت و خیز گلزار تعلّق ترانهٔ آزادي میسراید • • نظم •

دیدهٔ ما بتماشای حقیقت بار است • عقل کل میرمد از کوکبهٔ جرأت ما

سر فرو برده بجیب در جهان مینگرم • عشق از نار نظر بافت مگر کسوت ما

امّید که رشتهٔ سوانح نگاري گسیخته نگردد - و زمان زمان هنگامهٔ سپاس گذاري را فروغ دیگر پدید آید - و بسیارے گرامي احوال بخامهٔ حقیقت گذار (که شگاف آن مشرق دل است) در آید - و گنجینه دان سعادت بر آموده ارمغانی آیندگان آگهي طلب آماده شود - و شناسندگان گوهر جوی را چهرهٔ نشاط برافروزد • • نظم •

الا تا درین سطح رنگین نظام • سخن را ز معني بلند است نام

نظام سخن از کلام تو باد • طراز معاني بنام تو باد

• باتمام رسید •

تاریخ طبع جلد سیوم از اکبر نامه

• شمسی عیسوي •	• قمری هجري •
۱۸۸۶	۱۳۰۳
• اتمت بفضل المجید الوهاب •	• انتهت بکرم العلي الاحد •
• دیگر •	• دیگر •
بگزید چو این سخن تفاهي • فکرم بی سال گشت راهي	چون ختم شد این پس از نکادو • فکرم پی سال زد روارو
۱۸۸۶	۱۳۰۳
ناگه بدلم فتاد از غیب • تاریخ گل باغ عدل شاهي	هاتف بدلم فکند ناگاه • بر اوج سخن نگر مهی نو
• دیگر ظاهراً و باطناً •	• دیگر ظاهراً و باطناً •
۱۸۸۶	۱۳۰۳
مه اپریل هیزده صد و هشتاد و شش سال ع	ماه رجب المرجب سنه هزار سه صد و سه هجري

بسم الله الرّحمٰن الرّحيم

محمدت پروردگار بے انباز (که خارج از حدِ احصا و احصار است) انسانِ ضعیف البنیان را (که در نظرِ تحقیق نیستے ست هستے نما) چه یارا که از عهدهٔ بیانِ آن بر آید - و نعمتِ کردگارِ بے نیاز (که بیرون از تعداد و شمار است) ممکناتِ بے ثبات را (که عند التدقیق مثلِ جمادات بے اختیار اند - و قدرتے که دارند محض موهومهٔ بے اصلِ ساقط الاعتبار) چه نیرو که شمّهٔ از شکرِ آن ادا نماید - خصوصاً من هیچ مدانِ کج مج بیان را (که در میدانِ سخنوری حوصلهٔ تنگ و پائے لنگ دارم) کجا طاقت که در ذکرِ محامدِ لا تحصیِ و آلاءِ بے انتهای خدای عزّ و علا دم زنم - شکرِ او تعالیٰ جلّ شانه که ما میگذاریم (نظر بر ارتفاعِ شانِ مشکور له وانحطاطِ حالِ شاکر و محقّر بودنِ مشکور به) شایبهٔ دارد از استهزا - اما (چون اخلاص و انقیاد را پذیرائي ست - و از مذلّتِ شاکر و قلّتِ مشکور به چشم پوشي) سپاس گو محمود است و ناسپاس مردود * نظم *

چه آید ز من شکرِ یزدانِ پاک * که از خاک ناید بجز مشتِ خاک
هم آن خاک مکّی نیست از آنِ من * هم آن دادهٔ اوست و هم جانِ من
مزن دم درین جا خموشي نکوست * من و کردهٔ من همه کردِ اوست
ولیکن بحکمِ سرِ رهبران * بتحمیدِ خالق شوم نرزبان

و هزاران صلوات بر سرور کاینات - مفخّر موجودات - سید الکونین - رسول الثّقلین - مکمّل الذّات مقدّس الصّفات - خیر البشر - شافع یوم المحشر - محرم اسرار الّهي - مخزن انوار آگهي باعث خلق عالم - صلّی اللّٰه علیه و سلّم * نظم *

چه گویم ثنـــای رسول کریم * که یکجا حدوث است و نور قدیم
خدا نیست و لے جدا از خدا * بدریاب گر هست عقل رسا
اگر چیزکے یافتي شو خموش * و گرنه برون آر پنبهٔ ز گوش

و فراوان سلام - بر آل و اصحاب عظام - که گنجینهٔ اسرار معرفت آلهي اند - و سفینهٔ نجات غریقان بحر ضلالت و گمراهي - اعلای دین مبین که از اجلّهٔ صفات مومنین است ادنی سجیّهٔ رضیّهٔ ایشان است - و فنا فی اللّٰه که عمدهٔ شمائل اهل اللّٰه است خرد ترین شیمهٔ مرضیّهٔ ایشان * نظم *

لوای هدایت بر افراختند * بنای غوایت بر انداختند
زهے شهسواران میدان شرع * زهے نخلبندان بستان شرع

اما بعد المنّة للّٰه تعالی و تقدّس آنچه مرجو بود از نهانخانهٔ کمون بعالم ظهور شتافت - و آنچه مامول بود پس از تکاپوی بسیار انجام یافت - عروس مقصود بر منصّهٔ حصول جلوه گري فرمود - و گل مراد بگلزار امّید شگفت - یعني سیومین جلد اکبرنامه نیز (بنائید دانشور دانشوران - هنرپرور هنرپروران - مجمع فضلای جهان - مرجع علمای دوران - یکتای روزگار عالي وقار والا تبار معدن اخلاق پسندیده - مخزن اطوار سنجیده * نظم *

صفات کمالش بگویم چسان * برون است وصفش زحدّ بیان
ز انعام و اکرام آن مهربان * چه گوید سخنگوی از یک زبان
نگردید کس از درش بے مراد * خدایا بزرگیش پاینده باد

واقف نکات خفي و جلي - مستر هورنلي - پرنسپل مدرسهٔ عالیهٔ کلکته - و ایضًا سکریٹری ایشیاٹک سوسایٹی بنگاله - دامت ایّام ریاسته - و طالت ازمان وجاهته) بعنایهٔ طبع محلّی گردید - و همگي سه دفتر کتاب مذکور اختتام پذیرفت *

دانستني ست که در حقیقت تقسیم دفاتر اکبرنامه بدین تفصیل است - دفتر اول از بدو آفرینش حضرت آدم ع تا جلوس اکبر پادشاه بر اورنگ شاهنشاهي - دفتر دوم از جلوس تا وفات اکبر پادشاه - دفتر سیوم در ذکر قوانین اکبر پادشاه که موسوم بآئین اکبري ست - اما [چون مولّف کتاب علّامی فهّامي بر ذمهٔ همت خود لازم گردانیده بود (که

برای هر سي ساله وقائع پادشاه دفترے جداگانه ترتیب دهد) ۰ و از ولادت پادشاه تا اواسط سالِ هفدهم جلوس سي سال بحساب آید] بنابرین از جلوس تا اواسط سالِ هفدهم جداگانه دفترے (یعني دفترِ دوم) قرار داد ۰ و از اواسط سالِ هفدهم تا آخرِ کتاب بدفترِ سیوم موسوم گشت چنانچه جا بجا از مولّف برین امر ایما رفته *

دیگر دانستني ست که علّامي ابوالفضل مولّفِ کتابِ اکبر نامه تا سالِ چهل و ششم ازقام فرموده رخت هستي بر بست ۰ و از سالِ چهل و هفتم تا آخر نگاشتهٔ محب علي خان است ۰ و آئینِ اکبري را شیخ ابوالفضل پیشتر از سالِ چهل و ششم که شیخ دران سال وفات یافته ترتیب داده بود * * نظم *

چنان کز خفتگان افسانه خوانیم * چنین بر دیگران افسانه مانیم
فسانه مردمان را خواب آرد * تلازم بین که این هر دو بدارد
درین رمزے ست گرداني حقیقت * شنو توفیقِ رب باشد رفیقت
چو تو از دیگران افسانه خواني * رحیلت ناگزیر آمد بداني
پس از خفتن فسانه گشت خواهي * گدای بے نوائي یا که شاهي
خوشا کز پیشِ خوابِ ناگهاني * برغبت خفت و درحق گشت فاني

* فهرست داستانهای دفتر سیوم از اکبر نامه *

(اذکار)	(صفحات)
توجه موکب مقدس شاهنشاهي از احمد آباد به بندر کنبایت بتماشای دریای شور	۸
ایلغار فرمودن حضرت شاهنشاهي بقصد ابراهیم حسین میرزا و معرکهٔ نبرد آراستن و شکست یافتن مخالف	۱۲
عزیمت نمودن شهریار جهانگیر بگرفتن قلعهٔ سورت	۱۶
نبرد نمودن خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش با محمد حسین میرزا و فولادیان و انهزام این گروهٔ مدبر	۲۳
فتح قلعهٔ سورت بمفتاح همت والای شاهنشاهي	۲۸
آغاز سال هیزدهم آلهي از جلوس مقدس شاهنشاهي یعني سال شهریور از دور دوم	۳۱
مراجعت موکب مقدس شاهنشاهي بعد از فتح گجرات بدار الخلافهٔ آگره ...	۳۳
وصول موکب مقدس شاهنشاهي بدولت و اقبال بدار الخلافه	۳۹
نهضت موکب مقدس شاهنشاهي بار دوم بگجرات برسم ایلغار و بفتح و نصرت مراجعت نمودن	۴۱
رسیدن موکب مقدس شاهنشاهي بحوالی احمد آباد و لوای نصرت افراختن و فیروزمند شدن بر محمد حسین میرزا	۵۰
معاودت رایات جهانگشای بصوب دارالخلافه	۶۴
نهضت موکب همایون باز بصوب بنگ و بهار و سزا یافتن بد معاشان فتنه شعار	۶۹
فرستادن شاهزادهٔ والاگوهر سلطان سلیم بدبستان دانش آموزي	۷۵
توجه فرمودن گیهان خدیو بصوب خطهٔ اجمیر	۷۸
آغاز سال نوزدهم آلهي از تاریخ جلوس شاهنشاهي یعني سال مهر از دور دوم ...	۸۰
یورش موکب مقدس شاهنشاهي از راه دریا بصوب دیار شرقي	۸۶
رسیدن موکب مقدس شاهنشاهي بظاهر پٹنه و همت در کشاد آن بستن ...	۹۵
مفتوح شدن قلعهٔ پٹنه به نیروی اقبال شاهنشاهي و فرار نمودن داؤد و ایلغار فرمودن شهریار جهانگیر	۹۹
توجه نمودن موکب مقدس شاهنشاهي بدار الخلافه و در اثنای راه خبر فتح بنگاله رسیدن	۱۰۷
رسیدن موکب مقدس شاهنشاهي	

بدار الخلافه ۱۱۱
آئین داغ را رواج بخشیدن و جهانیان را براستی
و وفا هدایت فرمودن ... ۱۱۶
نبرد آرائی منعم خان خانخانان در اقصای
بنگاله و شکست یافتن داؤد و سایر سوانح
آن دیار ۱۱۸
آغاز سال بیستم الٰهی از جلوس اقدس شاهنشاهی
یعنی سال آبان از دور دوم .. ۱۲۷
دیدن داؤد منعم خان خانخانان را و بزم
یکجهتی باهم آراستن ۱۲۹
سوانح صوبهٔ بهار و کار افزائی مظفر خان
و بتازگی نواختن او را ۱۳۱
توجه برخی از پردگیان بارگاه خلافت
و صدر نشینان سرادقات عفت بصوب
حجاز ۱۴۵
التجا آوردن میرزا سلیمان بدرگاه مقدس
شاهنشاهی ۱۴۸
تفویض فرمودن حکومت بنگاله بخانجهان ۱۵۹
نهضت موکب شاهنشاهی بصوب اجمیر ۱۶۳
آغاز سال بیست و یکم الٰهی از جلوس مقدس
شاهنشاهی یعنی سال آذر از دور دوم ۱۶۵
روشن شدن چراغستان اقبال شاهنشاهی
و فرو شدن رانا در تیرگی گریز ... ۱۷۳
نهضت موکب جهانگشای شاهنشاهی بصوب
بنگاله و از نخستین منزل معاودت فیروزی
نمودن ۱۷۶
نهضت موکب مقدس بصوب اجمیر ۱۸۴
آغاز سال بیست و دوم الٰهی از جلوس
اقدس شاهنشاهی یعنی سال دی
از دور دوم ۲۰۰
سعادت اتالیقی یافتن سعید خان در ملازمت
شاهزاده سلطان دانیال ۲۰۳
روشن شدن عرصهٔ مبارزت بفروغ شمشیر
وزیرخان و راجه تودرمل و شکست یافتن
مظفر حسین میرزا ۲۰۶
نهضت موکب همایون بصوب اجمیر
بار دیگر ۲۱۲
تربیت فرمودن فرزندان سعادت پژوه
والا گوهر ۲۱۹
نهضت فرمودن شهریار دیده ور بصوب
پنجاب ۲۲۰
هزیمت یافتن راجه مدهکر باقبال روز افزون
شاهنشاهی ۲۲۸
آغاز سال بیست و سیوم الٰهی از جلوس
اقدس شاهنشاهی یعنی سال بهمن از
دور دوم ۲۳۶
نشاط آرائی اورنگ نشین اقبال بشکار قمرغه
و صید مقصود بدام افتادن ... ۲۴۱
ایلغار فرمودن خدیو جهان بصوب اجمیر و ازانجا
بمرکز خلافت شتافتن ۲۵۰
روشنی افزودن عبادت خانه بفروغ دیده وری
حضرت شاهنشاهی ۲۵۲
آغاز سال بیست و چهارم الٰهی از جلوس
اقدس شاهنشاهی یعنی سال اسفندارمذ

از دور دوم ۲۶۴
گرویدن عموم دانش اندوزان روزگار باجتهاد
گیهان خدیو ۲۶۸
عزت افزودن قطب الدین خان باتالیقی گوهر
اکلیل سعادت شاهزاده سلطان سلیم ۲۷۳
چالش فرمودن گیتي خداوند بصوب
اجمیر ۲۷۵
نیرنگی اقبال شاهنشاهي در سرتابی آمرای
بنگاله و سزا یافتن آنها ۲۸۹
آغاز سال بیست و پنجم الٰهي از جلوس مقدس
شاهنشاهي یعني سال فروردین از دور
سیوم ۲۹۵
سربلندی یافتن شریف خان باتالیقی شاهزاده
سعادت سرشت سلطان مراد ... ۳۱۰
هزیمت یافتن ناسپاسان شرقي دیار ۳۱۹
شبخون آوردن معصوم خان کابلي و بخارستان
ناکامي افتادن ۳۲۲
دربدن معصوم خان فرنخودي پردهٔ آزرم و بیحاکستان
ناکامي غبار آلود گشتن ۳۲۹
نهضت موکب همایون بصوب پنجاب و بناکامي
باز گردیدن حکیم میرزا بکابل ... ۳۳۵
فیروزي یافتن اولیای دولت و آوارهٔ دشت
ناکامي شدن معصوم خان فرنخودي ۳۳۸
بناکامي شتافتن حکیم میرزا بصوب کابل ۳۴۴
آغاز سال بیست و ششم الٰهي از جلوس مقدس
شاهنشاهي یعني سال اردي بهشت از دور
سیوم ۳۴۷
رسیدن موکب همایون بر ساحل سند ساگر ۳۵۱
نهضت موکب شاهنشاهي بصوب کابل ۳۵۵
ابلغار فرمودن گیهان خدیو بصوب کابل ۳۵۹
نصرت یافتن شاهزاده سلطان مراد و غبار آلود
هزیمت شدن میرزا حکیم ... ۳۶۱
بخشیدن گناه میرزا حکیم و بازگشت موکب
همایون بصوب هندوستان ... ۳۶۸
رسیدن موکب همایون بدار الخلافهٔ فتحپور ۳۷۳
آغاز سال بیست و هفتم الٰهي از جلوس
سعادت پیوند شاهنشاهي یعني سال خرداد
از دور سیوم ۳۷۸
آمدن مهین بانوی روزگار گلبدن بیگم و دیگر
پردگیان عفت تباب از سفر حجاز ۳۸۵
فیروزي یافتن صادق خان و بگو نیستي فرو شدن
خبیطه ۳۸۷
سربلندي یافتن میرزا خان باتالیقی شاهزاده
سلطان سلیم ۳۹۳
آغاز سال بیست و هشتم الٰهي از جلوس
مقدس شاهنشاهي یعني سال تیر از دور
سیوم ۳۹۷
آبیاري فرمودن چهار چمن دولت و بر افراشتن
کاخ جهانباني ۴۰۳
فرستادن میرزا خان بفرو نشاندن شورش
گجرات ۴۰۹
نهضت فرمودن رایات همایون بصوب
آلهاباد ۴۱۴
فیروزي یافتن شهباز خان و آوارهٔ شدن معصوم

خان کابلي ۴۱۶
نهضت رايات همايون بصوب دار الخلافهٔ
فتحپور ۴۲۱
نيرنگ سازي اقبال شاهنشاهي و شکست يافتن
سلطان مظفر گجراتي ۴۲۳
ريخته شدن آبروی سلطان مظفر گجراتي
بار دوم ۴۲۷
آغاز سال بيست و نهم الٰهي از جلوس
مقدس شاهنشاهي يعني سال امرداد
از دور سيوم ۴۳۱
جبين افروزی شاهرخ ميرزا بسجود قدسي آستان
شاهنشاهي ۴۴۱
آراسته شدن بزم کدخدائی شاهزادهٔ سلطان
سليم ۴۵۰
ريخته شدن آبروی سلطان مظفر گجراتي
بار سيوم ۴۵۲
آغاز سال سيم الٰهي از جلوس مقدس شاهنشاهي
يعني سال شهريور از دور سيوم ... ۴۵۵
نهضت فرمودن رايات اقبال بصوب
پنجاب ۴۶۵
آمدن فرزندان حکيم ميرزا و زابلي سپاه
بدرگاه والا ۴۷۲
نامزد فرمودن عساکر گيتي گشا بتسخير
کشمير ۴۷۴
آغاز سال سي و يکم الٰهي از جلوس
مقدس شاهنشاهي يعني سال مهر
از دور سيوم ۴۸۸
باز گرديدن رايات اقبال بصوب دار الخلافهٔ
فتحپور ۴۹۱
نور آگين شدن دار السلطنهٔ لاهور بقدوم
شاهنشاهي ۴۹۳
فرستادن قاسم خان بتسخير کشمير ... ۴۹۶
سواد نامهٔ شاهنشاهي بعبد الله خان
اوزبک ۴۹۷
گشايش يافتن آباد ملک کشمير به نيروی
اقبال شاهنشاهي ۵۰۱
آمدن ميرزا سليمان بدرگاه والا بار دوم ۵۱۴
آغاز سال سي و دوم الٰهي از جلوس مقدس
شاهنشاهي يعني سال آبان از دور
سيوم ۵۱۷
آرايش عروسي بزم شاهزادهٔ سلطان مراد ۵۱۸
فرستادن فيروزي سپاه بسرکردگي مطلب خان
و ريخته شدن آبروی حبالهٔ تاريکي ۵۲۰
آغاز سال سي و سيوم الٰهي از جلوس مقدس
شاهنشاهي يعني سال آذر از دور
سيوم ۵۲۸
آغاز سال سي و چهارم الٰهي از جلوس مقدس
شاهنشاهي يعني سال دی از دور
سيوم ۵۳۶
نهضت رايات همايون بعرصهٔ دلگشای
کشمير ۵۳۷
در آمدن رايات اقبال بدار الملک کشمير ۵۴۲
بازگشت حضرت شاهنشاهي از کشمير
جنت نظير ۵۵۲

چالش فرمودن گيتي خداوند بزابلستان ٥٦٥
مراجعت رايات همايون حضرت شاهنشاهي
پس از انتظام كابل بسوى هندوستان ٥٦٩
آغاز سال سي و پنجم آلهي از جلوس
مقدس شاهنشاهي يعني سال بهمن
از دور سيوم ٥٧٥
آغاز سال سي و ششم آلهي از جلوس
مقدس شاهنشاهي يعني سال اسفندارمذ
از دور سيوم ٥٨٥
فيروزي يافتن خان اعظم ميرزا كوكه و ريخته
شدن آبروى مظفر گجراتي .. ٥٩٣
روانه شدن شاهزاده سلطان مراد بدارائى
صوبهٔ مالوه ٥٩٧
آغاز سال سي و هفتم آلهي از جلوس مقدس
حضرت شاهنشاهي يعني سال فروردين
از دور چهارم ٦٠٧
فيروزي يافتن اولياى دولت و شكست
خوردن ميرزا جاني بيگ باتبال
شاهنشاهي ٦٠٨
گشايش آباد ملك اوديسه باتبال روز افزون
شاهنشاهي ٦١٠
آشني كردن ميرزا جاني بيگ و سپردن
سيوستان ٦١٣
چالش فرمودن گيهان خديو بگلگشت
هميشه بهار كشمير ٦١٦
گشايش جونه گڈهه و سومناتهه و چيرهٔ دست
آمدن اولياى دولت بر ولايت
سورتهه ٦١٩
فرو نشستن شورش كشمير و آوردن سر
يادگار كل بدركاه والا ٦٢٠
باز گشت رايات جهان افروز بصوب
هندوستان ٦٢٦
گرفتار شدن سلطان مظفر گجراتي و بسر آمدن
روزگار او ٦٢٨
در آمدن همايون رايات بدار السلطنهٔ
لاهور ٦٣٠
آغاز سال سي و هشتم آلهي از جلوس مقدس
حضرت شاهنشاهي يعني سال اردي بهشت
از دور چهارم ٦٣٣
جبين افروزى رستم ميرزا بسجود
قدسي آستان ٦٣٤
آغاز سال سي و نهم آلهي از جلوس مقدس
حضرت شاهنشاهي يعني سال خرداد
از دور چهارم ٦٣٩
نامهٔ حضرت شاهنشاهي بايران ... ٦٥٦
آغاز سال چهلم آلهي از جلوس مقدس
حضرت شاهنشاهي يعني سال تير
از دور چهارم ٦٦٧
در آمدن فيروزي سپاه بقندهار و آرامش
يافتن آن سر زمين ٦٦٨
جبين افروزى مظفر حسين ميرزا بسجود
قدسي آستان ٦٧٠
پيوستن راجه علي خان مرزبان خانديس
بفيروزي سپاه ٦٩٦

در آمدن فیروزي سپاه بدکن و گرد گرفتن قلعهٔ احمد نگر ٦٩٨
آغاز سال چهل و یکم آلهي از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهي یعني سال امرداد
از دور چهارم ٧٠١
افزودن پایهٔ دولت شاهنشاهي ... ٧٠١
خطاب گیهان خدیو حضرت شاهنشاهي بعبد الله خان اوزبک والي توران .. ٧٠٤
فیروزي یافتن صادق خان باقبال شاهنشاهي ٧١٤
فیروزي یافتن اولیاي دولت و شکست یافتن سپاه دکن ٧١٧
آغاز سال چهل و دوم آلهي از جلوس مقدس شاهنشاهي یعني سال شهریور
از دور چهارم ٧٢٠
چالش گیتي خداوند سیوم بار بتماشاي سرابستان کشمیر ٧٢١
باز گردیدن رایات همایون بهندوستان و رسیدن بدار الملک لاهور ٧٣٣
آغاز سال چهل و سیوم آلهي از جلوس مقدس شاهنشاهي یعني سال مهر
از دور چهارم ٧٣٨
چالش همایون رایات بگشایش احمد نگر ٧٤٥
فروغ یافتن دار الخلافهٔ آگره بقدومي شاهنشاهي ٧٤٨
آغاز سال چهل و چهارم آلهي از جلوس مقدس شاهنشاهي یعني سال آبان
از دور چهارم ٧٥٠
سپهري شدن روزگار شاهزاده سلطان مراد ٧٥٢
انتظام یافتن فیروزي سپاه دکن بشگرفي اقبال روز افزون ٧٥٤
فرستادن شاهزاده سلطان دانیال بدارائي دکن ٧٥٦
بر افراختن همایون رایات بصوب مالوه ٧٦٢
چالش فرمودن گیهان خدیو بگشایش آسیر ٧٦٦
آغاز سال چهل و پنجم آلهي از جلوس مقدس شاهنشاهي یعني سال آذر
از دور چهارم ٧٦٨
گشایش قلعهٔ احمد نگر باقبال شاهنشاهي ٧٧٤
گشایش مالي گدهه به نیروي اقبال روز افزون ٧٧٧
بر گشودن آسیر بدستیاري والا اقبال ٧٨٠
آغاز سال چهل و ششم آلهي از جلوس مقدس شاهنشاهي یعني سال دي
از دور چهارم ٧٨٦
باز گشت همایون رایات بدار الخلافهٔ آگره ٧٨٩
در آمدن همایون رایات بدار الخلافهٔ آگره ٧٩٥
آغاز سال چهل و هفتم آلهي از جلوس مقدس شاهنشاهي یعني سال بهمن
از دور چهارم ٨٠٢
آغاز سال چهل و هشتم آلهي از جلوس مقدس شاهنشاهي یعني سال

اسفندارمذ از دور چهارم ۸۱۸

آغاز سال چهل و نهم آلهي از جلوس مقدس شاهنشاهي يعني سال فروردين از دور پنجم ۸۲۵

چالش موكب اقبال بجانب آلهاباد و عنان تافتن از نخستين منزل ... ۸۲۸

محمل آراستن مريم مكاني بملك تقدس ۸۳۰

آغاز سال پنجاهم آلهي از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهي يعني سال اردي بهشت از دور پنجم ۸۳۶

لبريز شدن ساغر زندگي شاهزاده دانيال ۸۳۷

چالش خاقان مملكت طراز و خرامش آن قافله سالار راه حقيقت ازين فاني سراي كارواني بعالم قدس و ملك جاوداني ۸۳۹

خاتمه - نوشتهٔ شيخ ابو الفضل علامي پس از اتمام سال چهل و ششم ۸۴۳

تمام شد

تصحیح اغلاطی چند که هنگام انطباع سرزده

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴	۵	بیک حکي	بیک حکمي
۸	۱۵	آزوهای	آرزو های
۱۴	۲۱	دلدیهه	دلدهی
۲۸	۲۱	مرزبان	مهربان
۴۷	۲۵	قلعه‌گیري را	قلعهٔ گژي را
۴۸	۹	که گرفتن	که از گرفتن
۶۴	۱۳	مُملکت	مملکت
۸۰	۱۶	نوزدهم از دور دوم	نوزدهم یعني سال مهر
..	..	...	از دور دوم
۸۱	۱۳	تکامشي شدند	تکامشي نمودند
۸۹	۲۴	مقدسان	مقدسات
۹۰	۱۶	و بهرمرے	و بهرامرے
۱۱۰	۴	بسر منزل	سر منزل
۱۲۵	۱۸	هرزه دارایان	هرزه درایان
۱۲۸	۱۰	چمن راز	چمن زار
۱۴۰	۲۴	یات	یافت
ایضا	۲۶	ار	از
۱۴۳	۵	گسیل	کسیل
۱۴۴	۸	مبارزان	میارزان
۱۶۳	۲۱	برتو	پرتو
۲۰۱	۶	در کالبد	بکالبد
۲۰۷	۳	بے سعي	بسعي
۲۱۶	۴	باگاه	بارگاه
۲۱۷	۱۷	بفرون	بفغنونِ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۲۵	۹	شنوده آمد:	شنوده آمد
۲۳۰	۲۴	سفِ	سفرِ
۲۳۳	۲۵	نماند	نماند)
۲۳۴	۲	و	او
۲۳۵	۱۷	شناسئي	شناسائي
۲۳۶	۱۲	ز دور	از دور
۲۴۹	۱۷	ناله	تالّه
۲۵۱	۸	کردے - و گردِ	کردے گردِ
۲۵۶	۱۹	پاسپانی	پاسبانی
۲۶۲	۲۴	که اطراف	که در اطراف
۲۶۳	۱۴	تدرم	قدوم
۲۶۴	۲۵	انفسي ر	انفسي را
۲۶۷	۲۶	تدک	اندک
۲۸۰	۸	پیر پنجال	پیر پنجال
۲۹۶	۱۰	پاسپاني	پاسباني
۲۹۷	۴	الرچه	اگرچه
۲۹۸	۱۲	حکمای تذکرهٔ پیشین	تذکرهٔ حکمای پیشین
۳۱۰	۲۵	بید را دل	بیدار دل
۳۲۰	۲۳	نیتسي	نیستي
۳۳۴	۱۹	وزگار	روزگار
۳۳۶	۶	آهو	آهو
۳۴۴	۱۲	هرآینهٔ	هرآینه
۳۵۴	۱۲	رسید	رسید)
۳۵۸	۱۹	بلرزد	بلرزد
ایضا	۲۳	باز نگردید) بموشگافی	باز نگردید - و بموشگافی
ایضا	ایضا	و ازان خیال	ازان خیال

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٣٧٦	٥	بزمانی	پزمانی
٣٧٨	١٢	پزشکان	پزشکان
ایضا	١٤	و که و مه را	و که و مه را
٣٨٤	١	داست	دست
ایضا	١٨	جمن زار	چمن زار
٣٩١	١٧	فومود	فرمود
٣٩٢	١٦	وز	روز
٤٠٦	١	مرا	آمرا
٤٢٠	٢	پتنه	پنه
٤٢٣	٢٣	ژازگوئي	رازگوئي
٤٢٧	٢٠	لجراتي	گجراتي
٤٣٣	٣	بکرابوة	بکرابوة
ایضا	٢٠	ار دست	از دست
ایضا	٢١	ایمني ارا	ایمني را
٤٤٥	٢٤	بران گریز پا	دران گریز پائي
٤٥٣	٢٠	بیان بهادر	میان بهادر
٤٨٨	١١	همین	همي
٤٩٥	١	و چندے ارا	و چندے را
٥٠٠	٢	عضے	بعضے
٥٠٣	٧	مسندعالي و فتح‌خان	مسند عالي فتح خان
٥١١	٤	و از بے آزوري	و از آزوري
٥٢٠	٩	محمد حسین و شیخ	محمد حسین شیخ و
...	...	علي و محمد الف	علي محمد الف
٥٤٠	٩	موضے ست	موضع ست
٥٤٦	١٥	ه ٨	همه
ایضا	٢٦	پردة	پردة

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۵۰	۲۵	پنچ برارهٔ	پنج برارهٔ
۵۵۷	۱۷	و د میانه	و در میانه
۵۵۹	۱۰	گردد	گرود
۵۸۳	۱۳	نگرنوت	نگرکوت
۵۹۷	۲۱	ین	این
۶۱۱	۱۳	بهادر خان	بهاز خان
۶۱۳	۲۳	نبرد	نیرو
۶۲۴	۱۰	پردهٔ گشائی	پردهٔ گشائی
۶۲۹	۲۳	موزیي	موزیي
۶۳۹	۱۹	سوّد	سواد
۶۴۴	۱	لجایارا	کجایارا
۶۵۴	۲۰	فیروزي	فیروزي
۶۵۷	۱۵	زیردست	زیر دست
۶۶۴	۲۰	فرنگي کردهٔ	فرنگي گردهٔ
۶۶۹	۲۵	دبهبم	دیهیم
۶۷۳	۲	فرسذ دند	فرستادند
ایضا	۱۰	ببط ار	بیطار
ایضا	۲۰	پس	بس
ایضا	۲۵	پ کر	پیکر
۶۷۶	۱۲	آرای ا	آرای
۶۸۹	۲۵	دانذ - ٤	دانندهٔ
۶۹۴	۱۷	در خاب	در خواب
۷۹۴	۴	نگارندهٔ	نگارندهٔ
۸۲۹	۲۴	تنگ بود	تنگ بود

* تمام شد *

• بسم الله الرحمن الرحيم •

فهرست نامهای مردمان و مواضع و قلعجات و کتبها وغیرة (که در سهرمین جلد اکبرنامه وقوع یافته اند) بترتیب حروف تهجاء مرتب بر دو منظر - اولین برای مردمان - و دومین برای مواضع وغیرة • شعره • حسبي الله العالمين فانه • مولی حسیب قادر و نصیره •

• منظر اول دراسامیء مردمان و قبائل و اقوام و غیرة •

• حرف الف •

آصف خان (خواجه غیاث الدین علي) (شقف فهن)
۱۲ - ۳۸ - ۵۳ - ۶۷ - ۴۲۷ - ۴۹۵ - ۵۲۵
۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۳۴ - ۵۴۷ - ۵۵۳ - ۶۰۳
۶۰۷ - ۶۳۱ - ۶۴۰ - ۶۴۳ - ۶۴۶ - ۶۵۴
۶۶۱ - ۷۱۲ - ۷۴۴ - ۷۴۶ - ۷۳۲ - ۷۳۶
۷۳۲ - ۷۴۳ - ۷۵۰ - ۷۵۳ - ۷۵۸ - ۷۶۹
... ۷۷۸ - ۷۸۱ - ۷۹۹ - ۸۰۲ - ۸۳۴
آدم تاج بند ... ... ۲۲ - ۱۰۱ - ۳۲۶ -
آرش (سابق) ۴۷
سلطان آدم گکهر ۱۱۲
آقاق (دیوانه) ... ۱۳۳ - ۱۳۵ - ۳۱۵
آدم خان پڈني پسر خضر خان ... ۱۳۳ - ۱۳۹
خواجه آقا جان ۱۵۶
آصا راول ۱۶۲
آصف خان ملازم نظام الملک دکني ... ۴۸۰
شیخ آدم .. .. ۳۱۴ - ۵۹۶ - ۶۲۹
آکبر بانو بیگم ۴۵۵
آجا پسر جام ۵۹۴
حضرت آدم علیه السلام ۶۴۳
آفرخان (سابق) ۶۶۳
آل ایوب ۶۶۵
آقا ملا ۷۷۸
آدم خان ۷۹۱
ابراهیم حسین میرزا ۶ - ۸ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۲
۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۹ - ۲۳ - ۳۰ - ۳۴ - ۳۵
۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۶۲ - ۲۰۷ - ۶۴۴ - ۶۷۱
میر ابو تراب ۶ - ۷ - ۱۰ - ۵۳ - ۲۱۷ - ۲۸۱
۳۱۸ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۱۱ - ۴۵۳ - ۴۹۰
... ... ۵۹۷ - ۸۲۵
میر ابو القاسم نمکین (نمکین) ۶ - ۱۱۴ - ۱۲۳
۳۵۳ - ۴۰۶ - ۴۷۵ - ۴۹۲ - ۵۳۲ - ۵۳۳
۵۵۹ - ۶۶۶ - ۷۴۶ - ۷۴۸ - ۸۱۶ - ۸۳۹
ابو سعید ... ... ۴۱ - ۷۴۷
شیخ ابراهیم فتحپوري ۱۴۳ - ۲۲۰ - ۲۳۶ - ۲۷۹
۳۳۷ - ۳۸۹ - ۳۹۸ - ۴۰۰ - ۴۱۹ - ۴۳۵
۴۶۷ - ۵۱۱ - ۵۳۵ - ۵۹۶ - ۷۵۱ - ۷۹۴
ابوالفضل علامي مولف کتاب ۸۳ - ۱۱۴ - ۱۱۴
۴۵۲ - ۴۵۸ - ۴۸۳ - ۴۹۱ - ۳۵۴ - ۳۵۵
۴۵۷ - ۴۶۶ - ۴۸۰ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۰۴
۴۰۵ - ۴۵۷ - ۴۷۵ - ۴۷۷ - ۴۹۶ - ۵۱۱
۵۱۵ - ۵۲۷ - ۵۲۹ - ۵۳۵ - ۵۳۸ - ۵۴۰

۵۴۲ - ۵۴۹ - ۵۵۱ - ۵۵۸ - ۵۶۰ - ۵۶۵
۵۷۳ - ۵۷۹ - ۵۸۲ - ۵۸۶ - ۵۹۶ - ۶۰۰
۶۰۴ - ۶۱۰ - ۶۱۹ - ۶۲۲ - ۶۲۵ - ۶۴۲
۶۴۳ - ۶۴۷ - ۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۷۲ - ۶۷۵
۷۱۲ - ۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۴۰ - ۷۴۸ - ۷۴۹
۷۵۱ - ۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۵۶ - ۷۵۷ - ۷۵۸
۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۴ - ۷۶۵ - ۷۶۶
۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۴
۷۷۶ - ۷۷۷ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۲ - ۷۸۳
۷۸۴ - ۷۸۵ - ۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۰ - ۷۹۲
۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۷۹۸ - ۷۹۹
۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۳ - ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۱۰
۸۱۱ - ۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۶ - ۸۲۰ - ۸۲۱
... ... ۸۲۲ - ۸۴۳
ابراهیم خان ۹۹
حکیم ابوالفتح گیلانی پسر مولانا عبدالرزاق گیلانی
۲۶۴ - ۲۶۶ - ۲۹۳ - ۳۰۲ - ۳۰۴ - ۳۰۹
۳۷۲ - ۳۸۰ - ۳۹۶ - ۴۰۴ - ۴۵۷
۴۷۸ - ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۵ - ۴۹۲
۵۱۵ - ۵۲۹ - ۵۳۸ - ۵۴۲ - ۵۵۹ - ۵۶۰
... ... ۵۶۳ - ۵۷۴ - ۸۲۶ - ۸۴۰
میرزا ابراهیم (بن میرزا سلیمان) ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۲
... ... ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۲۸۹
ابوسعید سلطان (میرزا) ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۵۵۵ - ۵۵۶
... ... ۶۳۶ - ۷۳۷
سلطان ابراهیم میرزا ... ... ۱۵۳ - ۲۲۳
ابوالحسن ... ... ۱۶۰ - ۷۹۳ - ۷۹۹
خواجه ابراهیم ۱۸۲
میر ابوالغیث ... ... ۱۹۱ - ۴۱۶
میر ابواللیث ۱۹۹
میرزا ابراهیم والی فارس ۲۲۳
سید ابوالمعالی پسر سید مبارک ۲۳۰ - ۲۸۰
... ... ۲۸۷ - ۳۰۷ - ۳۳۱ - ۳۸۸
میر ابواسحق صفوی ۲۳۵ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۴۰۳
... ... ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۵۹۴ - ۷۸۲
ابراهیم نرل ... ... ۲۵۹ - ۲۶۰
حاجي ابراهیم سهرندي ... ۲۶۴ - ۴۰۸
ابدال چک کشمیري ... ... ۲۸۰ - ۵۰۴
شاه خواجه ابوالقاسم ۲۸۷ - ۴۰۳ - ۴۱۹ - ۴۲۸
میر ابوالمظفر ۲۸۷ - ۳۰۷ - ۳۹۹ - ۴۱۸ - ۴۱۹
... ... ۴۳۴ - ۴۳۷ - ۵۲۴ - ۷۱۸
ابراهیم برادر زاده عادل خان ۲۹۸
سید ابوالقاسم ... ... ۳۰۷ - ۳۳۱
ابابکر برادر ترسون خان ... ۳۳۴ - ۴۱۶ - ۴۵۰
میر ابوالحسن ۳۴۹
ابوالقاسم دیوان ... ۳۴۹ - ۵۱۱ - ۵۹۳ - ۷۱۸
ابراهیم خان نوجدار ۳۶۵
شیخ ابوالمظفر ۴۰۳
ابوالوفا ۴۱۲
ابراهیم فارنولي ۴۱۴
شیخ ابوالقاسم ... ... ۴۱۸ - ۴۲۴
ابوالفتح ... ۴۲۴ - ۶۱۹ - ۷۰۲ - ۷۱۸
ابوالفتح مغل ۴۳۷
ابدال ملازم شاهرخ ۴۴۶
ابابکر شیخ ۴۷۱
شیخ ابوالبرکات برادر ابوالفضل مولف ۴۷۶

... ... ۷۶۹ - ۸۴۰
ابراهیم خان بلوچی ۴۸۸
ابراهیم خانجهان ۴۹۵
ابیا چك کشمیری ۵۰۳ - ۵۰۵ - ۵۸۲ - ۶۰۹
ابیا پسر ابدال چك ... ... ۵۰۴ - ۵۰۵
ابراهیم خان پسر مبارك ۵/۶
ملا ابراهیم ۵۳۱
ابیا ۵۵۴
میرزا ابابکر دوغلت ۵۵۶
ابوزید خان کشمیری ۵۷۸
ابراهیم بیگ ... ... ۵۸۵ - ۶۰۸ - ۷۱۸
ابراهیم بن جعفر ۵۸۸
ابوالقاسم حمزه (سابق) بن امام موسی کاظم ۵۸۸
ابراهیم میرزا (سابق) ... ... ۵۸۹ - ۵۹۰
حکیم ابونصر پور صدر شریعة ۵۹۰
سلطان ابراهیم میرزا پسر بهرام ... ۵۹۱
ابوطالب میرزا ۵۹۲
مهتر ابراهیم ... ... ۵۹۲ - ۶۳۶
شیخ ابوالخیر برادر ابوالفضل مولف ۶۰۴ - ۶۱۹
... ... ۸۰۳ - ۸۲۸ - ۸۳۱
شیخ ابوزید ۶۱۹
ابراهیم خان کاکر ۶۲۳
ابراهیم خان میانه ۶۲۳
ابوالبقا ۶۳۱
ابونصر (حکیم سابق) ۶۴۳
ابومعالی (حکیم سابق) ۶۴۳
ابوسعید میرزا پسر سلطان حسین ۶۴۵ - ۶۴۸
... ... ۶۵۳
ابدال سیاه گوش ۶۵۴
خواجة ابوناصر ... ۶۵۶ - ۶۶۱ - ۷۷۴
ابراهیم بیگ (سابق) ۶۶۳
ابراهیم پور برهان الملك ... ۶۶۸ - ۷۷۵
ابراهیم نظام الملك ... ... ۶۶۹ - ۶۷۰
ابهنگ خان زنگی ۶۶۹ - ۷۶۴ - ۷۶۵ - ۷۶۶
... ... ۷۷۴
میرزا ابراهیم اندجانی ۷۳۲
ابوالخیر خان بن شیخ دولت افغان ... ۷۳۷
ابراهیم بن پولاد ۷۳۷
ابراهیم میرزا بن شاهرخ میرزا (سابق) ۷۳۷
ابوسعید خان ... ... ۷۳۷ - ۷۳۸
ابوالقاسم پور میر عدل ۷۳۹
ابوناصر ... ... ۷۴۵ - ۷۸۵
خواجة ابوالحسن ۷۶۰ - ۷۶۸ - ۷۷۹ - ۸۱۰
ابراهیم ۷۷۱
ابیاچك پور حسین خان چك ... ۷۷۵ - ۸۳۵
ابراهیم خان پسر لطیف خان ۷۸۱
ابراهیم پسر ظاهر خان ۷۸۱
ابراهیم خان پسر حسن خان ۷۸۱
ابراهیم خان پسر محمود خان ۷۸۱
ابراهیم ملازم ملك برید ۸۰۵
شیخ ابوالفتح پور شیخ معروف ۸۰۷
ابوالبقا اوزبك ... ... ۸۲۰ - ۸۳۹
ابراهیم بیگ اتگه ۸۲۱
میر ابوتراب پور اشرف خان ۸۳۴
اپار (فیل) ... ... ۱۲۰ - ۱۲۷

اتم بهادر ... ۴۷۳ - ۵۹۹ - ۷۱۵ - ۷۱۸
اتالیق بهادر ... ... ۴۲۹ - ۵۱۳
محمد اتم ۵۹۹
اتم سلطان ۷۳۹
اجول صفي آقا بن طغان ۶۹۳
اچلا پسر بلبدهر ۴۲۶
اچل هربار ۴۲۹
سید احمد خان بارهه ۶ - ۲۳ - ۵۹ - ۲۶۹ - ۱۹۷
شیخ احمد پسر شیخ سلیم فتحپوري ۴۳ - ۸۹
... ... ۲۱۲
سلطان احمد ۲۲۷
خواجهٔ احرار (خواجه عبید الله - شف عین) ۲۹۳
... ... ۷۳۳
میر احمد منشي ۲۹۳
احمد بیگ ۳۹۳ - ۴۷۶ - ۴۷۸ - ۵۲۰ - ۵۲۱
... ... ۵۳۱ - ۵۶۵ - ۶۵۴ - ۸۰۳
مولانا احمد کرد ۳۰۱
احمد قاسم ۴۷۶ - ۴۷۸ - ۵۲۹ - ۶۵۴
احمد حسین کشمیري ۵۱۶
ملا احمد تتوي ۵۲۷
سلطان احمد (سابق) معروف بالنجه خان ۵۵۳ - ۵۵۵
احمد (سابق) ۵۵۶
احمد علي اتالیق ۵۶۶ - ۵۸۲ - ۵۸۳ - ۷۰۳ - ۷۰۷
احمد غزالي ابو محمد ۵۸۸
سلطان احمد میرزا پسر طهماسپ ۵۹۱ - ۷۳۷
میرزا احمدي ۶۵۳
احمد نظام الملک پور خدابنده ... ۶۷۰ - ۶۹۹
احسن ۷۱۵

احمد خان پسر شیر خان ۷۸۱
احمد خان پسر عزیز خان ۷۸۴
احمد خان پسر راجه علي خان ... ۷۸۲
احه داد ۸۱۳
محمد خسر پورا یوسف کشمیري ... ۸۲۱
قوم احشام ۸۲۲
ملک احمد ۸۳۹
صید احمد قادري ۸۳۷
اختیار الملک ۷ - ۹ - ۱۰ - ۳۱ - ۳۳ - ۶۰
... ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۸۶ - ۳۴۸
اخلاص خان دکني حبشي ... ۹۶۸ - ۷۱۹
اخلاص خان خواجه سرا ۹۹۷
اخلاص خان (دیلمر) ۸۹ - ۹۹۹ - ۷۰۰
اختیار خان ... ... ۷۸۰ - ۸۰۷
آدي کرن زمیندار ۱۳۹
میر ادهم ... ... ۲۶۵ - ۲۹۳
آدینگهه (اودینگهه) ۴۰۲ - ۴۲۴ - ۴۳۷
... ... ۴۵۳ - ۴۵۵
ادهم خان ۴۳۶
ادهم پور نهابت خان ۶۴۴
ادت داس کشمیري ۶۶۳
اذن حسن آقا قنلو ۵۸۲
اردا (نام روحانیے) ۱۲۷
ارمز برادر ترسون خان ۴۵۰
قوم ارمني ۵۷۷
ارسطو حکیم ... ... ۵۹۳ - ۷۳۵
قوم ارغون (ارغونیان) ۶۰۱ - ۶۳۴ - ۶۳۶
... ... ۶۳۷ - ۶۴۲

ارغون خان بن اباغ خان ٦٣٥
گروه ارکیوت ٦٣٥
خواجه ارباب ٦٥٣
ارجن کور ٧٣٦
اژدر خان ... ٣٨٩ - ٧١١ - ٧١٣ - ٧١٩
اسکندر افغان (سکندر) (شف سین) .. ١٦
اسمٰعیل‌قلي خان ٣٧ - ١٦٣ - ١٨٠ - ٢٦٦
٢٩٠ - ٢٩٣ - ٣٢٨ - ٣٩٩ - ٤٠٣ - ٤٧٥
٤٩١ - ٤٩٢ - ٤٩٥ - ٥١١ - ٥٢٥ - ٥٢٦
٥٣١ - ٥٨٥ - ٥٩٣ - ٥٩٩ - ٦٠٠ - ٦٠٣
... ٦٣١ - ٦٣٩ - ٦٥١ - ٧١١ - ٧٢١
اسمٰعیل خان سلاح دار ... ... ٧٠ - ١٠٨
اسمٰعیل پسر لودي ٧٣
شیخ اسرائیل ٩٣
اسمٰعیل خان ١٢٣
اسمٰعیل افغان خانجهان داؤد ١٧٧
اسمٰعیل بیگ اوزبک ١٨٠
راول اسکرن ١٩٥
راجه اسکرن ٢١٠ - ٢٨٧ - ٣٠٧ - ٣٥٣
٤٠٣ - ٤٥٧ - ٤٦٤ - ٤٧٥ - ٥٠٩ - ٥١١
... ... ٥٢٦ - ٦٠٦ - ٨٢١
شاه اسمٰعیل میرزا صفوي ٢١٧ - ٢٢٣ - ٢٢٦
٢٨٨ - ٥٨٨ - ٥٨٩ - ٥٩٠ - ٥٩١ - ٦٣٦
... ... ٦٤٥ - ٦٦٥ - ٧٣٧
اصنا زکریا ... ... ٣٠٨ - ٣٨٨
اصد خان ترکمان ٣٠٩
اسمٰعیل برادر عیسی ٤٣٢
شیخ اسمٰعیل نبیرهٔ شیخ سلیم ... ٤٦٨ - ٥٥٩
اسمٰعیل نایک ٥٠٣
اسمٰعیل دکني پور برهان الملک ٥٣٩ - ٥٨٧
... ... ٦٦٨
اسکندر سلطان (سابق) ٥٥٦
اسمٰعیل بن محمد ٥٨٨
قوم استجلو ... ... ٥٨٩ - ٥٩١
اسمٰعیل میرزا ٥٨٩
اسکرن (سابق) ٦٠٦
اسرافیل سلجوقي ٦٦٣
اصد خان رومي ملازم برهان ٦٦٨
اسلام خان ٧١٨
اسمٰعیل خان پسر شیر خان ٧٨١
سید اسمٰعیل داماد راجه علي خان ... ٧٨١
اسلام قلي خان برادر شاه قلي خان محرم ... ٨٠٥
میرزا اسمٰعیل پسر میرزا مظفر ٨٢٦
اسمٰعیل قلي خان حاکم فرات ٨٢٨
ملک اشرف گجراتي ... ... ١٢ - ١٤٢
اشرف‌خان ٥٠ - ٧١ - ٩٦ - ١٠٤ - ١٢٣
... ... ١٣٠ - ١٦٠ - ٨٣٤
خواجهٔ اشرف ١٩٢ - ٦١٩ - ٦٣٨ - ٧٠٣
... ... ٧١٠ - ٧٣٩ - ٧٤٠
اشراقیان (حکماء) ... ... ٦٤٣ - ٧٢٩
امیر اصلان انشار ٢٢٧
ملک اصفر ... ... ٥٣٢ - ٥٣٣
اعتماد خان ٥ - ٦ - ٧ - ٩ - ١٠ - ٦٣ - ٧٣
٩٣ - ١١٩ - ١٢٣ - ١٤٢ - ١٦٠ - ١٨٠
١٩٦ - ٢١٧ - ٢٤٩ - ٣١٧ - ٣٩٦ - ٤٠٣
٤٠٤ - ٤٠٩ - ٤١٠ - ٤١١ - ٤١٢ - ٤١٣

... ... ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۳

اعتبار خان ... ۳۵ - ۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۶۴

... ... ۷۷۴ - ۷۹۶

اعظم خان پسر بهرام خان ۷۸۱

اعتبار الملک ۸۰۱

قوم اغلو ۵۸۹

قوم افغان (افغانان) (افاغنه) ۴ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۲

۲۵ - ۴۰ - ۵۳ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۹۳

۹۷ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۵ - ۱۰۷ - ۱۰۸

۱۱۴ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۴ - ۱۳۰

۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۴ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۹

۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۷۹ - ۱۸۱ - ۲۳۱ - ۲۴۷

۲۵۹ - ۳۳۷ - ۳۵۱ - ۳۶۰ - ۳۶۶ - ۳۸۴

۴۶۱ - ۴۶۹ - ۴۷۱ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۳

۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۷ - ۴۸۹ - ۵۱۰ - ۵۱۲

۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۹ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳

۵۶۵ - ۵۸۰ - ۶۰۷ - ۶۱۱ - ۶۱۳ - ۶۱۵

۶۲۵ - ۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۵۷

۶۵۸ - ۶۶۶ - ۶۶۹ - ۶۷۲ - ۷۰۸ - ۷۱۱

۷۷۰ - ۷۷۳ - ۷۸۴ - ۷۸۷ - ۸۰۹ - ۸۱۴

... ... ۸۲۶

میر افلاطون ۱۵۱

افضل ترکچي ... ۳۶۴ - ۵۹۹ - ۷۱۸

افراسیاب فرزند حکیم میرزا ... ۴۷۳ - ۷۸۷

الوس افریدي ۵۱۳ - ۵۲۱ - ۵۳۱ - ۶۰۷

... ... ۶۴۰ - ۷۰۴ - ۸۱۴

افلاطون حکیم سابق (فلاطون) (شف واو) ۵۶۳

قوم افشار ۵۸۹

محمد افضل ۶۴۰

افراسیاب (پادشاه سابق) ۶۶۳

خواجه افضل ترک ۷۰۷

افتخار بیگ ... ۷۵۰ - ۸۱۵ - ۸۳۴

افتخار ۷۷۳

میرزا افتخار خان ۷۷۴

افضل خان پسر بهادر دکني ۷۷۹

اکبر ۶۱۱

اکبهراج ... ... ۷۷۶ - ۷۸۶

الغ خان حبشي ۶ - ۱۴۲ - ۲۱۰ - ۲۸۷

۳۲۲ - ۳۲۴ - ۳۳۴ - ۳۸۸ - ۶۱۱ - ۶۱۵

... ... ۷۸۰

الامان میرزا ۷۷

آلهدیه سروالي ۹۹

الیاس خان لنگاه ... ... ۳۲۸ - ۱۴۲

الگ اسد ترکمان ۲۱۸

الغ خان ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۱۵

... ... ۳۱۹ - ۶۱۵

الوخان کچهواهه ۳۳۶

مولانا آلهداد انبروهه ۳۵۳

شیخ الله بخش صدر ۴۲۰

الغ بیگ ملازم عبد الله اوزبك ... ۴۶۵

الغ بیگ ملازم معصوم ۴۵۹

الغ بیگ ۴۷۳

میرزا الغ بیگ کابلي ۴۷۵

... ... ۴۸۵ - ۴۹۲ - ۷۳۹

الله (آله) بخش مؤل ۴۷۵ - ۵۳۵ - ۶۰۳

التمش بهادر ۴۷۶

الله بخش (الله بخش) ... ٥٢٠ - ٦١٣

محمد الف ٥٢٠

التون قليچ ٥٣٠

الله بردي ٥٣٨

الياس خواجه خان ٥٥٣

ميرزا الغ بيگ (سابق) ٥٥٥

الله داد بيگ ٥٧١

الغ بيگ سال النگي ٥٨٥

الله بردي تولكچي ٥٨٥

الياس توپچي ٥٨٥

القاش ميرزا ٥٩٠

آله داد خان ٦١٢

آله داد لوحاني ٦٥٠

الغ خان لوحاني ٦٥٠

الله دوست ... ... ٦٥٢ - ٦٥٣

الغ بيگ كولابي ٦٥٣

الله يار ٧١٨

الغ بيگ بدخشي ... ... ٧٦٧ - ٧٨٢

الف خان ٧٧٣

شيخ آله داد ٨١٨

امين خان غوري ٨ - ٣٨٩ - ٤٥٣ - ٤٥٣

٤٧١ - ٤٧٢ - ٥٣١ - ٥٩٣ - ٥٩٧ - ٦٢٠

امرا پسر رانا ... ... ٦٦ - ٧١٧

امام قلي چولك (چولاق) ... ١١٩ - ٦١٧

ام كلثوم خانم ١٣٥

امير خان اسلام آبادي ٣٦٣

محمد امين بدخشي ٤١٢

امين الدين بخشي (خان) ٤٧٣ - ٤٨١ - ٥٩٧

... ... ٦٩٦ - ٨٣٣ - ٨٣٦ - ٨٣٧

امان الله ... ... ٤٨٥ - ٧٧٥

امجد الملك ٥٨٧

شيخ امين الدين جبرائيل ٥٨٨

امبران تكلو ٥٩١

امام قلي ميرزا پسر طهماسپ ٥٩١

امرا برادر رايسنگهه ٥٩٦

امير بيگ ٥٩٩

امام قلي ٥٩٩

امبر قراول ٥٩٩

ملك امن ٦٢٠

مير محمّد امين سوردي ... ٧١٥ - ٧١٨

امير علي چولك ٦٠٦ ٥١٠ ٧٣١

مير امام ٧٥٩

محمّد امين چولي ٧٥٩

انت ايلائيل مرزبان كشمير ٥٠٧

اندر جيت ٥٢٦

اندر (ايندر) برهمن ٥٣٥

انت چرودة ٥٧٦

انروده ٥٨٣

انقاس بيگ ٥٩٩

انور (پسر خان اعظم) ... ... ٦٢٨ - ٦٣٨

... ... ٨٠٣

انقاس ميرزا پسر مظفر حسين ... ٦٧١ - ٨٢٦

انكس خان ٧١٩

اوزبك سلطان مرزبان حصار ... ٤٤١ - ٤٥٢

... ... ٤٥٣

اوزبكان (قوم اوزبك) ٤٤٥ - ٥١٥ - ٥٥٥

٥٥٩ - ٥٧١ - ٥٧٦ - ٥٨٤ - ٥٨٨ - ٦٢٩

... ٦٧١ - ٧٣٧ - ٨٠٣ - ٨٢١ - ٨٢٢

اولیای کوراني ٣٩١

اوس اورک زئي ٥٢١ - ٥٣١ - ٦٠٧ - ٦٤٠

... ... ٨١٤

حضرت اویس (رح) ٥٤١

اویس خان ... ... ٥٥٣ - ٥٥٤

رای اودیه بهمري دال ٥٨٣

اوزخان ٦٦٣

اوزبک خان عمزادهٔ عبدالله خان ... ٧٢٣ - ٧٤٢

ایماق (قوم) ١٥٤ - ٤٤٤ - ٤٤٥ - ٤٤٧

٥٦٧ - ٥٧٧ - ٥٧٨ - ٥٨٣ - ٦١٩ - ٧٢٣

... ... ٧٩٠

ایاز خاصهٔ خیل ١٦٢

ایرانیان ٢٧٣ - ٣٦٦ - ٥٣٩ - ٥٨٤ - ٥٩١

... ... ٦٥٩ - ٧٣١

ایلانچق ٣٠٥

ایشک آقا ٣٠٣

ایّوب بیگ ... ... ٤٧٦ - ٥٠٩ - ٧٣١

قبیلهٔ ایازي ٥٢٦

ایسا برقا خان ... ٥٥٣ - ٥٥٤ - ٥٥٥

ایاق خان ٥٥٣

ابرج پور میرزا خان خانخانان ٥٨٢ - ٦١٥

... ... ٨٠٧ - ٨١٥ - ٨١٦ - ٨٢٧

ایسر داس ٥٩٩

ایل دمتم ملازم جاني بیگ ٦٣٤

ایکر تمر ٦٣٥

ایاغ خان بن هلاکو خان ٦٣٥

ایلدرم بایزید ... ... ٦٦٣ - ٦٦٤

ایمن علي ٧١٨

ایاس (اسپ) ٨٢٦

ایشم لیدر ٨٣٢

• حرف باء •

باز بهادر ١١ - ٢٤ - ٢٠٧ - ٢١٤ - ٣١٤

٤٩٥ - ٦٠٨ - ٧٦٧ - ٧٧٣ - ٧٩١ - ٧٩٦

... ... ٨٠٠

با با خان ١٤ - ٢١ - ٧١ - ١٠٤ - ١١٨

١٨٠ - ١٨١ - ٢٦٦ - ٢٩٠ - ٢٩١ - ٣٠٠

٣٠٤ - ٣٠٥ - ٣٢٠ - ٣٢١ - ٣٩٩ - ٧٣٧

بایزید پسر سلیمان ... ٢٠ - ٥٩٠ - ٦١٠

باري نواچي باشي ٧١

باهری منکلي ٨٣ - ١١٨ - ١٣١ - ٣١٤ - ٣٣٤

٤٠٠ - ٤١٦ - ٤٥٠ - ٤٦٣ - ٥٨٠ - ٦١١

... ... ٦١٢ - ٦١٥ - ٦١٦

بال مندر (بان مندر) (فیل) ٨٧ - ١٠٠

... ... ١٩١

باقي خان ١٠٤ - ١٤٦ - ١٩٨ - ٢٠٥ - ٢٨٧

... ٣٩٦ - ٤٠٤ - ٤٣٦ - ٧١٨ - ٧٩١

باقي خان کولابي ... ١٠٤ - ١٣٥ - ٣٠٧

بابای کولابي ١٢٥

بایزید برادر داؤد افغان ١٣١

بابر پادشاه (فردوس مکاني) (شف ذاه) ١٣٥

... ... ١٣٨

شیخ بابا (ولي) ... ١٥٠ - ٤٤٢ - ٦١٧

باقي بیگ ١٥٢

میرزا بایسنغر ارغون ٢٢٣

باقر صفرچي ۲۸۷ - ۳۱۵ - ۶۴۹ - ۶۷۴

باقر انصاري ۳۰۲ - ۳۳۴ - ۴۴۹ - ۶۱۱ - ۶۱۵

... ... ۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۴۹ - ۸۰۸

بابا دوست محمد (شف دال) ... ۳۰۵

بالفانهه جوگي ... ... ۳۵۰ - ۴۷۰

بالكا رلي ۳۵۳

بابای بهكري ۴۱۷

باگهه راتهور ... ۴۳۷ - ۴۵۵ - ۵۳۰

مير باقي ۴۷۶

باقي بے ... ... ۴۸۷ - ۷۳۶

سلطان بايزيد افغان ۴۹۵

راجه باسو ۵۰۹ - ۵۸۳ - ۶۶۷ - ۷۱۲ - ۷۲۴

۷۲۶ - ۷۴۵ - ۸۰۳ - ۸۰۴ - ۸۰۸ - ۸۱۰

... ... ۸۲۲ - ۸۳۳

بابا خليل كشميري ... ... ۵۱۶ - ۵۲۳

بابا مهدي ۵۱۶

مید بايزيد ... ۵۳۰ - ۵۹۴ - ۶۳۸ - ۷۱۵

ميرزا باشي ۵۶۷

باقي چهار دانگي ۵۸۵

بايزيد ۵۹۹

قوم باوي ۶۰۴

باقر خان ... ... ۶۱۱ - ۶۱۵

باز پور صادق خان ۶۲۸

بابا خواجه ... ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۸

باقي خان ملازم جاني بيگ ۶۳۴

ميرزا باقي بن ميرزا عيسى ... ۶۳۵ - ۶۳۷

بانا ترخان ۶۳۵

باران (باران) سردار ۶۴۰

بابا علي يوسف‌زئي ۶۴۱

باقي آقا بن سونچق آقا ۶۶۳

سلطان بايزيد شاه روم ۶۶۵

سلطان بايزيد (دیگر) ۶۶۵

محمد باقر پسر برهان ۶۷۰

باداقل ۷۳۷

محمد باقي خان ملازم عبدالله خان ۷۴۲ - ۸۰۳

... ۸۰۴ - ۸۱۷ - ۸۲۰ - ۸۳۴ - ۸۳۶

باشه پور رايسال ۷۴۷

باز بهادر غلام مظفر خان ۷۸۸

باباجي پور ونكو ۷۹۴

باز بهادر قلماق ۸۰۹

بايسنغر پسر شاهزاده دانيال ... ۸۳۱ - ۸۳۷

شيخ بايزيد ۸۳۶

بهاك داس ... ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۲۰۸

بچهر ناتهه ۶۷۰

بجلي خان ... ... ۷۱۸ - ۷۹۱

الوس بجگوتي ۳۳۲

محمد بحري ... ... ۵۳۴ - ۵۳۳

بخشو قوال ۲۶۰

بختيار بيگ ۳۴۹ - ۴۷۶ - ۵۱۵ - ۵۲۶ - ۵۸۴

۵۹۹ - ۶۰۸ - ۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۴۲ - ۶۴۹

... ... ۶۶۶

بخت نسا بيگم ... ... ۳۵۲ - ۴۷۳

بخت بيگ ۳۶۳

بختمور بن بوساقي ۶۶۳

بدر خان (نذر خان) پسر شيرخان (شف نون) ۵

... ... ۶۰

بدیچند (بدهي چند) پسر جي‌چند ۳۶ - ۵۸۳
بدخشان ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۴ - ۲۴۵ - ۲۸۸
... ۴۱۰ - ۴۴۷ - ۵۱۴ - ۶۵۳ - ۷۲۳
بدیع الزّمان پسر شاهرخ میرزا ۴۴۵ - ۴۴۶
بدگوجر ۴۷۵
بدیع الزمان میرزا پور بهرام میرزا ۵۹۱ - ۶۳۶
بداغ بیگ ... ... ۶۴۵ - ۷۹۱
بداق خان ۷۳۷
میرزا بدیع الزمان خواهر زادهٔ اکبر شاه ۷۹۲ - ۸۱۳
... ... ۸۱۷
براق ۲۲۳
قوم برهمن (براهمه) ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۷۳
... ... ۵۰۲ - ۶۷۲
ملک برید ۲۹۸ - ۴۰۷ - ۷۸۲ - ۷۸۷ - ۷۹۶
... ... ۸۰۵
برهان الملک دکني ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۵۷ - ۴۶۴
۵۲۸ - ۵۳۱ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۶۸ - ۵۸۷
۵۹۶ - ۶۰۰ - ۶۳۹ - ۶۴۶ - ۶۷۰
۷۰۹ - ۷۷۲ - ۷۷۵ - ۷۷۷ - ۷۹۹ - ۸۰۱
برهان الملک جعلي پور حکوم الملک ... ۴۰۸
برق ملازم جاني بیگ ۴۹۵
براق خان ... ... ۵۵۳ - ۷۳۷
برغوله ۵۹۵
بردانه ملازم جاني بیگ ۶۰۲
برخوردار ... ۶۱۱ - ۶۳۱ - ۷۵۸ - ۷۶۷
گروهٔ برلاس ۶۳۵
برهان نظام الملک (شف نون) ۶۶۷ - ۶۹۹
... ... ۷۰۰ - ۷۰۳ - ۷۶۴
برهان نبیرهٔ عبدالله خان ۷۳۸
برهنگهدیو بندیله ۸۱۱ - ۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۶
... ۸۱۹ - ۸۲۶ - ۸۳۶ - ۸۳۸ - ۸۳۹
برهان الملک خراص ۸۱۶
برهاني بیگم دختر دانیال ۸۳۷
بسواس رای ... ... ۷۴۴ - ۷۵۱
بشون پور عبدالرحمن ۵۹۶
بشنا راجه (سابق) ۷۱۶
بطلیموس حکیم ۲۲۲
بکرماجیت پور زادهٔ رامچند ۷۱۱ - ۷۶۷ - ۸۰۱
راجه بکرماجیت بهدوریه ۸۳۴
بابهدهر برهمن ۳۰
بلوچان (قوم بلوچ) ۳۸ - ۲۲۹ - ۲۴۸ - ۴۸۸
... ... ۶۰۱ - ۶۵۷ - ۶۵۸ - ۷۰۸
بلوچ (که او را بیست پسر از یک زن بوجود آمده برد) ۴۶۰
بابهدهر ۳۲۶ - ۵۸۳ - ۵۸۵ - ۶۳۰ - ۶۷۰
بلند خان خواجه سرا ۴۱۸
بلرام برادر زادهٔ بهگونت داس ۶۰۵
بلوي نوحاني (لوحاني) ۶۴۹
بلقیس (زن سابق) ... ۶۶۱ - ۶۷۶ - ۶۸۱
بلکرن (بلبل) ۶۹۸
بنیاد بیگ خان ... ۱۴۱ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۴
... ... ۴۵۳
بندهٔ علي میداني ... ... ۴۶۸ - ۵۱۹
هید بندهٔ علي ۵۸۵
بنوالي داس ۵۹۱
بني سلطان صور ۶۱۲

بني عباس ۶۶۵

قوم بندیله ۸۳۴

حکیم بو علي سینا ... ۲۰۰ - ۶۴۹ - ۷۳۱

بوستان افغان ۴۹۵

بولاجي ... ... ۵۵۴ - ۶۳۵

بوساتي بن لک علي ۶۶۳

بولاقي بیگم دختر دانیال ۸۳۷

بهادر خان تربتي ... ... ۴ - ۳۴

راجه بهگوت داس (بهگوان) ۱۱ - ۱۴ - ۱۵

۱۹ - ۳۴ - ۴۳ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۴ - ۵۹ - ۶۱

۶۴ - ۶۶ - ۶۷ - ۸۷ - ۱۳۴ - ۱۹۱ - ۱۹۲

۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۱۸ - ۲۳۸ - ۲۴۳ - ۲۴۸

۲۶۲ - ۲۸۸ - ۳۴۵ - ۳۵۹ - ۳۷۲ - ۳۹۷

۴۴۷ - ۴۵۱ - ۴۵۷ - ۴۷۴ - ۴۸۸ - ۴۹۱

۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۵۰۸ - ۵۱۰ - ۵۱۱

۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۲۳ - ۵۲۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷

... ۵۷۰ - ۶۰۵ - ۶۴۹ - ۷۴۴ - ۸۲۶

بهادر خان قوردار ۱۲ - ۴۹ - ۳۵۳ - ۵۸۴ - ۶۰۸

... ۶۰۹ - ۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۴۹ - ۶۵۴

بهوپت ... ... ۱۴ - ۳۴ - ۵۹ - ۵۹۹

بهوج ... ... ۱۴ - ۳۴

راجه بهارمل (بارمل) ۱۹ - ۳۵ - ۴۳

... ... ۳۲۶ - ۶۰۶

سعد بهاء الدین ۲۵ - ۴۲ - ۳۶۳ - ۳۶۷ - ۴۷۴

۵۲۳ - ۵۸۴ - ۶۰۲ - ۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۳۴

... ... ۶۳۸ - ۶۶۶

بهرجي (بهرجیو) حاکم بکلانه ۲۹ - ۳۰

... ... ۵۳۰ - ۷۵۱ - ۷۹۱ - ۷۹۹

بهگوان داس ... ... ۹۴ - ۳۵۳ - ۸۰۱

بهادر خان پسر هیبت خان ... ۱۰۴ - ۱۳۲

بهارمل کهتري ... ... ۱۱۹ - ۱۲۰

بهوپت چوهان ... ... ۱۲۰ - ۲۷۸

بهان سنگهه پسر رام ساه ۱۷۵

بهادر خان ۱۸۴ - ۳۲۱ - ۴۵۰ - ۵۰۴ - ۵۶۴

... ... ۶۰۲ - ۷۱۸ - ۷۶۷

رای بهوج برادر دوداً ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۶۱۱

... ... ۶۱۲ - ۷۸۴ - ۷۹۰ - ۷۹۳

بهادر پسر سعید بدخشي ۲۸۵ - ۳۰۵ - ۳۰۶

بهادر علي ۳۱۴

بهادر خویشگي (بسکي) ... ۳۳۴ - ۳۳۵

بهادر بدخشي ۳۷۴

بهادر کرورة ... ۳۸۴ - ۴۰۷ - ۵۸۰ - ۶۱۲

... ... ۶۱۵ - ۶۵۰

بهار خان (پهاڑ خان) (شف پر) ۳۸۸ - ۴۶۲

... ... ۶۱۱ - ۶۱۲

سید بهادر ۴۴۴ - ۴۵۳ - ۴۵۵ - ۴۷۱ - ۴۷۴

... ... ۵۹۴

بهزاد (مصور حاذق) ۴۳۴

بهار خان گکهر ۴۳۷

بهوپت رای ... ... ۴۵۳ - ۵۳۰

بهوپت دکني ۴۵۵

بهاء الدین کنبو ۴۶۱

بهارا پور کهنکار ۴۷۲

بهرام بیگ ۴۷۸

بهادر ... ... ۳۲۵ - ۴۸۵ - ۷۱۵

بهادر خان بلوچي ۴۸۸

بهلول برادر زادهٔ سلیم زمیندار ۵۰۳

بهرام نایک ... ... ۵۰۳ - ۵۴۰ - ۶۲۱

بهادر خان کشمیري ۵۰۴

محمد بهت (شف میم) ۵۱۶

بهادر علي کشمیري ۵۱۶

بهکرو ۵۱۶

بهارو ۵۳۰

بهائي خان ... ... ۵۳۶ - ۶۹۸ - ۷۱۸

بهار بانو بیگم دختر شاهزادهٔ سلیم ... ۵۸۱

راي بهونر ۵۸۳

راول بهیم ... ۵۸۴ - ۶۰۲ - ۶۰۵ - ۶۰۸

بهادر ملک ۵۸۵

بهرام میرزا ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۶۴۵ - ۶۵۰ - ۶۷۱

... ... ۸۲۶

بهادر کهنگه (راجه کهنوار) ۶۰۴

بهوپت سنگهه ۶۱۱

بهیر ... ... ۶۱۸ - ۶۵۵

بهارا چارنچه ... ... ۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۳۸

بهادر بیگ ... ... ۶۳۴ - ۷۱۸

بهاو سنگهه ۶۵۰

بهارتي چند ... ... ۶۷۰ - ۷۸۸

بهادر پور زادهٔ برهان نظام الملک ۷۰۰ - ۷۶۴

... ... ۷۶۵ - ۷۷۵ - ۷۷۹

بهیم نرائن داس ۷۱۸

بهوج راج ۷۱۸

بهیلم خان ۷۱۹

بهادر پور مظفر گجراتي ۷۲۵

خواجه بهول (بهاول) ۷۲۷

بهاول انگه ۷۴۲

بهادر الملک ۷۴۳ - ۷۶۰ - ۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۱

... ۷۹۴ - ۷۹۶ - ۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۰۷

بهادر خان مرزبان خاندیس ۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۶۶

۷۶۷ - ۷۶۹ - ۷۷۱ - ۷۷۶ - ۷۷۸ - ۷۷۹

... ... ۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۸۵ - ۸۰۲

بهنگن خان ۷۶۷

بهان سنگهه پسر سجان سنگهه ۷۷۶

بهرام خان پسر مبارک خان ۷۸۱

بهادر خان پسر حامد خان ۷۸۱

بهادر خان گیلاني ... ۷۸۷ - ۷۸۸ - ۷۹۱

گروه بهارلو ۷۹۳

راي بهاري چند ۸۱۵

بهپود تورانی ۸۳۲

بهار سنگهه پسر مانسنگهه ۸۳۷

بیرام خان ۶ - ۱۴۳ - ۱۹۶ - ۲۱۷ - ۳۲۷

... ... ۳۱۴ - ۴۱۳

راجه بیربر ۳۷ - ۴۹ - ۸۷ - ۱۹۶ - ۲۱۰

۲۴۸ - ۲۷۹ - ۳۳۰ - ۳۴۸ - ۳۸۰ - ۳۹۶

۳۹۷ - ۴۰۵ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۲۰ - ۴۳۶

۴۳۸ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴

۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۵۲۷ - ۷۵۰ - ۸۰۱

... ... ۸۴۰

بیرکچي خاکسار ۱۵۲

بیدا مانا ۱۷۴

بیگ محمد ترقبای ۴۰۳ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۴

... ... ۳۵۳ - ۴۷۱

بیچا دیورڑ (بیچهٔ دیورڑ) ... ۴۱۳ - ۴۲۴

بیجا بهائي ۴۳۶

بیگ محمد ... ... ۴۵۹ - ۵۹۹

بیگم سلطان ... ... ۴۹۲ - ۵۸۱

بیقال (روحانیلے) ۵۰۷

بیگ نورین خان ... ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۳۱

بیسون توا ۵۵۳

بیکه راٹهور ۵۸۰

بیجانگریان (بیجاپوریان) ... ۵۸۷ - ۶۷۰

بیربل پور رامچند ۶۱۵

شیخ بینا ۷۱۳

بیچه جیو مادر خان اعظم ... ۷۷۱ - ۷۷۷

بیگ محمد خوباني ۷۹۵

بیني داس پزشک ۸۱۵

بیچه جان اتکه مادر زین خان کوکه ... ۸۱۹

* حرف پے *

پایندهٔ محمد سگ کش ۲۰ - ۲۱ - ۴۱۱

... ... ۴۱۲

پایندهٔ ارلات ۲۴

پادریان ۸۴

پایندهٔ خان ۱۰۴ - ۱۲۳ - ۲۱۸ - ۳۱۸

۳۲۴ - ۴۰۴ - ۴۲۴ - ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۵۲۵

۷۴۶ - ۷۹۵ - ۸۰۳ - ۸۰۴ - ۸۱۷ - ۸۳۲

... ... ۸۳۴

پانچهل ۳۵۰

پادشاه قلي ... ... ۴۷۹ - ۴۹۶ - ۷۱۸

میرزا پایندهٔ محمد ارغون ۵۰۹

پایندهٔ محمد میرزا بن میرزا باقي ۶۳۵ - ۶۳۷

پانڈے پرسوتم ۶۴۹

پایندر بن اجول صفی آقا ۶۶۳

پات کنور ... ... ۷۱۶ - ۷۲۴ - ۷۳۳

پایندهٔ بیگ ... ... ۷۷۳ - ۸۳۵

پتا راٹهور ... ... ۸۲ - ۱۶۷

پتا بقال ۸۲

رای پتردامس ۲۶۵ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۳۰۴

۳۱۵ - ۳۹۸ - ۵۱۱ - ۵۸۰ - ۶۰۵ - ۶۴۸

۷۱۱ - ۷۲۸ - ۷۳۹ - ۷۴۱ - ۷۵۸ - ۷۸۶

قوم پرتگال ۲۷

پرماند خویش راجه تودرمل ۷۰

پرتهیراج راٹهور ۸۱ - ۳۵۳ - ۶۰۶ - ۷۱۸

رای پرکهوتم ۸۷ - ۱۱۷ - ۲۸۴ - ۲۸۶

... ... ۲۸۷ - ۶۱۵

پرتاب خویش رانا ۱۷۵

پرتاب سنگهه پسر رام ساه ۱۷۵

پري سال (ببري سال) برادر گچپني ... ۱۸۸

راول پرتاب ۱۹۵

پري خانم (پري خان خانم) ۲۲۴ - ۲۲۵

... ... ۲۲۶ - ۵۹۰ - ۵۹۱

پرماند پنوار ۲۲۹

پرتاب تار (پرتاب بار) فرنگي ۲۴۳ - ۳۲۰

رانا پرتاب (شف رء) ... ۳۱۴ - ۴۱۳

سلطان پرویز پسر شاهزادهٔ سلیم ۵۶۸ - ۵۷۷

... ۵۸۵ - ۶۴۷ - ۶۵۵ - ۷۵۷ - ۷۶۳

پرسرام ... ... ۵۸۳ - ۷۱۸

رای (راجه) پرتاب ... ۵۸۳ - ۷۷۰

پرتاب سنگهه برادر مانسنگهه ۷۴۴ - ۷۷۰

... ... ۸۱۰ - ۸۳۶

برات سین کهتریه ۸۰۷

لچو ۱۷۵

لدریک (فیل) ۲۳۹

لچاتن ... ۴۷۵ - ۵۲۴ - ۵۳۰ - ۶۱۱

لواري زمیندار ۷۲۵

وم پني ۸۱۴

وسکا (فیل) ۹۲

وزمل ۱۰۷ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۵۷۶ - ۶۰۶

... ... ۶۱۱

ولاد بن سورانچه سلطان ۷۳۷

ون (فیل) ۸۲۰

هاز خان (بهار خان) (شف باه) ۴۹ - ۳۳۱

۳۷۰ - ۴۱۶ - ۴۱۹ - ۵۸۰ - ۶۱۱ - ۶۱۵

... ... ۶۱۶ - ۶۳۲ - ۶۳۳

هول (بهول) ۷۲

هلوان علي ... ... ۳۵۳ - ۴۰۳ - ۴۱۱

یشرو خان ۸۷ - ۱۶۹ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۲۸۰

... ... ۳۱۹ - ۴۴۰ - ۷۶۷ - ۷۷۸

یر قلي ۱۵۳

یر محمد جلایر ۴۷۶

یم تاتهه ۵۷۲

یر خان ۵۹۱

یر محمد خان (سابق) ۷۳۸

یخ پیر محمد حسین ۷۷۶

* حرف تاء *

ا تار خان ... ... ۵ - ۶۱۲

اج خان افغان ۲۲

ارا چند خواص ۴۹ - ۵۶ - ۳۱۹ - ۵۱۱

تاج خان کرراني ۷۰

تاج خان پنوار ... ۱۳۶ - ۱۳۹ - ۱۴۰

تاج خان جالوري ۱۸۹

تاج خان ۱۹۰ - ۴۳۲ - ۴۶۲ - ۶۳۳ - ۶۳۴

... ... ۸۰۳ - ۸۰۴

تاش بیگ ۳۰۴ - ۴۷۳ - ۴۷۸ - ۵۱۰

... ۵۲۰ - ۶۷۱ - ۷۲۶ - ۷۹۷

قوم تاجیک (تاجیکان) ۳۹۷ - ۴۴۷ - ۴۶۷

... ... ۵۶۶

تاتار بیگ ... ... ۴۷۳ - ۷۸۶ - ۸۲۲

میان تان سین ۵۳۶

تاشو تیمور ۵۵۴

تاشي هردار ۵۵۴

تاج خواص ۶۱۹

تاج خان نبیرهٔ امین خان ۶۲۰

تاریکیان ۶۳۰ - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۷۰۲ - ۷۱۵

... ۷۴۰ - ۷۴۶ - ۷۷۶ - ۷۸۲ - ۷۹۵

تاج خان لوحاني ۶۵۰

تاج خان پسر دلاور خان ۷۸۱

تبلي راجه ۱۰۸

تتم خان ۸۱۷

تخته بیگ ۴۷۳ - ۵۱۳ - ۵۱۹ - ۵۲۶ - ۵۶۵

۵۷۳ - ۶۴۰ - ۶۴۹ - ۷۰۲ - ۷۱۴ - ۸۱۴

... ... ۸۲۶ - ۸۳۲

ترخان دیوانه ۴۷ - ۵۴ - ۱۷۹ - ۳۰۸

۳۲۱ - ۳۸۴ - ۳۸۸ - ۳۹۷ - ۴۳۹ - ۴۵۹

... ... ۴۶۰

ترسون خان ۹۱ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۲۶۴ - ۲۸۱

۲۸۷ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۱۹ - ۳۲۴ - ۳۲۹
۳۳۱ - ۳۶۵ - ۳۸۴ - ۳۹۸ - ۴۰۱ - ۴۱۶
۴۱۷ - ۴۲۰ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۵۰
... ... ۶۱۱
ترکمانان (گروه ترکمان) ۲۹۰ - ۶۴۶ - ۷۱۸
... ... ۷۴۵
تردي بیگ ۳۰۲ - ۵۸۱ - ۸۱۰ - ۸۲۷ - ۸۳۶
قوم ترک (ترکان) ۳۶۷ - ۴۶۷ - ۴۷۲ - ۵۶۶
... ... ۵۹۲ - ۷۴۳
گروه ترسا ۶۳۸ - ۶۶۳ - ۶۶۵ - ۶۶۸ - ۶۶۹
تغلق تیمور خان ... ۵۵۳ - ۵۵۴ - ۶۳۵
میر تقي (میرزا تقي) ... ۴۸۹ - ۷۷۴
تقتمش خان ۶۳۵
تقیا ۷۹۳
تکل خانم ۵۵۴
قوم تکلو ۵۸۹
تلوکسي ۳۲۶
تلسي داس ... ۴۲۴ - ۴۳۷ - ۷۹۶
تلوك چند ۸۱۵
تمر علي جلایر ۶۲
حاجي تمن بیگ ... ... ۱۵۲ - ۴۴۲
تمر خان (تیمور) (شف تیمور) ... ۲۹۹ - ۳۰۰
تمر حسین (تیمور) (شف تیمور) ... ۴۳۷
تنگري قلي ... ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۷۱ - ۱۴۱
تنگري بردي ۱۳۴ - ۱۵۲ - ۵۸۵ - ۶۳۴
... ... ۶۶۹
تنبک (تنک) راو ۸۰۱
راجه تودرمل ۱۷ - ۴۱ - ۴۳ - ۶۵ - ۶۷
۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۳ - ۸۰ - ۹۳ - ۹۵
۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱
۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۹ - ۱۳۰
۱۳۱ - ۱۵۷ - ۱۶۲ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰
۱۸۱ - ۱۸۳ - ۱۹۳ - ۱۹۶ - ۱۹۸ - ۲۰۶
۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵
۲۲۱ - ۲۲۷ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۷۹
۲۸۲ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۳۰۷ - ۳۱۶ - ۳۱۹
۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۳۱ - ۳۷۲
۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۹۶ - ۴۰۴ - ۴۰۸ - ۴۴۰
۴۴۸ - ۴۵۷ - ۴۶۰ - ۴۶۷ - ۴۸۵ - ۴۸۷
۴۸۸ - ۵۱۰ - ۵۱۵ - ۵۱۹ - ۵۲۹ - ۵۳۳
۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۳۷ - ۵۶۷ - ۵۶۹ - ۵۷۰
... ۵۷۱ - ۵۷۸ - ۷۴۱ - ۸۳۴
تورانیان ۲۱۱ - ۲۶۴ - ۲۷۳ - ۳۶۶ - ۴۱۰
۴۲۹ - ۴۹۱ - ۵۳۹ - ۵۶۹ - ۶۶۹ - ۷۰۳
... ... ۷۵۴ - ۷۸۸
تولك خان ۲۳۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰
۴۳۸ - ۴۶۵ - ۴۸۹ - ۶۱۱ - ۶۳۲ - ۷۱۱
... ... ۷۶۷
تولي خان بن چنگیزخان ۶۳۵
میرزا تولک ... ... ۷۷۲ - ۷۸۴
تهان راي ۱۳۶
تهمک ۴۱۲
تیمور بدخشي (تمر بدخشي) ۱۹۱ - ۱۹۳
... ۱۹۹ - ۲۶۲ - ۴۱۷ - ۴۵۰ - ۴۶۰
تیمور صاحب قران (شف صاد) ... ۲۲۳
قبله غازي ۲۶۰

تیمور خان (تمر خان) (شف تمر) ... ۲۹۳
تیمور تاش ۳۰۴
تیجمال سیسودیه ۳۱۴
تیمور حسین (تمر حسین) (شف تمر) ۴۵۵
راجه تیله ... ... ۵۸۳ - ۶۱۵
تیما ۷۹۳

* حرف ٹے *

ٹھاکرسي ... ... ۳۵۳ - ۷۱۸

* حرف جیم *

جان محمد ... ۲۱ - ۱۸۰ - ۳۰۴ - ۳۳۴
... ... ۴۶۸ - ۴۸۵
جادون کایتهه درباري ۴۹
جادون سلطان ۱۸۴
جان درویش خان ... ... ۳۶۰ - ۴۲۴
جالوریان ۴۱۳
جادون ... ... ۴۲۴ - ۴۳۷
جاتیا ۴۲۷
جام علي ملازم میرزا شاهرخ ... ۴۴۹
جام (زمیندار) ... ۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۶۴
۴۷۱ - ۴۷۲ - ۵۲۴ - ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۹۳
۵۹۴ - ۵۹۵ - ۵۹۷ - ۶۰۰ - ۶۲۰ - ۶۲۹
... ... ۶۳۸ - ۶۵۱
جانش بهادر ۴۷۳ - ۴۷۵ - ۴۸۱ - ۴۸۵
۵۱۳ - ۵۳۱ - ۵۶۵ - ۵۸۴ - ۶۰۸ - ۶۳۳
... ... ۶۳۴ - ۷۸۷ - ۷۹۸ - ۸۰۱
جاني بیگ ۴۹۵ - ۵۰۹ - ۶۰۱ - ۶۰۲
۶۰۳ - ۶۰۶ - ۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۳ - ۶۱۶
۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۳۷ - ۶۴۲ - ۶۶۰

... ... ۶۷۱ - ۷۴۱ - ۷۸۴ - ۸۳۹
جاگا پرتاب دیو ۶۱۰
جام نندة ۶۳۷
الوس جادون (برهمه) ۶۳۷
جام فیروز ۶۳۷
جان بیگ ... ... ۷۱۸ - ۷۳۷
جاني بیگ خان ۷۳۸
جادون داس ۸۱۵
جباري ۲۱ - ۱۱۸ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۲۶۶
۲۹۱ - ۳۰۴ - ۳۲۱ - ۳۸۴ - ۳۸۸ - ۳۹۹
... ... ۴۰۰ - ۴۱۸ - ۴۲۰
جبار قلي دیوانه ... ... ۱۲۵ - ۳۵۳
جباري پور مچنون خان قاقشال ... ۶۵۰
جباري کشمیري ۸۳۵
جچهار خان ۷ - ۲۴ - ۳۲ - ۵۳ - ۳۳۸
... ... ۳۶۵ - ۷۲۴ - ۷۹۱
جرجودهن نبیرهٔ رام چند ۷۸۸
جسا (جیسا) ۴۵۴ - ۴۶۴ - ۵۳۰ - ۵۹۴
... ... ۵۹۵
سید جعفر ۲۵
جعفر خان ۳۷
جعفر بیگ برادر زادهٔ آصف خان ۲۲۸ - ۲۹۳
۲۹۹ - ۳۰۲ - ۳۰۴ - ۴۰۴ - ۴۴۰ - ۴۶۸
... ... ۵۱۱
جعفر بن اسمٰعیل ۵۸۸
جعفر بیگ پسر میکائیل (سابق) ... ۶۶۳
امیر جعفري پارسا ۶۶۴
جعفر پور میرزا یوسف خان ... ۷۸۹

جگناتهه ۳۴ - ۴۹ - ۱۶۶ - ۱۷۴ - ۱۷۵
۲۶۴ - ۳۳۷ - ۳۷۲ - ۴۰۲ - ۴۰۴ - ۴۵۰
۴۶۸ - ۵۱۱ - ۵۴۳ - ۵۴۶ - ۵۴۲ - ۵۳۸
۵۴۲ - ۵۴۹ - ۵۹۹ - ۶۰۴ - ۶۰۵ - ۷۰۳
۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۴۳ - ۷۵۹ - ۷۷۴ - ۷۸۶
... ... ۷۹۳ - ۸۲۵
جگمال پنوار (پتوار) ۴۹ - ۲۶۲ - ۳۹۷ - ۴۰۴
جگت رای پسر دهرم چند ... ۸۱ - ۳۵۳
جگ سویها ۳۲۸
جگمال سلهدار ۳۵۳
جگت رای (فیل) ۳۶۵
جگمال ۴۱۳
جگمن ... ۴۶۵ - ۵۲۶ - ۷۵۱ - ۸۳۲
جگت سنگهه پور مانسنگهه ۴۷۳ - ۵۱۳ - ۵۱۵
۵۷۶ - ۵۸۰ - ۶۱۲ - ۶۳۱ - ۶۴۹ - ۷۲۴
... ... ۷۴۲ - ۷۵۱ - ۷۶۳
راجه جگدیس چند ۵۸۳
جگروپ پور جگناتهه ۷۵۹
جگدیو ۷۷۸
جلال خان ۱۲ - ۱۳ - ۳۶ - ۸۷ - ۱۵۸
۱۵۹ - ۱۶۷ - ۳۵۳ - ۴۷۴ - ۵۲۳ - ۶۱۵
... ... ۶۲۰ - ۶۳۹ - ۷۰۲
جلال خان صدهوریه ۲۳
جلال‌خان کدهوریه ۷۲
جلال خان سور ۱۳۵
جلال خان مریو ۱۳۷
مهرزا جلال الدین ۱۴۱
جلال الدین بیگ ۱۹۴
سید جلال ۲۸۱ - ۳۴۲ - ۵۰۹ - ۵۲۴ - ۶۱۹
... ... ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۶۷ - ۷۹۸
جلال الدین مسعود ۳۰۷ - ۴۱۶ - ۴۲۲ - ۵۰۶
شیخ جلال ۳۴۱
قاضی جلال ملتانی ۳۷۷
جلا ۳۹۰
سید جلال بهکری ۴۰۳
جلال خان گکهر ... ... ۴۹۶ - ۵۰۳
جلالهٔ تاریکی ۵۱۰ - ۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۲۰ - ۵۲۵
۵۲۶ - ۵۳۱ - ۶۰۷ - ۶۲۵ - ۶۴۰ - ۶۴۲
... ... ۷۰۲ - ۷۷۶
جلال خان ملازم قتلو ... ۵۸۰ - ۶۱۲ - ۶۴۹
جلال ... ... ۶۱۹ - ۷۴۳
جلال خان پسر بهرام خان ۷۸۱
جلال کهکرو وال ۸۰۸
میر جمال الدین حسین انجو ۲۴ - ۲۶۶ - ۲۹۲
۲۹۳ - ۳۰۲ - ۴۰۸ - ۴۵۷ - ۴۶۴ - ۶۰۰
... ۷۸۵ - ۸۲۳ - ۸۲۷ - ۸۳۶ - ۸۳۷
شیخ جمال پرسروری ۱۳۸
جمال خان غازی افغان ... ۱۴۵ - ۱۷۴
جمال خان بلوچ ... ... ۱۹۲ - ۳۵۳
شیخ جمال ۲۰۵ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۷ - ۳۲۸
۳۵۳ - ۳۶۳ - ۳۶۹ - ۳۷۱ - ۳۸۰ - ۳۹۶
... ۳۹۹ - ۴۴۸ - ۴۶۹ - ۶۱۹ - ۷۱۸
جمشید افغان ۲۳۱
شیخ جمال الدین جا نشین شیخ فرید شکرگنج ۲۳۲
جمال خان ... ... ۳۱۷ - ۷۱۴
جمیل ... ... ۳۱ - ۷۷۵

خواجه جمال الدين محمود ۴۰۱

جمشيد خان شيرازي ... ۴۵۶ - ۴۸۹

جمال خان تاريكي ۵۲۰

جمال خان دكني ... ... ۵۳۹ - ۵۸۷

شيخ جمال الدين گيلاني ۵۸۸

جمال خان پسر قتلو ... ۶۱۲ - ۶۳۹

مير جمشيد بدخشي ۶۱۲

جمن پور درويش مسكين ۶۲۱

جميل غوري ... ... ۷۲۳ - ۷۲۶

جميل بيگ پسر تاج خان ... ۸۰۴ - ۸۰۵

جنيد كراني ۲۴ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۳۴

۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۶۰ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۹

شيخ جنيد ... ... ۴۱۸ - ۴۸۵ - ۶۱۹

جنت آشياني (جهانباني) همايون شاه (شف هاء)

۳۷۲ - ۳۷۵ - ۴۶۷ - ۵۳۷ - ۵۵۶ - ۵۸۳

۵۸۴ - ۶۳۷ - ۶۹۷ - ۷۴۳ - ۷۴۸ - ۸۳۱

جنيد مرل ... ... ۳۸۸ - ۶۵۴

سلطان جنيد ۵۸۸

شيخ جنيد بغدادي رح ... ۵۸۸ - ۵۸۹

جونكراو (جونكراي) ... ... ۳۰ - ۳۸

جوگيان ... ... ۸۴ - ۳۵۹

جولك بيگ ۶۰۸

ملك جوهر ۶۱۹

جوجي (سابق) ۷۳۷

جوجي برتا ۷۳۷

جوجي بن چنگيز خان ۷۳۷

خواجه جويباري ۵۷۱

جهان خان سردار داؤد ... ۱۲۱ - ۱۲۹

جهانگير علي بيگ ... ۱۵۱ - ۱۵۳ - ۶۵۲

قوم جهالة ۱۷۴

جهانگير ... ... ۴۴۵ - ۴۴۶

جهانگيرخان تهانه دار ۵۶۸

جهانگيرخان دكني ۵۸۷

جهانشاه قراقو نيلو ۵۸۹

جهانشاه بن قرا يوسف ۵۸۹

جهته راى آديسه ۶۱۰

گروة جهود ۶۳۸

جهانگير ميرزا ۷۱۸

سيد جهچهر ۷۱۸

جيمل ۱۲ - ۴۹ - ۸۱ - ۱۵۹ - ۱۷۴ - ۱۷۵

... ... ۱۸۴ - ۴۰۲

جي نراچي باشي ۳۰ - ۳۰۷ - ۵۰۳ - ۵۰۴

... ... ۵۰۵ - ۶۱۹

راجه جي چند ... ... ۳۶ - ۳۴۸

جيا كور ۱۳۴

جيون خان كوكه ... ... ۳۳۱ - ۳۹۱

• حرف چے •

چاند خان ... ... ۳۶۵ - ۷۸۱

چاچر (فيل) ۴۳۶

چاند راى ۶۳۲

چاند بي بي خواهر برهان ۶۶۸ - ۶۹۹ - ۷۶۵

... ... ۷۶۵ - ۷۷۵

چترى افغان ... ... ۱۳۷ - ۱۴۱

چترمين ۶۱۱

چترپهرج ۷۵۱

چركس خان ... ۴۲۵ - ۴۲۹ - ۴۳۸

چرواها ۴۷۸

گروه چراکنده ۶۶۵

اوس چغتائي ... ... ۱۷۸ - ۳۶۴

چغتائي خان ... ... ۵۵۳ - ۵۶۸

گروه چکان کشمير ... ۵۰۸ - ۸۳۵

چلپي بيگ ۷۴۷

چنگيز خان دکني ... ... ۲۹ - ۳۲

چندر سين پسر راجه مالديو ... ۸۰ - ۸۱

۸۲ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۷

... ... ۳۱۸

چندا خان دکني ... ۴۵۶ - ۵۶۸

چندر بهان برادر راجه مانسنگهه .. ۵۷۶

چندر سين زميندار هلوه ... ۵۹۳ - ۵۹۴

قوم چندال ۶۰۴

چنگيز خان (سابق) (قآآن بزرگ) (شف قاف) ۶۳۵

... ... ۷۳۷

چوچک خانم کوچ عبد الرشيد خان کاشغري ۱۵۰

... ... ۱۵۱

چودهري کشنه ... ... ۲۲۷ - ۳۲۱

چوچک بيگ ملازم شاهرخ ميرزا ۴۶۲ - ۴۶۳

راى چوکا پرهار ۷۴۳

چينه باروچي ۴۸۸

• حرف حاء •

حاجي خان سيستاني ... ۱۰۴ - ۱۲۴ - ۱۳۰

... ... ۱۶۰

حافظ شيرازي صاحب ديوان (خواجهٔ شمس الدين)

(شف شين) ۱۱۳

حافظ کوسه ... ... ۱۲۳ - ۱۲۵

حاجي خان پهلوان ۱۳۸ - ۱۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۸

حاجي بيگ ... ... ۱۵۲ - ۴۱۱

حاجي کولابي ۲۸۵

ميرزا حاجي لنگ ... ... ۲۹۱ - ۳۰۴

حاتم طائي (سابق) ۲۹۶

حاجي محمد احمدي ... ۳۶۰ - ۷۷۴

حاجي محمد اردستاني ۵۲۹

محمد حافظ ۵۸۸

حاتم يوسف زئي ۶۴۱

حاجي محمد مشهدي ۶۵۴

حاجي کوکه ۶۵۶

حافظ ميرزا ۷۱۸

حامد خان پسر مبارک خان ... ۷۸۱

قوم حبشيان (زنگيان) (شف زا) ۷ - ۷۵۸

... ... ۷۹۱ - ۷۵۴

حاجي حبيب الله کاشي ۱۴۶ - ۲۲۸ - ۳۵۳

... ... ۳۵۶ - ۶۵۱

حبش خان (حبشهٔ خان) ... ۲۸۶ - ۲۸۷

... ... ۷۷۴

حبيب ۳۰۷

حبيب علي خان پسر محب علي خان ... ۳۸۸

... ۳۶۰ - ۶۱۲ - ۶۱۶ - ۷۱۱ - ۷۷۷

حبيب الله ... ... ۳۹۶ - ۴۰۴

میر حبیب الله ۴۲۴

حبیب عشقباز (یعنی کبوتربار) ۴۸۶ - ۵۰۱

حبیب خان پسر لطیف خان (دیگر) ۷۸۱

حرم بیگم زوجهٔ میرزا سلیمان ۱۴۹ - ۱۵۰

... ... ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳

حریف ۴۶۲

حسن خان ۱۱ - ۲۲ - ۴۲ - ۴۱۶ - ۵۱۱

... ... ۷۴۲

حسین خان ۳۶ - ۳۷ - ۵۵ - ۵۸ - ۸۸

۱۱۰ - ۱۳۵ - ۱۴۰ - ۱۴۳ - ۲۵۱ - ۳۶۵

... ... ۴۰۶ - ۵۲۴ - ۸۳۸

حسین قلی خان خانجهان (شف خاء) ۳۶

... ... ۳۷ - ۴۰

حسین خواجه ۴۹

حسن خان پنّی (حسین خان) ۸۲ ، ۴۷۵

... ... ۴۸۳ - ۴۸۵

حسین پسر عدلی ۱۰۲

حسین بیگ (حسن) کرد (گرد) ۱۲۵ - ۱۸۲

۲۹۳ - ۲۹۹ - ۳۳۶ - ۴۷۵ - ۴۸۳ - ۵۸۲

... ... ۶۵۴

حسین خان آخته ۱۳۵

شیخ حسین خوارزمی ۱۵۲

خواجه حسن نقشبندی ۱۵۸ - ۳۵۳ - ۸۲۳

خواجه حسین علی تُرخاری ۱۹۲

حسن بهادر ۱۹۳

سید حسین خنگ سوار ۲۱۷

حسین بیگ حلواچی اوغلی ۲۲۵

حسین منصور ۲۷۱

حسین خان کشمیری ۲۸۰ - ۴۸۱ ، ۵۰۴

... ... ۵۰۵

سید حسن ۲۸۷

حسین بیگ غلراغلی ... ۲۹۳ - ۳۰۰

حسن علی عرب ۳۱۵ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۶

... ... ۵۸۵ - ۶۱۶ - ۶۳۴ - ۶۵۴

میرزا حسین نیشاپوری ۳۱۵

سید حسین ۳۲۴ - ۳۵۳ - ۴۳۹ - ۶۶۲

... ... ۷۵۱

حسن قلی بیگ ... ... ۳۵۳ - ۷۵۰

خواجهٔ حسن ... ۳۵۹ - ۳۶۲ - ۳۶۹

حسن خان میانه ۳۸۸ - ۷۰۲ - ۷۱۸ - ۷۹۸

حسین نظام الملک (شف نون) ... ۴۰۷

حسین (آصف خان) (دیگر) ... ۴۰۷

حسین داماد شیر خان ۴۱۹

حسین خان ملازم شیر خان فولادی ... ۴۱۹

حسن علی کوتوال ۴۲۰

حسن پسر شاهرخ میرزا ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۷۳

... ... ۷۸۵ - ۸۲۱ - ۸۲۸

حسین پسر شاهرخ میرزا ... ۴۶۵ - ۴۷۳

حسام الدین ۴۷۸ - ۵۸۵ - ۶۰۶ - ۶۳۳

... ... ۶۳۴

حسن بیگ شیخ عمری (حسین) ... ۴۷۸

۵۰۹ - ۵۲۳ - ۵۶۵ - ۵۷۳ - ۵۷۷ - ۵۷۸

۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۲۲ - ۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۶۷

۶۷۰ - ۶۷۱ - ۷۱۵ - ۷۹۰ - ۸۰۳ - ۸۰۸

... ... ۸۲۰

حسن بیگ احمدی ۴۸۱

حکیم حسن ... ... ۴۹۲ - ۵۲۷ - ۵۵۸

سید حسین کشمیری ۵۰۲

حسین چک پور حیدر چک ۵۰۵ - ۵۰۶ - ۵۱۶

... ... ۵۷۸ - ۶۲۶ - ۷۷۵ - ۸۳۵

حسین خان پسر مبارک ۵۱۶

ملا حسن کشمیری ۵۱۶

قاضی حسن (حسین) ۵۱۷ - ۵۳۰ - ۵۳۱

۵۳۸ - ۵۹۴ - ۶۱۵ - ۶۳۱ - ۶۵۵ - ۷۶۷

سلطان حسین پکلی وال ... ۵۵۹ - ۵۶۵

خواجه حسن ... ... ۵۶۸ - ۷۹۲

حسین دیو ۵۷۸

مولانا حسین خراسانی ۵۸۴

حسن بن محمد ... ... ۵۸۸ - ۷۸۱

حسین بیگ (حسن) ۵۹۱ - ۵۹۹ - ۷۹۳

سلطان حسن میرزا پسر خدابنده ... ۵۹۱

شیخ حسین ۶۱۹ - ۶۴۱ - ۷۰۳ - ۷۳۹

... ... ۷۹۸

حسین بیگ مصلو ۶۲۳

ملا حسین نوراني ۶۲۶

سلطان حسین میرزا ۶۳۶ - ۶۴۵ - ۷۳۷

حسن پسر رستم میرزا ۶۴۶

حسین پسر برهان ۶۷۰

ملا حسینی (مولانا) ۷۰۳ - ۷۰۶ - ۷۰۹

... ... ۷۱۰

میر حسینی ۷۱۵

حسن خان بلوچ ۷۱۸

حسن علي بیگ ۷۱۸

حسین ... ... ۷۳۹ - ۷۵۸

حسن علي اندجاني ۷۹۱

حسین قلیچ خان (حسن) ... ۷۹۹ - ۸۰۳

... ... ۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۲۶ - ۸۳۷

حسین خان حاکم هرات ... ۸۲۱ - ۸۲۲

حسن بیگ خاکي ۸۳۴

حکیم الملک ۴۳ - ۸۷ - ۸۹ - ۲۷۰ - ۳۱۷

میرزا محمد حکیم برادر اکبر پادشاه (شف میم)

۱۵۲ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۲۲۵ - ۲۳۵

۲۴۵ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۳۰۳ - ۳۰۵ - ۳۲۹

۳۳۵ - ۳۳۷ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵

۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۵۱ - ۳۵۳ - ۳۵۴

۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۳

۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹

۳۷۳ - ۴۱۵ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۴۱ - ۴۴۲

۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۶۶ - ۴۶۷

۴۷۲ - ۴۷۳ - ۵۱۴ - ۵۴۰ - ۵۶۷ - ۶۲۶

... ۷۰۶ - ۷۹۳ - ۸۱۳ - ۸۲۵ - ۸۳۹

حکیم علي گیلاني ۲۶۷ - ۲۹۸ - ۳۷۲ - ۴۶۹

۴۷۴ - ۵۵۸ - ۵۷۲ - ۶۰۱ - ۶۵۰ - ۷۱۲

... ... ۸۳۶ - ۸۴۰ - ۸۴۱

حکمای هندي ... ... ۳۹۵ - ۵۲۹

حکمای یوناني (شف یاء) ... ۳۹۵ - ۵۲۹

حلیمه بیگي آغا (علم شاه خاتون) ... ۵۸۹

حمزه بیگ ترکمان ۳۰۴ - ۳۸۸ - ۴۷۳ - ۴۷۶

... ... ۶۴۰ - ۶۵۴ - ۸۳۶

شیخ حمید نرملي ۴۸۵

حمیر (همیر) (شف هاء) ۴۹۰ - ۵۸۰ - ۶۱۱

حمزه عرب ... ... ۵۱۹ - ۵۲۶ - ۵۹۶

حمید خان ۵۳۲ - ۷۱۴ - ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۶

... ... ۸۰۰

حمید قراول ۵۷۶

حمزه میرزا ۵۹۲

حیدر خان ... ... ۱۰۴ - ۱۶۰

حیدر علي بیگ ۱۴۹

هلطان حیدر ... ۴۲۴ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۱

حیدر چك کشمیري ... ۲۸۰ - ۳۱۸ - ۳۷۵

۳۹۰ - ۴۷۴ - ۴۹۶ - ۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۶

... ... ۵۰۹ - ۵۱۶

حیدر دوست ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۴۱۶ - ۶۴۴

... ... ۷۱۸ - ۷۹۱

حیدر علي ... ... ۳۶۲ - ۴۹۲

حیدر علي عرب ... ۴۷۴ - ۵۱۹ - ۶۴۰

حیدر علي کشمیري ۵۱۶

حیدر علي خویش ... ... ۵۱۹ - ۵۲۶

میرزا حیدر ۵۵۴ - ۵۵۶ - ۶۲۷ - ۶۴۸

... ... ۶۷۱ - ۸۲۶

شیخ حیدر ۶۱۹

میر حیدر معمائي ۶۵۰

حیدر قلي ۷۱۸

حیدري پور خانخانان ۷۴۷

• حرف خاء •

خان کلان (میر محمد) (شف میم) ۴ - ۳۳

۳۴ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۵۲ - ۵۹ - ۶۴

... ... ۷۳۹

خان عالم (عالم خان) (شف عین) ۷ - ۱۱

۱۴ - ۱۵ - ۳۰ - ۷۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۵

۹۶ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۳ - ۱۰۶ - ۴۳

... ... ۴۵

خان اعظم میرزا عزیز کوکه (شف عین و میم

۱۱ - ۱۷ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۷

۳۳ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۵۲ - ۵۳ - ۱۷

۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۳۱۹ - ۳۲۳

۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۳۱ - ۳۷۱ - ۳۷۴ - ۳۷۷

۳۷۸ - ۳۸۰ - ۳۸۴ - ۳۸۷ - ۳۹۶ - ۳۹۷

۳۹۸ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۵ - ۴۰۸ - ۴۲۰

۴۲۲ - ۴۳۱ - ۴۳۶ - ۴۶۴ - ۴۸۹ - ۵۹۰

۵۱۱ - ۵۱۸ - ۵۲۹ - ۵۳۹ - ۵۶۸ - ۱۷۱

۵۷۸ - ۵۸۱ - ۵۸۴ - ۵۸۶ - ۵۸۷ - ۱۹۳

۵۹۴ - ۵۹۵ - ۵۹۷ - ۶۰۰ - ۶۱۹ - ۱۲۰

۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۵۴ - ۶۶۹ - ۱۷۱

۶۷۲ - ۶۹۶ - ۷۱۷ - ۷۲۰ - ۷۴۷ - ۲۶۹

۷۷۱ - ۷۷۷ - ۷۷۹ - ۷۸۱ - ۸۰۴ - ۱۰۶

... ... ۸۱۶ - ۸۲۵ - ۸۳۱ - ۱۳۹

خانجهان (جهان خان) (شف جیم) ۳۶ - ۷۰

۴۳ - ۱۱۰ - ۱۲۳ - ۱۵۷ - ۱۵۹ - ۹۲

۱۶۳ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۶ - ۱۷۸ - ۱۷۹

۱۸۰ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۴۳

۲۵۹ - ۲۶۳ - ۲۶۵ - ۲۸۶ - ۲۹۰ - ۲۹۲

... ۲۹۶ - ۳۰۴ - ۶۱۰ - ۸۰۴ - ۱۰۵

خالدین خان ۶۷ - ۹۶۰ - ۱۱۹ - ۲۹۲ - ۳۰۴

... ... ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۳۱

خانزاده محمد خان ... ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۵۷۵

خان قلي ... ... ۱۲۳ - ۶۱۹ - ۶۲۳

خان احمد ... ... ۱۴۵ - ۵۹۰ - ۶۶۹

خانم (محترمه خانم) زوجهٔ میرزا ابراهیم (شف میم)
۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۴۱۰ - ۲۴۵
... ... ۲۶۷ - ۴۴۳

خانم (خانزادهٔ خانم) دختر میرزا سلیمان ۱۵۱
... ... ۴۴۶ - ۴۹۱

خاکي خانه زاد ۱۵۳

خانجهان (دیگر) ... ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۲۳۰

خانخانان (میرزا خان) (شف میم) ۴۳۸ - ۴۵۳
۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۷ - ۴۷۱ - ۴۷۲
۴۸۹ - ۴۹۰ - ۵۱۱ - ۵۱۷ - ۵۲۷ - ۵۲۹
۵۳۰ - ۵۳۸ - ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۴۸ - ۵۷۰
۵۷۱ - ۵۷۷ - ۵۷۸ - ۵۸۲ - ۵۸۴ - ۵۸۵
۵۹۳ - ۵۹۶ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳ - ۶۰۶
۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۳ - ۶۱۵ - ۶۳۳ - ۶۳۴
۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹
۷۰۳ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۳۹ - ۷۴۶ - ۷۴۷
۷۶۳ - ۷۷۴ - ۷۷۶ - ۷۸۴ - ۷۸۵ - ۷۸۸
۷۹۰ - ۷۹۴ - ۷۹۷ - ۷۹۹ - ۸۰۱ - ۸۰۲
۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۰۷ - ۸۱۰ - ۸۱۵
۸۱۶ - ۸۱۸ - ۸۲۳ - ۸۲۷ - ۸۳۴ - ۸۳۷
... ... ۸۳۸

خاکي گله بان ۴۷۳ - ۵۸۵ - ۶۰۶ - ۶۳۴

خان محمد ... ... ۴۷۵ - ۴۸۵

خان کمال افغان ۵۳۴

خاکي بیگ ۵۸۵

خانم سلطان ۶۳۴

خادم پاشا وزیر روم ۶۶۴

گروه خالداران ۶۶۵

خان قلي عرب ۷۱۸

خانزادهٔ ۷۱۸

خانخانان بیگم دختر خانخانان زوجهٔ شاهزادهٔ
سلطان دانیال ۸۳۷

خبیطه (چینه) ۳۸۴ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۸۹

امیر خداداد برلاس ... ۱۰۴ - ۱۳۳ - ۱۳۶
۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۵۲۷ - ۵۵۴
... ... ۵۵۵ - ۶۳۵

خدا بردي ۳۰۴

خدا قلي ۳۱۳

خدنگ بیگ ۴۴۶

خداوند خان ۴۵۶ - ۵۱۵ - ۵۲۷ - ۵۵۰
... ۷۱۴ - ۷۱۵ - ۷۲۴ - ۷۷۹ - ۸۰۶

خدا بندهٔ ... ... ۵۵۶ - ۶۷۰

خدیجه بیگي آغا ۵۸۹

خدمت رای نکدري ۶۰۴

خداداد خاصه خیل ۶۵۳

خرم خان ... ۳۶ - ۳۷ - ۱۱۱ - ۵۹۷

خرم پای ۴۷۶

سلطان خرم ۴۹۳

خرم خواجه ۵۹۳

سلطان خرم پسر شاهزادهٔ سلیم ۶۰۳ - ۷۴۶

... ... ۷۵۶ - ۷۶۳ - ۷۸۶

خرم پور خان اعظم ۶۲۹ - ۶۳۸ - ۷۹۰

... ... ۸۱۶

خسرو ۳۱۳

سلطان خسرو پسر شاهزادهٔ سلیم ۵۲۳ - ۵۲۴

۵۴۰ - ۶۰۴ - ۶۲۴ - ۶۲۸ - ۶۴۷ - ۶۵۰

... ۷۶۳ - ۷۷۱ - ۸۰۶ - ۸۲۶ - ۸۳۹

خسرو چرکس ۶۰۲ - ۶۰۳ - ۶۰۹ - ۶۳۴

خسرو (عاشق سابق) ۶۶۱

خسرو غلام میرزا غازي ۸۱۶

خضر خواجه خان ۱۴۵ - ۴۱۱ - ۴۳۷ - ۵۵۳

... ... ۵۵۴ - ۶۳۵

خضر بیگ ۳۹۹

خضر آقا ... ... ۴۲۴ - ۴۲۵

خضر خان افغان ۴۹۵

خضر علیه السلام ۵۴۳ - ۶۷۵ - ۶۷۸ - ۶۸۱

خضر خان هزاره ۵۸۲

شاه خلیل ... ۱۲۳ - ۱۲۹ - ۱۶۰

خلیل بیگ ... ... ۴۱۰ - ۴۱۲

خواجه خلیل ۵۳۴

خلیل سلطان ۵۵۵

سلطان خلیل ۵۸۹

خلفلي روملو ۵۹۱

شیخ خلیل پور شیخ ابراهیم ... ۷۹۴

خنجر علي ... ... ۴۴۴ - ۴۴۹

خنجري ... ... ۵۰۶ - ۵۰۹ - ۵۱۶

خواجه جهان ۷ - ۱۲ - ۹۵ - ۱۰۹

خواجه بیگ ... ... ۱۵۳ - ۷۷۴

خواص حسن ۲۷۶

خواجم بردي ۴۲۹ - ۴۳۷ - ۴۵۳ - ۴۵۵

... ... ۵۹۴

خوش فال پور دستم خان ۴۹۳

خوشم (خویشم) بهادر ۴۷۴

خواجه بابا ... ... ۵۲۴ - ۵۹۴

شیخ خواجه علي ۵۸۸

خولکان لنگاه ... ... ۶۳۳ - ۶۳۴

شیخ خوبو ۶۴۹

خیر الله ... ... ۶۵۱ - ۷۴۶ - ۷۵۹

* حرف دال *

داؤد خان ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳

۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۸۹ - ۹۲ - ۹۳

۹۶ - ۹۷ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲

۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۴ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰

۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۹

۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۹

۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۸۰ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۳۳۱

... ... ۲۳۲ - ۲۵۹ - ۴۸۶

سلطان دانیال شاهزاده ۳۶ - ۳۸ - ۴۰۳

۲۰۳ - ۲۱۹ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۳۷ - ۳۷۳

۳۹۳ - ۴۰۴ - ۴۴۷ - ۴۹۱ - ۵۲۸ - ۵۶۸

۵۷۸ - ۶۰۳ - ۶۱۳ - ۶۱۶ - ۶۲۴ - ۶۲۸

۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۶۶ - ۶۹۶ - ۷۱۳

۷۲۱ - ۷۲۹ - ۷۴۰ - ۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۵۰

۷۵۶ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۵

۷۶۶ - ۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۸۵ - ۷۸۷ - ۷۸۸

۷۹۰ - ۷۹۲ - ۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۳

۸۰۵ - ۸۰۷ - ۸۰۸ - ۸۱۰ - ۸۱۳ - ۸۱۶

۸۱۸ - ۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۳ - ۸۲۴ - ۸۲۷

۸۲۴ - ۸۲۸ - ۸۳۰ - ۸۳۳ - ۸۳۴ - ۸۳۶

... ... ۸۳۷ - ۸۳۸

هارات ۴۰۵

دارالملک ۴۷۴

داراب پور خانخانان ۵۸۲

داد مال ۶۰۸

ملک داؤد ۶۱۵

داؤد چکني ۶۲۱

داؤد سردار ۶۶۶

داؤد علیه السلام ۶۸۲

داؤد چک ۷۱۸

داؤدخان پسر مبارکخان دکني ... ۷۸۱

داؤد پسر عیسی مرزبان ۸۰۹

دتمنداس (دنمنداس) ... ۶۵۱ - ۷۸۸

دده بیگ (دودة بیگ) (شف دودة) ... ۶۳۳

درویشک ۴۰

دریا خان کاشي ۱۳۳

دریاخان کاکر ۱۳۵

درویش علي سنچر ۲۸۵

رای درگا ۳۵۳ - ۴۰۴ - ۴۱۳ - ۴۲۴

۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۳۰ - ۴۵۴ - ۴۶۵ - ۵۱۱

۵۹۹ - ۷۰۳ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۶۴ - ۷۶۹

... ... ۷۷۱ - ۷۸۴ - ۷۹۰ - ۷۹۳

درویش خان ... ... ۴۱۳ - ۷۳۷

دریا خان ... ... ۴۳۲ - ۶۱۶ - ۶۶۶

درویش علي قوش بیگي ۴۷۶ - ۶۱۷ - ۶۲۱

... ... ۶۲۲

درویش اسلام آبادي ۵۱۹

سید درویش ... ... ۵۸۵ - ۶۳۴

درکه پنچ ۶۱۰

درویش مسکین ۶۲۱

درجن ۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۴۶ - ۶۴۹ - ۶۵۲

... ... ۶۹۷ - ۷۱۱ - ۷۳۳

دریا خان پسر مبارک خان ۷۸۱

دستم خان (رستم خان - شف راء) ۱۱ - ۲۴

... ... ۲۷ - ۲۱۰ - ۳۲۶ - ۷۴۳

دستم بیگ ۳۰۴

دستم ... ... ۳۸۸ - ۴۱۷

دسونتهه مصور ۴۳۴

دستم قاقشال ... ... ۴۴۹ - ۴۶۲

دستم بے ۵۷۶

دستور خان ۷۱۴

دستم سلطان عم عبد المومن ... ۷۴۲

دکنیان ۴۹۰ - ۵۶۸ - ۶۶۸ - ۶۹۶ - ۷۱۱

۷۱۷ - ۷۴۱ - ۷۵۸ - ۷۵۹ - ۷۶۵ - ۷۷۲

... ... ۷۷۴ - ۷۸۷ - ۷۸۹ - ۷۹۱

دلاور خان ۱۴ - ۵۰۴ - ۶۱۲ - ۶۱۵ - ۶۳۲

... ... ۷۸۱

دلرنگ (نام چینه) ۹۴

دلپت ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۴۱۸ - ۵۸۴

۶۰۲ - ۶۰۵ - ۶۰۹ - ۷۱۹ - ۷۵۰ - ۷۵۸

۷۶۴ - ۷۷۰ - ۷۹۸ - ۸۰۱ - ۸۲۱ - ۸۲۶

دمن (محبوبهٔ سابق) ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۸۴ - ۶۸۸

دوست محمد پسر نا تار خان ۵

خواجه دوست کلان ۲۹

دوست خان سهاري ۳۷

دوار بهلا ۴۹

دولت خان (چینه) ۹۴

دوست محمد بابا دوست (شف باء) ۱۴۸

... ... ۳۲۴

دودا پسر رای سرجن ۱۸۴ - ۲۰۱ - ۴۴۶

... ... ۲۵۰ - ۴۶۸

دودهٔ بیگ (ددهٔ بیگ) (شف ددهٔ) ۲۱۳

... ... ۶۰۸

دود راج ۲۸۷

دوست محمد توکچي ۳۰۴

شیخ دولت ۳۶۳ - ۴۹۶ - ۵۰۳ - ۵۰۸

... ۷۰۰ - ۷۰۲ - ۷۰۸ - ۷۸۹ - ۸۰۶

سید دولت چراتي ۴۱۲ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۶

... ... ۵۲۳

دولت خان ۴۲۴ - ۴۳۷ - ۴۵۴ - ۴۹۲

۵۳۱ - ۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۳۴ - ۶۷۰ - ۷۰۰

۷۱۸ - ۷۲۴ - ۷۷۲ - ۷۸۵ - ۷۹۳ - ۸۰۲

خواجه دوست ۴۶۲

ناظر دولت ... ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۵۱۰ - ۶۵۰

درالي همشیرهٔ زادهٔ حکیم میرزا ... ۴۷۳

دوست محمد ترنابي ۴۷۳

دولت ... ... ۴۷۵ - ۶۱۹

دولهٔ رای ... ... ۴۹۲ - ۴۹۳

خواجه دولت ۵۵۳

دوا خان ۵۵۳

دوست محمد خان ۵۵۵

دولت نسا دختر شاهزادهٔ سلیم ... ۵۷۲

رای دولت ۵۸۳

دولت خان غوري ۵۹۳ - ۵۹۴ - ۵۹۵ - ۵۹۷

... ... ۶۴۰

دوست محمد ... ۶۱۹ - ۶۴۴ - ۶۵۴

... ... ۷۱۸ - ۸۲۴ - ۸۳۱ -

دولت خرد ۶۷۰

دوست میرزا ۷۱۵

دولرکا داس ۷۱۹

شیخ دولت اغلان ۷۳۷

دونکر خان گوندة ۷۴۶

دهرم کنة (دهرمچند) ... ۸۱ - ۴۸۵

دهنیجي ۱۴۰

دهارو ... ۴۰۹ - ۵۷۸ - ۶۰۸ - ۶۰۹

دهار راو پور ونکو ۷۹۴

راجهٔ دیب چند ... ... ۴۹ - ۵۳

دیبي داس ... ... ۸۱ - ۱۵۹

دیدا چوهان ۱۳۴

دیورة رای سرورهي ... ۱۸۹ - ۱۹۶

* حرف ذال *

قوم ذو القدر ۵۸۹

میر ذو النون بیگ ارغون ۶۳۶

* حرف راء *

راجپوتان (قوم راجپوت) ... ۴ - ۵ - ۳۱

۱۳۴ - ۱۶۷ - ۱۷۳ - ۱۹۳ - ۱۹۷ - ۱۹۹

۲۱۶ - ۲۳۰ - ۲۳۸ - ۲۷۹ - ۲۹۴ - ۳۶۶

۳۷۱ - ۴۱۹ - ۴۳۲ - ۴۵۴ - ۴۶۴ - ۴۷۲

۴۸۱ - ۵۱۷ - ۵۷۷ - ۵۹۵ - ۵۹۶ - ۶۰۵

... ۶۷۲ - ۷۱۹ - ۷۳۱ - ۷۴۷ - ۷۸۹

رای رایسنگهه ۵ - ۳۴ - ۳۵ - ۴۳

۵۷ - ۶۰ - ۶۱ - ۸۱ - ۸۲ - ۱۱۰ - ۱۵۸

۱۶۷ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۳۳۷

۳۵۳ - ۳۷۲ - ۴۱۴ - ۴۷۵ - ۴۹۴ - ۵۱۱

۵۲۲ - ۵۶۵ - ۵۸۱ - ۵۹۶ - ۵۹۹ - ۶۰۲

۶۰۶ - ۶۴۱ - ۶۴۷ - ۷۱۷ - ۷۷۰ - ۷۸۴

... ... ۷۹۰ - ۷۹۸ - ۸۰۱

رایسال ۱۲ - ۴۹ - ۳۷۵ - ۴۰۲ - ۴۰۴

... ... ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۸۰۷ - ۸۰۹

رانا رام دیو ۱۹

راجه علي خان ۳۰ - ۳۱ - ۳۳ - ۱۹۷ - ۲۳۳

۴۶۵ - ۴۸۹ - ۵۳۹ - ۵۸۷ - ۵۹۶ - ۵۹۷

۶۰۰ - ۶۳۹ - ۶۴۴ - ۶۹۶ - ۶۹۹ - ۷۰۰

۷۰۳ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۷۲ - ۷۸۱

رانا ۳۶ - ۴۰ - ۶۴ - ۶۶ - ۶۷ - ۱۶۶

۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۸۳ - ۱۸۵ - ۱۹۰

۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۲۱۸

۲۲۰ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۶ - ۲۶۲ - ۴۴۰

۴۶۸ - ۵۱۱ - ۷۴۹ - ۷۶۳ - ۷۷۳ - ۸۲۲

رای رام پسر مالدیو ... ... ۳۴ - ۳۵

راولیا ... ۴۷ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۴۱۸

رام داس ۴۹ - ۶۵ - ۴۴۰ - ۴۴۸ - ۵۳۸

۵۴۲ - ۶۱۶ - ۶۷۰ - ۷۷۹ - ۷۸۸ - ۷۹۹

... ... ۸۰۱ - ۸۱۰ - ۸۳۷

رام چند ۴۹ - ۲۰۱ - ۳۰۹ - ۳۵۰ - ۳۵۳

۴۲۰ - ۴۲۴ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۳۷ - ۴۵۳

۴۵۵ - ۴۷۵ - ۵۱۱ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۳۴

راگهو داس ۵۶ - ۶۲ - ۵۲۶ - ۸۰۷

... ... ۸۲۱

رای رام داس ۸۰ - ۱۱۷ - ۶۰۵ - ۶۷۰

راول سگهراج ... ... ۸۱ - ۸۲

رام سنگهه ... ... ۱۵۸ - ۷۵۰

رام رای ... ... ۱۵۹ - ۱۶۷ - ۶۷۰

سید راجو ۱۶۶ - ۱۷۴ - ۲۱۸ - ۴۴۰ - ۴۶۸

... ... ۶۰۵ - ۷۰۰

قوم راٹهور ۱۶۷

رام ساہ ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۲۳۰ - ۳۴۹ - ۴۲۴

... ... ۴۳۷

رامداس پسر جیمل ... ... ۱۷۴ - ۱۷۵

رام پرشاد (فیل) ... ... ۱۷۵ - ۱۷۶

رایمل ... ... ۱۹۷ - ۶۹۶ - ۷۱۸

رامداس چوهان ۳۵۳

رادهن خان ... ... ۴۱۹ - ۴۳۷ - ۵۳۰

رایسنگهه جهالا ... ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۵۲۴

رای سرومي ۴۷۲

راوت دت پیکار ۵۸۲

رامداس خویش راوت دت ۵۸۳

رام ساہ پور مدهکر ... ۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۲۸

راجه رامچند ۶۱۵ - ۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۴۱

... ۶۴۸ - ۶۵۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۸۸

ملک راجن ۶۲۰

راجه رامچند مرزبان ٹٹهه ۶۳۰

رام چند چزهان ۶۴۴

ملک رادهن ۷۱۵

راجسنگهه ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۵۱ - ۷۶۴

۷۷۹ - ۷۹۸ - ۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۶ - ۸۲۶

... ... ۸۲۷ - ۸۳۶ - ۸۳۹

راجورای ۷۳۱

رابل باگ ۷۳۷

راجو ملازم سعادت خان ۷۷۲

راجو دکني ۷۸۴ - ۷۹۰ - ۷۹۳ - ۷۹۴

۷۹۵ - ۷۹۷ - ۷۹۸ - ۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۰۲

... ... ۸۰۵ - ۸۱۰

رای چند ۷۹۲

رای رایان ملقب به بکرماجیت (شف باء) ۸۰۴

۸۰۶ - ۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۶ - ۸۱۹ - ۸۲۶

رایسنگهه راتهور ۸۰۹

رامچند بندیله ۸۱۳

رتن سي (سابق) ۶۰۶

رحمن قلي (چمن قلي) ۲۳۵

رحیم خان ۱۵۱

رحمان قلي خان ... ... ۱۹۹ - ۵۱۱

رحمت الله ... ... ۴۷۵ - ۸۲۶

رحم بے ۶۰۰

رحمت خان ۶۱۹ - ۷۷۲ - ۷۷۸ - ۸۲۷ - ۸۳۶

رحیم هروي ۷۶۷

رحیم داد ... ... ۷۷۳ - ۷۹۱

رحیم قلي ۸۰۴

ردیف پادري ۲۵۴

رستم خان (دستم خان) (شف دال) ۱۱

... ... ۳۲۴ - ۳۸۸

رستم (سابق) ۴۷

رستم ترخان ملازم جاني بیگ ۴۹۵ - ۶۱۶

سلطان رستم پسر شاهزاده مراد ۵۲۹ - ۶۴۷

... ... ۷۱۴ - ۷۳۵

رستم حسین میرزا قندهاري ۵۸۴ - ۵۹۰

۶۴۴ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۴۸ - ۶۵۰ - ۶۵۸

۶۷۱ - ۶۹۶ - ۷۱۲ - ۷۲۴ - ۷۲۶ - ۷۴۷

۷۴۹ - ۷۶۶ - ۷۷۳ - ۷۸۶ - ۷۸۸ - ۷۸۹

... ... ۷۹۰ - ۸۰۰ - ۸۰۱

قوم رستاق ۵۸۹

رستم بیگ ۵۸۹

رستم عرب ... ۷۷۲ - ۷۸۹ - ۷۹۱ - ۸۰۱

رشید الملک ۲۱۱

رضوي خان ۲۷ - ۱۰۳ - ۲۶۵ - ۲۹۱ - ۲۹۳

... ... ۲۹۴

رضا قلي ... ... ۵۹۹ - ۷۷۳ - ۸۰۵

میر رفیع الدین نیشاپوري ۲۹۹

رفیع رهتاقي ۳۶۵

رفیع سرمدي ۴۱۳

خواجه رفیع ۴۲۴ - ۴۳۷ - ۵۲۴ - ۵۳۰

... ... ۵۹۴

سلطان رکن‌الدین پسر علاء الدین ... ۶۶۳

حکیم رکنا ۸۱۶

رگهناتهه سیسودیه ۴۷۵

رن جیت ... ... ۵۱ - ۵۹۹ - ۶۰۴

رن صدر (فیل) ۱۷۵

رن سنکا (فیل) ۲۱۲

رن مرهن (فیل) ۳۶۵

روپسي ... ... ۴۹ - ۱۶۳ - ۲۲۰

رومي خان ۱۴۶

روپ رای گجراتي ... ۲۰۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰

روشن بیگ ۲۹۲

روپ نرائن بومي ... ... ۳۲۴ - ۶۱۱

راجه رودر ... ... ۵۳۳ - ۵۳۷

قوم روهلو ۵۸۹

بي بي روپه (دایه) ۵۹۶

رومي رمن باز ۷۳۱

روپ ... ... ۷۳۹ - ۷۴۵

ريحان ... ... ۵۳۱ - ۵۹۹ - ۶۲۰

• حرف زاء •

زاهد ۲۰۷ - ۳۶۳ - ۴۳۲ - ۷۱۸ - ۷۶۳

۷۷۳ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۸۰۰ - ۸۰۵ - ۸۲۶

... ... ۸۰۷

زابلي مردم (زابلي سپاه) (كابليان) (شف كاف)

... ... ۴۶۷ - ۴۷۲

شيخ زاهد گيلاني ۵۸۸

زال بيگ ... ... ۵۹۱ - ۷۹۱

ميرزاهد ۷۶۹

زلف علي يزدي ۲۹۳

زلف علي بدخشي ۳۰۱

زلف علي لنگ ۳۰۴

محمد زمان (شف ميم) ۴۹

زنگي خان ۵۲۰

زنكو ۷۳۶

زنگيان (حبشيان) (شف حاء) ۷۷۴ - ۷۷۵

... ... ۷۸۷

زين خان كوكلتاش (كوكه) ۴۹ - ۵۸ - ۸۷

۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۴۸ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۳۶۴

۳۶۰ - ۳۹۶ - ۳۹۸ - ۴۰۴ - ۴۱۵ - ۴۲۰

۴۲۶ - ۴۵۷ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۷۶ - ۴۷۸

۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۵۱۰

۵۱۱ - ۵۱۴ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۵

۵۲۶ - ۵۲۸ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۳۷

۵۳۸ - ۵۴۲ - ۵۵۰ - ۵۵۷ - ۵۶۵ - ۵۶۸

۵۷۷ - ۵۸۱ - ۵۸۳ - ۵۸۶ - ۶۰۰ - ۶۱۳

۶۱۸ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۳۰ - ۶۳۱ - ۶۳۹

۶۴۰ - ۶۴۲ - ۶۴۴ - ۶۴۶ - ۶۷۰ - ۶۷۱

۶۹۸ - ۷۰۱ - ۷۱۰ - ۷۲۰ - ۷۴۰ - ۷۷۶

... ۷۹۵ - ۷۹۶ - ۷۹۹ - ۸۱۹ - ۸۲۶

شيخ زين الدين خافي (زين) ۲۲۳ - ۴۲۴

... ... ۶۱۹

زين الدين ... ... ۳۱۹ - ۵۶۴ - ۷۱۹

زين الدين علي ... ... ۳۳۶ - ۵۱۳

زين الدين كنبو ... ۴۰۳ - ۴۱۱ - ۴۲۲

سلطان زين العابدين (بدو شاه) ۵۰۸ - ۶۲۷

زيدا ۸۳۵

• حرف سين •

سادات خان (سعادت خان) (شف سعادت) ۴۶

... ... ۷۷۶

سانول داس ۴۹ - ۳۵۳ - ۴۳۴ - ۷۱۵ - ۷۱۸

سالباهن ۵۱ - ۱۷۵ - ۷۳۹ - ۷۴۴ - ۷۶۷

... ... ۷۹۹ - ۸۱۵

سادات بارهه ۷۷ - ۱۴۴ - ۱۵۹ - ۱۶۷

۱۷۴ - ۴۵۳ - ۵۳۱ - ۷۶۷ - ۷۷۲ - ۷۹۱

... ... ۷۹۷ - ۸۰۱

ساعمه بيگم والدهٔ مجاهد خان ... ۹۱

سيد سالم ... ... ۳۷۱ - ۵۲۴

سامان پزشک ۴۹۲

سابقليش خاتون ۵۵۴

ساتوق خان ۵۵۵

سالار قلي ۵۸۵

سام ميرزا ... ... ۵۹۰ - ۷۴۹

هاز دوسال ۶۰۰

هارو بیگ شاملو ۶۲۳

هادات کنبایت ۶۲۸

هالار بیگ مرمدي ... ... ۶۳۳ - ۶۳۴

رانا ساتکا (شف راه) ۶۴۴

هانگ پنوار ۷۳۱

هام بیگ ۷۸۵

هبجان قلي ۵۲ - ۵۸ - ۱۱۱ - ۱۹۴ - ۲۸۱

۳۹۸ - ۴۰۸ - ۴۶۴ - ۶۳۳ - ۶۶۱ - ۷۱۸

هبز توکچي ۱۵۴

هبل سنگهه ۶۱۱

هتري افغان ... ... ۱۳۷ - ۱۴۱

هترائي ۵۲۶

هچان سنگهه ... ۶۱۱ - ۶۱۵ - ۷۷۶

هچاول خان ... ... ۶۱۶ - ۶۵۰ - ۷۷۰

آقا هرخ بدخشي ... ۱۲ - ۱۶ - ۴۹ - ۵۷

بي‌بي سرو سهي ۱۴۵

هرهن (راي) ۱۵۸ - ۱۸۴ - ۲۰۱ - ۲۰۲

۲۴۶ - ۲۸۷ - ۳۰۷ - ۳۵۳ - ۳۹۹ - ۴۰۴

... ... ۴۶۸

سرپرام پسر گچپتي ۱۸۹

سرمست ... ۲۳۱ - ۶۳۹ - ۷۱۹ - ۷۴۳

سري رنگ عمزاد رایسنگهه ۵۲۲

سرکش خان ۷۱۹

سرور حبشي ۷۹۲

سرانداز خان ۷۹۳

سرجیو زمیندار ۸۰۲

سعید ۳۷ - ۳۸ - ۴۳ - ۹۲ - ۱۲۹ - ۱۵۲

۱۶۹ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۴۷ - ۲۶۲ - ۲۸۵

۲۸۸ - ۲۹۱ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۳۶

۳۴۵ - ۳۵۹ - ۳۷۴ - ۳۸۸ - ۳۹۷ - ۴۲۱

۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۶۰ - ۴۶۸ - ۴۵۰ - ۴۶۰

۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۷۶ - ۴۸۵ - ۴۹۲ - ۴۹۵

۵۱۱ - ۵۲۵ - ۵۲۹ - ۵۳۲ - ۵۳۶ - ۵۵۳

۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۹۹ - ۶۰۷

۶۰۸ - ۶۱۱ - ۶۱۵ - ۶۳۲ - ۶۳۳ - ۶۴۰

۶۵۰ - ۶۷۱ - ۷۱۱ - ۷۱۸ - ۷۳۸ - ۷۴۹

۷۶۰ - ۷۸۷ - ۷۹۱ - ۷۹۹ - ۸۰۱ - ۸۰۲

... ... ۸۰۶ - ۸۱۰ - ۸۳۹

سعادت یار کوکه ... ۱۹۲ - ۵۷۹ - ۶۵۶

سعادت علي ۲۸۵ - ۳۰۶ - ۳۲۳ - ۳۲۴

شیخ سعدي رح ۵۸۸

سعادت بانو بیگم فرزند دانیال ۶۱۳ - ۸۳۷

سعادت خان (سادات) (شف سادات) ۷۰۰

... ۷۷۲ - ۷۸۵ - ۷۸۸ - ۷۹۰ - ۷۹۸

مولانا سعد الدین تفتازاني ۷۲۹

سعد الله پور سعید خان ۸۰۲

سکندر (اوزبک) (افغان) (اسکندر) (شف الف)

۲۰ - ۱۱۹ - ۱۲۳ - ۳۰۸ - ۳۴۲ - ۳۴۶

۴۰۰ - ۴۰۵ - ۴۱۶ - ۴۴۳ - ۴۷۵ - ۴۹۶

۴۹۷ - ۵۰۱ - ۵۶۳ - ۶۰۲ - ۶۰۶ - ۶۱۰

۶۱۵ - ۶۴۹ - ۷۰۲ - ۷۳۵ - ۷۳۷ - ۷۳۸

... ... ۷۸۱

سکندر قرا یوسف ۲۲۳

سکینه بانو بیگم خواهر میرزا حکیم ۲۴۴ - ۸۳۹

سکت سنگهه ۳۵۳ - ۵۱۳ - ۶۴۹ - ۷۱۸ - ۸۳۶

سلیمان کرانی ۴ - ۱۹ - ۲۰ - ۶۹ - ۷۰
... ... ۷۲ - ۶۱۰ - ۷۱۷
سلیم خان ۱۴ - ۲۰ - ۱۲۵ - ۱۳۷ - ۳۱۴
۳۵۳ - ۴۱۷ - ۴۲۰ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۳۱
... ... ۶۴۹ - ۶۵۰
سلیمان اوزبک ۲۱
سلطان سلیمان ... ۲۹ - ۵۹۰ - ۶۶۵
شیخ سلیم ... ... ۳۸ - ۲۱۲ - ۳۶۸
سلطان خواجه نقشبندي ۴۳ - ۱۹۲ - ۱۹۵
۲۶۳ - ۳۳۷ - ۳۷۳ - ۴۰۳ - ۴۳۶ - ۵۲۸
... ... ۵۷۸ - ۶۱۳ - ۷۸۶
شاهزاده سلطان سلیم ۷۵ - ۷۶ - ۹۱ - ۱۴۵
۲۰۵ - ۲۱۲ - ۲۱۹ - ۲۴۳ - ۲۴۵ - ۲۷۳
۲۷۴ - ۳۳۷ - ۳۵۹ - ۳۸۰ - ۳۸۵ - ۳۹۲
۳۹۳ - ۳۹۴ - ۴۰۴ - ۴۵۰ - ۴۵۱ - ۴۹۳
۴۹۴ - ۵۲۳ - ۵۳۶ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۲
۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۵۱ - ۵۶۸ - ۵۷۲ - ۵۷۸
۵۸۱ - ۵۸۲ - ۶۰۳ - ۶۰۹ - ۶۱۷ - ۶۲۴
۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۳۲ - ۶۳۹ - ۶۴۴
۶۴۹ - ۶۶۲ - ۶۷۱ - ۷۱۰ - ۷۱۳ - ۷۲۵
۷۲۷ - ۷۳۲ - ۷۳۳ - ۷۳۴ - ۷۳۹ - ۷۴۰
۷۴۵ - ۷۵۶ - ۷۵۷ - ۷۶۳ - ۷۶۴ - ۷۷۳
۷۸۴ - ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۱۱ - ۸۱۳ - ۸۱۵
۸۱۶ - ۸۱۷ - ۸۱۸ - ۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۲
۸۲۳ - ۸۲۴ - ۸۲۸ - ۸۲۹ - ۸۳۱ - ۸۳۲
۸۳۳ - ۸۳۴ - ۸۳۶ - ۸۳۸ - ۸۳۹
سلیمان (دیگر) ... ... ۸۳ - ۱۱۸
سلیمان منکلي ۱۱۹
سلیمان پنوار ۱۳۶
سلیمه سلطان بیگم ۱۴۵ - ۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۱۷
... ... ۸۱۸
سلطان بیگم حرم میرزا عسکري ... ۱۴۵
سلیمه خانم ۱۴۵
میرزا سلیمان ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱
۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷
۱۶۱ - ۱۶۳ - ۲۱۰ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹
۳۳۵ - ۴۱۵ - ۴۳۴ - ۴۴۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳
۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۹۲ - ۵۱۲
۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۵۱ - ۵۵۵ - ۷۲۳
... ... ۷۵۱ - ۷۹۲
سلطان سنگیه ۱۵۸
سلطان حسین میرزا (شفحاه) ۲۰۹ - ۵۸۴
میرزا سلیمان وزیر ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۵۹۱ - ۵۹۲
سلیمان بیگ اندجاني ۳۳۷
خواجه سلیمان ۳۶۳ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲
۵۹۳ - ۵۹۷ - ۶۱۲ - ۶۱۵ - ۶۳۱ - ۶۳۲
... ... ۸۰۳ - ۸۱۴
حضرت سلیمان علیه السلام ۴۰۵ - ۵۴۵ - ۶۶۱
... ... ۶۷۶ - ۶۸۱ - ۶۸۲ - ۶۸۳
سلطان دیوره ... ... ۳۷۱ - ۴۱۳
سلطان راتهور ... ... ۴۲۴ - ۴۳۷
سلیم شاه پسر شیر شاه ۴۳۲
سلیمان سرینی ۴۶۱
سلیم ... ... ۵۰۳ - ۵۰۶
سلطان قلي ۵۱۱
سلطان نگار خانم ۵۵۵

سلطان قلي قلماق ... ... ۵۷۶ - ۸۲۱

سلطان علي ميرزا ... ... ۵۸۹ - ۵۹۱

سليمان ميرزا پسر طهماسپ ۵۹۱

سيد سليم ۵۹۵

سلطان سرور ... ... ۶۱۲ - ۶۵۰

سليمان خليفه ۶۳۵

سلهدي ... ... ۶۵۱ - ۸۳۷

سليم بيگ ۶۵۲

آل سلجوق ۶۶۳

سلجوق ۶۶۳

سليمان بن قيالت ۶۶۳

سليمان چلپي ۶۶۴

سلطان سليم ... ... ۶۶۵ - ۸۲۶

سلطان محمد ارغلان ۶۶۹

سليمان (ديگر) ۷۱۱

سلطان بهائي ... ... ۷۱۸ - ۷۵۹

سليم كاشغري ۷۳۱

سمند نگ (نام چينه) ۴۵

سمن (فيل) ۸۷

سمانچي خان (صماچي) ۱۷۹ - ۲۸۵ - ۳۰۷

... ۴۶۵ - ۵۲۶ - ۶۵۱ - ۷۵۱ - ۷۷۸

راجه سنكرام ۱۰۷ - ۱۸۶ - ۳۱۵ - ۴۱۸ - ۴۶۰

۴۶۱ - ۵۷۶ - ۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۲۸ - ۶۲۹

فرقهٔ سنيان ... ۴۷۳ - ۵۰۲ - ۵۲۷ - ۵۹۱

حاجي سنبل ۴۱۹

سنار چند (هنسار چند) ۴۷۵ - ۴۹۶ - ۵۸۳

سنكر ۴۸۵

سنجر ... ۵۵۶ - ۵۹۷ - ۵۸۲ - ۶۴۵ - ۶۴۹

سنبل غلام ۶۳۶

سندر داس ۷۴۶ - ۷۵۶ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۵

... ... ۷۷۱

سوجا ... ... ۸۱ - ۹۰۶

سوم چند ۴۶۱

سور داس ... ... ۳۲۶ - ۴۱۹

سورج سنگهه ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۵۳ - ۶۹۷

۷۲۵ - ۷۷۲ - ۸۰۱ - ۸۰۶ - ۸۰۷ - ۸۱۹

... ... ۸۲۰ - ۸۳۱

سون كدوة (فيل) ۴۶۳

سونج خان ۵۵۶

سورجمل ۶۴۴

سونچق آقا بن بختمور ۶۶۳

سورانچه سلطان ۷۳۷

سونچك خان ۷۳۷

السن سوري ۸۱۴

سهراب تركمان ... ۶۱ - ۶۲ - ۱۳۵

سهراب (ديگر) خاله زادهٔ صادق خان ۶۲

سيف الملك (سيف الملوك) ۷ - ۲۱۸ - ۴۶۳

... ... ۵۸۷

سيف خان كوكه (كوكلتاش) ۱۸ - ۴۵ - ۴۹ - ۵۷

... ... ۵۸ - ۶۲ - ۷۳ - ۷۷۵

سيد خواجه ۴۹

سيد بيگ تركماني ۱۱۱

سيو داس ۱۱۱

سير سيد محمد سير عدل (شف سيم) ... ۱۵۸

سيوندك (سيندوك) ۴۴۶ - ۴۷۶ - ۴۷۸

... ... ۵۱۰ - ۵۹۹

سیف الله ۳۶۸ ، ۵۲۹ ، ۶۳۱ ، ۶۴۳ ، ۷۱۸

... ... ۸۴۴

سید علي ۵۵۵ ، ۵۵۸ ، ۷۹۱ ، ۷۹۲ ، ۷۹۸

راجه سیسپال چند ۵۸۳

سید قلي ۶۱۹

سیر آباد هیل ۶۲۸

سیف الله میر ۶۳۶

سپاوش ۷۳۰

سپام سنگهه ... ... ۷۷۸ ، ۷۹۹ ، ۸۳۴

• حرف شین •

شاهباز خان (شهباز خان) ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳

۱۶ - ۲۱ - ۴۶ - ۸۷ - ۹۴ - ۱۰۱ - ۱۱۷

۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۸۵ - ۱۸۶ ، ۱۸۷

۱۸۹ - ۱۹۸ - ۴۱۸ - ۴۲۰ - ۴۳۸ ، ۴۴۶

۴۶۲ - ۴۶۸ - ۴۷۸ - ۴۱۴ - ۴۱۹ ، ۴۲۳

۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۴

۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۶۰ - ۴۷۲ - ۴۷۵

۴۸۳ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۵۰۱ - ۵۰۲ ، ۵۰۴

۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۲۰ - ۵۳۳ - ۵۳۴

۵۳۵ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۸ - ۵۴۹

۵۷۹ - ۵۱۱ - ۵۱۷ - ۵۲۹ ، ۵۳۶ ، ۵۳۷

۵۳۸ - ۵۴۷ - ۵۶۵ - ۵۷۳ ، ۵۷۷ ، ۵۸۶

۶۴۱ - ۶۴۶ ، ۶۴۷ - ۶۹۷ - ۶۹۹ ، ۷۰۳

۷۱۴ ، ۷۱۷ ، ۷۳۴ - ۷۴۹ - ۷۶۴ - ۷۷۲

شاه میرزا ۱۱ - ۱۹ - ۲۳ - ۲۴ - ۵۳ - ۶۰

... ... ۶۲ - ۶۳ - ۱۹۲ ، ۳۱۲

شاه قلي خان محرم ۱۱ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶

۱۹ - ۳۳ - ۴۳ - ۵۵ - ۶۴ - ۸۱ - ۱۵۸

۱۶۲ ، ۱۷۸ - ۲۴۵ - ۲۴۷ - ۳۱۶ ، ۳۳۰

۳۴۷ ، ۳۷۴ - ۳۸۶ - ۳۸۹ - ۳۹۶ ، ۳۹۸

۴۰۷ ، ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۳۱ - ۴۳۸ - ۴۴۹

۴۵۰ - ۴۶۰ - ۴۶۳ - ۴۷۶ - ۴۸۸ - ۴۹۱

۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۷۷ - ۵۹۶ - ۷۰۱ - ۷۴۴

۷۶۳ - ۷۸۸ - ۷۹۳ - ۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۵

شاهم خان ۱۷ - ۱۹ - ۹۸ - ۱۰۴ - ۱۲۱ - ۱۲۳

۱۲۶ - ۱۲۹ - ۱۶۰ - ۱۸۰ - ۲۸۵ - ۳۰۶

۳۰۷ - ۳۲۴ - ۳۷۰ - ۳۸۴ ، ۵۱۵ - ۵۲۸

۵۳۱ - ۵۶۵ - ۶۳۷ - ۷۱۴ - ۷۱۶ - ۷۴۸

شاه محمد ۲۱ ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۴۹۶ - ۵۵۶

... ... ۷۰۲ - ۸۰۴

شاه بداغ خان (بداق) ۲۴ - ۲۶ - ۱۹۴ - ۲۳۷

... ... ۷۳۷

شاه علي لنگاه ۴۶

شاه مدد کرکه ۵۹

شاه قلي میمندي ۶۷

شاهم آغا ۱۴۵

شاه محمد سلطان (کاشغري) ۱۴۹

شاهرخ میرزا پسر ابراهیم میرزا ۱۵۰ ، ۱۵۱

۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷

۱۶۱ - ۱۶۳ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۴۵ - ۲۶۷

۲۸۸ - ۲۸۹ - ۴۱۵ - ۴۳۴ - ۴۴۱ - ۴۴۲

۴۴۳ - ۴۴۶ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸

۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۸۸ - ۴۹۱ - ۴۹۳ ، ۵۰۰

۵۰۶ - ۵۰۸ - ۵۱۴ - ۵۵۵ - ۵۷۱ - ۵۷۶

۶۲۳ - ۶۲۸ - ۶۳۷ - ۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۵۲
۶۹۷ - ۶۹۹ - ۷۰۳ - ۷۰۵ - ۷۰۶ - ۷۱۷
۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۳۲ - ۷۴۷ - ۷۴۹ - ۷۵۱
۷۵۸ - ۷۶۰ - ۷۶۸ - ۷۷۴ - ۷۸۵ - ۷۹۰
... ۸۱۰ - ۸۱۵ - ۸۱۹ - ۸۲۱ - ۸۲۸
شاه بردي (وردي) ۱۶۱ - ۲۲۵ - ۲۵۹ - ۲۹۱
... ... ۴۱۷
شاه خواجه ۱۹۲
ميرزا شاهرخ (سابق) ۲۲۳ - ۵۸۹ - ۷۳۷
شاكر خان آبدار ۲۵۱
شاه دانه ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۸ - ۳۴۰ - ۳۴۸
... ... ۳۴۹ - ۳۸۸
شادمان ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۴۲ - ۶۳۹ - ۸۰۴
... ... ۸۲۵
شادمان برغليق ۳۶۳
شاه بيگ ۳۶۵ - ۴۰۳ - ۴۶۹ - ۴۷۳ - ۴۸۶
۵۱۹ - ۵۳۱ - ۵۵۵ - ۵۶۵ - ۵۷۰ - ۵۸۴
۵۹۰ - ۶۰۸ - ۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۳۶ - ۶۳۸
۶۴۶ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۶۲ - ۶۶۸ - ۶۶۹
۶۷۱ - ۶۹۷ - ۷۲۱ - ۷۷۵ - ۸۰۶ - ۸۱۵
... ... ۸۱۷ - ۸۲۲ - ۸۲۸
شاطر محمد ۴۱۲
سيد شاه علي ... ... ۴۲۴ - ۴۵۵
شادمان (بيگ) (هزارة) ۴۲۸ - ۴۳۷ - ۴۶۵
... ... ۴۹۲ - ۵۲۵ - ۵۶۷ - ۷۷۶
شاه محمد ميرزا پور شاهرخ ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۹۱
شاطي افغان ۴۶۶
شادي بك ... ۴۸۷ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۶۰۰
قوم شاكموني ۵۰۲
ميرشاه محمد ۵۰۶
شاداب ۵۰۹
شاه محمد ملازم علي مراد ۵۱۲
شاه قلي گرجي (صلابت خان) (شف صاد) ۵۳۸
شاه خان (سابق) ۵۵۶
شاهرخ (زميندار) ۵۶۰
شاه قلي ... ... ۶۰۸ - ۷۱۵
شاهم علي ۶۱۷
شاه علي بيگ تركمان ۶۲۱
ميرزا شاه حسين ۶۳۷
ميرشاهم ۶۳۷
شاه محمد خان قلاني (بقلاني) ... ۶۴۴
شاه قلي سلطان (ذوالقدر) ۶۴۵
شاهرخ پسر رستم ۶۴۶
شاه محمد ايلچي ۷۳۲
مولانا شاه محمد شاه آبادي ۷۴۳
شاه زاده خانم ۷۵۶
شاه علي دكني ۶۷۰ - ۶۹۹ - ۷۱۸ - ۷۸۴ - ۷۸۵
۷۸۶ - ۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۴
... ... ۷۹۵ - ۷۹۷ - ۸۰۰ - ۸۰۵
شاهرخ (فيل) ۸۱۹
شاه عنايت (اسپ) ۸۲۴
شجاعت خان ۱۲ - ۴۳ - ۴۷ - ۵۷ - ۶۰ - ۶۳
۸۵ - ۱۴۸ - ۱۷۹ - ۱۹۸ - ۲۲۷ - ۲۳۷
... ... ۳۱۲ - ۳۱۳
شجاع بيگ ... ... ۱۲۳ - ۱۲۵
شجاعت خان دكني ۵۸۷ - ۷۷۲ - ۷۸۸ - ۸۰۷

میر شجاع ۷۱۸

شجاع پور معصوم خان کابلی ... ۷۸۷

شجاع پسر غیور بیگ کابلی ۸۳۸

میرزا شرف الدین حسین ۲ - ۲۹ - ۱۵۹ - ۳۰۳

۳۰۵ - ۳۱۵ - ۳۲۱ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۹۹

... ... ۴۱۰

شیخ شرف الدین پانی پتی ۹۴

میر شریف قزوینی ۸۷ - ۸۹ - ۱۷۲ - ۱۷۳

... ... ۲۲۵

شریف خان انگه ۱۹۴ - ۲۰۷ - ۲۳۸ - ۳۱۰ - ۳۱۲

۳۱۴ - ۳۹۶ - ۴۰۴ - ۴۲۸ - ۴۳۰ - ۴۳۸

۴۶۵ - ۵۷۹ - ۵۸۱ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۵۴

... ... ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۷۶ - ۸۱۵

میر شرف الدین ۴۰۳ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۴

... ... ۴۵۳ - ۵۲۴ - ۵۹۴ - ۵۹۵

میر شریف ... ... ۴۰۳ - ۶۰۱ - ۷۱۸

میرزا شریف آملی (میر) ... ۴۷۷ - ۵۱۳

۵۳۸ - ۵۴۸ - ۵۵۷ - ۷۲۱ - ۷۳۹ - ۷۴۰

... ... ۷۵۱ - ۷۷۹ - ۸۳۴

میر شریف سرمدی ۴۹۶ - ۵۰۳ - ۵۰۶ - ۵۰۹

۵۲۴ - ۶۰۱ - ۶۳۱ - ۶۳۴ - ۶۳۹ - ۷۸۲

شراول دخنوی ۵۵۴

مولانا شرف الدین علی یزدی ۵۵۵

شریف پور عبدالصمد ۵۶۹

شرف شاه ۵۸۸

شریف وقوعی ۶۵۱

شریف ارمنی ۷۵۱

شرزه خان ۷۷۲

میر محمد شریف کرلابی ۸۲۳ - ۸۳۴ - ۸۳۹

میر شریف مخدوم زاده ۸۳۴

شفقت ۴۹۶

شکرنسا بیگم دختر اکبر پادشاه ۶۱۳ - ۶۴۴

شکل بیگ ترخان ۶۳۵

شکل گسائین ۷۱۶

شگرفه قراول ... ۴۵ - ۴۷ - ۳۳۰ - ۳۶۳

خواجه شمس الدین خافی ۶۷ - ۱۰۴ - ۱۳۲

۱۳۳ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۴۰

۱۴۱ - ۲۹۳ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۴

۳۱۵ - ۳۲۰ - ۳۵۵ - ۴۷۳ - ۴۷۵ - ۴۹۲

۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۹ - ۵۲۵ - ۵۴۸ - ۵۶۰

۵۷۰ - ۶۰۵ - ۶۱۷ - ۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۳۰

۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۲ - ۶۵۱ - ۶۵۴ - ۶۷۰

... ... ۷۴۱ - ۷۴۶ - ۷۷۲

شمس خان موسی زئی ۷۰

شمال خان ... ۸۱ - ۱۵۹ - ۱۶۷ - ۱۹۹

سید شمس الدین بخاری (شمس) ۹۶ - ۹۹

... ... ۱۲۳ - ۱۲۶ - ۶۵۲

شمخال چرکس ... ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۵۹۱

شمشیر خان ۲۸۴ - ۲۸۶ - ۴۰۵ - ۷۶۵

شمس چک ۳۱۸ - ۵۰۲ - ۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۶

... ... ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۶ - ۷۸۴

شمس الدین کروری ۳۶۰

شمس النسا بیگم ۳۸۴

شمس دولی ۵۰۶

شمشیر عرب ۵۸۵ - ۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۳۴ - ۷۷۲

... ... ۷۸۹ - ۸۰۱

شمسي پسر خان اعظم (شهس الدين محمد) ۶۴۹ ۸۰۶

شمس خان لوحاني ... ... ۶۴۹ - ۷۱۸

خواجه شمس الدين (حافظ ، صاحب ديوان) (شف حاء) ۷۱۲

شهشير الملك ... ... ۷۱۹ - ۷۲۵

شمسي برادر زادهٔ خواجگي فتح الله ۸۳۸

شنكي چارور ... ... ۵۰۳ - ۵۰۴

شهاب الدين احمد خان ۲۵ ۸۷ - ۱۷۰

۱۹۴ - ۱۵۸ ، ۲۱۷ ، ۲۵۲ - ۲۶۴ ، ۲۶۷

۳۸۹ ، ۴۰۳ ، ۴۰۹ ، ۴۱۰ - ۴۱۱ ، ۴۱۲

۴۱۵ ، ۴۱۹ ، ۴۲۴ ، ۴۳۰ ، ۴۳۸ - ۴۵۶

۴۶۵ - ۴۸۹ ، ۵۱۱ - ۵۲۶ - ۵۷۲ - ۵۸۴

... ... ۵۸۷ - ۷۱۶ - ۷۵۴

شهاب پسر دهنجي ۱۲۰

شهباز خان عربي ۱۳۶

شهاب بدخشي ۲۱۸

حاجي شهاب الدين ۳۱۳

شهباز خان لودي (افغان) ... ۳۵۳ - ۴۹۵

شهاب الدين كور ۶۱۱

شهباز خان نهازي ۶۲۳

شهاب الدين ديوانه ۶۳۱

شهاب قندهاري ... ... ۷۷۲ - ۷۹۰

شير خان ۵ - ۶ ، ۲۴ - ۲۶ - ۳۱

۳۲ - ۳۷ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۶۵ - ۱۹۹

۴۱۲ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۲ - ۴۲۴ - ۴۳۷

۴۵۶ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۸۲ - ۵۸۵ - ۶۰۸

۶۱۲ - ۶۳۱ - ۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۵۰ - ۶۹۷

... ... ۷۰۲ - ۷۳۹ - ۷۸۱ - ۸۰۷ ، ۸۰۹

شهر بيگ ۱۷ - ۴۳ ، ۵۸ ، ۹۴ - ۳۹۹

... ... ۵۹۶ ، ۶۴۱ ، ۷۴۳ - ۷۷۹

شيرويه خان ۱۸۳ - ۱۸۵ ، ۴۵۱ ، ۴۵۳

۴۹۹ - ۴۱۳ ، ۴۴۴ - ۴۹۳ - ۵۴۰ - ۵۲۱

... ... ۶۵۰ - ۶۵۵

شير محمد ... ... ۱۳۵ - ۴۶۴ - ۵۵۴

محمد شريف برادر ۳۰۵

شير خواجه ۳۴۶ - ۳۶۳ - ۴۷۶ - ۴۷۸

۷۰۰ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۴ ، ۷۴۴ - ۷۵۹

۷۶۰ - ۷۶۱ - ۷۷۳ - ۷۸۶ - ۷۸۸ ، ۷۸۹

۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۷ - ۷۹۹ ، ۸۰۰ ، ۸۰۷

... ... ۸۲۳

شير مار (فيل) ۴۲۶

شير دل ۴۴۴

شير ... ... ۴۶۸ - ۵۰۳

ملا شيري ... ... ۴۷۹ - ۴۸۵

فرقهٔ شيعه ... ... ۵۰۴ - ۵۲۷

شيرودت پرهوس (پهلا چارچ) ۵۰۷ - ۵۰۸

... ... ۶۴۷

شير علي اوغلان ... ... ۵۵۳ ، ۵۵۴

شيروان شاه ۵۸۹

شيب خان ۵۹۱

خواجه شيخ ۵۹۴

شيبك خان ... ... ۶۳۶ - ۷۴۷

شير افكن ... ... ۶۵۰ - ۷۱۵ ، ۷۱۸

شيرين (محبوبهٔ صابق) ۶۹۱

شهدا بيگ ۶۶۹

شیبان بن جوجي ٧٣٧
شیخ سلطان ٧٣٨

* حرف صاد *

صادق خان ٤ - ٧ - ١٢ - ١٦ - ٣٧ - ٦٢
٦٥ - ٨٧ - ٩٤ - ١٠٥ - ١٠٧ - ١٣٢ - ١٣٤
١٥٨ - ٢٠٣ - ٢١٠ - ٢٢٩ - ٢٣٠ - ٢٦١
٢٨٧ - ٣٠٦ - ٣٠٧ - ٣١٥ - ٣١٩ - ٣٢٢
٣٢٤ - ٣٣٤ - ٣٨٤ - ٣٨٧ - ٣٨٨ - ٣٩٦
٣٩٨ - ٤٠٥ - ٤٠٦ - ٤٠٧ - ٤١٦ - ٤١٨
٤٣٢ - ٤٣٥ - ٤٤٨ - ٤٤٩ - ٤٥٠ - ٤٦٠
٤٦١ - ٤٦٢ - ٤٦٣ - ٤٧٠ - ٤٧٦ - ٤٧٩
٤٩٥ - ٥١١ - ٥١٩ - ٥٢٦ - ٥٢٨ - ٥٣١
٥٣٤ - ٥٣٨ - ٥٤٧ - ٥٦٥ - ٥٧٩ - ٦٠٥
٦١٨ - ٦١٩ - ٦٢٨ - ٦٤١ - ٦٩٩ - ٧٠٠
٧٠١ - ٧٠٢ - ٧١١ - ٧١٤ - ٧١٥ - ٧٢٠
... ... ٧٢٤ - ٧٦٤ - ٨٠٥ - ٨٢٦
صالح (عاقل) (دیوانه) ١٠٤ - ٢٩١ - ٣١٩
... ٣٧٥ - ٣٨٩ - ٤٠٤ - ٤٧٦ - ٦٤٤
میرصالح ... ٤٠٣ - ٤١٩ - ٤٢٤ - ٦٢١
صالح قندوزي ٤١١
صالح بدخشي ... ... ٤١٢ - ٤٢٤
صالح میانه ٤٥٥
صالح پور وزیر خان ... ٤٦١ - ٥٣٤ - ٧١٥
صاحب برادر جیسا ٤٦٤
صالح بیگ ٥٠٩
صاحبقران (تیمور پادشاه) (شف ثاء) ٥٨٤ - ٥٨٨
... ... ٥٨٩ - ٦٣٥ - ٦٦٤ - ٦٧٢
شیخ صالح ... ... ٥٨٨ - ٧١٨
ملا صالح بخاري ٦٥٠
صاحب خان پسر مبارک خان ... ٧٨١
صادق خان (زاهد) پسر صادق خان (شف زاء)
... ... ٨٣٤
قاضي صدر الدین لاهوري ٢٤٧
میر صدر جهان مفتي ٤٦٨ - ٤٩٧ - ٥٠١
... ... ٥٦٦ - ٥٨٢ - ٧٦٧ - ٨٠٦
صدر خان دکني ٥٨٧
شیخ صدرالدین موسی ... ٥٨٨ - ٥٨٩
شیخ صدر الدین ابراهیم ٥٨٨
صدر شریعه ٥٩٠
صدق الله پسر صاحب خان ٧٨١
میر صدر معمائي ٨٣١
بي بي صفیه ١٣٥
صفدر خان (خواجه عبد الله) (شف عین) ١٨٤
... ... ٧٧٢
شیخ صفي اردبیلي ٥٨٨
شیخ صفي الدین ابو اسحق ٥٨٨
صفدر بیگ ٧١٨
میر صفي ٧٧٤
صلابت خان چرکس ... ... ٤٥٦ - ٥٣٩
صلاح الدین ٥١١ - ٥٨٨ - ٦٤٩ - ٧١٧
خواجه صندل ... ... ٥٥٨ - ٥٥٩
صوفي سلطان ... ١٥٠ - ١٥١ - ٥٥٦
صورت سنگیه ٣٦٥

* حرف ضاد *

ضیاء الملک ٤٧٦ - ٦٠٣ - ٦٥٦ - ٦٦١
... ... ٧٤٥ - ٨١٣ - ٨٢٢

ضیاء الدین ... ... ۴۷۸ - ۵۹۹
شیخ ضیاء الله ۷۴۳

* حرف طاء *

طالبي ... ... ۳۰ - ۳۲
طالب بیگ (خان) ۱۱۸ - ۱۲۳ - ۱۲۹ - ۱۸۲
... ... ۶۳۲
شاه طاهر ... ... ۱۲۳ - ۱۲۹ - ۱۶۰
طاهر خان ۲۱۸ - ۴۶۳ - ۶۱۱ - ۶۳۱ - ۷۱۹
خواجگي طاهر ۴۲۳
طاهر ایلانچق ۴۵۹
طاؤس خان ۴۸۱
ملا طالب اصفهاني ۵۴۳ - ۵۵۲ - ۵۶۹ - ۷۳۱
میر طاهر ۶۰۱
طاهر بیگ ایراني ۷۱۲
طاهر اورکنجي ۷۱۵
طاهرخان پسر صاحب خان ۷۸۱
طاهرخان پسر راجه علي خان ۷۸۱
طغرل پسر میکائیل ۶۶۳
طغرل بن سلیمان ۶۶۳
طغان بن قندهون ۶۶۳
میر طوفان ... ... ۴۷۵ - ۶۱۵ - ۷۱۸
طوفان بیگ (طوفان) ... ۴۷۸ - ۵۰۶ - ۵۵۴
طوفان کابلي ۵۰۹
شاه طهماسپ ۵ - ۲۲۴ - ۲۲۶ - ۲۸۸ - ۵۳۹
۵۸۴ - ۵۸۸ - ۵۹۰ - ۶۴۵ - ۶۶۵ - ۶۶۶
طهماسپ میرزا ... ... ۵۹۲ - ۶۷۱
طهمورث پسر دانیال ... ... ۸۳۱ - ۸۳۷
طیب خان ۴۷ - ۸۷ - ۱۱۱ - ۲۸۶ - ۲۸۷
... ... ۳۲۴ - ۵۱۱
شاه طیب ... ... ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴
مولانا طیب ۴۸۴

* حرف ظاء *

ظریف الملك ۵۹۵
ظفر خان ... ... ۵۰۴ - ۵۰۶
خواجه ظهیر ۴۹۶
ظهیرالدین ۷۹۱

* حرف عین *

عاقل حسین میرزا ... ... ۲۴ - ۷۴۳
عالم خان (خان عالم) (شف خاء) ۵۶ - ۵۹۹
... ... ۷۱۸
عارف پسر شریف خان ... ۲۰۷ - ۵۸۱
میرزا عاشق ۲۱۱
عادل خان ... ۲۱۱ - ۲۶۶ - ۲۹۸ - ۳۹۱
۴۰۱ - ۴۰۸ - ۵۵۶ - ۵۸۷ - ۵۹۷ - ۶۶۸
۷۶۵ - ۷۸۲ - ۷۸۵ - ۷۸۸ - ۷۹۶ - ۸۰۱
... ... ۸۲۳ - ۸۲۷
عابدي ۲۴۵ - ۲۶۷ - ۳۳۲ - ۸۳۲ - ۸۳۴
... ... ۸۳۸ - ۸۳۹
خواجه عالم (خواجه سرا) ۳۵۱ - ۴۷۵ - ۶۱۹
عالم نوحاني ۳۵۳
میر عابد بدخشي ... ۴۱۰ - ۴۱۲ - ۴۳۷
میر عارف اردبیلي ۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۷۴۹
عالم سلطان فرزند شاهزاده مراد ... ۵۸۱
عارف ۵۹۹
عادل بیگ ... ۶۱۷ - ۶۲۱ - ۶۲۳ - ۶۲۵
عاقل (قاضي زاده) (شف کاف) ... ۶۵۲

سید عالم ۷۰۰

عادلخانیان ... ... ۷۱۸ - ۷۱۹

خواجه عبد الصمد شیرین قلم ۱۲ - ۱۳ - ۴۲۷

... ... ۳۹۹ - ۴۰۴ - ۵۱۱ - ۵۹۹

سید عبدالله خان ۳۳ - ۳۹ - ۸۷ - ۱۲۳

۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۸۲ - ۲۴۵ - ۲۶۷

۳۰۸ - ۳۳۱ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۱۶ - ۴۳۹

۴۴۸ - ۴۵۰ - ۵۱۶ - ۵۲۲ - ۵۹۹ - ۷۳۹

... ... ۸۰۶

شیخ عبد الرحیم ۴۹ - ۳۵۳ - ۳۷۱ - ۴۷۰

... ... ۵۹۹ - ۶۱۹ - ۷۵۱ - ۷۷۲

عبدالرحمن بیگ ۵۸ - ۱۴۶ - ۱۹۴ - ۲۱۱

... ۴۰۴ - ۴۶۴ - ۴۷۶ - ۷۰۲ - ۷۴۸

شیخ عبد النبی صدر (شیخ الاسلام) ۶۳ - ۸۷

... ۲۳۳ - ۲۷۰ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۳۸۶

مولانا عبد الرحمن واعظ ... ۷۴ - ۱۹۲

خواجه عبد الشهید ... ... ۷۸ - ۷۹

خواجه عبید الله (خواجه احرار) (شف الف) ۷۸

میر عبد الکریم ۹۳

خواجه عبد الله (صفدر خان) (شف صاد) ۱۱۸

۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۲۵ - ۱۶۸ - ۷۴۲ - ۸۲۳

... ... ۸۳۱ - ۸۳۴ - ۸۳۹

مولانا عبد الرزاق گیلانی ۱۴۴

میرزا عبد الله ... ... ۱۴۸ - ۷۳۷

عبد الرشید خان کاشغری ۱۵۰ - ۴۹۰ - ۵۵۳

... ... ۵۵۶

عبد الغفور پسر جهانگیر علی بیگ ۱۵۱ - ۱۵۲

عبد الله خان اوزبک فرمانروای توران ۱۵۳ - ۲۱۱

۴۳۴ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۷۹ - ۴۸۷

۴۹۶ - ۴۹۷ - ۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۷۱ - ۵۹۰

۵۹۲ - ۶۴۵ - ۶۵۹ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۲۳

۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۱ - ۷۴۲

... ... ۷۴۹ - ۸۰۳

میر عبد اللطیف قزوینی ۱۷۳

مولانا عبد القادر بداونی ۱۷۶

ملا عبدالله سلطانپوری مخدوم الملک (مولانا) ۱۹۲

۲۳۴ - ۲۷۰ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۳۸۶ - ۳۸۷

عبدالرحمن پسر جلال الدین بیگ ... ۱۹۳

مولانا عبدالله لسان ۲۲۳

عبدالباقي ترکستاني ... ۲۴۳ - ۳۰۴

عبدالله بلوچ ... ۲۵۱ - ۳۵۳ - ۶۶۲

خواجه عبدالله (خواجگان خواجه) ... ۲۶۴

عبدالله بیگ بدخشي ۳۰۵

سید عبد الواحد ۳۰۷

عبد الهادي ... ... ۳۰۷ - ۳۰۶ - ۶۱۹

عبدالقدوس ... ... ۳۱۴ - ۷۱۸

عبدالمطلب خان ۳۴۸ - ۴۵۷ - ۴۶۴ - ۵۱۱

میر عبدالله ۳۶۳ - ۴۱۲ - ۴۳۷ - ۵۰۶

... ... ۶۵۳ - ۸۳۶

قاضي عبدالاطیف ... ... ۳۶۷ - ۳۶۹

قاضي عبدالسمیع اندجاني ... ۳۷۷ - ۵۶۷

عبدالغفور ... ۳۹۶ - ۳۹۷ - ۶۱۵ - ۶۳۸

خواجه عبدالحي ۳۹۹

عبدالرحمن ملازم شاهرخ میرزا ... ۴۰۴

شیخ عبدالله ۴۵۵ - ۴۶۵ - ۵۹۹ - ۷۶۴ - ۷۷۹

حاجي عبدالله کاشغري ... ۴۶۴ - ۴۹۰

میر عبدالرزاق معموري ۴۹۶ - ۵۰۶ - ۵۰۹
۵۱۱ - ۶۲۹ - ۶۳۸ - ۶۵۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳
... ... ۷۸۴
عبد المومن سلطان پور عبدالله خان اوزبک حاکم
توران ۵۱۵ - ۵۷۶ - ۵۷۸ - ۷۳۸ - ۷۴۲
... ... ۸۰۳ - ۸۴۰
عبدالکریم خان ... ... ۵۵۶ - ۷۳۲
عبدالرحیم سلطان ۵۵۶
عبدالله سلطان ۵۵۶
عبدالله خان (سابق) ۵۵۶
عباس سلطان (شاه) ۵۷۶ - ۵۸۷ - ۵۸۸
۵۹۱ - ۵۹۲ - ۶۶۶ - ۷۴۵ - ۷۴۹ - ۸۰۳
... ۸۰۴ - ۸۲۱ - ۸۲۲ - ۸۲۵ - ۸۳۶
خواجه عبدالصمد کاشي ۵۷۸
شیخ عبدالرحمن پور ابوالفضل مولف ۵۷۹ - ۵۹۶
۶۱۹ - ۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۵۸ - ۷۶۰ - ۷۶۱
۷۶۹ - ۷۸۰ - ۷۸۹ - ۷۹۱ - ۷۹۶ - ۸۰۱
۸۱۰ - ۸۱۶ - ۸۲۰ - ۸۲۶ - ۸۳۴ - ۸۳۶
میر عبدالحي میر عدل ۵۸۲ - ۶۱۹ - ۷۶۴
... ... ۷۶۹ - ۷۷۳
عبدالغني ۵۸۵
عبداللطیف ... ... ۵۸۵ - ۶۳۸
میر عبدالله والیٔ ماژندران ۵۹۱
سید عبدالرحمن ۵۹۴
خواجه عبدالحلیم ۶۱۲
عبدالله پور خان اعظم ۶۲۹ - ۶۳۸ - ۸۰۴ - ۸۲۵
میرزا عبد العلي بن عبد الخالق (سابق) ۶۳۵
... ... ۶۳۶
عبدالخالق (سابق) ۶۳۵
حافظ عبدالرحمن ۶۳۸
گروه عباسیه ۶۶۳
عبدالقادر پسر برهان ۶۷۰
عبدالفتاح ۷۱۴
عبدالکریم کشمیري ۷۳۱
عبدالله خان بن محمود خان سابق ... ۷۳۷
عبدالعزیز خان (سابق) ۷۳۷
عبید خان (سابق) بن کرچم خان ... ۷۳۷
عبداللطیف خان (سابق) ۷۳۷
عبدالله خان (سابق) ۷۳۷
عبدالله پور عبدالله ۷۳۹
خواجه عبدالباري ۷۴۴
میر عبدالوهاب بخاري ... ۷۴۸ - ۷۹۵
عبدالستار ۷۷۲
میر عبدالملک ... ... ۷۹۱ - ۷۹۲
عثمان ۶۱۲ - ۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۶۳ - ۷۱۸
... ... ۷۷۰ - ۸۰۹ - ۸۲۴
عدلي ۱۰۲
عرب (نیابت خان) (شف نون) ۹۵ - ۱۱۸ - ۱۳۳
۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۸۷
۲۶۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۹۱ - ۳۰۴
۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۱۵ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳
۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۳۱ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰
۳۴۸ - ۳۵۳ - ۳۸۹ - ۳۹۷ - ۴۰۸ - ۴۷۵
... ... ۴۸۵ - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۷۹۱
عربان ... ... ۵۷۰ - ۶۱۳
عارفي شیرازي ۵۹۵

میرزا عزیز کوکلتاش (کوکه) خان‌اعظم (شف خاء ومیم)
... ۸ - ۲۶۱ - ۲۶۶ - ۶۳۸ - ۶۳۹
میرعزیزوزیر ۱۵۸
عزیز ... ... ۳۰۴ - ۳۱۵
قاضي عزت‌الله ۴۷۴ - ۵۲۶ - ۶۱۹ - ۸۲۶
... ... ۸۳۴
عزت علي کابلي ۵۸۵
عزیز الملک دکني ... ... ۵۸۷ - ۷۱۹
شیخ عزیزالله ۵۹۶
عز الدین ... ... ۶۶۳ - ۶۶۵
عزت خان ۷۱۵
میرزا عسکري ۱۴۵
عسکري ۷۱۸
ملا عشقي غزنوي ۴۴۷
عشقي خان ۳۰۸
عضد الدوله (فتح الله شیرازي) (شف فاء) ۵۱۷
... ۵۲۹ - ۵۳۸ - ۵۵۸ - ۵۶۰ - ۵۶۳
عظمت خان ... ۱۱۱ - ۷۵۱ - ۷۹۱ - ۷۹۸
عظمت الملک ۵۸۷
عفت بانو دختر شاهزادة سلیم ... ۵۳۶
علي چولاق ۳۵
علي قلي ۱۵۸ - ۳۱۵ - ۴۶۴ - ۵۹۲ - ۷۱۸
... ... ۷۷۵ - ۸۳۵
مهر علاء الدوله ... ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۵۹۰
علي دوست ... ۱۹۸ - ۳۵۴ - ۴۰۴ - ۶۴۴
علي خاني ۲۴۷ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۵۲۰ - ۵۵۷
... ۶۴۹ - ۷۱۸ - ۷۴۶ - ۷۸۱ - ۸۲۸
میرعلاء الدین ۲۶۶
علي ملك ۲۸۰
میرعلي اکبر ... ... ۲۸۵ - ۳۰۹
علي محمد ۳۶۳ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۹ - ۴۷۳
۴۷۶ ۴۷۸ - ۵۲۰ - ۵۳۱ - ۵۷۳ - ۶۵۴
... ... ۶۵۶
علي مراد ... ... ۳۶۴ - ۴۶۴ - ۵۱۲
علي یار ۴۳۴
علي شیر ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۲۸ - ۶۵۲ - ۷۷۷
علي حسن ۵۱۶
علي راى (علي زاد) ۵۵۲ - ۵۵۸ - ۶۰۳ - ۷۳۱
... ... ۸۲۳ - ۸۲۴
علي رینا ۵۷۹
علي مردان بهادر ۵۸۵ - ۶۰۸ - ۶۳۳ - ۶۳۴
۷۱۸ - ۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۲ - ۷۹۳ - ۸۰۰
... ... ۸۰۷
علاول خان خاصة خیل ۶۱۵
علي آقا ۶۳۳
علي داد کشمیري ۶۵۴
قاضي علي ۶۶۱
سلطان علاء الدین قلیج ارسلان ۶۶۳
سلطان علاء الدین کیقباد ۶۶۳
مولانا علي احمد ۶۷۲
میرزا علي بیگ اکبر شاهي (شف میم) ۳۸۸
۷۰۲ - ۷۱۱ - ۷۱۴ - ۷۱۵ - ۷۱۹ - ۷۲۴
۷۳۹ - ۷۴۳ - ۷۴۹ - ۷۶۰ - ۷۷۴ - ۷۸۶
... ... ۷۹۷ - ۸۰۱ - ۸۲۰
سلطان علاءالدین ۷۲۸
علاءالدین حسین ۷۶۷

شیخ علاء الدین ۷۷۲

علي دکني پور شاه علي ۷۸۴

علي پور ولي خان ۷۸۷

الوس علي زئي ۸۱۴

علي بیگ نديم ۸۳۸

عماد ... ... ۲۰ - ۵۹۹ - ۷۷۷

عمر خان کاکر ۱۳۵

سید عمر بخاري ۱۶۷

قاضي عماد الملك ۱۹۲

عمر خان افغان ... ... ۱۹۳ - ۵۸۰

خواجه عمادالدین حسین ۲۲۷ - ۴۱۳ - ۴۲۲

میر عماد ملازم شاهرخ ۲۸۸ - ۴۴۲ - ۴۴۳

عمر حاجي ۴۱۰

عمر شیخ میرزا ۵۵۵

عماد الملك ۶۶۱

عمر شیخ پور میرزا سلیمان ۷۲۳

خواجگي عنایت الله ... ... ۶۱۱ - ۷۹۹

عنبر حبشي ۷۷۱ - ۷۸۷ - ۷۹۱ - ۷۹۶ - ۷۹۷

... ... ۸۰۵ - ۸۰۷ - ۸۱۵ - ۸۱۹

عنایت الله کتابدار ۸۲۳

عوض بهادر ... ... ۲۹۳ - ۳۰۴

عوض بیگ برلاس ۳۱۳

میرزا عوض ۶۶۹

عین الملك ۶ - ۷ - ۹ - ۱۰ - ۸۷ - ۲۱۱ - ۳۴۸

۳۴۹ - ۳۷۲ - ۳۸۳ - ۴۰۵ - ۴۶۵ - ۵۱۱

... ... ۵۸۴ - ۶۴۶ - ۶۷۱

عیسی خان نیازي ۹۳

عیسی (زمیندار) ۱۶۱ - ۲۵۹ - ۴۳۲ - ۴۳۳

۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۸ - ۴۵۹ - ۴۶۱ - ۴۷۹

۶۳۲ - ۶۷۲ - ۶۹۷ - ۷۲۱ - ۷۱۴ - ۷۱۶

... ... ۷۳۳ - ۷۶۳ - ۸۰۹

عیدي کور ۴۹۸

عیسی ترکمان ۳۰۲

قرم عیسی خیل ... ... ۵۲۰ - ۶۷۱

خواجه عیسی ... ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۶۱۱

عیوض (عوض) (شف عوض) ۵۸۸ - ۶۱۹

عیسی خان اولیاني ۶۱۲

میرزا عیسی ... ... ۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۳۷

قاضي عیسی عم نصیب خان ۶۴۱

حضرت عیسی علیه السلام (مسیح) (شف میم)

... ... ۶۴۳ - ۶۷۵

عیسی خان مسواني ۶۵۰

عین خان ۷۱۱

* حرف غین *

غازي خان ۳۷ - ۹۹ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۸

۱۳۵ - ۱۶۶ - ۱۷۴ - ۱۹۴ - ۲۳۸ - ۲۶۲

۲۷۰ - ۲۸۷ - ۳۰۶ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۷۴

۳۹۶ - ۴۰۴ - ۴۳۶ - ۴۷۹ - ۴۸۱ - ۴۸۸

۵۱۳ - ۵۴۷ - ۵۷۸ - ۶۰۸ - ۶۱۱ - ۶۳۱

... ... ۶۳۳ - ۷۱۸ - ۷۹۱ - ۷۹۷

غازي افغان ۱۳۴

میرغازي ۶۱۵

غازي مراد خان ۹۶۳

میرزا غازي پور جاني بیگ ۷۸۳ - ۸۱۶

... ... ۸۳۹

غزا علي (عنبر علي) ۳۸۸

غزني خان (غزنين) ۴۷۲ - ۵۷۷ - ۷۱۸ - ۷۸۱
... ... ۸۰۶
غضنفر ... ... ۳۰۴ - ۵۵۶
غلام حسين ۳۴۹
قوم غوريه خيل ۵۱۰ - ۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۱۹
خواجه غياث الدين علي قزويني (آصف خان)
(شف الف) ۱۱ - ۴۷ - ۴۹ - ۶۴
۱۱۷ - ۱۶۶ - ۱۷۴ - ۱۹۱ - ۱۹۹ - ۲۲۸
... ... ۲۴۸ - ۲۶۴
ميرغياث الدين علي نقيب خان (شف نون) ۳۴
۴۹ - ۶۳ - ۹۴ - ۱۷۳ - ۱۹۱ - ۱۹۹
... ... ۲۱۸ - ۳۵۶
ميرغياث الدين معروف بسيد شاه مير ۲۱۷
ملا غيوري ... ۳۶۳ - ۴۷۸ - ۴۸۵
غيوربيگ ... ... ۳۶۳ - ۴۷۳ - ۸۳۸
سلطان غياث الدين ... ... ۵۵۳ - ۶۶۳
خواجه غياث الدين بيگ ديوان ... ۵۷۹ - ۶۷۰
غياث نقشبنده ۷۴۵

حرف فاء

فاضل خان ۴۳
ميرفاضل ۶۴۴
فاروقيان ... ... ۷۷۹ - ۸۱۰
فاروقي پسر (قاسم نام) ۸۰۰
فقو ... ... ۳۶ - ۳۷ - ۱۳۰
فتح خان ۹۹ - ۱۰۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷
۱۴۱ - ۲۱۲ - ۲۴۹ - ۵۰۴ - ۵۰۹ - ۵۱۱
۵۱۵ - ۵۳۱ - ۵۹۳ - ۶۴۶ - ۶۱۸ - ۷۱۸
... ... ۷۲۴ - ۷۸۱ - ۸۰۷
فتح مبارک (فيل) ۲۲۱
خواجگي فتح الله ۲۵۰ - ۲۶۲ - ۳۸۶ - ۴۴۰
۴۴۸ - ۴۶۵ - ۶۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۵ - ۷۲۹
۷۷۰ - ۷۷۳ - ۷۸۵ - ۷۸۸ - ۷۹۴ - ۷۹۸
... ... ۷۹۹ - ۸۲۴ - ۸۳۲ - ۸۳۸
فتح الله شربت دار ۲۵۱ - ۴۷۶ - ۷۱۳ - ۷۶۷
فتح چند ... ... ۲۸۶ - ۲۹۶
امير فتح الله شيرازي (عضد الدوله) (شف عين)
۲۹۸ - ۳۹۱ - ۴۰۱ - ۴۳۱ - ۴۵۷ - ۴۶۵
... ... ۴۸۹ - ۵۵۳ - ۸۴۰
فتح درمت ۳۵۴
فتح مبارک (مردم) ۳۶۵
فتح الله ... ۴۰۴ - ۴۶۷ - ۴۷۱ - ۵۱۱
فتح خان مسند عالي (شف ميم) ... ۴۹۶
فتح علي (نورنگ خان) (شف نون) ۵۰۵ - ۵۴۲
فتح الله كنبو ۶۴۴
فتاحا ۷۳۲
فتح لشكر (فيل) ۸۱۵
حكيم فتح الله پور حكيم ابو الفتح ... ۸۲۶
شاه (مير) فخر الدين خان مشهدي (نقيب خان)
(شف نون) ۵ - ۶ - ۷ - ۱۱ - ۴۴
... ... ۲۵ - ۴۷ - ۱۹۴ - ۲۶۳
حاجي فخري ۱۵۲
فخر علي وزير خان ۳۷۰
فخر النساء بيگم ۵۹۱
فريدون قراول ۹
فرخ يرغليق ... ۲۰ - ۲۹۱ - ۳۰۴ - ۴۳۱
مير فريدون ۴۱

شیخ فرید بخشي بیگي ۲۵ - ۲۲۸ - ۲۸۷ - ۳۱۹
۳۷۰ - ۳۸۴ - ۴۰۶ - ۴۱۶ - ۴۲۰ - ۴۵۷
۴۶۸ - ۴۷۶ - ۴۷۹ - ۴۸۶ - ۵۳۸ - ۶۱۹
۶۲۲ - ۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۶۲ - ۶۷۱
۷۴۸ - ۷۶۷ - ۷۶۹ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۱
... - ۸۰۱ - ۸۱۳ - ۸۳۱ - ۸۳۴ - ۸۴۱
قوم فرنگ (فرنگیان) (نصاری) (شف نون) ۲۷
۱۹۵ - ۲۸۰ - ۴۹۹ - ۵۵۸ - ۵۷۷ - ۶۳۴
... ... ۶۶۴
فرخ خان پسر خان کلان ۳۴ - ۳۵ - ۵۲۹
... ... ۵۷۶ - ۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۳۲
فرحت خان ۵۷ - ۵۹ - ۶۰ - ۱۰۴ - ۱۳۲
... ... ۱۳۳ - ۱۳۵ - ۱۶۹
فرهنگ خان پسر فرحت خان ... ۱۶۹
شیخ فرید (شکر گنج) ... ۲۳۲ - ۲۳۶
شیخ فرید بخاري ۲۳۴ - ۳۰۷ - ۳۲۴ - ۳۸۹
... ... ۳۹۸ - ۵۱۰
فریدون ۲۸۹ - ۳۰۴ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۵
... ... ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۷۶
فردوس مکاني (بابر پادشاه) (شف باء) ۳۳۷
۳۶۹ - ۵۵۶ - ۵۶۷ - ۵۷۰ - ۶۳۶ - ۷۴۳
فریدون برلاس (خان) ۴۲۱ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۵۸۵
... ... ۶۰۲ - ۶۰۸ - ۶۳۴ - ۸۳۹
فریدون حسین ۴۳۴
فرخ بیگ ... ... ۴۷۴ - ۵۸۵
فرهاد خان ۴۸۹ - ۶۶۸ - ۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۹۱
... ... ۷۹۷ - ۷۹۹ - ۸۰۷ - ۸۱۹
فرصلیون پادري ۵۷۷
فرخ افشار ۵۸۹
فرنگي توپ انداز ۶۲۰
فرخ علي آبادي ۷۱۸
میرزا فریدون ... ... ۷۳۹ - ۷۶۳
فرید خان دکني ... ... ۷۸۱ - ۷۹۱
خواجه فراست خواص ۸۱۹
مولانا فضلي نوشاد ۱۹۲
فلاطون حکیم (افلاطون) (شف الف) ۶۷۸
فولادیان ... ... ۲۳ - ۲۹
میرزا فولاد ... ۲۱۱ - ۳۵۳ - ۴۷۵ - ۵۲۷
فولاد خان حبشي ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۸۴
... ... ۷۹۸
شیخ فیضي ابوالفیض ملک الشعرا برادر بزرگ مولف
۸۷ - ۱۱۴ - ۲۵۱ - ۲۶۷ - ۲۷۱ - ۳۱۰
۳۱۷ - ۳۷۲ - ۳۷۴ - ۳۸۰ - ۴۰۴ - ۴۵۱
۴۷۶ - ۵۳۵ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۳ - ۵۴۶
۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۷ - ۵۶۰ - ۵۶۴ - ۵۷۲
۵۹۷ - ۶۳۹ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۷۳ - ۶۷۴
۶۸۱ - ۶۸۳ - ۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۹۷
... ... ۶۸۹ - ۶۹۲ - ۶۹۶ - ۶۹۷
فیروزه خامه خیل ... ... ۱۰۹ - ۴۲۴
شیخ فیروز ... ۲۱۸ - ۲۲۹ - ۴۱۸ - ۴۱۹
سلطان فیروز ۲۸۱
فیروز خان افغان ۵۲۰
خواجه فیضي ۵۲۸
فیروز شاه (زرین کلاه) ۵۸۸

* حرف قاف *

قاسم خان (میر بر و بحر) ۱۱ - ۱۷ - ۳۸ - ۸۷

۱۴۸ - ۱۷۷ - ۱۹۶ - ۲۱۸ - ۲۳۱ - ۲۵۷
۳۰۸ - ۳۵۶ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۸۰ - ۳۹۶
۴۰۵ - ۴۱۷ - ۴۶۰ - ۴۷۰ - ۴۱۶ - ۵۰۳
۵۰۶ - ۵۰۸ - ۵۱۱ - ۵۱۵ - ۵۲۱ - ۵۲۲
۵۲۳ - ۵۲۸ - ۵۳۷ - ۵۳۹ - ۵۴۸ - ۵۵۰
۵۵۹ - ۵۶۵ - ۵۶۶ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۳
۶۰۷ - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۶ - ۶۵۱
۶۵۲ - ۶۵۳ - ۷۰۲ - ۷۵۱ - ۷۹۰ - ۸۱۵
قاقشالان ۲۱ - ۱۱۹ - ۱۳۱ - ۱۶۱ - ۱۷۷
... ۳۰۱ - ۳۰۳ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۱۶
محمد قاسم مهردار ... ... ۲۲ - ۳۱۳
قاسم علي خان سيستاني ۲۸ - ۴۰ - ۶۴ - ۶۷
۸۵ - ۸۸ - ۱۳۷ - ۲۲۹ - ۲۹۳ - ۲۹۹
۳۰۰ - ۳۷۶ - ۴۰۵ - ۵۷۹ - ۵۸۵ - ۶۳۸
قادرقلي خان كوكه ۵۱ - ۴۴۴ - ۵۹۴ - ۶۲۸
... ... ۷۱۸
سيد قاسم بارهه ۱۶۷ - ۲۱۸ - ۳۱۸ - ۴۱۳
۴۲۴ - ۴۲۸ - ۴۵۳ - ۴۷۱ - ۵۲۴ - ۵۳۰
۵۹۳ - ۵۹۴ - ۵۹۷ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۵۷
قايد ۲۲۳
قاضي علي بدخشي (بغدادي) ۲۸۷ - ۳۷۲ - ۴۷۶
۴۸۳ - ۴۸۵ - ۵۷۱ - ۵۷۹ - ۵۹۵ - ۶۱۷
... ... ۶۱۸ - ۶۲۷
قاسم نوچه ۲۹۳
قاضي زادهٔ (عاقل) (شف عين) ... ۳۰۲
... ... ۴۰۰ - ۵۰۹
قاسم علي برلاس ۳۰۴
قادر علي ... ... ۳۰۸ - ۳۸۸
قاسم (بدخشي) ۳۱۴ - ۳۴۹ - ۴۱۶ - ۴۵۰
... ۶۱۱ - ۶۳۱ - ۶۴۹ - ۷۷۲ - ۷۷۸
قاسم خواجه ... ... ۳۶۶ - ۴۷۸ - ۷۹۷
قابل خان گجراتي ... ... ۴۳۷ - ۵۲۴
قادر برزي اوزبک ۴۴۵
قاسم پروانه ... ... ۴۷۳ - ۸۱۶
قاسم كوكه ... ... ۴۷۳ - ۵۸۵ - ۶۰۸
قاسم بيگ تبرزي (ميرعدل) (شف ميم) ۴۷۷
... ... ۵۳۸ - ۵۹۹ - ۷۵۱
قآن بزرگ چنگيزخان (شف چ) ۵۵۳ - ۶۱۴
قاسم خان (سابق) مرزبان دشت قبچاق ۵۵۶
قارن پور خانخانان ۵۸۲
قابل بيگ ۵۹۹
قاسم بيگ ذوالقدر ۵۹۹
قاسم علي دژبان ديرن كوت ۶۱۳
شاه قاسم ارغون ۶۳۴
قاسم خان نمكين (تمكين) ۶۳۷
سلطان قانصوي ۶۶۵
قاسم دكني ۶۷۰
قابل يرغليق ... ... ۷۱۵ - ۷۱۸
حافظ قاسم ۷۳۳
قآن بای ۷۳۷
قاسم خان پسر حسن خان ۷۸۱
قاسم حسين خان ۸۰۷
قبول خان ... ... ۱۲۹ - ۷۱۵
قوم قبچاق ۱۴۹
ميرزا قباد (كيقباد) (شف كاف) ... ۶۲۶
قنلو ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۱۸۰ - ۳۲۰ - ۳۲۱

۳۴۱ - ۳۸۴ - ۳۹۹ - ۴۰۱ - ۴۰۵ - ۴۰۷
۴۱۶ - ۴۳۲ - ۴۳۵ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۶۱۰
۶۲۱ - ۶۱۲ - ۶۱۵ - ۶۴۹ - ۷۶۲ - ۷۶۳
... ... ۷۸۴
قتلق قدم خان ۱۲۳ - ۱۳۰ - ۱۶۱ - ۷۹۵
قتلق نگار خانم ۵۵۵
قراطاق خان ... ... ۱۳۵ - ۱۶۹
قربان بیگ ۳۰۵
قربانعلي بهاري ... ۳۴۶ - ۴۱۲ - ۴۵۵
قرا نقدي ۴۱۷
قرا بحري ۴۳۷
قرا بیگ ۴۷۶ - ۵۱۰ - ۵۲۳ - ۵۴۹ - ۵۸۵
۶۰۲ - ۶۰۸ - ۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۴۶ - ۶۵۰
۶۵۲ - ۶۶۸ - ۷۶۷ - ۷۷۲ - ۷۷۷ - ۷۷۸
میر قریش ... ۴۸۷ - ۴۹۹ - ۷۰۳ - ۷۳۹
سلطان قریش افغان ۴۹۵
قریش سلطان کاشغري ۵۵۳ - ۵۵۶ - ۶۱۰
قرا خواجه ۵۵۴
قوم قراچار ۵۸۹
امیر قرا عثمان ۵۸۹
قرل ابدال ۵۹۳
قرا احدي ۶۵۴
قرامان ۶۶۳
قرا خان (سابق) ۶۶۳
قوم قزلباش ۵ - ۱۷۸ - ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۶۶۸
... ... ۸۰۴ - ۸۲۸
قزاق بهادر ... ... ۳۶۴ - ۶۱۴
قزم قزاق ... ... ۵۵۵ - ۵۵۶
قزل بوقا بن پایندر ۶۶۳
قزل ابدال ۷۶۷
قشلیق (سابق) ۶۳۵
قسیمه بانو (قیمه) ۱۱۸
قطب الدین محمد خان ۱۷ - ۲۳ - ۲۵ - ۲۶
۳۳ - ۴۲ - ۴۳ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۴ - ۱۷۳
۱۸۴ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۵ - ۱۹۸ - ۴۵۰
۲۶۲ - ۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۸۰ - ۳۸۶ - ۳۹۴
۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۲۱
... ... ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۶۳۰
میر قطب الدین ۳۵ - ۲۱۷ - ۴۳۲ - ۷۱۸
قطب خان ۱۹۹
سلطان قطب الدین ۲۱۷
قطب الملک ۲۲۱ - ۲۹۷ - ۵۹۷ - ۶۹۷ - ۷۸۲
... ... ۸۰۵ - ۸۳۸
شیخ قطب ... ... ۳۰۹ - ۵۸۸ - ۷۹۱
خواجه قطب الدین ۵۲۰
قطب الملکیان ... ... ۷۱۸ - ۷۱۹
قلیچ خان ۳۱ - ۴۲ - ۱۶۳ - ۱۹۱ - ۱۹۵ - ۱۹۸
۲۶۴ - ۳۴۱ - ۳۴۴ - ۳۵۳ - ۳۶۴ - ۴۰۳
۴۱۳ - ۴۲۸ - ۴۳۰ - ۴۳۸ - ۴۵۳ - ۴۷۱
۴۹۰ - ۵۱۱ - ۵۱۷ - ۵۲۴ - ۵۳۰ - ۵۳۱
۵۳۷ - ۵۷۰ - ۵۷۵ - ۵۷۹ - ۵۹۳ - ۶۰۰
۶۰۵ - ۶۱۷ - ۶۳۱ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۵۴
۶۶۶ - ۷۰۲ - ۷۱۵ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۳۹
۷۴۴ - ۷۵۸ - ۷۶۲ - ۷۹۵ - ۷۹۸ - ۸۰۳
۸۱۵ - ۸۲۰ - ۸۲۳ - ۸۲۴ - ۸۳۴ - ۸۳۷
... ... ۸۳۸ - ۸۳۹

قلیچ (دیگر) ۱۵۴
قل بابا ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۶۶۹ - ۶۷۲ - ۷۴۲
قلندر بیگ ۴۸۱
قوم قلماق ... ... ۵۴۴ - ۵۵۵
قل محمد ۵۸۵
قلندر خان والیٔ تاشکند ۸۰۴
قمر خان ۸۷ - ۱۱۸ - ۱۲۹ - ۲۱۸ - ۲۸۷
... ... ۳۰۷ - ۳۲۳ - ۳۳۱
امیر قمرالدین دوغلت ۵۵۴
قندهاری ... ... ۱۵۲ - ۴۴۲ - ۴۴۶
قندوز خان ۱۶۰
قنبر سهاري (بهاري) ... ۳۰۸ - ۴۰۳
قنبر بے ... ... ۴۸۷ - ۵۱۰ - ۶۰۰
قندسون بن مایقوقون ۶۶۳
قورم خان ۳۱۳
قورچي بیگ ... ... ۴۴۴ - ۵۱۵
قیا خان ۲۲ - ۷۱ - ۹۳ - ۹۶ - ۱۰۴
۱۰۸ - ۱۱۹ - ۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۲۵ - ۱۸۰
... ۲۶۶ - ۲۸۱ - ۲۹۱ - ۳۲۰ - ۳۴۱
قیا بیگ ... ... ۵۹۹ - ۶۱۷ - ۶۲۱
قیالت بن قزل بوقا ۶۶۳
قیصر خان پسر مبارک خان ... ۷۸۱

• حرف کاف •

میرزا کامران ۱۰۶ - ۱۴۵ - ۱۴۹ - ۵۸۶
... ... ۶۰۹ - ۶۳۴
کاپار (راجو) (شف زاء) ۲۳ - ۱۱۸ - ۱۳۱
... ... ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۴۰۰
کالو افغان ۷۲ ۴۷۵ - ۴۹۵ - ۵۳۲ - ۵۵۹
کاکر علي ... ... ۸۲ - ۳۵۳
کاسو افغان (قاسم خان) ۱۰۵ - ۱۳۵ - ۵۸۰
کان کچهواهه ۱۳۴
کاشغریان ۱۵۱
کاندر رای (کاندا رای) ۱۸۴
کابلیان (زابلي) (شف زاء) ۳۴۱ - ۳۶۴
۳۶۵ - ۳۷۰ - ۴۶۵ - ۴۶۸ - ۴۷۳ - ۴۸۳
... ... ۴۹۱ - ۵۱۳ - ۵۱۴
کامران بیگ ۴۵۳ - ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۹۴
... ... ۷۰۰ - ۷۱۸
قوم کایتهه (کایتهان) ... ۵۰۷ - ۵۳۰
کارکیا علي ۵۸۹
گروه کانهي ۶۲۰
الوس کاکر ۶۹۷
کامل الملک ... ... ۷۷۹ - ۷۸۰
شیخ کبیر ۳۱۴ - ۳۵۳ - ۴۱۳ - ۴۷۵
... ۵۲۰ - ۵۹۴ - ۶۱۹ - ۶۴۹ - ۸۳۶
کبیر خان پور بهادر خان ۷۵۲ - ۷۶۷ - ۷۸۱
کتارو ۴۷۵
کچرو چرمان ... ... ۲۱۸ - ۳۵۳
الوس کچهواهه ۲۴۸ - ۶۰۶ - ۷۲۰ - ۷۶۳
... ... ۷۸۶
کرم علي ... ... ۶ - ۴۰۳ - ۴۱۰
کرن ... ... ۴۹ - ۵۶ - ۳۴۹ - ۶۰۶
کرمسي ۲۰۱
کریم داد ... ... ۲۵۹ - ۴۹۵
کرم الله کنبو ... ۳۵۳ - ۳۶۰ - ۵۰۸
سید کرم الله ۴۲۴

کرم الله ... ۴۰۴ - ۴۶۵ - ۵۱۱ - ۵۶۶

رای کرشن ۵۸۳

کرن پرمال ۵۹۳

کرم بیگ پور شیر بیگ ۵۹۶

قوم کرد ۶۰۳

میان کرم الله ۶۵۲

شیخ کرم الله ۷۱۸

سید کرم علي ۷۹۱

کستک ۶۳۷

کشمیریان ۳۱۸ - ۴۸۱ - ۴۹۳ - ۴۹۶ - ۵۰۴

۵۰۵ - ۵۰۹ - ۵۱۶ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۳

۵۴۸ - ۵۷۸ - ۶۱۸ - ۷۲۳ - ۷۸۵ - ۸۲۱

کشن داس ... ... ۴۶۵ - ۶۷۰

کشک بهادر ۸۳۶

کفشي بهادر ... ۴۷۶ - ۵۱۹ - ۵۲۰

الوس کفیاني ۶۲۵

کله (کلاه) ۸۱ - ۱۵۹ - ۱۶۷ - ۳۵۳ - ۵۱۱

... ... ۶۴۴

خواجه کلان بیگ ۲۱۶

میر کلان ۳۰۵ - ۳۷۱ - ۴۴۳ - ۵۲۹ - ۵۹۹

... ... ۷۱۷

کلیان رای ... ... ۴۵۴ - ۶۱۹

کلیان داس پور تودرمل ۵۳۳ - ۵۹۹ - ۸۰۱

... ... ۸۳۴

خواجه کلان خواجه ۵۷۱

کلان خان ۶۰۸

کلب علي ... ... ۶۱۹ - ۷۰۲ - ۷۷۵

کلیان بهادر (بهادر خان) ۷۴۱

خواجه کلان جویباري ۸۳۲

کمال خان ... ۳۶ - ۱۷۵ - ۲۲۹ - ۳۲۲

میر کمال الدین (سید) ... ۲۱۷ - ۶۱۹

کمال الدین حسین ... ... ۲۸۷ - ۳۷۱

... ... ۴۱۶ - ۶۱۷

مولانا کمال الدین شرواني ۴۰۱

سید کمال پسر سید حامد ... ۵۱۰ - ۶۱۹

کنهر (قبیله) ۶۱۲

کوچک علي بیگ ۱۲۳ - ۷۱۸ - ۷۶۰ - ۷۹۱

... ... ۷۹۹

کوچک قندوزي ... ... ۱۳۵ - ۳۰۱

کوچک یساول ... ... ۲۹۸ - ۶۳۷

کولابیان ۴۴۵

کوچک ارغون ۴۹۵

کوهل ... ... ۵۳۱ - ۶۲۹

کوچک زمان ۵۹۹

گروه کولیان ... ... ۶۰۰ - ۸۰۲

کرکلدش کلیو ۷۳۱

کوچك ونجي خان (کوچم خان) ۷۳۷ - ۷۳۸

کهنکار ۳۵ - ۴۷ - ۱۶۶ - ۴۱۶ - ۴۳۳ - ۴۳۹

۴۶۴ - ۴۷۲ - ۴۹۲ - ۵۲۰ - ۵۳۰ - ۵۹۳

... ... ۷۱۷ - ۷۱۸ - ۸۰۷

قوم کهیله ۳۹۷

گروه کهین (کهن) ۴۳۲

شیخ کهکه ۴۸۵

کهرک رای ۴۹۲

گروه کهاني ۵۹۷

کهم کرن ... ... ۶۱۵ - ۶۴۹

کهوکهن ۶۴۰
رانا کیکا (شف راه) ۶۷
کیسو داس ۸۱ - ۴۵۵ - ۵۸۱ - ۵۹۶ - ۶۷۰
... ... ۷۱۸
میرزا کیچک ۳۰۵
میرزا کیقباد (قباد) (شف قاف) ۳۶۶ - ۴۷۳
... ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۶۳۸ - ۷۴۳ - ۸۲۵
کیچک خواجه ۳۹۸ - ۴۱۶ - ۴۵۰ - ۴۶۲
... ... ۷۵۰ - ۷۷۴ - ۷۹۲
کیخسرو ... ... ۴۰۵ - ۷۳۵
کیچک علي قاقشال ۴۷۶
کیدا رای (کیدار) ... ۶۳۲ - ۷۱۱ - ۸۰۸
... ... ۸۰۹ - ۸۲۴
کیوان کله ۷۱۸
کیقباد (پادشاه سابق) ۷۵۳

* حرف گاف *

گچرقبان ... ... ۶ - ۸ - ۴۲
راجه گچپتي ۲۲ - ۹۶ - ۹۹ - ۱۶۸ - ۱۶۹
۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۸
گج رتن (فیل) ۸۵
گج مکته (فیل) ۱۷۴
گجراج (فیل) ۱۷۵
گج منکل (فیل) ۳۶۵
گجپتي (فیل) ۸۳۶
گدا علي یکه ... ... ۵۹ - ۱۹۹
گدائي صفي ۲۶۰
گدا بیگ ۴۵۵ - ۴۵۷ - ۴۷۸ - ۴۸۵ - ۶۵۲
صبر گدائي ... ۷۶۹ - ۷۹۶ - ۸۰۰ - ۸۲۵
گدائي خان افغان ... ۸۱۱ - ۸۱۲
گرز رای ۷۴۶
گردهر داس ۸۰۷
شیخ گکهر ۳۵۳
گلرخ بیگم فرزند میرزا کامران ۱۶ - ۲۰۶
... ... ۶۳۲
گلبدن بیگم عمهٔ اکبر پادشاه ۱۴۵ - ۳۸۵
... ... ۵۶۸ - ۶۵۱ - ۸۱۵ - ۸۱۷
گلعذار بیگم ۱۴۵
گلنار آغا ۱۴۵
گنگا ریشي ۷۳۲
گنگا دهر ۸۰۲
گوجر خان ۲۰ - ۲۱ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۴ - ۱۰۰
۱۰۱ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۹
۳۵۳ - ۴۹۶ - ۵۰۳ - ۵۰۹ - ۵۹۴ - ۶۲۸
... ... ۶۳۸
راجه گوپال ۳۴ - ۱۸۰ - ۲۶۲ - ۳۳۷
... ... ۴۱۶ - ۴۳۳
راجه گوبند چند جسوال ۳۶
راجه گوپي چند ۳۷
گوجر چیله ۵۷
گوپال داس ... ۸۱ - ۴۴۹ - ۴۵۰ - ۷۵۹
گوردهن پور راجه تودرمل ... ۴۰۸ - ۵۸۴
راجه گوپال جادون ... ۴۳۴ - ۴۳۹ - ۵۷۴
گوهر صوفي ۵۴۷
گوردهن پور اسکرن ۶۰۶
رای گوپال ... ۷۴۶ - ۷۹۶ - ۷۹۷
گوبند داس بهاٹي ۸۲۰

میرگیسو ... ... ۱ - ۴۱۴

گیتی ستانی (بابر پادشاه) (شف باه) ۵۵۵

* حرف لام *

لال خان (فیل) ۱۰۷

لال بیگ ۳۶۳

سید لاد ۴۵۳ - ۴۵۵ - ۴۷۱ - ۷۱۵ - ۷۹۱

لاله بیگ ... ... ۴۷۶ - ۷۷۳

لاکها ۵۰۶

لال دیو (لعل دیو) ... ۴۹۶ - ۶۳۱

لاله پور بیربر ... ... ۷۵۰ - ۸۰۱

لچهمي نراین ... ۷۱۶ - ۷۲۴ - ۷۳۳

لشکرخان میرلخشي ۳۴ - ۶۴ - ۷۰ - ۷۱

۷۳ - ۹۳ - ۱۰۴ - ۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۲۴

... ... ۱۲۷

لشکرخان بقلاني ۳۶۷

لشکري ... ... ۷۱۸ - ۷۶۵ - ۷۸۸

لطیف حسین ۳۰۵

لطیف خواجه ۳۶۷ - ۳۶۹ - ۳۹۶ - ۴۰۵

... ... ۸۰۴

لطفي کوکه ۴۴۴

لطیف خان ۷۸۱

لطفای شیرازي ۷۹۳

لعل کلانور ۴۹ - ۵۷ - ۷۲ - ۱۰۴ - ۱۶۰

لعل بیگ کاکه ۵۹۹

لقمان بیگ ۳۳۷

لقمان حکیم ۷۵۳

لکهمي سندر (فیل) ۳۶۵

لکهمي داس ۶۰۰

لکهمي رای کوکرة ۶۱

لک علي بن آغر ۶۶۳

لکهمي سین ۷۶۷

لمك (شمك) ۴۲۹

لنکاهان ۶۳۷

لودي خان افغان ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۴۲

... ۲۳ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۹۷

رای لون کرن ۱۶۶ - ۱۷۴ - ۱۹۶ - ۲۱۰

... ۲۲۱ - ۲۸۷ - ۴۰۴ - ۴۱۳ - ۴۲۴

لونا (فیل) ۱۷۴

لوهرچك ... ... ۳۱۸ - ۵۱۶ - ۵۷۸

لونیه کانهي ۴۱۰ - ۴۲۴ - ۵۹۴ - ۶۲۰

لوکهن (لوکن) ... ... ۵۳۱ - ۶۲۹

لودي پسر قتلو ۶۴۹

الوس لوحاني (نوحاني) ۷۷۶

لیلي (محبوبهٔ مشهورة) ... ۱۶۵ - ۶۶۱

* حرف میم *

رای مانسنگهه دیوهره ۴

راجهٔ مانسنگهه (کنور) ۶ - ۱۱ - ۱۴ - ۳۱

۳۳ - ۴۰ - ۴۳ - ۶۲ - ۶۷ - ۶۸ - ۸۷

۱۶۶ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۸۵ - ۱۹۱

۱۹۶ - ۲۱۶ - ۲۱۸ - ۲۳۸ - ۲۴۳ - ۲۴۸

۲۸۰ - ۲۸۸ - ۳۳۶ - ۳۴۲ - ۳۴۵ - ۳۵۳

۳۶۵ - ۳۶۷ - ۳۷۲ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۶۷

۴۶۶ - ۴۷۳ - ۴۷۶ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۸۹

۴۹۱ - ۴۹۲ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۳

۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۲۰ - ۵۲۵ - ۵۴۸

۵۷۰ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱

٥٨٢ - ٥٨٣ - ٦٠٥ - ٦١١ - ٦١٥ - ٦١٦
٦٣١ - ٦٣٢ - ٦٤١ - ٦٤٧ - ٦٤٩ - ٦٥٠
٦٥١ - ٦٦٧ - ٦٩٧ - ٧١١ - ٧١٣ - ٧١٦
٧٢٠ - ٧٢٣ - ٧٣٣ - ٧٥٧ - ٧٦٣ - ٧٦٣
٧٧٠ - ٧٧٣ - ٧٨٣ - ٧٨٧ - ٨٠٦ - ٨٠٨
٨٠٩ - ٨١٠ - ٨٢١ - ٨٢٣ - ٨٢٧ - ٨٣٣
... ... ٨٣٥ - ٨٣٧ - ٨٣٨ - ٨٣٩
مادهو سنگهه ٣٤ - ٨٧ - ١٦٦ - ١٧٣ - ٣١٧
٣٥٣ - ٣٦٥ - ٣٧٣ - ٣٧٩ - ٣٨١ - ٣٨٦
٣٩٢ - ٥١٠ - ٥١٣ - ٥١٣ - ٥٤٧ - ٥٧٠
... ... ٥٧٥ - ٧٧٣ - ٨٢٠ - ٨٣٣
مالديو ٣٤ - ٤٩ - ٥٦ - ٨٠ - ٨١ - ١١٠
... ١٦٧ - ٣١٨ - ٣٠٢ - ٣١٣ - ٦٦٦
مانسنگهه درباري ٤٩ - ٥٦ - ٥٩ - ٣٥٣
... ... ٥١٣ - ٥١٥
مان برادر راول ٨١
ماني (نقاش سابق) ... ... ٣٠٠ - ٦٤٩
ماهي بيگم ... ... ٣٠٠ - ٨٣٧
مال گسائين ... ... ٣٤٣ - ٧١٦
ماه بيگ ٣٢٢
راجه مان ٣٤٠
ملك ماني ٣٤٢
مادر ابوالفضل مولف كتاب ... ٥٧٣
مادهو ٦١١
راجه مانو ٦١٥
ماما آقا ... ... ٦٣٩ - ٧١٦
مادهو داس ٦٥٤
مابلرقون بن باقي آقا ٦٦٣
ماه بانو همشيرهٔ خان اعظم ... ٧٠٧ - ٧٤٩
شيخ مبارک پدر مولف ٣٥ - ٨٣ - ٨٤ - ١١٤
... ... ٦٤٢
عبد مبارک ٢٨٠ - ٣١٨ - ٣٦٢ - ٥١٦
مبارک خان ٣٧٤ - ٤٧٩ - ٤٩٦ - ٥٠٣
٥٠٨ - ٥١٣ - ٥٢٣ - ٦١٢ - ٦٢٦ - ٦٣٩
... ... ٦٤٩ - ٧٠٢ - ٧٨٠ - ٧٨١
خواجه مبارک ٥٩٩
مبارز بيگ ... ... ٦٣٣ - ٦٣٤ - ٧٧٣
مبارک كوكناري ٨٣٨
متهرا داس ١٢ - ٣٥٣ - ٣٦٣ - ٣٧٣ - ٥٣٣
... ... ٦٢٣ - ٦٧٠ - ٧٠٣
متي افغان (محمود خان) (شف محمود) ٣٣١
مجاهد خان (ديوان) ٧ - ٩٠ - ٩١ - ١٩٣
... ... ٥١١
مجنون خان ٢١ - ٢٢ - ٧١ - ٨٣ - ٩٦ - ١٠١
... ١٠٣ - ١٠٨ - ١١٨ - ١٣١ - ٦٥٠
مجنون (عاشق مشهور) ... ١٦٥ - ٦٦١
مجاهد بيگ ... ... ١٦٦ - ٢١٦
مجلس دلاور ٣٥٩
مجلس پرتاب ٣٦٠
مجد الدين ٣٨٦
مجاهد كنبو ٣٩٠
محمد قلي خان ٤ - ٣٣ - ٣٥٩ - ٣٦٠
... ... ٥٨٥ - ٦٣٠ - ٧٧٥
سلطان محمد خدا بنده (شف خاء) ٥ - ٣٢٦
... ٥٨٧ - ٥٨٨ - ٥٩١ - ٦٣٥ - ٦٦٦
محمد خان ٥ - ٢١ - ٢٤ - ٥٣ - ١١٩

۱۲۰ - ۱۳۴ - ۲۸۰ - ۳۶۸ - ۵۰۹ - ۵۵۶

... ۷۰۲ - ۷۱۸ - ۷۲۶ - ۷۷۴ - ۷۹۹

سلطان محمود (محمد) ۷ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۵

۴۰۹ - ۵۱۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۷۱ - ۵۹۹

محمد حسین میرزا ۱۱ - ۱۹ - ۲۳ - ۲۴

۳۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۵ - ۵۰ - ۵۲ - ۵۴

۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱

... ... ۶۲ - ۷۷ - ۳۳۶ - ۷۴۳

شیخ محمد بخاری ۱۱ - ۲۴ - ۲۵ - ۷۳

سید محمود خان بارهه ۱۱ - ۱۴ - ۱۹ - ۴۳

... ... ۴۴ - ۴۷ - ۵۷ - ۷۷

میر محمد (خان کلان) (شف خاء) ۱۲ - ۱۶۳

محمود (خان) ۱۶ - ۱۰۵ - ۱۱۹ - ۱۳۵

... ۲۲۹ - ۳۲۶ - ۳۶۵ - ۵۹۹ - ۶۴۹

محمد قلي خان برلاس ۲۱ - ۲۲ - ۷۱ - ۹۶

... ۱۰۴ - ۱۱۸ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۳۶

میرزا محمد ... ۲۱ - ۳۰۲ - ۴۱۷ - ۴۳۹

... ... ۵۸۵ - ۵۹۹ - ۶۴۹ - ۷۱۸

محمد قلي خان تورقبای ۲۴ - ۴۴ - ۴۷ - ۵۴

... ... ۱۱۸ - ۱۸۳ ۱۲۹

محمد حسین شیخ ۳۴ - ۳۵ - ۱۸۴ - ۴۱۸

... ۴۱۹ - ۴۲۴ - ۴۲۸ - ۵۲۰ - ۵۹۴

محمد حسین جاله بان ۳۵

محب علي خان ۳۶ - ۳۷ - ۹۰ - ۹۱ - ۱۷۹

۱۹۸ - ۲۱۶ - ۲۴۸ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۳۰۶

۳۰۷ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۴ - ۳۸۴

۳۸۸ - ۳۹۸ - ۴۰۰ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۳۳

۴۳۹ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۶۰ - ۴۶۲

۴۶۳ - ۵۱۱ - ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۵۳ - ۵۸۴

... ... ۶۰۰ - ۶۴۹ - ۶۷۰ - ۸۰۹

شیخ محمد مونگیري ۴۲

شیخ محمد غزنوي ۶۲ - ۱۶۷ - ۳۴۹ - ۳۹۹

... ... ۴۱۶ - ۴۳۹

مولانا محمود آخوند ... ... ۷۱ - ۳۴۹

سید محمد امروهه ۷۷

میر محسن رضوي مشهدي ۷۷ - ۷۸ - ۳۵۳

سید محمد مروچي ... ... ۸۷ - ۳۵۳

محسن (خان) ۸۸ - ۱۰۵ - ۱۲۳ - ۱۳۳

... ... ۱۶۰

میرزا محمد حکیم (شف حاء) ۱۰۹

میرزا محمد جلایر ۱۲۳

شیخ محمد پسر بابزید (برادر زادهٔ دارُد) ۱۳۱

میر محمود شوکتي ۱۳۶

محمد امین صاحب ترجمه ۱۴۸

سلطان محمود میرزا ... ۱۴۹ - ۵۹۱ - ۶۳۶

محترمه خانم (عرف خانم) (شف خاء) ۱۵۱

... ... ۱۵۲ - ۱۵۵

محمد قلي شغالي ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵

... . ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۴۴۲

محرم بیگ ۱۵۳

سید محمد میرعدل (شف میں - و میرعدل) ۱۸۹

... ... ۲۴۹ - ۴۱۶

سلطان محمود پیکره ... ۲۱۷ - ۶۲۰

محي الدین مغربي ۲۲۳

میرزا محمد سلدوز ۲۳۰

مولانا محمد امین ۲۳۲

محمد زمان (شف زاء) ۳۳۵ - ۳۴۵ - ۳۴۷
۳۴۲ - ۳۴۴ - ۵۷۱ - ۵۷۶ - ۵۸۵ - ۶۳۴
... ... ۶۴۴ - ۶۵۲ - ۷۵۱
محمود خان خواص ... ... ۲۵۱ - ۳۰۶
محمود خان خانهٔ خیل داؤد (معروف به متي)
(شف متي) ۲۵۹
محمد حسین ۲۶۲ - ۴۰۳ - ۶۳۸ - ۷۱۵
... ... ۷۹۱
مولانا محمد یزدي ۲۸۱
محمد قلي بیگ ترکمان ۲۹۳ - ۳۰۴ - ۳۸۸
۴۷۶ - ۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۲۰ - ۵۲۱
۵۳۱ - ۶۲۵ - ۶۵۴ - ۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶
... ... ۸۰۵
محمد علي ارلات ۳۰۲
محمد توقبای ... ... ۳۰۴ - ۵۹۴
محمد بیگ ... ۳۰۵ - ۳۵۳ - ۶۰۰ - ۷۱۲
مولانا محمد تبریزي ۳۰۹
خواجه محمد علي ۳۵۶
میرزا محمد قاقشال ۴۰۰
میر محب الله ۴۰۳ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۵۳
... ... ۴۷۱
محمد علي ... ... ۴۰۴ - ۴۷۳ - ۵۰۱
شیخ محمد مغل ۴۲۴
محمود میرزاري ۴۵۳
شیخ محمد هروي ۴۵۳
محمد خان نیازي ۴۶۰ - ۵۸۴ - ۶۰۸ - ۶۰۹
... ... ۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۳۹
محمد مالي سلدوز ۴۷۵
محمد سعید ۴۷۵
شاه محمد عیسی ۴۷۵
محمدي بیگ ... ... ۴۷۶ - ۶۵۴
محمد قلي اوزبک ۴۹۰
محمد بهت کشمیري (شف باء) ۵۰۲ - ۵۰۵
... ... ۵۰۶ - ۵۲۳ - ۵۴۰
محمد لند ۵۰۴
حاجي محمد ترشیزي ... ۵۰۶ - ۵۰۹
محمد چک ۵۰۶
خواجگي محمد حسین ۵۱۳ - ۵۴۸ - ۵۶۸
... ... ۵۷۴ - ۵۷۸ - ۷۹۰
محمد حسن کشمیري ... ۵۱۶ - ۷۳۱
سلطان محمود غزنوي ۵۷۰
محمد خان کشمیري ۵۷۸
محمد کوکهٔ یعقوب کشمیري ۵۸۲
محمد بن حسن (سابق) ۵۸۸
محمد بن ابراهیم ۵۸۸
محمد بن احمد غزالي ۵۸۸
شاه سلطان محمود ۵۹۲
میر محمد رضوي ۵۹۷
محمود بیگ ... ... ۵۹۹ - ۶۳۱
خواجه محمد حسین ۶۰۱
میرزا محمد دیوانهٔ ۶۱۱
محمد کدخدای ۶۲۰
محمد کاشي ۶۲۲
الوس محمد زئي ۶۲۵
سلطان محمود کرکلقاش (سابق) ... ۶۳۷
محمد یار (دخت زادهٔ گلبدن بیگم) ... ۶۵۱

محبت خان ۶۵۳

محمد خان ترکمان ... ... ۶۴۴ - ۷۹۱

سلطان محمد شاه روم (پور سلطان مراد) ۶۶۲

... ... ۶۶۴ - ۶۶۵

محمد پاشا (وزیر) ۶۶۵

محمد جان بیگ ۷۱۵

مولانا محمودي ۷۱۵

محمد مغول ۷۱۸

شیخ محمد غوث ۷۲۳

محمد خان کاشغري ... ۷۳۲ - ۷۴۹

محمد سلطان بن ابوالخیر ۷۳۷

محمود خواجه خان ۷۳۷

محمود خان بن شاه بداق ۷۳۷

محمد رحیم سلطان ۷۳۷

خواجگي محمد صالح ۷۴۲

محمد خان پسر داؤد ۷۸۱

محمد خان پسر دریا خان ۷۸۱

محمود خان پسر دریا خان ۷۸۱

محمد خان دکني ۷۸۱

محمد خان پسر احمد خان ... ۷۸۱

محمود خان پسر راجه علي خان ... ۷۸۱

میر محمد امین موردي ۷۹۱

محمد خان زنگي ۷۹۲

محسن پور غازي خان ۷۹۷

محمود لنگاه ۸۰۲

محمد خان پور دولت خان ۸۰۲

محمد بیگ خوباني ۸۲۳

محمد قلي بیگ کشمیري ۸۲۳ - ۸۲۴ - ۸۳۵

میر محمد معصوم بهکري ۸۳۶

مخصوص خان ۴۳ - ۱۶۹ - ۳۵۳ - ۳۶۳

۳۶۹ - ۳۹۶ - ۳۹۹ - ۴۰۵ - ۵۸۰ - ۶۱۱

... ... ۶۱۲ - ۸۳۲

مختار بیگ (خان) ۳۰۸ - ۴۶۵ - ۵۱۱ - ۵۹۹

... ... ۶۰۱ - ۷۳۹

مخدوم زاده ۶۱۱

راجهٔ مدهکر ۷۷ - ۲۰۹ - ۲۲۸ - ۲۶۱ - ۴۶۵

... ۵۲۶ - ۶۰۴ - ۶۲۸ - ۷۵۰

مدن چوهان ... ... ۳۵۳ - ۵۵۵

مددي (چینهٔ بان) ۳۹۲

محمد مراد خان ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۳۳ - ۱۱۹

۱۶۱ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۲۹۱ - ۳۲۰ - ۶۶۹

مریم مکاني والدهٔ اکبر پادشاه ۵۸ - ۷۷ - ۲۴۳

۳۳۷ - ۳۷۳ - ۳۸۳ - ۴۱۶ - ۴۳۱ - ۴۷۱

۴۸۵ - ۴۹۳ - ۵۱۹ - ۵۲۸ - ۵۵۰ - ۵۶۸

۵۷۴ - ۵۸۱ - ۵۸۳ - ۵۹۲ - ۶۳۲ - ۶۴۴

۷۱۰ - ۷۱۶ - ۷۳۸ - ۷۴۳ - ۷۴۶ - ۷۵۶

۷۶۳ - ۷۷۳ - ۷۹۴ - ۷۹۸ - ۸۰۰ - ۸۱۵

۸۱۷ - ۸۱۹ - ۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۲ - ۸۳۶

شاهزاده سلطان مراد ۱۴۵ - ۲۱۹ - ۲۲۳ - ۲۶۷

۳۱۰ - ۳۱۲ - ۳۵۳ - ۳۵۶ - ۳۵۹ - ۳۶۱

۳۶۳ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۹ - ۳۷۰

۳۹۳ - ۴۰۴ - ۴۴۲ - ۴۸۵ - ۴۸۷ - ۵۱۵

۵۱۸ - ۵۲۹ - ۵۳۸ - ۵۴۸ - ۵۶۵ - ۵۶۶

۵۶۸ - ۵۸۱ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۶۰۰ - ۶۰۴

۶۰۵ - ۶۲۸ - ۶۳۶ - ۶۴۱ - ۶۴۴ - ۶۴۷

۶۴۸ - ۶۵۱ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۰۰

٧٠٣ - ٧٠٩ - ٧١٢ - ٧١٥ - ٧١٧ - ٧٢٠
٧٢١ - ٧٢٤ - ٧٢٥ - ٧٣٥ - ٧٣٦ - ٧٣٩
٧٤٣ - ٧٤٤ - ٧٤٥ - ٧٤٦ - ٧٤٧ - ٧٤٩
٧٥١ - ٧٥٢ - ٧٥٤ - ٧٥٥ - ٧٥٦ - ٧٥٧
... ٧٥٨ - ٧٥٩ - ٧٦٤ - ٧٨٢ - ٧١٤
مراد سيستاني ١٨٢
مرتضى قلي تركمان ٢٩١ - ٥٩١ - ٦٠٨ - ٧١٨
مراد قاقشال ... ... ٣٠٤ - ٤١٧
سلطان مراد (حاكم روم) ٣٨٥ - ٦٦٢ - ٦٦٤
مرتضى نظام الملك (شف ثون) ٤٠٧ - ٤٥٦
... ... ٥٣٨ - ٦٧٠
مير مرتضى سبزواري ٤٥٦ - ٧٠٢ - ٧٤٤
٧٦٨ - ٧٧٤ - ٧٧٩ - ٧٨٨ - ٧٩٤ - ٨٠١
... ... ٨٠٥ - ٨٠٧ - ٨٢٥
مير مران ٥٢٥ - ٥٣٤ - ٥٤٧ - ٥٦٥ - ٦١٩
... ... ٦٤٩ - ٧٢٤ - ٧٤٦ - ٧٩٨
مراد هزاره ٥٢٥
مرشد قلي چولك ٥٨٥
مرشد تبريزي ٥٨٨
سلطان مراد پور يعقوب بيگ ٥٩٠
مرشد قلي خان ... ٥٩١ - ٥٩٢ - ٦٠٨
مرتضى پسر خان اعظم ٦٣٨
مراد پسر رستم ميرزا ٦٤٦
سلطان مراد (ديگر) ٦٦٥
مراد بيگ ... ... ٧٧٦ - ٨٠٩
مرجان زنگي ٧٨٠
مرتضى خان پسر قيصر خان ٧٨١
مرتضى قلي حاكم بلن گجرات ٨٣١
مرشد تركچي ٨٣٨
مسعود حسين ميرزا برادر ابراهيم حسين ميرزا ٣٤
... ... ٣٧ - ٤٠
مست علي ... ... ١٥٣ - ٤٤٤
مسند عالي (فتح خان) (شف فاء) ١٦٧ - ٥٠٣
... ... ٥٧٤
مسكين علي ٣٢٦
حضرت مسيح (عيسى) عليه السلام (شف عين) ٥٤٣
... ... ٦٨١
مسيح الملك ٥٨١
حكيم مسعود ٦٣٨
مسعود خان حبشي ... ... ٧٤٦ - ٧٩٠
مسعود بيگ ... ... ٧٧٠ - ٧٨٢
مسعود خان پسر راجه علي خان ... ٧٨١
ملا مشفقي ٢٣٦
مشتاق بيگ ٤٧٦
گروه مشائيان (حكما) ... ٦٤٣ - ٧٢٩
سيد مصطفى ٣٤٩ - ٤١٩ - ٥٢٤ - ٥٩٤
... ... ٦١٩
مصطفى شروانى ... ... ٤١١ - ٤٢٨
مصري افغان ٤٩٥
حكيم مصري ٥٨٦ - ٦٠١ - ٧١٢ - ٧٥٣
... ... ٧٨٣ - ٨٤٠
سلطان مصطفى ميرزا ٥٩١
مصري خنياگر ٦٠٥
مصطفى چلبي ٦٦٤
مصطفى (مدعى پيغمبري) ... ٦٦٤
مصريان ٦٦٥

شیخ مصطفی ... ... ٧١٨ - ٨٠٧

میر مصطفی قلي ٨٠١

مصطفی خان وکیل ٨٢٧

مطلب خان ٢٤ - ٢٧ - ١٩٤ - ٢٣٧ - ٢٦٢

٣٠١ - ٣٥٤ - ٣٦٠ - ٣٩٩ - ٤١٥ - ٤٢٨

... ... ٥٢٠ - ٥٢١

مظفر خان (وزیر) ٦ - ٢٧ - ٣٣ - ٤٣ - ٦٢ - ٦٧

٦٨ - ٦٩ - ٨٦ - ١٠٤ - ١٣١ - ١٣٢ - ١٣٣

١٣٤ - ١٣٥ - ١٣٦ - ١٣٧ - ١٣٨ - ١٣٩

١٤٠ - ١٤١ - ١٦٨ - ١٧٩ - ١٨٠ - ١٨٩

١٩٣ - ٢١٥ - ٢٢٧ - ٢٥٠ - ٢٥٧ - ٢٦٥

٢٨٦ - ٢٩٠ - ٢٩٢ - ٢٩٣ - ٢٩٦ - ٢٩٩

٣٠٠ - ٣٠١ - ٣٠٢ - ٣٠٣ - ٣٠٤ - ٣٠٦

... ... ٣١٥ - ٤٥٧ - ٧٤١ - ٧٨٨

سلطان مظفر خان گجراتي (نئو) (شف نون) ٦

٤٠٩ - ٤١٠ - ٤١٢ - ٤٢٢ - ٤٢٣ - ٤٢٤

٤٢٥ - ٤٢٦ - ٤٢٧ - ٤٢٩ - ٤٣٠ - ٤٣٧

٤٥٢ - ٤٥٣ - ٤٥٤ - ٤٥٥ - ٤٧١ - ٤٩٤

٥٢٤ - ٥٣٠ - ٥٣١ - ٥٩٣ - ٥٩٤ - ٥٩٥

٥٩٧ - ٦٢٤ - ٦٢٨ - ٦٢٩ - ٦٣٠ - ٧٠٩

... ... ٧٢٥

مظفر حسین میرزا ١٦ - ٢٠٦ - ٢٠٩ - ٢١٣

٢١٤ - ٢١٥ - ٢٣٣ - ٢٦١ - ٢٦٩ - ٢٨٨

٣٨٦ - ٥٨٤ - ٥٩٢ - ٦٤٤ - ٦٤٥ - ٦٥٠

٦٥٨ - ٦٦٨ - ٦٧٠ - ٦٧١ - ٧١١ - ٧٤٣

... ٧٦٩ - ٧٧٠ - ٧٧١ - ٧٨٢ - ٧٨٧

مظفر مغل ... ... ٢٤ - ١٢٣

مفید مظفر (میر) ... ٣١ - ١٦٥ - ١٦٦ - ٢٤٨

... ... ٣٢٤ - ٤٢٣ - ٧ ٢

شیخ مظفر ٦٣

مظفر (دیگر) ملازم اکبر ... ١٩٩ - ٧١٨

مظفر بیگ ٢٩٣

حکیم مظفر ٣١٤ - ٤٢١ - ٥٩٣ - ٦٤٩

... ... ٨٣٧

مظفر کوکهٔ حکیم میرزا ٤٧٣ - ٥١٩ - ٥٢٠

... ... ٦١٩

ملا مظهري ٤٨١

مظفرارغون ٥٣٠

مظفر خان (سابق) ٥٥٦

مظفر انجي ... ... ٦١١ - ٦١٥

مظفر میرزا (سابق) (دیگر) ... ٦٣٦

ملک مظفر مسعود آبادي ٦٥٣

میرزا مظفر حسین خویش ٧٤٧

مظفرخان پسر دریا خان ٧٨١

مظفرخان پسر بهادرخان ٧٨١

مظفرخان پسر احمد خان ٧٨١

میرزا مظفرصفوي ... ٨٢٣ - ٨٢٦

معصوم خان (کابلي) (فرنخودي) ١١

٢٤ - ٢٧ - ١٥٨ - ١٧٩ - ٢٨١ - ٢٨٥

٢٨٦ - ٢٨٧ - ٣٠١ - ٣٠٢ - ٣٠٣ - ٣٠٤

٣٠٥ - ٣٠٦ - ٣٠٧ - ٣٠٨ - ٣١٥ - ٣١٩

٣٢١ - ٣٢٢ - ٣٢٤ - ٣٢٥ - ٣٢٦ - ٣٢٩

٣٣١ - ٣٣٢ - ٣٣٨ - ٣٤٨ - ٣٧٠ - ٣٧٢

٣٧٦ - ٣٨٣ - ٣٨٤ - ٣٨٩ - ٣٩٠ - ٣٩٩

٤٠٠ - ٤٠١ - ٤٠٥ - ٤١٦ - ٤١٧ - ٤١٨

٤٣٢ - ٤٣٣ - ٤٣٤ - ٤٣٩ - ٤٤٨ - ٤٥٩

٤٥٠ - ٤٥٩ - ٤٦١ - ٤٧٩ - ٧١٤ - ٧٣٠

... ... ٧٥٦ - ٧٨٧

معين الدين احمد خان فرنخودي ٢٤ - ٤٠

... ... ١٦٠

خواجه معين الدين چشتي (قدس سره) ٤٤ - ٦٥

... ... ١٨٤ - ٧٩٨

معين خان ١٠٤

ميرمعزالملك ١٤٨ - ١٧٩ - ١٨٠ - ٢٢٧

... ... ٢٨٥ - ٣٠٩

شيخ معظم ... ... ٢١٨ - ٣٤٩

معن بن زايده ٤٩٦

ميرمعصوم بهكري ٣٢٤ - ٣٩٩ - ٤٠٣ - ٤١١

٤١٩ - ٤٢٥ - ٤٣٠ - ٤٣٧ - ٥٢٤ - ٥٣٠

٥٣١ - ٥٨٥ - ٦٠٨ - ٦٠٩ - ٦٦٦ - ٨٢٥

شيخ معروف ٤٧٥ - ٥٢٠ - ٥٩٩ - ٧٠٠ - ٨٠٧

معروف كرخي رح ٥٤٩

شيخ معصوم ٦١٩

معز ٨٣٥

الوس مغول (مغل) ٣٨٩ - ٥٥٤ - ٥٥٥ - ٦٣٥

... ... ٦٦٣ - ٦٧٢

مفاخر محمد ٣٣١

مقبل خان ... ... ١٢ - ١٤

ميرزا مقيم (خان) ٦ - ٢٥ - ٤١ - ١٩٩

٤٣٧ - ٦٤٩ - ٧٦٧ - ٧٨٤ - ٨٠١ - ٨٣٥

خواجه مقيم (بخشي) ٩١ - ٤٢١ - ٤٤٩ - ٤٦٣

٥١١ - ٥٨٥ - ٦٠٨ - ٦٠٩ - ٦٣٣ - ٦٣٤

... ... ٦٧٠ - ٦٩٦

مقبول خان ... ... ١١٨ - ٢٥١

مقصود علي ... ١٢٥ - ٢٤٩ - ٦٢١

مقصود دنبه ... ... ٢٣٣ - ٢٦٢

مقصود علي كور ٣٠٤

مقصود ملازم معصوم ٣٧٠

مقصود آقا ٤١٩ - ٤٣٧ - ٦٠٢ - ٦١٦

مقصود بيگ ... ... ٥٨٩ - ٧٣٤

مقيم (سابق) برادر شيبك خان ... ٦٣٦

مقصود (ميرآب) ٦٤٤

مقرب خان ٧٧٩

مكند زميندار ٣٢٠

مكت سين ٣٤٩

مكت (فيل) ٣٦٥

راجه مكت مل ... ٤٢٤ - ٤٣٦ - ٤٧٥

مكمل بيگ سرصدي (خان) ٤٢٤ - ٤٩٥ - ٥٩٤

مكند ديو (راى) ... ٦١٠ - ٨٠٧ - ٨٣٤

شيخ مكهن ٧١٨

ملا علي ١٥٣

ملك محمود ١٩٢

ملك علي ... ... ٣٤٣ - ٥٢٧ - ٧٨٥

ملك درويش جانومه ٣٥٣

ملول راى (فيل) ٥٧٤

ملك محمد ٦٠٩ - ٦٢٣ - ٧١٨ - ٨١٤

... ... ٨١٧

ملك زربخش ٦١٩

ملك دهن ٦٢٠

سلطان ملك شاه سلجوقي ٦٦٣

ملك صالح سلطان ٦٦٥

ملك رستم مرل ٧١٨

راجه ملوک چند ٧٤٢
ملک شیر ... ٧٦٩ - ٧٧٣ - ٧٩١ - ٧٩٨
منعم خان خانخانان ٤ - ١٩ - ٢٠ - ٢١ - ٢٢ - ٢٣
٤٠ - ٤١ - ٦٣ - ٦٤ - ٦٩ - ٧٠ - ٧١
٧٣ - ٧٨ - ٨٢ - ٨٣ - ٨٥ - ٨٨ - ٨٩
٩٣ - ٩٤ - ٩٥ - ٩٦ - ١٠٠ - ١٠١
١٠٢ - ١٠٣ - ١٠٤ - ١٠٦ - ١٠٧ - ١٠٨
١٠٩ - ١١٦ - ١١٨ - ١٢٠ - ١٢١ - ١٢٢
١٢٣ - ١٢٤ - ١٢٥ - ١٢٦ - ١٢٩ - ١٣٠
١٣١ - ١٣٣ - ١٣٤ - ١٣٦ - ١٤١ - ١٤٩
١٤٨ - ١٦٠ - ١٦١ - ١٨٢ - ١٩٣ - ٤١٠
... ... ٦١٠ - ٦٦١ - ٧٥٤
خواجه شاه منصور شیرازي (وزیر) ١١٦ - ١٩٣
١٩٤ - ٢٠٣ - ٢١٦ - ٢٢٧ - ٢٥٠ - ٢٥٧
٢٨٢ - ٢٩٢ - ٣١٥ - ٣١٦ - ٣٢٧ - ٣٤٢
... ... ٣٤٣ - ٤١٠ - ٦٢١
مذهر داس (پسر رای لون کرن) ٢٢١ - ٦٤٩
... ... ٧١٨ - ٧٦٩ - ٧٧١
منصور (سابق) ٢٧١
منسلیك ٥٥٤
منصورخان (سابق) ... ٥٥٥ - ٥٥٦
منبه دکني ٥٩٤
مهرمنیر ... ... ٥٩٧ - ٦٤٤
منجهمان یوناني ... ... ٦٠١ - ٦٢٣
منجهمان هندي ٦٠١ - ٦١٦ - ٦٢٣ - ٦٩٨
منجهمان فارسي ٦٢٣
منجهمان کشمیري ٦٢٣
خواجه مندوري ٦٤٩
منور خان لرهاني ٦٥٠
منجو ٦٩٩
مذکا تیمور ٧٣٧
مذوچهر ... ... ٧٤٥ - ٧٨٧ - ٨١٥
مندهي ٧٦٧
منصور خان حبشي ٧٩١
موبد بیگ ٥٨ - ١٩٤ - ٤٠٤ - ٤٦٤ - ٧٥٨
موتهه راجهٔ (موزه) ٢١٠ - ٤٠٢ - ٤٢٤ - ٤٣٦
٥٨١ - ٦٠٣ - ٦٤١ - ٦٦٢ - ٦٦٩ - ٧٣٣
موهن داس ٣٢٦ - ٤٣٢ - ٤٧٨ - ٥٢٠ - ٥٢١
موسی بهپلم ٤١٤
قاضي موسی ٥٠٢
مومن ٥٠٩ - ٦٥٣ - ٧٧٢ - ٧٨٢ - ٧٨٧
موسی ملازم سید حامد ٥١٠
موالکان ٥٥٣
اعلم موسی کاظم رح ٥٨٨
شیخ مودا ٦١٩
شیخ مودود (خواجه) ٦١٩ - ٧٦٧ - ٨٠٧
خواجه محمد مومن ٦٢١
موسی ملازم یادگار ٦٢١
موسی سلجوقي ٦٦٣
موسی خان (شاه روم) ٦٦٤
موسی نظام الملک ٦٧٠
موتي ٦٩٩
موسی ترکمان ٧١٨
موسی خان پسر بهرام خان ٧٨١
شیخ موسی قادري ٨٠٢
قاضي مومن ... ... ٨٠٨ - ٨٠٩

مهر علي خان سلدوز (كولابي) ٢٤ - ٢٦
١٣٨ - ١٥٢ - ١٥٤ - ٢٠٧ - ٢٠٨ - ٢١٤
٢١٥ - ٢٣٢ - ٢٤٥ - ٢٨٧ - ٣٠٥ - ٣٢٠
... ... ٣٢١ - ٣٣١ - ٣٤٢ - ٤٠٤٥
مهيس داس ... ... ٨١ - ٥٨٠
مهترخان ١٦٦ - ١٧٤ - ٣٠٧ - ٣١٥
... ... ٣٣١ - ٣٧٠ - ٧٩٣
مهمان بيگم ٢٦٧
سيد مهدي قاسم خان ... ٣٤٥ - ٣٥٣
مهدي سلطان ٤٣٧
مهاديو ... ... ٤٩٢ - ٥٥١ - ٧١٦
قوم مهمند ... ... ٥١٠ - ٥١٢
مهرلون ... ... ٥٣٠ - ٥٩٥
مهترياري ... ... ٥٥٢ - ٥٦٩
مهر نگار خانم ٥٥٥
مهاسنگهه ٧٦٣ - ٧٧٠ - ٨٠٨ - ٨٣٩
ميرزا خان (خانخانان) پسر بيرام خان (شف خاء)
٦ - ٤٧ - ٤٩ - ١٦٥ - ١٦٦ - ١٨٥ - ١٩٦
٢٣٨ - ٢٩٧ - ٣٠٩ - ٣٢٧ - ٣٧٥ - ٣٨٠
٣٨٩ - ٣٩٣ - ٣٩٤ - ٣٩٦ - ٣٩٩ - ٤٠٤
٤٠٩ - ٤١٣ - ٤٢١ - ٤٢٣ - ٤٢٤ - ٤٢٥
٤٢٦ - ٤٢٨ - ٤٣٠ - ٤٣٧ - ٧١٥ - ٧٧٣
... ... ٧٧٧
ميرخان يساول ... ٦ - ٣٠ - ١٠٥
ميرزايان ٩ - ١٠ - ١١ - ١٢ - ١٧ - ١٨
... ١٩ - ٢١ - ٢٥ - ٢٦ - ٢٧ - ٢٩
ميرزا علي (بيگ) ٢٠٠ - ٤٠ - ٧١ - ٤٨١
... ... ٥١٥ - ٥١٦ - ٧١٨
ميرك خان كولابي ... ... ٣٤ - ٣٥ - ٦٧
ميرزاده علي خان ٤٥ - ٨٧ - ١٠٥ - ١٣٣
١٣٥ - ١٧٩ - ١٩٥ - ٢٦٢ - ٣٠٨ - ٣٩٨
٣٩٩ - ٤١٦ - ٤٣٩ - ٤٤٩ - ٤٥٠ - ٤٦٢
... ... ٥١٦ - ٥٢٢
ميرزا كوكه خان اعظم (شف خاء) ٦٢ - ٦٣
٦٤ - ٧٩ - ٨٦ - ١٤٧ - ١٦٥ - ٢٥٠ - ٣٠٨
٣٠٩ - ٦٣١ - ٦٣٨ - ٦٤٧ - ٦٥٥ - ٧١٢
... ... ٧٤٩ - ٧٨٥ - ٧٩٠ - ٨٠٢
مولانا ميركلان هروي ٧٦
سيد ميركي پسر مير عبد الكريم ... ٩٣
ميرزا علي بيگ علمشاهي ٩٦ - ٩٩ - ١٠٤
... ... ١٢٣ - ٢٩٨
ميرزا قلي خان ... ... ١٠٣ - ١٦٠
ميرزا بيگ (قاقشال) ١١٨ - ٢٩٩ - ٣٠٤
٣٩٩ - ٤٠٠ - ٤٠١ - ٤١٦ - ٤١٧ - ٤١٨
٤٣١ - ٤٩٥ - ٥٢٦ - ٥٥٢ - ٥٦٩ - ٥٨٥
... ... ٦٦٨
مولانا ميرزا جان ... ... ٢٣٢ - ٧٤٧
ميركي خان ... ... ٢٩١ - ٢٩٨
ميرزا قلي توقباي ٣٣٢
سيد ميان ٣٤٩
ميرك حسين برادر عرب ٣٨٩
ميرم بيگ ٤١٠
ميرك بلاق ٤١٢
ميرك بيگ ... ... ٤١٢ - ٧١٨
ميدني راي ٤١٣ - ٤٢٤ - ٤٣٦ - ٤٥٣ - ٥٢٤
... ... ٥٣١ - ٥٨١

میان بهادر (بیان) ۴۱۳ - ۴۲۴ - ۴۲۹ - ۴۵۳
میرزا خان (نیشاپوری) ۴۱۹ - ۵۹۹ - ۷۴۶
... ... ۷۵۷ - ۷۶۵ - ۷۹۲
میرک افضال ... ... ۴۲۲ - ۴۳۷
میرزا قلي مغل ... ۴۲۴ - ۵۳۰ - ۶۲۸
میرک یوسف ۴۳۷
میر عدل ... ... ۴۳۹ - ۷۳۹
میرزا علي اکبر شاهي (شف عین) ۴۷۴ - ۴۹۶
... ... ۵۰۳ - ۵۰۹
خواجه میرکي ۴۸۱
میرزا خان سبزواري ۵۳۹
میرو پور کاسو ۵۸۰
سید میر علي ۵۸۵
میرزا قلي ملازم جاني بیگ ۶۰۲
میان لهري (فیل) ۶۱۲
میوه خان ۶۱۶
میان خان نبیرهٔ امین خان ۶۲۰
محمد میرک ... ۶۲۰ - ۶۴۹ - ۶۵۴
حاجي میرک ۶۲۱
میرک جاپر ... ... ۶۱۹ - ۶۴۶
میرزا بیگ قدیمي ۶۵۰
میکائیل سلجوق ۶۶۳
میان خانو (خان) ... ... ۶۷۰ - ۷۶۵
میرزا علي اسلام آبادي ۷۰۲
میر هزاره (هزار) ۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۹۱ - ۷۹۴
میر حاج (خواجه) بحیري) (شف یاء) ۷۱۸ - ۷۹۱
... ... ۷۹۲
میر خواجه پور سلطان خواجه ... ۷۸۶
میرزا علي ایلچي ۷۸۷

• حرف نون •

ناهید بیگم ۹۰
ناصر بیگ ۱۱۸
صوفي ناصر ۲۳۶
ناد علي ... ۳۴۶ - ۴۷۶ - ۵۲۶ - ۸۲۶
ناهر راو ۴۸۹
نایکان کشمیر ... ۵۰۵ - ۵۲۳ - ۵۴۰
ملا ناظر دیوان ۵۱۱
ناهر خان ... ... ۶۰۸ - ۶۰۹ - ۸۰۲
ناصر میرزا سابق ۶۳۶
ناقوس پرستان ۶۶۳
نانو ۷۴۶
خواجه ناظر ... ... ۷۷۱ - ۸۱۰
میرزا ناصر ۷۹۶
شیخ نجم الدین فردوسي ... ۹۵ - ۲۸۴
میرزا نجات خان (نجابت) ۱۹۸ - ۲۶۶ - ۲۹۳
... ... ۳۲۰ - ۳۲۱
ندیم بیگ ۴۰
ندیم قبوزي ۱۵۱
ندیم کوکه (ملازم جاني بیگ) ۶۳۴
نذر خان (بدر خان) (شف باء) ... ۷۴۶
رای نراین داس ۴۱ - ۶۶ - ۱۹۰ - ۲۲۰
... ... ۴۲۴
نراین داس کهلوت ۲۹۴
نراین بومي ... ... ۴۱۷ - ۵۸۳
نراین مصر ۵۷۲
نرو چارن ۵۸۰

نرسنگهدیو پور جاگا پرتاپ ٦١٠
نرهرداس ... ... ٦٣٤ - ٧١٨
نشورنا (زنے فرنگي) ٢٤٣
قوم نصاریٰ (فرنگ) (شف فاه) ١٩٥ - ٢٢٨
٢٥٣ - ٢٥٤ - ٢٥٦ - ٢٧٢ - ٦٣٨ - ٦٦٨
... ... ٦٨١
نصیرولي ٢٧١
نصیب ترکمان ٣١٣ - ٣١٣ - ٣٢٣ - ٣٧١ - ٦١٩
سید نصرالله ٣٢٣
نصیرا (ملازم نذو) ... ... ٣٢٩ - ٣٣٨
نصرت خان بلوچي ٣٨٨
نصیرخان ادیسه ٥٨٠
نصیب دیوانه (نقیب) ... ٣٥٣ - ٥٩٩
نصیب خان ... ... ٦١٢ - ٦٣١ - ٦٣٩
نصر سرواني ٦٣٩
نصیرخان میانه ... ... ٦٥٠ - ٦٥٣
نصیب الملک ٧٣٣
نصیرخان دکني ٧٨١
نظربهادر ... ... ٢٢ - ١١٩ - ١٦١
ملا نظام الدین لاري ٢٨
نظام افغان ٧١
نظام الملک ٧٨ - ٢٠٥ - ٢٨٠ - ٣٠٣ - ٣٠٨
... ... ٥١١ - ٧٠٩ - ٧٧٧ - ٧٨٣
خواجه نظام الدین احمد ٩١ - ٣٠٣ - ٣١١
٣١٢ - ٣١٨ - ٣١٩ - ٣٢٣٠ - ٣٣٠ - ٣٣٧
٣٥٣ - ٣٥٤ - ٣٧١ - ٥١١ - ٥١٧ - ٥٢٣
٥٣٠ - ٥٣١ - ٦٠٥ - ٦٢٨ - ٦٢٩ - ٦٣٠
... ... ٦٥٥
شیخ نظام ... ... ١٣٠ - ٢٢٧
میر نظمي اتالیق شاهرخ میرزا ... ١٥٠ - ١٥١
شیخ نظام الدین اولیا (نظام) ... ٩٥ - ٣٣٢
میرنظام ... ... ٢٦٧ - ٣٣٣ - ٧١٨
نظامي گنجوي رح ٣٩٣
نظر ... ٣٧٩ - ٣٨٦ - ٣٨٧ - ٥٩٧ - ٦٠٠
نظر افغان ٣٨١
نظر بیگ ... ... ٣٩٢ - ٧١٨
نظام الدین (ملازم بادگار) ٦٢١
نظام خان سور ٦٣٩
نظام الملکیان ٦٧٠ - ٧١٣ - ٧١٨ - ٧١٩
... ... ٧٦١ - ٧٨٢ - ٧٩٢
نظرخان ٧٠٢
نظام الدین حیدر ٧٧٢
نعمت خان (ملا میر) ... ٣٠٥ - ٥٧٠
نعمت الله قاسد ٧٥١
نقیب خان ٣٤ - ٣٥ - ٨٧ - ٨٩ - ١٠٣
٢٨٧ - ٣٠٧ - ٣١٥ - ٣١٦ - ٣٠٣ - ٥٣٢
... ... ٥٣٩
نقرة (لولي) ٦٢٣
نقباي نساب ٧٣٧
نل (عاشق سابق) ٦٦١ - ٦٦٢ - ٦٨٣ - ٦٨٨
نذو (مظفر گجراتي) (شف میم) ... ٣١١
نندي (پرستار مهادیو) ٥٥١
نورنگ خان ٢٣ - ٢٥ - ٢٧ - ٣٢ - ٦٣
١٩٨ - ٢٥١ - ٣٥٣ - ٣٦٣ - ٣٦٥ - ٣٩٦
٣٠٥ - ٣١٣ - ٣٢٨ - ٣٣٠ - ٣٣٨ - ٣٥٣
٣٥٣ - ٥١١ - ٥٣٠ - ٥٣١ - ٥٩٣ - ٥٩٣

٥٩٧ - ٦٢٠ - ٦٢٨ - ٦٢٩ - ٦٣٠ - ٦٣٨

... ... ٦٥١

نوربيضا (اسب) ... ... ٥٠ - ١٠١

حضرت نوح عليه السلام ٨٩ - ٦٧٥ - ٦٨١

... ... ٦٨٣

حكيم نور الدين پسر مولانا عبد الرزاق ١٣٣

نوربيگ برادر محمد قلي ١٥٣

نورم قليچ (نور قليچ) ١٩١ - ١٩٩ - ٣٥٣

... ... ٥١٧ - ٥٣٨ - ٨٣٨ - ٨٣٩

نولكا (لونكا) مادر داؤد ... ٢٥٩ - ٢٨٦

نوروز بيگ ... ... ٣٠٣ - ٣١٢

نورم پسر ترخان (نور محمد) ٣٣١ - ٣٩٦

... ... ٣٩٧

حاجي نور الدين ٣٣٦

نور محمد خواجه خضري (نورم) ٣٦٣ - ٤٧٣

... ... ٥٨٥ - ٦٣٣ - ٦٣٤

نورم بيگ ... ... ٣٦٥ - ٥٧١

نوروز علي قاقشال ٣٣٩

نورنگ خان كشميري (ديگر) ... ٥٠٤

نورم كوكه ٥١٣ - ٥١٤ - ٦١١ - ٦٥٠

قاضي نور الله ... ٥٩٥ - ٦١٧ - ٧١٣

نور الدين ٦٣٣

نوروز بيگ ٧١٨

نوكل قزاق ... ... ٧٣٦ - ٧٣٢

نورالي احدي ٧٥١

نور الدين محمد خويش صحب علي خان ٨٠٩

نيابت خان (عرب) (شف عين) ٨٧ - ١١٨ - ١٢٣

٣٢٧ - ٣٣١ - ٣٣٢ - ٣٣٨ - ٣٤٠ - ٣٤٨

... ... ٣٤٩ - ٣٨٣ - ٦٣٤

الوس نيازي ٥٣٠

نورم سال ٩٠٠

گروه نيكپري ... ٦٦٣ - ٦٦٤ - ٦٦٥

• حرف واو •

واحد صرفي ... ... ٥٠٨ - ٥٣٩ - ٥٥١

ميرزا والي (ولي) ... ... ٨١٧ - ٨٣٤

وجيه الملك ... ... ٧ - ١٣٢ - ٢٠٨

شيخ وجيه الدين ... ... ٦٣ - ٧٤٤

وجهي بساول ٣١٣

وحدت علي (تاريكي) ٦٢٥ - ٦٤٠ - ٦٤١

... ... ٦٤٢

وزير خان ٤٧ - ٦٣ - ١٦٥ - ١٦٦ - ١٩٨

٢٠٦ - ٢٠٧ - ٢٠٨ - ٢١٥ - ٢١٧ - ٢١٨

٢٦٧ - ٣١٦ - ٣٢٧ - ٣٢٨ - ٣٧٠ - ٣٩٩

٤٠٥ - ٤١٦ - ٤٢٠ - ٤٣٢ - ٤٣٥ - ٤٤٠

٤٤٨ - ٤٥٠ - ٤٦١ - ٤٦٢ - ٤٧٩ - ٤٨٠

٥١١ - ٥٢٥ - ٥٣٠ - ٥٣٦ - ٧١٥ - ٧٧٩

وزير جميل ١٠٣ - ١٣١ - ٢٨٠ - ٢٩١ - ٢٩٣

... ٣٠٢ - ٣٠٣ - ٣٠٤ - ٣٣١ - ٣٦٨

محمد وفا ٥٦

وفادار (خان) ٥٩٩ - ٧١٥ - ٧١٨ - ٧٦٠

... ... ٧٩٤

وفا خان ... ... ٢٠٥ - ٧٩٣

وفا بيگ ٣٠٥

وقاص سلطان ١٥١

ولي خان ... ... ٥٣ - ٧٨١ - ٧٨٧

شيخ ولي ... ٢٠٨ - ٣٠٣ - ٣٢٤ - ٦١٩

... ... ۷۱۸ ۸۰۷

ولي بيگ ۳۶۷ - ۳۷۱ - ۳۹۶ - ۵۱۳ - ۵۲۰

... ... ۶۱۹ - ۷۳۶ - ۷۵۰ - ۷۸۵

ولي سلطان ۵۹۱

حافظ ولي ۶۰۳

ولي محمد ... ... ۷۱۸ - ۸۰۴

ونکو بومي ... ... ۷۸۸ - ۷۹۴

سلطان ونس کولابي ... ... ۱۴۹ - ۵۹۹

خواجه ونس ... ۶۱۲ - ۷۷۰ - ۷۷۱

* حرف هاء *

هانسو پسر عماد ۲۰

هاشم خان ۲۱ - ۷۱ - ۹۵ - ۱۲۳ - ۱۲۴

... ... ۱۳۰ - ۱۶۰

هاپا چارن ۵۵

سيد هاشم (مير) ۱۵۹ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۷۴

۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۷ - ۲۰۸ - ۲۱۸ - ۳۱۸

۳۲۷ - ۳۷۱ - ۴۰۳ - ۴۱۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵

... ... ۴۳۷

هاتمي بلوچ ۴۲۴

هاشم ... ... ۴۷۵ - ۶۱۹ - ۷۱۸

هامان ملازم مظفر گجراتي ۴۹۴

هاشم بيگ پور قاسم بيگ خان ۵۵۰ - ۶۵۲

۶۵۳ - ۶۶۲ - ۷۱۲ - ۷۲۶ - ۷۴۲ - ۷۹۶

... ... ۷۸۴ - ۷۹۱ - ۷۹۵

هاشم خان خوافي زادهٔ عبدالله خان ۸۰۳ - ۸۰۶

... ... ۸۱۶ - ۸۳۸

هتيا راو ۴۸۹

هرداس (پتروداس) ۴۹

زاول هرزنج (مرزبان جيسلمير) ۲۰۰

هرپرشاد (فيل) ۴۱۸

هرديو ۵۲۹

هرمز پسر ميرزا کيقباد ۷۴۳

هرنس ۷۹۲

هرهر راي ۸۲۰

هرپرشاد (اسپ) ۸۲۳

هزارة بيگ ۳۱۳ - ۳۵۳ - ۳۹۶ - ۶۱۹

... ... ۷۱۸ - ۸۰۰

قوم هزارة ۳۶۳ - ۳۹۵ - ۶۵۲ - ۶۶۹ - ۷۷۶

... ... ۸۲۲

هلال آقتابچي ... ۲۵۱ - ۵۱۵ - ۵۱۹

هلاکو خان ... ... ۵۵۳ - ۶۳۵

همزبان ۱۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۲۹۹ - ۳۲۰

همايون پادشاه (جنت آشياني) (جهانباني)

(شف جيم) ۷۷ - ۱۴۵ - ۱۵۸ - ۲۲۸

... ... ۲۵۰

حکيم همام پسر مولانا عبد الرزاق ۱۴۶ - ۳۷۲

۴۰۵ - ۴۹۶ - ۵۰۰ - ۵۶۶ - ۶۶۹ - ۷۰۳

همايون قلي ... ... ۳۰۸ - ۵۸۰

همت سنگهه پور مانسنگهه ۵۱۳ - ۶۳۲ - ۶۵۰

... ... ۶۶۷ - ۷۱۴ - ۷۲۰

همير حيدر (حميد حسين) (شف حاء) ... ۶۰۴

همت برادرزادهٔ امين خان ۶۲۰

همايون پسر ميرزا سليمان ... ۷۵۱ - ۷۹۲

هيرزا هندال ... ... ۱۸۲ - ۵۶۷ - ۶۰۶

هندوان (هندي نژادان) (هنود) ۲۵۶ - ۲۷۳

۳۶۶ - ۴۱۴ - ۴۹۹ - ۵۴۱ - ۵۶۹ - ۶۱۲

... ... ٦٢٧ - ٦٧٢

هندي پزشكان ٥٧٢

هندال (ملقب بسلطان نصير) ... ٥٧٧ - ٥٧٨

هندال (يوسف زئي) ٦٣١

شيخ هنسو ... ... ٧١٣ - ٧١٨

هندبا برمي ... ... ٧٧٧ - ٧٩٢

هورل ديو ٢٣٠

هوشنگ پسر شاهزادة دانيال ... ٨٢٦ - ٨٣٧

هيبت خان ١٠٣ - ١٣٣ - ٣٢٩ - ٦٣١ - ٧١٩

هيرو بهان (دهيرو پرمان) (هيرو پردهان) ٩٣

... ... ١٩٩ - ٣٧٥

ملك هيبت ٦١٥

هيبت راو ٧٣٦

• حرف ياء •

يارعلي بيگ تركمان ٥

يار محمد ٢٦ - ١٢٠ - ١٢٣ - ١٢٧ - ١٣٠

... ... ٢٤٠ - ٣٧٥ - ٦٣٠

يار بيگ ٣٠٥ - ٣٠٣ - ٣٠٦ - ٥٠٩ - ٦٢٣

يار علي (ناظر) ... ... ٣٠٩ - ٣٠٤

خواجه ياقوت ٣٧٣

يادگار (يادگار حسين) ٣٧٥ - ٣٩٦ - ٥٠٦

يادگار سلطان روملو ٥٨٨

يادگار كل حمزة ميرزا يوسف خان ٦١٧ - ٦١٨

... ... ٦٢٠ - ٦٢٢ - ٦٢٣ - ٦٢٣

يادگار سلطان شاملو ٦٥٦ - ٦٥٧ - ٦٦٠ - ٧٠٥

يامين خان ٧١٩

ميرزا يار ٧٥٧

شيخ يحيى منيري ٩٣

خواجة يحيى نقشبندي (مير حاج) (شف ميم) ٢٠٨

... ... ٢٦٣ - ٣٨٥ - ٣٠٣

يحيى بيگ ٦١٩

ميريحيوي ٧١٨

قاضي يعقوب ٨٧

حضرت يعقوب عليه السلام ٨٩

شيخ يعقوب كشميري ٣٩٠ - ٣٧٥ - ٣٨١ - ٣٩٦

... ... ٥٠٣ - ٥٠٣ - ٥٠٥

يعقوب چك كشميري ٣٥٠ - ٣٦٩ - ٣٨١ - ٣٩٦

٥٠٢ - ٥٠٣ - ٥٠٣ - ٥٠٥ - ٥٠٨ - ٥١٥

٥١٦ - ٥٢١ - ٥٢٢ - ٥٢٣ - ٥٥٢ - ٥٥٧

... ... ٥٨٢ - ٦٣١

يعقوب بيگ ٣٧٦ - ٥٨٩ - ٥٩٠ - ٦١٧ - ٧١٨

... ... ٧٦٠ - ٧٩١ - ٧٩٩

ميرزا يعقوب ٥٨٩

يعقوب بيگ شغالي ٧٩٩

يگان سلطان افشار ٦٣٥

حاجي يوسف خان ١٣ - ١٠٣ - ١٢٥ - ١٦٠

يوسف محمد پسر سليمان (اوزبك) ٢١ - ٢٢

يوسف پسر تاج (پكلي) ... ٢٢ - ١٣٥

ميرزا يوسف خان (رضوي) ٣٦ - ٣٧ - ٣٣

٣٨ - ٨٦ - ٨٨ - ٩٢ - ١٠٣ - ١٠٥ - ١٠٧

١٦٧ - ٢٣٥ - ٢٣٥ - ٢٨٠ - ٢٨٨ - ٣٣٦

٣٣٣ - ٣٥٠ - ٣٥٣ - ٣٦٣ - ٣٨٠ - ٣٩٦

٣٢٧ - ٣٥٧ - ٣٦٥ - ٣٦٧ - ٣٦٨ - ٥١١

٥١٧ - ٥٢١ - ٥٢٣ - ٥٣٠ - ٥٣١ - ٥٥٧

٥٦٣ - ٥٧٦ - ٥٨١ - ٥٩٥ - ٦١٧ - ٦١٨

٦١٩ - ٦٢١ - ٦٢٣ - ٦٢٧ - ٦٣٣ - ٦٣٧

٦٤٩ - ٦٥٣ - ٦٦٢ - ٦٦٦ - ٧١٣ - ٧١٤
٧٢٤ - ٧٢٥ - ٧٢٦ - ٧٢٧ - ٧٥٤ - ٧٦٠
٧٦٥ - ٧٦٦ - ٧٦٧ - ٧٧٢ - ٧٧٤ - ٧٧٥
٧٨٦ - ٧٨٨ - ٧٨٩ - ٧٩٠ - ٧٩٣ - ٧٩٩
... ... ٨٠٠ - ٨٠٤ - ٨٠٦
مير يوسف آب بارانی ... ١٢٥ - ٤١٠
يوسف قلي ١٥٢
يوسف بلوچ ٢٣١
يوسف خان كشميري ٢٧٩ - ٢٨٠ - ٣١٨ - ٣٧٥
٤٥٠ - ٤٦٩ - ٤٨٠ - ٤٨١ - ٤٨٨ - ٥١٦
٥٢٥ - ٥٤٣ - ٥٤٩ - ٦١١ - ٦١٥ - ٦٥٤
... ... ٨٢١ - ٨٣٨
يونانيان (حكما) (شف هاء) ٢٢٢ - ٤٩٣ - ٥٢٤
... ... ٥٤٦
يونان بيگ ٣٠٨
يوسف متي افغان ٤٦٠
الوس يوسف زئي ٤٧٥ - ٤٧٦ - ٤٨١ - ٤٨٢
٤٨٥ - ٤٨٩ - ٤٩١ - ٤٩٢ - ٤٩٥ - ٥١٢
٥٢٤ - ٥٢٥ - ٥٢٦ - ٥٢٧ - ٥٣٢ - ٥٣٣
٥٥٩ - ٥٧٣ - ٦٢٥ - ٦٤٠ - ٦٤١ - ٨١٤ ٨٢٦
يونس خان ... ... ٥٥٣ - ٥٥٥
يوسف پرستار يادگار ٦٢٣
ملا يوسف ٦٣٨
يوسف كاشي ٦٤٩
يونس سلجوقي ٦٦٣
يوسف برخوردار ... ... ٧٩٠ - ٧٩١
بابا يوسف علي ٧٩١
يوسف پور حميد خان ٨٠٠
قوم يهود ٢٥٣

• تمام شد •

* منظر دوم در اسماء مواضع و قلعجات و آبها و غیره *

* حرف الف *

آگره (دارالخلافه) (مستقر الخلافه) (فتحپور)
(شف دال و فاء) ۴ - ۹ - ۱۹ - ۲۱ - ۲۳
۲۹ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۱
۴۲ - ۶۱ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷
۶۸ - ۷۱ - ۷۳ - ۸۳ - ۸۷ - ۸۹ - ۹۳
۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۳ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۳۱
۱۴۴ - ۱۵۶ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۷ - ۱۹۸
۲۰۳ - ۲۱۲ - ۲۳۱ - ۲۳۶ - ۲۴۷ - ۲۵۱
۲۵۷ - ۲۶۲ - ۲۷۱ - ۲۷۸ - ۲۸۱ - ۳۰۹
۳۲۵ - ۳۷۲ - ۴۰۸ - ۵۱۱ - ۵۳۳ - ۵۷۸
۵۸۱ - ۵۹۲ - ۵۹۰ - ۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۴۶
۶۴۸ - ۶۵۵ - ۶۷۰ - ۷۰۶ - ۷۱۳ - ۷۲۱
۷۴۶ - ۷۴۵ - ۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۵۳ - ۷۵۶
۷۶۴ - ۷۶۳ - ۷۶۹ - ۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۸۹
... ... ۷۹۳ - ۸۰۱ - ۸۴۲
آبنیر ... ... ۳۴ - ۳۸ - ۲۲۱
آک محل ... ۱۶۲ - ۱۶۸ - ۱۷۸ - ۲۹۷
قصبهٔ آره ۱۶۹
پرگنهٔ آره ... ... ۲۸۵ - ۲۸۶
آق سرای ۳۶۲
آسام ... ... ۴۳۳ - ۷۱۶
دریای آموبه (آب آموبة) ۴۴۱ - ۵۷۶ - ۷۳۶
آب باران ۵۱۵
آب درة ۵۲۰
آذربائیجان ۵۵۵ - ۵۸۹ - ۵۹۲ - ۶۶۵ - ۸۲۱
قلعهٔ آل ۶۱۵
آب کابل ۶۴۰
آشتي ۷۱۸
قلعهٔ آهوبره ۷۳۹
آهن پوش ... ... ۷۴۰ - ۸۱۴
آسیر ۷۰۲
آهوبره ... ... ۷۶۰ - ۷۶۸ - ۷۹۴
قلعهٔ آسیر ۷۶۶ - ۷۶۷ - ۷۶۹ - ۷۷۴ - ۷۷۶
۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۲ - ۷۸۴
... ... ۷۸۵ - ۷۸۹ - ۸۰۲
آب باري ۷۶۷
قصبهٔ آگره ۸۰۸
ابراهیم پور ۱۳۳
قصبهٔ اٰره ۱۹ - ۸۸ - ۲۷۸ - ۳۰۹ - ۴۱۵
... ... ۴۲۶ - ۸۰۵ - ۸۰۶
اٹک بنارس ۳۵۵ - ۴۷۶ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۴
... ۵۱۹ - ۵۶۵ - ۵۶۶ - ۵۷۲ - ۶۳۰
اٹک ... ... ۴۷۵ - ۵۱۰ - ۵۱۳
اٹک کابل ۵۶۵
صوبهٔ اجمیر ۳۴ - ۳۸ - ۴۴ - ۶۵ - ۷۸
۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۴
۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۸۴
۱۸۵ - ۱۹۱ - ۱۹۷ - ۲۱۰ - ۲۱۲ - ۲۱۶
۲۲۰ - ۲۴۳ - ۲۴۶ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۶۲
۲۶۸ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۳۱۴ - ۳۱۶ - ۳۱۷
۳۱۸ - ۳۲۶ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۴۴۰ - ۴۶۵

٥١١ - ٥١٢ - ٥٧٣ - ٦٠٥ - ٦٤٨ - ٦٥٥

٦٧٠ - ٧٤٤ - ٧٤٩ - ٧٦٣ - ٧٦٤ - ٧٧٠

... ... ٧٧٣

اجمین (اوجین) ٦٧ - ٢٦٣ - ٥٤٨ - ٥٨٤

٦٢٨ - ٦٩٩ - ٧١٧ - ٧٦٦ - ٧٩٥ - ٨١١

قلعهٔ اجمیر ٢١٧

آچهه ... ... ٦٦٦ - ٨٠٢

احمد آباد ٥ - ٦ - ٧ - ٨ - ٩ - ١١

١٨ - ٢٥ - ٢٦ - ٢٧ - ٣١ - ٣٣ - ٤١

٤٢ - ٤٧ - ٤٨ - ٥٠ - ٥٧ - ٦١ - ٦٢

١٩٣ - ٢٠٧ - ٢١٤ - ٢١٧ - ٤٠٩ - ٤١٠

٤١١ - ٤١٢ - ٤١٩ - ٤٢٤ - ٤٢٤ - ٤٢٦

٤٢٨ - ٤٢٩ - ٤٣٧ - ٤٥٣ - ٤٥٤ - ٤٥٥

٤٦٣ - ٤٧١ - ٤٩٤ - ٥١١ - ٥٢٤ - ٥٣٠

٥٧٨ - ٥٩٧ - ٦٤٨ - ٦٧٠ - ٦٩٨ - ٧٧٩

... ... ٧٩٣

احمد نگر ٧٨ - ٤٠٧ - ٤٠٨ - ٤٥٦ - ٤٨٩

٤٩٠ - ٥٣٩ - ٥٨٧ - ٥٩٦ - ٦٦٨ - ٦٧٠

٦٩٨ - ٦٩٩ - ٧٠٠ - ٧٠٢ - ٧١٧ - ٧٤٥

٧٥١ - ٧٥٢ - ٧٥٣ - ٧٦١ - ٧٦٣ - ٧٦٤

٧٦٥ - ٧٦٦ - ٧٦٧ - ٧٦٩ - ٧٧٢ - ٧٧٣

٧٧٤ - ٧٧٦ - ٧٧٧ - ٧٧٩ - ٧٨٢ - ٧٨٣

٧٨٤ - ٧٨٥ - ٧٨٦ - ٧٨٧ - ٧٨٨ - ٧٨٩

٧٩٠ - ٧٩٢ - ٧٩٤ - ٧٩٧ - ٨٠٥ - ٨٢٧

اخسي ٧٤٢

ارپل (ارپل) ٣٢٨

اردبیل ... ... ٥٨٨ - ٥٨٩

ارک کابل ... ... ٥٦٦ - ٦٥٣

اردستان ٦٦٣

قلعهٔ ارخیل ٨١٤

اسکندر پور ١٠٩

اسفرغچ ٣٦٦

استغر (اشتغر) ... ... ٤٧٥ - ٥٢٦

اسفرنجان ٥٨٨

اصفهان ... ... ٢٢٧ - ٨٠٤

اصطخر ٥٨٩

اقدا (قریه) ٢٣٢

اکبر پور ... ... ٣٣٢ - ٤١٥

اکلي ٣٤٩

اکرم بال ... ... ٥٠٤ - ٥٠٥ - ٦٢٢

اکهم ٦٠٨

اکدر نگر ... ... ٦٩٧ - ٧٢٥

اکبر آباد ٧٣٤

صوبهٔ آلهاباس (آلهاباس) ٨٨ - ٢٨٧ - ٣٢٨ - ٣٩٨

٤١٤ - ٤١٨ - ٤١٩ - ٤٢٠ - ٤٣٦ - ٤٦٣

٤٩٤ - ٥١١ - ٥٣٣ - ٥٧٨ - ٦٠٥ - ٦٧٠

٧٢١ - ٧٢٨ - ٧٤٥ - ٧٥٠ - ٧٧٣ - ٧٨٤

٨٠٦ - ٨٢٢ - ٨٢٨ - ٨٢٩ - ٨٣٢

... ... ٨٣٤

الوگڈهه (اربدا اچل) ... ١٩٦ - ١٩٧

الغ پور ٣٦٣

کوه الر ٥١٥

چشمهٔ النج ٥٥١

الیاس گڈهه ٥٦٥

الله بقا (بکوه) ٥٧١

قلعهٔ النگ (للنگ) ... ٧٦٩ - ٧٧٠ - ٧٧٣

امروهه ... ... ۱۴۴ - ۳۴۹

امذاباد ... ... ۵۳۷ - ۵۷۵ - ۷۲۳

امر کوٹ ... ... ۶۰۲ - ۶۰۵ - ۶۰۸

قصبهٔ امرة ۶۲۸

امر تسر ۷۲۶

انقا پور ۳۰

اندراب ... ... ۱۵۴ - ۴۴۴

انجمن ۱۵۴

انوپ تالاو ... ... ۲۴۶ - ۲۵۷

اندجان ۳۷۷

انباله ... ... ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۷۴۷

قصبهٔ انبرلي ۴۷۱

اندر کول ... ... ۵۲۲ - ۶۲۷

انکوزیه ۶۶۴

انند پور ۷۱۶

انچه ۷۲۵

انبه چوکا ۷۹۹

آب انجمامتي ۸۰۹

انقري ... ... ۸۱۱ - ۸۱۲

اوڈیسه (اُڈیسه) ۴ - ۲۰ - ۱۰۹ - ۱۱۷

۱۱۸ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۳۱ - ۱۸۰

۲۸۱ - ۲۹۱ - ۳۰۰ - ۳۲۰ - ۳۴۱ - ۳۹۹

۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۱۶ - ۴۲۰ - ۴۳۵ - ۴۴۹

۴۶۱ - ۴۷۹ - ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۹۲ - ۶۱۰

۶۱۱ - ۶۱۵ - ۶۲۴ - ۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۴۱

... ۶۴۹ - ۶۵۰ - ۷۰۹ - ۷۹۳ - ۸۰۶

اودیپور ... ۴۰ - ۱۹۵ - ۲۳۹ - ۷۷۳

اونٹ گردن ۲۰۲

اوندچه (اُندچه) ۲۲۹ - ۵۲۶ - ۸۳۶ - ۸۳۸

اودهه ۲۸۷ - ۳۲۷ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲

۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۸۴ - ۳۹۸ - ۴۳۶

۴۶۳ - ۴۶۵ - ۴۹۴ - ۵۱۱ - ۵۳۳ - ۵۷۴

... ... ۵۷۸ - ۶۵۱ - ۶۷۰ - ۸۳۴

اوسه ۸۰۰

ایران ۵ - ۹ - ۱۴۴ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۲۴

۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۶۶ - ۲۸۸ - ۴۸۶ - ۴۹۹

۵۳۹ - ۵۴۳ - ۵۸۴ - ۵۸۷ - ۵۸۹ - ۵۹۰

۶۲۹ - ۶۴۴ - ۶۴۵ - ۶۵۰ - ۶۵۶ - ۶۵۸

۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۵ - ۶۶۶ - ۶۷۱

۷۰۵ - ۷۰۹ - ۷۱۲ - ۷۴۵ - ۷۸۷ - ۸۰۳

۸۱۵ - ۸۲۱ - ۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۸ - ۸۳۶

ایدر ۱۹ - ۳۴ - ۴۰ - ۴۱ - ۶۴ - ۶۶

۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۳ - ۱۹۵ - ۱۹۸ - ۲۱۸

... ... ۲۲۸ - ۲۶۷ - ۴۲۴ - ۴۳۷

ایسا ۴۴۶

ایلچپور ۴۸۹ - ۵۶۸ - ۷۰۲ - ۷۵۳ - ۷۶۵

ایلم گذر ... ... ۶۳۹ - ۷۰۲

قلعهٔ ایروان ۸۲۵

* حرف باء *

بانسواله ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۳۸ - ۸۲۱

بامري ۲۲۰

باغ مهدي قاسم خان ... ۳۴۵ - ۳۴۶

بالدتهه آله ... ... ۳۵۰ - ۴۷۰

باریک آب (آب باریک) ۳۶۲ - ۳۶۷ - ۳۶۹

... ... ۵۱۲ - ۵۶۶ - ۵۷۰ - ۵۷۱

بادام چشمه ... ... ۳۶۳ - ۵۱۹

بارہ سندر ۴۳۳

بارہمولہ ۴۸۰ - ۵۵۷ - ۵۵۸ - ۶۰۱ - ۶۲۷

بارہہ ۵۱۲ - ۵۳۱ - ۷۹۱ - ۷۹۷ - ۸۰۱

بازارک ... ۵۱۳ - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۷۰۲

قلعۂ بامیان ۵۵۳

باغ صفا ... ... ۵۵۶ - ۵۷۰

بابا حسن ابدال (شف هاء) ۵۶۴

باغ خواجہ حسن ۵۶۷

باغ خواجگي محمد حسين ۵۶۸

باغ وفا ۵۷۰

باني گابين ۵۷۵

بابر پور ۵۸۲

بادل گڈھہ (زيناباد) ۶۰۰

بالا كنڈي (هالا كنڈي) (شف هاء) ... ۶۱۳

باغ آلهي ۶۱۸

باغ فتح ۶۳۴

قلعۂ باندهر ۶۴۸ - ۷۲۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۵۰

... ... ۷۸۸

بالا پور ۷۰۳

باندهو ... ... ۷۱۱ - ۷۵۸

دریای بان گنگ ۷۱۵

بابل (بابل گڈھہ) ... ... ۷۹۸ - ۸۱۰

بتهاک ... ... ۳۶۲ - ۳۶۷ - ۴۷۳

بتهان ... ... ۵۱۰ - ۷۱۲

كوہ بتخري (بت خري) ۵۳۲

گرپوڑ بتراس ۵۵۹

قصبۂ بچرنہ ... ... ۳۸ - ۶۵

بچور ۱۱۷ - ۴۷۵ - ۴۷۶ - ۴۷۸ - ۴۸۱

۴۸۶ - ۴۹۳ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۳۲ - ۵۳۴

۶۱۳ - ۶۲۵ - ۶۳۹ - ۶۴۲ - ۶۵۸ - ۷۰۵

... ... ۷۰۸

بجرا پور (بچهرا پور) ۴۳۳

دریای بچکورہ ۵۳۲

بحرا ۴۴۶

بخارا ۲۳۶ - ۵۵۳ - ۵۶۷ - ۶۳۶ - ۷۳۶ - ۷۳۸

... ... ۷۴۲ - ۸۰۴

قصبۂ بدهہ نگر ... ... ۶۴ - ۴۳۷

قلعۂ بدهہ ذكر ۶۶

بدخشان ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۲ - ۱۵۳

۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۶۱ - ۱۶۲

۱۶۳ - ۲۲۳ - ۲۶۷ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۳۳۵

۳۵۹ - ۳۶۲ - ۳۶۹ - ۳۸۹ - ۴۱۵ - ۴۳۴

۴۳۵ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵

۴۴۶ - ۵۱۴ - ۵۵۳ - ۵۵۶ - ۵۷۷ - ۵۷۸

۵۸۳ - ۶۲۲ - ۶۲۵ - ۶۴۱ - ۶۵۲ - ۶۵۴

۶۸۰ - ۷۰۵ - ۷۲۳ - ۷۵۱ - ۷۹۲ - ۸۰۴

... ... ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۷ - ۸۲۲

بداؤن ... ... ۳۴۹ - ۵۷۸

برودہ ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۸ - ۲۷ - ۲۰۷ - ۲۰۸

... ... ۴۲۹ - ۵۱۲

قلعۂ بروچ ۱۱ - ۴۱۳ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۳۷

... ... ۴۳۸

بروچ ۳۲ - ۳۳ - ۴۲ - ۶۴ - ۲۰۷ - ۴۲۹

... ... ۶۹۸

برجپور ۹۴

بردوان ۱۱۹ - ۱۲۱ - ۴۰۶ - ۴۳۵ - ۴۶۱

... ... ٤٩٢ - ٥٨٠ - ٦٣٣

ولايت برار ١٧٧ - ٢٣٣ - ٤٥٥ - ٤٥٦ - ٤٨٩

٤٩١ - ٥٥٠ - ٥٦٨ - ٥٨٧ - ٧٠٠ - ٧٠١

٧٠٢ - ٧٠٣ - ٧١١ - ٧١٢ - ٧٤٣ - ٧٤٤

٧٤٦ - ٧٥١ - ٧٦٢ - ٧٦٣ - ٧٦٥ - ٨٠٥

قلعهٔ بربلي ٣٤٨

برهانپور (برهان پوري) ٣٨٦ - ٦٩٧ - ٧٣٢

٧٥١ - ٧٥٤ - ٧٦٦ - ٧٦٧ - ٧٦٨ - ٧٦٩

٧٧٤ - ٧٧٥ - ٧٧٦ - ٧٨٢ - ٧٨٤ - ٧٩٠

٧٩٢ - ٧٩٣ - ٧٩٩ - ٨٠١ - ٨٠٩ - ٨١٨

... ... ٨٢٧

قريهٔ برولي ٤١٥

دريای برم پتر (برم پترا) ٤٣٣ - ٤٣٨ - ٦٩٧

... ... ٧١٦ - ٨٠٩

برره (براله) (بارة) (برتره) ٤٥٤ - ٥١٧

بري (برئري) ٥٢٤

بريلي ... ... ٥٣٣ - ٧٩٩

برگه ٥٥٩

برنج (ترنج) ٦١٨

شهر برسا (ترسا) ٦٦٤

برن گانو ٧٨٨

قصبهٔ بساور (بساول) ... ٦٥ - ٢١٣ - ٥١٩

بسنت پور ١٤٤

بسينه (بسنه) (بشنه) ... ٦٢٨ - ٧٨٧

قلعهٔ بسنه (بسينه) ... ... ٦٦٧ - ٧١١

قلعهٔ بست ٨٢٨

بشن پور ٥٨٠

بشانه (پشانه) (شف پ) ٦٢٤

بغداد ... ... ٥٩٠ - ٦٦٦

بغلان ٤٤٤

ولايت بكلانه ٢٩ - ٣٠ - ٤٠٨ - ٤٣٧ - ٥٣٠

... ... ٧٧٠

ولايت بكر (بهكر) (شف بهكر) ٦٥ - ٩٠

... ... ٩١ - ٥١٩ - ٥٨٢ - ٦٦٥

قلعهٔ بكر ... ... ٩٠ - ٩١

بكرام (بكرامي) ١٥٦ - ٣٥٤ - ٣٥٦ - ٣٥٨

٣٦٦ - ٣٦٩ - ٣٧١ - ٤٧٣ - ٥١٠ - ٥١٣

٥١٤ - ٥١٨ - ٥١٩ - ٥٢٠ - ٥٢٥ - ٥٦٥

٥٦٨ - ٥٦٩ - ٦٢٥ - ٦٣٩ - ٦٤٠ - ٦٤٢

... ... ٧٠٢ - ٧٠٣ - ٧١٤

حصار بكرام ... ... ٣٥٩ - ٥١٠

بكرم پور ... ... ٧٣٣ - ٨٠٩

بگله ١١٩

بگسر ٢٨٧

شهر بلگڈيه ١٢٠

بلخ ١٥٢ - ٢٣٦ - ٤٧٩ - ٤٨٧ - ٥١٥

... ... ٥٥٦ - ٧٣٩ - ٧٣٨ - ٨٠٤

بلوچستان ٢٣٥ - ٢٤١ - ٤٧٥ - ٤٨٨

... ... ٥٨٥ - ٦٤٦

بلكنده ٣٩٩

بلبليه ٤١٠

بلندري ٤٨٤

بلند خيل ٥٢٠

بنگاله (صوبهٔ بنگ) (ممالک شرقي) (شرقي ديار)

(شف شين) ٣ - ٢٠ - ٢١ - ٢٢ - ٤٠

٦٩ - ٧١ - ٧٩ - ٩٠ - ١٠٠ - ١٠٢ - ١٠٣

۱۰۵ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۶ - ۱۱۷
۱۱۸ - ۱۲۳ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۴۸ - ۱۵۷
۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۸
۱۶۹ - ۱۷۶ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۳
۱۹۳ - ۱۹۶ - ۲۲۷ - ۲۳۱ - ۲۴۳ - ۲۵۹
۲۶۵ - ۲۷۸ - ۲۸۶ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱
۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۶ - ۲۹۹ - ۳۰۴ - ۳۰۶
۳۰۷ - ۳۰۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۴ - ۳۲۵
۳۲۶ - ۳۳۱ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۴۱ - ۳۷۲
۳۸۴ - ۳۸۷ - ۳۸۹ - ۳۹۶ - ۳۹۷ - ۳۹۸
۳۹۹ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۸ - ۴۲۰ - ۴۳۱
۴۳۲ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۴۰ - ۴۴۸ - ۴۶۰
۴۶۳ - ۴۶۵ - ۴۷۹ - ۵۱۱ - ۵۲۵ - ۵۲۹
۵۳۴ - ۵۷۶ - ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۶۰۰ - ۶۰۱
۶۰۵ - ۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۱۵ - ۶۳۱ - ۶۴۱
۶۴۷ - ۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۶۷ - ۶۷۰
۶۷۱ - ۶۷۲ - ۶۹۷ - ۷۱۱ - ۷۱۷ - ۷۴۳
۷۴۶ - ۷۵۰ - ۷۵۴ - ۷۵۶ - ۷۵۷ - ۷۶۳
۷۷۰ - ۷۷۳ - ۷۷۹ - ۷۸۴ - ۷۸۶ - ۸۰۶
۸۰۸ - ۸۱۰ - ۸۲۱ - ۸۲۴ - ۸۲۷ - ۸۳۴
... ... ۸۳۸ - ۸۳۹
بنادر فرنگ (جزائر فرنگ) (شف جیم) ۲۹ - ۱۴۶
... ... ۱۹۵ - ۲۸۰
شهر بنارس ... ... ۸۸ - ۲۸۶ - ۶۰۵
بنگش ۱۱۷ - ۲۸۸ - ۳۶۲ - ۴۹۴ - ۵۲۰
۵۲۱ - ۵۲۵ - ۶۰۱ - ۶۳۹ - ۶۵۱ - ۶۵۸
... ... ۷۰۲ - ۷۱۵ - ۷۹۰ - ۸۲۰
بنوه ۵۲۰
بندر سنگانو ۶۳۲
بنگلور ۶۳۸
بندر دیو ۶۳۸
بندر بلاول ... ... ۶۳۸ - ۶۵۵
بندر ریگ دژ ۶۶۸
بن پور ۷۲۶
بوندي (لوندي) ... ... ۱۸۶ - ۲۰۲
قلعهٔ بوندي ۲۰۱
بولپاس ... ... ۴۸۰ - ۵۵۹
صوبهٔ بهار (ولایت بهار) ۴ - ۲۰ - ۲۱ - ۴۹ - ۶۹ - ۷۱
۷۹ - ۹۰ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۵ - ۱۱۶
۱۱۷ - ۱۳۱ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶
۱۵۸ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۸ - ۱۷۶
۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۹ - ۲۱۵ - ۲۲۷ - ۲۸۱
۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۹۰ - ۲۹۳ - ۲۹۶ - ۲۹۹
۳۰۰ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۴
۳۲۵ - ۳۲۹ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۷۰ - ۳۷۲
۳۷۸ - ۳۸۴ - ۳۸۷ - ۳۸۹ - ۳۹۸ - ۴۵۲
۴۰۸ - ۴۳۶ - ۴۴۰ - ۴۴۸ - ۴۶۰ - ۴۶۳
۴۶۵ - ۴۶۸ - ۴۷۹ - ۵۱۱ - ۵۱۷ - ۵۲۵
۵۲۹ - ۵۳۴ - ۵۷۶ - ۵۷۹ - ۵۸۱ - ۶۰۱
۶۰۵ - ۶۱۱ - ۶۵۰ - ۶۵۵ - ۶۷۰ - ۶۷۱
۷۱۱ - ۷۳۹ - ۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۷۳ - ۸۳۴
... ... ۸۳۹
قصبهٔ بهادرا جن ۴
قصبهٔ بهگوان پور ۴۵
شهر بهرائچ ... ۸۹ - ۳۷۰ - ۴۹۲ - ۸۳۴
بهاگلپور ... ۱۰۸ - ۱۶۲ - ۳۳۴ - ۵۷۹

قصبهٔ بهدرک (بدرک) ۱۲۹ - ۱۶۱ - ۶۰۱ - ۶۱۵
... ... ۷۷۰
شهر بهره ۱۵۶ - ۲۴۱ - ۲۶۱ - ۲۷۸ - ۳۲۲
... ... ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۴۶
بهکر (بکر) (شف بکر) ۱۵۸ - ۲۴۹ - ۴۱۴
۴۷۰ - ۴۷۶ - ۴۹۲ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۳۷
... ... ۶۴۲ - ۶۶۶ - ۷۰۲ - ۷۱۱
بهوجپور ۱۸۶
آب بهت (رود بهت) (دریای بهت) ۲۴۱ - ۲۴۲
۲۴۳ - ۳۱۸ - ۳۴۶ - ۳۴۹ - ۳۷۲ - ۴۷۰
۴۷۶ - ۴۷۹ - ۴۹۱ - ۴۹۳ - ۵۴۳ - ۵۴۷
۵۵۲ - ۵۵۷ - ۵۵۹ - ۵۷۴ - ۵۷۸ - ۶۰۳
... ۶۲۷ - ۷۲۰ - ۷۲۸ - ۷۳۲ - ۷۳۳
ولایت بهاٹي (ملک بهاٹي) ۲۵۹ - ۲۶۳ - ۴۱۶
۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۲۰ - ۴۳۲ - ۴۳۵ - ۴۳۸
... ... ۴۴۸ - ۴۷۹ - ۶۷۲
قصبهٔ بهوال ۲۵۹ - ۴۳۳ - ۴۳۹ - ۸۰۹ - ۸۲۴
قصبهٔ بهیه ۳۳۱
بهارک ... ... ۴۴۶ - ۵۲۲
بهنبهور ۴۸۰ - ۵۰۳ - ۵۳۸ - ۵۴۰ - ۵۴۱
۵۹۶ - ۶۲۰ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۷۲۴ - ۷۳۴
بهار (نزد کابل) (شهباز) ۵۷۰
قصبهٔ بهار ۵۷۶
قلعهٔ بهیاله ۵۸۳
بهلول پور ... ... ۶۰۱ - ۸۰۳
بهون صال ۶۳۱
بهلسه ... ... ۶۹۹ - ۷۶۶
بهای نگر ۷۷۵
آب بهار ۸۰۹
قلعهٔ بهانگیر ۸۱۶
بهنگانو ۸۳۲
بهشت آباد ۸۴۲
دریای بیکانیر ۱۳
بینالي ۱۱۰
بیجا گڈهه ... ۲۰۶ - ۶۰۰ - ۷۶۷ - ۷۶۸
بیرپور (پیر پور) ۲۱۴
دریای بیاه ۲۴۷ - ۳۴۸ - ۳۷۲ - ۴۶۹ - ۷۴۶
بیغي پدرار ۳۶۲
بیجاپور ۴۰۸ - ۶۷۰ - ۶۹۹ - ۷۰۱ - ۷۷۴
۷۸۲ - ۷۸۵ - ۷۸۷ - ۷۸۹ - ۷۹۴ - ۸۲۷
قصبهٔ بیاک ۴۱۵
بیرم گانو ... ۴۵۴ - ۵۲۴ - ۵۳۰ - ۵۹۳
بیروال ۴۶۹
بیرم کله (پرم کله) (شف پے) ... ۵۴۰
شهر بیاذه ... ... ۵۷۴ - ۷۹۵
بیرانٹهه ۵۷۷
بیکانیر ... ... ۵۸۱ - ۷۱۷
بیرو ۶۲۰
دریای بیچور (بچور) ... ۶۴۰ - ۶۴۱
بیر ۷۵۹ - ۷۶۱ - ۷۶۵ - ۷۸۲ - ۷۹۲ - ۷۹۳
... ... ۸۱۱
قلعهٔ بیر ۷۷۷
شهر بیدر ... ... ۷۸۲ - ۷۸۷ - ۷۸۹

* حرف پے *

قصبهٔ پالي ۴۵
پاني پت ... ... ۳۷۲ - ۴۶۸

پاهرنار ٥٥٨

پاتاق ٥٧٠

پاتهري (پانهري) ٧١٥ - ٧١٨ - ٧٣٤ - ٧٨٨
٧٨٩ - ٧٩٢ - ٧٩٨ - ٧٩٩ - ٨٠١ - ٨٠٥
... ... ٨٠٦

پاتم ٨٠٦

پنهان (بنهان) ... ... ٨٠٣ - ٨٠٤

پلّن (نهر واله) (شف نون) ٥ - ٦ - ١٩
٢٣ - ٢٩ - ٣٣ - ٣٦ - ٤٧ - ٤٨ - ٥٢
٦٤ - ١٦٣ - ١٩٠ - ٢٣٦ - ٢٦٤ - ٣١٨
٤١٢ - ٤١٨ - ٤١٩ - ٤٢١ - ٤٢٣ - ٤٢٤
٤٣٧ - ٤٥٣ - ٥٥٠ - ٥٥٧ - ٦٣٨ - ٦٩٩
... ٧٠٠ - ٧٤٣ - ٨٦٦ - ٧٧٠ - ٨٣١

پلّنه ٢٠ - ٧٣ - ٨٩ - ٩١ - ٩٥ - ٩٦
١٠١ - ١٠٥ - ١٣٢ - ١٣٦ - ١٣٧ - ٢٢٧
٢٨٤ - ٢٨٥ - ٢٨٦ - ٣٠٦ - ٣٠٧ - ٣١٥
٣٢١ - ٣٢٤ - ٣٢٥ - ٣٨٧ - ٤١٦ - ٤٣٦
... ... ٥٧٦

پلّيالي ٣٦

پلّن وال ٤٦

قلعهٔ پلّنه (حصار پلّنه) ٧٣ - ٧٨ - ٨٢ - ٩٦
... ... ٩٨ - ٩٩ - ٣٢١

پلّياره ٦٤٨

پرتکال ٨٤

پرنيه ... ١٦١ - ٤٢٠ - ٥٧٦ - ٨٠٨

پرم کله (بيرم کله) (شف باء) ٣١٨ - ٥٠٥

پرا نتي ٤٥٥

پرسرور ٤٧٠

پرگروال ٦٠١

پرن کوه ٦٣٣

پرناله ... ٧٤٦ - ٧٥٣ - ٧٦٣ - ٧٧٩

پرفور ... ... ٧٩٩ - ٨٠١

قلعهٔ پرمهاني ٨٢١

پرهار ٨٢٦

پشاور (پرشاور) (پيشاور) ٣٣٦ - ٣٥٣ - ٣٥٩
٣٦٢ - ٤٦٩ - ٤٧٣ - ٥١٠ - ٥١٢ - ٥١٥
... ... ٥١٩ - ٦٠٧ - ٨١٤

پشانه (پوشانه) (بشانه) (شف باء) ٥٤٠ - ٥٤٨
... ... ٧٢٥ - ٧٣٤

ولايت پکلي ٤٨٠ - ٥٥٠ - ٥٥٢ - ٥٥٧ - ٥٥٩
٥٦٥ - ٥٧٣ - ٥٧٧ - ٥٧٨ - ٦٢٧ - ٦٥٨
... ... ٧٠٨

رود پکلي ٥٥٩

قصبهٔ پلنه (از مضافات ملتان) ... ٣٧

صوبهٔ پنجاب ٣٤ - ٣٦ - ٤٣ - ١٥٦ - ١٥٧
١٦٢ - ١٦٧ - ٢٢٠ - ٢٣٤ - ٢٤٠ - ٢٤٧
٢٤٨ - ٢٤٩ - ٢٦٢ - ٢٨٠ - ٢٨٨ - ٣١٨
٣٨٦ - ٣٢٩ - ٣٣٥ - ٣٣٧ - ٣٤٥ - ٣٤٦
٣٤٧ - ٣٧٢ - ٣٧٣ - ٣٩٧ - ٤٦٥ - ٤٦٦
٤٦٧ - ٤٦٩ - ٤٧٩ - ٤٩١ - ٤٩٣ - ٤٩٦
٥٠٢ - ٥٠٩ - ٥٢٥ - ٥٩٣ - ٦٠٥ - ٦١٩
٦٤٨ - ٦٥٥ - ٦٥٧ - ٦٥٩ - ٧٠٦ - ٧٠٧
٧٠٩ - ٧٣٨ - ٧٤١ - ٧٤٦ - ٧٤٧ - ٧٧٢
... ٧٧٣ - ٧٩٨ - ٨٠٣ - ٨١٤ - ٨١٥

پنج پهاڑي ... ... ٨٢ - ٩٧

دريای پنجن ٨٢ - ٨٣ - ١٠١ - ١٣٦ - ٣٢٢

پنواره ۱۹۲

ولایت پنه ... ... ۴۲۰ - ۷۲۸

رود پنار ۴۳۸

پنجشیر ... ... ۴۴۴ - ۶۵۴

پنج براره ... ... ۵۰۸ - ۵۵۰ - ۷۲۵

پنج گرامي ۵۲۹

پني ۶۶۶

رود بار پناس ۷۹۳

پوربندر ۶۳۸

قلعهٔ پونا (پورنا) ۷۴۳

دریای پورنا ۷۵۳

قصبهٔ پهنان ۶۱۵

پیر پنجال ۲۸۰ - ۵۰۳ - ۵۴۰ - ۶۱۸ - ۶۲۴

... ... ۶۴۸ - ۷۲۵ - ۷۳۴

پیر غیب ۳۷۷

پیلاد ... ... ۴۲۹ - ۴۳۷

پیگو ۴۷۹

ڈیش براوق ... ... ۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۱۴

پیلود ۵۲۴

• حرف تاء •

تاره ۱۲۰

تالقان ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۴۴۲ - ۴۴۴ - ۴۴۵

... ... ۵۱۴

تاجپور ... ۴۱۶ - ۴۲۰ - ۴۵۹ - ۵۷۶

تاشکند ... ... ۴۴۳ - ۷۴۲ - ۸۰۴

تاریک آب ۵۱۹

دریای تبتي (رود تبتي) ... ۱۷ - ۴۲۹

تبت (کلان و خرد) ۸۱۶ - ۴۲۳ - ۴۳۲ - ۵۵۲

۵۵۶ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۹ - ۶۰۳ - ۶۵۸

... ۷۰۸ - ۷۱۶ - ۷۲۰ - ۷۳۱ - ۸۲۳

تبریز ... ... ۵۹۰ - ۷۴۷

ترمهاني ... ... ۷۱ - ۴۵۹

تربت ... ... ۱۵۸ - ۵۹۱

ترهت ۱۹۱ - ۲۸۵ - ۳۰۶ - ۳۲۱ - ۳۲۵

۳۳۱ - ۳۷۰ - ۳۷۴ - ۳۹۶ - ۳۹۷ - ۴۰۸

... ... ۷۱۹

ترکستان ۲۲۳ - ۵۵۳ - ۵۵۴ - ۵۵۶ - ۶۶۳

... ... ۷۲۹ - ۷۳۷ - ۸۲۵

ترو گانو ... ... ۵۲۳ - ۸۰۹

دریای ترواردي ۵۶۴

قلعهٔ ترینگ ۷۹۰

تشقان رمه ۵۶۸

تغلق آباد ۶۳۷

تلوندي ۵۳۸

تلنگانه ۶۱۰ - ۶۳۲ - ۷۸۷ - ۷۸۸ - ۷۸۹

۷۹۲ - ۷۹۲ - ۷۹۳ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۸۰۰

... ... ۸۰۱ - ۸۰۵ - ۸۰۷

قلعهٔ تلنوم ... ۷۵۶ - ۷۶۲ - ۷۶۳

پرگنهٔ تمودابن ۲۸۵

تمرني ۷۵۳

توران ۹ - ۱۵۳ - ۲۱۱ - ۳۶۲ - ۳۶۷ - ۳۷۰

۴۱۵ - ۴۳۲ - ۴۳۴ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۶۶

۴۶۷ - ۴۷۳ - ۴۷۹ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۹۴

۴۹۶ - ۵۳۱ - ۵۴۳ - ۵۶۶ - ۵۶۹ - ۵۷۱

۵۷۶ - ۵۸۲ - ۵۸۳ - ۵۸۸ - ۵۹۲ - ۶۰۷

۶۲۶ - ۶۴۵ - ۶۵۰ - ۶۵۸ - ۶۶۹ - ۷۰۳

٧٠٤ - ٧٠٥ - ٧٠٨ - ٧٣٦ - ٧٣٧ - ٧٣٨
٧٣٩ - ٧٤١ - ٧٤٢ - ٧٤٥ - ٧٤٩ - ٧٩٠
٨٠٣ - ٨٠٤ - ٨١٧ - ٨٢٠ - ٨٣٢ - ٨٣٤
قصبهٔ تودهٔ (پرگنهٔ تودهٔ) ٣٤ - ٦٥ - ٧٩
توتک ٤٣٣
تومان سندآور ٥٧١
شهرتهانیسر ١٤٢ - ٣٤١ - ٣٦٨ - ٣٦٩ - ٧٤٨
پرگنهٔ تهاره ... ... ٢٣٥ - ٢٤٦
تهوري ٣٢٦
تهنه ... ... ٥٤٠ - ٦٢١ - ٦٢٨
تیراوٴ ١١٧ - ٤٩١٤ - ٥١٢ - ٥١٣ - ٥٢٥ - ٥٢٦
٥٢٨ - ٥٣١ - ٥٣٨ - ٥٣٩ - ٦٠٧ - ٦٢٥
٦٣٩ - ٦٤٠ - ٦٤٢ - ٦٥٨ - ٧٠٢ - ٧٠٣
٧٠٥ - ٧٠٨ - ٧١٥ - ٧٤٠ - ٧٩٥ - ٨١٤
تیري ٦٦٩

* حرف ٹ *

دارالملک ٹانڈهٔ ١٠٩ - ١١٨ - ١٣١ - ١٦٠
١٦١ - ١٨٢ - ٢٣٢ - ٢٦٠ - ٢٩١ - ٢٩٩
٣٠٢ - ٣٨٤ - ٤١٦ - ٤٢٠ - ٤٣٢ - ٤٣٥
... ٤٣٩ - ٤٤٥ - ٤٤٨ - ٤٦٠ - ٦٦٧
ولایت ٹلّهٔ ٩٠ - ١٠٧ - ١١٧ - ٢٨٠ - ٤٩١٤
٥٠٩ - ٥٨٥ - ٥٨٦ - ٦٠١ - ٦٠٢ - ٦٠٣
٦٠٥ - ٦٠٦ - ٦٠٨ - ٦١٦ - ٦٢٤ - ٦٣٠
٦٣٣ - ٦٣٤ - ٦٣٧ - ٦٤٢ - ٦٦٠ - ٧٠٨
... ... ٧٨٢ - ٨٣٩

* حرف جیم *

جانپانیر ... ... ٩ - ١١ - ٢٠٧
خلعهٔ جانپانیر ١٧
جالور ٢٩ - ٣٣ - ٣٤ - ٤٥ - ٤٦ - ١٨٩ - ٤١٨
... ... ٤٢٣ - ٤٧٢ - ٥٧٧
جامع مسجد فتح پور ١١٤
جالندهر ... ... ٢٤٨ - ٣٦٩
جام ٥٩٠
جالنا پور ٧٦٠ - ٧٨٨ - ٧٩٤ - ٨٠٠ - ٨٠١
... ... ٨٠٥
قلعهٔ جامو ٧٧١
جراندهٔ کوٹ ٧٢
جرکان کولاب ٥٧٦
جزائر فرنگ (بنادر فرنگ) (شف باه) ... ١٤٥
جسوال ٥٨٣
جسرونه ... ... ٥٨٣ - ٦٥٦ - ٨٠٨
جسر ٧٨٧
جگدیس پور ... ١٨٦ - ٣٢٣ - ٣٣١
جگدلک ... ... ٣٦١ - ٣٦٧ - ٥١٩
جگناتهه مهین پرمنشکدهٔ اُڈیسه ٥٨١ - ٦١١
... ... ٦١٥
جلیسر (جلیس) ١٦١ - ٢٩٢ - ٣٠٩ - ٣٩٧
... ... ٦١٥ - ٦١٦ - ٧١٦
جلال آباد ٣٤٦ - ٣٦٠ - ٣٦٧ - ٣٦٩
٤١٩ - ٤٧٣ - ٥١٢ - ٥١٥ - ٥١٩ - ٥٣٢
... ... ٥٧١ - ٥٧٢ - ٦٣٩ - ٦٤٠
جلکهٔ سیاه سنگ (معروف بسفید سنگي) (شف سین)
... ... ٣٦٦ - ٣٦٧
جاو پاره ٣٧٠
جمرود ٣٥٩ - ٣٧٠ - ٤٨٦ - ٤٨٧ - ٥٢٠
... ... ٥٢١ - ٥٢٥

دریای جمنهٔ (جمن) (شف جمن) ۴۴۸ - ۴۵۹
جمو ۵۷۸ - ۵۸۳ - ۶۱۹ - ۶۳۱ - ۸۰۳
... ... ۸۰۸
جمال نگري ۷۲۵
قلعهٔ جمو ۸۰۸
دریای جنوبي ۱۴۵
ملك جنوبي (بلاد جنوبي) (جنوبي دیار) (دکن)
(شف دال) ۲۸۰ - ۴۵۶ - ۴۶۴ - ۵۵۰
... ۵۹۶ - ۷۴۵ - ۷۵۷ - ۷۶۳ - ۷۷۵
جنهر (خیبر) (شف خاء) ۳۵۹ - ۷۷۷ - ۷۹۲
جنکي ۵۳۱
جندالہ ۶۰۳
جودهپور ... ۵ - ۳۴ - ۱۱۰ - ۶۹۲
ولایت جوزه گڈهه ۵ - ۲۶ - ۲۰۸ - ۲۰۹
۴۱۰ - ۴۵۳ - ۴۷۱ - ۵۹۳ - ۵۹۵ - ۵۹۷
۶۱۹ - ۶۲۴ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۸ - ۶۵۱
... ... ۷۰۹ - ۷۹۰ - ۸۱۶ - ۸۲۵
جرتانه (جرتیانه) (جرتهانه) ۶ - ۷ - ۴۷ - ۴۱۸
بلدهٔ جونپور ۲۱ - ۸۸ - ۸۹ - ۱۰۳ - ۱۰۴
۱۰۵ - ۱۰۷ - ۱۰۹ - ۲۲۷ - ۲۸۱ - ۲۹۱
۳۰۶ - ۳۰۹ - ۳۲۱ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۹
۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۳ - ۳۷۰ - ۳۹۶ - ۴۰۸
۴۷۹ - ۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۷۱ - ۵۷۸ - ۶۴۴
... ۶۶۶ - ۷۱۳ - ۷۵۸ - ۸۳۴ - ۸۳۹
آب‌جون (دریای‌جون) (دریای جمنه) (شف جمنه)
۷۱ - ۸۸ - ۲۲۸ - ۳۰۹ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۱۷
... ۷۲۸ - ۷۵۰ - ۷۷۳ - ۸۲۲ - ۸۲۹
جوندهٔ ... ... ۱۳۲ - ۱۳۳
جورا ۵۳۷
جورس ۵۵۳
قصبهٔ جون نزد ڈلّهه ۶۰۸
قلعهٔ جونه گڈهه ۶۲۰
قلعهٔ جونه مالي ۷۷۸
جهاز کهنڈ ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۳۳ - ۱۳۴
... ... ۱۳۵ - ۵۷۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱
کوه جهانیه ۴۲۹
باغ جهان آرا ۵۶۷
جهان آباد ... ... ۵۸۰ - ۶۳۲
جهري ۸۰۷
قصبهٔ جهتارن ۴۴ - ۱۳۶ - ۳۹۷ - ۴۰۸
جیسلمیر ... ... ۴۰۰ - ۶۰۲
جیپور کهیري ۵۳۸
دریای جیحون ... ... ۵۶۷ - ۵۹۰

* حرف چے *

چاندور ... ... ۳۷۰ - ۴۹۰
چاریکاران ۴۴۶
چالگانو (چلگانو) ... ... ۱۰۹ - ۴۷۹
چار باره ۶۲۹
قلعهٔ چاند ۶۹۹
چاندا ۸۰۲
چنرو ... ... ۱۲۱ - ۱۲۲
چنوارہ ۷۹۵
قصبهٔ چرکان ۱۳۳
چغان سرا ۶۴۱
چکور ۸۸
چکدرہ ... ... ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۵۳۲

قلعهٔ چکدره ۴۸۲
چک گوپال ۵۲۹
چلپه (چلپا) ۳۴۰
قلعهٔ چناک ... ... ۲۰ - ۸۸
چناپور بکلانه ۳۰
چناکه ۱۵۸
دریای چناب ۲۴۷ - ۳۴۶ - ۳۴۹ - ۳۷۲
۴۷۰ - ۴۹۳ - ۵۰۳ - ۵۳۸ - ۵۷۵ - ۶۰۰
... ... ۶۰۳ - ۶۱۸ - ۷۲۴ - ۷۳۴
چندیري ... ... ۲۸۷ - ۸۰۶
چنارتو ... ... ۳۶۲ - ۳۶۳
چندر کوٹ ۵۰۸
قلعهٔ چنکاري ... ۶۲۵ - ۶۳۹ - ۶۴۰
دریای چنبل ۷۹۳
چوچك پور (چوچک پور) ۹۲
چوسا ۴۰۲
درهٔ چورة ۵۱۳
چوپاره ۵۲۰
قلعهٔ چور گڈهه ۶۳۱
چوپره ۷۷۱
چوهانه ۸۱۵
ولایت چهتر ۱۲۰
چهار چوبه ۵۱۳
چهته ۶۱۷
چین ۲۲۳
چیتور ... ... ۴۴۰ - ۶۹۶ - ۷۰۰

* حرف چا *

سرکار حاجي پور ۲۰ - ۲۱ - ۸۳ - ۹۶ - ۹۸
۱۰۰ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۴۱ - ۲۵۰ - ۲۸۵
۳۰۶ - ۳۲۱ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۷۱ - ۳۷۲
۳۷۴ - ۳۸۴ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۹۸ - ۴۰۵
۴۲۰ - ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۳۱ - ۵۷۷ - ۶۱۰
... ... ۷۵۰
حاج وال ۶۰۱
حافظ آباد ... ... ۶۵۵ - ۷۳۴
ولایت حبشه ۴۳۲
حجاز ۶ - ۱۴۵ - ۱۵۵ - ۱۶۳ - ۱۹۱
۱۹۶ - ۲۱۷ - ۲۴۴ - ۲۷۷ - ۲۸۰ - ۲۸۱
۲۸۷ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۱۷ - ۳۷۵ - ۳۷۷
۳۸۵ - ۳۸۶ - ۴۲۲ - ۴۳۹ - ۴۴۴ - ۴۶۱
۴۷۶ - ۴۷۹ - ۴۹۲ - ۵۱۴ - ۵۵۶ - ۵۷۱
... ... ۶۳۸ - ۷۱۲ - ۷۳۲ - ۷۴۳
حرمین شریفین ... ... ۷۷ - ۴۹۹
بابا حسن ابدال (شف باء) ۴۷۴ - ۵۶۰ - ۵۷۴ - ۶۶۲
حسن آباد ۷۹۴
حصار ۱۵۳ - ۲۳۲ - ۳۳۶ - ۴۴۱ - ۴۴۲
... ۴۴۳ - ۵۷۸ - ۶۶۹ - ۷۲۳ - ۷۹۲
حصار ابرج ۸۱۶
حقچران ... ... ۸۲۲ - ۸۲۸
حلب ... ... ۵۸۹ - ۶۶۳
حوض قذلو ... ... ۷۹۴ - ۷۹۵

* حرف خار *

خاندیس (دان دیس) (شف دال) ۲۹ - ۳۰
۳۳ - ۱۹۷ - ۲۰۶ - ۲۳۳ - ۲۶۱ - ۳۸۶
۴۶۷ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۵۳۹ - ۵۸۷ - ۶۰۰
۶۹۶ - ۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۰۹ - ۷۱۳ - ۷۱۹

۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۶۷ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱
۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۷۹ - ۷۸۱ - ۷۸۵ - ۸۱۸
خانپور ۴۳ - ۱۰۷ - ۲۳۶ - ۴۸۴ - ۵۴۲
... ... ۵۵۸ - ۷۳۴
خانوه ۳۸۵
خانپل ۷۲۵
خفا (خطا) ... ۸۴ - ۴۳۴ - ۵۵۴ - ۷۳۲
خراسان ۵ - ۱۵۸ - ۲۱۱ - ۲۲۳ - ۲۲۴
۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۵۳ - ۵۶۶ - ۵۸۷ - ۵۸۸
۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۶۳۶ - ۶۴۵ - ۶۶۰
۶۶۳ - ۶۶۹ - ۶۷۱ - ۶۷۲ - ۷۳۷ - ۷۴۹
... ... ۸۰۳ - ۸۰۴
خربوزه ۳۵۱
خرمابه ۷۰۲
خضرپور ۴۳۳
خلیفه آباد ۶۳۱
خلخ ۶۴۹
خوست ۱۵۴
خواجه چارطاق ۲۸۹
خوزستان ۵۹۰
خوش آب ۶۵۱
خیبر ۳۶۲ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۴۶۷ - ۴۷۱
۴۷۳ - ۴۷۶ - ۴۷۹ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۵۱۲
۵۱۴ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۳۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳
خیرآباد ۵۷۹
خیول ۶۶۸

* حرف دال *

دابر ... ... ۷۹ - ۱۴۵
داس پور ۹۳
دارالخلافهٔ آگره (شف الف) ۳۳۷ - ۳۴۰
۳۴۵ - ۳۷۵ - ۴۱۰ - ۴۲۳ - ۴۹۷ - ۴۷۱
... ۴۷۵ - ۵۰۱ - ۵۱۵ - ۵۳۵ - ۸۲۲
دانش کول ... ... ۴۸۱ - ۵۲۶
دادهال ۵۵۹
دانا پور ۵۶۸
زمین داور ... ۶۳۶ - ۶۴۵ - ۶۶۹ - ۶۷۰
داندیس (خاندیس) (شف خاء) ۷۹۸ - ۸۰۰
دجن کهارو ۵۵۸
دجن پارو ۵۵۸
قصبهٔ دریا پور ... ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۴
درسمند (قصبه) ۵۲۰
دربهنگه ۵۷۶
قلعهٔ درغور ۶۶۹
دریای گیلان ۷۴۵
دشت قبچاق (دشت) ۵۵۶ - ۷۳۶ - ۷۳۷
دشت ارژنه ... ... ۵۷۰ - ۵۷۱
دشت خالداران ۶۶۵
دغوی ۵۵۶
ملک دکن (ملک جنوبی) (شف جیم) ۱۶ - ۲۶
۳۰ - ۴۲ - ۷۷ - ۷۸ - ۱۱۹ - ۱۹۷ - ۱۹۸
۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۱۱ - ۲۳۳ - ۲۶۶ - ۲۸۰
۲۸۱ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۳۱۳ - ۳۷۷ - ۳۹۱
۴۰۱ - ۴۰۳ - ۴۱۰ - ۴۱۵ - ۴۲۱ - ۴۳۷
۴۶۵ - ۴۷۹ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۵۲۶ - ۵۳۸
۵۳۹ - ۵۶۸ - ۵۸۶ - ۵۸۷ - ۵۹۸ - ۶۰۰
۶۲۵ - ۶۳۹ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۶۹ - ۶۹۶

٦٩٧ - ٦٩٨ - ٧٠١ - ٧٠٣ - ٧٠٩ - ٧١١
٧١٢ - ٧١٣ - ٧١٤ - ٧١٧ - ٧٢٥ - ٧٣٢
٧٣٦ - ٧٣٩ - ٧٤٣ - ٧٤٩ - ٧٥١ - ٧٥٢
٧٥٤ - ٧٥٥ - ٧٥٦ - ٧٥٨ - ٧٦٢ - ٧٦٣
٧٦٧ - ٧٧٣ - ٧٧٤ - ٧٧٩ - ٧٨٤ - ٧٨٦
٧٨٩ - ٧٩٥ - ٧٩٨ - ٨٠١ - ٨٠٤ - ٨٠٥
٨١٠ - ٨١١ - ٨١٨ - ٨١٩ - ٨٢٠ - ٨٢٣
... ... ٨٣٤ - ٨٣٦ - ٨٣٧
دكة ٣٥٩ - ٤٣٦ - ٤٨٦ - ٥١٩ - ٥٦٦
... ... ٥٧٠ - ٥٧٢
دلوارة ٢٨٥
باغ دلگشاى سهرند ٤٦٨
باغ دلاسهز (دلاريز) ٦٦٧ - ٧٠١ - ٧١٣ - ٧٢١
آب دمودر (درياى دمودر) ... ٤٠٦ - ٤١٦
دمغار ٥٣٣
دمتور ٥٩٠ - ٦٢٨ - ٦٥٨ - ٧٠٨ - ٨٠٧
دمسال ٦٣٧
دندوقه ٣٣ - ٦٤ - ٤٥٣ - ٥٩٧ - ٧٢٥
دولقه ٢٤ - ٣٣ - ٦٤ - ٢٠٨ - ٤١٠ - ٤٢٨
... ... ٤٣٧ - ٥٢٤
دونكر بور (دونگر پور) ٣٤ - ٤٠ - ١٩٥ - ١٩٦
... ... ٢٠٠ - ٤٦٨
دولتاباد ٤٢ - ٣٥٦ - ٤٦٧ - ٧٣٤ - ٧٣٩ - ٧٤٩
٧٥٣ - ٧٥٧ - ٧٥٨ - ٧٦٠ - ٧٦٥ - ٧٩٣
٧٩٤ - ٧٩٥ - ٧٩٦ - ٧٩٧ - ٧٩٩ - ٨١٠
قلعهٔ دوتارة (دوپارة) ١٦٧
دو آب ٣٦٢
دوارکا ... ... ٤٥٤ - ٦٢٨ - ٦٣٨
دوک ٤٧٨
دوگون ٤٩٢
دوكان والي ٤٩٣
دور ٥٢٠
قلعهٔ دولتاباد ... ... ٥٣٩ - ٧٩٦
دوند ٥٣٠
قلعهٔ دول ٧٧١
قلعهٔ دومندي ٨١٤
دهلي دارالملك ٣٥ - ٣٦ - ٧٧ - ٩٥ - ١٠١
١١٠ - ٢٢٨ - ٢٣٢ - ٢٤٨ - ٢٤٩ - ٢٨١
٣٦١ - ٣٧٢ - ٣٧٦ - ٤٦٣ - ٤٦٧ - ٤٩٤
٥١١ - ٥٣٣ - ٥٧٨ - ٦٠٥ - ٦٧٠ - ٧٤٢
٧٤٨ - ٧٦٤ - ٧٧٧ - ٧٩٥ - ٨٢٣ - ٨٣١
قصبهٔ دهوب ٦٧
آب دهارة ٢٢٩
دهنه گريوة ٣٦٥
قصبهٔ دهكدار ٤٦٩
دهكاري ٥٦٤
دهر پور ٥٨٠
ده پال ٥٨٣
دهولپور ٧٦٤
دهار ... ... ٧٩٧ - ٧٨٦
دهارور ٧٩٣
قلعهٔ دهارور ٨٠٠
قصبهٔ ديهه ٥
ديبال پور ٣٧ - ١٩٦ - ١٩٨ - ٢٠٠ - ٢١٠
... ... ٢٤٩ - ٥٩٦ - ٧٦٧ - ٧٩٥
قصبهٔ ديسه ٤٦

قلعهٔ دیو کور ۱۶۷

قصبهٔ دیسوهه (دیسو) ... ۳۴۸ - ۵۰۹

دیو گڈهه ۴۲۷

دیور ۵۴۲

دیه ولید ۵۷۰

دیاله ۵۷۷

دیار بکر ۵۸۹

دیهاري ۷۵۳

دیول گانو ۷۵۴

* حرف ذ *

ذال ... ... ۷۲۶ - ۷۳۳

ذوملي ۹۴

ذهاکه ... ۴۳۹ - ۸۰۸ - ۸۰۹ - ۸۲۴

ذیکري ۵۳۸

* حرف راء *

رام پور ... ... ۱۱۱ - ۱۳۵ - ۲۰۱

رام گڈهه ... ... ۱۵۹ - ۳۴۹ - ۸۰۸

دریاي راوي (آب راوي) ۲۳۶ - ۲۴۷ - ۳۴۶

۳۴۹ - ۳۷۲ - ۵۳۷ - ۵۸۵ - ۶۱۳ - ۶۱۶

۶۱۷ - ۶۵۱ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۶۷ - ۷۱۶

راس صجل ۳۰۰

راجگڈهه ۳۲۴

راول پنڈي ۳۳۶ - ۴۷۱ - ۴۷۳ - ۶۲۸

رایسین گڈهه (شف گاف) ۴۳۶ - ۴۶۴ - ۷۴۹

راج پبله ۴۳۷

رادهن پور ... ... ۴۵۴ - ۵۳۰

راجوت کوٹ ۴۵۴

راجکوٹ ۴۷۱

راجوري ۵۰۳ - ۵۳۹ - ۵۴۰ - ۶۱۸ - ۷۲۵

راجح ۵۳۸

رائي پور ۵۸۰

رام بازي ... ۶۱۷ - ۶۴۷ - ۶۶۷ - ۷۰۱

رام تیرتهه ۶۹۸

قصبهٔ رانو ۷۸۵

رام پوري ... ... ۷۸۷ - ۸۰۱

رباط ... ... ۶۲۸ - ۷۷۶

رتنپور ۵۰۷

گروپوهٔ رتن پنجال ۵۴۰

رحیم آباد ۲۴۸

رستاق ... ۱۵۱ - ۲۸۹ - ۴۴۲ - ۴۴۶

رسول پرر ۳۴۹ - ۳۷۲ - ۴۷۰ - ۵۷۴ - ۶۰۳

رشیدپور ۱۸۴ - ۲۰۲ - ۲۱۰ - ۳۲۷ - ۴۰۹

... ... ۷۲۸ - ۷۹۳ - ۷۹۵ - ۸۲۵

رن (کوٹ) ... ... ۴۷۱ - ۵۳۰

ملک روم (رومستان) ۹ - ۲۹ - ۲۲۳ - ۲۶۴

۳۸۵ - ۴۹۹ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۱

... ۶۱۴ - ۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۶

روضهٔ معینیهٔ قدسیه (مشهد قدسي) (مشهد فیض)

(مشهد نور افزا) (شف میم) ۳۸ - ۴۴

۶۵ - ۷۹ - ۸۰ - ۱۱۰ - ۱۶۴ - ۱۸۴

... ... ۱۸۵ - ۲۵۱ - ۲۷۷

روز آباد جام ۵۹۰

ملک روملي ۶۶۴

قلعهٔ رهتاس ۲۳ - ۷۰ - ۱۰۴ - ۱۳۲ - ۱۳۳

... ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۲۸۶ - ۳۴۵ - ۳۵۰

رهتاس ۷۱ - ۱۳۳ - ۱۸۸ - ۱۹۸ - ۳۲۴

۳۵۰ - ۴۷۰ - ۴۷۱ - ۵۳۶ - ۵۵۰ - ۵۷۴
۶۲۴ - ۶۲۸ - ۶۳۰ - ۶۴۹ - ۷۲۸ - ۷۸۴
... ... ۸۰۳
رلواري ۵۷۷

* حرف زا *

زابلستان (زابل) (کابل) (شف کاف) ۲۴۴ - ۲۸۸
۳۴۴ - ۳۵۸ - ۳۶۷ - ۳۶۹ - ۳۷۳ - ۳۸۵
۴۴۲ - ۴۷۲ - ۴۷۷ - ۴۸۷ - ۴۹۱ - ۴۹۲
۴۹۳ - ۵۱۵ - ۵۱۷ - ۵۶۵ - ۶۵۲ - ۷۰۲
زمانیه ... ... ۲۲ - ۳۰۹
زنگان ۵۸۸
زین لنکا ... ... ۷۲۷ - ۷۳۳

* حرف سین *

سانچ (ساهچ) ۷
قلعهٔ سالپور ۳۰
سانگانیر ۳۸
دریای سابرمتي ... ... ۵۱ - ۴۱۱
سارنگ پور ۶۷ - ۶۸ - ۳۱۳ - ۳۲۴ - ۷۹۵
سارن ... ... ۸۳ - ۳۹۶
بندر سانگام (سانگانو) ۱۰۹ - ۱۱۸ - ۱۲۰
... ... ۲۳۱ - ۳۳۲ - ۳۲۰
قصبهٔ سانبهر ... ... ۲۵۰ - ۲۷۸
سال اولنگ ... ... ۴۴۵ - ۴۴۷
دریای ساکني ۴۵۹
سانولي گدّهه ۴۸۹
سارل ۶۰۰
قلعهٔ سارنگ گدّهه ۶۱۶
کوه ساپن ... ... ۷۷۲ - ۷۷۷ - ۷۷۸
قلعهٔ سبد ۴۲۹
ست پور (سیت پور) ... ... ۶۴ - ۵۵۶
آب ستلج (دریای ستلج) (رود بار ستلج) ۲۳۵
۲۴۸ - ۳۴۷ - ۳۷۲ - ۴۶۹ - ۵۸۳ - ۷۴۷
سفي وتر ... ... ۵۰۴ - ۵۰۵
ستروام ۵۳۷
قلعهٔ ستوندهٔ ۷۵۶
ستارهٔ ۷۹۵
سچاول پور ۷۶۶
سدهپور ۳۳
سروهي ۴ - ۵ - ۳۴ - ۴۵ - ۵۰ - ۱۸۹
۱۹۰ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۳۷۱ - ۴۱۳ - ۴۷۲
... ... ۶۴۱
قصبهٔ سرنال ۱۳ - ۱۴ - ۱۶ - ۱۸ - ۱۹
۲۷ - ۳۴ - ۵۸ - ۵۹ - ۲۱۱ - ۲۱۴ - ۴۲۱
سرکیچ ... ... ۵۱ - ۴۲۵
آب سرو (دریای سرو) ۷۱ - ۳۳۱ - ۳۴۰ - ۳۷۰
... ... ۳۷۱ - ۳۷۲
قلعهٔ سرباري ۸۱
سرهري (نرهر) ۱۲۰
سراب ... ... ۱۵۴ - ۶۳۷
سرای باولي ۲۲۸
سرای راني ۳۲۲
سرهر پور ... ... ۳۳۳ - ۸۰۹
سرای کوٹ کچهراهه ۳۴۳
سرخ آب ... ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۷ - ۵۱۹
سرای دولت خان ۳۷۲
سرای آباد ۴۶۷

سرای خیرآباد ... ۴۸۶ ، ۴۹۲ - ۵۶۵
سري نگر (دارالملک کشمیر) ۵۰۶ - ۵۰۷
۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۵۳ - ۵۶۵ - ۶۲۳ - ۶۲۴
... ... ۶۳۰ - ۷۲۶ - ۷۲۹
سرخ دیوار ۵۱۹
سروپي ... ... ۵۳۴ - ۵۳۳
قلعهٔ سروپي ۵۳۲
سرای سارهو سنگهه ۵۳۷
سرای جوئي ۵۳۹
سرای سید ۵۶۴
سرای زین الدین علي ... ۵۶۴ - ۵۷۴
سرای بهادر خان ۵۶۴
سرای خواجه یاقوت ... ... ۵۶۶ - ۵۷۱
سرای چروه ۶۲۸
سرای مر ۶۲۸
سرونج ۶۵۲
ولایت سرکچهه ۷۲۸
تهانهٔ سري نگر بنگاله ۸۲۴
سعدي منزل ۵۰۸
سفید سنگ (جلکهٔ سیاه سنگ) ، شف جیم) ۵۱۹
... ... ۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۹
قصبهٔ سلیم پور ... ... ۱۱۹ - ۳۶۹
سلطان پور (خضرآباد) ۲۰۷ - ۲۴۹ - ۳۳۲
... ۶۴۶۹ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۵۵ - ۷۷۱
سلیم آباد ... ... ۳۲۰ - ۵۸۰
سلطانیه ۵۸۸
سلي (سیلي) ۶۱۵
سلیم نگر ... ... ۶۹۷ - ۷۱۶
سمج ۵۲۶
سمرقند ۵۵۵ - ۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸ - ۷۴۲
... ... ۸۰۴
سنبل ۳۶ - ۳۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۹۷
... ۴۰۸ - ۴۲۱ - ۵۳۷ - ۶۷۱ - ۷۷۱
سند ۳۶ - ۱۵۶ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۵۷ - ۳۷۲
۴۸۷ - ۵۲۶ - ۶۰۱ - ۶۰۷ - ۶۱۶ - ۶۳۳
... ... ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۶۰
سنارگانو (سنارگام) ۱۰۶ - ۱۱۹ - ۲۹۱
... ... ۴۳۳ - ۴۳۹ - ۸۰۹ - ۸۲۱
سند ساگر (نیلاب) (دریای سند) (آب سند) ۱۵۶
۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۴۴ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۵۱
۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۷۱ - ۳۷۲
۴۴۷ - ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۳ - ۴۷۶ - ۴۸۵
۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۶ - ۵۱۹
۵۲۰ - ۵۵۷ - ۵۵۹ - ۵۶۵ - ۵۷۳ - ۶۰۲
... ۶۱۳ - ۶۳۰ - ۶۳۳ - ۶۳۹ - ۷۰۳
قصبهٔ سنپت ... ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۶۸
سنجد دیه ۳۶۲
قصبهٔ سنتوس ۴۱۷
سنبله ۵۲۰
قصبهٔ سندهٔ ۵۲۷
سنجاوت ۵۷۷
قصبهٔ سن ... ... ۶۱۶ - ۶۳۳
بندر سورت (ولایت سورتهٔ) ۵ - ۹ - ۱۱ - ۱۷
۱۸ - ۲۴ - ۳۶ - ۴۴ - ۱۱۷ - ۱۶۳ - ۲۰۷
۳۸۹ - ۴۱۴ - ۴۲۷ - ۵۹۳ - ۶۱۹ - ۶۶۱
... ... ۷۰۹ - ۷۱۷ - ۷۷۰

قلعهٔ سررت ۱۱ - ۱۶ - ۱۸ - ۲۲ - ۲۳
... ... ۲۷ - ۲۸ - ۲۹
موجت ... ... ۳۴ - ۴۵ - ۸۱
دریای سون (آب سون) ۷۴ - ۷۳ - ۹۴
... ... ۱۰۵ - ۱۶۹
قلعهٔ سوانه ۸۱ - ۸۲ - ۱۱۰ - ۱۶۷ - ۱۶۸
سوانه ... ... ۸۱ - ۱۳۶ - ۱۵۸
قصبهٔ سورج گڈهه ۱۰۷
ولایت سواد ۱۱۷ - ۴۷۵ - ۴۷۶ - ۴۷۷
۴۷۸ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۹۳
۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۸ - ۵۳۲ - ۵۳۴ - ۵۴۷
۵۵۹ - ۵۶۵ - ۵۷۰ - ۵۷۳ - ۵۸۴ - ۶۱۳
۶۱۸ - ۶۲۵ - ۶۳۹ - ۶۵۸ - ۷۰۵ - ۷۰۸
سونپور ۳۱۸
سودهیرة ... ... ۵۳۸ - ۶۰۱
سوهنانهه ۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۴ - ۶۳۸ - ۷۰۹
قلعهٔ سونگر (سونکر) ۷۹۸
سهرند (سرهنده) ۳۴۶ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۷۲
۴۶۸ - ۵۰۱ - ۵۷۸ - ۶۱۷ - ۶۹۶ - ۷۴۷
سهسرانو (شهسرام) (شف شین) ... ۲۸۵
سرکار سهارنپور ۵۷۸
قلعهٔ سیچپال ۶۳۱
سیاه آب ... ... ۲۲ - ۵۹۴
سید پور ۸۸
قصبهٔ سیام ۲۳۴
سیدری ۲۴۵
سیهوان (سهسوان) ۲۴۹ - ۴۹۵ - ۶۰۸ - ۶۱۳
... ... ۶۳۳ ۶۳۷
سیالکوٹ ... ۳۳۶ - ۴۷۰ - ۵۳۷ - ۵۳۸
قلعهٔ سیهوان ... ۴۹۵ - ۶۰۱ - ۶۱۵ - ۶۱۶
زرد سیکری ۵۵۹
سیمهه ۵۸۳
سیوستان ۶۰۲ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۶ - ۶۲۴
... ... ۶۳۷ - ۶۴۲ - ۶۶۰ - ۶۶۶
سیستان (نیمروز) ... ۶۱۴ - ۶۳۶ - ۶۴۵
قلعهٔ سیوی ۶۶۶
قلعهٔ سیل گڈهه ۷۴۶

* حرف شین *

شام ... ... ۹ - ۲۶۴ - ۶۶۵
شادی وال ۲۳۴
شاهم علی ... ... ۳۴۶ - ۶۰۰ - ۶۵۵
شاهزاده پور ۴۴۹
شاه آباد ۴۶۸
شادی ... ... ۵۱۳ - ۵۱۴
شاه دره ۵۳۷
شاه زادی ۶۴۰
شاه پور آباد (شاه پور) ۷۰۳ - ۷۱۸ - ۷۲۰
... ۷۴۶ - ۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۶۴ - ۸۰۹
شاه گڈهه ... ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۵ - ۷۸۶
دریای شپرا ۵۴۸

ممالک شرقی (بلاد شرقی) (شرقی دیار) (دیار شرق)

(بنگاله) (شف باء) ۴ - ۱۹ - ۴۰
۷۰ - ۷۸ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۵ - ۸۶ - ۹۰
۹۳ - ۹۵ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۷ - ۱۴۲
۱۴۳ - ۱۶۰ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۹۶ - ۱۹۸
۲۲۳ - ۲۸۳ - ۲۹۴ - ۲۹۸ - ۳۰۸ - ۳۱۲

۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۹ - ۳۳۶ - ۳۳۷
۳۵۵ - ۳۶۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۹۶ - ۳۹۹
۴۰۵ - ۴۱۲ - ۴۱۵ - ۴۲۱ - ۴۶۸ - ۵۱۶
۵۱۸ - ۶۱۵ - ۶۲۴ - ۶۷۱ - ۷۰۹ - ۷۴۳
شروان ۵۹۱
شمالي کوهستان (شف کاف) ۳۲۲ - ۵۰۹ - ۵۸۱
۵۸۳ - ۶۱۵ - ۶۱۸ - ۶۳۱ - ۶۵۴ - ۶۵۵
۶۶۲ - ۶۶۷ - ۷۰۳ - ۷۲۴ - ۷۳۲ - ۷۴۲
... ... ۷۴۶ - ۸۲۲
شمس آباد ۳۴۹
دریای شور ۸ - ۹ - ۱۰ - ۱۷ - ۱۹۵ - ۴۱۵
۴۳۲ - ۴۵۴ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۶۱۵ - ۶۳۸
... ... ۶۵۷ - ۷۰۸ - ۷۰۹ - ۸۳۱
شهـرام (سهسرانو) (شف سین) ۱۳۲ - ۱۳۳
باغ شهر آرا ... ... ۳۶۷ - ۳۶۹ - ۵۰۳
شهاب الدین پور ۵۴۷ - ۵۸۳ - ۷۲۷ - ۷۳۳
شیرپور ۹۵ - ۱۰۵ - ۳۲۷ - ۴۰۶ - ۴۱۸ - ۴۳۹
... ۴۴۸ - ۴۶۹ - ۴۶۳ - ۶۹۷ - ۷۸۴
شیرکده ... ... ۱۸۸ - ۱۹۹
شیراز ۲۱۷ - ۲۳۲ - ۳۹۱ - ۴۰۱ - ۵۵۵
... ... ۵۶۳ - ۵۸۸ - ۷۴۷
شیرخانه (شیرخان) ... ۵۳۲ - ۵۶۴
شیرکوٹ بهونه ۵۸۳
قصبهٔ شیخ پور ۴۰۷

* حرف صاد *

صحت پور ... ... ۲۶۰ - ۲۶۳
باغ صفا ... ... ۳۶۰ - ۳۷۰

* حرف ضاد *

ضامن ۷۴۲

* حرف طاء *

طالقان (تالقان) (شف تاء) ... ۱۵۳ - ۱۵۵
طرفان ۵۵۶
کوہ طور ۶۹۱

* حرف ظاء *

قلعهٔ ظفر ۲۸۹

* حرف عین *

عثمان پور ... ... ۴۱۱ - ۴۲۴
عدن ۳۸۵
عراق ۲۱۱ - ۲۲۴ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۳۲
۲۸۸ - ۴۹۲ - ۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۵۵ - ۵۸۹
۵۹۰ - ۵۹۲ - ۶۶۰ - ۶۶۳ - ۷۳۱ - ۷۳۴
... ... ۷۴۵ - ۸۱۶
علي مسجد ۴۴۶ - ۴۸۶ - ۵۱۳ - ۵۱۴
دریای عمان ۷۰۹

* حرف غین *

غازیپور ۲۲ - ۹۲ - ۱۷۰ - ۱۸۵ - ۲۸۱ - ۲۸۶
... ... ۲۸۷ - ۳۰۶ - ۳۷۰
غازي کوٹ ۵۳۹
غریب خانه ۵۱۹
غزنین (غزني) ۱۱۷ - ۵۲۵ - ۵۷۳ - ۶۰۱
... ۶۴۵ - ۶۵۴ - ۶۵۸ - ۷۷۶ - ۸۱۵
غوري (غور) ... ۱۵۴ - ۴۴۴ - ۸۲۸
آب غور بند ۳۶۲
غوربند ... ... ۳۶۶ - ۳۶۷
غیاث پور ... ... ۱۰۴ - ۳۲۴

* حرف فاء *

ملک فارس (فرس) ۸۴ - ۲۱۱ - ۲۲۳ - ۵۵۵

... ... ۵۹۰ ۶۶۵ - ۶۸۸

فتحپور (دارالخلافه) (شف دال) ۳۸ - ۵۲ - ۶۶

۷۴ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۵ - ۱۰۷ - ۱۱۱ - ۱۱۲

۱۱۴ - ۱۶۴ - ۱۷۶ - ۱۸۳ - ۲۰۲ - ۲۰۳

۲۲۷ - ۲۴۶ - ۲۴۸ - ۲۷۹ - ۳۷۲ - ۳۷۳

۳۷۴ - ۳۷۶ - ۳۸۳ - ۳۹۱ - ۳۹۷ - ۴۱۵

۴۲۱ - ۴۲۶ - ۴۳۱ - ۴۳۶ - ۴۴۷ - ۴۶۶

۴۹۱ - ۴۹۳ - ۵۸۱ - ۷۹۴ - ۸۲۲ - ۸۲۹

فتحپور پتّنه ۱۰۵

فتح آباد ۱۰۹ - ۱۱۹ - ۲۹۱ - ۳۲۰ - ۴۰۰

... ... ۴۴۹

قصبهٔ فتحپور ۵۱۲

فتحپور هنسوه ۵۳۴

قلعهٔ فتح آباد ۶۳۹

فرخار ۱۵۱

فرغانه ... ۲۲۳ - ۵۰۱ - ۵۵۵ - ۵۵۶

فردا پور ۵۸۷

فراه ۶۴۵

دریای فرات ... ... ۶۶۳ - ۸۲۸

فضل آباد ۶۵۵

فیروز پور ۳۴۳

فیض آباد ۳۹۳

* حرف قاف *

قراتگین ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۴۴۳ - ۵۷۱

قرغر ۱۵۲

قراباغ ... ... ۳۶۲ - ۳۶۶ - ۴۷۵

قرشي ۷۳۹

قزوین ۲۲۴ - ۲۲۶ - ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲

... ... ۷۴۷

قسطنطنیه (استنبول) ۶۶۵

قصور ۵۲۹

قلات ۶۴۵

قم ۵۹۱

قندج ... ... ۱۱۰ - ۷۱۶ - ۷۴۷

قندهار ۱۱۷ - ۲۰۹ - ۲۴۹ - ۲۸۸ - ۴۰۷

۴۷۵ - ۴۹۲ - ۵۱۲ - ۵۲۵ - ۵۸۴ - ۵۹۲

۶۰۱ - ۶۰۳ - ۶۱۶ - ۶۳۶ - ۶۴۴ - ۶۴۵

۶۴۶ - ۶۴۸ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۸ - ۶۶۶

۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۱ - ۶۷۲ - ۶۹۷ - ۷۰۵

۷۳۹ - ۷۴۱ - ۸۰۴ - ۸۰۶ - ۸۰۷ - ۸۱۵

... ... ۸۲۱ - ۸۲۲ - ۸۲۸

قندوز ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵

... ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۴۴۲ - ۴۴۴

قلعهٔ قندوز ۱۵۳

قنولا ۵۹۶

قلعهٔ قندهار ۶۶۸

قورقسای ۳۶۳

قلعهٔ قهقه ... ... ۲۲۴ - ۵۹۰

قهار (قهارا) (کهوارة) ۳۴۶

* حرف کاف *

کالپي ۱۹ - ۸۸ - ۳۷۲ - ۴۱۵ - ۵۸۴

... ... ۵۸۵ - ۶۵۱ - ۸۳۴

کابل (کابلستان) (زابلستان) (شف زاء) ۵۸

۱۰۸۰ - ۱۱۷ - ۱۴۹ - ۱۵۲ - ۱۵۶ - ۱۵۸

۲۴۴ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۲ - ۲۹۴ - ۳۳۵

۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۴۴ - ۳۴۶ - ۳۵۱ - ۳۵۳
۳۵۵ - ۳۵۹ - ۳۶۲ - ۳۶۷ - ۳۶۸
۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷
۴۷۱ - ۴۷۳ - ۴۷۵ - ۴۷۶ - ۴۸۵ - ۴۹۱
۴۹۲ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۱۸
۵۱۹ - ۵۲۵ - ۵۴۸ - ۵۵۳ - ۵۶۶ - ۵۶۸
۵۶۹ - ۵۷۳ - ۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۸ - ۶۰۵
۶۰۷ - ۶۲۴ - ۶۳۶ - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۶
۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۵۴ - ۶۵۸ - ۶۶۲
۶۷۰ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۸ - ۷۲۰
۷۴۳ - ۷۵۱ - ۸۹۳ - ۷۹۸ - ۸۲۰ - ۸۲۶
... ... ۸۰۶ - ۸۱۴
کاشغر ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۲۲۳ - ۴۹۰
۵۵۴ - ۵۵۶ - ۶۲۵ - ۶۴۱ - ۷۳۱ - ۷۳۲
... ... ۷۴۹
کاکل پور ۱۷۹
کانواد دن ۳۴۸
آب کابل (دریای کابل) ... ۳۵۶ - ۴۷۶
قلعهٔ کابل ۳۶۲
کابل خرد ۳۶۳
کالنجر ... ۳۷۲ - ۷۲۸ - ۷۳۹ - ۸۳۴
کالي گنگ ۳۹۹
کاتهیواره ... ... ۴۳۷ - ۴۷۱
کانداک ۴۸۳
کامراج (کمراج) ۵۰۲ - ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۴۸
... ... ۶۱۸ - ۷۷۵
کامه ۵۲۶
کان کرم ... ... ۵۳۱ - ۶۴۲

کاجیوار (آدی دت) ۵۳۸
کانپلا ۵۵۸
کالي بهیت ۵۶۸
کاهلور ۵۸۳
ولایت کافران ... ... ۶۲۵ - ۶۴۰
کالو پاره ۶۳۱
قلعهٔ کاکرویه ۶۹۷
کاویل ... ۷۴۴ - ۷۴۶ - ۷۵۳ - ۷۷۹
قلعهٔ کالنه ۷۸۸
کالنه ... ... ۷۹۰ - ۷۹۹
کپرنل (کترنل) ... ... ۵۰۳ - ۶۲۲
کنهوارهٔ (کنهوار) ۵۰۵ - ۵۰۸ - ۵۱۵ - ۵۱۶
... ... ۵۴۳ - ۵۵۷ - ۶۰۴
قلعهٔ کنگ (سارنگ گڈهه) (شف سین) ۱۲۹
... ... ۶۱۵
کنگ ... ... ۱۳۱ - ۶۱۵
قصبهٔ کنارپه ۵۳۰
قلعهٔ کچوره ۵۲۶
کچهیواره ... ... ۴۳ - ۶۷
ولایت کچهه ... ۴۷۴ - ۵۲۴ - ۵۹۳ - ۶۲۹
کچکنه (کچکنه) ... ۵۷۶ - ۷۹۶ - ۸۰۰
قصبهٔ کري (گري) (گدهي) (شف گاف) ۷
... ... ۴۷ - ۴۸
پرگنهٔ کرائت ۸۹
کروهه (کردهر) ۲۱۲
قلعهٔ کرهره ... ... ۲۲۹ - ۶۰۴
کرجهاک ۲۴۱
قصبهٔ کره ۳۲۸

گرابوة ... ... ۴۳۳ - ۷۳۳

گراکر ... ... ۴۷۸ - ۴۸۲ - ۴۸۳

کرنا ۴۸۱

کرمان ۵۹۰

قلعهٔ کرک سیستان ۶۱۴

کرن پور ۷۲۸

کر گانو ۷۶۸

کستل (کینهل) ۲۵۹

کشمیر (دارالملک) ۱۱۷ - ۲۳۴ - ۲۴۷ - ۲۷۹

۳۱۸ - ۳۷۵ - ۳۸۹ - ۴۵۰ - ۴۶۹ - ۴۷۴

۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۶ - ۴۸۸ - ۴۹۳ - ۴۹۴

۴۹۶ - ۵۰۱ - ۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۶

۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۲۱ - ۵۲۲

۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۸ - ۵۳۷ - ۵۳۹ - ۵۴۰

۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۴۵ - ۵۴۷ - ۵۴۸

۵۴۹ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۵۹

۵۶۴ - ۵۶۸ - ۵۷۶ - ۵۷۹ - ۵۸۱ - ۵۹۵

۶۰۱ - ۶۰۳ - ۶۰۵ - ۶۱۱ - ۶۱۳ - ۶۱۵

۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۴

۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۳۱ - ۶۴۴

۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹ - ۶۵۴ - ۶۵۷ - ۶۵۸

۶۶۰ - ۶۶۱ - ۷۰۵ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۰۹

۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۳ - ۷۳۱ - ۷۳۲ - ۷۴۲

۷۴۳ - ۷۴۶ - ۷۵۱ - ۷۷۵ - ۷۸۴ - ۸۲۳

... ... ۸۲۴ - ۸۳۵

کشم ... ... ۱۵۴ - ۴۴۳

کشکه ۵۲۶

ولایت کش ۵۵۴

دریای کشن گنگ ... ... ۵۵۸ - ۵۵۹

کشنوار ۸۳۵

ککیانی ۶۳۹

کلانور ... ۲۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۴۶۹

کلیان پور ... ... ۳۷۰ - ۳۹۷

کلکل گهاٹی ۶۱۵

سرکار کمارُن ... ۱۴۶ - ۳۴۹ - ۵۳۳

کمهرد ... ... ۱۵۴ - ۴۴۴ - ۴۴۵

کمل گانو ۳۹۸

بندر کنبایت (کهنبایت) ۸ - ۹ - ۱۱ - ۴۲

۲۰۸ - ۲۱۴ - ۴۱۱ - ۴۱۳ - ۴۲۲ - ۴۲۸

... ... ۴۲۹ - ۴۳۶ - ۶۲۸ - ۸۲۴

قلعهٔ کنچایه (کنجایه) ۹۱

نهر کنباس ۹۴

کنکر ۱۲۰

کنوجه (کنوچه) ۱۵۸

کنارهٔ سندر ... ۲۵۹ - ۴۳۳ - ۷۱۴

قلعهٔ کنت رهتاس ۳۲۴

آب کنت ۳۲۸

کنچا ۴۹۳

کنر (کنیر) ۶۲۵

کنشان (کشال) ... ... ۶۳۹ - ۶۴۲

قلعهٔ کنشان ۶۴۰

کندي کهار ۶۴۰

کنجایه ۶۶۶

قصبهٔ کنهر دولتاباد ۷۵۷

بندر کُوده ۲۷ - ۱۴۶ - ۲۲۸ - ۵۷۷

... ... ۶۶۹

ره کورزبه ۸۱

ردي (کوري) ۸۸

ب کودي ... ... ۸۸ - ۸۹ - ۹۳

ونه ۱۰۸

لايت کوچ ۱۱۹ - ۴۱۳ - ۴۱۸ - ۴۲۰ - ۴۳۳

... ... ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۴۴ - ۷۳۳

کولاب ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۵ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۴۶۱

... ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۵ - ۵۷۱

کوکنده (گلکنده) (شف گان) ۱۷۴ - ۱۷۵

... ۱۸۵ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۶

کوت بوقلي ۲۲۷

کوهانه ۲۳۴

قلعهٔ کوه‌لمير ۲۳۸

حصار کوکنده ۲۳۹

کوهستان شمالي (شف شين) ۲۴۸ - ۳۴۱

... ... ۴۷۶ - ۵۰۱

قصبهٔ کواس ۳۵۹

کورج ۳۴۰

کورکهتري ... ... ۳۵۹ - ۵۶۵

کورا کهاتم پور ۴۲۶

کوندل ۴۵۳

کوکرة ۴۷۹

کوارمست ... ... ۴۸۰ - ۴۸۱ - ۵۵۸

کوة سياة ۴۹۲

کوة سليمان ... ۵۲۲ - ۵۵۳ - ۵۵۸ - ۷۲۶

کوسو ۵۴۲

کول کوراک ۵۶۷

کوشکل ۵۷۰

کول ۵۷۷

کوکه بندر ۶۲۰

کول ايسر ۶۲۷

کوهت (کويت) (کويست) ... ۷۰۲ - ۸۰۸

کوة سفيد ۷۳۰

کوة کوةهيه ... ... ۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۸۰

کوهستان اوسه ۸۰۰

آب کومي ۸۰۸

قلعهٔ کولير (کولهير) ۸۱۰

کهنتوني (از مضافات ناگور) ... ۳۵

کهيل گانو ۱۰۸

کهنمور ۱۷۴

کهلور (کهنور) ... ... ۲۴۷ - ۶۷۰

کهوکهروال (کهوکهروال) ... ۲۴۷ - ۳۴۸

کهازي گنگ ۳۰۰

کهرک پور ۳۱۵

کهيپ ۳۴۶

بندر کهوکهة ۳۴۷

کهوري ۳۵۴

کهرله (کهيرله) (کهريه) ۴۸۹ ۵۱۴ - ۵۷۴

... ... ۷۵۱

کهنه پل ۵۵۱

کهورا (کهورة) ... ... ۵۶۴ - ۶۴۱

کهارا گڈهة ۶۳۱

کهنان ۶۳۱

کهکرة ۸۰۸

کيده‌پور ... ... ۱۰۷ - ۳۲۱ - ۴۶۱

کيلواوة ۴۳۸

کچ ۶۶۶

• حرف کاف •

صوبهٔ گجرات ۴ - ۵ - ۷ - ۸ - ۹ - ۱۷
۲۱ - ۲۳ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴
۳۵ - ۳۶ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵
۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳
۵۴ - ۵۷ - ۶۰ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵
۶۷ - ۶۸ - ۷۰ - ۷۳ - ۷۷ - ۷۹ - ۸۶
۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۷ - ۱۱۹ - ۱۴۲ - ۱۴۵
۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۶۳ - ۱۶۵ - ۱۸۵ - ۱۹۰
۱۹۳ - ۱۹۵ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۲۰۶ - ۲۰۷
۲۱۱ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۷ - ۲۲۷ - ۲۳۳
۲۵۰ - ۲۵۲ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۴ - ۲۶۶
۲۶۷ - ۲۸۰ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۷ - ۳۱۸
۳۷۲ - ۳۸۵ - ۳۸۷ - ۴۰۳ - ۴۰۹ - ۴۱۰
۴۱۳ - ۴۱۸ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۳۰
۴۳۶ - ۴۵۲ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۷ - ۴۶۸
۴۷۱ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۵۱۷ - ۵۲۴ - ۵۳۰
۵۳۱ - ۵۵۰ - ۵۷۱ - ۵۷۸ - ۵۸۱ - ۵۸۲
۵۸۵ - ۵۸۶ - ۵۸۷ - ۵۹۳ - ۶۰۰ - ۶۰۵
۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۳۱ - ۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۴۴
۶۴۷ - ۶۴۹ - ۶۵۱ - ۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۷۰
۶۹۷ - ۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۱۴ - ۷۲۴ - ۷۳۴
۷۵۴ - ۷۶۲ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۸۰۱ - ۸۰۶
... ... ۸۲۵ - ۸۳۱
قصبهٔ گجرات ۷۲۴
گذهي (گزي) (گري) (شف کاف) ۲۳
۶۴ - ۶۵ - ۷۲ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۴۲
۱۶۲ - ۱۶۸ - ۲۹۹ - ۳۰۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹
... ... ۴۱۱ - ۶۰۱
گڈهه مکنیسر ۱۳۴
ولایت گڈهه (رایسین) (شف راه) ۱۵۸ - ۴۲۲
... ... ۵۶۰ - ۷۲۸ - ۸۰۴
گذر چرسه (چرسا) (شف چے) ۹۳ - ۱۰۵
۱۰۷ - ۱۴۲ - ۱۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۳۲۳
گذرچهیلم ۳۴۹
گذرگاه کابل ... ... ۳۶۹ - ۵۶۷
گذر هلدي ۳۷۱
گذر چوگاني (جوگالي) ... ۳۷۲ - ۶۱۸
گرجستان ... ... ۴۲۵ - ۵۹۰ - ۸۲۵
گردیز ۳۹۲
گریوهٔ خیبر ۵۶۶
گریوهٔ مارن ۶۱۷
ملک گرم سیر ... ۶۶۹ - ۸۱۷ - ۸۲۸
گلگذه (کوگذه) (شف کاف) ۶۷ - ۲۹۷
۶۴۶ - ۷۸۲ - ۷۸۷ - ۷۸۹ - ۸۳۸
آب گنگ (دریای گنگ) ۲۲ - ۷۱ - ۸۳
۸۸ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۶ - ۹۸
۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۸ - ۱۰۹
۱۱۰ - ۱۳۱ - ۱۳۶ - ۱۴۱ - ۱۶۱ - ۱۸۵
۲۸۷ - ۲۹۱ - ۲۹۳ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۶
۳۸۸ - ۳۹۷ - ۴۱۵ - ۴۱۷ - ۴۲۰ - ۴۳۳
۴۵۹ - ۵۶۷ - ۷۱۹ - ۷۲۸ - ۷۶۰ - ۷۶۱
۷۶۶ - ۷۸۶ - ۷۸۸ - ۷۹۰ - ۷۹۱ - ۷۹۲
... ... ۷۹۴ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۷۹۹
دریای گندمک (گندک) ۹۸ - ۳۶۰ - ۳۸۸

... ... ٥٧٠

گنگ صحل ٣٩٣

گوبند پور ٧٢٨

گورکھپور ... ٢١ - ٢٢ - ١٠٧ - ٦٣٢

شہر گور ... ... ١٦٠ - ١٦١

گوالیار ١٧٤ - ٥٨٣ - ٧١٢ - ٧٦٢ - ٧٦٤

... ... ٧٧٩ - ٧٨٥ - ٧٩٨

گوداچور ٥٣٨

دریای گوداوری ٧٤٣

گوبند وال ٧٤٦

گوبندوادہ ٧٥١

قلعۂ گوالیار ٨٠٢

گھوڑا گھاٹ ٨٣ - ١١٨ - ١١٩ - ١٣١ - ١٦٠

١٦١ - ٣٩٩ - ٤٠٠ - ٤٠١ - ٤١٦ - ٤١٨

٤٢٠ - ٥٢٥ - ٥٧٦ - ٧١٤ - ٧١٦ - ٨٠٨

گھائي وارہ ٤٥٤

قلعۂ گھوڑا گھاٹ ٤٦٣

گھائي بدو ٥٣٩

گھي ٥٥٩

گھائي چاندا ٨١١

گیلان ... ١٤٤ - ٥٨٨ - ٥٨٩ - ٥٩٠ - ٦٦٦

گیا ... ... ٣٢٢ - ٣٢٤ - ٣٩٧

* حرف لام *

دارالملک لاہور (دارالسلطنہ) ٣٧ - ٤٠ - ١١٠

٢٢٧ - ٢٣٥ - ٢٤٧ - ٢٦٢ - ٣٩٤ - ٣٩٥

٤٤٧ - ٤٩٣ - ٤٩٤ - ٥١١ - ٥٢٣ - ٥٢٩

٥٣٧ - ٥٤٣ - ٥٥١ - ٥٥٧ - ٥٦٧ - ٥٦٩

٥٧٠ - ٥٧٢ - ٥٧٣ - ٥٧٥ - ٦٠١ - ٦٠٣

٦١٥ - ٦١٨ - ٦٢٦ - ٦٢٨ - ٦٣٠ - ٦٣٨

٦٤٩ - ٦٥٥ - ٦٦٠ - ٦٧٠ - ٦٩٨ - ٧٣٣

٧٣٤ - ٧٤٦ - ٧٤٧ - ٧٥٦ - ٧٥٩ - ٧٧٢

٧٨٧ - ٧٩٥ - ٧٩٨ - ٨٠١ - ٨٢٣ - ٨٣٤

... ... ٨٣٨ - ٨٣٩

لاولالي ... ... ٢٢٠ - ٢٣٦

لاجي پور ٣٦٠

لاها ٥٤٠

ولايت لار ... ... ٥٤٨ - ٦٢٨

بندر لاهري ٦٣٤ - ٦٤٢ - ٦٥٢ - ٦٥٦

.... ٧١٦ - ٨٢٤

درۂ لار ٧٣٣

لاچين ٧٨٧

کوہ لبنان ٨٤

لعل باغ ٧٧٧

لکھڑۂ ... ... ١٠٩ - ٣٤٩

لکھي قيام پور ٢٣٥

لکن پور (لکھن پور) ... ٥٨٣ - ٨٠٨

لکھي ... ... ٦٠١ - ٦٠٨

لمغانات ٤٤٥ - ٤٤٧ - ٤٧٥ - ٥١٤ - ٥٢٦

... ... ٥٧١

کوہ لنگر ٥٨٧

لنگر کوٹ ٥١٠

لوهري (لهري) ... ... ٩١ - ٣٣٢

لودي پور ٩٤

لوني ... ... ١٢٠ - ٣٢٦

لودهيانه ... ... ٤٧٠ - ١٤٧

لوچک ٢٠

لون گڈھ ۶۳۱
قلعۂ لوھگڈھ ۷۴۹

* حرف میم *

صوبۂ مالوہ (ولایت مالوہ) ۱۰ - ۱۷ - ۲۳ - ۲۴
۳۳ - ۴۳ - ۶۲ - ۶۷ - ۱۷۰ - ۱۹۴ - ۲۱۲
۲۱۸ - ۲۳۷ - ۲۴۹ - ۲۶۲ - ۲۶۴ - ۲۸۰
۳۱۳ - ۳۷۲ - ۳۸۶ - ۴۱۳ - ۴۲۱ - ۴۲۳
۴۲۵ - ۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۳۰ - ۴۳۶ - ۴۳۸
۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۸۹ - ۴۹۱ - ۵۱۱ - ۵۳۹
۵۴۸ - ۵۶۶ - ۵۶۸ - ۵۷۱ - ۵۷۸ - ۵۷۹
۵۸۴ - ۵۸۷ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۶۰۰ - ۶۰۴
۶۰۵ - ۶۲۸ - ۶۳۹ - ۶۴۴ - ۶۴۷ - ۶۷۰
۶۹۷ - ۶۹۸ - ۷۰۵ - ۷۰۹ - ۷۱۲ - ۷۱۷
۷۳۲ - ۷۴۷ - ۷۴۹ - ۷۵۱ - ۷۶۲ - ۷۶۴
۷۶۶ - ۸۰۱ - ۸۱۰ - ۸۱۶ - ۸۱۹ - ۸۲۱
قصبۂ مالپاڑہ ۴۷
ماوراء النہر ۷۴ - ۲۲۳ - ۴۷۳ - ۵۵۳ - ۵۵۴
۵۵۶ - ۶۳۶ - ۶۵۹ - ۶۶۳ - ۷۳۷ - ۷۴۲
... ... ۷۵۱ - ۸۱۵
مانڈلہ ۹۱
مانکپور ... ... ۱۰۹ - ۳۰۹
قصبۂ مارھرہ ۱۴۴
قصبۂ ماندل گڈھ (منڈل گڈھ) ۱۷۳ - ۴۴۰
قصبۂ ماموروت ۲۲۰
ماچھیوارہ ... ... ۳۴۷ - ۳۶۹
مالدہ ۴۴۸
قصبۂ مالنہ (مالیہ) ۵۳۰
مامی پرہ ۵۵۹
مانک ژالہ ۵۶۴
مامما خانون ۵۶۸
مانکوٹ ... ... ۵۸۳ - ۸۰۸
ماؤندران ۵۹۱
دہ مانکلي ۶۲۷
قلعۂ مانپور ... ... ۶۳۴ - ۱۴۶
مالپور ۱۷۳
قلعۂ مالي گڈھ ۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۱۸۰
... ... ۱۸۲
رودبار مانجرا ... ۷۹۱ - ۷۹۶ - ۸۰۰
قصبۂ مال ۸۰۲
مالپرہ ۸۰۸
مارو چاق ۸۲۱
منھرا ... ... ۴۵۰ - ۳۷۳ - ۸۲۲
مچھي بھون ۷۲۵
محمود آباد ... ۷ - ۶۰ - ۶۴ - ۱۰۹
قصبۂ محمد آباد ... ... ۲۱ - ۲۷۰
محب علي پور ۱۸۶
ولایت مدھکر ۷
مدارن ... ... ۱۲۱ - ۲۰۶
آب مدھھ گنڈک (نہر) ... ۱۳۷ - ۳۹
مداریہ ۹۴
مدبن ۱۰۸
مہراج (مہراج) ۴۸۰ - ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۰
مرو ... ... ۵۹۰ - ۷۳۷ - ۸۲۱ - ۲۸
مرغز ۴۵
مرغاب ۲۱
کوہ مرو کشمیر ۳۵

ار داور الملک ۴۷۲

ارجات ۸۲۸

سنگ ۵۵۹

سعود آباد ۵۷۱

شهد فیض (فیض بخش) (روضهٔ سعیدیه)

(شف راه) ... ... ۳۱۷ - ۷۹۸

شهد ... ... ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۸۲۰

مصر ۶۶۵

پرگنهٔ مظفروال ۸۰۳

قصبهٔ معز آباد ۴۰۴

معمور آباد ... ... ۴۲۶ - ۴۲۸

معنیا ۶۶۴

مغولستان ... ... ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶

مکهه ۴۷۹

مکران ۶۶۶

مکه معظمه ۸۲۰

مکنده ۸۲۱

ولایت مگره ۱۴۱

صوبهٔ ملتان ۳۷ - ۳۸ - ۲۱۳ - ۲۸۸ - ۴۷۰

۴۹۵ - ۵۱۱ - ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۹۶ - ۶۰۱

۶۰۵ - ۶۳۷ - ۶۴۶ - ۶۵۸ - ۶۶۶ - ۶۷۰

... ۶۷۲ - ۶۹۶ - ۷۱۷ - ۸۰۳ - ۸۱۰

ملکند ۴۷۸ - ۴۸۲ - ۵۳۲ - ۵۶۵ - ۶۲۵

دریای ملبهاس ۵۷۲

ملنا پور ۶۱۱

ملکا پور ۷۰۳

منگیر (مونگیر) ۲۲ - ۱۰۷ - ۱۴۱ - ۳۰۷

... ۳۰۸ - ۳۲۴ - ۳۳۴ - ۳۹۸

قصبهٔ منیر ۹۴

قصبهٔ مندل پور ۱۲۱

منگل کوٹ ... ... ۳۶۲ - ۳۲۱

منار (کنل) ۳۶۶

مندو ... ... ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۷۶۷

منکلو ۶۲۰

مندهاکر ۷۹۵

قلعهٔ مولهیر ... ... ۳۰ - ۵۳۰

مرکهیر (مکهیر) ... ... ۱۲۰ - ۸۲۴

قصبهٔ موهي ... ... ۱۹۴ - ۲۱۶

مول منوهر نگر ... ۲۲۱ - ۲۵۰ - ۲۵۱

قصبهٔ موندهٔ ۴۳۷

موزیي ۴۵۳ - ۴۵۵ - ۵۳۰ - ۵۹۳ - ۶۲۹

مورنگ ۴۶۰

مولي ۵۲۴

مؤ (از ولایت بکر) ۵۸۲ - ۵۸۳ - ۷۲۴ - ۷۲۶

... ۸۰۳ - ۸۰۴ - ۸۲۲ - ۸۳۳

مونک ۶۰۳

مونگي پٹن ۷۶۶

آب مهندري (مندري) ۸ - ۱۳ - ۴۲۱ - ۴۲۶ - ۸۰۸

مهیر ۱۳۴

قلعهٔ مهد (مهدا) ۱۸۶

مهیسه ۳۷۷

مهندري ۴۳۷

قصبهٔ مهریه ۴۲۷

کوه مهرو ... ... ۵۳۲ - ۵۳۳

مهرو ۶۲۰

مهکر (بهکر) ۷۱۵

مهیس پور ۷۸۷

قصبهٔ میرٹھیه (میرٹھه) ... ۳۶ - ۴۱۴

میرٹھه ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۲۱۷ - ۲۲۰ - ۴۱۴

... ... ۴۲۳ - ۵۷۷

میوات ... ۲۷۸ - ۵۷۷ - ۵۹۲ - ۸۱۵

میدني پور ۴۰۶

میان دوآب ... ... ۴۱۴ - ۵۱۹

میانه ۴۱۹

میدان چوگان کشمیر ۵۴۷

مینور ... ... ۵۵۰ - ۵۵۳

میدان ... ... ۶۲۵ - ۶۵۲

* حرف نون *

ناگور ... ... ۳۴ - ۳۵ - ۷۵۱

قصبهٔ نارنول ... ... ۱۱۰ - ۲۲۷

قصبهٔ ناودت (نادوت) ۱۹۰ - ۴۲۹ - ۴۳۰

ناروں (ناروان) ... ... ۵۱۳ - ۷۸۷

ناولي ۵۲۶

ناري برارې ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۶۲۴ - ۷۲۵

ناگر نگر (ناک نگر) ۶۱۸ - ۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۳۳

ناسک ۷۵۱ - ۷۵۵ - ۷۵۷ - ۷۷۲ - ۷۷۴

۷۸۳ - ۷۸۴ - ۷۸۵ - ۷۸۸ - ۷۹۴ - ۷۹۵

* ... ... ۷۹۸ - ۸۰۲

ناندیر ... ... ۷۹۱ - ۸۰۷

ناظر پور ۸۲۷

ولایت نیبر (ٹیر) ۴۷۸ - ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۶

... ... ۴۸۷ - ۴۹۶ - ۵۷۳

ندربار ... ۳۰ - ۲۰۷ - ۲۱۴ - ۴۰۸ - ۴۹۰

... ... ۶۰۰ - ۶۹۷ - ۷۹۸

نرور ... ۲۲۹ - ۲۸۷ - ۶۰۴ - ۸۰۶

آب نردبهٔ ... ... ۴۲۹ - ۷۶۷ - ۷۹۰

نردان ۴۷۷

نصیر پور ۴۹۵ - ۶۰۲ - ۶۱۶ - ۶۳۳

... ... ۶۳۴

نعلچه ۷۹۲

نغر ۵۲۰

نکروهي ... ... ۱۲۲ - ۱۵۸

نکدر ۸۲۸

نگرکوٹ ۳۶ - ۳۴۸ - ۵۸۳ - ۶۲۸ - ۷۴۲

... ... ۸۰۸ - ۸۱۴ - ۸۱۵

نگرچین ۳۷۵

نگرسور ۸۲۴

قصبهٔ نندنه ۳۵۰

قلعهٔ نندنه ۳۵۰

نندي مرگ ... ... ۵۵۱ - ۵۵۲

نوانگر ... ... ۴۵۴ - ۵۹۴ - ۵۹۷

نو شهرهٔ ... ۵۳۹ - ۵۴۲ - ۵۹۶ - ۶۲۴

نوپرهٔ ... ... ۵۵۷ - ۵۵۹

نورکل ۶۲۵

نو بالمی (نوبالمی) ۸۰۵

نهروالهٔ (پٹن) (شف پے) ۲۴

نیوته ۶۵

قلعهٔ نیلاب ۳۴

دریای نین سکهه ... ... ۴۸۰ - ۵۵۹

نیمله ۵۷۰

نیپال ۵۸۳

نیرن کوٹ ۶۱۳

نیله گانو ۷۷۵

* حرف واو *

وسکه جل گانو ۷۴۹

ولایت قلماق ۵۵۴

* حرف هاء *

قصبهٔ هانسي ۲۳۲

هادي آباد ۴۶۹

هالا کنڈي (بالا کنڈي) (شف باء) ... ۶۳۳

شهر هامان ۶۶۳

هداله ... ... ۴۵۳ - ۴۵۵

هرپور ... ... ۱۴۲ - ۱۴۳۵

هرات (هري) ۲۲۳ - ۲۲۸ - ۵۶۶ - ۵۸۷
۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۶۳۶ - ۶۴۵ - ۶۶۹
... ۷۳۹ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۸۰۴ - ۸۴۱

هرناک ۵۱۵

هردوار ۵۶۹

هرمرز (هرمز) ۶۰۲ - ۶۳۴ - ۶۵۶ - ۶۷۲

هردل ۶۴۵

هرهر پور ۷۲۸

هستي وتر ... ۵۴۰ - ۶۱۸ - ۶۲۲ ، ۶۲۴

هسکنت ۵۸۳

کوه هفت دختر ۶۳۷

هلدي ۱۹۲

هلود ۵۹۳

آب هلمنده ۶۶۹

همدان ... ... ۵۹۰ - ۷۳۱

هندوستان (هند) ۴ - ۲۹ - ۳۱ - ۴۶ - ۵۰
۹۴ - ۱۱۷ - ۱۲۱ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۹
۱۵۶ - ۱۷۳ - ۱۹۲ - ۲۱۱ - ۲۲۳ - ۲۲۴
۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۸ - ۲۳۱ - ۲۵۲ - ۲۸۲
۲۸۸ - ۲۹۴ - ۳۰۵ - ۳۳۵ - ۳۳۷ - ۳۴۴
۳۴۷ - ۳۵۰ - ۳۵۵ - ۳۵۷ - ۳۶۱ - ۳۶۲
۳۶۶ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۳
۳۷۷ - ۳۸۶ - ۴۰۲ - ۴۱۵ - ۴۲۰ - ۴۲۵
۴۹۶ - ۴۹۶ - ۴۶۹ - ۴۸۵ - ۴۹۱ - ۴۹۸
۵۰۴ - ۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۱۰ - ۵۱۲ - ۵۱۸
۵۲۴ - ۵۳۳ - ۵۳۹ - ۵۴۳ - ۵۴۶ - ۵۴۸
۵۵۴ - ۵۵۷ - ۵۶۴ - ۵۶۹ - ۵۷۱ - ۵۷۲
۵۷۹ - ۶۰۴ - ۶۱۸ - ۶۲۱ - ۶۲۶ - ۶۲۷
۶۴۵ - ۶۵۷ - ۶۶۲ - ۶۷۹ - ۶۸۲ - ۶۸۸
۶۹۲ - ۶۹۴ - ۷۰۷ - ۷۰۹ - ۷۳۳ - ۷۳۴
... ۷۳۹ - ۷۴۵ - ۷۸۹ - ۸۱۵ - ۸۱۶

هنس صحل ... ... ۴۴ - ۶۵ - ۲۱۵

هندر کوة ۱۵۴ - ۲۸۹ - ۶۳۹ - ۶۵۷ - ۶۷۰

... ... ۷۰۵

هندیه ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۵۸۴ - ۶۰۰ - ۶۷۱

هنسوة ۵۳۴

هنو ۵۳۸

هندلي پور ۷۲۸

هیلمن ... ... ۳۷۲ - ۵۷۴

هیرة پور ۵۰۵ - ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۶۱۸ - ۶۲۲

هیبت پور ... ... ۶۲۳ - ۷۲۵

* حرف یاء *

یحیی پور ۸۹

یزد ۲۳۲

یونان ۶۷۸

* تمام شد *

INDEX

OF

NAMES OF PERSONS

AND

GEOGRAPHICAL NAMES

OCCURRING IN THE

AKBAR NÁMAH.

VOL. III.

BY

ABUL FAZL I MUBÁRAKI 'ALLÁMÍ.

BY

MAULAVÍ ABDUR RAHÍM,
ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

PRINTED BY J. W. THOMAS, ... PUBLISHED BY ...

آب هلمند	... ...	۶۶۹
ابدال بیگی پور	... ...	۵۹۳
ابدالان یزد	... ...	۷۳۱ - ۵۹۰
ابدالان هندوستان (هند)	... ...	۴ - ۲۹ - ۳۱ - ۴۶ - ۵۰
		۹۳ - ۱۱۷ - ۱۲۱ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۹
		۱۵۶ - ۱۷۳ - ۱۹۲ - ۲۱۱ - ۲۲۳ - ۲۲۴